ترجمہ

متن کامل

اصول کافی

تالیف

محدث نامی ثقۃ الاسلام محمد کلینی رحمۃ اللہ علیہ

جلد ۱-۴

ترجمہ: صادق حسن زادہ

ترجمه اصول کافی

مشخصات کتاب

سرشناسه : کلینی، محمد بن یعقوب، - 329ق.

عنوان قراردادی : الکافی .اصول . فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه اصول کافی/ تالیف محمد کلینی؛ ترجمه صادق حسن زاده.

مشخصات نشر : تهران: قائم آل محمد، 1385.

مشخصات ظاهری : 4ج.

شابک : 170000 ریال: دوره، چاپ دوم 964-8911-10-X : ؛ 210000 ریال (دوره، چاپ سوم) ؛ ج.1، چاپ دوم 964-8911-06-1: ؛ ج.2، چاپ دوم: 964-8911-07-X ؛ ج.3، چاپ دوم 964-8911-08-8: ؛ ج.4، چاپ دوم : 964-8911-09-6

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری

یادداشت : فارسی- عربی.

یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط مترجمین و ناشرین متفاوت ترجمه و منتشرشده است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج.1 (چاپ سوم: 1386) (دوم ناشر).

یادداشت : ج. 1 - 4 (چاپ سوم: 1386).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه و متن کامل اصول کافی.

عنوان روی جلد : ترجمه و متن کامل اصول کافی.

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 4ق.

شناسه افزوده : حسن زاده، صادق، مترجم

رده بندی کنگره : BP129 /ک8ک22041 1385 الف

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 1169953

ص :1

جلد اول

اشاره

ص :2

محدّث کبیر مرحوم ملامحسن فیض کاشانی (وفات: ۱۰۹۱ ه ق) در معرفی کتاب کافی می فرماید:

کتاب کافی شریف ترین و کامل ترین و جامع ترین کتاب هاست.

***

فقیه فرزانه مرحوم شهید ثانی (شهادت:966 ه ق) در خصوص کتاب کافی می فرماید:

به جان خودم سوگند! هیچ نگارنده ای نظیر کافی را به نگارش درنیاورده است.

ص :4

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم ۱۱

پیشگفتار مؤلف ۱۹

کتاب عقل و جهل کتاب فضیلت دانش بابی دربارهٔ وجوب دانش و جوییدن آن و تشویق به آن ۷۱

بابی دربارهٔ ویژگی و فضیلت دانش و فضیلت دانشمندان ۷5

بابی دربارهٔ انواع مردم ۷۹

بابی دربارهٔ پاداش دانشمند و جویای دانش ۸۱

بابی دربارهٔ ویژگی دانشمندان ۸5

بابی دربارهٔ حقّ دانشمند ۸۷

بابی دربارهٔ جان سپاری دانشمندان ۸۹

بابی دربارهٔ همنشینی و همدمی با دانشمندان ۹۱

بابی دربارهٔ پرسش از دانشمند و گفتگو با او ۹۳

بابی دربارهٔ بخشش دانش [به دیگران]۹۷

بابی دربارهٔ بازداشتن از ندانسته گویی ۹۹

بابی دربارهٔ کسی که ندانسته عمل کند ۱۰۳

بابی دربارهٔ به کار بستن دانش ۱۰۳

بابی دربارهٔ کسی که از دانشش روزی خورد و به آن بنازد ۱۰۷

بابی دربارهٔ ثبوت حجّت بر دانشمند و سختی امرش ۱۱۱

بابی دربارۀ احادیث نادر ۱۱۳

باب روایت کتب و توسّل به آن و حدیث و فضیلت نوشتن ۱۲۱

بابی دربارۀ تقلید ۱۲۷

بابی دربارۀ بدعت ها، رأی و قیاس ها ۱۲۹

باب رجوع به کتاب و سنت و اینکه همه حلال و حرام و تمام نیازهای مردم در. . . ۱41

باب اختلاف حدیث ۱47

بابی دربارۀ اخذ سنّت و شواهد قرآن ۱59

کتاب توحید بابی دربارۀ پدیده بودن جهان و اثبات پدیدآورندۀ آن 165

بابی دربارۀ جواز تعبیر از خدا به «چیز»۱۸۳

بابی دربارۀ آنکه خدا را جز به وسیله خودش نتوان شناخت ۱۸۹

بابی دربارۀ کمترین درجۀ خداشناسی ۱۹۱

بابی دربارۀ پرستش شده (معبود)۱۹۳

بابی دربارۀ بودن و مکان ۱95

بابی دربارۀ(بی نیازی خدا از داشتن خویشان)۳ ۲۰

بابی دربارۀ نهی از سخن گفتن در چگونگی 5 ۲۰

بابی دربارۀ ابطال دیدن خدا ۲۱۱

بابی دربارۀ نهی از توصیف خدا به جز آنچه خود توصیف کرده است ۲۲۱

بابی دربارۀ نهی از جسم و شکل بودن خدا ۲۲۹

بابی دربارۀ صفات ذات ۲۳۳

بابی دیگر که از باب اول است ۲۳۷
بابی دربارۀ اینکه اراده از صفات فعل است و دیگر صفات فعل ۲۳۹
خلاصه سخن در صفات ذات و صفات فعل ۲۴۳
بابی دربارۀ پدید آمدن نام ها 245
ص :6

بابی دربارۀ معانی نام ها و اشتقاق آنها ۲۴۹

بابی دیگر که از باب اول است، جز این که فرق میان معانی نام های خدا ۲۵۷

باب تأویل صفت صمد ۲۶۷

بابی دربارۀ حرکت و انتقال ۲۷۱

بابی دربارۀ عرش و کرسی ۲۷۹

بابی دربارۀ روح ۲۸۷

بابی دربارۀ کلیات توحید ۲۸۹

بابی دربارۀ احادیث نادر ۳۰۷

بابی دربارۀ بدا ۳۱۳

بابی دربارۀ اینکه چیزی در آسمان و زمین نباشد جز با هفت ویژگی ۳۲۱

بابی دربارۀ مشیت و اراده ۳۲۳

بابی دربارۀ امتحان و آزمایش ۳۲۵

بابی دربارۀ خوشبختی و بدبختی ۳۲۷

بابی دربارۀ نیکی و بدی ۳۲۹

بابی دربارۀ جبر و قدر و امر بین الامرین ۳۳۱

بابی دربارۀ استطاعت (توان بندگی) ۳۴۱

بابی دربارۀ بیان و معرفی خدا و اتمام حجّت وی ۳۴۵

بابی دربارۀ اختلاف حجّت خدا بر بندگانش ۳۴۷

بابی دربارۀ حجت های خداوند بر بندگانش ۳۴۹

بابی دربارۀ اینکه هدایت از جانب خدای عزّتمند است ۳۵۱
کتاب حجّت نیاز به حجّت ۳۵۵
طبقات پیامبران، فرستادگان و پیشوایان علیهم السّلام ۳۶۹
دربارۀ فرق میان فرستاده و پیامبر و محدّث ۳۷۱

حجّت خدا بر آفریدگانش جز با امام برپا نمی شود ۳۷5

زمین از حجّت تهی نمی ماند ۳۷۷

اگر در زمین جز دو مرد نماند، یکی از آن دو، امام است ۳۸۱

دربارۀ شناخت امام و رجوع به او ۳۸۳

واجب بودن فرمانبرداری از امامان [علیهم السّلام]۳۹5

امامان علیهم السّلام گواهان خدای عزّتمند بر آفریدگانش هستند 4۰5

امامان علیهم السّلام همان هدایتگران اند ۴۰۹

امامان علیهم السّلام ولی امر خدا و گنجوران دانش اویند ۴۱۱

امامان علیهم السّلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که. . .5 ۴۱

امامان علیهم السّلام نور خداوند عزّتمنداند 5 ۴۱

امامان علیهم السّلام استوانه های زمین هستند ۴۲۱

باب نادر و جامع در فضیلت و صفات امام علیه السّلام ۴۲۷

ائمّه علیهم السّلام صاحبان امر پیشوایی اند و مردم مورد حسد واقع شده ای هستند که. . . ۴۴۱

ائمّه علیهم السّلام همان نشانه هایی هستند که خداوند در کتابش فرموده است 445

اهل ذکری که خداوند آفریدگان را به پرسش از آنان دستور داده، امامان هستند ۴5۱

کسانی که خداوند فرازمند در کتابش به علم وصفشان کرده، ائمّه علیهم السّلام هستند ۴5۷

راسخان در علم ائمّه علیهم السّلام هستند ۴۵۷

همانا به أئمّه علم داده شده و در سینه هاشان تثبیت شده است ۴۵۹

کسانی که خداوند از میان بندگانش برگزیده و کتابش را ارث آنان قرار داده. . . ۴۶۱

امامان در کتاب خدا دو دسته اند: امامی که به خدا می خواند و امامی که. . 465

همانا قرآن به سوی امام هدایت می کند 465

نعمتی که خداوند شکوهمند در کتابش ذکر کرده، ائمّه علیهم السّلام هستند ۴۶۷

هشیارانی که خداوند والا در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السّلام هستند و راه. . . ۴۶۹

عرضه شدن اعمال بر پیامبر و ائمّه علیهم السّلام ۴۷۱

راهی که به پایداری بر آن ترغیب شده، ولایت علی علیه السّلام است 4۷5

ائمّه علیهم السّلام معدن علم و درخت نبوّت و فرودگاه فرشتگان هستند 475

ائمّه علیهم السّلام وارثان علمند که یکی پس از دیگری علم را به ارث می برند ۴۷۷

ائمّه علیهم السّلام علم پیامبر گرامی و تمام پیامبران و اوصیایی که پیش از ایشان. . . ۴۸۱

تمام کتبی که از نزد خداوند گرامی نازل شده نزد ائمّه علیهم السّلام است و ایشان ۴۸۷

همانا تمام قرآن را جز ائمّه علیهم السّلام جمع نکرده اند و ایشان تمام دانش آن را دارایند ۴۹۱

آنچه از اسم اعظم خداوند به ائمّه علیهم السّلام داده شده است ۴۹۳

آنچه از نشانه های پیامبران علیهم السّلام نزد ائمّه علیهم السّلام است 495

آنچه از سلاح و وسایل رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نزد. . ۴۹۹.

حکایت سلاح رسول خدا، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است ۵۰۹

گفتاری دربارهٔ صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السّلام ۵۱۱

دربارهٔ إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ اَلْقَدْرِ و تفسیر آن ۵۱۹

در شب جمعه به [علم]ائمّه علیهم السّلام افزوده می شود ۵۴۱

اگر به [علم]ائمّه علیهم السّلام افزوده نشود آنچه نزدشان است از میان می رود ۵۴۳

ائمّه علیهم السّلام تمام علومی را که برای فرشتگان و پیامبران و فرستادگان 545

«باب نادر در بیان غیب»۵۴۷

ائمّه علیهم السّلام وقتی خواستند بدانند، آموخته می شوند ۵۵۱

ائمّه علیهم السّلام می دانند که چه وقت می میرند و آنان جز به اختیار خودشان نمی میرند ۵۵۳

ائمّه [علیهم السّلام]علم آنچه را بوده و آنچه را می شود، دارند و چیزی بر آنان. . .۵۵۷

خداوند عزّتمند به پیامبرش علمی نیاموخت جز این که به او فرمان داد آن را. . .۵۶۳

جهات علوم ائمّه علیهم السّلام 565

همانا ائمّه علیهم السّلام به هر مردی سود و زیانش را خبر می دادند ۵۶۷

اگر رازشان را حفظ می کردند ۵۶۷

امر دین به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و به ائمّه علیهم السّلام سپرده شده است ۵۶۹

در این که ائمّه [علیهم السّلام]به چه کسانی از گذشتگان شبیه اند و ناروا بودن. . .۵۷۷

ائمّه علیهم السّلام سخن گفته شدهٔ مفهّم هستند ۵۸۱

بیان ارواحی که در ائمّه علیهم السّلام است 585

روحی که خداوند با آن ائمّه علیهم السّلام را استوار می کند ۵۸۷

زمانی که امام به تمام علوم امام پیش از خود آگاه می شود ۵۹۱

همانا ائمّه در علم و شجاعت و اطاعت برابرند ۵۹۳

همانا امام علیه السّلام امام پس از خودش را می شناسد. و این سخن خداوند. . .595

امامت پیمان خداوند شکوهمند است که از یکی به دیگری علیهم السّلام وصیّت شده است ۵۹۷

ائمّه علیهم السّلام جز با پیمان خداوند عزّتمند کاری نکردند و نمی کنند. . ۶۰۱

اموری که حجّت امام علیه السّلام را ثابت می کند ۶۱۳

پایداری امامت در فرزندان و این که آن به برادر و عمو و هیچ. . .۶۱۷

مواردی که خداوند عزّتمند و رسولش به ائمّه علیهم السّلام یکی پس از دیگری. . .۶۱۹

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

پیشگفتار مترجم

اشاره

حدیث در فرهنگ شکوهمند اسلام همواره از جایگاه والا و ارزشمندی برخوردار بوده است. مسلمانان به ویژه شیعیان-با مدّنظر قرار دادن حدیث ثقلین-اهتمام ویژه ای به آن داشتند و برای تحقّق بخشیدن به سفارش هدایتگر و روشنگر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، به اهل بیت علیهم السّلام و سخنان گهربار و تابناک آنان تمسّک جسته و برای حل مشکلات فکری و فقهی و اعتقادی و اخلاقی و معضلات اجتماعی و قضائی به آن چشمهٔ پاک و زلال روی آوردند و با بهره گیری از آن منبع عظیم به ساماندهی یک زندگی خردمندانه و حکیمانه پرداختند که امروزه شاهدیم که چگونه همهٔ دلها را به اسلام ناب محمدی متوجّه نموده اند و عطر دل انگیز آن را در سراسر جهان پراکنده اند آنچنان که امیدهای تازه در افق های دور نمایان گشته است و مشتاقان حقیقت هرروز بهتر از دیروز به سخنان سرنوشت ساز پیشوایان اسلام پی می برند و مکتب تشیع را به عنوان تنها مذهب پاسخگو برمی گزینند و به این گزینش نیز افتخار می کنند.

این همه نیست مگر در سایهٔ تلاش های خالصانه و صادقانه فرزانگان شیعه و حدیث شناسان و حدیث نویسان و حافظان و محافظان گفتارهای پربار و سخنان گوهربار چهارده معصوم علیهم السّلام.

و این همه تلاش خالصانه نیست مگر به خاطر اینکه چهارده معصوم علیهم السّلام در راستای قرآن کریم سخن گفته اند و سخنانشان رنگی از وحی الهی و بویی از کلام آسمانی دارد و زمینیانی که فرمایشات آن بزرگواران را به کار بسته اند آسمانی گشته اند و از هوای نفس و وسوسه های شیطانی و زرق وبرق دنیا فریبکار رسته اند. آری، احادیث این بزرگواران آنچنان در اوج شیوایی و زیبایی و تأثیرگذاری قرار گرفته که هیچ سخنی با آن توان برابری ندارد. چرا که گویندگان آنها خود انسانهای الهی بوده اند که همتایی در عالم بشریت برای آنان سراغ نداریم و پیروانان آن پیشوایان نیز در علم و عمل بی نظیرند و برای گسترش افکار آنان تمام امکانات فکری و جسمی خود را به کار گرفته اند و از دستاوردهای مکتب تشیّع با

جان و دل حفاظت نموده اند و تا پای جان کوشیده اند و با خون سرخ خویش از سخنان سبز آنان پاسداری کرده اند. خدمت همه این وارستگان

در پیشگاه پروردگار جهانیان پذیرفته باد.

مؤلّف کتاب ارزندۀ «کافی» رئیس المحدّثین مرحوم ثقه الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی است. او از علمای بزرگ زمان غیبت صغری بود و چون شیعه و سنّی در دریافت فتوی به ایشان مراجعه می کردند به «ثقه الاسلام» شهرت یافته است و برای اولین بار در جهان اسلام این لقب را از آن خود ساخته است.

ثقه الاسلام کلینی در کلین-یکی از روستاهای شهر ری-چشم به جهان گشود و در سال ۳۲۹ ه ق، که سال شروع غیبت کبری بود در شهر بغداد چشم از جهان فروبست و در همان شهر به خاک سپرده شد.

شیخ کلینی عمر افتخارآمیز هفتادسالۀ خود را در عصر نوّاب اربعه امام عصر (عج) سپری کرد. لذا با مشکلات فکری و نیازهای عقیدتی و معنوی شیعیان به طور کامل آشنا بود و برای همین است که توانسته با تلاش بیست سالۀ خود کتاب ارزشمند «کافی» را پدید آورد و در دسترس شیعیان قرار دهد و استقبال همگان از این کتاب نشانگر پاسخگو بودن آن به مشکلات فکری و معنوی آنهاست.

مرحوم ثقه الاسلام کلینی در پاسخ یکی از شیعیان چنین نگاشته و انگیزه خود را از تألیف «کافی» بیان کرده است: «. . . تو یادآور شدی که مطالبی برایت سخت و مشکل شده که به سبب اختلاف روایت های واردشده در آنها، حقیقت های آنها را درنمی یابی و می دانی که اختلاف به جهت اختلاف در علل و اسباب آن است و به دانشمندی که در این باره به دانشش اعتماد داشته باشی دسترسی نداری تا با وی به صحبت و گفتگو پردازی، و گفتی که دوست داری کتابی داشته باشی که همۀ رشته های علم دین در آن گرد آمده باشد آنگونه که دانشجو را بی نیاز سازد و هدایت خواه به آن مراجعه کند و آن کس که علم دین و عمل به اخبار درست امامان راست پیشه و سنّت های استوار مورد عمل را خواهد از آن کتاب برگیرد و واجبات خدا و سنّت پیامبر براساس آن کتاب انجام گیرد و گفتی اگر چنین کتابی باشد امیدوارم خدای فرازمند با یاری و توفیق خویش، برادران و هم مذهبان ما را به صلاح آرد و به سوی رهبران خود سوق دهد. . . خدای را سپاس که گردآوری کتابی را که خواستی، میسّر کرد. امیدوارم چنان باشد که خواستی. اگر در آن کوتاهی شده باشد در نیّت خیرخواهی ما کوتاهی نبوده است؛ چون خیرخواهی برادران و هم مذهبان بر ما واجب است و نیز

امید داریم که با مردم این زمان و برجای ماندگان آنها که تا پایان دنیا از این کتاب استفاده و به آن عمل می کنند در پاداش ایشان شریک باشیم. . .» [کافی ۱/۳۰ و ۳۱].

کتاب کافی در سه قسمت «اصول کافی» ، «فروع کافی» و «روضه کافی» نگارش یافته و حدود شانزده هزار حدیث در آن گنجانده شده است. اینک ترجمهٔ «اصول کافی» را پیش روی دارید که بیشتر احادیث اعتقادی و اخلاقی را در بر گرفته است.

در میان کتاب های حدیثی شیعه، چهار کتاب بیشتر شایان توجّه و اعتماد بوده است که به «کتب اربعه» معروف اند. این کتب چهارگانه عبارتند از: کافی شیخ کلینی (وفات:

۳۲۹ ه ق) ، من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق (وفات: ۳۸۱ ه ق) ، استبصار و تهذیب الاحکام شیخ طوسی (وفات: 460 ه ق) . ولی در بین این کتابها، «کافی» از جایگاه کم نظیری برخوردار است تا جایی که بعضی از علمای برجسته شیعه مانند مجلسی اول و سید نعمت اللّه جزائری فرموده اند کتاب کافی به نظر مبارک حضرت صاحب الامر علیه السّلام رسیده و مورد تحسین آن حضرت قرار گرفته است و فرموده اند: «الکافی کاف لشیعتنا» ؛ کافی برای شیعیان ما کفایت می کند. [ریحانه الادب ۵/۸۱]. چه این مطلب صحت داشته باشد و چه صحت نداشته باشد، استقبال بی سابقه شیعیان به ویژه فرزانگان مکتب تشیّع و اعتماد عمومی به این کتاب نشانگر اهمیّت ویژه آن است. چنانکه مرحوم شیخ مفید (وفات:۴۱۳ ه ق) می فرماید: کتاب کافی در شمار شکوهمندترین کتب شیعه و سودمندترین آنهاست. مرحوم شهید اول (شهادت:۷۸۶ ه ق) می گوید: علمای شیعه تاکنون نظیری برای کتاب کافی پدید نیاورده اند. مرحوم شهید ثانی (شهادت:۹۶۶ ه ق) نیز می نویسد: به جان خودم سوگند! هیچ نگارنده ای نظیر کافی را به نگارش درنیاورده است. مرحوم فیض کاشانی (وفات: ۱۰۹۱ ه ق) هم می فرماید: کتاب کافی شریف ترین و کامل ترین و جامع ترین کتاب هاست. ملا خلیل قزوینی-صاحب الصافی فی شرح الکافی-می نویسد: «هر حدیثی که در این کتاب عنوانش قال العالم باشد و باقی حدیث آخر نباشد یا مانند آنها باشد، نقل از صاحب الزمان (عج) باشد به توسط یکی از سفراء.

مگر آنکه قرینهٔ خارجی با آن باشد. و مصنّف (کلینی) رحمه اللّه در آن زمان بر این، اظهار نمی توانست کرد، و شاید که این کتاب مبارک به نظر اصلاح آن حجّت خدا رسیده باشد و اللّه اعلم» . [ر. ک: روضات الجنّات ۱۰۱/6-۱۱۲ چاپ بیروت].

تجلیل علما از این کتاب فراوان است. جناب محدّث زاده-فرزند مرحوم شیخ عبّاس قمی-می فرمود: هروقت چشم های پدرم درد می کرد کتاب کافی را می بوسید و بر دیدگانش می کشید تا درد آن بهبود یابد.

البته تجلیل و تأیید علما به این معنا نیست که حدیث ضعیف یا بی سند در این کتاب وجود ندارد بلکه دانشمندان با همهٔ احترامی که به مرحوم کلینی و کتاب ارزندهٔ او دارند

بعضی احادیث آن را معتبر نمی دانند چنانکه آیت الله خویی رحمه اللّه می فرماید: «در کتاب کافی به ویژه «روضۀ کافی» احادیثی آمده که نمی توان آنها را تصدیق کرد» [معجم رحال الحدیث ۳۶/ ۱]آیت اللّه شهید سید محمد باقر صدر نیز می نویسد: «تمامی روایات کتب اربعه صحیح نیست و مؤلّفان آن ها نیز چنین عقیده ای نداشتند. آنان می خواستند حدیث را تدوین نمایند لذا احادیث متناقض نیز در آن ها نقل شده است. پس لازم است قاعدۀ سندشناسی دربارۀ این روایات جاری گردد.» [بحوث فی علم الاصول 4/۲۸4].

این نکته نیز شایان ذکر است که فهمیدن بعضی از احادیث کتاب کافی بسیار دشوار و سنگین است و فهم صحیح و عمیق آنها به علوم دیگری مانند علم کلام، فلسفه و عرفان نیازمند و وابسته است و برای روشن شدن آن ها باید از اساتید فن کمک گرفت. از جمله از آن احادیث می توان از روایات قضا و قدر، خوشبختی و بدبختی و مسائل توحیدی نام برد. چون هدف ما فقط ترجمۀ حدیث بود به شرح و توضیح آنها نپرداخته ایم و اگر کسی بخواهد آن مطالب عالی را به خوبی و درستی درک نماید به کتاب های ارزنده ای که در این خصوص نگارش یافته باید مراجعه نماید از قبیل: انسان و سرنوشت استاد شهید مطهری، عدل الهی استاد مطهری، رسالۀ قضا و قدر مرحوم حکیم دهدار، خیر الاثر در ردّ جبر و قدر علاّمه حسن زاده آملی، کتاب اللّه شناسی علاّمه طهرانی و کتاب ارزندۀ اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبائی و رسائل توحیدی علاّمه طباطبائی و. . . و اگر با زبان عربی آشنایی کامل داشته باشد به کتاب های «مرآه العقول» علامه مجلسی، شرح اصول کافی ملا صدرا و شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی مراجعه نماید.

ترجمه ای که در دست شماست

اینجانب در سال ۱۳۷6 مشغول تصحیح و تحقیق کتاب «الصافی فی شرح الکافی» ملا خلیل قزوینی بودم. این شرح به زبان فارسی نگارش یافته است و شرح و ترجمه قابل توجّهی به شمار می آید ولی از آن جا که سبک ترجمّه آن متعلّق به عصر صفوی است برای نسل امروز زیاد مورد استفاده نمی باشد هرچند برای پژوهندگان متون حدیثی و متن های ادبی فارسی قابل استفاده و بهره برداری است. البته اینجانب نیز در ترجمۀ خود از آن استفاده شایان کرده ام و در معادل های فارسی از آن بهره مند شده ام. امّا واقع این است کتاب کافی ترجمه های سلیس و روان به زبان فارسی

امروزین می طلبید و چون دو ترجمه از آن وجود داشت که تا حدودی این خواسته را برآورده می ساخت، نیازی به ترجمه نمی دیدم امّا در حین مراجعه به آنها احساس کردم می توان یک ترجمهٔ جدید در قالب

تازه ارایه داد چون آن دو به شرح و توضیح روایات نیز پرداخته اند که این امر هرچند امتیازی برای آنهاست ولی بعضی ها با ذوق های مختلفی که دارند شاید آن برداشت ها را نپسندند لذا ما فقط به ترجمه پرداختیم و از اظهار نظر خودداری نمودیم و افزون بر آن اینکه حدود چهل سال از ترجمۀ مرحوم استاد کمره ای و مرحوم دکتر مصطفوی (با همکاری جناب آقای رسولی محلاّتی) می گذرد و جای آن دارد که ترجمه ای دیگر از آن صورت پذیرد. و بنده بر این باورم که این گونه آثار هرچه بیشتر ترجمه شود بهتر است که هرکس شیوه و سبک ویژه ای را در ترجمه به کار می گیرد و هر خواننده ای ذوق خاصی را دارا است که براساس آن در شناسایی ترجمۀ مورد نظرش انتخابگر و مختار خواهد بود و ترجمه از حالت انحصاری خارج خواهد شد و این نیز بدیهی است که ارایۀ ترجمه های متعدّد از متون حدیثی به غنای فرهنگ دینی در زبان فارسی یاری شایان می رساند. همانطور که ترجمه های متعدّد از قرآن کریم و نهج البلاغه جای خود را در جامعۀ ما باز کرده است و هر ترجمه ای علاقمندان و مخاطبان خاص خودش را دارد متون حدیثی نیز باید همین راهکار را در پیش بگیرد. البته مایۀ تأسف است که عده ای ترجمه جدید را برنمی تابند و چنین نیازی را در جامعه کنونی کشورمان احساس نمی کنند و این مخالفت یا عدم احساس نیاز علل فراوانی دارد که بعضی از آن ها صادقانه است و بعضی مغرضانه. برخی از این دیدگاه ها هنوز به «خاتم المترجمین» بودن عده ای قائلند، لذا هر ترجمۀ جدیدی که پدید می آید سعی در تخریب آن دارند و آگاهانه یا ناآگاهانه به این امر مبارک که تعدّد سلیقه ها و ذوق ها را در پی دارد ضربه می زنند.

البته ترجمۀ جدید به این معنا نیست که زحمات مترجمان پیشین نادیده گرفته شود و با مشاهده چند اشتباه پیش پاافتاده در ترجمه آنها بی احترامی به آنان روا گردد بلکه با استفاده از زحمات پیشکسوتان و در راستای کار آنها یک ترجمۀ زیبا و شیوا در قالب تازه تر و رفع اشکالات آنها ارایه گردد تا نسل جوان امروز با خواندن آن احساس خستگی ننماید.

استاد محمد رضا حکیمی دربارۀ ترجمه های متون حدیثی می فرماید: «دردا و اندوها، از این صورت های کاسبانه و پول پرستانه و مبتذل، از این چاپهای بد و حروف های کهنه، از این پشت جلدهای سبک و طرح های خنک و بی معنی، از این ترجمه های پایصفحه ای تهوع آور، و از این ترجمه های تمام صفحه ای نااستوار منحط بی ربط. و شگفتا، از اینگونه نگاهداری از دین و میراث دین و فرهنگ تشیّع و کلام ائمه.

و فریادا، از این قطع رابطه که میان جوانان این روزگار و فرهنگ دینی در اینگونه عرصه ها، رخ می دهد و فریادا. . . و فریادا. . . این یادآوری هم که گهگاه می کنم، به علّت

رنج بزرگی است که از این ترجمه ها می برم، ترجمه هایی که بیشتر آنها، با کلام اصل و متین و متعالی دینی هرگز متناسب نیست. ترجمه هایی که کمترین رونقی و جذبه و شور و کششی ندارد و هیچ یک از اصول فن در آنها رعایت نشده است. ترجمه هایی که به هیچ گونه منعکس کنندۀ حشمت و استواری و اعتلا و رسالت متن اصلی نیست. و یقین صاحبان سخن اصل از اینگونه ترجمه ای ناخشنودند، و روح آنان از این کار در رنج است» [ادبیات و تعهّد در اسلام ص ۷۳].

باز ترجمۀ جدید به این معنا نیست که کسی که صلاحیّت لازم را ندارد به این قلمرو وارد شود و یک ترجمۀ نارسا پدید آورد که در آن صورت خدمتی به گسترش فرهنگ اسلامی نکرده بلکه اعتماد خوانندگان را از ترجمه های جدید نیز سلب نموده است.

این نکته را یادآور شوم که بعضی از اعتراضات از آنجا نشأت می گیرد که برای عده ای مرز تألیف و ترجمه مشخّص نشده است و انتظار دارند ترجمۀ جدید هیچ شباهتی به ترجمه های پیشین نداشته باشد در حالی که این امر در ترجمه امکان پذیر نیست چون مترجم برخلاف مؤلّف، باید پایبند به متن باشد و پای خود از حریم آن بیرون نبرد امّا دست مؤلّف باز است و می تواند عبارت پردازی نماید و اگر داستان و رمان است شخصیت سازی نماید و نقش های ویژه ای خلق کند تا با داستانهای دیگران فرق اساسی داشته باشد و سرقت ادبی به شمار نیاید.

آیا این امر در ترجمه نیز امکان دارد؟ اگر این امر صورت پذیرد دیگر ترجمه نیست یا اگر ترجمه باشد یک ترجمه آزاد و بدون پایبند بودن به متن است مانند ترجمۀ مرحوم جواد فاضل از نهج البلاغه که جناب دکتر شهیدی می فرماید: «پس از شهریور ۱۳۲۰ شمسی از مرحوم جواد فاضل مجموعه ای منتشر شد که هرچند انشای آن روان می نمود، در بسیاری از موارد با سخنان امام علی علیه السّلام ارتباطی نداشت» [ر. ک: مقدمۀ نهج البلاغه ترجمۀ شهیدی]، ولی نباید شباهت در ترجمه به حدّی باشد که فقط فعل های جملات جابه جا گردد مگر جایی که جز این امکان و زمینۀ پردازشی نباشد که در آن صورت دست مترجم-هرچند حرفه ای و زبردست باشد-بسته است و اگر بخواهد طور دیگری ترجمه نماید مطلب نارسا خواهد شد.

دربارۀ شکل گرفتن ترجمۀ جدید افزون بر مطالب پیشین این موارد را هم می توان نام برد که در اینجا فهرست وار بیان می شود و در آینده توضیح آن به صورت مقاله تقدیم خوانندگان و پژوهندگان گرامی خواهد شد. ۱- سختگیری مترجم برای حق الترجمه ۲-سختگیری ناشر در عرضۀ کتاب ۳- چاپ ناقص (مثلا بدون متن عربی چاپ کرده باشد یا

قسمتی از کتاب را نیاورده باشد)4-قیمت نامناست (چون ترجمه انحصاری است هر قیمت دلبخواهی برای کتاب تعیین می کند)5-چاپ نامرغوب (حروفچینی و صفحه آرایی و نوع غذا و جلد)6-وابستگی های فکری مترجم به یک جریان خاص عقیدتی ۷-سلیس و روان نبودن ترجمه های قبلی یا برخوردار نبودن از فارسی امروزین.۸-همخوانی نداشتن عرضه و تقاضا (مثلا از یک ترجمه ده هزار جلد چاپ بشود فروش می رود ولی ناشر قدرت چاپ آن تیراژ را ندارد لذا کمبود در بازار احساس می شود و ناشر دیگر ترجمه جدیدی به بازار می آورد)۹-در دسترس نبودن کتاب (مثلا کتابهایی که ناشران تهرانی چاپ کرده اند ناشران قمی به راحتی و به سرعت نمی توانند آنها را تهیّه کنند لذا وقتی ناشر قمی ترجمۀ جدیدی ارایه می دهد از آن استقبال می گردد.) ۱۰-ترجمه براساس آخرین چاپ و ویرایش و تحقیق شده کتاب.

ما تمام سعی خود را در ترجمۀ کتاب شریف کافی به کار گرفتیم تا ترجمه ای سلیس و روان برای خوانندگان و مشتاقان مکتب اهل بیت علیهم السّلام تقدیم نماییم و به معادل یابی و معادل سازی و انتخاب واژه های خوش نما پرداختیم و برای احادیث نیز شمارۀ مسلسل گذاردیم و نمایۀ آیات و روایات و اشعار را در پایان هر جلد آن آوردیم تا یافتن حدیث مورد نظر به راحتی و آسانی صورت پذیرد و در پایان هر جلد فهرست عربی آن را نیز گنجاندیم تا کسانی که ابواب کافی را با نام های عربی جستجو می کنند به راحتی به آن دست یابند. ترجمۀ ما براساس نسخۀ اعراب گذاری و تصحیح شده حضرت علامه حسن زاده آملی است که اولین بار در سال ۱۳47 شمسی صورت گرفته و به چاپ رسیده است.

امیدوارم کوششی که در راه فراهم آوردن یک ترجمۀ قابل قبول انجام گرفته سودمند باشد و در پیشگاه خداوند متعال پذیرفته آید و مورد پسند خوانندگان گرامی قرار گیرد.

و کاستی هایی که در این ترجمه می بینید بزرگوارانه بر ما ببخشید و خطاهای آن را گوشزد فرمایید تا در چاپهای بعدی اصلاح گردد. و در خاتمه بر خود لازم می دانم که از همه برادران عزیز که در آماده سازی و ویرایش و نمونه خوانی و تایپ و صفحه آرایی این ترجمه ما را یاری رساندند تشکر نمایم و از همّت و دقّت و حسن سلیقۀ مدیر محترم کتابسرای قائم (عج) جناب آقای راستائی تشکر نمایم و از درگاه پروردگار خواستارم که برکات و اثرات سازندۀ این کتاب را نصیب ما و خوانندگان

محترم بفرماید و از خداوند فرازمند توفیقات روزافزون همگان را در خدمت به مکتب تشیّع خواستارم.

حوزهٔ علمیّهٔ قم-بهار ۱۳۸۳

صادق حسن زاده

ص :۱۷

خطبه الكتاب بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للّه المحمود لنعمته، المعبود لقدرته، المطاع فى سلطانه، المرهوب لجلاله، المرغوب إليه فيما عنده، النّافذ أمره فى جميع خلقه، علا فاستعلى و دنى فتعالى، و ارتفع فوق كلّ منظر؛ الّذى لا بدء لأوّليّته و لا غايه لأزليّته، القائم قبل الأشياء و الدّائم الّذى به قوامها، و القاهر الّذى لا يؤوده حفظها، و القادر الّذى بعظمته تفرّد بالملكوت و بقدرته توحّد بالجبروت و بحكمته أظهر حججه على خلقه.

اخترع الأشياء إنشاء و ابتدعها ابتداء بقدرته و حكمته، لا من شىء فيبطل الإختراع و لا لعلّه فلا يصحّ الإبتداع، خلق ما شاء كيف شاء، متوحّدا بذلک لإظهار حكمته و حقيقه ربوبيّته. لا تضبطه العقول، و لا تبلغه الأوهام، و لا تدركه الأبصار، و لا يحيط به مقدار، عجزت دونه العباره، و كلّت دونه الأبصار، و ضلّ فيه تصاريف الصّفات، احتجب بغير حجاب محجوب، و استتر بغير ستر مستور.

عرف بغير رؤيه و وصف بغير صوره و نعت بغير جسم، لا إله إلاّ اللّه الكبير المتعال، ضلّت الأوهام عن بلوغ كنهه، و ذهلت العقول أن تبلغ غايه نهايته، لا يبلغه حدّ وهم و لا يدركه نفاذ بصر و هو السّميع العليم، احتجّ على خلقه برسله

پیشگفتار مؤلف

به نام خداوند رحمتگر مهربان

ستایش خدای را که برای نعمتش، ستایش و برای قدرتش، پرستش شده است؛ در سلطنت خویش، فرمانرواست. و به خاطر شکوهمندی اش از او بیم دارند.

به آنچه نزد اوست، رغبت شده؛ فرمانش بر همهٔ آفریدگان جاری است. فرازمند است در نهایت فرازمندی و نزدیک است درعین حال در اوج بلندی و از چشم انداز گستردهٔ بینندگان فرارفته است. آنکه نخستین بودنش را آغازی و ازلی بودنش را پایانی نیست. پیش از همه چیز برجا بوده و همیشه نگهدار آنهاست. چیره گری که نگهداری همه چیز، خسته اش نکند و توانایی که به سبب عظمتش در سلطهٔ آسمانی یگانه و به سبب نیرویش در قدرت نمایی و عظمت یکتاست. با کاردانی و حکمت خود آیاتش را بر آفریدگانش هویدا ساخت. همه چیز را بدون داشتن نظیر آفرید و با نیرو و کاردانی خویش، نقشه آنها را آغاز کرد. ماده ای نبود تا اختراع باطل شود و علتی نداشت تا نوآوری درست نیاید. آنچه را خواست آن گونه که مورد نظرش بود آفرید. برای نمایاندن فرزانگی و حقیقت پروردگاریش در این آفرینش، یکتاست. خردها او را فرانگیرند. و اندیشه ها به او نرسند و دیدگان او را درنیابند و اندازه بر او احاطه نکند. بیان از وصفش ناتوان و دیدگان در آستانش نابینا و هرگونه توصیفی در مقامش نارساست. بی پرده نهان و بی مانع پنهان است. نادیده، شناخته شده و بی شکل، توصیف گشته و بی کالبد تعریف شده است. معبودی جز خداوند بزرگ و فرازمند نیست. خیال ها از رسیدن به حقیقتش حیران و خردها از درک نهایتش سرگردانند. خیال تیزگام هرگز به وی نرسد و دیدهٔ پرنفوذ درکش نکند و او شنوا و داناست. با فرستادگانش بر آفریدگان حجت آورد

و أوضح الأمور بدلائله و ابتعث الرّسل مبشّرين و منذرين، ليهلک من هلک عن بيّنه و يحيى من حيّ عن بيّنه، و ليعقل العباد عن ربّهم ما جهلوه فيعرفوه بربوبيّته بعد ما أنكروه و يوحّدوه بالإلهيّه بعد ما أضدّوه، أحمده حمدا يشفى النّفوس و يبلغ رضاه و يؤدّى شكر ما وصل إلينا من سوابغ النّعماء و جزيل الآلاء و جميل البلاء.

و أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له إلها واحدا أحدا صمدا لم يتّخذ صاحبه و لا ولدا. و أشهد أنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم عبد انتجبه و رسول ابتعثه على حين فتره من الرّسل و طول هجعه من الأمم و انبساط من الجهل و اعتراض من الفتنه و انتقاض من المبرم، و عمى عن الحقّ و اعتساف من الجور و امتحاق من الدّين، و أنزل إليه الكتاب، فيه البيان و التبيان قُرْآناً عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِى عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ. قد بيّنه للنّاس و نهجه بعلم قد فصّله و دين قد أوضحه و فرائض قد أوجبها و أمور قد كشفها لخلقه و أعلنها، فيها دلاله إلى النّجاه و معالم تدعو إلى هداه.

فبلّغ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ما أرسل به و صدع بما أمر، و أدّى ما حمّل من أثقال النّبوّه، و صبر لربّه و جاهد فى سبيله و نصح لأمّته و دعاهم إلى النّجاه و حثّهم على الذّكر و دلّهم على سبيل الهدى من بعده بمناهج و دواع أسّس للعباد أساسها، و منار رفع لهم أعلامها، لكيلا يضلّوا من بعده و كان بهم رؤوفا رحيما.

فلمّا انقضت مدّته و استكملت أيّامه، توفّاه اللّه و قبضه إليه و هو عند اللّه مرضىّ عمله، وافر حظّه، عظيم خطره، فمضى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و خلّف فى أمّته كتاب اللّه و وصيّه أمير المؤمنين و إمام المتّقين صلوات اللّه عليه، صاحبين مؤتلفين، يشهد كلّ واحد منهما لصاحبه بالتّصديق، ينطق الإمام عن اللّه فى الكتاب بما

و هر امری را با دلایلش روشن ساخت. پیامبران را بشارتگر و اندازگر فرستاد تا هرکه هلاک شود با دلیلی روشن هلاک گردد و هرکه زنده باشد با دلیلی روشن زنده ماند و تا بندگان آنچه نمی دانند از پروردگارشان دریابند و به پروردگاریش پس از آنکه انکار کردند، معترف شوند و پس از آنکه انبازی برایش می پنداشتند به یکتایی اش بگرایند. انسان او را ستایم که درمان روان ها، مایهٔ خرسندیش گردد و شکرانهٔ نعمت های فراگیر و فراوان و آزمایش نیک او فراهم آید.

گواهی دهم که شایستهٔ پرستشی جز خدای یگانه بی انباز نیست؛ خدایی یکتا، یگانه، بی نیاز که همسری نگیرد و فرزندی نیاورد و گواهی دهم محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-بنده ای است که او را برگزید و فرستاده ای است که او را هنگام گسستگی فرستادگان و خواب دراز امّت ها و گسترش نادانی و ظاهر شدن فتنه و گسستن اساس محکم و کوری از دریافت حق و فشار ستم و از بین رفتن دین و دیانت، برانگیخت و قرآن را به سویش فرستاد که در آن بیان و روشنگری حقیقت است (قرآنی عربی، بی هیچ کژی؛ باشد که آنان راه تقوا پویند) [سورهٔ زمر (۳۹) :۲۸]قرآن را برای مردم بیان و روشن کرد با برنامه ای که تشریحش فرمود و با دینی که توضیحش داد و دستورهایی که آن را لازم شمرد و امور دیگری که برای آفریدگانش آشکار و هویدا ساخت. در آن امور، راهنمایی به سوی رهائی و نشانه هایی دعوت به ره یافتگی است.

پیغمبر هم رسالت خویش را تبلیغ کرد و دستوری که دریافته بود آشکار ساخت و تکلیفش را که بار نبوّت بود به منزل مقصود رسانید و برای (خشنودی) پروردگارش شکیبایی پیشه کرد و در راهش کوشید و امتش را اندرز داد و به راه نجاتشان فراخواند و به یاد خدا واداشت و برای پس از خود هم ایشان را به راه هدایت رهنمون ساخت با راه های روشن و انگیزه هایی که برای بندگان پی ریزی کرد و پرچم های مناره های روشن (امامان) را برایشان برافراشت تا پس از او گمراه نگردند؛ چون به همه آنان دلسوز و مهربان بود.

چون روزگارش سپری و عمرش به پایان رسید، خداوند جانش را گرفت و به سوی خود برد در حالی که نزد خدا، کردارش پسندیده و بهره اش

بسیار و جایگاهش فراز بود. او درگذشت و در میان امّتش، کتاب خدا و جانشینش امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزگاران را که درود خداوند بر او باد

برجای گذاشت که دو یار همدم بودند و هریک گواه درستی دیگری بود. خدا آنچه را بر

أوجب اللّه فيه على العباد من طاعته و طاعه الإمام و ولايته و واجب حقّه، الّذى أراد من استكمال دينه و إظهار أمره و الاحتجاج بحججه و الإستضاءه بنوره، فى معادن أهل صفوته و مصطفى أهل خيرته و أوضح اللّه بأئمّه الهدى من أهل بيت نبيّنا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم عن دينه و أبلج بهم عن سبيل مناهجه و فتح بهم عن باطن ينابيع علمه، جعلهم مسالک لمعرفته و معالم لدينه و حجّابا بينه و بين خلقه و الباب المؤدّى إلى معرفه حقّه، و أطلعهم على المكنون من غيب سرّه.

كلّما مضى منهم إمام، نصب لخلقه من عقبه إماما بيّنا، و هاديا نيّرا، و إماما قيّما، يهدون بالحقّ و به يعدلون، حجج اللّه و دعاته و رعاته على خلقه، تدين بهديهم العباد، و تستهلّ بنورهم البلاد، و جعلهم اللّه حياه للأنام و مصابيح للظّلام و مفاتيح للكلام و دعائم للإسلام و جعل نظام طاعته و تمام فرضه التّسليم لهم فيما علم، و الرّدّ إليهم فيما جهل و حظر على غيرهم التّهجّم على القول بما يجهلون و منعهم جحد ما لا يعلمون، لما أراد تبارک و تعالى من استنقاذ من شاء من خلقه، من ملمّات الظّلم و مغشيّات البهم و صلّى اللّه على محمّد و أهل بيته الأخيار الّذين أذهب اللّه عنهم الرّجس [أهل البيت]و طهّرهم تطهيرا.

أمّا بعد فقد فهمت يا أخى ما شكوت من اصطلاح أهل دهرنا على الجهاله، و توازرهم و سعيهم فى عماره طرقها و مباينتهم العلم و أهله، حتّى كاد العلم معهم أن يأزر كلّه و ينقطع موادّه، لما قد رضوا أن يستندوا إلى الجهل و يضيّعوا العلم و أهله. و سألت: هل يسع النّاس المقام على الجهاله و التّديّن بغير علم، إذا كانوا داخلين فى الدّين مقرّين بجميع أموره على جهه الإستحسان و النّشوء عليه و التّقليد للآباء و الأسلاف و الكبراء و الإتّكاء على عقولهم فى دقيق الأشياء و جليلها.

بندگانش در قرآن واجب نموده، امام از سوی خدا بیان می کند؛ همچون فرمانبری از خدا و فرمانبری از امام و پیروی از امام و مهرورزی با او حق لازم وی که به وسیله آن خدا خواست دینش را به کمال رساند و امرش را آشکار سازد و با حجّت های خویش برهان آرد و از نورش همگان پرتو گیرند؛ نوری که در گنجینه های برگزیدگانش و نیکان برگزیده اش می باشد. خدا به وسیله پیشوایان هدایت که خاندان پیامبر ما می باشند، دینش را آشکار نمود و راه های راست خود را روشن ساخت و حقیقت چشمه های دانش خویش را برگشود. ایشان را راه های شناختش و نشانه های دینش و دربانان میان خود و آفریدگانش و درب رسانندهٔ به حقّش قرار داد و رازهای نهان و سر به مهر خویش را بر آنان نمایاند.

هرگاه یکی از آن امامان درمی گذشت در پی اش امامی روشنگر و هدایتگری فروزان و پیشوایی نگهدار برمی نهاد. همگی به حق ره می نمودند و به حق حکم می کردند. ایشان حجّت های خدا و فراخوانندگان به سویش و سرپرستان آفریدگانش بودند تا بندگان به رهبری ایشان دینداری کنند و شهرها با نور دانش آنان نورباران شود. خداوند ایشان را مایهٔ زندگی و بیداری خفتگان و چراغ های تاریکی و کلیدهای سخنوری و ستون های اسلام نهاد و آیین فرمانبری و همهٔ فرامین واجب خویش را در احکامی که معلوم است در پذیرفتن از آنان قرار داد و در آنچه نامعلوم است در ارجاع دادن به آنها مقرّر داشت و دیگران را بازداشت که در آنچه نمی دانند از امامان پیش افتند و نظر دهند و می دانند انکار ورزند؛ چون خدای فرازمند خواسته است که از آفریدگانش هرکه را خواهد از تاریکی های بدبختی آور و پیچیدگی های در نهان، رهایی بخشد. درود خدا بر محمد و خاندان نیکش که پلیدی را از آنها ببرده و به نیکی پاکشان ساخته است.

امّا بعد؛ ای برادر آگاه شدم که از مردم زمان ما شکوه نمودی که ایشان بر نادانی با هم سازش کرده اند و در آبادانی راه های نادانی و دوری شان از دانش دانشمندان همدست و کوشایند آنسان که نزدیک است دانش به کلّی از میانشان برود و ریشه کن گردد؛ چرا که ایشان بر فراخوانی نادانی به سوی خویش و تباه ساختن دانش و دانشمندان خشنود شده اند و پرسیدی: آیا شایسته باشد که مردم بر نادانی پایدار مانند و ناآگاهانه دیندار باشند؟ چون [در ظاهر]دین را پذیرفته اند؛ ولی فرامین و احکامش را به دلخواه خویش و عادت و پیروی از پدران و نیاکان و بزرگان پذیرفته اند و در مسائیل پیچیده و بزرگ به خرد خود تکیه کرده اند.

ص :۲۳

فاعلم يا أخى رحمک اللّه أنّ اللّه تبارک و تعالى خلق عباده خلقه منفصله من البهائم فى الفطن و العقول المرکّبه فيهم، محتمله للأمر و النّهى و جعلهم جلّ ذكره صنفين: صنفا منهم أهل الصّحّه و السّلامه و صنفا منهم أهل الضّرر و الزّمانه، فخصّ أهل الصّحّه و السّلامه بالأمر و النّهى بعد ما أكمل لهم آله التّكليف و وضع التّكليف عن أهل الزّمانه و الضّرر إذ قد خلقهم خلقه غير محتمله للأدب و التّعليم و جعل عزّ و جلّ سبب بقائهم أهل الصّحّه و السّلامه و جعل بقاء أهل الصّحّه و السّلامه بالأدب و التّعليم، فلو كانت الجهاله جائزه لأهل الصّحّه و السّلامه لجاز وضع التّكليف عنهم و فى جواز ذلک بطلان الكتب و الرّسل و الآداب، و فى رفع الكتب و الرّسل و الآداب فساد التّدبير و الرّجوع إلى قول أهل الدّهر، فوجب فى عدل اللّه عزّ و جلّ و حكمته أن يخصّ من خلق من خلقه خلقه محتمله للأمر و النّهى بالأمر و النّهى لئلاّ يكونوا سدى مهملين، و ليعظّموه و يوحّدوه و يقرّ و اله بالرّبوبيّه و ليعلموا أنّه خالقهم و رازقهم، إذ شواهد ربوبيّته دالّه ظاهره و حججه نيّره واضحه و أعلامه لائحه، تدعوهم إلى توحيد اللّه عزّ و جلّ و تشهد على أنفسها لصانعها بالرّبوبيّه و الإلهيّه لما فيها من آثار صنعه و عجائب تدبيره، فندبهم إلى معرفته لئلاّ يبيح لهم أن يجهلوه و يجهلوا دينه و أحكامه لأنّ الحكيم لا يبيح الجهل به و الإنكار لدينه، فقال جلّ ثناوه: أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثاقُ اَلْكِتابِ أَنْ لا يَقُولُوا عَلَى اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْحَقَّ و قال: بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ فكانوا محصورين بالأمر و النّهى، مأمورين بقول الحقّ، غير مرخّص لهم فى المقام على الجهل، أمرهم بالسّؤال و التّفقّه فى الدّين فقال: فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طائِفَهٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى اَلدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ و قال: فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ

پس بدان ای برادر! خدایت رحمت کند-همانا خداوند فرازمند به سبب هوش و خردی که در آفرینش بندگانش آمیخت، ایشان را از چارپایان گسسته داشت و پذیرندهٔ امر و نهی الهی قرار داد و آنها را دو دسته ساخت، دسته ای تندرست و سلامت و دستهٔ دیگر زیانمند و ازکارافتاده؛ پس مردمان تندرست و سالم را پس از آنکه ابزار تکلیف آنها را به کمال رساند به امر و نهی الهی ویژه داشت و تکلیف را از زیانمندان و ازکارافتادگان برداشت؛ زیرا آفرینش آنان را به گونه ای قرار داد که نمی توانند ادب اندوزند و دانش آموزند و خداوند گرامی و بزرگ مردم تندرست سالم را سبب بقای آنها نهاد و بقای تندرستان و سالمان را به ادب اندوزی و دانش آموزی قرار داد. اگر برای سالمان، نادانی شایسته بود، روا بود که تکلیف از ایشان برداشته شود و در آن صورت، فروفرستاده شدن کتاب های آسمانی، پیامبران و دستورها بیهوده بود و ثمرهٔ بیهودگی کتاب های آسمانی و پیامبران و دستورها، تباهی تدبیر الهی و بازگشت به عقیده طبیعت گرایان است؛ پس بنابر عدالت و حکمت الهی واجب آید که خدا آفریده ای را که قابل تکلیف آفریده، به امر و نهی ویژه دارد [و بر ایشان امر و نهی کند]تا وجود ایشان بیهوده و به خود وانهاده نباشد و او را بزرگوار دانند و یکتا خوانند و به پروردگاریش اعتراف کنند و بدانند که او آفریننده و روزی دهندهٔ ایشان است؛ چرا که گواهان پروردگاریش، نمایان و آشکار و حجّت هایش تابان و روشن و نشانه هایش، فروزان است. مردم را به یگانگی خدای گرامی و بزرگ فراخواند و با وجود خویش به پروردگاری و یگانگی آفرینندهٔ خویش گواهی دهند؛ زیرا آثار صنع خدا و شگفتی های تدبیرش در وجود آنها نمایان است. خدا نیز مردم را به شناخت خویش فراخواند تا نشناختن خود و دین و احکامش را بر مردم روا نداشته باشد؛ چون شخص فرزانه، نادانی در دینش و انکارورزی در آن. پس [به این سبب]خدا-ستایشش بزرگ باد-فرموده است: (مگر در کتاب از آنها پیمان گرفته نشد که درباره خداوند جز حق نگویند) [سورهٔ اعراف (۷) :۱69]و نیز فرمود: (بلکه دروغ شمردند چیزی را که به دانش آن احاطه ندارند) [سورهٔ یونس (۱۰) :۳۹]؛ پس وظیفه مردم، تنها در امر و نهی الهی است و به انجام گفتار حق دستور یافته اند و پایداری بر نادانی را اجازه ندارند. خدا مردم را به پرسیدن نیک فهمی در دین فرمان داد و فرمود: (چرا از هر گروه ایشان، دسته ای سفر نکنند تا در امر دین، دانش اندوزند و وقتی بازگشتند، قوم خود را بیم دهند.) [سورهٔ توبه (۹) :۱۲۲]و نیز فرمود: (اگر خودتان نمی دانید از اهل ذکر (دانشمندان اهل کتاب) بپرسید.) [سورهٔ نحل (16) :43]

ص :٢5

فلو كان يسع أهل الصّحّه و السّلامه المقام على الجهل، لما أمرهم بالسّؤال و لم يكن يحتاج إلى بعثه الرّسل بالكتب و الآداب و كانوا يكونون عند ذلک بمنزله البهائم و منزله أهل الضّرر و الزّمانه، و لو كانوا كذلک لما بقوا طرفه عين، فلمّا لم يجز بقاؤهم إلاّ بالأدب و التّعليم وجب أنّه لا بدّ لكلّ صحيح الخلقه كامل الآله من مؤدّب و دليل و مشير و آمر و ناه و أدب و تعليم و سؤال و مسأله.

فأحقّ ما اقتبسه العاقل و التمسه المتدبّر الفطن و سعى له الموفّق المصيب العلم بالدّين و معرفه ما استعبد اللّه به خلقه من توحيده و شرائعه و أحكامه و أمره و نهيه و زواجره و آدابه، إذ كانت الحجّه ثابته و التّكليف لازما و العمر يسيرا و التّسويف غير مقبول و الشّرط من اللّه جلّ ذكره فيما استعبد به خلقه أن يؤدّوا جميع فرائضه بعلم و يقين و بصيره ليكون المؤدّى لها محمودا عند ربّه مستوجبا لثوابه و عظيم جزائه لأنّ الّذى يؤدّى بغير علم و بصيره لا يدرى ما يؤدّى و لا يدرى إلى من يؤدّى.

و إذا كان جاهلا لم يكن على ثقه ممّا أدّى، و لا مصدّقا، لأنّ المصدّق لا يكون مصدّقا حتّى يكون عارفا بما صدّق به من غير شكّ و لا شبهه لأنّ الشّاكّ لا يكون له من الرّغبه و الرّهبه و الخضوع و التّقرّب مثل ما يكون من العالم المستيقن. و قد قال اللّه عزّ و جلّ: إِلاّٰ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ فصارت الشّهاده مقبوله لعلّه العلم بالشّهاده، و لو لا العلم بالشّهاده لم تكن الشّهاده مقبوله و الأمر فى الشّاكّ المؤدّى بغير علم و بصيره إلى اللّه جلّ ذكره إن شاء تطوّل عليه فقبل عمله و إن شاء ردّ عليه لأنّ الشّرط عليه من اللّه أن يؤدّى المفروض بعلم و بصيره و يقين كيلا يكونوا ممّن وصفه اللّه فقال تبارک و تعالى: وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يَعْبُدُ اَللّٰهَ عَلىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصٰابَهُ خَيْرٌ اِطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ

اگر برای افراد سالم، پایداری بر نادانی روا بود، ایشان را به پرستش دستور نمی دادند و به فرستادن پیامبران با کتاب ها و دستورها نیازی نبود و در این صورت مردم، بسان چهارپایان و بسان زیانمندان و ازکارافتادگان بودند و اگر چنین بودند به قدر چشم برهم نهادنی بر جای نمی ماندند و چون بقایشان جز به ادب اندوزی و دانش آموزی نباشد، لازم است که به ناچار هرکه سالم و ابزار تکلیفش کامل است ادب آموزنده و راهنما و مشاور و دستوردهنده و بازدارنده ای داشته باشد و راه ادب اندوزی و دانش آموزی و پرسیدن و جوییدن را در پی گیرد.

پس سزاوارترین چیزی که خردورز برگیرد و اندیشمند هوشیار آن را جوید و شخص توفیق یافته در آن کوشد، دانش دین و شناختن شیوهٔ پرستشی است که خدا از آفریدگانش خواسته است که آن شیوه، یکتاانگاری خدا، قوانین، فرامین، امر و نهی، بازداری ها و دستورها می باشد؛ زیرا حجّت، استوار و تکلیف، پایدار و عمر کوتاه و تأخیر، ناپذیرفته است و در روش پرستشی که خدا-یادش گرامی و بزرگ باد-از آفریدگانش خواسته، شرط است که مردم همهٔ واجباتش را با علم و یقین و بینش به جای آورند تا انجام دهنده آنها نزد پروردگار، پسندیده و سزاوار ثواب و پاداش بزرگ او گردد؛ چون کسی که بی دانش و بینش کاری را به جای آرد، نمی داند که چه می کند و برای چه کسی به جای می آورد و چون نادان است، بر کار خویش اطمینان ندارد و آن را درست نمی انگارد؛ زیرا تا کسی به آنچه تصدیق کرده بدون گمان و تردید شناخت نداشته باشد، او را تصدیق کننده نگویند؛ چرا که تردیدگر، شوق و ترس و فروتنی و تقرّبی بسان دانشمند با یقین را ندارد و خدای گرامی و بزرگ فرموده است: (مگر کسانی که به حق گواهی دهند و خودشان بدانند.) [سورهٔ زخرف (۴۳) :۸۶]پس گواهی دادن پذیرفته شد به سبب علم به گواهی، و اگر علم به گواهی نباشد، گواهی پذیرفته نیست. آن کس که با شک و بدون دانش و بینش کارش را به انجام رساند کارش با خدا-یادش بزرگ باد-است. اگر خدا خواهد با او شکیبایی کند و کردارش را پذیرد و اگر خواهد نپذیرد؛ زیرا خداوند با او شرط کرده که واجباتش را با دانش و بینش و یقین انجام دهد تا از آنان نباشد که خدای فرازمند آنان را چنین به وصف آورده. و فرموده است: (و از جمله مردمان کسی است که خدا را با دودلی پرستد؛ پس اگر خوبی به او رسد به خداپرستی به آن آرام گیرد و اگر

أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ اَلدُّنْيا وَ اَلْآخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ اَلْخُسْرٰانُ اَلْمُبِينُ لأنّه كان داخلا فيه بغير علم و لا يقين، فلذلک صار خروجه بغير علم و لا يقين و قد قال العالم عليه السّلام: «من دخل فى الإيمان بعلم ثبت فيه و نفعه إيمانه، و من دخل فيه بغير علم خرج منه كما دخل فيه» . و قال عليه السّلام: «من أخذ دينه من كتاب اللّه و سنّه نبيّه صلوات اللّه عليه و آله زالت الجبال قبل أن يزول، و من أخذ دينه من أفواه الرّجال ردّته الرّجال» .

و قال عليه السّلام: «من لم يعرف أمرنا من القرآن لم يتنكّب الفتن» . و لهذه العلّه انبثقت على أهل دهرنا بثوق هذه الأديان الفاسده و المذاهب المستشنعه الّتى قد استوفت شرائط الكفر و الشّرک كلّها و ذلک بتوفيق اللّه تعالى و خذلانه، فمن أراد اللّه توفيقه و أن يكون إيمانه ثابتا مستقرّا، سبّب له الأسباب الّتى تؤدّيه إلى أن يأخذ دينه من كتاب اللّه و سنّه نبيّه صلوات اللّه عليه و آله بعلم و يقين و بصيره، فذاک أثبت فى دينه من الجبال الرّواسى، و من أراد اللّه خذلانه و أن يكون دينه معارا مستودعا- نعوذ باللّه منه-سبّب له أسباب الإستحسان و التّقليد و التّأويل من غير علم و بصيره. فذاک فى المشيئه إن شاء اللّه تبارک و تعالى أتمّ إيمانه و إن شاء سلبه إيّاه و لا يؤمن عليه أن يصبح مؤمنا و يمسى كافرا، أو يمسى مؤمنا و يصبح كافرا، لأنّه كلّما رأى كبيرا من الكبراء مال معه و كلّما رأى شيئا استحسن ظاهره قبله، و قد قال العالم عليه السّلام: «إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق النّبيّين على النّبوّه فلا يكونون إلاّ أنبياء، و خلق الأوصياء على الوصيّه فلا يكونون إلاّ أوصياء، و أعار قوما إيمانا فإن شاء تمّمه لهم و إن شاء سلبهم إيّاه» . قال: و فيهم جرى قوله: فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ.

و ذكرت أنّ أمورا قد أشكلت عليک، لا تعرف حقائقها لاختلاف الرّوايه

آزمونی به او رسد، روی بگرداند، در دنیا و آخرت زیانکار است؛ این است آن زیانکاری آشکار.) [سورۀ حجّ (۲۲) : ۱۱]چون او بدون دانش و یقین به دین گرویده، بیرون رفتنش هم از دین، بی دانش و یقین باشد و امام علیه السّلام فرموده است: هرکه آگاهانه در ایمان درآید، در آن استوار ماند و ایمانش سودش دهد و هرکه ناآگاهانه به آن درآید، ناآگاهانه نیز از آن برآید هم چنان که ناآگاهانه به آن درآمده است و نیز فرمود: «هر که دینش را از کتاب خدا و سنت پیغمبرش-که درود خداوند بر او باد-برگیرد از کوه ها استوارتر است و کسی که دینش را از دهان مردم گیرد، همان مردم از دینش بازگردانند.» و نیز فرمود: «هرکه امامت ما را از قرآن نفهمد، از فتنه ها درنیاید.» و بدین جهت است که در میان مردم روزگار ما، کیش های باطل و مذاهب زشتی که تمام شرایط کفر و شرک را دارد، سر برآورده است. اینها همه به توفیق و یا نامهربانی خدای فرازمند بستگی دارد. هرکه را خدا خواهد توفیق یابد و ایمانش استوار و برجا ماند اسبابی برایش فراهم آورد که دینش را از کتاب خدا و سنت پیغمبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-با دانش یقین و بینش برگیرد. این است آنکه در دین خود از کوه های افراشته، استوارتر است. و هرکه را خدا خواهد که وارهد و دینش عاریت و ناپایدار باشد-از این حالت به خدا پناه می بریم-برایش زمینه های دل خواهانه و پیروی کورکورانه و تأویل بی دانش و بینش فراهم سازد.

به خواست خدای فرازمند بستگی دارد؛ اگر خواهد ایمان ناقصش را به کمال رساند و اگر خواهد از او بازستاند. و در امان نیست که سحرگاه مؤمن و شب هنگام کافر باشد یا شب هنگام مؤمن و سحرگاه کافر گردد؛ زیرا چنین شخصی هرگاه یکی از بزرگان را بیند به او گراید و هرچه را نیک روی بیند بپذیرد در حالی که امام علیه السّلام فرموده است: خدای گرامی و بزرگ پیامبران را برای پیامبری آفرید و جز پیامبر نباشند و اوصیا را برای جانشینی آفرید و جز آن نباشد و به مردمی ایمان را عاریت داد، اگر خواهد ایمان را برای آنها به کمال رساند و اگر خواهد از آنها بازستاند و درباره اینان گفتار خدا درست است که (و ایمان برخی پابرجا و بعضی ناپایدار است) [سورۀ انعام (6) :۹۸]

تو یادآور شدی که مطالبی برایت سخت و مشکل شده که به سبب اختلاف روایت های واردشده در آنها، حقیقت های آنها را درنمی یابی و می دانی که

ص :٢٩

فيها و أنّک تعلم أنّ اختلاف الرّوايه فيها لاختلاف عللها و أسبابها و أنّک لا تجد بحضرتک من تذاكره و تفاوضه ممّن تثق بعلمه فيها و قلت إنّک تحبّ أن يكون عندک كتاب كاف يجمع [فيه]من جميع فنون علم الدّين، ما يكتفى به المتعلّم و يرجع إليه المسترشد، و يأخذ منه من يريد علم الدّين و العمل به بالآثار الصّحيحه عن الصّادقين عليهم السّلام و السّنن القائمه الّتى عليها العمل و بها يؤدّى فرض اللّه عزّ و جلّ و سنّه نبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، و قلت لو كان ذلک رجوت أن يكون ذلک سببا يتدارک اللّه [تعالى]بمعونته و توفيقه إخواننا و أهل ملّتنا و يقبل بهم إلى مراشدهم.

يا أخى أرشدک اللّه إنّه لا يسع أحدا تمييز شىء ممّا اختلف الرّوايه فيه عن العلماء عليهم السّلام برأيه إلاّ على ما أطلقه العالم بقوله عليه السّلام: «اعرضوها على كتاب اللّه فما وافق كتاب اللّه عزّ و جلّ فخذوه، و ما خالف كتاب اللّه فردّوه» . و قوله عليه السّلام:

«دعوا ما وافق القوم فإنّ الرّشد فى خلافهم» . و قوله عليه السّلام: «خذوا بالمجمع عليه، فإنّ المجمع عليه لا ريب فيه» . و نحن لا نعرف من جميع ذلک إلاّ أقلّه و لا نجد شيئا أحوط و لا أوسع من ردّ علم ذلک كلّه إلى العالم عليه السّلام و قبول ما وسّع من الأمر فيه بقوله عليه السّلام: بأيّما أخذتم من باب التّسليم وسعكم. و قد يسّر اللّه و له الحمد تأليف ما سألت و أرجو أن يكون بحيث توخّيت فمهما كان فيه من تقصير فلم تقصّر نيّتنا فى إهداء النّصيحه إذ كانت واجبه لإخواننا و أهل ملّتنا مع ما رجونا أن نكون مشاركين لكلّ من اقتبس منه و عمل بما فيه دهرنا هذا و فى غابره إلى انقضاء الدّنيا، إذ الرّبّ عزّ و جلّ واحد و الرّسول محمّد خاتم النّبيّين صلوات اللّه و سلامه عليه و آله واحد و الشّريعه واحده و حلال محمّد حلال و حرامه حرام إلى يوم القيامه. و وسّعنا قليلا كتاب الحجّه و إن لم نكمّله على

اختلاف به جهت اختلاف در علل و اسباب آن است و به دانشمندی که در این باره به دانشش اعتماد داشته باشی دست رسی نداری تا با وی به صحبت و گفت و گو پردازی، و گفتی دوست داری کتابی داشته باشی که همهٔ رشته های علم دین در آن گرد آمده آنگونه که دانشجو را بی نیاز سازد و هدایت خواه به آن مراجعه کند و آن کس که علم دین و عمل به اخبار درست امامان راست پیشه و سنّت های استوار مورد عمل را خواهد از آن کتاب برگیرد و واجبات خدا و سنّت پیامبر براساس آن کتاب انجام گیرد و گفتی اگر چنین کتابی باشد امیدوارم خدای فرازمند با یاری و توفیق خویش، برادران و هم مذهبان ما را به صلاح آرد و به سوی رهبران خود سوق دهد.

ای برادر! -خداوند هدایتت کند-بدان که برای کسی روا نباشد تا با نظر خود، روایت های مختلفی که از امامان علیهم السّلام رسیده است، تشخیص دهد مگر به دستور خود امام-علیه السّلام- که فرمود: «آن (روایت ها) را با قرآن بسنجید، آن را که با کتاب خدای گرامی و بزرگ مطابق است برگیرید و آن را که مخالف کتاب خداوند است، پس زنید» و فرمایش او که، آنچه مطابق با گفتار عامّه است واگذارید که هدایت در مخالفت با آنان است و نیز فرمود: «روایتی که مورد پذیرش همگان است برگیرید؛ زیرا در آنچه مورد پذیرش همگان است تردیدی نیست، ما با این دستور تنها مقدار اندکی از روایت ها را تشخیص می دهیم و (دربارهٔ باقی روایت ها) راهی نمی یابیم که از بازگرداندن آن روایات به خود امام علیه السّلام فراخ تر و بااحتیاطتر باشد. و دستور فراخی را که امام علیه السّلام داده است بپذیریم که فرمود: «هرکدام از روایت های مختلف را که برای پذیرفتن آن، برگیرید، برایتان رواست.» خدای را سپاس که گردآوری کتابی را که خواستی، میسّر کرد. امیدوارم چنان باشد که خواستی. اگر در آن کوتاهی شده باشد در نیّت خیرخواهی ما کوتاهی نبوده است؛ چون خیرخواهی برادران و هم مذهبان بر ما واجب است و نیز، امیدواریم که با مردم این زمان و برجای ماندگان آنها که تا پایان دنیا از این کتاب استفاده و به آن عمل می کنند در پاداش ایشان شریک باشیم؛ زیرا پروردگار بزرگ و گرامی یکی است و پیامبر، محمّد، آخرین پیامبران -سلام و درود خداوند بر او و خاندانش باد-یکی است و شریعت یکی است و حلال محمد، حلال و حرامش، حرام است تا روز رستاخیز. ما کتاب حجّت را اندکی گسترش دادیم، اگرچه آن گونه که شایسته اش بود تکمیل نکردیم؛

استحقاقه لأنّا كرهنا أن نبخس حظوظه كلّها و أرجو أن يسهّل اللّه عزّ و جلّ إمضاء ما قدّمنا من النّيّه إن تأخّر الأجل صنّفنا كتابا أوسع و أكمل منه نوفّيه حقوقه كلّها إن شاء اللّه تعالى و به الحول و القوّه و إليه الرّغبه فى الزّياده فى المعونه و التّوفيق. و الصّلاه على سيّدنا محمّد النّبىّ و آله الطّاهرين الأخيار.

و أوّل ما أبدأ به و أفتتح به كتابى هذا، كتاب العقل و فضائل العلم و ارتفاع درجه أهله و علوّ قدرهم و نقص الجهل و خساسه أهله و سقوط منزلتهم، إذ كان العقل هو القطب الّذى عليه المدار و به يحتجّ و له الثّواب و عليه العقاب [و اللّه الموفّق].

چون خوش نداشتیم که تمام بهره های آن را بکاهیم و امیدوارم که خداوند بزرگ و گرامی تحقّق نیّت ما را آسان گرداند تا اگر اجل مهلت دهد، کتابی گسترده تر و کامل تر از این گردآورم که اگر خدای فرازمند خواهد تمام حقّش را به جای آورم.

نیرو و توانایی از اوست و امید فزونی یاری و توفیق به اوست و درود بر سرورمان محمّد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خاندان برگزیدهٔ پاکش. نخستین کتابی که این تألیفم را با آن آغاز می کنم، کتاب عقل و فضیلت های دانش و بلندی درجه و ارجمندی دانشمندان و نقص نادانی و پستی و بی ارزشی نادانان می باشد؛ چرا که خردمحوری است که همه چیز بر گرد آن می چرخد و به وسیله آن برهان آورده می شود و پاداش و کیفر برای آن است. [و خدا توفیق دهنده است].

ص: ۳۳

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

كتاب العقل و الجهل [١]١-أخبرنا أبو جعفر محمّد بن يعقوب قال: حدّثنى عدّه من أصحابنا منهم محمّد بن يحيى العطّار، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لمّا خلق اللّه العقل استنطقه ثمّ قال له: أقبل فأقبل ثمّ قال له: أدبر فأدبر ثمّ قال: و عزّتى و جلالى ما خلقت خلقا هو أحبّ إلىّ منک و لا أكملتک إلاّ فيمن أحبّ، أما إنّى إيّاک آمر و إيّاک أنهى و إيّاک أعاقب و إيّاک أثيب.

[٢]٢-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن عمرو بن عثمان، عن مفضّل بن صالح، عن سعد بن طريف، عن الأصبغ بن نباته، عن علىّ عليه السّلام قال:

هبط جبرئيل على آدم عليه السّلام فقال: يا آدم إنّى أمرت أن أخيّرک واحده من ثلاث فاخترها و دع اثنتين فقال له آدم: يا جبرئيل و ما الثّلاث؟ فقال: العقل و الحياء و الدّين فقال آدم، إنّى قد اخترت العقل فقال جبرئيل للحياء و الدّين: انصرفا و دعاه فقالا: يا جبرئيل إنّا أمرنا أن نكون مع العقل حيث كان قال: فشأنكما و عرج.

[٣]٣-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن بعض أصحابنا رفعه إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له: ما العقل؟ قال: ما عبد به الرّحمن و اكتسب به الجنان قال: قلت:

[۱]۱-امام باقر علیه السّلام فرماید: چون خداوند خرد را آفرید، او را به سخن درآورد و به او فرمود: پیش آی، پس پیش آمد؛ سپس گفت: بازگرد، پس بازگشت؛ آن گاه فرمود: به ارجمندی و شوکتم سوگند، آفریده ای نزد من که از تو دوست داشتنی تر باشد نیافریدم و تو را تنها به کسانی که دوستشان دارم به طور کامل ارزانی داشتم. همانا فرمان و بازداشتن و کیفر و پاداشم به تو متوجه است.

[۲]۲-حضرت علی علیه السّلام فرمود: جبرئیل بر آدم فرود آمد و گفت: ای آدم، من دستور دارم که تو را در برگزیدن یکی از سه چیز مخیّر سازم، پس یکی را برگزین و دو تا را وارهان. حضرت آدم به او گفت: ای جبرئیل! آن سه چیز چیست؟ گفت: خرد، آزرم و دین. آدم علیه السّلام گفت: خرد را برگزیدم. جبرئیل به آزرم و دین گفت: شما بازگردید و او را وانهید. آن دو گفتند: ای جبرئیل، ما دستور داریم هرکجا که خرد باشد با او باشیم. گفت: خود دانید و [آنگاه] فراز گرفت.

[۳]۳-شخصی از امام صادق علیه السّلام پرسید: خرد چیست؟ فرمود: آنچه که با آن خدای بخشایشگر را پرستش کنند و بهشت به دست آرند. راوی گوید که

فالّذى كان فى معاويه؟ فقال: تلک النّكراء تلک الشّيطنه و هى شبيهه بالعقل و ليست بالعقل.

[4]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن فضّال، عن الحسن بن الجهم قال:

سمعت الرّضا عليه السّلام يقول: صديق كلّ امرئ عقله و عدوّه جهله.

[5]5-و عنه، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن الحسن بن الجهم قال:

قلت لأبى الحسن عليه السّلام: إنّ عندنا قوما لهم محبّه و ليست لهم تلک العزيمه يقولون بهذا القول؟ فقال: ليس أولئک ممّن عاتب اللّه إنّما قال اللّه: فَاعْتَبِرُوا يا أُولِى اَلْأَبْصارِ.

[6]6-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن حسّان، عن أبى محمّد الرّازىّ، عن سيف بن عميره، عن إسحاق بن عمّار قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: من كان عاقلا كان له دين، و من كان له دين دخل الجنّه.

[٧]٧-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن الحسن بن علىّ بن يقطين، عن محمّد بن سنان، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّما يداقّ اللّه العباد فى الحساب يوم القيامه على قدر ما آتاهم من العقول فى الدّنيا.

[٨]٨-علىّ بن محمّد بن عبد اللّه، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن محمّد بن سليمان الدّيلمىّ، عن أبيه قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام فلان من عبادته و دينه و فضله! فقال: كيف عقله؟ قلت: لا أدرى، فقال: إنّ الثّواب على قدر العقل، إنّ رجلا من بنى إسرائيل

عرض کردم: پس آنچه معاویه داشت، چه بود؟ فرمود: آن کاری خردنما بود و کاری شیطنت آمیز. آن، خرد را ماند ولی خرد نباشد.

[4]4-امام رضا علیه السّلام فرمود: دوست هر انسانی، خرد او و دشمنش، نادانی او باشد.

[5]5-حسن جهم گوید: به امام کاظم علیه السّلام گفتم: نزد ما گروهی هستند که بر امام مهر می ورزند؛ ولی آن تصمیم استوار را ندارند و در گفتار دوستدارند [و در کردار فروگذار]. فرمود: آنها در زمرهٔ کسانی نیستند که خداوند آنان را نکوهش کرده است؛ همانا خدا می فرماید: (ای صاحبان بینش! عبرت گیرید.) [سورهٔ حشر (۵۹) :۲].

[6]6-امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکه خردمند است دیندار باشد و آنکه دیندار باشد به بهشت درآید.

[۷]۷-امام باقر علیه السّلام فرمود: خدا در روز رستاخیز در حساب بندگانش به اندازهٔ خردی که در دنیا به آنها داده است، باریک بینی می کند.

[۸]۸-سلیمان دیلمی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فلانی در عبادت و دینداری و فضیلت چنین وچنان است. فرمود: خردش چگونه است؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: پاداش به قدر خرد باشد.

همانا مردی از بنی اسرائیل در یکی از جزایر دریا که سبز و خرّم و پرآب

كان يعبد اللّه فى جزيره من جزائر البحر خضراء نضره كثيره الشّجر ظاهره الماء و إنّ ملكا من الملائكه مرّ به فقال: يا ربّ أرنى ثواب عبدک هذا فأراه اللّه [تعالى]ذلک؛ فاستقلّه الملک فأوحى اللّه [تعالى]إليه: أن اصحبه فأتاه الملک فى صوره إنسىّ فقال له: من أنت؟ قال: أنا رجل عابد بلغنى مکانک و عبادتک فى هذا المکان فأتيتک لأعبد اللّه معک فکان معه يومه ذلک فلمّا أصبح قال له الملک: إنّ مکانک لنزه و ما يصلح إلاّ للعباده فقال له العابد: إنّ لمکاننا هذا عيبا فقال له: و ما هو؟ قال: ليس لربّنا بهيمه فلو کان له حمار رعيناه فى هذا الموضع فإنّ هذا الحشيش يضيع، فقال له [ذلک]الملک: و ما لربّک حمار؟ فقال: لو کان له حمار ما کان يضيع مثل هذا الحشيش فأوحى اللّه إلى الملک إنّما أثيبه على قدر عقله.

[۹]۹-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّکونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: إذا بلغکم عن رجل حسن حال فانظروا فى حسن عقله، فإنّما يجازى بعقله.

[۱۰] ۱۰-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان قال:

ذکرت لأبى عبد اللّه عليه السّلام رجلا مبتلى بالوضوء و الصّلاه، و قلت: هو رجل عاقل فقال: أبو عبد اللّه و أىّ عقل له و هو يطيع الشّيطان، فقلت: له: و کيف يطيع الشّيطان فقال: سله هذا الّذى يأتيه من أىّ شىء هو فإنّه يقول لک: من عمل الشّيطان.

[۱۱]۱۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن بعض

و درخت بود، خدا را عبادت می کرد. یکی از فرشتگان بر او گذر کرد و عرض کرد: پروردگارا، مقدار پاداش این بنده ات را به من نشان بده. خداوند فرازمند آن را به او نمایاند و او آن را اندک شمرد. خدای فرازمند به او وحی نمود: همراه او باش. آن فرشته به صورت انسانی نزد او آمد. عابد گفت: تو کیستی؟ گفت: مردی عابد هستم که از جایگاه و عبادت تو در اینجا آگاهی یافتم نزد تو آمدم تا همراه تو خدا را عبادت کنم. پس آن روز را با او بود. وقتی سحر شد، فرشته او را گفت:

همانا جای پاکیزه ای داری و تنها برای عبادت نیکوست. عابد گفت: اینجا یک عیب دارد. پرسید: آن عیب چیست؟ گفت: پروردگار ما چهارپایی ندارد. اگر خری داشت در اینجا می چراندیمش که به راستی، این علف از بین می رود. آن فرشته به او گفت: پروردگارت خری ندارد؟ گفت: اگر خری داشت، چنین علفی تباه نمی شد. خدا به فرشته وحی کرد: همانا او را به قدر خردش پاداش می دهم.

[۹]۹-امام صادق علیه السّلام از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند: چون نیک حالی مردی به شما رسید، در نیکی خردش بنگرید؛ چرا که تنها به اندازه خردش پاداش داده شود.

[۱۰] ۱۰-عبد اللّه سنان گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی در وضو و نماز به وسواس گرفتار آمده است و نیز گفتم: او مرد خردمندی است.

فرمود: چه خردی که شیطان را فرمان می برد. عرض کردم: چگونه شیطان را فرمان می برد؟ فرمود: از او بپرس وسوسه ای که به او دست می دهد از چیست؟ پس بی گمان تو را خواهد گفت که کار شیطان است.

[۱۱]۱۱-پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خداوند چیزی برتر از خرد به بندگانش ارزانی

أصحابه، رفعه قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: ما قسم اللّه للعباد شيئا أفضل من العقل، فنوم العاقل أفضل من سهر الجاهل و إقامه العاقل أفضل من شخوص الجاهل و لا بعث اللّه نبيّا و لا رسولا حتّى يستكمل العقل و يكون عقله أفضل من جميع عقول أمّته و ما يضمر النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فى نفسه أفضل من اجتهاد المجتهدين، و ما أدّى العبد فرائض اللّه حتّى عقل عنه و لا بلغ جميع العابدين فى فضل عبادتهم ما بلغ العاقل و العقلاء هم أولو الألباب، الّذين قال اللّه تعالى: و ما يتذكّر إِلاّٰ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ.

[١٢]١٢-أبو عبد اللّه الأشعرىّ، عن بعض أصحابنا رفعه، عن هشام بن الحكم قال، قال لى أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام:

يا هشام إنّ اللّه تبارک و تعالى بشّر أهل العقل و الفهم فى كتابه فقال: فَبَشِّرْ عِبٰادِ اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ اَلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِکَ اَلَّذِينَ هَدٰاهُمُ اَللّٰهُ وَ أُولٰئِکَ هُمْ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ. يا هشام: إنّ اللّه تبارک و تعالى أكمل للنّاس الحجج بالعقول. و نصر النّبيّين بالبيان و دلّهم على ربوبيّته بالأدلّه فقال: وَ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ، لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلرَّحْمٰنُ اَلرَّحِيمُ إِنَّ فِى خَلْقِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اِخْتِلاٰفِ اَللَّيْلِ وَ اَلنَّهٰارِ وَ اَلْفُلْکِ اَلَّتِى تَجْرِى فِى اَلْبَحْرِ بِمٰا يَنْفَعُ اَلنّٰاسَ، وَ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مِنْ مٰاءٍ فَأَحْيٰا بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا وَ بَثَّ فِيهٰا مِنْ كُلِّ دَابَّهٍ وَ تَصْرِيفِ اَلرِّيٰاحِ وَ اَلسَّحٰابِ اَلْمُسَخَّرِ بَيْنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ، لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. يا هشام قد جعل اللّه ذلک دليلا على معرفته بأنّ لهم مدبّرا، فقال: وَ سَخَّرَ لَكُمُ اَللَّيْلَ وَ اَلنَّهٰارَ وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ وَ اَلنُّجُومُ مُسَخَّرٰاتٌ بِأَمْرِهِ؛ إِنَّ فِى ذٰلِکَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. و قال: هُوَ اَلَّذِى خَلَقَكُمْ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ

نفرموده است؛ پس خوابیدن خردمند از شب بیداری نادان و خانه گزینی و گمنامی خردمند از شهرت جویی نادان برتر باشد و خدا پیامبر و فرستاده ای بر نینگیخت جز برای آنکه خرد را به کمال رساند و خرد او برتر از خردهای امّتش باشد و آنچه پیامبر در خاطر دارد از کوشیدن کوشایان بالاتر است. تا بنده ای واجبات خدا را با خرد درنیابد، آنها را به جای نیاورده است و همه عبادت پیشگان در فضیلت عبادتشان به جایگاه خردمند برسند. خردمندان همان خردمندان هستند که خدای فرازمند درباره ایشان فرمود: (و تنها خردمندان عبرت گیرند.) [سورۀ بقره (۲) :۲۶۹].

[۱۲]۱۲-هشام حکم گوید: امام کاظم علیه السّلام به من فرمود: ای هشام! خدای فرازمند در کتاب خود به خردورزان نوید داده و فرموده است: (به آن بندگانم مژده ده که هر سخن را می شنوند و بهترین آن را پیروی می کنند، ایشانند که خدا راهشان نموده و ایشانند خردمندان.) [سورۀ زمر (۳۹) :۱۷ و ۱۸].

ای هشام! همانا خدای فرازمند، حجّت ها را به وسیله خردها برای مردم تمام کرد و پیغمبران را با بیان یاری رساند و با برهان ها به پروردگاری خویش، رهنمونشان ساخت و فرمود: (و خدای شما، خدایی است یگانه. خدایی جز او نیست، بخشاینده است و مهربان*به راستی، در آفرینش آسمان و زمین و آمدوشد شب و روز و کشتی ها که در دریا به سود مردم روان می شوند و آبی که خدا از آسمان فروفرستاد که با آن زمین را پس از مردگی اش زنده گرداند و از همه جنبندگان در آن پراکند و گردش بادها و ابر رام شده میان آسمان و زمین، نشانه هایی است برای مردمی که خرد را به کار می برند.) [سورۀ بقره (۲) :۱63 و 164].

ای هشام! خدا اینها را نشانه ای بر شناخت خود نهاد که بی گمان تدبیرگری دارند، پس فرموده است: (و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام کرد و ستارگان به فرمان او رام شده اند. همانا در اینها نشانه هایی است برای مردمی که خرد را به کار می بندند.) [سورۀ نحل (16) :۱۲]و فرمود: (اوست که شما را از خاک آفرید، آن گاه از نطفه ای، سپس از پاره گوشتی، سپس شما را کودکی خرد [از رحم مادر]بیرون آورد

ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰى مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ و قال: إِنَّ فِي اِخْتِلافِ اَللَّيْلِ وَ اَلنَّهٰارِ وَ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيٰا بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا وَ تَصْرِيفِ اَلرِّيٰاحِ [و السّحاب المسخّر بين السّماء و الأرض] لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. و قال: يُحْيِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا، قَدْ بَيَّنّٰا لَكُمُ اَلْآيٰاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. و قال: وَ جَنّٰاتٌ مِنْ أَعْنٰابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ، صِنْوٰانٌ وَ غَيْرُ صِنْوٰانٍ يُسْقىٰ بِمٰاءٍ وٰاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهٰا عَلىٰ بَعْضٍ فِي اَلْأُكُلِ، إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. و قال:

وَ مِنْ آيٰاتِهِ يُرِيكُمُ اَلْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنَزِّلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَيُحْيِي بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. و قال: قُلْ تَعٰالَوْا أَتْلُ مٰا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاّٰ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَوْلاٰدَكُمْ مِنْ إِمْلاٰقٍ، نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيّٰاهُمْ وَ لاٰ تَقْرَبُوا اَلْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ وَ لاٰ تَقْتُلُوا اَلنَّفْسَ اَلَّتِي حَرَّمَ اَللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ، ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. و قال: هَلْ لَكُمْ مِنْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ مِنْ شُرَكٰاءَ فِي مٰا رَزَقْنٰاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوٰاءٌ، تَخٰافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ، كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ اَلْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. يا هشام: ثمّ وعظ أهل العقل و رغّبهم فى الآخره فقال: وَ مَا اَلْحَيٰاةُ اَلدُّنْيٰا إِلاّٰ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدّٰارُ اَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ. يا هشام: ثمّ خوّف الّذين لا يعقلون عقابه فقال تعالى: ثُمَّ دَمَّرْنَا اَلْآخَرِينَ. وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ. وَ بِاللَّيْلِ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ. و قال: إِنّٰا مُنْزِلُونَ عَلىٰ أَهْلِ هٰذِهِ اَلْقَرْيَةِ رِجْزاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ، بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ وَ لَقَدْ تَرَكْنٰا مِنْهٰا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

يا هشام: إنّ العقل مع العلم فقال: وَ تِلْكَ اَلْأَمْثٰالُ نَضْرِبُهٰا لِلنّٰاسِ وَ مٰا يَعْقِلُهٰا إِلاَّ اَلْعٰالِمُونَ. يا هشام: ثمّ ذمّ الّذين لا يعقلون فقال: وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمُ اِتَّبِعُوا

تا هنگامی که به توانایی کامل برسید و سپس پیر شوید و بعضی از شما پیش از پیری بمیرد تا به سرآمدی نامبرده برسید، و باشد که خرد را به کار بندید.) [سورهٔ غافر (۴۰) :۶۷]همانا در گردش شب و روز و رزقی که خدا از آسمان فرومی فرستد تا بوسیلهٔ آن زمین را پس از مرگش زنده گرداند و در حرکت بادها [و در تسخیر شدن ابرها بین آسمان و زمین] نشانه هایی است برای مردمی که خرد را به کار می بندند. [] جاثیه (45) : آیهٔ 5]و باز فرمود: (زمین را پس از مردگی اش زنده می کند. ما نشانه ها [ی قدرت خود را]روشن کردیم؛ شاید خرد را به کار بندید.) [حدید (۵۷) آیهٔ ۱۷]و نیز فرمود: (و باغ هایی از تاک ها و کشتزار و نخلستان هایی از یک ریشه و نه از یک ریشه، ولی میوه بعضی را بر برخی برتری داده ایم. در اینها نشانه هایی است برای آنانی که خرد را به کار می بندند.) [رعد (۱۳) آیهٔ 4]و فرمود: (و از نشانه هایش این است که برق را برای بیم و امید به شما می نمایاند و از آسمان، آبی فرود می آرد تا زمین را پس از مردگی اش زنده کند. در اینها نشانه هایی است برای مردمی که خرد را به کار می بندند.) [روم (۳۰) : آیهٔ ۲۴]و فرمود: (بگو: بیایید آنچه پروردگارتان برایتان حرام کرده بخوانم: اینکه چیزی را با او شریک نگیرید و با پدر و مادر نیکی کنید و فرزندانتان را از ترس تنگدستی نکشید که ما شما و آنها را روزی می دهیم و پیرامون کارهای زشت، چه آشکار و چه نهانش، نگردید و جانی را که خداوند [کشتن آن را]حرام کرده نکشید مگر به حقّ. اینهاست که شما را به آن سفارش کرده است؛ شاید خرد را به کار بندید.) [انعام (6) : آیهٔ ۱۵۱]و باز فرمود: (آیا بعضی از بردگان شما در اموالی که به شما داده ایم، شریکتان می باشند تا در دارایی برابر باشید و از آنان بترسید همان طور که از یکدیگر می ترسید. این چنین آیات را برای مردمی که خرد را به کار می بندند، به تفصیل بیان می کنیم.) [روم (۳۰) : آیهٔ ۲۸].

ای هشام! سپس خدا، خردمندان را اندرز داده و به آخرت تشویقشان کرده و فرموده است: (و زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست و همانا سرای واپسین برای پرهیزکاران بهتر است. چرا نمی اندیشید؟) [انعام (6) : آیه ۳۲].

ای هشام! سپس خدا آنان را که درباره کیفرش نمی اندیشند، بیم داده و فرموده است: (سپس دیگران را سرنگون ساختیم*و شما صبح گاهان بر [ویرانهٔ]آنها می گذرید *و شامگاهان نیز؛ پس چرا اندیشه نمی کنید.) [صافات (۳۷) : آیهٔ ۱۳۶-۱۳۸]و فرمود: (ما بر مردم این شهر به سزای نافرمانی و بدکاری که می کرده اند، عذابی از آسمان فروآریم*و از آن

نشانه ای روشن به جا گذاشته ایم برای آنهایی که خرد را به کار می بندند.) [عنکبوت (۲۹) : آیهٔ ۳4 و ۳5].

ای هشام! خرد همراه دانش است که خدا فرمود: (این مثل ها را برای مردم، می زنیم و جز دانایان آنها را درنمی یابند) [عنکبوت (۲۹) : آیهٔ ۴۳]

ای هشام! سپس کسانی را که اندیشه نمی کنند، نکوهش کرد و فرمود: (و چون

ما أَنْزَلَ اَللّٰهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ. لا یَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ. و قال: وَ مَثَلُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ اَلَّذِی يَنْعِقُ بِما لا یَسْمَعُ إِلاّٰ دُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَعْقِلُونَ.

و قال: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ اَلصُّمَّ وَ لَوْ كانُوا لا یَعْقِلُونَ.

و قال: أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً. و قال: لا یُقاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلاّٰ فِی قُریً مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ، بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتّٰی ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ.

و قال: وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ اَلْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ. يا هشام: ثمّ ذمّ اللّه الكثره فقال: وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ و قال:

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اَللّٰهُ: قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ. و قال: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ اَلْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِها، لَيَقُولُنَّ اَللّٰهُ قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ. يا هشام ثمّ مدح القلّه فقال: وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِیَ اَلشَّكُورُ. و قال: وَ قَلِيلٌ ما هُمْ. و قال: وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّیَ اَللّٰهُ. و قال: وَ مَنْ آمَنَ وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلاّٰ قَلِيلٌ. و قال: وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ. و قال: وَ أَكْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ. و قال: و أكثر هُمْ لا يَشْعُرُونَ. يا هشام ثمّ ذكر أولى الألباب بأحسن الذّكر و حلاّهم بأحسن الحليه، فقال: يُؤْتِی اَلْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ اَلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَيْراً كَثِيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاّٰ أُولُوا اَلْأَلْبابِ و قال: وَ اَلرّٰاسِخُونَ فِی اَلْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنّٰا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاّٰ أُولُوا اَلْأَلْبابِ. و قال: إِنَّ فِی خَلْقِ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اِخْتِلافِ اَللَّيْلِ وَ اَلنَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِی اَلْأَلْبابِ. و قال: أَ فَمَنْ يَعْلَمُ

به آن ها-مشرکان-گفته شود از آنچه خدا فروفرستاده، پیروی کنید، گویند: بلکه از آیینی که پدران خویش را بر آن یافتیم، پیروی می کنیم؛ و گرچه پدرانشان چیزی نمی فهمیدند و رهیافته نبودند.) [بقره (۲) : آیهٔ ۱۷۰]و باز فرمود: (داستان کافران چنان است که کسی به چیزی که جز صدایی و فریادی نمی شنود، بانگ زند. کرانند و گنگانند و کورانند؛ پس هیچ درنمی یابند.) [بقره (۲) : آیهٔ ۱۷۱]و فرمود: (کسانی از آنها به تو گوش فرادارند، ولی مگر می توانی کران را بشنوانی گرچه خرد را به کار نمی بندند.) [یونس (۱۰) : آیهٔ 42]و فرمود: (یا مگر پنداری که بیشتر آنها می شنوند یا درمی یابند؟ ایشان جز مانند چارپایان نیستند، بلکه گمراه ترند.) [فرقان (۲۵) : آیهٔ 44]و فرمود: (همهٔ آنها با شما کارزار نکنند مگر در آبادی های استوارشده یا از پس دیوارها. دلیری ایشان میان خودشان سخت است؛ آنان را با هم و به هم ساخته می پنداری ولی دل هایشان پراکنده است. این بدان سبب است که آنها مردمی بیخردند.) [حشر (۵۹) : آیهٔ 14]و فرمود: (خود را از یاد می برید در حالی که کتاب آسمانی می خوانید. آیا اندیشه نمی کنید.) [بقره (۲) : آیهٔ 44].

ای هشام! خدا اکثریت را نکوهش کرده و فرموده است: (و اگر از بیشتر مردم زمین فرمان بری تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد.) [انعام (6) : آیهٔ ۱۱6]و باز فرمود:

(و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است، هرآینه گویند: خدا. بگو:

سپاس و ستایش از آن خداست، بلکه بیشترشان نمی دانند.) [لقمان (۳۱) آیهٔ ۲۵]و نیز فرمود: (و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان باران فرستد که زمین را پس از مردنش به آن زنده کرد، هرآینه گویند: خدا. بگو: ستایش از آن خداست؛ ولی بیشترشان اندیشه نمی کنند.) [عنکبوت (۲۹) : آیهٔ ۶۳].

ای هشام سپس اقلیّت را ستود و فرمود: (و اندکی از بندگانم پیوسته سپاسگزارند.) [سبا (۳۴) : آیهٔ ۱۳]و فرمود: (ایشان اندکند.) [ص (۳۸) :۲۴]و باز فرمود: (و مردی باایمان از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می داشت، گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگارم خدای یکتاست؟) [غافر (۴۰) آیهٔ ۲۸]و نیز فرمود: (و هرکه ایمان آورد و جز اندکی به او [نوح]ایمان نیاوردند.) [هود (۱۱) : آیهٔ 40]و باز فرمود: (ولی

بیشترشان نمی دانند.) [انعام (6) : آیۀ ۳۷]و فرمود: (و بیشترشان نمی اندیشند.) [مائده (5) : آیۀ ۱۰۳]و فرمود: (و بیشترشان درک نمی کنند.) [].

ای هشام! سپس خردمندان خرد را با نیکوترین یادآوری یاد کرده و ایشان را با نیکوترین آراستگی آراسته و فرموده است: (خدا حکمت را به هرکه خواهد دهد و به هر که حکمت دهند به راستی او را نیکی های بسیاری داده اند و جز خردمندان یاد نکنند و پند نگیرند.) [بقره (۲) : آیۀ ۲۶۹]و فرمود: (و آنان که در دانش استوارند گویند که ما به قرآن گرویده ایم. همه از سوی پروردگار ماست و این را جز خردمندان یاد نکنند و پند نگیرند.) [آل عمران (۳) : آیۀ ۷]و نیز فرمود: (همانا در آفرینش آسمان ها و زمین و آمدوشد شب و روز خردمندان را نشانه هایی است) [آل عمران (۳) : آیۀ ۱۹۰]و باز

أَنَّمٰا أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ اَلْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمیٰ إِنَّمٰا یَتَذَکَّرُ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ. و قال:

أَمَّنْ هُوَ قٰانِتٌ آنٰاءَ اَللَّیْلِ سٰاجِداً وَ قٰائِماً یَحْذَرُ اَلْآخِرَةَ وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ، قُلْ هَلْ یَسْتَوِی اَلَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ اَلَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّمٰا یَتَذَکَّرُ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ. و قال: کِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ إِلَیْکَ مُبٰارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیٰاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ. و قال:

وَ لَقَدْ آتَیْنٰا مُوسَی اَلْهُدیٰ، وَ أَوْرَثْنٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ اَلْکِتٰابَ هُدیً وَ ذِکْریٰ لِأُولِی اَلْأَلْبٰابِ، و قال: وَ ذَکِّرْ فَإِنَّ اَلذِّکْریٰ تَنْفَعُ اَلْمُؤْمِنِینَ. یا هشام إنّ اللّه تعالی یقول فی کتابه: إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْریٰ لِمَنْ کٰانَ لَهُ قَلْبٌ. یعنی: عقل: و قال: وَ لَقَدْ آتَیْنٰا لُقْمٰانَ اَلْحِکْمَةَ قال: الفهم و العقل. یا هشام إنّ لقمان قال لابنه:

تواضع للحقّ تکن أعقل النّاس و إنّ الکیّس لدی الحقّ یسیر، یا بنیّ إنّ الدّنیا بحر عمیق، قد غرق فیها عالم کثیر فلتکن سفینتک فیها تقوی اللّه، و حشوها الإیمان و شراعها التّوکّل و قیّمها العقل و دلیلها العلم و سکّانها الصّبر. یا هشام إنّ لکلّ شیء دلیلا و دلیل العقل التّفکّر، و دلیل التّفکّر الصّمت، و لکلّ شیء مطیّه و مطیّه العقل التّواضع و کفی بک جهلا أن ترکب ما نهیت عنه. یا هشام ما بعث اللّه أنبیاءه و رسله إلی عباده إلاّ لیعقلوا عن اللّه فأحسنهم استجابه أحسنهم معرفه، و أعلمهم بأمر اللّه أحسنهم عقلا، و أکملهم عقلا أرفعهم درجه فی الدّنیا و الآخره. یا هشام إنّ اللّه علی النّاس حجّتین: حجّه ظاهره و حجّه باطنه؛ فأمّا الظّاهره فالرّسل و الأنبیاء و الأئمّه علیهم السّلام، و أمّا الباطنه فالعقول. یا هشام إنّ العاقل الّذی لا یشغل الحلال شکره و لا یغلب الحرام صبره.

یا هشام من سلّط ثلاثا علی ثلاث فکأنّما أعان علی هدم عقله: من أظلم نور تفکّره بطول أمله و محا طرائف حکمته بفضول کلامه و أطفأ نور عبرته

بشهوات نفسه فکأنّما أعان هواه علی هدم عقله و من هدم عقله أفسد علیه

فرمود: (آیا آنکه می داند آنچه از پروردگارت به تو فروفرستاده شده راست و درست است، همچون کسی است که نابیناست. تنها خردمندان پند می گیرند.) [رعد (۱۳) : آیهٔ ۱۹]و نیز فرمود: (آیا [آن کافر ناسپاس بهتر است]یا کسی که در ساعات شب در حال سجده و ایستاده مشغول عبادت است و از سرای واپسین بیم دارد و به بخشایش پروردگارش امید می دارد؟ بگو: آیا کسانی که می دانند با آنان که نمی دانند، یکسانند؟ تنها خردمندان پند می پذیرند.) [زمر (۳۹) : آیهٔ ۹]و فرموده است: (کتابی است فرخنده و بابرکت که آن را فروفرستادیم تا در آیاتش بیندیشند و تا خردمندان پند گیرند.) [ص (۳۸) : آیهٔ ۲۹]و فرمود: (و هرآینه موسی را رهنمونی دادیم و به بنی اسرائیل کتاب [تورات]را به میراث دادیم*که خردمندان را رهنمون و یادکرد و پندی است.) [غافر (40) : آیهٔ 53-54]و فرمود: (یادآوری کن و پند ده که یادآوری مؤمنان را سود دهد.) [ذاریات (51) : آیهٔ 55].

ای هشام! خدای والا در کتابش می فرماید: (همانا در این کتاب یادآوری است برای آنکه دلی دارد) [ق (50) : آیهٔ ۳۷]؛ یعنی خرد دارد و فرمود: (همانا به لقمان حکمت دادیم.) [لقمان (۳۱) : آیهٔ ۱۲]. فرمود: مقصود از حکمت، فهم و خرد است.

ای هشام! لقمان به پسرش گفت: در برابر حق سر فرود آر تا خردمندترین مردم باشی و به راستی زیرکی در برابر حق اندک ناچیز است. پسر دلبندم! هرآینه دنیا دریای ژرفی است که مردمانی بسیار در آن غرقه گشته اند و باید کشتی تو در آن دریا، پرهیزکاری خدا باشد و کشتی ای آکنده از ایمان و بادبانش توکّل و ناخدایش خرد و رهبرش دانش و لنگرش شکیبائی می باشد.

ای هشام! برای هرچیزی نشانه ای است و نشانهٔ خرد، اندیشیدن و نشانهٔ اندیشیدن، خاموشی است و برای هرچیزی راه برنده ای است و راه برندهٔ خرد، فروتنی است و نادانی تو را همین بس باشد که بر کاری دست یازی که از آن بازداشته شده ای.

ای هشام! خدا پیامبران و فرستادگانش را به سوی بندگانش نفرستاد مگر برای آنکه خرد و شناخت را از خدا یابند. هرکه نیکوتر پذیرد، شناختش نیکو است و آنکه به فرمان خدا داناتر است، خردش نیکوتر است و آنکه خردش کامل تر است، جایگاهش در دنیا و آخرت فرازتر است.

ای هشام! همانا خداوند بر مردم دو حجّت دارد: حجّت آشکار و حجّت پنهان. حجّت آشکار، فرستادگان و پیامبران و امامان علیهم السّلام هستند و حجّت پنهان، خرد مردمان باشد.

ای هشام! خردمند کسی است که حلال، از سپاسگزاری اش بازندارد و حرام بر شکیبایی اش چیره نشود.

ای هشام! هرکه سه چیز را بر سه چیز چیره گرداند به ویرانی خردش یاری رسانده است: هرکه پرتو اندیشه اش را با درازی آرزویش تاریک کند و آنکه شگفتی های حکمتش را با سخن بیهوده اش نابود گرداند و فروغ پندگیری اش را با خواهش های نفسش خاموش نماید، گویا هوس خود را برای ویرانی خردش یاری رسانده است و هرکه خردش را ویران کند، دین و دنیایش را تباه کرده است.

دینه و دنیاه. یا هشام کیف یزکو عند اللّه عملک و أنت قد شغلت قلبک عن أمر ربّک و أطعت هواک علی غلبه عقلک. یا هشام الصّبر علی الوحده علامه قوّه العقل، فمن عقل عن اللّه اعتزل أهل الدّنیا و الرّاغبین فیها و رغب فیما عند اللّه و کان اللّه أنسه فی الوحشه و صاحبه فی الوحده و غناه فی العیله و معزّه من غیر عشیره. یا هشام نصب الحقّ لطاعه اللّه و لا نجاه إلاّ بالطّاعه و الطّاعه بالعلم و العلم بالتّعلّم و التّعلّم بالعقل یعتقد و لا علم إلاّ من عالم ربّانیّ و معرفه العلم بالعقل. یا هشام قلیل العمل من العالم مقبول مضاعف و کثیر العمل من أهل الهوی و الجهل مردود. یا هشام إنّ العاقل رضی بالدّون من الدّنیا مع الحکمه و لم یرض بالدّون من الحکمه مع الدّنیا، فلذلک ربحت تجارتهم. یا هشام إنّ العقلاءترکوا فضول الدّنیا فکیف الذّنوب و ترک الدّنیا من الفضل و ترک الذّنوب من الفرض. یا هشام إنّ العاقل نظر إلی الدّنیا و إلی أهلها فعلم أنّها لا تنال إلاّ بالمشقّه و نظر إلی الآخره فعلم أنّها لا تنال إلاّ بالمشقّه فطلب بالمشقّه أبقاهما. یا هشام إنّ العقلاء زهدوا فی الدّنیا و رغبوا فی الآخره، لأنّهم علموا أنّ الدّنیا طالبه مطلوبه، و الآخره طالبه و مطلوبه فمن طلب الآخره طلبته الدّنیا حتّی یستوفی منها رزقه و من طلب الدّنیا طلبته الآخره فیأتیه الموت فیفسد علیه دنیاه و آخرته. یا هشام من أراد الغنی بلا مال و راحه القلب من الحسد و السّلامه فی الدّین، فلیتضرّع إلی اللّه عزّ و جلّ فی مسألته بأن یکمّل عقله، فمن عقل قنع بما یکفیه و من قنع بما یکفیه استغنی و من لم یقنع بما یکفیه لم یدرک الغنی أبدا. یا هشام إنّ اللّه حکی عن قوم صالحین: أنّهم قالوا: رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً إِنَّکَ أَنْتَ اَلْوَهّابُ. حین علموا أنّ القلوب تزیغ و تعود إلی عماها و رداها،

ای هشام! چگونه کردارت نزد خدا پاک باشد در حالی که دلت را از فرمان پروردگارت بازداشتی و هوست را در چیرگی بر خردت پیروی کردی.

ای هشام! شکیبایی بر تنهایی، نشانهٔ توانایی خرد است؛ پس هرکه از خدا خرد یابد، از اهل دنیا و دنیاخواهان کناره گیرد و آنچه را که نزد خداست خواهد و خداوند به گاه وحشت همدم او و به گاه تنهایی یارش و به گاه تهیدستی بی نیازی اش باشد و او را بدون خویشان و بستگان گرامی دارد.

ای هشام! برپاداری حق برای فرمان برداری از خداست و نجاتی نباشد جز به فرمان برداری از او و فرمان برداری با دانش فراهم آید و دانش با آموختن به دست آید و آموختن به خرد گره خورده و دانش جز از دانای وارستهٔ خداشناس به دست نیاید و شناختن دانش با خرد فراهم آید.

ای هشام! کردار اندک از دانشمند، چند برابر پذیرفته شود و کردار بسیار از هواپرستان و نادانان پذیرفته نگردد.

ای هشام! خردمند به اندک دنیا که با حکمت همراه باشد خرسند است و به اندک حکمت که با دنیا [ی فراخ]همراه باشد خشنود نیست؛ پس بدین سبب تجارتشان سودآور شد.

ای هشام! همانا خردمندان فزونی دنیا را کنار نهادند تا چه رسد به گناهان. با اینکه ترک دنیا فضیلت و ترک گناهان، واجب است.

ای هشام! خردمند به دنیا و اهل آن نگریست و دانست که دنیا جز با رنج دست ندهد و به سرای واپسین نگریست و دانست که آن هم جز با رنج و سختی به دست نیاید؛ پس با رنج و سختی، جویای سرای پایاتر و استوارتر شد.

ای هشام! خردمندان از دنیا چشم پوشیدند و سرای واپسین را جوییدند؛ زیرا دانستند که دنیا، خواهان است و خواسته شده و آخرت هم، خواهان است و خواسته شده؛ پس آنکه در پی سرای واپسین باشد، دنیا او را بجوید تا اینکه روزی اش را به تمامی از او بستاند و هرکه در پی دنیا باشد، سرای واپسین او را جوید و مرگ او را دررسد و دنیا و آخرتش را به تباهی کشاند.

ای هشام! هرکه بی نیازی بی مال و آسوده دلی از حسد و سلامتی دین را خواهد، باید فروتنانه و عاجزانه از خدای عزّتمند و شکوهمند بخواهد که خردش را به کمال رساند که هرآن کس که خرد یابد او را بسنده است خرسند شود و آنکه به آنچه او را بسنده است خرسند شود، بی نیاز شود و هرکه به آنچه او را بسنده است خرسند نشود، هرگز بی نیازی نیابد.

ای هشام! همانا خداوند از مردمی شایسته حکایت کند که آنها گفتند: (پروردگارا، پس از آنکه ما را راه نمودی، دل هایمان را از راستی به کژی مگردان و ما را از نزد خویش رحمتی ارزانی دار که تو بسیار بخشاینده ای) [آل عمران (۳) : آیۀ ۸][این سخن را]آنگاه [گفتند]که دانستند دل ها از راستی به کژی روی گردانند و به کوری

إنّه لم يخف اللّه من لم يعقل عن اللّه و من لم يعقل عن اللّه لم يعقد قلبه على معرفه ثابته يبصرها و يجد حقيقتها فى قلبه و لا يكون أحد كذلک إلاّ من كان قوله لفعله مصدّقا و سرّه لعلانيته موافقا لأنّ اللّه تبارک اسمه لم يدلّ على الباطن الخفىّ من العقل إلاّ بظاهر منه و ناطق عنه. يا هشام كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: ما عبد اللّه بشىء أفضل من العقل و ما تمّ عقل امرئ حتّى يكون فيه خصال شتّى: الكفر و الشّرّ منه مأمونان و الرّشد و الخير منه مأمولان و فضل ماله مبذول و فضل قوله مكفوف و نصيبه من الدّنيا القوت، لا يشبع من العلم دهره، الذّلّ أحبّ إليه مع اللّه من العزّ مع غيره و التّواضع أحبّ إليه من الشّرف، يستكثر قليل المعروف من غيره و يستقلّ كثير المعروف من نفسه و يرى النّاس كلّهم خيرا منه و أنّه شرّهم فى نفسه و هو تمام الأمر. يا هشام إنّ العاقل لا يكذب و إن كان فيه هواه. يا هشام لا دين لمن لا مروّه له و لا مروّه لمن لا عقل له و إنّ أعظم النّاس قدرا الّذى لا يرى الدّنيا لنفسه خطرا أما إنّ أبدانكم ليس لها ثمن إلاّ الجنّه فلا تبيعوها بغيرها. يا هشام إنّ أمير المؤمنين عليه السّلام كان يقول: إنّ من علامه العاقل أن يكون فيه ثلاث خصال: يجيب إذا سئل و ينطق إذا عجز القوم عن الكلام و يشير بالرّأى الّذى يكون فيه صلاح أهله، فمن لم يكن فيه من هذه الخصال الثّلاث شىء فهو أحمق. إنّ أمير المؤمنين عليه السّلام قال: لا يجلس فى صدر المجلس إلاّ رجل فيه هذه الخصال الثّلاث أو واحده منهنّ فمن لم يكن فيه شىء منهنّ فجلس فهو أحمق. و قال الحسن بن علىّ عليه السّلام إذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من أهلها قيل.

يا ابن رسول اللّه: و من أهلها قال: الّذين قصّ اللّه فى كتابه و ذكرهم، فقال:

إِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ قال: هم أولو العقول و قال علىّ بن الحسين عليهما السّلام:

و سرنگونی گرایند. همانا کسی که شناخت و خرد را از جانب خدا نیابد، از خدا نترسد و آنکه از جانب خدا خرد نیابد، دلش بر شناختی استوار گره نخورد که بدان بینا شود و حقیقتش را در دلش دریابد، و کسی به این جایگاه رسد که گفتار و کردارش یکی شود و نهان آن شخص با عیانش همسان باشد؛ زیرا خدا-نامش بلندمرتبه است-بر درون ناپیدای خرد نشانه ای ننهاد جز ظاهری که بازگوکنندهٔ درون باشد.

ای هشام! امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود: خدا را با چیزی برتر از خرد نپرستند و تا چند ویژگی در انسان نباشد، خردش به کمال نرسد: مردم از کفر بدی اش در امان مانند و به راه یافتگی و نیکی اش امید بندند. فزونی دارایی اش [به دیگران] بخشیده شده و فزونی گفتارش بازداشته شده است. نصیبش از دنیا به اندازه خوراک روزانه اش باشد. در همهٔ زندگی اش از دانش سیری نیابد. خواری با خدا در نزدش از ارجمندی با غیر خدا دوست داشتنی تر است و فروتنی در نزدش از سرشناس بودن دوست داشتنی تر است. نیکی اندک دیگران را بسیار و نیکی بسیار خود را اندک شمارد. همه مردم را از خود بهتر داند و خود را، در دل، از همه بدتر شمارد و این تمام مطلب است.

ای هشام! خردمند دروغ نگوید، هرچند خواسته اش در دروغگویی نهفته باشد.

ای هشام! هرکه را جوانمردی نباشد، دین ندارد و هرکه را خرد نباشد، مردانگی ندارد. بلندپایه ترین مردم کسی است که دنیا را برای خود باارزش نشمارد. همانا برای پیکرهایتان، بهایی جز بهشت نباشد، پس آن را به غیر بهشت نفروشید.

ای هشام! امیر مؤمنان علیه السّلام همواره می فرمود: از نشانه های خردمند این است که در او سه خصلت باشد: چون از او پرسند، پاسخ دهد؛ و وقتی مردم از سخن درمانند، او سخن گوید؛ رأیی ابراز کند که به صلاح همگنانش باشد. پس هرکه در او هیچ یک از این سه خصلت نباشد، نابخرد است. امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

کسی بر فراز مجلس ننشیند مگر مردی که یکی از این سه خصلت یا یکی از آنها را دارا باشد و آنکه هیچ ندارد و برفراز مجلس نشیند، نابخرد است.

حسن بن على عليهما السّلام فرمود: چون در پى [برآوردن]نيازهاى خويش بوديد آنها را از اهلش بخواهيد. عرض شد: اى پسر پيامبر خدا، اهلش كيست؟ فرمود:

آنان كه خدا در كتابش از آنان سخن گفته و ياد نموده و فرموده است: (تنها صاحبان خرد يادآور شوند و پند گيرند.) [زمر (٣٩) : آيۀ ٩]و آنها خردمندانند.

مجالسه الصّالحين داعيه إلى الصّلاح و آداب العلماء زياده فى العقل و طاعه ولاه العدل تمام العزّ و استثمار المال تمام المروءه و إرشاد المستشير قضاء لحقّ النّعمه و كفّ الأذى من كمال العقل و فيه راحه البدن عاجلا و آجلا. يا هشام إنّ العاقل لا يحدّث من يخاف تكذيبه و لا يسأل من يخاف منعه و لا يعد ما لا يقدر عليه و لا يرجو ما يعنّف برجائه و لا يقدم على ما يخاف فوته بالعجز عنه.

[١٣]١٣-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: العقل غطاء ستير و الفضل جمال ظاهر فاستر خلل خلقک بفضلک و قاتل هواک بعقلک، تسلم لک المودّه و تظهر لک المحبّه.

[14]14-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن حديد، عن سماعه بن مهران قال:

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام و عنده جماعه من مواليه فجرى ذكر العقل و الجهل فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: اعرفوا العقل و جنده و الجهل و جنده تهتدوا قال سماعه: فقلت: جعلت فداک لا نعرف إلاّ ما عرّفتنا، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق العقل و هو أوّل خلق من الرّوحانيّين عن يمين العرش من نوره فقال له أدبر فأدبر، ثمّ قال له أقبل فأقبل، فقال اللّه تبارک و تعالى: خلقتک خلقا عظيما و كرّمتک على جميع خلقى، قال: ثمّ خلق الجهل من البحر الأجاج ظلمانيّا فقال له: أدبر فأدبر: ثمّ قال له: أقبل فلم يقبل فقال له: استكبرت فلعنه:

ثمّ جعل للعقل خمسه و سبعين جندا فلمّا رأى الجهل ما أكرم اللّه به العقل و ما أعطاه أضمر له العداوه فقال الجهل: يا ربّ؟ هذا خلق مثلى خلقته و كرّمته و قوّيته و أنا ضدّه و لا قوّه لى به فأعطنى من الجند مثل ما أعطيته فقال:

امام سجاد علیه السّلام فرمود: از همنشینی با نیکان صلاح انگیزد و آداب دانشمندان بر خرد افزاید و فرمان بری از زمامداران دادگستر، کمال ارجمندی و بهره برداری از دارایی کمال جوانمردی و راهنمایی مشورت جو، به جای آوردن حقّ نعمت و خودداری از آزار [دیگران]نشانهٔ کمال خرد باشد و آسایش تن در سرای زودگذر دنیا و سرای واپسین مایهٔ آسایش تن است.

ای هشام! همانا خردمند به کسی که بترسد دروغ گویش شمارد، خبر ندهد و از آنکه بیم دارد دریغش دارد، چیزی نخواهد و به آنچه در توان ندارد، وعده ندهد و به آنچه که در امیدواری به آن، مورد سرزنشی سخت قرار گیرد امید نبندد و به کاری که بترسد در آن درماند، دست نزند.

[۱۳]۱۳-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: خرد، پرده ای نهان دارنده و فضیلت، چهره ای نمایان است؛ پس نقص و کاستی تن خویش را با فضیلتت نهان دار و هوس خویش را با خردت بکش تا دوستی مردم با تو، سالم ماند و مهرورزی آنان بر تو آشکار شود.

[۱4]14-سماعهٔ مهران گوید: نزد امام صادق علیه السّلام بودم و گروهی از دوستانش نیز در حضورش بودند که سخن از خرد و نادانی به میان آمد، حضرت علیه السّلام فرمود:

خرد را با لشکرش و نادانی را با لشکرش بشناسید تا از هدایت یافتگان باشد.

[سماعه گوید:]عرض کردم: قربانت گردم! جز آنچه به ما یاد داده اید، چیزی نمی دانیم. امام علیه السّلام فرمود: همانا خدای بزرگ و والا خرد را آفرید و آن نخستین آفریده از روحانیّین است که خدا آن را از سمت راست عرش از نور خویش بیافرید، پس به او فرمود: برگرد پس برگشت، سپس فرمود: پیش آی، پس پیش رو آمد. خدای پرخیر و والا فرمود: تو را مخلوقی بزرگ آفریدم و بر تمام آفریدگانم تو را ارجمند داشتم. سپس نادانی را از دریایی تلخ و تیره آفرید و به او فرمود: برگرد، پس برگشت و سپس فرمود: پیش آی، پس پیش نیامد. فرمود: خویش را بزرگ داشتی. آن گاه او را لعنت نمود و سپس برای خرد، هفتاد و پنج لشکر قرار داد. پس چون نادانی دید که خدا چگونه بر خرد ارج می نهد و چه به او بخشیده است، دشمنی او را به دل گرفت و عرض کرد: پروردگارا، او آفریده ای همانند من است. او را آفریدی و ارج نهادی و توانایش ساختی؛ من ضدّ

اویم و توان و نیرویی ندارم، پس همانند لشکری که به او ارزانی داشته ای به من نیز ارزانی نما.

ص :۵۳

نعم فإن عصيت بعد ذلک أخرجتک و جندک من رحمتی قال: قد رضيت فأعطاه خمسه و سبعين جندا فكان ممّا أعطى العقل من الخمسه و السّبعين الجند الخير و هو وزير العقل و جعل ضدّه الشّرّ و هو وزير الجهل و الإيمان و ضدّه الكفر و التّصديق و ضدّه الجحود و الرّجاء و ضدّه القنوط و العدل و ضدّه الجور و الرّضا و ضدّه السّخط و الشّكر و ضدّه الكفران و الطّمع و ضدّه اليأس و التّوكّل و ضدّه الحرص و الرّأفه و ضدّها القسوه و الرّحمه و ضدّها الغضب و العلم و ضدّه الجهل و الفهم و ضدّه الحمق و العفّه و ضدّها التّهتّک و الزّهد و ضدّه الرّغبه و الرّفق و ضدّه الخرق و الرّهبه و ضدّه الجرأه و التّواضع و ضدّه الكبر و التّؤده و ضدّها التّسرّع و الحلم و ضدّها السّفه و الصّمت و ضدّه الهذر و الاستسلام و ضدّه الاستكبار و التّسليم و ضدّه الشّكّ و الصّبر و ضدّه الجزع و الصّفح و ضدّه الانتقام و الغنى و ضدّه الفقر و التّذكّر و ضدّه السّهو و الحفظ و ضدّه النّسيان و التّعطّف و ضدّه القطيعه و القنوع و ضدّه الحرص و المؤاساه و ضدّها المنع و المودّه و ضدّها العداوه و الوفاء و ضدّه الغدر و الطّاعه و ضدّها المعصيه و الخضوع و ضدّه التّطاول و السّلامه و ضدّها البلاء و الحبّ و ضدّه البغض و الصّدق و ضدّه الكذب و الحقّ و ضدّه الباطل و الأمانه و ضدّها الخيانه و الإخلاص و ضدّه الشّوب و الشّهامه و ضدّها البلاده [و الفهم و ضدّه الغباوه و المعرفه و ضدّها الإنكار]و المداراه و ضدّها المكاشفه و سلامه الغيب و ضدّها المماكره و الكتمان و ضدّه الإفشاء و الصّلاه و ضدّها الإضاعه و الصّوم و ضدّه الإفطار و الجهاد و ضدّه النّكول و الحجّ و ضدّه نبذ الميثاق و صون الحديث و ضدّه النّميمه و برّ الوالدين و ضدّه العقوق و الحقيقه و ضدّها الرّياء و المعروف و ضدّه المنكر و السّتر

پس خدای فرازمند فرمود: آری، می دهم؛ ولی اگر از این پس از فرمانم سر باز زنی، تو و لشکرت را از پیشگاه رحمتم بیرون رانم. عرض کرد: به راستی که پذیرفتم. پس خدا هفتاد و پنج لشکر به او داد پس آنچه را که خدا به خرد ارزانی فرمود هفتاد و پنج لشکر بود (و آنها) ؛۱-نیکی و آن وزیر خرد است و ضدّ آن را بدی قرار داد که وزیر نادانی است؛۲-ایمان و ضدّ آن کفر؛۳-باورداری و ضدّ آن ناباوری حقّ؛4-امیدواری [به پاداش الهی]و ضدّ آن ناامیدی؛5-دادگری و ضدّ آن بیدادگری؛6-خشنودی [به قضای الهی]و ضدّ آن ناخشنودی [به قضای الهی]؛۷-سپاسداری و ضدّ آن ناسپاسی؛۸-چشم داشت [از رحمت خدا] و ضدّ آن، ناامیدی از رحمتش؛۹-توکّل (به خدا) و ضدّ آن آز؛ ۱۰-نرم دلی و ضدّ آن سخت دلی؛ ۱۱-مهربانی و ضدّ آن کینه توزی؛۱۲-دانش و ضدّ آن نادانی؛ ۱۳-شعور و ضدّ آن کودنی؛ 14-پاکدامنی و ضدّ آن پرده دری؛15-پارسایی و ضدّ آن دنیاپرستی؛16-نرم رفتاری و ضدّ آن بدرفتاری؛۱۷-بیم و ضدّ آن گستاخی؛ ۱۸-فروتنی و ضدّ آن بزرگی؛۱۹-آرامی و ضدّ آن شتاب زدگی؛ ۲۰-خردمندی و ضدّ آن بی خردی؛ ۲۱-خاموشی و ضدّ آن پرگویی؛۲۲-پذیرفتن حقّ و ضدّ آن گردن کشی؛۲۳-فرمانبری و ضدّ آن تردید کردن؛24-شکیبایی و ضدّ آن بی قراری؛ 25-چشم پوشی و ضدّ آن انتقام جویی؛26-بی نیازی و ضدّ آن نیازمندی؛۲۷-به یاد داشتن و ضدّ آن بی خبر بودن؛۲۸-در خاطر نگه داشتن و ضدّ آن فراموشی؛ ۲۹-مهرورزی و ضدّ آن کناره گیری؛ ۳۰-قناعت و ضدّ آن حرص و آز؛ ۳۱-گشاده دستی و ضدّ آن مضایقه؛۳۲-دوستی و ضدّ آن دشمنی؛۳۳-پیمان داری و ضدّ آن پیمان شکنی؛ 34-فرمان بری و ضدّ آن نافرمانی؛35-فروتنی و ضدّ آن گردنفرازی؛36-سلامتی و ضدّ آن ناگواری؛۳۷-دوست داری و ضدّ آن دشمن داری؛۳۸-راست گویی و ضدّ آن دروغ گویی؛۳۹-حق (درستی) و ضدّ آن باطل (نادرستی) ؛ 40-امانت و ضدّ آن خیانت؛ 41-پاکدلی و ضدّ آن ناپاکدلی؛42-شجاعت و پردلی و ضدّ آن گستاخی و بی شرمی؛ [زیرکی و ضدّ آن نفهمیدن؛ شناختن و ضدّ آن انکار کردن]43-مدارا و ضدّ آن تندی؛44-پاک درونی و ضدّ آن حیله گری به همدیگر؛45-رازداری و ضدّ آن افشاگری؛46-نمازگزاری و ضدّ آن تباه گری (نماز) ؛47-روزه داری و ضدّ آن روزه خوری؛48-جهادگری و ضدّ آن جهادگریزی؛49-حجّ گزاری و ضدّ آن پیمان حجّ شکستن؛ 50-نگاهداری [سخن مردم]و ضدّ آن سخن چینی؛ 51-نیکی به پدر و مادر و ضدّ آن سرپیچی از آنها؛52-حقیقت ورزی و ضدّ آن ریاکاری؛53-پسند و ضدّ آن ناپسند؛54-خودپوشی و ضدّ آن خودآرایی؛

و ضدّه التّبرّج و التّقيّه و ضدّها الإذاعه و الإنصاف و ضدّه الحميّه و التّهيئه و ضدّها البغى و النّظافه و ضدّها القذر و الحياء و ضدّها الجلع و القصد و ضدّه العدوان و الرّاحه و ضدّها التّعب و السّهوله و ضدّها الضّعوبه و البركه و ضدّها المحق [و العافيه و ضدّها البلاء]و القوام و ضدّه المكاثره و الحكمه و ضدّها الهواء و الوقار و ضدّه الخفّه و السّعاده و ضدّها الشّقاوه و التّوبه و ضدّها الإصرار و الاستغفار و ضدّه الاغترار و المحافظه و ضدّها التّهاون و الدّعاء و ضدّه الاستنكاف و النّشاط و ضدّه الكسل و الفرح و ضدّه الحزن و الألفه و ضدّها الفرقه و السّخاء و ضدّه البخل. فلا تجتمع هذه الخصال كلّها من أجناد العقل إلاّ فى نبىّ أو وصىّ نبىّ أو مؤمن قد امتحن اللّه قلبه للإيمان و أمّا سائر ذلک من موالينا فإنّ أحدهم لا يخلو من أن يكون فيه بعض هذه الجنود حتّى يستكمل و ينقى من جنود الجهل فعند ذلک يكون فى الدّرجه العليا مع الأنبياء و الأوصياء و إنّما يدرک ذلک بمعرفه العقل و جنوده و بمجانبه الجهل و جنوده وفّقنا اللّه و إيّاكم لطاعته و مرضاته.

[15]1 5-جماعه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن علىّ بن فضّال، عن بعض أصحابنا، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما كلّم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم العباد بكنه عقله قطّ و قال قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: إنّا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلّم النّاس على قدر عقولهم.

[16]1 6-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن جعفر، عن أبيه عليهما السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: إنّ قلوب الجهّال تستفزّها الأطماع و ترتهنها المنى و تستعلقها الخدائع.

55-مخفی کاری و ضدّ آن آشکارنمایی؛56-انصاف ورزی و ضدّ آن تعصّب ورزی؛57-سازگاری و ضدّ آن تجاوزگری؛58-پاکیزگی و ضدّ آن آلودگی؛ 59-حیا و ضدّ آن بی حیایی؛ 60-میانه روی و ضدّ آن زیاده روی؛ 61-آسودگی و ضدّ آن سختی؛62-آسان گیری و ضدّ آن سخت گیری؛63-برکت داشتن و ضدّ آن بی برکتی؛ [تندرستی و ضدّ آن گرفتاری؛]64-اعتدال و ضدّ آن فزون طلبی؛ 65-حکمت جویی و ضدّ آن هوسبازی؛66-متانت و ضدّ آن سبکی؛67-نیک بختی و ضدّ آن بدبختی؛68-توبه (بازگشت به خدا) و ضدّ آن پافشاری بر گناه؛ 69-آمرزش جویی و ضدّ آن فریفتگی [به نعمت ها و فراموشی گناهان خویش]؛ 70-مراقبت و ضدّ آن سهل انگاری؛71-دعا کردن و ضدّ آن تکبّرورزی و سر باز زدن از دعا؛72-خرّمی و شادابی و ضدّ آن تنبلی و کسالت؛73-خوشحالی [از فرمانبری خدا]و ضدّ آن غمگینی [از فرمانبری خدا]؛74-الفت گیری [با نیکان] و ضدّ آن کناره گیری [از نیکان]؛ 75-بخشندگی و ضدّ آن تنگ نظری.

تمام این صفت ها که لشکریان خردند، جز در پیغمبر یا جانشین او یا مؤمنی که خدا دلش را با ایمان آزموده است، جمع نشود و اما دوستان دیگر ما برخی از اینها را دارند تا اینکه به تدریج لشکریان خرد در آنان کامل شود و از لشکریان جهل پاک گردند. پس در آن هنگام با پیغمبران و جانشینان در بلندترین مرتبه همراه شوند که این مقام تنها با شناختن خرد و لشکریانش و دوری از نادانی و لشکریانش به دست آید. خداوند ما و شما را به فرمانبری و خشنودی توفیق دهد.

[15]1-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هیچ گاه رسول خدا از ژرفای خرد خود با مردم سخن نگفت، بلکه می فرمود: ما گروه پیغمبران دستور داریم که با مردم به اندازه خردشان سخن گوییم.

[16]1-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: همانا زیاده خواهی ها دل های نادانان را از جا برکند و آرزوها (ی نابجا) دل هایشان را در گرو می گذارد و نیرنگ ها به دامشان می اندازد.

[۱۷]۱۷-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن جعفر بن محمّد الأشعریّ، عن عبید اللّه الدّهقان، عن درست، عن إبراهیم بن عبد الحمید قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: أکمل النّاس عقلا أحسنهم خلقا.

[۱۸]۱۸-علیّ، عن أبیه، عن أبی هاشم الجعفریّ قال:

کنّا عند الرّضا علیه السّلام فتذاکرنا العقل و الأدب فقال: یا أبا هاشم العقل حباء من اللّه، و الأدب کلفه، فمن تکلّف الأدب قدر علیه، و من تکلّف العقل لم یزدد بذلک إلاّ جهلا.

[۱۹]۱۹-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن یحیی بن المبارک، عن عبد اللّه بن جبله، عن إسحاق بن عمّار، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قلت له: جعلت فداک إنّ لی جارا کثیر الصّلاه کثیر الصّدقه، کثیر الحجّ لا بأس به قال: فقال: یا إسحاق؟ کیف عقله؟ قال: قلت له: جعلت فداک لیس له عقل، قال: فقال: لا یرتفع بذلک منه.

[۲۰] ۲۰-الحسین بن محمّد، عن أحمد بن محمّد السّیّاریّ، عن أبی یعقوب البغدادیّ قال:

قال ابن السّکّیت لأبی الحسن علیه السّلام: لما ذا بعث اللّه موسی بن عمران علیه السّلام بالعصا و یده البیضاء و آله السّحر؟ و بعث عیسی بآله الطّبّ؟ و بعث محمّدا صلّی اللّه علیه و آله و علی جمیع الأنبیاء بالکلام و الخطب فقال أبو الحسن علیه السّلام: إنّ اللّه لمّا بعث موسی علیه السّلام کان الغالب علی أهل عصره السّحر فأتاهم من عند اللّه بما لم یکن فی وسعهم مثله و ما أبطل به سحرهم و أثبت به الحجّه علیهم و إنّ اللّه بعث عیسی فی وقت قد ظهرت فیه الزّمانات و احتاج النّاس إلی الطّبّ فأتاهم من عند اللّه بما لم یکن عندهم مثله و بما أحیا لهم

[۱۷]۱۷-امام صادق علیه السّلام فرمود: خردمندترین مردم، نیک رفتارترین آنهاست.

[۱۸]۱۸-ابو هاشم جعفری گوید: نزد امام رضا علیه السّلام بودیم و از خرد و ادب سخن می گفتیم. امام علیه السّلام فرمود: ای ابو هاشم! خرد هدیه ای از سوی خدا است و ادب با سختی فراهم آید؛ پس هرکه به سختی در پی ادب آموزی رود، آن را به دست آورد و هرکه در به دست آوردن خرد به سختی افتد بر نادانی خویش افزاید.

[۱۹]۱۹-اسحاق عمّار گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم! من همسایه ای دارم که نمازگزاری و صدقه دادن و حجّ گزاری اش بسیار است و [به ظاهر]عیبی ندارد. فرمود: ای اسحاق! خردش چگونه است؟ گفتم: قربانت گردم! خرد درستی ندارد. فرمود: پس با آن کردارها، جایگاهش فرازتر نمی رود.

[۲۰] ۲۰-ابن سکّیت گوید: به امام هادی علیه السّلام عرض کردم: چرا خدا حضرت موسی را با عصا و ید بیضا و وسایل جادوگری برانگیخت و حضرت عیسی را با طبابت و حضرت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را با گفتار و سخنرانی برانگیخت؟ حضرت فرمود: هنگامی که خدا موسی علیه السّلام را برانگیخت، جادوگری بر مردم روزگارش چیره گر بود [و فراگیر شده بود]؛ پس او از خدا چیزی آورد که انجام دادن کاری مانند آن در توانشان نبود و با آن جادوی آنها را بی اثر ساخت و حجّت خویش را بر ایشان استوار نمود. و عیسی علیه السّلام هنگامی برانگیخت که بیماری های ریشه دار پدیدار گشته بود و مردم به طبّ نیاز داشتند، پس او از جانب خدا چیزی آورد که مانندش را نداشتند، پس [به اجازۀ خدا]مردگان را زنده کرد

الموتى و أبرأ الأكمه و الأبرص بإذن اللّه و أثبت به الحجّه عليهم. و إنّ اللّه بعث محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فى وقت كان الغالب على أهل عصره الخطب و الكلام و أظنّه قال: الشّعر فأتاهم من عند اللّه من مواعظه و حكمه ما أبطل به قولهم و أثبت به الحجّه عليهم، قال: فقال ابن السّكّيت: تاللّه ما رأيت مثلك قطّ فما الحجّه على الخلق اليوم؟ قال: فقال عليه السّلام: العقل يعرف به الصّادق على اللّه فيصدّقه و الكاذب على اللّه فيكذّبه، قال: فقال ابن السّكّيت: هذا و اللّه هو الجواب.

[٢١]٢١-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن المثنّى الحنّاط، عن قتيبه الأعشى، عن ابن أبى يعفور، عن مولى لبنى شيبان، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إذا قام قائمنا وضع اللّه يده على رءوس العباد فجمع بها عقولهم و كملت به أحلامهم.

[٢٢]٢٢-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن سليمان، عن علىّ بن إبراهيم، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

حجّه اللّه على العباد النّبىّ و الحجّه فيما بين العباد و بين اللّه العقل.

[٢٣]٢٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد مرسلا قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: دعامه الإنسان العقل و العقل منه الفطنه و الفهم و الحفظ و العلم و بالعقل يكمل و هو دليله و مبصره و مفتاح أمره، فإذا كان تأييد عقله من النّور كان عالما، حافظا، ذاكرا، فطنا، فهما فعلم بذلک كيف و لم و حيث و عرف من نصحه و من غشّه، فإذا عرف ذلک عرف مجراه و موصوله و مفصوله و أخلص الوحدانيّه للّه و الإقرار بالطّاعه فإذا فعل ذلک كان مستدركا لما فات و واردا على ما هو آت، يعرف ما هو فيه و لأىّ شىء هو هاهنا و من

و کور مادرزاد و پیس را درمان نمود و حجّت را برایشان استوار نمود. و خدا حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را هنگامی برانگیخت که سخنرانی و سخنوری بر مردم روزگارش چیره گر بود [و فراگیر شده بود]- به گمانم شعر را هم فرمود-پس آن حضرت از طرف خدا، پندها و حکمت هایی آورد که گفتار آنها را بی اثر ساخت و حجّت را بر آنها استوار نمود. ابن سکّیت گفت: به خدا سوگند هرگز مانند تو را ندیدم. بفرمایید امروزه، حجّت خدا بر مردم چیست؟ فرمود: خرد است که با آن راستگوی دربارهٔ خدا را می شناسند و او را راستگو می انگارند و دروغگوی دربارهٔ خدا را می شناسند و او را دروغگو می انگارند. ابن سکّیت گفت: به خدا سوگند، این سخن، همان پاسخ درست است!

[۲۱]۲۱-امام باقر علیه السّلام فرمود: چون قائم ما به پا خیزد، خداوند دست [رحمتش]را بر سر بندگان نهد؛ پس خردشان را گرد هم آورد [در پیروی از امام حقّ هم رأی شوند]دانایی ایشان را به کمال رساند.

[۲۲]۲۲-امام صادق علیه السّلام فرمود: پیامبر، حجّت خدا بر بندگان و خرد، حجّت میان بندگان و خدا است.

[۲۳]۲۳-امام صادق علیه السّلام فرمود: انسان برپایهٔ خرد استوار است و هوش و فهم و حافظه و دانش از خرد سرچشمه می گیرند. انسان با خرد به کمال رسد و خرد راهنما و روشنگر و کلید و گشایشگر کار اوست. آن گاه که خردش با فروغ الهی تأیید گردد؛ دانا، حافظ، یادآور، هوشیار و فهمیده باشد و از این رو بداند چگونه و چرا و کجاست و آن کس را که نیکی اش را خواهد و آن کس را که گمراهش سازد بشناسد و وقتی آن را شناخت، روش زندگی، پیوسته شدن و گسسته شدن خود را بشناسد و در یگانگی خدا و فرمان پذیری از او پاکدل باشد. چون چنین کند از دست رفته را به دست آورد و آنچه را در پیش است دریابد و بداند در چه وضعیّتی است

أين يأتيه و إلى ما هو صائر و ذلک کلّه من تأييد العقل.

[۲۴]۲۴-علیّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن إسماعيل بن مهران، عن بعض رجاله، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

العقل دليل المؤمن.

[۲۵]۲۵-الحسين بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الوشّاء، عن حمّاد بن عثمان، عن السّریّ بن خالد، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و سلّم: يا علیّ لا فقر أشدّ من الجهل و لا مال أعود من العقل.

[۲۶]۲۶-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن ابن أبی نجران، عن العلاء بن رزين، عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر عليه السّلام قال:

لمّا خلق اللّه العقل قال له: أقبل فأقبل ثمّ قال له: أدبر فأدبر فقال: و عزّتی و جلالی ما خلقت خلقا أحسن منک، إيّاک آمر و إيّاک أنهی و إيّاک أثيب و إيّاک أعاقب.

[۲۷]۲۷-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الهيثم بن أبی مسروق النّهدیّ، عن الحسين بن خالد، عن إسحاق بن عمّار قال:

قلت لأبی عبد اللّه عليه السّلام: الرّجل آتيه و أكلّمه ببعض كلامی فيعرفه كلّه و منهم من آتيه فأكلّمه بالكلام فيستوفی كلامی كلّه ثمّ يردّه علیّ كما كلّمته و منهم من آتيه فأكلّمه فيقول: أعد علیّ فقال: يا إسحاق و ما تدری لم هذا؟ قلت: لا، قال: الّذی تكلّمه ببعض كلامک فيعرفه كلّه فذاک من عجنت نطفته بعقله و أمّا الّذی تكلّمه ببعض كلامک فيعرفه كلّه فذاک من عجنت نطفته بعقله و أمّا الّذی تكلّمه فيستوفی كلامک ثمّ يجيبک على كلامک فذاک الّذی ركّب عقله فيه فی بطن أمّه، و أمّا الّذی تكلّمه بالكلام فيقول: أعد علیّ فذاک الّذی ركّب عقله فيه بعد ما كبر فهو يقول لک: أعد علیّ.

و برای چه در اینجاست و از کجا آمده و به کجا روی می نهد؟ اینها همه از تأیید خرد می باشد.

[۲۴]۲۴-امام صادق علیه السّلام فرمود: خرد راهنمای مؤمن است.

[۲۵]۲۵-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: ای علی، تهی دستی ای سخت تر از نادانی و هیچ مالی سودآورتر از خرد نیست.

[۲۶]۲۶-امام باقر علیه السّلام فرمود: چون خدا خرد را آفرید به او فرمود: پیش آی، پیش آمد؛ سپس فرمود: بازگرد، پس بازگشت؛ پس فرمود: به بزرگی و شکوهم سوگند، آفریده ای نیکوتر از تو نیافریدم. تنها تو را فرمان دهم و تو را بازدارم و تنها تو را پاداش دهم و تو را کیفر کنم.

[۲۷]۲۷-اسحاق بن عمّار گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: نزد مردی می روم و بخشی از سخنم را به او می گویم و او همهٔ مقصودم را درمی یابد و کسی هم هست که نزدش می روم و سخنم را می گویم و او همهٔ سخنم را درمی یابد و بنابر سخن من، پاسخ می دهد و نزد مرد دیگری می روم و سخنم را می گویم. او می گوید: بازگوی. امام علیه السّلام فرمود: ای اسحاق! می دانی چرا چنین است؟ عرض کردم: نه. فرمود: آنکه همهٔ سخنت را با بخشی از گفتارت درمی یابد، کسی است که نطفه اش با خردش در هم آمیخته است و آن کس که همهٔ سخنت را به او می گویی و درمی یابد و پاسخت را می دهد، کسی است که خردش در شکم مادر با او درآمیخته است و آنکه وقتی با او سخن گویی، می گوید: دیگربار بازگو، کسی است که پس از بزرگ شدن خردش با او آمیخته شده است؛ از این رو اوست که می گوید: بازگوی.

[۲۸]۲۸-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن بعض من رفعه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: إذا رأیتم الرّجل کثیر الصّلاه کثیر الصّیام فلا تباهوا به حتّی تنظروا کیف عقله.

[۲۹]۲۹-بعض أصحابنا رفعه، عن مفضّل بن عمر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

یا مفضّل لا یفلح من لا یعقل و لا یعقل من لا یعلم و سوف ینجب من یفهم و یظفر من یحلم و العلم جنّه و الصّدق عزّ و الجهل ذلّ و الفهم مجد و الجود نجح و حسن الخلق مجلبه للمودّه و العالم بزمانه لا تهجم علیه اللّوابس و الحزم مساءه الظّنّ و بین المرء و الحکمه نعمه العالم و الجاهل شقیّ بینهما و اللّه ولیّ من عرفه و عدوّ من تکلّفه و العاقل غفور و الجاهل ختور و إن شئت أن تکرم فلن و إن شئت أن تهان فاخشن و من کرم أصله لان قلبه و من خشن عنصره غلظ کبده و من فرّط تورّط و من خاف العاقبه تثبّت عن التّوغّل فیما لا یعلم و من هجم علی أمر بغیر علم جدع أنف نفسه و من لم یعلم لم یفهم و من لم یفهم لم یسلم و من لم یسلم لم یکرم و من لم یکرم یهضم و من یهضم کان ألوم و من کان کذلک کان أحری أن یندم.

[۳۰] ۳۰-محمّد بن یحیی، رفعه قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام من استحکمت لی فیه خصله من خصال الخیر احتملته علیها و اغتفرت فقد ما سواها و لا أغتفر فقد عقل و لا دین، لأنّ مفارقه الدّین مفارقه الأمن فلا یتهنّأ بحیاه مع مخافه و فقد العقل فقد الحیاه و لا یقاس إلاّ بالأموات.

[۲۸]۲۸-امام صادق علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت نموده که فرمود: وقتی مردی را دیدید که بسیار نماز می گزارد و بسیار روزه می دارد، به او ننازید تا آنگاه که دریابید خردش چگونه است.

[۲۹]۲۹-امام صادق علیه السّلام فرمود: ای مفضّل! آن کس که خرد نورزد، رستگار نشود و آن کس که نادان باشد خرد نورزد زودا که فهم یابد آن کس که والاتبار باشد و آنکه بردباری کند پیروز شود. و دانش سپر و راستی، ارجمندی و نادانی، خواری و فهمیدن بزرگواری و سخاوت کامیابی و خوش خویی دوستی آورنده است و آن کس که آگاه به زمانش باشد، ابهام ها و تردیدها بر او هجوم نیاورد.

دوراندیشی، بدبینی است. نعمت وجود دانا واسطه میان انسان و حکمت است و نادان در این میان بدبخت می باشد. خدا دوست آن کس باشد که او را شناخت و دشمن کسی است که خودسرانه خویش را در زحمت شناختنش انداخت. بسیار بخشاینده و نادان فریبنده است. اگر خواهی گرامی باشی، نرم رفتار و آرام باش و اگر خواهی زبون گردی، درشتی کن. والاتبار نرم دل باشد و بداصل، سخت دل.

کسی که کوتاهی کند به پرتگاه فروافتد و کسی که از سرانجام بیم دارد، از نسنجیده کاری سالم ماند. هرکه ندانسته به کاری دست یازد، بینی خود را بریده است (خود را به نهایت خواری انداخته است) و هرکه دانایی نداشته باشد درنیابد و هرکه درنیابد، سالم نماند و آنکه سالم نماند، گرامی نگردد و آن که گرامی نگردد، خرد شود و هرکس خرد گردد، سرزنش شود و کسی که چنین است، شایستهٔ پشیمانی است.

[۳۰] ۳۰-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کسی را که آگاه شوم بر یکی از خصلت های نیک استوار است، بپذیرم و از نداشتن خصلت های نیک دیگر، چشم پوشم؛ ولی از نداشتن خرد و دین نگذرم؛ زیرا جدایی از دین، جدایی از امان یافتگی است و زندگی همراه با هراس [و ناامنی]، گوارا نباشد و نداشتن خرد، نداشتن زندگانی است و بی خردان تنها با مردگان مقایسه شوند.

[۳۱]۳۱-علیّ بن إبراهیم بن هاشم، عن موسی بن إبراهیم المحاربیّ، عن الحسن بن موسی، عن موسی بن عبد اللّه، عن میمون بن علیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام: إعجاب المرء بنفسه دلیل علی ضعف عقله

[۳۲]۳۲-أبو عبد اللّه العاصمیّ، عن علیّ بن الحسن، عن علیّ بن أسباط، عن الحسن بن الجهم، عن أبی الحسن الرّضا علیه السّلام قال:

ذکر عنده أصحابنا و ذکر العقل قال: فقال علیه السّلام لا یعبأ بأهل الدّین ممّن لا عقل له قلت: جعلت فداک إنّ ممّن یصف هذا الأمر قوما لا بأس بهم عندنا و لیست لهم تلک العقول فقال: لیس هؤلاء ممّن خاطب اللّه إنّ اللّه خلق العقل فقال له:

أقبل فأقبل و قال له أدبر فأدبر، فقال: و عزّتی و جلالی ما خلقت شیئا أحسن منک أو أحبّ إلیّ منک، بک آخذ و بک أعطی.

[۳۳]۳۳-علیّ بن محمّد، عن أحمد بن محمّد، بن خالد، عن أبیه، عن بعض أصحابنا، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لیس بین الإیمان و الکفر إلاّ قلّه العقل قیل: و کیف ذاک یا ابن رسول اللّه؟ قال: إنّ العبد یرفع رغبته إلی مخلوق فلو أخلص نیّته للّه لأتاه الّذی یرید فی أسرع من ذلک.

[۳۴]۳۴-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن عبید اللّه الدّهقان، عن أحمد بن عمر الحلبیّ، عن یحیی بن عمران، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان أمیر المؤمنین علیه السّلام یقول: بالعقل استخرج غور الحکمه و بالحکمه استخرج غور العقل و بحسن السّیاسه یکون الأدب الصّالح قال: و کان یقول: التّفکّر حیاه قلب البصیر کما یمشی الماشی فی الظّلمات بالنّور بحسن التّخلّص و قلّه التّربّص.

[۳۱]۳۱-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: خودبزرگ بینی انسان، نشانهٔ کم خردی اوست.

[۳۲]۳۲-حسن جهم گوید: نزد امام رضا علیه السّلام از یاران و شیعیان آن حضرت سخن به میان آمد و نیز از خرد سخن به میان آمد امام علیه السّلام فرمود: به دینداری که خرد ندارد، اعتنایی نکنند. عرض کردم: قربانت گردم! گروهی از مردمی امامت را باور دارند و ما بر آنها نقصی نمی بینیم درحالی که آن خرد را دارا نیستند.

فرمود: آنان مورد خطاب خدا نیستند. خدا خرد را آفرید و به او فرمود: پیش آی، پس پیش آمد و فرمود: بازگرد، پس بازگشت. آن گاه فرمود: به بزرگی و شکوهم سوگند، چیزی بهتر و دوست داشتنی تر از تو نیافریدم. به سبب تو، بندگان را بازخواست کنم و ببخشایم.

[۳۳]۳۳-امام صادق علیه السّلام فرمود: میان ایمان و کفر جز کم خردی نباشد.

عرض شد: ای پسر پیغمبر، چگونه چنین باشد؟ فرمود: بندهٔ خدا خواسته اش را نزد آفریدهٔ خدا می برد در حالی که اگر نیّتش را برای خدا پیراسته سازد آنچه را که می خواهد شتابان تر به دست آرد.

[34]۳۴-امام صادق علیه السّلام روایت نموده که امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود: ژرفای حکمت، با خرد و ژرفای خرد با حکمت پدیدار شود. نیک تدبیری، مایهٔ ادب شایسته است و نیز همواره می فرمود: اندیشه، مایهٔ زنده مانی دل انسان بینا است؛ رونده در تاریکی به وسیله نور گام بردارد همانگونه که گام سپارندهٔ در تاریکی، [چون]با نور گام سپارد به نیکی [از تاریکی]نجات یابد و درنگش اندک باشد.

[۳۵]۳۵-عدّه من أصحابنا، عن عبد اللّه البزّاز، عن محمّد بن عبد الرّحمن بن حمّاد، عن الحسن بن عمّار، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام:

فی حدیث طویل إنّ أوّل الأمور و مبدأها و قوّتها و عمارتها الّتی لا ینتفع بشیء إلاّ به العقل الّذی جعله اللّه زینه لخلقه و نورا لهم فبالعقل عرف العباد خالقهم و أنّهم مخلوقون و أنّه المدبّر لهم و أنّهم المدبّرون و أنّه الباقی و هم الفانون و استدلّوا بعقولهم علی ما رأوا من خلقه، من سمائه و أرضه و شمسه و قمره و لیله و نهاره و بأنّ له و لهم خالقا و مدبّرا لم یزل و لا یزول و عرفوا به الحسن من القبیح و أنّ الظّلمه فی الجهل و أنّ النّور فی العلم فهذا ما دلّهم علیه العقل. قیل له: فهل یکتفی العباد بالعقل دون غیره؟ قال: إنّ العاقل لدلاله عقله الّذی جعله اللّه قوامه و زینته و هدایته علم أنّ اللّه هو الحقّ و أنّه هو ربّه و علم أنّ لخالقه محبّه و أنّ له کراهیه و أنّ له طاعه و أنّ له معصیه فلم یجد عقله یدلّه علی ذلک و علم أنّه لا یوصل إلیه إلاّ بالعلم و طلبه و أنّه لا ینتفع بعقله إن لم یصب ذلک بعلمه فوجب علی العاقل طلب العلم و الأدب الّذی لا قوام له إلاّ به.

[۳۶]۳۶-علیّ بن محمّد، عن بعض أصحابه، عن ابن أبی عمیر، عن النّضر بن سوید، عن حمران و صفوان بن مهران الجمّال قالا:

سمعنا أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: لا غنی أخصب من العقل و لا فقر أحطّ من الحمق و لا استظهار فی أمر بأکثر من المشوره فیه.

و هذا آخر کتاب العقل [و الجهل]و الحمد للّه وحده و صلّی اللّه علی محمّد و آله و سلّم تسلیما.

[۳۵]۳۵-امام صادق علیه السّلام در حدیثی درازناک فرمود: آغاز کارها و سرچشمه و نیرو و آبادانی آن، خرد می باشد که هیچ چیزی ثمر ندهد جز به خرد. خردی که خدا آن را آراستگی و روشنایی آفریدگانش نهاد. با خرد، بندگان آفریدگار خود را بشناسند و آگاه شوند که آنان آفریده شدگانند و او تدبیرکننده و آنها تدبیرشدگان اویند و او پایدار و آن ها ناپایدارند. با خردشان بر آنچه که از آفریده اش، از آسمان و زمین، خورشید و ماه و شب و روزش می بینند برهان آورند که خود آنان و این آفریده ها، آفریننده و تدبیرکننده ای دارند که نابودی نیافته و نیابد. با خرد، زیبا را از زشت بازشناسند و دریابند که تاریکی در نادانی نهفته است و روشنی در دانش. این است آنچه خرد به آن راه نمود.

عرض کردند: آیا بندگان می توانند تنها به خرد بسنده کنند؟ فرمود: همانا خردمند با راهنمایی همان خردی که خداوند آن را، استواری و آراستگی و مایهٔ هدایتش قرار داده است، دریابد که خداوند حق و پروردگار اوست و دریابد که برای آفریدگارش، پسند و ناپسند و فرمانبری و نافرمانی است و خردش را به تنهایی، راهنمای بر اینها، نمی بیند و درمی یابد که جز با جوییدن دانش به اینها دست نمی یابد و اگر به وسیله دانشش به اینها نرسد، خردش او را سودی نبخشیده است، پس بر خردمند واجب است که دانش و ادب بجوید که بی آن، استوار نماند.

[۳۶]۳۶-امام صادق علیه السّلام می فرمود: توانگری ای پربارتر از خرد و تنگدستی ای پست تر از نابخردی نیست و در هر کاری، یاری جویی ای فزون تر از مشورت نباشد.

و این پایان کتاب خرد [و نادانی است.]

و الحمد للّه وحده و صلّی اللّه علی محمّد و آله و سلّم تسلیما.

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

كتاب فضل العلم باب فرض العلم و وجوب طلبه و الحثّ عليه [۳۷] ۱-أخبرنا محمّد بن يعقوب، عن علىّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الحسن بن أبى الحسين الفارسىّ، عن عبد الرّحمن بن زيد، عن أبيه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: طلب العلم فريضه على كلّ مسلم، ألا إنّ اللّه يحبّ بغاه العلم.

[۳۸]۲-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن عبد اللّه، عن عيسى بن عبد اللّه العمرىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

طلب العلم فريضه.

[۳۹]۳-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن بعض أصحابه قال:

سئل أبو الحسن عليه السّلام: هل يسع النّاس ترک المسأله عمّا يحتاجون إليه؟ فقال: لا.

[۴۰]4-علىّ بن محمّد و غيره، عن سهل بن زياد و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى جميعا، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبى حمزه، عن أبى إسحاق السّبيعىّ عمّن حدّثه قال:

به نام خداوند رحمتگر مهربان

کتاب فضیلت دانش

باب وجوب دانش و جوییدن آن و تشویق به آن

[۳۷]۱-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: دانش جویی بر هر مسلمانی واجب است.

آگاه باشید که به راستی، خداوند جویندگان دانش را دوست دارد.

[۳۸]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود: دانش جویی واجب است.

[۳۹]۳-از امام کاظم علیه السّلام پرسیدند: آیا مردم را سزد که دربارهٔ آنچه نیاز دارند نپرسند؟ فرمود: نه.

[۴۰]4-امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود: ای مردم! بدانید همانا کمال دین، دانش جویی

سمعت أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: أيّها النّاس اعلموا أنّ كمال الدّين طلب العلم و العمل به، ألا و إنّ طلب العلم أوجب عليكم من طلب المال إنّ المال مقسوم مضمون لكم قد قسمه عادل بينكم و ضمنه و سيفى لكم و العلم مخزون عند أهله و قد أمرتم بطلبه من أهله فاطلبوه.

[41]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن يعقوب بن يزيد، عن أبى عبد اللّه رجل من أصحابنا رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: طلب العلم فريضه. و فى حديث آخر قال: قال أبو عبد اللّه عليه السّلام قال: رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: طلب العلم فريضه على كلّ مسلم، ألا و إنّ اللّه يحبّ بغاه العلم.

[42]6-علىّ بن محمّد بن عبد اللّه، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن علىّ بن أبى حمزه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: تفقّهوا فى الدّين فإنّه من لم يتفقّه منكم فى الدّين فهو أعرابىّ إنّ اللّه يقول [فى كتابه]: لِيَتَفَقَّهُوا فِى اَلدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.

[43]٧-الحسين بن محمّد، عن جعفر بن محمّد، عن القاسم بن الرّبيع، عن مفضّل بن عمر قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: عليكم بالتّفقّه فى دين اللّه و لا تكونوا أعرابا فإنّه من لم يتفقّه فى دين اللّه لم ينظر اللّه إليه يوم القيامه و لم يزكّ له عملا.

[44]٨-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبى عمير، عن جميل بن درّاج، عن أبان بن تغلب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لوددت أنّ أصحابى ضربت رءوسهم بالسّياط حتّى يتفقّهوا.

و عمل بدان است. آگاه باشید که دانش جویی از مال جویی بر شما لازم تر است؛ زیرا دارایی برای شما تقسیم شده و تضمین گشته است که دادگری، آن را میان شما تقسیم نموده و [پرداختش را]بر عهده گرفته است و به شما می رساند، ولی دانش نزد اهلش گرد آمده است و شما دستور دارید آن را از اهلش بجویید؛ پس در پی اش باشید.

[41]5-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: دانش جویی واجب است و در حدیثی دیگر فرمود: دانش جویی بر هر مسلمانی واجب است. آگاه باشید که خداوند جویندگان دانش را دوست دارد.

[42]6-علی حمزه گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: دین را نیکو بفهمید؛ زیرا هرکه از شما دین را نیک درنیابد بیابان گرد است. به راستی، خداوند در کتابش فرماید: (تا دانش دین را نیکو بیاموزند و چون به سوی مردم خویش بازگشتند مردم خویش را بیم دهند، شاید آنها بترسند و بپرهیزند.) [توبه (۹) : آیهٔ ۱۲۲].

[43]۷-امام صادق علیه السّلام می فرمود: بر شما باد که دین خدا را نیکو بیاموزید و بیابان گرد نباشید؛ زیرا هرکه دین خدا را نیکو نیاموزد و درنیابد، خداوند در روز رستاخیز به او روی نکند و کردارش را پاکیزه نشمارد.

[44]۸-امام صادق علیه السّلام فرمود: دوست داشتم بر سر یارانم تازیانه می نواختند تا دین را نیکو بیاموزند و دریابند.

[45]۹-علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن عیسی عمّن رواه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال له رجل: جعلت فداک رجل عرف هذا الأمر، لزم بیته و لم یتعرّف إلی أحد من إخوانه؟ قال: فقال: کیف یتفقّه هذا فی دینه؟

باب صفه العلم و فضله و فضل العلماء [46]۱-محمّد بن الحسن و علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن عیسی، عن عبید اللّه بن عبد اللّه الدّهقان، عن درست الواسطیّ، عن إبراهیم بن عبد الحمید، عن أبی الحسن موسی علیه السّلام قال:

دخل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم المسجد فإذا جماعه قد أطافوا برجل فقال: ما هذا؟ فقیل: علاّمه فقال: و ما العلاّمه؟ فقالوا له: أعلم النّاس بأنساب العرب و وقائعها و أیّام الجاهلیّه و الأشعار العربیّه، قال: فقال النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: ذاک علم لا یضرّ من جهله و لا ینفع من علمه، ثمّ قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: إنّما العلم ثلاثه آیه محکمه أو فریضه عادله أو سنّه قائمه و ما خلاهنّ فهو فضل

[47]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن خالد، عن أبی البختریّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ العلماء ورثه الأنبیاء و ذاک أنّ الأنبیاء لم یورثوا درهما و لا دینارا و إنّما أورثوا أحادیث من أحادیثهم فمن أخذ بشیء منها فقد أخذ حظّا وافرا، فانظروا علمکم هذا عمّن تأخذونه؟ فإنّ فینا أهل البیت فی کلّ خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین.

[48]۳-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الحسن بن علیّ

[45]۹-مردی به امام صادق علیه السّلام گفت: قربانت گردم؛ مردی این مذهب (امامت) را شناخته و در خانه نشسته است و هیچ یک از برادران دینیش را نمی شناسد. فرمود: این مرد چگونه دینش را به نیکی می آموزد.

باب ویژگی و فضیلت دانش و فضیلت دانشمندان

[46]۱-امام کاظم علیه السّلام فرمود: رسول خدا به مسجد وارد شد و ناگاه گروهی را دید گرد مردی را گرفته اند. فرمود: چه خبر است؟ گفتند: علاّمه است. فرمود:

علاّمه یعنی چه؟ گفتند: دربارهٔ دودمان عرب و رویدادهای ایشان و روزگار جاهلیّت و اشعار عرب و عربی فصیح، داناترین مردم است. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

اینها دانشی است که نادان به آن دانش ها را زیانی نرساند و دانایش را سودی ندهد؛ سپس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: همانا دانش سه چیز است آیهٔ محکم (اصول عقاید) ، فریضهٔ دادگرانه (اخلاق) و سنّت استوار (احکام) و غیر اینها، فضیلت است.

[47]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا دانشمندان میراث داران پیغمبرانند؛ برای اینکه پیامبران زر و سیم به ارث نگذارند و تنها سخنانی از سخنانشان را بر جای نهند. هرکه چیزی از آن سخنان برگرفت، بهرهٔ فراوانی گرفته است. پس بنگرید که دانش خود را از چه کسی می گیرید؟ زیرا در خاندان ما اهل بیت، در هر روزگاری جانشینان دادگری هستند که غلوّکنندگان را بازدارند که دین را به کژی کشند و یاوه سرایان دین را به نام خویش سازند و نادانان آن را به نادرستی به تأویل برند.

[48]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود: آن گاه که خدا نیکی بنده ای را خواهد، او را در دین ژرف نگر و دانا سازد.

الوشّاء، عن حمّاد بن عثمان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إذا أراد اللّه بعبد خیرا فقّهه فی الدّین.

[۴۹]4-محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عیسی، عن ربعیّ بن عبد اللّه، عن رجل، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال الکمال کلّ الکمال التّفقّه فی الدّین و الصّبر علی النّائبه و تقدیر المعیشه.

[۵۰]5-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن سنان، عن إسماعیل بن جابر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

العلماء أمناء و الأتقیاء حصون و الأوصیاء ساده. و فی روایه أخری:

العلماء منار و الأتقیاء حصون و الأوصیاء ساده.

[۵۱]6-أحمد بن إدریس، عن محمّد بن حسّان، عن إدریس بن الحسن، عن أبی إسحاق الکندیّ، عن بشیر الدّهّان قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام، لا خیر فیمن لا یتفقّه من أصحابنا، یا بشیر إنّ الرّجل منهم إذا لم یستغن بفقهه احتاج إلیهم فإذا احتاج إلیهم أدخلوه فی باب ضلالتهم و هو لا یعلم.

[۵۲]۷-علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن النّوفلیّ، عن السّکونیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام عن آبائه علیهم السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: لا خیر فی العیش إلاّ لرجلین عالم مطاع، أو مستمع واع.

[۵۳]۸-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبی عمیر، عن سیف بن عمیره، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

[۴۹]4-امام باقر علیه السّلام فرمود: اوج کمال انسان، دانشمند شدن در دین و شکیبایی در بلا و اندازه داری در هزینه های زندگی است.

[۵۰]5-امام صادق علیه السّلام فرمود: دانشمندان، امین و پرهیزکاران، دژها و اوصیاء، سروران اند. در روایت دیگر آمده است: دانشمندان، برج های پرتو افکن و پرهیزکاران، دژها و اوصیاء، سروران اند.

[۵۱]6-امام صادق علیه السّلام به بشیر فرمود: هریک از یاران ما که در دین ژرف نگر نیست و دین شناس نیست خیری ندارد. ای بشیر! هر مردی از یاران ما که در دین شناسی بی نیاز نباشد، به دیگران (مخالفان) نیازمند شود و چون به آنها نیازمند شد او را به گمراهی خویش درآورند در حالی که خود نمی داند.

[۵۲]۷-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: در زندگی جز برای دو نفر خیری نیست:

دانشمندی که فرمانش برند و شنونده ای که سخن نگهدار باشد.

[۵۳]۸-امام باقر علیه السّلام فرمود: دانشمندی که از دانشش بهره برند از هفتاد هزار عبادت پیشه برتر است.

عالم ينتفع بعلمه أفضل من سبعين ألف عابد.

[54]۹-الحسين بن محمّد، عن أحمد بن إسحاق، عن سعدان بن مسلم، عن معاويه بن عمّار قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: رجل راويه لحديثكم يبثّ ذلک فى النّاس و يشدّده فى قلوبهم و قلوب شيعتكم و لعلّ عابدا من شيعتكم ليست له هذه الرّوايه أيّهما أفضل؟ قال: الرّاويه لحديثنا يشدّ به قلوب شيعتنا أفضل من ألف عابد.

باب أصناف النّاس [55]۱-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى جميعا، عن ابن محبوب، عن أبى أسامه، عن هشام بن سالم، عن أبى حمزه، عن أبى إسحاق السّبيعىّ، عمّن حدّثه ممّن يوثق به قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: إنّ النّاس آلوا بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم إلى ثلاثه: آلوا إلى عالم على هدى من اللّه قد أغناه اللّه بما علم عن علم غيره و جاهل مدّع للعلم لا علم له معجب بما عنده قد فتنته الدّنيا و فتن غيره و متعلّم من عالم على سبيل هدى من اللّه و نجاه ثمّ هلک من ادّعى و خاب من افترى.

[56]۲-الحسين بن محمّد الأشعرىّ، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبى خديجه سالم بن مكرم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

النّاس ثلاثه: عالم و متعلّم و غثاء.

[57]۳-محمّد بن يحيى، عن عبد اللّه بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن العلاء بن رزين، عن محمّد بن مسلم، عن أبى حمزه الثّمالىّ قال:

[54]۹-معاویهٔ عمّار گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی است که سخنان شما را بسیار بازگو می کند و در میان مردم گسترش می دهد و آن را در دل مردم و دل شیعیانتان استوار می سازد و شاید عبادت پیشه ای از شیعیان شما باشد که در روایت چون او نباشد، کدام یک برترند؟ فرمود: آنکه سخنان ما را بسیار بازگو کند و دل های شیعیانمان را استوار سازد، از هزار عبادت پیشه برتر است.

بابی دربارهٔ انواع مردم

[55]۱-امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود: مردم پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به سه جانب رو کردند: به دانشمندی که از سوی خدا هدایت یافته و خدا او را با دانش خویش، از دانش دیگران بی نیاز ساخته بود. به نادانی که مدعی دانش بود و دانشی نداشت. به آنچه در دست داشت، مغرور بود و دنیا او را و او دیگران را فریفته بود. به دانش آموزی که دانش خود را از دانشمندی فراگرفته بود که در راه هدایت خدا و نجات گام برداشته بود. پس آن کس که ادّعای دانش نمود به هلاکت درافتاد و آن کس که دروغ بست ناکام ماند.

[56]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم سه دسته اند: دانشمند، دانشجو و کف روی آب.

[57]۳-ابو حمزه ثمالی گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: یا دانشمند باش

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام: اغد عالما أو متعلّما أو أحبّ أهل العلم و لا تکن رابعا فتهلک ببغضهم.

[۵۸]4-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن جمیل، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سمعته یقول: یغدو النّاس علی ثلاثه أصناف عالم و متعلّم و غثاء، فنحن العلماء و شیعتنا المتعلّمون و سائر النّاس غثاء.

باب ثواب العالم و المتعلّم [۵۹]۱-محمّد بن الحسن و علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد جمیعا، عن جعفر بن محمّد الأشعریّ، عن عبد اللّه بن میمون القدّاح و علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن القدّاح، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: من سلک طریقا یطلب فیه علما سلک اللّه به طریقا إلی الجنّه و إنّ الملائکه لتضع أجنحتها لطالب العلم رضا به و إنّه یستغفر لطالب العلم من فی السّماء و من فی الأرض حتّی الحوت فی البحر و فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النّجوم لیله البدر و إنّ العلماء ورثه الأنبیاء، إنّ الأنبیاء لم یورّثوا دینارا و لا درهما و لکن ورّثوا العلم فمن أخذ منه أخذ بحظّ وافر.

[۶۰]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن جمیل بن صالح، عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ الّذی یعلّم العلم منکم له أجر مثل أجر المتعلّم و له الفضل علیه، فتعلّموا

و یا دانش جو و یا دوست دار دانشمندان و چهارمی (یعنی دشمن اهل دانش) نباش که به سبب دشمنی آنها، به هلاکت درافتی.

[۵۸]4-امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم سه دسته شوند: دانشمند و دانش جو و کف روی آب. ما دانشمندانیم و شیعیان ما جویندگان دانش و دیگر مردمان، کف روی آب هستند.

بابی دربارهٔ پاداش دانشمند و جویای دانش

[۵۹]۱-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: هرکه راهی را پوید که در آن دانشی جوید، خدا برای او راهی به بهشت گشاید که در آن گام نهد و به راستی فرشتگان به سبب خرسندی از جویندهٔ دانش، بال های خویش را برای او فرونهند و به راستی، هرآن کس که در آسمان و زمین است برای جویندهٔ دانش آمرزش جوید؛ حتّی ماهی در دریا. برتری دانشمند بر عبادت پیشه همچون برتری ماه در شب چهارده، بر دیگر ستارگان است و به راستی، دانشمندان میراث داران پیامبرانند و پیامبران زر و سیمی به ارث ننهند ولی دانش را به ارث گذارند؛ پس هرکه دانشی از آنان برگیرد ثمری فراوان برگرفته است.

[۶۰]۲-امام باقر علیه السّلام فرمود: هرکه از شما شیعیان به دیگری دانش آموزد، پاداش او بسان پاداش دانشجو است و بلکه فزون تر از پاداش دانشجو است؛

العلم من حمله العلم و علّموه إخوانكم كما علّمكموه العلماء.

[61]3-علىّ بن إبراهيم، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن علىّ بن الحكم، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: من علّم خيرا فله مثل أجر من عمل به، قلت:

فإن علّمه غيره يجرى ذلک له؟ قال: إن علّمه النّاس كلّهم جرى له، قلت: فإن مات؟ قال: و إن مات.

[62]4-و بهذا الإسناد، عن محمّد بن عبد الحميد، عن العلاء بن رزين، عن أبى عبيده الحذاء، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

من علّم باب هدى فله مثل أجر من عمل به و لا ينقص أولئک من أجورهم شيئا و من علّم باب ضلال كان عليه مثل أوزار من عمل به و لا ينقص أولئک من أوزارهم شيئا.

[63]5-الحسين بن محمّد، عن علىّ بن محمّد بن سعد رفعه، عن أبى حمزه، عن علىّ بن الحسين عليه السّلام قال:

لو يعلم النّاس ما فى طلب العلم لطلبوه و لو بسفک المهج و خوض اللّجج إنّ اللّه تبارک و تعالى أوحى إلى دانيال أنّ أمقت عبيدى إلىّ الجاهل المستخفّ بحقّ أهل العلم التّارک للاقتداء بهم و أنّ أحبّ عبيدى إلىّ التّقىّ الطّالب للثّواب الجزيل اللاّزم للعلماء التّابع للحلماء القابل عن الحكماء.

[64]6-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن سليمان بن داود المنقرىّ، عن حفص بن غياث قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام: من تعلّم العلم و عمل به و علّم للّه دعى فى ملكوت السّماوات عظيما فقيل: تعلّم للّه و عمل للّه و علّم للّه.

پس، از دانشمندان، دانش آموزید و دانش را به برادران دینی خود بیاموزید، همانگونه که دانشمندان به شما آموختند.

[۶۱]۳-ابو بصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: هرکه کار نیکی را به دیگری آموزد او را پاداشی همانند پاداش عمل کنندهٔ به آن کار باشد عرض کردم: اگر آن عمل کنندهٔ به کار نیک، کار نیک را به دیگری نیز بیاموزد همین پاداش از آن آموزندهٔ نخست باشد؟ فرمود: اگر به همه مردم نیز بیاموزد، همان پاداش از آن او شود. گفتم: اگرچه آموزندهٔ نخست بمیرد؟ فرمود: اگرچه بمیرد.

[۶۲]4-امام باقر علیه السّلام فرمود: آن کس که [به مردم]دری از هدایت آموزد، او را پاداشی همچون پاداش عمل کنندهٔ به آن است و از پاداش آنان، چیزی کاسته نمی شود و هرکه (به مردم) دری از گمراهی آموزد، او را گناهی همانند گناه عمل کنندهٔ به آن باشد و از گناه آنان چیزی کاسته نشود.

[۶۳]5-امام سجّاد علیه السّلام فرمود: اگر مردم می دانستند که در جوییدن دانش چه نهفته است، در پی اش می رفتند؛ اگرچه با ریختن خون [دشمنان دانش]و فرو رفتن در گرداب ها بود. خداوند پرخیر و والا به دانیال وحی کرد که نفرت انگیزترین بندگانم نزد من نادانی است که حقّ دانشمندان را کوچک شمارد و پیروی از آنان را وارهد و دوست داشتنی ترین بندگانم نزد من پرهیزکار جویندهٔ پاداش فراوان و همراه همیشگی دانشمندان و پیرو بردباران و پذیرندهٔ سخن حکیمان باشد.

[64]6-حفص بن غیاث گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: هرکه برای خدا دانش بیاموزد و بدان عمل کند و برای خدا به دیگران بیاموزد، در ملکوت های آسمان ها بزرگش خوانند و گویند: برای خدا آموخت؛ برای خدا عمل کرد و برای خدا یاد داد.

باب صفه العلماء [65]١-محمّد بن يحيى العطّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن معاويه بن وهب قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: اطلبوا العلم و تزيّنوا معه بالحلم و الوقار و تواضعوا لمن تعلّمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم و لا تكونوا علماء جبّارين فيذهب باطلكم بحقّكم.

[66]٢-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن حمّاد بن عثمان، عن الحارث بن المغيره النّصرىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: إِنَّمٰا يَخْشَى اَللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْعُلَمٰاءُ قال:

يعنى بالعلماء من صدّق فعله قوله و من لم يصدّق فعله قوله فليس بعالم.

[67]٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن إسماعيل بن مهران، عن أبى سعيد القمّاط، عن الحلبىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: ألا أخبركم بالفقيه حقّ الفقيه: من لم يقنّط النّاس من رحمه اللّه و لم يؤمنهم من عذاب اللّه و لم يرخّص لهم فى معاصى اللّه و لم يترک القرآن رغبه عنه إلى غيره، ألا لا خير فى علم ليس فيه تفهّم، ألا لا خير فى قراءه ليس فيها تدبّر، ألا لا خير فى عباده ليس فيها تفكّر، و فى روايه أخرى:

ألا لا خير فى علم ليس فيه تفهّم، ألا لا خير فى قراءه ليس فيها تدبّر، ألا لا خير فى عباده لا فقه فيها، ألا لا خير فى نسک لا ورع فيه

[68]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى و محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان النّيسابورىّ جميعا، عن صفوان بن يحيى عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

بابی دربارۀ ویژگی دانشمندان

[65]۱-امام صادق علیه السّلام می فرمود: دانش آموزید و با آن، خویش را به بردباری و متانت بیارایید و با آنان که دانش می آموزید و با آنان که از ایشان دانش فرامی گیرید و فروتنی پیشه کنید. و از دانشمندان ستمگر نباشید که ستمگر، حقّ شما را از میان ببرد.

[66]۲-امام صادق علیه السّلام دربارۀ فرمایش خدای بزرگ و والا که: (از بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند) [فاطر (۳۵) : آیۀ ۲۸]فرمود: مقصود از دانشمند، کسی است که کردارش، گفتارش را تصدیق کند و آنکه کردارش، گفتارش را تصدیق نکند، دانشمند نیست.

[67]۳-امام صادق علیه السّلام روایت نموده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: آیا شما را به دین شناس حقیقی آگاه نسازم؟ او کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید ننماید و از کیفر خدا آسوده دل نسازد و به آنها اجازۀ گناه ندهد و نیز قرآن را به سبب رغبت مندی به چیزی دیگر، وانهد. هان! در دانشی که فهمیدن نباشد، خیری نیست. همانا در خواندنی که ژرف نگری نباشد، خیری نیست. آگاه باشید! در عبادتی که اندیشه گری نباشد، خیری نباشد.

در روایت دیگر آمده است: هان! در دانشی که فهمیدن نباشد، خیری نیست.

آگاه باشید! همانا در خواندنی که ژرف نگری نباشد، خیری نیست. آگاه باشید! همانا در پرستشی که نیک فهمی نباشد، خیری نیست. همانا در زهدگرایی ای که در آن پرهیزکاری نباشد، خیری نباشد.

[68]4-امام رضا علیه السّلام فرمود: همانا از نشانه های نیک فهمی، بردباری و خاموشی است.

إنّ من علامات الفقه الحلم و الصّمت.

[٦٩]5-أحمد بن عبد اللّه، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن بعض أصحابه رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: لا يكون السّفه و الغرّه فى قلب العالم.

[٧٠]6-و بهذا الإسناد، عن محمّد بن خالد، عن محمّد بن سنان رفعه قال:

قال عيسى ابن مريم عليه السّلام: يا معشر الحواريّين لى إليكم حاجه اقضوها لى قالوا: قضيت حاجتک يا روح اللّه، فقام فغسل أقدامهم فقالوا: كنّا نحن أحقّ بهذا يا روح اللّه! فقال: إنّ أحقّ النّاس بالخدمه العالم إنّما تواضعت هكذا لكيما تتواضعوا بعدى فى النّاس كتواضعى لكم، ثمّ قال عيسى عليه السّلام: بالتّواضع تعمر الحكمه لا بالتّكبّر و كذلک فى السّهل ينبت الزّرع لا فى الجبل.

[٧١]٧-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن علىّ بن معبد، عمّن ذكره، عن معاويه بن وهب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: يا طالب العلم إنّ للعالم ثلاث علامات: العلم و الحلم و الصّمت و للمتكلّف ثلاث علامات: ينازع من فوقه بالمعصيه و يظلم من دونه بالغلبه و يظاهر الظّلمه.

باب حقّ العالم [٧٢]١-علىّ بن محمّد بن عبد اللّه، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد، عن سليمان بن جعفر الجعفرىّ، عمّن ذكره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: إنّ من حقّ العالم أن لا تكثر عليه السّؤال و لا تأخذ بثوبه و إذا دخلت عليه و عنده قوم فسلّم عليهم جميعا و خصّه بالتّحيّه

[۶۹]5-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: نابخردی و غفلت در دل دانا نباشد.

[۷۰]6-حضرت عیسی علیه السّلام فرمود: ای گروه حواریّون! مرا به شما نیازی است، آن را برآورید. گفتند: ای روح الله، نیازت رواست؛ پس عیسی علیه السّلام برخاست و پاهای آنها را شست. آنها گفتند: ای روح الله، ما بر انجام این کار سزاوارتر بودیم. فرمود: همانا دانا شایسته ترین مردم به خدمتگزاری است. من این چنین فروتنی کردم تا شما نیز پس از من، در میان مردم من، بسان فروتنی کنید؛ سپس عیسی علیه السّلام فرمود: حکمت با فروتنی آباد و استوار گردد نه با سرکشی؛ چنان که کشت در زمین نرم روید نه در کوه.

[۷۱]۷-امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود: ای جویندهٔ دانش دانا را سه نشانه باشد:

دانش و بردباری و خاموشی؛ و دانشمندنما را سه نشانه است: با نافرمانی نسبت به فرادست خویش کشمکش کند و با چیره گری نسبت به فرودست خود ستم کند و ستم پیشگان را یاری رساند.

بابی دربارهٔ حقّ دانشمند

[۷۲]۱-امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود: همانا از حقّ دانشمند بر عهدهٔ دیگران آن است که از او بسیار نپرسی و جامه اش نگیری و چون به نزدش درآمدی و گروهی نزد او بودند، به همه سلام کن و او را با درودی دیگر ویژه دار.

دونهم و اجلس بين يديه و لا تجلس خلفه و لا تغمز بعينک و لا تشر بيدک و لا تکثر من القول: قال فلان و قال فلان، خلافا لقوله و لا تضجر بطول صحبته فإنّما مثل العالم مثل النّخله تنتظرها حتّى يسقط عليک منها شىء و العالم أعظم أجرا من الصّائم القائم الغازى فى سبيل اللّه.

باب فقد العلماء [۷۳]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن أبى أيّوب الخزّاز، عن سليمان بن خالد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من أحد يموت من المؤمنين أحبّ إلى إبليس من موت فقيه.

[۷4]۲-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن بعض أصحابه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا مات المؤمن الفقيه ثلم فى الإسلام ثلمه لا يسدّها شىء.

[۷5]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن علىّ بن أبى حمزه قال:

سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام يقول: إذا مات المؤمن بکت عليه الملائکه و بقاع الأرض الّتى کان يعبد اللّه عليها و أبواب السّماء الّتى کان يصعد فيها بأعماله و ثلم فى الإسلام ثلمه لا يسدّها شىء لأنّ المؤمنين الفقهاء حصون الإسلام کحصن سور المدينه لها

[۷6]4-و عنه، عن أحمد، عن ابن محبوب، عن أبى أيّوب الخزّاز، عن سليمان بن خالد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من أحد يموت من المؤمنين أحبّ إلى إبليس من موت فقيه.

پیش رویش بنشین و پشت سرش ننشین. چشمک نزن و با دست اشاره نکن و پرگویی نکن که فلانی و فلانی برخلاف نظر او چنین گفته اند و از زیادی همنشینی اش دل تنگ نشو؛ زیرا مثل دانشمند، مثل درخت خرما است که باید در انتظار باشی تا چیزی از آن بر تو فروریزد و دانشمند بزرگ پاداش تر از روزه دار شب زنده داری است که در راه خدا جهاد کند.

بابی دربارۀ جان سپاری دانشمندان

[۷۳]۱-امام صادق علیه السّلام فرمود: جان سپاری هیچ یک از مؤمنان نزد شیطان از جان سپاری دین شناس دوست داشتنی تر نیست.

[۷4]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود: چون مؤمن دین شناسی جان سپارد شکافی در اسلام پدید آید که چیزی آن را نبندد.

[۷5]۳-امام کاظم علیه السّلام فرمود: چون مؤمن جان سپارد، فرشتگان و جایگاه هایی در زمین که خدا را در آن جایگاه ها پرستش می کرد و درهای آسمانی که با کردارهایش از آنها بالا می رفت بر او بگریند و در اسلام شکافی پدید آید که چیزی آن را نبندد؛ زیرا مؤمنان دین شناس مانند دژ دیوار گرداگرد شهر، دژهای اسلامند.

[۷6]4-امام صادق علیه السّلام فرمود: جان سپاری هیچ یک از مؤمنان نزد شیطان از جان سپاری دین شناس، دوست داشتنی تر نباشد.

[۷۷]5-علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن علیّ بن أسباط، عن عمّه یعقوب بن سالم، عن داود بن فرقد قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: إنّ أبی کان یقول: إنّ اللّه عزّ و جلّ لا یقبض العلم بعد ما یهبطه و لکن یموت العالم فیذهب بما یعلم فتلیهم الجفاه فیضلّون و یضلّون و لا خیر فی شیء لیس له أصل.

[۷۸]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن علیّ، عمّن ذکره، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

کان علیّ بن الحسین علیه السّلام یقول: إنّه یسخّی نفسی فی سرعه الموت و القتل فینا قول اللّه: أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَأْتِی اَلْأَرْضَ نَنْقُصُهٰا مِنْ أَطْرٰافِهٰا و هو ذهاب العلماء.

باب مجالسه العلماء و صحبتهم [۷۹]۱-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس رفعه قال:

قال لقمان لابنه: یا بنیّ اختر المجالس علی عینک فإن رأیت قوما یذکرون اللّه جلّ و عزّ فاجلس معهم فإن تکن عالما نفعک علمک و إن تکن جاهلا علّموک و لعلّ اللّه أن یظلّهم برحمته فیعمّک معهم و إذا رأیت قوما لا یذکرون اللّه فلا تجلس معهم فإن تکن عالما لم ینفعک علمک و إن کنت جاهلا یزیدوک جهلا و لعلّ اللّه أن یظلّهم بعقوبه فیعمّک معهم.

[۸۰]۲-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی جمیعا، عن ابن محبوب، عن درست بن أبی منصور، عن إبراهیم بن عبد الحمید، عن أبی الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام قال:

محادثه العالم علی المزابل خیر من محادثه الجاهل علی الزّرابیّ.

[۷۷]5-امام صادق علیه السّلام فرمود: پدرم همواره می فرمود: خدای فرازمند پس از آنکه دانش را فروفرستاد بازنگرداند؛ ولی دانشمند که بمیرد، دانشش برود و به دنبال آنها مردم خشک و خشنی آیند که گمراه و گمراه گر هستند و چیزی که ریشه ندارد، خیری ندارد.

[۷۸]6-امام باقر علیه السّلام روایت نموده که امام سجّاد علیه السّلام همواره می فرمود: زود مردن و کشته شدن در خاندان ما را گفتار خدا، بر من گوارا می کند، (آیا ندیدند که ما به زمین می پردازیم و از کناره های آن می کاهیم.) [رعد (۱۳) : آیهٔ 41]کاهش اطراف زمین، از دست رفتن دانشمندان است.

بابی دربارهٔ همنشینی و همدمی با دانشمندان

[۷۹]۱-امام معصوم علیه السّلام فرماید: لقمان به پسرش گفت: پسر دلبندم! مجلس ها [ی گفتگوی خویش]را بینش مندانه برگزین. پس اگر دیدی گروهی، خدای بزرگ و والا را یاد می کنند با آنها بنشین که اگر تو دانا باشی، دانشت سودت دهد و اگر نادان باشی، تو را [خداشناسی آموزند]و شاید خدا بر آن ها سایه رحمت افکند و [رحمت خدا]تو را نیز فراگیرد و چون دیدی گروهی به یاد خدا نیستند با آنان ننشین که اگر تو دانشمند باشی، دانشت سودت ندهد و اگر نادان باشی، بر نادانی ات افزایند و شاید خدا سایهٔ کیفر خویش را بر آنان افکند و تو را نیز فراگیرد.

[۸۰]۲-حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: گفت وگو با دانا در خاکروبه دان ها از گفت وگو با نادان روی قالی ها بهتر است.

[۸۱]۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقیّ، عن شریف بن سابق، عن الفضل بن أبی قرّه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: قالت الحواریّون لعیسی: یا روح اللّه! من نجالس؟ قال من یذکّرکم اللّه رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغّبکم فی الآخره عمله.

[۸۲]4-محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبی عمیر، عن منصور بن حازم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: مجالسه أهل الدّین شرف الدّنیا و الآخره.

[۸۳]5-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن القاسم بن محمّد الأصبهانیّ، عن سلیمان بن داود المنقریّ، عن سفیان بن عیینه، عن مسعر بن کدام قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: لمجلس أجلسه إلی من أثق به أوثق فی نفسی من عمل سنه.

باب سؤال العالم و تذاکره [۸4]۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن بعض أصحابنا، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سألته عن مجدور أصابته جنابه فغسّلوه فمات قال: قتلوه ألاّ سألوا فإنّ دواء العیّ السّؤال.

[۸5]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن حمّاد بن عیسی، عن حریز، عن زراره و محمّد بن مسلم و برید العجلیّ قالوا:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام لحمران بن أعین فی شیء سأله: إنّما یهلک النّاس لأنّهم لا یسألون.

[۸۱]۳-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: حواریّون به عیسی علیه السّلام گفتند: ای روح اللّه، با چه کسی بنشینیم؟ فرمود: با آنکه دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و گفتارش دانشتان را بیفزاید و کردارش شما را مشتاق سرای واپسین سازد.

[۸۲]4-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: همنشینی با دینداران، ارجمندی دنیا و آخرت است.

[۸۳]5-امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا نشستن نزد کسی که به او اطمینان دارم از عبادت یک سال برایم اطمینان بخش تر است.

بابی دربارهٔ پرسش از دانشمند و گفتگو با او

[84]۱-یکی از اصحاب گوید: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی آبله رو را که جنب شده بود، غسل دادند و او مرد. فرمود: او را کشتند. چرا نپرسیدند؟ همانا دوای نادانی و درماندگی پرسش است.

[85]۲-امام صادق علیه السّلام به حمران بن اعین دربارهٔ پرسشی که کرده بود، فرمود: همانا مردم به هلاکت درافتند؛ چرا که آنان نپرسند.

[۸۶]۳-علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن جعفر بن محمّد الأشعریّ، عن عبد اللّه بن میمون القدّاح، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال: إنّ هذا العلم علیه قفل و مفتاحه المسأله.

علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن النّوفلیّ، عن السّکونیّ، عن أبی عبد اللّه مثله.

[۸۷]4-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی بن عبید، عن یونس بن عبد الرّحمن، عن أبی جعفر الأحول، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لا یسع النّاس حتّی یسألوا و یتفقّهوا و یعرفوا إمامهم و یسعهم أن یأخذوا بما یقول و إن کان تقیّه.

[۸۸]5-علیّ، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عمّن ذکره، عن أبی عبد اللّه علیهم السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: أفّ لرجل لا یفرّغ نفسه فی کلّ جمعه لأمر دینه فیتعاهده و یسأل عن دینه و فی روایه أخری لکلّ مسلم.

[۸۹]6-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: إنّ اللّه عزّ و جلّ یقول: تذاکر العلم بین عبادی ممّا تحیا علیه القلوب المیته إذا هم انتهوا فیه إلی أمری.

[۹۰]۷-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن سنان، عن أبی الجارود قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول رحم اللّه عبدا أحیا العلم قال: قلت: و ما إحیاؤه؟ قال: أن یذاکر به أهل الدّین و أهل الورع.

[۹۱]۸-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن عبد اللّه بن محمّد

[۸۶]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود: بر در این دانش قفلی است که کلیدش پرسش است. (این روایت از طریق دیگر نیز وارد شده است.)

[۸۷]4-امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم گنجایش هیچ کاری را ندارند، مگر اینکه بپرسند و نیک دریابند و امام خویش را بشناسند و بر آن ها رواست که فرمودۀ امام خویش را به کار گیرند؛ هرچند از روی تقیّه باشد.

[۸۸]5-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: افّ بر مردی که هرروز جمعه برای [رسیدگی]امر دینش آماده نمی کند تا دیگربار با دینش پیمان بندد و از دینش بپرسد. در روایت دیگر است: افّ بر هر مسلمانی که. . . .

[۸۹]6-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: خداوند بزرگ و والا فرماید: گفت وگوی علمی میان بندگانم، دل های مرده را زنده کند؛ آنگاه که گفتگوی علمی ایشان به کار و فرمودۀ من منتهی شود.

[۹۰]۷-ابو جارود گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود: خدا بر بنده ای که دانش را زنده کند رحمت آرد. عرض کردم: زنده کردن دانش چیست؟ فرمود:

این است که با دینداران و پارسایان گفتگو کند.

[۹۱]۸-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: با یکدیگر سخن گویید و به دیدار یکدیگر

الحجّال، عن بعض أصحابه رفعه قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، تذاكروا و تلاقوا و تحدّثوا فإنّ الحديث جلاء للقلوب إنّ القلوب لترين كما يرين السّيف جلاؤها الحديث.

[۹۲]۹-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن فضاله بن أيّوب، عن عمر بن أبان، عن منصور الصّيقل قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: تذاكر العلم دراسه و الدّراسه صلاه حسنه

باب بذل العلم [۹۳]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن منصور بن حازم، عن طلحه بن زيد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قرأت فى كتاب علىّ عليه السّلام إنّ اللّه لم يأخذ على الجهّال عهدا بطلب العلم حتّى أخذ على العلماء عهدا ببذل العلم للجهّال، لأنّ العلم كان قبل الجهل.

[۹۴]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن أبيه، عن عبد اللّه بن المغيره و محمّد بن سنان، عن طلحه بن زيد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى هذه الآيه: وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنّاسِ قال:

ليكن النّاس عندک فى العلم سواء.

[۹۵]۳-و بهذا الإسناد، عن أبيه، عن أحمد بن النّضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

زكاه العلم أن تعلّمه عباد اللّه.

[۹۶]4-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن

روید و به گفتگو نشینید زیرا گفتگو، روشنی بخش دل ها است. همانا دل ها بسان شمشیر زنگار گیرد و روشنی بخش، آنها گفتگو است.

[۹۲]۹-امام باقر علیه السّلام می فرمود: گفتگوی علمی، درس است و درس، نماز و دعایی نیکوست.

بابی دربارۀ بخشش دانش [به دیگران]

[۹۳]۱-امام صادق علیه السّلام فرمود: در کتاب علی علیه السّلام خواندم که خداوند از نادانان پیمانی برای جوییدن دانش نستانده است تا اینکه از دانشمندان پیمان گرفت که به نادانان دانش آموزند؛ زیرا [جایگاه]دانش پیش از نادانی است.

[۹۴]۲-امام صادق علیه السّلام درباره این آیه (روی خود را [به تکبّر]از مردم مگردان.) [لقمان (۳۱) : آیۀ ۱۸]فرمود: باید مردم نزد تو از نظر (دریافت) دانش برابر باشند.

[۹۵]۳-امام باقر علیه السّلام فرمود: زکات دانش این است که آن را به بندگان خدا بیاموزی.

[۹۶]4-امام صادق علیه السّلام فرمود: عیسی بن مریم میان مردم به سخنرانی برخاست

عبد الرّحمن، عمّن ذكره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قام عيسى ابن مريم عليه السّلام خطيبا فى بنى إسرائيل فقال: يا بنى إسرائيل! لا تحدّثوا الجهّال بالحكمه فتظلموها و لا تمنعوها أهلها فتظلموهم.

باب النّهى عن القول بغير علم [٩٧]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد و عبد اللّه ابنى محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن مفضّل بن يزيد قال:

قال [لى]أبو عبد اللّه عليه السّلام: أنهاک عن خصلتين فيهما هلاک الرّجال: أنهاک أن تدين اللّه بالباطل و تفتى النّاس بما لا تعلم.

[٩٨]٢-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال:

قال لى، أبو عبد اللّه عليه السّلام إيّاک و خصلتين ففيهما هلک: من هلک إيّاک أن تفتى النّاس برأيک أو تدين بما لا تعلم.

[٩٩]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن علىّ بن رئاب، عن أبى عبيده الحذّاء، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

من أفتى النّاس بغير علم و لا هدى لعنته ملائكه الرّحمه و ملائكه العذاب و لحقه و زر من عمل بفتياه.

[١٠٠]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن أبان الأحمر، عن زياد بن أبى رجاء، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

ما علمتم فقولوا و ما لم تعلموا فقولوا: اللّه أعلم، إنّ الرّجل لينتزع الآيه من القرآن يخرّ فيها أبعد ما بين السّماء و الأرض.

و گفت: ای بنی اسرائیل! حکمت را به نادانان نگویید که به ایشان ستم کرده باشید و از اهل حکمت، آن را بازندارید که به آنها ستم کرده باشید.

بابی دربارۀ بازداشتن از ندانسته گویی

[۹۷]۱-مفضّل گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: تو را از دو خصلت باز می دارم که نابودی مردان در آن است: تو را بازمی دارم از اینکه به نادرستی دینداری ورزی و دربارۀ آنچه که نمی دانی به مردم فتوا دهی.

[۹۸]۲-عبد الرحمن ابن حجّاج گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: از دو خصلت کناره گیر که هرآن کس که به هلاکت فروافتاد در [گرداب]این دو خصلت به هلاکت درافتاد: از اینکه بنابر نظر خویش به مردم فتوا دهی یا نادانسته دینداری ورزی پروا دار.

[۹۹]۳-امام باقر علیه السّلام فرمود: هرکه نادانسته و راه نایافته، به مردم فتوا دهد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را نفرین کنند و گناه آن کس که به فتوایش عمل کند دامنگیرش شود.

[۱۰۰]4-امام باقر علیه السّلام فرمود: آنچه می دانید بگویید و آن چه نمی دانید بگویید:

خدا داناتر است. همانا مردی آیه ای را از قرآن برمی گیرد (تا بنابر نظر خویش تفسیر کند) ؛ از این رو به فاصله ای دورتر از میان آسمان و زمین واژگون گردد.

[۱۰۱]5-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعىّ بن عبد اللّه، عن محمّد بن مسلم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

للعالم إذا سئل عن شىء و هو لا يعلمه أن يقول: اللّه أعلم و ليس لغير العالم أن يقول ذلک.

[۱۰۲]6-علىّ بن إبراهيم، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز بن عبد اللّه، عن محمّد بن مسلم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا سئل الرّجل منكم عمّا لا يعلم فليقل: لا أدرى و لا يقل: اللّه أعلم، فيوقع فى قلب صاحبه شكّا و إذا قال المسئول: لا أدرى فلا يتّهمه السّائل.

[۱۰۳]۷-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن علىّ بن أسباط، عن جعفر بن سماعه، عن غير واحد، عن أبان، عن زراره بن أعين قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام ما حقّ اللّه على العباد؟ قال أن يقولوا ما يعلمون و يقفوا عند ما لا يعلمون.

[۱۰4]۸-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن أبى يعقوب إسحاق بن عبد اللّه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه خصّ عباده بآيتين من كتابه أن لا يقولوا حتّى يعلموا و لا يردّوا ما لم يعلموا و قال عزّ و جلّ: أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثٰاقُ اَلْكِتٰابِ أَنْ لاٰ يَقُولُوا عَلَى اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْحَقَّ و قال: بَلْ كَذَّبُوا بِمٰا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّٰا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ.

[۱۰5]۹-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن داود بن فرقد عمّن حدّثه، عن ابن شبرمه قال:

ما ذكرت حديثا سمعته عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام إلاّ كاد أن يتصدّع قلبى، قال: حدّثنى أبى عن جدّى عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قال ابن شبرمه و أقسم باللّه

[۱۰۱]5-امام صادق علیه السّلام فرمود: دانا را سزد که چون از او پرسند و نداند گوید که خدا داناتر است؛ ولی جز دانا را نسزد که چنین گوید (بلکه نادان می بایست با صراحت بگوید که نمی دانم) .

[۱۰۲]6-امام صادق علیه السّلام فرمود: چون از مردی از شما، دربارهٔ آنچه نمی داند بپرسند، باید بگوید: نمی دانم و نگوید: خدا داناتر است تا در دل دوستش تردید افکند و اگر پرسش شونده بگوید: نمی دانم. پرسشگر، او را متّهم نسازد.

[۱۰۳]۷-زرارهٔ اعین گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم: حقّ خداوند بر بندگان چیست؟ فرمود: آنچه را که می دانند بگویند و در آنچه که نمی دانند بازایستند.

[۱۰4]۸-امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خدا بندگان خود را به دو آیه از کتابش مخصوص ساخته است. اینکه نگویند تا بدانند و تا آنجا که می دانند پرسنده را ردّ نکنند و خدای بزرگ و والا فرمود: (آیا از آنان در کتاب آسمانی پیمان نگرفتیم که جز به حق نسبت به خدا سخن نگویند) [اعراف (۷) : آیهٔ ۱69]و فرمود: (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و از تأویل آن خبر ندارند.) [یونس (۱۰) : آیهٔ ۳۹].

[۱۰5]۹-ابن شبرمه گوید: حدیثی از امام صادق علیه السّلام شنیدم که هرگاه یادم می آید، نزدیک است دلم شکافته شود. فرمود: پدرم از جدّم و او از رسول خدا به من خبر داد-ابن شبرمه گوید: به خدا سوگند، نه پدرش بر جدّش دروغ بست

ما كذب أبوه على جدّه و لا جدّه على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم:

من عمل بالمقاييس فقد هلک و أهلک و من أفتى النّاس بغير علم و هو لا يعلم النّاسخ من المنسوخ و المحكم من المتشابه فقد هلک و أهلک.

باب من عمل بغير علم [6 ١٠]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن محمّد بن سنان، عن طلحه بن زيد قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: العامل على غير بصيره كالسّائر على غير الطّريق لا يزيده سرعه السّير إلاّ بعدا.

[١٠٧]٢-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن حسين الصّيقل قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: لا يقبل اللّه عملا إلاّ بمعرفه و لا معرفه إلاّ بعمل فمن عرف دلّته المعرفه على العمل و من لم يعمل فلا معرفه له؛ ألا إنّ الإيمان بعضه من بعض.

[١٠٨]٣-عنه، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عمّن رواه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: من عمل على غير علم كان ما يفسد أكثر ممّا يصلح.

باب استعمال العلم [١٠٩]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن حمّاد بن عيسى، عن عمر بن أذينه، عن أبان بن أبى عيّاش، عن سليم بن قيس الهلالىّ قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السّلام يحدّث عن النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أنّه قال: فى كلام له العلماء

و نه جدّش به رسول خدا-که رسول خدا فرمود: هرکس به قیاس ها عمل کند، خودش هلاک شده و مردم را هلاک ساخته است و آنکه بدون آگاهی لازم به مردم فتوا دهد در حالی که ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه تشخیص ندهد، سبب هلاک خود و دیگران است.

بابی دربارۀ کسی که ندانسته عمل کند

[۱۰6]۱-طلحۀ زید گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می فرمود: هرکه بدون بصیرت و بینش عمل می کند، همچون کسی است که بر راه درست پیش نمی رود، برای همین است که هرچه تندتر برود از مقصد دورتر می شود.

[۱۰۷]۲-حسن صیقل گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: خداوند عملی را جز با شناخت نپذیرد و شناختی پدید نمی آید مگر با عمل؛ پس کسی که شناخت دارد، همان شناخت او را به عمل رهبری کند و هرکه عمل نکند، شناخت ندارد. همانا بعضی از ایمان از بعضی دیگر آن پدید آید.

[۱۰۸]۳-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: هرکه بدون علم به عمل برخیزد، ویرانگری او بیش از اصلاحگریش می شود.

بابی دربارۀ به کار بستن دانش

[۱۰۹]۱-سلیم قیس هلالی گوید: از امیر مؤمنان [علیه السّلام]شنیدم که از رسول خدا خبر می داد که آن حضرت در سخنش می فرمود: دانشمندان دو قسم اند:

رجلان رجل عالم آخذ بعلمه فهذا ناج و عالم تارک لعلمه فهذا هالک و إنّ أهل النّار ليتأذّون من ريح العالم التّارک لعلمه و إنّ أشدّ أهل النّار ندامه و حسره رجل دعا عبدا إلى اللّه فاستجاب له و قبل منه فأطاع اللّه فأدخله اللّه الجنّه و أدخل الدّاعى النّار بتركه علمه و اتّباعه الهوى و طول الأمل، أمّا اتّباع الهوى فيصدّ عن الحقّ و طول الأمل ينسى الآخره.

[۱۱۰]۲-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

العلم مقرون إلى العمل، فمن علم عمل و من عمل علم و العلم يهتف بالعمل، فإن أجابه و إلاّ ارتحل عنه.

[۱۱۱]۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن علىّ بن محمّد القاسانىّ، عمّن ذكره، عن عبد اللّه بن القاسم الجعفرىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ العالم إذا لم يعمل بعلمه زلّت موعظته عن القلوب كما يزلّ المطر عن الصّفا.

[۱۱۲]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقرىّ، عن علىّ بن هاشم بن البريد، عن أبيه قال:

جاء رجل إلى علىّ بن الحسين عليهما السّلام فسأله عن مسائل فأجاب ثمّ عاد ليسأل عن مثلها فقال علىّ بن الحسين عليهما السّلام: مكتوب فى الإنجيل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون و لمّا تعملوا بما علمتم، فإنّ العلم إذا لم يعمل به لم يزدد صاحبه إلاّ كفرا و لم يزدد من اللّه إلاّ بعدا.

[۱۱۳]5-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن المفضّل بن عمر، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

دانشمندی که دانش خود را به کار بسته و این رستگار است و دانشمندی که دست از دانش اش گسسته و این هلاک شده است. همانا دوزخیان از بوی گند دانشمند بی عمل در آزارند و میان دوزخیان، پشیمانی و افسوس آن کس سخت تر است که در دنیا بنده ای را به سوی خدا فراخواند و او دعوتش را بپذیرد و اطاعت خدا نماید و خدا به بهشت راهش داده است و خود دعوت کننده را به سبب فروگذاشتن دانش و پیروی از هوس و درازی آرزویش به دوزخ افکنده است. پیروی از هوس از حق جلوگیری نماید و درازی آرزو آخرت را به فراموشی سپارد.

[۱۱۰]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود: دانش با عمل همدوش است. پس هرکس بداند، باید عمل کند و هرکس عمل کند، باید بداند، دانش، عمل را صدا زند؛ اگر پاسخش گوید بماند و گرنه کوچ کند.

[۱۱۱]۳-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چون دانشمند به دانش خود عمل نکند اندرز او در دل ها کارگر نمی افتد و از آن ها فرومی ریزد، به همان گونه که دانۀ باران از سنگ صاف فرومی ریزد.

[۱۱۲]4-مردی خدمت امام چهارم آمد و از او مسایلی پرسید و آن حضرت پاسخ داد؛ سپس بازگشت تا هم چنان بپرسد. علی بن حسین علیه السّلام فرمود: در انجیل نوشته است: تا وقتی که به آنچه دانسته اید عمل نکرده اید، از آنچه نمی دانید، نیاموزید. همانا دانشی که به آن عمل نشود جز کفر داننده و دوری او را از خدا نیفزاید.

[۱۱۳]5-مفضّل عمر گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: رستگار به چه چیز

قلت له: بم يعرف النّاجى؟ قال: من كان فعله لقوله موافقا فأثبت له الشّهاده و من لم يكن فعله لقوله موافقا فإنّما ذلک مستودع.

[١١4]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام فى كلام له خطب به على المنبر: أيّها النّاس إذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلّكم تهتدون، إنّ العالم العامل بغيره كالجاهل الحائر الّذى لا يستفيق عن جهله بل قد رأيت أنّ الحجّه عليه أعظم و الحسره أدوم على هذا العالم المنسلخ من علمه منها على هذا الجاهل المتحيّر فى جهله و كلاهما حائر بائر، لا ترتابوا فتشكّوا و لا تشكّوا فتكفروا و لا ترخّصوا لأنفسكم فتدهنوا و لا تدهنوا فى الحقّ فتخسروا و إنّ من الحقّ أن تفقّهوا و من الفقه أن لا تغترّوا و إنّ أنصحكم لنفسه أطوعكم لربّه و أغشّكم لنفسه أعصاكم لربّه و من يطع اللّه يأمن و يستبشر و من يعص اللّه يخب و يندم.

[١١5]٧-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عمّن ذكره، عن محمّد بن عبد الرّحمن بن أبى ليلى، عن أبيه قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إذا سمعتم العلم فاستعملوه و لتتّسع قلوبكم فإنّ العلم إذا كثر فى قلب رجل لا يحتمله، قدر الشّيطان عليه، فإذا خاصمكم الشّيطان فأقبلوا عليه بما تعرفون فإنّ كيد الشّيطان كان ضعيفا، فقلت و ما الّذى نعرفه؟ قال، خاصموه بما ظهر لكم من قدره اللّه عزّ و جلّ.

باب المستأكل بعلمه و المباهى به [١١6]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى و علىّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن حمّاد بن عيسى عن عمر بن أذينه، عن أبان بن أبى عيّاش، عن سليم بن قيس قال:

شناخته شود؟ فرمود: آنکه کردارش موافق گفتارش باشد. گواهی نجات او قطعی است و هرکه کردارش موافق گفتارش نباشد، دین و ایمان او عاریتی است.

[۱۱4]6-امیر مؤمنان علیه السّلام بر فراز منبر فرمود: ای مردم! وقتی چیزی آموختید، دست به کار آرید؛ شاید هدایت شوید. دانشمندی که بر خلاف دانشش عمل کند، هم چون نادان سرگردانی است که از بی هوشی نادانی خود به هوش نیامده، بلکه می دانم همانا حجّت بر او تمام تر و افسوس خوردن این دانشمند که از دانش خویش گسسته است از افسوس نادان سرگردان در نادانی، بیشتر است. هر دو حیران و در خوا (غفلت) اند. تردیدی به خود راه ندهید تا به شک نیفتید و شک نکنید تا کافر نگردید. نفس های خود را رها نکنید تا سست نشوید و در راه حق سست نشوید تا زیان نکنید. همانا از جمله حق آن است که دین را عمیق فهم کنید و از فهم عمیق است که فریب نخورید. همانا خیرخواه ترین شما نسبت به خود، فرمانبردارترین شما نسبت به خداست و خیانتکارترین شما به خود، نافرمان ترین شما به خداست. هرکه فرمان خدا برد، ایمن گردد و مژده یابد و هرکس نافرمانی خدا کند، ناامید و پشیمان گردد.

[۱۱5]۷-امام باقر علیه السّلام می فرمود: چون دانش را شنیدید. به عمل برخیزید و باید دل های شما گنجایش داشته باشد؛ زیرا وقتی دانش در دل مرد به اندازه ای زیاد شود که تاب تحمّل آن را نداشته باشد، شیطان بر او چیره گردد، پس چون شیطان با شما دشمنی کرد با آنچه می دانید به او روی آورید؛ زیرا نیرنگ شیطان ضعیف است. (راوی گوید) گفتم: آنچه می دانیم چیست؟ فرمود: به آنچه از نیروی خدای شکوهمند برای شما پدیدار گشته با او مبارزه کنید.

بابی دربارهٔ کسی که از دانشش روزی خورد و به آن بنازد

[۱۱6]۱-سلیم قیس گوید: شنیدم امیر مؤمنان علیه السّلام گوید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

سمعت أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم منهومان لا يشبعان طالب دنيا و طالب علم فمن اقتصر من الدّنيا على ما أحلّ اللّه له سلم و من تناولها من غير حلّها هلک إلاّ أن يتوب أو يراجع و من أخذ العلم من أهله و عمل بعلمه نجا و من أراد به الدّنيا فهى حظّه.

[١١٧]٢-الحسين بن محمّد بن عامر، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبى خديجه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أراد الحديث لمنفعه الدّنيا لم يكن له فى الآخره نصيب و من أراد به خير الآخره أعطاه اللّه خير الدّنيا و الآخره.

[١١٨]٣-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد الأصبهانىّ، عن المنقرىّ، عن حفص بن غياث، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أراد الحديث لمنفعه الدّنيا لم يكن له فى الآخره نصيب.

[١١٩]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم، عن المنقرىّ، عن حفص بن غياث، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا رأيتم العالم محبّا لدنياه فاتّهموه على دينكم فإنّ كلّ محبّ لشىء يحوط ما أحبّ و قال صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أوحى اللّه إلى داود عليه السّلام لا تجعل بينى و بينک عالما مفتونا بالدّنيا فيصدّک عن طريق محبّتى فإنّ أولئک قطّاع طريق عبادى المريدين، إنّ أدنى ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوه مناجاتى عن قلوبهم.

[١٢٠]5-علىّ، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: الفقهاء أمناء الرّسل ما لم يدخلوا فى الدّنيا قيل يا رسول اللّه: و ما دخولهم فى الدّنيا؟ قال: اتّباع السّلطان فإذا فعلوا ذلک فاحذروهم على دينكم.

فرمود: دو گرسنه اند که هیچگاه سیر نشوند: آن که علم آموزد و آن که مال دنیا اندوزد. هرکه از دنیا به آنچه خدا برایش حلال کرده است بسنده کند، سالم ماند و کسی که دنیا را از راه غیر حلالش به دست آورد، نابود شود، مگر اینکه توبه کند و بازگردد و آن که دانش را از اهلش گرفته و به آن عمل کند، نجات یابد و آن که منظورش از دانش جویی، دنیا باشد بهره اش همان است.

[۱۱۷]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که حدیث (ما) را برای سود دنیا خواهد در آخرت نصیبی نخواهد داشت و هرکس آن را برای خیر آخرت جوید، خداوند خیر دنیا و آخرت به او ارزانی دارد.

[۱۱۸]۳-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کسی که حدیث را برای سود دنیا خواهد در آخرت بهره ای ندارد.

[۱۱۹]4-امام صادق علیه السّلام فرمود: هرگاه دانشمند را دوستدار دنیا یافتید، او را در کار دین خود متّهم دانید؛ زیرا دوستدار هرچیزی، گرد محبوبش می گردد و فرمود: خدا به داود علیه السّلام وحی کرد: میان من و خودت، دانشمند فریفته دنیا را واسطه قرار نده که تو را از راه دوستی من دور سازد؛ اینگونه دانشمندان راهزنان بندگان جویای من هستند. همانا کمترین کاری که با ایشان کنم این است که شیرینی مناجات با خودم را از دلشان برکنم.

[۱۲۰]5-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: فقیهان امانتدار پیامبرانند تا آن زمان که در دنیا داخل نشده باشند. گفتند: ای پیامبر خدا، داخل شدن آنان در دنیا به چیست؟ فرمود: پیروی از سلطان؛ پس چون چنین کنند، از ایشان بر دین خود بترسید.

[۱۲۱]6-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعىّ بن عبد اللّه، عمّن حدّثه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

من طلب العلم ليباهى به العلماء، أو يمارى به السّفهاء أو يصرف به وجوه النّاس إليه فليتبوّأ مقعده من النّار إنّ الرّئاسه لا تصلح إلاّ لأهلها.

باب لزوم الحجّه على العالم و تشديد الأمر عليه [۱۲۲]۱-علىّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقرىّ، عن حفص بن غياث، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال يا حفص! يغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل أن يغفر للعالم ذنب واحد.

[۱۲۳]۲-و بهذا الإسناد قال: قال أبو عبد اللّه عليه السّلام قال: عيسى ابن مريم على نبيّنا و آله و عليه السّلام:

ويل للعلماء السّوء كيف تلظّى عليهم النّار؟ !

[۱۲۴]۳-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان جميعا، عن ابن أبى عمير، عن جميل بن درّاج قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إذا بلغت النّفس هاهنا و أشار بيده إلى حلقه لم يكن للعالم توبه ثمّ قرأ إِنَّمَا اَلتَّوْبَهُ عَلَى اَللّٰهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسُّوءَ بِجَهٰالَهٍ.

[۱۲۵]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن يحيى الحلبىّ، عن أبى سعيد المكارى، عن أبى بصير، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ. فَكُبْكِبُوا فِيهٰا هُمْ وَ اَلْغٰاوُونَ قال:

هم قوم و صفوا عدلا بألسنتهم ثمّ خالفوه إلى غيره.

[۱۲۱]6-امام باقر علیه السّلام فرمود: هرکس به جستجوی دانش برآید برای اینکه بر دانشمندان ببالد یا با سفیهان بستیزد یا توجّه مردم را به خود جلب کند؛ باید جای خود را در آتش برگزیند. ریاست جز برای اهل آن شایسته نیست.

بابی دربارهٔ ثبوت حجّت بر دانشمند و سختی امرش

[۱۲۲]۱-امام صادق علیه السّلام به حفص بن غیاث فرمود: ای حفص! هفتاد گناه نادان آمرزیده شود، پیش از آنکه یک گناه دانا بخشیده شود.

[۱۲۳]۲-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: عیسی بن مریم-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: وای بر دانشمندان بد که چگونه آتش دوزخ بر آنها زبانه کشد!

[۱۲۴]۳-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چون جان به اینجا رسد-با دست به گلویش اشاره کرد-برای دانشمند توبه ای نیست؛ سپس این آیه را خواند: (توبه، نزد خداوند، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند.) [نساء (4) : آیهٔ ۱۷].

[۱۲۵]4-امام باقر علیه السّلام دربارهٔ گفتار خدای بزرگ و والا که (گمراه کنندگان و گمراه شوندگان به دوزخ سرنگون گردند.) [شعراء (۲۶) : آیهٔ ۹۴]می فرماید: ایشان گروهی باشند که عدالت را با زبان بستایند، سپس مخالفت کرده به ستم گرایند.

باب النّوادر [۱۲۶]۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حفص بن البختریّ رفعه قال:

کان أمیر المؤمنین علیه السّلام یقول: روّحوا أنفسکم ببدیع الحکمه فإنّها تکلّ کما تکلّ الأبدان.

[۱۲۷]۲-عدّه من أصحابنا. عن أحمد بن محمّد، عن نوح بن شعیب النّیسابوریّ، عن عبید اللّه بن عبد اللّه الدّهقان، عن درست بن أبی منصور، عن عروه بن أخی شعیب العقرقوفیّ، عن شعیب، عن أبی بصیر قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: کان أمیر المؤمنین علیه السّلام یقول: یا طالب العلم! إنّ العلم ذو فضائل کثیره: فرأسه التّواضع و عینه البراءه من الحسد و أذنه الفهم و لسانه الصّدق و حفظه الفحص و قلبه حسن النّیّه و عقله معرفه الأشیاء و الأمور و یده الرّحمه و رجله زیاره العلماء و همّته السّلامه و حکمته الورع و مستقرّه النّجاه و قائده العافیه و مرکبه الوفاء و سلاحه لین الکلمه و سیفه الرّضا و قوسه المداراه و جیشه محاوره العلماء و ماله الأدب و ذخیرته اجتناب الذّنوب و زاده المعروف و ماؤه الموادعه و دلیله الهدی و رفیقه محبّه الأخیار.

[۱۲۸]۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن حمّاد بن عثمان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نعم وزیر الإیمان العلم و نعم وزیر العلم الحلم و نعم وزیر الحلم الرّفق و نعم وزیر الرّفق الصّبر.

[۱۲۹]4-علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن جعفر بن محمّد الأشعریّ،

[۱۲۶]۱-امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود: جان خود را با مطالب شگفت حکمت استراحت دهید؛ زیرا جان هم چون تن خسته شود.

[۱۲۷]۲-امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود: ای جویندۀ علم! همانا علم امتیازهای فراوانی دارد: سرّ علم فروتنی است، چشم آن تهی بودن از رشک، گوش آن فهمیدن، زبان آن راست گفتن، حافظۀ آن پژوهیدن، دل آن حسن نیّت، عقل آن شناخت اسباب امور، دست آن رحمت، پای آن دیدار دانشمندان، همّت آن سلامتی، حکمت آن پرهیزگاری، قرارگاه آن نجات، جلودار آن عافیت، مرکب آن وفاداری، اسلحۀ آن نرم زبانی، شمشیر آن خشنودی، کمال آن مدارا و لشکر آن گفت وگوی با دانشمندان، دارایی آن ادب، اندوختۀ آن دامن فروچیدن از گناهان، توشۀ آن نیکی، نوشاک آن سازگاری، رهبر آن ره یافتگی و دوست آن دوستی نیکان است.

[۱۲۸]۳-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: دانش چه خوب وزیری برای ایمان و خویشتن داری چه خوب وزیری برای دانش و نرم رفتاری چه خوب وزیری برای خویشتن داری و شکیبایی چه خوب وزیری برای نرم رفتاری است.

[۱۲۹]4-امام صادق علیه السّلام از پدرانش نقل می کند که مردی خدمت رسول خدا آمد

عن عبد اللّه بن ميمون القدّاح، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام، عن آبائه عليه السّلام، قال:

حاء رجل إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فقال: يا رسول اللّه ما العلم؟ قال: الإنصات، قال: ثمّ مه؟ قال الاستماع، قال: ثمّ مه؟ قال الحفظ، قال: ثمّ مه؟ قال: العمل به، قال ثمّ مه يا رسول اللّه؟ ! قال نشره.

[١٣٠]5-علىّ بن إبراهيم رفعه إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

طلبه العلم ثلاثه فاعرفهم بأعيانهم و صفاتهم: صنف يطلبه للجهل و المراء و صنف يطلبه للاستطاله و الختل و صنف يطلبه للفقه و العقل، فصاحب الجهل و المراء موذ ممار متعرّض للمقال فى أنديه الرّجال بتذاكر العلم و صفه الحلم، قد تسربل بالخشوع و تخلّى من الورع فدقّ اللّه من هذا خيشومه و قطع منه حيزومه، و صاحب الاستطاله و الختل ذو خبّ و ملق يستطيل على مثله من أشباهه و يتواضع للأغنياء من دونه فهو لحلوائهم هاضم و لدينه حاطم فأعمى اللّه على هذا خبره و قطع من آثار العلماء أثره و صاحب الفقه و العقل ذوک آبه و حزن و سهر قد تحنّک فى برنسه و قام اللّيل فى حندسه يعمل و يخشى وجلا داعيا مشفقا مقبلا على شأنه عارفا بأهل زمانه مستوحشا من أوثق إخوانه فشدّ اللّه من هذا أركانه و أعطاه يوم القيامه أمانه.

و حدّثنى به محمّد بن محمود أبو عبد اللّه القزوينىّ عن عدّه من أصحابنا منهم جعفر بن محمّد الصّيقل بقزوين عن أحمد بن عيسى العلوىّ، عن عبّاد بن صهيب البصرىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام.

[١٣١]6-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن يحيى، عن طلحه بن زيد قال:

و گفت: ای رسول خدا، دانش چیست؟ فرمود: سکوت کردن. گفت: سپس چه؟ فرمود: گوش فرادادن. پرسید: سپس چه؟ فرمود: حفظ کردن. گفت: سپس چه؟ فرمود: آن را به کار بستن. پرسید: ای رسول خدا، سپس چه؟ فرمود: انتشار دادن آن.

[۱۳۰]5-امام صادق علیه السّلام فرمود: جویندگان دانش بر سه گونه اند، پس آنان را از روی صفاتشان بشناس دسته ای دانش را برای جهل ورزیدن و به منازعه برخاستن می خواهند و دسته ای آن را برای بلندی جستن و فریب دادن دیگران و دسته ای آن را برای فهمیدن و خرد ورزیدن می خواهند. دستهٔ اول، موذی و جدالگر است و همواره در مجالس مردان سخنرانی کند. از اوصاف علم و حلم گوید لباس فروتنی بر تن پوشیده ولی از لباس تقوی خود را برهنه ساخته است.

خدا از این جهت، بینی اش را خرد کند و کمرش را بشکند. اهل بلندی جستن و فریفتن، نیرنگ باز و چاپلوس است. بر همپایگان خود گردن فرازی و برای ثروتمندانی که از آن فروپایه ترند سر تواضع فرود می آورند. حلوای آن ها را بخورد و دین خود را درهم بشکند. خداوند او را بر این روش بی نام ونشان کند و اثرش را از میان آثار دانشمندان بی بهره گرداند. اهل فهم و عقل، نگران و غمگین و شب زنده دار است. تحت الحنک خویش انداخته و در تاریکی شب به پا ایستاده است. ترسان و دعاکنان و هراسان عمل کند؛ به خود مشغول است؛ مردم روزگارش را خوب می شناسد و از مطمئن ترین برادرانش دهشتناک است خدا از این جهت، پایه های وجودش را محکم سازد و روز قیامت، امانش دهد.

(این روایت از طریق دیگری نیز وارد شده است.)

[۱۳۱]6-امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا روایت کنندگان قرآن بسیار و

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ رواه الكتاب كثير و إنّ رعاته قليل و كم من مستنصح للحديث مستغشّ للكتاب، فالعلماء يحزنهم ترک الرّعايه و الجهّال يحزنهم حفظ الرّوايه فراع يرعى حياته و راع يرعى هلكته فعند ذلک اختلف الرّاعيان و تغاير الفريقان.

[۱۳۲]۷-الحسين بن محمّد الأشعرىّ، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن عبد الرّحمن بن أبى نجران، عمّن ذكره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من حفظ من أحاديثنا أربعين حديثا بعثه اللّه يوم القيامه عالما فقيها.

[۱۳۳]۸-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عمّن ذكره، عن زيد الشّحّام، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: فَلْيَنْظُرِ اَلْإِنْسٰانُ إِلىٰ طَعٰامِهِ قال:

قلت ما طعامه؟ قال علمه الّذى يأخذه، عمّن يأخذه؟

[۱۳4]۹-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن النّعمان، عن عبد اللّه بن مسكان، عن داود بن فرقد، عن أبى سعيد الزّهرىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

الوقوف عند الشّبهه خير من الاقتحام فى الهلكه و تركک حديثا لم تروه خير من روايتک حديثا لم تحصه.

[۱۳5] ۱۰-محمّد، عن أحمد، عن ابن فضّال، عن ابن بكير، عن حمزه بن الطّيّار أنّه عرض على أبى عبد اللّه عليه السّلام بعض خطب أبيه حتّى إذا بلغ موضعا منها قال له: كفّ و اسكت، ثمّ قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: لا يسعكم فيما ينزل بكم ممّا لا تعلمون إلاّ الكفّ عنه و التّثبّت و الرّدّ إلى أئمّه الهدى حتّى يحملوكم فيه على القصد و يجلوا عنكم فيه العمى و يعرّفوكم فيه الحقّ قال اللّه تعالى: فَسْئَلُوا

رعایت کنندگان آن کم اند. چه بسا مردمی که نسبت به حدیث خیرخواه و نسبت به قرآن خیانتگرند. دانشمندان از رعایت نکردن اندوهگین و نادانان از حفظ روایت غمگین اند. یکی در پی حفظ زندگانی خود و دیگری در پی هلاکت خویش است. در اینجاست که دو دسته رعایت کننده اختلاف پیدا کنند و از هم جدا شوند.

[۱۳۲]۷-امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکه چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند، خداوند او را روز قیامت، دانشمند و فقیه برانگیزد.

[۱۳۳]۸-زید شحّام از امام باقر علیه السّلام درباره گفتار خدای بزرگ و والا که (باید انسان به خوراک خویش نگاه کند) [عبس (۸۰) : آیهٔ ۲۴]پرسید: معنای خوراک چیست؟ فرمود: دانشی که فرامی گیرد، بنگرد که از چه کسی می گیرد.

[۱۳4]۹-حضرت باقر علیه السّلام فرمود: بازایستادن از امر مشتبه از به هلاکت افتادن بهتر است و واگذاردن حدیثی که روایت آن برایت ثابت نشده، از روایت کردن حدیثی که بر آن احاطه نداری، بهتر است.

[۱۳5] ۱۰-حمزهٔ طیّار بر حضرت صادق بعضی از سخنرانی های پدرش را عرضه کرد تا به جمله ای رسید در این هنگام حضرت فرمود: دست نگهدار و ساکت باش. سپس فرمود: آنچه به دست شما می رسد و حکمش را نمی دانید، وظیفه ای بر شما نیست جز دست نگه داشتن از آن و درنگ کردن و بازگرداندن آن به ائمّهٔ هدی، تا ایشان شما را بر اعتدال وادارند و گمراهی را از شما دور سازند و حق را به شما بشناسانند. خدای فرازمند فرموده است:

أَهْلَ اَلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا ٰتَعْلَمُونَ.

[۱۳۶]۱۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقرىّ، عن سفيان بن عيينه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: وجدت علم النّاس كلّه فى أربع: أوّلها أن تعرف ربّک و الثّانى أن تعرف ما صنع بک و الثّالث أن تعرف ما أراد منک و الرّابع أن تعرف ما يخرجک من دينک.

[۱۳۷]۱۲-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم قال:

قلت: لأبى عبد اللّه عليه السّلام: ما حقّ اللّه على خلقه؟ فقال: أن يقولوا ما يعلمون و يكفّوا عمّا لا يعلمون، فإذا فعلوا ذلک فقد أدّوا إلى اللّه حقّه.

[۱۳۸]۱۳-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن ابن سنان، عن محمّد بن مروان العجلىّ، عن علىّ بن حنظله قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: اعرفوا منازل النّاس على قدر روايتهم عنّا.

[۱۳۹]14-الحسين بن الحسن، عن محمّد بن زكريّا الغلابىّ، عن ابن عائشه البصرىّ رفعه أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام قال فى بعض خطبه:

أيّها النّاس اعلموا أنّه ليس بعاقل من انزعج من قول الزّور فيه و لا بحكيم من رضى بثناء الجاهل عليه، النّاس أبناء ما يحسنون و قدر كلّ امرئ ما يحسن فتكلّموا فى العلم تبيّن أقداركم.

[۱۴۰]15-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أبان بن عثمان، عن عبد اللّه بن سليمان قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول و عنده رجل من أهل البصره يقال له: عثمان الأعمى

(اگر نمی دانید، از اهل قرآن بپرسید.) [نحل (۱6) : آیهٔ ۴۲].

[۱۳6]۱۱-امام صادق علیه السّلام می فرمود: همه دانش مردم را در چهار چیز یافتم:

نخست اینکه پروردگار خویش را بشناسی؛ دوم اینکه بدانی با تو چه کرده است؛ سوم اینکه بدانی از تو چه خواسته است؛ چهارم اینکه بدانی چه چیز تو را از دینت بیرون می کند.

[۱۳۷]۱۲-هشام سالم گوید: به امام صادق عرض کردم: حق خدا بر مردم چیست؟ فرمود: اینکه آنچه دانند بگویند و آنچه ندانند بازایستند. هرگاه چنین کنند حق خدا را به او ادا کرده اند.

[۱۳۸]۱۳-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: منزلت مردم را به اندازه ای که از ما روایت کنند، بشناسید.

[۱۳۹]۱4-امیر مؤمنان در بعضی از سخنرانی هایش فرمود: ای مردم! بدانید کسی که از سخن بی اساسی که به او گویند از جا کنده شود، خردمند نیست و آنکه به ستایش نادان خرسند گردد، فرزانه نیست. مردم فرزند کارهای ارزندهٔ خویش اند و ارزش هرکس به اندازه کار ارزنده ای است که به خوبی انجام می دهد. از دانش سخن گویید تا ارزشتان نمایان شود.

[۱۴۰]۱5-عبد اللّه سلیمان گوید: مردی از اهل بصره که نامش عثمان اعمی بود

و هو يقول: إنّ الحسن البصرىّ يزعم أنّ الّذين يكتمون العلم يؤذى ريح بطونهم أهل النّار، فقال: أبو جعفر عليه السّلام: فهلک إذن مؤمن آل فرعون ما زال العلم مكتوما منذ بعث اللّه نوحا عليه السّلام فليذهب الحسن يمينا و شمالا فو اللّه ما يوجد العلم إلاّ هاهنا.

باب روايه الكتب و الحديث و فضل الكتابه و التّمسّک بالكتب [١41] ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن منصور بن يونس، عن أبى بصير قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام قول اللّه جلّ ثناؤه: اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ اَلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ؟ قال: هو الرّجل يسمع الحديث فيحدّث به كما سمعه لا يزيد فيه و لا ينقص منه.

[١42]٢-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن ابن أبى عمير، عن ابن أذينه، عن محمّد بن مسلم قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: أسمع الحديث منک فأزيد و أنقص؟ قال: إن كنت تريد معانيه فلا بأس.

[١43]٣-و عنه، عن محمّد بن الحسين، عن ابن سنان، عن داود بن فرقد قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: إنّى أسمع الكلام منک فأريد أن أرويه كما سمعته منک فلا يجىء، قال: فتعمّد ذلک؟ قلت: لا فقال: تريد المعانى؟ قلت: نعم، قال فلا بأس.

[١44]4-و عنه، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد،

به امام باقر علیه السّلام عرض کرد: حسن بصری عقیده دارد کسانی که دانش را نهان دارند، بوی گند شکمشان دوزخیان را آزار دهد. امام فرمود: بنابراین مؤمن آل فرعون [که پنهان سازی کرده]هلاک شده است؟ ! از زمان بعثت نوح علیه السّلام دانش نهان بوده است. حسن بصری به هر راهی که خواهد برود. به خدا سوگند ! دانش جز در این خاندان یافت نشود.

باب روایت کتب و توسّل به آن و حدیث و فضیلت نوشتن

[۱41]۱-ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السّلام راجع به فرمایش خدا (کسانی که سخن را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند) [زمر (۳۹) : آیۀ ۱۸]پرسیدم، حضرت فرمود: او مردی است که حدیثی شنود و آن را آن گونه که شنیده، بی کم و زیاد بازگو نماید.

[۱42]۲-محمّد مسلم گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: از شما حدیث می شنوم آن را زیاد و کم می کنم فرمود: اگر معانی آن را برسانی اشکالی ندارد.

[۱43]۳-داود فرقد گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: سخنی از شما می شنوم و می خواهم همان طور که شنیده ام، روایت کنم ولی به خاطرم نمی آید.

فرمود: به عمد فراموش می کنی؟ گفتم: نه. فرمود: مقصودت معانی سخن من است؟ گفتم: آری. فرمود: اشکالی ندارد.

[۱44]4-ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: حدیثی از شما بشنوم و از پدرتان روایت کنم یا از پدرتان بشنوم از شما روایت کنم (چطور است) ؟

عن القاسم بن محمّد، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: الحديث أسمعه منک أرويه عن أبيک أو أسمعه من أبيک أرويه عنک؟ قال سواء إلاّ أنّک ترويه عن أبى أحبّ إلىّ و قال أبو عبد اللّه عليه السّلام لجميل: ما سمعت منّى فاروه عن أبى.

[145]5-و عنه، عن أحمد بن محمّد و محمّد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام يجيئنى القوم فيستمعون منّى حديثكم فأضجر و لا أقوى، قال: فاقرأ عليهم من أوّله حديثا و من وسطه حديثا و من آخره حديثا.

[146]6-عنه بإسناده، عن أحمد بن عمر الحلاّل قال:

قلت لأبى الحسن الرّضا عليه السّلام: الرّجل من أصحابنا يعطينى الكتاب و لا يقول: اروه عنّى يجوز لى أن أرويه عنه؟ قال: فقال: إذا علمت أنّ الكتاب له فاروه عنه.

[147]7-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: إذا حدّثتم بحديث فأسندوه إلى الّذى حدّثكم فإن كان حقّا فلكم و إن كان كذبا فعليه.

[148]8-علىّ بن محمّد بن عبد اللّه، عن أحمد بن محمّد، عن أبى أيّوب المدنىّ، عن ابن أبى عمير، عن حسين الأحمسىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال،

القلب يتّكل على الكتابه

[149]9-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن عاصم بن حميد، عن أبى بصير قال:

فرمود: فرق ندارد، جز اینکه به نام پدرم روایت کنی، دوست تر دارم. آن حضرت به جمیل فرمود: آنچه از من شنوی از طرف پدرم روایت کن.

[145]5-عبد اللّه سنان گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مردم می آیند و حدیث شما را از من می شنوند و من به تنگ می آیم و نمی توانم (ادامه دهم) . فرمود: حدیثی از اول کتاب، حدیثی از وسط آن و حدیثی از آخرش برای آنان بخوان.

[146]6-احمد عمر حلاّل گوید: به علی بن موسی الرضا علیهما السّلام عرض کردم:

مردی از یاران ما شیعیان به من کتابی می دهد و نمی گوید این کتاب را از من روایت کن. بر من رواست که از او روایت کنم؟ فرمود: اگر بدانی کتاب از آن اوست، از او روایت کن.

[147]۷-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: هرگاه حدیثی به شما گویند (در مقام نقل) به گوینده اش نسبت دهید. اگر درست باشد به سود شماست و اگر دروغ باشد به زیان اوست.

[148]۸-امام صادق علیه السّلام فرمود: دل به نوشتن آسودگی یابد.

[149]۹-ابو بصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: بنویسید زیرا تا ننویسید حفظ نمی کنید.

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: اكتبوا فإنّكم لا تحفظون حتّى تكتبوا.

[١٥٠] ١٠-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن علىّ بن فضّال، عن ابن بكير، عن عبيد بن زراره قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: احتفظوا بكتبكم فإنّكم سوف تحتاجون إليها.

[١٥١] ١١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد البرقىّ، عن بعض أصحابه، عن أبى سعيد الخيبرىّ، عن المفضّل بن عمر قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام: اكتب و بثّ علمک فى إخوانک فإن متّ فأورث كتبک بنيک فإنّه يأتى على النّاس زمان هرج لا يأنسون فيه إلاّ بكتبهم.

[١٥٢] ١٢-و بهذا الإسناد، عن محمّد بن علىّ رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إيّاكم و الكذب المفترع قيل له: و ما الكذب المفترع؟ قال: أن يحدّثک الرّجل بالحديث فتتركه و ترويه عن الّذى حدّثک عنه.

[١٥٣] ١٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن جميل بن درّاج قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: أعربوا حديثنا فإنّا قوم فصحاء.

[١٥٤] 14-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمّد، عن عمر بن عبد العزيز، عن هشام بن سالم و حمّاد بن عثمان و غيره قالوا:

سمعنا أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: حديثى حديث أبى و حديث أبى حديث جدّى و حديث جدّى حديث الحسين و حديث الحسين حديث الحسن و حديث الحسن حديث أمير المؤمنين عليه السّلام و حديث أمير المؤمنين حديث رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و حديث رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قول اللّه عزّ و جلّ.

[١٥٥] 15-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن بن

[۱50] ۱۰-امام صادق علیه السّلام فرمود: کتاب ها (نوشته های) خود را نگه دارید که در آینده به آنها نیازمند شوید.

[۱51] ۱۱-مفضّل عمر گوید: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: بنویس و آموخته های خود را میان برادران دینی خویش منتشر کن و چون مرگت فرارسید، کتاب هایت را به پسرانت ارث بده؛ چرا که برای مردم زمانه ای پرآشوب فرارسد که آن هنگام جز با کتاب هایش همدم نشوند.

[۱52] ۱۲-امام صادق علیه السّلام فرمود: از دروغ شاخ دار بپرهیزید. عرض شد:

دروغ شاخ دار چیست؟ فرمود: اینکه مردی به تو حدیثی بازگوید و تو او را (در مقام نقل) رها کنی و آن را از کسی که گوینده از او خبر داده، بازگویی.

[۱53] ۱۳-امام صادق علیه السّلام فرمود: حدیث ما را اعراب گذارید که ما مردمی فصیح زبانیم.

[۱54] 4 ۱-هشام سالم و حمّاد بن عثمان و دیگران گویند: شنیدیم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: حدیث من، حدیث پدرم و حدیث پدرم، حدیث جدّم و حدیث جدّم، حدیث حسین و حدیث حسین، حدیث حسن و حدیث حسن، حدیث امیر مؤمنان و حدیث امیر مؤمنان، حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفتار خدای بزرگ و والا می باشد.

[۱55] 5 ۱-ابو خالد شینوله گوید: به ابو جعفر دوم (امام جواد) علیه السّلام عرض کردم:

أبى خالد شينوله قال:

قلت لأبي جعفر الثّانى عليه السّلام: جعلت فداک إنّ مشايخنا رووا عن أبى جعفر و أبى عبد اللّه عليه السّلام و كانت التّقيّه شديده فكتموا كتبهم و لم ترو عنهم فلمّا ماتوا صارت الكتب إلينا فقال: حدّثوا بها فإنّها حقّ.

باب التّقليد [156]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عبد اللّه بن يحيى، عن ابن مسكان، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له: اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فقال: أما و اللّه ما دعوهم إلى عباده أنفسهم و لو دعوهم ما أجابوهم و لكن أحلّوا لهم حراما و حرّموا عليهم حلالا فعبدوهم من حيث لا يشعرون.

[157]٢-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن إبراهيم بن محمّد الهمذانىّ، عن محمّد بن عبيده قال:

قال لى أبو الحسن عليه السّلام: يا محمّد أنتم أشدّ تقليدا أم المرجئه؟ قال: قلت:

قلّدنا و قلّدوا فقال: لم أسألک عن هذا، فلم يكن عندى جواب أكثر من الجواب الأوّل فقال أبو الحسن عليه السّلام: إنّ المرجئه نصبت رجلا لم تفرض طاعته و قلّدوه و أنتم نصبتم رجلا و فرضتم طاعته ثمّ لم تقلّدوه فهم أشدّ منكم تقليدا.

[158]٣-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعىّ بن عبد اللّه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه جلّ و عزّ:

اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فقال:

و اللّه ما صاموا لهم و لا صلّوا لهم و لكن أحلّوا لهم حراما و حرّموا عليهم

قربانت گردم! استادان ما از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام روایاتی دارند و چون تقیّه سخت بود، کتاب هایشان را پنهان کردند و از آنان روایت نشد. زمانی که مردند، کتاب های ایشان به دست ما رسید. حضرت فرمود: به نقل آن روایات پردازید که آنها درستند.

بابی دربارهٔ تقلید

[156]۱-ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این آیه پرسیدم که خداوند می فرماید: (دانشمندان و راهبان خود را. . . به جای خدا به الوهیّت گرفتند.) [توبه (۹) : آیهٔ ۳۱]فرمود: به خدا سوگند! دانشمندان و راهبان، مردم را به پرستش خویش فرانخواندند که اگر فرامی خواندند، آنها نمی پذیرفتند؛ ولی حرام را برای آنها حلال و حلال را برایشان حرام کردند و آنها ندانسته، آنان را می پرستیدند.

[157]۲-محمّد عبیده گوید: حضرت ابو الحسن علیه السّلام به من فرمود: ای محمّد! تقلید شما محکم تر است یا مرجئه (آنان که پس از پیغمبر مقام علی علیه السّلام را از ابو بکر به تأخیر انداختند) ؟ عرض کردم: ما هم تقلید کردیم و آنها هم تقلید کردند. فرمود: این را از تو نپرسیدم. (محمّد گوید:) من پاسخی بیشتر از پاسخ اول نداشتم؛ پس حضرت فرمود: مرجئه مردی را که اطاعتش واجب نبود به خلافت نصب کردند و از او تقلید نمودند و شما مردی را نصب کردید و اطاعتش را واجب دانستید، ولی تقلیدش نکردید؛ پس تقلید آنان از شما محکم تر باشد.

[158]۳-حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ فرمایش خدای بزرگ و والا که (دانشمندان و راهبان خود را. . . به جای خدا به الوهیّت گرفتند) فرمود: به خدا سوگند! برای آنها روزه نگرفتند و نماز نگزاردند، بلکه حرام را برای آنها حلال و حلال را برایشان حرام ساختند و آنها هم پیروی کردند.

حلالا فاتّبعوهم.

باب البدع و الرّأى و المقاييس [١٥٩]١-الحسين بن محمّد الأشعرىّ، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال جميعا، عن عاصم بن حميد، عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

خطب أمير المؤمنين عليه السّلام النّاس فقال: أيّها النّاس! إنّما بدء وقوع الفتن أهواء تتّبع و أحكام تبتدع يخالف فيها كتاب اللّه يتولّى فيها رجال رجالا فلو أنّ الباطل خلص لم يخف على ذى حجى و لو أنّ الحقّ خلص لم يكن اختلاف و لكن يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمزجان فيجيئان معا فهنالک استحوذ الشّيطان على أوليائه و نجا الّذين سبقت لهم من اللّه الحسنى.

[١٦٠]٢-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور العمّىّ يرفعه قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم:

إذا ظهرت البدع فى أمّتى فليظهر العالم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنه اللّه.

[١٦١]٣-و بهذا الإسناد، عن محمّد بن جمهور رفعه قال:

من أتى ذا بدعه فعظّمه فإنّما يسعى فى هدم الإسلام.

[١٦٢]4-و بهذا الإسناد، عن محمّد بن جمهور رفعه قال:

قال رسول اللّه أبى اللّه لصاحب البدعه بالتّوبه، قيل: يا رسول اللّه و كيف ذلک؟ قال: إنّه قد أشرب قلبه حبّها.

[١٦٣]5-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن معاويه بن وهب قال:

[۱۵۹]۱-امام باقر علیه السّلام فرمود: حضرت امیر مؤمنان علیه السّلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! جز این نیست، که آغاز پیدایش فتنه ها، پیروی هوس ها و بدعت گزاردن احکامی برخلاف دین خدا است که مردانی از مردان دیگر یاری خواهند تا بر خلاف دین خدا، اجرای آن را بر عهده گیرند. اگر باطل ناب و خالص بود بر هیچ خردمندی نهان نمی شد و اگر حقّ ناب و ناآمیخته بود، اختلافی در میان نبود؛ ولی همواره پاره ای از حقّ و پاره ای از باطل برگیرند و به هم درآمیزند و باهم آیند. اینجاست که شیطان بر دوستان خود چیره گردد و تنها کسانی رهایی یابند که لطف حقّ شامل حالشان گردد.

[۱۶۰]۲-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: آن گاه که بدعت ها در امت من پدید آید، بر عالم است که علم خود را هویدا کند و هرکه چنین نکند، نفرین خدا بر او باد.

[۱۶۱]۳-در حدیث است: هرکس نزد بدعتگذاری آید و او را بزرگ شمارد، همانا در ویرانی اسلام کوشیده است.

[۱۶۲]4-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: خداوند از پذیرش توبۀ بدعتگذار خودداری کرده است. عرض شد: ای رسول خدا، چطور؟ فرمود: زیرا بدعت دوستی، تمام وجودش را فراگرفته است.

[۱۶۳]5-پیامبر اسلام فرمود: برای هر بدعتی که پس از من با ایمان (برای

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: إنّ عند كلّ بدعه تكون من بعدي يكاد بها الإيمان وليّا من أهل بيتى موكّلا به يذبّ عنه، ينطق بإلهام من اللّه و يعلن الحقّ و ينوّره و يردّ كيد الكائدين يعبّر عن الضّعفاء فاعتبروا يا أولى الأبصار و توكّلوا على اللّه.

[164]6-محمّد بن يحيى، عن بعض أصحابه و علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام و علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب رفعه، عن أمير المؤمنين عليه السّلام أنّه قال:

إنّ من أبغض الخلق إلى اللّه عزّ و جلّ لرجلين: رجل و كله اللّه إلى نفسه فهو جائر عن قصد السّبيل مشعوف بكلام بدعه، قد لهج بالصّوم و الصّلاه فهو فتنه لمن افتتن به، ضالّ عن هدى من كان قبله، مضلّ لمن اقتدى به فى حياته و بعد موته، حمّال خطايا غيره، رهن بخطيئته و رجل قمش جهلا فى جهّال النّاس، عان بأغباش الفتنه قد سمّاه أشباه النّاس عالما و لم يغن فيه يوما سالما، بكّر فاستكثر، ما قلّ منه خير ممّا كثر، حتّى إذا ارتوى من آجن و اكتنز من غير طائل، جلس بين النّاس قاضيا ضامنا لتخليص ما التبس على غيره و إن خالف قاضيا سبقه لم يأمن أن ينقض حكمه من يأتى بعده، كفعله بمن كان قبله و إن نزلت به إحدى المبهمات المعضلات هيّأ لها حشوا من رأيه ثمّ قطع به فهو من لبس الشّبهات فى مثل غزل العنكبوت لا يدرى أصاب أم أخطأ، لا يحسب العلم فى شىء ممّا أنكر و لا يرى أنّ وراء ما بلغ فيه مذهبا، إن قاس شيئا بشىء لم يكذّب نظره و إن أظلم عليه أمر اكتتم به لما يعلم من جهل نفسه لكيلا يقال له: لا يعلم، ثمّ جسر فقضى، فهو مفتاح عشوات ركّاب شبهات، خبّاط جهالات،

لا يعتذر ممّا لا يعلم فيسلم و لا يعضّ فى العلم بضرس قاطع فيغنم، يذرى

نیرنگ) همراه شود، سرپرستی از خاندانم گماشته شده که از ایمان دفاع کند. با الهام خدا سخن گوید. حق را آشکار و روشن کند و نیرنگ نیرنگبازان را برگرداند و زبان ناتوانان باشد. ای صاحبان بینش! پند گیرید و خود را به خدا سپارید.

[۱64]6-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: دشمن ترین مردم در نزد خداوند بزرگ و والا دو کس اند: (الف) مردی که خدا او را به حال خود وانهاده، پس از راه راست منحرف گشته و شیفته سخنان بدعت آمیز شده است. از نماز و روزه دم می زند.

[در حالی که]دیگران را به فتنه دراندازد و فریفته خود سازد. از راه درست پیشینیانش منحرف گشته و گمراه کننده پیروانش در زندگی و پس از مرگش شده است. دیگری، مردی که کوله بار نادانی فراهم ساخته و برگیرندۀ بار خطاهای دیگران و در گرو خطای خود باشد در میان نادانان به تلاش پرداخته و اسیر تاریکی های فتنه و فساد گشته است. آدمی نمایان او را دانشمند نامند در حالی که یک روز تمام را صرف دانش نکرده است. صبح زود برخاسته و چیزی را بسیار فراهم آورده که اندکش بهتر از بسیارش است تا اینکه از آبی گندیده سیراب شده و مطالب بیهوده در گنجینۀ خاطر خود انباشته است. میان مردم به کرسی قضاوت نشست و متعهّد شد آنچه را بر دیگران مشتبه شده است، حلّ کند و اگر با قاضی پیش از خود مخالفت کرد، اطمینان ندارد که قاضی پس از او حکم او را نشکند همان طور که او با قاضی پیشین کرد. اگر به یکی از مطالب پیچیده و مشکل دچار شود، نظریات پوچی برای آن بافته و آماده می کند و سپس حکم قطعی می دهد.

شبهه بافی او همانند تار بافتن عنکبوت است که نمی داند درست رفته یا اشتباه کرده است. نمی پندارد در آنچه او منکر شده، دانشی باشد و نداند در پس آنچه او به آن دست یافته، روش درستی وجود داشته باشد. اگر چیزی را به چیزی دیگر قیاس کند، نظر خویش را تکذیب نکند و اگر مطلبی بر او تاریک باشد به سبب نادانی که در خود سراغ دارد، آن را بپوشاند تا مبادا به او بگویند: نمی داند. سپس گستاخی کرده و حکم صادر نماید. او کلید تاریکی ها است و شبهه ها را بسیار مرتکب شود. در نادانی ها کورکورانه گام بردارد. از آنچه نداند، پوزش نخواهد تا

الرّوايات ذرو الرّيح الهشيم تبكى منه المواريث و تصرخ منه الدّماء، يستحلّ بقضائه الفرج الحرام و يحرّم بقضائه الفرج الحلال لا ملىء بإصدار ما عليه ورد و لا هو أهل لما منه فرط من ادّعائه علم الحقّ.

[١65]٧-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن أبان بن عثمان، عن أبى شيبه الخراسانىّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ أصحاب المقاييس طلبوا العلم بالمقاييس فلم تزدهم المقاييس من الحقّ إلاّ بعدا و إنّ دين اللّه لا يصاب بالمقاييس

[١66]٨-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان رفعه، عن أبى جعفر و أبى عبد اللّه عليهما السّلام قالا:

كلّ بدعه ضلاله و كلّ ضلاله سبيلها إلى النّار.

[١67]٩-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن محمّد بن حكيم قال:

قلت لأبى الحسن موسى عليه السّلام: جعلت فداک فقّهنا فى الدّين و أغنانا اللّه بكم عن النّاس حتّى إنّ الجماعه منّا لتكون فى المجلس، ما يسأل رجل صاحبه، تحضره المسأله و يحضره جوابها فيما منّ اللّه علينا بكم فربّما ورد علينا الشّىء لم يأتنا فيه عنک و لا عن آبائک شىء فنظرنا إلى أحسن ما يحضرنا و أوفق الأشياء لما جاءنا عنكم فنأخذ به؟ فقال هيهات هيهات، فى ذلک و اللّه هلک من هلک يا ابن حكيم، قال: ثمّ قال: لعن اللّه أبا حنيفه كان يقول: قال: علىّ و قلت.

قال محمّد بن حكيم لهشام بن الحكم: و اللّه ما أردت إلاّ أن يرخّص لى فى القياس.

[١68] ١٠-محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه، عن يونس بن عبد الرّحمن، قال:

قلت لأبى الحسن الأوّل عليه السّلام بما أوحّد اللّه؟ فقال: يا يونس! لا تكوننّ

سالم ماند و در دانش ریشه دار و قاطع نیست تا بهره ای برد. روایات را پراکنده کند و بر باد دهد آنسان که گیاهان خشک را بر باد دهند. میراث های به ناحق رفته گریان و خون های به ناحق ریخته از ستم او در شیون اند. زناشویی حرام به حکم او حلال و زناشویی حلال به حکم او حرام گردد. برای پاسخ به مسائلی که بر او وارد می شود، سرشار نیست و برای ریاستی که با داشتن دانش حق ادّعا می کند، شایستگی ندارد.

[۱65]۷-امام صادق علیه السّلام می فرمود: همانا قیاس کنندگان از راه قیاس دانش را جستند؛ ولی قیاس جز دوری از حق بر آن ها نیفزود و همانا با قیاس به دین خدا دست نتوان یافت.

[۱66]۸-حضرت محمد باقر و حضرت صادق علیهما السّلام فرمودند: هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی راهش به سوی دوزخ است.

[۱67]۹-محمّد حکیم گوید: به حضرت ابو الحسن موسی کاظم علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم؛ ما در دین دانشمند شدیم و خداوند به برکت شما ما را از مردم بی نیاز کرد تا آنجا که جمعی از ما در انجمنی باشیم، کسی از دوستش چیزی نپرسد؛ زیرا آن مسأله و پاسخش را در خاطر دارد به واسطه منّتی که خدا از برکت شما بر ما نهاده است؛ ولی گاهی موضوعی برای ما پیش می آید که از شما و پدرانت درباره آن سخنی به ما نرسیده است و ما به بهترین وجهی که در خاطر داریم، توجّه کنیم و راهی را پی گیریم که با اخبار رسیده از شما موافق تر است.

حضرت فرمود: چه دور است، چه دور است این راه از حقیقت. ای پسر حکیم، به خدا سوگند! هرکس هلاک گردید از همین راه هلاک گردید. سپس فرمود: خدا ابو حنیفه را لعنت کند که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم. محمد بن حکیم به هشام بن حکم گفت: به خدا سوگند! از این سخن منظوری نداشتم جز اینکه می خواستم مرا به قیاس اجازه دهد.

[۱68]۱۰-یونس عبد الرحمن گوید: به امام ابو الحسن اول (امام کاظم علیه السّلام)

مبتدعا، من نظر برأيه هلک و من ترک أهل بيت نبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ضلّ و من ترک کتاب اللّه و قول نبيّه کفر.

[۱۱]۱۶۹-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء، عن مثنّى الحنّاط، عن أبى بصير قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: ترد علينا أشياء ليس نعرفها فى کتاب اللّه و لا سنّه فننظر فيها؟ قال: لا: أما إنّک إن أصبت لم تؤجر و إن أخطأت کذبت على اللّه عزّ و جلّ.

[۱۲]۱۷۰-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحکم، عن عمر بن أبان الکلبىّ، عن عبد الرّحيم القصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم کلّ بدعه ضلاله و کلّ ضلاله فى النّار.

[۱۳]۱۷۱-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن سماعه بن مهران، عن أبى الحسن موسى عليه السّلام قال:

قلت أصلحک اللّه إنّا نجتمع فنتذاکر ما عندنا فلا يرد علينا شىء إلاّ و عندنا فيه شىء مسطّر و ذلک ممّا أنعم اللّه به علينا بکم، ثمّ يرد علينا الشّىء الصّغير ليس عندنا فيه شىء فينظر بعضنا إلى بعض و عندنا ما يشبهه فنقيس على أحسنه؟ فقال: و ما لکم و للقياس إنّما هلک من هلک من قبلکم بالقياس ثمّ قال:

إذا جاءکم ما تعلمون فقولوا به و إن جاءکم ما لا تعلمون فها و أهوى بيده إلى فيه ثمّ قال، لعن اللّه أبا حنيفه کان يقول قال علىّ و قلت أنا و قالت الصّحابه

و قلت، ثمّ قال، أکنت تجلس إليه؟ فقلت: لا و لکن هذا کلامه، فقلت: أصلحک اللّه أتى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم النّاس بما يکتفون به فى عهده؟ قال، نعم و ما يحتاجون

عرض کردم: با چه وسیله ای خدا را به یگانگی پرستم؟ فرمود: ای یونس! بدعتگذار نباش. هرکس به رأی خویش توجّه کند هلاک شود و آن که خاندان پیغمبر را رها کند گمراه گردد و آنکه کتاب خدا و گفتار پیامبرش را وانهد، به کفر گرفتار آید.

[۱۶۹]۱۱-ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مسائلی برای ما پیش می آید که حکم آن را از قرآن نمی فهمیم و حدیثی نداریم که به آن بنگریم (می توانیم به رأی خود قیاس گونه عمل کنیم) ؟ فرمود: نه. زیرا اگر درست رفتی، پاداش نداری و اگر اشتباه کردی، بر خدای عزّتمند دروغ بسته ای.

[۱۷۰]۱۲-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: هر بدعتی، گمراهی و هر گمراهی در آتش است.

[۱۷۱]۱۳-سماعۀ مهران گوید: به امام موسی کاظم علیه السّلام عرض کردم: ما گرد هم می آییم و دربارۀ آنچه در دست داریم (از اخبار و احکام) بحث می کنیم. هر مسأله ای که پیش آید درباره آن نوشته ای داریم و این هم از برکت وجود شماست که خدا به ما لطف کرده است. گاهی مسأله کوچکی برایمان پیش می آید که در مورد آن حکمی نداریم و به یکدیگر نگاه می کنیم و چون نظیر آن مسأله را داریم، می توانیم آن را به بهترین نظیرش قیاس کنیم؟ فرمود: شما را با قیاس چه کار؟ کسانی که پیش از شما هلاک شدند در اثر قیاس بود. سپس فرمود: هرگاه مسأله ای برای شما پیش آمد که حکمش را می دانید، آن را بگویید و اگر مسأله ای روی آورد که حکم آن را نمی دانید پس این کار را بکنید-با دستش به لب هایش اشاره فرمود-سپس فرمود: خداوند ابو حنیفه را لعنت کند که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم. اصحاب چنان گفتند و من چنین گویم. پس فرمود: آیا در مجلسش بوده ای؟ عرض کردم: نه؛ ولی این سخن اوست. گفتم:

خدا کارت را بسامان کند آیا رسول خدا نیازهای مردم زمانش را کامل آورد؟ فرمود: آری و آنچه را هم تا روز رستاخیز نیاز دارند آورده است. گفتم: آیا

إليه إلى يوم القيامه، فقلت: فضاع من ذلک شیء؟ فقال: لا هو عند أهله.

[۱۷۲]4 ۱-عنه، عن محمّد، عن يونس، عن أبان، عن أبی شيبه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول ضلّ علم ابن شبرمه عند الجامعه إملاء رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و خطّ علیّ عليه السّلام بيده إنّ الجامعه لم تدع لأحد كلاما، فيها علم الحلال و الحرام، إنّ أصحاب القياس طلبوا العلم بالقياس فلم يزدادوا من الحقّ إلاّ بعدا، إنّ دين اللّه لا يصاب بالقياس.

[۱۷۳]5 ۱-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الرّحمن بن الحجّاج، عن أبان بن تغلب، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ السّنّه لا تقاس ألا ترى أنّ امرأه تقضى صومها و لا تقضى صلاتها؟ يا أبان! إنّ السّنّه إذا قيست محق الدّين.

[۱۷4]6 ۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عثمان بن عيسى قال:

سألت أبا الحسن موسى عليه السّلام عن القياس فقال: ما لكم و القياس، إنّ اللّه لا يسأل كيف أحلّ و كيف حرّم.

[۱۷5]۷ ۱-علیّ بن إبراهيم، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه قال:

حدّثنی جعفر، عن أبيه عليهما السّلام أنّ عليّا صلواه اللّه عليه قال: من نصب نفسه للقياس لم يزل دهره فی التباس و من دان اللّه بالرّأی لم يزل دهره فی ارتماس قال: و قال أبو جعفر عليه السّلام: من أفتی النّاس برأيه فقد دان اللّه بما لا يعلم و من

دان اللّه بما لا يعلم فقد ضادّ اللّه حيث أحلّ و حرّم فيما لا يعلم.

[۱۷6]۸ ۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن علیّ بن يقطين، عن الحسين بن ميّاح، عن أبيه، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ إبليس قاس نفسه بآدم فقال: خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ و لو قاس

ص :۱۳6

چیزی هم از بین رفت؟ فرمود: نه، نزد اهلش محفوظ است.

[۱۷۲]4 ۱-امام صادق علیه السّلام می فرمود: دانش ابن شبرمه در برابر «جامعه» که املای رسول خدا و دست خط علی می باشد، آنچنان ناچیز است که به چشم نمی آید. «جامعه» برای کسی سخنی فرونگذاشته است، دانش حلال و حرام در آن است. همانا قیاس کنندگان دانش را به وسیله قیاس جستند. و جز دوری از حقّ بر آنها نیفزود. همانا به دین خدا با قیاس دست نتوان یافت.

[۱۷۳]5 ۱-امام صادق علیه السّلام به ابان بن تغلب فرمود: احکام اسلامی را نتوان قیاس کرد. نمی دانی که زن حائض روزه اش را قضا نکند و نمازش را قضا کند؟ ای ابان! اگر احکام اسلامی قیاس شود، دین از بین برود.

[۱۷4]6 ۱-عثمان عیسی گوید: از حضرت موسی کاظم علیه السّلام دربارۀ قیاس پرسیدم، فرمود: شما را با قیاس چه کار؟ همانا از خدا پرسش نشود که چگونه حلال و چگونه حرام کرده است.

[۱۷5]۷ ۱-مسعدۀ صدقه گوید: حضرت صادق از پدرش خبر داد که علی صلوات الله علیه فرمود: هرکس خود را بر کرسی قیاس نشانید، همۀ عمرش در اشتباه است. آنکه با رأی خود خدا را بپرستد همۀ عمرش در باطل فرورفته است امام باقر علیه السّلام فرمود هرکه با رأی خود به مردم فتوا دهد، ندانسته خدا را پرستیده است و آنکه ندانسته خدا را بپرستد با خدا مخالفت کرده؛ زیرا آنچه را ندانسته، حلال و حرام کرده است.

[۱۷6]۸ ۱-امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا شیطان خود را با آدم قیاس کرد و گفت:

(مرا از آتش و او را از گل آفریدی) [اعراف (۷) : آیۀ ۱۲]و اگر گوهری را که خدا

الجوهر الّذى خلق اللّه منه آدم عليه السّلام بالنّار كان ذلک أكثر نورا و ضياء من النّار.

[۱۷۷]۱۹-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس، عن حريز، عن زراره قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الحلال و الحرام فقال: حلال محمّد حلال أبدا إلى يوم القيامه و حرامه حرام أبدا إلى يوم القيامه؟ لا يكون غيره و لا يجىء غيره و قال: قال علىّ عليه السّلام: ما أحد ابتدع بدعه إلاّ ترک بها سنّه.

[۱۷۸] ۲۰-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن عبد اللّه العقيلىّ، عن عيسى بن عبد اللّه القرشىّ قال:

دخل أبو حنيفه على أبى عبد اللّه عليه السّلام فقال له: يا أبا حنيفه! بلغنى أنّک تقيس؟ قال: نعم قال: لا تقس فإنّ أوّل من قاس إبليس حين قال خَلَقْتَنِى مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فقاس ما بين النّار و الطّين و لو قاس نوريّه آدم بنوريّه النّار عرف فضل ما بين النّورين و صفاء أحدهما على الآخر.

[۱۷۹] ۲۱-علىّ، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن قتيبه قال:

سأل رجل أبا عبد اللّه عليه السّلام عن مسأله فأجابه فيها، فقال الرّجل: أرأيت إن كان كذا و كذا ما يكون القول فيها؟ فقال له: مه، ما أجبتک فيه من شىء فهو عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لسنا من «أرأيت» فى شىء.

[۱۸۰]۲۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه مرسلا قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: لا تتّخذوا من دون اللّه وليجه فلا تكونوا مؤمنين فإنّ كلّ سبب و نسب و قرابه و وليجه و بدعه و شبهه منقطع إلاّ ما أثبته القرآن.

آدم را از آن آفرید با آتش می سنجید، آن گوهر درخشنده تر و روشن تر از آتش بود.

[۱۷۷]۱۹-زراره گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره حلال و حرام پرسیدم، فرمود: حلال محمّد همواره تا روز واپسین حلال و حرام او همواره تا روز واپسین حرام است. جز حکم او حکمی نیست و جز او پیغمبری نیاید و علی علیه السّلام فرمود: کسی بدعتی نگذاشت جز آن که به سبب آن سنّتی را وانهاد.

[۱۷۸] ۲۰-عیسی عبد اللّه قرشی گوید: ابو حنفیه خدمت امام صادق علیه السّلام رسید. حضرت فرمود: ای ابو حنیفه! به من خبر رسیده که تو قیاس می کنی؟ گفت: آری. فرمود: قیاس نکن؛ زیرا نخستین کسی که قیاس کرد، شیطان بود آنجا که گفت (مرا از آتش و او را از گل آفریدی.) او میان آتش و گل قیاس کرد و اگر نورانیّت آدم را با نورانیّت آتش می سنجید، برتری میان دو نور و پاکیزگی یکی بر دیگری را درمی یافت.

[۱۷۹] ۲۱-قتیبه گوید: مردی از امام صادق علیه السّلام مسأله ای پرسید و حضرت پاسخش را داد. آن مرد گفت: به نظر شما اگر چنین وچنان باشد، پاسخش چیست؟ حضرت فرمود: خاموش باش! هر پاسخی که به تو می دهم از گفتار رسول خدا است. ما از خود نظری نداریم.

[۱۸۰]۲۲-امام باقر علیه السّلام فرمود: جز خدا برای خود تکیه گاه نگیرید که مؤمن نباشید؛ زیرا هر وسیله و نژاد و خویشی و تکیه گاه و بدعت و شبهه، بریده و بی اثر است جز آنچه را که قرآن اثبات کرده است.

باب الرّدّ إلى الكتاب و السّنّه و أنّه ليس شیء من الحلال و الحرام و جميع ما يحتاج النّاس إليه إلاّ و قد جاء فيه كتاب أو سنّه [۱۸۱]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن حديد، عن مرازم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه تبارک و تعالى أنزل فى القرآن تبيان كلّ شیء حتّى و اللّه ما ترک اللّه شيئا يحتاج إليه العباد حتّى لا يستطيع عبد يقول لو كان هذا أنزل فى القرآن، إلاّ و قد أنزله اللّه فيه.

[۱۸۲]۲-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن حسين بن المنذر، عن عمر بن قيس، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سمعته يقول: إنّ اللّه تبارک و تعالى لم يدع شيئا يحتاج إليه الأمّه إلاّ أنزله فى كتابه و بيّنه لرسوله صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و جعل لكلّ شیء حدّا و جعل عليه دليلا يدلّ عليه و جعل على من تعدّى ذلک الحدّ حدّا.

[۱۸۳]۳-علىّ، عن محمّد، عن يونس، عن أبان، عن سليمان بن هارون قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: ما خلق اللّه حلالا و لا حراما إلاّ و له حدّ كحدّ الدّار، فما كان من الطّريق فهو من الطّريق و ما كان من الدّار فهو من الدّار حتّى أرش الخدش فما سواه و الجلده و نصف الجلده.

[۱۸4]4-علىّ، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن حمّاد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: ما من شیء إلاّ و فيه كتاب أو سنّه.

[۱۸5]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، عن يونس،

باب رجوع به کتاب و سنت و اینکه همه حلال و حرام و تمام نیازهای مردم در قرآن یا سنّت آمده است

[۱۸۱]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند فرازمند در قرآن، بیان هر چیزی را فروفرستاده است تا آنجا که به خدا سوگند، چیزی را از نیازهای بندگان فروگذار نکرده است و تا آنجا که بنده ای نتواند بگوید: ای کاش! این در قرآن آمده بود جز اینکه خدا آن را در قرآن فروفرستاده است.

[۱۸۲]۲-عمر قیس گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود: همانا خداوند فرازمند چیزی از نیازهای امّت را وانگذاشت جز آنکه آن را در قرآنش فروفرستاد و برای فرستاده اش بیان فرموده است و برای هرچیزی اندازه ای قرار داد و برای راهنمایی آن، رهبری گماشت و برای کسی که از آن اندازه تجاوز کند، کیفری قرار داد.

[۱۸۳]۳-امام صادق علیه السّلام می فرمود: خداوند حلال و حرامی نیافرید جز آنکه برای آن مرزی، مانند مرز خانه است و آنچه از راه راست، از راه محسوب می شود و آنچه از خانه است از خانه به شمار می آید تا آنجا که جریمه خراش و غیر خراش و یک تازیانه و نصف تازیانه معیّن شده است.

[۱۸4]4-امام صادق علیه السّلام می فرمود: چیزی نیست جز آنکه درباره اش آیهٔ قرآن یا حدیث هست.

[۱۸5]5-ابو جارود گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: هرگاه چیزی به شما بازگویم،

عن حمّاد، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبی الجارود قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام إذا حدّثتکم بشیء فاسألونی من کتاب اللّه، ثمّ قال فی بعض حدیثه: إنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نهی عن القیل و القال و فساد المال و کثره السّؤال: فقیل له: یا ابن رسول اللّه أین هذا من کتاب اللّه؟ قال، إنّ اللّه عزّ و جلّ یقول: لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْوٰاهُمْ إِلاّٰ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاٰحٍ بَیْنَ اَلنّٰاسِ و قال: وَ لاٰ تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَکُمُ اَلَّتِی جَعَلَ اَللّٰهُ لَکُمْ قِیٰاماً و قال:

لاٰ تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیٰاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ.

[۱۸۶]6-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن ثعلبه بن میمون، عمّن حدّثه، عن المعلّی بن خنیس قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: ما من أمر یختلف فیه اثنان إلاّ و له أصل فی کتاب اللّه عزّ و جلّ و لکن لا تبلغه عقول الرّجال.

[۱۸۷]۷-محمّد بن یحیی، عن بعض أصحابه، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام: أیّها النّاس! إنّ اللّه تبارک و تعالی أرسل إلیکم الرّسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و أنزل إلیه الکتاب بالحقّ و أنتم أمّیّون عن الکتاب و من أنزله و عن الرّسول و من أرسله، علی حین فتره من الرّسل و طول هجعه من الأمم و انبساط من الجهل و اعتراض من الفتنه و انتقاض من المبرم و عمی عن الحقّ و اعتساف من الجور و امتحاق من الدّین و تلظّ من الحروب علی حین اصفرار من ریاض جنّات الدّنیا و یبس من أغصانها و انتثار من ورقها و یأس من ثمرها و اغورار من مائها، قد درست أعلام الهدی فظهرت أعلام الرّدی

فالدّنیا متهجّمه، فی وجوه أهلها مکفهرّه، مدبره غیر مقبله، ثمرتها الفتنه

از من بپرسید کجای قرآن است. سپس حضرت ضمن گفتارش فرمود: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش از قیل وقال و تباه کردن مال و زیادی سؤال بازداشت. عرض شد: ای پسر رسول خدا، همین مطلب را که فرمودید در کجای قرآن است؟ فرمود: همانا خداوند بزرگ و والا می فرماید: (در بسیاری از سخنان درگوشی مردم خیری نیست جز آنکه به صدقه یا نیکی یا سازش میان مردم دستور دهد) [نساء (4) : آیۀ 114]و فرماید: (دارایی هایتان را که خداوند وسیله بقای زندگیتان قرار داده به کم خردان ندهید) [نساء (4) : آیۀ 5]و نیز فرمود: (از چیزهایی نپرسید که اگر بر شما آشکار شود، غمگینتان کند.) [مائده (5) : آیۀ ۱۰۱].

[۱۸۶]6-امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف کند جز آنکه [پاسخ و]ریشۀ آن در قرآن است؛ ولی خردهای مردم به آن نمی رسد.

[۱۸۷]۷-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: ای مردم! خدای فرازمند، پیغمبر را به سوی شما فرستاد و قرآن حقّ را بر او نازل فرمود در حالی که شما از قرآن و فرستنده آن و هم از پیامبر و فرستنده او بی خبر بودید. عصر گسستگی پیامبران بود و مردم زمانی دراز در خواب غفلت می نمودند و جهل و نادانی گسترش یافته بود و فتنه و فساد سر برداشته و ستون ایمان شکسته شده بود. و کوری از دریافت حقّ و فشار ستم و نابودی دیانت و شعله وری آتش جنگ، همزمان با افسردگی و پژمردگی گلستان های جهان که به زردی گرائیده و شاخه های آن خشکیده و برگ هایش پراکنده شده بود و ناامیدی از میوه و فرورفتن آب های آن؛ پرچم های هدایت سرنگون و پرچم های هلاکت افراشته بود؛ دنیا در آن روزگاران به رخسار مردم، عبوس و روی درهم کشیده بود؛ به آنها پشت گردانده و روی خوش نشان نمی داد؛ میوه اش آشوب

و طعامها الجيفه و شعارها الخوف و دثارها السّيف، مزّقتم كلّ ممزّق و قد أعمت عيون أهلها و أظلمت عليها أيّامها، قد قطّعوا أرحامهم و سفكوا دماءهم و دفنوا فى التّراب الموءوده بينهم من أولادهم، يجتاز دونهم طيب العيش و رفاهيه خفوض الدّنيا، لا يرجون من اللّه ثوابا و لا يخافون و اللّه منه عقابا، حيّهم أعمى نجس و ميّتهم فى النّار مبلس فجاءهم بنسخه ما فى الصّحف الأولى و تصديق الّذى بين يديه و تفصيل الحلال من ريب الحرام ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ينطق لكم أخبركم، عنه إنّ فيه علم ما مضى و علم ما يأتى إلى يوم القيامه و حكم ما بينكم و بيان ما أصبحتم فيه تختلفون فلو سألتمونى عنه لعلّمتكم.

[١٨٨]٨-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن ابن فضّال، عن حمّاد بن عثمان، عن عبد الأعلى بن أعين قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: قد ولدنى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و أنا أعلم كتاب اللّه و فيه بدء الخلق و ما هو كائن إلى يوم القيامه و فيه خبر السّماء و خبر الأرض و خبر الجنّه و خبر النّار و خبر ما كان و [خبر]ما هو كائن، أعلم ذلک كما أنظر إلى كفّى، إنّ اللّه يقول فيه تبيان كلّ شىء.

[١٨٩]٩-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن النّعمان، عن إسماعيل بن جابر، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كتاب اللّه فيه نبأ ما قبلكم و خبر ما بعدكم و فصل ما بينكم و نحن نعلمه.

[١٩٠] ١٠-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن سيف بن عميره، عن أبى المغراء، عن سماعه، عن أبى الحسن موسى عليه السّلام قال:

و خوراکیش مردار و نهانش ترس و آشکارش شمشیر بود؛ بند از بند شما جدا گشته و پراکنده بودید؛ دیدگان مردم جهان نابینا و روزگارشان تیره وتار بود؛ پیوند خویشی شان را بریده و خون یکدیگر را می ریختند؛ دختران خود را در کنار خود زنده به گور می کردند؛ زندگی خوش و آسایش و آرامش دنیا از ایشان رخت بربسته بود؛ به خدا سوگند! نه از خدا امید پاداشی داشتند و نه انتظار کیفر و زنده شان کوری پلید و مرده شان در آتش غلطان بود؛ آن گاه پیغمبر نسخه ای از کتاب های آسمانی نخستین را برایشان آورد که کتاب های پیش از خود را تصدیق می کرد و حلال را از حرام جدا می ساخت. این نسخه، همان قرآن است. از او بخواهید با شما سخن بگوید. او هرگز برای شما سخن نگوید؛ ولی من از او به شما خبر می دهم. همانا در قرآن دانش گذشته و دانش آینده تا روز بازپسین آمده است. قرآن میان شما حکم می دهد و اختلاف های شما را روشنگرانه بیان می نماید. اگر از من قرآن را بپرسید، به شما تعلیم می دهم.

[۱۸۸]۸-عبد الاعلی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: من زادۀ رسول خدا و داناتر به کتاب خدایم، آغاز آفرینش و آنچه تا روز بازپسین رخ دهد، در قرآن آمده است. در آن خبر آسمان و زمین، بهشت و دوزخ و گذشته و آینده است. تمام آنها را می دانم همان طور که به کف دست خود می نگرم. همانا خداوند می فرماید: روشنگری هرچیزی در قرآن است.

[۱۸۹]۹-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: این قرآن است که در آن هر خبری که پیش از شما بوده و هر خبری که پس از شما پدید آید در آن است و داور میان شما می باشد و ما آن را می دانیم.

[۱۹۰] ۱۰-سماعه گوید: از حضرت ابو الحسن موسی کاظم علیه السّلام پرسیدم: آیا همه چیز در کتاب خدا و سنّت پیامبرش آمده است یا شما هم در آن گفتاری

قلت له: أكلّ شىء فى كتاب اللّه و سنّه نبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أو تقولون فيه؟ قال: بل كلّ شىء فى كتاب اللّه و سنّه نبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم.

باب اختلاف الحديث [١٩١] ١-علىّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ، عن أبان بن أبى عيّاش، عن سليم بن قيس الهلالىّ قال:

قلت لأمير المؤمنين عليه السّلام: إنّى سمعت من سلمان و المقداد و أبى ذرّ شيئا من تفسير القرآن و أحاديث عن نبىّ اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم غير ما فى أيدى النّاس ثمّ سمعت منك تصديق ما سمعت منهم و رأيت فى أيدى النّاس أشياء كثيره من تفسير القرآن و من الأحاديث عن نبىّ اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أنتم تخالفونهم فيها و تزعمون أنّ ذلک كلّه باطل أفترى النّاس يكذبون على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم متعمّدين و يفسّرون القرآن بآرائهم؟ قال: فأقبل علىّ فقال: قد سألت فافهم الجواب إنّ فى أيدى النّاس حقّا و باطلا و صدقا و كذبا و ناسخا و منسوخا و عامّا و خاصّا و محكما و متشابها و حفظا و وهما و قد كذب على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم على عهده حتّى قام خطيبا فقال: أيّها النّاس قد كثرت علىّ الكذّابه فمن كذب علىّ متعمّدا فليتبوّأ مقعده من النّار ثمّ كذب عليه من بعده و إنّما أتاكم الحديث من أربعه ليس لهم خامس: رجل منافق يظهر الإيمان متصنّع بالإسلام لا يتأثّم و لا يتحرّج أن يكذب على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم متعمّدا فلو علم النّاس أنّه منافق كذّاب لم يقبلوا منه و لم يصدّقوه و لكنّهم قالوا هذا قد صحب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و رآه و سمع منه و أخذوا عنه و هم لا يعرفون حاله و قد أخبره اللّه عن المنافقين بما أخبره و وصفهم بما وصفهم فقال عزّ و جلّ: وَ إِذٰا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسٰامُهُمْ

دارید؟ فرمود: بلکه همه چیز در کتاب خدا و سنّت پیامبر خدا آمده است.

باب اختلاف حدیث

[۱۹۱]۱-سلیم قیس هلالی گوید: به امیر مؤمنان علیه السّلام عرض کردم: من از سلمان و مقداد و ابو ذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیثی از پیامبر خدا شنیده ام که با آنچه در دست مردم است، مخالف است؛ سپس از شما شنیده ام که آنچه را از آنان شنیده بودم درست می دانید و در دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث پیامبر می بینم که شما با آنها مخالفت می ورزید و بر آن باورید که همه آنها باطل است. آیا عقیده داری که مردم به عمد به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دروغ می بندند و قرآن را تفسیر به رأی می کنند؟ سلیم گوید: حضرت به من رو کرد و فرمود: پرسشی کردی پس پاسخ را خوب بفهم. همانا در دست مردم، حق است و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، عام و خاصّ، محکم و متشابه و آنچه در خاطر سپرده شده و آنچه به وهم و اشتباه آمیخته شده است. در زمان رسول خدا آن قدر بر حضرتش دروغ بستند تا اینکه میان مردم به سخنرانی برخاست و فرمود: «ای مردم! همانا دروغ بندان بر من زیاد شده اند، هرکس به عمد بر من دروغ بندد، نشیمنگاه خود را برای آتش دوزخ آماده سازد!» ؛ سپس بعد از وی هم از این کار دست برنداشتند و بر او دروغ بستند.

همانا حدیث را یکی از چهار مرد برای تو نقل خواهد کرد که پنجمی ندارند:

منافقی که اظهار ایمان کند و اسلام او ظاهرسازی است و به عمد از دروغ بستن به پیغمبر پروا ندارد و آن را گناه نمی شمارد. اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگو است، از او حدیث نپذیرند و گفته اش را به راست نگیرند ولی مردم گویند: این شخص از اصحاب رسول خدا بوده و او را دیده و از او حدیث شنیده است؛ پس مردم گفتارش را بپذیرند با اینکه از حال و وضع او آگاهی ندارند. در صورتی که خداوند پیامبر را از وضعیّت منافقان خبر داده و ایشان را توصیف کرده و فرموده است: (و چون ایشان را ببینی از ظاهرشان خوشت آید و اگر سخن گویند به گفتارشان

وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ ثمّ بقوا بعده فتقرّبوا إلى أئمّه الضّلاله و الدّعاه إلى النّار بالزّور و الكذب و البهتان فولّوهم الأعمال و حملوهم على رقاب النّاس و أكلوا بهم الدّنيا و إنّما النّاس مع الملوک و الدّنيا إلاّ من عصم اللّه فهذا أحد الأربعه و رجل سمع من رسول اللّه شيئا لم يحمله على وجهه و وهم فيه و لم يتعمّد كذبا فهو فى يده يقول به و يعمل به و يرويه فيقول أنا سمعته من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فلو علم المسلمون أنّه و هم لم يقبلوه و لو علم هو أنّه و هم لرفضه و رجل ثالث سمع من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم شيئا أمر به ثمّ نهى عنه و هو لا يعلم أو سمعه ينهى عن شىء ثمّ أمر به و هو لا يعلم، فحفظ منسوخه و لم يحفظ النّاسخ و لو علم أنّه منسوخ لرفضه و لو علم المسلمون إذ سمعوه منه أنّه منسوخ لرفضوه، و آخر رابع لم يكذب على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، مبغض للكذب خوفا من اللّه و تعظيما لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لم ينسه بل حفظ ما سمع على وجهه فجاء به كما سمع لم يزد فيه و لم ينقص منه و علم النّاسخ من المنسوخ فعمل بالنّاسخ و رفض المنسوخ فإنّ أمر النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مثل القرآن ناسخ و منسوخ [و خاصّ و عامّ]و محكم و متشابه قد كان يكون من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم الكلام له وجهان:

كلام عامّ و كلام خاصّ مثل القرآن و قال اللّه عزّ و جلّ فى كتابه: مٰا آتٰاكُمُ اَلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فيشتبه على من لم يعرف و لم يدر ما عنى اللّه به و رسوله صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و ليس كلّ أصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كان يسأله عن الشّىء فيفهم و كان منهم من يسأله و لا يستفهمه حتّى إن كانوا ليحبّون أن يجىء الأعرابىّ و الطّارئ فيسأل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حتّى يسمعوا و قد كنت أدخل على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كلّ يوم دخله و كلّ ليله دخله فيخلّينى فيها أدور معه حيث دار و قد علم أصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أنّه لم يصنع ذلک بأحد من

گوش فرادهی.) [منافقون (۶۳) : آیهٔ ۳]. اینان پس از پیغمبر زنده ماندند و به مدد دروغ و بهتان به حاکمان گمراهی و دعوتگران دوزخ تقرّب جستند و حاکمان نیز آنان را به کارهای حسّاس برگماشتند و بر گردن مردم سوارشان کردند و در سایهٔ نام آنها به جهانخواری پرداختند؛ زیرا مردم همراه زمامداران و دنبال دنیادارانند جز آن کس را که خدا نگه دارد. این یکی از چهار نفر بود.

و دومی، کسی که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چیزی شنیده، امّا غلط دریافته و دچار اشتباه شده؛ ولی آگاهانه دروغ نگفته است. آن حدیث در دست اوست. به آن اعتقاد دارد و به کار می بندد و روایت می کند و می گوید من این را از رسول خدا شنیدم. اگر مسلمانان بدانند که او دچار اشتباه شده، نپذیرند و اگر خودش هم به اشتباهش پی برد آن را ترک می کند و به کار نمی بندد.

و سومی، شخصی است که چیزی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیده که به آن دستور داده و سپس از آن نهی کرده است بی آنکه او از آن نهی آگاه شده باشد، یا از پیامبر نهی چیزی را شنیده و سپس حضرت به آن دستور داده و او آگاهی نیافته است، پس نسخ شده را حفظ کرده و ناسخ را حفظ نکرده است. اگر او بداند که آن نسخ شده است آن را رها می کند و اگر مسلمانان هنگام شنیدن از او بدانند آن منسوخ است، آن حدیث را ترک می گفتند.

چهارمی، شخصی که بر پیامبر دروغ نبسته و از ترس خدا و به احترام پیامبر، دروغ را دشمن می دارد، حدیث را فراموش نکرده، بلکه آنچه را شنیده به درستی حفظ کرده است. همان طور که شنیده، بازگو کرده، نه در آن افزوده و نه از آن کاسته است. ناسخ را از منسوخ شناخته و به ناسخ عمل کرده و منسوخ را ترک گفته است؛ زیرا دستور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ [عام و خاص] محکم و متشابه دارد. گاهی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سخن می فرمود که دو جنبه داشت:

سخنی عام و سخنی خاص مانند قرآن. خدای بزرگ و والا در کتابش فرموده است: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده، بگیرید و از آن چه شما را بازداشته، بازایستید.) [حشر (۵۹) : آیهٔ ۷]و کسی بود که گفتهٔ پیامبر را می شنید ولی نمی فهمید و نمی دانست مقصود خدا و پیامبر خدا از آن

چیست امّا به همان صورت آن را به خاطر می سپرد. بی آنکه به معنی آن معرفتی پیدا کرده باشد و چنان نبود که هرکدام از اصحاب رسول خدا چیزی از او می پرسیدند، می فهمیدند.

بعضی از پیامبر می پرسیدند ولی در مقام فهمیدن نبودند تا آنجا که دوست داشتند عربی بادیه نشین یا تازه واردی بیاید و از رسول خدا چیزی بپرسد و آن ها بشنوند. در حالی که من هرروز یک بار صبح و یک بار شب خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می رسیدم و با من خلوت می کرد و از هر موضوعی گفت وگو می کردیم. اصحاب پیامبر می دانستند که ایشان فقط با من چنین رفتار می کرد.

النّاس غیری، فربّما کان فی بیتی یأتینی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أکثر ذلک فی بیتی و کنت إذا دخلت علیه بعض منازله أخلانی و أقام عنّی نساءه فلا یبقی عنده غیری و إذا أتانی للخلوه معی فی منزلی لم تقم عنّی فاطمه و لا أحد من بنیّ و کنت إذا سألته أجابنی و إذا سکتّ عنه و فنیت مسائلی ابتدأنی فما نزلت علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آیه من القرآن إلاّ أقرأنیها و أملاها علیّ فکتبتها بخطّی و علّمنی تأویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها و خاصّها و عامّها و دعا اللّه أن یعطینی فهمها و حفظها فما نسیت آیه من کتاب اللّه و لا علما أملاه علیّ و کتبته منذ دعا اللّه لی بما دعا و ما ترک شیئا علّمه اللّه من حلال و لا حرام و لا أمر و لا نهی کان أو یکون و لا کتاب منزل علی أحد قبله من طاعه أو معصیه إلاّ علّمنیه و حفظته فلم أنس حرفا واحدا، ثمّ وضع یده علی صدری و دعا اللّه لی أن یملأ قلبی علما و فهما و حکما و نورا فقلت:

یا نبیّ اللّه بأبی أنت و أمّی منذ دعوت اللّه لی بما دعوت لم أنس شیئا و لم یفتنی شیء لم أکتبه أفتتخوّف علیّ النّسیان فیما بعد؟ فقال: لا لست أتخوّف علیک النّسیان و الجهل.

[۱۹۲]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عثمان بن عیسی، عن أبی أیّوب الخزّاز، عن محمّد بن مسلم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قلت له ما بال أقوام یروون عن فلان و فلان عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم لا یتّهمون بالکذب فیجیء منکم خلافه؟ قال: إنّ الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن.

[۱۹۳]۳-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی نجران، عن عاصم بن حمید، عن منصور بن حازم قال:

چه بسیار که در خانه خودم بودم و رسول خدا نزدم می آمد و بیشتر این همنشینی ها در خانه من بود. هرگاه در یکی از خانه های آن حضرت به خدمتش می رسیدم، خانه را برای من خلوت می کرد و از زنان خود می خواست تا ما را تنها بگذارند و آنجا را ترک نمایند و جز من کسی آنجا نماند و هرگاه برای خلوت به خانه من می آمد، فاطمه و هیچ یک از پسرانم را بیرون نمی کرد. هروقت از او می پرسیدم، پاسخم می داد و چون پرسشم تمام می شد و خاموش می شدم، ایشان آغاز سخن می کرد. هیچ آیه ای برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل نشد جز اینکه برایم خواند و دیکته کرد و من با خطّ خود نوشتم و تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عامّ آن را به من آموخت و از خدا خواست که فهم و حفظ آن را برایم ارزانی کند. از زمانی که آن دعا را دربارۀ من کرد، هیچ آیه ای از قرآن و علمی را که دیکته کرد و من نوشتم، فراموش نکردم و آنچه را که خداوند یادش داد از حلال و حرام و امر و نهی و گذشته و آینده و کتابی که بر هر پیامبر پیش از او نازل شده بود از فرمانبری و نافرمانی، به من آموخت و من حفظش کردم و حتی یک حرف آن را از یاد نبردم. سپس دستش را بر سینه ام گذاشت و از خدا خواست که دلم را از دانش، فهم، حکم و نور پر کند. عرض کردم: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم قربانت! از زمانی که آن دعا را دربارۀ من کردی، چیزی را فراموش نکرده ام و آنچه ننوشته ام، از یادم نرفته است. آیا پس از این بیم فراموشی بر من داری؟ فرمود: هرگز! از فراموشی و نادانی نسبت به تو هیچ بیمی ندارم.

[۱۹۲]۲-محمّد مسلم گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: چه می شود مردمی را که حدیثی با واسطه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کنند در حالی که اهل دروغ نمی توانند باشند ول خلاف آن حدیث از شما مطرح می شود؟ فرمود:

همانا حدیث هم مانند قرآن نسخ می شود.

[۱۹۳]۳-منصور حازم گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مرا چه می شود

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: ما بالی أسألک عن المسأله فتجیبنی فیها بالجواب ثمّ یجیئک غیری فتجیبه فیها بجواب آخر؟ فقال: إنّا نجیب النّاس علی الزّیاده و النّقصان، قال: قلت: فأخبرنی عن أصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم صدقوا علی محمّد [صلّی اللّه علیه و آله و سلّم]أم کذبوا؟ قال: بل صدقوا، قال: قلت: فما بالهم اختلفوا؟ فقال: أما تعلم أنّ الرّجل کان یأتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فیسأله عن المسأله فیجیبه فیها بالجواب ثمّ یجیبه بعد ذلک ما ینسخ ذلک الجواب فنسخت الأحادیث بعضها بعضا.

[۱۹۴]4-علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عن علیّ بن رئاب، عن أبی عبیده، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال لی: یا زیاد! ما تقول لو أفتینا رجلا ممّن یتولاّنا بشیء من التّقیّه قال:

قلت له: أنت أعلم جعلت فداک، قال: إن أخذ به فهو خیر له و أعظم أجرا و فی روایه أخری: إن أخذ به أوجر و إن ترکه و اللّه أثم.

[۱۹۵]5-أحمد بن إدریس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن الحسن بن علیّ، عن ثعلبه بن میمون، عن زراره بن أعین، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

سألته عن مسأله فأجابنی ثمّ جاءه رجل فسأله عنها فأجابه بخلاف ما أجابنی ثمّ جاء رجل آخر فأجابه بخلاف ما أجابنی و أجاب صاحبی فلمّا خرج الرّجلان قلت: یا ابن رسول اللّه! رجلان من أهل العراق من شیعتکم قدما یسألان فأجبت کلّ واحد منهما بغیر ما أجبت به صاحبه؟ فقال: یا زراره! إنّ هذا خیر لنا و أبقی لنا و لکم و لو اجتمعتم علی أمر واحد لصدّقکم النّاس علینا و لکان أقلّ لبقائنا و بقائکم قال: ثمّ قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: شیعتکم لو حملتموهم علی الأسنّه أو علی النّار لمضوا و هم یخرجون من عندکم مختلفین، قال: فأجابنی بمثل جواب أبیه.

که مسأله ای از شما می پرسم و شما پاسخم را می گویید؛ سپس دیگری نزد شما می آید و به او پاسخ دیگری می فرمایید؟ فرمود: ما به مردم زیاد و کم (به اندازهٔ خردشان) پاسخ دهیم. عرض کردم: پس بفرمایید آیا اصحاب رسول خدا بر ایشان راست گفتند یا دروغ بستند؟ فرمود: راست گفتند. گفتم: پس چرا اختلاف پیدا کردند؟ فرمود: مگر نمی دانی که مردی خدمت رسول خدا می آمد و از حضرت مسأله ای می پرسید و او پاسخش می داد و پس از آن به او پاسخی می داد که پاسخ نخست را نسخ می کرد؛ بنابراین بعضی از احادیث، برخی دیگر را نسخ کرده است.

[۱۹۴]4-ابو عبیده گوید: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: ای زیاد! اگر ما از روی تقیّه به یکی از دوستداران خود فتوایی دهیم، چه می گویی؟ عرض کردم:

قربانت گردم، شما داناترید. فرمود: اگر به همان عمل کند، برایش بهتر است و از پاداش بزرگ تری برخوردار می گردد. در روایت دیگر آمده است: اگر به آن عمل کند، پاداش یابد و اگر ترک نماید، به خدا سوگند که گناه کرده است.

[۱۹۵]5-زراره گوید: از امام صادق علیه السّلام مطلبی پرسیدم و پاسخم داد؛ سپس مردی آمد و همان مطلب را از او پرسید و بر خلاف پاسخ من به او جواب داد؛ سپس مردی دیگر آمد و به او پاسخی بر خلاف پاسخ هر دوی ما داد! چون آن دو مرد رفتند، عرض کردم: پسر رسول خدا، دو مرد عراقی از شیعیان شما آمدند و پرسشی کرد و شما به هریک برخلاف دیگری پاسخ دادید؟ فرمود: ای زراره! این رفتار برای ما بهتر است و ما و شما را پایدارتر نماید و اگر سخن تان یکی باشد، مردم پیروی شما را از ما راست دانند و زندگی ما و شما دستخوش تزلزل و عدم ثبات گردد. زراره گوید: سپس به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: شیعیان شما چنان اند که اگر آنها را به طرف سرنیزه و آتش برانید، می روند، با این حال از شما پاسخ های مختلف می شنوند. گوید: آن حضرت هم مانند پدرش به من پاسخ داد.

[۱۹۶]6-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن سنان، عن نصر الخثعمیّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: من عرف أنّا لا نقول إلاّ حقّا فلیکتف بما یعلم منّا فإن سمع منّا خلاف ما یعلم فلیعلم أنّ ذلک دفاع منّا عنه.

[۱۹۷]۷-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن عثمان بن عیسی و الحسن بن محبوب جمیعا، عن سماعه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سألته عن رجل اختلف علیه رجلان من أهل دینه فی أمر کلاهما یرویه أحدهما یأمر بأخذه و الآخر ینهاه عنه، کیف یصنع؟ فقال: یرجئه حتّی یلقی من یخبره، فهو فی سعه حتّی یلقاه؛ و فی روایه أخری: بأیّهما أخذت من باب التّسلیم و سعک.

[۱۹۸]۸-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن عثمان بن عیسی، عن الحسین بن المختار، عن بعض أصحابنا، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

أرأیتک لو حدّثتک بحدیث العام ثمّ جئتنی من قابل فحدّثتک بخلافه بأیّهما کنت تأخذ؟ قال: قلت: کنت آخذ بالأخیر؛ فقال لی: رحمک اللّه.

[۱۹۹]۹-و عنه، عن أبیه، عن إسماعیل بن مرّار، عن یونس، عن داود بن فرقد، عن المعلّی بن خنیس قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: إذا جاء حدیث عن أوّلکم و حدیث عن آخرکم بأیّهما نأخذ؟ فقال: خذوا به حتّی یبلغکم عن الحیّ فإن بلغکم عن الحیّ فخذوا بقوله قال: ثمّ قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: إنّا و اللّه لا ندخلکم إلاّ فیما یسعکم و فی حدیث آخر: خذوا بالأحدث.

[۲۰۰] ۱۰-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن محمّد بن عیسی،

[۱۹۶]6-نصر خثعمی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: کسی که بداند ما جز حقّ نگوییم، پس باید به آنچه از طرف ما می داند بسنده کند. اگر از ما خلاف آنچه را که می داند شنید، باید بداند که آن سخن برای دفاع ما از او است.

[۱۹۷]۷-سماعه گوید: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: فردی است که دو نفر از هم کیش های او در مسئله ای دو روایت مختلف برایش نقل کنند. یکی به کاری دستور می دهد و دیگر از همان کار بازمی دارد. او چه کند؟ فرمود: به تأخیر اندازد تا آنکه را به واقع خبر می دهد، دیدار کند و او تا هنگام دیدارش مختار است. در روایت دیگری آمده است: به هرکدام از آن دو از روی فرمانبری (تسلیم) عمل کنی، رواست.

[۱۹۸]۸-راوی گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: بگو بدانم اگر امسال حدیثی به تو گویم، سپس سال آینده که نزدم آیی، برخلاف آن به تو گویم؛ کدام یک از دو حدیث را به کار می بندی؟ عرض کردم: دومی را به کار می بندم. فرمود:

خداوند تو را بیامرزد.

[۱۹۹]۹-معلاّی خنیس گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: اگر حدیثی از امام سابق و حدیثی برخلافش از امام پس از او به دستمان رسد به کدام یک عمل کنیم؟ فرمود: به یکی از آن دو عمل کنید تا از امام زنده بیانی رسد. هرگاه از امام زنده بیانی رسید به آن عمل کنید؛ سپس فرمود: به خدا سوگند، ما شما را به راهی درآوریم که در فراخی باشید. در روایت دیگر است: به حدیث تازه تر عمل کنید.

[۲۰۰]۱۰-عمر حنظله گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: دو نفر از یاران ما

عن صفوان بن يحيى، عن داود بن الحصين، عن عمر بن حنظله قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعه فى دين أو ميراث فتحاكما إلى السّلطان و إلى القضاه أيحلّ ذلک؟ قال: من تحاكم إليهم فى حقّ أو باطل فإنّما تحاكم إلى الطّاغوت و ما يحكم له فإنّما يأخذ سحتا و إن كان حقّا ثابتا لأنّه أخذه بحكم الطّاغوت و قد أمر اللّه أن يكفر به قال اللّه تعالى:

يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحٰاكَمُوا إِلَى اَلطّٰاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ قلت فكيف يصنعان! قال ينظران [إلى]من كان منكم ممّن قد روى حديثنا و نظر فى حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فليرضوا به حكما فإنّى قد جعلته عليكم حاكما فإذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه فإنّما استخفّ بحكم اللّه و علينا ردّ و الرّادّ علينا الرّادّ على اللّه و هو على حدّ الشّرک باللّه. قلت فإن كان كلّ رجل اختار رجلا من أصحابنا فرضيا أن يكونا النّاظرين فى حقّهما و اختلفا فيما حكما و كلاهما اختلفا فى حديثكم؟ قال الحكم ما حكم به أعدلهما و أفقههما و أصدقهما فى الحديث و أورعهما و لا يلتفت إلى ما يحكم به الآخر. قال قلت فإنّهما عدلان مرضيّان عند أصحابنا لا يفضّل واحد منهما على الآخر. قال فقال ينظر إلى ما كان من روايتهم عنّا فى ذلک الّذى حكما به المجمع عليه من أصحابک فيؤخذ به من حكمنا و يترک الشّاذّ الّذى ليس بمشهور عند أصحابک فإنّ المجمع عليه لا ريب فيه و إنّما الأمور ثلاثه: أمر بيّن رشده فيتّبع و أمر بيّن غيّه فيجتنب و أمر مشكل يردّ علمه إلى اللّه و إلى رسوله، قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: حلال بيّن و حرام بيّن و شبهات بين ذلک فمن ترک الشّبهات نجا من المحرّمات و من أخذ بالشّبهات ارتكب المحرّمات و هلک من حيث لا يعلم؛ قلت فإن كان الخبران عنكما مشهورين قد رواهما الثّقات عنكم؟ قال ينظر

دربارۀ قرض و میراث اختلاف دارند و نزد سلطان و قاضیان وقت به محاکمه می روند. آیا این کار جایز است؟ فرمود: هرکس در موضوعی حق یا باطل نزد آنها به محاکمه رود، چنان است که نزد طاغوت به محاکمه رفته باشد و آنچه طاغوت برایش حکم کند، چنان است که مال حرامی را می گیرد، اگرچه حق مسلّم او باشد؛ زیرا آن را به حکم طاغوت گرفته است در حالی که خداوند دستور داده به طاغوت کفر ورزند. خداوند فرازمند فرماید: (می خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آنکه قطعا فرمان یافته اند که بدان کفر ورزند.) [نساء (4) : آیۀ 60]عرض کردم: پس چه کنند؟ فرمود: به شخصی از خود شما بنگرند که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر افکند و احکام ما را بفهمد. به داوری او خرسند شوند. همانا من چنین کسی را بر شما حاکم و داور قرار می دهم. اگر طبق دستور ما حکم داد و یکی از آن ها نپذیرفت، حکم خدا را سبک شمرده و ما را ردّ کرده است و آنکه ما را رد کند خدا را رد کرده است و چنین کسی در مرز شرک به خدا قرار دارد.

عرض کردم: اگر هرکدام از آن دو یکی از یاران ما را برگزید و به نظارت او در حقّ خویش خرسند شد و آن دو در حکم اختلاف کردند و منشأ اختلافشان در حدیث شما بود؟ فرمود: حکم درست آن است که دادگرتر و فقیه تر و راستگوتر در حدیث و پرهیزکارتر آنها صادر کند و به حکم آن دیگری اعتنا نشود. عرض کردم: اگر هر دو نزد یاران ما عادل و پسندیده باشند و هیچ یک بر دیگری برتری نداشته باشد (چه کنند) ؟ فرمود: به حدیثی توجّه شود که از ما در آن موضوع نقل شده و به وسیلۀ آن حکم داده اند و مورد اتفاق یاران شما است. به آن حدیث عمل شود و حدیثی که تنها و نامشهور نزد یاران است رها شود؛ زیرا آن چه مورد اتفاق می باشد، تردیدناپذیر است. همانا امور سه گونه اند: ۱-امری که هدایت آن روشن است و باید پیروی شود؛۲-امری که گمراهی آن روشن است و باید دوری شود؛۳-امری که مشکل است و باید علم آن به خدا و رسولش برگردد.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: حلالی است روشن و حرامی است روشن و در میان آن ها اموری مشتبه می باشد. هرکس امور مشتبه را رها کند از حرام ها نجات یابد و آنکه امور مشتبه را بگیرد، مرتکب محرّمات گردد و از آن جا که نمی داند (و حدس نمی زند) هلاک شود. گفتم: اگر هر دو حدیث مشهور باشند و معتمدین از شما

ص: ۱۵۷

فما وافق حكمه حكم الكتاب و السّنّه و خالف العامّه فيؤخذ به و يترک ما خالف حكمه حكم الكتاب و السّنّه و وافق العامّه. قلت جعلت فداک أرأيت إن كان الفقيهان عرفا حكمه من الكتاب و السّنّه و وجدنا أحد الخبرين موافقا للعامّه و الآخر مخالفا لهم بأىّ الخبرين يؤخذ؟ قال ما خالف العامّه ففيه الرّشاد، فقلت جعلت فداک فإن وافقهما الخبران جميعا. قال ينظر إلى ما هم إليه أميل حكّامهم و قضاتهم فيترک و يؤخذ بالآخر. قلت فإن وافق حكّامهم الخبرين جميعا. قال إذا كان ذلک فأرجه حتّى تلقى إمامک فإنّ الوقوف عند الشّبهات خير من الاقتحام فى الهلكات.

باب الأخذ بالسّنّه و شواهد الكتاب [۲۰۱]۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، إنّ على كلّ حقّ حقيقه و على كلّ صواب نورا فما وافق كتاب اللّه فخذوه و ما خالف كتاب اللّه فدعوه

[۲۰۲]۲-محمّد بن يحيى، عن عبد اللّه بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن عبد اللّه بن أبى يعفور قال:

و حدّثنى حسين بن أبى العلاء أنّه حضر ابن أبى يعفور فى هذا المجلس قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن اختلاف الحديث يرويه من نثق به و منهم من لا نثق به؟ قال: إذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهدا من كتاب اللّه أو من قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و إلاّ فالّذى جاءكم به أولى به.

روایت کرده باشند؟ فرمود: باید توجه شود، هرکدام مطابق قرآن و سنّت و مخالف عامّه باشد، به آن عمل شود و آنکه حکمش مخالف حکم قرآن و سنت و موافق عامّه باشد، رها شود. گفتم: قربانت گردم! بفرمایید اگر هر دو فقیه حکم را از قرآن و سنت تشخیص دهند ولی یکی از دو خبر را موافق عامّه و دیگری را مخالف عامّه بیابیم به کدام یک عمل شود؟ فرمود: آنچه مخالف عامّه است، درست می باشد. گفتم: قربانت گردم! اگر هر دو خبر موافق دو دسته از عامّه باشد؟ فرمود: دقت شود به خبری که حاکمان و قاضیان ایشان بیشتر توجه دارند، ترک شود و دیگری اخذ گردد. گفتم: اگر حاکمان عامّه با هر دو خبر موافق باشند؟ فرمود: هرگاه چنین شد، صبر کن تا اینکه امام را دیدار کنی؛ زیرا توقّف در برابر شبهه ها از افتادن در هلاکت بهتر است.

بابی دربارۀ اخذ سنّت و شواهد قرآن

[۲۰۱]۱-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: همانا برای هر امر حقّی، حقیقتی است و برای هر امر درستی، نوری است؛ پس آنچه موافق قرآن است، عمل کنید و آنچه مخالف قرآن است، رهایش کنید.

[۲۰۲]۲-عبد اللّه ابی یعفور گوید: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ اختلاف در حدیث پرسیدم که آن را روایت کند کسی که به او اعتماد داریم و کسی که به او اعتماد نداریم. فرمود: هرگاه به دست شما حدیثی رسید که از کتاب خدا یا فرمایش رسول خدا بر آن گواهی یافتید (به آن عمل کنید) و گرنه برای آورنده اش سزاوارتر است.

[۲۰۳]۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن النّضر بن سويد، عن يحيى الحلبىّ، عن أيّوب بن الحرّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: كلّ شىء مردود إلى الكتاب و السّنّه و كلّ حديث لا يوافق كتاب اللّه فهو زخرف.

[۲۰۴]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن فضّال، عن علىّ بن عقبه، عن أيّوب بن راشد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما لم يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف.

[۲۰۵]5-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن الحكم و غيره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

خطب النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بمنى فقال: أيّها النّاس ما جاءكم عنّى يوافق كتاب اللّه فأنا قلته و ما جاءكم يخالف كتاب اللّه فلم أقله.

[۲۰۶]6-و بهذا الإسناد، عن ابن أبى عمير، عن بعض أصحابه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: من خالف كتاب اللّه و سنّه محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فقد كفر.

[۲۰۷]۷-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس رفعه قال:

قال علىّ بن الحسين عليه السّلام إنّ أفضل الأعمال عند اللّه ما عمل بالسّنّه و إن قلّ

[۲۰۸]۸-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن أبى سعيد القمّاط و صالح بن سعيد، عن أبان بن تغلب، عن أبى جعفر عليه السّلام أنّه سئل عن مسأله فأجاب فيها قال:

فقال الرّجل: إنّ الفقهاء لا يقولون هذا، فقال: يا ويحک و هل رأيت فقيها قطّ؟ ! إنّ الفقيه حقّ الفقيه الزّاهد فى الدّنيا، الرّاغب فى الآخره، المتمسّک بسنّه النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم.

[۲۰۳]۳-ایّوب حرّ گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: هرچیزی باید به قرآن و سنت برگردانده شود و هر حدیثی که با قرآن موافق نباشد، دروغی است خوش نما و آراسته.

[۲۰ 4]4-امام صادق علیه السّلام فرمود: حدیثی که با قرآن موافقت نکند، دروغی است آراسته.

[۲۰ 5]5-امام صادق علیه السّلام فرمود: پیامبر در منی سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! آنچه از طرف من به شما رسید و موافق قرآن بود، پس آن گفتهٔ من است، و آنچه از طرف من به شما رسید و مخالف قرآن بود، آن گفتهٔ من نیست.

[۲۰ 6]6-امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس با قرآن و سنّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مخالفت ورزد، کافر است.

[۲۰ ۷]۷-امام سجّاد علیه السّلام فرمود: همانا بهترین اعمال نزد خدا، آن است که طبق سنّت عمل شود هرچند اندک باشد.

[۲۰ ۸]۸-ابان تغلب گوید: از امام باقر علیه السّلام مطلبی پرسش شد و حضرت پاسخ فرمود. مرد پرسشگر گفت: فقها چنین نگویند. فرمود: وای بر تو! تو هرگز فقیهی دیده ای؟ فقیه راستین؛ در دنیا پارسا، به آخرت مشتاق و به سنّت پیامبر چنگ زننده است.

[۲۰۹]۹-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن أبى إسماعيل إبراهيم بن إسحاق الأزدىّ، عن أبى عثمان العبدىّ، عن جعفر، عن آبائه، عن أمير المؤمنين عليهم السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: لا قول إلاّ بعمل و لا قول و لا عمل إلاّ بنيّه و لا قول و لا عمل و لا نيّه إلاّ بإصابه السّنّه.

[۲۱۰]۱۰-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن النّضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال: ما من أحد إلاّ و له شرّه و فتره فمن كانت فترته إلى سنّه فقد اهتدى و من كانت فترته إلى بدعه فقد غوى.

[۲۱۱]۱۱-علىّ بن محمّد، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن علىّ بن حسّان و محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن علىّ بن حسّان، عن موسى بن بكر، عن زراره بن أعين، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

كلّ من تعدّى السّنّه ردّ إلى السّنّه.

[۲۱۲]۱۲-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه، عن آبائه عليهم السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: السّنّه سنّتان: سنّه فى فريضه الأخذ بها هدى و تركها ضلاله و سنّه فى غير فريضه الأخذ بها فضيله و تركها إلى غير خطيئه.

تمّ كتاب فضل العلم و الحمد للّه ربّ العالمين و صلّى اللّه على محمّد و آله الطّاهرين.

[۲۰۹]۹-رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: هیچ گفتاری جز با کردار و هیچ گفتار و کرداری جز با نیّت ارزش نیابد و هیچ گفتار و کردار و نیّتی جز با موافقت سنّت از ارزش برخوردار نگردد.

[۲۱۰]۱۰-امام باقر علیه السّلام فرمود: هرکسی را نشاطی است و آرامشی. آنکه سکون و آرامش او به طرف سنّت باشد، ره یافته است و آنکه آرامش اش به سوی بدعت باشد، به طور قطع گمراه گشته است.

[۲۱۱]۱۱-امام باقر علیه السّلام فرمود: هرکس از سنّت پای بیرون نهد، باید به سنّت برگردد.

[۲۱۲]۱۲-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: سنّت دو نوع است: سنت واجب که عمل به آن موجب ره یافتگی است و ترک آن موجب گمراهی است و سنّت غیر واجب که عمل به آن فضیلت است و ترک آن گناه به شمار نمی آید.

کتاب فضل دانش به پایان رسید. ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است و درود خداوند بر محمّد و خاندان پاکش باد.

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

كتاب التّوحيد باب حدوث العالم و إثبات المحدث [٢١٣] ١-أخبرنا أبو جعفر محمّد بن يعقوب قال: حدّثنى علىّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الحسن بن إبراهيم، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن علىّ بن منصور قال:

قال لى هشام بن الحكم كان بمصر زنديق تبلغه عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أشياء فخرج إلى المدينه ليناظره فلم يصادفه بها و قيل له: إنّه خارج بمكّه فخرج إلى مكّه و نحن مع أبى عبد اللّه عليه السّلام فصادفنا و نحن مع أبى عبد اللّه عليه السّلام فى الطّواف و كان اسمه عبد الملک و كنيته أبو عبد اللّه فضرب كتفه كتف أبى عبد اللّه عليه السّلام فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: ما اسمک؟ فقال: اسمى عبد الملک، قال: فما كنيتک؟ قال: كنيتى أبو عبد اللّه: فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام فمن هذا الملک الّذى أنت عبده؟ أمن ملوک الأرض أم من ملوک السّماء و أخبرنى عن ابنک عبد إله السّماء أم عبد إله الأرض؟ قل ما شئت تخصم قال هشام بن الحكم: فقلت للزّنديق: أما تردّ عليه قال: فقبّح قولى، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إذا فرغت من الطّواف فأتنا فلمّا فرغ أبو عبد اللّه أتاه الزّنديق فقعد بين يدى أبى عبد اللّه عليه السّلام:

و نحن مجتمعون عنده، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام للزّنديق أتعلم أنّ للأرض تحتا

به نام خداوند رحمتگر مهربان

کتاب توحید

بابی دربارۀ پدیده بودن جهان و اثبات پدیدآورندۀ آن

[۲۱۳] ۱-هشام حکم گوید: زندیقی (خدانشناسی) در مصر به سر می برد که سخنانی از امام صادق علیه السّلام به گوشش خورده بود، به مدینه آمد تا با آن حضرت به مناظره پردازد، ولی در آنجا حضرت را نیافت. به او گفتند: امام صادق علیه السّلام به مکه رفته است. او به آنجا آمد و ما همراه حضرت صادق علیه السّلام مشغول طواف بودیم که به ما رسید. نامش عبد الملک و کنیه اش ابو عبد الله بود. در حال طواف، شانه اش را به شانۀ امام صادق علیه السّلام زد. حضرت پرسید: نامت چیست؟ گفت: نام من عبد الملک (بندۀ سلطان) است. فرمود: کنیه ات چیست؟ گفت: کنیه ام ابو عبد الله (پدر بندۀ خدا) است. فرمود: این سلطانی که بندۀ او هستی، آیا از سلاطین زمین است یا آسمان؟ و نیز به من بگو که پسرت بندۀ خدای آسمان است یا بندۀ خدای زمین؟ اینک هر پاسخی بدهی، محکوم می شوی! هشام گوید: به آن زندیق (خدانشناس) گفتم چرا پاسخش را نمی دهی؟ او از سخن من بدش آمد. امام صادق علیه السّلام فرمود: وقتی طواف را تمام کردم، نزد ما بیا. او پس از پایان طواف امام علیه السّلام آمد و روبه روی حضرت نشست و ما هم گرد حضرت حلقه زده بودیم.

امام به زندیق فرمود: قبول داری که زمین پایین و بالایی دارد؟ گفت: آری

و فوقا؟ قال: نعم؛ قال: فدخلت تحتها؟ قال: لا، قال: فما يدريک ما تحتها؟ قال: لا أدرى إلاّ أنّى أظنّ أن ليس تحتها شىء فقال: أبو عبد اللّه عليه السّلام: فالظّنّ عجز لما لا تستيقن، ثمّ قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: أفصعدت السّماء؟ قال: لا؛ قال: أفتدرى ما فيها؟ قال: لا؛ قال: عجبا لک لم تبلغ المشرق و لم تبلغ المغرب و لم تنزل الأرض و لم تصعد السّماء و لم تجز هناک فتعرف ما خلفهنّ و أنت جاحد بما فيهنّ و هل يجحد العاقل ما لا يعرف؟ ! قال الزّنديق: ما كلّمنى بهذا أحد غيرک، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: فأنت من ذلک فى شکّ فلعلّه هو و لعلّه ليس هو؟ فقال الزّنديق و لعلّ ذلک؛ فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: أيّها الرّجل! ليس لمن لا يعلم حجّه على من يعلم و لا حجّه للجاهل يا أخا أهل مصر! تفهم عنّى فإنّا لا نشکّ فى اللّه أبدا أما ترى الشّمس و القمر و اللّيل و النّهار يلجان فلا يشتبهان و يرجعان، قد اضطرّا ليس لهما مكان إلاّ مكانهما فإن كانا يقدران على أن يذهبا فلم يرجعان؟ و إن كانا غير مضطرّين فلم لا يصير اللّيل نهارا و النّهار ليلا؟ اضطرّا و اللّه يا أخا أهل مصر إلى دوامهما و الّذى اضطرّهما أحكم منهما و أكبر؛ فقال الزّنديق صدقت؛ ثمّ قال: أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا أخا أهل مصر! إنّ الّذى تذهبون إليه و تظنّون أنّه الدّهر إن كان الدّهر يذهب بهم لم لا يردّهم و إن كان يردّهم لم لا يذهب بهم؟ القوم مضطرّون يا أخا أهل مصر! لم السّماء مرفوعه و الأرض موضوعه لم لا يسقط السّماء على الأرض، لم لا تنحدر الأرض فوق طباقها و لا يتماسكان و لا يتماسک من عليها؟ قال الزّنديق: أمسكهما اللّه ربّهما و سيّدهما! قال: فآمن الزّنديق على يدى أبى عبد اللّه عليه السّلام، فقال له حمران: جعلت فداک إن آمنت الزّنادقه على يدک فقد آمن الكفّار على يدى أبيک، فقال المؤمن الّذى آمن على يدى أبى عبد اللّه عليه السّلام: اجعلنى من تلامذتک فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام:

فرمود: زیر زمین رفته ای؟ گفت: نه. فرمود: پس چه می دانی که زیر زمین چیست؟ گفت: نمی دانم؛ ولی گمان می کنم زیر آن چیزی نیست. فرمود: گمان، درماندگی به چیزی است که به آن یقین نتوانی کرد. سپس فرمود: به آسمان رفته ای؟ گفت:

نه. فرمود: می دانی در آن چیست؟ گفت: نه. فرمود: شگفتا از تو که نه به مشرق رسیدی و نه به مغرب، نه به زمین فروشدی و نه به آسمان فراز گرفتی و نه از آنجا عبور کردی تا بدانی پشت آسمان ها چیست و با این حال، انکار کردی آنچه را در آنها است (نظم و تدبیری که دلالت بر سازندۀ کاردان دارد) ؛ مگر خردمند چیزی را که نفهمیده، انکار می کند؟ ! زندیق گفت: تا حال کسی جز شما با من این گونه سخن نگفته است. امام فرمود: بنابراین تو در این موضوع شکّ داری که شاید باشد و شاید نباشد؟ گفت: شاید چنین باشد. امام فرمود: ای مرد! کسی که نمی داند، برهانی ندارد بر آن کس که می داند. ای برادر مصری! نادان را حجّتی نیست. از من بشنو و دریاب که ما هرگز دربارۀ خدا شک نداریم. مگر خورشید و ماه و شب و روز را نمی بینی که به افق درآیند، مشتبه نشوند، بازگردند، ناچار و مجبورند و مسیری جز مدار خود ندارند. اگر توان رفتن دارند، پس چرا برمی گردند؟ و اگر ناچار نیستند، پس چرا شب، روز و روز، شب نمی گردد؟ ای برادر مصری! به خدا آنها برای همیشه ناچارند و آنکه ناچارشان کرده، از آنها فراتر و استوارتر و بزرگ تر است. زندیق گفت: راست گفتی. سپس امام علیه السّلام فرمود: ای برادر اهل مصر! به راستی آنچه را به او گرویده اید و گمان می کنید که دهر است؛ اگر دهر (روزگار) مردم را می برد، چرا آنها را برنمی گرداند و اگر برمی گرداند، چرا نمی برد؟ ای برادر مصری! همه ناچارند. چرا آسمان افراشته و زمین نهاده شده و چرا آسمان بر زمین فرونمی ریزد؟ چرا طبقه هایش سرازیر نمی شود و به آسمان نمی چسبد و کسانی که روی آن هستند به هم نمی چسبند؟ زندیق گفت:

خداوند که پروردگار و مولای زمین و آسمان است، آنها را نگه داشته است.

گوید: آن گاه زندیق به دست امام صادق علیه السّلام ایمان آورد. حمران (که در مجلس حاضر بود) گفت: قربانت گردم! اگر زندیقان به دست تو ایمان می آورند، کفار هم به دست پدرت مؤمن شدند. آن تازه مسلمان عرض کرد: مرا به شاگردی بپذیر.

يا هشام بن الحكم خذه إليک و علّمه، فعلّمه هشام فكان معلّم أهل الشّام و أهل مصر الإيمان و حسنت طهارته حتّى رضى بها أبو عبد اللّه عليه السّلام.

[4 ٢١]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن محمّد بن علىّ، عن عبد الرّحمن بن محمّد بن أبى هاشم، عن أحمد بن محسّن الميثمىّ قال:

كنت عند أبى منصور المتطبّب فقال أخبرنى رجل من أصحابى قال كنت أنا و ابن أبى العوجاء و عبد اللّه بن المقفّع فى المسجد الحرام فقال ابن المقفّع، ترون هذا الخلق و أومأ بيده إلى موضع الطّواف ما منهم أحد أوجب له اسم الإنسانيّه إلاّ ذلک الشّيخ الجالس يعنى أبا عبد اللّه جعفر بن محمّد فأمّا الباقون فرعاع و بهائم فقال له ابن أبى العوجاء: و كيف أوجبت هذا الاسم لهذا الشّيخ دون هؤلاء. قال: لأنّى رأيت عنده ما لم أره عندهم فقال له ابن أبى العوجاء: لا بدّ من اختبار ما قلت فيه منه، قال: فقال له ابن المقفّع: لا تفعل فإنّي أخاف أن يفسد عليک ما فى يدک؛ فقال: ليس ذا رأيک و لكن تخاف أن يضعف رأيک عندى فى إحلالک إيّاه المحلّ الّذى وصفت؛ فقال ابن المقفّع أمّا إذا توهّمت علىّ هذا فقم إليه و تحفّظ ما استطعت من الزّلل و لا تثنى عنانک إلى استرسال فيسلّمک إلى عقال و سمه ما لک أو عليک؛ قال: فقام ابن أبى العوجاء و بقيت أنا و ابن المقفّع جالسين فلمّا رجع إلينا ابن أبى العوجاء قال: ويلک يا ابن المقفّع ما هذا ببشر و إن كان فى الدّنيا روحانىّ يتجسّد إذا شاء ظاهرا و يتروّح إذا شاء باطنا فهو هذا؛ فقال له: و كيف ذلک؟ قال: جلست إليه فلمّا لم يبق عنده غيرى ابتدأنى فقال: إن يكن الأمر على ما يقول هؤلاء و هو على ما يقولون يعنى أهل الطّواف فقد سلموا و عطبتم و إن يكن الأمر على ما تقولون و ليس كما تقولون

امام به هشام فرمود: او را نزد خود نگه دار و آموزش بده. هشام که معلم ایمان اهل شام و مصر بود به او آموزش داد تا پاک عقیده شد تا آنجا که امام علیه السّلام از او راضی و خشنود گشت.

[4 ۲۱]۲-مردی گوید: من و ابی العوجاء و ابن مقفّع در مسجد الحرام بودیم.

ابن مقفّع با دست به طوافگاه اشاره کرد و گفت: این مردم را که می بینید، کسی از آنها را شایستهٔ نام انسانیت نمی دانم جز آن شیخ که آنجا نشسته است [امام صادق علیه السّلام بود]ولی دیگران فرومایگان و چهارپایانند. ابن ابی العوجاء گفت:

چگونه این نام را فقط شایستهٔ این شیخ می دانی؟ گفت: برای اینکه آنچه را نزد او دیدم (از دانش و کیاست) در آنها نیافتم. ابن ابی العوجاء گفت: باید گفته ات را دربارهٔ او بیازمایم. ابن مقفّع گفت: این کار را نکن که می ترسم عقیده ات را تباه سازد. گفت: منظور تو این نیست، بلکه می ترسی نظرت نسبت به مقام شامخی که برای او توصیف کردی، نزد من تضعیف شود. ابن مقفّع گفت: چون دربارهٔ من چنین گمان داری، برخیز و نزد او برو و تا می توانی خود را از لغزش نگه دار و مهار خود را از دست نده که تو را در بند کشد و راه فرار را بر تو ببندد. آنچه را می خواهی به او بگویی به طور کامل بررسی کن و پس از تشخیص سود و زیان گفتارت، آنچه به سود توست نشانه بگذار (و آن را بازگو نما) راوی گوید: ابن ابی العوجا برخاست و به خدمت امام صادق علیه السّلام رفت و من و ابن مقفّع نشسته بودیم.

وقتی ابن ابی العوجاء بازگشت، گفت: وای بر تو ای پسر مقفّع! این مرد از جنس بشر نیست، بلکه اگر در دنیا روحانی ای باشد که هرگاه بخواهد با کالبد مجسّم شود و یا بخواهد روحی صرف و نامرئی گردد، این مرد است. ابن مقفّع گفت:

چطور؟ گفت: نزد او نشستم و هنگامی که دیگران رفتند و من تنها ماندم، بدون اینکه چیزی بپرسم فرمود: اگر حقیقت چنان باشد که آنها-مسلمانان طواف کننده-می گویند و همان طور هم هست، آنها رستگارند و شما در هلاکت گرفتارید و اگر چنان باشد که شما می گویید در صورتی که چنان نیست، شما با آنها برابرید.

ص :۱۶۹

فقد استويتم و هم؛ فقلت له: يرحمک اللّه و أىّ شىء نقول و أىّ شىء يقولون؟ ما قولى و قولهم إلاّ واحدا؛ فقال: و كيف يكون قولک و قولهم واحدا؟ و هم يقولون: إنّ لهم معادا و ثوابا و عقابا و يدينون بأنّ فى السّماء إلها و أنّها عمران و أنتم تزعمون أنّ السّماء خراب ليس فيها أحد؛ قال: فاغتنمتها منه فقلت له: ما منعه إن كان الأمر كما يقولون أن يظهر لخلقه و يدعوهم إلى عبادته حتّى لا يختلف منهم اثنان و لم احتجب عنهم و أرسل إليهم الرّسل؟ و لو باشرهم بنفسه كان أقرب إلى الإيمان به؟ فقال لى: ويلک و كيف احتجب عنک من أراک قدرته فى نفسک نشوءک و لم تكن و كبرک بعد صغرک و قوّتک بعد ضعفک و ضعفک بعد قوّتک و سقمک بعد صحّتک و صحّتک بعد سقمک و رضاک بعد غضبک و غضبک بعد رضاک و حزنک.

بعد فرحک و فرحک بعد حزنک و حبّک بعد بغضک و بغضک بعد حبّک و عزمک بعد أناتک و أناتک بعد عزمک و شهوتک بعد كراهتک و كراهتک بعد شهوتک و رغبتک بعد رهبتک و رهبتک بعد رغبتک و رجاءک بعد يأسک و يأسک بعد رجائک و خاطرک بما لم يكن فى وهمک و عزوب ما أنت معتقده عن ذهنک و ما زال يعدّد علىّ قدرته الّتى هى فى نفسى الّتى لا أدفعها حتّى ظننت أنّه سيظهر فيما بينى و بينه. عنه، عن بعض أصحابنا رفعه و زاد فى حديث ابن أبى العوجاء حين سأله أبو عبد اللّه عليه السّلام قال: عاد ابن أبى العوجاء فى اليوم الثّانى إلى مجلس أبى عبد اللّه عليه السّلام فجلس و هو ساكت لا ينطق فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: كأنّک جئت تعيد بعض ما كنّا فيه؟ فقال: أردت ذلک يا ابن رسول اللّه فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: ما أعجب هذا؟ تنكر اللّه و تشهد أنّى ابن رسول اللّه!

فقال: العاده تحملنى على ذلک؛ فقال له العالم فما يمنعک من الكلام؟ قال:

گفتم: خدایت تو را مورد رحمت قرار دهد؟ مگر ما چه می گوییم و آنها چه می گویند؟ گفتهٔ ما و آنها یکی است. فرمود: چگونه گفتار تو با آنها یکی است در صورتی که آنها معتقدند معاد و پاداش و کیفری دارند و معتقدند در آسمان معبودی هست و آسمانها آباد است [و اهلی دارند]، در حالی که شما عقیده دارید آسمان ویران است و کسی در آن نیست.

ابن ابی العوجاء گوید: من فرصت را مغتنم شمرده و گفتم: اگر مطلب چنان است که اینها می گویند (که خدایی در کارست) چه مانعی دارد که بر آفریده اش آشکار شود و آنها را به پرستش خود فراخواند تا دو نفر از آنها هم اختلاف نکنند. چرا از آنها پنهان شد و پیامبرانش را برای دعوت فرستاد؟ اگر خود بی واسطه این کار را می کرد، راه ایمان مردم به او نزدیک تر می شد. فرمود: وای بر تو! چگونه بر تو پنهان گشته کسی که آثار قدرتش را در وجود خودت به تو نمایان کرده است؛ هستی پیدا کردنت بعد از هیچ بودنت، بزرگی ات بعد از کودکی، نیرومندیت بعد از ناتوانی و ناتوانیت پس از نیرومندی، بیماریت بعد از تندرستی و تندرستی ات پس از بیماری، خشنودی ات بعد از خشم و خشمت پس از خشنودی، اندوهت بعد از شادی و شادیت پس از اندوه، دوستیت بعد از دشمنی و دشمنیت پس از دوستی، تصمیمت بعد از درنگ و درنگت پس از تصمیم، شهوتت بعد از نخواستن و نخواستنت پس از شهوت، تمایلت بعد از هراس و هراست پس از تمایل، امیدت بعد از ناامیدی و ناامیدیت پس از امید، به یاد آمدنت آنچه را در ذهنت نبود و ناپیدا گشتن از ذهنت آنچه را نیک می دانی. به همین ترتیب، پشت سر هم قدرت خدا را که در وجودم بود و نمی توانستم انکاری کنم، برایم می شمرد تا اینکه یقین کردم در این مباحثه بر من چیره خواهد آمد.

راوی گوید: روز دیگر ابن ابن العوجاء بازگشت و در مجلس امام صادق علیه السّلام خاموش نشست. لب فروبست. امام فرمود: گویا برای گفتگو در موضوع دیروز آمده ای؟ گفت: ای پسر رسول خدا، مقصودم همین است. امام به او فرمود: بسیار شگفت انگیز است که خدا را انکار کنی ولی گواهی می دهی که من پسر رسول خدایم؟ ! گفت: این جمله بر اثر عادت است که بر زبان راندم. امام فرمود: پس چرا

إجلالا لک و مهابه ما ینطلق لسانی بین یدیک فإنّی شاهدت العلماء و ناظرت المتکلّمین فما تداخلنی هیبه قطّ مثل ما تداخلنی من هیبتک، قال: یکون ذلک و لکن أفتح علیک بسؤال و أقبل علیه فقال له: أ مصنوع أنت أو غیر مصنوع؟ فقال عبد الکریم بن أبی العوجاء بل أنا غیر مصنوع فقال له العالم علیه السّلام: فصف لی لو کنت مصنوعا کیف کنت تکون؟ فبقی عبد الکریم ملیّا لا یحیر جوابا و ولع بخشبه کانت بین یدیه و هو یقول طویل عریض عمیق قصیر متحرّک ساکن کلّ ذلک صفه خلقه، فقال له العالم: فإن کنت لم تعلم صفه الصّنعه غیرها فاجعل نفسک مصنوعا لما تجد فی نفسک ممّا یحدث من هذه الأمور، فقال له عبد الکریم: سألتنی عن مسأله لم یسألنی عنها أحد قبلک و لا یسألنی أحد بعدک عن مثلها فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام: هبک علمت أنّک لم تسأل فیما مضی فما علّمک أنّک لا تسأل فیما بعد علی أنّک یا عبد الکریم! نقضت قولک لأنّک تزعم أنّ الأشیاء من الأوّل سواء فکیف قدّمت و أخّرت؟ ثمّ قال؛ یا عبد الکریم! أزیدک وضوحا أرأیت لو کان معک کیس فیه جواهر فقال لک قائل: هل فی الکیس دینار فنفیت کون الدّینار فی الکیس، فقال لک صف لی الدّینار و کنت غیر عالم بصفته هل کان لک أن تنفی کون الدّینار عن الکیس و أنت لا تعلم؟ قال: لا، فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام فالعالم أکبر و أطول و أعرض من الکیس فلعلّ فی العالم صنعه من حیث لا تعلم صفه الصّنعه من غیر الصّنعه، فانقطع عبد الکریم و أجاب إلی الإسلام بعض أصحابه و بقی معه بعض. فعاد فی الیوم الثّالث فقال: أقلب السّؤال؟ فقال له أبو عبد اللّه علیه السّلام: سل عمّا شئت فقال: ما الدّلیل علی حدث الأجسام؟ فقال: إنّی ما وجدت شیئا صغیرا و لا کبیرا إلاّ و إذا ضمّ إلیه مثله صار أکبر و فی ذلک زوال و انتقال عن الحاله الأولی و لو کان قدیما

سخن نمی گویی؟ عرض کرد: از جلال و هیبت شما است که در برابرتان زبان من نمی چرخد. من با دانشمندان و متکلّمان بسیاری ملاقات کرده و مناظره نموده ام ولی هیچ گاه مانند هیبتی که در محضر شما به من دست داد برای من دست نداده بود. فرمود: چنین باشد؛ ولی من خودم در گفتگو را می گشایم. سپس به او روی کرد و فرمود: تو ساخته شده ای یا ساخته نشده ای؟ عبد الکریم بن العوجاء گفت:

ساخته نشده ام. امام فرمود: برایم بیان کن که اگر ساخته شده بودی، چگونه بودی؟ عبد الکریم مدتی دراز درماند و پاسخ نمی داد و با چوبی که در دست داشت بازی می کرد و می گفت: درازی، پهنایی، گودی، کوتاهی، حرکت و سکون، تمام اینها اوصاف آفریده هاست. اگر برای ساخته شده ای صفتی جز اینها ندانی، باید خودت را هم ساخته شده بدانی؛ زیرا در خود از این امور حادث شده می یابی. عبد الکریم گفت: از من پرسشی کردی که کسی پیش از تو نپرسیده و بعد از تو هم نخواهد پرسید. امام فرمود: بر فرض بدانی در گذشته از تو نپرسیده اند؛ از کجا می دانی که در آینده نمی پرسند؟ ای عبد الکریم! افزون بر آن (با این سخن) گفتار خود را نقض کردی؛ زیرا تو ادّعا داری که همه چیز از روز اول برابر است، پس چگونه چیزی را مقدّم و چیزی را مؤخر می داری. سپس فرمود: ای عبد الکریم! برای توضیح بیشتر مثالی می زنم: بگو بدانم اگر کیسهٔ جواهری داشته باشی و کسی به تو بگوید: آیا در این کیسه، سکهٔ طلا هست؟ تو بگویی نیست؛ سپس بگوید سکهٔ طلا را برای من وصف کن و تو اوصاف آن را ندانی؛ آیا می توانی ندانسته بگویی سکّهٔ طلا در کیسه نیست؟ گفت: نه. امام فرمود: جهان هستی که طول و عرض آن از کیسهٔ جواهر بزرگتر است؛ شاید در این جهان، ساخته شده ای (مصنوعی) باشد؛ چرا که تو صفت ساخته شده را از ساخته نشده تشخیص نمی دهی. عبد الکریم از پاسخ عاجز شد و سکوت کرد، ولی برخی از یارانش اسلام آوردند و عدّه ای هم با او بر کفر باقی ماندند. ابن ابی العوجاء روز سوم آمد و گفت: باز هم سؤال دارم؟ امام فرمود: هرچه خواهی بپرس. گفت: دلیل بر پدید آمدن اجسام چیست؟ فرمود: من هیچ چیز کوچک و بزرگ اجسام جهان را نمی بینم جز اینکه چون چیزی مانندش به آن پیوست شود، بزرگتر گردد و همین نابود شدن (چیز کوچک) و انتقال از حالت اوّل به حالت دوم و اگر اجسام قدیم بود، نابود و از حالی به حالی منتقل نمی گشت؛

ما زال و لا حال لأنّ الّذى يزول و يحول يجوز أن يوجد و يبطل فيكون بوجوده بعد عدمه دخول فى الحدث و فى كونه فى الأزل دخوله فى العدم و لن تجتمع صفه الأزل و العدم و الحدوث و القدم فى شىء واحد فقال عبد الكريم: هبک علمت فى جرى الحالتين و الزّمانين على ما ذكرت و استدللت بذلک على حدوثها فلو بقيت الأشياء على صغرها من أين كان لک أن تستدلّ على حدوثهنّ؟ فقال العالم عليه السّلام: إنّما نتكلّم على هذا العالم الموضوع فلو رفعناه و وضعنا عالما آخر كان لا شىء أدلّ على الحدث من رفعنا إيّاه و وضعنا غيره و لكن أجيبک من حيث قدّرت أن تلزمنا فنقول: إنّ الأشياء لو دامت على صغرها لكان فى الوهم أنّه متى ضمّ شىء إلى مثله كان أكبر و فى جواز التّغيير عليه خروجه من القدم كما أنّ فى تغييره دخوله فى الحدث ليس لک وراءه شىء يا عبد الكريم فانقطع و خزى. فلمّا كان من العام القابل التقى معه فى الحرم فقال له بعض شيعته: إنّ ابن أبى العوجاء قد أسلم فقال العالم عليه السّلام:

هو أعمى من ذلک لا يسلم: فلمّا بصر بالعالم.

قال: سيّدى و مولاى فقال له العالم عليه السّلام: ما جاء بک إلى هذا الموضع؟ فقال:

عاده الجسد و سنّه البلد و لننظر ما النّاس فيه من الجنون و الحلق و رمى الحجاره فقال له العالم عليه السّلام: أنت بعد على عتوّک و ضلالک يا عبد الكريم فذهب يتكلّم فقال له عليه السّلام: لا جدال فى الحجّ و نفض رداءه من يده و قال: إن يكن الأمر كما تقول و ليس كما تقول نجونا و نجوت و إن يكن الأمر كما نقول و هو كما نقول نجونا و هلكت، فأقبل عبد الكريم على من معه فقال: وجدت فى قلبى حزازه فردّونى فردّوه فمات لا رحمه اللّه.

[5 ٢١]٣-حدّثنى محمّد بن جعفر الأسدىّ، عن محمّد بن إسماعيل البرمكىّ

زیرا چیزی که زوال آن جایز است وجود و عدم آن جایز خواهد بود و پس با بود شدنش بعد از نابودی در حدوث وارد شود و با بودنش در ازل در عدم داخل گردد و هرگز صفت ازل و عدم و حدوث و قدم در یک چیز جمع نشود.

عبد الکریم گفت: بر فرض در صورت جریان حالت کوچکی و بزرگی و زمان پیشین و پسین مطلب چنان باشد که فرمودید و بر پدید آمدن اجسام استدلال کردید، ولی اگر چیزها همگی به کوچکی خود باقی بمانند، از چه راه بر حدوث آنها استدلال می کنید؟ امام علیه السّلام فرمود: ما دربارهٔ همین جهان موجود بحث می کنیم. اگر این جهان موجود را برداریم و جهان دیگری به جای آن گذاریم، دلیلی روشن تر پدید آمدن جز همین برداشتن جهان و گذاشتن جهان دیگری به جای آن نیست؛ ولی (باز هم) از همین راه که فرض کردی بر ما احتجاج کنی، جوابت می گویم. ما می گوییم: اگر همه چیز پیوسته به حال کوچکی باقی بماند در عالم ذهن جایز است که وقتی به هرچیز کوچکی، چیزی مانندش پیوست شود، بزرگتر گردد و جایز بودن این تغییر، آن را از قدم بیرون آورد و در حدوث وارد کند. ای عبد الکریم! دیگر سخنی نداری؟ عبد الکریم درماند و خوار شد. وقتی سال آینده فرارسید، امام علیه السّلام در حرم مکّه او را دید.

یکی از شیعیان به حضرت عرض کرد: راستی! ابن ابی العوجاء اسلام اختیار کرد؟ امام فرمود: او نسبت به اسلام کوردل است، مسلمان نشود. هنگامی که ابن ابی العوجاء چشمش به امام افتاد، گفت: ای سرور و مولای من! امام فرمود: چرا این جا آمدی؟ گفت: برای عادت تن و روش مردم شهر و این که دیوانگی و سرتراشی و سنگ پرانی مردم را ببینم. امام علیه السّلام فرمود: ای عبد الکریم! تو هنوز بر سرکشی و گمراهیت پابرجایی؟ خواست سخنی بگوید که امام فرمود: در حج مجادله روا نیست، آن گاه عبای خود را از دستش کشید و فرمود: اگر حقیقت چنان باشد که گویی-در صورتی که چنان نیست-ما و تو رستگاریم و اگر حقیقت چنان باشد که ما گوییم-که همین طور هم هست-ما رستگاریم و تو هلاک! عبد الکریم رو به همراهان خود کرد و گفت: در دلم دردی احساس می کنم، مرا برگردانید. او را برگردانیدند و سپس جان سپرد و خدایش نیامرزد.

[5 ۲۱]۳-محمد بن عبد الله خراسانی، خادم حضرت رضا علیه السّلام گوید: مردی از

ص :١٧5

الرّازىّ، عن الحسين بن الحسن بن برد الدّينورىّ، عن محمّد بن علىّ، عن محمّد بن عبد اللّه الخراسانىّ خادم الرّضا عليه السّلام قال:

دخل رجل من الزّنادقه على أبى الحسن عليه السّلام و عنده جماعه فقال أبو الحسن عليه السّلام: أيّها الرّجل أرأيت إن كان القول قولكم و ليس هو كما تقولون أ لسنا و إيّاكم شرعا سواء، لا يضرّنا ما صلّينا و صمنا و زكّينا و أقررنا؟ فسكت الرّجل؛ ثمّ قال أبو الحسن عليه السّلام: و إن كان القول قولنا و هو قولنا ألستم قد هلكتم و نجونا؟ فقال رحمک اللّه أوجدنى كيف هو و أين هو؟ فقال: ويلک إنّ الّذى ذهبت إليه غلط هو أيّن الأين بلا أين و كيّف الكيف بلا كيف فلا يعرف بالكيفوفيّه و لا بأينونيّه و لا يدرک بحاسّه و لا يقاس بشىء فقال الرّجل: فإذا إنّه لا شىء إذا لم يدرک بحاسّه من الحواسّ؟ فقال أبو الحسن عليه السّلام: ويلک لمّا عجزت حواسّک عن إدراكه أنكرت ربوبيّته و نحن إذا عجزت حواسّنا عن إدراكه أيقنّا أنّه ربّنا بخلاف شىء من الأشياء قال الرّجل: فأخبرنى متى كان؟ قال أبو الحسن عليه السّلام: أخبرنى متى لم يكن فأخبرک متى كان. قال الرّجل: فما الدّليل عليه؟ فقال أبو الحسن عليه السّلام: إنّى لمّا نظرت إلى جسدى و لم يمكنّى فيه زياده و لا نقصان فى العرض و الطّول و دفع المكاره عنه و جرّ المنفعه إليه علمت أنّ لهذا البنيان بانيا فأقررت به مع ما أرى من دوران الفلک بقدرته و إنشاء السّحاب و تصريف الرّياح و مجرى الشّمس و القمر و النّجوم و غير ذلک من الآيات العجيبات المبيّنات علمت أنّ لهذا مقدّرا و منشئا

[٢١6]4-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن إسحاق الخفّاف أو، عن أبيه، عن محمّد بن إسحاق قال:

إنّ عبد اللّه الدّيصانىّ سأل هشام بن الحكم فقال له: ألک ربّ؟ فقال: بلى!

زندیق ها خدمت امام آمد و عده ای هم نزد آن حضرت حضور داشتند. امام فرمود: ای مرد! بگو بدانم اگر سخن حق، گفتهٔ شما باشد-با این که چنان نیست- آیا ما و شما همانند و برابر نیستیم؟ آن چه نماز گزاردیم و روزه گرفتیم و زکات دادیم و ایمان آوردیم به ما زیانی نداد و آن مرد خاموش ماند. سپس امام رضا علیه السّلام فرمود: و اگر سخن حق، گفتهٔ ما باشد-با این که همان است-مگر نه این است که شما هلاک شدید و ما نجات یافتیم؟ گفت: خدایت رحمت کند. به من بفهمان که خدا چگونه و کجاست؟ فرمود: وای بر تو! این راه که رفته ای، نادرست است. او مکان را مکان قرار داد بی آنکه برای او مکانی باشد و چگونگی را پدید آورد بی آنکه برای او چگونگی باشد؛ پس خداوند به چگونگی و مکان گرفتن شناخته نشود و با هیچ حسّی درک نشود و با چیزی سنجیده نگردد.

آن مرد گفت: در صورتی که با هیچ حسی دریافت نشود، پس چیزی نیست.

امام فرمود: وای بر تو! آن گاه که حواس تو از ادراک او ناتوان گشت، منکر پروردگارش شدی؛ ولی ما چون حواسمان از ادراکش درماند، یقین کردیم او پروردگار ماست که بر خلاف همهٔ چیزهاست. آن مرد گفت: برایم بگو از چه زمانی بوده است. امام فرمود: تو به من بگو چه زمانی نبوده تا بگویم از چه زمانی بوده است. آن مرد گفت: دلیل بر وجود او چیست؟ امام فرمود: من چون به تن خود نگریستم که نمی توانم در طول و عرض آن زیاد و کم و بدی ها را از او دور کنم و هر سودی را به او برسانم، یقین کردم این ساختمان را سازنده ای است، پس به وجودش اعتراف کردم. افزون بر آن می بینم گردش فلک با توانایی اوست و پیدایش ابر و گردش بادها و جریان خورشید و ماه و ستارگان و نشانه های شگفت آور و آشکار دیگر را که دیدم، دانستم این دستگاه را حسابگر و پدید آورنده است.

[6 ۲۱]4-عبد الله دیصانی از هشام پرسید: تو پروردگاری داری؟ گفت: آری.

قال أ قادر هو؟ قال: نعم قادر قاهر، قال: يقدر أن يدخل الدّنيا كلّها البيضه لا تكبر البيضه و لا تصغر الدّنيا؟ قال هشام: النّظره فقال له: قد أنظرتک حولا، ثمّ خرج عنه، فركب هشام إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام فاستأذن عليه فأذن له فقال له: يا ابن رسول اللّه أتانى عبد اللّه الدّيصانىّ بمسأله ليس المعوّل فيها إلاّ على اللّه و عليک، فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: عمّا ذا سألک؟ فقال: قال لى كيت و كيت، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا هشام! كم حواسّک؟ قال خمس قال: أيّها أصغر؟ قال النّاظر، قال: و كم قدر النّاظر؟ قال: مثل العدسه أو أقلّ منها فقال له: يا هشام! فانظر أمامک و فوقک و أخبرنى بما ترى، فقال: أرى سماء و أرضا و دورا و قصورا و برارى و جبالا و أنهارا فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّ الّذى قدر أن يدخل الّذى تراه العدسه أو أقلّ منها قادر أن يدخل الدّنيا كلّها البيضه لا تصغر الدّنيا و لا تكبر البيضه، فأكبّ هشام عليه و قبّل يديه و رأسه و رجليه و قال: حسبى يا ابن رسول اللّه و انصرف إلى منزله، و غدا عليه الدّيصانىّ فقال له يا هشام! إنّى جئتک مسلّما و لم أجئک متقاضيا للجواب فقال له هشام إن كنت جئت متقاضيا فهاک الجواب. فخرج الدّيصانىّ عنه حتّى أتى باب أبى عبد اللّه عليه السّلام فاستأذن عليه فأذن له فلمّا قعد قال له: يا جعفر بن محمّد! دلّنى على معبودى؟ فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: ما اسمک؟ فخرج عنه و لم يخبره باسمه فقال له أصحابه: كيف لم تخبره باسمک؟ قال: لو كنت قلت له؟ عبد اللّه كان يقول: من هذا الّذى أنت له عبد، فقالوا له: عد إليه و قل له: يدلّک على معبودک و لا يسألک عن اسمک، فرجع إليه فقال له: يا جعفر بن محمّد! دلّنى على معبودى و لا تسألنى عن اسمى؟ فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: اجلس و إذا غلام له صغير

فى كفّه بيضه يلعب بها فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: ناولنى يا غلام البيضه

گفت: او توانا است؟ گفت: بلی، توانا و چیره گر است. گفت: می تواند تمام جهان را در تخم مرغی بگنجاند بدون اینکه تخم مرغ بزرگتر یا جهان کوچکتر شود؟ هشام گفت: مرا مهلت ده. دیصانی گفت: یک سال به تو مهلت می دهم. سپس بیرون رفت و هشام به قصد تشرّف به خدمت امام صادق علیه السّلام بر چهارپائی سوار شد و آهنگ مدینه کرد و پس از ورود به مدینه از امام اجازه ملاقات خواست و حضرت به او اجازه داد و هشام عرض کرد: ای پسر رسول خدا، عبد اللّه دیصانی از من پرسشی کرده که در آن تکیه گاهی جز خدا و شما نباشد. امام فرمود: چه پرسشی کرده است؟ عرض کرد: چنین وچنان گفت. حضرت فرمود: ای هشام! چند حس داری؟ گفت: پنج حس. فرمود: کدام یک کوچکتر است؟ گفت:

چشم (حسّ باصره) . فرمود: اندازهٔ این حس چقدر است؟ گفت: به اندازهٔ یک عدس یا کمتر از آن. فرمود: ای هشام! بنگر به پیش رو و بالای سرت و آنچه می بینی بازگوی. گفت: آسمان، زمین، خانه ها، کاخ ها، بیابان ها، کوه ها و رودخانه ها را می بینم. امام علیه السّلام فرمود: آن که توانست این دیدنی ها را در کاسهٔ چشم تو که به اندازهٔ یک عدس یا کوچکتر از آن جای دهد، می تواند جهان را در تخم مرغ درآورد بی آنکه جهان، کوچک و تخم مرغ، بزرگ شود. آنگاه هشام خود را به روی دست و پای امام انداخت و سر و دست و پای امام را بوسید و عرض کرد: ای پسر رسول خدا، همین فرمایش مرا بس است و به خانه اش بازگشت. فردای آن روز دیصانی نزد هشام آمد و گفت: ای هشام! من آمدم که به تو سلام دهم، نه آنکه از تو پاسخ خواهم. هشام گفت: اگر به درخواست پاسخ هم آمده ای، این پاسخ تو است (جواب حضرت را به او گفت) . دیصانی از نزد او بیرون رفت و به در خانه امام صادق علیه السّلام آمد و اجازه خواست. حضرت به او اجازه داد. هنگامی که نشست، گفت: ای جعفر بن محمد، مرا به معبودم راهنمایی کن. امام صادق به او فرمود: نامت چیست؟ دیصانی بیرون رفت و نامش را نگفت. یارانش به او گفتند: چرا نامت را به حضرت نگفتی؟ گفت: اگر می گفتم نامم عبد الله (بنده خدا) است، می گفت: آن که تو بنده اش هستی، کیست؟ گفتند:

بازگرد و بگو تو را به معبودت راهنمایی کند و نامت را نپرسد. او بازگشت و گفت: ای جعفر بن محمد، مرا به معبودم راهنمایی کن و نامم را نپرس.

حضرت به او فرمود: بنشین. در آن جا یکی از کودکان امام، تخم مرغی در دست داشت که با آن بازی می کرد. حضرت به او فرمود: این تخم مرغ را

به من بده. آن را به

ص :۱۷۹

فناوله إيّاها فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا ديصانىّ: هذا حصن مكنون له جلد غليظ و تحت الجلد الغليظ جلد رقيق و تحت الجلد الرّقيق ذهبه مائعه و فضّه ذائبه فلا الذّهبه المائعه تختلط بالفضّه الذّائبه و لا الفضّه الذّائبه تختلط بالذّهبه المائعه فهى على حالها لم يخرج منها خارج مصلح فيخبر عن صلاحها و لا دخل فيها مفسد فيخبر عن فسادها لا يدرى للذّكر خلقت أم للأنثى، تنفلق عن مثل ألوان الطّواويس أ ترى لها مدبّرا؟ قال: فأطرق مليّا ثمّ قال: أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له و أنّ محمّدا عبده و رسوله و أنّک إمام و حجّه من اللّه على خلقه و أنا تائب ممّا كنت فيه.

[٢١٧]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبّاس بن عمرو الفقيمىّ، عن هشام بن الحكم فى حديث الزّنديق الّذى أتى أبا عبد اللّه عليه السّلام و كان من قول أبى عبد اللّه عليه السّلام:

لا يخلو قولک: إنّهما اثنان من أن يكونا قديمين قويّين أو يكونا ضعيفين أو يكون أحدهما قويّا و الآخر ضعيفا، فإن كانا قويّين فلم لا يدفع كلّ واحد منهما صاحبه و يتفرّد بالتّدبير و إن زعمت أنّ أحدهما قوىّ و الآخر ضعيف ثبت أنّه واحد كما نقول، للعجز الظّاهر فى الثّانى، فإن قلت: إنّهما اثنان لم يخل من أن يكونا متّفقين من كلّ جهه أو مفترقين من كلّ جهه فلمّا رأينا الخلق منتظما و الفلک جاريا و التّدبير واحدا و اللّيل و النّهار و الشّمس و القمر دلّ صحّه الأمر و التّدبير و ائتلاف الأمر على أنّ المدبّر واحد ثمّ يلزمک إن ادّعيت اثنين فرجه ما بينهما حتّى يكونا اثنين فصارت الفرجه ثالثا بينهما قديما معهما فيلزمک ثلاثه، فإن ادّعيت ثلاثه لزمک ما قلت فى الاثنين حتّى تكون بينهم فرجه

فيكونوا خمسه ثمّ يتناهى فى العدد إلى ما لا نهايه له فى الكثره، قال

حضرت داد. امام فرمود: ای دیصانی! این تخم دژی پوشیده است که پوست کلفتی دارد و زیر پوست کلفت، پوست نازکی است و زیر پوست نازک، طلایی روان و نقره ای آب شده است که نه طلای روان با نقرهٔ آب شده درآمیزد و نه نقرهٔ آب شده با طلای روان درهم شود و به همین حال باقی است و نه مصلحی بیرون آمده تا بگوید من آن را اصلاح کردم و نه مفسدی به درون آن رفته تا بگوید من آن را تباه کردم. معلوم نیست برای تولید نر آفریده شده است یا ماده. ناگاه این تخم شکافته شده و طاوس هایی زیبا و رنگارنگ بیرون می دهد. آیا تصوّر می کنی که آن مدبّری نداشته باشد؟ دیصانی مدّتی سر به زیر افکند و سپس گفت: گواهی می دهم که جز خدای یگانهٔ بی انباز نیست و این که محمد، بنده و فرستاده اوست و تو امام و حجّت خدا بر مردم هستی و من از اعتقاد پیشین خود دست بر می دارم و توبه می نمایم.

[۲۱۷]5-هشام حکم گوید: قسمتی از سخن امام صادق علیه السّلام به زندیقی که خدمتش رسید این بود: این که می گویی خدا دوتاست، از سه صورت خارج نیست یا هر دو قدیم و توانایند، یا هر دو ضعیف و ناتوانند، یا یکی توانا و دیگری ضعیف است. اگر هر دو توانا و نیرومندند، پس چرا یکی از آنها دیگری را نابود نمی کند تا در اداره جهان مستقل و تنها باشد و اگر یکی را نیرومند و دیگری را ضعیف پنداری، گفتار ما ثابت می شود که خدا یکی است به دلیل ناتوانی که در دیگری آشکار است. اگر بگویی خدا دوتاست، بیرون از این نیست که یا هر دو از هرجهت یگانه اند یا از هرجهت جدایند. چون ما خلقت را منظم و فلک را در گردش و تدبیر جهان را یکسان و شب و روز و خورشید و ماه را مرتب و منظم می بینیم، درستی کار و تدبیر و هماهنگی بین آن دلالت دارد که تدبیرکننده یکی است.

افزون بر این، اگر ادعای دو خدا کنی، بر تو لازم است به امتیازی میان آنها قائل شوی تا دوتا بودن آنها درست شود؛ بنابراین آن امتیاز و فرجه، خدای سوّمی قدیمی بین آن دو گردد؛ پس سه خدا گردن گیرت شود و اگر سه خدا ادّعا کنی، بر تو لازم می آید آنچه در دو خدا گفتیم که بین آنها فاصله باشد؛ آن گاه خدایان پنج می شوند و همین طور در شماره بالا می رود و عدد خدایان روی به فزونی گذارد و شمارهٔ آنها پایان ناپذیر می گردد. [این دلیل معروف به «برهان فرجه» است ر. ک: اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبائی جلد پنجم].

ص : ١٨١

هشام: فكان من سؤال الزّنديق أن قال: فما الدّليل عليه؟ فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام:

وجود الأفاعيل دلّت على أنّ صانعا صنعها أ لا ترى أنّک إذا نظرت إلى بناء مشيّد مبنىّ علمت أنّ له بانيا و إن كنت لم تر البانى و لم تشاهده، قال: فما هو؟ قال: شىء بخلاف الأشياء ارجع بقولى إلى إثبات معنى و أنّه شىء بحقيقه الشّيئيّه غير أنّه لا جسم و لا صوره و لا يحسّ و لا يجسّ و لا يدرک بالحواسّ الخمس، لا تدركه الأوهام و لا تنقصه الدّهور و لا تغيّره الأزمان.

[٢١٨]6-محمّد بن يعقوب قال: حدّثنى عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن أبيه، عن علىّ بن النّعمان، عن ابن مسكان، عن داود بن فرقد، عن أبى سعيد الزّهرىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

كفى لأولى الألباب بخلق الرّبّ المسخّر و ملک الرّبّ القاهر و جلال الرّبّ الظّاهر و نور الرّبّ الباهر و برهان الرّبّ الصّادق و ما أنطق به ألسن العباد و ما أرسل به الرّسل و ما أنزل على العباد دليلا على الرّبّ.

باب إطلاق القول بأنّه شىء [٢١٩]١-محمّد بن يعقوب، عن علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن عبد الرّحمن بن أبى نجران قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام: عن التّوحيد فقلت: أتوهّم شيئا؟ فقال: نعم، غير معقول و لا محدود، فما وقع وهمک عليه من شىء فهو خلافه، لا يشبهه شىء و لا تدركه الأوهام، كيف تدركه الأوهام و هو خلاف ما يعقل و خلاف ما يتصوّر فى الأوهام؟ ! إنّما يتوهّم شىء غير معقول و لا محدود.

[٢٢٠]٢-محمّد بن أبى عبد اللّه، عن محمّد بن إسماعيل، عن الحسين بن

هشام گوید: از جمله پرسش زندیق این بود که گفت: دلیل بر وجود خدا چیست؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: وجود ساخته دلالت دارد بر اینکه سازنده ای آنها را ساخته است. مگر نمی دانی که وقتی ساختمان افراشته و استواری می بینی، یقین می کنی که سازنده ای داشته است، اگرچه آن سازنده را ندیده و مشاهده نکرده باشی. زندیق گفت: خدا چیست؟ فرمود: خداوند چیزی است بر خلاف همه چیز؛ گفتهٔ من برگشتش به اثبات معنایی (برای خدا) است و اینکه او چیزی است به حقیقت «چیزی بودن» ، جز این که جسم و شکل نیست، دیده نشود، لمس نگردد و با حواس پنج گانه درک نشود. خیال ها او را درنیابند و روزگار از او نکاهد و زمان ها دگرگونش نسازد.

[۲۱۸]6-امام باقر علیه السّلام فرمود: آفرینش پروردگار غالب، سلطنت پروردگار چیره گر، شکوه پروردگار آشکار، نور پروردگار مسلّط، دلیل پروردگار راستگو، اعترافی که از زبان بندگان گذرد، آنچه پیغمبران آورده اند و آنچه بر بندگان نازل شده، این همه، بر صاحبان بینش کافی است که رهنمون به پروردگار باشد.

بابی دربارهٔ جواز تعبیر از خدا به «چیز»

[۲۱۹]۱-عبد الرحمن بن ابی نجران گوید: از امام جواد علیه السّلام درباره توحید پرسیدم و گفتم: آیا می توانم خدا را به عنوان «چیز» تعقّل کنم؟ فرمود: آری؛ ولی در خرد نمی گنجد و حدّی ندارد؛ زیرا هرچه به ذهن تو خطور کند، خدا جز او باشد. چیزی مانند او نیست و خاطرها او را درک نکنند. چگونه اندیشه ها و خاطرها او را درک کنند در صورتی که خلاف آنچه در خرد گنجد و در خاطر نقش بندد، می باشد؟ تنها همین اندازه به خاطر گذرد: چیزی که حقیقتش درک نشود و حدودی ندارد.

[۲۲۰]۲-حسین سعید گوید: از امام جواد علیه السّلام پرسش شد: آیا می شود گفت خدا

الحسن، عن بكر بن صالح، عن الحسين بن سعيد قال:

سئل أبو جعفر الثّانى عليه السّلام يجوز أن يقال للّه: إنّه شىء؟ قال: نعم يخرجه من الحدّين: حدّ التّعطيل و حدّ التّشبيه.

[٢٢١]٣-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن أبى المغراء رفعه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال إنّ اللّه خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كلّ ما وقع عليه اسم شىء فهو مخلوق ما خلا اللّه.

[٢٢٢]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد البرقىّ، عن أبيه، عن النّضر بن سويد، عن يحيى الحلبىّ، عن ابن مسكان، عن زراره بن أعين قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ اللّه خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كلّ ما وقع عليه اسم شىء ما خلا اللّه فهو مخلوق و اللّه خالق كلّ شىء تبارک الّذى ليس كمثله شىء و هو السّميع البصير.

[٢٢٣]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن علىّ بن عطيّه، عن خيثمه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كلّ ما وقع عليه اسم شىء ما خلا اللّه تعالى فهو مخلوق و اللّه خالق كلّ شىء.

[٢٢4]6-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن العبّاس بن عمرو الفقيمىّ، عن هشام بن الحكم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه قال للزّنديق حين سأله:

ما هو؟ قال: هو شىء بخلاف الأشياء ارجع بقولى إلى إثبات معنى و أنّه شىء بحقيقه الشّيئيّه غير أنّه لا جسم و لا صوره و لا يحسّ و لا يجسّ

«شیء» (چیز) است؟ فرمود: آری، این تعبیر او را از هردو حد بیرون می برد، حدّ تعطیل و حدّ تشبیه.

[۲۲۱]۳-امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا ذات خداوند از آفریدگانش جدا و آفریدگانش از ذات او جدایند و هرآن چه نام «چیز» بر او صادق باشد، جز خدا مخلوق است.

[۲۲۲]4-زرارۀ اعین گوید: که امام صادق علیه السّلام می فرمود: همانا ذات خداوند از آفریدگانش خلو و جدا و آفریدگانش از ذات او جدایند و هرآن چه نام «چیز» بر او واقع شود، آفریده و مخلوق است جز خدا و خدا آفرینندۀ همه چیز است.

خجسته و منزّه است آن که چیزی مانندش نیست و او شنوا و بیناست. [علامه سید محمد حسین طهرانی رحمه اللّه گوید: «. . . معنای خلو (جدائی) ، خلو حقیقی و بینونیّت ذاتی نیست، زیرا این موجود، مخلوق و معلول حق است و به تمام وجود خود قائم به اوست؛ و چگونه متصور است که خدا از او جدا باشد؟ و او از خدا جدا باشد؟]

[۲۲۳]5-امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا ذات خداوند از آفریدگانش جدا و آفریدگانش از ذات او جدایند و هرآن چه نام «چیز» اطلاق شود، آفریده شده است جز خدا و خدا آفرینندۀ همه چیز است.

[۲۲4]6-هشام حکم گوید: امام صادق علیه السّلام به زندیقی که از او پرسید: خدا چیست، فرمود: او چیزی بر خلاف چیزهاست. گفتار من برگشتش به اثبات معنایی (برای خدا) است. او چیزی است به حقیقت «چیز بودن» جز این که جسم و شکل نیست، دیده نشود، لمس نگردد و با حواس پنجگانه درک نشود.

و لا يدرک بالحواسّ الخمس لا تدرکه الأوهام و لا تنقصه الدّهور و لا تغيّره الأزمان، فقال له السّائل: فتقول. إنّه سميع بصير؟ قال: هو سميع بصير: سميع بغير جارحه و بصير بغير آله، بل يسمع بنفسه و يبصر بنفسه، ليس قولى: إنّه سميع يسمع بنفسه و بصير يبصر بنفسه أنّه شىء و النّفس شىء آخر و لكن أردت عباره عن نفسى إذ كنت مسئولا و إفهاما لک إذ كنت سائلا، فأقول: إنّه سميع بكلّه لا أنّ الكلّ منه له بعض و لكنّى أردت إفهامک و التّعبير عن نفسى و ليس مرجعى فى ذلک إلاّ إلى أنّه السّميع البصير العالم الخبير بلا اختلاف الذّات و لا اختلاف المعنى. قال له السّائل: فما هو؟ قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: هو الرّبّ و هو المعبود و هو اللّه و ليس قولى: اللّه، إثبات هذه الحروف: ألف و لام و هاء و لا راء و لا باء و لكن ارجع إلى معنى و شىء خالق الأشياء و صانعها و نعت هذه الحروف و هو المعنى سمّى به اللّه و الرّحمن و الرّحيم و العزيز و أشباه ذلک من أسمائه و هو المعبود جلّ و عزّ. قال له السّائل: فإنّا لم نجد موهوما إلاّ مخلوقا، قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: لو كان ذلک كما تقول لكان التّوحيد عنّا مرتفعا لأنّا لم نكلّف غير موهوم و لكنّا نقول: كلّ موهوم بالحواسّ مدرک به تحدّه الحواسّ و تمثّله فهو مخلوق، إذ كان النّفى هو الإبطال و العدم؛ و الجهه الثّانيه: التّشبيه إذ كان التّشبيه هو صفه المخلوق الظّاهر التّركيب و التّأليف، فلم يكن بدّ من إثبات الصّانع لوجود المصنوعين و الاضطرار إليهم أنّهم مصنوعون و أنّ صانعهم غيرهم و ليس مثلهم إذ كان مثلهم شبيها بهم فى ظاهر التّركيب و التّأليف و فيما يجرى عليهم من حدوثهم بعد إذ لم يكونوا و تنقّلهم من صغر إلى كبر و سواد إلى بياض و قوّه إلى ضعف و أحوال موجوده لا حاجه بنا إلى تفسيرها لبيانها و وجودها. قال له السّائل: فقد حددته إذ أثبتّ وجوده،

عقل ها او را درنیابند و روزگار کاهشش ندهد و زمان ها دگرگونش نسازد.

پرسشگر گفت: می گویید خدا شنوا و بیناست؟ فرمود: او شنوا و بیناست:

شنواست بی عضو گوش و بیناست بی ابزار چشم، بلکه با ذات خود می شنود و با ذات خود می بیند. اینکه می گویم: شنواست و با ذات خود می شنود، بیناست و با ذات خود می بیند، معنایش این نیست که چیزی است و ذات چیز دیگری؛ بلکه خواستم آنچه در دل دارم به زبان آورم، چون از من پرسیدی و می خواهم به تو که پرسشگری بفهمانم؛ بنابراین می گویم: همانا او با تمام ذاتش شنواست و معنای تمام این نیست که برای او بعضی باشد و برگشت سخنم تنها به این است که او شنوا، بینا، دانا و آگاه است بی آنکه ذات و صفت، اختلاف و کثرت پیدا کند.

پرسشگر گفت: پس او چیست؟ امام فرمود: او ربّ و معبود و الله است.

منظور از اینکه می گویم: اللّه (یا ربّ است) ، اثبات این حروف یعنی الف، لام، هاء، راء و باء برای خدا نیست، لکن بازگشت گفتارم به این است که خداوند چیزی است که آفرینندۀ چیزها و سازندۀ آنها است و مصداق این حروف، معنایی است که با اللّه، رحمن، رحیم، عزیز و نام های دیگرش نامیده می شود و اوست معبود شکوهمند و عزّتمند.

پرسشگر گفت: هرچیزی که در خاطر گذرد، آفریده شده است. حضرت فرمود: اگر چنین باشد که تو گویی، خداشناسی از ما ساقط است، زیرا ما مکلّف نیستیم به شناختن آنچه در خاطر گذرد، بلکه ما می گوییم: هرچیزی که به حواس درآید و درک شود و حواّس آن را محدود و تصوّر کند، مخلوق است [آفرینندۀ چیزها باید از دو جهت ناپسند برکنار باشد: یکی از آن دو نفی است چرا که]نفی، باطل کردن و نبودن است و جهت دوم، تشبیه (مانند چیزی بودن) است؛ چرا که تشبیه، صفت آفریده است که اجزایش به هم پیوستگی و هماهنگی آشکاری دارد. بنابراین جز اثبات سازنده چاره ای نیست به دلیل بودن آفریدگان و ناگزیری آنها از اعتراف به اینکه آنها ساخته شده اند و سازنده، جز آنها است و مانند آنها نیست؛ زیرا هرچیز مانند آنها باشد با آنها شباهت دارد در ظاهر پیوستگی و هماهنگی پیکر و در بودن پس از نبودن و انتقال از کودکی به بزرگی و از سیاهی به سفیدی و از نیرومندی به ناتوانی و حالت های موجود و معلوم دیگری که به توضیح آنها نیازی نیست؛ چرا که روشن و موجودند.

پرسشگر گفت: چون وجود خدا را اثبات کردی، پس او را محدود ساختی.

ص :۱۸۷

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: لم أحدّه و لكنّى أثبتّه إذ لم يكن بين النّفى و الإثبات منزله.

قال له السّائل: فله إنّيّه و مائيّه؟ قال: نعم لا يثبت الشّىء إلاّ بإنّيّه و مائيّه قال له السّائل: فله كيفيّه؟ قال: لا لأنّ الكيفيّه جهه الصّفه و الإحاطه و لكن لا بدّ من الخروج من جهه التّعطيل و التّشبيه لأنّ من نفاه فقد أنكره و دفع ربوبيّته و أبطله و من شبّهه بغيره فقد أثبته بصفه المخلوقين المصنوعين الّذين لا يستحقّون الرّبوبيّه و لكن لا بدّ من إثبات أنّ له كيفيّه لا يستحقّها غيره و لا يشارک فيها و لا يحاط بها و لا يعلمها غيره. قال السّائل: فيعانى الأشياء بنفسه؟ قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: هو أجلّ من أن يعانى الأشياء بمباشره و معالجه لأنّ ذلک صفه المخلوق الّذى لا تجىء الأشياء له إلاّ بالمباشره و المعالجه و هو متعال نافذ الإراده و المشيئه، فعّال لما يشاء.

[۲۲۵]۷-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن محمّد بن عيسى، عمّن ذكره، قال:

سئل أبو جعفر عليه السّلام: أ يجوز أن يقال: إنّ اللّه شىء؟ قال: نعم يخرجه من الحدّين حدّ التّعطيل و حدّ التّشبيه.

باب أنّه لا يعرف إلاّ به [۲۲۶]۱-علىّ بن محمّد، عمّن ذكره، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن حمران، عن الفضل بن السّكن، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: اعرفوا اللّه باللّه و الرّسول بالرّساله و أولى الأمر بالأمر بالمعروف و العدل و الإحسان.

حضرت فرمود: محدودش نکردم، بلکه اثباتش کردم؛ زیرا بین نفی و اثبات جایی نیست. پرسشگر به حضرت گفت: پس برای خدا انّیّت و ماهیت است؟

فرمود: آری؛ چیزی ثبوت پیدا نمی کند مگر با انّیّت و ماهیّت. پرسشگر گفت:

خدا چگونگی (کیفیّت) دارد؟ فرمود: نه؛ چون چگونگی جهت صفت و احاطه او می باشد، و لیکن چاره ای نیست مگر آنکه «چگونگی» برای او اثبات گردد تا او را از دو جهت تعطیل و تشبیه بیرون برد و زیرا کسی که وی را نفی کند، او را انکار کرده است و ربوبیّت اش را فروچیده و وجودش را ابطال کرده است. و هر که وی را به غیر او تشبیه نماید، او را به صفات آفریدگانش که مصنوعات او هستند و استحقاق و لیاقت ربوبیّت را ندارند منتسب کرده است. و لیکن ناچار لازم می آید که برای وی اثبات کیفیّتی نمود که غیر او مستحقّ آن نباشد و در آن کیفیّت کسی با او مشارکت نداشته باشد و جز خداوند احاطه پیدا ننماید و غیر از خدا، کسی از حقیقت آن کیفیّت نتواند علم و اطلاع حاصل کند. پرسشگر گفت:

رنج کارها را خودش متحمّل می شود؟ امام فرمود: او برتر از این است که [مانند صنعتگران]کارها را با تصدّی خودش به عهده گیرد؛ زیرا این روش کار از صفات مخلوق است که انجام کارها بدون تصدی (مباشرت) و زحمت امکان پذیر نیست؛ ولی خداوند فرازمند است، اراده و خواستش نافذ است، آنچه را اراده نماید تحقّق یابد [چه با اسباب عادی و چه بدون اسباب و هیچ نیازی به مباشرت و تحمّل زحمت ندارد].

[۲۲۵]۷-از امام باقر علیه السّلام پرسیدند که آیا جایز است بر خدا «چیز» اطلاق نشود؟ فرمود: آری، این تعبیر، او را از هردو حدّ بیرون می برد: حدّ تعطیل (یعنی هستی و صفات کمال را از خدا نفی کردن) و حدّ تشبیه (یعنی با ممکنات و آفریدگان در حقیقت صفات و عوارض، شبیه قرار دادن) .

بابی دربارهٔ آنکه خدا را جز به وسیله خودش نتوان شناخت

[۲۲۶]۱-امیر المومنین علیه السّلام فرمود: خدا را به خدا و رسول را به رسالت و صاحب امر را به [آثار و اعمال او از قبیل]امر به معروف و دادگری و نیکوکاری بشناسید.

ص :١٨٩

و معنى قوله عليه السّلام: اعرفوا اللّه باللّه يعنى أنّ اللّه خلق الأشخاص و الأنوار و الجواهر و الأعيان، فالأعيان: الأبدان و الجواهر: الأرواح و هو جلّ و عزّ لا يشبه جسما و لا روحا و ليس لأحد فى خلق الرّوح الحسّاس الدّرّاک أمر و لا سبب، هو المتفرّد بخلق الأرواح و الأجسام فإذا نفى عنه الشّبهين: شبه الأبدان و شبه الأرواح فقد عرف اللّه باللّه و إذا شبّهه بالرّوح أو البدن أو النّور فلم يعرف اللّه باللّه.

[٢٢٧]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن علىّ بن عقبه بن قيس بن سمعان بن أبى ربيحه مولى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قال:

سئل أمير المؤمنين عليه السّلام: بم عرفت ربّک؟ قال: بما عرّفنى نفسه، قيل: و كيف عرّفک نفسه؟ قال: لا يشبهه صوره و لا يحسّ بالحواسّ و لا يقاس بالنّاس، قريب فى بعده، بعيد فى قربه، فوق كلّ شىء و لا يقال شىء فوقه، أمام كلّ شىء و لا يقال له أمام، داخل فى الأشياء لا كشىء داخل فى شىء و خارج من الأشياء لا كشىء خارج من شىء، سبحان من هو هكذا و لا هكذا غيره و لكلّ شىء مبتدأ.

[٢٢٨]٣-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن يحيى، عن منصور بن حازم قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: إنّى ناظرت قوما فقلت لهم: إنّ اللّه جلّ جلاله أجلّ و أعزّ و أكرم من أن يعرف بخلقه بل العباد يعرفون باللّه، فقال: رحمک اللّه.

باب أدنى المعرفه [٢٢٩]١-محمّد بن الحسن، عن عبد اللّه بن الحسن العلوىّ و علىّ بن

(مؤلف کتاب، مرحوم کلینی می فرماید:) معنای سخن حضرت که فرمود: خدا را به خدا بشناسید، این است که خداوند، اشخاص، انوار، جواهر و اعیان را آفریده است. اعیان، پیکرها (موجودات جسمانی) و جواهر، روح هاست و خداوند عزّتمند و شکوهمند، همانندگی به جسم و روح ندارد و هیچ کس را در آفریدن روح حسّاس و درک کننده، نه دستوری بوده و نه وسیله ای و خدا در آفریدن ارواح و اجسام یکتا بوده است. پس وقتی کسی خدا را از شباهت به موجودات جسمانی و روحانی تنزیه نماید، خدا را به خدا شناخته و وقتی او را به روح یا جسم (پیکر) یا نور تشبیه نماید، خدا را به خدا نشناخته است. [این حدیث شریف را امام خمینی قدّس سرّه در کتاب «چهل حدیث» خود، حدیث ۳۷، به تفصیل شرح کرده است به آنجا مراجعه شود]

[۲۲۷]۲-از امیر المومنین علیه السّلام پرسیدند: پروردگارت را به چه شناختی؟ فرمود: به آنچه خودش خود را برایم شناساند. عرض شد: چگونه خودش خود را به تو شناسانید؟ فرمود: هیچ شکلی (صورتی) شبیه او نیست و با حّواس درک نشود و با مردم مقایسه نشود؛ در عین دوری، نزدیک و در عین نزدیکی، دور است؛ برتر از همه چیز است و گفته نشود چیزی برتر از اوست؛ مقابل تمام چیزهاست و گفته نمی شود که وی دارای مقابل است؛ داخل در چیزها است، نه مانند داخل بودن چیزی در چیزی؛ از همه چیز بیرون است، نه مانند چیزی که از چیزی بیرون باشد؛ منزّه است آنکه چنین است و جز چنین نیست و او سرآغاز همه چیز است.

[۲۲۸]۳-منصور حازم گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: با مردم مناظره کردم و به آنها گفتم: همانا خداوندی جلیل بزرگوارتر و ارجمندتر و گرامی تر است از آن که به وسیلۀ مخلوقاتش شناخته شود، بلکه بندگان به وسیلۀ خداوند شناخته می شوند. حضرت فرمود: خدا تو را رحمت فرماید.

بابی دربارۀ کمترین درجۀ خداشناسی

[۲۲۹]۱-فتح بن یزید گوید: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام دربارۀ کمترین درجۀ

إبراهيم، عن المختار بن محمّد بن المختار الهمدانىّ جميعا، عن الفتح بن يزيد، عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

سألته عن أدنى المعرفه فقال: الإقرار بأنّه لا إله غيره و لا شبه له و لا نظير و أنّه قديم مثبت موجود غير فقيد و أنّه ليس كمثله شىء.

[٢٣٠]٢-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن طاهر بن حاتم فى حال استقامته أنّه كتب إلى الرّجل ما الّذى لا يجتزأ فى معرفه الخالق بدونه؟ فكتب إليه:

لم يزل عالما و سامعا و بصيرا و هو الفعّال لما يريد. و سئل أبو جعفر عليه السّلام عن الّذى لا يجتزأ بدون ذلک من معرفه الخالق فقال: ليس كمثله شىء و لا يشبهه شىء لم يزل عالما سميعا بصيرا.

[٢٣١]٣-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن الحسن بن علىّ بن يوسف بن بقّاح، عن سيف بن عميره، عن إبراهيم بن عمر قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ أمر اللّه كلّه عجيب إلاّ أنّه قد احتجّ عليكم بما قد عرّفكم من نفسه

باب المعبود [٢٣٢]١-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن الحسن بن محبوب، عن ابن رئاب و، عن غير واحد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من عبد اللّه بالتّوهّم فقد كفر و من عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و من عبد الاسم و المعنى فقد أشرک و من عبد المعنى بإيقاع الأسماء عليه بصفاته الّتى وصف بها نفسه فعقد عليه قلبه و نطق به لسانه فى سرائره و علانيته فأولئک

خداشناسی پرسیدم، فرمود: اقرار به اینکه جز او خدایی نیست و بی مانند و بی نظیر است و دیرینه و پایدار است و موجود غیر قابل مفقود است و چیزی مثل و مانند او نیست.

[۲۳۰]۲-طاهر حاتم، زمانی که از عقیده درست برخوردار بود (و افکار غلوّآمیز نداشت) به امام نوشت: در خداشناسی اندازه ای که به کمتر از آن بسنده نشود، چیست؟ حضرت به او نوشت: اینکه خدا همیشه دانا، شنوا و بیناست و آنچه را اراده نماید تحقّق یابد. از امام باقر علیه السّلام از اندازه ای که در خداشناسی به کمتر از آن بسنده نشود، پرسیدند. فرمود: اینکه چیزی مانند و شبیه او نیست.

همیشه دانا، شنوا و بیناست.

[۲۳۱]۳-ابراهیم عمر گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: همه کارهای خداوند شگفت آور است جز اینکه به اندازه ای که خود را به شما شناسانده بر شما احتجاج خواهد کرد

بابی دربارۀ پرستش شده (معبود)

[۲۳۲]۱-امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که خدا را از روی خیال بپرستد کفر ورزیده است و کسی که نام خدا را بدون صاحب نام پرستد، باز هم کفر ورزیده است و کسی که نام و صاحب نام را باهم (اسم و معنا) را با هم بپرستد، مشرک به شمار آید و کسی که صاحب نام را بپرستد و با صفت های که خود را به وسیله آن ستوده، نام ها را هم بر آن تطبیق دهد دل بدان استوار دارد و در نهان و آشکارش

أصحاب أمير المؤمنين عليه السّلام حقّا. و فى حديث آخر: أولئک هم المؤمنون حقّا.

[۲۳۳]۲-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّضر بن سويد، عن هشام بن الحكم أنّه سأل أبا عبد اللّه عليه السّلام، عن أسماء اللّه و اشتقاقها، اللّه ممّا هو مشتقّ؟ قال:

فقال لى: يا هشام! اللّه مشتقّ من إله و الإله يقتضى مألوها و الاسم غير المسمّى، فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئا و من عبد الاسم و المعنى فقد كفر و عبد اثنين و من عبد المعنى دون الاسم فذاک التّوحيد أ فهمت يا هشام، قال فقلت زدنى قال: إنّ للّه تسعه و تسعين اسما فلو كان الاسم هو المسمّى لكان كلّ اسم منها إلها و لكنّ اللّه معنى يدلّ عليه بهذه الأسماء و كلّها غيره، يا هشام! الخبز اسم للمأكول و الماء اسم للمشروب و الثّوب اسم للملبوس و النّار اسم للمحرق أ فهمت يا هشام فهما تدفع به و تناضل به أعداءنا و المتّخذين مع اللّه جلّ و عزّ غيره؟ قلت: نعم، قال: فقال: نفعک اللّه به و ثبّتک يا هشام، قال هشام فو اللّه ما قهرنى أحد فى التّوحيد حتّى قمت مقامى هذا.

[۲۳۴]۳-علىّ بن إبراهيم، عن العبّاس بن معروف، عن عبد الرّحمن بن أبى نجران قال:

كتبت إلى أبى جعفر عليه السّلام أو قلت له: جعلنى اللّه فداک نعبد الرّحمن الرّحيم الواحد الأحد الصّمد؟ قال فقال: إنّ من عبد الاسم دون المسمّى بالأسماء أشرک و كفر و جحد و لم يعبد شيئا بل اعبد اللّه الواحد الأحد الصّمد المسمّى بهذه الأسماء دون الأسماء، إنّ الأسماء صفات وصف بها نفسه.

باب الكون و المكان [۲۳۵]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب،

به زبان آورد، اینها یاران حقیقی امیر مؤمنان علیه السّلام می باشند. در حدیث دیگر آمده است: ایشان مؤمنان حقیقی هستند.

[۲۳۳]۲-هشام حکم گوید: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ نام های خدا و اشتقاق آنها پرسیدم که اللّه از چه مشتق است؟ فرمود: ای هشام! اللّه از «اله» مشتق است و اله، مألوهی (پرستش شونده) لازم دارد و نام غیر صاحب نام می باشد.

پس کسی که نام را بدون صاحب نام بپرستد، به طور قطع کافر است و چیزی را نپرستیده است و کسی که نام و صاحب نام را بپرستد باز هم کافر است و دو چیز را پرستیده است و هرکه صاحب نام و نه نام را بپرستد، این یگانه پرستی است.

ای هشام! فهمیدی؟ عرض کردم: بیشتر بفرمایید. فرمود: همانا خداوند نود و نه نام دارد. اگر هر نامی، همان صاحب نام باشد، باید هرکدام از نام ها خدایی جداگانه باشد؛ ولی خداوند معنایی است که این نام ها بر او دلالت کنند و همۀ نام ها غیر خود او باشند. ای هشام! نان، نامی برای چیزی است که خورده می شود و آب نامی برای چیزی است که نوشیده می شود و لباس، نامی برای چیزی است که پوشیده می شود و آتش، نامی برای چیزی است که می سوزاند. ای هشام! طوری فهمیدی که بتوانی دفاع کنی و در مبارزه با دشمنان ما و کسانی که همراه خدای بزرگ و والا چیزی دیگری می پرستند (و برای او شریک می گیرند) پیروز شوی؟ عرض کردم: آری. فرمود: ای هشام! خدایت بدان سود دهد و پایدارت بدارد. هشام گوید: به خدا سوگند! از زمانی که از آن مجلس برخاستم تا امروز کسی در بحث های توحید بر من چیره نشده است.

[۲۳۴]۳-عبد اللّه بن ابی نجران گوید: به امام باقر علیه السّلام نوشتم یا زبانی عرض کردم: خدا مرا فدایت گرداند، آیا ما می توانیم رحمتگر مهربان و یگانۀ یکتا و بی نیاز را بپرستیم؟ فرمود: هرکس نام را بی آنکه بدان نامیده شده بپرستد، مشرک، کافر و منکر است و چیزی را نپرستیده، بلکه خدای یگانۀ یکتا و بی نیازی را که به این نام ها نامیده شده، پرستش کن، نه خود نام ها را؛ زیرا نام ها صفت هایی اند که خداوند خود را به وسیلۀ آنها معرفی کرده است.

[۲۳۵]۱-ابو حمزه ثمالی گوید: نافع ازرق به امام علیه السّلام عرض کرد: به من

عن أبی حمزه قال:

سأل نافع بن الأزرق أبا جعفر علیه السّلام فقال: أخبرنی عن اللّه متی کان؟ فقال: متی لم یکن حتّی أخبرک متی کان؟ سبحان من لم یزل و لا یزال فردا صمدا لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا.

[۲۳۶]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر قال:

جاء رجل إلی أبی الحسن الرّضا علیه السّلام من وراء نهر بلخ فقال: إنّی أسألک عن مسأله فإن أجبتنی فیها بما عندی قلت بإمامتک. فقال أبو الحسن علیه السّلام: سل عمّا شئت فقال: أخبرنی عن ربّک متی کان؟ و کیف کان؟ و علی أیّ شیء کان اعتماده؟ فقال أبو الحسن علیه السّلام: إنّ اللّه تبارک و تعالی أیّن الأین بلا أین و کیّف الکیف بلا کیف و کان اعتماده علی قدرته، فقام إلیه الرّجل فقبّل رأسه و قال: أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه و أنّ علیّا وصیّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و القیّم بعده بما قام به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و أنّکم الأئمّه الصّادقون و أنّک الخلف من بعدهم.

[۲۳۷]۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسین بن سعید، عن القاسم بن محمّد، عن علیّ بن أبی حمزه، عن أبی بصیر قال:

جاء رجل إلی أبی جعفر علیه السّلام فقال له: أخبرنی عن ربّک متی کان؟ فقال: ویلک إنّما یقال لشیء لم یکن: متی کان، إنّ ربّی تبارک و تعالی کان و لم یزل حیّا بلا کیف و لم یکن له کان و لا کان لکونه کون کیف و لا کان له أین و لا کان فی شیء و لا کان علی شیء و لا ابتدع لمکانه مکانا و لا قوی بعد ما کوّن الأشیاء و لا کان ضعیفا قبل أن یکوّن شیئا و لا کان مستوحشا قبل أن یبتدع شیئا و لا یشبه شیئا مذکورا و لا کان خلوا من الملک قبل إنشائه و لا یکون منه خلوا

بفرمایید خدا از چه زمانی بوده است؟ فرمود: مگر چه زمانی نبوده تا به تو بگویم از چه زمانی بوده است! منزّه باد آنکه همیشه بوده و همیشه خواهد بود. یکتا و بی نیاز است و برای خود نه همسری گرفته و نه فرزندی.

[۲۳۶]۲-محمد بن ابی نصر گوید: مردی از پشت رودخانه بلخ آمد و خدمت حضرت رضا علیه السّلام رسید و عرض کرد: من از شما مسأله ای می پرسم اگر همان طور که می دانم پاسخ گویی به امامت تو اقرار خواهم کرد. امام فرمود: هرچه خواهی بپرس. گفت: برایم بگو پروردگارت از چه زمانی بوده و چگونه بوده است و تکیه اش بر چیست؟ امام فرمود: همانا خدای بلندمرتبه و فرازمند مکان را مکان قرار داد بی آنکه برای او مکانی باشد و چگونگی را پدید آورد بی آنکه خود دارای چگونگی باشد و بر نیروی خود تکیه دارد. آن مرد برخاست و سر آن حضرت را بوسید و گفت: گواهی می دهم که قابل پرستشی جز خدا نیست و اینکه محمّد، فرستادۀ خدا و علی، وصیّ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و سرپرست دعوت او پس از وی می باشد و شمایید امامان راست گفتار و تو بعد از آنان جانشین اید.

[۲۳۷]۳-ابو بصیر گوید: مردی خدمت امام باقر علیه السّلام آمد و عرض کرد: برایم بگو پروردگارت از کی بوده است؟ فرمود: وای بر تو! به چیزی که در زمانی نبوده و بعد وجود یافته گویند از کی بوده است؟ همانا پروردگار بلندمرتبه و فرازمند من همیشه بوده و زنده است بدون چگونگی و برای او «بود شد» به کار نمی رود و بودنش را چگونه بودن نباشد. مکانی ندارد و چیزی نیست و روی چیزی قرار ندارد. برای منزلت خود مکانی پدید نیاورد، پس از آنکه چیزها را به عرصه وجود آورد نیرومند نگشت و پیش از آنکه چیزی را هستی دهد ناتوان نبود. پیش از آنکه چیزی آفریند، ترسان نبود. شباهتی به آنچه در لفظ آید و به خاطر گذرد، ندارد. پیش از ایجاد ملک از آن تهی نبود و پس از رفتن آفریدگان نیز از آن تهی نخواهد بود

بعد ذهابه، لم يزل حيّا بلا حياه و ملكا قادرا قبل أن ينشئ شيئا و ملكا جبّارا بعد إنشائه للكون، فليس لكونه كيف و لا له أين و لا له حدّ و لا يعرف بشىء يشبهه و لا يهرم لطول البقاء و لا يصعق لشىء بل لخوفه تصعق الأشياء كلّها، كان حيّا بلا حياه حادثه و لا كون موصوف و لا كيف محدود و لا أين موقوف عليه و لا مكان جاور شيئا بل حىّ يعرف و ملک لم يزل له القدره و الملک أنشأ ما شاء حين شاء بمشيئته، لا يحدّ و لا يبعّض و لا يفنى، كان أوّلا بلا كيف و يكون آخرا بلا أين و كلّ شىء هالک إلاّ وجهه، له الخلق و الأمر تبارک اللّه ربّ العالمين. ويلک أيّها السّائل إنّ ربّى لا تغشاه الأوهام و لا تنزل به الشّبهات و لا يحار [من شىء]و لا يجاوزه شىء و لا تنزل به الأحداث و لا يسأل عن شىء و لا يندم على شىء و لا تأخذه سنه و لا نوم له ما فى السّماوات و ما فى الأرض و ما بينهما و ما تحت الثّرى.

[٢٣٨]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه رفعه قال:

اجتمعت اليهود إلى رأس الجالوت فقالوا له: إنّ هذا الرّجل عالم يعنون أمير المؤمنين عليه السّلام فانطلق بنا إليه نسأله فأتوه فقيل لهم: هو فى القصر فانتظروه حتّى خرج، فقال له رأس الجالوت: جئناک نسألک فقال: سل يا يهوديّ عمّا بدا لک، فقال: أسألک عن ربّک متى كان؟ فقال: كان بلا كينونيّه كان بلا كيف، كان لم يزل بلاكمّ و بلا كيف كان ليس له قبل، هو قبل القبل بلا قبل و لا غايه و لا منتهى انقطعت عنه الغايه و هو غايه كلّ غايه، فقال رأس الجالوت: امضوا بنا فهو أعلم ممّا يقال فيه.

همیشه بدون زندگی، زنده است و پیش از آنکه چیزی پدید آورد، پادشاه توانا بود و پس از ایجاد جهان هستی، پادشاه مقتدر است. بنابراین برای بودنش چگونگی نیست و مکان و اندازه ای ندارد و به وسیله شباهت به چیزی شناخته نشود. هرچه بماند پیری به وجود او راه نیابد. برای چیزی بیهوش و مدهوش نگردد بلکه همهٔ چیزها از ترس او بیهوش گردند. زنده است بدون زندگی و از «بودنی» برخوردار است که نه به وصف درآید و نه چگونگی او را محدود سازد و نه مکانی که اقامتگاهش باشد و مجاور چیزی به شمار آید. بلکه زنده ای (که با آثار قدرت و زندگی) شناخته شده است و پادشاهی است که همیشه قدرت و پادشاهی دارد. آنچه را خواست به محض آنکه خواست با مشیّت خود پدید آورد. محدودشدنی و پاره پاره گشتنی و فناپذیر نیست. او سرآغاز هستی بی چگونگی و انجام هستی بدون مکان است. همه چیز جز ذات او نابودشدنی است. آفرینش و حکم نافذ از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان. ای پرسشگر، وای بر تو! همانا پروردگار من وجودی است که پندارها و اندیشه ها او را فرانگیرند و شبهه ها بر او فرود نیایند از چیزی سرگردان و حیران نشود و چیزی مجاور او نگردد. پیشامدها بر او فرود نیاید و چیزی از او پرسیده و بازخواست نشود و بر چیزی پشیمان نگردد. چرت و خواب او را فرانگیرد.

هرچه در آسمان ها و زمین و میان آنها و زیر خاک است از آن اوست.

[۲۳۸]4-یهود اطراف رأس الجالوت (بزرگ عالم یهود) جمع شده و به او گفتند: این مرد، دانشمند است-مقصود آنها امیر مؤمنان علیه السّلام بود ما را نزد او ببر تا از او پرسش کنیم، آنگاه نزدش آمدند. به آنها گفته شد: حضرت در خانهٔ خویش است. منتظر شدند تا بیرون آمد. رأس الجالوت گفت: آمده ایم از شما پرسشی کنیم. فرمود: ای یهودی! بپرس از هرچه در خاطرت گذرد. گفت: از پروردگارت می پرسم که از چه زمانی بوده است؟ فرمود: بدون پدید آمدن و بدون چگونگی بوده است. بدون کمیّت و کیفیّت زمانی، همیشگی است. چیزی بیش از او نبوده و او پیش از پیش بوده بی آنکه پیشی باشد و پیش از هر پیش خواهد بود. او پایان و انتهایی ندارد. پایان از او بریده شده و او پایان هر پایان است. رأس الجالوت گفت: بیایید برویم که او از آنچه درباره اش گویند، دانشمندتر است.

[۲۳۹]5-و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن أبی الحسن الموصلیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

جاء حبر من الأحبار إلی أمیر المؤمنین علیه السّلام فقال: یا أمیر المؤمنین! متی کان ربّک؟ فقال له: ثکلتک أمّک و متی لم یکن؟ حتّی یقال: متی کان؟ کان ربّی قبل القبل بلا قبل و بعد البعد بلا بعد و لا غایه و لا منتهی لغایته، انقطعت الغایات عنده فهو منتهی کلّ غایه، فقال: یا أمیر المؤمنین أفنبیّ أنت؟ فقال: ویلک إنّما أنا عبد من عبید محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. و روی أنّه سئل علیه السّلام: أین کان ربّنا قبل أن یخلق سماء و أرضا؟ فقال علیه السّلام: أین سؤال عن مکان! و کان اللّه و لا مکان.

[۲۴۰]6-علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن عمرو بن عثمان، عن محمّد بن یحیی، عن محمّد بن سماعه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رأس الجالوت للیهود: إنّ المسلمین یزعمون أنّ علیّا من أجدل النّاس و أعلمهم اذهبوا بنا إلیه لعلّی أسأله عن مسأله و أخطّئه فیها فأتاه فقال: یا أمیر المؤمنین! إنّی أرید أن أسألک عن مسأله قال: سل عمّا شئت، قال یا أمیر المؤمنین متی کان ربّنا قال له: یا یهودیّ إنّما یقال: متی کان، لمن لم یکن، فکان متی کان، هو کائن بلا کینونیّه کائن، کان بلا کیف یکون، بلی یا یهودیّ ثمّ بلی یا یهودیّ کیف یکون له قبل؟ ! هو قبل القبل بلا غایه و لا منتهی غایه و لا غایه إلیها انقطعت الغایات عنده، هو غایه کلّ غایه فقال: أشهد أنّ دینک الحقّ و أنّ ما خالفه باطل.

[۲۴۱]۷-علیّ بن محمّد رفعه، عن زراره قال:

قلت لأبی جعفر علیه السّلام: أکان اللّه و لا شیء؟ قال نعم کان و لا شیء قلت: فأین کان یکون؟ قال: و کان متّکئا فاستوی جالسا و قال: أحلت یا زراره و سألت

[۲۳۹]5-امام صادق علیه السّلام فرمود: یکی از دانشمندان یهود نزد امیر المومنین علیه السّلام آمد. گفت: ای امیر مؤمنان، پروردگارت از چه زمانی بوده است؟ فرمود: مادرت به عزایت نشیند، خدا چه زمانی نبوده تا گفته شود از چه زمانی بوده است؟ فرمود: پروردگارم بدون پیشی، پیش از هر پیش بوده و بدون بعدی، پس از هر بعدی خواهد بود. برای پایانش، پایان و نهایتی نیست. پایان ها نزد او قطع شوند؛ پس او نهایت هر پایان است. گفت: ای امیر مؤمنان، تو پیغمبری؟ فرمود: وای بر تو! من بنده ای از بندگان محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هستم. روایت شده که از آن حضرت پرسیدند: پروردگار ما پیش از آنکه آسمان و زمینی آفریند، کجا بود؟ فرمود: «کجا» پرسش از مکان است و خدا بوده و مکان هنوز وجود نیافته بود.

[۲۳۹]6-امام صادق علیه السّلام فرمود: رأس الجالوت به یهود گفت: مسلمانان می پندارند علی در بحث و جدل از همه مردم توانا و داناتر است. اینک مرا نزد او ببرید تا شاید بتوانم سؤالی از او بپرسم و لغزش و خطای او را به اثبات رسانم.

خدمت حضرت آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، می خواهم از شما مسأله ای بپرسم. فرمود: هرچه خواهی بپرس. گفت: ای امیر مؤمنان، پروردگارمان از کی بوده است؟ فرمود: ای یهودی! «از کی بوده» را به کسی گویند که زمانی نبوده است، پس، از کی بوده آنجا درست است؛ ولی خدا موجود بوده بی بودنی که حادث باشد و می باشد بدون هیچ چگونگی. آری ای یهودی! باز هم آری ای یهودی! چگونه برای او پیشی باشد در صورتی که او پیش از پیش است بدون پایان و پایانش بی پایان است. پایان به او نرسد و پایان ها نزد او منقطع شوند و او پایان بخش هر پایان است. یهودی گفت: گواهی دهم که دین تو حقّ است و آنچه مخالف آن است، باطل است.

[۲۴۰]۷-زراره گوید: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: آیا خدا بوده و چیزی نبوده است؟ فرمود: آری، خدا بوده و چیزی نبوده است. گفتم: پس کجا بوده است؟ حضرت تکیه کرده بود که راست نشست و فرمود: ای زراره! سخن ناشدنی بر زبان راندی، چون از مکان پرسیدی، آن گاه که مکانی نبود.

عن المكان إذ لا مكان.

[۲۴۱]۸-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الوليد، عن ابن أبى نصر، عن أبى الحسن الموصلىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أتى حبر من الأحبار أمير المؤمنين عليه السّلام فقال: يا أمير المؤمنين! متى كان ربّک؟ قال: ويلک إنّما يقال: متى كان لما لم يكن فأمّا ما كان فلا يقال؛ متى كان، كان قبل القبل بلا قبل و بعد البعد بلا بعد و لا منتهى غايه لتنتهى غايته، فقال له: أنبىّ أنت؟ فقال: لأمّک الهبل إنّما أنا عبد من عبيد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم.

باب النّسبه [۲۴۲]۱-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن أبى أيّوب، عن محمّد بن مسلم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اليهود سألوا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فقالوا: انسب لنا ربّک فلبث ثلاثا لا يجيبهم ثمّ نزلت قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ إلى آخرها.

و رواه محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن أبى أيّوب.

[۲۴۳]۲-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى و محمّد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن حمّاد بن عمرو النّصيبىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سألت أبا عبد اللّه عن قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ فقال عليه السّلام: نسبه اللّه إلى خلقه، أحدا صمدا أزليّا صمديّا لا ظلّ له يمسكه و هو يمسک الأشياء بأظلّتها، عارف بالمجهول، معروف عند كلّ جاهل، فردانيّا؛ لا خلقه فيه و لا هو فى خلقه، غير محسوس و لا مجسوس، لا تدركه الأبصار، علا فقرب و دنا فبعد و عصى فغفر و أطيع فشكر؛ لا تحويه أرضه و لا تقلّه سماواته، حامل الأشياء بقدرته،

[۲۴۱]۸-امام صادق علیه السّلام فرمود: یکی از دانشمندان یهود نزد امیر مؤمنان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان پروردگارت از چه زمانی بوده است؟ فرمود: وای بر تو! از چه زمانی بوده را به چیزی گویند که زمانی نبوده است؛ ولی به آنچه بوده نگویند از کی بوده است. او بدون پیشی، پیش از هر پیش است و بدون بعدی، پس از هر بعدی است و پایانش انتها ندارد تا پایانش به انتها رسد. عرض کرد: تو پیغمبری؟ فرمود: مادرت به مرگت نشیند. همانا من بنده ای از بندگان رسول خدا هستم.

بابی دربارۀ(بی نیازی خدا از داشتن خویشان)

[۲۴۲]۱-امام صادق علیه السّلام فرمود: یهود از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسیدند نسب پروردگارت را برای ما بیان کن. حضرت سه روز درنگ کرد و پاسخشان نداد؛ پس سورۀ «قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ» نازل شد.

[۲۴۳]۲-حمّاد نصیبی گوید: از امام صادق علیه السّلام دربارۀ «قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ» پرسیدم.

فرمود: نسبت خدا به آفریده اش است. خدا یکتا است، بی نیاز است؛ همیشگی است؛ آفریده ها به او نیازمندند، برای او سایه ای نباشد که نگاهش دارد و او همه چیز را با دست آویزشان نگه دارد. مجهول را شناسد و نزد هر نادانی، شناخته شده است و یکتاست که نه آفریده اش در او و نه او در آفریده اش باشد و محسوس نیست و به لمس درنیاید. دیدگان او را درنیابند و بالاست تا آنجا که نزدیک است و نزدیک است تا آنجا که دور است. نافرمانی شود و بیامرزد و اطاعت شود و پاداش دهد و زمین اش او را فرانگیرد و آسمان هایش حامل او نگردند و او با توانش همه چیز

ديمومىّ أزلىّ لا ينسى و لا يلهو و لا يغلط و لا يلعب و لا لإرادته فصل و فصله جزاء و أمره واقع، لم يلد فيورث و لم يولد فيشارک و لم يکن له کفوا أحد.

[۲۴۴]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن عاصم بن حميد قال:

قال: سئل علىّ بن الحسين عليهما السّلام عن التّوحيد فقال: إنّ اللّه عزّ و جلّ علم أنّه يکون فى آخر الزّمان أقوام متعمّقون فأنزل اللّه تعالى قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ و الآيات من سوره الحديد إلى قوله: وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ فمن رام وراء ذلک فقد هلک.

[۲۴۵]4-محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه، عن عبد العزيز بن المهتدى قال:

سألت الرّضا عليه السّلام عن التّوحيد فقال: کلّ من قرأ: قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ و آمن بها فقد عرف التّوحيد؛ قلت کيف يقرأها؟ قال: کما يقرأها النّاس و زاد فيه کذلک اللّه ربّى، کذلک اللّه ربّى.

باب النّهى عن الکلام فى الکيفيّه [۲۴۶]۱-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن محبوب، عن علىّ بن رئاب، عن أبى بصير قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: تکلّموا فى خلق اللّه و لا تتکلّموا فى اللّه فإنّ الکلام فى اللّه لا يزداد صاحبه إلاّ تحيّرا.

و فى روايه أخرى عن حريز: تکلّموا فى کلّ شىء و لا تتکلّموا فى ذات اللّه.

[۲۴۷]۲-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبى عمير، عن عبد الرّحمن بن الحجّاج، عن سليمان بن خالد قال:

را برداشته و بی پایان و بی آغاز است و فراموش و بیهوده گری نکند. غلط نرود و بازی نکند. برای خواستش منعی نیست و داوریش، پاداش و فرمانش شدنی است. فرزند ندارد تا ارثش برند و زاییده نشد تا شریکش باشند و هیچ کس همتای او نیست.

[۲۴۴]۳-از امام زین العابدین دربارۀ توحید پرسش شد، فرمود: همانا خداوند شکوهمند می دانست که در پایان روزگار، گروههایی ژرف اندیش خواهند آمد، از این رو «قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ» و آیاتی از سورۀ حدید تا «هُوَ عَلِیمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ» را فروفرستاد و اگر کسی سخنی بیرون از آن را قصد کند هلاک خواهد شد. [استاد مطهری می فرماید: «نظریات دقیق فلسفی و عرفانی ثابت کرده است که آیات «قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ» و آیات اول سورۀ حدید، قلّۀ نهایی توحید و معرفت است» (ر. ک: مجموعه آثار مطهری ۶/۸۸۳) . ملا صدرا نیز مطالبی مهمّی دربارۀ این حدیث فرموده است (ر. ک: شرح اصول کافی ملا صدرا ص ۲۵۱ چاپ رحلی].

[۲۴۵]4-عبد العزیز گوید: از حضرت رضا علیه السّلام دربارۀ توحید پرسیدم، فرمود: هرکه «قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است. گفتم: چگونه آن را بخواند؟ فرمود: همان طور که مردم می خوانند و حضرت (این جمله را) افزود: پروردگارم چنین است، پروردگارم چنین است (افزودن جمله «کذلک اللّه بربّی» پس از پایان سوره مستحب است) .

بابی دربارۀ نهی از سخن گفتن در چگونگی

[۲۴۶]۱-امام باقر علیه السّلام فرمود: دربارۀ آفریدگان خدا سخن گویید و دربارۀ خدا سخن نگویید؛ زیرا سخن راجع به خدا، برای گوینده جز سرگردانی چیزی نیفزاید. در روایت دیگری از حریز آمده است: دربارۀ هرچیزی سخن رانید ولی درباره ذات خداوند لب فروبندید.

[۲۴۷]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند عزّتمند فرماید: «و همانا پایان کار به

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: وَ أَنَّ إِلىٰ رَبِّکَ اَلْمُنْتَهىٰ فإذا انتهى الكلام إلى اللّه فأمسكوا.

[۲۴۸]۳-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن أبى أيّوب، عن محمّد بن مسلم قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا محمّد إنّ النّاس لا يزال بهم المنطق حتّى يتكلّموا فى اللّه فإذا سمعتم ذلک فقولوا: لا إله إلاّ اللّه الواحد الّذى ليس كمثله شىء.

[۲۴۹]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن محمّد بن حمران، عن أبى عبيده الحذّاء قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: يا زياد! إيّاک و الخصومات فإنّها تورث الشّکّ و تهبط العمل و تردى صاحبها و عسى أن يتكلّم بالشّىء فلا يغفر له إنّه كان فيما مضى قوم تركوا علم ما وكّلوا به و طلبوا علم ما كفوه حتّى انتهى كلامهم إلى اللّه فتحيّروا حتّى إن كان الرّجل ليدعى من بين يديه فيجيب من خلفه و يدعى من خلفه فيجيب من بين يديه. و فى روايه أخرى: حتّى تاهوا فى الأرض.

[۲۵۰]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن بعض أصحابه، عن الحسين بن الميّاح، عن أبيه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: من نظر فى اللّه كيف هو هلک.

[۲۵۱]6-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن فضّال، عن ابن بكير، عن زراره بن أعين، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ ملكا عظيم الشّأن كان فى مجلس له فتناول الرّبّ تبارک و تعالى ففقد فما يدرى أين هو.

[۲۵۲]۷-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن محمّد بن

سوی پروردگار توست (سورۀ نجم، آیۀ 42) ؛» ؛ وقتی سخن به خدا رسید، باز ایستید.

[۲۴۸]۳-امام صادق علیه السّلام به محمد مسلم فرمود: ای محمّد! مردم همواره از هر دری سخن گویند تا آنجا که دربارۀ(ذات) خدا هم به سخن پردازند؛ پس وقتی آن را شنیدید، بگویید: شایستۀ پرستش جز خدای یکتای بی مانند نیست.

[۲۴۹]4-امام باقر علیه السّلام به زیاد فرمود: ای زیاد! مبادا به گفتگوهای خصم آمیزپردازی که زمینه شک را فراهم آورد و عمل را تباه سازد و صاحبش را هلاک کند و ممکن است (در آن میان) کسی سخنی بر زبان راند که آمرزیده نشود. همانا در زمان گذشته، مردمی دانشی که واگذارشان شده بود، وارهاندند و در جست وجوی دانشی که از آن نهی شده بودند، برآمدند تا آنجا که سخنشان به خدا رسید پس سردرگم شدند و (کارشان در این سرگشتگی) به جایی رسید که وقتی مردی را از پیش رو صدا می زدند، او به پشت سرش پاسخ می داد و از پشت سرش صدا می کردند به پیش رو پاسخ می گفت!

در روایت دیگری آمده است؛ تا آنجا که در زمین به سرگشتگی گرفتار شدند

[۲۵۰]5-امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکه دربارۀ خدا اندیشه کند که او چگونه است، هلاک گردد.

[۲۵۱]6-امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا پادشاه قدرتمندی در محفل خود نسبت به پروردگار سخن ناروا گفت. پس از آن گم گشت و دانسته نشد کجا رفت.

[۲۵۲]۷-امام باقر علیه السّلام فرمود: از اندیشیدن دربارۀ خدا بپرهیزید؛ ولی اگر

عبد الحميد، عن العلاء بن رزين، عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إيّاكم و التّفكّر فى اللّه و لكن إذا أردتم أن تنظروا إلى عظمته فانظروا إلى عظيم خلقه.

[٢٥٣]٨-محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا ابن آدم! لو أكل قلبک طائر لم يشبعه، و بصرک لو وضع عليه خرق إبره لغطّاه تريد أن تعرف بهما ملكوت السّماوات و الأرض؟ إن كنت صادقا فهذه الشّمس خلق من خلق اللّه فإن قدرت أن تملأ عينيک منها فهو كما تقول.

[٢٥٤]٩-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن علىّ، عن اليعقوبىّ، عن بعض أصحابنا، عن عبد الأعلى مولى آل سام، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ يهوديّا يقال له: سبخت جاء إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فقال: يا رسول اللّه!

جئت أسألک عن ربّک، فإن أنت أجبتنى عمّا أسألک عنه و إلاّ رجعت قال: سل عمّا شئت، قال أين ربّک قال هو فى كلّ مكان و ليس فى شىء من المكان المحدود، قال: و كيف هو؟ قال: و كيف أصف ربّى بالكيف و الكيف مخلوق و اللّه لا يوصف بخلقه، قال فمن أين يعلم أنّک نبىّ اللّه؟ قال: فما بقى حوله حجر و لا غير ذلک إلاّ تكلّم بلسان عربىّ مبين: يا سبخت إنّه رسول اللّه فقال سبخت: ما رأيت كاليوم أمرا أبين من هذا ثمّ قال: أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنّک رسول اللّه.

[٢٥٥] ١٠-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن محمّد بن يحيى الخثعمىّ، عن عبد الرّحمن بن عتيک القصير قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن شىء من الصّفه فرفع يده إلى السّماء ثمّ قال: تعالى الجبّار، تعالى الجبّار، من تعاطى ما ثمّ هلک.

خواستید در عظمتش بیندیشید، به عظمت آفریدگان او نظر کنید.

[۲۵۳]۸-امام ششم فرمود: ای پسر آدم! اگر دل تو را پرنده ای بخورد، سیرش نکند و اگر بر چشمت، سوراخ سوزنی نهند آن را بپوشان، (با این حال) تو می خواهی با این دو (عضو کوچک) سلطنت آسمان ها و زمین را بشناسی؟ اگر راست می گویی، آن خورشید آفریده ای از آفریدگان خداست؛ اگر توانستی چشمت را به آن بدوزی، چنان است که تو می گویی.

[۲۵۴]۹-و فرمود: یک یهودی که نامش «سبحت» یا «سبخت» بود خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، آمده ام دربارۀ پروردگارت از تو بپرسم. اگر پاسخ پرسش مرا دادی، می پذیرم و گرنه برمی گردم. فرمود: هرچه خواهی بپرس. گفت: پروردگارت در کجاست؟ فرمود: آن در همه جا است و در جای محدودی نیست. گفت: او چگونه است؟ فرمود: چگونه پروردگارم را با چگونگی توصیف کنم در حالی که چگونگی، آفریده شده است و خداوند با آفریده اش به وصف نیاید. گفت: از کجا بدانیم تو پیغمبر خدایی؟ وقتی این را گفت هر سنگ و چیز دیگری که در اطرافش بود با لغت عربی گویا گفتند ای سبحت! او فرستادۀ خداست. سبحت گفت: تا امروز مطلبی روشن تر از این ندیده ام؛ سپس گفت: گواهی دهم که سزاوار عبادتی جز خدا نیست و تو فرستادۀ خدایی.

[۲۵۵]۱۰-عبد الرحمن بن عتیک گوید: دربارۀ صفت خدا از امام باقر علیه السّلام پرسیدم. حضرت دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خدای مقتدر، والا است. خدای مقتدر، والا است. هرکه به آنچه در آنجاست دست درازی کند، هلاک گردد.

باب فی إبطال الرّؤیه [256]۱-محمّد بن أبی عبد اللّه، عن علیّ بن أبی القاسم، عن یعقوب بن إسحاق قال:

کتبت إلی أبی محمّد علیه السّلام أسأله کیف یعبد العبد ربّه و هو لا یراه؟ فوقّع علیه السّلام:

یا أبا یوسف! جلّ سیّدی و مولای و المنعم علیّ و علی آبائی أن یری، قال: و سألته: هل رأی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ربّه؟ فوقّع علیه السّلام: إنّ اللّه تبارک و تعالی أری رسوله بقلبه من نور عظمته ما أحبّ.

[257]۲-أحمد بن إدریس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن یحیی قال:

سألنی أبو قرّه المحدّث أن أدخله علی أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فاستأذنته فی ذلک فأذن لی فدخل علیه فسأله عن الحلال و الحرام و الأحکام حتّی بلغ سؤاله إلی التّوحید فقال أبو قرّه: إنّا روّینا أنّ اللّه قسم الرّؤیه و الکلام بین نبیّین فقسم الکلام لموسی و لمحمّد الرّؤیه، فقال أبو الحسن علیه السّلام فمن المبلّغ عن اللّه إلی الثّقلین من الجنّ و الإنس؟ «لا تُدْرِکُهُ اَلْأَبْصارُ. وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً. و لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» أ لیس محمّد قال: بلی؟ قال: کیف یجیء رجل إلی الخلق جمیعا فیخبرهم أنّه جاء من عند اللّه و أنّه یدعوهم إلی اللّه بأمر اللّه فیقول:

«لا تُدْرِکُهُ اَلْأَبْصارُ

وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً و لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» ثمّ یقول: أنا رأیته بعینی و أحطت به علما و هو علی صوره البشر؟! أما تستحون؟ ما قدرت الزّنادقه أن ترمیه بهذا أن یکون یأتی من عند اللّه بشیء ثمّ یأتی بخلافه من وجه آخر قال أبو قرّه: فإنّه یقول: «وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْری» فقال أبو الحسن علیه السّلام: إنّ بعد هذه الآیه ما یدلّ علی ما رأی حیث قال: «ما کَذَبَ اَلْفُؤادُ

بابی دربارۀ ابطال دیدن خدا

[256]۱-یعقوب بن اسحاق گوید: پرسشی به امام حسن عسکری علیه السّلام نوشتم که چگونه بنده پروردگارش را پرستد در صورتی که او را نمی تواند ببیند؟ آن حضرت نوشت: ای ابو یوسف! سرور و مولا و ولیّ نعمت من و پدرانم، والاتر از آن است که دیدگان او را ببیند. گوید: از آن حضرت پرسیدم: آیا پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پروردگارش را دیده است؟ در پاسخ نوشت: همانا خداوند خجسته و فرازمند از نور عظمت خود آنچه دوست داشت بر دل پیامبرش ارایه فرمود.

[257]۲-صفوان بن یحیی گوید: ابو قرّۀ محدث از من خواست که او را به محضر امام رضا علیه السّلام ببرم. از آن حضرت اجازه ملاقات خواستم. به من اجازه داد. ابو قرّه به محضرش شرفیاب شد و از حلال و حرام و احکام دین پرسش کرد تا آنکه پرسش به توحید کشانده شد و عرض کرد: برای ما روایت کرده اند که خداوند، (توفیق) دیدار و هم سخنی خویش را میان دو پیغمبر تقسیم فرمود.

قسمت هم سخنی را نصیب موسی و دیدار را نصیب محمد کرد. حضرت فرمود:

پس آنکه از طرف خدا به جنّ و انس رسانید که «دیده ها او را درک نکند» (انعام، آیۀ ۱۰۳) ، «دانش آفریدگان او را فرانگیرد» (نجم، آیۀ ۱۱) ، و «و چیزی مانند او نیست» (نجم، آیۀ ۱۸) ، چه کسی بود؟ مگر محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نبود؟ گفت: آری. فرمود: چگونه ممکن است مردی به سوی تمام آفریدگان آید و به آنها بگوید که از طرف خدا آمده است و آنها را به فرمان خدا، به سوی خدا خواند و بگوید: «دیده ها او را درک نکنند» ، «و دانش آفریدگان او را فرانگیرد» و «و چیزی مانند او نیست» ؛ سپس (همین مرد) بگوید: من با چشم خدا را دیدم و بر او احاطۀ علمی یافتم و او به شکل انسان است؟ [از این سخنان بی اساس]خجالت نمی کشید؟ زندیق ها نتوانستند چنین نسبتی به او بدهند که او چیزی از طرف خدا آورد و سپس از راه دیگر، خلاف آن را گوید [و حرف خود را نقض نماید]. ابو قرّه گفت: خداوند خود فرماید: «قطعا بار دیگری هم او را دیده است» (نجم، آیۀ ۱۳) . حضرت ابو الحسن علیه السّلام فرمود: همانا بعد از این آیه، آیه ای دلالت دارد بر آنچه پیامبر، دیده است؛ آنجا که فرماید: «دل آنچه را دیده، دروغ نشمرد» ؛ (نجم، آیۀ ۱۱) ؛

ص : ٢١١

مٰا رَأیٰ» یقول: ما کذب فؤاد محمّد ما رأت عیناه، ثمّ أخبر بما رأی فقال: «لَقَدْ رَأیٰ مِنْ آیٰاتِ رَبِّهِ اَلْکُبْریٰ» فآیات اللّه غیر اللّه و قد قال اللّه: «وَ لاٰ یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً» فإذا رأته الأبصار فقد أحاطت به العلم و وقعت المعرفه، فقال أبو قرّه:

فتکذّب بالرّوایات؟ فقال أبو الحسن علیه السّلام: إذا کانت الرّوایات مخالفه لِلقرآن کذّبتها و ما أجمع المسلمون علیه أنّه لا یحاط به علما و لاٰ تُدْرِکُهُ اَلْأَبْصاٰرُ و لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ.

[۲۵۸]۳-أحمد بن إدریس، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علیّ بن سیف، عن محمّد بن عبید قال:

کتبت إلی أبی الحسن الرّضا علیه السّلام أسأله عن الرّؤیه و ما ترویه العامّه و الخاصّه و سألته أن یشرح لی ذلک، فکتب بخطّه: اتّفق الجمیع لا تمانع بینهم أنّ المعرفه من جهه الرّؤیه ضروره فإذا جاز أن یری اللّه بالعین وقعت المعرفه ضروره ثمّ لم تخل تلک المعرفه من أن تکون إیمانا أو لیست بإیمان فإن کانت تلک المعرفه من جهه الرّؤیه إیمانا فالمعرفه الّتی فی دار الدّنیا من جهه الاکتساب لیست بإیمان لأنّها ضدّه، فلا یکون فی الدّنیا مؤمن لأنّهم لم یروا اللّه عزّ ذکره و إن لم تکن تلک المعرفه الّتی من جهه الرّؤیه إیمانا لم تخل هذه المعرفه الّتی من جهه الاکتساب أن تزول و لا تزول فی المعاد فهذا دلیل علی أنّ اللّه عزّ و جلّ لا یری بالعین إذ العین تؤدّی إلی ما وصفناه.

[۲۵۹]4-و عنه، عن أحمد بن إسحاق قال:

کتبت إلی أبی الحسن الثّالث أسأله عن الرّؤیه و ما اختلف فیه النّاس فکتب: لا تجوز الرّؤیه ما لم یکن بین الرّائی و المرئیّ هواء [لم]ینفذه البصر

فإذا انقطع الهواء عن الرّائی و المرئیّ لم تصحّ الرّؤیه و کان فی ذلک

یعنی دل محمد آنچه را دیده، دروغ ندانست، سپس خدا آنچه را محمد دیده خبر دهد و فرماید: «پیغمبر از آیات بسیار بزرگ پروردگارش دید» (نجم، آیهٔ ۱۸) و آیه های خداوند، جز خداست و باز خدا فرماید: «دانش آفریدگان او را فرانگیرد» در حالی که اگر دیدگان او را ببینند، دانششان او را فراگرفته و شناختن حاصل شده است.

ابو قرّه گفت: پس روایات را تکذیب می کنید؟ فرمود: هرگاه روایات مخالف قرآن باشند، دروغشان می شمارم و آنچه مسلمانان بر آن اتّفاق دارند، این است که بر او احاطهٔ علمی نیابند و دیدگان او را درنیابند و چیزی مانند او نباشد.

[۲۵۸]۳-محمّد عبید گوید: به حضرت رضا علیه السّلام نامه نوشتم دربارهٔ دیدن خدا و آنچه عامّه و خاصه روایت کرده اند، پرسیدم و خواستم که آن را برایم شرح دهد. حضرت (در پاسخ) با خط خود نوشت: همه اتّفاق دارند و میان آنها اختلافی نیست که شناختن از راه دیدن ضروری است؛ پس اگر درست باشد که خدا (با چشم) دیده شود، به طور قطع شناختن او تحقّق یابد. آن گاه این شناختن، از دو حال خارج نیست یا ایمان است یا ایمان نیست. اگر این شناسایی از راه دیدن، ایمان به شمار آید، پس شناسایی در دنیا از راه کسب دلیل است، ایمان به شمار نیاید؛ زیرا این شناخت، ضّد آن است؛ پس باید در دنیا مؤمنی نباشد، چرا که ایشان خدا را که یاد او دوست داشتنی است ندیده اند و اگر شناخت از راه دیدن، ایمان به شمار نیاید؛ شناسایی از راه کسب دلیل، بیرون از آن نیست که یا در آخرت نابود شود یا نابود نشود، پس این دلیل است بر اینکه خداوند شکوهمند با چشم دیده نشود؛ چون دیدن با چشم به آنچه بیان کردیم می انجامد.

[۲۵۹]4-احمد اسحاق گوید: به امام حسن عسکری علیه السّلام نامه نوشتم و از دیدن خدا و اختلاف مردم در آن پرسیدم. حضرت نوشت: تا وقتی که بین بیننده و دیده شده هوایی نباشد که در آن نفوذ کند، دیدن صورت نپذیرد.

اگر چنین هوایی از میان بیننده و دیده (هدف) از بین رود، دیدن درست نشود و در صورت درستی هم، مانند شدن بیننده با هدف روی می دهد؛

الاشتباه، لأنّ الرّائی متی ساوی المرئیّ فی السّبب الموجب بینهما فی الرّؤیه وجب الاشتباه و کان ذلک التّشبیه لأنّ الأسباب لا بدّ من اتّصالها بالمسبّبات.

[٢٦٠]5-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن علیّ بن معبد، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبیه قال:

حضرت أبا جعفر علیه السّلام فدخل علیه رجل من الخوارج فقال له یا أبا جعفر! أیّ شیء تعبد؟ قال: اللّه تعالی، قال: رأیته؟ قال: بل لم تره العیون بمشاهده الأبصار و لکن رأته القلوب بحقائق الإیمان، لا یعرف بالقیاس و لا یدرک بالحواسّ و لا یشبّه بالنّاس؛ موصوف بالآیات، معروف بالعلامات، لا یجور فی حکمه، ذلک اللّه، لا إله إلاّ هو، قال: فخرج الرّجل و هو یقول: اللّه أعلم حیث یجعل رسالته

[٢٦١]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن أبی الحسن الموصلیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

جاء حبر إلی أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فقال: یا أمیر المؤمنین! هل رأیت ربّک حین عبدته؟ قال: فقال: ویلک ما کنت أعبد ربّا لم أره، قال: و کیف رأیته؟ قال: ویلک لا تدرکه العیون فی مشاهده الأبصار و لکن رأته القلوب بحقائق الإیمان!

[٢٦٢]٧-أحمد بن إدریس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن یحیی، عن عاصم بن حمید، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ذاکرت أبا عبد اللّه علیه السّلام فیما یروون من الرّؤیه، فقال: الشّمس جزء من سبعین جزءا من نور الکرسیّ و الکرسیّ جزء من سبعین جزءا من نور العرش

و العرش جزء من سبعین جزءا من نور الحجاب و الحجاب جزء من سبعین

زیرا وقتی بیننده برابر هدف قرار گرفت از نظر شرط دیدن میان آنها تشبیه صورت گیرد و این همان تشبیه ممتنع است؛ چرا که اتّصال بین اسباب و مسبّب ها حتمی است.

[۲۶۰]5-عبد اللّه سنان گوید: نزد امام باقر علیه السّلام بودم که مردی از خوارج خدمت حضرت رسید و عرض کرد: ای ابو جعفر، چه چیز را می پرستی؟ فرمود: خداوند فرازمند را می پرستم. گفت: او را دیده ای؟ فرمود: دیدگان او را با بینایی چشم نبینند ولی دل ها او را با حقیقت ایمان دیده اند. با سنجش شناخته نگردد و با حواس درک نشود و با مردم مانند نیست. با آیه هایش توصیف شده و با نشانه ها شناخته شده است. در داوریش ستم روا ندارد. او خدا است و شایستهٔ پرستشی جز او نیست. مرد بیرون رفت در حالی که می گفت: خدا بهتر می داند رسالت خویش را کجا قرار دهد.

[۲۶۱]6-امام صادق علیه السّلام فرمود: دانشمندی یهودی خدمت امیر مؤمنان -درود خدا بر او باد-رسید و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، هنگام پرستش، پروردگارت را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو! من آنچنان نمی باشم که پروردگاری را که ندیده ام پرستش نمایم. پرسنده گفت: چگونه او را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو! دیدگان او را با مشاهده نمی بینند ولی دل ها به حقایق ایمان او را می بینند.

[۲۶۲]۷-عاصم حمید گوید: با حضرت صادق علیه السّلام پیرامون آنچه راجع به دیدن خدا روایت کنند مذاکره می کردم. حضرت فرمود: خورشید، یک هفتادم نور کرسی و کرسی، یک هفتادم نور عرش و عرش، یک هفتادم نور حجاب و حجاب،

جزءا من نور السّتر فإن كانوا صادقين فليملئوا أعينهم من الشّمس ليس دونها سحاب.

[۲۶۳]۸-محمّد بن يحيى و غيره، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبى نصر، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: لمّا أسرى بى إلى السّماء بلغ بى جبرئيل مكانا لم يطأه قطّ جبرئيل فكشف له فأراه اللّه من نور عظمته ما أحبّ.

فى قوله تعالى: لا تُدْرِكُهُ اَلْأَبْصٰارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ اَلْأَبْصٰارَ.

[۲۶۴]۹-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبى نجران، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوله لا تُدْرِكُهُ اَلْأَبْصٰارُ قال:

إحاطه الوهم، ألا ترى إلى قوله قَدْ جٰاءَكُمْ بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ ليس يعنى بصر العيون «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ» ليس يعنى من البصر بعينه «وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهٰا» ليس يعنى عمى العيون إنّما عنى إحاطه الوهم كما يقال: فلان بصير بالشّعر و فلان بصير بالفقه و فلان بصير بالدّراهم و فلان بصير بالثّياب، اللّه أعظم من أن يرى بالعين.

[۲۶۵]۱۰-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن أبى هاشم الجعفرىّ، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

سألته عن اللّه هل يوصف؟ فقال: أ ما تقرأ القرآن؟ قلت: بلى. قال: أ ما تقرأ قوله تعالى: لا تُدْرِكُهُ اَلْأَبْصٰارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ اَلْأَبْصٰارَ ؟ قلت: بلى، قال:

فتعرفون الأبصار؟ قلت: بلى، قال: ما هى؟ قلت: أبصار العيون، فقال: إنّ أوهام القلوب أكبر من أبصار العيون فهو لا تدركه الأوهام و هو يدرک الأوهام.

[۲۶۶]۱۱-محمّد بن أبى عبد اللّه، عمّن ذكره، عن محمّد بن عيسى، عن

یک هفتادم نور ستر است. اگر آنها راستگویند، چشم خود را به همین خورشید هنگامی که در برابر نباشد بدوزند!

[۲۶۳]۸-حضرت رضا علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند، جبرئیل مرا به جایی رسانید که خودش هیچ گاه به آنجا گام ننهاده بود. سپس از پیش دیده پیامبر پرده برداشته شد و خداوند از نور عظمت خویش به آن حضرت آنچه دوست داشت، ارائه فرمود. (همان طورکه) در این آیه فرمود: «دیدگان او را درنیابند؛ ولی او دیدگان را دریابد» (انعام، آیۀ ۱۰۳) .

[۲۶4]۹-عبد اللّه سنان گوید: امام صادق علیه السّلام دربارۀ آیۀ «دیدگان او را در نیابند» فرمود: مقصود احاطۀ وهم و عقل است مگر نمی بینی که خدا می فرماید:

«از پروردگارتان بصیرت ها سوی شما آمد» (انعام، آیۀ ۱۰4) که مقصود بینایی با چشم نیست (و نیز) فرماید: «هرکه بینا شد به سود خودش باشد» (انعام، آیۀ ۱۰4) که مقصود بینایی با چشم نیست. (سپس فرماید:) «هرکه کور گشت به زیان خودش باشد» (انعام، آیۀ ۱۰4) به معنای کوری چشم نیست، بلکه مقصود احاطۀ وهم و عقل است؛ چنان که می گویند: فلانی به شعر، فلانی به فقه، فلانی به سکّه پول و فلانی به لباس بینا است و خداوند برتر از آن است که با چشم دیده شود.

[۲۶5] ۱۰-ابو هاشم جعفری گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: می توان خدا را توصیف کرد؟ فرمود: مگر قرآن نمی خوانی؟ گفتم: البته می خوانم. فرمود:

مگر سخن خدای فرازمند را نخوانده ای (که فرمود:) «دیدگان او را درنیابند ولی او دیدگان را دریابد» ؟ گفتم: البته خوانده ام. فرمود: می دانید ابصار چیست؟ گفتم:

آری. فرمود: چیست؟ گفتم: دیدن با چشم ها. فرمود: وهم ها که در دلها پدید می آید از بینایی چشم ها بیشتر است. خیالها او را درنیابند و او خیالها را دریابد.

[۲۶۶]۱۱-ابو هاشم گوید: از حضرت جواد علیه السّلام دربارۀ آیۀ «دیدگان او را درنیابند

ص :٢١٧

داود بن القاسم أبى هاشم الجعفرىّ قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام: لا تُدْرِكُهُ اَلْأَبْصٰارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ اَلْأَبْصٰارَ؟ فقال: يا أبا هاشم! أوهام القلوب أدقّ من أبصار العيون، أنت قد تدرک بوهمک السّند و الهند و البلدان الّتى لم تدخلها و لا تدركها ببصرک و أوهام القلوب لا تدركه فكيف أبصار العيون؟ !

[٢67]٢ ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن هشام بن الحكم قال:

الأشياء [كلّها]لا تدرک إلاّ بأمرين: بالحواسّ و القلب؛ و الحواسّ إدراكها على ثلاثه معان: إدراكا بالمداخله و إدراكا بالمماسّه و إدراكا بلا مداخله و لا مماسّه، فأمّا الإدراک الّذى بالمداخله فالأصوات و المشامّ و الطّعوم و أمّا الإدراک بالمماسّه فمعرفه الأشكال من التّربيع و التّثليث و معرفه اللّيّن و الخشن و الحرّ و البرد و أمّا الإدراک بلا مماسّه و لا مداخله فالبصر فإنّه يدرک الأشياء بلا مماسّه و لا مداخله فى حيّز غيره و لا فى حيّزه و إدراک البصر له سبيل و سبب فسبيله الهواء و سببه الضّياء فإذا كان السّبيل متّصلا بينه و بين المرئىّ و السّبب قائم أدرک ما يلاقى من الألوان و الأشخاص فإذا حمل البصر على ما لا سبيل له فيه رجع راجعا فحكى ما وراءه كالنّاظر فى المرآه لا ينفذ بصره فى المرآه فإذا لم يكن له سبيل رجع راجعا، يحكى ما وراءه و كذلک النّاظر فى الماء الصّافى يرجع راجعا فيحكى ما وراءه إذ لا سبيل له فى إنفاذ بصره، فأمّا القلب فإنّما سلطانه على الهواء فهو يدرک جميع ما فى الهواء و يتوهّمه، فإذا حمل القلب على ما ليس فى الهواء، موجودا رجع راجعا فحكى ما فى الهواء فلا ينبغى للعاقل أن يحمل قلبه على ما ليس موجودا فى الهواء

و او دیدگان را دریابد» پرسیدم. فرمود: ای ابو هاشم! فکر و خیالی که در دلها پدید آید از بینایی چشم ها دقیق تر است؛ زیرا تو گاهی با خیال دلت، سند و هند و شهرهایی را که به آنها نرفته ای، درمی یابی ولی با چشمت درنمی یابی. فکر و خیالها که در دلها پدید آید خدا را نیابند چه رسد به بینایی چشم ها.

[۲۶۷]۱۲-هشام حکم گوید: تمام چیزها با دو چیز دریافت شوند: حواس پنجگانه و دل. ادراک حواس بر سه قسم است: ۱-ادراک با ورود؛۲-ادراک با تماس؛۳-ادراک بدون ورود و تماس. ادراک با ورود در صداها و بوییدنی ها و چشیدنی ها است و ادراک با تماس (لمس) در شناختن شکل ها، مانند مربع و مثلث و نیز در شناختن نرمی و زبری و گرمی و سردی است و ادراک بدون تماس و ورود با چشم است که چیزها را بدون تماس و ورود در جانب خود و نه در جانب آنها درمی یابد. ادراک با چشم، راه و وسیله ویژه ای دارد. راهش هوا و وسیله اش روشنی است که اگر راه بین چشم و هدف متصل شد و وسیله برجا بود، چشم آنچه را در دیدش باشد، مانند رنگ ها و پیکرها درک می کند.

اگر چشم را به چیزی وادارند که راهی برایش نیست، بازگشت کند و پشت سر بیننده را نشان دهد؛ مانند کسی که در آینه نگرد، چشمش در آینه نفوذ نکند و چون راه نفوذ ندارد، بازگشت کند و پشت سرش را نشان دهد. هم چنین کسی که در آب صاف بنگرد، بینائیش برگردد و پشت سرش را نشان دهد؛ زیرا راهی برای نفوذ چشمش نیست و امّا دل، تسلّطش به هوا (و فضای) جهان است و او آنچه را در فضاست، درک کند و به خاطر گذراند. اگر دل را به آنچه در فضا نیست وادارند، برگشت کند و آنچه در فضاست، نشان دهد؛ بنابراین برای خردمند سزاوار نیست که دلش را بر آنچه در فضا نیست وادار کند

من أمر التّوحيد جلّ اللّه و عزّ فإنّه إن فعل ذلک لم يتوهّم إلاّ ما فى الهواء موجود كما قلنا فى أمر البصر تعالى اللّه أن يشبهه خلقه.

باب النّهى عن الصّفه بغير ما وصف به نفسه تعالى [٢٦٨]١-علىّ بن إبراهيم، عن العبّاس بن معروف، عن ابن أبى نجران، عن حمّاد بن عثمان، عن عبد الرّحيم بن عتيک القصير قال:

كتبت على يدى عبد الملک بن أعين إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام: أنّ قوما بالعراق يصفون اللّه بالصّوره و بالتّخطيط فإن رأيت جعلنى اللّه فداک أن تكتب إلىّ بالمذهب الصّحيح من التّوحيد؟ فكتب إلىّ سألت رحمک اللّه عن التّوحيد و ما ذهب إليه من قبلک فتعالى اللّه الّذى ليس كمثله شىء و هو السّميع البصير، تعالى عمّا يصفه الواصفون المشبّهون اللّه بخلقه المفترون على اللّه، فاعلم رحمک اللّه أنّ المذهب الصّحيح فى التّوحيد ما نزل به القرآن من صفات اللّه جلّ و عزّ فانف عن اللّه تعالى البطلان و التّشبيه فلا نفى و لا تشبيه، هو اللّه الثّابت الموجود تعالى اللّه عمّا يصفه الواصفون و لا تعدوا القرآن فتضلّوا بعد البيان.

[٢٦٩]٢-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبى عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبى حمزه قال:

قال لى علىّ بن الحسين عليهما السّلام: يا أبا حمزه! إنّ اللّه لا يوصف بمحدوديّه، عظم ربّنا عن الصّفه فكيف يوصف بمحدوديّه من لا يحدّ و لا تُدْرِكُهُ اَلْأَبْصٰارُ وَ هُوَ يُدْرِکُ اَلْأَبْصٰارَ و هو اللّطيف الخبير.

[٢٧٠]٣-محمّد بن أبى عبد اللّه، عن محمّد بن إسماعيل، عن الحسين بن الحسن، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن سعيد، عن إبراهيم بن محمّد الخزّاز

و آن عبارت است از شناختن خدای شکوهمند و عزّتمند زیرا کسی که چنین کند، جز آنچه در فضاست درک نکند؛ همان طور که دربارهٔ چشم گفتیم. خداوند بزرگ تر از آن است که مانند آفریدگانش باشد.

بابی دربارهٔ نهی از توصیف خدا به جز آنچه خود توصیف کرده است

[۲۶۸]۱-عبد الرحیم عتیک گوید: به امام صادق علیه السّلام نامه نوشتم و به وسیلهٔ عبد الملک بن اعین فرستادم که: مردمی در عراق، خدا را با شکل و ترسیم وصف می کنند و خدا مرا قربانت کند، اگر صلاح می دانید، روش درست خداشناسی را برایم مرقوم فرمایید. حضرت به من چنین نوشت: خدایت رحمت کند، از خداشناسی و عقیده مردم هم عصرت پرسیدی. خدا برتر است، آن خدایی که چیزی مانندش نیست و او شنوا و بیناست. برتر است از آنچه توصیف کنند؛ توصیف کنندگانی که او را به آفریدگانش تشبیه نمایند و بر او تهمت زنند.

خدایت رحمت کند، بدان که روش درست خداشناسی آن است که قرآن دربارهٔ صفات خدای بزرگ و والا به آن نازل شده است. بطلان و تشبیه را از خدای فرازمند برکنار ساز. نه سلب (نفی خدا) و نه تشبیه [او به آفریدگانش] درست است. او خدای ثابت و موجود است. خداوند از آنچه توصیف کنندگان گویند، برتر است. از قرآن فراتر نروید که پس از توضیح حق، گمراه شوید.

[۲۶۹]۲-ابو حمزه گوید: امام چهارم علیه السّلام به من فرمود: ای ابو حمزه! همانا خداوند به هیچ محدودیّتی توصیف نشود. پروردگار ما بزرگ تر از آن است که به وصف آید. چگونه به محدودیّت وصف شود آنکه حدّی ندارد و دیدگان آن را درنیابند و او دیدگان را دریابد و او لطیف و آگاه است.

[۲۷۰]۳-ابراهیم بن محمد خزّاز و محمد بن حسین گویند: خدمت حضرت

و محمّد بن الحسين قالا:

دخلنا على أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فحكينا له أنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم رأى ربّه فى صوره الشّابّ الموفّق فى سنّ أبناء ثلاثين سنه و قلنا: إنّ هشام بن سالم و صاحب الطّاق و الميثمىّ يقولون: إنّه أجوف إلى السّرّه و البقيّه صمد فخرّ ساجدا للّه ثمّ قال؟ سبحانک ما عرفوک و لا وحّدوک، فمن أجل ذلک وصفوک، سبحانک لو عرفوک لوصفوک بما وصفت به نفسک، سبحانک كيف طاوعتهم أنفسهم أن يشبّهوک بغيرک، اللّهمّ لا أصفک إلاّ بما وصفت به نفسک و لا أشبّهک بخلقک، أنت أهل لكلّ خير، فلا تجعلنى من القوم الظّالمين ! ثمّ التفت إلينا فقال:

ما توهّمتم من شىء فتوهّموا اللّه غيره ثمّ قال: نحن آل محمّد النّمط الأوسط الّذى لا يدركنا الغالى و لا يسبقنا التّالى، يا محمّد إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حين نظر إلى عظمه ربّه كان فى هيئه الشّابّ الموفّق و سنّ أبناء ثلاثين سنه، يا محمّد ! عظم ربّى عزّ و جلّ أن يكون فى صفه المخلوقين، قال: قلت: جعلت فداک من كانت رجلاه فى خضره؟ قال: ذاک محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كان إذا نظر إلى ربّه بقلبه جعله فى نور مثل نور الحجب حتّى يستبين له ما فى الحجب، إنّ نور اللّه منه أخضر و منه أحمر و منه أبيض و منه غير، ذلک يا محمّد ما شهد له الكتاب و السّنّه فنحن القائلون به.

[٢٧١]4-علىّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن بشير البرقىّ قال:

حدّثنى عبّاس بن عامر القصبانىّ، قال: أخبرنى هارون بن الجهم، عن أبى حمزه، عن علىّ بن الحسين عليهما السّلام قال: قال: لو اجتمع أهل السّماء و الأرض أن يصفوا اللّه بعظمته لم يقدروا.

رضا علیه السّلام شرفیاب شدیم و برای آن حضرت، روایتی نقل کردیم که: محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پروردگارش را به صورت جوان آراسته و خوش اندام سی ساله دیده است و (نیز) گفتیم: هشام بن سالم و صاحب طاق و میثمی می گوید: خداوند تا ناف، میان تهی و باقی بدن او توپر است. حضرت برای عظمت خداوند به سجده افتاد و فرمود: تو پاک و منزّهی. تو را نشناختند و یگانه ات ندانستند؛ از این رو تو را این چنین وصف نمودند. تو از هر عیب و نقص دوری. اگر تو را می شناختند آنسان که خود را وصف کرده ای وصف می کردند. تو پاک و منزّهی. چگونه به خود اجازه دادند که تو را به دیگری تشبیه کنند. بارخدایا، من تو را جز به آنچه خود ستوده ای نستایم و به آفریده ات مانند نسازم. تو برای هر خیری سزاواری.

مرا از مردم ستمگر قرار نده؛ سپس به ما توجه کرد و فرمود: هرچه به خاطرتان خطور نماید خدا را جز آن دانید. بعد فرمود: ما آل محمد میانه رو هستیم (و از افراط و تفریط می پرهیزیم) آن که پیش تازد و غلوّ نماید به ما نرسد و آن که عقب افتد ما را درنیابد. ای محمد! هنگامی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به عظمت پروردگارش نظر افکند، جوان آراسته و در سنّ سی سالگی بود. ای محمّد! پروردگار بزرگ تر از آن است که در صفت آفریدگان باشد. عرض کردم: قربانت گردم، چه کسی دو پایش در سبزه زار بود؟ فرمود: او محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود که وقتی با دل به پروردگارش متوجّه شد، خدا او را نوری مانند نور حجابها قرار داد تا آنجا که آنچه در حجابها بود، برایش ظاهر گشت. همانا نور خدا، سبز و سرخ و سفید و رنگ های دیگر است. ای محمد! ما به چیزی عقیده داریم که قرآن و حدیث (سنّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به آن گواهی دهد.

[۲۷۱]4-امام سجّاد علیه السّلام فرمود: اگر اهل آسمان و زمین گرد آیند که خدا را به عظمتش توصیف کنند، از عهده اش برنیایند.

[۲۷۳]5-سهل، عن إبراهيم بن محمّد الهمذانىّ قال:

كتبت إلى الرّجل عليه السّلام: أنّ من قبلنا من مواليک قد اختلفوا فى التّوحيد، فمنهم من يقول: جسم و منهم من يقول: صوره، فكتب عليه السّلام بخطّه: سبحان من لا يحدّ و لا يوصف، ليس كمثله شىء و هو السّميع العليم، أو قال البصير.

[۲۷4]6-سهل، عن محمّد بن عيسى، عن إبراهيم، عن محمّد بن حكيم قال:

كتب أبو الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام إلى أبى: أنّ اللّه أعلى و أجلّ و أعظم من أن يبلغ كنه صفته، فصفوه بما وصف به نفسه و كفّوا عمّا سوى ذلک.

[۲۷5]۷-سهل، عن السّندىّ بن الرّبيع، عن ابن أبى عمير، عن حفص أخى مرازم، عن المفضّل قال:

سألت أبا الحسن عليه السّلام عن شىء من الصّفه فقال: لا تجاوزوا ما فى القرآن.

[۲۷6]۸-سهل، عن محمّد بن علىّ القاسانىّ قال:

كتبت إليه عليه السّلام أنّ من قبلنا قد اختلفوا فى التّوحيد قال: فكتب عليه السّلام: سبحان من لا يحدّ و لا يوصف، ليس كمثله شىء و هو السّميع البصير.

[۲۷۷]۹-سهل، عن بشر بن بشّار النّيسابورىّ قال:

كتبت إلى الرّجل عليه السّلام: أنّ من قبلنا قد اختلفوا فى التّوحيد، فمنهم من يقول:

[هو]جسم و منهم من يقول: [هو]صوره؛ فكتب إلىّ: سبحان من لا يحدّ و لا يوصف و لا يشبهه شىء و ليس كمثله شىء و هو السّميع البصير.

[۲۷۸]۱۰-سهل؛ قال كتبت إلى أبى محمّد عليه السّلام سنه خمس و خمسين و مائتين:

قد اختلف يا سيّدى أصحابنا فى التّوحيد؛ منهم من يقول: هو جسم و منهم من يقول: هو صوره فإن رأيت يا سيّدى أن تعلّمنى من ذلک ما أقف عليه

ص :۲۲4

[۲۷۲]5-سهل از قول ابراهیم همدانی گوید: به امام نامه نوشتم که دوستداران شما در این شهر در خصوص توحید اختلاف دارند و بعضی گویند:

او جسم است و برخی گویند: صورت است. حضرت (در پاسخ) به خط خود نوشت: پاک و منزّه است آنکه محدود نباشد و به وصف درنیاید. چیزی مانند او نیست و او شنوا و دانا است (سهل گوید که همدانی گفت: دانا) یا گفت: بینا.

[۲۷۳]6-محمد حکیم گوید: ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام به پدرم نوشت:

همانا خداوند بالاتر و والاتر و بزرگ تر از آن است که به حقیقت صفتش بتوان رسید؛ پس او را آنسان که خودش خود را توصیف کرده بستایید و از جز آن بازایستید.

[۲۷4]۷-مفضّل گوید: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام مطلبی از صفت خدا پرسیدم. فرمود: از آنچه در قرآن است، فراتر نروید.

[۲۷5]۸-سهل از قول محمد کاشانی گوید: به امام نوشتم که معاصران ما در بارۀ توحید اختلاف دارند. حضرت نوشت: منزّه است آنکه محدود نباشد و به وصف درنیاید. چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست.

[۲۷6]۹-نیشابوری گوید: به امام علیه السّلام نوشتم که مردم زمان ما در توحید اختلاف دارند. بعضی گویند: او جسم است و برخی گویند: صورت است.

حضرت به من نوشت: پاک و منزّه است آنکه محدود نباشد و به وصف درنیاید.

چیزی مانند او نیست و او به چیزی نماند و او شنوای بیناست.

[۲۷۷] ۱۰-سهل گوید: در سال 255 به حضرت عسکری علیه السّلام نوشتم: ای سرور من، اصحاب ما شیعیان در توحید اختلاف دارند. بعضی گویند: او جسم است و برخی گویند: صورت است. ای آقای من، اگر صلاح بدانید بر بندۀ خود لطف کنید

ص :٢٢5

و لا أجوزه فعلت متطوّلا على عبدک، فوقّع بخطّه علیه السّلام: سألت عن التّوحید و هذا عنکم معزول، اللّه واحد أحد، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد، خالق و لیس بمخلوق، یخلق تبارک و تعالی ما یشاء من الأجسام و غیر ذلک و لیس بجسم و یصوّر ما یشاء و لیس بصوره، جلّ ثناؤه و تقدّست أسماؤه أن یکون له شبه، هو لا غیره، لیس کمثله شیء و هو السّمیع البصیر.

[۲۷۸]۱۱-محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عیسی، عن ربعیّ بن عبد اللّه، عن الفضیل بن یسار قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: إنّ اللّه لا یوصف و کیف یوصف و قد قال فی کتابه: وَ مٰا قَدَرُوا اَللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ فلا یوصف بقدر إلاّ کان أعظم من ذلک.

[۲۷۹]۱۲-علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد أو عن غیره، عن محمّد بن سلیمان، عن علیّ بن إبراهیم، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال: إنّ اللّه عظیم رفیع لا یقدر العباد علی صفته و لا یبلغون کنه عظمته، لاٰ تُدْرِکُهُ اَلْأَبْصٰارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ اَلْأَبْصٰارَ و هو اللّطیف الخبیر و لا یوصف بکیف و لا أین و حیث و کیف أصفه بالکیف؟ ! و هو الّذی کیّف الکیف حتّی صار کیفا فعرفت الکیف بما کیّف لنا من الکیف، أم کیف أصفه بأین؟ ! و هو الّذی أیّن الأین حتّی صار أینا فعرفت الأین بما أیّن لنا من الأین، أم کیف أصفه بحیث؟ ! و هو الّذی حیّث الحیث حتّی صار حیثا فعرفت الحیث بما حیّث لنا من الحیث، فاللّه تبارک و تعالی داخل فی کلّ مکان و خارج من کلّ شیء، لاٰ تُدْرِکُهُ اَلْأَبْصٰارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ اَلْأَبْصٰارَ، لا إله إلاّ هو العلیّ العظیم و هو اللّطیف الخبیر.

و به من بیاموزید آنچه را که بر آن بایستم و از آن فراتر نروم. حضرت به خط خود نوشت: از توحید پرسیدی در حالی که این امر از شما برکنار است (وظیفه شما نیست) . خداوند یگانه و یکتاست. نزاده و زاده نشده و چیزی همتای او نیست. آفریدگار است و آفریده نیست. خدای فرخنده و فرازمند، آنچه از جسم و جز جسم خواهد، بیافریند در حالی که خود جسم نیست و آنچه خواهد صورتگری کند، در حالی که صورت نیست و سپاسش بزرگ و نام هایش مقدس تر از آن است که برای او مانندی جز خود او باشد. چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست.

[۲۷۸]۱۱-فضیل یسار گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند به وصف درنیاید و چگونه به وصف درآید در حالی که در کتابش فرمود: «خدا را چنان که شأن اوست نشناختند» ؛ [سورۀ انعام (6) ، آیۀ ۹۱]؛ پس با هیچ مقیاسی توصیف نگردد جز آنکه بزرگ تر از آن است.

[۲۷۹]۱۲-امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند بزرگ و بلندمرتبه است. بندگان توانایی توصیفش ندارند و به حقیقت عظمتش نرسند. بینایی ها او را درنیابند و او بینایی ها را دریابد و او دقیق و آگاه است. با چگونگی و مکان و جهت توصیف نشود. چگونه او را با چگونگی وصف کنم در حالی که او چگونگی را آفرید تا چگونگی شد و به وسیلۀ چگونگی که برای ما قرار داد، چگونگی شناخته شد؛ یا چگونه او را با مکان توصیف کنم در حالی که او مکان را آفرید تا اینکه مکان، مکان گردید و به وسیلۀ مکانی که برای ما قرار داد، معنای مکان را دریافتیم؛ یا چگونه با جهت توصیفش کنم در حالی که او جهت را آفرید تا اینکه جهت محقّق شد و ما با جهتی که برای ما قرار داد، جهت را فهمیدیم؛ پس خداوند فرخنده و فرازمند در همه جا داخل و از همه چیز بیرون است. بینایی ها او را در نیابند و او بینایی ها را دریابد. شایستۀ پرستشی جز خدای فرازمند و بزرگ نیست و او دقیق و آگاه است.

باب النّهى عن الجسم و الصّوره [۲۸۰]۱-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن علىّ بن أبى حمزه قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: سمعت هشام بن الحكم يروى عنكم أنّ اللّه جسم صمدىّ نورىّ، معرفته ضروره، يمنّ بها على من يشاء من خلقه، فقال عليه السّلام:

سبحان من لا يعلم أحد كيف هو إلاّ هو، ليس كمثله شىء و هو السّميع البصير، لا يحدّ و لا يحسّ و لا يجسّ و لا تدركه [الأبصار و لا]الحواسّ و لا يحيط به شىء و لا جسم و لا صوره و لا تخطيط و لا تحديد.

[۲۸۱]۲-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن حمزه بن محمّد قال:

كتبت إلى أبى الحسن عليه السّلام أسأله عن الجسم و الصّوره؛ فكتب: سبحان من ليس كمثله شىء لا جسم و لا صوره.

و رواه محمّد بن أبى عبد اللّه إلاّ أنّه لم يسمّ الرّجل.

[۲۸۲]۳-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن محمّد بن زيد قال جئت إلى الرّضا عليه السّلام أسأله عن التّوحيد فأملى علىّ:

الحمد للّه فاطر الأشياء إنشاء و مبتدعها ابتداعا بقدرته و حكمته، لا من شىء فيبطل الاختراع و لا لعلّه فلا يصحّ الابتداع، خلق ما شاء كيف شاء متوحّدا بذلک لإظهار حكمته و حقيقه ربوبيّته، لا تضبطه العقول و لا تبلغه الأوهام و لا تدركه الأبصار و لا يحيط به مقدار، عجزت دونه العباره و كلّت دونه الأبصار و ضلّ فيه تصاريف الصّفات، احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور، عرف بغير رؤيه و وصف بغير صوره و نعت بغير جسم، لا إله إلاّ اللّه الكبير المتعال.

بابی دربارۀ نهی از جسم و شکل بودن خدا

[۲۸۰]۱-علی بن ابی حمزه گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: از هشام حکم شنیدم که از شما روایت می کرد که خداوند جسمی توپر، نورانی و شناختش ضروری است. به هرکه از آفریدگانش بخواهد، منّت گذارد. حضرت فرمود: پاک و منزّه باد آنکه کسی جز او نداند که او چگونه است. چیزی مانندش نیست و او شنوای بیناست. محدود نگردد، به حسّ درنیاید، لمس نشود، حواس درکش نکنند و چیزی او را فرانگیرد. نه جسم است و نه صورت و نه قابل ترسیم است و نه امکان تعریف.

[۲۸۱]۲-حمزۀ محمد گوید: به حضرت ابو الحسن علیه السّلام (نامه ای) نوشتم و دربارۀ جسم و صورت پرسیدم. حضرت نوشت: منزّه است آنکه چیزی مانندش نیست. نه جسم است و نه صورت.

[۲۸۲]۳-محمد زید گوید: خدمت حضرت رضا علیه السّلام شرفیاب شدم و دربارۀ توحید پرسیدم. حضرت برایم دیکته کرد: ستایش خدای را که همه چیز را بدون نقشه پدید آورد و با قدرت و حکمت خویش اختراعشان کرد. از روی چیزی آنها را نپرداخت تا اختراع اطلاق نشود و زمینه و علّتی نداشت تا اطلاق ابتکار درست نباشد. آنچه را خواست چنانچه خواست به تنهایی به جهت اظهار حکمت و حقیقت پروردگاری خویش آفرید. خردها او را ضبط نتوانند کرد و خیال ها و اندیشه ها به او نتوانند رسید. دیدگان او را درنیابند و اندازه او را فرا نگیرد. عبارت و سخن در وصف او درمانده و دیدگان در آستان او وامانده اند.

هرگونه ستایشی در مقام او نارساست. بی پرده نهان و بی پوشش، پوشیده است.

شناخته شده بدون دیدن و وصف شده بدون صورت و توصیف گشته بدون جسم داشتن. نیست خدایی جز او که بزرگ است و فرازمند.

[۲۸۳]4-محمّد بن أبی عبد اللّه، عمّن ذکره، عن علیّ بن العبّاس، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن محمّد بن حکیم قال:

وصفت لأبی إبراهیم علیه السّلام قول هشام بن سالم الجوالیقیّ و حکیت له: قول هشام بن الحکم أنّه جسم فقال إنّ اللّه تعالی لا یشبهه شیء، أیّ فحش أو خنا أعظم من قول من یصف خالق الأشیاء بجسم أو صوره أو بخلقه أو بتحدید و أعضاء، تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا.

[۲۸4]5-علیّ بن محمّد رفعه، عن محمّد بن الفرج الرّخّجیّ قال:

کتبت إلی أبی الحسن علیه السّلام أسأله عمّا قال هشام بن الحکم فی الجسم و هشام بن سالم فی الصّوره فکتب: دع عنک حیره الحیران و استعذ باللّه من الشّیطان، لیس القول ما قال الهشامان.

[۲۸5]6-محمّد بن أبی عبد اللّه، عن محمّد بن إسماعیل، عن الحسین بن الحسن، عن بکر بن صالح، عن الحسن بن سعید، عن عبد اللّه بن المغیره، عن محمّد بن زیاد قال:

سمعت یونس بن ظبیان یقول: دخلت علی أبی عبد اللّه علیه السّلام فقلت له: إنّ هشام بن الحکم یقول قولا عظیما إلاّ أنّی أختصر لک منه أحرفا فزعم أنّ اللّه جسم لأنّ الأشیاء شیئان: جسم و فعل الجسم، فلا یجوز أن یکون الصّانع بمعنی الفعل و یجوز أن یکون بمعنی الفاعل؛ فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام: ویحه أما علم أنّ الجسم محدود متناه و الصّوره محدوده متناهیه فإذا احتمل الحدّ احتمل الزّیاده و النّقصان و إذا احتمل الزّیاده و النّقصان کان مخلوقا قال: قلت:

فما أقول؟ قال: لا جسم و لا صوره و هو مجسّم الأجسام و مصوّر الصّور، لم یتجزّأ و لم یتناه و لم یتزاید و لم یتناقص؛ لو کان کما یقولون لم یکن بین

[۲۸۳]4-محمّد حکیم گوید: برای موسی بن جعفر علیه السّلام گفتار هشام بن سالم جوالیقی را تعریف و سخن هشام بن حکم را حکایت کردم که: خدا جسم است.

حضرت فرمود: همانا چیزی به خدای فرازمند نمی ماند. چه دشنام و ناسزایی بزرگ تر از گفتهٔ کسی است که آفریدگار همه چیز را به جسم یا صورت یا آفریدگان یا محدودیت یا اعضا توصیف کند. خداوند از این عیب ها که آنها می گویند برتر و برکنار است، برتری بزرگ.

[۲۸4]5-محمّد رخّجی گوید: به حضرت ابو الحسن علیه السّلام نوشتم و دربارهٔ قول هشام حکم که خدا جسم است و هشام سالم که او صورت است، پرسیدم، حضرت نوشت: سرگشتگی سرگشته را وارهان و از خود دور ساز و از شیطان به خدا پناه ببر. این سخنان، گفتار آن دو هشام نیست.

[۲۸5]6-یونس ظبیان گوید: خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم و عرض کردم:

همانا هشام بن حکم سخن بزرگی می گوید که من چند جمله از آن را خلاصه وار خدمتتان عرض می کنم او گمان کرده که خدا جسم است؛ زیرا همهٔ چیزها دو قسمند: جسم و کار جسم. درست نیست که سازنده چیزها، کار باشد ولی جایز است که کنندهٔ کار باشد. حضرت فرمود: وای بر او! مگر نمی داند که جسم، محدود و پایان پذیر و صورت هم محدود و پایان پذیر است؛ پس وقتی جسم محدود شد، فزونی و کاهش پیدا می کند و وقتی فزونی و کاهش پیدا کرد، آفریده خواهد بود. عرض کردم: پس من در این خصوص چه بگویم؟ حضرت فرمود: بگو نه جسم است و نه صورت و اوست که جسم ها را جسم گردانیده و صورتها را صورتگری کرده است. جزء و نهایت ندارد و افزایش و کاهش نیابد.

الخالق و المخلوق فرق و لا بين المنشئ و المنشإ لكن هو المنشئ فرق بين من جسّمه و صوّره و أنشأه إذ كان لا يشبهه شىء و لا يشبه هو شيئا.

[٢٨٦]٧-محمّد بن أبى عبد اللّه، عن محمّد بن إسماعيل، عن علىّ بن العبّاس، عن الحسن بن عبد الرّحمن الحمّانىّ قال:

قلت لأبى الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام: إنّ هشام بن الحكم زعم أنّ اللّه جسم ليس كمثله شىء، عالم، سميع، بصير، قادر، متكلّم، ناطق. و الكلام و القدره و العلم يجرى مجرى واحد، ليس شىء منها مخلوقا فقال قاتله اللّه أما علم أنّ الجسم محدود و الكلام غير المتكلّم معاذ اللّه و أبرأ إلى اللّه من هذا القول، لا جسم و لا صوره و لا تحديد و كلّ شىء سواه مخلوق، إنّما تكوّن الأشياء بإرادته و مشيئته، من غير كلام و لا تردّد فى نفس و لا نطق بلسان.

[٢٨٧]٨-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن محمّد بن حكيم قال:

وصفت لأبى الحسن عليه السّلام قول هشام الجواليقىّ و ما يقول فى الشّابّ الموفّق و وصفت له قول هشام بن الحكم فقال إنّ اللّه لا يشبهه شىء.

باب صفات الذّات [٢٨٨]١-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن خالد الطّيالسىّ، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان، عن أبى بصير قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول لم يزل اللّه عزّ و جلّ ربّنا و العلم ذاته و لا معلوم و السّمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر و القدره ذاته و لا مقدور، فلمّا أحدث الأشياء و كان المعلوم، وقع العلم منه على المعلوم و السّمع على

اگر حقیقت چنان باشد که آنها گویند، میان آفریننده و آفریده و پدیدآورنده و پدیده فرقی نباشد؛ ولی او پدیدآورنده است. میان او و کسی که کالبدش داده و صورت گری کرده و پدیدش آورده، فرق است؛ زیرا چیزی مانند او نیست و او به چیزی نماند.

[۲۸۶]۷-حسن حمّانی گوید: به امام موسی بن جعفر علیه السّلام عرض کردم: همانا هشام حکم پنداشته که خدا جسمی است که چیزی مانند او نیست و او دانا، شنوا، بینا، توانا، متکلّم و ناطق است و کلام و توانایی و دانش او به یک روش جاری می شود و چیزی از آنها آفریده نیست. حضرت فرمود: خداوند او را بکشد؛ مگر نمی داند که جسم به اندازه درمی آید و کلام غیر از متکلّم است. به خدا پناه می برم و از این سخن بیزاری می جویم. خدا جسم و صورت و اندازه پذیر نیست. و هر چیز جز او بی آنکه سخن گوید و بی آنکه در ذات او حرکتی آفریده شده است.

چیزها به محض اراده و خواستش صورت گیرد و سخنی بر زبان جاری گردد.

[۲۸۷]۸-محمد حکیم گوید: گفتار هشام جوالیقی را در مورد خدا که به صورت جوان خوش اندام است و نیز گفتار هشام بن حکم را بیان کردم، حضرت فرمود: بی شک چیزی مانند خدا نیست.

بابی دربارۀ صفات ذات

[۲۸۸]۱-ابو بصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: خداوند عزّتمند و والا که پروردگار ماست همیشه بوده و علم عین ذاتش بوده است آن گاه که معلومی وجود نیافته بود و شنوائی عین ذاتش بود زمانی که شنیده شده ای وجود پیدا نکرده بود و بینایی عین ذاتش بود وقتی که دیده شده ای در حیطۀ دیدن در نیامده بود و توانایی عین ذاتش بود آن گاه که هیچ مقدوری نبود که در تحت قدرت و توانایی درآید؛ پس زمانی که چیزها را پدید آورد و معلوم موجود شد، دانشش

المسموع و البصر على المبصر و القدره على المقدور، قال: قلت: فلم يزل اللّه متحرّكا؟ قال فقال: تعالى اللّه [عن ذلک]إنّ الحركه صفه محدثه بالفعل، قال:

قلت: فلم يزل اللّه متكلّما؟ قال فقال: إنّ الكلام صفه محدثه ليست بأزليّه، كان اللّه عزّ و جلّ و لا متكلّم.

[۲۸۹]۲-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سمعته يقول: كان اللّه عزّ و جلّ و لا شىء غيره و لم يزل عالما بما يكون، فعلمه به قبل كونه كعلمه به بعد كونه.

[۲۹۰]۳-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى، عن الكاهلىّ قال:

كتبت إلى أبى الحسن عليه السّلام فى دعاء: الحمد للّه منتهى علمه، فكتب إلىّ لا تقولنّ منتهى علمه فليس لعلمه منتهى و لكن قل: منتهى رضاه.

[۲۹۱]4-محمّد بن يحيى، عن سعد بن عبد اللّه، عن محمّد بن عيسى، عن أيّوب بن نوح أنّه كتب إلى أبى الحسن عليه السّلام:

يسأله عن اللّه عزّ و جلّ أكان يعلم الأشياء قبل أن خلق الأشياء و كوّنها أو لم يعلم ذلک حتّى خلقها و أراد خلقها و تكوينها فعلم ما خلق عند ما خلق و ما كوّن عند ما كوّن؟ فوقّع بخطّه: لم يزل اللّه عالما بالأشياء قبل أن يخلق الأشياء كعلمه بالأشياء بعد ما خلق الأشياء.

[۲۹۲]5-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد بن حمزه قال:

كتبت إلى الرّجل عليه السّلام أسأله أنّ مواليک اختلفوا فى العلم فقال بعضهم: لم يزل

بر معلوم و شنیدنش بر شنیده شده و بیناییش بر دیده شده و تواناییش بر مقدور منطبق گشت. ابو بصیر گوید، عرض کردم: پس خداوند همیشه در حال حرکت است؟ فرمود: خداوند برتر از آن است. همانا حرکت، صفتی است که با فعل پدید آید. عرض کردم: پس خداوند همیشه در حال سخن گفتن است؟ فرمود:

همانا کلام، صفتی است که حادث می شود و ازلی و همیشگی نیست. خدای بزرگ و والا وجود داشت و هنوز متکلّم نبود.

[۲۸۹]۲-امام باقر علیه السّلام فرمود: خداوند عزتمند و شکوهمند همیشه بود و چیزی جز او نبود و همیشه دانا بود به آنچه به عرصهٔ وجود می آید؛ علم او به آن پیش از بودنش، مانند علم او به آن بود پس از بودنش.

[۲۹۰]۳-کاهلی گوید: دربارهٔ جمله «سپاس خدا راست تا نهایت علمش» که در دعایی است، به حضرت ابو الحسن علیه السّلام نوشتم و پرسیدم. حضرت برایم نوشت: البته نگو «نهایت علمش» ؛ زیرا برای علمش نهایتی نیست، بلکه بگو:

«نهایت خشنودی اش» .

[۲۹۱]4-ایوب نخعی گوید: نامه ای به حضرت ابو الحسن علیه السّلام نوشتم و پرسیدم: آیا خدای بزرگ و والا قبل از آفرینش اشیاء به آنها عالم بود، یا آنکه در حال آفریدن به آنها علم پیدا کرد؟ حضرت با خط خویش مرقوم فرمود: علم خداوند به اشیاء ازلی است و علم خداوند به آنها قبل از آفرینش آنها مانند علم وی به آنها بعد از آفرینش است.

[۲۹۲]5-محمد حمزه گوید: به امام علیه السّلام نوشتم و پرسیدم که دوستان شما دربارهٔ

اللّه عالما قبل فعل الأشياء و قال بعضهم: لا نقول: لم يزل اللّه عالما، لأنّ معنى يعلم يفعل فإن أثبتنا العلم فقد أثبتنا فى الأزل معه شيئا فإن رأيت جعلنى اللّه فداک أن تعلّمنى من ذلک ما أقف عليه و لا أجوزه؟ فكتب عليه السّلام بخطّه: لم يزل اللّه عالما تبارک و تعالى ذكره.

[۲۹۳]6-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمّد، عن عبد الصّمد بن بشير، عن فضيل بن سكّره قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام: جعلت فداک إن رأيت أن تعلّمنى هل كان اللّه جلّ وجهه يعلم قبل أن يخلق الخلق أنّه وحده؟ فقد اختلف مواليک فقال بعضهم: قد كان يعلم قبل أن يخلق شيئا من خلقه و قال بعضهم: إنّما معنى يعلم يفعل فهو اليوم يعلم أنّه لا غيره قبل فعل الأشياء فقالوا: إن أثبتنا أنّه لم يزل عالما بأنّه لا غيره فقد أثبتنا معه غيره فى أزليّته؟ فإن رأيت يا سيّدى أن تعلّمنى ما لا أعدوه إلى غيره؟ فكتب عليه السّلام: ما زال اللّه عالما تبارک و تعالى ذكره.

باب آخر و هو من الباب الأوّل [۲۹۴]۱-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن حمّاد، عن حريز، عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام أنّه قال فى صفه القديم:

إنّه واحد صمد أحدىّ المعنى ليس بمعانى كثيره مختلفه، قال: قلت: جعلت فداک يزعم قوم من أهل العراق أنّه يسمع بغير الّذى يبصر و يبصر بغير الّذى يسمع، قال: فقال: كذبوا و ألحدوا و شبّهوا تعالى اللّه عن ذلک، إنّه سميع بصير يسمع بما يبصر و يبصر بما يسمع، قال: قلت: يزعمون أنّه بصير على ما يعقلونه، قال: فقال: تعالى اللّه إنّما يعقل ما كان بصفه المخلوق و ليس اللّه كذلک.

علم خدا اختلاف دارند. بعضی گویند: خداوند پیش از آفریدن چیزها عالم است و برخی گویند: ما نمی گوییم: خدا همیشه عالم است؛ زیرا «می داند» به معنای «انجام می دهد» است، پس اگر علم ازلی و همیشگی برای او ثابت کنیم، لازم می آید که چیزی را در ازل با او بوده ثابت کرده باشیم. خدایم قربانت کند؛ اگر صلاح می دانید، نسبت به این موضوع چیزی به من بیاموزید تا بر آن بایستم و فراتر از آن نروم.

حضرت با خطّ خویش نوشت: همواره در ازل خداوند عالم بوده است. یاد او فرخنده و فرازمند است.

[۲۹۳]6-فضیل سکّره گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم، اگر مصلحت بدانید به من بفهمانید که آیا خدای-جلّ وجهه-پیش از این که آفریدگان را بیافریند، می دانست یکتاست؟ زیرا دوستان شما اختلاف دارند.

بعضی گویند: پیش از آن که آفریده ای بیافریند، می دانست و دسته ای گویند:

همانا «می داند» به معنای «می آفریند» است؛ پس خداوند امروز می داند که پیش از آفرینش چیزها تنها بوده است و اینان گویند که اگر ثابت کنیم که او در ازل عالم به وحدت خود بوده، لازم می آید که چیزی را در ازل با او ثابت کرده باشیم. ای مولای من، اگر صلاح بدانید به من چیزی را یاد دهید که از آن فراتر نروم.

حضرت نوشت: همواره در ازل خداوند عالم بوده است و یاد او فرخنده و فرازمند است.

بابی دیگر که از باب اول است

[۲۹۴]۱-محمّد مسلم گوید: امام باقر علیه السّلام دربارهٔ صفت قدیم (بودن خدا) فرمود: همانا خداوند یگانه، بی نیاز و همه به او نیازمند و یکتا معناست و معانی زیاد و مختلفی ندارد. عرض کردم: قربانت گردم؛ مردمی از اهل عراق گمان می کنند که او می شنود نه به وسیلهٔ آنچه می بیند و می بیند نه به وسیلهٔ آنچه می شنود.

فرمود: دروغ گفتند و به الحاد گرایدند و خدا را شبیه آفریدگان پنداشتند [در حالی که]خداوند برتر از آن است. همانا خداوند شنوای بینا است؛ می شنود به وسیلهٔ آنچه می بیند و می بیند به وسیله آنچه می شنود. عرض کردم: عقیده دارند که خدا بیناست با همان معنایی که آنها از بینایی می فهمند. فرمود: خداوند برتر است. هرچیز که صفت آفریده دارد به عقل آید و خداوند چنین نیست.

ص :۲۳۷

[۲۹۵]۲-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن العبّاس بن عمرو، عن هشام بن الحکم قال فی حدیث الزّندیق الّذی سأل أبا عبد اللّه علیه السّلام:

أنّه قال له: أ تقول: إنّه سمیع بصیر؟ فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام: هو سمیع بصیر، سمیع بغیر جارحه و بصیر بغیر آله بل یسمع بنفسه و یبصر بنفسه و لیس قولی: إنّه سمیع بنفسه أنّه شیء و النّفس شیء آخر و لکنّی أردت عباره عن نفسی إذ کنت مسئولا و إفهاما لک إذ کنت سائلا فأقول یسمع بکلّه لا أنّ کلّه له بعض لأنّ الکلّ لنا [له]بعض و لکن أردت إفهامک و التّعبیر عن نفسی و لیس مرجعی فی ذلک کلّه إلاّ أنّه السّمیع البصیر العالم الخبیر بلا اختلاف الذّات و لا اختلاف معنی.

باب الإراده أنّها من صفات الفعل و سائر صفات الفعل [۲۹۶]۱-محمّد بن یحیی العطّار، عن أحمد بن محمّد بن عیسی الأشعریّ، عن الحسین بن سعید الأهوازیّ، عن النّضر بن سوید، عن عاصم بن حمید، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قلت: لم یزل اللّه مریدا؟ قال: إنّ المرید لا یکون إلاّ لمراد معه؛ لم یزل [اللّه] عالما قادرا ثمّ أراد.

[۲۹۷]۲-محمّد بن أبی عبد اللّه، عن محمّد بن إسماعیل، عن الحسین بن الحسن، عن بکر بن صالح، عن علیّ بن أسباط، عن الحسن بن الجهم، عن بکیر بن أعین قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: علم اللّه و مشیئته هما مختلفان أو متّفقان؟ فقال: العلم لیس هو المشیئه ألا تری أنّک تقول: سأفعل کذا إن شاء اللّه و لا تقول: سأفعل

[۲۹۵]۲-هشام حکم گوید: امام صادق علیه السّلام به زندیقی که از آن حضرت پرسید: آیا می گویید خدا شنوا و بیناست؟ فرمود: او شنوا و بیناست. بدون عضو، شنوا و بدون ابزار، بیناست، بلکه با ذات خود می شنود و با ذات خود می بیند و اینکه گویم با ذات خود می شنود، معنایش این نیست که او چیزی است و ذات چیز دیگر؛ ولی چون تو از من سؤال کردی من برای تفهیم مطلب به تو خواستم آنچه که در ذهن من است به عبارت درآورم.

پس گویم که خدا با تمام ذاتش می شنود ولی نه به آن معنا که تمام ذاتش، بعض داشته باشد؛ همان طور که تمام ما دارای بعض هستیم، بلکه مقصودم فهمانیدن به تو و تعبیر از ضمیرم بود و بازگشت سخنم در تمام ذاتش جز این نیست که او شنوا، بینا، دانا و آگاه است بی آنکه ذات و صفتش اختلاف و زیادتی پیدا کند.

بابی دربارهٔ اینکه اراده از صفات فعل است و دیگر صفات فعل

اشاره

[۲۹۶]۱-عاصم حمید گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: خداوند همیشه بااراده است؟ فرمود: اراده گر نباشد مگر با بودن اراده شده با او و خدا همیشه دانا و توانا است و سپس اراده کرده است.

[۲۹۷]۲-بکیر اعین گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: علم (دانستن) و مشیت (خواستن) خدا با هم فرق دارند یا یک چیزند؟ فرمود: علم، جز مشیت است؛ مگر نمی بینی که خودت می گویی: این کار را خواهم کرد اگر خدا خواهد

كذا إن علم اللّه فقولک إن شاء اللّه، دليل على أنّه لم يشأ فإذا شاء كان الّذى شاء كما شاء و علم اللّه السّابق للمشيئه.

[۲۹۸]۳-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى قال:

قلت لأبى الحسن عليه السّلام: أخبرنى عن الإراده من اللّه و من الخلق قال: فقال:

الإراده من الخلق: الضّمير و ما يبدو لهم بعد ذلک من الفعل و أمّا من اللّه تعالى فإرادته إحداثه لا غير ذلک لأنّه لا يروّى و لا يهمّ و لا يتفكّر و هذه الصّفات منفيّه عنه و هى صفات الخلق؛ فإراده اللّه الفعل لا غير ذلک يقول له: كن فيكون بلا لفظ و لا نطق بلسان و لا همّه و لا تفكّر و لا كيف لذلک؛ كما أنّه لا كيف له.

[۲۹۹]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عمر بن أذينه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

خلق اللّه المشيئه بنفسها ثمّ خلق الأشياء بالمشيئه.

[۳۰۰]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن محمّد بن عيسى، عن المشرقىّ حمزه بن المرتفع، عن بعض أصحابنا قال:

كنت فى مجلس أبى جعفر عليه السّلام إذ دخل عليه عمرو بن عبيد فقال له: جعلت فداک قول اللّه تبارک و تعالى: وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِى فَقَدْ هَوىٰ ما ذلک الغضب فقال أبو جعفر عليه السّلام: هو العقاب يا عمرو إنّه من زعم أنّ اللّه قد زال من شىء إلى شىء فقد وصفه صفه مخلوق و إنّ اللّه تعالى لا يستفزّه شىء فيغيّره.

[۳۰۱]6-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن العبّاس بن عمرو، عن هشام بن الحكم فى حديث الزّنديق الّذى سأل أبا عبد اللّه عليه السّلام فكان من سؤاله أن قال له:

فله رضا و سخط؟ فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: نعم و لكن ليس ذلک على ما يوجد

ص : ٢٤٠

و نمی گویی: این کار را خواهم کرد اگر خدا بداند؛ پس این که گویی اگر خدا بخواهد، دلیل بر این است که خدا نخواسته و وقتی خواست آنچه را خواست همان طور که خواست، روی دهد و علم خداوند، پیش از مشیت اوست.

[۲۹۸]۳-صفوان یحیی گوید: به حضرت ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم: ارادهٔ خدا و ارادهٔ آفریدگان را برایم توضیح دهید. فرمود: ارادهٔ آفریدگان، آهنگ درونی (ضمیر) او است و آنچه پس از آن از او سر می زند؛ ولی اراده خدای فرازمند، همان ایجاد اوست نه چیز دیگر؛ زیرا او (مانند انسان) تأمّل نمی کند و از روی برنامه کار نمی کند و نیاز به تفکر ندارد. این صفت ها از او سلب شده و صفات آفریدگان است؛ پس اراده خدا، همان انجام دادن است نه چیز دیگر. به هر چه بگوید: باش، پس وجود یابد و باشد و این کار بدون به کارگیری لفظ و سخن گفتن با زبان و همّت و تفکّر صورت پذیرد و [باید دانست که]اراده خدا چگونگی ندارد، همان طور که ذاتش چگونگی ندارد.

[۲۹۹]4-امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند مشیت را به خود مشیت آفرید، سپس چیزها را با مشیت خلق کرد.

[۳۰۰]5-یکی از شیعیان در محضر امام باقر علیه السّلام شرفیاب بود که عمر بن عبید وارد شد و گفت: قربانت گردم؛ خداوند فرخنده و فرازمند که فرماید: «و هرکس خشم من بر او فرود آید سرنگون گردد» [سورهٔ طه، آیهٔ ۸۱]

معنای این خشم چیست؟ فرمود: آن کیفر است. ای عمرو! کسی که بپندارد که خدا از حالی به حال دیگر درآید، او را با صفت آفریدگان توصیف کرده است و همانا خداوند فرازمند را چیزی از جا نکند تا دگرگونش سازد.

[۳۰۱]6-هشام حکم گوید: از جمله سؤالات زندیق از امام صادق علیه السّلام این بود که: خداوند دارای خشنودی و خشم است؟ حضرت فرمود: آری؛ ولی نه آنسان

من المخلوقين و ذلک أنّ الرّضا حال تدخل عليه فتنقله من حال إلى حال لأنّ المخلوق أجوف معتمل مركّب؛ للأشياء فيه مدخل و خالقنا لا مدخل للأشياء فيه لأنّه واحد واحدیّ الذّات واحدیّ المعنى فرضاه ثوابه و سخطه عقابه من غير شیء يتداخله فيهيّجه و ينقله من حال إلى حال لأنّ ذلک من صفه المخلوقين العاجزين المحتاجين.

[۲ ۳۰]۷-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن ابن أذينه عن محمّد بن مسلم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

المشيئه محدثه.

(جمله القول فى صفات الذّات و صفات الفعل.) إنّ كلّ شيئين وصفت اللّه بهما و كانا جميعا فى الوجود فذلک صفه فعل؛ و تفسير هذه الجمله: أنّک تثبت فى الوجود ما يريد و ما لا يريد و ما يرضاه و ما يسخطه و ما يحبّ و ما يبغض فلو كانت الإراده من صفات الذّات مثل العلم و القدره كان ما لا يريد ناقضا لتلک الصّفه و لو كان ما يحبّ من صفات الذّات كان ما يبغض ناقضا لتلک الصّفه؛ ألا ترى أنّا لا نجد فى الوجود ما لا يعلم و ما لا يقدر عليه و كذلک صفات ذاته الأزليّ لسنا نصفه بقدره [و عجز و علم و جهل و سفه و حكمه و خطإ و عزّ]و ذلّه و يجوز أن يقال: يحبّ من أطاعه و يبغض من عصاه و يوالى من أطاعه و يعادى من عصاه و إنّه يرضى و يسخط و يقال فى الدّعاء: اللّهمّ ارض عنّى و لا تسخط علىّ و تولّنى و لا تعادنى و لا يجوز أن يقال: يقدر أن يعلم و لا يقدر أن لا يعلم و يقدر أن يملک و لا يقدر أن لا يملک و يقدر أن يكون عزيزا حكيما و لا يقدر أن لا يكون عزيزا حكيما

و يقدر أن يكون جوادا و لا يقدر أن لا يكون جوادا و يقدر أن يكون غفورا

که در آفریدگان پیدا می شود؛ زیرا خشنودی حالتی است که به انسان وارد می شود و او را از حالی به حالی دیگر برمی گرداند، چرا که آفریده توخالی، ساخته شده و به هم آمیخته است. هرچیز در انسان راه ورودی دارد و آفریدگار ما را راه ورودی برای چیزها نیست؛ زیرا او یکتاست. دانش یگانه و صفتش یگانه است، پس خشنودی او پاداشش و خشم او کیفرش می باشد بی آن که چیزی در او تأثیر گذارده و او را برانگیزاند و از حالی به حالی گرداند؛ چرا که این دگرگونی ها از صفات آفریدگان ناتوان و نیازمند است.

[۲ ۳۰]۷-امام صادق علیه السّلام فرمود: مشیت پدید شده است.

خلاصه سخن در صفات ذات و صفات فعل

هر دو صفتی که بتوانی خداوند را با آنها توصیف کنی و هر دو در وجود فراهم آمده باشند، صفت فعل (خدا) هستند. توضیح این جمله آن است که تو در عالم وجود ثابت می کنی آنچه را که می خواهد و آنچه را که نمی خواهد و چیزی که خشنودش می کند و چیزی را که به خشمش می آورد و آنچه را که دوست دارد و آنچه را که دشمن می دارد. (اراده هم مانند این صفات از صفات فعل به شمار می آید) ؛ زیرا اگر اراده هم مانند علم و توانایی از صفات ذات باشد، آنچه خدا اراده ندارد، ناقض این سخن می شود و نیز اگر آنچه را دوست دارد از صفات ذات باشد، آنچه دشمن می دارد، ناقض آن خواهد بود. مگر نمی بینی که ما در عالم وجود، چیزی را خدا نداند و آنچه را خدا بر آن توانایی ندارد، نمی یابیم و هم چنین است صفات ذات ازلی او که ما نمی توانیم او را به توانایی و ناتوانی و خواری وصف کنیم؛ ولی درست است که بگوییم: اطاعت کننده اش را دوست دارد و نافرمانش را دشمن می دارد. اطاعت کننده اش را یاری و با نافرمانش دشمنی کند و این که خدا خشنود شود و خشم کند. در دعا گفته می شود: خدایا، از من خشنود باش و بر من خشم نکن و یاریم کن و با من دشمنی نورز و درست نیست گفته شود: می تواند بداند و نمی تواند نداند.

می تواند سلطان باشد و نمی تواند سلطان نباشد. می تواند عزّتمند و سنجیده کار باشد و نمی تواند عزّتمند و سنجیده کار نباشد. می تواند سخاوتمند باشد و نمی تواند سخاوتمند نباشد. می تواند آمرزنده باشد و نمی تواند آمرزنده نباشد

ص :۲۴۳

و لا يقدر أن لا يكون غفورا و لا يجوز أيضا أن يقال: أراد أن يكون ربّا و قديما و عزيزا و حكيما و مالكا و عالما و قادرا لأنّ هذه من صفات الذّات و الإراده من صفات الفعل، ألا ترى أنّه يقال: أراد هذا و لم يرد هذا و صفات الذّات تنفى عنه بكلّ صفه منها ضدّها، يقال: حىّ و عالم و سميع و بصير و عزيز و حكيم، غنىّ، ملک، حليم، عدل، كريم؛ فالعلم ضدّه الجهل و القدره ضدّها العجز و الحياه ضدّها الموت. و العزّه ضدّها الذّلّه و الحكمه ضدّها الخطأ و ضدّ الحلم العجله و الجهل و ضدّ العدل الجور و الظّلم.

باب حدوث الأسماء [٣٠٣]١-علىّ بن محمّد، عن صالح بن أبى حمّاد، عن الحسين بن يزيد، عن الحسن بن علىّ بن أبى حمزه، عن إبراهيم بن عمر، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه تبارک و تعالى خلق اسما بالحروف غير متصوّت و باللّفظ غير منطق و بالشّخص غير مجسّد و بالتّشبيه غير موصوف و باللّون غير مصبوغ، منفىّ عنه الأقطار، مبعّد عنه الحدود، محجوب عنه حسّ كلّ متوهّم، مستتر غير مستور، فجعله كلمه تامّه على أربعه أجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر، فأظهر منها ثلاثه أسماء لفاقه الخلق إليها و حجب منها واحدا و هو الاسم المكنون المخزون، فهذه الأسماء الّتى ظهرت، فالظّاهر هو اللّه تبارک و تعالى و سخّر سبحانه لكلّ اسم من هذه الأسماء أربعه أركان، فذلک اثنا عشر ركنا، ثمّ خلق لكلّ ركن منها ثلاثين اسما فعلا منسوبا إليها فهو الرّحمن، الرّحيم، الملک، القدّوس، الخالق، البارئ، المصوّر، الحىّ، القيّوم، لا تأخذه سنه و لا نوم، العليم، الخبير، السّميع، البصير، الحكيم، العزيز، الجبّار، المتكبّر،

و هم چنین درست نیست گفته شود که: اراده کرد پروردگار، قدیم، عزتمند، حکیم، مالک، دانا و توانا باشد؛ زیرا اینها صفات ذاتند و اراده صفت فعل است.

مگر نمی بینی که گفته می شود: خدا این را خواست و آن را نخواست؛ در صورتی که در برابر هر صفت ذات، ضد آن صفت از خدا نفی می شود. گفته می شود:

زنده، دانا، شنوا، بینا، عزّتمند، حکیم، بی نیاز، سلطان، بردبار، دادگر و کرامتگر.

پس جهل ضد علم، ناتوانی ضد توانایی، مرگ ضد زنده بودن، خواری ضد عزّتمندی، اشتباه ضد حکمت، بی شکیبایی و نادانی ضد بردباری و جور و ستم ضد دادگری است.

بابی دربارۀ پدید آمدن نام ها

[۳۰۳]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خدای فرخنده و فرازمند، اسمی را با حروفی که صدا ندارد خلق کرد؛ با لفظی که ادا نشود و با شخصی که کالبد ندارد و با تشبیهی که موصوف نگردد و با رنگی که آمیخته نباشد. ابعاد و اضلاع از آن دور و حدود و اطراف از آن برکنار است؛ حسّ هر خیال کننده ای به او دست نیابد؛ بی پرده نهان است. خدا آن را یک کلمه تمام، دارای چهار جزء مقارن قرار داد که هیچ یک پیش از دیگری نیست؛ سپس سه نام آن را که آفریدگان به آن نیاز داشتند آشکار ساخت و یکی را نهان داشت و آن، همان نام مکنون در خزانه است. آن سه نامی که آشکار گشت، ظاهرشان «اللّه» فرخنده و فرازمند است و خدای منزّه برای هر نامی از این نام ها چهار رکن مقرّر ساخت که جمعا دوازده رکن می شود. سپس برای هر رکنی سی نام آفرید که به آنها منسوب هستند و آن ها عبارتند از: بخشنده، مهربان، فرمانروا، پیراسته، آفریدگار، پدیدآورنده، صورتگر، زنده، جاودان، بی چرت و بی خواب، دانا، آگاه، شنوا، بینا، سنجیده کار، شکست ناپذیر، نیرومند، شایستۀ عظمت،

العلىّ، العظيم، المقتدر، القادر، السّلام، المؤمن المهيمن، [البارئ]المنشئ، البديع، الرّفيع، الجليل، الكريم، الرّازق، المحيى، المميت، الباعث، الوارث؛ فهذه الأسماء و ما كان من الأسماء الحسنى حتّى تتمّ ثلاث مائه و ستّين اسما فهى نسبه لهذه الأسماء الثّلاثه و هذه الأسماء الثّلاثه أركان و حجب الاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الأسماء الثّلاثه و ذلک قوله تعالى: قُلِ اُدْعُوا اَللّٰهَ أَوِ اُدْعُوا اَلرَّحْمٰنَ أَيًّا مٰا تَدْعُوا فَلَهُ اَلْأَسْمٰاءُ اَلْحُسْنىٰ.

[4 ٣٠]٢-أحمد بن إدريس، عن الحسين بن عبد اللّه، عن محمّد بن عبد اللّه و موسى بن عمر و الحسن بن علىّ بن عثمان، عن ابن سنان قال:

سألت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام: هل كان اللّه عزّ و جلّ عارفا بنفسه قبل أن يخلق الخلق؟ قال: نعم، قلت: يراها و يسمعها؟ قال: ما كان محتاجا إلى ذلک لأنّه لم يكن يسألها و لا يطلب منها، هو نفسه و نفسه هو، قدرته نافذه فليس يحتاج أن يسمّى نفسه و لكنّه اختار لنفسه أسماء لغيره يدعوه بها لأنّه إذا لم يدع باسمه لم يعرف، فأوّل ما اختار لنفسه: العلىّ العظيم لأنّه أعلى الأشياء كلّها، فمعناه اللّه و اسمه العلىّ العظيم هو أوّل أسمائه علا على كلّ شىء.

[5 ٣٠]٣-و بهذا الإسناد، عن محمّد بن سنان قال:

سألته عن الاسم ما هو؟ قال: صفه لموصوف.

[6 ٣٠]4-محمّد بن أبى عبد اللّه، عن محمّد بن إسماعيل، عن بعض أصحابه، عن بكر بن صالح، عن علىّ بن صالح، عن الحسن بن محمّد بن خالد بن يزيد، عن عبد الأعلى، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

اسم اللّه غيره و كلّ شىء وقع عليه اسم شىء فهو مخلوق ما خلا اللّه، فأمّا ما عبّرته الألسن أو عملت الأيدى فهو مخلوق و اللّه غايه من غاياته و المغيّا غير

والا، بزرگ، مقتدر، توانا، بی عیب، ایمنی بخش، نگهبان [پدیدآورنده]، نوآور، بلندمرتبه، بزرگوار، سخاوتمند، روزی ده، زنده کننده، میراننده، برانگیزنده و وارث می باشند.

پس این نام ها با اسمای حسنی تا ۳۶۰ نام کامل شود که فروع این سه نام می باشند و آن سه نام رکن هستند و آن یک نام ذخیره شدهٔ در گنجینه به سبب این سه نام پنهان شده است و این است معنای سخن خداوند: «بگو: خداوند را بخوانید یا بخشنده را بخوانید. هرکدام را بخوانید نام های نیکو از آن اوست» (اسراء، آیهٔ ۱۱۰)

[۳۰ 4]۲-ابن سنان گوید: از امام رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا خدای بزرگ و والا پیش از آن که آفریدگان را پدید آورد به ذات خود شناخت داشت؟ فرمود: آری.

گفتم: آن را می دید و می شنید؟ (خودش نام خود را می گفت و خودش می شنید؟) فرمود: به آن نیازی نداشت؛ چرا که نه از آن پرسشی داشت و نه خواهشی. او خودش و خودش او بود. توانش نفوذ داشت، پس نیازی نداشت که ذات خود را نام ببرد؛ ولی برای خود نام هایی برگزید تا دیگران او را با آن نام ها بخوانند؛ زیرا اگر با نام خود خوانده نمی شود، شناخته نمی شد. نخستین نامی که برای خود برگزید، علیّ و عظیم بود؛ چرا که او برتر از همه چیز است. معنای آن، اللّه و نام آن، علیّ و عظیم می باشد که اوّل نام های اوست و برتر از همه چیز است.

[۳۰ 5]۳-ابن سنان گوید: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: نام خدا چیست؟ فرمود: صفت برای موصوفی است.

[۳۰ 6]4-امام صادق علیه السّلام فرمود: نام خداوند، جز خود اوست و هرچیزی که نام «چیز بر آن صدق نماید، آفریده شده است جز خدا؛ ولی آنچه با زبان ها تعبیر شود (کلمهٔ اللّه که به زبان آید) یا با دست ها انجام گیرد (با خط نوشته شود) ، آن آفریده شده است و خداوند هدفی از اهداف اوست و صاحب هدف، جز هدف است؛

الغايه و الغايه موصوفه و كلّ موصوف مصنوع و صانع الأشياء غير موصوف بحدّ مسمّى، لم يتكوّن فيعرف كينونيّته بصنع غيره و لم يتناه إلى غايه إلاّ كانت غيره، لا يزلّ من فهم هذا الحكم أبدا و هو التّوحيد الخالص فارعوه و صدّقوه و تفهّموه بإذن اللّه، من زعم أنّه يعرف اللّه بحجاب أو بصوره أو بمثال فهو مشرک لأنّ حجابه و مثاله و صورته غيره و إنّما هو واحد موحّد، فكيف يوحّده من زعم أنّه عرفه بغيره و إنّما عرف اللّه من عرفه باللّه، فمن لم يعرفه به فليس يعرفه، إنّما يعرف غيره، ليس بين الخالق و المخلوق شىء و اللّه خالق الأشياء لا من شىء كان و اللّه يسمّى بأسمائه و هو غير أسمائه و الأسماء غيره.

باب معانى الأسماء و اشتقاقها [٧ ٣٠]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن عبد اللّه بن سنان قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن تفسير «بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ» قال: الباء بهاء اللّه و السّين سناء اللّه و الميم مجد اللّه؛ و روى بعضهم: الميم ملک اللّه و اللّه إله كلّ شىء الرّحمن بجميع خلقه و الرّحيم بالمؤمنين خاصّه.

[٨ ٣٠]٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّضر بن سويد، عن هشام بن الحكم أنّه سأل أبا عبد اللّه عليه السّلام عن أسماء اللّه و اشتقاقها، اللّه ممّا هو مشتقّ؟

فقال يا هشام! اللّه مشتقّ من إله و إله يقتضى مألوها و الاسم غير المسمّى، فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئا و من عبد الاسم و المعنى فقد أشرک و عبد اثنين و من عبد المعنى دون الاسم فذاک التّوحيد، أفهمت يا هشام؟ ! قال: قلت: زدنى قال: للّه تسعه و تسعون اسما فلو كان الاسم هو

زیرا هدف توصیف می شود و هرچیز که توصیف گردد، ساخته شده است، ولی سازندۀ همه چیز با حدّی که قابل ذکر باشد توصیف نشود. پدید آورده نشده تا چگونگی پدید آمدنش با ساخته شده ای جز او شناخته شود. مردم در شناخت او به هر پایانی که رسند، او جز آن است. کسی که این حقیقت را بفهمد، نلغزد. این است توحید ناب؛ پس با موافقت خداوند، آن را بجویید و باور کنید و درست بفهمید. هرکه بپندارد که خدا را با حجاب یا شکل یا مثال شناخته است، او شرک ورزیده است؛ چرا که حجاب، مثال و شکلش جز خود اوست. همانا او یگانه و یکتاست، پس چگونه او را شناخته باشد کسی که گمان کند او را با دیگری جز او شناخته است و همانا کسی که خدا را با خدا شناسد، او را شناخته است و کسی که او را با خود او نشناسد، او را نشناخته است، بلکه جز او را شناخته است. میان آفریننده و آفریده شده چیزی نیست و خدا آفریدگار همه چیز است بدون ماده.

خداوند با نام هایش خوانده شود و او جز نام هایش و نام هایش، جز اوست.

بابی دربارۀ معانی نام ها و اشتقاق آنها

[۳۰۷] ۱-عبد اللّه بن سنان گوید: از امام صادق علیه السّلام تفسیر آیۀ «به نام خداوند بخشاینده مهربان» را پرسیدم، فرمود: [حرف]باء، بهاء (روشنی) خدا و سین، سناء (رفعت و شرف) خدا و میم، مجد (کرم و بزرگواری) خداست، بعضی روایت کرده اند: میم ملک خداست و خداوند، معبود هرچیزی است. مهربان (رحمن) به تمام آفریدگانش و مهربان (رحیم) فقط نسبت به مؤمنان است.

[۳۰۸]۲-هشام حکم از امام صادق علیه السّلام درباره نام های خداوند و اشتقاق آنها پرسید که اللّه از چه مشتق شده است؟ فرمود: ای هشام! اللّه از «اله» مشتق است و اله، مألوهی (پرستش شونده) لازم دارد و نام جز صاحب نام است. کسی که نام را بدون صاحب نام پرستد، کافر و چیزی پرستش نکرده است و کسی که نام و صاحب نام را پرستد، شرک ورزیده و دو چیز پرستش کرده است و هرکه صاحب نام و نه نام را پرستد، این یگانه پرستی است. ای هشام! فهمیدی؟ عرض کردم: مطلب را برای من بیشتر روشن سازید.

فرمود: همانا برای خداوند، نود و نه نام است. اگر هر نامی همان صاحب نام

ص :۲۴۹

المسمّى لكان كلّ اسم منها إلها و لكنّ اللّه معنى يدلّ عليه بهذه الأسماء و كلّها غيره، يا هشام الخبز اسم للمأكول و الماء اسم للمشروب و الثّوب اسم للملبوس و النّار اسم للمحرق، أفهمت يا هشام فهما تدفع به و تناضل به أعداءنا المتّخذين مع اللّه عزّ و جلّ غيره، قلت: نعم، فقال نفعک اللّه [به]و ثبّتک يا هشام! قال: فو اللّه ما قهرنى أحد فى التّوحيد حتّى قمت مقامى هذا.

[٣٠٩]٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبى الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام قال:

سئل عن معنى اللّه فقال: استولى على ما دقّ و جلّ.

[٣١٠]4-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن يعقوب بن يزيد، عن العبّاس بن هلال قال:

سألت الرّضا عليه السّلام عن قول اللّه: «اللّه نور السّماوات و الأرض» فقال: هاد لأهل السّماء و هاد لأهل الأرض؛ و فى روايه البرقىّ هدى من فى السّماء و هدى من فى الأرض.

[٣١١]5-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن فضيل بن عثمان، عن ابن أبى يعفور قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «هو الأوّل و الآخر» و قلت: أمّا الأوّل فقد عرفناه و أمّا الآخر فبيّن لنا تفسيره، فقال: إنّه ليس شىء إلاّ يبيد أو يتغيّر أو يدخله التّغيّر و الزّوال أو ينتقل من لون إلى لون و من هيئه إلى هيئه و من صفه إلى صفه و من زياده إلى نقصان و من نقصان إلى زياده إلاّ ربّ العالمين فإنّه لم يزل و لا يزال بحاله واحده، هو الأوّل قبل كلّ شىء و هو الآخر على ما لم يزل [و]لا تختلف عليه الصّفات و الأسماء كما تختلف على غيره،

باشد، لازم آید هرکدام از نام ها معبودی باشند؛ ولی خداوند معنائی است که این نام ها بر او دلالت کنند و هریک از آنها جز او باشند. ای هشام! (واژۀ) نان، نامی برای خوردنی و (واژۀ) آب، نامی برای آشامیدنی و لباس، نامی برای پوشیدنی و آتش نامی برای سوزنده است. ای هشام! مطلب را طوری فهمیدی که بتوانی دفاع کنی و در مبارزه با دشمنان ما و کسانی که همراه خدای بزرگ و والا چیز دیگری پرستند، پیروز شوی؟ عرض کردم: آری. فرمود: ای هشام! خدایت بدان سود دهد و استوارت دارد. هشام گوید: به خدا سوگند، از زمانی که از آن مجلس برخاستم تا امروز کسی در بحث های توحید بر من غلبه نکرده است.

[۳۰۹]۳-از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام درباره معنای اللّه پرسیده شد، فرمود: خدا بر هرچیز کوچک و بزرگ تسلّط دارد (و همه چیز تحت سیطرۀ اوست) .

[۳۱۰]4-عباس هلال گوید: از امام رضا علیه السّلام دربارۀ فرمایش خداوند که «خدا نور آسمان ها و زمین است» پرسیدم، فرمود: (خدا) هدایت کننده اهل آسمان ها و هدایت کننده اهل زمین است. در روایت برقی آمده است: هدایت کرد هرکه در آسمان و در زمین است.

[۳۱۱]5-ابن ابی یعفور گوید: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ فرمایش خدا که «او اوّل و آخر است» پرسیدم و گفتم: معنای اوّل را فهمیدم، ولی تفسیر آخر را شما برایم بیان فرمایید. حضرت فرمود: هرچیز جز پروردگار جهانیان نابود شود یا دگرگون گردد با یک نوع دگرگونی و زوال بر او راه یابد یا از رنگی به رنگی و از شکلی به شکلی و از صفتی به صفتی دیگر عوض شود و از زیادی به کمی و از کمی به زیادی گراید. تنها او است که همیشه در یک حالت بوده و خواهد بود. او اوّل و پیش از هرچیزی و آخر برای همیشه است.

صفات و نام های مختلف به خود نگیرد، همان طور که بر جر او وارد شود؛

مثل الإنسان الّذى يكون ترابا مرّه و مرّه لحما و دما و مرّه رفاتا و رميما و كالبسر الّذى يكون مرّه بلحا و مرّه بسرا و مرّه رطبا و مرّه تمرا، فتتبدّل عليه الأسماء و الصّفات و اللّه جلّ و عزّ بخلاف ذلک.

[٣١٢]6-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن ابن أذينه، عن محمّد بن حكيم، عن ميمون البان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام و قد سئل عن الأوّل و الآخر، فقال: الأوّل لا عن أوّل قبله و لا عن بدء سبقه و الآخر لا عن نهايه كما يعقل من صفه المخلوقين و لكن قديم أوّل آخر، لم يزل و لا يزول بلا بدء و لا نهايه، لا يقع عليه الحدوث و لا يحول من حال إلى حال، خالق كلّ شىء.

[٣١٣]٧-محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه إلى أبى هاشم الجعفرىّ قال:

كنت عند أبى جعفر الثّانى عليه السّلام فسأله رجل فقال: أخبرنى عن الرّبّ تبارک و تعالى له أسماء و صفات فى كتابه و أسماؤه و صفاته هى هو؟ فقال أبو جعفر عليه السّلام: إنّ لهذا الكلام وجهين إن كنت تقول: هى هو أى إنّه ذو عدد و كثره فتعالى اللّه عن ذلک و إن كنت تقول: هذه الصّفات و الأسماء لم تزل فإنّ لم تزل محتمل معنيين فإن قلت: لم تزل عنده فى علمه و هو مستحقّها، فنعم و إن كنت تقول: لم يزل تصويرها و هجاؤها و تقطيع حروفها، فمعاذ اللّه أن يكون معه شىء غيره، بل كان اللّه و لا خلق؛ ثمّ خلقها وسيله بينه و بين خلقه يتضرّعون بها إليه و يعبدونه و هى ذكره و كان اللّه و لا ذكر و المذكور بالذّكر هو اللّه القديم الّذى لم يزل و الأسماء و الصّفات مخلوقات و المعانى و المعنىّ بها هو اللّه الّذى لا يليق به الاختلاف و لا الائتلاف و إنّما يختلف و يأتلف المتجزّئ فلا يقال، اللّه مؤتلف و لا اللّه قليل و لا كثير و لكنّه القديم فى ذاته، لأنّ ما سوى

مانند انسان که گاهی خاک و گاهی گوشت و خون و زمانی استخوان پوسیده و نرم شده است و مانند غورۀ خرما که گاهی نیم رس و زمانی بسر (خارک) و گاهی خرمای تروتازه و گاهی خرمای خشک است که به نام ها و صفات مختلف تبدیل می شود و خداوند بزرگ و والا به خلاف آن است.

[۳۱۲]6-میمون البان گوید: از امام صادق علیه السّلام دربارۀ اوّل و آخر پرسیدند.

حضرت فرمود: اوّلی که پیش از او اوّلی نبوده و آغازی بر او پیشی نگرفته است و آخری است بی آنکه نهایت و پایانی داشته باشد، چنان که از صفت آفریدگان فهمیده می شود؛ ولی خدا قدیم، اوّل و آخر است. بدون آغاز و بدون پایان، همیشه بوده و همیشه خواهد بود. پدید آمدن شامل او نشود و از حالی به حالی نگردد و او آفریدگار همه چیز است.

[۳۱۳]۷-ابو هشام جعفری گوید: خدمت حضرت جواد علیه السّلام بودم که مردی از آن حضرت پرسید: به من بفرمایید آیا نام ها و صفت هایی که در قرآن برای پروردگار فرخنده و فرازمند ذکر شده، آن نام ها و صفت ها، خود پروردگارند؟ حضرت فرمود: این سخن، دو معنا دارد: اگر مقصود تو که گویی اینها خود او هستند این است که خدا از تعدّد و تکثّر برخوردار است که خداوند برتر از آن است که چنین باشد و اگر منظورت این است که این صفت ها و نام ها همیشگی هستند، همیشگی بودن (ازلی) دو معنا دارد: اول این که اگر بگویی خدا همیشه به آن ها علم داشته و سزاوار آنها بوده، درست است؛ دوم این که اگر بگویی تصویر آنها و الفبای آنها و تک تک حروف آنها همیشگی بوده است، پس به خدا پناه می برم که با خدا چیز دیگری بوده باشد، بلکه خود بود و آفریده شده ای نبود؛ سپس این نام ها و صفت ها را پدید آورد تا میان او و آفریدگانش واسطه باشند و با آنها به درگاه خدا تضرّع و زاری کنند و او را عبادت کنند و آنها ذکر او باشند [تا مردم او را فراموش نکنند]. خدا بود و ذکری نبود و آن که با ذکر یاد شود، خداوند قدیم است که همیشه بوده و نام ها و صفت ها آفریده شده اند و معانی آن ها و آنچه از آنها مقصود است، همان خدایی است که جدایی و به هم پیوستگی سزاوارش نیست. چیزی که جزء دارد، جدایی و به هم پیوستگی دارد؛ پس نمی توان گفت که خداوند به هم پیوسته است، خدا اندک است، زیاد است، بلکه او در ذات خود قدیم است؛ زیرا چیزی که یکتا نباشد، تجزیه پذیر است

ص :۲۵۳

الواحد متجزّئ و اللّه واحد لا متجزّئ و لا متوهّم بالقلّه و الكثره و كلّ متجزّئ أو متوهّم بالقلّه و الكثره فهو مخلوق دالّ على خالق له فقولک: إنّ اللّه قدير خبّرت أنّه لا يعجزه شىء، فنفيت بالكلمه العجز و جعلت العجز سواه و كذلک قولک: عالم إنّما نفيت بالكلمه الجهل و جعلت الجهل سواه و إذا أفنى اللّه الأشياء أفنى الصّوره و الهجاء و التّقطيع و لا يزال من لم يزل عالما. فقال الرّجل: فكيف سمّينا ربّنا سميعا؟ فقال: لأنّه لا يخفى عليه ما يدرک بالأسماع و لم نصفه بالسّمع المعقول فى الرّأس و كذلک سمّيناه بصيرا لأنّه لا يخفى عليه ما يدرک بالأبصار من لون أو شخص أو غير ذلک و لم نصفه ببصر لحظه العين و كذلک سمّيناه لطيفا لعلمه بالشّىء اللّطيف مثل البعوضه و أخفى من ذلک و موضع النّشوء منها و العقل و الشّهوه للسّفاد و الحدب على نسلها و إقام بعضها على بعض و نقلها الطّعام و الشّراب إلى أولادها فى الجبال و المفاوز و الأوديه و القفار فعلمنا أنّ خالقها لطيف بلا كيف و إنّما الكيفيّه للمخلوق المكيّف و كذلک سمّينا ربّنا قويّا لا بقوّه البطش المعروف من المخلوق و لو كانت قوّته قوّه البطش المعروف من المخلوق لوقع التّشبيه و لا حتمل الزّياده و ما احتمل الزّياده احتمل النّقصان و ما كان ناقصا كان غير قديم و ما كان غير قديم كان عاجزا، فربّنا تبارک و تعالى لا شبه له و لا ضدّ و لا ندّ و لا كيف و لا نهايه و لا تبصار بصر و محرّم على القلوب أن تمثّله و على الأوهام أن تحدّه و على الضّمائر أن تكوّنه، جلّ و عزّ عن أداه خلقه و سمات بريّته و تعالى عن ذلک علوّا كبيرا.

[4 ٣١]٨-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عمّن ذكره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

و خدا یکتاست و تجزیه پذیر نیست و با کمی و زیادی تصوّر نشود و هرچیز که تجزیه پذیرد یا با کمی و زیادی تصور شود، آفریده ای است که بر آفریدگار خویش دلالت کند. این که بگویی خداوند توانا است، خبر داده ای که چیزی او را ناتوان نکند. پس با همین واژه، ناتوانی را از او دور کرده ای و ناتوانی را جز او قرار داده ای و نیز این که گویی خدا دانا است؛ همانا با این واژه، نادانی را از او دور ساخته ای و نادانی را جز او قرار داده ای. وقتی خداوند همه چیز را نابود گرداند، صورت، تلفظ و تک تک حروف را هم نابود کند و همیشه باشد آن که علمش همیشگی است.

آن مرد گفت: (اگر الفاظ از بین رود) پس چگونه پروردگار خود را شنوا می نامیم؟

فرمود: زیرا آنچه با گوش دریافت شود بر او پوشیده نباشد؛ ولی او را با گوشی که در سر فهمیده می شود، توصیف نمی کنیم. هم چنین او را بینا می نامیم از آن جهت که آنچه با چشم درک شود، مانند رنگ و شخص و جز اینها بر او پنهان نباشد؛ ولی او را با بینایی نگاه چشم توصیف نکنیم و هم چنین او را لطیف نامیم؛ چرا که به هرچیز لطیفی (کوچک و دقیق) دانا است، مانند پشه و کوچکتر از آن و محل رشد او و شعور و شهوت جنسی او مهروندی به نوزادانش و سوار شدن بعضی بر بعضی دیگر و حمل خوراک و پوشاک برای نوزادانش در کوه ها و کویرها و رودخانه ها و خشک زارها.

از اینجا دانستیم که آفریدگار آنها، لطیف است بدون کیفیت و کیفیت تنها برای آفریدگان است که چگونگی دارند. هم چنین پروردگار خود را نیرومند نامیم نه از جهت نیروی مشت کوبی که در میان آفریدگان معروف است. اگر نیرومندی او، نیروی مشت کوبی معمول میان آفریدگان باشد به آفریدگان تشبیه می شود و امکان زیادی دارد و آنچه امکان زیادی دارد، ممکن است کاهش یابد و آنچه کاستی دارد، قدیم نباشد و چیزی که قدیم نباشد، ناتوان است؛ پس پروردگار فرخنده و فرازمند مانند، ضد، همتا، چگونگی و پایان ندارد و با چشم دیده نشود. بر دل ها تحریم شده است که تشبیهش نمایند و بر خاطرها که محدودش کنند و بر اندیشه ها که پدیدآمده اش دانند. او از ابزار آفریدگانش و نشانه های آفریده اش بر فراز و برکنار است و از آن بسیار برتری دارد در نهایت برتری!

[4 ۳۱]۸-مردی خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کرد: «خدا بزرگتر است» . فرمود:

قال رجل عنده: اللّه أكبر فقال اللّه أكبر من أىّ شىء؟ فقال: من كلّ شىء فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: حدّدته فقال الرّجل: كيف أقول؟ قال: قل: اللّه أكبر من أن يوصف.

[315]۹-و رواه محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن مروک بن عبيد، عن جميع بن عمير قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: أىّ شىء اللّه أكبر؟ فقلت: اللّه أكبر من كلّ شىء، فقال: و كان ثمّ شىء فيكون أكبر منه؟ فقلت: و ما هو؟ قال: اللّه أكبر من أن يوصف.

[316] ۱۰-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس، عن هشام بن الحكم قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن سبحان اللّه فقال أنفه للّه.

[317] ۱۱-أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد اللّه الحسنىّ، عن علىّ بن أسباط، عن سليمان مولى طربال، عن هشام الجواليقىّ قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «سبحان اللّه» ما يعنى به؟ قال تنزيهه.

[318] ۱۲-علىّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى جميعا، عن أبى هاشم الجعفرىّ قال:

سألت أبا جعفر الثّانى عليه السّلام: ما معنى الواحد؟ فقال إجماع الألسن عليه بالوحدانيّه كقوله تعالى: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اَللّٰهُ» .

باب آخر و هو من الباب الأوّل إلاّ أنّ فيه زياده و هو الفرق ما بين المعانى الّتى تحت أسماء اللّه و أسماء المخلوقين [319] ۱-علىّ بن إبراهيم، عن المختار بن محمّد بن المختار الهمدانىّ؛

خدا از چه بزرگتر است؟ عرض کرد: خدا از همه چیز بزرگتر است. فرمود: خدا را محدود ساختی. عرض کرد: پس چه بگویم؟ فرمود: بگو خدا بزرگتر از آن است که به وصف آید.

[۳۱5]۹-جمیع گوید: امام صادق علیه السّلام از من پرسید: معنای «خدا بزرگتر است» چیست؟ عرض کرد: خدا بزرگتر از همه چیز است. فرمود: آنجا چیزی بود که خدا بزرگتر از آن باشد؟ گفتم: پس معنایش چیست؟ فرمود: خدا بزرگتر از آن است که به وصف آید.

[۳۱6] ۱۰-هشام حکم گوید: از حضرت صادق علیه السّلام درباره «پاک و منزّه است خداوند» پرسیدم، فرمود: عار داشتن خداست (یعنی برکنار داشتن خدا از هر نقص و عیبی) .

[۳۱۷] ۱۱-هشام جوالیقی گوید: از حضرت صادق علیه السّلام معنای گفتهٔ خدای بزرگ و والا «خداوند پاک و منزّه است» را پرسیدم، فرمود: او را برکنار داشتن از هر عیب و نقص است.

[۳۱۸]۱۲-ابو هاشم جعفری گوید: از امام جواد علیه السّلام پرسیدم: معنای یکتا چیست؟ فرمود: اتفاق همه زبان ها بر یکتایی اوست، چنانچه فرماید: «اگر از آنها بپرسی چه کسی آنها را آفریده، محققا گویند: خداوند. [سورهٔ زخرف (۴۳) : آیهٔ ۸۷].

بابی دیگر که از باب اول است، جز این که فرق میان معانی نام های خدا و نام های آفریدگان را افزون برآن دارد

[۳۱۹] ۱-فتح جرجانی گوید: شنیدم که حضرت ابو الحسن علیه السّلام می فرمود:

و محمّد بن الحسن، عن عبد اللّه بن الحسن العلوىّ جميعا عن الفتح بن يزيد الجرجانىّ، عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

سمعته يقول: و هو اللّطيف الخبير السّميع البصير الواحد الأحد الصّمد، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد لو كان كما يقول المشبّهه لم يعرف الخالق من المخلوق و لا المنشئ، من المنشإ لكنّه المنشئ فرق بين من جسّمه و صوّره و أنشأه إذ كان لا يشبهه شىء و لا يشبه هو شيئا، قلت: أجل جعلنى اللّه فداک لكنّک قلت الأحد الصّمد و قلت: لا يشبهه شىء و اللّه واحد و الإنسان واحد أليس قد تشابهت الوحدانيّه؟ قال: يا فتح! أحلت ثبّتک اللّه إنّما التّشبيه فى المعانى، فأمّا فى الأسماء فهى واحده و هى دالّه على المسمّى و ذلک أنّ الإنسان و إن قيل: واحد فإنّه يخبر أنّه جثّه واحده و ليس باثنين و الإنسان نفسه ليس بواحد لأنّ أعضاءه مختلفه و ألوانه مختلفه و من ألوانه مختلفه غير واحد و هو أجزاء مجزّاه، ليست بسواء دمه غير لحمه و لحمه غير دمه و عصبه غير عروقه و شعره غير بشره و سواده غير بياضه و كذلک سائر جميع الخلق، فالإنسان واحد فى الاسم و لا واحد فى المعنى و اللّه جلّ جلاله هو واحد لا واحد غيره لا اختلاف فيه و لا تفاوت و لا زياده و لا نقصان، فأمّا الإنسان المخلوق المصنوع المؤلّف من أجزاء مختلفه و جواهر شتّى غير أنّه بالاجتماع شىء واحد قلت: جعلت فداک فرّجت عنّى فرّج اللّه عنک، فقولک: اللّطيف الخبير فسّره لى كما فسّرت الواحد فإنّى أعلم أنّ لطفه على خلاف لطف خلقه للفصل، غير أنّى أحبّ أن تشرح ذلک لى فقال: يا فتح! إنّما قلنا: اللّطيف، للخلق اللّطيف و لعلمه بالشّىء اللّطيف أو لا ترى وفّقک اللّه و ثبّتک إلى أثر صنعه فى النّبات اللّطيف و غير اللّطيف و من الخلق اللّطيف و من الحيوان الصّغار و من

خدا لطیف، آگاه، شنوا، بینا، یکتا، یگانه، بی نیاز است و نزاده و زاده نشده و هیچ کس همتای او نیست.

اگر او چنان باشد که مشبّهه گویند، آن گاه آفریدگار از آفریده و پدیدآورنده از پدیدار شناخته نشود؛ ولی او پدیدآورنده است. میان او و کسی که کالبدش داده و صورتگری کرده و پدیدش آورده، فرق است؛ زیرا چیزی مانند او نیست و او به چیزی نماند. عرض کردم: آری. خداوند مرا قربانت گرداند؛ ولی شما فرمودید او یگانه و بی نیاز است. و نیز فرمودید: چیزی مانند او نیست در صورتی که خدا یکتا و انسان هم یکتا است؛ مگر یکتایی او به یکتایی انسان شبیه نیست فرمود: ای فتح! محال گفتی، خداوند استوارت دارد؛ همانا تشبیه در معناهاست ولی در نام ها همه یکی هستند و بر صاحب نام دلالت کنند. توضیح اینکه وقتی گفته شود انسان یکی است، خبر دادن از این است که انسان یک پیکر می باشد نه دو پیکر؛ ولی خود انسان هم از نظر معنا یکی نیست؛ زیرا اعضا و رنگ هایش مختلف است و کسی که رنگ هایش مختلف باشد، یکی نیست، اجزایش قابل تقسیم است و یکنواخت نیست. خونش جز گوشتش و گوشتش جز خونش و عصبش جز رگ هایش و مویش جز پوستش و سیاهیش جز سفیدی او باشد و همان طور آفریدگان دیگر؛ پس انسان، نامش یکی است، معنایش یکی نیست و خداوند شکوهمند یکتاست و یکتایی جز او نیست؛ در او اختلاف، تفاوت، فزونی و کمی نیست؛ ولی انسان آفریده شده، ساخته شده و از اجزای مختلف و مواد گوناگون ترکیب شده، جز این که با جمع اجزا یک چیز است. عرض کردم: قربانت گردم، گره مرا گشودی، خداوند گشایش و آسودگیت نصیب فرماید. فرمودی خدا لطیف و آگاه است؛ آن را برایم تفسیر کن، همان طور که یکتایی او را توضیح دادی. من می دانم که لطف او به جهت فرق (میان آفریدگار و آفریده) جز لطف آفریدگان است؛ ولی دوست دارم برایم شرح دهید.

حضرت فرمود: ای فتح! این که گویم خدا لطیف است به جهت آفریدن چیز لطیف و دانایی او به چیز لطیف است. خدایت توفیق دهد و استوارت دارد، مگر اثر ساخت او را در گیاه لطیف و غیر لطیف و در آفرینش لطیف و جاندار کوچک و پشه و کوچک آن و کوچکتر از آن نمی بینی که به چشم نیایند،

البعوض و الجرجس و ما هو أصغر منها ما لا يكاد تستبينه العيون، بل لا يكاد يستبان لصغره الذّكر من الأنثى و الحدث المولود من القديم، فلمّا رأينا صغر ذلک فى لطفه و اهتداءه للسّفاد و الهرب من الموت و الجمع لما يصلحه و ما فى لجج البحار و ما فى لحاء الأشجار و المفاوز و القفار و إفهام بعضها عن بعض منطقها و ما يفهم به أولادها عنها و نقلها الغذاء إليها ثمّ تأليف ألوانها حمره مع صفره و بياض مع حمره و أنّه ما لا تكاد عيوننا تستبينه لدمامه خلقها لا تراه عيوننا و لا تلمسه أيدينا علمنا أنّ خالق هذا الخلق لطيف لطف بخلق ما سمّيناه بلا علاج و لا أداه و لا آله و أنّ كلّ صانع شىء فمن شىء صنع و اللّه الخالق اللّطيف الجليل خلق و صنع لا من شىء.

[٣٢٠]٢-علىّ بن محمّد مرسلا عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

قال: اعلم علّمک اللّه الخير أنّ اللّه تبارک و تعالى قديم و القدم صفته الّتى دلّت العاقل على أنّه لا شىء قبله و لا شىء معه فى ديموميّته فقد بان لنا بإقرار العامّه معجزه الصّفه أنّه لا شىء قبل اللّه و لا شىء مع اللّه فى بقائه و بطل قول من زعم أنّه كان قبله أو كان معه شىء و ذلک أنّه لو كان معه شىء فى بقائه لم يجز أن يكون خالقا له لأنّه لم يزل معه فكيف يكون خالقا لمن لم يزل معه و لو كان قبله شىء كان الأوّل ذلک الشّىء لا هذا و كان الأوّل أولى بأن يكون خالقا للأوّل ثمّ وصف نفسه تبارک و تعالى بأسماء دعا الخلق إذ خلقهم و تعبّدهم و ابتلاهم إلى أن يدعوه بها فسمّى نفسه سميعا، بصيرا، قادرا، قائما، ناطقا، ظاهرا، باطنا، لطيفا، خبيرا، قويّا، عزيزا، حكيما، عليما و ما أشبه هذه الأسماء، فلمّا رأى ذلک من أسمائه القالون المكذّبون و قد سمعونا نحدّث عن اللّه أنّه لا شىء مثله و لا شىء من الخلق فى حاله قالوا: أخبرونا إذا زعمتم أنّه لا مثل

بلکه به واسطه کوچکی نر و ماده و نوزاد و پیر آن تشخیص داده نشود و ما چون کوچکی این حیوان را با لطافتش دیدیم و نیز رهبری شدنش به نزدیکی با ماده و گریز از مرگ و گردآوری منافع خویش و جاندارانی که در گرداب های دریا و پوست های درختان و کویرها و بیابان ها و فهمانیدن بعضی از آنها سخنش را به دیگری و آنچه به بچه های خود می فهماند و خوراک برایشان می برد و با رنگ آمیزی آنها، سرخ با زرد و سفید با سرخ و این که از خردی اندام به چشم ما دیده نشوند، چشمان ما آن را نبیند و دست های ما آن را لمس نکند، از ملاحظه تمام اینها دانستیم که آفریدگار این آفریدگان لطیف در آفرینش آنچه نام بردیم، بدون رنج بردن و ابزار و آلات لطافت به کار برده است و نیز دانستیم که هرکه چیزی سازد از ماده ای سازد؛ ولی خداوند آفریدگار لطیف و شکوهمند، آفرینش و ساختنش از ماده ای نبوده است.

[۳۲۰]۲-حضرت امام رضا علیه السّلام به یکی از اصحاب خود فرمود: خدایت خیر آموزد. بدان که خدای فرخنده و فرازمند قدیم است و قدیم بودن، صفت اوست که خردمند را راهنمایی کند به این که چیزی پیش از او نبوده و در همیشگی بودنش، شریک ندارد. پس با اعتراف عموم خردمندان، معجزه بودن این صفت (قدیم بودنی که از درک آن عاجزند) برای ما روشن گشت که چیزی پیش از خدا نبوده و در دوامش (باقی بودنش) هم چیزی با او نیست و گفتهٔ آن که معتقد است چیزی پیش از او با همراه او بوده است، باطل شد؛ زیرا اگر چیزی در بقاء با او باشد، درست نیست خدا آفریننده او باشد؛ چرا که همیشه با خدا بوده است و چگونه خدا آفریننده چیزی باشد که همیشه با او بوده است و اگر چیزی پیش از او باشد، او اوّل خواهد بود نه این و آنکه اول است سزاوارتر است که آفریننده دیگری باشد. آن گاه خدای فرخنده و فرازمند خود را با نام هایی معرفی کرد که وقتی آفریدگان را پدید آورد و آنها را به اطاعت خواند و آزمایششان کرد، آفریدگان را دعوت نمود تا او را با آن نام ها بخوانند، پس خود را شنوا، بینا، توانا، برپا، گویا، نمایان، نهان، لطیف، آگاه، نیرومند، گرامی، حکیم، دانا و مانند اینها نامید و وقتی افراطگران تکذیب کننده ای نام ها را ملاحظه کردند و (از طرفی) از ما شنیده بودند که از خداوند خبر می دهیم که چیزی مانند او نیست و آفریده ای، حالش چون او نباشد، گفتند: شما که معتقدید خداوند، مانند و نظیری ندارد،

للّه و لا شبه له، كيف شاركتموه فى أسمائه الحسنى فتسمّيتم بجميعها؟ فإنّ فى ذلک دليلا على أنّكم مثله فى حالاته كلّها أو فى بعضها دون بعض إذ جمعتم الأسماء الطّيّبه قيل لهم: إنّ اللّه تبارک و تعالى ألزم العباد أسماء من أسمائه على اختلاف المعانى و ذلک كما يجمع الاسم الواحد معنيين مختلفين و الدّليل على ذلک قول النّاس الجائز عندهم الشّائع و هو الّذى خاطب اللّه به الخلق فكلّمهم بما يعقلون ليكون عليهم حجّه فى تضييع ما ضيّعوا فقد يقال للرّجل:

كلب و حمار و ثور و سكّره و علقمه و أسد، كلّ ذلک على خلافه و حالاته لم تقع الأسامى على معانيها الّتى كانت بنيت عليه؛ لأنّ الإنسان ليس بأسد و لا كلب فافهم ذلک رحمک اللّه و إنّما سمّى اللّه تعالى بالعلم بغير علم حادث علم به الأشياء استعان به على حفظ ما يستقبل من أمره و الرّويّه فيما يخلق من خلقه و يفسد ما مضى ممّا أفنى من خلقه ممّا لو لم يحضره ذلک العلم و يغيبه كان جاهلا ضعيفا، كما أنّا لو رأينا علماء الخلق إنّما سمّوا بالعلم لعلم حادث إذ كانوا فيه جهله و ربّما فارقهم العلم بالأشياء فعادوا إلى الجهل و إنّما سمّى اللّه عالما لأنّه لا يجهل شيئا، فقد جمع الخالق و المخلوق اسم العالم و اختلف المعنى على ما رأيت و سمّى ربّنا سميعا لا بخرت فيه يسمع به الصّوت و لا يبصر به كما أنّ خرتنا الّذى به نسمع لا نقوى به على البصر و لكنّه أخبر أنّه لا يخفى عليه شىء من الأصوات، ليس على حدّ ما سمّينا نحن، فقد جمعنا الاسم بالسّمع و اختلف المعنى و هكذا البصر لا بخرت منه أبصر كما أنّا نبصر بخرت منّا لا ننتفع به فى غيره و لكنّ اللّه بصير لا يحتمل شخصا منظورا إليه، فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و هو قائم ليس على معنى انتصاب و قيام على ساق فى كبد كما قامت الأشياء و لكن قائم يخبر أنّه حافظ كقول الرّجل:

پس چگونه خود را در اسمای حسنای او شریک قرار دادید و همه آن نامها را برای خود به کار گرفتید؟ این خود دلیل است که شما در تمام یا بعضی از حالت ها مانند خدا هستید، چرا که نام های خوب را برای خودتان فراهم آوردید و به کار گرفتید.

به آنها پاسخ دهیم که همانا خداوند فرخنده و فرازمند بندگانش را به نام هایی از نام هایش با اختلاف معانی متعهّد ساخته است؛ چنان که یک اسم، دو معنای مختلف دارد و دلیل آن، گفتهٔ خود مردم است که نزد آنها پذیرفته و رائج می باشد و به همین جهت، خداوند آفریدگانش را با همان گفته خطاب کرده و با آنچه می فهمند، سخن گفته است تا نسبت به آنچه ضایع کردند حجت بر آنها تمام باشد. گاهی به مردی گفته می شود: سگ، خر، گاو، شکر، تلخ و شیر؛ تمام اینها خلاف حالت های مرد است و این نام ها به معناهایی که برای آن ها نهاده شده به کار نرفته است؛ چون انسان نه شیر و نه سگ است. این را خوب دریاب، خدایت مورد رحمتش قرار دهد.

خدا هم که دانا نامیده شده به واسطهٔ علم پدیدآمده ای نیست که چیزها را به آن بداند و بر نگهداری امر آینده اش و اندیشه در آنچه آفریند و تباه کند آنچه را از آفریدگانش نابود کرده، کمک بخواهد که اگر این علم نزدش حاضر نبود و از او غیبت کرده بود، نادان و ناتوان می شد؛ هم چنان که اگر می بینیم دانشمندان آفریدگان، دانشمند (عالم) نامیده می شوند به جهت دانش پدیدآمدهٔ آنها است؛ چرا که پیش از آن نادان بودند و چه بسا دانش به وسیله چیزهایی از آنها جدا شود و به نادانی برگردند؛ ولی این که خداوند، عالم نامیده شد؛ چون به چیزی نادان نیست، پس آفریدگار و آفریده در نام عالم شریک شدند و همان طور که دانستی، معنا مختلف بود.

پروردگار ما شنوا نامیده شد نه این که دارای سوراخ گوش است که با آن صدا را می شنود و با آن چیزی نبیند؛ مانند سوراخ گوش ما که با آن می شنویم، ولی توانایی دیدن با آن را نداریم؛ ولی خدا خود خبر داده که هیچ آوازی بر او پوشیده نیست و این طبق آنچه ما خود را شنوا می نامیم، نیست؛ پس او هم در نام شنیدن با ما شریک است؛ ولی معنا متفاوت می باشد. هم چنین دیدن او با سوراخ چشم نیست، چنان که ما با سوراخ چشم ببینیم و از آن استفاده دیگری نکنیم؛ ولی خداوند بینا است و به هرچیز که بتوان نگاه کرد، نادان نیست؛ پس در نام بینایی با هم هستیم و معنا متفاوت است.

او برپا (قائم) است نه به این معنا که راست ایستاده و سنگینی روی ساق پا انداخته است، همان طور که چیزها ایستند، بلکه معنایش این است که خدا

القائم بأمرنا فلان و اللّه هو القائم على كلّ نفس بما كسبت و القائم أيضا فى كلام النّاس: الباقى و القائم أيضا يخبر عن الكفايه كقولک للرّجل: قم بأمر بنى فلان أى اكفهم و القائم منّا قائم على ساق، فقد جمعنا الاسم و لم نجمع المعنى؛ و أمّا اللّطيف فليس على قلّه و قضافه و صغر و لكن ذلک على النّفاذ فى الأشياء و الامتناع من أن يدرک، كقولک للرّجل: لطف عنّى هذا الأمر و لطف فلان فى مذهبه و قوله يخبرک أنّه غمض فيه العقل وفات الطّلب و عاد متعمّقا متلطّفا لا يدركه الوهم فكذلک لطف اللّه تبارک و تعالى عن أن يدرک بحدّ أو يحدّ بوصف و اللّطافه منّا: الصّغر و القلّه، فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و أمّا الخبير فالّذى لا يعزب عنه شىء و لا يفوته ليس للتّجربه و لا للاعتبار بالأشياء فعند التّجربه و الاعتبار علمان و لولاهما ما علم لأنّ من كان كذلک كان جاهلا و اللّه لم يزل خبيرا بما يخلق و الخبير من النّاس المستخبر عن جهل المتعلّم، فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و أمّا الظّاهر فليس من أجل أنّه علا الأشياء بركوب فوقها و قعود عليها و تسنّم لذراها و لكن ذلک لقهره و لغلبته الأشياء و قدرته عليها كقول الرّجل: ظهرت على أعدائى و أظهرنى اللّه على خصمى يخبر عن الفلج و الغلبه، فهكذا ظهور اللّه على الأشياء و وجه آخر أنّه الظّاهر لمن أراده و لا يخفى عليه شىء و أنّه مدبّر لكلّ ما برأفأىّ ظاهر أظهر و أوضح من اللّه تبارک و تعالى، لأنّک لا تعدم صنعته حيثما توجّهت و فيک من آثاره ما يغنيک و الظّاهر منّا البارز بنفسه و المعلوم بحدّه، فقد جمعنا الاسم و لم يجمعنا المعنى و أمّا الباطن فليس على معنى الاستبطان للأشياء بأن يغور فيها و لكن ذلک منه على استبطانه للأشياء علما و حفظا و تدبيرا، كقول القائل: أبطنته يعنى خبّرته و علمت مكتوم سرّه و الباطن منّا الغائب فى

نگه دار است؛ مانند کسی که گوید فلانی قائم به امر ماست و خداوند بر هرجانی نسبت به آنچه انجام داده اند، قائم (نگه دارنده) است و نیز قائم در زبان مردم به معنای «باقی» می باشد و معنای «سرپرستی» هم می دهد؛ مانند سخن کسی که گوید: به امر فرزندان فلانی قیام کن؛ یعنی رسیدگی و سرپرستی آنان را به عهده بگیر و قائم از ما کسی است که روی ساق پا ایستاده است، پس در نام یکی و در معنا مختلف شدیم.

اما لطیف بودن به معنای کمی، نازکی و خردی نیست، بلکه به معنای باریک بینی و نفوذ در چیزها و درک نشدن اوست؛ مانند این که به مردی گویی: این امر از من لطیف شد و فلانی در راه و روش و گفتارش لطیف است، به او خبر می دهی که خرد در آن درمانده و طلب آن از دست رفته و طوری ژرف و بارک گشته است که اندیشه درکش نکند و هم چنین خداوند فرخنده و فرازمند از این جهت لطیف است که با اندک، درک و با وصف، محدود نشود و لطافت ما به معنای خردی و کمی است، پس در نام شریک او شدیم و در معنا غیر او هستیم.

امّا آگاه و خبره کسی است که چیزی بر او پوشیده نیست و از دستش نرفته است. (آگاه بودن خدا) رای آزمایش و عبرت گرفتن از چیزها نیست که اگر آزمایش و عبرت باشند، بداند و اگر نباشند، نداند؛ زیرا کسی که چنین باشد نادان است؛ ولی خداوند همیشه به آفریدگانش آگاه است و آگاه از دیدگاه مردم کسی است که می خواهد اطلاعاتی از سطح نادانی دانش آموخته به دست آورد. پس در نام شریک او شدیم و در معنا غیر او هستیم.

امّا نمایان بودن خدا از آن جهت نیست که روی چیزها برآمده و سوار شده و بر آنها نشسته و بر فراز کنگره آن برآمده باشد، بلکه به سبب چیرگی، تسلط و تواناییش بر چیزهاست؛ مانند کسی که گوید: «بر دشمنانم نمایان شدم و خدا مرا بر دشمنم نمایان ساخت» که این نمایان از پیروزی و غلبه خبر می دهد. هم چنین است نمایان شدن خداوند بر چیزها. معنای دیگر این است که برای کسی که او را بخواهد، نمایان و آشکار است و چیزی بر او پوشیده نیست و اوست تدبیرگر هر چیز که آفریده است، پس کدام آشکاری از خداوند فرخنده و فرازمند نمایان تر و روشن تر است؛ زیرا هرسو که بنگری، ساختهٔ او موجود است و (حتی) در وجود خودت از آثار او به حدّ کافی وجود دارد؛ ولی نمایان و آشکار بودن ما آن است که خود

شخص آشکار و اندازه اش معین باشد، پس در نام شریک او شدیم و در معنا غیر او هستیم.

اما نهان بودن به معنای درون چیزها بودن نیست که به درون آنها رود، بلکه به این معناست که علم و نگه داری و تدبیرش به درون چیزها راه دارد؛ چنان که کسی گوید: ابطنته؛ یعنی خوب آگاه شدم و راز پنهانی او را فهمیدم

الشّىء المستتر و قد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و أمّا القاهر فليس على معنى علاج و نصب و احتيال و مداراه و مكر، كما يقهر العباد بعضهم بعضا و المقهور منهم يعود قاهرا و القاهر يعود مقهورا و لكن ذلک من اللّه تبارک و تعالى على أنّ جميع ما خلق ملبّس به الذّلّ لفاعله و قلّه الامتناع لما أراد به لم يخرج منه طرفه عين أن يقول له: كن فيكون و القاهر منّا على ما ذكرت و وصفت فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و هكذا جميع الأسماء و إن كنّا لم نستجمعها كلّها فقد يكتفى الاعتبار بما ألقينا إليک و اللّه عونک و عوننا فى إرشادنا و توفيقنا.

باب تأويل الصّمد [٣٢١]١-علىّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الوليد و لقبه شباب الصّيرفىّ، عن داود بن القاسم الجعفرىّ قال:

قلت لأبى جعفر الثّانى عليه السّلام: جعلت فداک ما الصّمد؟ قال: السّيّد المصمود إليه فى القليل و الكثير.

[٣٢٢]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن الحسن بن السّرىّ، عن جابر بن يزيد الجعفىّ قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن شىء من التّوحيد؛ فقال: إنّ اللّه تباركت أسماؤه الّتى يدعا بها و تعالى فى علوّ كنهه واحد توحّد بالتّوحيد فى توحّده، ثمّ أجراه على خلقه، فهو واحد، صمد، قدّوس، يعبده كلّ شىء و يصمد إليه كلّ شىء و وسع كلّ شىء علما.

و نهان در میان ما کسی است که در چیزی نهان و پوشیده گشته است، پس در نام شریکیم و در معنا نه.

امّا چیره گر بودن به معنای نفوذ اراده بدون حرکت، خستگی در اثر برنامه ریزی، چاره اندیشی، دشمن زدایی و نیرنگ گستری نیست؛ چنان که بعضی از بندگان بر بعضی تسلط یابند و مغلوب گشته غالب آید و غالب گشته مغلوب گردد؛ ولی مسلط بودن خداوند فرخنده و فرازمند این است که تمام آفریدگان در برابر آفریدگار لباس خواری و زبونی پوشیده اند و از آنچه خدا نسبت به آن ها اراده کند، توان سرپیچی ندارند. به اندازه چشم به هم زدنی از حکومت او که گوید:

باش، پس می باشد، بیرون نروند و چیره گر در میان ما آن گونه است که بیان و وصف کردم، پس در نام شریکیم و در معنا نه. هم چنین است تمام نام های خدا و اگر ما تمام آن ها را بیان نکردیم، برای آن که به اندازه ای که گفتیم برای پند گرفتن بسنده باشد. یاور من و تو در ره یافتگی و به دست آوردن توفیق، خداست.

باب تأویل صفت صمد

[۳۲۱]۱-داود قاسم جعفری گوید: به حضرت جواد علیه السّلام عرض کردم:

قربانت گردم، معنای صمد چیست؟ فرمود: سروری که در هر کم و زیاد مورد توجه قرار می گیرد.

[۳۲۲]۲-جابر یزید جعفی گوید: از امام باقر علیه السّلام مطلبی از مطالب توحید را پرسیدم، فرمود: همانا خداوندی که نام هایش که با آن ها خوانندش، فرخنده و مبارک است و در فرازمندی ذاتش برتر است؛ یکتاست و در حال یکتایی خودش به یگانه دانستن خود بی همتا بود. سپس این توحید را میان آفریدگانش جاری ساخت؛ پس او یکتا، بی نیاز و پاک است. همه چیز او را بپرستند و به سوی او نیاز برند و علم او همه چیز را در بر گرفته است.

فهذا هو المعنى الصّحيح فى تأويل الصّمد، لا ما ذهب إليه المشبّهه: أنّ تأويل الصّمد: المصمت الّذى لا جوف له؛ لأنّ ذلک لا يكون إلاّ من صفه الجسم و اللّه جلّ ذكره متعال عن ذلک، هو أعظم و أجلّ من أن تقع الأوهام على صفته أو تدرک كنه عظمته و لو كان تأويل الصّمد فى صفه اللّه عزّ و جلّ المصمت، لكان مخالفا لقوله عزّ و جلّ: «ليس كمثله شىء» لأنّ ذلک من صفه الأجسام المصمته الّتى لا أجواف لها مثل الحجر و الحديد و سائر الأشياء المصمته الّتى لا أجواف لها، تعالى اللّه عن ذلک علوّا كبيرا، فأمّا ما جاء فى الأخبار من ذلک فالعالم عليه السّلام أعلم بما قال و هذا الّذى.

قال عليه السّلام: إنّ الصّمد هو السّيّد المصمود إليه.

هو معنى صحيح موافق لقول اللّه عزّ و جلّ: «ليس كمثله شىء» و المصمود إليه المقصود فى اللّغه قال أبو طالب فى بعض ما كان يمدح به النّبىّ من شعره:

و بالجمره القصوى إذا صمدوا لها

يؤمّون قذفا رأسها بالجنادل

يعنى قصدوا نحوها يرمونها بالجنادل يعنى الحصى الصّغار الّتى تسمّى بالجمار و قال بعض شعراء الجاهليّه شعرا:

ما كنت أحسب أنّ بيتا ظاهرا

للّه فى أكناف مكّه يصمد

يعنى يقصد و قال ابن الزّبرقان:

و لا رهيبه إلاّ سيّد صمد

و قال شدّاد بن معاويه فى حذيفه بن بدر.

علوته بحسام ثمّ قلت له

خذها حذيف فأنت السّيّد الصّمد

و مثل هذا كثير و اللّه عزّ و جلّ هو السّيّد الصّمد الّذى جميع الخلق من الجنّ و الإنس إليه يصمدون فى الحوائج و إليه يلجئون عند الشّدائد و منه يرجون

ص :۲۶۸

(کلینی فرماید:) معنای درست در تفسیر صمد این است نه آنچه مشبّهه معتقد شده اند که صمد: توپری است که میان خالی نیست؛ زیرا توپری صفت جسم می باشد و خداوندی که یادش باشکوه است از آن برتر است. او بزرگتر و والاتر از آن است که خاطرها به وصفش رسد یا حقیقت عظمتش را دریابد و اگر تفسیر صمد به عنوان صفت خدای بزرگ و والا، توپر باشد، خلاف فرمایش خدای عزّتمند و والاست که: «چیزی مانند او نیست» ؛ چرا که توپری صفت اجسامی است که توپرند و میان خالی نیستند، مانند سنگ، آهن و چیزهای دیگر توپر و بدون میان خالی. مقام خدا از این صفت، بسیار بلند است.

اخباری که در این باره وارد شده است خود امام علیه السّلام داناتر به گفته خویش است و این که فرمود: همانا معنای صمد، سرور مورد نیاز است، معنایی درست و موافق گفته خدای عزّتمند و والا است که: «چیزی مانند او نیست» و در لغت، مصمود به معنای مقصود می باشد. ابو طالب در بعضی از اشعارش که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را ستوده، گفته است: «به جمره عقبه سوگند! زمانی که انداختن سنگ ها به سر آن را قصد نمایند» .

صمدوا لها، یعنی به سوی او متوجه گردند و سنگش زنند. جنادل، سنگ های ریزی است که جمار نامیده شود.

یکی از شاعران زمان جاهلیّت گوید: «گمان ندارم در اطراف مکه، خانه آشکاری برای خدا باشد که متوجّهش شوند.» ابن زبرقان گوید: رهیبه، جز سرور و آقای مورد نیاز نیست. (رهیبه نام مردی است و صمد، شاهد مثال می باشد که به معنای مورد توجه آمده است) .

شدّاد معاویه درباره حذیفه بن بدر گوید: «شمشیری روی سرش بلند کردم و گفتم: ای حذیفه! آن را بگیر که تویی مهتر مورد توجه واقع شده.» مانند این مثال ها زیاد است و خداوند عزّتمند و والا سرور مورد نیازی است که تمام آفریدگان از جنّ و انسان در نیازها آهنگ او کنند و در گرفتاری ها به او پناه آوردند و از او امید گشایش استمرار نعمت داشته باشند تا آن گرفتاری و سختی ها را از آنان برطرف نماید. [پاسخ آیت اللّه حسن زاده آملی به مرحوم کلینی دربارۀ معنای صمد: «هزار و یک کلمه 5/۱۹۶»]

الرّخاء و دوام النّعماء ليدفع عنهم الشّدائد.

باب الحركه و الانتقال [۳۲۳]۱-محمّد بن أبى عبد اللّه، عن محمّد بن إسماعيل البرمكىّ، عن علىّ بن عبّاس الخراذينىّ، عن الحسن بن راشد، عن يعقوب بن جعفر الجعفرىّ، عن أبى إبراهيم عليه السّلام قال:

ذكر عنده قوم يزعمون أنّ اللّه تبارک و تعالى ينزل إلى السّماء الدّنيا، فقال:

إنّ اللّه لا ينزل و لا يحتاج إلى أن ينزل، إنّما منظره فى القرب و البعد سواء، لم يبعد منه قريب و لم يقرب منه بعيد و لم يحتج إلى شىء بل يحتاج إليه و هو ذو الطّول، لا إله إلاّ هو العزيز الحكيم، أمّا قول الواصفين: إنّه ينزل تبارک و تعالى فإنّما يقول ذلک من ينسبه إلى نقص أو زياده و كلّ متحرّک محتاج إلى من يحرّكه أو يتحرّک به، فمن ظنّ باللّه الظّنون هلک، فاحذروا فى صفاته من أن تقفوا له على حدّ تحدّونه بنقص أو زياده أو تحريک أو تحرّک أو زوال أو استنزال أو نهوض أو قعود فإنّ اللّه جلّ و عزّ عن صفه الواصفين و نعت النّاعتين و توهّم المتوهّمين؛ و توكّل على العزيز الرّحيم الّذى يراک حين تقوم و تقلّبک فى السّاجدين.

[۳۲۴]۲-و عنه رفعه، عن الحسن بن راشد، عن يعقوب بن جعفر، عن أبى إبراهيم عليه السّلام أنّه قال:

لا أقول: إنّه قائم فأزيله عن مكانه و لا أحدّه بمكان يكون فيه و لا أحدّه أن يتحرّک فى شىء من الأركان و الجوارح و لا أحدّه بلفظ شقّ فم و لكن كما قال [اللّه]تبارک و تعالى: كن فيكون بمشيئته من غير تردّد فى نفس، صمدا فردا،

بابی دربارهٔ حرکت و انتقال

[۳۲۳] ۱-جعفری گوید: در خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام گفته شد:

مردمی عقیده دارند که خدای فرخنده و فرازمند به آسمان دنیا فرود آید.

حضرت فرمود: همانا خداوند فرود نیاید و از فرود آمدن بی نیاز است (زیرا) دیدگاه او نسبت به نزدیک و دور یکسان است. هیچ نزدیکی از او دور و هیچ دوری به او نزدیک نیست. او به چیزی نیاز ندارد، بلکه نیاز همه به اوست و او عطاکننده است. شایستهٔ پرستش جز خدای پیروزمند و سنجیده کار نیست.

امّا گفتهٔ وصف کنندگانی که گویند: خدای فرخنده و فرازمند فرود آید (درست نیست) و این سخن را کسی گوید که خدا را به کاهش و افزایش نسبت دهد؛ افزون بر آن، هر حرکت کننده ای به محرّک و وسیله حرکت نیاز دارد، پس کسی که این گمان ها را به خدا برد، هلاک گردد. بپرهیزید از این که درباره صفات خدا در حدّ معینی توقّف نمایید و او را به کاهش یا افزایش یا تحریک و تحرّک یا انتقال یا فرود آمدن یا برخاستن یا نشستن محدود سازید؛ پس همانا خداوند از وصف توصیف کنندگان و ستایش ستایش کنندگان و تخیّل خیال پردازان، والا و گرامی است و بر خدای عزیز و مهربانی توکل کن که تو را هنگام ایستادن و گشتنت میان سجده کنان می بیند.

[۳۲۴] ۲-امام کاظم علیه السّلام فرمود: این که گویم: خدا برپاست، نه این که او را از جایش جدا سازم و او را به مکان معینی که در آن باشد، محدود نکنم و به حرکت اعضا و جوارح محدودش نسازم و به تلفّظ از شکاف دهان محدود ننمایم؛ ولی چنان گویم که خدای فرخنده و فرازمند فرمود: باش، پس با خواستش وجود یابد بدون تردید در دل. او بی نیاز است و یگانه

لم يحتج إلى شريک يذکر له ملکه و لا يفتح له أبواب علمه.

[۳۲۵]۳-و عنه، عن محمّد بن أبی عبد اللّه، عن محمّد بن إسماعيل، عن داود بن عبد اللّه، عن عمرو بن محمّد، عن عيسی بن يونس قال:

قال ابن أبی العوجاء لأبی عبد اللّه عليه السّلام فی بعض ما کان يحاوره: ذکرت اللّه فأحلت علی غائب، فقال أبو عبد اللّه: ويلک کيف يکون غائبا من هو مع خلقه شاهد و إليهم أقرب من حبل الوريد، يسمع کلامهم و يری أشخاصهم و يعلم أسرارهم، فقال ابن أبی العوجاء: أ هو فی کلّ مکان أليس إذا کان فی السّماء کيف يکون فی الأرض و إذا کان فی الأرض کيف يکون فی السّماء؟ فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّما وصفت المخلوق الّذی إذا انتقل عن مکان اشتغل به مکان و خلا منه مکان فلا يدری فی المکان الّذی صار إليه ما يحدث فی المکان الّذی کان فيه فأمّا اللّه العظيم الشّأن الملک الدّيّان فلا يخلو منه مکان و لا يشتغل به مکان و لا يکون إلی مکان أقرب منه إلی مکان.

[۳۲۶]4-علیّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن عيسی قال:

کتبت إلی أبی الحسن علیّ بن محمّد عليه السّلام: جعلنی اللّه فداک يا سيّدی! قد روی لنا: أنّ اللّه فی موضع دون موضع علی العرش استوی و أنّه ينزل کلّ ليله فی النّصف الأخير من اللّيل إلی السّماء الدّنيا و روی: أنّه ينزل عشيّه عرفه ثمّ يرجع إلی موضعه، فقال بعض مواليک فی ذلک: إذا کان فی موضع دون موضع، فقد يلاقيه الهواء و يتکنّف عليه و الهواء جسم رقيق يتکنّف علی کلّ شیء بقدره، فکيف يتکنّف عليه جلّ ثناؤه علی هذا المثال؟ فوقّع عليه السّلام: علم ذلک عنده و هو المقدّر له بما هو أحسن تقديرا و اعلم أنّه إذا کان فی السّماء الدّنيا فهو کما هو علی العرش و الأشياء کلّها له سواء علما و قدره و ملکا و إحاطه.

و به شریکی نیاز ندارد که امور سلطنتش را یادآور شود و درهای دانشش را به رویش گشاید.

[۳۲۵]۳-عیسای یونس گوید: ابن ابی العوجاء در ضمن بحثهایی که با امام صادق علیه السّلام داشت به آن حضرت عرض کرد: شما نام خدا را بردید و به ناپیدایی حواله دادید. حضرت فرمود: وای بر تو! چگونه ناپیداست کسی که نزد آفریدگانش حاضر است و از رگ گردن به ایشان نزدیک تر است. سخنان شان را می شنود کالبدشان را می بیند و رازهایشان را می داند. ابن ابی العوجاء گفت: آیا او در همه جا هست؟ وقتی در آسمان است، چگونه در زمین باشد و هنگامی که در زمین است، چگونه در آسمان باشد؟ حضرت فرمود: آفریده ای را توصیف کردی که وقتی از جایی برود، جایی او را دربر گیرد و جایی از او خالی ماند و در جایی که آمد از جایی که بوده و آنچه پدید می آید، بی خبر باشد؛ ولی خداوند والامقام و سلطان جزابخش، هیچ جا از او تهی نیست و هیچ جا او را در بر نگیرد و به جایی نزدیک تر از جای دیگر نیست.

[۳۲۶]4-محمّد عیسی گوید: به حضرت امام علی النقی علیه السّلام نوشتم: ای آقای من، خداوند مرا قربانت گرداند؛ برای ما روایت کرده اند که: همانا خداوند در جای معینی از عرش قرار دارد و در نیمهٔ آخر هرشب به آسمان دنیا فرود می آید و (نیز) روایت شده است که: خدا در شب عرفه فرود می آید و سپس به جای خود برمی گردد.

یکی از دوستان شما در این باره گوید: اگر خدا در جای معینی باشد در مجاورت هوا قرار گیرد، در حالی که هوا جسم دقیقی است که هرچیز را به اندازه خودش فراگیرد، پس چگونه در این صورت هوا به خدا احاطه پیدا می کند؟

حضرت نوشت: خدا خود آن را می داند و اوست که نیکوتر آن را اندازه گیری کند. بدان که او اگر در آسمان دنیا باشد، هم چنان در عرش است و علم و توانایی و سلطنت و احاطه اش بر همه چیز یکسان است.

و عنه، عن محمّد بن جعفر الكوفىّ، عن محمّد بن عيسى مثله

فى قوله تعالى: مٰا يَكُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاٰثَةٍ إِلاّٰ هُوَ رٰابِعُهُمْ.

[٣٢٧]5-عنه، عن عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبى عمير، عن ابن أذينه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوله تعالى: «مٰا يَكُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاٰثَةٍ إِلاّٰ هُوَ رٰابِعُهُمْ وَ لاٰ خَمْسَةٍ إِلاّٰ هُوَ سٰادِسُهُمْ» فقال:

هو واحد واحدىّ الذّات؛ بائن من خلقه و بذاک وصف نفسه و هو بكلّ شىء محيط بالإشراف و الإحاطه و القدره لا يعزب عنه مثقال ذرّه فى السّماوات و لا فى الأرض و لا أصغر من ذلک و لا أكبر بالإحاطه و العلم لا بالذّات، لأنّ الأماكن محدوده تحويها حدود أربعه فإذا كان بالذّات لزمها الحوايه.

فى قوله اَلرَّحْمٰنُ عَلَى اَلْعَرْشِ اِسْتَوىٰ.

[٣٢٨]6-علىّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن موسى الخشّاب، عن بعض رجاله، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه سئل عن قول اللّه عزّ و جلّ: اَلرَّحْمٰنُ عَلَى اَلْعَرْشِ اِسْتَوىٰ فقال:

استوى على كلّ شىء، فليس شىء أقرب إليه من شىء.

[٣٢٩]٧-و بهذا الإسناد، عن سهل، عن الحسن بن محبوب؛ عن محمّد بن مارد أنّ أبا عبد اللّه عليه السّلام سئل عن قول اللّه عزّ و جلّ: اَلرَّحْمٰنُ عَلَى اَلْعَرْشِ اِسْتَوىٰ فقال:

استوى من كلّ شىء فليس شىء أقرب إليه من شىء.

[٣٣٠]٨-و عنه؛ عن محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن صفوان

این روایت از طریق دیگر نیز وارد شده است.

دربارۀ فرمایش خداوند که فرمود: «هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه خدا چهارمین آنهاست» .

[۳۲۷]5-امام صادق علیه السّلام دربارۀ فرمایش خداوند که «هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نباشد، جز این که خدا چهارمین آنهاست و نه میان پنج نفر جز این که او ششمین آنهاست [سورۀ مجادله (58) ، آیۀ ۷]فرمود: او یکتا و ذاتش یگانه است و از آفریدگانش جدا می باشد و این گونه خود را توصیف کرده است. او به همه چیز به صورت زیر نظر داشتن، فراگرفتن و توانایی احاطه دارد.

هم وزن ذره ای، نه در زمین و نه در آسمان ها از علم او پنهان نیست و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیزی نیست. از نظر احاطه و علم و نه از نظر ذات و حقیقت؛ زیرا اماکن محدودند که چهار حدّ آنها را در بر دارد و اگر از نظر ذات و حقیقت باشد بایست که در بر گرفته شود.

«دربارۀ فرمایش خداوند: خدای مهربان بر عرش استوا دارد»

[۳۲۸]6-از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ گفته خدا که «خدای مهربان بر عرش استوا دارد» [سورۀ طه (۲۰) ، آیۀ 5]پرسیدند، حضرت فرمود: او بر همه چیز مسلط است و چیزی به او از چیز دیگر نزدیک تر نیست.

[۳۲۹]۷-از امام صادق علیه السّلام دربارۀ گفتۀ خدا که «خدای مهربان بر عرش استوا دارد» پرسیدند، فرمود: نسبت به همه چیز برابر است و چیزی از چیز دیگر به او نزدیک تر نیست.

[۳۳۰]۸-عبد الرحمن بن حجّاج گوید: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ فرمایش

بن يحيى، عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه تعالى: اَلرَّحْمٰنُ عَلَى اَلْعَرْشِ اِسْتَوىٰ فقال استوى فى كلّ شىء فليس شىء أقرب إليه من شىء، لم يبعد منه بعيد و لم يقرب منه قريب، استوى فى كلّ شىء.

[۳۳۱]۹-و عنه؛ عن محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن عاصم بن حميد، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من زعم أنّ اللّه من شىء أو فى شىء أو على شىء فقد كفر، قلت فسّر لى، قال: أعنى بالحوايه من الشّىء له أو بإمساک له أو من شىء سبقه و فى روايه أخرى: من زعم أنّ اللّه من شىء فقد جعله محدثا و من زعم أنّه فى شىء فقد جعله محصورا و من زعم أنّه على شىء فقد جعله محمولا.

فى قوله تعالى: وَ هُوَ اَلَّذِى فِى اَلسَّمٰاءِ إِلٰهٌ وَ فِى اَلْأَرْضِ إِلٰهٌ.

[۳۳۲]۱۰-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن الحكم قال: قال أبو شاكر الدّيصانىّ:

إنّ فى القرآن آيه هى قولنا، قلت: ما هى؟ فقال: «وَ هُوَ اَلَّذِى فِى اَلسَّمٰاءِ إِلٰهٌ وَ فِى اَلْأَرْضِ إِلٰهٌ» فلم أدر بما أجيبه فحججت فخبّرت أبا عبد اللّه عليه اَلسّلام فقال: هٰذا كلام زنديق خبيث إذا رجعت إليه فقل له: ما اسمک بالكوفه؟ فإنّه يقول: فلان فقل له: ما اسمک بالبصره؟ فإنّه يقول: فلان، فقل: كذلک اللّه ربّنا فى السّماء إله و فى الأرض إله و فى البحار إله و فى القفار إله و فى كلّ مكان إله، قال:

فقدمت فأتيت أبا شاكر فأخبرته، فقال: هذه نقلت من الحجاز.

خدای فرازمند که «خدای مهربان بر عرش استوا دارد» پرسیدم: فرمود: او در همه چیز برابر است. چیزی به او از چیز دیگر نزدیک تر نیست. هیچ دوری از او دور نیست و هیچ نزدیکی به او نزدیک نیست. نسبت به همه چیز برابر است.

[۳۳۱]۹-امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس معتقد شود که خداوند از چیزی یا در چیزی یا روی چیزی قرار گرفته، کافر است. عرض کردم: برایم توضیح دهید.

فرمود: مقصودم این است که چیزی او را فراگیرد یا او را نگه دارد یا چیزی بر او پیشی گیرد.

در روایت دیگر آمده است: هرکه گمان کند خداوند از چیزی است، او را پدیده قرار داده است و هرکه گمان کند او در چیزی است، او را به حصار درآورده است و هرکس بپندارد که او روی چیزی است، او را قابل حمل قرار داده است.

دربارۀ فرمایش خدای برتر که «اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است.»

[۳۳۲]۱۰-هشام حکم گوید: ابو شاکر دیصانی گفت: در قرآن آیه ای است که گفتۀ ما را می رساند. گفتم: آن چیست؟ گفت: «اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است.» [سورۀ زخرف (۴۳) ، آیۀ ۸۴](هشام گوید) من ندانستم که چطور پاسخش گویم و مغلوب شدم [سپس به حجّ رفتم]و به امام صادق علیه السّلام گزارش آن را دادم. حضرت فرمود: این سخن زندیق پلید است. وقتی به سویش بازگشتی به او بگو: نام تو در کوفه چیست؟ او می گوید: فلان؛ سپس بگو: نام تو در بصره چیست؟ او گوید: همان فلان. آن گاه بگو: هم چنین است خداوند و پروردگار ما که در آسمان معبود و در زمین معبود است و در دریاها معبود و در بیابان معبود و در همه جا معبود است. هشام گوید: من بازگشتم و این پاسخ را به ابو شاکر گفتم. او گفت: این پاسخ دستاورد حجاز است!

باب العرش و الكرسىّ [۳۳۳]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقىّ رفعه قال:

سأل الجاثليق أمير المؤمنين عليه السّلام فقال: أخبرنى عن اللّه عزّ و جلّ يحمل العرش أم العرش يحمله؟ فقال أمير المؤمنين عليه السّلام: اللّه عزّ و جلّ حامل العرش و السّماوات و الأرض و ما فيهما و ما بينهما و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ: إِنَّ اَللّٰهَ يُمْسِکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ أَنْ تَزُولاٰ وَ لَئِنْ زٰالَتاٰ إِنْ أَمْسَکَهُمٰا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ کاٰنَ حَلِيماً غَفُوراً، قال: فأخبرنى عن قوله: وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمٰانِيَةٌ فكيف قال ذلک؟ و قلت: «إنّه يحمل العرش و السّماوات و الأرض» فقال أمير المؤمنين عليه السّلام: إنّ العرش خلقه اللّه تعالى من أنوار أربعه:

نور أحمر منه احمرّت الحمره و نور أخضر منه اخضرّت الخضره و نور أصفر منه اصفرّت الصّفره و نور أبيض منه [ابيضّ]البياض و هو العلم الّذى حمّله اللّه الحمله و ذلک نور من عظمته، فبعظمته و نوره أبصر قلوب المؤمنين و بعظمته و نوره عاداه الجاهلون و بعظمته و نوره ابتغى من فى السّماوات و الأرض من جميع خلائقه إليه الوسيله بالأعمال المختلفه و الأديان المشتبهه، فكلّ محمول يحمله اللّه بنوره و عظمته و قدرته لا يستطيع لنفسه ضرّا و لا نفعا و لا موتا و لا حياه و لا نشورا، فكلّ شىء محمول و اللّه تبارک و تعالى الممسک لهما أن تزولا و المحيط بهما من شىء و هو حياه كلّ شىء و نور كلّ شىء سبحانه و تعالى عمّا يقولون علوّا كبيرا. قال له: فأخبرنى عن اللّه عزّ و جلّ أين هو؟ فقال أمير المؤمنين عليه السّلام: هو هاهنا و هاهنا و فوق و تحت و محيط بنا و معنا و هو قوله: «مٰا يَکُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاٰثَهٍ إِلاّٰ هُوَ رٰابِعُهُمْ وَ لاٰ خَمْسَهٍ إِلاّٰ هُوَ سٰادِسُهُمْ وَ لاٰ أَدْنىٰ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْثَرَ إِلاّٰ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مٰا کاٰنُوا» فالكرسىّ

بابی دربارۀ عرش و کرسی

[۳۳۳] ۱-جاثلیق از امیر مؤمنان علیه السّلام پرسید: به من بگو آیا خداوند عزّتمند و والا عرش را حمل می کند یا عرش او را؟ حضرت فرمود: خدای عزّتمند و والا حاصل عرش، آسمان ها، زمین و آنچه در آنها و میان آنهاست، می باشد و این فرمایش خداوند بزرگ و شکوهمند است که: «همانا خداوند، آسمان ها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آن ها را نگاه نمی دارد، اوست بردبار آمرزنده» [سورۀ فاطر (۳۵) ، آیۀ ۴۱]جاثلیق گفت: پس برایم بگو چگونه خدا فرماید: «در آن روز هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر سر خود بردارند» [سورۀ حاقه (۶۹) ، آیۀ ۱۷]و شما گفتید که خدا عرش و آسمان ها و زمین را حمل کند؟ امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: همانا خداوند فرازمند عرش را از چهار نور آفرید: نور سرخی که هر سرخی از آن سرخی گرفت و نور سبزی که هر سبزی از آن سبزی یافت و نور زردی که هر زردی از آن زردی گرفت و نور سفیدی که هر سفیدی از آن سفید شد و آن دانشی است که خداوند به حاملان عطا فرموده است و آن نوری از عظمت اوست، پس خداوند به سبب عظمت و نورش، دل های مؤمنان را بینا کرده و به همان سبب، نادانان با او دشمن شده و به همان سبب، تمام آفریدگان او که در آسمان ها و زمین اند با کردارهای گوناگون و دین های همگون به سوی او وسیله جویند، پس هر محمولی را خدا با نور، عظمت و توانایی اش بردارد و آنها بر زیان و سود و مرگ و زندگی و برخاستن از گور توانایی ندارند.

همه چیز محمول است و خداوند فرخنده و فرازمند آسمان و زمین و آنچه آن ها را فراگیرد از افتادن نگه دارد و خدا زندگی هرچیز و روشنی هرچیز است. منزّه است و پرتوی بزرگی دارد از آنچه گویند.

جاثلیق گفت: برایم بگو که خداوند بزرگ و شکوهمند کجاست؟ امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: او آنجا و آنجاست، بالا و پایین و فروگرفته ما را و همراه ماست و این فرمایش اوست: «گفتگوی محرمانه ای میان سه نفر نباشد جز این که خدا چهارمین آنهاست و نه میان پنج نفر جز این که او ششمین آنها و نه کمتر از آن و نه بیشتر باشد، جز این که هرکجا باشند خدا با آنهاست.» ؛

محيط بالسّماوات و الأرض و ما بينهما و ما تحت الثّري و إن تجهر بالقول فإنّه يعلم السّرّ و أخفى و ذلک قوله تعالى: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ لاٰ يَؤُدُهُ حِفْظُهُمٰا وَ هُوَ اَلْعَلِيُّ اَلْعَظِيمُ» فالّذين يحملون العرش هم العلماء الّذين حمّلهم اللّه علمه و ليس يخرج عن هذه الأربعه شىء خلق اللّه فى ملكوته الّذى أراه اللّه أصفياءه و أراه خليله عليه السّلام فقال: وَ كَذٰلِکَ نُرِى إِبْرٰاهِيمَ مَلَكُوتَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ اَلْمُوقِنِينَ و كيف يحمل حمله العرش اللّه و بحياته حييت قلوبهم و بنوره اهتدوا إلى معرفته.

[٣٣4]٢-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى قال:

سألنى أبو قرّه المحدّث أن أدخله على أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فاستأذنته فأذن لى، فدخل فسأله عن الحلال و الحرام ثمّ قال له: أ فتقرّ أنّ اللّه محمول؟ فقال أبو الحسن عليه السّلام: كلّ محمول مفعول به مضاف إلى غيره محتاج و المحمول اسم نقص فى اللّفظ و الحامل فاعل و هو فى اللّفظ مدحه و كذلک قول القائل:

فوق و تحت و أعلى و أسفل و قد قال اللّه: «وَ لِلّٰهِ اَلْأَسْمٰاءُ اَلْحُسْنىٰ فَادْعُوهُ بِهٰا» و لم يقل فى كتبه: إنّه المحمول بل قال: إنّه الحامل فى البرّ و البحر و الممسک السّماوات و الأرض أن تزولا و المحمول ما سوى اللّه و لم يسمع أحد آمن باللّه و عظمته قطّ قال فى دعائه: يا محمول، قال أبو قرّه: فإنّه قال: «وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمٰانِيَةٌ» و قال: «الّذين يحملون العرش» فقال أبو الحسن عليه السّلام: العرش ليس هو اللّه و العرش اسم علم و قدره و عرش فيه كلّ شىء، ثمّ أضاف الحمل إلى غيره، خلق من خلقه؛ لأنّه استعبد خلقه بحمل عرشه و هم حمله علمه و خلقا يسبّحون حول عرشه و هم يعملون بعلمه

بنابراین کرسی به آسمان ها و زمین و میان آنها و زیر خاک احاطه دارد و اگر با صدای بلند بگویی، او راز و پنهانت را می داند و همین، معنای سخن خدای برتر است: «کرسی او آسمان ها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ» . [سورۀ بقره (۲) ، آیۀ ۲۵۵]

پس آنانی که عرش را حمل کنند، دانشمندانی هستند که خدا علمش را به آن ها ارزانی داشته است و آنچه خداوند در ملکوتش آفریده و به برگزیدگانش و خلیلش ابراهیم علیه السّلام نشان داده از این چهار نور بیرون نیست که فرمود: «و این گونه، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از اهل یقین باشد» [سورۀ انعام، آیۀ ۷۵]و چگونه حاملان عرش، خدا را بردارند با آن که به سبب زندگی او دل های ایشان زنده گشته و با نور او به شناختش راهنمایی شده اند.

[۳۳۴]۲-صفوان یحیی گوید: ابو قرّۀ محدّث از من خواست که او را خدمت امام رضا علیه السّلام ببرم. از حضرت اجازه خواستم و ایشان به من اجازه داد. ابو قرّه خدمت امام رسید و از مسائل حلال و حرام پرسید، سپس عرض کرد: شما قبول دارید که خداوند حمل شدنی است؟ حضرت فرمود: هر حمل شدنی، کاری بر او واقع شده که به دیگری نسبت دارد و نیازمند است و محمول، اسمی است که در تعبیر بر کمبود دلالت دارد و حامل، انجام دهنده می باشد که در تعبیر بر مدح دلالت دارد و چنین است سخن آن که گوید: زبر و زیر و بالا و پایین (که زبر و بالا بر مدح و زیر و پایین بر کمبود دلالت دارد) و خداوند فرموده است: «و خدا را نام های نیکوست، پس او را با آنها بخوانید» [سورۀ اعراف، آیۀ ۱۸۰]

و در کتاب های آسمانی اش نفرموده است که او محمول است، بلکه گفته است: همانا او در خشکی و دریا بردارنده و نگه دار آسمان ها و زمین از افتادن است و جز خدا محمول است و هیچ گاه از کسی که به خدا و عظمتش ایمان دارد، شنیده نشده است که در دعای خود گوید: ای محمول. ابو قرّه گفت: خدا خود گوید: «در آن روز، عرش پروردگارت را هشت فرشته در بالایشان بردارند» و نیز فرماید: «آنانی که عرش را حمل کنند» . حضرت رضا علیه السّلام فرمود: عرش که خدا نیست. عرش تعبیر از علم و توانایی است که همه چیز در آن است، سپس کار حمل را به غیر خود، که آفریده ای از آفریدگانش باشد، نسبت داده است؛ بدان جهت که از آفریده اش به سبب برداشتن عرشش عبادت خواسته است و آنان

بردارندگان علم خداوند و آفریده ای هستند که گرد عرشش تسبیح گویند و با علم او کار کنند و فرشتگانی هستند که کردارهای بندگانش را نویسند

ص : ۲۸۱

و ملائکه یکتبون أعمال عباده و استعبد أهل الأرض بالطّواف حول بیته و اللّه علی العرش استوی کما قال: و العرش و من یحمله؛ و من حول العرش؛ و اللّه الحامل لهم؛ الحافظ لهم، الممسک القائم علی کلّ نفس و فوق کلّ شیء و علی کلّ شیء و لا یقال: محمول و لا أسفل قولا مفردا لا یوصل بشیء فیفسد اللّفظ و المعنی؛ قال أبو قرّه فتکذّب بالرّوایه الّتی جاءت أنّ اللّه إذا غضب إنّما یعرف غضبه أنّ الملائکه الّذین یحملون العرش یجدون ثقله علی کواهلهم، فیخرّون سجّدا؛ فإذا ذهب الغضب خفّ و رجعوا إلی مواقفهم؟ فقال أبو الحسن علیه السّلام:

أخبرنی عن اللّه تبارک و تعالی منذ لعن إبلیس إلی یومک هذا هو غضبان علیه؛ فمتی رضی؟ و هو فی صفتک لم یزل غضبان علیه و علی أولیائه و علی أتباعه کیف تجترئ أن تصف ربّک بالتّغییر من حال إلی حال و أنّه یجری علیه ما یجری علی المخلوقین! سبحانه و تعالی؛ لم یزل مع الزّائلین و لم یتغیّر مع لمتغیّرین و لم یتبدّل مع المتبدّلین و من دونه فی یده و تدبیره و کلّهم إلیه محتاج و هو غنیّ عمّن سواه.

[۳۳۵]۳-محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عیسی، عن ربعیّ بن عبد اللّه، عن الفضیل بن یسار قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن قول اللّه جلّ و عزّ: «وَسِعَ کُرْسِیُّهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ» فقال: یا فضیل! کلّ شیء فی الکرسیّ، السّماوات و الأرض و کلّ شیء فی الکرسیّ.

[۳۳۶]4-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحجّال، عن ثعلبه بن میمون، عن زراره بن أعین قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن قول اللّه جلّ و عزّ: «وَسِعَ کُرْسِیُّهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ

و از اهل زمین به سبب طواف گرد خانه اش عبادت خواسته است و خداوند بر عرش تسلّط و استیلاء دارد، چنان چه فرمود.

عرش و بردارندگانش و آنها که گردش باشند، خداوند حمل کنندهٔ آنها و نگه دارنده آنهاست؛ نگه دارنده و برپادارنده هر جان و بالای هرچیز و روی هرچیز می باشد و (نسبت به خدا) واژهٔ محمول (برداشته شده) و اسفل (پایین) به تنهایی بدون این که به چیز (واژه) دیگری بچسبد، نباید گفت تا لفظ و معنا تباه شود (مثلا می توان گفت: عرش خدا محمول است یا زمین خدا پایین آسمان است) .

ابو قرّه گفت: پس آن روایت را دروغ می شمارید که می گوید: وقتی خداوند خشم کند، فرشتگانی که عرش را حمل می کنند از سنگینی آن بر دوش خود، خشم او را دریابند و به سجده افتند و وقتی خشم خدا فروکش کند، دوش آنها سبک شود و به جایگاه خویش برگردند؟ حضرت فرمود: برایم بگو از زمانی که خدا شیطان را لعنت کرده و بر او خشمگین شده است تا امروز کی از او خشنود گشته است؟ در حالی که طبق بیان تو که خدا همیشه بر شیطان و دوستان او خشمگین است (باید از آن زمان تا حال، بردارندگان عرش در سجده باشند) چگونه جرأت می کنی پروردگارت را به دگرگونی از حالتی به حالتی نسبت دهی و بگویی آنچه بر آفریده رخ می دهد بر او هم رخ می دهد. او منزّه و والاست. با نابودشوندگان، از بین نرود و با دگرگون شدگان، دگرگون نشود و با عوض شوندگان، عوض نشود و هرچیز جز اوست، در دست او و زیر تدبیر اوست و همگی به او نیازمند و او از غیر خودش بی نیاز است.

[۳۳۵]۳-فضیل یسار گوید: از امام صادق علیه السّلام دربارهٔ فرمایش خدای بزرگ و شکوهمند که «کرسیّ خدا آسمان ها و زمین را در بر دارد» پرسیدم، فرمود: ای فضیل! همه چیز در کرسی است. آسمان و زمین و همه چیز در کرسی است.

[۳۳۶]4-زراره گوید: از امام صادق علیه السّلام دربارهٔ سخن خدای عزّتمند و والا که «کرسی خدا آسمان ها و زمین را در بر دارد» ، پرسیدم که آیا آسمان ها و زمین کرسی را در بر دارند یا کرسی، آسمان ها و زمین را در بر دارد؟ فرمود:

وَ اَلْأَرْضَ» السّماوات و الأرض وسعن الكرسىّ أم الكرسىّ وسع السّماوات و الأرض؛ فقال: بل الكرسىّ وسع السّماوات و الأرض و العرش و كلّ شىء وسع الكرسىّ.

[۳۳۷]5-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن فضاله بن أيّوب، عن عبد اللّه بن بكير، عن زراره بن أعين قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ» السّماوات و الأرض وسعن الكرسىّ أو الكرسىّ وسع السّماوات و الأرض؟ فقال: إنّ كلّ شىء فى الكرسىّ.

[۳۳۸]6-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى حمزه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

حمله العرش و العرش: العلم ثمانيه: أربعه منّا و أربعه ممّن شاء اللّه.

[۳۳۹]۷-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن داود الرّقّىّ قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ «وَ كٰانَ عَرْشُهُ عَلَى اَلْمٰاءِ» فقال ما يقولون، قلت: يقولون: إنّ العرش كان على الماء و الرّبّ فوقه، فقال: كذبوا، من زعم هذا فقد صيّر اللّه محمولا و وصفه بصفه المخلوق و لزمه أنّ الشّىء الّذى يحمله أقوى منه، قلت: بيّن لى جعلت فداک، فقال: إنّ اللّه حمّل دينه و علمه الماء قبل أن يكون أرض أو سماء أو جنّ أو إنس أو شمس أو قمر، فلمّا أراد اللّه أن يخلق الخلق نثرهم بين يديه فقال لهم: من ربّكم؟ فأوّل من نطق:

رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و أمير المؤمنين عليه السّلام و الأئمّه صلوات اللّه عليهم فقالوا: أنت ربّنا، فحمّلهم العلم و الدّين؛ ثمّ قال للملائكه: هؤلاء حمله دينى و علمى و

بلکه کرسی آسمان و زمین و عرش را در بر دارد و کرسی همه چیز را فراگیرد.

[۳۳۷]5-زراره گوید: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ فرمایش خدای بزرگ و شکوهمند که «کرسی او آسمان ها و زمین را در بر دارد» ، پرسیدم که آیا آسمان و زمین کرسی را در بر دارند یا کرسی آسمان ها و زمین را در بر دارد؟ فرمود: همانا همه چیز در کرسی گنجانده شده است.

[۳۳۸]6-امام صادق علیه السّلام فرمود: بردارندگان عرش-و عرش به معنای علم است-هشت نفرند: چهار کس از ما و چهار کس از آنهایی که خدا خواهد.

[۳۳۹]۷-داود رقّی گوید: از امام صادق علیه السّلام دربارۀ فرمایش خدای بزرگ و والا که «و عرش خدا بر آب بود» پرسیدم، حضرت فرمود: در این باره چه می گویند؟ گفتم: می گویند که عرش روی آب و پروردگار بالای آن قرار دارد. فرمود: دروغ می گویند. هرکس چنین گوید، خداوند را محمول قرار داده و او را با صفت آفریدگان توصیف کرده است و لازم آید چیزی که خدا را حمل می کند، نیرومندتر از او باشد. عرض کردم: قربانت گردم؛ پس (حقیقت مطلب را) برایم بیان کنید. فرمود:

پیش از آن که زمینی یا آسمانی یا جنّ و انسانی یا خورشید و ماهی باشد، خداوند دینش و علمش را به آب ارزانی داشت؛ وقتی خدا خواست آفریدگان را پدید آورد، ایشان را در برابر خویش پراکنده ساخت و به آنها فرمود: پروردگارتان کیست؟ پس نخستین کسانی که سخن گفتند، رسول خدا، امیر مؤمنان و ائمه -درود خداوند بر آنها باد-بودند که گفتند: تویی پروردگار ما؛ آن گاه خدا به ایشان دانش و دین ارزانی کرد، سپس به فرشتگان فرمود: اینان حاملان دین و علم من

أمنائى فى خلقى و هم المسئولون، ثمّ قال لبنى آدم: أقرّوا للّه بالرّبوبيّه و لهؤلاء النّفر بالولايه و الطّاعه، فقالوا، نعم ربّنا أقررنا، فقال اللّه للملائكه:

اشهدوا، فقالت الملائكه شهدنا على أن لا يقولوا غدا: إنّا كنّا عن هذا غافلين.

أو يقولوا: إِنَّمٰا أَشْرَكَ آبٰاؤُنٰا مِنْ قَبْلُ وَ كُنّٰا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِكُنٰا بِمٰا فَعَلَ اَلْمُبْطِلُونَ يا داود! ولايتنا مؤكّده عليهم فى الميثاق.

باب الرّوح [٣٤٠]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبى عمير، عن ابن أذينه، عن الأحول قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الرّوح الّتى فى آدم عليه السّلام، قوله: فَإِذٰا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِى قال هذه روح مخلوقه و الرّوح الّتى فى عيسى مخلوقه.

[٣٤١]٢-عدّه من أصحابنا؛ عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحجّال، عن ثعلبه، عن حمران قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «و روح منه» قال: هى روح اللّه مخلوقه خلقها اللّه فى آدم و عيسى.

[٣٤٢]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد، عن القاسم بن عروه، عن عبد الحميد الطّائىّ، عن محمّد بن مسلم قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِى» كيف هذا النّفخ؟ فقال: إنّ الرّوح متحرّک كالرّيح و إنّما سمّى روحا لأنّه اشتقّ اسمه من الرّيح و إنّما أخرجه عن لفظه الرّيح لأنّ الأرواح مجانسه للرّيح و إنّما أضافه إلى نفسه لأنّه اصطفاه على سائر الأرواح، كما قال لبيت من البيوت:

و امانت داران من در میان آفریدگانم و مسؤول هستند؛ سپس به فرزندان آدم فرمود: به پروردگار بودن خدا و ولایت و پیروی این اشخاص اقرار کنید. گفتند:

آری ای پروردگار ما، اقرار کردیم. آن گاه خداوند به فرشتگان فرمود: گواه باشید.

فرشتگان گفتند: گواهی دهیم. این پیمان برای آن بود که مبادا روز قیامت بگویند ما از آن آگاه نبودیم یا بگویند: «پدران ما از پیش مشرک شدند و ما هم نسل پس از آن ها بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان انجام داده اند هلاک می کنی؟» [سورۀ اعراف (۷) ، آیۀ ۱۷۳]ای داود! ولایت ما در هنگام پیمان بر ایشان تأکید شده است.

بابی دربارۀ روح

[۳۴۰]۱-احول گوید: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ روحی که در آدم دمیده شد، پرسیدم که خدا فرماید: «چون او را برابر ساختم و از روحم در او دمیدم» [سورۀ حجر (۱5) ، آیۀ ۲۹]. حضرت فرمود: آن روح آفریده شده است و نیز روحی که در عیسی بود، آفریده شده بود.

[۳۴۱]۲-حمران گوید: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ فرمایش خدای بزرگ و شکوهمند که «روحی از او» پرسیدم، فرمود: آن روح آفریده شده است که خدا آن را در آدم و عیسی خلق کرد.

[۳۴۲]۳-محمّد مسلم گوید: از امام صادق علیه السّلام دربارۀ سخن خدای بزرگ و والا که «و از روح خود در او دمیدم» پرسیدم که آن دمیدن چگونه بود؟ فرمود: همانا روح مانند باد در جنبش است و از آن جهت روح نامند که نامش از ریح (باد) مشتق است و چون ارواح هم جنس باد باشند، آن را از لفظ ریح بیرون آورد و آن را به خود نسبت داد؛ چرا که آن را بر ارواح دیگر برگزید؛ همان طور به خانه ای از میان همه خانه ها

بیتی و لرسول من الرّسل: خلیلی و أشباه ذلک و کلّ ذلک مخلوق مصنوع محدث مربوب مدبّر.

[۳۴۳]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبیه، عن عبد اللّه بن بحر، عن أبی أیّوب الخزّاز، عن محمّد بن مسلم قال:

سألت أبا جعفر علیه السّلام عمّا یروون أنّ اللّه خلق آدم علی صورته، فقال: هی صوره محدثه مخلوقه و اصطفاها اللّه و اختارها علی سائر الصّور المختلفه، فأضافها إلی نفسه، کما أضاف الکعبه إلی نفسه و الرّوح إلی نفسه، فقال: بیتی «وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی» .

باب جوامع التّوحید [344]۱-محمّد بن أبی عبد اللّه و محمّد بن یحیی جمیعا رفعاه إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام استنهض النّاس فی حرب معاویه فی المرّه الثّانیه، فلمّا حشد النّاس قام خطیبا، فقال:

الحمد للّه الواحد الأحد الصّمد المتفرّد الّذی لا من شیء کان و لا من شیء خلق ما کان قدره بان بها من الأشیاء و بانت الأشیاء منه، فلیست له صفه تنال و لا حدّ تضرب له فیه الأمثال، کلّ دون صفاته تحبیر اللّغات و ضلّ هناک تصاریف الصّفات و حار فی ملکوته عمیقات مذاهب التّفکیر و انقطع دون الرّسوخ فی علمه جوامع التّفسیر و حال دون غیبه المکنون حجب من الغیوب، تاهت فی أدنی أدانیها طامحات العقول فی لطیفات الأمور. فتبارک اللّه الّذی لا یبلغه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن و تعالی الّذی لیس له وقت معدود و لا أجل ممدود و لا نعت محدود، سبحان الّذی لیس له أوّل مبتدأ و لا غایه منتهی

فرمود: خانهٔ من (که کعبه است) و نسبت به پیغمبری از میان پیامبران فرمود:

خلیل من و مانند اینها و همه اینها آفریده، ساخته شده، پدیدآمده، پروریده و تدبیرشده هستند.

[۳۴۳]4-محمّد مسلم گوید: «از امام باقر علیه السّلام پرسیدم دربارهٔ آنچه روایت کنند که: خداوند آدم را به شکل خود آفریده است.» حضرت فرمود: آن شکلی پدید آمده و آفریده شده است و خداوند آن را انتخاب کرده و بر شکل های مختلف دیگر برگزیده است، پس آن را به خود نسبت داده است؛ چنان که کعبه و روح را به خود نسبت داد و فرمود: «خانهٔ من» و «و در او از روحم دمیدم» .

بابی دربارهٔ کلیات توحید

[۳44]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرماید: امیر مؤمنان علیه السّلام برای مرتبهٔ دوم، مردم را به جنگ با معاویه برانگیخت. وقتی مردم جمع شدند، برخاست و فرمود:

ستایش خدای را که یکتا و یگانه و بی نیاز و تنهاست که بود او از چیزی نیست و آفرینشش از چیزی نبوده است. فقط با نیرویی آفریده که به سبب آن از همه چیز جدا شده و همه چیز از او جدا گشته است. نه برای او صفتی که بدان بتوان رسید، باشد و نه حدّی که برای آن مثال بتوان آورد.

آرایش لغت ها از توصیف او درمانده و ستودن های گوناگون در آنجا سرگردانند. راه های ژرف اندیشه نسبت به ملکوت او حیران است و تفسیرهای کامل از نفوذ در علمش ناتوان است. پرده های ناپیدا در حقیقت پنهانش حایل شده و خردهای تندرو و تیزبین نسبت به مطالب دقیق در پایین ترین مراتب حضرتش گم گشته اند.

فرخنده و برتر است خدایی که اندیشه های ژرف نگر به کنه شناخت او نرسد و حدس زیرکی ها حقیقت او را درنیابد. فرازمند است آن که در زمان نگنجد و مدت نپذیرد و صفاتش حدّپذیر نباشد.

منزّه است آن که آغازی ندارد که از آن شروع شود و انجامی ندارد که به آن پایان یابد و آخری برای او نیست که به نیستی گراید.

ص :۲۸۹

و لا آخر يفنى، سبحانه هو كما وصف نفسه و الواصفون لا يبلغون نعته و حدّ الأشياء كلّها عند خلقه، إبانه لها من شبهه و إبانه له من شبهها، لم يحلل فيها فيقال: هو فيها كائن و لم ينأ عنها فيقال: هو منها بائن و لم يخل منها فيقال له:

أين، لكنّه سبحانه أحاط بها علمه و أتقنها صنعه و أحصاها حفظه، لم يعزب عنه خفيّات غيوب الهواء و لا غوامض مكنون ظلم الدّجى و لا ما فى السّماوات العلى إلى الأرضين السّفلى، لكلّ شىء منها حافظ و رقيب و كلّ شىء منها بشىء محيط و المحيط بما أحاط منها، الواحد الأحد الصّمد الّذى لا يغيّره صروف الأزمان و لا يتكأّده صنع شىء كان إنّما قال لما شاء، كن فكان، ابتدع ما خلق بلا مثال سبق و لا تعب و لا نصب و كلّ صانع شىء فمن شىء صنع و اللّه لا من شىء صنع ما خلق و كلّ عالم فمن بعد جهل تعلّم و اللّه لم يجهل و لم يتعلّم، أحاط بالأشياء علما قبل كونها، فلم يزدد بكونها علما؛ علمه بها قبل أن يكوّنها كعلمه بعد تكوينها، لم يكوّنها لتشديد سلطان و لا خوف من زوال و لا نقصان و لا استعانه على ضدّ مناو و لا ندّ مكاثر و لا شريک مكابر، لكن خلائق مربوبون و عباد داخرون. فسبحان الّذى لا يئوده خلق ما ابتدأ و لا تدبير ما برأ و لا من عجز و لا من فتره بما خلق اكتفى، علم ما خلق و خلق ما علم، لا بالتّفكير فى علم حادث أصاب ما خلق و لا شبهه دخلت عليه فيما لم يخلق، لكن قضاء مبرم و علم محكم و أمر متقن، توحّد بالرّبوبيّه و خصّ نفسه بالوحدانيّه و استخلص بالمجد و الثّناء و تفرّد بالتّوحيد و المجد و السّناء و توحّد بالتّحميد و تمجّد بالتّمجيد و علا عن اتّخاذ الأبناء و تطهّر و تقدّس عن ملامسه النّساء و عزّ و جلّ عن مجاوره الشّركاء، فليس له فيما خلق ضدّ و لا له فيما ملک ندّ و لم يشركه فى ملكه أحد، الواحد الأحد الصّمد المبيد للأبد

او منزّه است آن گونه که خود را وصف کرده است و وصف کنندگان به ستایش او نرسند و خدایی که همه چیز را هنگام آفرینش محدود ساخت تا از همانندی خودش جدا باشند و او از همانندی آنها جدا باشد. در چیزها وارد نشده تا بتوان گفت در آنها جا دارد و از آنها دور نگشته تا بتوان گفت از آنها جدا است و از آنها خالی نشده تا توان گفت در کجاست؛ ولی خدای پاک و منزّه علمش همه چیز را فراگرفته و صنعش آنها را محکم ساخته و یادش آنها را شمرده است. پنهانی های هوای ناپیدا و پوشیده های نهان تاریکی شب و آنچه در آسمان های بالا تا زمین های پایین است از او نهان نیست. برای هرچیزی از آنها (از طرف او) نگهبان و گماشته ای است و هرچیزی از آنها به چیز دیگر احاطه دارد و آن که به همه احاطه کنندگان احاطه دارد، خدای یکتای یگانهٔ بی نیازی است که گردش روزگار، دگرگونش نسازد و ساختن هیچ چیز او را خسته ننماید؛ تنها به آنچه خواهد گوید: باش، پس باشد (موجود شود) . آنچه را آفریده، بدون نمونه پیشین و بدون رنج و تلاش پدید آورده است. هرکه چیزی سازد از ماده ای سازد و خداوند آنچه پدید آورد بی ماده ساخته است. هر دانایی پس از نادانی دانا گشته و خداوند نه نادان بوده و نه دانش آموخته است.

علمش همه چیز را پیش از آفرینش آنها فراگرفته و با پیدایش آنها، علمش افزایش نیافته است. علمش به آنها پیش از پدید آمدنشان، همانند علمش به آنها پس از پدید آوردنشان است. چیزها را آفرید نه برای افزودن قدرت و سلطه خود و نه به خاطر بیم از نابودی و نه برای یاری جستن در دفع مخالفی ستیزه گر و نه همتایی افزون خواه بلکه همه این آفریدگان، پروردگان او هستند و بندگانی خرد و ناچیز.

منزه است آن که نه آفرینش آن چه آفرید بر او دشوار بوده و نه تدبیر کار آفریدگان او را خسته نموده. از ناتوانی و سستی نیست که به همین اندازه که آفریده، بسنده کرده است. آنچه را آفریده، دانسته و آنچه را به صلاح دانسته، آفریده است. نه بر اثر اندیشه و علم تازه بوده است و نه در آفرینش خطا کرده و آنچه را نیافریده به سبب تردیدش نبوده است، بلکه آفرینش او قضایی استوار و دانشی محکم و فرمانی ثابت می باشد. او به پروردگار بودن یگانه گشت و خود را به یگانگی ویژه گردانید و بزرگواری و ستایش را از آن خود کرد. به توحید و بزرگی و نوربخشی، بی نظیر (یگانه) و به ستایش، یکتا شده و به بزرگواری مخصوص است. فراتر از آن است که او را فرزندی باشد و منزّه از آن است که با زنان بیامیزد و عزّتمند و برتر از آن است که همسایگی انبازان را پذیرد.

در آنچه آفریده ضدّی، و در آنچه مالک شده، همانندی ندارد و هیچ کس در ملک وی شریک او نباشد. یکتا، یگانه، بی نیاز، روزگاربرانداز همیشگی و جای گزین

و الوارث للأمد، الّذى لم يزل و لا يزال وحدانيّا أزليّا، قبل بدء الدّهور و بعد صروف الأمور، الّذى لا يبيد و لا ينفد بذلک أصف ربّى فلا إله إلاّ اللّه، من عظيم ما أعظمه و من جليل ما أجلّه و من عزيز ما أعزّه و تعالى عمّا يقول الظّالمون علوّا كبيرا.

و هذه الخطبه من مشهورات خطبه عليه السّلام حتّى لقد ابتذلها العامّه و هى كافيه لمن طلب علم التّوحيد إذا تدبّرها و فهم ما فيها، فلو اجتمع ألسنه الجنّ و الإنس ليس فيها لسان نبىّ على أن يبيّنوا التّوحيد بمثل ما أتى به بأبى و أمّى ما قدروا عليه و لو لا إبانته عليه السّلام ما علم النّاس كيف يسلكون سبيل التّوحيد، ألا ترون إلى قوله: «لا من شىء كان و لا من شىء خلق ما كان» فنفى بقوله: «لا من شىء كان» معنى الحدوث و كيف أوقع على ما أحدثه صفه الخلق و الاختراع بلا أصل و لا مثال، نفيا لقول من قال: إنّ الأشياء كلّها محدثه بعضها من بعض و إبطالا لقول الثّنويّه الّذين زعموا أنّه لا يحدث شيئا إلاّ من أصل و لا يدبّر إلاّ باحتذاء مثال، فدفع عليه السّلام بقوله: «لا من شىء خلق ما كان» جميع حجج الثّنويّه و شبههم، لأنّ أكثر ما يعتمد الثّنويّه فى حدوث العالم أن يقولوا لا يخلو من أن يكون الخالق خلق الأشياء من شىء أو من لا شىء فقولهم من شىء خطأ و قولهم من لا شىء مناقضه و إحاله، لأنّ «من» توجب شيئا و «لا شىء» تنفيه، فأخرج أمير المؤمنين عليه السّلام هذه اللّفظه على أبلغ الألفاظ و أصحّها فقال عليه السّلام: لا من شىء خلق ما كان، فنفى من إذ كانت توجب شيئا و نفى الشّىء إذ كان كلّ شىء مخلوقا محدثا، لا من أصل أحدثه الخالق، كما قالت الثّنويّه:

إنّه خلق من أصل قديم فلا يكون تدبير إلاّ باحتذاء مثال. ثمّ قوله عليه السّلام: «ليست له صفه تنال و لا حدّ تضرب له فيه الأمثال، كلّ دون صفاته تحبير اللّغات»

پایان است؛ آنکه همیشه بوده و همیشه باشد. یگانه و همیشگی است. پیش از آغاز روزگار و پس از گردش امور باشد؛ آنکه نه برافتد و نه پایان پذیرد. بدین گونه پروردگارم را می ستایم، پس شایستهٔ پرستشی جز خدا نیست.

شگفتا! از بزرگی که چه بزرگ و از شکوهمندی که چقدر باشکوه و از فرازمندی که چه اندازه فرازمند است و از آنچه ستمگران درباره اش گویند، بسی والاتر است.

[مرحوم کلینی فرماید:]این خطبه از خطبه های مشهور آن حضرت است تا آنجایی که (از زیادی شهرت) مردم آن را کوچک شمرده اند و این خطبه برای کسی که خواهان علم توحید است بس است، اگر در آن بیندیشد و به عمق آن پی ببرد؛ زیرا اگر تمام جن و انس جز پیغمبران هم زبان شوند که توحید را مانند آنچه آن حضرت-پدر و مادرم قربانش گردد-فرموده بیان کنند، نتوانند و اگر بیان آن حضرت علیه السّلام نبود، مردم نمی دانستند چگونه راه توحید را بپیمایند. مگر نمی بینی که می فرماید: «او از چیزی بود نشده و آنچه بوده از چیزی نیافریده است» که با گفته او از چیزی بود نشده» ، معنای حادث شدن خدا را نفی کرده است و نمی بینی که چگونه بر آنچه خدا پدید آورده، صفت آفریدگی و اختراع بدون ماده و نمونه ثابت کرده است تا سخن کسانی را که گویند هرچیزی از چیز دیگر پدید آمده، نفی کند و گفتار دوگانه پرستان را که اعتقاد دارند خدا چیزی را بی ماده نیافریده و بدون نقشه گیری ایجاد نکرده، باطل کند. آن حضرت با جملهٔ «آنچه بوده از چیزی نیافریده» همهٔ دلیل ها و شبهه های ثنویّه (دوگانه پرستان) را ردّ کرده است؛ زیرا دلیل مهم تری که ثنویه در پدید آمدن جهان هستی بدان تکیه دارند، این است که می گویند: از دو حال خارج نیست که خدا چیزها را یا از چیزی آفریده، یا از هیچ آفریده است. از چیزی آفریدن را قبول ندارید و از هیچ آفریدن هم تناقض و محال است؛ زیرا «از» (من) چیزی را ثابت می نماید و واژهٔ «هیچ» (لا شیء) آن را نفی می کند، ولی امیر مؤمنان علیه السّلام این واژه را با رساترین و درست ترین تعبیر ادا کرده و فرموده است: «آنچه بوده از چیزی نیافریده» (و فرق بسیاری بین از هیچ آفریده و از چیزی نیافریده وجود دارد) ، پس «از» را که دلالت بر اثبات چیزی می کند برداشته و چیزی را هم نفی کرده است؛ زیرا آنچه را خدا پدید آورده، از مایه و ماده نیافریده است؛ چنان که ثنویه گویند: خدا چیزها را از ماده ای قدیم آفریده و تدبیر چیزی بدون نقشه برداری امکان پذیر نیست. نیز آن حضرت می فرماید: «برای او صفتی که بدان بتوان

رسید، نباشد و حدّی که برای آن مثال آورند، نیست. آرایش لغت ها از توصیف او درماند»

ص :۲۹۳

فنفى عليه السّلام أقاويل المشبّهه حين شبّهوه بالسّبيكه و البلّوره و غير ذلک من أقاويلهم من الطّول و الاستواء و قولهم متى ما لم تعقد القلوب منه على كيفيّه و لم ترجع إلى إثبات هيئه لم تعقل شيئا فلم تثبت صانعا؛ ففسّر أمير المؤمنين عليه السّلام أنّه واحد بلا كيفيّه و أنّ القلوب تعرفه بلا تصوير و لا إحاطه. ثمّ قوله عليه السّلام: «الّذى لا يبلغه بعد الهمم و لا يناله غوص الفطن و تعالى الّذى ليس له وقت معدود و لا أجل ممدود و لا نعت محدود» ، ثمّ قوله عليه السّلام: «لم يحلل فى الأشياء فيقال: هو فيها كائن و لم ينأ عنها فيقال: هو منها بائن» فنفى عليه السّلام بهاتين الكلمتين صفه الأعراض و الأجسام لأنّ من صفه الأجسام التّباعد و المباينه و من صفه الأعراض الكون فى الأجسام بالحلول على غير مماسّه و مباينه الأجسام على تراخى المسافه. ثمّ قال عليه السّلام: «لكن أحاط بها علمه و أتقنها صنعه» أى هو فى الأشياء بالإحاطه و التّدبير و على غير ملامسه.

[345]٢-علىّ بن محمّد، عن صالح بن أبى حمّاد، عن الحسين بن يزيد، عن الحسن بن علىّ بن أبى حمزه، عن إبراهيم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه تبارک اسمه و تعالى ذكره و جلّ ثناؤه؛ سبحانه و تقدّس و تفرّد و توحّد و لم يزل و لا يزال و هو الأوّل و الآخر و الظّاهر و الباطن فلا أوّل لأوّليّته، رفيعا فى أعلى علوّه؛ شامخ الأركان، رفيع البنيان، عظيم السّلطان، منيف الآلاء سنىّ العلياء الّذى عجز الواصفون عن كنه صفته و لا يطيقون حمل معرفه إلهيّته و لا يحدّون حدوده؛ لأنّه بالكيفيّه لا يتناهى إليه.

[346]٣-علىّ بن إبراهيم، عن المختار بن محمّد بن المختار و محمّد بن الحسن، عن عبد اللّه بن الحسن العلوىّ جميعا، عن الفتح بن يزيد الجرجانىّ قال:

با این جمله، گفته های مشبّهه را باطل کرده است که گویند خدا مانند شمش و بلور است و گفته های دیگری که درازی قامت و جایگزینی برایش ثابت کنند و نیز گویند تا دل ها چگونگی را از او درک نکنند و شکلی ثابت نشود، چیزی نفهمند و سازنده ای اثبات نکنند؛ پس امیر مؤمنان علیه السّلام تشریح کرد که: او بدون چگونگی یگانه است و دل ها بدون تصویر و فراگرفتن به او شناخت دارد.

سپس گفتار آن حضرت را بنگر که: «اندیشه های ژرف نگر به کنه شناخت او نرسد و حدس زیرکی ها حقیقت او را درنیابد. فرازمند است آن که در زمان نگنجد و مدّت نپذیرد و صفاتش حدّپذیر نباشد.»

آن حضرت را که: «در چیزها وارد نشده تا بتوان گفت در آن ها جا دارد و از آن ها دور نگشته تا بتوان گفت از آنها جداست» با این دو جمله، دو صفت اعراض و اجسام را از خدا نفی کرده است؛ زیرا صفت اجسام، دوری و برکناری از یکدیگر و صفت اعراض، بودن در اجسام به طور بی تماس وارد شدن و فاصله گرفتن و دوری از آنها است. بعد از این فرمود: «ولی خدای پاک و منزّه علمش همه چیز را فراگرفته و صنعش آنها را محکم ساخته» ؛ یعنی بودن او در چیزها به معنای در بر گرفتن علم و تدبیر او بدون تماس جسمی است.

[۳۴۵]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند که نامش فرخنده و یادش والا و ستایشش شکوهمند است، منزّه و مقدس و تنها و یگانه است؛ همیشه بوده و همیشه باشد؛ او اوّل و آخر و ظاهر و باطن است، پس برای اوّل بودنش آغازی نیست؛ در بالاترین درجهٔ بلندی والامرتبه است، ارکانش بس والا، دستگاهش رفیع، سلطنتش بزرگ، نعمت هایش فراوان و بزرگواریش درخشان است که وصف کنندگان از حقیقت صفتش ناتوان گشته و توانایی تحمّل شناخت خدایی او را ندارند و نتوانند او را محدود سازند؛ زیرا با بیان چگونگی به او نتوان رسید.

[۳۴۶]۳-فتح جرجانی گوید: در بین راه بازگشتم از مکّه به خراسان و رفتن

ضمّنى و أبا الحسن عليه السّلام الطّريق فى منصرفى من مكّه إلى خراسان و هو سائر إلى العراق، فسمعته يقول: من اتّقى اللّه يتّقى و من أطاع اللّه يطاع، فتلطّفت فى الوصول إليه، فوصلت فسلّمت عليه، فردّ علىّ السّلام ثمّ قال: يا فتح! من أرضى الخالق لم يبال بسخط المخلوق و من أسخط الخالق فقمن أن يسلّط اللّه عليه سخط المخلوق و إنّ الخالق لا يوصف إلاّ بما وصف به نفسه و أنّى يوصف الّذى تعجز الحواسّ أن تدركه و الأوهام أن تناله و الخطرات أن تحدّه و الأبصار عن الإحاطه به، جلّ عمّا وصفه الواصفون و تعالى عمّا ينعته النّاعتون، نأى فى قربه و قرب فى نأيه فهو فى نأيه قريب و فى قربه بعيد، كيّف الكيف فلا يقال: كيف؟ و أيّن الأين فلا يقال: أين؟ إذ هو منقطع الكيفوفيّه و الأينونيّه.

[۳۴۷]4-محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

بينا أمير المؤمنين عليه السّلام يخطب على منبر الكوفه إذ قام إليه رجل يقال له:

ذعلب ذو لسان بليغ فى الخطب، شجاع القلب، فقال: يا أمير المؤمنين! هل رأيت ربّک؟ قال: ويلک يا ذعلب! ما كنت أعبد ربّا لم أره، فقال: يا أمير المؤمنين! كيف رأيته؟ قال: ويلک يا ذعلب! لم تره العيون بمشاهده الأبصار و لكن رأته القلوب بحقائق الإيمان ويلک يا ذعلب! إنّ ربّى لطيف اللّطافه لا يوصف باللّطف، عظيم العظمه لا يوصف بالعظم كبير الكبرياء لا يوصف بالكبر، جليل الجلاله لا يوصف بالغلظ، قبل كلّ شىء لا يقال شىء قبله و بعد كلّ شىء لا يقال: له بعد، شاء الأشياء لا بهمّه، درّاک لا بخديعه فى الأشياء كلّها غير متمازج بها و لا بائن منها، ظاهر لا بتأويل المباشره، متجلّ لا باستهلال رؤيه، ناء لا بمسافه، قريب لا بمداناه، لطيف لا بتجسّم، موجود لا بعد عدم،

حضرت ابو الحسن علیه السّلام به عراق با آن حضرت توفیق دیدار یافتم و از او شنیدم که می فرمود: هرکه حرمت خدا را نگه دارد حرمت او نگه دارند و هرکه از خدا اطاعت نماید از او اطاعت می کنند. در این هنگام من با ملایمت به سویش رفتم و وقتی نزدیکتر شدم سلام کردم و حضرت پاسخ مرا گفت و سپس فرمود: ای فتح! هرکه آفریدگار را خشنود کند، باید از خشم آفریدگان باک نداشته باشد و هرکه آفریدگار را به خشم آورد، سزاوار است که خداوند خشم آفریدگان را بر او چیره سازد.

همانا آفریدگار جز به آنچه خود را ستوده، وصف نشود و چگونه توصیف شود آن که حواس از درکش، خیال ها از رسیدنش، خاطرها از محدود کردنش و بینایی ها از در خود گنجانیدنش وامانده اند. از آنچه توصیف کنندگان او را ستوده اند، بزرگ تر و از آنچه مدحش کنند، برتر است. دور است در عین نزدیکی و نزدیک است در عین دوری؛ پس با وجود دوری، نزدیک و با وجود نزدیکی، دور می باشد. چگونگی را ایجاد کرده است؛ پس به او نتوان گفت: چگونه است و مکان را پدید آورده است، پس نتوان گفت: در کجاست؛ زیرا چطور بودن و در کجا بودن او قابل طرح نیست.

[۳۴۷]4-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: در آن میان که امیر مؤمنان علیه السّلام در کوفه بر فراز منبر سخنرانی می کرد، مردی که نامش ذعلب بود برخاست. او مردی سخنور و خطیبی توانا که رسا و بلیغ سخن می گفت و در قدرت دل شجاع بود، گفت: ای امیر مؤمنان، آیا پروردگارت را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو، ای ذعلب! من پروردگاری که ندیده ام نپرستم. گفت: ای امیر مؤمنان، او را چگونه دیده ای؟ فرمود: ای ذعلب، وای بر تو! دیدگان سر به مشاهده او را ندیده اند و لیکن دلها او را به حقایق ایمان دیده اند. ای ذعلب، وای بر تو! پروردگارم در لطافت به گونه ای لطیف است که نمی توان او را به صفت لطافت وصف کرد و در عظمت به قدری عظیم است که نمی توان او را به صفت عظمت توصیف نمود و در بزرگی آنچنان بزرگ است که نمی توان وی را به بزرگی توصیف کرد و در جلالت به حدّی جلیل است که نمی توان وی را به درشتی و غلظت وصف نمود. او پیش از هر چیزی وجود داشته است، پس نمی توان گفت که چیزی پیش از وی بوده است. و بعد از هرچیزی خواهد بود، پس نمی توان گفت که چیزی بعد از او خواهد بود.

او اشیاء را به وجود می آورد بدون تصمیم و عزم و بسیار تیزفهم است و بی نیرنگ و حیله. در همه چیز است بدون آن که با آنها درآمیزد و بدون آن

که از آنها فاصله بگیرد. نمایان است نه به گونه ای که با بازگشت مباشرت به وی بتوان به او دست یافت. متجلّی است نه به گونه ای که با به کارگیری رؤیت دیدگان بتوان او را دید، از اشیاء دور است نه از نظر بعد مسافت و نزدیک است نه از نظر همجواری، لطیف است نه لطافت جسمانی، موجود است نه آن که از عدم به وجود آمده باشد،

فاعل لا باضطرار، مقدّر لا بحركه، مريد لا بهمامه، سميع لا بآله، بصير لا بأداه، لا تحويه الأماكن و لا تضمنه الأوقات و لا تحدّه الصّفات و لا تأخذه السّنات، سبق الأوقات كونه و العدم وجوده و الابتداء أزله، بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له و بتجهيره الجواهر عرف أن لا جوهر له و بمضادّته بين الأشياء عرف أن لا ضدّ له و بمقارنته بين الأشياء عرف أن لا قرين له، ضادّ النّور بالظّلمه و اليبس بالبلل و الخشن باللّيّن و الصّرد بالحرور، مؤلّف بين متعادياتها و مفرّق بين متدانياتها، دالّه بتفريقها على مفرّقها و بتأليفها على مؤلّفها و ذلک قوله تعالى: «وَ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» ففرّق بين قبل و بعد ليعلم أن لا قبل له و لا بعد، شاهده بغرائزها أن لا غريزه لمغرزها، مخبره بتوقيتها أن لا وقت لموقّتها، حجب بعضها عن بعض ليعلم أن لا حجاب بينه و بين خلقه، كان ربّا إذ لا مربوب و إلها إذ لا مألوه و عالما إذ لا معلوم و سميعا إذ لا مسموع.

[۳۴۸]5-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن شباب الصّيرفىّ و اسمه محمّد بن الوليد، عن علىّ بن سيف بن عميره قال: حدّثنى إسماعيل بن قتيبه قال:

دخلت أنا و عيسى شلقان على أبى عبد اللّه عليه السّلام فابتدأنا فقال: عجبا لأقوام يدّعون على أمير المؤمنين عليه السّلام ما لم يتكلّم به قطّ، خطب أمير المؤمنين عليه السّلام النّاس بالكوفه فقال: الحمد للّه الملهم عباده حمده و فاطرهم على معرفه ربوبيّته الدّالّ على وجوده بخلقه و بحدوث خلقه على أزله و باشتباههم على أن لا شبه له؛ المستشهد بآياته على قدرته، الممتنعه من الصّفات ذاته و من الأبصار رؤيته و من الأوهام الإحاطه به؛ لا أمد لكونه و لا غايه لبقائه؛

فاعل کارها است نه به اجبار، اندازه کنندۀ موجودات است نه بواسطۀ حرکت و جنبشی که در او بوده باشد، اراده کننده است نه با وسایل و تدبیر و تصمیم، شنواست نه با اندام شنوایی، بیناست نه با ابزار بینایی. مکانها و محلها نتوانند او را در بر گیرند، اوقات نتوانند با او همراهی نمایند، صفات نتوانند او را محدود سازند و به اندازه و حدّ درآورند و چرتها نتوانند او را فراگیرند. وی موجودی است که هستی او بر اوقات پیشی گرفته و وجود او بر عدم سبقت داشته است و از ازلیّت او بر آغاز عالم وجود جلو بوده است. چون او مشاعر آدمیان را بساخت، دانسته می شود که او را مشاعری همچون آدمیان که محلّ شعورشان مغز و اندیشه است نباشد و چون جواهر عالم را جوهر زد و با جوهر آفرید، دانسته می شود که او را جوهر نباشد و چون میان اشیاء تضاد برقرار ساخت، دانسته می شود که او را ضدّی نباشد و به قرین و مقابل انداختن در میان اشیاء فهمیده می شود که او را قرین و برابری نباشد. خداوند تضاد برقرار نمود: روشنی را ضد تاریکی ساخت و خشکی را ضد تری آفرید و درشتی را در برابر نرمی نهاد و سردی را ضدّ گرمی قرار داد.

خداوند الفتگر و هماهنگ کننده است در میان چیزهایی که با یکدیگر دشمنی و جدایی دارند و دوری و جدایی افکن است در میان چیزهایی که با هم الفت و نزدیکی دارند؛ به طوری که آن اشیایی که از هم جدا می شوند و پراکنده و دور می گردند دلالت کننده هستند بر خدایی که آنها را با وجود نزدیکی، جدا کرده و پراکنده ساخته است و آن اشیایی که به هم نزدیک می شوند و الفت می پذیرند دلالت کننده هستند بر خدایی که آن ها را با وجود بعد و دوری و دشمنی، به هم پیوند داده است و آن است معنی فرمایش خداوند عزّتمند: «و از هرچیزی دو گونه آفریدیم، امید که شما متذکر شوید» [سورۀ ذاریات (51) ، آیۀ 49]

پس خداوند در میان موجودات از جهت پیش بودن و پس بودن فرق گذاشت تا دانسته شود که پیشی برای وجود او نباشد و پسی برای وجود او نخواهد بود.

آن موجودات نیز به غرائز و صفات فطری و ذاتی که خداوند در آن ها قرار داده گواهی دهند که غریزه دهندۀ آن ها غریزه ندارد و همچنین گواهی دهند که آن خدایی که برای آنها اجل معلوم و وقت معدودی مقرّر کرده است خودش محدود به وقت و متعیّن به ساعات و زمان و دهر نخواهد بود. خداوند برخی از آفریدگان را از برخی دیگر پوشیده داشت تا دانسته شود

که حجابی بین او و آفریدگانش غیر از خود آفریدگان، نباشد. او پروردگار و آفریدگار بود در حالی که پروریده و آفریده ای در میان نبود و شایسته پرستش و عبادت بود در حالی که پرستنده و عبادتگری وجود نداشت و خداوند عالم بود وقتی که هنوز معلومی در میان نبود و خداوند شنوا بود وقتی که صدایی که در عالم شنیده شود آفریده نشده بود.

[۳۴۸]5-اسماعیل قتیبه گوید: من با عیسی شلقان خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدیم. حضرت سخن آغازید و فرمود: شگفتا از مردمی که چیزی به امیر مؤمنان علیه السّلام نسبت می دهند که هرگز او به آن لب نگشوده است (می گویند امیر مؤمنان خداست در حالی که) آن حضرت در کوفه برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: ستایش خدایی را که ستایشش را به بندگان خود الهام فرمود و شناخت پروردگار بودنش را سرشت ایشان ساخت، به وسیله آفریدگانش بر هستی خود و با پدید آوردن آفریدگانش بر ازلی بودن خود و همسانی آفریده هایش را بر بی همتایی خود راهنما قرار داد.

آیات و علامات خود را گواه قدرتش گرفت. ذاتش از پذیرش صفات (زائد بر آن) و دیدنش از بینایی ها و فراگرفتن خاطرها و اندیشه ها از او امتناع دارند.

لا تشمله المشاعر و لا تحجبه الحجب و الحجاب بينه و بين خلقه خلقه إيّاهم لامتناعه ممّا يمكن فى ذواتهم و لإمكان ممّا يمتنع منه و لافتراق الصّانع من المصنوع و الحادّ من المحدود و الرّبّ من المربوب، الواحد بلا تأويل عدد و الخالق لا بمعنى حركه و البصير لا بأداه و السّميع لا بتفريق آله و الشّاهد لا بمماسّه و الباطن لا باجتنان و الظّاهر البائن لا بتراخى مسافه، أزله نهيه لمجاول الأفكار و دوامه ردع لطامحات العقول قد حسر كنهه نوافذ الأبصار و قمع وجوده جوائل الأوهام، فمن وصف اللّه فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه و من عدّه فقد أبطل أزله و من قال أين؟ فقد غيّاه و من قال علام؟ فقد أخلى منه و من قال فيم؟ فقد ضمّنه.

[٣٤٩]6-و رواه محمّد بن الحسين، عن صالح بن حمزه، عن فتح بن عبد اللّه مولى بنى هاشم قال:

كتبت إلى أبى إبراهيم عليه السّلام أسأله عن شىء من التّوحيد، فكتب إلىّ بخطّه:

الحمد للّه الملهم عباده حمده.

و ذكر مثل ما رواه سهل بن زياد إلى قوله: و قمع وجوده جوائل الأوهام ثمّ زاد فيه: أوّل الدّيانه به معرفته و كمال معرفته توحيده و كمال توحيده نفى الصّفات عنه، بشهاده كلّ صفه أنّها غير الموصوف و شهاده الموصوف أنّه غير الصّفه و شهادتهما جميعا بالتّثنيه الممتنع منه الأزل؛ فمن وصف اللّه فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه و من عدّه فقد أبطل أزله و من قال: كيف؟ فقد استوصفه و من قال: فيم؟ فقد ضمّنه و من قال: علام؟ فقد جهله و من قال:

أين؟ فقد أخلى منه و من قال: ما هو؟ فقد نعته و من قال: إلام؟ فقد غاياه، عالم إذ لا معلوم و خالق إذ لا مخلوق و ربّ إذ لا مربوب و كذلک يوصف ربّنا

بودنش را سرآغازی و دوامش را انجامی نیست. مشاعر و حواس او را فرانگیرد و پرده ها او را مستور نتواند ساخت. پردهٔ میان او و آفریدگانش، همان آفرینش آنهاست؛ زیرا آنچه به ذات آفریدگان شایسته است، نسبت به او ممتنع می باشد و آنچه نسبت به وی ممتنع است، آفریدگان را سزاوار می باشد و نیز به جهت جدایی میان سازنده و ساخته شده و میان فراگیرنده و فراگرفته و میان پروردگار و پروریده.

خداوند یکتاست نه به معنای عدد، آفریننده ای است نه به معنای جنبش اعضا و استفاده از ابزار، بیناست بی آن که ابزار بینایی برایش باشد و شنواست نه بدانگونه که گوش گشاید و حاضر است نه این که با چیزی مماس باشد و نهان است نه این که در پرده باشد و نمایان و جدا از هرچیزی است نه آن که مسافتی در میان آید. ازلی بودنش، جلوگیر تاختن اندیشه هاست (هرچه اندیشند آغازی برایش نیابند) پایدار بودنش مانع خردهای سرکش و تندرو است. حقیقت او، دیدگان تیزبین را درمانده کرد و وجودش اندیشه ها و خاطرهای تیزرو را ریشه کن نمود.

هرکس خدا را توصیف کند، محدودش کرده و هرکه محدودش کند او را به شمار درآورده و هرکه او را به شمار درآورد، ازلی بودنش را باطل کرده است و هرکه گوید: کجاست، پایانی برایش قرار داده و هرکه گوید: روی چیست، جایی را از او تهی دانسته و هرکه گوید: در چیست، او را گنجانیده است.

[۳۴۹]6-فتح گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام نامه ای نوشتم و مطلبی درباره توحید پرسیدم. حضرت با خطّ خود برایم نوشت: ستایش خدای را که ستایشش را به بندگانش الهام کرد. -و همان روایت سهل بن زیاد یعنی روایت پیشین را تا جمله «وجودش، اندیشه ها و خاطرهای تیزرو را ریشه کن نمود» ذکر کرده-سپس افزوده است: سرلوحهٔ اعتقاد به خدا، شناخت اوست و کمال شناختن او، یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستن او، زدودن صفات (زائد) از ذات اوست. زیرا هر صفتی گواه کمال یگانه دانستن او، زدودن صفات (زائد) از ذات اوست. زیرا هر صفتی گواه بر این است که غیر از موصوف است و هر موصوفی گواه بر این است که از صفت خود جداست. و هر دو با هم (صفت و موصوف) گواه بر این هستند که دوتایند که چنین چیزی در وجود ازلی امکان ندارد. پس هرکه خداوند را به صفتی زاید بر ذات وصف کند، او را به چیزی محدود ساخته است و هرکه محدودش کند او را به شمار درآورده است و هرکه او را به

شمار در آورد ازلی بودنش را باطل کرده است و هرکه گوید: چگونه است، خواسته وصفش نماید و هرکه گوید: در چیست، او را در چیزی گنجانیده و هرکه گوید: روی چیست، او را نشناخته و هرکه گوید: کجاست، جایی را از او تهی کرده و هرکه گوید:

ذات او چیست، تعریفش نموده و هرکه گوید: تا کی باشد، پایانی برایش قرار داده است. داناست آن گاه که دانسته ای نبود و آفریدگار است زمانی که آفریده ای نبود و پروردگار است وقتی که پروریده ای نبود. اینگونه پروردگار ما توصیف شود،

و فوق ما يصفه الواصفون.

[٣٥٠]٧-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن أحمد بن النّضر و غيره، عمّن ذكره، عن عمرو بن ثابت، عن رجل سمّاه، عن أبى إسحاق السّبيعىّ، عن الحارث الأعور قال:

خطب أمير المؤمنين عليه السّلام خطبه بعد العصر، فعجب النّاس من حسن صفته و ما ذكره من تعظيم اللّه جلّ جلاله؛ قال أبو إسحاق: فقلت للحارث: أ و ما حفظتها قال: قد كتبتها فأملاها علينا من كتابه: الحمد للّه الّذى لا يموت و لا تنقضى عجائبه، لأنّه كلّ يوم فى شأن من إحداث بديع لم يكن، الّذى لم يلد فيكون فى العزّ مشاركا و لم يولد فيكون موروثا هالكا و لم تقع عليه الأوهام فتقدّره شبحا ماثلا و لم تدركه الأبصار فيكون بعد انتقالها حائلا، الّذى ليست فى أوّليّته نهايه و لا لآخريّته حدّ و لا غايه، الّذى لم يسبقه وقت و لم يتقدّمه زمان و لا يتعاوره زياده و لا نقصان و لا يوصف بأين و لا بم؟ و لا مكان؛ الّذى بطن من خفيّات الأمور و ظهر فى العقول بما يرى فى خلقه من علامات التّدبير؛ الّذى سئلت الأنبياء عنه فلم تصفه بحدّ و لا ببعض، بل وصفته بفعاله و دلّت عليه بآياته، لا تستطيع عقول المتفكّرين جحده، لأنّ من كانت السّماوات و الأرض فطرته و ما فيهنّ و ما بينهنّ و هو الصّانع لهنّ، فلا مدفع لقدرته، الّذى نأى من الخلق فلا شىء كمثله، الّذى خلق خلقه لعبادته و أقدرهم على طاعته بما جعل فيهم و قطع عذرهم بالحجج، فعن بيّنه هلک من هلک و بمنّه نجا من نجا و للّه الفضل مبدئا و معيدا، ثمّ إنّ اللّه و له الحمد افتتح الحمد لنفسه و ختم أمر الدّنيا و محلّ الآخره بالحمد لنفسه؛ فقال: «وَ قُضِىَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ» الحمد للّه اللاّبس الكبرياء بلا تجسيد و المرتدى .

بلکه بالاتر از توصیف ستایشگران است.

[۳۵۰]۷-حارث اعور گوید: امیر مؤمنان علیه السّلام عصر یکی از روزها خطبه ای خواند که مردم از خوب ستودن و یادآوری که در بزرگ انگاشتن خداوند شکوهمند فرمود، در شگفت شدند. ابو اسحاق گوید: به حارث گفتم: آن خطبه را به خاطر سپرده ای؟ گفت: آن را نوشته ام پس آنگاه آن را از روی نوشته اش برایمان دیکته کرد که: سپاس خدای را که نمیرد و شگفتی هایش تمامی ندارد؛ چرا که هرروز در کار تازه ای است آن هم از پدید آوردن چیزهای تازه ای که پیش از آن نبوده است؛ آن خدایی که نزاده تا در گرامی شدن شریک داشته باشد و زاده نشده تا در حال نابودی (مردن) ارث گذارد. وهم ها او را اندازه نتوان گرفت تا به صورت دورنمایی ناپیدا برایش همانندی پنداشته شود و بینایی ها او را در نیابد تا پس از برگرفتن دیده از وی، دگرگون شود؛ خدایی که در اول بودنش، انجامی و در آخر بودنش، حدّ و کرانه ای نیست؛ خدایی که وقتی بر او پیشی نگرفته و زمانی از او جلوتر نبوده است.

دستخوش افزونی و کاهش نگردد و «با کجا» و «چرا» توصیف نشود و مکانی هم ندارد؛ خدایی که در امور پنهانی نفوذ دارد و به سبب نشانه های تدبیری که در آفریدگانش مشاهده می شود، در خردها آشکار است؛ خدایی که او را از پیغمبران پرسیدند و ایشان به اندازه و جزء توصیفش نکردند، بلکه او را به کارهایش ستودند و به وسیلهٔ آیه هایش او را نشان دادند. خردهای مردم اندیشمند، توانایی انکارش ندارند؛ زیرا کسی که آسمان ها و زمین و آنچه درون آنها و میان آنها (فضا) است، آفرینش اویند و او سازندهٔ آنها است. در برابر توانایی اش نتوان ایستاد؛ خدایی که از آفریده به دور است لذا چیزی مانندش نیست؛ خدایی که آفریدگانش را برای پرستش آفرید و به وسیله ابزاری که به ایشان داد، آنها را بر اطاعتش توانا ساخت و با در دسترس گذاشتن دلیل هایی (عقل و پیامبران و امامان) راه هرگونه عذر و بهانه را بر آنها بست؛ پس آنکه نابود شد با وجود دلیل روشن نابود گردید و آن که نجات یافت با احسان و لطف خدا بود. از آغاز تا پایان، نیکی و بخشش بی پایان از آن خداست. سپس خداوند-که ستایش از آن اوست-ستایش را برای خود آغاز کرد و امر دنیا و مکان آخرت را با ستایش خود پایان بخشید و فرمود: «و میان آنها به حقّ داوری می گردد و گفته می شود: سپاس ویژهٔ پروردگار جهانیان است [زمرّد (۳۹) ، آیهٔ ۷۵].

سپاس خدای را که لباس بزرگی و کبریایی درپوشید بی آنکه دارای تن باشد

ص :۳ ۳۰

بالجلال بلا تمثيل و المستوى على العرش بغير زوال و المتعالى على الخلق بلا تباعد منهم و لا ملامسه منه لهم، ليس له حدّ ينتهى إلى حدّه و لا له مثل فيعرف بمثله، ذلّ من تجبّر غيره و صغر من تكبّر دونه و تواضعت الأشياء لعظمته و انقادت لسلطانه و عزّته و كلّت عن إدراكه طروف العيون و قصرت دون بلوغ صفته أوهام الخلائق، الأوّل قبل كلّ شىء و لا قبل له و الآخر بعد كلّ شىء و لا بعد له، الظّاهر على كلّ شىء بالقهر له و المشاهد لجميع الأماكن بلا انتقال إليها، لا تلمسه لامسه و لا تحسّه حاسّه، هُوَ اَلَّذِى فِى اَلسَّمٰاءِ إِلٰهٌ وَ فِى اَلْأَرْضِ إِلٰهٌ وَ هُوَ اَلْحَكِيمُ اَلْعَلِيمُ، أتقن ما أراد من خلقه من الأشباح كلّها، لا بمثال سبق إليه و لا لغوب دخل عليه فى خلق ما خلق لديه، ابتدأ ما أراد ابتداءه و أنشأ ما أراد إنشاءه؛ على ما أراد من الثّقلين: الجنّ و الإنس، ليعرفوا بذلک ربوبيّته و تمكّن فيهم طاعته. نحمده بجميع محامده كلّها؛ على جميع نعمائه كلّها و نستهديه لمراشد أمورنا و نعوذ به من سيّئات أعمالنا و نستغفره للذّنوب الّتى سبقت منّا و نشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا عبده و رسوله؛ بعثه بالحقّ نبيّا دالاّ عليه و هاديا إليه؛ فهدى به من الضّلاله و استنقذنا به من الجهاله، مَنْ يُطِعِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فٰازَ فَوْزاً عَظِيماً و نال ثوابا جزيلا و من يعص اللّه و رسوله فقد خسر خسرانا مبينا و استحقّ عذابا أليما؛ فأنجعوا بما يحقّ عليكم من السّمع و الطّاعه و إخلاص النّصيحه و حسن المؤازره و أعينوا على أنفسكم بلزوم الطّريقه المستقيمه و هجر الأمور المكروهه و تعاطوا الحقّ بينكم و تعاونوا به دونى و خذوا على يد الظّالم السّفيه و مروا بالمعروف و انهوا عن المنكر و اعرفوا لذوى الفضل؛ فضلهم عصمنا اللّه و إيّاكم بالهدى و ثبّتنا و إيّاكم على التّقوى و أستغفر اللّه لى و لكم.

و لباس شکوه و عزّت را در بر کرد بی آنکه صورتی داشته باشد و بر عرش تسلّط یافت بدون آنکه نابودی به او راه یابد و بر آفریدگانش فرازمند گشت بدون اینکه از آن ها دور باشد. برای او نتوان اندازه ای پنداشت که با آن اندازه پایان پذیرد و مانند و نظیری برایش نباشد تا با آن نظیر شناخته شود. هرکه جز او قدرت نمایی کند خوار گردد و هرکه جز او گردن فرازی نماید خرد شود. همه چیز در برابر عظمت او فروتن است و خوار. و در برابر اقتدار و عزّت او سر فرود آورده و رام است. گردش دیدگان از درک او ناتوان و اندیشه ها و خاطرهای آفریدگان از نزدیک شدن به صفات او کوتاه است. آن که اول است و پیش از هرچیزی بوده و آخر است و پس از هرچیزی خواهد بود؛ نه چیزی پیش از او بوده و نه پس از او خواهد بود. به واسطهٔ چیرگی خود بر همه چیز غلبه یافته است و همه مکانها را بدون حرکت به سوی آنها، مشاهده نمایید و در آنها حضور دارد. هیچ لمس کننده ای او را لمس نکند و هیچ حسّی او را درنیابد. «اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست و هموست سنجیده کار دانا» [سورهٔ زخرف (۴۳) ، آیهٔ ۸۴]آفرینش هرچیز را که اراده کرد بی آنکه نمودار و نمونه ای داشته باشد در کمال استحکام و اتقان آفرید. نه نمونه ای در کار بود و نه خستگی در او پدیدار. آنچه را خواست آغاز باشد، اول آن را آفرید و آنچه را خواست از دو ثقل هستی که جنّ و انس اند آفرید تا به سبب این آفرینش به پروردگار بودن او پی ببرند و فرمانبرداری او در آنان جای گیرد. او را با ستایشی بس بلند و فراگیر می ستاییم و بر تمام نعمت های او به طوری که یکی از آنها از نظر دور نباشد سپاس می گزاریم و از او درخواست می کنیم که ما را به اموری که موجب رستگاری است راهنمایی فرماید و ما از کردارهای ناشایست خویش به او پناه می بریم و نسبت به گناهانی که از ما سر زده از او آمرزش می خواهیم و گواهی می دهیم که شایان پرستشی جز خداوند نیست و همانا محمّد، بنده و فرستادهٔ اوست. او را به حقّ برانگیخت تا نشانش دهد و همه را به سوی او هدایت نماید، پس خداوند به برکت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ما را از گمراهی به ره یافتگی آورد و از نادانی رهانید «هرکه خدا و پیامبرش را فرمان برد قطعا به رستگاری بزرگی نایل آمده است.» [سورهٔ احزاب (۳۳) ، آیهٔ ۷۱]و به ثواب شایانی دست یابد و هرکه خدا و پیامبرش را نافرمانی نماید، قطعا دستخوش زیان آشکاری شود و سزاوار عذابی دردناک گردد. در انجام وظیفه خود که شنیدن و فرمان بردن و خیرخواهی خالصانه و همیاری نیکو باشد، به طور جدّ بکوشید و با جدا نشدن از راه راست و ترک کارهای زشت، خود را یاری کنید.

حقّ را میان خود جاری سازید و به خاطر من با آن یکدیگر را یاری کنید و دست ستمگر نادان را ببندید و امر به معروف و نهی از منکر نمایید. اهل فضل را قدر بشناسید. خداوند ما و شما را در راه هدایت نگه دارد و ما و شما را بر پرهیزکاری ثابت قدم بدارد. برای خود و شما از خداوند آمرزش می خواهم.

ص: 5 ۳۰

باب النّوادر [۳۵۱]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن النّعمان، عن سيف بن عميره، عمّن ذكره، عن الحارث بن المغيره النّصرىّ قال:

سئل أبو عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه تبارک و تعالى: كُلُّ شَىْءٍ هٰالِكٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ فقال: ما يقولون فيه؟ قلت: يقولون يهلک كلّ شىء إلاّ وجه اللّه؛ فقال: سبحان اللّه؛ لقد قالوا قولا عظيما؛ إنّما عنى بذلک وجه اللّه الّذى يؤتى منه.

[۳۵۲]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن صفوان الجمّال، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: كُلُّ شَىْءٍ هٰالِكٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ قال:

من أتى اللّه بما أمر به من طاعه محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فهو الوجه الّذى لا يهلک و كذلک قال: مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ.

[۳۵۳]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن أبى سلاّم النّخّاس، عن بعض أصحابنا، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

نحن المثانى الّذى أعطاه اللّه نبيّنا محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و نحن وجه اللّه نتقلّب فى الأرض بين أظهركم و نحن عين اللّه فى خلقه و يده المبسوطه بالرّحمه على عباده؛ عرفنا من عرفنا و جهلنا من جهلنا و إمامه المتّقين.

[۳۵4]4-الحسين بن محمّد الأشعرىّ و محمّد بن يحيى جميعا عن أحمد بن إسحاق، عن سعدان بن مسلم، عن معاويه بن عمّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ لِلّٰهِ اَلْأَسْمٰاءُ اَلْحُسْنىٰ فَادْعُوهُ بِهٰا قال: نحن و اللّه الأسماء الحسنى الّتى لا يقبل اللّه من العباد عملا إلاّ بمعرفتنا.

[۳۵5]5-محمّد بن أبى عبد اللّه، عن محمّد بن إسماعيل، عن الحسين بن

[۳۵۱]۱. حارث نصری می گوید: از امام صادق علیه السّلام دربارۀ فرمایش خدای فرخنده و فرازمند که «همه چیز جز وجه خدا نابود است» [سورۀ قصص، آیۀ ۸۸] پرسش شد، حضرت فرمود: در این باره چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند همه چیز جز وجه خدا نابود شود. فرمود: خداوند منزّه است. همانا سخن درشتی گفته اند. مقصود از وجه، راهی است که به سوی خداوند رهسپار شوند.

[۳۵۲]۲. امام صادق علیه السّلام دربارۀ فرمایش خداوند عزّتمند و والا که «همه چیز جز وجه خدا نابود است» فرمود: هرکه از راه فرمان بری محمد با انجام آنچه دستور داده شده است به سوی خدا رود، آن همان وجهی است که نابود نگردد؛ چنانکه فرماید: «هرکه پیغمبر را فرمان برد، خداوند را فرمان برده است.» [سورۀ نساء (4) ، آیۀ ۸۰].

[۳۵۳]۳-حضرت باقر علیه السّلام فرمود: ماییم آن مثانی که خداوند به پیامبر ما محمّد صلّی اللّه علیه و آله ارزانی کرده است و ماییم وجه خداوند که در زمین میان شما می گردیم. ما چشم خداوند در میان آفریدگانش و دست باز رحمت او بر بندگانش هستیم. شناخت، هرکه ما را شناخت و هرکه ما را نشناخت، پیشوایی تقواپیشگان را نشناخت.

[354]4-امام صادق علیه السّلام راجع به فرمایش خدای گرامی و شکوهمند که «نامهای نیک به خدا اختصاص دارد پس او را با آنها بخوانید» [سورۀ اعراف (۷) ، آیۀ ۱۸۱]فرمود: به خدا سوگند، آن نام های نیک ماییم که خداوند کرداری را از بندگان نپذیرد مگر اینکه شناخت ما باشد.

[355]5-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند ما را آفرید و آفرینش ما

الحسن، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن سعيد، عن الهيثم بن عبد اللّه، عن مروان بن صبّاح قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّ اللّه خلقنا فأحسن خلقنا و صوّرنا فأحسن صورنا و جعلنا عينه فى عباده و لسانه النّاطق فى خلقه و يده المبسوطه على عباده بالرّأفه و الرّحمه و وجهه الّذى يؤتى منه و بابه الّذى يدلّ عليه و خزّانه فى سمائه و أرضه؛ بنا أثمرت الأشجار و أينعت الثّمار و جرت الأنهار و بنا ينزل غيث السّماء و ينبت عشب الأرض و بعبادتنا عبد اللّه و لو لا نحن ما عبد اللّه.

[356]6-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن عمّه حمزه بن بزيع، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ:

فَلَمّٰا آسَفُون�ٰا اِنْتَقَمْنٰا مِنْهُمْ فقال: إنّ اللّه عزّ و جلّ لا يأسف كأسفنا و لكنّه خلق أولياء لنفسه يأسفون و يرضون و هم مخلوقون مربوبون فجعل رضاهم رضا نفسه و سخطهم سخط نفسه، لأنّه جعلهم الدّعاه إليه و الأدلاّء عليه، فلذلک صاروا كذلک و ليس أنّ ذلک يصل إلى اللّه كما يصل إلى خلقه لكن هذا معنى ما قال من ذلک و قد قال: «من أهان لى وليّا فقد بارزنى بالمحاربه و دعانى إليها و قال مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ و قال: إِنَّ اَلَّذِينَ يُبٰايِعُونَکَ إِنَّمٰا يُبٰايِعُونَ اَللّٰهَ يَدُ اَللّٰهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فكلّ هذا و شبهه على ما ذكرت لک و هكذا الرّضا و الغضب و غيرهما من الأشياء ممّا يشاكل ذلک و لو كان يصل إلى اللّه الأسف و الضّجر و هو الّذى خلقهما و أنشأهما لجاز لقائل هذا أن يقول؛ إنّ الخالق يبيد يوما ما؛ لأنّه إذا دخله الغضب و الضّجر دخله التّغيير و إذا دخله التّغيير لم يؤمن عليه الإباده، ثمّ لم يعرف المكوّن من المكوّن و لا القادر من المقدور عليه و لا الخالق من المخلوق، تعالى اللّه عن هذا القول علوّا كبيرا؛ بل هو الخالق للأشياء

را نیکو ساخت و ما را صورتگری کرد و نیکو صورتگری کرد و ما را در میان بندگانش، چشم خویش در میان آفریدگانش، زبان گویا و دست محبّت و رحمت گشوده بر سر بندگانش قرار داد و وجه خود ساخت که از آن به سوی او آیند و ما را دری قرار داد که بر او ره نماید و گنجوران میان آسمان و زمینش کرد. به برکت وجود ما، باران از آسمان ببارد و گیاه از زمین بروید و به وسیلهٔ عبادت ما، خداوند پرستش شد و اگر ما نبودیم، خداوند پرستش نمی شد.

[۳۵۶]6-امام صادق علیه السّلام دربارهٔ فرمایش خدای گرامی و بزرگ که «پس چون ما را به خشم و افسوس آوردند از ایشان انتقام گرفتیم» [سورهٔ زخرف (۴۳) ، آیهٔ 55] فرمود: خداوند عزّتمند و والا همانند ما افسوسناک و خشمناک نشود؛ او برای خود، دوستانی آفرید که آنها به خشم و افسوس درآیند و خشنود گردند و ایشان آفریدگان و پروریدگان هستند؛ پس خشنودی آنها را خشنودی خود و خشم آنها را خشم خود قرار داد؛ زیرا ایشان را دعوت کنندگان برای خود و راهنمایان به سوی خویش مقرّر داشت و از این جهت است که آن مقام را دارند. معنای آیه این نیست که خشم دامن خدا را گیرد چنان که دامنگیر آفریدگان شود، بلکه معنای آن چنان می باشد که در این باره گفته است: «هرکه یکی از دوستان مرا خوار شمارد به پیکار من آمده و مرا به مبارزه خوانده است» و فرمود: «هرکه پیامبر را فرمان برد، خدا را فرمان برده است» [سورهٔ نساء (4) ، آیهٔ ۸۰]و نیز فرمود: «همانا کسانی که با تو بیعت کنند با خداوند بیعت کرده اند. دست خدا بالای دستهای آنان است» [سورهٔ فتح (۴۸) ، آیهٔ ۱۰]پس تمام این عبادت ها و مانند آنها معنایش همان است که برایت گفتم و نیز خشنودی و خشم و صفت های دیگر و مانند آنها به جز این دو همچنین است. اگر روا باشد که افسوس و دلتنگی خدا را فراگیرد درحالی که خود او آفریننده و پدیدآورندهٔ آنهاست، روا باشد کسی بگوید: روزی شود که خدای آفریننده نابود شود؛ زیرا اگر خشم و دلتنگی بر او درآید، او دستخوش دگرگونی گردد و چون دگرگونی او را فراگیرد نابود شود؛ زیرا اگر خشم و دلتنگی بر او درآید، او دستخوش دگرگونی گردد و چون دگرگونی او را فراگیرد از نابودی ایمن نباشد؛ افزون بر آن میان پدیدآورنده و پدیدشونده و میان توانا و آنچه زیر توان است و میان آفریدگار و آفریدگان فرقی نباشد.

لا لحاجه، فإذا كان لا لحاجه استحال الحدّ و الكيف فيه؛ فافهم إن شاء اللّه تعالى.

[۳۵۷]۷-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبى نصر، عن محمّد بن حمران، عن أسود بن سعيد قال:

كنت عند أبى جعفر عليه السّلام فأنشأ يقول ابتداء منه من غير أن أسأله: نحن حجّه اللّه و نحن باب اللّه و نحن لسان اللّه و نحن وجه اللّه و نحن عين اللّه فى خلقه و نحن ولاه أمر اللّه فى عباده.

[۳۵۸]۸-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن حسّان الجمّال قال: حدّثنى هاشم بن أبى عماره الجنبىّ قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: أنا عين اللّه و أنا يد اللّه و أنا جنب اللّه و أنا باب اللّه.

[۳۵۹]۹-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن عمّه حمزه بن بزيع، عن علىّ بن سويد، عن أبى الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: يٰا حَسْرَتىٰ عَلىٰ مٰا فَرَّطْتُ فِى جَنْبِ اَللّٰهِ قال:

جنب اللّه: أمير المؤمنين عليه السّلام و كذلک ما كان بعده من الأوصياء بالمكان الرّفيع إلى أن ينتهى الأمر إلى آخرهم.

[۳۶۰] ۱۰-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن علىّ بن الصّلت، عن الحكم و إسماعيل ابنى حبيب، عن بريد العجلىّ قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: بنا عبد اللّه و بنا عرف اللّه و بنا وحّد اللّه تبارک و تعالى و محمّد حجاب اللّه تبارک و تعالى.

خداوند از این گفتار (ناهنجار) برتری بسیار دارد، او بدون نیاز، آفریدگار همه چیز است و چون بی نیاز است هرگز اندازه و چگونگی در او راه نیابد. مطلب را نیک بفهم، اگر خداوند فرازمند بخواهد.

[۳۵۷]۷-اسود سعید گوید: خدمت امام باقر علیه السّلام بودم که حضرت بدون آنکه من چیزی بپرسم، سخن آغاز کرد و فرمود: ما دلیل و در خداییم؛ ما زبان خدائیم؛ ما وجه خداییم؛ ما دیدهٔ خدا در میان آفریدگانش باشیم و ما سرپرستان امر خدا در میان بندگانش به شمار آییم.

[۳۵۸]۸-ابو عماره جنبی گوید: از امیر مؤمنان علیه السّلام شنیدم که می فرمود: منم چشم خدا؛ منم دست خدا؛ منم کنار خدا و منم در خدا.

[۳۵۹]۹-امام موسی بن جعفر علیه السّلام دربارهٔ فرمایش خدای عزّتمند و والا که «دریغا بر آنچه در کنار خدا کوتاهی ورزیدم» [سورهٔ زمر (۳۹) ، آیهٔ 56]فرمود: کنار خدا، امیر مؤمنان است و همچنین اوصیای بعد از او تا آخرین آنها در مقام بلندی باشند.

[۳60]۱۰-برید عجلی گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام فرمود: خداوند به وسیلهٔ ما پرستش شد و به وسیلهٔ ما شناخته شد و به واسطهٔ ما خدای فرخنده و فرازمند یگانه دانسته شد و محمد، پرده دار خدای فرخنده و فرازمند است.

[۳۶۱]۱۱-بعض أصحابنا، عن محمّد بن عبد اللّه، عن عبد الوهّاب بن بشر، عن موسى بن قادم، عن سليمان، عن زراره، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ مٰا ظَلَمُونٰا وَ لٰكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» قال: إنّ اللّه تعالى أعظم و أعزّ و أجلّ و أمنع من أن يظلم و لكنّه خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه و ولايتنا ولايته، حيث يقول: «إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا» يعنى الأئمّه منّا. ثمّ قال: فى موضع آخر: «وَ مٰا ظَلَمُونٰا وَ لٰكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» ثمّ ذكر مثله.

باب البداء [۳۶۲]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحجّال، عن أبى إسحاق ثعلبه، عن زراره بن أعين، عن أحدهما عليه السّلام قال:

ما عبد اللّه بشىء مثل البداء.

و فى روايه ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام ما عظّم اللّه بمثل البداء.

[۳۶۳]۲-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم و حفص بن البخترىّ و غيرهما، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

فى هذه الآيه «يَمْحُوا اَللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ وَ يُثْبِتُ» قال: فقال: و هل يمحى إلاّ ما كان ثابتا و هل يثبت إلاّ ما لم يكن.

[۳۶۴]۳-علىّ، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن محمّد بن مسلم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما بعث اللّه نبيّا حتّى يأخذ عليه ثلاث خصال: الإقرار له بالعبوديّه و خلع

[۳۶۱]۱۱-زراره گوید: از امام باقر علیه السّلام دربارۀ فرمایش خدای بزرگ و والا که «به ما ستم نکردند، بلکه به خودشان ستم کردند» [سورۀ بقره (۲) ، آیۀ 57]پرسیدم، فرمود: همانا خداوند فرازمند بزرگ تر، گرامی تر، برتر و ارجمندتر از آن است که مورد ستم واقع شود؛ ولی ما را به خودش پیوسته و از این رو ستم به ما را ستم به خود دانسته و ولایت ما را ولایت خود قرار داده است، آنجا که می فرماید:

«همانا ولیّ شما تنها خداست و پیغمبر او و کسانی که ایمان دارند» [سورۀ مائده (5) ، آیۀ 56]که مراد از آنها امامان از خاندان ما هستند؛ سپس در جای دیگر (ستم به ما را ستم به خود شمار آورده و) فرمود: «به ما ستم نکردند، بلکه به خودشان ستم کردند» . سپس مانند آن را در قرآن ذکر کرد.

بابی دربارۀ بدا

[۳۶۲]۱-زراره از یکی از دو امام (پنجم یا ششم) نقل می کند که فرمود:

خداوند با چیزی مانند بدا پرستش نشده است.

پدر روایت دیگری ابن ابی عمیر از هشام بن سالم روایت می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند با چیزی مانند بدا بزرگ شمرده نشده است.

[۳۶۳]۲-امام صادق علیه السّلام دربارۀ آیۀ «خداوند آنچه را خواهد از بین برد و آنچه را خواهد اثبات کند» [سورۀ رعد (۱۳) ، آیۀ ۳۹]فرمود: آیا خدا از بین برد مگر آنچه را که بوده و اثبات نموده مگر چیزی که نبوده است؟

[364]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند هیچ پیامبری را برنینگیخته جز اینکه سه چیز ویژه را از او پیمان گرفت: اعتراف به بندگی خدا، دل کندن

الأنداد و أنّ اللّه يقدّم ما يشاء و يؤخّر ما يشاء.

[۳۶۵]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن ابن بكير، عن زراره، عن حمران، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: «قَضىٰ أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ» قال هما أجلان: أجل محتوم و أجل موقوف.

[۳۶۶]5-أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد اللّه الحسنىّ، عن علىّ بن أسباط، عن خلف بن حمّاد، عن ابن مسكان، عن مالک الجهنىّ قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه تعالى: «أَ وَ لَمْ يَرَ اَلْإِنْسٰانُ أَنّٰا خَلَقْنٰاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَکُ شَيْئاً» قال: فقال: لا مقدّرا و لا مكوّناً، قال: و سألته عن قوله: «هَلْ أَتىٰ عَلَى اَلْإِنْسٰانِ حِينٌ مِنَ اَلدَّهْرِ لَمْ يَکُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» فقال: كان مقدّرا غير مذكور.

[۳۶۷]6-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعىّ بن عبد اللّه، عن الفضيل بن يسار قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: العلم علمان: فعلم عند اللّه مخزون لم يطلع عليه أحدا من خلقه و علم علّمه ملائكته و رسله، فما علّمه ملائكته و رسله فإنّه سيكون لا يكذّب نفسه و لا ملائكته و لا رسله و علم عنده مخزون يقدّم منه ما يشاء و يؤخّر منه ما يشاء و يثبت ما يشاء.

[۳۶۸]۷-و بهذا الإسناد، عن حمّاد، عن ربعىّ، عن الفضيل قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: من الأمور أمور موقوفه عند اللّه يقدّم منها ما يشاء و يؤخّر منها ما يشاء.

[۳۶۹]۸-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبى عمير،

از بتها (که برای خدا همتا و شریک قرار داده اند) و اینکه خداوند آنچه را خواهد پیش دارد و آنچه را خواهد پس اندازد.

[۳۶۵]4-حمران گوید: از امام باقر علیه السّلام دربارۀ فرمایش خدای عزّتمند و والا که «مدتی را مقرر داشت و مدت معینی (هم) نزد اوست» [سورۀ انعام (6) ، آیۀ ۲] پرسیدم، حضرت فرمود: مقصود دو مدت است؛ مدت حتمی و مدت مشروط.

[۳۶۶]5-مالک جهنی گوید: از امام صادق علیه السّلام دربارۀ فرمایش خدای فرازمند که «مگر انسان به یاد ندارد که ما او را از پیش آفریدیم و چیزی نبود» [سورۀ مریم (۱۹) ، آیۀ 67]پرسیدم، فرمود: نه اندازه گیری و نه ایجاد شده بود. جهنی گوید: دربارۀ سخن خدا که «آیا بر انسان زمانی از روزگار آمد که چیز قابل ذکری نبود» [سورۀ دهر (۷۷) ، آیۀ ۱]پرسیدم، فرمود: اندازه گیری شده بود؛ ولی قابل ذکر نبود.

[۳۶۷]6-فضیل یسار گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود: علم دو گونه است: علمی که نزد خدا در گنجینه است و هیچ یک از آفریدگانش از آن علم آگاه نیست و علمی که خدا به فرشتگان و پیامبرانش یاد داده است. این علم تحقق خواهد یافت؛ زیرا خدا نه خودش را تکذیب نماید و نه فرشتگان و پیامبران خود را تکذیب کند و علمی که نزدش در گنجینه است، هرچه را خواهد پیش دارد و آنچه را خواهد تأخیر اندازد و هرچه را خواهد اثبات می کند.

[۳۶۸]۷-فضیل گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود: تأخیر بعضی از امور، نزد خدا مشروط است که هرچه از آنها خواهد، پیش دارد و آنچه از آنها خواهد، تأخیر اندازد.

[۳۶۹]۸-امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند دو علم دارد: علم نهفته و در

عن جعفر بن عثمان، عن سماعه، عن أبى بصير و وهيب بن حفص، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ للّه علمين: علم مكنون مخزون، لا يعلمه إلاّ هو، من ذلک يكون البداء و علم علّمه ملائكته و رسله و أنبياءه فنحن نعلمه.

[۳۷۰]۹-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن الحسن بن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما بدا للّه فى شىء إلاّ كان فى علمه قبل أن يبدو له.

[۳۷۱] ۱۰-عنه، عن أحمد، عن الحسن بن علىّ بن فضّال، عن داود بن فرقد، عن عمرو بن عثمان الجهنىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه لم يبد له من جهل

[۳۷۲] ۱۱-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن منصور بن حازم قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام هل يكون اليوم شىء لم يكن فى علم اللّه بالأمس؟ قال: لا، من قال هذا فأخزاه اللّه؛ قلت: أرأيت ما كان و ما هو كائن إلى يوم القيامه أ ليس فى علم اللّه؟ قال: بلى قبل أن يخلق الخلق.

[۳۷۳] ۱۲-علىّ، عن محمّد، عن يونس، عن مالک الجهنىّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: لو علم النّاس ما فى القول بالبداء من الأجر ما فتروا عن الكلام فيه.

[۳۷4] ۱۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن محمّد بن عمرو الكوفىّ أخى يحيى، عن مرازم بن حكيم قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: ما تنبّأ نبىّ قطّ حتّى يقرّ للّه بخمس خصال:

خزانه که جز او نداند و بدا از این علم به شمار آید و علمی که به فرشتگان و فرستادگان و پیامبرانش یاد داده است که ما از آن علم آگاهیم.

[۳۷۰]۹-امام صادق علیه السّلام فرمود: برای خدا نسبت به چیزی بدا حاصل نشد جز اینکه پیش از آنکه بدا پیش آید، خدا آن را می دانست.

[۳۷۱]۱۰-امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا بدا نسبت به خداوند، سرچشمه اش نادانی نیست.

[۳۷۲]۱۱-منصور حازم گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا ممکن است امروز چیزی تحقّق یابد که دیروز در علم خدا نبوده باشد؟ فرمود: نه، هرکه چنین اعتقادی داشته باشد رسوایش سازد. عرض کردم: بفرمایید که آنچه تحقّق یافته و آنچه تا روز قیامت تحقّق می یابد آیا در علم خدا نیست؟ فرمود: آری، پیش از آنکه آفریدگان را پدید آورد (همه چیز را می دانست) .

[۳۷۳]۱۲-مالک جهنی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: اگر مردم می دانستند چه پاداشی در اعتقاد به بدا هست از سخن گفتن دربارۀ آن سستی نمی کردند.

[۳۷4]۱۳-امام صادق علیه السّلام فرمود: هرگز هیچ کس پیامبر نشد تا اینکه به پنج

بالبداء و المشيئه و السّجود و العبوديّه و الطّاعه.

[۳۷۵]4 ۱-و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمّد، عن جعفر بن محمّد، عن يونس، عن جهم بن أبى جهمه؛ عمّن حدّثه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ أخبر محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بما كان منذ كانت الدّنيا و بما يكون إلى انقضاء الدّنيا و أخبره بالمحتوم من ذلک و استثنى عليه فيما سواه.

[۳۷۶]5 ۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن الرّيّان بن الصّلت قال:

سمعت الرّضا عليه السّلام يقول: ما بعث اللّه نبيّا قطّ إلاّ بتحريم الخمر و أن يقرّ للّه بالبداء.

[۳۷۷]6 ۱-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد قال:

سئل العالم عليه السّلام كيف علم اللّه؟ قال علم و شاء و أراد و قدّر و قضى و أمضى، فأمضى ما قضى و قضى ما قدّر و قدّر ما أراد، فبعلمه كانت المشيئه و بمشيئته كانت الإراده و بإرادته كان التّقدير و بتقديره كان القضاء و بقضائه كان الإمضاء و العلم متقدّم على المشيئه و المشيئه ثانيه و الإراده ثالثه و التّقدير واقع على القضاء بالإمضاء، فللّه تبارک و تعالى البداء فيما علم متى شاء و فيما أراد لتقدير الأشياء، فإذا وقع القضاء بالإمضاء فلا بداء فالعلم فى المعلوم قبل كونه و المشيئه فى المنشإ قبل عينه و الإراده فى المراد قبل قيامه و التّقدير لهذه المعلومات قبل تفصيلها و توصيلها عيانا و وقتا و القضاء بالإمضاء هو المبرم من المفعولات ذوات الأجسام المدركات بالحواسّ من ذوى لون و ريح و وزن و كيل و ما دبّ و درج من إنس و جنّ و طير و سباع و غير ذلک ممّا يدرک بالحواسّ، فللّه تبارک و تعالى فيه البداء ممّا لا، عين له فإذا وقع العين المفهوم المدرک فلا بداء و اللّه يفعل ما يشاء، فبالعلم

ویژگی برای خدا اعتراف کرد: بدا، مشیت، سجود، بندگی، فرمانبری.

[۳۷۵]4 ۱-امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند بزرگ و شکوهمند به محمد صلّی اللّه علیه و آله خبر داد آنچه را از اول دنیا تحقّق یافته و آنچه را تا پایان دنیا تحقّق خواهد یافت و نیز به آنچه از این رویدادها حتمی است، آگاهانید و جز این را استثنا کرد (که حتمی نبود و به مشیت او مربوط است) .

[۳۷۶]5 ۱-حضرت رضا علیه السّلام فرمود: هرگز خداوند پیامبری برنینگیخته جز با حکم حرمت شراب و اقرار به بدا برای خدا.

[۳۷۷]6 ۱-معلاّی محمد گوید: از امام علیه السّلام پرسیدند: خدا چگونه داند؟ فرمود: خدا بداند، بخواهد، اراده کند، مقّدر سازد، حکم نماید و امضا فرماید، پس آنچه را حکم کرده، امضا کند و آنچه را مقدّر ساخته، حکم نماید و آنچه را اراده کرد، مقّدر سازد؛ بنابراین از علم خدا، مشیت و از مشیتش، اراده و از اراده اش تقدیر و از تقدیرش، حکم و از حکمش، امضا خیزد و علمش پیش از مشیت و مشیت در مرتبه دوم و اراده در مرتبه سوم است و تقدیر بر حکم نزدیک به امضا واقع شود. برای خداوند فرخنده فرازمند بدا است نسبت به آنچه بداند هرگاه بخواهد و نسبت به آنچه برای تقدیر چیزها اراده کند؛ ولی اگر حکم به مرحله امضا و اجرا رسد، دیگر بدا نیست. علم نسبت به معلوم، پیش از بودن آن است و مشیت نسبت به خواسته شده، پیش از وجود آن است و اراده نسبت به اراده شده، پیش از برپا شدن آن است و تقدیر این معلوم ها، پیش از آن است که بعضی از بعضی جدا شوند و پاره ای از آنها به پاره دیگر همراه با امضا، محکم و درهم بافته است که قابل تبدیل و تغییر نمی باشد و آنچه که دارای جسم اند و با حواسّ درک شوند؛ مانند آنچه رنگ، بو و وزن دارد و پیمانه شود و به وزن درآید و آنچه از انسان و جنّ و پرندگان و درندگان و جز اینها در زمین روان گردد و بخواهد و غیر آن از آنچه به حواسی دریافت شود که برای خدای فرخنده و فرازمند در هریک از آنها که در خارج وجود ندارد بدا می باشد. هرگاه عین مفهومی که دریافت می شود در خارج واقع گردد بدا نباشد و خداوند آنچه خواهد انجام دهد.

علم الأشياء قبل كونها و بالمشيئه عرّف صفاتها و حدودها و أنشأها قبل إظهارها و بالإراده ميّز أنفسها فی ألوانها و صفاتها و بالتّقدير قدّر أقواتها و عرّف أوّلها و آخرها و بالقضاء أبان للنّاس أماكنها و دلّهم عليها و بالإمضاء شرح عللها و أبان أمرها و ذلک تقدير العزيز العليم.

باب فی أنّه لا يكون شیء فی السّماء و الأرض إلاّ بسبعه [۳۷۸]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد و محمّد بن خالد جميعا، عن فضاله بن أيّوب، عن محمّد بن عماره، عن حريز بن عبد اللّه و عبد اللّه بن مسكان جميعا، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام أنّه قال:

لا يكون شیء فی الأرض و لا فی السّماء إلاّ بهذه الخصال السّبع: بمشيئه و إراده و قدر و قضاء و إذن و كتاب و أجل، فمن زعم أنّه يقدر على نقض واحده فقد كفر

و رواه علیّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن حفص، عن محمّد بن عماره، عن حريز بن عبد اللّه و ابن مسكان مثله.

[۳۷۹]۲-و رواه أيضا، عن أبيه، عن محمّد بن خالد، عن زكريّا بن عمران، عن أبی الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام قال:

لا يكون شیء فی السّماوات و لا فی الأرض إلاّ بسبع: بقضاء و قدر و إراده و مشيئه و كتاب و أجل و إذن، فمن زعم غير هذا فقد كذب على اللّه أو ردّ على اللّه عزّ و جلّ.

خدا با علم خود، چیزها را پیش از پدید آمدنشان دانسته و با مشیت خود، صفت ها و حدود آنها را شناخته و پیش از اظهارشان، آنها را پدید آورده و به وسیله اراده، برای آنها رنگ و صفت تعیین کرده و با تقدیر، روزی شان را اندازه گیری و معیّن نموده است. آغاز و پایان آنها را شناخته و با امضا، علت های آنها را بیان کرده و امرشان را آشکار نموده است. این (امور ششگانه) تقدیر خدای چیره گر و دانا می باشد.

بابی دربارهٔ اینکه چیزی در آسمان و زمین نباشد جز با هفت ویژگی

[۳۷۸]۱-امام صادق علیه السّلام فرمود: چیزی در آسمان و زمین نباشد جز با این هفت ویژگی: مشیت، اراده، قدر، قضا، اذن (اجازه) ، کتاب و اجل (زمان) . هرکس گمان نماید که می تواند یکی از اینها را نقض کند، به طور قطع کافر است. این روایت از طریق دیگری هم وارد شده است.

[۳۷۹]۲-موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: چیزی در آسمان ها و زمین، جز با هفت ویژگی نباشد: قضا، قدر، اراده، مشیت، کتاب، اجل و اذن؛ هرکس جز این گمان برد بر خداوند دروغ بسته است یا (فرمود:) سخن خدای عزّتمند و والا را ردّ کرده است.

باب المشيئه و الإراده [٣٨٠]١-علىّ بن محمّد بن عبد اللّه، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن أبيه، عن محمّد بن سليمان الدّيلمىّ، عن علىّ بن إبراهيم الهاشمىّ قال:

سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام يقول: لا يكون شىء إلاّ ما شاء اللّه و أراد و قدّر و قضى، قلت: ما معنى شاء؟ قال: ابتداء الفعل؛ قلت: ما معنى قدّر؟ قال: تقدير الشّىء من طوله و عرضه، قلت: ما معنى قضى؟ قال: إذا قضى أمضاه، فذلک الّذى لا مردّ له.

[٣٨١]٢-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن أبان، عن أبى بصير قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: شاء و أراد و قدّر و قضى؟ قال: نعم؛ قلت: و أحبّ قال: لا، قلت: و كيف شاء و أراد و قدّر و قضى و لم يحبّ؟ قال: هكذا خرج إلينا.

[٣٨٢]٣-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن علىّ بن معبد، عن واصل بن سليمان، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: أمر اللّه و لم يشأ و شاء و لم يأمر، أمر إبليس أن يسجد لآدم و شاء أن لا يسجد و لو شاء لسجد و نهى آدم عن أكل الشّجره و شاء أن يأكل منها و لو لم يشأ لم يأكل.

[٣٨٣]4-علىّ بن إبراهيم، عن المختار بن محمّد الهمدانىّ و محمّد بن الحسن، عن عبد اللّه بن الحسن العلوىّ جميعا، عن الفتح بن يزيد الجرجانىّ، عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

إنّ للّه إرادتين و مشيئتين: إراده حتم و إراده عزم، ينهى و هو يشاء و يأمر

بابی دربارۀ مشیت و اراده

[۳۸۰]۱-علی بن ابراهیم هاشمی گوید: شنیدم که موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: چیزی نباشد جز آنچه خدا خواهد و اراده نماید و اندازه گیرد و حکم دهد. گفتم: معنای خواست خدا چیست؟ فرمود: آغاز کار است. عرض کردم:

معنای اندازه گیری چیست؟ اندازه گرفتن درازا و پهنای چیزی است. گفتم:

معنای حکم کند چیست؟ فرمود: هرگاه حکم دهد، امضا کند و آن است که برگشت ناپذیر است.

[۳۸۱]۲-ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: خدا خواسته، اراده کرده، اندازه گرفته و حکم را جاری ساخته است؟ فرمود: آری. گفتم: و دوست هم دارد؟ فرمود: نه. گفتم: چگونه خواسته، اراده کرده، اندازه گرفته و حکم را جاری ساخته ولی دوست نداشته است؟ فرمود: این چنین به ما رسیده است.

[۳۸۲]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند دستور داد و نخواست و خواست و دستور نداد. به شیطان دستور داد که به آدم سجده کند و خواست که سجده نکند و اگر می خواست، سجده می کرد و آدم را از خوردن درخت بازداشت و خواست که از آن بخورد و اگر نمی خواست او نمی خورد.

[۳۸۳]4-امام کاظم علیه السّلام فرمود: همانا خداوند دو اراده و دو مشیت دارد: اراده حتمی و اراده عزمی [و مشیت حتمی و مشیت عزمی]. خدا بازمی دارد و می خواهد

و هو لا يشاء، أو ما رأيت أنّه نهى آدم و زوجته أن يأكلا من الشّجره و شاء ذلک و لو لم يشأ أن يأكلا لما غلبت مشيئتهما مشيئه اللّه تعالى و أمر إبراهيم أن يذبح إسحاق و لم يشأ أن يذبحه و لو شاء لما غلبت مشيئه إبراهيم مشيئه اللّه تعالى.

[۳۸۴]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن علىّ بن معبد، عن درست بن أبى منصور، عن فضيل بن يسار قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: شاء و أراد و لم يحبّ و لم يرض؛ شاء أن لا يكون شىء إلاّ بعلمه و أراد مثل ذلک و لم يحبّ أن يقال: ثالث ثلاثه و لم يرض لعباده الكفر

[۳۸۵]6-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر قال:

قال أبو الحسن الرّضا عليه السّلام قال اللّه: [يا]ابن آدم! بمشيئتى كنت أنت الّذى تشاء لنفسک ما تشاء و بقوّتى أدّيت فرائضى و بنعمتى قويت على معصيتى؛ جعلتک سميعا، بصيرا، قويّا، ما أصابک من حسنه فمن اللّه و ما أصابک من سيّئه فمن نفسک و ذاک أنّى أولى بحسناتک منک و أنت أولى بسيّئاتک منّى و ذاک أنّنى لا أسأل عمّا أفعل و هم يسألون.

باب الابتلاء و الاختبار [۳۸۶]۱-علىّ بن إبراهيم بن هاشم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن حمزه بن محمّد الطّيّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من قبض و لا بسط إلاّ و للّه فيه مشيئه و قضاء و ابتلاء.

[۳۸۷]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن

و دستور می دهد و نمی خواهد. مگر نمی بینی که او آدم و همسرش را بازداشت که از آن درخت نخورند؛ ولی خوردن ایشان را خواست و اگر نمی خواست که بخورند، خواست آنها بر خواست خدای فرازمند چیره نمی گشت و به حضرت ابراهیم علیه السّلام دستور داد که اسحاق (و به قول مشهور، اسماعیل) را سر ببرد؛ ولی نخواست که سر او را ببرد و اگر می خواست، خواست ابراهیم بر خواست خدای فرازمند چیره نمی گشت.

[۳۸۴]5-امام صادق علیه السّلام فرمود: خدا خواسته و اراده کرده، ولی دوست نداشته و نپسندیده است. خواسته است که چیزی نباشد مگر اینکه او بداند و اراده او هم، چنین بود و دوست نداشت که او را سومین سه گویند و کفر را برای بندگان خود نپسندیده است.

[۳۸۵]6-امام رضا علیه السّلام فرمود: خداوند فرماید: ای پسر آدم! با خواست من است که تو هرچه برای خود خواهی، توانی خواست و با نیروی من است که واجبات مرا به جا می آوری و با نعمت من است که بر نافرمانی من توانایی می یابی. من تو را شنوا، بینا، نیرومند ساختم. هر نیکی که نصیب تو شود از طرف خداست و هر بدی که تو را فراگیرد از نفس تو است و این برای آن است که من به اعمال نیک تو از خودت سزاوارترم و تو به اعمال زشت و گناهانت از من سزاوارتر هستی و به این دلیل که من از آنچه می کنم بازخواست نشوم؛ ولی مردم بازخواست شوند.

بابی دربارۀ امتحان و آزمایش

[۳۸۶]۱-امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ تنگی و فراخی نباشد جز آنکه خدا نسبت به آن، خواست و حکم و آزمایش دارد.

[۳۸۷]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود: از آنچه خدا به آن فرمان داده یا از آن برکنار

فضاله بن أيّوب، عن حمزه بن محمّد الطّيّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّه ليس شىء فيه قبض أو بسط ممّا أمر اللّه به أو نهى عنه إلاّ و فيه للّه عزّ و جلّ ابتلاء و قضاء.

باب السّعاده و الشّقاء [٣٨٨]١-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن يحيى، عن منصور بن حازم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه خلق السّعاده و الشّقاء قبل أن يخلق خلقه فمن خلقه اللّه سعيدا لم يبغضه أبدا و إن عمل شرّا أبغض عمله و لم يبغضه و إن كان شقيّا لم يحبّه أبدا و إن عمل صالحا أحبّ عمله و أبغضه لما يصير إليه؛ فإذا أحبّ اللّه شيئا لم يبغضه أبدا و إذا أبغض شيئا لم يحبّه أبدا.

[٣٨٩]٢-علىّ بن محمّد رفعه، عن شعيب العقرقوفىّ، عن أبى بصير قال:

كنت بين يدى أبى عبد اللّه عليه السّلام جالسا و قد سأله سائل فقال: جعلت فداک يا ابن رسول اللّه! من أين لحق الشّقاء أهل المعصيه حتّى حكم اللّه لهم فى علمه بالعذاب على عملهم؟ فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام أيّها السّائل! حكم اللّه عزّ و جلّ لا يقوم له أحد من خلقه بحقّه. فلمّا حكم بذلک وهب لأهل محبّته القوّه على معرفته و وضع عنهم ثقل العمل بحقيقه ما هم أهله. و وهب لأهل المعصيه القوّه على معصيتهم لسبق علمه فيهم و منعهم إطاقه القبول منه فوافقوا ما سبق لهم فى علمه و لم يقدروا أن يأتوا حالا تنجيهم من عذابه، لأنّ علمه أولى بحقيقه التّصديق و هو معنى شاء ما شاء و هو سرّه

[٣٩٠]٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن

داشته، چیزی که در آن قبضی یا بسطی (تنگی و گشایشی) باشد، نیست مگر آنکه برای خدای عزّتمند و شکوهمند نسبت به آن، آزمایش و حکمی باشد.

بابی دربارهٔ خوشبختی و بدبختی

[۳۸۸]۱-حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود: بی شک خداوند خوشبختی و بدبختی را آفرید، پیش از آنکه آفریدگان را بیافریند. خداوند هرکس را خوشبخت آفرید، هرگز او را دشمن ندارد و اگر بدبخت باشد، هرگز او را دوست ندارد و اگر کار خوبی انجام دهد، کردارش را دوست دارد و خودش را به جهت سرانجامی که به سوی آن رهسپار است، دشمن می دارد، پس چون خدا چیزی را دوست داشته باشد، هرگز آن را دشمن ندارد و وقتی با چیزی دشمنی ورزد، هرگز دوستش ندارد.

[۳۸۹]۲-ابو بصیر گوید: خدمت حضرت صادق علیه السّلام نشسته بودم که شخصی از او پرسید: جانم به فدایت، ای پسر رسول خدا، به چه جهت بدبختی دامنگیر گناهکاران شد تا خداوند در علم خود بر کردار ایشان به عذاب حکم کرد؟ حضرت فرمود: ای پرسشگر! هیچ کس از بندگان خدای عزّتمند و شکوهمند به حق و شایستگی نتواند نسبت به حکم او قیام کند و چون به آن حکم کرد به دوست داران خویش، نیروی شناختن را بخشید و سنگینی عمل را از ایشان برداشت به طوری که سزاوار آن بودند و به گناهکاران، نیروی گناه کردن، بخشید برای آنچه از پیش نسبت به ایشان می دانست و ایشان را از توانایی پذیرش از خود بازداشت و با آنچه در علم خدا گذشته، هم آهنگ شدند و نتوانستند وضعیتی پیش آورند که ایشان را از عذاب او برهاند؛ چرا که علمش به باور حقیقی سزاوارتر است و این است معنای «خدا خواست هرچه را خواست» و این راز نهانی اوست.

[۳۹۰]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود: گاهی شخص خوشبخت به راه و روش بدبخت

النّضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبىّ، عن معلّى بن عثمان، عن علىّ بن حنظله، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام، أنّه قال:

يسلک بالسّعيد فى طريق الأشقياء حتّى يقول النّاس: ما أشبهه بهم بل هو منهم، ثمّ يتداركه السّعاده و قد يسلک بالشّقىّ فى طريق السّعداء حتّى يقول النّاس: ما أشبهه بهم، بل هو منهم، ثمّ يتداركه الشّقاء؛ إنّ من كتبه اللّه سعيدا و إن لم يبق من الدّنيا إلاّ فواق ناقه ختم له بالسّعاده.

باب الخير و الشّرّ [٣٩١]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن محبوب و علىّ بن الحكم، عن معاويه بن وهب قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ ممّا أوحى اللّه إلى موسى عليه السّلام و أنزل عليه فى التّوراه: أنّى أنا اللّه لا إله إلاّ أنا، خلقت الخلق و خلقت الخير و أجريته على يدى من أحبّ فطوبى لمن أجريته على يديه و أنا اللّه لا إله إلاّ أنا، خلقت الخلق و خلقت الشّرّ و أجريته على يدى من أريده، فويل لمن أجريته على يديه.

[٣٩٢]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن محمّد بن حكيم، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ فى بعض ما أنزل اللّه من كتبه أنّى أنا اللّه لا إله إلاّ أنا، خلقت الخير و خلقت الشّرّ، فطوبى لمن أجريت على يديه الخير و ويل لمن أجريت على يديه الشّرّ و ويل لمن يقول: كيف ذا و كيف ذا.

[٣٩٣]٣-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن بكّار بن كردم، عن مفضّل بن عمر و عبد المؤمن الأنصارىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

پیشگان گام گذارد تا آنجا که مردم گویند: چقدر مانند آنها شده، بلکه او هم از آنها است؛ سپس خوشبختی او را در بر گیرد و گذشته او را جبران نماید و گاهی شخص بدبخت راه و روش خوشبخت پیشگان را در پیش گیرد تا آنجا که مردم گویند: چقدر مانند آنها شده، بلکه او هم از آنهاست؛ سپس بدبختی او را فراگیرد و اعمال نیک او را از بین ببرد. همانا هرکه را خداوند، خوشبخت نوشته است، پایان کارش به خوشبختی انجامد، اگرچه از دنیا به اندازۀ فاصله میان دو بار دوشیدن ماده شتر باقی نمانده باشد.

بابی دربارۀ نیکی و بدی

[۳۹۱]۱-امام صادق علیه السّلام فرمود: از جمله آنچه خداوند به حضرت موسی علیه السّلام وحی کرد و در کتاب تورات بر او فروفرستاد این بود: همانا که جز من شایان پرستشی نیست.

آفریدگان را آفریدم و نیکی را پدید آوردم و آن را با دست کسی که دوست داشتم، به اجرا درآوردم، پس خوشا به حال کسی که نیکی را با دست او به اجرا درآوردم. منم خدایی که جز من شایستۀ پرستشی نیست. آفریدگان را آفریدم و بدی را پدید آوردم و آن را با دست کسی که خواستم به اجرا درآوردم.

[۳۹۲]۲-محمّد مسلم گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا در یکی از کتاب هایی که خداوند فروفرستاده، این مطلب آمده است که: همانا منم خدایی که جز من شایان پرستشی نیست، نیکی را آفریدم و بدی را پدید آوردم، پس خوشا به حال آنکه نیکی را با دست او به اجرا درآوردم و وای بر کسی که بدی را با دست او به اجرا درآوردم و وای بر آنکه بگوید: چرا این طور و چرا آن طور است.

[۳۹۳]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند عزّتمند و والا فرماید: منم خدایی که

قال اللّه عزّ و جلّ: أنا اللّه لا إله إلاّ أنا خالق الخير و الشّرّ فطوبى لمن أجريت على يديه الخير و ويل لمن أجريت على يديه الشّرّ و ويل لمن يقول؛ كيف ذا و كيف هذا؟ قال يونس: يعنى من ينكر هذا الأمر بتفقّه فيه.

باب الجبر و القدر و الأمر بين الأمرين [۳۹۴] ۱-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد و إسحاق بن محمّد و غيرهما رفعوه قال:

كان أمير المؤمنين عليه السّلام جالسا بالكوفه بعد منصرفه من صفّين إذ أقبل شيخ فجثا بين يديه، ثمّ قال له: يا أمير المؤمنين! أخبرنا عن مسيرنا إلى أهل الشّام أ بقضاء من اللّه و قدر؟ فقال أمير المؤمنين عليه السّلام أجل يا شيخ ما علوتم تلعه و لا هبطتم بطن واد إلاّ بقضاء من اللّه و قدر، فقال له الشّيخ: عند اللّه أحتسب عنائى يا أمير المؤمنين فقال له: مه يا شيخ! فو اللّه لقد عظّم اللّه الأجر فى مسيركم و أنتم سائرون و فى مقامكم و أنتم مقيمون و فى منصرفكم و أنتم منصرفون و لم تكونوا فى شىء من حالاتكم مكرهين و لا إليه مضطرّين، فقال له الشّيخ: و كيف لم نكن فى شىء من حالاتنا مكرهين و لا إليه مضطرّين و كان بالقضاء و القدر مسيرنا و منقلبنا و منصرفنا؟ فقال له: و تظنّ أنّه كان قضاء حتما و قدرا لازما، إنّه لو كان كذلک لبطل الثّواب و العقاب و الأمر و النّهى و الزّجر من اللّه و سقط معنى الوعد و الوعيد فلم تكن لائمه للمذنب و لا محمده للمحسن و لكان المذنب أولى بالإحسان من المحسن و لكان المحسن أولى بالعقوبه من المذنب، تلک مقاله إخوان عبده الأوثان و خصماء الرّحمن و حزب الشّيطان و قدريّه هذه الأمّه و مجوسها، إنّ اللّه تبارک و تعالى كلّف تخييرا و نهى تحذيرا

شایان پرستشی جز من نیست. آفریدگار نیکی و بدی هستم، پس خوشا به حال آنکه نیکی را با دست او جاری ساختم و وای بر کسی که بدی را با دست او به اجرا گذاشتم و وای بر آنکه بگوید: چگونه این و چگونه آن شد؟ یونس گوید:

یعنی وای بر کسی که موشکافانه آن را انکار کند.

بابی دربارهٔ جبر و قدر و امر بین الامرین

[۳۹۴] ۱-امیر مؤمنان علیه السّلام پس از بازگشت از جنگ صفّین در کوفه نشسته بود که پیرمردی جلو آمد و در برابر آن حضرت زانو زد و سپس به حضرت عرض کرد: ای امیر مؤمنان، بفرمایید که آیا رفتن ما به جنگ شامیان به قضا و قدر خدا بود؟ امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: آری ای پیرمرد؛ جز با قضا و قدر خدا از هیچ تپه ای بالا نرفتید و به هیچ درّه ای فرود نیامدید. پیرمرد گفت: ای امیر مؤمنان! رنجی که در این باره بردم به حساب خدا گذارم؟ فرمود: ای پیرمرد! ساکت باش. به خدا سوگند که خداوند پاداش بزرگی به شما داده است نسبت به حرکتتان آن گاه که در حال حرکت بودید و به توقف در آنجا در حالی که خود توقف نمودید و به بازگشتن شما در صورتی که خود بازگشتید و شما نسبت به هیچ یک از حالت هایتان مجبور و ناچار نبودید. پیرمرد گفت: چگونه در هیچ یک از حالت ها مجبور و ناچار نبودیم با آنکه رفتن و حرکت ها و بازگشت ما به قضا و قدر خدا بوده است؟ حضرت فرمود: تو پنداشته ای که آن، قضای حتمی و قدر لازم بود (به طوری که اختیار از تو برداشته شود) ؟ اگر چنین بود، همانا پاداش، کیفر، امر، نهی و بازداشتن از سوی خدا بیهوده بود و معنای وعده های نویدبخش و هشدارهای بیمناک بیهوده می شد و گناهکار سزاوار سرزنش و نیکوکار شایان ستایش نبود، بلکه گناهکار از نیکوکار به نیکی سزاوارتر و نیکوکار از گناهکار به کیفر دیدن شایسته تر بود. این سخن، گفتار برادران و همفکران بت پرستان و دشمنان خدای مهربان و پیروان شیطان و قدریان و مجوسیان این امّت است.

بی شک خداوند فرخنده و فرازمند، تکلیف کرده با اختیار و با بیم دادن بازداشته

و أعطى على القليل كثيرا و لم يعص مغلوبا و لم يطع مكرها و لم يملّک مفوّضا و لم يخلق السّماوات و الأرض و ما بينهما باطلا و لم يبعث النّبيّين مبشّرين و منذرين عبثا. ذلک ظنّ الّذين كفروا فويل للّذين كفروا من النّار، فأنشأ الشّيخ يقول.

أنت الإمام الّذى نرجو بطاعته

يوم النّجاه من الرّحمن غفرانا

أوضحت من أمرنا ما كان ملتبسا

جزاک ربّک بالإحسان إحسانا

[٣٩٥]٢-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن حمّاد بن عثمان، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من زعم أنّ اللّه يأمر بالفحشاء فقد كذب على اللّه و من زعم أنّ الخير و الشّرّ إليه فقد كذب على اللّه.

[٣٩٦]٣-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

سألته فقلت: اللّه فوّض الأمر إلى العباد؟ قال: اللّه أعزّ من ذلک، قلت:

فجبرهم على المعاصى؟ قال: اللّه أعدل و أحكم من ذلک، قال: ثمّ قال: قال اللّه:

يا ابن آدم! أنا أولى بحسناتک منک و أنت أولى بسيّئاتک منّى، عملت المعاصى بقوّتى الّتى جعلتها فيک.

[٣٩٧]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرّار، عن يونس بن عبد الرّحمن قال:

قال لى أبو الحسن الرّضا عليه السّلام: يا يونس! لا تقل بقول القدريّه فإنّ القدريّه لم يقولوا بقول أهل الجنّه و لا بقول أهل النّار و لا بقول إبليس فإنّ

أهل الجنّه قالوا: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلّذِی هَدٰانٰا لِهٰذٰا وَ مٰا کُنّٰا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لاٰ أنْ هَدٰانَا اَللّٰهُ. و قال أهل

ص :۳۳۲

و بر کردار اندک، پاداش بسیار بخشیده است. نافرمانی از او، از روی چیرگی بر او نبوده و فرمان بری از او اجباری صورت نپذیرفته و اختیار را هم دربست به مردم واگذار ننموده است و آسمان ها و زمین را و آنچه میان آن دو است بیهوده نیافریده است و پیامبران را بدون جهت بشارتگر و انذارگر برنینگیخته است.

این عقیده کافران است، پس وای بر کافران از آتش دوزخ. پیرمرد (در آن حال یک رباعی) بدین مضمون سرود: «تویی آن امامی که به سبب پیروی از او، از خدای مهربان در روز نجات، امید آمرزش داریم. آنچه از امر دین ما بر ما اشتباه شده بود روشن ساختی. پروردگارت در برابر این نیکی، به تو پاداش نیک عنایت فرماید» .

[۳۹۵]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس معتقد باشد که خداوند، آفریدگانش را به زشت کاری فرمان می دهد، به خدا دروغ بسته است و هرکه معتقد شود که کار نیک و بد از طرف اوست، پس به خدا دروغ بسته است.

[۳۹۶]۳-حسن وشاء گوید: از امام رضا علیه السّلام پرسیدم: خداوند کار را به بندگان واگذاشته است؟ فرمود: خداوند تواناتر از آن است. عرض کردم: پس آنان را بر گناه وادار کرده است؟ فرمود: دادگرتر و داناتر از آن است، سپس فرمود: خداوند فرماید: ای پسر آدم! من به کارهای نیک تو از تو سزاوارترم و تو به کارهای زشتت از من شایسته تری. گناهان را به سبب نیرویی انجام دادی، که من در وجود تو نهاده ام.

[۳۹۷]4-یونس بن عبد الرحمن گوید: حضرت رضا علیه السّلام به من فرمود: ای یونس! گفتار قدریان (اهل تفویض) را مپذیر؛ چرا که قدریان نه به گفتار بهشتیان قائل شدند و نه به گفتار دوزخیان و نه به گفتار شیطان. همانا اهل بهشت گفتند:

«ستایش خدایی را که ما را بدین راه هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد ما خود

النّار: رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا وَ كُنّا قَوْماً ضالِّينَ. و قال إبليس: رَبِّ بِما أَغْوَيْتَنِى، فقلت: و اللّه ما أقول بقولهم و لكنّى أقول: لا يكون إلاّ بما شاء اللّه و أراد و قدّر و قضى؛ فقال: يا يونس! ليس هكذا، لا يكون إلاّ ما شاء اللّه و أراد و قدّر و قضى؛ يا يونس! تعلم ما المشيئه؟ قلت: لا، قال: هى الذّكر الأوّل، فتعلم ما الإراده؟ قلت: لا، قال: هى العزيمه على ما يشاء، فتعلم ما القدر؟ قلت: لا، قال: هى الهندسه و وضع الحدود من البقاء و الفناء، قال: ثمّ قال: و القضاء هو الإبرام و إقامه العين؛ قال: فاستأذنته أن أقبّل رأسه و قلت: فتحت لى شيئا كنت عنه فى غفله.

[۳۹۸]5-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه خلق الخلق فعلم ما هم صائرون إليه و أمرهم و نهاهم فما أمرهم به من شىء فقد جعل لهم السّبيل إلى تركه و لا يكونون آخذين و لا تاركين إلاّ بإذن اللّه.

[۳۹۹]6-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن حفص بن قرط، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: من زعم أنّ اللّه يأمر بالسّوء و الفحشاء فقد كذب على اللّه و من زعم أنّ الخير و الشّرّ بغير مشيئه اللّه فقد أخرج اللّه من سلطانه و من زعم أنّ المعاصى بغير قوّه اللّه فقد كذب على اللّه و من كذب على اللّه أدخله اللّه النّار.

[۴۰۰]7-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن عثمان بن عيسى، عن إسماعيل بن جابر قال:

كان فى مسجد المدينه رجل يتكلّم فى القدر و النّاس مجتمعون، قال:

هدایت نمی یافتیم.» [سورۀ اعراف (۷) : آیۀ ۴۳]و دوزخیان گفتند: «ای پروردگار، شقاوت ما بر ما چیره گشت و ما گروهی گمراه بودیم» [سورۀ مؤمنون (۲۳) : آیۀ ۱۰6]و شیطان گفت: «پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی» [سورۀ حجر (۱5) : آیۀ ۳۹]. عرض کردم: به خدا سوگند، من به گفتار ایشان قائل نیستم؛ ولی می گویم:

چیزی نباشد جز به وسیله آنچه خدا خواهد، اراده کند و تقدیر و حکم نماید.

فرمود: ای یونس! چنین نیست. چیزی نباشد جز آنچه را خدا خواهد، اراده کند و تقدیر حکم نماید. ای یونس! می دانی مشیت چیست؟ گفتم: نه. فرمود: آن ذکر اول است. می دانی اراده چیست؟ گفتم: نه. فرمود: آن، تضمین است بر آنچه خواهد. می دانی قدر چیست؟ گفتم: نه. فرمود: آن اندازه گیری و مرزبندی است؛ مانند مقدار دوام و زمان از بین رفتن. سپس حضرت فرمود: و قضا (حکم) محکم ساختن و وجود خارجی دادن است. یونس گوید: از آن حضرت اجازه خواستم که سرش را ببوسم و عرض کردم: گرهی برایم گشودی که از آن غافل بودم.

[۳۹۸]5-امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند آفریدگان را آفرید و دانست که آنها به چه راهی می روند و آنان را امر و نهی نمود؛ پس ایشان را به چیزی دستور نداد مگر اینکه راهی برای ترک آن نیز مقرر داشت و آنان گیرنده و ترک کننده نباشند مگر به اذن خدا.

[۳۹۹]6-امام صادق علیه السّلام از قول رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هرکس اعتقاد پیدا کند که خداوند به بدی و هرزگی فرمان داده، به طور قطع به خدا دروغ بسته است و هرکه ادّعا نماید که نیکی و بدی بدون خواست خدا صورت گیرد، بی شک خدا را از سلطنتش بیرون دانسته است و هرکس قائل باشد که انجام گناهان بدون نیروی خدا تحقّق می یابد، به طور قطع به خدا دروغ بسته است و هرکس به خدا دروغ بندد، خدا او را به آتش اندازد.

[۴۰۰]۷-اسماعیل جابر گوید: مردی در مسجد مدینه نشسته بود و دربارۀ قدر

فقلت: يا هذا! أسألک؟ قال: سل؛ قلت: يكون فى ملک اللّه تبارک و تعالى ما لا يريد. قال: فأطرق طويلا ثمّ رفع رأسه إلىّ فقال [لى]: يا هذا! لئن قلت: إنّه يكون فى ملكه ما لا يريد إنّه لمقهور، و لئن قلت: لا يكون فى ملكه إلاّ ما يريد أقررت لک بالمعاصى، قال: فقلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام سألت هذا القدرىّ فكان من جوابه كذا و كذا، فقال: لنفسه نظر أما لو قال غير ما قال لهلک.

[۴۰۱]۸-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن الحسن زعلان، عن أبى طالب القمّىّ، عن رجل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت: أجبر اللّه العباد على المعاصى؟ قال: لا، قلت: ففوّض إليهم الأمر؟ قال: لا، قال: قلت: فماذا؟ قال: لطف من ربّک بين ذلک.

[۴۰۲]۹-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن غير واحد، عن أبى جعفر و أبى عبد اللّه عليهما السّلام قالا:

إنّ اللّه أرحم بخلقه من أن يجبر خلقه على الذّنوب ثمّ يعذّبهم عليها و اللّه أعزّ من أن يريد أمرا فلا يكون قال: فسئلا عليهما السّلام هل بين الجبر و القدر منزله ثالثه؟ قالا: نعم أوسع ممّا بين السّماء و الأرض.

[۴۰۳]۱۰-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن صالح بن سهل، عن بعض أصحابه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سئل عن الجبر و القدر فقال: لا جبر و لا قدر و لكن منزله بينهما، فيها الحقّ الّتى بينهما لا يعلمها إلاّ العالم أو من علّمها إيّاه العالم.

[۴۰۴]۱۱-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد، عن يونس، عن عدّه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال له رجل: جعلت فداک أجبر اللّه العباد على المعاصى؟ فقال: اللّه أعدل من

سخن می گفت و مردم گردش را گرفته بودند. من گفتم: ای فلانی! پرسشی دارم.

گفت: بپرس. گفتم: آیا در ملک خدای فرخنده و فرازمند چیزی هست که با اراده او نباشد؟ اسماعیل جابر گوید که آن مرد مدتی دراز سر به گریبان فروبرد و سپس سرش را به طرف من بلند کرد و گفت: ای فلانی! اگر بگویم در ملک او جز آنچه اراده کند نیست، اقراری خواهد بود بر اینکه گناهان نیز به اراده او انجام پذیرد. اسماعیل گوید: به امام جعفر صادق علیه السّلام عرض کردم: از این قدری مذهب چنین پرسیدم و او این گونه پاسخ داد. حضرت فرمود: او به سود خویش اندیشید که [برخلاف مذهب خود گفت و]اگر جز این می گفت هلاک می شد.

[۴۰۱]۸-مردی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا خداوند بندگان را به انجام گناهان وامی دارد؟ فرمود: نه. گفتم: پس کار را به آنها واگذار می کند؟ فرمود: نه. گفتم: پس حقیقت چیست؟ فرمود: کاری ظریف و لطیف است از پروردگارت میان این دو موضوع (جبر و اختیار) .

[۴۰۲]۹-امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام فرمودند: همانا خداوند به آفریدگانش مهربان تر از آن است که آنها را بر گناهان وادار کند و سپس به جهت آن عذابشان نماید و خداوند والاتر (عزیزتر) از آن است که چیزی را بخواهد و انجام نشود.

راوی گوید: از آن دو حضرت سؤال شد: آیا بین جبر و تفویض، منزل سوّمی هم هست؟ فرمودند: آری، منزلی گسترده تر از میان آسمان و زمین وجود دارد.

[۴۰۳]۱۰-از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ جبر و تفویض پرسیدند، حضرت فرمود: نه جبر است و نه تفویض، بلکه منزلی میان آن دو می باشد که حقّ آنجاست و آن منزلی را نداند جز عالم یا کسی که عالم آن را به وی آموخته باشد.

[۴۰۴]۱۱-مردی به امام صادق علیه السّلام عرض کرد؟ قربانت گردم؛ آیا خداوند

أن يجبرهم على المعاصى ثمّ يعذّبهم عليها. فقال له: جعلت فداک ففوّض اللّه إلى العباد؟ قال: فقال: لو فوّض إليهم لم يحصرهم بالأمر و النّهى؛ فقال له:

جعلت فداک فبينهما منزله؟ قال: فقال: نعم أوسع ما بين السّماء و الأرض.

[4٠ 5]١٢-محمّد بن أبى عبد اللّه و غيره، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر قال:

قلت لأبى الحسن الرّضا عليه السّلام: إنّ بعض أصحابنا يقول بالجبر و بعضهم يقول بالاستطاعه قال: فقال لى: اكتب: بسم اللّه الرّحمن الرّحيم؛ قال علىّ بن الحسين: قال اللّه عزّ و جلّ: يا ابن آدم بمشيئتى كنت أنت الّذى تشاء و بقوّتى أدّيت إلىّ فرائضى و بنعمتى قويت على معصيتى؛ جعلتک سميعا؛ بصيرا؛ ما أصابک من حسنه فمن اللّه و ما أصابک من سيّئه فمن نفسک و ذلک أنّى أولى بحسناتک منک و أنت أولى بسيّئاتک منّى و ذلک أنّى لا أسأل عمّا أفعل و هم يسألون؛ قد نظمت لک كلّ شىء تريد.

[4٠ 6]١٣-محمّد بن أبى عبد اللّه، عن حسين بن محمّد، عن محمّد بن يحيى، عمّن حدّثه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا جبر و لا تفويض و لكن أمر بين أمرين قال: قلت: و ما أمر بين أمرين؟ قال: مثل ذلک رجل رأيته على معصيه فنهيته فلم ينته فتركته ففعل تلک المعصيه فليس حيث لم يقبل منک فتركته كنت أنت الّذى أمرته بالمعصيه.

[4٠ ٧]14-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن علىّ بن الحكم، عن هشام بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

اللّه أكرم من أن يكلّف النّاس ما لا يطيقون و اللّه أعزّ من أن يكون فى سلطانه ما لا يريد.

بندگانش را بر انجام گناهان وادار کرده است؟ فرمود: خداوند دادگرتر از آن است که آنها را بر گناهان وادارد و سپس به آن جهت عذابشان کند. آن مرد گفت:

قربانت گردم؛ پس خداوند کار را به بندگان واگذار نموده است؟ فرمود: اگر به ایشان واگذار نموده بود با امر و نهی کردن آنان را در تنگنا قرار نمی داد. گفت:

قربانت گردم؛ پس منزلی میان آن دو است؟ فرمود: آری. منزلی گسترده تر از میان آسمان و زمین است.

[4۰5]۱۲-محمد بن ابی نصر گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: بعضی از یاران ما به جبر و برخی دیگر به استطاعت معتقدند. فرمود: بنویس: به نام خداوند رحمتگر مهربان. علی بن حسین فرمود که خداوند عزّتمند و والا فرماید: ای پسر آدم! آنچه برای خود می خواهی به خواست من است و با نیروی من، واجباتم را انجام می دهی و با نعمت من بر نافرمانی من نیرو یافته ای. من تو را شنوا و بینا قرار دادم. هر نیکی که به تو رسد از جانب خداست و هر بدی به تو رسد از نفس توست؛ چرا که من به نیکی هایت از خودت سزاوارترم و تو به بدی هایت از من شایسته تری؛ بدان جهت که من از آنچه کنم، بازخواست نشوم ولی مردم بازخواست شوند. هرچه می خواستی، برایت به رشته درآوردم.

[4۰6]۱۳-حضرت جعفر صادق علیه السّلام فرمود: نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است میان این دو امر. راوی گوید، عرض کردم: امر میان دو امر چیست؟ فرمود: مثل آن مرد این است که او را در حال انجام گناه بینی و او را از آن نهی نمایی و او دست بازندارد، سپس تو او را به حال خود رها کنی و او آن گناه را انجام دهد؛ پس چون او از تو نپذیرفته و تو او را رها کرده ای، نباید گفت تو او را به انجام گناه دستور داده ای.

[4۰۷]4۱-امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند کریم تر از آن است که مردم را به آنچه توان ندارند، تکلیف کند و خداوند تواناتر از آن است که در عرصهٔ فرمان روایی او چیزی باشد که آن را اراده نکرده باشد.

باب الإستطاعه [٨ ٤٠]١-علىّ بن إبراهيم، عن الحسن بن محمّد، عن علىّ بن محمّد القاسانىّ، عن علىّ بن أسباط قال:

سألت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام عن الاستطاعه، فقال: يستطيع العبد بعد أربع خصال: أن يكون مخلّى السّرب؛ صحيح الجسم؛ سليم الجوارح له سبب وارد من اللّه؛ قال: قلت: جعلت فداک فسّر لى هذا قال: أن يكون العبد مخلّى السّرب؛ صحيح الجسم؛ سليم الجوارح يريد أن يزنى فلا يجد امرأه ثمّ يجدها، فإمّا أن يعصم نفسه فيمتنع كما امتنع يوسف عليه السّلام أو يخلّى بينه و بين إرادته فيزنى فيسمّى زانيا و لم يطع اللّه بإكراه و لم يعصه بغلبه.

[٩ ٤٠]٢-محمّد بن يحيى و علىّ بن إبراهيم جميعا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم و عبد اللّه بن يزيد جميعا، عن رجل من أهل البصره قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الاستطاعه، فقال: أ تستطيع أن تعمل ما لم يكوّن؟ قال: لا، قال: فتستطيع أن تنتهى عمّا قد كوّن؟ قال: لا، قال: فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: فمتى أنت مستطيع؟ قال: لا أدرى، قال: فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّ اللّه خلق خلقا فجعل فيهم آله الاستطاعه ثمّ لم يفوّض إليهم، فهم مستطيعون للفعل وقت الفعل مع الفعل إذا فعلوا ذلک الفعل، فإذا لم يفعلوه فى ملكه لم يكونوا مستطيعين أن يفعلوا فعلا لم يفعلوه، لأنّ اللّه عزّ و جلّ أعزّ من أن يضادّه فى ملكه أحد. قال البصرىّ: فالنّاس مجبورون؟ قال: لو كانوا مجبورين كانوا معذورين، قال: ففوّض إليهم؟ قال: لا، قال: فما هم؟ قال: علم منهم فعلا فجعل فيهم آله الفعل فإذا فعلوه كانوا مع الفعل مستطيعين، قال البصرىّ: أشهد أنّه الحقّ و أنّكم أهل بيت النّبوّه و الرّساله.

بابی دربارهٔ استطاعت (توان بندگی)

[۴۰۸]۱-علی اسباط گوید: از امام رضا علیه السّلام درباره استطاعت پرسیدم، فرمود:

استطاعت بنده، پس از چهار ویژگی حاصل می شود: اینکه راهش باز باشد، تندرست باشد، اعضایش سالم باشد و برای او سببی از طرف خدا برسد. گفتم:

جانم به فدایت. این موضوع را برایم توضیح دهید. فرمود: پس از آنکه بنده راهش باز و تندرست و اعضایش سالم باشد، می خواهد زنا کند و زنی را پیدا نمی کند و سپس به آن دست می یابد. آن گاه یا خود را نگه می دارد و از انجام آن خودداری می کند. همان طور که حضرت یوسف علیه السّلام خودداری نمود یا خود را تسلیم خواستش کرده و زنا می کند و زناکننده نام می گیرد. (و در صورت خودداری از زنا) خداوند را اجباری اطاعت نکرد و (در صورت زنا) با نافرمانی خود بر او چیره نگشت.

[۴۰۹]۲-مردی بصری گوید: از امام صادق علیه السّلام دربارهٔ استطاعت پرسیدم.

حضرت فرمود: آیا می توانی کاری انجام دهی که نبوده است؟ گفت: نه. فرمود:

می توانی خود را از کاری بازداری که تحقّق یافته است؟ گفت: نه. حضرت فرمود؟ پس کی می توانی؟ گفت: نمی دانم. فرمود: همانا خداوند، آفریده ای آفرید و ابزار استطاعت را در آنها قرار داد ولی کار را به آنها واگذار نکرد؛ پس آنان وقتی کار را انجام دهند، هنگام کار و همراه کار، توانایی انجام کار را دارند.

اگر کاری را در زیر سلطه خدا انجام ندادند، توانایی نداشته اند و کار انجام نشده، استطاعت آن معلوم نیست؛ زیرا خداوند عزّتمند و والا، عزیزتر (تواناتر) از آن است که کسی در حوزهٔ فرمان روایی اش با او به رقابت پردازد. مرد بصری گفت:

پس مردم مجبورند؟ فرمود: اگر مجبور بودند، معذور می شدند. گفت: پس به آنان واگذارده است؟ فرمود: نه. گفت: پس حقیقت چیست؟

فرمود: (پیش از آنکه خدا آنها را بیافریند) کار آنها را دانست، پس ابزارش را در وجود آنها نهاد و وقتی کاری را انجام دهند، همراه با انجام کار، استطاعت دارند. مرد بصری گفت:

گواهی دهم که این حقّ است و به طور یقین، شما خاندان نبّوت و رسالت هستید.

[۴۱۰]۳-محمّد بن أبی عبد اللّه، عن سهل بن زیاد و علیّ بن إبراهیم، عن أحمد بن محمّد و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد جمیعا، عن علیّ بن الحکم، عن صالح النّیلیّ قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام: هل للعباد من الاستطاعه شیء؟ قال: فقال لی: إذا فعلوا الفعل کانوا مستطیعین بالاستطاعه الّتی جعلها اللّه فیهم، قال: قلت و ما هی؟ قال: الآله مثل الزّانی إذا زنی کان مستطیعا للزّنا حین زنی و لو أنّه ترک الزّنا و لم یزن کان مستطیعا لترکه إذا ترک، قال: ثمّ قال: لیس له من الاستطاعه قبل الفعل قلیل و لا کثیر و لکن مع الفعل و التّرک کان مستطیعا، قلت: فعلی ما ذا یعذّبه؟ قال: بالحجّه البالغه و الآله الّتی رکّب فیهم، إنّ اللّه لم یجبر أحدا علی معصیته و لا أراد-إراده حتم- الکفر من أحد و لکن حین کفر کان فی إراده اللّه أن یکفر و هم فی إراده اللّه و فی علمه أن لا یصیروا إلی شیء من الخیر، قلت:

أراد منهم أن یکفروا؟ قال: لیس هکذا أقول و لکنّی أقول: علم أنّهم سیکفرون، فأراد الکفر لعلمه فیهم و لیست هی إراده حتم إنّما هی إراده اختیار.

[۴۱۱]4-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسین بن سعید، عن بعض أصحابنا، عن عبید بن زراره قال:

حدّثنی حمزه بن حمران قال: سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن الاستطاعه فلم یجبنی فدخلت علیه دخله أخری، فقلت: أصلحک اللّه إنّه قد وقع فی قلبی منها شیء لا یخرجه إلاّ شیء أسمعه منک، قال: فإنّه لا یضرّک ما کان فی قلبک قلت أصلحک اللّه إنّی أقول إنّ اللّه تبارک و تعالی لم یکلّف العباد ما لا یستطیعون و لم یکلّفهم إلاّ ما یطیقون و أنّهم لا یصنعون شیئا من ذلک إلاّ بإراده اللّه و مشیئته و قضائه و قدره، قال: فقال: هذا دین اللّه الّذی أنا علیه و آبائی، أو کما قال.

[۴۱۰]۳-صالح نیلی گوید: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا بندگان از استطاعت سهمی دارند؟ حضرت به من فرمود: زمانی که کار را انجام دادند، توانایی (استطاعت) پیدا می کنند با توانایی که خدا در آنها قرار داده است. گفتم: و آن چیست؟ فرمود: ابزار است، مانند زناکار که وقتی زنا کند هنگام زنا، توانایی آن را داشته است و اگر زنا را ترک کند و مرتکب نشود؛ هنگام ترک، توانایی ترک زنا را داشته است. سپس فرمود: او را پیش از انجام کار هیچ گونه توانایی نه کم و نه زیاد نباشد، بلکه با انجام و ترک، توانایی پیدا می کند. عرض کردم: پس چرا زناکار را عذاب می کنند؟ فرمود: به سبب برهان رسا و ابزاری که در بندگان ترکیب کرده است. همانا خداوند هیچ کس را به نافرمانیش وادار نساخت و از هیچ کس، کفر را با اراده (حتمی) نخواسته است؛ ولی هنگامی که کافر شود (پی می بریم که) کفر او در ارادهٔ خدا بوده است و نیز در اراده و علم خداست که کفار به طرف خوبی نگرایند. عرض کردم: خدا نسبت به ایشان خواست که کافر شوند؟ فرمود: من چنین نمی گویم، بلکه می گویم: خدا دانست که آنها کافر می شوند، پس کفر را خواست به جهت آنچه نسبت به آنان می دانست و این اراده، ارادهٔ حتمی نیست، بلکه ارادهٔ اختیاری (بنده) است.

[۴۱۱]4-حمزهٔ حمران گوید: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ استطاعت پرسیدم، پاسخم نداد. بار دیگر به خدمت حضرت رسیدم و عرض کردم:

خداوند سامانت دهد، همانا مطلبی دربارهٔ استطاعت در دلم به وجود آمده که جز آنچه از شما بشنوم، بیرونش نکند. فرمود: آنچه در دلت باشد به تو زیان نرساند.

گفتم: خداوند سامانت دهد، من می گویم: همانا خداوند فرخنده و فرازمند بندگانش را به چیزی تکلیف نمی کند که استطاعت ندارند و تکلیف نمی کند جز به آنچه طاقت دارند و آنان چیزی را جز با اراده و خواست و قضا و قدر خدا انجام ندهند. فرمود: این، همان دین خداست که من و پدرانم بر آن هستیم؛ یا مانند این تعبیر را فرمود.

باب البيان و التّعريف و لزوم الحجّه [۴۱۲]۱-محمّد بن يحيى و غيره، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبى عمير، عن جميل بن درّاج، عن ابن الطّيّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه احتجّ على النّاس بما آتاهم و عرّفهم.

محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبى عمير، عن جميل بن درّاج مثله.

[۴۱۳]۲-محمّد بن يحيى و غيره، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن أبى عمير، عن محمّد بن حكيم قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: المعرفه من صنع من هى؟ قال: من صنع اللّه ليس للعباد فيها صنع.

[۴۱۴]۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن فضّال، عن ثعلبه بن ميمون، عن حمزه بن محمّد الطّيّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ مٰا كٰانَ اَللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ حَتّٰى يُبَيِّنَ لَهُمْ مٰا يَتَّقُونَ» قال:

حتّى يعرّفهم ما يرضيه و ما يسخطه؛ و قال: «فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا» قال: بيّن لها ما تأتى و ما تترک؛ و قال: «إِنّٰا هَدَيْنٰاهُ اَلسَّبِيلَ إِمّٰا شٰاكِراً وَ إِمّٰا كَفُوراً» قال: عرّفناه، إمّا آخذ و إمّا تارک؛ و عن قوله: «وَ أَمّٰا ثَمُودُ فَهَدَيْنٰاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا اَلْعَمىٰ عَلَى اَلْهُدىٰ» قال: عرّفناهم فاستحبّوا العمى على الهدى و هم يعرفون. و فى روايه بيّنّا لهم.

[۴۱۵]4-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن ابن بكير، عن حمزه بن محمّد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

بابی دربارۀ بیان و معرفی خدا و اتمام حجّت وی

[۴۱۲]۱-امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند بر مردم با آنچه به آنها داده و معرفی کرده، احتجاج کند.

(این روایت از طریق دیگر نیز وارد شده است)

[۴۱۳]۲-محمّد حکیم گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: شناخت، ساخت کیست؟ فرمود: ساخت خداست و برای بندگان در ساخت آن بهره ای نیست.

[۴۱۴]۳-حمزۀ طیّار گوید: امام صادق علیه السّلام دربارۀ فرمایش خداوند عزّتمند و والا که «خداوند بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود بی راه بگذارد، مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد» [سورۀ توبه (۹) : آیۀ ۱۱۵]فرمود: یعنی تا به آنها بشناساند آنچه او را خشنود کند و آنچه او را خشمگین سازد و در تفسیر «راه خلافکاری و پرهیزکاری را به نفس بشر الهام کرد» [سورۀ شمس (۹۱) : آیۀ ۸]فرمود: یعنی برایش بیان کرد که چه چیز را به جا آورد و چه چیز را ترک کند و در تفسیر «ما راه را به انسان نشان دادیم یا سپاسگزار خواهد بود یا ناسپاسگزار» [سورۀ انسان (۷۶) : آیۀ ۳]فرمود: راه را به او شناساندیم؛ یا می گیرد یا ترک می کند. (طیّار) از فرمایش خدا که «و اما قوم ثمود را هدایت کردیم؛ ولی آنها کوردلی را بر هدایت برگزیدند» [سورۀ فصّلت (۴۱) : آیۀ ۱۷]پرسید، امام فرمود: به آنان شناساندیم و آنها کوردلی را بر هدایت برگزیدند در حالی که می شناختند. در روایت دیگر است: برای آنها بیان کردیم.

[۴۱۵]4-حمزۀ طیّار گوید: از امام صادق علیه السّلام دربارۀ فرمایش خدای عزّتمند و والا که «انسان را به هر دو راه راهنمایی نمودیم» [سورۀ بلد (۹۰) : آیۀ ۱۰]پرسیدم، فرمود: یعنی راه نیکی و بدی.

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ هَدَيْناٰهُ اَلنَّجْدَيْنِ» قال: نجد الخير و الشّرّ.

[416]5-و بهذا الإسناد، عن يونس، عن حمّاد، عن عبد الأعلى قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: أصلحک اللّه هل جعل فى النّاس أداه ينالون بها المعرفه؟ قال: فقال: لا، قلت: فهل كلّفوا المعرفه؟ قال: لا، على اللّه البيان، لا يُكَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهاٰ، و لا يُكَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ مٰا آتاٰهاٰ، قال: و سألته عن قوله: «وَ مٰا كاٰنَ اَللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداٰهُمْ حَتّٰى يُبَيِّنَ لَهُمْ مٰا يَتَّقُونَ» قال:

حتّى يعرّفهم ما يرضيه و ما يسخطه.

[417]6-و بهذا الإسناد، عن يونس، عن سعدان رفعه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه لم ينعم على عبد نعمه إلاّ و قد ألزمه فيها الحجّه من اللّه، فمن منّ اللّه عليه فجعله قويّا فحجّته عليه القيام بما كلّفه و احتمال من هو دونه ممّن هو أضعف منه و من منّ اللّه عليه فجعله موسّعا عليه فحجّته عليه ماله، ثمّ تعاهده الفقراء بعد بنوافله و من منّ اللّه عليه فجعله شريفا فى بيته، جميلا فى صورته فحجّته عليه أن يحمد اللّه تعالى على ذلک و أن لا يتطاول على غيره، فيمنع حقوق الضّعفاء لحال شرفه و جماله.

باب [اختلاف الحجّه على عباده] [418]١-محمّد بن أبى عبد اللّه، عن سهل بن زياد، عن علىّ بن أسباط، عن الحسين بن زيد، عن درست بن أبى منصور، عمّن حدّثه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ستّه أشياء ليس للعباد فيها صنع: المعرفه و الجهل و الرّضا و الغضب و النّوم و اليقظه.

[4۱6]5-عبد الاعلی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: خداوند سامانت دهد، آیا در مردم ابزاری نهاده شده که با آن به شناخت دست یابند؟ فرمود: نه.

گفتم: آیا برای به دست آوردن شناخت تکلیف شده اند؟ فرمود: نه. برای خداست که بیان کند. «خداوند هیچ کس را جز به اندازۀ توانش تکلیف نکند» [سورۀ بقره (۲) : آیۀ ۲۸6]و «خداوند هیچ کس را جز به آنچه داده است، تکلیف نکند» [سورۀ طلاق (65) : آیۀ ۷]

از آن حضرت دربارۀ فرمایش خداوند که «خداوند بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود بی راه بگذارد، مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد» [سورۀ توبه (۹) : آیۀ ۱۱5]پرسیدم، فرمود: یعنی تا به آنها بشناساند آنچه او را خشنود کند و آنچه او را خشمگین سازد.

[4۱۷]6-امام صادق علیه السّلام فرمود: به طور قطع، خداوند به بنده ای نعمتی ندهد جز آنکه نسبت به آن حجّتی همراهش نماید، پس کسی که خداوند بر او منّت گذاشت و نیرومندش ساخت، حجّتش بر او انجام تکالیف الهی و به دوش کشیدن بار کسانی که از او ناتوان ترند و خداوند هرکس را که بر او لطف کرد و مال او را گسترش داد، همان مالش بر او حجّت است و باید با بخشش خود به فقرا رسیدگی کند و هرکه خداوند بر او منت نهاد و در میان خویشانش، شریف و خوش سیما قرار داد، حجّت خدا بر او این است که خدای فرازمند را نسبت به آن نعمت سپاس گوید و بر دیگران گردن فرازی نکند و به واسطۀ شریف و خوش سیما بودنش از حقوق ناتوانان جلوگیری ننماید.

بابی دربارۀ اختلاف حجّت خدا بر بندگانش

[4۱۸]۱-امام صادق علیه السّلام فرمود: شش چیز است که بندگان را در سازندگی آن کاری نیست: شناخت، نادانی، خشنودی، خشم، خواب و بیداری.

باب حجج اللّه على خلقه [۴۱۹]۱-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن أبى شعيب المحاملىّ، عن درست بن أبى منصور، عن بريد بن معاويه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ليس للّه على خلقه أن يعرفوا و للخلق على اللّه أن يعرّفهم و للّه على الخلق إذا عرّفهم أن يقبلوا.

[۴۲۰]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحجّال، عن ثعلبه بن ميمون، عن عبد الأعلى بن أعين قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام من لم يعرف شيئا هل عليه شىء؟ قال: لا.

[۴۲۱]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن فضّال، عن داود بن فرقد، عن أبى الحسن زكريّا بن يحيى، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما حجب اللّه عن العباد فهو موضوع عنهم.

[۴۲۲]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن علىّ بن الحكم، عن أبان الأحمر، عن حمزه بن الطّيّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال لى: اكتب فأملى علىّ: إنّ من قولنا: إنّ اللّه يحتجّ على العباد بما آتاهم و عرّفهم ثمّ أرسل إليهم رسولا و أنزل عليهم الكتاب فأمر فيه و نهى، أمر فيه بالصّلاه و الصّيام فنام رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم عن الصّلاه فقال: أنا أنيمک و أنا أوقظک فإذا قمت فصلّ ليعلموا إذا أصابهم ذلک كيف يصنعون، ليس كما يقولون: إذا نام عنها هلک و كذلک الصّيام أنا أمرضک و أنا أصحّک فإذا شفيتک فاقضه، ثمّ قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: و كذلک إذا نظرت فى جميع الأشياء لم تجد أحدا فى ضيق و لم تجد أحدا إلاّ و للّه عليه الحجّه و للّه فيه المشيئه و لا أقول: إنّهم ما شاءوا صنعوا: ثمّ قال: إنّ اللّه يهدى و يضلّ، و قال: و ما أمروا إلاّ بدون سعتهم و كلّ

بابی دربارۀ حجت های خداوند بر بندگانش

[۴۱۹]۱-امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند بر آفریدگان حقّی ندارد که او را بشناسند، بلکه آفریدگان بر خدا حق دارند که به آنها بشناساند و خداوند به آفریدگان حق دارد که وقتی به آنها شناساند، بپذیرند.

[۴۲۰]۲-عبد الاعلی گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: کسی که چیزی را نشناسد، مسئولیتی دارد؟ فرمود: نه.

[۴۲۱]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود: آنچه را خداوند از بندگان پوشیده داشته، تکلیف آن از دوش آنها برداشته است.

[۴۲۲]4-حمزۀ طیّار گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: بنویس، سپس برایم دیکته کرد: از باورهای ما این است که خداوند بر بندگان اتمام حجت آوری نماید با آنچه به آنها داده و شناسانده است؛ سپس پیامبران را به سوی ایشان گسیل داشت و برایشان کتاب فروفرستاد که در آن فرمان داده و بازداشته است. در آن به نماز و روزه فرمان داد. (یک روز) پیامبر را از انجام نماز خواب ربود، پس خدا فرمود:

من تو را به خواب می برم و من بیدارت می کنم. هروقت بیدار شدی، نماز بخوان تا مردم بدانند وقتی از نماز خوابشان ربود چه باید بکنند. چنان نیست که ایشان گویند: چون پیامبر از نماز خوابش برد، هلاک گشت و روزه نیز چنین است. من تو را مریض می کنم و من تو را بهبود می بخشم؛ پس وقتی شفایت دادم روزه را قضا کن. سپس امام صادق علیه السّلام فرمود: و هم چنین هنگامی که در هرچیز بنگری، هیچ کس را در تنگی و فشار نمی بینی و کسی را نمی بینی جز اینکه خداوند بر او حجت و در کار او مشیت دارد. من نمی گویم: مردم هرچه خواهد بکنند. سپس فرمود: همانا خداوند به راه آورد و گمراه کند و نیز فرمود: مردم به کمتر

شىء أمر النّاس به فهم يسعون له، و كلّ شىء لا يسعون له فهو موضوع عنهم و لكنّ النّاس لا خير فيهم ثمّ تلا عليه السّلام: «لَيْسَ عَلَى اَلضُّعَفٰاءِ وَ لاٰ عَلَى اَلْمَرْضىٰ وَ لاٰ عَلَى اَلَّذِينَ لاٰ يَجِدُونَ مٰا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ» فوضع عنهم «مٰا عَلَى اَلْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ لاٰ عَلَى اَلَّذِينَ إِذٰا مٰا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ» قال: فوضع عنهم لأنّهم لا يجدون.

باب الهدايه أنّها من اللّه عزّ و جلّ [۴۲۳]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن إسماعيل، عن إسماعيل السّرّاج، عن ابن مسكان، عن ثابت بن سعيد قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا ثابت! ما لكم و للنّاس كفّوا عن النّاس و لا تدعوا أحدا إلى أمركم، فو اللّه لو أنّ أهل السّماوات و أهل الأرضين اجتمعوا على أن يهدوا عبدا يريد اللّه ضلالته ما استطاعوا على أن يهدوه و لو أنّ أهل السّماوات و أهل الأرضين اجتمعوا على أن يضلّوا عبدا يريد اللّه هدايته ما استطاعوا أن يضلّوه، كفّوا عن النّاس و لا يقول أحد: عمّى و أخى و ابن عمّى و جارى فإنّ اللّه إذا أراد بعبد خيرا طيّب روحه فلا يسمع معروفا إلاّ عرفه و لا منكرا إلاّ أنكره، ثمّ يقذف اللّه فى قلبه كلمه يجمع بها أمره.

[۴۲۴]۲-علىّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن محمّد بن حمران، عن سليمان بن خالد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال: إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا أراد بعبد خيرا نكت فى قلبه نكته من نور و فتح مسامع قلبه و وكّل به ملكا يسدّده و إذا أراد بعبد سوءا نكت فى قلبه نكته سوداء و سدّ مسامع قلبه و وكّل به شيطانا يضلّه ثمّ تلا هذه الآيه: فَمَنْ يُرِدِ

از توانشان فرمان داده شده اند و نسبت به هرچیز که فرمان داده شده اند، توانایی دارند و هرچه از توانشان بیرون است از آنها برداشته شده است؛ ولی در مردم خیری نیست. سپس (این آیه را) خواند: «بر ناتوان و بیماران و کسانی که مالی ندارند تا انفاق کنند، تکلیفی نیست» [سورۀ توبه (۹) : آیۀ ۹۱]پس، از ایشان (جهاد) برداشته شد «بر نیکوکاران اعتراضی نیست و خداوند آمرزندۀ مهربان است و بر کسانی که وقتی پیش تو آمدند تا سوارشان کنی (برای اعزام به جهاد) تکلیفی نیست» [سورۀ توبه (۹) : آیۀ ۹۲]پس (جهاد) از آنها برداشته شد؛ چون وسیلۀ سواری نداشتند.

بابی دربارۀ اینکه هدایت از جانب خدای عزّتمند است

[۴۲۳]۱-ثابت سعید گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای ثابت! شما را با مردم چکار؟ از مردم دست بردارید و کسی را به امر خود (ولایت) فراخوانید. به خدا سوگند! اگر اهل آسمان ها و اهل زمین ها گرد آیند تا بنده ای را که خداوند گمراهیش را خواسته، هدایت کنند، نتوانند هدایتش نمایند و اگر آسمانیان و زمینیان گرد آیند تا بنده ای را که خداوند هدایتش را خواسته، گمراه کنند، نتوانند گمراهش نمایند. از مردم دست بردارید و کسی نگوید: این عموی من، برادر من، پسرعموی من و همسایۀ من است (و من نمی توانم آنها را در گمراهی ببینم) ؛ زیرا خداوند نسبت به بنده ای خوبی خواهد، روحش را پاکسازی نماید؛ بنابراین کار نیکی را نشنود جز آنکه آن را بشناسد و کار زشتی را نشنود جز آنکه انکارش نماید.

پس از آن خدا در دلش مطلبی اندازد که کارش را فراهم آورد.

[۴۲۴]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند عزّتمند و شکوهمند چون خوبی بنده ای را خواهد، اثری از نور در دلش گذارد و گوش های دلش را بگشاید و فرشته ای بر او بگمارد که نگه دارش باشد و چون برای بنده ای بدی خواهد، اثری از سیاهی در دلش گذارد و گوش های دلش را ببندد و شیطانی بر او بگمارد که گمراهش کند،

اَللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمٰا يَصَّعَّدُ فِى اَلسَّمٰاءِ» .

[425]۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن علىّ بن عقبه، عن أبيه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: اجعلوا أمركم للّه و لا تجعلوه للنّاس فإنّه ما كان للّه فهو للّه و ما كان للنّاس فلا يصعد إلى اللّه و لا تخاصموا النّاس لدينكم فإنّ المخاصمه ممرضه للقلب، إنّ اللّه تعالى قال لنبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: «إِنَّكَ لاٰ تَهْدِى مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ يَهْدِى مَنْ يَشٰاءُ» و قال: «أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ اَلنّٰاسَ حَتّٰى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» ذروا النّاس فإنّ النّاس أخذوا عن النّاس و إنّكم أخذتم عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، إنّى سمعت أبى عليه السّلام يقول: إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا كتب على عبد أن يدخل فى هذا الأمر كان أسرع إليه من الطّير إلى و كره.

[426]4-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن محمّد بن مروان، عن فضيل بن يسار قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام ندعو النّاس إلى هذا الأمر؟ فقال: لا يا فضيل! إنّ اللّه إذا أراد بعبد خيرا أمر ملكا فأخذ بعنقه فأدخله فى هذا الأمر طائعا أو كارها.

تمّ كتاب العقل و العلم و التّوحيد من كتاب الكافى و يتلوه كتاب الحجّه فى الجزء الثّانى من كتاب الكافى تأليف الشّيخ أبى جعفر محمّد بن يعقوب الكلينىّ رحمه اللّه عليه.

سپس حضرت این آیه را خواند: «پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هرکه را بخواهد گمراه کند دلش را سخت و تنگ می گرداند، چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می رود» [سورۀ انعام (6) : آیۀ ۱۲۵]

[۴۲۵]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود: کارتان (شیعه بودن) را برای خدا قرار دهید نه برای مردم؛ زیرا آنچه برای خداست، به حساب او گذارده شود و آنچه برای مردم است به سوی خداوند بالا نرود. به خاطر دینتان با مردم ستیزه نکنید که ستیزه کردن، دل را بیمار کند. خداوند فرازمند به پیامبرش فرمود: «تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند کسی را که خواهد، هدایت کند» [سورۀ قصص () : آیۀ 56]و فرمود: «مگر می توانی مردم را وادار کنی که ایمان آورند» [سورۀ یونس () : آیۀ ۹۹]. مردم را رها کنید؛ زیرا آنها از مردم آموختند و شما از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله یاد گرفتید. من از پدرم شنیدم که می فرمود: همانا خدای عزّتمند و والا وقتی بر بنده ای بنویسد که در این امر (تشیع) وارد شود از رفتن پرنده به آشیانه اش شتاب تر باشد.

[۴۲۶]4-فضیل یسار گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردم را به تشیّع دعوت کنیم؟ فرمود: ای فضیل! نه. هرگاه خداوند خوبی بنده ای را خواهد به فرشته ای فرمان دهد که گردنش بگیرد و او را خواه یا ناخواه به امر تشیع وارد کند.

کتاب عقل و علم و توحید از کتاب کافی تمام شد و کتاب «حجت» در بخش دوم از کتاب کافی؛ تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در پی آن بیابد.

كتاب الحجّه بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

باب الاضطرار إلى الحجّه [قال أبو جعفر محمّد بن يعقوب الكلينىّ مصنّف هذا الكتاب رحمه اللّه حدّثنا]

[۴۲۷] ۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن العبّاس بن عمر الفقيمىّ، عن هشام بن الحكم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

أنّه قال للزّنديق الّذى سأله من أين أثبتّ الأنبياء و الرّسل؟ قال: إنّا لمّا أثبتنا أنّ لنا خالقا صانعا متعاليا عنّا و عن جميع ما خلق و كان ذلک الصّانع حكيما متعاليا لم يجز أن يشاهده خلقه و لا يلامسوه فيباشرهم و يباشروه و يحاجّهم و يحاجّوه، ثبت أنّ له سفراء فى خلقه؛ يعبّرون عنه إلى خلقه و عباده و يدلّونهم على مصالحهم و منافعهم و ما به بقاؤهم و فى تركه فناؤهم؛ فثبت الآمرون و النّاهون عن الحكيم العليم فى خلقه و المعبّرون عنه جلّ و عزّ و هم الأنبياء عليه السّلام و صفوته من خلقه، حكماء مؤدّبين بالحكمه، مبعوثين بها، غير مشاركين للنّاس على مشاركتهم لهم فى الخلق و التّركيب فى شىء من أحوالهم، مؤيّدين من عند الحكيم العليم بالحكمه؛ ثمّ ثبت ذلک فى كلّ دهر و زمان ممّا أتت به الرّسل و الأنبياء من الدّلائل و البراهين، لكيلا تخلو أرض اللّه من حجّه يكون معه علم يدلّ على صدق مقالته و جواز عدالته.

کتاب حجّت

اشاره

به نام خداوند رحمتگر مهربان

نیاز به حجّت

[ابو جعفر محمّد یعقوب کلینی مؤلّف این کتاب، خدایش بیامرزد، گفته است:]

[۴۲۷]۱-هشام حکم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که ایشان به زندیقی که پرسید از کجا پیامبران و فرستادگان را ثابت می کنی؟ فرمود: ما وقتی ثابت کردیم که آفرینشگر و سازنده ای داریم که برتر از خودمان و همهٔ آنچه آفریده است، می باشد. و این که آن سازنده حکیم و والا است و جایز نیست آفریدگانش او را دیده، لمسش کنند، آن گاه او با آنان و آنان با او درآمیخته، با هم مباحثه کنند، ثابت می شود که باید در میان آفریدگانش سفیرانی داشته باشد که او را برای آفریدگان و بندگانش روشن کرده، به مصلحت ها و سودهاشان راهنمایی کند، به آنچه ماندنشان به آن است و نابودی شان به واگذاشتن اش. پس آمران و ناهیانی از سوی حکیم دانا در میان آفریدگانش و روشنگران از او ثابت می شود. و آنان، پیامبران و برگزیدهٔ آفریدگانش هستند. حکیمان حکمت آموخته و برانگیختگان به آن، که با مردم در آفرینش انبازند و در چیزی از احوالشان، نه. به حکمت یاری شدگان از نزد حکیم دانا. سپس این در هرروزگار و زمانی، با نشانه ها و برهان هایی که فرستادگان و پیامبران آورده اند، ثابت می شود. تا زمین خدا از حجّتی که به همراهش دانشی است که بر راستی گفتارش و روا بودن عدالتش نشانه است خالی نماند.

[۴۲۸]۲-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن يحيى، عن منصور بن حازم قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: إنّ اللّه أجلّ و أكرم من أن يعرف بخلقه، بل الخلق يعرفون باللّه؛ قال: صدقت، قلت: إنّ من عرف أنّ له ربّا: فقد ينبغى له أن يعرف أنّ لذلک الرّبّ رضا و سخطا و أنّه لا يعرف رضاه و سخطه إلاّ بوحى أو رسول، فمن لم يأته الوحى فقد ينبغى له أن يطلب الرّسل فإذا لقيهم عرف أنّهم الحجّه و أنّ لهم الطّاعه المفترضه و قلت للنّاس: تعلمون أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كان هو الحجّه من اللّه على خلقه؟ قالوا: بلى قلت فحين مضى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم من كان الحجّه على خلقه؟ فقالوا: القرآن فنظرت فى القرآن فإذا هو يخاصم به المرجئ و القدرىّ و الزّنديق الّذى لا يؤمن به حتّى يغلب الرّجال بخصومته فعرفت أنّ القرآن لا يكون حجّه إلاّ بقيّم فما قال فيه من شىء كان حقّا، فقلت لهم: من قيّم القرآن فقالوا ابن مسعود قد كان يعلم و عمر يعلم و حذيفه يعلم، قلت: كلّه؟ قالوا: لا، فلم أجد أحدا يقال: إنّه يعرف ذلک كلّه إلاّ عليّا عليه السّلام و إذا كان الشّىء بين القوم فقال هذا: لا أدرى و قال هذا لا أدرى و قال هذا: لا أدرى و قال هذا: أنا أدرى، فأشهد أنّ عليّا عليه السّلام كان قيّم القرآن و كانت طاعته مفترضه و كان الحجّه على النّاس بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و أنّ ما قال فى القرآن فهو حقّ؛ فقال: رحمک اللّه.

[۴۲۹]۳-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن إبراهيم، عن يونس بن يعقوب قال:

كان عند أبى عبد اللّه عليه السّلام جماعه من أصحابه منهم حمران بن أعين و محمّد بن النّعمان و هشام بن سالم و الطّيّار و جماعه فيهم هشام بن الحكم و هو شابّ

[۴۲۸]۲-منصور حازم گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: خداوند بزرگ تر و گرامی تر از آن است که به سبب آفریدگانش شناخته شود، بلکه این آفریدگانند که به سبب خداوند شناخته می شوند. فرمود: درست است. عرض کردم: کسی که فهمید پروردگاری دارد، سزاوار است که بداند برای آن پروردگار خشنودی و خشمی است. و خشنودی و خشمش جز با وحی یا فرستاده، شناخته نمی شود و آن که به او وحی نمی شود سزاوار است که فرستاده را بجوید.

که چون ایشان را دیدار کند، درمی یابد آنان حجّت اند و اطاعت کردن از ایشان واجب است. و من به مردم گفتم: می دانید که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-همان حجّت خدا بر آفریدگانش بود؟ گفتند: بله. گفتم: و چون رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-درگذشت، چه کسی حجّت او بر آفریدگانش بود؟ گفتند: قرآن. من به قرآن نگریستم و دیدم مرجئه و قدری و زندیقی که به آن ایمان نیاورده، به وسیلهٔ آن با هم ستیز می کنند تا به کمک آن بر مردم غلبه کنند. پس دانستم که قرآن جز با یک مفسّر که آنچه درباره اش گفت حقّ باشد حجّت نیست. پس به آنان گفتم: مفسّر قرآن کیست؟ گفتند: پسر مسعود می دانست، عمر می دانست و حذیفه هم. گفتم: همه اش را؟ گفتند: نه. و من جز علی، کسی را نیافتم که درباره اش بگویند: او همه اش را می فهمد. و چون در میان مردم چیزی باشد که آن بگوید: نمی دانم. و این بگوید: نمی دانم. و آن دیگری هم، و این علی علیه السّلام گوید: من نمی دانم. پس من گواهی می دهم که علی علیه السّلام مفسّر قرآن بود و اطاعت از او واجب. و پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-او بر مردم حجّت بود. و آنچه او دربارهٔ قرآن فرموده، همان حقّ است. حضرت فرمود: خدا تو را بیامرزد.

[۴۲۹]۳-یونس یعقوب گفته است: گروهی از اصحاب از جمله حمران اعین و محمّد نعمان و هشام سالم و طیّار و گروهی که هشام حکم جوان در میانشان بود،

فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا هشام! ألا تخبرني كيف صنعت بعمرو بن عبيد؟ و كيف سألته؟ فقال هشام: يا ابن رسول اللّه إنّى أجلّک و أستحييک و لا يعمل لسانى بين يديک، فقال أبو عبد اللّه إذا أمرتكم بشىء فافعلوا قال هشام: بلغنى ما كان فيه عمرو بن عبيد و جلوسه فى مسجد البصره فعظم ذلک علىّ فخرجت إليه و دخلت البصره يوم الجمعه فأتيت مسجد البصره فإذا أنا بحلقه كبيره فيها عمرو بن عبيد و عليه شمله سوداء متّزرا بها من صوف و شمله مرتديا بها و النّاس يسألونه، فاستفرجت النّاس فأفرجوا لى، ثمّ قعدت فى آخر القوم على ركبتىّ، ثمّ قلت: أيّها العالم! إنّى رجل غريب تأذن لى فى مسأله! فقال لى:

نعم؛ فقلت له ألک عين؟ فقال: يا بنىّ أىّ شىء هذا من السّؤال و شىء تراه كيف تسأل عنه؟ فقلت هكذا مسألتى، فقال: يا بنىّ سل و إن كانت مسألتک حمقاء قلت: أجبنى فيها؛ قال لى: سل، قلت: أ لک عين! قال: نعم، قلت: فما تصنع به؟ قال: أرى بها الألوان و الأشخاص قلت فلک أنف قال نعم قلت فما تصنع به قال أشمّ به الرّائحه، قلت: أ لک فم؟ قال: نعم، قلت فما تصنع به؟ قال: أذوق به الطّعم، قلت: فلک أذن! قال: نعم؛ قلت: فما تصنع بها؟ قال: أسمع بها الصّوت؛ قلت: أ لک قلب، قال: نعم؛ قلت: فما تصنع به؟ قال: أميّز به كلّ ما ورد على هذه الجوارح و الحواسّ، قلت: أو ليس فى هذه الجوارح غنى عن القلب؟ فقال: لا؛ قلت: و كيف ذلک و هى صحيحه سليمه؟ قال: يا بنىّ! إنّ الجوارح إذا شكّت فى شىء شمّته أو رأته أو ذاقته أو سمعته ردّته إلى القلب فيستيقن اليقين و يبطل الشّكّ؛ قال هشام: فقلت له: فإنّما أقام اللّه القلب لشكّ الجوارح؟ قال:

نعم؛ قلت: لا بدّ من القلب و إلاّ لم تستيقن الجوارح؟ قال: نعم فقلت له: يا أبا مروان فاللّه تبارک و تعالى لم يترک جوارحک حتّى جعل لها إماما يصحّح لها

نزد حضرت صادق علیه السّلام بودند. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای هشام! آیا به من نمی گویی که با عمرو عبید چه کردی؟ و چگونه از او پرسش کردی؟ هشام گفت: ای پسر رسول خدا، بزرگی شما و شرم من نمی گذارد زبانم در پیشگاه شما بچرخد. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: وقتی به چیزی فرمانتان دادیم، انجام دهید.

هشام گفت: موضوع عمرو بن عبید و جلوسش در مسجد بصره را شنیدم و آن بر من بزرگ آمد پس به سویش رفته، روز جمعه به بصره رسیدم. آن گاه به مسجد بصره آمده، با حلقهٔ بزرگی که عمرو بن عبید با جامهٔ پشمینه سیاه و کمر بسته در بر و عبا بر دوش در آن بود روبه رو شدم. که مردم از او می پرسیدند. از مردم راه خواستم، راهم دادند و آن گاه پشت مردم بر دو زانو نشستم و گفتم: ای دانشمند! من مردی غریبم، به من اجازه می دهی پرسشی بکنم؟ به من گفت: بله. من گفتم:

آیا تو چشم داری؟ گفت: پسرم این چه پرسشی است! از چیزی که آن را می بینی، چگونه می پرسی؟ گفتم: پرسش من این گونه است. گفت: بپرس پسرم اگرچه پرسشت ابلهانه است. گفتم: پاسخم را ندادی. گفت: بپرس. گفتم: آیا چشم داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن رنگ ها و اشخاص را می بینم. گفتم: و بینی داری؟ گفت: بله. گفتم: و با آن چه می کنی؟ گفت: با آن بوها را می بویم. گفتم: دهان داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن مزه ها را می چشم. گفتم: و تو گوش هم داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن ها چه می کنی؟ گفت: با آن صدا را می شنوم. گفتم: آیا قلب داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن هرآنچه را بر این اعضا و حواس وارد شود، تشخیص می دهم.

گفتم: آیا آن اعضا از قلب بی نیاز نیستند؟ گفت: نه. گفتم: چرا این گونه است و حال آن که تندرست و سالم اند؟ گفت: پسرم! این اعضا وقتی در چیزی که بوییده یا دیده یا چشیده یا شنیده، شکّ کنند، آن را به قلب بازمی گردانند تا یقین ثابت شود و باطل از بین برود. هشام گفت: من به او گفتم: پس خداوند قلب را برای شکّ اعضا نهاده است؟ گفت: بله. گفتم: و قلب باید باشد، و گرنه اعضا به یقین نمی رسند؟ گفت: بله. آن گاه به او گفتم: ای ابو مروان خداوند پاک و والا اعضای تو را وانگذاشت چنان که برایشان پیشوایی گذاشت تا برایشان درست را تشخیص دهد

الصّحیح و یتیقّن به ما شکّ فیه و یترک هذا الخلق کلّهم فی حیرتهم و شکّهم و اختلافهم؛ لا یقیم لهم إماما یردّون إلیه شکّهم و حیرتهم و یقیم لک إماما لجوارحک تردّ إلیه حیرتک و شکّک؟ ! قال فسکت و لم یقل لی شیئا، ثمّ التفت إلیّ فقال لی: أنت هشام بن الحکم فقلت: لا، قال: أ من جلسائه؟ قلت: لا، قال:

فمن أین أنت قال قلت: من أهل الکوفه قال: فأنت إذا هو، ثمّ ضمّنی إلیه و أقعدنی فی مجلسه و زال عن مجلسه و ما نطق حتّی قمت، قال: فضحک أبو عبد اللّه علیه السّلام و قال: یا هشام! من علّمک هذا؟ قلت: شیء أخذته منک و ألّفته، فقال: هذا و اللّه مکتوب فی صحف إبراهیم و موسی.

[۴۳۰]4-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عمّن ذکره، عن یونس بن یعقوب قال:

کنت عند أبی عبد اللّه علیه السّلام فورد علیه رجل من أهل الشّام فقال: إنّی رجل صاحب کلام و فقه و فرائض و قد جئت لمناظره أصحابک، فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام: کلامک من کلام رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أو من عندک؟ فقال: من کلام رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و من عندی، فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام، فأنت إذا شریک رسول اللّه؟ قال: لا، قال: فسمعت الوحی عن اللّه عزّ و جلّ یخبرک؟ قال: لا، قال: فتجب طاعتک کما تجب طاعه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم؟ قال: لا، فالتفت أبو عبد اللّه علیه السّلام إلیّ فقال: یا یونس بن یعقوب! هذا قد خصم نفسه قبل أن یتکلّم، ثمّ قال: یا یونس! لو کنت تحسن الکلام کلّمته، قال یونس فیا لها من حسره فقلت: جعلت فداک إنّی سمعتک تنهی عن الکلام و تقول: ویل لأصحاب الکلام یقولون: هذا ینقاد و هذا لا ینقاد و هذا ینساق و هذا لا ینساق و هذا نعقله و هذا لا نعقله، فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام: إنّما قلت، فویل لهم إن ترکوا ما أقول و ذهبوا إلی ما یریدون ثمّ قال لی: اخرج إلی الباب فانظر من تری من المتکلّمین فأدخله؛ قال: فأدخلت

و با آن، آنچه در آن تردید شده بود، یقینی شود ولی همهٔ این آفریدگان را در سرگردانی شان و شکّ و اختلافشان وامی گذارد. برای آنان پیشوایی که شکّ و حیرتشان را به او بازگردانند، قرار نمی دهد و برای اعضای تو پیشوایی قرار می دهد که شکّ و حیرت خود را به آن بازگردانی؟ ! او خاموش شد و چیزی نگفت. سپس به من رو کرد و گفت: تو هشام حکمی؟ گفتم: نه. گفت: از هم نشینان اویی؟ گفتم: نه.

گفت: پس از کجا آمده ای؟ گفتم: من اهل کوفه ام. گفت: پس تو خود اویی. سپس مرا به آغوش کشیده، در جای خودش نشانده، خود به کناری نشست و چیزی نگفت تا من برخاستم. راوی گوید: حضرت صادق علیه السّلام خندید و فرمود: ای هشام چه کسی این را به تو آموخت؟ گفتم: چیزی بود که از شما گرفتم و تنظیمش کردم.

فرمود: به خدا سوگند این در صحف ابراهیم و موسی نوشته است.

[۴۳۰]4-یونس یعقوب گفت: من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که مردی شامی به نزدش آمده، گفت: من مردی کلام و فقه و فرائض دانم و برای مناظره با اصحابت آمده ام. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کلام تو از کلام رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است یا از نزد خودت؟ گفت: از کلام رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و از نزد خودم.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: پس تو شریک رسول خدایی؟ گفت: نه. فرمود: از خداوند عزّتمند وحی شنیده ای که تو را آگاهت گرداند؟ گفت: نه. فرمود: اطاعت از از تو مانند اطاعت از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله واجب است؟ گفت: نه. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام به من رو کرد و فرمود: ای یونس یعقوب، این شخص پیش از آن که سخن گوید، خودش را محکوم کرد. سپس فرمود: ای یونس! کاش کلام را به خوبی می دانستی و با او به سخن می پرداختی. یونس گوید: گفتم: بسیار افسوس، سپس من عرض کردم: جانم فدایت من از شما شنیدم که از کلام نهی می کنی و می فرمایی:

وای بر اصحاب کلام که می گویند: این پذیرفتنی است و این نه. آن روا است و آن نه. این را می فهمیم و آن را نمی فهمیم. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: من گفتم:

وای بر آنان اگر گفتار مرا رها کرده، به سوی آنچه می خواهند، بروند. سپس به من فرمود: بیرون برو و بنگر چه کسی از کلام دانان را می بینی و او را بیاور.

حمران بن أعين و كان يحسن الكلام و أدخلت الأحول و كان يحسن الكلام و أدخلت هشام بن سالم و كان يحسن الكلام و أدخلت قيس بن الماصر و كان عندى أحسنهم كلاما و كان قد تعلّم الكلام من علىّ بن الحسين عليهما السّلام، فلمّا استقرّ بنا المجلس و كان أبو عبد اللّه عليه السّلام قبل الحجّ يستقرّ أيّاما فى جبل فى طرف الحرم فى فازه له مضروبه قال فأخرج أبو عبد اللّه عليه السّلام رأسه من فازته فإذا هو ببعير يخبّ فقال: هشام و ربّ الكعبه، قال فظننّا أنّ هشاما رجل من ولد عقيل كان شديد المحبّه له قال: فورد هشام بن الحكم و هو أوّل ما اختطّت لحيته و ليس فينا إلاّ من هو أكبر سنّا منه، قال: فوسّع له أبو عبد اللّه عليه السّلام و قال:

ناصرنا بقلبه و لسانه و يده، ثمّ قال: يا حمران! كلّم الرّجل، فكلّمه فظهر عليه حمران، ثمّ قال يا طاقىّ! كلّمه، فكلّمه فظهر عليه الأحول، ثمّ قال: يا هشام بن سالم كلّمه، فتعارفا ثمّ قال أبو عبد اللّه عليه السّلام لقيس الماصر: كلّمه فكلّمه فأقبل أبو عبد اللّه عليه السّلام يضحک من كلامهما ممّا قد أصاب الشّامىّ فقال للشّامىّ: كلّم هذا الغلام يعنى هشام بن الحكم، فقال: نعم فقال لهشام: يا غلام! سلنى فى إمامه هذا؛ فغضب هشام حتّى ارتعد ثمّ قال للشّامىّ: يا هذا أ ربّک أنظر لخلقه أم خلقه لأنفسهم فقال الشّامىّ: بل ربّى أنظر لخلقه؛ قال ففعل بنظره لهم ما ذا؟ قال:

أقام لهم حجّه و دليلا كيلا يتشتّتوا أو يختلفوا يتألّفهم و يقيم أودهم و يخبرهم بفرض ربّهم، قال: فمن هو؟ قال: رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قال هشام: فبعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم؟ قال: الكتاب و السّنّه، قال هشام: فهل نفعنا اليوم الكتاب و السّنّه فى رفع الاختلاف عنّا؟ قال الشّامىّ: نعم، قال: فلم اختلفنا أنا و أنت و صرت إلينا من الشّام فى مخالفتنا إيّاک؟ قال: فسكت الشّامىّ، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام للشّامىّ: ما لک لا تتكلّم؟ قال الشّامىّ: إن قلت: لم نختلف كذبت و إن قلت:

او گوید: من حمران اعین را آوردم که خوب کلام می دانست و احول را آوردم که خوب کلام می دانست و هشام سالم را آوردم که کلام را خوب می دانست. و قیس ماصر را آوردم که نزد من بهترین کلام دان بود و کلام را از حضرت سجّاد علیه السّلام آموخته بود. وقتی مجلس برقرار شد، حضرت صادق علیه السّلام سرشان را از چادر بیرون آوردند-حضرت صادق علیه السّلام چند روزی پیش از حجّ در کوهی کنار حرم در چادری که برایشان زده می شد، اقامت می کرد-و ناگاه شتری را دیدند که می دود. آن گاه فرمودند: به پروردگار کعبه، هشام است. او گوید: ما پنداشتیم که هشام مردی از فرزندان عقیل است که ایشان بسیار دوستش دارد. او گوید: آن گاه هشام حکم آمد که تازه خطّ موی صورتش سبز شده بود و در میان ما کسی نبود که از او بزرگ تر نباشد.

او گوید: پس حضرت صادق علیه السّلام برای او جا باز کرده، فرمود: هشام، یاور ما با دل و زبان و دستش است. سپس فرمود: ای حمران با آن مرد به سخن بپرداز؛ او با وی به سخن پرداخته بر او چیره گشت. سپس فرمود: ای طاقی! تو با او سخن بگو. و او سخن گفته، بر او چیره شد. سپس فرمود: ای هشام سالم تو با او سخن بگو. آن دو، برابر آمدند. سپس حضرت صادق علیه السّلام به قیس ماصر فرمود: تو هم با او به سخن پرداز. او به سخن پرداخت. و حضرت صادق علیه السّلام را از سخنانشان خنده گرفت، از آنچه شامی گیر افتاده و دچارش شده بود. آن گاه به شامی فرمود: با این جوان-یعنی هشام حکم-سخن بگو. او گفت: باشد و به هشام گفت: جوان دربارهٔ امامت این مرد، از من بپرس. هشام خشمگین شد، چنان که لرزید. سپسبه شامی گفت: ای مرد! آیا پروردگارت به آفریدگانش خیراندیش تر است یا آفریدگان به خودشان؟ شامی گفت: البتّه پروردگارم برای آفریدگانش خیراندیش تر است. گفت: و با خیراندیشی برای آنان چه کرده است؟ گفت: برایشان حجّت و نشانه ای قرار داده تا پراکنده نشوند یا اختلاف نداشته باشند. آنان را گرد آورد و کجی هاشان را راست کند و به واجب پروردگار آگاهشان گرداند. او گفت: و او چه کسی است؟ شامی گفت: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هشام گفت: و پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-؟ گفت: کتاب و سنّت. هشام گفت: آیا امروز کتاب و سنّت در برطرف کردن اختلاف میان ما سودمند است؟ شامی گفت: بله. او گفت: پس چرا من و تو اختلاف داریم و تو از شام به جهت اختلافمان با خودت به سوی ما آمده ای؟ راوی گوید: پس شامی خاموش شد. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام به شامی فرمود:

چرا سخن نمی گویی؟ شامی گفت: اگر بگویم اختلاف نداریم، دروغ گفته ام.

ص :۳۶۳

إنّ الكتاب و السّنّه يرفعان عنّا الاختلاف أبطلت لأنّهما يحتملان الوجوه و إن قلت: قد اختلفنا و كلّ واحد منّا يدّعى الحقّ فلم ينفعنا إذن الكتاب و السّنّه، إلاّ أنّ لى عليه هذه الحجّه، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: سله تجده مليّا، فقال الشّامىّ: يا هذا! من أنظر للخلق أ ربّهم أو أنفسهم؟ فقال هشام: ربّهم أنظر لهم منهم لأنفسهم، فقال الشّامىّ: فهل أقام لهم من يجمع لهم كلمتهم و يقيم أودهم و يخبرهم بحقّهم من باطلهم؟ قال هشام: فى وقت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أو السّاعه؟

قال الشّامىّ: فى وقت رسول اللّه رسول اللّه و السّاعه من؟ فقال هشام: هذا القاعد الّذى تشدّ إليه الرّحال و يخبرنا بأخبار السّماء [و الأرض]، وراثه عن أب عن جدّ، قال الشّامىّ: فكيف لى أن أعلم ذلک؟ قال هشام: سله عمّا بدا لک، قال الشّامىّ، قطعت عذرى فعلىّ السّؤال، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا شامىّ، أخبرک كيف كان سفرک و كيف كان طريقک؟ كان كذا و كذا، فأقبل الشّامىّ يقول: صدقت، أسلمت للّه السّاعه، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: بل آمنت باللّه السّاعه، إنّ الإسلام قبل الإيمان و عليه يتوارثون و يتناكحون و الإيمان عليه يثابون، فقال الشّامىّ: صدقت فأنا السّاعه أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و أنّک وصىّ الأوصياء، ثمّ التفت أبو عبد اللّه عليه السّلام إلى حمران، فقال:

تجرى الكلام على الأثر فتصيب و التفت إلى هشام بن سالم؛ فقال: تريد الأثر و لا تعرفه، ثمّ التفت إلى الأحول، فقال: قيّاس روّاغ تكسر باطلا بباطل إلاّ أنّ باطلک أظهر، ثمّ التفت إلى قيس الماصر، فقال: تتكلّم و أقرب ما تكون من الخبر عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أبعد ما تكون منه، تمزج الحقّ مع الباطل و قليل الحقّ يكفى عن كثير الباطل أنت و الأحول قفّازان حاذقان، قال يونس: فظننت و اللّه أنّه يقول لهشام قريبا ممّا قال لهما، ثمّ قال: يا هشام! لا تكاد تقع تلوى

و اگر بگویم کتاب و سنّت اختلاف میان ما را برطرف می کند، یاوه گفته ام؛ زیرا گمان چند صورت در این دو است. و اگر بگویم: با هم اختلاف داریم و هرکدام از ما ادّعای حقّ می کند، دیگر کتاب و سنّت سودمند نیستند جز این که همین استدلال به سود من نیز هست. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: از او بپرس که سرشارش می یابی. پس شامی گفت: ای مرد! چه کسی به آفریدگان خیراندیش تر است. پروردگار یا خودشان؟ هشام گفت: پروردگار به آنان از خودشان خیراندیش تر است. شامی گفت: و آیا برای آنان کسی که سخنشان را یگانه نماید، کجشان را راست گرداند و از حقّ و باطل آگاهشان کند، گذارده است؟ هشام گفت: در زمان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-یا اینک؟ شامی گفت:

در زمان رسول خدا، ایشان بود، اینک چه کسی است؟ هشام گفت: همین کسی که نشسته است و کاروان ها به سویش رهسپار شده، از اخبار آسمان [و زمین]به ارثی که از پدر و جدّش رسیده، ما را آگاه می کند. شامی گفت: من چگونه آن را بفهمم؟ هشام گفت: از او بپرس از آنچه که به نظرت می آید. شامی گفت: بهانه را بریدی، پس باید بپرسم. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای شامی! به تو بگویم که سفرت چگونه بود و راهت چه؟ چنین بود و چنان! شامی تکانی خورد و گفت: راست گفتی، اکنون به پیشگاه خداوند اسلام آوردم. حضرت فرمود: بلکه اینک به خداوند ایمان آوردی. که اسلام پیش از ایمان است. با اسلام، از هم ارث می برند و با هم ازدواج می کنند. ولی بنابر ایمان است که پاداش می گیرند. شامی گفت: راست گفتی. من هم اینک گواهی می دهم که خدایی جز اللّه نیست و محمّد فرستادۀ اوست و تو جانشین جانشینان اویی. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام رو به حمران کرد و فرمود: تو کلام را به جای خود می رانی و به حقّ می رسی.

آن گاه به هشام سالم رو کرد و فرمود: تو راه را دنبال می کنی اما آن را نمی یابی.

سپس به احول رو کرد و فرمود: تو بسیار قیاس می کنی و از موضوع بیرون می روی. باطل را با باطل می شکنی، اگرچه باطل تو آشکارتر است. سپس به قیس ماصر رو کرد و فرمود: تو سخن می گویی ولی آنچه را به روایتی از رسول خدا نزدیک تر است، از آن دور می کنی. درست را با نادرست می آمیزی و حال آن که اندکی از درست و حقّ، از بسیاری نادرست بسنده است. تو و احول دو گنجشک پرجست وخیز ماهر هستید.

یونس گوید: به خدا سوگند گمان کردم حضرت برای هشام هم چیزی نزدیک به آن چه به آن دو گفته بود، خواهد گفت. امّا فرمود: ای هشام! تو با دو پای به هم پیچیده [به خاک]نمی افتی.

ص :365

رجليک إذا هممت بالأرض طرت، مثلک فليکلّم النّاس؛ فاتّق الزّلّه و الشّفاعه من ورائها إن شاء اللّه.

[۴۳۱]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم، عن أبان قال:

أخبرنى الأحول: أنّ زيد بن علىّ بن الحسين عليهما السّلام بعث إليه و هو مستخف، قال: فأتيته فقال لى: يا أبا جعفر ما تقول إن طرقک طارق منّا أ تخرج معه؟ قال:

فقلت له: إن كان أباک أو أخاک، خرجت معه، قال: فقال لى: فأنا أريد أن أخرج أجاهد هؤلاء القوم فاخرج معى، قال: قلت: لا ما أفعل جعلت فداک، قال: فقال لى: أ ترغب بنفسک عنّى؟ قال: قلت له: إنّما هى نفس واحده فإن كان للّه فى الأرض حجّه فالمتخلّف عنک ناج و الخارج معک هالک و إن لا تكن للّه حجّه فى الأرض فالمتخلّف عنک و الخارج معک سواء، قال فقال لى: يا أبا جعفر كنت أجلس مع أبى على الخوان فيلقمنى البضعه السّمينه و يبرّد لى اللّقمه الحارّه حتّى تبرد شفقه علىّ و لم يشفق علىّ من حرّ النّار، إذا أخبرک بالدّين و لم يخبرنى به؟ فقلت له: جعلت فداک من شفقته عليک من حرّ النّار لم يخبرک؛ خاف عليک أن لا تقبله فتدخل النّار و أخبرنى أنا فإن قبلت نجوت و إن لم أقبل لم يبال أن أدخل النّار، ثمّ قلت له: جعلت فداک أنتم أفضل أم الأنبياء؟ قال: بل الأنبياء قلت: يقول يعقوب ليوسف عليهما السّلام: «يا بنىّ لا تقصص رؤياک على إخوتک فيكيدوا لک كيدا» لم لم يخبرهم حتّى كانوا لا يكيدونه و لكن كتمهم ذلک فكذا أبوک كتمک لأنّه خاف عليک، قال: فقال: أما و اللّه لئن قلت ذلک لقد حدّثنى صاحبک بالمدينه أنّى أقتل و أصلب بالكناسه و إنّ عنده لصحيفه فيها قتلى و صلبى. فحججت فحدّثت أبا عبد اللّه عليه السّلام بمقاله زيد و ما قلت له، فقال

هنگامی که خواستی به زمین بیفتی پر کشیدی. چون توپی، باید با مردم سخن بگوید. پس از لغزش پروا کن که شفاعت به دنبال آن است اگر خدا بخواهد.

[۴۳۱]5-آبان گوید: احول به من گفت که زید پسر حضرت سجّاد علیه السّلام که پنهان بود، به دنبال او فرستاده است. او گفت: من به نزدش رفتم. به من گفت: ای ابو جعفر! اگر یکی از ما در خانهٔ تو را بزند چه می گویی، آیا با او قیام می کنی؟ من به او گفتم: اگر پدر یا برادرت باشند، با او قیام می کنم. آن گاه او به من گفت: من می خواهم قیام کرده با این مردم جهاد کنم، با من همراهی کن! من گفتم: نه، جانم به فدایت این کار را نمی کنم. او گفت: آیا خودت را از من دریغ می کنی؟ من به او گفتم: جانی بیش نیست. امّا اگر در زمین برای خداوند پیشوایی باشد، آن که از تو کناره گیرد، نجات یافته و آنکه با تو قیام کند نابود شده است. و اگر برای خداوند پیشوایی در زمین نباشد آن که از تو کناره گرفت با آن که همراه تو قیام کرد برابر است. او گفت: ای ابو جعفر! من با پدرم سر یک سفره می نشستم و او برای محبت به من پاره های آبدار گوشت را برایم لقمه می گرفت و لقمه های داغ را برایم خنک می کرد، در چنین حالی آیا او از آتش دوزخ دلسوز من نبوده است؟ او تو را از دین آگاه کرده و مرا نه؟ من گفتم: جانم فدایت! به خاطر دلسوزی بر تو، از آتش دوزخ آگاهت نکرد، ترسید که نپذیری و اندر آتش شوی. و مرا آگاه کرد.

که اگر بپذیرم نجات یافته ام و اگر نپذیرم، بر او باکی نیست که اندر آتش شوم.

سپس به او گفتم: جانم فدایت! شما برتر از پیامبران هستید یا ایشان برتر از شما؟ گفت: البتّه پیامبران. گفتم: یعقوب به یوسف علیهما السّلام فرمود: «پسرکم! قصّهٔ خوابت را برای برادرانت مگو که برایت نیرنگی می سازند.» چرا به آنها نگفت؟ تا برایش نیرنگ نکنند. پس آن را پنهان کرد. همچنین پدر تو از تو پنهان کرد؛ چون بر تو ترسید.

او به من گفت: بدان به خدا سوگند-اکنون که این را گفتی-رهبرت در مدینه به من گفت که در کناسه کشته شده و به درختی بسته می شوم. او گفت که نزدش نوشته ای است که کشته شدن و به درخته بسته شدنم در آن هست. [راوی گوید:]من به حج رفتم و گفتار زید و آن چه را به او گفته بودم با حضرت صادق علیه السّلام بازگفتم،

لی: أخذته من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوق رأسه و من تحت قدمیه و لم تترک له مسلکا یسلکه.

باب طبقات الأنبیاء و الرّسل و الأئمّه علیهم السّلام [۴۳۲]۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن أبی یحیی الواسطیّ، عن هشام بن سالم و درست بن أبی منصور، عنه قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام الأنبیاء و المرسلون علی أربع طبقات: فنبیّ منبّأ فی نفسه، لا یعدو غیرها و نبیّ یری فی النّوم و یسمع الصّوت و لا یعاینه فی الیقظه و لم یبعث إلی أحد و علیه إمام مثل ما کان إبراهیم علی لوط علیهما السّلام و نبیّ یری فی منامه و یسمع الصّوت و یعاین الملک و قد أرسل إلی طائفه قلّوا أو کثروا، کیونس قال اللّه لیونس: وَ أَرْسَلْناهُ إِلیٰ مِائَهِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ قال:

یزیدون ثلاثین ألفا و علیه إمام و الّذی یری فی نومه و یسمع الصّوت و یعاین فی الیقظه و هو إمام مثل أولی العزم و قد کان إبراهیم علیه السّلام نبیّا و لیس بإمام حتّی قال اللّه: إنّی جاعلک للنّاس إماما، قال: و من ذرّیّتی، فقال اللّه: لا ینال عهدی الظّالمین، من عبد صنما أو وثنا لا یکون إماما.

[۴۳۳]۲-محمّد بن الحسن، عمّن ذکره، عن محمّد بن خالد، عن محمّد بن سنان، عن زید الشّحّام قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: إنّ اللّه تبارک و تعالی اتّخذ إبراهیم عبدا قبل أن یتّخذه نبیّا و إنّ اللّه اتّخذه نبیّا قبل أن یتّخذه رسولا و إنّ اللّه اتّخذه رسولا قبل أن یتّخذه خلیلا و إنّ اللّه اتّخذه خلیلا قبل أن یجعله إماما فلمّا جمع له الأشیاء قال: «إنّی جاعلک للنّاس إماما» قال: فمن عظمها فی عین إبراهیم قال: «و من

به من فرمود: تو راه او را از پیش رو و پشت سر، از راست و از چپ، از بالا سر و زیر پایش بسته ای و برایش راه برون رفت نگذاشته ای.

طبقات پیامبران، فرستادگان و پیشوایان علیهم السّلام

[۴۳۲]۱-هشام سالم گفت که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: پیامبران و فرستادگان چهار دسته اند:

-پیامبری که پیام برای شخص او داده می شود و به دیگری نمی رسد.

-پیامبری که در خواب می بیند و صدایی می شنود. ولی در بیداری با او روبه رو نمی شود. و به سوی هیچ کسی برانگیخته نشده است. و خودش پیشوایی دارد.

چنان که ابراهیم بر لوط علیهما السّلام پیشوا بود.

-پیامبری که در خوابش می بیند و صدایش را می شنود و با فرشته روبه رو می شود. و به سوی گروهی، اندک یا بسیار فرستاده شده است. مانند یونس.

خداوند دربارۀ یونس فرمود: (و او را به سوی صد هزار یا بیشتر فرستادیم.) [صافات (۳۷) :۱۴۷]حضرت فرمود: سی هزار نفر بیشتر بودند. و خود او امام و پیشوایی داشت.

-کسی که در خوابش می بیند و صدا را می شنود و در بیداری هم با شخص او روبه رو می شود. و این امام است. مانند اولو العزم ابراهیم علیه السّلام پیامبر بود و امام نه.

تا این که خداوند فرمود: من تو را برای مردم امام قرار می دهم. ابراهیم گفت: و از فرزندان من هم؟ آن گاه خداوند فرمود: (پیمان من به ستمکاران نمی رسد.) کسی که بت یا غیر خدا را پرستیده باشد امام نمی شود.

[۴۳۳]۲-زید شحّام گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: خداوند پاک و والا ابراهیم را بندۀ خود ساخت پیش از آن که پیامبرش گرداند. و او را پیامبر [خود]کرد پیش از آن که فرستاده اش

گرداند. و او را فرستادۀ خود کرد پیش از آن که خلیل [خود]کند. و او را خلیل خود کرد پیش از آن که امام و پیشوا قرارش دهد.

و آن گاه که همۀ اینها برای او گرد آمد، فرمود: (من تو را برای مردم امام و پیشوا قرار می دهم.) حضرت صادق علیه السّلام فرمود: و به جهت بزرگی مقام در چشم ابراهیم بود

ذرّيّتى، قال لا ينال عهدى الظّالمين» قال: لا يكون السّفيه إمام التّقىّ.

[434]٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن يحيى الخثعمىّ، عن هشام، عن ابن أبى يعفور قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: ساده النّبيّين و المرسلين خمسه و هم أولو العزم من الرّسل و عليهم دارت الرّحى نوح و إبراهيم و موسى و عيسى و محمّد صلّى اللّه عليه و آله و على جميع الأنبياء.

[435]4-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الحسين، عن إسحاق بن عبد العزيز أبى السّفاتج، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال سمعته يقول:

إنّ اللّه اتّخذ إبراهيم عليه السّلام عبدا قبل أن يتّخذه نبيّا و اتّخذه نبيّا قبل أن يتّخذه رسولا و اتّخذه رسولا قبل أن يتّخذه خليلا و اتّخذه خليلا قبل أن يتّخذه إماما فلمّا جمع له هذه الأشياء و قبض يده قال له: يا إبراهيم إنّى جاعلک للنّاس إماما، فمن عظمها فى عين إبراهيم عليه السّلام قال: يا ربّ و من ذرّيّتى، قال: لا ينال عهدى الظّالمين.

باب الفرق بين الرّسول و النّبىّ و المحدّث [436]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن ثعلبه بن ميمون، عن زراره قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «و كان رسولا نبيّا» ما الرّسول و ما النّبىّ؟ قال: النّبىّ الّذى يرى فى منامه و يسمع الصّوت و لا يعاين الملک و الرّسول الّذى يسمع الصّوت و يرى فى المنام و يعاين الملک. قلت: الإمام

که گفت: (و از فرزندانم هم؟ فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد.) حضرت فرمود: سفیه پیشوای پرهیزگاران نمی گردد.

[۴۳۴]۳-پسر ابو یعفور گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

سرور پیامبران و فرستادگان پنج تن هستند که اولو العزم فرستادگانند، و بر [محور]ایشان، آسیا می گردد: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-و بر همهٔ پیامبران.

[۴۳۵]4-جابر گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرماید: خداوند ابراهیم علیه السّلام را بنده کرد پیش از آن که پیامبرش کند و پیامبرش ساخت پیش از آن که فرستاده و رسولش گرداند. و فرستاده اش ساخت پیش از آن که خلیل [خود]کند و او را خلیل [خود]کرد پیش از آن که امامش گرداند و چون این همه برای او گرد آمد-حضرت دستش را مشت کرد-به او فرمود: ای ابراهیم من تو را برای مردم امام قرار می دهم. و از بزرگی آن مقام در چشم ابراهیم بود که گفت: (پروردگارا از فرزندان من هم؟ فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد.)

دربارهٔ فرق میان فرستاده و پیامبر و محدّث (آن که با او سخن گفته شد)

[۴۳۶]۱-زراره گفت: از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این آیهٔ خداوند بزرگ و گرامی (و او فرستاده و پیامبر بود.) پرسیدم که فرستاده چیست و پیامبر چه؟ فرمودند: پیامبر آن است که در خوابش می بیند و صدا را می شنود اما با فرشته رودررو نمی شود و فرستاده آن است که صدا را می شنود و در خواب می بیند و فرشته را رودررو

ما منزلته؟ قال: يسمع الصّوت و لا يرى و لا يعاين الملک، ثمّ تلا هذه الآيه: و ما أرسلنا من قبلک من رسول و لا نبىّ و لا محدّث.

[۴۳۷]۲-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرّار قال:

كتب الحسن بن العبّاس المعروفىّ إلى الرّضا عليه السّلام: جعلت فداک أخبرنى ما الفرق بين الرّسول و النّبىّ و الإمام؟ قال: فكتب أو قال: الفرق بين الرّسول و النّبىّ و الإمام أنّ الرّسول الّذى ينزل عليه جبرئيل فيراه و يسمع كلامه و ينزل عليه الوحى و ربّما رأى فى منامه نحو رؤيا إبراهيم عليه السّلام و النّبىّ ربّما سمع الكلام و ربّما رأى الشّخص و لم يسمع و الإمام هو الّذى يسمع الكلام و لا يرى الشّخص.

[۴۳۸]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن الأحول قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام، عن الرّسول و النّبىّ و المحدّث، قال: الرّسول الّذى يأتيه جبرئيل قبلا فيراه و يكلّمه فهذا الرّسول و أمّا النّبىّ فهو الّذى يرى فى منامه نحو رؤيا إبراهيم عليه السّلام و نحو ما كان رأى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم من أسباب النّبوّه قبل الوحى حتّى أتاه جبرئيل عليه السّلام من عند اللّه بالرّساله و كان محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حين جمع له النّبوّه و جاءته الرّساله من عند اللّه يجيئه بها جبرئيل و يكلّمه بها قبلا و من الأنبياء من جمع له النّبوّه و يرى فى منامه و يأتيه الرّوح و يكلّمه و يحدّثه، من غير أن يكون يرى فى اليقظه و أمّا المحدّث فهو الّذى يحدّث فيسمع و لا يعاين و لا يرى فى منامه.

[۴۳۹]4-أحمد بن محمّد و محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن علىّ بن حسّان، عن ابن فضّال، عن علىّ بن يعقوب الهاشمىّ، عن مروان بن

می بیند. گفتم: جایگاه امام چیست؟ فرمود: صدا را می شنود امّا فرشته را نه در خواب می بیند و نه در بیداری. سپس این آیه را خواند: (و پیش از تو هیچ فرستاده و پیامبری [و کسی که با او سخنی گفته شده باشد]نفرستادیم.) [حج (۲۲) :۵۲]

[۴۳۷]۲-اسماعیل مرّار گفت: حسن بن عباس معروفی به حضرت رضا علیه السّلام نوشت: جانم فدایت! مرا به فرق میان فرستاده و پیامبر و امام آگاه فرما. راوی گوید: پس حضرت نوشت یا فرمود: فرق میان فرستاده و پیامبر و امام این است که فرستاده کسی است که جبرییل بر او فرود می آید. او را می بیند و گفتارش را می شنود و وحی بر او نازل می شود. و چه بسا در خواب هم ببیند، مانند رؤیای ابراهیم علیه السّلام. و پیامبر گاهی سخن را می شنود و گاهی شخص را می بیند و سخن را نمی شنود. و امام آن است که گفتار را می شنود و شخص را نمی بیند.

[۴۳۸]۳-احول گفت: از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ فرستاده و پیامبر و محدّث پرسیدم، فرمودند: فرستاده کسی است که جبرئیل نزدش بیاید و با او روبه رو شود. او را ببیند و با او سخن بگوید. این فرستاده است. امّا پیامبر کسی است که در خوابش می بیند. مانند رویای ابراهیم علیه السّلام و مانند آن چه رسول خدا پیش از دریافت وحی اسباب پیامبری را می دیدند. تا جبرئیل از نزد خداوند رسالت را برای او آورد و هنگامی که پیامبری برای محمّد صلّی اللّه علیه و آله فراهم شد و از نزد خدا رسالت آمد، جبرئیل به نزدش می آمد و با او رودررو سخن می گفت. و از پیامبران کسانی هستند که وقتی پیامبری برای او فراهم شد در خوابش می بیند و روح به نزدش آمده، با او سخن می گوید بی آنکه در بیداری بتواند ببیند. و امّا محدّث آن است که با او سخن گفته می شود و او می شنود ولی با او روبه رو نمی شود و در خواب هم نمی بیند.

[۴۳۹]4-برید از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام روایت کرده که دربارۀ

مسلم، عن برید، عن أبی جعفر و أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قوله عزّ و جلّ: «و ما أرسلنا من قبلک من رسول و لا نبیّ و لا محدّث» قلت:

جعلت فداک لیست هذه قراءتنا فما الرّسول و النّبیّ و المحدّث؟ قال:

الرّسول الّذی یظهر له الملک فیکلّمه و النّبیّ هو الّذی یری فی منامه و ربّما اجتمعت النّبوّه و الرّساله لواحد و المحدّث الّذی یسمع الصّوت و لا یری الصّوره قال: قلت: أصلحک اللّه کیف یعلم أنّ الّذی رأی فی النّوم حقّ و أنّه من الملک؟ قال: یوفّق لذلک حتّی یعرفه، لقد ختم اللّه بکتابکم الکتب و ختم بنبیّکم الأنبیاء

باب أنّ الحجّه لا تقوم للّه علی خلقه إلاّ بإمام [44٠]١-محمّد بن یحیی العطّار، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن أبی عمیر، عن الحسن بن محبوب، عن داود الرّقّیّ، عن العبد الصّالح علیه السّلام قال:

إنّ الحجّه لا تقوم للّه علی خلقه إلاّ بإمام حتّی یعرف.

[44١]٢-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الحسن بن علیّ الوشّاء قال:

سمعت الرّضا علیه السّلام یقول: إنّ أبا عبد اللّه علیه السّلام قال: إنّ الحجّه لا تقوم للّه عزّ و جلّ علی خلقه إلاّ بإمام حتّی یعرف.

[44٢]٣-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن عبّاد بن سلیمان، عن سعد بن سعد، عن محمّد بن عماره، عن أبی الحسن الرّضا علیه السّلام قال:

إنّ الحجّه لا تقوم للّه علی خلقه إلاّ بإمام حتّی یعرف.

[44٣]4-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن البرقیّ، عن خلف بن

سخن خداوند بزرگ و گرامی (و پیش از تو هیچ فرستاده و پیامبری [و محدّثی] نفرستادیم.) روایت کرده که من گفتم: جانم فدایت! این به قرائت ما نیست. ولی فرستاده و پیامبر و محدّث چیست؟ فرمودند: فرستاده کسی است که فرشته بر او نمایان می شود و با او سخن می گوید. پیامبر کسی است که در خوابش می بیند. و چه بسا پیامبری و رسالت [هر دو]برای یک نفر گرد آید. و محدّث کسی است که صدا را می شنود و صورت را نمی بیند. راوی گوید، من گفتم: خدا کارت را بسامان کند آن که در خواب می بیند، چگونه بداند که حقّ است و از فرشته؟ فرمود: توفیق داده می شود تا آن را بشناسد. خداوند با کتاب شما، کتاب ها را پایان داد و با پیامبرتان پیامبران را.

حجّت خدا بر آفریدگانش جز با امام برپا نمی شود

[440]۱-داود رقّی از عبد صالح [امام کاظم علیه السّلام]روایت کرده که فرمود:

حجّت خداوند بر آفریدگانش برای این که شناخته شود جز با امام برپا نمی شود.

[441]۲-حسن بن علی وشّاء گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: حجّت خداوند عزّتمند و شکوهمند بر آفریدگانش برای شناخته شدنش جز با امام برپا نمی شود.

[442]۳-محمّد عماره از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: حجّت خداوند بر آفریدگانش برای شناخته شدنش جز با امام برپا نمی شود.

[443]4-ابان تغلب گفت که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: حجّت خداوند

حمّاد، عن أبان بن تغلب قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: الحجّه قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق.

باب أنّ الأرض لا تخلو من حجّه [444]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن أبى عمير، عن الحسين بن أبى العلاء قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: تكون الأرض ليس فيها إمام؟ قال: لا، قلت: يكون إمامان؟ قال: لا إلاّ و أحدهما صامت.

[445]٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن أبى عمير، عن منصور بن يونس و سعدان بن مسلم، عن إسحاق بن عمّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: إنّ الأرض لا تخلو إلاّ و فيها إمام، كيما إن زاد المؤمنون شيئا ردّهم و إن نقصوا شيئا أتمّه لهم.

[446]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن ربيع بن محمّد المسلىّ، عن عبد اللّه بن سليمان العامرىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما زالت الأرض إلاّ و للّه فيها الحجّه، يعرّف الحلال و الحرام و يدعو النّاس إلى سبيل اللّه.

[447]4-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن الحسين بن أبى العلاء، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له: تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا.

[448]5-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن ابن مسكان،

پیش از آفریدگان بوده، با آفریدگان هست و پس از آفریدگان هم خواهد بود.

زمین از حجّت تهی نمی ماند

[444]۱-حسین ابو علا گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: ممکن است زمین باشد و امالمی در آن نباشد؟ فرمودند: نه. گفتم: ممکن است دو امام [در یک زمان]باشد؟ فرمودند: نه، مگر این که یکی از آن دو خاموش باشد.

[445]۲-اسحاق عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده و گفته است:

از ایشان شنیدم که می فرمایند: زمین تهی نمی ماند و هماره امامی در آن است.

تا اگر مومنان چیزی افزودند، بازشان گرداند و اگر چیزی کاستند برایشان کامل کند.

[446]۳-عبد اللّه پسر سلیمان عامری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: زمین همواره نپاید مگر این که در آن برای خداوند راهنمایی باشد که حلال و حرام را بشناساند و مردم را به راه خدا بخواند.

[447]4-حسین ابو علا گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام به گفتم: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمودند: نه.

[448]5-ابو بصیر از یکی از صادقین علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: خداوند

عن أبی بصیر، عن أحدهما علیهما السّلام قال:

قال: إنّ اللّه لم یدع الأرض بغیر عالم و لو لا ذلک لم یعرف الحقّ من الباطل.

[449]6-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن القاسم بن محمّد، عن علیّ بن أبی حمزه، عن أبی بصیر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ اللّه أجلّ و أعظم من أن یترک الأرض بغیر إمام عادل.

[450]۷-علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن الحسن بن محبوب، عن أبی أسامه و علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن الحسن بن محبوب، عن أبی أسامه و هشام بن سالم، عن أبی حمزه، عن أبی إسحاق، عمّن یثق به من أصحاب أمیر المؤمنین علیه السّلام أنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام قال:

اللّهمّ إنّک لا تخلی أرضک من حجّه لک علی خلقک.

[451]۸-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن الفضیل، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال: و اللّه ما ترک اللّه أرضا منذ قبض آدم علیه السّلام إلاّ و فیها إمام یهتدی به إلی اللّه و هو حجّته علی عباده و لا تبقی الأرض بغیر إمام حجّه للّه علی عباده.

[452]۹-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن أبی علیّ بن راشد قال:

قال أبو الحسن علیه السّلام: إنّ الأرض لا تخلو من حجّه و أنا و اللّه ذلک الحجّه

[453]۱۰-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن الفضیل، عن أبی حمزه قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام، أ تبقی الأرض بغیر إمام؟ قال: لو بقیت الأرض بغیر إمام لساخت.

ص :۳۷۸

زمین را بی عالم نگذاشت. و اگر چنین نبود درست و حقّ از نادرست و یاوه شناخته نمی شد.

[449]6-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند بزرگ تر و عظیم تر از آن است که زمین را بی امام عادل بگذارد.

[450]۷-یکی از یاران مورد اطمینان امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که ایشان فرمودند: خداوندا تو زمینت را از حجّتی از جانب خود بر آفریدگانت تهی نمی کنی.

[451]۸-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: به خدا سوگند از هنگامی که آدم علیه السّلام درگذشت، خداوند زمین را فرونگذاشت، همواره در آن امامی بوده که به وسیلهٔ او به سوی خداوند راهنمایی شوند. او حجّت خداوند بر بندگانش بود. و زمین بی امامی که حجّت خداوند بر بندگانش باشد، نمی ماند.

[452]۹-ابو علی راشد گفت که حضرت هادی علیه السّلام فرمودند: زمین از حجّت تهی نمی ماند. و به خدا سوگند آن حجّت منم.

[453]۱۰-ابو حمزه گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمود: اگر زمین بی امام باشد از هم می پاشد.

[454]١١-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

قلت له: أ تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا، قلت: فإنّا نروّى عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّها لا تبقى بغير إمام إلاّ أن يسخط اللّه تعالى على أهل الأرض أو على العباد؛ فقال: لا، لا تبقى إذا لساخت

[455]١٢-علىّ، عن محمّد بن عيسى، عن أبى عبد اللّه المؤمن، عن أبى هراسه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لو أنّ الإمام رفع من الأرض ساعه لماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله.

[456]١٣-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء قال:

سألت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام هل تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا، قلت: إنّا نروّى أنّها لا تبقى إلاّ أن يسخط اللّه عزّ و جلّ على العباد؟ قال: لا تبقى إذا لساخت.

باب أنّه لو لم يبق فى الأرض إلاّ رجلان لكان أحدهما الحجّه [457]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن ابن الطّيّار قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: لو لم يبق فى الأرض إلاّ اثنان لكان أحدهما الحجّه.

[458]٢-أحمد بن إدريس و محمّد بن يحيى جميعا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن محمّد بن سنان، عن حمزه بن الطّيّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لو بقى اثنان لكان أحدهما الحجّه على صاحبه محمّد بن الحسن، عن

[454]۱۱-محمّد فضیل گفت: به حضرت رضا علیه السّلام گفتم: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمود: نه. گفتم: ما از حضرت صادق علیه السّلام روایتی داریم که زمین بی امام نمی ماند مگر این که خداوند فرازمند به اهل زمین یا به بندگان خشمگین باشد.

حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: نه، نمی ماند. زمین بی امام از هم می پاشد.

[455]۱۲-ابو هراسه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: اگر امام به اندازهٔ یک ساعت از زمین برداشته شود، با اهلش زیرورو می شود چنان که دریا اهلش را زیرورو می کند.

[456]۱۳-وشّاء گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمودند: نه. گفتم: ما روایتی داریم که زمین [بی امام]نمی ماند مگر این که خداوند گرامی و بزرگ بر بندگان خشمگین باشد. فرمود: نمی ماند، بی امام زمین از هم می پاشد.

اگر در زمین جز دو مرد نماند، یکی از آن دو، امام است

[457]۱-پسر طیّار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: اگر در زمین جز دو نفر نماند یکی از آن دو امام است.

[458]۲-حمزهٔ طیّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: اگر دو نفر [در زمین]بمانند، یکی از آن دو حجّت رفیقش است.

سهل بن زياد، عن محمّد بن عيسى مثله.

[459]٣-محمّد بن يحيى، عمّن ذكره، عن الحسن بن موسى الخشّاب، عن جعفر بن محمّد، عن كرّام قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: لو كان النّاس رجلين لكان أحدهما الإمام و قال: إنّ آخر من يموت الإمام لئلاّ يحتجّ أحد على اللّه عزّ و جلّ أنّه تركه بغير حجّه للّه عليه.

[460]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن علىّ بن إسماعيل، عن ابن سنان، عن حمزه بن الطّيّار قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: لو لم يبق فى الأرض إلاّ اثنان لكان أحدهما الحجّه أو الثّانى الحجّه.

الشّكّ من أحمد بن محمّد.

[461]5-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن النّهدىّ، عن أبيه، عن يونس بن يعقوب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: لو لم يكن فى الأرض إلاّ اثنان لكان الإمام أحدهما.

باب معرفه الإمام و الرّدّ إليه [462]١-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء قال: حدّثنا محمّد بن الفضيل، عن أبى حمزه قال:

قال لى: أبو جعفر عليه السّلام: إنّما يعبد اللّه من يعرف اللّه، فأمّا من لا يعرف اللّه فإنّما يعبده هكذا ضلالا قلت: جعلت فداک فما معرفه اللّه؟ قال: تصديق اللّه عزّ و جلّ و تصديق رسوله صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و موالاه علىّ عليه السّلام و الائتمام به و بأئمّه الهدى عليهما السّلام و البراءه إلى اللّه عزّ و جلّ من عدوّهم، هكذا يعرف اللّه عزّ و جلّ.

محمّد عیسی هم مانند این را روایت کرده است.

[459]۳-کرّام روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اگر [همه]مردم، دو نفر بودند یکی از آن دو امام بود. و فرمود: آخرین کسی که می میرد امام است تا کسی بر خداوند عزّتمند استدلال نکند که او را بی حجّتی بر او، واگذارده است.

[460]4-حمزۀ طیّار گفت: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرماید: اگر در زمین جز دو نفر نمانند، یکی از آن دو حجّت است یا دوّمی آنها حجّت است. تردید از یکی از راویان است.

[461]5-یونس یعقوب گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنید می فرمود:

اگر در زمین جز دو تن نباشد، یکی از آن دو از امام خواهد بود.

دربارۀ شناخت امام و رجوع به او

[462]۱-ابو حمزه گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمود: آن که خداوند را بشناسد او را بندگی می کند. امّا آن که خدا را نشناسد، او را همین طور گمراهانه بندگی می کند. گفتم: جانم فدایت! شناخت خداوند چیست؟ فرمود: تصدیق خداوند گرامی و بزرگ و تصدیق فرستادۀ او و دوستی حضرت علی علیه السّلام و پیروی از او و از امامان هدایت گر و بیزاری از دشمن ایشان. خداوند گرامی و بزرگ این گونه شناخته می شود.

[463]۲-الحسين، عن معلّى، عن الحسن بن علىّ، عن أحمد بن عائذ، عن أبيه، عن ابن أذينه قال: حدّثنا غير واحد؛ عن أحدهما عليهما السّلام أنّه قال: لا يكون العبد مؤمنا حتّى يعرف اللّه و رسوله و الأئمّه كلّهم و إمام زمانه و يردّ إليه و يسلّم له، ثمّ قال: كيف يعرف الآخر و هو يجهل الأوّل.

[464]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن زراره قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام: أخبرنى عن معرفه الإمام منكم واجبه على جميع الخلق؟ فقال: إنّ اللّه عزّ و جلّ بعث محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم إلى النّاس أجمعين رسولا و حجّه للّه على جميع خلقه فى أرضه، فمن آمن باللّه و بمحمّد رسول اللّه و اتّبعه و صدّقه فإنّ معرفه الإمام منّا واجبه عليه و من لم يؤمن باللّه و برسوله و لم يتّبعه و لم يصدّقه و يعرف حقّهما فكيف يجب عليه معرفه الإمام و هو لا يؤمن باللّه و رسوله و يعرف حقّهما؟ ! قال: قلت: فما تقول فيمن يؤمن باللّه و رسوله و يصدّق رسوله فى جميع ما أنزل اللّه؛ يجب على أولئک حقّ معرفتكم؟ قال:

نعم أ ليس هؤلاء يعرفون فلانا و فلانا؟ قلت: بلى، قال: أ ترى أنّ اللّه هو الّذى أوقع فى قلوبهم معرفه هؤلاء؟ و اللّه ما أوقع ذلک فى قلوبهم إلاّ الشّيطان، لا و اللّه ما ألهم المؤمنين حقّنا إلاّ اللّه عزّ و جلّ.

[465]4-عنه، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبى المقدام، عن جابر قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول إنّما يعرف اللّه عزّ و جلّ و يعبده من عرف اللّه و عرف إمامه منّا أهل البيت و من لا يعرف اللّه عزّ و جلّ و [لا]يعرف الإمام منّا أهل البيت فإنّما يعرف و يعبد غير اللّه هكذا و اللّه ضلالا.

[463]۲-پسر اذینه گفت: چند راوی از یکی از صادقین علیهما السّلام به ما روایت کردند که ایشان فرمود: بنده مؤمن نمی شود مگر خداوند و فرستاده اش و همهٔ امامان و امام زمانش (علیهم السّلام) را بشناسد. و به او [امام زمانش]رجوع کند و تسلیمش باشد. سپس فرمود: [او]چگونه آخرین را بشناسد در حالی که نخستین را نمی شناسد.

[464]۳-زراره گفته است: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: به من بفرمایید آیا شناخت امامی از شما بر همهٔ مردم واجب است؟ فرمود: خداوند شکوهمند، محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را به عنوان رسول همهٔ مردم و حجّتی از سوی خداوند بر همهٔ آفریدگان در زمین برانگیخت. پس آن که به خداوند و به محمّد صلّی اللّه علیه و آله فرستادهٔ او ایمان آورد و از او پیروی کرده، او را تصدیق کند. شناخت امامی از ما بر او بایسته است. امّا آن که به خداوند و فرستاده اش ایمان نیاورده و از او پیروی نکرده و به او باور نیافته تا حقّ آن دو را بشناسد چگونه بر او شناخت امام واجب می شود در حالی که به خدا و فرستاده اش ایمان ندارد و حقّشان را نمی شناسد. زراره گوید، من گفتم: دربارهٔ کسی که به خدا و فرستاده اش ایمان آورده و همهٔ آن چه را خداوند به فرستاده اش نازل کرده باور دارد، چه می فرمایید، آیا بر آنان معرفت شما واجب است؟ فرمود: بله. مگر اینان فلان و فلان را نمی شناسند؟ گفتم: چرا. فرمود: آیا می پنداری خداوند شناخت آنان را در دل اینها گذاشته است؟ به خدا سوگند آن را جز شیطان در دل هاشان نگذاشته است. نه بخدا سوگند حقّ ما را جز خداوند به مؤمنان الهام نفرموده است.

[465]4-جابر گفت، از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: خداوند شکوهمند را کسی می شناسد و بندگی می کند که او و امامش را که از ما خاندان است، شناخته باشد. و آن که خداوند عزّتمند و امامی از ما خاندان را نشناسد، کسی جز خداوند را شناخته و بندگی کرده است و به خدا سوگند در گمراهی است.

[466]5-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن فضاله بن أيّوب، عن معاويه بن وهب، عن ذريح قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الأئمّه بعد النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فقال: كان أمير المؤمنين عليه السّلام إماما ثمّ كان الحسن إماما، ثمّ كان الحسين عليه السّلام إماما، ثمّ كان علىّ بن الحسين إماما، ثمّ كان محمّد بن علىّ إماما، من أنكر ذلک كان كمن أنكر معرفه اللّه تبارک و تعالى و معرفه رسوله صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، ثمّ قال: قلت: ثمّ أنت؟ جعلت فداک فأعدتها عليه ثلاث مرّات، فقال لى: إنّى إنّما حدّثتک لتكون من شهداء اللّه تبارک و تعالى فى أرضه.

[467]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عمّن ذكره، عن محمّد بن عبد الرّحمن بن أبى ليلى، عن أبيه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّكم لا تكونون صالحين حتّى تعرفوا و لا تعرفوا حتّى تصدّقوا و لا تصدّقوا حتّى تسلّموا أبوابا أربعه لا يصلح أوّلها إلاّ بآخرها، ضلّ أصحاب الثّلاثه و تاهوا تيها بعيدا إنّ اللّه تبارک و تعالى لا يقبل إلاّ العمل الصّالح و لا يقبل اللّه إلاّ الوفاء بالشّروط و العهود، فمن و فى للّه عزّ و جلّ بشرطه و استعمل ما وصف فى عهده نال ما عنده و استكمل [ما]وعده، إنّ اللّه تبارک و تعالى أخبر العباد بطرق الهدى و شرع لهم فيها المنار و أخبرهم كيف يسلكون؛ فقال:

وَ إِنِّي لَغَفّٰارٌ لِمَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً ثُمَّ اِهْتَدىٰ و قال: إِنَّمٰا يَتَقَبَّلُ اَللّٰهُ مِنَ اَلْمُتَّقِينَ فمن اتّقى اللّه فيما أمره لقى اللّه مؤمنا بما جاء به محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم هيهات هيهات فات قوم و ماتوا قبل أن يهتدوا و ظنّوا أنّهم آمنوا و أشركوا من حيث لا يعلمون، إنّه من أتى البيوت من أبوابها اهتدى و من أخذ فى غيرها سلک طريق الرّدى وصل اللّه طاعه ولىّ أمره بطاعه رسوله و طاعه رسوله

[466]5-ذریح گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ امامان پس از پیامبر گرامی پرسیدم. فرمودند: امیر مؤمنان علیه السّلام امام بود، سپس حضرت حسن علیه السّلام امام شد، سپس حضرت حسین علیه السّلام، سپس علی بن حسین علیهما السّلام، سپس محمّد بن علی علیهما السّلام. هرکه این را انکار کند مانند کسی است که شناخت خدای پاک و والا و شناخت فرستادۀ او را انکار کرده است. راوی گوید، من گفتم: و سپس شما هستید، جانم به فدایت. آن گاه سخنش را سه بار برایشان بازگفتم. به من فرمودند: همانا به تو گفتم تا از گواهان خداوند پاک و والا در زمینش باشی.

[467]6-ابو لیلی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: شما صالح نمی شوید مگر این که معرفت یابید و معرفت نمی یابید مگر این که باور داشته باشید و باور نمی یابید مگر این که تسلیم شوید. چهار در که جز به سبب آخرین شان کار نخستین در سامان نمی یابد. اصحاب آن سه گمراه شدند و بسیار دور افتادند. همانا خداوند پاک و والا جز عمل صالح را نمی پذیرد. او جز وفا به شرط و پیمان را نمی پذیرد. پس هرکه برای خداوند عزّتمند به شرطش وفا کرد و آنچه را در پیمانش آمده بود، به کار بست، به آن چه نزد او است، می رسد و آنچه را وعده کرده بود، به تمامی درمی یابد. همانا خداوند پاک و والا بندگان را به راه های هدایت آگاه کرد و در آن راه ها برایشان چراغ های فروزان گذاشت و به آنان گفت که چگونه بپیمایند، فرمود: (و من بسیار آمرزندۀ کسی هستم که توبه کرده، ایمان آورد و عملی صالح انجام دهد و آن گاه راه را بیابد.) [طه (52) :۸۳]و فرمود:

(خداوند تنها از پرهیزگاران می پذیرد.) [مائده (5) : ۳۱]. پس هرکه از خدا-در آنچه که فرمانش داده بود-پروا کرد، خداوند را در حالی دیدار می کند که به آن چه محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-آورده مؤمن می باشد. هیهات هیها مردمی درگذشتند و مردند پیش از آن که هدایت شوند و خود پنداشتند که ایمان آورده اند در حالی که از جایی که نمی دانستند، شرک ورزیدند. که هرکس از راه در به خانه بیاید هدایت شده و آن که جز آن را در پیش گیرد به راه نابود قدم گذاشته است. خداوند فرمانبری از ولی امرش را به فرمانبری از فرستاده اش و فرمانبری از فرستاده را به فرمانبری از خودش پیوسته است. پس هرکه فرمانبری از ولی امر را فروگذارد، نه خداوند را فرمانبری کرده و نه فرستاده اش را.

ص :۳۸۷

بطاعته فمن ترک طاعه ولاه الأمر لم یطع اللّه و لا رسوله و هو الإقرار بما أنزل من عند اللّه عزّ و جلّ، خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ و التمسوا البیوت الّتی أذن اللّه أن ترفع و یذکر فیها اسمه؛ فإنّه أخبرکم أنّهم رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِيهِمْ تِجٰارَةٌ وَ لاٰ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اَللّٰهِ وَ إِقٰامِ اَلصَّلاٰةِ وَ إِيتٰاءِ اَلزَّكٰاةِ يَخٰافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ اَلْقُلُوبُ وَ اَلْأَبْصٰارُ؛ إنّ اللّه قد استخلص الرّسل لأمره، ثمّ استخلصهم مصدّقین بذلک فی نذره؛ فقال: «وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّٰ خَلاٰ فِيهٰا نَذِيرٌ» تاه من جهل و اهتدی من أبصر و عقل. إنّ اللّه عزّ و جلّ یقول: فَإِنَّهٰا لاٰ تَعْمَى اَلْأَبْصٰارُ وَ لٰكِنْ تَعْمَى اَلْقُلُوبُ اَلَّتِی فِی اَلصُّدُورِ و کیف یهتدی من لم یبصر! و کیف یبصر من لم یتدبّر! اتّبعوا رسول اللّه و أهل بیته و أقرّوا بما نزل من عند اللّه و اتّبعوا آثار الهدی فإنّهم علامات الأمانه و التّقی و اعلموا أنّه لو أنکر رجل عیسی ابن مریم علیه السّلام و أقرّ بمن سواه من الرّسل لم یؤمن، اقتصّوا الطّریق بالتماس المنار و التمسوا من وراء الحجب الآثار تستکملوا أمر دینکم و تؤمنوا باللّه ربّکم.

[۴۶۸]۷-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن محمّد بن الحسین بن صغیر، عمّن حدّثه، عن ربعیّ بن عبد اللّه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّه قال:

أبی اللّه أن یجری الأشیاء إلاّ بأسباب؛ فجعل لکلّ شیء سببا و جعل لکلّ سبب شرحا و جعل لکلّ شرح علما و جعل لکلّ علم بابا ناطقا، عرفه من عرفه و جهله من جهله، ذاک رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و نحن.

[۴۶۹]۸-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی، عن العلاء بن رزین، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: کلّ من دان اللّه عزّ و جلّ بعباده یجهد فیها نفسه

و این است اقرار به آن چه از سوی خداوند عزّتمند فرود آمده است که:

(زیورهاتان را در مساجد به بر کنید.) [اعراف (۷) : ۳۱]و از خانه هایی بجویید که خداوند اجازه داد نامش در آنها گفته شود و بالا رود خدا به شما گفت که: (آنان مردانی هستند که نه تجارت و نه هیچ [خرید]و فروشی ایشان را از یاد خدا و نماز گزاردن و زکات دادن سرگرم نمی کند. از روزی می هراسند که در آن، دل ها و دیدگان دگرگون می شود.) [نور (۲۴) :۳۷]خداوند فرستادگان را برای فرمانش برگزید سپس آنان را در باورمندان به فرمانش و بیم های خود برگزید و فرمود: (و هیچ امّتی نیست که در آن بیم دهنده ای نباشد.) [فاطر (۳۵) :۲۴]گمراه شد آن که نادانی کرد و راه را یافت آن که دید و اندیشید که خداوند عزّتمند می فرماید: (چنین است که دیدگان کور نمی شوند امّا دل هایی که در سینه است، کور می شوند.) [حج (۲۲) :46]و چگونه راه بیابد آن که ندیده است. و چگونه ببیند آن که دور نیندیشیده است.

فرستادۀ خدا و خاندانش را پیروی کنید و به آن چه از نزد خداوند فروآمده اقرار کنید و به دنبال نشانه های هدایت بروید. که آنان نشانه های امانت و پرهیزگاری اند. و بدانید که اگر مردم، عیسای مریم را انکار کنند هرچند به فرستادگان دیگر اقرار کنند ایمان نیاورده اند. با جستن چراغ های فروزان، راه بپیمایید و نشانه های پشت پرده را بجویید تا کار دینتان را کامل کنید و به خداوند، پروردگارتان، ایمان آرید.

[۴۶۸]۷-ربعی عبد اللّه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: خداوند نخواست که چیزها جز به واسطۀ اسباب جاری شوند، پس برای هرچیزی سببی گذاشت و برای هر سبب فهمی و برای هر فهم دانشی و برای هر دانش دری گویا. کسی به معرفت رسید که آن را شناخت و آن که آن را نشناخت نادان ماند. و آن در رسول خدا است و ما.

[۴۶۹]۸-محمّد مسلم گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می فرمود: هرکه

و لا إمام له من اللّه، فسعيه غير مقبول و هو ضالّ متحيّر و اللّه شانئ لأعماله و مثله كمثل شاه ضلّت عن راعيها و قطيعها فهجمت ذاهبه و جائيه يومها، فلمّا جنّها اللّيل بصرت بقطيع غنم مع راعيها، فحنّت إليها و اغترّت بها، فباتت معها فى مربضها فلمّا أن ساق الرّاعى قطيعه أنكرت راعيها و قطيعها، فهجمت متحيّره تطلب راعيها و قطيعها فبصرت بغنم مع راعيها فحنّت إليها و اغترّت بها، فصاح بها الرّاعى: الحقى براعيک و قطيعک فأنت تائهه متحيّره عن راعيک و قطيعک فهجمت ذعره؛ متحيّره، تائهه، لا راعى لها يرشدها إلى مرعاها أو يردّها؛ فبينا هى كذلک إذا اغتنم الذّئب ضيعتها، فأكلها و كذلک و اللّه يا محمّد! من أصبح من هذه الأمّه لا إمام له من اللّه عزّ و جلّ ظاهر عادل أصبح ضالاّ تائها و إن مات على هذه الحاله مات ميته كفر و نفاق و اعلم يا محمّد! أنّ أئمّه الجور و أتباعهم لمعزولون عن دين اللّه قد ضلّوا و أضلّوا فأعمالهم الّتى يعملونها كرماد اشتدّت به الرّيح فى يوم عاصف لا يقدرون ممّا كسبوا على شىء، ذلک هو الضّلال البعيد.

[٤٧٠]٩-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن، عن الهيثم بن واقد، عن مقرّن قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: جاء ابن الكوّاء إلى أمير المؤمنين عليه السّلام فقال: يا أمير المؤمنين! «وَ عَلَى اَلْأَعْرٰافِ رِجٰالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمٰاهُمْ» ؟ فقال: نحن على الأعراف، نعرف أنصارنا بسيماهم و نحن اَلأَعراف الّذى لا يعرف اللّه عزّ و جلّ إلاّ بسبيل معرفتنا و نحن الأعراف يعرّفنا اللّه عزّ و جلّ يوم القيامه على الصّراط؛ فلا يدخل الجنّه إلاّ من عرفنا و عرفناه و لا يدخل النّار إلاّ من أنكرنا و أنكرناه، إنّ اللّه تبارک و تعالى لو شاء لعرّف العباد نفسه و لكن جعلنا أبوابه

با عبادتی خود را به زحمت اندازد تا از خدای عزّتمند اطاعت کند در حالی که پیشوایی از سوی خداوند ندارد، کوشش اش پذیرفته نیاید و خودش گمراه و سرگردان باشد. بلکه خداوند اعمالش را دشمن می دارد. او همانند گوسفندی است که از چوپان و گله دور افتاده، روز را این سو و آن سو برود و چون شب همه جا را فراگرفت، گله ای گوسفند و چوپانش را دیده با شوق به سویشان دویده و خود را با آنان بفریبد پس با آنان در خوابگاهشان بخوابد و هنگامی که چوپان بامدادان گله اش را حرکت دهد نه چوپان را بشناسد و نه گله را. پس حیران به جستجوی چوپان و گله اش بدود. آن گاه باز گوسفندانی را با چوپانش دیده با شوق به سویشان دویده خود را با آنان بفریبد امّا چوپان به سرش فریاد کشد که: به چوپان و گلّه خود بپیوند که تو حیرانی و از چوپان و گله ات دور افتاده ای. پس او هراسان و پریشان و راه گم کرده بدود. چوپانی ندارد تا او را به چراگاهش راهنمایی کند یا برگرداند. در این میان گرگ فرصت را غنیمت شمرده، او را بخورد. و ای محمّد به خدا سوگند چنین است. از این امت کسی که بامداد برخیزد و از سوی خداوند شکوهمند پیشوایی آشکار و عادل نداشته باشد، گمراه و سرگردان صبح کرده است. و اگر براین حال بمیرد به مرگ کفر و نفاق مرده است. ای محمّد بدان که پیشوایان ستم و پیروانشان از دین خدا بر کنارند. که آنان گمراه شدند و گمراه کردند. و اعمالی که آنان انجام می دهند چون خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت بر آن وزیده است، از آن چه به دست آورده اند، چیزی برنمی گیرند. این است آن گمراهی ژرف.

[۴۷۰]۹-از مقرّن روایت شده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود: پسر کوّاء نزد امیر مؤمنان علیه السّلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان (و بر اعراف مردانی هستند که هرکسی را با سیمایش می شناسند) [اعراف (۷) :46]چیست؟ فرمود:

بر اعراف ماییم که یارانمان را با سیمایشان می شناسیم. ماییم اعرافی که خداوند عزّتمند جز از راه شناختن ما شناخته نمی شود. و ماییم آن اعراف، که خداوند در روز رستاخیز بر صراط معرّفی مان می کند؛ پس جز کسی که ما را شناخته و ما او را شناخته ایم به بهشت داخل نمی شود و کسی اندر دوزخ نمی شود جز کسی که ما را نشناخته و ما او را نشناخته ایم. خداوند پاک و والا اگر می خواست خودش را به بندگان می شناساند ولی ما را در و راه و جهتی نهاد تا از آن وارد شوند.

و صراطه و سبيله و الوجه الّذى يؤتى منه، فمن عدل عن ولايتنا أو فضّل علينا غيرنا، فإنّهم عن الصّراط لناكبون فلا سواء من اعتصم النّاس به و لا سواء حيث ذهب النّاس إلى عيون كدره يفرغ بعضها فى بعض و ذهب من ذهب إلينا إلى عيون صافيه تجرى بأمر ربّها؛ لا نفاد لها و لا انقطاع.

[۴۷۱] ۱۰-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن علىّ بن محمّد، عن بكر بن صالح، عن الرّيّان بن شبيب، عن يونس، عن أبى أيّوب الخزّاز، عن أبى حمزه قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: يا أبا حمزه! يخرج أحدكم فراسخ فيطلب لنفسه دليلا و أنت بطرق السّماء أجهل منک بطرق الأرض، فاطلب لنفسک دليلا.

[۴۷۲] ۱۱-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن أيّوب بن الحرّ، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مَنْ يُؤْتَ اَلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِىَ خَيْراً كَثِيراً فقال: طاعه اللّه و معرفه الإمام.

[۴۷۳] ۱۲-محمّد بن يحيى، عن عبد اللّه بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن أبان، عن أبى بصير قال:

قال لى أبو جعفر عليه السّلام: هل عرفت إمامک؟ قال: قلت: إى و اللّه، قبل أن أخرج من الكوفه، فقال: حسبک إذا.

[۴۷۴] ۱۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن بريد قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول فى قول اللّه تبارک و تعالى: أَ وَ مَنْ كاٰنَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً يَمْشِى بِهِ فِى اَلنّٰاسِ فقال: ميت لا يعرف شيئا و «نُوراً يَمْشِى بِهِ فِى اَلنّٰاسِ» : إماما يؤتمّ به، «كَمَنْ مَثَلُهُ فِى اَلظُّلُمٰاتِ لَيْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا»

پس هرکه از ولایت ما روی گرداند یا جز ما را به ما برتری دهد آنان با سر از صراط فروبیفتند. پس برابر نیستند کسانی که مردم به آنان چنگ می زنند، برابر نیستند، چنان که مردم به سوی چشمه های تیره ای می روند که از یکی به دیگری می ریزد، ولی باورمندان به ما، به سوی چشمه های زلالی می روند که به فرمان پروردگارشان روان اند و پایان یافتنی و خشک شدنی نیستند.

[۴۷۱] ۱۰-ابو حمزه گفته است که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: ای ابو حمزه! از شما کسی چند فرسخی بیرون می رود و برای خود راهنمایی می جوید و تو که به راه های آسمان نسبت به راه های زمین نادان تری، برای خود راهنمایی بجوی.

[۴۷۲] ۱۱-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ سخن خداوند گرامی و بزرگ: (و کسی که حکمت داده شود به راستی که خیر فراوانی داده شده است.) [بقره (۲) :۲۷۳]روایت کرده که فرمود: [آن حکمت]فرمانبرداری خداوند و شناخت امام است.

[۴۷۳] ۱۲-ابو بصیر گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمود: آیا امام خود را شناخته ای؟ من گفتم: آری به خدا سوگند، پیش از آن که از کوفه بیرون بیایم.

حضرت فرمود: این تو را بس است.

[۴۷۴] ۱۳-برید گفت: شنیدم که حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ سخن خداوند پاک و والا: (آیا کسی که مرده بود و ما زنده اش کرده، برایش نوری نهادیم تا با آن در میان مردم حرکت کند.) [انعام (6) :۱۲۲]فرمود: مرده ای که چیزی نمی فهمد و «نوری که با آن در مردم حرکت کند.» امامی است که از او پیروی می شود. (مانند کسی است که در تاریک هاست و راه برون شدی ندارد.) فرمود:

قال: الّذى لا يعرف الإمام.

[4٧5]4 ١-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن أورمه و محمّد بن عبد اللّه، عن علىّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: دخل أبو عبد اللّه الجدلىّ على أمير المؤمنين فقال عليه السّلام يا أبا عبد اللّه! أ لا أخبرك بقول اللّه عزّ و جلّ، مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهٰا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ. وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِى اَلنّٰارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؟ قال: بلى يا أمير المؤمنين! جعلت فداك، فقال: الحسنه معرفه الولايه و حبّنا أهل البيت و السّيّئه إنكار الولايه و بغضنا أهل البيت، ثمّ قرأ عليه هذه الآيه.

باب فرض طاعه الأئمّه عليه السّلام [4٧6]١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زراره، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

ذروه الأمر و سنامه و مفتاحه و باب الأشياء و رضا الرّحمن تبارك و تعالى الطّاعه للإمام بعد معرفته، ثمّ قال: إنّ اللّه تبارك و تعالى يقول: مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ وَ مَنْ تَوَلّٰى فَمٰا أَرْسَلْنٰاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً.

[4٧٧]٢-الحسين بن محمّد الأشعرىّ، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن أبان بن عثمان، عن أبى الصّبّاح قال:

أشهد أنّى سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: أشهد أنّ عليّا إمام فرض اللّه طاعته و أنّ الحسن إمام فرض اللّه طاعته و أنّ الحسين إمام فرض اللّه طاعته و أنّ علىّ بن

کسی که امام را نمی شناسد.

[۴۷۵]۱-عبد الرحمن کثیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرموده است: ابو عبد اللّه جدلی به نزد امیر مؤمنان علیه السّلام آمد. حضرت به او فرمود: ای ابو عبد اللّه آیا تو را به این سخن خداوند عزّتمند آگاهت نکنم که فرمود: (هرکه نیکی آورد، برایش بهتر از آن باشد و هم آنان از هراس آن روز ایمن باشند. و هرکه زشتی آورد به صورت در دوزخ افتند. آیا شما جز به آن چه انجام می دادید جزا داده می شوید؟) [نمل (۲۷) : ۹۱ و ۹۲]او گفت: چرا ای امیر مؤمنان! جانم به فدایت. پس فرمود: نیکی، شناخت ولایت و دوستی ما خاندان است. و زشتی، انکار ولایت و دشمنی با خاندان ما. سپس آن آیه را بر او خواند.

واجب بودن فرمانبرداری از امامان [علیهم السّلام]

[۴۷۶]۱-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: والاترین و شریف ترین کار و کلیدش و در همه چیز و خشنودی آن مهربان پاک و والا پس از شناخت او فرمانبرداری از امام است. سپس فرمود: خداوند پاک و والا می فرماید: (هرکس از رسول ما فرمانبرداری کند از خداوند فرمان برده و آن که سرپیچد، ما تو را به نگهداری شان نفرستاده ایم.) [نساء (4) : ۸۰]

[۴۷۷]۲-ابو الصّباح گفت: گواهی می دهم که شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود: من گواهی می دهم که علی امامی است که خداوند اطاعتش را بایسته کرد و حسن امامی است که خداوند فرمانبرداری از او را بایسته کرد و حسین امامی است که خداوند اطاعت از او را واجب کرد و علی بن حسین

الحسين إمام فرض اللّه طاعته و أنّ محمّد بن علىّ إمام فرض اللّه طاعته.

[۴۷۸]۳-و بهذا الإسناد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ قال:

حدّثنا حمّاد بن عثمان، عن بشير العطّار قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: نحن قوم فرض اللّه طاعتنا و أنتم تأتمّون بمن لا يعذر النّاس بجهالته.

[۴۷۹]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن بعض أصحابنا، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً قال:

الطّاعه المفروضه.

[۴۸۰]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن أبى خالد القمّاط، عن أبى الحسن العطّار قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: أشرک بين الأوصياء و الرّسل فى الطّاعه.

[۴۸۱]6-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن أبى عمير، عن سيف بن عميره، عن أبى الصّبّاح الكنانىّ قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: نحن قوم فرض اللّه عزّ و جلّ طاعتنا، لنا الأنفال و لنا صفو المال و نحن الرّاسخون فى العلم و نحن المحسودون الّذين قال اللّه: «أَمْ يَحْسُدُونَ اَلنّاسَ عَلىٰ مٰا آتٰاهُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ» .

[۴۸۲]۷-أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن الحسين بن أبى العلاء قال:

ذكرت لأبى عبد اللّه عليه السّلام قولنا فى الأوصياء إنّ طاعتهم مفترضه قال: فقال:

نعم هم الّذين قال اللّه تعالى: أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِى اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ و هم الّذين قال اللّه عزّ و جلّ «إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا» .

ص :۳۹۶

امامی است که خداوند فرمانبرداری از او را بایسته ساخت و محمّد بن علی امامی است که خداوند اطاعت از او را بایسته کرد.

[۴۷۸]۳-بشیر عطّار گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود: ما گروهی هستیم که خداوند اطاعت از ما را واجب کرد و شما از کسی پیروی می کنید که مردم برای نشناختن او بهانه ندارند.

[۴۷۹]4-یکی از اصحاب ما از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند شکوهمند (و به آنان حکومت بزرگی دادیم.) [نساء (4) :54]روایت کرده که فرمود: آن، اطاعت بایسته است.

[۴۸۰]5-ابو الحسن عطّار گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:

جانشینان و فرستادگان در اطاعت [بایسته]مشترک اند.

[۴۸۱]6-ابو الصّباح کنانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ما گروهی هستیم که خداوند عزّتمند اطاعت از ما را بایسته ساخت. انفال برای ما است و برگزیدۀ مال برای ماست. راسخان در علم ماییم. ماییم کسانی که مورد حسد واقع شدیم آن جا که خدا فرمود: (آیا مردم به خاطر آن چه خداوند از احسانش به آنان داده، حسد می برند.) [نسا (4) :54]

[۴۸۲]۷-حسین ابو علا گفته است: برای حضرت صادق علیه السّلام باور خودمان دربارۀ اوصیا را که اطاعت از ایشان واجب است بیان کردم. فرمودند: آری آنان هستند کسانی که خداوند فرازمند فرمود: (از خدا فرمان برید و از فرستادۀ او و از صاحبان امر از میان خودتان، فرمان برید.) [نساء (4) :۵۹]و آنان هستند کسانی که خدای گرامی و بزرگ فرمود: (همانا ولیّ شما، خداوند و فرستادۀ او و کسانی هستند که ایمان آوردند.) [مائده (5) :55].

[۴۸۳]۸-و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمّد، عن معمّر بن خلاّد قال:

سأل رجل فارسىّ أبا الحسن عليه السّلام فقال: طاعتک مفترضه؟ فقال: نعم، قال:

مثل طاعه علىّ بن أبى طالب عليه السّلام؟ فقال: نعم.

[۴۸۴]۹-و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سألته عن الأئمّه هل يجرون فى الأمر و الطّاعه مجرى واحد؟ قال: نعم.

[۴۸۵]۱۰-و بهذا الإسناد، عن مروک بن عبيد، عن محمّد بن زيد الطّبرىّ قال:

كنت قائما على رأس الرّضا عليه السّلام بخراسان و عنده عدّه من بنى هاشم و فيهم إسحاق بن موسى بن عيسى العبّاسىّ فقال: يا إسحاق! بلغنى أنّ النّاس يقولون: إنّا نزعم أنّ النّاس عبيد لنا، لا و قرابتى من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ما قلته قطّ و لا سمعته من آبائى قاله و لا بلغنى عن أحد من آبائى قاله؛ و لكنّى أقول:

النّاس عبيد لنا فى الطّاعه، موال لنا فى الدّين، فليبلّغ الشّاهد الغائب.

[۴۸۶]۱۱-علىّ بن إبراهيم، عن صالح بن السّندىّ، عن جعفر بن بشير، عن أبى سلمه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: نحن الّذين فرض اللّه طاعتنا، لا يسع النّاس إلاّ معرفتنا و لا يعذر النّاس بجهالتنا، من عرفنا كان مؤمنا و من أنكرنا كان كافرا و من لم يعرفنا و لم ينكرنا كان ضالاّ حتّى يرجع إلى الهدى الّذى افترض اللّه عليه من طاعتنا الواجبه فإن يمت على ضلالته يفعل اللّه به ما يشاء.

[۴۸۷]۱۲-علىّ، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن محمّد بن الفضيل قال:

سألته عن أفضل ما يتقرّب به العباد إلى اللّه عزّ و جلّ، قال: أفضل ما يتقرّب به العباد إلى اللّه عزّ و جلّ طاعه اللّه و طاعه رسوله و طاعه أولى الأمر، قال:

ص :۳۹۸

[۴۸۳]۸-معمّر پسر خلاّد گفت: مردی پارسی از حضرت کاظم علیه السّلام پرسید:

فرمانبرداری از تو واجب است؟ فرمود: بله. گفت: مانند فرمانبرداری از علی بن ابی طالب علیه السّلام؟ فرمودند: بله.

[۴۸۴]۹-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ امامان پرسیدم که آیا در امر امامت و اطاعت در یک جایگاهند؟ فرمودند: آری.

[۴۸۵]۱۰-محمّد بن زید طبری گفت: من در خراسان نزد حضرت رضا علیه السّلام ایستاده بودم و نزدشان گروهی از بنی هاشم و در میانشان اسحاق پسر موسی بن عیسای عباسی بودند. پس حضرت فرمود: ای اسحاق! شنیده ام مردم می گویند ما می پنداریم که مردم بندگان ما هستند. نه. سوگند به خویشاوندی ام با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هرگز آن را نگفته ام و از پدرانم نشنیده ام که آن را بگویند و از کسی نشنیده ام که پدرانم آن را گفته باشند. ولی من می گویم:

مردم در اطاعت بندۀ ما هستند و در دین پیرو ما، پس حاضران این سخن را به غایبان برسانند.

[۴۸۶]۱۱-ابو سلمه گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

ماییم کسانی که خداوند اطاعت از ما را واجب کرد. برای مردم جز شناخت ما روا نیست و در نشناختن مان بهانه ندارند. هرکه ما را بشناسد مؤمن است و آن که انکارمان کند، کافر. و کسی که ما را نشناخت و انکارمان نکرد گمراه است تا به هدایتی که عبارت از اطاعت بایستۀ ما است، بازگردد. اطاعتی که خداوند بر او واجب کرده است. ولی اگر بر همان گمراهی اش بمیرد خداوند با او هرچه خواهد، بکند.

[۴۸۷]۱۲-محمّد فضیل گفت: از امام علیه السّلام دربارۀ برترین چیزی که بندگان به وسیلۀ آن به خداوند شکوهمند نزدیک می شوند، پرسیدم. فرمود: برترین چیزی که به وسیلۀ آن بندگان به سوی خداوند عزّتمند نزدیک می شوند، فرمانبری از او، فرمانبری از فرستاده اش و فرمانبری از صاحبان امر است.

ص :٣٩٩

أبو جعفر عليه السّلام: حبّنا إيمان و بغضنا كفر.

[488]۳۱-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن عيسى، عن فضاله بن أيّوب، عن أبان، عن عبد اللّه بن سنان، عن إسماعيل بن جابر قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام: أعرض عليک دينى الّذى أدين اللّه عزّ و جلّ به؟ قال:

فقال: هات قال: فقلت: أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له و أنّ محمّدا عبده و رسوله و الإقرار بما جاء به من عند اللّه و أنّ عليّا كان إماما فرض اللّه طاعته، ثمّ كان بعده الحسن إماما فرض اللّه طاعته، ثمّ كان بعده الحسين إماما فرض اللّه طاعته، ثمّ كان بعده علىّ بن الحسين إماما فرض اللّه طاعته حتّى انتهى الأمر إليه ثمّ قلت: أنت يرحمک اللّه، قال: فقال: هذا دين اللّه و دين ملائكته.

[489]41-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبى حمزه، عن أبى إسحاق، عن بعض أصحاب أمير المؤمنين عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: اعلموا أنّ صحبه العالم و اتّباعه دين يدان اللّه به و طاعته مكسبه للحسنات ممحاه للسّيّئات و ذخيره للمؤمنين و رفعه فيهم فى حياتهم و جميل بعد مماتهم.

[490]51-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن يحيى، عن منصور بن حازم قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: إنّ اللّه أجلّ و أكرم من أن يعرف بخلقه، بل الخلق يعرفون باللّه، قال: صدقت، قلت: إنّ من عرف أنّ له ربّا فقد ينبغى له أن يعرف أنّ لذلک الرّبّ رضا و سخطا و أنّه لا يعرف رضاه و سخطه إلاّ بوحى أو رسول، فمن لم يأته الوحى فينبغى له أن يطلب الرّسل فإذا لقيهم عرف أنّهم الحجّه و أنّ لهم الطّاعه المفترضه، فقلت للنّاس: أ ليس تعلمون أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: دوست داشتن ما ایمان است و دشمنی با ما کفر.

[۴۸۸]۳ ۱-اسماعیل جابر گفت: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: آیا دینم را که با آن از خداوند شکوهمند اطاعت می کنم به شما عرضه بکنم؟ فرمودند: بگو.

گفتم: گواهی می دهم که خدایی جز اللّه نیست، یکتاست و انبازی ندارد و محمّد -درود خدا بر او و بر خاندانش-بنده و فرستادهٔ او است و به آنچه از نزد خداوند آورده اقرار دارم و علی علیه السّلام امامی است که خداوند اطاعتش را واجب کرده است.

پس از ایشان حسن علیه السّلام امامی است که خداوند اطاعتش را واجب کرده و پس از ایشان حسین علیه السّلام امامی است که خداوند اطاعت از او را واجب ساخته و پس از ایشان علی بن حسین علیهما السّلام امامی است که خداوند اطاعت از او را بایسته کرده تا به خودشان رسید پس گفتم: و شما که خداوند مورد رحمتش قرار دهد. فرمودند:

این است دین خدا و دین فرشتگان او.

[۴۸۹]4 ۱-یکی از اصحاب امیر مؤمنان علیه السّلام گفته است که حضرت امیر مؤمنان فرمودند: بدانید که همنشینی با عالم و پیروی از او آیینی است که خداوند به وسیلهٔ آن اطاعت می شود. اطاعت از او تأمین گر نیکی ها و محوکنندهٔ زشتی ها است و گنجینهٔ مؤمنان است. در زندگانی سرافرازی و پس از مرگ، زیبایی است.

[۴۹۰]5 ۱-منصور حازم گفت: به حضرت صادق علیه السّلام گفتم: خداوند بزرگ تر و گرامی تر از آن است که به واسطهٔ آفریدگانش شناخته می شوند. فرمود:

درست است. گفتم: هرکه دانست پروردگاری دارد سزاوار است بداند که برای آن پروردگار خشنودی و خشمی هست و خشنودی و خشمش جز به واسطهٔ وحی یا فرستاده ای دانسته نمی شود، آن که وحیی به او نیامده سزاوار است که فرستادگان را بجوید و آن گاه که دیدارشان کند بفهمد که ایشان حجّتند و اطاعت بایسته از آنان است. من به مردم گفتم: آیا نمی

دانید که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-از سوی خداوند حجّت بر آفریدگان بود؟

ص : ۴۰۱

كان هو الحجّه من اللّه على خلقه؟ قالوا: بلى، قلت: فحين مضى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم من كان الحجّه؟ قالوا: القرآن فنظرت فى القرآن فإذا هو يخاصم به المرجئ و القدرىّ و الزّنديق الّذى لا يؤمن به حتّى يغلب الرّجال بخصومته، فعرفت أنّ القرآن لا يكون حجّه إلاّ بقيّم، فما قال فيه من شىء كان حقّا، فقلت لهم: من قيّم القرآن؟ قالوا ابن مسعود قد كان يعلم و عمر يعلم و حذيفه يعلم، قلت: كلّه قالوا: لا، فلم أجد أحدا يقال: إنّه يعلم القرآن كلّه إلاّ عليّا صلوات اللّه عليه و إذا كان الشّىء بين القوم فقال هذا: لا أدرى و قال هذا: لا أدرى و قال هذا: لا أدرى و قال هذا:

أنا أدرى، فأشهد أنّ عليّا عليه السّلام كان قيّم القرآن و كانت طاعته مفترضه و كان الحجّه على النّاس بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و أنّ ما قال فى القرآن فهو حقّ، فقال:

رحمک اللّه، فقلت: إنّ عليّا عليه السّلام لم يذهب حتّى ترک حجّه من بعده كما ترک رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و أنّ الحجّه بعد علىّ الحسن بن علىّ و أشهد على الحسن أنّه لم يذهب حتّى ترک حجّه من بعده كما ترک أبوه و جدّه و أنّ الحجّه بعد الحسن الحسين و كانت طاعته مفترضه، فقال: رحمک اللّه، فقبّلت رأسه و قلت: و أشهد على الحسين عليه السّلام أنّه لم يذهب حتّى ترک حجّه من بعده علىّ بن الحسين و كانت طاعته مفترضه فقال: رحمک اللّه فقبّلت رأسه و قلت و أشهد على علىّ بن الحسين أنّه لم يذهب حتّى ترک حجّه من بعده محمّد بن علىّ أبا جعفر و كانت طاعته مفترضه، فقال: رحمک اللّه، قلت: أعطنى رأسک حتّى أقبّله، فضحک، قلت: أصلحک اللّه قد علمت أنّ أباک لم يذهب حتّى ترک حجّه من بعده كما ترک أبوه و أشهد باللّه أنّک أنت الحجّه و أنّ طاعتک مفترضه، فقال: كفّ رحمک اللّه، قلت: أعطنى رأسک أقبّله فقبّلت رأسه فضحک و قال: سلنى عمّا شئت، فلا أنكرک بعد اليوم أبدا.

گفتند: قرآن. به قرآن نگریستم دیدم اهل مرجئه و قدری ها و زندیقی که به آن ایمان ندارد به وسیلهٔ آن با هم می ستیزند تا به یاری آن بر دیگران چیره شوند.

پس دانستم که قرآن جز با یک تفسیرگر حجّت نیست تا آن چه او درباره اش بگوید حقّ و درست باشد. پس به آنان گفتم: تفسیرگر قرآن کیست؟ گفتند: پسر مسعود تفسیر می دانست، عمر می دانست و حذیفه هم. گفتم: همه آن را. گفتند:

نه. و من جز علی کسی را نیافتم که درباره اش بگویند او همهٔ قرآن را می داند.

هنگامی که چیزی در میان مردم رخ می داد، این می گفت: نمی دانم. آن می گفت:

نمی دانم و آن دیگری هم. و ایشان می فرمود: من می دانم. پس من گواهی می دهم که علی علیه السّلام تفسیرگر قرآن بود و اطاعت از او بایسته. و پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-او حجّت بر مردم بود. و آن چه او دربارهٔ قرآن گفته حقّ است. حضرت فرمود: خداوند تو را بیامرزد. آن گاه گفتم: علی علیه السّلام درنگذشت تا حجّتی از پس خود گذاشت چنان که رسول خدا گذاشته بود. و حجّت پس از علی، حسن بن علی علیهما السّلام بود و من گواهی می دهم که حسن علیه السّلام از دنیا نرفت تا حجّتی از پس خود گذاشت چنان که پدر و جدّش گذاشته بودند و حجّت پس از حسن، حسین علیه السّلام است و اطاعت از او واجب.

حضرت فرمود: خدا تو را بیامرزد. پس من سرشان را بوسیدم و گفتم: و من گواهی می دهم که حسین [علیه السّلام]درنگذشت تا علی بن حسین علیهما السّلام را حجّت پس از خودش گذاشت که اطاعت از او واجب بود. حضرت فرمود: خدا تو را بیامرزد و من سرشان را بوسیدم و گفتم: و من علی بن حسین گواهی دهم که او درنگذشت تا محمّد بن علی ابو جعفر علیه السّلام را حجّت پس از خود گذاشت که اطاعتش واجب بود. حضرت فرمود: خداوند تو را بیامرزد. گفتم: اجازه بدهید سرتان را ببوسم. حضرت خندید. گفتم: خداوند کارت را بسامان گرداند و دانستم که پدرتان درنگذشت تا حجّت پس از خود را بر جای گذاشت. چنان که پدرشان گذاشته بود و خدا را گواه می گیرم که آن حجّت تویی و اطاعت از تو بایسته است. فرمودند: بس است خدا تو را بیامرزد. گفتم: اجازه بدهید

سرتان را ببوسم. آن گاه سرشان را بوسیدم. حضرت امام صادق علیه السّلام خندید و فرمود: هرچه خواهی بپرس که پس از این هرگز تو را بیگانه نمی شمارم.

ص: ۳۰ 4

[۴۹۱]6 ۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد البرقىّ، عن القاسم بن محمّد الجوهرىّ، عن الحسين بن أبى العلاء قال قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:

الأوصياء طاعتهم مفترضه؟ قال: نعم هم الّذين قال اللّه عزّ و جلّ أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِى اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ و هم الّذين قال اللّه عزّ و جلّ: إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ اَلزَّكاٰةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ.

[۴۹۲]۷ ۱-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن حمّاد، عن عبد الأعلى قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: السّمع و الطّاعه أبواب الخير، السّامع المطيع لا حجّه عليه و السّامع العاصى لا حجّه له و إمام المسلمين تمّت حجّته و احتجاجه يوم يلقى اللّه عزّ و جلّ، ثمّ قال: يقول اللّه تبارک و تعالى: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنٰاسٍ بِإِمٰامِهِمْ» .

باب فى أنّ الأئمّه شهداء اللّه عزّ و جلّ على خلقه [۴۹۳]۱-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن يعقوب بن يزيد، عن زياد القندىّ، عن سماعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: فَكَيْفَ إِذٰا جِئْنٰا مِنْ كُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنٰا بِكَ عَلىٰ هٰؤُلاٰءِ شَهِيداً قال: نزلت فى أمّه محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم خاصّه، فى كلّ قرن منهم إمام منّا شاهد عليهم و محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم شاهد علينا.

[۴۹۴]۲-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ

[۴۹۱]۱۶-حسین ابو علا گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام گفتم: اطاعت از اوصیا واجب است؟ فرمودند: بله، آنان کسانی هستند که خداوند شکوهمند فرمود: (خداوند را اطاعت کنید و رسول و صاحبان امر از میان خودتان را اطاعت کنید.) [نساء (4) :۶۳]و آنان کسانی هستند که خداوند عزّتمند فرمود: (ولیّ شما خدا است و رسولش و کسانی که ایمان آوردند. آنان که نماز را به پا داشته و در حال رکوع زکات دادند.) [مائده (5) : ۶۱]

[۴۹۲]۱۷-عبد الاعلی گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود: شنیدن و اطاعت کردن درهای خیرند. به زیان شنوای مطیع دلیلی یافت نشود چنان که به سود شنوای نافرمان هم. و دلیل و برهان پیشوای مسلمانان در روزی که خداوند را دیدار کند، کامل است. سپس فرمود: خداوند پاک و والا می فرماید: (روزی که همهٔ مردم را با پیشوایشان بخوانیم.) [اسراء (۱۷) : ۷۱]

امامان علیهم السّلام گواهان خدای عزّتمند بر آفریدگانش هستند

[۴۹۳]۱-از سماعه روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند شکوهمند (در آن روز که از هر امّتی گواهی آوریم و تو را گواه آن ها قرار دهیم، چگونه باشد.) [نساء (4) : ۴۱]فرمودند: این آیه به ویژه دربارهٔ امّت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرود آمده است. در میان هر امّتی از ایشان امامی از ما بر آنان گواه است و محمّد صلّی اللّه علیه و آله بر گواه است.

[۴۹۴]۲-برید عجلی گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این سخن

الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن عمر بن أذينه، عن بريد العجلىّ قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام، عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ كَذٰلِکَ جَعَلْنٰاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى اَلنّٰاسِ قال: نحن الأمّه الوسطى و نحن شهداء اللّه على خلقه و حججه فى أرضه، قلت: قول اللّه عزّ و جلّ: «مِلَّةَ أَبِيکُمْ إِبْرٰاهِيمَ» قال:

إيّانا عنى خاصّه، «هُوَ سَمّٰاکُمُ اَلْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» فى الكتب الّتى مضت «وَ فِى هٰذٰا» القرآن، لِيَکُونَ اَلرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْکُمْ فرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم الشّهيد علينا بما بلّغنا عن اللّه عزّ و جلّ و نحن الشّهداء على النّاس فمن صدّق صدّقناه يوم القيامه و من كذّب كذّبناه يوم القيامه.

[۴۹۵]۳-و بهذا الإسناد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ، عن أحمد بن عمر الحلاّل قال:

سألت أبا الحسن عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: أَ فَمَنْ كٰانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شٰاهِدٌ مِنْهُ فقال: أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه الشّاهد على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم على بيّنه من ربّه.

[۴۹۶]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن أبى عمير، عن ابن أذينه، عن بريد العجلىّ قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام قول اللّه تبارک و تعالى: «وَ كَذٰلِکَ جَعَلْنٰاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى اَلنّٰاسِ وَ يَکُونَ اَلرَّسُولُ عَلَيْکُمْ شَهِيداً» قال: نحن الأمّه الوسط و نحن شهداء اللّه تبارک و تعالى على خلقه و حججه فى أرضه، قلت:

قوله تعالى: «يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِرْكَعُوا وَ اُسْجُدُوا وَ اُعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ اِفْعَلُوا اَلْخَيْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ* وَ جٰاهِدُوا فِى اَللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ هُوَ اِجْتَبٰاکُمْ» قال: إيّانا عنى و نحن المجتبون و لم يجعل اللّه تبارک و تعالى فى الدّين من حرج

خداوند عزّتمند (بدین سان شما را امّتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید.) [بقره (۲) :۱43]فرمودند: ما امّت میانه ایم و ماییم گواهان خدا بر مردم و حجّت هایش در زمین. گفتم: این سخن خداوند شکوهمند چیست: (آیین پدرتان ابراهیم است.) ؟ فرمودند: دربارۀ ما است. (او از پیش شما را مسلمان نامید) یعنی در کتاب های گذشته (و در این) یعنی قرآن (تا رسول خدا بر شما گواه باشد.) [حجّ (۲۲) :۷۸]پس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بر ما گواه است بنابر آن چه از سوی خداوند عزّتمند به ما رسانده است. و ما گواه بر مردم هستیم. هر که ما را باور کرد روز رستاخیز تصدیقش می کنیم و هرکه ما را باور نکند روز رستاخیز او را تکذیب می کنیم.

[495]۳-احمد بن عمر حلاّل گفت: از ابو الحسن علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند گرامی پرسیدم: (آیا کسی که با دلیلی روشن از سوی پروردگارش بیاید و به دنبالش گواهی باشد.) [هود (۱۱) :۱۷]فرمودند: امیر مؤمنان درود خدا بر او، گواه بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دلیلی روشن از پروردگارش داشت.

[496]4-برید عجلی گفته است: این سخن خداوند پاک و والا را برای حضرت باقر علیه السّلام خواندم: (و بدین سان شما را امّت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و رسول خدا بر شما گواه باشد.) فرمودند: ما امّت میانه ایم و ماییم گواهان خداوند پاک و والا بر آفریدگانش و حجّت هایش در زمین. من این آیه را خواندم: (ای کسانی که ایمان آوردید رکوع کنید و سجده کنید و پروردگارتان را بندگی کنید و کار نیک کنید. شاید که رستگار شوید. و در راه خدا به راستی بکوشید که او شما را برگزید.) [حجّ (۲۲) :۷۷ و ۷۸]فرمود: مقصود ماییم.

و ما آن برگزیدگانیم و خداوند پاک و والا در دین تنگنایی قرار نداد

فالحرج أشدّ من الضّبق «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرٰاهِيمَ» إيّانا عنى خاصّه و «سَمّٰاكُمُ اَلْمُسْلِمِينَ» اللّه سمّانا المسلمين «مِنْ قَبْلُ» فى الكتب الّتى مضت «وَ فِى هٰذٰا» القرآن «لِيَكُونَ اَلرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى اَلنّٰاسِ» فرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم الشّهيد علينا بما بلّغنا عن اللّه تبارک و تعالى و نحن الشّهداء على النّاس، فمن صدّق يوم القيامه صدّقناه و من كذّب كذّبناه.

[۴۹۷]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ، عن سليم بن قيس الهلالىّ، عن أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه قال:

إنّ اللّه تبارک و تعالى طهّرنا و عصمنا و جعلنا شهداء على خلقه و حجّته فى أرضه و جعلنا مع القرآن و جعل القرآن معنا لا نفارقه و لا يفارقنا.

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام هم الهداه [۴۹۸]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد و فضاله بن أيّوب، عن موسى بن بكر، عن الفضيل قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ» فقال: كلّ إمام هاد للقرن الّذى هو فيهم.

[۴۹۹]٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن أبى عمير، عن ابن أذينه، عن بريد العجلىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ فقال: رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم المنذر و لكلّ زمان منّا هاد يهديهم إلى ما جاء به نبىّ اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ثمّ الهداه من بعده علىّ ثمّ الأوصياء واحد بعد واحد.

[۵۰۰]٣-الحسين بن محمّد الأشعرىّ، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن محمّد بن إسماعيل، عن سعدان، عن أبى بصير قال:

و حرج سخت تر از تنگناست. (آیین پدر شما ابراهیم است.) خصوص ما را قصد کرده است. و (شما را مسلمان نامید.) خداوند ما را مسلمان نامید. از پیش در کتاب های گذشته و در این قرآن تا رسول خدا بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بر ما گواه است بنابر آنچه از سوی خداوند پاک و والا به ما رسانده است. و ما بر مردم گواه هستیم. و هرکه ما را باور داشته باشد روز رستاخیز او را باور می کنیم و هرکه ما را باور نکند او را تکذیب می کنیم.

[۴۹۷]5-سلیم قیس هلالی از امیر مؤمنان-درود خدا بر او باد-روایت کرده که فرمود: خداوند پاک و والا ما را پاک کرد و نگاهمان داشت و ما را بر آفریدگانش گواه و در زمینش حجّت قرار داد و ما را با قرآن و قرآن را با ما همراه کرد که ما از او جدا نشویم و او هم از ما جدا نشود.

امامان علیهم السّلام همان هدایتگران اند

[۴۹۸]۱-فضیل گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (و برای هر قومی هدایتگری است) [سورهٔ رعد (۱۳) :۷] فرمودند: هر امامی هدایتگر امتی است که در میان شان است.

[۴۹۹]۲-برید عجلی از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند شکوهمند (همانا تو بیم دهنده ای و برای هر مردمی، هدایتگری است.) روایت کرده که فرمودند: رسول خدا بیم دهنده است. و از ما برای هر دوره ای هدایتگری است که به سوی آنچه پیامبر خدا آورده هدایت می کند. و هدایتگران پس از او علی علیه السّلام است و سپس جانشینان او یکی پس از دیگری.

[۵۰۰]۳-ابو بصیر گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مقصود از (همانا تو

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ فقال: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم المنذر و علیّ الهادی یا أبا محمّد! هل من هاد الیوم؟ قلت: بلی جعلت فداک ما زال منکم هاد بعد هاد حتّی دفعت إلیک، فقال: رحمک اللّه یا أبا محمّد! لو کانت إذا نزلت آیه علی رجل ثمّ مات ذلک الرّجل ماتت الآیه مات الکتاب و لکنّه حیّ یجری فیمن بقی کما جری فیمن مضی.

[۵۰۱]4-محمّد بن یحیی عن، أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن صفوان، عن منصور، عن عبد الرّحیم القصیر، عن أبی جعفر علیه السّلام فی قول اللّه تبارک و تعالی: إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ فقال:

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم المنذر و علیّ الهادی، أما و اللّه ما ذهبت منّا و ما زالت فینا إلی السّاعه.

باب أنّ الأئمّه علیهم السّلام ولاه أمر اللّه و خزنه علمه [۵۰۲]۱-محمّد بن یحیی العطّار، عن أحمد بن أبی زاهر، عن الحسن بن موسی، عن علیّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن کثیر قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: نحن ولاه أمر اللّه و خزنه علم اللّه و عیبه وحی اللّه.

[۵۰۳]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن علیّ بن أسباط، عن أبیه أسباط، عن سوره بن کلیب قال:

قال لی أبو جعفر علیه السّلام: و اللّه إنّا لخزّان اللّه فی سمائه و أرضه، لا علی ذهب و لا علی فضّه إلاّ علی علمه.

[۵۰4]۳-علیّ بن موسی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید و محمّد بن خالد البرقیّ، عن النّضر بن سوید رفعه، عن سدیر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

بیم دهنده ای و برای هر مردمی هدایتگری است) چیست؟ فرمودند: ای ابو محمد! رسول خدا بیم دهنده و علی علیه السّلام هدایتگر است. ای ابو محمّد! آیا امروز هدایتگری هست؟ گفتم: بله جانم به فدایت. پیوسته از میان شما هدایتگری پس از هدایتگر دیگر بود. تا به شما سپرده شد. فرمودند: ای ابو محمّد! خدا تو را بیامرزد. اگر چنین بود که وقتی آیه ای بر کسی فروآید و آن شخص بمیرد و آیه هم بمیرد، همهٔ کتاب می مرد در حالی که کتاب زنده است و دربارهٔ کسی که مانده است جاری می شود چنان که دربارهٔ کسی که در گذشته، جاری بود.

[۵۰۱]4-عبد الرّحیم قصیر از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند پاک و والا (همانا تو بیم دهنده ای و برای هر مردمی هدایتگری است.) روایت کرده که فرمودند: رسول خدا بیم دهنده است و علی علیه السّلام هدایتگر. هان به خدا سوگند که آن از میان ما نرفته و تاکنون پیوسته در میان ما بوده است.

امامان علیهم السّلام ولی امر خدا و گنجوران دانش اویند

[۵۰۲]۱-عبد الرحمن کثیر گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می فرماید: ولیّ امر خدا و گنجوران دانش او و رازداران وحی اش ماییم.

[۵۰۳]۲-سورهٔ کلیب گفت: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمودند: به خدا سوگند گنجوران خدا در آسمان و زمینش ماییم. نه بر زر و سیم، بر دانش اش.

[۵۰4]۳-سدیر گفته است: به حضرت باقر علیه السّلام گفتم: جانم به فدایت! شما

قلت له: جعلت فداک ما أنتم؟ قال: نحن خزّان علم اللّه و نحن تراجمه وحی اللّه و نحن الحجّه البالغه علی من دون السّماء و من فوق الأرض.

[5 ·5]4-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن النّضر بن شعیب، عن محمّد بن الفضیل، عن أبی حمزه قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: قال اللّه تبارک و تعالی:

استکمال حجّتی علی الأشقیاء من أمّتک من ترک ولایه علیّ و الأوصیاء من بعدک، فإنّ فیهم سنّتک و سنّه الأنبیاء من قبلک و هم خزّانی علی علمی من بعدک، ثمّ قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: لقد أنبأنی جبرئیل علیه السّلام بأسمائهم و أسماء آبائهم.

[6 ·5]5-أحمد بن إدریس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن محمّد بن خالد، عن فضاله بن أیّوب، عن عبد اللّه بن أبی یعفور قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: یا ابن أبی یعفور! إنّ اللّه واحد متوحّد بالوحدانیّه، متفرّد بأمره، فخلق خلقا فقدّرهم لذلک الأمر، فنحن هم یا ابن أبی یعفور! فنحن حجج اللّه فی عباده و خزّانه علی علمه و القائمون بذلک.

[7 ·5]6-علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن موسی بن القاسم بن معاویه و محمّد بن یحیی، عن العمرکیّ بن علیّ جمیعا، عن علیّ بن جعفر، عن أبی الحسن موسی علیه السّلام قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: إنّ اللّه عزّ و جلّ خلقنا فأحسن خلقنا و صوّرنا فأحسن صورنا و جعلنا خزّانه فی سمائه و أرضه و لنا نطقت الشّجره و بعبادتنا عبد اللّه عزّ و جلّ و لولانا ما عبد اللّه.

کیستید؟ فرمود: ما گنجوران دانش خداییم. ما ترجمان وحی خداییم. ماییم حجّت رسا بر آن که زیر آسمان و روی زمین است.

[5 ·5]4-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمود:

خدای پاک و والا می فرماید: کامل شدن برهان من بر ضدّ بدان امّت تو از فروگذاردن ولایت علی و جانشینان پس از تو [علیهم السّلام اجمعین]است؛ زیرا روش تو و روش پیامبران پیش از تو در آنان است. آنان گنجوران دانش من پس از تواند. سپس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند:

جبرئیل علیه السّلام نام آنان و نام پدرانشان را به من خبر داده است.

[6 ·5]5-عبد اللّه ابو یعفور گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ای پسر ابو یعفور! خداوند یکتا است و در یکتایی اش یگانه است. در فرمان تنهاست. تا آفریدگانی آفرید و برای آن فرمان قرارشان داد. ای پسر ابو یعفور ایشان ما هستیم. ماییم حجّت های خدا در میان بندگانش و گنجوران بر دانشش و قیام کنندگان به آن.

[۷ ·5]6-علی بن جعفر از حضرت ابو الحسن موسی علیهما السّلام روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرموده: خداوند بزرگ ما را آفرید و نیکو آفرید. برایمان صورتی قرار داد و نیکو صورتی ساخت و ما را گنجوران در میان آسمان و زمینش قرار داد. برای ما درخت به سخن آمد و با عبادت ما خداوند عبادت شد و اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی شد.

باب أنّ الأئمّه علیهم السّلام خلفاء اللّه عزّ و جلّ فی أرضه و أبوابه الّتی منها یؤتی [۸ ۵۰]۱-الحسین بن محمّد الأشعریّ، عن معلّی بن محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن أبی مسعود، عن الجعفریّ قال:

سمعت أبا الحسن الرّضا علیه السّلام یقول: الأئمّه خلفاء اللّه عزّ و جلّ فی أرضه.

[۹ ۵۰]۲-عنه، عن معلّی، عن محمّد بن جمهور، عن سلیمان بن سماعه، عن عبد اللّه بن القاسم، عن أبی بصیر قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: الأوصیاء هم أبواب اللّه عزّ و جلّ الّتی یؤتی منها و لولاهم ما عرف اللّه عزّ و جلّ و بهم احتجّ اللّه تبارک و تعالی علی خلقه.

[۱۰ ۵۱]۳-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الوشّاء، عن عبد اللّه بن سنان قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن قول اللّه جلّ جلاله: وَعَدَ اَللّٰهُ اَلَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی اَلْأَرْضِ کَمَا اِسْتَخْلَفَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قال:

هم الأئمّه.

باب أنّ الأئمّه علیهم السّلام نور اللّه عزّ و جلّ [۱۱ ۵۱]۱-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن علیّ بن مرداس قال:

حدّثنا صفوان بن یحیی و الحسن بن محبوب، عن أبی أیّوب، عن أبی خالد الکابلیّ قال:

سألت أبا جعفر علیه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَلنُّورِ اَلَّذِی أَنْزَلْنٰا فقال: یا أبا خالد النّور و اللّه الأئمّه من آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم إلی یوم القیامه

امامان علیهم السّلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند

[۵۰۸]۱-جعفری گفت: از ابو الحسن حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السّلام]جانشینان خدای شکوهمند در زمین اند.

[۵۰۹]۲-ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اوصیا همان درهای خداوند عزّتمند هستند که از آنها داخل می شوند. و اگر ایشان نبودند خداوند شکوهمند شناخته نمی شد. و با ایشان خداوند بر آفریدگانش احتجاج می کند.

[۵۱۰]۳-عبد اللّه سنان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، عمل صالح انجام دادند وعده داده است که آنان را جانشینان در زمین گرداند چنان که پیش از آنان کسانی را جانشین کرده بود.) [نور (۲۴) :55]فرمودند: آنان امامان [علیهم السّلام]هستند.

امامان علیهم السّلام نور خداوند عزّتمنداند

[۵۱۱]۱-ابو خالد کابلی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فروفرستادیم ایمان آورید.) [تغابن (64) :۸]فرمودند: ای ابو خالد به خدا سوگند مقصود از این نور تا روز قیامت، امامان از خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند.

امامان علیهم السّلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند

[۵۰۸]۱-جعفری گفت: از ابو الحسن حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السّلام]جانشینان خدای شکوهمند در زمین اند.

[۵۰۹]۲-ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اوصیا همان درهای خداوند عزّتمند هستند که از آنها داخل می شوند. و اگر ایشان نبودند خداوند شکوهمند شناخته نمی شد. و با ایشان خداوند بر آفریدگانش احتجاج می کند.

[۵۱۰]۳-عبد اللّه سنان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، عمل صالح انجام دادند وعده داده است که آنان را جانشینان در زمین گرداند چنان که پیش از آنان کسانی را جانشین کرده بود.) [نور (۲۴) :55]فرمودند: آنان امامان [علیهم السّلام]هستند.

امامان علیهم السّلام نور خداوند عزّتمنداند

[۵۱۱]۱-ابو خالد کابلی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فروفرستادیم ایمان آورید.) [تغابن (64) :۸]فرمودند: ای ابو خالد به خدا سوگند مقصود از این نور تا روز قیامت، امامان از خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند.

امامان علیهم السّلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند

[۵۰۸]۱-جعفری گفت: از ابو الحسن حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السّلام]جانشینان خدای شکوهمند در زمین اند.

[۵۰۹]۲-ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اوصیا همان درهای خداوند عزّتمند هستند که از آنها داخل می شوند. و اگر ایشان نبودند خداوند شکوهمند شناخته نمی شد. و با ایشان خداوند بر آفریدگانش احتجاج می کند.

[۵۱۰]۳-عبد اللّه سنان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، عمل صالح انجام دادند وعده داده است که آنان را جانشینان در زمین گرداند چنان که پیش از آنان کسانی را جانشین کرده بود.) [نور (۲۴) :55]فرمودند: آنان امامان [علیهم السّلام]هستند.

امامان علیهم السّلام نور خداوند عزّتمنداند

[۵۱۱]۱-ابو خالد کابلی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فروفرستادیم ایمان آورید.) [تغابن (64) :۸]فرمودند: ای ابو خالد به خدا سوگند مقصود از این نور تا روز قیامت، امامان از خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند.

امامان علیهم السّلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند

[۵۰۸]۱-جعفری گفت: از ابو الحسن حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السّلام]جانشینان خدای شکوهمند در زمین اند.

[۵۰۹]۲-ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اوصیا همان درهای خداوند عزّتمند هستند که از آنها داخل می شوند. و اگر ایشان نبودند خداوند شکوهمند شناخته نمی شد. و با ایشان خداوند بر آفریدگانش احتجاج می کند.

[۵۱۰]۳-عبد اللّه سنان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، عمل صالح انجام دادند وعده داده است که آنان را جانشینان در زمین گرداند چنان که پیش از آنان کسانی را جانشین کرده بود.) [نور (۲۴) :55]فرمودند: آنان امامان [علیهم السّلام]هستند.

امامان علیهم السّلام نور خداوند عزّتمنداند

[۵۱۱]۱-ابو خالد کابلی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فروفرستادیم ایمان آورید.) [تغابن (64) :۸]فرمودند: ای ابو خالد به خدا سوگند مقصود از این نور تا روز قیامت، امامان از خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند.

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فروفرستادیم ایمان آورید.) فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السّلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هرکه بخواهد بازمی دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[515]5-صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السّلام است (که چراغی در آن است.) حسن علیه السّلام است. (آن چراغ در بلوری است.) حسین علیه السّلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است.) فاطمه علیها السّلام ستارۀ فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود.) ابراهیم علیه السّلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی.) نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود.) نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگرچه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است.) امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هرکه را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند.) خداوند هرکه را خواهد به سوی امامان [علیهم السّلام]هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند.) [سورۀ نور (24) :35]من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اوّلی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سومّی است. (از بالایش موجی است) دومّی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیّه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت.) یعنی امامی در روز رستاخیز. و دربارۀ این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد.) [حدید (57) :12]فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص :419

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فروفرستادیم ایمان آورید.) فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السّلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هرکه بخواهد بازمی دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[515]5-صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السّلام است (که چراغی در آن است.) حسن علیه السّلام است. (آن چراغ در بلوری است.) حسین علیه السّلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است.) فاطمه علیها السّلام ستارۀ فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود.) ابراهیم علیه السّلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی.) نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود.) نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگرچه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است.) امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هرکه را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند.) خداوند هرکه را خواهد به سوی امامان [علیهم السّلام]هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند.) [سورۀ نور (24) :35]من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اوّلی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سومّی است. (از بالایش موجی است) دومّی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیّه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت.) یعنی امامی در روز رستاخیز. و دربارۀ این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد.) [حدید (57) :12]فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص :419

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فروفرستادیم ایمان آورید.) فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السّلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هرکه بخواهد بازمی دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[515]5-صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السّلام است (که چراغی در آن است.) حسن علیه السّلام است. (آن چراغ در بلوری است.) حسین علیه السّلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است.) فاطمه علیها السّلام ستارۀ فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود.) ابراهیم علیه السّلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی.) نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود.) نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگرچه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است.) امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هرکه را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند.) خداوند هرکه را خواهد به سوی امامان [علیهم السّلام]هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند.) [سورۀ نور (24) :35]من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اوّلی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سومّی است. (از بالایش موجی است) دومّی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیّه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت.) یعنی امامی در روز رستاخیز. و دربارۀ این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد.) [حدید (57) :12]فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص :419

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فروفرستادیم ایمان آورید.) فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السّلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هرکه بخواهد بازمی دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[515]5-صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السّلام است (که چراغی در آن است.) حسن علیه السّلام است. (آن چراغ در بلوری است.) حسین علیه السّلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است.) فاطمه علیها السّلام ستارۀ فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود.) ابراهیم علیه السّلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی.) نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود.) نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگرچه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است.) امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هرکه را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند.) خداوند هرکه را خواهد به سوی امامان [علیهم السّلام]هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند.) [سورۀ نور (24) :35]من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اوّلی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سومّی است. (از بالایش موجی است) دومّی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیّه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت.) یعنی امامی در روز رستاخیز. و دربارۀ این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد.) [حدید (57) :12]فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص :419

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فروفرستادیم ایمان آورید.) فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السّلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هرکه بخواهد بازمی دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[515]5-صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السّلام است (که چراغی در آن است.) حسن علیه السّلام است. (آن چراغ در بلوری است.) حسین علیه السّلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است.) فاطمه علیها السّلام ستارۀ فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود.) ابراهیم علیه السّلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی.) نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود.) نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگرچه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است.) امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هرکه را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند.) خداوند هرکه را خواهد به سوی امامان [علیهم السّلام]هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند.) [سورۀ نور (24) :35]من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اوّلی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سومّی است. (از بالایش موجی است) دومّی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیّه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت.) یعنی امامی در روز رستاخیز. و دربارۀ این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد.) [حدید (57) :12]فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص :419

بمثل ما أقرّت لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و لقد حملت على مثل حموله محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و هى حموله الرّبّ و إنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم يدعى فيكسى و يستنطق و أدعى فأكسى و أستنطق فأنطق على حدّ منطقه و لقد أعطيت خصالا لم يعطهنّ أحد قبلى، علّمت علم المنايا و البلايا و الأنساب و فصل الخطاب، فلم يفتنى ما سبقنى و لم يعزب عنّى ما غاب عنّى أبشّر، بإذن اللّه و أؤدّى عن اللّه عزّ و جلّ، كلّ ذلک مكّننى اللّه فيه بإذنه.

[519]3-محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعا، عن محمّد بن الحسن، عن علىّ بن حسّان قال: حدّثنى أبو عبد اللّه الرّياحىّ، عن أبى الصّامت الحلوانىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعه بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ما لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و الفضل لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم المتقدّم بين يديه كالمتقدّم بين يدى اللّه و رسوله و المتفضّل عليه كالمتفضّل على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و الرّادّ عليه فى صغيره أو كبيره على حدّ الشّرک باللّه، فإنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم باب اللّه الّذى لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الّذى من سلكه وصل إلى اللّه عزّ و جلّ و كذلک كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم اللّه عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطه على سبيل هداه، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء اللّه على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّه البالغه على من فى الأرض، يجرى لآخرهم من اللّه مثل الّذى جرى لأوّلهم و لا يصل أحد إلى ذلک إلاّ بعون اللّه و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم اللّه بين الجنّه و النّار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسمى و أنا الفاروق الأكبر

بمثل ما أقرّت لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و لقد حملت على مثل حموله محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و هى حموله الرّبّ و إنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم يدعى فيكسى و يستنطق و أدعى فأكسى و أستنطق فأنطق على حدّ منطقه و لقد أعطيت خصالا لم يعطهنّ أحد قبلى، علّمت علم المنايا و البلايا و الأنساب و فصل الخطاب، فلم يفتنى ما سبقنى و لم يعزب عنّى ما غاب عنّى أبشّر، بإذن اللّه و أؤدّى عن اللّه عزّ و جلّ، كلّ ذلک مكّننى اللّه فيه بإذنه.

[519]3-محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعا، عن محمّد بن الحسن، عن علىّ بن حسّان قال: حدّثنى أبو عبد اللّه الرّياحىّ، عن أبى الصّامت الحلوانىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعه بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ما لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و الفضل لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم المتقدّم بين يديه كالمتقدّم بين يدى اللّه و رسوله و المتفضّل عليه كالمتفضّل على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و الرّادّ عليه فى صغيره أو كبيره على حدّ الشّرک باللّه، فإنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم باب اللّه الّذى لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الّذى من سلكه وصل إلى اللّه عزّ و جلّ و كذلک كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم اللّه عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطه على سبيل هداه، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء اللّه على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّه البالغه على من فى الأرض، يجرى لآخرهم من اللّه مثل الّذى جرى لأوّلهم و لا يصل أحد إلى ذلک إلاّ بعون اللّه و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم اللّه بين الجنّه و النّار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسمى و أنا الفاروق الأكبر

بمثل ما أقرّت لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و لقد حملت على مثل حموله محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و هى حموله الرّبّ و إنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم يدعى فيكسى و يستنطق و أدعى فأكسى و أستنطق فأنطق على حدّ منطقه و لقد أعطيت خصالا لم يعطهنّ أحد قبلى، علّمت علم المنايا و البلايا و الأنساب و فصل الخطاب، فلم يفتنى ما سبقنى و لم يعزب عنّى ما غاب عنّى أبشّر، بإذن اللّه و أؤدّى عن اللّه عزّ و جلّ، كلّ ذلک مكّننى اللّه فيه بإذنه.

[519]3-محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعا، عن محمّد بن الحسن، عن علىّ بن حسّان قال: حدّثنى أبو عبد اللّه الرّياحىّ، عن أبى الصّامت الحلوانىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعه بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ما لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و الفضل لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم المتقدّم بين يديه كالمتقدّم بين يدى اللّه و رسوله و المتفضّل عليه كالمتفضّل على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و الرّادّ عليه فى صغيره أو كبيره على حدّ الشّرک باللّه، فإنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم باب اللّه الّذى لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الّذى من سلكه وصل إلى اللّه عزّ و جلّ و كذلک كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم اللّه عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطه على سبيل هداه، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء اللّه على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّه البالغه على من فى الأرض، يجرى لآخرهم من اللّه مثل الّذى جرى لأوّلهم و لا يصل أحد إلى ذلک إلاّ بعون اللّه و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم اللّه بين الجنّه و النّار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسمى و أنا الفاروق الأكبر

بمثل ما أقرّت لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و لقد حملت على مثل حموله محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و هى حموله الرّبّ و إنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم يدعى فيكسى و يستنطق و أدعى فأكسى و أستنطق فأنطق على حدّ منطقه و لقد أعطيت خصالا لم يعطهنّ أحد قبلى، علّمت علم المنايا و البلايا و الأنساب و فصل الخطاب، فلم يفتنى ما سبقنى و لم يعزب عنّى ما غاب عنّى أبشّر، بإذن اللّه و أؤدّى عن اللّه عزّ و جلّ، كلّ ذلک مكّننى اللّه فيه بإذنه.

[519]3-محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعا، عن محمّد بن الحسن، عن علىّ بن حسّان قال: حدّثنى أبو عبد اللّه الرّياحىّ، عن أبى الصّامت الحلوانىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعه بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ما لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و الفضل لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم المتقدّم بين يديه كالمتقدّم بين يدى اللّه و رسوله و المتفضّل عليه كالمتفضّل على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و الرّادّ عليه فى صغيره أو كبيره على حدّ الشّرک باللّه، فإنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم باب اللّه الّذى لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الّذى من سلكه وصل إلى اللّه عزّ و جلّ و كذلک كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم اللّه عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطه على سبيل هداه، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء اللّه على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّه البالغه على من فى الأرض، يجرى لآخرهم من اللّه مثل الّذى جرى لأوّلهم و لا يصل أحد إلى ذلک إلاّ بعون اللّه و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم اللّه بين الجنّه و النّار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسمى و أنا الفاروق الأكبر

بمثل ما أقرّت لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و لقد حملت على مثل حموله محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و هى حموله الرّبّ و إنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم يدعى فيكسى و يستنطق و أدعى فأكسى و أستنطق فأنطق على حدّ منطقه و لقد أعطيت خصالا لم يعطهنّ أحد قبلى، علّمت علم المنايا و البلايا و الأنساب و فصل الخطاب، فلم يفتنى ما سبقنى و لم يعزب عنّى ما غاب عنّى أبشّر، بإذن اللّه و أؤدّى عن اللّه عزّ و جلّ، كلّ ذلک مكّننى اللّه فيه بإذنه.

[519]3-محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعا، عن محمّد بن الحسن، عن علىّ بن حسّان قال: حدّثنى أبو عبد اللّه الرّياحىّ، عن أبى الصّامت الحلوانىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعه بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ما لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و الفضل لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم المتقدّم بين يديه كالمتقدّم بين يدى اللّه و رسوله و المتفضّل عليه كالمتفضّل على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و الرّادّ عليه فى صغيره أو كبيره على حدّ الشّرک باللّه، فإنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم باب اللّه الّذى لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الّذى من سلكه وصل إلى اللّه عزّ و جلّ و كذلک كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم اللّه عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطه على سبيل هداه، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء اللّه على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّه البالغه على من فى الأرض، يجرى لآخرهم من اللّه مثل الّذى جرى لأوّلهم و لا يصل أحد إلى ذلک إلاّ بعون اللّه و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم اللّه بين الجنّه و النّار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسمى و أنا الفاروق الأكبر

بمثل ما أقرّت لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و لقد حملت على مثل حموله محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و هى حموله الرّبّ و إنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم يدعى فيكسى و يستنطق و أدعى فأكسى و أستنطق فأنطق على حدّ منطقه و لقد أعطيت خصالا لم يعطهنّ أحد قبلى، علّمت علم المنايا و البلايا و الأنساب و فصل الخطاب، فلم يفتنى ما سبقنى و لم يعزب عنّى ما غاب عنّى أبشّر، بإذن اللّه و أؤدّى عن اللّه عزّ و جلّ، كلّ ذلک مكّننى اللّه فيه بإذنه.

[519]3-محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعا، عن محمّد بن الحسن، عن علىّ بن حسّان قال: حدّثنى أبو عبد اللّه الرّياحىّ، عن أبى الصّامت الحلوانىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعه بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ما لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و الفضل لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم المتقدّم بين يديه كالمتقدّم بين يدى اللّه و رسوله و المتفضّل عليه كالمتفضّل على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و الرّادّ عليه فى صغيره أو كبيره على حدّ الشّرک باللّه، فإنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم باب اللّه الّذى لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الّذى من سلكه وصل إلى اللّه عزّ و جلّ و كذلک كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم اللّه عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطه على سبيل هداه، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء اللّه على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّه البالغه على من فى الأرض، يجرى لآخرهم من اللّه مثل الّذى جرى لأوّلهم و لا يصل أحد إلى ذلک إلاّ بعون اللّه و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم اللّه بين الجنّه و النّار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسمى و أنا الفاروق الأكبر

الإمام يحلّ حلال اللّه و يحرّم حرام اللّه و يقيم حدود اللّه و يذبّ عن دين اللّه و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشّمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمإ و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالک، من فارقه فهالک. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطه و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفزع العباد فى الدّاهيه النّآد. الإمام أمين اللّه فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى اللّه و الذّابّ عن حرم اللّه، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهّاب فمن ذا الّذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألبّاء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرّت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكلّه أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال اللّه و يحرّم حرام اللّه و يقيم حدود اللّه و يذبّ عن دين اللّه و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشّمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمإ و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالک، من فارقه فهالک. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطه و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفزع العباد فى الدّاهيه النّآد. الإمام أمين اللّه فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى اللّه و الذّابّ عن حرم اللّه، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهّاب فمن ذا الّذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألبّاء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرّت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكلّه أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال اللّه و يحرّم حرام اللّه و يقيم حدود اللّه و يذبّ عن دين اللّه و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشّمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمإ و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالک، من فارقه فهالک. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطه و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفزع العباد فى الدّاهيه النّآد. الإمام أمين اللّه فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى اللّه و الذّابّ عن حرم اللّه، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهّاب فمن ذا الّذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألبّاء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرّت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكلّه أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال اللّه و يحرّم حرام اللّه و يقيم حدود اللّه و يذبّ عن دين اللّه و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشّمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمإ و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالک، من فارقه فهالک. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطه و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفزع العباد فى الدّاهيه النّآد. الإمام أمين اللّه فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى اللّه و الذّابّ عن حرم اللّه، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهّاب فمن ذا الّذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألبّاء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرّت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكلّه أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال اللّه و يحرّم حرام اللّه و يقيم حدود اللّه و يذبّ عن دين اللّه و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشّمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمإ و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالک، من فارقه فهالک. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطه و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفزع العباد فى الدّاهيه النّآد. الإمام أمين اللّه فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى اللّه و الذّابّ عن حرم اللّه، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهّاب فمن ذا الّذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألبّاء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرّت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكلّه أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال اللّه و يحرّم حرام اللّه و يقيم حدود اللّه و يذبّ عن دين اللّه و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشّمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمإ و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالک، من فارقه فهالک. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطه و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفزع العباد فى الدّاهيه النّآد. الإمام أمين اللّه فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى اللّه و الذّابّ عن حرم اللّه، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهّاب فمن ذا الّذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألبّاء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرّت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكلّه أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال اللّه و يحرّم حرام اللّه و يقيم حدود اللّه و يذبّ عن دين اللّه و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشّمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمإ و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالک، من فارقه فهالک. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطه و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفزع العباد فى الدّاهيه النّآد. الإمام أمين اللّه فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى اللّه و الذّابّ عن حرم اللّه، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهّاب فمن ذا الّذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألبّاء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرّت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكلّه أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال اللّه و يحرّم حرام اللّه و يقيم حدود اللّه و يذبّ عن دين اللّه و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشّمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمإ و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالک، من فارقه فهالک. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطه و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفزع العباد فى الدّاهيه النّآد. الإمام أمين اللّه فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى اللّه و الذّابّ عن حرم اللّه، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهّاب فمن ذا الّذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألبّاء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرّت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكلّه أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال اللّه و يحرّم حرام اللّه و يقيم حدود اللّه و يذبّ عن دين اللّه و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشّمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمإ و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالک، من فارقه فهالک. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطه و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفزع العباد فى الدّاهيه النّآد. الإمام أمين اللّه فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى اللّه و الذّابّ عن حرم اللّه، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهّاب فمن ذا الّذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألبّاء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرّت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكلّه أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال اللّه و يحرّم حرام اللّه و يقيم حدود اللّه و يذبّ عن دين اللّه و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشّمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمإ و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالک، من فارقه فهالک. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطه و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفزع العباد فى الدّاهيه النّآد. الإمام أمين اللّه فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى اللّه و الذّابّ عن حرم اللّه، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهّاب فمن ذا الّذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألبّاء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرّت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكلّه أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال اللّه و يحرّم حرام اللّه و يقيم حدود اللّه و يذبّ عن دين اللّه و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشّمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمإ و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالک، من فارقه فهالک. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطه و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفزع العباد فى الدّاهيه النّآد. الإمام أمين اللّه فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى اللّه و الذّابّ عن حرم اللّه، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهّاب فمن ذا الّذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألبّاء و كلّت الشّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرّت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكلّه أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

للكلام و دعائم للإسلام، جرت بذلک فيهم مقادير اللّه على محتومها، فالإمام هو المنتجب المرتضى و الهادى المنتجى و القائم المرتجى، اصطفاه اللّه بذلک و اصطنعه على عينه فى الذّرّ حين ذرأه و فى البريّه حين برأه ظللاّ قبل خلق نسمه عن يمين عرشه محبوّا بالحكمه فى علم الغيب عنده اختاره بعلمه و انتجبه لطهره، بقيّه من آدم عليه السّلام و خيره من ذرّيّه نوح عليه السّلام و مصطفى من آل إبراهيم عليه السّلام و سلاله من إسماعيل و صفوه من عتره محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لم يزل مرعيّا بعين اللّه يحفظه و يكلؤه بستره، مطرودا عنه حبائل إبليس و جنوده، مدفوعا عنه وقوب الغواسق و نفوث كلّ فاسق، مصروفا عنه قوارف السّوء، مبرّأ من العاهات؛ محجوبا عن الآفات معصوما من الزّلاّت مصونا عن الفواحش كلّها، معروفا بالحلم و البرّ فى يفاعه، منسوبا إلى العفاف و العلم و الفضل عند انتهائه، مسندا إليه أمر والده، صامتا عن المنطق فى حياته، فإذا انقضت مدّه والده إلى أن انتهت به مقادير اللّه إلى مشيئته و جاءت الإراده من اللّه فيه إلى محبّته و بلغ منتهى مدّه والده عليه السّلام فمضى و صار أمر اللّه إليه من بعده و قلّده دينه و جعله الحجّه على عباده و قيّمه فى بلاده و أيّده بروحه و آتاه علمه و أنبأه فصل بيانه و استودعه سرّه و انتدبه لعظيم أمره و أنبأه فضل بيان علمه و نصبه علما لخلقه و جعله حجّه على أهل عالمه و ضياء لأهل دينه و القيّم على عباده، رضى اللّه به إماما، لهم استودعه سرّه و استحفظه علمه و استخبأه حكمته و استرعاه لدينه و انتدبه لعظيم أمره و أحيا به مناهج سبيله و فرائضه و حدوده؛ فقام بالعدل عند تحيّر أهل الجهل و تحيير أهل الجدل بالنّور السّاطع و الشّفاء النّافع بالحقّ الأبلج و البيان اللاّئح من كلّ مخرج، على طريق المنهج الّذى مضى عليه الصّادقون من آبائه عليهم السّلام؛ فليس يجهل حقّ هذا العالم إلاّ شقىّ

سخن و ستون های اسلام قرار داد. که تقدیرات خداوند در میان مردم به واسطهٔ آنان در جایگاهش جاری شده است. پس امام همان برگزیدهٔ مورد پسند و هدایتگر اختصاص یافته به نجواهای الهی و قیام کنندهٔ مورد امید است. خداوند او را به این جهت برگزید. آن گاه که در عالم ذرّ از جانب راست عرش خود سایه اش را پیش از خلق روحش در این عالم می آفرید-در حالی که در علم غیب محضر حکمت آموز گشته بود-او را در برابر دیدگانش پرورش داد و در میان مردم توجّه ویژه ای به او نمود و او را به علم خودش انتخاب کرد و به جهت پاکی اش برگزید. بقیّه ای از آدم-درود بر او-بهترین فرزندان نوح-درود بر او-و برگزیده ای از خاندان ابراهیم علیه السّلام و شاخه ای از درخت اسماعیل و برگزیده ای از عترت محمّد-درود خدا بر او و خاندانش-است. پیوسته در برابر دیدگان خداوند است تا او را با حفاظ خود حفظ و حراست کند. دام ها و سربازان را ابلیس از او رانده و سایهٔ شب های سیاه و نفس هر فاسقی از او مانده. میل به بدی به او رو نمی کند و از آفات جسمی و روحی به دور است. از لغزش ها، معصوم و از همهٔ بدی ها، مصون است. در سال های آغازین به بردباری و نیکی معروف بوده و در هنگام پایان زندگانی به پاکدامنی و علم و فضیلت منسوب است. در حالی که امامت پدرش به او سپرده خواهد شد از سخن گفتن در حیات او خاموش است. پس وقتی دوران پدرش که مقدّرات خداوند به سوی خواسته هایش پایان یافته، سپری شد و ارادهٔ خداوند او را به سوی محبّتش رسانید و پایان دوران پدرش فرارسید و درگذشت و امر خدا پس از او به ایشان منتقل شد و دینش را به او سپرد و او را حجّت بر بندگانش و حاکم بر بلادش قرار داد. و با روح القدس تقویتش کرد. و علمش را به او داد و از گفتار حقّ آگاهش ساخت و سرّش را به او سپرد و برای امر بزرگ خود از او دعوت کرد و از فضیلت بیان علمش آگاه ساخت. و او را همچون پرچمی برای آفریدگانش برافراشت. و برای اهل جهان، حجّت و برای اهل دین، نور و بر بندگانش حاکم قرارش داد. خداوند او را برای پیشوایی شان پسندیده، رازش را به او سپرد و او را نگاهبان علم خود ساخت و حکمتش را در جان او پنهان نموده، نگاهبان دینش کرد و برای امر بزرگ خود از او دعوت نمود و با او راه و فرایض و حدودش را آشکار ساخت. آن گاه او هنگام سرگردانی اهالی جهل و سخن آرایی اهل جدل با نوری فروزان و درمانی سودمند و حقّی روشن و بیانی آشکار از هرجهت، بر طریق روشنی که پدران صادقش علیهم السّلام آن را پیموده بودند، به عدالت به پا خاست. پس به حقّ این عالم جز شقّی،

مرزها و نواحی مصون می ماند. امام حلال خداوند را حلال کرده و حرامش را حرام می کند. حدودش را به اجرا می گذارد و از دینش حفاظت می نماید. و با حکمت و موعظهٔ نیکو برهانی رسا به طریق پروردگارش می خواند.

امام، همچون آفتاب درخشانی است که با نورش همهٔ عالم را فرامی گیرد، در حالی که خود در آسمان است و دست ها و چشم ها به آن نمی رسند. امام، ماه تابان و چراغ فروزان و نور گسترده و ستارهٔ راهنما در تاریکی های شب و گذرگاه سرزمین ها و بیابان ها و گرداب دریاها است. امام آب گوارایی برای تشنگی و راهنمایی برای حقّ و رهایی بخش از نابودی است. امام آتش بر بلندا است گرمابخش کسی که با آن گرم می شود و نشانه ای در تاریکی پرتگاه هاست که هرکس از آن جدا شود نابود گردد.

امام، ابری بارنده و بارانی شتابنده، آفتابی فروزنده و آسمانی سایه سار، زمینی گسترده و چشمه ای جوشان و نهر و بوستان است. امام همدمی مهربان و پدری دلسوز و برادری از پارهٔ تن و مادری سرشار از محبّت به کودک و پناه بندگان، در گرفتاری های کمرشکن است.

امام، امین خداوند در آفریدگان و حجّتش بر بندگان و جانشینش در بلا و دعوتگر به او و نگهبان حرام های او است. امام، پاک از گناهان و دور از عیب ها، مخصوص به علم و نشان شده به بردباری و قوام دین و عزّت مسلمانان و خشم منافقان و هلاکت کافران است. امام یگانهٔ روزگار خویش است که کسی به پای او نرسد و هیچ عالمی با او برابری نکند. نه جایگزینی دارد و نه مانند و نظیری. به تمام فضیلت ها مخصوص است، بی آن که به جستجویش برود و آن را به دست آورد. بلکه امتیازی از سوی احسانگر بخشنده است. پس چه کسی به شناخت امام دست می یابد یا می تواند او را انتخاب کند؟ هیهات و هیهات! که دل ها گمراه شدند و عقل ها سرگردان. اندیشه ها حیران شدند و دیدگان خسته. بزرگان، حقیر شدند و حکیمان آشفته. اندیشمندان عاجز شدند و سخنوران درمانده. عاقلان نادان شدند و شاعران وامانده. ادیبان ناتوان و سخندانان خسته از این که شأن و فضیلتی از او را به وصف آورند. و آنان به عجز و کوتاهی اقرار کردند. چگونه همهٔ جوانب او یا حقیقتش به وصف درآید یا چیزی از شأنش فهمیده شود

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام هم العلامات الّتى ذكرها اللّه عزّ و جلّ فى كتابه [۵۲۷]۱-الحسين بن محمّد الأشعرىّ، عن معلّى بن محمّد، عن أبى داود المسترقّ قال: حدّثنا داود الجصّاص قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: وَ عَلاٰمٰاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ قال: النّجم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و العلامات هم الأئمّه عليهم السّلام.

[۵۲۸]۲-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أسباط بن سالم قال:

سأل الهيثم أبا عبد اللّه عليه السّلام و أنا عنده عن قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ عَلاٰمٰاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» فقال: رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم النّجم و العلامات [هم]الأئمّه عليهم السّلام.

[۵۲۹]۳-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء قال:

سألت الرّضا عليه السّلام عن قول اللّه تعالى: «وَ عَلاٰمٰاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» قال: نحن العلامات و النّجم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم.

باب أنّ الآيات الّتى ذكرها اللّه عزّ و جلّ فى كتابه هم الأئمّه عليهم السّلام [۵۳۰]۱-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه، عن أحمد بن هلال، عن أميّه بن علىّ، عن داود الرّقّىّ قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه تبارک و تعالى: وَ مٰا تُغْنِى اَلْآيٰاتُ وَ اَلنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لاٰ يُؤْمِنُونَ قال: الآيات هم الأئمّه و النّذر هم الأنبياء عليه السّلام.

[۵۳۱]۲-أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد اللّه الحسنىّ، عن موسى بن محمّد العجلىّ، عن يونس بن يعقوب رفعه، عن أبى جعفر عليه السّلام:

فى قول اللّه عزّ و جلّ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا كُلِّهٰا يعنى الأوصياء كلّهم.

ائمّه علیهم السّلام همان نشانه هایی هستند که خداوند در کتابش فرموده است

[۵۲۷]۱-داود جصّاص گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که دربارۀ آیۀ(و علاماتی قرار داد و آنان با ستاره هدایت می شوند.) [نحل (۱6) :۱6]فرمود: ستاره، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و علامات، امامان علیهم السّلام هستند.

[۵۲۸]۲-اسباط سالم گفت: من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که میثم دربارۀ سخن خداوند فرازمند (و نشانه هایی قرار داد و آنان با ستاره هدایت می شوند.) پرسید. حضرت فرمود: رسول خدا، ستاره است و علامت ها، امامان علیهم السّلام.

[۵۲۹]۳-وشّاء گفت: از حضرت رضا علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند والا (و علاماتی قرار داد و آنان با ستاره هدایت می شوند.) پرسیدم. فرمودند: ما آن علامت هاییم و ستاره، رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله- است.

مقصود از آیات که خداوند گرامی در کتابش ذکر کرده، ائمّه علیهم السّلام هستند.

[۵۳۰]۱-داود رقّی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند پاک و والا (و این آیه ها و بیم ها به حال کسانی که ایمان نمی آورند سودی نبخشد.) [یونس (۱۰) :۱۰۱]پرسیدم. فرمودند: آیه ها امامان علیهم السّلام و بیم ها، پیامبران علیهم السّلام هستند.

[۵۳۱]۲-یونس یعقوب روایتی مرفوعه از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند گرامی (آنان همۀ آیات ما را تکذیب کردند.) [قمر (54) :۴۲]آورده است که: یعنی همۀ اوصیا را (تکذیب کردند.)

[۵۳۲]۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن أبی عمیر أو غیره، عن محمّد بن الفضیل، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قلت له: جعلت فداک إنّ الشّیعه یسألونک عن تفسیر هذه الآیه عَمَّ یَتَسٰاءَلُونَ عَنِ اَلنَّبَإِ اَلْعَظِیمِ قال: ذلک إلیّ إن شئت أخبرتهم و إن شئت لم أخبرهم ثمّ قال: لکنّی أخبرک بتفسیرها، قلت: «عَمَّ یَتَسٰاءَلُونَ» ؟ قال: فقال هی فی أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه، کان أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه یقول:

ما للّه عزّ و جلّ آیه هی أکبر منّی و لا للّه من نبإ أعظم منّی.

باب ما فرض اللّه عزّ و جلّ و رسوله ص من الکون مع الأئمّه علیهم السّلام
[۵۳۳]۱-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن أذینه، عن برید بن معاویه العجلیّ قال:

سألت أبا جعفر علیه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ کُونُوا مَعَ اَلصّٰادِقِینَ قال: إیّانا عنی.

[۵۳۴]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبی نصر، عن أبی الحسن الرّضا علیه السّلام قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: «یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ کُونُوا مَعَ اَلصّٰادِقِینَ» قال: الصّادقون هم الأئمّه و الصّدّیقون بطاعتهم.

[۵۳۵]۳-أحمد بن محمّد و محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن محمّد بن عبد الحمید، عن منصور بن یونس، عن سعد بن طریف، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم من أحبّ أن یحیا حیاه تشبه حیاه الأنبیاء و یموت میته

[۵۳۲]۳-ابو حمزه گفته است، به حضرت باقر علیه السّلام گفتم: جانم به فدایت.

شیعیان از شما تفسیر این آیه را می پرسند: (آنان از چه چیز از یکدیگر پرسش می کنند؟ از خبر بزرگ و پراهمیّت.) [نباء (۷۸) : ۱ و ۲]فرمودند: آن به من باز می گردد: اگر خواستم آگاهشان می کنم و اگر نخواستم آگاهشان نمی کنم. سپس فرمود: امّا تو را از تفسیر آن آگاه می کنم. گفتم: «از چه چیز از یکدیگر پرسش می کنند؟» فرمود: این آیه دربارۀ امیر مؤمنان-درود خداوند بر او-است. امیر مومنان-درود خدا بر او-می فرمود: برای خداوند آیه ای که بزرگ تر از من باشد، نیست. و برای خداوند خبری عظیم تر از من نیست.

خداوند گرامی و رسولش همراهی با ائمّه علیهم السّلام را واجب کرده اند.

[۵۳۳]۱-برید بن معاویه عجلی گفت است: از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند گرامی (از خدا پروا کنید و با صداقت پیشگان باشید.) [توبه (۹) :

۱۱۹]پرسیدم، فرمودند: مقصود ماییم.

[۵۳۴]۲-پسر ابو نصر گفت: از حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند گرامی (ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و با صادقان باشید.) پرسیدم. فرمودند: صادقان و راست کرداران در اطاعت، همان امامان علیهم السّلام هستند.

[۵۳۵]۳-سعد طریف از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا -درود خدا بر او و خاندانش-فرمود: هرکس دوست داشت همانند زندگانی پیامبران بزید و همانند مرگ شهیدان بمیرد و در باغ هایی که حضرت رحمان

تشبه میته الشّهداء و یسکن الجنان الّتی غرسها الرّحمن فلیتولّ علیّا و لیوال ولیّه و لیقتد بالأئمّه من بعده فإنّهم عترتی خلقوا من طینتی، اللّهمّ ارزقهم فهمی و علمی و ویل للمخالفین لهم من أمّتی، اللّهمّ لا تنلهم شفاعتی.

[536]4-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن النّضر بن شعیب، عن محمّد بن الفضیل، عن أبی حمزه الثّمالیّ قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم إنّ اللّه تبارک و تعالی یقول:

استکمال حجّتی علی الأشقیاء من أمّتک من ترک ولایه علیّ و والی أعداءه و أنکر فضله و فضل الأوصیاء من بعده، فإنّ فضلک فضلهم و طاعتک طاعتهم و حقّک حقّهم و معصیتک معصیتهم و هم الأئمّه الهداه من بعدک جری فیهم روحک و روحک [ما]جری فیک من ربّک و هم عترتک من طینتک و لحمک و دمک و قد أجری اللّه عزّ و جلّ فیهم سنّتک و سنّه الأنبیاء قبلک و هم خزّانی علی علمی من بعدک حقّ علیّ لقد اصطفیتهم و انتجبتهم و أخلصتهم و ارتضیتهم و نجا من أحبّهم و والاهم و سلّم لفضلهم و لقد أتانی جبرئیل علیه السّلام بأسمائهم و أسماء آبائهم و أحبّائهم و المسلّمین لفضلهم.

[537]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسین بن سعید، عن فضاله بن أیّوب، عن أبی المغراء، عن محمّد بن سالم، عن أبان بن تغلب قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: من أراد أن یحیا حیاتی و یموت میتتی و یدخل جنّه عدن الّتی غرسها اللّه ربّی بیده فلیتولّ علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و لیتولّ ولیّه و لیعاد عدوّه و لیسلّم للأوصیاء من بعده، فإنّهم عترتی من لحمی و دمی، أعطاهم اللّه فهمی و علمی، إلی اللّه أشکو أمر أمّتی،

کاشته، خانه کند باید ولایت علی را بپذیرد و دوستدار او را دوست داشته باشد و از امامان پس از او پیروی کند. آنان عترت منند که از طینت من آفریده شده اند.

خدایا به آنان فهم و دانش مرا روزی کن. و وای بر کسانی از امّت من که با آنان مخالف باشند. خداوندا شفاعت مرا به آنان نرسان.

[۵۳۶]4-ابو حمزۀ ثمالی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که به نقل از رسول خدا می فرمود: خداوند پاک و والا می فرماید: حجّت من بر اشقیای امّت تو کامل است. کسانی اشقیاءاند که ولایت علی علیه السّلام را واگذاشته و دشمنانش را یاری کرده و برتری او و اوصیای پس از او را انکار کردند. برای اینکه برتری تو، برتری آنان است و اطاعت تو، اطاعت آنان. و حقّ تو حقّ ایشان است. و معصیت ات معصیت آنان. و ایشان پیشوایان هدایت پس از تو هستند که روح تو در کالبد آنان است و روح تو همان است که از سوی پروردگارت در تو جاری شده است و آنان عترتت از طینت و گوشت و خون تو هستند و خداوند گرامی سنّت تو و سنّت پیامبران پیش از تو را در میان آنان جاری کرده است. ایشان خزانه داران علم من پس از تو هستند که حقّی است بر عهدۀ من. آنان را برگزیده و انتخابشان کرده و پسندیدم. و آن که ایشان را دوست بداشت و یاری کرد و به برتری شان سر فرود آورد، نجات یافت. جبرئیل علیه السّلام نام های ایشان و نام پدران و دوستداران و سر فرودآورندگان به برتری شان را نزد من آورده است.

[۵۳۷]5-ابان تغلب گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام به نقل از رسول خدا -درود خداوند بر او و بر خاندانش-می فرمود: هرکه خواست همچون زندگانی من بزید و چونان مرگ من بمیرد و به باغ جاودانه ای که پروردگارم، خداوند به دست خود کاشته است، وارد شود پس علی بن ابی طالب و یاور او را دوست بدارد. با دشمنش، دشمنی کند و از اوصیای پس از او پیروی کند. که آنان عترت من و از گوشت و خون منند و خداوند فهم و دانش مرا به آنان داده است.

المنكرين لفضلهم، القاطعين فيهم صلتى و ايم اللّه ليقتلنّ ابنى لا أنالهم اللّه شفاعتى.

[٥٣٨]6-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن عبد اللّه بن القاسم، عن عبد القهّار، عن جابر الجعفىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: من سرّه أن يحيا حياتى و يموت ميتتى و يدخل الجنّه الّتى وعدنيها ربّى و يتمسّک بقضيب غرسه ربّى بيده فليتولّ علىّ بن أبى طالب عليه السّلام و أوصياءه من بعده، فإنّهم لا يدخلونكم فى باب ضلال و لا يخرجونكم من باب هدى، فلا تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم و إنّى سألت ربّى ألاّ يفرّق بينهم و بين الكتاب حتّى يردا علىّ الحوض، هكذا و ضمّ بين إصبعيه و عرضه ما بين صنعاء إلى أيله، فيه قدحان فضّه و ذهب عدد النّجوم.

[٥٣٩]٧-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن فضاله بن أيّوب عن، الحسن بن زياد، عن الفضيل بن يسار قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: و إنّ الرّوح و الرّاحه و الفلج و العون و النّجاح و البركه و الكرامه و المغفره و المعافاه و اليسر و البشرى و الرّضوان و القرب و النّصر و التّمكّن و الرّجاء و المحبّه من اللّه عزّ و جلّ لمن تولّى عليّا و ائتمّ به و برئ من عدوّه و سلّم لفضله و للأوصياء من بعده، حقّا علىّ أن أدخلهم فى شفاعتى و حقّ على ربّى تبارک و تعالى أن يستجيب لى فيهم، فإنّهم أتباعى و من تبعنى فإنّه منّى.

باب أنّ أهل الذّكر الّذين أمر اللّه الخلق بسؤالهم هم الأئمّه عليهم السّلام
[٥٤٠]١-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن عبد اللّه

از امّتم که انکارگر برتری آنان و قطع کنندگان پیوند من با ایشان هستند، به خداوند شکایت می کنم. و به خدا سوگند که آنان پسرم را خواهند کشت. خدا شفاعت مرا به آنان نرساند.

[۵۳۸]6-جابر جعفی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: هرکه دوست دارد که چون زندگانی من زیسته و چونان مرگ من بمیرد و به بهشتی که پروردگارم به آن وعده کرده است وارد شده به شاخه ای که پروردگارم به دست خودش کاشته درآویزد، پس علی بن ابی طالب علیه السّلام و اوصیای پس از او را دوست دارد. که آنان شما را به در گمراهی نبرده و از در هدایت بیرون نمی کنند. و به آنان تعلیم نکنید که عالم تر از شمایند.

و من از پروردگارم خواستم که میان ایشان و کتاب جدایی نیندازد تا هر دو در کنار حوض نزد من آیند. این چنین-و دو انگشت را به هم چسباند. -و پهنای آن حوض فاصلهٔ میان صنعا (در یمن) و ایله (در اطراف مصر) است و جام هایی سیمین و زرّین به شمار ستارگان دارد.

[۵۳۹]۷-فضیل یسار گفته است: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: همانا نسیم بهشت و آرامش و پیروزی و یاری و غلبه و برکت و کرامت و مغفرت و دفع ناپسندی ها و آسایش و بشارت و خرسندی و قرب و نصرت و توانمندی و امیدواری و محبّت خداوند عزّتمند برای کسی است که علی را دوست بدارد و از او پیروی کرده، از دشمنش بیزاری جوید و به برتری او و اوصیای پس از او سر فرود آورد. از دشمنش بیزاری جوید و به برتری او و اوصیای پس از او سر فرود آورد. این حقّی است بر عهدهٔ من که آنان را در شفاعتم داخل کنم و حقّی است بر عهدهٔ پروردگار پاک و فرازمندم که شفاعت مرا دربارهٔ آنان بپذیرد. که آنان پیروان منند. و هرکه از من پیروی کرد، از من است.

اهل ذکری که خداوند آفریدگان را به پرسش از آنان دستور داده، امامان علیهم السّلام هستند

[۵۴۰]۱-عبد اللّه بن عجلان از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند

بن عجلان، عن أبی جعفر علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ [قال]:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «الذّکر أنا و الأئمّه أهل الذّکر» و قوله عزّ و جلّ: وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ قال أبو جعفر علیه السّلام: نحن قومه و نحن المسئولون.

[541]۲-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن محمّد بن أورمه، عن علیّ بن حسّان، عن عمّه عبد الرّحمن بن کثیر قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: «فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» قال: الذّکر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و نحن أهله المسئولون، قال: قلت: قوله: «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» قال: إیّانا عنی و نحن أهل الذّکر و نحن المسئولون.

[542]۳-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الوشّاء قال:

سألت الرّضا علیه السّلام فقلت له: جعلت فداک «فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» ؟ فقال: نحن أهل الذّکر و نحن المسئولون، قلت: فأنتم المسئولون و نحن السّائلون؟ قال: نعم، قلت: حقّا علینا أن نسألکم؟ قال: نعم، قلت: حقّا علیکم أن تجیبونا؟ قال: لا، ذاک إلینا إن شئنا فعلنا و إن شئنا لم نفعل، أ ما تسمع قول اللّه تبارک و تعالی: هٰذٰا عَطٰاؤُنٰا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ.

[543]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن النّضر بن سوید، عن عاصم بن حمید، عن أبی بصیر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ:

«وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» فرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم الذّکر و أهل بیته علیهم السّلام المسئولون و هم أهل الذّکر.

شکوهمند (از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید) [نحل (16) :۴۳]روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: ذکر منم و ائمّه اهل ذکرند. و دربارۀ این سخن آن گرامی (و آن، ذکری برای تو و قوم تو است و به زودی سوال خواهید شد) [زخرف (۴۳) :44]حضرت باقر علیه السّلام فرمود: ما قوم او هستیم و ماییم که مورد سوال قرار می گیریم.

[541]۲-عبد الرّحمان کثیر گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ(از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید.) پرسیدم. فرمود: ذکر، محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-است و ما، اهل او که مورد سؤال قرار می گیریم. او گوید، گفتم: و این آیه (و آن ذکری برای تو و قوم توست و به زودی سؤال خواهید شد.) فرمود:

مقصودش ماییم و ما اهل ذکریم و ما مورد سؤال قرار می گیریم.

[542]۳-وشّاء گفت: به حضرت رضا علیه السّلام گفتم: جانم به فدایت! مقصود از این آیه (از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید) چیست؟ فرمود: ما اهل ذکریم و ماییم که مورد سؤال قرار می گیریم. گفتم: پس شما سوال شونده اید و ما سوال کننده؟ فرمود: بله. گفتم: این حقّ ما است که از شما بپرسیم؟ فرمود: بله. گفتم: حقّی است بر عهدۀ شما که به ما جواب بگویید؟ فرمود: نه، این به ما بازمی گردد اگر خواستیم پاسخ می دهیم و اگر نخواستیم نه. آیا این سخن خداوند پاک و والا را نشنیده ای: (این عطای ما است، پس ببخش یا دریغ کن، بدون حساب) [ص (۳۸) :۳۹]

[543]4-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند گرامی (و آن ذکری برای تو و قوم تو است و به زودی سؤال می شوید.) روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ذکر و خاندانش علیهم السّلام کسانی هستند که سؤال می شوند و آنان، اهل ذکرند.

[544]5-أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد، عن ربعىّ، عن الفضيل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه تبارک و تعالى: «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» قال:

الذّكر القرآن و نحن قومه و نحن المسئولون

[545]6-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن أبى بكر الحضرمىّ قال:

كنت عند أبى جعفر عليه السّلام و دخل عليه الورد أخو الكميت فقال: جعلنى اللّه فداک اخترت لک سبعين مسأله ما تحضرنى منها مسأله واحده قال و لا واحده؛ يا ورد؟ قال: بلى قد حضرنى منها واحده، قال: و ما هى؟ قال: قول اللّه تبارک و تعالى «فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» من هم؟ قال: نحن، قال:

قلت: علينا أن نسألكم؟ قال: نعم قلت: عليكم أن تجيبونا؟ قال: ذاک إلينا.

[546]٧-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى، عن العلاء بن رزين، عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ من عندنا يزعمون أنّ قول اللّه عزّ و جلّ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» أنّهم اليهود و النّصارى، قال: إذا يدعونكم إلى دينهم قال: قال بيده إلى صدره: نحن أهل الذّكر و نحن المسئولون.

[547]٨-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

سمعته يقول: قال علىّ بن الحسين عليه السّلام: على الأئمّه من الفرض ما ليس على شيعتهم و على شيعتنا ما ليس علينا، أمرهم اللّه عزّ و جلّ أن يسألونا، قال:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» فأمرهم أن يسألونا و ليس علينا الجواب،

[544]5-فضیل از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند پاک و فرازمند (و آن، ذکری برای تو و قوم تو است و به زودی سؤال می شوید) روایت کرده که فرمود: ذکر، قرآن است و ما قوم اوییم و ماییم سؤال شوندگان.

[545]6-ابو بکر حضرمی گفته است: من نزد حضرت باقر علیه السّلام بودم که ورد برادر کمیت آمد. آن گاه گفت: خدا مرا فدای شما کند، هفتاد سوال آماده کرده بودم که از شما بپرسم و حالا یکی از آن ها در خاطرم نمانده است. حضرت فرمود: ای ورد حتّی یکی؟ گفت: چرا، یکی از آن ها به خاطرم آمد. فرمود: و آن چیست؟ گفت: این سخن خداوند پاک و والا: (از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید.) آنان کیستند؟ فرمود: ما. راوی گوید: گفتم: بر ما است که از شما بپرسیم؟ فرمود:

بله. گفتم: بر شما است که به ما پاسخ گویید؟ فرمود: آن به ما بازمی گردد.

[546]۷-محمّد مسلم گفته است به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: کسانی هستند که گمان می کنند مقصود از سخن خداوند گرامی (از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید.) همانا یهود و نصرانیان هستند. حضرت فرمود: پس به دین آنان دعوتتان می کنند. راوی گوید: حضرت در حالی که با دستش به سینه اش اشاره می کرد، فرمود: ما اهل ذکریم و ماییم که سؤال می شویم.

[547]۸-وشّاء گفته است: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که به نقل از حضرت سجّاد علیه السّلام می فرمود: بر امامان واجبی است که بر شیعیانشان نیست و بر شیعیانمان واجبی است که بر ما نیست. خداوند عزّتمند به آنان فرمان داد که از ما بپرسند آن جا که فرمود: (از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید.) پس به آنان فرمان داد که از ما بپرسند در حالی که جواب بر ما واجب نیست.

إن شئنا أجبنا و إن شئنا أمسكنا.

[548]۹-أحمد بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر قال:

كتبت إلى الرّضا عليه السّلام كتابا فكان فی بعض ما كتبت: قال اللّه عزّ و جلّ:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ» و قال اللّه عزّ و جلّ: «وَ مٰا كٰانَ اَلْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً، فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِی اَلدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» فقد فرضت عليهم المسأله و لم يفرض عليكم الجواب؟ قال: قال اللّه تبارک و تعالى: «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّمٰا يَتَّبِعُونَ أَهْوٰاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اِتَّبَعَ هَوٰاهُ» .

باب أنّ من وصفه اللّه تعالى فی كتابه بالعلم هم الأئمّه عليهم السّلام
[549]۱-علیّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد اللّه بن المغيره، عن عبد المؤمن بن القاسم الأنصاریّ، عن سعد، عن جابر، عن أبی جعفر عليه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: «هَلْ يَسْتَوِی اَلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ اَلَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ إِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ» قال أبو جعفر عليه السّلام:

إنّما نحن الّذين يعلمون و الّذين لا يعلمون عدوّنا و شيعتنا أولو الألباب.

[550]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن جابر، عن أبی جعفر عليه السّلام فی قوله عزّ و جلّ: «هَلْ يَسْتَوِی اَلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ اَلَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ إِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ» قال:

نحن الّذين يعلمون و عدوّنا الّذين لا يعلمون و شيعتنا أولو الألباب.

باب أنّ الرّاسخين فی العلم هم الأئمّه عليهم السّلام
[551]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن

اگر خواستیم پاسخ می دهیم و اگر خواستیم دریغ می کنیم.

[548]۹-محمّد ابو نصر گفت: به حضرت رضا علیه السّلام نامه ای نوشتم که برخی از آن چنین است: خداوند گرامی فرمود: (از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید.) و باز فرمود: (شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی، طایفه ای نمی کوچند تا در دین آگاهی یافته هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن ها را بیم دهند؟ شاید که بترسند و خودداری کنند.) [توبه (۹) :۱۲۲]بر مردم پرسش واجب شده ولی بر شما پاسخ واجب نشده؟ فرمود: خداوند پاک و والا فرموده است: (اگر پیشنهاد تو را نپذیرند بدان که آنان تنها از هوس های خود پیروی می کنند و گمراه تر از کسی که از هوسش پیروی کرده، کیست؟) [قصص (۲۸) : 50](مقصود این است که گاهی پرسشگران پیشنهاد ما را نپذیرفته و به فضیلت ما اعتراف نمی کنند.)

کسانی که خداوند فرازمند در کتابش به علم وصفشان کرده، ائمّه علیهم السّلام هستند

[549]۱-جابر از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند گرامی: (آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندان پند می گیرند.) [زمر (۳۹) :۹]روایت کرده که فرمودند: همانا کسانی که می دانند، ماییم و کسانی که نمی دانند، دشمنان مان هستند و شیعهٔ ما خردمندانند.

[550]۲-جابر از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند عزّتمند: (آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟) تنها خردمندان پند می گیرند.

روایت کرده که فرمودند: ماییم کسانی که می دانند و دشمنانمان کسانی هستند که نمی دانند و خردمندان، شیعیان ما هستند.

راسخان در علم ائمّه علیهم السّلام هستند

[551]۱-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: ما راسخان

النّضر بن سويد، عن أيّوب بن الحرّ و عمران بن علىّ، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

نحن الرّاسخون فى العلم و نحن نعلم تأويله.

[552]٢-علىّ بن محمّد، عن عبد اللّه بن علىّ، عن إبراهيم بن إسحاق، عن عبد اللّه بن حمّاد، عن بريد بن معاويه، عن أحدهما عليهم السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ:

«وَ مٰا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ اَلرّٰاسِخُونَ فِى اَلْعِلْمِ»

فرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أفضل الرّاسخين فى العلم، قد علّمه اللّه عزّ و جلّ جميع ما أنزل عليه من التّنزيل و التّأويل و ما كان اللّه لينزل عليه شيئا لم يعلّمه تأويله و أوصياؤه من بعده يعلمونه كلّه و الّذين لا يعلمون تأويله إذا قال العالم فيهم بعلم، فأجابهم اللّه بقوله: «يَقُولُونَ: آمَنّٰا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنٰا» و القرآن خاصّ و عامّ و محكم و متشابه و ناسخ و منسوخ، فالرّاسخون فى العلم يعلمونه.

[553]٣-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن أورمه، عن علىّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

الرّاسخون فى العلم أمير المؤمنين و الأئمّه من بعده عليهم السّلام.

باب أنّ الأئمّه قد أوتوا العلم و أثبت فى صدورهم [554]١-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن حمّاد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن أبى بصير قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول فى هذه الآيه: «بَلْ هُوَ آيٰاتٌ بَيِّنٰاتٌ فِى صُدُورِ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ» فأومأ بيده إلى صدره.

[555]٢-عنه، عن محمّد بن علىّ، عن ابن محبوب، عن عبد العزيز

در علم هستیم و ماییم که تأویل قرآن را می دانیم.

[552]۲-برید معاویه از یکی از صادقین علیهما السّلام دربارۀ این سخن خداوند گرامی: (و تأویلش را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند.) [آل عمران (۳) :۷] روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- افضل راسخان در علم است که خداوند گرامی ترتیب و تأویل همۀ آنچه را نازل کرده به او آموخته است. و خداوند چیزی بر او نازل نکرد که تأویلش را نیاموخته باشد. و پس از او، اوصیایش همۀ آن را می دانند. و کسانی که تأویلش را نمی دانند هرگاه عالمشان از روی علم، چیزی بگوید می پذیرند، خداوند با این سخن (می گویند ما به همۀ آن ایمان آوردیم. همه از سوی پروردگار ما است.) [آل عمران (۳) :۷]به آنان پاسخ می دهد. و قرآن خاصّ و عامّ و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد که راسخان در علم همۀ آن ها را می دانند.

[553]۳-عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

راسخان در علم امیر مؤمنان و أئمّه پس از او علیهم السّلام هستند.

همانا به أئمّه علم داده شده و در سینه هاشان تثبیت شده است

[554]۱-ابو بصیر گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که این آیه را می خواند:

(بلکه آن آیه های روشنی است در سینۀ کسانی که علم داده شده اند.) [عنکبوت (۲۹) :

49]و با دست به سینه اش اشاره می کرد.

[555]۲-عبد العزیز عبدی از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند

العبدیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فِی صُدُورِ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ» قال:

هم الأئمّه علیهم السّلام.

[556]۳-و عنه، عن محمّد بن علیّ، عن عثمان بن عیسی، عن سماعه، عن أبی بصیر قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام فی هذه الآیه: بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فِی صُدُورِ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ . . . ثمّ قال: أما و اللّه یا أبا محمّد ما قال: بین دفّتی المصحف، قلت: من هم جعلت فداک؟ قال: من عسی أن یکونوا غیرنا؟

[557]4-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن یزید شغر، عن هارون بن حمزه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سمعته یقول: «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فِی صُدُورِ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ» قال: هم الأئمّه علیهم السّلام خاصّه.

[558]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن محمّد بن الفضیل قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فِی صُدُورِ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ» قال: هم الأئمّه علیهم السّلام خاصّه.

باب فی أنّ من اصطفاه اللّه من عباده و أورثهم کتابه هم الأئمّه علیهم السّلام [559]۱-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن حمّاد بن عیسی، عن عبد المؤمن، عن سالم قال:

سألت أبا جعفر علیه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: ثُمَّ أَوْرَثْنَا اَلْکِتابَ اَلَّذِینَ

عزّتمند: (بلکه آن آیه های روشنی است در سینۀ کسانی که علم داده شده اند.) روایت کرده که فرمود: آنان، ائمّه علیهم السّلام هستند.

[556]۳-ابو بصیر گفته است: حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این آیه: (بلکه آن آیه های روشنی است در سینۀ کسانی که علم داده شده اند. . .) سپس فرمود: ای ابو محمّد به خدا سوگند، نفرمود میان دو جلد قرآن است. گفتم: فدایت شوم آنان کیستند؟ فرمودند: انتظار می رود است چه کسی جز ما باشد.

[557]4-هارون حمزه گفته است: شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام آیۀ(بلکه آن آیه های روشنی است در سینۀ کسانی که علم داده شده اند.) را خواند و فرمود: آنان تنها ائمّه علیهم السّلام هستند.

[558]5-محمّد فضیل گفت: از حضرت دربارۀ این سخن خداوند شکوهمند: (بلکه آن آیه های روشنی است در سینۀ کسانی که علم داده شده اند.) پرسیدم. فرمودند: آنان، تنها ائمّه علیهم السّلام هستند.

کسانی که خداوند از میان بندگانش برگزیده و کتابش را ارث آنان قرار داده ائمّه علیهم السّلام هستند

[559]۱-سالم گفته است، از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیدۀ خود به ارث دادیم؛

اِصْطَفَيْنٰا مِنْ عِبٰادِنٰا، فَمِنْهُمْ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سٰابِقٌ بِالْخَيْرٰاتِ بِإِذْنِ اَللّٰهِ» قال: السّابق بالخيرات: الإمام و المقتصد: العارف للإمام و الظّالم لنفسه، الّذى لا يعرف الإمام.

[560]٢-الحسين، عن معلّى، عن الوشّاء، عن عبد الكريم، عن سليمان بن خالد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سألته عن قوله تعالى: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا اَلْكِتٰابَ اَلَّذِينَ اِصْطَفَيْنٰا مِنْ عِبٰادِنٰا» فقال:

أىّ شىء تقولون أنتم؟ قلت: نقول: إنّها فى الفاطميّين؟ قال: ليس حيث تذهب ليس يدخل فى هذا من أشار بسيفه و دعا النّاس إلى خلاف، فقلت: فأىّ شىء الظّالم لنفسه؟ قال: الجالس فى بيته لا يعرف حقّ الإمام و المقتصد: العارف بحقّ الإمام و السّابق بالخيرات: الإمام

[561]٣-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن، عن أحمد بن عمر قال:

سألت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا اَلْكِتٰابَ اَلَّذِينَ اِصْطَفَيْنٰا مِنْ عِبٰادِنٰا» الآيه قال: فقال: ولد فاطمه عليها السّلام و السّابق بالخيرات:

الإمام و المقتصد: العارف بالإمام و الظّالم لنفسه الّذى لا يعرف الإمام.

[562]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن أبى ولاّد قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: اَلَّذِينَ آتَيْنٰاهُمُ اَلْكِتٰابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاٰوَتِهِ أُولٰئِکَ يُؤْمِنُونَ بِهِ قال: هم الأئمّه عليهم السّلام.

از میان آن ها عدّه ای به خود ستم کردند و عدّه ای میانه رو بودند و گروهی به اذن خدا در نیکی ها پیشی گرفتند.) [فاطر (۳۵) :۳۲]فرمودند: شتاب کنندهٔ در نیکی ها امام است و میانه رو کسی که امام را شناخته است و آن که به خودش ستم کرد کسی است که امام را نمی شناسد.

[560]۲-سلیمان خالد گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این سخن آن والا (سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیدهٔ خود به ارث دادیم.) پرسیدم.

فرمودند: شما چه می گویید؟ گفتم، ما می گوییم آن در میان فرزندان فاطمه است.

فرمود: چنان است که تو معتقدی کسی که به شمشیرش اشاره کرده و مردم را به اختلاف دعوت کرد در این مسأله داخل نیست. گفتم: پس ستمکار به خویشتن کیست؟ فرمود: کسی که در خانه اش نشسته، حقّ امام را نشناسد و مقتصد کسی است که حقّ امام را می شناسد و شتابندهٔ به نیکی ها، امام است.

[561]۳-احمد عمر گفته است: از حضرت رضا علیه السّلام از این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (سپس این کتاب را به بندگان برگزیده خود به ارث دادیم.) تا آخر آیه. فرمودند [آنان]فرزندان فاطمه علیها السّلام هستند و شتابندهٔ به نیکی ها، امام است و میانه رو، عارف به امام است و ستمکار به خویشتن کسی است که امام را نمی شناسد.

[562]4-ابو ولاّد گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام از این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (آنان که کتابشان داده ایم و آن را به راستی می خوانند به آن ایمان می آورند.) [بقره (۲) :۱۲۱]فرمودند: آنان، ائمّه علیهم السّلام هستند.

باب أنّ الأئمّه فی کتاب اللّه إمامان: إمام یدعو إلی اللّه و إمام یدعو إلی النّار [563]۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن عبد اللّه بن غالب، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال لمّا نزلت هذه الآیه: یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمٰامِهِمْ قال المسلمون: یا رسول اللّه أ لست إمام النّاس کلّهم أجمعین؟ قال: فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: أنا رسول اللّه إلی النّاس أجمعین و لکن سیکون من بعدی أئمّه علی النّاس من اللّه من أهل بیتی، یقومون فی النّاس فیکذّبون و یظلمهم أئمّه الکفر و الضّلال و أشیاعهم، فمن والاهم و اتّبعهم و صدّقهم فهو منّی و معی و سیلقانی، ألا و من ظلمهم و کذّبهم فلیس منّی و لا معی و أنا منه بریء.

[564]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد و محمّد بن الحسین، عن محمّد بن یحیی، عن طلحه بن زید، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال إنّ الأئمّه فی کتاب اللّه عزّ و جلّ إمامان قال اللّه تبارک و تعالی: وَ جَعَلْنٰاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنٰا لا بأمر النّاس یقدّمون أمر اللّه قبل أمرهم و حکم اللّه قبل حکمهم قال: وَ جَعَلْنٰاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النّٰارِ یقدّمون أمرهم قبل أمر اللّه و حکمهم قبل حکم اللّه و یأخذون بأهوائهم خلاف ما فی کتاب اللّه عزّ و جلّ.

باب أنّ القرآن یهدی للإمام [565]۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب قال:

سألت أبا الحسن الرّضا علیه السّلام عن قوله عزّ و جلّ: وَ لِکُلٍّ جَعَلْنٰا مَوٰالِیَ مِمّٰا تَرَکَ

امامان در کتاب خدا دو دسته اند: امامی که به خدا می خواند و امامی که به آتش دعوت می کند

[563]۱-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که این آیه (روزی که هر گروهی را با پیشوایشان بخوانیم.) [اسراء (۱۷) : ۷۱]نازل شد، مسلمانان گفتند: ای رسول خدا آیا تو امام همهٔ مردم نیستی؟ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من رسول خدا برای همهٔ مردم هستم ولی پس از من و از خاندان من از سوی خداوند امامانی بر مردم خواهند بود که در میان مردم قیام می کند و تکذیب می شوند و پیشوایان کفر و گمراهی و پیروانشان به ایشان ستم می کنند. پس هر کس آنان را دوست داشته، پیروی شان کرده، تصدیقشان کند او از من و با من است و به زودی مرا دیدار می کند. هان! و هرکس به آنان ستم کرده، تکذیبشان کند از من و با من نیست و من از او بیزارم.

[564]۲-طلحه بن زید از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: امامان در کتاب خداوند گرامی دو دسته اند. خداوند پاک و والا فرمود: (و از آن ها پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند.) [سجده (۳۲) :24]نه به فرمان مردم. امر خدا را بر امر مردم مقدّم می کردند و حکم خدا را بر حکمشان. و فرمود: (و آن ها را از پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دعوت می کنند.) [قصص (۲۸) :

41]که امر آنان را بر امر خداوند و حکمشان را بر حکم خداوند مقدّم کرده و به خلاف آنچه در کتاب خداوند عزّتمند است از هوس هاشان پیروی می کردند.

همانا قرآن به سوی امام هدایت می کند

[565]۱-حسن محبوب گفت: از حضرت رضا علیه السّلام از این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (و برای هرکس ارث برانی قرار دادیم که از به جا گذاشتهٔ پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند و کسانی که با آن ها پیمان بسته اید.) [نساء (4) :۳۳]

اَلْوٰالِدٰانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ وَ اَلَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمٰانُكُمْ قال: إنّما عنى بذلک الأئمّه عليهم السّلام بهم عقد اللّه عزّ و جلّ أيمانكم.

[566]٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن موسى بن أكيل النّميرىّ، عن العلاء بن سيابه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوله تعالى: إِنَّ هٰذَا اَلْقُرْآنَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ قال:

يهدى إلى الإمام

باب أنّ النّعمه الّتى ذكرها اللّه عزّ و جلّ فى كتابه الأئمّه عليهم السّلام
[567]١-الحسين بن محمّد، عن المعلّى بن محمّد، عن بسطام بن مرّه، عن إسحاق بن حسّان، عن الهيثم بن واقد، عن علىّ بن الحسين العبدىّ، عن سعد الإسكاف، عن الأصبغ بن نباته قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: ما بال أقوام غيّروا سنّه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و عدلوا عن وصيّه لا يتخوّفون أن ينزل بهم العذاب، ثمّ تلا هذه الآيه: أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دٰارَ اَلْبَوٰارِ جَهَنَّمَ ثمّ قال: نحن النّعمه الّتى أنعم اللّه بها على عباده و بنا يفوز من فاز يوم القيامه

[568]٢-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد رفعه فى قول اللّه عزّ و جلّ:

فَبِأَىِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ أ بالنّبىّ أم بالوصىّ تكذّبان؟

نزلت فى الرّحمن.

[569]٣-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن، عن الهيثم بن واقد، عن أبى يوسف البزّاز قال:

تلا أبو عبد اللّه عليه السّلام هذه الآيه: فَاذْكُرُوا آلاٰءَ اَللّٰهِ قال: أ تدرى ما آلاء اللّه؟

فرمودند: مقصود، ائمّه علیهم السّلام هستند که خداوند گرامی به واسطهٔ آنان پیمان های شما را بست.

[566]۲-علاء بن سیابه از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این سخن آن والا:

(همانا این قرآن به آنچه استوارتر است هدایت می کند.) [اسراء (۱۷) :۹]روایت کرده که فرمودند: قرآن به سوی امام هدایت می کند.

نعمتی که خداوند شکوهمند در کتابش ذکر کرده، ائمّه علیهم السّلام هستند

[567]۱-اصبغ نباته گفته است: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند: چگونه خواهد بود حال گروه هایی که سنّت رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را دگرگون کرده، از وصیّت او سر برتافتند. آیا نمی ترسند که عذابی بر آنان فرود آید؟ سپس این آیه را خواندند: (آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کرده، قوم خود را به سرای نابودی، دوزخ، کشاندند؟) [ابراهیم (۱4) :۲۸]سپس فرمود: ماییم آن نعمتی که خداوند به بندگانش انعام کرد و به وسیلهٔ ما است که در رستاخیز کامیاب می شوند.

[568]۲-از معلّی بن محمّد حدیثی که سندش را به امام رسانده دربارهٔ این سخن خداوند عزّتمند: (پس کدامین نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید.) روایت شده که آیا پیامبر را تکذیب می کنید یا وصی اش را؟ این آیه در الرحمن [(55) :۱۳]نازل شده است.

[569]۳-ابو یوسف بزّاز گفته است: حضرت صادق علیه السّلام این آیه را خواند (پس نعمت های خداوند را به یاد آرید.) [اعراف (۷) :۷4]و فرمود: آیا می دانی نعمت های

قلت: لا، قال: هى أعظم نعم اللّه على خلقه و هى ولايتنا.

[٥٧٠]4-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن أورمه، عن علىّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ «أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ كُفْراً الآيه» قال عنى بها قريشا قاطبه الّذين عادوا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و نصبوا له الحرب و جحدوا وصيّه وصيّه.

باب أنّ المتوسّمين الّذين ذكرهم اللّه تعالى فى كتابه هم الأئمّه: و السّبيل فيهم مقيم [٥٧١]١-أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد اللّه الحسنىّ، عن ابن أبى عمير قال: أخبرنى أسباط بيّاع الزّطّىّ قال:

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام فسأله رجل عن قول اللّه عزّ و جلّ: إِنَّ فِى ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ* وَ إِنَّهٰا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ قال: فقال: نحن المتوسّمون و السّبيل فينا مقيم.

[٥٧٢]٢-محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن يحيى بن إبراهيم قال: حدّثنى أسباط بن سالم قال:

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام فدخل عليه رجل من أهل هيت فقال له: أصلحک اللّه ما تقول فى قول اللّه عزّ و جلّ: «إِنَّ فِى ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» ؟ قال: نحن المتوسّمون و السّبيل فينا مقيم.

[٥٧٣]٣-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعىّ بن عبد اللّه، عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و

خداوند کدام است؟ گفتم: نه. فرمودند: آن بزرگ ترین نعمت های خداوند بر آفریدگان است و آن ولایت ما است.

[۵۷۰]4-عبد الرحمان کثیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام از این سخن خداوند گرامی: (آیا ندیدی کسانی را که نعمت خداوند را به کفران دگرگون کردند. . .) پرسیدم.

فرمودند: مقصود، همهٔ قریش است. کسانی که با رسول خدا-درود خداوند بر او و بر خاندانش-دشمنی کرده، جنگ به پا کردند و وصیّت درباره وصی اش را انکار کردند.

هشیارانی که خداوند والا در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السّلام هستند و راه در میان آنان برپا است

[۵۷۱]۱-اسباط فروشندهٔ لباس هندی گفته است: من نزد حضرت صادق بودم که مردی از این سخن خداوند شکوهمند پرسید: (در آن، نشانه هایی برای هشیاران است. و آن بر سر راه برقرار است.) [حجر (۱5) :۷5 و ۷6]راوی گوید، حضرت فرمودند: آن هشیاران ماییم و راه در میان ما برقرار است.

[۵۷۲]۲-اسباط سالم گفته است: من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که مردی از اهل هیت (سرزمینی بر ساحل فرات) وارد شد و به ایشان عرض کرد: اصلحک اللّه دربارهٔ این سخن خداوند گرامی چه می گویی (در آن، نشانه هایی برای هشیاران است.) ؟ فرمودند: آن هشیاران ماییم و راه در میان ما برقرار است.

[۵۷۳]۳-محمّد مسلم از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند عزّتمند:

جلّ: «إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاٰتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ» قال: هم الأئمّه علیهم السّلام، قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم:

اتّقوا فراسه المؤمن فإنّه ینظر بنور اللّه عزّ و جلّ فی قول اللّه تعالی: «إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاٰتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ» .

[5۷4]4-محمّد بن یحیی، عن الحسن بن علیّ الکوفیّ، عن عبیس بن هشام، عن عبد اللّه بن سلیمان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: «إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاٰتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ» فقال:

هم الأئمّه علیهم السّلام «وَ إِنَّهٰا لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ» قال: لا یخرج منّا أبدا.

[5۷5]5-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن محمّد بن أسلم، عن إبراهیم بن أیّوب، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام فی قوله تعالی: «إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاٰتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ» قال: کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم المتوسّم و أنا من بعده و الأئمّه من ذرّیّتی:

المتوسّمون.

و فی نسخه أخری: عن أحمد بن مهران، عن محمّد بن علیّ، عن محمّد بن أسلم، عن إبراهیم بن أیّوب بإسناده مثله.

باب عرض الأعمال علی النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و الأئمّه علیهم السّلام [5۷6]۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن القاسم بن محمّد، عن علیّ بن أبی حمزه، عن أبی بصیر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

تعرض الأعمال علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أعمال العباد کلّ صباح أبرارها و فجّارها فاحذروها و هو قول اللّه تعالی: اِعْمَلُوا فَسَیَرَی اَللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ و سکت.

[5۷۷]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن

(همانا در آن نشانه هایی برای هشیاران است.) روایت کرده که فرمودند آنان، ائمّه علیهم السّلام هستند. رسول خدا-درود خداوند بر او و بر خاندانش-دربارۀ سخن خداوند والا: (همانا در آن نشانه هایی برای هشیاران است.) فرمود: از هشیاری مؤمن پروا کنید. که او با نور خداوند شکوهمند نظر می کند.

[5۷4]4-عبد اللّه سلیمان از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ سخن خداوند گرامی:

(همانا در آن نشانه هایی برای هشیاران است) روایت کرده که فرمود: آنان، ائمّه علیهم السّلام هستند. و دربارۀ(و آن بر سر راه برقرار است) فرمود: هیچگاه از میان ما بیرون نمی رود.

[5۷5]5-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام دربارۀ این سخن آن والا: (همانا در آن نشانه هایی برای هشیاران است.) فرمود: هشیار رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- است و پس از او من و ائمّه از فرزندان من، هشیارانیم.

و در نسخۀ دیگری از ابراهیم ایّوب که سندش را به امام رسانده، مانند همین روایت شده است.

عرضه شدن اعمال بر پیامبر و ائمّه علیهم السّلام

[5۷6]۱-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: اعمال بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عرضه می شود. عرضۀ اعمال بندگان-نیکوکاران و بدکارانشان- در هرصبح صورت می پذیرد، پس، از آن پروا کنید. و این معنی همان سخن خداوند والا است: (عمل کنید که خداوند و رسولش عملتان را می بینند.) [توبه (۹) :

5 ۱۰]و سکوت کرد.

[5۷۷]۲-یعقوب شعیب گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام از این سخن

النّضر بن سويد، عن يحيى الحلبىّ، عن عبد الحميد الطّائىّ، عن يعقوب بن شعيب قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «اِعْمَلُوا فَسَيَرَى اَللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ» قال: هم الأئمّه.

[۵۷۸]۳-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عثمان بن عيسى، عن سماعه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: ما لكم تسوءون رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم؟ ! فقال رجل: كيف نسوؤه؟ فقال: أ ما تعلمون أنّ أعمالكم تعرض عليه فإذا رأى فيها معصيه ساءه ذلک فلا تسوءوا رسول اللّه و سرّوه.

[۵۷۹]4-علىّ، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن الزّيّات، عن عبد اللّه بن أبان الزّيّات و كان مكينا عند الرّضا عليه السّلام قال:

قلت للرّضا عليه السّلام ادع اللّه لى و لأهل بيتى فقال: أو لست أفعل و اللّه إنّ أعمالكم لتعرض علىّ فى كلّ يوم و ليله قال: فاستعظمت ذلک، فقال لى: أ ما تقرأ كتاب اللّه عزّ و جلّ: «وَ قُلِ اِعْمَلُوا فَسَيَرَى اَللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ» ؟ قال: هو و اللّه علىّ بن أبى طالب عليه السّلام.

[۵۸۰]5-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن أبى عبد اللّه الصّامت، عن يحيى بن مساور، عن أبى جعفر عليه السّلام أنّه ذكر هذه الآيه: «فَسَيَرَى اَللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ» قال: هو و اللّه علىّ بن أبى طالب عليه السّلام.

[۵۸۱]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء قال:

سمعت الرّضا عليه السّلام يقول: إنّ الأعمال تعرض على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أبرارها و فجّارها.

خداوند عزّتمند پرسیدم: (عمل کنید که خداوند و رسولش و مؤمنان عملتان را می بینند.) فرمودند: آنان، ائمّه علیهم السّلام هستند.

[۵۷۸]۳-سماعه گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

بر شما چه پیش آمده که رسول خدا-درود خداوند بر او و بر خاندانش-را اندوهگین می کنید؟ مردی گفت: چگونه ایشان را اندوهگین می کنیم؟ فرمودند:

آیا نمی دانید که اعمالتان بر ایشان عرضه می شود. و هنگامی که در آن ها معصیتی دید، او را اندوهگین می کند؟ پس رسول خدا را اندوهگین نکنید و او را شاد کنید.

[۵۷۹]4-عبد اللّه بن ابان روغن فروش که نزد حضرت رضا علیه السّلام صاحب منزلت و احترام بود، گفته است: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: برای من و خانواده ام به درگاه خداوند دعا بفرمایید! فرمودند: مگر نمی کنم. به خدا سوگند اعمالتان هماره در هرشب و روز بر من عرضه می شود. او گفته است: من این موضوع را بزرگ شمردم. پس به من فرمود: آیا کتاب خداوند عزّتمند را نمی خوانی. (و بگو عمل کنید که خداوند و رسولش و مؤمنان عملتان را می بینند.) [؟] به خدا سوگند او علی ابن ابی طالب علیه السّلام است.

[۵۸۰]5-یحیی بن مساور از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که ایشان این آیه را (که خداوند و رسولش و مؤمنان عملتان را می بینند.) ذکر کرد و فرمود: او به خدا سوگند علی ابن ابی طالب علیه السّلام است.

[۵۸۱]6-وشّاء گفته است: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: همانا اعمال بر رسول خدا-درود خداوند بر او و بر خاندانش-عرضه می شود، هم از خوبان و هم از بدان.

باب أنّ الطّريقه الّتى حثّ على الاستقامه عليها ولايه علىّ عليه السّلام
[۵۸۲]۱-أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد اللّه الحسنىّ، عن موسى بن محمّد، عن يونس بن يعقوب، عمّن ذكره، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قوله تعالى:

وَ أَنْ لَوِ اِسْتَقٰامُوا عَلَى اَلطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْنٰاهُمْ مٰاءً غَدَقاً قال:

يعنى لو استقاموا على ولايه علىّ بن أبى طالب أمير المؤمنين و الأوصياء من ولده عليهم السّلام و قبلوا طاعتهم فى أمرهم و نهيهم «لَأَسْقَيْنٰاهُمْ مٰاءً غَدَقاً» يقول:

لأشربنا قلوبهم الإيمان و الطّريقه هى الإيمان بولايه علىّ و الأوصياء.

[۵۸۳]۲-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن فضاله بن أيّوب، عن الحسين بن عثمان، عن أبى أيّوب، عن محمّد بن مسلم قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «اَلَّذِينَ قٰالُوا رَبُّنَا اَللّٰهُ ثُمَّ اِسْتَقٰامُوا» فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: استقاموا على الأئمّه واحد بعد واحد تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ اَلْمَلاٰئِكَهُ أَلاّٰ تَخٰافُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ اَلَّتِى كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام معدن العلم و شجره النّبوّه و مختلف الملائكه
[۵۸۴]۱-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن غير واحد، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعىّ بن عبد اللّه، عن أبى الجارود قال:

قال علىّ بن الحسين عليه السّلام: ما ينقم النّاس منّا؟ فنحن و اللّه شجره النّبوّه و بيت الرّحمه و معدن العلم و مختلف الملائكه.

[۵۸۵]۲-محمّد بن يحيى، عن عبد اللّه بن محمّد بن عيسى، عن أبيه، عن عبد اللّه بن المغيره، عن إسماعيل بن أبى زياد، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه عليهما السّلام قال:

راهی که به پایداری بر آن ترغیب شده، ولایت علی علیه السّلام است

[۵۸۲]۱-حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند فرازمند: (اگر پایداری کنند، به آب فراوان سیرابشان می کنیم.) [جنّ (۷۲) :16]فرمودند: مقصود این است که اگر بر ولایت علی ابن ابی طالب امیر مؤمنان و اوصیای از فرزندانش-سلام بر آنان-پایداری کرده، فرمانبری در امر و نهی شان را بپذیرند، (به آب فراوان سیرابشان می کنیم.) می فرماید: هرآینه دل هاشان را از ایمان سیراب می کنیم. و راه همان ایمان به ولایت علی و اوصیای او-درود بر آنان-است.

[۵۸۳]۲-محمّد مسلم گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام از این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (آنان که گفتند پروردگار ما خدای یکتا است، سپس پایداری کردند.) [فصّلت (41) : ۳۰]حضرت فرمودند: بر ائمّه یکی پس از دیگری پایداری کردند. (فرشتگان بر آنان نازل می شوند که نترسید و غمگین مباشید و بشارت باد به شما به بهشتی که وعده داده می شدید.)

ائمّه، معدن علم و درخت نبوّت و فرودگاه فرشتگان هستند

[۵۸۴]۱-ابو جارود گفته است: حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند: مردم چه عیبی از ما می گیرند؟ ما به خدا سوگند، درخت نبوّت و خاندان رحمت و معدن علم و فرودگاه فرشتگانیم.

[۵۸۵]۲-اسماعیل ابو زیاد از حضرت صادق علیه السّلام به نقل از پدرشان روایت کرده

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: إنّا أهل البيت شجره النّبوّه و موضع الرّساله و مختلف الملائكه و بيت الرّحمه و معدن العلم.

[۵۸۶]۳-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسين، عن عبد اللّه بن محمّد، عن الخشّاب قال: حدّثنا بعض أصحابنا، عن خيثمه قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا خيثمه! نحن شجره النّبوّه و بيت الرّحمه و مفاتيح الحكمه و معدن العلم و موضع الرّساله و مختلف الملائكه و موضع سرّ اللّه و نحن وديعه اللّه فى عباده و نحن حرم اللّه الأكبر و نحن ذمّه اللّه و نحن عهد اللّه، فمن وفى بعهدنا فقد وفى بعهد اللّه و من خفرها فقد خفر ذمّه اللّه و عهده.

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام ورثه العلم، يرث بعضهم بعضا العلم [۵۸۷]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن يحيى الحلبىّ، عن بريد بن معاويه، عن محمّد بن مسلم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ عليّا عليه السّلام كان عالما و العلم يتوارث و لن يهلک عالم إلاّ بقى من بعده من يعلم علمه أو ما شاء اللّه

[۵۸۸]۲-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زراره و الفضيل، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ العلم الّذى نزل مع آدم عليه السّلام لم يرفع و العلم يتوارث و كان علىّ عليه السّلام عالم هذه الأمّه و إنّه لم يهلک منّا عالم قطّ إلاّ خلفه من أهله من علم مثل علمه أو ما شاء اللّه.

[۵۸۹]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن البرقىّ، عن النّضر بن

که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند: ما اهل بیت، درخت نبوّت و جایگاه رسالت و فرودگاه فرشتگان و خانهٔ رحمت و معدن علم هستیم.

[۵۸۶]۳-خیثمه گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند: ای خیثمه! ما درخت نبوّت، خانهٔ رحمت، کلیدهای حکمت، معدن علم، جایگاه رسالت، آمد و شدگاه فرشتگان و جایگاه سرّ خداوندیم. ما ودیعهٔ خداوند در میان بندگان و حرم بزرگ خداوندیم. ما حقّ و پیمان خداوندیم. پس هرکه به پیمان ما وفا کرد به راستی به پیمان خداوند وفا کرده است و هرکه آن را شکست، حقّ و پیمان او را شکسته است.

ائمّه علیهم السّلام وارثان علمند که یکی پس از دیگری علم را به ارث می برند

[۵۸۷]۱-محمّد مسلم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

علی علیه السّلام عالم بود و علم به ارث می رسد. و هرگز عالمی نمی میرد جز این که پس از او کسی هست که علم او یا آنچه را خدا خواست بداند.

[۵۸۸]۲-زراره و فضیل از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: علمی که با آدم علیه السّلام فرود آمد، بالا نرفت. و علم به ارث می رسد. علی علیه السّلام عالم این امّت بود و همانا از ما هیچ گاه عالمی نمی میرد جز این که از خاندان او کسی جانشین اش شود که مانند علم او یا آنچه را خدا خواست، بداند.

[۵۸۹]۳-محمّد مسلم گفته است: حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: علم به ارث

سويد، عن يحيى الحلبىّ، عن عبد الحميد الطّائىّ، عن محمّد بن مسلم قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: إنّ العلم يتوارث و لا يموت عالم إلاّ و ترک من يعلم مثل علمه أو ما شاء اللّه.

[۵۹۰]4-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان، عن موسى بن بكر، عن الفضيل بن يسار قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ فى علىّ سنّه ألف نبىّ من الأنبياء و إنّ العلم الّذى نزل مع آدم عليه السّلام لم يرفع و ما مات عالم فذهب علمه و العلم يتوارث.

[۵۹۱]5-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن فضاله بن أيّوب، عن عمر بن أبان قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ العلم الّذى نزل مع آدم عليه السّلام لم يرفع و ما مات عالم فذهب علمه.

[۵۹۲]6-محمّد، عن أحمد، عن علىّ بن النّعمان رفعه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: يمصّون الثّماد و يدعون النّهر العظيم، قيل له: و ما النّهر العظيم؟ قال: رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و العلم الّذى أعطاه اللّه، إنّ اللّه عزّ و جلّ جمع لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم سنن النّبيّين من آدم و هلمّ جرّا إلى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قيل له: و ما تلک السّنن؟ قال: علم النّبيّين بأسره و إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم صيّر ذلک كلّه عند أمير المؤمنين عليه السّلام، فقال له رجل يا ابن رسول اللّه! فأمير المؤمنين أعلم أم بعض النّبيّين فقال أبو جعفر عليه السّلام: اسمعوا ما يقول؟ ! إنّ اللّه يفتح مسامع من يشاء، إنّى حدّثته: أنّ اللّه جمع لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم علم النّبيّين و أنّه جمع ذلک كلّه عند أمير المؤمنين عليه السّلام و هو يسألنى أ هو أعلم أم بعض النّبيّين.

[۵۹۳]۷-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن البرقىّ، عن النّضر بن

می رسد و عالمی نمی میرد جز این که کسی را به جای خود می گذارد که مانند علم او یا آنچه را خدا خواست، دارد.

[۵۹۰]4-فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: همانا در علی علیه السّلام سنّت هزار پیامبر است و علمی که با آدم علیه السّلام فرود آمد، بالا نرفت. و با مرگ عالم علم از میان نرفت. که علم به ارث می رسد.

[۵۹۱]5-عمر بن ابان گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: علمی که با آدم علیه السّلام فرود آمد، بالا نرفت و با مرگ عالم علمش از میان نرفت.

[۵۹۲]6-علی نعمان حدیثی که سندش را به حضرت باقر علیه السّلام رسانده، روایت کرده که آن حضرت فرمود: مردم نمی را می مکند و نهر عظیم را رها می کنند. پرسیدند: نهر عظیم چیست؟ فرمودند: رسول خدا-درود خداوند بر او و بر خاندانش-و علمی که خداوند به او داده بود خداوند عزّتمند برای محمّد صلّی اللّه علیه و آله سنّت های پیامبران از آدم تا محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را جمع کرده است. پرسیدند: و آن سنّت ها کدام است؟ فرمود: تمام علم پیامبران و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-همهٔ آن را به امیر مؤمنان علیه السّلام منتقل کرد. مردی پرسید: ای پسر رسول خدا! امیر مؤمنان داناتر است یا برخی پیامبران؟ حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: بشنوید چه می گوید! خداوند گوش کسانی را که بخواهد باز می کند. همانا من به او گفتم خداوند علم پیامبران را برای محمّد -درود خدا بر او و بر خاندانش-جمع کرد و او همهٔ آن را نزد امیر مؤمنان علیه السّلام جمع کرد و او از من می پرسد که آیا او داناتر است یا برخی پیامبران.

[۵۹۳]۷-محمّد مسلم گفته است: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: علم به ارث می رسد.

سوید، عن یحیی الحلبیّ، عن عبد الحمید الطّائیّ، عن محمّد بن مسلم قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام: إنّ العلم یتوارث فلا یموت عالم إلاّ ترک من یعلم مثل علمه أو ما شاء اللّه.

[۵۹۴]۸-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن الحارث بن المغیره قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: إنّ العلم الّذی نزل مع آدم علیه السّلام لم یرفع و ما مات عالم إلاّ و قد ورّث علمه إنّ الأرض لا تبقی بغیر عالم.

باب أنّ الأئمّه ورثوا علم النّبیّ و جمیع الأنبیاء و الأوصیاء الّذین من قبلهم

[۵۹۵]۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن عبد العزیز بن المهتدی، عن عبد اللّه بن جندب أنّه کتب إلیه الرّضا علیه السّلام:

أمّا بعد فإنّ محمّدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کان أمین اللّه فی خلقه فلمّا قبض صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کنّا أهل البیت ورثته، فنحن أمناء اللّه فی أرضه، عندنا علم البلایا و المنایا و أنساب العرب و مولد الإسلام و إنّا لنعرف الرّجل إذا رأیناه بحقیقه الإیمان و حقیقه النّفاق و إنّ شیعتنا لمکتوبون بأسمائهم و أسماء آبائهم، أخذ اللّه علینا و علیهم المیثاق، یردون موردنا و یدخلون مدخلنا، لیس علی ملّه الإسلام غیرنا و غیرهم نحن النّجباء النّجاه و نحن أفراط الأنبیاء و نحن أبناء الأوصیاء و نحن المخصوصون فی کتاب اللّه عزّ و جلّ و نحن أولی النّاس بکتاب اللّه و نحن أولی النّاس برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و نحن الّذین شرع اللّه لنا دینه فقال فی کتابه:

شَرَعَ لَکُمْ (یا آل محمّد) مِنَ اَلدِّینِ مٰا وَصّیٰ بِهِ نُوحاً (قد وصّانا بما وصّی به

پس عالمی نمی میرد، جز این که کسی را به جا می گذارد که مانند علم او یا آنچه را خداوند خواست، می داند.

[۵۹۴]۸-حارث مغیره گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

علمی که با آدم علیه السّلام فرود آمد، بالا نرفت. و عالمی نمرد جز این که علمش را به ارث گذاشت. که زمین بی عالم نمی ماند.

ائمّه علیهم السّلام علم پیامبر گرامی و تمام پیامبران و اوصیایی که پیش از ایشان بوده اند را به ارث برده اند

[۵۹۵]۱-عبد اللّه جندب گفته است: حضرت رضا علیه السّلام به او نوشت: امّا بعد همانا محمّد-درود خداوند بر او و بر خاندانش-امین خداوند در آفریدگانش بود. و آن گاه که درگذشت ما اهل بیت وارثانش بودیم. پس ما امینان خداوند در زمینیم. که عالم بلایا و مرگ ها و نسب های عرب و جایگاه اسلام [در میان انسان ها] نزد ما است. و ما هر مردی را ببینیم، حقیقت ایمان و حقیقت نفاق را در او می دانیم. و شیعیان ما با نام هاشان و نام پدرانشان ثبت شده اند. خداوند از ما و از آنان پیمان گرفته است که در طریق ما رفته، از روش ما پیروی کنند. جز ما و ایشان کسی بر آیین اسلام نیست. ماییم والاتباران رهایی بخش. ماییم سبقت گیرندگان از پیامبران.

ماییم فرزندان اوصیا. ماییم ویژگان در کتاب خدای شکوهمند. ماییم سزاوارترین مردم به کتاب خداوند و به رسول خدا-درود خداوند بر او و بر خاندانش-و ماییم کسانی که خداوند دینش را در کتابش برای آنان قرار داد: (آیینی را برای شما (ای خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-) مقرّر داشت که نوح را بدان سفارش کرد.

نُوحاً) وَ اَلَّذِی أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ (یا محمّد) وَ مٰا وَصَّیْنٰا بِهِ إِبْرٰاهِیمَ وَ مُوسیٰ وَ عِیسیٰ (فقد علّمنا و بلّغنا علم ما علمنا و استودعنا علمهم؛ نحن ورثه أولی العزم من الرّسل) أَنْ أَقِیمُوا اَلدِّینَ (یا آل محمّد) وَ لاٰ تَتَفَرَّقُوا فِیهِ (و کونوا علی جماعه) کَبُرَ عَلَی اَلْمُشْرِکِینَ (من أشرک بولایه علیّ) مٰا تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ (من ولایه علیّ) (إنّ) اَللّٰهُ (یا محمّد) یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ یُنِیبُ من یجیبک إلی ولایه علیّ علیه السّلام.

[596]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن علیّ بن الحکم، عن عبد الرّحمن بن کثیر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم إنّ أوّل وصیّ کان علی وجه الأرض هبه اللّه بن آدم و ما من نبیّ مضی إلاّ و له وصیّ و کان جمیع الأنبیاء مائه ألف نبیّ و عشرین ألف نبیّ منهم خمسه أولو العزم: نوح و إبراهیم و موسی و عیسی و محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و إنّ علیّ بن أبی طالب کان هبه اللّه لمحمّد و ورث علم الأوصیاء و علم من کان قبله، أما إنّ محمّدا ورث علم من کان قبله من الأنبیاء و المرسلین، علی قائمه العرش مکتوب: حمزه أسد اللّه و أسد رسوله و سیّد الشّهداء و فی ذؤابه العرش علیّ أمیر المؤمنین علیه السّلام، فهذه حجّتنا علی من أنکر حقّنا و جحد میراثنا و ما منعنا من الکلام و أمامنا الیقین فأیّ حجّه تکون أبلغ من هذا.

[597]۳-محمّد بن یحیی، عن سلمه بن الخطّاب، عن عبد اللّه بن محمّد، عن عبد اللّه بن القاسم، عن زرعه بن محمّد، عن المفضّل بن عمر قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: إنّ سلیمان ورث داود و إنّ محمّدا ورث سلیمان و إنّا ورثنا محمّدا و إنّ عندنا علم التّوراه و الإنجیل و الزّبور و تبیان ما فی الألواح قال: قلت: إنّ هذا لهو العلم؟ قال: لیس هذا هو العلم، إنّ العلم الّذی یحدث یوما بعد یوم و ساعه بعد ساعه.

(ما را به سفارشی که به نوح کرده بود، سفارش کرد.) و آنچه را به تو (ای محمّد) وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم (پس به ما آموخت و دانش آن چه را آموخت به ما رساند و علم آنان را به ما سپرد؛ ماییم وارثان فرستادگان اولو العزم) این است که ای خاندان محمّد دین را برپا دارید و در آن تفرقه نکنید. (و یگانه باشید.) بر مشرکان گران است (آن که به ولایت علی علیه السّلام شرک ورزید) آنچه بدان دعوت می کنید (که ولایت علی است.) ای محمّد (همانا) خداوند کسی را که به سوی او بازگردد هدایت می کند.) [شورا (۴۲) :۱۳]کسی که ولایت علی علیه السّلام را از تو بپذیرد.

[۵۹۶]۲-عبد الرحمان کثیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: نخستین وصیّ بر روی زمین هبه اللّه آدم (شبیث) بود و پیامبری درنگذشت جز اینکه وصی ای داشت و تمام پیامبران ۱۲۴۰۰۰ تن بودند و از ایشان پنج تن اولو العزم بودند: نوح، ابراهیم، موسی، و محمّد-درود بر آنان-و همانا علی بن ابی طالب موهبت و بخششی است که خداوند به محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]عنایت کرده است. و او علم اوصیا و علم آن که پیش از او بود را به ارث برد. هان! به راستی محمّد [درود خداوند بر او و بر خاندانش]علم پیامبران و فرستادگان پیش از خود را به ارث برد. بر ستون عرش نوشته است: حمزه، شیر خدا و رسول او و سرور شهیدان است. و بر پیشانی عرش است که: علی علیه السّلام امیر مؤمنان است. و این حجّت ما است بر کسی که حقّ ما را انکار کرده، میراثمان را نفی کرد. و چه چیزی ما را از سخن گفتن بازمی دارد در حالی که یقینی پیش روی ما است و چه حجّتی رساتر از این.

[۵۹۷]۳-مفضّل عمر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: سلیمان وارث داود بود و محمّد-درود خداوند بر او و بر خاندانش-وارث سلیمان. و ما وارثان محمّدیم. علم تورات و انجیل و زبور و بیان آنچه در الواح (موسی) بود، نزد ما است. راوی گوید؛ من گفتم: آن علم [کامل]همین است؟ فرمود: آن علم، این نیست. آن، علمی است که روزبه روز و ساعت به ساعت پدید می آید.

[۵۹۸]4-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن شعيب الحدّاد، عن ضريس الكناسىّ قال:

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام و عنده أبو بصير فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّ داود ورث علم الأنبياء و إنّ سليمان ورث داود و إنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ورث سليمان و إنّا ورثنا محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و إنّ عندنا صحف إبراهيم و ألواح موسى فقال أبو بصير:

إنّ هذا لهو العلم فقال: يا أبا محمّد! ليس هذا هو العلم، إنّما العلم ما يحدث باللّيل و النّهار يوما بيوم و ساعه بساعه.

[۵۹۹]5-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن محمّد بن إسماعيل، عن علىّ بن النّعمان، عن ابن مسكان، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال لى: يا أبا محمّد! إنّ اللّه عزّ و جلّ لم يعط الأنبياء شيئا إلاّ و قد أعطاه محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، قال: و قد أعطى محمّدا جميع ما أعطى الأنبياء و عندنا الصّحف الّتى قال اللّه عزّ و جلّ: صُحُفِ إِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسىٰ قلت: جعلت فداک هى الألواح؟ قال: نعم.

[۶۰۰]6-محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

أنّه سأله عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ لَقَدْ كَتَبْنٰا فِي اَلزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ اَلذِّكْرِ ما الزّبور و ما الذّكر؟ قال: الذّكر عند اللّه و الزّبور الّذى أنزل على داود و كلّ كتاب نزل فهو عند أهل العلم و نحن هم.

[۶۰۱]۷-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن أبى زاهر أو غيره، عن محمّد بن حمّاد، عن أخيه أحمد بن حمّاد، عن إبراهيم، عن أبيه، عن أبى الحسن الأوّل عليه السّلام قال:

قلت له: جعلت فداک أخبرنى عن النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ورث النّبيّين كلّهم؟ قال: نعم،

[۵۹۸]4-ضریس کرناسی گفت: نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم و ابو بصیر هم بود. پس حضرت صادق علیه السّلام فرمود: داود وارث علم انبیا بود و سلیمان وارث داود و محمّد [درود خداوند بر او و بر خاندانش]وارث سلیمان. و ما وارثان محمّدیم. و صحف ابراهیم و الواح موسی علیهما السّلام نزد ما است. آن گاه ابو بصیر گفت:

آن علم کامل همین است. حضرت فرمود: ای پدر محمّد! آن علم این نیست. علم آن است که شبانه روز، روزبه روز و ساعت به ساعت پدید می شود.

[۵۹۹]5-ابو بصیر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود، ای ابو محمّد خداوند عزّتمند، چیزی به پیامبران نداد جز این که به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-داد. و تمام داده های به پیامبران را به محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]داد. و آن صحفی که خداوند شکوهمند فرمود: صُحُفِ إِبْرٰاهِیمَ وَ مُوسیٰ [اعلی (۸۷) :۱۹]نزد ما است. من گفتم: جانم به فدایت! این همان الواح است؟ فرمود: بله.

[۶۰۰]6-از عبد اللّه سنان است که از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این آیهٔ خداوند گرامی پرسید: (در زبور پس از ذکر (تورات) نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می برند.) [انبیا (۲۱) :۱۰5]که زبور و ذکر چیست؟ و حضرت فرمودند: ذکر نزد خداوند است. و زبور آن است که بر داود [علیه السّلام]نازل شده است. و هر کتابی که نازل شده نزد اهل علم است و آنان ماییم.

[۶۰۱]۷-ابو ابراهیم گفته است: به ابو الحسن اوّل (حضرت کاظم) علیه السّلام عرض کردم جانم به فدایت به من بفرمایید آیا پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-وارث همهٔ پیامبران است؟ فرمود: بله. گفتم: از روزگار آدم تا خودش؟

قلت: من لدن آدم حتّى انتهى إلى نفسه؟ قال: ما بعث اللّه نبيّا إلاّ و محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أعلم منه، قال: قلت: إنّ عيسى ابن مريم كان يحيى الموتى بإذن اللّه قال:

صدقت و سليمان بن داود كان يفهم منطق الطّير و كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم يقدر على هذه المنازل، قال: فقال: إنّ سليمان بن داود قال للهدهد حين فقده و شكّ فى أمره فقال: «مٰا لِيَ لا أَرَى اَلْهُدْهُدَ أَمْ كٰانَ مِنَ اَلْغٰائِبِينَ» حين فقده فغضب عليه فقال: لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذٰاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطٰانٍ مُبِينٍ و إنّما غضب لأنّه كان يدلّه على الماء فهذا و هو طائر قد أعطى ما لم يعطَ سليمان و قد كانت الرّيح و النّمل و الإنس و الجنّ و الشّياطين [و]المرده له طائعين و لم يكن يعرف الماء تحت الهواء و كان الطّير يعرفه و إنّ اللّه يقول فى كتابه: وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ اَلْجِبٰالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ اَلْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ اَلْمَوْتىٰ و قد ورثنا نحن هذا القرآن الّذى فيه ما تسيّر به الجبال و تقطّع به البلدان و تحيا به الموتى و نحن نعرف الماء تحت الهواء و إنّ فى كتاب اللّه لآيات ما يراد بها أمر إلاّ أن يأذن اللّه به مع ما قد يأذن اللّه ممّا كتبه الماضون جعله اللّه لنا فى أمّ الكتاب، إنّ اللّه يقول: وَ مٰا مِنْ غٰائِبَةٍ فِي اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ ثمّ قال: ثُمَّ أَوْرَثْنَا اَلْكِتٰابَ اَلَّذِينَ اِصْطَفَيْنٰا مِنْ عِبٰادِنٰا فنحن الّذين اصطفانا اللّه عزّ و جلّ و أورثنا هذا الّذى فيه تبيان كلّ شىء.

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام عندهم جميع الكتب الّتى نزلت من عند اللّه عزّ و جلّ و أنّهم يعرفونها على اختلاف ألسنتها [٢ ٦٠]١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن إبراهيم، عن يونس، عن هشام بن الحكم فى حديث بريه أنّه لمّا جاء معه إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام فلقى أبا

فرمود: خداوند پیامبری برنینگیخت جز این که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]عالم تر از او بود. راوی گوید، گفتم: همانا عیسای مریم به اذن خداوند مردگان را زنده می کرد. حضرت فرمود: راست گفتی و سلیمان داود زبان پرندگان را می فهمید و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به این شیوه ها توانا بود. راوی گوید، آن گاه حضرت فرمود: سلیمان داود هنگامی که هدهد را نیافت و درباره اش تردید کرد، گفت: (چرا هدهد را نمی بینیم؟ آیا غایب است؟) [نمل (۲۷) : ۲۰]وقتی او را نیافت بر او خشمگین شد و فرمود: (قطعا او را کیفر شدیدی خواهم کرد یا او را ذبح می کنم مگر دلیل روشنی برایم بیاورد.) [نمل (۲۷) : ۲۱]او خشمگین شد؛ زیرا هدهد او را به آب راهنمایی می کرد. بنابراین به آن پرنده چیزی داده شده بود که به سلیمان داده نشده بود. در حالی که باد و مورچه و آدمیان و جنّیان و شیاطین [و]سرکشان فرمانبرش بودند، به آب در سینهٔ زمین علم نداشت و پرنده آن را می دانست. و همانا خداوند در کتابش می فرماید: (و اگر قرآنی بود که کوه ها را به حرکت درآورد یا زمین را شکاف دهد یا مردگان را به سخن درآورد.) [رعد (۱۳) : ۳۱]و ما این قرآن را که با آن کوه ها به حرکت درمی آید و سرزمین ها قطعه قطعه می شود و با مردگان سخن گفته می شود، به ارث بردیم. و ما به آب در سینهٔ زمین عالم هستیم. همانا در کتاب خداوند، آیاتی است که با آن چیزی خواسته نمی شود جز این که خداوند به آن اجازه می دهد. علاوه بر آنچه خداوند از چیزی که پیشینیان نوشته اند اجازه داده است که خداوند آن را در قرآن برای ما نهاده است. خداوند می فرماید: (و هیچ پنهانی در آسمانها و زمین نیست جز این که در کتاب روشنگری است.) [نمل (۲۷) :۷۵] سپس فرمود: (کتاب را به کسانی میراث دادیم که از بندگان برگزیدهٔ ما بودند.) [فاطر (۳۵) :۳۲]و ماییم کسانی که خداوند شکوهمند آنان را برگزیده و این را که در آن بیان هرچیزی در آن است، میراث داده.

تمام کتبی که از نزد خداوند گرامی نازل شده نزد ائمّه علیهم السّلام است و ایشان آن ها را به هر زبانی که باشد می دانند

[۲ ۶۰]۱-از هشام حکم در حدیث بریه است که وقتی با او نزد حضرت صادق علیه السّلام می آمد به ابو الحسن، موسای جعفر-درود بر آنان- برخوردند.

الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام فحكى له هشام الحكايه فلمّا فرغ قال أبو الحسن عليه السّلام:

لبريه يا بريه! كيف علمک بكتابک؟ قال: أنا به عالم، ثمّ قال: كيف ثقتک بتأويله؟ قال: ما أوثقنى بعلمى فيه، قال: فابتدأ أبو الحسن عليه السّلام يقرأ الإنجيل؟ فقال بريه: إيّاک كنت أطلب منذ خمسين سنه أو مثلک، قال: فآمن بريه و حسن إيمانه و آمنت المرأه الّتى كانت معه، فدخل هشام و بريه و المرأه على أبى عبد اللّه عليه السّلام فحكى له هشام الكلام الّذى جرى بين أبى الحسن موسى عليه السّلام و بين بريه فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: ذُرِّيَّةً بَعْضُهٰا مِنْ بَعْضٍ وَ اَللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، فقال بريه:

أنّى لكم التّوراه و الإنجيل و كتب الأنبياء؟ قال: هى عندنا وراثه من عندهم نقرؤها كما قرءوها و نقولها كما قالوا، إنّ اللّه لا يجعل حجّه فى أرضه يسأل عن شىء فيقول لا أدرى.

[٣ ٠6]٢-علىّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن بكر بن صالح، عن محمّد بن سنان، عن مفضّل بن عمر قال:

أتينا باب أبى عبد اللّه و نحن نريد الإذن عليه فسمعناه يتكلّم بكلام ليس بالعربيّه فتوهّمنا أنّه بالسّريانيّه ثمّ بكى فبكينا لبكائه ثمّ خرج إلينا الغلام فأذن لنا فدخلنا عليه فقلت: أصلحک اللّه أتيناک نريد الإذن عليک فسمعناک تتكلّم بكلام ليس بالعربيّه فتوهّمنا أنّه بالسّريانيّه ثمّ بكيت فبكينا لبكاءک، فقال: نعم ذكرت إلياس النّبىّ و كان من عبّاد أنبياء بنى إسرائيل فقلت كما كان يقول فى سجوده، ثمّ اندفع فيه بالسّريانيّه فلا و اللّه ما رأينا قسّا و لا جاثليقا أفصح لهجه منه به ثمّ فسّره لنا بالعربيّه فقال: كان يقول فى سجوده: أ تراک معذّبى و قد أظمأت لک هواجرى، أ تراک معذّبى و قد عفّرت لک فى التّراب وجهى، أ تراک معذّبى و قد اجتنبت لک المعاصى أ تراک معذّبى و قد أسهرت لک ليلى، قال:

هشام، حکایت را به ایشان گفت. وقتی به پایان رسید. ابو الحسن علیه السّلام به بریه فرمود: ای بریه! دانش تو به کتابت چگونه است؟ عرض کرد: من به آن عالمم.

حضرت فرمود: اعتمادت به تأویلش چگونه است؟ گفت: به دانشم در آن اعتمادی خوب دارم. [هشام]گوید: پس ابو الحسن علیه السّلام شروع به خواندن انجیل کرد. آن گاه بریه گفت: پنجاه سال است تو یا همچون تویی را می جستم. [هشام] گوید: پس بریه ایمان آورد-و نیکو ایمانی آورد-و زنی که با او بود، ایمان آورد.

سپس هشام و بریه و آن زن به خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدند و هشام سخنانی را که میان ابو الحسن موسی علیه السّلام و بریه رفته بود، بازگفت. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: (دودمانی است که برخی از برخی دیگرند و خداوند شنوا و دانا است.) [آل عمران (۳) :۳4]آن گاه بریه گفت: تورات و انجیل و کتب پیامبران از کجا به شما رسیده است؟ حضرت فرمود: از آنان به ارث به ما رسیده است. چنان می خوانیم که آنان خواندند و چنان بیانش می کنیم که آنان بیان کردند. خداوند حجّتی بر زمین قرار نمی دهد که وقتی از او چیزی بپرسند، بگوید «نمی دانم» .

[۳ ۶۰]۲-مفضّل عمر گفت: ما به در منزل حضرت صادق علیه السّلام رفته، خواستیم اجازۀ ورود بگیریم که شنیدیم حضرت به کلماتی غیر عربی سخن می گوید.

گمان کردیم که زبان سریانی است. سپس گریست و ما به گریۀ ایشان گریستیم.

آنگاه غلامشان بیرون آمده و به ما اجازه داد پس به خدمتش رسیدیم و من گفتم:

أصلحک اللّه به نزد شما آمدیم می خواستیم اجازه بگیریم که شنیدیم به کلماتی غیر از عربی سخن می گوئید و گمان کردیم که زبان سریانی است سپس گریه کردید و ما به گریۀ شما گریستیم. حضرت فرمود: بله، به یاد الیاس پیامبر افتادم -او از پیامبران عابد بنی اسرائیل بود-و آنچه را او در سجده اش می گفت، گفتم. سپس به زبان سریانی شروع به خواندن آن کرد. به خدا سوگند هیچ کشیش و جاثلیقی در آن زبان فصیح تر از او نبود. سپس آن را برای ما به عربی تفسیر کرد و فرمود: او در سجده هایش می

گفت: آیا باور کنم که تو مرا عذاب می کنی در حالی که من در گرمای سخت برای تو تشنه ماندم؟ آیا باور کنم که تو مرا عذاب می کنی در حالی که من برای تو صورتم را به خاک مالیدم؟ آیا باور کنم که تو مرا عذاب می کنی در حالی که برای تو از گناهان دوری کردم؟ آیا باور کنم که تو مرا عذاب می کنی در حالی که من برای تو شبم را بیدار ماندم؟

ص :۴۸۹

فأوحى اللّه إليه أن ارفع رأسک فإنّی غير معذّبک قال: فقال: إن قلت: لا أعذّبک ثمّ عذّبتنی ما ذا؟ أ لست عبدک و أنت ربّی [قال]: فأوحى اللّه إليه أن ارفع رأسک فإنّی غير معذّبک، إنّی إذا وعدت وعدا وفيت به.

باب أنّه لم يجمع القرآن كلّه إلاّ الأئمّه عليهم السّلام و أنّهم يعلمون علمه كلّه [4 ۶۰]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن عمرو بن أبی المقدام، عن جابر قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: ما ادّعى أحد من النّاس أنّه جمع القرآن كلّه كما أنزل إلاّ كذّاب و ما جمعه و حفظه كما نزّله اللّه تعالى إلاّ علیّ بن أبی طالب عليه السّلام و الأئمّه من بعده عليه السّلام

[5 ۶۰]۲-محمّد بن الحسين، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن المنخّل، عن جابر، عن أبی جعفر عليه السّلام أنّه قال:

ما يستطيع أحد أن يدّعی أنّ عنده جميع القرآن كلّه ظاهره و باطنه غير الأوصياء.

[6 ۶۰]۳-علیّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن القاسم بن الرّبيع، عن عبيد بن عبد اللّه بن أبی هاشم الصّيرفیّ، عن عمرو بن مصعب، عن سلمه بن محرز قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ من علم ما أوتينا تفسير القرآن و أحكامه و علم تغيير الزّمان و حدثانه، إذا أراد اللّه بقوم خيرا أسمعهم و لو أسمع من لم يسمع لولّی معرضا كأن لم يسمع ثمّ أمسک هنيئه، ثمّ قال: و لو وجدنا أوعيه أو مستراحا لقلنا و اللّه المستعان.

حضرت فرمود: آن گاه خداوند به او وحی فرستاد که سرت را بلند کن، من تو را عذاب نمی کنم. و او عرض کرد: اگر گفتی عذابت نمی کنم، سپس عذابم کردی چه؟ آیا من بندهٔ تو نیستم و تو پروردگار من؟ حضرت فرمود: آن گاه خداوند به او وحی کرد که سرت را بلند کن، من تو را عذاب نمی کنم. من وقتی وعده ای بدهم به آن وفا می کنم.

همانا تمام قرآن را جز ائمّه علیهم السّلام جمع نکرده اند و ایشان تمام دانش آن را دارایند

[4 ·6] ۱-جابر گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: کسی از مردم ادّعا نکرد که تمام قرآن را چنانچه نازل شده، جمع کرده است جز این که دروغزن باشد. و آن را چنان که خداوند والا فروفرستاد جمع و حفظ نکرد جز علی ابو طالب علیه السّلام و امامان پس از او علیهم السّلام.

[5 ·6] ۲-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: کسی نمی تواند ادّعا کند که تمام قرآن، همهٔ ظاهر و باطنش نزد او است مگر اوصیا.

[6 ·6] ۳-سلمهٔ محرز گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: از علومی که به ما داده شده تفسیر قرآن و احکام آن و تغییر زمان و حوادث آن است. خداوند وقتی نیکی گروهی را بخواهد، شنواشان می کند. و اگر کسی را که نمی شنود، شنوا کند، روگردان پشت می کند گویا که نشنیده است. سپس اندکی سکوت کرده فرمودند: و اگر ما دل های آسوده ای می یافتیم، از آن ها بیان می کردیم. و خداوند یاری رسان است.

[۶۰۷]4-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن عيسى، عن أبى عبد اللّه المؤمن، عن عبد الأعلى مولى آل سام قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: و اللّه إنّى لأعلم كتاب اللّه من أوّله إلى آخره كأنّه فى كفّى فيه خبر السّماء و خبر الأرض و خبر ما كان و خبر ما هو كائن، قال اللّه عزّ و جلّ: فيه تبيان كلّ شىء.

[۶۰۸]5-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن أبى زاهر، عن الخشّاب، عن علىّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قٰالَ اَلَّذِى عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ اَلْكِتٰابِ أَنَا آتِيکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْکَ طَرْفُکَ قال: ففرّج أبو عبد اللّه ع بين أصابعه فوضعها فى صدره، ثمّ قال: و عندنا و اللّه علم الكتاب كلّه.

[۶۰۹]6-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسن، عمّن ذكره جميعا، عن ابن أبى عمير، عن ابن أذينه، عن بريد بن معاويه قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام: قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ اَلْكِتٰابِ قال: إيّانا عنى و علىّ أوّلنا و أفضلنا و خيرنا بعد النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم.

باب ما أعطى الأئمّه عليهم السّلام من اسم اللّه الأعظم [۶۱۰]۱-محمّد بن يحيى و غيره، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن محمّد بن الفضيل قال: أخبرنى شريس الوابشىّ، عن جابر، عن أبى جعفر قال:

إنّ اسم اللّه الأعظم على ثلاثه و سبعين حرفا و إنّما كان عند آصف منها حرف واحد فتكلّم به فخسف بالأرض ما بينه و بين سرير بلقيس حتّى تناول

[۶۰۷]4-عبد الاعلی غلام خاندان سام گفته است: از حضرت صادق شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند من به کتاب خدا از اوّل تا آخرش عالمم. گویا که خبرهای آسمان و زمین و خبر آنچه بود و خواهد شد در کف دست من است. که خداوند عزّتمند فرمود: بیان هرچیزی در آن است. وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ اَلْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ [نحل (۱۶) :۸۹]

[۶۰۸]5-عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که ایشان این آیه را خواند: (کسی که دانشی از کتاب داشت گفت: پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد.) [نمل (۲۷) : ۴۰]راوی گوید: آن گاه میان انگشتانش را باز کرده، بر سینه گذاشت و فرمود: به خدا سوگند همهٔ دانش کتاب در نزد ما است.

[۶۰۹]6-برید معاویه گفته است: برای حضرت باقر علیه السّلام این آیه را خواندم:

(بگو کافی است که خداوند و کسی که علم و کتاب نزد او است میان من و شما گواه باشند.) [رعد (۱۳) :۴۳]فرمودند: مقصود ماییم. و علی علیه السّلام نخستین و افضل و برترین ما پس از پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-است.

آنچه از اسم اعظم خداوند به ائمّه علیهم السّلام داده شده است

[۶۱۰]۱-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است، و یک حرف از آن نزد آصف بود که آن را به زبان آورد و زمین میان او و تخت بلقیس ناپدید شد تا تخت به او رسید.

السّرير بيده ثمّ عادت الأرض كما كانت أسرع من طرفه عين و نحن عندنا من الاسم الأعظم اثنان و سبعون حرفا و حرف واحد عند اللّه تعالى استأثر به فى علم الغيب عنده و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلىّ العظيم.

[۶۱۱]۲-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد و محمّد بن خالد، عن زكريّا بن عمران القمّىّ، عن هارون بن الجهم، عن رجل من أصحاب أبى عبد اللّه عليه السّلام لم أحفظ اسمه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ عيسى ابن مريم عليه السّلام أعطى حرفين كان يعمل بهما و أعطى موسى أربعه أحرف و أعطى إبراهيم ثمانيه أحرف و أعطى نوح خمسه عشر حرفا و أعطى آدم خمسه و عشرين حرفا و إنّ اللّه تعالى جمع ذلک كلّه لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و إنّ اسم اللّه الأعظم ثلاثه و سبعون حرفا، أعطى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم اثنين و سبعين حرفا و حجب عنه حرف واحد.

[۶۱۲]۳-الحسين بن محمّد الأشعرىّ، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه، عن علىّ بن محمّد النّوفلىّ، عن أبى الحسن صاحب العسكر عليه السّلام قال:

سمعته يقول: اسم اللّه الأعظم ثلاثه و سبعون حرفا، كان عند آصف حرف فتكلّم به فانخرقت له الأرض فيما بينه و بين سبإ فتناول عرش بلقيس حتّى صيّره إلى سليمان، ثمّ انبسطت الأرض فى أقلّ من طرفه عين و عندنا منه اثنان و سبعون حرفا و حرف عند اللّه، مستأثر به فى علم الغيب.

باب ما عند الأئمّه من آيات الأنبياء عليهم السّلام [۶۱۳]۱-محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن عبد اللّه بن محمّد،

سپس زمین چنان که بود، شد. سریع تر از چشم برهم زدنی. و از اسم اعظم هفتاد و دو حرف آن نزد ما است. و یک حرف دیگر نزد خدای والا است که در علم غیب مخصوص به او است. و هیچ حرکتی و توانایی جز با خدای والای بزرگ نیست.

[۶۱۱]۲-هارون جهم گفته است: مردی از اصحاب حضرت صادق علیه السّلام، که نامش در خاطرم نمانده گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

به عیسای مریم دو حرف داده شد که با آن ها عمل می کرد. و به موسی چهار حرف و به ابراهیم هشت حرف و به نوح پانزده حرف و به آدم بیست و پنج حرف داد. و خداوند والا همهٔ آن ها را برای محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-جمع کرد. و اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف آن به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-داده شد و یک حرف از او نهان ماند.

[۶۱۲]۳-علی بن محمّد نوفلی گفت: از ابو الحسن عسکری علیه السّلام شنیدم که می فرماید: اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است. یک حرف از آن نزد آصف بود که آن را به زبان آورد و زمین میان او و سبا در نور دیده شد تا به تخت بلقیس دست یافت و به نزد سلیمان آورد سپس در کمتر از چشم به هم زدنی زمین گسترده شد. و نزد ما از آن، هفتاد و دو حرف است و یک حرف دیگر نزد خداوند است. که در علم غیب به او مخصوص است.

آنچه از نشانه های پیامبران علیهم السّلام نزد ائمّه علیهم السّلام است

[۶۱۳]۱-محمّد فیض از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: عصای موسی

عن منيع بن الحجّاج البصرىّ، عن مجاشع، عن معلّى، عن محمّد بن الفيض، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

كانت عصا موسى لآدم عليه السّلام فصارت إلى شعيب ثمّ صارت إلى موسى بن عمران و إنّها لعندنا و إنّ عهدى بها آنفا و هى خضراء كهيئتها حين انتزعت من شجرتها و إنّها لتنطق إذا استنطقت، أعدّت لقائمنا عليه السّلام يصنع بها ما كان يصنع موسى و إنّها لتروع و تلقف ما يأفكون و تصنع ما تؤمر به، إنّها حيث أقبلت تلقف ما يأفكون، يفتح لها شعبتان، إحداهما فى الأرض و الأخرى فى السّقف و بينهما أربعون ذراعا تلقف ما يأفكون بلسانها.

[4 ۱6]۲-أحمد بن إدريس، عن عمران بن موسى، عن موسى بن جعفر البغدادىّ، عن علىّ بن أسباط، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى حمزه الثّمالىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: ألواح موسى عليه السّلام عندنا و عصا موسى عندنا و نحن ورثه النّبيّين.

[5 ۱6]۳-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن عبد اللّه بن القاسم، عن أبى سعيد الخراسانىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام إنّ القائم إذا قام بمكّه و أراد أن يتوجّه إلى الكوفه نادى مناديه: ألا لا يحمل أحد منكم طعاما و لا شرابا و يحمل حجر موسى بن عمران و هو وقر بعير، فلا ينزل منزلا إلاّ انبعث عين منه، فمن كان جائعا شبع و من كان ظامئا روى، فهو زادهم حتّى ينزلوا النّجف من ظهر الكوفه.

[6 ۱6]4-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن أبى الحسن الأسدىّ، عن أبى بصير، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

خرج أمير المؤمنين عليه السّلام ذات ليله بعد عتمه و هو يقول همهمه همهمه و ليله

برای آدم علیه السّلام بود. آن گاه به شعیب رسید. سپس به موسای عمران منتقل شد. و آن اینک نزد ما است. و اندکی پیش از این با من بود. و آن سبز است. به همان صورت که از درختش جدا شده است. و به سخن درمی آید وقتی پرسش شود. برای قائم [علیه السّلام]ما آماده شده است تا با آن، آنچه موسی می کرد، بکند. آن می ترساند و آنچه را به نیرنگ درانداخته اند به سرعت برمی چینند و آنچه فرمان داده شود، می کند. چون به پیش رود تا آنچه را درانداخته اند، برچیند، برایش دو شاخه باز می شود یکی در زمین و دیگری در سقف [آسمان]و میانشان چهل ذراع [بیست متر]فاصله است که با زبانش آنچه را درانداخته اند، برمی چیند.

[4 ۱6]۲-ابو حمزۀ ثمالی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

الواح موسی علیه السّلام نزد ما است و عصای موسی نزد ما است. و ما وارثان پیامبرانیم.

[5 ۱6]۳-ابو سعید خراسانی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمود: قائم [علیه السّلام]وقتی در مکّه قیام کرد و خواست به سوی کوفه رود، منادی اش فریاد می کند: هان! کسی از شما با خود خوردنی و آشامیدنی برندارد.

و سنگ موسای عمران که به اندازۀ بار یک شتر است با ایشان است. در منزلی فرود نمی آیند جز این که از آن چشمه ای می جوشد. هرکه گرسنه بود، سیر می شود و هرکه تشنه بود سیراب. و آن توشۀ آنان است تا در نجف که در پشت کوفه است، فرود آیند.

[6 ۱6]4-ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السّلام شبی پیش از نیمه شب بیرون آمد. در حالی که می فرمود: همهمه و همهمه است و شبی مظلمه (تار) امامی بر شما قیام کرده که پیراهن آدم در برش و انگشتر

مظلمه خرج عليكم الإمام عليه قميص آدم و فى يده خاتم سليمان و عصا موسى عليهما السّلام.

[٦١٧]5-محمّد، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل، عن أبى إسماعيل السّرّاج، عن بشر بن جعفر، عن مفضّل بن عمر، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: أ تدرى ما كان قميص يوسف عليه السّلام؟ قال: قلت: لا، قال: إنّ إبراهيم عليه السّلام لمّا أوقدت له النّار أتاه جبرئيل عليه السّلام بثوب من ثياب الجنّه فألبسه إيّاه، فلم يضرّه معه حرّ و لا برد فلمّا حضر إبراهيم الموت جعله فى تميمه و علّقه على إسحاق و علّقه إسحاق على يعقوب، فلمّا ولد يوسف عليه السّلام علّقه عليه فكان فى عضده حتّى كان من أمره ما كان، فلمّا أخرجه يوسف بمصر من التّميمه وجد يعقوب ريحه و هو قوله: إِنِّى لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ فهو ذلک القميص الّذى أنزله اللّه من الجنّه، قلت: جعلت فداک فإلى من صار ذلک القميص قال: إلى أهله، ثمّ قال: كلّ نبىّ ورث علما أو غيره فقد انتهى إلى آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم.

باب ما عند الأئمّه من سلاح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و متاعه [٦١٨]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم، عن معاويه بن وهب، عن سعيد السّمّان قال:

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام إذ دخل عليه رجلان من الزّيديّه فقالا له: أ فيكم إمام مفترض الطّاعه؟ قال: فقال: لا قال: فقالا: له: قد أخبرنا عنک الثّقات أنّک تفتى و تقرّ و تقول به و نسمّيهم لک فلان و فلان و هم أصحاب ورع و تشمير

سلیمان و عصای موسی علیه السّلام در دست او است.

[۶۱۷]5-مفضّل عمر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: آیا می دانی پیراهن یوسف علیه السّلام چه بود؟ عرض کردم، نه. فرمود: وقتی برای ابراهیم علیه السّلام آتش افروختند، جبرئیل علیه السّلام لباسی از لباس های بهشت آورد و او را با آن پوشاند. که با آن نه گرما و نه سرما به او زیان نمی رساند. هنگامی که مرگ به سراغ ابراهیم علیه السّلام آمد آن را در حرزی نهاد و به اسحاق آویخت و اسحاق، آن را به یعقوب آویخت. و وقتی یوسف علیه السّلام متولّد شد یعقوب علیه السّلام آن را به او آویخت. و آن بر بازوی او بود تا کارش چنان شد که شد. آن گاه وقتی یوسف آن را در مصر از حرز بیرون آورد، یعقوب بوی آن را دریافت چنان که گفت: (من بوی یوسف را در می یابم اگر مرا به پیری و بی عقلی نسبت ندهید.) [یوسف (۱۲) :94]و این همان پیراهن بود که خداوند از بهشت فرود آورده بود. گفتم: جانم فدایت! آن پیراهن به چه کسی رسید؟ فرمود: به اهلش. سپس فرمود: هر پیامبری که علم یا جز آن را به ارث گذاشت به خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-رسید.

آنچه از سلاح و وسایل رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- نزد ائمّه علیهم السّلام است

[۶۱۸]۱-سعید سمّان گفته است: نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که دو مرد از زیدیه وارد شدند و به حضرت گفتند: آیا امامی واجب الاطاعه در میان شما هست؟ راوی گوید حضرت فرمود: نه. آن دو گفتند: کسان مورد اطمینانی از توبه ما خبر داده اند که همانا تو به آن فتوا داده، به آن اقرار داشته و معتقدی. و نام آنان این ها است که برایت می گوییم: فلانی و فلانی. و آنان اصحاب ورع و کوشش اند

و هم ممّن لا يكذب فغضب أبو عبد اللّه عليه السّلام فقال: ما أمرتهم بهذا، فلمّا رأيا الغضب فى وجهه خرجا، فقال لى: أ تعرف هذين؟ قلت: نعم هما من أهل سوقنا و هما من الزّيديّه و هما يزعمان أنّ سيف رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم عند عبد اللّه بن الحسن، فقال: كذبا لعنهما اللّه و اللّه ما رآه عبد اللّه بن الحسن بعينيه و لا بواحده من عينيه و لا رآه أبوه، اللّهمّ إلاّ أن يكون رآه عند علىّ بن الحسين فإن كانا صادقين فما علامه فى مقبضه؟ و ما أثر فى موضع مضربه؟ و إنّ عندى لسيف رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و إنّ عندى لرايه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و درعه و لامته و مغفره، فإن كانا صادقين فما علامه فى درع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و إنّ عندى لرايه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم المغلبه و إنّ عندى ألواح موسى و عصاه و إنّ عندى لخاتم سليمان بن داود و إنّ عندى الطّست الّذى كان موسى يقرّب به القربان و إنّ عندى الاسم الّذى كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم إذا وضعه بين المسلمين و المشركين لم يصل من المشركين إلى المسلمين نشّابه و إنّ عندى لمثل الّذى جاءت به الملائكه و مثل السّلاح فينا كمثل التّابوت فى بنى إسرائيل، كانت بنو إسرائيل فى أىّ أهل بيت وجد التّابوت على أبوابهم أوتوا النّبوّه و من صار إليه السّلاح منّا أوتى الإمامه و لقد لبس أبى درع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فخطّت على الأرض خطيطا و لبستها أنا فكانت و كانت و قائمنا من إذا لبسها ملأها إن شاء اللّه.

[٦١٩]٢-الحسين بن محمّد الأشعرىّ، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن حمّاد بن عثمان، عن عبد الأعلى بن أعين قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: عندى سلاح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لا أنازع فيه، ثمّ قال: إنّ السّلاح مدفوع عنه لو وضع عند شرّ خلق اللّه لكان خيرهم ثمّ قال: إنّ هذا الأمر يصير إلى من يلوى له الحنک فإذا كانت من اللّه فيه المشيئه خرج

و از کسانی اند که دروغ نمی گویند. حضرت صادق علیه السّلام خشمگین شد و فرمود:

آنان را به این کار فرمان نداده ام. آن دو وقتی خشم را در چهرهٔ حضرت دیدند، بیرون رفتند. آن گاه حضرت به من فرمود: آیا این دو را می شناسی؟ گفتم: بله، آن دو اهل بازار ما و از زیدیّه اند و گمان می کنند که شمشیر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نزد عبد اللّه حسن است. حضرت فرمود: دروغ می گویند، خدا لعنتشان کند. به خدا سوگند عبد اللّه حسن آن را نه با دو چشم و نه با یک چشم ندیده است. پدر او هم آن را ندیده است. مگر این که آن را نزد علی بن حسین علیهما السّلام دیده باشد. اگر اینان راست می گویند نشانی از دسته اش بدهند. و اثری از تیغه اش. همانا شمشیر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و نزد من است علم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و زره و جوشن و کلاهخودشان نزد من است. اگر راست می گویند نشانی از زره رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- بدهند. همانا علم ظفرمند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با من است. الواح موسی و عصای او نزد من است. انگشتری سلیمان داود نزد من است. تشتی که موسی با آن تقدیم قربانی می کرد نزد من است. اسمی که وقتی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-آن را میان مسلمانان و مشرکان می نهاد، تیری از سوی مشرکان به مسلمانان نمی رسید، نزد من است. نظیر آن چه فرشتگان برای او آوردند، نزد من است. حکایت سلاح در نزد ما مانند حکایت تابوت در بنی اسراییل است. در بنی اسراییل چنان بود که تابوت بر در هر خاندانی یافت می شد، نبوّت به آنان داده شده بود. و از ما هرکه سلاح به او رسید امامت به او داده شد. پدرم زره رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را پوشید و دامنش بر زمین خط کشید. و من آن را پوشیدم و چنان بود و شد و قائم [علیه السّلام]ما کسی است که چون آن را پوشید به اندازهٔ قامتش باشد. ان شاء اللّه.

[۶۱۹]۲-عبد الاعلای اعین گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

سلاح رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نزد من است که کسی دربارهٔ آن با من نزاع نمی کند. سپس فرمود: سلاحی است آسیب ناپذیر که اگر نزد بدترین خلق خدا نهاده شود بهترین آنان می شود. سپس

فرمود: همانا این امر [امامت]به کسی می رسد که گردن ها برایش خم می شود. و چون مشیّت او درباره اش تحقّق یابد،

فيقول النّاس: ما هذا الّذى كان؟ و يضع اللّه له يدا على رأس رعيّته.

[٦٢٠]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن يحيى الحلبىّ، عن ابن مسكان، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال ترک رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فى المتاع سيفا و درعا و عنزه و رحلا و بغلته الشّهباء فورث ذلک كلّه علىّ بن أبى طالب عليه السّلام.

[٦٢١]4-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أبان بن عثمان، عن فضيل بن يسار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لبس أبى درع رسول اللّه ص ذات الفضول فخطّت و لبستها أنا ففضلت.

[٦٢٢]5-أحمد بن محمّد و محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

سألته عن ذى الفقار سيف رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم من أين هو؟ قال: هبط به جبرئيل عليه السّلام من السّماء و كانت حليته من فضّه و هو عندى.

[٦٢٣]6-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن محمّد بن حكيم، عن أبى إبراهيم عليه السّلام قال:

السّلاح موضوع عندنا، مدفوع عنه، لو وضع عند شرّ خلق اللّه كان خيرهم، لقد حدّثنى أبى أنّه حيث بنى بالثّقفيّه و كان قد شقّ له فى الجدار فنجّد البيت فلمّا كانت صبيحه عرسه رمى ببصره فرأى حذوه خمسه عشر مسمارا ففزع لذلک و قال لها: تحوّلى فإنّى أريد أن أدعو موالىّ فى حاجه فكشطه فما منها مسمار إلاّ وجده مصرفا طرفه عن السّيف و ما وصل إليه منها شىء.

[٦٢٤]٧-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى،

قیام می کند. آن گاه مردم می گویند: عجب واقعه ای! و خداوند برای او دستی بر سر مردمش قرار می دهد.

[۶۲۰]۳-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-از وسایل، شمشیر و زره و نیزه ای کوتاه و زین اشتر و استرش شهبا را به جا گذاشت و همهٔ آن ها را ارث علی ابن ابی طالب قرار داد.

[۶۲۱]4-فضیل یسار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: پدرم زره ذات الفضول رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را پوشید، به زمین کشیده شد. و من آن را در بر کردم و بلند آمد.

[۶۲۲]5-احمد ابو عبد اللّه گفت: از حضرت رضا علیه السّلام دربارهٔ شمشیر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- «ذوالفقار» پرسیدم که از کجا آمده است؟ فرمود: جبرئیل علیه السّلام آن را از آسمان فرود آورد. که به نقره زینت شده بود و آن نزد من است.

[۶۲۳]6-محمّد حکیم از ابو ابراهیم [حضرت موسای کاظم]علیه السّلام روایت کرده که فرمود: سلاح نزد ما است که آسیب ناپذیر است. اگر نزد بدترین خلق خدا نهاده شود بهترین آنان می شود. پدرم به من فرمود وقتی با زن ثقفی ازدواج کرد. روز عروسی چشمش به دیواری که برای شمشیر شکافته، سپس تزیین شده بود، افتاد و دید که بر روی آن پانزده میخ است. نگران شد و به عروس گفت:

مرا تنها بگذار که می خواهم برای حاجتی غلامان را بخوانم. آن گاه روی شکاف را باز کرد. میخی نبود که نوکش از شمشیر برنگشته باشد. هیچ کدام از آن ها به شمشیر نرسیده بود.

[۶۲۴]۷-حمران گفت: از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ آنچه مردم صحبت می کردند،

عن ابن مسكان، عن حجر، عن حمران، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سألته عمّا يتحدّث النّاس أنّه دفعت إلى أمّ سلمه صحيفه مختومه فقال إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لمّا قبض ورث علىّ عليه السّلام علمه و سلاحه و ما هناک ثمّ صار إلى الحسن ثمّ صار إلى الحسين عليهما السّلام فلمّا خشينا أن نغشى استودعها أمّ سلمه ثمّ قبضها بعد ذلک علىّ بن الحسين عليهما السّلام، قال: فقلت: نعم ثمّ صار إلى أبيک ثمّ انتهى إليک و صار بعد ذلک إليک؟ قال: نعم.

[۶۲۵]۸-محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن فضاله، عن عمر بن أبان قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عمّا يتحدّث النّاس أنّه دفع إلى أمّ سلمه صحيفه مختومه فقال: إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لمّا قبض ورث علىّ عليه السّلام علمه و سلاحه و ما هناک ثمّ صار إلى الحسن ثمّ صار إلى الحسين عليهما السّلام، قال: قلت: ثمّ صار إلى علىّ بن الحسين، ثمّ صار إلى ابنه، ثمّ انتهى إليک فقال: نعم.

[۶۲۶]۹-محمّد بن الحسين و علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الوليد شباب الصّيرفىّ، عن أبان بن عثمان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لمّا حضرت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم الوفاه دعا العبّاس بن عبد المطّلب و أمير المؤمنين عليه السّلام فقال للعبّاس: يا عمّ محمّد! تأخذ تراث محمّد و تقضى دينه و تنجز عداته، فردّ عليه فقال: يا رسول اللّه بأبى أنت و أمّى إنّى شيخ كثير العيال قليل المال من يطيقک و أنت تبارى الرّيح قال: فأطرق صلّى اللّه عليه و آله و سلّم هنيئه ثمّ قال: يا عبّاس أ تأخذ تراث محمّد و تنجز عداته و تقضى دينه؟ فقال بأبى أنت و أمّى شيخ كثير العيال قليل المال و أنت تبارى الرّيح قال: أما إنّى سأعطيها من يأخذها بحقّها ثمّ قال: يا علىّ يا أخا محمّد أ تنجز عدات محمّد و تقضى دينه

که نامهٔ مهرشده ای به امّ سلمه داده شده، پرسیدم: فرمودند: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-وقتی درگذشت، دانش او و سلاحش و آنچه را بود علی علیه السّلام به ارث برد. سپس به حسن رسید و سپس به حسین علیهما السّلام، آن گاه که ترسیدیم بر ما غلبه کنند، آن را به امّ سلمه سپردند و پس از آن علی بن حسین علیهما السّلام آن را تحویل گرفت. راوی گوید من گفتم: بله، سپس به پدرتان رسید. سپس به شما منتهی شد و به شما رسید؟ فرمود: بله.

[۶۲۵]۸-عمر ابان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام از آنچه مردم می گفتند که نامه ای مهرشده به امّ سلمه سپرده شده، پرسیدم. فرمودند: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-وقتی درگذشت علم و سلاحش و آنچه را بود، ارث علی علیه السّلام گذاشت. سپس به حسن رسید، سپس به حسین علیهما السّلام رسید. راوی گوید، من گفتم: سپس به علی بن حسین رسید، سپس به پسرش و سپس به شما منتهی شد. حضرت فرمود: بله.

[۶۲۶]۹-ابان عثمان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون وفات حضرت رسول فرارسید، عبّاس عبد المطّلب و امیر مؤمنان علیه السّلام را خواند.

آن گاه به عبّاس فرمود: ای عموی محمّد! آیا میراث محمّد را می گیری و قرضش را پرداخته، به وعده هایش وفا می کنی؟ او نپذیرفت و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! من پیرمردی عیالوار و ندار هستم. چه کسی توان برابری با تو دارد که با باد مسابقه می دهی [در بخشش]. حضرت لختی سر به زیر انداخت و سپس فرمود: ای عبّاس! آیا میراث محمّد را می گیری و به وعده هایش وفا کرده، قرض هایش را می پردازی؟ و او گفت: پدر و مادرم به فدایت! پیرمردی عیالوار و ندارم و تو با باد مسابقه می دهی. حضرت فرمود: هان آن را به کسی می دهم که حقّش را به انجام رساند سپس فرمود: ای علی، ای برادر محمّد! آیا به وعده های محمّد وفا می کنی و قرضش را ادا کرده، میراثش را می گیری؟

و تقبض تراثه؟ فقال: نعم بأبى أنت و أمّى ذاک علىّ و لى، قال: فنظرت إليه حتّى نزع خاتمه من إصبعه فقال: تختّم بهذا فى حياتى، قال: فنظرت إلى الخاتم حين وضعته فى إصبعى فتمنّيت من جميع ما ترک الخاتم ثمّ صاح يا بلال! علىّ بالمغفر و الدّرع و الرّايه و القميص و ذى الفقار و السّحاب و البرد و الأبرقه و القضيب قال فو اللّه ما رأيتها غير ساعتى تلک يعنى الأبرقه فجىء بشقّه كادت تخطف الأبصار فإذا هى من أبرق الجنّه فقال: يا علىّ! إنّ جبرئيل أتانى بها و قال: يا محمّد اجعلها فى حلقه الدّرع و استذفر بها مكان المنطقه ثمّ دعا بزوجى نعال عربيّين جميعا أحدهما مخصوف و الآخر غير مخصوف و القميصين: القميص الّذى أسرى به فيه و القميص الّذى خرج فيه يوم أحد و القلانس الثّلاث: قلنسوه السّفر و قلنسوه العيدين و الجمع و قلنسوه كان يلبسها و يقعد مع أصحابه، ثمّ قال: يا بلال علىّ بالبغلتين الشّهباء و الدّلدل و النّاقتين العضباء و القصواء و الفرسين: الجناح كانت توقف بباب المسجد لحوائج رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم يبعث الرّجل فى حاجته فيركبه فيركضه فى حاجه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و حيزوم و هو الّذى كان يقول: أقدم حيزوم و الحمار عفير فقال: اقبضها فى حياتى فذكر أمير المؤمنين عليه السّلام أنّ أوّل شىء من الدّوابّ توفّى عفير ساعه قبض رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قطع خطامه ثمّ مرّ يركض حتّى أتى بئر بنى خطمه بقبا فرمى بنفسه فيها فكانت قبره و روى أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام قال:

إنّ ذلک الحمار كلّم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فقال: بأبى أنت و أمّى إنّ أبى حدّثنى، عن أبيه، عن جدّه، عن أبيه أنّه كان مع نوح فى السّفينه فقام إليه نوح فمسح على كفله ثمّ قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيّد النّبيّين و خاتمهم، فالحمد للّه الّذى جعلنى ذلک الحمار.

و او عرض کرد: بله، پدر و مادرم به فدایت! این ها به گردن من و برای من است.

امیر مؤمنان گوید: آن گاه به او نگریستم که انگشترش را از انگشت درآورد و فرمود:

این را در حیات من به دست کن. امیر مؤمنان گوید: هنگامی که انگشتر را به دست می کردم به آن نگریستم و از همهٔ آنچه حضرت به جا گذاشته بود، آن را آرزو کردم.

سپس حضرت رسول فریاد زد: ای بلال! کلاهخود و زره و پرچم و پیراهن و ذوالفقار و عمامهٔ سحاب و عبای برد و شال ابرقه و عصا را برایم بیاور. امیر مؤمنان گوید: به خدا سوگند، آن را جز در آن ساعت ندیده بودم. و مقصودش ابرقه بود.

آن گاه تکّه لباسی آوردند که چشم ها را خیره می کرد و معلوم شد شال بهشتی است.

آن گاه حضرت فرمود: ای علی! این را جبرئیل برایم آورد و گفت: ای محمّد آن را در میان حلقهٔ زره بگذار و کمرت را محکم ببند. سپس دو جفت نعلین عربی، که یکی وصله دار بود و جفت دیگر بی وصله، و دو پیراهن که با یکی به معراج رفته بود و با دیگری به جنگ احد، و سه عرقچین را که برای سفر، برای عیدهای فطر و قربان و جمعه ها و برای استفاده در جمع اصحابش بوده خواست. سپس فرمود: ای بلال! دو استرم شهبا و دلدل و دو شترم عضبا و قصوا و دو اسبم جناح -اسبی که برای نیازمندیهای حضرت بر در مسجد نگاه داشته می شد. تا وقتی مردی را به سوی کاری می فرستد، بر آن سوار شده، پی حاجت حضرت برود. - و حیزوم-همان اسبی که حضرت می فرمود: حیزوم به پیش. -و الاغ عفیر نام را بیاور. -آن گاه فرمود: آن ها را در حیات من دریافت کن. و امیر مؤمنان علیه السّلام گفته است: اوّلین چارپایی که مرد، عفیر بود. در ساعتی که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-درگذشت، افسارش را پاره کرده، تاخت تا به چاه بنی خطمه در قبا رسید، آن گاه خودش را در آن انداخت و همان جا گورش شد. و روایت شده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: همانا این الاغ با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به سخن پرداخته، و آن الاغ گفته است: پدر و مادرم به فدایت. پدرم از پدرش و او از جدّش و او از پدرش نقل کرده که در کشتی با نوح بوده است. که نوح به سویش

رفته، دستی به کفلش کشیده، سپس گفته است: از پشت این الاغ، الاغی می آید که سرور پیامبران و خاتمشان بر آن سوار می شود. پس خدا را سپاس که مرا آن الاغ قرار داد.

ص: ۷۰5

باب أنّ مثل سلاح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مثل التّابوت فى بنى إسرائيل [۶۲۷]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن معاويه بن وهب، عن سعيد السّمّان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّما مثل السّلاح فينا مثل التّابوت فى بنى إسرائيل، كانت بنو إسرائيل أىّ أهل بيت وجد التّابوت على بابهم أوتوا النّبوّه فمن صار إليه السّلاح منّا أوتى الإمامه.

[۶۲۸]۲-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن محمّد بن السّكين، عن نوح بن درّاج، عن عبد اللّه بن أبى يعفور قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول إنّما مثل السّلاح فينا مثل التّابوت فى بنى إسرائيل حيثما دار التّابوت دار الملک فأينما دار السّلاح فينا دار العلم.

[۶۲۹]۳-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن صفوان، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال: كان أبو جعفر عليه السّلام يقول:

إنّما مثل السّلاح فينا مثل التّابوت فى بنى إسرائيل حيثما دار التّابوت أوتوا النّبوّه و حيثما دار السّلاح فينا فثمّ الأمر، قلت: فيكون السّلاح مزائلا للعلم؟ قال: لا.

[۶۳۰]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبى نصر، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام إنّما مثل السّلاح فينا كمثل التّابوت فى بنى إسرائيل أينما دار التّابوت دار الملک و أينما دار السّلاح فينا دار العلم.

حکایت سلاح رسول خدا، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است

[۶۲۷]۱-سعید سمّان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: همانا حکایت سلاح در میان ما، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است. در بنی اسرائیل چنان بود که تابوت بر در هر خاندانی یافت می شد، پیامبری به آنان داده شده بود.

و از ما هرکه سلاح به او رسیده، امامت به او داده شده است.

[۶۲۸]۲-عبد اللّه ابو یعفور گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

همانا حکایت سلاح در میان ما، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است. هرکجا تابوت می گشت، حکومت هم می گشت و در میان ما هرکجا سلاح بگردد، علم نیز می گردد.

[۶۲۹]۳-صفوان از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که حضرت باقر می فرمود:

همانا حکایت سلاح در میان ما، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است. هرکجا تابوت گشت، نبوّت داده شد و در میان ما هرکجا سلاح گشت، امر [امامت]آن جا است. من گفتم: پس سلاح از علم جدا است؟ فرمودند: نه.

[۶۳۰]4-ابو نصر از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمود: همانا حکایت سلاح در میان ما حکایت تابوت در بنی اسرائیل است.

که هرکجا تابوت گشت، حکومت نیز گشت و در میان ما هرکجا سلاح گشت، علم هم گشت.

باب فيه ذكر الصّحيفه و الجفر و الجامعه و مصحف فاطمه عليها السّلام
[6٣١]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عبد اللّه بن الحجّال، عن أحمد بن عمر الحلبىّ، عن أبى بصير قال:

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فقلت له: جعلت فداک إنّى أسألک عن مسأله هاهنا أحد يسمع كلامى؟ قال: فرفع أبو عبد اللّه عليه السّلام سترا بينه و بين بيت آخر فاطّلع فيه ثمّ قال يا أبا محمّد! سل عمّا بدا لک، قال: قلت: جعلت فداک إنّ شيعتک يتحدّثون أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم علّم عليّا عليه السّلام بابا يفتح له منه ألف باب؟ قال: فقال: يا أبا محمّد! علّم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم عليّا عليه السّلام ألف باب يفتح من كلّ باب ألف باب قال: قلت: هذا و اللّه العلم، قال: فنكت ساعه فى الأرض ثمّ قال: إنّه لعلم و ما هو بذاک قال: ثمّ قال: يا أبا محمّد! و إنّ عندنا الجامعه و ما يدريهم ما الجامعه؟ قال: قلت: جعلت فداک و ما الجامعه؟ قال: صحيفه طولها سبعون ذراعا بذراع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و إملائه من فلق فيه و خطّ علىّ بيمينه، فيها كلّ حلال و حرام و كلّ شىء يحتاج النّاس إليه حتّى الأرش فى الخدش و ضرب بيده إلىّ فقال: تأذن لى يا أبا محمّد؟ قال: قلت: جعلت فداک إنّما أنا لک فاصنع ما شئت، قال: فغمزنى بيده و قال: حتّى أرش هذا، كأنّه مغضب، قال: قلت: هذا و اللّه العلم! قال: إنّه لعلم و ليس بذاک، ثمّ سكت ساعه، ثمّ قال: و إنّ عندنا الجفر و ما يدريهم ما الجفر؟ قال: قلت: و ما الجفر؟ قال: وعاء من أدم فيه علم النّبيّين و الوصيّين و علم العلماء الّذين مضوا من بنى إسرائيل، قال: قلت: إنّ هذا هو العلم، قال: إنّه لعلم و ليس بذاک، ثمّ سكت ساعه ثمّ قال: و إنّ عندنا لمصحف فاطمه عليها السّلام و ما يدريهم ما مصحف فاطمه عليها السّلام، قال: قلت: و ما مصحف

[6۳۱]۱-ابو بصیر گفته است: به خدمت حضرت صادق علیه السّلام رفتم و عرض کردم: جانم به فدایت! می خواهم از مسأله ای پرسش کنم. آیا این جا کسی است که سخنم را بشنود؟ او گوید: حضرت صادق علیه السّلام پردهٔ میان او و اتاق دیگر را به کناری زده، نگاهی به آن جا انداخت. سپس فرمود: ای ابو محمّد! بپرس از آنچه برایت پیش آمده است. او گوید، من گفتم: جانم به فدایت! شیعیان شما می گویند که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بابی از دانش به علی علیه السّلام آموخت که از آن هزار باب دیگر باز می شود. او گوید، پس حضرت فرمود: ای ابو محمّد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به علی علیه السّلام هزار باب آموخت که از هرکدام، هزار باب باز می شود. او گوید، من گفتم: به خدا سوگند آن علم این است. حضرت ساعتی با انگشت خود بر روی زمین خطوطی در حال تأمّل و تفکّر کشیده و سپس فرمود: این، علم است. امّا آن نیست. سپس فرمود: ای ابو محمّد! جامعه نزد ما است. و آنان چه می دانند که جامعه چیست؟ او گوید، من گفتم: جانم به فدایت. جامعه چیست؟ فرمود: دفتری است به طول هفتاد ذراع-با ذراع رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-با املای شفاهی ایشان و خطّ علی علیه السّلام با دست راستش که هر حلال و حرام و هرآنچه مردم به آن نیازمندند حتّی دیهٔ خراش در آن است. آن گاه با دست به من اشاره کرد و فرمود: ای ابو محمّد به من اجازه می دهی؟ او گوید من گفتم: جانم به فدایت! من از آن شمایم، آنچه خواهی انجام ده. او گوید: آن گاه حضرت مرا نشگون گرفت و فرمود: حتّی دیهٔ این نیز در آن ذکر شده است. و گویا حضرت خشمگین بود. او گوید من گفتم: به خدا سوگند آن علم، این است. حضرت فرمود: این، علم هست امّا آن [علم حقیقی و کامل]نیست. سپس ساعتی خاموش شد و آن گاه فرمود: همان جفر نزد ما است و آنان چه می دانند که جفر چیست. او گوید من گفتم: و جفر چیست؟ فرمود:

ظرفی چرمین است که علم پیامبران و اوصیا و علم علمای درگذشتهٔ بنی اسرائیل در آن است. او گوید من گفتم: آن علم همین است. حضرت فرمود: این، علم است امّا آن نیست. سپس ساعتی خاموش ماند و آن گاه فرمود: و مصحف فاطمه علیها السّلام در نزد ما است و آنان چه می دانند که مصحف فاطمه علیها السّلام چیست؟

فاطمه علیها السّلام؟ قال: مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرّات و اللّه ما فیه من قرآنکم حرف واحد، قال: قلت: هذا و اللّه العلم، قال: إنّه لعلم و ما هو بذاک، ثمّ سکت ساعه ثمّ قال: إنّ عندنا علم ما کان و علم ما هو کائن إلی أن تقوم السّاعه، قال: قلت: جعلت فداک هذا و اللّه هو العلم، قال: إنّه لعلم و لیس بذاک، قال: قلت: جعلت فداک فأیّ شیء العلم؟ قال: ما یحدث باللّیل و النّهار الأمر من بعد الأمر و الشّیء بعد الشّیء إلی یوم القیامه.

[۶۳۲]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عمر بن عبد العزیز، عن حمّاد بن عثمان قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: تظهر الزّنادقه فی سنه ثمان و عشرین و مائه و ذلک أنّی نظرت فی مصحف فاطمه علیها السّلام، قال: قلت: و ما مصحف فاطمه؟ قال: إنّ اللّه تعالی لمّا قبض نبیّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دخل علی فاطمه علیها السّلام من وفاته من الحزن ما لا یعلمه إلاّ اللّه عزّ و جلّ فأرسل اللّه إلیها ملکا یسلّی غمّها و یحدّثها، فشکت ذلک إلی أمیر المؤمنین علیه السّلام فقال: إذا أحسست بذلک و سمعت الصّوت قولی لی، فأعلمته بذلک فجعل أمیر المؤمنین علیه السّلام یکتب کلّ ما سمع حتی أثبت من ذلک مصحفا قال: ثمّ قال: أما إنّه لیس فیه شیء من الحلال و الحرام و لکن فیه علم ما یکون

[۶۳۳]۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علیّ بن الحکم، عن الحسین بن أبی العلاء قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: إنّ عندی الجفر الأبیض، قال: قلت: فأیّ شیء فیه؟ قال: زبور داود و توراه موسی و إنجیل عیسی و صحف إبراهیم علیه السّلام و الحلال و الحرام؛ و مصحف فاطمه، ما أزعم أنّ فیه قرآنا و فیه ما یحتاج النّاس

او گوید من گفتم: و مصحف فاطمه علیها السّلام چیست؟ فرمود: مصحفی است به اندازۀ سه برابر قرآن شما. و به خدا سوگند در آن از قرآن شما یک حرف هم نیست. او گوید من گفتم: به خدا سوگند آن علم این است. حضرت فرمود: این، علم است امّا، آن نیست. سپس ساعتی خاموش ماند و آن گاه فرمود: همانا علم آنچه بوده و آنچه می شود تا برپایی رستاخیز نزد ما است. او گوید من گفتم: جانم به فدایت! به خدا سوگند آن علم همین است. حضرت فرمود: این، علم است امّا، آن نیست. او گوید من گفتم: جانم به فدایت! پس آن علم [حقیقی و واقعی]چیست؟ فرمود:

علم به آنچه در شب و روز حادث می شود، امری پس از امر دیگری و چیزی پس از چیز دیگری تا روز قیامت.

[۶۳۲]۲-حمّاد عثمان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

زندیق ها در سال صد و بیست و هشت ظاهر می شوند. و این را در مصحف فاطمه علیها السّلام دیدم. او گوید من گفتم: و مصحف فاطمه علیها السّلام چیست؟ فرمود:

خداوند والا وقتی جان پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله را گرفت از وفاتش اندوهی به فاطمه رسید که آن را جز خداوند عزّتمند نمی داند. پس خداوند فرشته ای به سویش فرستاد تا اندوهش را تسلیت داده، با او سخن بگوید. ایشان از این موضوع به امیر مؤمنان علیه السّلام شکوه کرد و او فرمود: وقتی آن را احساس کردی و صدا را شنیدی به من بگو. و ایشان از آن خبر داد. و امیر مؤمنان علیه السّلام شروع کرد به نوشتن هرآنچه شنید تا از آن مصحفی درست شد. او گوید: سپس حضرت فرمود: هان! همانا در آن چیزی از حلال و حرام نیست. امّا علم آنچه می شود در آن است.

[۶۳۳]۳-حسین ابو علا گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

همانا جفر سفید نزد من است. او گوید من گفتم: چه چیزی در آن است؟ فرمودند: زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه علیها السّلام که گمان نمی کنم در آن چیزی

از قرآن باشد. و آنچه مردم به آن نیازمندند در آن است و ما به کسی نیاز نداریم.

ص: ۵۱۳

إلينا و لا نحتاج إلى أحد حتّى فيه الجلده و نصف الجلده و ربع الجلده و أرش الخدش؛ و عندى الجفر الأحمر، قال: قلت: و أىّ شىء فى الجفر الأحمر؟ قال:

السّلاح و ذلک إنّما يفتح للدّم يفتحه صاحب السّيف للقتل، فقال له عبد اللّه بن أبى يعفور: أصلحک اللّه أ يعرف هذا بنو الحسن؟ فقال: إى و اللّه كما يعرفون اللّيل أنّه ليل و النّهار أنّه نهار و لكنّهم يحملهم الحسد و طلب الدّنيا على الجحود و الإنكار و لو طلبوا الحقّ بالحقّ لكان خيرا لهم.

[۶۳4]4-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس عمّن ذكره، عن سليمان بن خالد قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّ فى الجفر الّذى يذكرونه لما يسوؤهم، لأنّهم لا يقولون الحقّ و الحقّ فيه، فليخرجوا قضايا علىّ و فرائضه إن كانوا صادقين و سلوهم عن الخالات و العمّات و ليخرجوا مصحف فاطمه عليها السّلام فإنّ فيه وصيّه فاطمه عليها السّلام و معه سلاح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: «فأتوا بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذٰا أَوْ أَثٰارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ» .

[۶۳5]5-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن أبى عبيده قال:

سأل أبا عبد اللّه عليه السّلام بعض أصحابنا عن الجفر فقال: هو جلد ثور مملوء علما، قال له: فالجامعه؟ قال: تلک صحيفه طولها سبعون ذراعا فى عرض الأديم مثل فخذ الفالج فيها كلّ ما يحتاج النّاس إليه و ليس من قضيّه إلاّ و هى فيها حتّى أرش الخدش، قال: فمصحف فاطمه؟ قال: فسكت طويلا ثمّ قال: إنّكم لتبحثون عمّا تريدون و عمّا لا تريدون إنّ فاطمه مكثت بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم خمسه و سبعين يوما و كان دخلها حزن شديد على أبيها و كان جبرئيل عليه السّلام

حتی مجازات یک تازیانه و نصف تازیانه و یک چهارم تازیانه و دیهٔ خراش در آن است. و نزد من است جفر سرخ. او گوید من گفتم: و در جفر سرخ چه چیزی است؟ فرمود: سلاح است. و آن برای خونخواهی گشوده می شود. صاحب شمشیر [حضرت مهدی علیه السّلام]آن را برای کشتن می گشاید. عبد اللّه ابو یعفور به ایشان عرض کرد، اصلحک اللّه، آیا فرزندان حسن این را می دانند؟ و حضرت فرمود: بله به خدا سوگند چنان که شب وروز را می شناسند، امّا حسد و دنیا خواهی آنان را به انکار وامی دارد. و اگر حقّ [آخرت]را به همراه حقّ [محبّت امام]می خواستند برایشان بهتر بود.

[634]4-سلیمان خالد گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: همانا در جفری که آنان می گویند چیزی است که آنان را خوش نمی آید. ؛ زیرا حقّ در آن است و آنان حق را نمی گویند. اگر راست می گویند داوری های علی علیه السّلام و احکام میراثش را درآوردند. از آنان از [میراث]خاله ها و عمّه ها بپرسید و مصحف فاطمه علیها السّلام را بیرون آورند که وصیّت فاطمه [علیها السّلام]در آن است و سلاح رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-با آن که خداوند شکوهمند می فرماید: (اگر راست می گویید کتابی آسمانی پیش از این یا اثری علمی از پیشینیان [برایم]بیاورید.) [ر. ک: احقاف (46) :4][حضرت آیه را نقل به معنا کرده است.]

[635]5-ابو عبیده گفته است: برخی از یاران ما از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ جفر پرسیدند. و ایشان فرمود: آن، پوست گاوی پرشده از علم است. پرسیدند: و جامعه چیست؟ فرمود: آن نامه ای است به طول هفتاد ذراع به عرض پوستی همچون ران شتری بزرگ. که هرچه مردم به آن نیازمندند در آن است. و حکمی نیست که در آن نباشد حتی دیهٔ خراش. پرسیدند: و مصحف فاطمه [علیها السّلام] چیست؟ راوی گوید: حضرت مدّتی دراز خاموش شد. سپس فرمود: شما از آنچه می خواهید و آنچه نمی خواهید جستجو می کنید. همانا فاطمه علیها السّلام پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هفتاد و پنج روز [در دنیا]ماند.

در حالی که برای پدرش، اندوهی سخت بر او رسیده بود. و جبرئیل علیه السّلام

يأتيها فيحسن عزاءها على أبيها و يطيّب نفسها و يخبرها عن أبيها و مكانه و يخبرها بما يكون بعدها فى ذرّيّتها و كان علىّ عليه السّلام يكتب ذلک، فهذا مصحف فاطمه عليها السّلام.

[۶۳۶]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن صالح بن سعيد، عن أحمد بن أبى بشر، عن بكر بن كرب الصّيرفىّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ عندنا ما لا نحتاج معه إلى النّاس و إنّ النّاس ليحتاجون إلينا و إنّ عندنا كتابا إملاء رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و خطّ علىّ عليه السّلام، صحيفه فيها كلّ حلال و حرام و إنّكم لتأتونّا بالأمر، فنعرف إذا أخذتم به و نعرف إذا تركتموه.

[۶۳۷]۷-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عمر بن أذينه، عن فضيل بن يسار و بريد بن معاويه و زراره أنّ عبد الملک بن أعين قال:

لأبى عبد اللّه عليه السّلام:

إنّ الزّيديّه و المعتزله قد أطافوا بمحمّد بن عبد اللّه فهل له سلطان؟ فقال: و اللّه إنّ عندى لكتابين فيهما تسميه كلّ نبىّ و كلّ ملک يملک الأرض، لا و اللّه ما محمّد بن عبد اللّه فى واحد منهما.

[۶۳۸]۸-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمّد، عن عبد الصّمد بن بشير، عن فضيل بن سكّره قال:

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فقال: يا فضيل أ تدرى فى أىّ شىء كنت أنظر قبيل، قال: قلت: لا قال: كنت أنظر فى كتاب فاطمه عليها السّلام، ليس من ملک يملک [الأرض]إلاّ و هو مكتوب فيه باسمه و اسم أبيه و ما وجدت لولد الحسن فيه شيئا.

به نزدش می آمد و عزایش بر پدر را نیکو قرار می داد و جانش را تسکین داده، از پدرش و جایش خبر می داد. و از آنچه پس از او در فرزندانش رخ می دهد، آگاهش می کرد. و علی علیه السّلام آن ها را می نوشت. و این مصحف فاطمه علیها السّلام است.

[۶۳۶]6-بکر بن کرب صیرفی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: نزد ما چیزی است که با آن به مردم نیازمند نمی شویم. و مردم به ما نیازمند می شوند. نزد ما کتابی است به خطّ علی علیه السّلام و املاء رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-دفتری است که هر حلال و حرامی در آن است. شما برای احکام نزد ما می آیید و هنگامی که به آن عمل می کنید یا وامی گذارید، می فهمیم.

[۶۳۷]۷-عبد الملک اعین به حضرت صادق علیه السّلام عرض کرد: زیدیه و معتزله گرد محمّد عبد اللّه [نفس زکیّه]را گرفته اند. آیا او به سلطه ای می رسد؟ و حضرت فرمود: به خدا سوگند نزد من دو کتاب است که نام هر پیامبر و هر شهریاری که بر زمین حکومت کند در آن ها است. نه به خدا سوگند محمّد عبد اللّه در هیچ کدام از آن ها نیست.

[۶۳۸]۸-فضیل سکّره گفت: به خدمت حضرت صادق علیه السّلام رفتم و حضرت فرمود: ای فضیل می دانی اندکی پیش به چه چیزی نگاه می کردم؟ او گوید من عرض کردم: نه. فرمود: به کتاب فاطمه علیها السّلام نگاه می کردم. شهریاری نیست که بر زمین حکومت کند جز این که نام خودش و نام پدرش در آن نوشته است. و من چیزی از فرزندان حسن [علیه السّلام]در آن نیافتم.

باب فی شأن إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ اَلْقَدْرِ و تفسیرها [۶۳۹]۱-محمّد بن أبی عبد اللّه و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زیاد و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد جمیعا، عن الحسن بن العبّاس بن الحریش، عن أبی جعفر الثّانی علیه السّلام قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: بینا أبی علیه السّلام یطوف بالکعبه إذا رجل معتجر قد قیّض له فقطع علیه أسبوعه حتّی أدخله إلی دار جنب الصّفا فأرسل إلیّ فکنّا ثلاثه فقال: مرحبا یا ابن رسول اللّه ثمّ وضع یده علی رأسی و قال: بارک اللّه فیک یا أمین اللّه بعد آبائه. یا أبا جعفر إن شئت فأخبرنی و إن شئت فأخبرتک و إن شئت سلنی و إن شئت سألتک و إن شئت فاصدقنی و إن شئت صدقتک؟ قال: کلّ ذلک أشاء قال: فإیّاک أن ینطق لسانک عند مسألتی بأمر تضمر لی غیره قال:

إنّما یفعل ذلک من فی قلبه علمان یخالف أحدهما صاحبه و إنّ اللّه عزّ و جلّ أبی أن یکون له علم فیه اختلاف قال: هذه مسألتی و قد فسّرت طرفا منها، أخبرنی عن هذا العلم الّذی لیس فیه اختلاف من یعلمه؟ قال: أمّا جمله العلم فعند اللّه جلّ ذکره و أمّا ما لا بدّ للعباد منه فعند الأوصیاء قال: ففتح الرّجل عجیرته و استوی جالسا و تهلّل وجهه و قال: هذه أردت و لها أتیت، زعمت أنّ علم ما لا اختلاف فیه من العلم عند الأوصیاء فکیف یعلمونه؟ قال: کما کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یعلمه إلاّ أنّهم لا یرون ما کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یری، لأنّه کان نبیّا و هم محدّثون و أنّه کان یفد إلی اللّه عزّ و جلّ فیسمع الوحی و هم لا یسمعون، فقال:

صدقت یا ابن رسول اللّه! سآتیک بمسأله صعبه، أخبرنی عن هذا العلم ما له لا یظهر کما کان یظهر مع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم؟ قال: فضحک أبی علیه السّلام و قال: أبی اللّه عزّ و جلّ أن یطلع علی علمه إلاّ ممتحنا للإیمان به کما قضی علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

[۶۳۹]۱-حسن بن عباس حریش از ابو جعفر دوم (حضرت جواد) روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هنگامی که پدرم طواف کعبه می کرد، ناگاه مردی نقاب بر چهره دررسید شوط هفتم طواف را قطع کرده، ایشان را به خانه ای در کنار صفا رساند. سپس دنبال من فرستاد و سه نفر شدیم. و او گفت: خوش آمدی ای پسر پیامبر. سپس دستش را بر سرم گذاشت و گفت: خداوند برکتش را در تو پایدار کند ای امین خدا پس از پدرانش. [آن گاه رو به پدرم گفت:]ای ابو جعفر [علیه السّلام]اگر خواهی تو به من خبر ده و اگر خواهی من به تو خبر دهم. اگر خواهی تو از من بپرس و اگر خواهی من از تو بپرسم. اگر خواهی تو مرا تصدیق کن و اگر خواهی من تو را تصدیق کنم؟ حضرت فرمود: همهٔ آن را می خواهم. او گفت: مبادا در پرسش من از مسأله ای زبانت چیزی گوید که جز آن را در دل داری. [و پدرم]فرمود: کسی که در دلش دو علم مخالف هم دارد چنان می کند. و خداوند عزّتمند از این که علمی داشته باشد که اختلافی در آن است، ابا دارد. او گفت: پرسشم همین است که شما بخشی از آن را تفسیر کردی. از این علمی که اختلافی در آن نیست برایم بگو که چه کسی آن را می داند؟ فرمود: تمام علم نزد خداوند بزرگ یاد است و امّا آنچه مردم از آن ناچارند، نزد اوصیا است. حضرت [صادق علیه السّلام]می فرماید: پس مرد اندکی پارچه را از چهره برداشته، از شادی شکفت و گفت: این را می خواستم و برای این آمده ام. گفتی علمی که اختلافی در آن نیست نزد اوصیا است. آن را چگونه می آموزند؟ فرمود: چنان که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-می آموخت جز این که آنچه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-می دید آنان نمی بینند؛ زیرا او پیامبر بود و با اوصیا سخن گفته می شد. او نزد خداوند عزّتمند رفته، وحی را می شنید و آنان نمی شنوند. آن گاه او گفت: راست گفتی ای پسر رسول خدا! اکنون پرسش دشواری می کنم. از این علم برایم بگو که چرا چنان که با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ظاهر می شد، ظاهر نمی شود؟ حضرت می فرماید: پدرم خندید و فرمود: خداوند شکوهمند راضی نشد که بر علمش جز آن که در ایمان به او امتحان شده آگاهی یابد. چنان که به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- حکم کرد که بر آزار قومش شکیبایی ورزد و با آنان جز به امر او جهاد نکند.

أن يصبر على أذى قومه و لا يجاهدهم إلاّ بأمره، فكم من اكتتام قد اكتتم به حتّى قيل له: فَاصْدَعْ بِمٰا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ اَلْمُشْرِكِينَ و ايم اللّه أن لو صدع قبل ذلک لکان آمنا و لکنّه إنّما نظر فی الطّاعه و خاف الخلاف فلذلک کفّ فوددت أنّ عینک تکون مع مهدیّ هذه الأمّه و الملائکه بسیوف آل داود بین السّماء و الأرض تعذّب أرواح الکفره من الأموات و تلحق بهم أرواح أشباههم من الأحیاء ثمّ أخرج سیفا ثمّ قال: ها إنّ هذا منها، قال: فقال: أبی إی و الّذی اصطفی محمّدا علی البشر، قال: فردّ الرّجل اعتجاره و قال: أنا إلیاس ما سألتک عن أمرک و بی منه جهاله غیر أنّی أحببت أن یکون هذا الحدیث قوّه لأصحابک و سأخبرک بآیه أنت تعرفها إن خاصموا بها فلجوا.

قال فقال له أبی علیه السّلام إن شئت أخبرتک بها، قال قد شئت، قال: إنّ شیعتنا إن قالوا لأهل الخلاف لنا: إنّ اللّه عزّ و جلّ یقول لرسوله صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِی لَیْلَهِ اَلْقَدْرِ إلی آخرها فهل کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یعلم من العلم شیئا لا یعلمه فی تلک اللّیله أو یأتیه به جبرئیل علیه السّلام فی غیرها؟ فإنّهم سیقولون: لا، فقل لهم: فهل کان لما علم بدّ من أن یظهر؟ فیقولون: لا، فقل لهم: فهل کان فیما أظهر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم من علم اللّه عزّ ذکره اختلاف؟ فإن قالوا: لا فقل لهم: فمن حکم بحکم اللّه فیه اختلاف فهل خالف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم؟ فیقولون: نعم فإن قالوا: لا، فقد نقضوا أوّل کلامهم فقل لهم: ما یعلم تأویله إلاّ اللّه و الرّاسخون فی العلم، فإن قالوا: من الرّاسخون فی العلم؟ فقل: من لا یختلف فی علمه، فإن قالوا: فمن هو ذاک؟ فقل: کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم صاحب ذلک، فهل بلّغ أو لا؟ فإن قالوا: قد بلّغ فقل: فهل مات صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و الخلیفه من بعده یعلم علما لیس فیه اختلاف؟ فإن قالوا:

لا، فقل: إنّ خلیفه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مؤیّد و لا یستخلف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم إلاّ من

چه بسیار رازداری کرد تا به او گفته شد: (آنچه را مأموریت داری آشکارا بیان کن و از مشرکان روی بگردان.) [حجر (۱۵) :۹۴]و به خدا سوگند اگر پیش از آن آشکار کرده بود هرآینه ایمن بود. امّا او به اطاعت نظر داشت و از مخالفت می ترسید. و برای همین خودداری کرد. دوست داشتم چشمت به مهدی این امّت می افتاد.

در حالی که فرشتگان با شمشیرهای خاندان داود در میان آسمان و زمین ارواح کافران مرده را عذاب کرده، ارواح زندگان همانندشان را به آنان ملحق می کنند.

پس آن مرد شمشیری بیرون آورد و گفت: این است یکی از آن ها. حضرت [صادق علیه السّلام]می فرماید: و پدرم فرمود: بله، سوگند به آن که محمّد را [درود خدا بر او و بر خاندانش]بر آدمیان برگزید. حضرت می فرماید: آن گاه مرد روپوش را به کناری زد و گفت: من الیاسم. به امر تو [امامتت]جاهل نبودم که درباره اش از شما بپرسم. جز این که دوست داشتم این سخنان قوّتی برای اصحابتان باشد. و از آیه ای که خودتان آن را می دانید، برایتان بگویم که اگر آنان با آن به میدان دشمن بروند، چیره می شوند. حضرت [صادق علیه السّلام]می فرماید: پدرم علیه السّلام به او فرمود:

اگر خواهی آن را برایت می خوانم. او گفت: بله می خواهم. فرمود: اگر شیعیانمان به مخالفانمان بگویند: خداوند عزّتمند به رسول گرامی اش می فرماید: (ما آن را در شب قدر فروفرستادیم. . .) تا آخر سوره، آیا رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-چیزی از علم می دانست که آن را در آن شب نداند یا جبرئیل علیه السّلام آن را در جز آن شب برایش بیاورد؟ آنان خواهند گفت: نه. پس به آنان بگو: آیا برای آنچه دانسته، چاره ای از اظهار بود؟ آنان می گویند: نه پس به آنان بگو: آیا در آنچه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-از علم خداوند گرامی یاد اظهار کرده، اختلافی هست؟ اگر گفتند: نه. به آنان بگو: پس آیا کسی که در مخالفت با حکم خدا حکم کرده، با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-مخالفت کرده است؟ آنان می گویند: بله-چون اگر بگویند: نه، سخن آغازین کلامشان را نقض کرده اند. -پس به آنان بگو: «تأویلش را جز خداوند و راسخان در علم نمی دانند.» اگر گفتند: چه کسانی راسخان در علمند؟ بگو: کسی که در علمش اختلافی نیست.

اگر گفتند: و او کیست؟ بگو: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- صاحب آن علم بود. و آیا آن را به کسی رساند. اگر گفتند: البتّه که رساند. بگو: آیا او که در گذشت، خلیفهٔ پس از او علمی می دانست که اختلافی در آن نباشد؟ اگر گفتند: نه.

بگو: خلیفهٔ رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-تأیید شده است. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-جز کسی را که به حکم او فرمان دهد [و]جز کسی را که غیر از پیامبری همانند او باشد، به جانشینی نمی گذارد.

يحكم بحكمه و إلاّ من يكون مثله إلاّ النّبوّه و إن كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لم يستخلف فى علمه أحدا فقد ضيّع من فى أصلاب الرّجال ممّن يكون بعده فإن قالوا لک: فإنّ علم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كان من القرآن فقل «حم. * وَ اَلْكِتٰابِ اَلْمُبِينِ. * إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِى لَيْلَةٍ مُبٰارَكَةٍ [إِنّٰا كُنّٰا مُنْذِرِينَ* فِيهٰا] إلى قوله: إِنّٰا كُنّٰا مُرْسِلِينَ» فإن قالوا لک لا يرسل اللّه عزّ و جلّ إلاّ إلى نبىّ فقل: هذا الأمر الحكيم الّذى يفرق فيه هو من الملائكه و الرّوح الّتى تنزل من سماء إلى سماء أو من سماء إلى أرض فإن قالوا من سماء إلى سماء فليس فى السّماء أحد يرجع من طاعه إلى معصيه، فإن قالوا من سماء إلى أرض و أهل الأرض أحوج الخلق إلى ذلک فقل: فهل لهم بدّ من سيّد يتحاكمون إليه؟ فإن قالوا: فإنّ الخليفه هو حكمهم فقل: «اَللّٰهُ وَلِىُّ اَلَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَى اَلنُّورِ إلى قوله:

خٰالِدُونَ» لعمرى ما فى الأرض و لا فى السّماء ولىّ للّه عزّ ذكره إلاّ و هو مؤيّد و من أيّد لم يخط و ما فى الأرض عدوّ للّه عزّ ذكره إلاّ و هو مخذول و من خذل لم يصب، كما أنّ الأمر لا بدّ من تنزيله من السّماء يحكم به أهل الأرض كذلک لا بدّ من وال، فإن قالوا: لا نعرف هذا فقل: [لهم]قولوا ما أحببتم؛ أبى اللّه عزّ و جلّ بعد محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أن يترک العباد و لا حجّه عليهم؛ قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: ثمّ وقف فقال: هاهنا يا ابن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم! باب غامض أرأيت إن قالوا: حجّه اللّه، القرآن؟ قال: إذن أقول لهم، إنّ القرآن ليس بناطق يأمر و ينهى و لكن للقرآن أهل يأمرون و ينهون و أقول: قد عرضت لبعض أهل الأرض مصيبه ما هى فى السّنّه و الحكم الّذى ليس فيه اختلاف و ليست فى القرآن أبى اللّه لعلمه بتلک الفتنه أن تظهر فى الأرض و ليس فى حكمه رادّ لها و مفرّج عن أهلها فقال:

هاهنا تفلجون يا ابن رسول اللّه أشهد أنّ اللّه عزّ ذكره قد علم بما يصيب الخلق

و اگر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-در علمش کسی را به جانشینی نگذارد، البتّه کسانی را که در پشت پدرانشان هستند و پس از او می آیند، تباه کرده است. آن گاه اگر به تو گفتند: «علم رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-از قرآن بود.» بگو: (حم. سوگند به این کتاب روشنگر که ما آن را در شبی پربرکت فرو فرستادیم؛ ما همواره بیم دهنده بوده ایم. در آن. . . همواره فروفرستنده بوده ایم.) [دخان (44) :۱ تا 5]اگر گفتند: خداوند شکوهمند جز بر پیامبر فرونمی فرستد. بگو: آیا این امر حکمت آمیز که در آن شب بیان می شود از سوی فرشتگان و روحی است که از آسمانی به آسمان دیگر فرود می آیند یا فرشتگان و روحی که از آسمان به زمین نازل می شوند؟ اگر گفتند: از آسمان به آسمان. در آسمان کسی نیست که از فرمانبری به نافرمانی برود. و اگر گفتند از آسمان به زمین [می روند]و اهل زمین نیازمندترین آفریدگان به آن هستند. بگو: و آیا آنان (اهل زمین) از داشتن بزرگی که دعواهاشان را نزدش ببرند، ناچار نیستند؟ اگر گفتند: همانا خلیفه داور ایشان است. بگو (خداوند یاور کسانی است که ایمان آورده اند. که آنان را از تاریکی ها به سوی نور بیرون می برد. و کسانی که کفر ورزیدند یاورانشان طاغوت است که آنان را از نور به سوی تاریکی ها می برند. آنان اهل آتشند و در آن جاودانه.) [بقره (۲) :۲۵۷]به جانم سوگند نه در زمین و نه در آسمان برای خدای-گرامی یاد-یاوری نیست جز این که تأیید شده است و کسی که تایید شده، خطا نمی کند. و در زمین دشمنی برای خداوند-گرامی یاد-نیست جز این که بی یاور است و آن که بی یاور شد، به هدف نمی رسد. چنان که از فروفرستادن فرمان از آسمان چاره ای نیست تا اهل زمین با آن حکم کنند، همچنین چاره ای از والی و سرپرست نیست. آن گاه اگر گفتند: این را نمی فهمیم. [به آنان]بگو: هرچه دوست دارید بگویید که خداوند عزّتمند راضی نشد پس از محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-بندگان را بدون حجّت واگذارد. حضرت صادق علیه السّلام می فرماید: پس او ایستاد و گفت: ای پسر رسول خدا! در این جا موضوعی روشن نیست به من بفرمایید اگر آنان گفتند حجّت خداوند قرآن است چه؟ فرمود: آن گاه من به آنان می گویم قرآن، ناطق نیست که امر و نهی کند ولی برایش اهلی است که امر و نهی کنند. و می گویم گاهی برخی از اهل زمین به مصیبتی دچار می شوند که در سنّت [رسول خدا]و احکامی که اختلافی در آن ها نیست یافته نمی شوند و در قرآن هم نیست. خداوند با وجود علمش به آن امتحان، راضی نشد که چنین چیزی در زمین پیدا شود و پاسخی در فرمانش برای آن و کارگشاینده ای برای گرفتاران به آن نباشد. آن گاه الیاس عرض کرد: ای پسر رسول خدا! در این جا شما چیره می شوید،

گواهی می دهم که خداوند-گرامی یاد-می دانست در زمین چه مصیبتی به آفریدگان می رسد

ص :۵۲۳

من مصيبه فى الأرض أو فى أنفسهم من الدّين أو غيره فوضع القرآن دليلا، قال: فقال الرّجل: هل تدرى يا ابن رسول اللّه! دليل ما هو؟ قال أبو جعفر عليه السّلام، نعم فيه جمل الحدود و تفسيرها عند الحكم فقال أبى اللّه أن يصيب عبدا بمصيبه فى دينه أو [فى]نفسه أو فى ماله ليس فى أرضه من حكمه قاض بالصّواب فى تلك المصيبه قال: فقال الرّجل: أمّا فى هذا الباب فقد فلجتهم بحجّه إلاّ أن يفترى خصمكم علىٰ اللّه فيقول: ليس للّه جلّ ذكره حجّه و لكن أخبرنى عن تفسير «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلىٰ مٰا فٰاتَكُمْ» ؟ ممّا خصّ به علىّ وَ لا تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاكُمْ قال: فى أبى فلان و أصحابه واحده مقدّمه و واحده مؤخّره «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلىٰ مٰا فٰاتَكُمْ» ممّا خصّ به علىّ عليه السّلام «وَ لا تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاكُمْ» من الفتنه الّتى عرضت لكم بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، فقال الرّجل: أشهد أنّكم أصحاب الحكم الّذى لا اختلاف فيه ثمّ قام الرّجل و ذهب فلم أره.

[64٠]٢-عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

بينا أبى جالس و عنده نفر إذا استضحک حتّى اغرورقت عيناه دموعا ثمّ قال: هل تدرون ما أضحكنى؟ قال: فقالوا: لا، قال: زعم ابن عبّاس أنّه من الّذين قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا فقلت له: هل رأيت الملائكه يا ابن عبّاس! تخبرک بولايتها لک فى الدّنيا و الآخره مع الأمن من الخوف و الحزن قال:

فقال: إنّ اللّه تبارک و تعالى يقول: إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَهٌ و قد دخل فى هذا جميع الأمّه فاستضحكت ثمّ قلت: صدقت يا ابن عبّاس أنشدک اللّه هل فى حكم اللّه جلّ ذكره اختلاف؟ قال: فقال: لا، فقلت: ما ترى فى رجل ضرب رجلا أصابعه بالسّيف حتّى سقطت ثمّ ذهب و أتى رجل آخر فأطار كفّه فأتى به إليک و أنت قاض كيف أنت صانع؟ قال: أقول لهذا القاطع: أعطه ديه كفّه و أقول

یا از مسائل دینی و غیر آن چه برایشان پیشامد می کند. پس قرآن را راهنما قرار داد. حضرت [صادق علیه السّلام]می فرماید: آن گاه آن مرد گفت: ای پسر رسول خدا! آیا می دانی قرآن راهنمای چه چیز است؟ حضرت باقر علیه السّلام فرمود: بله، همهٔ حدود در آن است و تفسیرشان نزد حکم [امام معصوم علیه السّلام]است. و او گفت: خدا راضی نشد که به بنده ای در دینش یا در جان و مالش مصیبتی برسد و در زمینش داوری از قرآنش دربارهٔ آن مصیبت نباشد. آن گاه ادامه داد: بله. در این باب شما به وسیلهٔ دلیل چیره می شوید مگر این که مخالف شما به خدا دروغ بسته، بگوید:

خداوند-گرامی یاد-حجّتی ندارد. امّا از تفسیر این آیه (تا برای آنچه از دست دادید، افسوس نخورید.) [حدید (۵۷) :۲۳]که به علی [علیه السّلام]اختصاص دارد. (و به آنچه به شما داده است، شادمان نشوید، تا برای آنچه از دست دادید، افسوس نخورید.) برایم بفرمایید. فرمود: دربارهٔ ابو فلان و یاران او است. یکی مقدّمه است و دیگری مؤخّره. (تا بر آنچه از دست دادید، افسوس نخورید) از چیزهایی است که به علی علیه السّلام اختصاص دارد. (و به آنچه به شما داد، شادمان نشوید.) فتنه و آزمایشی است که پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بر شما روی نموده است. پس آن مرد [الیاس]گفت: گواهی می دهم که شما صاحبان حکمی هستید که اختلافی در آن نیست. سپس برخاست و رفت، و من او را ندیدم.

[۶۴۰]۲-[همو]از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: پدرم نشسته بود و تنی چند نزدش بودند. ناگاه چنان به خنده افتادند که چشمانشان از اشک پر شد. سپس فرمود: می دانید چه چیزی مرا به خنده آورد؟ گفتند: نه. فرمود:

ابن عبّاس پنداشت که او از (کسانی است که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است. سپس پایداری کردند.) من به او گفتم: ای پسر عبّاس! تو فرشتگان را دیده ای که از دوستی شان با تو در دنیا و آخرت و ایمنی از هراس و اندوه سخن بگویند؟ او گفت: خداوند پاک و والا می فرماید: (مؤمنان برادرند.) [حجرات (۴۹) : ۱۰]و همهٔ امّت در آن داخلند. پس من به خنده افتادم و گفتم: ای ابن عبّاس راست گفتی. تو را به خدا سوگند می دهم آیا در حکم خداوند-گرامی یاد- اختلافی هست؟ او گفت: نه. من گفتم: دربارهٔ مردی که کسی با شمشیر انگشتانش را قطع کرده و انداخته،

سپس فرار کرده است و مردی دیگر کف دستش را جدا کرده چه نظری می دهی؟ اگر تو قاضی باشی و نزدت بیایند چه می کنی؟ گفت: به این قطع کننده می گویم: به او دیهٔ کف دستش را بده.

ص :525

لهذا المقطوع: صالحه على ما شئت؛ و ابعث به إلى ذوى عدل، قلت: جاء الاختلاف فى حكم اللّه عزّ ذكره و نقضت القول الأوّل، أبى اللّه عزّ ذكره أن يحدث فى خلقه شيئا من الحدود [و]ليس تفسيره فى الأرض، اقطع قاطع الكفّ أصلا ثمّ أعطه ديه الأصابع هكذا حكم اللّه ليله ينزل فيها أمره، إن جحدتها بعد ما سمعت من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فأدخلک اللّه النّار كما أعمى بصرک يوم جحدتها على ابن أبى طالب قال: فلذلک عمى بصرى قال: و ما علمک بذلک؟ فو اللّه إن عمى بصرى إلاّ من صفقه جناح الملک، قال: فاستضحكت ثمّ تركته يومه ذلک لسخافه عقله ثمّ لقيته فقلت: يا ابن عبّاس ما تكلّمت بصدق مثل أمس، قال لک علىّ بن أبى طالب عليه السّلام: إنّ ليله القدر فى كلّ سنه و إنّه ينزل فى تلک اللّيله أمر السّنه و إنّ لذلک الأمر ولاه بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، فقلت: من هم؟ فقال: أنا و أحد عشر من صلبى أئمّه محدّثون فقلت: لا أراها كانت إلاّ مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فتبدّى لک الملک الّذى يحدّثه فقال: كذبت يا عبد اللّه رأت عيناى الّذى حدّثک به علىّ و لم تره عيناه و لكن وعى قلبه و وقر فى سمعه ثمّ صفقک بجناحه فعميت قال: فقال ابن عبّاس: ما اختلفنا فى شىء فحكمه إلى اللّه فقلت له: فهل حكم اللّه فى حكم من حكمه بأمرين؟ قال: لا، فقلت هاهنا هلكت و أهلكت.

[١64]٣-و بهذا الإسناد، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال اللّه عزّ و جلّ فى ليله القدر: «فيها يفرق كلّ أمر حكيم» يقول: ينزل فيها كلّ أمر حكيم و المحكم ليس بشيئين إنّما هو شىء واحد فمن حكم بما ليس فيه اختلاف فحكمه من حكم اللّه عزّ و جلّ و من حكم بأمر فيه اختلاف فرأى أنّه مصيب فقد حكم بحكم الطّاغوت، إنّه لينزل فى ليله القدر إلى ولىّ الأمر

و به دست بریده می گویم: بنابر آنچه می خواهی با او آشتی کن. و به نزد دو عادل می فرستم. گفتم: در حکم خدای گرامی یاد اختلاف شد و تو سخن نخست را نقض کردی. خداوند-گرامی یاد-نخواست که با آفریدگانش از حدود سخن بگوید و تفسیرش در زمین نباشد. دست برندۀ کف را قطع کن و سپس دیۀ انگشتانش را بده. این است حکم خداوند در شبی که امرش را نازل می کند. اگر تو آن را پس از شنیدنت از رسول خدا انکار کنی خداوند تو را به آتش می اندازد.

چنان که دیدگانت را کور کرد روزی که علی ابو طالب [علیه السّلام]را انکار کردی. او گفت: پس برای همین چشمانم کور شد. و گفت: این را از کجا دانستی؟ به خدا سوگند چشمانم جز به جهت ضربۀ بال فرشته کور نشد. حضرت می فرماید: من به خنده افتادم و او را در آن روز به جهت ناتوانی عقلش واگذاشتم. سپس دیدارش کردم و گفتم: ای پسر عبّاس! مثل دیروز به راستی سخن نگفتی. علی ابو طالب علیه السّلام به تو فرمود: شب قدر در هر سال است. و در آن امر سال نازل می شود. و برای آن امر پس از رسول خدا سرپرستانی است. تو گفتی: آنان کیستند؟ فرمود: من و یازده نفر از فرزندانم که با همه سخن گفته می شود. تو گفتی: گمان نمی کنم شب قدر جز با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- باشد. آن گاه فرشته ای که با او سخن می گفت آشکار شد و گفت: ای عبد اللّه دروغ گفتی. چشمان من آنچه را علی [علیه السّلام]با تو گفت، دیده است-اگرچه چشمان او آن را ندیده، امّا دلش آن را دریافته، در گوشش قرار گرفته است-سپس با بالش به تو ضربه ای زد و تو کور شدی. حضرت می فرماید: آن گاه ابن عبّاس گفت: هنگامی که در چیزی اختلاف داشتیم حکمش با خدا است. من به او گفتم: آیا خداوند در موضوعی دو فرمان داده است؟ گفت: نه. من گفتم: این جا است که خود هلاک شدی و دیگران را هم هلاک کردی. [ابن عبّاس در خلافت امیر مؤمنان علیه السّلام کور نشد. این در دورۀ عبد اللّه زبیر بود. و این از نشانه های ضعف روایت است.]

[۱64]۳-با همان سند از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده که خداوند عزّتمند در شب قدر فرمود: (در آن هر امر حکمت آمیزی بیان می شود.) یعنی در آن هر امر حکمت آمیزی نازل می شود. و آنچه دارای حکمت است دو چیز نیست.

یک چیز است. پس آن که به چیزی بی اختلاف حکم کرد حکمش از حکم خدای شکوهمند است. و کسی که به چیزی که در آن اختلاف است حکم کرد، آن گاه گمان کرد که آن درست است، او به حکم طاغوت، داوری کرده است. همانا تفسیر امور سال به سال در شب قدر به ولیّ امر نازل می شود.

ص: ۵۲۷

تفسير الأمور سنه سنه، يؤمر فيها فى أمر نفسه بكذا و كذا و فى أمر النّاس بكذا و كذا؛ و إنّه ليحدث لولىّ الأمر سوى ذلک كلّ يوم علم اللّه عزّ و جلّ الخاصّ و المكنون العجيب المخزون مثل ما ينزل فى تلک اللّيله من الأمر، ثمّ قرأ: وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِى اَلْأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلاٰمٌ وَ اَلْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ مٰا نَفِدَتْ كَلِمٰاتُ اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ، عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

[642]4-و بهذا الإسناد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليه يقول: «إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِى لَيْلَهِ اَلْقَدْرِ» صدق اللّه عزّ و جلّ أنزل اللّه القرآن فى ليله القدر «وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا لَيْلَهُ اَلْقَدْرِ» قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: لا أدرى، قال اللّه عزّ و جلّ: «لَيْلَهُ اَلْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ:

ليس فيها ليله القدر قال لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: و هل تدرى لم هى خير من ألف شهر؟ قال: لا، قال: لأنّها «تَنَزَّلُ اَلْمَلاٰئِكَهُ وَ اَلرُّوحُ فِيهٰا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» و إذا أذن اللّه عزّ و جلّ بشىء فقد رضيه «سَلاٰمٌ هِىَ حَتّٰى مَطْلَعِ اَلْفَجْرِ» يقول:

تسلّم عليک يا محمّد ملائكتى و روحى بسلامى من أوّل ما يهبطون إلى مطلع الفجر، ثمّ قال فى بعض كتابه: وَ اِتَّقُوا فِتْنَهً لاٰ تُصِيبَنَّ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّهً فى إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِى لَيْلَهِ اَلْقَدْرِ و قال فى بعض كتابه: وَ مٰا مُحَمَّدٌ إِلاّٰ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ اَلرُّسُلُ أَ فَإِنْ مٰاتَ أَوْ قُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقٰابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اَللّٰهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِى اَللّٰهُ اَلشّٰاكِرِينَ يقول فى الآيه الأولى: إنّ محمّدا حين يموت، يقول أهل الخلاف لأمر اَللّٰه عزّ و جلّ: مضت ليله القدر مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فهذه فتنه أصابتهم خاصّه و بها ارتدّوا على أعقابهم لأنّهم إن قالوا: لم تذهب فلا بدّ أن يكون للّه عزّ و جلّ فيها أمر و إذا أقرّوا بالأمر لم يكن له من صاحب بدّ.

در آن شب او دربارۀ کار خودش چنین وچنان فرمان داده می شود و دربارۀ کار مردم به چنین وچنان. و همانا برای ولیّ امر در هرروز-غیر از آنچه گفته شد-علم ویژه و پنهان و شگفت و نوشته شده بر لوح محفوظ خداوند شکوهمند پدید می شود.

همان گونه که آن شب امر نازل می شود. سپس [این آیه را]خواند: (و اگر همۀ درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرکّب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود، کلمات خداوند تمام نمی شود. که خداوند شکوهمند و حکیم است.) [لقمان (۳۱) :۲۷]

[642]4-و با همان سند از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که حضرت سجّاد-درود خدا بر او-می فرمود: (ما آن را در شب قدر فروفرستادیم.) راست فرمود خداوند عزّتمند که خداوند قرآن را در شب قدر فروفرستاد. (و تو چه می دانی که شب قدر چیست.) رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود:

نمی دانم. خداوند گرامی فرمود: (شب قدر بهتر از هزار ماه است.) [هزار ماهی]که شب قدر ندارد. [و]به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: آیا می دانی چرا آن از هزار ماه بهتر است؟ عرض کرد: نه. فرمود: چون (در آن فرشتگان و روح به اذن پروردگارشان از برای هر امری نازل می شوند.) و وقتی خداوند عزّتمند به چیزی اذن دهد، به آن راضی است.

«آن تا سپیده دم سلامت و ایمنی است.» می فرماید: ای محمّد! فرشتگانم و روحم از وقتی فرود می آیند تا سپیده دم سلام مرا به تو می رسانند. سپس در بخشی از کتابش فرمود: (و از فتنه ای پروا کنید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد.) [انفال (۸) :۲۵]که دربارۀ إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِی لَیْلَهِ اَلْقَدْرِ است. و در بخشی از کتابش فرمود: (و محمّد جز فرستاده نیست و پیش از او فرستادگانی بودند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب برمی گردید. و هرکس به عقب بازگردد هرگز به خدا ضرری نمی زند. و خداوند به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.) [آل عمران (۳) :۱44] در آیۀ نخست می فرماید: وقتی محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]بمیرد، مخالفان امر خداوند شکوهمند می گویند: شب قدر با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-سپری شد. و این فتنه ای بود که تنها به آنان رسید و به سبب آن به عقب برگشتند. چون آنان اگر می گفتند

آن شب سپری نشده است و ناچار در آن برای خداوند گرامی امری هست. وقتی به امر اعتراف کردند حتما صاحب امر نیز هست.

ص :۵۲۹

[643]5-و عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان علیّ علیه السّلام کثیرا ما یقول: [ما]اجتمع التّیمیّ و العدویّ عند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و هو یقرأ: «إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ» بتخشّع و بکاء فیقولان: ما أشدّ رقّتک لهذه السّوره فیقول رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: لما رأت عینی و وعی قلبی و لما یری قلب هذا من بعدی فیقولان: و ما الّذی رأیت و ما الّذی یری؟ قال: فیکتب لهما فی التّراب «تَنَزَّلُ اَلْمَلاٰئِکَهُ وَ اَلرُّوحُ فِیهٰا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ» قال: ثمّ یقول: هل بقی شیء بعد قوله عزّ و جلّ: «کُلِّ أَمْرٍ» فیقولان: لا، فیقول: هل تعلمان من المنزل إلیه بذلک فیقولان: أنت یا رسول اللّه فیقول نعم فیقول: هل تکون لیله القدر من بعدی؟ فیقولان: نعم، قال: فیقول: فهل ینزل ذلک الأمر فیها؟ فیقولان: نعم، قال: فیقول: إلی من؟ فیقولان: لا ندری فیأخذ برأسی و یقول: إن لم تدریا فادریا، هو هذا من بعدی قال: فإن کانا لیعرفان تلک اللّیله بعد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم من شدّه ما یداخلهما من الرّعب!.

[644]6-و عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

یا معشر الشّیعه! خاصموا بسوره إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ [فِی لَیْلَهِ اَلْقَدْرِ] تفلجوا، فو اللّه إنّها لحجّه اللّه تبارک و تعالی علی الخلق بعد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، و إنّها لسیّده دینکم و إنّها لغایه علمنا، یا معشر الشّیعه خاصموا ب «حم* وَ اَلْکِتٰابِ اَلْمُبِینِ * إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِی لَیْلَهٍ مُبٰارَکَهٍ إِنّٰا کُنّٰا مُنْذِرِینَ» فإنّها لولاه الأمر خاصّه بعد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یا معشر الشّیعه! یقول اللّه تبارک و تعالی وَ إِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلاّٰ خَلاٰ فِیهٰا نَذِیرٌ قیل: یا أبا جعفر نذیرها محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قال: صدقت فهل کان نذیر و هو حیّ من البعثه فی أقطار الأرض؟ فقال السّائل: لا، قال أبو جعفر علیه السّلام: أرأیت بعیثه ألیس نذیره کما أنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فی بعثته من اللّه عزّ و جلّ نذیر، فقال:

[643]5-و از حضرت صادق علیه السّلام است که علی علیه السّلام بسیار می فرمود: [هرگاه] آن تیمی و عدوی نزد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-گرد می آمدند، ایشان «إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ» را با آه و گریه می خواند. آن گاه آن دو می گفتند: چه بسیار دل نازک هستی دربارۀ این سوره. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- می فرمود: برای این است که چشمم دیده و دلم دریافته است. و برای این که قلب این [علی علیه السّلام]پس از من می بیند. آن دو [یعنی ابو بکر و عمر]گفتند: چیست آنچه شما دیدی و آنچه او می بیند؟ و حضرت برای آن دو روی خاک می نوشت:

(در آن شب فرشتگان و روح به اذن پروردگارشان از برای هر کاری نازل می شوند.) سپس می فرمود: آیا پس از این که خداوند عزّتمند فرمود: «كُلِّ أَمْرٍ» چیزی باقی می ماند؟ و آن دو می گفتند: نه. و ایشان می فرمود: آیا می دانی چه کسی است که آن امر به او نازل می شود؟ می گفتند: شما ای رسول خدا. و ایشان می فرمود: بله.

سپس می فرمود: آیا شب قدر پس از من هست؟ می گفتند: بله. می فرمود: و آیا آن امر در آن شب نازل می شود؟ می گفتند: بله. می فرمود: به چه کسی؟ می گفتند:

نمی دانیم. پس حضرت دست بر سر من می گذاشت و می فرمود: اگر نمی دانید، بدانید که آن شخص پس از من همین است. [علی علیه السّلام]می فرمود: و همانا آن دو آن شب را پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-می شناختند به جهت هراس سختی که به جانشان می افتاد.

[644]6-و از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود: ای شیعیان! به وسیلۀ سورۀ إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ [فِی لَیْلَهِ اَلْقَدْرِ] مبارزه کنید تا چیره شوید. به خدا سوگند آن حجّت خداوند پاک و والا بر آفریدگان پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. همانا آن فرمانروای دین شما است. همانا آن نهایت علم ما است. ای گروه شیعه به وسیلۀ(حم. سوگند به کتاب روشنگر. ما آن را در شبی پربرکت فروفرستادیم، ما همواره بیم دهنده بوده ایم.) [سورۀ دخان (44) : ۱ الی ۳]مبارزه کنید.

که آن مخصوص صاحبان امر پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- است. ای گروه شیعه! خداوند پاک و والا می فرماید: (و هیچ امّتی نیست مگر این که بیم دهنده ای در میانشان بوده است.) [فاطر

(۳۵) :۲۴]کسی گفت: یا ابا جعفر! بیم دهندۀ اینان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. فرمود: راست گفتی. و آیا بیم دهنده ای هست که درحالی که زنده است چاره ای از فرستادن کسی در بخش های مختلف زمین داشته باشد؟ پرسنده گفت: نه. حضرت صادق علیه السّلام فرمود:

به من بگو آیا فرستادۀ او بیم دهنده اش نیست، چنان که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-در برانگیختگی اش از سوی خداوند شکوهمند بیم دهنده است؟

بلى، قال: فكذلک لم يمت محمّد إلاّ و له بعيث نذير قال: فإن قلت: لا، فقد ضيّع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم من فى أصلاب الرّجال من أمّته قال: و ما يكفيهم القرآن؟ قال:

بلى إن وجدوا له مفسّرا قال: و ما فسّره رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، قال: بلى قد فسّره لرجل واحد و فسّر للأمّه شأن ذلک الرّجل و هو علىّ بن أبى طالب عليه السّلام قال السّائل: يا أبا جعفر! كان هذا أمر خاصّ لا يحتمله العامّه قال: أبى اللّه أن يعبد إلاّ سرّا حتّى يأتى إبّان أجله الّذى يظهر فيه دينه كما أنّه كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مع خديجه مستترا حتّى أمر بالإعلان، قال السّائل: ينبغى لصاحب هذا الدّين أن يكتم؟ قال: أو ما كتم علىّ بن أبى طالب عليه السّلام يوم أسلم مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حتّى ظهر أمره؟ قال: بلى؛ قال: فكذلک أمرنا حتّى يبلغ الكتاب أجله.

[645]۷-و عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لقد خلق اللّه جلّ ذكره ليله القدر أوّل ما خلق الدّنيا و لقد خلق فيها أوّل نبىّ يكون و أوّل وصىّ يكون و لقد قضى أن يكون فى كلّ سنه ليله يهبط فيها بتفسير الأمور إلى مثلها من السّنه المقبله، من جحد ذلک فقد ردّ على اللّه عزّ و جلّ علمه لأنّه لا يقوم الأنبياء و الرّسل و المحدّثون إلاّ أن تكون عليهم حجّه بما يأتيهم فى تلک اللّيله مع الحجّه الّتى يأتيهم بها جبرئيل عليه السّلام قلت: و المحدّثون أيضا يأتيهم جبرئيل أو غيره من الملائكه عليهم السّلام، قال: أمّا الأنبياء و الرّسل صلّى اللّه عليهم فلا شكّ و لا بدّ لمن سواهم من أوّل يوم خلقت فيه الأرض إلى آخر فناء الدّنيا أن تكون على أهل الأرض حجّه ينزل ذلک فى تلک اللّيله إلى من أحبّ من عباده و ايم اللّه لقد نزل الرّوح و الملائكه بالأمر فى ليله القدر على آدم، و ايم اللّه ما مات آدم إلاّ و له وصىّ و كلّ من بعد آدم من الأنبياء قد أتاه الأمر فيها و وضع لوصيّه من بعده و ايم اللّه إن كان النّبىّ ليؤمر

و او گفت: چرا. فرمود: و همین طور محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]در نگذشت جز این که برایش برانگیخته ای بیم دهنده است. و اگر بگویی نه، پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آنان را که در پشت مردان امّتش هستند، تباه ساخته است. او گفت: و آیا قرآن کفایتشان نمی کند؟ فرمود: چرا اگر برایش تفسیرگری یافتند، او گفت: و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-آن را تفسیر نکرده است؟ فرمود:

چرا، آن را برای یک مرد تفسیر کرد و شأن و مقام آن مرد را برای امّت تفسیر کرد.

و او علی بن ابی طالب علیه السّلام است. پرسنده عرض کرد: یا ابا جعفر! این موضوعی خصوصی است و عامّۀ مردم زیر بارش نروند. فرمود: خداوند راضی نشد که جز در نهان بندگی شود تا وقت و قرار گاهی که دینش را در آن آشکار می کند، برسد.

چنان که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و خدیجه پنهان کاری می کردند تا فرمان اعلان آمد. پرسنده گفت: برای صاحب این دین سزاوار است که [آن را]پنهان کند؟ فرمود: مگر علی بن ابی طالب علیه السّلام در روزی که با رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-اسلام آورد آن را پنهان نساخت تا کار آشکار شد؟ گفت: چرا. فرمود: کار ما نیز چنین است تا هنگام نوشتۀ[خداوند]برسد.

[645]۷-و از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده که فرمودند: خداوند-گرامی یاد- در آغاز آفرینش دنیا شب قدر را آفرید. و در آن نخستین پیامبر و نخستین وصی را آفرید. و حکم کرد در هر سال شبی باشد که در آن تفسیر امور تا همان شب از سال آینده نازل شود. هرکه آن را انکار کند، علم خداوند عزّتمند را نپذیرفته است؛ زیرا پیامبران و فرستادگان و محدّثان (سخن گفته شدگان) قیام نمی کنند مگر حجّتی داشته باشند که در آن شب برایشان آورده می شود و حجّتی که جبرئیل علیه السّلام می آورد. راوی گوید، من گفتم: و برای سخن گفته شدگان هم جبرئیل می آورد یا فرشته ای دیگر علیهم السّلام؟ فرمود: دربارۀ پیامبران و فرستادگان-درود خداوند بر آنان-که شکّی نیست، دربارۀ کسانی جز ایشان-از روزی که زمین آفریده شد تا پایان دنیا باید بر اهل زمین حجّتی باشد که آن را در آن شب به کسی از بندگانش که دوست دارد، نازل کند. و به خدا سوگند روح

و فرشتگان، آن امر را در شب قدر بر آدم نازل کردند. و به خدا سوگند آدم درنگذشت جز این که وصی ای داشت.

و هر پیامبری پس از آدم در آن شب امر داده شد و او برای وصی پس از خودش نهاد.

ص :۵۳۳

فيما يأتيه من الأمر فى تلک اللّيله من آدم إلى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أن أوص إلى فلان و لقد قال اللّه عزّ و جلّ فى كتابه لولاه الأمر من بعد محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم خاصّه: وَعَدَ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى اَلْأَرْضِ كَمَا اِسْتَخْلَفَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ إلى قوله فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ يقول: أستخلفكم لعلمى و دينى و عبادتى بعد نبيّكم كما استخلف وصاه آدم من بعده حتّى يبعث النّبىّ الّذى يليه «يَعْبُدُونَنِى لاٰ يُشْرِكُونَ بِى شَيْئاً» يقول: يعبدوننى بإيمان لا نبىّ بعد محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فمن قال غير ذلک «فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ» فقد مكّن ولاه الأمر بعد محمّد بالعلم و نحن هم، فاسألونا فإن صدقناكم فأقرّوا و ما أنتم بفاعلين، أمّا علمنا فظاهر و أمّا إبّان أجلنا الّذى يظهر فيه الدّين منّا حتّى لا يكون بين النّاس اختلاف، فإنّ له أجلا من ممرّ اللّيالى و الأيّام، إذا أتى ظهر و كان الأمر واحدا.

و ايم اللّه لقد قضى الأمر أن لا يكون بين المؤمنين اختلاف و لذلک جعلهم شهداء على النّاس ليشهد محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم علينا و لنشهد على شيعتنا و لتشهد شيعتنا على النّاس، أبى اللّه عزّ و جلّ أن يكون فى حكمه اختلاف أو بين أهل علمه تناقض، ثمّ قال أبو جعفر عليه السّلام: فضل إيمان المؤمن بجمله إنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ و بتفسيرها على من ليس مثله فى الإيمان بها كفضل الإنسان على البهائم و إنّ اللّه عزّ و جلّ ليدفع بالمؤمنين بها عن الجاحدين لها فى الدّنيا لكمال عذاب الآخره لمن علم أنّه لا يتوب منهم ما يدفع بالمجاهدين عن القاعدين و لا أعلم أنّ فى هذا الزّمان جهادا إلاّ الحجّ و العمره و الجوار.

[646]٨-قال: و قال رجل لأبى جعفر عليه السّلام: يا ابن رسول اللّه لا تغضب علىّ قال: لما ذا؟ قال: لما أريد أن أسألک عنه، قال: قل، قال: و لا تغضب؟ قال: و لا أغضب، قال: أرأيت قولک فى ليله القدر و تنزّل الملائكه و الرّوح فيها إلى

و به خدا سوگند هر پیامبری از آدم تا محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- در آن امری که در آن شب به او داده می شد، امر می شد که آن را به فلانی وصیّت کن.

و خداوند شکوهمند در کتابش به صاحبان امر پس از محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-به خصوص فرموده است: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، کارهای شایسته انجام دادند وعده داده است که قطعا آنان را حکمران روی زمین گرداند، چنان که به پیشینیان آن ها خلافت زمین را بخشید. . .) [نور (۲۴) :55]می فرماید: شما را برای علم و دین و عبادتم پس از پیامبرتان جانشین می کنم. چنان که اوصیای آدم را پس از او جانشین کرد تا پیامبری را به دنبالش برانگیزد. (مرا می پرستند و برایم شریکی نمی گزینند.) [نور (۲۴) :55]می فرماید: مرا با ایمان به این که پیامبری پس از محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نیست، بندگی می کنند. پس هرکه جز آن را معتقد باشد (آنان فاسقانند) پس به صاحبان امر پس از محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]سلطنت علم داد. و آنان ماییم. از ما بپرسید و اگر راست گفتیم، اعتراف کنید امّا شما چنین نمی کنید. علم ما آشکار است و هنگام و وقتی که در آن دین به وسیلهٔ ما آشکار می شود تا اختلافی میان مردم نباشد زمانی در گذر شب ها و روزها است. وقتی رسید، ظاهر می شود و امر یگانه می شود. و به خدا سوگند امر چنان است که میان مؤمنان اختلافی نباشد. و برای همین آنان را شاهدان بر مردم قرار داد. تا محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-بر ما گواهی دهد و ما بر شیعیانمان گواهی دهیم و شیعیانمان بر مردم گواهی دهند. خدای عزّتمند راضی نشد که در حکمش اختلافی باشد یا میان اهل علمش مخالفتی درافتد. سپس حضرت جواد علیه السّلام فرمود: برتری ایمان مؤمن به جملهٔ إِنّا أَنْزَلْناهُ و به تفسیرش بر کسی که در ایمان به آن همچون او نیست، مانند برتری انسان بر چارپایان است. و خداوند گرامی به سبب مؤمنان به آن از منکران آن در دنیا دفع می کند-به جهت کامل شدن عذاب آخرت برای کسانی که می داند از انکارشان توبه نمی کنند- آنچه را که به سبب مجاهدان از قاعدین دفع می کند. و من در این زمان جهادی جز حجّ و عمره و همسایگی نمی شناسم.

[646]۸-و مردی به حضرت باقر علیه السّلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا بر من خشمگین نمی شوید؟ فرمود: برای چه؟ گفت: برای چیزی که می خواهم از شما بپرسم. فرمود: بگو. گفت: خشمگین نمی شوید؟ فرمود: خشمگین نمی شوم.

گفت: شما دربارۀ شب قدر می گویید که فرشتگان و روح بر اوصیا نازل می شوند.

ص :535

الأوصياء يأتونهم بأمر لم يكن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قد علمه أو يأتونهم بأمر كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم يعلمه؟ و قد علمت أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مات و ليس من علمه شىء إلاّ و علىّ عليه السّلام له واع، قال أبو جعفر عليه السّلام: ما لى و لک أيّها الرّجل و من أدخلک علىّ؟ قال: أدخلنى عليک القضاء لطلب الدّين، قال: فافهم ما أقول لک:

إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لمّا أسرى به لم يهبط حتّى أعلمه اللّه جلّ ذكره علم ما قد كان و ما سيكون و كان كثير من علمه ذلک جملا يأتى تفسيرها فى ليله القدر و كذلک كان علىّ بن أبى طالب عليه السّلام قد علم جمل العلم و يأتى تفسيره فى ليالى القدر كما كان مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، قال السّائل: أو ما كان فى الجمّل تفسير؟ قال: بلى و لكنّه إنّما يأتى بالأمر من اللّه تعالى فى ليالى القدر إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و إلى الأوصياء افعل كذا و كذا، لأمر قد كانوا علموه، أمروا كيف يعملون فيه، قلت: فسّر لى هذا؟ قال لم يمت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم إلاّ حافظا لجمله العلم و تفسيره، قلت: فالّذى كان يأتيه فى ليالى القدر علم ما هو؟ قال: الأمر و اليسر فيما كان قد علم، قال السّائل: فما يحدث لهم فى ليالى القدر علم سوى ما علموا؟ قال: هذا ممّا أمروا بكتمانه و لا يعلم تفسير ما سألت عنه إلاّ اللّه عزّ و جلّ، قال السّائل: فهل يعلم الأوصياء ما لا يعلم الأنبياء؟ قال: لا و كيف يعلم وصىّ غير علم ما أوصى إليه، قال السّائل: فهل يسعنا أن نقول: إنّ أحدا من الوصاه يعلم ما لا يعلم الآخر؟ قال: لا لم يمت نبىّ إلاّ و علمه فى جوف وصيّه و إنّما تنزّل الملائكه و الرّوح فى ليله القدر بالحكم الّذى يحكم به بين العباد، قال السّائل: و ما كانوا علموا ذلک الحكم؟ قال: بلى قد علموه و لكنّهم لا يستطيعون إمضاء شىء منه حتّى يؤمروا فى ليالى القدر كيف يصنعون إلى السّنه المقبله، قال السّائل: يا أبا جعفر! لا أستطيع إنكار هذا؟ قال أبو جعفر عليه السّلام:

آیا برای آنان امری می آوردند که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-آن را نمی دانست یا امری می آورند که او می دانست؟ و من دانستم که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-درگذشت و چیزی از علمش نبود که علی علیه السّلام آن را درنیافته باشد؟ حضرت باقر علیه السّلام فرمود: ای مرد! مرا با تو چه کاری است. چه کسی تو را به نزد من آورده است؟ او گفت: سرنوشت، مرا برای جستجوی دین به نزد شما آورد. فرمود: پس دریاب آن چه را به تو می گویم. همانا وقتی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به معراج برده شد، فرود نیامد تا خداوند-گرامی یاد-علم آنچه را بود و آنچه را می شود، به او آموخت و بسیاری از آن علم، جمله هایی است که تفسیرش در شب قدر می آید. و همین طور علی بن ابی طالب علیه السّلام جملات علم را می دانست و تفسیرش در شب های قدر می آمد.

چنان که با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-چنین بود. پرسنده گفت:

مگر در آن جمله ها تفسیری نبود؟ فرمود: چرا، امّا در شب های قدر امر از سوی خداوند والا به پیامبر و به اوصیا می آمد که چنین وچنان کن. برای امری که آن را می دانستند فرمان داده می شدند که درباره اش چگونه عمل کنند. [راوی گوید] من گفتم: این را برایم تفسیر کنید! فرمود: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-درنگذشت جز این که جملات علم و تفسیرش را دریافت کرد. من گفتم: پس آنچه در شب های قدر بر او می آمد چه علمی بود؟ فرمود: فرمان و آسانی در آن چیزی که می دانستند. پرسنده عرض کرد: علمی غیر از آن چه آموخته اند برای آنان در شب های قدر پدید می آید؟ فرمود: این از چیزهایی است که به پنهان داشتنش فرمان داده شدند و تفسیر آنچه را از آن پرسیدی جز خداوند شکوهمند نمی داند. پرسنده عرض کرد: آیا آنچه را پیامبران نمی دانند اوصیا می دانند؟ فرمود: نه، چگونه وصی جز علمی را که به او سپرده شده است، بداند. پرسنده گفت: و آیا ما می توانیم بگوییم: یکی از اوصیا چیزی می داند که دیگری نمی داند؟ فرمود: نه، پیامبری درنگذشت جز این که علمش در سینهٔ وصی اش بود. و همانا فرشتگان و روح در شب قدر با حکمی که او با آن میان بندگان داوری می کرد فرود می آمدند. پرسنده گفت: و آن حکم را نمی دانستند؟ فرمود: چرا، آن را می دانستند امّا نمی توانستند چیزی از آن را اجرا کنند تا در شب های قدر فرمان داده شوند که تا سال آینده چه بکنند.

پرسنده گفت: یا ابا جعفر! می توانم این را انکار کنم؟ حضرت باقر علیه السّلام فرمود:

من أنكره فليس منّا، قال السّائل: يا أبا جعفر! أرأيت النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم هل كان يأتيه فى ليالى القدر شىء لم يكن علمه؟ قال: لا يحلّ لک أن تسأل عن هذا، أمّا علم ما كان و ما سيكون فليس يموت نبىّ و لا وصىّ إلاّ و الوصىّ الّذى بعده يعلمه، أمّا هذا العلم الّذى تسأل عنه فإنّ اللّه عزّ و جلّ أبى أن يطلع الأوصياء عليه إلاّ أنفسهم، قال السّائل: يا ابن رسول اللّه! كيف أعرف أنّ ليله القدر تكون فى كلّ سنه؟ قال: إذا أتى شهر رمضان فاقرأ سوره الدّخان فى كلّ ليله مائه مرّه فإذا أتت ليله ثلاث و عشرين فإنّک ناظر إلى تصديق الّذى سألت عنه.

[64٧]٩-و قال: قال أبو جعفر عليه السّلام:

لما ترون من بعثه اللّه عزّ و جلّ للشّقاء على أهل الضّلاله من أجناد الشّياطين و أزواجهم أكثر ممّا ترون خليفه اللّه الّذى بعثه للعدل و الصّواب من الملائكه، قيل: يا أبا جعفر! و كيف يكون شىء أكثر من الملائكه؟ قال: كما شاء اللّه عزّ و جلّ، قال السّائل: يا أبا جعفر! إنّى لو حدّثت بعض الشّيعه بهذا الحديث لأنكروه قال: كيف ينكرونه؟ قال: يقولون: إنّ الملائكه عليهم السّلام أكثر من الشّياطين قال: صدقت افهم عنّى ما أقول: إنّه ليس من يوم و لا ليله إلاّ و جميع الجنّ و الشّياطين تزور أئمّه الضّلاله و يزور إمام الهدى عددهم من الملائكه حتّى إذا أتت ليله القدر فيهبط فيها من الملائكه إلى ولىّ الأمر، خلق اللّه أو قال قيّض اللّه عزّ و جلّ من الشّياطين بعددهم ثمّ زاروا ولىّ الضّلاله فأتوه بالإفک و الكذب حتّى لعلّه يصبح فيقول: رأيت كذا و كذا فلو سأل ولىّ الأمر عن ذلک لقال: رأيت شيطانا أخبرک بكذا و كذا حتّى يفسّر له تفسيرا و يعلمه الضّلاله الّتى هو عليها و ايم اللّه إنّ من صدّق بليله القدر ليعلم أنّها لنا خاصّه لقول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لعلىّ عليه السّلام حين دنا موته: هذا وليّكم من بعدى فإن أطعتموه رشدتم

هرکه آن را انکار کند از ما نیست. پرسنده عرض کرد: یا ابا جعفر! بفرمایید آیا به پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-چیزی در شب های قدر می آمد که آن را نداند؟ فرمود: این پرسش برای تو روا نیست. امّا علم آنچه بوده و آنچه می شود پیامبر و وصی ای نیست که درگذرد جز این که وصی پس از او آن را می داند. امّا این علمی که تو از آن می پرسی، همانا خداوند عزّتمند راضی نشد که اوصیا جز خودشان را بر آن آگاه گردانند. پرسنده گفت: ای پسر رسول خدا! چگونه بدانم که شب قدر در هر سالی هست؟ فرمود: وقتی ماه رمضان آمد در هرشبی صد بار سورهٔ دخان را بخوا. پس آن گاه که شب بیست و سوم رسید درستی آنچه را پرسیدی، می بینی.

[647]۹-و گفته است که حضرت باقر علیه السّلام فرمود: آنچه از سربازان شیاطین و همسرانشان که خداوند شکوهمند برای شقاوت گمراهان فرستاده، می بینید بیشتر از فرشتگانی جانشین خدا است که می بینید. که برای عدل و درستی فرستاده است. پرسیدند: ای ابا جعفر! چگونه چیزی از فرشتگان بیشتر می باشد؟ فرمود: چنان که خداوند گرامی خواست. پرسنده گفت: ای ابا جعفر اگر من این حدیث را به شیعه ای بازگویم آن را انکار می کند. فرمود: چگونه انکارش می کنند؟ گفت: می گویند: فرشتگان علیهم السّلام بیشتر از شیاطین اند. فرمود:

راست گفتی دریاب که من چه می گویم. همانا روزی و شبی نیست جز این که تمام جنّیان و شیاطین، پیشوایان گمراهی را زیارت می کنند. و به شمار آنان، فرشتگان پیشوای هدایت را زیارت می کنند. تا شب قدر می رسد، پس در آن شب فرشتگان بر صاحب امر فرود آیند. خداوند عزّتمند به شمار آنان از شیاطین آفرید-یا فرمود آماده کرد-سپس صاحب گمراهی را زیارت کرده، دروغ پردازی می کنند تا صبح شود. آن گاه او می گوید: چنین وچنان دیدم. و اگر از صاحب امر در این باره بپرسد می فرماید: شیطانی دیدی که به تو چنین وچنان گفت. و برایش تفسیر می کند و از گمراهی ای که در آن است آگاهش می سازد. و به خدا سوگند هرکس شب قدر را بپذیرد، می فهمد که آن مخصوص به ما است. برای سخنی که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به علی علیه السّلام به هنگام رحلت فرمود:

این صاحب و ولیّ شما پس از من است. اگر از او فرمان بردید، هدایت می شوید،

ص :٥٣٩

و لكن من لا يؤمن بما فى ليله القدر منكر و من آمن بليله القدر ممّن على غير رأينا فإنّه لا يسعه فى الصّدق إلاّ أن يقول: إنّها لنا و من لم يقل فإنّه كاذب، إنّ اللّه عزّ و جلّ أعظم من أن ينزّل الأمر مع الرّوح و الملائكه إلى كافر فاسق، فإن قال: إنّه ينزّل إلى الخليفه الّذى هو عليها فليس قولهم ذلک بشىء و إن قالوا:

إنّه ليس ينزّل إلى أحد فلا يكون أن ينزّل شىء إلى غير شىء و إن قالوا [و] سيقولون: ليس هذا بشىء، فقد ضلّوا ضلالا بعيدا.

باب فى أنّ الأئمّه عليهم السّلام يزدادون فى ليله الجمعه [648] ١-حدّثنى أحمد بن إدريس القمّىّ و محمّد بن يحيى، عن الحسن بن علىّ الكوفىّ، عن موسى بن سعدان، عن عبد اللّه بن أيّوب، عن أبى يحيى الصّنعانىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال لى: يا أبا يحيى إنّ لنا فى ليالى الجمعه لشأنا من الشّأن، قال قلت:

جعلت فداک و ما ذاک الشّأن؟ قال: يؤذن لأرواح الأنبياء الموتى عليه السّلام و أرواح الأوصياء الموتى عليهم السّلام و روح الوصىّ الّذى بين ظهرانيكم يعرج بها إلى السّماء حتّى توافى عرش ربّها فتطوف به أسبوعا و تصلّى عند كلّ قائمه من قوائم العرش ركعتين ثمّ تردّ إلى الأبدان الّتى كانت فيها فتصبح الأنبياء و الأوصياء قد ملئوا سرورا و يصبح الوصىّ الّذى بين ظهرانيكم و قد زيد فى علمه مثل جمّ الغفير.

[649] ٢-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن أبى زاهر، عن جعفر بن محمّد الكوفىّ، عن يوسف الأبزارىّ، عن المفضّل قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام ذات يوم و كان لا يكنّينى قبل ذلک: يا أبا عبد اللّه!

امّا کسی که به آنچه در شب قدر است ایمان ندارد، انکار می کند. و کسی که به شب قدر ایمان دارد و هم نظر ما نیست نمی تواند راستگو باشد جز این که بگوید: آن برای ما است. و هرکه نگوید او دروغزن است. خداوند عزّتمند بزرگ تر از آن است که امر را با روح و فرشتگان بر کافری فاسق نازل کند. و اگر گفتند که آن بر خلیفهٔ گمراه نازل می شود، سخنی بیهوده گفته اند. و اگر گفتند که آن بر هیچ کس نازل نمی شود، ممکن نیست که او چیزی را بر هیچ چیز نازل کند.

و اگر گفتند [و]می گویند: این سخن راست نیست، به گمراهی ژرفی افتاده اند.

در شب جمعه به [علم]ائمّه علیهم السّلام افزوده می شود

[648]۱-ابو یحیی صنعانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند: ای ابو یحیی! برای ما در شب های جمعه، امر بزرگی هست. او گوید، من گفتم: جانم به فدایت! چه امری هست؟ فرمود: به ارواح پیامبران گذشته و اوصیای درگذشته و روح وصی ای که در میان شما است، اجازه داده می شود که به آسمان بالا بروند و به عرش پروردگار برسند. آن گاه آن را هفت بار طواف کرده، در پای هریک از ستون های عرش دو رکعت نماز بگزارند، سپس به بدن هایی که بودند بازگردند.

پس پیامبران و اوصیا صبح می کنند در حالی که سرشار از سرورند. و وصی ای که در میان شما است صبح می کند در حالی که بسیار به علمش افزوده شده است.

[649]۲-مفضّل گفته است: روزی حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: ای ابو عبد اللّه-و پیش از این مرا با کنیه صدا نزده بود-گفتم: امر بفرمایید.

قال: قلت: لبّیک، قال: إنّ لنا فی کلّ لیله جمعه سرورا قلت: زادک اللّه و ما ذاک؟ قال: إذا کان لیله الجمعه وافی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم العرش و وافی الأئمّه علیهم السّلام معه و وافینا معهم فلا تردّ أرواحنا إلی أبداننا إلاّ بعلم مستفاد و لو لا ذلک لأنفدنا.

[650]۳-محمّد بن یحیی، عن سلمه بن الخطّاب، عن عبد اللّه بن محمّد، عن الحسین بن أحمد المنقریّ، عن یونس أو المفضّل، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ما من لیله جمعه إلاّ و لأولیاء اللّه فیها سرور قلت: کیف ذلک؟ جعلت فداک قال: إذا کان لیله الجمعه وافی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم العرش و وافی الأئمّه علیهم السّلام و وافیت معهم فما أرجع إلاّ بعلم مستفاد و لو لا ذلک لنفد ما عندی.

باب لو لا أنّ الأئمّه علیهم السّلام یزدادون لنفد ما عندهم [651]۱-علیّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن صفوان بن یحیی قال:

سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول: کان جعفر بن محمّد علیه السّلام یقول: لو لا أنّا نزداد لأنفدنا.

محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد، عن صفوان، عن أبی الحسن علیه السّلام مثله.

[652]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن النّضر بن سوید، عن یحیی الحلبیّ، عن ذریح المحاربیّ قال:

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام: یا ذریح! لو لا أنّا نزداد لأنفدنا.

[653]۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبی نصر، عن ثعلبه، عن زراره قال:

فرمود: همانا برای ما در هرشب جمعه سروری است. گفتم: خدا بسیارش کند. و آن چیست؟ فرمود: وقتی شب جمعه می شود، رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به عرش می روند و ائمّه علیهم السّلام با او می روند و ما با آنان می رویم. و ارواحمان به بدنهامان بازنمی گردند مگر با علمی تحصیل شده، و اگر آن نباشد آنچه با ما است از میان می رود.

[۶۵۰]۳-یونس یا مفضّل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

شب جمعه ای نیست جز این که در آن برای اولیای خدا سروری است. گفتم:

جانم به فدایت! چگونه است؟ فرمود: وقتی شب جمعه می شود، رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-به عرش می روند و ائمّه علیهم السّلام هم می روند و من نیز می روم و جز با علم مستفاد بازنمی گردم. و اگر این نباشد آنچه نزد من است از میان می رود.

اگر به [علم]ائمّه علیهم السّلام افزوده نشود آنچه نزدشان است از میان می رود

[۶۵۱]۱-صفوان یحیی گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می فرمود: اگر به علم ما افزوده نمی شد، پایان می یافت. مانند این روایت را صفوان از ابو الحسن علیه السّلام روایت کرده است.

[۶۵۲]۲-ذریح محاربی گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: ای ذریح! اگر به علم ما افزوده نمی شد، از میان می رفت.

[۶۵۳]۳-زراره گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: اگر به

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: لو لا أنّا نزداد لأنفدنا، قال: قلت: تزدادون شيئا لا يعلمه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم؟ قال: أما إنّه إذا كان ذلک عرض على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ثمّ على الأئمّه ثمّ انتهى الأمر إلينا.

[654]4-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن بعض أصحابه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ليس يخرج شىء من عند اللّه عزّ و جلّ حتّى يبدأ برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ثمّ بأمير المؤمنين عليه السّلام ثمّ بواحد بعد واحد لكيلا يكون آخرنا أعلم من أوّلنا.

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام يعلمون جميع العلوم الّتى خرجت إلى الملائكه و الأنبياء و الرّسل عليهم السّلام [655]١-علىّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الحسن بن شمّون، عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن، عن عبد اللّه بن القاسم، عن سماعه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه تبارک و تعالى علمين: علما أظهر عليه ملائكته و أنبياءه و رسله فما أظهر عليه ملائكته و رسله و أنبياءه فقد علمناه و علما استأثر به فإذا بدا للّه فى شىء منه أعلمنا ذلک و عرض على الأئمّه الّذين كانوا من قبلنا.

علىّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن موسى بن القاسم و محمّد بن يحيى، عن العمركىّ بن علىّ جميعا، عن علىّ بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السّلام مثله.

[656]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمّد، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام

علم ما افزوده نمی شد، از میان می رفت. او گوید، من گفتم: آیا چیزی افزوده می شود که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-آن را نمی دانست؟ فرمود: بدان! وقتی چنین چیزی باشد، بر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-عرضه شده، سپس به ائمّه رسیده سپس این امر به ما می انجامد.

[654]4-یونس عبد الرّحمان از یکی از یارانش از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: چیزی از نزد خداوند عزّتمند صادر نمی شود تا به رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-آغاز شود سپس با امیر مؤمنان علیه السّلام سپس [ائمّه علیهم السّلام]یکی پس از دیگری. تا آخرین مان عالم تر از نخستین نباشد.

ائمّه علیهم السّلام تمام علومی را که برای فرشتگان و پیامبران و فرستادگان علیهم السّلام صادر شده، می دانند

[655]۱-سماعه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: برای خداوند پاک و والا دو علم است: علمی که فرشتگان و پیامبران و فرستادگانش را بر آن آگاه ساخته است. و آنچه فرشتگان و پیامبران و فرستادگانش را به آن آگاه ساخته ما می دانیم. و علمی که به خودش اختصاص داده است، که وقتی برای خداوند در چیزی از آن بدا حاصل شود ما را به آن آگاه می کند. و بر امامان پیش از ما نیز عرضه می شود. مانند این را علی بن جعفر از برادرش موسای جعفر علیهما السّلام روایت کرده است.

[656]۲-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برای

قال: إنّ للّه عزّ و جلّ علمين: علما عنده لم يطلع عليه أحدا من خلقه و علما نبذه إلى ملائكته و رسله فما نبذه إلى ملائكته و رسله فقد انتهى إلينا.

[657]٣-علىّ بن إبراهيم، عن صالح بن السّندىّ، عن جعفر بن بشير، عن ضريس قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ للّه عزّ و جلّ علمين: علم مبذول و علم مكفوف فأمّا المبذول فإنّه ليس من شيء تعلمه الملائكه و الرّسل إلاّ نحن نعلمه و أمّا المكفوف فهو الّذى عند اللّه عزّ و جلّ فى أمّ الكتاب إذا خرج نفذ.

[658]4-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن محمّد بن إسماعيل، عن علىّ بن النّعمان، عن سويد القلاّء، عن أبى أيّوب، عن أبى بصير، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ للّه عزّ و جلّ علمين: علم لا يعلمه إلاّ هو و علم علّمه ملائكته و رسله فما علّمه ملائكته و رسله عليهم السّلام فنحن نعلمه.

باب نادر فيه ذكر الغيب [659]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن معمّر بن خلاّد قال:

سأل أبا الحسن عليه السّلام رجل من أهل فارس فقال له: أ تعلمون الغيب؟ فقال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: يبسط لنا العلم فنعلم و يقبض عنّا فلا نعلم و قال: سرّ اللّه عزّ و جلّ أسرّه إلى جبرئيل عليه السّلام و أسرّه جبرئيل إلى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و أسرّه محمّد إلى من شاء اللّه.

[660]٢-محمّد بن يحيى، عن عبد اللّه بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن

خداوند شکوهمند دو علم است: علمی نزد خودش که کسی از آفریدگان را بر آن آگاه نساخته است و علمی که آن را به فرشتگان و فرستادگانش القا کرده که به ما منتهی گشته است.

[657]۳-ضریس گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: برای خداوند گرامی دو علم است: علمی بذل شده و علمی حفظشده. امّا بذل شده: چیزی نیست که فرشتگان و فرستادگان آن را بدانند مگر این که ما می دانیم. و حفظشده چیزی است که در امّ الکتاب نزد خداوند است. هرگاه صادر شود اجرا می شود.

[658]4-ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برای خداوند عزّتمند دو علم است: علمی که آن را جز او نمی داند و علمی که به فرشتگان و فرستادگانش آموخته است. و آنچه را به فرشتگان و فرستادگانش علیهم السّلام آموخت، ما می دانیم.

«باب نادر در بیان غیب»

[659]۱-معمّر خلاّد گفته است: مردی از اهل فارس از حضرت ابو الحسن پرسید: آیا شما غیب می دانید؟ و حضرت فرمود: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: اگر علم برای ما گشوده شود، می دانیم و اگر از ما بازداشته شود، نمی دانیم. و فرمود: راز خداوند شکوهمند است که آن را به جبرئیل علیه السّلام آشکار کرد و جبرئیل آن را برای محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]آشکار کرد و محمّد صلّی اللّه علیه و آله به کسی که خدا می خواست آشکارش ساخت.

[660]۲-سدیر صیرفی گفت: شنیدم حمران اعین از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ

محبوب، عن علىّ بن رئاب، عن سدير الصّيرفىّ قال:

سمعت حمران بن أعين يسأل أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: بَدِيعُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ قال أبو جعفر عليه السّلام إنّ اللّه عزّ و جلّ ابتدع الأشياء كلّها بعلمه على غير مثال كان قبله، فابتدع السّماوات و الأرضين و لم يكن قبلهنّ سماوات و لا أرضون أما تسمع لقوله تعالى: وَ كٰانَ عَرْشُهُ عَلَى اَلْمٰاءِ فقال له حمران: أرأيت قوله جلّ ذكره: عٰالِمُ اَلْغَيْبِ فَلاٰ يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً فقال أبو جعفر عليه السّلام: إِلاّٰ مَنِ اِرْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ و كان و اللّه محمّد ممّن ارتضاه و أمّا قوله «عٰالِمُ اَلْغَيْبِ» فإنّ اللّه عزّ و جلّ عالم بما غاب عن خلقه فيما يقدر من شىء و يقضيه فى علمه قبل أن يخلقه و قبل أن يفضيه إلى الملائكه فذلک يا حمران! علم موقوف عنده إليه فيه المشيئه فيقضيه إذا أراد و يبدو له فيه فلا يمضيه، فأمّا العلم الّذى يقدّره اللّه عزّ و جلّ فيقضيه و يمضيه فهو العلم الّذى انتهى إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ثمّ إلينا.

[١٦٦]٣-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن عبّاد بن سليمان، عن محمّد بن سليمان، عن أبيه، عن سدير قال:

كنت أنا و أبو بصير و يحيى البزّاز و داود بن كثير فى مجلس أبى عبد اللّه عليه السّلام إذ خرج إلينا و هو مغضب، فلمّا أخذ مجلسه قال: يا عجبا لأقوام يزعمون أنّا نعلم الغيب ما يعلم الغيب إلاّ اللّه عزّ و جلّ، لقد هممت بضرب جاريتى فلانه، فهربت منّى فما علمت فى أىّ بيوت الدّار هى؟ قال سدير: فلمّا أن قام من مجلسه و صار فى منزله دخلت أنا و أبو بصير و ميسّر و قلنا له: جعلنا فداک سمعناک و أنت تقول كذا و كذا فى أمر جاريتک و نحن نعلم أنّک تعلم علما كثيرا و لا ننسبک إلى علم الغيب قال: فقال: يا سدير ألم تقرأ القرآن؟ قلت: بلى، قال:

این سخن خداوند عزّتمند پرسید: (او پدیدآورندۀ آسمان ها و زمین است.) [انعام (6) : ۱۰۱][و]حضرت فرمود: خداوند شکوهمند همه چیز را با علمش پدید آورد. بدون این که پیش از آن نمونه ای داشته باشد. پس آسمان ها و زمین ها را پدید آورد در حالی که آسمان و زمینی پیش از آن نبود. مگر نشنیده ای این سخن آن والا را: (و عرش او بر آب قرار داشت.) [هود (۱۱) :۷]آن گاه حمران گفت: از این سخن آن گرامی یاد بفرمایید: (دانای نهان است و کسی را بر نهانش آگاه نمی سازد.) [جنّ (۷۲) :۲۶]و حضرت باقر علیه السّلام فرمود: (مگر فرستادگانی که برگزیده است.) [جنّ (۷۲) :۲۷]و به خدا سوگند محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]از کسانی است که او برگزیده است. و امّا این سخنش دانای غیب و نهان همانا خداوند گرامی به آنچه از آفریدگانش نهان است به آنچه در علمش تقدیر کرده، حکم می کند. پیش از آن که آن را بیافریند و به فرشتگان القایش کند، دانا است. و آن ای حمران علمی حفظشده در نزد او است که مشیّت آن با او است.

وقتی اراده کرد به آن حکم می کند و گاهی در آن بدا پیش آمده، اجرایش نمی کند.

امّا علمی که خداوند عزّتمند آن را تقدیر کرده، به آن حکم کرده، اجرایش می کند همان علمی است که به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- و سپس به ما انجامید.

[۱۶۶]۳-سدیر گفت: من و ابو بصیر و یحیای بزّاز و داود کثیر در مجلس حضرت صادق علیه السّلام بودیم که حضرت خشمگین وارد شدند. و هنگامی که نشستند، فرمودند: شگفتا از این مردمی که می پندارند ما غیب می دانیم! غیب را جز خداوند شکوهمند نمی داند. من خواستم فلان کنیزم را بزنم، از دستم گریخت و من ندانستم که او در کدام یک از اتاق های خانه است؟ سدیر گفته است: وقتی حضرت از مجلس برخاسته، به سوی منزل رفت، من و ابو بصیر و میسر به نزدش رفته، گفتیم: جان ما به فدایت. شنیدیم که شما در کار کنیزتان چنان فرمودید و ما می دانیم که شما علم فراوان و بسیاری دارید اما به علم غیب نسبتتان نمی دهیم. او گوید: و حضرت فرمود: ای سدیر آیا قرآن نخوانده ای؟ عرض کردم: چرا. فرمود: آیا در آنچه از کتاب خداوند گرامی خوانده ای، این را هم دیده ای: (کسی که دانشی از کتاب داشت، گفت: پیش از آن که چشم برهم زنی آن را نزد تو خواهم آورد.) [نمل (۲۷) : 40]عرض کردم: جانم فدایت! آن را

خوانده ام. فرمود: آیا آن مرد را شناختی؟ و آیا دانستی چقدر از دانش کتاب نزد او بود؟ عرض کردم: مرا از آن آگاه کنید. فرمود: به اندازۀ قطره ای آب نسبت به دریای سبز. و این از دانش کتاب چقدر می شود؟ عرض کردم: خیلی کم است. پس فرمود: ای سدیر! چه بسیار است که خداوند عزّتمند به علمی

فهل وجدت فيما قرأت من كتاب اللّه عزّ و جلّ: قٰالَ اَلَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ اَلْکِتٰابِ: أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ قال: قلت: جعلت فداک قد قرأته، قال: فهل عرفت الرّجل؟ و هل علمت ما کان عنده من علم الکتاب؟ قال: قلت: أخبرنی به؟ قال: قدر قطره من الماء فی البحر الأخضر فما یکون ذلک من علم الکتاب؟ قال: قلت جعلت فداک ما أقلّ هذا فقال: یا سدیر! ما أکثر هذا أن ینسبه اللّه عزّ و جلّ إلی العلم الّذی أخبرک به یا سدیر فهل وجدت فیما قرأت من کتاب اللّه عزّ و جلّ أیضا: قُلْ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ اَلْکِتٰابِ قال: قلت: قد قرأته جعلت فداک قال: أ فمن عنده علم الکتاب کلّه أفهم أم من عنده علم الکتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الکتاب کلّه، قال: فأومأ بیده إلی صدره و قال: علم الکتاب و اللّه کلّه عندنا، علم الکتاب و اللّه کلّه عندنا.

[۶۶۲]4-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن أحمد بن الحسن بن علیّ، عن عمرو بن سعید، عن مصدّق بن صدقه، عن عمّار السّاباطیّ قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام، عن الإمام؟ یعلم الغیب؟ فقال: لا و لکن إذا أراد أن یعلم الشّیء أعلمه اللّه ذلک.

باب أنّ الأئمّه علیهم السّلام إذا شاءوا أن یعلموا علّموا [۶۶۳]۱-علیّ بن محمّد و غیره، عن سهل بن زیاد، عن أیّوب بن نوح، عن صفوان بن یحیی، عن ابن مسکان، عن بدر بن الولید، عن أبی الرّبیع الشّامیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ الإمام إذا شاء أن یعلم علّم.

خدای شکوهمند خوانده ای این را دریافته ای؟ (بگو کافی است که خداوند و کسی که دانش کتاب نزد او است میان من و شما گواه باشند.) [رعد (۱۳) :۴۳]عرض کردم:

آن را خوانده ام جانم به فدایت. فرمودند: آیا کسی که همهٔ دانش کتاب نزد او است عالم تر است یا کسی که بعضی از دانش کتاب نزد او است؟ عرض کردم: نه، بلکه کسی که همهٔ دانش کتاب نزد او است. او گوید: پس حضرت با دست به سینه اش اشاره کرد و فرمود: به خدا سوگند همهٔ دانش کتاب نزد ما است. به خدا سوگند همهٔ علم کتاب نزد ما است.

[۶۶۲]4-عمّار ساباطی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ امام پرسیدم که آیا غیب می داند؟ فرمودند: نه، ولی وقتی خواست چیزی را بداند خداوند او را به آن آگاه می کند.

ائمّه علیهم السّلام وقتی خواستند بدانند، آموخته می شوند

[۶۶۳]۱-ابو ربیع شامی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امام وقتی خواست بداند، آگاهانده می شود.

[664]۲-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان، عن ابن مسکان، عن بدر بن الولید، عن أبی الرّبیع، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ الإمام إذا شاء أن یعلم أعلم.

[665]۳-محمّد بن یحیی، عن عمران بن موسی، عن موسی بن جعفر، عن عمرو بن سعید المدائنیّ، عن أبی عبیده المدائنیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إذا أراد الإمام أن یعلم شیئا أعلمه اللّه ذلک.

باب أنّ الأئمّه علیهم السّلام یعلمون متی یموتون و أنّهم لا یموتون إلاّ باختیار منهم [666]۱-محمّد بن یحیی، عن سلمه بن الخطّاب، عن سلیمان بن سماعه و عبد اللّه بن محمّد، عن عبد اللّه بن القاسم البطل، عن أبی بصیر قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: أیّ إمام لا یعلم ما یصیبه و إلی ما یصیر، فلیس ذلک بحجّه [ا]للّه علی خلقه.

[667]۲-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محمّد بن بشّار قال:

حدّثنی شیخ من أهل قطیعه الرّبیع من العامّه ببغداد ممّن کان ینقل عنه، قال: قال لی: قد رأیت بعض من یقولون بفضله من أهل هذا البیت، فما رأیت مثله قطّ فی فضله و نسکه. فقلت له: من؟ و کیف رأیته؟ قال: جمعنا أیّام السّندیّ بن شاهک ثمانین رجلا من الوجوه المنسوبین إلی الخیر، فأدخلنا علی موسی بن جعفر علیهما السّلام فقال لنا السّندیّ: یا هؤلاء انظروا إلی هذا الرّجل هل حدث به حدث؟ فإنّ النّاس یزعمون أنّه قد فعل به و یکثرون فی ذلک و هذا

[664]۲-ابو ربیع از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امام وقتی خواست بداند، آگاهانده می شود.

[665]۳-ابو عبیده مدائنی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

وقتی امام خواست چیزی را بداند خداوند او را به آن آگاه می کند.

ائمّه علیهم السّلام می دانند که چه وقت می میرند و آنان جز به اختیار خودشان نمی میرند

[666]۱-ابو بصیر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هر پیشوایی که نداند به او چه پیشامد می کند و به کجا می رود، او حجّت خداوند بر آفریدگانش نیست.

[667]۲-محمّد بشّار گفته است: شیخی سنّی از قطیعه الربیع بغداد که از او حدیث نقل می کنند، به من گفت: من یکی از این خاندان را که در برتری اش سخن گفته می شد، دیدم. و هرگز در فضیلت و عبادت همچون او را ندیدم.

به او گفتم: او که بود و چگونه دیدی اش؟ گفت: در دوران سندی شاهک هشتاد مرد از بزرگان نیکان را جمع کرده، به نزد موسای جعفر علیهما السّلام بردند.

آن گاه سندی به ما گفت: آقایان! به این مرد بنگرید که آیا چیزی بر او رخ داده است؟ مردم می پندارند که او کشته شده است و سخنان بسیار می گویند.

منزله و فراشه موسّع عليه غير مضيّق و لم يرد به أمير المؤمنين سوءا و إنّما ينتظر به أن يقدم فيناظر أمير المؤمنين و هذا هو صحيح موسّع عليه فى جميع أموره، فسلوه، قال: و نحن ليس لنا همّ إلاّ النّظر إلى الرّجل و إلى فضله و سمته؛ فقال موسى بن جعفر عليه السّلام: أمّا ما ذكر من التّوسعه و ما أشبهها فهو على ما ذكر غير أنّى أخبركم أيّها النّفر أنّى قد سقيت السّمّ فى سبع تمرات و أنا غدا أخضرّ و بعد غد أموت قال: فنظرت إلى السّندىّ بن شاهک يضطرب و يرتعد مثل السّعفه.

[668]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن أبى جميله، عن عبد اللّه بن أبى جعفر قال:

حدّثنى أخى، عن جعفر، عن أبيه أنّه أتى علىّ بن الحسين عليه السّلام ليله قبض فيها بشراب فقال: يا أبت اشرب هذا فقال: يا بنىّ إنّ هذه اللّيله الّتى أقبض فيها و هى اللّيله الّتى قبض فيها رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم.

[669]4-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن عبد الحميد، عن الحسن بن الجهم قال: قلت للرّضا عليه السّلام:

إنّ أمير المؤمنين عليه السّلام قد عرف قاتله و اللّيله الّتى يقتل فيها و الموضع الّذى يقتل فيه و قوله لمّا سمع صياح الإوزّ فى الدّار: صوائح تتبعها نوائح و قول أمّ كلثوم: لو صلّيت اللّيله داخل الدّار و أمرت غيرک يصلّى بالنّاس، فأبى عليها و كثر دخوله و خروجه تلک اللّيله بلا سلاح و قد عرف عليه السّلام أنّ ابن ملجم لعنه اللّه قاتله بالسّيف كان هذا ممّا لم يجز تعرّضه؛ فقال: ذلک كان و لكنّه خيّر فى تلک اللّيله لتمضى مقادير اللّه عزّ و جلّ.

[670]5-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن بعض أصحابنا،

در حالی که این منزل و بستر فراخ او است. در تنگنا نیست و امیر مؤمنین [هارون رشید لعنه اللّه]نسبت به او قصد بدی ندارد. و اینک او منتظر است که امیر مؤمنین بیاید تا با او مناظره کند. او سالم است و در همه چیز برایش گشاده دستی شده است. از خودش بپرسید. او می گفت: در حالی که ما کاری جز نگریستن به آن مرد و به فضل و منش اش نداشتیم. پس موسای جعفر علیهما السّلام فرمود: امّا آنچه دربارۀ فراخی منزل و مانند آن گفت، همین طور است. جز این که ای جماعت به شما می گویم به من در هفت خرما زهر خوراندند. من فردا رنگم سبز می شود و پس فردا می میرم. او گفت: من به سندی شاهک نگریستم که دگرگون شده، مانند شاخۀ نخل می لرزید.

[668]۳-حضرت صادق علیه السّلام از پدرشان روایت کرده اند: شبی که حضرت سجّاد درگذشت شربتی برایشان برده و گفته است: پدر جانم این را بنوشید. و او فرموده است: پسرم! امشب شبی است که جانم گرفته می شود. و این همان شبی است که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-در آن درگذشت.

[669]4-حسن جهم گفته است: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: امیر مؤمنان علیه السّلام قاتلش را می شناخت. و شبی که در آن کشته می شد و جایی را که در آن کشته می شد، می شناخت. و این سخن او است وقتی فریاد مرغابی ها را در خانه شنید: «فریادزنانی اند که به دنبالشان نوحه خوانان می آیند. و سخن امّ کلثوم که «کاش شب را در خانه نماز می گزاردی و برای نماز مردم به دیگری فرمان می دادی. که او به آن راضی نشد و در آن شب بی سلاح رفت و آمدش بسیار شد.

در حالی که می دانست ابن ملجم-خدا لعنتش کند-قاتل او با شمشیر است. و این چیزی است که اقدام به آن جایز نیست. پس حضرت فرمودند: همین طور است. امّا در آن شب او آن را اختیار کرد تا تقدیر خداوند گرامی جاری شود.

[670]5-برخی از اصحاب ما از ابو الحسن حضرت موسی علیه السّلام روایت

عن أبی الحسن موسی علیه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ غضب علی الشّیعه فخیّرنی نفسی أو هم؛ فوقیتهم و اللّه بنفسی.

[۶۷۱]6-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء، عن مسافر أنّ أبا الحسن الرّضا علیه السّلام قال له:

یا مسافر هذا القناه فیها حیتان؟ قال: نعم جعلت فداک، فقال: إنّی رأیت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم البارحه و هو یقول: یا علیّ ما عندنا خیر لک.

[۶۷۲]۷-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبی خدیجه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کنت عند أبی فی الیوم الّذی قبض فیه فأوصانی بأشیاء فی غسله و فی کفنه و فی دخوله قبره، فقلت: یا أباه و اللّه ما رأیتک منذ اشتکیت أحسن منک الیوم، ما رأیت علیک أثر الموت، فقال: یا بنیّ! أ ما سمعت علیّ بن الحسین علیه السّلام ینادی من وراء الجدار: یا محمّد؟ تعال، عجّل؟ .

[۶۷۳]۸-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علیّ بن الحکم، عن سیف بن عمیره، عن عبد الملک بن أعین، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

أنزل اللّه تعالی النّصر علی الحسین علیه السّلام حتّی کان [ما]بین السّماء و الأرض ثمّ خیّر: النّصر أو لقاء اللّه فاختار لقاء اللّه تعالی.

باب أنّ الأئمّه علیهم السّلام یعلمون علم ما کان و ما یکون و أنّه لا یخفی علیهم الشّیء صلوات اللّه علیهم [۶۷۴]۱-أحمد بن محمّد و محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن

کرده اند که فرمود: خداوند عزّتمند بر شیعه خشمگین شد. پس مرا میان خودم یا ایشان مخیّر کرد. و من به خدا سوگند آنان را با جان خودم حفظ کردم.

[۶۷۱]6-از مسافر روایت شده که ابو الحسن حضرت رضا علیه السّلام به او فرموده است: ای مسافر! آیا در این جویبار ماهی هست؟ او گفته: بله، جانم به فدایت.

پس فرمود: دیشب رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را دیدم که می فرمود: ای علی آنچه نزد ما است برای تو بهتر است.

[۶۷۲]۷-ابو خدیجه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در روزی که جان پدرم گرفته شد نزدش بودم پس مرا به کارهایی در غسل و کفن و گذاشتن در قبر سفارش کرد. من گفتم: پدر جان از وقتی بیمار شده ای شما را بهتر از امروز ندیده ام. من اثری از مرگ در شما نمی بینم. و ایشان فرمود: ای پسرم! آیا نمی شنوی علی بن حسین علیهما السّلام از پشت دیوار صدا می زند: محمّد! بیا، شتاب کن؟

[۶۷۳]۸-عبد الملک اعین از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

خداوند والا یاری را بر حسین علیه السّلام نازل کرد تا میان آسمان و زمین آمد. سپس میان یاری و دیدار خداوند مخیّر شد و او دیدار خدا را برگزید.

ائمّه [علیهم السّلام]علم آنچه را بوده و آنچه را می شود، دارند و چیزی بر آنان-درود خدا بر آنان- پنهان نیست

[۶۷۴]۱-سیف تمّار گفته است: ما گروهی از شیعیان در حجر [اسماعیل]

إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن عبد اللّه بن حمّاد، عن سيف التّمّار قال:

كنّا مع أبى عبد اللّه عليه السّلام جماعه من الشّيعه فى الحجر فقال: علينا عين، فالتفتنا يمنه و يسره فلم نر أحدا فقلنا: ليس علينا عين فقال: و ربّ الكعبه و ربّ البنيّه ثلاث مرّات لو كنت بين موسى و الخضر لأخبرتهما أنّى أعلم منهما و لأنبأتهما بما ليس فى أيديهما، لأنّ موسى و الخضر عليهما السّلام أعطيا علم ما كان و لم يعطيا علم ما يكون و ما هو كائن حتّى تقوم السّاعه و قد ورثناه من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم وراثه.

[6٧5]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن يونس بن يعقوب، عن الحارث بن المغيره و عدّه من أصحابنا منهم عبد الأعلى و أبو عبيده و عبد اللّه بن بشر الخثعمىّ سمعوا أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:

إنّى لأعلم ما فى السّماوات و ما فى الأرض و أعلم ما فى الجنّه و أعلم ما فى النّار و أعلم ما كان و ما يكون، قال: ثمّ مكث هنيئه فرأى أنّ ذلک كبر على من سمعه منه فقال: علمت ذلک من كتاب اللّه عزّ و جلّ، إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول:

فيه تبيان كلّ شىء.

[6٧6]٣-علىّ بن محمّد، عن سهل، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن عبد الكريم، عن جماعه بن سعد الخثعمىّ أنّه قال:

كان المفضّل عند أبى عبد اللّه عليه السّلام فقال له المفضّل: جعلت فداک يفرض اللّه طاعه عبد على العباد و يحجب عنه خبر السّماء؟ قال: لا، اللّه أكرم و أرحم و أرأف بعباده من أن يفرض طاعه عبد على العباد ثمّ يحجب عنه خبر السّماء صباحا و مساء.

[6٧٧]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن

با حضرت صادق علیه السّلام بودیم. که فرمود: جاسوسی مراقب ما است [؟]پس ما به چپ و راست نگریستیم و کسی را ندیدیم پس گفتیم: جاسوسی مراقبمان نیست. آن گاه فرمود: به پروردگار این بنا سوگند-سه بار فرمود-اگر میان موسی و خضر بودم به آن ها خبر می دادم که من عالم تر از ایشان هستم. و به آنچه در دستشان نبود آگاهشان می کردم؛ زیرا به موسی و خضر علیهما السّلام دانش آنچه بود داده شده بود در حالی که دانش آنچه می شود و خواهد شد تا وقتی قیامت برپا شود به آنان داده نشده بود و ما آن را از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به ارث برده ایم.

[6۷5]۲-عدّه ای از اصحاب ما از جمله. . . عبد اللّه بشر خثعمی از حضرت صادق علیه السّلام شنیده اند که می فرماید: همانا من به آن چه در آسمان ها و زمین است آگاهم و به آن چه در بهشت است آگاهم و به آنچه در دوزخ است آگاهم و به آنچه بوده و می شود آگاهم. او گوید: سپس اندکی مکث کرد و دید که آن بر کسانی که شنیده اند بزرگ نموده است. پس فرمود: آن ها را از کتاب خدای شکوهمند دریافته ام. خداوند گرامی می فرماید: بیان هرچیزی در آن است. [نقل به معنا است.)

[6۷6]۳-جماعه بن سعد خثعمی گفته است: مفضّل نزد حضرت صادق علیه السّلام بود. که گفت: جانم به فدایت! آیا خداوند اطاعت از بنده ای را بر بندگان واجب می کند و خبر آسمان را از او بازدارد؟ فرمود: نه، خداوند به بندگانش کریم تر و مهربان تر و رؤوف تر از آن است که اطاعت از بنده ای را بر آنان واجب کند سپس خبر آسمان را در بامداد و شامگاه از او بازدارد.

[6۷۷]4-ضریس کناسی گفته است: شنیدم حضرت باقر علیه السّلام می فرماید:

ابن رئاب، عن ضريس الكناسىّ قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول و عنده أناس من أصحابه: عجبت من قوم يتولّونا و يجعلونا أئمّه و يصفون أنّ طاعتنا مفترضه عليهم كطاعه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ثمّ يكسرون حجّتهم و يخصمون أنفسهم بضعف قلوبهم، فينقصونا حقّنا و يعيبون ذلک على من أعطاه اللّه برهان حقّ معرفتنا و التّسليم لأمرنا، أ ترون أنّ اللّه تبارک و تعالى افترض طاعه أوليائه على عباده، ثمّ يخفى عنهم أخبار السّماوات و الأرض و يقطع عنهم موادّ العلم فيما يرد عليهم ممّا فيه قوام دينهم؟ ! فقال له حمران: جعلت فداک أرأيت ما كان من أمر قيام علىّ بن أبى طالب و الحسن و الحسين عليهم السّلام و خروجهم و قيامهم بدين اللّه عزّ ذكره و ما أصيبوا من قتل الطّواغيت إيّاهم و الظّفر بهم حتّى قتلوا و غلبوا؟ فقال أبو جعفر عليه السّلام: يا حمران! إنّ اللّه تبارک و تعالى قد كان قدّر ذلک عليهم و قضاه و أمضاه و حتمه على سبيل الاختيار ثمّ أجراه. فبتقدّم علم إليهم من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قام علىّ و الحسن و الحسين عليهم السّلام و بعلم صمت من صمت منّا و لو أنّهم يا حمران! حيث نزل بهم ما نزل من أمر اللّه عزّ و جلّ و إظهار الطّواغيت عليهم سألوا اللّه عزّ و جلّ أن يدفع عنهم ذلک و ألحّوا عليه فى طلب إزاله ملک الطّواغيت و ذهاب ملكهم إذا لأجابهم و دفع ذلک عنهم، ثمّ كان انقضاء مدّه الطّواغيت و ذهاب ملكهم أسرع من سلک منظوم انقطع فتبدّد و ما كان ذلک الّذى أصابهم يا حمران لذنب اقترفوه و لا لعقوبه معصيه خالفوا اللّه فيها و لكن لمنازل و كرامه من اللّه أراد أن يبلغوها، فلا تذهبنّ بک المذاهب فيهم.

[6٧٨]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن علىّ بن معبد، عن هشام بن الحكم قال:

-در حالی که مردمی از اصحابش در نزدش بودند-در شگفتم از مردمی که ما را دوست دارند و امامان [خود]قرارمان می دهند و می گویند که اطاعت از ما برایشان همچون اطاعت از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-واجب است، سپس از حجّتشان چشم می پوشند و به سبب ناتوانی دل هاشان با خودشان مبارزه می کنند. پس حقّ ما را کاهش داده کسی را که خداوند برهان معرفت راستین ما و تسلیم به فرمان ما را به او داده است نکوهش می کنند. آیا می پندارید خداوند پاک و والا اطاعت از اولیایش را بر بندگانش واجب کرده، سپس اخبار آسمان ها و زمین را از آنان پنهان کرده، اصول علم را دربارهٔ آنچه استواری دینشان در آن است و از آنان پرسش می شود قطع می کند؟ ! آن گاه حمران عرض کرد: جانم به فدایت. بفرمایید موضوع قیام علی ابو طالب و حسن و حسین علیهم السّلام و قیامشان برای دین خداوند گرامی یاد چیست؟ و آنچه از کشته شدن به دست طاغوت ها و چیرگی شان بر آنان رسید. که کشته شدند و مغلوب.

پس حضرت باقر علیه السّلام فرمود: ای حمران خداوند پاک و والا آن را بر ایشان مقدّر کرده و به اختیار خودشان حکم داده، امضا کرده و حتمی اش ساخته، سپس اجرایش کرد. پس به علمی پیشین که از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به ایشان رسیده بود علی و حسن و حسین علیهم السّلام قیام کردند. و به علم است که کسی از ما سکوت می کند. ای حمران! اگر ایشان زمانی که چیزی از فرمان خداوند بر آنان نازل شده، طاغوت ها بر ایشان چیره شده اند از خداوند عزّتمند بخواهند که آن را از ایشان بردارد و در درخواست نابودی حکومت طاغوت ها و از بین رفتن آن پافشاری کنند، آن گاه، تقاضای ایشان را اجابت کرده، آن را از سرشان برطرف می کند و سپری شدن دوران طاغوت ها و از بین رفتن حکومتشان سریع تر از رشته ای گوهر چند است که پاره شده، از هم می پاشد. ای حمران! آنچه به ایشان می رسد نه برای گناهی است که به آن دست یازیده اند و نه برای عذاب معصیتی است که با خداوند مخالفت کرده باشند. بلکه برای درجات و کرامت خداوند است که خدا خواسته به آن دست یابند. پس دربارهٔ ایشان گمان های دیگر مبر.

[۶۷۸]5-هشام حکم گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام در منا از پانصد

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام بمنى عن خمسمائه حرف من الكلام فأقبلت أقول:

يقولون كذا و كذا قال: فيقول: قل كذا و كذا، قلت: جعلت فداک هذا الحلال و هذا الحرام، أعلم أنّک صاحبه و أنّک أعلم النّاس به و هذا هو الكلام؟ فقال لى، ويک يا هشام [لا]يحتجّ اللّه تبارک و تعالى على خلقه بحجّه لا يكون عنده كلّ ما يحتاجون إليه.

[۶۷۹]6-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عمر بن عبد العزيز، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى حمزه قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:

لا و اللّه لا يكون عالم جاهلا أبدا، عالما بشىء جاهلا بشىء ثمّ قال: اللّه أجلّ و أعزّ و أكرم من أن يفرض طاعه عبد يحجب عنه علم سمائه و أرضه، ثمّ قال:

لا يحجب ذلک عنه.

باب أنّ اللّه عزّ و جلّ لم يعلّم نبيّه علما إلاّ أمره أن يعلّمه أمير المؤمنين عليه السّلام و أنّه كان شريكه فى العلم [۶۸۰]۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن ابن أذينه، عن عبد اللّه بن سليمان، عن حمران بن أعين، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ جبرئيل عليه السّلام أتى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم برمّانتين فأكل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم إحداهما و كسر الأخرى بنصفين فأكل نصفا و أطعم عليّا عليه السّلام نصفا ثمّ قال له رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: يا أخى هل تدرى ما هاتان الرّمّانتان؟ قال: لا، قال: أمّا الأولى فالنّبوّه، ليس لک فيها نصيب و أمّا الأخرى فالعلم أنت شريكى فيه، فقلت:

أصلحک اللّه كيف كان؟ يكون شريكه فيه؟ قال: لم يعلّم اللّه محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم علما إلاّ و أمره أن يعلّمه عليّا عليه السّلام.

مسأله ای کلامی پرسیدم. و شروع کرده، گفتم: آن ها چنین وچنان می گویند. و حضرت فرمود: تو چنین وچنان بگو. عرض کردم: جانم به فدایت! دربارۀ حلال و حرام می دانم که شما صاحب آن هستی و داناترین مردم به آن. امّا دربارۀ علم کلام؟ پس به من فرمود: وای بر تو ای هشام! خداوند پاک و والا با حجّتی که همۀ آنچه به آن نیاز پیدا می شود در نزدش نیست بر آفریدگانش استدلال نمی کند [؟]

[۶۷۹]6-ابو حمزه گفت: شنیدم حضرت باقر علیه السّلام می فرمود: نه، به خدا سوگند، عالم هرگز جاهل نمی شود. عالم به چیزی باشد و جاهل به چیزی. سپس فرمود: خداوند بزرگ تر و گرامی تر و کریم تر از آن است که اطاعت از بنده ای را واجب کند که علم آسمان و زمینش را از او بازداشته است. سپس فرمود: آن را از او بازنمی دارد.

خداوند عزّتمند به پیامبرش علمی نیاموخت جز این که به او فرمان داد آن را به امیر مؤمنان علیه السّلام بیاموزد. و او شریک آن حضرت در علم بود

[۶۸۰]۱-حمران اعین از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

جبرئیل برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دو انار آورد. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-یکی را خورد و دیگری را دو نیم کرد، آن گاه نیمی را خورد و نیم دیگر را به علی علیه السّلام خوراند. سپس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به او فرمود: ای برادرم می دانی این دو انار چه بود؟ عرض کرد: نه. فرمود: نخستین انار، پیامبری بود که تو را در آن نصیبی نیست و دیگری علم بود که تو در آن با من شریکی. من گفتم: أصلحک اللّه چگونه با ایشان شریک است؟ چگونه است؟ فرمود: خداوند به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-علمی نیاموخت جز این که به او فرمان داد آن را به علی علیه السّلام بیاموزد.

[۶۸۱]۲-علیّ، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن ابن أذینه، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

نزل جبرئیل علیه السّلام علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برمّانتین من الجنّه فأعطاه إیّاهما فأکل واحده و کسر الأخری بنصفین فأعطی علیّا علیه السّلام نصفها فأکلها؛ فقال: یا علیّ أمّا الرّمّانه الأولی الّتی أکلتها فالنّبوّه لیس لک فیها شیء و أمّا الأخری فهو العلم فأنت شریکی فیه.

[۶۸۲]۳-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن عبد الحمید، عن منصور بن یونس، عن ابن أذینه، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: نزل جبرئیل علی محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برمّانتین من الجنّه، فلقیه علیّ علیه السّلام فقال: ما هاتان الرّمّانتان اللّتان فی یدک؟ فقال: أمّا هذه فالنّبوّه، لیس لک فیها نصیب، و أمّا هذه فالعلم، ثمّ فلقها رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنصفین فأعطاه نصفها و أخذ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نصفها ثمّ قال: أنت شریکی فیه و أنا شریکک فیه، قال: فلم یعلم و اللّه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حرفا ممّا علّمه اللّه عزّ و جلّ إلاّ و قد علّمه علیّا علیه السّلام ثمّ انتهی العلم إلینا، ثمّ وضع یده علی صدره.

باب جهات علوم الأئمّه علیهم السّلام [۶۸۳]۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعیل، عن عمّه حمزه بن بزیع، عن علیّ السّائیّ، عن أبی الحسن الأوّل موسی علیه السّلام قال:

قال: مبلغ علمنا علی ثلاثه وجوه: ماض و غابر و حادث فأمّا الماضی فمفسّر و أمّا الغابر فمزبور و أمّا الحادث فقذف فی القلوب و نقر فی الأسماع و هو أفضل علمنا و لا نبیّ بعد نبیّنا.

[۶۸۱]۲-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل علیه السّلام برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دو انار از بهشت آورده، به ایشان داد.

و ایشان یکی را خورده، دیگری را دو نیم کرده، نیمش را به علی علیه السّلام داد و او آن را خورد. آن گاه فرمود: ای علی! انار نخستین که من خوردم پیامبری بود که برای تو در آن چیزی نیست امّا دیگری علم بود که تو در آن با من شریکی.

[۶۸۲]۳-محمّد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

جبرئیل برای محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-دو انار از بهشت آورد.

آن گاه علی علیه السّلام به دیدارش آمد و عرض کرد: این دو اناری که در دست شما است، چیست؟ و ایشان فرمودند: این، پیامبری است که برای تو در آن نصیبی نیست و این علم است. سپس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-آن را دو پاره کرده، نیمی را به او داده، نیمی را خود برداشت. سپس فرمود: در این تو شریک من و من شریک توام. امام باقر علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-حرفی از آنچه خداوند شکوهمند به او آموخت، نیاموخت جز این که آن را به علی علیه السّلام آموخت. سپس آن علم به ما منتهی شده و دستش را بر سینه اش گذاشت.

جهات علوم ائمّه علیهم السّلام

[۶۸۳]۱-علی سائی از ابو الحسن اوّل حضرت موسی علیه السّلام روایت کرده که فرمود: نهایت دانش ما بر سه جهت است: گذشته و آینده و پدیده. گذشته، [به وسیلهٔ پیامبر برای ما]تفسیر شده است، آینده [در جامعه و مصحف فاطمه علیها السّلام] نوشته شده و پدیده، القایی در دل ها و صدایی در گوش ها است و آن برترین علم ما است و پیامبری پس از پیامبر ما نیست.

[684]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن أبی زاهر، عن علیّ بن موسی، عن صفوان بن یحیی، عن الحارث بن المغیره، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام:

[قال]قلت: أخبرنی عن علم عالمکم؟ قال: وراثه من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و من علیّ علیه السّلام قال: قلت: إنّا نتحدّث أنّه یقذف فی قلوبکم و ینکت فی آذانکم؟ قال:

أو ذاک.

[685]۳-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عمّن حدّثه، عن المفضّل بن عمر قال:

قلت لأبی الحسن علیه السّلام: روّینا، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّه قال:

إنّ علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الأسماع، فقال: أمّا الغابر فما تقدّم من علمنا و أمّا المزبور فما یأتینا و أمّا النّکت فی القلوب فإلهام و أمّا النّقر فی الأسماع فأمر الملک.

باب أنّ الأئمّه علیهم السّلام لو ستر علیهم لأخبروا کلّ امری بما له و علیه
[686]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن فضاله بن أیّوب، عن أبان بن عثمان، عن عبد الواحد بن المختار قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام: لو کان لألسنتکم أوکیه لحدّثت کلّ امری بما له و علیه.

[687]۲-و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمّد، عن ابن سنان، عن عبد اللّه بن مسکان قال: سمعت أبا بصیر یقول:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: من أین أصاب أصحاب علیّ ما أصابهم مع علمهم بمناياهم و بلایاهم؟ قال: فأجابنی شبه المغضب: ممّن ذلک إلاّ منهم؟ ! فقلت:

ما یمنعک جعلت فداک؟ قال: ذلک باب أغلق إلاّ أنّ الحسین بن علیّ صلوات اللّه علیهما فتح منه شیئا یسیرا ثمّ قال: یا أبا محمّد! إنّ أولئک کانت علی أفواههم أوکیه.

[۶۸۴]۲-از حارث مغیره روایت شده که به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:

به من از علم عالمتان بفرمایید. فرمودند: ارثی از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و علی علیه السّلام است. عرض کردم: ما چنین می گوییم که آن در دل هاتان القا شده، و در گوشتان گفته می شود. فرمود: یا چنین است [یا چنان که گفتم.]

[۶۸۵]۳-مفضّل عمر گفت: به حضرت ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم: برای ما از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که فرموده است: همانا علم ما گذشته و نوشته شده، القایی در قلوب و صدایی در گوش است. فرمود: امّا گذشته، دانش پیشین ما است و نوشته شده، آن است که خواهد آمد و القا در دل، الهام است و صدای در گوش، امر فرشته.

همانا ائمّه علیهم السّلام به هر مردی سود و زیانش را خبر می دادند اگر رازشان را حفظ می کردند

[۶۸۶]۱-عبد الواحد مختار گفته است: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: اگر برای زبان هاتان بندی بود [که آن را ببندد]سود و زیان هر مردی را برایش می گفتم.

[۶۸۷]۲-عبد اللّه مسکان گفت: شنیدم ابو بصیر می گوید: به حضرت صادق عرض کردم: از کجا به اصحاب علی علیه السّلام آنچه رسید، رسید در حالی که آنان به مرگ و مصیبتشان آگاه بودند؟ او گوید: حضرت خشمگینانه پاسخم داد: جز از خودشان، از چه کسی می رسد؟ پس عرض کردم: آنچه مانع شما از آن می شود چیست جانم به فدایت؟ فرمود: آن دری بسته شده است که جز حسین بن علی -درود خداوند بر آنان-اندکی از آن را نگشود. سپس فرمود: ای ابو محمّد! همانا بر زبان آنان بندهایی بود.

باب التّفويض إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و إلى الأئمّه عليهم السّلام فى أمر الدّين [۶۸۸]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن أبى زاهر، عن علىّ بن إسماعيل، عن صفوان بن يحيى، عن عاصم بن حميد، عن أبى إسحاق النّحوىّ قال:

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فسمعته يقول: إنّ اللّه عزّ و جلّ أدّب نبيّه على محبّته فقال: وَ إِنَّکَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ثمّ فوّض إليه فقال عزّ و جلّ: وَ مٰا آتٰاکُمُ اَلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و قال عزّ و جلّ: مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ [قال:] ثمّ قال: و إنّ نبىّ اللّه فوّض إلى علىّ و ائتمنه فسلّمتم و جحد النّاس فو اللّه لنحبّكم أن تقولوا إذا قلنا و أن تصمتوا إذا صمتنا و نحن فيما بينكم و بين اللّه عزّ و جلّ، ما جعل اللّه لأحد خيرا فى خلاف أمرنا.

عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبى نجران، عن عاصم بن حميد، عن أبى إسحاق قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: ثمّ ذكر نحوه.

[۶۸۹]۲-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن يحيى بن أبى عمران، عن يونس، عن بكّار بن بكر، عن موسى بن أشيم قال:

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام فسأله رجل عن آيه من كتاب اللّه عزّ و جلّ فأخبره بها ثمّ دخل عليه داخل فسأله عن تلک الآيه فأخبره بخلاف ما أخبر [به] الأوّل فدخلنى من ذلک ما شاء اللّه حتّى كأنّ قلبى يشرح بالسّكاكين فقلت فى نفسى:

تركت أبا قتاده بالشّام لا يخطئ فى الواو و شبهه و جئت إلى هذا، يخطئ هذا الخطأ كلّه، فبينا أنا كذلک إذ دخل عليه آخر فسأله عن تلک الآيه فأخبره بخلاف ما أخبرنى و أخبر صاحبىّ، فسكنت نفسى فعلمت أنّ ذلک منه تقيّه، قال: ثمّ التفت إلىّ فقال لى: يا ابن أشيم إنّ اللّه عزّ و جلّ فوّض إلى سليمان بن داود فقال: «هٰذٰا عَطٰاؤُنٰا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ» و فوّض إلى نبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فقال:

[۶۸۸]۱-ابو اسحاق نحوی گفته است: به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفتم و شنیدم که می فرماید: همانا خدای عزّتمند پیامبرش را بر محبّت خودش ادب آموخت و فرمود (و تو اخلاق بزرگ و برجسته ای داری.) [قلم (۶۸) :4]سپس آن گرامی به او تفویض کرد و فرمود (و آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه بازداشته بپرهیزید.) [حشر (۵۹) :۷]و فرمود: (هرکس از این رسول اطاعت کند، از خداوند اطاعت کرده است.) [نساء (4) : ۸۰]او گوید: سپس حضرت فرمود: و همانا پیامبر خدا به علی [علیه السّلام]تفویض کرده، او را امین قرار داد. آن گاه شما پذیرفتید و مردم انکار کردند. و به خدا سوگند ما شما را چنان دوست داریم که وقتی گفتیم بگویید و وقتی ساکت شدیم، ساکت شوید. و ما در میان شما و خداوند عزّتمند هستیم که خداوند برای کسی در مخالفت با امر ما خیری قرار نداده است.

[در سندی دیگر]ابو اسحاق گفته است: شنیدم حضرت باقر می فرماید. . . و مانند همین را روایت کرده است.

[۶۸۹]۲-موسای اشیم گفته است: نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که مردی از آیه ای از کتاب خداوند عزّتمند پرسید و حضرت از آن با او سخن گفت. سپس کسی دیگر آمد و از همان آیه پرسید و حضرت با او غیر از آنچه با اوّلی فرموده بود، سخن گفت. پس، از آن هرچه خدا خواست به دلم خطور کرد چنان که گویا با چندین چاقو قطعه قطعه می شود. با خودم گفتم: ابو قتاده را که در یک «واو» و مثل آن اشتباه نمی کرد در شام واگذاشتم و به نزد چنین کسی آمدم که به کلّی اشتباه می کند. در این ناحوال بودم که مرد دیگری به نزدش آمد و از آن آیه پرسید و او بار دیگر غیر از آنچه به من و آن دو دیگر فرموده بود، سخن گفت. جانم آرام شد و دانستم که این از جهت تقیّه است. او گوید: سپس حضرت به من رو کرد و فرمود: ای پسر اشیم همانا خداوند شکوهمند به سلیمان داود تفویض کرد و فرمود: (این عطای ما است آن را بی شمارد خواهی ببخش یا دریغ کن.) [سورۀ ص (۳۸) :۳۹]و به پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-تفویض کرده،

«مٰا آتٰاكُمُ اَلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» فما فوّض إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فقد فوّضه إلينا.

[٦٩٠]٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحجّال، عن ثعلبه، عن زراره قال: سمعت أبا جعفر و أبا عبد اللّه يقولان:

إنّ اللّه عزّ و جلّ فوّض إلى نبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أمر خلقه لينظر كيف طاعتهم، ثمّ تلا هذه الآيه: مٰا آتٰاكُمُ اَلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.

[٦٩١]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عمر بن أذينه، عن فضيل بن يسار قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول لبعض أصحاب قيس الماصر: إنّ اللّه عزّ و جلّ أدّب نبيّه فأحسن أدبه فلمّا أكمل له الأدب قال: إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ثمّ فوّض إليه أمر الدّين و الأمّه ليسوس عباده، فقال عزّ و جلّ: مٰا آتٰاكُمُ اَلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و إنّ رسول اللّه كان مسدّدا موفّقا مؤيّدا بروح القدس، لا يزلّ و لا يخطئ فى شىء ممّا يسوس به الخلق، فتأدّب بآداب اللّه، ثمّ إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض الصّلاه ركعتين ركعتين، عشر ركعات، فأضاف رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم إلى الرّكعتين ركعتين و إلى المغرب ركعه فصارت عديل الفريضه لا يجوز تركهنّ إلاّ فى سفر و أفرد الرّكعه فى المغرب فتركها قائمه فى السّفر و الحضر فأجاز اللّه عزّ و جلّ له ذلک كلّه فصارت الفريضه سبع عشره ركعه، ثمّ سنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم النّوافل أربعا و ثلاثين ركعه مثلى الفريضه فأجاز اللّه عزّ و جلّ له ذلک و الفريضه و النّافله إحدى و خمسون ركعه منها ركعتان بعد العتمه جالسا تعدّ بركعه مكان الوتر و فرض اللّه فى السّنه صوم شهر رمضان و سنّ رسول اللّه صوم شعبان و ثلاثه أيّام فى كلّ شهر مثلى الفريضه فأجاز اللّه عزّ و جلّ

فرمود: (آنچه این رسول برایتان آورده، برگیرید و از آنچه بازداشته بپرهیزید.) [سورۀ حشر (۵۹) :۷]و آنچه را به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-تفویض کرده بود، به ما تفویض کرد.

[۶۹۰]۳-زراره گفته است از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام شنیدم که می فرمودند: همانا خدای عزّتمند امر آفریدگانش را به پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-سپرد تا ببیند اطاعتشان چگونه است. سپس این آیه را خواندند:

(آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه نهیتان کرده بپرهیزید.) [سورۀ حشر (۵۹) :۷]

[۶۹۱]4-فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که به یکی از اصحاب قیس ماصر می فرمود: همانا خدای شکوهمند به پیامبرش ادب آموخت و ادبش را نیکو کرد. و آن گاه که ادبش را به کمال رساند، فرمود: (تو اخلاق بزرگ و برجسته ای داری.) [سورۀ قلم (۶۸) :4]سپس امر دین و امّت را به او سپرد تا بندگانش را رهبری کند و آن گاه فرمود: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه نهیتان کرده بپرهیزید.) [سورۀ حشر (۵۹) :۷]و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-آموختۀ فیروز یاری شده توسّط روح القدس بود که در چیزی از آنچه با آن آفریدگان را رهبری می کرد لغزش و خطا ندارد. او آداب خدا را آموخت. سپس خداوند گرامی نماز را دو رکعت، دو رکعت تا ده رکعت واجب کرد و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به دو رکعت ها، دو رکعت دیگر و به نماز مغرب رکعتی دیگر افزود و همچون آن، واجب شد. جز در سفر ترکشان جایز نیست. و آن یک رکعت مغرب را جدا کرد و آن را در سفر و در اقامت به پا داشت. پس خدای عزّتمند همۀ آن ها را برای او اجازه داده، نماز واجب هفده رکعت شد. سپس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دو برابر نماز واجب، سی و چهار رکعت نافله را وضع کرد. و خداوند شکوهمند آن را برای او اجازه داد. و واجب و نافله، پنجاه و یک رکعت است که یک رکعت آن همان دو رکعت نشستۀ پس از نماز عشا است که به جای وتر یک رکعت شمرده می شود. و خداوند در سال روزۀ ماه رمضان را واجب کرد و رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-دو برابر روزۀ واجب روزۀ[مستحبّی]شعبان و سه روز در هر ماه را وضع کرد و خداوند گرامی به او اجازه اش را داد.

ص : ٥٧١

له ذلک و حرّم اللّه عزّ و جلّ الخمر بعینها و حرّم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم المسکر من کلّ شراب فأجاز اللّه له ذلک کلّه و عاف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أشیاء و کرهها و لم ینه عنها نهی حرام إنّما نهی عنها نهی إعافه و کراهه، ثمّ رخّص فیها فصار الأخذ برخصه واجبا علی العباد کوجوب ما یأخذون بنهیه و عزائمه و لم یرخّص لهم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فیما نهاهم عنه نهی حرام و لا فیما أمر به أمر فرض لازم فکثیر المسکر من الأشربه نهاهم عنه نهی حرام لم یرخّص فیه لأحد و لم یرخّص رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم لأحد تقصیر الرّکعتین اللّتین ضمّهما إلی ما فرض اللّه عزّ و جلّ، بل ألزمهم ذلک إلزاما واجبا، لم یرخّص لأحد فی شیء من ذلک إلاّ للمسافر و لیس لأحد أن یرخّص [شیئا]ما لم یرخّصه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، فوافق أمر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أمر اللّه عزّ و جلّ و نهیه نهی اللّه عزّ و جلّ و وجب علی العباد التّسلیم له کالتّسلیم للّه تبارک و تعالی.

[۶۹۲]5-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن ابن فضّال، عن ثعلبه بن میمون، عن زراره أنّه سمع أبا جعفر و أبا عبد اللّه علیهما السّلام یقولان:

إنّ اللّه تبارک و تعالی فوّض إلی نبیّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أمر خلقه لینظر کیف طاعتهم، ثمّ تلا هذه الآیه مٰا آتٰاکُمُ اَلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.

محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحجّال، عن ثعلبه بن میمون، عن زراره مثله

[۶۹۳]6-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن إسحاق بن عمّار، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ اللّه تبارک و تعالی أدّب نبیّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فلمّا انتهی به إلی ما أراد، قال له:

إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ ففوّض إلیه دینه فقال: وَ مٰا آتٰاکُمُ اَلرَّسُولُ فَخُذُوهُ

و خداوند عزّتمند شراب را به طور معیّن حرام کرد و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هر نوشیدنی مست کننده ای را حرام کرد. و خداوند همهٔ آن را به او اجازه داد. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-چیزهایی را ناپسند می شمرد ولی از آن ها همچون حرام نهی نکرد. و از آن ها نهی کراهتی کرد. سپس در آن ها رخصت داد. پس پذیرفتن تسهیلات او همچون پذیرفتن نهی و واجباتش بر بندگان واجب است. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نه در آنچه به طور حرام از آن نهی کرده بود و نه در آنچه به طور واجب امر کرده بود به آنان رخصت نداد. و بسیار نوشیدنی مست کننده که آنان را به طور حرام از آن نهی کرده، در آن به کسی رخصت نداد. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به کسی در کوتاه کردن دو رکعتی که خود به واجب خداوند گرامی افزوده بود رخصت نداد. بلکه آن را به طور واجب بر آنان الزامی ساخته، به کسی در هیچ چیز آن-جز برای مسافر-رخصت نداد. و کسی نمی تواند در آنچه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رخصت نداده، به خود رخصت دهد. پس فرمان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-با فرمان خداوند عزّتمند و نهی اش با نهی آن شکوهمند یکی است. و تسلیم به او همچون تسلیم به خداوند پاک و فرازمند بر بندگان واجب است.

[۶۹۲]5-به روایت زراره، او از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام شنیده که می فرمودند: همانا خداوند پاک و والامر آفریدگانش را به پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-سپرد تا ببیند اطاعت آنان چگونه است. سپس این آیه را خواندند: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه نهیتان کرده بپرهیزید.) [سورهٔ حشر (۵۹) :۷]

با سلسله سندی دیگر همانند آن از زراره روایت شده است.

[۶۹۳]6-اسحاق عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

خداوند پاک و والا پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-را ادب آموخت.

و چون به آنچه می خواست منتهی شد، فرمود: (تو اخلاق بزرگ و برجسته ای داری.) [سورهٔ قلم (۶۸) :4]و دینش را به او سپرد و فرمود: (و آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه نهی کرده بپرهیزید.) و خداوند گرامی فرایض

ص :573

وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض الفرائض و لم يقسم للجدّ شيئا و إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أطعمه السّدس فأجاز اللّه جلّ ذكره له ذلک و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ: هٰذٰا عَطٰاؤُنٰا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ.

[694]٧-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن حمّاد بن عثمان، عن زراره، عن أبى جعفر عليه السّلام:

قال وضع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ديه العين و ديه النّفس و حرّم النّبيذ و كلّ مسكر، فقال له رجل: وضع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم من غير أن يكون جاء فيه شىء؟ قال: نعم ليعلم من يطيع الرّسول ممّن يعصيه.

[695]٨-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسن قال: وجدت فى نوادر محمّد بن سنان عن عبد اللّه بن سنان، قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: لا و اللّه ما فوّض اللّه إلى أحد من خلقه إلاّ إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و إلى الأئمّه، قال عزّ و جلّ: إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْکَ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ اَلنّٰاسِ بِمٰا أَرٰاکَ اَللّٰهُ و هى جاريه فى الأوصياء عليهما السّلام.

[696]٩-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسن، عن يعقوب بن يزيد، عن الحسن بن زياد، عن محمّد بن الحسن الميثمىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: إنّ اللّه عزّ و جلّ أدّب رسوله حتّى قوّمه على ما أراد، ثمّ فوّض إليه فقال عزّ ذكره: مٰا آتٰاكُمُ اَلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فما فوّض اللّه إلى رسوله صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فقد فوّضه إلينا.

[697]١٠-علىّ بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن الحسين بن عبد الرّحمن، عن صندل الخيّاط، عن زيد الشّحّام قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام فى قوله تعالى: هٰذٰا عَطٰاؤُنٰا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَيْرِ

را واجب کرد و نصیبی به نیا [با وجود پدر و مادر میّت]نداد. ولی رسول خدا -درود خداوند بر او و بر خاندانش-یک ششم به او داد و خداوند-گرامی یاد- آن را به او اجازه داد. و این سخن خداوند عزّتمند است که فرمود: (این عطای ما است آن را بی شمار خواهی ببخش یا دریغ کن.)

[۶۹۴]۷-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-دیۀ چشم و دیۀ جان را وضع کرده، نبیذ و هر مست کننده ای را حرام کرد. مردی به او عرض کرد: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بدون این که چیزی درباره اش آمده باشد، وضع کرد؟ فرمودند:

بله. تا معلوم شود چه کسی از حضرت رسول اطاعت می کند و چه کسی نافرمانی.

[۶۹۵]۸-عبد اللّه سنان گفته است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: نه به خدا سوگند! خداوند جز به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و به امامان [علیهم السّلام]به کسی از آفریدگانش تفویض [امر]نکرد. آن گرامی فرمود: (ما این کتاب را به حقّ بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به موجب آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی) [سوره نساء (4) :5 ۱۰۵]و این دربارۀ اوصیا علیهم السّلام نیز جاری است.

[۶۹۶]۹-محمّد بن حسن میثمی گفته است که شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود: همانا خدای عزّتمند به رسولش ادب آموخت تا او را بر آنچه می خواست استوار کرد سپس به او تفویض [امر]کرد و فرمود: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه نهیتان کرده بپرهیزید.) [سوره حشر (۵۹) :۷]و آنچه را خداوند به رسولش-درود خدا بر او و بر خاندانش-تفویض کرد او آن را به ما تفویض کرد.

[۶۹۷]۱۰-زید شحّام گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن آن والا پرسیدم: (این عطای ما است آن را بی شمار خواهی ببخش یا دریغ کن.)

حِسٰابٍ) قال: أعطى سليمان ملكا عظيما ثمّ جرت هذه الآيه فى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فكان له أن يعطى ما شاء من شاء و يمنع من شاء و أعطاه [اللّه]أفضل ممّا أعطى سليمان لقوله: مٰا آتٰاكُمُ اَلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.

باب فى أنّ الأئمّه بمن يشبهون ممّن مضى و كراهيه القول فيهم بالنّبوّه

[٦٩٨]١-أبو عليّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن حمران بن أعين قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام: ما موضع العلماء؟ قال: مثل ذى القرنين و صاحب سليمان و صاحب موسى عليهم السّلام.

[٦٩٩]٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن الحسين بن أبى العلاء قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّما الوقوف علينا فى الحلال و الحرام فأمّا النّبوّه فلا.

[٧٠٠]٣-محمّد بن يحيى الأشعرىّ، عن أحمد بن محمّد، عن البرقىّ، عن النّضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبىّ، عن أيّوب بن الحرّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ اللّه عزّ ذكره ختم بنبيّكم النّبيّين فلا نبىّ بعده أبدا و ختم بكتابكم الكتب فلا كتاب بعده أبدا و أنزل فيه تبيان كلّ شىء و خلقكم و خلق السّماوات و الأرض و نبأ ما قبلكم و فصل ما بينكم و خبر ما بعدكم و أمر الجنّه و النّار و ما أنتم صائرون إليه.

[٧٠١]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن الحارث بن المغيره قال:

فرمود: به سلیمان حکومتی بزرگ داد. سپس این آیه دربارۀ رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-جاری شد. پس با او بود که آنچه می خواهد و به هرکس می خواهد بدهد و از هرکس که بخواهد بازدارد و [خداوند]از آنچه به سلیمان داده بود برترش را به او داد آنجا که فرمود: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه شما را بازداشته بپرهیزید.) [سورۀ حشر (۵۹) :۷]

در این که ائمّه [علیهم السّلام]به چه کسانی از گذشتگان شبیه اند و ناروا بودن سخن در پیامبری آنان

[۶۹۸]۱-حمران اعین گفته است: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: منزلت عالمان [ائمّه علیهم السّلام]چگونه است؟ فرمود: مثل ذوالقرنین و یاور سلیمان و موسی علیهم السّلام.

[۶۹۹]۲-حسین ابو علا گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: تبیین حلال و حرام به عهدۀ ما است امّا پیامبری نیست.

[۷۰۰]۳-ایّوب حرّ گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرمود: همانا خداوند-گرامی یاد-با پیامبر شما پیامبران را ختم کرد. پس هرگز پیامبری پس از او نیست. و به کتاب شما کتب [آسمانی]را ختم کرد و هرگز پس از آن کتابی نیست. و در آن تبیین هرچیزی و آفرینش شما و آفرینش آسمان ها و زمین و خبر پیشینیان و احکام دین و دنیاتان و خبر آیندگان و امر بهشت و دوزخ و آنچه را به سوی آن می روید، فروفرستاد.

[۷۰۱]4-حارث مغیره گفته است: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام محدّث

قال أبو جعفر علیه السّلام: إنّ علیّا علیه السّلام کان محدّثا فقلت: فتقول: نبیّ؟ قال: فحرّک بیده هکذا ثمّ قال: أو کصاحب سلیمان أو کصاحب موسی أو کذی القرنین أو ما بلغکم أنّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قال: و فیکم مثله؟ .

[۷۰۲]5-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن ابن أذینه، عن برید بن معاویه، عن أبی جعفر و أبی عبد اللّه علیهما السّلام قال:

قلت له: ما منزلتکم و من تشبهون ممّن مضی؟ قال: صاحب موسی و ذو القرنین کانا عالمین و لم یکونا نبیّین.

[۷۰۳]6-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن البرقیّ، عن أبی طالب، عن سدیر قال: قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:

إنّ قوما یزعمون أنّکم آلهه، یتلون بذلک علینا قرآنا: وَ هُوَ اَلَّذِی فِی اَلسَّمٰاءِ إِلٰهٌ وَ فِی اَلْأَرْضِ إِلٰهٌ فقال: یا سدیر سمعی و بصری و بشری و لحمی و دمی و شعری من هؤلاء براء و برئ اللّه منهم، ما هؤلاء علی دینی و لا علی دین آبائی و اللّه لا یجمعنی اللّه و إیّاهم یوم القیامه إلاّ و هو ساخط علیهم، قال:

قلت: و عندنا قوم یزعمون أنّکم رسل یقرءون علینا بذلک قرآنا: یٰا أَیُّهَا اَلرُّسُلُ کُلُوا مِنَ اَلطَّیِّبٰاتِ وَ اِعْمَلُوا صٰالِحاً إِنِّی بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ فقال: یا سدیر سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی من هؤلاء براء و برئ اللّه منهم و رسوله ما هؤلاء علی دینی و لا علی دین آبائی و اللّه لا یجمعنی اللّه و إیّاهم یوم القیامه إلاّ و هو ساخط علیهم، قال: قلت: فما أنتم؟ قال: نحن خزّان علم اللّه، نحن تراجمه أمر اللّه، نحن قوم معصومون، أمر اللّه تبارک و تعالی بطاعتنا و نهی عن معصیتنا، نحن الحجّه البالغه علی من دون السّماء و فوق الأرض.

(سخن گفته شده) است. عرض کردم: می فرمایی پیامبر است؟ او گوید: حضرت دستش را چنین [به نشانهٔ نفی]تکان داده، سپس فرمود: یا همچون [آصف]یاور سلیمان یا [خضر]یاور موسی یا همچون ذوالقرنین یا آنچه از حضرتش-درود خدا بر او و بر خاندانش-به شما رسیده که مثل او در میان شما است [یعنی خود علی علیه السّلام].

[۷۰۲]5-برید معاویه گفته است: به حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام عرض کردم: منزلت شما کجا است و به چه کسی از پیشینیان مانندید؟ فرمودند:

یاور موسی [یعنی خضر]و ذوالقرنین که عالم بودند و پیامبر نبودند.

[۷۰۳]6-سدیر گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مردمی می پندارند که شما خدایانید و برای آن بر ما از قرآن می خوانند. : (او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود.) [زخرف (۴۳) :۸۴]فرمود: ای سدیر! گوش و چشم و پوست و گوشت و خون و موی من از اینان بیزار است و خداوند از آنان بیزار است. اینان نه بر دین من و نه بر دین پدران منند. به خدا سوگند، خداوند مرا و آنان را در روز قیامت گرد هم نمی آورد جز این که او بر آنان خشمگین است. او گوید: من گفتم: و در میان ما مردمی هستند که می پندارند شما رسولانید و برای آن بر ما از قرآن می خوانند: (ای فرستادگان از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید که من به آنچه می کنید آگاهم.) [مؤمنون (۲۳) :۵۱]پس فرمود: ای سدیر! گوش و چشم و مو و پوست و گوشت و خون من از اینان بیزار است. و خداوند و رسولش از آنان بیزارند. آنان بر دین من و دین پدرانم نیستند. به خدا سوگند، خداوند مرا با آنان در روز قیامت گرد نمی آورد جز این که بر آنان خشمگین است. او گوید: من گفتم: پس شما کیستید؟ فرمود: ما گنجوران علم خداوندیم. ما تبیین گران فرمان خداوندیم. ما مردمی معصوم هستیم که خداوند پاک و والا به اطاعت از ما فرمان داده، از نافرمانی مان بازداشته است. ما حجّتی رسا بر کسی هستیم که زیر آسمان و روی زمین قرار دارد.

[4 ۷۰]۷-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن عبد اللّه بن بحر، عن ابن مسكان، عن عبد الرّحمن بن أبى عبد اللّه، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: الأئمّه بمنزله رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم إلاّ أنّهم ليسوا بأنبياء و لا يحلّ لهم من النّساء ما يحلّ للنّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فأمّا ما خلا ذلک فهم فيه بمنزله رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم.

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام محدّثون مفهّمون [5 ۷۰]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحجّال، عن القاسم بن محمّد، عن عبيد بن زراره قال:

أرسل أبو جعفر عليه السّلام إلى زراره أن يعلم الحكم بن عتيبه أنّ أوصياء محمّد عليه و عليهم السّلام محدّثون.

[6 ۷۰]۲-محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن زياد بن سوقه، عن الحكم بن عتيبه قال:

دخلت على علىّ بن الحسين عليها السّلام يوما فقال: يا حكم هل تدرى الآيه الّتى كان علىّ بن أبى طالب عليه السّلام يعرف قاتله بها و يعرف بها الأمور العظام الّتى كان يحدّث بها النّاس؟ قال الحكم: فقلت فى نفسى: قد وقعت على علم من علم علىّ بن الحسين، أعلم بذلک تلک الأمور العظام، قال: فقلت: لا و اللّه لا أعلم، قال: ثمّ قلت: الآيه تخبرنى بها يا ابن رسول اللّه؟ قال: هو و اللّه قول اللّه عزّ ذكره: و ما أرسلنا من قبلک من رسول و لا نبىّ و لا محدّث و كان علىّ بن أبى طالب عليه السّلام محدّثا فقال له رجل يقال له: عبد اللّه بن زيد، كان أخا علىّ لأمّه،

[4 ۷۰]۷-محمّد مسلم گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

امامان [علیهم السّلام]به منزلۀ رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- هستند جز اینکه پیامبر نیستند و آنچه از زنان بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حلال است بر آنان حلال نیست.

اما هرچه غیر از این باشد آنان در آن به منزلۀ رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند.

ائمّه علیهم السّلام سخن گفته شدۀ مفهّم هستند

[5 ۷۰]۱-عبید زراره گفت: حضرت باقر علیه السّلام زراره را فرستاد تا به حکم عتیبّه بگوید همانا اوصیای محمّد علیه و علیهم السلام سخن گفته شدگانند.

[6 ۷۰]۲-حکم عتیبه گفته است: روزی به نزد حضرت سجّاد علیه السّلام رفتم.

فرمودند: ای حکم آیا آیه ای را که علی بن ابی طالب علیه السّلام با آن قاتلش را می شناخت و با آن دربارۀ امور بزرگ با مردم سخن می گفت، بلدی؟ حکم گوید:

من با خودم گفتم: بر علمی از علی بن حسین [علیهما السّلام]قرار گرفته ام تا بدان آن امور بزرگ را بفهمم. پس گفتم: نه به خدا سوگند نمی دانم. سپس گفتم: ای پسر رسول خدا، آیا از آن آیه مرا آگاه می کنید؟ فرمود: آن به خدا سوگند این سخن خداوند گرامی یاد است: (و هیچ فرستاده و پیامبری [و محدّثی]را پیش از تو نفرستادیم.) [حجّ (۲۲) :52]و علی بن ابی طالب علیه السّلام محدّث (سخن گفته شده) بود. مردی که به او عبد اللّه زید گفته می شد و برادر مادری حضرت بود،

سبحان اللّه! محدّثا؟ ! كأنّه ينكر ذلک، فأقبل علينا أبو جعفر عليه السّلام فقال: أما و اللّه إنّ ابن أمّک بعد قد كان يعرف ذلک، قال: فلمّا قال ذلک سكت الرّجل، فقال: هى الّتى هلک فيها أبو الخطّاب فلم يدر ما تأويل المحدّث و النّبىّ.

[٧٠٧]٣-أحمد بن محمّد و محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسن، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن إسماعيل قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول: الأئمّه علماء صادقون مفهّمون محدّثون.

[٧٠٨]4-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن رجل، عن محمّد بن مسلم قال: ذكر المحدّث عند أبى عبد اللّه عليه السّلام فقال:

إنّه يسمع الصّوت و لا يرى الشّخص فقلت له: جعلت فداک كيف يعلم أنّه كلام الملک؟ قال: إنّه يعطى السّكينه و الوقار حتّى يعلم أنّه كلام ملک.

[٧٠٩]5-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن الحارث بن المغيره، عن حمران بن أعين قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام إنّ عليّا عليه السّلام كان محدّثا، فخرجت إلى أصحابى فقلت:

جئتكم بعجيبه، فقالوا: و ما هى؟ فقلت: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: كان علىّ عليه السّلام محدّثا، فقالوا: ما صنعت شيئا إلاّ سألته من كان يحدّثه، فرجعت إليه فقلت:

إنّى حدّثت أصحابى بما حدّثتنى فقالوا: ما صنعت شيئا إلاّ سألته من كان يحدّثه، فقال لى: يحدّثه ملک، قلت: تقول: إنّه نبىّ؟ قال فحرّک يده هكذا:

أو كصاحب سليمان أو كصاحب موسى أو كذى القرنين أو ما بلغكم أنّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قال: و فيكم مثله.

گفت: سبحان اللّه! محدّث بود؟ ! گویا که انکار می کند. پس حضرت باقر علیه السّلام به ما رو کرد و فرمود: هان. به خدا سوگند سپس پسر مادرت (حضرت سجّاد علیه السّلام از مادر او شیر خورده بود.) آن را می دانست. او گوید: وقتی این را فرمود، مرد خاموش شد. آن گاه فرمود: این همان است که ابو خطّاب درباره اش به نابودی افتاد و معنای محدّث و پیامبر را ندانست.

[۷۰۷]۳-محمّد اسماعیل گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السّلام]عالمانی صادق، مفهّم و محدّثند.

[۷۰۸]4-محمّد مسلم گفته است: نزد حضرت صادق علیه السّلام از «محدّث» سخن به میان آمد. حضرت فرمود: او صدا را می شنود و شخص [صاحب صدا]را نمی بیند. من عرض کردم: جانم به فدایت! چگونه می فهمد که آن سخن فرشته است. فرمود: آرامش و وقاری داده می شود تا بداند که آن سخن فرشته است.

[۷۰۹]5-حمران اعین گفت: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام محدّث بود.

من به نزد یارانم رفتم و گفتم: چیز شگفتی برایتان آورده ام. گفتند: و آن چیست؟ گفتم: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که فرمود: علی علیه السّلام محدّث بود. گفتند: کاری نکرده ای مگر این که از ایشان بپرسی چه کسی با او سخن می گفت. پس به نزد حضرت بازگشتم و عرض کردم: من آنچه را با من فرمودید به یارانم بازگفتم.

آنان گفتند: کاری نکرده ای مگر این که از ایشان بپرسی چه کسی با او سخن می گفت. حضرتش به من فرمود: فرشته ای با او سخن می گفت. گفتم: می فرمایی او پیامبر است؟ او گوید حضرت دستش را چنین [به علامت نفی]تکان داده، فرمود: یا مانند [آصف]یاور سلیمان یا [خضر]یاور موسی یا همچون ذوالقرنین آیا نشنیده اید که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: و مثل او (ذو القرنین) در میان شما است.

باب فيه ذكر الأرواح الّتى فى الأئمّه عليهم السّلام [٧١٠]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ، عن جابر الجعفىّ قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا جابر! إنّ اللّه تبارك و تعالى خلق الخلق ثلاثه أصناف و هو قول اللّه عزّ و جلّ: وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً فَأَصْحابُ اَلْمَيْمَنَهِ ما أَصْحابُ اَلْمَيْمَنَهِ وَ أَصْحابُ اَلْمَشْئَمَهِ ما أَصْحابُ اَلْمَشْئَمَهِ وَ اَلسّابِقُونَ اَلسّابِقُونَ أُولئِکَ اَلْمُقَرَّبُونَ فالسّابقون هم رسل اللّه عليهم السّلام و خاصّه اللّه من خلقه، جعل فيهم خمسه أرواح أيّدهم بروح القدس فبه عرفوا الأشياء و أيّدهم بروح الإيمان فبه خافوا اللّه عزّ و جلّ و أيّدهم بروح القوّه فبه قدروا على طاعه اللّه و أيّدهم بروح الشّهوه فبه اشتهوا طاعه اللّه عزّ و جلّ و كرهوا معصيته و جعل فيهم روح المدرج الّذى به يذهب النّاس و يجيئون و جعل فى المؤمنين: أصحاب الميمنه روح الإيمان فبه خافوا اللّه و جعل فيهم روح القوّه فبه قدروا على طاعه اللّه و جعل فيهم روح الشّهوه فبه اشتهوا طاعه اللّه و جعل فيهم روح المدرج الّذى به يذهب النّاس و يجيئون.

[٧١١]٢-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن موسى بن عمر، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن المنخّل، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سألته عن علم العالم، فقال لى: يا جابر! إنّ فى الأنبياء و الأوصياء خمسه أرواح: روح القدس و روح الإيمان و روح الحياه و روح القوّه و روح الشّهوه، فبروح القدس يا جابر! عرفوا ما تحت العرش إلى ما تحت الثّرى، ثمّ قال: يا جابر! إنّ هذه الأربعه أرواح يصيبها الحدثان إلاّ روح القدس فإنّها لا تلهو و لا تلعب.

بیان ارواحی که در ائمّه علیهم السّلام است

[۷۱۰]۱-خداوند پاک و والا آفریدگان را بر سه دسته آفرید و این سخن خداوند عزّتمند است: (و شما سه گروه خواهید بود. سعادتمندان و خجستگان. چه سعادتمندان و خجستگانی. و شقاوتمندان و تیره روزان. چه شقاوتمندان و تیره روزانی. و پیشگامان پیشرو. که آنان مقرّبانند.) [واقعه (56) :5 الی ۱۱]پیشگامان، فرستادگان خداوند علیهم السّلام و خواصّ آفریدگان خداوندند که در میانشان پنج روح نهاد با روح القدس یاری شان کرد. پس با او چیزها را شناختند. با روح ایمان یاری شان کرده، با آن از خدای شکوهمند هراسیدند. با روح قوّت یاری شان کرد پس با آن بر اطاعت خداوند توانا شدند و با روح شهوت (میل شدید) یاری شان کرد که با آن بر اطاعت خداوند گرامی رغبت کرده، نافرمانی اش را نپسندند. و روح مدرج را در میانشان نهاد که مردم با آن می روند و می آیند. و در مؤمنان که سعادتمندان هستند روح ایمان را نهاد که با آن از خداوند هراسیدند و در میانشان روح قوّت را نهاد که با آن بر اطاعت خداوند توانا شدند و در میانشان روح شهوت (میل شدید) را نهاد که با آن به اطاعت از خداوند رغبت کردند و در میانشان روح مدرج را نهاد که مردم با آن می روند و می آیند.

[۷۱۱]۲-جابر گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ علم عالم (امام) پرسیدم. پس به من فرمود: ای جابر! در میان پیامبران و اوصیا پنج روح است:

روح القدس، روح ایمان، روح زندگانی، روح قوّت و روح شهوت. ای جابر با روح القدس از آنچه زیر آسمان است تا آنچه را زیر خاک است، شناختند. سپس فرمود: ای جابر! آن چهار تا روح هایی هستند که دچار حوادث می شوند جز روح القدس که بازی و بیهودگی ندارد.

[۷۱۲]۳-الحسين بن محمّد، عن المعلّى بن محمّد، عن عبد اللّه بن إدريس، عن محمّد بن سنان، عن المفضّل بن عمر، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سألته عن علم الإمام بما فى أقطار الأرض و هو فى بيته مرخى عليه ستره، فقال: يا مفضّل! إنّ اللّه تبارک و تعالى جعل فى النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم خمسه أرواح: روح الحياه فبه دبّ و درج و روح القوّه فبه نهض و جاهد و روح الشّهوه فبه أكل و شرب و أتى النّساء من الحلال و روح الإيمان فبه آمن و عدل و روح القدس فبه حمل النّبوّه فإذا قبض النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم انتقل روح القدس فصار إلى الإمام و روح القدس لا ينام و لا يغفل و لا يلهو و لا يزهو و الأربعه الأرواح تنام و تغفل و تزهو و تلهو و روح القدس كان يرى به.

باب الرّوح الّتى يسدّد اللّه بها الأئمّه عليهم السّلام [۷۱۳]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن يحيى الحلبىّ، عن أبى الصّبّاح الكنانىّ، عن أبى بصير قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه تبارک و تعالى: وَ كَذٰلِکَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا مٰا كُنْتَ تَدْرِى مَا اَلْكِتٰابُ وَ لاَ اَلْإِيمٰانُ قال: خلق من خلق اَللّٰه عزّ و جلّ أعظم من جبرئيل و ميكائيل، كان مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم يخبره و يسدّده و هو مع الأئمّه من بعده.

[۷۱4]۲-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن علىّ بن أسباط، عن أسباط بن سالم قال:

سأله رجل من أهل هيت و أنا حاضر عن قول اللّه عزّ و جلّ وَ كَذٰلِکَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا فقال: منذ أنزل اللّه عزّ و جلّ ذلک الرّوح على محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم

[۷۱۲]۳-مفضّل عمر گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ دانش امام به آنچه در اطراف زمین است پرسیدم در حالی که خودش در میان خانه ای است که پرده اش افکنده است. فرمودند: ای مفضّل! همانا خدای پاک و والا در پیامبر -درود خدا بر او و بر خاندانش-پنج روح نهاد: روح زندگانی که با آن راه افتاده، حرکت می کند. و روح قوّت که با آن قیام کرده، جهاد می کند. و روح شهوت که با آن می خورد و می آشامد و بر زنان حلالش وارد می شود و روح ایمان که با آن ایمان آورده، عدالت می ورزد و روح القدس که با آن پیامبری را به عهده می گیرد.

وقتی پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-درگذشت روح القدس به امام منتقل شد. روح القدس نمی خوابد و غفلت نمی کند. و بیهودگی و آرزوی یاوه ندارد.

در حالی که چهار روح دیگر خواب و غفلت و بیهودگی و آرزوهای باطل می کنند، روح القدس [همه چیز را]به او نشان می دهد.

روحی که خداوند با آن ائمّه علیهم السّلام را استوار می کند

[۷۱۳]۱-ابو بصیر گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند پاک و فرازمند پرسیدم: (و همین گونه، روحی از امر خود را بر تو وحی کردیم.

تو که نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟) [شورا (۴۲) :۵۲]فرمودند: آفریده ای از آفریدگان خداوند عزّتمند که بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است، همراه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود. که به او خبر می داد و استوارش می کرد. و پس از او با ائمّه [علیهم السّلام]است.

[۷۱۴]۲-اسباط سالم گفت: من نزد امام علیه السّلام بودم که مردی از هیت (در عراق) از ایشان دربارۀ این سخن خداوند شکوهمند پرسید: (و همین گونه، روحی از امر خود را بر تو وحی کردیم.) حضرت فرمودند: از آن هنگام که خداوند گرامی آن روح را به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل کرده، به

ما صعد إلى السّماء و إنّه لفينا.

[5 ۷۱]۳-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن ابن مسكان، عن أبى بصير قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ يَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلرُّوحِ قُلِ اَلرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی قال: خلق أعظم من جبرئيل و ميكائيل، كان مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و هو مع الأئمّه و هو من الملكوت.

[6 ۷۱]4-علىّ، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن أبى أيّوب الخزّاز، عن أبى بصير قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: يَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلرُّوحِ قُلِ اَلرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی قال: خلق أعظم من جبرئيل و ميكائيل، لم يكن مع أحد ممّن مضى، غير محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و هو مع الأئمّه يسدّدهم و ليس كلّ ما طلب وجد.

[7 ۷۱]5-محمّد بن يحيى، عن عمران بن موسى، عن موسى بن جعفر، عن علىّ بن أسباط، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى حمزه قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن العلم، أ هو علم يتعلّمه العالم من أفواه الرّجال أم فى الكتاب عندكم تقرءونه فتعلمون منه؟ قال: الأمر أعظم من ذلک و أوجب، أ ما سمعت قول اللّه عزّ و جلّ: وَ كَذٰلِکَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا مٰا كُنْتَ تَدْرِی مَا اَلْكِتٰابُ وَ لاَ اَلْإِيمٰانُ ثمّ قال: أىّ شىء يقول أصحابكم فى هذه الآيه؟ أ يقرّون أنّه كان فى حال لا يدرى ما الكتاب و لا الإيمان؟ فقلت: لا أدرى جعلت فداک ما يقولون، فقال [لى]: بلى قد كان فى حال لا يدرى ما الكتاب و لا الإيمان حتّى بعث اللّه تعالى الرّوح الّتى ذكر فى الكتاب، فلمّا أوحاها إليه علّم بها العلم و الفهم و هى الرّوح الّتى يعطيها اللّه تعالى من شاء،

آسمان نرفته است و در میان ما است.

[5 ۷۱]۳-ابو بصیر گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: (و از تو دربارۀ روح می پرسند. بگو روح از امر پروردگارم است.) [اسرا (۱۷) :۸5] آفریده ای بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل که همراه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود. و اینک با امامان [علیهم السّلام]است. و او از ملکوت است.

[6 ۷۱]4-ابو بصیر گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: (از تو دربارۀ روح می پرسند بگو روح از امر پروردگارم است) آفریده ای بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل که با کسی از پیشینیان جز محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نبوده است. و او با ائمّه [علیهم السّلام]است که ایشان را استوار می کند. و چنین نیست که هرچه جسته شود، دست یافته شود.

[۷ ۷۱]5-ابو حمزه گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ علم پرسیدم که آیا آن علمی است که عالم از زبان مردانی می آموزد یا از کتابی در نزد خودتان است که آن را می خوانید و می آموزید؟ فرمود: این امر بزرگ تر و کامل تر از آن است. مگر این سخن خداوند عزّتمند را نخوانده ای: (و همین گونه، روحی از امر خود را بر تو وحی کردیم. که تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست.) سپس فرمود: یاران شما دربارۀ این آیه چه می گویند؟ آیا اقرار می کنند که او درحالی بوده که نمی دانسته کتاب و ایمان چیست؟ گفتم: نمی دانم-جانم به فدایت-چه می گویند. پس [به من]فرمود: چرا. آن حضرت در حالی بوده که نمی دانسته کتاب و ایمان چیست. تا خداوند والا روحی را که در کتاب گفته شده برانگیخته است. پس وقتی آن را به او وحی کرد، با آن، علم و فهم را به او آموخت و آن روحی است که خداوند فرازمند به هرکه خواهد، می دهد.

فإذا أعطاها عبدا علّمه الفهم.

[٧١٨]6-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن علىّ بن أسباط، عن الحسين بن أبى العلاء، عن سعد الإسكاف قال:

أتى رجل أمير المؤمنين يسأله عن الرّوح، أ ليس هو جبرئيل؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام جبرئيل عليه السّلام من الملائكه و الرّوح غير جبرئيل فكرّر ذلک على الرّجل فقال له: لقد قلت عظيما من القول، ما أحد يزعم أنّ الرّوح غير جبرئيل فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام: إنّک ضالّ تروى عن أهل الضّلال، يقول اللّه تعالى لنبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أَتىٰ أَمْرُ اَللّٰهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ يُنَزِّلُ اَلْمَلائِكَهَ بِالرُّوحِ و الرّوح غير الملائكه صلوات اللّه عليهم.

باب وقت ما يعلم الإمام جميع علم الإمام الّذى كان قبله عليهم السّلام

[٧١٩]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن علىّ بن أسباط، عن الحكم بن مسكين، عن بعض أصحابنا قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام متى يعرف الأخير ما عند الأوّل؟ قال: فى آخر دقيقه تبقى من روحه.

[٧٢٠]٢-محمّد، عن محمّد بن الحسين، عن علىّ بن أسباط، عن الحكم بن مسكين، عن عبيد بن زراره و جماعه معه قالوا:

سمعنا أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: يعرف الّذى بعد الإمام علم من كان قبله فى آخر دقيقه تبقى من روحه.

[٧٢١]٣-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن يعقوب بن يزيد، عن علىّ بن أسباط، عن بعض أصحابه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

و وقتی آن را به بنده ای داد فهم را به او آموخته است.

[۷۱۸]6-سعد اسکاف گفته است: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السّلام آمده، از روح پرسید که آیا آن همان جبرئیل نیست؟ امیر مؤمنان علیه السّلام به او فرمود: جبرئیل علیه السّلام از فرشتگان است و روح غیر از جبرئیل است-و این را برای آن مرد تکرار کرد-او به حضرت عرض کرد: سخن بزرگی گفتی، کسی نیست که گمان کند روح غیر از جبرئیل است. امیر مؤمنان [علیه السّلام]به او فرمود: تو گمراهی هستی که از اهل گمراهی روایت می کنی. خداوند والا به پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش- می فرماید: (فرمان خدا فرارسید؛ برای آن شتاب نکنید. او از آنچه همتای او قرار می دهند منزّه است. فرشتگان را با روحی از امرش فرومی فرستد.) [نحل (16) : ۱ و ۲] و روح غیر از فرشتگان است. درود خدا بر آنان.

زمانی که امام به تمام علوم امام پیش از خود-درود بر همهٔ ایشان- آگاه می شود

[۷۱۹]۱-یکی از اصحاب ما گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:

چه وقت امام پسین به آنچه نزد امام پیشین است آگاه می شود؟ فرمودند: در آخرین دقیقهٔ باقی مانده از روحش.

[۷۲۰]۲-عبید زراره و گروهی همراه او گفته اند: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدیم که می فرمود: امام بعدی به علم آن که پیش از او بوده در آخرین دقیقهٔ باقی مانده از روحش آگاه می شود.

[۷۲۱]۳-علی اسباط از یکی از یارانش روایت کرده که به حضرت صادق علیه السّلام

قلت له: الإمام متى يعرف إمامته و ينتهى الأمر إليه؟ قال: فى آخر دقيقه من حياه الأوّل.

باب فى أنّ الأئمّه صلوات اللّه عليهم فى العلم و الشّجاعه و الطّاعه سواء

[٧٢٢] ١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن أبى زاهر، عن الخشّاب، عن علىّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال [اللّه تعالى] اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اِتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمٰانٍ أَلْحَقْنٰا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مٰا أَلَتْنٰاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَىْءٍ قال: الّذين آمنوا: النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و أمير المؤمنين عليه السّلام و ذرّيّته الأئمّه و الأوصياء صلوات اللّه عليهم، ألحقنا بهم و لم ننقص ذرّيّتهم الحجّه الّتى جاء بها محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فى علىّ عليه السّلام و حجّتهم واحده و طاعتهم واحده.

[٧٢٣] ٢-علىّ بن محمّد بن عبد اللّه، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، عن داود النّهدىّ، عن علىّ بن جعفر، عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

قال لى: نحن فى العلم و الشّجاعه سواء و فى العطايا على قدر ما نؤمر

[٧٢4] ٣-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن علىّ بن إسماعيل، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان، عن الحارث بن المغيره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: نحن فى الأمر و الفهم و الحلال و الحرام نجرى مجرى واحدا، فأمّا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و علىّ عليه السّلام فلهما فضلهما.

عرض کردم: امام چه وقت به امامتش آگاه شده، امر [امامت]به او منتقل می شود؟ فرمود: در آخرین دقیقهٔ زندگانی امام پیشین.

همانا ائمّه-درود خداوند بر آنان-در علم و شجاعت و اطاعت برابرند

[۷۲۲]۱-عبد الرحمان کثیر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: [خداوند والا]فرموده است: (کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان را برگزیدند، فرزندانشان را به آنان ملحق می کنیم و از عملشان، چیزی نمی کاهیم.) [طور (52) : ۲۱]کسانی که ایمان آوردند، پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-و امیر مؤمنان علیه السّلام هستند. و فرزندانش امامان و اوصیا-درود خدا بر آنان-هستند.

که [می فرماید]ما آنان را به ایشان ملحق کرده، حجّتی را که محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-دربارهٔ علی علیه السّلام آورده، در فرزندانشان نمی کاهیم. حجّتشان یکی است و اطاعتشان هم یکی.

[۷۲۳]۲-علی بن جعفر [علیه السّلام]گفته است: حضرت ابو الحسن علیه السّلام به من فرمود:

ما در علم و شجاعت برابریم. و در داد و دهش به اندازه ای که فرمان داریم.

[۷۲4]۳-حارث مغیره گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: «ما در امر [امامت]و فهم و حلال و حرام بر یک حال هستیم.» امّا رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و علی [علیه السّلام]برایشان فضیلتی هست.

باب أنّ الإمام عليه السّلام يعرف الإمام الّذى يكون من بعده و أنّ قول اللّه تعالى إِنَّ اَللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اَلْأَمٰانٰاتِ إِلىٰ أَهْلِهٰا فيهم عليهم السّلام نزلت

[٧٢٥]١-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن أذينه، عن بريد العجلىّ قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ إِنَّ اَللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اَلْأَمٰانٰاتِ إِلىٰ أَهْلِهٰا وَ إِذٰا حَكَمْتُمْ بَيْنَ اَلنّٰاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ قال: إيّانا عنى، أن يؤدّى الأوّل إلى الإمام الّذى بعده الكتب و العلم و السّلاح وَ إِذٰا حَكَمْتُمْ بَيْنَ اَلنّٰاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ الّذى فى أيديكم، ثمّ قال للنّاس: يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِى اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ إيّانا عنى خاصّه، أمر جميع المؤمنين إلى يوم القيامه بطاعتنا، فإن خفتم تنازعا فى أمر فردّوه إلى اللّه و إلى الرّسول و إلى أولى الأمر منكم، كذا نزلت و كيف يأمرهم اللّه عزّ و جلّ بطاعه ولاه الأمر و يرخّص فى منازعتهم؟ ! إنّما قيل ذلك للمأمورين الّذين قيل لهم: أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِى اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ.

[٧٢٦]٢-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن أحمد بن عمر قال:

سألت الرّضا عليه السّلام، عن قول اللّه عزّ و جلّ: إِنَّ اَللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اَلْأَمٰانٰاتِ إِلىٰ أَهْلِهٰا قال: هم الأئمّه من آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أن يؤدّى الإمام الأمانه إلى من بعده و لا يخصّ بها غيره و لا يزويها عنه.

[٧٢٧]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: إِنَّ اَللّٰهَ

همانا امام علیه السّلام امام پس از خودش را می شناسد. و این سخن خداوند والا: (خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید.) دربارۀ آنان-علیهم السّلام-نازل شده است

[۷۲۵]۱-برید عجلی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید و وقتی در میان مردم داوری می کنید، به عدالت حکم دهید.)

[نساء (4) :۵۸]فرمود: مقصود ماییم. که امام پیشین کتاب ها و علم و سلاح را به امام پس از خود برساند. «و وقتی میان مردم داوری کردید با عدلی» که در دستان شما است «حکم دهید.» سپس به مردم فرموده است: (ای کسانی که ایمان آورده اید از خداوند اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر [نیز]خودتان اطاعت کنید.) [نساء (4) :۵۹]که مقصودش تنها ماییم. که همۀ مؤمنان تا روز قیامت را به اطاعت از ما فرمان داده است. که اگر از درگیری در موضوعی هراس کردید، آن را به خداوند و به رسول [و صاحبان امر خودتان]بسپارید. چنین نازل شده است. و چگونه می شود خداوند شکوهمند آنان را به اطاعت از صاحبان امر فرمان دهد و به نزاع با ایشان اجازه دهد؟ ! همانا این به امرشدگانی که به آنان گفته شده بود:

(از خداوند اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر خودتان [نیز]اطاعت کنید.) گفته شده است.

[۷۲۶]۲-احمد عمر گفته است: از حضرت رضا علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند والا: (همانا خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید.) پرسیدم. فرمودند: آنان امامان از خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- هستند. تا امام امانت را به پس از خودش برساند و جز او را برای آن برنگزیند و از او پنهان نکند.

[۷۲۷]۳-محمّد فضیل از حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام دربارۀ این سخن

يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اَلْأَمٰانٰاتِ إِلىٰ أَهْلِهٰا قال:

هم الأئمّه يؤدّى الإمام إلى الإمام من بعده و لا يخصّ بها غيره و لا يزويها عنه.

[۷۲۸]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن إسحاق بن عمّار، عن ابن أبى يعفور، عن المعلّى بن خنيس قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: إِنَّ اَللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اَلْأَمٰانٰاتِ إِلىٰ أَهْلِهٰا قال: أمر اللّه الإمام الأوّل أن يدفع إلى الإمام الّذى بعده كلّ شىء عنده.

[۷۲۹]5-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن عبد اللّه بن أبى يعفور، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا يموت الإمام حتّى يعلم من يكون من بعده فيوصى [إليه].

[۷۳۰]6-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن ابن أبى عثمان، عن المعلّى بن خنيس، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ الإمام يعرف الإمام الّذى من بعده فيوصى إليه.

[۷۳۱]۷-أحمد، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن أبى عبد اللّه البرقىّ، عن فضاله بن أيّوب، عن سليمان بن خالد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما مات عالم حتّى يعلمه اللّه عزّ و جلّ إلى من يوصى؟ .

باب أنّ الإمامه عهد من اللّه عزّ و جلّ معهود من واحد إلى واحد عليهم السّلام [۷۳۲]۱-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء قال: حدّثنى عمر بن أبان، عن أبى بصير قال:

خداوند فرازمند: (همانا خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید.) روایت کرده که فرمودند: آنان ائمّه [علیهم السّلام]هستند. که امام، به امام پس از خود می رساند و دیگری را برای آن برنمی گزیند و از او پنهان نمی کند.

[۷۲۸]4-معلّی بن خنیس گفت: از حضرت صادق علیه السّلام از این سخن خداوند گرامی پرسیدم: (همانا خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید.) فرمود: خداوند به امام پیشین فرمان می دهد که هرچه را نزد خودش است به امام پس از خودش بدهد.

[۷۲۹]5-عبد اللّه ابو یعفور از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: امام نمی میرد تا بداند چه کسی پس از او است تا [به او]وصیّت کند.

[۷۳۰]6-معلّی بن خنیس از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

همانا امام، امام پس از خودش را می شناسد و به او وصیّت می کند.

[۷۳۱]۷-سلیمان خالد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

عالمی نمی میرد تا خداوند عزّتمند او را آگاه کند که به چه کسی وصیّت کند.

امامت پیمان خداوند شکوهمند است که از یکی به دیگری علیهم السّلام وصیّت شده است

[۷۳۲]۱-ابو بصیر گفته است: نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که از اوصیا

كنت عند أبي عبد اللّه عليه السّلام فذكروا الأوصياء و ذكرت إسماعيل، فقال: لا و اللّه يا أبا محمّد ما ذاک إلينا و ما هو إلاّ إلى اللّه عزّ و جلّ ينزل واحدا بعد واحد.

[٧٣٣]٢-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبى عمير، عن حمّاد بن عثمان، عن عمرو بن الأشعث قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: أ ترون الموصي منّا يوصي إلى من يريد؟ ! لا و اللّه و لكن عهد من اللّه و رسوله صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لرجل فرجل حتّى ينتهى الأمر إلى صاحبه.

الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن حمّاد بن عيسى، عن منهال، عن عمرو بن الأشعث، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام مثله.

[٧٣٤]٣-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن علىّ بن محمّد، عن بكر بن صالح، عن محمّد بن سليمان، عن عيثم بن أسلم، عن معاويه بن عمّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ الإمامه عهد من اللّه عزّ و جلّ معهود لرجال مسمّين، ليس للإمام أن يزويها عن الّذى يكون من بعده، إنّ اللّه تبارک و تعالى أوحى إلى داود عليه السّلام أن اتّخذ وصيّا من أهلک فإنّه قد سبق فى علمى أن لا أبعث نبيّا إلاّ و له وصىّ من أهله و كان لداود عليه السّلام أولاد عدّه و فيهم غلام كانت أمّه عند داود و كان لها محبّا فدخل داود عليه السّلام عليها حين أتاه الوحى فقال لها: إنّ اللّه عزّ و جلّ أوحى إلىّ يأمرنى أن أتّخذ وصيّا من أهلى، فقالت له امرأته: فليكن ابنى، قال: ذلک أريد و كان السّابق فى علم اللّه المحتوم عنده أنّه سليمان، فأوحى اللّه تبارک و تعالى إلى داود: أن لا تعجل دون أن يأتيک أمرى، فلم يلبث داود عليه السّلام أن ورد عليه رجلان يختصمان فى الغنم و الكرم فأوحى اللّه عزّ و جلّ إلى داود أن اجمع ولدک فمن قضى بهذه القضيّه فأصاب فهو وصيّک من بعدک، فجمع داود عليه السّلام

سخن گفتند و من اسماعیل [یکی از پسران حضرت]را گفتم. پس فرمود: نه، به خدا سوگند ای ابو محمّد آن با ما نیست. و آن جز با خداوند گرامی نیست که یکی پس از دیگری نازل می کند.

[۷۳۳]۲-عمرو بن اشعث گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: آیا گمان می کنید وصیّت کنندهٔ ما به هرکه می خواهد وصیّت می کند؟ ! نه به خدا سوگند، بلکه آن پیمان خداوند و رسولش-درود خدا بر او و بر خاندانش-برای مردی پس از مردی دیگر است. تا امر به صاحبش بینجامد.

همانند این روایت با سلسله سند دیگری هم آمده است.

[۷۳4]۳-معاویهٔ عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امامت پیمان خداوند عزّتمند است که به مردانی نام و نشان دار سپرده شده است. امام نمی تواند آن را از کسی که پس از خودش است پنهان دارد. خداوند پاک و والا به داود علیه السّلام وحی کرد که از خاندانت وصی ای برگیر؛ زیرا در علم من گذشته که پیامبری را مبعوث نکنم جز این که برایش وصی ای از خاندانش باشد. و داود فرزندانی داشت و در میانشان جوانکی که مادرش نزد داود بود و داود او را دوست می داشت. هنگامی که این وحی به او رسید به نزد او رفت و گفت:

خداوند شکوهمند به من وحی کرده، فرمانم می دهد که وصی ای از خاندانم برگیرم. زن به او گفت: باید پسر من باشد. گفت: من هم این را می خواهم. ولی در علم حتمی و گذشته در نزد خداوند، سلیمان بود. پس خداوند پاک و والا به داود وحی کرد که تا فرمان من نیامده شتاب نکن. مدّتی بر داود نگذشت که دو مرد به نزد داود آمدند و دربارهٔ گوسفند و باغ دعوا داشتند. آن گاه خداوند گرامی به داود وحی کرد که فرزندانت را جمع کن. هرکس دربارهٔ این قضیّه به درستی حکم کرد او وصی پس از تو است. پس داود علیه السّلام فرزندانش را جمع کرد

ولده، فلمّا أن قصّ الخصمان قال سليمان عليه السّلام: يا صاحب الكرم! متى دخلت غنم هذا الرّجل كرمک؟ قال: دخلته ليلا، قال: قضيت عليک يا صاحب الغنم! بأولاد غنمک و أصوافها فى عامک هذا ثمّ قال له داود، فكيف لم تقض برقاب الغنم و قد قوّم ذلک علماء بنى إسرائيل و كان ثمن الكرم قيمه الغنم؟ فقال سليمان: إنّ الكرم لم يجتثّ من أصله و إنّما أكل حمله و هو عائد فى قابل، فأوحى اللّه عزّ و جلّ إلى داود: إنّ القضاء فى هذه القضيّه ما قضى سليمان به، يا داود! أردت أمرا و أردنا أمرا غيره، فدخل داود على امرأته فقال: أردنا أمرا و أراد اللّه عزّ و جلّ أمرا غيره و لم يكن إلاّ ما أراد اللّه عزّ و جلّ، فقد رضينا بأمر اللّه عزّ و جلّ و سلّمنا و كذلک الأوصياء عليهم السّلام، ليس لهم أن يتعدّوا بهذا الأمر فيجاوزون صاحبه إلى غيره.

قال الكلينىّ معنى الحديث الأوّل: أنّ الغنم لو دخلت الكرم نهارا، لم يكن على صاحب الغنم شىء لأنّ لصاحب الغنم أن يسرّح غنمه بالنّهار ترعى و على صاحب الكرم حفظه و على صاحب الغنم أن يربط غنمه ليلا و لصاحب الكرم أن ينام فى بيته.

[٧٣٥]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبى عمير، عن ابن بكير و جميل، عن عمرو بن مصعب قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: أ ترون أنّ الموصى منّا يوصى إلى من يريد؟ ! لا و اللّه و لكنّه عهد من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم إلى رجل فرجل حتّى انتهى إلى نفسه.

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام لم يفعلوا شيئا و لا يفعلون إلاّ بعهد من اللّه عزّ و جلّ و أمر منه لا يتجاوزونه [٧٣6]١-محمّد بن يحيى و الحسين بن محمّد، عن جعفر بن محمّد، عن

و وقتی دو سوی دعوا قصّه را گفتند سلیمان علیه السّلام گفت: ای صاحب باغ انگور، گوسفندان این مرد چه وقتی به باغت داخل شدند؟ گفت: شبانه داخل شده اند.

[سلیمان]گفت: ای صاحب گوسفند! من به بچّه های گوسفندانت و پشم هاشان در این سال [برای صاحب باغ]حکم کردم. سپس داود به او گفت: چگونه به خود گوسفندان حکم ندادی که علمای بنی اسرائیل آن را قیمت کرده اند و نرخ باغ انگور همان نرخ گوسفند است؟ سلیمان گفت: باغ انگور که از ریشه برنیفتاده است آن ها میوه هایش را خورده اند و آن در سال بعد هم بار می دهد. پس خداوند عزّتمند به داود وحی کرد که حکم این قضیّه همان است که سلیمان حکم داد. ای داود! تو چیزی خواستی و ما چیزی جز آن را خواستیم. آن گاه داود به نزد زنش رفت و گفت: ما چیزی خواستیم و خداوند شکوهمند چیزی جز آن را خواست و جز آنچه خدای گرامی بخواهد انجام نمی شود. و ما به فرمان خدای عزّتمند خرسندیم و آن را پذیرفته ایم. و اوصیا علیهم السّلام همین گونه اند. که نمی توانند از این فرمان درگذشته و جانشینی را به جز صاحبش بسپارند.

مرحوم کلینی گوید: معنای نخستین حدیث این است: اگر گوسفند در روز وارد باغ شود بر صاحب گوسفند چیزی نیست؛ زیرا صاحب گوسفند حقّ دارد که گوسفندش را در روز آزاد بگذارد تا بچرد و صاحب باغ هم باید از باغش نگهبانی کند در حالی که صاحب گوسفند باید در شب گوسفندش را ببندد. و صاحب باغ حقّ دارد که در خانه اش بخوابد.

[۷۳۵]4-عمرو مصعب گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: آیا گمان می کنید که وصیّت کنندهٔ ما به هرکه می خواهد وصیّت می کند؟ ! نه به خدا سوگند. بلکه آن پیمان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به مردی پس از مردی دیگر است تا به خود آن حضرت رسید.

ائمّه علیهم السّلام جز با پیمان خداوند عزّتمند کاری نکردند و نمی کنند و از فرمانش درنمی گذرند

[۷۳۶]۱-معاذ کثیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وصیّت

علیّ بن الحسین بن علیّ، عن إسماعیل بن مهران، عن أبی جمیله، عن معاذ بن کثیر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ الوصیّه نزلت من السّماء علی محمّد کتابا، لم ینزل علی محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کتاب مختوم إلاّ الوصیّه فقال جبرئیل علیه السّلام: یا محمّد! هذه وصیّتک فی أمّتک عند أهل بیتک، فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: أیّ أهل بیتی یا جبرئیل؟ قال: نجیب اللّه منهم و ذرّیّته لیرثک علم النّبوّه کما ورّثه إبراهیم علیه السّلام و میراثه لعلیّ علیه السّلام و ذرّیّتک من صلبه، قال: و کان علیها خواتیم، قال: ففتح علیّ علیه السّلام الخاتم الأوّل و مضی لما فیها ثمّ فتح الحسن علیه السّلام الخاتم الثّانی و مضی لما أمر به فیها فلمّا توفّی الحسن و مضی، فتح الحسین علیه السّلام الخاتم الثّالث فوجد فیها أن قاتل فاقتل و تقتل و اخرج بأقوام للشّهاده لا شهاده لهم إلاّ معک، قال: ففعل علیه السّلام، فلمّا مضی دفعها إلی علیّ بن الحسین علیه السّلام قبل ذلک، ففتح الخاتم الرّابع فوجد فیها أن اصمت و أطرق لما حجب العلم، فلمّا توفّی و مضی دفعها إلی محمّد بن علیّ علیه السّلام ففتح الخاتم الخامس فوجد فیها أن فسّر کتاب اللّه تعالی و صدّق أباک و ورّث ابنک و اصطنع الأمّه و قم بحقّ اللّه عزّ و جلّ و قل الحقّ فی الخوف و الأمن و لا تخش إلاّ اللّه، ففعل، ثمّ دفعها إلی الّذی یلیه، قال: قلت له: جعلت فداک فأنت هو؟ قال: فقال: ما بی إلاّ أن تذهب یا معاذ فتروی علیّ قال: فقلت: أسأل اللّه الّذی رزقک من آبائک هذه المنزله أن یرزقک من عقبک مثلها قبل الممات، قال: قد فعل اللّه ذلک یا معاذ، قال: فقلت: فمن هو جعلت فداک؟ قال: هذا الرّاقد -و أشار بیده إلی العبد الصّالح-و هو راقد.

[۷۳۷]۲-أحمد بن محمّد و محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن أحمد بن محمّد، عن أبی الحسن الکنانیّ، عن جعفر بن نجیح الکندیّ، عن

از آسمان به صورت کتاب بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل شد.

کتاب سر به مهری جز وصیّت، بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل نشد. پس جبرئیل علیه السّلام گفت: ای محمّد! این وصیّت تو دربارهٔ خاندانت در میان امّت است. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: ای جبرئیل کدام خاندانم؟ گفت: آن که برگزیدهٔ خدا از میان آنان است و فرزندانش تا علم نبوّت را از تو ارث ببرند چنان که ابراهیم علیه السّلام آن را به ارث گذاشت. و میراث او برای علی علیه السّلام و فرزندان تو از صلب او است. حضرت [صادق علیه السّلام]می فرماید: و بر آن نامه مهرهایی بود. علی علیه السّلام مهر نخست را گشود و به آنچه در آن بود عمل کرد.

سپس حسن علیه السّلام مهر دوم را گشود و به آنچه در آن فرمان داده شده بود عمل کرد هنگامی که حسن علیه السّلام وفات کرد، حسین علیه السّلام مهر سوم را گشوده، در آن چنین یافت: جهاد کن و بکش و تو کشته می شوی. و گروه هایی را با خود برای شهادت ببر. که برای آنان شهادتی جز با تو نیست. حضرت فرمود: و او علیه السّلام چنین کرد. و وقتی درگذشت، پیش از آن، آن را به حضرت سجّاد علیه السّلام داد. پس او مهر چهارم را گشود و آن را چنین یافت که: سکوت کن و چون علم پوشیده شده سر به زیر انداز و سخن نگو. و وقتی او درگذشت آن را به حضرت باقر علیه السّلام داد. و او مهر پنجم را گشود و در آن چنین یافت: کتاب خداوند والا را تفسیر کرده [روش] پدرت را تصدیق کن و ارث پسرت کن و امّت را تربیت کن و حقّ خداوند عزّتمند را آشکار ساز. و در هراس و ایمنی حقّ را بگو و جز از خداوند نترس. و او چنین کرد. سپس آن را به کسی که پس از او بود، داد. راوی گوید: من به حضرت عرض کردم: جانم به فدایت! آیا شما آن شخص هستید؟ فرمود: گفتن آن برایم چیزی نیست جز این که ای معاذ تو می روی و آن را به دشمنانم باز می گویی. من عرض کردم: از خداوندی که این منزلت را از پدرانت به شما روزی کرد می خواهم که مانند آن را پیش از مرگ به فرزندان شما روزی کند. فرمودند:

ای معاذ! خداوند چنین کرده است. من عرض کردم: او کیست جانم به فدایت؟ فرمود: همین که خوابیده است. و با دستش به آن بندهٔ صالح اشاره کرد که خوابیده بود.

[۷۳۷]۲-نیای محمّد عمری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

محمّد بن أحمد بن عبيد اللّه العمرىّ، عن أبيه، عن جدّه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ أنزل على نبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كتابا قبل وفاته، فقال: يا محمّد! هذه وصيّتک إلى النّجبه من أهلک، قال: و ما النّجبه يا جبرئيل؟ فقال: علىّ بن أبى طالب و ولده عليهم السّلام، و كان على الكتاب خواتيم من ذهب فدفعه النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم إلى أمير المؤمنين عليه السّلام و أمره أن يفكّ خاتما منه و يعمل بما فيه، ففكّ أمير المؤمنين عليه السّلام خاتما و عمل بما فيه، ثمّ دفعه إلى ابنه الحسن عليه السّلام، ففكّ خاتما و عمل بما فيه، ثمّ دفعه إلى الحسين عليه السّلام، ففكّ خاتما فوجد فيه أن اخرج بقوم إلى الشّهاده، فلا شهاده لهم إلاّ معک و اشر نفسک للّه عزّ و جلّ، ففعل، ثمّ دفعه إلى علىّ بن الحسين عليه السّلام ففكّ خاتما فوجد فيه أن أطرق و اصمت و الزم منزلک و اعبد ربّک حتّى يأتيک اليقين، ففعل: ثمّ دفعه إلى ابنه محمّد بن علىّ عليه السّلام، ففكّ خاتما فوجد فيه حدّث النّاس و أفتهم و لا تخافنّ إلاّ اللّه عزّ و جلّ فإنّه لا سبيل لأحد عليک [ففعل]ثمّ دفعه إلى ابنه جعفر عليه السّلام ففكّ خاتما فوجد فيه حدّث النّاس و أفتهم و انشر علوم أهل بيتک و صدّق آباءک الصّالحين و لا تخافنّ إلاّ اللّه عزّ و جلّ و أنت فى حرز و أمان، ففعل، ثمّ دفعه إلى ابنه موسى عليه السّلام و كذلک يدفعه موسى إلى الّذى بعده ثمّ كذلک إلى قيام المهدىّ صلّى اللّه عليه.

[٧٣٨]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن ضريس الكناسىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال له حمران: جعلت فداک أرأيت ما كان من أمر علىّ و الحسن و الحسين عليهم السّلام و خروجهم و قيامهم بدين اللّه عزّ و جلّ و ما أصيبوا من قتل الطّواغيت إيّاهم و الظّفر بهم حتّى قتلوا و غلبوا؟ فقال أبو جعفر عليه السّلام: يا حمران!

خداوند شکوهمند بر پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-پیش از وفاتش کتابی نازل کرد و فرمود: ای محمّد! این وصیّت تو به والاتباران و برگزیدگان از خاندان تو است. او فرمود: ای جبرئیل آن والاتباران چه کسانی اند؟ او گفت: علی بن ابی طالب و فرزندانش علیهم السّلام. و بر آن کتاب مهرهایی زرّین بود. پس پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش-آن را به امیر مؤمنان علیه السّلام داده، فرمان داد که مهری از آن را گشوده، به آنچه در آن است عمل کند. امیر مؤمنان علیه السّلام مهری گشود. و به آنچه در آن بود عمل کرد. سپس آن را به پسرش حسن علیه السّلام داد و او مهری گشود و به آنچه در آن بود عمل کرد. سپس آن را به حسین علیه السّلام داد و مهری گشود و در آن چنین یافت: گروهی را با خودت به سوی شهادت ببر که برای آنان شهادتی جز با تو نیست. و خودت را به خداوند عزّتمند بفروش. و او چنین کرد. سپس آن را به حضرت سجّاد علیه السّلام داد. و او مهری گشود و در آن چنین یافت: سر به زیر انداز و سکوت کن. و در خانه ات بمان و پروردگارت را عبادت کن تا آنچه یقینی است به تو برسد. و او چنین کرد. سپس آن را به پسرش حضرت باقر علیه السّلام داد. و او مهری گشود و در آن چنین یافت: به مردم حدیث بگو و فتوایشان ده و جز از خداوند شکوهمند نترس. که کسی بر تو راهی نیابد. [و او چنین کرد.]سپس آن را به پسرش جعفر علیه السّلام داد. و او مهری گشود و در آن چنین یافت: به مردم حدیث بگو و فتوایشان ده و علوم خاندانت را منتشر کن و [روش]پدران صالحت را تصدیق کن. و جز از خداوند عزّتمند نترس و تو در حفظ و امان هستی. و او چنین کرد.

سپس آن را به پسرش موسی علیه السّلام داد. و همین گونه موسی [علیه السّلام]آن را به کسی که پس از او است، می دهد. و همین گونه است تا قیام مهدی-درود خدا بر او-

[۷۳۸]۳-ضریس کناسی گفت: حمران به حضرت باقر علیه السّلام عرض کرد: جانم به فدایت! بفرمایید امر علی و حسن و حسین علیهم السّلام و خروج و قیامشان برای دین خداوند عزّتمند و آنچه از کشته شدن توسط طاغوت ها و پیروزی آنان به ایشان رسید چنان که کشته و مغلوب شدند، چه بود؟ حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:

إنّ اللّه تبارک و تعالی [قد]کان قدّر ذلک علیهم و قضاه و أمضاه و حتمه، ثمّ أجراه، فبتقدّم علم ذلک إلیهم من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قام علیّ و الحسن و الحسین و بعلم صمت من صمت منّا.

[۷۳۹]4-الحسین بن محمّد الأشعریّ، عن معلّی بن محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن الحارث بن جعفر، عن علیّ بن إسماعیل بن یقطین، عن عیسی بن المستفاد أبی موسی الضّریر قال: حدّثنی موسی بن جعفر علیه السّلام قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام، أ لیس کان أمیر المؤمنین علیه السّلام کاتب الوصیّه و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم المملی علیه و جبرئیل و الملائکه المقرّبون علیهم السّلام شهود؟ قال: فأطرق طویلا ثمّ قال: یا أبا الحسن! قد کان ما قلت و لکن حین نزل برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم الأمر، نزلت الوصیّه من عند اللّه کتابا مسجّلا، نزل به جبرئیل مع أمناء اللّه تبارک و تعالی من الملائکه، فقال جبرئیل: یا محمّد! مر بإخراج من عندک إلاّ وصیّک، لیقبضها منّا و تشهدنا بدفعک إیّاها إلیه ضامنا لها یعنی علیّا علیه السّلام؛ فأمر النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بإخراج من کان فی البیت ما خلا علیّا علیه السّلام؛ و فاطمه فیما بین السّتر و الباب، فقال جبرئیل: یا محمّد! ربّک یقرئک السّلام و یقول: هذا کتاب ما کنت عهدت إلیک و شرطت علیک و شهدت به علیک و أشهدت به علیک ملائکتی و کفی بی یا محمّد شهیدا، قال: فارتعدت مفاصل النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فقال: یا جبرئیل! ربّی هو السّلام و منه السّلام و إلیه یعود السّلام صدق-عزّ و جلّ-و برّ، هات الکتاب، فدفعه إلیه و أمره بدفعه إلی أمیر المؤمنین علیه السّلام فقال له: اقرأه، فقرأه حرفا حرفا، فقال: یا علیّ! هذا عهد ربّی تبارک و تعالی إلیّ و شرطه علیّ و أمانته، و قد بلّغت و نصحت و أدّیت فقال علیّ علیه السّلام: و أنا أشهد لک [بأبی أنت و أمّی]بالبلاغ و النّصیحه و التّصدیق علی ما قلت و یشهد لک به سمعی و

ای حمران! خداوند پاک و والا آن را بر ایشان تقدیر کرد و حکم داد و امضا کرد و حتمی ساخت. سپس اجرایش کرد. پس به علم پیشینی که از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به ایشان رسیده بود علی و حسن و حسین [علیهم السّلام]قیام کردند. و از ما آن که سکوت می کند به علم سکوت می کند.

[۷۳۹]4-ابو موسای ضریر گفته است: موسای جعفر علیهما السّلام با من فرمود: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا مگر امیر مؤمنان علیه السّلام نویسندهٔ وصیّت و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- املاکننده و جبرئیل و فرشتگان مقرّب علیهم السّلام شاهدها نبودند؟ حضرت مدّتی دراز سر به زیر انداخت. سپس فرمود: ای ابو الحسن! همین بود که گفتی. امّا وقتی امر به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل شد، وصیّت به صورت کتابی ارسال شده فرود آمد. آن را جبرئیل به همراه امینان خداوند پاک و فرازمند از میان فرشتگان فروآوردند.

آن گاه جبرئیل عرض کرد: ای محمّد! فرمان بده که هرکس در نزد تو است به جز وصی ات بیرون بروند. تا او آن را از ما تحویل بگیرد و تو ما را به دادن آن به او گواه بگیری و او ضامن آن شود. [و]مقصودش علی علیه السّلام بود. پس پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-به خارج شدن هرکه در خانه بود جز علی علیه السّلام دستور داد. و فاطمه [علیها السّلام]میان پرده و در بود. آن گاه جبرئیل گفت: ای محمّد! پروردگارت به تو سلام می رساند و می فرماید: این کتابی است که با تو عهد کرده، بر تو شرط کرده بودم. با آن بر تو شهادت داده، فرشتگانم را بر تو شاهد گرفته بودم. و ای محمّد! همین که من شاهد باشم کافی است. حضرت فرمود: پس بندهای استخوان پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-لرزید و فرمود: ای جبرئیل! سلام، پروردگار من است. سلام از او است و به او بازمی گردد. خداوند عزّتمند راست گفت و وفا کرد، کتاب را بده. پس او آن را به حضرت داده، به دادنش به امیر مؤمنان فرمانش داد. آن گاه حضرت به علی [علیه السّلام]فرمود: آن را بخوان. و او حرف به حرفش را خواند. آن گاه حضرت فرمود: ای علی! این عهد پروردگار پاک و والایم با من و شرطش بر من و امانت او است که من [به مردم] ابلاغ کرده، نصیحت کردم و به اهلش رساندم. علی علیه السّلام عرض کرد: و من [-ای پدر و مادرم به فدایت-]به ابلاغ و نصیحت تو و پذیرشت برای آنچه گفتی گواهی می دهم و گوش و چشم و گوشت و خونم به آن شهادت می دهد.

ص: ٧٠6

بصری و لحمی و دمی، فقال جبرئیل علیه السّلام: و أنا لکما علی ذلک من الشّاهدین، فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: یا علیّ أخذت وصیّتی و عرفتها و ضمنت للّه و لی الوفاء بما فیها، فقال علیّ علیه السّلام: نعم بأبی أنت و أمّی علیّ ضمانها و علی اللّه عونی و توفیقی علی أدائها، فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: یا علیّ إنّی أرید أن أشهد علیک بموافاتی بها یوم القیامه، فقال علیّ علیه السّلام: نعم أشهد، فقال النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: إنّ جبرئیل و میکائیل فیما بینی و بینک الآن و هما حاضران معهما الملائکه المقرّبون لأشهدهم علیک، فقال: نعم لیشهدوا و أنا-بأبی أنت و أمّی- أشهدهم، فأشهدهم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و کان فیما اشترط علیه النّبیّ بأمر جبرئیل علیه السّلام فیما أمر اللّه عزّ و جلّ أن قال له: یا علیّ! تفی بما فیها من موالاه من والی اللّه و رسوله و البراءه و العداوه لمن عادی اللّه و رسوله و البراءه منهم علی الصّبر منک [و]علی کظم الغیظ و علی ذهاب حقّی و غصب خمسک و انتهاک حرمتک؟ فقال: نعم یا رسول اللّه! فقال أمیر المؤمنین علیه السّلام: و الّذی فلق الحبّه و برأ النّسمه لقد سمعت جبرئیل علیه السّلام یقول للنّبیّ: یا محمّد! عرّفه أنّه ینتهک الحرمه و هی حرمه اللّه و حرمه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و علی أن تخضب لحیته من رأسه بدم عبیط قال أمیر المؤمنین علیه السّلام: فصعقت حین فهمت الکلمه من الأمین جبرئیل حتّی سقطت علی وجهی و قلت: نعم قبلت و رضیت و إن انتهکت الحرمه و عطّلت السّنن و مزّق الکتاب و هدّمت الکعبه و خضبت لحیتی من رأسی بدم عبیط صابرا محتسبا أبدا حتّی أقدم علیک، ثمّ دعا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فاطمه و الحسن و الحسین و أعلمهم مثل ما أعلم أمیر المؤمنین، فقالوا مثل قوله فختمت الوصیّه بخواتیم من ذهب، لم تمسّه النّار و دفعت إلی أمیر المؤمنین علیه السّلام، فقلت لأبی الحسن علیه السّلام: بأبی أنت و أمّی أ لا تذکر ما کان فی

و جبرئیل علیه السّلام گفت: و من شاهد هر دوی شما بر آن هستم. آن گاه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: ای علی وصیّتم را برگرفتی و آن را دانستی؟ و وفای به آنچه را در آن است برای خدا و من ضمانت کردی؟ و علی علیه السّلام گفت: بله پدر و مادرم به فدایت! ضمانت آن به گردن من است. و خدا یار و توفیق دهندهٔ من بر آن باشد. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای علی! می خواهم برای وفایت به من در روز قیامت شاهد بگیرم. و علی علیه السّلام گفت: بله، شاهد بگیر. و پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: جبرئیل و میکائیل که الآن این جایند و فرشتگان مقرّب پروردگار را که با آنان همراهند بر آنچه میان من و تو است شاهد می گیرم. او عرض کرد: بله شاهد باشند. و من نیز-پدر و مادرم به فدایت-آنان را گواه می گیرم. پس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- آنان را شاهد گرفت. و در آنچه پیامبر به فرمان جبرئیل و به فرمان خداوند عزّتمند بر او شرط کرده بود چنین بود که به او فرمود: ای علی! آیا به آنچه در آن است از دوست داشتن کسی که خداوند و رسولش را دوست داشت و بیزاری و دشمنی با کسی که با خداوند و رسولش دشمن است و بیزاری از آنان با صبر از جانب تو و فروخوردن خشم بر از بین بردن حقّت و غصب خمس و بی حرمتی ات وفا می کنی؟ عرض کرد: بله، ای رسول خدا. آن گاه امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

سوگند به آن که دانه را شکافت و جان را پدید آورد که از جبرئیل شنیدم که به پیامبر می گوید: ای محمّد! او را آگاه کن که حرمتش از میان خواهد رفت درحالی که او حرمت خدا و حرمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است و به این که از سر تا محاسنش با خون تازه رنگین خواهد شد. امیر مؤمنان علیه السّلام فرموده است: چون سخن جبرئیل امین را فهمیدم چون برق زدگان شده با صورت بر زمین افتادم و گفتم: بله، پذیرفتم و راضی شدم-اگرچه بی حرمتی بشود و سنّت ها تعطیل شده، قرآن پاره شود. کعبه خراب شده، از سر تا به محاسنم با خون تازه رنگین شود-که روزگار را صبر کرده، به حساب خدا بگذارم تا به نزد تو بیایم. سپس رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-فاطمه و حسن و حسین [علیهم السّلام]را صدا زد و چنان که امیر مؤمنان را آگاه کرده بود، آنان را آگاه ساخت. و آنان سخنی همچون او گفتند. آن گاه وصیّت به مهرهایی زرین که آتشی بدان نخورده بود مهر زده شده، به امیر مؤمنان علیه السّلام داده شد. من به حضرت ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! آیا به یادت هست که در وصیّت چه بود؟

ص: ۹۰

الوصيّه؟ فقال: سنن اللّه و سنن رسوله فقلت أ كان فى الوصيّه توثّبهم و خلافهم على أمير المؤمنين عليه السّلام فقال نعم و اللّه شيئا شيئا و حرفا حرفا: أما سمعت قول اللّه عزّ و جلّ إِنّٰا نَحْنُ نُحْيِ اَلْمَوْتىٰ وَ نَكْتُبُ مٰا قَدَّمُوا وَ آثٰارَهُمْ وَ كُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنٰاهُ فِى إِمٰامٍ مُبِينٍ و اللّه لقد قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لأمير المؤمنين و فاطمه عليهما السّلام: أ ليس قد فهمتما ما تقدّمت به إليكما و قبلتماه، فقالا: بلى و صبرنا على ما ساءنا و غاظنا.

و فى نسخه الصّفوانىّ زياده.

[٧٤٠]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن الأصمّ، عن أبى عبد اللّه البزّاز، عن حريز قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: جعلت فداک ما أقلّ بقاءكم أهل البيت و أقرب آجالكم بعضها من بعض مع حاجه النّاس إليكم؟ ! فقال: إنّ لكلّ واحد منّا صحيفه فيها ما يحتاج إليه أن يعمل به فى مدّته، فإذا انقضى ما فيها ممّا أمر به عرف أنّ أجله قد حضر. فأتاه النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ينعى إليه نفسه و أخبره بما له عند اللّه و أنّ الحسين عليه السّلام قرأ صحيفته الّتى أعطيها، و فسّر له ما يأتى بنعى و بقى فيها أشياء لم تقض، فخرج للقتال و كانت تلک الأمور الّتى بقيت أنّ الملائكه سألت اللّه فى نصرته، فأذن لها و مكثت تستعدّ للقتال و تتأهّب لذلک حتّى قتل فنزلت و قد انقطعت مدّته و قتل عليه السّلام، فقالت الملائكه: يا ربّ أذنت لنا فى الانحدار و أذنت لنا فى نصرته، فانحدرنا و قد قبضته، فأوحى اللّه إليهم: أن الزموا قبره حتّى تروه و قد خرج فانصروه و ابكوا عليه و على ما فاتكم من نصرته فإنّكم قد خصّصتم بنصرته و بالبكاء عليه، فبكت الملائكه تعزّيا و حزنا على ما فاتهم من نصرته، فإذا خرج يكونون أنصاره.

فرمود: سنّت های خدا و رسولش. عرض کردم: آیا چیرگی آنان و مخالفتشان با امیر مؤمنان علیه السّلام در وصیّت بود؟ فرمود: بله به خدا سوگند همه چیز آن و حرف به حرفش. مگر این سخن خداوند شکوهمند را نشنیده ای که (همانا ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه را از پیش فرستاده اند و آثارشان را می نویسیم و همه چیز را در کتاب آشکاری برشمرده ایم.) [یس (۳۶) :۱۲]به خدا سوگند! رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به امیر مؤمنان و فاطمه فرمود: آیا چنین نیست که آنچه را به شما فرمان دادم فهمیده و پذیرفتید؟ گفتند: چرا و بر آنچه ما را ناپسند آید و به خشم آورد شکیبایی می کنیم. و در نسخهٔ صفوانی زیادتی است [که در ذیل می آید:]

[۷۴۰]5-حریز گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: جانم به فدایت! با وجود نیاز مردم به شما چقدر عمر اهل بیت اندک است و اجل هریک به دیگری نزدیک؟ فرمود: برای هرکدام از ما دفتری است که آنچه نیاز دارد تا در روزگارش به آن عمل کند در آن است. و وقتی فرمان هایی که در آن است به پایان رسید می داند که اجلش رسیده است. آن گاه پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-به نزدش آمده، به نزدیک بودن مرگش و به آنچه نزد خداوند دارد خبر می دهد. و همانا حسین علیه السّلام در دفتری که به او داده شده بود آنچه را تا مرگ به او می رسید، خواند. و در آن چیزهایی مانده بود که حتمی نشده بود. آن گاه برای جنگ خارج شد. و آن چیزهایی که مانده بود این که فرشتگان از خداوند یاری اش را خواستند. پس به آن ها اجازه داد. و آنان منتظر شدند تا برای جنگ آماده شوند. تا [حسین علیه السّلام]کشته شد. آنان فرود آمدند در حالی که زمان او علیه السّلام سپری شده و کشته شده بود. پس فرشتگان عرض کردند: پروردگارا به ما اجازهٔ فرود آمدن و یاری اش را دادی و ما فرود آمدیم ولی تو روحش را گرفته بودی.

خداوند به آنان وحی کرد که: در کنار قبرش باشید تا ببینید که بیرون آمده پس یاری اش کنید. و [اینک]بر او و بر از دست دادن یاری اش بگریید که شما به یاری و گریه بر او اختصاص داده شده اید پس فرشتگان در عزا و اندوه بر از دست دادن یاری اش گریستند. و هنگامی که [در ایام رجعت از قبرش]خارج شود آنان یاوران او خواهند بود.

باب الأمور الّتى توجب حجّه الإمام عليه السّلام [٧٤١]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبى نصر قال: قلت لأبى الحسن الرّضا عليه السّلام:

إذا مات الإمام بم يعرف الّذى بعده؟ فقال: للإمام علامات منها أن يكون أكبر ولد أبيه و يكون فيه الفضل و الوصيّه، و يقدم الرّكب، فيقول: إلى من أوصى فلان؟ فيقال: إلى فلان، و السّلاح فينا بمنزله التّابوت فى بنى إسرائيل، تكون الإمامه مع السّلاح حيثما كان.

[٧٤٢]٢-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن يزيد شعر، عن هارون بن حمزه، عن عبد الأعلى قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: المتوثّب على هذا الأمر المدّعى له، ما الحجّه عليه؟ قال: يسأل عن الحلال و الحرام، قال: ثمّ أقبل علىّ فقال: ثلاثه من الحجّه لم تجتمع فى أحد إلاّ كان صاحب هذا الأمر: أن يكون أولى النّاس بمن كان قبله و يكون عنده السّلاح و يكون صاحب الوصيّه الظّاهره الّتى إذا قدمت المدينه سألت عنها العامّه و الصّبيان، إلى من أوصى فلان؟ فيقولون: إلى فلان بن فلان.

[٧٤٣]٣-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم و حفص بن البخترىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قيل له: بأىّ شىء يعرف الإمام؟ قال: بالوصيّه الظّاهره و بالفضل، إنّ الإمام لا يستطيع أحد أن يطعن عليه فى فم و لا بطن و لا فرج، فيقال: كذّاب و يأكل أموال النّاس، و ما أشبه هذا.

[744]4-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن إسماعيل، عن علىّ بن الحكم، عن معاويه بن وهب قال:

اموری که حجّت امام علیه السّلام را ثابت می کند

[۷۴۱]۱-پسر ابو نصر گفت: به حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام عرض کردم:

وقتی امام درگذشت، با چه چیزی امام پس از او شناخته می شود؟ فرمود: برای امام نشانه هایی است. از آن جمله این که بزرگ ترین فرزند پدرش باشد و فضیلت و وصیّت در او باشد. و جماعت سواران بیایند و بگویند: فلانی به چه کسی وصیّت کرد؟ و گفته شود: به فلانی. و سلاح در میان ما به منزلهٔ تابوت در میان بنی اسرائیل است. امامت به همراه سلاح است. هرکجا باشد.

[۷۴۲]۲-عبد الاعلی گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: برهان علیه آن که بر این امر استیلا یافته، ادعای آن را دارد چه چیز است؟ فرمود: از حلال و حرام پرسیده می شود. او گوید: سپس به من رو کرد و فرمود: سه دلیل است که در کسی گرد نمی آید مگر اینکه صاحب این امر باشد: این که سزاوارترین مردم به کسی که پیش از خودش بود باشد. سلاح نزد او باشد. و دارندهٔ وصیّت آشکار باشد که وقتی به شهر آمده، دربارهٔ آن از بزرگ و کوچک پرسیدی که: فلانی به چه کسی وصیّت کرده است؟ بگویند: به فلانی پسر فلانی.

[۷۴۳]۳-حفص بختری گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند: امام با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: با وصیّت آشکار و فضیلت. کسی نمی تواند به امام دربارهٔ زبان و شکم و عورت طعنه بزند و [یا]بگویند: او دروغگو است و مال مردم را می خورد و مانند این.

[744]4-معاویهٔ وهب گفت: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: نشانهٔ امام

قلت لأبى جعفر عليه السّلام: ما علامه الإمام الّذى بعد الإمام؟ فقال: طهاره الولاده و حسن المنشإ و لا يلهو و لا يلعب.

[745]5-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن أحمد بن عمر، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

سألته عن الدّلاله على صاحب هذا الأمر، فقال: الدّلاله عليه: الكبر و الفضل و الوصيّه، إذا قدم الرّكب المدينه فقالوا: إلى من أوصى فلان؟ قيل: إلى فلان بن فلان و دوروا مع السّلاح حيثما دار، فأمّا المسائل فليس فيها حجّه.

[746]6-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن أبى يحيى الواسطىّ، عن هشام بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ الأمر فى الكبير ما لم تكن فيه عاهه.

[747]7-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن أبى بصير قال:

قلت لأبى الحسن عليه السّلام: جعلت فداک بم يعرف الإمام؟ قال: فقال: بخصال أمّا أوّلها فإنّه بشىء قد تقدّم من أبيه فيه بإشاره إليه لتكون عليهم حجّه و يسأل فيجيب و إن سكت عنه ابتدأ و يخبر بما فى غد و يكلّم النّاس بكلّ لسان، ثمّ قال لى: يا أبا محمّد! أعطيک علامه قبل أن تقوم فلم ألبث أن دخل علينا رجل من أهل خراسان، فكلّمه الخراسانىّ بالعربيّه فأجابه أبو الحسن عليه السّلام بالفارسيّه، فقال له الخراسانىّ: و اللّه جعلت فداک ما منعنى أن أكلّمک بالخراسانيّه غير أنّى ظننت أنّک لا تحسنها، فقال: سبحان اللّه إذا كنت لا أحسن أجيبک فما فضلى عليک؟ ثمّ قال لى: يا أبا محمّد! إنّ الإمام لا يخفى عليه كلام أحد من النّاس و لا طير و لا بهيمه و لا شىء فيه الرّوح، فمن لم يكن هذه الخصال فيه فليس هو بإمام.

پس از امام چیست؟ فرمود: حلال زاده بودن (یا ختنه شده بودن و به خون آلوده نبودن) و نیک ذات بودن و این که بیهودگی نکرده، بازی نمی کند.

[۷45]5-احمد عمر گفت: از حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام از راهنمایی به صاحب این امر پرسیدم. فرمود: راهنمای بر آن: بزرگی از جهت سنّ و سال، فضیلت و وصیّت است. [چنان که]وقتی سوارانی به شهر آمده، گفتند: فلانی به چه کسی وصیّت کرد؟ بگویند: به فلانی پسر فلانی. و سلاح هرکجا گشت با آن بگردید. امّا در مسأله ها حجّتی نیست.

[۷46]6-هشام سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: همانا امر [امامت]در فرزند بزرگ است وقتی در او عیب و نقصی نباشد.

[۷۷۷]۷-ابو بصیر گفت: به ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم: جانم به فدایت! امام با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمودند: به چند خصلت. نخست اینکه چیزی از پدرش که اشاره به او باشد، رسیده باشد تا حجّتی بر آنان باشد. و از او بپرسند و پاسخ بگوید. اگر در حضورش سکوت کنند، او آغاز کند و از فردا خبر دهد و با مردم به هر زبانی سخن بگوید. سپس به من فرمود: ای پدر محمّد! پیش از آن که برخیزی نشانه ای به تو می دهم. در این هنگام چیزی نگذشت که مردی از خراسان وارد شد. خراسانی به عربی با ایشان سخن گفت و ابو الحسن علیه السّلام به فارسی پاسخش داد. آن گاه خراسانی به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند -جانم به فدایت-چیزی مانع من نشد از این که با شما به خراسانی سخن بگویم جز این که گمان کردم شما آن را به خوبی نمی دانید. حضرت فرمود:

سبحان اللّه! وقتی من نتوانم پاسخ تو را بدهم فضیلت من بر تو چه خواهد بود؟ سپس به من فرمود: ای پدر محمّد! سخن هیچ یک از مردم و نه پرنده و چارپایی و نه چیزی که روحی دارد از امام پنهان نیست. و هرکه در او این خصلت ها نباشد، امام نیست.

باب ثبات الإمامه فى الأعقاب و أنّها لا تعود فى أخ و لا عمّ و لا غيرهما من القرابات [۷۴۸]۱-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن الحسين بن ثوير بن أبى فاخته، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا تعود الإمامه فى أخوين بعد الحسن و الحسين أبدا، إنّما جرت من علىّ بن الحسين كما قال اللّه تبارک و تعالى وَ أُولُوا اَلْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِى كِتٰابِ اَللّٰهِ فلا تكون بعد علىّ بن الحسين عليه السّلام إلاّ فى الأعقاب و أعقاب الأعقاب.

[۷۴۹]۲-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الوليد، عن يونس بن يعقوب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه سمعه يقول:

أبى اللّه أن يجعلها لأخوين بعد الحسن و الحسين عليه السّلام.

[۷۵۰]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام أنّه سئل أ تكون الإمامه فى عمّ أو خال؟

فقال: لا؟ فقلت: ففى أخ؟ قال: لا، قلت: ففى من؟ قال: فى ولدى-و هو يومئذ لا ولد له-.

[۷۵۱]4-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن عبد الرّحمن بن أبى نجران، عن سليمان بن جعفر الجعفرىّ، عن حمّاد بن عيسى، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه قال:

لا تجتمع الإمامه فى أخوين بعد الحسن و الحسين إنّما هى فى الأعقاب و أعقاب الأعقاب.

[۷۴۸]۱-ثویر ابو فاخته از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

امامت پس از حسن و حسین علیهما السّلام هرگز به دو برادر نمی رسد. [و این]از علی بن حسین علیهما السّلام آغاز شده است. چنان که خداوند پاک و فرازمند فرمود:

(و خویشاوندان در کتاب نسبت به یکدیگر سزاوارترند.) [انفال (۸) :۷۵ و احزاب (۳۳) :6]پس آن بعد از حضرت سجّاد علیه السّلام جز در فرزندان و فرزندان فرزندان نمی باشد.

[۷۴۹]۲-از یونس یعقوب روایت است که از حضرت صادق علیه السّلام شنیده می فرماید: خداوند راضی نشد که آن [امامت]را پس از حسن و حسین برای دو برادر قرار دهد.

[۷۵۰]۳-از محمّد بن اسماعیل بزیع روایت شده که از حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام پرسیدند: آیا امامت در عمو و دایی می باشد؟ فرمودند: نه. من گفتم: و در برادر؟ فرمودند: نه. گفتم: پس در چه کسی است؟ فرمودند: در فرزندم-درحالی که آن روز برای او فرزندی نبود-

[۷۵۱]4-حمّاد عیسی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امامت پس از حسن و حسین [علیهما السّلام]در دو برادر گرد نمی آید. همانا آن در فرزندان و فرزندان فرزندان است.

[۷۵۲]5-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن ابن أبى نجران، عن عيسى بن عبد اللّه بن عمر بن علىّ بن أبى طالب عليه السّلام، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له: إن كان كون و لا أرانى اللّه فبمن أئتمّ؟ فأومأ إلى ابنه موسى عليه السّلام قال: قلت: فإن حدث بموسى حدث فبمن أئتمّ؟ قال: بولده، قلت: فإن حدث بولده حدث و ترک أخا كبيرا و ابنا صغيرا فبمن أئتمّ، قال: بولده ثمّ واحدا فواحدا.

-و فى نسخه الصّفوانىّ-ثمّ هكذا أبدا.

باب ما نصّ اللّه عزّ و جلّ و رسوله على الأئمّه عليهم السّلام واحدا فواحدا
[۷۵۳]۱-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس و علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد أبى سعيد، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن ابن مسكان، عن أبى بصير قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِى اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ فقال: نزلت فى علىّ بن أبى طالب و الحسن و الحسين عليهم السّلام، فقلت له: إنّ النّاس يقولون: فما له لم يسمّ عليّا و أهل بيته عليهم السّلام فى كتاب اللّه عزّ و جلّ؟ قال: فقال: قولوا لهم: إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نزلت عليه الصّلاه و لم يسمّ اللّه لهم ثلاثا و لا أربعا، حتّى كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم هو الّذى فسّر ذلک لهم و نزلت عليه الزّكاه و لم يسمّ لهم من كلّ أربعين درهما درهم، حتّى كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم هو الّذى فسّر ذلک لهم و نزل الحجّ فلم يقل لهم:

طوفوا أسبوعا حتّى كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم هو الّذى فسّر ذلک لهم و نزلت أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِى اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ و نزلت فى علىّ و الحسن و الحسين، فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فى علىّ: من كنت مولاه، فعلىّ مولاه؛ و

[۷۵۲]5-عیسای عبد اللّه گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: اگر حادثه ای رخ دهد و خداوند آن را به من نشان ندهد از چه کسی پیروی کنم؟ حضرت به پسرش موسی علیه السّلام اشاره کرد. عرض کردم: و اگر برای موسی حادثه ای رخ داد از چه کسی پیروی کنم ! فرمود: از فرزندش. عرض کردم:

و اگر برای فرزندش حادثه ای رخ دهد و برادری بزرگ و پسری کوچک به جا گذارد از چه کسی پیروی کنم؟ فرمود: از پسرش. سپس یکی پس از دیگری. و در نسخهٔ صفوانی [یکی از راویان کافی]است: سپس همین طور تا همیشه.

مواردی که خداوند عزّتمند و رسولش به ائمّه علیهم السّلام یکی پس از دیگری تصریح کرده اند

[۷۵۳]۱-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام از این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (از خداوند اطاعت کنید و از رسول خدا و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید.) فرمودند: دربارهٔ علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السّلام نازل شد. من عرض کردم: مردم می گویند: پس چرا از علی و خاندانش در کتاب خداوند گرامی نام برده نشده است؟ فرمودند: به آنان بگویید: همانا نماز به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و خدا برایشان از سه رکعت و چهار رکعت نام نبرد. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود که آن را برایشان تفسیر کرد. و زکات بر او نازل شد و نامی از یک درهم از چهل درهم برده نشد و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-بود که آن را برای ایشان تفسیر کرد. و حجّ نازل شد و به آنان گفته نشد که هفت بار طواف کنید و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود که آن را برایشان تفسیر کرد. و (از خداوند اطاعت کنید و از رسول او و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید.) نازل شد. و دربارهٔ علی و حسن و حسین [علیهم السّلام]نازل شد.

قال صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: أوصيكم بكتاب اللّه و أهل بيتي، فإنّى سألت اللّه عزّ و جلّ أن لا يفرّق بينهما حتّى يوردهما علىّ الحوض، فأعطانى ذلک، و قال: لا تعلّموهم، فهم أعلم منكم؛ و قال: إنّهم لن يخرجوكم من باب هدى و لن يدخلوكم فى باب ضلاله، فلو سكت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فلم يبيّن من أهل بيته لادّعاها آل فلان و آل فلان و لكنّ اللّه عزّ و جلّ أنزله فى كتابه تصديقا لنبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم إِنَّمٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فكان علىّ و الحسن و الحسين و فاطمه فأدخلهم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم تحت الكساء فى بيت أمّ سلمه، ثمّ قال: اللّهمّ إنّ لكلّ نبىّ أهلا و ثقلا و هؤلاء أهل بيتى و ثقلى، فقالت أمّ سلمه:

أ لست من أهلک؟ فقال: إنّک إلى خير و لكنّ هؤلاء أهلى و ثقلى، فلمّا قبض رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كان علىّ أولى النّاس بالنّاس لكثره ما بلّغ فيه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و إقامته للنّاس و أخذه بيده، فلمّا مضى علىّ لم يكن يستطيع علىّ-و لم يكن ليفعل-أن يدخل محمّد بن علىّ و لا العبّاس بن علىّ و لا واحدا من ولده إذا لقال الحسن و الحسين: إنّ اللّه تبارک و تعالى أنزل فينا كما أنزل فيک فأمر بطاعتنا كما أمر بطاعتک و بلّغ فينا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كما بلّغ فيک و أذهب عنّا الرّجس كما أذهبه عنک، فلمّا مضى علىّ عليه السّلام كان الحسن عليه السّلام أولى بها لكبره، فلمّا توفّى لم يستطع أن يدخل ولده و لم يكن ليفعل ذلک و اللّه عزّ و جلّ يقول وَ أُولُوا اَلْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِى كِتٰابِ اَللّٰهِ فيجعلها فى ولده إذا لقال الحسين: أمر اللّه بطاعتى كما أمر بطاعتک و طاعه أبيک و بلّغ فىّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كما بلّغ فيک و فى أبيک و أذهب اللّه عنّى الرّجس كما أذهب عنک و عن أبيک، فلمّا صارت إلى الحسين عليه السّلام لم يكن أحد من أهل بيته يستطيع أن يدّعى عليه كما كان هو يدّعى على أخيه و على أبيه، لو أرادا أن يصرفا الأمر عنه و

آن گاه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دربارۀ علی [علیه السّلام]فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. و فرمود: شما را به کتاب خدا و خاندانم وصیّت می کنم. من از خداوند عزّتمند خواستم که میانشان جدایی نیندازد تا هر دو کنار حوض نزد من آیند. پس آن را به من عطا کرد. و فرمود: به آنان تعلیم ندهید که ایشان عالم تر از شمایند. و فرمود: آنان هرگز شما را از در هدایت بیرون نبرده از در گمراهی وارد نمی کنند. اگر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-خاموش می ماند و روشن نمی کرد که خاندانش چه کسانی اند، آل فلان و فلان ادّعایش می کردند. امّا خداوند شکوهمند برای تصدیق پیامبرش این را نازل کرد: (همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما خاندان دور کرده، شما را کاملا پاک کند.) [احزاب (۳۳) :۳۳]و آنان علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السّلام بودند که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-در خانۀ امّ سلمه به زیر عبا گرد آورده، سپس فرمود: خداوندا، برای هر پیامبری، اهل و خاندانی است. و اینان اهل و خاندان منند. امّ سلمه گفت: آیا من از اهل تو نیستم؟ فرمود: تو رو به خیر داری امّا اینان اهل و خاندان منند. و وقتی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-درگذشت، علی سزاوارترین مردم به خودشان بود. که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-به فراوانی دربارۀ او ابلاغ کرده، دست او را گرفته و در میان مردم بالا برده بود. و وقتی علی [علیه السّلام]درمی گذشت، نمی توانست-و نباید-محمّد و عباس و نه یکی از فرزندانش را داخل کند؛ زیرا حسن و حسین [علیهما السّلام]می گفتند: خداوند پاک و والا [آن را]دربارۀ ما نازل کرده است، چنان که دربارۀ تو نازل کرد. و به اطاعت از ما فرمان داده است، چنان که به اطاعت از تو فرمان داد-و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دربارۀ ما ابلاغ کرده، چنان که دربارۀ تو ابلاغ کرد-و از ما پلیدی را دور ساخته، چنان که از تو دور ساخت. پس وقتی علی علیه السّلام درگذشت، حسن علیه السّلام سزاوارترین شخص [به آن امر]بود. که بزرگ تر بود. و وقتی او وفات کرد نمی توانست فرزندش را داخل کند و نباید چنان می کرد که خداوند گرامی می فرماید: (و خویشاوندان در کتاب خدا نسبت به یکدیگر سزاوارترند.) و آن را در فرزندش می نهاد؛ زیرا حسین [علیه السّلام] می فرمود: خداوند به اطاعت از من فرمان داده، چنان که به اطاعت از تو و پدرت فرمان داد. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دربارۀ من ابلاغ کرده، چنان که دربارۀ تو و پدرت ابلاغ کرد. و خداوند پلیدی را از من دور ساخته، چنان که از تو و پدرت دور کرد. و وقتی به حسین [علیه السّلام]رسید کسی از خاندانش نمی توانست بر

او ادّعایی داشته باشد چنان که او بر برادر و پدرش ادّعا داشت اگر می خواستند امر را از او برگردانند. که نباید چنین می کردند

ص : 621

لم يكونا ليفعلا ثمّ صارت حين أفضت إلى الحسين عليه السّلام فجرى تأويل هذه الآيه وَ أُولُوا اَلْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِى كِتٰابِ اَللّٰهِ ثمّ صارت من بعد الحسين لعلىّ بن الحسين، ثمّ صارت من بعد علىّ بن الحسين إلى محمّد بن علىّ عليه السّلام. و قال: الرّجس هو الشّكّ، و اللّه لا نشكّ فى ربّنا أبدا.

محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد و الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبىّ، عن أيّوب بن الحرّ و عمران بن علىّ الحلبىّ، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام مثل ذلک.

[٧54]٢-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أبيه، عن عبد اللّه بن المغيره، عن ابن مسكان، عن عبد الرّحيم بن روح القصير، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ اَلنَّبِىُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ وَ أُولُوا اَلْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِى كِتٰابِ اَللّٰهِ فيمن نزلت؟ فقال:

نزلت فى الإمره إنّ هذه الآيه جرت فى ولد الحسين عليه السّلام من بعده، فنحن أولى بالأمر و برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم من المؤمنين و المهاجرين و الأنصار، قلت:

فولد جعفر لهم فيها نصيب؟ قال: لا، قلت: فلولد العبّاس فيها نصيب؛ فقال: لا:

فعددت عليه بطون بنى عبد المطّلب كلّ ذلک يقول: لا، قال: و نسيت ولد الحسن عليه السّلام فدخلت بعد ذلک عليه فقلت له: هل لولد الحسن عليه السّلام فيها نصيب؟ فقال: لا، و اللّه يا عبد الرّحيم! ما لمحمّدىّ فيها نصيب غيرنا.

[٧55]٣-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محمّد الهاشمىّ، عن أبيه، عن أحمد بن عيسى، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا قال:

إنّما يعنى أولى بكم أى أحقّ بكم و بأموركم و أنفسكم و أموالكم؛ اللّه و رسوله

ص :٦٢٢

سپس وقتی به حسین علیه السّلام رسید، منتقل شد. و معنای این آیه جاری شد که (و خویشان در کتاب خدا نسبت به یکدیگر سزاوارترند.) سپس بعد از حسین [علیه السّلام] به علی بن حسین [علیهما السّلام]رسید، سپس بعد از علی بن حسین [علیهم السّلام]به محمّد بن علی [علیهما السّلام]رسید. و سپس فرمود: پلیدی همان شکّ است [و]به خدا سوگند ما هیچگاه دربارۀ پروردگارمان شکّ نمی کنیم.

و عمران بن علی حلبی نیز مانند این را از آن حضرت روایت کرده است.

[754]۲-از عبد الرحیم بن روح قصیر روایت شده که از حضرت باقر پرسیده است این سخن خداوند عزّتمند (پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسرانش مادران آنان هستند. و خویشان در کتاب خدا نسبت به یکدیگر سزاوارترند.) دربارۀ چه کسانی نازل شده است؟ و حضرت فرموده: دربارۀ امارت نازل شده است. همانا این آیه پس از حسین علیه السّلام دربارۀ فرزندان او جاری شد. و ما نسبت به مؤمنان و مهاجر و انصار به امارت و به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-سزاوارتریم. من عرض کردم: برای فرزندان جعفر [بن ابی طالب]در آن نصیبی هست؟ فرمود: نه. گفتم: برای فرزندان عبّاس در آن نصیبی هست؟ فرمود: نه. و من همۀ شاخه های فرزندان عبد المطّلب را برایش شمردم و او فرمود: نه. او گوید: و فرزندان حسن علیه السّلام را فراموش کردم. بعدا به خدمتش رفته، عرض کردم: آیا برای فرزندان حسن [علیه السّلام]در آن نصیبی هست؟ فرمود: نه به خدا سوگند ای عبد الرحیم! جز ما برای هیچ محمّدزاده ای در آن نصیبی نیست.

[755]۳-احمد عیسی از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند (همانا سرپرست شما خداوند و رسولش و کسانی اند که ایمان آوردند.) روایت کرده که فرمود: یعنی سزاوارتر به شما، یعنی سزاوارتر به شما و کارهاتان و جان و مالتان، خدا و رسولش و کسانی اند که ایمان آوردند. یعنی علی و

و الّذين آمنوا يعنى عليّا و أولاده الأئمّه عليهم السّلام إلى يوم القيامه، ثمّ وصفهم اللّه عزّ و جلّ فقال اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاٰهَ وَ يُؤْتُونَ اَلزَّكاٰهَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ و كان أمير المؤمنين عليه السّلام فى صلاه الظّهر و قد صلّى ركعتين و هو راكع و عليه حلّه قيمتها ألف دينار و كان النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كساه إيّاها و كان النّجاشىّ أهداها له فجاء سائل فقال: السّلام عليك يا ولىّ اللّه و أولى بالمؤمنين من أنفسهم تصدّق على مسكين، فطرح الحلّه إليه و أومأ بيده إليه أن احملها، فأنزل اللّه عزّ و جلّ فيه هذه الآيه و صيّر نعمه أولاده بنعمته فكلّ من بلغ من أولاده مبلغ الإمامه، يكون بهذه الصّفه مثله فيتصدّقون و هم راكعون و السّائل الّذى سأل أمير المؤمنين عليه السّلام من الملائكه و الّذين يسألون الأئمّه من أولاده يكونون من الملائكه.

[٧56]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عمر بن أذينه، عن زراره و الفضيل بن يسار و بكير بن أعين و محمّد بن مسلم و بريد بن معاويه و أبى الجارود جميعا، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

أمر اللّه عزّ و جلّ رسوله بولايه علىّ و أنزل عليه إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاٰهَ وَ يُؤْتُونَ اَلزَّكاٰهَ و فرض ولايه أولى الأمر، فلم يدروا ما هى، فأمر اللّه محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أن يفسّر لهم الولايه كما فسّر لهم الصّلاه و الزّكاه و الصّوم و الحجّ، فلمّا أتاه ذلک من اللّه، ضاق بذلک صدر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و تخوّف أن يرتدّوا عن دينهم و أن يكذّبوه، فضاق صدره و راجع ربّه عزّ و جلّ فأوحى اللّه عزّ و جلّ إليه يٰا أَيُّهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَ اَللّٰهُ يَعْصِمُکَ مِنَ اَلنّٰاسِ فصدع بأمر اللّه تعالى ذكره فقام بولايه علىّ عليه السّلام يوم غدير خمّ فنادى الصّلاه جامعه و أمر النّاس أن يبلّغ الشّاهد الغائب-قال عمر بن أذينه: قالوا جميعا غير أبى الجارود-

فرزندانش علیهم السّلام امامان تا روز قیامتند. سپس خداوند شکوهمند آنان را وصف کرده، فرمود: (کسانی که نماز را به پا داشته، در حال رکوع زکات می دهند.) امیر مؤمنان [علیه السّلام]در نماز ظهر بود. دو رکعت خوانده، در حال رکوع بود. و لباسی که هزار دینار قیمت داشت در برش بود. و آن را پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-که نجاشی به ایشان هدیه کرد، به او پوشانده بود. آن گاه مرد سائلی آمد و گفت: سلام بر تو ای ولیّ خدا و سزاوارتر به مؤمنان از خودشان، به بیچاره ای صدقه بده. و حضرت لباس را به سوی انداخت و با دستش اشاره کرد که آن را بردارد. آن گاه خداوند گرامی این آیه را دربارۀ او نازل کرده، نعمت فرزندانش را به نعمت او وصل کرد. پس، از فرزندان او آن که به درجۀ امامت رسید مانند او به این صفت می باشد. در حالی که در رکوعند، صدقه می دهند. و سائلی که از امیر مؤمنان درخواست کرد از فرشتگان بود. و آنان که از ائمّه فرزندان او درخواست می کنند، از فرشتگان می باشند.

[۷56]4-زراره و فضیل یسار و. . . همگی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: خداوند عزّتمند رسولش را به ولایت علی [علیه السّلام]فرمان داده، چنین نازل کرد: (سرپرست شما تنها خدا و رسولش و کسانی اند که ایمان آوردند. کسانی که نماز را به پا داشته، زکات می دهند.) و ولایت صاحبان امر را واجب کرد. و آنان ندانستند که آن چیست. پس خداوند محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را فرمان داد که ولایت را برایشان تفسیر کند، چنان که نماز و زکات و روزه و حجّ را برایشان تفسیر کرد. وقتی این فرمان از سوی خداوند آمد، رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دلتنگ شد و ترسید که آنان از دینشان برگشته، او را تکذیب کنند. پس دلتنگ شد و برای مشورت به پروردگارش مراجعه کرد.

آن گاه خداوند شکوهمند به او چنین وحی کرد: (ای رسول [ما]آنچه را از سوی پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن. و اگر انجام ندهی، رسالتش را ابلاغ نکرده ای.

خداوند تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد.) [مائده (5) :6۷]پس او فرمان خداوند والا یاد را آشکار کرده، ولایت علی علیه السّلام را در روز غدیر خم استقرار بخشید.

به نماز گردآورنده ندا داد و مردم را فرمان داد که شاهد و حاضر به غایب برساند. -عمر اذینه گفت: آنان همگی جز ابو جارود گفته اند: -و حضرت

ص: ۶۲۵

و قال أبو جعفر عليه السّلام: و كانت الفريضه تنزل بعد الفريضه الأخرى و كانت الولايه آخر الفرائض، فأنزل اللّه عزّ و جلّ اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى قال أبو جعفر عليه السّلام: يقول اللّه عزّ و جلّ: لا أنزل عليكم بعد هذه فريضه، قد أكملت لكم الفرائض.

[۷۵۷]5-علىّ بن إبراهيم، عن صالح بن السّندىّ، عن جعفر بن بشير، عن هارون بن خارجه، عن أبى بصير، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

كنت عنده جالسا، فقال له رجل: حدّثنى عن ولايه علىّ، أ من اللّه أو من رسوله؟ فغضب ثمّ قال: ويحک كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أخوف للّه من أن يقول ما لم يأمره به اللّه، بل افترضه كما افترض اللّه الصّلاه و الزّكاه و الصّوم و الحجّ.

[۷۵۸]6-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد و محمّد بن الحسين جميعا، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن منصور بن يونس، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: فرض اللّه عزّ و جلّ على العباد خمسا، أخذوا أربعا و تركوا واحدا، قلت: أ تسمّيهنّ لى جعلت فداک؟ فقال: الصّلاه و كان النّاس لا يدرون كيف يصلّون، فنزل جبرئيل عليه السّلام فقال: يا محمّد أخبرهم بمواقيت صلاتهم، ثمّ نزلت الزّكاه فقال: يا محمّد أخبرهم من زكاتهم ما أخبرتهم من صلاتهم، ثمّ نزل الصّوم فكان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم إذا كان يوم عاشوراء بعث إلى ما حوله من القرى فصاموا ذلک اليوم فنزل [صوم]شهر رمضان بين شعبان و شوّال، ثمّ نزل الحجّ فنزل جبرئيل عليه السّلام فقال: أخبرهم من حجّهم ما أخبرتهم من صلاتهم و زكاتهم و صومهم، ثمّ نزلت الولايه و إنّما أتاه ذلک فى يوم الجمعه بعرفه، أنزل اللّه عزّ و جلّ: اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ

باقر علیه السّلام فرمود: واجبات یکی پس از دیگر نازل می شد. و ولایت آخرین از واجبات بود. که خداوند گرامی فرمود: (امروز دینتان را برایتان کامل کرده، نعمتم را بر شما تمام گردانیدم.) [سورۀ مائده (5) :۳]حضرت باقر علیه السّلام فرمود: خداوند عزّتمند می فرماید: پس از این واجبی را بر شما نازل نمی کنم. که واجبات را بر شما کامل کردم.

[۷۵۲]5-ابو بصیر گفته است: نزد حضرت باقر علیه السّلام بودم که مردی گفت: از ولایت علی [علیه السّلام]برایم سخن بگویید که آیا از سوی خداوند است یا از سوی رسولش؟ حضرت خشمگین شد. سپس فرمود: وای بر تو! رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ترسان تر از آن بود که آنچه را خداوند به آن فرمان نداده، بگوید. بلکه آن را واجب کرد؛ چنان که نماز و زکات و روزه و حجّ را واجب کرده بود.

[۷۵۳]6-ابو جارود گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

خداوند گرامی پنج چیز را بر بندگان واجب کرد. چهارتای آن را برگرفتند و یکی را واگذاشتند. عرض کردم: آیا آنها را برای من نام می بری جانم به فدایت؟ فرمود: نماز. و مردم نمی دانستند چگونه نماز بگزارند. پس جبرئیل علیه السّلام فرود آمد و گفت: ای محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]آنان را از اوقات نمازشان آگاه کن. سپس زکات نازل شد و گفت: ای محمّد! آنان را از زکاتشان آگاه کن چنان که از نمازشان آگاه کردی. سپس روزه نازل شد. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-وقتی روز عاشورا می شد، پیامبر افرادی را به روستاهای اطرافش می فرستاد تا آن روز را روزه بگیرند. پس [روزۀ]ماه رمضان در میان شعبان و شوّال نازل شد. سپس حجّ نازل شد. و جبرئیل علیه السّلام فرود آمد و گفت: آنان را از حجّتشان آگاه کن چنان که از نماز و زکات و روزه آگاهشان کردی. سپس ولایت نازل شد. و آن روز جمعه در عرفه آمد. و خداوند عزّتمند (امروز دینتان را برایتان کامل کرده، نعمتم را بر شما به اتمام رساندم.) را نازل کرد. و

أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِی و کان کمال الدّین بولایه علیّ بن أبی طالب علیه السّلام، فقال عند ذلک رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: أمّتی حدیثوا عهد بالجاهلیّه و متی أخبرتهم بهذا فی ابن عمّی یقول قائل-و یقول قائل فقلت فی نفسی من غیر أن ینطق به لسانی -فأتتنی عزیمه من اللّه عزّ و جلّ بتله أوعدنی إن لم أبلّغ أن یعذّبنی، فنزلت:

یٰا أَیُّهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَ اَللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ اَلنّٰاسِ، إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْکٰافِرِینَ فأخذ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بید علیّ علیه السّلام فقال: [یا]أیّها النّاس إنّه لم یکن نبیّ من الأنبیاء ممّن کان قبلی إلاّ و قد عمّره اللّه، ثمّ دعاه فأجابه، فأوشک أن أدعی فأجیب و أنا مسئول و أنتم مسئولون، فما ذا أنتم قائلون؟ فقالوا نشهد أنّک قد بلّغت و نصحت و أدّیت ما علیک، فجزاک اللّه أفضل جزاء المرسلین، فقال: اللّهمّ اشهد-ثلاث مرّات-ثمّ قال: یا معشر المسلمین هذا ولیّکم من بعدی فلیبلّغ الشّاهد منکم الغائب، قال أبو جعفر علیه السّلام: کان و اللّه [علیّ علیه السّلام]أمین اللّه علی خلقه و غیبه و دینه الّذی ارتضاه لنفسه، ثمّ إنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حضره الّذی حضر فدعا علیّا فقال: یا علیّ إنّی أرید أن أئتمنک علی ما ائتمننی اللّه علیه من غیبه و علمه و [من] خلقه و من دینه الّذی ارتضاه لنفسه، فلم یشرک و اللّه فیها یا زیاد! أحدا من الخلق ثمّ إنّ علیّا علیه السّلام حضره الّذی حضره فدعا ولده و کانوا اثنی عشر ذکرا فقال لهم: یا بنیّ إنّ اللّه عزّ و جلّ قد أبی إلاّ أن یجعل فیّ سنّه من یعقوب و إنّ یعقوب دعا ولده و کانوا اثنی عشر ذکرا، فأخبرهم بصاحبهم، ألا و إنّی أخبرکم بصاحبکم، ألا إنّ هذین ابنا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم الحسن و الحسین علیهما السّلام فاسمعوا لهما و أطیعوا و وازروهما فإنّی قد ائتمنتهما علی ما ائتمننی علیه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ممّا ائتمنه اللّه علیه من خلقه و من غیبه و من دینه الّذی ارتضاه لنفسه.

کامل شدن دین با ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام بود. در این هنگام رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-گفت: امّت من زمان زیادی از جاهلیّت نگذشته اند. و وقتی این را دربارۀ پسرعمویم به آنان بگویم، هریک چیزی می گویند. -و این را با خودم گفتم بدون این که زبانم به آن بچرخد- که فرمانی حتمی از سوی خداوند عزّتمند بر من آمد که تهدیدم کرد اگر آن را ابلاغ نکنم عذابم خواهد کرد. و چنین نازل شد: (ای رسول [ما]آنچه را از سوی پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی رسالتش را ابلاغ نکرده ای و خداوند تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد. که خداوند مردمان کافر را هدایت نمی کند.) پس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: ای مردم! پیامبری از پیامبران پیش از من نبوده جز این که خداوند او را عمر داد، سپس او را خواند و او اجابت کرد. و من نزدیک است که خوانده شوم و اجابت کنم. من مسئوولید و شما هم مسئوولیت. حال شما چه می گویید؟ آنان گفتند: ما شهادت می دهیم که تو ابلاغ و نصیحت کردی و آنچه را به عهده ات بود، رساندی. خدا برترین پاداش های فرستادگان را به تو دهد. و حضرت-سه بار-فرمود: خداوندا، تو شاهد باش. سپس فرمود: ای مسلمانان این ولیّ شما پس از من است. و باید که حاضرتان به غائبان برساند. حضرت باقر علیه السّلام فرمود: و به خدا سوگند [علی علیه السّلام] امین خداوند بر آفریدگانش و بر غیب و دینی بود که به آن راضی شده بود. سپس وفات رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-رسید، پس علی [علیه السّلام]را خواند و فرمود: ای علی من می خواهم تو را امین قرار دهم. بر آنچه خداوند مرا بر آن-از غیب و علم و بر آفریدگانش و دینی که به آن راضی شده-امین قرار داد.

و به خدا سوگند ای زیاد او کسی از مردم را در آن شریک نکرد. سپس وفات علی علیه السّلام رسید. پس فرزندانش را فراخواند. که دوازده پسر بودند. و به ایشان فرمود: ای فرزندان من خداوند عزّتمند راضی نشد که در من جز سنّت یعقوب را قرار دهد. همانا یعقوب و فرزندانش را که دوازده پسر بودند فراخواند و حاکمشان را به آنان معرّفی کرد. هان و من هم حاکمتان را به شما معرّفی می کنم.

هان این دو فرزندان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-حسن و حسین علیهما السّلام هستند. پس به ایشان گوش بسپارید و از آنان اطاعت کنید. و پشتیبانی شان نمایید. که من آنان را امین قرار می دهم و آنچه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-مرا بر آن این قرار داده بود

و او را خداوند بر آن-از آفریدگانش و غیبش و دینی که به آن راضی شده بود-امین قرار داده بود

ص :۶۲۹

فأوجب اللّه لهما من علىّ عليه السّلام ما أوجب لعلىّ عليه السّلام من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فلم يكن لأحد منهما فضل على صاحبه إلاّ بكبره و إنّ الحسين كان إذا حضر الحسن عليهما السّلام لم ينطق فى ذلک المجلس حتّى يقوم، ثمّ إنّ الحسن عليه السّلام حضره الّذى حضره فسلّم ذلک إلى الحسين عليه السّلام، ثمّ إنّ حسينا عليه السّلام حضره الّذى حضره فدعا ابنته الكبرى فاطمه بنت الحسين عليه السّلام فدفع إليها كتابا ملفوفا و وصيّه ظاهره و كان علىّ بن الحسين عليه السّلام مبطونا لا يرون إلاّ أنّه لما به، فدفعت فاطمه الكتاب إلى علىّ بن الحسين ثمّ صار و اللّه ذلک الكتاب إلينا

الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن منصور بن يونس، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السّلام مثله.

[٧٥٩]٧-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن عيسى، عن صفوان بن يحيى، عن صبّاح الأزرق، عن أبى بصير قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام: إنّ رجلا من المختاريّه لقينى فزعم أنّ محمّد بن الحنفيّه إمام، فغضب أبو جعفر عليه السّلام، ثمّ قال: أ فلا قلت له؟ قال: قلت: لا و اللّه ما دريت ما أقول، قال: أ فلا قلت له: إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أوصى إلى علىّ و الحسن و الحسين فلمّا مضى علىّ عليه السّلام أوصى إلى الحسن و الحسين و لو ذهب يزويها عنهما لقالا له: نحن وصيّان مثلک و لم يكن ليفعل ذلک و أوصى الحسن إلى الحسين و لو ذهب يزويها عنه لقال أنا وصىّ مثلک من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و من أبى و لم يكن ليفعل ذلک، قال اللّه عزّ و جلّ: وَ أُولُوا اَلْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ هى فينا و فى أبنائنا.

پس خداوند از سوی علی علیه السّلام برای آن دو واجب کرد آنچه را از سوی رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-برای علی علیه السّلام واجب کرده بود. و برای هیچ یک از آن دو فضیلتی بر دیگری نبود جز به بزری سال. و حسین [علیه السّلام]تا وقتی حسن علیه السّلام در مجلسی حاضر بود، سخن نمی گفت تا برمی خاست. سپس حسن علیه السّلام وفات کرده و آن را به حسین [علیه السّلام]تسلیم کرد. سپس [وقتی] حسین علیه السّلام وفاتش رسید، دختر بزرگش فاطمه را خوانده، کتابی پیچیده شده و وصیّتی آشکار به او سپرد. و علی بن حسین در شکم بیماریی داشت و در حال مرگش می پنداشتند. که فاطمه کتاب را به او داد. سپس به خدا سوگند آن کتاب به ما رسید.

مانند این روایت از حضرت باقر علیه السّلام با سندی اندک متفاوت نقل شده است.

[۷۵۹]۷-ابو بصیر گفت: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: مردی از مختاریه مرا دیدار کرد که می پنداشت محمّد حنفیّه امام است. حضرت باقر علیه السّلام خشمگین شده، سپس فرمود: آیا [پاسخی]به او نگفتی؟ من عرض کردم: نه به خدا سوگند ندانستم چه بگویم. فرمود: آیا به او نگفتی که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به علی و حسن و حسین [علیهم السّلام]وصیّت کرد. و چون علی علیه السّلام درگذشت به حسن و حسین علیهما السّلام وصیّت کرد و اگر می خواست آن را از ایشان باز دارد، آنان به او می گفتند: ما وصیّانی چو تو ییم. و او چنین نمی کرد. و حسن به حسین [علیهما السّلام]وصیّت کرد و اگر می خواست آن را از او برگرداند، می گفت: من از سوی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و پدرم، مانند تو وصی ام. و او چنین نمی کرد. خداوند شکوهمند فرمود: (و خویشاوندان نسبت به یکدیگر سزاوارترند.) که دربارۀ ما و فرزندان ما است.

ص: ۶۳۲

نمایهٔ آیات

اتّخذوا أحبارهم و رهبانهم أربابا من دون اللّه، ۱۲۶

اتّقوا اللّه و کونوا مع الصّادقین، 446

أتی أمر اللّه فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی عمّا یشرکون ینزّل الملائکه بالرّوح، ۵۹۰

أطیعوا اللّه و أطیعوا الرّسول و أولی الأمر منکم، ۶۱۸، ۴،۴۴۰ ۳۹۶،۴۰

اعملوا فسیری اللّه عملکم و رسوله، ۴۷۰

أ فأنت تکره النّاس حتّی یکونوا مؤمنین، ۳۵۲

أ فلا یتدبّرون القرآن أم علی قلوب أقفالها، ۴۳۲

أ فمن کان علی بیّنه من ربّه و یتلوه شاهد منه، 6 ۴۰

أ فمن یعلم أنّما أنزل إلیک من ربّک الحقّ کمن هو أعمی إنّما یتذکّر أولوا الألباب، 46

أ فمن یهدی إلی الحقّ أحقّ أن یتّبع أمّن لا یهدّی إلاّ أن یهدی، ۴۳۴

إلاّ من شهد بالحقّ و هم یعلمون، ۲۶

الّذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤمنون إلی قوله أولئک یؤتون أجرهم، ۶ ۴۱

الّذین آتیناهم الکتاب یتلونه حقّ تلاوته أولئک یؤمنون به، ۴۶۲

الّذین آمنوا و اتّبعتهم ذرّیّتهم بإیمان ألحقنا بهم ذرّیّتهم، ۵۹۲

الّذین قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا، ۴۷۴

الّذين يتّبعون الرّسول النّبىّ الأمّىّ الّذى يجدونه مكتوبا عندهم فى التّوراه، 4١6

الّذين يستمعون القول فيتّبعون أحسنه، ١٢٠

الّذين يقيمون الصّلاه و يؤتون الزّكاه و هم راكعون، 624

الرّحمن على العرش استوى، ٢٧4

أ لم تر إلى الّذين بدّلوا نعمت اللّه كفرا الآيه، 468

أ لم تر إلى الّذين بدّلوا نعمت اللّه كفرا و أحلّوا قومهم دار البوار جهنّم، 466

أ لم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب ألاّ يقولوا على اللّه إلاّ الحقّ، ٢4

أ لم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب أن لا يقولوا على اللّه إلاّ الحقّ، ١٠٠

النّبىّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم و أزواجه أمّهاتهم، 622

اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى، 626

اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الإسلام دينا، 426

أمّن هو قانت آناء اللّيل ساجدا و قائما يحذر الآخره و يرجوا رحمه ربّه، 46

أم يحسدون النّاس على ما آتاهم اللّه من فضله، 442

أم يحسدون النّاس على ما آتاهم اللّه من فضله، فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب، 434

إنّا أنزلنا إليک الكتاب بالحقّ لتحكم بين النّاس بما أراک اللّه، 574

إنّا كنّا مرسلين، 522

إنّ الّذين يبايعونک إنّما يبايعون اللّه يد اللّه فوق أيديهم، ٨ ٣٠

إنّ اللّه اصطفاه عليكم و زاده بسطه فى العلم و الجسم، 434
إنّ اللّه يأمركم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها، 594
إنّ اللّه يأمركم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها و إذا حكمتم بين النّاس، 594
إنّ اللّه يمسک السّماوات و الأرض أن تزولا و لئن زالتا، ۲۷۸
ص :634

إنّا منزلون على أهل هذه القريه رجزا من السّماء، بما كانوا يفسقون، ۴۲

إنّا نحن نحى الموتى و نكتب ما قدّموا و آثارهم، ۶۱۰

إنّ أولى النّاس بإبراهيم للّذين اتّبعوه و هذا النّبىّ، ۴۲۸

إنّا هديناه السّبيل إمّا شاكرا و إمّا كفورا، ۳۴۴

أنزل عليک الكتاب و الحكمه و علّمک ما لم تكن تعلم و كان فضل اللّه عليک عظيما، ۴۳۴

إنّ فى اختلاف اللّيل و النّهار و ما أنزل اللّه من السّماء من رزق فأحيا به الأرض، ۴۲

إنّ فى خلق السّماوات و الأرض و اختلاف اللّيل و النّهار لآيات، ۴۴

إنّ فى ذلک لآيات للمتوسّمين*و إنّها لبسبيل مقيم، ۴۶۸

إنّ فى ذلک لذكرى لمن كان له قلب، ۴۶

إنّما أنت منذر و لكلّ قوم هاد، ۸،۴۱۰ ۴۰

إنّما وليّكم اللّه و رسوله و الّذين آمنوا، ۶۲۲

إنّما وليّكم اللّه و رسوله و الّذين آمنوا الّذين يقيمون الصّلاه و يؤتون الزّكاه، ۶۲۴

إنّما وليّكم اللّه و رسوله و الّذين آمنوا الّذين يقيمون الصّلاه و يؤتون الزّكاه و هم راكعون، ۴ ۴۰

إنّما يتذكّر أولوا الألباب، ۵۰

إنّما يتقبّل اللّه من المتّقين، ۳۸۶

إنّما يخشى اللّه من عباده العلماء، ۸۴

إنّما يريد اللّه ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت و يطهّركم تطهيرا، ۶۲۰

إنّ هذا القرآن يهدى للّتى هى أقوم، 466
إنّى جاعلک للنّاس إماما، ٣٧٠
إنّى لأجد ريح يوسف لو لا أن تفنّدون، ٤٩٨
أ و لم ير الإنسان أنّا خلقناه من قبل و لم يک شيئا، 4 ٣١
ص :635

أ و من كان ميتا فأحييناه و جعلنا له نورا يمشى به فى النّاس، ٣٩٢
بديع السّماوات و الأرض، 548
بل كذّبوا بما لم يحيطوا بعلمه، ٢4
بل كذّبوا بما لم يحيطوا بعلمه و لمّا يأتهم تأويله، ١٠٠
بل هو آيات بيّنات فى صدور الّذين أوتوا العلم، 458
تتنزّل عليهم الملائكه ألاّ تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنّه، 474
تحسب أنّ أكثرهم يسمعون أو يعقلون إن هم إلاّ كالأنعام بل هم أضلّ سبيلا، 44
ثمّ أورثنا الكتاب الّذين اصطفينا من عبادنا، 486
ثمّ أورثنا الكتاب الّذين اصطفينا من عبادنا، فمنهم ظالم لنفسه، 462
ثمّ دمّرنا الآخرين. و إنّكم لتمرّون عليهم مصبحين. و باللّيل أ فلا تعقلون، ٤٢
حم. *و الكتاب المبين. *إنّا أنزلناه فى ليله مباركه، ٥٢٢
راسخون فى العلم يقولون آمنّا به كلّ من عند ربّنا و ما يذّكّر إلاّ أولوا الألباب، 44
ربّنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا و هب لنا من لدنک رحمه إنّک أنت الوهّاب، ٤٨
شرع لكم (يا آل محمّد) من الدّين ما وصّى به نوحا، ٤٨٠
طبع اللّه على قلوبهم فهم لا يفقهون، ٤٣٢
عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا، 548
عمّ يتساءلون عن النّبإ العظيم، 446
فإذا سوّيته و نفخت فيه من روحى، ٢٨6

فإذا لا يؤتون النّاس نقيرا، 44·

فاذكروا آلاء اللّه قلت: لا، قال: هى أعظم نعم اللّه، 466

فاسألوا أهل الذّكر إن كنتم لا تعلمون، ٢4

ص :6٣6

فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشركين، ٥٢٠
فألهمها فجورها و تقواها، ٣44
فآمنوا باللّه و رسوله و النّور الّذى أنزلنا، 4١4
فإنّها لا تعمى الأبصار و لكن تعمى القلوب الّتى فى الصّدور، ٣٨٨
فبأىّ آلاء ربّكما تكذّبان، 466
فبشّر عباد الّذين يستمعون القول فيتّبعون أحسنه، ٤٠
فتعسا لهم و أضلّ أعمالهم، 4٣6
فسئلوا أهل الذّكر إن كنتم لا تعلمون، ١١٨،45٢،454
فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب، 44٢
فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب و الحكمه و آتيناهم ملكا عظيما، 44٢
فكبكبوا فيها هم و الغاوون، ١١٠
فكيف إذا جئنا من كلّ أمّه بشهيد و جئنا بک على هؤلاء شهيدا، 4 ٤٠
فلمّا آسفونا انتقمنا منهم، ٨ ٣٠
فلو لا نفر من كلّ فرقه منهم طائفه ليتفقّهوا فى الدّين و لينذروا قومهم إذا رجعوا، ٢4
فلينظر الإنسان إلى طعامه، ١١6
فمن يرد اللّه أن يهديه يشرح صدره للإسلام و من يرد أن يضلّه، ٣5٢
فيها يفرق كلّ أمر حكيم، 5٢6
قال الّذى عنده علم من الكتاب: أنا آتيک به قبل، ٥٥٠
قالوا سمعنا و عصينا، 4٣٢

قالوا سمعنا و هم لا يسمعون إنّ شرّ الدّوابّ عند اللّه الصّمّ البكم، ۴۳۲

قد جاءكم بصائر من ربّكم، 6 ۲۱

ص :۶۳۷

قضى أجلا و أجل مسمّى عنده، 4 ٣١

قل تعالوا أتل ما حرّم ربّكم عليكم ألاّ تشركوا به شيئا و بالوالدين إحسانا، ٤٢

قل كفى باللّه شهيدا بينى و بينكم و من عنده علم الكتاب، ٥٥٠

كبر مقتا عند اللّه و عند الّذين آمنوا كذلک يطبع اللّه على كلّ قلب متكبّر جبّار، ٤٣6

كتاب أنزلناه إليک مبارک ليدّبّروا آياته و ليتذكّر أولوا الألباب، 46

كذّبوا بآياتنا كلّها، 444

كلّ شىء هالک إلاّ وجهه، 6 ٣٠

لا تدركه الأبصار، 6 ٢١

لا تسئلوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤكم، ١٤٢

لا خير فى كثير من نجواهم إلاّ من أمر بصدقه أو معروف أو إصلاح بين النّاس، ١٤٢

لأعذّبنّه عذابا شديدا أو لأذبحنّه أو ليأتينّى بسلطان مبين، ٤٨6

لا يقاتلونكم جميعا إلاّ فى قرى محصّنه أو من وراء جدر، 44

لا ينال عهدى الظّالمين، ٣٧٠

لكيلا تأسوا على ما فاتكم، 5٢4

ليتفقّهوا فى الدّين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلّهم يحذرون، ٧٢

ليكون الرّسول شهيدا عليكم، 6 ٤٠

ليكون الرّسول شهيدا عليكم و تكونوا شهداء على النّاس، ٨ ٤٠

ما آتاكم الرّسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا، 5٧4

ما فرّطنا فی الکتاب من شیء، 426

ما لکم کیف تحکمون*أم لکم کتاب فیه تدرسون إنّ لکم فیه لما تخیّرون، ۴۳۲

ما یکون من نجوی ثلاثه إلاّ هو رابعهم، ۲۷۴

ص :۶۳۸

ما يكون من نجوى ثلاثه إلاّ هو رابعهم و لا خمسه إلاّ هو سادسهم، ۲۷4
من يطع الرّسول فقد أطاع اللّه، ۶،۵۶۸ ۳۰
إنّما أشرک آباؤنا من قبل و كنّا ذرّيّه من بعدهم أ فتهلكنا بما فعل المبطلون، ۲۸۶
و اتّقوا فتنه لا تصيبنّ الّذين ظلموا منكم خاصّه، ۵۲۸
و إذا رأيتهم تعجبک أجسامهم و إن يقولوا تسمع لقولهم، ۱46
و إذا قيل لهم اتّبعوا ما أنزل اللّه قالوا بل نتّبع ما ألفينا عليه، 44
و أكثرهم لا يشعرون، 44
و أكثرهم لا يعقلون، 44
و إلهكم إله واحد، لا إله إلاّ هو الرّحمن الرّحيم، 4۰
و أمّا ثمود فهديناهم فاستحبّوا العمى على الهدى، ۳44
و أنّ إلى ربّک المنتهى، 6 ۲۰
و إن تطع أكثر من فى الأرض يضلّوک عن سبيل اللّه، 44
و إنّک لعلى خلق عظيم، ۵۶۸
و أن لو استقاموا على الطّريقه لأسقيناهم ماء غدقا، ۴۷4
و إن من أمّه إلاّ خلا فيها نذير، ۵۳۰
و إنّه لذكر لک و لقومک و سوف تسئلون، 45۲
و إنّى لغفّار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثمّ اهتدى، ۳۸6
و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فى كتاب اللّه، ۶۲۲، ۶،۶۲۰ 6۱
و تلک الأمثال نضربها للنّاس و ما يعقلها إلاّ العالمون، 4۲

و تنسون أنفسكم و أنتم تتلون الكتاب أ فلا تعقلون، 44

و جعلناهم أئمّه يدعون إلى النّار، 464

ص :۶۳۹

و جعلناهم أئمّه يهدون بأمرنا، 464

و جعلناهم أئمّه يهدون بأمرنا و أوحينا إليهم فعل الخيرات و إقام الصّلاه، ۴۲۸

و جنّات من أعناب و زرع و نخيل، صنوان و غير صنوان يسقى بماء واحد، ۴۲

و ذكّر فإنّ الذّكرى تنفع المؤمنين، 46

و ربّک يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيره سبحان اللّه و تعالى، ۴۳۲

و سخّر لكم اللّيل و النّهار و الشّمس و القمر و النّجوم مسخّرات بأمره، ۴۰

وعد اللّه الّذين آمنوا منكم و عملوا الصّالحات ليستخلفنّهم فى الأرض، ۴۱ ۴،۵۳۴

و علامات و بالنّجم هم يهتدون، 444

و قال الّذين أوتوا العلم و الإيمان لقد لبثتم فى كتاب اللّه إلى يوم البعث، ۴۲۸

و قال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم إيمانه أ تقتلون رجلا أن يقول ربّى اللّه، 44

و قل اعملوا فسيرى اللّه عملكم و رسوله و المؤمنون، ۴۷۲

و قليل ما هم، 44

و قليل من عبادى الشّكور، 44

و كان عرشه على الماء، ۲۸۴

و كذلک أوحينا إليک روحا من أمرنا، ۵۸۶

و كذلک أوحينا إليک روحا من أمرنا ما كنت تدرى ما الكتاب، ۵۸۶

و كذلک جعلناکم أمّه وسطا لتکونوا شهداء علی النّاس، 6 ۴

و کذلک جعلناکم أمّه وسطا لتکونوا شهداء علی النّاس و یکون الرّسول علیکم شهیدا، 6 ۴

و کذلک نری إبراهیم ملکوت السّماوات و الأرض و لیکون من الموقنین، ۲۸۰

و کنتم أزواجا ثلاثه فأصحاب المیمنه ما أصحاب المیمنه و أصحاب المشئمه، 584

و لئن سألتهم من خلق السّماوات و الأرض لیقولنّ اللّه: قل الحمد للّه، 44

ص : ۶۴

و لئن سألتهم من نزّل من السّماء ماء فأحيا به الأرض من بعد موتها، 44
و لا تصعّر خدّک للنّاس، ۹۶
و لا تفرحوا بما آتاكم، 524
و لا تؤتوا السّفهاء أموالكم الّتى جعل اللّه لكم قياما، ۱42
و لقد آتينا لقمان الحكمه، 46
و لقد كتبنا فى الزّبور من بعد الذّكر، 484
و لكلّ جعلنا موالى ممّا ترک الوالدان و الأقربون و الّذين عقدت أيمانكم، 466
و لكلّ قوم هاد، ۸ ۴۰
و لكنّ أكثرهم لا يعلمون، 44
و للّه الأسماء الحسنى فادعوه بها، 6 ۳۰
و لو أنّ قرآنا سيّرت به الجبال أو قطّعت به الأرض أو كلّم به الموتى، 486
و لو أنّ ما فى الأرض من شجره أقلام و البحر يمدّه من بعده سبعه أبحر، 528
و ما آتاكم الرّسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا، 568
و ما أرسلنا من قبلک من رسول و لا نبىّ و لا محدّث، ۵۸۰
و ما الحياه الدّنيا إلاّ لعب و لهو و للدّار الآخره خير للّذين يتّقون، 42
و ما تغنى الآيات و النّذر عن قوم لا يؤمنون، 444
و ما ظلمونا و لكن كانوا أنفسهم يظلمون، ۳۱۲
و ما قدروا اللّه حقّ قدره، ۲۲۶

و ما كان اللّه ليضلّ قوما بعد إذ هداهم حتّى يبيّن لهم ما يتّقون، ٣٤٤،٣٤٦

و ما كان لمؤمن و لا مؤمنه إذا قضى اللّه و رسوله أمرا، ٤٣٢

و ما محمّد إلاّ رسول قد خلت من قبله الرّسل أ فإن مات أو قتل انقلبتم، ٥٢٨

و ما من غائبه فی السّماء و الأرض إلاّ فی کتاب مبین، 486
و ما یتذکّر إلاّ أولوا الألباب، 40
و ما یعلم تأویله إلاّ اللّه و الرّاسخون فی العلم، 458
و مثل الّذین کفروا کمثل الّذی ینعق بما لا یسمع إلاّ دعاء، 44
و من آمن و ما آمن معه إلاّ قلیل، 44
و من آیاته یریکم البرق خوفا و طمعا و ینزّل من السّماء ماء، 42
و من أضلّ ممّن اتّبع هواه بغیر هدی من اللّه إنّ اللّه لا یهدی القوم الظّالمین، 436
و منهم من یستمع إلیک أفأنت تسمع الصّمّ و لو کانوا لا یعقلون، 44
و من یحلل علیه غضبی فقد هوی، 240
و من یؤت الحکمه فقد أوتی خیرا کثیرا، ۳۹۲
و وهبنا له إسحاق و یعقوب نافله و کلاّ جعلنا صالحین، 428
و هو الّذی فی السّماء إله و فی الأرض إله، ۲۷6،578
و یحمل عرش ربّک فوقهم یومئذ ثمانیه، ۲۷۸
هذا عطاؤنا فامنن أو أمسک بغیر، 574
هذا عطاؤنا فامنن أو أمسک بغیر حساب، 452
هل أتی علی الإنسان حین من الدّهر لم یکن شیئا مذکورا، 4 ۳۱
هل لکم من ما ملکت أیمانکم من شرکاء فی ما رزقناکم فأنتم فیه سواء، 42
هل یستوی الّذین یعلمون و الّذین لا یعلمون إنّما یتذکّر أولوا الألباب، 456

هو الّذى خلقكم من تراب ثمّ من نطفه ثمّ من علقه، 40

يا أيّها الّذين آمنوا اركعوا و اسجدوا و اعبدوا ربّكم و افعلوا، 22 40

يا أيّها الرّسل كلوا من الطّيّبات و اعملوا صالحا إنّى بما تعملون عليم، ۲۳ ۵۱

ص: ۶۴۲

يا أيّها الرّسول بلّغ ما أنزل إليک من ربّک و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته، 624،628

يا حسرتى على ما فرّطت فى جنب اللّه، ٣١٠

يحى الأرض بعد موتها، قد بيّنا لكم الآيات لعلّكم تعقلون، ۴۲

يريدون ليطفؤا نور اللّه بأفواههم، ۴۲۰

يسئلونک عن الرّوح قل الرّوح من أمر ربّى، ۵۸۸

يمحوا اللّه ما يشاء و يثبت، ٣١٢

يؤتى الحكمه من يشاء و من يؤت الحكمه فقد أوتى خيرا كثيرا، 44

يوم ندعوا كلّ أناس بإمامهم، 464

أ بالنّبىّ أم بالوصىّ تكذّبان؟ نزلت فى الرّحمن،466

ابن آدم ! لو أكل قلبک طائر لم يشبعه، و بصرک لو وضع عليه خرق إبره لغطّاه،٨ ٢٠

أبى اللّه أن يجرى الأشياء إلاّ بأسباب،٣٨٨

أبى اللّه أن يجعلها لأخوين بعد الحسن و الحسين عليهما السّلام،6١ 6

أبى اللّه لصاحب البدعه بالتّوبه، قيل: يا رسول،١٢٨

أ تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا، قلت: فإنّا نروّى، ٣٨٠

أ تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت،٣٧٨

أ تدرى ما آلاء اللّه؟ ،466

أ تدرى ما كان قميص يوسف؟ قال: قلت: لا، قال: إنّ إبراهيم لمّا أوقدت له النّار،٤٩٨

أ ترون الموصى منّا يوصى إلى من يريد؟ ! لا و اللّه،٥٩٨

أ ترون أنّ الموصى منّا يوصى إلى من يريد؟ ! لا و اللّه، ٦٠٠

اتّقوا فراسه المؤمن فإنّه ينظر بنور اللّه عزّ و جلّ، ٤٧٠

أتى رجل أمير المؤمنين يسأله عن الرّوح، أ ليس هو جبرئيل، ٥٩٠

أتينا باب أبى عبد اللّه و نحن نريد الإذن عليه فسمعناه يتكلّم بكلام ليس،٤٨٨

اجتمعت اليهود إلى رأس الجالوت فقالوا له: إنّ هذا الرّجل عالم،١٩٨

اجعلوا أمركم للّه و لا تجعلوه للنّاس فإنّه ما كان للّه فهو للّه،۳52
احتفظوا بكتبكم فإنّكم سوف تحتاجون إليها،۱۲4
أخبرنا عن مسيرنا إلى أهل الشّام أ بقضاء من اللّه و قدر، ۳۳۰
أخبرنى عن اللّه عزّ و جلّ يحمل العرش أم العرش يحمله،۲۷۸
أخبرنى عن اللّه متى كان؟ فقال: متى لم يكن حتّى أخبرک،۱۹6
أخبرنى عن علم عالمكم؟ قال: وراثه من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،566
أخبرنى عن معرفه الإمام منكم واجبه على جميع الخلق،۳۸4
أخبرنى ما الفرق بين الرّسول و النّبىّ و الإمام،۳۷۲
إذا أراد الإمام أن يعلم شيئا أعلمه اللّه ذلک،55۲
إذا أراد اللّه بعبد خيرا فقّهه فى الدّين،۷6
إذا بلغكم عن رجل حسن حال فانظروا فى حسن عقله،۳۸
إذا حدّثتكم بشىء فاسألونى من كتاب اللّه،۱4۲
إذا حدّثتم بحديث فأسندوه إلى الّذى حدّثكم،۱۲۲
إذا رأيتم الرّجل كثير الصّلاه كثير الصّيام فلا تباهوا به،64
إذا رأيتم العالم محبّا لدنياه فاتّهموه على دينكم،۱۰۸
إذا سئل الرّجل منكم عمّا لا يعلم فليقل، ۱۰۰
إذا سمعتم العلم فاستعملوه و لتتّسع قلوبكم،۱۰6
إذا ظهرت البدع فى أمّتى فليظهر العالم علمه فمن،۱۲۸
إذا علمت أنّ الكتاب له فاروه عنه،۱۲۲

إذا قام قائمنا وضع اللّه يده على رءوس العباد فجمع بها، ٥6

إذا مات المؤمن الفقيه ثلم فى الإسلام ثلمه،٨٨

ص :645

إذا مات المؤمن بكت عليه الملائكه و بقاع الأرض،۸۸

إذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهدا من كتاب اللّه،۱58

أرأيتک لو حدّثتک بحديث العام ثمّ جئتنى،154

أرسل أبو جعفر عليه السّلام إلى زراره أن يعلم الحكم بن عتيبه أنّ أوصياء محمّد، 58۰

استكمال حجّتى على الأشقياء من أمّتک من ترک ولايه علىّ،۴۱۲

استوى من كلّ شىء فليس شىء أقرب إليه من شىء،۲۷۴

اسم اللّه الأعظم ثلاثه و سبعون حرفا، كان عند آصف حرف،۴۹۴

اسم اللّه غيره و كلّ شىء وقع عليه اسم شىء فهو مخلوق،۲46

أصلحک اللّه إنّا نجتمع فنتذاكر ما عندنا فلا يرد علينا شىء،۱۳۴

أصلحک اللّه ما تقول فى قول اللّه عزّ و جلّ: «إنّ فى ذلک لآيات للمتوسّمين» ؟ ، 468

اطلبوا العلم و تزيّنوا معه بالحلم و الوقار،۸۴

إعجاب المرء بنفسه دليل على ضعف عقله،66

أعربوا حديثنا فإنّا قوم فصحاء،۱۲۴

اعرضوها على كتاب اللّه فما وافق كتاب اللّه عزّ و جلّ فخذوه، ۳۰

اعرفوا العقل و جنده و الجهل و جنده تهتدوا،۵۲

اعرفوا اللّه باللّه و الرّسول بالرّساله و أولى الأمر بالأمر،۱۸۸

اعرفوا منازل النّاس على قدر روايتهم عنّا،۱۱۸

أعطى سليمان ملكا عظيما ثمّ جرت هذه الآيه فى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،۵۷6

اعلم علّمک اللّه الخير أنّ اللّه تبارک و تعالى قديم و القدم صفته، ٢٦٠

اعلموا أنّ صحبه العالم و اتّباعه دين يدان اللّه به، ٤٠٠

اغد عالما أو متعلّما أو أحبّ أهل العلم، ٨٠

ص :646

أفّ لرجل لا يفرّغ نفسه فى كلّ جمعه لأمر دينه،۹۴
أ كان اللّه و لا شىء؟ قال نعم كان و لا شىء، ۲۰۰
اكتبوا فإنّكم لا تحفظون حتّى تكتبوا،۱۲۴
اكتب و بثّ علمک فى إخوانک فإن متّ فأورث،۱۲۴
أكمل النّاس عقلا أحسنهم خلقا،۵۸
الأئمّه بمنزله رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم إلاّ أنّهم ليسوا بأنبياء، ۵۸۰
الأئمّه خلفاء اللّه عزّ و جلّ فى أرضه،۴۱۰
الأئمّه علماء صادقون مفهّمون محدّثون،۵۸۲
ألا أخبركم بالفقيه حقّ الفقيه: من لم يقنّط،۸۴
الإراده من الخلق: الضّمير و ما يبدو لهم بعد ذلک، ۲۴۰
الإمام متى يعرف إمامته و ينتهى الأمر إليه؟ قال: فى آخر دقيقه،۵۹۲
الأنبياء و المرسلون على أربع طبقات: فنبىّ منبّأ فى نفسه،۳۶۸
الأوصياء هم أبواب اللّه عزّ و جلّ الّتى يؤتى منها،۴۱۰
الحجّه قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق،۳۷۶
الحديث أسمعه منک أرويه عن أبيک أو أسمعه،۱۲۲
الحمد للّه الملهم عباده حمده و فاطرهم على معرفه،۲۹۸
الحمد للّه الواحد الأحد الصّمد المتفرّد الّذى لا من شىء،۲۸۸
الذّكر القرآن و نحن قومه و نحن المسئولون،۴۵۴
الذّكر محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و نحن أهله المسئولون،۴۵۲

الذّكر و أهل بيته: المسئولون و هم أهل الذّكر،452

الّذين آمنوا: النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و أمير المؤمنين عليه السّلام و ذرّيّته الأئمّه،592

ص :647

الرّاسخون فى العلم أمير المؤمنين و الأئمّه من بعده: ،458
الرّسول الّذى يظهر له الملک فيکلّمه و النّبىّ هو الّذى يرى فى منامه،374
السّابق بالخيرات: الإمام و المقتصد: العارف للإمام،462
السّلاح موضوع عندنا، مدفوع عنه، لو وضع عند شرّ خلق اللّه،2 ·5
السّنّه سنّتان: سنّه فى فريضه الأخذ بها هدى،2 ١6
الصّادقون هم الأئمّه و الصّدّيقون بطاعتهم،446
العامل على غير بصيره کالسّائر على غير الطّريق،2 ١·
العقل دليل المؤمن،62
العقل غطاء ستير و الفضل جمال ظاهر فاستر خلل خلقک،52
العلماء أمناء و الأتقياء حصون و الأوصياء ساده،76
العلم علمان: فعلم عند اللّه مخزون لم يطلع عليه أحدا،4 ٣١
العلم مقرون إلى العمل، فمن علم عمل و من عمل علم،4 ١·
الفقهاء أمناء الرّسل ما لم يدخلوا فى الدّنيا،8 ١·
القلب يتّکل على الکتابه،2 ٢١
اللّه أکرم من أن يکلّف النّاس ما لا يطيقون و اللّه أعزّ من أن يکون،338
اللّهمّ إنّک لا تخلى أرضک من حجّه لک على خلقک،378
اللّهمّ إنّ لکلّ نبىّ أهلا و ثقلا و هؤلاء أهل بيتى، 62·
«اللّه نور السّماوات و الأرض، مثل نوره کمشکاه» فاطمه عليها السّلام،8 ١4
المتوثّب على هذا الأمر المدّعى له، ما الحجّه عليه،2 ١6

المشیئه محدثه،۲۴۲

النّاس ثلاثه: عالم و متعلّم و غثاء،۷۸

ص :648

النّبىّ الّذى يرى فى منامه و يسمع الصّوت و لا يعاين الملک، ۳۷۰

النّجم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و العلامات هم الأئمّه عليهم السّلام،444

النّور فى هذا الموضع [علىّ]أمير المؤمنين و الأئمّه عليهم السّلام،6 4۱

الوقوف عند الشّبهه خير من الاقتحام فى الهلكه،6 ۱۱

أ ليس كان أمير المؤمنين عليه السّلام كاتب الوصيّه و رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،6 ۰6

أمّا بعد فإنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كان أمين اللّه فى خلقه، ۴۸۰

أما تعلمون أنّ أعمالكم تعرض عليه فإذا رأى فيها معصيه ساءه ذلک،۴۷۲

أما و اللّه ما دعوهم إلى عباده أنفسهم و لو دعوهم ما أجابوهم،۱۲6

أما و اللّه يا أبا محمّد ما قال: بين دفّتى المصحف، ۰46

أمر اللّه عزّ و جلّ رسوله بولايه علىّ و أنزل عليه إنّما وليّكم اللّه،6۲۴

أمر اللّه و لم يشأ و شاء و لم يأمر، أمر إبليس أن يسجد لآدم،۳۲۲

أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه الشّاهد على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،6 ۰4

إنّا أهل البيت شجره النّبوّه و موضع الرّساله،۴۷6

إنّ إبليس قاس نفسه بآدم فقال: خلقتنى من نار،۱۳6

إنّ أبى كان يقول: إنّ اللّه عزّ و جلّ لا يقبض العلم، ۹۰

أنا رسول اللّه إلى النّاس أجمعين و لكن سيكون من بعدى أئمّه على النّاس،464

إنّ اسم اللّه الأعظم على ثلاثه و سبعين حرفا و إنّما كان عند آصف منها حرف،۴۹۲

إنّ أصحاب المقاييس طلبوا العلم بالمقاييس فلم تزدهم المقاييس،۱۳۲

أنا عين اللّه و أنا يد اللّه و أنا جنب اللّه و أنا باب اللّه، ۳۱۰

إنّ أفضل الأعمال عند اللّه ما عمل بالسّنّه و إن قلّ، ۱6۰

إنّ الأئمّه فى كتاب اللّه عزّ و جلّ إمامان قال اللّه تبارک و تعالى،464

ص :۶۴۹

إنّ الأرض لا تخلو إلاّ و فيها إمام، كيما إن زاد المؤمنون شيئا،٣٧٦

إنّ الأرض لا تخلو من حجّه و أنا و اللّه ذلک الحجّه،٣٧٨

إنّ الأعمال تعرض على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أبرارها و فجّارها،٤٧٢

إنّ الإمام إذا شاء أن يعلم أعلم،٥٥٢

إنّ الإمام إذا شاء أن يعلم علّم، ٥٥٠

إنّ الإمامه عهد من اللّه عزّ و جلّ معهود لرجال مسمّين، ليس للإمام أن يزويها،٥٩٨

إنّ الإمام يعرف الإمام الّذى من بعده فيوصى إليه،٥٩٦

إنّ الأمر فى الكبير ما لم تكن فيه عاهه،٦١٤

إنّ الحجّه لا تقوم للّه عزّ و جلّ على خلقه إلاّ بإمام حتّى يعرف،٣٧٤

إنّ الحجّه لا تقوم للّه على خلقه إلاّ بإمام حتّى يعرف،٣٧٤

إنّ الحديث ينسخ كما ينسخ القرآن، ١٥٠

إنّ الحسن البصرىّ يزعم أنّ الّذين يكتمون العلم يؤذى، ١٢٠

إنّ الّذى يعلّم العلم منكم له أجر مثل أجر المتعلّم، ٨٠

إنّ الزّيديّه و المعتزله قد أطافوا بمحمّد بن عبد اللّه فهل له سلطان،٦١٥

إنّ السّنّه لا تقاس أ لا ترى أنّ امرأه تقضى صومها،١٣٦

إنّ العالم إذا لم يعمل بعلمه زلّت موعظته عن القلوب،٤١٠

إنّ العلم الّذى نزل مع آدم عليه السّلام لم يرفع و العلم يتوارث،٤٧٦

إنّ العلم الّذى نزل مع آدم عليه السّلام لم يرفع و ما مات عالم، ٤٨٠

إنّ العلم الّذى نزل مع آدم عليه السّلام لم يرفع و ما مات عالم فذهب علمه،۴۷۸

إنّ العلماء ورثه الأنبياء و ذاک أنّ الأنبياء لم يورثوا درهما،۷۴

إنّ العلم يتوارث فلا يموت عالم إلاّ ترک، ۴۸۰

ص : 650

إنّ العلم يتوارث و لا يموت عالم إلاّ و ترک من يعلم،۴۷۸
إنّ القائم إذا قام بمکّه و أراد أن يتوجّه إلى الکوفه نادى مناديه،۴۹۶
إنّ اللّه اتّخذ إبراهيم عليه السّلام عبدا قبل أن يتّخذه نبيّا، ۳۷۰
إنّ اللّه أجلّ و أعظم من أن يترک الأرض بغير إمام عادل،۳۷۸
إنّ اللّه أجلّ و أکرم من أن يعرف بخلقه، بل الخلق يعرفون باللّه،۳۵۶
إنّ اللّه احتجّ على النّاس بما آتاهم و عرّفهم،۳۴۴
إنّ اللّه أرحم بخلقه من أن يجبر خلقه على الذّنوب،۳۳۶
أنّ اللّه أعلى و أجلّ و أعظم من أن يبلغ کنه صفته،۲۲۴
إنّ اللّه تبارک اسمه و تعالى ذکره و جلّ ثناؤه؛ سبحانه و تقدّس،۲۹۴
إنّ اللّه تبارک و تعالى اتّخذ إبراهيم عبدا قبل أن يتّخذه نبيّا،۳۶۸
إنّ اللّه تبارک و تعالى أدّب نبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فلمّا انتهى به إلى ما أراد،۵۷۲
إنّ اللّه تبارک و تعالى أنزل فى القرآن تبيان کلّ شىء، ۱۴۰
إنّ اللّه تبارک و تعالى خلق اسما بالحروف غير متصوّت،۲۴۴
إنّ اللّه تبارک و تعالى طهّرنا و عصمنا و جعلنا شهداء على خلقه،۸ ۴۰
إنّ اللّه تبارک و تعالى فوّض إلى نبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أمر خلقه لينظر کيف طاعتهم،۵۷۲
إنّ اللّه تبارک و تعالى لم يدع شيئا يحتاج إليه الأمّه، ۱۴۰
إنّ اللّه تعالى أعظم و أعزّ و أجلّ و أمنع من أن يظلم،۳۱۲
إنّ اللّه خصّ عباده بآيتين من کتابه أن لا يقولوا، ۱۰۰

إنّ اللّه خلق الخلق فعلم ما هم صائرون إليه و أمرهم،۳۳4

إنّ اللّه خلق السّعاده و الشّقاء قبل أن يخلق خلقه فمن خلقه اللّه سعيدا،۳۲6

إنّ اللّه خلقنا فأحسن خلقنا و صوّرنا فأحسن صورنا،۸ ۳۰

ص : 65۱

إنّ اللّه خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كلّ ما وقع عليه،١٨4

إنّ اللّه خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كلّ ما وقع عليه اسم شىء،١٨4

إنّ اللّه عزّ ذكره ختم بنبيّكم النّبيّين فلا نبىّ بعده أبدا،5٧6

إنّ اللّه عزّ و جلّ ابتدع الأشياء كلّها بعلمه على غير مثال،548

إنّ اللّه عزّ و جلّ أخبر محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بما كان منذ كانت الدّنيا،٣١٨

إنّ اللّه عزّ و جلّ أدّب رسوله حتّى قوّمه على ما أراد، ثمّ فوّض إليه،5٧4

إنّ اللّه عزّ و جلّ أدّب نبيّه على محبّته فقال: و إنّك لعلى خلق عظيم،568

إنّ اللّه عزّ و جلّ أدّب نبيّه فأحسن أدبه فلمّا أكمل له الأدب قال، 5٧٠

إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا أراد بعبد خيرا نكت فى قلبه نكته من نور، ٣5٠

إنّ اللّه عزّ و جلّ أنزل على نبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كتابا قبل وفاته، فقال: يا محمّد!، 4 6٠

إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق النّبيّين على النّبوّه فلا يكونون إلاّ أنبياء،٢٨

إنّ اللّه عزّ و جلّ خلقنا فأحسن خلقنا و صوّرنا فأحسن صورنا،4١٢

إنّ اللّه عزّ و جلّ غضب على الشّيعه فخيّرنى نفسى أو هم،556

إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض الفرائض و لم يقسم للجدّ شيئا و إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،5٧4

إنّ اللّه عزّ و جلّ فوّض إلى نبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أمر خلقه لينظر كيف طاعتهم، 5٧٠

إنّ اللّه عزّ و جلّ لا يأسف كأسفنا و لكنّه خلق أولياء لنفسه يأسفون،٨ ٣٠

إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: تذاكر العلم بين عبادى ممّا،٩4

إنّ اللّه عظيم رفيع لا يقدر العباد على صفته،٢٢6

إنّ اللّه لا يوصف و كيف يوصف و قد قال فى كتابه،٢٢6

إنّ اللّه لم يبد له من جهل،6 ٣١

إنّ اللّه لم يدع الأرض بغير عالم و لو لا ذلک لم يعرف الحقّ من الباطل،٣٧٨

إنّ اللّه لم ينعم على عبد نعمه إلاّ و قد ألزمه فيها الحجّه من اللّه،346
إنّ اللّه يحتجّ على العباد بما آتاهم و عرّفهم ثمّ أرسل إليهم رسولا،348
إنّا لمّا أثبتنا أنّ لنا خالقا صانعا متعاليا عنّا و عن جميع ما خلق،354
إنّ الوصيّه نزلت من السّماء على محمّد كتابا، لم ينزل،2 60
إنّ اليهود سألوا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فقالوا: انسب لنا ربّک فلبث ثلاثا،2 20
إنّ أمر اللّه كلّه عجيب إلاّ أنّه قد احتجّ عليكم،192
إنّا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلّم النّاس على قدر عقولهم،56
أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام استنهض النّاس فى حرب معاويه،288
إنّ أمير المؤمنين عليه السّلام قد عرف قاتله و اللّيله الّتى يقتل فيها،554
إنّا نجيب النّاس على الزّياده و النّقصان،2 15
إنّ أوّل الأمور و مبدأها و قوّتها و عمارتها الّتى لا ينتفع،68
إنّ أوّل وصىّ كان على وجه الأرض هبه اللّه بن آدم،482
إنّ بعض أصحابنا يقول بالجبر و بعضهم يقول بالاستطاعه،338
إنّ جبرئيل عليه السّلام أتى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم برمّانتين فأكل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،562
إنّ داود ورث علم الأنبياء و إنّ سليمان ورث داود،484
إنّ رجلا من المختاريّه لقينى فزعم أنّ محمّد بن الحنفيّه إمام، فغضب، 630
إنّ رواه الكتاب كثير و إنّ رعاته قليل و كم من مستنصح،116
أنزل اللّه تعالى النّصر على الحسين عليه السّلام حتّى كان [ما]بين السّماء،556

إنّ سليمان ورث داود و إنّ محمّدا ورث سليمان،۴۸۲

إنّ عبد اللّه الدّيصانىّ سأل هشام بن الحكم،۱۷۶

إنّ علمنا غابر و مزبور و نكت فى القلوب و نقر فى الأسماع،566

ص :۶۵۳

إنّ عليّا عليه السّلام كان عالما و العلم يتوارث و لن يهلک عالم،476
إنّ عليّا عليه السّلام كان محدّثا، فخرجت إلى أصحابى فقلت: جئتكم بعجيبه،582
إنّ عليّا عليه السّلام كان محدّثا فقلت: فتقول: نبىّ؟ قال: فحرّک بيده،578
إنّ على كلّ حقّ حقيقه و على كلّ صواب نورا،158
إنّ عند كلّ بدعه تكون من بعدى يكاد بها الإيمان، ۱۳۰
إنّ عندنا ما لا نحتاج معه إلى النّاس و إنّ النّاس ليحتاجون إلينا،516
إنّ عندى الجفر الأبيض، قال: قلت: فأىّ شىء فيه؟ قال: زبور داود،512
إنّ عيسى ابن مريم عليه السّلام أعطى حرفين كان يعمل بهما،494
إنّ فى الجفر الّذى يذكرونه لما يسوؤهم، لأنّهم لا يقولون الحقّ،514
إنّ فى بعض ما أنزل اللّه من كتبه أنّى أنا اللّه لا إله إلاّ أنا،328
إنّ فى علىّ سنّه ألف نبىّ من الأنبياء و إنّ العلم،478
إنّ قلوب الجهّال تستفزّها الأطماع و ترتهنها المنى،56
إنّ قوما يزعمون أنّكم آلهه، يتلون بذلک علينا قرآنا،578
إن كان كون و لا أرانى اللّه فبمن أئتمّ؟ فأومأ إلى ابنه موسى عليه السّلام،618
إنّكم لا تكونون صالحين حتّى تعرفوا و لا تعرفوا حتّى تصدّقوا،386
إنّ للّه إرادتين و مشيئتين: إراده حتم و إراده عزم،322
إنّ للّه تبارک و تعالى علمين: علما أظهر عليه ملائكته و أنبياءه،544
إنّ للّه عزّ و جلّ علمين: علما عنده لم يطلع عليه أحدا من خلقه،546

إنّ للّه عزّ و جلّ علمين: علم لا يعلمه إلاّ هو و علم علّمه،546

إنّ للّه عزّ و جلّ علمين: علم مبذول و علم مكفوف،546

إنّ للّه علمين: علم مكنون مخزون، لا يعلمه إلاّ هو،6 ٣١

ص :654

إنّ لنا فی کلّ لیله جمعه سرورا قلت: زادک اللّه و ما ذاک،542
إنّما مثل السّلاح فینا کمثل التّابوت فی بنی إسرائیل أینما دار التّابوت،۸ 5۰
إنّما مثل السّلاح فینا مثل التّابوت فی بنی إسرائیل حیثما دار التّابوت،۸ 5۰
إنّما مثل السّلاح فینا مثل التّابوت فی بنی إسرائیل، کانت بنو إسرائیل،۸ 5۰
إنّما نحن الّذین یعلمون و الّذین لا یعلمون عدوّنا و شیعتنا،456
إنّما یداقّ اللّه العباد فی الحساب یوم القیامه علی قدر ما آتاهم،۳6
إنّما یعبد اللّه من یعرف اللّه، فأمّا من لا یعرف اللّه،۳۸۲
إنّما یعرف اللّه عزّ و جلّ و یعبده من عرف اللّه و عرف إمامه،۳۸4
إنّما یعنی أولی بکم أی أحقّ بکم و بأموورکم و أنفسکم و أموالکم،6۲۲
إنّ ملکا عظیم الشّأن کان فی مجلس له فتناول الرّبّ تبارک،6 ۲۰
إنّ ممّا أوحی اللّه إلی موسی علیه السّلام و أنزل علیه فی التّوراه،۳۲۸
إنّ من أبغض الخلق إلی اللّه عزّ و جلّ لرجلین، ۱۳۰
إنّ من علامات الفقه الحلم و الصّمت،۸6
إنّ من علم ما أوتینا تفسیر القرآن و أحکامه و علم تغییر الزّمان، ۴۹۰
إنّ من عندنا یزعمون أنّ قول اللّه عزّ و جلّ: «فسئلوا أهل الذّکر، 454
أنّه أتی علیّ بن الحسین علیه السّلام لیله قبض فیها بشراب،554
أنّه سئل أ تکون الإمامه فی عمّ أو خال؟ فقال: لا؟ فقلت: ففی أخ،6۱6
أنّه سئل عن قول اللّه عزّ و جلّ: (الرّحمن علی العرش استوی) ، ۲۷4
أنّه سئل عن مسأله فأجاب فیها قال: فقال الرّجل: إنّ الفقهاء لا یقولون، ۱6۰

أنّه سأله عن قول اللّه عزّ و جلّ: و لقد كتبنا فى الزّبور، 484

إنّ هشام بن الحكم زعم أنّ اللّه جسم ليس كمثله شىء، عالم،٢٣٢

ص :655

إنّ هشام بن الحكم يقول قولا عظيما إلاّ أنّى أختصر لک منه، ٢٣٠

أنّه قال فى صفه القديم: إنّه واحد صمد أحدىّ المعنى،٢٣6

أنّه قال: لا أقول: إنّه قائم فأزيله عن مكانه و لا أحدّه بمكان، ٢٧٠

أنّه قال للزّنديق حين سأله: ما هو؟ قال: هو شىء بخلاف الأشياء،١٨4

أنّه كتب إلى أبى الحسن عليه السّلام: يسأله عن اللّه عزّ و جلّ أ كان يعلم الأشياء،٢٣4

إنّه ليس شىء فيه قبض أو بسط ممّا أمر اللّه به أو نهى عنه،٣٢6

إنّه يسخّى نفسى فى سرعه الموت و القتل فينا، ٩٠

إنّى أسمع الكلام منک فأريد أن أرويه كما سمعته منک، ١٢٠

إنّى رجل صاحب كلام و فقه و فرائض و قد جئت لمناظره، ٣6٠

إنّى لأعلم ما فى السّماوات و ما فى الأرض و أعلم ما فى الجنّه،55٨

إنّى ناظرت قوما فقلت لهم: إنّ اللّه جلّ جلاله أجلّ و أعزّ، ١٩٠

إنّ يهوديّا يقال له: سبخت جاء إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فقال: يا رسول اللّه ! جئت،٨ ٢٠

إيّاكم و التّفكّر فى اللّه و لكن إذا أردتم أن تنظروا،٨ ٢٠

إيّاكم و الكذب المفترع قيل له: و ما الكذب المفترع،١٢4

أىّ إمام لا يعلم ما يصيبه و إلى ما يصير،55٢

إيّانا عنى و علىّ أوّلنا و أفضلنا و خيرنا بعد النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،٤٩٢

إيّانا عنى و نحن المجتبون و لم يجعل اللّه تبارک و تعالى فى الدّين،6 ٤٠

أ يجوز أن يقال: إنّ اللّه شىء؟ قال: نعم يخرجه من الحدّين،١٨٨

أيّ شىء اللّه أكبر؟ فقلت: اللّه أكبر من كلّ شىء،٢٥6

أيّها النّاس إذا علمتم فاعملوا بما علمتم،6 ١٠

أيّها النّاس اعلموا أنّه ليس بعاقل من انزعج،١١٨

ص :656

أيّها النّاس! إنّ اللّه تبارک و تعالى أرسل إليكم الرّسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،۱42

أيّها النّاس! إنّما بدء وقوع الفتن أهواء تتّبع و أحكام،۱۲۸

أيّها النّاس ما جاءكم عنّى يوافق كتاب اللّه فأنا قلته، ۱6۰

بأىّ شىء يعرف الإمام؟ قال: بالوصيّه الظّاهره و بالفضل،6۱۲

بل لم تره العيون بمشاهده الأبصار و لكن رأته القلوب بحقائق الإيمان،۲۱4

بم يعرف النّاجى؟ قال: من كان فعله لقوله موافقا،۱۰6

بنا عبد اللّه و بنا عرف اللّه و بنا وحّد اللّه تبارک و تعالى، ۳۱۰

بينا أبى جالس و عنده نفر إذا استضحک حتّى اغرورقت عيناه دموعا،5۲4

بينا أبى عليه السّلام يطوف بالكعبه إذا رجل معتجر قد قيّض له،5۱۸

بينا أمير المؤمنين عليه السّلام يخطب على منبر الكوفه إذ قام إليه رجل،۲۹6

تبارک و تعالى يقول: استكمال حجّتى على الأشقياء من أمّتک،448

تذاكر العلم دراسه و الدّراسه صلاه حسنه،۹6

تذاكروا و تلاقوا و تحدّثوا فإنّ الحديث جلاء للقلوب،۹6

ترک رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فى المتاع سيفا و درعا و عنزه و رحلا،۲۰5

تظهر الزّنادقه فى سنه ثمان و عشرين و مائه و ذلک أنّى نظرت،5۱۲

تعرض الأعمال على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أعمال العباد كلّ صباح أبرارها و فجّارها، ۴۷۰

تفقّهوا فى الدّين فإنّه من لم يتفقّه منكم فى الدّين،۷۲

تكلّموا فى خلق اللّه و لا تتكلّموا فى اللّه،4 ٢٠

تكون الأرض ليس فيها إمام؟ قال: لا، قلت: يكون إمامان،٣٧6

جئت إلى الرّضا عليه السّلام أسأله عن التّوحيد فأملى علىّ: الحمد للّه فاطر الأشياء،٢٢٨

جاء رجل إلى أبى الحسن الرّضا عليه السّلام من وراء نهر بلخ فقال: إنّى أسألک،١٩6

ص :65٧

جاء رجل إلى أبى جعفر عليه السّلام فقال له: أخبرنى عن ربّک متى كان،۱۹۶

جاء رجل إلى علىّ بن الحسين عليهما السّلام فسأله عن مسائل فأجاب،4 ۱۰

جعلت فداک أجبر اللّه العباد على المعاصى؟ فقال: اللّه أعدل من أن يجبرهم،۳۳6

جعلت فداک أخبرنى عن النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ورث النّبيّين كلّهم؟ قال: نعم،4۸4

جعلت فداک أرأيت ما كان من أمر علىّ و الحسن و الحسين عليهم السّلام،4 6۰

جعلت فداک إنّ الشّيعه يسألونک عن تفسير هذه الآيه: عمّ،446

جعلت فداک إن رأيت أن تعلّمنى هل كان اللّه جلّ وجهه،۲۳6

جعلت فداک إنّى أسألک عن مسأله هاهنا أحد يسمع كلامى، 5۱۰

جعلت فداک بم يعرف الإمام؟ قال: فقال: بخصال أمّا أوّلها فإنّه بشىء،4 6۱

جعلت فداک ما أقلّ بقاءكم أهل البيت و أقرب آجالكم، 6۱۰

جعلت فداک يا ابن رسول اللّه! من أين لحق الشّقاء أهل المعصيه،۳۲6

جعلت فداک يفرض اللّه طاعه عبد على العباد و يحجب عنه خبر السّماء،55۸

جعل منهم الرّسل و الأنبياء و الأئمّه، فكيف يقرّون فى آل إبراهيم عليه السّلام،44۲

جنب اللّه: أمير المؤمنين عليه السّلام و كذلک ما كان بعده من الأوصياء، ۳۱۰

حتّى يعرّفهم ما يرضيه و ما يسخطه،۳44

حجّه اللّه على العباد النّبىّ و الحجّه فيما بين العباد، 6۰

حدّثنى عن ولايه علىّ، أ من اللّه أو من رسوله؟ فغضب،6۲6

حضرت أبا جعفر عليه السّلام فدخل عليه رجل من الخوارج،4 ۲۱

حلال محمّد حلال أبدا إلى يوم القيامه و حرامه حرام أبدا،۱۳۸

حمزه بن الطّيّار أنّه عرض على أبى عبد اللّه عليه السّلام بعض خطب أبيه،6 ۱۱

حمله العرش و العرش: العلم ثمانيه: أربعه منّا و أربعه ممّن شاء اللّه،۲۸4

خذوا بالمجمع عليه، فإنّ المجمع عليه لا ريب فيه، ٣٠

خرج أمير المؤمنين عليه السّلام ذات ليله بعد عتمه و هو يقول همهمه همهمه،496

خطب أمير المؤمنين عليه السّلام خطبه بعد العصر، فعجب النّاس من حسن صفته،٢ ٣٠

خلق أعظم من جبرئيل و ميكائيل، كان مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،٥٨٨

خلق اللّه المشيئه بنفسها ثمّ خلق الأشياء بالمشيئه، ٢4٠

دخل أبو حنيفه على أبى عبد اللّه عليه السّلام فقال له: يا أبا حنيفه! بلغنى،١٣٨

دخلت أنا و عيسى شلقان على أبى عبد اللّه عليه السّلام فابتدأنا فقال،٢٩٨

دخل رجل من الزّنادقه على أبى الحسن عليه السّلام و عنده جماعه،١٧6

دخل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم المسجد فإذا جماعه قد أطافوا،٧4

دعامه الإنسان العقل و العقل منه الفطنه و الفهم، 6٠

دعوا ما وافق القوم فإنّ الرّشد فى خلافهم، ٣٠

ذاكرت أبا عبد اللّه عليه السّلام فيما يروون من الرّؤيه،4 ٢١

ذكر المحدّث عند أبى عبد اللّه عليه السّلام فقال: إنّه يسمع الصّوت،٥٨٢

ذكرت لأبى عبد اللّه عليه السّلام رجلا مبتلى بالوضوء و الصّلاه،٣٨

ذكر عنده أصحابنا و ذكر العقل قال: فقال عليه السّلام لا يعبأ بأهل الدّين،66

ذكر عنده قوم يزعمون أنّ اللّه تبارک و تعالى ينزل إلى السّماء الدّنيا، ٢٧٠

رجل راویه لحدیثکم یبثّ ذلک فی النّاس،۷۸

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «الذّکر أنا و الأئمّه أهل الذّکر» 452،

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم المنذر و علیّ الهادی، أما و اللّه ما ذهبت منّا، ۴۱۰

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم المنذر و لکلّ زمان منّا هاد یهدیهم إلی ما جاء به،۸ ۴۰

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم النّجم و العلامات [هم]الأئمّه علیهم السّلام،444

ص :659

روّحوا أنفسكم ببديع الحكمه فإنّها تكلّ كما تكلّ الأبدان،١١٢

زكاه العلم أن تعلّمه عباد اللّه،96

سئل أبو جعفر الثّانى عليه السّلام: يجوز أن يقال للّه: إنّه شىء،١٨4

سئل أبو عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه تبارک و تعالى: (كلّ شىء هالک إلاّ وجهه) ، 6 ٣٠

سئل العالم عليه السّلام كيف علم اللّه؟ قال علم و شاء و أراد و قدّر،٣١٨

سئل أمير المؤمنين عليه السّلام: بم عرفت ربّک؟ قال: بما عرّفنى نفسه، ١٩٠

سئل علىّ بن الحسين عليهما السّلام عن التّوحيد فقال: إنّ اللّه عزّ و جلّ علم،4 ٢٠

سئل عن الجبر و القدر فقال: لا جبر و لا قدر و لكن منزله بينهما،٣٣6

سئل عن معنى اللّه فقال: استولى على ما دقّ و جلّ، ٢5٠

ساده النّبيّين و المرسلين خمسه و هم أولو العزم من الرّسل، ٣٧٠

سأل أبا عبد اللّه عليه السّلام بعض أصحابنا عن الجفر فقال: هو جلد ثور مملوء علما،4 5١

سألت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام عن الاستطاعه، فقال: يستطيع العبد، ٣4٠

سألت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام عن قوله عزّ و جلّ: و لكلّ جعلنا موالى، 464

سألت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام: هل كان اللّه عزّ و جلّ عارفا بنفسه قبل أن يخلق،٢46

سألت أبا الحسن عليه السّلام عن شىء من الصّفه فقال: لا تجاوزوا،٢٢4

سألت أبا جعفر الثّانى عليه السّلام: ما معنى الواحد؟ فقال إجماع الألسن عليه،256

سألت أبا جعفر عليه السّلام عمّا يروون أنّ اللّه خلق آدم على صورته،٢٨٨

سألت أبا جعفر عليه السّلام: عن التّوحيد فقلت: أتوهّم شيئا،١٨٢

سألت أبا جعفر عليه السّلام، عن الرّسول و النّبىّ و المحدّث،٣٧٢

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن شىء من التّوحيد؛ فقال: إنّ اللّه تباركت أسماؤه،266

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن شىء من الصّفه فرفع يده إلى السّماء،٨ ٢٠

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه تعالى: «فآمنوا باللّه، ۴۱۸

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: اتّقوا اللّه و كونوا مع الصّادقين، 446

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: أطيعوا اللّه و، ۴۴۰

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ إنّ اللّه يأمركم أن تؤدّوا، ۵۹۴

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: فآمنوا باللّه و رسوله، ۴۱۴

سألت أبا جعفر عليه السّلام ما حقّ اللّه على العباد؟ ، ۱۰۰

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام بمنى عن خمسمائه حرف من الكلام فأقبلت،۵۶۲

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عمّا يتحدّث النّاس أنّه دفع إلى أمّ سلمه صحيفه،۵۰۴

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الأئمّه بعد النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فقال: كان أمير المؤمنين عليه السّلام،۳۸۶

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الاستطاعه، فقال: أ تستطيع أن تعمل، ۳۴۰

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الاستطاعه فلم يجبنى فدخلت عليه دخله أخرى،۳۴۲

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام، عن الإمام؟ يعلم الغيب؟ فقال: لا و لكن إذا أراد، ۵۵۰

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الرّوح الّتى فى آدم عليه السّلام، قوله: فإذا سوّيته،۲۸۶

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن العلم، أ هو علم يتعلّمه العالم من أفواه الرّجال،۵۸۸

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن تفسير «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» قال: الباء بهاء اللّه،۲۴۸

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعه،۱۵۶

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن سبحان اللّه فقال أنفه للّه،۲۵۶

سألت أبا عبد اللّه عن قل هو اللّه أحد فقال عليه السّلام: نسبه اللّه،۲۰۲

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه تبارک و تعالى: و كذلک أوحينا إليک، ۵۸۶

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه تبارک و تعالى: و ما تغنى الآيات، 444

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه تعالى: (الرّحمن على العرش استوى) ، ۲۷۶

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه جلّ و عزّ: وسع كرسيّه السّماوات، ٢٨٢

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: أطيعوا اللّه و أطيعوا الرّسول، ٦١٨

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «الّذين قالوا ربّنا اللّه، 474

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ «أ لم تر إلى الّذين بدّلوا، 468

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «أم يحسدون النّاس، 442

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: إنّ اللّه يأمركم أن تؤدّوا، 596

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «سبحان اللّه» ما يعنى به،256

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «و روح منه» ، ٢٨٦

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «وسع كرسيّه السّماوات، ٢٨4

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: و كان عرشه على الماء، ٢٨4

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «و لكلّ قوم هاد، ٤٠٨

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «و نفخت فيه من روحى» ، ٢٨6

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «هو الأوّل و الآخر» و قلت، ٢٥٠

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام من لم يعرف شيئا هل عليه شىء؟ قال: لا،٣48

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام: هل للعباد من الاستطاعه شىء؟ قال: فقال لى،٣42

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام هل يكون اليوم شىء لم يكن فى علم اللّه بالأمس،6 ٣١

سألت الرّضا عليه السّلام عن التّوحيد فقال: كلّ من قرأ: (قل هو اللّه أحد) ، 4 ٢٠

سألت الرّضا عليه السّلام عن قول اللّه: «اللّه نور السّماوات و الأرض» فقال: هاد، ٢5٠

سألت الرّضا عليه السّلام، عن قول اللّه عزّ و جلّ: إنّ اللّه يأمركم أن تؤدّوا الأمانات، 594

سألته عمّا يتحدّث النّاس أنّه دفعت إلى أمّ سلمه صحيفه مختومه،4 5٠

سألته عن أدنى المعرفه فقال: الإقرار بأنّه لا إله غيره،١٩٢

ص :662

سألته عن أفضل ما يتقرّب به العباد إلى اللّه عزّ و جلّ،۳۹۸

سألته عن الأئمّه هل يجرون فى الأمر و الطّاعه مجرى واحد،۳۹۸

سألته عن الدّلاله على صاحب هذا الأمر، فقال: الدّلاله عليه: الكبر،4 ۱6

سألته عن اللّه هل يوصف؟ فقال: أ ما تقرأ القرآن؟ قلت: بلى،6 ۲۱

سألته عن ذى الفقار سيف رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم من أين هو؟ قال: هبط به،۲ ۰5

سألته عن رجل اختلف عليه رجلان من أهل دينه فى أمر،54 ۱

سألته عن علم الإمام بما فى أقطار الأرض و هو فى بيته،۵۸6

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: «و هديناه النّجدين» قال: نجد الخير و الشّرّ،۳46

سألته عن قوله تعالى: «ثمّ أورثنا الكتاب الّذين اصطفينا من عبادنا» ، 46۲

سألته عن مجدور أصابته جنابه فغسّلوه فمات،۹۲

سألته عن مسأله فأجابنى ثمّ جاءه رجل فسأله عنها فأجابه بخلاف،۱5۲

سألته فقلت: اللّه فوّض الأمر إلى العباد؟ قال: اللّه أعزّ من ذلک،۳۳۲

سأل رجل أبا عبد اللّه عليه السّلام عن مسأله فأجابه فيها، فقال الرّجل: أرأيت،۱۳۸

سأل رجل فارسىّ أبا الحسن عليه السّلام فقال: طاعتک مفترضه؟ فقال: نعم،۳۹۸

سألنى أبو قرّه المحدّث أن أدخله على أبى الحسن الرّضا عليه السّلام، ۲۸۰، ۲۱۰

سأله رجل من أهل بيت و أنا حاضر عن قول اللّه عزّ و جلّ،۵۸6

ستّه أشياء ليس للعباد فيها صنع: المعرفه و الجهل،346

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول رحم اللّه عبدا أحيا العلم،94

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: فرض اللّه عزّ و جلّ على العباد خمسا، أخذوا،626

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول فى هذه الآيه: «بل هو آيات بيّنات فى صدور، 458

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: لا و اللّه لا يكون عالم جاهلا أبدا،562

ص :663

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام و قد سئل عن الأوّل و الآخر، فقال: الأوّل لا عن،۲۵۲

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إذا بلغت النّفس هاهنا و أشار بيده إلى حلقه، ۱۱۰

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: السّمع و الطّاعه أبواب الخير،4 ۰4

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول ضلّ علم ابن شبرمه عند الجامعه،۱۳6

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: عليكم بالتّفقّه فى دين اللّه،۷۲

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: قد ولدنى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،۱44

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: من نظر فى اللّه كيف هو هلك،6 ۲۰

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: يسئلونک عن الرّوح قل الرّوح،۵۸۸

سمعت الرّضا عليه السّلام يقول: صديق كلّ امرئ عقله و عدوّه جهله،۳6

سمعت أمير المؤمنين عليه السّلام يحدّث عن النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أنّه قال،۲ ۱۰

سمعت أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: إنّ النّاس آلوا بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،۷۸

سمعت أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: أيّها النّاس اعلموا،۷۲

سمعت هشام بن الحكم يروى عنكم أنّ اللّه جسم صمدىّ نورىّ،۲۲۸

سمعته يقول: يغدو النّاس على ثلاثه أصناف عالم، ۸۰

سمعنا أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: حديثى حديث أبى و حديث أبى،۱۲4

سمعنا أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: لا غنى أخصب من العقل،6۸

شاء و أراد و لم يحبّ و لم يرض؛ شاء أن لا يكون شىء إلاّ بعلمه،۳۲۴
طاعه اللّه و معرفه الإمام،۳۹۲
طلب العلم فريضه،۷۲، ۷۰
طلب العلم فريضه على كلّ مسلم، ۷۰
طلبه العلم ثلاثه فاعرفهم بأعيانهم و صفاتهم،۱۱۴

عالم ينتفع بعلمه أفضل من سبعين ألف عابد،٧٨

عجبت من قوم يتولّونا و يجعلونا أئمّه و يصفون أنّ طاعتنا مفترضه، 56٠

على الأئمّه من الفرض ما ليس على شيعتهم،454

عندنا علم البلايا و المنايا و أنساب العرب و مولد الإسلام، ٤٨٠

عندى سلاح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لا أنازع فيه، ٥٠٠

عن هشام بن الحكم فى حديث الزّنديق الّذى أتى أبا عبد اللّه عليه السّلام، ١٨٠

فإذا انتهى الكلام إلى اللّه فأمسكوا،6 ٢٠

فرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أفضل الرّاسخين فى العلم، قد علّمه اللّه عزّ و جلّ جميع،458

فرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم الشّهيد علينا بما بلّغنا عن اللّه تبارک و تعالى،٨ ٤٠

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه،٤٢4

ففرّج أبو عبد اللّه عليه السّلام بين أصابعه فوضعها فى صدره، ثمّ قال،٤٩٢

فنحن و اللّه شجره النّبوّه و بيت الرّحمه و معدن العلم،٤٧4

فى حديث الزّنديق الّذى سأل أبا عبد اللّه عليه السّلام فكان من سؤاله، ٢4٠

قال ابن أبى العوجاء لأبى عبد اللّه عليه السّلام فى بعض ما كان يحاوره،٢٧٢

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: من كان عاقلا كان له دين، و من كان له دين،٣6

قال الكمال كلّ الكمال التّفقّه فى الدّين،٧6

قال اللّه عزّ و جلّ: أنا اللّه لا إله إلاّ أنا خالق الخير و الشّرّ فطوبى لمن، ٣٣٠

قال: إنّ هذا العلم عليه قفل و مفتاحه المسأله،٩4

قالت الحواريّون لعيسى: يا روح اللّه! من نجالس؟ ،٩٢

قال رأس الجالوت لليهود: إنّ المسلمين يزعمون أنّ عليّا من أجدل، ٢٠٠

قال رجل عنده: اللّه أكبر فقال اللّه أكبر من أىّ شىء؟ فقال: من كلّ شىء،٢56

قال لقمان لابنه: يا بنىّ اختر المجالس على عينک، ۹۰

قال له رجل: جعلت فداک رجل عرف هذا الأمر،۷4

قال لى، أبو عبد اللّه عليه السّلام إيّاک و خصلتين ففيهما،۹۸

قال لى هشام بن الحكم كان بمصر زنديق تبلغه،۱64

قال [لى]أبو عبد اللّه عليه السّلام: أنهاک عن خصلتين فيهما،۹۸

قام عيسى ابن مريم عليه السّلام خطيبا فى بنى إسرائيل فقال،۹۸

قد اختلف يا سيّدى أصحابنا فى التّوحيد؛ منهم من يقول،۲۲4

قد رأيت بعض من يقولون بفضله من أهل هذا البيت، فما رأيت مثله،55۲

قرأت فى كتاب علىّ عليه السّلام إنّ اللّه لم يأخذ على الجهّال عهدا،۹6

قلت لأبى الحسن عليه السّلام: إنّ عندنا قوما لهم محبّه و ليست لهم تلک العزيمه،۳6

قلت لأبى الحسن موسى عليه السّلام: جعلت فداک فقّهنا فى الدّين،۱۳۲

قلت لأبى جعفر عليه السّلام: أعرض عليک دينى الّذى أدين اللّه عزّ و جلّ به، ۰۰4

قلت لأبى جعفر الثّانى عليه السّلام: جعلت فداک إنّ مشايخنا رووا عن أبى جعفر،۱۲6

قلت لأبى جعفر الثّانى عليه السّلام: جعلت فداک ما الصّمد؟ قال: السّيّد،۲66

قلت لأبى جعفر عليه السّلام لقد آتى اللّه أهل الكتاب خيرا كثيرا،6۱4

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: إذا جاء حديث عن أوّلكم و حديث عن آخركم،۱54

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: الأوصیاء طاعتهم مفترضه؟ قال: نعم،4 ۰4

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: الرّجل آتیه و أکلّمه ببعض کلامی،۶۲

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: المعرفه من صنع من هی؟ قال: من صنع اللّه،۳44

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: إنّ اللّه أجلّ و أکرم من أن یعرف بخلقه، ۰۰4

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: (إنّما أنت منذر و لکلّ قوم هاد) فقال: رسول اللّه، ۱۰4

ص :666

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: ترد علینا أشیاء لیس نعرفها فی کتاب اللّه،۱۳4

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: شاء و أراد و قدّر و قضی،۳۲۲

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: علم اللّه و مشیئته هما مختلفان أو متّفقان،۲۳۸

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام فلان من عبادته و دینه و فضله! فقال: کیف عقله؟ ،۳6

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام متی یعرف الأخیر ما عند الأوّل، ۵۹۰

قلت لأمیر المؤمنین علیه السّلام: إنّی سمعت من سلمان و المقداد و أبی ذرّ شیئا،۱46

قلت للرّضا علیه السّلام ادع اللّه لی و لأهل بیتی فقال: أو لست أفعل،۴۷۲

قلت له: أکلّ شیء فی کتاب اللّه و سنّه نبیّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أو تقولون،۱46

قلت له: تبقی الأرض بغیر إمام؟ قال: لا،۳۷6

قلت له: ما العقل؟ قال: ما عبد به الرّحمن و اکتسب به الجنان،۳4

قلت ما طعامه؟ قال علمه الّذی یأخذه، عمّن یأخذه؟ ،۱۱6

کان اللّه عزّ و جلّ و لا شیء غیره و لم یزل عالما بما یکون،۲۳4

کان أمیر المؤمنین علیه السّلام یقول: إنّ من حقّ العالم أن لا تکثر،۸6

کان أمیر المؤمنین علیه السّلام یقول: بالعقل استخرج غور الحکمه،66

کان أمیر المؤمنین علیه السّلام یقول: یا طالب العلم! إنّ العلم ذو فضائل،۱۱۲

كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: يا طالب العلم إنّ للعالم ثلاث علامات،٨6

كانت عصا موسى لآدم عليه السّلام فصارت إلى شعيب ثمّ صارت إلى موسى،٤٩6

كان جعفر بن محمّد عليه السّلام يقول: لو لا أنّا نزداد لأنفدنا،٥4٢

كان علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليه يقول: إنّا أنزلناه ٥٢٨

كان علىّ عليه السّلام كثيرا ما يقول: [ما]اجتمع التّيمىّ و العدوىّ عند رسول اللّه، ٥٣٠

كان فى مسجد المدينه رجل يتكلّم فى القدر و النّاس مجتمعون،٣٣4

ص :66٧

كتاب اللّه فيه نبأ ما قبلكم و خبر ما بعدكم و فصل،144

كتبت إلى أبى إبراهيم عليه السّلام أسأله عن شىء من التّوحيد، ٣٠٠

كتبت إلى أبى الحسن عليه السّلام أسأله عمّا قال هشام بن الحكم فى الجسم، ٢٣٠

كتبت إلى أبى الحسن عليه السّلام أسأله عن الجسم و الصّوره؛ فكتب: سبحان،٢٢٨

كتبت إلى أبى الحسن الثّالث أسأله عن الرّؤيه و ما اختلف فيه النّاس فكتب،٢١٢

كتبت إلى أبى الحسن الرّضا عليه السّلام أسأله عن الرّؤيه و ما ترويه العامّه،٢١٢

كتبت إلى أبى الحسن علىّ بن محمّد عليهما السّلام: جعلنى اللّه فداک يا سيّدى،٢٧٢

كتبت إلى أبى الحسن عليه السّلام فى دعاء: الحمد للّه منتهى علمه،٢٣٤

كتبت إلى أبى جعفر عليه السّلام أو قلت له: جعلنى اللّه فداک نعبد الرّحمن الرّحيم،١٩٤

كتبت إلى أبى محمّد عليه السّلام أسأله كيف يعبد العبد ربّه و هو لا يراه، ٢١٠

كتبت إلى الرّجل عليه السّلام أسأله أنّ مواليک اختلفوا فى العلم فقال بعضهم،٢٣٤

كتبت إلى الرّجل عليه السّلام: أنّ من قبلنا قد اختلفوا فى التّوحيد،٢٢٤

كتبت إلى الرّجل عليه السّلام: أنّ من قبلنا من مواليک قد اختلفوا،٢٢٤

كتبت إليه عليه السّلام أنّ من قبلنا قد اختلفوا فى التّوحيد،٢٢٤

كتبت على يدى عبد الملک بن أعين إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام، ٢٢٠

كفى لأولى الألباب بخلق الرّبّ المسخّر و ملک الرّبّ القاهر،١٨٢
كلّ بدعه ضلاله و كلّ ضلاله سبيلها إلى النّار،١٣٢
كلّ بدعه ضلاله و كلّ ضلاله فى النّار،١٣4
كلّ شىء مردود إلى الكتاب و السّنّه و كلّ حديث لا يوافق، ١6٠
كلّ من تعدّى السّنّه ردّ إلى السّنّه،١6٢
كلّ من دان اللّه عزّ و جلّ بعباده يجهد فيها نفسه،٣٨٨
ص :668

كنّا مع أبى عبد اللّه عليه السّلام جماعه من الشّيعه فى الحجر فقال: علينا عين،558

كنّا مع الرّضا عليه السّلام بمرو فاجتمعنا فى الجامع يوم الجمعه فى بدء مقدمنا،426

كنت عند أبى جعفر الثّانى عليه السّلام فسأله رجل فقال: أخبرنى عن الرّبّ،252

كنت عند أبى جعفر عليه السّلام و دخل عليه الورد أخو الكميت،454

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام إذ دخل عليه رجلان من الزّيديّه فقالا له،498

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام فسأله رجل عن آيه من كتاب اللّه عزّ و جلّ،568

كنت عند أبى فى اليوم الّذى قبض فيه فأوصانى بأشياء،556

كنت عند أبى منصور المتطبّب فقال أخبرنى رجل من أصحابى،168

كنت فى مجلس أبى جعفر عليه السّلام إذ دخل عليه عمرو بن عبيد، 240

لا تتّخذوا من دون اللّه وليجه فلا تكونوا،138

لا تجتمع الإمامه فى أخوين بعد الحسن و الحسين،616

لا تعود الإمامه فى أخوين بعد الحسن و الحسين أبدا،616

لا جبر و لا تفويض و لكن أمر بين أمرين،338

لا خير فى العيش إلاّ لرجلين عالم مطاع،76

لا خير فيمن لا يتفقّه من أصحابنا، يا بشير،76

لا قول إلاّ بعمل و لا قول و لا عمل إلاّ بنيّه،162

لا مقدّرا و لا مكوّنا،4 ٣١

لا و اللّه ما فوّض اللّه إلى أحد من خلقه إلاّ إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،5٧4

لا و اللّه يا أبا محمّد ما ذاک إلينا و ما هو إلاّ إلى اللّه عزّ و جلّ ينزل،5٩٨

لا يسع النّاس حتّى يسألوا و يتفقّهوا و يعرفوا إمامهم،٩4

لا يقبل اللّه عملا إلاّ بمعرفه و لا معرفه إلاّ بعمل ١٠٢

لا يكون السّفه و الغرّه فى قلب العالم،٨6
لا يكون العبد مؤمنا حتّى يعرف اللّه و رسوله و الأئمّه كلّهم،٣٨4
لا يكون شىء إلاّ ما شاء اللّه و أراد و قدّر و قضى،٣٢٢
لا يكون شىء فى الأرض و لا فى السّماء إلاّ بهذه الخصال السّبع، ٣٢٠
لا يكون شىء فى السّماوات و لا فى الأرض إلاّ بسبع: بقضاء، ٣٢٠
لا يموت الإمام حتّى يعلم من يكون من بعده فيوصى [إليه]،59٦
لبس أبى درع رسول اللّه ص ذات الفضول فخطّت،٢ 5٠
لقد خلق اللّه جلّ ذكره ليله القدر أوّل ما خلق الدّنيا و لقد خلق فيها،٥٣٢
للعالم إذا سئل عن شىء و هو لا يعلمه أن يقول، ١٠٠
لمّا أسرى بى إلى السّماء بلغ بى جبرئيل مكانا لم يطأه قطّ 6 ٢١
لما ترون من بعثه اللّه عزّ و جلّ للشّقاء على أهل الضّلاله من أجناد،٥٣٨
لمّا حضرت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم الوفاه دعا العبّاس بن عبد المطّلب،4 5٠
لمّا خلق اللّه العقل استنطقه ثمّ قال له: أقبل فأقبل،٣4
لمّا خلق اللّه العقل قال له: أقبل فأقبل،6٢
لمجلس أجلسه إلى من أثق به،٩٢
لم يزل اللّه عزّ و جلّ ربّنا و العلم ذاته و لا معلوم و السّمع،٢٣٢
لم يزل اللّه مريدا؟ قال: إنّ المريد لا يكون إلاّ لمراد معه،٢٣٨
لم يزل عالما و سامعا و بصيرا و هو الفعّال لما يريد،١٩٢
لو اجتمع أهل السّماء و الأرض أن يصفوا اللّه بعظمته،٢٢٢

لو استقاموا على ولايه علىّ بن أبى طالب أمير المؤمنين،٤٧4

لو أنّ الإمام رفع من الأرض ساعه لماجت بأهلها، ٣٨٠

ص : ٦٧٠

لو بقى اثنان لكان أحدهما الحجّه على صاحبه، ۳۸۰
لوددت أنّ أصحابى ضربت رءوسهم بالسّياط حتّى يتفقّهوا،۷۲
لو علم النّاس ما فى القول بالبداء من الأجر ما فتروا،6 ۳۱
لو كان النّاس رجلين لكان أحدهما الإمام،۳۸۲
لو كان لألسنتكم أوكيه لحدّثت كلّ امرئ بما له و عليه،566
لو لا أنّا نزداد لأنفدنا، قال: قلت: تزدادون شيئا،544
لو لم يبق فى الأرض إلاّ اثنان لكان أحدهما الحجّه،۳۸۲، ۳۸۰
لو لم يكن فى الأرض إلاّ اثنان لكان الإمام أحدهما،۳۸۲
لو يعلم النّاس ما فى طلب العلم لطلبوه و لو بسفک المهج،۸۲
ليس بين الإيمان و الكفر إلاّ قلّه العقل،66
ليس كمثله شىء و لا يشبهه شىء،۱۹۲
ليس للّه على خلقه أن يعرفوا و للخلق على اللّه أن يعرّفهم،۳۴۸
ليس يخرج شيء من عند اللّه عزّ و جلّ حتّى يبدأ برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،544
ليس يعنى من البصر بعينه «و من عمى فعليها» ليس،6 ۲۱
ليكن النّاس عندک فى العلم سواء،۹6
ما ادّعى أحد من النّاس أنّه جمع القرآن كلّه كما أنزل إلاّ كذّاب، ۴۹۰
ما بال أقوام غيّروا سنّه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و عدلوا عن وصيّه،466
ما بدا للّه فى شىء إلاّ كان فى علمه قبل أن يبدو له،6 ۳۱

ما بعث اللّه نبيّا حتّى يأخذ عليه ثلاث خصال: الإقرار له،٢ ٣١

ما بعث اللّه نبيّا قطّ إلاّ بتحريم الخمر و أن يقرّ للّه بالبداء،٨ ٣١

ما تنبّأ نبىّ قطّ حتّى يقرّ للّه بخمس خصال: بالبداء و المشيئه،6 ٣١

ص : 671

ما جاء به علىّ عليه السّلام آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، ۴۲۰
ما حجب اللّه عن العباد فهو موضوع عنهم،۳۴۸
ما حقّ اللّه على خلقه؟ فقال: أن يقولوا ما يعلمون،۱۱۸
ما خلق اللّه حلالا و لا حراما إلاّ و له حدّ كحدّ الدّار، ۱۴۰
ما ذكرت حديثا سمعته عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام إلاّ كاد، ۱۰۰
ما زالت الأرض إلاّ و للّه فيها الحجّه، يعرّف الحلال و الحرام،۳۷۶
ما عبد اللّه بشىء مثل البداء،۳۱۲
ما عظّم اللّه بمثل البداء،۳۱۲
ما علامه الإمام الّذى بعد الإمام؟ فقال: طهاره الولاده و حسن المنشإ،۶۱۴
ما علمتم فقولوا و ما لم تعلموا فقولوا: اللّه أعلم،۹۸
ما قسم اللّه للعباد شيئا أفضل من العقل، فنوم العاقل أفضل من سهر الجاهل، ۴۰
ما كلّم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم العباد بكنه عقله قطّ ۵۶
ما لكم و القياس، إنّ اللّه لا يسأل كيف أحلّ و كيف حرّم،۱۳۶
ما لم يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف، ۱۶۰
ما مات عالم حتّى يعلمه اللّه عزّ و جلّ إلى من يوصى،۵۹۶
ما من أحد إلاّ و له شرّه و فتره فمن كانت فترته،۱۶۲
ما من أحد يموت من المؤمنين أحبّ إلى إبليس من موت فقيه،۸۸
ما من أمر يختلف فيه اثنان إلاّ و له أصل فى كتاب اللّه عزّ و جلّ،۱۴۲
ما منزلتكم و من تشبهون ممّن مضى؟ قال: صاحب موسى،۵۷۸

ما من شیء إلاّ و فیه کتاب أو سنّه، ١4٠

ما من قبض و لا بسط إلاّ و للّه فیه مشیئه و قضاء و ابتلاء،٣٢4

ص :6٧٢

ما من ليله جمعه إلاّ و لأولياء اللّه فيها سرور قلت: كيف ذلک،542
ما موضع العلماء؟ قال: مثل ذى القرنين و صاحب سليمان،576
ما يستطيع أحد أن يدّعى أنّ عنده جميع القرآن كلّه ظاهره، ۴۹۰
مبتدعا، من نظر برأيه هلک،۱۳۲
مبلغ علمنا على ثلاثه وجوه: ماض و غابر و حادث،564
مجالسه أهل الدّين شرف الدّنيا و الآخره،۹۲
محادثه العالم على المزابل خير من محادثه الجاهل، ۹۰
من اتّقى اللّه يتّقى و من أطاع اللّه يطاع، فتلطّفت،۲۹۶
من أتى اللّه بما أمر به من طاعه محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فهو الوجه الّذى لا يهلک،6 ۳۰
من أتى ذا بدعه فعظّمه فإنّما يسعى فى هدم الإسلام،۱۲۸
من أحبّ أن يحيا حياه تشبه حياه الأنبياء و يموت ميته تشبه،446
من أخذ دينه من كتاب اللّه و سنّه نبيّه صلوات اللّه عليه و آله،۲۸
من أراد الحديث لمنفعه الدّنيا لم يكن له فى الآخره،۱۰۸
من أراد الحديث لمنفعه الدّنيا لم يكن له فى الآخره نصيب،۱۰۸
من أراد أن يحيا حياتى و يموت ميتتى و يدخل جنّه عدن،448
من استحكمت لى فيه خصله من خصال الخير،64
من أفتى النّاس بغير علم و لا هدى لعنته ملائكه الرّحمه،۹۸
من الأمور أمور موقوفه عند اللّه يقدّم منها ما يشاء،4 ۳۱
من أهان لى وليّا فقد بارزنى بالمحاربه و دعانى إليها،۸ ۳۰

من أين أصاب أصحاب علىّ ما أصابهم مع علمهم بمناياهم و بلاياهم،566

من تعلّم العلم و عمل به و علّم للّه دعى فى ملكوت،٨٢

ص :6٧٣

من حفظ من أحاديثنا أربعين حديثا بعثه اللّه يوم القيامه،١١6

من خالف كتاب اللّه و سنّه محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فقد كفر، ١6٠

من دخل فى الإيمان بعلم ثبت فيه و نفعه إيمانه،٢٨

من زعم أنّ اللّه من شىء أو فى شىء أو على شىء فقد كفر،٢٧6

من زعم أنّ اللّه يأمر بالسّوء و الفحشاء فقد كذب على اللّه،٣٣4

من زعم أنّ اللّه يأمر بالفحشاء فقد كذب على اللّه،٣٣٢

من سرّه أن يحيا حياتى و يموت ميتتى و يدخل الجنّه، 45٠

من سلک طريقا يطلب فيه علما سلک اللّه به طريقا، ٨٠

من طلب العلم ليباهى به العلماء، أو يمارى، ١١٠

من عبد اللّه بالتّوهّم فقد كفر و من عبد الاسم دون المعنى فقد كفر،١٩٢

من عرف أنّا لا نقول إلاّ حقّا فليكتف بما يعلم منّا،١54

من علّم باب هدى فله مثل أجر من عمل به،٨٢

من علّم خيرا فله مثل أجر من عمل به،٨٢

من عمل على غير علم كان ما يفسد أكثر ممّا يصلح،١٠٢

من لم يعرف أمرنا من القرآن لم يتنكّب الفتن،٢٨

من نصب نفسه للقياس لم يزل دهره فى التباس،١٣6

منهومان لا يشبعان طالب دنيا و طالب علم،١٠٨

ميت لا يعرف شيئا و «نورا يمشى به فى النّاس» ، ٣٩٢

نحن الأمّه الوسط و نحن شهداء اللّه تبارک و تعالى على خلقه،4٠ 6

نحن الأمّه الوسطى و نحن شهداء اللّه على خلقه،6 ·4

ص :6٧4

نحن الّذين فرض اللّه طاعتنا، لا يسع النّاس إلاّ معرفتنا،۳۹۸

نحن الّذين يعلمون و عدوّنا الّذين لا يعلمون و شيعتنا أولو الألباب،456

نحن الرّاسخون فى العلم و نحن نعلم تأويله،458

نحن المتوسّمون و السّبيل فينا مقيم،468

نحن المحسودون،442

نحن أهل الذّكر و نحن المسئولون،452

نحن حجّه اللّه و نحن باب اللّه و نحن لسان اللّه و نحن وجه اللّه، ۳۱۰

نحن خزّان علم اللّه، نحن تراجمه أمر اللّه، نحن قوم معصومون،578

نحن خزّان علم اللّه و نحن تراجمه وحى اللّه و نحن الحجّه البالغه،412

نحن فى الأمر و الفهم و الحلال و الحرام نجرى مجرى واحدا،592

نحن قوم فرض اللّه عزّ و جلّ طاعتنا، لنا الأنفال و لنا صفو المال،396

نحن و اللّه الأسماء الحسنى الّتى لا يقبل اللّه من العباد عملا،6 ۳۰

نحن ولاه أمر اللّه و خزنه علم اللّه و عيبه وحى اللّه، ۴۱۰

ندعو النّاس إلى هذا الأمر؟ فقال: لا يا فضيل! إنّ اللّه إذا أراد بعبد خيرا،۳۵۲

نزلت فى الإمره إنّ هذه الآيه جرت فى ولد الحسين عليه السّلام،622

نزل جبرئيل عليه السّلام على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم برمّانتين من الجنّه فأعطاه،564

نزل جبرئيل على محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم برمّانتين من الجنّه، فلقيه علىّ عليه السّلام،564

نعم وزير الإيمان العلم و نعم وزير العلم الحلم،۱۱۲

و السّلاح فينا بمنزله التّابوت فى بنى إسرائيل،٦١٢

و العلم الّذى أعطاه اللّه، إنّ اللّه عزّ و جلّ جمع لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم سنن،٤٧٨

ص :٦٧٥

و اللّه إنّا لخزّان اللّه فی سمائه و أرضه، لا علی ذهب، ۴۱۰

و اللّه إنّی لأعلم کتاب اللّه من أوّله إلی آخره کأنّه فی کفّی فیه خبر السّماء،۴۹۲

و اللّه ما ترک اللّه أرضا منذ قبض آدم علیه السّلام إلاّ و فیها إمام یهتدی به،۳۷۸

و اللّه ما صاموا لهم و لا صلّوا لهم و لکن أحلّوا لهم حراما،۱۲۶

و إنّ الرّوح و الرّاحه و الفلج و العون و النّجاح و البرکه، ۴۵۰

وجدت علم النّاس کلّه فی أربع: أوّلها أن تعرف ربّک،۱۱۸

وصفت لأبی إبراهیم علیه السّلام قول هشام بن سالم الجوالیقیّ، ۲۳۰

وصفت لأبی الحسن علیه السّلام قول هشام الجوالیقیّ و ما یقول فی الشّابّ،۲۳۲

وضع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دیه العین و دیه النّفس و حرّم النّبیذ و کلّ مسکر،۵۷۴

و هو اللّطیف الخبیر السّمیع البصیر الواحد الأحد الصّمد،۲۵۸

ویلک لا تدرکه العیون فی مشاهده الأبصار و لکن رأته القلوب،۲۱۴

ویل للعلماء السّوء کیف تلظّی علیهم النّار؟ !، ۱۱۰

هبط جبرئیل علی آدم علیه السّلام فقال: یا آدم إنّی أمرت أن أخیّرک،۳۴

هذا کلام زندیق خبیث إذا رجعت إلیه فقل له: ما،۲۷۶

هشام بن الحکم قال: الأشیاء [کلّها]لا تدرک إلاّ بأمرین: بالحواسّ،۲۱۸

هل تبقی الأرض بغیر إمام؟ قال: لا، قلت: إنّا نروّی، ۳۸۰

هل عرفت إمامک؟ قال: قلت: إی و اللّه، قبل أن أخرج من الکوفه،۳۹۲

هل يسع النّاس ترک المسأله عمّا يحتاجون إليه؟ فقال: لا، ٧٠

هل يمحى إلاّ ما كان ثابتا و هل يثبت إلاّ ما لم يكن،٢ ٣١

هما أجلان: أجل محتوم و أجل موقوف،4 ٣١

ص :6٧6

هم الأئمّه يؤدّى الإمام إلى الإمام من بعده،596

هم قوم وصفوا عدلا بألسنتهم ثمّ خالفوه إلى غيره، ١١٠

هو الرّجل يسمع الحديث فيحدّث به كما سمعه، ١٢٠

هو سميع بصير، سميع بغير جارحه و بصير بغير آله،٢٣٨

يا أبا جعفر ما تقول إن طرقک طارق منّا أ تخرج معه،366

يا أبا حمزه ! إنّ اللّه لا يوصف بمحدوديّه، عظم ربّنا عن الصّفه، ٢٢٠

يا أبا حمزه ! يخرج أحدكم فراسخ فيطلب لنفسه دليلا،٣٩٢

يا أبا خالد ! النّور و اللّه الأئمّه عليه السّلام يا أبا خالد لنور الإمام فى قلوب،٤١٨

يا أبا محمّد ! إنّ اللّه عزّ و جلّ لم يعط الأنبياء شيئا إلاّ و قد أعطاه محمّدا،484

يا أبا هاشم ! أوهام القلوب أدقّ من أبصار العيون،٢١٨

يا أبا يحيى إنّ لنا فى ليالى الجمعه لشأنا من الشّأن، 540

يا ابن آدم ! بمشيئتى كنت أنت الّذى تشاء لنفسک ما تشاء،٣٢4

يا ابن أبى يعفور ! إنّ اللّه واحد متوحّد بالوحدانيّه، متفرّد بأمره،٤١٢

يا ابن رسول اللّه لا تغضب علىّ قال: لماذا؟ قال: لما أريد أن،534

يا إسحاق ! بلغنى أنّ النّاس يقولون: إنّا نزعم أنّ النّاس عبيد لنا،٣٩٨

يا أمير المؤمنين ! متى كان ربّک؟ قال: ويلک إنّما يقال: متى،٢ ٢٠

يا أمير المؤمنين ! «و على الأعراف رجال يعرفون كلاّ بسيماهم» ؟ ، ٣٩٠

يا أمير المؤمنين ! هل رأيت ربّک حين عبدته؟ ،٢١4

يا بريه ! كيف علمک بكتابک؟ قال: أنا به عالم،488

يا ثابت ! ما لكم و للنّاس كفّوا عن النّاس و لا تدعوا أحدا إلى أمركم، 350

ص :677

يا جابر! إنّ اللّه تبارک و تعالى خلق الخلق ثلاثه أصناف و هو قول اللّه،584
يا جابر! إنّ فى الأنبياء و الأوصياء خمسه أرواح: روح القدس،584
يا حفص! يغفر للجاهل سبعون ذنبا، ١١٠
يا حكم هل تدرى الآيه الّتى كان علىّ بن أبى طالب عليه السّلام يعرف، 580
يا خيثمه! نحن شجره النّبوّه و بيت الرّحمه و مفاتيح الحكمه،476
يا ذريح! لو لا أنّا نزداد لأنفدنا،542
يا رسول اللّه ما العلم؟ قال: الإنصات، قال: ثمّ مه؟ ،4 ١١
يا زياد! إيّاک و الخصومات فإنّها تورث الشّکّ و تهبط العمل،6 ٢٠
يا زياد! ما تقول لو أفتينا رجلا ممّن يتولاّنا بشىء،52 ١
يا سليمان! ما جاء عن أمير المؤمنين عليه السّلام يؤخذ به و ما نهى عنه،422
يا عجبا لأقوام يزعمون أنّا نعلم الغيب ما يعلم الغيب إلاّ اللّه،548
يا علىّ لا فقر أشدّ من الجهل و لا مال أعود من العقل،62
يا فضيل أ تدرى فى أىّ شىء كنت أنظر قبيل،6 51
يا محمّد إنّ النّاس لا يزال بهم المنطق حتّى يتكلّموا فى اللّه،6 ٢٠
يا محمّد أنتم أشدّ تقليدا أم المرجئه؟ قال: قلت: قلّدنا و قلّدوا،126
يا مسافر هذا القناه فيها حيتان؟ قال: نعم جعلت فداک،556
يا معشر الحواريّين لى إليكم حاجه اقضوها لى،86
يا مفضّل! إنّ اللّه تبارک و تعالى جعل فى النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم خمسه أرواح،586

يا مفضّل لا يفلح من لا يعقل و لا يعقل من لا يعلم،64

يا هشام ! ألا تخبرنى كيف صنعت بعمرو بن عبيد؟ و كيف سألته،۳58

ص :6۷۸

يا هشام ! اللّه مشتقّ من إله و الإله يقتضى مألوها،١٩٤
يا هشام ! اللّه مشتقّ من إله و إله يقتضى مألوها،٢٤٨
يا هشام إنّ اللّه تبارک و تعالى بشّر أهل العقل و الفهم فى كتابه، 40
يا يونس ! لا تقل بقول القدريّه فإنّ القدريّه لم يقولوا،٣٣٢
يبسط لنا العلم فنعلم و يقبض عنّا فلا نعلم،546
يجيئنى القوم فيستمعون منّى حديثكم فأضجر و لا أقوى،١٢٢
يريدون ليطفئوا ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام بأفواههم، 420
يسلک بالسّعيد فى طريق الأشقياء حتّى يقول النّاس: ما أشبهه بهم،٣٢٨
يعرف الّذى بعد الإمام علم من كان قبله فى آخر دقيقه تبقى من روحه، 590
ينزل فيها كلّ أمر حكيم و المحكم ليس بشيئين إنّما هو شىء واحد،526

أنت الإمام الّذى نرجو بطاعته

يوم النّجاه من الرّحمن غفرانا،

٣٣٢

أوضحت من أمرنا ما كان ملتبسا

جزاک ربّک بالإحسان إحسانا،

٣٣٢

علوته بحسام ثمّ قلت له

خذها حذيف فأنت السّيّد الصّمد،

٢٦٨

ما كنت أحسب أنّ بيتا ظاهرا

للّه فى أكناف مكّه يصمد،

٢٦٨

و بالجمره القصوى إذا صمدوا لها

يؤمّون قذفا رأسها بالجنادل،

٢٦٨

ص : ٦٨٠

الفهرست

خطبه الکتاب کتاب العقل و الجهل کتاب فضل العلم باب فرض العلم و وجوب طلبه و الحثّ علیه ۷۰

باب صفه العلم و فضله و فضل العلماء ۷4

باب أصناف النّاس ۷۸

باب ثواب العالم و المتعلّم ۸۰

باب صفه العلماء ۸4

باب حقّ العالم ۸6

باب فقد العلماء ۸۸

باب مجالسه العلماء و صحبتهم ۹۰

باب سؤال العالم و تذاکره ۹۲

باب بذل العلم ۹6

باب النّهی عن القول بغیر علم ۹۸

باب من عمل بغیر علم ۱۰۲

باب استعمال العلم ۱۰۲
باب المستأكل بعلمه و المباهى به ۱۰6
باب لزوم الحجّه على العالم و تشديد الأمر عليه ۱۱۰
باب النّوادر ۱۱۲
باب روايه الكتب و الحديث و فضل الكتابه و التّمسّک بالكتب ۱۲۰
باب التّقليد ۱۲6
باب البدع و الرّأى و المقاييس ۱۲۸
باب الرّدّ إلى الكتاب و السّنّه و أنّه ليس شىء. . . ۱4۰
باب اختلاف الحديث ۱46
باب الأخذ بالسّنّه و شواهد الكتاب ۱5۸
كتاب التّوحيد باب حدوث العالم و إثبات المحدث ۱64
باب إطلاق القول بأنّه شىء ۱۸۲
باب أنّه لا يعرف إلاّ به ۱۸۸
باب أدنى المعرفه ۱۹۰
باب المعبود ۱۹۲
باب الكون و المكان ۱۹4
باب النّسبه ۲۰۲
باب النّهى عن الكلام فى الكيفيّه ۲۰4
باب فى إبطال الرّؤيه ۲۱۰

ص :٦٨٢

باب النّهى عن الصّفه بغير ما وصف به نفسه تعالى ٢٢٠
باب النّهى عن الجسم و الصّوره ٢٢٨
باب صفات الذّات ٢٣٢
باب آخر و هو من الباب الأوّل ٢٣6
باب الإراده أنّها من صفات الفعل و سائر صفات الفعل ٢٣٨
باب حدوث الأسماء ٢44
باب معانى الأسماء و اشتقاقها ٢٤٨
باب آخر و هو من الباب الأوّل إلاّ أنّ فيه زياده. . .٢56
باب تأويل الصّمد ٢66
باب الحركه و الانتقال ٢٧٠
باب العرش و الكرسىّ ٢٧٨
باب الرّوح ٢٨6
باب جوامع التّوحيد ٢٨٨
باب النّوادر 6 ٣٠
باب البداء ٣١٢
باب فى أنّه لا يكون شىء فى السّماء و الأرض إلاّ بسبعه ٣٢٠
باب المشيئه و الإراده ٣٢٢
باب الابتلاء و الاختبار ٣٢4
باب السّعاده و الشّقاء ٣٢6

باب الخير و الشّرّ ٣٢٨

ص :٦٨٣

باب الجبر و القدر و الأمر بين الأمرين ٣٣٠
باب الاستطاعه ٣4٠
باب البيان و التّعريف و لزوم الحجّه ٣44
باب [اختلاف الحجّه على عباده]٣46
باب حجج اللّه على خلقه ٣48
باب الهدايه أنّها من اللّه عزّ و جلّ ٣5٠
كتاب الحجّه باب الاضطرار إلى الحجّه ٣54
باب طبقات الأنبياء و الرّسل و الأئمّه عليهم السّلام ٣68
باب الفرق بين الرّسول و النّبىّ و المحدّث ٣7٠
باب أنّ الحجّه لا تقوم للّه على خلقه إلاّ بإمام ٣74
باب أنّ الأرض لا تخلو من حجّه ٣76
باب أنّه لو لم يبق فى الأرض إلاّ رجلان لكان أحدهما الحجّه ٣8٠
باب معرفه الإمام و الرّدّ إليه ٣8٢
باب فرض طاعه الأئمّه عليهم السّلام ٣9٤
باب فى أنّ الأئمّه شهداء اللّه عزّ و جلّ على خلقه 4 ٠4
باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام هم الهداه ٨ ٠4
باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام ولاه أمر اللّه و خزنه علمه ٤١٠
باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام خلفاء اللّه عزّ و جلّ فى أرضه. . .4 ٤١
باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام نور اللّه عزّ و جلّ 4 ٤١

ص :6٨4

باب أنّ الأئمّه هم أركان الأرض ۴۲۰

باب نادر جامع فی فضل الإمام و صفاته ۴۲۶

باب أنّ الأئمّه علیهم السّلام ولاه الأمر و هم النّاس المحسودون الّذین ذکرهم اللّه عزّ و جلّ ۴۴۰

باب أنّ الأئمّه علیهم السّلام هم العلامات الّتی ذکرها اللّه عزّ و جلّ فی کتابه ۴۴۴

باب أنّ الآیات الّتی ذکرها اللّه عزّ و جلّ فی کتابه هم الأئمّه علیهم السّلام ۴۴۴

باب ما فرض اللّه عزّ و جلّ و رسوله ص من الکون مع الأئمّه علیهم السّلام ۴۴۶

باب أنّ أهل الذّکر الّذین أمر اللّه الخلق بسؤالهم هم الأئمّه علیهم السّلام ۴۵۰

باب أنّ من وصفه اللّه تعالی فی کتابه بالعلم هم الأئمّه علیهم السّلام ۴۵۶

باب أنّ الرّاسخین فی العلم هم الأئمّه علیهم السّلام ۴۵۶

باب أنّ الأئمّه قد أوتوا العلم و أثبت فی صدورهم ۴۵۸

باب فی أنّ من اصطفاه اللّه من عباده و أورثهم کتابه هم الأئمّه علیهم السّلام ۴۶۰

باب أنّ الأئمّه فی کتاب اللّه إمامان علیهم السّلام إمام یدعو إلی اللّه و إمام یدعو إلی النّار ۴۶۴

باب أنّ القرآن یهدی للإمام ۴۶۴

باب أنّ النّعمه الّتی ذکرها اللّه عزّ و جلّ فی کتابه الأئمّه علیهم السّلام ۴۶۶

باب أنّ المتوسّمين الّذين ذكرهم اللّه تعالى فى كتابه هم الأئمّه عليهم السّلام و السّبيل. . .46٨

باب عرض الأعمال على النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و الأئمّه عليهم السّلام ٤٧٠

باب أنّ الطّريقه الّتى حثّ على الاستقامه عليها ولايه علىّ عليه السّلام 4٧4

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام معدن العلم و شجره النّبوّه و مختلف الملائكه 4٧4

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام ورثه العلم، يرث بعضهم بعضا العلم 4٧6

باب أنّ الأئمّه ورثوا علم النّبىّ و جميع الأنبياء و الأوصياء الّذين من قبلهم ٤٨٠

ص :6٨5

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام عندهم جميع الكتب الّتى نزلت من عند اللّه عزّ و جلّ. . . 486

باب أنّه لم يجمع القرآن كلّه إلاّ الأئمّه عليهم السّلام و أنّهم يعلمون علمه كلّه ۴۹۰

باب ما أعطى الأئمّه عليهم السّلام من اسم اللّه الأعظم ۴۹۲

باب ما عند الأئمّه من آيات الأنبياء عليهم السّلام ۴۹۴

باب ما عند الأئمّه من سلاح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و متاعه ۴۹۸

باب أنّ مثل سلاح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مثل التّابوت فى بنى إسرائيل ۵۰۸

باب فيه ذكر الصّحيفه و الجفر و الجامعه و مصحف فاطمه ۵۱۰

باب فى شأن إنّا أنزلناه فى ليله القدر و تفسيرها ۵۱۸

باب فى أنّ الأئمّه عليهم السّلام يزدادون فى ليله الجمعه ۵۴۰

باب لو لا أنّ الأئمّه عليهم السّلام يزدادون لنفد ما عندهم ۵۴۲

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام يعلمون جميع العلوم. . . 544

باب نادر فيه ذكر الغيب 546

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام إذا شاءوا أن يعلموا علّموا ۵۵۰

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام يعلمون متى يموتون و أنّهم لا يموتون إلاّ باختيار منهم ۵۵۲

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام يعلمون علم ما كان و ما يكون و أنّه لا يخفى عليهم الشّىء. . . 556

باب أنّ اللّه عزّ و جلّ لم يعلّم نبيّه علما إلاّ أمره أن يعلّمه أمير المؤمنين عليه السّلام و أنّه كان. . .562

باب جهات علوم الأئمّه عليهم السّلام 564

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام لو ستر عليهم لأخبروا كلّ امرئ بما له و عليه 566

باب التّفويض إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و إلى الأئمّه عليهم السّلام فى أمر الدّين 568

باب فى أنّ الأئمّه بمن يشبهون ممّن مضى و كراهيه القول فيهم بالنّبوّه 576

باب أنّ الأئمّه علیهم السّلام محدّثون مفهّمون ۵۸۰

باب فیه ذکر الأرواح الّتی فی الأئمّه علیهم السّلام ۵۸۴

باب الرّوح الّتی یسدّد اللّه بها الأئمّه علیهم السّلام ۵۸۶

باب وقت ما یعلم الإمام جمیع علم الإمام الّذی کان قبله ۵۹۰

باب فی أنّ الأئمّه صلوات اللّه علیهم فی العلم و الشّجاعه و الطّاعه سواء ۵۹۲

باب أنّ الإمام علیه السّلام یعرف الإمام الّذی یکون من بعده و أنّ قول اللّه تعالی. . . ۵۹۴

باب أنّ الإمامه عهد من اللّه عزّ و جلّ معهود من واحد إلی واحد ۵۹۶

باب أنّ الأئمّه علیهم السّلام لم یفعلوا شیئا و لا یفعلون إلاّ بعهد من اللّه عزّ و جلّ و أمر منه. . . . ۶۰۰

باب الأمور الّتی توجب حجّه الإمام علیه السّلام ۶۱۲

باب ثبات الإمامه فی الأعقاب و أنّها لا تعود فی أخ و لا عمّ و لا غیرهما. . ۶۱۶

باب ما نصّ اللّه عزّ و جلّ و رسوله علی الأئمّه علیهم السّلام واحدا فواحدا ۶۱۸

جلد دوم

اشاره

ص :1

ص :2

ص :3

ص :4

ص :5

ص :6

فهرست مطالب

ادامهٔ کتاب حجّت بابی دربارهٔ اشاره و تصریح بر امیر مؤمنان علیه السّلام ۱۱

بابی دربارهٔ اشاره و تصریح بر حسن بن علی علیهما السّلام ۲۳

بابی دربارهٔ اشاره و تصریح بر حسین بن علی علیهما السّلام ۲۹

بابی دربارهٔ اشاره و تصریح بر علی بن حسین صلوات اللّه علیهما ۳۷

بابی دربارهٔ اشاره و تصریح بر حضرت باقر علیه السّلام 4۱

بابی دربارهٔ اشاره و تصریح بر ابو عبد اللّه حضرت جعفر صادق علیه السّلام 4۳

بابی دربارهٔ اشاره و تصریح بر حضرت ابو الحسن موسی علیه السّلام 4۷

بابی دربارهٔ اشاره و تصریح بر حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام 5۷

بابی دربارهٔ اشاره و تصریح بر ابو جعفر دوم علیه السّلام ۸۱

بابی دربارهٔ اشاره و تصریح بر ابو الحسن سوم حضرت هادی علیه السّلام ۸۹

بابی دربارهٔ اشاره و تصریح بر ابو محمّد امام عسکری علیه السّلام ۹۳

بابی دربارهٔ اشاره و تصریح بر صاحب خانه علیه السّلام ۱۰۱

بابی دربارهٔ نام کسانی که ایشان را دیده اند ۱۰۳

بابی دربارهٔ نهی از نام بردن ۱۱۱

بابی نادر در احوال غیبت ۱۱۳

بابی دربارهٔ غیبت ۱۱۹

بابی دربارۀ آنچه ادّعای راستگو و یاوه گرا را در موضوع امامت از هم جدا می کند ۱۳۹

بابی دربارۀ کراهت داشتن تعیین زمان ظهور ۱۹۹

بابی دربارۀ امتحان و آزمایش ۲۰۳

بابی دربارۀ کسی که امامش را شناخت، پیش و پس افتادن این امر به او زیان نمی رساند ۲۰۷

بابی دربارۀ کسی که ادّعای امامت می کند درحالی که صلاحیت آن را ندارد ۲۰۹

بابی دربارۀ کسی که بدون امامی از سوی خداوند بزرگ مرتبه دینداری می کند ۲۱۷

بابی دربارۀ کسی که بمیرد و امامی از امامان هدایت نداشته باشد ۲۲۱

بابی دربارۀ کسانی از اهل بیت که حقّ را شناخته اند و کسانی که انکار کرده اند ۲۲۳

بابی دربارۀ آنچه هنگام درگذشت امام علیه السّلام بر مردم واجب می شود ۲۲۵

بابی دربارۀ این که امام چه موقع می فهمد که امامت به او رسیده است ۲۲۹

بابی دربارۀ حالات امامان علیهم السّلام از جهت سنّ ۲۳۵

بابی دربارۀ اینکه امام را جز امام علیه السّلام غسل نمی دهد ۲۴۱

بابی دربارۀ ولادت ائمّه علیهم السّلام ۲۴۳

بابی دربارۀ آفرینش بدن و روح و قلب امامان علیهم السّلام ۲۵۳

بابی دربارۀ تسلیم و تسلیم شوندگان ۲۵۵

بابی دربارۀ بر مردم واجب است پس از انجام مناسکشان نزد امام بیایند ۲۶۱

بابی در اینکه فرشتگان به خانه های امامان وارد شده، و بر فرش هاشان گام می نهند ۲۶۳

بابی دربارۀ اینکه جنّیان به نزد ایشان می آیند و دربارۀ نشانه های دینشان می پرسند ۲۶۵

وقتی امر امامت ائمّه علیهم السّلام آشکار شود به حکم داود و خاندانش داوری می کنند ۲۷۳

بابی دربارۀ اینکه سرچشمۀ علم از خانۀ آل محمّد علیهم السّلام است ۲۷۵

همانا هرچیزی از حق که در دست مردم است جز از نزد ائمّه علیهم السّلام صادر نشده است ۲۷۷

بابی دربارۀ آنچه گفته شده که حدیث ائمّه علیهم السّلام دشوار و بسیار سنگین است ۲۷۷

آنچه پیامبر گرامی صلّی اللّه علیه و اله بر نصیحت به ائمّه مسلمین و همراهی با جماعت ۲۸۷

حقّ واجب امام بر مردم و حقّ مردم بر امام علیه السّلام ۲۹۱

همانا همۀ زمین برای امام علیه السّلام است ۲۹۷

روش امام دربارۀ خودش و خوراک و پوشاکش، وقتی امر را به عهده می گیرد 5 ۳۰

بابی نادر ۳۰ ۷

نکته ها و قطعه هایی از قرآن دربارۀ ولایت ۳۰ ۹

روایات برگزیده و پرمعنا دربارۀ ولایت ۳67

در معرفتشان به دوستان خود و سپردن امور خود به آنان ۳۷۱

باب های تاریخ تولّد و وفات پیامبر صلّی اللّه علیه و اله ۳۷5
نهی از اشراف بر قبر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله ۷ ۴۰
ولادت امیر مؤمنان-درود خدا بر او-۷ ۴۰
ولادت فاطمۀ زهرا علیها السّلام ۴۲۱
ولادت حسن بن علی-درود خدا بر ایشان-۴۲۹
ولادت حسین بن علی علیهما السّلام ۴۳۳
ولادت علی بن حسین علیهما السّلام ۴۴۱
ولادت ابو جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام 445
ولادت حضرت جعفر بن محمّد، صادق علیهما السّلام ۴5۳
ولادت حضرت ابو الحسن موسای جعفر علیهما السّلام ۴6۳
ولادت حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام ۴۸۹
ولادت ابو جعفر دوم حضرت جواد علیه السّلام 5 ۵۰
ولادت حضرت ابو الحسن علی محمّد علیهما السّلام و الرضوان ۵۱۹
ولادت ابو محمّد حسن بن علی علیهما السّلام ۵۳۱
ولادت حضرت صاحب زمان علیه السّلام 55۹
سخنان و تصریحاتی که دربارۀ دوازده امام علیهم السّلام آمده است ۵۸۷
در این که وقتی دربارۀ مردی چیزی می گویند که در او نیست ۹ ۶۰
همانا امامان علیهم السّلام همگی قائم به امر خداوند والا و هدایتگر به سوی اویند ۶۱۱
رساندن مال به امام علیه السّلام ۶۱۳

غنیمت و انفال و تفسیر خمس و حدود آن. و آنچه خمسش واجب است 5 ۱6

ص :۹

باب الإشاره و النّصّ على أمير المؤمنين عليه السّلام [٧60]١-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن زيد بن الجهم الهلالىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: لمّا نزلت ولايه علىّ بن أبى طالب عليه السّلام و كان من قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: سلّموا على علىّ بإمره المؤمنين، فكان ممّا أكّد اللّه عليهما فى ذلك اليوم يا زيد! قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لهما: قوما فسلّما عليه بإمره المؤمنين، فقالا: أمن اللّه أو من رسوله يا رسول اللّه؟ فقال لهما رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: من اللّه و من رسوله فأنزل اللّه عزّ و جلّ وَ لا تَنْقُضُوا اَلْأَيْمٰانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهٰا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اَللّٰهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا تَفْعَلُونَ يعنى به قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لهما و قولهما: أمن اللّه أو من رسوله وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِى نَقَضَتْ غَزْلَهٰا مِنْ بَعْدِ قُوَّهٍ أَنْكٰاثاً، تَتَّخِذُونَ أَيْمٰانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّه هى أزكى من أئمّتكم قال: قلت: جعلت فداك أئمّه؟ قال: إى و اللّه أئمّه، قلت: فإنّا نقرأ أربى، فقال: ما أربى؟ -و أومأ بيده فطرحها- إِنَّمٰا يَبْلُوكُمُ اَللّٰهُ بِهِ يعنى بعلىّ عليه السّلام وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَهِ مٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّهً وٰاحِدَهً وَ لٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِى مَنْ يَشٰاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ يوم القيامه عَمّٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمٰانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهٰا يعنى بعد مقاله رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فى علىّ عليه السّلام و تَذُوقُوا اَلسُّوءَ بِمٰا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ يعنى به عليّا عليه السّلام وَ لَكُمْ عَذٰابٌ عَظِيمٌ.

[٧6١]٢-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين و أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى حمزه الثّمالىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سمعته يقول: لمّا أن قضى محمّد نبوّته و استكمل أيّامه أوحى اللّه تعالى

[تتمه باب حجت]

اشاره و تصریح بر امیر مؤمنان علیه السّلام

[۷۶۰]۱-زید بن جهم هلالی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: وقتی ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: به علی به عنوان امیر مؤمنان سلام کنید. و ای زید آنچه خداوند در آن روز به آن دو تأکید کرد این سخن رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله بود که: برخیزید و به او به عنوان امیر مؤمنان سلام دهید. آن دو گفتند: ای رسول خدا! آیا این از سوی خداوند است یا از سوی رسولش؟ و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به آن دو فرمود: از خدا و رسول او است. آن گاه خداوند گرامی نازل کرد: و سوگندها را پس از تحکیمش نشکنید درحالی که خداوند را کفیل و ضامن خود قرار داده اید. که خداوند به آنچه می کنید آگاه است. [نحل (۱۶) : ۹۱]که مقصودش سخن رسول خدا به آن دو و سخن آنان است که گفتند: آیا از خداوند است یا از رسولش. و همانند آن زن نباشید که پشم های تابیدهٔ خود را پس از استحکام، وامی تابید تا سوگندهاتان را وسیلهٔ خیانت قرار دهید. برای این که آنان امامانی پاک تر از امامان شمایند. من عرض کردم: جانم به فدایت، امامان (ائمّه) ؟ فرمود: بله، به خدا سوگند، ائمّه. عرض کردم: ما «در این جا أربی:» می خوانیم. فرمود: «أربی» چیست؟ -و با اشارهٔ دستش آن را رد کرد-خداوند شما را با آن آزمایش می کند. یعنی با علی علیه السّلام و به یقین در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف داشتید برایتان روشن می کند. و اگر خدا می خواست، همهٔ شما را امّت یگانه ای قرار می داد. ولی خدا هرکس را بخواهد گمراه کرده و هرکس را بخواهد هدایت می کند. و یقینا شما از آنچه انجام می دادید پرسیده خواهید شد. و سوگندهاتان را وسیلهٔ خیانت در میان خود قرار ندهید. مبادا گامی پس از استواری بلغزد. یعنی پس از سخنان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دربارهٔ علی [علیه السّلام]و بخاطر بازداشتن از راه خدا آثار سو آن را بچشید و برایتان عذاب بزرگی باشد. [نحل (۱۶) :۹۲ تا ۹۴]

[۷۶۱]۲-ابو حمزهٔ ثمالی گفت: از حضرت باقر ۷ شنیدم می فرمود: وقتی پیامبری محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]سپری شد و عمرش به پایان رسید،

إليه أن يا محمّد! قد قضيت نبوّتک و استکملت أيّامک، فاجعل العلم الّذى عندک و الإيمان و الاسم الأکبر و ميراث العلم و آثار علم النّبوّه فى أهل بيتک عند علىّ بن أبى طالب، فإنّى لن أقطع العلم و الإيمان و الاسم الأکبر و ميراث العلم و آثار علم النّبوّه من العقب من ذرّيّتک کما لم أقطعها من ذرّيّات الأنبياء.

[۷۶۲]۳-محمّد بن الحسين و غيره، عن سهل، عن محمّد بن عيسى و محمّد بن يحيى و محمّد بن الحسين جميعا، عن محمّد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر و عبد الکريم بن عمرو، عن عبد الحميد بن أبى الدّيلم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أوصى موسى عليه السّلام إلى يوشع بن نون و أوصى يوشع بن نون إلى ولد هارون و لم يوص إلى ولده و لا إلى ولد موسى، إنّ اللّه تعالى له الخيره، يختار من يشاء ممّن يشاء و بشّر موسى و يوشع بالمسيح عليهم السّلام فلمّا أن بعث اللّه عزّ و جلّ المسيح عليه السّلام قال المسيح عليه السّلام لهم: إنّه سوف يأتى من بعدى نبىّ اسمه أحمد من ولد إسماعيل عليه السّلام يجىء بتصديقى و تصديقکم و عذرى و عذرکم و جرت من بعده فى الحواريّين فى المستحفظين، و إنّما سمّاهم اللّه تعالى المستحفظين لأنّهم استحفظوا الاسم الأکبر و هو الکتاب الّذى يعلم به علم کلّ شىء، الّذى کان مع الأنبياء صلوات اللّه عليهم، يقول اللّه تعالى: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ و أَنْزَلْنا مَعَهُمُ اَلْکِتابَ وَ اَلْمِيزٰانَ» الکتاب الاسم الأکبر و إنّما عرف ممّا يدعى الکتاب التّوراه و الإنجيل و الفرقان فيها کتاب نوح عليه السّلام و فيها کتاب صالح و شعيب و إبراهيم عليهم السّلام فأخبر اللّه عزّ و جلّ إِنَّ هٰذٰا لَفِى اَلصُّحُفِ اَلْأُولىٰ صُحُفِ إِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسىٰ فأين صحف إبراهيم إنّما صحف إبراهيم الاسم الأکبر و صحف موسى الاسم الأکبر فلم تزل الوصيّه فى عالم بعد عالم

خداوند والا به او وحی کرد که: ای محمّد! پیامبری ات را به انجام رسانده، عمرت را به پایان رساندی، پس آن علمی را که در نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم پیامبری را نزد علی بن ابی طالب در میان خاندانت قرار بده. که من هرگز علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار پیامبری را از نسل فرزندان تو قطع نمی کنم. چنان که از فرزندان پیامبران قطع نکردم.

[۷۶۲]۳-عبد الحمید ابو دیلم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: موسی علیه السّلام به یوشع نون وصیّت کرد. و یوشع نون به فرزند هارون وصیّت کرد و به فرزند خود و فرزند موسی وصیّت نکرد. که گزینش با خداوند والا است. هر که را بخواهد و از هر خاندانی بخواهد، برمی گزیند. و به موسی و یوشع، مسیح علیهم السّلام را بشارت داد. پس چون خداوند عزّتمند مسیح را برانگیخت، مسیح علیه السّلام به آنان گفت: همانا پس از من پیامبری خواهد آمد که نامش احمد [و] از فرزندان اسماعیل-علیهما السّلام-است. با تصدیق من و تصدیق شما و حجّت من و شما می آید. و پس از او در میان حواریون، محافظ استوار گشت. و خداوند فرازمند آنان را محافظان نگاهبانان نامید؛ زیرا آنان اسم اکبر را نگاه داشتند. و آن کتابی است که با آن دانش هرچیزی دانسته می شود. آنچه به همراه پیامبران- درود خداوند بر آنان-بوده است. خداوند والا می فرماید: و رسولانی پیش از تو فرستاده، به همراهشان کتاب و میزان نازل کردیم. (آیه در قرآن چنین است:) ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستاده، با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم. [حدید (۵۷) :۲۵]کتاب اسم اکبر است. و از آنچه به نام کتاب خوانده می شود، تورات و انجیل و فرقان (قرآن) شناخته شده است. درحالی که در آن کتاب نوح علیه السّلام است. و در آن کتاب صالح و شعیب و ابراهیم علیهم السّلام است. که خداوند شکوهمند خبر داد: همانا این در صحیفه های نخستین است. صحیفه های ابراهیم و موسی. صحیفه های ابراهیم کجاست [؟]صحیفه های ابراهیم اسم اکبر است و صحیفه های موسی همان اسم اکبر است. و وصیّت پیوسته در عالمی پس از عالمی بود

حتّى دفعوها إلى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فلمّا بعث اللّه عزّ و جلّ محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أسلم له العقب من المستحفظين و كذّبه بنو إسرائيل و دعا إلى اللّه عزّ و جلّ و جاهد فى سبيله، ثمّ أنزل اللّه جلّ ذكره عليه أن أعلن فضل وصيّک فقال ربّ إنّ العرب قوم جفاه، لم يكن فيهم كتاب و لم يبعث إليهم نبىّ و لا يعرفون فضل نبوّات الأنبياء عليه السّلام و لا شرفهم و لا يؤمنون بى إن أنا أخبرتهم بفضل أهل بيتى، فقال اللّه جلّ ذكره «وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ» «وَ قُلْ سَلاٰمٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» فذكر من فضل وصيّه ذكرا فوقع النّفاق فى قلوبهم، فعلم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ذلک و ما يقولون، فقال اللّه جلّ ذكره: يا محمّد وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ يَضِيقُ صَدْرُکَ بِمٰا يَقُولُونَ ' فَإِنَّهُمْ لاٰ يُكَذِّبُونَکَ وَ لٰكِنَّ اَلظّٰالِمِينَ بِآيٰاتِ اَللّٰهِ يَجْحَدُونَ و لكنّهم يجحدون بغير حجّه لهم و كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يتألّفهم و يستعين ببعضهم على بعض و لا يزال يخرج لهم شيئا فى فضل وصيّه حتّى نزلت هذه السّوره فاحتجّ عليهم حين أعلم بموته و نعيت إليه نفسه، فقال اللّه جلّ ذكره: فَإِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلىٰ رَبِّکَ فَارْغَبْ يقول: إذا فرغت فانصب علمک و أعلن وصيّک فأعلمهم فضله علانيه، فقال صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: من كنت مولاه، فعلىّ مولاه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه- ثلاث مرّات-ثمّ قال: لأبعثنّ رجلا يحبّ اللّه و رسوله و يحبّه اللّه و رسوله، ليس بفرّار-يعرّض بمن رجع يجبّن أصحابه و يجبّنونه-و قال صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: علىّ سيّد المؤمنين و قال: علىّ عمود الدّين و قال: هذا هو الّذى يضرب النّاس بالسّيف على الحقّ بعدى و قال: الحقّ مع علىّ أينما مال و قال: إنّى تارک فيكم أمرين، إن أخذتم بهما لن تضلّوا: كتاب اللّه عزّ و جلّ و أهل بيتى عترتى، أيّها النّاس اسمعوا و قد بلّغت، إنّكم سترِدون علىّ الحوض فأسألكم عمّا فعلتم فى الثقلين، و الثقلان: كتاب اللّه جلّ ذكره و أهل بيتى فلا تسبقوهم فتهلكوا

تا آن را به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-دادند. و چون خداوند گرامی محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را برانگیخت، نوادگان محافظان، به او اسلام آورده، بنی اسرائیل تکذیبش کردند. و او به سوی خداوند عزّتمند دعوت کرده، در راه او جهاد کرد. سپس خداوند بزرگ یاد بر او نازل کرد که فضیلت وصی ات را آشکار کن. او عرض کرد: پروردگارا عرب مردمی خشن هستند. در میانشان کتابی نبوده و پیامبری به سویشان فرستاده نشده است. و فضیلت و شرف جایگاه پیامبران را نمی دانند. و به من ایمان نمی آورند اگر از فضیلت خاندانم به آنان بگویم. آن گاه خداوند بزرگ یاد فرمود: و به خاطر آنان اندوهگین مشو. [نحل (١6) :١٢٧]و بگو: سلام بر شما. که به زودی خواهند دانست. [زخرف (43) :٨٩] پس او از فضیلت وصی اش سخن گفت و در دل های آنان نفاق افتاد. و رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-آن نفاق و آن چه را می گفتند، دانست. و خداوند گرامی یاد فرمود: ای محمّد! ما می دانیم از آنچه آنان می گویند دلتنگ می شوی. [حجر (١5) :٩٧]آنان تو را تکذیب نمی کنند بلکه ستمکاران آیات خدا را انکار می کنند. [انعام (6) :٣٣]ولی آنان بی آن که استدلالی داشته باشند، انکار می کنند. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-میانشان الفت داده، برخی را یاور برخی دیگر کرده، همواره چیزی از فضیلت وصی اش را بر ایشان آشکار می کرد تا این سوره نازل شد پس [با آن]بر آنان احتجاج کرد هنگامی که او را به مرگش آگاه ساخته، جانش آن را فهمید. خداوند بزرگ یاد فرموده است: چون فراغت یافتی، بکوش و به سوی پروردگارت رو کن. [انشراح (٩4) :٧ و ٨]می فرماید: وقتی فارغ شدی، بیرقت را برپا کرده و وصی ات را آشکار کن. به آنان فضیلت او را آشکارا بگو. و آن حضرت -درود خدا بر او و بر خاندانش-سه بار فرمود: هرکه من مولای اویم این علی مولای او است. خداوندا، یار یاوران او باش و دشمن دشمنانش. سپس در جنگ خیبر فرمود: مردی را می فرستم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند او فرار نمی کند-کنایه به کسی که [از میدان جنگ]بازگشته، یارانش را ترسو می شمرد و یارانش او را ترسو می شمردند-و فرمود: علی سرور مؤمنان است. و فرمود: علی ستون دین است. و فرمود: این، آن کسی است که پس از من برای حقّ با مردم می جنگد. و فرمود: حقّ همراه علی است هرکجا که برود. و فرمود: من در میان شما دو چیز به جا می گذارم، اگر آن ها را برگیرید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدای عزّتمند و اهل بیت و خاندانم. ای مردم! گوش کنید که من ابلاغ کردم. همانا شما کنار حوض بر من وارد می شوید و من از آنچه دربارۀ ثقلین

کردید از شما می پرسم. و ثقلین: کتاب خدای گرامی یاد و خاندان منند. از آنان پیشی

ص: ۱5

و لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم فوقعت الحجّه بقول النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و بالكتاب الّذى يقرأه النّاس فلم يزل يلقى فضل أهل بيته بالكلام و يبيّن لهم بالقرآن إِنَّمٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً و قال عزّ ذكره: وَ اِعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَىْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى اَلْقُرْبىٰ ثمّ قال: وَ آتِ ذَا اَلْقُرْبىٰ حَقَّهُ فكان علىّ عليه السّلام و كان حقّه الوصيّه الّتى جعلت له و الاسم الأكبر و ميراث العلم و آثار علم النّبوّه، فقال: قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ اَلْمَوَدَّهَ فِى اَلْقُرْبىٰ ثمّ قال: وَ إِذَا اَلْمَوْؤُدَهُ سُئِلَتْ بِأَىِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ يقول أسألكم عن المودّه الّتى أنزلت عليكم فضلها، مودّه القربى، بأىّ ذنب قتلتموهم و قال جلّ ذكره: فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ قال الكتاب [هو]الذّكر و أهله آل محمّد عليهم السّلام أمر اللّه عزّ و جلّ بسؤالهم و لم يؤمروا بسؤال الجهّال و سمّى اللّه عزّ و جلّ القرآن ذكرا فقال تبارک و تعالى: وَ أَنْزَلْنٰا إِلَيْکَ اَلذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّٰاسِ مٰا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ و قال عزّ و جلّ: وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ و قال عزّ و جلّ: أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِى اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ و قال عزّ و جلّ وَ لَوْ رَدُّوهُ [إلى اللّه و] إِلَى اَلرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِى اَلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ اَلَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ منهم فردّ الأمر أمر النّاس إلى أولى الأمر منهم الّذين أمر بطاعتهم و بالرّدّ إليهم، فلمّا رجع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من حجّه الوداع نزل عليه جبرئيل عليه السّلام فقال: «يا أيّها الرّسول! بلّغ ما أنزل إليک من ربّک و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته و اللّه يعصمک من النّاس إنّ اللّه لا يهدى القوم الكافرين» فنادى النّاس فاجتمعوا و أمر بسمرات فقمّ شوكهنّ، ثمّ قال صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: [يا]أيّها النّاس من وليّكم و أولى بكم من أنفسكم؟ فقالوا: اللّه و رسوله، فقال: من كنت مولاه، فعلىّ مولاه اللّهمّ وال من والاه

نگیرید که نابود می شوید و به آنان تعلیم نکنید که آنان عالم تر از شمایند. پس حجّت با سخن پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-و با کتابی که مردم آن را می خوانند ثابت شد. و همواره فضیلت خاندانش را با کلمات القا می کرد و برایشان با قرآن روشن می کرد. خداوند می خواهد پلیدی را از شما خاندان دور کرده، کاملا پاکتان گرداند. و آن گرامی یاد فرمود: و بدانید همانا آن چه غنیمت می برید، یک پنجم آن برای خدا و رسولش و برای نزدیکان است. [انفال (۸) : 41]سپس فرمود: و حقّ نزدیکان را بده. [اسرا (۱۷) :26]که علی علیه السّلام بود و حقّش وصیّتی بود که برای او قرار داده شده بود و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوّت بود. آن گاه فرمود: بگو: من هیچ پاداشی برای آن (رسالتم) نمی خواهم جز دوستی دربارۀ نزدیکانم را. [شورا (۴۲) :۲۳]سپس فرمود: و وقتی از کشته شدگان پرسیده شود که به چه گناهی کشته شدند. [تکویر (۸۱) :۸ و ۹]می فرماید: از شما دربارۀ دوستی ای که فضیلتش بر شما نازل شده می پرسم. دوستی نزدیکان. که به چه گناهی آنان را کشتید. و آن بزرگ یاد فرمود: و از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید. [نحل (16) :۴۳]حضرت فرمود: کتاب [همان]ذکر است و اهلش خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- که خداوند به پرسش از ایشان فرمان داده است. و به پرسش از جاهلان امر نشدند. و خداوند عزّتمند قرآن را ذکر نامیده، فرموده است: و ما این ذکر را بر تو نازل کردیم تا آنچه را به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن کنی و شاید بیندیشند. [نحل (16) :44]و فرمود: و این مایۀ یادآوری تو و مردم تو است و به زودی پرسش می شوید. [زخرف (۴۳) :44]و فرمود: از خداوند اطاعت کنید و از رسول او و صاحبان امر از میان خودتان اطاعت کنید. و فرمود: و اگر آن را به پیامبر و به صاحبان امر خودشان بازگردانند، کسانی از آنان که استنباط می کنند آن را خواهند فهمید. [نساء (4) :۸۳]پس آن امر-امر مردم-را به صاحبان امر از میان خودشان، کسانی که به اطاعتشان و رجوع به آنان فرمان داده است ارجاع داد و وقتی رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-از آخرین حجّ بازگشت جبرئیل علیه السّلام بر او نازل شده، عرض کرد: ای رسول [ما]آنچه را از سوی پروردگارت نازل شده، ابلاغ کن. و اگر نکنی رسالتش را انجام نداده ای و خداوند تو را از مردم نگاه می دارد. خداوند مردمان کافر را هدایت نمی کند. پس به مردم ندا داد و گرد آمدند. و امر کرد تا خارهای بوته ها را تراشیدند (تا نشستن و ایستادن روی آنها راحت باشد) سپس فرمود: [ای]مردم! چه کسی ولیّ شما است و چه کسی به شما از خودتان سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسولش. آنگاه پیامبر سه بار فرمود: هرکه من مولای اویم این علی مولای او است.

ص :١٧

و عاد من عاداه-ثلاث مرّات-فوقعت حسكه النّفاق فى قلوب القوم و قالوا: ما أنزل اللّه جلّ ذكره هذا على محمّد قطّ و ما يريد إلاّ أن يرفع بضبع ابن عمّه، فلمّا قدم المدينه أتته الأنصار فقالوا: يا رسول اللّه إنّ اللّه جلّ ذكره قد أحسن إلينا و شرّفنا بک و بنزولک بين ظهرانينا، فقد فرّح اللّه صديقنا و كبّت عدوّنا و قد يأتيک وفود، فلا تجد ما تعطيهم فيشمت بک العدوّ، فنحبّ أن تأخذ ثلث أموالنا حتّى إذا قدم عليک وفد مكّه وجدت ما تعطيهم، فلم يردّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عليهم شيئا و كان ينتظر ما يأتيه من ربّه فنزل جبرئيل عليه السّلام: و قال قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ اَلْمَوَدَّهَ فِى اَلْقُرْبىٰ و لم يقبل أموالهم، فقال المنافقون: ما أنزل اللّه هذا على محمّد و ما يريد إلاّ أن يرفع بضبع ابن عمّه و يحمل علينا أهل بيته يقول أمس: من كنت مولاه فعلىّ مولاه و اليوم: قل لا أسئلكم عليه أجرا إلاّ المودّه فى القربى، ثمّ نزل عليه آيه الخمس فقالوا: يريد أن يعطيهم أموالنا و فيئنا، ثمّ أتاه جبرئيل عليه السّلام فقال: يا محمّد إنّک قد قضيت نبوّتک و استكملت أيّامک فاجعل الاسم الأكبر و ميراث العلم و آثار علم النّبوّه عند علىّ عليه السّلام، فإنّى لم أترک الأرض إلاّ ولى فيها عالم تعرف به طاعتى و تعرف به ولايتى و يكون حجّه لمن يولد بين قبض النّبىّ إلى خروج النّبىّ الآخر، قال: فأوصى إليه بالاسم الأكبر و ميراث العلم و آثار علم النّبوّه و أوصى إليه بألف كلمه و ألف باب، يفتح كلّ كلمه و كلّ باب ألف كلمه و ألف باب.

[۷۶۳]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و صالح بن السّندىّ، عن جعفر بن بشير، عن يحيى بن معمّر العطّار، عن بشير الدّهّان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فى مرضه الّذي توفّى فيه: ادعوا لى خليلى، فأرسلنا إلى أبويهما فلمّا نظر إليهما رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أعرض عنهما، ثمّ قال: ادعوا لى

خدایا یار دوستانش و دشمن دشمنانش باش. آن گاه خار نفاق در دل مردمان افتاده، گفتند: خداوند بزرگ یاد هرگز آن را بر محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]نازل نکرده است. و او جز این که دست پسر عمویش را بالا ببرد چیزی نمی خواهد. و چون به مدینه وارد، شد انصار به نزدش آمده، گفتند: ای رسول خدا، خداوند گرامی یاد به ما احسان کرده، با شما و با فرودتان در میان ما شرفمان داد. پس خداوند دوستمان را شاد کرده، دشمن مان را خوار. امّا برای شما میهمانانی خواهد بود که [شاید]چیزی نیابی به آن ها بدهی و دشمن تو را شماتت کند. ما دوست داریم یک سوم اموالمان را بگیری تا وقتی مهمانی از مکّه برایتان رسید، چیزی باشد که به او بدهی. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-چیزی به آنان نگفت و منتظر بود که از سوی پروردگارش چه نازل می شود. جبرئیل علیه السّلام نازل شد و گفت: «بگو: من از شما برای آن (رسالتم) جز دوستی با نزدیکانم، مزدی نمی خواهم.» و اموالشان را نپذیرفت. آن گاه منافقان گفتند: خداوند این را بر محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]نازل نکرده است. و او می خواهد بازوی پسر عمویش را بالا برده، خاندانش را بر ما تحمیل کند. دیروز می گفت: هرکه من مولای اویم، علی مولای او است و امروز می گوید: «بگو من از شما برای آن جز دوستی با نزدیکانم مزدی نمی خواهم.» سپس آیهٔ خمس نازل شد و آنان گفتند: او می خواهد اموال و غنیمت ما را به آنان بدهد. سپس جبرئیل علیه السّلام به نزد او آمد و گفت: ای محمّد! تو پیامبری ات را به انجام رسانده، عمرت را به پایان رساندی. پس اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوّت را نزد علی علیه السّلام قرار ده؛ زیرا من زمین را جز این که عالمی از سوی من در آن باشد رها نمی کنم تا به وسیلهٔ او اطاعت و ولایت من شناخته شود. و حجّتی باشد برای کسی که در فاصلهٔ مرگ پیامبری و بعثت پیامبری دیگر به دنیا می آید. حضرت فرمود: پس ایشان اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوّت را برای او وصیّت کرد. و هزار کلمه و هزار باب به او وصیّت کرد که از هر کلمه و بابی هزار کلمه و باب دیگر گشوده می شود.

[۷۶۳]4-بشیر دهّان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-در بیماری ای که به وفاتش پایان یافت، فرمود: دوستم را به نزدم بخوانید. آن دو زن دنبال پدرانشان [ابو بکر و عمر]فرستادند. چون رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-آن دو را دید، از ایشان روی گردانده، سپس فرمود: دوستم را به نزدم بخوانید.

خليلى، فأرسل إلى علىّ فلمّا نظر إليه أكبّ عليه يحدّثه، فلمّا خرج لقياه، فقالا له: ما حدّثک خليلک؟ فقال: حدّثنى ألف باب يفتح كلّ باب ألف باب.

[۷64]5-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن محمّد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن أبى بكر الحضرمىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

علّم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عليّا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ألف حرف كلّ حرف يفتح ألف حرف.

[۷65]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان فى ذؤابه سيف رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم صحيفه صغيره، فقلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: أىّ شىء كان فى تلک الصّحيفه؟ قال: هى الأحرف الّتى يفتح كلّ حرف ألف حرف، قال أبو بصير: قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: فما خرج منها حرفان حتّى السّاعه.

[۷66]۷-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبى نصر، عن فضيل بن سكّره قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: جعلت فداک، هل للماء الّذى يغسّل به الميّت حدّ محدود؟ قال: إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال لعلىّ عليه السّلام: إذا أنا متّ فاستق ستّ قرب من ماء بئر غرس فغسّلنى و كفّنّى و حنّطنى فإذا فرغت من غسلى و كفنى فخذ بجوامع كفنى و أجلسنى ثمّ سلنى عمّا شئت، فو اللّه لا تسألنى عن شىء إلاّ أجبتک فيه.

[۷6۷]۸-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمّد، عن علىّ بن أبى حمزه، عن ابن أبى سعيد، عن أبان بن تغلب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لمّا حضر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم الموت دخل عليه علىّ عليه السّلام فأدخل رأسه ثمّ قال:

آن گاه دنبال علی [علیه السّلام]فرستادند. چون او را دید، به سوی او برگشت و با او به سخن پرداخت. و چون بیرون آمد، آن دو او را دیده، گفتند: دوستت با تو چه گفت: فرمود: از هزار باب سخن گفت که از هر باب هزار باب دیگر گشوده می شود.

[۷64]5-ابو بکر حضرمی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هزار حرف به علی علیه السّلام آموخت که از هر حرف هزار حرف دیگر باز می شد.

[۷65]6-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در دستهٔ شمشیر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-کاغذی کوچک بود. من به حضرتش عرض کردم: چه چیزی در آن کاغذ بود؟ فرمود: حرف هایی که از هر یک، هزار حرف دیگر باز می شد. ابو بصیر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: و تا این ساعت [بیش از]دو حرف از آن صادر نشده است.

[۷66]۷-فضیل سکّره گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: جانم به فدایت! آیا برای آبی که با آن مرده را می شویند، اندازهٔ معیّنی است؟ فرمودند: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به علی علیه السّلام فرمود: وقتی من مردم، شش مشک از آب چاه غرس بکش و مرا با آن غسل بده. سپس کفن کرده حنوط نما. وقتی از غسل و کفنم فارغ شدی اطراف کفنم را گرفته، مرا بنشان، سپس از هرچه خواستی بپرس. که به خدا سوگند از چیزی نمی پرسی مگر این که درباره اش پاسخت می دهم.

[۷67]۸-ابان تغلب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی وفات رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-رسید، علی علیه السّلام به نزدش آمد.

يا علىّ ! إذا أنا متّ فغسّلنى و كفّنّى ثمّ أقعدنى و سلنى و اكتب.

[٧٦٨]٩-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الوليد شباب الصّيرفىّ، عن يونس بن رباط قال:

دخلت أنا و كامل التّمّار على أبى عبد اللّه عليه السّلام فقال له كامل: جعلت فداک حديث رواه فلان؟ فقال: اذكره، فقال: حدّثنى أنّ النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم حدّث عليّا عليه السّلام بألف باب يوم توفّى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، كلّ باب يفتح ألف باب، فذلک ألف ألف باب، فقال: لقد كان ذلک، قلت: جعلت فداک فظهر ذلک لشيعتكم و مواليكم؟ فقال: يا كامل ! باب أو بابان فقلت [له]: جعلت فداک فما يروى من فضلكم من ألف ألف باب إلاّ باب أو بابان، قال: فقال: و ما عسيتم أن تروا من فضلنا، ما تروون من فضلنا إلاّ ألفا غير معطوفه.

باب الإشاره و النّصّ على الحسن بن علىّ عليهما السّلام [٧٦٩]١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ و عمر بن أذينه، عن أبان، عن سليم بن قيس قال:

شهدت وصيّه أمير المؤمنين عليه السّلام حين أوصى إلى ابنه الحسن عليه السّلام و أشهد على وصيّته الحسين و محمّدا عليهما السّلام و جميع ولده و رؤساء شيعته و أهل بيته، ثمّ دفع إليه الكتاب و السّلاح و قال لابنه الحسن عليه السّلام: يا بنىّ ! أمرنى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أن أوصى إليک و أن أدفع إليک كتبى و سلاحى كما أوصى إلىّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و دفع إلىّ كتبه و سلاحه و أمرنى أن آمرک إذا حضرک الموت أن تدفعها إلى أخيک الحسين عليه السّلام، ثمّ أقبل على ابنه الحسين عليه السّلام فقال: و أمرک رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أن تدفعها إلى ابنک هذا، ثمّ أخذ بيد علىّ بن الحسين عليه السّلام ثمّ قال

حضرت سر او را در بغل گرفت و سپس فرمود: وقتی من مردم، مرا غسل بده و کفنم کن. سپس مرا بنشان و پرسش کن و بنویس.

[۷۶۸]۹-یونس رباط گفته است: من و کامل تمّار به نزد حضرت صادق رفتیم. آن گاه کامل به حضرت عرض کرد: جانم به فدایت! فلانی حدیثی روایت کرده است. فرمود: آن را بازگو. عرض کرد: به من گفت که پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-روزی که وفات کرد، با علی علیه السّلام دربارهٔ هزار باب سخن گفت که از هر یک، هزار باب دیگر گشوده می شود. که هزار هزار [یک میلیون]باب می شود. فرمودند: چنین بود. من عرض کردم: جانم به فدایت، از آن برای شیعیان و دوستداران شما چیزی ظاهر شده است؟ فرمودند: ای کامل! یک یا دو بابش. عرض کردم: جانم به فدایت! پس فضایل شما جز از یک یا دو باب از هزار هزار (یک میلیون) باب روایت نمی شود؟ او گوید: حضرت فرمودند: امیدوارید چه اندازه از فضایل ما روایت کنید. شما از فضایل ما جز یک الف غیر معطوفه راست روایت نمی کنید.

اشاره و تصریح به حسن بن علی علیهما السّلام

[۷۶۹]۱-سلیم قیس گفت: وصیّت امیر مؤمنان علیه السّلام را وقتی به پسرش حسن وصیّت می کرد شاهد بودم بر وصیّتش حسین و محمّد علیهما السّلام و همهٔ فرزندانش و رؤسای شیعه و خاندانش را شاهد گرفت. سپس کتاب و سلاح را به او سپرده، فرمود: پسرم! رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به من فرمان داد که به تو وصیّت بکنم. و کتاب ها و سلاحم را به تو بسپارم. همان طور که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به من وصیّت کرد و کتاب ها و سلاحش را به من سپرد. و به من فرمان داد که به تو فرمان دهم وقتی وفاتت رسید آن را به برادرت حسین علیه السّلام بسپاری. سپس به حسین علیه السّلام رو کرد و فرمود: و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-تو را فرمان داد که آن را به این پسرت بسپاری. سپس دست علی بن حسین علیهما السّلام را گرفته، به او

لعلىّ بن الحسين: و أمرک رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أن تدفعها إلى ابنک محمّد بن علىّ و أقرئه من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و منّى السّلام.

[٧٧٠]٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عبد الصّمد بن بشير، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ أمير المؤمنين صلوات للّه عليه لمّا حضره الّذى حضره قال لابنه الحسن؟ ادن منّى حتّى أسرّ إليک ما أسرّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إلىّ و أئتمنک على ما ائتمننى عليه، ففعل.

[٧٧١]٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن أبى بكر الحضرمىّ قال: حدّثنى الأجلح و سلمه بن كهيل و داود بن أبى يزيد و زيد اليمامىّ قالوا: حدّثنا شهر بن حوشب:

أنّ عليّا عليه السّلام حين سار إلى الكوفه استودع أمّ سلمه كتبه و الوصيّه، فلمّا رجع الحسن عليه السّلام دفعتها إليه.

[٧٧٢]4-و فى نسخه الصّفوانىّ: أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن سيف، عن أبى بكر، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

أنّ عليّا صلوات اللّه عليه حين سار إلى الكوفه، استودع أمّ سلمه كتبه و الوصيّه فلمّا رجع الحسن عليه السّلام دفعتها إليه.

[٧٧٣]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عيسى، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

أوصى أمير المؤمنين عليه السّلام إلى الحسن و أشهد على وصيّته الحسين عليه السّلام و محمّدا و جميع ولده و رؤساء شيعته و أهل بيته ثمّ دفع إليه الكتاب و السّلاح ثمّ قال لابنه الحسن: يا بنىّ أمرنى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أن أوصى إليک و

فرمود: و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-تو را فرمان داد که آن به پسرت محمّد بن علی بسپاری و به او از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و از من سلام برسان.

[۷۷۰]۲-ابو جارود از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا امیر مؤمنان-درود خدا بر او-چون وفاتش رسید به پسرش حسن [علیه السّلام]فرمود: به نزدیک من بیا تا آنچه را رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-برای من آشکار کرد، برایت آشکار کنم. و بر آنچه مرا بر آن امین قرار داد تو را امین قرار دهم. و چنین کرد.

[۷۷۱]۳-شهر بن حوشب گفته است: علی علیه السّلام هنگامی که به کوفه می رفت کتاب هایش و وصیّت را نزد امّ سلمه ودیعه نهاد و چون حسن علیه السّلام بازگشت آن ها را به او سپرد.

و در نسخهٔ صفوانی چنین است:

[۷۷۲]4-ابو بکر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که علی-درود خدا بر او-وقتی به سوی کوفه می رفت، کتاب هایش و وصیّت را به امّ سلمه سپرد و چون حسن علیه السّلام بازگشت او آن ها را به او داد.

[۷۷۳]5-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان به حسن [علیه السّلام]وصیّت کرد. و بر وصیّتش حسین و محمّد علیهما السّلام و همهٔ فرزندانش-و رؤسای شیعه و خاندانش را شاهد گرفت. سپس کتاب و سلاح را به او داد و فرمود: پسرم! رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-مرا فرمان داد که به تو

أن أدفع إليک کتبی و سلاحی کما أوصی إلیّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و دفع إلیّ کتبه و سلاحه و أمرنی أن آمرک إذا حضرک الموت أن تدفعه إلی أخیک الحسین، ثمّ أقبل علی ابنه الحسین و قال: أمرک رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم أن تدفعه إلی ابنک هذا، ثمّ أخذ بید ابن ابنه علیّ بن الحسین، ثمّ قال لعلیّ بن الحسین: یا بنیّ و أمرک رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم أن تدفعه إلی ابنک محمّد بن علیّ و أقرئه من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و منّی السّلام، ثمّ أقبل علی ابنه الحسن، فقال: یا بنیّ أنت ولیّ الأمر و ولیّ الدّم، فإن عفوت فلک و إن قتلت فضربه مکان ضربه و لا تأثم.

[۷۷4]6-الحسین بن الحسن الحسنیّ رفعه و محمّد بن الحسن، عن إبراهیم بن إسحاق الأحمریّ رفعه قال:

لمّا ضرب أمیر المؤمنین علیه السّلام حفّ به العوّاد و قیل له: یا أمیر المؤمنین أوص فقال: اثنوا لی و ساده ثمّ قال: الحمد للّه حقّ قدره متّبعین أمره و أحمده کما أحبّ و لا إله إلاّ اللّه الواحد الأحد الصّمد کما انتسب، أیّها النّاس کلّ امرئ لاق فی فراره ما منه یفرّ و الأجل مساق النّفس إلیه و الهرب منه موافاته کم أطردت الأیّام أبحثها عن مکنون هذا الأمر فأبی اللّه عزّ ذکره إلاّ إخفاءه، هیهات علم مکنون، أمّا وصیّتی فأن لا تشرکوا باللّه جلّ ثناؤه شیئا و محمّدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فلا تضیّعوا سنّته، أقیموا هذین العمودین و أوقدوا هذین المصباحین و خلاکم ذمّ ما لم تشردوا، حمّل کلّ امرئ مجهوده و خفّف عن الجهله، ربّ رحیم و إمام علیم و دین قویم، أنا بالأمس صاحبکم و [أنا]الیوم عبره لکم و غدا مفارقکم إن تثبت الوطأه فی هذه المزلّه فذاک المراد و إن تدحض القدم، فإنّا کنّا فی أفیاء أغصان و ذری ریاح و تحت ظلّ غمامه اضمحلّ فی الجوّ متلفّقها و عفا فی الأرض محطّها و إنّما کنت جارا جاورکم بدنی أیّاما و ستعقبون منّی جثّه

وصیّت کرده، کتاب ها و سلاحم را به تو بسپارم. چنان که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به من وصیّت کرده، کتاب ها و سلاحش را به من سپرد. و مرا فرمان داد که به تو فرمان دهم وقتی وفاتت رسید آن را به برادرت حسین [علیه السّلام] بسپاری سپس به پسرش حسین بن علی علیه السّلام رو کرد و فرمود: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به تو فرمان داد که آن را به این پسرت بسپاری. سپس دست نوه اش علی حسین علیهما السّلام را گرفت و به او فرمود: ای پسرم! و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-تو را فرمان داد که آن را به پسرت محمد بن علی بسپاری و به او از رسول خدا ۹ و از من سلام برسان. سپس به پسرش حسن [علیه السّلام]رو کرد و فرمود: پسرم! تو ولیّ امر و ولیّ دم (خون) هستی. اگر ببخشی حقّ داری و اگر بکشی، به جای یک ضربت، یکی بزن و ناروا نکن.

[۷۷4]6-از ابراهیم بن اسحاق احمری حدیثی که سندش را بالا برده روایت شده که: وقتی امیر مؤمنان علیه السّلام ضربت خورد، عیادتگران گردش را گرفته، گفتند: ای امیر مؤمنان وصیّت کن. فرمود: برایم پشتی ای بگذارید. سپس فرمود: سپس خدای را به قدر سزاواری اش، درحالی که پیروان فرمانش هستیم و بر او سپاس می گویم چنان که دوست دارد. و خدایی جز خداوند یگانهٔ یکتای بی نیاز نیست. چنان که خود فرمود: ای مردم هر مردی آنچه را از آن می گریزد در همان گریزش دیدار می کند. اجل جان را به سوی آن می راند و گریز از آن همان رسیدن به آن است. چه روزگاری را پشت سر گذاشته، از ژرفای پنهان این امر جستجو کردم. و خداوند گرامی یاد به چیزی جز پنهان ساختن آن راضی نشد. هیهات، دانشی ژرف و پنهان است. امّا وصیّت من این است که به خداوند شکوهمند است سایش او چیزی را شریک نگیرید و سنّت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را تباه نکنید. این دو ستون را به پا کنید و این دو چراغ را فروزان نمایید. تا پراکنده نشوید، نکوهشی به شما نمی رسد. هر مردی به اندازه طاقتش مکلّف می شود. و بر نادانان تخفیف داده شده است. پروردگاری مهربان است. پیشوایی دانا و دینی راست و استوار. من دیروز رفیق شما بودم و امروز عبرتی برای شمایم و فردا از شما جدا می شوم. اگر جای پا در این لغزشگاه محکم شد، همان، خواسته است. و اگر گام لغزید، ما هم در سایهٔ شاخه ها و زیر بال بادها و در سایه سار ابر درهم فشردهٔ میان آسمان و زمین (جوّ) که از هم بپاشد و اثری از آن نماند، بوده ایم. من همسایه ای بودم که بدنم روزگاری را در کنار شما بود. و به زودی پیکر تهی مرا دنبال (تشییع) می کنید. که

ص :٢٧

خلاء، ساكنه بعد حركه و كاظمه بعد نطق، ليعظكم هدوّى و خفوت إطراقى و سكون أطرافى، فإنّه أوعظ لكم من النّاطق البليغ ودّعتكم وداع مرصد للتّلاقى، غدا ترون أيّامى و يكشف اللّه عزّ و جلّ عن سرائرى و تعرفونّى بعد خلوّ مكانى و قيام غيرى مقامى، إن أبق فأنا ولىّ دمى و إن أفن فالفناء ميعادى [و إن أعف]فالعفو لى قربه و لكم حسنه فاعفوا و اصفحوا، ألا تحبّون أن يغفر اللّه لكم، فيا لها حسره على كلّ ذى غفله أن يكون عمره عليه حجّه أو تؤدّيه أيّامه إلى شقوه، جعلنا اللّه و إيّاكم ممّن لا يقصر به عن طاعه اللّه رغبه أو تحلّ به بعد الموت نقمه، فإنّما نحن له و به، ثمّ أقبل على الحسن عليه السّلام فقال: يا بنىّ ضربه مكان ضربه و لا تأثم.

[٧٧5]٧-محمّد بن يحيى، عن علىّ بن الحسن، عن علىّ بن إبراهيم العقيلىّ يرفعه قال:

قال: لمّا ضرب ابن ملجم أمير المؤمنين عليه السّلام، قال للحسن: يا بنىّ إذا أنا متّ فاقتل ابن ملجم و احفر له فى الكناسه و وصف العقيلىّ الموضع على باب طاق المحامل موضع الشّوّاء و الرّوّاس ثمّ ارم به فيه، فإنّه واد من أوديه جهنّم.

باب الإشاره و النّصّ على الحسين بن علىّ عليهما السّلام [٧٧6]١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن بكر بن صالح (قال الكلينىّ) و عدّه من أصحابنا، عن ابن زياد، عن محمّد بن سليمان الدّيلمىّ، عن هارون بن الجهم، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: لمّا حضر الحسن بن علىّ عليهما السّلام الوفاه قال للحسين عليه السّلام يا أخى إنّى أوصيک بوصيّه فاحفظها، إذا أنا متّ فهيّئنى ثمّ وجّهنى

پس از تکان هایی آرام شده و پس از سخن خاموش گشته است. تا آرامشم و دیده فروبستنم و خاموشی اعضایم شما را پند دهد. که آن برای شما از سخنوری شیوا پندبخش تر است. با شما به امید دیدار خداحافظی می کنم. فردا روزهای مرا می بینید و خداوند عزّتمند اسرارم را برایتان آشکار می کند و شما پس از خالی شدن جای من و نشستن دیگری بر جایم مرا می شناسید. اگر بمانم که خودم ولی دم هستم و اگر فانی شدم که فنا وعده گاه من است. [و اگر درگذرم]گذشت برای من قربت و برای شما حسنه است. پس درگذرید و درگذرید. آیا دوست ندارید خداوند شما را بیامرزد. افسوس بر هر غافلی که عمرش برهانی بر ضدّ او باشد. یا روزگارش او را به سوی شقاوتی بکشاند. خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ خواهشی آنان را از اطاعت خدا بازنمی دارد و پس از مرگ عذابی بر او نازل نمی شود. که ما تنها برای او و با او هستیم. سپس به حسن علیه السّلام روکرد و فرمود: پسرم، ضربتی به جای یک ضربت بزن و ناروا نکن.

[۷۷5]۷-علی بن ابراهیم عقیلی روایت کرده که گفته شده: وقتی ابن ملجم [لعنه اللّه]به امیر مؤمنان علیه السّلام ضربت زد، آن حضرت به حسن [علیه السّلام]فرمود: پسرم، وقتی من مردم ابن ملجم را بکش و برایش در کناسه-عقیلی گفته آنجا بر دروازۀ محامل و جای کباب پزها و کلّه پزها است-گودالی بکن و او را در آنجا بینداز. که آنجا درّه ای از درّه های دوزخ است.

اشاره و تصریح به حسین بن علی علیهما السّلام

[۷۷6]۱-محمّد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: وقتی وفات حسن بن علی علیهما السّلام رسید به حسین علیه السّلام گفت: برادرم تو را به وصیّتی سفارش می کنم. پس آن را حفظ کن. وقتی مردم، پیکرم را [برای دفن]آماده کن، سپس مرا به سوی

إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لأحدث به عهدا ثمّ اصرفنى إلى أمّى عليهما السّلام ثمّ ردّنى فادفنّى بالبقيع و اعلم أنّه سيصيبنى من عائشه ما يعلم اللّه و النّاس صنيعها و عداوتها للّه و لرسوله و عداوتها لنا أهل البيت، فلمّا قبض الحسن عليه السّلام [و]وضع على السّرير ثمّ انطلقوا به إلى مصلّى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم الّذى كان يصلّى فيه على الجنائز فصلّى عليه الحسين عليه السّلام و حمل و أدخل إلى المسجد فلمّا أوقف على قبر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ذهب ذو العوينين إلى عائشه فقال لها: إنّهم قد أقبلوا بالحسن ليدفنوا مع النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فخرجت مبادره على بغل بسرج فكانت أوّل امرأه ركبت فى الإسلام سرجا فقالت: نحّوا ابنكم، عن بيتى، فإنّه لا يدفن فى بيتى و يهتك على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم حجابه فقال لها الحسين عليه السّلام: قديما هتكت أنت و أبوک حجاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و أدخلت عليه بيته من لا يحبّ قربه و إنّ اللّه سائلک عن ذلک يا عائشه.

[٧٧٧]٢-محمّد بن الحسن و علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن سليمان الدّيلمىّ، عن بعض أصحابنا، عن المفضّل بن عمر، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لمّا حضرت الحسن بن علىّ عليهما السّلام الوفاه، قال: يا قنبر! انظر هل ترى من وراء بابک مؤمنا من غير آل محمّد عليهم السّلام؟ فقال: اللّه تعالى و رسوله و ابن رسوله أعلم به منّى، قال: ادع لى محمّد بن علىّ، فأتيته فلمّا دخلت عليه، قال: هل حدث إلاّ خير؟ قلت: أجب أبا محمّد فعجّل على شسع نعله، فلم يسوّه و خرج معى يعدو، فلمّا قام بين يديه سلّم، فقال له الحسن بن علىّ عليهما السّلام: اجلس فإنّه ليس مثلک يغيب عن سماع كلام يحيا به الأموات و يموت به الأحياء، كونوا أوعيه العلم و مصابيح الهدى، فإنّ ضوء النّهار بعضه أضوأ من بعض، أما علمت أنّ اللّه جعل

رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ببر تا عهدی را با او تازه کنم سپس مرا به سوی مادرم علیها السّلام برگردان. آن گاه بازگرد و در بقیع دفنم کن. و بدان از عایشه، رنجی به من می رسد. که خداوند و مردم کردار او و دشمنی اش با خداوند و رسول او و دشمنی اش با ما اهل بیت را می دانند. پس وقتی حسن علیه السّلام درگذشت [و]بر تابوت نهاده شد. سپس او را به نمازگاه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بردند که ایشان در آن جا بر میّت نماز می گزارد. پس حسین علیه السّلام بر او نماز خواند. آن گاه به داخل مسجد بردند. وقتی کنار مرقد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ایستادند، جاسوسی به نزد عایشه رفت و به او گفت: آن ها حسن را آورده اند تا در کنار پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-دفن کنند. پس او به شتاب بر استری زین شده بیرون آمد-و او نخستین زنی در اسلام بود که بر زین نشست-و گفت: فرزندتان را از خانه ام دور کنید. او نباید در خانۀ من دفن شود و نباید حریم رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دریده شود. حسین علیه السّلام به او فرمود: تو و پدرت پیش از این حریم رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را دریده اید. در خانه اش کسی را به کنارش بردی که او نزدیکی اش را دوست نمی داشت. و ای عایشه! خداوند در این باره از تو بازخواست خواهد کرد.

[۷۷۷]۲-مفضّل عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی وفات حضرت حسن بن علی علیهما السّلام رسید، به قنبر فرمود: بنگر که در پشت در مؤمنی از غیر خاندان محمّد علیهم السّلام می بینی؟ او عرض کرد: خدای والا و رسولش و پسر رسول به آن از من عالم ترند. فرمود: محمّد بن علی را به نزدم بخوان. [او گوید:] به نزد او رفتم. وقتی مرا دید، گفت: آیا جز خیر چیزی رخ داده است؟ گفتم: ابو محمّد تو را فراخوانده است. در پوشیدن نعلین اش عجله کرده، آن را درست نپوشید. و با من بیرون آمده، دوید. وقتی در برابر حضرت ایستاد، سلام داد. آن گاه حسن بن علی علیهما السّلام به او فرمود: بنشین، که نباید چون تویی از شنیدن سخنی که مردگان با آن زنده می شوند و زندگان با آن می میرند، غایب باشد. ظرف های دانش و چراغ های هدایت باشید. که برخی روشنایی های روز روشن تر از برخی دیگر است. مگر نمی دانی که خداوند فرزندان ابراهیم علیه السّلام را پیشوایان قرار داده،

ولد إبراهيم عليه السّلام أئمّه و فضّل بعضهم على بعض و آتى داود عليه السّلام زبورا و قد علمت بما استأثر به محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يا محمّد بن علىّ! إنّى أخاف عليک الحسد و إنّما وصف اللّه به، الكافرين فقال اللّه عزّ و جلّ: «كفّارا حسدا من عند أنفسهم من بعد ما تبيّن لهم الحقّ» و لم يجعل اللّه عزّ و جلّ للشّيطان عليک سلطانا يا محمّد بن علىّ! ألا أخبرک بما سمعت من أبيک فيک؟ قال: بلى. قال: سمعت أباک عليه السّلام يقول يوم البصره: من أحبّ أن يبرّنى فى الدّنيا و الآخره فليبرّ محمّدا ولدى، يا محمّد بن علىّ! لو شئت أن أخبرک و أنت نطفه فى ظهر أبيک لأخبرتک، يا محمّد بن علىّ! أما علمت أنّ الحسين بن علىّ عليهما السّلام بعد وفاه نفسى و مفارقه روحى جسمى إمام من بعدى و عند اللّه جلّ اسمه فى الكتاب وراثه من النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أضافها اللّه عزّ و جلّ له فى وراثه أبيه و أمّه فعلم اللّه أنّكم خيره خلقه فاصطفى منكم محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و اختار محمّد عليّا عليه السّلام و اختارنى علىّ عليه السّلام بالإمامه و اخترت أنا الحسين عليه السّلام، فقال له محمّد بن علىّ عليه السّلام، أنت إمام و أنت وسيلتى إلى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و اللّه لوددت أنّ نفسى ذهبت قبل أن أسمع منک هذا الكلام، ألا و إنّ فى رأسى كلاما لا تنزفه الدّلاء و لا تغيّره نغمه الرّياح كالكتاب المعجم فى الرّقّ المنمنم أهمّ بإبدائه فأجدنى سبقت إليه سبق الكتاب المنزل أو ما جاءت به الرّسل و إنّه لكلام يكلّ به لسان النّاطق و يد الكاتب، حتّى لا يجد قلما و يؤتوا بالقرطاس حمما فلا يبلغ إلى فضلک و كذلک يجزى اللّه المحسنين و لا قوّه إلاّ باللّه، الحسين أعلمنا علما و أثقلنا حلما و أقربنا من رسول اللّه رحما كان فقيها قبل أن يخلق و قرأ الوحى قبل أن ينطق و لو علم اللّه فى أحد خيرا ما اصطفى محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فلمّا اختار اللّه محمّدا و اختار محمّد عليّا و اختارک علىّ إماما و اخترت الحسين، سلّمنا و رضينا من [هو]

برخی را به برخی دیگر برتری داد. به داود علیه السّلام زبور داد و می دانی که چرا محمّد -درود خدا بر او و بر خاندانش-را برای خودش اختصاص داد. ای محمّد بن علی! من برای تو از حسد می ترسم. و خداوند کافران را به آن وصف کرده است. خداوند عزّتمند فرمود: (بسیاری از اهل کتاب) از روی حسد، که در وجودشان ریشه دوانده (آرزو می کردند شما را پس از اسلام و ایمان) به کفر بازگردانند. بااین که حقّ برای آنان روشن شده است. [بقره (۲) :۱۰۹]درحالی که خداوند شکوهمند برای شیطان بر تو سلطه ای قرار نداده است. ای محمّد بن علی! آیا به آنچه از پدرم دربارۀ تو شنیدم آگاهت نکنم؟ او گفت: چرا. فرمود: از پدرت علیه السّلام در روز بصره [جنگ جمل]شنیدم می فرماید: هرکس دوست دارد در دنیا و آخرت به من نیکی کند، به فرزندم محمّد نیکی کند. ای پسر علی! اگر بخواهم تو را آگاه کنم از زمانی که نطفه ای در پشت پدرت بودی، آگاهت می کنم. ای پسر علی مگر نمی دانی حسین بن علی علیهما السّلام پس از وفات من و جدایی روحم از جسم، امام پس از من و نزد خداوند گرامی نام در کتاب است. ارثی از پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-که خداوند عزّتمند آن را به ارثی از پدر و مادرش ضمیمه کرد. و خداوند دانست که شما بهترین آفریدگان اویید. پس محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را از شما برگزید و محمّد، علی علیه السّلام را برگزید و علی علیه السّلام مرا به امامت برگزید و من حسین علیه السّلام را برگزیدم. آن گاه محمّد بن علی عرض کرد: تو امام و واسطۀ من با محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستی. به خدا سوگند دوست داشتم که جان از بدنم می رفت پیش از این که این سخنان را از شما بشنوم. هان در سرم سخنی است که دلوها آن را نمی کشند و آهنگ بادها آن را دگرگون نکند. چون کتابی بی ابهام در ورقی نگارین است. آهنگ آشکار کردن آن می کنم، آن گاه می بینم کتاب نازل شده یا آنچه رسولان آورده اند، به آن کار بر من پیشی گرفته اند. و آن سخنی است که زبان سخنور و دست نگارنده از ادای آن ناتوان است. چنان که قلم ها تمام شده، کاغذها سیاه می شود و فضایل شما به پایان نمی رسد. و خداوند این گونه نیکوکاران را پاداش می دهد. و قدرتی جز با خدا نیست. حسین [علیه السّلام]از جهت علمی عالم ترین ما و از جهت بردباری، سنگین ترین ما و از جهت خویشاوندی نزدیک ترین ما به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. او فقیه بود پیش از آن که آفریده شود. و پیش از آن که به سخن درآید وحی را خواند. و اگر خداوند در کسی خیری می یافت، محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را برنمی گزید پس وقتی خداوند محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را برگزید

و محمّد، علی را برگزید و علی تو را به عنوان امام برگزید و تو حسین را برگزیدی،

ص: ۳۳

بغيره يرضى و [من غيره]كنّا نسلم به من مشكلات أمرنا.

[٧٧٨]٣-و بهذا الإسناد، عن سهل، عن محمّد بن سليمان، عن هارون بن الجهم، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: لمّا احتضر الحسن بن علىّ عليهما السّلام قال للحسين: يا أخى إنّى أوصيک بوصيّه فاحفظها، فإذا أنا متّ فهيّئنى ثمّ وجّهنى إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لأحدث به عهدا ثمّ اصرفنى إلى أمّى فاطمه عليها السّلام ثمّ ردّنى فادفنّى بالبقيع و اعلم أنّه سيصيبنى من الحميراء ما يعلم النّاس من صنيعها و عداوتها للّه و لرسوله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و عداوتها لنا أهل البيت، فلمّا قبض الحسن عليه السّلام [و]وضع على سريره فانطلقوا به إلى مصلّى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم الّذى كان يصلّى فيه على الجنائز فصلّى على الحسن عليه السّلام، فلمّا أن صلّى عليه حمل فأدخل المسجد فلمّا أوقف على قبر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بلغ عائشه الخبر و قيل لها: إنّهم قد أقبلوا بالحسن بن علىّ عليهما السّلام ليدفن مع رسول اللّه عليهما السّلام، فخرجت مبادره على بغل بسرج فكانت أوّل امرأه ركبت فى الإسلام سرجا فوقفت و قالت: نحّوا ابنكم عن بيتى، فإنّه لا يدفن فيه شىء و لا يهتک على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم حجابه، فقال لها الحسين بن علىّ صلوات اللّه عليهما: قديما هتكت أنت و أبوک حجاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و أدخلت بيته من لا يحبّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قربه و إنّ اللّه سائلک عن ذلک يا عائشه ! إنّ أخى أمرنى أن أقرّبه من أبيه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ليحدث به عهدا و اعلمى أنّ أخى أعلم النّاس باللّه و رسوله و أعلم بتأويل كتابه من أن يهتک على رسول اللّه ستره، لأنّ اللّه تبارک و تعالى يقول: يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ اَلنَّبِيِّ إِلاّٰ أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ و قد أدخلت أنت بيت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم الرّجال بغير إذنه و قد قال اللّه عزّ و جلّ «يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْوٰاتَكُمْ

ما تسلیم شده، خشنود شدیم. کیست که به غیر او راضی شود. و [غیر از او کیست]که ما دشواری های امورمان را به نزدش ببریم.

[۷۷۸]۳-محمّد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: وقتی حسن بن علی علیهما السّلام به حال احتضار درآمد، به حسین [علیه السّلام]گفت: برادرم تو را به وصیّتی سفارش می کنم. پس آن را حفظ کن. وقتی مردم، مرا [برای دفن]آماده کن، سپس به سوی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ببر تا عهدی را با ایشان تازه کنم. سپس مرا به سوی مادرم فاطمه علیها السّلام برگردان آن گاه بازگرد و در بقیع دفنم کن. و بدان که از حمیرا (عایشه) رنجی به من می رسد. آنچه مردم از کردارش و دشمنی اش با خدا و رسول او-درود خدا بر او و بر خاندانش-و دشمنی اش با ما اهل بیت آگاهند. چون حسن علیه السّلام درگذشت [و]بر تابوتش نهاده شد، او را به نمازگاه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-که در آن جا بر مردگان نماز می خواند، بردند. پس بر حسن علیه السّلام نماز خواند. چون نماز تمام شد به داخل مسجد برده شد. وقتی کنار مرقد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- ایستادند، خبر به عایشه رسید. و به او گفتند: آنان حسن علی علیهما السّلام را آورده اند تا کنار رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم دفن شود. پس به شتاب بر استری زین شده بیرون آمد-و او نخستین زن در اسلام بود که بر زین سوار شد-آن گاه ایستاد و گفت: فرزندتان را از خانه ام دور کنید. که نباید کسی در آن جا دفن شود و نباید حریم رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-دریده شود پس حسین بن علی-درود خدا بر آنان-به او فرمود: تو و پدرت پیش از این حریم رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را دریده اید و تو در خانه اش کسی را که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله نزدیک بودنش را دوست نداشت، داخل کرده ای. ای عایشه ! خداوند از تو در این باره خواهد پرسید. برادرم مرا فرمان داد که او را به نزد پدرش رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ببرم تا عهدی را با ایشان تازه کند. و تو بدان که برادرم عالم ترین مردم به خدا و رسولش است. و به تأویل کتاب او عالم تر از آن است که حریم رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را بدرد؛ زیرا خداوند پاک و والا می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه های پیامبر داخل نشوید مگر این که به شما اجازه داده شود. [احزاب (۳۳) :53]درحالی که تو بی اجازۀ رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله مردانی را به خانه اش داخل کرده ای. و خداوند عزّتمند فرموده است: ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نبرید. [حجرات (۴۹) :۲]

ص :۳5

فَوْقَ صَوْتِ اَلنَّبِيِّ» و لعمرى لقد ضربت أنت لأبيک و فاروقه عند أذن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم المعاول و قال اللّه عزّ و جلّ «إِنَّ اَلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوٰاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اَللّٰهِ أُولٰئِکَ اَلَّذِينَ اِمْتَحَنَ اَللّٰهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ» و لعمرى لقد أدخل أبوک و فاروقه على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بقربهما منه الأذى و ما رعيا من حقّه ما أمرهما اللّه به على لسان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إنّ اللّه حرّم من المؤمنين أمواتا ما حرّم منهم أحياء و تاللّه يا عائشه! لو كان هذا الّذى كرهتيه من دفن الحسن عند أبيه رسول اللّه صلوات اللّه عليهما جائزا فيما بيننا و بين اللّه لعلمت أنّه سيدفن و إن رغم معطسک قال: ثمّ تكلّم محمّد بن الحنفيّه و قال: يا عائشه! يوما على بغل و يوما على جمل فما تملكين نفسک و لا تملكين الأرض عداوه لبنى هاشم، قال: فأقبلت عليه فقالت: يا ابن الحنفيّه هؤلاء الفواطم يتكلّمون فما كلامک؟ فقال لها الحسين عليه السّلام: و أنّى تبعدين محمّدا من الفواطم، فو اللّه لقد ولدته ثلاث فواطم، فاطمه بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم و فاطمه بنت أسد بن هاشم و فاطمه بنت زائده بن الأصمّ ابن رواحه بن حجر بن عبد معيص بن عامر، قال: فقالت عائشه للحسين عليه السّلام: نحّوا ابنكم و اذهبوا به فإنّكم قوم خصمون، قال: فمضى الحسين عليه السّلام إلى قبر أمّه ثمّ أخرجه فدفنه بالبقيع.

باب الإشاره و النّصّ على علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليهما [٧٧٩]١- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين و أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ الحسين بن علىّ عليهما السّلام لمّا حضره الّذى حضره دعا ابنته الكبرى فاطمه بنت الحسين عليه السّلام فدفع إليها كتابا ملفوفا و وصيّه ظاهره و كان علىّ بن الحسين عليها السّلام

و به جانم سوگند، تو برای پدرت و فاروقش (عمر) کنار گوش رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-کلنگ ها زدی. و خداوند شکوهمند فرمود: کسانی که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند، همان کسانی هستند که خداوند دل هاشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است. [حجرات (۴۹) :۳]درحالی که به جانم سوگند پرت و فاروقش به سبب نزدیک شدنشان به ایشان او را آزار دادند و حقّی را که خداوند با زبان رسولش به آن دو امر کرده بود دربارۀ او رعایت نکردند. که خداوند آنچه را دربارۀ زندگان مؤمن حرام کرده، دربارۀ مؤمنان مرده نیز حرام کرده است. و به خدا سوگند ای عایشه! دفن کردن حسن نزد پدرش رسول خدا -درود خداوند بر آن دو-که تو آن را نمی پسندی اگر میان ما و خداوند طی شده بود، می دانستی که او، اگرچه با مالیده شدن بینی ات به خاک هم بود، [در آن جا]دفن می شود. سپس محمّد حنفیّه به سخن درآمده، گفت: روزی بر استر و روزی بر شتر. تو نه مالک جانت هستی و نه مالک زمین. [و این کار] برای دشمنی با بنی هاشم است. عایشه به او رو کرد و گفت: ای پسر حنفیّه! اینان، فاطمی اند که سخن می گویند، سخن تو چیست؟ و حسین علیه السّلام به او فرمود: چگونه محمّد را از فاطمیان دور می کنی، که به خدا سوگند او زادۀ سه فاطمه است: فاطمه دختر عمران بن عائذ بن عمرو مخزوم و فاطمه دختر اسد هاشم و فاطمه دختر زائده بن أصمّ بن رواحه بن حجر بن عبد معیص عامر. آن گاه عایشه به حسین علیه السّلام گفت: فرزندتان را دور کنید و او را ببرید که شما مردمی خصومتگر هستید. پس حسین علیه السّلام به سوی مرقد مادرش رفت. سپس پیکر را بیرون آورده، در بقیع دفنش کرد.

اشاره و تصریح به علی بن حسین صلوات اللّه علیهما

[۷۷۹]۱-ابو جارود از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: حسین بن

مبطونا معهم لا يرون إلاّ أنّه لما به، فدفعت فاطمه الكتاب إلى علىّ بن الحسين عليه السّلام ثمّ صار و اللّه ذلک الكتاب إلينا يا زياد! قال: قلت: ما فى ذلک الكتاب جعلنى اللّه فداک؟ قال: فيه و اللّه ما يحتاج إليه ولد آدم منذ خلق اللّه آدم إلى أن تفنى الدّنيا و اللّه إنّ فيه الحدود، حتّى أنّ فيه أرش الخدش.

[٧٨٠]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن سنان، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لمّا حضر الحسين عليه السّلام ما حضره، دفع وصيّته إلى ابنته فاطمه ظاهره فى كتاب مدرج، فلمّا أن كان من أمر الحسين عليه السّلام ما كان. دفعت ذلک إلى علىّ بن الحسين عليها السّلام، قلت له: فما فيه يرحمک اللّه؟ فقال: ما يحتاج إليه ولد آدم منذ كانت الدّنيا إلى أن تفنى.

[٧٨١]٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن أبى بكر الحضرمىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ الحسين صلوات اللّه عليه لمّا صار إلى العراق استودع أمّ سلمه رضى اللّه عنها الكتب و الوصيّه فلمّا رجع علىّ بن الحسين عليه السّلام دفعتها إليه.

[٧٨٢]4-و فى نسخه الصّفوانىّ، علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حنان بن سدير، عن فليح بن أبى بكر الشّيبانىّ قال:

و اللّه إنّى لجالس عند علىّ بن الحسين و عنده ولده إذ جاءه جابر بن عبد اللّه الأنصارىّ فسلّم عليه، ثمّ أخذ بيد أبى جعفر عليه السّلام فخلا به، فقال: إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أخبرنى أنّى سأدرک رجلا من أهل بيته يقال له محمّد بن علىّ يكنّى أبا جعفر، فإذا أدركته فأقرئه منّى السّلام، قال: و مضى جابر و رجع أبو جعفر عليه السّلام فجلس مع أبيه علىّ بن الحسين عليه السّلام و إخوته فلمّا صلّى المغرب قال علىّ بن

علی علیهما السّلام وقتی وفاتش رسید، دختر بزرگش فاطمه را فراخوانده، کتابی پیچیده و وصیّتی آشکار را به او سپرد. و سجاد علیه السّلام که همراهشان بود ولی به خاطر درد شکمی که دچارش شده بود آن لحظه آنجا حضور نداشت سپس فاطمه آن کتاب (جامع) را به سجّاد علیه السّلام داد. ای زیاد! به خدا سوگند آن کتاب به ما رسید. او گوید: من عرض کردم: چه چیزی در کتاب است، خدا مرا فدای شما کند؟ فرمودند: به خدا سوگند! آنچه فرزندان آدم از زمان آفرینش آدم تا نابودی دنیا به آن نیاز دارند در آن است. و به خدا سوگند! حدود در آن است. حتّی دیهٔ زخم ناچیز در آن آمده است.

[۷۸۰]۲-ابو جارود از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون وفات حسین علیه السّلام فرارسید، وصیّتش را آشکارا در کتابی پیچیده شده به دخترش فاطمه داد. پس چون کار حسین علیه السّلام چنان شد که بود، آن را به سجّاد علیه السّلام داد. من عرض کردم: و در آن چیست خدا تو را رحمت کند؟ فرمودند: آنچه فرزندان آدم از وقتی دنیا بوده تا نابودشدنش به آن نیاز دارند.

[۷۸۱]۳-ابو بکر حضرمی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: حسین-درود خدا بر او-وقتی به سوی عراق رفت، کتاب ها و وصیّت را به امّ سلمه-رضی اللّه عنها-سپرد. آن گاه وقتی سجّاد علیه السّلام بازگشت آن ها را به او داد.

و در نسخهٔ صفوانی آمده:

[۷۸۲]4-فلیح بن ابو بکر شیبانی گفت: به خدا سوگند! من نزد علی بن حسین [علیهما السّلام]نشسته بودم و فرزندانش نیز نزدش بودند. ناگاه جابر بن عبد اللّه انصاری آمد و به حضرت سلام کرد. سپس دست حضرت باقر علیه السّلام را گرفته، به خلوت برد و گفت: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به من خبر داد که من مردی از خاندانش را درمی یابم که نامش محمّد بن علی و کنیه اش ابو جعفر [علیه السّلام] است. پس وقتی او را دیدی، سلام مرا به او برسان. راوی گوید: جابر رفت و حضرت باقر علیه السّلام بازگشته، با پدرش سجّاد علیه السّلام و برادرانش نشست. چون نماز مغرب

الحسين لأبى جعفر عليه السّلام: أىّ شىء قال لک جابر بن عبد اللّه الأنصارىّ؟ فقال: قال: إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال: إنّک ستدرک رجلا من أهل بيتى اسمه محمّد بن علىّ يكنّى أبا جعفر فأقرئه منّى السّلام، فقال له أبوه هنيئا لک يا بنىّ! ما خصّک اللّه به من رسوله من بين أهل بيتک، لا تطلع إخوتک على هذا فيكيدوا لک كيدا، كما كادوا إخوه يوسف ليوسف عليه السّلام.

باب الإشاره و النّصّ على أبى جعفر عليه السّلام [٧٨٣] ١-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن أبى القاسم الكوفىّ، عن محمّد بن سهل، عن إبراهيم بن أبى البلاد، عن إسماعيل بن محمّد بن عبد اللّه بن علىّ بن الحسين، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لمّا حضر علىّ بن الحسين عليها السّلام الوفاه قبل ذلک أخرج سفطا أو صندوقا عنده، فقال: يا محمّد احمل هذا الصّندوق، قال: فحمل بين أربعه، فلمّا توفّى جاء إخوته يدّعون ما فى الصّندوق فقالوا: أعطنا نصيبنا فى الصّندوق فقال و اللّه ما لكم فيه شىء و لو كان لكم فيه شىء ما دفعه إلىّ و كان فى الصّندوق سلاح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و كتبه.

[٧٨4] ٢-محمّد بن يحيى، عن عمران بن موسى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن عبد اللّه، عن عيسى بن عبد اللّه، عن أبيه، عن جدّه قال:

التفت علىّ بن الحسين عليها السّلام إلى ولده و هو فى الموت و هم مجتمعون عنده، ثمّ التفت إلى محمّد بن علىّ فقال: يا محمّد! هذا الصّندوق اذهب به إلى بيتک، قال: أما إنّه لم يكن فيه دينار و لا درهم و لكن كان مملوءا علما.

[٧٨5] ٣-محمّد بن الحسن، عن سهل، عن محمّد بن عيسى، عن فضاله بن

را گذاردند، حضرت سجّاد به حضرت باقر علیهما السّلام فرمود: جابر بن عبد اللّه انصاری چه چیزی به تو گفت؟ عرض کرد: او گفت: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-فرموده است: همانا تو تو مردی از خاندانم را درمی یابی که نامش محمّد بن علی و کنیه اش ابو جعفر [علیه السّلام]است. سلام مرا به او برسان. [راوی گوید:]آن گاه پدرش به او فرمود: پسرم! گوارایت باد آنچه خداوند تو را از میان خاندانت از سوی رسولش به آن اختصاص داده است. برادرانت را از آن آگاه نکن که برایت حیله می کنند، چنان که برادران یوسف برای یوسف علیه السّلام حیله کردند.

اشاره و تصریح به حضرت باقر علیه السّلام

[۷۸۳]۱-اسماعیل بن محمّد از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی وفات سجّاد علیه السّلام رسید، پیش از آن زنبیل یا صندوقی را که نزدش بود بیرون آورده، فرمودند: ای محمّد! این صندوق را ببر. و ایشان [آن را]میان چهار تن برد. چون آن حضرت وفات یافت برادرانش آمده، مدّعی صندوق شده، گفتند: به ما نصیبمان را از صندوق بده. و او فرمود: به خدا سوگند در آن چیزی برای شما نیست. اگر برای شما در آن چیزی بود، آن را به من نمی داد. و در صندوق سلاح و کتاب های رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود.

[۷۸4]۲-عیسای عبد اللّه از پدرش و او از نیایش روایت کرده است که حضرت سجّاد علیه السّلام در حال مرگ به فرزندانش که گردش را گرفته بودند، رو کرد. سپس به محمّد بن علی رو کرده، فرمود: ای محمّد! این صندوق را به خانه ات ببر. راوی گوید: هان! در آن دینار و درهمی نبود اما پر از دانش بود.

[۷۸5]۳-حسین ابو علا گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: عمر

أيّوب، عن الحسين بن أبى العلاء، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: إنّ عمر بن عبد العزيز كتب إلى ابن حزم أن يرسل إليه بصدقه علىّ و عمر و عثمان و إنّ ابن حزم بعث إلى زيد بن الحسن و كان أكبرهم، فسأله الصّدقه، فقال زيد: إنّ الوالى كان بعد علىّ الحسن و بعد الحسن الحسين و بعد الحسين علىّ بن الحسين و بعد علىّ بن الحسين محمّد بن علىّ، فابعث إليه فبعث ابن حزم إلى أبى، فأرسلنى أبى بالكتاب إليه حتّى دفعته إلى ابن حزم، فقال له بعضنا: يعرف هذا ولد الحسن؟ قال: نعم كما يعرفون أنّ هذا ليل و لكنّهم يحملهم الحسد و لو طلبوا الحقّ بالحقّ لكان خيرا لهم و لكنّهم يطلبون الدّنيا.

[٧٨6]4-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن عبد الكريم بن عمرو، عن ابن أبى يعفور قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ عمر بن عبد العزيز كتب إلى ابن حزم ثمّ ذكر مثله، إلاّ أنّه قال بعث ابن حزم إلى زيد بن الحسن و كان أكبر من أبى عليه السّلام.

عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء مثله.

باب الإشاره و النّصّ على أبى عبد اللّه جعفر بن محمّد الصّادق صلوات اللّه عليهما [٧٨٧]١-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أبان بن عثمان، عن أبى الصّبّاح الكنانىّ قال:

نظر أبو جعفر عليه السّلام إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام يمشى فقال: ترى هذا هذا؟ من الّذين قال اللّه عزّ و جلّ: «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى اَلَّذِينَ اُسْتُضْعِفُوا فِى اَلْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ اَلْوٰارِثِينَ» .

عبد العزیز به ابن حزم نوشت که (دفاتر) صدقه [-موقوفات]علی [علیه السّلام]و عمر و عثمان را برای او بفرستد. ابن حزم سراغ زید حسن که بزرگترین آنان بود، فرستاده، (دفاتر) صدقه را از او خواست. و زید گفت: سرپرست آن ها پس از علی، حسن بود و پس از حسن، حسین [علیهم السّلام]و پس از حسین، علی بن حسین و پس از علی بن حسین، محمد بن علی [علیهم السّلام]. به سراغ او برو. پس ابن حزم سراغ پدرم فرستاد. و پدرم مرا با آن کتاب به سوی او فرستاد و من آن را به ابن حزم دادم. یکی از ما به حضرت عرض کرد: فرزندان حسن [علیه السّلام]این را می دانند؟ فرمود: بله، چنان که می دانند اکنون شب است. امّا حسد آنان را [از جایشان] برداشته است. و اگر حقّ را به وسیلهٔ حقّ می جستند برایشان بهتر بود امّا آنان دنیا را می جویند.

[۷۸۶]4-پسر ابو یعفور نیز گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: عمر عبد العزیز به ابن حزم نوشت سپس مانند آن را گفته جز این که گفته ابن حزم سراغ زید حسن فرستاد که بزرگ تر از پدرم علیه السّلام بود. وشّاء نیز مانند این را روایت کرده است.

اشاره و تصریح به ابو عبد اللّه حضرت جعفر صادق علیه السّلام

[۷۸۷]۱-ابو الصبّاح کنانی گفت: حضرت باقر علیه السّلام به سوی حضرت صادق علیه السّلام که راه می رفت، نگریست و فرمود: او را می بینی؟ او از کسانی است که خداوند عزّتمند فرمود: و ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منّت نهاده، آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم. [قصص (۲۸) :5]

[۷۸۸]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن سالم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لمّا حضرت أبی علیه السّلام الوفاه قال: یا جعفر! أوصیک بأصحابی خیرا، قلت: جعلت فداک و اللّه لأدعنّهم و الرّجل منهم یکون فی المصر فلا یسأل أحدا.

[۷۸۹]۳-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن المثنّی، عن سدیر الصّیرفیّ قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: إنّ من سعاده الرّجل أن یکون له الولد یعرف فیه شبه خلقه و خلقه و شمائله و إنّی لأعرف من ابنی هذا، شبه خلقی و خلقی و شمائلی؛ یعنی أبا عبد اللّه علیه السّلام.

[۷۹۰]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علیّ بن الحکم، عن طاهر قال:

کنت عند أبی جعفر علیه السّلام فأقبل جعفر علیه السّلام فقال أبو جعفر علیه السّلام: هذا خیر البریّه أو أخیر.

[۷۹۱]5-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن یونس بن یعقوب، عن طاهر قال:

کنت عند أبی جعفر علیه السّلام فأقبل جعفر علیه السّلام فقال أبو جعفر علیه السّلام: هذا خیر البریّه.

[۷۹۲]6-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علیّ، عن فضیل بن عثمان، عن طاهر قال:

کنت قاعدا عند أبی جعفر علیه السّلام فأقبل جعفر علیه السّلام فقال أبو جعفر علیه السّلام: هذا خیر البریّه.

[۷۹۳]۷-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن جابر بن یزید الجعفیّ، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

[۷۸۸]۲-هشام سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی وفات پدرم علیه السّلام فرارسید، فرمود: ای جعفر! تو را به نیکی به اصحابم سفارش می کنم. من گفتم: جانم به فدایت، به خدا سوگند! ایشان را آن گاه رها می کنم که هر مردی از آنان در شهری باشد و از کسی چیزی نپرسد.

[۷۸۹]۳-سدیر صیرفی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: از سعادت مرد است داشتن فرزندی که در او شباهت خلقی، اخلاقی و شمایلی به خود ببیند. و من در این پسرم شباهت خلقی، اخلاقی و شمایلی به خودم می بینم. و مقصودش حضرت صادق علیه السّلام بود.

[۷۹۰]4-طاهر گفته است: من نزد حضرت باقر علیه السّلام بودم. آن گاه جعفر آمد. و حضرت باقر علیه السّلام فرمود: این بهترین مردم است.

[۷۹۱]5-طاهر گفت: نزد حضرت باقر علیه السّلام بودم که حضرت جعفر علیه السّلام آمدند. آن گاه حضرت باقر علیه السّلام فرمود: این بهترین مردم است.

[۷۹۲]6-طاهر گفت: نزد حضرت باقر علیه السّلام نشسته بودم که جعفر علیه السّلام آمدند. آن گاه حضرت باقر علیه السّلام فرمود: این بهترین مردم است.

[۷۹۳]۷-جابر بن یزید جعفی گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ قائم علیه السّلام

سئل عن القائم علیه السّلام فضرب بیده علی أبی عبد اللّه علیه السّلام فقال: هذا و اللّه قائم آل محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم، قال عنبسه: فلمّا قبض أبو جعفر علیه السّلام دخلت علی أبی عبد اللّه علیه السّلام فأخبرته بذلک، فقال: صدق جابر، ثمّ قال: لعلّکم ترون أن لیس کلّ إمام هو القائم بعد الإمام الّذی کان قبله؟ .

[۷۹۴]۸-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرّحمن، عن عبد الأعلی، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ أبی علیه السّلام استودعنی ما هناک، فلمّا حضرته الوفاه قال: ادع لی شهودا فدعوت له أربعه من قریش، فیهم نافع مولی عبد اللّه بن عمر فقال: اکتب: هذا ما أوصی به یعقوب بنیه «یا بَنِیَّ إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفیٰ لَکُمُ اَلدِّینَ فَلاٰ تَمُوتُنَّ إِلاّٰ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» و أوصی محمّد بن علیّ إلی جعفر بن محمّد و أمره أن یکفّنه فی برده الّذی کان یصلّی فیه الجمعه و أن یعمّمه بعمامته و أن یربّع قبره و یرفعه أربع أصابع و أن یحلّ عنه أطماره عند دفنه، ثمّ قال للشّهود: انصرفوا رحمکم اللّه، فقلت له: یا أبت بعد ما انصرفوا ما کان فی هذا بأن تشهد علیه فقال: یا بنیّ! کرهت أن تغلب و أن یقال: إنّه لم یوص إلیه، فأردت أن تکون لک الحجّه.

باب الإشاره و النّصّ علی أبی الحسن موسی علیه السّلام [۷۹۵]۱-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علیّ، عن عبد اللّه القلاّء، عن الفیض بن المختار قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: خذ بیدی من النّار، من لنا بعدک؟ فدخل علیه أبو إبراهیم علیه السّلام و هو یومئذ غلام فقال: هذا صاحبکم فتمسّک به.

[۷۹۶]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علیّ بن الحکم، عن

پرسیدند. حضرت با دستش به [شانهٔ]حضرت صادق علیه السّلام زده فرمودند: به خدا سوگند این است قائم آل محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-عنبسه گفته است: وقتی حضرت باقر علیه السّلام درگذشت به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفتم و از این روایت به ایشان خبر دادم. فرمودند: جابر راست گفته است. شاید شما می پندارید که هر امامی پس از امام پیشین قائم (به امر الهی) نیست.

[۷۹۴]۸-عبد الاعلی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: پدرم آنچه را در آن جا است (کتاب ها و سلاح و جز آن) به من سپرد. و وقتی وفاتش فرارسید، فرمود: شاهدانی را به نزدم بخوان. و من چهار تن از قریش را که نافع غلام عبد اللّه عمر در میانشان بود به نزد او خواندم. آن گاه فرمود: بنویس: این، آن چیزی است که یعقوب به فرزندانش وصیّت کرد. ای پسران من! همانا خداوند این دین را برایتان برگزیده است. پس شما جز درحالی که مسلمانید، نمیرید. [بقره (۲) :۱۳۲]و حضرت باقر به حضرت صادق [علیهما السّلام]وصیّت کرده، او را فرمان داد در بردی که با آن نماز جمعه می گزارد، کفنش کرده، عمامه اش را به سرش بگذارد. و قبرش را چارگوشه کرده، [به اندازهٔ]چهار انگشت بالا بیاورد. و هنگام دفنش بندهای کفن را بگشاید. سپس به شاهدان فرمود: شما بازگردید خداوند شما را رحمت کناد-پس از این که آنان رفتند-من به ایشان گفتم: پدر جان! چه چیزی در این بود که برایش شاهد گرفتی؟ فرمودند: پسرم! نخواستم تو مغلوب شوی و بگویند: به او وصیّت نشده است. خواستم حجّتی برایت باشد.

اشاره و تصریح به حضرت ابو الحسن موسی علیه السّلام

[۷۹۵]۱-فیض مختار گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مرا از افتادن به آتش بگیرید. پس از شما چه کسی برای ما [امام]خواهد بود؟ آن گاه ابو ابراهیم علیه السّلام که آن روز نوجوانی بود به نزدش آمد و حضرت فرمود: این صاحب شما است. به دامن او چنگ بزن.

[۷۹۶]۲-معاذ کثیر گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: از خداوندی که

أبی أیّوب الخزّاز، عن ثبیت، عن معاذ بن کثیر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قلت له: أسأل اللّه الّذی رزق أباک منک هذه المنزله أن یرزقک من عقبک قبل الممات مثلها، فقال: قد فعل اللّه ذلک قال: قلت: من هو؟ جعلت فداک فأشار إلی العبد الصّالح و هو راقد فقال: هذا الرّاقد و هو غلام.

[۷۹۷]۳-و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمّد قال: حدّثنی أبو علیّ الأرّجانیّ الفارسیّ، عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال:

سألت عبد الرّحمن فی السّنه الّتی أخذ فیها أبو الحسن الماضی علیه السّلام فقلت له: إنّ هذا الرّجل قد صار فی ید هذا و ما ندری إلی ما یصیر؟ فهل بلغک عنه فی أحد من ولده شیء؟ فقال لی: ما ظننت أنّ أحدا یسألنی عن هذه المسأله، دخلت علی جعفر بن محمّد فی منزله فإذا هو فی بیت کذا فی داره فی مسجد له و هو یدعو و علی یمینه موسی بن جعفر علیه السّلام یؤمّن علی دعائه، فقلت له: جعلنی اللّه فداک قد عرفت انقطاعی إلیک و خدمتی لک، فمن ولیّ النّاس بعدک؟ فقال: إنّ موسی قد لبس الدّرع و ساوی علیه، فقلت له: لا أحتاج بعد هذا إلی شیء.

[۷۹۸]4-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علیّ، عن موسی الصّیقل، عن المفضّل بن عمر قال:

کنت عند أبی عبد اللّه علیه السّلام فدخل أبو إبراهیم علیه السّلام و هو غلام، فقال: استوص به وضع أمره عند من تثق به من أصحابک.

[۷۹۹]5-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علیّ، عن یعقوب بن جعفر الجعفریّ قال: حدّثنی إسحاق بن جعفر قال:

کنت عند أبی یوما، فسأله علیّ بن عمر بن علیّ فقال: جعلت فداک إلی من

این منزلت را از پدرتان به شما روزی کرد می خواهم که از سوی شما مانند آن را پیش از مرگ به فرزندت روزی کند. حضرت فرمودند: خداوند این کار را کرده است. او گوید: من عرض کردم: او چه کسی است جانم به فدایت؟ پس به آن بندۀ صالح که خوابیده بود، اشاره کرده، فرمود: همین کسی که خوابیده است و او نوجوانی بود.

[۷۹۷]۳-ابو علی ارّجانی گفته است: در آن سالی که ابو الحسن ماضی (حضرت موسی علیه السّلام) دستگیر شد به عبد الرحمان حجّاج گفتم: این مرد (امام علیه السّلام) گرفتار او شده است و نمی دانی که کار به کجا می رسد؟ آیا از ایشان چیزی دربارۀ یکی از فرزندانش شنیده ای؟ به من گفت: گمان نمی کردم کسی دربارۀ این مسأله از من بپرسد. من در منزل حضرت صادق [علیه السّلام]به نزدش رفتم. ایشان در فلان اتاق خانه در نمازگاه خودش بود و دعا می کرد. و موسای جعفر علیهما السّلام که سمت راستش بود آمین می گفت. من عرض کردم: خدا مرا فدای شما کند! می دانید که تنها به سوی شما و خدمت برای شما آمده ام. بفرمایید ولیّ امر پس از شما چه کسی است؟ فرمودند: همانا موسی آن زره را پوشید و راست قامتش شد. من عرض کردم: پس از این دیگر به چیزی نیاز ندارم.

[۷۹۸]4-مفضّل عمر گفته است: نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که ابو ابراهیم علیه السّلام که نوجوانی بود داخل شد. و حضرت فرمود: وصی بودن او را بپذیر و امامتش را با هریک از اصحابت که مورد اطمینانند در میان بگذار.

[۷۹۹]5-اسحاق جعفر گفته است: روزی نزد پدرم بودم که علی بن عمر بن علی

نفزع و يفزع النّاس بعدک؟ فقال: إلى صاحب الثّوبين الأصفرين و الغديرتين يعنى الذّؤابتين و هو الطّالع عليک من هذا الباب، يفتح البابين بيده جميعا، فما لبثنا أن طلعت علينا کفّان آخذه! بالبابين ففتحهما! ثمّ دخل علينا أبو إبراهيم عليه السّلام.

[٨٠٠]6-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى نجران، عن صفوان الجمّال، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال له منصور بن حازم: بأبى أنت و أمّى إنّ الأنفس يغدى عليها و يراح، فإذا کان ذلک، فمن؟ فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إذا کان ذلک فهو صاحبکم و ضرب بيده على منکب أبى الحسن عليه السّلام الأيمن فى ما أعلم و هو يومئذ خماسىّ و عبد اللّه بن جعفر جالس معنا.

[٨٠١]٧-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن عبد الرّحمن بن أبى نجران، عن عيسى بن عبد اللّه بن محمّد بن عمر بن علىّ بن أبى طالب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له: إن کان کون و لا أرانى اللّه ذلک فبمن أئتمّ؟ قال: فأومأ إلى ابنه موسى عليه السّلام، قلت: فإن حدث بموسى حدث فبمن أئتمّ؟ قال: بولده، قلت: فإن حدث بولده حدث و ترک أخا کبيرا و ابنا صغيرا فبمن أئتمّ؟ قال: بولده، ثمّ قال: هکذا أبدا، قلت: فإن لم أعرفه و لا أعرف موضعه؟ قال: تقول: اللّهمّ إنّى أتولّى من بقى من حججک من ولد الإمام الماضى فإنّ ذلک يجزيک إن شاء اللّه.

[٨٠٢]٨-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن عبد اللّه القلاّء، عن المفضّل بن عمر قال:

ذکر أبو عبد اللّه عليه السّلام أبا الحسن عليه السّلام و هو يومئذ غلام فقال: هذا المولود الّذى لم يولد فينا مولود أعظم برکه على شيعتنا منه، ثمّ قال لى: لا تجفوا إسماعيل.

پرسید: جانم به فدایت! پس از شما ما به چه کسی پناه بریم؟ مردم به چه کسی پناه ببرند؟ فرمودند: به کسی که دو لباس زرد و دو گیسو دارد. و اکنون از این در بر تو درآید و دو لنگهٔ در را با دستانش بگشاید. چیزی نگذشت که دو دست آشکار شده، دو لنگهٔ در را گرفته، گشودند و سپس ابو ابراهیم علیه السّلام داخل شدند.

[۸۰۰]6-صفوان جمّال از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که منصور حازم به ایشان گفته است: پدر و مادرم به فدایت! همانا جان ها صبح می کنند و می میرند. اگر چنین شد چه کسی [امام]خواهد بود؟ و حضرت صادق فرموده اند: اگر چنین شد، این صاحب شما است-و با دستش بر شانهٔ-به گمانم راست-ابو الحسن علیه السّلام زد-و او در آن روز پنج ساله بود و عبد اللّه جعفر با ما نشسته بود.

[۸۰۱]۷-عیسای عبد اللّه گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: اگر حادثه ای رخ داد که خدا کند من آن را نبینم، به چه کسی اقتدا کنم؟ او گوید: حضرت به پسرش موسی [علیه السّلام]اشاره کردند. من گفتم: و اگر حادثه ای برای موسی [علیه السّلام]رخ داد به چه کسی اقتدا کنم؟ فرمود: به فرزندش. گفتم: و اگر برای پسرش حادثه ای رخ داد و برادری بزرگ و پسری کوچک به جای گذاشت چه کسی را امام خویش قرار دهم؟ فرمودند: پسرش را. سپس ادامه دادند: و همین طور تا همیشه. گفتم و اگر من او را و جایش را نشناختم؟ فرمود: می گویی: خدایا من حجّت باقی ماندهٔ از فرزندان امام پیشین را ولی خود می گیرم. که ان شاء اللّه آن تو را کفایت می کند.

[۸۰۲]۸-مفضّل عمر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام از ابو الحسن علیه السّلام که آن روز نوجوانی بود یاد کرد و فرمود: این فرزندی است که در میان ما فرزندی پر برکت تر از او برای شیعیانمان به دنیا نیامده است. سپس به من فرمود: به اسماعیل ستم نکنید [با امام قراردادن او].

[۸۰۳]۹-محمّد بن یحیی و أحمد بن إدریس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن الحسن بن الحسین، عن أحمد بن الحسن المیثمیّ، عن فیض بن المختار فی حدیث طویل فی أمر أبی الحسن علیه السّلام حتّی قال له أبو عبد اللّه علیه السّلام:

هو صاحبک الّذی سألت عنه، فقم إلیه فأقرّ له بحقّه، فقمت حتّی قبّلت رأسه و یده و دعوت اللّه عزّ و جلّ له، فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام: أما إنّه لم یؤذن لنا فی أوّل منک، قال: قلت: جعلت فداک فأخبر به أحدا؟ فقال: نعم أهلک و ولدک و کان معی أهلی و ولدی و رفقائی، و کان یونس بن ظبیان من رفقائی فلمّا أخبرتهم حمدوا اللّه عزّ و جلّ و قال یونس، لا و اللّه حتّی أسمع ذلک منه و کانت به عجله، فخرج فاتّبعته، فلمّا انتهیت إلی الباب، سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول له: و قد سبقنی إلیه: یا یونس الأمر کما قال لک فیض، قال: فقال: سمعت و أطعت، فقال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام: خذه إلیک یا فیض!

[۸۰4] ۱۰-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن جعفر بن بشیر، عن فضیل عن طاهر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان أبو عبد اللّه علیه السّلام یلوم عبد اللّه و یعاتبه و یعظه و یقول: ما منعک أن تکون مثل أخیک، فو اللّه إنّی لأعرف النّور فی وجهه؟ فقال عبد اللّه: لم، أ لیس أبی و أبوه واحدا و أمّی و أمّه واحده؟ فقال له أبو عبد اللّه علیه السّلام: إنّه من نفسی و أنت ابنی.

[۸۰5] ۱۱-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الوشّاء، عن محمّد بن سنان، عن یعقوب السّرّاج قال:

دخلت علی أبی عبد اللّه علیه السّلام و هو واقف علی رأس أبی الحسن موسی و هو فی المهد، فجعل یسارّه طویلا، فجلست حتّی فرغ، فقمت إلیه فقال لی: ادن من مولاک فسلّم، فدنوت فسلّمت علیه فردّ علیّ السّلام بلسان فصیح، ثمّ قال لی:

[۸۰۳]۹-فیض مختار در حدیثی طولانی دربارۀ امامت حضرت ابو الحسن علیه السّلام به این جا می رسد که حضرت صادق علیه السّلام به او فرموده: او است همان صاحبی که درباره اش پرسیدی. برخیز و به حقّش اقرار کن. من برخاستم و سر و دستش را بوسیده، در بارگاه خداوند شکوهمند برایش دعا کردم. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام فرمود: آگاه باش که این سخنان دربارۀ پیش از تو به ما اجازه داده نشده بود. او گوید: من عرض کردم: جانم به فدایت! آیا از آن با کسی سخن بگویم؟ فرمودند: بله، با خانواده و فرزندانت. و خانواده و فرزندان و رفیقانم با من بودند. و یکی از رفیقانم یونس ظبیان بود. وقتی آنان را آگاه کردم خداوند گرامی را سپاس گفتند. و یونس گفت: نه به خدا سوگند مگر آن را از خودش بشنوم و شتاب هم داشت. پس بیرون رفت و من هم دنبالش رفتم. وقتی به در منزل حضرت رسیدم، چون یونس پیش از من رسیده بود، شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام به او می فرماید: ای یونس! مسأله چنان است که فیض برایت گفت. و او عرض کرد: شنیدم و اطاعت کردم. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: ای فیض او (یونس) را با خودت ببر.

[۸۰4] ۱۰-طاهر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام عبد اللّه را ملامت و توبیخ و نصیحت کرده، می فرمود: چرا تو مانند برادرت نیستی؟ به خدا سوگند من در چهرۀ او نور می بینم. و عبد اللّه عرض می کرد: چرا مگر پدر و مادر من و او یکی نیست؟ آن گاه حضرت صادق علیه السّلام به او می فرمود: او جان من است و تو پسرم.

[۸۰5] ۱۱-یعقوب سرّاج گفته است: به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفتم. بر سر ابو الحسن موسی [علیه السّلام]که در گهواره بود ایستاده بودند. مدّتی دراز با او نجوا کرد. من نشستم تا سخنشان به پایان رسید. به سویشان رفتم. به من فرمودند: نزدیک مولایت برو و به او سلام کن. من نزدیک شده، به او سلام کردم. با زبانی رسا پاسخ

اذهب فغيّر اسم ابنتک الّتی سمّيتها أمس، فإنّه اسم يبغضه اللّه و كان ولدت لی ابنه سمّيتها بالحميراء، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: انته إلى أمره ترشد، فغيّرت اسمها.

[8٠6]١٢-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان، عن ابن مسكان، عن سليمان بن خالد قال:

دعا أبو عبد اللّه عليه السّلام أبا الحسن عليه السّلام يوما و نحن عنده فقال لنا: عليكم بهذا، فهو و اللّه صاحبكم بعدی.

[8٠7]١٣-علیّ بن محمّد، عن سهل أو غيره، عن محمّد بن الوليد، عن يونس، عن داود بن زربیّ، عن أبی أيّوب النّحويّ قال:

بعث إلیّ أبو جعفر المنصور فی جوف اللّيل فأتيته فدخلت عليه و هو جالس على كرسیّ و بين يديه شمعه و فی يده كتاب، قال: فلمّا سلّمت عليه رمى بالكتاب إلیّ و هو يبكی، فقال لی: هذا كتاب محمّد بن سليمان يخبرنا أنّ جعفر بن محمّد قد مات، فإنّا للّه و إنّا إليه راجعون ثلاثا و أين مثل جعفر؟ ثمّ قال لی: اكتب قال: فكتبت صدر الكتاب، ثمّ قال: اكتب: إن كان أوصى إلى رجل واحد بعينه فقدّمه و اضرب عنقه، قال: فرجع إليه الجواب أنّه قد أوصى إلى خمسه واحدهم أبو جعفر المنصور و محمّد بن سليمان و عبد اللّه و موسى و حميده.

[8٠8]١4-علیّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّضر بن سويد بنحو من هذا إلاّ أنّه ذكر أنّه أوصى إلى أبی جعفر المنصور و عبد اللّه و موسى و محمّد بن جعفر و مولى لأبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

فقال أبو جعفر: ليس إلى قتل هؤلاء سبيل.

[8٠9]١5-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن علیّ بن الحسن، عن صفوان الجمّال قال:

سلامم را داد. سپس به من فرمود: برو و آن نام را که دیروز بر دخترت گذاشتی عوض کن؛ زیرا آن نامی است که خداوند آن را دشمن می دارد. و برای من دختری به دنیا آمده بود که نامش را حمیرا گذاشته بودم. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: به دستور او عمل کن تا هدایت شوی. پس من نامش را عوض کردم.

[۸۰6]۱۲-سلیمان خالد گفت: حضرت صادق علیه السّلام روزی که ما در خدمتش بودیم، ابو الحسن علیه السّلام را فراخوانده، به ما فرمود: بر شما باد به این مرد. به خدا سوگند او پس از من صاحب شما است.

[۸۰۷]۱۳-ابو ایّوب نحوی گفته است: منصور عبّاسی در نیمه شبی دنبال من فرستاد. به نزد او رفتم درحالی که بر تختی نشسته بود و در برابرش شمعی بود و در دستش نامه ای. وقتی سلام کردم درحالی که گریه می کرد نامه را به سویم انداخت و گفت: این نامۀ محمّد سلیمان است که خبر داده جعفر محمّد درگذشته است. و سه بار گفت: انّا للّه و انّا الیه راجعون. کجا همچون جعفر یافت می شود؟ سپس به من گفت: بنویس. من آغاز نامه را نوشتم. سپس گفت: بنویس: اگر او به شخص معیّنی وصیّت کرده، او را بگیر و گردنش را بزن. او گوید: در پاسخ نامه چنین آمد که او به پنج نفر وصیّت کرده است که یکی شان منصور است و دیگر محمّد سلیمان و عبد اللّه و موسی [علیه السّلام]و حمیده.

[۸۰۸]14-نضر سوید مانند این را روایت کرده، جز این که گفته است: حضرت به منصور و عبد اللّه و موسی [علیه السّلام]و محمّد جعفر و غلامش وصیّت کرده است. و منصور گفته است: راهی برای کشتن اینان نیست.

[۸۰۹]15-صفوان جمّال گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ صاحب

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن صاحب هذا الأمر، فقال: إنّ صاحب هذا الأمر لا يلهو و لا يلعب و أقبل أبو الحسن موسى و هو صغير و معه عناق مكيّيه و هو يقول لها: اسجدى لربّک، فأخذه أبو عبد اللّه عليه السّلام و ضمّه إليه و قال: بأبى و أمّى من لا يلهو و لا يلعب.

[٨١٠]6 ١-علىّ بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن عبيس بن هشام قال: حدّثنى عمر الرّمّانىّ، عن فيض بن المختار قال:

إنّى لعند أبى عبد اللّه عليه السّلام إذ أقبل أبو الحسن موسى عليه السّلام و هو غلام فالتزمته و قبّلته، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام أنتم السّفينه و هذا ملاّحها قال: فحججت من قابل و معى ألفا دينار فبعثت بألف إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام و ألف إليه؛ فلمّا دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: يا فيض! عدلته بى؟ قلت: إنّما فعلت ذلک لقولک، فقال: أما و اللّه ما أنا فعلت ذلک، بل اللّه عزّ و جلّ فعله به.

باب الإشاره و النّصّ على أبى الحسن الرّضا عليه السّلام [٨١١] ١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن الحسين بن نعيم الصّحّاف قال:

كنت أنا و هشام بن الحكم و علىّ بن يقطين ببغداد، فقال علىّ بن يقطين: كنت عند العبد الصّالح جالسا فدخل عليه ابنه علىّ فقال لى: يا علىّ بن يقطين! هذا علىّ سيّد ولدى أما إنّى قد نحلته كنيتى، فضرب هشام بن الحكم براحته جبهته، ثمّ قال: ويحک كيف قلت؟ فقال علىّ بن يقطين: سمعت و اللّه منه كما قلت، فقال هشام: أخبرک أنّ الأمر فيه من بعده.

أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن الحسين بن نعيم الصّحّاف قال:

امر پرسیدم. فرمودند: همانا صاحب امر بیهودگی نکرده، غافل نمی شود. در همین حال ابو الحسن موسی [علیه السّلام]آمد که کودک بود. و به همراهش بزغاله ای مکّی بود که به او می گفت: به پروردگارت سجده کن. حضرت صادق علیه السّلام او را در آغوش کشید و گفت: پدر و مادرم فدای کسی که بیهودگی نمی کند و غافل نمی شود.

[۸۱۰]6 ۱-فیض مختار گفت: من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که ابو الحسن موسی علیه السّلام آمد-و او نوجوانی بود-او را در بر گرفتم و بوسیدم. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام فرمود: شما کشتی هستید و او ناخدای آن است. او گوید: من سال بعد به حجّ رفتم درحالی که دو هزار دینار داشتم.

آن گاه هزارش را برای حضرت صادق علیه السّلام و هزار دیگر را برای آن حضرت فرستادم. وقتی به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفتم، فرمودند: ای فیض! او را با من برابر دانستی؟ عرض کردم: به جهت سخنان شما چنین کردم. فرمود: هان به خدا سوگند که من آن را نکردم، بلکه خداوند عزّتمند چنین کرد.

اشاره و تصریح به حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام

[۸۱۱]۱-حسین بن نعیم صحّاف گفت: من و هشام و علی بن یقطین در بغداد بودیم، علی بن یقطین گفت: من نزد آن بندهٔ صالح نشسته بودم که پسرش علی داخل شد. آن گاه حضرت به من فرمود: ای علی بن یقطین این، علی سرور فرزندان من است. آگاه باش که من کنیهٔ خودم را به او بخشیدم. هشام حکم با دست به پیشانی اش زد و سپس گفت: وای بر تو چه می گوئی! علی بن یقطین گفت: به خدا سوگند از او چنان که گفتم، شنیدم هشام گفت: ایشان به تو خبر داده که امر امامت پس از او با علی [علیه السّلام]است.

كنت عند العبد الصّالح و فى نسخه الصّفوانىّ قال: كنت أنا ثمّ ذكر مثله.

[٨١٢]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن معاويه بن حكيم، عن نعيم القابوسىّ، عن أبى الحسن عليه السّلام أنّه قال:

إنّ ابنى عليّا أكبر ولدى و أبرّهم عندى و أحبّهم إلىّ و هو ينظر معى فى الجفر و لم ينظر فيه إلاّ نبىّ أو وصىّ نبىّ.

[٨١٣]٣-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن محمّد بن سنان و إسماعيل بن عبّاد القصرىّ جميعا، عن داود الرّقّىّ قال:

قلت لأبى إبراهيم عليه السّلام: جعلت فداک إنّى قد كبر سنّى، فخذ بيدى من النّار، قال فأشار إلى ابنه أبى الحسن عليه السّلام فقال: هذا صاحبكم من بعدى.

[٨١4]4-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه، عن الحسن، عن ابن أبى عمير، عن محمّد بن إسحاق بن عمّار قال:

قلت لأبى الحسن الأوّل عليه السّلام: ألا تدلّنى إلى من آخذ عنه دينى؟ فقال: هذا ابنى علىّ إنّ أبى أخذ بيدى فأدخلنى إلى قبر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال: يا بنىّ! إنّ اللّه عزّ و جلّ قال: إِنِّى جٰاعِلٌ فِى اَلْأَرْضِ خَلِيفَةً و إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا قال قولا وفى به.

[٨١5]5-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن الحسن بن الحسين اللّؤلؤىّ، عن يحيى بن عمرو، عن داود الرّقّىّ قال:

قلت لأبى الحسن موسى عليه السّلام: إنّى قد كبرت سنّى و دقّ عظمى و إنّى سألت أباک عليه السّلام فأخبرنى بک، فأخبرنى من [بعدک؟]فقال: هذا أبو الحسن الرّضا.

[٨١6]6-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن زياد بن مروان القندىّ و كان من الواقفه قال:

با سلسله سندی دیگر، صحّاف گفته است: نزد بندۀ صالح بودم-و در نسخۀ صفوانی-چنین گفته است: من نزد او بودم-سپس مانند آن را روایت کرده است-.

[۸۱۲]۲-نعیم قابوسی از حضرت ابو الحسن علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: پسرم علی بزرگ ترین فرزندان من و نیک ترین و محبوب ترین شان در نزد من است. او به همراه من در جفر می نگرد درحالی که در آن جز پیامبر یا وصیّ پیامبر نظر نمی کند.

[۸۱۳]۳-داود رقّی گفته است: به ابو ابراهیم علیه السّلام عرض کردم: جانم به فدایت! من سنّ و سالم بالا رفته است، پس مرا از افتادن در آتش بگیر. او گوید: پس ایشان به پسرش ابو الحسن علیه السّلام اشاره کرده، فرمودند: این صاحب شما پس از من است.

[۸۱4]4-محمّد بن اسحاق عمّار گفته است: به حضرت ابو الحسن اوّل عرض کردم: آیا مرا به کسی که دینم را از او بگیرم راهنمایی نمی کنید؟ فرمودند: او، همین پسرم علی است. همانا پدرم دست مرا گرفت و به سوی مرقد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-برد و فرمود: پسرم! خداوند عزّتمند فرموده است: من در روی زمین جانشینی قرار می دهم. [بقره (۲) : ۳۰]و خداوند شکوهمند وقتی سخنی فرمود به آن وفا می کند.

[۸۱5]5-داود رقّی گفته است: به حضرت ابو الحسن موسی علیه السّلام عرض کردم: من سنّ و سالم بالا رفته و استخوان هایم ناتوان شده است. و من از پدرت پرسیدم و ایشان شما را به من خبر داد پس شما هم [به کسی که بعد از شماست]خبرم بدهید. فرمود: این ابو الحسن رضا [علیه السّلام]

[۸۱6]6-زیاد بن مروان قندی که از واقفی ها بود گفته است: به نزد حضرت

دخلت على أبى إبراهيم و عنده ابنه أبو الحسن عليه السّلام، فقال لى: يا زياد! هذا ابنى فلان، كتابه كتابى و كلامه كلامى و رسوله رسولى و ما قال فالقول قوله.

[٨١٧]٧-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن محمّد بن الفضيل قال: حدّثنى المخزومىّ و كانت أمّه من ولد جعفر بن أبى طالب عليه السّلام قال:

بعث إلينا أبو الحسن موسى عليه السّلام فجمعنا ثمّ قال لنا: أتدرون لم دعوتكم؟ فقلنا: لا، فقال: اشهدوا أنّ ابنى هذا وصيّى و القيّم بأمرى و خليفتى من بعدى، من كان له عندى دين فليأخذه من ابنى هذا و من كانت له عندى عده فلينجزها منه و من لم يكن له بدّ من لقائى فلا يلقنى إلاّ بكتابه.

[٨١٨]٨-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن محمّد بن سنان و علىّ بن الحكم جميعا، عن الحسين بن المختار قال:

خرجت إلينا ألواح من أبى الحسن عليه السّلام و هو فى الحبس: عهدى إلى أكبر ولدى أن يفعل كذا و أن يفعل كذا و فلان لا تنله شيئا حتّى ألقاك أو يقضى اللّه علىّ الموت.

[٨١٩]٩-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن عبد اللّه بن المغيره، عن الحسين بن المختار قال:

خرج إلينا من أبى الحسن عليه السّلام بالبصره ألواح مكتوب فيها بالعرض، عهدى إلى أكبر ولدى، يعطى فلان كذا و فلان كذا و فلان كذا و فلان لا يعطى حتّى أجىء أو يقضى اللّه عزّ و جلّ علىّ الموت، إنّ اللّه يفعل ما يشاء.

[٨٢٠]١٠-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن ابن محرز، عن علىّ بن يقطين، عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

كتب إلىّ من الحبس أنّ فلانا ابنى، سيّد ولدى و قد نحلته كنيتى.

ابو ابراهیم [علیه السّلام]رفتم. پسرش ابو الحسن علیه السّلام نزدش بود. پس به من فرمود: ای زیاد! این پسرم فلانی است. نامۀ او نامۀ من، سخنش سخن من و فرستاده اش فرستادۀ من است. و آنچه بگوید درست است.

[۸۱۷]۷-مخزومی که مادرش از فرزندان جعفر بن ابی طالب علیه السّلام است، گفت: ابو الحسن موسی علیه السّلام به سراغ ما فرستاد. ما گرد آمدیم. پس به ما فرمود: آیا می دانید برای چه شما را دعوت کردم؟ عرض کردیم: نه. فرمود: شاهد باشید که این پسرم وصیّ من و سرپرست کار من و جانشین پس از من است. هرکس از من طلبی دارد، از این پسرم بگیرد. و به هرکس وعده ای داده ام، وفای به آن را از او بخواهد. و هرکس ناگزیر باید با من دیدار کند جز با نامۀ او مرا دیدار نکند. [به جهت اختناق دورۀ هارون الرشید].

[۸۱۸]۸-حسین مختار گفت: نامه هایی از ابو الحسن (حضرت موسی) که در زندان بود به ما می رسید که چنین بود: وصیّت من به بزرگ ترین فرزندم این است که چنین و چنان کند. و به فلانی چیزی نده تا تو را ببینم یا خداوند مرگ را برایم حکم دهد.

[۸۱۹]۹-حسین مختار گفت: از ابو الحسن علیه السّلام در بصره الواح بر عرض نوشه ای به ما می رسید که: وصیّت من به بزرگ ترین فرزندم این است که به فلانی چنین داده شود و به دیگری چنان و به آن یکی چنان. و به فلانی چیزی داده نشود تا من بیایم یا خداوند گرامی مرگ را برایم حکم دهد. که خداوند آنچه بخواهد می کند.

[۸۲۰]۱۰-علی یقطین گفته است: ابو الحسن علیه السّلام از زندان برایم نوشتند که فلان پسرم، سرور فرزندان من است و من کنیه ام را به او بخشیده ام.

[۸۲۱]۱۱-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن أبى علىّ الخزّاز، عن داود بن سليمان، قال:

قلت لأبى إبراهيم عليه السّلام: إنّى أخاف أن يحدث حدث و لا ألقاک، فأخبرنى من الإمام بعدک؟ فقال: ابنى فلان يعنى أبا الحسن عليه السّلام.

[۸۲۲]۱۲-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن سعيد بن أبى الجهم، عن النّصر بن قابوس قال:

قلت لأبى إبراهيم عليه السّلام: إنّى سألت أباک عليه السّلام من الّذى يكون من بعدک؟ فأخبرنى أنّک أنت هو، فلمّا توفّى أبو عبد اللّه عليه السّلام ذهب النّاس يمينا و شمالا و قلت فيک أنا و أصحابى فأخبرنى من الّذى يكون من بعدک من ولدک؟ فقال: ابنى فلان.

[۸۲۳]۱۳-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن الضّحّاک بن الأشعث، عن داود بن زربىّ قال:

جئت إلى أبى إبراهيم عليه السّلام بمال، فأخذ بعضه و ترک بعضه؛ فقلت: أصلحک اللّه لأىّ شىء تركته عندى؟ قال: إنّ صاحب هذا الأمر يطلبه منک، فلمّا جاءنا نعيه بعث إلىّ أبو الحسن عليه السّلام ابنه، فسألنى ذلک المال، فدفعته إليه

[۸۲4]۱4-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن أبى الحكم الأرمنىّ قال: حدّثنى عبد اللّه بن إبراهيم بن علىّ بن عبد اللّه بن جعفر بن أبى طالب، عن يزيد بن سليط الزّيدىّ. قال أبو الحكم: و أخبرنى عبد اللّه بن محمّد بن عماره الجرمىّ، عن يزيد بن سليط قال:

لقيت أبا إبراهيم عليه السّلام و نحن نريد العمره فى بعض الطّريق، فقلت: جعلت فداک هل تثبت هذا الموضع الّذى نحن فيه؟ قال: نعم فهل تثبته أنت؟ قلت:

[۸۲۱]۱۱-داود سلیمان گفته است: به حضرت ابو ابراهیم علیه السّلام عرض کردم: من می ترسم اتّفاقی بیفتد و شما را نبینم. مرا از امام پس از خودتان آگاه کنید. فرمودند: پسرم فلانی. -و مقصودش ابو الحسن علیه السّلام بود-.

[۸۲۲]۱۲-نصر قابوس گفته است: به حضرت کاظم علیه السّلام عرض کردم: من از پدرت علیه السّلام پرسیدم چه کسی پس از شما [امام]است؟ از شما نام بردند. وقتی حضرت صادق علیه السّلام وفات کرد مردم به چپ و راست رفتند و من و یارانم به شما باور یافتیم. پس به من بفرمایید که از فرزندانتان چه کسی پس از شما [امام] است؟ فرمودند: پسرم فلانی.

[۸۲۳]۱۳-داود زربی گفت: مالی را برای حضرت ابو ابراهیم علیه السّلام بردم، قدری را گرفت و مقدار باقی را واگذاشت. من عرض کردم: اصلحک اللّه، چرا این را نزد من وامی گذاری؟ فرمودند: صاحب امر آن را از تو خواهد خواست. وقتی خبر وفاتش رسید، پسرش ابو الحسن علیه السّلام را سراغ من فرستاده، آن مال را از من خواست. و من به ایشان تقدیم کردم.

[۸۲۴]14-یزید سلیط زیدی گفته است: در راهی که برای عمره می رفتیم با حضرت کاظم علیه السّلام دیدار کردم. پس عرض کردم: جانم به فدایت! آیا این جایی را که در آن هستیم به یاد می آورید. ؟ فرمودند: بله، آیا تو هم به یاد داری؟ عرض کردم:

نعم إنّی أنا و أبی لقیناک هاهنا و أنت مع أبی عبد اللّه علیه السّلام و معه إخوتک، فقال له أبی: بأبی أنت و أمّی أنتم کلّکم أئمّه مطهّرون و الموت لا یعری منه أحد، فأحدث إلیّ شیئا أحدّث به من یخلفنی من بعدی فلا یضلّ قال: نعم یا أبا عبد اللّه! هؤلاء ولدی و هذا سیّدهم و أشار إلیک و قد علّم الحکم و الفهم و السّخاء و المعرفه بما یحتاج إلیه النّاس و ما اختلفوا فیه من أمر دینهم و دنیاهم و فیه حسن الخلق و حسن الجواب و هو باب من أبواب اللّه عزّ و جلّ و فیه أخری خیر من هذا کلّه، فقال له أبی: و ما هی؟ بأبی أنت و أمّی قال علیه السّلام: یخرج اللّه عزّ و جلّ منه غوث هذه الأمّه و غیاثها و علمها و نورها و فضلها و حکمتها، خیر مولود و خیر ناشئ، یحقن اللّه عزّ و جلّ به الدّماء و یصلح به ذات البین و یلمّ به الشّعث و یشعب به الصّدع و یکسو به العاری و یشبع به الجائع و یؤمن به الخائف و ینزل اللّه به القطر و یرحم به العباد، خیر کهل و خیر ناشئ، قوله حکم و صمته علم یبیّن للنّاس ما یختلفون فیه و یسود عشیرته من قبل أوان حلمه، فقال له أبی: بأبی أنت و أمّی و هل ولد؟ قال: نعم و مرّت به سنون، قال یزید: فجاءنا من لم نستطع معه کلاما، قال یزید: فقلت لأبی إبراهیم علیه السّلام: فأخبرنی أنت بمثل ما أخبرنی به أبوک علیه السّلام، فقال لی، نعم إنّ أبی علیه السّلام کان فی زمان لیس هذا زمانه، فقلت له: فمن یرضی منک بهذا فعلیه لعنه اللّه قال فضحک أبو إبراهیم ضحکا شدیدا، ثمّ قال: أخبرک یا أبا عماره! إنّی خرجت من منزلی فأوصیت إلی ابنی فلان و أشرکت معه بنیّ فی الظّاهر و أوصیته فی الباطن، فأفردته وحده و لو کان الأمر إلیّ لجعلته فی القاسم ابنی، لحبّی إیّاه و رأفتی علیه و لکن ذلک إلی اللّه عزّ و جلّ، یجعله حیث یشاء و لقد جاءنی بخبره

بله، من و پدرم شما را اینجا دیدار کردیم. شما حضرت صادق را همراهی می کردید و برادرانتان هم حضور داشتند. آن گاه پدر من به ایشان عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! شما همه، امامانی پاک هستید امّا کسی هم عاری از مرگ نیست. به من چیزی بفرمایید تا به جانشین پس از خودم بگویم و او گمراه نشود. فرمودند: بله ای ابو عبد اللّه! اینان فرزندان منند و این-و به شما اشاره کرد-سرور آنان است. که داوری و فهم و سخاوت و معرفت به آنچه مردم بدان احتیاج دارند و به آنچه در مسائل دین و دنیاشان باعث اختلاف می شود، به او آموخته شده است. و نیک خویی و پاسخ نیکو دادن در او است. او دری از درهای خدای شکوهمند است. و چیز دیگری در او هست که بهتر از همهٔ این ها است. پدرم به ایشان عرض کرد: و آن چیست-پدر و مادرم به فدایت-؟ فرمودند: خداوند عزّتمند از [صلب]او پناه این امّت و پناه دهنده شان و علم و نور و فضیلت و حکمتش را بیرون می آورد. بهترین زاده و بهترین کودک او است. خداوند شکوهمند به وسیلهٔ او از خونریزی جلوگیری می کند و به وسیلهٔ او میان مردم صلح برقرار می کند. به وسیلهٔ او پراکندگی را برطرف کرده، رخنه و شکست را اصلاح می کند. برهنه را پوشانده، گرسنه را سیر کرده، هراسان را ایمنی می دهد. خداوند به واسطهٔ او باران فرستاده، بر بندگان رحم می کند بهترین سالخوردگان و بهترین خردسالان است. سخنش حکمت است و خاموشی اش علم. آنچه را مردم در آن اختلاف دارند بر ایشان روشن کرده، پیش از رسیدن بلوغ بر طایفه اش سروری می کند. آن گاه پدرم به ایشان عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت، آیا او به دنیا آمده است؟ فرمودند: بله، چند سالی از عمرش می گذرد. یزید گوید: در این هنگام کسی به نزدمان آمد که ادامهٔ سخن ممکن نشد. آن گاه من به حضرت کاظم علیه السّلام عرض کردم: مرا به مانند آنچه پدرت علیه السّلام آگاهم کرد، آگاه کنید. به من فرمود: بله، پدرم علیه السّلام در زمانی بود که الآن چنان زمانی نیست. به ایشان عرض کردم: هرکس به این پاسخ از شما قناعت کند لعنت خدا بر او باد. او گوید: به حضرت کاظم علیه السّلام خنده شدید دست داد، سپس فرمودند: ای ابو عماره! به تو می گویم. من از منزلم بیرون آمدم و به فلان پسرم وصیّت کرده، در ظاهر پسر دیگرم را با او شریک کردم. درحالی که در واقع به او وصیّت کردم و او به تنهایی مورد نظرم بود. و اگر کار به دست من بود، آن را در پسرم قاسم قرار می دادم؛ زیرا او را دوست دارم و با او مهربانم. امّا این کار با خداوند گرامی است. هرکجا بخواهد قرارش می دهد.

رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، ثمّ أرانيه و أرانى من يكون معه و كذلک لا يوصى إلى أحد منّا حتّى يأتى بخبره رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و جدّى علىّ صلوات اللّه عليه و رأيت مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم خاتما و سيفا و عصا و كتابا و عمامه، فقلت: ما هذا يا رسول اللّه؟ فقال لى: أمّا العمامه فسلطان اللّه عزّ و جلّ و أمّا السّيف فعزّ اللّه تبارک و تعالى و أمّا الكتاب فنور اللّه تبارک و تعالى و أمّا العصا فقوّه اللّه و أمّا الخاتم فجامع هذه الأمور، ثمّ قال لى: و الأمر قد خرج منک إلى غيرک، فقلت: يا رسول اللّه! أرنيه أيّهم هو؟ فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: ما رأيت من الأئمّه أحدا أجزع على فراق هذا الأمر.

منک و لو كانت الإمامه بالمحبّه لكان إسماعيل أحبّ إلى أبيک منک و لكن ذلک من اللّه عزّ و جلّ، ثمّ قال أبو إبراهيم عليه السّلام: و رأيت ولدى جميعا الأحياء منهم و الأموات، فقال لى أمير المؤمنين عليه السّلام: هذا سيّدهم و أشار إلى ابنى علىّ فهو منّى و أنا منه و اللّه مع المحسنين، قال يزيد: ثمّ قال أبو إبراهيم عليه السّلام: يا يزيد! إنّها وديعه عندک فلا تخبر بها إلّا عاقلا أو عبدا تعرفه صادقا و إن سئلت عن الشّهاده فاشهد بها و هو قول اللّه عزّ و جلّ: إِنَّ اَللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اَلْأَمٰانٰاتِ إِلىٰ أَهْلِهٰا و قال لنا أيضا: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهٰادَهً عِنْدَهُ مِنَ اَللّٰهِ قال: فقال أبو إبراهيم عليه السّلام: فأقبلت على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقلت: قد جمعتهم لى بأبى و أمّى فأيّهم هو؟ فقال: هو الّذى ينظر بنور اللّه عزّ و جلّ و يسمع بفهمه و ينطق بحكمته، يصيب فلا يخطئ و يعلم فلا يجهل معلّما حكما و علما، هو هذا و أخذ بيد علىّ ابنى ثمّ قال: ما أقلّ مقامک معه فإذا رجعت من سفرک فأوص و أصلح أمرک و افرغ ممّا أردت، فإنّک منتقل عنهم و مجاور غيرهم،

و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-خبر آن را به من داد و سپس او و آن که را با او خواهد بود به من نشان داد و همینگونه است که به کسی از ما وصیّت نمی شود جز اینکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و نیایم علی-درود خدا بر او-خبرش را به او می دهند. و من همراه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-انگشتری و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه ای دیدم و عرض کردم: ای رسول خدا، این ها چیستند؟ که به من فرمودند: عمامه، سلطنت خداوند عزّتمند است. شمشیر، عزّت خداوند پاک و والا است. کتاب، نور و عصا قدرت خداوند است. و انگشتر گردآورندۀ همۀ این ها است. سپس به من فرمودند: و این امر از تو به دیگری می رسد. عرض کردم: ای رسول خدا! او را به من نشان بده تا ببینم او چه کسی است؟ رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: از امامان کسی را بر جداشدن این امر از او بی تاب تر از تو ندیدم. اگر امامت، به محبّت می رسید، اسماعیل به نزد پدرت محبوب تر از تو بود. امّا آن کار از سوی خدای شکوهمند است. سپس حضرت کاظم علیه السّلام فرمود: و من همۀ فرزندانم، زنده و مردۀ شان را دیدم. آن گاه امیر مؤمنان علیه السّلام به من فرمود: این سرور آنان است-و به پسرم علی اشاره کرد-او از من است و من از اویم. و خداوند با نیکوکاران است. یزید گوید: سپس حضرت کاظم علیه السّلام فرمود: ای یزید! این سخنان امانتی در نزد تو است. پس جز عاقل یا بنده ای را که به صداقتش آشنایی به آن آگاه نکن. و اگر از تو شهادت خواستند به او شهادت بده. و این سخنان خداوند عزّتمند است که: همانا خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید. [نساء (4) :۵۹]و همچنین به ما فرمود: و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد؟ [بقره (۲) : ۱4۰]او گوید: آن گاه حضرت کاظم علیه السّلام فرمود: من به رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-رو کرده، عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، همۀ آنان را یکجا گرد آورده اید، او کدام یک از ایشان است؟ فرمودند: آن که با نور خداوند عزّتمند نگریسته، با فهم او شنیده با حکمت او سخن می گوید. هماره راه حقّ می پیماید و خطا نمی کند. و می داند و جاهل نمی شود. و داوری و علم به او آموخته شده است. او این است-و دست پسرم علی را گرفت-سپس فرمود: ماندنت با او کم است. پس وقتی از سفرت بازگشتی، وصیّت کرده، کارت را سامان ده و از آن چه خواستی کناره گیر که تو از آنان جدا شده، با جز آنان همسایه می شوی.

فإذا أردت فادع عليّا فليغسّلک و ليکفّنک فإنّه طهر لک و لا يستقيم إلاّ ذلک و ذلک سنّه قد مضت، فاضطجع بين يديه و صفّ إخوته خلفه و عمومته و مره

فليکبّر عليک تسعا، فإنّه قد استقامت وصيّته و وليک و أنت حىّ، ثمّ اجمع له ولدک من بعدهم، فأشهد عليهم و أشهد اللّه عزّ و جلّ و کفى باللّه شهيدا، قال يزيد: ثمّ قال لى أبو إبراهيم عليه السّلام: إنّى أؤخذ فى هذه السّنه و الأمر هو إلى ابنى علىّ، سمىّ علىّ و علىّ: فأمّا علىّ الأوّل فعلىّ بن أبى طالب و أمّا الآخر فعلىّ بن الحسين عليهم السّلام، أعطى فهم الأوّل و حلمه و نصره و ودّه و دينه و محنته و محنه الآخر و صبره على ما يکره و ليس له أن يتکلّم إلاّ بعد موت هارون بأربع سنين، ثمّ قال لى: يا يزيد و إذا مررت بهذا الموضع و لقيته و ستلقاه فبشّره أنّه سيولد له غلام، أمين، مأمون، مبارک و سيعلمک أنّک قد لقيتنى فأخبره عند ذلک أنّ الجاريه الّتى يکون منها هذا الغلام جاريه من أهل بيت ماريه جاريه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أمّ إبراهيم، فإن قدرت أن تبلّغها منّى السّلام فافعل، قال يزيد: فلقيت بعد مضىّ أبى إبراهيم عليه السّلام عليّا عليه السّلام فبدأنى، فقال لى: يا يزيد! ما تقول فى العمره؟ فقلت: بأبى أنت و أمّى ذلک إليک و ما عندى نفقه، فقال: سبحان اللّه ما کنّا نکلّفک، و لا نکفيک فخرجنا حتّى انتهينا إلى ذلک الموضع فابتدأنى فقال: يا يزيد! إنّ هذا الموضع کثيرا ما لقيت فيه جيرتک و عمومتک، قلت: نعم ثمّ قصصت عليه الخبر فقال لى: أمّا الجاريه فلم تجئ بعد، فإذا جاءت بلّغتها منه السّلام، فانطلقنا إلى مکّه فاشتراها فى تلک السّنه، فلم تلبث إلاّ قليلا حتّى حملت فولدت ذلک الغلام، قال يزيد: و کان إخوه علىّ يرجون أن يرثوه فعادونى إخوته من غير ذنب، فقال لهم إسحاق بن جعفر: و اللّه

و وقتی خواستی [وصیّت کنی]علی را بخوان تا تو را غسل داده، کفن کند. که آن پاک کنندۀ تو است. و جز با آن درست نمی شود. و این سنّتی ثابت شده است. آن گاه در برابر او بخواب و برادران و عموهایش را پشت سر او به صف کن و به او دستور بده که بر تو نه تکبیر بگوید. تا وصیّت او و جانشین تو درحالی که تو زنده ای استوار شود. سپس فرزندانت را پس از آنان (عموهایت) برای او گرد آر و از آنان برای او شهادت گرفته، خداوند شکوهمند را شاهد قرار بده. و همین که خداوند گواه باشد کافی است. یزید گوید: سپس حضرت کاظم علیه السّلام به من فرمود: من امسال دستگیر می شوم و امر [امامت]به پسرم علی می رسد. همنام دو علی. نخستین علی، علی بن ابی طالب و دیگری علی بن حسین علیهم السّلام است. به او فهم و بردباری و یاری و محبّت و دین و دشواری های علی نخستین و دشواری ها و صبر بر ناملایمات علی دوم داده شده است. او جز چهار سال پس از مرگ هارون نمی تواند سخنی بگوید. سپس به من فرمودند: ای یزید! اگر از این جا گذشتی و او را دیدار کردی-و دیدار هم خواهی کرد-به او بشارت بده که برایش فرزندی به دنیا خواهد آمد. امین و مورد اطمینان و پربرکت. او به تو خبر خواهد داد که تو مرا دیدار کرده ای. تو هم در این هنگام به او خبر بده آن کنیزی که این فرزند از او به دنیا می آید، کنیزی از خاندان ماریه کنیز رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و مادر ابراهیم است. و اگر توانستی سلام مرا به آن کنیز برسانی، چنین کن. یزید گوید: پس از درگذشت حضرت کاظم علیه السّلام، با علی [بن موسی الرّضا]علیه السّلام دیدار کردم. ایشان آغاز سخن کرده، به من فرمودند: ای یزید! نظرت دربارۀ عمره چیست؟ من عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت اختیار با شما است ولی من هزینۀ آن را ندارم. فرمودند: سبحان اللّه! اگر ما تا تو را کفایت نکنیم به چیزی تکلیف نمی کنیم. پس بیرون آمدیم تا به آن جایگاه رسیدیم. آن گاه ایشان آغاز سخن کرده، فرمودند: ای یزید! در این جا چه بسیار از یاران و عموهایت را دیدار کرده ای. عرض کردم: بله. سپس آن خبر را برایشان بازگفتم. به من فرمودند: آن کنیز هنوز نیامده است. وقتی آمد، سلامشان را به او می رسانم. سپس رهسپار مکّه شدیم. در همان سال آن کنیز را خریدند. اندکی نگذشت که حامله شده، آن پسر را به دنیا آورد. یزید گوید: درحالی که برادران علی [علیه السّلام]امیدوار بودند امامت را آنان به ارث ببرند. پس برادرانش با من بی هیچ گناهی دشمن شدند. و اسحاق جعفر به آنان می گفت: به خدا سوگند او

لقد رأيته و إنّه ليقعد من أبى إبراهيم بالمجلس الّذى لا أجلس فيه أنا.

[۸۲۵]5 ۱-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن أبى الحكم قال: حدّثنى عبد اللّه بن إبراهيم الجعفرىّ و عبد اللّه بن محمّد بن عماره، عن يزيد بن سليط قال:

لمّا أوصى أبو إبراهيم عليه السّلام أشهد إبراهيم بن محمّد الجعفرىّ و إسحاق بن محمّد الجعفرىّ و إسحاق بن جعفر بن محمّد و جعفر بن صالح و معاويه الجعفرىّ و يحيى بن الحسين بن زيد بن علىّ و سعد بن عمران الأنصارىّ و محمّد بن الحارث الأنصارىّ و يزيد بن سليط الأنصارىّ و محمّد بن جعفر بن سعد الأسلمىّ و هو كاتب الوصيّه الأولى أشهدهم أنّه يشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له و أنّ محمّدا عبده و رسوله و أنّ السّاعه آتيه لا ريب فيها و أنّ اللّه يبعث من فى القبور و أنّ البعث بعد الموت حقّ و أنّ الوعد حقّ و أنّ الحساب حقّ و القضاء حقّ و أنّ الوقوف بين يدى اللّه حقّ و أنّ ما جاء به محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم حقّ و أنّ ما نزل به الرّوح الأمين حقّ، على ذلک أحيا و عليه أموت و عليه أبعث إن شاء اللّه و أشهدهم أنّ هذه وصيّتى بخطّى و قد نسخت وصيّه جدّى أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السّلام و وصيّه محمّد بن علىّ قبل ذلک نسختها حرفا بحرف و وصيّه جعفر بن محمّد على مثل ذلک و إنّى قد أوصيت إلى علىّ و بنىّ بعد معه إن شاء و آنس منهم رشدا و أحبّ أن يقرّهم، فذاک له و إن كرههم و أحبّ أن يخرجهم فذاک له و لا أمر لهم معه و أوصيت إليه بصدقاتى و أموالى و موالىّ و صبيانى الّذين خلّفت و ولدى إلى إبراهيم و العبّاس و قاسم و إسماعيل و أحمد و أمّ أحمد و إلى علىّ أمر نسائى دونهم و ثلث صدقه أبى و ثلثى، يضعه حيث يرى و يجعل فيه ما يجعل ذو المال فى

(یزید) را دیدم، بر جایگاهی در کنار حضرت کاظم علیه السّلام می نشست که من در آن جا نمی نشستم.

[۸۲۵]5 ۱-یزید سلیط گفته است: وقتی حضرت کاظم علیه السّلام وصیّت کرد، ابراهیم محمّد جعفری، اسحاق محمّد جعفری، اسحاق جعفر بن محمّد، جعفر صالح، معاویهٔ جعفری، یحیای حسین بن زید بن علی، سعد عمران انصاری، محمّد حارث انصاری، یزید سلیط انصاری و محمّد جعفر بن سعد اسلمی را که نگارندهٔ وصیّت نخستین بود شاهد گرفت. آنان را شاهد گرفت بر این که او گواهی می دهد معبودی جز خداوند نیست. یگانه است و شریکی ندارد. و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]بنده و فرستادهٔ او است. و قیامت آمدنی است. شکّی در آن نیست. و خداوند هرکه را در گورها است برمی انگیزد. و برانگیختن پس از مرگ حقّ است. و آن وعده ها و حساب و داوری حقّ است. و ایستادن در برابر خداوند حقّ است. و آنچه محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-آورده و آنچه روح الامین نازل کرده حقّ است. بر این باور زندگی می کنم و بر آن می میرم و بر آن-ان شا اللّه-برانگیخته می شوم. و آنان را شاهد گرفت بر این که: این وصیّت من و به خطّ من است که از روی وصیّت نیایم امیر مؤمنان علی علیه السّلام و پیش از آن وصیّت محمّد بن علی [علیهما السّلام]حرف به حرف نوشته ام. و وصیّت جعفر محمّد [علیهما السّلام]نیز چنین است. و من به علی و سپس با او به پسرانم وصیّت کردم. اگر او خواست و در آنان شایستگی دید و دوست داشت که آنان را تثبیت کند، به او مربوط است. و اگر از آنان راضی نبود و دوست داشت که بیرونشان کند، اختیار با او است و با وجود او امری برای آنان نیست. و من موقوفات و اموال و غلامان و کودکانی را که به جا گذاشته ام به او و فرزندانم ابراهیم و عبّاس و قاسم و اسماعیل و احمد و امّ احمد وصیّت می کنم. و امور زنانم را به علی وصیّت می کنم نه به آنان. و نیز یک سوم موقوفات پدرم و خودم را به او می سپارم که هرکجا نظرش باشد قرار دهد.

ماله، فإن أحبّ أن يبيع أو يهب أو ينحل أو يتصدّق بها على من سمّيت، له و على غير من سمّيت فذاک له.

و هو أنا فى وصيّتى فى مالى و فى أهلى و ولدى و إن يرى أن يقرّ إخوته الّذين سمّيتهم فى كتابى هذا أقرّهم و إن كره فله أن يخرجهم غير مثرّب عليه و لا مردود، فإن آنس منهم غير الّذى فارقتهم عليه فأحبّ أن يردّهم فى ولايه فذاک له و إن أراد رجل منهم أن يزوّج أخته، فليس له أن يزوّجها إلاّ بإذنه و أمره فإنّه أعرف بمناكح قومه و أىّ سلطان أو أحد من النّاس كفّه عن شىء أو حال بينه و بين شىء ممّا ذكرت فى كتابى هذا أو أحد ممّن ذكرت، فهو من اللّه و من رسوله برىء و اللّه و رسوله منه برآء و عليه لعنه اللّه و غضبه و لعنه اللاّعنين و الملائكه المقرّبين و النّبيّين و المرسلين و جماعه المؤمنين و ليس لأحد من السّلاطين أن يكفّه عن شىء و ليس لى عنده تبعه و لا تباعه و لا لأحد من ولدى له قبلى مال، فهو مصدّق فيما ذكر، فإن أقلّ فهو أعلم و إن أكثر فهو الصّادق كذلک و إنّما أردت بإدخال الّذين أدخلتهم معه من ولدى التّنويه بأسمائهم و التّشريف لهم و أمّهات أولادى من أقامت منهنّ فى منزلها و حجابها فلها ما كان يجرى عليها فى حياتى إن رأى ذلک و من خرجت منهنّ إلى زوج فليس لها أن ترجع إلى محواى إلاّ أن يرى علىّ غير ذلک و بناتى بمثل ذلک و لا يزوّج بناتى أحد من إخوتهنّ من أمّهاتهنّ و لا سلطان و لا عمّ إلاّ برأيه و مشورته، فإن فعلوا غير ذلک فقد خالفوا اللّه و رسوله و جاهدوه فى ملكه و هو أعرف بمناكح قومه، فإن أراد أن يزوّج زوّج و إن أراد أن يترک ترک و قد أوصيتهنّ بمثل ما ذكرت فى كتابى هذا و جعلت اللّه عزّ و جلّ عليهنّ شهيدا

و چنان کند که صاحب مال در مالش می کند. اگر دوست داشت که بفروشد یا ببخشد یا واگذار کند یا برای آنان که نام برده و نام نبرده ام صدقه دهد، اختیار با او است. او در وصیّت من دربارۀ مال و خانواده و فرزندانم همچون من است. اگر معتقد باشد برادرانی را که در این وصیّت نام بردم تثبیت کند، چنان کند و اگر راضی نبود با او است که آنان را بیرون کند. بدون سرزنش و بازگشت. اگر از آنان چیزی دید غیر از آنچه من هنگام جدایی از آنان دیده بودم و دوست داشت که آنان را در سرپرستی خودش داخل کند، اختیار با او است. و اگر مردی از آنان خواست خواهرش را شوهر دهد. نمی تواند جز با اجازه و امر او، خواهرش را شوهر دهد. که او به ازدواج های خویشانش آشناتر است. و هر حاکمی یا کسی از مردم یا از کسانی که یاد کردم، او را از چیزی بازدارد یا میان او و چیزی از آن چه در این وصیّتم گفته ام، مانع شود، او از خدا و رسولش دور افتاده و خدا و رسولش از او بیزارند. و لعنت و خشم خداوند و لعنت نفرین گران و فرشتگان مقرّب و پیامبران و فرستادگان و مؤمنان بر او باد. کسی از حاکمان حقّ ندارد او را از چیزی بازدارد. او نه به من بدهکار است و نه کسی از فرزندانم به جهت من از او طلبی دارد. او در آنچه گفته شد تأیید شده است. اگر کم کند عالم اوست و اگر زیاد کند او همچنان درستکار است. قصد من از داخل کردن کسانی از فرزندانم به همراه او، بالا بردن نام و شرافت دادن به خودشان بود. و از مادران فرزندانم (یعنی کنیزان) هرکس در خانه و حجاب خود ماند، آنچه در زنده بودن من برای او روا بود اگر او (علی) به آن معتقد باشد باز هم روا خواهد بود. ولی اگر از آنان یکی شوهر کرد حقّ ندارد به سراپردۀ من بازگردد مگر آن که علی به غیر آن معتقد باشد. و دخترانم نیز چنانند. نه کسی از برادران مادری شان و نه حاکم و عمویی جز با رای و مشورت او نمی تواند دخترانم را شوهر دهد. و اگر جز این کردند، با خدا و رسولش مخالفت کرده، با حکومت او جنگیده اند. و او به ازدواج های خویشانش آشناتر است. اگر خواست شوهر دهد، چنین می کند و اگر خواست رها کند وامی گذارد. و من مانند آنچه در این وصیّتم گفتم به آنان نیز وصیّت کرده ام و خداوند عزّتمند را بر آنان شاهد گرفته ام.

و هو و أمّ أحمد [شاهدان]و ليس لأحد أن يكشف وصيّتى و لا ينشرها و هو منها على غير ما ذكرت و سمّيت، فمن أساء فعليه و من أحسن فلنفسه و ما ربّک بظلاّم للعبيد و صلّى اللّه على محمّد و على آله و ليس لأحد من سلطان و لا غيره أن يفضّ كتابى هذا الّذى ختمت عليه الأسفل، فمن فعل ذلک فعليه لعنه اللّه و غضبه و لعنه اللاّعنين و الملائكه المقرّبين و جماعه المرسلين و المؤمنين من المسلمين و على من فضّ كتابى هذا و كتب و ختم أبو إبراهيم و الشّهود و صلّى اللّه على محمّد و على آله، قال أبو الحكم: فحدّثنى عبد اللّه بن آدم الجعفرىّ عن يزيد بن سليط قال كان أبو عمران الطّلحىّ قاضى المدينه فلمّا مضى موسى قدّمه إخوته إلى الطّلحىّ القاضى فقال العبّاس بن موسى، أصلحک اللّه و أمتع بک، إنّ فى أسفل هذا الكتاب كنزا و جوهرا و يريد أن يحتجبه.

و يأخذه دوننا و لم يدع أبونا رحمه اللّه شيئا إلاّ ألجأه إليه و تركنا عاله و لو لا أنّى أكفّ نفسى لأخبرتک بشىء على رءوس الملإ، فوثب إليه إبراهيم بن محمّد فقال: إذا و اللّه تخبر بما لا نقبله منک و لا نصدّقک عليه، ثمّ تكون عندنا ملوما مدحورا، نعرفک بالكذب صغيرا و كبيرا و كان أبوک أعرف بک لو كان فيک خيرا و إن كان أبوک لعارفا بک فى الظّاهر و الباطن و ما كان ليأمنک على تمرتين، ثمّ وثب إليه إسحاق بن جعفر عمّه فأخذ بتلبيبه فقال له: إنّک لسفيه ضعيف أحمق اجمع هذا مع ما كان بالأمس منک و أعانه القوم أجمعون، فقال أبو عمران القاضى لعلىّ: قم يا أبا الحسن! حسبى ما لعننى أبوک اليوم و قد وسّع لک أبوک و لا و اللّه ما أحد أعرف بالولد من والده و لا و اللّه ما كان أبوک عندنا بمستخفّ فى عقله و لا ضعيف فى رأيه، فقال العبّاس للقاضى: أصلحک

و او و امّ احمد شاهدند. کسی حقّ ندارد وصیّتم را بر غیر آنچه گفتم و نام بردم آشکار کرده، منتشر کند. هرکه بدی کرد به ضدّ خود کرده، هرکه نیکی کرد برای خودش کرد. که پروردگارت به بندگان ستم نمی کند. و خداوند بر محمّد و خاندانش درود فرستاد. و هیچ حاکم و غیر حاکمی حقّ ندارد که این وصیّت مرا که پایین اش را مهر کرده ام بگشاید. و هرکس چنین کند لعنت و خشم خداوند و لعنت نفرین گران و فرشتگان مقرّب و همهٔ فرستادگان و مؤمنان مسلمان بر آنان باد. آن گاه حضرت کاظم علیه السّلام و شاهدان مهر کردند. و درود خدا بر محمّد و خاندانش. ابو الحکم گفت: عبد اللّه بن آدم جعفری از یزید سلیط روایت کرد که او گفت: ابو عمران طلحی قاضی مدینه بود. وقتی حضرت موسی درگذشت برادرانش او را به نزد طلحی قاضی بردند. آن گاه عبّاس موسی گفت: خدا تو را سامان دهد و با تو ما را شادمان کند. در پایین این نامه گنجی و گوهری است و او می خواهد آن را از ما بازداشته، خودش بردارد. درحالی که پدرمان- خدا او را بیامرزد-چیزی برای ما نگذاشته جز این که به او واگذار کرده، ما را فقیری عیالوار رها کرده است. و اگر من جلوی خودم را نمی گرفتم در برابر مردم تو را به چیزی آگاه می کردم. ناگاه ابراهیم محمّد به او حمله کرد و گفت: پس به خدا سوگند به چیزی خبر می دهی که ما آن را از تو نپذیرفته، تصدیقت نمی کنیم. و سپس تو نزد ما سرزنش شده و مطرود خواهی شد. ما تو را در کوچکی و بزرگی به دروغ گویی می شناسیم. و اگر در تو خیری بوده پدرت تو را بهتر می شناخت. و پدرت آشکار و نهان تو را می شناخت و بر دو خرما امین قرار نمی داد. سپس عمویش اسحاق جعفر به او حمله کرده، یقه اش را گرفت و گفت: تو بی خردی ناتوان و ابلهی. و من این را با آنچه دیروز از تو انجام یافت جمع می کنم. و همهٔ خویشان او را یاری کردند. آن گاه قاضی ابو عمران به علی [علیه السّلام]عرض کرد: ای ابو الحسن برخیز. لعنتی که پدرت امروز بر من فرستاد مرا بس است. پدرت برای تو، توسعه داده است. نه به خدا سوگند کسی به فرزند آشناتر از پدرش نیست. نه به خدا سوگند پدر تو در نزد ما سبک عقل و سست عقیده نبود. آن گاه عبّاس به قاضی گفت: خدا تو را سامان دهد، مهر را بشکن

اللّه فضّ الخاتم و اقرأ ما تحته فقال أبو عمران: لا أفضّه حسبى ما لعننى أبوک اليوم، فقال العبّاس: فأنا أفضّه، فقال: ذاک إليک، ففضّ العبّاس الخاتم فإذا فيه إخراجهم و إقرار علىّ لها وحده و إدخاله إيّاهم فى ولايه علىّ إن أحبّوا أو كرهوا و إخراجهم من حدّ الصّدقه و غيرها و كان فتحه عليهم بلاء و فضيحه و ذلّه و لعلىّ عليه السّلام خيره. و كان فى الوصيّه الّتى فضّ العبّاس تحت الخاتم هؤلاء الشّهود، إبراهيم بن محمّد و إسحاق بن جعفر و جعفر بن صالح و سعيد بن عمران و أبرزوا وجه أمّ أحمد فى مجلس القاضى و ادّعوا أنّها ليست إيّاها حتّى كشفوا عنها و عرفوها فقالت عند ذلک: قد و اللّه قال سيّدى هذا: إنّک ستؤخذين جبرا و تخرجين إلى المجالس، فزجرها إسحاق بن جعفر و قال: اسكتى فإنّ النّساء إلى الضّعف ما أظنّه قال من هذا شيئا، ثمّ إنّ عليّا عليه السّلام التفت إلى العبّاس فقال: يا أخى إنّى أعلم أنّه إنّما حملكم على هذه الغرائم و الدّيون الّتى عليكم، فانطلق يا سعيد فتعيّن لى ما عليهم، ثمّ اقض عنهم و لا و اللّه لا أدع مواساتكم و برّكم ما مشيت على الأرض فقولوا ما شئتم فقال العبّاس: ما تعطينا إلاّ من فضول أموالنا و ما لنا عندک أكثر فقال قولوا ما شئتم فالعرض عرضكم فإن تحسنوا فذاک لكم عند اللّه و إن تسيئوا فإنّ اللّه غفور رحيم و اللّه إنّكم لتعرفون أنّه ما لى يومى هذا ولد و لا وارث غيركم و لئن حبست شيئا ممّا تظنّون أو ادّخرته فإنّما هو لكم و مرجعه إليكم و اللّه ما ملكت منذ مضى أبوكم رضى اللّه عنه شيئا إلاّ و قد سيّبته حيث رأيتم، فوثب العبّاس فقال: و اللّه ما هو كذلک و ما جعل اللّه لک من رأى علينا و لكن حسد أبينا لنا و إرادته ما أراد ممّا لا يسوّغه اللّه إيّاه و لا إيّاک و إنّک لتعرف أنّى أعرف صفوان بن يحيى

و آنچه را در زیر آن است بخوان. ابو عمران گفت: آن را نمی شکنم، لعنتی که پدرت امروز بر من کرد مرا بس است. عبّاس گفت: پس من آن را می شکنم. او گفت: آن به خودت مربوط است. عبّاس مهر را شکست. پس در آن اخراج آنان و تثبیت علی [علیه السّلام]به تنهایی و داخل کردن آنان در سرپرستی علی، چه بخواهند و چه نخواهند و اخراجشان از تصرّف موقوفات و جز آن بود. و گشودن آن برای ایشان رنج و رسوایی و ذلّت شد و برای علی علیه السّلام خیر و نیکی.

و در وصیّتی که عبّاس مهرش را شکست، این گواهان بودند: ابراهیم محمّد، اسحاق جعفر، جعفر صالح و سعید عمران. و در مجلس قاضی روی امّ احمد را گشودند. چون ادّعا می کردند که او امّ احمد نیست. تا نقاب از چهره اش برداشته، او را شناختند. و او در این هنگام گفت: به خدا سوگند! سرورم این را به من فرمود که تو را به زور می گیرند و به مجالس می برند. اسحاق جعفر او را [از سخن گفتن]بازداشت و گفت: خاموش باش که زنان به ناتوانی روی دارند و من گمان نمی کنم که او در این باره چیزی گفته باشد. پس علی علیه السّلام به عبّاس رو کرد و فرمود: برادرم می دانم آنچه شما را به این کار واداشته، طلبکاران و بدهی هایی است که دارید. ای سعید برو آنچه بدهی دارند معین کرده، سپس از جانب ایشان بپرداز، نه به خدا سوگند تا وقتی روی زمین راه می روم نیکی و دهش به شما را ترک نمی کنم. و شما هرچه خواستید بگویید. عبّاس گفت: به ما چیزی جز منافع اموالمان را نمی دهی. و اموالمان که در نزد تو است، بیشتر است. حضرت فرمودند: هرچه خواستید بگویید که این آبرو، آبروی شما است اگر نیکی کنید، آن در نزد خداوند برای خودتان است. و اگر بدی کنید، خداوند آمرزنده ای مهربان است. به خدا سوگند! شما می دانید که امروز برای من نه فرزندی است و نه وارثی جز شما. و اگر چیزی از آنچه شما می گویید، کنار گذاشته یا ذخیره کرده ام، آن برای شما و بازگشتش به سوی شما است. به خدا سوگند از وقتی پدرتان-خداوند از او خشنود باشد-درگذشته، چیزی را به دست نیاورده ام جز این که آن جا که شما نظر دادید صرف کرده ام. عبّاس، برجست، گفت: به خدا سوگند چنین نیست. خداوند برای تو امتیازی بر ما قرار نداده. آن حسادت پدرمان به ما بود و کاری را خواست که خداوند نه برای او و نه برای تو روا نکرده است و خودت نیز می دانی. و من صفوان بن یحیی پارچه فروش کوفه را می شناسم.

بيّاع السّابرىّ بالكوفه و لئن سلمت لأغصصنّه بريقه و أنت معه، فقال علىّ عليه السّلام: لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلىّ العظيم، أمّا إنّى يا إخوتى فحريص على مسرّتكم، اللّه يعلم اللّهمّ إن كنت تعلم أنّى أحبّ صلاحهم و أنّى بارّ بهم واصل لهم رفيق عليهم أعنى بأمورهم ليلا و نهارا فاجزنى به خيرا و إن كنت على غير ذلک فأنت علاّم الغيوب فاجزنى به ما أنا أهله إن كان شرّا فشرّا و إن كان خيرا فخيرا، اللّهمّ أصلحهم و أصلح لهم و اخسأ عنّا و عنهم الشّيطان و أعنهم على طاعتک و وفّقهم لرشدک أمّا أنا يا أخى! فحريص على مسرّتكم، جاهد على صلاحكم؛ و اللّه على ما نقول وكيل، فقال العبّاس: ما أعرفنى بلسانک و ليس لمسحاتک عندى طين، فافترق القوم على هذا و صلّى اللّه على محمّد و آله.

[٨٢٦]6 ١-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن علىّ و عبيد اللّه بن المرزبان، عن ابن سنان قال:

دخلت على أبى الحسن موسى عليه السّلام من قبل أن يقدم العراق بسنه و علىّ ابنه جالس بين يديه، فنظر إلىّ فقال: يا محمّد! أما إنّه سيكون فى هذه السّنه حركه، فلا تجزع لذلک، قال: قلت: و ما يكون جعلت فداک؟ فقد أقلقنى ما ذكرت، فقال: أصير إلى الطّاغيه، أما إنّه لا يبدأنى منه سوء و من الّذى يكون بعده، قال: قلت: و ما يكون جعلت فداک؟ قال يضلّ اللّه الظّالمين و يفعل اللّه ما يشاء قال قلت و ما ذاک جعلت فداک قال من ظلم ابنى هذا حقّه و جحد إمامته من بعدى كان كمن ظلم علىّ بن أبى طالب حقّه و جحده إمامته بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، قال: قلت: و اللّه لئن مدّ اللّه لى فى العمر لأسلّمنّ له حقّه و لأقرّنّ له بإمامته، قال: صدقت يا محمّد! يمدّ اللّه فى عمرک و تسلّم له حقّه و تقرّ له بإمامته و إمامه من يكون من بعده، قال: قلت: و من ذاک؟ قال: محمّد ابنه، قال: قلت له الرّضا و التّسليم.

و اگر من خلاص شدم گلوی او را خواهم گرفت و تو هم با او خواهی بود. علی علیه السّلام فرمود: لا حول و لا قوّه الاّ باللّه العلیّ العظیم. ای برادران من! خدا می داند که من به شادمانی تان بسیار مشتاقم. خدایا اگر می دانستی که من صلاح ایشان را می خواهم و نیکوکار و گردآورنده و دلسوز آنانم شب و روز به کار آنان یاری خواهم شد. پس مرا به این وسیله پاداشی نیکو ده. و اگر غیر از این بودم تویی دانای نهان ها. پس به این وسیله به آن چه شایستهٔ آنم جزایم بده. اگر شرّ بود، شرّ بده و اگر خیر بود، خیر. خدایا ایشان و کارهاشان را سامانی بده. و شیطان را از ما و از ایشان دور گردان. ایشان را به اطاعتت یاری کرده، به هدایتت پیروزشان فرما. امّا من ای برادرم به شادمانی شما مشتاقم و به صلاح شما کوشا. و خداوند بر آنچه می گوییم شاهد است. عبّاس گفت: چقدر زبان تو برایم آشنا است. ولی برای بیل تو در نزد من گلی نیست. و این چنین از هم جدا شدند. و درود خدا بر محمّد و خاندانش.

[۸۲۶]6 ۱-محمّد بن سنان گفت: «یک سال پیش از آن که حضرت کاظم علیه السّلام به عراق برود به خدمتش رفتم. پسرش علی در برابرش نشسته بود. آن گاه حضرت به من نگریسته، فرمودند: هان! محمّد، امسال برایم انتقالی خواهد بود که نباید برای آن بی تابی کنی.» او گوید: «من عرض کردم: جانم به فدایت! آن چه چیزی است؟ آنچه فرمودی مرا نگران کرد. فرمودند: به سوی آن طاغی می روم. هان! از او به من بدی ای نمی رسد اما از آن که پس از او است چرا. من عرض کردم: جانم به فدایت! چه چیزی روی می دهد؟ فرمودند: خداوند ستمکاران را گمراه می کند و خداوند آنچه خواهد می کند. عرض کردم: جانم به فدایت! آن چیست؟ فرمودند: هرکس در حقّ این پسرم ستم کرده، امامتش پس از مرا انکار کند مانند کسی است که در حقّ علی بن ابی طالب ستم کرده، امامت او پس از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-را انکار کند. عرض کردم: به خدا سوگند اگر خداوند عمرم را دراز کرد حقّ او را پذیرفته، به امامتش اعتراف می کنم. حضرت فرمودند: راست می گویی ای محمّد. خداوند عمر تو را دراز می کند و تو حقّ او را پذیرفته، به امامت او و امامت پس از او اعتراف می کنی. عرض کردم: و او کیست؟ فرمودند: پسرش محمّد. عرض کردم: به او راضی و تسلیم هستم.

باب الإشاره و النّصّ على أبى جعفر الثّانى عليه السّلام [۸۲۷]۱-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الوليد، عن يحيى بن حبيب الزّيّات قال:

أخبرنى من كان عند أبى الحسن الرّضا عليه السّلام جالسا، فلمّا نهضوا قال لهم: القوا أبا جعفر فسلّموا عليه و أحدثوا به عهدا، فلمّا نهض القوم التفت إلىّ فقال: يرحم اللّه المفضّل إنّه كان ليقنع بدون هذا

[۸۲۸]۲-محمّد بن يحيى عن، أحمد بن محمّد، عن معمّر بن خلاّد قال:

سمعت الرّضا عليه السّلام و ذكر شيئا فقال: ما حاجتكم إلى ذلک؟ هذا أبو جعفر قد أجلسته مجلسى و صيّرته مكانى و قال: إنّا أهل بيت يتوارث أصاغرنا عن أكابرنا القذّه بالقذّه.

[۸۲۹]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أبيه محمّد بن عيسى قال:

دخلت على أبى جعفر الثّانى عليه السّلام فناظرنى فى أشياء، ثمّ قال لى: يا أبا علىّ! ارتفع الشّكّ ما لأبى عليه السّلام غيرى.

[۸۳۰]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن جعفر بن يحيى، عن مالک بن أشيم، عن الحسين بن بشّار قال:

كتب ابن قياما إلى أبى الحسن الرّضا عليه السّلام كتابا يقول فيه: كيف تكون إماما و ليس لک ولد؟ فأجابه أبو الحسن الرّضا عليه السّلام شبه المغضب و ما علّمک أنّه لا يكون لى ولد و اللّه لا تمضى الأيّام و اللّيالى حتّى يرزقنى اللّه ولدا ذكرا يفرق به بين الحقّ و الباطل.

[۸۳۱]5-بعض أصحابنا، عن محمّد بن علىّ، عن معاويه بن حكيم، عن

[۸۲۷]۱-یحیای حببی گفت: کسی که نزد حضرت رضا علیه السّلام نشسته بود به من گفت: وقتی آنان برخاسته اند حضرت به ایشان فرموده است: ابو جعفر (حضرت جواد علیه السّلام) را دیدار کرده، به او سلام دهید و عهدی را با او تازه کنید. وقتی آنان برخاستند، به من رو کرده، فرمودند: خداوند مفضّل را رحمت کند که به کمتر از این هم قناعت می کرد.

[۸۲۸]۲-معمّر خلاّد گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که چیزی بیان کرده، سپس فرمودند: شما را به آن چه نیازی است؟ این ابو جعفر است که او را در جای خود نشانده، و در منزلت خودم نهاده ام. و فرمودند: ما خاندانی هستیم که خردسالانمان [همه چیز را]موبه مو از بزرگ سالانمان ارث می برند.

[۸۲۹]۳-محمّد عیسی گفت: به نزد حضرت جواد علیه السّلام رفتم. پس دربارهٔ چیزهایی با من مناظره کرده سپس فرمودند: ای ابو علی! تردید از میان رفت. پدرم علیه السّلام جز من [فرزندی]ندارد.

[۸۳۰]4-حسین بشّار گفت: ابن قیاما نامه ای به حضرت رضا علیه السّلام نوشت که در آن می گفت: شما چگونه امامی هستی که فرزندی نداری؟ و حضرت رضا- همچون خشمگینان-به او پاسخ فرمودند: چه کسی به تو گفته که من فرزندی ندارم. به خدا سوگند! روزها و شب ها نمی گذرد تا خداوند فرزند پسری به من ارزانی فرماید که با او حقّ و باطل را از هم جدا کند.

[۸۳۱]5-پسر ابو نصر گفت: پسر نجاشی به من گفت: امام پس از امام فعلی

ابن أبی نصر قال:

قال لی ابن النّجاشیّ: من الإمام بعد صاحبک؟ فأشتهی أن تسأله حتّی أعلم؟ فدخلت علی الرّضا علیه السّلام فأخبرته، قال: فقال لی: الإمام ابنی، ثمّ قال: هل یتجرّأ أحد أن یقول ابنی و لیس له ولد.

[۸۳۲]6-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علیّ، عن معمّر بن خلاّد قال:

ذکرنا عند أبی الحسن علیه السّلام شیئا بعد ما ولد له أبو جعفر علیه السّلام فقال: ما حاجتکم إلی ذلک؟ هذا أبو جعفر قد أجلسته مجلسی و صیّرته فی مکانی.

[۸۳۳]۷-أحمد، عن محمّد بن علیّ، عن ابن قیاما الواسطیّ قال:

دخلت علی علیّ بن موسی علیه السّلام فقلت له: أیکون إمامان؟ قال: لا إلاّ و أحدهما صامت، فقلت له: هو ذا أنت، لیس لک صامت و لم یکن ولد له أبو جعفر علیه السّلام بعد فقال لی، و اللّه لیجعلنّ اللّه منّی ما یثبت به الحقّ و أهله، و یمحق به الباطل و أهله فولد له بعد سنه أبو جعفر علیه السّلام و کان ابن قیاما واقفیّا.

[۸۳4]۸-أحمد، عن محمّد بن علیّ، عن الحسن بن الجهم قال:

کنت مع أبی الحسن علیه السّلام جالسا، فدعا بابنه و هو صغیر فأجلسه فی حجری، فقال لی: جرّده و انزع قمیصه، فنزعته فقال لی: انظر بین کتفیه، فنظرت فإذا فی أحد کتفیه شبیه بالخاتم، داخل فی اللّحم، ثمّ قال: أتری هذا؟ کان مثله فی هذا الموضع من أبی علیه السّلام.

[۸۳5]۹-عنه، عن محمّد بن علیّ، عن أبی یحیی الصّنعانیّ قال:

کنت عند أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فجیء بابنه أبی جعفر علیه السّلام و هو صغیر، فقال: هذا المولود الّذی لم یولد مولود أعظم برکه علی شیعتنا منه.

[۸۳6] ۱۰-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن صفوان بن یحیی قال:

تو کیست؟ دوست دارم این را از او بپرسی تا بدانم. من به نزد حضرت رضا رفته، آن سخن را با او بازگفتم. به من فرمودند: امام، پسر من است. سپس فرمودند: آیا کسی جرأت می کند درحالی که فرزندی ندارد بگوید: پسر من.

[۸۳۲]6-معمّر خلاّد گفت: ما در خدمت حضرت رضا علیه السّلام پس از آن که جواد علیه السّلام به دنیا آمده بود چیزی گفتیم. ایشان فرمودند: شما چه نیازی به آن دارید؟ این ابو جعفر است که من او را در جای خویش نشانده، در جایگاه خودم قرارش داده ام.

[۸۳۳]۷-ابن قیامای واسطی گفت: به نزد حضرت رضا علیه السّلام رفتم، عرض کردم: آیا می شود دو امام [در یک زمان]باشند؟ فرمودند: نه، به جز این که یکی از آن دو خاموش باشد. به ایشان عرض کردم: اینک برای شما [امام]خاموشی نیست؟ -و هنوز حضرت جواد علیه السّلام به دنیا نیامده بود. به من فرمود: به خدا سوگند! خداوند برای من فرزندی قرار خواهد داد که با او حقّ و اهلش را پایدار کرده، باطل و اهلش را نابود می کند. پس از یک سال، جواد علیه السّلام به دنیا آمد در حالی که ابن قیاما واقفی شده بود.

[۸۳4]۸-حسن جهم گفته است: با حضرت رضا علیه السّلام نشسته بودیم که ایشان پسرش را که کوچک بود خواند و او را در آغوش من نشانده، فرمود: پیراهن او را درآر و او را برهنه کن. من پیراهنش را درآوردم. آن گاه به من فرمود: به میان دو شانه اش نگاه کن. و من نگاه کردم. ناگاه در یکی از شانه هایش مهرمانندی از گوشت دیدم. آن حضرت فرمودند: آیا آن را می بینی؟ مانند آن در چنین جایی از پدرم علیه السّلام بود.

[۸۳5]۹-ابو یحیی صنعانی گفت: من نزد حضرت رضا علیه السّلام بودم که پسرش جواد علیه السّلام را که کوچک بود، آوردند. آن گاه حضرت فرمود: این فرزندی است که برای شیعیان ما فرزندی پربرکت تر از او به دنیا نیامده است.

[۸۳6] ۱۰-صفوان یحیی گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: ما پیش از

قلت للرّضا علیه السّلام: قد کنّا نسألک قبل أن یهب اللّه لک أبا جعفر علیه السّلام فکنت تقول: یهب اللّه لی غلاما، فقد وهبه اللّه لک، فأقرّ عیوننا، فلا أرانا اللّه یومک فإن کان کون فإلی من؟ فأشار بیده إلی أبی جعفر علیه السّلام و هو قائم بین یدیه، فقلت: جعلت فداک هذا ابن ثلاث سنین؟ ! فقال: و ما یضرّه من ذلک، فقد قام عیسی علیه السّلام بالحجّه و هو ابن ثلاث سنین.

[۸۳۷] ۱۱-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن معمّر بن خلاّد قال:

سمعت إسماعیل بن إبراهیم یقول للرّضا علیه السّلام: إنّ ابنی فی لسانه ثقل، فأنا أبعث به إلیک غدا تمسح علی رأسه و تدعو له فإنّه مولاک، فقال: هو مولی أبی جعفر فابعث به غدا إلیه.

[۸۳۸] ۱۲-الحسین بن محمّد، عن محمّد بن أحمد النّهدیّ، عن محمّد بن خلاّد الصّیقل، عن محمّد بن الحسن بن عمّار قال:

کنت عند علیّ بن جعفر بن محمّد جالسا بالمدینه و کنت أقمت عنده سنتین أکتب عنه ما یسمع من أخیه یعنی أبا الحسن علیه السّلام إذ دخل علیه أبو جعفر محمّد بن علیّ الرّضا علیه السّلام: المسجد مسجد الرّسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فوثب علیّ بن جعفر بلا حذاء و لا رداء فقبّل یده و عظّمه، فقال له أبو جعفر علیه السّلام: یا عمّ! اجلس رحمک اللّه فقال: یا سیّدی کیف أجلس و أنت قائم، فلمّا رجع علیّ بن جعفر إلی مجلسه جعل أصحابه یوبّخونه و یقولون أنت عمّ أبیه و أنت تفعل به هذا الفعل؟ ! فقال: اسکتوا إذا کان اللّه عزّ و جلّ و قبض علی لحیته لم یؤهّل هذه الشّیبه و أهّل هذا الفتی و وضعه حیث وضعه أنکر فضله، نعوذ باللّه ممّا تقولون، بل أنا له عبد.

[۸۳۹] ۱۳-الحسین بن محمّد، عن الخیرانیّ، عن أبیه قال:

این که خداوند جواد علیه السّلام را به شما بدهد وقتی از شما می پرسیدیم، می فرمودی: خدا به من پسری می دهد. و اینک خداوند او را به شما بخشیده و چشم ما را روشن کرده است. خدا روز بد شما را به ما نشان ندهد. اگر حادثه ای روی داد ما به سوی چه کسی برویم؟ ایشان با دستش به جواد علیه السّلام که در برابرش ایستاده بود، اشاره کردند. من عرض کردم: جانم به فدایت، این پسری سه ساله است. فرمودند: این زیانی به او نمی رساند. عیسی علیه السّلام سه ساله بود که به پیشوایی برخاست.

[۸۳۷]۱۱-معمّر خلاّد گفت: شنیدم که اسماعیل ابراهیم به حضرت رضا می گوید: زبان پسرم لکنت دارد، من فردا او را به سوی شما می فرستم تا دستی به سرش کشیده، او را دعا کنید. که او غلام شما است. فرمودند: او غلام جواد است. فردا او را به سوی ایشان بفرست.

[۸۳۸]۱۲-محمّد بن حسن عمّار گفته است: من در نزد علی بن جعفر محمّد در مدینه نشسته بودم و دو سال بود که در خدمت او آنچه را از برادرش- یعنی حضرت کاظم علیه السّلام شنیده بود می نوشتم. ناگاه ابو جعفر جواد علیه السّلام در مسجد- رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به نزد او آمد علی جعفر بی کفش و عبا برخاسته، دست او را بوسید و تعظیمش کرد. حضرت جواد علیه السّلام به او فرمودند: عموجان! بنشین. خدا شما را رحمت کناد. و او گفت: سرورم چگونه بنشینم درحالی که شما ایستاده اید. آن گاه چون علی بن جعفر به جای خودش بازگشت، یارانش او را سرزنش کرده، می گفتند: تو عموی پدرش هستی و این چنین [رفتار فروتنانه]با او می کنی؟ او گفت: خاموش باشید. وقتی خداوند عزّتمند- درحالی که محاسنش را در مشت گرفته بود-این محاسن را شایسته ندانست و این جوان را شایسته دانست و او را در چنین منزلتی قرار داد من فضیلت و برتری اش را انکار کنم [؟]به خدا پناه می برم از آنچه شما می گویید. بلکه من بندهٔ اویم.

[۸۳۹]۱۳-خیرانی از پدرش روایت کرده که گفت: در خراسان من در برابر

كنت واقفا بين يدى أبى الحسن عليه السّلام بخراسان فقال له قائل: يا سيّدى إن كان كون فإلى من؟ قال: إلى أبى جعفر ابنى فكأنّ القائل استصغر سنّ أبى جعفر عليه السّلام فقال أبو الحسن عليه السّلام: إنّ اللّه تبارک و تعالى بعث عيسى ابن مريم رسولا نبيّا، صاحب شريعه مبتدأه فى أصغر من السّنّ الّذى فيه أبو جعفر عليه السّلام.

[٨4٠]4 ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و علىّ بن محمّد القاسانىّ جميعا، عن زكريّا بن يحيى بن النّعمان الصّيرفىّ قال:

سمعت علىّ بن جعفر يحدّث الحسن بن الحسين بن علىّ بن الحسين فقال: و اللّه لقد نصر اللّه أبا الحسن الرّضا عليه السّلام، فقال له الحسن: إى و اللّه جعلت فداک لقد بغى عليه إخوته، فقال علىّ بن جعفر: إى و اللّه و نحن عمومته بغينا عليه، فقال له الحسن: جعلت فداک كيف صنعتم فإنّى لم أحضركم؟ قال: قال له إخوته و نحن أيضا: ما كان فينا إمام قطّ حائل اللّون فقال لهم الرّضا عليه السّلام: هو ابنى قالوا: فإنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قد قضى بالقافه فبيننا و بينک القافه، قال: ابعثوا أنتم إليهم فأمّا أنا فلا و لا تعلموهم لما دعوتموهم و لتكونوا فى بيوتكم، فلمّا جاءوا أقعدونا فى البستان و اصطفّ عمومته و إخوته و أخواته و أخذوا الرّضا عليه السّلام و ألبسوه جبّه صوف و قلنسوه منها و وضعوا على عنقه مسحاه و قالوا له: ادخل البستان كأنّک تعمل فيه، ثمّ جاءوا بأبى جعفر عليه السّلام فقالوا: ألحقوا هذا الغلام بأبيه، فقالوا: ليس له هاهنا أب و لكنّ هذا عمّ أبيه و هذا عمّ أبيه و هذا عمّه و هذه عمّته و إن يكن له هاهنا أب فهو صاحب البستان، فإنّ قدميه و قدميه واحده فلمّا رجع أبو الحسن عليه السّلام قالوا: هذا أبوه، قال علىّ بن جعفر: فقمت فمصصت ريق أبى جعفر عليه السّلام ثمّ قلت له: أشهد أنّک إمامى عند اللّه، فبكى الرّضا عليه السّلام، ثمّ قال: يا عمّ! ألم تسمع أبى و هو يقول: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بأبى

حضرت رضا علیه السّلام ایستاده بودم که کسی گفت: سرورم اگر حادثه ای روی داد به سوی که برویم؟ فرمود: به سوی پسرم جواد. آن گاه گویا پرسشگر، سنّ و سال جواد علیه السّلام را کوچک شمرد. پس حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: همانا خداوند پاک و فرازمند عیسای مریم را به عنوان فرستاده و پیامبر و صاحب شریعتی جدید در سنّی کم تر از آنچه جواد علیه السّلام در آن است مبعوث کرد.

[۸۴۰]4 ۱-یحیی بن نعمان صیرفی گفت: از علی بن جعفر که به حسن بن حسین بن علی بن حسین حدیث می گفت شنیدم که گفت: به خدا سوگند! خداوند رضا علیه السّلام را یاری کرد. حسن گفت: بله به خدا سوگند، جانم به فدایت! درحالی که برادرانش به او ستم کردند. علی بن جعفر گفت: بله به خدا سوگند و ما عموهایش هم به او ستم کردیم. حسن گفت: جانم به فدایت! شما چه کردید که من با شما نبودم؟ گفت: برادرانش و نیز ما به او گفتند: هرگز در میان ما امامی سبزه رو نبوده است. رضا علیه السّلام به ایشان فرمود: او پسر من است. گفتند: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش -با قیافه شناس ها داوری کرده است. پس میان ما و شما هم قیافه شناس ها داوری کنند. فرمود: شما به سراغ او بفرستید. من این کار را نمی کنم. و به او نگویید برای چه چیزی او را دعوت کرده اید. و باید در خانه هاتان باشید. وقتی آمدند ما را در باغ نشانده، عموها و برادران و خواهرانش صف کشیدند و رضا علیه السّلام را گرفته، به او جامه ای پشمین و کلاهی پشمین پوشانده، بیلی بر دوشش نهادند و به امام رضا علیه السّلام، عرض کردند: شما [چنین]وارد باغ شوید گویا که در آن کار می کنید. سپس جواد علیه السّلام را آورده، به قیافه شناسان گفتند: بگویید پدر این پسر کدام است؟ گفتند: در این جا برایش پدری نیست. امّا این، عموی پدر او و این هم عموی پدرش است و این عموی خود اوست و این نیز عمّهٔ او است. و اگر در این جا پدری برایش باشد، همین صاحب باغ است. که پاهای او و پاهای این یکی است. وقتی حضرت رضا علیه السّلام روگرداند، قیافه شناسان گفتند: این پدر او است. علی بن جعفر گوید: من برخاسته، دهان جواد علیه السّلام را بوسیدم چنان که آب دهانش را خوردم. سپس به او گفتم: گواهی می دهم که تو امام من در نزد خداوندی. آن گاه حضرت رضا علیه السّلام گریسته، فرمودند: عمو جان! مگر از پدرم نشنیدی که می فرمود: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: پدرم فدای پسر بهترین کنیزان،

ابن خيره الإماء ابن النّوبيّه الطّيّبه الفم، المنتجبه الرّحم و بلهم لعن اللّه الأعيبس و ذرّيّته، صاحب الفتنه و يقتلهم سنين و شهورا و أيّاما، يسومهم خسفا و يسقيهم كأسا مصبره و هو الطّريد الشّريد الموتور بأبيه و جدّه، صاحب الغيبه يقال: مات أو هلک، أىّ واد سلک؟ ! أفيکون هذا يا عمّ! إلاّ منّى، فقلت: صدقت جعلت فداک.

باب الإشاره و النّصّ على أبى الحسن الثّالث عليه السّلام [۸۴۱]۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مهران قال:

لمّا خرج أبو جعفر عليه السّلام من المدينه إلى بغداد فى الدّفعه الأولى من خرجتيه، قلت له عند خروجه: جعلت فداک إنّى أخاف عليک فى هذا الوجه فإلى من الأمر بعدک؟ فکرّ بوجهه إلىّ ضاحکا و قال: ليس الغيبه حيث ظننت فى هذه السّنه، فلمّا أخرج به الثّانيه إلى المعتصم صرت إليه فقلت له: جعلت فداک أنت خارج فإلى من هذا الأمر من بعدک فبکى حتّى اخضلّت لحيته، ثمّ التفت إلىّ فقال: عند هذه يخاف علىّ، الأمر من بعدى إلى ابنى علىّ.

[۸۴۲]۲-الحسين بن محمّد، عن الخيرانىّ، عن أبيه أنّه قال:

کان يلزم باب أبى جعفر عليه السّلام للخدمه الّتى کان وکّل بها و کان أحمد بن محمّد بن عيسى يجىء فى السّحر فى کلّ ليله ليعرف خبر علّه أبى جعفر عليه السّلام و کان الرّسول الّذى يختلف بين أبى جعفر عليه السّلام و بين أبى إذا حضر قام أحمد و خلا به أبى، فخرجت ذات ليله و قام أحمد عن المجلس و خلا أبى بالرّسول و استدار أحمد فوقف حيث يسمع الکلام، فقال الرّسول لأبى: إنّ مولاک يقرأ عليک السّلام و يقول لک: إنّى ماض و الأمر صائر إلى ابنى علىّ و له عليکم بعدى

پسر نوبه ای نیکودهان و دارای ترحّم نجیب زا. وای بر آنان! خدا لعنت کند اعیبس و فرزندانش را. صاحب فتنه ای که ایشان را سال ها و ماه ها و روزهایی می کشند و ذلّت رسانده، جامی تلخ به ایشان می نوشاند. او راندۀ آواره، پدر و نیا کشتۀ صاحب غیبت است که درباره اش می گویند: او مرده یا کشته شده؟ در کدام شکاف کوه ها داخل شده است؟ ! عمو جان! آیا چنین کسی جز از من می تواند باشد [؟]عرض کردم: راست گفتی جانم به فدایت!

اشاره و تصریح به ابو الحسن سوم [حضرت هادی]علیه السّلام

[۸۴۱]۱-اسماعیل مهران گفت: وقتی حضرت جواد علیه السّلام در بار اوّل از دو خروج ایشان از مدینه به بغداد رفت، هنگام خروج به ایشان عرض کردم: جانم به فدایت! من از این راه برایتان می ترسم. آن امر [امامت]پس از شما به چه کسی می رسد؟ با صورتی خندان به سوی من بازگشته، فرمودند: چنان که پنداشته ای آن غیبت امسال نیست. و چون بار دوم به سوی معتصم برده شدند، به نزدشان رفته، عرض کردم: جانم به فدایت! شما می روی، پس آن امر پس از شما به چه کسی می رسد؟ حضرت گریستند چنان که محاسنشان تر شد. سپس به من رو کرده، فرمودند: در این نوبت است که باید بر من ترسید. آن امر پس از من به پسرم علی می رسد.

[۸۴۲]۲-خیرانی از پدرش روایت کرده که گفته است: او بر در خانه حضرت جواد علیه السّلام ملازم خدمتی بود که برای آن گماشته شده بود. و احمد بن محمّد عیسی سحرهای هر شب می آمد تا از بیماری حضرت جواد علیه السّلام خبر بگیرد. و فرستاده ای میان حضرت و پدرم بود که هرگاه می آمد، احمد بر می خاست و او با پدرم خلوت می کرد. یک شب من بیرون رفتم و احمد از مجلس برخاست و پدرم با آن فرستاده خلوت کرد. احمد گشتی زد و ایستاد. چنان که سخنشان را می شنید. آن گاه آن فرستاده به پدرم گفت: سرورت به تو سلام رسانده، می فرماید: من درمی گذرم و آن امر به پسرم علی منتقل می شود.

ما كان لى عليكم بعد أبى، ثمّ مضى الرّسول و رجع أحمد إلى موضعه و قال لأبى: ما الّذى قد قال لک؟ قال: خيرا، قال: قد سمعت ما قال فلم تكتمه؟ و أعاد ما سمع فقال له أبى: قد حرّم اللّه عليک ما فعلت لأنّ اللّه تعالى يقول و: «لا تَجَسَّسُوا» فاحفظ الشّهاده لعلّنا نحتاج إليها يوما ما و إيّاک أن تظهرها إلى وقتها، فلمّا أصبح أبى كتب نسخه الرّساله فى عشر رقاع و ختمها و دفعها إلى عشره من وجوه العصابه و قال: إن حدث بى حدث الموت قبل أن أطالبكم بها فافتحوها و أعلموا بما فيها، فلمّا مضى أبو جعفر عليه السّلام ذكر أبى أنّه لم يخرج من منزله حتّى قطع على يديه نحو من أربعمائه إنسان و اجتمع رؤساء العصابه عند محمّد بن الفرج يتفاوضون هذا الأمر، فكتب محمّد بن الفرج إلى أبى يعلمه باجتماعهم عنده و أنّه لو لا مخافه الشّهره لصار معهم إليه و يسأله أن يأتيه فركب أبى و صار إليه فوجد القوم مجتمعين عنده، فقالوا لأبى: ما تقول فى هذا الأمر؟ فقال أبى لمن عنده الرّقاع: أحضروا الرّقاع فأحضروها، فقال لهم: هذا ما أمرت به، فقال بعضهم: قد كنّا نحبّ أن يكون معک فى هذا الأمر شاهد آخر؟ فقال لهم: قد أتاكم اللّه عزّ و جلّ به هذا أبو جعفر الأشعرىّ يشهد لى بسماع هذه الرّساله و سأله أن يشهد بما عنده، فأنكر أحمد أن يكون سمع من هذا شيئا فدعاه أبى إلى المباهله، فقال: لمّا حقّق عليه قال: قد سمعت ذلک و هذا مكرمه كنت أحبّ أن تكون لرجل من العرب لا لرجل من العجم، فلم يبرح القوم حتّى قالوا بالحقّ جميعا.

[٨٤٣]٣-و فى نسخه الصّفوانىّ: محمّد بن جعفر الكوفىّ، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن محمّد بن الحسين الواسطىّ أنّه سمع أحمد بن أبى خالد مولى أبى جعفر يحكى أنّه أشهده على هذه الوصيّه المنسوخه:

آنچه پس از پدرم به جهت من بر عهدۀ شما بود پس از من به جهت او بر عهدۀ تان است. سپس فرستاده رفت و احمد به جایش بازگشته و به پدرم گفت: چه چیزی به تو گفت؟ گفت: خیر و خوبی. او گفت: من شنیدم او چه گفت پس چرا آن را پنهان می کنی؟ و آنچه را شنیده بود بازگفت. پدرم به او گفت: آنچه را کردی خدا بر تو حرام کرده بود؛ زیرا خدای فرازمند می فرماید: و تفتیش نکنید [حجرات (۴۹) :۱۲]اینک این گواه بودن را نگاه دار شاید روزی به آن نیازمند شویم. و مبادا که پیش از وقت آشکارش کنی. وقتی صبح پدرم برخاست مکتوب آن سخنان را بر ده برگ نوشته، مهر کرد و به ده تن از بزرگان قوم داده، گفت: اگر پیش از آن که این را از شما بخواهم حادثه ای روی داد و من مردم آن را گشوده، با آنچه در آن است [مردم را]آگاه کنید. و چون حضرت جواد علیه السّلام درگذشت پدرم می گفت او هنوز از منزلش بیرون نرفته بود که به اندازۀ چهارصد نفر به بیعت کردن با او یقین کرده، رهبران قوم نزد محمّد فرج اجتماع کرده، دربارۀ موضوع سخن می گفتند. آن گاه محمّد فرج به پدرم نوشت تا او را از اجتماع ایشان در نزد خود آگاه کند و این که اگر بیم از انتشار خبر نبود، با ایشان به سوی او آمده، از او می خواست که به خانه اش بیاید. پس پدرم سوار شده، به سوی او رفت و مردمان را دید که نزد او گرد آمده اند. آنان به پدرم گفتند: دربارۀ این موضوع چه می گویی؟ و پدرم به کسانی که آن ورقه نزدشان بود گفت: آن ورقه ها را بیاورید. آن گاه که آوردند، به ایشان گفت: این است آنچه به آن امر شده ام. برخی از آنان گفتند: دوست داشتیم در این باره همراه تو شاهد دیگری بود. او به ایشان گفت: همانا خدای عزّتمند آن را به شما داده است. این ابو جعفر اشعری است که برای من به شنیدن این سخنان شهادت می دهد. و از او خواست که به آن شهادت دهد. احمد انکار کرد که چیزی از این موضوع شنیده باشد. پدرم او را به مباهله خواند. او گوید: وقتی او را تصدیق کرد، گفت: من آن را شنیدم. ولی کار نیکی بود که دوست داشتم برای مردی از عرب باشد و نه عجم. پس آن مردم پراکنده نشدند جز این که همگی به حقّ باورمند گشتند.

و در نسخۀ صفوانی چنین است:

[۸۴۳]۳-احمد ابو خالد غلام حضرت جواد علیه السّلام حکایت کرده که آن حضرت او را بر این وصیّت نوشته شده گواه گرفته است:

شهد أحمد بن أبى خالد مولى أبى جعفر أنّ أبا جعفر محمّد بن علىّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليهم السّلام أشهده أنّه أوصى إلى علىّ ابنه بنفسه و أخواته و جعل أمر موسى إذا بلغ إليه و جعل عبد اللّه بن المساور قائما على تركته من الضّياع و الأموال و النّفقات و الرّقيق و غير ذلک إلى أن يبلغ علىّ بن محمّد، صيّر عبد اللّه بن المساور ذلک اليوم إليه، يقوم بأمر نفسه و أخواته و يصيّر أمر موسى إليه، يقوم لنفسه بعدهما على شرط أبيهما فى صدقاته الّتى تصدّق بها و ذلک يوم الأحد لثلاث ليال خلون من ذى الحجّه سنه عشرين و مائتين و كتب أحمد بن أبى خالد شهادته بخطّه و شهد الحسن بن محمّد بن عبد اللّه بن الحسن بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليهم السّلام و هو الجوّانىّ على مثل شهاده أحمد بن أبى خالد فى صدر هذا الكتاب و كتب شهادته بيده و شهد نصر الخادم و كتب شهادته بيده.

باب الإشاره و النّصّ على أبى محمّد عليه السّلام [٨44]١-علىّ بن محمّد، عن محمّد بن أحمد النّهدىّ، عن يحيى بن يسار القنبرىّ قال:

أوصى أبو الحسن عليه السّلام إلى ابنه الحسن قبل مضيّه بأربعه أشهر و أشهدنى على ذلک و جماعه من الموالى.

[٨45]٢-علىّ بن محمّد، عن جعفر بن محمّد الكوفىّ، عن بشّار بن أحمد البصرىّ، عن علىّ بن عمر النّوفلىّ قال:

كنت مع أبى الحسن عليه السّلام فى صحن داره، فمرّ بنا محمّد ابنه فقلت له: جعلت

احمد ابو خالد غلام [حضرت]ابو جعفر [علیه السّلام]شهادت داد که ابو جعفر محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام وی را شاهد گرفته که ایشان به پسرش علی-خود او و خواهرانش را-وصیّت کرده است. و کار موسی [مبرقع]را وقتی به بلوغ رسید به او واگذارده است. و عبد اللّه مساور را سرپرست میراث او از خانواده و اموال و مخارج و بندگان و غیر آن قرار داده تا علی محمّد به بلوغ رسیده، عبد اللّه مساور [آن ها را] در آن روز به او منتقل کند و کار خودش و خواهرانش را به عهده بگیرد و کار موسی را به خودش واگذارد تا پس از آن دو بنابر شرط پدرشان در موقوفاتی که وقف می کند خودش کار را برعهده گیرد؛ یکشنبه سوم ذی حجّهٔ سال دویست و بیست. و احمد ابو خالد گواهی اش را به خطّ خودش نوشت و حسن بن محمّد بن عبد اللّه بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که همان جوّانی معروف است همانند گواهی احمد ابو خالد، در بالای این نامه گواهی داده و آن را به دست خودش نوشت. و نصر خادم گواهی داد و آن را به دست خودش نوشت.

اشاره و تصریح به ابو محمّد [امام عسکری]علیه السّلام

[۸44]۱-یحیای یسار قنبری گفت: حضرت هادی علیه السّلام چهار ماه پیش از وفاتش به پسرش حسن [علیه السّلام]وصیّت کرده، بر آن من و گروهی از غلامان را شاهد گرفت.

[۸45]۲-علی بن عمر نوفلی گفته است: من با حضرت هادی علیه السّلام در حیاط خانه اش بودم که پسرش محمّد [علیه السّلام]از کنارمان گذشت. من عرض کردم: جانم به

فداک هذا صاحبنا بعدک؟ فقال: لا، صاحبکم بعدی الحسن.

[۸46]۳-عنه، عن بشّار بن أحمد، عن عبد اللّه بن محمّد الأصفهانیّ قال:

قال أبو الحسن علیه السّلام: صاحبکم بعدی الّذی یصلّی علیّ، قال: و لم نعرف أبا محمّد علیه السّلام قبل ذلک، قال: فخرج أبو محمّد علیه السّلام فصلّی علیه.

[۸47]4-و عنه، عن موسی بن جعفر بن وهب، عن علیّ بن جعفر قال:

کنت حاضرا أبا الحسن علیه السّلام لمّا توفّی ابنه محمّد علیه السّلام: فقال للحسن یا بنیّ ! أحدث للّه شکرا فقد أحدث فیک أمرا.

[۸48]5-الحسین بن محمّد عن معلّی بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه بن مروان الأنباریّ قال:

کنت حاضرا عند [مضیّ]أبی جعفر محمّد بن علیّ علیه السّلام فجاء أبو الحسن علیه السّلام فوضع له کرسیّ فجلس علیه و حوله أهل بیته و أبو محمّد علیه السّلام قائم فی ناحیه، فلمّا فرغ من أمر أبی جعفر التفت إلی أبی محمّد علیه السّلام فقال: یا بنیّ أحدث للّه تبارک و تعالی شکرا فقد أحدث فیک أمرا.

[۸49]6-علیّ بن محمّد، عن محمّد بن أحمد القلانسیّ، عن علیّ بن الحسین بن عمرو، عن علیّ بن مهزیار قال:

قلت لأبی الحسن علیه السّلام إن کان کون و أعوذ باللّه فإلی من؟ قال: عهدی إلی الأکبر من ولدیّ.

[۸5۰]۷-علیّ بن محمّد، عن أبی محمّد الإسبارقینیّ، عن علیّ بن عمرو العطّار قال:

دخلت علی أبی الحسن العسکریّ علیه السّلام و أبو جعفر ابنه فی الأحیاء و أنا أظنّ أنّه هو، فقلت له: جعلت فداک من أخصّ من ولدک؟ فقال: لا تخصّوا أحدا حتّی

فدایت! آیا ایشان رهبر ما پس از شما است؟ فرمودند: نه، حسن پیشوای شما پس از من است.

[۸46]۳-عبد اللّه محمّد اصفهانی گفت: حضرت هادی علیه السّلام فرمود: رهبر شما پس از من کسی است که بر من نماز می گزارد. او گوید: و ما پیش از آن وقت ابو محمّد علیه السّلام را نشناختیم. که ناگاه ابو محمّد علیه السّلام بیرون آمد و بر ایشان نماز گزارد.

[۸47]4-علی جعفر گفته است: من در خدمت حضرت هادی علیه السّلام بودم وقتی پسرش محمّد درگذشت به حسن علیه السّلام فرمود: پسرم! شکر خداوند را تازه کن که آن امر را در تو پدید آورد.

[۸48]5-عبد اللّه مروان انباری گفت: من هنگام وفات حضرت جواد علیه السّلام در خدمتشان بودم که حضرت هادی علیه السّلام آمد. برایش تختی گذاشتند و ایشان بر آن نشست درحالی که خاندانش در گرد او بودند و ابو محمّد علیه السّلام در گوشه ای ایستاده بود. آن گاه چون از کار حضرت هادی علیه السّلام فارغ شد به حضرت عسکری علیه السّلام روکرده، فرمودند: پسرم شکر خدای پاک و والا را تازه کن که آن امر را در تو پدید آورده است.

[۸49]6-علی مهزیار گفته است: به حضرت هادی علیه السّلام عرض کردم: اگر حادثه ای روی داد-و من از آن به خدا پناه می برم-امر [امامت]به چه کسی می رسد؟ فرمودند: وصیّت من به بزرگ ترین فرزندان من است.

[۸50]۷-علی بن عمرو عطّار گفت: به نزد حضرت هادی علیه السّلام رفتم در حالی که پسرش ابو جعفر (محمّد) زنده بود و من گمان می کردم او [امام] است. پس عرض کردم: جانم به فدایت! چه کسی از فرزندانت را برگزینم؟

يخرج إليكم أمرى، قال: فكتبت إليه بعد: فيمن يكون هذا الأمر؟ قال: فكتب إلىّ فى الكبير من ولدىّ، قال: و كان أبو محمّد أكبر من أبى جعفر.

[٨٥١]٨-محمّد بن يحيى و غيره، عن سعد بن عبد اللّه، عن جماعه من بنى هاشم منهم الحسن بن الحسن الأفطس أنّهم حضروا يوم توفّى محمّد بن علىّ بن محمّد باب أبى الحسن يعزّونه و قد بسط له فى صحن داره و النّاس جلوس حوله، فقالوا:

قدّرنا أن يكون حوله من آل أبى طالب و بنى هاشم و قريش مائه و خمسون رجلا سوى مواليه و سائر النّاس إذ نظر إلى الحسن بن علىّ قد جاء مشقوق الجيب حتّى قام عن يمينه و نحن لا نعرفه، فنظر إليه أبو الحسن عليه السّلام بعد ساعه فقال: يا بنىّ أحدث للّه عزّ و جلّ شكرا، فقد أحدث فيک أمرا، فبكى الفتى و حمد اللّه و استرجع و قال: «الحمد للّه ربّ العالمين و أنا أسأل اللّه تمام نعمه لنا فيک و إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ » فسألنا عنه، فقيل: هذا الحسن ابنه و قدّرنا له فى ذلک الوقت عشرين سنه أو أرجح، فيومئذ عرفناه و علمنا أنّه قد أشار إليه بالإمامه و أقامه مقامه.

[٨٥٢]٩-علىّ بن محمّد، عن إسحاق بن محمّد، عن محمّد بن يحيى بن درياب قال:

دخلت على أبى الحسن عليه السّلام بعد مضىّ أبى جعفر فعزّيته عنه و أبو محمّد عليه السّلام جالس فبكى أبو محمّد عليه السّلام، فأقبل عليه أبو الحسن عليه السّلام فقال [له]: إنّ اللّه تبارک و تعالى قد جعل فيک خلفا منه فاحمد اللّه.

[٨٥٣]١٠-علىّ بن محمّد، عن إسحاق بن محمّد، عن أبى هاشم الجعفرىّ قال: كنت عند أبى الحسن عليه السّلام بعد ما مضى ابنه أبو جعفر و إنّى لأفكّر فى نفسى

فرمود: کسی را برنگزینید تا فرمانم به شما برسد. او گوید: پس از مدّتی به او نوشتم: این امر در چه کسی خواهد بود؟ ایشان به من نوشتند: در فرزند بزرگ من. او گوید: و ابو محمّد بزرگ تر از جعفر بود.

[۸۵۱]۸-گروهی از بنی هاشم و از آن میان حسن بن حسن افطس روایت کرده اند که بر در حضرت هادی علیه السّلام-روزی که محمّد وفات یافت- حاضر شده، او را تسلیت می گفتند درحالی که برایش در حیاط خانه فرشی انداخته بودند و مردم گردش نشسته. آنان گفته اند: کسانی که گرد او بودند-غیر از غلامان و دیگر مردم-از خاندان ابو طالب و بنی هاشم و قریش صد و پنجاه مرد می شدند. ناگاه به حسن علی که گریبان چاک آمده در سمت راست حضرت ایستاده، نگریسته است و ما او را نشناختیم. آن گاه حضرت هادی علیه السّلام پس از ساعتی به او نگریسته، فرمودند: پسرم شکر خداوند عزّتمند را تازه کن که او آن امر را در تو پدید آورد. جوان گریسته، سپاس خدا را گفته و آیهٔ «انّا للّه. . .» خوانده، فرموده است: «سپاس پروردگار عالمیان را. و من از خداوند می خواهم نعمتش را بر ما به بقای شما تمام کند. و ما مال خداییم و به سوی او هم بازمی گردیم. ما پرسیدیم: او کیست؟ گفتند: پسرش حسن [علیه السّلام]است. و ما برای او در آن موقع بیست سال یا کمی بیشتر حدس می زدیم. آن روز ما او را شناخته و دانستیم که حضرت به امامت او اشاره کرده، او را به جای خویش نهاده است.

[۸۵۲]۹-محمّد بن یحیای دریاب گفت: من پس از درگذشت حضرت جواد علیه السّلام به نزد حضرت هادی علیه السّلام رفته، تسلیتش گفتم. و حضرت عسکری نشسته بود. آن گاه حضرت عسکری علیه السّلام گریستند، حضرت هادی علیه السّلام به او رو کرده، فرمودند: همانا خدای پاک و والا جانشینی او را در تو قرار داده است. پس خداوند را سپاس بگو.

[۸۵۳] ۱۰-ابو هاشم جعفری گفت: من پس از آن که پسر حضرت هادی

أريد أن أقول: كأنّهما أعنى أبا جعفر و أبا محمّد فى هذا الوقت كأبى الحسن موسى و إسماعيل ابنى جعفر بن محمّد عليهم السّلام و إنّ قصّتهما كقصّتهما، إذ كان أبو محمّد عليه السّلام المرجى بعد أبى جعفر عليه السّلام فأقبل علىّ أبو الحسن قبل أن أنطق فقال: نعم يا أبا هاشم! بدا للّه فى أبى محمّد عليه السّلام بعد أبى جعفر عليه السّلام ما لم يكن يعرف له كما بدا له فى موسى عليه السّلام بعد مضىّ إسماعيل ما كشف به عن حاله و هو كما حدّثتک نفسک و إن كره المبطلون و أبو محمّد ابنى الخلف من بعدى، عنده علم ما يحتاج إليه و معه آله الإمامه.

[854]١١-علىّ بن محمّد، عن إسحاق بن محمّد، عن محمّد بن يحيى بن درياب، عن أبى بكر الفهفكىّ قال:

كتب إلىّ أبو الحسن عليه السّلام: أبو محمّد ابنى أنصح آل محمّد غريزه و أوثقهم حجّه و هو الأكبر من ولدىّ و هو الخلف و إليه ينتهى عرى الإمامه و أحكامها، فما كنت سائلى فسله عنه، فعنده ما يحتاج إليه.

[855]١٢-علىّ بن محمّد، عن إسحاق بن محمّد، عن شاهويه بن عبد اللّه الجلاّب قال:

كتب إلىّ أبو الحسن فى كتاب: أردت أن تسأل عن الخلف بعد أبى جعفر و قلقت لذلک فلا تغتمّ فإنّ اللّه عزّ و جلّ «لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداٰهُمْ حَتّٰى يُبَيِّنَ لَهُمْ مٰا يَتَّقُونَ» و صاحبک بعدى أبو محمّد ابنى و عنده ما تحتاجون إليه، يقدّم ما يشاء اللّه و يؤخّر ما يشاء اللّه «مٰا نَنْسَخْ مِنْ آيَهٍ أَوْ نُنْسِهٰا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهٰا أَوْ مِثْلِهٰا» قد كتبت بما فيه بيان و قناع لذى عقل يقظان.

[856]١٣-علىّ بن محمّد، عمّن ذكره، عن محمّد بن أحمد العلوىّ، عن داود بن القاسم قال:

ابو جعفر درگذشت، نزدشان بودم. و با خودم فکر کرده، می خواستم بگویم: گویا این دو یعنی ابو جعفر و ابو محمّد در این زمان مانند ابو الحسن موسی [علیه السّلام]و اسماعیل دو پسر حضرت صادق علیه السّلام هستند. و قصّهٔ اینان همچون قصهٔ ایشان است؛ زیرا پس از ابو جعفر، به ابو محمّد علیه السّلام امید می رفت. حضرت هادی علیه السّلام پیش از آن که سخن بگویم به من رو کرده، فرمودند: بله، ای ابو هاشم! خداوند پس از ابو جعفر در ابو محمّد علیه السّلام حکم کرد آنچه را برای او شناخته نشده بود. چنان که پس از درگذشت اسماعیل آنچه حال موسی علیه السّلام را آشکار کرد باعث حکم خداوند دربارهٔ او شد. مطلب چنان است که با خود می گفتی اگرچه یاوه گرایان را ناخوش آید. و پسرم ابو محمّد جانشین پس از من است. علمی که به آن نیاز است نزد او است و وسایل امامت همراه او.

[۸54]۱۱-ابو بکر فهفکی گفت: حضرت هادی علیه السّلام به من نوشتند: پسرم ابو محمّد از جهت طبع نیکخواه ترین خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]و از جهت حجّت و برهان استوارترین ایشان است. او بزرگ ترین فرزندم و او جانشین است. رشتهٔ امامت و حکم های آن به او می رسد. آنچه را می خواستی از من بپرسی از او بپرس. که آنچه به آن نیاز می شود نزد او است.

[۸55]۱۲-شاهویه بن عبد اللّه جلاّب گفت: حضرت هادی علیه السّلام در نامه ای به من نوشتند: پس از ابو جعفر خواستی از آن جانشین بپرسی و از این جهت نگران بودی. اندوهگین نباش که خداوند عزّتمندمردمی را که هدایتشان کرده گمراه نمی کند تا اموری که باید از آن پروا کنند برایشان بیان نماید. [توبه (۹) :۱۱5]و راهبر تو پس از من پسرم ابو محمّد است و آنچه بدان نیازمندید نزد او است خداوند آنچه را بخواهد پیش انداخته، آنچه را بخواهد عقب می اندازد. آنچه را نسخ کنیم یا آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا همانند آن را می آوریم. [بقره (۲) :۱۰6]و آنچه را در آن بیان کافی بود برای خردمند بیدار نوشتم.

[۸56]۱۳-داود قاسم گفته است: از حضرت هادی علیه السّلام شنیدم می فرماید:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول: الخلف من بعدى الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف، فقلت: و لم جعلنى اللّه فداک؟ فقال: إنّكم لا ترون شخصه و لا يحلّ لكم ذكره باسمه، فقلت: فكيف نذكره؟ فقال: قولوا: الحجّه من آل محمّد عليهم السّلام.

باب الإشاره و النّصّ إلى صاحب الدّار عليه السّلام [۸۵۷]۱-علىّ بن محمّد، عن محمّد بن علىّ بن بلال قال:

خرج إلىّ من أبى محمّد قبل مضيّه بسنتين يخبرنى بالخلف من بعده، ثمّ خرج إلىّ من قبل مضيّه بثلاثه أيّام يخبرنى بالخلف من بعده.

[۸۵۸]۲-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن إسحاق، عن أبى هاشم الجعفرىّ قال:

قلت لأبى محمّد عليه السّلام: جلالتک تمنعنى من مسألتک، فتأذن لى أن أسألک؟ فقال: سل، قلت: يا سيّدى هل لک ولد؟ فقال: نعم: فقلت: فإن حدث بک حدث فأين أسأل عنه؟ قال: بالمدينه.

[۸۵۹]۳-علىّ بن محمّد، عن جعفر بن محمّد الكوفىّ، عن جعفر بن محمّد المكفوف، عن عمرو الأهوازىّ قال:

أرانى أبو محمّد ابنه و قال: هذا صاحبكم من بعدى.

[۸۶۰]4-علىّ بن محمّد، عن حمدان القلانسىّ قال:

قلت للعمرىّ، قد مضى أبو محمّد عليه السّلام؟ فقال لى: قد مضى و لكن قد خلّف فيكم من رقبته مثل هذه و أشار بيده.

[۸۶۱]5-الحسين بن محمّد الأشعرىّ، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه قال:

جانشین پس از من، حسن [علیه السّلام]است. و شما پس از این جانشین چگونه جانشینی خواهید داشت؟ عرض کردم: چرا جانم به فدایت. فرمود: شما او را نمی بینید. و برایتان روا نیست که نامش را ببرید. عرض کردم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگویید: حجّت خاندان محمّد علیهم السّلام.

اشاره و تصریح به صاحب خانه علیه السّلام

[۸۵۷]۱-علی بلال گفت: از ابو محمّد حضرت عسکری علیه السّلام دو سال پیش از درگذشتش چیزی به من رسید که از جانشین پس از خودش خبر می داد. سپس [باز]سه روز پیش از درگذشتش چیزی به من رسید که از جانشین پس از خودش خبر می داد.

[۸۵۸]۲-ابو هاشم جعفری گفت: به حضرت عسکری علیه السّلام عرض کردم: جلالت شما مرا از پرسش از شما بازمی دارد، به من اجازه می فرمایید از شما بپرسم؟ فرمودند: بپرس. عرض کردم: سرورم آیا شما فرزندی داری؟ فرمودند: بله. عرض کردم: اگر حادثه ای برای شما روی داد کجا دنبال او بگردم؟ فرمود: در مدینه.

[۸۵۹]۳-عمرو اهوازی گفت: ابو محمّد حضرت عسکری علیه السّلام پسرش را به من نشان داده، فرمودند: این رهبر شما پس از من است.

[۸۶۰]4-حمدان قلانسی گفت: به عمری گفتم: ابو محمّد علیه السّلام وفات کرد؟ به من گفت: وفات کرد امّا در میانتان کسی را به جانشینی اش گذاشت که گردنش مثل این است. و به دستش اشاره کرد.

[۸۶۱]5-محمّد عبد اللّه گفت: از حضرت عسکری علیه السّلام هنگامی که زبیری-خدا

خرج عن أبی محمّد علیه السّلام حین قتل الزّبیریّ لعنه اللّه: هذا جزاء من اجترأ علی اللّه فی أولیائه، یزعم أنّه یقتلنی و لیس لی عقب، فکیف رأی قدره اللّه فیه و ولد له ولد سمّاه «م ح م د» فی سنه ستّ و خمسین و مائتین.

[۸۶۲]6-علیّ بن محمّد، عن الحسین و محمّد ابنی علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن علیّ بن عبد الرّحمن العبدیّ من عبد قیس، عن ضوء بن علیّ العجلیّ، عن رجل من أهل فارس سمّاه قال:

أتیت سامرّاء و لزمت باب أبی محمّد علیه السّلام فدعانی، فدخلت علیه و سلّمت فقال: ما الّذی أقدمک؟ قال: قلت: رغبه فی خدمتک، قال: فقال لی: فالزم الباب، قال فکنت فی الدّار مع الخدم، ثمّ صرت أشتری لهم الحوائج من السّوق و کنت أدخل علیهم من غیر إذن إذا کان فی الدّار رجال قال: فدخلت علیه یوما و هو فی دار الرّجال، فسمعت حرکه فی البیت فنادانی، مکانک لا تبرح، فلم أجسر أن أدخل و لا أخرج، فخرجت علیّ جاریه معها شیء مغطّی، ثمّ نادانی ادخل، فدخلت و نادی الجاریه فرجعت إلیه، فقال لها: اکشفی عمّا معک، فکشفت عن غلام أبیض حسن الوجه و کشف عن بطنه فإذا شعر نابت من لبّته إلی سرّته أخضر لیس بأسود، فقال: هذا صاحبکم، ثمّ أمرها فحملته فما رأیته بعد ذلک حتّی مضی أبو محمّد علیه السّلام.

باب فی تسمیه من رآه علیه السّلام [۸۶۳]۱-محمّد بن عبد اللّه و محمّد بن یحیی جمیعا، عن عبد اللّه بن جعفر الحمیریّ قال:

اجتمعت أنا و الشّیخ أبو عمرو رحمه اللّه عند أحمد بن إسحاق فغمزنی

او را لعنت کند-کشته شد، چنین صادر شد. این سزای کسی است که به خداوند دربارۀ اولیایش گستاخی کند. او می پنداشت درحالی که برایم فرزندی نیست مرا می کشد. چگونه قدرت خداوند را دربارۀ خودش دید. و برایش فرزندی در سال دویست و پنجاه و شش به دنیا آمد که او را «م ح م د» نامید.

[۸۶۲]6-ضوء بن علی عجلی از مردی پارسی که نامش را برده روایت کرده که گفت: من به سامره آمدم و هماره بر در حضرت عسکری علیه السّلام بودم تا مرا خواند. به نزدش رفتم و سلام دادم. فرمودند: چه چیزی تو را این جا آورده است؟ عرض کردم: میل خدمت به شما. او گوید: حضرت به من فرمود: پس همین جا بمان. او گوید: من در خانه با خادمان بودم. سپس بیرون رفتم تا چیزهایی را از بازار برایشان بخرم. وقتی مردانی در خانه بودند من بدون اجازه خواستن داخل می شدم. روزی درحالی که حضرت در اتاق مردان بود خواستم به نزدشان بروم. آن گاه حرکتی در خانه شنیدم و به من گفتند: «در جایت بمان. حرکت نکن! و من جرأت نکردم کاری بکنم. نه به داخل رفتم و نه بیرون شدم. آن گاه کنیزی که به همراهش چیزی پوشیده بود از کنارم گذشت. سپس به من گفتند: داخل شو. و آن کنیز را هم صدا زدند. به سوی ایشان بازگشتم و ایشان به کنیز فرمودند: آنچه را به همراه داری آشکار کن. و او از پسری سفید و زیبارو پرده برداشت. و حضرت پارچه را از روی شکمش برداشت. مویی بود سبز -نه سیاه-که از پایین گلو تا نافش روییده بود. و فرمود: این رهبر شما است. سپس به کنیز فرمان داد تا او را ببرد. و من پس از آن او را ندیدم تا حضرت عسکری درگذشت.

نام کسانی که ایشان علیه السّلام را دیده اند

[۸۶۳]۱-عبد اللّه جعفر حمیری گفت: من و شیخ ابو عمرو [نایب اول امام زمان علیه السّلام]-خدا او را بیامرزد-نزد احمد اسحاق بودیم. احمد اسحاق [با چشم و

أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف فقلت له: يا أبا عمرو! إنّى أريد أن أسألک عن شىء و ما أنا بشاکّ فيما أريد أن أسألک عنه، فإنّ اعتقادى و دينى أنّ الأرض لا تخلو من حجّه إلاّ إذا كان قبل يوم القيامه بأربعين يوما، فإذا كان ذلک رفعت الحجّه و أغلق باب التّوبه فلم يک يَنْفَعُ نَفْساً إِيمٰانُهٰا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِى إِيمٰانِهٰا خَيْراً فأولئک أشرار من خلق اللّه عزّ و جلّ و هم الّذين تقوم عليهم القيامه و لكنّى أحببت أن أزداد يقينا و إنّ إبراهيم عليه السّلام سأل ربّه عزّ و جلّ أن يريه كيف يحيي الموتى قٰالَ: أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قٰالَ: بَلىٰ وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِى و قد أخبرنى أبو علىّ أحمد بن إسحاق، عن أبى الحسن عليه السّلام قال: سألته و قلت: من أعامل أو عمّن آخذ و قول من أقبل؟ فقال له: العمرىّ ثقتى فما أدّى إليک عنّى فعنّى يؤدّى و ما قال لک عنّى فعنّى يقول: فاسمع له و أطع، فإنّه الثّقه المأمون و أخبرنى أبو علىّ أنّه سأل أبا محمّد عليه السّلام عن مثل ذلک، فقال له: العمرىّ و ابنه ثقتان، فما أدّيا إليک عنّى فعنّى يؤدّيان و ما قالا لک فعنّى يقولان، فاسمع لهما و أطعهما فإنّهما الثّقتان المأمونان، فهذا قول إمامين قد مضيا فيک. قال: فخرّ أبو عمرو ساجدا و بكى ثمّ قال: سل حاجتک فقلت: له أنت رأيت الخلف من بعد أبى محمّد عليه السّلام؟ فقال: إى و اللّه و رقبته مثل ذا و أومأ بيده، فقلت له: فبقيت واحده فقال لى: هات قلت: فالاسم؟ قال محرّم عليكم أن تسألوا عن ذلک و لا أقول هذا من عندى، فليس لى أن أحلّل و لا أحرّم و لكن عنه عليه السّلام، فإنّ الأمر عند السّلطان أنّ أبا محمّد مضى و لم يخلّف ولدا و قسّم ميراثه و أخذه من لا حقّ له فيه و هو ذا عياله يجولون، ليس أحد يجسر أن يتعرّف إليهم أو ينيلهم شيئا و إذا وقع الاسم وقع الطّلب، فاتّقوا اللّه و أمسكوا عن ذلک.

قال الكلينىّ رحمه اللّه: و حدّثنى شيخ من أصحابنا ذهب عنّى اسمه أنّ

ابرو]به من اشاره کرد که از او دربارۀ جانشین بپرسم. پس به او گفتم: ای ابا عمرو! می خواهم از شما دربارۀ چیزی بپرسم درحالی که در آنچه می خواهم بپرسم شکّی ندارم. اعتقاد و دین من این است که زمین جز چهل روز پیش از رستاخیز از حجّت تهی نمی شود. و چون آن روز فرارسد حجّت برداشته شده، در توبه بسته می شود. ایمان آوردن کسانی که قبلا ایمان نیاورده اند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده اند سودی به حالشان نخواهد داشت. [انعام (۷) :۱۵۸]و آنان بدترین آفریدگان خداوندند. آنان کسانی هستند که رستاخیز بر ضدّ آن برپا می شود. امّا دوست دارم که به یقینم افزوده شود. و همانا ابراهیم علیه السّلام از پروردگار عزّتمند خواست که به او چگونگی زنده گرداندن مردگان را نشان دهد. فرمود: مگر ایمان نیاورده ای. گفت: چرا بلکه برای این است که دلم آرام شود. [بقره (۲) : ۲۶۰]ابو علی احمد اسحاق از حضرت هادی علیه السّلام برایم نقل کرده، گفت: از ایشان پرسیدم: من با چه کسی کار کنم یا از چه کسی [دینم را]بگیرم و سخن چه کسی را بپذیرم؟ و حضرت به او فرمودند: عمری مورد اطمینان من است. آنچه را از من به تو برساند از من می رساند. و آنچه از سوی من به تو بگوید از سوی من می گوید. از او بشنو و اطاعت کن. که او مورد اطمینان و امانتدار است. و ابو علی به من گفت که خودش از حضرت عسکری علیه السّلام مانند آن را پرسیده و ایشان به او فرموده اند: عمری و پسرش مورد اطمینان اند. آنچه از من به تو رسانند، از من می رسانند و آنچه از سوی من به تو بگویند از سوی من می گویند. از آنان بشنو و اطاعتشان کن که ایشان مورد اطمینان اند و امانتدار. و این سخن دو امام است که دربارۀ تو آمده است. او گوید: پس ابو عمرو سجده کنان به زمین افتاد و گریه کرد. سپس گفت: بپرس از آنچه می خواستی. گفتم: تو پس از حضرت عسکری علیه السّلام، جانشین او را دیده ای؟ گفت: آری به خدا سوگند و قامت او این قدر بود. و با دستش اشاره کرد. به او گفتم: یک پرسش دیگر هم هست. گفت: بپرس. گفتم: اسم آن حضرت چیست؟ گفت: بر شما حرام شده که از این موضوع بپرسید. و من این را از پیش خودم نمی گویم. مرا نرسد که حلال و حرام کنم. بلکه از آن حضرت علیه السّلام روایت می کنم. موضوع نزد سلطان (خلیفه) چنین است که حضرت عسکری درگذشته و فرزندی به جا نگذاشته است. میراثش را تقسیم کرده و کسی که در آن حقّی نداشته آن را برداشته است. و اینک خانواده اش می آیند و می روند و کسی نیست که جرأت کند به آنان آشنایی داده، یا چیزی به ایشان برساند. و وقتی نام او بر زبان ها افتد به تعقیبش برمی خیزند. پس، از خدا پروا کرده، از این سخن درگذرید.

کلینی-خدایش بیامرزد-گوید: بزرگی از اصحاب ما که اسمش از یادم رفته

ص :5 ۱۰

أبا عمرو سأل عن أحمد بن إسحاق عن مثل هذا فأجاب بمثل هذا.

[۸64]۲-علىّ بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل بن موسى بن جعفر و كان أسنّ شيخ من ولد رسول اللّه 6 بالعراق فقال. رأيته بين المسجدين و هو غلام عليه السّلام.

[۸65]۳-محمّد بن يحيى، عن الحسين بن رزق اللّه أبو عبد اللّه قال: حدّثنى موسى بن محمّد بن القاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر قال:

حدّثتنى حكيمه ابنه محمّد بن علىّ عليهما السّلام و هى عمّه أبيه أنّها رأته ليله مولده و بعد ذلک.

[۸66]4-علىّ بن محمّد، عن حمدان القلانسىّ قال: قلت للعمرىّ:

قد مضى أبو محمّد عليه السّلام؟ فقال قد مضى و لكن قد خلّف فيكم من رقبته مثل هذا و أشار بيده.

[۸67]5-علىّ بن محمّد، عن فتح مولى الزّرارىّ قال:

سمعت أبا علىّ بن مطهّر يذكر أنّه قد رآه و وصف له قدّه.

[۸68]6-علىّ بن محمّد، عن محمّد بن شاذان بن نعيم، عن خادم لإبراهيم بن عبده النّيسابورىّ أنّها قالت:

كنت واقفه مع إبراهيم على الصّفا فجاء عليه السّلام حتّى وقف على إبراهيم و قبض على كتاب مناسكه و حدّثه بأشياء.

[۸69]۷-علىّ بن محمّد، عن محمّد بن علىّ بن إبراهيم، عن أبى عبد اللّه بن صالح أنّه رآه عند الحجر الأسود و النّاس يتجاذبون عليه و هو يقول:

ما بهذا أمروا.

[۸۷۰]۸-علىّ، عن أبى علىّ أحمد بن إبراهيم بن إدريس، عن أبيه أنّه قال: رأيته عليه السّلام بعد مضىّ أبى محمّد حين أيفع و قبّلت يديه و رأسه.

برای من روایت کرد که همانا ابو عمرو از احمد اسحاق از مانند آن پرسیده و او چنان پاسخ گفته است.

[۸64]۲-محمّد بن اسماعیل بن موسای جعفر که پیرمردترین فرزندان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-در عراق بود، گفت: او را میان دو مسجد دیدم درحالی که کودکی بود.

[۸65]۳-موسای محمّد گفت: حکیمه دختر حضرت جواد علیه السّلام که عمّهٔ پدر حضرت است به من گفت که او را در شب تولّد و پس از آن دیده است.

[۸66]4-حمدان قلانسی گفته است: به عمری گفتم: حضرت عسکری وفات کرد؟ گفت: او وفات کرد ولی در میانتان کسی را به جانشینی گذاشت که این قدر است. و با دستش اشاره کرد.

[۸67]5-فتح (غلام زراری) گفت: از ابو علی مطهّر شنیدم که می گفت او را دیده است و قامتش را برای او وصف کرده است.

[۸68]6-خادمهٔ ابراهیم بن عبده نیشابوری گفت: او به همراه ابراهیم بر صفا ایستاده بوده که آن حضرت علیه السّلام آمده تا رو به ابراهیم ایستاده است. و کتاب مناسکش را گرفته، چیزهایی به او فرموده است.

[۸69]۷-ابو عبد اللّه صالح گفته که او ایشان را کنار حجر الاسود دیده است. درحالی که مردم برای آن سنگ کشمکش می کردند و او می فرمود: این چنین فرمان داده نشده اند.

[۸۷۰]۸-ابو علی احمد از پدرش روایت کرده که گفته است: من آن حضرت علیه السّلام را پس از درگذشت حضرت عسکری علیه السّلام دیدم، هنگامی که به بلوغ نزدیک بود و دست و سرش را بوسیدم.

[۸۷۱]۹-علیّ، عن أبی عبد اللّه بن صالح و أحمد بن النّضر:

عن القنبریّ رجل من ولد قنبر الکبیر مولی أبی الحسن الرّضا علیه السّلام قال: جری حدیث جعفر بن علیّ فذمّه، فقلت له: فلیس غیره فهل رأیته؟ فقال: لم أره و لکن رآه غیری، قلت: و من رآه؟ قال: قد رآه جعفر مرّتین و له حدیث.

[۸۷۲]۱۰-علیّ، بن محمّد عن أبی محمّد الوجنانیّ أنّه أخبرنی، عمّن رآه:

أنّه خرج من الدّار قبل الحادث بعشره أیّام و هو یقول: اللّهمّ إنّک تعلم أنّها من أحبّ البقاع لو لا الطّرد أو کلام هذا نحوه.

[۸۷۳]۱۱-علیّ، بن محمّد عن علیّ بن قیس، عن بعض جلاوزه السّواد قال:

شاهدت سیماء آنفا بسرّ من رأی و قد کسر باب الدّار، فخرج علیه و بیده طبرزین، فقال له: ما تصنع فی داری؟ فقال سیماء: إنّ جعفرا زعم أنّ أباک مضی و لا ولد له، فإن کانت دارک فقد انصرفت عنک، فخرج عن الدّار. قال: علیّ بن قیس، فخرج علینا خادم من خدم الدّار فسألته عن هذا الخبر، فقال لی: من حدّثک بهذا؟ فقلت له: حدّثنی بعض جلاوزه السّواد، فقال لی: لا یکاد یخفی علی النّاس شیء.

[۸۷4]۱۲-علیّ بن محمّد، عن جعفر بن محمّد الکوفیّ، عن جعفر بن محمّد المکفوف، عن عمرو الأهوازیّ قال:

أرانیه أبو محمّد علیه السّلام و قال: هذا صاحبکم.

[۸۷5]۱۳-محمّد بن یحیی، عن الحسن بن علیّ النّیسابوریّ، عن إبراهیم بن محمّد بن عبد اللّه بن موسی بن جعفر، عن أبی نصر ظریف الخادم أنّه رآه.

[۸۷6]۱4-علیّ بن محمّد، عن محمّد و الحسن ابنی علیّ بن إبراهیم أنّهما حدّثاه فی سنه تسع و سبعین و مائتین، عن محمّد بن عبد الرّحمن العبدیّ، عن

[۸۷۱]۹-احمد نضر از قنبری-مردی از فرزندان قنبر بزرگ [غلام امیر مؤمنان علیه السّلام]-غلام حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده و گفته است: سخن از جعفر علی [جعفر کذّاب]به میان آمد. او جعفر را نکوهید. من گفتم: غیر از او [از فرزندان امام]کسی نیست. [اگر هست]تو او را دیده ای؟ گفت: من ندیده ام. ولی غیر من او را دیده است. گفتم: و چه کسی او را دیده است؟ گفت: جعفر دوبار او را دیده و حدیثی دارد.

[۸۷۲]۱۰-ابو محمّد وجنانی به من خبر داد از کسی که او را دیده بود. که آن حضرت ده روز پیش از آنچه روی داد از خانه خارج شد درحالی که می فرمود: خدایا تو می دانی که این جا از محبوب ترین زمین ها است اگر طردشدنی نبود-یا سخنی مانند این.

[۸۷۳]۱۱-علی قیس از یکی پاسبانان عراق روایت کرده که گفت: چندی پیش سیما را در سامره دیدم که در آن خانه را شکست و آن حضرت درحالی که طبرزینی به دستشان بوده بیرون آمده، به او فرمود: در خانۀ من چه می کنی؟ و سیماء گفت: جعفر پنداشته که پدرتان درگذشته و فرزندی نداشته است. اگر خانۀ شما است رهایتان می کنم. و از خانه بیرون رفت. علی قیس گوید: آن گاه که خادمی از خادمان خانه به نزد ما آمد، از او دربارۀ این خبر پرسیدم گفت: چه کسی این را به تو گفته است؟ گفتم: یکی از پاسبانان شهر گفته است. گفت: نمی شود چیزی از مردم پنهان بماند.

[۸۷4]۱۲-عمرو اهوازی گفت: حضرت عسکری علیه السّلام او را به من نشان داد و فرمود: این است رهبر شما.

[۸۷5]۱۳-از ابو نصر ظریف خادم روایت شده که او ایشان را دیده است.

[۸۷6]14-از مردی پارسی که نامش را برده روایت شده که حضرت

ضوء بن علىّ العجلىّ، عن رجل من أهل فارس سمّاه أنّ أبا محمّد أراه إيّاه.

[۸۷۷]5 ۱-علىّ بن محمّد، عن أبى أحمد بن راشد، عن بعض أهل المدائن قال:

كنت حاجا مع رفيق لى، فوافينا إلى الموقف فإذا شابّ قاعد عليه إزار و رداء و فى رجليه نعل صفراء، قوّمت الإزار و الرّداء بمائه و خمسين دينارا و ليس عليه أثر السّفر، فدنا منّا سائل فرددناه، فدنا من الشّابّ فسأله، فحمل شيئا من الأرض و ناوله، فدعا له السّائل و اجتهد فى الدّعاء و أطال، فقام الشّابّ و غاب عنّا، فدنونا من السّائل فقلنا له: ويحک ما أعطاک؟ فأرانا حصاه ذهب مضرّسه، قدّرناها عشرين مثقالا، فقلت لصاحبى: مولانا عندنا و نحن لا ندرى ثمّ ذهبنا فى طلبه فدرنا الموقف كلّه، فلم نقدر عليه، فسألنا كلّ من كان حوله من أهل مكّه و المدينه فقالوا: شابّ علوىّ، يحجّ فى كلّ سنه ماشيا.

باب فى النّهى عن الاسم [۸۷۸]۱-علىّ بن محمّد، عمّن ذكره، عن محمّد بن أحمد العلوىّ، عن داود بن القاسم الجعفرىّ قال:

سمعت أبا الحسن العسكرىّ عليه السّلام يقول: الخلف من بعدى الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: و لم جعلنى اللّه فداک؟ قال: إنّكم لا ترون شخصه و لا يحلّ لكم ذكره باسمه، فقلت: فكيف نذكره؟ فقال: قولوا: الحجّه من آل محمّد صلوات اللّه عليه و سلامه.

[۸۷۹]۲-علىّ بن محمّد، عن أبى عبد اللّه الصّالحىّ قال:

سألنى أصحابنا بعد مضىّ أبى محمّد عليه السّلام أن أسأل عن الاسم و المكان، فخرج الجواب: إن دللتهم على الاسم أذاعوه و إن عرفوا المكان دلّوا عليه.

عسکری علیه السّلام، ایشان را به او نشان داده است.

[۸۷۷]5 ۱-از یکی از اهالی مداین روایت شده که گفته است: با رفیقی به حجّ رفته بودم. به موقف که رسیدیم جوانی نشسته، شلواری در بر و عبایی بر دوش با کفش هایی زرد در پا بود. شلوار و عبا صد و پنجاه دینار می ارزید. و اثری از سفر بر او نبود. گدایی به ما نزدیک شد که او را راندیم آن گاه به آن جوان نزدیک شد و گدایی کرد. و او چیزی از زمین برداشت و به او داد. گدا برایش دعا کرد. و در دعایش آنچه توانست گفت و بسیار گفت. آن گاه جوان برخاست و از ما نهان شد. ما به آن گدا نزدیک شده، گفتیم: وای بر تو. چه چیزی به تو داد؟ سنگریزه ای زرّین دندانه دار نشانمان داد که بیست مثقالی می شد. من به رفیقم گفتم: سرورمان نزد ما بود و ما ندانستیم. سپس به جستجویش رفتیم. همه جای عرفات را گشتیم و نتوانستیم ایشان را بیابیم. آن گاه از کسانی از اهل مکّه و مدینه که گرد او بودند پرسیدیم، گفتند: جوانی علوی است که هر سال پیاده حجّ می کند.

نهی از نام بردن

[۸۷۸]۱-داود قاسم جعفری گفت: از حضرت هادی عسکری علیه السّلام شنیدم می فرماید: جانشین پس از من حسن است. و آن جانشین پس از جانشین برایتان چگونه خواهد بود؟ گفتم: چرا جانم به فدایت. فرمودند: شما او را نمی بینید و برایتان روا نیست بردن نامش. عرض کردم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمودند: بگویید: حجّتی از آل محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-.

[۸۷۹]۲-ابو عبد اللّه صالحی گفت: اصحابمان پس از وفات حضرت حسن عسکری علیه السّلام از من خواستند که از نام و مکان آن حضرت بپرسم. پاسخ آمد: اگر آنان را به نام راهنمایی کنم، منتشرش می کنند. و اگر مکان را بشناسند، او را نشانش می دهند.

[۸۸۰]۳-عدّه من أصحابنا، عن جعفر بن محمّد، عن ابن فضّال، عن الرّيّان بن الصّلت قال:

سمعت أبا الحسن الرّضا علیه السّلام یقول و سئل عن القائم فقال: لا یری جسمه و لا یسمّی اسمه.

[۸۸۱]4-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن الحسن بن محبوب، عن ابن رئاب، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

صاحب هذا الأمر لا یسمّیه باسمه إلاّ کافر.

باب نادر فی حال الغیبه [۸۸۲]۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن محمّد بن خالد، عمّن حدّثه، عن المفضّل بن عمر و محمّد بن یحیی، عن عبد اللّه بن محمّد بن عیسی، عن أبیه، عن بعض أصحابه، عن المفضّل بن عمر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

أقرب ما یکون العباد من اللّه جلّ ذکره و أرضی ما یکون عنهم إذا افتقدوا حجّه اللّه جلّ و عزّ و لم یظهر لهم و لم یعلموا مکانه و هم فی ذلک یعلمون أنّه لم تبطل حجّه اللّه جلّ ذکره و لا میثاقه، فعندها فتوقّعوا الفرج صباحا و مساء فإنّ أشدّ ما یکون غضب اللّه علی أعدائه إذا افتقدوا حجّته و لم یظهر لهم و قد علم أنّ أولیاءه لا یرتابون و لو علم أنّهم یرتابون ما غیّب حجّته عنهم طرفه عین و لا یکون ذلک إلاّ علی رأس شرار النّاس.

[۸۸۳]۲-الحسین بن محمّد الأشعریّ، عن معلّی بن محمّد، عن علیّ بن مرداس، عن صفوان بن یحیی و الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمّار السّاباطیّ قال:

[۸۸۰]۳-ریّان صلت گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید: -درحالی که دربارهٔ قائم علیه السّلام پرسیده بودند-جسمش دیده نمی شود و نامش برده نمی شود.

[۸۸۱]4-پسر رئاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: کسی [نام اصلی]صاحب امر نام نمی برد جز کافر.

باب نادر در احوال غیبت

[۸۸۲]۱-مفضّل عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: نزدیک ترین بندگان به خداوند گرامی یاد و کسانی که خداوند از آنان راضی تر است، در زمانی که حجّت خداوند شکوهمند را گم کردند و برایشان آشکار نشد و جایش را ندانستند، درحالی که می دانند حجّت و پیمان خداوند گرامی یاد باطل نشده است، کسانی اند که صبح و شام به انتظار فرج هستند. و همانا سخت ترین خشم خداوند بر دشمنانش وقتی است که آنان حجّتش را گم کرده اند و او برایشان آشکار نشده است. و خدا می دانست که اولیایش به تردید نمی افتند. که اگر می دانست ایشان تردید می کنند، چشم به هم زدنی، حجّتش را از ایشان پنهان نمی کرد. و این جز بر ضدّ سرگردکان بدترین مردمان نمی باشد.

[۸۸۳]۲-عمّار ساباطی گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: کدام یک از

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: أیّما أفضل: العباده فی السّرّ مع الإمام منکم المستتر فی دوله الباطل أو العباده فی ظهور الحقّ و دولته، مع الإمام منکم الظّاهر؟ فقال: یا عمّار! الصّدقه فی السّرّ و اللّه أفضل من الصّدقه فی العلانیه و کذلک و اللّه عبادتکم فی السّرّ مع إمامکم المستتر فی دوله الباطل و تخوّفکم من عدوّکم فی دوله الباطل و حال الهدنه أفضل ممّن یعبد اللّه عزّ و جلّ ذکره فی ظهور الحقّ مع إمام الحقّ الظّاهر فی دوله الحقّ و لیست العباده مع الخوف فی دوله الباطل مثل العباده و الأمن فی دوله الحقّ و اعلموا أنّ من صلّی منکم الیوم صلاه فریضه فی جماعه، مستتر بها من عدوّه فی وقتها فأتمّها، کتب اللّه له خمسین صلاه فریضه فی جماعه و من صلّی منکم صلاه فریضه وحده مستترا بها من عدوّه فی وقتها فأتمّها، کتب اللّه عزّ و جلّ بها له خمسا و عشرین صلاه فریضه وحدانیّه و من صلّی منکم صلاه نافله لوقتها فأتمّها کتب اللّه له بها عشر صلوات نوافل و من عمل منکم حسنه، کتب اللّه عزّ و جلّ له بها عشرین حسنه و یضاعف اللّه عزّ و جلّ حسنات المؤمن منکم إذا أحسن أعماله و دان بالتّقیّه علی دینه و إمامه و نفسه و أمسک من لسانه، أضعافا مضاعفه، إنّ اللّه عزّ و جلّ کریم. قلت: جعلت فداک قد و اللّه رغّبتنی فی العمل و حثثتنی علیه و لکن أحبّ أن أعلم کیف صرنا نحن الیوم أفضل أعمالا من أصحاب الإمام الظّاهر منکم فی دوله الحقّ و نحن علی دین واحد فقال: إنّکم سبقتموهم إلی الدّخول فی دین اللّه عزّ و جلّ و إلی الصّلاه و الصّوم و الحجّ و إلی کلّ خیر وفقه و إلی عباده اللّه عزّ ذکره سرّا من عدوّکم مع إمامکم المستتر، مطیعین له صابرین معه، منتظرین لدوله الحقّ، خائفین علی إمامکم و أنفسکم من الملوک الظّلمه تنتظرون إلی حقّ إمامکم و حقوقکم فی أیدی الظّلمه،

این دو بافضیلت تر است: عبادت در نهان با امام پنهانی از شما در حکومتی باطل، یا عبادت در آشکاری حقّ و حکومت آن با امام آشکاری از شما؟ فرمودند: ای عمّار! به خدا سوگند! صدقه در نهان برتر از صدقهٔ آشکار است. و همین طور به خدا سوگند! عبادت شما در نهان با امام پنهانتان در حکومت باطل و هراستان از دشمن در حکومت باطل و زمان صلح، بافضیلت تر از کسی است که خداوند عزّتمند و گرامی یاد را در آشکاری حقّ به همراهی امام حقّ و آشکار در حکومت حقّ بندگی می کند. عبادت باهراس در دولت باطل چونان عبادت در امنیّت دولت حقّ نیست. و بدانید که هرکس از شما امروز نماز واجبی را در وقتش به جماعت بگزارد و آن را به پایان برساند درحالی که آن را از دشمنش پنهان می کند، خداوند برایش پنجاه نماز واجب با جماعت می نویسد. و هرکس از شما نماز واجبی را در وقت خود به تنهایی بگزارد و آن را به پایان برساند در حالی که از دشمنش پنهان می کند. خداوند گرامی برایش بیست و پنج نماز واجب فرادی می نویسد. و هرکس از شما نماز نافله ای را در وقتش بگزارد و به پایان رساند، خداوند برایش به واسطهٔ آن، ده نماز نافله می نویسد. و هرکسی از شما حسنه ای انجام دهد خداوند شکوهمند به واسطهٔ آن برای او بیست حسنه می نویسد. و خداوند عزّتمند حسنه های مؤمنان شما را وقتی اعمالش را به خوبی انجام داده، برای دین و امام و جانش تقیّه کند و جلوی زبانش را بگیرد چندین و چند برابر می کند. که خداوند گرامی بسیار بخشنده است. من عرض کردم: جانم به فدایت، به خدا سوگند! مرا در انجام اعمال انگیزه بخشیده و تشویقم کردی ولی دوست دارم بدانم چگونه ما امروز از جهت عمل برتر از اصحاب امام آشکار از شما در حکومت حقّ می شویم درحالی که بر یک دین هستیم؟ فرمودند: همانا شما در وارد شدن به دین خدای عزّتمند و نماز و روزه و حجّ و هر خیر و دانشی و به عبادت خدای گرامی یاد با امام پنهانتان در نهان از دشمن، از آنان جلو افتاده اید. اطاعت کنندگان از او، شکیبایان با او، منتظران دولت حقّ [و]هراسان بر امامتان و جان خودتان از پادشاهان ستمکارید. به حقّ و حقوق امامتان در دست های ستمکاران می نگرید که شما را از آن بازداشته،

قد منعوكم ذلک و اضطرّوكم إلى حرث الدّنيا و طلب المعاش مع الصّبر على دينكم و عبادتكم و طاعه إمامكم و الخوف مع عدوّكم، فبذلک ضاعف اللّه عزّ و جلّ لكم الأعمال، فهنيئا لكم، قلت: جعلت فداک فما ترى إذا أن نكون من أصحاب القائم و يظهر الحقّ و نحن اليوم فى إمامتک و طاعتک أفضل أعمالا من أصحاب دوله الحقّ و العدل؟ فقال: سبحان اللّه أما تحبّون أن يظهر اللّه تبارک و تعالى الحقّ و العدل فى البلاد و يجمع اللّه الكلمه و يؤلّف اللّه بين قلوب مختلفه و لا يعصون اللّه عزّ و جلّ فى أرضه و تقام حدوده فى خلقه و يردّ اللّه الحقّ إلى أهله فيظهر، حتّى لا يستخفى بشىء من الحقّ مخافه أحد من الخلق، أما و اللّه يا عمّار! لا يموت منكم ميّت على الحال الّتى أنتم عليها إلاّ كان أفضل عند اللّه من كثير من شهداء بدر و أحد فأبشروا.

[٨٨٤]٣-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن أبى أسامه، عن هشام و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبى حمزه، عن أبى إسحاق قال: حدّثنى الثّقه من أصحاب أمير المؤمنين عليه السّلام أنّهم سمعوا أمير المؤمنين عليه السّلام يقول فى خطبه له:

اللّهمّ و إنّى لأعلم أنّ العلم لا يأرز كلّه و لا ينقطع موادّه و أنّک لا تخلى أرضک من حجّه لک على خلقک، ظاهر ليس بالمطاع أو خائف مغمور، كيلا تبطل حجّتک، و لا يضلّ أولياؤک بعد إذ هديتهم، بل أين هم و كم؟ أولئک الأقلّون عددا و الأعظمون عند اللّه جلّ ذكره قدرا، المتّبعون لقاده الدّين، الأئمّه الهادين، الّذين يتأدّبون بآدابهم و ينهجون نهجهم، فعند ذلک يهجم بهم العلم على حقيقه الإيمان، فتستجيب أرواحهم لقاده العلم و يستلينون من حديثهم ما استوعر على غيرهم و يأنسون بما استوحش منه المكذّبون و أباه

به متاع دنیا و جستن معاش-با صبر بر دین و عبادت و اطاعت از امام و هراس از دشمن-نیازمندتان کرده اند. و برای همین خداوند عزّتمند اعمالتان را چند برابر کرده است. پس گوارایتان. من عرض کردم: جانم به فدایت! پس نظرتان این نیست که ما از یاران قائم [خدا در گشایش کارش شتاب کند.]باشیم و حقّ آشکار شود. که ما امروز در امامت شما و اطاعت از شما از جهت اعمال برتر از یاران دولت حقّ و عدلیم. فرمودند: سبحان اللّه! مگر دوست ندارید خداوند پاک و والا حقّ و عدالت را در همهٔ سرزمین ها آشکار کند و سخن را یگانه کرده، دل های پراکنده را انس دهد. بر خداوند شکوهمند در زمینش گناه نکنند و در میان آفریدگانش، حدود برپا شده، حقّ به صاحبانش بازگشته، آشکار شود. تا چیزی از حقّ به جهت ترس کسی از مردم پنهان نماند. هان! به خدا سوگند ای عمّار! کسی از شما بر این حالی که هستید نمی میرد جز این که در نزد خدا از بسیاری از شهیدان بدر و احد برتر است. پس مژده بر شما!

[۸۸۴]۳-ابو اسحاق گفت: شخص مورد اطمینانی از اصحاب امیر مؤمنان علیه السّلام به من گفت که آنان از امیر مؤمنان علیه السّلام شنیدند که در خطبه ای می فرمود: خدایا من می دانم که همهٔ دانش برداشته نمی شود و ریشه اش بریده نمی شود. و زمین تو از حجّتی برای تو و بر آفریدگانت- چه آشکاری که از او اطاعت نمی شود یا هراسانی پنهان، تهی نمی شود. تا برهان تو یاوه نشده، اولیایت پس از این که هدایتشان کردی، گمراه نشوند. امّا اینان کجایند و چقدرند؟ آنان در شمار اندک، ولی نزد خداوند گرامی یاد بزرگ مقدارند. پیروان رهبران دین، امامان هدایتگرند. کسانی که ادب را از آداب آنان آموخته، روش ایشان را می پیمایند. و این زمان است که علم به حقیقت ایمان، ایشان را دربر گرفته، جان هاشان، راهبران علم را اجابت کرده، سخن ایشان آنچه بر دیگران سخت می آید به آنان آسان می شود. آنان با آنچه تکذیب گران از آن وحشت دارند و اسراف کاران را ناپسند می آید، مأنوس می شوند.

المسرفون، أولئک أتباع العلماء صحبوا أهل الدّنيا بطاعه اللّه تبارک و تعالى و أوليائه و دانوا بالتّقيّه عن دينهم و الخوف من عدوّهم، فأرواحهم معلّقه بالمحلّ الأعلى فعلماؤهم و أتباعهم خرس صمت فى دوله الباطل، منتظرون لدوله الحقّ و سيحقّ اللّه الحقّ بكلماته و يمحق الباطل، ها، ها؛ طوبى لهم على صبرهم على دينهم فى حال هدنتهم و يا شوقاه إلى رؤيتهم فى حال ظهور دولتهم و سيجمعنا اللّه و إيّاهم فى جنّات عدن و من صلح من آبائهم و أزواجهم و ذرّيّاتهم.

باب فى الغيبه [٨٨٥]١-محمّد بن يحيى و الحسن بن محمّد جميعا، عن جعفر بن محمّد الكوفىّ، عن الحسن بن محمّد الصّيرفىّ، عن صالح بن خالد، عن يمان التّمّار قال:

كنّا عند أبى عبد اللّه عليه السّلام جلوسا فقال لنا: إنّ لصاحب هذا الأمر غيبه، المتمسّک فيها بدينه كالخارط للقتاد ثمّ قال: -هكذا بيده-فأيّكم يمسک شوک القتاد بيده؟ ثمّ أطرق مليّا، ثمّ قال: إنّ لصاحب هذا الأمر غيبه، فليتّق اللّه عبد و ليتمسّک بدينه.

[٨٨٦]٢-علىّ بن محمّد، عن الحسن بن عيسى بن محمّد بن علىّ بن جعفر، عن أبيه، عن جدّه، عن علىّ بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السّلام قال:

إذا فقد الخامس من ولد السّابع فاللّه اللّه فى أديانكم لا يزيلكم عنها أحد، يا بنىّ إنّه لا بدّ لصاحب هذا الأمر من غيبه حتّى يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به، إنّما هى محنه من اللّه عزّ و جلّ امتحن بها خلقه، لو علم آباؤكم و أجدادكم دينا أصحّ من هذا لاتّبعوه، قال: فقلت: يا سيّدى من الخامس من ولد السّابع؟ فقال: يا بنىّ! عقولكم تصغر عن هذا و أحلامكم تضيق عن حمله و لكن

ایشان پیروان عالمانند که در حال اطاعت از خداوند پاک و والا و اولیایش با اهل دنیا معاشرت کردند و به خاطر دینشان و ترس از دشمنشان به تقیّه معتقد شدند. روح آنان در جایگاهی والا است و عالمانشان و پیروان آنان در حکومت باطل زبان به کام و خاموش و منتظر دولت حقّ اند. و خداوند حقّ را به وسیلهٔ کلماتش [ائمّه علیهم السّلام]ثابت کرده، باطل را نابود خواهد کرد. چنین است، چنین است! خوشا بر آنان به صبری که در زمان صلحشان بر دین خود کردند. و وای از اشتیاق به دیدار آنان در دوران ظهور دولتشان. و خداوند ما و ایشان و کسانی از پدران و همسران و فرزندانشان را که سزاوارند در باغ های بهشت گرد خواهد آورد.

بابی دربارهٔ غیبت

[۸۸۵]۱-یمان تمّار گفته است: در خدمت حضرت صادق علیه السّلام نشسته بودیم که به ما فرمودند: همانا برای صاحب الامر [علیه السّلام]غیبتی است که چنگ زنندهٔ به دین او در آن زمان همانند کسی است که درخت خار را با دستش بتراشد. کدام شما خار درخت را با دستش نگاه می دارد؟ سپس مدّتی سر به زیر انداخت. آن گاه فرمود: برای صاحب الامر غیبتی است. که بنده باید از خداوند پروا کرده، به دین او چنگ زند.

[۸۸۶]۲-علی جعفر از برادرش موسای جعفر علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی پنجم از فرزندان هفتم ناپدید شود پس شما را به خدا، شما را به خدا مراقب دینتان باشید. مبادا شما را از آن جدا کند. پسرم برای صاحب الامر چاره ای از نهان شدن نیست تا باورمندان به امامت هم از آن برگردند. همانا آن آزمایشی از سوی خداوند عزّتمند است که با آن آفریدگانش را می آزماید. اگر پدران و نیاهای شما دینی درست تر از این می شناختند، حتما از آن پیروی می کردند. او گوید: من عرض کردم: سرورم! پنجم از فرزندان هفتم کیست؟ فرمودند: پسرم، عقل شما برای دریافت آن کوچک است و خیالتان برایش تنگ. ولی اگر زنده باشید آن در را خواهید یافت.

إن تعيشوا فسوف تدركونه.

[۸۸۷]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبى نجران، عن محمّد بن المساور، عن المفضّل بن عمر قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إيّاكم و التّنويه أما و اللّه ليغيبنّ إمامكم سنينا من دهركم و لتمحّصنّ حتّى يقال: مات، قتل، هلک، بأىّ واد سلک؟ و لتدمعنّ عليه عيون المؤمنين و لتكفؤنّ كما تكفأ السّفن فى أمواج البحر، فلا ينجو إلاّ من أخذ اللّه ميثاقه و كتب فى قلبه الإيمان و أيّده بروح منه و لترفعنّ اثنتا عشره رايه مشتبهه، لا يدرى أىّ من أىّ، قال: فبكيت ثمّ قلت: فكيف نصنع؟ قال: فنظر إلى شمس داخله فى الصّفّه، فقال: يا أبا عبد اللّه ترى هذه الشّمس؟ قلت: نعم، فقال: و اللّه لأمرنا أبين من هذه الشّمس.

[۸۸۸]4-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن الحسين، عن ابن أبى نجران، عن فضاله بن أيّوب، عن سدير الصّيرفىّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ فى صاحب هذا الأمر شبها من يوسف عليه السّلام، قال: قلت له: كأنّک تذكر حياته أو غيبته؟ قال: فقال لى: و ما ينكر من ذلک، هذه الأمّه أشباه الخنازير، إنّ إخوه يوسف عليه السّلام كانوا أسباطا أولاد الأنبياء تاجروا يوسف و بايعوه و خاطبوه و هم إخوته و هو أخوهم، فلم يعرفوه حتّى قال: أنا يوسف و هذا أخى، فما تنكر هذه الأمّه الملعونه أن يفعل اللّه عزّ و جلّ بحجّته فى وقت من الأوقات، كما فعل بيوسف، إنّ يوسف عليه السّلام كان إليه ملک مصر و كان بينه و بين والده مسيره ثمانيه عشر يوما، فلو أراد أن يعلمه لقدر على ذلک، لقد سار يعقوب عليه السّلام و ولده عند البشاره تسعه أيّام من بدوهم إلى مصر، فما تنكر هذه الأمّه أن يفعل اللّه جلّ و عزّ بحجّته كما فعل بيوسف، أن يمشى فى

[۸۸۷]۳-مفضّل عمر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: از فاش کردن بپرهیزید. هان! به خدا سوگند! امامتان سال هایی از روزگارتان ناپدید می شود و شما خالص می شوید. تا وقتی که می گویند: او مرده، کشته شده از میان رفته، در شکاف کدام کوهی داخل شده است؟ چشم های مؤمنان بر او می گریند و شما چونان فرورفتن کشتی ها در موج های دریا واژگون می شوید. و کسی نجات نمی یابد جز آن که خداوند پیمانش را پذیرفته، ایمان را در دلش نوشته، با روحی از خود تأییدش کرده است. و شما دوازده بیرق همانند بالا می برید که معلوم نمی شود کدام به کدام است. او گوید: من گریستم و سپس عرض کردم: پس ما چه کنیم؟ او گوید: حضرت به شعاعی از خورشید که در سایبان افتاده بود نگریسته، فرمودند: ای ابو عبد اللّه این آفتاب را می بینی؟ عرض کردم: بله. فرمودند: به خدا سوگند مسألهٔ ما از این آفتاب روشن تر است.

[۸۸۸]4-سدیر صیرفی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا در صاحب الامر [علیه السّلام]شباهتی به یوسف علیه السّلام است. او گوید: من عرض کردم: گویا از زندگی یا غیبت ایشان سخن می گویید؟ فرمودند: و این مردمان خوک مانند چه چیز آن را انکار می کنند. همانا برادران یوسف علیه السّلام نوادگان فرزندان پیامبران بودند که با یوسف تجارت کردند، با او خرید و فروش کرده، به صحبت پرداختند. آنان برادران او و او برادر ایشان بود و آنان او را نشناختند تا وقتی که گفت: من یوسفم و این برادر من است. پس چگونه این مردمان لعنت شده انکار می کنند که خداوند عزّتمند در دوره ای از دوران با حجّتش چنان کند که با یوسف کرد. همانا حکومت مصر با یوسف علیه السّلام بود و میان او و پدرش راهی به اندازهٔ هیجده روز. که اگر می خواست او را آگاه کند می توانست. آن گاه یعقوب علیه السّلام و فرزندانش آن راه را هنگام مژدهٔ[یوسف]از روستایشان تا مصر نه روزه پیمودند. پس این مردمان چگونه انکار می کنند که خداوند شکوهمند با حجّتش چنان بکند که با یوسف کرد.

أسواقهم و يطأ بسطهم حتّى يأذن اللّه فى ذلک له، كما أذن ليوسف قالوا: أإنّک لأنت يوسف؟ قال: أنا يوسف.

[٨٨٩]5-علىّ بن إبراهيم، عن الحسن بن موسى الخشّاب، عن عبد اللّه بن موسى، عن عبد اللّه بن بكير، عن زراره قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ للغلام غيبه قبل أن يقوم، قال: قلت: و لم؟ قال: يخاف-و أومأ بيده إلى بطنه-ثمّ قال: يا زراره! و هو المنتظر و هو الّذى يشكّ فى ولادته، منهم من يقول: مات أبوه بلا خلف، و منهم من يقول: حمل، و منهم من يقول: إنّه ولد قبل موت أبيه بسنتين و هو المنتظر، غير أنّ اللّه عزّ و جلّ يحبّ أن يمتحن الشّيعه، فعند ذلک يرتاب المبطلون يا زراره! [قال: قلت: جعلت فداک إن أدركت ذلک الزّمان أىّ شىء أعمل؟ قال: يا زراره!]إذا أدركت هذا الزّمان فادع بهذا الدّعاء: «اللّهمّ عرّفنى نفسک، فإنّک إن لم تعرّفنى نفسک لم أعرف نبيّک اللّهمّ عرّفنى رسولک فإنّک إن لم تعرّفنى رسولک، لم أعرف حجّتک اللّهمّ عرّفنى حجّتک، فإنّک إن لم تعرّفنى حجّتک ضللت عن دينى» ثمّ قال: يا زراره! لا بدّ من قتل غلام بالمدينه، قلت: جعلت فداک أليس يقتله جيش السّفيانىّ؟ قال: لا و لكن يقتله جيش آل بنى فلان يجىء حتّى يدخل المدينه، فيأخذ الغلام فيقتله، فإذا قتله بغيا و عدوانا و ظلما لا يمهلون، فعند ذلک توقّع الفرج إن شاء اللّه.

[٨٩٠]6-محمّد بن يحيى، عن جعفر بن محمّد، عن إسحاق بن محمّد، عن يحيى بن المثنّى، عن عبد اللّه بن بكير، عن عبيد بن زراره قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: يفقد النّاس إمامهم، يشهد الموسم، فيراهم و لا يرونه.

در بازارهاشان راه رود و در خانه هاشان قدم گذارد تا خداوند به او دربارهٔ کارش اجازه دهد چنان که به یوسف اجازه داد. آنان گفتند: آیا تو همان یوسفی؟ گفت: من یوسفم.

[۸۸۹]5-زراره گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: همانا برای آن جوان غیبتی است پیش از آن که قیام کند. او گوید: من عرض کردم: چرا؟ فرمودند: می هراسد-و با دست به شکمشان اشاره کردند-سپس فرمودند: ای زراره! او همان مورد امید است. و او است کسی که در ولادتش تردید می کنند. یکی می گوید: پدرش بی جانشین مرده است. دیگری می گوید: [هنگام مرگ پدر]در بطن مادر بود. یکی می گوید: او دو سال پیش از مرگ پدرش به دنیا آمد. و او همان منتظر است. جز این که خداوند شکوهمند دوست دارد شیعه را امتحان کند. و در این زمان ای زراره یاوه گرایان تردید می کنند. [او گوید: من عرض کردم: جانم به فدایت، اگر من آن زمانم را دریافتم چه کنم؟ فرمودند: ای زراره]هنگامی که این زمان را دریافتی، این دعا را بخوان: «خدایا خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من نشناسانی پیامبرت را نخواهم شناخت. خدایا فرستاده ات را به من بشناسان که اگر فرستاده ات را به من نشناسانی حجّتت را نخواهم شناخت. خدایا حجّتت را به من بشناسان که اگر حجّتت را به من نشناسانی در دینم گمراه می شوم.» سپس فرمودند: ای زراره! چاره ای از کشته شدن جوانی در مدینه نیست. عرض کردم: جانم به فدایت مگر او را لشکر سفیانی نمی کشد؟ فرمودند: نه، بلکه او را لشکر خاندان بنی فلان می کشد. می آیند و وارد مدینه می شوند، آن گاه آن جوان را گرفته می کشندش. و چون او را از روی گردن کشی و عداوت و ستم می کشند، مهلت داده نمی شود. در این زمان منتظر فرج باش. ان شاء اللّه.

[۸۹۰]6-عبید زراره گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: مردم امامشان را گم می کنند، او در حجّ حضور یافته آنان را می بیند درحالی که آنان او را نمی بینند.

[۸۹۱]۷-علیّ بن محمّد، عن عبد اللّه بن محمّد بن خالد قال: حدّثنی منذر بن محمّد بن قابوس، عن منصور بن السّندیّ، عن أبی داود المسترقّ، عن ثعلبه بن میمون، عن مالک الجهنیّ، عن الحارث بن المغیره، عن الأصبغ بن نباته قال:

أتیت أمیر المؤمنین علیه السّلام فوجدته متفکرا ینکت فی الأرض فقلت: یا أمیر المؤمنین! ما لی أراک متفکّرا تنکت فی الأرض، أرغبه منک فیها؟ فقال: لا و اللّه ما رغبت فیها و لا فی الدّنیا یوما قطّ و لکنّی فکّرت فی مولود یکون من ظهر [ی]الحادی عشر من ولدی، هو المهدیّ الّذی یملأ الأرض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما تکون له غیبه و حیره، یضلّ فیها أقوام و یهتدی فیها آخرون، فقلت: یا أمیر المؤمنین! و کم تکون الحیره و الغیبه؟ قال: ستّه أیّام أو ستّه أشهر أو ستّ سنین، فقلت: و إنّ هذا لکائن؟ فقال: نعم کما أنّه مخلوق و أنّی لک بهذا الأمر یا أصبغ! أولئک خیار هذه الأمّه مع خیار أبرار هذه العتره، فقلت: ثمّ ما یکون بعد ذلک، فقال: ثمّ یفعل اللّه ما یشاء فإنّ له بداءات و إرادات و غایات و نهایات.

[۸۹۲]۸-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن حنان بن سدیر، عن معروف بن خرّبوذ، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّما نحن کنجوم السّماء، کلّما غاب نجم، طلع نجم حتّی إذا أشرتم بأصابعکم و ملتم بأعناقکم، غیّب اللّه عنکم نجمکم، فاستوت بنو عبد المطّلب، فلم یعرف أیّ من أیّ، فإذا طلع نجمکم فاحمدوا ربّکم.

[۸۹۳]۹-محمّد بن یحیی، عن جعفر بن محمّد، عن الحسن بن معاویه، عن عبد اللّه بن جبله، عن عبد اللّه بن بکیر، عن زراره قال:

[۸۹۱]۷-اصبغ نباته گفته است: من به خدمت امیر مؤمنان علیه السّلام آمدم و او را دیدم که اندیشه کنان در زمین خط می کشید. عرض کردم: ای امیر مؤمنان چه شده، شما را می بینم که اندیشناکانه بر زمین خط می کشی، آیا رغبتی به آن یافته اید؟ فرمودند: نه به خدا سوگند، هرگز روزی نه به زمین و نه به دنیا رغبت نیافته ام. بلکه در فرزندی از فرزندانم که پشت یازدهم من است، می اندیشیدم. همان مهدی که زمین را از عدل وداد پر می کند، چنان که از جور و ستم پر شده باشد. برای او غیبت و پریشانی ای خواهد بود که مردمانی در آن گمراه شده، دیگرانی هدایت می شوند. من عرض کردم: ای امیر مؤمنان! این پریشانی و غیبت چقدر می باشد؟ فرمودند: شش روز یا شش ماه یا شش سال. عرض کردم: و این حتما می شود؟ فرمودند: بله، چنان که آن هم آفریده ای است. ای اصبغ! تو را با این موضوع چکار؟ آنان خوبان این امّت با خوبان ابرار این عترت هستند. عرض کردم: سپس چه می شود؟ فرمودند: سپس خداوند آنچه بخواهد می کند؛ زیرا او تقدیرها و خواست ها و برای آن ها اهداف و انجام هایی دارد.

[۸۹۲]۸-معروف خرّبوذ از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا ما چون ستارگان آسمانیم که هرگاه ستاره ای نهان شود، ستارۀ دیگری طلوع می کند. تا وقتی که با انگشت هاتان اشاره کنید و گردن هاتان را مایل نمایید. که خداوند ستارۀ تان را از شما نهان کرده، فرزندان عبد المطّلب برابر شوند و. و معلوم نشود که کدام به کدام است. پس چون ستارۀ تان طلوع کرده پروردگارتان را سپاس گویید.

[۸۹۳]۹-زراره گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: همانا برای

سمعت أبا عبد اللّه يقول: إنّ للقائم عليه السّلام غيبه قبل أن يقوم، قلت: و لم؟ قال: إنّه يخاف-و أومأ بيده إلى بطنه-يعنى القتل.

[۸۹۴] ۱۰-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن أبى أيّوب الخزّاز، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إن بلغكم عن صاحب هذا الأمر غيبه فلا تنكروها.

[۸۹۵] ۱۱-الحسين بن محمّد و محمّد بن يحيى، عن جعفر بن محمّد، عن الحسن بن معاويه، عن عبد اللّه بن جبله، عن إبراهيم بن خلف بن عبّاد الأنماطىّ، عن مفضّل بن عمر قال:

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام و عنده فى البيت أناس، فظننت أنّه إنّما أراد بذلک غيرى، فقال: أما و اللّه ليغيبنّ عنكم صاحب هذا الأمر و ليخملنّ هذا حتّى يقال: مات، هلک، فى أىّ واد سلک؟ و لتكفؤنّ كما تكفأ السّفينه فى أمواج البحر، لا ينجو إلاّ من أخذ اللّه ميثاقه و كتب الإيمان فى قلبه و أيّده بروح منه و لترفعنّ اثنتا عشره رايه مشتبهه لا يدرى أىّ من أىّ، قال: فبكيت، فقال: ما يبكيک يا أبا عبد اللّه؟ فقلت: جعلت فداک كيف لا أبكى و أنت تقول: اثنتا عشره رايه مشتبهه لا يدرى أىّ من أىّ! ؟ قال: و فى مجلسه كوّه تدخل فيها الشّمس، فقال: أبيّنه هذه؟ فقلت: نعم، قال: أمرنا أبين من هذه الشّمس.

[۸۹۶] ۱۲-الحسين بن محمّد، عن جعفر بن محمّد، عن القاسم بن إسماعيل الأنبارىّ، عن يحيى بن المثنّى، عن عبد اللّه بن بكير، عن عبيد بن زراره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

للقائم غيبتان، يشهد فى إحداهما المواسم، يرى النّاس و لا يرونه.

[۸۹۷] ۱۳-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد و محمّد بن يحيى و غيره، عن

قائم علیه السّلام غیبتی است پیش از آن که قیام کند. من عرض کردم: چرا؟ فرمودند: او می هراسد-و با دست به شکمش اشاره کرد-و مقصودش کشته شدن بود.

[۸۹۴] ۱۰-محمّد مسلم گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: اگر [خبر]غیبت صاحب الامر [علیه السّلام]را شنیدید، انکارش نکنید.

[۸۹۵] ۱۱-مفضّل عمر گفت: من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم و در خانه، مردمی در خدمتش بودند که من گمان کردم مقصودش کسی جز من است. می فرمود: هان، به خدا سوگند! صاحب الامر از شما نهان می شود و گمنام می گردد چنان که می گویند: او مرده، از میان رفته، در شکاف کدام کوهی افتاده؟ و شما چونان فرورفتن کشتی در موج های دریا واژگون می شوید. جز کسی که خداوند پیمانش را گرفته، ایمان را در دلش نوشته و به روحی از آن تأییدش کرده باشد، نجات نمی یابد. و دوازده بیرق همانند بالا می رود و معلوم نمی شود کدام به کدام است. او گوید: من گریستم. فرمودند: ابو عبد اللّه چه چیز تو را به گریه انداخت؟ عرض کردم: جانم به فدایت! چگونه نگریم درحالی که شما می فرمایید: دوازده بیرق مشابه است که معلوم نمی شود کدام به کدام است. او گوید: در مجلس روزنی بود که آفتاب از آن داخل می شد. حضرت فرمودند: آیا این روشن است؟ عرض کردم: بله. فرمودند: مسألهٔ ما روشن تر از این آفتاب است.

[۸۹۶] ۱۲-عبید زراره از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برای قائم [علیه السّلام]دو غیبت است. در یکی از آن دو او در هنگام حجّ حضور می یابد، مردم را می بیند و آنان او را نمی بینند.

[۸۹۷] ۱۳-یکی از یاران امیر مؤمنان علیه السّلام که مورد اطمینان است روایت کرده

أحمد بن محمّد و علىّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبى حمزه، عن أبى إسحاق السّبيعىّ، عن بعض أصحاب أمير المؤمنين عليه السّلام ممّن يوثق به أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام تكلّم بهذا الكلام و حفظ عنه و خطب به على منبر الكوفه:

اللّهمّ إنّه لا بدّ لک من حجج فى أرضک، حجّه بعد حجّه على خلقک، يهدونهم إلى دينک، و يعلّمونهم علمک، كيلا يتفرّق أتباع أوليائک، ظاهر غير مطاع أو مكتتم يترقّب، إن غاب عن النّاس شخصهم فى حال هدنتهم فلم يغب عنهم قديم مبثوث علمهم؛ و آدابهم فى قلوب المؤمنين مثبته، فهم بها عاملون و يقول عليه السّلام فى هذه الخطبه فى موضع آخر: فيمن هذا و لهذا يأرز العلم إذا لم يوجد له حمله يحفظونه و يروونه، كما سمعوه من العلماء و يصدقون عليهم فيه، اللّهمّ فإنّى لأعلم أنّ العلم لا يأرز كلّه و لا ينقطع موادّه و إنّک لا تخلى أرضک من حجّه لک على خلقک، ظاهر ليس بالمطاع، أو خائف مغمور كيلا تبطل حجّتک و لا يضلّ أولياؤک بعد إذ هديتهم بل أين هم؟ و كم هم أولئک الأقلّون عددا، الأعظمون عند اللّه قدرا.

[٨٩٨]4 ١-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن موسى بن القاسم بن معاويه البجلىّ، عن علىّ بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ قال:

إذا غاب عنكم إمامكم فمن يأتيكم بإمام جديد؟ .

[٨٩٩]5 ١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن أبى أيّوب الخزّاز، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إن بلغكم عن صاحبكم غيبه فلا تنكروها.

که آن حضرت این سخن را بر منبر کوفه فرموده و در یادها مانده است: خدایا تو ناگزیر حجّت هایی در زمینت داری. حجّتی پس از حجّتی دیگر بر آفریدگانت. که آنان را به دینت هدایت کرده، علمت را به آنان می آموزند تا پیروان اولیایت چه آشکاری که فرمان برده نمی شود یا پنهانی که در انتظارش هستند، پراکنده نشوند. اگر خود ایشان در زمان صلحشان نهان شوند، علم دیرین منتشرشان از آنان نهان نمی شود. و آدابشان در قلوب مؤمنان پایدار است و به آن عمل می کنند. و در جای دیگر این خطبه می فرماید: [ولی]این در چه کسی هست [؟]و برای همین علم برچیده می شود. وقتی حاملانی یافت نشوند که آن را حفظ کرده، روایت کنند، چنان که آن را از عالمان شنیده و ایشان را تصدیق کنند. خدایا من می دانم که همهٔ علم برداشته نمی شود و ریشه اش بریده نمی گردد. و زمین تو از حجّتی برای تو و بر آفریدگانت تهی نمی شود. چه آشکاری که فرمان برده نمی شود یا هراسانی پنهان. تا برهان تو باطل نشود و اولیایت پس از آن که هدایتشان کردی گمراه نشوند. امّا اینان کجایند و چقدرند؟ آنان در شمار اندک و در منزلت نزد خداوند، بزرگند.

[۸۹۸]4 ۱-علی جعفر از برادرش موسای جعفر علیهما السّلام دربارهٔ این سخن خداوند عزّتمند: بگو: به من بگویید اگر آب های شما در زمین فرورود، چه کسی آبی گوارا و جاری برایتان می آورد. [ملک (67) : ۳۰]روایت کرده که فرمودند: وقتی امامتان از شما نهان شد چه کسی امامی جدید برایتان می آورد؟

[۸۹۹]5 ۱-محمّد مسلم گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: اگر [خبر]غیبت راهبرتان به شما رسید، انکارش نکنید.

[۹۰۰]16-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا بدّ لصاحب هذا الأمر من غيبه و لا بدّ له فى غيبته من عزله و نعم المنزل طيبه و ما بثلاثين من وحشه.

[۹۰۱]17-و بهذا الإسناد، عن الوشّاء، عن علىّ بن الحسن، عن أبان بن تغلب قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: كيف أنت إذا وقعت البطشه بين المسجدين، فيأرز العلم كما تأرز الحيّه فى جحرها و اختلفت الشّيعه و سمّى بعضهم بعضا كذّابين و تفل بعضهم فى وجوه بعض؟ قلت: جعلت فداک ما عند ذلک من خير، فقال لى: الخير كلّه عند ذلک-ثلاثا-.

[۹۰۲]18-و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عيسى، عن ابن بكير، عن زراره قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ للقائم غيبه قبل أن يقوم إنّه يخاف-و أومأ بيده إلى بطنه-يعنى القتل.

[۹۰۳]19-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن إسحاق بن عمّار قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: للقائم غيبتان: إحداهما قصيره و الأخرى طويله، الغيبه الأولى لا يعلم بمكانه فيها إلاّ خاصّه شيعته و الأخرى لا يعلم بمكانه فيها إلاّ خاصّه مواليه.

[۹۰4] 20-محمّد بن يحيى و أحمد بن إدريس، عن الحسن بن علىّ الكوفىّ، عن علىّ بن حسّان، عن عمّه عبد الرّحمن بن كثير، عن مفضّل بن عمر قال:

[۹۰۰]6 ۱۶-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: صاحب الامر [علیه السّلام]ناگزیر از نهان شدن است. و در نهان شدنش ناگزیر از گوشه نشینی است. و چه خوب جایگاهی است طیبه (مدینه) . و برای سی [تن]وحشتی نیست.

[۹۰۱]۷ ۱۷-ابان تغلب گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: تو چگونه خواهی بود وقتی میان دو مسجد آن واقعهٔ سخت روی دهد و علم برچیده شود چنان که مار در سوراخش فرومی رود و در شیعه اختلاف افتد و برخی، دیگری را دروغزن نامیده، یکی در صورت دیگری خدو اندازد؟ عرض کردم: جانم به فدایت! خیری در آن زمان نیست. حضرت سه بار فرمود: همهٔ خیر در آن زمان است.

[۹۰۲]۸ ۱۸-زراره گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: همانا برای قائم [علیه السّلام]غیبتی است پیش از آن که قیام کند. او می هراسد-و با دست به شکمش اشاره کرد-یعنی از کشته شدن می هراسد.

[۹۰۳]۹ ۱۹-اسحاق عمّار گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: برای قائم علیه السّلام دو غیبت است: یکی از آن دو کوتاه است و دیگری دراز. در غیبت نخستین کسی جز ویژگان شیعه اش به جای او آگاه نیست. و در دیگری کسی جز غلامان ویژه به جایش آگاه نمی شود.

[۹۰ 4] ۲۰-مفضّل عمر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: لصاحب هذا الأمر غيبتان: إحداهما يرجع منها إلى أهله و الأخرى يقال: هلک، فى أىّ واد سلک، قلت: كيف نصنع إذا كان كذلک؟ قال: إذا ادّعاها مدّع فاسألوه عن أشياء يجيب فيها مثله.

[5 ۹۰]۲۱-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد، عن جعفر بن القاسم، عن محمّد بن الوليد الخزّاز، عن الوليد بن عقبه، عن الحارث بن زياد، عن شعيب، عن أبى حمزه قال:

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فقلت له: أنت صاحب هذا الأمر؟ فقال: لا، فقلت: فولدک؟ فقال: لا، فقلت: فولد ولدک هو؟ قال: لا، فقلت: فولد ولد ولدک؟ فقال: لا، قلت: من هو؟ قال: الّذى يملأها عدلا كما ملئت ظلما و جورا، على فتره من الأئمّه، كما أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بعث على فتره من الرّسل.

[6 ۹۰]۲۲-علىّ بن محمّد، عن جعفر بن محمّد، عن موسى بن جعفر البغدادىّ، عن وهب بن شاذان، عن الحسن بن أبى الرّبيع، عن محمّد بن إسحاق، عن أمّ هانئ قالت:

سألت أبا جعفر محمّد بن علىّ عليهما السّلام، عن قول اللّه تعالى: فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ اَلْجَوارِ اَلْكُنَّسِ قالت: فقال: إمام يخنس سنه ستّين و مئتين، ثمّ يظهر كالشّهاب يتوقّد فى اللّيله الظّلماء، فإن أدركت زمانه قرّت عينک.

[۷ ۹۰]۲۳-عدّه من أصحابنا، عن سعد بن عبد اللّه، عن أحمد بن الحسن، عن عمر بن يزيد، عن الحسن بن الرّبيع الهمدانىّ قال: حدّثنا محمّد بن إسحاق، عن أسيد بن ثعلبه، عن أمّ هانئ قالت: لقيت أبا جعفر محمّد بن علىّ عليهما السّلام فسألته، عن هذه الآيه فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ اَلْجَوارِ اَلْكُنَّسِ قال:

الخنّس إمام يخنس فى زمانه عند انقطاع من علمه عند النّاس سنه ستّين

برای صاحب الامر [علیه السّلام]دو غیبت است: در یکی از آن دو به سوی خانواده اش بازمی گردد و در دیگری گفته می شود: او مرده، در شکاف کدام کوه افتاده [؟]من عرض کردم: وقتی چنین شد ما چه کنیم؟ فرمودند: وقتی مدّعی ای آن را ادّعا کرد از او دربارۀ چیزهایی بپرسید تا مانند امام پاسخ گوید.

[5 ۹۰]۲۱-ابو حمزه گفت: من به خدمت حضرت صادق علیه السّلام رفتم و به ایشان عرض کردم: آیا شما آن صاحب الامرید؟ فرمودند: نه. عرض کردم: فرزند شما است؟ فرمودند: نه. عرض کردم: فرزند فرزند شما است؟ فرمودند: نه. عرض کردم: فرزند فرزند فرزند شما است؟ فرمودند: نه. عرض کردم او کیست؟ فرمودند: کسی که پس از مدّتی گذشته از امامان علیهم السّلام زمین را از عدالت پر می کند چنان که از ستم و جور پر شده باشد. همان گونه که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-پس از مدّتی گذشته از فرستادگان مبعوث شدند.

[6 ۹۰]۲۲-امّ هانی گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند فرازمندسوگند به ستارگانی که بازمی گردند، حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند. [تکویر (۸۱) :۱5 و ۱6]پرسیدم. او گوید: حضرت فرمودند: امامی است که در سال دویست و شصت پنهان می شود، سپس همچون شهاب فروزانی در شب تاریک آشکار می شود. که اگر زمان او را دریابی چشمانت روشن می شود.

[۷ ۹۰]۲۳-امّ هانی گفت: حضرت باقر علیه السّلام را دیدار کرده، از ایشان دربارۀ این آیه پرسیدم: سوگند به ستارگانی که بازمی گردند، حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند. فرمودند: ستاره، امامی است که در زمان خود وقتی بخشی از علمش از مردم قطع شده است در سال دویست و شصت پنهان شده، سپس مانند شهابی

و مائتين ثمّ يبدو كالشّهاب الواقد فى ظلمه اللّيل، فإن أدركت ذلک قرّت عينک.

[۹۰۸]۲۴-علىّ بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن أيّوب بن نوح، عن أبى الحسن الثّالث عليه السّلام قال:

إذا رفع علمكم من بين أظهركم فتوقّعوا الفرج من تحت أقدامكم.

[۹۰۹]۲۵-عدّه من أصحابنا، عن سعد بن عبد اللّه، عن أيّوب بن نوح قال:

قلت لأبى الحسن الرّضا عليه السّلام: إنّى أرجو أن تكون صاحب هذا الأمر و أن يسوقه اللّه إليک بغير سيف، فقد بويع لک و ضربت الدّراهم باسمک، فقال: ما منّا أحد اختلفت إليه الكتب و أشير إليه بالأصابع و سئل عن المسائل و حملت إليه الأموال إلاّ اغتيل أو مات على فراشه، حتّى يبعث اللّه لهذا الأمر غلاما منّا، خفىّ الولاده و المنشإ، غير خفىّ فى نسبه.

[۹۱۰]۲۶-الحسين بن محمّد و غيره، عن جعفر بن محمّد، عن علىّ بن العبّاس بن عامر، عن موسى بن هلال الكندىّ، عن عبد اللّه بن عطاء، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قلت له: إنّ شيعتک بالعراق كثيره و اللّه ما فى أهل بيتک مثلک؛ فكيف لا تخرج؟ قال: فقال: يا عبد اللّه بن عطاء! قد أخذت تفرش أذنيک للنّوكى إى و اللّه ما أنا بصاحبكم، قال: قلت له: فمن صاحبنا؟ قال: انظروا من عمى على النّاس ولادته؛ فذاک صاحبكم؛ إنّه ليس منّا أحد يشار إليه بالإصبع و يمضغ بالألسن إلاّ مات غيظا أو رغم أنفه.

[۹۱۱]۲۷-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

يقوم القائم و ليس لأحد فى عنقه عهد و لا عقد و لا بيعه.

فروزان در تاریکی شب آشکار می شود. اگر آن [زمان]را دریافتی، دیدگانت روشن می شود.

[۹۰۸]۲۴-ایّوب نوح از حضرت ابو الحسن سوم علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی پیشوای مردم از میان شما برداشته شد از زیر پایتان منتظر فرج باشید.

[۹۰۹]۲۵-ایّوب نوح گفته است: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: من امیدوارم که شما آن صاحب الامر باشی و خداوند آن را بدون شمشیر به سوی تو براند. که برای تو [اینک]بیعت گرفته، به نامت سکّه زده اند. فرمودند: کسی از ما نیست که نامه ها به او رسد و با انگشت به او اشاره شود و از مسائلی پرسیده شود و اموال برای او فرستاده شود جز این که به حیله کشته شود یا در بسترش بمیرد تا خداوند برای این امر جوانی از ما را برانگیزد که ولادت و وطنش پنهان است ولی نسبش نهان نیست.

[۹۱۰]۲۶-عبد اللّه عطا گفته است: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: شیعیان تو در عراق بسیارند و به خدا سوگند در خاندانت کسی مانند تو نیست. چگونه قیام نمی کنی؟ او گوید: حضرت فرمودند: عبد اللّه عطا تو گوش هایت را برای ابلهان می گستری. آری به خدا سوگند من آن راهبر نیستم. او گوید: من عرض کردم: پس راهبر ما کیست؟ فرمود: بنگرید چه کسی ولادتش بر مردم پنهان می شود، که او راهبر شما است. همانا از ما کسی نیست که با انگشت به او اشاره شود و به زبان مردم افتد جز این که به جهت بلا می میرد یا به خاک می افتد.

[۹۱۱]۲۷-هشام سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: آن قائم [علیه السّلام]قیام می کند درحالی که بر گردنش پیمان و عقد و بیعتی نیست.

[۹۱۲]۲۸-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن الحسن بن علیّ العطّار، عن جعفر بن محمّد، عن منصور، عمّن ذکره، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قلت: إذا أصبحت و أمسیت لا أری إماما أئتمّ به ما أصنع؟ قال: فأحبّ من کنت تحبّ و أبغض من کنت تبغض حتّی یظهره اللّه عزّ و جلّ.

[۹۱۳]۲۹-الحسین بن أحمد، عن أحمد بن هلال قال: حدّثنا عثمان بن عیسی، عن خالد بن نجیح، عن زراره بن أعین قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: لا بدّ للغلام من غیبه، قلت: و لم؟ قال: یخاف-و أومأ بیده إلی بطنه-و هو المنتظر و هو الّذی یشکّ النّاس فی ولادته، فمنهم من یقول: حمل، و منهم من یقول: مات أبوه و لم یخلّف، و منهم من یقول: ولد قبل موت أبیه بسنتین، قال زراره: فقلت: و ما تأمرنی لو أدرکت ذلک الزّمان؟ قال: ادع اللّه بهذا الدّعاء: «اللّهمّ عرّفنی نفسک فإنّک إن لم تعرّفنی نفسک؛ لم أعرفک، اللّهمّ عرّفنی نبیّک فإنّک إن لم تعرّفنی نبیّک لم أعرفه قطّ، اللّهمّ عرّفنی حجّتک فإنّک إن لم تعرّفنی حجّتک ضللت عن دینی» قال: أحمد بن الهلال: سمعت هذا الحدیث منذ ستّ و خمسین سنه.

[۹۱4] ۳۰-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن حسّان، عن محمّد بن علیّ، عن عبد اللّه بن القاسم، عن المفضّل بن عمر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: «فَإِذٰا نُقِرَ فِی اَلنّٰاقُورِ» قال:

إنّ منّا إماما مظفّرا مستترا؛ فإذا أراد اللّه عزّ ذکره إظهار أمره نکت فی قلبه نکته فظهر فقام بأمر اللّه تبارک و تعالی.

[۹۱5] ۳۱-محمّد بن یحیی، عن جعفر بن محمّد، عن أحمد بن الحسین،

[۹۱۲]۲۸-منصور از کسی که نامش را برده روایت کرده که گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: وقتی صبح و شام کنم و امامی نبینم که از او پیروی کنم، چه کنم؟ فرمودند: دوست بدار کسی را که دوست می داشتی و دشمن بدار کسی را که دشمن می داشتی تا خداوند عزّتمند او (امام) را آشکار کند.

[۹۱۳]۲۹-زرارۀ اعین گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: آن جوان ناگزیر از غیبت است. من عرض کردم: چرا؟ فرمودند: می ترسد-و با دست به شکمش اشاره کرد-و منتظر او است. و او کسی است که مردم در ولادتش تردید می کنند. یکی می گوید: در شکم مادرش بود، دیگری می گوید: پدرش مرد و کسی را به جا نگذاشت، کسی دیگر می گوید: دو سال پیش از مرگ پدرش به دنیا آمد. زراره گوید: من عرض کردم: به من چه فرمان می دهید اگر آن زمان را دریافتم؟ فرمود: خداوند را با این دعا بخوان: «خدایا خودت را به من بشناسان که اگر تو خودت را به من نشناسانی نخواهمت شناخت؛ خدایا پیامبرت را به من بشناسان که اگر پیامبرت را به من نشناسانی هرگز او را نخواهم شناخت خدایا حجّتت را به من بشناسان که اگر تو حجّتت را به من نشناسانی در دینم گمراه می شوم.» احمد هلال گفته است: من این حدیث را از پنجاه و شش سال پیش شنیده ام. [یعنی پنجاه و شش سال پیش از میلاد امام زمان (عج) .]

[۹۱4] ۳۰-مفضّل عمر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمندوقتی در صور دمیده شود. [مدّثر (۷4) :۸]روایت کرده که فرمودند: همانا از ما امامی پیروز پنهان است که وقتی خدای گرامی یاد آشکار شدن کارش را اراده کرد در دلش نکته ای می اندازد آن گاه او ظاهر شده، به فرمان خدای پاک و والا قیام می کند.

[۹۱5] ۳۱-محمّد جعفر گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به من نوشتند: وقتی

عن محمّد بن عبد اللّه، عن محمّد بن الفرج قال:

كتب إلىّ أبو جعفر عليه السّلام: إذا غضب اللّه تبارک و تعالى على خلقه نحّانا عن جوارهم.

باب ما يفصل به بين دعوى المحقّ و المبطل فى أمر الإمامه [6 ٩١] ١-علىّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن سلام بن عبد اللّه و محمّد بن الحسن و علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد و أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن جسّان جميعا، عن محمّد بن علىّ، عن علىّ بن أسباط، عن سلام بن عبد اللّه الهاشمىّ قال:

محمّد بن علىّ و قد سمعته منه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: بعث طلحه و الزّبير رجلا من عبد القيس يقال له: خداش إلى أمير المؤمنين صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و قالا له: إنّا نبعثک إلى رجل طال ما كنّا نعرفه و أهل بيته بالسّحر و الكهانه و أنت أوثق من بحضرتنا من أنفسنا من أن تمتنع من ذلک و أن تحاجّه لنا حتّى تقفه على أمر معلوم و اعلم أنّه أعظم النّاس دعوى فلا يكسرنّک ذلک عنه و من الأبواب الّتى يخدع النّاس بها الطّعام و الشّراب و العسل و الدّهن و أن يخالى الرّجل فلا تأكل له طعاما و لا تشرب له شرابا و لا تمسّ له عسلا و لا دهنا و لا تخل معه و احذر هذا كلّه منه و انطلق على بركه اللّه، فإذا رأيته فاقرأ آيه السّخره و تعوّذ باللّه من كيده و كيد الشّيطان، فإذا جلست إليه فلا تمكّنه من بصرک كلّه و لا تستأنس به، ثمّ قل له: إنّ أخويک فى الدّين و ابنى عمّک فى القرابه يناشدانک القطيعه و يقولان لک: أما تعلم أنّا تركنا النّاس لک و خالفنا عشائرنا فيک منذ قبض اللّه عزّ و جلّ محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فلمّا نلت أدنى منال، ضيّعت حرمتنا

خداوند پاک و والا بر بندگانش خشمگین شد، ما را از جوارشان دور می کند.

آنچه ادّعای راستگو و یاوه گرا را در موضوع امامت از هم جدا می کند

[6 ۹۱]۱-محمّد علی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: طلحه و زبیر مردی از عبد القیس را که به او خداش می گفتند به سوی امیر مؤمنان-درود خدا بر او-فرستاده، به او گفتند: ما تو را به سوی مردی می فرستیم که زمان درازی است او و خاندانش را به سحر و غیبگویی می شناسیم. و تو برای ما از خودمان مورد اعتمادتری که در برابر آن مقاومت کرده، به نفع ما با او مجادله کنی تا به چیزی مشخّص آگاهی یابی. و بدان که او ادّعایی بزرگ دارد. مبادا آن ادّعا از سوی او تو را بشکند. و از راه هایی که او با آن ها مردم را می فریبد، خوراک و نوشیدنی و عسل و روغن است و این که با شخص خلوت کند. پس غذا و نوشیدنی اش را نخور و به عسل و روغنش دست نزن و با او خلوت نکن. از همهٔ این چیزها پرهیز کن و بر خیر و برکت خداوند حرکت کن. وقتی او را دیدی آیهٔ تسخیر [اعراف (۷) :54]را خوانده، از فریب او و حیلهٔ شیطان به خدا پناه ببر. وقتی در برابرش نشستی هماره به او نگاه نکن و با او مأنوس نشو. سپس به او بگو: برادران دینی و پسر عموهای خویشاوندی ات قطع رحم را به تو یادآوری کرده، به تو می گویند: مگر نمی دانی که ما از وقتی خداوند شکوهمند جان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را گرفت، به خاطر تو مردم را رها کرده، با عشیره هایمان مخالفت کردیم. ولی تو وقتی به کمترین جایگاهی رسیدی، احترامان را تباه کرده، امیدمان را بریدی.

و قطعت رجاءنا، ثمّ قد رأيت أفعالنا فيک و قدرتنا على النّأى عنک و سعه البلاد دونک و أنّ من كان يصرفک عنّا و عن صلتنا كان أقلّ لک نفعا و أضعف عنک دفعا منّا، و قد وضح الصّبح لذى عينين و قد بلغنا عنک انتهاک لنا و دعاء علينا، فما الّذى يحملک على ذلک؟ ! فقد كنّا نرى أنّک أشجع فرسان العرب، أ تتّخذ اللّعن لنا دينا و ترى أنّ ذلک يكسرنا عنک، فلمّا أتى خداش أمير المؤمنين عليه السّلام صنع ما أمراه فلمّا نظر إليه علىّ عليه السّلام-و هو يناجى نفسه-ضحک و قال: هاهنا يا أخا عبد قيس-و أشار له إلى مجلس قريب منه-فقال: ما أوسع المكان، أريد أن أؤدّى إليک رساله، قال: بل تطعم و تشرب و تحلّ ثيابک و تدّهن ثمّ تؤدّى رسالتک قم يا قنبر! فأنزله، قال: ما بى إلى شىء ممّا ذكرت حاجه، قال: فأخلو بک؟ قال: كلّ سرّ لى علانيه، قال: فأنشدک باللّه الّذى هو أقرب إليک من نفسک، الحائل بينک و بين قلبک الّذى يعلم خائنه الأعين و ما تخفى الصّدور، أتقدّم إليک الزّبير بما عرضت عليک؟ قال: اللّهمّ نعم، قال: لو كتمت بعد ما سألتک ما ارتدّ إليک طرفک، فأنشدک اللّه هل علّمک كلاما تقوله إذا أتيتنى؟ قال: اللّهمّ نعم، قال علىّ عليه السّلام: آيه السّخره؟ قال: نعم، قال: فاقرأها فقرأها و جعل علىّ عليه السّلام يكرّرها و يردّدها و يفتح عليه إذا أخطأ حتّى إذا قرأها سبعين مرّه قال الرّجل: ما يرى أمير المؤمنين عليه السّلام أمره بتردّدها سبعين مرّه، ثمّ قال له: أتجد قلبک اطمأنّ؟ قال: إى-و الّذى نفسى بيده-قال: فما قالا لک؟ فأخبره، فقال: قل لهما: كفى بمنطقكما حجّه عليكما و لكنّ اللّه لا يهدى القوم الظّالمين، زعمتما أنّكما أخواى فى الدّين و ابنا عمّى فى النّسب، فأمّا النّسب فلا أنكره-و إن كان النّسب مقطوعا إلاّ ما وصله اللّه بالإسلام-و أمّا قولكما: إنّكما أخواى فى الدّين، فإن كنتما صادقين فقد فارقتما كتاب اللّه عزّ و جلّ

سپس تو کارهای ما را دربارۀ خودت و توانایی مان بر دوری از تو و گستردگی سرزمین هایی جز سرزمین ات را دیدی. و همانا آن که تو را از ما و پیوندمان باز می دارد کم سود و از جهت دفاع از تو، ناتوان تر از ما است. اینک صبح برای صاحبان دو چشم روشن است. شنیده ایم که بسیار به ما بی حرمتی روا داشته نفرین مان کرده ای. چه چیز تو را به آن سو می برد؟ ! ما تو را شجاع ترین سوار عرب می پنداشتیم. آیا نفرین بر ما را دین قرار داده، گمان می کنی آن به شکست ما از تو می انجامد [؟].

وقتی خداش به نزد امیر مؤمنان علیه السّلام آمد، آن گونه رفتار کرد که به او فرمان داده بودند. وقتی علی علیه السّلام به او نگریست که داشت با خودش زمزمه می کرد، خندید و فرمود: این جا بیا ای برادر عبد قیس-و به جایگاهی نزدیک خود اشاره کرد-. پس او گفت: جا زیاد است. می خواهم پیامی به شما برسانم. فرمود: نه، چیزی می خوری و می آشامی و لباس می کنی و روغن می مالی، سپس پیامت را می رسانی. قنبر برخیز و به او منزل بده. او گفت: من به آنچه گفتی نیازی ندارم. فرمود: پس می خواهی با تو تنها باشم؟ گفت: هر رازی برایم آشکار است. فرمود: تو را سوگند می دهم به خدایی که از خودت به تو نزدیک تر است، میان تو و دلت قرار می گیرد، آن که به خیانت دیدگان و آنچه سینه ها پنهان می کنند آگاه است. آیا زبیر به آنچه من به تو عرضه کردم فرمانت نداد؟ گفت: صد البته. فرمود: اگر پس از آن که از تو پرسیدم پنهانکاری می کردی مژه هایت دیگر به هم نمی خورد ! تو را به خدا سوگند می دهم آیا به تو سخنی آموخت که وقتی نزد من آمدی آن را بگویی؟ گفت: البتّه. علی علیه السّلام فرمود: آیۀ تسخیر بود؟ گفت: بله. فرمود: آن را بخوان. و او خواند. و علی علیه السّلام امر به تکرار و بازگشت به آیه می کرد، وقتی خطا می کرد به او یادآوری می کرد. تا آن را هفتاد بار خواند. آن مرد گفت: امیر مؤمنان چه نظری دارد که او را به تکرار هفتادباره دستور می دهد. پس آنگاه حضرت فرمود: آیا متوجّه شدی که دلت آرام شده است؟ گفت: آری-سوگند به آن که جانم به دست او است-حضرت فرمود: آنان به تو چه گفتند؟ و او به حضرت گزارش داد. پس فرمود: به آن دو بگو: سخن گفتن شما برای برهان بر ضدّ شما بس است، امّا خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی کند. شما گمان کردید برادران دینی من و پسر عموهای خویشاوندی ام هستید. خویشاوندی را انکار نمی کنم-اگرچه خویشی بریده است جز آنچه خدا با اسلام پیوسته است-امّا این سخنتان که: شما برادران دینی من اید، اگر راست بگویید، از کتاب خدای گرامی جدا

و عصيتما أمره بأفعالكما فى أخيكما فى الدّين و إلاّ فقد كذبتما و افتريتما بادّعائكما أنّكما أخواى فى الدّين و أمّا مفارقتكما النّاس منذ قبض اللّه محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فإن كنتما فارقتماهم بحقّ فقد نقضتما ذلک الحقّ بفراقكما إيّاى أخيرا و إن فارقتماهم بباطل فقد وقع إثم ذلک الباطل عليكما مع الحدث الّذى أحدثتما، مع أنّ صفقتكما بمفارقتكما النّاس لم تكن إلاّ لطمع الدّنيا زعمتما و ذلک قولكما؛ فقطعت رجاءنا، لا تعيبان بحمد اللّه من دينى شيئا و أمّا الّذى صرفنى عن صلتكما، فالّذى صرفكما عن الحقّ و حملكما على خلعه من رقابكما كما يخلع الحرون لجامه و هو اللّه ربّى لا أشرک به شيئا فلا تقولا: أقلّ نفعا و أضعف دفعا، فتستحقّا اسم الشّرک مع النّفاق و أمّا قولكما: إنّى أشجع فرسان العرب و هربكما من لعنى و دعائى، فإنّ لكلّ موقف عملا إذا اختلفت الأسنّه و ماجت لبود الخيل و ملأ سحراكما أجوافكما فثمّ يكفينى اللّه بكمال القلب و أمّا إذا أبيتما بأنّى أدعو اللّه فلا تجزعا من أن يدعو عليكما رجل ساحر من قوم سحره زعمتما؛ اللّهمّ أقعص الزّبير بشرّ قتله و اسفک دمه على ضلاله و عرّف طلحه المذلّه و ادّخر لهما فى الآخره شرّا من ذلک، إن كانا ظلمانى و افتريا علىّ و كتما شهادتهما و عصياک و عصيا رسولک فىّ، قل: آمين، قال خداش: آمين، ثمّ قال خداش لنفسه: و اللّه ما رأيت لحيه قطّ أبين خطأ منک، حامل حجّه ينقض بعضها بعضا، لم يجعل اللّه لها مساكا أنا أبرأ إلى اللّه منهما، قال علىّ عليه السّلام: ارجع إليهما و أعلمهما ما قلت، قال: لا و اللّه حتّى تسأل اللّه أن يردّنى إليک عاجلا و أن يوفّقنى لرضاه فيک، ففعل فلم يلبث أن انصرف و قتل معه يوم الجمل رحمه اللّه.

[٩١٧]٢-علىّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد و أبو علىّ

شده، با کارهایی که با برادر دینی تان کردید از فرمانش گردن کشیدید. وگرنه دروغ گفته، با این ادّعایتان که برادران دینی من اید افترا بسته اید. امّا جدایی تان از مردم از وقتی است که خداوند جان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را گرفت. اگر برای حقّ از آنان جدا شده بودید با جدایی تان از من در این اواخر آن حقّ را شکستید. و اگر برای باطل از آنان جدا شدید، گناه آن باطل به همراه این کاری که انجام دادید بر گردنتان افتاده است. با این که بیعت تان و جدایی تان از مردم جز به طمع دنیا نبود. و این سخن شما است که: امیدمان را بریدی. شکر خدا که بر دینم عیب نمی گیرید. و امّا آنچه مرا از پیوند شما بازداشت همان است که شما را از حقّ بازداشته، به شکستن عهدتان وادار کرد چنان که اسب سرکش لگامش را می اندازد. و خداوند پروردگار من است که چیزی را برای او شریک نمی گیرم. پس نگویید: او کم سودتر و ناتوان تر از جهت دفاع است، که سزاوار نام شرک و نفاق می گردید. و امّا این که گفتید: من شجاع ترین سوار عربم و از نفرین و دعایم می گریزید. همانا برای هرجایی، کاری است. وقتی نیزه ها پشت سر هم قرار گرفتند و یال اسبان موج برداشته، ریه هاتان سینه ها را باد کرد، آن جا است که خداوند مرا برای استواری دل کفایت می کند. و امّا وقتی خوش ندارید که من شما را نفرین کنم، از این که به گمان شما مردی ساحر از مردمانی ساحر نفرین تان کند بیتابی نکنید. خدایا! زبیر را به بدترین صورت بکش و خونش را در گمراهی بریز. و به طلحه خواری را بچشان و بدتر از این را در آخرت برایشان آماده کن، اگر چنین است که آنان به من ستم کرده، بر من دروغ بستند و گواهی شان را پنهان کرده، دربارۀ من به تو و فرستاده ات گردنکشی کردند. [ای خداش]بگو آمین. خداش گفت: آمین. سپس خداش با خودش گفت: به خدا سوگند! هرگز ریشی روشن خطاتر از تو ندیده ام. ، آوردندۀ برهانی که بخشی از آن بخشی دیگر را نقض می کند، و خداوند برایش امید خیری قرار نداده است. من از آن دو به خدا پناه می برم. علی علیه السّلام فرمود: به سوی آن دو بازگرد و از آنچه گفتم آگاهشان کن. او عرض کرد: نه به خدا سوگند مگر این که از خدا بخواهی مرا به شتاب به تو رسانده، به خرسندی خودش دربارۀ تو موفّق کند. و حضرت چنین کرد. مدتی نگذشت که بازگشت و در روز جمل به شهادت نائل آمد. خدایش بیامرزد.

[۹۱۷]۲-رافع سلمه گفت: من در روز نهروان با علی بن ابی طالب-درود

الأشعرىّ، عن محمّد بن حسّان جميعا، عن محمّد بن علىّ، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن سعيد، عن جرّاح بن عبد اللّه، عن رافع بن سلمه قال:

كنت مع علىّ بن أبى طالب صلوات اللّه عليه يوم النّهروان، فبينا علىّ عليه السّلام جالس إذ جاء فارس فقال: السّلام عليک يا علىّ فقال له علىّ عليه السّلام: و عليک السّلام ما لک-ثكلتک أمّک-لم تسلّم علىّ بإمره المؤمنين؟ قال: بلى سأخبرک عن ذلک كنت إذ كنت على الحقّ بصفّين فلمّا حكّمت الحكمين برئت منک و سمّيتک مشركا فأصبحت لا أدرى إلى أين أصرف ولايتى و اللّه لأن أعرف هداک من ضلالتک أحبّ إلىّ من الدّنيا و ما فيها فقال له علىّ عليه السّلام: ثكلتک أمّک قف منّى قريبا أريک علامات الهدى من علامات الضّلاله، فوقف الرّجل قريبا منه فبينما هو كذلک إذ أقبل فارس يركض حتّى أتى عليّا عليه السّلام فقال: يا أمير المؤمنين! أبشر بالفتح أقرّ اللّه عينک، قد و اللّه قتل القوم أجمعون، فقال له: من دون النّهر أو من خلفه؟ قال: بل من دونه، فقال: كذبت و الّذى فلق الحبّه و برأ النّسمه لا يعبرون أبدا حتّى يقتلوا، فقال الرّجل: فازددت فيه بصيره، فجاء آخر يركض على فرس له فقال له مثل ذلک فردّ عليه أمير المؤمنين عليه السّلام مثل الّذى ردّ على صاحبه، قال الرّجل الشّاكّ: و هممت أن أحمل على علىّ عليه السّلام فأفلق هامته بالسّيف ثمّ جاء فارسان يركضان قد أعرقا فرسيهما فقالا: أقرّ اللّه عينک يا أمير المؤمنين! أبشر بالفتح قد و اللّه قتل القوم أجمعون، فقال علىّ عليه السّلام: أمن خلف النّهر أو من دونه؟ قالا: لا، بل من خلفه، إنّهم لمّا اقتحموا خيلهم النّهروان و ضرب الماء لبّات خيولهم رجعوا فأصيبوا، فقال أمير المؤمنين عليه السّلام: صدقتما فنزل الرّجل عن فرسه فأخذ بيد أمير المؤمنين عليه السّلام و برجله فقبّلهما، فقال علىّ عليه السّلام: هذه لک آيه.

خدا بر او-بودم. وقتی علی علیه السّلام نشسته بود سواری آمده، عرض کرد: سلام بر تو ای علی. و حضرت علی علیه السّلام به او فرمود: و سلام بر تو، مادرت به عزایت بنشیند چرا بر من به نام امیر مؤمنان سلام نکردی؟ او عرض کرد: بله، از آن به شما خواهم گفت. تو وقتی در صفّین به حقّ بودی من به آن معتقد بودم. امّا وقتی به آن دو حکم حکم دادی از تو برائت جسته، مشرک نامیدمت. و امروز نمی دانم ولایتم را به کجا بگردانم. به خدا سوگند شناختن هدایتت از گمراهی ات برای من از دنیا و آنچه در آن است محبوب تر است. علی علیه السّلام به او فرمود: مادرت به عزایت بنشیند نزدیک من بایست تا نشانه های هدایت را از نشانه های گمراهی به تو نشان دهم. وقتی آن مرد در نزدیک حضرت ایستاد، در همین حال ناگاه سواری شتابان رو به ما آمد تا به علی علیه السّلام رسیده، گفت: ای امیر مؤمنان تو را به فتح بشارت می دهم. خداوند دیدگانت را روشن کند. به خدا سوگند همهٔ آن مردمان کشته شدند. حضرت به او فرمود: پایین نهر یا پشتش؟ گفت: نه پایین اش. فرمود: دروغ گفتی. سوگند به کسی که دانه را شکافت و جاندار را آفرید هرگز از آن نمی گذرند مگر این که کشته می شوند. آن مرد گفت: پس بصیرتم دربارهٔ او افزون شد. دیگری شتابان بر اسبی آمده، مانند آن را عرض کرد. و امیر مؤمنان چنان که رفیقش را ردّ کرده بود او را هم ردّ کرد. آن مرد به تردید افتاده گوید: من آهنگ حمله به علی علیه السّلام را کردم تا سرش را با شمشیر بشکافم. سپس دو سوار شتابان که اسبانشان عرق کرده بود آمده، گفتند: ای امیر مؤمنان خدا دیدگانت را روشن کند. تو را به پیروزی بشارت می دهیم به خدا سوگند آن مردمان همگی کشته شدند. علی علیه السّلام فرمود: آیا در پشت نهر یا پایین آن؟ گفتند: نه، بلکه در پشت نهر. آنان وقتی اسبانشان را به نهروان داخل کردند آب تا سینه اسبانشان رسید، بازگشتند و کشته شدند. امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: راست گفتید. پس آن مرد از اسبش فرود آمده، دست و پای امیر مؤمنان علیه السّلام را گرفته، بوسیدشان. علی علیه السّلام فرمود: این نشانه ای برای تو بود.

[۹۱۸]۳-علیّ بن محمّد، عن أبی علیّ محمّد بن إسماعیل بن موسی بن جعفر، عن أحمد بن القاسم العجلیّ، عن أحمد بن یحیی المعروف بکرد، عن محمّد بن خداهیّ، عن عبد اللّه بن أیّوب، عن عبد اللّه بن هاشم، عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمیّ، عن حبابه الوالبیّه قالت:

رأیت أمیر المؤمنین علیه السّلام فی شرطه الخمیس و معه درّه لها سبّابتان یضرب بها بیّاعی الجرّیّ و المارماهی و الزّمّار و یقول لهم: یا بیّاعی مسوخ بنی إسرائیل و جند بنی مروان، فقام إلیه فرات بن أحنف فقال: یا أمیر المؤمنین و ما جند بنی مروان؟ قال: فقال له: أقوام حلقوا اللّحی و فتلوا الشّوارب فمسخوا فلم أر ناطقا أحسن نطقا منه، ثمّ اتّبعته فلم أزل أقفو أثره حتّی قعد فی رحبه المسجد فقلت له: یا أمیر المؤمنین ما دلاله الإمامه یرحمک اللّه؟ قالت: فقال: ائتینی بتلک الحصاه و أشار بیده إلی حصاه فأتیته بها فطبع لی فیها بخاتمه، ثمّ قال لی: یا حبابه! إذا ادّعی مدّع الإمامه، فقدر أن یطبع کما رأیت، فاعلمی أنّه إمام مفترض الطّاعه و الإمام لا یعزب عنه شیء یریده، قالت: ثمّ انصرفت حتّی قبض أمیر المؤمنین علیه السّلام فجئت إلی الحسن علیه السّلام و هو فی مجلس أمیر المؤمنین علیه السّلام و النّاس یسألونه، فقال: یا حبابه الوالبیّه! فقلت: نعم یا مولای! فقال: هاتی ما معک قالت: فأعطیته فطبع فیها کما طبع أمیر المؤمنین علیه السّلام، قالت: ثمّ أتیت الحسین علیه السّلام و هو فی مسجد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقرّب و رحّب، ثمّ قال لی: إنّ فی الدّلاله دلیلا علی ما تریدین أفتریدین دلاله الإمامه؟ فقلت: نعم یا سیّدی! فقال: هاتی ما معک، فناولته الحصاه فطبع لی فیها، قالت: ثمّ أتیت علیّ بن الحسین علیه السّلام و قد بلغ بی الکبر إلی أن أرعشت و أنا أعدّ یومئذ مائه و ثلاث عشره سنه فرأیته راکعا و ساجدا و مشغولا بالعباده فیئست من

[۹۱۸]۳-حبابۀ والبیّه گفته است: امیر مؤمنان علیه السّلام را در میان پیش قراولان لشکر دیدم که با تازیانۀ دو شقّه ای که به همراه داشت فروشندگان جرّی (ماهی بی فلس) و مارماهی و زمّار (ماهی که خار برجسته ای بر کمر دارد) [که هر سه از ماهیان حرام اند]را می زد و می فرمود: ای فروشندگان مسخ شده های بنی اسرائیل و لشکر بنی مروان. فرات احنف به نزد حضرت رفته عرض کرد: ای امیر مؤمنان، لشکر بنی مروان کیانند؟ حضرت به او فرمودند: مردمی که ریش ها را تراشیده، سبیل ها را تاب دادند و آن گاه مسخ شدند. من سخنوری نیکوسخن تر از علی علیه السّلام ندیده بودم. پس به دنبالش رفتم. من هماره به دنبالش بودم تا در کنار مسجد نشست. به ایشان عرض کردم: ای امیر مؤمنان، خدا شما را بیامرزد نشانۀ امامت چیست؟ او گوید: حضرت به من فرمودند: آن سنگریزه را برایم بیاور و با دستش به سنگریزه ای اشاره کرد. من آن را آوردم و ایشان با انگشتر برایم مهرش کرده، سپس فرمودند: ای حبابه! وقتی مدّعی ای ادّعای امامت کرد، و چنان که دیدی توانست مهر کند، بدان که او امامی واجب الاطاعه است. و امام کسی است که چیزی از او پنهان نمی ماند اگر بخواهد. او گوید: سپس من رفتم تا امیر مؤمنان علیه السّلام درگذشت. پس به سوی حسن علیه السّلام آمدم. که در جایگاه امیر مؤمنان علیه السّلام نشسته، مردم از او پرسش می کردند. آن گاه حضرت فرمود: ای حبابۀ والبیّه! من عرض کردم: بله سرورم. فرمود: آنچه را به همراه داری بیاور. او گوید: من آن را به ایشان دادم. پس در آن مهر زد چنان که امیر مؤمنان علیه السّلام مهر زده بود. او گوید: سپس نزد حسین علیه السّلام آمدم. و ایشان در مسجد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بودند. پس مرا پیش خوانده، خوشامد گفت. سپس به من فرمود: همانا در آن نشانه، دلیلی بر آنچه می خواهی هست. آیا نشانۀ امامت را می خواهی؟ عرض کردم: بله آقای من. فرمودند: آنچه را با خود داری بیاور من آن سنگریزه را به ایشان دادم و برایم مهر کردند. او گوید: سپس به نزد علی بن حسین علیهما السّلام آمدم. درحالی که پیری ام به جایی رسیده بود که رعشه گرفته بودم. و من آن روز صد و سیزده سال داشتم. آن حضرت را در حال رکوع و سجده و به عبادت مشغول دیده، از آن نشانه ناامید شدم. که

الدّلاله، فأومأ إلىّ بالسّبّابه فعاد إلىّ شبابى، قالت: فقلت: يا سيّدى! كم مضى من الدّنيا و كم بقى؟ فقال أمّا ما مضى فنعم و أمّا ما بقى فلا، قالت: ثمّ قال لى: هاتى ما معک، فأعطيته الحصاه فطبع لى فيها، ثمّ أتيت أبا جعفر عليه السّلام فطبع لى فيها، ثمّ أتيت أبا عبد اللّه عليه السّلام فطبع لى فيها، ثمّ أتيت أبا الحسن موسى عليه السّلام فطبع لى فيها، ثمّ أتيت الرّضا عليه السّلام فطبع لى فيها. و عاشت حبابه بعد ذلک تسعه أشهر على ما ذكر محمّد بن هشام.

[٩١٩]4-محمّد بن أبى عبد اللّه و علىّ بن محمّد، عن إسحاق بن محمّد النّخعىّ، عن أبى هاشم داود بن القاسم الجعفرىّ قال:

كنت عند أبى محمّد عليه السّلام فاستؤذن لرجل من أهل اليمن عليه، فدخل رجل عبل، طويل، جسيم، فسلّم عليه بالولايه فردّ عليه بالقبول و أمره بالجلوس، فجلس ملاصقا لى، فقلت فى نفسى: ليت شعرى من هذا؟ فقال: أبو محمّد عليه السّلام هذا من ولد الأعرابيّه صاحبه الحصاه الّتى طبع آبائى عليهم السّلام فيها بخواتيمهم فانطبعت و قد جاء بها معه يريد أن أطبع فيها، ثمّ قال: هاتها فأخرج حصاه و فى جانب منها موضع أملس، فأخذها أبو محمّد عليه السّلام ثمّ أخرج خاتمه فطبع فيها فانطبع فكأنّى أرى نقش خاتمه السّاعه «الحسن بن علىّ» فقلت لليمانىّ: رأيته قبل هذا قطّ؟ قال: لا و اللّه و إنّى لمنذ دهر حريص على رؤيته حتّى كان السّاعه أتانى شابّ لست أراه فقال لى: قم فادخل، فدخلت ثمّ نهض اليمانىّ و هو يقول رحمه اللّه و بركاته عليكم أهل البيت، ذرّيّه بعضها من بعض أشهد باللّه إنّ حقّک لواجب كوجوب حقّ أمير المؤمنين عليه السّلام و الأئمّه من بعده صلوات اللّه عليهم أجمعين ثمّ مضى فلم أره بعد ذلک، قال إسحاق: قال أبو هاشم الجعفرىّ: و سألته عن اسمه فقال: اسمى مهجع بن الصّلت بن عقبه بن سمعان بن غانم

[ناگاه]حضرت با سبّابه به من اشاره کرد و جوانی ام بازگشت. من عرض کردم: آقای من! چقدر از دنیا رفته و چقدر مانده است؟ فرمود: آنچه گذشته بله معلوم است. امّا آنچه مانده، نه برایمان معلوم نیست. سپس به من فرمودند: آنچه را با خودت داری بیاور. آن سنگریزه را دادم و ایشان بر آن مهر زد. سپس به نزد حضرت باقر علیه السّلام آمدم و ایشان آن را برایم مهر کرد. سپس به نزد حضرت صادق علیه السّلام آمدم و ایشان آن را برایم مهر کردند. سپس به نزد حضرت رضا علیه السّلام آمدم و ایشان آن را برایم مهر کردند.

و حبابه پس از آن-بنابر آنچه محمّد هشام گفته-نه ماه زیست.

[۹۱۹]4-داود قاسم جعفری گفته است: نزد حضرت حسن عسکری بودم که به مردی از اهل یمن اجازۀ ورود دادند. مردی تنومند، بلند و فربه داخل شده، به حضرت به عنوان ولایت سلام کرد و حضرت او را پذیرفته، پاسخ سلام را داد و به نشستن فرمان داد. او در پهلوی من نشست و من با خودم گفتم: کاش می دانستم این کیست؟ که حضرت عسکری علیه السّلام فرمودند: این از فرزندان آن زن اعرابی صاحب سنگریزه ای است که پدران من علیهم السّلام با انگشتری هاشان آن را مهر زده اند. و او اینک آن سنگریزۀ مهرخورده را با خودش آورده تا من بر آن مهر بزنم. سپس فرمودند: آن را بیاور. پس او سنگریزه ای را که گوشه ای از آن خالی بود بیرون آورد. حضرت عسکری علیه السّلام آن را گرفته، سپس انگشتری اش را بیرون آورد و بر آن مهر زد. و آن سنگریزه نقش خورد. گویا هم اینک نقش انگشتری اش «الحسن بن علی» را می بینم. من به یمانی گفتم: هرگز پیش از این ایشان را دیده بودی؟ گفت: نه به خدا سوگند. و روزگاری است که به دیدن ایشان فراوان مشتاق بودم. تا در این ساعت جوانی که او را ندیده بودم به نزدم آمده، به من گفت: برخیز و داخل شو. و من داخل شدم. سپس برخاست درحالی که می گفت: رحمت و برکات خداوند بر شما خاندان. نسلی که برخی از برخی دیگرند. به خدا شهادت می دهم که حقّ تو همانند وجوب حقّ امیر مؤمنان علیه السّلام و امامان پس از او-درود خدا بر همۀ ایشان-واجب است. سپس رفت. و من پس از آن او را ندیدم. اسحاق گفته است: ابو هاشم جعفری گفت: من از نام او پرسیدم: و او گفت: نامم مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن امّ غانم است.

ابن أمّ غانم و هى الأعرابيّه اليمانيّه، صاحبه الحصاه الّتى طبع فيها أمير المؤمنين عليه السّلام و السّبط إلى وقت أبى الحسن عليه السّلام.

[٩٢٠]5-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن علىّ بن رئاب، عن أبى عبيده و زراره جميعا، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لمّا قتل الحسين عليه السّلام أرسل محمّد بن الحنفيّه إلى علىّ بن الحسين عليه السّلام فخلا به فقال له: يا ابن أخى قد علمت أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم دفع الوصيّه و الإمامه من بعده إلى أمير المؤمنين عليه السّلام ثمّ إلى الحسن عليه السّلام ثمّ إلى الحسين عليه السّلام و قد قتل أبوک رضى اللّه عنه و صلّى على روحه و لم يوص و أنا عمّک و صنو أبيک و ولادتى من علىّ عليه السّلام فى سنّى و قديمى أحقّ بها منک فى حداثتک، فلا تنازعنى فى الوصيّه و الإمامه و لا تحاجّنى، فقال له علىّ بن الحسين عليه السّلام: يا عمّ اتّق اللّه و لا تدّع ما ليس لک بحقّ إنّى أعظک أن تكون من الجاهلين، إنّ أبى يا عمّ صلوات اللّه عليه أوصى إلىّ قبل أن يتوجّه إلى العراق و عهد إلىّ فى ذلک قبل أن يستشهد بساعه و هذا سلاح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عندى؛ فلا تتعرّض لهذا، فإنّى أخاف عليک نقص العمر و تشتّت الحال، إنّ اللّه عزّ و جلّ جعل الوصيّه و الإمامه فى عقب الحسين عليه السّلام فإذا أردت أن تعلم ذلک فانطلق بنا إلى الحجر الأسود حتّى نتحاكم إليه و نسأله عن ذلک، قال أبو جعفر عليه السّلام: و كان الكلام بينهما بمكّه، فانطلقا حتّى أتيا الحجر الأسود، فقال علىّ بن الحسين لمحمّد بن الحنفيّه: ابدأ أنت فابتهل إلى اللّه عزّ و جلّ و سله أن ينطق لک الحجر ثمّ سل، فابتهل محمّد فى الدّعاء و سأل اللّه ثمّ دعا الحجر، فلم يجبه فقال علىّ بن الحسين عليه السّلام: يا عمّ لو كنت وصيّا و إماما لأجابک، قال له محمّد: فادع اللّه أنت يا ابن أخى و سله، فدعا اللّه علىّ بن الحسين عليه السّلام بما أراد ثمّ قال: أسألک بالّذى

و او همان زن اعرابی یمنی صاحب سنگریزه است که امیر مؤمنان علیه السّلام و نوادگان ایشان تا زمان حضرت رضا علیه السّلام آن را مهر کرده بودند.

[۹۲۰]5-ابو عبیده و زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده اند که ایشان فرمودند: وقتی حسین علیه السّلام کشته شد، محمّد حنفیّه به دنبال حضرت سجّاد فرستاده، با او خلوت کرد و به ایشان گفت: ای پسر برادر می دانی که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-وصیّت و امامت پس از خود را به امیر مؤمنان علیه السّلام، سپس به حسن علیه السّلام و سپس به حسین علیه السّلام سپرد. و اینک پدرت-خدا از او راضی باشد و به روحش درود فرستد-کشته شده و وصیّت نکرده است. من عموی توام و نظیر پدرت. و به دنیا آمدنم از علی علیه السّلام است. و در این سنّ و عمر زیادم از تو در این جوانی ات به امامت سزاوارترم. پس با من در وصیت و امامت نزاع و مجادله نکن. حضرت سجّاد علیه السّلام به او فرمودند: عمو جان ! از خدا پروا کرده، به آنچه حقّی در آن نداری ادّعا نکن. من تو را پند می دهم که از جاهلان نشوی. عمو جان ! پدرم-درود خدا بر او- پیش از آن که به عراق برود به من وصیّت کرد و دربارۀ آن یک ساعت پیش از آن که به شهادت برسد سفارشم کرد. و این سلاح رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است که نزد من است. پس در مقابل این مسأله نایست که برایت از کوتاهی عمر و پریشان حالی می ترسم. همانا خداوند عزّتمند وصیّت و امامت را در فرزندان حسین علیه السّلام نهاده است. و اگر خواستی به آن آگاه شوی با ما به سوی حجر الاسود بیا تا شکایت به او ببریم و در این باره از او بپرسیم. حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: و این سخن ها در میان آن دو در مکّه بود. پس رفتند و به حجر الاسود رسیدند. حضرت سجّاد به محمّد حنفیّه فرمودند: شما شروع کن. به خدا زاری نما و از او بخواه که سنگ را برایت به سخن درآورد. سپس در این باره بپرس. محمّد بسیار در دعا زاری کرد و از خداوند خواست سپس سنگ را صدا زد ولی او جوابش نداد. پس حضرت سجّاد علیه السّلام فرمود: ای عمو جان ! اگر تو وصی و امامی بودی جوابت می داد. محمّد گفت: پس ای پسر برادر تو دعا کن و از او بخواه. حضرت سجّاد علیه السّلام با آنچه خواست دعا کرده،

جعل فیک میثاق الأنبیاء و میثاق الأوصیاء و میثاق النّاس أجمعین لمّا أخبرتنا من الوصیّ و الإمام بعد الحسین بن علیّ علیه السّلام قال: فتحرّک الحجر حتّی کاد أن یزول عن موضعه، ثمّ أنطقه اللّه عزّ و جلّ بلسان عربیّ مبین، فقال: اللّهمّ إنّ الوصیّه و الإمامه بعد الحسین بن علیّ علیه السّلام إلی علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب و ابن فاطمه بنت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم قال: فانصرف محمّد بن علیّ و هو یتولّی علیّ بن الحسین علیه السّلام.

علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن حریز، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السّلام مثله.

[۹۲۱]6-الحسین بن محمّد، عن المعلّی بن محمّد، عن محمّد بن علیّ قال: أخبرنی سماعه بن مهران قال:

أخبرنی الکلبیّ النّسّابه قال: دخلت المدینه و لست أعرف شیئا من هذا الأمر فأتیت المسجد فإذا جماعه من قریش فقلت: أخبرونی عن عالم أهل هذا البیت؟ فقالوا: عبد اللّه بن الحسن. فأتیت منزله فاستأذنت، فخرج إلیّ رجل ظننت أنّه غلام له، فقلت له: استأذن لی علی مولاک، فدخل ثمّ خرج فقال لی: ادخل، فدخلت فإذا أنا بشیخ معتکف شدید الاجتهاد، فسلّمت علیه فقال لی: من أنت؟ فقلت: أنا الکلبیّ النّسّابه، فقال: ما حاجتک؟ فقلت: جئت أسألک، فقال: أمررت بابنی محمّد؟ قلت: بدأت بک، فقال: سل، فقلت: أخبرنی عن رجل قال لامرأته: أنت طالق عدد نجوم السّماء، فقال: تبین برأس الجوزاء و الباقی وزر علیه و عقوبه، فقلت فی نفسی: واحده، فقلت: ما یقول الشّیخ فی المسح علی الخفّین؟ فقال: قد مسح قوم صالحون و نحن أهل البیت لا نمسح، فقلت فی نفسی: ثنتان، فقلت: ما تقول فی أکل الجرّیّ أ حلال هو أم حرام؟

سپس فرمود: به آن کسی که میثاق پیامبران و اوصیا و همهٔ مردمان را در تو قرار داده است از تو می خواهم که از وصی و امام پس از حسین بن علی علیهما السّلام به ما خبر دهی. پس سنگ تکانی خورد چنان که نزدیک بود از جا درآید. سپس خداوند شکوهمند او را به زبان عربی فصیح به سخن درآورد و او گفت: خدایا وصیّت و امامت پس از حسین علی علیهما السّلام با علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و پسر فاطمهٔ رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-است. حضرت می فرماید: پس محمّد علی بازگشت درحالی که علی حسین علیهما السّلام را ولی خود قرار داده بود.

از طریق سند دیگری، مانند این روایت را زراره از حضرت باقر روایت کرده است.

[۹۲۱]6-کلبی نسب دان گفته است: من به مدینه وارد شدم درحالی که چیزی از مسأله امامت نمی دانستم. آن گاه به مسجد رسول آمدم. جماعتی از قریش آن جا بودند. پس گفتم: مرا به عالم این خاندان راهنمایی کنید. گفتند: عبد اللّه حسن. به منزلش آمدم و اجازه خواستم. مردی که پنداشتم غلام او است بیرون آمد. به او گفتم: برایم از سرورت اجازه بگیر. او رفت و پس بیرون آمده، به من گفت: داخل شو. داخل شدم و با پیری معتکف و بسیار کوشا در عبادت روبه رو شدم. به او سلام کردم. به من گفت: کیستی؟ گفتم: من کلبی نسب دانم. گفت: چه کار داری؟ گفتم: آمده ام پرسشی بکنم. گفت: آیا به نزد پسرم محمّد رفته ای؟ گفتم: از شما آغاز کرده ام. گفت: بپرس. گفتم: دربارهٔ مردی که به زنش گفته: تو را به شمارهٔ ستارگان آسمان طلاق دادم بگویید. گفت: به شمار سر ستارگان جوزا (یعنی سه تا) طلاق واقع می شود. و باقی آن گناهی بر گردن او و کیفر است. من با خودم گفتم: یک. آن گاه گفتم: شیخ درباره مسح بر کفش چه می فرماید؟ گفت: صالح مردمانی مسح کرده اند ولی ما اهل بیت مسح نمی کنیم. من با خودم گفتم: دو. آن گاه گفتم: دربارهٔ خوردن جرّی [ماهی بی فلس که آن را ماهی انکلیس گویند]چه می فرمایی؟ حلال است یا حرام؟

فقال: حلال إلاّ أنّا أهل البيت نعافه، فقلت فى نفسى: ثلاث فقلت: فما تقول فى شرب النّبيذ؟ فقال: حلال إلاّ أنّا أهل البيت لا نشربه. فقمت فخرجت من عنده و أنا أقول: هذه العصابه تكذب على أهل هذا البيت، فدخلت المسجد فنظرت إلى جماعه من قريش و غيرهم من النّاس فسلّمت عليهم، ثمّ قلت لهم: من أعلم أهل هذا البيت؟ فقالوا: عبد اللّه بن الحسن، فقلت: قد أتيته فلم أجد عنده شيئا فرفع رجل رأسه فقال: ائت جعفر بن محمّد عليهما السّلام فهو أعلم أهل هذا البيت، فلامه بعض من كان بالحضره، فقلت: إنّ القوم إنّما منعهم من إرشادى إليه أوّل مرّه الحسد، فقلت له: ويحک إيّاه أردت. فمضيت حتّى صرت إلى منزله فقرعت الباب، فخرج غلام له فقال: ادخل يا أخاكلب فو اللّه لقد أدهشنى، فدخلت و أنا مضطرب و نظرت فإذا شيخ على مصلّى بلا مرفقه و لا بردعه، فابتدأنى بعد أن سلّمت عليه، فقال لى: من أنت؟ فقلت فى نفسى: يا سبحان اللّه غلامه يقول لى بالباب: ادخل يا أخا كلب! و يسألنى المولى من أنت؟ ! فقلت له: أنا الكلبىّ النّسّابه، فضرب بيده على جبهته و قال: كذب العادلون باللّه و ضلّوا ضلالا بعيدا و خسروا خسرانا مبينا يا أخا كلب! إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: «وَ عٰاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحٰابَ اَلرَّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذٰلِکَ كَثِيراً» أ فتنسبها أنت؟ فقلت: لا جعلت فداک، فقال لى: أ فتنسب نفسک، قلت: نعم أنا فلان بن فلان بن فلان حتّى ارتفعت فقال لى: قف ليس حيث تذهب، ويحک أ تدرى من فلان بن فلان؟ قلت: نعم فلان بن فلان، قال: إنّ فلان بن فلان [ابن فلان]الرّاعى الكردىّ إنّما كان فلان الرّاعى الكردىّ على جبل آل فلان فنزل إلى فلانه امرأه فلان من جبله الّذى كان يرعى غنمه عليه فأطعمها شيئا و غشيها فولدت فلانا

گفت: حلال است جز این که ما اهل بیت آن را نمی پسندیم. من با خودم گفتم: این سومی. آن گاه گفتم: دربارۀ نوشیدن نبیذ چه می فرمایی؟ گفت: حلال است جز این که ما اهل بیت آن را نمی نوشیم. من برخاسته از پیش او بیرون آمدم درحالی که می گفتم این گروه بر اهل بیت دروغ بسته اند. پس به مسجد رفته، به گروهی از قریش و مردمی دیگر نگریستم و سلام کرده، گفتم: چه کسی عالم ترین این خاندان است؟ گفتند: عبد اللّه حسن. گفتم: به نزد او رفتم و چیزی نیافتم. مردی سر بلند کرد و گفت: به نزد جعفر محمّد علیهما السّلام برو. او اعلم این خاندان است. برخی از آنان که آن جا بودند او را سرزنش کردند. [دانستم که]در بار نخست حسد این مردم را از راهنمایی من به سوی او بازداشته است. پس به او گفتم: وای بر تو! من او را خواسته بودم. پس رفتم تا به منزلش رسیده، در زدم. غلامش بیرون آمده، گفت: ای برادر کلبی وارد شو. به خدا سوگند او [با این خطابش]مرا پریشان کرد. وارد شدم و پریشان بودم. نگریستم و پیرمردی بی بالش و زیرانداز دیدم. پس از آن که به ایشان سلام کردم با من آغاز کرده، فرمودند: تو کیستی؟ با خودم گفتم: سبحان اللّه! غلامش بر در به من می گوید: ای برادر کلبی داخل شو! و آقا از من می پرسد تو کیستی؟ آن گاه به ایشان عرض کردم: من کلبی نسب دانم. با دست بر پیشانی اش زد و فرمود: مشرکان به خدا دروغ گفته، در گمراهی ای ژرف افتاده، به روشنی زیان کردند. ای برادر کلبی! خداوند گرامی می فرماید: و عاد و ثمود و اصحاب رسّ و اقوام بسیار دیگری را در این میان [نابود کردیم.][فرقان (۲۵) :۳۸]آیا نسب آنان را می شناسی؟ من گفتم: نه، جانم به فدایت. به من فرمود: آیا نسب خودت را می شناسی؟ عرض کردم: بله، من فلانی پسر فلانی پسر فلانی ام و تا چندین پشت بالا رفتم. به من فرمود: بایست چنان که می روی نیست. وای بر تو آیا می دانی فلان بن فلان کیست؟ گفتم: بله، فلان کس است. فرمود: فلان بن فلان [بن فلان]چوپان کرد است. این چوپان کرد بر کوهی از فلان خاندان بود که از کوهی که گوسفندانش را در آن می چراند بر فلان زن فلان مرد فرود آمد و به او چیزی خورانده، با او درآمیخت و فلانی به دنیا آمد. و فلان بن فلان از فلان زن و فلان مرد است.

و فلان بن فلان من فلانه و فلان بن فلان، ثمّ قال: أ تعرف هذه الأسامى؟ قلت: لا و اللّه جعلت فداک فإن رأيت أن تكفّ عن هذا فعلت؟ فقال: إنّما قلت فقلت، فقلت: إنّى لا أعود، قال: لا نعود إذا و اسأل عمّا جئت له، فقلت له: أخبرنى عن رجل قال لامرأته: أنت طالق عدد نجوم السّماء؟ فقال: ويحک أ ما تقرأ سوره الطّلاق؟ قلت: بلى، قال: فاقرأ فقرأت: فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا اَلْعِدَّةَ قال: أترى هاهنا نجوم السّماء؟ قلت: لا، قلت: فرجل قال لامرأته: أنت طالق ثلاثا؟ قال: تردّ إلى كتاب اللّه و سنّه نبيّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، ثمّ قال: لا طلاق إلّا على طهر، من غير جماع بشاهدين مقبولين، فقلت فى نفسى: واحده، ثمّ قال: سل، قلت: ما تقول فى المسح على الخفّين؟ فتبسّم ثمّ قال: إذا كان يوم القيامه و ردّ اللّه كلّ شىء إلى شيئه و ردّ الجلد إلى الغنم فترى أصحاب المسح أين يذهب وضوؤهم؟ فقلت فى نفسى: ثنتان، ثمّ التفت إلىّ فقال: سل، فقلت: أخبرنى عن أكل الجرّىّ فقال: إنّ اللّه عزّ و جلّ مسخ طائفه من بنى إسرائيل فما أخذ منهم بحرا فهو الجرّىّ و المارماهى و الزّمّار و ما سوى ذلک و ما أخذ منهم برّا فالقرده و الخنازير و الوبر و الورک و ما سوى ذلک، فقلت فى نفسى: ثلاث ثمّ التفت إلىّ فقال: سل و قم، فقلت: ما تقول فى النّبيذ؟ فقال: حلال، فقلت: إنّا ننبذ فنطرح فيه العكر و ما سوى ذلک و نشربه، فقال: شه شه تلک الخمره المنتنه، فقلت: جعلت فداک فأىّ نبيذ تعنى؟ فقال: إنّ أهل المدينه شكوا إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم تغيير الماء و فساد طبايعهم، فأمرهم أن ينبذوا، فكان الرّجل يأمر خادمه أن ينبذ له، فيعمد إلى كفّ من التّمر فيقذف به فى الشّنّ فمنه شربه و منه طهوره، فقلت: و كم كان عدد التّمر الّذى [كان]فى الكفّ، فقال: ما حمل

سپس فرمود: آیا این نام ها را می شناسی؟ عرض کردم: نه به خدا سوگند! جانم به فدایت! اگر خواستی از این موضوع درآیی چنین کن. فرمود: چون تو گفتی من هم گفتم. من عرض کردم: من دیگر بازنمی گردم. فرمود: پس ما هم بازنمی گردیم. از آنچه برایش آمده ای بپرس. پس به ایشان گفتم: دربارۀ مردی بفرمایید که به زنش گفته: تو را به شمارۀ ستارگان آسمان طلاق دادم؟ فرمودند: وای بر تو مگر سورۀ طلاق را نمی خوانی؟ گفتم: چرا؟ فرمود: پس بخوان. من خواندم: پس آنان را در عدّۀ شان طلاق گویید. و حساب عدّه را نگاه دارید. [طلاق (65) : ۱]فرمود: آیا ستارگان آسمان را این جا می بینی؟ عرض کردم: نه. آن گاه گفتم: پس مردی که به زنش می گوید: تو را سه باره طلاق دادم؟ فرمودند: به کتاب خدا و روش پیامبر او -درود خدا بر او و بر خاندانش- بازگردانده می شود. سپس فرمود: هیچ طلاقی جز بر پاکی بدون آمیزش با دو شاهد مورد قبول واقع نمی شود. من با خودم گفتم: این یکی. سپس فرمود: بپرس. گفتم: دربارۀ مسح بر کفش ها چه می فرمایید؟ لبخندی زد و فرمود: وقتی روز قیامت شد و خداوند هرچیزی را به اصلش بازگرداند و پوست را به گوسفند بازگرداند، گمان می کنی وضوی اصحاب مسح به کجا می رود؟ من با خودم گفتم: این دو. آن حضرت به من رو کرده، فرمودند: بپرس. گفتم: برایم از خوردن جرّی (ماهی بی فلس که آن را ماه انگلیس گویند) بگویید. فرمودند: خداوند عزّتمند طایفه ای از بنی اسرائیل را مسخ کرد، آنان که راه دریا را در پیش گرفتند، جرّی و مارماهی و زمّار و غیر آن هستند. و آنان که راه خشکی را در پیش گرفتند میمون و خوک و راسو و سوسمار و غیر آن. من با خودم گفتم: این سومی. سپس حضرت به من رو کرده، فرمودند: بپرس و برخیز. پس عرض کردم: دربارۀ نبیذ چه می فرمایید؟ فرمود: حلال است. من عرض کردم: ما نبیذ می اندازیم و در آن دردۀ زیت و جز آن ریخته، می نوشیم. فرمودند: آه، آه. این که شراب بدبو است. من گفتم: جانم به فدایت پس شما مقصودتان کدام نبیذ است؟ فرمودند: اهل مدینه از دگرگونی آب و خرابی مزاجشان به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-شکایت کردند، و ایشان به آنان فرمان داد که نبیذ اندازند. مردم به خادمشان دستور می دادند که برایشان نبیذ درست کند. او مشتی خرمای خشک برداشته، در مشک آب می ریخت. و نوشیدن و وضویشان از آن بود. من گفتم: چند عدد خرما بوده است؟ فرمود: آنچه در مشت جا می شود.

الكفّ، فقلت: واحده و ثنتان، فقال: ربّما كانت واحده و ربّما كانت ثنتين فقلت: و كم كان يسع الشّنّ؟ فقال: ما بين الأربعين إلى الثّمانين إلى ما فوق ذلک، فقلت: بالأرطال؟ فقال: نعم أرطال بمكيال العراق، قال سماعه: قال الكلبىّ: ثمّ نهض عليه السّلام و قمت؛ فخرجت و أنا أضرب بيدى على الأخرى و أنا أقول: إن كان شىء فهذا، فلم يزل الكلبىّ يدين اللّه بحبّ آل هذا البيت حتّى مات.

[۹۲۲]۷-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أبى يحيى الواسطىّ، عن هشام بن سالم قال:

كنّا بالمدينه بعد وفاه أبى عبد اللّه عليه السّلام أنا و صاحب الطّاق و النّاس مجتمعون على عبد اللّه بن جعفر أنّه صاحب الأمر بعد أبيه، فدخلنا عليه أنا و صاحب الطّاق و النّاس عنده و ذلک أنّهم رووا عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه قال: إنّ الأمر فى الكبير ما لم تكن به عاهه، فدخلنا عليه نسأله عمّا كنّا نسأل عنه أباه، فسألناه عن الزّكاه، فى كم تجب؟ فقال: فى مئتين خمسه فقلنا: ففى مئه؟ فقال: درهمان و نصف، فقلنا: و اللّه ما تقول المرجئه هذا، قال: فرفع يده إلى السّماء فقال: و اللّه ما أدرى ما تقول المرجئه؟ قال: فخرجنا من عنده ضلّالا؛ لا ندرى إلى أين نتوجّه أنا و أبو جعفر الأحول، فقعدنا فى بعض أزقّه المدينه باكين حيارى لا ندرى إلى أين نتوجّه و لا من نقصد، و نقول: إلى المرجئه، إلى القدريّه، إلى الزّيديّه، إلى المعتزله، إلى الخوارج، فنحن كذلک إذ رأيت رجلا شيخا لا أعرفه، يومئ إلىّ بيده فخفت أن يكون عينا من عيون أبى جعفر المنصور و ذلک أنّه كان له بالمدينه جواسيس ينظرون إلى من اتّفقت شيعه جعفر عليه السّلام عليه، فيضربون عنقه، فخفت أن يكون منهم فقلت للأحول: تنحّ فإنّى خائف على نفسى و عليک و إنّما يريدنى لا يريدک، فتنحّ عنّى لا تهلک و تعين

من گفتم: یکی یا دو مشت؟ فرمود: گاهی یکی و گاهی دو تا. گفتم: و مشک آب چقدر جا داشت؟ فرمودند: بین چهل تا هشتاد و بیشتر. گفتم: به رطل؟ فرمود: بله، به رطل عراقی. سماعه گوید: کلبی گفت: سپس او علیه السّلام برخاست و من بلند شدم و بیرون آمدم درحالی که دست به دست می مالیدم و می گفتم: اگر چیزی باشد همین است. پس کلبی هماره در آیین محبّت خاندان پیامبر بود تا مرد.

[۹۲۲]۷-هشام سالم گفت: من و صاحب الطاق پس از وفات حضرت صادق علیه السّلام در مدینه بودیم. درحالی که مردم بر عبد اللّه جعفر گرد آمده بودند به این گمان که پس از پدرش او صاحب الامر است. من و صاحب الطّاق در حالی که مردم هم نزدش بودند، پیش او رفتیم. به این خاطر که آنان از حضرت صادق روایت می کردند که ایشان فرموده است: این امر به بزرگ ترین فرزند می رسد، اگر عیبی نداشته باشد. پس ما به نزد او رفتیم تا از آنچه از پدرش می پرسیدیم از او هم بپرسیم. از او دربارۀ زکات پرسیدیم که در چه مقداری واجب می شود؟ گفت: در دویست تا، پنج تا. گفتیم: و در صدتا؟ گفت: دو درهم و نیم. گفتیم: به خدا سوگند مرجئه هم این را نمی گویند. او گوید: پس او دستش را به آسمان بلند کرده، گفت: به خدا سوگند که نمی دانم مرجئه چه می گویند. او گوید: ما از نزد او درحالی که گمراه بودیم بیرون آمدیم. نمی دانستیم به کجا روی آوریم، من و ابو جعفر احول. پس گریان و پریشان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم. درحالی که نمی دانستیم به کجا و چه کسی روی آوریم؟ و می گفتیم: به سوی مرجئه برویم، به سوی قدریّه یا زیدیّه و معتزله و خوارج. در این حال بودیم که ناگاه پیرمردی را که برایم آشنا نبود، دیدم که با دستش به من اشاره می کند. ترسیدم جاسوسی از جاسوسان منصور باشد. زیرا برای او در مدینه جاسوس هایی بود تا مراقب باشند شیعیان حضرت صادق علیه السّلام بر چه کسی گرد می آیند که گردن او را بزنند. من ترسیدم او از آنان باشد. پس به احول گفتم: از من دور شو که من بر جان خودم و تو هراسانم. ولی او مرا می خواهد نه تو را. پس از من دور شو تا هلاک نشوی و به زیان خودت یاری نکنی.

على نفسک فتنحّی غير بعيد و نبعت الشّيخ و ذلک أنّی ظننت أنّی لا أقدر على التّخلّص منه فما زلت أتبعه و قد عزمت على الموت حتّی ورد بی على باب أبی الحسن عليه السّلام ثمّ خلاّنی و مضی، فإذا خادم بالباب فقال لی: ادخل رحمک اللّه. فدخلت فإذا أبو الحسن موسی عليه السّلام فقال لی ابتداء منه: لا إلی المرجئه و لا إلی القدريّه و لا إلی الزّيديّه و لا إلی المعتزله و لا إلی الخوارج إلیّ إلیّ، فقلت: جعلت فداک مضی أبوک؟ قال: نعم قلت: مضی موتا قال: نعم قلت: فمن لنا من بعده؟ فقال: إن شاء اللّه أن يهديک هداک؟ قلت: جعلت فداک إنّ عبد اللّه يزعم أنّه من بعد أبيه، قال يريد عبد اللّه أن لا يعبد اللّه [قال: قلت: جعلت فداک فمن لنا من بعده؟ قال: إن شاء اللّه أن يهديک هداک]قال: قلت: جعلت فداک فأنت هو؟ قال: لا ما أقول ذلک، قال: فقلت فی نفسی: لم أصب طريق المسأله، ثمّ قلت له: جعلت فداک عليک إمام؟ قال: لا فداخلنی شیء لا يعلمه إلاّ اللّه عزّ و جلّ إعظاما و هيبه له أكثر ممّا كان يحلّ بی من أبيه إذا دخلت عليه. ثمّ قلت له: جعلت فداک أسألک عمّا كنت أسأل أباک؟ فقال: سل تخبر و لا تذع، فإن أذعت فهو الذّبح، فسألته فإذا هو بحر لا ينزف، قلت: جعلت فداک شيعتک و شيعه أبيک ضلاّل فألقی إليهم و أدعوهم إليک و قد أخذت علیّ الكتمان، قال: من آنست منه رشدا فألق إليه و خذ عليه الكتمان فإن أذاعوا فهو الذّبح-و أشار بيده إلی حلقه-قال: فخرجت من عنده فلقيت أبا جعفر الأحول فقال لی: ما وراءک؟ قلت: الهدی، فحدّثته بالقصّه، قال: ثمّ لقينا الفضيل و أبا بصير فدخلا عليه و سمعا كلامه و ساءلاه و قطعا عليه بالإمامه، ثمّ لقينا النّاس أفواجا فكلّ من دخل عليه قطع إلاّ طائفه عمّار و أصحابه و بقی عبد اللّه لا يدخل إليه إلاّ قليل من النّاس؟ فلمّا رأی ذلک قال: ما حال النّاس؟ فأخبر أنّ هشاما صدّ عنک النّاس؛

او اندکی از من دور شد و من به دنبال پیرمرد رفتم برای اینکه گمان کردم نمی توانم از دست او خلاص شوم همینطور به دنبالش می رفتم و به مرگ خودم یقین کرده بودم که او مرا به در خانه حضرت موسی علیه السّلام برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت. آن گاه خادمی از در بیرون آمده، به من گفت: داخل شو خدا تو را بیامرزد. من داخل شده، با حضرت موسی علیه السّلام روبرو شدم که به من می فرمود: نه به سوی مرجئه و نه قدریّه و زیدیّه و نه معتزله و خوارج. به سوی من، به سوی من. من عرض کردم: جانم به فدایت پدرتان درگذشت؟ فرمود: بله. عرض کردم: به مرگ درگذشت؟ فرمود: بله. عرض کردم: پس از او چه کسی امام ما است؟ فرمود: اگر خدا خواهد تو را به راهت هدایت می کند. عرض کردم: جانم به فدایت عبد اللّه می پندارد که پس از پدرش او [امام]است. فرمود: عبد اللّه می خواهد خدا بندگی نشود. [او گوید: من گفتم: جانم به فدایت پس از او چه کسی برای ما [امام]است؟ فرمود: اگر خدا خواهد تو را به راهت هدایت می کند.]عرض کردم: جانم به فدایت او شمایید؟ فرمود: نه، من آن را نمی گویم. او گوید: من با خودم گفتم: من درست نپرسیدم. سپس به ایشان گفتم: جانم به فدایت آیا شما امامی دارید؟ فرمود: نه. آن گاه چیزی از بزرگی و هیبت او-که جز خداوند عزّتمند به آن آگاه نمی شود-بر من مستولی شد که وقتی به نزد پدرش می رفتم چنان چیزی بر من رخ نمی داد. سپس به ایشان عرض کردم: از شما بپرسم چنان که از پدرتان می پرسیدم؟ فرمود: بپرس تا آگاه شوی ولی منتشر نکن. که اگر منتشر کنی، نتیجه اش سربریدن است. من از او پرسش ها کرده، او را دریایی بی کران دیدم. من عرض کردم: جانم به فدایت شیعیان تو و شیعهٔ پدرت گمراه شده اند، به آنان برسانم و به سوی تو دعوتشان کنم درحالی که عهدی که بر کتمان آن از من گرفته ای بر گردنم باشد (؟) فرمود: اگر در کسی صلاحیّت دیدی به او برسان و عهد کتمان از او بگیر که اگر فاش کنند، نتیجه اش سربریدن است-و با دست به گردنش اشاره کرد-او گوید: من از نزد ایشان بیرون آمده، ابو جعفر احول را دیدار کردم. به من گفت: چه پشت سر گذاشتی؟ گفتم: هدایت. و قصّه را برایش بازگفتم. او گوید: سپس فضیل و ابو بصیر را دیدار کردیم که به نزد حضرت رفته، سخنش را شنیده، پرسش هایی نموده، به امامتش یقین کرده بودند. سپس گروه هایی از مردم را دیدیم که هرکدام به نزد ایشان رفته و به امامش یقین کرده بود نه جز گروه عمّار ساباطی و یارانش. و عبد اللّه که جز اندکی از مردم به نزدش نمی رفتند. وقتی چنین دید، گفت: مردم چه شدند؟ به او گفتند: هشام مردم را از تو بازداشت.

ص : ١6١

قال هشام: فأقعد لی بالمدینه غیر واحد لیضربونی.

[۹۲۳]۸-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن محمّد، عن محمّد بن فلان الواقفیّ قال:

کان لی ابن عمّ یقال له: الحسن بن عبد اللّه کان زاهدا و کان من أعبد أهل زمانه و کان یتّقیه السّلطان لجدّه فی الدّین و اجتهاده و ربّما استقبل السّلطان بکلام صعب یعظه و یأمره بالمعروف و ینهاه عن المنکر و کان السّلطان یحتمله لصلاحه، و لم تزل هذه حالته حتّی کان یوم من الأیّام إذ دخل علیه أبو الحسن موسی علیه السّلام و هو فی المسجد فرآه فأومأ إلیه فأتاه فقال له: یا أبا علیّ ما أحبّ إلیّ ما أنت فیه و أسرّنی إلاّ أنّه لیست لک معرفه، فاطلب المعرفه، قال: جعلت فداک و ما المعرفه؟ قال: اذهب فتفقّه و اطلب الحدیث، قال: عمّن؟ قال: عن فقهاء أهل المدینه، ثمّ اعرض علیّ الحدیث. قال: فذهب فکتب ثمّ جاءه فقرأه علیه فأسقطه کلّه ثمّ قال له: اذهب فاعرف المعرفه و کان الرّجل معنیّا بدینه فلم یزل یترصّد أبا الحسن علیه السّلام حتّی خرج إلی ضیعه له، فلقیه فی الطّریق فقال له: جعلت فداک إنّی أحتجّ علیک بین یدی اللّه فدلّنی علی المعرفه قال: فأخبره بأمیر المؤمنین علیه السّلام و ما کان بعد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و أخبره بأمر الرّجلین فقبل منه ثمّ قال له: فمن کان بعد أمیر المؤمنین علیه السّلام؟ قال: الحسن علیه السّلام ثمّ الحسین علیه السّلام حتّی انتهی إلی نفسه ثمّ سکت، قال: فقال له: جعلت فداک فمن هو الیوم؟ قال: إن أخبرتک تقبل؟ قال: بلی جعلت فداک، قال: أنا هو، قال: فشیء أستدلّ به؟ قال: اذهب إلی تلک الشّجره-و أشار [بیده]إلی أمّ غیلان-فقل لها: یقول لک موسی بن جعفر: أقبلی، قال: فأتیتها فرأیتها و اللّه تخدّ الأرض خدّا حتّی وقفت بین یدیه، ثمّ أشار إلیها فرجعت، قال: فأقرّ به، ثمّ لزم الصّمت

هشام گوید: او در مدینه چند نفری را گماشت تا مرا بزنند.

[۹۲۳]۸-محمّد واقفی گفته است: من پسر عمویی داشتم که به او حسن عبد اللّه می گفتند. زاهد بود و از عابدترین مردم زمانش. و به جهت جدیّت و کوشش در دین، سلطان نیز از او حساب می برد. چه بسا در برابر سلطان به درشتی پندش داده، امر به معروف و نهی از منکر می کرد. و سلطان به جهت صلاحش او را تحمّل می نمود. احوال او هماره چنین بود تا روزی از روزها که حضرت موسی علیه السّلام در مسجد بر او داخل شد. او را دیده، اشاره کرد تا آمد. آن گاه به او فرمود: ابو علی بر این روش که هستی نزد من محبوب است و مرا شاد می کند جز این که معرفتی نداری. پس به دنبال معرفت برو. او گفت: جانم به فدایت! معرفت چیست؟ فرمود: برو تفقّه کن و حدیث بیاموز. گفت: از چه کسی؟ فرمود: از فقیهان اهل مدینه. سپس آن احادیث را بر من عرضه کن. او گوید: و او رفت و نوشت سپس آن را آورده، برایشان خواند. که همه اش را رد کرد. سپس به او فرمود: برو و معرفت بیاموز. و این مرد به دینش عنایت داشت و پیوسته در راه، منتظر حضرت موسی علیه السّلام بود تا ایشان به سوی مزرعه اش بیرون رفتند. پس او را در راه دیدار کرده، گفت: جانم به فدایت! من در برابر خدا بر تو احتجاج خواهم کرد، پس مرا به معرفت راهنمایی کنید. راوی گوید: حضرت به او از امیر مؤمنان علیه السّلام و آنچه پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- بود، خبر داد و از مسأله آن دو مرد برایش گفت. و او پذیرفت و سپس گفت: پس از امیر مؤمنان علیه السّلام چه کسی بود؟ فرمود: حسن علیه السّلام سپس حسین علیه السّلام تا به خودش رسید و خاموش شد. او به حضرت گفت: جانم فدایت! امروز کیست؟ فرمود: اگر به تو بگویم می پذیری؟ گفت: البتّه جانم به فدایت! فرمود: من اویم. عرض کرد: و چیزی که به آن استدلال کنم؟ فرمود: به سوی آن درخت-و [با دستش]به امّ غیلان اشاره کرد-برو و بگو: موسای جعفر به تو می گوید: به نزد من بیا. او گوید: من به نزد درخت رفته، او را دیدم که به خدا سوگند زمین را شکافته، به جلو آمد تا در برابر حضرت ایستاد. سپس ایشان به درخت اشاره کرد و او بازگشت. راوی گوید: پس او به [امامت]حضرت اقرار کرد و سپس از خاموشی و عبادت جدا نشد.

و العباده، فكان لا يراه أحد يتكلّم بعد ذلک.

محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن إبراهيم بن هاشم مثله.

[۹۲۴]۹-محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن أحمد بن الحسين، عن محمّد بن الطّيّب، عن عبد الوهّاب بن منصور، عن محمّد بن أبى العلاء قال:

سمعت يحيى بن أكثم-قاضى سامرّاء بعد ما جهدت به و ناظرته و حاورته و واصلته و سألته عن علوم آل محمّد-فقال: بينا أنا ذات يوم دخلت أطوف بقبر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فرأيت محمّد بن علىّ الرّضا عليه السّلام يطوف به، فناظرته فى مسائل عندى فأخرجها إلىّ، فقلت له: و اللّه إنّى أريد أن أسألک مسأله و إنّى و اللّه لأستحيى من ذلک، فقال لى: أنا أخبرک قبل أن تسألنى، تسألنى عن الإمام، فقلت: هو و اللّه هذا، فقال: أنا هو، فقلت: علامه؟ فكان فى يده عصا فنطقت و قالت: إنّ مولاى إمام هذا الزّمان و هو الحجّه.

[۹۲۵] ۱۰-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد أو غيره، عن علىّ بن الحكم، عن الحسين بن عمر بن يزيد قال:

دخلت على الرّضا عليه السّلام و أنا يومئذ واقف و قد كان أبى سأل أباه عن سبع مسائل فأجابه فى ستّ و أمسک عن السّابعه، فقلت: و اللّه لأسألنّه عمّا سأل أبى أباه، فإن أجاب بمثل جواب أبيه كانت دلاله، فسألته فأجاب بمثل جواب أبيه أبى فى المسائل السّتّ، فلم يزد فى الجواب واوا و لا ياء و أمسک عن السّابعه و قد كان أبى قال لأبيه: إنّى أحتجّ عليک عند اللّه يوم القيامه، أنّک زعمت أنّ عبد اللّه لم يكن إماما، فوضع يده على عنقه، ثمّ قال له: نعم احتجّ علىّ بذلک

و پس از آن کسی او را ندید که سخنی بگوید.

ابراهیم هاشم نیز مانند آن را روایت کرده است.

[۹۲۴]۹-محمّد ابو علاء گفته است: من از یحیای اکثم قاضی سامره-پس از آن که بسیار با او بحث و مناظره و صحبت کرده، با او خودمانی شدم و از او دربارۀ علوم خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]پرسیدم-شنیدم که گفت: هنگامی که یک روز من مرقد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- را طواف می کردم محمّد بن علی رضا را دیدم که او نیز طواف می کرد با او دربارۀ مسائل مشکلی که داشتم سخن گفتم و او آن ها را برایم حل کرد. آن گاه به او عرض کردم: به خدا سوگند می خواهم دربارۀ چیزی بپرسم ولی به خدا سوگند از این پرسش حیا می کنم ! به من فرمود: پیش از آن که بپرسی من به تو می گویم. می خواهی دربارۀ امام از من بپرسی. عرض کردم: به خدا سوگند همین است. فرمود: من اویم. عرض کردم: نشانه؟ در دستش عصایی بود که به سخن درآمد و گفت: سرورم امام این روزگار است. و حجّت او است.

[۹۲۵]۱۰-حسین بن عمر یزید گفته است: من به نزد حضرت رضا علیه السّلام رفتم درحالی که آن روز واقفی بودم. پدرم هفت سؤال از پدرش پرسیده بود که ایشان به شش سؤال پاسخ داده و هفتمی را بی پاسخ گذارده بود. من گفتم: به خدا سوگند از آنچه پدرم از پدرش پرسیده من هم از او خواهم پرسید. اگر مانند پدرش پاسخ دهد، نشانه ای است. آن گاه از او پرسیدم. همچون جواب پدرش به پدرم به شش سؤال پاسخ فرمود و واو و یایی در پاسخ نیفزود. و از پاسخ به هفتمی خودداری کرد. و پدرم به پدرش گفته بود: من در روز قیامت نزد خداوند بر تو احتجاج خواهم کرد؛ زیرا شما معتقدی که عبد اللّه امام نیست. و او دستش را بر گردنش گذاشته، سپس فرموده بود: آری، تو بر من به جهت این مسأله

عند اللّه عزّ و جلّ، فما كان فيه من إثم فهو فى رقبتى، فلمّا ودّعته قال: إنّه ليس أحد من شيعتنا يبتلى ببليّه أو يشتكى فيصبر على ذلک إلاّ كتب اللّه له أجر ألف شهيد، فقلت فى نفسى: و اللّه ما كان لهذا ذكر، فلمّا مضيت و كنت فى بعض الطّريق، خرج بى عرق المدينىّ، فلقيت منه شدّه، فلمّا كان من قابل حججت فدخلت عليه و قد بقى من وجعى بقيّه، فشكوت إليه و قلت له: جعلت فداک عوّذ رجلى و بسطتها بين يديه، فقال لى: ليس على رجلک هذه بأس و لكن أرنى رجلک الصّحيحه فبسطتها بين يديه فعوّذها فلمّا خرجت لم ألبث إلاّ يسيرا حتّى خرج بى العرق و كان وجعه يسيرا.

[٩٢٦]١١-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علىّ، عن ابن قياما الواسطىّ-و كان من الواقفه-قال:

دخلت على علىّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام فقلت له: يكون إمامان؟ قال: لا إلاّ و أحدهما صامت، فقلت له: هو ذا أنت ليس لک صامت-و لم يكن ولد له أبو جعفر بعد-فقال لى: و اللّه ليجعلنّ اللّه منّى ما يثبت به الحقّ و أهله و يمحق به الباطل و أهله، فولد له بعد سنه أبو جعفر عليه السّلام، فقيل لابن قياما: ألا تقنعک هذه الآيه؟ فقال: أما و اللّه إنّها لآيه عظيمه و لكن كيف أصنع بما قال أبو عبد اللّه عليه السّلام فى ابنه؟

[٩٢٧]١٢-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء قال:

أتيت خراسان-و أنا واقف-فحملت معى متاعا و كان معى ثوب وشىّ فى بعض الرّزم و لم أشعر به و لم أعرف مكانه، فلمّا قدمت مرو و نزلت فى بعض منازلها لم أشعر إلاّ و رجل مدنىّ من بعض مولّديها، فقال لى: إنّ أبا الحسن الرّضا عليه السّلام يقول لک: ابعث إلىّ الثّوب الوشىّ الّذى عندک قال: فقلت: و من أخبر أبا الحسن بقدومى و أنا قدمت آنفا، و ما عندى ثوب وشىّ! فرجع إليه

نزد خداوند عزّتمند احتجاج کن که اگر گناهی در آن باشد به گردن من است. وقتی از او خداحافظی کردم فرمود: کسی از شیعیان ما نیست که به بلایی دچار شود یا بیمار گردد و آن گاه شکیبایی کند جز این که خداوند برایش اجر هزار شهید می نویسد. من با خودم گفتم: به خدا سوگند در این باره سخنی نبود. سپس رفتم و در یکی از راه ها بودم که در پایم رشته ای بیرون آمد و بسیار رنج کشیدم. وقتی سال بعد به حجّ رفتم، به نزد آن حضرت هم رفتم. و هنوز دردی مانده بود. به ایشان شکایت کرده، گفتم: جانم به فدایت به پایم تعویذی بخوان و آن را در برابرش گشودم. به من فرمود: بر این پایت چیزی نیست ولی پای سالمت را نشانم بده. من آن را در برابرش گشودم و ایشان بر آن تعویذ خواند. وقتی بیرون آمدم اندکی نگذشت که در پایم رشته بیرون آمد درحالی که دردش اندک بود.

[۹۲۶]۱۱-ابن قیامای واسطی-که از واقفی ها بود-گفته است: من به نزد حضرت رضا علیه السّلام رفته، به او عرض کردم: دو امام [در یک زمان]می شود؟ فرمود: نه جز این که یکی خاموش باشد. من گفتم: اینک که شمایید امام خاموشی برای شما نیست-و هنوز حضرت جواد او به دنیا نیامده بود-به من فرمود: به خدا سوگند! خداوند از من کسی را قرار می دهد که با آن حقّ و اهلش را استوار کرده، باطل و اهلش را نابود می کند. پس از یک سال حضرت جواد به دنیا آمد. به ابن قیاما گفتند: آیا این نشانه تو را قانع نمی کند؟ گفت: به خدا سوگند این نشانه ای بزرگ است امّا با فرمایش، حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ فرزندش چه کنم؟

[۹۲۷]۱۲-وشّاء گفت: به خراسان آمدم-درحالی که واقفی بودم-متاعی با خود داشتم و همراهم لباسی گلدار در یکی از بسته ها بود که من متوجّه نبودم و جایش را نمی دانستم. وقتی به مرو رسیدم و در یکی از منزل هایش فرود آمدم هم نفهمیدم جز این که مردی مدینه ای از متولّدشدگان آن به من گفت: حضرت رضا علیه السّلام به تو می فرماید: آن لباس گلداری را که به همراه داری برای من بفرست. او گوید: من گفتم: و چه کسی به حضرت رضا علیه السّلام از رسیدن من خبر داده است درحالی که من الآن رسیدم. لباس گلداری هم نزد من نیست.

و عاد إلىّ، فقال: يقول لک: بلى هو فى موضع كذا و كذا و رزمته كذا و كذا، فطلبته حيث قال، فوجدته فى أسفل الرّزمه، فبعثت به إليه.

[۹۲۸]۳ ۱-ابن فضّال، عن عبد اللّه بن المغيره قال:

كنت واقفا و حججت على تلک الحال، فلمّا صرت بمكّه خلج فى صدرى شىء، فتعلّقت بالملتزم ثمّ قلت: اللّهمّ قد علمت طلبتى و إرادتى فأرشدنى إلى خير الأديان، فوقع فى نفسى أن آتى الرّضا عليه السّلام، فأتيت المدينه فوقفت ببابه و قلت للغلام: قل لمولاک: رجل من أهل العراق بالباب، قال: فسمعت نداءه و هو يقول ادخل يا عبد اللّه بن المغيره ادخل يا عبد اللّه بن المغيره، فدخلت: فلمّا نظر إلىّ قال لى: قد أجاب اللّه دعاءک و هداک لدينه فقلت: أشهد أنّک حجّه اللّه و أمينه على خلقه.

[۹۲۹]4 ۱-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه قال:

كان عبد اللّه بن هليل يقول بعبد اللّه فصار إلى العسكر فرجع عن ذلک، فسألته عن سبب رجوعه فقال: إنّى عرضت لأبى الحسن عليه السّلام أن أسأله عن ذلک فوافقنى فى طريق ضيّق، فمال نحوى حتّى إذا حاذانى، أقبل نحوى بشىء من فيه، فوقع على صدرى، فأخذته فإذا هو رقّ فيه مكتوب ما كان هنالک و لا كذلک.

[۹۳۰]5 ۱-علىّ بن محمّد، عن بعض أصحابنا ذكر اسمه قال: حدّثنا محمّد بن إبراهيم قال: أخبرنا موسى بن محمّد بن إسماعيل بن عبيد اللّه بن العبّاس بن علىّ بن أبى طالب قال: حدّثنى جعفر بن زيد بن موسى، عن أبيه، عن آبائه عليهم السّلام قالوا:

جاءت أمّ أسلم يوما إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و هو فى منزل أمّ سلمه، فسألتها عن

او رفت و سپس بازگشته، گفت: ایشان می فرماید: چرا، آن در چنین و چنان جایی است. و بسته اش چنین و چنان. چنان که فرموده بود جستجو کردم و آن را در زیر بسته یافتم و برایشان فرستادم.

[۹۲۸]۱۳-عبد اللّه مغیره گفت: من واقفی بودم و بر آن حال حجّ کردم. وقتی به مکّه رسیدم چیزی در سینه ام پریشانم کرد. پس خود را به دیوار ملتزم [که در روبروی خانه کعبه است]چسبانده، سپس گفتم: خدایا تو قصد و خواسته ام را می دانی پس مرا به بهترین دین هدایت کن. به دلم افتاد که به نزد رضا علیه السّلام بروم. پس به مدینه آمدم و بر در خانه اش ایستاده، به غلامش گفتم: به سرورت بگو: مردی از اهل عراق بر در است. او گوید: ناگاه صدای حضرت را شنیدم که می فرماید: عبد اللّه مغیره داخل شو، عبد اللّه مغیره داخل شو. من داخل شدم. وقتی مرا دید، فرمود: خداوند دعایت را اجابت کرده، تو را به دینش هدایت کرده است. من گفتم: شهادت می دهم که تو حجّت خدا و امین او بر آفریدگانش هستی.

[۹۲۹]۱4-احمد بن محمّد عبد اللّه گفته: عبد اللّه هلیل به امامت عبد اللّه معتقد بود. وقتی به سامره رفت از آن عقیده بازگشت. من از سبب آن بازگشت از او پرسیدم. گفت: من به فکر افتادم آن را از حضرت ابو الحسن علیه السّلام بپرسم که ناگاه در کوچه ای باریک با من روبه رو شد. به سوی من مایل شد تا وقتی که در برابرم ایستاد و چیزی از دهانش به سوی من انداخت. که به روی سینه ام افتاد. آن را گرفتم. ورقه ای بود که در آن نوشته بود: او در آن مقام نبود و استحقاقی نداشت.

[۹۳۰]۱5-جعفر بن زید موسی از پدرش و او از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده که فرموده اند: روزی امّ سلمه به سوی پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-که در خانۀ امّ سلمه بودند: آمده، رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را خواست.

رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقالت: خرج فى بعض الحوائج و السّاعه يجىء، فانتظرته عند أمّ سلمه حتّى جاء صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقالت أمّ أسلم: بأبى أنت و أمّى يا رسول اللّه! إنّى قد قرأت الكتب و علمت كلّ نبىّ و وصىّ، فموسى كان له وصىّ فى حياته و وصىّ بعد موته و كذلک عيسى، فمن وصيّک يا رسول اللّه؟ فقال لها: يا أمّ أسلم! وصيّى فى حياتى و بعد مماتى واحد، ثمّ قال لها: يا أمّ أسلم من فعل فعلى هذا فهو وصيّى، ثمّ ضرب بيده إلى حصاه من الأرض ففرّكها بإصبعه فجعلها شبه الدّقيق، ثمّ عجنها، ثمّ طبعها بخاتمه، ثمّ قال: من فعل فعلى هذا فهو وصيّى فى حياتى و بعد مماتى، فخرجت من عنده فأتيت أمير المؤمنين عليه السّلام، فقلت: بأبى أنت و أمّى أنت وصىّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟ قال: نعم يا أمّ أسلم! ثمّ ضرب بيده إلى حصاه ففرّكها فجعلها كهيئه الدّقيق، ثمّ عجنها و ختمها بخاتمه، ثمّ قال: يا أمّ أسلم! من فعل فعلى هذا فهو وصيّى فأتيت الحسن عليه السّلام و هو غلام فقلت له: يا سيّدى! أنت وصىّ أبيک؟ فقال: نعم يا أمّ أسلم! و ضرب بيده و أخذ حصاه ففعل بها كفعلهما، فخرجت من عنده فأتيت الحسين عليه السّلام-و إنّى لمستصغره لسنّه-فقلت له: بأبى أنت و أمّى، أنت وصىّ أخيک؟ فقال: نعم يا أمّ أسلم! ائتينى بحصاه، ثمّ فعل كفعلهم، فعمرت أمّ أسلم حتّى لحقت بعلىّ بن الحسين بعد قتل الحسين عليه السّلام فى منصرفه، فسألته أنت وصىّ أبيک؟ فقال: نعم، ثمّ فعل كفعلهم صلوات اللّه عليهم أجمعين.

[٩٣١]6 ١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن الحسين بن الجارود، عن موسى بن بكر بن داب، عمّن حدّثه، عن أبى جعفر عليه السّلام:

أنّ زيد بن علىّ بن الحسين عليه السّلام دخل على أبى جعفر محمّد بن علىّ عليهم السّلام

او گفت: برای کاری بیرون رفته و الآن می آید. نزد امّ سلمه منتظر ماند تا آن حضرت-درود خدا بر او و بر خاندانش-آمد. آن گاه امّ اسلم عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! من کتاب ها را خوانده و دانسته ام که هر پیامبری را وصی ای هست. برای موسی در زندگی اش وصی ای بود و در پس از مرگش وصی ای. و همین طور عیسی. ای رسول خدا وصی شما کیست؟ حضرت به او فرمود: امّ اسلم! وصی من در زندگی و پس از مرگم یکی است. سپس به او فرمود: امّ اسلم هرکس این کار مرا انجام داد او وصی من است. سپس با دستش به سنگریزه ای در زمین زده، آن را با انگشتش مالیده، مانند آرد کرد. سپس آن را خمیر کرده، با انگشتری اش مهر کرد و فرمود: امّ اسلم هرکس این کار مرا انجام داد او وصی من در زندگی و پس از مرگ من است. از نزد ایشان بیرون آمده، به خدمت امیر مؤمنان علیه السّلام رسیدم و گفتم: پدر و مادرم به فدایت تو وصی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستی؟ فرمود: بله، ای امّ اسلم! سپس با دستش بر سنگریزه ای زده، آن را مالیده، همچون آرد ساخت سپس خمیرش کرد و با انگشتری اش آن را مهر کرد. سپس فرمود: امّ اسلم! هرکس این کار مرا انجام داد او وصی من است. آن گاه به نزد حسن علیه السّلام که کودکی بود، آمدم و گفتم: آقای من! تو وصی پدرت هستی؟ فرمود: بله، ای امّ اسلم. و با دستش سنگریزه ای گرفت و با آن مانند آن دو انجام داد. من از نزدش بیرون آمده، به خدمت حسین علیه السّلام آمدم-درحالی که سنّ و سالش را کوچک می شمردم-آن گاه به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، تو وصی برادرت هستی؟ فرمود: بله ای امّ اسلم! سنگریزه ای به من بده. سپس همان کرد که آنان کرده بودند، و امّ اسلم زنده بود تا پس از کشته شدن حسین علیه السّلام در بازگشت سجّاد به خدمتش رسیده، از ایشان پرسید: تو وصی پدرت هستی؟ فرمود: بله، سپس چنان کرد که آنان کرده بودند. درود خدا بر همهٔ آنان.

[۹۳۱]6 ۱-موسی بن بکرداب از کسی روایت کرده که زید بن علی بن حسین

و معه كتب من أهل الكوفه، يدعونه فيها إلى أنفسهم و يخبرونه باجتماعهم و يأمرونه بالخروج، فقال له أبو جعفر عليه السّلام: هذه الكتب ابتداء منهم أو جواب ما كتبت به إليهم و دعوتهم إليه؟ فقال: بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقّنا و بقرابتنا من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و لما يجدون فى كتاب اللّه عزّ و جلّ من وجوب مودّتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فيه من الضّيق و الضّنک و البلاء، فقال له أبو جعفر عليه السّلام: إنّ الطّاعه مفروضه من اللّه عزّ و جلّ و سنّه أمضاها فى الأوّلين و كذلک يجريها فى الآخرين و الطّاعه لواحد منّا و المودّه للجميع، و أمر اللّه يجرى لأوليائه بحكم موصول و قضاء مفصول و حتم مقضىّ و قدر مقدور و أجل مسمّى لوقت معلوم، فلا يستخفّنّک الّذين لا يوقنون إنّهم لن يغنوا عنک من اللّه شيئا، فلا تعجل، فإنّ اللّه لا يعجل لعجله العباد و لا تسبقنّ اللّه فتعجزک البليّه فتصرعک، قال: فغضب زيد عند ذلک، ثمّ قال: ليس الإمام منّا من جلس فى بيته و أرخى ستره و ثبّط عن الجهاد و لكنّ الإمام منّا من منع حوزته و جاهد فى سبيل اللّه حقّ جهاده و دفع عن رعيّته و ذبّ عن حريمه قال أبو جعفر عليه السّلام: هل تعرف يا أخى! من نفسک شيئا ممّا نسبتها إليه فتجىء عليه بشاهد من كتاب اللّه أو حجّه من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أو تضرب به مثلا، فإنّ اللّه عزّ و جلّ أحلّ حلالا و حرّم حراما و فرض فرائض و ضرب أمثالا و سنّ سننا و لم يجعل الإمام القائم بأمره شبهه فيما فرض له من الطّاعه أن يسبقه بأمر قبل محلّه أو يجاهد فيه قبل حلوله، و قد قال اللّه عزّ و جلّ فى الصّيد: لا تَقْتُلُوا اَلصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ أفقتل الصّيد أعظم أم قتل النّفس الّتى حرّم اللّه؟ و جعل لكلّ شىء محلاّ و قال اللّه عزّ و جلّ: وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا و قال عزّ و جلّ:

به نزد حضرت باقر علیه السّلام رفت درحالی که نامه هایی از اهل کوفه به همراه داشت که او را به سوی خودشان خوانده، از جمع شدنشان خبر داده، او را به قیام امر می کردند. حضرت باقر علیه السّلام به او فرمود: این نامه ها را خود آنان نوشته اند یا جوابی است به آنچه تو برایشان نوشته و به آن دعوتشان کرده ای؟ گفت: بلکه خود مردم نوشته اند. به خاطر شناختی که به حقّ ما و خویشاوندی مان با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دارند. و به خاطر آنچه در کتاب خدای عزّتمند از وجوب دوستی ما و اطاعت از ما می یابند. و به خاطر تنگنا و فشار و گرفتاری ای که ما به آن دچاریم. حضرت باقر علیه السّلام به او فرمود: همانا اطاعت، واجبی از سوی خداوند است. و سنّتی است که خداوند آن را در میان پیشینیان اجرا کرده است و در میان آیندگان هم اجرا می کند. اطاعت برای یکی از ماست ولی محبّت مال همهٔ ما است. و فرمان خدا دربارهٔ اولیایش به حکمی پیوسته و فرمانی استوار و یقینی حکم شده و اندازه ای مشخّص و مدّتی معیّن و وقتی معلوم جاری می شود. پس مبادا تو را کسانی که ایمان درستی ندارند، سبک کنند، که آنان تو را از خدا بی نیاز نمی کنند. پس شتاب نکن که خداوند به خاطر عجلهٔ بندگان شتاب نمی کند. و تو از خدا پیشی نمی گیری و بلا تو را عاجز کرده، به زمینت می زند. در این هنگام زید خشمگین شده، گفت: از میان ما امام کسی نیست که در خانه اش نشسته، پرده را انداخته، از جهاد بازدارد. بلکه از میان ما امام کسی است که دیگران از حوزهٔ خود بازداشته، در راه خدا به راستی جهاد کرده، از مردم و حریمشان دفاع کند. حضرت باقر علیه السّلام فرمود: برادرم! آیا از آنچه به خودت نسبت دادی چیزی می شناسی که برایش شاهدی از کتاب خداوند یا دلیلی از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- بیاوری یا مثالی بزنی. که خداوند عزّتمند حلال را حلال، حرام را حرام، واجبات را واجب کرد. مثال ها زده، سنّت هایی گذاشت و امام برپادارندهٔ فرمانش را در چیزی که اطاعت او را واجب کرده بود در شبهه نگذاشت که به کاری پیش از محلّش بر او پیشی بگیرد یا در راه او پیش از وقتش جهاد کند. خداوند شکوهمند دربارهٔ صید فرموده است: در حال احرام صید را نکشید. [مائده (5) :95]آیا کشتن صید بزرگ تر است یا کشتن جانی که خداوند حرام کرده است. و برای هرچیزی محلّی قرار داده و فرموده است: و هنگامی که از احرام بیرون آمدید صید کنید. [مائده (5) :2]

لا تُحِلُّوا شَعٰائِرَ اَللّٰهِ وَ لاَ اَلشَّهْرَ اَلْحَرٰامَ فجعل الشّهور عدّه معلومه، فجعل منها أربعه حرما و قال: فَسِيحُوا فِى اَلْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اِعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اَللّٰهِ ثمّ قال تبارک و تعالى: فَإِذَا اِنْسَلَخَ اَلْأَشْهُرُ اَلْحُرُمُ فَاقْتُلُوا اَلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ فجعل لذلک محلاّ و قال: وَ لاٰ تَعْزِمُوا عُقْدَةَ اَلنِّكٰاحِ حَتّٰى يَبْلُغَ اَلْكِتٰابُ أَجَلَهُ فجعل لكلّ شىء أجلا و لكلّ أجل كتابا. فإن كنت على بيّنه من ربّک و يقين من أمرک و تبيان من شأنک، فشأنک و إلاّ فلا ترومنّ أمرا أنت منه فى شکّ و شبهه و لا تتعاط زوال ملک لم تنقض أكله و لم ينقطع مداه و لم يبلغ الكتاب أجله، فلو قد بلغ مداه و انقطع أكله و بلغ الكتاب أجله لا نقطع الفصل و تتابع النّظام و لأعقب اللّه فى التّابع و المتبوع الذّلّ و الصّغار، أعوذ باللّه من إمام ضلّ عن وقته، فكان التّابع فيه أعلم من المتبوع، أ تريد يا أخى! أن تحيى ملّه قوم قد كفروا بآيات اللّه و عصوا رسوله و اتّبعوا أهواءهم بغير هدى من اللّه و ادّعوا الخلافه بلا برهان من اللّه و لا عهد من رسوله؟ ! أعيذک باللّه يا أخى! أن تكون غدا المصلوب بالكناسه، ثمّ ارفضّت عيناه و سالت دموعه، ثمّ قال: اللّه بيننا و بين من هتک سترنا و جحدنا حقّنا و أفشى سرّنا و نسبنا إلى غير جدّنا و قال فينا ما لم نقله فى أنفسنا.

[٩٣٢]١٧-بعض أصحابنا، عن محمّد بن حسّان، عن محمّد بن رنجويه، عن عبد اللّه بن الحكم الأرمنىّ، عن عبد اللّه بن إبراهيم بن محمّد الجعفرىّ قال:

أتينا خديجه بنت عمر بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليه السّلام نعزّيها بابن بنتها، فوجدنا عندها موسى بن عبد اللّه بن الحسن، فإذا هى فى ناحيه قريبا من النّساء، فعزّيناها، ثمّ أقبلنا عليه فإذا هو يقول لابنه أبى يشكر الرّاثيه:

و فرموده است: شعائر خداوند و حدود الهی و ماه حرام را حلال نکنید. [مائده (5) :۲]و ماه ها را تعداد معلومی قرار داد و از آن ها چهارتا را حرام نهاد و فرمود: پس چهار ماه در زمین سیر کنید و بدانید که شما نمی توانید خدا را ناتوان کنید. [توبه (۹) :۲]سپس آن پاک و والا فرمود: وقتی ماه های حرام پایان یافت مشرکان را بکشید هرکجا که یافتید. [توبه (۹) :5]پس برای آن جایی قرار داد. و فرموده است: و به عقد نکاح آهنگ نکنید تا مدّت مقرّر برسد. [سورۀ بقره (۲) :۲۳5]و برای هرچیزی مدّتی و برای هر مدّتی، نوشته ای نهاده است. پس اگر تو دلیلی از پروردگارت داری و به کارت یقین داشته، موضوع در نزدت روشن است، این به خودت مربوط است. وگرنه دنبال کاری که درباره اش شک و شبهه ای داری نرو. و به از بین بردن حکومتی که روزی اش تمام نشده و مدّتش پایان نیافته و زمان نوشته شده اش نرسیده قیام نکن. که اگر مدّتش پایان یافته، روزی اش تمام شده و زمان نوشته شده اش رسیده باشد، فاصله به پایان رسیده، نظام متّصل شده و خداوند خواری و حقارت را برای دنباله رو و دنبال شونده در پی می آورد. و من از امامی که وقتش را گم کرده، به خدا پناه می برم. که در آن دنباله رو داناتر از دنبال شونده باشد. برادرم! آیا می خواهی آیین مردمی را زنده کنی که به آیات خداوند کافر گشته، از پیامبرش نافرمانی کرده و از هوس های خودشان بدون هدایتی از سوی خداوند دنباله روی کردند و بدون برهانی از خداوند و نه سفارشی از فرستادۀ او ادّعای خلافت کردند؟ برادرم تو را به پناه خدا می خوانم. از این که فردا در کناسه به دار آویخته شوی. سپس دیدگانش پر شده، اشک هایش جاری گشته، فرمود: خدا داور میان ما و کسی باشد که پردۀ ما را درید و حقّمان را انکار کرد و رازمان را فاش کرده و ما را به غیر نیایمان نسبت داد و دربارۀ ما چیزی گفت که خودمان نگفتیم.

[۹۳۲]۱۷-عبد اللّه بن ابراهیم محمّد جعفری گفته است: ما به نزد خدیجه دختر عمر بن علی بن حسین بن علی ابو طالب علیهم السّلام رفتیم تا او را برای نوه اش تسلیت بدهیم. موسی بن عبد اللّه حسن نزدش بود. که در گوشه ای نزدیک زنان نشسته بود. به خدیجه تسلیت گفته، سپس به موسی که به دختر مرثیه گوی

قولی فقالت:

اعدد رسول اللّه و اعدد بعده

أسد الإله و ثالثا عبّاسا

و اعدد علیّ الخیر و اعدد جعفرا

و اعدد عقیلا بعده الرّوّاسا

فقال: أحسنت و أطربتنی، زیدینی، فاندفعت تقول:

و منّا إمام المتّقین محمّد

و حمزه منّا و المهذّب جعفر

و منّا علیّ صهره و ابن عمّه

و فارسه ذاک الإمام المطهّر

فأقمنا عندها حتّی کاد اللّیل أن یجیء، ثمّ قالت خدیجه: سمعت عمّی محمّد بن علیّ صلوات اللّه علیه و هو یقول: إنّما تحتاج المرأه فی المأتم إلی النّوح لتسیل دمعتها و لا ینبغی لها أن تقول هجرا، فإذا جاء اللّیل فلا تؤذی الملائکه بالنّوح، ثمّ خرجنا فغدونا إلیها غدوه فتذاکرنا عندها اختزال منزلها من دار أبی عبد اللّه جعفر بن محمّد علیهما السّلام فقال: هذه دار تسمّی دار السّرقه، فقالت: هذا ما اصطفی مهدیّنا-تعنی محمّد بن عبد اللّه بن الحسن-تمازحه بذلک-فقال: موسی بن عبد اللّه: و اللّه لأخبرنّکم بالعجب، رأیت أبی رحمه اللّه لمّا أخذ فی أمر محمّد بن عبد اللّه و أجمع علی لقاء أصحابه، فقال: لا أجد هذا الأمر یستقیم إلاّ أن ألقی أبا عبد اللّه جعفر بن محمّد علیهما السّلام فانطلق و هو متّک علیّ فانطلقت معه حتّی أتینا أبا عبد اللّه علیه السّلام، فلقیناه خارجا یرید المسجد فاستوقفه أبی و کلّمه، فقال له أبو عبد اللّه علیه السّلام: لیس هذا موضع ذلک، نلتقی إن شاء اللّه؛ فرجع أبی مسرورا، ثمّ أقام حتّی إذا کان الغد أو بعده بیوم، انطلقنا حتّی أتیناه، فدخل علیه أبی و أنا معه فابتدأ الکلام، ثمّ قال له فیما یقول: قد علمت جعلت فداک أنّ السّنّ لی علیک و أنّ فی قومک من هو أسنّ منک و لکنّ اللّه عزّ و جلّ

ص :۱۷6

ابی یشکر می گفت: بگو، روکردیم. و او گفت:

بشمار بعد از رسول دین

شیر خدا [حمزه]، سپس عبّاس را

بشمار علی نیک و جعفر و آن گه

عقیلش این همه رؤسا را

موسی گفت: زیبا گفتی و مرا به جنبش وجد آوردی، بیشتر بگو. و او دوبارهٔ شتاب گرفته، گفت:

از ما است امام متّقین محمّد صلّی اللّه علیه و اله

وز ما است حمزه و ان پاک گشته جعفرش

از ما است داماد و پسر عمّش علی

آن امام پاک و آن جنگاورش

و ما نزدش بودیم تا نزدیک شب شد. آن گاه خدیجه گفت: از عمویم باقر -درود خدا بر او-شنیدم که می فرمود: زن در سوگواری به نوحه خوانی نیازمند است تا اشک هایش جاری شود. ولی سزاوار نیست که هذیان و سخنان پریشان گوید. آن گاه که شب آمد فرشتگان را با نوحه خوانی نیازارید. ما خارج شدیم و بامداد بازگشتیم. و در نزدش از جداشدن منزلش از خانهٔ حضرت صادق علیه السّلام سخن گفتیم. موسی گفت: این جا خانه ای است که به خانهٔ سرقت نام آور شده است. و خدیجه گفت: این کاری بود که مهدی ما-و مقصودش محمّد بن عبد اللّه حسن بود که با این کلمه با او شوخی کرد-برگزید. آن گاه موسای عبد اللّه گفت: به خدا سوگند! به شما چیزی شگفت خواهم گفت. من، پدرم-خدایش بیامرزد- را دیدم که وقتی به بیعت گرفتن برای محمّد آغاز کرده، تصمیم گرفت یاران او را ببیند، گفت: گمان نمی کنم این کار درست شود مگر این که ابو عبد اللّه جعفر محمد علیهما السّلام را دیدار کنم. و درحالی که به من تکیه کرده بود راه خانه ایشان را در پیش گرفت. و من با او رفتم تا به خدمت صادق علیه السّلام رسیدیم. او را وقتی دیدیم که بیرون آمده بود و می

خواست به مسجد برود. پدرم او را نگاه داشت و به سخن پرداخت. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: این جا، جای سخن نیست. خدا بخواهد همدیگر را دیدار می کنیم. پدرم شادمان بازگشت. سپس صبر کرد تا فردا شد یا یک روز بعد از آن رفتیم و به خدمتش رسیدیم. آن گاه پدرم سخن را آغاز کرد و از آن جمله گفت: جانم به فدایت می دانی که سن و سال من بیشتر از شما است و در میان خویشانت کسی هست که بزرگسال تر از تو باشد.

قد قدّم لک فضلا لیس هو لأحد من قومک و قد جئتک معتمدا لما أعلم من برّک، و أعلم-فدیتک-أنّک إذا أجبتنی لم یتخلّف عنّی أحد من أصحابک و لم یختلف علیّ اثنان من قریش و لا غیرهم، فقال له أبو عبد اللّه علیه السّلام: إنّک تجد غیری أطوع لک منّی و لا حاجه لک فیّ، فو اللّه إنّک لتعلم أنّی أرید البادیه أو أهمّ بها، فأثقل عنها و أرید الحجّ فما أدرکه إلاّ بعد کدّ و تعب و مشقّه علی نفسی، فاطلب غیری و سله ذلک و لا تعلمهم أنّک جئتنی، فقال له: النّاس مادّون أعناقهم إلیک و إن أجبتنی لم یتخلّف عنّی أحد و لک أن لا تکلّف قتالا و لا مکروها، قال: و هجم علینا ناس فدخلوا و قطعوا کلامنا، فقال أبی: جعلت فداک ما تقول؟ فقال: نلتقی إن شاء اللّه، فقال: أ لیس علی ما أحبّ؟ فقال: علی ما تحبّ إن شاء اللّه من إصلاحک. ثمّ انصرف حتّی جاء البیت، فبعث رسولا إلی محمّد فی جبل بجهینه، یقال له: الأشقر علی لیلتین من المدینه، فبشّره و أعلمه أنّه قد ظفر له بوجه حاجته و ما طلب، ثمّ عاد بعد ثلاثه أیّام، فوقّفنا بالباب و لم نکن نحجب إذا جئنا، فأبطأ الرّسول، ثمّ أذن لنا، فدخلنا علیه فجلست فی ناحیه الحجره و دنا أبی إلیه فقبّل رأسه، ثمّ قال: جعلت فداک قد عدت إلیک راجیا، مؤمّلا، قد انبسط رجائی و أملی و رجوت الدّرک لحاجتی، فقال له أبو عبد اللّه علیه السّلام: یا ابن عمّ إنّی أعیذک باللّه من التّعرّض لهذا الأمر، الّذی أمسیت فیه؛ و إنّی لخائف علیک أن یکسبک شرّا، فجری الکلام بینهما، حتّی أفضی إلی ما لم یکن یرید و کان من قوله: بأیّ شیء کان الحسین أحقّ بها من الحسن؟ فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام: رحم اللّه الحسن و رحم الحسین و کیف ذکرت هذا؟ قال: لأنّ الحسین علیه السّلام: کان ینبغی له إذا عدل أن یجعلها فی الأسنّ من ولد الحسن، فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:

ولی خداوند عزّتمند فضیلتی به تو بخشیده که کسی از خویشانت دارای آن نیست. به نزد تو آمدم درحالی که می دانستم به نیکی ات می توانم تکیه کنم. و بدان-فدایت شوم-که وقتی تو مرا بپذیری، کسی از یارانت از من سرپیچی نخواهند کرد و دو نفر از قریش و جز آنان با من مخالفت نمی کنند. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: تو دیگری را فرمانبرتر از من یافته نیازی به من نخواهی داشت. به خدا سوگند تو می دانی که من آهنگ بیابان می کنم یا تصمیمش را می گیرم و آن گاه سنگین می شوم و آهنگ حجّ می کنم و جز پس از پافشاری و خستگی و دشواری بر خودم به آن نمی رسم. سراغ دیگری برو و از او بخواه و به آنان نگو که پیش من آمدی. او گفت: مردم گردن هاشان را به سوی تو دراز کرده اند و اگر تو بپذیری کسی از من سرپیچی نخواهد کرد. «و من نیز شرط می کنم که شما به جنگ کردن تکلیف نشوی و چیزی که موجب ناراحتی شما گردد صورت نگیرد» موسی گوید: دراین حال مردمی هجوم آورده، داخل شدند و سخن را بریدند. پس پدرم گفت: جانم به فدایت! چه می گویی؟ فرمود: اگر خدا بخواهد همدیگر را دیدار می کنیم. او گفت: آیا بر آن چیزی است که دلخواه من باشد؟ فرمود: ان شاء اللّه بر آن چیزی است که تو دوست داری که اصلاح تو باشد. پدرم بازگشته، به خانه آمد. آن گاه کسی را به سوی محمّد در کوهی به نام اشقر در جهینه که دو شب با مدینه فاصله داشت فرستاد تا به او بشارت داده، بگوید که به حاجتش و آن چه می خواسته رسیده است. سپس بعد از سه روز پدرم [به خانۀ آن حضرت]بازگشت. که بر در نگاه داشته شدیم درحالی که وقتی پیش از آن می آمدیم جلومان را نمی گرفتند. فرستاده دیر کرد، سپس اجازه دادند و ما به نزد او رفتیم. من در گوشۀ اتاق نشسته و پدرم نزدیک رفته، سر او را بوسیده، گفت: جانم به فدایت! امیدوار و آرزومند به سوی تو بازگشتم. امید و آرزویم گسترده شده و امیدوارم به حاجتم دست یابم. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: پسر عمو! من تو را از دست یازیدن به این کاری که عصر کردی به پناه خدا می خوانم. و من برای تو از این که او شرّی را برایت کسب کند هراسانم. و سخن میان ایشان درگرفت تا به آن جا کشید که پدرم نمی خواست و از سخنان پدرم این بود: برای چه حسین به امامت سزاوارتر از حسن شد؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند حسن و حسین را بیامرزد. چرا این را می گویی؟ او گفت: زیرا برای حسین علیه السّلام سزاوار بود که عدالت ورزیده، آن را در بزرگسال ترین فرزند حسن قرار دهد.

إنّ اللّه تبارک و تعالى لمّا أن أوحى إلى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أوحى إليه بما شاء و لم يؤامر أحدا من خلقه و أمر محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عليّا عليه السّلام بما شاء؛ ففعل ما أمر به و لسنا نقول فيه إلاّ ما قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من تبجيله و تصديقه، فلو كان أمر الحسين أن يصيّرها فى الأسنّ أو ينقلها فى ولدهما-يعنى الوصيّه-لفعل ذلک الحسين عليه السّلام و ما هو بالمتّهم عندنا فى الذّخيره لنفسه، و لقد ولّى و ترک ذلک و لكنّه مضى لما أمر به و هو جدّک و عمّک، فإن قلت خيرا فما أولاک به و إن قلت هجرا فيغفر اللّه لک، أطعنى يا ابن عمّ و اسمع كلامى، فو اللّه الّذى لا إله إلاّ هو لا آلوک نصحا و حرصا فكيف و لا أراک تفعل، و ما لأمر اللّه من مردّ. فسرّ أبى عند ذلک، فقال له أبو عبد اللّه: و اللّه إنّک لتعلم أنّه الأحول الأكشف الأخضر المقتول بسدّه أشجع، عند بطن مسيلها، فقال أبى: ليس هو ذلک و اللّه ليحاربنّ باليوم يوما و بالسّاعه ساعه و بالسّنه سنه و ليقومنّ بثأر بنى أبى طالب جميعا، فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: يغفر اللّه لک ما أخوفنى أن يكون هذا البيت يلحق صاحبنا: «منّتک نفسک فى الخلاء ضلالا» لا و اللّه لا يملک أكثر من حيطان المدينه و لا يبلغ عمله الطّائف إذا أحفل-يعنى إذا أجهد نفسه-و ما للأمر من بدّ أن يقع، فاتّق اللّه و ارحم نفسک و بنى أبيک، فو اللّه إنّى لأراه أشأم سلحه أخرجتها أصلاب الرّجال إلى أرحام النّساء و اللّه إنّه المقتول بسدّه أشجع بين دورها و اللّه لكأنّى به صريعا مسلوبا بزّته بين رجليه لبنه و لا ينفع هذا الغلام ما يسمع- قال موسى بن عبد اللّه-يعنينى-و ليخرجنّ معه فيهزم و يقتل صاحبه-ثمّ يمضى فيخرج معه رايه أخرى-فيقتل كبشها و يتفرّق جيشها-فإن أطاعنى فليطلب الأمان عند ذلک من بنى العبّاس حتّى يأتيه اللّه بالفرج و لقد علمت

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند پاک و والا وقتی به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-وحی کرد، آنچه را خواست به او وحی کرد و با کسی از آفریدگانش مشورت نکرد. و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-علی علیه السّلام را به آنچه خواست فرمان داد. و او آنچه را فرمان داده شده بود انجام داد. و ما دربارۀ او جز بزرگداشت و تصدیقی که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرموده، نمی توانیم بگوییم. پس اگر او به حسین فرمان می داد که آن را به بزرگسال تر منتقل کند یا در فرزندان خود و حسن قرار دهد، حسین علیه السّلام آن را انجام می داد. او به جهت ذخیرۀ آن برای خودش در نزد ما منّهم نیست. او آن را پشت سر گذاشت و به جا نهاد، ولی چنان که امر شده بود، انجام داد. و او نیای [مادری]تو و عموی تو است. اگر خوبی بگویی چقدر به آن سزاواری و اگر بدی بگویی خدایت بیامرزد. پسر عمو! مرا اطاعت کرده، سخنم را بشنو. به خدایی که جز او خداوندی نیست سوگند، که من پند و اشتیاقم [برای اصلاحت]را از تو بازنمی دارم. ولی گمان نمی کنم که تو چنین کنی. و برای فرمان خداوند بازگشتی نیست. پدرم در این جا شاد شد. و حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: به خدا سوگند! تو می دانی که او آن لوچ چشم موی پیشانی برگشتۀ سبزه ای است که جلوی دروازۀ[قبیلۀ]اشجع در اعماق سیلگاه کشته می شود. پدرم گفت: او آن نیست. به خدا سوگند او با دشمنان در برابر یک روز، یک روز، در برابر یک ساعت، یک ساعت و در برابر یک سال، یک سال می جنگد و به خونخواهی همۀ فرزندان ابو طالب قیام می کند. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: خدایت بیامرزد من بسیار می ترسم که این (مصراع) بیت به رفیقمان بچسبد:

«نفست در تنهایی به تو گمراهی ارزانی کرده است.»

نه به خدا سوگند او پیش از چند دیوار مدینه را به دست نمی آورد و کارش هرچه بکوشد به طائف هم نمی رسد. این کار به ناچار رخ می دهد. پس، از خدا پروا کرده، به خودت و فرزندان پدرت رحم کن. به خدا سوگند من او را شوم ترین نطفه ای می بینم که صلب مردان در رحم زنان ریخته است. به خدا سوگند او جلوی دروازۀ [قبیلۀ]اشجع میان خانه های آنان کشته می شود. به خدا سوگند گویا که من او را می بینم که افتاده بر خاک و برهنه است و میان پاهایش خشتی است. و این جوان آن چه می شنود به او سودی نمی بخشد-موسی گوید: مقصودش من بودم-با او قیام می کند و شکست می خورد و رفیقش کشته می شود. سپس می رود و بیرق دیگری به همراهی او قیام می کند و امیرش کشته شده، لشکرش پراکنده می

شود. پس اگر از من اطاعت کند باید در این هنگام از بنی عبّاس امان بگیرد تا خداوند فرجش بدهد.

ص : ۱۸۱

بأنّ هذا الأمر لا يتمّ و إنّک لتعلم و نعلم أنّ ابنک، الأحول الأخضر الأكشف المقتول بسدّه أشجع بين دورها عند بطن مسيلها، فقام أبى و هو يقول: بل يغنى اللّه عنک و لتعودنّ أو ليقى اللّه بک و بغيرک؛ و ما أردت بهذا إلاّ امتناع غيرک و أن تكون ذريعتهم إلى ذلک فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: اللّه يعلم ما أريد إلاّ نصحک و رشدک و ما علىّ إلاّ الجهد. فقام أبى يجرّ ثوبه مغضبا فلحقه أبو عبد اللّه عليه السّلام فقال له: أخبرک أنّى سمعت عمّک-و هو خالک-يذكر أنّک و بنى أبيک ستقتلون، فإن أطعتنى و رأيت أن تدفع بالّتى هى أحسن فافعل، فو اللّه الّذى لا إله إلاّ هو عالم الغيب و الشّهاده الرّحمن الرّحيم الكبير المتعال على خلقه لوددت أنّى فديتک بولدى و بأحبّهم إلىّ، و بأحبّ أهل بيتى إلىّ و ما يعدلک عندى شىء فلا ترى أنّى غششتک. فخرج أبى من عنده مغضبا أسفا، قال: فما أقمنا بعد ذلک إلاّ قليلا-عشرين ليله أو نحوها-حتّى قدمت رسل أبى جعفر فأخذوا أبى و عمومتى سليمان بن حسن، و حسن بن حسن، و إبراهيم بن حسن، و داود بن حسن، و علىّ بن حسن، و سليمان بن داود بن حسن، و علىّ بن إبراهيم بن حسن، و حسن بن جعفر بن حسن، و طباطبا إبراهيم بن إسماعيل بن حسن، و عبد اللّه بن داود، قال: فصفّدوا فى الحديد، ثمّ حملوا فى محامل أعراء لا وطاء فيها و وقّفوا بالمصلّى لكى يشمتهم النّاس، قال: فكفّ النّاس عنهم و رقّوا لهم للحال الّتى هم فيها، ثمّ انطلقوا بهم حتّى وقّفوا عند باب مسجد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم. قال عبد اللّه بن إبراهيم الجعفرىّ: فحدّثتنا خديجه بنت عمر بن علىّ: أنّهم لمّا أوقفوا عند باب المسجد-الباب الّذى يقال له باب جبرئيل-أطلع عليهم أبو عبد اللّه عليه السّلام و عامّه ردائه مطروح بالأرض، ثمّ أطلع

و من دانسته ام که این کار به انجام نمی رسد و تو می دانی و همه می دانیم که پسرت همان لوچ چشم، سبزۀ موی پیشانی برگشته ای است که جلوی دروازۀ [قبیلۀ]اشجع میان خانه های آنان در درون سیلگاه کشته می شود. آن گاه پدرم برخاست درحالی که می گفت: خداوند ما را از تو بی نیاز می کند. درحالی که تو به سوی ما بازخواهی گشت یا خداوند تو و غیر تو را بازخواهد گرداند. و تو از این [سخنان]جز بازداشتن یارانت و وسیله شدن برای آنان در این کار قصدی نداری. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند می داند که من جز پند و هدایت تو را نمی خواهم. و بر من جز کوشش [در این راه]چیزی نیست. پدرم خشمگین شده درحالی که جامه اش به زمین کشیده می شد به راه افتاد. حضرت صادق علیه السّلام خود را به او رسانیده، فرمود: به تو بگویم که من از عمویت-و هم دایی ات- شنیدم که می گفت: تو و پسران پدرت کشته خواهید شد. اگر مرا اطاعت کرده، معتقد شدی که به آنچه نیکوتر است پاسخ دهی چنان کن. به خدایی که جز او خداوندی نیست، دانای نهان و آشکار، مهربان، رحیم و برتر از آفریدگان است سوگند که دوست دارم فرزندانم و گرامی ترین آنان و گرامی ترین خاندانم را فدایت کنم. نزد من چیزی با تو برابری نمی کند. و گمان نکن که من با تو دورویی می کنم. و پدرم خشمگین و اندوهگین از نزد ایشان بیرون آمد. او گوید: ما پس از این جز اندکی-بیست شب یا مانند آن-سپری نکردیم که فرستادگان منصور آمده، پدرم و عموهایم سلیمان حسن و حسن بن حسن و ابراهیم حسن و داود و علی و سلیمان او و علی ابراهیم حسن و حسن بن جعفر حسن و طباطبا ابراهیم بن اسماعیل حسن و عبد اللّه داود را گرفتند. او گوید: آن گاه آنان را با زنجیر بسته، بر محمل هایی برهنه و بی زین سوار کرده، در مصلّی نگاه داشتند تا مردم شماتتشان کنند. او گوید: مردم خودداری کرده، بر حالی که آنان داشتند دلسوزی کردند. سپس آنان را در کنار در مسجد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نگاه داشتند.

عبد اللّه بن ابراهیم جعفری گوید: خدیجه دختر عمر بن علی به ما گفت: آنان را کنار در مسجد-دری که به آن در جبرییل می گویند-نگاه داشتند. حضرت صادق علیه السّلام به نزد آنان آمد درحالی که همۀ عبایش بر زمین افتاده بود.

من باب المسجد فقال: لعنكم اللّه يا معاشر الأنصار-ثلاثا-ما على هذا عاهدتم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و لا بايعتموه، أما و اللّه إن كنت حريصا و لكنّى غلبت و ليس للقضاء مدفع، ثمّ قام و أخذ إحدى نعليه فأدخلها رجله و الأخرى فى يده و عامّه ردائه يجرّه فى الأرض، ثمّ دخل بيته فحمّ عشرين ليله، لم يزل يبكى فيه اللّيل و النّهار حتّى خفنا عليه، فهذا حديث خديجه. قال الجعفرىّ: و حدّثنا موسى بن عبد اللّه بن الحسن أنّه لمّا طلع بالقوم فى المحامل، قام أبو عبد اللّه عليه السّلام من المسجد ثمّ أهوى إلى المحمل الّذى فيه عبد اللّه بن الحسن يريد كلامه، فمنع أشدّ المنع و أهوى إليه الحرسىّ فدفعه و قال: تنحّ عن هذا، فإنّ اللّه سيكفيك و يكفى غيرك، ثمّ دخل بهم الزّقاق و رجع أبو عبد اللّه عليه السّلام إلى منزله، فلم يبلغ بهم البقيع حتّى ابتلى الحرسىّ بلاء شديدا؛ رمحته ناقته فدقّت وركه فمات فيها و مضى بالقوم، فأقمنا بعد ذلک حينا، ثمّ أتى محمّد بن عبد اللّه بن حسن، فأخبر أنّ أباه و عمومته قتلوا-قتلهم أبو جعفر-إلاّ حسن بن جعفر، و طباطبا، و علىّ بن إبراهيم، و سليمان بن داود، و داود بن حسن، و عبد اللّه بن داود، قال: فظهر محمّد بن عبد اللّه عند ذلک و دعا النّاس لبيعته، قال: فكنت ثالث ثلاثه بايعوه و استونق النّاس لبيعته و لم يختلف عليه قرشىّ و لا أنصارىّ و لا عربىّ. قال: و شاور عيسى بن زيد و كان من ثقاته و كان على شرطه فشاوره فى البعثه إلى وجوه قومه، فقال له عيسى بن زيد: إن دعوتهم دعاء يسيرا لم يجيبوک، أو تغلظ عليهم، فخلّنى و إيّاهم فقال له محمّد: امض إلى من أردت منهم، فقال: ابعث إلى رئيسهم و كبيرهم-يعنى أبا عبد اللّه جعفر بن محمّد عليه السّلام-فإنّک إذا أغلظت عليه علموا جميعا أنّک ستمرّهم على الطّريق

سپس به در مسجد رفته، سه بار فرمود: ای گروه انصار! خدا شما را لعنت کند. بر چنین چیزی با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-پیمان نبسته، بیعت نکرده بودید. هان به خدا سوگند من [به یاری شان]آزمند بودم ولی مغلوب شدم. برای دفع قضا وسیله ای نیست. سپس برخاست و یکی از کفش ها را به پا کرد و دیگری را بر دست نگاه داشته، درحالی که عبایش بر زمین کشیده می شد، به خانه اش رفت. و بیست شب تب کرد. پیوسته شب و روز می گریست تا بر او ترسیدیم. و این حدیث خدیجه بود.

جعفری گوید: و موسی بن عبد اللّه حسن به ما گفت: وقتی محمل های این مردم پدیدار شد، حضرت صادق علیه السّلام از مسجد برخاسته، به سوی محملی که عبد اللّه حسن در آن بوده، رفته و می خواسته با او سخن بگوید که به درشتی از آن بازداشته اند، سربازی به سویش رفته، حضرت را رانده و گفته است: از او دور شو. که خداوند تو و جز تو را بس است. سپس آنان را به کوچه داخل کرده و حضرت صادق علیه السّلام به منزلش بازگشته است. و هنوز به بقیع نرسیده بودند که آن سرباز به بلایی سخت دچار شد. شترش به او لگدی نواخت که رانش خرد شده، همان جا مرد. خویشان ما را بردند. پس از آن مدّتی بر ما گذشت. سپس محمّد عبد اللّه آمد. به او گفتند که پدرش و عموهایش کشته شده اند-منصور آنان را کشته است-به جز حسن جعفر و طباطبا و علی ابراهیم و سلیمان داود و داود حسن و عبد اللّه داود. او گوید: آن گاه محمّد عبد اللّه خود را آشکار کرده، مردم را به بیعت خواند راوی گوید من سومین نفری بودم که با او بیعت کردند و مردم برای بیعتش گرد آمدند و هیچ قریشی و انصار و عربی با او مخالفت نکرد.

او گوید: محمّد با عیسای زید که از کسان مورد اعتمادش و فرمانده پاسبانان بود مشورت کرد. با او دربارۀ کس فرستادن به سوی بزرگان مردم مشورت کرد. و عیسای زید به او گفت: اگر آنان را به نرمی بخوانی پاسخت نمی دهند. بر آنان سخت بگیر و به من واگذارشان کن. محمّد به او گفت: به سوی هرکدام از آنان که خواستی کسی را روانه کن. او گفت: به سراغ رئیس و بزرگشان-یعنی ابو عبد اللّه جعفر محمّد علیهما السّلام-بفرست؛ زیرا اگر تو بر او سخت بگیری، همگی خواهند دانست که تو آنان را به راهی می کشانی که ابو عبد اللّه علیه السّلام را به آن کشانده ای.

الّتى أمررت عليها أبا عبد اللّه عليه السّلام قال: فو اللّه ما لبثنا أن أتى بأبى عبد اللّه عليه السّلام: حتّى أوقف بين يديه، فقال له عيسى بن زيد: أسلم تسلم، فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: أحدثت نبوّه بعد محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟ فقال له محمّد: لا و لكن بايع تأمن على نفسک و مالک و ولدک و لا تكلّفنّ حربا، فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: ما فىّ حرب و لا قتال و لقد تقدّمت إلى أبيک و حذّرته الّذى حاق به و لكن لا ينفع حذر من قدر، يا ابن أخى عليک بالشّباب ودع عنک الشّيوخ، فقال له محمّد: ما أقرب ما بينى و بينک فى السّنّ. فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّى لم أعازّک و لم أجئ لأتقدّم عليک فى الّذى أنت فيه، فقال له محمّد: لا و اللّه لا بدّ من أن تبايع، فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: ما فىّ يا ابن أخى طلب و لا حرب و إنّى لأريد الخروج إلى الباديه فيصدّنى ذلک و يثقل علىّ حتّى تكلّمنى فى ذلک الأهل، غير مرّه و لا يمنعنى منه إلاّ الضّعف. و اللّه و الرّحم أن تدبر عنّا و نشقى بک، فقال له: يا أبا عبد اللّه! قد و اللّه مات أبو الدّوانيق-يعنى أبا جعفر-فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: و ما تصنع بى و قد مات؟ قال: أريد الجمال بک، قال: ما إلى ما تريد سبيل، لا و اللّه ما مات أبو الدّوانيق إلاّ أن يكون مات موت النّوم قال: و اللّه لتبايعنى طائعا أو مكرها و لا تحمد فى بيعتک، فأبى عليه إباء شديدا و أمر به إلى الحبس. فقال له عيسى بن زيد: أما إن طرحناه فى السّجن-و قد خرب السّجن و ليس عليه اليوم غلق-خفنا أن يهرب منه، فضحک أبو عبد اللّه عليه السّلام، ثمّ قال: لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلىّ العظيم أو تراک تسجننى؟ قال: نعم و الّذى أكرم محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بالنّبوّه لأسجنّک و لأشدّدنّ عليک، فقال عيسى بن زيد: احبسوه فى المخبإ-و ذلک دار ريطه اليوم-فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: أما و اللّه إنّى سأقول ثمّ أصدّق؛

او گوید: به خدا سوگند! اندکی نگذشت که حضرت صادق علیه السّلام را آوردند و در برابر عیسای زید نگاه داشتند. عیسای زید به ایشان گفت: تسلیم شو تا در سلامت بمانی. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: آیا پس از محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- نبوّت تازه ای پدید آمده است؟ محمّد گفت: نه، ولی بیعت کن تا بر جان و مال و فرزندانت ایمن شوی. و به جنگ هم مجبور نخواهی شد. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مرا به جنگ و کشتار توانی نیست. و من به پدرت فرمان دادم و او را از آنچه احاطه اش کرده بود پرهیز دادم. ولی پرهیز در برابر سرنوشت سودی نداد. ای پسر برادر! سراغ جوان ها برو و پیران را رها کن. محمّد گفت: سنّ من و شما خیلی نزدیک است. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: من با تو مبارزه نمی کنم و نیامده ام که در آنچه هستی بر تو پیشی بگیرم. محمّد گفت: نه به خدا سوگند ناچاری که بیعت کنی. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای پسر برادر مرا به بازخواست و جنگ توانی نیست. من آهنگ رفتن به سوی بیابان می کنم و ناتوانی مرا از آن بازمی دارد. و بر من دشوار می آید. چنان که اهل خانواده چند بار در این باره با من سخن می گویند. و چیزی جز ناتوانی مرا از آن بازنمی دارد. تو را به خدا و خویشاوندی مان سوگند می دهم که قطع رحم نکنی و ما را به وسیلهٔ خودت خسته نکنی. او گفت: ای ابو عبد اللّه! به خدا سوگند ابو دوانیق-یعنی منصور-مرده است. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: من چه کنم که مرده است؟ گفت: در سایهٔ تو آراستگی و آبرو می خواهم به دست آورم. حضرت فرمود: به آنچه می خواهی راهی نیست. نه به خدا سوگند ابو دوانیق نمرده است مگر این که خوابیده باشد. او گفت: به خدا سوگند چه بخواهی و چه نخواهی با من بیعت می کنی ولی در این بیعت ستایش نمی شوی. حضرت به سختی امتناع کرد و او فرمان به زندانی کردن ایشان داد. عیسای زید بگفت: اگر اینک او را به زندان اندازیم زندان خراب است و بستی ندارد می ترسم از آن بگریزد. حضرت صادق علیه السّلام خندید و فرمود: لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلیّ العظیم آیا می خواهی مرا زندانی کنی؟ گفت: بله، سوگند به کسی که محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را به پیامبری گرامی داشت تو را زندانی کرده، بر تو سخت خواهم گرفت. عیسای زید گفت: او را در مخفیگاه خانه زندانی کنید-آن جا اینک خانهٔ ریطه دختر عبد اللّه است-حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: هان به خدا سوگند! من خواهم گفت و سپس تصدیق خواهم شد.

فقال له عیسی بن زید: لو تکلّمت لکسرت فمک، فقال له أبو عبد اللّه علیه السّلام: أما و اللّه یا أکشف یا أزرق، لکأنّی بک تطلب لنفسک جحرا تدخل فیه و ما أنت فی المذکورین عند اللّقاء و إنّی لأظنّک إذا صفّق خلفک طرت مثل الهیق النّافر فنفر علیه محمّد بانتهار: احبسه و شدّد علیه و اغلظ علیه، فقال له أبو عبد اللّه علیه السّلام: أما و اللّه لکأنّی بک خارجا من سدّه أشجع إلی بطن الوادی و قد حمل علیک فارس معلم فی یده طراده، نصفها أبیض و نصفها أسود، علی فرس کمیت أقرح فطعنک فلم یصنع فیک شیئا و ضربت خیشوم فرسه فطرحته و حمل علیک آخر خارج من زقاق آل أبی عمّار الدّیلیّین علیه غدیرتان، مضفورتان، و قد خرجتا من تحت بیضه کثیر شعر الشّاربین، فهو و اللّه صاحبک، فلا رحم اللّه رمّته. فقال له محمّد: یا أبا عبد اللّه! حسبت فأخطأت و قام إلیه السّراقیّ بن سلح الحوت، فدفع فی ظهره حتّی أدخل السّجن و اصطفی ما کان له من مال و ما کان لقومه ممّن لم یخرج مع محمّد، قال: فطلع بإسماعیل بن عبد اللّه بن جعفر بن أبی طالب و هو شیخ کبیر ضعیف، قد ذهبت إحدی عینیه و ذهبت رجلاه و هو یحمل حملا، فدعاه إلی البیعه، فقال له: یا ابن أخی! إنّی شیخ کبیر ضعیف و أنا إلی برّک و عونک أحوج، فقال له: لا بدّ من أن تبایع، فقال له: و أیّ شیء تنتفع ببیعتی و اللّه إنّی لأضیّق علیک مکان اسم رجل إن کتبته، قال: لا بدّ لک أن تفعل، و أغلظ له فی القول، فقال له إسماعیل: ادع لی جعفر بن محمّد، فلعلّنا نبایع جمیعا. قال: فدعا جعفرا علیه السّلام، فقال له إسماعیل: جعلت فداک إن رأیت أن تبیّن له فافعل، لعلّ اللّه یکفّه عنّا، قال: قد أجمعت ألاّ أکلّمه، أفلیر فیّ برأیه. فقال إسماعیل لأبی عبد اللّه علیه السّلام: أنشدک اللّه هل تذکر

عیسای زید گفت: اگر سخن بگویید لب و دندانت را درهم می کوبم. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: هان به خدا سوگند! ای موی پیشانی برگشته، ای چشم آبی! گویا تو را می بینم که برای جانت سوراخی می جویی تا در آن داخل شوی. تو در میدان [جنگ]هم نام آور نیستی. من گمان می کنم وقتی در پشت سرت دو دست به هم زده شود تو مانند شترمرغ رمیده از جا می جهی. محمّد با جلوگیری [از سخن حضرت]دستور داد: او را زندانی کن و بر او سخت و دشوار بگیر. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: هان به خدا سوگند گویا تو را می بینم که از دروازۀ[قبیلۀ]اشجع به سوی درّه بیرون می روی و سواری نشاندار که در دستش نیزۀ کوچک سیاه و سفیدی است بر اسبی سرخ پیشانی سفید به تو حمله کرده و نیزه ات می زند ولی در تو کارگر نمی شود. و تو پوزۀ اسب او را زده، او را به زمین می اندازی. دیگری بر تو حمله کرده از کوچۀ خاندان ابو عمّار دیلیانی بیرون می آید. گیسوان بافته اش از زیر کلاه خودش بیرون آمده، موهای سبیلش بسیار است. به خدا سوگند او کشندۀ تو است. که خدا استخوان های پوسیده اش را هم نیامرزد. محمّد به او گفت: شمردی و خطا کردی. و سراقی بن سلح حوتی برخاسته، به پشت حضرت زده، ایشان را به زندان انداخت و آنچه از مال داشت و آنچه مال خویشان آن حضرت بود، کسانی که با محمّد همراهی نکردند، غارت شد. راوی گوید: آن گاه اسماعیل بن عبد اللّه بن جعفر ابو طالب را آوردند که پیرمردی بزرگ سال و ناتوان بود و یکی از چشمانش و هردو پایش از بین رفته بودند و او را بر دوش می بردند. محمّد او را به بیعت خواند. و او گفت: ای پسر برادر! من پیرمردی سالخورده و ناتوانم. من به نیکی و یاری ات نیازمندترم. محمّد به او گفت: ناچاری بیعت کنی. او گفت: با بیعت من چه سودی می کنی. به خدا سوگند من جای نام مردی دیگر را بر تو تنگ می کنم اگر خواستی بنویسی. گفت: باید این کار را بکنی. و سخنان درشت گفت. آن گاه اسماعیل به او گفت: جعفر محمّد را برایم بخوان شاید همگی بیعت کنیم. او گوید: پس حضرت صادق علیه السّلام را خواند. اسماعیل به ایشان عرض کرد: جانم به فدایت! اگر معتقدی که کارش را روشن کنی، بکن. شاید خداوند او را از ما بازدارد. فرمود: تصمیم گرفته ام با او سخن نگویم. دربارۀ من هر نظری دارد، داشته باشد. اسماعیل به حضرت صادق علیه السّلام عرض کرد: تو را به خدا سوگندت می دهم

يوما أتيت أباک محمّد بن علىّ عليه السّلام و علىّ حلّتان صفراوان، فدام النّظر إلىّ فبكى، فقلت له: ما يبكيک فقال لى: يبكينى أنّک تقتل عند كبر سنّک صياعا، لا ينتطح فى دمک عنزان، قال: قلت: فمتى ذاک؟ قال: إذا دعيت إلى الباطل فأبيته و إذا نظرت إلى الأحول مشئوم قومه ينتمى من آل الحسن عليه السّلام على منبر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يدعو إلى نفسه، قد تسمّى بغير اسمه فأحدث عهدک و اكتب وصيّتک، فإنّک مقتول فى يومک أو من غد، فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: نعم و هذا و ربّ الكعبه لا يصوم من شهر رمضان إلاّ أقلّه، فأستودعک اللّه يا أبا الحسن و أعظم اللّه أجرنا فيک و أحسن الخلافه على من خلّفت و إنّا للّه و إنّا إليه راجعون، قال: ثمّ احتمل إسماعيل و ردّ جعفر عليه السّلام إلى الحبس، قال: فو اللّه ما أمسينا حتّى دخل عليه بنو أخيه: بنو معاويه بن عبد اللّه بن جعفر فتوطّئوه حتّى قتلوه و بعث محمّد بن عبد اللّه إلى جعفر عليه السّلام فخلّى سبيله، قال: و أقمنا بعد ذلک حتّى استهللنا شهر رمضان فبلغنا خروج عيسى بن موسى يريد المدينه. قال: فتقدّم محمّد بن عبد اللّه على مقدّمته يزيد بن معاويه بن عبد اللّه بن جعفر و كان على مقدّمه عيسى بن موسى ولد الحسن بن زيد بن الحسن بن الحسن و قاسم و محمّد بن زيد و علىّ و إبراهيم بنو الحسن بن زيد، فهزم يزيد بن معاويه و قدم عيسى بن موسى المدينه و صار القتال بالمدينه، فنزل بذباب و دخلت علينا المسوّده من خلفنا و خرج محمّد فى أصحابه حتّى بلغ السّوق، فأوصلهم و مضى، ثمّ تبعهم حتّى انتهى إلى مسجد الخوّامين فنظر إلى ما هناک فضاء ليس فيه مسوّد و لا مبيّض، فاستقدم حتّى انتهى إلى شعب فزاره ثمّ دخل هذيل ثمّ مضى إلى أشجع، فخرج إليه الفارس الّذى قال أبو عبد اللّه عليه السّلام من

آیا به خاطر می آوری روزی را که به نزد پدرت محمّد علی علیهما السّلام آمدم و دو لباس زرد در برم بود. و او مدّتی به من نگریست و گریه کرد. من به ایشان گفتم: چه چیز شما را به گریه درآورد. به من فرمود: این که تو در سنّ بالا بیهوده کشته می شوی. و دو بز هم برای خونت شاخ به شاخ نمی شوند. من عرض کردم: این در چه موقعی است؟ فرمود: وقتی به باطل خوانده می شوی و از آن امتناع می کنی. وقتی آن لوچ چشم نامبارک خویشان از خاندان حسن علیه السّلام را دیدی که بر منبر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بالا می رود و به سوی خودش فرامی خواند درحالی که به خود نام دیگری داده است، پیمانت را تازه کن و وصیّت ات را بنویس که تو در این روز یا فردایش کشته می شوی. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: بله، و این (محمّد بن عبد اللّه) -سوگند به پروردگار کعبه- جز اندکی از ماه رمضان را روزه نخواهد گرفت. پس ای ابو الحسن تو را به خدا می سپارم خداوند اجر ما را در مصیبت تو افزون کند و نیکوجانشینی برای بازماندگانت باشد. که ما برای خداییم و به سوی او هم بازمی گردیم. او گوید: سپس اسماعیل را بردند و جعفر صادق علیه السّلام را به زندان بازگرداندند. به خدا سوگند شب نشده بود که پسران برادرش، معاویه بن عبد اللّه جعفر به نزد او رفته، با لگد او را کشتند. و محمّد شخصی را به سوی جعفر علیه السّلام فرستاد تا او را رها کند. او گوید: و ما پس از آن بودیم تا هلال ماه رمضان را دیدیم و آن گاه شنیدیم که عیسی بن موسی آهنگ مدینه کرده است. محمّد که یزید بن معاویه بن عبد اللّه جعفر فرماندۀ جلودارانش بود به پیشواز رفت. و فرمانده جلوداران عیسی بن موسی فرزندان حسن بن زید بن حسن بن حسن و قاسم و محمّد زید و علی و ابراهیم پسران حسن زید بودند. یزید معاویه شکست خورد و عیسی بن موسی به مدینه آمد. و جنگ در آن جا رخ داد. آن گاه در [کوه]ذباب فرود آمد. و سیاه پوشان از پشت سر به ما حمله کردند. محمّد در میان یارانش بیرون آمد تا به بازار رسید. آنان را به آنجا رساند و رفت. سپس به دنبالشان آمد تا به مسجد خوّامین رسید و دید که آن جا میدانی تهی از سیاه پوش و سفیدپوش است. جلو رفت تا به شعب فزاره رسید سپس وارد [قبیلۀ]هذیل شد سپس به سوی [قبیلۀ]اشجع رفت. همان سواری که حضرت صادق علیه السّلام گفته بود

خلفه، من سكّه هذيل فطعنه، فلم يصنع فيه شيئا و حمل على الفارس، فضرب خيشوم فرسه بالسّيف، فطعنه الفارس، فأنفذه فى الدّرع و انثنى عليه محمّد، فضربه فأثخنه و خرج عليه حميد بن قحطبه و هو مدبر على الفارس يضربه من زقاق العمّاريّين، فطعنه طعنه أنفذ السّنان فيه، فكسر الرّمح و حمل على حميد فطعنه حميد بزجّ الرّمح فصرعه، ثمّ نزل إليه فضربه حتّى أثخنه و قتله و أخذ رأسه و دخل الجند من كلّ جانب و أخذت المدينه و أجلينا هربا فى البلاد. قال موسى بن عبد اللّه: فانطلقت حتّى لحقت بإبراهيم بن عبد اللّه، فوجدت عيسى بن زيد مكمّنا عنده فأخبرته بسوء تدبيره و خرجنا معه حتّى أصيب- رحمه اللّه-ثمّ مضيت مع ابن أخى الأشتر عبد اللّه بن محمّد بن عبد اللّه بن حسن حتّى أصيب بالسّند، ثمّ رجعت شريدا طريدا، تضيّق علىّ البلاد، فلمّا ضاقت علىّ الأرض و اشتدّ [بى]الخوف، ذكرت ما قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: فجئت إلى المهدىّ و قد حجّ و هو يخطب النّاس فى ظلّ الكعبه، فما شعر إلاّ و أنّى قد قمت من تحت المنبر، فقلت: لى الأمان يا أمير المؤمنين؟ و أدلّك على نصيحه لک عندى؟ فقال: نعم ما هى؟ قلت: أدلّک على موسى بن عبد اللّه بن حسن، فقال لى: نعم لک الأمان، فقلت له: أعطنى ما أثق به، فأخذت منه عهودا و مواثيق و وثّقت لنفسى ثمّ قلت: أنا موسى بن عبد اللّه، فقال لى: إذا تكرم و تحبى، فقلت له: أقطعنى إلى بعض أهل بيتک، يقوم بأمرى عندک، فقال لى: انظر إلى من أردت، فقلت: عمّک العبّاس بن محمّد فقال العبّاس: لا حاجه لى فيک، فقلت: و لكن لى فيک الحاجه، أسألک بحقّ أمير المؤمنين إلاّ قبلتنى فقبلنى شاء أو أبى، و قال لى المهدىّ: من يعرفک؟ -و حوله أصحابنا أو أكثرهم-

از پشت از کوچۀ هذیل به سوی او آمده، بر او نیزه زد. ولی کارگر نشد. آن گاه او بر آن سوار حمله کرده، پوزۀ اسبش را با شمشیر زد سوار نیزه ای به او زد که در زرهش فرورفت. محمّد برگشته، او را زد و در کشتنش کوشید. آن گاه درحالی که او آن سوار را دنبال می کرد و می زد حمید قحطبه از کوچۀ عمّاریان بر او حمله کرده، نیزه ای به او زد که آهنش در تن او فرورفت و چوبش شکست. محمّد به او حمله کرد. حمید با سر آهنین او را زد و انداخت. سپس فرود آمده، او را زد تا زخمی اش کرده و آنگاه کشت و سرش را برید. سربازان از هر سو آمدند و مدینه سقوط کرده و ما فرار کرده در سرزمین ها آواره شدیم.

موسای عبد اللّه گوید: من رفتم و به ابراهیم عبد اللّه پیوستم. عیسای زید را در حالی که نزد او پنهان شده بود، دیدم. با او از تدبیر بدش سخن گفتم. تا با ما بیرون آمد و کشته شد-خدایش بیامرزد-سپس همراه پسر برادرم اشتر، عبد اللّه بن محمّد بن عبد اللّه حسن رفتم تا او هم در سند کشته شد. سپس آواره و رانده ای که سرزمین ها برایم تنگ بود بازگشتم. چون زمین بر من تنگ گرفت و هراسم افزون شد، آنچه را حضرت صادق علیه السّلام فرموده بود به یاد آوردم. پس به نزد مهدی رفتم که حجّ کرده و در سایۀ کعبه برای مردم خطبه می خواند. متوجّه نشد تا من از پای منبر برخاسته، گفتم: ای امیر مؤمنان! اگر تو را بر خیری راهنمایی کنم برایم امانی هست؟ او گفت: بله، آن چیست؟ گفتم: تو را بر موسی بن عبد اللّه حسن راهنمایی می کنم. به من گفت: بله برایت امان می دهم. به او گفتم: چیزی بدهید که مطمئن شوم. پس پیمان و میثاقی از او گرفته، بر جانم مطمئن شدم، سپس گفتم: موسی بن عبد اللّه منم. به من گفت: پس اکرام شده، عطایی به تو داده خواهد شد. من به او گفتم: مرا به یکی از خاندانت بسپار تا در نزد تو برای کار من اقدام کند. او گفت: خودت بنگر که چه کسی را می خواهی. گفتم: عمویت عبّاس محمّد. عبّاس گفت: مرا به تو نیازی نیست. من گفتم: ولی من به تو نیاز دارم. از تو به حقّ امیر مؤمنین می خواهم که مرا بپذیری. او خواه و ناخواه مرا پذیرفته است. مهدی به من گفت: چه کسی تو را می شناسد؟ -درحالی که پیرامون او همه یا بیشترشان اصحاب ما بودند-

فقلت: هذا الحسن بن زيد يعرفنى و هذا موسى بن جعفر يعرفنى و هذا الحسن بن عبد اللّه بن العبّاس يعرفنى، فقالوا: نعم يا أمير المؤمنين! كأنّه لم يغب عنّا، ثمّ قلت للمهدىّ: يا أمير المؤمنين لقد أخبرنى بهذا المقام أبو هذا الرّجل و أشرت إلى موسى بن جعفر. قال موسى بن عبد اللّه: و كذبت على جعفر كذبه، فقلت له: و أمرنى أن أقرئك السّلام و قال: إنّه إمام عدل و سخاء، قال: فأمر لموسى بن جعفر بخمسه آلاف دينار، فأمر لى منها موسى بألفى دينار و وصل عامّه أصحابه و وصلنى، فأحسن صلتى، فحيث ما ذكر ولد محمّد بن علىّ بن الحسين، فقولوا صلّى اللّه عليهم و ملائكته و حمله عرشه و الكرام الكاتبون و خصّوا أبا عبد اللّه بأطيب ذلک، و جزى موسى بن جعفر عنّى خيرا، فأنا و اللّه مولاهم بعد اللّه.

[٩٣٣]١٨-و بهذا الإسناد، عن عبد اللّه بن جعفر بن إبراهيم الجعفرىّ قال:

حدّثنا عبد اللّه بن المفضّل مولى عبد اللّه بن جعفر بن أبى طالب قال: لمّا خرج الحسين بن علىّ المقتول بفخّ و احتوى على المدينه دعا موسى بن جعفر إلى البيعه، فأتاه فقال له: يا ابن عمّ لا تكلّفنى ما كلّف ابن عمّک، عمّک أبا عبد اللّه، فيخرج منّى ما لا أريد، كما خرج من أبى عبد اللّه ما لم يكن يريد، فقال له الحسين: إنّما عرضت عليک أمرا فإن أردته دخلت فيه و إن كرهته لم أحملک عليه و اللّه المستعان ثمّ ودّعه، فقال له أبو الحسن موسى بن جعفر حين ودّعه: يا ابن عمّ إنّک مقتول فأجدّ الضّراب فإنّ القوم فسّاق يظهرون إيمانا و يسترون شركا و إنّا للّه و إنّا إليه راجعون، أحتسبكم عند اللّه من عصبته، ثمّ خرج الحسين و كان من أمره ما كان، قتلوا كلّهم كما قال عليه السّلام.

[٩٣4]١٩-و بهذا الإسناد، عن عبد اللّه بن إبراهيم الجعفرىّ قال:

كتب يحيى بن عبد اللّه بن الحسن إلى موسى بن جعفر عليه السّلام: «أمّا بعد فإنّى

گفتم: این حسن زید مرا می شناسد و این موسای جعفر [علیهما السّلام]مرا می شناسد. و این حسن بن عبد اللّه عبّاس هم مرا می شناسد. آنان گفتند: بله، ای امیر مؤمنین! گویا که اصلا از میان ما نرفته است. سپس من به مهدی گفتم: ای امیر مؤمنین پدر این مرد مرا به این احوال خبر داده بود. و به موسای جعفر [علیهما السّلام]اشاره کردم. او گوید: و دروغی بر جعفر [علیه السّلام]بستم و گفتم: و به من فرمان داد که به تو سلام برسانم. او گفت: او امامی عادل و سخاوتمند است. او گوید: آن گاه او [مهدی] پنج هزار دینار به موسای جعفر [علیهما السّلام]داد. و ایشان دو هزار دینار آن را به من داد. به همهٔ اصحابش مالی داد و به من هم داد. و خوب عطایی به من کرد. پس هرجا نام فرزندان محمّد بن علی حسین برده شد بگویید: درود خدا و فرشتگان و حاملان عرش و کرام الکاتبین بر آنان. و حضرت صادق [علیه السّلام]را به نیکوترین آن ها اختصاص دهید. و خدا به موسای جعفر جزای خیر دهد که من به خدا سوگند پس از خداوند بندهٔ اویم.

[۹۳۳]۱۸-عبد اللّه مفضّل-غلام عبد اللّه جعفر-به ما گفت: وقتی حسین بن علی کشته شدهٔ در فخّ قیام کرد و مدینه را گرفت موسای جعفر را به بیعت خواند. حضرت به نزد او آمده، فرمود: پسر عمو! مرا به چیزی تکلیف نکن. چنان که پسر عمویت، عمویت ابو عبد اللّه را تکلیف کرد که چیزی از من صادر می شود که دوست ندارم. چنان که از ابو عبد اللّه چیزی صادر شد که دوست نداشت. حسین به ایشان گفت: من چیزی را به شما پیشنهاد کردم اگر خواستید می پذیرید و اگر دوست نداشتید من آن را به شما تحمیل نمی کنم. و خداوند یاریگر است. سپس با او خداحافظی کرد. حضرت موسی [علیه السّلام]وقتی خداحافظی می کرد به او فرمود: پسر عمو! تو کشته می شوی. پس خوب شمشیر بزن که این مردم فاسقانی هستند که اظهار ایمان کرده، شرکشان را می پوشانند. و ما همه برای خداییم و به سوی او هم بازمی گردیم. [من در پیشگاه خدا شما را از گروه او می شمارم.] سپس حسین قیام کرد و چنان شد که شد. همه کشته شدند. چنان که فرموده بود.

[۹۳۴]۱۹-عبد اللّه بن ابراهیم جعفری گفته است: یحیای عبد اللّه حسن به

أوصى نفسى بتقوى اللّه و بها أوصيک فإنّها وصيّه اللّه فى الأوّلين و وصيّته فى الآخرين، خبّرنى من ورد علىّ من أعوان اللّه على دينه و نشر طاعته بما كان من تحنّنک مع خذلانک و قد شاورت فى الدّعوه للرّضا من آل محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و قد احتجبتها و احتجبها أبوک من قبلک و قديما ادّعيتم ما ليس لكم و بسطتم آمالكم إلى ما لم يعطكم اللّه، فاستهويتم و أضللتم و أنا محذّرک ما حذّرک اللّه من نفسه» فكتب إليه أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام «من موسى بن [أبى]عبد اللّه جعفر و علىّ مشتركين فى التّذلّل للّه و طاعته إلى يحيى بن عبد اللّه بن حسن، أمّا بعد فإنّى أحذّرک اللّه و نفسى و أعلمک أليم عذابه و شديد عقابه و تكامل نقماته و أوصيک و نفسى بتقوى اللّه فإنّها زين الكلام و تثبيت النّعم، أتانى كتابک تذكر فيه أنّى مدّع و أبى من قبل و ما سمعت ذلک منّى و سَتُكْتَبُ شَهٰادَتُهُمْ وَ يُسْئَلُونَ و لم يدع حرص الدّنيا و مطالبها لأهلها مطلبا لآخرتهم، حتّى يفسد عليهم مطلب آخرتهم فى دنياهم و ذكرت أنّى تبّطت النّاس عنک لرغبتى فيما فى يديک و ما منعنى من مدخلک الّذى أنت فيه لو كنت راغبا ضعف عن سنّه و لا قلّه بصيره بحجّه و لكنّ اللّه تبارک و تعالى خلق النّاس أمشاجا و غرائب و غرائز، فأخبرنى عن حرفين أسألک عنهما ما العترف فى بدنک و ما الضّهلج فى الإنسان، ثمّ اكتب إلىّ بخبر ذلک و أنا متقدّم إليک أحذّرک معصيه الخليفه و أحثّک على برّه و طاعته و أن تطلب لنفسک أمانا قبل أن تأخذک الأظفار و يلزمک الخناق من كلّ مكان، فتروّح إلى النّفس من كلّ مكان و لا تجده حتّى يمنّ اللّه عليک بمنّه و فضله، و رقّه الخليفه أبقاه اللّه فيؤمنک و يرحمک و يحفظ فيک أرحام رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و السّلام على من اتّبع الهدى إِنّٰا قَدْ أُوحِىَ إِلَيْنٰا أَنَّ اَلْعَذٰابَ عَلىٰ مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّٰى قال الجعفرىّ:

موسای جعفر علیهما السّلام نوشت: «امّا بعد؛ من خودم و تو را به پروای خداوند سفارش می کنم. که آن سفارش خداوند در پیشینیان و پسینیان است. یکی از یاران دین خدا و مبلّغ اطاعتش به نزدم آمده، از دلسوزی تو نسبت به من و پشتیبانی نکردنت به من خبر داد. درحالی که من با تو دربارۀ دعوت به مورد رضای آل محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- مشورت کردم، تو آن را نپذیرفتی و پیش از تو پدرت هم آن را نپذیرفت. از قدیم شما چیزی را ادّعا کردید که مال شما نیست. و آرزوهاتان را تا چیزی که خداوند به شما نداده بود، گستردید. هوا در شما اثر کرد و گمراه گردیدید. و من تو را پرهیز می دهم از آنچه خداوند دربارۀ خودش پرهیز داده است.» آن گاه حضرت کاظم علیه السّلام در پاسخ او نوشت: «از موسای [ابو]عبد اللّه جعفر و علی که در خاکساری و فرمانبری برای خداوند شریک اند، به یحیای عبد اللّه حسن. امّا بعد؛ من تو و خودم را از خدا پروا می دهم. و تو را از عذاب دردناک و کیفر سخت و بی نهایت او آگاه می کنم. تو و خودم را به پروای از خداوند سفارش می کنم. که آن آرایۀ سخن و استواری نعمت ها است. نامه ات به من رسید. در آن گفته ای که من و پیش از من، پدرم مدّعی بوده ایم. درحالی که تو ادّعایی از من نشنیده ای. گواهی شان نوشته شده، از آنان پرسیده می شود. [زخرف (۴۳) :۱۹]حرص دنیا و خواسته های آن برای اهلش خواسته ای برای آخرتشان نگذاشته است چنان که خواستۀ آخرتشان را در راه دنیاشان خراب می کند. و گفته ای که من مردم را به خاطر رغبتم به آنچه در دست تو است بازداشته ام. درحالی که آنچه مرا از داخل شدن به چیزی که تو در آن هستی-اگر رغبت داشتم-بازداشته، ناتوانی در دانستن سنّت و بصیرت اندک به حجّت نیست. بلکه خداوند پاک و والا مردم را ترکیبی از شگفتی ها و طبیعت ها آفریده است. تو به من از دو کلمه ای که از تو می پرسم خبر بده. عترف در بدن تو چه چیز است؟ و صهلج در انسان چیست؟ این ها را برایم بنویس. من به تو دستور داده، تو را از شورش بر خلیفه پرهیز می دهم. و تو را به نیکی بر او و اطاعتش تشویق می کنم. پیش از آن که چنگال ها تو را بگیرد و از هر سو گلویت فشرده شود آنگاه به دنبال راحتی به هرجائی بروی و نیابی، امانی برای جانت بخواه تا خداوند به احسانش و دلسوزی خلیفه که خداوند او را نگاه دارد بر تو منّت نهاده، ایمنی داده، بر تو رحمت کند و خویشان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را به وسیلۀ تو حفظ کند. و سلام بر آن که از هدایت پیروی کند. به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که تکذیب کند و سرپیچی نماید. [طه (۲۰) :47 و ۴۸]

ص :١٩٧

فبلغنى أنّ كتاب موسى بن جعفر عليه السّلام وقع فى يدى هارون فلمّا قرأه قال: النّاس يحملونّى على موسى بن جعفر و هو برىء ممّا يرمى به.

تمّ الجزء الثّانى من كتاب الكافى و يتلوه بمشيئه اللّه و عونه الجزء الثّالث و هو باب كراهيه التّوقيت. و الحمد للّه ربّ العالمين و الصّلاه و السّلام على محمّد و آله أجمعين.

باب كراهيه التّوقيت [٩٣٥]١-علىّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى جميعا، عن الحسن بن محبوب، عن أبى حمزه الثّمالىّ قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:

يا ثابت إنّ اللّه تبارک و تعالى قد كان وقّت هذا الأمر فى السّبعين، فلمّا أن قتل الحسين صلوات اللّه عليه اشتدّ غضب اللّه تعالى على أهل الأرض، فأخّره إلى أربعين و مائه، فحدّثناكم فأذعتم الحديث فكشفتم قناع السّتر و لم يجعل اللّه له بعد ذلک وقتا عندنا و يمحو اللّه ما يشاء و يثبت و عنده أمّ الكتاب. قال أبو حمزه: فحدّثت بذلک أبا عبد اللّه عليه السّلام فقال: قد كان كذلک.

[٩٣٦]٢-محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن علىّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير قال:

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام إذ دخل عليه مهرم، فقال له: جعلت فداک أخبرنى عن هذا الأمر الّذى ننتظر متى هو؟ فقال: يا مهرم! كذب الوقّاتون و هلک المستعجلون و نجا المسلّمون.

[٩٣٧]٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

جعفری گوید: من شنیدم که نامۀ موسای جعفر علیهما السّلام به دست هارون افتاد. وقتی آن را خواند، گفت: مردم مرا بر ضدّ موسای جعفر وادار می کنند درحالی که او از آنچه به آن متّهم می شود، دور است.

بخش دوم کتاب کافی پایان یافت. و به دنبال آن به خواست و یاری خدا بخش سوم است که باب کراهت داشتن تعیین زمان [ظهور]می باشد. و سپاس برای خداوند که پروردگار جهانیان است. و سلام و درود بر محمّد و خاندانش همگی.

کراهت داشتن تعیین زمان [ظهور]

[۹۳۵]۱-ابو حمزۀ ثمالی گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: ای ثابت همانا خداوند پاک و فرازمند، زمان این موضوع را در هفتاد سال قرار داد. وقتی حسین-درود خدا بر او-کشته شد، خشم خداوند بر اهل زمین سخت گشته، آن را تا صد و چهل سال عقب انداخت. آن گاه ما آن را به شما بازگفتیم. شما آن را فاش کرده، پرده از راز برداشتید و پس از آن خداوند برای آن در پیش ما وقتی نگذارد. خداوند آنچه را بخواهد از میان می برد و استوار می کند. و اصل کتاب نزد او است.

ابو حمزه گوید: این حدیث را با حضرت صادق علیه السّلام بازگفتم. فرمود: چنان بوده است.

[۹۳۶]۲-عبد الرحمان کثیر گفت: من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که مهرم وارد شد و به ایشان عرض کرد: جانم به فدایت! به من از این موضوعی که به انتظارش هستیم بفرمائید که چه زمانی است؟ فرمود: ای مهرم! وقت گذاران دروغ گفته، شتابندگان نابود شده و پذیرندگان نجات یافتند.

[۹۳۷]۳-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ حضرت قائم پرسیدم،

سألته عن القائم عليه السّلام فقال: كذب الوقّاتون، إنّا أهل بيت لا نوقّت.

[۹۳۸]4-أحمد بإسناده قال:

قال: أبى اللّه إلاّ أن يخالف وقت الموقّتين.

[۹۳۹]5-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الخزّاز، عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمىّ، عن الفضيل بن يسار، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قلت: لهذا الأمر وقت؟ فقال: كذب الوقّاتون، كذب الوقّاتون، كذب الوقّاتون، إنّ موسى عليه السّلام لمّا خرج وافدا إلى ربّه، واعدهم ثلاثين يوما، فلمّا زاده اللّه على الثّلاثين عشرا قال قومه: قد أخلفنا موسى فصنعوا ما صنعوا فإذا حدّثناكم الحديث فجاء على ما حدّثناكم [به]فقولوا: صدق اللّه و إذا حدّثناكم الحديث فجاء على خلاف ما حدّثناكم به فقولوا: صدق اللّه، تؤجروا مرّتين.

[۹۴۰]6-محمّد بن يحيى و أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد، عن السّيّارىّ، عن الحسن بن علىّ بن يقطين، عن أخيه الحسين، عن أبيه علىّ بن يقطين قال:

قال لى أبو الحسن عليه السّلام: الشّيعه تربّى بالأمانىّ منذ مائتى سنه، قال: و قال يقطين لابنه علىّ بن يقطين: ما بالنا قيل لنا فكان و قيل لكم فلم يكن؟ قال: فقال له علىّ: إنّ الّذى قيل لنا و لكم كان من مخرج واحد، غير أنّ أمركم حضر، فأعطيتم محضه، فكان كما قيل لكم و إنّ أمرنا لم يحضر، فعلّلنا بالأمانىّ، فلو قيل لنا: إنّ هذا الأمر لا يكون إلاّ إلى مائتى سنه أو ثلاثمائه سنه لقست القلوب و لرجع عامّه النّاس عن الإسلام و لكن قالوا: ما أسرعه و ما أقربه تألّفا لقلوب النّاس و تقريبا للفرج.

[۹۴۱]7-الحسين بن محمّد، عن جعفر بن محمّد، عن القاسم بن إسماعيل

فرمودند: وقت گذاران دروغ گفتند. ما اهل بیت تعیین وقت نمی کنیم.

[۹۳۸]4-احمد به سند خودش گفته که آن حضرت فرمود: خداوند دوست دارد با وقت گذاران مخالفت کند.

[۹۳۹]5-فضیل یسار گوید: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: آیا برای این موضوع وقتی است؟ فرمودند: وقت گذاران دروغ گفتند، وقت گذاران دروغ گفتند، وقت گذاران دروغ گفتند. همانا وقتی موسی علیه السّلام به عنوان فرستاده به سوی پروردگارش رفت، با قومش سی روزه وعده کرد، آن گاه وقتی خداوند بر آن سی روز، ده روز افزود. قومش گفت: موسی به وعده اش عمل نکرد پس ساختند آنچه ساختند. پس وقتی ما حدیثی را به شما گفتیم و چنان شد که گفته بودیم بگویید: خدا راست گفت. و وقتی حدیثی به شما بازگفتیم و خلاف آن صورت گرفت [باز]بگویید: خدا راست گفت. تا دوبار اجر بگیرید.

[۹۴۰]6-علی یقطین گفته است: حضرت کاظم علیه السّلام به من فرمودند: شیعه دویست سال است که با آرزوها تربیت می شود. و یقطین به پسرش علی گفت: چگونه است که دربارۀ ما گفتند و شد و دربارۀ شما گفتند و نشد؟ علی گفت: آنچه به ما و به شما گفته اند از یک جا صادر شده جز این که امر شما رسید و تمامش به شما داده شد و چنان شد که به شما گفتند. و امر ما نرسید و به آرزوها پرداختیم. اگر به ما بگویند این امر جز تا دویست یا سیصد سال ممکن نمی شود، دل ها سخت می شود و بیشتر مردم از اسلام برمی گردند. امّا ایشان می گویند: چه شتابنده و نزدیک است. تا دل ها به هم انس گرفته، فرج را جلو اندازد.

[۹۴۱]۷-مهزم گفته است: ما نزد حضرت صادق علیه السّلام از شهریاران فلان

الأنباریّ، عن الحسن بن علیّ، عن إبراهیم بن مهزم، عن أبیه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ذکرنا عنده ملوک آل فلان فقال: إنّما هلک النّاس من استعجالهم لهذا الأمر، إنّ اللّه لا یعجل لعجله العباد، إنّ لهذا الأمر غایه ینتهی إلیها، فلو قد بلغوها لم یستقدموا ساعه و لم یستأخروا.

باب التّمحیص و الامتحان [۹۴۲]۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن الحسن بن محبوب، عن یعقوب السّرّاج و علیّ بن رئاب، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام:

أنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام لمّا بویع بعد مقتل عثمان صعد المنبر و خطب بخطبه- ذکرها-یقول فیها: ألا إنّ بلیّتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث اللّه نبیّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و الّذی بعثه بالحقّ لتبلبلنّ بلبله و لتغربلنّ غربله، حتّی یعود أسفلکم أعلاکم و أعلاکم أسفلکم و لیسبقنّ سبّاقون کانوا قصّروا، و لیقصّرنّ سبّاقون کانوا سبقوا، و اللّه ما کتمت وسمه و لا کذبت کذبه و لقد نبّئت بهذا المقام و هذا الیوم.

[۹۴۳]۲-محمّد بن یحیی و الحسن بن محمّد، عن جعفر بن محمّد، عن القاسم بن إسماعیل الأنباریّ، عن الحسین بن علیّ، عن أبی المغراء، عن ابن أبی یعفور قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: ویل لطغاه العرب، من أمر قد اقترب، قلت: جعلت فداک کم مع القائم من العرب؟ قال: نفر یسیر قلت: و اللّه إنّ من یصف هذا الأمر منهم لکثیر، قال: لا بدّ للنّاس من أن یمحّصوا و یمیّزوا و یغربلوا و یستخرج فی الغربال خلق کثیر.

خاندان [بنی عبّاس]سخن گفتیم، که فرمودند: همانا مردم به جهت شتابشان برای این موضوع هلاک شدند. خداوند به جهت شتاب بندگان شتاب نمی کند. برای این موضوع پایانی است که به آن می رسد. که اگر مردم به آن رسیدند ساعتی به پیش و پس نمی افتند.

امتحان و آزمایش

[۹۴۲]۱-علی رئاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که وقتی پس از کشته شدن عثمان، با امیر مؤمنان علیه السّلام بیعت شد، حضرت بالای منبر رفته، خطبه ای خواند-حضرت صادق علیه السّلام آن را ذکر کرد و فرمود: هان! همانا امتحان شما بازگشته است. به همان شکلی که وقتی خداوند پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-را برانگیخت. و سوگند به کسی که او را به راستی برانگیخت، شما پراکنده شده، غربال می شوید تا زیروزبر شوید و جلوافتادگانی که کوتاهی می کردند، به پیش افتاده و پیشی گیرندگانی که جلوافتاده بودند، کوتاهی کنند. به خدا سوگند من هیچ نشانه ای را پنهان نکرده، دروغی نگفتم. و به این مقام و این روز خبر داده شده بودم.

[۹۴۳]۲-ابن ابی یعفور گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: وای بر سرکشان عرب از امری که نزدیک شده است! من عرض کردم. جانم به فدایت! چند نفر عرب همراه قائم [علیه السّلام]خواهند بود؟ فرمود: آنان اندکند. من گفتم: به خدا سوگند، بسیاری از آنان دربارۀ این امر سخن می گویند. فرمود: مردم به ناچار باید آزمایش شده، جدا شده و غربال شوند. و مردم زیادی از غربال بیرون می ریزند.

[۹۴۴]۳-محمّد بن یحیی و الحسن بن محمّد، عن جعفر بن محمّد، عن الحسن بن محمّد الصّیرفیّ، عن جعفر بن محمّد الصّیقل، عن أبیه، عن منصور قال:

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام: یا منصور! إنّ هذا الأمر لا یأتیکم إلاّ بعد إیاس و لا و اللّه حتّی تمیّزوا، و لا و اللّه حتّی تمحّصوا، و لا و اللّه حتّی یشقی من یشقی و یسعد من یسعد.

[۹۴۵]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن معمّر بن خلاّد قال:

سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول: الم أَ حَسِبَ اَلنّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ ثمّ قال لی: ما الفتنه؟ قلت: جعلت فداک الّذی عندنا الفتنه فی الدّین، فقال: یفتنون کما یفتن الذّهب، ثمّ قال: یخلصون کما یخلص الذّهب.

[۹۴۶]5-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن سلیمان بن صالح رفعه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال إنّ حدیثکم هذا لتشمئزّ منه قلوب الرّجال، فمن أقرّ به فزیدوه، و من أنکره فذروه، إنّه لا بدّ من أن یکون فتنه یسقط فیها کلّ بطانه و ولیجه حتّی یسقط فیها من یشقّ الشّعر بشعرتین، حتّی لا یبقی إلاّ نحن و شیعتنا.

[۹۴۷]6-محمّد بن الحسن و علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن سنان، عن محمّد بن منصور الصّیقل، عن أبیه قال:

کنت أنا و الحارث بن المغیره و جماعه من أصحابنا جلوسا و أبو عبد اللّه علیه السّلام یسمع کلامنا فقال لنا: فی أیّ شیء أنتم؟ هیهات، هیهات! ! لا و اللّه لا یکون ما تمدّون إلیه أعینکم حتّی تغربلوا، لا و اللّه لا یکون ما تمدّون إلیه أعینکم حتّی تمحّصوا، لا و اللّه لا یکون ما تمدّون إلیه أعینکم حتّی تمیّزوا، لا و اللّه ما یکون ما تمدّون إلیه أعینکم إلاّ بعد إیاس، لا و اللّه لا یکون ما تمدّون

[۹۴۴]۳-منصور گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: ای منصور! این امر جز پس از ناامید شدن به شما نمی رسد. به خدا سوگند! آن نمی رسد تا شما جدا شوید. به خدا سوگند! نمی رسد تا آزمایش شوید. به خدا سوگند نمی رسد تا آن که شقی است شقی شود و آن که سعادتمند است سعادتمند.

[۹۴۵]4-معمّر خلاّد گفته است: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید: الم. آیا مردم می پندارند با گفتن «ما ایمان آوردیم» رها می شوند و آزمایش نمی شوند. [عنکبوت (۲۹) :۱ و ۲]سپس به من فرمود: فتنه و آزمایش چیست؟ من عرض کردم: جانم به فدایت، به گمان ما آزمایش در دین است. فرمودند: آزمایش می شوند چنان که زر آزمایش می شود. سپس فرمود: خالص می شوند چنان که زر خالص می شود.

[۹۴۶]5-از سلیمان صالح روایتی که سندش را به حضرت باقر علیه السّلام رسانده نقل شده که ایشان فرموده اند: همانا دل های این مردم از این سخن شما کراهت دارد. پس با آن که به آن اعتراف دارد بیشتر بگویید و رها کنید آن که را آن را انکار می کند. همانا باید امتحانی باشد که در آن هر صاحب سرّ و خواصّی بیفتد تا جایی که شخص موشکاف [که در همه چیز اهل احتیاط و بارک بینی است]فروافتد و جز ما و شیعیانمان کسی نماند.

[۹۴۷]6-محمد منصور صیقل از پدرش نقل کرده که گفته است: من و حارث مغیره و گروهی از اصحابمان نشسته بودیم [و سخن می گفتیم]و حضرت صادق سخنانمان را می شنید. آن گاه به ما فرمود: شما کجایید؟ هیهات، هیهات! ! نه به خدا سوگند آنچه بدان چشم دارید نمی شود تا غربال شوید. نه به خدا آنچه چشم دارید نمی شود تا آزموده شوید. نه به خدا آنچه بدان چشم دارید نمی شود تا جدا شوید. نه به خدا آنچه بدان چشم دارید جز پس از ناامیدی ممکن نمی شود. نه به خدا آنچه

إليه أعينكم حتّى يشقى من يشقى و يسعد من يسعد.

باب أنّه من عرف إمامه لم يضرّه تقدّم هذا الأمر أو تأخّر [٩٤٨]١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زراره قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: اعرف إمامک، فإنّک إذا عرفت لم يضرّک، تقدّم هذا الأمر أو تأخّر.

[٩٤٩]٢-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن صفوان بن يحيى، عن محمّد بن مروان، عن الفضيل بن يسار قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه تبارک و تعالى: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنٰاسٍ بِإِمٰامِهِمْ» فقال: يا فضيل! اعرف إمامک، فإنّک إذا عرفت إمامک لم يضرّک، تقدّم هذا الأمر أو تأخّر و من عرف إمامه ثمّ مات قبل أن يقوم صاحب هذا الأمر، كان بمنزله من كان قاعدا فى عسكره، لا بل بمنزله من قعد تحت لوائه، قال: و قال بعض أصحابه: بمنزله من استشهد مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

[٩٥٠]٣-علىّ بن محمّد رفعه، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام جعلت فداک متى الفرج؟ فقال: يا أبا بصير! و أنت ممّن يريد الدّنيا؟ ، من عرف هذا الأمر فقد فرّج عنه لانتظاره.

[٩٥١]4-علىّ بن إبراهيم، عن صالح بن السّندىّ، عن جعفر بن بشير، عن إسماعيل بن محمّد الخزاعىّ قال:

سأل أبو بصير أبا عبد اللّه عليه السّلام و أنا أسمع، فقال: ترانى أدرک القائم عليه السّلام؟ فقال: يا أبا بصير! أ لست تعرف إمامک؟ فقال: إى و اللّه و أنت هو-و تناول يده-

بدان چشم دارید نمی شود تا کسی که شقی است شقی شود و کسی که سعادتمند است سعادتمند.

کسی که امامش را شناخت، پیش وپس افتادن این امر به او زیان نمی رساند

[۹۴۸]۱-زراره گفته که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: امام خود را بشناس. تو وقتی امام خود را بشناسی پیش و پس افتادن این امر به تو زیانی نمی رساند.

[۹۴۹]۲-فضیل یسار گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند پاک و والا پرسیدم: روزی که مردمان را با پیشوایانشان می خوانیم. [اسراء (۱۷) : ۷۱]فرمودند: ای فضیل! امام خود را بشناس. تو وقتی امامت را بشناسی، پیش و پس افتادن این موضوع به تو زیانی نمی رساند. کسی که امامش را شناخت، سپس پیش از قیام صاحب الامر [علیه السّلام]مرد، به منزلۀ کسی است که در پادگان او، نه بلکه به منزلۀ کسی است که زیر پرچم او نشسته است. او گوید: و یکی از اصحاب حضرت گفته: به منزلۀ کسی است که در همراهی با رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-شهید شده است.

[۹۵۰]۳-ابو بصیر گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: جانم به فدایت! آن فرج چه وقت است؟ فرمود: ای ابو بصیر! تو از کسانی هستی که دنیا خواهند؟ کسی که این امر را شناخته به جهت انتظارش فرج را دریافته است.

[۹۵۱]4-اسماعیل محمّد خزاعی گفته است: ابو بصیر-درحالی که من می شنیدم-از حضرت صادق علیه السّلام پرسید: گمان می کنی من قائم علیه السّلام را درک بکنم؟ فرمود: ای ابو بصیر! آیا تو امام خود را نمی شناسی؟ عرض کرد: آری به خدا سوگند

فقال: و اللّه ما تبالى يا أبا بصير! ألاّ تكون محتبيا بسيفک فى ظلّ رواق القائم صلوات اللّه عليه.

[۹۵۲]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن النّعمان، عن محمّد بن مروان، عن فضيل بن يسار قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: من مات و ليس له إمام فميتته ميته جاهليّه و من مات و هو عارف لإمامه، لم يضرّه تقدّم هذا الأمر أو تأخّر و من مات و هو عارف لإمامه، كان كمن هو مع القائم فى فسطاطه.

[۹۵۳]6-الحسين بن علىّ العلوىّ، عن سهل بن جمهور، عن عبد العظيم بن عبد اللّه الحسنىّ، عن الحسن بن الحسين العرنىّ، عن علىّ بن هاشم، عن أبيه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

ما ضرّ من مات منتظرا لأمرنا ألاّ يموت فى وسط فسطاط المهدىّ و عسكره.

[954]۷-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن الحسين بن سعيد، عن فضاله بن أيّوب، عن عمر بن أبان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: اعرف العلامه، فإذا عرفته لم يضرّک تقدّم هذا الأمر أو تأخّر؛ إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنٰاسٍ بِإِمٰامِهِمْ» فمن عرف إمامه كان كمن كان فى فسطاط المنتظر.

باب من ادّعى الإمامه و ليس لها بأهل و من جحد الأئمّه أو بعضهم و من أثبت الإمامه لمن ليس لها بأهل [955]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن أبى سلاّم، عن سوره بن كليب، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

او تو هستی-و دست ایشان را گرفت-حضرت فرمود: پس ای ابو بصیر! به خدا سوگند فرقی نمی کند که تو در سایهٔ خیمهٔ حضرت قائم-درود خدا بر او-به شمشیرت تکیه نکرده باشی.

[۹۵۲]5-فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد مرگش مرگ جاهلیّت است. و کسی که بمیرد درحالی که با امامش آشنا بوده است، پیش و پس افتادن این امر به او زیان نمی رساند. کسی که بمیرد و با امامش آشنا باشد مانند کسی است که در خیمهٔ قائم علیه السّلام همراه او باشد.

[۹۵۳]6-علی هاشم از پدرش روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: آن که در حال انتظار امر ما بمیرد از این که در میان اردوگاه و خیمهٔ مهدی [علیه السّلام] نمرده، زیان نکرده است.

[954]۷-عمر أبان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: نشانه را بشناس. که وقتی آن را بشناسی پیش و پس افتادن این امر به تو زیانی نمی رساند. خداوند عزّتمند می فرماید: روزی که هر گروهی را با پیشوایشان بخوانیم. پس کسی که امامش را شناخت مانند کسی است که در خیمهٔ حضرت منتظر حضور دارد.

دربارهٔ کسی که ادّعای امامت می کند درحالی که صلاحیت آن را ندارد. و کسی که امامان یا برخی از ایشان را انکار می کند و کسی که امامت را برای آن که صلاحیت آن را ندارد اثبات می نماید

[955]۱-سورهٔ کلیب گفته است: برای حضرت باقر علیه السّلام این سخن خداوند

قلت له قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ يَوْمَ اَلْقِيامَهِ تَرَى اَلَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اَللّٰهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ» قال: من قال: إنّى إمام و ليس بإمام، قال: قلت: و إن كان علويّا؟ قال: و إن كان علويّا. قلت: و إن كان من ولد علىّ ابن أبى طالب عليه السّلام؟ قال: و إن كان.

[٩٥٦]٢-محمّد بن يحيى، عن عبد اللّه بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم، عن أبان، عن الفضيل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من ادّعى الإمامه و ليس من أهلها فهو كافر.

[٩٥٧]٣-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن، عن الحسين بن المختار قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام جعلت فداک «وَ يَوْمَ اَلْقِيامَهِ تَرَى اَلَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اَللّٰهِ» قال: كلّ من زعم أنّه إمام و ليس بإمام، قلت: و إن كان فاطميّا علويّا؟ قال: و إن كان فاطميّا علويّا.

[٩٥٨]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء، عن داود الحمّار، عن ابن أبى يعفور، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: ثلاثه لا يكلّمهم اللّه يوم القيامه و لا يزكّيهم و لهم عذاب أليم: من ادّعى إمامه من اللّه ليست له و من جحد إماما من اللّه و من زعم أنّ لهما فى الإسلام نصيبا.

[٩٥٩]5-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن سنان، عن يحيى أخى أديم، عن الوليد بن صبيح قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ هذا الأمر لا يدّعيه غير صاحبه إلاّ تبر اللّه عمره.

[٩٦٠]6-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن سنان،

شکوهمند را خواندم: و روز قیامت کسانی را که بر خداوند دروغ بستند روسیاه می بینی. [زمر (۳۹) : 6۰]فرمودند: کسی است که گفته: من امامم. درحالی که امام نیست. او گوید: من عرض کردم: اگرچه علوی باشد؟ فرمود: و اگرچه علوی باشد. گفتم: اگرچه از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السّلام باشد؟ فرمود: و اگرچه چنین باشد.

[۹56]۲-فضیل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: کسی که ادّعای امامت می کند و صلاحیت آن را ندارد، کافر است.

[۹۵۷]۳-حسین مختار گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: جانم به فدایت و روز قیامت کسانی را که بر خداوند دروغ بستند [روسیاه]می بینی [چیست؟]فرمود: هرکسی که می پندارد امام است درحالی که نیست. عرض کردم: و اگرچه فاطمی و علوی باشد؟ فرمود: و اگرچه فاطمی و علوی باشد.

[۹۵۸]4-ابن ابی یعفور گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: سه گروه است که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نگفته و پاکشان نمی کند. و برایشان عذاب دردناک است: کسی که امامتی از سوی خداوند ادّعا کند که برای او نیست. و کسی که امامی را که از سوی خداوند است انکار کند. و کسی که گمان کند برای این دو نفر در اسلام بهره ای است.

[۹۵۹]5-ولید صبیح گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا اگر این امر را جز صاحبش ادّعا کند، خداوند عمرش را قطع می کند.

[۹6۰]6-طلحۀ زید از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: کسی که

عن طلحه بن زيد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أشرک مع إمام إمامته من عند اللّه من ليست إمامته من اللّه، كان مشركا باللّه.

[۹۶۱]۷-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن محمّد بن مسلم قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: رجل قال لي: اعرف الآخر من الأئمّه و لا يضرّک أن لا تعرف الأوّل، قال: فقال: لعن اللّه هذا فإنّى أبغضه و لا أعرفه و هل عرف الآخر إلاّ بالأوّل.

[۹۶۲]۸-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن صفوان، عن ابن مسكان قال:

سألت الشّيخ عن الأئمّه عليهم السّلام، قال: من أنكر واحدا من الأحياء فقد أنكر الأموات.

[۹۶۳]۹-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن أبى وهب، عن محمّد بن منصور قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ «وَ إِذٰا فَعَلُوا فٰاحِشَةً قٰالُوا وَجَدْنٰا عَلَيْهٰا آبٰاءَنٰا وَ اَللّٰهُ أَمَرَنٰا بِهٰا قُلْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَأْمُرُ بِالْفَحْشٰاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ» قال: فقال: هل رأيت أحدا زعم أنّ اللّه أمر بالزّناء و شرب الخمر أو شيء من هذه المحارم؟ فقلت: لا، فقال: ما هذه الفاحشه الّتى يدّعون أنّ اللّه أمرهم بها؟ قلت: اللّه أعلم و وليّه؛ قال: فإنّ هذا فى أئمّه الجور؛ ادّعوا أنّ اللّه أمرهم بالائتمام بقوم لم يأمرهم اللّه بالائتمام بهم؛ فردّ اللّه ذلک عليهم فأخبر أنّهم قد قالوا عليه الكذب و سمّى ذلک منهم فاحشه.

[964] ۱۰-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد،

شخصی را که امامتش از سوی خدا نیست با امامی که امامتش از نزد خداوند است شریک کند، برای خدا شریک گرفته است.

[۹۶۱]۷-محمّد مسلم گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی به من گفت: آخرین امام را بشناس که نشناختن امام نخستین به تو زیان نمی رساند. حضرت فرمود: خدا او را لعنت کند. من او را نمی شناسم و دشمنش می دارم. و آیا واپسین جز با نخستین شناخته می شود؟

[۹۶۲]۸-ابن مسکان گفت: از حضرت کاظم علیه السّلام دربارهٔ ائمّه علیهم السّلام پرسیدم. فرمود: کسی که یکی از زندگان را انکار کند درگذشتگان را هم انکار کرده است.

[۹۶۳]۹-محمّد منصور گفت: از حضرتش دربارهٔ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: و وقتی کاری زشت انجام دادند، گفتند: پدران خود را بر این عمل یافتیم. و خداوند ما را به آن فرمان داده است. بگو خداوند به کار زشت فرمان نمی دهد. آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید. [اعراف (۷) :۲۸]فرمودند: آیا دیده ای کسی گمان کند که خداوند به زنا و شراب خواری یا یکی از این حرام ها فرمان داده است؟ عرض کردم: نه. فرمود: پس این کدام کار زشت است که آنان ادّعا می کنند خداوند به آن فرمان داده باشد؟ عرض کردم: خدا و ولیّ اش داناترند. فرمود: این دربارهٔ امام ستمکار است. ادّعا کردند که خداوند ایشان را به پیروی از مردمانی فرمان داده است. درحالی که خداوند ایشان را به پیروی از آنان فرمان نداده بود؛ بنابراین خداوند این سخنشان را رد کرد و فرمود که آنان بر او دروغ بسته اند. و آن کار را کار زشت نامید.

[964] ۱۰-محمّد منصور گفت: از حضرت کاظم علیه السّلام دربارهٔ این سخن

عن أبی وهب، عن محمّد بن منصور قال:

سألت عبدا صالحا عن قول اللّه عزّ و جلّ «قُلْ إِنَّمٰا حَرَّمَ رَبِّیَ اَلْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ» قال: فقال: إنّ القرآن له ظهر و بطن؛ فجميع ما حرّم اللّه فی القرآن هو الظّاهر و الباطن من ذلک أئمّه الجور و جميع ما أحلّ اللّه تعالی فی الكتاب هو الظّاهر و الباطن من ذلک أئمّه الحقّ.

[965]۱۱-محمّد بن يحيی، عن أحمد بن محمّد بن عيسی، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن ثابت، عن جابر قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ «وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ أَنْدٰاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اَللّٰهِ» قال: هم و اللّه أولياء فلان و فلان، اتّخذوهم أئمّه دون الإمام الّذی جعله اللّه للنّاس إماما، فلذلک قال: «وَ لَوْ يَرَی اَلَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ اَلْعَذٰابَ أَنَّ اَلْقُوَّهَ لِلّٰهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اَللّٰهَ شَدِيدُ اَلْعَذٰابِ. إِذْ تَبَرَّأَ اَلَّذِينَ اُتُّبِعُوا مِنَ اَلَّذِينَ اِتَّبَعُوا وَ رَأَوُا اَلْعَذٰابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ اَلْأَسْبٰابُ. وَ قٰالَ اَلَّذِينَ اِتَّبَعُوا: لَوْ أَنَّ لَنٰا كَرَّهً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمٰا تَبَرَّؤُا مِنّٰا كَذٰلِکَ يُرِيهِمُ اَللّٰهُ أَعْمٰالَهُمْ حَسَرٰاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مٰا هُمْ بِخٰارِجِينَ مِنَ اَلنّٰارِ» ثمّ قال أبو جعفر عليه السّلام: هم و اللّه يا جابر أئمّه الظّلمه و أشياعهم.

[966]۱۲-الحسين بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن أبی داود المسترقّ، عن علیّ بن ميمون، عن ابن أبی يعفور قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: ثلاثه لا ينظر اللّه إليهم يوم القيامه و لا يزكّيهم و لهم عذاب أليم: من ادّعی إمامه من اللّه ليست له و من جحد إماما من اللّه و من زعم أنّ لهما فی الإسلام نصيبا.

خداوند عزّتمند پرسیدم: بگو خداوند اعمال زشت را چه آشکار و چه نهان حرام کرده است. [اعراف (۷) :۳۳]فرمودند: همانا برای قرآن ظاهری و باطنی است. و همهٔ آنچه خداوند در قرآن حرام کرده ظاهری است. و باطنی آن پیشوایان ستمکارند. و همهٔ آنچه خداوند والا در کتاب حلال کرده، ظاهری است و باطنی آن پیشوایان راستین اند.

[۹۶۵]۱۱-جابر گفته است: من از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: و برخی از مردم معبودهایی غیر از خداوند برای خود گرفته، آن ها را همچون خدا دوست می دارند. [بقره (۲) :۱۶۵]فرمود: به خدا سوگند! آنان دوستان فلانی و فلانی اند. که به عنوان امام انتخابشان کرده اند. جز آن امامی که خداوند او را برای مردم امام قرار داده است. و برای همین فرمود: و آن ها که ستم کردند وقتی عذاب را مشاهده کنند خواهند دانست که تمام قدرت از آن خدا است و خدا سخت کیفر دهنده است. در آن هنگام رهبران از پیروان خود بیزاری می جویند درحالی که کیفر خدا را مشاهده کرده و دستشان از همه جا کوتاه است. و پیروان می گویند: کاش برایمان بازگشتی بود تا از آنان بیزاری بجوییم چنان که آنان از ما بیزاری جستند. خداوند این چنین اعمالشان را به صورت حسرت زایی به آنان نشان می دهد. و آنان هرگز از آتش دوزخ بیرون نمی آیند. [بقره (۲) :۱۶۵ تا ۱۶۷]سپس حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: ای جابر! به خدا سوگند آنان همان امامان ستمکار و پیروانشان هستند.

[۹۶۶]۱۲-ابن ابی یعفور گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: سه گروه است که خداوند در روز قیامت به آنان نگاه نمی کند و پاکشان نمی گرداند. و برایشان عذابی دردناک است: کسی که امامتی از سوی خداوند ادّعا کند که برای او نیست. و کسی که امامی از سوی خداوند را انکار کند. و کسی که گمان کند برای آن دو نفر در اسلام بهره ای است.

باب فيمن دان اللّه عزّ و جلّ بغير إمام من اللّه جلّ جلاله [۹۶۷]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبي نصر، عن أبى الحسن عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اِتَّبَعَ هَوٰاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اَللّٰهِ» قال:

يعنى من اتّخذ دينه رأيه، بغير إمام من أئمّه الهدى.

[۹۶۸]۲-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى، عن العلاء بن رزين، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: كلّ من دان اللّه بعباده يجهد فيها نفسه و لا إمام له من اللّه فسعيه غير مقبول و هو ضالّ متحيّر و اللّه شانئ لأعماله و مثله كمثل شاه ضلّت عن راعيها و قطيعها، فهجمت ذاهبه و جائيه يومها، فلمّا جنّها اللّيل بصرت بقطيع مع غير راعيها فحنّت إليها و اغترّت بها، فباتت معها فى ربضتها فلمّا أن ساق الرّاعى قطيعه أنكرت راعيها و قطيعها، فهجمت متحيّره تطلب راعيها و قطيعها، فبصرت بغنم مع راعيها، فحنّت إليها و اغترّت بها، فصاح بها الرّاعى: الحقى براعيك و قطيعك، فإنّك تائهه متحيّره عن راعيك و قطيعك، فهجمت ذعره متحيّره نادّه لا راعى لها يرشدها إلى مرعاها أو يردّها، فبينا هى كذلك إذا اغتنم الذّئب ضيعتها فأكلها و كذلك و اللّه يا محمّد! من أصبح من هذه الأمّه لا إمام له من اللّه جلّ و عزّ ظاهرا عادلا أصبح ضالاّ تائها و إن مات على هذه الحال مات ميته كفر و نفاق. و اعلم يا محمّد! إنّ أئمّه الجور و أتباعهم لمعزولون عن دين اللّه، قد ضلّوا و أضلّوا، فأعمالهم الّتى يعملونها كرماد اشتدّت به الرّيح فى يوم عاصف، لا يقدرون ممّا كسبوا على شىء ذلک هو الضّلال البعيد.

دربارۀ کسی که بدون امامی از سوی خداوند بزرگ مرتبه دینداری می کند

[۹۶۷]۱-ابن ابو نصر از حضرت ابو الحسن علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند شکوهمند: و چه کسی گمراه تر از آن کسی است که بدون هدایتی از سوی خداوند از هوسش پیروی کرده است. [قصص (۲۸) : 5۰]روایت کرده که فرمودند: یعنی کسی که عقیدۀ خودش را بدون [نظر]امامی از امامان هدایت دین خود قرار داده است.

[۹۶۸]۲-محمّد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: هرکسی با عبادتی از خداوند اطاعت کند [و]خودش را در آن به زحمت اندازد درحالی که امامی از سوی خداوند ندارد، تلاشش پذیرفته نیست. او گمراهی سرگردان است. و خداوند دشمن اعمال او است. نظیر او همچون گوسفندی است که از چوپان و گلّه اش دور شود و روزش را این سو و آن سو بدود. و چون شب همه جا را بپوشاند گلّه ای از چوپان دیگر ببیند. آن گاه مشتاقانه به سویش برود و فریب بخورد و شب را با آنان در خوابگاهشان بخوابد. و وقتی چوپان گلّه را حرکت می دهد، چوپان و گلّه را نشناسد. پس سرگردان به دنبال چوپان و گلّه اش بدود. آن گاه باز گوسفندانی به همراه چوپان ببیند، مشتاقانه به سویش رفته، فریب بخورد، ناگاه آن چوپان بر او فریاد بکند که: برو به چوپان و گلّۀ خودت بپیوند. که تو گمشده ای سرگردان از چوپان و گلّه ات هستی. پس او هراسان و سرگردان و آواره ای که چوپانی ندارد تا او را به چراگاهش راهنمایی کند یا بازگرداند به این سو و آن سو می دود. و در این احوال گرگ این فرصت را غنیمت شمرده، او را بخورد. و ای محمّد! به خدا سوگند چنین است از این امّت کسی که بدون امامی ظاهر و عادل از سوی خداوند عزّتمند صبح کند، که گمراه و گمگشته صبح کرده است. و اگر بر این حال بمیرد به مرگ کفر و نفاق مرده است. و ای محمّد! بدان که پیشوایان ستمکار و پیروانشان از دین خدا به دورند. آنان خود گمراه شدند و گمراه کردند. و اعمالی که انجام دادند مانند خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت بر آن وزیده است. که از آنچه به دست آورده اند به چیزی نمی رسند. و این است آن گمراهی ژرف.

[۹۶۹]۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن عبد العزيز العبدىّ، عن عبد اللّه بن أبى يعفور قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: إنّى أخالط النّاس فيكثر عجبى من أقوام لا يتولّونكم و يتولّون فلانا و فلانا، لهم أمانه و صدق و وفاء و أقوام يتولّونكم، ليس لهم تلك الأمانه و لا الوفاء و الصّدق؟ قال: فاستوى أبو عبد اللّه عليه السّلام جالسا فأقبل علىّ كالغضبان، ثمّ قال: لا دين لمن دان اللّه بولايه إمام جائر ليس من اللّه و لا عتب على من دان بولايه إمام عادل من اللّه، قلت: لا دين لأولئک و لا عتب على هؤلاء؟ ! قال: نعم لا دين لأولئک و لا عتب على هؤلاء، ثمّ قال: ألا تسمع لقول اللّه عزّ و جلّ: «اَللّٰهُ وَلِيُّ اَلَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَى اَلنُّورِ» يعنى [من]ظلمات الذّنوب إلى نور التّوبه و المغفره لولايتهم كلّ إمام عادل من اللّه و قال: «وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيٰاؤُهُمُ اَلطّٰاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ اَلنُّورِ إِلَى اَلظُّلُمٰاتِ» إنّما عنى بهذا أنّهم كانوا على نور الإسلام فلمّا أن تولّوا كلّ إمام جائر ليس من اللّه عزّ و جلّ خرجوا بولايتهم [إيّاهم]من نور الإسلام إلى ظلمات الكفر، فأوجب اللّه لهم النّار مع الكفّار ف «أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ» .

[۹۷۰]4-و عنه، عن هشام بن سالم، عن حبيب السّجستانىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال اللّه تبارک و تعالى: لأعذّبنّ كلّ رعيّه فى الإسلام دانت بولايه كلّ إمام جائر ليس من اللّه و إن كانت الرّعيّه فى أعمالها برّه تقيّه؛ و لأعفونّ عن كلّ رعيّه فى الإسلام دانت بولايه كلّ إمام عادل من اللّه و إن كانت الرّعيّه فى أنفسها ظالمه مسيئه.

[۹۷۱]5-علىّ بن محمّد، عن ابن جمهور، عن أبيه، عن صفوان، عن ابن

[۹۶۹]۳-عبد اللّه ابو یعفور گفته است: من به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: من با مردم درمی آمیزم و بسیار در شگفت می شوم از مردمی که شما را به ولایت نمی گیرند و فلان و فلانی را ولیّ خود قرار می دهند ولی امانت و راستی و وفا دارند. و مردمی که شما را ولیّ خود قرار داده اند امّا امانت و راستی و وفا ندارند. او گوید: حضرت صادق علیه السّلام راست نشست و خشمگینانه به من رو کرد و سپس فرمود: دین ندارد کسی که خداوند را با ولایت امامی ستمکار که از سوی خداوند نیست اطاعت می کند و عتابی نیست بر کسی که با ولایت امامی عادل از سوی خداوند دینداری می کند. من عرض کردم: آنان دین ندارند و بر اینان عتابی نیست؟ ! فرمودند: بله، آنان دین ندارند و بر اینان عتابی نیست. سپس فرمود: آیا نشنیده ای این سخن خداوند عزّتمند را: خداوند ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آن ها را از ظلمت ها به سوی نور بیرون می بردیعنی به خاطر پذیرش ولایت امام عادل از سوی خدا از ظلمات گناه به نور توبه و مغفرت می برد. و فرمود: و کسانی که کافر شدند اولیایشان طاغوت است که آن ها را از نور به سوی ظلمت ها بیرون می برند.

همانا مقصود این است که آنان بر نور اسلام بودند و چون ولایت هر امام ستمکاری را که از سوی خداوند شکوهمند نیست پذیرفتند، با این ولایتشان از نور اسلام به ظلمت کفر بیرون رفتند. پس خداوند آتش را بر آنان و کافران واجب کرد. پس آنان اهل آتشند و در آن جاودانه.

[۹۷۰]4-حبیب سجستانی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که خداوند پاک و والا فرمود: من عذاب می کنم مردم مسلمانی را که به ولایت امام ستمکاری گردن نهد که از سوی خداوند نیست اگرچه در اعمالشان نیکوکار و پرهیزگار باشند. و درمی گذرم از مردم مسلمانی که به ولایت امام عادلی از سوی خدا گردن نهد، اگرچه این مردم در میان خودشان ستمکار و بدکار باشند.

[۹۷۱]5-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا

مسكان، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال إنّ اللّه لا يستحيى أن يعذّب أمّه دانت بإمام ليس من اللّه و إن كانت فى أعمالها برّه تقيّه و إنّ اللّه ليستحيى أن يعذّب أمّه دانت بإمام من اللّه و إن كانت فى أعمالها ظالمه مسيئه.

باب من مات و ليس له إمام من أئمّه الهدى و هو من الباب الأوّل [٩٧٢]١- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن أذينه، عن الفضيل بن يسار قال:

ابتدأنا أبو عبد اللّه عليه السّلام يوما و قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: من مات و ليس عليه إمام فميتته ميته جاهليّه، فقلت: قال ذلک رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟ فقال إى و اللّه قد قال، قلت فكلّ من مات و ليس له إمام فميتته ميته جاهليّه؟ ! قال نعم.

[٩٧٣]٢-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء قال: حدّثنى عبد الكريم بن عمرو، عن ابن أبى يعفور قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: «من مات و ليس له إمام، فميتته ميته جاهليّه» قال: فقلت: ميته كفر؟ قال: ميته ضلال، قلت: فمن مات اليوم و ليس له إمام، فميتته ميته جاهليّه؟ فقال: نعم.

[٩٧٤]٣-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان، عن الفضيل، عن الحارث بن المغيره قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: من مات لا يعرف إمامه، مات ميته جاهليّه؟ قال: نعم، قلت: جاهليّه جهلاء، أو جاهليّه لا يعرف إمامه؟ قال: جاهليّه كفر و نفاق و ضلال.

خداوند شرم نمی کند امّتی را عذاب کند که از امام غیر الهی اطاعت کرده اند. اگر چه آنان در اعمالشان نیکوکار و پرهیزگار باشند. ولی شرم می کند امّتی را عذاب کند که از امامی الهی اطاعت کرده اند، اگرچه آنان در اعمالشان ستمکار و بدکار باشند.

دربارۀ کسی که بمیرد و امامی از امامان هدایت نداشته باشد. و این بخشی از باب پیشین است

[۹۷۲]۱-فضیل یسار گفت: روزی حضرت صادق علیه السّلام با ما آغاز سخن کرد و فرمود: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرموده است: کسی که امامی نداشته باشد و بمیرد، مرگش، مرگ جاهلیّت است. من عرض کردم: این را رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرموده اند؟ فرمود: آری به خدا سوگند چنین فرموده است: من عرض کردم: پس هرکس امامی نداشته باشد و بمیرد، مرگش، مرگ جاهلیت است؟ ! فرمودند: بله.

[۹۷۳]۲-ابن ابی یعفور گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- «هرکس بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگش مرگ جاهلیّت است. پرسیده، گفتم: به مرگ کفر؟ فرمود: به مرگ گمراهی. من گفتم: پس هرکس که امروز بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگش مرگ جاهلیّت است؟ فرمود: بله.

[۹۷۴]۳-حارث مغیره گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا رسول خدا فرموده اند: هرکس بمیرد و امامش را نشناسد به مرگ جاهلیّت مرده است؟ فرمود: بله. من عرض کردم: جاهلیت جاهلان یا جاهلیت کسی که امامش را نمی شناسد؟ فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی.

[۹۷۵]4-بعض أصحابنا، عن عبد العظيم بن عبد اللّه الحسنىّ، عن مالک بن عامر، عن المفضّل بن زائده، عن المفضّل بن عمر قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: من دان اللّه بغير سماع عن صادق ألزمه اللّه البتّه إلى العناء و من ادّعى سماعا من غير الباب الّذى فتحه اللّه فهو مشرک و ذلک الباب المأمون على سرّ اللّه المكنون.

باب فيمن عرف الحقّ من أهل البيت و من أنكر [۹۷۶]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم، عن سليمان بن جعفر قال:

سمعت الرّضا عليه السّلام يقول: إنّ علىّ بن عبد اللّه بن الحسين بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليه السّلام و امرأته و بنيه من أهل الجنّه، ثمّ قال: من عرف هذا الأمر من ولد علىّ و فاطمه عليه السّلام لم يكن كالنّاس.

[۹۷۷]۲-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد قال: حدّثنى الوشّاء قال: حدّثنا أحمد بن عمر الحلاّل قال:

قلت لأبى الحسن عليه السّلام: أخبرنى عمّن عاندک و لم يعرف حقّک من ولد فاطمه هو و سائر النّاس سواء فى العقاب؟ فقال: كان علىّ بن الحسين عليهما السّلام يقول: عليهم ضعفا العقاب.

[۹۷۸]۳-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن راشد قال: حدّثنا علىّ بن إسماعيل الميثمىّ قال: حدّثنا ربعىّ بن عبد اللّه قال:

قال لى عبد الرّحمن بن أبى عبد اللّه قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: المنكر لهذا الأمر من بنى هاشم و غيرهم سواء؟ فقال لى: لا تقل: المنكر و لكن قل: الجاحد من

[۹۷۵]4-مفضّل عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: کسی که خداوند را بدون شنیدن از صادقی اطاعت کند، خداوند به یقین او را با سختی همراه می کند. و کسی که جز از در گشودۀ خداوند ادّعای شنیدن کند، او مشرک است. و آن در مورد اعتماد بر راز پوشیدۀ خداوند است.

دربارۀ کسانی از اهل بیت که حقّ را شناخته اند و کسانی که انکار کرده اند

[۹۷۶]۱-سلیمان جعفر گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که می فرماید: همانا علی بن عبد الله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام و زن و فرزندش اهل بهشت اند. سپس فرمود: هرکس از فرزندان علی و فاطمه این امر [امامت]را بشناسد مانند [بقیّه]مردم نیست.

[۹۷۷]۲-احمد بن عمر حلاّل گفت: من به حضرت ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم: برایم دربارۀ کسی از فرزندان فاطمه بگویید که با شما دشمنی کرد و حقّتان را نشناخت. آیا او و مردم دیگر در کیفر برابرند؟ فرمود: علی بن حسین می فرمود: کیفر اینان دو برابر است.

[۹۷۸]۳-ربعی عبد اللّه گفته است: عبد الرحمان ابو عبد اللّه به من گفت: من به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا منکر این امر از بنی هاشم و غیر آنان برابرند؟ حضرت به من فرمود: نگو: منکر، بلکه بگو: جاحد از بنی هاشم و غیر آنان.

بنى هاشم و غيرهم، قال أبو الحسن: فتفكّرت [فيه]فذكرت قول اللّه عزّ و جلّ فى إخوه يوسف: «فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ» .

[٩٧٩]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبى نصر قال:

سألت الرّضا عليه السّلام قلت له: الجاحد منكم و من غيركم سواء؟ فقال: الجاحد منّا له ذنبان و المحسن له حسنتان.

باب ما يجب على النّاس عند مضىّ الإمام عليه السّلام [٩٨٠]١-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن صفوان، عن يعقوب بن شعيب قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: إذا حدث على الإمام حدث، كيف يصنع النّاس؟ قال: أين قول اللّه عزّ و جلّ: «فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى اَلدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» قال: هم فى عذر ما داموا فى الطّلب و هؤلاء الّذين ينتظرونهم فى عذر حتّى يرجع إليهم أصحابهم.

[٩٨١]٢-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن قال: حدّثنا حمّاد عن عبد الأعلى قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول العامّه: إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال: من مات و ليس له إمام مات ميته جاهليّه، فقال: الحقّ و اللّه، قلت: فإنّ إماما هلک و رجل بخراسان لا يعلم من وصيّه لم يسعه ذلک؟ قال لا يسعه إنّ الإمام إذا هلک وقعت حجّه وصيّه على من هو معه فى البلد و حقّ النّفر على من ليس بحضرته إذا بلغهم، إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: «فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى اَلدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» قلت: فنفر قوم

ابو الحسن گفته است: من [در این باره]اندیشیدم و این سخن خداوند عزّتمند دربارۀ برادران یوسف را به یاد آوردم: او آنان را شناخت ولی آنان او را نشناختند. [یوسف (۱۲) :58].

[۹۷۹]4-ابن ابو نصر گفته است: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: جاحد چه از شما و چه جز آنان [در کیفر]برابرند؟ فرمود: جاحد از ما دو گناه دارد و نیکوکارش دو حسنه.

آنچه هنگام درگذشت امام علیه السّلام بر مردم واجب می شود

[۹۸۰]۱-یعقوب شعیب گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: وقتی حادثه ای برای امام رخ دهد مردم چه کنند؟ فرمود: کجا است آن سخن خداوند عزّتمند که فرمود: چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند و هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را بیم دهند. [توبه (۹) :۱۲۲][و]فرمود: آنان تا وقتی در جستجو باشند عذری دارند و کسانی که به انتظار آنان هستند عذری دارند تا یارانشان به سوی ایشان بازگردند.

[۹۸۱]۲-عبد الاعلی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن عامّه پرسیدم که گویند: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرموده است: کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. حضرت فرمودند: به خدا سوگند راست است. من گفتم: امامی می میرد و مردی در خراسان نمی داند چه کسی وصی او است. این برای او عذر نمی شود؟ فرمود: این برای او عذر نمی شود. که امام وقتی بمیرد، حجّت و برهان وصی اش بر کسی که در آن سرزمین با او است واقع می شود و حقّ کوچ بر کسی که در حضور او نیست، اگر خبر وفات به او رسیده باشد. خداوند عزّتمند می فرماید: چرا از هر گروهی از آنان طایفه ای کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند و هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن ها را بیم دهند. من گفتم: گروهی کوچ می کنند

فهلک بعضهم قبل أن یصل فیعلم؟ قال: إنّ اللّه عزّ و جلّ: «یقول وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهٰاجِراً إِلَی اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ اَلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اَللّٰهِ» قلت: فبلغ البلد بعضهم فوجدک مغلقاً علیک بابک و مرخی علیک سترک، لا تدعوهم إلی نفسک و لا یکون من یدلّهم علیک فبما یعرفون ذلک؟ قال: بکتاب اللّه المنزل، قلت: فیقول اللّه جلّ و عزّ کیف؟ قال: أراک قد تکلّمت فی هذا قبل الیوم، قلت: أجل، قال: فذکّر ما أنزل اللّه فی علیّ علیه السّلام و ما قال له رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فی حسن و حسین علیه السّلام و ما خصّ اللّه به علیّا علیه السّلام و ما قال فیه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم من وصیّته إلیه و نصبه إیّاه و ما یصیبهم و إقرار الحسن و الحسین بذلک و وصیّته إلی الحسن و تسلیم الحسین له بقول اللّه: «اَلنَّبِیُّ أَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ وَ أُولُوا اَلْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیٰ بِبَعْضٍ فِی کِتٰابِ اَللّٰهِ» قلت: فإنّ النّاس تکلّموا فی أبی جعفر علیه السّلام و یقولون: کیف تخطّت من ولد أبیه من له مثل قرابته و من هو أسنّ منه و قصرت عمّن هو أصغر منه، فقال: یعرف صاحب هذا الأمر بثلاث خصال لا تکون فی غیره: هو أولی النّاس بالّذی قبله و هو وصیّه و عنده سلاح رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و وصیّته و ذلک عندی، لا أنازع فیه، قلت: إنّ ذلک مستور مخافه السّلطان؟ قال: لا یکون فی ستر إلاّ و له حجّه ظاهره، إنّ أبی استودعنی ما هناک، فلمّا حضرته الوفاه قال: ادع لی شهودا فدعوت أربعه من قریش، فیهم نافع مولی عبد اللّه بن عمر؛ قال: اکتب: هذا ما أوصی به یعقوب «بنیه یا بَنِیَّ إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفیٰ لَکُمُ اَلدِّینَ فَلاٰ تَمُوتُنَّ إِلاّٰ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ » و أوصی محمّد بن علیّ إلی ابنه جعفر بن محمّد و أمره أن یکفّنه فی برده الّذی کان یصلّی فیه الجمع و أن یعمّمه بعمامته و أن یربّع قبره و یرفعه أربع أصابع، ثمّ یخلّی عنه، فقال: اطووه، ثمّ قال للشّهود: انصرفوا رحمکم اللّه، فقلت بعد ما

و یکی از آنان پیش از رسیدن و دانستن می میرد؟ فرمود: همانا خدای شکوهمند می فرماید: و کسی که به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش از خانۀ خود بیرون رود، سپس مرگش فرارسد، پاداش او بر خدا است. [نساء (4) : ۱۰۰]من عرض کردم: برخی از آنان به این سرزمین می رسند و در خانۀ شما را بسته و پرده را انداخته می بینند. که آنان را به سوی خودت نمی خوانی و کسی هم نیست که ایشان را به سوی تو راهنمایی کند. پس آنان این امر را چگونه بدانند؟ فرمود: با کتاب فروفرستادۀ خداوند. گفتم: خداوند عزّتمند چگونه می فرماید؟ فرمود: گمان می کنم پیش از این در این باره سخن گفته ای. عرض کردم: بله. فرمود: پس آنچه را خداوند دربارۀ علی علیه السّلام نازل کرده و آنچه را رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- دربارۀ حسن و حسین علیهما السّلام فرموده، به یاد آر. و آنچه خداوند علی علیه السّلام را به آن اختصاص داده است و وصیّتی که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- به او کرده و او را نصب کرده است. و سخنش را دربارۀ آنچه به آنان می رسد. و اقرار حسن و حسین [علیهما السّلام]به آن و وصیّت اش به حسن و تسلیم شدن حسین به او با این سخن خداوند که فرمود: پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و همسران او مادران ایشانند. و در کتاب خدا برخی خویشاوندان نسبت به برخی دیگر سزاوارترند. [احزاب (۳۳) :6]من عرض کردم: مردم دربارۀ حضرت باقر صحبت کرده، می گویند: چگونه امامت از فرزندان پدر او از کسی که خویشاوندی اش مانند او و بزرگسال تر از او بود درگذشت و از کسی که کوچک تر از او بود بازماند [؟]که فرمودند: صاحب این امر با سه خصلتی شناخته می شود که در دیگران نیست: او سزاوارترین مردم به پیشین خود است؛ وصیّ او است؛ و سلاح رسول خدا و وصیّت ایشان نزد او است. و این ها نزد من است و در این باره با من نزاع نمی شود. من عرض کردم: این ها به جهت هراس از سلطان پنهان است؟ فرمود: نهان نمی شود مگر این که حجّتی آشکار داشته باشد. همانا پدرم آن ها را به من سپرد و چون وفاتش رسید، فرمود: شاهدانی را دعوت کن. من چهار قریشی را دعوت کردم که نافع غلام عبد اللّه عمر هم در میانشان بود. [پدرم]فرمود: بنویس: این چیزی است که یعقوب پسرانش را به آن وصیّت کردای پسرانم خداوند این دین را برای شما برگزیده است. پس نمیرید جز درحالی که مسلمانید. [بقره (۲) :۱۳۲]

و محمّد علی به پسرش جعفر محمّد وصیّت کرده، به او فرمان می دهد که او را در بردی کفن کند که جمعه ها در آن نماز می گزارد و عمامه اش را

بر سرش بگذارد و قبر را چهارگوشه کرده، چهار انگشت بالا آورد و رهایش کند. سپس فرمود: آن را بپیچید و به شاهدان فرمود: بروید خدا شما را بیامرزد.

ص :۲۲۷

انصرفوا: ما كان فى هذا يا أبت أن تشهد عليه؟ فقال: إنّى كرهت أن تغلب و أن يقال: إنّه لم يوص فأردت أن تكون لک حجّه؛ فهو الّذى إذا قدم الرّجل البلد قال: من وصىّ فلان، قيل فلان، قلت: فإن أشرک فى الوصيّه؟ قال: تسألونه فإنّه سيبيّن لكم.

[٩٨٢]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد، عن النّضر بن سويد، عن يحيى الحلبىّ، عن بريد بن معاويه، عن محمّد بن مسلم قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: أصلحک اللّه بلغنا شكواک و أشفقنا، فلو أعلمتنا أو علّمتنا من؟ قال: إنّ عليّا عليه السّلام كان عالما و العلم يتوارث، فلا يهلک عالم إلاّ بقى من بعده من يعلم مثل علمه أو ما شاء اللّه، قلت: أ فيسع النّاس إذا مات العالم ألاّ يعرفوا الّذى بعده؟ فقال: أمّا أهل هذه البلده فلا-يعنى المدينه-و أمّا غيرها من البلدان فبقدر مسيرهم، إنّ اللّه يقول: «وَ مٰا كٰانَ اَلْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طٰائِفَهٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى اَلدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» قال قلت: أرأيت من مات فى ذلک؟ فقال: هو بمنزله من خرج من بيته مهاجرا إلى اللّه و رسوله ثمّ يدركه الموت فقد وقع أجره على اللّه، قال: قلت: فإذا قدموا بأىّ شىء يعرفون صاحبهم؟ قال يعطى السّكينه و الوقار و الهيبه.

باب فى أنّ الإمام متى يعلم أنّ الأمر قد صار إليه [٩٨٣]١-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن أبى جرير القمّىّ قال:

من پس از رفتن آنان گفتم: پدر جان! چه چیزی در این بود که برایش شاهد گرفتی؟ فرمود: دوست ندارم تو مغلوب شوی و بگویند: به او وصیّت نشده است. خواستم برایت حجّتی باشد. چنان باشد که وقتی مردی به شهر آمد و گفت: چه کسی وصی فلانی است؟ گفته شود: فلانی. [راوی گوید:]من گفتم: و اگر در وصیّت شریکی باشد؟ فرمود: از او پرسش می کنید تا برایتان روشن شود.

[۹۸۲]۳-محمّد مسلم گفت: من به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: خدا کارتان را بسامان کند. خبر بیماری تان را شنیدیم و نگران شدیم. کاش ما را آگاه کرده یا می آموختید که چه کسی [وصی]است؟ فرمودند: همانا علی علیه السّلام عالم بود و علم به ارث برده می شود. پس عالمی نمی میرد جز این که پس از او کسی می ماند که مثل علم او یا آنچه را خدا بخواهد، دارد. من عرض کردم: آیا برای مردم وقتی عالمی می میرد عذری هست که امام پسین را نشناسند؟ فرمود: برای اهل این سرزمین-یعنی مدینه-نه، امّا برای سرزمین های دیگر به اندازۀ سفرشان عذری هست. که خداوند می فرماید: و شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند. چرا از هر گروهی از آنان، طائفه ای کوچ نمی کند تا در دین آگاهی یابند و هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن ها را بیم دهند. راوی گوید: من عرض کردم:

دربارۀ کسی که در این راه می میرد، بفرمایید. فرمودند: او به منزلۀ کسی است که در حال هجرت به سوی خدا و رسولش از خانه بیرون آمده و سپس مرگ او را دریابد که پاداش او بر خداوند است. او گوید: من عرض کردم: وقتی آنان بیایند، صاحبشان با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: به او [امام]آرامش و وقار و هیبت داده می شود.

دربارۀ این که امام چه موقع می فهمد که امامت به او رسیده است

[۹۸۳]۱-ابو جریر قمی گفت: من به حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام

قلت لأبى الحسن عليه السّلام: جعلت فداک قد عرفت انقطاعى إلى أبيک ثمّ إليک، ثمّ حلفت له-و حقّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و حقّ فلان و فلان حتّى انتهيت إليه-بأنّه لا يخرج منّى ما تخبرنى به إلى أحد من النّاس و سألته عن أبيه أ حىّ هو أو ميّت؟ فقال: قد و اللّه مات، فقلت: جعلت فداک إنّ شيعتک يروون أنّ فيه سنّه أربعه أنبياء، قال: قد و اللّه الّذى لا إله إلاّ هو هلک، قلت: هلاک غيبه أو هلاک موت؟ قال: هلاک موت، فقلت: لعلّک منّى فى تقيّه؟ فقال: سبحان اللّه، قلت: فأوصى إليک؟ قال: نعم، قلت: فأشرک معک فيها أحدا؟ قال: لا، قلت: فعليک من إخوتک إمام؟ قال: لا، قلت: فأنت الإمام؟ قال: نعم.

[٩٨4]٢-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن علىّ بن أسباط قال:

قلت للرّضا عليه السّلام: إنّ رجلا عنى أخاک إبراهيم، فذكر له أنّ أباک فى الحياه و أنّک تعلم من ذلک ما يعلم، فقال: سبحان اللّه يموت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و لا يموت موسى عليه السّلام! ! قد و اللّه مضى كما مضى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و لكنّ اللّه تبارک و تعالى لم يزل منذ قبض نبيّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم هلمّ جرّا يمنّ بهذا الدّين على أولاد الأعاجم و يصرفه عن قرابه نبيّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم هلمّ جرّا فيعطى هؤلاء و يمنع هؤلاء، لقد قضيت عنه فى هلال ذى الحجّه ألف دينار بعد أن أشفى على طلاق نسائه و عتق مماليكه و لكن قد سمعت ما لقى يوسف من إخوته.

[٩٨5]٣-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء قال:

قلت لأبى الحسن عليه السّلام: إنّهم رووا عنک فى موت أبى الحسن عليه السّلام أنّ رجلا قال لک: علمت ذلک بقول سعيد؟ ، فقال: جاء سعيد بعد ما علمت به، قبل مجيئه، قال: و سمعته يقول: طلّقت أمّ فروه بنت إسحاق فى رجب بعد موت أبى الحسن بيوم، قلت طلّقتها و قد علمت بموت أبى الحسن؟ قال: نعم، قلت:

عرض کردم: جانم به فدایت شما پیوستگی و دلبستگی مرا نسبت به پدرتان، سپس به خودتان را دانسته اید-و به حقّ رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و حقّ امامان دیگر تا به خود حضرت رسیدم-سوگند خوردم که آنچه به من می گوید: از من به هیچ کسی از مردم صادر نمی شود. و آن گاه دربارۀ پدرشان پرسیدم که آیا زنده است یا درگذشته؟ که فرمودند: به خدا سوگند درگذشته است. من عرض کردم: جانم به فدایت! همانا شیعیان تو روایت می کنند که سنّت چهار پیامبر در او است. فرمود: به خداوندی که جز او خدایی نیست، او درگذشت. عرض کردم: مرگ غیبت یا مرگ موت؟ فرمود: مرگ موت. آن گاه عرض کردم: شاید شما با من تقیّه می کنی؟ فرمودند: سبحان اللّه! عرض کردم: پس به شما وصیّت کرده است؟ فرمودند: بله. عرض کردم: و در آن کسی را با شما شریک کرد؟ فرمودند: نه. عرض کردم: از برادرانتان امامی بر شما است؟ فرمود: نه. عرض کردم: پس امام شمایی؟ فرمودند: بله.

[۹۸۴]۲-علی اسباط گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: مردی نزد برادرت ابراهیم رفته، به او گفته که پدرت زنده است و شما هم آنچه را او می داند، می دانی. حضرت فرمودند: سبحان اللّه! رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-می میرد و موسی نمی میرد. به خدا سوگند! او درگذشت چنان که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم درگذشت. امّا خداوند پاک و والا از وقتی جان پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-را گرفته، پیوسته با این دین به فرزندان عجم ها احسان می کند و از نزدیکان پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-بازمی دارد. پیوسته به اینان می دهد و از آنان بازمی دارد. من در آغاز ذی حجّه پس از این که [کار او]به طلاق زنان و آزادکردن غلامانش منتهی شد، هزار دینار از طرف او [ابراهیم]پرداخت کردم. البتّه تو شنیده ای آنچه را یوسف از برادرانش دیده است.

[۹۸۵]۳-وشّاء گفت: من به حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام عرض کردم: آنان (واقفی ها) از شما دربارۀ مرگ حضرت ابو الحسن کاظم علیه السّلام روایت می کنند که [آن را]مردی به شما گفته: [و]شما آن را از گفتۀ سعید دانسته اید؟ فرمودند: پیش از آمدن سعید من آن را فهمیدم و او بعد آمد. او گوید: و من شنیدم که می فرماید: من امّ فروه دختر اسحاق را در ماه رجب یک روز پس از مرگ حضرت ابو الحسن کاظم علیه السّلام طلاق دادم. من عرض کردم: درحالی که به مرگ ابو الحسن [علیه السّلام]آگاه

ص : ٢٣١

قبل أن يقدم عليک سعيد؟ قال: نعم.

[۹۸۶]4-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن صفوان قال:

قلت للرّضا عليه السّلام أخبرنى عن الإمام متى يعلم أنّه إمام؟ حين يبلغه أنّ صاحبه قد مضى أو حين يمضى؟ مثل أبى الحسن قبض ببغداد و أنت هاهنا؟ قال: يعلم ذلک حين يمضى صاحبه، قلت: بأىّ شىء؟ قال: يلهمه اللّه.

[۹۸۷]5-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن أبى الفضل الشّهبانىّ، عن هارون بن الفضل قال:

رأيت أبا الحسن علىّ بن محمّد فى اليوم الّذى توفّى فيه أبو جعفر عليه السّلام فقال: إنّا للّه و إنّا إليه راجعون، مضى أبو جعفر عليه السّلام، فقيل له: و كيف عرفت؟ قال: لأنّه تداخلنى ذلّ للّه لم أكن أعرفها.

[۹۸۸]6-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن مسافر قال:

أمر أبو إبراهيم عليه السّلام-حين أخرج به-أبا الحسن عليه السّلام أن ينام على بابه فى كلّ ليله أبدا ما كان حيّا إلى أن يأتيه خبره قال: فكنّا فى كلّ ليله نفرش لأبى الحسن فى الدّهليز، ثمّ يأتى بعد العشاء فينام، فإذا أصبح انصرف إلى منزله، قال: فمكث على هذه الحال أربع سنين، فلمّا كان ليله من اللّيالى أبطأ عنّا و فرش له فلم يأت كما كان يأتى، فاستوحش العيال و ذعروا و دخلنا أمر عظيم من إبطائه، فلمّا كان من الغد أتى الدّار و دخل إلى العيال و قصد إلى أمّ أحمد فقال لها: هات الّتى أودعک أبى، فصرخت و لطمت وجهها و شقّت جيبها و قالت: مات و اللّه سيّدى فكفّها و قال لها: لا تكلّمى بشىء و لا تظهريه، حتّى يجىء الخبر إلى الوالى، فأخرجت إليه سفطا و ألفى دينار أو أربعه آلاف دينار، فدفعت ذلک أجمع إليه دون غيره و قالت: إنّه قال لى فيما بينى و بينه-و كانت

بودی او را طلاق دادی؟ فرمودند: بله. عرض کردم: پیش از آن که سعید به شما برسد؟ فرمودند: بله.

[۹۸۶]4-صفوان گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: به من بفرمایید امام چه موقع می فهمد که امام است؟ وقتی می شنود که امام پیشین درگذشته یا در همان هنگام که او درمی گذرد؟ همچون ابو الحسن کاظم علیه السّلام که در بغداد درگذشت و شما این جا بودید؟ فرمودند: وقتی امام پیشین درمی گذرد آن را می فهمد. من عرض کردم: با چه چیزی؟ فرمود: خدا به او الهام می کند.

[۹۸۷]5-هارون فضل گفت: من ابو الحسن علی محمّد [هادی]علیه السّلام را در روزی که ابو جعفر جواد علیه السّلام وفات یافت، دیدم که فرمودند: انّا للّه و انّا الیه راجعون، جواد علیه السّلام درگذشت. به ایشان عرض شد: چگونه دانستی؟ فرمودند: زیرا در من فروتنی ویژه ای نسبت به خداوند به وجود آمده که پیش از این چنین حالتی در من نبوده است.

[۹۸۸]6-مسافر گفت: حضرت کاظم علیه السّلام-وقتی او را بردند-به رضا فرمان داد که تا وقتی زنده است همیشه در هر شب بر در بخوابد تا خبر [درگذشتش]به او برسد. او گوید: پس ما هر شب برای رضا علیه السّلام در دهلیز جا می انداختیم و ایشان پس از عشاء آمده، می خوابید. و وقتی صبح می شد به منزلش می رفت. او گوید: چهار سال بر این حال گذشت. شبی از شب ها که برایشان جا انداخته بودند دیر کرده، نیامدند چنان که [پیش از آن]می آمدند. اهل خانه هراسان و نگران شدند و بر ما از دیرکردنش سخت گذشت. چون فردا شد، به خانه آمدند و به سوی اهل خانه رفته، به امّ احمد رو کرده، فرمودند: آنچه را پدرم به تو سپرده بود، بیاور. او فریاد کشیده، سیلی به صورت زده و گریبان چاک کرد و گفت: به خدا سوگند سرورم درگذشته است. حضرت او را به خود آورده، فرمود: چیزی نگو و آشکار نکن که مبادا خبر به حاکم برسد. آن گاه آن زن یک صندوق و دو هزار دینار یا چهار هزار دینار را آورده، همه را به حضرت رضا علیه السّلام داد و نه به کس دیگر چیزی نداد. و گفت: آن حضرت در تنهایی مان به من فرمود

أثیره عنده-احتفظی بهذه الودیعه عندک، لا تطلعی علیها أحدا حتّی أموت، فإذا مضیت فمن أتاک من ولدی فطلبها منک فادفعیها إلیه، و اعلمی أنّی قد متّ و قد جاءنی و اللّه علامه سیّدی، فقبض ذلک منها و أمرهم بالإمساک جمیعا إلی أن ورد الخبر و انصرف فلم یعد لشیء من المبیت کما کان یفعل، فما لبثنا إلاّ أیّاما یسیره حتّی جاءت الخریطه بنعیه فعددنا الأیّام و تفقّدنا الوقت فإذا هو قد مات فی الوقت الّذی فعل أبو الحسن علیه السّلام ما فعل، من تخلّفه عن المبیت و قبضه لما قبض.

باب حالات الأئمّه علیهم السّلام فی السّنّ [۹۸۹]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن یزید الکناسیّ قال:

سألت أبا جعفر علیه السّلام: أکان عیسی ابن مریم علیه السّلام حین تکلّم فی المهد حجّه اللّه علی أهل زمانه؟ فقال: کان یومئذ نبیّا حجّه اللّه غیر مرسل أما تسمع لقوله حین قال: «إِنِّی عَبْدُ اَللّٰهِ آتانِیَ اَلْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا. وَ جَعَلَنِی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ وَ أَوْصانِی بِالصَّلاٰهِ وَ اَلزَّکاٰهِ ما دُمْتُ حَیًّا» قلت: فکان یومئذ حجّه للّه علی زکریّا فی تلک الحال و هو فی المهد؟ فقال: کان عیسی فی تلک الحال آیه للنّاس و رحمه من اللّه لمریم حین تکلّم فعبّر عنها و کان نبیّا حجّه علی من سمع کلامه فی تلک الحال، ثمّ صمت فلم یتکلّم حتّی مضت له سنتان و کان زکریّا الحجّه للّه عزّ و جلّ علی النّاس بعد صمت عیسی بسنتین ثمّ مات زکریّا فورثه ابنه یحیی الکتاب و الحکمه و هو صبیّ صغیر، أما تسمع لقوله عزّ و جلّ: «یا یَحْیی خُذِ اَلْکِتابَ بِقُوَّهٍ وَ آتَیْناهُ اَلْحُکْمَ صَبِیًّا» فلمّا بلغ عیسی علیه السّلام سبع سنین

-و این زن نزد حضرت، محبوب و برگزیده بود-: این ودیعه را نزد خودت نگاه دار و نگذار کسی بر آن آگاه شود تا وقتی من بمیرم. وقتی من رفتم، از فرزندانم آن که به نزدت آمد و آن را خواست ودیعه را به او بده. و بدان که من آن موقع درگذشته ام. اینک به خدا سوگند نشانهٔ سرورم آشکار شد. پس حضرت آن ها را از او گرفت و همگی را به خویشتن داری فرمان داد تا خبر رسید و حضرت رفت و دیگر برای خواب بازنگشت. چند روزی نگذشت که نامهٔ خبر درگذشتش رسید. روزها را شمردیم و از زمان [مرگ]جستجو کردیم، دیدیم که حضرت در همان وقتی که ابو الحسن رضا علیه السّلام چنان رفتار کرده-از نخوابیدن در جای سابق و گرفتن آن چیزها-درگذشته است.

حالات امامان علیهم السّلام از جهت سنّ

[۹۸۹] ۱-یزید کناسی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدم: آیا عیسای مریم وقتی در گهواره سخن گفت حجّت خدا بر اهل زمانش بود؟ فرمودند: آن روز پیامبر [و]حجّتی غیر مرسل بود. مگر این سخنش را نشنیده ای وقتی که گفت: من بندهٔ خدایم و او مرا پیامبر و پربرکت قرار داد هرجا که باشم و مرا تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرد. [مریم (۱۹) : ۳۰ و ۳۱]من گفتم: پس در آن روز و در آن حال که در گهواره بود حجّت خدا بر زکریا بود؟ فرمودند: عیسی در آن حال نشانه ای برای مردم و رحمتی از سوی خدا برای مریم بود. وقتی سخن گفت از سوی او سخن گفت. و پیامبر و حجّت بود بر کسی که در آن حال سخنش را می شنید. سپس خاموش شد و سخن نگفت تا دو سال بر او گذشت و زکریا پس از خاموشی عیسی، دو سال حجّت خداوند عزّتمند بر مردم بود. سپس زکریا درگذشت و پسرش یحیی که خرد و کودک بود کتاب و حکمت را به ارث برد. مگر نشنیده ای سخن آن عزّتمند را: ای یحیی! کتاب را با قوّت بگیر. و ما فرمان نبوّت را در کودکی به او دادیم. [مریم (۱۹) :۱۲]آن گاه چون عیسی علیه السّلام به هفت سالگی رسید

تكلّم بالنّبوّه و الرّساله حين أوحى اللّه تعالى إليه فكان عيسى الحجّه على يحيى و على النّاس أجمعين و ليس تبقى الأرض يا أبا خالد يوما واحدا بغير حجّه للّه على النّاس منذ يوم خلق اللّه آدم عليه السّلام و أسكنه الأرض، فقلت: جعلت فداک أكان علىّ عليه السّلام حجّه من اللّه و رسوله على هذه الأمّه فى حياه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟ فقال: نعم يوم أقامه للنّاس و نصبه علما و دعاهم إلى ولايته و أمرهم بطاعته، قلت: و كانت طاعه علىّ عليه السّلام واجبه على النّاس فى حياه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و بعد وفاته؟ فقال: نعم و لكنّه صمت فلم يتكلّم مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و كانت الطّاعه لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم على أمّته و على علىّ عليه السّلام فى حياه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و كانت الطّاعه من اللّه و من رسوله على النّاس كلّهم لعلىّ عليه السّلام بعد وفاه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و كان علىّ عليه السّلام حكيما عالما.

[٩٩٠]٢-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن صفوان بن يحيى قال:

قلت للرّضا عليه السّلام: قد كنّا نسألک قبل أن يهب اللّه لک أبا جعفر فكنت تقول: يهب اللّه لى غلاما، فقد وهب اللّه لک فقرّ عيوننا، فلا أرانا اللّه يومک، فإن كان كون فإلى من؟ فأشار بيده إلى أبى جعفر عليه السّلام و هو قائم بين يديه، فقلت: جعلت فداک هذا ابن ثلاث سنين! ؟ قال و ما يضرّه من ذلک شىء، قد قام عيسى [بن مريم]عليه السّلام بالحجّه و هو ابن [أقلّ من]ثلاث سنين.

[٩٩١]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن سيف، عن بعض أصحابنا، عن أبى جعفر الثّانى عليه السّلام قال:

قلت له: إنّهم يقولون فى حداثه سنّک، فقال: إنّ اللّه تعالى أوحى إلى داود أن يستخلف سليمان و هو صبىّ يرعى الغنم، فأنكر ذلک عبّاد بنى إسرائيل

و خداوند فرازمند به او وحی فرستاد، او از نبوّت و رسالت سخن گفت و بر یحیی و همهٔ مردم حجّت شد. و ای ابو خالد زمین بدون حجّتی از سوی خداوند بر مردم یک روز باقی نمی ماند، از وقتی خداوند آدم علیه السّلام را آفرید و در زمین ساکنش کرد. من گفتم: جانم فدایت! آیا علی علیه السّلام در زندگانی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-حجّت خدا و رسولش بر این امّت بود؟ فرمودند: بله، روزی که او را پیش مردم بالا برد و به پیشوایی منصوبش کرد و آنان را به ولایتش خوانده، به اطاعت از او فرمانشان داد. من عرض کردم: و اطاعت از علی علیه السّلام در زندگانی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و پس از وفاتشان بر مردم واجب بود؟ فرمودند: بله، ولی خاموشی گزید و باوجود رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله سخن نگفت. و اطاعت رسول خدا در زندگانی او بر امّت و بر علی علیه السّلام واجب بود. و پس از وفات رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-اطاعت علی علیه السّلام از جانب خدا و رسولش بر همهٔ مردم واجب بود. و علی علیه السّلام حکیمی عالم بود.

[۹۹۰]۲-صفوان یحیی گفت: من به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: پیش از آن که خداوند به شما جواد علیه السّلام را ببخشد وقتی از شما [دربارهٔ امام پسین] می پرسیدیم، شما می فرمودی: خداوند پسری به من ارزانی می دارد. اینک خداوند [او را]به شما ارزانی داشته و چشم ما روشن شده است. خدا آن روز را نیاورد، اگر حادثه ای رخ داد، [آن امر]به چه کسی می رسد؟ حضرت با دست به جواد علیه السّلام اشاره کردند که در برابر ایشان ایستاده بود. من عرض کردم: جانم فدایت! این پسر سه ساله! ؟ فرمودند: این مسأله به او زیانی نمی رساند. که عیسای [مریم]علیه السّلام وقتی کمتر از سه سال داشت حجّت شد.

[۹۹۱]۳-علی سیف از یکی از اصحاب روایت کرده که من به حضرت ابو جعفر دوم [جواد]علیه السّلام گفتم: مردم دربارهٔ کمی سنّت سخن می گویند. حضرت فرمودند: همانا خداوند والا به داود وحی کرد که سلیمان را جانشین خود کند درحالی که او کودک بود و گوسفند می چراند. عابدان و عالمان بنی اسرائیل آن را انکار کردند.

و علماؤهم، فأوحى اللّه إلى داود عليه السّلام أن خذ عصا المتكلّمين و عصا سليمان و اجعلها فى بيت و اختم عليها بخواتيم القوم فإذا كان من الغد، فمن كانت عصاه قد أورقت و أثمرت فهو الخليفه، فأخبرهم داود عليه السّلام، فقالوا: قد رضينا و سلّمنا.

[۹۹۲]4-علىّ بن محمّد و غيره، عن سهل بن زياد، عن يعقوب بن يزيد، عن مصعب، عن مسعده، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أبو بصير دخلت إليه و معى غلام يقودنى خماسىّ لم يبلغ، فقال لى: كيف أنتم إذا احتجّ عليكم بمثل سنّه [أو قال: سيلى عليكم بمثل سنّه].

[۹۹۳]5-سهل بن زياد، عن علىّ بن مهزيار، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع قال:

سألته-يعنى أبا جعفر عليه السّلام-عن شىء من أمر الإمام، فقلت: يكون الإمام ابن أقلّ من سبع سنين؟ فقال: نعم و أقلّ من خمس سنين، فقال سهل: فحدّثنى علىّ بن مهزيار بهذا فى سنه إحدى و عشرين و مائتين.

[۹۹۴]6-الحسين بن محمّد، عن الخيرانىّ، عن أبيه قال:

كنت واقفا بين يدى أبى الحسن عليه السّلام بخراسان، فقال له قائل: يا سيّدى! إن كان كون فإلى من؟ قال: إلى أبى جعفر ابنى، فكأنّ القائل استصغر سنّ أبى جعفر عليه السّلام، فقال أبو الحسن عليه السّلام: إنّ اللّه تبارک و تعالى بعث عيسى ابن مريم عليه السّلام رسولا، نبيّا، صاحب شريعه مبتدأه فى أصغر من السّنّ الّذى فيه أبو جعفر.

[۹۹۵]۷-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن علىّ بن أسباط قال:

رأيت أبا جعفر عليه السّلام و قد خرج علىّ فأخذت النّظر إليه و جعلت أنظر إلى رأسه و رجليه، لأصف قامته لأصحابنا بمصر فبينا أنا كذلک حتّى قعد، فقال: يا علىّ! إنّ اللّه احتجّ فى الإمامه بمثل ما احتجّ به فى النّبوّه فقال: «وَ آتَيْناهُ اَلْحُكْمَ

پس خداوند به داود علیه السّلام وحی فرستاد که عصای زبان گشایان و عصای سلیمان را بگیر و در خانه ای بگذار و با انگشتری های مردم بر آن مهر بزن. چون فردا شد هر کسی که عصایش برگ و میوه آورد، او جانشین است. داود علیه السّلام به آنان گفت [که عصای سلیمان دارای این ویژگی شده است]. و آنان گفتند: ما راضی گشته، تسلیم شدیم.

[۹۹۲]4-ابو بصیر [نابینا]گفت: من درحالی که کودک پنج سالهٔ نابالغی به عنوان راهنما مرا همراهی می کرد به نزد حضرت رفتم. پس حضرت به من فرمودند: شما چگونه خواهید بود وقتی امامی به سنّ این کودک بر شما حجّت آورد؟ ! [یا فرمود: امامی به سنّ او بر شما والی خواهد شد.]

[۹۹۳]5-اسماعیل بزیع گفت: از حضرتش-یعنی باقر علیه السّلام-دربارهٔ چیزی از امام پرسیده، عرض کردم: آیا می شود امام پسری کمتر از هفت ساله باشد؟ فرمودند: بله، و کمتر از پنج سال هم می شود. و سهل گفته است: این حدیث را علی مهزیار در سال دویست و بیست و یک برایم گفت.

[۹۹۴]6-خیرانی از پدرش روایت کرده که گفته است: من در خراسان در مقابل حضرت رضا علیه السّلام ایستاده بودم که کسی به ایشان گفت: سرورم! اگر حادثه ای رخ داد به چه کسی [رجوع کنیم]؟ فرمود: به پسرم ابو جعفر [علیه السّلام]، گویا گوینده سنّ ابو جعفر علیه السّلام را کوچک شمرد. که حضرت رضا علیه السّلام فرمود: خداوند پاک و والا عیسای مریم را در سنّی کوچک تر از آنچه ابو جعفر [علیه السّلام]دارد به عنوان رسول و پیامبر و صاحب شریعتی نو برانگیخت.

[۹۹۵]۷-علی اسباط گفت: حضرت جواد علیه السّلام را دیدم که به سوی من می آمد. پس به ایشان خیره شدم و به سر و پاهایش نگاه می کردم تا در شهر [خودم]قامتش را برای اصحابمان وصف کنم. در همین احوال بودم که حضرت نشست و فرمود: ای علی! همانا خداوند در امامت به چیزی استدلال کرد که با آن دربارهٔ پیامبری احتجاج

صَبِيًّا»

«وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ»

«وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» فقد يجوز أن يؤتى الحكمه و هو صبىّ و يجوز أن يؤتاها و هو ابن أربعين سنه.

[۹۹۶]۸-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه قال:

قال علىّ بن حسّان لأبى جعفر عليه السّلام: يا سيّدى إنّ النّاس ينكرون عليک حداثه سنّک، فقال: و ما ينكرون من ذلک قول اللّه عزّ و جلّ لقد قال اللّه عزّ و جلّ لنبيّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: «قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِى أَدْعُوا إِلَى اَللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَهٍ أَنَا وَ مَنِ اِتَّبَعَنِى» فو اللّه ما تبعه إلاّ علىّ عليه السّلام و له تسع سنين و أنا ابن تسع سنين.

باب أنّ الإمام لا يغسله إلاّ إمام من الأئمّه عليهم السّلام [۹۹۷]۱-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن أحمد بن عمر الحلاّل أو غيره، عن الرّضا عليه السّلام قال:

قلت له: إنّهم يحاجّونا يقولون: إنّ الإمام لا يغسّله إلاّ الإمام قال: فقال: ما يدريهم من غسّله فما قلت لهم؟ قال: فقلت: جعلت فداک قلت لهم: إن قال مولاى إنّه غسّله تحت عرش ربّى فقد صدق و إن قال: غسّله فى تخوم الأرض فقد صدق، قال: لا هكذا [قال]فقلت: فما أقول لهم؟ قال: قل لهم: إنّى غسّلته، فقلت: أقول لهم إنّک غسّلته؟ فقال: نعم.

[۹۹۸]۲-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور قال: حدّثنا أبو معمر قال:

سألت الرّضا عليه السّلام عن الإمام يغسّله الإمام؟ قال: سنّه موسى بن عمران عليه السّلام.

[۹۹۹]۳-و عنه، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن يونس، عن طلحه قال:

کرده بود آنجا که فرمود: و ما درحالی که کودک بود به او حکمت دادیم. [مریم (۱۹) :۱۲]و چون به رشد رسید [یوسف (۱۲) :۲۲]و به چهل سالگی رسید. [احقاف (46) :15]پس روا است که به کودک حکمت داده شود. و روا است که بر مردی چهل ساله داده شود.

[۹۹۶]۸-علی ابراهیم از پدرش روایت کرده که علی حسّان به حضرت جواد گفته است: سرورم! مردم کوچکی سنّتان را بر شما عیب می گیرند. حضرت فرمودند: و از این سخن [جز]به سخن خداوند عزّتمند عیب نمی گیرند آنجا که خداوند شکوهمند به پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: بگو این راه من است. من و کسی که از من پیروی کرده با بصیرت کامل به سوی خداوند می خوانیم. [یوسف (۱۲) :۱۰۸]و به خدا سوگند از او جز علی علیه السّلام پیروی نکرد درحالی که نه سال داشت و من هم نه ساله ام.

امام را جز امام علیه السّلام غسل نمی دهد

[۹۹۷]۱-احمد عمر حلاّل یا کسی دیگر گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: آنان با ما مجادله کرده، می گویند: امام را جز امام غسل نمی دهد. حضرت فرمودند: آنان چگونه فهمیدند که چه کسی او را غسل داده است و تو به آنان چه گفتی؟ او گوید من عرض کردم: جانم فدایت! من به آنان گفتم: اگر مولایم بگوید: او را زیر عرش پروردگارم غسل داده است راست گفته و اگر بفرماید که او را در مرزهای زمین غسل داده باز هم راست گفته است. فرمودند: چنین نیست. من عرض کردم: پس به آنان چه بگویم؟ فرمودند: به آنان بگو: من او را غسل دادم. من عرض کردم: به آنان بگویم شما او را غسل دادی؟ فرمود: بله.

[۹۹۸]۲-ابو معمّر گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا امام را امام غسل می دهد؟ فرمودند: سنّت موسای عمران علیه السّلام همین است.

[۹۹۹]۳-طلحه گفت: به حضرت رضا علیه السّلام گفتم: آیا امام را جز امام غسل

قلت للرّضا علیه السّلام: إنّ الإمام لا یغسّله إلاّ الإمام؟ فقال: أما تدرون من حضر لغسله؟ قد حضره خیر ممّن غاب عنه، الّذین حضروا یوسف فی الجبّ حین غاب عنه أبواه و أهل بیته.

باب موالید الأئمّه علیهم السّلام [۱۰۰۰] ۱-علیّ بن محمّد، عن عبد اللّه بن إسحاق العلویّ، عن محمّد بن زید الرّزامیّ، عن محمّد بن سلیمان الدّیلمیّ، عن علیّ بن أبی حمزه، عن أبی بصیر قال:

حججنا مع أبی عبد اللّه علیه السّلام فی السّنه الّتی ولد فیها ابنه موسی علیه السّلام، فلمّا نزلنا الأبواء وضع لنا الغداء و کان إذا وضع الطّعام لأصحابه أکثر و أطاب، قال: فبینا نحن نأکل إذا أتاه رسول حمیده فقال له: إنّ حمیده تقول: قد أنکرت نفسی و قد وجدت ما کنت أجد إذا حضرت ولادتی و قد أمرتنی أن لا أستبقک بابنک هذا، فقام أبو عبد اللّه علیه السّلام فانطلق مع الرّسول، فلمّا انصرف قال له أصحابه: سرّک اللّه و جعلنا فداک فما أنت صنعت من حمیده؟ قال: سلّمها اللّه و قد وهب لی غلاما و هو خیر من برأ اللّه فی خلقه و لقد أخبرتنی حمیده عنه بأمر ظنّت أنّی لا أعرفه و لقد کنت أعلم به منها، فقلت: جعلت فداک و ما الّذی أخبرتک به حمیده عنه؟ قال: ذکرت أنّه سقط من بطنها حین سقط واضعا یدیه علی الأرض، رافعا رأسه إلی السّماء، فأخبرتها أنّ ذلک أماره رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و أماره الوصیّ من بعده. فقلت: جعلت فداک و ما هذا من أماره رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و أماره الوصیّ من بعده؟ فقال لی: إنّه لمّا کانت اللّیله الّتی علق فیها بجدّی أتی آت جدّ أبی بکأس فیه شربه أرقّ من الماء و ألین من الزّبد و أحلی

نمی دهد؟ فرمودند: مگر نمی دانید چه کسی برای غسل او حاضر می شود؟ کسانی در نزد او حاضر می شوند که بهتر از کسانی هستند که از او نهان شده اند. کسانی که در کنار یوسف در آن چاه حاضر شدند وقتی پدر و مادرش و خانواده اش از او نهان شدند.

ولادت ائمّه علیهم السّلام

[۱۰۰۰]۱-ابو بصیر گفته است: ما در سالی که موسی علیه السّلام به دنیا آمد با حضرت صادق علیه السّلام حجّ کردیم. وقتی در ابواء فرود آمدیم به ما ناهار داد و ایشان وقتی به اصحابش غذا می داد خوب و بسیار می داد. وقتی داشتیم می خوردیم ناگاه فرستادهٔ حمیده آمده، به حضرت عرض کرد: حمیده می گوید: من حالم دیگرگون شده و چنان شده ام که پیش از این هنگام وضع حمل چنین نمی شدم و شما به من فرمان داده اید که در این پسرتان بر شما پیشی نگیرم. پس حضرت صادق علیه السّلام برخاست و با فرستاده رفت و چون بازگشت، اصحاب به ایشان گفتند: خداوند شما را شاد کند و ما را فدایتان. با حمیده چه کردید؟ فرمودند: خداوند به او سلامتی داد و به من پسری ارزانی داشت که بهترین کسی است که خدا در آفریدگانش آفریده است. و حمیده درباره اش چیزی به من گفت که می پنداشت من آن را نمی دانم. درحالی که من به آن از او داناتر بودم. من عرض کردم: جانم به فدایت! حمیده چه چیزی درباره اش گفت؟ فرمودند: او گفت که وقتی او از بطنش افتاده دست ها را بر زمین گذاشته و سرش را به آسمان بلند کرده است. من به او گفتم که این نشانهٔ رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و نشانهٔ وصی پس از او است. من عرض کردم: جانم فدایت! این نشانهٔ رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و نشانهٔ وصی پس از او چیست؟ به من فرمودند: وقتی آن شب بسته شدن نطفهٔ نیایم آمد، کسی برای نیای پدرم جام شربتی رقیق تر از آب و نرم تر از کره، شیرین تر از شهد

من الشّهد و أبرد من الثّلج و أبيض من اللّبن، فسقاه إيّاه و أمره بالجماع، فقام فجامع، فعلق بجدّى و لمّا أن كانت اللّيله الّتى علق فيها بأبى أتى آت جدّى فسقاه كما سقى جدّ أبى و أمره بمثل الّذى أمره فقام فجامع، فعلق بأبى و لمّا أن كانت اللّيله الّتى علق فيها بى أتى آت أبى فسقاه بما سقاهم و أمره بالّذى أمرهم به فقام فجامع فعلق بى و لمّا أن كانت اللّيله الّتى علق فيها بابنى أتانى آت كما أتاهم، ففعل بى كما فعل بهم فقمت بعلم اللّه و إنّى مسرور بما يهب اللّه لى، فجامعت فعلق بابنى هذا المولود فدونكم، فهو و اللّه صاحبكم من بعدى، إنّ نطفه الإمام ممّا أخبرتک و إذا سكنت النّطفه فى الرّحم أربعه أشهر و أنشئ فيها الرّوح بعث اللّه تبارک و تعالى ملكا يقال له حيوان، فكتب على عضده الأيمن وَ تَمَّتْ كَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماٰتِهِ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ و إذا وقع من بطن أمّه وقع واضعا يديه على الأرض رافعا رأسه إلى السّماء فأمّا وضعه يديه على الأرض فإنّه يقبض كلّ علم للّه أنزله من السّماء إلى الأرض و أمّا رفعه رأسه إلى السّماء فإنّ مناديا ينادى به من بطنان العرش من قبل ربّ العزّه من الأفق الأعلى باسمه و اسم أبيه يقول: يا فلان بن فلان! اثبت تثبت، فلعظيم ما خلقتک، أنت صفوتى من خلقى و موضع سرّى و عيبه علمى و أمينى على وحيى و خليفتى فى أرضى، لک و لمن تولاّک أوجبت رحمتى و منحت جنانى و أحللت جوارى، ثمّ و عزّتى و جلالى لأصلينّ من عاداک أشدّ عذابى و إن وسّعت عليه فى دنياى من سعه رزقى، فإذا انقضى الصّوت- صوت المنادى- أجابه هو واضعا يديه رافعا رأسه إلى السّماء يقول: شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِكَهُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ قاٰئِماً بِالْقِسْطِ لا إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ قال: فإذا قال ذلک أعطاه اللّه العلم الأوّل و العلم الآخر

و خنک تر از یخ و سفیدتر از شیر آورده، به او نوشانید و فرمان به هم بستری داد. ایشان برخاست و هم بستر شد و نطفۀ نیایم بسته شد. و چون شب بسته شدن نطفۀ پدرم شد، کسی به نزد نیایم آمده آن را به او نوشانید، چنان که به نیای پدرم نوشاند. و مانند آنچه را به ایشان فرمان داده بود، به او فرمان داد. پس او برخاست و هم بستر شد و نطفۀ پدرم بسته شد. و چون شب بسته شدن نطفۀ من رسید، کسی به نزد پدرم آمده، از آنچه به آنان نوشانده بود، به او نوشاند. و به آنچه آنان را فرمان داده بود، او را فرمان داد. پس او برخاسته، هم بستر شد و نطفۀ من بسته شد. و چون شب بسته شدن نطفۀ پسرم شد، کسی به نزدم آمد چنان که به نزد آنان آمده بود و با من همان کرد که با آنان کرده بود. من به علم خدایی برخاستم در حالی که خوشحال بودم از آنچه خداوند به من می بخشد. پس هم بستر شدم و نطفۀ پسرم، همین کودک، بسته شد. متوجّه باشید که به خدا سوگند، او راهبر شما پس از من است. همانا نطفۀ امام از چیزی است که به تو گفتم. و چون نطفه در رحم به مدّت چهار ماه قرار گرفت و روح در آن دمیده شد، خداوند پاک و والا فرشتۀ حیوان نامی را می فرستد تا بر بازوی راستش بنویسد: «و کلمۀ پروردگارت به راستی و عدالت پایان گرفت. و برای کلمات او دگرگون کننده ای نیست. که او شنوا و دانا است.» و چون از بطن مادرش فرومی آید دستانش را بر زمین گذاشته، سرش را به آسمان بلند می کند. امّا گذاشتن دستانش بر زمین برای این است که همۀ علم های فروفرستادۀ خداوند از آسمان به زمین را بگیرد. و بلند کردن سر به آسمان برای این است که منادی ای از میانۀ آسمان از افق اعلی و از جانب پروردگار عزّتمند نام او و پدرش را صدا زده، می گوید: استوار باش تا پایدار شوی. که برای کار بزرگی تو را آفریده ام. تو برگزیدۀ من از آفریدگانم و محلّ راز و ظرف دانش و امینم بر وحی و جانشینم در زمین هستی. من برای تو و برای کسی که ولایت تو را پذیرفت رحمتم را واجب کرده، باغ هایم را بخشیده و همسایگی ام را برایش روا کردم. سپس به عزّت و جلالم سوگند با سخت ترین عذابم کسی را می سوزانم که با تو دشمنی کند. اگرچه در دنیایم بر او از روزی گسترده ام داده باشم. وقتی آن صدا -صدای منادی-به پایان رسید، او درحالی که دستانش بر زمین و سرش به آسمان بلند است، پاسخ داده می گوید: خداوند گواهی می دهد که معبودی جز او نیست. و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند که او برپادارندۀ عدالت است و معبودی جز او نیست. که هم شکست ناپذیر و هم حکیم است. [آل عمران (۳) :۱۸]حضرت فرمود: وقتی این را عرض کرد خداوند علم نخستین و انجامین را به او می دهد

ص :245

و استحقّ زیاره الرّوح فی لیله القدر، قلت جعلت فداک الرّوح لیس هو جبرئیل؟ قال الرّوح هو أعظم من جبرئیل إنّ جبرئیل من الملائکه و إنّ الرّوح هو خلق أعظم من الملائکه علیهم السّلام أ لیس یقول اللّه تبارک و تعالی: تَنَزَّلُ اَلْمَلائِکَهُ وَ اَلرُّوحُ.

محمّد بن یحیی و أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسین، عن أحمد بن الحسن، عن المختار بن زیاد، عن محمّد بن سلیمان، عن أبیه، عن أبی بصیر مثله.

[۱۰۰۱]۲-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن موسی بن سعدان، عن عبد اللّه بن القاسم، عن الحسن بن راشد قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: إنّ اللّه تبارک و تعالی إذا أحبّ أن یخلق الإمام أمر ملکا فأخذ شربه من ماء تحت العرش، فیسقیها أباه، فمن ذلک یخلق الإمام، فیمکث أربعین یوما و لیله فی بطن أمّه لا یسمع الصّوت، ثمّ یسمع بعد ذلک الکلام، فإذا ولد بعث ذلک الملک فیکتب بین عینیه: وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِکَلِماٰتِهِ وَ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ فإذا مضی الإمام الّذی کان قبله رفع لهذا منار من نور ینظر به إلی أعمال الخلائق، فبهذا یحتجّ اللّه علی خلقه.

[۱۰۰۲]۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن علیّ بن حدید، عن منصور بن یونس، عن یونس بن ظبیان قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا أراد أن یخلق الإمام من الإمام بعث ملکا فأخذ شربه من ماء تحت العرش ثمّ أوقعها أو دفعها إلی الإمام، فشربها فیمکث فی الرّحم أربعین یوما لا یسمع الکلام ثمّ یسمع الکلام، بعد ذلک فإذا وضعته أمّه بعث اللّه إلیه ذلک الملک الّذی أخذ الشّربه،

او برای دیدار با روح در شب قدر سزاوار می شود. من عرض کردم: جانم به فدایت! روح همان جبرئیل نیست؟ فرمود: روح، بزرگ تر از جبرئیل است. جبرئیل از فرشتگان است. و روح آفریده ای بزرگ تر از فرشتگان علیهم السّلام است. مگر خداوند پاک و والا نمی فرماید: فرشتگان و روح فرود می آیند. [قدر (۹۷) :4]

محمد بن یحیی با سلسله سند دیگری مانند آن را از ابو بصیر روایت کرده است.

[۱۰۰۱]۲-حسن راشد گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: همانا خداوند پاک و والا وقتی خواست امام را بیافریند، به فرشته ای فرمان می دهد که شربت آبی از زیر عرش برگیرد و به پدر او بنوشاند. پس امام را از آن می آفریند. سپس او چهل روز و شب در بطن مادرش می ماند درحالی که صدایی نمی شنود. و پس از آن سخن ها را می شنود. وقتی امام به دنیا آمد آن فرشته را می فرستد تا میان دو چشمش بنویسد: «و کلمۀ پروردگارت با راستی و عدالت پایان یافت و برای کلمات او دگرگون کننده ای نیست. و او شنوا و دانا است» و چون امام پیش از او درگذشت، برای او مناره ای از نور افراشته می شود تا از آن به اعمال آفریدگان بنگرد. و خداوند به این وسیله بر آفریدگانش احتجاج می کند.

[۱۰۰۲]۳-یونس ظبیان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: وقتی خدای عزّتمند خواست امامی را از امام بیافریند فرشته ای را برانگیخت تا شربت آبی از زیر عرش برگرفته، سپس به امام نازل کند یا بدهد. و او آن را بنوشد. آن گاه چهل روز در رحم بماند. و سخنی نشنود. سپس سخنان را بشنود. و چون مادرش او را بر زمین گذارد، خداوند آن فرشتۀ شربت گیرنده را به سویش می فرستد تا بر

فكتب على عضده الأيمن وَ تَمَّتْ كَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ فإذا قام بهذا الأمر رفع اللّه له فى كلّ بلده منارا ينظر به إلى أعمال العباد.

[١٠٠٣]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن الرّبيع بن محمّد المسلىّ، عن محمّد بن مروان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ الإمام ليسمع فى بطن أمّه فإذا ولد خطّ بين كتفيه وَ تَمَّتْ كَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ فإذا صار الأمر إليه جعل اللّه له عمودا من نور، يبصر به ما يعمل أهل كلّ بلده.

[١٠٠4]5-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه، عن ابن مسعود، عن عبد اللّه بن إبراهيم الجعفرىّ قال:

سمعت إسحاق بن جعفر يقول: سمعت أبى يقول: الأوصياء إذا حملت بهم أمّهاتهم أصابها فتره شبه الغشيه، فأقامت فى ذلک يومها ذلک، إن كان نهارا أو ليلتها إن كان ليلا، ثمّ ترى فى منامها رجلا يبشّرها بغلام، عليم، حليم، فتفرح لذلک، ثمّ تنتبه من نومها، فتسمع من جانبها الأيمن فى جانب البيت صوتا يقول: حملت بخير و تصيرين إلى خير و جئت بخير، أبشرى بغلام، حليم، عليم و تجد خفّه فى بدنها ثمّ لم تجد بعد ذلک امتناعا من جنبيها و بطنها فإذا كان لتسع من شهرها سمعت فى البيت حسّا شديدا، فإذا كانت اللّيله الّتى تلد فيها ظهر لها فى البيت نور تراه لا يراه غيرها إلاّ أبوه، فإذا ولدته ولدته قاعدا و تفتّحت له حتّى يخرج متربّعا يستدير بعد وقوعه إلى الأرض، فلا يخطئ القبله حيث كانت بوجهه، ثمّ يعطس ثلاثا يشير بإصبعه بالتّحميد و يقع مسرورا مختونا و رباعيتاه من فوق و أسفل و ناباه و ضاحكاه و من بين يديه مثل سبيكه الذّهب نور و يقيم يومه و ليلته تسيل يداه ذهبا و كذلک الأنبياء إذا

بازوی راستش بنویسد: «و کلمۀ پروردگارت به راستی و عدل پایان یافت. که دیگر کننده ای برای کلمات او نیست.» و چون برای امامت به پا خواست خداوند برای او در هر سرزمینی مناره ای برمی افرازد تا او به وسیلۀ آن به اعمال بندگان بنگرد.

[۱۰۰۳]4-محمّد مروان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: همانا امام در بطن مادرش می شنود و چون به دنیا آید میان دو شانه اش نوشته شده: «و کلمۀ پروردگارت به راستی و عدالت پایان یافت. که دیگر کننده ای برای کلمات او نیست. و او شنوا و دانا است.» و چون امر [امامت]به او رسد خداوند ستونی از نور برایش می نهد تا با آن ببیند هرآنچه را اهل همۀ سرزمین ها انجام می دهند.

[۱۰۰4]5-عبد اللّه بن ابراهیم جعفری گفت: از اسحاق جعفر شنیدم می گوید: من از پدرم شنیدم که می فرمود: وقتی مادران، اوصیا را حامله می شوند، به ضعفی همچون بی هوشی دچار می شوند. و روزش را در آن حال سپری می کند اگر در روز باشد و اگر شب باشد شبش را. سپس در خوابش مردی را می بیند که او را به پسری دانا و بردبار مژده می دهد. پس به این مژده شاد شده، از خواب بیدار می شود. و از طرف راستش از گوشۀ خانه صدایی می شنود که می گوید: خیر را حامله شده، به سوی خیر رفته و خیر آوردی. مژده بر تو به پسری بردبار و دانا. و در بدن خود احساس سبکی می کند و پس از آن از پهلوها و بطنش امتناعی نمی یابد. و چون به ماه نهم رسید در خانه جنب وجوشی بسیار می شنود و چون شب به دنیاآمدنش می شود در خانه نوری برایش ظاهر می شود که جز او و پدرش کسی آن را نمی بیند. و وقتی او را بر زمین می گذارد، به حالت نشسته می گذارد. برای او گشایش می شود تا او چهارزانو بیرون آمده پس از قرارش در زمین بچرخد و از قبله دور نیفتد و رو به آن باشد. سپس سه بار عطسه می کند در حالی که با اشارۀ انگشتش حمد می گوید. و او ناف بریده و ختنه شده بر زمین قرار می گیرد درحالی که دندان های رباعی از بالا و پایین و دو دندان نیش و دو دندان خنده دارد. و در برابرش یک شب و روز نوری همچون شمش طلا می درخشد و از دستانش [نوری]زرین سرازیر می شود. و پیامبران نیز وقتی به دنیا می آیند چنین هستند. و اوصیا جلوه های ارزشمندی از پیامبران هستند.

ولدوا و إنّما الأوصياء أعلاق من الأنبياء.

[١٠٠5]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن حديد، عن جميل بن درّاج قال: روى غير واحد من أصحابنا أنّه قال:

لا تتكلّموا فى الإمام فإنّ الإمام يسمع الكلام و هو فى بطن أمّه فإذا وضعته كتب الملك بين عينيه وَ تَمَّتْ كَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِهِ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ فإذا قام بالأمر رفع له فى كلّ بلده منار ينظر منه إلى أعمال العباد.

[١٠٠6]٧-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد قال:

كنت أنا و ابن فضّال جلوسا إذ أقبل يونس فقال: دخلت على أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فقلت له: جعلت فداک قد أكثر النّاس فى العمود، قال: فقال لى: يا يونس! ما تراه، أ تراه عمودا من حديد يرفع لصاحبک؟ قال: قلت: ما أدرى؛ قال: لكنّه ملک موكّل بكلّ بلده يرفع اللّه به أعمال تلک البلده، قال: فقام ابن فضّال فقبّل رأسه و قال: رحمک اللّه يا أبا محمّد لا تزال تجىء بالحديث الحقّ الّذى يفرّج اللّه به عنّا.

[١٠٠٧]٨-علىّ بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن ابن أبى عمير، عن حريز، عن زراره، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

للإمام عشر علامات: يولد مطهّرا، مختونا، و إذا وقع على الأرض وقع على راحته رافعا صوته بالشّهادتين، و لا يجنب، و تنام عيناه و لا ينام قلبه، و لا يتثاءب و لا يتمطّى، و يرى من خلفه كما يرى من أمامه، و نجوه كرائحه المسک، و الأرض موكّله بستره و ابتلاعه و إذا لبس درع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كانت عليه وفقا و إذا لبسها غيره من النّاس طويلهم و قصيرهم زادت عليه شبرا و هو محدّث إلى أن تنقضى أيّامه.

[۱۰۰ 5]6-چندین نفر از یکی از اصحاب روایت کرده اند که او گفته است: دربارۀ امام صحبت نکنید که امام اگرچه در بطن مادرش باشد سخنان را می شنود. و چون مادرش او را به زمین گذارد، فرشته میان دو چشمش می نویسد: «و کلمۀ پروردگارت به راستی و عدالت پایان یافت. که دیگر کننده ای برای کلمات او نیست. و او شنوای دانا است.» و چون برای امر [امامت]به پا می ایستد، برایش در هر سرزمینی مناره ای [غیبی]افراشته می شود تا از آن به اعمال بندگان بنگرد.

[۱۰۰ 6]۷-محمّد بن عیسای عبید گفته است: من و ابن فضّال نشسته بودیم که یونس آمد و گفت: من به نزد حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام رفتم و عرض کردم: جانم به فدایت، مردم دربارۀ عمود بسیار صحبت می کنند. او گوید: حضرت به من فرمود: ای یونس! آن را چه می پنداری، آیا آن را ستونی از آهن می انگاری که برای امامت افراشته شده است؟ او گوید، من گفتم: نمی دانم. فرمودند: آن فرشته ای مأمور بر هر سرزمین است که خداوند با آن اعمال آن سرزمین را بالا می برد. راوی گوید: پس ابن فضّال برخاسته، سر او را بوسید و گفت: ای ابو محمّد خدا تو را بیامرزد. پیوسته حدیث راستین می آوری و خداوند با آن به کارمان گشایش می دهد.

[۱۰۰ ۷]۸-زراره از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برای امام ده نشانه است: پاکیزه و ختنه شده به دنیا می آید. و چون بر زمین قرار می گیرد، با دست هایش قرار می گیرد درحالی که صدایش را برای شهادتین بلند کرده است. جنب نمی شود. چشمانش می خوابند ولی دلش نمی خوابد. دهان درّه و کش وقوس نمی کند. و پشت سرش را می بیند چنان که پیش رویش را می بیند. و مدفوعش همچون بوی مشک است. و زمین به پنهان کردن و فروبردنش مأمور است. و چون زره رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را می پوشد، بر او رسا و سازگار است. و چون مردم دیگر آن را بپوشند بر بلند و کوتاه قامتش یک وجب زیاده می آید. و با او سخن گفته می شود تا عمرش به پایان رسد.

باب خلق أبدان الأئمّه و أرواحهم و قلوبهم عليهم السّلام [١٠٠٨] ١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن أبى يحيى الواسطىّ، عن بعض أصحابنا، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه خلقنا من علّيّين و خلق أرواحنا من فوق ذلک و خلق أرواح شيعتنا من علّيّين و خلق أجسادهم من دون ذلک، فمن أجل ذلک القرابه بيننا و بينهم و قلوبهم تحنّ إلينا.

[١٠٠٩] ٢-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن محمّد بن شعيب، عن عمران بن إسحاق الزّعفرانىّ، عن محمّد بن مروان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: إنّ اللّه خلقنا من نور عظمته، ثمّ صوّر خلقنا من طينه مخزونه، مكنونه، من تحت العرش، فأسكن ذلک النّور فيه، فكنّا نحن خلقا و بشرا نورانيّين، لم يجعل لأحد فى مثل الّذى خلقنا منه نصيبا و خلق أرواح شيعتنا من طينتنا و أبدانهم من طينه مخزونه مكنونه، أسفل من ذلک الطّينه و لم يجعل اللّه لأحد فى مثل الّذى خلقهم منه نصيبا إلاّ للأنبياء و لذلک صرنا نحن و هم النّاس و صار سائر النّاس همجا للنّار و إلى النّار.

[١٠١٠] ٣-علىّ بن إبراهيم، عن علىّ بن حسّان و محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب و غيره، عن علىّ بن حسّان، عن علىّ بن عطيّه، عن علىّ بن رئاب رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: إنّ للّه نهرا دون عرشه و دون النّهر الّذى دون عرشه نور نوّره و إنّ فى حافتى النّهر روحين مخلوقين: روح القدس و روح من أمره و إنّ للّه عشر طينات، خمسه من الجنّه و خمسه من الأرض، ففسّر الجنان و فسّر

[۱۰۰۸]۱-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند [بدن های]ما را از علّیّون (زیر عرش) آفرید. و ارواحمان را از بالاتر از آن آفرید. و ارواح شیعیانمان را از علّیّون (زیر عرش) و اجسادشان را از پایین تر از آن آفرید. و برای همین میان ما و ایشان خویشاوندی است. و دل های آنان به ما مشتاق است.

[۱۰۰۹]۲-محمّد مروان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند ما را از نور عظمتش آفرید، سپس آفرینش مان را از گلی در خزانه و پنهان در زیر عرش تصویر کرده، آن نور را در آن قرار داد. آن گاه ما آفریدگانی و بشری نورانی شدیم که در مثل آنچه ما را آفریده برای کسی بهره ای قرار نداد. و ارواح شیعیانمان را از گل ما آفرید. و بدن هاشان را از گلی در خزانه و پنهان در زیر آن گل. و در مثل آنچه آنان را از آن آفریده برای کسی بهره ای قرار نداده است جز برای پیامبران. برای همین ما و آنان آدمیان شدیم و مردم دیگر مگسانی برای آتش و به سوی آتش.

[۱۰۱۰]۳-از علی رئاب حدیثی که سندش را به امیر مؤمنان علیه السّلام رسانده روایت شده که ایشان فرموده است: همانا برای خداوند در زیر عرشش نهری است و زیر نهری که پایین عرش است نوری است که آن [نهر یا عرش]را برمی فروزد. و در دو کنارۀ نهر دو روح آفریده شده، روح القدس و روحی از امر او است. و برای خداوند ده گل است. پنج گل از بهشت و پنج گل از زمین. آن گاه بهشت و زمین را تفسیر کرد.

الأرض، ثمّ قال: ما من نبىّ و لا ملک من بعده جبله إلاّ نفخ فيه من إحدى الرّوحين و جعل النّبىّ من إحدى الطّينتين-قلت لأبى الحسن الأوّل عليه السّلام: ما الجبل؟ فقال: الخلق-غيرنا أهل البيت، فإنّ اللّه عزّ و جلّ خلقنا من العشر طينات و نفخ فينا من الرّوحين جميعا فأطيب بها طيبا. و روى غيره عن أبى الصّامت قال: طين الجنان جنّه عدن و جنّه المأوى و جنّه النّعيم و الفردوس و الخلد؛ و طين الأرض مكّه و المدينه و الكوفه و بيت المقدس و الحائر.

[۱۰۱۱]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد، عن أبى نهشل قال: حدّثنى محمّد بن إسماعيل، عن أبى حمزه الثّمالىّ قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ اللّه خلقنا من أعلى علّيّين و خلق قلوب شيعتنا ممّا خلقنا و خلق أبدانهم من دون ذلک، فقلوبهم تهوى إلينا، لأنّها خلقت ممّا خلقنا [منه]، ثمّ تلا هذه الآيه: كَلاّ إِنَّ كِتابَ اَلْأَبْرٰارِ لَفِى عِلِّيِّينَ. وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا عِلِّيُّونَ. كِتٰابٌ مَرْقُومٌ. يَشْهَدُهُ اَلْمُقَرَّبُونَ و خلق عدوّنا من سجّين و خلق قلوب شيعتهم ممّا خلقهم منه و أبدانهم من دون ذلک، فقلوبهم تهوى إليهم، لأنّها خلقت ممّا خلقوا منه، ثمّ تلا هذه الآيه: كَلاّ إِنَّ كِتابَ اَلفُجّٰارِ لَفِى سِجِّينٍ. وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا سِجِّينٌ. كِتٰابٌ مَرْقُومٌ.

باب التّسليم و فضل المسلّمين [۱۰۱۲]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن سنان، عن ابن مسكان، عن سدير قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام: إنّى تركت مواليک مختلفين، يتبرّأ بعضهم من بعض قال: فقال: و ما أنت و ذاک، إنّما كلّف النّاس ثلاثه: معرفه الأئمّه و التّسليم لهم

سپس فرمود: هیچ پیامبر و فرشته ای از پس پیامبر نیست که او را جز با دمیدن یکی از دو روح آفریده باشد-و پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش- را از یکی از دو گل قرار داد-به جز ما اهل بیت، که همانا خداوند عزّتمند ما را از ده گل آفریده، از هردو روح در ما دمید. و چه گل پاکی.

و از ابو صامت روایت شده که گفته است: گل بهشت، بهشت عدن و بهشت پناه و بهشت نعمت ها و فردوس و بهشت جاودان است. و گل زمین [از]مکّه و کوفه و مدینه و بیت المقدس و کربلا است.

[۱۰۱۱]4-ابو حمزۀ ثمالی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند ما را از علّیّون والاتر آفرید و قلب شیعیانمان را از آفرینش ما آفرید. و بدن هاشان را از پایین آن آفرید. پس دل هاشان به ما مشتاق است؛ زیراکه آن از آنچه ما را آفریده اند، آفریده شده است. سپس این آیه را خواند: چنان نیست، بلکه نامۀ نیکان در علّیّون است. و تو چه می دانی علّیّون چیست؟ نامه ای است رقم خورده، که مقرّبان شاهدان آنند. [مطفّفین (۸۳) :۱۸ تا ۲۱]و دشمنانمان را از سجّین آفرید. و قلب پیروانشان را از آنچه آنان را از آن آفرید. و بدن هاشان را از پایین تر از آن. پس دلهاشان به آنها مشتاق است. زیرا از آن چیزی آفریده شدند که آنان از آن آفریده شدند. سپس این آیه را خواند: چنان نیست. همانا نامۀ بدکاران در سجّین است. و تو چه می دانی سجّین چیست؟ ! نامه ای است رقم خورده. [مطفّفین (۸۳) :۷-۹]

تسلیم و تسلیم شوندگان

[۱۰۱۲]۱-سدیر گفت: من به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: من دوستداران شما را در حالی ترک کردم که اختلاف داشتند و از هم بیزاری می جستند. او گوید: حضرت فرمودند: تو را به آنچه کار مردم به سه چیز تکلیف شده اند: شناخت

فيما ورد عليهم و الرّدّ إليهم فيما اختلفوا فيه.

[۱۰۱۳]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن حمّاد بن عثمان، عن عبد اللّه الكاهلىّ قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: لو أنّ قوما عبدوا اللّه وحده لا شريک له و أقاموا الصّلاه و آتوا الزّكاه و حجّوا البيت و صاموا شهر رمضان ثمّ قالوا لشىء صنعه اللّه أو صنعه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: ألاّ صنع خلاف الّذى صنع؟ أو وجدوا ذلک فى قلوبهم لكانوا بذلک مشركين، ثمّ تلا هذه الآيه فَلا وَ رَبِّکَ لا يُؤْمِنُونَ حَتّٰى يُحَكِّمُوکَ فِيمٰا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِى أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً ثمّ قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: عليكم بالتّسليم.

[۱۰۱4]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن زيد الشّحّام، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له: إنّ عندنا رجلا يقال له: كليب، فلا يجىء عنكم شىء إلاّ قال: أنا أسلّم فسمّيناه كليب تسليم، قال: فترحّم عليه، ثمّ قال: أ تدرون ما التّسليم؟ فسكتنا، فقال: هو و اللّه الإخبات، قول اللّه عزّ و جلّ: اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلىٰ رَبِّهِمْ.

[۱۰۱5]4-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أبان، عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قول اللّه تبارک و تعالى: وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فِيهٰا حُسْناً قال: الاقتراف التّسليم لنا و الصّدق علينا و ألاّ يكذب علينا.

[۱۰۱6]5-علىّ بن محمّد بن عبد اللّه، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن أبيه،

امامان [علیهم السّلام]و تسلیم به آنان در آنچه به ایشان رسیده است و رجوع به آنان در آنچه اختلاف دارند.

[۱۰۱۳]۲-عبد اللّه کاهلی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اگر مردمی خداوند یکتای بی شریک را عبادت کنند و نماز را به پا داشته، زکات داده، حجّ گزارند و ماه رمضان را روزه بگیرند، سپس به چیزی که خداوند یا رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-کرده، بگویند: آیا نمی شد جز این کند؟ یا به دلشان خطور کند، با همان مشرک می شوند. سپس این آیه را خواند: به پروردگارت سوگند آن ها مؤمن نخواهند شد مگر این که در اختلافات خود، تو را داور خود کنند. و سپس از داوری ات در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند. [نساء (4) :65]حضرت سپس فرمودند: بر شما باد تسلیم.

[۱۰۱4]۳-زید شحّام گفته است: من به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی نزد ما است که به او «کلیب» می گویند. چیزی از شما نمی رسد جز این که می گوید: من تسلیمم. چنان که نامش را کلیب تسلیم نهاده ایم. حضرت به او رحمت فرستاده، سپس فرمود: آیا می دانید تسلیم چیست؟ ما خاموش شدیم. حضرت فرمودند: به خدا سوگند آن فروتنی با دل و تن است. و این سخن خداوند عزّتمند است: کسانی که ایمان آورده، عمل صالح انجام داده و به پروردگارشان فروتنی کردند. [هود (۱۱) :۲۳]

[۱۰۱5]4-محمّد مسلم از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند پاک و والا: و هرکس کار نیکی انجام دهد بر نیکی اش می افزاییم. [شوری (۴۲) :۲۳] روایت کرده که فرمودند: کار نیک، تسلیم به ما، راستی با ما و دروغ نبستن به ما است.

[۱۰۱6]5-کامل تمّار روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: آیا می دانی

عن محمّد بن عبد الحميد، عن منصور بن يونس، عن بشير الدّهّان، عن كامل التّمّار قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: قَدْ أَفْلَحَ اَلْمُؤْمِنُونَ أتدرى من هم؟ قلت: أنت أعلم، قال: قد أفلح المؤمنون المسلّمون، إنّ المسلّمين هم النّجباء، فالمؤمن غريب فطوبى للغرباء.

[١٠١٧]6-علىّ بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن الخشّاب، عن العبّاس بن عامر، عن ربيع المسلىّ، عن يحيى بن زكريّا الأنصارىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: من سرّه أن يستكمل الإيمان كلّه فليقل: القول منّى فى جميع الأشياء قول آل محمّد، فيما أسرّوا و ما أعلنوا و فيما بلغنى عنهم و فيما لم يبلغنى.

[١٠١٨]٧-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن ابن أذينه، عن زراره أو بريد، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال: لقد خاطب اللّه أمير المؤمنين عليه السّلام فى كتابه، قال: قلت: فى أىّ موضع قال فى قوله: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللّٰهَ وَ اِسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ لَوَجَدُوا اَللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِيماً. فَلاٰ وَ رَبِّکَ لاٰ يُؤْمِنُونَ حَتّٰى يُحَكِّمُوکَ فِيمٰا شَجَرَ (بينهم فيما تعاقدوا عليه لئن أمات اللّه محمّدا ألاّ يردّوا هذا الأمر فى بنى هاشم) ثُمَّ لاٰ يَجِدُوا فِى أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَيْتَ (عليهم من القتل أو العفو) وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً.

[١٠١٩]٨-أحمد بن مهران-رحمه اللّه-عن عبد العظيم الحسنىّ، عن علىّ بن أسباط، عن علىّ بن عقبه، عن الحكم بن أيمن، عن أبى بصير قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ اَلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ إلى آخر الآيه قال: هم المسلّمون لآل محمّد، الّذين إذا سمعوا

درمؤمنان حتما رستگار می شوند. [مؤمنون (۲۳) :۱]مؤمنان چه کسانی اند؟ من عرض کردم: شما داناترید. فرمودند: مؤمنان تسلیم شونده حتما رستگار می شوند. همانا تسلیم شوندگان همان نجیبان اند. پس مؤمن غریب است. و خوشا بر غریبان.

[۱۰۱۷]6-یحیای زکریا انصاری گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هرکس دوست دارد همهٔ ایمانش کامل شود باید بگوید: سخن من در همهٔ چیزها سخن آل محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]است. در آنچه پنهان کردند و آنچه آشکار. و در آنچه به من رسید و آنچه نرسید.

[۱۰۱۸]۷-زراره یا برید از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند با امیر مؤمنان علیه السّلام در کتابش سخن گفته است. او گوید، من عرض کردم: در کجا؟ فرمود: در این سخنش: و اگر آنان وقتی به خود ستم می کردند، به نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و رسول هم برایشان آمرزش می خواست، خدای را توبه پذیر و مهربان می یافتند. به پروردگارت سوگند که آن ها مؤمن نخواهند شد مگر این که در اختلافشان تو را به داوری برگیرند. (در آنچه بر آن پیمان بستند که اگر خداوند محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]را میراند، این امر را به بنی هاشم باز نگردانند.) و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکرده، کاملا تسلیم باشند. [نساء (4) :64 و 65]

[۱۰۱۹]۸-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: کسانی که به سخن گوش فرامی دهند و از نیکوترین آن پیروی می کنند. . . [زمر (۳۹) :۱۸]فرمودند: آنان تسلیم شوندگان به آل محمّدند. کسانی که

الحديث لم يزيدوا فيه و لم ينقصوا منه، جاءوا به كما سمعوه.

باب أنّ الواجب على النّاس بعد ما يقضون مناسكهم أن يأتوا الإمام فيسألونه عن معالم دينهم و يعلمونهم ولايتهم و مودّتهم له [١٠٢٠] ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن ابن أذينه، عن الفضيل، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

نظر إلى النّاس يطوفون حول الكعبه، فقال: هكذا كانوا يطوفون فى الجاهليّه ! ! إنّما أمروا أن يطوفوا بها ثمّ ينفروا إلينا، فيعلمونا ولايتهم و مودّتهم و يعرضوا علينا نصرتهم، ثمّ قرأ هذه الآيه فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ اَلنّاسِ تَهْوِى إِلَيْهِمْ.

[١٠٢١]٢-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن علىّ بن أسباط، عن داود بن النّعمان، عن أبى عبيده قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام-و رأى النّاس بمكّه و ما يعملون قال-: فقال: فعال كفعال الجاهليّه أما و اللّه ما أمروا بهذا و ما أمروا إلاّ أن يقضوا تفثهم و ليوفوا نذورهم فيمرّوا بنا فيخبرونا بولايتهم و يعرضوا علينا نصرتهم.

[١٠٢٢]٣-علىّ بن إبراهيم، عن صالح بن السّندىّ، عن جعفر بن بشير و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن فضّال جميعا، عن أبى جميله، عن خالد بن عمّار، عن سدير قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام و هو داخل و أنا خارج و أخذ بيدى، ثمّ استقبل البيت فقال: يا سدير إنّما أمر النّاس أن يأتوا هذه الأحجار فيطوفوا بها ثمّ يأتونا فيعلمونا ولايتهم لنا و هو قول اللّه، وَ إِنِّى لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً

وقتی حدیث را شنیدند به آن نیفزوده و از آن نمی کاهند. آن را چنان بازمی گویند که شنیده اند.

بر مردم واجب است پس از انجام مناسکشان نزد امام بیایند و از نشانه های دینشان پرسیده و ولایت و مودّتشان را به حضورش برسانند

[۱۰۲۰]-فضیل گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به مردمی که گرد کعبه طواف می کردند، نگاه کرد و فرمود: در جاهلیّت هم چنین طواف می کردند ! ! همانا به آنان فرمان داده شده که بر گرد آن طواف کنند و سپس به سوی ما کوچ کنند تا ولایت و مودّتشان را به آگاهی ما رسانده یاری شان را به ما عرضه کنند. و این آیه را خواندند: و دل های گروهی از مردم را به آن ها متوجّه ساز. [ابراهیم (۱4) :۳۷]

[۱۰۲۱]۲-ابو عبیده گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: درحالی که مردم و عملشان را در مکّه می دید-کارهایی چون کارهای جاهلیت. هان ! به خدا سوگند. به آنان چنین فرمان داده نشده است. به آنان فرمان داده شده که مناسکشان را انجام داده، به نذرهاشان وفا کرده آن گاه بر ما بگذرند و از ولایتشان به ما خبر داده و یاری شان را عرضه کنند.

[۱۰۲۲]۳-سدیر گفت: حضرت باقر علیه السّلام-درحالی که او داخل می شد و من خارج می شدم-دستم را گرفت، سپس رو به خانهٔ خدا ایستاد و فرمود: ای سدیر ! همانا به مردم فرمان داده شده که به نزد این سنگ ها آمده، آن ها را طواف کرده، سپس به نزد ما بیایند و ولایتشان را به آگاهی ما برسانند. و آن سخن خداوند است که: و من بسیار آمرزندهٔ کسی ام که توبه کرده و ایمان آورد و عمل صالح بکند و سپس هدایت شود.

ثُمَّ اِهْتَدىٰ ثمّ أومأ بيده إلى صدره: إلى ولايتنا، ثمّ قال: يا سدير! فأريک الصّادّين عن دين اللّه، ثمّ نظر إلى أبى حنيفه و سفيان الثّوريّ فى ذلک الزّمان و هم حلق فى المسجد، فقال: هؤلاء الصّادّون عن دين اللّه بلا هدى من اللّه و لا كتاب مبين، إنّ هؤلاء الأخابث لو جلسوا فى بيوتهم فجال النّاس فلم يجدوا أحدا يخبرهم عن اللّه تبارک و تعالى و عن رسوله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم حتّى يأتونا فنخبرهم عن اللّه تبارک و تعالى و عن رسوله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

باب أنّ الأئمّه تدخل الملائكه بيوتهم و تطأ بسطهم و تأتيهم بالأخبار عليهم السّلام [١٠٢٣] ١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن سنان، عن مسمع كردين البصريّ قال:

كنت لا أزيد على أكله باللّيل و النّهار، فربّما استأذنت على أبى عبد اللّه عليه السّلام و أجد المائده قد رفعت، لعلّى لا أراها بين يديه، فإذا دخلت دعا بها فأصيب معه من الطّعام و لا أتأذّى بذلک و إذا عقّبت بالطّعام عند غيره لم أقدر على أن أقرّ و لم أنم من النّفخه، فشكوت ذلک إليه و أخبرته بأنّى إذا أكلت عنده لم أتأذّ به، فقال: يا أبا سيّار! إنّک تأكل طعام قوم صالحين، تصافحهم الملائكه على فرشهم، قال: قلت و يظهرون لكم؟ قال: فمسح يده على بعض صبيانه، فقال: هم ألطف بصبياننا منّا بهم.

[١٠٢٤] ٢-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد، عن محمّد بن القاسم، عن الحسين بن أبى العلاء، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال: يا-حسين و ضرب بيده إلى مساور فى البيت-مساور طال ما اتّكت

[طه (۲۰) :۸۲]سپس با دست به سینه اش اشاره کرد: یعنی به ولایت ما. سپس فرمود: ای سدیر! به تو بازدارندگان از دین خدا را نشان می دهم. سپس به ابو حنیفه و سفیان ثوری نگریست که در آن زمان در مسجد حلقه زده بودند و فرمود: اینان بازدارندگان دین خدایند. بدون هدایتی از خدا و کتابی روشن. همانا این خبیث ها اگر در خانه هاشان می نشستند، مردم می گشتند و کسی را نمی یافتند که برایشان از خدای پاک و والا و از رسول او-درود خدا بر او و بر خاندانش-سخن بگوید. و به نزد ما می آمدند و ما از خداوند پاک و والا و از رسولش صلّی اللّه علیه و اله و سلّم برایشان سخن می گفتیم.

همانا فرشتگان به خانه های امامان [علیهم السّلام]وارد شده، بر فرش هاشان گام می نهند و برایشان خبر می آورند

[۱۰۲۳] ۱-مسمع کردین بصری گفت: من در شبانه روز بیش از یک بار نمی خوردم. گاهی که از حضرت صادق علیه السّلام اجازه می گرفتم و مراقب بودم سفره برچیده شده باشد و حضرت بر سر سفره نباشد چون داخل می شدم حضرت سفره می خواست و من با ایشان هم غذا می شدم و اذیت نمی شدم. ولی چون نزد دیگران غذا می خوردم، قرار نداشتم و از نفخ شکم خوابم نمی گرفت. از این مسأله به ایشان شکایت کرده، عرض کردم که وقتی نزد او غذا می خورم، اذیّت نمی شوم. فرمودند: ای ابو سیّار! تو غذای مردمی صالح را می خوری. که فرشتگان روی فرش هاشان با آن ها دست می دهند و احوال پرسی می کنند. او گوید: من عرض کردم: و بر شما آشکار می شوند؟ حضرت دستی به سر یکی از کودکانش کشیده، فرمودند: آنان به کودکان ما مهربان تر از مایند.

[۱۰۲۴]۲-حسین ابو علا از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ای حسین-و دستش را به پشتی های خانه زد-این ها پشتی هایی است که

عليها الملائكه و ربّما التقطنا من زغبها.

[١٠٢٥]٣-محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم قال: حدّثنى مالک بن عطيّه الأحمسىّ، عن أبى حمزه الثّمالىّ قال:

دخلت على علىّ بن الحسين فاحتبست فى الدّار ساعه، ثمّ دخلت البيت و هو يلتقط شيئا و أدخل يده من وراء السّتر فناوله من كان فى البيت، فقلت، جعلت فداک هذا الّذى أراک تلتقطه أىّ شىء هو؟ فقال: فضله من زغب الملائكه نجمعه إذا خلّونا، نجعله سيحا لأولادنا، فقلت: جعلت فداک و إنّهم ليأتونكم؟ فقال: يا أبا حمزه إنّهم ليزاحمونّا على تكأتنا.

[١٠٢٦]4-محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن أسلم، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

سمعته يقول: ما من ملک يهبطه اللّه فى أمر ما يهبطه إلاّ بدأ بالإمام، فعرض ذلک عليه و إنّ مختلف الملائكه من عند اللّه تبارک و تعالى إلى صاحب هذا الأمر.

باب أنّ الجنّ يأتيهم فيسألونهم عن معالم دينهم و يتوجّهون فى أمورهم [١٠٢٧]١-بعض أصحابنا، عن محمّد بن علىّ، عن يحيى بن مساور، عن سعد الإسكاف قال:

أتيت أبا جعفر عليه السّلام فى بعض ما أتيته فجعل يقول: لا تعجل حتّى حميت الشّمس علىّ و جعلت أتتبّع الأفياء، فما لبث أن خرج علىّ قوم كأنّهم الجراد الصّفر، عليهم البتوت قد انتهكتهم العباده، قال: فو اللّه لأنسانى ما كنت فيه من حسن هيئه القوم، فلمّا دخلت عليه قال لى: أرانى قد شققت عليک، قلت: أجل

چه بسیار فرشتگان بر آن ها تکیه کرده اند و گاهی ما پرهای نرم کوچکشان را از زمین برگرفته ایم.

[۱۰۲۵]۳-ابو حمزۀ ثمالی گفت: به نزد حضرت سجّاد علیه السّلام رفتم. ساعتی در حیاط ماندم. سپس وارد اتاق شدم. حضرت چیزی را از زمین برمی داشت و دستش را به پشت پرده، برده به کسی که در اتاق بود، می داد. من عرض کردم: جانم به فدایت! این چیزی که من می بینم شما از زمین برمی داری چیست؟ فرمودند: پرهای نرم و کوچک افتادۀ فرشتگان است که وقتی ما را تنها می گذارند، آن ها را جمع می کنیم و برای فرزندانمان عبا درست می کنیم. من عرض کردم: جانم به فدایت! آنان به نزد شما می آیند؟ حضرت فرمودند: ای ابو حمزه! آنان بر پشتی هامان آنسان تکیه می زنند که جا را بر ما تنگ می کنند.

[۱۰۲۶]4-ابو حمزه گوید: من از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که می فرماید: فرشته ای نیست که خداوند او را دربارۀ موضوعی فروبفرستد جز این که با امام آغاز می کند. پس او آن امر را بر ایشان عرضه می کند. و همانا رفت وآمد فرشتگان از نزد خداوند پاک و فرازمند به صاحب امر [امامت]است.

همانا جنّیان به نزد ایشان می آیند و دربارۀ نشانه های دینشان می پرسند و در کارهاشان به ایشان روی می آورند

[۱۰۲۷]۱-سعد اسکاف گفت: برای برخی کارهایم به نزد حضرت باقر رفتم که به من فرمودند: شتاب مکن. چنان که آفتاب مرا سوزاند و من دنبال سایه می گشتم. مدّتی که گذشت مردمی بر من گذشتند که گویا ملخ هایی زرد هستند. پوستین در بر داشتند و عبادت لاغرشان کرده بود. او گوید: به خدا سوگند هیأت نیکوی آن مردم

و اللّه لقد أنسانى ما كنت فيه، قوم مرّوا بى لم أر قوما أحسن هيئه منهم فى زىّ رجل واحد، كأنّ ألوانهم الجراد الصّفر، قد انتهكتهم العباده فقال: يا سعد! رأيتهم؟ قلت: نعم، قال: أولئک إخوانک من الجنّ، قال: فقلت: يأتونک؟ قال: نعم يأتونّا يسألونّا عن معالم دينهم و حلالهم و حرامهم.

[١٠٢٨]٢-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن علىّ بن حسّان، عن إبراهيم بن إسماعيل، عن ابن جبل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كنّا ببابه فخرج علينا قوم أشباه الزّطّ عليهم أزر و أكسيه فسألنا أبا عبد اللّه عليه السّلام عنهم، فقال: هؤلاء إخوانكم من الجنّ.

[١٠٢٩]٣-أحمد بن إدريس و محمّد بن يحيى، عن الحسن بن علىّ الكوفىّ، عن ابن فضّال، عن بعض أصحابنا، عن سعد الإسكاف قال:

أتيت أبا جعفر عليه السّلام أريد الإذن عليه، فإذا رحال إبل على الباب مصفوفه و إذا الأصوات قد ارتفعت، ثمّ خرج قوم معتمّين بالعمائم يشبهون الزّطّ، قال: فدخلت على أبى جعفر عليه السّلام فقلت: جعلت فداک أبطأ إذنک علىّ اليوم و رأيت قوما خرجوا علىّ معتمّين بالعمائم فأنكرتهم؟ فقال: أو تدرى من أولئک يا سعد؟ قال: قلت: لا، قال: فقال: أولئک إخوانكم من الجنّ يأتونّا فيسألونّا عن حلالهم و حرامهم و معالم دينهم.

[١٠٣٠]4-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن إبراهيم بن أبى البلاد، عن سدير الصّيرفىّ قال:

أوصانى أبو جعفر عليه السّلام بحوائج له بالمدينه فخرجت، فبينا أنا بين فجّ الرّوحاء على راحلتى إذا إنسان يلوى ثوبه قال: فملت إليه و ظننت أنّه عطشان فناولته الإداوه فقال لى: لا حاجه لى بها و ناولنى كتابا طينه رطب، قال: فلمّا نظرت

مرا از خودم غافل کرد. چون به نزد حضرت رفتم به من فرمود: می بینم که تو را به سختی انداخته ام. من عرض کردم: آری به خدا سوگند [ولی]آنچه دیدم مرا از خودم غافل کرد. مردمی بر من گذشتند که نیکوهیأت تر از آنان ندیده بودم. همه به یک شکل. و رنگ هاشان چون ملخ زرد. که عبادت لاغرشان ساخته است، حضرت فرمود: ای سعد! آنان را دیدی؟ عرض کردم: بله. فرمودند: آنان برادران تو از جنّیان بودند. من عرض کردم: آنان به نزد شما می آیند؟ فرمود: بله، به نزد ما می آیند و از نشانه های دینشان و حلال و حرامشان می پرسند.

[۱۰۲۸]۲-ابن جبل گوید: ما بر در [منزل]حضرت بودیم که مردمی همچون سودانیان که لنگ و تن پوشی در بر داشتند بر ما گذشتند. آن گاه که از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ آنان پرسیدیم، فرمودند: اینان برادرانتان از جنّیان اند.

[۱۰۲۹]۳-سعد اسکاف گفت: من به نزد حضرت باقر علیه السّلام رفتم و اذن ورود می خواستم که ناگاه زین های شتران بر در خانه ردیف شد و سروصدایی به پا خاست. سپس مردمی همچون سودانیان که عمامه به سر داشتند، بیرون آمدند. او گوید: من به داخل رفتم و عرض کردم: جانم به فدایت! امروز دیر اذن دادید و مردمی عمامه به سر بر من گذشتند که نمی شناختمشان! حضرت فرمودند: ای سعد! آیا می دانی آنان کیستند؟ من عرض کردم: نه. فرمودند: آنان برادران شما از جنّیان اند که به نزد ما آمده از حلال و حرامشان و از نشانه های دینشان می پرسند.

[۱۰۳۰]4-سدیر صیرفی گفته است: حضرت باقر علیه السّلام سفارش هایی در مدینه داشتند. من آهنگ مدینه کردم. وقتی در راه روحاء بر شترم بودم، ناگاه انسانی دیدم که لباسش را حرکت می دهد. راهم را به سویش کج کردم و گمان بردم تشنه است پس ظرف آبم را به او دادم. ولی او به من گفت: مرا به آن نیازی نیست. سپس نامه ای به من داد که گلش تازه بود. وقتی به مهرش نگریستم، مهر حضرت باقر علیه السّلام را دیدم.

إلى الخاتم إذا خاتم أبى جعفر عليه السّلام فقلت: متى عهدک بصاحب الكتاب، قال: السّاعه و إذا فى الكتاب أشياء يأمرنى بها، ثمّ التفتّ فإذا ليس عندى أحد، قال: ثمّ قدم أبو جعفر عليه السّلام فلقيته، فقلت: جعلت فداک رجل أتانى بكتابک و طينه رطب فقال، يا سدير! إنّ لنا خدما من الجنّ فإذا أردنا السّرعه بعثناهم.

و فى روايه أخرى قال: إنّ لنا أتباعا من الجنّ، كما أنّ لنا أتباعا من الإنس، فإذا أردنا أمرا بعثناهم.

[١٠٣١]5-علىّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عمّن ذكره، عن محمّد بن جحرش قال:

حدّثتنى حكيمه بنت موسى قالت: رأيت الرّضا عليه السّلام واقفا على باب بيت الحطب و هو يناجى و لست أرى أحدا، فقلت: يا سيّدى لمن تناجى؟ فقال: هذا عامر الزّهرائىّ أتانى يسألنى و يشكو إلىّ، فقلت: يا سيّدى أحبّ أن أسمع كلامه، فقال لى: إنّک إن سمعت به حممت سنه، فقلت: يا سيّدى أحبّ أن أسمعه، فقال لى: اسمعى، فاستمعت فسمعت شبه الصّفير و ركبتنى الحمّى فحممت سنه.

[١٠٣٢]6-محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن إبراهيم بن هاشم، عن عمرو بن عثمان، عن إبراهيم بن أيّوب، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

بينا أمير المؤمنين عليه السّلام على المنبر إذ أقبل ثعبان من ناحيه باب من أبواب المسجد، فهمّ النّاس أن يقتلوه، فأرسل أمير المؤمنين عليه السّلام أن كفّوا، فكفّوا و أقبل الثّعبان ينساب حتّى انتهى إلى المنبر فتطاول، فسلّم على أمير المؤمنين عليه السّلام فأشار أمير المؤمنين عليه السّلام إليه أن يقف حتّى يفرغ من خطبته و لمّا فرغ من خطبته

پس گفتم: کی با صاحب این نامه بودی؟ گفت: هم اکنون. به نامه که نگریستم فرمان هایی به من داده بودند. سپس سر برداشتم و دیدم کسی نزدم نیست. او گوید: سپس حضرت باقر علیه السّلام [به مدینه]آمد و من به دیدارش رفتم و عرض کردم: جانم به فدایت! مردی نامۀ شما را برایم آورد و هنوز گلش تازه بود. فرمودند: ای سدیر! ما خدمتگزارانی از جنّیان داریم که وقتی برای کاری شتاب داریم به سراغشان می فرستیم.

و در روایت دیگری فرموده است: ما پیروانی از جنّیان داریم چنان که پیروانی از انسان داریم. وقتی کاری داشتیم به سراغشان می فرستیم.

[۱۰۳۱]5-محمّد جحرش گفت: حکیمه دختر موسی علیه السّلام به من گفت: حضرت رضا علیه السّلام را ایستاده بر در انبار هیزم دیدم که به نجوا سخن می گفت ولی من کسی را نمی دیدم. من عرض کردم: آقای من! با چه کسی به نجوا سخن می گویی؟ فرمودند: این عامر زهرایی است که به نزدم آمده، سؤال می پرسد و شکایت به من آورده است. من گفتم: ای آقای من! دوست دارم صدایش را بشنوم. به من فرمود: تو اگر بشنوی یک سال تب می کنی! من عرض کردم: ای آقای من! دوست دارم آن را بشنوم. به من فرمود: بشنو. من گوش کردم و صدایی صفیرمانند شنیدم. سپس تب مرا دربرگرفت و یک سال چنین بودم.

[۱۰۳۲]6-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السّلام روی منبر بود که ماری بزرگ از گوشۀ دری از درهای مسجد درآمد. مردم آهنگ کشتن آن را کردند. امیر مؤمنان علیه السّلام کسی را فرستاد تا دست نگه دارند. مردم کنار رفتند. مار بزرگ خزید تا به منبر رسید آن گاه گردن فراز کرد و به امیر مؤمنان علیه السّلام سلام داد. امیر مؤمنان علیه السّلام به او اشاره کرد که بایستد تا خطبه اش پایان یابد.

أقبل عليه فقال: من أنت؟ فقال: عمرو بن عثمان خليفتک على الجنّ و إنّ أبى مات و أوصانى أن آتيک فأستطلع رأيک و قد أتيتک يا أمير المؤمنين! فما تأمرنى به و ما ترى؟ فقال أمير المؤمنين عليه السّلام: أوصيک بتقوى اللّه و أن تنصرف فتقوم مقام أبيک فى الجنّ، فإنّک خليفتى عليهم، قال: فودّع عمرو أمير المؤمنين عليه السّلام و انصرف، فهو خليفته على الجنّ، فقلت له: جعلت فداک فيأتيک عمرو و ذاک الواجب عليه؟ قال: نعم.

[۳۳ ۱۰]۷-علىّ بن محمّد، عن صالح بن أبى حمّاد، عن محمّد بن أورمه، عن أحمد بن النّضر، عن النّعمان بن بشير قال:

كنت مزاملا لجابر بن يزيد الجعفىّ، فلمّا أن كنّا بالمدينه دخل على أبى جعفر عليه السّلام فودّعه و خرج من عنده و هو مسرور حتّى وردنا الأخيرجه أوّل منزل نعدل من فيد إلى المدينه يوم جمعه، فصلّينا الزّوال، فلمّا نهض بنا البعير إذا أنا برجل طوال آدم معه كتاب، فناوله جابرا، فتناوله فقبّله و وضعه على عينيه و إذا هو: من محمّد بن علىّ إلى جابر بن يزيد و عليه طين أسود رطب، فقال له: متى عهدک بسيّدى؟ فقال: السّاعه، فقال له: قبل الصّلاه أو بعد الصّلاه؟ فقال: بعد الصّلاه، ففكّ الخاتم و أقبل يقرؤه و يقبض وجهه حتّى أتى على آخره، ثمّ أمسک الكتاب فما رأيته ضاحكا و لا مسرورا حتّى وافى الكوفه، فلمّا وافينا الكوفه ليلا بتّ ليلتى، فلمّا أصبحت أتيته إعظاما له فوجدته قد خرج علىّ و فى عنقه كعاب، قد علّقها و قد ركب قصبه و هو يقول: «أجد منصور بن جمهور أميرا غير مأمور» و أبياتا من نحو هذا فنظر فى وجهى و نظرت فى وجهه فلم يقل لى شيئا و لم أقل له و أقبلت أبكى لما رأيته و اجتمع علىّ و عليه الصّبيان و النّاس و جاء حتّى دخل الرّحبه و أقبل يدور مع الصّبيان و النّاس يقولون جنّ.

و چون خطبه اش به پایان رسید به او رو کرد و فرمود: تو کیستی؟ گفت: عمرو بن عثمان خلیفهٔ تو بر جنّیان. همانا پدرم درگذشت و به من وصیّت کرد که به نزد شما آیم و از نظرتان آگاه شوم و من اینک به نزدتان آمده ام ای امیر مؤمنان! مرا به چه فرمان می دهی و نظرت چیست؟ امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

تو را به تقوای خداوند سفارش می کنم تا بروی و در میان جنّیان در مقام پدرت قرار گیری که تو خلیفهٔ من بر آنان هستی. راوی گوید: پس عمرو از امیر مؤمنان علیه السّلام خداحافظی کرد و رفت درحالی که خلیفهٔ حضرت در میان جنّیان شده بود. [او گوید]من به حضرت عرض کردم: جانم به فدایت! عمرو نزد شما می آید و این بر او واجب است؟ فرمودند: بله.

[۱۰۳۳]۷-نعمان بشیر گفت: من با جابر بن یزید جعفی رفیق سفر بودم. [وقتی در مدینه بودیم.]او به نزد حضرت باقر علیه السّلام رفت و خداحافظی کرده، شادمان از نزدش بیرون آمد. تا روز جمعه ای به اخیرجه-نخستین منزلی که از فید به مدینه بازمی گردیم-رسیدیم. نماز ظهر را گزاردیم. چون شترانمان برخاستند، ناگاه من مرد بسیار قدبلند گندمگونی دیدم که نامه ای به همراه داشت آن را به جابر داد. او آن را گرفت و بوسید و بر دیدگانش گذاشت. من دیدم که آن از محمّد بن علی [علیهما السّلام] به جابر یزید است. و بر آن گل سیاه تازه ای است. آن گاه جابر به او گفت: کی با سرورم بودی؟ او گفت: الآن. جابر گفت: پیش از نماز یا پس از نماز؟ او گفت: پس از نماز. آن گاه جابر مهر را باز کرده، به خواندنش آغاز کرد. درحالی که صورتش به هم فشرده می شد تا به آخرش رسید. سپس نامه را نگاه داشت. و من او را تا رسیدن به کوفه خندان و شادمان ندیدم. چون به کوفه رسیدیم من شب را خوابیدم. وقتی صبح شد، برای احترام و بزرگداشت به نزدش رفتم. او را دیدم که استخوان هایی بر گردن آویخته، بر یک نی سوار شده و می گوید: «منصور جمهور را امیری نافرمان می بینم.» و ابیاتی چنین. آن گاه در صورت من نگریست و من در چهرهٔ او نگریستم. نه او به من چیزی گفت و نه من چیزی به او گفتم. آنچه می دیدم مرا به گریه آورد. مردم و کودکان به گردمان جمع شدند. او آمد تا به میدان رسید و با کودکان به بازی پرداخت درحالی که مردم می گفتند: جابر یزید دیوانه شد. دیوانه شد.

جابر بن يزيد جنّ فو اللّه ما مضت الأيّام حتّى ورد كتاب هشام بن عبد الملک إلى واليه أن انظر رجلا يقال له جابر بن يزيد الجعفىّ فاضرب عنقه و ابعث إلىّ برأسه، فالتفت إلى جلسائه فقال لهم: من جابر بن يزيد الجعفىّ؟ قالوا: أصلحک اللّه كان رجلا له علم و فضل و حديث و حجّ فجنّ و هو ذا فى الرّحبه مع الصّبيان على القصب يلعب معهم قال: فأشرف عليه فإذا هو مع الصّبيان يلعب على القصب، فقال: الحمد للّه الّذى عافانى من قتله، قال: و لم تمض الأيّام حتّى دخل منصور بن جمهور الكوفه و صنع ما كان يقول جابر.

باب فى الأئمّه عليهم السّلام أنّهم إذا ظهر أمرهم حكموا بحكم داود و آل داود و لا يسألون البيّنه عليهم السّلام و الرّحمه و الرّضوان [1034] ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن منصور، عن فضل الأعور، عن أبى عبيده الحذّاء قال:

كنّا زمان أبى جعفر عليه السّلام حين قبض نتردّد كالغنم لا راعى لها، فلقينا سالم بن أبى حفصه، فقال لى: يا أبا عبيده من إمامک؟ فقلت: أئمّتى آل محمّد فقال هلكت و أهلكت أما سمعت أنا و أنت أبا جعفر عليه السّلام يقول: من مات و ليس عليه إمام مات ميته جاهليّه؟ فقلت: بلى لعمرى و لقد كان قبل ذلک بثلاث أو نحوها دخلت على أبى عبد اللّه فرزق اللّه المعرفه، فقلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: إنّ سالما قال لى كذا و كذا، قال: فقال: يا أبا عبيده إنّه لا يموت منّا ميّت حتّى يخلّف من بعده من يعمل بمثل عمله و يسير بسيرته و يدعو إلى ما دعا إليه، يا أبا عبيده! إنّه لم يمنع ما أعطى داود أن أعطى سليمان، ثمّ قال: يا أبا عبيده إذا قام قائم آل محمّد عليه السّلام حكم بحكم داود و سليمان [يا]لا يسأل بيّنه.

به خدا سوگند چند روزی نگذشت که نامهٔ هشام عبد الملک به والی اش رسید که مردی به نام جابر یزید جعفی را بیاب و گردنش را زده و برای من بفرست. او به همراهانش رو کرد و به آنان گفت: جابر بن یزید جعفی کیست؟ گفتند: خدا کارت را بسامان گرداند. او مرد علم و فضیلت و حدیث بود که پس از حج دیوانه شد. و اینک در میدان با کودکان سوار بر نی بازی می کند. او گوید: والی به سراغش رفت و دید بر نی سوار شده و با کودکان بازی می کند. آن گاه گفت: سپاس بر خدایی که مرا از کشتن او به سلامت نگاه داشت. او گوید: و روزگاری نگذشت که منصور جمهور به کوفه آمد و چنان کرد که جابر می گفت.

وقتی امر امامت ائمّه علیهم السّلام آشکار شود به حکم داود و خاندانش داوری می کنند و گواه و بیّنه نمی خواهند

[۳۴ ۱۰] ۱-ابو عبیدهٔ حذّاء گفت: ما پس از ارتحال حضرت باقر علیه السّلام مانند گوسفند بی چوپان بودیم تا سالم ابو حفصه را دیدار کردیم. او به من گفت: ای ابو عبیده امام تو کیست؟ من گفتم: امامان من آل محمّدند. او گفت: خود هلاک شدی و دیگران را هلاک کردی. آیا من و تو از حضرت باقر علیه السّلام نشنیدیم که می فرمود: هرکه بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیّت مرده است؟ من گفتم: چرا به جانم سوگند. و این سه یا حدود سه سال پیش از آن بود. من به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفتم و خداوند معرفتشان را روزی ام کرد. پس به ایشان عرض کردم: سالم چنین و چنان به من گفت. حضرت فرمود: ای ابو عبیده! از ما کسی نمی میرد تا کسی را که مانند او عمل می کند و به روش او می رود و به آنچه او خوانده، می خواند به جانشینی اش بگذارد. ای ابو عبیده! آنچه به داود داده شد مانع دهش به سلیمان نگشت. سپس فرمود: ای ابو عبیده! وقتی قائم آل محمد علیه السّلام برخیزد، به حکم داود و سلیمان داوری می کند و بیّنه نمی خواهد.

[۱۰۳۵]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن أبان قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: لا تذهب الدّنیا حتّی یخرج رجل منّی یحکم بحکومه آل داود و لا یسأل بیّنه، یعطی کلّ نفس حقّها.

[۱۰۳۶]۳-محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمّار السّاباطیّ قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: بما تحکمون إذا حکمتم؟ قال: بحکم اللّه و حکم داود فإذا ورد علینا الشّیء الّذی لیس عندنا، تلقّانا به روح القدس.

[۱۰۳۷]4-محمّد بن أحمد، عن محمّد بن خالد، عن النّضر بن سوید، عن یحیی الحلبیّ، عن عمران بن أعین، عن جعید الهمدانیّ، عن علیّ بن الحسین علیه السّلام قال:

سألته بأیّ حکم تحکمون؟ قال: حکم آل داود، فإن أعیانا شیء تلقّانا به روح القدس.

[۱۰۳۸]5-أحمد بن مهران-رحمه اللّه-عن محمّد بن علیّ، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمّار السّاباطیّ قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: ما منزله الأئمّه؟ قال: کمنزله ذی القرنین و کمنزله یوشع و کمنزله آصف صاحب سلیمان؟ قال: فبما تحکمون؟ قال: بحکم اللّه و حکم آل داود و حکم محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و یتلقّانا به روح القدس.

باب أنّ مستقی العلم من بیت آل محمّد علیهم السّلام [۱۰۳۹]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب قال: حدّثنا

[۱۰۳۵]۲-أبان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: دنیا به پایان نمی رسد تا مردی از من بیرون آید که به حکومت خاندان داود داوری کند. بیّنه نخواهد و به هرکس حقّش را بدهد.

[۱۰۳۶]۳-عمّار ساباطی گفته است: من به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: وقتی داوری کنید با چه داوری می کنید؟ فرمود: به حکم خداوند و حکم داود. و وقتی چیزی باشد که حکمش نزدمان نیست، روح القدس آن را به ما القا می کند.

[۱۰۳۷]4-جعید همدانی گفت: من از حضرت سجّاد علیه السّلام پرسیدم با چه حکمی شما داوری می کنید؟ فرمودند: به حکم خاندان داود. و اگر چیزی ما را درمانده کرد، روح القدس آن را القا می کند.

[۱۰۳۸]5-عمّار ساباطی گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: منزلت امامان چیست؟ فرمود: همچون منزلت ذو القرنین و منزلت یوشع و آصف همدم سلیمان است. او گفت: با چه چیزی داوری می کنید؟ فرمود: با حکم خدا و حکم خاندان داود و حکم محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-و آن را روح القدس به ما القا می کند.

همانا سرچشمهٔ علم از خانهٔ آل محمّد علیهم السّلام است

[۱۰۳۹]۱-صاحب دیلم گفت: از حضرت صادق علیه السّلام-درحالی که مردمی از

يحيى بن عبد اللّه أبى الحسن صاحب الدّيلم قال:

سمعت جعفر بن محمّد يقول-و عنده أناس من أهل الكوفه-عجبا للنّاس أنّهم أخذوا علمهم كلّه عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فعملوا به و اهتدوا و يرون أنّ أهل بيته لم يأخذوا علمه و نحن أهل بيته و ذرّيّته، فى منازلنا نزل الوحى و من عندنا خرج العلم إليهم، أفيرون أنّهم علموا و اهتدوا و جهلنا نحن و ضللنا، إنّ هذا لمحال.

[۱۰4۰]۲-علىّ بن محمّد بن عبد اللّه، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن عبد اللّه بن حمّاد، عن صبّاح المزنىّ، عن الحارث بن حصيره، عن الحكم بن عتيبه قال:

لقى رجل الحسين بن علىّ عليهما السّلام بالثّعلبيّه و هو يريد كربلاء، فدخل عليه فسلّم عليه، فقال له الحسين عليه السّلام: من أىّ البلاد أنت: قال: من أهل الكوفه، قال: أما و اللّه يا أخا أهل الكوفه لو لقيتک بالمدينه لأريتک أثر جبرئيل عليه السّلام من دارنا و نزوله بالوحى على جدّى، يا أخا أهل الكوفه أفمستقى النّاس العلم من عندنا، فعلموا و جهلنا؟ هذا ما لا يكون.

باب أنّه ليس شىء من الحقّ فى يد النّاس إلاّ ما خرج من عند الأئمّه عليهم السّلام و أنّ كلّ شىء لم يخرج من عندهم فهو باطل [۱۰4۱]۱-علىّ بن إبراهيم بن هاشم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن ابن مسكان، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: ليس عند أحد من النّاس حقّ و لا صواب و لا أحد من النّاس يقضى بقضاء حقّ إلاّ ما خرج منّا أهل البيت و إذا تشعّبت بهم الأمور

کوفه نزدش بودند-شنیدم می فرمود: شگفتا از مردمی که همهٔ دانش شان را از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-برگرفته، به آن عمل کرده و هدایت شدند و معتقدند خاندان او علمش را نگرفته اند. درحالی که ما خاندان و فرزندان اوییم. در خانه های ما وحی نازل شده و از نزد ما علم به آنان صادر شده است. آیا آنان معتقدند که آنان عالم شده و هدایت شدند و ما جاهل و گمراه. این محال است.

[۱۰ 4۰]۲-حکم عتیبه گوید: مردی با حضرت حسین علیه السّلام که آهنگ کربلا داشت در ثعلبیّه ملاقات نمود و به حضرت سلام کرد. حسین علیه السّلام به او فرمود: تو از کدام سرزمینی؟ عرض کرد: از اهالی کوفه. فرمودند: هان به خدا سوگند، ای برادر اهل کوفه! اگر تو را در مدینه ملاقات می کردم اثر پای جبرئیل در منزلمان و نزول وحی بر نیایم را به تو نشان می دادم. ای برادر اهل کوفه! آیا سرچشمهٔ علم مردم از نزد ما بود و آنان عالم شدند و ما جاهل؟ ! این چیزی است که نمی شود.

هرچیزی از حق که در دست مردم است جز از نزد ائمّه علیهم السّلام صادر نشده است و هر چیزی که از نزد آنان صادر نشده، باطل است

[۱۰ 4۱]۱-محمّد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: حقّ و درستی نزد کسی از مردم نیست و کسی از مردم به حکمی حقّ داوری نمی کند جز این که از ما خاندان صادر شده است. و چون امور بر آنان شاخه شود خطا از آنان است

كان الخطأ منهم و الصّواب من علىّ عليه السّلام.

[۱۰ 42]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبى نصر، عن مثنّى، عن زراره قال:

كنت عند أبى جعفر عليه السّلام فقال له رجل من أهل الكوفه يسأله عن قول أمير المؤمنين عليه السّلام سلونى عمّا شئتم، فلا تسألونّى عن شىء إلاّ أنبأتكم به، قال: إنّه ليس أحد عنده علم شىء إلاّ خرج من عند أمير المؤمنين عليه السّلام، فليذهب النّاس حيث شاؤوا، فو اللّه ليس الأمر إلاّ من هاهنا و أشار بيده إلى بيته.

[۱۰ 43]۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء، عن ثعلبه بن ميمون، عن أبى مريم قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام لسلمه بن كهيل و الحكم بن عتيبه: شرّقا و غرّبا فلا تجدان علما صحيحا إلاّ شيئا خرج من عندنا أهل البيت.

[۱۰ 44]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن يحيى الحلبىّ، عن معلّى بن عثمان، عن أبى بصير قال:

قال لى: إنّ الحكم بن عتيبه ممّن قال اللّه: وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنّا بِاللّٰهِ وَ بِالْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ مٰا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ فليشرّق الحكم و ليغرّب، أما و اللّه لا يصيب العلم إلاّ من أهل بيت نزل عليهم جبرئيل عليه السّلام.

[۱۰ 45]5-علىّ بن إبراهيم، عن صالح بن السّندىّ، عن جعفر بن بشير، عن أبان بن عثمان، عن أبى بصير قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن شهاده ولد الزّنا تجوز؟ فقال: لا، فقلت: إنّ الحكم بن عتيبه يزعم أنّها تجوز، فقال: اللّهمّ لا تغفر ذنبه، ما قال اللّه للحكم «إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ» فليذهب الحكم يمينا و شمالا، فو اللّه لا يؤخذ العلم إلاّ من

و درستی از علی علیه السّلام.

[۱۰ 42]۲-زراره گفت: نزد حضرت باقر علیه السّلام بودم که مردی از اهل کوفه دربارهٔ این سخن امیر مؤمنان علیه السّلام پرسید: «از من آنچه می خواهید بپرسید و چیزی از من نمی پرسید جز این که از آن به شما خبر می دهم.» حضرت فرمودند: همانا علم به چیزی نزد کسی نیست جز این که از نزد امیر مؤمنان علیه السّلام صادر شده است. مردم هرکجا خواستند بروند، که به خدا سوگند این امر جز از این جا نیست. و با دست به خانه اش اشاره کرد.

[۱۰ 43]۳-ابو مریم گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به سلمهٔ کهیل و حکم عتیبه فرمودند: شرق و غرب را جستجو کنید نمی توانید علم درستی بیابید جز آنچه از نزد ما اهل بیت صادر شده است.

[۱۰ 44]4-ابو بصیر گفت: حضرت [باقر علیه السّلام]به من فرمود: همانا حکم عتیبه از کسانی است که خداوند فرمود: و از مردم کسانی می گویند ما به خداوند و روز واپسین ایمان آوردیم و حال آن که مؤمن نیستند. [بقره (۲) :۸]حکم به شرق و غرب برود هان به خدا سوگند به علمی جز از اهل بیت که جبرئیل علیه السّلام بر آنان فرود آمده، دست نمی یابد.

[۱۰ 45]5-ابو بصیر گفت: از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ روابودن گواهی زنازاده پرسیدم، فرمودند: نه [جایز نیست.]من عرض کردم: حکم عتیبه می پندارد که آن روا است. حضرت فرمود: خدایا گناهش را نیامرز. خدا به حکم نفرمود: این ذکری برای تو و مردم تو است. [زخرف (۴۳) :44]حکم به راست و چپ برود به خدا سوگند

أهل بيت نزل عليهم جبرئيل عليه السّلام.

[46 ١٠]6-عدّه من أصحابنا، عن الحسين بن الحسن بن يزيد، عن بدر، عن أبيه قال: حدّثنى سم ابو علىّ الخراسانىّ، عن سلاّم بن سعيد المخزومىّ قال:

بينا أنا جالس عند أبى عبد اللّه عليه السّلام إذ دخل عليه عبّاد بن كثير عابد أهل البصره و ابن شريح فقيه أهل مكّه و عند أبى عبد اللّه عليه السّلام ميمون القدّاح مولى أبى جعفر عليه السّلام، فسأله عبّاد بن كثير فقال: يا أبا عبد اللّه فى كم ثوب كفّن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟ قال: فى ثلاثه أثواب: ثوبين صحاريّين و ثوب حبره و كان فى البرد قلّه فكأنّما ازورّ عبّاد بن كثير من ذلک، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّ نخله مريم عليهما السّلام إنّما كانت عجوه و نزلت من السّماء، فما نبت من أصلها كان عجوه و ما كان من لقاط [ها]، فهو لون، فلمّا خرجوا من عنده قال عبّاد بن كثير لابن شريح: و اللّه ما أدرى ما هذا المثل الّذى ضربه لى أبو عبد اللّه، فقال ابن شريح: هذا الغلام يخبرک فإنّه منهم-يعنى ميمونا- فسأله فقال ميمون: أما تعلم ما قال لک؟ قال: لا و اللّه، قال: إنّه ضرب لک مثل نفسه فأخبرک أنّه ولد من ولد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و علم رسول اللّه عندهم، فما جاء من عندهم فهو صواب و ما جاء من عند غيرهم فهو لقاط.

باب فيما جاء أنّ حديثهم صعب مستصعب [47 ١٠]١-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن جابر قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: إنّ حديث آل محمّد صعب مستصعب لا يؤمن به إلاّ ملک مقرّب أو نبىّ مرسل أو عبد امتحن اللّه قلبه

علم جز از اهل بیت که جبرئیل بر آنان فرستاده است گرفته نمی شود.

[۱۰ 46]6-سلام بن سعید مخزومی گوید: هنگامی که نزد حضرت صادق نشسته بودم ناگاه عبّاد کثیر عابد اهل بصره و ابن شریح فقیه اهل مکّه وارد شدند. میمون قدّاح غلام حضرت باقر علیه السّلام هم نزد حضرت بود. آن گاه عبّاد کثیر پرسید: ای ابو عبد اللّه، رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-در چند پارچه کفن شد؟ فرمودند: در سه پارچه: دو پارچهٔ صحاری (قریه ای در یمن) و یک پارچهٔ حبره (یمنی) . و برد کمیاب بود. گویا عبّاد کثیر این سخن را نپذیرفت. پس حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا درخت خرمای مریم علیها السّلام عجوه بود و از آسمان فرود آمده. پس هرچه از ریشهٔ آن بروید عجوه شود و آنچه از افتادهٔ آن باشد لون (خرمای پست) است. چون آنان از نزد حضرت بیرون آمدند عبّاد کثیر به ابن شریح گفت: به خدا سوگند من این مثلی را که حضرت صادق آورد نفهمیدم. ابن شریح گفت: این جوان (یعنی میمون قداح) به تو می گوید زیرا او از آنان است. پس از او پرسید. میمون گفت: آیا ندانستی به تو چه فرمود؟ گفت: نه به خدا سوگند. گفت: ایشان مثل خودش را برای تو بیان کرد. او فرزندی از فرزندان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است و علم رسول خدا نزد ایشان است. پس آنچه از نزد ایشان بیاید، درست [و ناب]است و آنچه از نزد دیگران آید، التقاطی و به هم آمیخته است.

در آنچه گفته شده که حدیث ائمّه علیهم السّلام دشوار و بسیار سنگین است

[۱۰ 47]۱-جابر گوید: حضرت باقر علیه السّلام فرموده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: همانا حدیث خاندان محمّد دشوار و بسیار سنگین است. که جز فرشتهٔ مقرّب یا پیامبری مرسل یا بنده ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده

للإيمان، فما ورد عليكم من حديث آل محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فلانت له قلوبكم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمأزّت منه قلوبكم و أنكرتموه فردّوه إلى اللّه و إلى الرّسول و إلى العالم من آل محمّد و إنّما الهالک أن يحدّث أحدكم بشىء منه لا يحتمله، فيقول: و اللّه ما كان هذا، و اللّه ما كان هذا و الإنكار هو الكفر.

[١٠ 48]٢-أحمد بن إدريس، عن عمران بن موسى، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ذكرت التّقيّه يوما عند علىّ بن الحسين عليهما السّلام فقال: و اللّه لو علم أبو ذرّ ما فى قلب سلمان لقتله و لقد آخا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بينهما، فما ظنّكم بسائر الخلق، إنّ علم العلماء صعب مستصعب لا يحتمله إلاّ نبىّ مرسل أو ملک مقرّب أو عبد مؤمن امتحن اللّه قلبه للإيمان، فقال: و إنّما صار سلمان من العلماء لأنّه امرؤ منّا أهل البيت، فلذلک نسبته إلى العلماء.

[١٠ 49]٣-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن البرقىّ، عن ابن سنان أو غيره رفعه إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ حديثنا صعب مستصعب، لا يحتمله إلاّ صدور منيره، أو قلوب سليمه، أو أخلاق حسنه، إنّ اللّه أخذ من شيعتنا الميثاق كما أخذ على بنى آدم ألست بربّكم فمن وفى لنا وفى اللّه له بالجنّه و من أبغضنا و لم يؤدّ إلينا حقّنا ففى النّار خالدا مخلّدا.

[١٠ 5٠]4-محمّد بن يحيى و غيره، عن محمّد بن أحمد، عن بعض أصحابنا قال:

كتبت إلى أبى الحسن صاحب العسكر عليه السّلام: جعلت فداک ما معنى قول الصّادق عليه السّلام: «حديثنا لا يحتمله ملک مقرّب و لا نبىّ مرسل و لا مؤمن امتحن اللّه قلبه للإيمان» فجاء الجواب إنّما معنى قول الصّادق عليه السّلام-أى لا يحتمله

است به آن ایمان نمی آورند. پس آنچه از حدیث خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-به شما رسید و دل هاتان به آن نرم شد و معرفت یافتید، بپذیرید و آنچه دلتان از آن گرفت و معرفت نیافتید، به خداوند و رسول خدا و عالمی از خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- بازگردانید. و همانا هلاک شده کسی از شما که حدیثی را بازگوید که تحمّلش را ندارد. آن گاه بگوید: به خدا این نمی شود. به خدا این نمی شود. و انکار، همان کفر است.

[۱۰ 48]۲-مسعدۀ صدقه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: روزی نزد حضرت سجّاد علیه السّلام از تقیّه سخن گفته شد و او فرمود: به خدا سوگند اگر ابو ذر می دانست چیزی را که در دل سلمان است، او را می کشت. درحالی که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-میان آن دو عقد اخوّت برقرار ساخته بود. پس گمانتان به مردمان دیگر چیست؟ همانا علم عالمان دشوار و بسیار دشوار است که کسی جز پیامبری مرسل یا فرشته ای مقرّب یا بنده ای مؤمن که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است آن را تحمّل نمی کند. سپس فرمود: و همانا سلمان از عالمان است؛ زیرا او مردی از ما خاندان است. و برای همین او را به علما نسبت دادم.

[۱۰ 49]۳-ابن سنان یا جز او حدیثی که سندش را به حضرت صادق رسانده، روایت کرده که فرمود: همانا حدیث ما دشوار و دشواریاب است. که جز سینه های روشن یا دل های سالم یا اخلاق حسنه آن را تحمّل نمی کند. همانا خداوند از شیعیانمان پیمان گرفت چنان که از فرزندان آدم پیمان گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم. پس آن که با ما وفاداری کند خدا دربارۀ بهشت با او وفاداری می کند و آن که با ما دشمنی کند و حقّ ما را ادا نکند، در آتش جاودانه است.

[۱۰ 5۰]4-یکی از اصحابمان گفته است: من به حضرت ابو الحسن عسکری نوشتم: جانم به فدایت! معنی این سخن حضرت صادق علیه السّلام چیست: «حدیث ما را نه فرشته ای مقرّب نه پیامبری مرسل و نه مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است، تحمّل نمی کنند. و جواب آمد که معنی سخن حضرت صادق علیه السّلام- یعنی هیچ فرشته و پیامبر و مؤمنی آن را تحمّل نمی کند-این است که فرشته آن را

ملک و لا نبیّ و لا مؤمن-إنّ الملک لا یحتمله حتّی یخرجه إلی ملک غیره و النّبیّ لا یحتمله حتّی یخرجه إلی نبیّ غیره، و المؤمن لا یحتمله حتّی یخرجه إلی مؤمن غیره فهذا معنی قول جدّی علیه السّلام.

[١٠ 5١]5-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسین، عن منصور بن العبّاس، عن صفوان بن یحیی، عن عبد اللّه بن مسکان، عن محمّد بن عبد الخالق و أبی بصیر قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: یا أبا محمّد! إنّ عندنا و اللّه سرّا من سرّ اللّه و علما من علم اللّه و اللّه ما یحتمله ملک مقرّب و لا نبیّ مرسل و لا مؤمن امتحن اللّه قلبه للإیمان و اللّه ما کلّف اللّه ذلک أحدا غیرنا و لا استعبد بذلک أحدا غیرنا و إنّ عندنا سرّا من سرّ اللّه و علما من علم اللّه، أمرنا اللّه بتبلیغه، فبلّغنا عن اللّه عزّ و جلّ ما أمرنا بتبلیغه، فلم نجد له موضعا و لا أهلا و لا حمّاله یحتملونه حتّی خلق اللّه لذلک أقواما خلقوا من طینه خلق منها محمّد و آله و ذرّیّته علیه السّلام و من نور خلق اللّه منه محمّدا و ذرّیّته و صنعهم بفضل رحمته الّتی صنع منها محمّدا و ذرّیّته، فبلغنا عن اللّه ما أمرنا بتبلیغه، فقبلوه و احتملوا ذلک [فبلغهم ذلک عنّا فقبلوه و احتملوه]و بلغهم ذکرنا فمالت قلوبهم إلی معرفتنا و حدیثنا، فلو لا أنّهم خلقوا من هذا، لما کانوا کذلک، لا و اللّه ما احتملوه، ثمّ قال: إنّ اللّه خلق أقواما لجهنّم و النّار، فأمرنا أن نبلّغهم کما بلّغناهم و اشمأزّوا من ذلک و نفرت قلوبهم و ردّوه علینا و لم یحتملوه و کذّبوا به و قالوا: ساحر کذّاب، فطبع اللّه علی قلوبهم و أنساهم ذلک، ثمّ أطلق اللّه لسانهم ببعض الحقّ، فهم ینطقون به و قلوبهم منکره، لیکون ذلک دفعا عن أولیائه و أهل طاعته و لو لا ذلک ما عبد اللّه فی أرضه، فأمرنا بالکفّ عنهم و السّتر و الکتمان، فاکتموا عمّن أمر اللّه

تحمّل نمی کند تا به فرشته ای دیگر برساند و پیامبر آن را تحمّل نمی کند تا به پیامبری دیگر برساند و مؤمن آن را تحمّل نمی کند تا آن را به مؤمنی دیگر برساند. این است معنای سخن جدّم علیه السّلام.

[۱۰ 5۱]5-ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای ابو محمّد! به خدا سوگند در نزد ما رازی از رازهای خدا و علمی از علم های خدا است که به خدا سوگند هیچ فرشتهٔ مقرّب و پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است آن را تحمّل نمی کند. به خدا سوگند او آن را به کسی جز ما تکلیف نکرده و با آن کسی جز ما را بنده نساخته است. و در نزد ما رازی از رازهای خدا و علمی از علم های او است که ما را به تبلیغ آن فرمان داده است. و ما از سوی خداوند عزّتمند رسانده ایم آنچه را به رساندنش امر شده ایم. ولی برای آن، جا و اهل و به عهده گیرنده ای نیافته ایم. تا خداوند مردمانی را آفریده که از گل آفرینش محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]و خاندان و فرزندانش و از نور آفرینش محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]و فرزندانش آفریده شده اند. و آنان را به همان رحمت فراوانی آفریده که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]و خاندانش را از آن آفریده است. پس آنچه به رساندنش امر شده بودیم به ما رسید و آنان پذیرفته و آن را به عهده گرفتند. [پس آن از سوی ما به آنان رسید و ایشان پذیرفته و به عهده گرفتند.]و سخن ما به آنان رسید و دل هاشان به سوی معرفت ما و حدیث ما مایل شد. و اگر آنان چنین آفریده نمی شدند، چنان نمی شدند. نه به خدا سوگند آن را تحمّل نمی کردند. سپس فرمودند: همانا خداوند مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید. و به ما فرمان داد که به آنان تبلیغ کنیم. چنان که به آنان تبلیغ کردیم و آنان از آن بیزاری جستند و دل هاشان رمید و آن را نپذیرفته و تکذیبش کردند و گفتند: او ساحری دروغزن است. خداوند بر دل هاشان مهر زده و آن را از یادشان می زداید. سپس خداوند زبانشان را به بخشی از حقّ گویا می کند تا درحالی که دل هاشان آن را انکار می کند از آن سخن بگویند. و آن دفاعی از اولیا و اهل اطاعتش باشد. و اگر چنین نبود خداوند در زمینش پرستیده نمی شد. آن گاه ما را به دست کشیدن از آنان و پنهان ساختن و کتمان کردن فرمان داد. پس شما نیز کتمان کنید از کسانی که خداوند به دست کشیدن از آنان فرمان داده است. و پنهان کنید از کسانی که خداوند به نهان کردن و کتمان از آنان فرمان داده است.

بالكفّ عنه و استروا عمّن أمر اللّه بالسّتر و الكتمان عنه، قال: ثمّ رفع يده و بكى و قال: اللّهمّ إنّ هؤلاء لشرذمه قليلون فاجعل محيانا محياهم و مماتنا مماتهم و لا تسلّط عليهم عدوّا لک فتفجعنا بهم فإنّک إن أفجعتنا بهم، لم تعبد أبدا فى أرضک و صلّى اللّه على محمّد و آله و سلّم تسليما.

باب ما أمر النّبىّ ص بالنّصيحه لأئمّه المسلمين و اللّزوم لجماعتهم و من هم [۵۲ ۱۰] ۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن أبان بن عثمان، عن ابن أبى يعفور، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم خطب النّاس فى مسجد الخيف فقال: نضّر اللّه عبدا سمع مقالتى فوعاها و حفظها و بلّغها من لم يسمعها، فربّ حامل فقه غير فقيه و ربّ حامل فقه إلى من هو أفقه منه، ثلاث لا يغلّ عليهنّ قلب امرئ مسلم: إخلاص العمل للّه و النّصيحه لأئمّه المسلمين و اللّزوم لجماعتهم، فإنّ دعوتهم محيطه من ورائهم، المسلمون إخوه تتكافأ دماؤهم و يسعى بذمّتهم أدناهم.

و رواه أيضا عن حمّاد بن عثمان، عن أبان، عن ابن أبى يعفور مثله و زاد فيه: و هم يد على من سواهم. و ذكر فى حديثه أنّه خطب فى حجّه الوداع بمنى فى مسجد الخيف.

[۵۳ ۱۰]۲-محمّد بن الحسن، عن بعض أصحابنا، عن علىّ بن الحكم، عن الحكم بن مسكين، عن رجل من قريش من أهل مكّه قال:

قال سفيان الثّورىّ: اذهب بنا إلى جعفر بن محمّد، قال: فذهبت معه إليه فوجدناه قد ركب دابّته، فقال له سفيان: يا أبا عبد اللّه حدّثنا بحديث خطبه

سپس دستش را بالا برد و گریست و فرمود: خدایا! اینان گروهی اندکند پس زندگی ما را زندگی شان و مرگمان را مرگشان قرار ده و دشمنت را بر آنان چیره نکن تا ما را داغدارشان گردانی. که اگر ما را داغدارشان گردانی هرگز در زمینت پرستیده نمی شوی. و سلام و درود خدا بر محمّد و خاندانش.

آنچه پیامبر گرامی صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بر نصیحت به ائمّه مسلمین و همراهی با جماعت فرمان داده است. و این که آنان کیستند

[۱۰ 52]۱-ابن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-در مسجد خیف برای مردم خطبه خواند و فرمود: خداوند آسوده خرّم سازد بنده ای را که سخنم را بشنود و بفهمد و حفظ کرده، به کسی که آن را نشنیده، برساند. که بسا حامل فقهی که فقیه نیست و بسا حامل فقهی که آن را به فقیه تر از خود می رساند. سه چیز است که دل مرد مسلمان با آنها به بدی نمی گراید: خالص کردن عمل برای خدا، نصیحت به ائمّه مسلمین و همراهی با جماعت آنان. همانا یک دعای آنان افراد پشت سرشان را هم فرامی گیرد. مسلمانان برادرند و خونشان برابر است. و پست ترین آنان هم حقّی به گردن دارد که (برای تحقّق آن) می کوشد.

روایتی همانند از ابن ابی یعفور است که در آن افزوده است: و آنان در برابر غیر خودشان یک دست اند. او در حدیثش گفته که حضرت در آخرین سفر حجّ در مسجد خیف و در منا خطبه خوانده است.

[۱۰ 53]۲-از حکم مسکین روایت شده که مردی قریشی از اهالی مکّه گفت: سفیان ثوری گفت: ما را به نزد جعفر محمّد [علیهما السّلام]ببر. او گوید: من با او به سوی حضرت می رفتم که او را سواره بر چارپایش یافتیم. سفیان به ایشان گفت: ای ابو عبد اللّه، حدیث خطبهٔ رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-را برایمان بازگو.

رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فى مسجد الخيف، قال: دعنى حتّى أذهب فى حاجتى فإنّى قد ركبت فإذا جئت حدّثتک، فقال: أسألک بقرابتک من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لمّا حدّثتنى، قال: فنزل، فقال له سفيان: مر لى بدواه و قرطاس حتّى أثبته، فدعا به ثمّ قال: اكتب: بسم اللّه الرّحمن الرّحيم خطبه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فى مسجد الخيف: «نضّر اللّه عبدا سمع مقالتى فوعاها و بلّغها من لم تبلغه يا أيّها النّاس ليبلّغ الشّاهد الغائب، فربّ حامل فقه ليس بفقيه و ربّ حامل فقه إلى من هو أفقه منه، ثلاث لا يغلّ عليهنّ قلب امرئ مسلم: إخلاص العمل للّه و النّصيحه لأئمّه المسلمين و اللّزوم لجماعتهم، فإنّ دعوتهم محيطه من ورائهم، المؤمنون إخوه تتكافأ دماؤهم و هم يد على من سواهم يسعى بذمّتهم أدناهم» فكتبه سفيان ثمّ عرضه عليه و ركب أبو عبد اللّه عليه السّلام و جئت أنا و سفيان. فلمّا كنّا فى بعض الطّريق قال لى: كما أنت حتّى أنظر فى هذا الحديث، فقلت له: قد و اللّه ألزم أبو عبد اللّه رقبتک شيئا لا يذهب من رقبتک أبدا فقال: و أىّ شىء ذلک؟ فقلت له: ثلاث لا يغلّ عليهنّ قلب امرئ مسلم: إخلاص العمل للّه قد عرفناه و النّصيحه لأئمّه المسلمين. من هؤلاء الأئمّه الّذين يجب علينا نصيحتهم؟ معاويه بن أبى سفيان و يزيد بن معاويه و مروان بن الحكم و كلّ من لا تجوز شهادته عندنا و لا تجوز الصّلاه خلفهم؟ و قوله: و اللّزوم لجماعتهم. فأىّ الجماعه؟ مرجئ يقول من لم يصلّ و لم يصم و لم يغتسل من جنابه و هدم الكعبه و نكح أمّه فهو على إيمان جبرئيل و ميكائيل؟ أو قدرىّ يقول: لا يكون ما شاء اللّه عزّ و جلّ و يكون ما شاء إبليس؟ أو حرورىّ يتبرّأ من علىّ بن أبى طالب و شهد عليه بالكفر؟ أو جهمىّ يقول: إنّما هى معرفه اللّه وحده ليس الإيمان شىء غيرها؟ قال: ويحک و أىّ شىء يقولون؟ فقلت: يقولون إنّ علىّ بن أبى طالب عليه السّلام

فرمود: بگذار به سوی کارم بروم که اینک سواره ام، وقتی آمدم برایت می گویم. او گفت: به حقّ خویشاوندی ات با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-از شما درخواست می کنم که برایم بگویی. او گوید: پس حضرت فرود آمد. آن گاه سفیان به ایشان عرض کرد: بفرما برایم دوات و کاغذی بیاورند تا آن را بنویسم. حضرت آن ها را خواست. سپس فرمود: بنویس: به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان. خطبهٔ رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-در مسجد خیف: خداوند آسوده کند بنده ای را که سخنم را شنیده، آن را بفهمد و به کسی که آن را نشنیده، برساند. ای مردم! حاضر به غایب باید برساند. که بسا حامل فقهی که فقیه نیست و بسا حامل فقهی که آن را به فقیه تر از خودش می رساند. سه چیز است که دل مرد مسلمان با آن به بدی و خیانت نمی گراید: خالص کردن عمل برای خدا، نصیحت به رهبران مسلمانان و همراهی با جماعت. که همانا یک دعای آنان افراد پشت سرشان را هم فرامی گیرد. مؤمنان برادرند و خونشان برابر است. آنان در برابر غیرشان یک دستند که پست ترین آنان هم حقّی به گردن دارد که (برای تحقّق آن) می کوشد. سفیان آن را نوشته، به حضرت نشان داد. و حضرت صادق علیه السّلام سوار شد [و رفت.]و من و سفیان آمدیم. او در راه به من گفت: بایست تا من نگاهی به این حدیث بکنم. من به او گفتم: به خدا سوگند! ابو عبد اللّه علیه السّلام چیزی بر گردنت گذاشت که هرگز از آن رها نمی شوی. او گفت: و آن چیست؟ به او گفتم: سه چیزی که دل مرد مسلمان با آن ها به بدی و خیانت نمی گراید: خالص کردن عمل برای خدا که با آن آشناییم. و نصیحت به رهبران مسلمانان. این رهبران چه کسانی هستند که نصیحتشان بر ما واجب است؟ آیا معاویهٔ ابو سفیان و یزید معاویه و مروان حکم و هر آن که گواهی دادنش و نماز در پشت سرش روا نیست می باشد؟ و این که فرمود: همراه با جماعتشان. کدام جماعت است؟ مرجئه ای که می گوید: هرکس نماز نگزارد و روزه نگیرد و از جنابت پاکیزه نشود و کعبه را نابود کرده و با مادرش زناشویی کند، باز هم بر ایمان جبرئیل و میکائیل است [و مؤمن می باشد]؟ یا قدری که می گوید: آنچه خداوند عزّتمند خواهد، نمی شود و آنچه ابلیس خواست، می شود؟ یا حروری که از علی بن ابی طالب [علیه السّلام] بیزاری جسته، به کفرش گواهی می دهد؟ یا جهمی که می گوید: فقط شناخت خداوند. و ایمان چیزی جز این نیست؟ او گفت: وای بر تو [اینان]چه می گویند!

و اللّه الإمام الّذى يجب علينا نصيحته؛ و لزوم جماعتهم أهل بيته، قال فأخذ الكتاب فخرقه ثمّ قال: لا تخبر بها أحدا.

[54 ١٠]٣-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد جميعا، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن بريد بن معاويه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: ما نظر اللّه عزّ و جلّ إلى ولىّ له يجهد نفسه بالطّاعه لإمامه و النّصيحه إلاّ كان معنا فى الرّفيق الأعلى.

[55 ١٠]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن أبى جميله، عن محمّد الحلبىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من فارق جماعه المسلمين قيد شبر فقد خلع ربقه الإسلام من عنقه.

[56 ١٠]5-و بهذا الإسناد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من فارق جماعه المسلمين و نكث صفقه الإمام جاء إلى اللّه عزّ و جلّ أجذم.

باب ما يجب من حقّ الإمام على الرّعيّه و حقّ الرّعيّه على الإمام [5٧ ١٠]١-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن حمّاد بن عثمان، عن أبى حمزه قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام ما حقّ الإمام على النّاس، قال: حقّه عليهم أن يسمعوا له و يطيعوا، قلت: فما حقّهم عليهه؟ قال: يقسم بينهم بالسّويّه و يعدل فى الرّعيّه، فإذا كان ذلک فى النّاس فلا يبالى من أخذ هاهنا و هاهنا.

[5٨ ١٠]٢-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن منصور بن يونس، عن أبى حمزه، عن أبى جعفر ٧ مثله إلاّ أنّه قال:

من گفتم: می گویند: همانا به خدا سوگند علی بن ابی طالب علیه السّلام امامی است که نصیحتش بر ما واجب است. و همراهی با جماعتشان، خاندان او است. او گوید: آن گاه سفیان آن نوشته را پاره کرد و گفت: به کسی چیزی نگو.

[۱۰ 54]۳-برید معاویه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: خداوند شکوهمند به ولیّ اش که خود را در اطاعت و نصیحت امامش به زحمت می اندازد جز در رفیق اعلا که همراه ما است نمی نگرد.

[۱۰ 55]4-محمّد حلبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هرکس به اندازۀ یک وجب از جماعت مسلمانان جدا شود ریسمان اسلام از گردنش برداشته می شود.

[۱۰ 56]5-همو از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکس از جماعت مسلمانان جدا شود و بیعت امام را بشکند، دست بریده نزد خدای عزّتمند می آید.

حقّ واجب امام بر مردم و حقّ مردم بر امام علیه السّلام

[۱۰ 57]۱-ابو حمزه گفت: از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدم: حقّ امام بر مردم چیست؟ فرمود: حقّ او بر آنان، شنیدن از او و اطاعت است. عرض کردم: و حقّ آنان بر او چیست؟ فرمود: میانشان به برابری قسمت کرده، با مردم عدالت ورزد. و اگر این در میان مردم باشد او به این سو و آن سو رفتن های مردم اهمّیت نمی دهد.

[۱۰ 58]۲-ابو حمزه با سلسله سند دیگر از حضرت باقر علیه السّلام مانند این را

هكذا و هكذا و هكذا يعنى [من]بين يديه و خلفه و عن يمينه و عن شماله.

[١٠ 59]٣-محمّد بن يحيى العطّار، عن بعض أصحابنا، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: لا تختانوا ولاتكم و لا تغشّوا هداتكم و لا تجهلوا أئمّتكم و لا تصدّعوا عن حبلكم فتفشلوا و تذهب ريحكم و على هذا فليكن تأسيس أموركم و الزموا هذه الطّريقه، فإنّكم لو عاينتم ما عاين من قد مات منكم ممّن خالف ما قد تدعون إليه لبدرتم و خرجتم و لسمعتم و لكن محجوب عنكم ما قد عاينوا و قريبا ما يطرح الحجاب.

[١٠ 60]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عبد الرّحمن بن حمّاد و غيره، عن حنان بن سدير الصّيرفىّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: نعيت إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم نفسه و هو صحيح ليس به وجع-قال: نزل به الرّوح الأمين-قال: فنادى صلّى اللّه عليه و اله و سلّم الصّلاه جامعه و أمر المهاجرين و الأنصار بالسّلاح و اجتمع النّاس، فصعد النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم المنبر فنعى إليهم نفسه ثمّ قال: «أذكّر اللّه الوالى من بعدى على أمّتى ألاّ يرحم على جماعه المسلمين فأجلّ كبيرهم و رحم ضعيفهم و وقّر عالمهم و لم يضرّ بهم فيذلّهم و لم يفقرهم فيكفرهم و لم يغلق بابه دونهم فيأكل قويّهم ضعيفهم و لم يخبزهم فى بعوثهم فيقطع نسل أمّتى، ثمّ قال: [قد]بلّغت و نصحت فاشهدوا» و قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: هذا آخر كلام تكلّم به رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم على منبره.

[١٠ 61]5-محمّد بن علىّ و غيره، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم، عن رجل، عن حبيب بن أبى ثابت قال:

روایت کرده جز این که افزوده است: چنین و چنان و چنین و چنان. یعنی [از] برابرش و از پشت و راست و چپش.

[۱۰ 59]۳-مسعدۀ صدقه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان فرمودند: والیانتان را خائن نشمارید و با هدایتگرانتان حیله نکنید و امامانتان را جاهل نخوانید و ریسمانتان را پاره نکنید که پراکنده می شوید و شوکت تان از دست می رود. بنای کارهاتان چنین باشد و پیوسته بر این شیوه باشید که شما هم اگر می دیدید آنچه را مردگان شما از مخالفت با آنچه به آن خوانده می شدند، دیدند، شتاب می کردید و بیرون می آمدید و می شنیدید. امّا آنچه آنان می بینند از شما پنهان است اگرچه نزدیک است که پرده ها برافتد.

[۱۰ 60]4-سدیر صیرفی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: به پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-خبر وفاتش داده شد درحالی که تندرست بود و دردی نداشت-حضرت فرمود: آن را روح الامین آورد-پس حضرت برای نماز جماعت ندا داده و مهاجرین و انصار را به برداشتن سلاح فرمان داد. مردم گرد آمدند. پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-بر منبر رفت و به آنان وفاتش را خبر داده، سپس فرمود: من خدای را بر والی پس از خودم بر این امّت یادآوری می کنم تا بر جماعت مسلمین بی رحمی نکند. پس بزرگشان را بزرگ بدارد و به ضعیفشان رحم کند و عالمشان را تعظیم کند و به آنان زیان نرساند تا خوار شوند و نیازمندشان نکند تا کافرشان گرداند. و در را برایشان نبندد تا توانمندشان ناتوان را بخورد و در اعزام نیرو (به جبهه ها و مرزها) سختگیری ننماید (که اگر همه را اعزام نماید) نسل امّتم قطع شود. سپس فرمود: من رساندم و نصیحت کردم، پس شاهد باشید. و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: این سخن پایانی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بر منبر بود.

[۱۰ 61]5-حبیب ابو ثابت گفت: برای امیر مؤمنان علیه السّلام عسل و انجیری از

جاء إلى أمير المؤمنين عليه السّلام عسل و تين من همدان و حلوان فأمر العرفاء أن يأتوا باليتامى، فأمكنهم من رءوس الأزقاق يلعقونها و هو يقسمها للنّاس قدحا قدحا، فقيل له: يا أمير المؤمنين ما لهم يلعقونها، فقال: إنّ الإمام أبو اليتامى و إنّما ألعقتهم هذا برعايه الآباء.

[١٠ 62]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقىّ و علىّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن القاسم بن محمّد الأصبهانىّ، عن سليمان بن داود المنقرىّ، عن سفيان بن عيينه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّ النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال:

أنا أولى بكلّ مؤمن من نفسه و علىّ أولى به من بعدى، فقيل له: ما معنى ذلک؟ فقال: قول النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من ترک دينا أو ضياعا فعلىّ و من ترک مالا فلورثته، فالرّجل ليست له على نفسه ولايه إذا لم يكن له مال و ليس له على عياله أمر و لا نهى إذا لم يجر عليهم النّفقه و النّبىّ و أمير المؤمنين عليهما السّلام و من بعدهما ألزمهم هذا، فمن هناک صاروا أولى بهم من أنفسهم و ما كان سبب إسلام عامّه اليهود إلاّ من بعد هذا القول من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و إنّهم آمنوا على أنفسهم و على عيالاتهم.

[١٠ 63]٧-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن صبّاح بن سيابه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: أيّما مؤمن أو مسلم مات و ترک دينا لم يكن فى فساد و لا إسراف فعلى الإمام أن يقضيه فإن لم يقضه فعليه إثم ذلک، إنّ اللّه تبارک و تعالى يقول: إِنَّمَا اَلصَّدَقٰاتُ لِلْفُقَرٰاءِ وَ اَلْمَسٰاكِينِ الآيه فهو من الغارمين و له سهم عند الإمام فإن حبسه فإثمه عليه.

[١٠ 64]٨-علىّ بن إبراهيم، عن صالح بن السّندىّ، عن جعفر بن بشير، عن

همدان و حلوان رسید. به آشنایان و آگاهان فرمان داد تا یتیمان را بیاورند. آن گاه سر ظرف ها را به ایشان داد تا آن ها را بلیسند درحالی که خود قدح قدح از آن را برای مردم تقسیم می کرد. به ایشان گفتند: ای امیر مؤمنان چرا آنان ظرف ها را بلیسند؟ فرمود: همانا امام پدر یتیماتن است. و من چون پدران رفتار می کنم و اینها را به ایشان می لیسانم.

[۱۰ 62]6-سفیان عیینه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: من به هر مؤمنی از خودش سزاوارترم و پس از من علی به او سزاوارتر است. به ایشان گفتند: معنی این چیست؟ فرمود: سخن پیامبر است که آن که بدهی یا عیالی به جا گذارد، مسئولیّت آنها به گردن من است و آن که مالی به جا گذارد برای وارثان او است. پس مرد وقتی مالی نداشته باشد بر خودش ولایتی ندارد. و بر عیالش حقّ امر و نهیی ندارد وقتی به آنان خرجی نمی دهد. و پیامبر و امیر مؤمنان علیهما السّلام و امامان پس از ایشان آن را عهده دار شده اند. و از این جا ایشان به آنان سزاوارتر شده اند. و سبب اسلام آوردن همهٔ یهود جز این سخن از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نبود. که آنان بر خودشان و خانواده شان ایمن شدند.

[۱۰ 63]۷-صبّاح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: هر مؤمن یا مسلمانی بمیرد و بدهی ای که در فساد و اسراف نبوده به جا بگذارد برعهدهٔ امام است تا آن را بپردازد. که اگر نپردازد گناهش به گردن او است. همانا خدای پاک و فرازمند می فرماید: همانا صدقات برای نیازمندان و بیچاره ها است. . . [توبه (۹) : 60]و او از بدهکاران است و سهمی نزد امام دارد که اگر آن را نگاه دارد گناهش بر او است.

[۱۰ 64]۸-حنّان از پدرش از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا

حنان، عن أبيه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: لا تصلح الإمامه إلاّ لرجل فيه ثلاث خصال: ورع يحجزه عن معاصى اللّه و حلم يملک به غضبه و حسن الولايه على من يلى حتّى يكون لهم كالوالد الرّحيم.

و فى روايه أخرى حتّى يكون للرّعيّه كالأب الرّحيم.

[65 ١٠]٩-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن معاويه بن حكيم، عن محمّد بن أسلم، عن رجل من طبرستان يقال له: محمّد-قال: قال معاويه: و لقيت الطّبرىّ محمّدا بعد ذلک فأخبرنى-قال:

سمعت علىّ بن موسى عليهما السّلام يقول المغرم إذا تديّن أو استدان فى-حقّ الوهم من معاويه-أجّل سنه فإن اتّسع و إلاّ قضى عنه الإمام من بيت المال.

باب أنّ الأرض كلّها للإمام عليه السّلام [66 ١٠]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبى خالد الكابلىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

وجدنا فى كتاب علىّ عليه السّلام إِنَّ اَلْأَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهٰا مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ اَلْعٰاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ أنا و أهل بيتى الّذين أورثنا اللّه الأرض و نحن المتّقون و الأرض كلّها لنا، فمن أحيا أرضا من المسلمين فليعمرها و ليؤدّ خراجها إلى الإمام من أهل بيتى و له ما أكل منها فإن تركها أو أخربها و أخذها رجل من المسلمين من بعده فعمرها و أحياها فهو أحقّ بها من الّذى تركها، يؤدّى خراجها إلى الإمام من أهل بيتى و له ما أكل منها حتّى يظهر القائم من أهل بيتى بالسّيف، فيحويها و يمنعها و يخرجهم منها، كما حواها رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم

-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: امامت جز برای مردی که این سه خصلت در او است شایسته نیست: خویشتنداری ای که او را از گناه بر خداوند بازدارد. و بردباری ای که با آن بر خشمش چیره شود. و سرپرستی نیکو بر کسانی که ولایت دارد. تا بر آنان چون پدر مهربان باشد. و در روایت دیگری است: تا برای مردم چون پدر مهربان باشد.

[۱۰ 65]۹-محمّد طبری گفت: از علی موسی علیهما السّلام شنیدم می فرماید: بدهکار وقتی قرض می گیرد، یک سال به او وقت داده می شود. اگر گشایش یافت [که می پردازد]وگرنه امام از بیت المال از سوی او می پردازد.

همانا همهٔ زمین برای امام علیه السّلام است

[۱۰ 66]۱-ابو خالد کابلی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در کتاب علی علیه السّلام دیدیم که زمین از آن خدا است و به هرکس از بندگانش بخواهد می دهد. و سرانجام برای پرهیزگاران است. [اعراف (۷) :۱۲۸]من و خاندانم کسانی هستیم که خداوند زمین را به ما ارث داده و ماییم آن پرهیزگاران و همهٔ زمین از آن ما است. کسی از مسلمانان که زمینی را زنده و آباد کند و خراجش را به امامی از خاندان من بدهد آنچه از آن بخورد مال او است. آن گاه اگر آن را رها کرد یا خرابش ساخت و پس از او مردی از مسلمانان آن را گرفته، آباد و احیایش کرد او از کسی که آن را رها کرده به زمین سزاوارتر است-خراجش را به امامی از خاندانم داد آن چه از آن بخورد مال او است تا قائمی از خاندانم با شمشیر ظهور کند و بر آن ها ولایت یابد و جلوی آن ها را گرفته، از زمین ها بیرونشان کند. چنان که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بر آن ها ولایت یافته و جلوشان را گرفت.

و منعها إلاّ ما كان فی أیدی شیعتنا فإنّه یقاطعهم علی ما فی أیدیهم و یترک الأرض فی أیدیهم.

[۱۰ 67]۲-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد قال: أخبرنی أحمد بن محمّد بن عبد اللّه، عمّن رواه قال:

الدّنیا و ما فیها للّه تبارک و تعالی و لرسوله و لنا، فمن غلب علی شیء منها فلیتّق اللّه و لیؤدّ حقّ اللّه تبارک و تعالی و لیبرّ إخوانه، فإن لم یفعل ذلک فاللّه و رسوله و نحن برآء منه.

[۱۰ 68]۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن عمر بن یزید قال:

رأیت مسمعا بالمدینه و قد کان حمل إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام تلک السّنه مالا فردّه أبو عبد اللّه علیه السّلام فقلت له: لم ردّ علیک أبو عبد اللّه المال الّذی حملته إلیه؟ قال: فقال لی: إنّی قلت له حین حملت إلیه المال: إنّی کنت ولّیت البحرین الغوص فأصبت أربعمائه ألف درهم و قد جئتک بخمسها بثمانین ألف درهم و کرهت أن أحبسها عنک و أن أعرض لها و هی حقّک الّذی جعله اللّه تبارک و تعالی فی أموالنا، فقال، أو ما لنا من الأرض و ما أخرج اللّه منها إلاّ الخمس یا أبا سیّار إنّ الأرض کلّها لنا فما أخرج اللّه منها من شیء فهو لنا، فقلت له: و أنا أحمل إلیک المال کلّه؟ فقال: یا أبا سیّار! قد طیّبناه لک و أحللناک منه فضمّ إلیک مالک و کلّ ما فی أیدی شیعتنا من الأرض فهم فیه محلّلون حتّی یقوم قائمنا فیجبیهم طسق ما کان فی أیدیهم و یترک الأرض فی أیدیهم و أمّا ما کان فی أیدی غیرهم فإنّ کسبهم من الأرض حرام علیهم حتّی یقوم قائمنا، فیأخذ الأرض من أیدیهم و یخرجهم صغره قال عمر بن یزید: فقال لی أبو سیّار:

جز آنچه در دست شیعیانمان باشد. که حضرت بر آنچه در دستشان است با آنان مقاطعه کرده و زمین را در اختیارشان باقی می گذارد.

[۱۰ 67]۲-احمد بن محمّد عبد اللّه از امام علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: دنیا و آنچه در آن است برای خداوند پاک و والا و برای رسولش و برای ما است. کسی که بر چیزی از آن دست یافت باید از خدا پروا کرده، حق آن پاک و والا را ادا کرده، به برادرانش نیکی کند. و اگر چنین نکند، خداوند و رسولش و ما از او بیزاریم.

[۱۰ 68]۳-عمر یزید گفته است: مسمع را در مدینه دیدم که مالی از آن سال را برای حضرت صادق علیه السّلام برد و حضرت آن را بازگرداند. من به او گفتم: چرا حضرت صادق علیه السّلام مالی را که برایش برده بودی به تو بازگرداند؟ او به من گفت: من وقتی مال را برایشان بردم به ایشان عرض کردم: همانا من غوّاصی بحرین را به عهده گرفته، چهارصد هزار درهم به دست آورده ام و خمس آن را که هشتاد هزار درهم است برای شما آوردم. دوست نداشتم آن را از شما بازدارم و خودم در آن تصرّف کنم. درحالی که آن حقّ شما است که خداوند پاک و والا در اموالمان قرار داده است. حضرت فرمود: آیا مگر برای ما از زمین و آنچه خدا از زمین بیرون می آورد جز خمس نیست؟ ای ابو سیّار! همانا همهٔ زمین برای ما است. و آنچه خداوند از آن بیرون می آورد برای ما است. من به ایشان عرض کردم: پس من همهٔ آن مال را برای شما می آورم؟ فرمودند: ای ابو سیّار! آن را برای تو پاک کرده، این (خمس) را هم برایت حلال کردیم. مالت را بردار. و هر آن زمینی که در دست شیعیان ما است برایشان حلال است تا قائم ما قیام کند و خراج آنچه را در دستشان است بگیرد و زمین را در اختیارشان باقی بگذارد. و امّا آنچه در دست جز ایشان است همانا آنچه از زمین به دست می آورند برایشان حرام است تا قائم ما قیام کند و زمین را از دستشان گرفته، آن ها را با خواری از آن بیرون کند. عمر یزید گفته است:

ما أرى أحدا من أصحاب الضّياع و لا ممّن يلى الأعمال يأكل حلالا غيرى إلاّ من طيّبوا له ذلک.

[۱۰۶۹]4-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن أبى عبد اللّه الرّازىّ، عن الحسن بن علىّ بن أبى حمزه، عن أبيه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له: أما على الإمام زكاه؟ فقال: أحلت يا أبا محمّد! أما علمت أنّ الدّنيا و الآخره للإمام يضعها حيث يشاء و يدفعها إلى من يشاء، جائز له ذلک من اللّه، إنّ الإمام يا أبا محمّد! لا يبيت ليله أبدا و للّه فى عنقه حقّ يسأله عنه.

[۱۰۷۰]5-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن عبد اللّه بن أحمد، عن علىّ بن النّعمان، عن صالح بن حمزه، عن أبان بن مصعب، عن يونس بن ظبيان أو المعلّى بن خنيس قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: ما لكم من هذه الأرض؟ فتبسّم ثمّ قال: إنّ اللّه تبارک و تعالى بعث جبرئيل عليه السّلام و أمره أن يخرق بإبهامه ثمانيه أنهار فى الأرض، منها سيحان و جيحان و هو نهر بلخ و الخشوع و هو نهر الشّاش و مهران و هو نهر الهند و نيل مصر و دجله و الفرات، فما سقت أو استقت فهو لنا و ما كان لنا فهو لشيعتنا و ليس لعدوّنا منه شىء إلاّ ما غصب عليه و إنّ وليّنا لفى أوسع فيما بين ذه إلى ذه-يعنى بين السّماء و الأرض-ثمّ تلا هذه الآيه: قُلْ هِىَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِى اَلْحَيٰاهِ اَلدُّنْيٰا (المغصوبين عليها) خٰالِصَهً (لهم) يَوْمَ اَلْقِيٰامَهِ بلا غصب.

[۱۰۷۱]6-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن الرّيّان قال:

ابو سیّار به من گفت: از زمینداران یا کسی که کاری به عهده می گیرد کسی جز خودم را نمی شناسم که حلال بخورد مگر این که ایشان آن را برایشان پاک کنند.

[۱۰۶۹]4-ابو بصیر گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا زکاتی به گردن امام نیست؟ فرمودند: ای ابو محمّد! از محالات سخن می گویی. مگر نمی دانی که دنیا و آخرت برای امام است هرکجا بخواهد می نهد و به هرکس بخواهد می دهد. که از سوی خدا برای او روا شده است. ای ابو محمّد! همانا امام هرگز شبی را نمی خوابد درحالی که برای خداوند بر گردن او حقّی باشد که درباره اش از او بپرسد.

[۱۰۷۰]5-یونس ظبیان یا معلاّی خنیس گفته است: به حضرت صادق عرض کردم: چه چیزی از این زمین برای شما است؟ حضرت لبخندی زده، فرمودند: همانا خدای پاک و والا جبرئیل علیه السّلام را مبعوث کرده، به او فرمان داد که با انگشت ابهامش هشت نهر در زمین بکند. از آن ها سیحان و جیحان است که نهر بلخ است. و خشوع که نهر شاش [شوش]است. و مهران که نهر هند است و نیل مصر و دجله و فرات. و آنچه آبیاری کند و از آن برداشته شود برای ما است و آنچه برای ما است برای شیعیانمان است. و برای دشمنانمان از آن چیزی نیست مگر آنچه غصب کرده باشند. و همانا دوستدار ما در گشایشی گسترده تر از فاصلهٔ این و این-مقصودش زمین و آسمان بود-است. سپس این آیه را خواند: بگو این ها در زندگانی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (ولی از آنها غصب شده است) در حالی که در قیامت فقط (برای آنان) خواهد بود. [اعراف (۷) :۳۲]بدون هیچ غصبی.

[۱۰۷۱]6-محمّد ریّان گفت: من به حضرت عسکری علیه السّلام نوشتم: جانم به

كتبت إلى العسكرىّ عليه السّلام: جعلت فداک روى لنا أن ليس لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من الدّنيا إلاّ الخمس، فجاء الجواب: إنّ الدّنيا و ما عليها لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

[١٠٧٢]٧-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد رفعه، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: خلق اللّه آدم و أقطعه الدّنيا قطيعه، فما كان لآدم عليه السّلام فلرسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و ما كان لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فهو للأئمّه من آل محمّد عليهم السّلام.

[١٠٧٣]٨-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان و علىّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن ابن أبى عمير، عن حفص بن البخترىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ جبرئيل عليه السّلام كرى برجله خمسه أنهار و لسان الماء يتبعه: الفرات و دجله و نيل مصر و مهران و نهر بلخ فما سقت أو سقى منها فللإمام و البحر المطيف بالدّنيا [للإمام].

علىّ بن إبراهيم، عن السّرّى بن الرّبيع قال: لم يكن ابن أبى عمير يعدل بهشام بن الحكم شيئا و كان لا يغبّ إتيانه، ثمّ انقطع عنه و خالفه و كان سبب ذلک أنّ أبا مالک الحضرمىّ كان أحد رجال هشام و وقع بينه و بين ابن أبى عمير ملاحاه فى شىء من الإمامه، قال ابن أبى عمير: الدّنيا كلّها للإمام عليه السّلام على جهه الملک و إنّه أولى بها من الّذين هى فى أيديهم و قال أبو مالک: [ليس]كذلک، أملاک النّاس لهم إلاّ ما حكم اللّه به للإمام من الفىء و الخمس و المغنم فذلک له و ذلک أيضا قد بيّن اللّه للإمام أين يضعه؟ و كيف يصنع به؟ فتراضيا بهشام بن الحكم و صارا إليه، فحكم هشام لأبى مالک على ابن أبى عمير فغضب ابن أبى عمير و هجر هشاما بعد ذلک.

فدایت! برای ما روایت کرده اند که برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-از دنیا جز خمس نیست. جواب چنین آمد: همانا دنیا و آنچه بر آن است برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است.

[۱۰۷۲]۷-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: خداوند آدم را آفرید و دنیا را به او داد. و آنچه برای آدم علیه السّلام بود برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. و آنچه برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود، برای امامان از خاندان محمّد علیهم السّلام است.

[۱۰۷۳]۸-حفص بختری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا جبرئیل علیه السّلام با پایش پنج نهر کند که به دنبالش آب روان می شد: فرات و دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ. و آنچه آبیاری کند یا از آن برداشته شود برای امام است. و دریای گرداگرد دنیا هم [برای امام است].

سرّی ربیع گوید: ابن ابی عمیر چیزی را با هشام برابر قرار نمی داد. و فاصله ای میان دیدارهایش نمی افتاد. سپس از او برید و با او مخالفت کرد. و سبب آن این بود که ابو مالک حضرمی یکی از مردان هشام بود و میان او و ابن ابی عمیر در چیزی از امامت نزاع شده بود. ابن ابی عمیر گفته بود: همهٔ دنیا همچون ملک، برای امام است. و او به آن سزاوارتر از کسانی است که آن را در اختیارشان دارند. و ابو مالک گفته بود: چنین نیست. املاک مردم برای خودشان است جز فیء و خمس و غنیمت که خداوند آن ها را به امام سپرده است. و آن ها برای او است. و خداوند آن را هم برای امام بیان کرده که کجا قرارش دهد؟ و با آن چه کند؟ آن گاه هردو دربارهٔ هشام حکم توافق کرده، به سوی او رفتند. پس هشام به نفع ابو مالک و علیه ابن عمیر داوری کرد. که ابن ابی عمیر خشمگین شد و پس از آن به نزد هشام نیامد.

باب سيره الإمام فى نفسه و فى المطعم و الملبس إذا ولى الأمر

[١٠٧4] ١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن حمّاد، عن حميد و جابر العبدىّ قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: إنّ اللّه جعلنى إماما لخلقه، ففرض علىّ التّقدير فى نفسى و مطعمى و مشربى و ملبسى كضعفاء النّاس، كى يقتدى الفقير بفقرى و لا يطغى الغنىّ غناه.

[١٠٧5]٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن حمّاد بن عثمان، عن المعلّى بن خنيس قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام يوما: جعلت فداک ذكرت آل فلان و ما هم فيه من النّعيم فقلت: لو كان هذا إليكم لعشنا معكم، فقال: هيهات يا معلّى أما و اللّه أن لو كان ذاک ما كان إلاّ سياسه اللّيل و سياحه النّهار و لبس الخشن و أكل الجشب، فزوى ذلک عنّا، فهل رأيت ظلامه قطّ صيّرها اللّه تعالى نعمه إلاّ هذه.

[١٠٧6]٣-علىّ بن محمّد، عن صالح بن أبى حمّاد و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد و غيرهما بأسانيد مختلفه فى احتجاج أمير المؤمنين عليه السّلام على عاصم بن زياد حين لبس العباء و ترک الملاء و شكاه أخوه الرّبيع بن زياد إلى أمير المؤمنين عليه السّلام أنّه قد غمّ أهله و أحزن ولده بذلک، فقال أمير المؤمنين عليه السّلام:

علىّ بعاصم بن زياد، فجىء به فلمّا رآه عبس فى وجهه، فقال له: أما استحييت من أهلک؟ أما رحمت ولدک؟ أترى اللّه أحلّ لک الطّيّبات و هو يكره أخذک منها، أنت أهون على اللّه من ذلک، أو ليس اللّه يقول: وَ اَلْأَرْضَ وَضَعَهٰا لِلْأَنٰامِ. فِيهٰا فٰاكِهَهٌ وَ اَلنَّخْلُ ذٰاتُ اَلْأَكْمٰامِ أو ليس [اللّه]يقول: مَرَجَ اَلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيٰانِ. بَيْنَهُمٰا بَرْزَخٌ لاٰ يَبْغِيٰانِ (إلى قوله) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اَللُّؤْلُؤُ وَ اَلْمَرْجٰانُ

روش امام دربارۀ خودش و خوراک و پوشاکش، وقتی امر [امامت]را به عهده می گیرد

[۱۰۷۴]۱-جابر عبدی گوید: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: همانا خداوند مرا امامی برای آفریدگانش نهاد. آن گاه در تهیۀ خود، خوراک و پوشاکم همانندی با ناتوانان مردم را بر من واجب کرد تا فقیر به فقرم اقتدا کند و توانایی توانگر او را نشوراند.

[۱۰۷۵]۲-معلّای خنیس گوید: روزی به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: جانم به فدایت! خاندان فلان [عبّاس]و نعمت هایی را که دارند به یاد آورده، گفتم: اگر این ها برای شما بود ما هم با شما خوش بودیم. حضرت فرمودند: هیهات ای معلّی! هان به خدا سوگند! اگر چنان می شد [که حکومت در دست ما بود]کاری جز تدبیر در شب و تلاش در روز و پوشیدن لباس زبر و خوردن ناگوار برای ما دربر نداشت. و این از ما گردانده شد. آیا هرگز ستمی جز این را دیده ای که خدای والا آن را نعمت گرداند.

[۱۰۷۶]۳-با سندهای مختلفی دربارۀ احتجاج امیر مؤمنان علیه السّلام بر عاصم زیاد -وقتی عبای پشمین پوشید و عبای نرم را کنار گذاشت و برادرش ربیع زیاد از او به امیر مؤمنان علیه السّلام شکایت کرد که او با این کار خانواده اش را غمگین و فرزندش را اندوهگین ساخته است-روایت شده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: عاصم زیاد را به نزدم بیاورید. او را به نزد حضرت آوردند. ایشان وقتی او را دید چهره درهم کشید و فرمود: آیا از خانواده ات شرم نکردی؟ آیا به فرزندانت دل نسوزاندی؟ آیا گمان می کنی خداوند که طیّبات را بر تو حلال کرده، دوست ندارد از آنها استفاده کنی. تو در برابر خدا خوارتر از آن هستی [که چنین بپنداری.]مگر خداوند نمی فرماید: و زمین را برای آفریدگان آفرید که در آن میوه ها و نخل هایی با خوشه های غلاف دار است. [الرّحمان (55) : ۱۰ و ۱۱]و مگر نفرمود: دو دریا را گذاشت تا به هم برسند. میانشان حائلی است که از هم درنگذرند. (تا این جا که) از آن دو، لؤلؤ و مرجان بیرون می آید. [الرّحمان (55) :۱۹ تا ۲۲]

فباللّه لابتذال نعم اللّه بالفعال أحبّ إليه من ابتذالها بالمقال و قد قال اللّه عزّ و جلّ: وَ أَمّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ فقال عاصم: يا أمير المؤمنين فعلى ما اقتصرت في مطعمک على الجشوبه و فى ملبسک على الخشونه؟ فقال: ويحک إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض على أئمّه العدل أن يقدّروا أنفسهم بضعفه النّاس، كيلا يتبيّغ بالفقير فقره، فألقى عاصم بن زياد العباء و لبس الملاء.

[١٠٧٧]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن أبيه، عن محمّد بن يحيى الخزّاز، عن حمّاد بن عثمان قال:

حضرت أبا عبد اللّه عليه السّلام و قال له: رجل أصلحک اللّه ذكرت أنّ علىّ بن أبى طالب عليه السّلام كان يلبس الخشن، يلبس القميص بأربعه دراهم و ما أشبه ذلک و نرى عليک اللّباس الجديد، فقال له: إنّ علىّ بن أبى طالب عليه السّلام كان يلبس ذلک فى زمان لا ينكر [عليه]و لو لبس مثل ذلک اليوم شهر به، فخير لباس كلّ زمان لباس أهله، غير أنّ قائمنا أهل البيت عليه السّلام إذا قام لبس ثياب علىّ عليه السّلام و سار بسيره علىّ عليه السّلام.

باب نادر [١٠٧٨]١-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه، عن أيّوب بن نوح قال:

عطس عليه السّلام يوما و أنا عنده، فقلت: جعلت فداک ما يقال للإمام إذا عطس؟ قال: يقولون: صلّى اللّه عليک.

[١٠٧٩]٢-محمّد بن يحيى، عن جعفر بن محمّد قال: حدّثنى إسحاق بن إبراهيم الدّينورىّ، عن عمر بن زاهر، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

و به خدا سوگند اظهار نعمت های او با کردار، نزد او محبوب تر از اظهارش با گفتار است. و خداوند عزّتمند فرموده است: و نعمت های پروردگارت را بازگو. [ضحی (۹۳) :۱۱]عاصم گفت: ای امیر مؤمنان پس چرا شما در خوراک به ناگوار و در پوشاک به زبر بسنده کرده ای؟ فرمود: وای بر تو! همانا خداوند شکوهمند بر امامان عادل واجب کرده که خودشان را با ناتوانایان مردم اندازه کنند و هم سطح باشند تا فقر، فقیر را از جا به در نکند. پس عاصم زیاد عبای زبر را انداخت و عبای نرم پوشید.

[۱۰۷۷]4-حمّاد عثمان گفت: در محضر حضرت صادق علیه السّلام بودم که مردی به ایشان عرض کرد: خدا تو را بسامان کند، فرمودی که علی بن ابی طالب علیه السّلام زبر می پوشید. پیراهنی چهاردرهمی یا مانند آن می پوشید. ولی ما شما را با لباس نو می بینیم. حضرت به او فرمود: علی بن ابی طالب علیه السّلام آن را زمانی می پوشید که بر او عیب نمی گرفتند و اگر آن را در چنین روزی می پوشید به آن شهره می شد. بهترین لباس هر زمان لباس اهل آن زمان است. جز این که قائم ما اهل بیت علیهم السّلام وقتی قیام کند، لباس های علی علیه السّلام را پوشیده و به روش علی علیه السّلام می رود.

بابی نادر

[۱۰۷۸]۱-ایّوب نوح گفت: روزی امام علیه السّلام عطسه کرد و من که نزدش بودم عرض کردم: جانم به فدایت! به امام چه می گویند وقتی عطسه کند؟ فرمود: می گویند: درود خدا بر تو.

[۱۰۷۹]۲-عمر زاهر روایت کرده که مردی از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ

سأله رجل عن القائم يسلّم عليه بإمره المؤمنين؟ قال: لا، ذاک اسم سمّی اللّه به أمير المؤمنين عليه السّلام، لم يسمّ به أحد قبله و لا يتسمّی به بعده إلاّ کافر، قلت: جعلت فداک کيف يسلّم عليه؟ قال: يقولون: السّلام عليک يا بقيّه اللّه، ثمّ قرأ: بَقِيَّتُ اَللّٰهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

[۸۰ ۱۰]۳-الحسين بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الوشّاء، عن أحمد بن عمر قال:

سألت أبا الحسن عليه السّلام لم سمّی أمير المؤمنين عليه السّلام؟ قال: لأنّه يميرهم العلم، أ ما سمعت فی کتاب اللّه وَ نَمِيرُ أَهْلَنا.

و فی روايه أخری قال: لأنّ ميره المؤمنين من عنده يميرهم العلم.

[۸۱ ۱۰]4-علیّ بن إبراهيم، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبی عمير، عن أبی الرّبيع القزّاز، عن جابر، عن أبی جعفر عليه السّلام قال:

قلت له: لم سمّی أمير المؤمنين؟ قال: اللّه سمّاه، و هکذا أنزل فی کتابه: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ و أنّ محمّدا رسولی و أنّ عليّا أمير المؤمنين.

باب فيه نکت و نتف من التّنزيل فی الولايه [۸۲ ۱۰]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن بعض أصحابنا، عن حنان بن سدير، عن سالم الحنّاط قال:

قلت لأبی جعفر عليه السّلام: أخبرنی عن قول اللّه تبارک و تعالی: نَزَلَ بِهِ اَلرُّوحُ اَلْأَمِينُ* عَلیٰ قَلْبِکَ لِتَكُونَ مِنَ اَلْمُنْذِرِينَ* بِلِسٰانٍ عَرَبِیٍّ مُبِينٍ قال: هی الولايه لأمير المؤمنين عليه السّلام.

قائم [علیه السّلام]پرسید که آیا به ایشان به نام امیر مؤمنان سلام داده می شود؟ فرمودند: نه، آن نامی است که امیر مؤمنان علیه السّلام به آن نامیده شده است. پیش و پس از او جز کافر به آن نامیده نمی شود. من عرض کردم: جانم به فدایت! چگونه به ایشان سلام داده می شود؟ فرمود: می گویند: سلام بر تو ای بقیّه اللّه، سپس خواندبقیّه اللّه برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید. [هود (۱۱) :86]

[۱۰۸۰]۳-احمد عمر گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام پرسیدم: چرا او امیر مؤمنان نامیده شد؟ فرمود: زیرا او به آنان خوراک علم می دهد. مگر در کتاب خدا نشنیده ای: و ما برای خانواده مان طعام می آوریم. [یوسف (۱۲) :65]و در روایت دیگری فرموده است: زیرا خوراک مؤمنان نزد او است. که به آنان خوراکی از دانش می دهد.

[۱۰۸۱]4-جابر گفت: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: برای چه او امیر مؤمنان نامیده شد؟ فرمود: خدا نامیدش. و چنین در کتابش نازل کرد: و زمانی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریّهٔ شان را گرفت و از خویشتن شان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم. [اعراف (۷) :۱۷۲]و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]فرستاده ام و علی [علیه السّلام]امیر مؤمنان.

نکته ها و قطعه هایی از قرآن دربارهٔ ولایت

[۱۰۸۲]۱-سالم حنّاط گوید: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: برایم از این سخن خداوند پاک و والا بفرمایید: آن را روح الامین بر تو نازل کرد. بر دلت تا از بیم دهندگان باشی. به زبان روشن عربی. [شعرا (۳۶) :۱۹۳ تا ۱۹۵]فرمود: آن ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام است.

[۱۰۸۳]۲-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن الحكم بن مسكين، عن إسحاق بن عمّار، عن رجل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: إِنّٰا عَرَضْنَا اَلْأَمٰانَةَ عَلَى اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَلْجِبٰالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهٰا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهٰا وَ حَمَلَهَا اَلْإِنْسٰانُ إِنَّهُ كٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً قال:

هى ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام.

[۱۰۸4]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن أبى زاهر، عن الحسن بن موسى الخشّاب، عن علىّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمٰانَهُمْ بِظُلْمٍ قال:

بما جاء به محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من الولايه و لم يخلطوها بولايه فلان و فلان، فهو الملبّس بالظّلم.

[۱۰۸5]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن الحسين بن نعيم الصّحّاف قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: فَمِنْكُمْ كٰافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ فقال: عرف اللّه إيمانهم بولايتنا و كفرهم بها، يوم أخذ عليهم الميثاق فى صلب آدم عليه السّلام و هم ذرّ.

[۱۰۸6]5-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن محبوب، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى الحسن عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: يُوفُونَ بِالنَّذْرِ قال:

يفون باتّذر الّذى أخذ عليهم من ولايتنا.

[۱۰۸۷]6-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعيّ بن عبد اللّه، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقٰامُوا

[۱۰۸۳]۲-مردی از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند: ما آن امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرض کردیم و آنان از برداشتن آن سر تافته، از آن هراسیدند. و انسان آن را برداشت. که او بسیار ستمکار و بسیار نادان است. [احزاب (۳۳) :۷۲]پرسیده و روایت کرده که فرمودند: آن ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام است.

[۱۰۸4]۳-عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند شکوهمند: کسانی که ایمان آورده، ایمانشان را با ستمی نیالودند. [انعام (6) :۸۲. . .] روایت کرده که فرمودند: به ولایتی که محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- آورده [ایمان آورد]با ولایت فلانی و فلانی نیامیختند. که آن [ایمانی]آمیخته به ستم است.

[۱۰۸5]4-حسین بن نعیم صحّاف گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: گروهی از شما کافرید و گروهی از شما مؤمن. [تغابن (64) :۲]فرمودند: خداوند ایمانشان و کفرشان را با ولایت ما شناخت. در روزی که آن پیمان را در پشت آدم علیه السّلام که ذرّه بودند از آنان گرفت.

[۱۰۸6]5-محمّد فضیل از حضرت ابو الحسن علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند شکوهمند: آنان به نذر خود وفا می کنند. [انسان (۷6) :۷]روایت کرده که فرمودند: به نذری که از ایشان گرفته شده-که عبارت از ولایت ما است-وفا می کنند.

[۱۰۸۷]6-ربعی عبد اللّه از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند: و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آنان نازل شده، به پا

اَلتَّوْرٰاهَ وَ اَلْإِنْجِيلَ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ قال: الولايه.

[١٠٨٨]٧-الحسين بن محمّد الأشعرىّ، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن مثنّى، عن زراره، عن عبد اللّه بن عجلان، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قوله تعالى: «قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ اَلْمَوَدَّهَ فِى اَلْقُرْبىٰ» قال:

هم الأئمّه عليهم السّلام.

[١٠٨٩]٨-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن علىّ بن أسباط، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مَنْ يُطِعِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ (فى ولايه علىّ و ولايه الأئمّه من بعده) فَقَدْ فٰازَ فَوْزاً عَظِيماً هكذا نزلت.

[١٠٩٠]٩-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن النّضر، عن محمّد بن مروان رفعه إليهم فى قول اللّه عزّ و جلّ:

وَ مٰا كٰانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اَللّٰهِ » فى علىّ و الأئمّه « كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسىٰ فَبَرَّأَهُ اَللّٰهُ مِمّٰا قٰالُوا.

[١٠٩١]١٠-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن السّيّارىّ، عن علىّ بن عبد اللّه قال:

سأله رجل عن قوله تعالى: فَمَنِ اِتَّبَعَ هُدٰايَ فَلاٰ يَضِلُّ وَ لاٰ يَشْقىٰ قال: من قال بالأئمّه و اتّبع أمرهم و لم يجز طاعتهم.

[١٠٩٢]١١-الحسين بن محمّد، عن علىّ بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه رفعه فى قوله تعالى: لاٰ أُقْسِمُ بِهٰذَا اَلْبَلَدِ. وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا اَلْبَلَدِ. وَ وٰالِدٍ وَ مٰا وَلَدَ قال:

أمير المؤمنين و ما ولد من الأئمّه عليه السّلام.

دارند. [مائده (5) :66]روایت کرده که فرمودند: ولایت است.

[۱۰۸۸]۷-عبد اللّه عجلان از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن آن والا: بگو من از شما بر رسالتم پاداشی جز دوستی نزدیکانم نمی خواهم. [شورا (۴۲) :۲۳] روایت کرده که فرمودند: ایشان ائمّه علیهم السّلام هستند.

[۱۰۸۹]۸-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند: و هرکس از خدا و رسولش اطاعت کند به رستگاری بزرگی دست یافته است. [احزاب (۳۳) : ۷۱]روایت کرده که این گونه نازل شده است: و هرکس (دربارۀ ولایت علی و امامان پس از او) از خدا و. . .

[۱۰۹۰]۹-از محمّد مروان حدیثی که سندش را به امامان [علیهم السّلام]رسانده دربارۀ این سخن خداوند شکوهمند: و شما حقّ ندارید رسول خدا را آزار دهید. [احزاب (۳۳) :53]روایت شده که دربارۀ علی و امامان [علیهم السّلام]است. همانند کسانی که موسی را آزار دادند و خداوند او را از آنچه در حقّ او می گفتند مبرّا ساخت. [احزاب (۳۳) :69]

[۱۰۹۱]۱۰-علی عبد اللّه گفت: مردی از امام دربارۀ این سخن آن والا پرسید: و هرکس از هدایتم پیروی کند گمراه و شقی نمی شود. [طه (۲۰) :۱۲۳]فرمودند: کسی که به امامان معتقد شده، از فرمانشان پیروی کرده و از اطاعتشان درنگذرد.

[۱۰۹۲]۱۱-از احمد بن محمّد عبد اللّه حدیثی که سندش را بالا برده دربارۀ این سخن آن والا: سوگند به این سرزمین. شهری که تو در آن هستی. و سوگند به پدر و فرزندش. [بلد (۹۰) : ۱ تا ۳]روایت شده که فرمودند: امیر مؤمنان و فرزندانش امامان علیهم السّلام هستند.

[۱۰۹۳]۱۲-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن أورمه و محمّد بن عبد اللّه، عن علىّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه تعالى: وَ اِعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَىْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى اَلْقُرْبىٰ قال:

أمير المؤمنين و الأئمّه عليه السّلام.

[۱۰۹4]۱۳-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن عبد اللّه بن سنان قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مِمَّنْ خَلَقْنٰا أُمَّهٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ قال:

هم الأئمّه.

[۱۰۹5]۱4-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن أورمه، عن علىّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوله تعالى: هُوَ اَلَّذِى أَنْزَلَ عَلَيْكَ اَلْكِتٰابَ مِنْهُ آيٰاتٌ مُحْكَمٰاتٌ هُنَّ أُمُّ اَلْكِتٰابِ قال:

أمير المؤمنين عليه السّلام و الأئمّه وَ أُخَرُ مُتَشٰابِهٰاتٌ قال: فلان و فلان فَأَمَّا اَلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ أصحابهم و أهل ولايتهم فَيَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ اِبْتِغٰاءَ اَلْفِتْنَهِ وَ اِبْتِغٰاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مٰا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ اَلرّٰاسِخُونَ فِى اَلْعِلْمِ أمير المؤمنين عليه السّلام و الأئمّه عليه السّلام.

[۱۰۹6]۱5-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن مثنّى، عن عبد اللّه بن عجلان، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قوله تعالى:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمّٰا يَعْلَمِ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ جٰاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ لاٰ رَسُولِهِ وَ لاَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَهً يعنى بالمؤمنين الأئمّه عليهما السّلام: لم يتّخذوا الو لائج من دونهم.

[۱۰۹۳]۱۲-عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند والا: و بدانید هر غنیمتی که به دست می آورید، خمس آن برای خدا و رسول و نزدیکان است. [انفال (۸) :۴۱]روایت کرده که فرمودند: نزدیکان، امیر مؤمنان و امامان علیهم السّلام هستند.

[۱۰۹۴]۱۳-عبد اللّه سنان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: و از کسانی که آفریدیم گروهی به حقّ هدایت کرده، با آن عدالت می ورزند. [اعراف (۷) :۱۸۱]فرمودند: آنان ائمّه [علیهم السّلام]هستند.

[۱۰۹۵]۱۴-عبد الرّحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن آن والا: او کسی است که این کتاب را بر تو فروفرستاد. که از جملۀ آن آیه هایی است استوار که اصل کتاب است. [آل عمران (۳) :۷]روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السّلام و امامان هستند. و آیه های دیگر متشابه اند. [آل عمران (۳) :۷]فلانی و فلانی اند. و کسانی که در دل هاشان انحرافی است. [آل عمران (۳) :۷]اصحاب آنان و اهل ولایتشان هستند. در جستجوی فتنه و جستجوی تأویلش از آن چه متشابه است پیروی می کنند. درحالی که تفسیرش را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند. [آل عمران (۳) :۷]که امیر مؤمنان و ائمّه علیهم السّلام هستند.

[۱۰۹۶]۱۵-عبد اللّه عجلان از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن آن والا: آیا گمان کردید که رها می شوید درحالی که هنوز خداوند کسانی از شما را که جهاد کرده و غیر از خدا و رسولش و مؤمنان محرم اسرار نگرفتند، [از دیگران]مشخّص نساخته است. [توبه (۹) :۱۶]روایت کرده که مقصود از مؤمنان، ائمّه علیهم السّلام هستند: [کسانی که] محرم اسراری جز اینان نگرفتند.

[۱۰۹۷]۱6-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن صفوان، عن ابن مسکان، عن الحلبیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قوله تعالی: وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهٰا [قال]قلت:

ما السّلم؟ قال: الدّخول فی أمرنا.

[۱۰۹۸]۱۷-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن جمیل بن صالح، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السّلام فی قوله تعالی: لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ قال:

یا زراره! أو لم ترکب هذه الأمّه بعد نبیّها طبقا عن طبق فی أمر فلان و فلان و فلان.

[۱۰۹۹]۱۸-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن حمّاد بن عیسی، عن عبد اللّه بن جندب قال:

سألت أبا الحسن علیه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ لَقَدْ وَصَّلْنٰا لَهُمُ اَلْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ قال: إمام إلی إمام.

[۱۱۰۰]۱۹-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن محمّد بن النّعمان، عن سلاّم، عن أبی جعفر علیه السّلام فی قوله تعالی: قُولُوا آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْنٰا قال:

إنّما عنی بذلک علیّا علیه السّلام و فاطمه و الحسن و الحسین و جرت بعدهم فی الأئمّه علیهما السّلام، ثمّ یرجع القول من اللّه فی النّاس فقال: فَإِنْ آمَنُوا (یعنی النّاس) بِمِثْلِ مٰا آمَنْتُمْ بِهِ (یعنی علیّا و فاطمه و الحسن و الحسین و الأئمّه علیهما السّلام) فَقَدِ اِهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمٰا هُمْ فِی شِقٰاقٍ.

[۱۱۰۱] ۲۰-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الوشّاء، عن مثنّی،

[۱۰۹۷]۱6-حلبی گوید: دربارۀ این سخن آن والا: و اگر به صلح میل کردند. [انفال (۸) : 6۱]به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: صلح چیست؟ فرمودند: ورود به امر [ولایت]ما.

[۱۰۹۸]۱۷-زراره از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن آن والا: همۀ تان از حالی به حال دیگر منتقل می شوید. [انشقاق (84) :۱۹]روایت کرده که فرمودند: ای زراره! مگر این مردم پس از پیامبرشان دربارۀ فلانی و فلانی از حالی به حال دیگر منتقل نشدند؟

[۱۰۹۹]۱۸-عبد اللّه جندب گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: ما آن سخن را یکی پس از دیگری برایشان آوردیم شاید متذکّر شوند. [قصص (۲۸) : 5۱]فرمودند: از امامی به امام دیگر.

[۱۱۰۰]۱۹-سلام از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این آیه: بگویید ما به خدا و آنچه برای ما نازل کرده ایمان آورده ایم. [بقره (۲) :۱۳6]روایت کرده که فرمودند: مقصود از آن علی علیه السّلام و فاطمه و حسن و حسین [علیهم السّلام]هستند. و پس از ایشان دربارۀ ائمّه علیهم السّلام جاری شده است. سپس این سخن از خداوند به مردم باز می گردد. که فرمود: و اگر آنان ایمان بیاورند به مانند آنچه شما ایمان آورده اید [یعنی به علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمّه علیهم السّلام]هدایت شده اند. و اگر سر بگردانند، در خلاف و دشمنی هستند. [بقره (۲) :۱۳۷]

[۱۱۰۱]۲۰-عبد اللّه عجلان از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این آیه: همانا

عن عبد اللّه بن عجلان، عن أبی جعفر علیه السّلام فی قوله تعالی: إِنَّ أَوْلَی اَلنّاسِ بِإِبْرٰاهِیمَ لَلَّذِینَ اِتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا اَلنَّبِیُّ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا قال:

هم الأئمّه علیهما السّلام و من اتّبعهم.

[۱۱۰۲]۲۱-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن أذینه، عن مالک الجهنیّ قال: قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: قوله عزّ و جلّ: وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هٰذَا اَلْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ قال:

من بلغ أن یکون إماما من آل محمّد فهو ینذر بالقرآن کما أنذر به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم.

[۱۱۰۳]۲۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علیّ بن الحکم، عن مفضّل بن صالح، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: وَ لَقَدْ عَهِدْنٰا إِلیٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً قال:

عهدنا إلیه فی محمّد و الأئمّه من بعده، فترک و لم یکن له عزم أنّهم هکذا و إنّما سمّی أولو العزم أولی العزم لأنّه عهد إلیهم فی محمّد و الأوصیاء من بعده و المهدیّ و سیرته و أجمع عزمهم علی أنّ ذلک کذلک و الإقرار به.

[۱۱۰4]۲۳-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن جعفر بن محمّد بن عبید اللّه، عن محمّد بن عیسی القمّیّ، عن محمّد بن سلیمان، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قوله:

وَ لَقَدْ عَهِدْنٰا إِلیٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ کلمات فی محمّد و علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین و الأئمّه علیهما السّلام من ذرّیّتهم فَنَسِیَ هکذا و اللّه نزلت علی محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم.

[۱۱۰5]۲4-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن النّضر بن شعیب، عن خالد بن مادّ، عن محمّد بن الفضل، عن الثّمالیّ، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که ایمان آوردند. [آل عمران (۲) :68]روایت کرده که فرمودند: آنان ائمّه علیهم السّلام و کسانی هستند که از ایشان پیروی کردند.

[۱۱۰۲]۲۱-مالک جهنی گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: این آیه چیست؟ و این قرآن بر من وحی شده تا با آن شما را بیم دهم. و کسی که به او می رسد. [انعام (6) :۱۹]فرمودند: هرکس از خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]به درجۀ امامت برسد، او با قرآن بیم می دهد. چنان که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-با آن بیم داد.

[۱۱۰۳]۲۲-جابر از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این آیه: و پیش از این از آدم پیمان گرفته بودیم امّا او فراموش کرد. و ما برایش عزمی نیافتیم. [طه (۲۰) :۱۱5]روایت کرده که فرمودند: دربارۀ محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]و ائمّه پس از او از آدم پیمان گرفته بودیم. که او رها کرد و عزمی نداشت که آنان چنین اند. و همانا اولو العزم، چنین نامیده شده اند؛ زیرا خداوند از آنان دربارۀ محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]و اوصیای پس از او و مهدی و سیرۀ او پیمان گرفت و عزم همۀ آنان بر آن پیمان و اقرار به آن قرار گرفت.

[۱۱۰4]۲۳-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: به خدا سوگند آیه چنین بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل شده است: و پیش از این از آدم (کلماتی دربارۀ محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمّه از فرزندان آنان علیهم السّلام) پیمان گرفته بودیم امّا او فراموش کرد. [به عقیده شیعیان قرآن به هیچ عنوان تحریف نشده و این روایات قابل بررسی و تأویل است]

[۱۱۰5]۲4-ثمالی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند

أوحى اللّه إلى نبيّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ إِنَّکَ عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ قال: إنّک على ولايه علىّ و علىّ هو الصّراط المستقيم.

[۱۱۰6]۲۵-علىّ بن إبراهيم، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن أبيه، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن منخّل، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

نزل جبرئيل عليه السّلام بهذه الآيه على محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم هكذا: بِئْسَمَا اِشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ (فى علىّ) بَغْياً.

[۱۱۰۷]۲۶-و بهذا الإسناد، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن منخّل، عن جابر قال:

نزل جبرئيل عليه السّلام بهذه الآيه على محمّد هكذا: وَ إِنْ كُنْتُمْ فِی رَيْبٍ مِمّٰا نَزَّلْنٰا عَلیٰ عَبْدِنٰا (فى علىّ) فَأْتُوا بِسُورَهٍ مِنْ مِثْلِهِ.

[۱۱۰۸]۲۷-و بهذا الإسناد، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن منخّل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

نزل جبرئيل عليه السّلام على محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بهذه الآيه هكذا: يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتٰابَ آمِنُوا بِمٰا نَزَّلْنٰا (فى علىّ) نُوراً مُبِيناً.

[۱۱۰۹]۲۸-علىّ بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن أبى طالب، عن يونس بن بكّار، عن أبيه، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مٰا يُوعَظُونَ بِهِ (فى علىّ) لَكٰانَ خَيْراً لَهُمْ .

[۱۱۱۰]۲۹-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن مثنّى الحنّاط، عن عبد اللّه بن عجلان، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اُدْخُلُوا فِی اَلسِّلْمِ كَافَّهً وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ اَلشَّيْطٰانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ قال: فى ولايتنا.

به پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-وحی کرد: به آنچه بر تو وحی شده چنگ بزن که تو بر صراط مستقیمی. [زخرف (۴۲) :۴۳]فرمود: [یعنی]تو بر ولایت علی هستی و علی همان صراط مستقیم است.

[۱۱۰6]۲۵-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: جبرئیل این آیه را چنین بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل کرد: آنان به بهای بدی خودشان را فروختند تا به آنچه خداوند (دربارۀ علی) نازل کرد به ستم منکر شوند. [بقره (۲) : ۹۰]

[۱۱۰۷]۲۶-جابر گوید: جبرئیل علیه السّلام این آیه را چنین بر محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]نازل کرد: و اگر از آنچه [دربارۀ علی]بر بندۀ مان نازل کردیم در تردید هستید، سوره ای همانند آن بیاورید. [بقره (۲) :۲۳]

[۱۱۰۸]۲۷-منخّل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: جبرئیل علیه السّلام این آیه را چنین بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل کرد: ای کسانی که کتاب داده شده اید به آنچه (دربارۀ علی که نوری روشنگر است) نازل کرده ایم ایمان بیاورید. [نسا (4) :۴۷]

[۱۱۰۹]۲۸-جابر از حضرت باقر علیه السّلام چنین روایت کرده است: و اگر اندرزهایی که (دربارۀ علی) به آنان داده می شد انجام می دادند برایشان بهتر بود. [نسا (4) :66]

[۱۱۱۰]۲۹-عبد اللّه عجلان از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این آیه ای کسانی که ایمان آورده اید همگی به صلح و آشتی درآیید و از گام های شیطان پیروی نکنید که او دشمنی آشکار برای شما است. [بقره (۲) :۲۰۸]روایت کرده که فرمودند: یعنی در ولایت ما.

[۱۱۱۱] ۳۰-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن عبد اللّه بن إدريس، عن محمّد بن سنان، عن المفضّل بن عمر قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام قوله جلّ و عزّ: بَلْ تُؤْثِرُونَ اَلْحَيٰاةَ اَلدُّنْيٰا قال ولايتهم وَ اَلْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ قال: ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام إِنَّ هٰذٰا لَفِى اَلصُّحُفِ اَلْأُولىٰ* صُحُفِ إِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسىٰ.

[۱۱۱۲] ۳۱-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن حسّان، عن محمّد بن علىّ، عن عمّار بن مروان، عن منخّل، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

أَ فَكُلَّمٰا جٰاءَكُمْ (محمّد) بِمٰا لاٰ تَهْوىٰ أَنْفُسُكُمُ (بموالاه علىّ) اِسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً (من آل محمّد) كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ.

[۱۱۱۳] ۳۲-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن عبد اللّه بن إدريس، عن محمّد بن سنان، عن الرّضا عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ:

كَبُرَ عَلَى اَلْمُشْرِكِينَ (بولايه علىّ) مٰا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ يا محمّد من ولايه علىّ، هكذا فى الكتاب مخطوطه.

[۱۱۱4] ۳۳-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن ابن هلال، عن أبيه، عن أبى السّفاتج، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه جلّ و عزّ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِى هَدٰانٰا لِهٰذٰا وَ مٰا كُنّٰا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لاٰ أَنْ هَدٰانَا اَللّٰهُ فقال:

إذا كان يوم القيامه دعى بالنّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و بأمير المؤمنين و بالأئمّه من ولده عليهم السّلام فينصبون للنّاس فإذا رأتهم شيعتهم قالوا: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِى هَدٰانٰا لِهٰذٰا وَ مٰا كُنّٰا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لاٰ أَنْ هَدٰانَا اَللّٰهُ يعنى هدانا اللّه فى ولايه أمير المؤمنين و الأئمّه من ولده عليهما السّلام.

[۱۱۱۱] ۳۰-مفضّل عمر گوید: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این آیه پرسیدم: ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می دهید. [اعلی (۸۷) :16]فرمودند: ولایت آنان را. درحالی که آخرت بهتر و پایدارتر است. [اعلی (۸۷) :۱۷]فرمودند: ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام است. این ها در کتب آسمانی پیشین آمده است. در کتاب های ابراهیم و موسی. [اعلی (۸۷) :۱۸ و ۱۹]

[۱۱۱۲] ۳۱-جابر از حضرت باقر علیه السّلام چنین روایت کرده است: آیا هرگاه (محمّد) آنچه دلخواه شما نیست (دوستی علی) بیاورید، شما گردنکشی کنید. و گروهی (از خاندان محمّد) را تکذیب کنید و گروهی را بکشید. [بقره (۲) :۸۷]

[۱۱۱۳] ۳۲-محمّد سنان از حضرت رضا علیه السّلام دربارهٔ این آیه گران است بر مشرکان به ولایت علی آنچه آنان را به سویش می خوانی. [شورا (42) :۱۳]که ای محمّد عبارت از ولایت علی است. چنین در کتاب نوشته است.

[۱۱۱4] ۳۳-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ آیهٔ ستایش برای خداوندی است که ما را به این رهنمون شد و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود ما راه را نمی یافتیم. [اعراف (۷) :43]روایت کرده که فرمود: وقتی قیامت شود، پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-و امیر مؤمنان و ائمّه از فرزندان او علیهم السّلام خوانده شده، بر مردم نصب می شوند. پس وقتی شیعیانشان ایشان را می بینند، می گویند: ستایش برای خداوندی است که ما را به این رهنمون شد و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود ما راه را نمی یافتیم. که مقصود این است: خداوند ما را به ولایت امیر مؤمنان و امامان از فرزندانش علیهم السّلام هدایت کرد.

[۱۱۱5]۳4-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن أورمه و محمّد بن عبد اللّه، عن علىّ بن حسّان، عن عبد اللّه بن كثير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوله تعالى: عَمَّ يَتَسٰاءَلُونَ عَنِ اَلنَّبَإِ اَلْعَظِيمِ قال:

النّبأ العظيم الولايه، و سألته عن قوله: هُنالِكَ اَلْوَلايَهُ لِلّٰهِ اَلْحَقِّ قال: ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام.

[۱۱۱6]۳5-علىّ بن إبراهيم، عن صالح بن السّندىّ، عن جعفر بن بشير، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قوله تعالى: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً قال: هى الولايه.

[۱۱۱۷]۳6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن إبراهيم الهمذانىّ يرفعه إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوله تعالى: وَ نَضَعُ اَلْمَوٰازِينَ اَلْقِسْطَ لِيَوْمِ اَلْقِيٰامَهِ قال:

الأنبياء و الأوصياء عليهما السّلام.

[۱۱۱۸]۳۷-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد، عن محمّد بن جمهور، عن محمّد بن سنان، عن المفضّل بن عمر قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه تعالى: اِئْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هٰذٰا أَوْ بَدِّلْهُ قال: قالوا: أو بدّل عليّا عليه السّلام.

[۱۱۱۹]۳۸-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن إسماعيل بن مهران، عن الحسن القمّىّ، عن إدريس بن عبد اللّه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سألته عن تفسير هذه الآيه: مٰا سَلَكَكُمْ فِى سَقَرَ. قٰالُوا لَمْ نَكُ مِنَ اَلْمُصَلِّينَ قال: عنى بها لم نک من أتباع الأئمّه الّذين قال اللّه تبارک و تعالى

[۱۱۱5]۳4-عبد اللّه کثیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ آیات از چه چیز از هم سؤال می کنند. از خبر بزرگ. [نبأ (۷۸) : ۱ و ۲]روایت کرده که فرمودند: خبر بزرگ، ولایت است. و چون از این آیه پرسیدم: آن جا ولایت برای خداوند حقّ است. [کهف (۱۸) :44]فرمودند: ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام است.

[۱۱۱6]۳5-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ آیۀ و خالصانه به دین رو کن. [روم (۳۰) : ۳۰]روایت کرده که فرمودند: آن ولایت است.

[۱۱۱۷]۳6-از ابراهیم همدانی حدیثی که سندش را به حضرت صادق رسانده دربارۀ آیۀ و ما ترازوهای عدالت را در روز قیامت برپا می کنیم. [انبیا (۲۱) :47] روایت شده که فرمودند: [آن ترازوها]پیامبران و اوصی علیهم السّلام هستند.

[۱۱۱۸]۳۷-مفضّل عمر گوید: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه پرسیدم: قرآنی جز این بیاور یا او را عوض کن. [یونس (۱۱) :۱5]فرمودند: آن ها گفتند: یا علی علیه السّلام را عوض کن.

[۱۱۱۹]۳۸-ادریس عبد اللّه گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ تفسیر این آیه پرسیدم: چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟ گفتند: ما از نمازگزاران نبودیم. [مدّثر (74) :۴۲ و ۴۳]فرمودند: مقصودشان این است که: ما از پیروان امامانی نبودیم

فيهم: وَ اَلسّابِقُونَ اَلسّابِقُونَ. أُولٰئِکَ اَلْمُقَرَّبُونَ أما ترى النّاس يسمّون الّذى يلى السّابق فى الحلبه مصلّيا، فذلک الّذى عنى حيث قال: لَمْ نَکُ مِنَ اَلْمُصَلِّينَ لم نک من أتباع السّابقين.

[١١٢٠]٣٩-أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد اللّه الحسنىّ، عن موسى بن محمّد، عن يونس بن يعقوب، عمّن ذكره، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ أَنْ لَوِ اِسْتَقٰامُوا عَلَى اَلطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْنٰاهُمْ مٰاءً غَدَقاً يقول:

لأشربنا قلوبهم الإيمان و الطّريقه هى ولايه علىّ بن أبى طالب و الأوصياء عليهما السّلام.

[١١٢١] ٤٠-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن فضاله بن أيّوب، عن الحسين بن عثمان، عن أبى أيّوب، عن محمّد بن مسلم قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: اَلَّذِينَ قٰالُوا رَبُّنَا اَللّٰهُ ثُمَّ اِسْتَقٰامُوا فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: استقاموا على الأئمّه واحدا بعد واحد تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ اَلْمَلائِکَهُ أَلاّٰ تَخٰافُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ اَلَّتِى كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.

[١١٢٢] ٤١-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى حمزه قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه تعالى: قُلْ إِنَّمٰا أَعِظُکُمْ بِوٰاحِدَهٍ فقال: إنّما أعظكم بولايه علىّ عليه السّلام هى الواحده الّتى قال اللّه تبارک و تعالى إنّما أعظكم بواحده.

[١١٢٣]٤٢-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن أورمه و علىّ بن عبد اللّه، عن علىّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام

که خداوند پاک و والا دربارۀ شان فرمود: و پیشگامان پیشگامند. که آنان مقرّبانند. [واقعه (56) : ۱۰ و ۱۱]مگر نمی دانی که مردم اسبی را که در مسابقه به دنبال پیشی گیرنده است، مصلّی می نامند. همین معنا قصد شده آن جا که فرمود: ما از مصلّین نبودیم. یعنی از پیروان پیش افتادگان نبودیم.

[۱۱۲۰]۳۹-از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ آیۀ و این که اگر آن ها در راه پایداری کنند با آبی فراوان سیرابشان می کنیم. [جن (۷۲) :16 ۱]روایت شده که خدا می فرماید: ما دل آنان را با ایمان سیراب می کنیم. و آن راه همان ولایت علی بن ابی طالب و اوصیا علیهم السّلام است.

[۱۱۲۱] ۴۰-محمّد مسلم گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیۀ خداوند عزّتمند پرسیدم: کسانی که گفتند پروردگارمان خداوند است و سپس پایداری کردند. [فصّلت (۴۱) : ۳۰]حضرت فرمودند: [یعنی]بر ائمّه یکی پس از دیگری استوار ماندند. که فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: نترسید و اندوهگین نباشید. و بشارت بر شما به آن بهشتی که وعده داده شده اید. [فصّلت (۴۱) : ۳۰]

[۱۱۲۲]۴۱-ابو حمزه گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن خدای والا پرسیدم: بگو شما را یک اندرز می دهم. [سبأ (۳۴) :46]فرمودند: شما را به ولایت علی علیه السّلام اندرز می دهم. همان یک اندرزی که خدای پاک و والا فرمود: شما را یک اندرز می دهم.

[۱۱۲۳]۴۲-عبد الرّحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خدای

فی قول اللّه عزّ و جلّ: إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ اِزْدٰادُوا کُفْراً لن تقبل توبتهم قال:

نزلت فی فلان و فلان و فلان، آمنوا بالنّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فی أوّل الأمر و کفروا حیث عرضت علیهم الولایه، حین قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه، ثمّ آمنوا بالبیعه لأمیر المؤمنین علیه السّلام ثمّ کفروا حیث مضی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم، فلم یقرّوا بالبیعه، ثمّ ازدادوا کفرا بأخذهم من بایعه بالبیعه لهم فهؤلاء لم یبق فیهم من الإیمان شیء.

[۱۱۲۴]۴۳-و بهذا الإسناد، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه تعالی: إِنَّ اَلَّذِینَ اِرْتَدُّوا عَلیٰ أَدْبٰارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُمُ اَلْهُدَی فلان و فلان و فلان، ارتدّوا عن الإیمان فی ترک ولایه أمیر المؤمنین علیه السّلام، قلت:

قوله تعالی: ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا لِلَّذِینَ کَرِهُوا مٰا نَزَّلَ اَللّٰهُ سَنُطِیعُکُمْ فِی بَعْضِ اَلْأَمْرِ قال: نزلت و اللّه فیهما و فی أتباعهما، و هو قول اللّه عزّ و جلّ الّذی نزل به جبرئیل علیه السّلام علی محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا لِلَّذِینَ کَرِهُوا مٰا نَزَّلَ اَللّٰهُ (فی علیّ علیه السّلام) سَنُطِیعُکُمْ فِی بَعْضِ اَلْأَمْرِ قال: دعوا بنی أمیّه إلی میثاقهم ألاّ یصیّروا الأمر فینا بعد النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و لا یعطونا من الخمس شیئا و قالوا: إن أعطیناهم إیّاه، لم یحتاجوا إلی شیء و لم یبالوا أن یکون الأمر فیهم، فقالوا: سنطیعکم فی بعض الأمر الّذی دعوتمونا إلیه و هو الخمس ألاّ نعطیهم منه شیئا و قوله: کَرِهُوا مٰا نَزَّلَ اَللّٰهُ و الّذی نزّل اللّه ما افترض علی خلقه من ولایه أمیر المؤمنین علیه السّلام و کان معهم أبو عبیده و کان کاتبهم، فأنزل اللّه أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنّٰا مُبْرِمُونَ أَمْ یَحْسَبُونَ أَنّٰا لاٰ نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوٰاهُمْ الآیه.

[۱۱۲۵]44-و بهذا الإسناد، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مَنْ

عزّتمند: کسانی که ایمان آورده، سپس کافر شده، باز ایمان آوردند و دیگربار کافر شده، سپس به کفرشان افزودند. [نساء (4) :۱۳۷]هرگز توبهٔ شان پذیرفته نمی شود. [آل عمران (۳) : ۳۰]روایت کرده که فرمودند: دربارهٔ فلانی و فلانی و فلانی نازل شده است. که در آغاز کار به پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-ایمان آورده، وقتی ولایت بر آنان عرضه شد آن گاه که پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: «هرکه من مولای اویم این علی مولای او است.» کافر شدند. سپس با بیعت با امیر مؤمنان علیه السّلام ایمان آورده چون رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-درگذشت، کافر شدند و به آن بیعت اقرار نکردند سپس با بیعت گرفتن برای خودشان از کسانی که با آن حضرت بیعت کرده بودند، به کفرشان افزودند. پس در اینان چیزی از ایمان نماند.

[۱۱۲۴]۴۳-همو از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این آیه کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آن ها به حقّ پشت کردند. [محمّد (۴۷) :۲۵]روایت کرده که آنان فلانی و فلانی و فلانی اند. که در ترک ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام از ایمان برگشتند. من این آیه را برایشان گفتم: آن به این خاطر است که آنان به کسانی که نزول وحی خداوند را نمی پسندیدند گفتند: ما در برخی کارها از شما پیروی می کنیم. [محمّد (۴۷) :۲۶]فرمودند: به خدا سوگند! این دربارهٔ آن دو و پیروانشان نازل شد. و این سخن خداوند عزّتمند است که توسّط جبرئیل علیه السّلام بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل کرد: آن به این خاطر است که آنان به کسانی که نزول وحی (دربارهٔ علی علیه السّلام) را نپسندیدند، گفتند: ما در برخی کارها از شما پیروی می کنیم. ایشان فرمودند: آنان بنی امیّه را به پیمانشان خواندند تا این امر پس از پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-به ما نرسد و از خمس چیزی به ما ندهند. و گفتند: اگر آن را به ایشان بدهیم به چیزی نیازمند نشده و به نبودن این امر در میان شان اهمیّت نمی دهند. پس گفتند: ما در برخی کارهایی که به آن دعوتمان کرده اید از شما اطاعت می کنیم. و آن خمس است که از آن چیزی به ایشان نمی دهیم. و این که فرمود «نزول وحی خداوند را نپسندیدند.» آنچه خدا نازل کرد، ولایت واجب امیر مؤمنان علیه السّلام بود. و ابو عبیده همراه و کاتبشان بود. آن گاه خدا چنین نازل کرد: بلکه کاری را استوار کردند و ماییم استوارکننده. یا می پندارند که ما اسرارشان و سخنان در گوشی شان را نمی شنویم. . . [زخرف (۴۳) :۷۹ و ۸۰]

[۱۱۲۵]44-همو از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند

ص: ۳۲۹

يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحٰادٍ بِظُلْمٍ قال:

نزلت فيهم حيث دخلوا الكعبه فتعاهدوا و تعاقدوا على كفرهم و جحودهم بما نزّل فى أمير المؤمنين عليه السّلام، فألحدوا فى البيت بظلمهم الرّسول و وليّه فبعدا للقوم الظّالمين.

[١١٢٦]45-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن علىّ بن أسباط، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِى ضَلالٍ مُبِينٍ يا معشر المكذّبين حيث أنبأتكم رساله ربّى فى ولايه علىّ عليه السّلام و الأئمّه عليهما السّلام من بعده مَنْ هُوَ فِى ضَلالٍ مُبِينٍ كذا أنزلت و فى قوله تعالى: إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فقال:

إن تلووا الأمر و تعرضوا عمّا أمرتم به فَإِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً و فى قوله: فَلَنُذِيقَنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا (بتركهم ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام) عَذٰاباً شَدِيداً (فى الدّنيا) وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ اَلَّذِى كٰانُوا يَعْمَلُونَ.

[١١٢٧]46-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن علىّ بن أسباط، عن علىّ بن منصور، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن الوليد بن صبيح، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

ذٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذٰا دُعِىَ اَللّٰهُ وَحْدَهُ (و أهل الولايه) كَفَرْتُمْ.

[١١٢٨]47-علىّ بن إبراهيم، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد، عن محمّد بن سليمان، عن أبيه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه تعالى: سَأَلَ سٰائِلٌ بِعَذٰابٍ وٰاقِعٍ. لِلْكٰافِرِينَ (بولايه علىّ) لَيْسَ لَهُ دٰافِعٌ ثمّ قال:

هكذا و اللّه نزل بها جبرئيل عليه السّلام على محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

و هرکس بخواهد در آن جا منحرف شده، ستمی کند. [حجّ (۲۲) :۲۵]روایت کرده که فرمودند: دربارۀ کسانی نازل شد وقتی به درون کعبه درآمده و بر کفر و انکارشان به آنچه دربارۀ امیر مؤمنان علیه السّلام نازل شده بود پیمان و قرارداد بستند. پس در آن خانه با ستمشان به رسول خدا و ولیّ او منحرف شدند. و دورباد مردم ستمکار [از رحمت خداوند].

[۱۱۲۶]45-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند و به زودی می دانید چه کسی در گمراهی آشکار است. [ملک (۶۷) :۲۹]روایت کرده که ای گروه تکذیب گران! وقتی به شما از رسالت پروردگارم دربارۀ علی و امامان پس از او علیهم السّلام خبر دادم [می دانید که]چه کسی در گمراهی آشکار است. چنین نازل شده است. و دربارۀ این آیه اگر کج کنید یا روی بگردانید. [نساء (4) :۱۳۵]فرمود: اگر آن امر را تحریف کنید و از آنچه امر شده اید روی بگردانید خداوند به آنچه می کنید آگاه است. [نساء (4) :۱۳۵]و دربارۀ این آیه به یقین کسانی را که (به سبب ترک ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام کافر شدند (در دنیا) عذابی سخت می چشانیم و آن ها را به بدترین اعمالی که انجام می دادند کیفر می دهیم. [فصّلت (۴۱) :۲۷]

[۱۱۲۷]46-ولید صبیح از حضرت صادق علیه السّلام چنین روایت کرده است: این به خاطر آن است که وقتی خداوند به یکتایی (و اهل ولایت) خوانده شد کفر ورزیدید. [غافر (۴۰) :۱۲]

[۱۱۲۸]47-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند فرازمند چنین روایت کرده است: کسی عذابی روی دهنده خواست. که برای کافران (به ولایت علی) از آن نگاه دارنده ای نیست. [معارج (۷۰) : ۱ و ۲]سپس ایشان فرمودند: به خدا سوگند جبرئیل چنین بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل کرد.

[۱۱۲۹]48-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن سيف، عن أخيه، عن أبيه، عن أبى حمزه، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قوله تعالى: إِنَّكُمْ لَفِى قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (فى أمر الولايه) يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ قال:

من أفک عن الولايه أفک عن الجنّه.

[۱۱۳۰]49-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن يونس قال: أخبرنى من رفعه إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوله عزّ و جلّ: فَلاَ اِقْتَحَمَ اَلْعَقَبَهَ. وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا اَلْعَقَبَهُ، فَکُّ رَقَبَهٍ يعنى بقوله:

فَکُّ رَقَبَهٍ ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام فإنّ ذلک فکّ رقبه.

[۱۱۳۱] 50-و بهذا الإسناد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوله تعالى: بَشِّرِ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قال:

ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام.

[۱۱۳۲]51-علىّ بن إبراهيم، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن أبيه، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى حمزه، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قوله تعالى:

هٰذٰانِ خَصْمٰانِ اِخْتَصَمُوا فِى رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ کَفَرُوا (بولايه علىّ) قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيٰابٌ مِنْ نٰارٍ.

[۱۱۳۳]52-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن أورمه، عن علىّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه تعالى: هُنٰالِکَ اَلْوَلاٰيَهُ لِلّٰهِ اَلْحَقِّ قال:

ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام.

[۱۱۳4]53-محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن علىّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوله عزّ و جلّ: صِبْغَهَ اَللّٰهِ

ص :۳۳۲

[۱۱۲۹]۴۸-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این آیه شما (دربارۀ موضوع ولایت) گفتار گوناگونی دارید. کسی که برگشته است از آن بازمی گردد. [ذاریات (۵۱) :۸ و ۹]روایت کرده که فرمودند: کسی که از ولایت برگشته است از بهشت بازمی ماند.

[۱۱۳۰]۴۹-از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه ولی او از آن گردنۀ مهّم نگذشت، و تو چه می دانی آن گردنه چیست؟ آزادی بنده ای است. [بلد (۹۰) : ۱۱ تا ۱۳] روایت شده که فرمودند: مقصود از «آزادی بنده ای است.» ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام است. که همانا آن آزاد کردن بنده ای است.

[۱۱۳۱] ۵۰-با همان سند از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه به کسانی که ایمان آورده اند بشارت بده که برایشان نزد خداوند پیشینه ای از راستی است. [یونس (۱۰) :۲]روایت شده که فرمودند: آن ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام است.

[۱۱۳۲]۵۱-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این آیه چنین روایت کرده است: اینان دو گروهند که دربارۀ پروردگارشان به جدال پرداختند. و کسانی که (به ولایت علی) کفر ورزیدند، لباس هایی از آتش برایشان بریده شد. [حجّ (۲۲) :۱۹]

[۱۱۳۳]۵۲-عبد الرحمان کثیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند والا پرسیدم: در آن جا آن ولایت برای خداوند حقّ است. [کهف (۱۸) :44] فرمودند: ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام است.

[۱۱۳4]۵۳-عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه رنگ خدا

وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اَللّٰهِ صِبْغَةً قال:

صبغ المؤمنين بالولايه فى الميثاق.

[۱۱۳۵]54-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن فضّال، عن المفضّل بن صالح، عن محمّد بن علىّ الحلبىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوله عزّ و جلّ: رَبِّ اِغْفِرْ لِى وَ لِوٰالِدَىَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِىَ مُؤْمِناً يعنى الولايه، من دخل فى الولايه دخل فى بيت الأنبياء عليهم السّلام و قوله:

إِنَّمٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً يعنى الأئمّه عليهم السّلام و ولايتهم من دخل فيها دخل فى بيت النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

[۱۱۳۶]55-و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمّد، عن عمر بن عبد العزيز، عن محمّد بن الفضيل، عن الرّضا عليه السّلام قال:

قلت: قُلْ بِفَضْلِ اَللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمّٰا يَجْمَعُونَ قال: بولايه محمّد و آل محمّد عليهم السّلام هو خير ممّا يجمع هؤلاء من دنياهم.

[۱۱۳۷]56-أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد اللّه الحسنىّ، عن علىّ بن أسباط، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن زيد الشّحّام قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام-و نحن فى الطّريق فى ليله الجمعه-اقرأ فإنّها ليله الجمعه قرآنا، فقرأت: إِنَّ يَوْمَ اَلْفَصْلِ كان مِيقٰاتُهُمْ أَجْمَعِينَ. يَوْمَ لاٰ يُغْنِى مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لاٰ هُمْ يُنْصَرُونَ. إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ اَللّٰهُ فقال: أبو عبد اللّه عليه السّلام: نحن و اللّه الّذى رحم اللّه و نحن و اللّه الّذى استثنى اللّه و لكنّا نغنى عنهم.

[۱۱۳۸]57-أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد اللّه، عن يحيى بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لمّا نزلت وَ تَعِيَهٰا أُذُنٌ وٰاعِيَهٌ قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: هى أذنک يا علىّ.

و کیست از جهت رنگ از خدا نیکوتر باشد. [بقره (۲) :۱۳۸]روایت کرده که فرمودند: مؤمنان را در آن پیمان، با ولایت رنگ کرد.

[۱۱۳۵]54-محمّد بن علی حلبی از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ آیه پروردگارا مرا و پدر و مادرم را بیامرز و کسی را که با ایمان به خانه ام درآمد. [نوح (۷۱) :۲۸] روایت کرده که مقصود ولایت است. کسی که در ولایت داخل شود به خانۀ پیامبران علیهم السّلام درآمده است. و در این آیه همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما خاندان ببرد و کاملا پاکتان گرداند. [احزاب (۳۳) :۳۳]مقصود ائمّه علیهم السّلام و ولایتشان است. که هرکس در آن داخل شود به خانۀ پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش- درآمده است.

[۱۱۳۶]55-محمّد فضیل گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: بگو به فضل و رحمت خداوند باید شادمان باشند که آن از آنچه گرد می آورند بهتر است. [یونس (۱۰) :۵۸]فرمودند: به ولایت محمّد و آل محمّد [علیهم السّلام]که آن از آنچه در دنیاشان گرد می آورند بهتر است.

[۱۱۳۷]56-زید شحّام گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من-شب جمعه ای بود و در راه بودیم-فرمودند: قرآن بخوان که امشب شب جمعه است. و من خواندم روز جدایی، وعده گاه همۀ آنان است. روزی که هیچ دوستی کمترین کاری برای دوستش نمی کند و خود نیز یاری نمی شوند. مگر کسی که خدایش رحمت کند. [دخان (44) : 40 تا 42]حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: به خدا سوگند! ماییم کسانی که خدا رحمت کند و به خدا سوگند! ماییم کسانی که خداوند استثنا کرده است. ولی ما به آنان (دوستان) کارسازی می کنیم.

[۱۱۳۸]57-یحیای سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی آیۀ و گوشی شنوا آن را درمی یابد. [الحاقّه (69) :۱۲]نازل شد، رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: آن گوش تو است ای علی.

[۱۱۳۹]۵۸-أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد اللّه، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى حمزه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

نزل جبرئيل عليه السّلام بهذه الآيه على محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم هكذا: فَبَدَّلَ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا (آل محمّد حقّهم) قَوْلاً غَيْرَ اَلَّذِى قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنا عَلَى اَلَّذِينَ ظَلَمُوا (آل محمّد حقّهم) رِجْزاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ.

[۱۱۴۰]۵۹-و بهذا الإسناد، عن عبد العظيم بن عبد اللّه الحسنىّ، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى حمزه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

نزل جبرئيل عليه السّلام بهذه الآيه هكذا: إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا (آل محمّد حقّهم) لَمْ يَكُنِ اَللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لاٰ لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً. إِلاّٰ طَرِيقَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً وَ كٰانَ ذٰلِكَ عَلَى اَللّٰهِ يَسِيراً ثمّ قال: يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَكُمُ اَلرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ (فى ولايه علىّ) فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ وَ إِنْ تَكْفُرُوا (بولايه علىّ) فَإِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِى اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِى اَلْأَرْضِ.

[۱۱۴۱] ۶۰-أحمد بن مهران رحمه اللّه، عن عبد العظيم، عن بكّار، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

هكذا نزلت هذه الآيه: وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مٰا يُوعَظُونَ بِهِ (فى علىّ) لَكٰانَ خَيْراً لَهُمْ.

[۱۱۴۲]۶۱-أحمد، عن عبد العظيم، عن ابن أذينه، عن مالک الجهنىّ قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا اَلْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ قال: من بلغ أن يكون إماما من آل محمّد ينذر بالقرآن كما ينذر به رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

[۱۱۴۳]۶۲-أحمد، عن عبد العظيم، عن الحسين بن ميّاح، عمّن أخبره قال:

قرأ رجل عند أبى عبد اللّه عليه السّلام: قُلِ اِعْمَلُوا فَسَيَرَى اَللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ

[۱۱۳۹]۵۸-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: جبرئیل علیه السّلام این آیه را چنین بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل کرد: امّا کسانی که (در حقّ خاندان محمّد) ستم کردند، سخن را بر غیر آنچه به آنان گفته شده بود تغییر دادند. پس ما بر کسانی که (در حقّ خاندان محمّد) ستم کردند به سبب گناهی که می کردند عذابی از آسمان فروفرستادیم. [بقره (۲) :۵۹]

[۱۱۴۰]۵۹-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: جبرئیل علیه السّلام این آیه را چنین نازل کردند: کسانی که کفر ورزیده (در حقّ خاندان محمّد) ستم کردند، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید و آنان را به راهی هدایت نخواهد کرد. جز راه دوزخ که جاودانه در آن خواهند ماند و این بر خداوند آسان است. [نساء (4) :۱۶۸]سپس فرمود: ای مردم رسول خدا (دربارهٔ ولایت علی) حقّ را از سوی پروردگارتان آورده است. پس ایمان بیاورید که برایتان بهتر است. و اگر (به ولایت علی) کفر بورزید، آنچه در آسمان ها و زمین است برای خداوند است. [نساء (4) : ۱۷۰]

[۱۱۴۱] ۶۰-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که این آیه چنین نازل شده است: و اگر آنان انجام می دادند آنچه را (دربارهٔ علی) اندرز داده می شدند برایشان بهتر بود. [نساء (4) :66]

[۱۱۴۲]۶۱-مالک جهنی گوید: برای حضرت صادق علیه السّلام این آیه را خواندم و این قرآن به من وحی شده تا با آن شما را بیم دهم و کسی که به او رسد [انعام (6) :۱۹] فرمودند: کسی از خاندان محمّد که به امامت می رسد با قرآن بیم می دهد چنان که رسول خدا

-درود خدا بر او و بر خاندانش-با آن بیم می داد.

[۱۱۴۳]۶۲-مردی نزد حضرت صادق علیه السّلام این آیه را خواند: بگو: عمل کنید که خداوند و فرستاده اش و مؤمنان عملتان را می بینند. [توبه (۹) :۱۰۵]

اَلْمُؤْمِنُونَ فقال: ليس هكذا هى، إنّما هى و المأمونون، فنحن المأمونون.

[١١44]٦٣-أحمد، عن عبد العظيم، عن هشام بن الحكم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

هٰذٰا صِرٰاطٌ (عَلَىَّ) مُسْتَقِيمٌ.

[١١45]64-أحمد، عن عبد العظيم، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى حمزه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

نزل جبرئيل بهذه الآيه هكذا: فَأَبىٰ أَكْثَرُ اَلنّٰاسِ (بولايه علىّ) إِلاّٰ كُفُوراً قال و نزل جبرئيل عليه السّلام بهذه الآيه هكذا: وَ قُلِ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ (فى ولايه علىٍّ) فَمَنْ شٰاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شٰاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلظّٰالِمِينَ (آل محمّد) نٰاراً.

[١١46]65-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى الحسن عليه السّلام فى قوله: وَ أَنَّ اَلْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ فَلاٰ تَدْعُوا مَعَ اَللّٰهِ أَحَداً قال: هم الأوصياء.

[١١47]66-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن الأحول، عن سلاّم بن المستنير، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قوله تعالى: قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِى أَدْعُوا إِلَى اَللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَهٍ أَنَا وَ مَنِ اِتَّبَعَنِى قال:

ذاک رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و أمير المؤمنين عليه السّلام و الأوصياء من بعدهم.

[١١48]67-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل، عن حنان، عن سالم الحنّاط قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: فَأَخْرَجْنٰا مَنْ كٰانَ فِيهٰا مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ فَمٰا وَجَدْنٰا فِيهٰا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ اَلْمُسْلِمِينَ فقال أبو جعفر عليه السّلام: آل محمّد لم يبق فيها غيرهم.

حضرت فرمودند: آن چنین نیست. و «مأمونان» است و آن مأمونان [ایمنی یافتگان]ماییم.

[۱۱44]۶۳-هشام حکم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: این صراط علی است که مستقیم است. [حجر (۱5) : 4۱][در قرآن علیّ است یعنی این صراط برعهدهٔ من مستقیم است.]

[۱۱45]64-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: جبرئیل این آیه را چنین نازل کرد: امّا بیشتر مردم (نسبت به ولایت علی) جز کفران نخواستند. [اسرا (۱۷) :۸۹]و فرمود: این آیه را چنین نازل کرد: و بگو این حقّ از سوی پروردگارتان است (دربارهٔ ولایت علی) هرکه خواهد ایمان آورد و هرکس خواهد کفر ورزد. ما برای ستمکاران (به خاندان محمّد) آتشی آماده کرده ایم. [کهف (۱۸) :۲۹]

[۱۱46]65-محمّد فضیل از حضرت ابو الحسن علیه السّلام دربارهٔ آیهٔ و همانا مسجدها برای خداوند است. پس چیزی را با خداوند نخوانید. [جنّ (۷۲) :۱۸]روایت کرده که فرمودند: آن ها همان اوصیاء هستند.

[۱۱47]66-سلام مستنیر از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ آیهٔ بگو این راه من است که از روی بصیرت من و آن که مرا پیروی کرد به سوی خدا می خوانیم. [یوسف (۱۲) :۱۰۸]روایت کرده که فرمودند: رسول خدا و امیر مؤمنان و اوصیای پس از ایشان هستند.

[۱۱48]۶۷-سالم حنّاط گفت: از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: و هرکس از مؤمنان را که در آن جا بودند بیرون بردیم. و جز یک خانهٔ مسلمان در آن نیافتیم. [ذاریات (5۱) :۳5 و ۳6]حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: خاندان محمّدند که در آن جا جز ایشان نماندند.

[۱۱49]۶۸-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن إسماعيل بن سهل، عن القاسم بن عروه، عن أبى السّفاتج، عن زراره، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قوله تعالى: فَلَمّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هٰذَا اَلَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ قال:

هذه نزلت فى أمير المؤمنين و أصحابه الّذين عملوا ما عملوا يرون أمير المؤمنين عليه السّلام فى أغبط الأماكن لهم فيسىء وجوههم و يقال لهم: هٰذَا اَلَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ الّذى انتحلتم اسمه.

[۱۱50]۶۹-محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن علىّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوله تعالى: وَ شٰاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ قال:

النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و أمير المؤمنين عليه السّلام.

[۱۱51] ۷۰-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أحمد بن عمر الحلاّل قال:

سألت أبا الحسن عليه السّلام عن قوله تعالى: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اَللّٰهِ عَلَى اَلظّٰالِمِينَ قال: المؤذّن أمير المؤمنين عليه السّلام.

[۱۱52] ۷۱-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن أورمه، عن علىّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوله تعالى: وَ هُدُوا إِلَى اَلطَّيِّبِ مِنَ اَلْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلىٰ صِرٰاطِ اَلْحَمِيدِ قال:

ذاک حمزه و جعفر و عبيده و سلمان و أبو ذرّ و المقداد بن الأسود و عمّار هدوا إلى أمير المؤمنين عليه السّلام. و قوله: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ اَلْإِيمٰانَ وَ زَيَّنَهُ فِى قُلُوبِكُمْ (يعنى أمير المؤمنين) و كرّه إليكم الكفر و الفسوق و العصيان) الأوّل و الثّانى و الثّالث.

[۱۱۴۹]۶۸-زراره از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ آیۀ وقتی آن را از نزدیک دیدند صورت کافران زشت و سیاه می گردد و گفته می شود: این است آنچه تقاضا می کردید. [ملک (۶۷) :۲۷]روایت کرده که فرمودند: این دربارۀ امیر مؤمنان و اصحابی که کردند آنچه کردند نازل شده است. که امیر مؤمنان علیه السّلام را در غبطه انگیزترین جا می بینند. پس صورتشان زشت و سیاه می شود و به آنان گفته می شود: «این است آنچه تقاضا می کردید.» این کسی است که نامش را به خودتان می بستید.

[۱۱۵۰]۶۹-عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ آیۀ سوگند به شاهد و مشهود [بروج (۸۵) :۳]روایت کرده که فرمودند: آنان پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-و امیر مؤمنان علیه السّلام هستند.

[۱۱۵۱]۷۰-احمد بن عمر حلاّل گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام دربارۀ آیۀ پس آوازدهنده ای در میانشان بانگ می زند که لعنت خدا بر ستمکاران باد. [اعراف (۷) :44]پرسیدم: فرمودند: آن آوازدهنده، امیر مؤمنان علیه السّلام است.

[۱۱۵۲]۷۱-عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ آیۀ و سوی گفتار پاک هدایت شدند و به راه ستوده هدایت شدند. [حجّ (۲۲) :۲۴]روایت کرده که فرمودند: آنان حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابو ذر و مقداد اسود و عمّارند که سوی امیر مؤمنان علیه السّلام هدایت شدند. و در این آیه خداوند ایمان را محبوب شما ساخته و آن را در دل هاتان آراسته (مقصود امیر مؤمنان است.) و کفر و فسق و گناه را منفورتان ساخته است. [حجرات (۴۹) :۷]اوّلی و دومی و سومی هستند.

[۱۱۵۳]۷۲-محمّد بن یحیی، عن ابن محبوب، عن جمیل بن صالح، عن أبی عبیده قال:

سألت أبا جعفر علیه السّلام عن قوله تعالی: اِئْتُونِی بِکِتابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذٰا أَوْ أَثٰارَهٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ قال: عنی بالکتاب التّوراه و الإنجیل. و أثاره من علم فإنّما عنی بذلک علم أوصیاء الأنبیاء علیه السّلام.

[۱۱۵۴]۷۳-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عمّن أخبره، عن علیّ بن جعفر قال:

سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول: لمّا رأی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم تیما و عدیّا و بنی أمیّه یرکبون منبره أفظعه، فأنزل اللّه تبارک و تعالی قرآنا یتأسّی به: وَ إِذْ قُلْنٰا لِلْمَلاٰئِکَهِ اُسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّٰ إِبْلِیسَ أَبیٰ ثمّ أوحی إلیه یا محمّد إنّی أمرت فلم أطع، فلا تجزع أنت إذا أمرت فلم تطع فی وصیّک.

[۱۱۵۵]۷۴-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن الحسین بن نعیم الصّحّاف قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن قوله: فَمِنْکُمْ کٰافِرٌ وَ مِنْکُمْ مُؤْمِنٌ فقال: عرف اللّه عزّ و جلّ إیمانهم بموالاتنا و کفرهم بها یوم أخذ علیهم المیثاق و هم ذرّ فی صلب آدم علیه السّلام. و سألته عن قوله عزّ و جلّ: أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَإِنَّمٰا عَلیٰ رَسُولِنَا اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِینُ فقال: أما و اللّه ما هلک من کان قبلکم و ما هلک من هلک حتّی یقوم قائمنا علیه السّلام إلاّ فی ترک ولایتنا و جحود حقّنا و ما خرج رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم من الدّنیا حتّی ألزم رقاب هذه الأمّه حقّنا و اللّه یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم.

[۱۱۵۶]۷۵-محمّد بن الحسن و علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن

[۱۱۵۳]۷۲-ابو عبیده گفت: از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این آیه پرسیدم: کتابی پیش از این یا اثری علمی برایم بیاورید اگر راست می گویید. [احقاف (46) :4] فرمودند: مقصود از کتاب، تورات و انجیل است. و مقصود از اثری علمی، علم اوصیای پیامبران است.

[۱۱54]۷۳-علی جعفر گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید: وقتی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-تیم و عدی و بنی امیّه را دید که بر فراز منبرش قرار می گیرند، بسیار غمگین شد پس خداوند پاک و والا آیه ای از قرآن نازل کرد تا به آن اقتدا کرده (مایۀ دلداری شود:) و چون به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، جز ابلیس که امتناع کرد، [همه]سجده کردند. [طه (۲۰) :۱۱6]سپس به او وحی کرد: ای محمّد! من فرمان دادم و اطاعت نشدم، پس ناراحت نشو از این که وقتی دربارۀ وصی ات امر کردی، اطاعت نشدی.

[۱۱55]۷4-حسین بن نعیم صحّاف گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه پرسیدم: برخی از شما کافر و برخی تان مؤمن اند. [تغابن (64) :۲]فرمودند: خداوند شکوهمند ایمان و کفرشان را با دوستداری ما شناخت در روزی که در پشت آدم علیه السّلام ذرّه بودند و از ایشان پیمان گرفت و از ایشان دربارۀ این آیه پرسیدم از خداوند اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید و اگر روی بگردانید، رسول ما جز ابلاغ آشکار وظیفه ای ندارد [تغابن (64) :۱۲]فرمودند: هان به خدا سوگند پیش از شما کسی هلاک نشد و تا قیام قائم ما علیه السّلام کسی هلاک نمی شود مگر به سبب ترک ولایت ما و انکار حقّمان. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-از دنیا نرفت مگر این که حقّ ما را بر گردن این امّت واجب کرد. و خداوند هرکه را خواهد به صراط مستقیم هدایت می کند.

[۱۱56]۷5-علی جعفر از برادرش موسای جعفر علیهما السّلام دربارۀ این آیه و چاه

موسی بن القاسم البجلیّ، عن علیّ بن جعفر، عن أخیه موسی علیه السّلام فی قوله تعالی: وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَشِیدٍ قال:

البئر المعطّله الإمام الصّامت و القصر المشید الإمام النّاطق.

و رواه محمّد بن یحیی، عن العمرکیّ، عن علیّ بن جعفر، عن أبی الحسن علیه السّلام مثله.

[۱۱57]76-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن الحکم بن بهلول، عن رجل، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قوله تعالی: وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ قال:

یعنی إن أشرکت فی الولایه غیره بَلِ اَللّٰهَ فَاعْبُدْ وَ کُنْ مِنَ اَلشّٰاکِرِینَ یعنی بل اللّه فاعبد بالطّاعه و کن من الشّاکرین أن عضدتک بأخیک و ابن عمّک.

[۱۱58]۷۷-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محمّد الهاشمیّ قال: حدّثنی أبی، عن أحمد بن عیسی قال: حدّثنی جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن جدّه علیه السّلام فی قوله عزّ و جلّ: یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اَللّٰهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَهٰا قال:

لمّا نزلت إِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ اَلصَّلاٰهَ وَ یُؤْتُونَ اَلزَّکاٰهَ وَ هُمْ رٰاکِعُونَ اجتمع نفر من أصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فی مسجد المدینه، فقال بعضهم لبعض: ما تقولون فی هذه الآیه؟ فقال بعضهم: إن کفرنا بهذه الآیه نکفر بسائرها و إن آمنّا فإنّ هذا ذلّ حین یسلّط علینا ابن أبی طالب، فقالوا: قد علمنا أنّ محمّدا صادق فیما یقول و لکنّا نتولاّه و لا نطیع علیّا فیما أمرنا: قال: فنزلت هذه الآیه یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اَللّٰهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَهٰا یعرفون یعنی ولایه علیّ بن أبی طالب و أکثرهم الکافرون بالولایه.

بی صاحب و کاخ های افراشته. [حجّ (۲۲) :45]روایت کرده که فرمودند: چاه بی صاحب امام خاموش است و کاخ افراشته امام گویا.

با سندی دیگر علی جعفر مانند این حدیث را از حضرت ابو الحسن روایت کرده است.

[۱۱57]76-مردی از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه به تو و همۀ پیامبران پیشین وحی شده که اگر شرک بورزی عملت تباه می شود. [زمر (۳۹) :65]روایت کرده که فرمودند: مقصود این است که اگر در ولایت جز او را شریک بگیری. بلکه تنها خداوند را بندگی کرده و از شاکران باش. [زمر (۳۹) :66]یعنی بلکه تنها خداوند را به وسیلۀ اطاعت بندگی کرده، از این که به وسیلۀ برادر و پسر عمویت یاری ات کردم از شاکران باش.

[۱۱58]77-احمد عیسی گفت: حضرت صادق از پدرش و او از نیایش علیهم السّلام دربارۀ این آیه نعمت خداوند را می شناسند و سپس انکار می کنند. [نحل (16) :۸۳] روایت کرده که فرمودند: وقتی این آیه همانا ولیّ شما خداوند و رسول او و کسانی اند که ایمان آوردند: کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. [مائده (5) :55]چند نفری از اصحاب رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-در مسجد مدینه گرد آمدند و یکی به دیگری گفت: نظرتان دربارۀ این آیه چیست؟ یکی از آنان گفت: اگر به این آیه کافر شویم، به آیه های دیگر هم کافر می شویم و اگر ایمان بیاوریم، این خواری ما است که علی بن ابی طالب بر ما چیره شود. آن گاه گفتند: ما می دانیم که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] در آنچه می گوید: راستگو است ولی ما از او پیروی می کنیم و از فرمان علی اطاعت نمی کنیم. پس این آیه نازل شد: نعمت خدا را می شناسند و سپس انکارش می کنند. یعنی ولایت علی بن ابی طالب را می شناسند ولی بیشترشان به این ولایت کافر می شوند.

[۱۱59]۷۸-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن محمّد بن النّعمان، عن سلاّم قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قوله تعالى: «اَلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى اَلْأَرْضِ هَوْناً» قال: هم الأوصياء من مخافه عدوّهم.

[۱۱60]۷۹-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن بسطام بن مرّه، عن إسحاق بن حسّان، عن الهيثم بن واقد، عن علىّ بن الحسين العبدىّ، عن سعد الإسكاف، عن الأصبغ بن نباته:

أنّه سأل أمير المؤمنين عليه السّلام عن قوله تعالى: أَنِ اُشْكُرْ لِى وَ لِوٰالِدَيْکَ إِلَىَّ اَلْمَصِيرُ فقال: الوالدان اللّذان أوجب اللّه لهما الشّكر هما اللّذان ولدا العلم و ورثا الحكم و أمر النّاس بطاعتهما، ثمّ قال اللّه: إِلَىَّ اَلْمَصِيرُ فمصير العباد إلى اللّه و الدّليل على ذلک الوالدان، ثمّ عطف القول على ابن حنتمه و صاحبه، فقال فى الخاصّ و العامّ: وَ إِنْ جٰاهَدٰاکَ عَلىٰ أَنْ تُشْرِکَ بِى يقول: فى الوصيّه و تعدل عمّن أمرت بطاعته فلا تطعهما و لا تسمع قولهما، ثمّ عطف القول على الوالدين فقال: وَ صٰاحِبْهُمٰا فِى اَلدُّنْيٰا مَعْرُوفاً يقول: عرّف النّاس فضلهما و ادع إلى سبيلهما و ذلک قوله: وَ اِتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنٰابَ إِلَىَّ ثُمَّ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ فقال: إلى اللّه ثمّ إلينا، فاتّقوا اللّه و لا تعصوا الوالدين فإنّ رضاهما رضا اللّه و سخطهما سخط اللّه.

[۱۱61]۸۰-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن سيف، عن أبيه، عن عمرو بن حريث قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه: كَشَجَرَهٍ طَيِّبَهٍ أَصْلُهٰا ثٰابِتٌ وَ فَرْعُهٰا فِى اَلسَّمٰاءِ قال: فقال: رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أصلها و أمير المؤمنين عليه السّلام فرعها و الأئمّه

[۱۱59]۷۸-سلام گوید: از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این آیه پرسیدم کسانی که آهسته بر زمین راه می روند. [فرقان (۲۵) :63]فرمودند: آنان اوصیای هراسان از دشمنان هستند.

[۱۱6۰]۷۹-از اصبغ نباته روایت شده که او از امیر مؤمنان علیه السّلام دربارۀ این آیه از من و از پدر و مادرت سپاسگزاری کن که بازگشت تان به سوی من است. [لقمان (۳۱) :14]پرسیده و حضرت فرموده است: پدر و مادری که خداوند سپاس از آنها را واجب کرده، کسانی هستند که علم را به وجود آورده و حکمت را به ارث گذاشتند و مردم به فرمانبری از ایشان امر شده اند. سپس خداوند فرموده است: بازگشت به سوی من است. پس بازگشت بندگان به سوی خدا است و راهنمای به آن پدر و مادرند. سپس سخن را به پسر حنتمه و رفیقش برگردانده، دربارۀ آنان و پیروانشان فرموده است: و اگر با تو برای شرک ورزیدن به من ستیزه کردند. [لقمان (۳۱) :15]یعنی دربارۀ وصیّت و عدول از آنچه به اطاعتش امر شده ای از آنان اطاعت نکن و سخنشان را نشنو. سپس سخن را به پدر و مادر بازگردانده، فرموده است: و با آنان در دنیا به نیکی رفتار کن. [لقمان (۳۱) :15] می فرماید: فضیلت آن دو را به مردم شناسانده و به راه آنان دعوت کن. و این سخن او است: و از راه کسانی پیروی کن که به سوی من بازگشته اند. که بازگشت تان به سوی من است. [لقمان (۳۱) :15]حضرت فرمود: به سوی خدا سپس به سوی ما. پس از خدا پروا کنید و از پدر و مادر نافرمانی نکنید که خرسندی آن دو خرسندی خدا است و خشمشان خشم خدا.

[۱۱6۱] ۸۰-عمرو حریث گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند فرازمند پرسیدم: مانند درخت پاکی که ریشه اش استوار است و تنه اش در آسمان. [ابراهیم (۱4) :24]او گوید: حضرت فرمودند: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ریشۀ آن و امیر مؤمنان علیه السّلام تنه اش و ائمّه از فرزندان ایشان

من ذرّيّتهما أغصانها و علم الأئمّه ثمرتها و شيعتهم المؤمنون ورقها، هل فيها فضل؟ قال: قلت: لا و اللّه، قال: و اللّه إنّ المؤمن ليولد فتورق ورقه فيها و إنّ المؤمن ليموت فتسقط ورقه منها.

[۱۱62]۸۱-محمّد بن يحيى، عن حمدان بن سليمان، عن عبد اللّه بن محمّد اليمانىّ، عن منيع بن الحجّاج، عن يونس، عن هشام بن الحكم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمٰانُهٰا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ (يعنى فى الميثاق) أَوْ كَسَبَتْ فِى إِيمٰانِهٰا خَيْراً قال:

الإقرار بالأنبياء و الأوصياء و أمير المؤمنين عليهم السّلام خاصّه، قال: لا ينفع إيمانها لأنّها سلبت.

[۱۱63]۸۲-و بهذا الإسناد، عن يونس، عن صبّاح المزنىّ، عن أبى حمزه، عن أحدهما عليه السّلام فى قول اللّه جلّ و عزّ: بَلىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحٰاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ قال:

إذا جحد إمامه أمير المؤمنين عليه السّلام فَأُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ.

[۱۱64]۸۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن حمّاد بن عثمان، عن أبى عبيده الحذّاء قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن الاستطاعه و قول النّاس، فقال: و تلا هذه الآيه: وَ لا يَزٰالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ يا أبا عبيده! النّاس مختلفون فى إصابه القول و كلّهم هالك قال قلت: قوله: إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ قال: هم شيعتنا و لرحمته خلقهم و هو قوله: وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ يقول: لطاعه الإمام الرّحمه الّتى يقول: وَ رَحْمَتِى وَسِعَتْ كُلَّ شَىْءٍ يقول: علم الإمام، و وسع علمه الّذى هو من علمه كلّ شىء هم شيعتنا، ثمّ قال: فَسَأَكْتُبُهٰا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ

شاخه های آن هستند. و علم امامان میوۀ آن است و شیعه های باایمانشان برگ های آن، آیا در آن چیز دیگری است؟ او گوید من عرض کردم: نه به خدا سوگند. فرمودند: به خدا سوگند! مؤمن که به دنیا می آید برگی در آن پدیدار می شود و مؤمن که می میرد، برگی از آن می افتد.

[۱۱62]۸۱-هشام حکم از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمندکسی که از پیش (یعنی در میثاق) ایمان نیاورده یا در ایمانش خیری به دست نیاورده، ایمانش به او سودی نمی دهد. [انعام (6) :۱58]روایت کرده که فرمودند: آن اقرار به پیامبران و اوصیا به ویژه امیر مؤمنان علیه السّلام است. فرمود: ایمانش سودی نمی دهد؛ زیرا از او گرفته شده است.

[۱۱63]۸۲-ابو حمزه از یکی از حضرات باقر و صادق علیهما السّلام دربارۀ سخن خداوند شکوهمندآری کسی که مرتکب گناه شود و گناهش او را فراگیرد. [بقره (۲) : ۸۱]روایت کرده که فرمودند: وقتی که امامت امیر مؤمنان علیه السّلام را انکار کند آنان اهل آتشند و در آن جاودانه خواهند بود. [بقره (۲) : ۸۱].

[۱۱64]۸۳-ابو عبیدۀ حذّاء گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ استطاعت و سخن مردم پرسیدم که این آیه را خوانده مردم همواره در اختلافند جز کسی که پروردگارت رحم کند. و برای همین آنان را آفریده است. [هود (۱۱) :۱۱۸ و ۱۱۹]و فرمود: ای ابو عبیده! مردم در رسیدن به سخن [حقّ]گونه گونند و همگی در نابودی اند. من عرض کردم: جز کسی که پروردگارت رحم کند؟ فرمود: آنان شیعیان مایند. و برای رحمتش آنان را آفریده است. و این سخن او است که و برای آن ایشان را آفریده است. می فرماید: برای اطاعت امام آفرید و امام همان رحمتی است که می فرماید: رحمتم بر همه چیز گسترده است. [اعراف (۷) :۱56]یعنی علم امام. و علم او که برگرفته از علم خدا است بر همه چیز گسترده است. و آنان شیعیان ما هستند. سپس فرمود: و آن را برای کسانی که پرهیز کنند خواهم نوشت. [اعراف (۷) :۱56]

يعنى ولايه غير الإمام و طاعته، ثمّ قال: يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِى اَلتَّوْرٰاهِ وَ اَلْإِنْجِيلِ يعنى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و الوصىّ و القائم يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ (إذا قام) وَ يَنْهٰاهُمْ عَنِ اَلْمُنْكَرِ و المنكر من أنكر فضل الإمام و جحده «و يحلّ لهم الطّيّبات» أخذ العلم من أهله وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ اَلْخَبٰائِثَ و الخبائث قول من خالف وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ و هى الذّنوب الّتى كانوا فيها قبل معرفتهم فضل الإمام وَ اَلْأَغْلاٰلَ اَلَّتِى كٰانَتْ عَلَيْهِمْ و الأغلال ما كانوا يقولون ممّا لم يكونوا أمروا به من ترک فضل الإمام، فلمّا عرفوا فضل الإمام وضع عنهم إصرهم و الإصر الذّنب و هى الآصار، ثمّ نسبهم فقال: فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ (يعنى بالإمام) وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اِتَّبَعُوا اَلنُّورَ اَلَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ يعنى الّذين اجتنبوا الجبت و الطّاغوت أن يعبدوها و الجبت و الطّاغوت فلان و فلان و فلان و العباده طاعه النّاس لهم، ثمّ قال: أَنِيبُوا إِلىٰ رَبِّکُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ ثمّ جزاهم فقال: لَهُمُ اَلْبُشْرىٰ فِى اَلْحَيٰاهِ اَلدُّنْيٰا وَ فِى اَلْآخِرَهِ و الإمام يبشّرهم بقيام القائم و بظهوره و بقتل أعدائهم و بالنّجاه فى الآخره و الورود على محمّد-صلّى اللّه على محمّد و آله الصّادقين-على الحوض.

[١١65]٨4-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمّار السّاباطىّ قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: أَ فَمَنِ اِتَّبَعَ رِضْوٰانَ اَللّٰهِ كَمَنْ بٰاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ مَأْوٰاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِيرُ هُمْ دَرَجٰاتٌ عِنْدَ اَللّٰهِ فقال: الّذين اتّبعوا رضوان اللّه هم الأئمّه و هم و اللّه يا عمّار درجات للمؤمنين و بولايتهم و معرفتهم إيّانا يضاعف اللّه لهم أعمالهم و يرفع [اللّه]لهم الدّرجات العلى

[١١66]٨5-علىّ بن محمّد و غيره، عن سهل بن زياد، عن يعقوب بن يزيد،

یعنی از ولایت و اطاعت غیر امام [پرهیز کنند.]سپس فرمود: آن را در نزد خودشان در تورات و انجیل می یابند. [اعراف (۷) :۱۵۷]یعنی پیامبر و وصی قائم [علیهما السّلام]راکه آنان را به نیکی و معروف فرمان می دهد. (وقتی قیام کند) و از منکر بازمی دارد. [اعراف (۷) :۱۵۷]و منکر کسی است که برتری امام و امام را انکار کند. و چیزهای پاکیزه را برایشان حلال می کند. [اعراف (۷) :۱۵۷]که علم آموزی از اهلش باشدو پلیدی ها را حرام می کند. [اعراف (۷) :۱۵۷]و پلیدی ها سخن کسی است که مخالفت کند. و بار سنگین شان را از دوششان برمی دارد. [اعراف (۷) : ۱۵۷]و آن گناهانی است که پیش از شناختن فضیلت امام در آن بودند. و زنجیرهایی را که بر گردنشان بوده است. [اعراف (۷) :۱۵۷]و زنجیرها همان سخنانی است که به آن امر نشده بودند که عبارت از ترک فضیلت امام است. و چون فضیلت امام را شناختند بار گران شان را از دوششان برداشتند. و بار گران همان گناه است. همان زنجیرها. سپس آنان را معرفی کرده، فرمود: کسانی که به او (یعنی به امام) ایمان آورده، او را بزرگ داشته، یاری اش کردند و از نوری که با او نازل شده بود پیروی کردند، رستگارانند. [اعراف (۷) :۱۵۷]یعنی کسانی که از بندگی غیر خدا و طاغوت دوری کردند. و غیر خدا و طاغوت فلانی و فلانی و فلانی اند. و بندگی اطاعت مردم از آنان است. سپس فرمود: و به سوی پروردگارتان بازگردید و در برابرش تسلیم شوید. [زمر (۳۹) :54]سپس پاداششان داد و فرمود: آن بشارت در زندگی دنیا و در آخرت برای آنان است. [یونس (۱۰) :64]و آنان را امام به قیام قائم علیه السّلام و ظهورش و به کشته شدن دشمنان و به نجات در آخرت و درآمدن بر محمّد-درود خدا بر محمّد و خاندان راستین اش-در کنار حوض بشارت می دهد.

[۱۱65]۸۴-عمّار ساباطی گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده مانند کسی است که به خشم خدا دچار شده و جایگاهش دوزخ است و چه سرانجام بدی. آنان درجاتی نزد خداوندند. [آل عمران (۳) :۱۶۲ و ۱۶۳]فرمودند: کسانی که از رضای خدا پیروی کردند، امامان هستند. و ای عمّار به خدا سوگند آنان درجاتی برای مؤمنان اند. و با ولایت و معرفتشان به ما است که خداوند اعمالشان را چندین برابر کرده، درجات بلندشان را بالا می برد.

[۱۱66]۸۵-عمّار اسدی از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه سخنان پاکیزه

عن زياد القندىّ، عن عمّار الأسدىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ:

إِلَيْهِ يَصْعَدُ اَلْكَلِمُ اَلطَّيِّبُ وَ اَلْعَمَلُ اَلصّالِحُ يَرْفَعُهُ ولايتنا أهل البيت-و أهوى بيده إلى صدره-فمن لم يتولّنا لم يرفع اللّه له عملا.

[١١67]٨6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن سماعه بن مهران، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ قال:

الحسن و الحسين وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ قال: إمام تأتمّون به.

[١١68]٨٧-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد الجوهرىّ، عن بعض أصحابه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوله تعالى: وَ يَسْتَنْبِئُونَکَ أَ حَقٌّ هُوَ قال: ما تقول فى علىّ قُلْ إِى وَ رَبِّى إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ.

[١١69]٨٨-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن سليمان الدّيلمىّ، عن أبيه، عن أبان بن تغلب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له: جعلت فداک قوله: فَلاَ اِقْتَحَمَ اَلْعَقَبَهَ فقال: من أكرمه اللّه بولايتنا فقد جاز العقبه و نحن تلک العقبه الّتى من اقتحمها نجا، قال فسكت فقال لى: فهلاّ أفيدک حرفا خير لک من الدّنيا و ما فيها؟ قلت: بلى جعلت فداک، قال: قوله «فكّ رقبه» ثمّ قال: النّاس كلّهم عبيد النّار غيرک و أصحابک فإنّ اللّه فكّ رقابكم من النّار بولايتنا أهل البيت.

[١١٧٠]٨٩-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن سماعه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه جلّ و عزّ: وَ أَوْفُوا بِعَهْدِى قال:

بولايه أمير المؤمنين عليه السّلام أُوفِ بِعَهْدِكُمْ أوف لكم بالجنّه.

[١١٧١] ٩٠-محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن الحسن بن

به سوی او بالا می رود و عمل نیکو را بالا می برد. [فاطر (۳۵) : ۱۰]روایت کرده که ولایت ما اهل بیت است-و با دست به سینه اش اشاره کرد-پس کسی که ولایت ما را نداشته باشد خداوند عملی را برایش بالا نمی برد.

[۱۱67]۸۶-سماعۀ مهران از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه دو بهره از رحمتش به شما دهد. [حدید (57) :۲۸]روایت کرده که فرمودند: حسن و حسین علیهما السّلام هستند. و برایتان نوری قرار دهد که با آن راه بروید. [حدید (57) :۲۸] امامی است که از او پیروی می کنید.

[۱۱68]۸۷-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه و از تو می پرسند آیا آن حقّ است. [یونس (۱۰) :53]روایت کرده که فرمود: آنچه دربارۀ علی می گویی. بگو آری به پروردگارم سوگند آن قطعا حقّ است و شما آن را در نمی یابید. [یونس (۱۰) :53].

[۱۱69]۸۸-ابان تغلب گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: جانم فدایت! این آیه چیست؟ و او از آن گردنه نگذشت. [بلد (۹۰) : ۱۱]فرمودند: کسی که خداوند او را به ولایتمان گرامی داشته از آن گردنه می گذرد. و ماییم آن گردنه که هرکس از آن بگذرد نجات یافته است. او گوید: آن گاه حضرت خاموش شد. سپس به من فرمود: آیا نمی خواهی سخنی به تو بیاموزم که از دنیا و آنچه در آن است برایت بهتر باشد؟ من عرض کردم: چرا جانم فدایت. فرمود: این سخن او است که آن آزاد کردن بنده ای است. [بلد (۹۰) :۱۳]سپس فرمود: مردم همگی بندگان آتش اند، جز تو و اصحابت. خداوند گردن شما را به ولایت ما اهل بیت از آتش آزاد ساخته است.

[۱۱۷۰]۸۹-سماعه از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند و به پیمانم وفا کنید [بقره (۲) : 40]روایت کرده که فرمودند: [یعنی]به ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام تا به پیمانتان وفا کنم. [بقره (۲) : 40][یعنی]دربارۀ بهشت با شما وفا کنم.

[۱۱۷۱] ۹۰-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند

عبد الرّحمن، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَىُّ اَلْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقٰاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا قال:

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم دعا قريشا إلى ولايتنا فنفروا و أنكروا، فقال الّذين كفروا من قريش للّذين آمنوا-الّذين أقرّوا لأمير المؤمنين و لنا أهل البيت-: أىّ الفريقين خير مقاما و أحسن نديّا تعييرا منهم، فقال اللّه ردّا عليهم: وَ كَمْ أَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ (من الأمم السّالفه) هُمْ أَحْسَنُ أَثٰاثاً وَ رِءْياً قلت: قوله مَنْ كٰانَ فِى اَلضَّلاٰلَهِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ اَلرَّحْمٰنُ مَدًّا ؟ قال: كلّهم كانوا فى الضّلاله لا يؤمنون بولايه أمير المؤمنين عليه السّلام و لا بولايتنا فكانوا ضالّين مضلّين، فيمدّ لهم فى ضلالتهم و طغيانهم حتّى يموتوا فيصيّرهم اللّه شرّا مكانا و أضعف جندا، قلت: قوله: حَتّٰى إِذٰا رَأَوْا مٰا يُوعَدُونَ إِمَّا اَلْعَذٰابَ وَ إِمَّا اَلسّٰاعَهَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكٰاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً ؟ قال: أمّا قوله: حَتّٰى إِذٰا رَأَوْا مٰا يُوعَدُونَ فهو خروج القائم و هو السّاعه، فسيعلمون ذلک اليوم و ما نزل بهم من اللّه على يدى قائمه، فذلک قوله: مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكٰاناً (يعنى عند القائم) وَ أَضْعَفُ جُنْداً قلت: قوله: وَ يَزِيدُ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ اِهْتَدَوْا هُدىً ؟ قال: يزيدهم ذلک اليوم هدى على هدى باتّباعهم القائم حيث لا يجحدونه و لا ينكرونه، قلت: قوله: «لاٰ يَمْلِكُونَ اَلشَّفٰاعَهَ إِلاّٰ مَنِ اِتَّخَذَ عِنْدَ اَلرَّحْمٰنِ عَهْداً» قال: إلاّ من دان اللّه بولايه أمير المؤمنين و الأئمّه عليهم السّلام من بعده فهو العهد عند اللّه، قلت: قوله: إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اَلرَّحْمٰنُ وُدًّا قال: ولايه أمير المؤمنين هى الودّ الّذى قال اللّه تعالى، قلت: فَإِنَّمٰا يَسَّرْنٰاهُ بِلِسٰانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ اَلْمُتَّقِينَ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدًّا قال: إنّما يسّره اللّه على لسانه حين أقام أمير المؤمنين عليه السّلام

و وقتی آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود کافران به مؤمنان می گویند: کدام یک از دو دسته جایگاهی بهتر و مجلسی آراسته تر دارند؟ [مریم (۱۹) :۷۳]روایت کرده که فرمودند: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-قریش را به ولایت ما خوانده بود و آنان روی گردانده، انکار کردند. آن گاه کسانی از قریش که کفر ورزیدند به کسانی که ایمان آوردند-کسانی که به امیر مؤمنان و ما خاندان اقرار کردند-برای سرزنش شان گفتند: کدام یک از دو دسته، جایگاهی بهتر و مجلسی آراسته تر دارند؟ پس خداوند در ردّشان فرمود: چه بسیار اقوامی را [از پیشینیان]پیش از ایشان نابود کردیم که اثاث و جلوهٔ زندگی بهتری داشتند. [مریم (۱۹) :۷4]من گفتم: و این سخن چیست؟ کسی که در گمراهی است خدای مهربان باید به او مهلت دهد. [مریم (۱۹) : ۷5]فرمودند: همهٔ آنان در گمراهی بودند. نه به ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام ایمان آوردند نه به ولایت ما. پس گمراه و گمراه کننده گشتند. و خداوند به آنان در گمراهی و طغیانشان مهلت می دهد تا بمیرند. و خداوند آنان را به بدترین جایگاه و ناتوان ترین سربازان می رساند. من عرض کردم: و این آیه چیست؟ تا وقتی که ببینند آنچه را وعده داده می شدند. یا عذاب را یا قیامت را. پس خواهند دانست که چه کسی جایش بدتر و سپاهش ناتوان تر است. [مریم (۱۹) :۷5]فرمودند: امّا این که فرمود: تا وقتی که ببینند آنچه را وعده داده می شدند. آن قیام قائم علیه السّلام و قیامت است. که آن روز خواهند دانست چه چیزی از سوی خداوند با دستان قائمش بر آنان فرود می آید. و آن چنان است که می فرمایدکسی که (نزد قائم) بدترین جایگاه و ناتوان ترین سربازان را دارد. من عرض کردم: و این آیه و کسانی که در راه هدایت گام نهادند خداوند بر هدایتشان می افزاید. [مریم (۱۹) :۷6]فرمودند: آن روز به سبب پیروی شان از قائم علیه السّلام هدایتی بر هدایتشان می افزاید؛ زیرا او را انکار نمی کنند. من عرض کردم: و این آیه چیست؟ آنان مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد آن مهربان عهد و پیمانی دارد. [مریم (۱۹) :۸۷]فرمودند: مگر کسی که با ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام و امامان پس از او به خداوند نزدیک شود. و این همان عهد و پیمان نزد خداوند است. من عرض کردم: این آیه چیست؟ همانا کسانی که ایمان آورده، کارهای نیکو انجام دادند، آن مهربان محبّتی برای آنان در دل ها می گذارد. [مریم (۱۹) : ۹6]فرمودند: ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام آن محبّتی است که خداوند فرازمند فرموده است. من عرض کردم: و همانا آن را بر زبانت آسان ساختیم تا پرهیزگاران را به وسیلهٔ آن بشارت داده، دشمنان سرسخت را بیم دهی. [مریم (۱۹) :۹۷]فرمودند: همانا

خداوند وقتی امیر مؤمنان علیه السّلام را به عنوان راهنما منصوب کرد آن را بر زبانش

ص :۳۵۵

علما، فبشّر به المؤمنين و أنذر به الكافرين و هم الّذين ذكرهم اللّه فى كتابه لدّا أى كفّارا، قال: و سألته عن قول اللّه: لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أُنْذِرَ آبٰاؤُهُمْ فَهُمْ غٰافِلُونَ قال لتنذر القوم الّذين أنت فيهم كما أنذر آباؤهم فهم غافلون عن اللّه و عن رسوله و عن وعيده لَقَدْ حَقَّ اَلْقَوْلُ عَلىٰ أَكْثَرِهِمْ (ممّن لا يقرّون بولايه أمير المؤمنين عليه السّلام و الأئمّه من بعده) فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ بإمامه أمير المؤمنين و الأوصياء من بعده، فلمّا لم يقرّوا كانت عقوبتهم ما ذكر اللّه إِنّٰا جَعَلْنٰا فِى أَعْنٰاقِهِمْ أَغْلاٰلاً فَهِىَ إِلَى اَلْأَذْقٰانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ فى نار جهنّم، ثمّ قال: وَ جَعَلْنٰا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنٰاهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ عقوبه منه لهم حيث أنكروا ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام و الأئمّه من بعده هذا فى الدّنيا و فى الآخره فى نار جهنّم مقمحون، ثمّ قال: يا محمّد! وَ سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ باللّه و بولايه علىّ و من بعده، ثمّ قال: إِنَّمٰا تُنْذِرُ مَنِ اِتَّبَعَ اَلذِّكْرَ (يعنى أمير المؤمنين عليه السّلام) وَ خَشِىَ اَلرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ (يا محمّد) بِمَغْفِرَهٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ.

[١١٧٢]٩١-علىّ بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن ابن محبوب، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى الحسن الماضى عليه السّلام قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اَللّٰهِ بِأَفْوٰاهِهِمْ قال: يريدون ليطفئوا ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام بأفواههم، قلت: وَ اَللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ قال: و اللّه متمّ الإمامه لقوله عزّ و جلّ: اَلَّذِينَ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَلنُّورِ اَلَّذِى أَنْزَلْنٰا فالنّور هو الإمام، قلت: هُوَ اَلَّذِى أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَ دِينِ اَلْحَقِّ قال: هو الّذى أمر رسوله بالولايه لوصيّه و الولايه هى دين الحقّ، قلت: لِيُظْهِرَهُ عَلَى اَلدِّينِ كُلِّهِ قال: يظهره على جميع الأديان عند قيام

آسان ساخت. آن گاه مؤمنان را با آن بشارت داده، کافران را بیم داد. کسانی که خداوند از آنان به عنوان سرسخت یاد کرده است. یعنی کافران. راوی گوید: از حضرت دربارۀ این سخن خداوند پرسیدم: تا مردمی را بیم دهی که پدرانشان بیم داده نشدند و خودشان غافلند. [یاسین (۳۶) :6]فرمودند: تا مردمی را که در میانشان هستی بیم دهی چنان که پدرانشان بیم داده شدند ولی آنان از خدا و رسولش و تهدید او غافلند. آن فرمان دربارۀ بیشترشان (از کسانی که به ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام و امامان پس از او اقرار نمی کنند.) ثابت شده، برای همین ایمان نمی آورند. [یاسین (۳۶) :۷]به امامت امیر مؤمنان و اوصیای پس از او [ایمان نمی آورند.]و چون اقرار نکردند، کیفرشان آن می شود که خدا فرمود: بر گردن هاشان غل و زنجیری می گذاریم که تا چانه هاشان می رسد و سرهاشان بی حرکت می ماند. [یاسین (۳۶) :۸]در آتش دوزخ. سپس فرمود: و در برابرشان و پشت سرشان سدّی قرار می دهیم و می پوشانیمشان تا جایی را نبینند. [یاسین (۳۶) :۹]کیفری از او برای آنان. چنان که آنان ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام و امامان پس از او را انکار کردند. این در دنیا است. و در آخرت در آتش دوزخ (با غل و زنجیری که بر گردنشان است) سرهاشان بی حرکت می ماند. سپس فرمود: ای محمّد! و برای آنان برابر است که بیمشان بدهی یا بیمشان ندهی. آنان ایمان نمی آورند. [یاسین (۳۶) : ۱۰]به خدا و به ولایت علی و کسانی که پس از اویند [ایمان نمی آورند. سپس فرمود: تو تنها، کسی را بیم می دهی که از ذکر پیروی کرده است (یعنی امیر مؤمنان علیه السّلام) و از آن مهربان در نهان ترسیده است. پس ای محمّد! او را به آمرزش و پاداشی گران بشارت بده. [یاسین (۳۶) : ۱۱]

[۱۱۷۲]۹۱-محمّد فضیل گوید: از حضرت ابو الحسن ماضی [امام کاظم]علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: می خواهند نور خدا را با دهان هاشان خاموش کنند. [صف (61) :۸]فرمودند: می خواهند ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام را با دهان هاشان خاموش کنند. گفتم: ولی خدا نورش را کامل می کند. [صف (61) :۸]فرمودند: ولی خداوند امامت را کامل می کند. چنان که فرموده است: کسانی که به خدا و رسولش و نوری که نازل کردیم ایمان آوردند. [برگرفته از تغابن (64) :۸]که نور همان امام است. من عرض کردم: او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حقّ فرستاد. [صف (61) :۹]فرمودند: او کسی است که رسولش را به ولایت برای وصی اش فرمان داده است و ولایت همان دین حقّ است. من گفتم: تا او را بر همۀ دین ها چیره کند. [صف (61) :۹]

ص: ۳۵۷

القائم، قال: يقول اللّه: وَ اَللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ: ولايه القائم وَ لَوْ كَرِهَ اَلْكٰفِرُونَ بولايه علىّ، قلت: هذا تنزيل؟ قال: نعم أمّا هذا الحرف فتنزيل و أمّا غيره فتأويل، قلت: ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا قال: إنّ اللّه تبارک و تعالى سمّى من لم يتّبع رسوله فى ولايه وصيّه منافقين و جعل من جحد وصيّه إمامته كمن جحد محمّدا و أنزل بذلک قرآنا فقال: يا محمّد! إِذٰا جٰاءَکَ اَلْمُنٰافِقُونَ (بولايه وصيّک) قٰالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اَللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّ اَلْمُنٰافِقِينَ (بولايه علىّ) لَكٰاذِبُونَ* اِتَّخَذُوا أَيْمٰانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ (و السّبيل هو الوصىّ) إِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ* ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا (برسالتک) ثُمَّ كَفَرُوا (بولايه وصيّک) فَطُبِعَ [اللّه] عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ يَفْقَهُونَ قلت: ما معنى لا يفقهون؟ قال: يقول: لا يعقلون بنبوّتک قلت: وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اَللّٰهِ ؟ قال: و إذا قيل لهم ارجعوا إلى ولايه علىّ يستغفر لكم النّبىّ من ذنوبكم «لوّوا رؤسهم» قال اللّه: وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ (عن ولايه علىّ) وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ عليه ثمّ عطف القول من اللّه بمعرفته بهم فقال: سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، لَنْ يَغْفِرَ اَللّٰهُ لَهُمْ، إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَهْدِى اَلْقَوْمَ اَلْفٰاسِقِينَ يقول: الظّالمين لوصيّک، قلت: أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلىٰ وَجْهِهِ أَهْدىٰ أَمَّنْ يَمْشِى سَوِيًّا عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ قال: إنّ اللّه ضرب مثل من حاد عن ولايه علىّ كمن يمشى على وجهه لا يهتدى لأمره و جعل من تبعه سويّا على صراط مستقيم و الصّراط المستقيم أمير المؤمنين عليه السّلام قال: قلت: قوله: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ؟ قال: يعنى جبرئيل عن اللّه فى ولايه علىّ عليه السّلام قال: قلت: «و ما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون» ؟ قال: قالوا: إنّ محمّدا كذّاب

فرمودند: او را هنگام قیام قائم [علیه السّلام]بر تمام ادیان چیره می کند. فرمودند: خداوند می فرماید: و خداوند نورش را کامل می کند. [یعنی]ولایت قائم رااگرچه کافران (به ولایت علی) نپسندند. [صف (۶۱) :۹]من عرض کردم: این آیه است؟ فرمودند: بله، این حرف تنزیل است و غیر آن تأویل است. [آن گاه]این آیه را خواندم: این به خاطر آن است که نخست ایمان آورده، سپس کافر شدند. [منافقین (۶۳) :۳]فرمودند: خداوند پاک و والا کسانی را که در موضوع ولایت وصی از رسولش پیروی نکردند منافقین نام داد. و کسی را که وصیت و امامت او را انکار کرد مانند کسی قرار داد که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]را انکار کرده است. و به این سبب آیه ای نازل کرده، فرمود: ای محمّد! منافقان (به ولایت وصی ات) نزدت آمده، گفتند: ما گواهی می دهیم که تو فرستادۀ خداوندی و خدا می داند که تو فرستادۀ اویی و خدا گواهی می دهد که منافقان (به ولایت علی) دروغزن اند. سوگندهاشان را سپر قرار داده اند تا از راه خداوند بازدارند (و راه همان وصی است.) و بد است آنچه انجام می دهند. این به خاطر آن است که نخست (به رسالت تو) ایمان آورده، سپس (به ولایت وصی ات) کافر شدند. پس (خداوند) بر دل هاشان مهر زد ولی آنان نمی فهمند. [منافقین (۶۳) :۳]من عرض کردم: معنای نمی فهمند چیست؟ فرمودند: یعنی دربارۀ نبوّت تو فکر نمی کنند. گفتم: و هنگامی که به آنان گفته شود: بیایید تا رسول خدا برایتان آمرزش خواهد. [منافقین (۶۳) :5]؟ فرمودند: و هنگامی که به آنان گفته شود: به ولایت علی بازگردید تا پیامبر از گناهانتان برای شما آمرزش بخواهدسرهاشان را برمی گردانند. [منافقین (۶۳) :5]خدا می فرماید: و آنان را می بینی که (از ولایت علی) بازمی دارند درحالی که (به او) تکبّر می ورزند. [منافقین (۶۳) :5]سپس گفتار خداوند متوجّه معرفی آنان شده، فرمود: برای آنان برابر است که برایشان آمرزش بخواهی یا آمرزش نخواهی. خداوند هرگز آنان را نخواهد آمرزید. که همانا خداوند مردم فاسق را هدایت نمی کند. [منافقین (۶۳) :6]یعنی ستمکاران به وصی ات را هدایت نمی کند من خواندم: آیا آن که وارونه بر چهرۀ خویش راه رود هدایت یافته تر است یا آن که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد. [ملک (۶۷) :۲۲]فرمودند: خداوند کسی را که از ولایت علی منحرف شده به کسی مانند کرده است که بر صورتش راه می رود و در کارش هدایت نمی شود. و کسی را که از او پیروی کند راست قامت و بر صراط مستقیم قرار داده است. و صراط مستقیم امیر مؤمنان علیهم السّلام است. او گوید: من این آیه را خواندم آن گفتار فرستاده ای ارجمند است. [الحاقه (۶۹) : ۴۰]؟ فرمودند: یعنی [گفتار] جبرئیل از سوی خدا دربارۀ ولایت علی علیه

السّلام. او گوید من گفتم: و گفتار یک شاعر نیست. امّا اندکی ایمان می آورید. [الحاقه (۶۹) : ۴۱]فرمود: آنان گفتند: همانا محمّد به پروردگارش دروغ می بندد. خدا این را دربارهٔ علی به او فرمان نداده است.

ص: ۳۵۹

على ربّه و ما أمره اللّه بهذا فى علىّ، فأنزل اللّه بذلک قرآنا فقال: إنّ (ولايه علىّ) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ* وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنٰا (محمّد) بَعْضَ اَلْأَقٰاوِيلِ* لَأَخَذْنٰا مِنْهُ بِالْيَمِينِ* ثُمَّ لَقَطَعْنٰا مِنْهُ اَلْوَتِينَ ثمّ عطف القول فقال: إنّ (ولايه علىّ) لَتَذْكِرَهٌ لِلْمُتَّقِينَ* (للعالمين) وَ إِنّٰا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ* وَ إنّ (عليّا) لَحَسْرَهٌ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ* وَ إنّ (ولايته) لَحَقُّ اَلْيَقِينِ* فَسَبِّحْ (يا محمّد) بِاسْمِ رَبِّکَ اَلْعَظِيمِ يقول اشكر ربّک العظيم الّذى أعطاک هذا الفضل. قلت: قوله: «لَمّٰا سَمِعْنَا اَلْهُدىٰ آمَنّٰا بِهِ» قال الهدى الولايه، آمنّا بمولانا فمن آمن بولايه مولاه فَلاٰ يَخٰافُ بَخْساً وَ لاٰ رَهَقاً قلت: تنزيل؟ قال: لا تأويل، قلت:

قوله: لاٰ أَمْلِکُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لاٰ رَشَداً قال: إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم دعا النّاس إلى ولايه علىّ فاجتمعت إليه قريش، فقالوا: يا محمّد! أعفنا من هذا، فقال لهم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: هذا إلى اللّه ليس إلىّ، فاتّهموه و خرجوا من عنده فأنزل اللّه: قُلْ إِنِّى لاٰ أَمْلِکُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لاٰ رَشَداً* قُلْ إِنِّى لَنْ يُجِيرَنِى مِنَ اَللّٰهِ (إن عصيته) أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً إِلاّٰ بَلاٰغاً مِنَ اَللّٰهِ وَ رِسٰالاٰتِهِ (فى علىّ) قلت: هذا تنزيل؟ قال: نعم، ثمّ قال توكيدا: وَ مَنْ يَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ (فى ولايه علىّ) فَإِنَّ لَهُ نٰارَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً قلت: حَتّٰى إِذٰا رَأَوْا مٰا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نٰاصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً يعنى بذلک القائم و أنصاره، قلت: وَ اِصْبِرْ عَلىٰ مٰا يَقُولُونَ قال: يقولون فيک: وَ اُهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً وَ ذَرْنِى (يا محمّد) وَ اَلْمُكَذِّبِينَ (بوصيّک) أُولِى اَلنَّعْمَهِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِيلاً قلت: إنّ هذا تنزيل؟ قال: نعم. قلت: لِيَسْتَيْقِنَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتٰابَ ؟ قال: يستيقنون أنّ اللّه و رسوله و وصيّه حقّ، قلت: وَ يَزْدٰادَ اَلَّذِينَ آمَنُوا إِيمٰاناً ؟ قال: و يزدادون

پس خداوند این آیه را نازل کرده، فرمود: (همانا ولایت علی) آیه ای از پروردگار جهانیان است. و اگر (محمّد) به ما سخنی دروغ می بست. دست راستش را می گرفتیم. سپس رگ قلبش را می زدیم. [الحاقه (۶۹) :۴۳ تا 45]سپس سخن را بازگردانده، فرمود: همانا آن (ولایت علی) تذکّری برای پرهیزگاران (جهانیان) است. و ما می دانیم که برخی از شما تکذیب کنندگانید، و همانا او (علی) مایۀ حسرت کافران است. و آن (ولایتش) یقین راستین است. پس (ای محمّد) به نام پروردگار بزرگت تسبیح بگو. [الحاقه (۶۹) :۴۸ تا ۵۲]یعنی: پروردگار بزرگی را سپاسگزاری کن که این فضیلت را به تو داد. من این آیه را خواندم: وقتی هدایت (قرآن) را شنیدیم به آن ایمان آوردیم. [جنّ (۷۲) :۱۳]فرمودند: هدایت همان ولایت است. [یعنی]به مولایمان ایمان آوردیم. و کسی که به ولایت مولایش ایمان آورداز نقصان و ستم نمی ترسد. [جنّ (۷۲) :۱۳]من عرض کردم: آیه است؟ فرمود: نه، تأویل است من این آیه را خواندم من مالک هدایت و زیانی برای شما نیستم [جنّ (۷۲) : ۲۱]فرمودند: همانا رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-مردم را به ولایت علی خواند. قریش نزدش گرد آمده، گفتند: ای محمّد ! ما را از این معاف کن. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به آنان فرمود: این با خدا است. با من نیست. پس آنان، او را متّهم کرده، از نزدش بیرون آمدند. و خداوند این آیه را نازل کرد: بگو من مالک زیان و هدایتی برای شما نیستم. بگو هیچ کس به من در برابر خداوند (اگر بر او عصیان کنم) پناه نمی دهد و من پناهگاهی جز او نمی یابم. جز این که از سوی او ابلاغ کنم و پیام هایش (دربارۀ علی) را برسانم. [جنّ (۷۲) : ۲۱ تا ۲۳]من گفتم: این آیه است؟ فرمودند: بله. سپس خداوند برای تأکید فرمود: و هرکس (دربارۀ ولایت علی) از خدا و رسولش نافرمانی کند آتش دوزخ برای او است و در آن جاودانه خواهند بود. [جنّ (۷۲) : ۲۱ تا ۲۳]من خواندم: تا وقتی ببینند آنچه را وعده داده می شدند و بدانند که چه کسی یاورانش ناتوان تر و کم شمارتر است. [جنّ (۷۲) :24] [فرمودند:]مقصود از آن قائم [علیه السّلام]و یاران او است. من این آیه را خواندم: و در برابر آنچه می گویند شکیبا باش. [مزّمل (۷۳) : ۱۰]فرمود: [آنچه]دربارۀ تو می گویند. و به طرزی شایسته از آنان دوری کن و (ای محمّد) تکذیب گران صاحب نعمت (وصی ات) را به من واگذار و اندکی مهلتشان ده. [مزّمل (۷۳) : ۱۰ و ۱۱]گفتم: این آیه است. فرمود: بله. من این آیه را خواندم: تا اهل کتاب یقین کنند. [مدّثر (74) : ۳۱]فرمود: یقین کنند که خداوند و فرستاده اش و وصی او حقّند. گفتم: و بر ایمان مؤمنان بیفزاید. [مدّثر (74) : ۳۱]

بولايه الوصىّ إيمانا، قلت: وَ لا۟ يَرْتابَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتابَ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ ؟ قال: بولايه علىّ عليه السّلام قلت: ما هذا الارتياب؟ قال: يعنى بذلک أهل الكتاب و المؤمنين الّذين ذكر اللّه فقال: و لا يرتابون فى الولايه، قلت: وَ ما هِيَ إِلاّٰ ذِكْرىٰ لِلْبَشَرِ ؟ قال: نعم ولايه علىّ عليه السّلام، قلت: إِنَّهٰا لَإِحْدَى اَلْكُبَرِ ؟ قال: الولايه، قلت: لِمَنْ شاٰءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ؟ قال: من تقدّم إلى ولايتنا أخّر عن سقر و من تأخّر عنّا تقدّم إلى سقر إِلاّٰ أَصْحاٰبَ اَلْيَمِينِ ؟ قال: هم و اللّه شيعتنا، قلت: لَمْ نَکُ مِنَ اَلْمُصَلِّينَ ؟ قال: إنّا لم نتولّ وصىّ محمّد و الأوصياء من بعده و لا يصلّون عليهم، قلت: فَمالَ لَهُمْ عَنِ اَلتَّذْكِرَهِ مُعْرِضِينَ ؟ قال: عن الولايه معرضين، قلت: كَلاّٰ إِنَّهٰا تَذْكِرَهٌ ؟ قال: الولايه. قلت: قوله: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» ؟ قال: يوفون للّه بالنّذر الّذى أخذ عليهم فى الميثاق من ولايتنا، قلت: إِنّاٰ نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْکَ اَلْقُرْآنَ تَنْزِيلاً ؟ قال: بولايه علىّ عليه السّلام تنزيلا، قلت: هذا تنزيل؟ قال: نعم ذا تأويل، قلت: إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَهٌ قال: الولايه، قلت: يُدْخِلُ مَنْ يَشاٰءُ فِى رَحْمَتِهِ قال: فى ولايتنا، قال: وَ اَلظّٰالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاٰباً أَلِيماً ألا ترى أنّ اللّه يقول: و ما ظلمونا و لكن كانوا أنفسهم يظلمون قال إنّ اللّه أعزّ و أمنع من أن يظلم أو ينسب نفسه إلى ظلم و لكنّ اللّه خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه و ولايتنا ولايته ثمّ أنزل بذلک قرآنا على نبيّه فقال: وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لٰكِنْ كاٰنُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ قلت: هذا تنزيل؟ قال: نعم. قلت: وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ قال: يقول: ويل للمكذّبين يا محمّد! بما أوحيت إليک من ولايه علىّ [بن أبى طالب]عليه السّلام أَ لَمْ نُهْلِکِ اَلْأَوَّلِينَ* ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ اَلْآخِرِينَ قال: الأوّلين الّذين كذّبوا الرّسل فى طاعه الأوصياء كَذٰلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ

فرمود: با ولایت وصی بر ایمانشان بیفزاید. گفتم: و اهل کتاب و مؤمنان تردید نکنند. [مدّثر (۷۴) : ۳۱]فرمود: به ولایت علی [تردید نکنند]. من عرض کردم: این تردید چیست؟ فرمود: مقصود از آن اهل کتاب و مؤمنانی هستند که خداوند یاد کرده و فرموده است: و در ولایت تردید نمی کنند. من خواندم: و این جز تذکّری برای بشر نیست. [مدّثر (۷۴) : ۳۱]فرمود: بله ولایت علی علیه السّلام است. من خواندم: که آن یکی از مسائل بزرگ است. [مدّثر (۷۴) :35]فرمود: ولایت است. من خواندم: برای هر کس از شما که خواهد جلو رود یا عقب بماند. [مدّثر (۷۴) :۳۷]فرمود: کسی که به سوی ولایت ما پیش آید، از دوزخ عقب افتد و آن که از ما عقب افتد به سوی دوزخ پیش می رود. مگر اصحاب یمین. [مدّثر (۷۴) :۳۹]فرمودند: به خدا سوگند آنان شیعیان ما هستند. من خواندم از نمازگزاران نبودیم. [مدّثر (۷۴) :43]فرمودند: ولایت وصی محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]و اوصیای پس از او را نپذیرفتیم. و بر آن ها درود نمی فرستادند. من خواندم: چرا آنان از تذکّر روی گردان هستند؟ [مدّثر (۷۴) :49]فرمودند: از ولایت روی گردان اند. من خواندم: چنین نیست، این یک تذکّر است. [مدّثر (۷۴) :54]فرمودند: ولایت است. من این آیه را خواندم: به نذر وفا می کنند. [انسان (۷۶) :۷]فرمودند: [یعنی]به خاطر خداوند به نذری که در میثاق دربارۀ ولایت ما از آنان گرفته شده است وفا می کنند. من خواندم همانا ما این قرآن را به تو نازل کردیم. [انسان (۷۶) :۲۳]فرمودند: تنزیلی به ولایت علی ۷. من عرض کردم: این آیه است؟ فرمودند: بله، این تأویل است. من خواندم همانا این تذکّری است. [انسان (۷۶) :۲۹]فرمودند: ولایت است. من خواندم هرکس را بخواهد در رحمتش داخل می کند. [انسان (۷۶) : ۳۱]فرمود: در ولایت ما [داخل می کند]. [سپس]فرمود: و برای ستمکاران عذابی دردناک آماده کرده است. [انسان (۷۶) : ۳۱]آیا نمی بینی خدا می فرماید: به ما ستم نکردند بلکه آنان به خودشان ستم کردند. [بقره (۲) :57]فرمود: همانا خداوند گرامی تر و والاتر از آن است که به او ستم شود یا خود را به ستمی نسبت دهد. بلکه خداوند ما را با خودش درآمیخت پس ستم ما را ستم خودش و ولایتمان را ولایت خودش قرار داد. سپس برای آن آیه ای به پیامبرش نازل کرده، فرمود: و ما به آنان ستم نکردیم بلکه آنان به خودشان ستم کردند. [نحل (۱۶) :۱۱۸]من گفتم: این آیه است؟ فرمود: بله. من خواندم: وای در آن روز بر تکذیب گران. [مرسلات (۷۷) :۱۵]فرمودند: یعنی ای محمّد! وای بر تکذیب کنندگان ولایت علی [ابو طالب]علیه السّلام که بر تو وحی کرده ام. آیا پیشینیان را نابود نکردیم؟ سپس دیگران را به دنبال آنان خواهیم فرستاد. [مرسلات (۷۷) :۱۶ و ۱۷]فرمودند: پیشینیان کسانی اند که

رسولان را در اطاعت از اوصیا تکذیب کردند. این گونه با مجرمان رفتار می کنیم. [مرسلات (۷۷) :۱۸]

ص :۳۶۳

قال: من أجرم إلى آل محمّد و ركب من وصيّه ما ركب، قلت: إِنَّ اَلْمُتَّقِينَ ؟ قال: نحن و اللّه و شيعتنا ليس على ملّه إبراهيم غيرنا و سائر النّاس منها برآء، قلت: يَوْمَ يَقُومُ اَلرُّوحُ وَ اَلْمَلاٰئِكَهُ صَفًّا لاٰ يَتَكَلَّمُونَ الآيه، قال: نحن و اللّه المأذون لهم يوم القيامه و القائلون صوابا، قلت: ما تقولون إذا تكلّمتم؟ قال نمجّد ربّنا و نصلّى على نبيّنا و نشفع لشيعتنا، فلا يردّنا ربّنا، قلت: كَلاّٰ إِنَّ كِتاٰبَ اَلْفُجّٰارِ لَفِى سِجِّينٍ قال: هم الّذين فجروا فى حقّ الأئمّه و اعتدوا عليهم، قلت: ثُمَّ يُقاٰلُ هاٰذَا اَلَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ؟ قال: يعنى أمير المؤمنين قلت: تنزيل؟ قال: نعم.

[۱۱۷۳]۹۲-محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن الحسين بن عبد الرّحمن، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَهً ضَنْكاً قال:

يعنى به ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام، قلت: وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ اَلْقِيامَهِ أَعْمىٰ قال: يعنى أعمى البصر فى الآخره أعمى القلب فى الدّنيا عن ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام، قال: و هو متحيّر فى القيامه يقول: لِمَ حَشَرْتَنِى أَعْمىٰ وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً قاٰلَ كَذٰلِكَ أَتَتْكَ آياٰتُنا فَنَسِيتَهاٰ قال: الآيات الأئمّه عليه السّلام فَنَسِيتَهاٰ وَ كَذٰلِكَ اَلْيَوْمَ تُنْسىٰ يعنى تركتها و كذلك اليوم تترك فى النّار كما تركت الأئمّه عليه السّلام: فلم تطع أمرهم و لم تسمع قولهم قلت: وَ كَذٰلِكَ نَجْزِى مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآياٰتِ رَبِّهِ وَ لَعَذاٰبُ اَلْآخِرَهِ أَشَدُّ وَ أَبْقىٰ ؟ قال: يعنى من أشرك بولايه أمير المؤمنين عليه السّلام غيره و لم يؤمن بآيات ربّه و ترك الأئمّه معانده فلم يتّبع آثارهم و لم يتولّهم، قلت: اَللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِباٰدِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشاٰءُ ؟ قال: ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام، قلت: مَنْ كاٰنَ يُرِيدُ حَرْثَ اَلْآخِرَهِ ؟ قال: معرفه

فرمود: کسانی که نسبت به خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]گناه کرده و دربارۀ وصی اش کردند آنچه کردند. عرض کردم: همانا پرهیزگاران [مرسلات (۷۷) : 41]چیست؟ فرمود: به خدا سوگند! ما و شیعیانمان هستیم. کسی جز ما بر آیین ابراهیم نیست و مردمان دیگر از آن دورند. من خواندم: روزی که روح و فرشتگان در صفی می ایستند و سخن نمی گویند. [نبا (۷۸) :۳۸] فرمود: به خدا سوگند ماییم که در روز قیامت اجازه [سخن گفتن]داریم و راست گفتاران هستیم. من عرض کردم: چه می گویید وقتی سخن بگویید؟ فرمود: از بزرگی پروردگارمان می گوییم و بر پیامبران درود فرستاده، برای شیعیانمان شفاعت و خواهشگری می کنیم و پروردگارمان ما را رد نمی کند. من این آیه را خواندم چنین نیست، همانا نامۀ بدکاران در سجّین است. [مطففین (۸۳) :۷] فرمودند: آنان کسانی اند که در حقّ ائمّه بد کرده و به آنان ستم کردند. من خواندم سپس به آنان گفته می شود: این است آنچه تکذیبش می کردید. [مطففین (۸۳) :۱۷] فرمودند: مقصود، امیر مؤمنان علیه السّلام است. من عرض کردم: آیه است؟ فرمود: بله.

[۱۱۷۳]۹۲-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند هرکس از یاد من روگردان شود، زندگی تنگی دارد. [طه (۲۰) :۱۲۴]روایت کرده که فرمودند: مقصود ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام است. من خواندم و او را روز قیامت کور برمی انگیزیم. [طه (۲۰) :۱۲۴]فرمودند: یعنی در آخرت کورچشم و در دنیا کوردل از [پذیرش]ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام. [و]فرمود: و او در قیامت سرگردان است و می گوید: چرا مرا کور برانگیختی، من که بینا بودم که [خداوند]می فرماید: چنان که آیات ما به سویت درآمد و تو آن ها را فراموش کردی. [طه (۲۰) :۱۲۵ و ۱۲۶] حضرت فرمود: [و]آن آیات ائمّه علیهم السّلام هستند. و تو آن ها را فراموش کردی و امروز خود تو همان گونه فراموش می شوی. [طه (۲۰) :۱۲۶]یعنی تو آیه ها را رها کردی و امروز همان گونه که ائمّه علیهم السّلام را رها کردی و فرمانشان را اطاعت نکرده، سخنشان را نشنیدی. خودت در آتش رها می شوی من خواندم و این گونه جزا می دهیم کسی را که زیاده روی کرده، به آیات پروردگارش ایمان نیاورد و عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است. [طه (۲۰) :۱۲۷]فرمودند: یعنی کسی که به ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام جز او را شریک کند و به آیه های پروردگارش ایمان نیاورده، ائمّه [علیهم السّلام]را از روی دشمنی رها کند و پیروی شان نکرده، دوستشان نداشته باشد. من خواندم خداوند به بندگانش مهربان است به هرکه بخواهد روزی

می دهد. [شورا (۴۲) :۱۹] فرمودند: ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام است. من خواندم آن که زراعت آخرت خواهد

أمير المؤمنين عليه السّلام و الأئمّه نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ ؟ قال: نزيده منها، قال: يستوفى نصيبه من دولتهم وَ مَنْ كٰانَ يُرِيدُ حَرْثَ اَلدُّنْيٰا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ مٰا لَهُ فِی اَلْآخِرَهِ مِنْ نَصِيبٍ ؟ قال: ليس له فى دوله الحقّ مع القائم نصيب.

باب فيه نتف و جوامع من الرّوايه فى الولايه [١١٧4]١-محمّد بن يعقوب الكلينىّ، عن محمّد بن الحسن و علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن بكير بن أعين قال:

كان أبو جعفر عليه السّلام يقول: إنّ اللّه أخذ ميثاق شيعتنا بالولايه و هم ذرّ، يوم أخذ الميثاق على الذّرّ و الإقرار له بالرّبوبيّه و لمحمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بالنّبوّه.

[١١٧5]٢-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبه، عن عبد اللّه بن محمّد الجعفرىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام؛ و عن عقبه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه خلق الخلق فخلق، ما أحبّ ممّا أحبّ و كان ما أحبّ أن خلقه من طينه الجنّه و خلق ما أبغض ممّا أبغض و كان ما أبغض أن خلقه من طينه النّار، ثمّ بعثهم فى الظّلال، فقلت: و أىّ شىء الظّلال؟ قال: ألم تر إلى ظلّک فى الشّمس شىء و ليس بشىء، ثمّ بعث اللّه فيهم النّبيّين يدعونهم إلى الإقرار باللّه و هو قوله: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اَللّٰهُ ثمّ دعاهم إلى الإقرار بالنّبيّين، فأقرّ بعضهم و أنكر بعضهم، ثمّ دعاهم إلى ولايتنا فأقرّ بها و اللّه من أحبّ و أنكرها من أبغض و هو قوله: فَمٰا كٰانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمٰا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ ثمّ قال أبو جعفر عليه السّلام كان التّكذيب ثمّ.

[١١٧6]٣-محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن علىّ بن سيف، عن

[شورا (۴۲) : ۲۰]فرمود: معرفت امیر مؤمنان علیه السّلام و امامان است. بر زراعتش می افزاییم. [شورا (۴۲) : ۲۰]یعنی بر آن معرفت می افزاییم، تا بهره اش را از دولت شان دریافت کند. و کسی که کشت دنیا خواهد کمی از آن به او می دهیم ولی در آخرت هیچ بهره ای ندارد. [طه (۴۲) : ۲۰]فرمود: [یعنی]برای او بهره ای در همراهی قائم [علیه السّلام]در دولت حقّ نیست.

روایات برگزیده و پرمعنا دربارۀ ولایت

[۱۱۷۴]۱-بکیر اعین گفت: حضرت باقر علیه السّلام می فرمود: همانا خداوند از شیعیان ما درحالی که ذرّه ای بودند پیمان به ولایت گرفت. روزی که در عالم ذرّ به اقرار به پروردگاری خود و پیامبری محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- پیمان گرفت.

[۱۱۷۵]۲-عقبه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خدا آفریدگان را آفرید. و آنچه را دوست داشت از آنچه می پسندید، آفرید. و آنچه را دوست داشت از گل بهشت آفرید. و آنچه را دوست نداشت از آنچه نمی پسندید، آفرید. و آنچه را دوست نداشت از گل دوزخ آفرید. سپس در آن سایه مبعوثشان کرد. من عرض کردم: آن سایه چه چیزی است؟ فرمودند: آیا به سایه ات در خورشید نگاه نکرده ای که هم چیزی هست و هم چیزی نیست. سپس در میانشان پیامبرانی برانگیخت تا آنان را بر اقرار به خداوند برانگیزاند و این سخن او است که و اگر از آنان بپرسی چه کسی شما را آفرید به یقین می گویند: خداوند. [زخرف (۴۳) :۸۷]سپس آنان را بر اقرار به پیامبران خواند که برخی اقرار کردند و برخی انکار. سپس آنان را به ولایت ما خواند که به خدا سوگند! کسی که او دوست داشت به آن اقرار کرد و کسی که او دوست نداشت آن را انکار کرد. و این سخن او است که آنان به چیزی که پیش از آن تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند.

[یونس (۱۰) :۷۴]سپس حضرت باقر علیه السّلام فرمود: این تکذیب آن جا بود.

[۱۱۷۶]۳-محمّد عبد الرحمان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

العبّاس بن عامر، عن أحمد بن رزق الغمشانىّ، عن محمّد بن عبد الرّحمن، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ولايتنا ولايه اللّه الّتى لم يبعث نبيّا قطّ إلاّ بها.

[١١٧٧]4-محمّد بن يحيى، عن عبد اللّه بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن عبد الحميد، عن يونس بن يعقوب، عن عبد الأعلى قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: ما من نبىّ جاء قطّ إلاّ بمعرفه حقّنا و تفضيلنا على من سوانا.

[١١٧٨]5-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى الصّبّاح الكنانىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سمعته يقول: و اللّه إنّ فى السّماء لسبعين صفّا من الملائكه، لو اجتمع أهل الأرض كلّهم يحصون عدد كلّ صفّ منهم ما أحصوهم و إنّهم ليدينون بولايتنا.

[١١٧٩]6-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

ولايه علىّ عليه السّلام مكتوبه فى جميع صحف الأنبياء و لن يبعث اللّه رسولا إلاّ بنبوّه محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و وصيّه علىّ عليه السّلام.

[١١٨٠]٧-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور قال: حدّثنا يونس، عن حمّاد بن عثمان، عن الفضيل بن يسار، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ نصب عليّا عليه السّلام علما بينه و بين خلقه، فمن عرفه كان مؤمنا و من أنكره كان كافرا و من جهله كان ضالاّ و من نصب معه شيئا كان مشركا و من جاء بولايته دخل الجنّه.

ولایت ما ولایتی خدایی است که هرگز پیامبری جز با آن برانگیخته نشده است.

[۱۱۷۷]4-عبد الاعلی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هیچ پیامبری نیامد مگر با معرفت به حقّ ما و فضیلتمان بر دیگران.

[۱۱۷۸]5-ابو الصبّاح کنانی گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: به خدا سوگند در آسمان هفت صف از فرشتگان است که اگر همهٔ اهل زمین گرد می آمدند تا شمار هر صف از آن را بشمارند نمی توانستند. و آنان به ولایت ما معتقدند.

[۱۱۷۹]6-محمّد فضیل از حضرت ابو الحسن [امام کاظم]علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ولایت علی علیه السّلام در همهٔ کتب پیامبران نوشته شده است. و خداوند هرگز رسولی را جز با نبوّت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-و وصایت علی علیه السّلام مبعوث نمی کند.

[۱۱۸۰]7-فضیل یسار از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند عزّتمند میان خود و آفریدگانش علی علیه السّلام را برای پیشوایی منصوب کرد. پس هرکس او را بشناسد مؤمن است و هرکس انکارش کند، کافر. هرکس به او جاهل باشد گمراه است و آن که به همراه او دیگری را منصوب کند، مشرک. و هرکس با ولایت او آید، به بهشت درآید.

[۱۱۸۱]۸-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى حمزه قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ عليّا عليه السّلام باب فتحه اللّه، فمن دخله كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا و من لم يدخل فيه و لم يخرج منه كان فى الطّبقه الّذين قال اللّه تبارک و تعالى: لى فيهم المشيئه.

[۱۱۸۲]۹-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن بكير بن أعين قال:

كان أبو جعفر عليه السّلام يقول: إنّ اللّه أخذ ميثاق شيعتنا بالولايه لنا و هم ذرّ، يوم أخذ الميثاق على الذّرّ، بالإقرار له بالرّبوبيّه و لمحمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بالنّبوّه و عرض اللّه جلّ و عزّ على محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أمّته فى الطّين و هم أظلّه و خلقهم من الطّينه الّتى خلق منها آدم و خلق اللّه أرواح شيعتنا قبل أبدانهم بألفى عام و عرضهم عليه و عرّفهم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و عرّفهم عليّا و نحن نعرفهم فى لحن القول.

باب فى معرفتهم أولياءهم و التّفويض إليهم [۱۱۸۳]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن صالح بن سهل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

أنّ رجلا جاء إلى أمير المؤمنين عليه السّلام و هو مع أصحابه فسلّم عليه ثمّ قال له: أنا و اللّه أحبّک و أتولّاک، فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام، كذبت، قال: بلى و اللّه إنّى أحبّک و أتولّاک، فكرّر ثلاثا، فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام، كذبت، ما أنت كما قلت، إنّ اللّه خلق الأرواح قبل الأبدان بألفى عام ثمّ عرض علينا المحبّ لنا، فو اللّه ما رأيت روحک فيمن عرض، فأين كنت؟ فسكت الرّجل عند ذلک و لم يراجعه.

[۱۱۸۱]۸-ابو حمزه گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: علی دری است که خداوند آن را گشود. هرکس از آن داخل شود مؤمن است و هرکس از آن بیرون آید، کافر. و کسی که نه داخل شود و نه بیرون آید در طبقه ای است که خداوند پاک و والا فرموده: رفتار با ایشان با من است.

[۱۱۸۲]۹-بکیر اعین گفت: حضرت باقر علیه السّلام می فرمود: خداوند از شیعیانمان درحالی که ذرّه ای بودند به ولایت برای ما پیمان گرفت. در روزی که در عالم ذرّ به اقرار بر پروردگاری اش و پیامبری محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- پیمان گرفت. و خداوند عزّتمند امّت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را در گل بر او نشان داد. درحالی که سایه هایی بودند. و آنان را از گلی آفرید که آدم را از آن آفریده بود. و خداوند ارواح شیعیانمان را هزار سال پیش از بدن هاشان آفریده، به او نشان داد و آنان را به رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و به علی شناساند. و ما آن ها را از لحن سخنشان می شناسیم.

در معرفتشان به دوستان خود و سپردن امور خود به آنان

[۱۱۸۳]۱-صالح سهل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که مردی به نزد امیر مؤمنان علیه السّلام آمد درحالی که اصحاب هم حضور داشتند، سلام کرد و گفت: به خدا سوگند! من شما را دوست دارم. امیر مؤمنان علیه السّلام به او فرمود: دروغ می گویی. او گفت: چرا، به خدا سوگند! شما را دوست دارم. و سه بار بازگفت: امیر مؤمنان علیه السّلام به او فرمود: دروغ می گویی تو چنان نیستی که می گویی. همانا خداوند ارواح شیعیان ما را هزار سال پیش از بدن هاشان آفریده، سپس دوستدارانمان را به ما نشان داد. و به خدا سوگند! من در آنچه نشان داده شد روح تو را ندیدم، کجا بودی؟ ! مرد در این هنگام خاموش شد و دیگر به سخن خود بازنگشت. و در روایت دیگری است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: او در آتش بود.

و فی روایه أخری قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: کان فی النّار.

[۱۱۸۴]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن عمرو بن میمون، عن عمّار بن مروان، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّا لنعرف الرّجل إذا رأیناه بحقیقه الإیمان و حقیقه النّفاق.

[۱۱۸۵]۳-أحمد بن إدریس و محمّد بن یحیی، عن الحسن بن علیّ الکوفیّ، عن عبیس بن هشام، عن عبد اللّه بن سلیمان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سألته عن الإمام: فوّض اللّه إلیه کما فوّض إلی سلیمان بن داود؟ فقال: نعم. و ذلک أنّ رجلا سأله عن مسأله فأجابه فیها و سأله آخر عن تلک المسأله فأجابه بغیر جواب الأوّل، ثمّ سأله آخر فأجابه بغیر جواب الأوّلین، ثمّ قال: هٰذٰا عَطٰاؤُنٰا فَامْنُنْ أَوْ (أعط) بِغَیْرِ حِسٰابٍ و هکذا هی فی قراءه علیّ علیه السّلام، قال: قلت: أصلحک اللّه فحین أجابهم بهذا الجواب، یعرفهم الإمام؟ قال: سبحان اللّه أما تسمع اللّه یقول: إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ و هم الأئمّه وَ إِنَّهٰا لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ لا یخرج منها أبدا، ثمّ قال لی: نعم إنّ الإمام إذا أبصر إلی الرّجل عرفه و عرف لونه و إن سمع کلامه من خلف حائط عرفه و عرف ما هو، إنّ اللّه یقول: وَ مِنْ آیٰاتِهِ خَلْقُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اِخْتِلاٰفُ أَلْسِنَتِکُمْ وَ أَلْوٰانِکُمْ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِلْعٰالِمِینَ و هم العلماء، فلیس یسمع شیئا من الأمر ینطق به إلاّ عرفه، ناج أو هالک فلذلک یجیبهم بالّذی یجیبهم.

[۱۱۸۴]۲-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ما وقتی مردی را می بینیم حقیقت ایمان و حقیقت نفاقش را می شناسیم.

[۱۱۸۵]۳-عبد اللّه سلیمان گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ امام پرسیدم که آیا خداوند چنان که به سلیمان داود [امور را]واگذار کرد به او هم واگذار کرده است؟ فرمودند: بله، و دلیلش آن که: مردی از او مسأله پرسید و ایشان جوابش داد. دیگری از همان موضوع پرسید و او جز جواب نخست داد. سپس کسی دیگر پرسید و ایشان جز دو جواب پیشین داد. سپس فرمودند: همانا این عطای ما است منّت گذار یا ببخش بی حساب [ر. ک: صاد (۳۸) :۳۹]این آیه در قرائت علی علیه السّلام این گونه است. [و در روایت مشهور به جای «ببخش» ، «دریغ کن» است.]او گوید: من گفتم: خدا کارت را بسامان کند، وقتی این جواب ها را به آنان می دهد، می شناسدشان؟ فرمودند: سبحان اللّه ! مگر نشنیده ای که خداوند می فرماید: همانا در آن نشانه هایی برای هوشیاران است. [حجر (۱5) :۷5]و آنان ائمّه علیهم السّلام هستند. و در راهی پابرجاست. [حجر (۱5) :۷6]که هرگز از آن خارج نمی شود. سپس به من فرمود: بله، همانا امام وقتی به مردی بنگرد او را و رنگش را می شناسد. و اگر سخنش را از پشت دیوار بشنود. او و چگونگی اش را می شناسد. که خداوند می فرماید: و از نشانه های او آفرینش آسمان ها و زمین و تفاوت زبان ها و رنگ هاتان است. که در آن نشانه هایی برای دانشوران است. [روم (۳۰) :۲۲]و آنان دانشمندانند. پس چیزی نیست که بشنود و به زبان آرد مگر این که آن را می شناسد. از نجات یافته ای باشد یا نابودشده ای. برای همین است که این گونه جوابشان می دهد.

أبواب التّاريخ بسم اللّه الرّحمن الرّحيم باب مولد النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و وفاته. ولد النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لاثنتى عشره ليله مضت من شهر ربيع الأوّل فى عام الفيل يوم الجمعه مع الزّوال. و روى أيضا عند طلوع الفجر قبل أن يبعث بأربعين سنه. و حملت به أمّه فى أيّام التّشريق عند الجمره الوسطى و كانت فى منزل عبد اللّه بن عبد المطّلب و ولدته فى شعب أبى طالب فى دار محمّد بن يوسف فى الزّاويه القصوى عن يسارک و أنت داخل الدّار و قد أخرجت الخيزران ذلک البيت فصيّرته مسجدا، يصلّى النّاس فيه. و بقى بمكّه بعد مبعثه ثلاث عشره سنه، ثمّ هاجر إلى المدينه و مكث بها عشر سنين، ثمّ قبض عليه السّلام لاثنتى عشره ليله مضت من ربيع الأوّل يوم الإثنين و هو ابن ثلاث و ستّين سنه و توفّى أبوه عبد اللّه بن عبد المطّلب بالمدينه عند أخواله و هو ابن شهرين و ماتت أمّه آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن كلاب بن مرّه بن كعب بن لؤىّ بن غالب و هو عليه السّلام ابن أربع سنين و مات عبد المطّلب و للنّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم نحو ثمان سنين و تزوّج خديجه و هو ابن بضع و عشرين سنه، فولد له منها قبل مبعثه عليه السّلام القاسم و رقيّه و زينب و أمّ كلثوم و ولد له بعد المبعث الطّيّب و الطّاهر و فاطمه عليها السّلام و روى أيضا أنّه لم يولد بعد المبعث إلاّ فاطمه عليها السّلام و أنّ الطّيّب و الطّاهر

تولّد و وفات پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم

پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-دوازده شب گذشته از ماه ربیع الاوّل، روز جمعه در عام الفیل هنگام ظهر و به روایتی هنگام سپیده، چهل سال پیش از بعثت به دنیا آمد. مادرش به او در روزهای تشریق [ایّام حجّ مشرکان در جمادی الاولی]کنار جمرهٔ میانی حامله شد. درحالی که در منزل عبد اللّه عبد المطّلب بود. و او را در شعب ابو طالب به دنیا آورد. در خانهٔ محمّد یوسف در دورترین گوشه از دست چپ وقتی داخل خانه می شوی. و [در حکومت عبّاسیان] خیزران [مادر هادی عبّاسی]آن خانه را به مسجدی تبدیل کرد که مردم در آن نماز می خواندند. آن حضرت پس از بعثتش سیزده سال در مکّه ماند. سپس به مدینه هجرت کرده، ده سال در آن جا ماند. سپس دوازده شب گذشته از ربیع الاوّل در روز دوشنبه درگذشت درحالی که شصت و سه سال عمر کرده بود. پدرش عبد اللّه عبد المطّلب-درحالی که او دوماهه بود-در مدینه نزد دایی هایش وفات کرد. و مادرش آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لؤیّ غالب در چهارسالگی او درگذشت. و پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-هشت سال داشت که عبد المطّلب درگذشت. و وقتی بیست و چند ساله بود با خدیجه ازدواج کرد که از او برایش قاسم و رقیّه و زینب و امّ کلثوم پیش از بعثت و طیّب و طاهر و فاطمه علیها السّلام پس از بعثت به دنیا آمدند.

ولدا قبل مبعثه، و ماتت خديجه عليه السّلام حين خرج رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من الشّعب و كان ذلک قبل الهجره بسنه و مات أبو طالب بعد موت خديجه بسنه فلمّا فقدهما رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم شنأ المقام بمكّه و دخله حزن شديد و شكا ذلک إلى جبرئيل عليه السّلام فأوحى اللّه تعالى إليه: اخرج من القريه الظّالم أهلها، فليس لک بمكّه ناصر بعد أبى طالب و أمره صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بالهجره.

[١١٨٦]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن عبد اللّه بن محمّد بن أخى حمّاد الكاتب، عن الحسين بن عبد اللّه قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم سيّد ولد آدم؟ فقال: كان و اللّه سيّد من خلق اللّه، و ما برأ اللّه بريّه خيرا من محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

[١١٨٧]٢-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحجّال، عن حمّاد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام و ذكر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: ما برأ اللّه نسمه خيرا من محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

[١١٨٨]٣-أحمد بن إدريس عليه السّلام، عن الحسين بن عبد اللّه، عن محمّد بن عيسى و محمّد بن عبد اللّه، عن علىّ بن حديد، عن مرازم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال اللّه تبارک و تعالى: يا محمّد إنّى خلقتک و عليّا نورا يعنى روحا بلا بدن قبل أن أخلق سماواتى و أرضى و عرشى و بحرى فلم تزل تهلّلنى و تمجّدنى، ثمّ جمعت روحيكما فجعلتهما واحده فكانت تمجّدنى و تقدّسنى و تهلّلنى، ثمّ قسمتها ثنتين و قسمت الثّنتين ثنتين فصارت أربعه: محمّد واحد و علىّ واحد و الحسن و الحسين ثنتان، ثمّ خلق اللّه فاطمه من نور ابتدأها روحا بلا بدن، ثمّ مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا.

و نیز روایت شده که پس از بعثت جز فاطمه علیها السّلام تولّد نیافته و طیّب و طاهر هم پیش از مبعث به دنیا آمده اند. و خدیجه هنگام بیرون آمدن رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-از شعب که یک سال پیش از هجرت بود، درگذشت. و ابو طالب یک سال پس از مرگ خدیجه درگذشت. و چون رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله آن دو را از دست داد، ماندن در مکّه برایش خوش نیامده، در اندوهی سخت فرورفت و از آن به جبرئیل علیه السّلام شکایت کرد. پس خداوند والا به او وحی فرستاد: از شهری که اهل آن ستمکارند، بیرون رو. که برای تو یاوری پس از ابو طالب نیست. و ایشان را به هجرت فرمان داد.

[۱۱۸۶]۱-حسین عبد اللّه گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-سرور فرزندان آدم است؟ فرمودند: به خدا سوگند! سرور آفریدگان خداوند است. و خداوند آفریده ای بهتر از محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-به وجود نیاورده است.

[۱۱۸۷]۲-حمّاد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که ایشان از رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-یاد کرده، فرمودند: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: خداوند، مخلوقی بهتر از محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-به وجود نیاورد.

[۱۱۸۸]۳-مرازم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند پاک و والا فرمود: ای محمّد! من تو و علی را به صورت نوری آفریدم. یعنی روحی بدون بدن. پیش از آن که آسمان ها و زمین و عرش و دریایم را بیافرینم. و تو پیوسته «لا اله الاّ اللّه» می گفتی و مرا تمجید می کردی. سپس روح شما دو تا را گرد آورده، یکی کردم. پس آن هم مرا تمجید و تقدیس کرده، لا اله الاّ اللّه می گفت. سپس آن را دو قسمت کرده، و باز هم دو قسمت کردم تا چهار تا شد: محمّد یکی، علی یکی و حسن و حسین دو تا. سپس خداوند فاطمه را از نوری آفرید، که در آغاز روحی بدون بدن بود. سپس به دست راستش ما را مسح کرده، نورش را به ما رساند.

[۱۱۸۹]4-أحمد، عن الحسين، عن محمّد بن عبد اللّه، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى حمزه قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: أوحى اللّه تعالى إلى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: أنّى خلقتک و لم تک شيئا و نفخت فيک من روحى كرامه منّى أكرمتک بها حين أوجبت لک الطّاعه على خلقى جميعا، فمن أطاعک فقد أطاعنى و من عصاک فقد عصانى و أوجبت ذلک فى علىّ و فى نسله، ممّن اختصصته منهم لنفسى.

[۱۱۹۰]5-الحسين بن محمّد الأشعرىّ، عن معلّى بن محمّد، عن أبى الفضل عبد اللّه بن إدريس، عن محمّد بن سنان قال:

كنت عند أبى جعفر الثّانى عليه السّلام فأجريت اختلاف الشّيعه، فقال: يا محمّد إنّ اللّه تبارک و تعالى لم يزل متفرّدا بوحدانيّته ثمّ خلق محمّدا و عليّا و فاطمه، فمكثوا ألف دهر، ثمّ خلق جميع الأشياء، فأشهدهم خلقها و أجرى طاعتهم عليها و فوّض أمورها إليهم، فهم يحلّون ما يشاءون و يحرّمون ما يشاءون و لن يشاءوا إلاّ أن يشاء اللّه تبارک و تعالى، ثمّ قال: يا محمّد هذه الدّيانه الّتى من تقدّمها مرق و من تخلّف عنها محق و من لزمها لحق، خذها إليک يا محمّد

[۱۱۹۱]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن صالح بن سهل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

أنّ بعض قريش قال لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: بأىّ شىء سبقت الأنبياء و أنت بعثت آخرهم و خاتمهم؟ قال: إنّى كنت أوّل من آمن بربّى و أوّل من أجاب حين أخذ اللّه ميثاق النّبيّين و أشهدهم على أنفسهم ألست بربّكم قالوا بلى، فكنت أنا أوّل نبىّ قال بلى فسبقتهم بالإقرار باللّه.

[۱۱۹۲]۷-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن علىّ بن إبراهيم،

[۱۱۸۹]4-ابو حمزه گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: خداوند والا به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-وحی کرد: ای محمّد من تو را آفریدم درحالی که هیچ نبودی. و از روح خودم در تو دمیدم به جهت محبّتم. که تو را با آن گرامی داشتم وقتی بر همهٔ آفریدگانم اطاعت از تو را واجب کردم. پس هر کس از تو اطاعت کند از من اطاعت کرده و هرکس از تو نافرمانی کند از من نافرمانی کرده است. و آن را دربارهٔ علی و فرزندانش-کسانی از آنان که برای خودم اختصاص دادم-نیز واجب کردم.

[۱۱۹۰]5-محمّد سنان گوید: نزد حضرت جواد علیه السّلام بودم و از اختلاف شیعه سخن گفتم. فرمودند: ای محمّد! همانا خداوند پاک و والا پیوسته در یگانگی اش یکتا بود. سپس محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]و علی و فاطمه را آفرید. و ایشان هزار دوره ماندند. سپس همهٔ اشیاء را آفرید و ایشان را به آفرینش آن ها گواه گرفت و اطاعتشان را بر آن ها اجرا کرده، امورشان را به ایشان سپرد. و ایشان آنچه را بخواهند حلال کرده، آنچه را بخواهند حرام می کنند و هرگز چیزی نمی خواهند جز آنچه خدای پاک و فرازمند بخواهد. سپس خداوند فرمود: ای محمّد! این است آیینی که هرکه از آن پیش افتد، افتاده و هرکه عقب بماند نابود شده و هرکه با آن همراه شود، درک کرده است. ای محمّد! پیوسته با آن باش.

[۱۱۹۱]6-صالح سهل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که یکی از قریش به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-عرض کرد: با چه چیزی از پیامبران پیش افتادی درحالی که در آخر و پایانشان مبعوث شدی؟ فرمودند: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آورد. و وقتی خداوند از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم و آنان گفتند: چرا. نخستین کسی بودم که پاسخ گفت و نخستین پیامبری بودم که گفت: آری. پس من از آنان با اقرار به خداوند پیش افتادم.

[۱۱۹۲]۷-مفضّل گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: شما وقتی در

عن علىّ بن حمّاد، عن المفضّل قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: كيف كنتم حيث كنتم فى الأظلّه؟ فقال: يا مفضّل! كنّا عند ربّنا ليس عنده أحد غيرنا، فى ظلّه خضراء، نسبّحه و نقدّسه و نهلّله و نمجّده و ما من ملک مقرّب و لا ذى روح غيرنا حتّى بدا له فى خلق الأشياء فخلق ما شاء كيف شاء من الملائكه و غيرهم، ثمّ أنهى علم ذلک إلينا.

[١١٩٣]٨-سهل بن زياد، عن محمّد بن الوليد قال: سمعت يونس بن يعقوب، عن سنان بن طريف، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام يقول: قال:

إنّا أوّل أهل بيت نوّه اللّه بأسمائنا إنّه لمّا خلق السّماوات و الأرض أمر مناديا فنادى أشهد أن لا إله إلاّ اللّه-ثلاثا-أشهد أنّ محمّدا رسول اللّه-ثلاثا-أشهد أنّ عليّا أمير المؤمنين حقّا-ثلاثا-

[١١٩4]٩-أحمد بن إدريس، عن الحسين بن عبد اللّه الصّغير، عن محمّد بن إبراهيم الجعفرىّ، عن أحمد بن علىّ بن محمّد بن عبد اللّه بن عمر بن علىّ بن أبى طالب عليه السّلام، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه كان إذ لا كان، فخلق الكان و المكان و خلق نور الأنوار، الّذى نوّرت منه الأنوار و أجرى فيه من نوره الّذى نوّرت منه الأنوار و هو النّور الّذى خلق منه محمّدا و عليّا، فلم يزالا نورين، أوّلين، إذ لا شىء كوّن قبلهما، فلم يزالا يجريان طاهرين مطهّرين فى الأصلاب الطّاهره حتّى افترقا فى أطهر طاهرين فى عبد اللّه و أبى طالب عليه السّلام.

[١١٩5]١٠-الحسين، عن محمّد بن عبد، اللّه عن محمّد بن سنان، عن المفضّل، عن جابر بن يزيد قال:

قال لى أبو جعفر عليه السّلام: يا جابر! إنّ اللّه أوّل ما خلق خلق محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و عترته

سایه ها بودید چگونه بودید؟ فرمودند: ای مفضّل! ما نزد پروردگارمان در سایه ای سبز بودیم و کسی جز ما نزدش نبود. و ما تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید او می گفتیم. و هیچ فرشتهٔ مقرّب و جانداری نبود تا اراده ای برای آفرینش اشیاء برای او پدید آمد و از فرشته و جز آن، آنچه خواست و هرگونه که خواست، آفرید. سپس علم آن را به ما رسانید.

[۱۱۹۳]۸-سنان طریف از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ما نخستین خاندانی هستیم که خداوند نام های ما را بلندآوازه کرد. و آن وقتی بود که آسمان ها و زمین را آفرید و به نداگری فرمان داد تا ندا کند: گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست-سه بار-گواهی می دهم که محمّد رسول خدا است- سه بار-گواهی می دهم که علی به راستی امیر مؤمنان است-سه بار-.

[۱۱۹۴]۹-احمد علی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا وقتی هیچ چیز نبود خداوند بود. آن گاه پدیده و مکان را آفرید. و روشنی روشنایی ها را آفرید، آنچه روشنایی ها از آن روشن شده اند. و در آن از نور خودش که روشنایی ها از آن روشن شده اند، جاری کرد. و آن نوری است که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]و علی را از آن آفرید. و پیوسته آنان دو نور نخستین بودند؛ زیرا هیچ چیزی پیش از آن دو به وجود نیامده بود. و پیوسته پاک و پاکیزه در صلب های پاک جاری بودند تا در پاک ترین آن ها علیهم السّلام در عبد اللّه و ابو طالب جدا شدند.

[۱۱۹۵]۱۰-جابر یزید گوید: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمود: ای جابر! خداوند در آغاز آفرینش، محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-و خاندان هدایتگر و هدایت

الهداه المهتدين، فكانوا أشباح نور بين يدى اللّه، قلت: و ما الأشباح؟ قال ظلّ النّور أبدان نورانيّه بلا أرواح و كان مؤيّدا بروح واحده و هى روح القدس، فيه كان يعبد اللّه و عترته و لذلک خلقهم حلماء، علماء، بررہ، أصفياء، يعبدون اللّه بالصّلاه و الصّوم و السّجود و التّسبيح و التّهليل و يصلّون الصّلوات و يحجّون و يصومون.

[١١٩٦]١١-علىّ بن محمّد و غيره، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الوليد شباب الصّيرفىّ، عن مالک بن إسماعيل النّهدىّ، عن عبد السّلام بن حارث، عن سالم بن أبى حفصه العجلىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

كان فى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ثلاثه لم تكن فى أحد غيره: لم يكن له فىء و كان لا يمرّ فى طريق فيمرّ فيه بعد يومين أو ثلاثه إلاّ عرف أنّه قد مرّ فيه لطيب عرفه و كان لا يمرّ بحجر و لا بشجر إلاّ سجد له.

[١١٩٧]١٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن حمّاد بن عثمان، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لمّا عرج برسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم انتهى به جبرئيل إلى مكان فخلّى عنه، فقال له: يا جبرئيل تخلّينى على هذه الحاله؟ فقال: امضه فو اللّه لقد وطئت مكانا ما وطئه بشر و ما مشى فيه بشر قبلک.

[١١٩٨]١٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمّد الجوهرىّ، عن علىّ بن أبى حمزه قال:

سأل أبو بصير أبا عبد اللّه عليه السّلام و أنا حاضر فقال: جعلت فداک كم عرج برسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟ فقال: مرّتين فأوقفه جبرئيل موقفا، فقال له: مكانک يا محمّد؟ فلقد وقفت موقفا ما وقفه ملک قطّ و لا نبىّ، إنّ ربّک يصلّى فقال:

شده اش را آفرید. که در پیشگاه خدا اشباح نور بودند. من عرض کردم: اشباح چیست؟ فرمودند: سایهٔ نور، بدن های نورانی بدون روح که با یک روح که همان روح القدس است، یاری می شدند. با او بود که آن حضرت و خاندانش، خدا را بندگی می کردند. و به همین جهت آنان را بردبار، دانشمند، نیک، برگزیده آفرید تا با نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل خدا را بندگی کنند. و آنان نماز می گزارند و حجّ کرده، روزه می گیرند.

[۱۱۹۶]۱۱-سالم بن ابو حفصهٔ عجلی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: سه چیز در رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود که در کسی جز او نبود: سایه نداشت، از راهی نمی گذشت جز این که هرکس پس از دو یا سه روز از آن جا می گذشت، می فهمید که ایشان از آن جا گذشته است. به خاطر بوی خوشش. و به سنگ و درختی نمی گذشت جز این که برایش سجده می کردند.

[۱۱۹۷]۱۲-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به معراج رفت، جبرئیل او را به مکانی رساند و از او جدا شد. حضرت به او فرمود: مرا بر این حالت تنها می گذاری؟ عرض کرد: برو، به خدا سوگند! در جایی گام نهاده ای که بشری در آن گام نگذاشته است. و پیش از تو بشری در آن جا راه نپیموده است.

[۱۱۹۸]۱۳-علی ابو حمزه گفته است: من در خدمت حضرت صادق بودم که ابو بصیر به ایشان گفت: جانم فدایت! رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را چند بار به معراج بردند؟ فرمود: دو بار. و جبرئیل او را در جایی نگاه داشته، گفت: ای محمّد! این جا بایست. که تو در جایی ایستاده ای که هیچ فرشته و پیامبری در

يا جبرئيل و كيف يصلّى؟ قال: يقول: سبّوح قدّوس أنا ربّ الملائكه و الرّوح، سبقت رحمتى غضبى، فقال: اللّهمّ عفوک عفوک عفوک، قال: و كان كما قال اللّه: قٰابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ فقال له أبو بصير: جعلت فداک ما قاب قوسين أو أدنى! قال: ما بين سيتها إلى رأسها، فقال: كان بينهما حجاب يتلألأ يخفق و لا أعلمه إلاّ و قد قال: زبرجد، فنظر فى مثل سمّ الإبره إلى ما شاء اللّه من نور العظمه، فقال اللّه تبارک و تعالى: يا محمّد! قال: لبّيک ربّى قال: من لأمّتک من بعدک؟ قال: اللّه أعلم، قال: علىّ بن أبى طالب أمير المؤمنين و سيّد المسلمين و قائد الغرّ المحجّلين قال: ثمّ قال أبو عبد اللّه عليه السّلام لأبى بصير: يا أبا محمّد! و اللّه ما جاءت ولايه علىّ عليه السّلام من الأرض و لكن جاءت من السّماء مشافهه.

[١١٩٩]4 ١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن سيف، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام: صف لى نبىّ اللّه عليه السّلام، قال: كان نبىّ اللّه عليه السّلام أبيض مشرب حمره، أدعج العينين، مقرون الحاجبين، شثن الأطراف كأنّ الذّهب أفرغ على براثنه عظيم مشاشه المنكبين، إذا التفت يلتفت جميعا من شدّه استرساله، سربته سائله من لبّته إلى سرّته كأنّها وسط الفضّه المصفّاه و كأنّ عنقه إلى كاهله إبريق فضّه، يكاد أنفه إذا شرب أن يرد الماء و إذا مشى تكفّأ كأنّه ينزل فى صبب، لم ير مثل نبىّ اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قبله و لا بعده صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

[١٢٠٠]5 ١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن أبى جميله، عن محمّد الحلبىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال: إنّ اللّه مثّل لى أمّتى فى الطّين و علّمنى أسماءهم كما علّم آدم الأسماء كلّها، فمرّ بى أصحاب الرّايات فاستغفرت لعلىّ و شيعته،

آن جا نایستاده است. و پروردگارت [اینک]نماز می گزارد. او فرمود: ای جبرئیل چگونه نماز می گزارد؟ عرض کرد: می فرماید: سبّوح قدّوس. منم پروردگار فرشتگان و روح، که رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است. آن گاه پیامبر فرمود: خدایا! گذشت، گذشت. درحالی که چنان نزدیک بود که خدا فرمود: دو کمان یا نزدیک تر. [نجم (۵۳) :۹]ابو بصیر عرض کرد: جانم فدایت! دو کمان یا نزدیک تر چیست؟ فرمود: به اندازۀ فاصلۀ انتهای قوس تا سر آن. و فرمود: و میانشان حجابی می درخشید و خاموش می شد. و آن را نفهمیدم جز این که فرمود: زبرجدی است. و پیامبر از مثل سوراخ سوزن تا آنچه خدا خواست نور عظمت دید، آن گاه خداوند پاک و والا فرمود: ای محمّد! او عرض کرد: لبّیک پروردگار من! فرمود: پس از تو چه کسی برای امّتت خواهد بود؟ گفت: خدا داناتر است. فرمود: علی ابو طالب امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و رهبر شرافتمندان است. راوی گوید: سپس حضرت صادق علیه السّلام به ابو بصیر فرمود: ای ابو محمّد! به خدا سوگند ولایت علی علیه السّلام از زمین نیامد بلکه آن به طور شفاهی از آسمان آمد.

[۱۱۹۹]۱۴-جابر گفته است: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: پیامبر خدا- درود بر او-را برایم وصف کنید. فرمودند: پیامبر خدا علیه السّلام سفید مایل به سرخ، سیاه و درشت چشم، ابروان به هم پیوسته، کف دست و پاها پرگوشت و نه کوتاه که گویا طلا در قالبش ریخته باشند و چهارشانه بود. وقتی به کسی توجّه می کرد، از انس بسیارش با همۀ وجودش به او توجّه می کرد. موی سینه اش از گردن تا ناف کشیده شده، گویا میان نقره ای درخشان بود. و گویا از گردن تا سرشانه یک تنگ نقره ای است. بینی اش-وقتی آب می خورد-نزدیک بود که به آب برسد. و وقتی راه می رفت به پیش رو مایل بود گویا که به سرازیری می رود. نظیر پیامبر خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دیده نشده است نه پیش از او و نه پس از او.

[۱۲۰۰]۱۵-محمّد حلبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: خداوند امّتم را در گل برای من مجسّم کرده، نام هاشان را به من آموخت چنان که همۀ نام ها را به آدم آموخت. آن گاه صاحبان بیرق ها بر من گذشتند و من برای علی و شیعه اش آمرزش خواستم. که

إنّ ربّی وعدنی فی شیعه علیّ خصله، قیل: یا رسول اللّه! و ما هی؟ قال: المغفره لمن آمن منهم و أن لا یغادر منهم صغیره و لا کبیره و لهم تبدّل السّیّئات حسنات.

[۱۲۰۱]6 ۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن الحسن بن سیف، عن أبیه، عمّن ذکره، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

خطب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم النّاس ثمّ رفع یده الیمنی قابضا علی کفّه ثمّ قال: أ تدرون أیّها النّاس ما فی کفّی؟ قالوا: اللّه و رسوله أعلم، فقال: فیها أسماء أهل الجنّه و أسماء آبائهم و قبائلهم إلی یوم القیامه، ثمّ رفع یده الشّمال فقال: أیّها النّاس أ تدرون ما فی کفّی؟ قالوا: اللّه و رسوله أعلم، فقال: أسماء أهل النّار و أسماء آبائهم و قبائلهم إلی یوم القیامه، ثمّ قال: حکم اللّه و عدل، حکم اللّه و عدل، فریق فی الجنّه و فریق فی السّعیر.

[۱۲۰۲]۱۷-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن إسحاق بن غالب، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام:

فی خطبه له خاصّه یذکر فیها حال النّبیّ و الأئمّه علیه السّلام و صفاتهم، فلم یمنع ربّنا لحلمه و أناته و عطفه ما کان من عظیم جرمهم و قبیح أفعالهم، أن انتجب لهم أحبّ أنبیائه إلیه و أکرمهم علیه محمّد بن عبد اللّه علیه السّلام فی حومه العزّ مولده و فی دومه الکرم محتده، غیر مشوب حسبه و لا ممزوج نسبه و لا مجهول عند أهل العلم صفته، بشّرت به الأنبیاء فی کتبها و نطقت به العلماء بنعتها و تأمّلته الحکماء بوصفها، مهذّب لا یدانی، هاشمیّ لا یوازی، أبطحیّ لا یسامی، شیمته الحیاء و طبیعته السّخاء مجبول علی أوقار النّبوّه و أخلاقها، مطبوع علی أوصاف الرّساله و أحلامها إلی أن انتهت به أسباب مقادیر اللّه

پروردگارم خصلتی را دربارهٔ شیعهٔ علی به من وعده داده است. گفتند: آن چیست؟ فرمود: آمرزش برای کسی که ایمان آورده است. و باقی نگذاشتن صغیره و کبیره ای برای آنان و تبدیل سیّئات به حسنات.

[۱۲۰۱]6 ۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-برای مردم خطبه خواند. سپس دست راستش را که مشت کرده بود، بالا برده، فرمود: ای مردم! آیا می دانید در دست من چیست؟ آنان گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: نام های اهل بهشت تا روز قیامت و نام پدران و قبیله هاشان در آن است. سپس دست چپش را بالا برده، فرمود: ای مردم! آیا می دانید در این دستم چیست؟ آنان گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: نام های اهل دوزخ تا روز قیامت و نام پدران و قبیله هاشان در آن است. سپس فرمود: خدا داوری کرد و عدالت ورزید. گروهی در بهشتند و گروهی در دوزخ.

[۱۲۰۲]۷ ۱-اسحاق غالب از حضرت صادق علیه السّلام در خطبهٔ ویژه ای که احوال و اوصاف پیامبر و امامان علیهم السّلام را بیان می کند روایت کرده که: گناهان بزرگ و کردارهای زشت مردم-به خاطر بردباری و احسان و مهربانی پروردگارمان- مانع نشد که او محبوب ترین پیامبران نزد خود و گرامی ترین شان بر خود محمّد عبد اللّه [درود خدا بر او و بر خاندانش]را برایشان برگزیند که تولّدش در حریم عزّت و اقامتش در سایه سار کرامت بود. آیین اش نیالوده و نسبش نیامیخته بود. صفتش نزد اهل دانش ناشناس نبود و پیامبران در کتاب هاشان او را بشارت داده، دانشمندان در وصفش سخن رانده و حکیمان در صفتش به اندیشه نشسته بودند. پاک گشته ای بی نظیر، هاشمی ای بی مانند و ابطحی ای بی هم طراز. صفتش حیا و طبعش سخا. بر وقار و اخلاق نبوّت سرشته. بر اوصاف و اندیشه های رسالت مهر خورده. [تا این که به سبب او اسباب تقدیرهای خداوند در اوقات خودش پایان گرفته، داوری دربارهٔ او به فرمان خداوند تا نهایتش جاری شده و داوری حتمی خداوند او را به هدفش رساند.]

إلى أوقاتها و جرى بأمر اللّه القضاء فيه إلى نهاياتها، أدّاه محتوم قضاء اللّه إلى غاياتها، تبشّر به كلّ أمّه من بعدها و يدفعه كلّ أب إلى أب من ظهر، إلى ظهر لم يخلطه فى عنصره سفاح و لم ينجّسه فى ولادته نكاح، من لدن آدم إلى أبيه عبد اللّه، فى خير فرقه و أكرم سبط و أمنع رهط و أكلإ حمل و أودع حجر، اصطفاه اللّه و ارتضاه و اجتباه و آتاه من العلم مفاتيحه و من الحكم ينابيعه، ابتعثه رحمه للعباد و ربيعا للبلاد و أنزل اللّه إليه الكتاب فيه البيان و التّبيان قرآنا عربيّا غير ذى عوج لعلّهم يتّقون، قد بيّنه للنّاس و نهجه بعلم قد فصّله و دين قد أوضحه و فرائض قد أوجبها و حدود حدّها للنّاس و بيّنها و أمور قد كشفها لخلقه و أعلنها، فيها دلاله إلى النّجاه و معالم تدعو إلى هداه، فبلّغ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ما أرسل به و صدع بما أمر و أدّى ما حمّل من أثقال النّبوّه و صبر لربّه و جاهد فى سبيله و نصح لأمّته و دعاهم إلى النّجاه و حثّهم على الذّكر و دلّهم على سبيل الهدى، بمناهج و دواع، أسّس للعباد أساسها و منار رفع لهم أعلامها، كيلا يضلّوا من بعده و كان بهم رءوفا رحيما.

[۱۲۰ ۳]۱۸-محمّد بن يحيى، عن سعد بن عبد اللّه، عن جماعه من أصحابنا، عن أحمد بن هلال، عن أميّه بن علىّ القيسىّ قال:

حدّثنى درست بن أبى منصور أنّه سأل أبا الحسن الأوّل عليه السّلام أكان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم محجوجا بأبى طالب؟ فقال: لا و لكنّه كان مستودعا للوصايا فدفعها إليه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال: قلت: فدفع إليه الوصايا على أنّه محجوج به؟ فقال: لو كان محجوجا به ما دفع إليه الوصيّه، قال: فقلت: فما كان حال أبى طالب؟ قال: أقرّ بالنّبىّ و بما جاء به و دفع إليه الوصايا و مات من يومه.

[۱۲۰ 4]۱۹-الحسين بن محمّد الأشعرىّ، عن معلّى بن محمّد، عن منصور

هر امّتی او را به پس از خودش بشارت داد. و هر پدری پشت به پشت او را به پدری تحویل داد. اصالتش از آدم تا پدرش عبد اللّه به هیچ زنایی نیامیخت و در ولادتش هیچ نکاحی آن را پلید نکرد. او در بهترین طایفه و گرامی ترین نواده و والاترین خانواده و محفوظترین بطن و امانت دارترین دامن بود. خداوند او را انتخاب کرده، برگزید و به او راضی شد. و به او کلیدهای دانش و سرچشمه های حکمت داد. او را به عنوان رحمتی بر بندگان و بهاری بر سرزمین ها برانگیخت. و آن کتاب را که بیان و تبیین در آن است، قرآنی عربی که کژی ای در آن نیست بر او نازل کرد تا شاید پروا کنند. که برای مردم تبیین کرده، توضیحش داد. با دانشی که تفصیل داد و دینی که روشنش ساخت و فریضه هایی که واجب کرد و حدودی که برای مردم برقرار ساخته، بیانش کرد. اموری که برای مردم آشکارشان ساخت رهنمونی به سوی نجات بود و نشانه هایی که به هدایتش فرامی خواند. پس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-آنچه را برایش فرستاده شده بود، ابلاغ کرد و آنچه را فرمان داده شده بود، آشکار ساخت و آنچه از بارهای پیامبری برداشته بود، ادا کرد و به خاطر پروردگارش شکیبایی کرده، در راهش به جان کوشید. امّتش را ارشاد کرد و به سوی نجاتشان فراخوانده، به ذکر [خدا]تشویقشان کرد. با شیوه های روشن و انگیزه ها به راه هدایت راهنمایی کرد و با شیوه ها و انگیزه هایی اساس آن را برای بندگان بنیان نهاده، نشانه هایش را بر مناره هایی بلند ساخت تا پس از او گمراه نشوند. که او به آنان مهربان و دلسوز بود.

[۳ ۱۲۰]۱۸-امیّه بن علی قیسی گفت: درست ابو منصور به من گفت که او از حضرت ابو الحسن اوّل [امام کاظم]علیه السّلام پرسیده که آیا ابو طالب بر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-حجّت بود؟ ایشان فرموده است: نه، ولی امانتدار وصایا بود و آن ها را به پیامبر سپرد. او گوید من عرض کردم: بنابر این که بر او حجّت بود وصایا را به او سپرد؟ فرمودند: اگر او بر ایشان حجّت بود وصیّت را به او نمی سپرد. او گوید من عرض کردم: پس ابو طالب بر چه حالی بود؟ فرمود: به پیامبر و به آنچه آورده بود، اقرار کرد و وصایا را به او سپرده، همان روز درگذشت.

[4 ۱۲۰]۱۹-مردی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی رسول خدا

بن العبّاس، عن علىّ بن أسباط، عن يعقوب بن سالم، عن رجل، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لمّا قبض رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بات آل محمّد عليه السّلام بأطول ليله حتّى ظنّوا أن لا سماء تظلّهم و لا أرض تقلّهم لأنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم وتر الأقربين و الأبعدين فى اللّه، فبيناهم كذلک إذ أتاهم آت لا يرونه و يسمعون كلامه، فقال: السّلام عليكم أهل البيت و رحمه اللّه و بركاته، إنّ فى اللّه عزاء من كلّ مصيبه و نجاه من كلّ هلكه و دركا لمافات كُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَهُ اَلْمَوْتِ وَ إِنَّمٰا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَهِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ اَلنّٰارِ وَ أُدْخِلَ اَلْجَنَّهَ فَقَدْ فٰازَ وَ مَا اَلْحَيٰاهُ اَلدُّنْيٰا إِلاّٰ مَتٰاعُ اَلْغُرُورِ إنّ اللّه اختاركم و فضّلكم و طهّركم و جعلكم أهل بيت نبيّه و استودعكم علمه و أورثكم كتابه و جعلكم تابوت علمه و عصا عزّه و ضرب لكم مثلا من نوره و عصمكم من الزّلل و آمنكم من الفتن، فتعزّوا بعزاء اللّه، فإنّ اللّه لم ينزع منكم رحمته و لن يزيل عنكم نعمته، فأنتم أهل اللّه عزّ و جلّ الّذين بهم تمّت النّعمه و اجتمعت الفرقه و ائتلفت الكلمه و أنتم أولياؤه، فمن تولاّكم فاز و من ظلم حقّكم زهق، مودّتكم من اللّه واجبه فى كتابه على عباده المؤمنين، ثمّ اللّه على نصركم إذا يشاء قدير فاصبروا لعواقب الأمور، فإنّها إلى اللّه تصير قد قبّلكم اللّه من نبيّه وديعه و استودعكم أولياءه المؤمنين فى الأرض فمن أدّى أمانته آتاه اللّه صدقه، فأنتم الأمانه المستودعه و لكم المودّه الواجبه و الطّاعه المفروضه و قد قبض رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و قد أكمل لكم الدّين و بيّن لكم سبيل المخرج، فلم يترک لجاهل حجّه، فمن جهل أو تجاهل أو أنكر أو نسى أو تناسى فعلى اللّه حسابه و اللّه من وراء حوائجكم و أستودعكم اللّه و السّلام عليكم. فسألت أبا جعفر عليه السّلام ممّن أتاهم التّعزيه، فقال: من اللّه تبارک و تعالى.

-درود خدا بر او و بر خاندانش-وفات کرد، خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-درازترین شب را گذراندند چنان که گمان کردند هیچ آسمانی بر ایشان سایه نینداخته و هیچ زمینی ایشان را به دوش نمی کشد؛ زیرا رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-نزدیک و دور را در راه خدا متّحد ساخته بود. در چنین احوالی بودند که ناگاه کسی آمد که دیده نمی شد ولی سخنش را می شنیدند. او عرض کرد: درود و رحمت و برکات خداوند بر شما خاندان. همانا در راه خدا از هر رنجی، شکیبایی ای و از هر هلاکتی، نجاتی و برای از دست رفته، جبرانی است. هرکسی مرگ را می چشد. و شما پاداش خود را در روز قیامت خواهید گرفت. کسی که از آتش دور شده، به بهشت وارد شود، نجات یافته و رستگار شده است. و زندگی دنیا چیزی جز سرمایهٔ فریب نیست. [آل عمران (۳) : ۱۸۵]خداوند شما را برگزید و فضیلت تان داد. پاکتان ساخت و خاندان پیامبرش قرار داد. علمش را به شما سپرد و کتابش را به شما ارث داد. شما را صندوق علم و عصای عزّتش قرار داد. برایتان از نور خودش مثال زد. از لغزش نگاهتان داشته، از فتنه و آزمایش ها ایمنتان ساخت. پس به صبری خداپسندانه شکیبایی کنید که خداوند رحمتش را از شما جدا نکرده، نعمتش را از شما برنداشته است. شمایید اهل خدای عزّتمند. با شما نعمت کامل شده، پراکندگی گرد آمده و سخن یگانه شده است. و شما دوستان اویید. پس هرکه شما را دوست بدارد، رستگار شده و آن که در حقّ شما ستم کند، نابود گشته. دوستی شما بر بندگان مؤمن از سوی خداوند در کتابش واجب شده. سپس خداوند هروقت بخواهد، به یاری شما توانا است. پس تا پایان کارها شکیبایی کنید. که آن ها به خداوند می رسند. خداوند شما را از پیامبرش به عنوان امانت پذیرفت و دوستان مؤمنش در زمین را به شما سپرد. و هرکه امانتش را ادا کند خداوند پاداش راستی اش را می دهد. پس شما امانت سپرده شده اید و دوستی و اطاعت واجب برای شما است. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-درگذشت ولی دین را برایتان کامل کرده راه نجات را روشن ساخته، برای جاهل هم حجّتی و عذری نگذشت. پس کسی که جاهل باشد یا خود را به جهالت بزند یا انکار کند یا فراموش کند یا خود را به فراموشی بزند، حسابش با خدا است. و خداوند نیازهای شما را می داند. و من شما را به خدا می سپارم. و درود بر شما. من از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ کسی که برای شکیبایی دادن آمده بود، پرسیدم. فرمودند: از سوی خدای پاک و والا بود.

[5 ۱۲۰] ۲۰-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن إسماعيل بن عمّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إذا رئى فى اللّيله الظّلماء رئى له نور كأنّه شقّه قمر.

[6 ۱۲۰] ۲۱-أحمد بن إدريس، عن الحسين بن عبيد اللّه، عن أبى عبد اللّه الحسين الصّغير، عن محمّد بن إبراهيم الجعفرىّ، عن أحمد بن علىّ بن محمّد بن عبد اللّه بن عمر بن علىّ بن أبى طالب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام و محمّد بن يحيى، عن سعد بن عبد اللّه، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن فضّال، عن بعض رجاله، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

نزل جبرئيل عليه السّلام على النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال: يا محمّد! إنّ ربّک يقرئک السّلام و يقول: إنّى قد حرّمت النّار على صلب أنزلک و بطن حملک و حجر كفّلک، فالصّلب صلب أبيک عبد اللّه بن عبد المطّلب و البطن الّذى حملک فآمنه بنت وهب و أمّا حجر كفّلک فحجر أبى طالب.

و فى روايه ابن فضّال و فاطمه بنت أسد.

[۱۲۰ ۷]۲۲-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبى عمير، عن جميل بن درّاج، عن زراره بن أعين، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

يحشر عبد المطّلب يوم القيامه أمّه واحده، عليه سيماء الأنبياء و هيبه الملوک.

[۱۲۰ ۸]۲۳-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن الأصمّ، عن الهيثم بن واقد، عن مقرّن، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ عبد المطّلب أوّل من قال بالبداء، يبعث يوم القيامه أمّه وحده عليه بهاء الملوک و سيماء الأنبياء.

[۱۲۰ ۹]24-بعض أصحابنا، عن ابن جمهور، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن

ص :٣٩٢

[5 ۱۲۰] ۲۰-اسماعیل عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-وقتی در شب تار، دیده می شدند، نوری همچون پارهٔ ماه برایشان دیده می شد.

[6 ۱۲۰] ۲۱-احمد علی و برخی دیگر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که ایشان فرمودند: جبرئیل علیه السّلام بر پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل شده، عرض کرد: ای محمّد! پروردگارت به تو سلام رسانده، می فرماید: من آتش را بر صلبی که تو را فرود آورد و بر بطنی که تو را نگاه داشت و بر دامنی که تو را پرورش داد، حرام کردم. و آن صلب، صلب پدرت عبد اللّه بن عبد المطّلب و بطنی که تو را نگاه داشت آمنه بنت وهب و دامنی که تو را پرورش داد، دامن- ابو طالب-و در روایت ابن فضّال-و فاطمه بنت اسد است.

[۱۲۰ ۷]۲۲-زرارهٔ اعین از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: عبد المطّلب در روز قیامت همچون یک امّت محشور می شود که چهرهٔ پیامبران و هیبت شهریاران را دارد.

[۱۲۰ ۸]۲۳-مقرّن از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا عبد المطّلب نخستین کسی بود که به بدا معتقد شد. که در روز قیامت همچون یک امّت محشور می شود درحالی که جمال شهریاران و سیمای پیامبران را دارد.

[۱۲۰ ۹]24-مفضّل عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

ابن رئاب، عن عبد الرّحمن بن الحجّاج و عن محمّد بن سنان، عن المفضّل بن عمر جميعا، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

يبعث عبد المطّلب أمّه وحده، عليه بهاء الملوک و سيماء الأنبياء و ذلک أنّه أوّل من قال بالبداء، قال: و كان عبد المطّلب أرسل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إلى رعاته فى إبل قد ندّت له، فجمعها فأبطأ عليه فأخذ بحلقه باب الكعبه و جعل يقول:

يا ربّ أ تهلک آلک

إن تفعل فأمر ما بدا لک

فجاء رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بالإبل و قد وجّه عبد المطّلب فى كلّ طريق و فى كلّ شعب فى طلبه و جعل يصيح:

يا ربّ أ تهلک آلک

إن تفعل فأمر ما بدا لک

و لمّا رأى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أخذه فقبّله و قال: يا بنىّ لا وجّهتک بعد هذا فى شىء فإنّى أخاف أن تغتال فتقتل.

[١٢١٠]25-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبى عمير، عن محمّد بن حمران، عن أبان بن تغلب قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: لمّا أن وجّه صاحب الحبشه بالخيل و معهم الفيل ليهدم البيت، مرّوا بإبل لعبد المطّلب فساقوها، فبلغ ذلک عبد المطّلب فأتى صاحب الحبشه فدخل الآذن، فقال: هذا عبد المطّلب بن هاشم قال: و ما يشاء؟ قال التّرجمان: جاء فى إبل له ساقوها يسألک ردّها، فقال ملک الحبشه لأصحابه: هذا رئيس قوم و زعيمهم، جئت إلى بيته الّذى يعبده لأهدمه و هو يسألنى إطلاق إبله، أما لو سألنى الإمساک عن هدمه لفعلت، ردّوا عليه إبله، فقال عبد المطّلب لترجمانه: ما قال لک الملک؟ فأخبره، فقال عبد المطّلب: أنا ربّ الإبل و لهذا البيت ربّ يمنعه، فردّت إليه إبله و انصرف عبد المطّلب نحو منزله،

عبد المطّلب همچون یک امّت برانگیخته می شود درحالی که جمال شهریاران و سیمای پیامبران را دارد و این برای آن است که او نخستین کسی بود که به بداء معتقد شد. و فرمود: عبد المطّلب، رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را به سوی شتربانانش فرستاد تا شتران رمیده را برایش گرد آورد. آن گاه که او دیر کرد، حلقهٔ در کعبه را گرفته، می گفت: «پروردگارا آیا خاندانت را نابود می کنی. اگر چنین می کنی، امری است که برایت بدا شده است.» پس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-شتر را آورد. درحالی که عبد المطّلب بر هر راه و هر درّه ای به جستجویش کسی روانه کرده، فریاد می زد: «پروردگارا آیا خاندانت را نابود می کنی. اگر چنین می کنی امری است که برایت بدا شده است.» و چون رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را دید، او را گرفت و شروع به بوسیدنش کرد و گفت: پسرم، از این پس تو را دنبال چیزی نمی فرستم که می ترسم گرفتار گشته و کشته شوی.

[۱۲۱۰]25-ابان تغلب گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: وقتی امیر حبشه لشکر خود را به همراه فیلان به سوی خانهٔ[کعبه]فرستاد تا آن را خراب کند، به شتران عبد المطّلب گذشته، آن ها را با خود بردند. عبد المطّلب این را شنید. پس به نزد امیر حبشه آمد. دربان به نزد او رفت و گفت: عبد المطّلب هاشم این جا است. او گفت: چه می خواهد؟ دیلماج گفت: دربارهٔ شترانش که برده اند، آمده است تا آن ها را بخواهد. امیر حبشه به یارانش گفت: این رئیس و سرور مردمی است که من آمده ام خانه ای را که عبادتش می کنند، خراب کنم ولی او از من رهایی شترانش را می خواهد! هان اگر می خواست دست از خراب کردن آن بردارم، چنان می کردم. شترانش را به او برگردانید. آن گاه عبد المطّلب به دیلماج گفت: امیر به تو چه گفت: او آن سخنان را بازگفت. عبد المطّلب گفت: من صاحب شترم و این خانه صاحبی دارد که جلویش را می گیرد. آن گاه شترانش را به او بازگرداندند و عبد المطّلب به سوی منزلش رفت.

فمرّ بالفيل فی منصرفه، فقال للفيل: يا محمود! فحرّک الفيل رأسه، فقال له: أتدری لم جاءوا بک؟ فقال الفيل برأسه: لا، فقال عبد المطّلب: جاءوا بک لتهدم بيت ربّک أفتراک فاعل ذلک؟ فقال برأسه: لا، فانصرف عبد المطّلب إلی منزله فلمّا أصبحوا غدوا به لدخول الحرم فأبی و امتنع عليهم، فقال عبد المطّلب لبعض مواليه عند ذلک: اعل الجبل فانظر تری شيئا، فقال: أری سوادا من قبل البحر، فقال له: يصيبه بصرک أجمع؟ فقال له: لا و لأوشک أن يصيب، فلمّا أن قرب، قال: هو طير كثير و لا أعرفه يحمل كلّ طير فی منقاره حصاه مثل حصاه الخذف، أو دون حصاه الخذف فقال عبد المطّلب: و ربّ عبد المطّلب ما تريد إلاّ القوم، حتّی لمّا صاروا فوق رءوسهم أجمع ألقت الحصاه فوقعت كلّ حصاه علی هامّه رجل فخرجت من دبره فقتلته فما انفلت منهم إلاّ رجل واحد يخبر النّاس، فلمّا أن أخبرهم ألقت عليه حصاه فقتلته.

[۱۲۱۱]۲۶-علیّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن رفاعه، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان عبد المطّلب يفرش له بفناء الكعبه لا يفرش لأحد غيره و كان له ولد يقومون علی رأسه فيمنعون من دنا منه، فجاء رسول اللّه صلّی اللّه عليه و اله و سلّم و هو طفل يدرج حتّی جلس علی فخذيه، فأهوی بعضهم إليه لينحّيه عنه، فقال له عبد المطّلب: دع ابنی فإنّ الملک قد أتاه.

[۱۲۱۲]۲۷-محمّد بن يحيی، عن سعد بن عبد اللّه، عن إبراهيم بن محمّد الثّقفیّ، عن علیّ بن المعلّی، عن أخيه محمّد، عن درست بن أبی منصور، عن علیّ بن أبی حمزه، عن أبی بصير، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

در راه به فیلی برخورد و به آن گفت: ای محمود! فیل سرش را حرکت داد. پس به او گفت: می دانی برای چه کاری تو را آورده اند؟ فیل با اشارهٔ سرش گفت: نه. و عبد المطّلب گفت: تو را آورده اند تا خانهٔ پروردگارت را خراب کنی. آیا تو آن را انجام می دهی؟ آن با اشارهٔ سرش گفت: نه. آن گاه عبد المطّلب به سوی منزلش رفت. چون صبح شد آن فیل را برای داخل شدن به حرم بردند که آن سرباززد و امتناع ورزید. پس عبد المطّلب به یکی از غلامانش گفت: از کوه بالا برو و بنگر که چه چیزی می بینی. او گفت: سیاهی ای از سوی دریا می بینم. به او گفت: چشمت همهٔ آن ها را می بیند؟ گفت: نه، ولی اندکی دیگر می بیند. و چون نزدیک شدند، گفت: پرندگان زیادی اند ولی من نمی شناسمشان. هرکدام در منقارشان سنگریزه ای مانند سنگریزه ای که با پشت ناخن پرتاب می کنند دارند، پس عبد المطّلب گفت: سوگند به پروردگار عبد المطّلب که جز این گروه را نمی خواهند. تا وقتی همه بالای سر آنان رسیدند، سنگریزه ها را انداختند. و هر کدام از سنگریزه ها بر سر مردی افتاد و از تهیگاهش بیرون آمد و او را کشت. و از آنان جز یک مرد نماند تا به مردم خبر دهد. و چون آن خبر را داد، سنگریزه ای بر او افتاد و او را کشت.

[۱۲۱۱]۲۶-رفاعه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برای عبد المطّلب در آستانهٔ کعبه فرشی می انداختند که برای جز او نمی انداختند. و او فرزندانی داشت که در کنارش می ایستادند و از نزدیک شدن افراد به او جلوگیری می کردند. تا رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-که کودکی تازه به راه افتاده بود، آمد و بر زانوی او نشست. یکی از پسرانش خواست او را دور کند که عبد المطّلب به او گفت: رها کن پسرم را که فرشته او را آورده است.

[۱۲۱۲]۲۷-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی

لمّا ولد النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم مكث أيّاما ليس له لبن، فألقاه أبو طالب على ثدى نفسه، فأنزل اللّه فيه لبنا فرضع منه أيّاما حتّى وقع أبو طالب على حليمه السّعديّه فدفعه إليها.

[١٢١٣]٢٨-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ مثل أبى طالب مثل أصحاب الكهف، أسرّوا الإيمان و أظهروا الشّرک فآتاهم اللّه أجرهم مرّتين.

[١٢١4]٢٩-الحسين بن محمّد و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن إسحاق، عن بكر بن محمّد الأزدىّ، عن إسحاق بن جعفر، عن أبيه عليه السّلام قال:

قيل له: إنّهم يزعمون أنّ أبا طالب كان كافرا؟ فقال: كذبوا كيف يكون كافرا و هو يقول؟ :

ألم تعلموا أنّا وجدنا محمّدا

نبيّا كموسى خطّ فى أوّل الكتب

و فى حديث آخر: كيف يكون أبو طالب كافرا و هو يقول؟ :

لقد علموا أنّ ابننا لا مكذّب

لدينا و لا يعبأ بقيل الأباطل

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه

ثمال اليتامى عصمه للأرامل

[١٢١5] ٣٠-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن الحكم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

بينا النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فى المسجد الحرام و عليه ثياب له جدد فألقى المشركون عليه سلا ناقه فملئوا ثيابه بها، فدخله من ذلک ما شاء اللّه فذهب إلى أبى طالب فقال له: يا عمّ كيف ترى حسبى فيكم؟

فقال له: و ما ذاک یا ابن أخی؟ فأخبره الخبر، فدعا أبو طالب حمزه: و أخذ السّیف و قال لحمزه خذ السّلا، ثمّ توجّه

ص :۳۹۸

پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-به دنیا آمد، چند روزی بی شیر ماند. تا ابو طالب او را بر سینهٔ خودش چسباند، پس خداوند در آن شیری فروفرستاد و چند روزی از آن خورد تا ابو طالب حلیمه سعدیه را یافت و به او سپردش.

[۱۲۱۳]۲۸-هشام سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: حکایت ابو طالب، حکایت اصحاب کهف است. ایمان را پنهان کردند و اظهار شرک کردند و خدا هم دو بار پاداششان داد.

[۱۲۱4]۲۹-اسحاق جعفر از پدرش علیه السّلام روایت کرده که [کسانی]به ایشان گفتند: آنان می پندارند که ابو طالب کافر بوده است. فرمود: دروغ می گویند چگونه کافر باشد وقتی می گوید: آیا ندانستند که ما محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]را پیامبری همچون موسی یافتیم که نامش در کتاب های پیشین نوشته شده است.

و در حدیثی دیگر چنین است: چگونه ابو طالب کافر است درحالی که می گوید:

آنان دانستند که فرزند ما در نزد ما تکذیب نشده و به سخن یاوه اعتنا نمی شود.

او نیکوکاری است که به آبروی او از ابر آب خواسته می شود. او فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است.

[۱۲۱5] ۳۰-هشام حکم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هنگامی که پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-در مسجد الحرام بود و لباس هایی نو در بر داشت، مشرکان شکمبهٔ شتری به رویش انداخته، لباس هایش را به آن آلودند. ایشان از این کار بسیار آزرده شده، به سوی ابو طالب رفت و فرمود: عمو جان، مرا در میان خودتان چگونه می بینید؟ او گفت: برادرزاده ام، این چه پرسشی است؟ آن گاه ایشان از آن خبر بازگفت. پس ابو طالب حمزه را فراخواند، شمشیر برداشت و به حمزه گفت: شکمبه را بردار. سپس به سوی آن مردم رفت درحالی که پیامبر هم با او بود.

إلى القوم و النّبىّ معه فأتى قريشا و هم حول الكعبه، فلمّا رأوه عرفوا الشّرّ فى وجهه، ثمّ قال لحمزه: أمرّ السّلا على سبالهم ففعل ذلک حتّى أتى على آخرهم، ثمّ التفت أبو طالب إلى النّبىّ فقال: يا ابن أخى! هذا حسبک فينا.

[١٢١6]٣١-علىّ، عن أبيه، عن ابن أبى نصر، عن إبراهيم بن محمّد الأشعرىّ، عن عبيد بن زراره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لمّا توفّى أبو طالب نزل جبرئيل على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال: يا محمّد! اخرج من مكّه، فليس لک فيها ناصر، و ثارت قريش بالنّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فخرج هاربا حتّى جاء إلى جبل بمكّه يقال له الحجون فصار إليه.

[١٢١٧]٣٢-علىّ بن محمّد بن عبد اللّه و محمّد بن يحيى، عن محمّد بن عبد اللّه رفعه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ أبا طالب أسلم بحساب الجمّل، قال بكلّ لسان.

[١٢١٨]٣٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد و عبد اللّه ابنى محمّد بن عيسى، عن أبيهما، عن عبد اللّه بن المغيره، عن إسماعيل بن أبى زياد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أسلم أبو طالب بحساب الجمّل و عقد بيده ثلاثا و ستّين.

[١٢١٩]34-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن الحسين بن علوان الكلبىّ، عن علىّ بن الحزوّر الغنوىّ، عن أصبغ بن نباته الحنظلىّ قال:

رأيت أمير المؤمنين عليه السّلام يوم افتتح البصره و ركب بغله رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم (ثمّ) قال: أيّها النّاس ألا أخبركم بخير الخلق يوم يجمعهم اللّه، فقام إليه أبو أيّوب الأنصارىّ فقال: بلى يا أمير المؤمنين حدّثنا فإنّک كنت تشهد و نغيب، فقال:

آن گاه به نزد قریش آمد که گرد کعبه بودند. چون او را دیدند، بدی و نفرت را از چهره اش خواندند. پس او به حمزه گفت: شکمبه را به سبیلشان بمال. او چنین کرد تا به نفر آخرشان رسید. سپس ابو طالب به پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-رو کرده، گفت: ای پسر برادرم! این است قدر تو در میان ما.

[۱۲۱6]۳۱-عبید زراره از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی ابو طالب وفات کرد، جبرئیل بر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل شده، عرض کرد: ای محمّد! از مکّه بیرون رو که در آن برایت یاوری نیست. در حالی که قریش بر پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-هجوم آوردند ایشان گریزان بیرون آمد تا به کوهی در مکّه رسید که به آن حجون می گفتند. پس به آن جا رفت.

[۱۲۱۷]۳۲-از محمّد عبد اللّه حدیثی که تا حضرت صادق علیه السّلام بالا رفته، روایت شده که ایشان فرمود: ابو طالب به حساب جمّل [حروف ابجد]اسلام آورد.

[۱۲۱۸]۳۳-اسماعیل ابو زیاد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ابو طالب با حساب جمّل اسلام آورد و با دستش رقم شصت و سه را به هم آورد.

[۱۲۱۹]34-اصبغ بن نباتهٔ حنظلی گفته است: روزی که امیر مؤمنان علیه السّلام بصره را فتح کرد، ایشان را سوار بر استر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دیدم. [سپس]فرمود: ای مردم آیا شما را از بهترین آفریدگان در روزی که خدا آنان را گرد آورد، آگاه نکنم؟ ابو ایّوب انصاری برخاست و گفت: چرا ای امیر مؤمنان بگو که

إنّ خير الخلق يوم يجمعهم اللّه سبعه من ولد عبد المطّلب لا ينكر فضلهم إلاّ كافر و لا يجحد به إلاّ جاحد، فقام عمّار بن ياسر-رحمه اللّه-فقال: يا أمير المؤمنين سمّهم لنا لنعرفهم فقال: إنّ خير الخلق يوم يجمعهم اللّه الرّسل و إنّ أفضل الرّسل محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و إنّ أفضل كلّ أمّه بعد نبيّها وصىّ نبيّها، حتّى يدركه نبىّ، ألا و إنّ أفضل الأوصياء وصىّ محمّد عليه و آله السّلام، ألا و إنّ أفضل الخلق بعد الأوصياء الشّهداء، ألا و إنّ أفضل الشّهداء حمزه بن عبد المطّلب و جعفر بن أبى طالب، له جناحان خضيبان يطير بهما فى الجنّه، لم ينحل أحد من هذه الأمّه جناحان غيره، شىء كرّم اللّه به محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و شرّفه و السّبطان الحسن و الحسين و المهدىّ عليه السّلام يجعله اللّه من شاء منّا أهل البيت، ثمّ تلا هذه الآيه: وَ مَنْ يُطِعِ اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ فَأُولٰئِکَ مَعَ اَلَّذِينَ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ اَلنَّبِيِّينَ وَ اَلصِّدِّيقِينَ وَ اَلشُّهَدٰاءِ وَ اَلصّٰالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِيقاً. ذٰلِکَ اَلْفَضْلُ مِنَ اَللّٰهِ وَ کَفىٰ بِاللّٰهِ عَلِيماً.

[١٢٢٠]35-محمّد بن الحسين، عن سهل بن زياد، عن ابن فضّال، عن علىّ بن النّعمان، عن أبى مريم الأنصارىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قلت له: كيف كانت الصّلاه على النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟ قال: لمّا غسّله أمير المؤمنين عليه السّلام و كفّنه سجّاه ثمّ أدخل عليه عشره فداروا حوله ثمّ وقف أمير المؤمنين عليه السّلام فى وسطهم فقال إِنَّ اَللّٰهَ وَ مَلاٰئِکَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى اَلنَّبِيِّ يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً فيقول القوم كما يقول حتّى صلّى عليه أهل المدينه و أهل العوالى.

[١٢٢١]36-محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن علىّ بن سيف، عن أبى المغراء، عن عقبه بن بشير، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

تو حاضر بودی و ما غایب. پس فرمود: همانا بهترین آفریدگان در روزی که خدا همه را گرد آورد هفت تن از فرزندان عبد المطّلب اند که فضیلتشان را جز کافر و منکر انکار نمی کند. عمّار یاسر-خدایش بیامرزد-برخاسته، عرض کرد: ای امیر مؤمنان، نامشان را بگو تا ما آنان را بشناسیم. فرمود: همانا بهترین آفریدگان در روزی که خدا آنان را گرد آورد، فرستادگانند. و برترین فرستادگان، محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش-است. و همانا برترین فرد هر امّتی پس از پیامبرش وصی پیامبر است تا پیامبری دیگر آید. هان که برترین اوصیا، وصی محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. هان که برترین آفریدگان پس از اوصیا شهیدانند. و هان که برترین شهیدان، حمزۀ عبد المطّلب و جعفر ابو طالب اند که دو بال آغشته به خون دارد و با آن ها در بهشت پرواز می کند. که از این امّت به کسی جز او دو بال داده نشده است. چیزی است که خداوند با آن به محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش-فضیلت و بزرگی داده است. و [دیگر]دو نواده، حسن و حسین و مهدی علیهم السّلام هستند. که خداوند او را از میان ما خاندان قرارش می دهد. سپس این آیه را خواندو هرکس از خدا و رسولش طاعت کند، با کسانی خواهد بود که خداوند به آنان نعمت داده است. که آنان پیامبران و راستان و شهیدان و صالحان اند. و آنان رفیقان خوبی هستند. این موهبتی از سوی خدا است. و همین بس که خداوند عالم است. [نساء (4) :69 و ۷۰]

[۱۲۲۰]35-ابو مریم انصاری گفته است: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: نماز بر پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-چگونه بوده است؟ فرمود: چون امیر مؤمنان علیه السّلام او را غسل داده، کفن کرد، روپوشی بر او انداخت. سپس ده نفر را به نزدش آورد که دورش حلقه زدند. سپس امیر مؤمنان علیه السّلام در میانشان ایستاده، فرمود: خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید به او درود فرستید و سلام دهید. سلامی تمام. [احزاب (۳۳) :56]و مردم چنان که او می گفت، می گفتند تا اهل مدینه و حوالی اش بر او نماز گزاردند.

[۱۲۲۱]36-عقبۀ بشیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: پیامبر

قال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لعلىّ عليه السّلام: يا علىّ ادفنّى فى هذا المكان و ارفع قبرى من الأرض أربع أصابع و رشّ عليه من الماء.

[۱۲۲۲]۳۷-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن حمّاد، عن الحلبىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أتى العبّاس أمير المؤمنين عليه السّلام فقال: يا علىّ إنّ النّاس قد اجتمعوا أن يدفنوا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فى بقيع المصلّى و أن يؤمّهم رجل منهم، فخرج أمير المؤمنين عليه السّلام إلى النّاس فقال: يا أيّها النّاس صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إنّ رسول اللّه ص إمام حيّا و ميّتا و قال: إنّى أدفن فى البقعه الّتى أقبض فيها، ثمّ قال على الباب فصلّى عليه، ثمّ أمر النّاس عشره عشره يصلّون عليه ثمّ يخرجون.

[۱۲۲۳]۳۸-محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن علىّ بن سيف، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لمّا قبض النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم صلّت عليه الملائكه و المهاجرون و الأنصار فوجا فوجا، قال: و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يقول فى صحّته و سلامته: إنّما أنزلت هذه الآيه علىّ فى الصّلاه علىّ بعد قبض اللّه لى: إِنَّ اَللّٰهَ وَ مَلاٰئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى اَلنَّبِىِّ يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً.

[۱۲۲۴]۳۹-بعض أصحابنا رفعه، عن محمّد بن سنان، عن داود بن كثير الرّقّىّ قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: ما معنى السّلام على رسول اللّه؟ فقال: إنّ اللّه تبارک و تعالى لمّا خلق نبيّه و وصيّه و ابنته و ابنيه و جميع الأئمّه و خلق شيعتهم أخذ عليهم الميثاق و أن يصبروا و يصابروا و يرابطوا و أن يتّقوا اللّه و وعدهم أن يسلّم لهم الأرض المباركه و الحرم الآمن و أن ينزّل لهم البيت المعمور

-درود خدا بر او و بر خاندانش-به علی علیه السّلام فرمود: ای علی، مرا در این جا دفن کن و قبرم را چهار انگشت از زمین بلندتر کن و بر آن آب بپاش.

[۱۲۲۲]۳۷-حلبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: عبّاس به نزد امیر مؤمنان علیه السّلام آمد و گفت: ای علی، مردم گرد آمده اند تا رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را در بقیع مصلّی [نمازگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و اله در روزهای عید] دفن کنند و مردی از آنان امامشان شود. امیر مؤمنان علیه السّلام به سوی مردم بیرون رفته، فرمود: ای مردم، همانا رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-امام است، چه زنده باشد و چه مرده. و او فرمود: من در زمینی دفن می شوم که در آن درگذشته ام. سپس بر در ایستاده، بر او نماز خواند. سپس مردم را فرمان داد که ده نفر ده نفر بر او نماز گزارند و بیرون روند.

[۱۲۲۳]۳۸-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی پیامبر -درود خدا بر او و بر خاندانش-درگذشت فرشتگان و مهاجران و انصار گروه گروه بر او نماز گزاردند. و امیر مؤمنان علیه السّلام فرموده است: از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-در تندرستی و سلامتش شنیدم می فرماید: همانا این آیه خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید به او درود فرستاده، سلام دهید. سلامی کامل. دربارهٔ نماز بر من پس از وفاتم، نازل شده است.

[۱۲۲۴]۳۹-داود بن کثیر رقّی گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: معنای سلام بر رسول خدا چیست؟ فرمودند: خداوند پاک و والا وقتی پیامبر و وصی اش و دختر و پسرانش و همهٔ امامان را آفرید و شیعیانشان را آفرید، از آنان پیمان گرفت که شکیبایی و پایداری کرده، از خداوند پروا کنند. و به آنان وعده داد که زمین مبارک و حرم امن را به آنان تسلیم کرده، بیت معمور را برایشان نازل کرده،

و يظهر لهم السّقف المرفوع و يريحهم من عدوّهم، و الأرض الّتى يبدّلها اللّه من السّلام و يسلّم ما فيها لهم، لا شيه فيها-قال: لا خصومه فيها- لعدوّهم و أن يكون لهم فيها ما يحبّون و أخذ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم على جميع الأئمّه و شيعتهم الميثاق بذلک و إنّما السّلام عليه تذكره نفس الميثاق و تجديد له على اللّه، لعلّه أن يعجّله جلّ و عزّ و يعجّل السّلام لكم بجميع ما فيه.

[۱۲۲۵] ۴-ابن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: اللّهمّ صلّ على محمّد صفيّک و خليلک و نجيّک، المدبّر لأمرک.

باب النّهى عن الإشراف على قبر النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم [۱۲۲۶] ۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقىّ، عن جعفر بن المثنّى الخطيب قال:

كنت بالمدينه و سقف المسجد الّذى يشرف على القبر قد سقط و الفعله يصعدون و ينزلون و نحن جماعه، فقلت لأصحابنا من منكم له موعد يدخل على أبى عبد اللّه عليه السّلام اللّيله؟ فقال مهران بن أبى نصر: أنا، و قال إسماعيل بن عمّار الصّيرفىّ: أنا، فقلنا لهما: سلاه لنا عن الصّعود لنشرف على قبر النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فلمّا كان من الغد لقيناهما، فاجتمعنا جميعا، فقال إسماعيل: قد سألناه لكم عمّا ذكرتم، فقال: ما أحبّ لأحد منهم أن يعلو فوقه و لا آمنه أن يرى شيئا يذهب منه بصره أو يراه قائما يصلّى أو يراه مع بعض أزواجه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

باب مولد أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه ولد أمير المؤمنين عليه السّلام بعد عام الفيل بثلاثين سنه و قتل عليه السّلام فى شهر رمضان لتسع بقين منه ليله الأحد سنه أربعين من الهجره و هو ابن ثلاث

سقف بالا برده شده [عیسی]را برایشان نمایان کرده، از دشمنانشان آسوده گرداند. و نیز زمینی را که خداوند به دار السلام دگرگون می کند با آنچه در آن است که لکّه ای در آن برای دشمنانشان نیست. فرمود: دشمنی ای در آن نیست به آنان تسلیم کند. و آنچه در آن دوست می دارند برای آنان باشد. و رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-از همهٔ امامان و شیعیانشان بر آن پیمان گرفت. و همانا این سلام یادآور پیمان و تجدید آن بر خداوند است تا شاید در آن شتاب کند و آن سلام را با همهٔ آنچه در آن است سریع تر به شما رساند.

[۱۲۲۵] ۴۰-عبد اللّه سنان گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: خداوندا بر محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]برگزیده و دوست و هم رازت که تدبیرگر امر تو است، درود فرست.

نهی از اشراف بر قبر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله

[۱۲۲۶] ۱-جعفر بن مثنّای خطیب گفت: من در مدینه بودم و سقف مسجدی که مشرف بر قبر بود افتاده بود و کارگران بالا و پایین می رفتند و ما گروهی بودیم. من به اصحابمان گفتم: چه کسی از شما امشب با حضرت صادق علیه السّلام وعده دارد؟ مهران ابو نصر گفت: من. و اسماعیل بن عمّار صیرفی هم گفت: من. ما به هردو گفتیم: از ایشان دربارهٔ این بالا رفتن بپرسید تا ما هم قبر پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-را از بالا ببینیم. چون فردا شد، با آن دو دیدار کرده، همه گرد آمدیم. آن گاه اسماعیل گفت: از ایشان دربارهٔ گفتهٔ تان پرسیدیم. فرمودند: برای هیچ یک از شما نمی پسندم که بر بالای قبر برود و به کسی از شما ایمنی نمی دهم از این که چیزی که ببیند و بینایی اش برود. که او را یا در حال نماز می بیند یا با یکی از همسرانش.

ولادت امیر مؤمنان-درود خدا بر او-

امیر مؤمنان علیه السّلام سی سال پس از عام الفیل به دنیا آمد و در نه روز مانده از ماه رمضان شب یکشنبهٔ سال چهل هجری کشته شد. درحالی که شصت و سه سال

و ستّين سنه، بقي بعد قبض النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ثلاثين سنه و أمّه فاطمه بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف و هو أوّل هاشمىّ ولده هاشم مرّتين.

[١٢٢٧]١-الحسين بن محمّد، عن محمّد بن يحيى الفارسىّ، عن أبى حنيفه محمّد بن يحيى، عن الوليد بن أبان، عن محمّد بن عبد اللّه بن مسكان، عن أبيه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّ فاطمه بنت أسد جاءت إلى أبى طالب لتبشّره بمولد النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال أبو طالب: اصبرى سبتا أبشّرك بمثله إلاّ النّبوّه، و قال: السّبت ثلاثون سنه و كان بين رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و أمير المؤمنين عليه السّلام ثلاثون سنه.

[١٢٢٨]٢-علىّ بن محمّد بن عبد اللّه، عن السّيّارىّ، عن محمّد بن جمهور، عن بعض أصحابنا، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ فاطمه بنت أسد أمّ أمير المؤمنين كانت أوّل امرأه هاجرت إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من مكّه إلى المدينه على قدميها و كانت من أبرّ النّاس برسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فسمعت رسول اللّه و هو يقول: إنّ النّاس يحشرون يوم القيامه عراه كما ولدوا، فقالت: وا سوأتاه، فقال لها رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: فإنّى أسأل اللّه أن يبعثک كاسيه و سمعته يذكر ضغطه القبر، فقالت: وا ضعفاه، فقال لها رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: فإنّى أسأل اللّه أن يكفيک ذلک، و قالت لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يوما: إنّى أريد أن أعتق جاريتى هذه، فقال لها: إن فعلت أعتق اللّه بكلّ عضو منها عضوا منک من النّار، فلمّا مرضت أوصت إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و أمرت أن يعتق خادمها و اعتقل لسانها فجعلت تومى إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إيماء فقبل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم وصيّتها، فبينما هو ذات يوم قاعد إذ أتاه أمير المؤمنين عليه السّلام و هو يبكى فقال له رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: ما يبكيک؟ فقال: ماتت أمّى فاطمه، فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:

داشت. ایشان پس از درگذشت پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-سی سال ماند. مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است. و حضرت نخستین هاشمی ای است که پدرش از هردو طرف هاشم است.

[۱۲۲۷]۱-عبد اللّه مسکان گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: فاطمه بنت اسد به نزد ابو طالب آمد تا به ولادت پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش- بشارتش دهد که ابو طالب گفت: سبتی صبر کن تا من هم تو را به مانند او جز در پیامبری بشارت دهم و حضرت فرمود: سبت سی سال است. و میان رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-و امیر مؤمنان علیه السّلام سی سال فاصله بود.

[۱۲۲۸]۲-یکی از اصحابمان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که ایشان فرمودند: همانا فاطمه بنت اسد-مادر امیر مؤمنان-نخستین زنی بود که از مکّه تا مدینه با پای پیاده به سوی رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله هجرت کرد. و او مهربان ترین مردم به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود. وقتی از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-شنید که می فرماید: مردم در روز قیامت برهنه برانگیخته می شوند چنان که به دنیا آمده اند. گفت: وای از این رسوایی! پس رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-به او فرمود: من از خدا درخواست می کنم که تو را پوشیده برانگیزد. آن گاه از ایشان شنید که از فشار قبر سخن می گوید. پس گفت: وای از این ناتوانی. پس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به او فرمود: من از خدا درخواست می کنم که تو را از آن حفظ کند. و او روزی به ایشان عرض کرد: من می خواهم این کنیزم را آزاد کنم. حضرت به او فرمود: اگر چنین کنی خداوند به هر عضوی از آن، عضوی از تو را از آتش آزاد می کند. و او چون بیمار شد، به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-وصیّت کرده، سفارش کرد که خادمش را آزاد کند. و زبانش بند آمده بود. پس با اشاره به ایشان گفت و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-وصیّتش را پذیرفت. یک روز هنگامی که پیامبر نشسته بود ناگاه امیر مؤمنان گریه کنان به نزدش آمد. ایشان به او فرمود: برای چه می گریی؟ عرض کرد: مادرم فاطمه درگذشت.

و أمّى و اللّه، و قام مسرعا حتّى دخل فنظر إليها و بكى، ثمّ أمر النّساء أن يغسّلنّها و قال صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: إذا فرغتنّ فلا تحدثن شيئا حتّى تعلمننى، فلمّا فرغن أعلمنه بذلک، فأعطاهنّ أحد قميصيه الّذى يلى جسده و أمرهنّ أن يكفّنّها فيه و قال للمسلمين: إذا رأيتمونى قد فعلت شيئا لم أفعله قبل ذلک فسلونى لم فعلته، فلمّا فرغن من غسلها و كفنها دخل صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فحمل جنازتها على عاتقه، فلم يزل تحت جنازتها حتّى أوردها قبرها، ثمّ وضعها و دخل القبر فاضطجع فيه، ثمّ قال فأخذها على يديه حتّى وضعها فى القبر، ثمّ انكبّ عليها طويلا يناجيها و يقول لها: ابنک ابنک [ابنک]ثمّ خرج و سوّى عليها، ثمّ انكبّ على قبرها فسمعوه يقول: لا إله إلاّ اللّه، اللّهمّ إنّى أستودعها إيّاک، ثمّ انصرف، فقال له المسلمون: إنّا رأيناک فعلت أشياء لم تفعلها قبل اليوم، فقال: اليوم فقدت برّ أبى طالب، إن كانت ليكون عندها الشّىء فتؤثرنى به على نفسها و ولدها و إنّى ذكرت القيامه و أنّ النّاس يحشرون عراه، فقالت: وا سوأتاه، فضمنت لها أن يبعثها اللّه كاسيه و ذكرت ضغطه القبر فقالت: وا ضعفاه، فضمنت لها أن يكفيها اللّه ذلک، فكفّنتها بقميصى و اضطجعت فى قبرها لذلک و انكببت عليها، فلقّنتها ما تسأل عنه، فإنّها سئلت عن ربّها فقالت، و سئلت عن رسولها فأجابت و سئلت عن وليّها و إمامها فارتجّ عليها، فقلت: ابنک ابنک [ابنک].

[۱۲۲۹]۳-بعض أصحابنا، عمّن ذكره، عن ابن محبوب، عن عمر بن أبان الكلبىّ، عن المفضّل بن عمر قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: لمّا ولد رسول اللّه فتح لآمنه بياض فارس و قصور الشّام، فجاءت فاطمه بنت أسد أمّ أمير المؤمنين إلى أبى طالب ضاحكه مستبشره، فأعلمته ما قالت آمنه، فقال لها أبو طالب: و تتعجّبين من

رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: و مادر من هم بود، به خدا سوگند! و شتابان برخاسته، داخل شد و به او نگریسته و گریست. سپس به زنان فرمان داد تا او را غسل دهند. و فرمود: وقتی کارتان انجام یافت، کاری نکنید تا مرا خبر نکردید. وقتی آنان کار را به پایان بردند به ایشان خبر دادند. ایشان بهترین دو پیراهنی را که روی بدنش می پوشید به آنان داده، فرمان داد تا او را در آن کفن کنند و به مسلمانان فرمود: وقتی مرا دیدید کاری می کنم که پیش از آن نمی کردم. از من بپرسید که برای چه کردم. و چون از غسل و کفنش فارغ شدند، حضرت به خانه داخل شده، جنازه اش را بر دوش برداشت. و تا آن را وارد قبر کند، بر دوشش بود. سپس آن را به زمین گذاشته، وارد قبر شده، در آن دراز کشید. سپس برخاسته، آن را بر دستانش گرفت و در قبر گذاشت، سپس مدّتی دراز خم شده، با او نجوا کرد درحالی که به او می فرمود: پسرت، پسرت [پسرت]سپس بیرون آمده، قبر را بر او هموار کرد سپس به روی قبر خم شده، از او شنیدند که می فرماید: لا اله الاّ اللّه. خدایا من او را به تو می سپارم. سپس رفت آن گاه مسلمانان به ایشان گفتند: شما را دیدیم کارهایی می کردی که پیش از امروز نکرده بودی. فرمود: امروز نیکی ابو طالب را از دست دادم. اگر چیزی نزد او بود، مرا بر خود و فرزندش مقدّم می داشت. من از روز قیامت یاد کردم و اینکه مردم برهنه برانگیخته می شوند او گفت: وای از این رسوایی! پس من برایش ضمانت کردم که خداوند او را پوشیده برانگیزد. و از فشار قبر سخن گفتم و او گفت: وای از ناتوانی ام! پس من برایش ضمانت کردم که خداوند او را از آن حفظ کند. آن گاه با پیراهنم او را کفن کردم و برای همین در قبرش خوابیدم و سر به گوشش گذارده، آنچه را از او می پرسیدند به او تلقین کردم. از او، از پروردگارش پرسیدند و او پاسخ گفت. و از پیامبرش پرسیده شد و پاسخ گفت. و چون از ولی! و امامش پرسیدند، زبانش بند آمد تا من گفتم: پسرت، پسرت، [پسرت].

[۱۲۲۹]۳-مفضّل عمر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: وقتی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-تولّد یافت، برای آمنه بیابان های پارس و کاخ های شام گشوده شد. آن گاه فاطمه بنت اسد خندان و شادمان به نزد ابو طالب آمده، او را به سخنان آمنه آگاه کرد. ابو طالب به او گفت: تو از این تعجّب می کنی.

هذا، إنّک تحبلین و تلدین بوصیّه و وزیره.

[۱۲۳۰]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن البرقیّ، عن أحمد بن زید النّیسابوریّ قال: حدّثنی عمر بن إبراهیم الهاشمیّ، عن عبد الملک بن عمر، عن أسید بن صفوان صاحب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم قال:

لمّا کان الیوم الّذی قبض فیه أمیر المؤمنین علیه السّلام ارتجّ الموضع بالبکاء و دهش النّاس کیوم قبض النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و جاء رجل باکیا و هو مسرع مسترجع و هو یقول: الیوم انقطعت خلافه النّبوّه حتّی وقف علی باب البیت الّذی فیه أمیر المؤمنین علیه السّلام فقال: رحمک اللّه یا أبا الحسن کنت أوّل القوم إسلاما و أخلصهم إیمانا و أشدّهم یقینا و أخوفهم للّه و أعظمهم عناء و أحوطهم علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و آمنهم علی أصحابه و أفضلهم مناقب و أکرمهم سوابق و أرفعهم درجه و أقربهم من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و أشبههم به هدیا و خلقا و سمتا و فعلا و أشرفهم منزله و أکرمهم علیه فجزاک اللّه عن الإسلام و عن رسوله و عن المسلمین خیرا، قویت حین ضعف أصحابه و برزت حین استکانوا و نهضت حین وهنوا و لزمت منهاج رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم إذ همّ أصحابه، [و]کنت خلیفته حقّا لم تنازع و لم تضرع برغم المنافقین و غیظ الکافرین و کره الحاسدین و صغر الفاسقین فقمت بالأمر حین فشلوا و نطقت حین تتعتعوا و مضیت بنور اللّه إذ وقفوا، فاتّبعوک فهدوا و کنت أخفضهم صوتا و أعلاهم قنوتا و أقلّهم کلاما و أصوبهم نطقا و أکبرهم رأیا و أشجعهم قلبا و أشدّهم یقینا و أحسنهم عملا و أعرفهم بالأمور، کنت و اللّه یعسوبا للدّین أوّلا و آخرا: الأوّل حین تفرّق النّاس و الآخر حین فشلوا، کنت للمؤمنین أبا رحیما، إذ صاروا علیک عیالا، فحملت أثقال ما عنه ضعفوا و حفظت ما أضاعوا و رعیت ما أهملوا و شمّرت إذا

تو هم وصی و وزیر او را آبستن شده، به دنیا می آوری.

[۱۲۳۰]4-أسید صفوان یک از یاران رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش -گفته است: روزی که امیر مؤمنان علیه السّلام وفات کرد، آن مکان به گریه لرزید و مردم سرگردان شدند، مانند روزی که پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-درگذشت. و مردی گریه کنان و شتابان و «انا للّه. . .» خوان آمد و می گفت: امروز خلافت پیامبری قطع شد. تا بر در خانه ای ایستاد که امیر مؤمنان علیه السّلام در آن بود. آن گاه گفت: خدا تو را بیامرزد ای ابو الحسن. تو نخستین کسی از این مردم بودی که مسلمان شد. خالص ترین شان از جهت ایمان. و استوارترین شان از جهت یقین. هراسان ترین شان برای خداوند. و بزرگ ترین شان در رنج. نخستین نگاهبان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و امانتدارترین شان بر اصحاب او. برترین شان از جهت منقبت و گرامی ترین شان از جهت سابقه. بلندترین شان از جهت رتبه و نزدیک ترین شان به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-. شبیه ترین شان به او از جهت روش و آفرینش و هیأت و کردار. والاترین شان از جهت منزلت و گرامی ترین شان بر او. پس خدا به تو از اسلام و رسول و مسلمانان جزای خیر دهد. وقتی اصحاب او ناتوان شدند تو قوی بودی و چون خوار شدند تو به میدان رفتی و وقتی سستی کردند، تو برخاستی. با روش رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-همراه شدی وقتی که اصحابش عدول کردند. تو خلیفۀ راستین او بودی که با ناخرسندی منافقان و خشم کافران و ناخشنودی کافران و خواری فاسقان، مورد نزاع قرار نگرفته، خوار نشدی. پس وقتی آنان از هم پاشیدند تو به امر دین قیام کردی. و وقتی به لکنت افتادند تو به سخن درآمدی. وقتی بازایستادند تو با نور خداوند راه خویش پی گرفتی. پس مردم از تو پیروی کرده، هدایت شدند. تو کم ادّعاترین و فرمانبردارترین، کم سخن ترین و درست گوترین، بلندنظرترین و پرجرئت ترین، پریقین ترین و نیکوکردارترین و آشناترین شان به امور بودی. به خدا سوگند ! تو در آغاز و پایان امیر دین بودی. آغاز، وقتی که مردم پراکنده شدند و پایان، هنگامی که از هم پاشیدند. برای مؤمنان پدری مهربان بودی وقتی در سرپرستی تو قرار گرفتند. و بارهایی را برداشتی که از آن ها ناتوان شده بودند. آنچه را تباه کردند، نگاه داشتی و آنچه را رها کردند، تو رعایت کردی.

اجتمعوا و علوت إذ هلعوا و صبرت إذ أسرعوا و أدركت أوتار ما طلبوا و نالوا بک ما لم يحتسبوا، كنت على الكافرين عذابا صبّا و نهبا و للمؤمنين عمدا و حصنا، فطرت و اللّه بنعمائها و فزت بحبائها و أحرزت سوابغها و ذهبت بفضائلها، لم تفلّل حجّتک و لم يزغ قلبک و لم تضعف بصيرتک و لم تجبن نفسک و لم تخرّ كنت كالجبل لا تحرّكه العواصف و كنت كما قال عليه السّلام: آمن النّاس فى صحبتک و ذات يدک و كنت كما قال عليه السّلام: ضعيفا فى بدنک قويّا فى أمر اللّه، متواضعا فى نفسک، عظيما عند اللّه، كبيرا فى الأرض، جليلا عند المؤمنين، لم يكن لأحد فيک مهمز و لا لقائل فيک مغمز [و لا لأحد فيک مطمع] و لا لأحد عندک هواده الضّعيف الذّليل عندک قويّ عزيز حتّى تأخذ له بحقّه، و القويّ العزيز عندک ضعيف ذليل حتّى تأخذ منه الحقّ و القريب و البعيد عندک فى ذلک سواء، شأنک الحقّ و الصّدق و الرّفق و قولک حكم و حتم و أمرک حلم و حزم و رأيک علم و عزم فيما فعلت، و قد نهج السّبيل و سهل العسير و أطفئت النّيران و اعتدل بک الدّين و قوى بک الإسلام، فظهر أمر اللّه و لو كره الكافرون و ثبت بک الإسلام و المؤمنون و سبقت سبقا بعيدا و أتعبت من بعدک تعبا شديدا، فجللت عن البكاء و عظمت رزيّتک فى السّماء و هدّت مصيبتک الأنام، فإنّا للّه و إنّا إليه راجعون، رضينا عن اللّه قضاه و سلّمنا للّه أمره، فو اللّه لن يصاب المسلمون بمثلک أبدا، كنت للمؤمنين كهفا و حصنا و قنّه راسيا و على الكافرين غلظه و غيظا، فألحقک اللّه بنبيّه و لا أحرمنا أجرک و لا أضلّنا بعدک و سكت القوم حتّى انقضى كلامه و بكى و بكى أصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ثمّ طلبوه فلم يصادفوه.

وقتی [برای باطل]گرد آمدند تو کوشش کردی. و چون بی تابی کردند، تو [در رتبه] بالا رفتی. چون شتاب کردند تو صبر کردی و خون هایی را که طلب می کردند، تو [انتقام آن را]گرفتی و با تو به چیزی رسیدند که گمانش را نداشتند. تو بر کافران عذابی ریزنده و گیرنده بودی و برای مؤمنان ستون و سنگر. به خدا سوگند! با نعمت های آن [خلافت]آفریده شدی و به داده هایش کامیاب گشتی. سوابقش را حفظ کردی و با فضیلت هایش رفتی. برهانت کند نشد و دلت عدول نکرد. بینایی ات ضعیف نشد و جانت ترسو نشد و فرونیفتاد. مانند کوهی بودی که گردبادها نتواندش لرزاند. و چنان بودی که پیامبر علیه السّلام فرمود: امانتدارترین مردم در همراهی و مال. و چنان بودی که او علیه السّلام فرمود: در بدن ناتوانی و در امر خدا توانا. فروتن در خویشتن و بزرگ در نزد خدا. کبیر در زمین و شکوهمند در نزد مؤمنان. دربارۀ تو برای هیچ کسی جای عیب جویی و برای هیچ گوینده ای جای غمز و اشاره ای نبود. [و نه برای کسی درباره ات جای طمعی بود.]با هیچ کسی تعارف و مجامله نداشتی. ناتوان و خوار در پیش تو توانا و گرانمقدار بود تا حقّش را برایش برگردانی. و توانا و گرانمقدار نزدت ناتوان و خوار بود تا حقّی از او بازستانی. نزدیک و دور برایت در این باره برابر بود. کردارت برخوردار از حقّ و راستی و نرمی، سخنت حکمت و یقین، فرمانت بردباری و دوراندیشی و دیدگاهت دانش و کوشش در آنچه می کنی. و راه، روشن. و سخت، آسان. و آتش، خاموش. و دین با تو راست و اسلام با تو نیرومند گشت. پس امر خدا ظاهر شد اگرچه کافران را ناخوش آید. اسلام و مؤمنان با تو پایدار شدند. بسیار پیش افتادی و رهراوان پس از خودت را بسیار به زحمت انداختی [زیرا هرچقدر تلاش کنند به پای تو نمی رسند]. تو شکوهمندتر از آنی که برایت گریه بس باشد. مصیبت ات در آسمان بزرگ بود و [در زمین]مردمان را خرد کرد. انّا للّه و انّا الیه راجعون. . به قضای خداوند خشنودیم و به فرمانش تسلیم. ولی به خدا سوگند! مسلمانان هرگز مانند تو را از دست نمی دهند. تو برای مؤمنان پناه و سنگر و کوهی بلند استوار بودی و بر کافران خشونت و خشم. پس خدا تو را به پیامبرش بپیوندد و ما را از پاداش تو محروم نکرده، پس از تو گمراهمان نکند و مردم خاموش بودند. تا سخن او به پایان رسید و گریست. و اصحاب رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هم گریستند. سپس گویندۀ این سخنان را جستجو کردند و نیافتند.

[۱۲۳۱]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن صفوان الجمّال قال:

كنت أنا و عامر و عبد اللّه بن جذاعه الأزدىّ عند أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: فقال له عامر: جعلت فداک إنّ النّاس يزعمون أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام دفن بالرّحبه؟ قال: لا، قال: فأين دفن؟ قال: إنّه لمّا مات احتمله الحسن عليه السّلام فأتى به ظهر الكوفه قريبا من النّجف يسره عن الغرىّ يمنه عن الحيره، فدفنه بين ذكوات بيض قال: فلمّا كان بعد ذهبت إلى الموضع، فتوهّمت موضعا منه، ثمّ أتيته فأخبرته فقال لى: أصبت رحمک اللّه-ثلاث مرّات-.

[۱۲۳۲]6-أحمد بن محمّد، عن ابن أبى عمير، عن القاسم بن محمّد، عن عبد اللّه بن سنان قال:

أتانى عمر بن يزيد فقال لى: اركب، فركبت معه، فمضينا حتّى أتينا منزل حفص الكناسىّ فاستخرجته فركب معنا، ثمّ مضينا حتّى أتينا الغرىّ فانتهينا إلى قبر، فقال: انزلوا هذا قبر أمير المؤمنين عليه السّلام فقلنا من أين علمت؟ فقال: أتيته مع أبى عبد اللّه عليه السّلام حيث كان بالحيره غير مرّه و خبّرنى أنّه قبره.

[۱۲۳۳]۷-محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن عبد اللّه بن محمّد، عن عبد اللّه بن القاسم، عن عيسى شلقان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ أمير المؤمنين عليه السّلام له خئوله فى بنى مخزوم و إنّ شابّا منهم أتاه فقال: يا خالى إنّ أخى مات و قد حزنت عليه حزنا شديدا، قال: فقال له: تشتهى أن تراه؟ قال: بلى، قال: فأرنى قبره، قال: فخرج و معه برده رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم متّزرا بها، فلمّا انتهى إلى القبر تلملمت شفتاه ثمّ ركضه برجله فخرج من قبره و هو يقول بلسان الفرس، فقال أمير المؤمنين عليه السّلام: ألم

[۱۲۳۱]5-صفوان جمّال گفت: من و عامر و عبد اللّه جذاعۀ ازدی نزد حضرت صادق علیه السّلام بودیم که عامر به ایشان گفت: جانم فدایت! این مردم می پندارند که امیر مؤمنان علیه السّلام در آستانۀ مسجد دفن شده است. فرمودند: نه. او گفت: پس کجا دفن شده است؟ فرمود: وقتی او درگذشت حسن علیه السّلام او را برداشته، به پشت کوفه نزدیک تپّه در سمت چپ غرّی و سمت راست حیره برد و او را میان سنگ هایی سپید دفن کرد. راوی گوید: بعدا وقتی به آن جا رفتم جایی را احتمال دادم. سپس به نزد حضرت رفتم و آن را بازگفتم. سه بار به من فرمودند: درست است خدا تو را بیامرزد.

[۱۲۳۲]6-عبد اللّه سنان گفته است: عمر یزید به نزدم آمد و گفت: سوار شو. من همراهش سوار شدم و رفتیم تا به منزل حفص کناسی رسیدیم. من از او خواستم که از خانه بیرون آید و با ما سوار شود. سپس رفتیم تا به غری رسیدیم و آن گاه به قبری برخوردیم. او [عمر]گفت: فرود آیید این قبر امیر مؤمنان [علیه السّلام] است. ما گفتیم: از کجا دانستی؟ گفت: با حضرت صادق علیه السّلام وقتی در حیره بودند چند بار به این جا آمدم و ایشان به من خبر داد که این قبر او است.

[۱۲۳۳]۷-عیسی شلقان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: امیر مؤمنان علیه السّلام در بنی مخزوم دایی هایی داشت. جوانی از آنان به نزدش آمد و گفت: دایی جان! برادرم مرد و من بسیار بر او اندوهگینم. راوی گوید حضرت به او فرمود: میل داری او را ببینی؟ گفت: البتّه. فرمود: پس قبرش را نشانم بده. راوی گوید: آن گاه درحالی که عبای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را به کمر بسته بود، بیرون آمد. چون به آن قبر رسید، لب هایش تکان می خورد. سپس قبر را با پایش زد و ناگاه او از قبرش بیرون آمد درحالی که به زبان پارسیان سخن می گفت.

تمت و أنت رجل من العرب؟ ! ! قال: بلى و لكنّا متنا على سنّه فلان و فلان فانقلبت ألسنتنا.

[۱۲۳۴]۸-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، و علىّ بن محمّد عن سهل بن زياد جميعا، عن ابن محبوب، عن أبى حمزه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لمّا قبض أمير المؤمنين عليه السّلام قام الحسن بن علىّ عليه السّلام فى مسجد الكوفه فحمد اللّه و أثنى عليه و صلّى على النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، ثمّ قال: أيّها النّاس إنّه قد قبض فى هذه اللّيله رجل ما سبقه الأوّلون و لا يدركه الآخرون إنّه كان لصاحب رايه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، عن يمينه جبرئيل و عن يساره ميكائيل، لا ينثنى حتّى يفتح اللّه له و اللّه ما ترک بيضاء و لا حمراء إلاّ سبعمائه درهم فضلت عن عطائه، أراد أن يشترى بها خادما لأهله. و اللّه لقد قبض فى اللّيله الّتى فيها قبض وصىّ موسى يوشع بن نون و اللّيله الّتى.

بن مريم و اللّيله الّتى نزّل فيها القرآن.

[۱۲۳۵]۹-علىّ بن محمّد رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: لمّا غسّل أمير المؤمنين عليه السّلام نودوا من جانب البيت إن أخذتم مقدّم السّرير كفيتم مؤخّره و إن أخذتم مؤخّره كفيتم مقدّمه.

[۱۲۳۶]۱۰-عبد اللّه بن جعفر و سعد بن عبد اللّه جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علىّ بن مهزيار، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن حبيب السّجستانىّ قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: ولدت فاطمه بنت محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بعد مبعث رسول اللّه بخمس سنين و توفّيت و لها ثمان عشره سنه و خمسه و سبعون يوما.

[۱۲۳۷]۱۱-سعد بن عبد اللّه، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن

پس امیر مؤمنان علیه السّلام به او فرمود: آیا مردی از عرب نبودی که مردی؟ گفت: چرا ولی بنابر سنّت فلانی و فلانی مردیم و آن گاه زبانمان دیگر شد.

[۱۲۳۴]۸-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون امیر مؤمنان علیه السّلام درگذشت، حسن بن علی علیه السّلام در مسجد کوفه برخاسته، سپاس و ستایش خداوند گفته، بر پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-درود فرستاد و سپس فرمود: ای مردم! امشب مردی وفات کرد که پیشینیان بر او پیشی نگرفتند و آیندگان به او نرسند. همانا او پرچمدار رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود که از راستش جبرئیل بود و از چپش میکائیل. تا خداوند برایش فتح نمی کرد [از میدان]بازنمی گشت. و به خدا سوگند! سفید و سرخی به جا نگذاشته است جز هفتصد درهم که از عطایش زیاد آمده بود و می خواست با آن خدمتکاری برای خانواده اش بخرد. به خدا سوگند! او در شبی وفات یافت که وصیّ موسی، یوشع نون در آن وفات یافت و شبی که عیسای مریم را به معراج بردند و شبی که قرآن در آن نازل شد.

[۱۲۳۵]۹-علی محمّد حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده، روایت کرده که ایشان فرمودند: چون امیر مؤمنان علیه السّلام غسل داده شد، از جانب خانه ندا دادند: اگر جلوی تابوت را بگیرید، از گرفتن دنباله اش بی نیازید و اگر دنبالش را بگیرید از گرفتن جلوی آن بی نیازید. [چون فرشتگان در این کار شما را یاری می کنند]

[۱۲۳۶]۱۰-حبیب سجستانی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: فاطمه دخت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-پنج سال پس از بعثت رسول خدا تولّد یافت و هیجده سال و هفتاد و پنج روز داشت که وفات کرد. [این حدیث مربوط به باب بعدی است که نسخه برداران به اشتباه در این باب قرار داده اند.]

[۱۲۳۷]۱۱-یکی از اصحابمان گفته که او از حضرت صادق علیه السّلام شنیده که

علىّ بن فضّال، عن عبد اللّه بكير، عن بعض أصحابنا، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه سمعه يقول:

لمّا قبض أمير المؤمنين عليه السّلام أخرجه الحسن و الحسين و رجلان آخران حتّى إذا خرجوا من الكوفه تركوها عن أيمانهم ثمّ أخذوا فى الجبّانه حتّى مرّوا به إلى الغرىّ فدفنوه و سوّوا قبره فانصرفوا.

باب مولد الزّهراء فاطمه عليها السّلام ولدت فاطمه عليها و على بعلها السّلام بعد مبعث رسول اللّه بخمس سنين و توفّيت عليها السّلام و لها ثمان عشره سنه و خمسه و سبعون يوما و بقيت بعد أبيها صلّى اللّه عليه و اله و سلّم خمسه و سبعين يوما.

[١٢٣٨]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن أبى عبيده، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ فاطمه عليها السّلام مكثت بعد رسول اللّه 6 خمسه و سبعين يوما و كان دخلها حزن شديد على أبيها و كان يأتيها جبرئيل عليه السّلام فيحسن عزاءها على أبيها و يطيّب نفسها و يخبرها عن أبيها و مكانه و يخبرها بما يكون بعدها فى ذرّيّتها و كان علىّ عليه السّلام يكتب ذلک.

[١٢٣٩]٢-محمّد بن يحيى، عن العمركىّ بن علىّ، عن علىّ بن جعفر، عن أخيه أبى الحسن عليه السّلام قال:

إنّ فاطمه عليها السّلام صدّيقه شهيده و إنّ بنات الأنبياء لا يطمثن.

[١٢٤٠]٣-أحمد بن مهران رحمه اللّه رفعه و أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار الشّيبانىّ قال: حدّثنى القاسم بن محمّد الرّازىّ قال: حدّثنا علىّ بن

می فرماید: چون امیر مؤمنان علیه السّلام وفات یافت، حسن و حسین و دو مرد دیگر او را بیرون بردند تا از کوفه خارج شدند و آن را در سمت راستشان قرار دادند سپس راه صحرا را پیش گرفته، او را به غری رساندند. آن گاه او را دفن کرده، قبرش را هموار کرده، بازگشتند.

ولادت فاطمهٔ زهرا علیها السّلام

فاطمه-درود بر او و بر همسرش-پنج سال پس از بعثت رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به دنیا آمد. و هجده سال و هفتاد و پنج روز داشت که وفات یافت. او پس از پدرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-هفتاد و پنج روز زنده ماند.

[۱۲۳۸] ۱-ابو عبیده از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: فاطمه علیها السّلام پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هفتاد و پنج روز زنده ماند. درحالی که اندوهی سخت برای پدرش او را فراگرفته بود و جبرئیل به نزدش می آمد و تسلیت می گفت و از پدرش و جایش خبر می داد و تسکین اش می داد. و به او دربارهٔ فرزندانش و آنچه پس از او می شود، خبر می داد و علی آن ها را می نوشت.

[۱۲۳۹] ۲-علی جعفر از برادرش ابو الحسن کاظم علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: فاطمه علیها السّلام صدّیقه ای شهیده است. و همانا دختران پیامبران حایض نمی شوند.

[۱۲۴۰] ۳-علی بن محمّد هرمزانی از حضرت [سرور شهیدان]حسین بن

محمّد الهرمزانىّ، عن أبى عبد اللّه الحسين بن علىّ عليهما السّلام قال:

لمّا قبضت فاطمه عليها السّلام دفنها أمير المؤمنين سرّا و عفا على موضع قبرها، ثمّ قام فحوّل وجهه إلى قبر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال: السّلام عليک يا رسول اللّه عنّى و السّلام عليک عن ابنتک و زائرتک و البائته فى الثّرى ببقعتک و المختار اللّه لها سرعه اللّحاق بک، قلّ يا رسول اللّه: عن صفيّتک صبرى و عفا عن سيّده نساء العالمين تجلّدى، إلاّ أنّ لى فى التّأسّى بسنّتک فى فرقتک موضع تعزّ، فلقد وسّدتک فى ملحوده قبرک و فاضت نفسک بين نحرى و صدرى، بلى و فى كتاب اللّه (لى) أنعم القبول، إنّا للّه و إنّا إليه راجعون، قد استرجعت الوديعه و أخذت الرّهينه و أخلست الزّهراء، فما أقبح الخضراء و الغبراء يا رسول اللّه، أمّا حزنى فسرمد و أمّا ليلى فمسهّد و همّ لا يبرح من قلبى أو يختار اللّه لى دارک الّتى أنت فيها مقيم، كمد مقيّح و همّ مهيّج سرعان ما فرّق بيننا و إلى اللّه أشكو و ستنبئک ابنتک بتظافر أمّتک على هضمها فأحفها السّؤال و استخبرها الحال، فكم من غليل معتلج بصدرها لم تجد إلى بثّه سبيلا و ستقول و يحكم اللّه و هو خير الحاكمين سلام مودّع لا قال و لا سئم، فإن أنصرف فلا عن ملاله و إن أقم فلا عن سوء ظنّ بما وعد اللّه الصّابرين، واه واها و الصّبر أيمن و أجمل و لو لا غلبه المستولين لجعلت المقام و اللّبث لزاما معكوفا و لأعولت إعوال الثّكلى على جليل الرّزيّه، فبعين اللّه تدفن ابنتک سرّا و تهضم حقّها و تمنع إرثها و لم يتباعد العهد و لم يخلق منک الذّكر و إلى اللّه يا رسول اللّه المشتكى و فيک يا رسول اللّه أحسن العزاء، صلّى اللّه عليک و عليها السّلام و الرّضوان.

[۱۲۴۱]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن عبد الرّحمن بن سالم، عن المفضّل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

علی علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند: چون فاطمه علیها السّلام وفات کرد امیر مؤمنان او را پنهانی دفن کرده، جای قبرش را ناپدید کرد. سپس برخاسته، به جانب قبر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-رو کرده، عرض کرد: ای رسول خدا، سلام من و دخترت که اکنون به دیدارت شتافته و در خاک آرمیده که در آن خاک (شهر مدینه) آرامگاه توست. سلام بر تو از کسی که انتخاب خدا برای او پیوستن شتابان به شما بود. ای رسول خدا! شکیبایی ام بر مرگ دخت برگزیدۀ تو، اندک است و سختی جدایی از سرور زنان دو عالم طاقت و توان خویشتنداری را از من گرفته امّا برای من که سختی جدایی تو را دیده و رنج مصیبت تو را چشیده ام طبق شیوۀ شما در فراق جای شکیبایی است؛ زیرا من خود تو را به دست خویش در قبر خواباندم و هنگامی که سر بر سینۀ من داشتی جان به جان آفرین تسلیم نمودی آری [برای]من بهترین پذیرش در کتاب خدا است: ما از خداییم و به سوی او هم بازمی گردیم. [اینک]امانت بازگشت و گروگان به صاحبش رسید، زهرا از من گرفته شد. ای رسول خدا، چه زشت است این [آسمان]آبی و این زمین]تیره. اندوهم که همیشگی است. شبم که به بی خوابی می گذرد و اندوهی پنهان پیوسته در قلب من است. تا خدا، خانه ای را که تو در آن اقامت داری برایم برگزیند.

اندوهی سخت و دل خون کن است و غمی ویرانگر. چه زود مرگ میان ما جدایی انداخت. و من به خدا شکایت می برم. به زودی دخترت به شما از همیاری امّتت بر ستم به او خبر خواهد داد. پس احوال این جا را از او خبر بگیر و همه را بپرس. چه بسیار اندوه [چون موج]خروشانی در سینه اش که راهی به اظهارشان نیافت. و شما به زودی می گویی: خدا داوری می کند که او بهترین داوران است. سلامی وداع کننده که نه خشمگینانه است و نه از روی دلتنگی. که اگر می روم نه از دلتنگی است. و اگر درنگ می کنم نه از بدگمانی به وعدۀ خداوند به صبرپیشه کنندگان است. آه، آه! شکیبایی مبارک تر و زیباتر است. و اگر چیرگی حکومت طلبان نبود، اقامت و درنگ در این جا را به اعتکاف لازم می دانستم. و چونان مادر فرزند مرده بر این مصیبت بزرگ شیون می کردم. که در پیش چشم خدا دخترت نهانی دفن شد، حقّش غصب شد و از ارثش بازداشته شد درحالی که آن پیمان هنوز دور نشده، یاد تو کهنه نگشته بود. پس ای رسول خدا، شکایتم به سوی خدا است. و با تو ای رسول خدا، بر این عزا صبر می کنم. درود خدا بر تو و سلام و رضوان بر او.

[۱۲۴۱]4-مفضّل گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: چه کسی

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: من غسّل فاطمه؟ قال: ذاک أمير المؤمنين-و كأنّى استعظمت ذلک من قوله-فقال: كأنّک ضقت بما أخبرتک به؟ قال: فقلت: قد كان ذاک جعلت فداک، قال: فقال: لا تضيقنّ فإنّها صدّيقه و لم يكن يغسّلها اءلاّ الصّديق، أما علمت أنّ مريم لم يغسلها إلاّ عيسى.

[١٢٤٢]5-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل، عن صالح بن عقبه، عن عبد اللّه بن محمّد الجعفىّ، عن أبى جعفر و أبى عبد اللّه عليهما السّلام قالا:

إنّ فاطمه عليها السّلام لمّا أن كان من أمرهم ما كان أخذت بتلابيب عمر فجذبته إليها ثمّ قالت: أما و اللّه يا ابن الخطّاب لو لا أنّى أكره أن يصيب البلاء من لا ذنب له لعلمت أنّى سأقسم على اللّه ثمّ أجده سريع الإجابه.

[١٢٤٣]6-و بهذا الإسناد، عن صالح بن عقبه، عن يزيد بن عبد الملک، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لمّا ولدت فاطمه عليها السّلام أوحى اللّه إلى ملک فأنطق به لسان محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فسمّاها فاطمه، ثمّ قال: إنّي فطمتک بالعلم و فطمتک من الطّمث، ثمّ قال أبو جعفر عليه السّلام: و اللّه لقد فطمها اللّه بالعلم و عن الطّمث فى الميثاق.

[١٢٤٤]٧-و بهذا الإسناد، عن صالح بن عقبه، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لفاطمه عليها السّلام، يا فاطمه! قومى فأخرجى تلک الصّحفه فقامت فأخرجت صحفه فيها ثريد و عراق يفور، فأكل النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و علىّ و فاطمه و الحسن و الحسين ثلاثه عشر يوما، ثمّ إنّ أمّ أيمن رأت الحسين معه شىء فقالت له: من أين لک هذا؟ قال: إنّا لنأكله منذ أيّام، فأتت أمّ أيمن فاطمه،

فاطمه [علیها السّلام]را غسل داد؟ فرمود: امیر مؤمنان [علیه السّلام]-گویا من این سخنش را بزرگ شمردم-که فرمودند: گویا تو به آنچه گفتم تردید داری؟ عرض کردم: چنین است جانم به فدایت. او گوید حضرت فرمود: تردید نکن که او صدّیقه بود و کسی جز صدّیق غسلش نمی دهد؛ مگر نمی دانی که مریم را عیسی غسل داد.

[۱۲۴۲]5-عبد اللّه بن محمّد جعفی از حضرت باقر و صادق علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند: فاطمه علیها السّلام-وقتی کارشان آن شد که شد-گریبان عمر را گرفته، کشید و سپس فرمود: هان، به خدا سوگند، ای پسر خطّاب! اگر گرفتاری بی گناهان به بلا را ناخوش نداشتم، می دانستی که خدا را سوگند می دهم و آن را به زودی اجابت شده درمی یابم.

[۱۲۴۳]6-یزید عبد الملک از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون فاطمه علیها السّلام به دنیا آمد، خداوند به فرشته ای وحی فرستاد تا زبان محمّد -درود خدا بر او و بر خاندانش-را به سخن آورده او را فاطمه بنامد. سپس فرمود: من تو را با علم گرفتم و از خون حیض قطع کردم. سپس حضرت باقر علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند که خداوند در عالم میثاق، او را با علم گرفت و از خون حیض قطع کرد.

[۱۲۴4]۷-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی-درود خدا بر او و بر خاندانش-به فاطمه علیها السّلام فرمودند: ای فاطمه برخیز و آن ظرف را بیاور. او برخاست و ظرفی را که نان و گوشت استخوان دار داشت و می جوشید آورد. و پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-و علی و فاطمه و حسن و حسین [علیهم السّلام]سیزده روز از آن خوردند. سپس امّ ایمن حسین را دید که چیزی به همراه دارد. گفت: این را از کجا آوردی؟ فرمود: چند روزی است که ما از آن می خوریم. پس امّ ایمن به نزد فاطمه آمده، گفت: ای فاطمه!

فقالت: يا فاطمه إذا كان عند أمّ أيمن شىء فإنّما هو لفاطمه و ولدها و إذا كان عند فاطمه شىء فليس لأمّ أيمن منه شىء؟ فأخرجت لها منه فأكلت منه أمّ أيمن و نفدت الصّحفه، فقال لها النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: أما لو لا أنّک أطعمتها لأكلت منها أنت و ذرّيّتک إلى أن تقوم السّاعه، ثمّ قال أبو جعفر عليه السّلام: و الصّحفه عندنا يخرج بها قائمنا عليه السّلام فى زمانه.

[١٢٤٥]٨-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن علىّ، عن علىّ بن جعفر قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول: بينا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم جالس إذ دخل عليه ملک له أربعه و عشرون وجها، فقال له رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم حبيبى جبرئيل لم أرک فى مثل هذه الصّوره، قال الملک لست بجبرئيل يا محمّد بعثنى اللّه عزّ و جلّ أن أزوّج النّور من النّور، قال: من ممّن؟ قال: فاطمه من علىّ قال: فلمّا ولّى الملک إذا بين كتفيه محمّد رسول اللّه، علىّ وصيّه، فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: منذ كم كتب هذا بين كتفيک؟ فقال: من قبل أن يخلق اللّه آدم باثنين و عشرين ألف عام.

[١٢٤٦]٩-علىّ بن محمّد و غيره، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر قال:

سألت الرّضا عليه السّلام عن قبر فاطمه عليها السّلام فقال: دفنت فى بيتها فلمّا زادت بنو أميّه فى المسجد صارت فى المسجد.

[١٢٤٧] ١٠-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء، عن الخيبرىّ، عن يونس بن ظبيان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: لو لا أنّ اللّه تبارک و تعالى خلق أمير المؤمنين عليه السّلام لفاطمه عليها السّلام ما كان لها كفو على ظهر الأرض من آدم و من دونه.

وقتی چیزی نزد امّ ایمن است برای فاطمه و فرزندان او است و چون چیزی نزد فاطمه باشد چیزی از آن برای امّ ایمن نیست؟ حضرت چیزی از آن به او داد. امّ ایمن از آن خورد و غذای ظرف تمام شد. آن گاه پیامبر گرامی-درود خدا بر او و بر خاندانش-به او فرمود: اگر به او نمی خوراندی تو و فرزندانت تا روز قیامت از آن می خوردید. سپس حضرت باقر علیه السّلام فرمود: و آن ظرف نزد ما است تا قائم علیه السّلام آن را در زمانش بیرون آورد.

[۱۲۴۵]۸-علی جعفر گفته است: از حضرت ابو الحسن کاظم علیه السّلام شنیدم می فرماید: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نشسته بود که فرشته ای دارای بیست و چهار چهره به نزدش آمد. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به او فرمود: جبرئیل ای محبوبم تو را با چنین چهره ای ندیده بودم. آن فرشته عرض کرد: ای محمّد! من جبرئیل نیستم. خداوند عزّتمند مرا فرستاده تا نور را به ازدواج نور درآورم. فرمود: که را با که؟ عرض کرد: فاطمه را با علی. حضرت [ابو الحسن علیه السّلام]فرمود: چون فرشته رو گرداند میان دو شانه اش «محمّد رسول اللّه و علی وصی او» نوشته بود. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: چند وقت است که این میان دو شانه ات نوشته شده است؟

عرض کرد: بیست و دو هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند.

[۱۲۴۶]۹-احمد محمّد ابو نصر گفت: از حضرت رضا علیه السّلام دربارۀ قبر فاطمه پرسیدم. فرمودند: در خانه اش دفن شد. و چون بنی امیّه مسجد را گستردند به مسجد افتاد.

[۱۲۴۷]۱۰-یونس ظبیان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: اگر خداوند پاک و والا امیر مؤمنان را برای فاطمه علیها السّلام نمی آفرید، بر روی زمین از آدم و جز آن همتایی برایش نبود.

باب مولد الحسن بن علىّ صلوات اللّه عليهما ولد الحسن بن علىّ عليهما السّلام فى شهر رمضان فى سنه بدر، سنه اثنتين بعد الهجره. و روى أنّه ولد فى سنه ثلاث و مضى عليه السّلام فى شهر صفر فى آخره من سنه تسع و أربعين. و مضى و هو ابن سبع و أربعين سنه و أشهر. و أمّه فاطمه بنت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

[١٢٤٨]١-محمّد بن يحيى، عن الحسين بن إسحاق، عن علىّ بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن عبد اللّه بن سنان، عمّن سمع أبا جعفر عليه السّلام يقول:

لمّا حضرت الحسن عليه السّلام الوفاه بكى، فقيل له: يا ابن رسول اللّه تبكى و مكانک من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم الّذى أنت به؛ و قد قال فيک ما قال؛ و قد حججت عشرين حجّه ماشيا و قد قاسمت مالک ثلاث مرّات حتّى النّعل بالنّعل؟ فقال: إنّما أبكى لخصلتين: لهول المطّلع و فراق الأحبّه.

[١٢٤٩]٢-سعد بن عبد اللّه و عبد اللّه بن جعفر، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علىّ بن مهزيار، عن الحسن بن سعيد، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قبض الحسن بن علىّ عليهما السّلام و هو ابن سبع و أربعين سنه فى عام خمسين، عاش بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أربعين سنه.

[١٢٥٠]٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن النّعمان، عن سيف بن عميره، عن أبى بكر الحضرمىّ قال:

إنّ جعده بنت أشعث بن قيس الكندىّ سمّت الحسن بن علىّ عليهما السّلام و سمّت مولاه له، فأمّا مولاته فقاءت السّمّ و أمّا الحسن فاستمسک فى بطنه ثمّ انتفط به فمات.

ولادت حسن بن علی-درود خدا بر ایشان-

حسن بن علی علیهما السّلام در ماه رمضان در سال بدر سال دوم پس از هجرت به دنیا آمد. و روایت شده که او در سال سوم ولادت یافته است. و آن حضرت در پایان ماه صفر از سال چهل و نهم وفات کرد. درحالی که چهل و هفت سال و چند ماه داشت. و مادرش فاطمه دخت رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود.

[۱۲۴۸]۱-مردی از حضرت باقر علیه السّلام شنید که می فرماید: چون وفات حضرت حسن علیه السّلام رسید ایشان گریست. گفتند: ای پسر رسول خدا می گریی درحالی که مقامی چنین نزد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-داری و درباره ات فرموده آنچه را فرموده است. و بیست بار پیاده حج کرده ای و سه بار اموالت را تقسیم کرده ای حتّی کفش را؟ فرمودند: تنها برای دو چیز می گریم: هراس از ایستگاه روز قیامت و جدایی از کسانی که دوستشان می دارم.

[۱۲۴۹]۲-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: حسن علی علیهما السّلام در سال پنجاهم درحالی که چهل و هفت سال داشت وفات کرد. او پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-چهل سال زیست.

[۱۲۵۰]۳-ابو بکر حضرمی گفته است: جعده دختر اشعث قیس کندی، حسن علی علیهما السّلام و کنیزش را سم داد. کنیزش آن سم را قی کرد ولی در شکم حضرت حسن [علیه السّلام]ماند و آماسید و حضرت درگذشت.

[۱۲۵۱]4-محمّد بن یحیی و أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن القاسم النّهدیّ، عن إسماعیل بن مهران، عن الکناسیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

خرج الحسن بن علیّ علیهما السّلام فی بعض عمره و معه رجل من ولد الزّبیر، کان یقول بإمامته، فنزلوا فی منهل من تلک المناهل تحت نخل یابس، قد یبس من العطش، ففرش للحسن علیه السّلام تحت نخله و فرش للزّبیریّ بحذاه تحت نخله أخری، قال: فقال الزّبیریّ-و رفع رأسه-: لو کان فی هذا النّخل رطب لأکلنا منه، فقال له الحسن: و إنّک لتشتهی الرّطب؟ فقال الزّبیریّ نعم قال فرفع یده إلی السّماء فدعا بکلام لم أفهمه فاخضرّت النّخله ثمّ صارت إلی حالها فأورقت و حملت رطبا فقال الجمّال الّذی اکتروا منه سحر و اللّه قال فقال الحسن علیه السّلام: ویلک لیس بسحر و لکن دعوه ابن نبیّ مستجابه، قال: فصعدوا إلی النّخله فصرموا ما کان فیه فکفاهم.

[۱۲۵۲]5-أحمد بن محمّد و محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسن، عن یعقوب بن یزید، عن ابن عمیر، عن رجاله، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ الحسن علیه السّلام قال: إنّ للّه مدینتین إحداهما بالمشرق و الأخری بالمغرب، علیهما سور من حدید و علی کلّ واحد منهما ألف ألف مصراع و فیها سبعون ألف ألف لغه، یتکلّم کلّ لغه بخلاف لغه صاحبها و أنا أعرف جمیع اللّغات و ما فیهما و ما بینهما و ما علیهما حجّه غیری و غیر الحسین أخی.

[۱۲۵۲]6-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن علیّ بن النّعمان، عن صندل، عن أبی أسامه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

خرج الحسن بن علیّ علیهما السّلام إلی مکّه سنه ماشیا، فورمت قدماه، فقال له بعض موالیه: لو رکبت لسکن عنک هذا الورم، فقال کلّا إذا أتینا هذا المنزل فإنّه یستقبلک أسود و معه دهن فاشتر منه و لا تماکسه، فقال له مولاه: بأبی أنت و أمّی ما قدمنا منزلا فیه أحد یبیع هذا الدّواء، فقال له: بلی إنّه أمامک دون المنزل، فسارا میلا فإذا

[۱۲۵۱]4-کناسی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: حسن علی در یکی از سفرهای عمره اش با مردی از فرزندان زبیر و معتقد به امامت حضرت بیرون آمد، آن گاه که در آبگاهی از آن آبگاه های [راه]در زیر نخلی خشکیده از بی آبی فرود آمدند و برای حضرت حسن علیه السّلام در زیر یک نخل و برای زبیری در زیر نخلی دیگر روبه روشان فرش انداختند، زبیری سرش را بلند کرد گفت: اگر این نخل رطبی داشت از آن می خوردیم. حسن [علیه السّلام]به او فرمود: تو رطب میل داری؟ زبیری گفت: بله. حضرت دستش را به سوی آسمان بلند کرد و با کلماتی که آن را نفهمیدم دعا کرد. پس آن نخل سبز شد و به حالش برگشت. آن گاه برگ آورد و رطب داد! ساربانی که از او شتر کرایه کرده بودند گفت: به خدا این سحر است. راوی گوید: حضرت حسن علیه السّلام فرمود: وای بر تو! این سحر نیست. بلکه دعای پسر پیامبر پذیرفته شده است. او گوید: پس، از نخل بالا رفته، آنچه داشت چیدند و کفایتشان کرد.

[۱۲۵۲]5-ابن ابی عمیر از مردانش از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت حسن علیه السّلام فرمودند: برای خداوند دو شهر است، یکی در خاور و دیگری در باختر. بر هر دوی آن ها دیواری از آهن است و بر هر کدامشان هزار هزار [یک میلیون]در و در هر کدامشان هزار هزار [یک میلیون]لغت و واژه است. که هر لغتی برخلاف لغت رفیقش سخن می گوید. و من همهٔ آن لغت ها و آنچه را در آن ها و میان آن ها است، می شناسم. و بر آن ها جز من و برادرم حسین حجّتی نیست.

[۱۲۵۲]6-[ابو اسامه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:]حضرت حسن بن علی علیهما السّلام سالی، پیاده به مکّه رفت و پاهایش ورم کرد. یکی از غلامانش به ایشان عرض کرد: چون سوار شوی این ورم آرام شود. فرمودند: هرگز. وقتی به این منزل برسیم، سیاهی که روغنی به همراه دارد به پیشوازت می آید، روغنی از او بخر و بر سر قسمت با او بحث مکن. غلام به ایشان عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! ما به منزلی نرسیدیم که کسی این دوا را در آن جا بفروشد. حضرت به او فرمود: چرا او جلوی تو نزدیک آن منزل است. پس یک میل [دو کیلومتر]رفتند تا آن سیاه را

هو بالأسود، فقال الحسن عليه السّلام لمولاه: دونک الرّجل، فخذ منه الدّهن و أعطه الثّمن، فقال الأسود: يا غلام لمن أردت هذا الدّهن؟ فقال للحسن بن علىّ عليهما السّلام فقال: انطلق بى إليه، فانطلق فأدخله إليه فقال له: بأبى أنت و أمّى لم أعلم أنّک تحتاج إلى هذا أ و ترى ذلک و لست آخذ له ثمنا، إنّما أنا مولاک و لكن ادع اللّه أن يرزقنى ذكرا سويّا يحبّكم أهل البيت، فإنّى خلّفت أهلى تمخض، فقال: انطلق إلى منزلک فقد وهب اللّه لک ذكرا سويّا و هو من شيعتنا.

باب مولد الحسين بن علىّ عليهما السّلام ولد الحسين بن علىّ عليهما السّلام فى سنه ثلاث و قبض عليه السّلام فى شهر المحرّم من سنه إحدى و ستّين من الهجره و له سبع و خمسون سنه و أشهر. قتله عبيد اللّه بن زياد لعنه اللّه، فى خلافه يزيد بن معاويه لعنه اللّه و هو على الكوفه و كان على الخيل الّتى حاربته و قتلته عمر بن سعد لعنه اللّه بكربلاء يوم الإثنين، لعشر خلون من المحرّم و أمّه فاطمه بنت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

[١٢٥٣]١-سعد و أحمد بن محمّد جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علىّ بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قبض الحسين بن علىّ عليهما السّلام يوم عاشوراء و هو ابن سبع و خمسين سنه.

[١٢٥٤]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن عبد الرّحمن العرزمىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان بين الحسن و الحسين عليهما السّلام طهر و كان بينهما فى الميلاد ستّه أشهر و عشرا.

دیدند. حضرت حسن علیه السّلام به غلامش فرمود: به نزد این مرد برو و روغن را از او گرفته، قیمتش را بپرداز. آن سیاه به او گفت: ای غلام! این روغن را برای که می خواهی؟ گفت: برای حسن علی علیهما السّلام. او گفت: مرا به نزدش ببر. با او به نزد حضرت رفت و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! من نمی دانستم شما به این نیاز دارید. اجازه بدهید قیمتش را نگیرم. که من غلام شمایم. ولی از خدا بخواهید به من پسری تندرست دوستدار شما خاندان بدهد؛ زیرا خانواده ام را در حالی پشت سر گذاشتم که نزدیک زاییدنش بود. حضرت فرمودند: به منزلت برو خداوند پسری تندرست که از شیعیان ما است به تو بخشید.

ولادت حسین بن علی علیهما السّلام

حسین بن علی علیهما السّلام در سال سوم به دنیا آمد. و در ماه محرّم سال شصت و یک هجری که پنجاه و هفت سال و چند ماه داشت، وفات یافت. عبید اللّه زیاد-خدا او را لعنت کند-که امیر کوفه بود، او را کشت. و امیر لشکری که با او روز دوشنبهٔ دهم محرّم در کربلا کارزار کرده، به قتلش رساند، عمر سعد-خدا او را لعنت کند -بود. و مادرش فاطمه دختر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است.

[۱۲۵۳]۱-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: حسین علی علیهما السّلام در روز عاشورا، پنجاه و هفت سال داشت که وفات یافت.

[۱۲۵۴]۲-عبد الرّحمان عرزمی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: فاصلهٔ میان حسن و حسین علیهما السّلام یک طهر است. و میان ولادتشان شش ماه و ده روز.

[۱۲۵۵]۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء و الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبی خدیجه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لمّا حملت فاطمه علیها السّلام بالحسین جاء جبرئیل إلی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم، فقال: إنّ فاطمه علیها السّلام ستلد غلاما تقتله أمّتک من بعدک فلمّا حملت فاطمه بالحسین علیه السّلام کرهت حمله و حین وضعته کرهت وضعه، ثمّ قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: لم تر فی الدّنیا أمّ تلد غلاما تکرهه و لکنّها کرهته لما علمت أنّه سیقتل، قال: و فیه نزلت هذه الآیه: وَ وَصَّیْنَا اَلْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَیْهِ حسنا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصٰالُهُ ثَلاٰثُونَ شَهْراً.

[۱۲۵۶]4-محمّد بن یحیی، عن علیّ بن إسماعیل، عن محمّد بن عمرو الزّیّات، عن رجل من أصحابنا، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ جبرئیل علیه السّلام نزل علی محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال له: یا محمّد! إنّ اللّه یبشّرک بمولود یولد من فاطمه، تقتله أمّتک من بعدک، فقال: یا جبرئیل! و علی ربّی السّلام لا حاجه لی فی مولود یولد من فاطمه، تقتله أمّتی من بعدی، فعرج ثمّ هبط علیه السّلام فقال له مثل ذلک، فقال: یا جبرئیل! و علی ربّی السّلام لا حاجه لی فی مولود تقتله أمّتی من بعدی، فعرج جبرئیل علیه السّلام إلی السّماء ثمّ هبط فقال: یا محمّد! إنّ ربّک یقرئک السّلام و یبشّرک بأنّه جاعل فی ذرّیّته الإمامه و الولایه و الوصیّه، فقال: قد رضیت ثمّ أرسل إلی فاطمه أنّ اللّه یبشّرنی بمولود یولد لک، تقتله أمّتی من بعدی، فأرسلت إلیه لا حاجه لی فی مولود [منّی]، تقتله أمّتک من بعدک، فأرسل إلیها أنّ اللّه قد جعل فی ذرّیّته الإمامه و الولایه و الوصیّه، فأرسلت إلیه أنّی قد رضیت ف حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً

[۱۲۵۵]۳-ابو خدیجه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون فاطمه علیها السّلام حسین را حامله شد، جبرئیل به سوی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-آمده، عرض کرد: فاطمه علیها السّلام پسری به دنیا خواهد آورد که پس از تو امّتت او را می کشند. پس چون فاطمه علیها السّلام حسین علیه السّلام را حامله شد، از حامله بودن آن خوشحال نشد و وقتی او را به دنیا آورد، از به دنیاآوردنش خوشحال نشد. سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مادری در دنیا دیده نشده که پسری به دنیا آورد و از آن خوشحال نباشد، ولی او از آن خوشحال نشد؛ زیرا دانست که او کشته خواهد شد. و فرمود: و این آیه دربارهٔ او نازل شد: و ما به انسان نیکی به پدر و مادرش را سفارش کردیم. که مادرش با ناراحتی او را حمل می کند و با ناراحتی به دنیایش می آورد. و دوران حمل و بازگرفتن اش [از شیر]سی ماه است. [احقاف (46)15]

[۱۲۵۶]4-مردی از اصحابمان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند: جبرئیل علیه السّلام بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل شده، گفت: ای محمّد! خداوند تو را به فرزندی از فاطمه بشارت می دهد که امّتت پس از تو او را می کشند. پس ایشان فرمود: ای جبرئیل سلام بر پروردگارم. مرا به فرزندی از فاطمه که پس از من امّتم او را بکشند، نیازی نیست. پس او [به سوی آسمان]بالا رفته، سپس فرود آمده، همان را گفت. و ایشان فرمود: ای جبرئیل! و سلام بر پروردگارم. مرا به فرزندی که امّتم پس از من او را بکشند، نیازی نیست. پس جبرئیل علیه السّلام به سوی آسمان فراز گرفت، سپس فرود آمده، عرض کرد: ای محمّد! پروردگارت به تو سلام رسانده، تو را به قراردادن امامت و ولایت و وصیّت در فرزندان او بشارت می دهد. پس حضرت گفت: من راضی شدم. آن گاه به سراغ فاطمه [علیها السّلام]فرستاد که خداوند مرا به فرزندی از تو بشارت می دهد که امّتم پس از من او را می کشند. فاطمه [علیها السّلام]پیغام داد که مرا به فرزندی که امّتت پس از تو او را بکشند نیازی نیست. حضرت پیغام داد که خداوند امامت و ولایت و وصیّت را در فرزندان او قرار داده است. پس او پیغام فرستاد که من راضی شدم. «پس به ناراحتی او را حامله شد و با ناراحتی او را به دنیا آورد.

وَ حَمْلُهُ وَ فِصٰالُهُ ثَلاٰثُونَ شَهْراً حَتّٰى إِذٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قٰالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ اَلَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلىٰ وٰالِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صٰالِحاً تَرْضٰاهُ وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی فلو لا أنّه قال: أصلح لی فی ذرّیّتی لکانت ذرّیّته کلّهم أئمّه. و لم یرضع الحسین من فاطمه علیه السّلام و لا من أنثی، کان یؤتی به النّبیّ فیضع إبهامه فی فیه فیمصّ منها ما یکفیها الیومین و الثّلاث، فنبت لحم الحسین علیه السّلام من لحم رسول اللّه و دمه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و لم یولد لستّه أشهر إلاّ عیسی ابن مریم علیه السّلام و الحسین بن علیّ علیهما السّلام.

و فی روایه أخری، عن أبی الحسن الرّضا علیه السّلام أنّ النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم کان یؤتی به الحسین فیلقمه لسانه فیمصّه فیجتزئ به و لم یرتضع من أنثی.

[۱۲۵۷]5-علیّ بن محمّد رفعه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی اَلنُّجُومِ فَقٰالَ إِنِّی سَقِیمٌ قال:

حسب فرأی ما یحلّ بالحسین علیه السّلام فقال: إنّی سقیم لما یحلّ بالحسین علیه السّلام.

[۱۲۵۸]6-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن عیسی بن عبید، عن علیّ بن أسباط، عن سیف بن عمیره، عن محمّد بن حمران قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: لمّا کان من أمر الحسین علیه السّلام ما کان ضجّت الملائکه إلی اللّه بالبکاء و قالت: یفعل هذا بالحسین صفیّک و ابن نبیّک؟ قال: فأقام اللّه لهم ظلّ القائم علیه السّلام و قال: بهذا أنتقم لهذا.

[۱۲۵۹]۷-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علیّ بن الحکم، عن سیف بن عمیره، عن عبد الملک بن أعین، عن أبی جعفر علیه السّلام قال: لمّا نزل النّصر علی الحسین بن علیّ حتّی کان بین السّماء و الأرض ثمّ خیّر النّصر أو لقاء اللّه فاختار لقاء اللّه.

و حامله بودنش و از شیر بازگرفتن او سی ماه شد تا به قوّت رسید و چهل ساله شد.» [احقاف (46) ، آیهٔ ۱۵]و گفت: پروردگارا مرا به سپاس گفتن نعمتی که به من دادی و به پدر و مادرم و انجام عمل نیکوی خشنودکننده ات وادار و برخی از فرزندانم را صالح گردان. و اگر نفرموده بود: برخی از فرزندانم را صالح گردان، همهٔ فرزندانش امام می شدند. و او از فاطمه علیها السّلام و نه از هیچ زنی شیر نخورد. او را به نزد پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-می آوردند و ایشان انگشت ابهامشان را در دهان او می گذارد و او از آن آن قدر می مکید که دو و سه روزش را بس باشد. پس گوشت حسین علیه السّلام از گوشت و خون رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-رویید. و جز عیسای مریم علیها السّلام و حسین علی علیهما السّلام کسی شش ماهه به دنیا نیامد و در روایت دیگری از حضرت رضا علیه السّلام است که حسین را به نزد پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-می آوردند و ایشان زبانشان را در دهان او می نهاد تا می مکید و همان برایش کافی بود. و او از هیچ زنی شیر نخورد.

[۱۲۵۷]5-از حضرت صادق علیه السّلام، روایت شده که ایشان دربارهٔ این سخن خداوند عزّتمندنگاهی به ستارگان انداخت. و گفت: من بیمارم. [صافات (۳۷) :۸۸ و ۸۹]فرمودند: او حساب کرد و دید آنچه را به حسین علیه السّلام می رسد. پس گفت: من برای آنچه به حسین علیه السّلام می رسد، بیمارم.

[۱۲۵۸]6-محمّد حمران گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چون کار حسین علیه السّلام چنان شد که شد، فرشتگان به گریه به سوی خدا شیون کرده، گفتند: با حسین برگزیدهٔ تو و پسر پیامبرت چنین می شود؟ پس خداوند سایهٔ قائم علیه السّلام را برایشان برپا کرده، فرمود: با این انتقام او را می گیرم.

[۱۲۵۹]۷-عبد الملک اعین از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون یاری خدا بر حسین علی [علیهما السّلام]فرود آمد و میان آسمان و زمین بود، برگزیدن یاری با دیدار خداوند را به او دادند و او دیدار خداوند را برگزید.

[۱۲۶۰]۸-الحسين بن محمّد قال: حدّثنى أبو كريب و أبو سعيد الأشجّ قال: حدّثنا عبد اللّه بن إدريس، عن أبيه إدريس بن عبد اللّه الأودىّ قال:

لمّا قتل الحسين عليه السّلام أراد القوم أن يوطّئوه الخيل، فقالت فضّه لزينب: يا سيّدتى! إنّ سفينه كسر به فى البحر فخرج إلى جزيره فإذا هو بأسد، فقال: يا أبا الحارث أنا مولى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فهمهم بين يديه حتّى وقفه على الطّريق و الأسد رابض فى ناحيه، فدعينى، أمضى إليه و أعلمه ما هم صانعون غدا قال: فمضت إليه فقالت: يا أبا الحارث فرفع رأسه ثمّ قالت: أتدرى ما يريدون أن يعملوا غدا بأبى عبد اللّه عليه السّلام؟ يريدون أن يوطّئوا الخيل ظهره، قال: فمشى حتّى وضع يديه على جسد الحسين عليه السّلام، فأقبلت الخيل فلمّا نظروا إليه قال لهم عمر بن سعد-لعنه اللّه-: فتنه لا تثيروها انصرفوا، فانصرفوا.

[۱۲۶۱]۹-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن أحمد، عن الحسن بن علىّ، عن يونس عن مصقله الطّحّان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: لمّا قتل الحسين عليه السّلام أقامت امرأته الكلبيّه عليه مأتما و بكت و بكين النّساء و الخدم حتّى جفّت دموعهنّ و ذهبت فبينا هى كذلک إذا رأت جاريه من جواريها تبكى و دموعها تسيل فدعتها فقالت لها: ما لک أنت من بيننا تسيل دموعک؟ قالت: إنّى لمّا أصابنى الجهد شربت شربه سويق، قال: فأمرت بالطّعام و الأسوقه. فأكلت و شربت و أطعمت و سقت و قالت: إنّما نريد بذلک أن نتقوّى على البكاء على الحسين عليه السّلام: قال و أهدى إلى الكلبيّه جونا لتستعين بها على مأتم الحسين عليه السّلام فلمّا رأت الجون قالت: ما هذه؟ قالوا هديّه أهداها فلان لتستعينى على مأتم الحسين عليه السّلام فقالت: لسنا فى عرس، فما نصنع بها ثمّ أمرت بهنّ فأخرجن من الدّار فلمّا أخرجن من الدّار لم يحسّ لها حسّ كأنّما طرن بين السّماء و الأرض و لم يرلهنّ بها بعد خروجهنّ من الدّار أثر.

[۱۲۶۰]۸-ادریس عبد اللّه اودی گفت: چون حسین علیه السّلام کشته شد، آن مردم خواستند او را با اسبان لگدکوب کنند. فضّه به زینب گفت: بانوی من! سفینه [غلام رسول خدا]کشتی اش در دریا شکست و به جزیره ای رسید. با شیری روبرو شد. گفت: ای ابو حارث! من غلام رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستم. و در برابرش صدایی در سینه گرداند تا کشتی را بر راه گذاشت. درحالی که شیر در گوشه ای نشسته بود. پس بیا به سوی او برویم و به او بگوییم که فردا چه می کنند. پس به سوی او رفتند. و او گفت: ای ابو حارث! او سرش را بلند کرد. سپس او گفت: آیا می دانی فردا آنان می خواهند با ابا عبد اللّه علیه السّلام چه کنند؟ می خواهند پشتش را با اسبان لگدکوب کنند. راوی گوید: پس او رفت تا دستانش را بر پیکر حسین علیه السّلام گذاشت. چون لشکریان رو آوردند و او را دیدند، عمر سعد-خدا او را لعنت کند-به آنان گفت: فتنه ای است که به پایانش نمی رسید. بازگردید. و بازگشتند.

[۱۲۶۱]۹-مصقلهٔ طحّان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: چون حسین علیه السّلام کشته شد، همسر کلبیه اش برای او سوگواری برپا کرد و گریست و زنان و خدمتگزاران گریستند تا اشک هاشان خشک شده، تمام گشت. در این احوال بود که کنیزی از کنیزانش را دید که می گرید و اشک هایش ریزان است. او را فروخواند و گفت: چگونه است که از میان ما اشک های تو ریزان است؟ او گفت: وقتی به من سختی ای برسد، شربتی از سویق [از آرد گندم و جو] می نوشم. راوی گوید: پس او به [تهیّهٔ]خوراک و سویق دستور داد. آن گاه خود خورد و نوشید و دیگران را خوراند و نوشاند. و گفت: ما به این وسیله فقط می خواهیم بر گریستن بر حسین علیه السّلام نیرو بگیریم. راوی گوید: کسی چند جؤنی [پرنده ای سیاه]به کلبیّه هدیه داد تا با آن بر سوگواری حسین علیه السّلام یاری شود. او وقتی آن ها را دید، گفت: این چیست؟ گفتند: هدیه ای است که فلانی داده است تا بر سوگواری حسین علیه السّلام یاری شوی. او گفت: ما که در عروسی نیستیم، پس با آن ها چه کنیم. سپس به آن ها دستور داد که از خانه بیرون روند. و چون از خانه بیرون رفتند هیچ حسّی برایشان احساس نشد، گویا میان آسمان و زمین پریدند. و پس از بیرون رفتن شان از خانه از آنان اثری دیده نشد.

باب مولد علىّ بن الحسين عليهما السّلام ولد علىّ بن الحسين عليهما السّلام فى سنه ثمان و ثلاثين و قبض فى سنه خمس و تسعين و له سبع و خمسون سنه. و أمّه سلامه بنت يزدجرد بن شهريار بن شيرويه بن كسرى أبرويز و كان يزدجرد آخر ملوک الفرس.

[١٢٦٢]١-الحسين بن الحسن الحسنىّ رحمه اللّه و علىّ بن محمّد بن عبد اللّه جميعا، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن عبد الرّحمن بن عبد اللّه الخزاعىّ، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لمّا أقدمت بنت يزدجرد على عمر أشرف لها عذارى المدينه و أشرق المسجد بضوئها لمّا دخلته، فلمّا نظر إليها عمر غطّت وجهها و قالت: أف بيروج بادا هرمز فقال عمر: أ تشتمنى هذه و همّ بها، فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام: ليس ذلک، لک خيّرها رجلا من المسلمين و أحسبها بفيئه فخيّرها فجاءت حتّى وضعت يدها على رأس الحسين عليه السّلام فقال لها أمير المؤمنين: ما اسمک؟ فقالت جهان شاه، فقال لها أمير المؤمنين عليه السّلام: بل شهربانويه، ثمّ قال للحسين: يا أبا عبد اللّه لتلدنّ لک منها خير أهل الأرض، فولدت علىّ بن الحسين عليهما السّلام و كان يقال لعلىّ بن الحسين عليهما السّلام ابن الخيرتين، فخيره اللّه من العرب هاشم و من العجم فارس.

و روى أنّ أبا الأسود الدّؤلىّ قال فيه:

و إنّ غلاما بين كسرى و هاشم

لأكرم من نيطت عليه التّمائم

[١٢٦٣]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن ابن بكير، عن زراره قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: كان لعلىّ بن الحسين عليه السّلام ناقه، حجّ عليها اثنتين

ولادت علی بن حسین علیهما السّلام

علی بن حسین علیهما السّلام در سال سی و هشتم به دنیا آمد. و در سال نود و پنجم که پنجاه و هفت ساله بود، وفات یافت. مادرش سلامه دختر یزدگرد بن شهریار بن شیرویه بن خسرو پرویز است. و یزدگرد واپسین پادشاه پارس بود.

[۱۲۶۲] ۱-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون دختر یزدگرد را به نزد عمر آوردند دوشیزگان مدینه برای دیدنش گردن می افراشتند و چون اندر مسجد شد، آن مکان مقدّس از نورش روشن گشت و چون عمر به او نگریست، رویش را پوشاند و گفت: اف بیروج بادا هرمز. عمر گفت: آیا او مرا دشنام می دهد. و آهنگ او کرد. امیر مؤمنان علیه السّلام به او فرمود: تو این حقّ را نداری. بگذار او مردی از مسلمانان را برگزیند. و او را از سهم غنیمتش بشمار. او چنین کرد. آن زن آمد و دست بر سر حسین علیه السّلام نهاد. پس امیر مؤمنان علیه السّلام به او فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: جهان شاه. امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: بلکه شهربانویه باشد. سپس به حسین فرمود: ای ابا عبد اللّه، از او برای تو بهترین مرد روی زمین متولّد می شود. او علی حسین علیهما السّلام را به دنیا آورد. و به علی حسین علیهما السّلام می گفتند: ابن الخیرتین: پسر دو برگزیده، که برگزیدۀ خدا از عرب، هاشم است و از عجم، فارس. و روایت شده که ابو الاسود دئلی دربارۀ ایشان گفته است:

پسری میان خسرو و هاشم

گرامی ترین کسی که بر او حرز آویخته اند.

[۱۲۶۳] ۲-زراره گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: علی حسین علیهما السّلام ماده شتری داشت که با آن بیست و دو بار به حجّ رفته بود و هرگز یک تازیانه

و عشرين حجّه، ما قرعها قرعه قطّ، قال فجاءت بعد موته و ما شعرنا بها إلاّ و قد جاءنى بعض خدمنا أو بعض الموالى فقال: إنّ النّاقه قد خرجت فأتت قبر علىّ بن الحسين فانبركت عليه، فدلكت بجرانها القبر و هى ترغو، فقلت: أدركوها أدركوها و جيئونى بها قبل أن يعلموا بها أو يروها، قال: و ما كانت رأت القبر قطّ.

[١٢٦٤]٣-علىّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، عن حفص بن البخترىّ، عمّن ذكره، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لمّا مات أبى علىّ بن الحسين ٩ جاءت ناقه له من الرّعى حتّى ضربت بجرانها على القبر و تمرّغت عليه فأمرت بها فردّت إلى مرعاها و إنّ أبى عليه السّلام كان يحجّ عليها و يعتمر و لم يقرعها قرعه قطّ.

ابن بابويه.

[١٢٦٥]4-الحسين بن محمّد بن عامر، عن أحمد بن إسحاق بن سعد، عن سعدان بن مسلم، عن أبى عماره، عن رجل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لمّا كان فى اللّيله الّتى وعد فيها علىّ بن الحسين عليهما السّلام قال لمحمّد عليه السّلام: يا بنىّ ابغنى وضوءا قال: فقمت فجئته بوضوء، قال: لا أبغى هذا فإنّ فيه شيئا ميّتا، قال فخرجت فجئت بالمصباح فإذا فيه فأره ميته فجئته بوضوء غيره، فقال: يا بنىّ هذه اللّيله الّتى وعدتها، فأوصى بناقته أن يحظر لها حظار و أن يقام لها علف، فجعلت فيه. قال: فلم تلبث أن خرجت حتّى أتت القبر فضربت بجرانها و رغت و هملت عيناها، فأتى محمّد بن علىّ فقيل له، إنّ النّاقه قد خرجت فأتاها فقال: صه الآن قومى بارک اللّه فيک، فلم تفعل، فقال: و إن كان ليخرج عليها إلى مكّه فيعلّق السّوط على الرّحل فما يقرعها حتّى يدخل المدينه.

به او نزده بود. حضرت فرمود: پس از وفات ایشان ما از او خبر نداشتیم جز وقتی که یکی از خدمتگزاران یا یکی از بندگان آمد و گفت: آن ماده شتر خارج شده، به نزد قبر علی حسین [علیهما السّلام]رفته، روی آن نشسته، گردنش را بر قبر می مالد و می نالد. من گفتم: او را دریابید پیش از آن که به او آگاه شوند یا ببینند. و فرمود: و او هرگز قبر را ندیده بود.

[۱۲۶۴]۳-حفص بختری به نقل از کسی که نامش را برده، از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون پدرم علی حسین درگذشت، ماده شترش از چرا آمده، گردنش را به قبر زده، بر آن غلتید. آن گاه به او فرمان دادم تا به چراگاهش بازگردد. پدرم علیه السّلام با آن به حجّ و عمره می رفت و هرگز تازیانه ای به او نزده بود.

ابن بابویه. [یعنی حدیث بعدی از نسخهٔ کافی صدوق رحمه الله است.]

[۱۲۶۵]4-ابو عماره به نقل از مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون شبی رسید که علی حسین علیهما السّلام وعده داده شده بود، او به محمّد فرمود: پسرم! برایم آب وضویی آماده ساز. او فرمود: من برخاستم و آب وضو آوردم. فرمود: این را نمی خواهم. چیزی از مرده در آن است. من بیرون رفته، چراغی آوردم و ناگاه موشی مرده در آن دیدم. پس آب وضویی دیگر آوردم. آن گاه فرمودند: پسرم این شبی است که به آن وعده داده شده ام. آن گاه ماده شترش را سفارش کرد که در اصطبلی گذاشته شود و علفش برپا باشد. پس در آن گذاشته شد. حضرت فرمود: اندکی نماند و بیرون آمد و به نزد قبر رفت، گردن بر آن نهاد و نالید و چشمانش پر از اشک شد. به نزد محمّد علی [علیهما السّلام]آمده، گفتند: آن ماده شتر بیرون رفته است. حضرت به نزدش رفته، فرمودند: ای شتر، اینک خاموش شو و برخیز، خدا به تو برکت دهد. او برنخاست. و حضرت فرمود: وقتی با آن به سوی مکّه بیرون می رفت تازیانه را بر کجاوه می آویخت ولی تا بازگشت به مدینه او را

قال: و كان علىّ بن الحسين عليهما السّلام يخرج فى اللّيله الظّلماء فيحمل الجراب فيه الصّرر من الدّنانير و الدّراهم حتّى يأتى بابا بابا، فيقرعه ثمّ ينيل من يخرج إليه، فلمّا مات علىّ بن الحسين عليهما السّلام فقدوا ذاک، فعلموا أنّ عليّا عليه السّلام كان يفعله.

[١٢66]5-محمّد بن أحمد، عن عمّه عبد اللّه بن الصّلت، عن الحسن بن علىّ بن بنت إلياس، عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

سمعته يقول: إنّ علىّ بن الحسين عليهما السّلام لمّا حضرته الوفاه أغمى عليه ثمّ فتح عينيه و قرأ إذا وقعت الواقعه و إنّا فتحنا لک و قال: الحمد للّه الّذى صدقنا وعده و أورثنا الأرض نتبوّأ من الجنّه حيث نشاء، فنعم أجر العاملين، ثمّ قبض من ساعته و لم يقل شيئا.

[١٢6٧]6-سعد بن عبد اللّه و عبد اللّه بن جعفر الحميرىّ، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علىّ بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قبض علىّ بن الحسين عليهما السّلام و هو ابن سبع و خمسين سنه، فى عام خمس و تسعين، عاش بعد الحسين خمسا و ثلاثين سنه.

باب مولد أبى جعفر محمّد بن علىّ عليهما السّلام ولد أبو جعفر عليه السّلام سنه سبع و خمسين و قبض عليه السّلام سنه أربع عشره و مائه و له سبع و خمسون سنه. و دفن بالبقيع بالمدينه فى القبر الّذى دفن فيه أبوه علىّ بن الحسين عليهما السّلام و كانت أمّه أمّ عبد اللّه بنت الحسن بن علىّ بن أبى طالب عليهم السّلام و على ذرّيّتهم الهاديه.

[١٢6٨]١-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن عبد اللّه بن أحمد، عن

نمی زد. و فرمود: علی بن حسین علیهما السّلام در شب تاریک بیرون می رفت و انبانی از همیان های دینار و درهم برداشته، خانه به خانه رفته، در می زد و سپس به آن که بیرون می آمد، [از آن]می رساند. وقتی علی بن حسین علیهما السّلام درگذشت، او را نیافته، دانستند که امام سجّاد علیه السّلام آن کار را انجام می داده است.

[۱۲۶۶]5-حسن بن علی بنت الیاس گفت: از حضرت ابو الحسن کاظم شنیدم می فرمود: چون زمان وفات علی حسین علیهما السّلام رسید، بی هوش شد. سپس دیدگانش را باز کرد واذا وقعت الواقعهوإنّا فتحنا لک را خوانده، فرمود: سپاس خداوندی را که به وعده اش با ما وفا کرد و زمین را به ارث به ما داد تا از بهشت هرکجا خواهیم فرود آییم. و چه نیکو است پاداش عمل کنندگان. [زمر (۳۹) :۷4]سپس همان ساعت وفات کرد و چیزی نفرمود.

[۱۲۶۷]6-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: علی حسین علیهما السّلام در سال نود و پنجم، پنجاه و هفت ساله بود که وفات یافت. او پس از حسین [علیه السّلام]سی و پنج سال زیست.

ولادت ابو جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام

حضرت باقر علیه السّلام سال پنجاه و هفت به دنیا آمد و سال صد و چهارده، پنجاه و هفت ساله بود که وفات کرد. و در بقیع مدینه دفن شد. در قبری که پدرش حضرت سجّاد علیه السّلام در آن دفن شده بود. مادرش امّ عبد اللّه دختر حسن علی ابو طالب است. بر ایشان و فرزندان هدایتگرشان درود.

[۱۲۶۸]۱-ابو الصبّاح از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: مادرم کنار

صالح بن مزيد، عن عبد اللّه بن المغيره، عن أبى الصّبّاح، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

كانت أمّى قاعده عند جدار فتصدّع الجدار و سمعنا هدّه شديده، فقالت بيدها: لا و حقّ المصطفى ما أذن اللّه لک فى السّقوط فبقى معلّقا فى الجوّ حتّى جازته فتصدّق أبى عنها بمائه دينار، قال أبو الصّبّاح: و ذكر أبو عبد اللّه عليه السّلام جدّته أمّ أبيه يوما فقال: كانت صدّيقه، لم تدرک فى آل الحسن عليه السّلام امرأه مثلها.

محمّد بن الحسن، عن عبد اللّه بن أحمد مثله.

[١٢٦٩]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن أبان بن تغلب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ جابر بن عبد اللّه الأنصارىّ كان آخر من بقى من أصحاب رسول اللّه 6 و كان رجلا منقطعا إلينا أهل البيت و كان يقعد فى مسجد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و هو معتجر بعمامه سوداء و كان ينادى يا باقر العلم، يا باقر العلم، فكان أهل المدينه يقولون: جابر يهجر، فكان يقول: لا و اللّه ما أهجر و لكنّى سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يقول: إنّک ستدرک رجلا منّى اسمه اسمى و شمائله شمائلى، يبقر العلم بقرا، فذاک الّذى دعانى إلى ما أقول، قال: فبينا جابر يتردّد ذات يوم فى بعض طرق المدينه إذ مرّ بطريق فى ذاک الطّريق كتّاب فيه محمّد بن علىّ عليهما السّلام فلمّا نظر إليه قال: يا غلام أقبل فأقبل ثمّ قال له: أدبر فأدبر ثمّ قال: شمائل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و الّذى نفسى بيده، يا غلام ما اسمک؟ قال اسمى محمّد بن علىّ بن الحسين، فأقبل عليه يقبّل رأسه و يقول: بأبى أنت و أمّى أبوک رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يقرئک السّلام و يقول ذلک، قال فرجع محمّد بن علىّ بن الحسين إلى أبيه و هو ذعر فأخبره الخبر، فقال له: يا بنىّ و قد فعلها جابر قال: نعم قال: الزم بيتک يا بنىّ، فكان جابر يأتيه طرفى النّهار و كان أهل المدينه

دیواری نشسته بودند که دیوار شکاف برداشت و ما صدای ریزش شدیدی را شنیدیم پس او با دستش اشاره کرده، گفت: نه، خداوند به حق مصطفی به تو فروافتادن را اجازه نمی دهد. ناگاه دیوار در فضا معلّق ماند تا او از آن جا گذشت. آن گاه پدرم برایش صد دینار صدقه داد. ابو الصبّاح گفته است: روزی حضرت صادق علیه السّلام از مادربزرگ پدری اش یاد کرده، فرمود: او صدّیقه بود. در خاندان حسن علیه السّلام زنی مانند او دیده نشده است.

از عبد اللّه احمد مانند آن روایت شده است.

[۱۲۶۹]۲-ابان تغلب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: جابر بن عبد اللّه انصاری واپسین کس از اصحاب رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود که مانده بود. و مردی بود که به ما خاندان رو کرده بود. در مسجد رسول خدا با عمامه ای سیاه بر سر می نشست و ندا می داد: ای شکافندهٔ دانش، ای شکافندهٔ دانش. اهل مدینه می گفتند: جابر هذیان می گوید. و او می گفت: نه به خدا سوگند من هذیان نمی گویم. بلکه از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-شنیدم که می فرماید: تو مردی از خاندان مرا درمی یابی که نامش نام من و شمایلش، شمایل من است و دانش را می شکافد. و او است که به آنچه من می گویم می خواند. حضرت فرمود: یک روز وقتی جابر در یکی از راه های مدینه می گذشت، ناگاه از جایی گذشت که مکتب خانه ای داشت و محمّد علی علیهما السّلام در آن بود. چون به او نگریست، گفت: پسر جان پیش بیا. و او جلو آمد. سپس گفت: برگرد، و او برگشت. سپس گفت: سوگند به کسی که جانم به دست او است، این شمایل رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. ای پسر نامت چیست؟ فرمود: نامم محمّد بن علی بن حسین [علیهم السّلام]است. او پیش آمده، سرش را بوسید درحالی که می گفت: پدر و مادرم به فدایت! پدرت رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به تو سلام رساند و چنین فرمود. حضرت فرمود: آن گاه محمّد علی هراسان به سوی پدرش بازگشت و از آن رویداد خبر داد. و او فرمود: پسرم، جابر این کار را کرد؟ عرض کرد: بله. فرمود: پسرم در خانه بمان. آن گاه جابر در آغاز و پایان روز به نزد آن کودک می آمد.

يقولون: وا عجباه لجابر يأتى هذا الغلام طرفى النّهار و هو آخر من بقى من أصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فلم يلبث أن مضى علىّ بن الحسين عليه السّلام فكان محمّد بن علىّ مّا رأى ما يقولون حدّثهم عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال أهل المدينه: ما رأينا أحدا قطّ أكذب من هذا يحدّثنا عمّن لم يره، فلمّا رأى ما يقولون، حدّثهم عن جابر بن عبد اللّه قال: فصدّقوه و كان جابر بن عبد اللّه يأتيه فيتعلّم منه.

[١٢٧٠]٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن مثنّى الحنّاط، عن أبى بصير قال:

دخلت على أبى جعفر عليه السّلام فقلت له: أنتم ورثه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟ قال: نعم قلت: رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم وارث الأنبياء علم كلّ ما علموا؟ قال لى: نعم، قلت: فأنتم تقدرون على أن تحيوا الموتى و تبرءوا الأكمه و الأبرص؟ قال: نعم بإذن اللّه، ثمّ قال لى: ادن منّى يا أبا محمّد! فدنوت منه فمسح على وجهى و على عينىّ فأبصرت الشّمس و السّماء و الأرض و البيوت و كلّ شىء فى البلد، ثمّ قال لى: أتحبّ أن تكون هكذا و لک ما للنّاس و عليک ما عليهم يوم القيامه أو تعود كما كنت و لک الجنّه خالصا؟ قلت: أعودكما كنت، فمسح على عينىّ فعدت كما كنت، قال: فحدّثت ابن أبى عمير بهذا، فقال أشهد أنّ هذا حقّ كما أنّ النّهار حقّ.

[١٢٧١]4-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن علىّ، عن عاصم بن حميد، عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

كنت عنده يوما إذ وقع زوج ورشان على الحائط و هدلا هديلهما فردّ أبو جعفر عليه السّلام عليهما كلامهما ساعه، ثمّ نهضا، فلمّا طارا على الحائط هدل الذّكر على الأنثى ساعه، ثمّ نهضا، فقلت: جعلت فداک ما هذا الطّير! قال: يا ابن مسلم

و اهل مدینه می گفتند: شگفتا از جابر که واپسین کس از اصحاب رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-است و پگاه و شامگاه نزد این پسر می رود. چیزی نگذشت که حضرت سجّاد علیه السّلام درگذشت. و حضرت باقر علیه السّلام به جهت احترام به هم صحبتی او با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به نزدش می رفت. حضرت فرمود: ایشان می نشست و از خدای پاک و والا برایشان حدیث می گفت. اهل مدینه گفتند: ما کسی جسورتر از این [باقر علیه السّلام]ندیده ایم. و چون دیدند او از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-حدیث می گوید: اهل مدینه گفتند: ما هرگز کسی دروغگوتر از این ندیده ایم. از کسی به ما حدیث می گوید که او را ندیده است. و چون دید چنین می گویند از جابر بن عبد اللّه برایشان حدیث گفت. و آنان تصدیقش کردند درحالی که جابر بن عبد اللّه به نزدش می آمد و از او می آموخت.

[۱۲۷۰]۳-ابو بصیر گفته است: به نزد حضرت باقر علیه السّلام رفتم و به ایشان عرض کردم: شما وارثان رسول خدایید؟ فرمودند: بله. گفتم: رسول خدا وارث پیامبران بود و می دانست هرآنچه آنان می دانستند؟ به من فرمودند: بله. من عرض کردم: و شما به زنده کردن مردگان و سلامتی دادن به شخص کور و پیس توانایید؟ فرمودند: بله، به اذن خدا. سپس به من فرمود: ای ابو محمّد نزدیک بیا. من نزدیک رفتم. آن گاه به صورت و چشمانم دست کشید و من خورشید و آسمان و زمین و خانه ها و همه چیز شهر را [در خانه]دیدم. سپس به من فرمودند: آیا دوست داری چنین باشی و روز قیامت آنچه به سود و زیان مردم است به سود و زیان تو باشد یا به آنچه بودی بازمی گردی تا بهشت خالص را داشته باشی؟ من عرض کردم: به آنچه بودم بازمی گردم پس به چشمانم دست کشید و به آنچه بودم بازگشتم. او گوید: این را برای ابن ابی عمیر بازگفتم. او گفت: شهادت می دهم که این موضوع حقیقت است چنان که روز حقیقت است.

[۱۲۷۱]4-محمّد مسلم گفت: روزی نزد حضرت باقر علیه السّلام بودم که جفتی قمری بر دیوار فرود آمده، آواز سر دادند. حضرت باقر علیه السّلام ساعتی سخنانشان را پاسخ گفت. سپس آن دو برخاستند و چون بر دیواری [دیگر]پریدند، نرینه ساعتی بر مادینه آواز خواند. سپس دوتایی برخاستند. من گفتم: جانم فدایت، این چه پرنده ای

كلّ شىء خلقه اللّه من طير أو بهيمه أو شىء فيه روح فهو أسمع لنا و أطوع من ابن آدم إنّ هذا الورشان ظنّ بامرأته فحلفت له ما فعلت فقالت: ترضى بمحمّد بن علىّ، فرضيا بى فأخبرته أنّه لها ظالم فصدّقها.

[١٢٧٢]5-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن علىّ بن أسباط، عن صالح بن حمزه، عن أبيه، عن أبى بكر الحضرمىّ قال:

لمّا حمل أبو جعفر عليه السّلام إلى الشّام إلى هشام بن عبد الملک و صار ببابه قال لأصحابه و من كان بحضرته من بنى أميّه: إذا رأيتمونى قد وبّخت محمّد بن علىّ ثمّ رأيتمونى قد سكتّ فليقبل عليه كلّ رجل منكم فليوبّخه ثمّ أمر أن يؤذن له، فلمّا دخل عليه أبو جعفر عليه السّلام قال بيده: السّلام عليكم فعمّهم جميعا بالسّلام ثمّ جلس فازداد هشام عليه حنقا بتركه السّلام عليه بالخلافه و جلوسه بغير إذن، فأقبل يوبّخه و يقول فيما يقول له: يا محمّد بن علىّ لا يزال الرّجل منكم قد شقّ عصا المسلمين و دعا إلى نفسه و زعم أنّه الإمام سفها و قلّه علم، و وبّخه بما أراد أن يوبّخه، فلمّا سكت أقبل عليه القوم رجل بعد رجل يوبّخه حتّى انقضى آخرهم، فلمّا سكت القوم نهض عليه السّلام قائما ثمّ قال: أيّها النّاس أين تذهبون و أين يراد بكم، بنا هدى اللّه أوّلكم و بنا يختم آخركم، فإن يكن لكم ملک معجّل فإنّ لنا ملكا مؤجّلا و ليس بعد ملكنا ملک لأنّا أهل العاقبه يقول اللّه عزّ و جلّ (وَ اَلْعٰاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ) فأمر به إلى الحبس فلمّا صار إلى الحبس تكلّم فلم يبق فى الحبس رجل إلاّ ترشّفه و حنّ إليه، فجاء صاحب الحبس إلى هشام فقال: يا أمير المؤمنين إنّى خائف عليک من أهل الشّام أن يحولوا بينک و بين مجلسک هذا، ثمّ أخبره بخبر، فأمر به فحمل على البريد هو و أصحابه ليردّوا إلى المدينه و أمر أن لا يخرج لهم الأسواق و حال بينهم و بين الطّعام و الشّراب

است؟ فرمودند: ای پسر مسلم هرچیزی که خداوند آفریده است از پرنده و چارپا یا چیزی که روحی دارد، از فرزند آدم نسبت به ما شنواتر و فرمانبردارتر است. این قمری به همسرش بدگمان شده بود و او سوگند خورده بود که کاری نکرده است. و گفته بود: به [داوری]محمّد علی [علیهما السّلام]راضی هستی؟ و هردو به [داوری]من رضایت داده بودند. و من به او گفتم که او به همسرش ستمکار است. آن گاه او را تصدیق کرد.

[۱۲۷۲]5-ابو بکر حضرمی گفت: وقتی حضرت باقر علیه السّلام را به شام به سوی هشام عبد الملک بردند، به دربار که رسیدند، هشام به اصحاب و کسانی از بنی امیّه که در حضورش بودند گفت: وقتی دیدید من محمّد علی را سرزنش کردم و سپس خاموش شدم هر مردی از شما به او رو کند و سرزنش اش کند. سپس دستور داد که به ایشان اذن داده شود. وقتی حضرت باقر علیه السّلام وارد شد درحالی که با دستش اشاره می کرد، فرمود: سلام علیکم. پس همه را به آن سلام عمومیّت داد و سپس نشست. پس هشام به جهت سلام نکردن ایشان به او به عنوان خلافت و نشستن بی اذن، بر کینه اش افزود. و شروع به سرزنش ایشان کرد و از آنچه می گفت این بود: ای محمّد علی پیوسته مردی از شما جماعت مسلمانان را شکافته، به خودش خوانده و از بی خردی و اندکی دانش گمان کرده که امام است. و هرچه در توان داشت حضرت را سرزنش کرد. و چون خاموش شد، آن مردم یکی پس از دیگری به ایشان رو کرده، به سرزنش اش پرداخت تا واپسین نفر. وقتی آن مردم خاموش شدند، حضرت باقر علیه السّلام برخاسته، فرمود: ای مردم به کجا می روید. شما را به کجا می کشند؟ خداوند آغازتان را با ما هدایت کرد و پایانتان را نیز با ما ختم می کند. اگر شما [امروز]حکومتی زودگذر دارید، ما حکومتی همیشگی داریم. و پس از حکومت ما حکومتی نخواهد بود؛ زیرا اهل سرانجام ماییم. که خداوند عزّتمند می فرماید: و سرانجام برای پرهیزگاران است. [اعراف (۷) :۱۲۸]آن گاه هشام دستور داد ایشان را زندانی کنند. چون به زندان رفت سخن گفت و در زندان مردی نماند مگر این که دست و پایش را بوسیده، مشتاقش شد. پس رئیس زندان به نزد هشام آمده، به او گزارش داده، گفت: ای امیر مؤمنین من از اهل شام بر تو می ترسم که میان تو و جایگاهت جدایی اندازند و سپس خبر را گفت. پس او دستور داد تا حضرت و اصحابش را بربرید [چارپایان پیغام]نشانده، به سوی مدینه بازگردانند و دستور داد که بازارها را بر آنان نگشایند. و میان آنان و خوراک و نوشاک جدایی

فساروا ثلاثا لا يجدون طعاما و لا شرابا حتّى انتهوا إلى مدين، فأغلق باب المدينه دونهم فشكا أصحابه الجوع و العطش قال: فصعد جبلا ليشرف عليهم فقال بأعلى صوته: يا أهل المدينه الظّالم أهلها أنا بقيّه اللّه، يقول اللّه: بَقِيَّتُ اَللّٰهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مٰا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ قال: و كان فيهم شيخ كبير فأتاهم فقال لهم: يا قوم هذه و اللّه دعوه شعيب النّبىّ و اللّه لئن لم تخرجوا إلى هذا الرّجل بالأسواق لتؤخذنّ من فوقكم و من تحت أرجلكم فصدّقونى فى هذه المرّه و أطيعونى. و كذّبونى فيما تستأنفون فإنّى لكم ناصح، قال فبادروا فأخرجوا إلى محمّد بن علىّ و أصحابه بالأسواق، فبلغ هشام بن عبد الملک خبر الشّيخ فبعث إليه فحمله فلم يدر ما صنع به.

[١٢٧٣]6-سعد بن عبد اللّه و الحميرىّ جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه، علىّ بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قبض محمّد بن علىّ الباقر و هو ابن سبع و خمسين سنه، فى عام أربع عشره و مائه، عاش بعد علىّ بن الحسين عليهما السّلام تسع عشره سنه و شهرين.

باب مولد أبى عبد اللّه جعفر بن محمّد عليهما السّلام ولد أبو عبد اللّه عليه السّلام سنه ثلاث و ثمانين و مضى عليه السّلام فى شوّال من سنه ثمان و أربعين و مائه و له خمس و ستّون سنه و دفن بالبقيع فى القبر الّذى دفن فيه أبوه و جدّه و الحسن بن علىّ عليهم السّلام و أمّه أمّ فروه بنت القاسم بن محمّد بن أبى بكر و أمّها أسماء بنت عبد الرّحمن بن أبى بكر.

[١٢٧4]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عبد اللّه بن أحمد، عن

اندازند. پس آنان سه روز می رفتند و خوراک و آشامیدنی نمی یافتند تا به مدین رسیدند. پس در شهر را به رویشان بستند. اصحاب از گرسنگی و تشنگی شکایت کردند. حضرت بر کوهی که مشرف بر شهر بود، بالا رفته، با صدای بلند فرمودند: ای اهالی شهری که مردمانش ستمکارند، من بقیّه اللّه هستم. که خداوند می فرماید: بقیّه اللّه برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید. و من نگاهبانتان نیستم. [هود (۱۱) :۸6]راوی گوید: در میان آنان پیرمردی سالخورده بود. پس به نزدشان آمده، به آنان گفت: ای مردم! به خدا سوگند این دعوت شعیب پیامبر است. به خدا سوگند اگر بازارها را به روی این مرد باز نکنید به یقین از بالا و پایین (آسمان و زمین) گرفتاری شما را فرامی گیرد. پس این بار سخنم را بپذیرید و اطاعت کنید و در آینده تکذیبم کنید. که من پندگوی شمایم. راوی گوید: آن گاه آنان به شتاب بازارها را به روی محمّد بن علی [علیهما السّلام]و اصحابش گشودند. خبر آن شیخ به هشام عبد الملک رسید. به سراغش فرستاد و او را بردند و معلوم نشد که با او چه کردند.

[۱۲۷۳]6-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: حضرت محمّد باقر [علیه السّلام]در سال صد و چهارده، پنجاه و هفت ساله بود که وفات یافت. او پس از حضرت سجّاد علیه السّلام نوزده سال و دو ماه زیست.

ولادت حضرت جعفر بن محمّد، صادق علیهما السّلام

حضرت صادق علیه السّلام در سال هشتاد و سه به دنیا آمد و در شوّال سال صد و چهل و هشت شصت و پنج ساله بود که وفات کرد. در بقیع و در مرقدی دفن شد که پدر و نیایش و حضرت حسن علیهم السّلام در آن دفن شده بودند. مادرش امّ فروه دختر قاسم بن محمّد ابو بکر بود. و مادر امّ فروه اسماء دختر عبد الرّحمان ابو بکر بود.

[۱۲۷4]۱-اسحاق جریر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: سعید مسیّب

إبراهيم بن الحسن قال:

حدّثنى وهب بن حفص، عن إسحاق بن جرير قال: قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: كان سعيد بن المسيّب و القاسم بن محمّد بن أبى بكر و أبو خالد الكابلىّ من ثقات علىّ بن الحسين عليهما السّلام قال: و كانت أمّى ممّن آمنت و اتّقت و أحسنت و اللّه يحبّ المحسنين، قال: و قالت أمّى: قال أبى: يا أمّ فروه إنّى لأدعو اللّه لمذنبى شيعتنا فى اليوم و اللّيله ألف مرّه، لأنّا نحن فيما ينوبنا من الرّزايا نصبر على ما نعلم من الثّواب و هم يصبرون على ما لا يعلمون.

[١٢٧٥]٢-بعض أصحابنا، عن ابن جمهور، عن أبيه، عن سليمان بن سماعه، عن عبد اللّه بن القاسم، عن المفضّل بن عمر قال:

وجّه أبو جعفر المنصور إلى الحسن بن زيد و هو واليه على الحرمين أن أحرق على جعفر بن محمّد داره، فألقى النّار فى دار أبى عبد اللّه ٧ فأخذت النّار فى الباب و الدّهليز، فخرج أبو عبد اللّه عليه السّلام يتخطّى النّار و يمشى فيها و يقول: أنا ابن أعراق الثّرى أنا ابن إبراهيم خليل اللّه عليه السّلام.

[١٢٧٦]٣-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن البرقىّ، عن أبيه، عمّن ذكره، عن رفيد مولى يزيد بن عمرو بن هبيره قال:

سخط علىّ ابن هبيره و حلف علىّ ليقتلنى، فهربت منه و عذت بأبى عبد اللّه عليه السّلام فأعلمته خبرى، فقال لى: انصرف و أقرئه منّى السّلام و قل له: إنّى قد آجرت عليک مولاک رفيدا فلا تهجه بسوء، فقلت له: جعلت فداک شامىّ خبيث الرّأى فقال: اذهب إليه كما أقول لک، فأقبلت فلمّا كنت فى بعض البوادى استقبلنى أعرابىّ فقال: أين تذهب إنّى أرى وجه مقتول، ثمّ قال لى: فعلت فقال يد مقتول، ثمّ قال لى: أبرز رجلک فأبرزت رجلى، فقال: رجل مقتول، ثمّ قال لى:

و قاسم بن محمّد ابو بکر و ابو خالد کابلی از کسان مورد اطمینان حضرت سجّاد علیه السّلام بودند. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: و مادر من از کسانی بود که ایمان آورده، پروا کرده و نیکی کردند. و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. فرمود: و مادرم گفت که پدر من [حضرت باقر علیه السّلام]فرمود: ای امّ فروه من در هرروز و شب برای گناهکاران از شیعیانمان هزار بار به درگاه خداوند دعا می کنم؛ زیرا ما در آنچه از مصیبت ها بر ما می آید بر آنچه از پاداش می دانیم شکیبایی می کنیم ولی آنان بنابر آنچه نمی دانند شکیبایی می کنند.

[۱۲۷۵]۲-مفضّل عمر گفته است: منصور [عبّاسی]به حسن زید که والی اش بر حرمین [مکّه و مدینه]بود پیغام فرستاد که خانهٔ جعفر محمّد [علیهما السّلام]را بسوزان. او در خانهٔ حضرت صادق علیه السّلام آتش انداخت و آتش به در و دهلیز گرفت، حضرت صادق علیه السّلام درحالی که بر آتش گام می زد و راه می رفت، بیرون آمد و می فرمود: منم پسر ریشه های زمین، منم پسر ابراهیم خلیل علیه السّلام. [«ریشه های زمین» لقب حضرت اسماعیل علیه السّلام بوده است].

[۱۲۷۶]۳-رفید غلام یزید بن عمرو هبیره گفت: ابن هبیره بر من خشمگین شد و سوگند خورد که مرا می کشد. من از او گریختم و به حضرت صادق علیه السّلام پناه بردم و ایشان را از ماجرا آگاه کردم. به من فرمودند: برو سلامم را به او برسان و بگو: من غلامت رفید را پناه دادم، پس با او بد نکن. من به ایشان گفتم: جانم فدایت! او یک شامی پلیداندیشه است. فرمودند: به سوی او برو چنان که به تو گفتم. من به راه افتادم. در یکی از بیابان ها بودم که اعرابی ای به پیشوازم آمده، گفت: به کجا می روی، من چهرهٔ کشته ای می بینم. سپس گفت: دستت را نشانم بده! چنان کردم. گفت: دست کشته است. سپس گفت: پایت را نشانم ده! من پایم را نشانش دادم. گفت: پای کشته است. سپس گفت: تنت را نشانم ده!

أبرز جسدک ففعلت، فقال: جسد مقتول، ثمّ قال لی: أخرج لسانک، ففعلت، فقال لی: امض، فلا بأس علیک فإنّ فی لسانک رساله لو أتیت بها الجبال الرّواسی لانقادت لک، قال: فجئت حتّی وقفت علی باب ابن هبیره، فاستأذنت، فلمّا دخلت علیه قال: أتتک بحائن رجلاه یا غلام النّطع و السّیف، ثمّ أمر بی فکتّفت و شدّ رأسی و قام علیّ السّیّاف لیضرب عنقی فقلت: أیّها الأمیر لم تظفر بی عنوه و إنّما جئتک من ذات نفسی و هاهنا أمر أذکره لک ثمّ أنت و شأنک، فقال: قل، فقلت: أخلنی فأمر من حضر فخرجوا فقلت له: جعفر بن محمّد یقرئک السّلام و یقول لک، قد آجرت علیک مولاک رفیدا فلا تهجه بسوء فقال: [و]اللّه لقد قال لک جعفر [بن محمّد]هذه المقاله و أقرأنی السّلام؟ ! فحلفت له فردّها علیّ ثلاثا ثمّ حلّ أکتافی، ثمّ قال: لا یقنعنی منک حتّی تفعل بی ما فعلت بک، قلت: ما تنطلق یدی بذاک و لا تطیب به نفسی، فقال: و اللّه ما یقنعنی إلاّ ذاک، ، ففعلت به کما فعل بی و أطلقته فناولنی خاتمه و قال: أموری فی یدک فدبّر فیها ما شئت.

[۱۲۷۷]4-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن عمر بن عبد العزیز، عن الخیبریّ، عن یونس بن ظبیان و مفضّل بن عمر و أبی سلمه السّرّاج و الحسین بن ثویر بن أبی فاخته قالوا:

کنّا عند أبی عبد اللّه علیه السّلام فقال: عندنا خزائن الأرض و مفاتیحها و لو شئت أن أقول بإحدی رجلیّ أخرجی ما فیک من الذّهب لأخرجت، قال ثمّ قال بإحدی رجلیه فخطّها فی الأرض خطّا فانفرجت الأرض ثمّ قال بیده: فأخرج سبیکه ذهب قدر شبر ثمّ قال: انظروا حسنا، فنظرنا فإذا سبائک کثیره بعضها علی بعض یتلألأ فقال له بعضنا، جعلت فداک أعطیتم ما أعطیتم و شیعتکم

چنان کردم. گفت: تن کشته است. سپس گفت: زبانت را بیرون آور! چنان کردم. گفت: برو، باکی بر تو نیست. در زبانت پیغامی است که اگر با آن به نزد کوه های استوار بروی فرمانبردار تو می گردند. او گوید: من آمدم و به در ابن هبیره رسیدم و اجازه خواستم. چون به نزد او رفتم، گفت: پاهای خیانتکار او را به نزدت آورده است. پسر! سفره و شمشیر را بیاور. سپس دستور داد تا دستانم را از پشت بسته سرم را محکم گرفتند و او با شمشیر در برابرم ایستاد تا گردنم را بزند. من گفتم: ای امیر! بر من به زور دست نیافته ای، من خود به سوی تو آمدم و این جا موضوعی است که باید با تو بگویم، سپس به کارت برس. گفت: بگو. گفتم: می خواهم تنها باشیم. به حاضران دستور داد تا بیرون بروند. من به او گفتم: جعفر محمّد [علیهما السّلام]به تو سلام رساند و فرمود: من غلامت رفید را پناه دادم. پس با او بد نکن. او گفت: تو را به خدا این سخن را جعفر [محمّد]به تو فرمود و به من سلام رساند؟ من برایش سوگند خوردم. سه بار آن را از من بازپرسید. سپس دست هایم را گشود و گفت: من راضی نمی شوم تا با من چنان کنی که من کردم. گفتم: دست من به این کار نمی رود و دلم راضی نمی شود. گفت: به خدا من جز به این راضی نمی شوم! من با او چنان کردم که او کرده بود و بازش کردم. آن گاه انگشتری اش را به من داد و گفت: کارهایم به دست تو باشد، چنان که می خواهی اداره کن.

[۱۲۷۷]4-یونس ظبیان و مفضّل عمر و ابو سلمۀ سرّاج و حسین بن ثویر ابو فاخته گفته اند: ما نزد حضرت صادق علیه السّلام بودیم که فرمودند: گنجینه های زمین و کلیدهایش نزد ما است. و اگر بخواهم با یکی از پاهایم [به آن]بگویم آنچه از طلا داری بیرون بریز، او بیرون می ریزد. او گوید: سپس با یکی از پاهایش خطّی کشید و فرمان داد، پس زمین شکافت. سپس با دستش اشاره کرده، شمشی طلا به اندازۀ یک وجب بیرون آورد. سپس فرمود: خوب بنگرید! وقتی نگاه کردیم شمش هایی بسیار بر روی هم دیدیم که می درخشیدند. یکی از ما به ایشان عرض کرد: جانم فدایت، چه بسیار به شما داده شده ولی شیعیانتان نیازمندند؟

محتاجون؟ قال: فقال: إنّ اللّه سيجمع لنا و لشيعتنا الدّنيا و الآخره و يدخلهم جنّات النّعيم و يدخل عدوّنا الجحيم.

[۱۲۷۸]5-الحسين بن محمّد، عن المعلّى بن محمّد، عن بعض أصحابه، عن أبى بصير قال:

كان لى جار يتّبع السّلطان فأصاب مالا، فأعدّ قيانا و كان يجمع الجميع إليه و يشرب المسكر و يؤذينى، فشكوته إلى نفسه غير مرّه، فلم ينته فلمّا أن ألححت عليه فقال لى: يا هذا أنا رجل مبتلى و أنت رجل معافى، فلو عرضتنى لصاحبک رجوت أن ينقذنى اللّه بک، فوقع ذلک له فى قلبى فلمّا صرت إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام ذكرت له حاله، فقال لى: «إذا رجعت إلى الكوفه سيأتيک فقل له: يقول لک جعفر بن محمّد دع ما أنت عليه و أضمن لک على اللّه الجنّه» فلمّا رجعت إلى الكوفه أتانى فيمن أتى، فاحتبسته عندى حتّى خلا منزلى ثمّ قلت له: يا هذا إنّى ذكرتک لأبى عبد اللّه جعفر بن محمّد الصّادق عليهما السّلام فقال لى: «إذا رجعت إلى الكوفه سيأتيک فقل له يقول لک جعفر بن محمّد دع ما أنت عليه و أضمن لک على اللّه الجنّه» قال: فبكى ثمّ قال لى: اللّه لقد قال لک أبو عبد اللّه هذا؟ قال: فحلفت له أنّه قد قال لى ما قلت، فقال لى: حسبک و مضى، فلمّا كان بعد أيّام بعث إلىّ فدعانى و إذا هو خلف داره عريان، فقال لى: يا أبا بصير لا و اللّه ما بقى فى منزلى شىء إلاّ و قد أخرجته و أنا كما ترى، قال: فمضيت إلى إخواننا فجمعت له ما كسوته به ثمّ لم تأت عليه أيّام يسيره حتّى بعث إلىّ أنّى عليل فأتنى فجعلت أختلف إليه و أعالجه حتّى نزل به الموت فكنت عنده جالسا و هو يجود بنفسه، فغشى عليه غشيه ثمّ أفاق، فقال لى: يا أبا بصير قد وفى صاحبک لنا، ثمّ قبض-رحمه اللّه عليه-فلمّا حججت أتيت أبا عبد اللّه عليه السّلام

او گوید: حضرت فرمود: خداوند دنیا و آخرت را برای ما و شیعیانمان گرد خواهد آورد و آنان را به بهشت می برد و دشمنانمان را به دوزخ.

[۱۲۷۸]5-ابو بصیر گفته است: من همسایه ای داشتم که پیرو سلطان بود و به مالی دست یافته بود. زنان آوازه خوانی حاضر می کرد و همه نزد او گرد می آمدند و مست کننده می نوشید و مرا آزار می داد. چند بار به خودش شکایت کردم، به جایی نرسید. چون پافشاری کردم به من گفت: ای مرد! من مردی گرفتار شده ام و تو مردی سلامت مانده. اگر حالم را به دوستت بنمایانی امیدوارم خداوند مرا به سبب تو نجات دهد. این سخنش به دلم نشست، پس وقتی به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفتم، از حال او گفتم. به من فرمودند: «وقتی به کوفه بازگشتی، او به نزدت خواهد آمد، به او بگو: جعفر محمّد [علیهما السّلام]به تو می گوید: هرآنچه داری رها کن و من از خدا بهشت را برایت تضمین می کنم.» من چون به کوفه بازگشتم در میان کسانی که به نزدم آمدند او نیز آمد. او را نزد خود نگاه داشتم تا منزلم خلوت شد. سپس به او گفتم: ای مرد! من حال تو را برای حضرت ابا عبد اللّه صادق علیه السّلام گفتم و ایشان فرمود: «وقتی به کوفه بازگشتی، او به نزدت خواهد آمد، به او بگو: جعفر محمّد [علیهما السّلام]به تو می گوید: هرآنچه داری رها کن، من از خدا برایت بهشت را تضمین می کنم.» او گریست و سپس گفت: تو را به خدا، ابو عبد اللّه این را به تو فرمود؟ او گوید: من برایش سوگند یاد کردم که آنچه را گفتم ایشان به من فرموده است. به من گفت: همین از تو بس است. و رفت. پس از چند روز سراغم فرستاد و مرا خواند. او را در پشت خانه اش برهنه یافتم. آن گاه به من گفت: ای ابو بصیر به خدا سوگند در خانه ام چیزی نبود که خارج نشود و اینک چنین ام که می بینی. او گوید: من سراغ برادرانمان رفته، برایش چیزی جمع کرده، با آن او را پوشاندم. سپس چند روزی نگذشت که به سراغم فرستاد که من بیمارم، به نزدم بیا. رفت وآمد با او را آغاز کرده، او را معالجه می کردم. تا مرگ بر او فرود آمد. من نزد او نشسته بودم و او جان می کند. پس بی هوش شد. سپس به هوش آمد و به من گفت: ای ابو بصیر! دوستت با من وفا کرد. سپس درگذشت-رحمت خدا بر او-من چون حجّ کردم، به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفته،

فاستأذنت عليه فلمّا دخلت قال لی ابتداء من داخل البیت و إحدی رجلیّ فی الصّحن و الأخری فی دهلیز داره: یا أبا بصیر! قد وفینا لصاحبک.

[۱۲۷۹]6-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن یحیی، عن جعفر بن محمّد بن الأشعث قال:

قال لی: أتدری ما کان سبب دخولنا فی هذا الأمر و معرفتنا به و ما کان عندنا منه ذکر و لا معرفه شیء ممّا عند النّاس؟ قال: قلت له: ما ذاک؟ قال: إنّ أبا جعفر یعنی أبا الدّوانیق قال لأبی محمّد بن الأشعث: یا محمّد ابغ لی رجلا له عقل یؤدّی عنّی فقال له أبی: قد أصبته لک هذا فلان بن مهاجر خالی، قال: فأتنی به، قال: فأتیته بخالی فقال له أبو جعفر: یا ابن مهاجر خذ هذا المال و أت المدینه و أت عبد اللّه بن الحسن بن الحسن و عدّه من أهل بیته فیهم جعفر بن محمّد فقل لهم: إنّی رجل غریب من أهل خراسان و بها شیعه من شیعتکم وجّهوا إلیکم بهذا المال، و ادفع إلی کلّ واحد منهم علی شرطکذا و کذا، فإذا قبضوا المال فقل: إنّی رسول و أحبّ أن یکون معی خطوطکم بقبضکم ما قبضتم، فأخذ المال و أتی المدینه فرجع إلی أبی الدّوانیق و محمّد بن الأشعث عنده، فقال له أبو الدّوانیق: ما وراءک؟ قال: أتیت القوم و هذه خطوطهم بقبضهم المال خلا جعفر بن محمّد، فإنّی أتیته و هو یصلّی فی مسجد الرّسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فجلست خلفه و قلت حتّی ینصرف فأذکر له ما ذکرت لأصحابه، فعجّل و انصرف، ثمّ التفت إلیّ فقال: یا هذا اتّق اللّه و لا تغرّ أهل بیت محمّد فإنّهم قریبو العهد بدوله بنی مروان و کلّهم محتاج، فقلت: و ما ذاک أصلحک اللّه؟ قال: فأدنی رأسه منّی و أخبرنی بجمیع ما جری بینی و بینک حتّی کأنّه کان ثالثنا، قال: فقال له أبو جعفر: یا ابن مهاجر! اعلم أنّه لیس من أهل بیت نبوّه

اجازۀ ورود خواستم. و چون وارد شدم یک پایم در حیاط بود و دیگری در دهلیزخانه که ایشان از درون خانه سخن آغاز کرده، به من فرمودند: ای ابو بصیر! ما با دوستت وفا کردیم.

[۱۲۷۹]6-صفوان یحیی گفت: جعفر بن محمّد اشعث به من گفت: آیا می دانی سبب واردشدن ما در این امر و معرفتمان به آن چه بود با آن که ما را از آن سخنی نبود و نه اندکی از معرفتی که نزد مردم است؟ او گوید من به او گفتم: آن سبب چه بود؟ گفت: ابو جعفر یعنی [منصور]ابو دوانیق به پدرم محمّد اشعث گفت: ای محمّد برایم مردی بیاب که عقلی داشته باشد تا از جانت من [پولی]بپردازد. پدرم به او گفت: او را برایت یافته ام. او فلان پسر مهاجر دایی من است. گفت: او را به نزدم من بیار. او می گفت: من دایی ام را به نزدش بردم آن گاه منصور به او گفت: ای پسر مهاجر این مال را بگیر و به مدینه رفته، به عبد اللّه بن حسن بن حسن و گروهی دیگر از خاندانش که جعفر محمّد [علیهما السّلام]هم در میانشان است، بده و به آنان بگو: من مردی غریب از اهل خراسانم. در آنجا گروهی از شیعیانتان این مال را برای شما فرستادند. و به شرط و شروطی به هرکدام از آن ها بپرداز. وقتی مال را گرفتند، بگو: من پیک و فرستاده ام و دوست دارم نوشته ای از شما مبنی بر تحویل آنچه گرفتید با من باشد.

او مال را گرفت و به مدینه آمد. آن گاه که به نزد ابو دوانیق بازگشت، محمّد اشعث هم آن جا بود: پس ابو دوانیق به او گفت: چه کردی؟ او گفت: به نزد آن مردم رفتم و این ها قبض تحویل مال از سوی آنان است. جز جعفر محمّد [علیهما السّلام]. من به نزد او که رفتم در مسجد رسول-درود خدا بر او و بر خاندانش-نماز می گزارد. آن پشت نشستم و گفتم وقتی تمام شود آنچه را به اصحابش گفتم به او نیز می گویم. او شتاب کرده، نماز را به پایان رساند. سپس به من رو کرد و گفت: ای مرد! از خدا پروا کن و خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]را نفریب. آنان هنوز از دولت بنی مروان چندان دور نشده اند و همگی نیازمندند. من گفتم: خدا کارت را بسامان کند. سخن از چه می گویی؟ پس سرش را نزدیک من آورده، از همۀ آنچه میان من و تو روی داده بود به من خبر داد گویا که نفر سوم جمع ما بوده است. او گوید: منصور به او گفت: ای پسر مهاجر بدان هیچ خاندان نبوّتی نیست جز این که در آنان محدّثی [سخن گفته شده]است.

إلاّ و فيه محدّث و إنّ جعفر بن محمّد محدّثنا اليوم و كانت هذه الدّلاله سبب قولنا بهذه المقاله.

[١٢٨٠]٧-سعد بن عبد اللّه و عبد اللّه بن جعفر جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علىّ بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبى بصير قال:

قبض أبو عبد اللّه جعفر بن محمّد عليه السّلام و هو ابن خمس و ستّين سنه، فى عام ثمان و أربعين و مائه و عاش بعد أبى جعفر عليه السّلام أربعا و ثلاثين سنه.

[١٢٨١]٨-سعد بن عبد اللّه، عن أبى جعفر محمّد بن عمر بن سعيد، عن يونس بن يعقوب، عن أبى الحسن الأوّل عليه السّلام قال:

سمعته يقول: أنا كفّنت أبى فى ثوبين شطويّين، كان يحرم فيهما و فى قميص من قمصه و فى عمامه كانت لعلىّ بن الحسين عليهما السّلام و فى برد اشتراه بأربعين دينارا.

باب مولد أبى الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام ولد أبو الحسن موسى عليه السّلام بالأبواء سنه ثمان و عشرين و مائه و قال بعضهم: تسع و عشرين و مائه و قبض عليه السّلام لستّ خلون من رجب من سنه ثلاث و ثمانين و مائه و هو ابن أربع أو خمس و خمسين سنه و قبض ٧ ببغداد فى حبس السّندىّ بن شاهک و كان هارون حمله من المدينه لعشر ليال بقين من شوّال سنه تسع و سبعين و مائه و قد قدم هارون المدينه منصرفه من عمره شهر رمضان، ثمّ شخص هارون إلى الحجّ و حمله معه، ثمّ انصرف على طريق البصره فحبسه عند عيسى بن جعفر ثمّ أشخصه إلى بغداد فحبسه عند السّندىّ بن

و امروز جعفر محمّد [علیهما السّلام]محدّث ما است. این بود سبب راهنمایی اعتقاد ما به این موضوع.

[۱۲۸۰]۷-ابو بصیر گفته است: حضرت صادق، جعفر محمّد [علیهما السّلام]در شصت و پنج سالگی در سال صد و چهل و هشت وفات یافت. او پس از حضرت باقر علیه السّلام سی و چهار سال زیست.

[۱۲۸۱]۸-یونس یعقوب گفت: از ابو الحسن اوّل [امام کاظم علیه السّلام]شنیدم می فرمود: من پدرم را در دو پارچهٔ شطوی [شطا ناحیه ای در مصر است.]که با آن احرام می بست و با پیراهنی از پیراهن هایش و در عمامهٔ حضرت سجّاد علیه السّلام و بردی که به چهل دینارش خریده بود، کفن کردم.

ولادت حضرت ابو الحسن موسای جعفر علیهما السّلام

حضرت ابو الحسن موسی علیه السّلام در ابواء [منزلی میان مکّه و مدینه]به سال صد و بیست و هشت به دنیا آمد و برخی گفته اند در سال صد و بیست و نهم. و شش روز مانده از رجب سال صد و هشتاد و سه که پنجاه و چهار یا پنجاه و پنج ساله بود، در زندان سندی بن شاهک وفات کرد. هارون که در راه بازگشت از عمرهٔ ماه رمضان به مدینه آمده بود، ده شب مانده از شوّال سال صد و هفتاد و نهم، ایشان را از مدینه برداشته، سپس با خود به حجّ برد. سپس از راه بصره بازگشته، ایشان را نزد عیسای جعفر زندانی کرد. آن گاه به بغداد فرستاده، نزد سندی بن شاهک زندانی اش کرد.

شاهک فتوفّی علیه السّلام فی حبسه و دفن ببغداد فی مقبره قریش و أمّه أمّ ولد یقال لها: حمیده.

[۱۲۸۲] ۱-الحسین بن محمّد الأشعریّ، عن معلّی بن محمّد، عن علیّ بن السّندیّ القمّیّ قال: حدّثنا عیسی بن عبد الرّحمن، عن أبیه قال:

دخل ابن عکّاشه بن محصن الأسدیّ علی أبی جعفر و کان أبو عبد اللّه علیه السّلام قائما عنده، فقدّم إلیه عنبا فقال: حبّه حبّه یأکله الشّیخ الکبیر و الصّبیّ الصّغیر و ثلاثه و أربعه یأکله من یظنّ أنّه لا یشبع و کله حبّتین حبّتین، فإنّه یستحبّ فقال لأبی جعفر علیه السّلام: لأیّ شیء لا تزوّج أبا عبد اللّه فقد أدرک التّزویج؟ قال و بین یدیه صرّه مختومه، فقال: أما إنّه سیجیء نخّاس من أهل بربر فینزل دار میمون، فنشتری له بهذه الصّرّه جاریه قال: فأتی لذلک ما أتی، فدخلنا یوما علی أبی جعفر علیه السّلام فقال: ألا أخبرکم عن النّخّاس الّذی ذکرته لکم؟ قد قدم، فاذهبوا فاشتروا بهذه الصّرّه منه جاریه، قال فأتینا النّخّاس فقال: قد بعت ما کان عندی إلاّ جاریتین مریضتین إحداهما أمثل من الأخری قلنا: فأخرجهما حتّی ننظر إلیهما فأخرجهما فقلنا: بکم تبیعنا هذه المتماثله قال: بسبعین دینارا قلنا أحسن قال: لا أنقص من سبعین دینارا، قلنا له: نشتریها منک بهذه الصّرّه ما بلغت و لا ندری ما فیها و کان عنده رجل أبیض الرّأس و اللّحیه، قال: فکّوا و زنوا فقال النّخّاس: لا تفکّوا فإنّها إن نقصت حبّه من سبعین دینارا لم أبایعکم فقال الشّیخ: ادنوا، فدنونا و فککنا الخاتم و وزنّا الدّنانیر فإذا هی سبعون دینارا لا تزید و لا تنقص فأخذنا الجاریه فأدخلناها علی أبی جعفر علیه السّلام و جعفر قائم عنده فأخبرنا أبا جعفر بما کان، فحمد اللّه و أثنی علیه ثمّ قال لها: ما اسمک؟ قالت: حمیده، فقال: حمیده، فی الدّنیا، محموده فی الآخره، أخبرینی

و در زندان او وفات یافته، در بغداد در مقبرهٔ قریش دفن شد. مادرش کنیزی بود که به او حمیده می گفتند.

[۱۲۸۲] ۱-عیسای عبد الرحمان از پدرش نقل کرده، گفت: پسر عکّاشه بن محصن اسدی به نزد حضرت باقر علیه السّلام آمد که حضرت صادق علیه السّلام نیز نزدشان ایستاده بود. آن گاه انگوری برای او آوردند: ایشان فرمودند: پیرمرد سالخورده و کودک خردسال آن را دانه، دانه می خورد. کسی که می پندارد سیر نشود سه دانه و چهار دانه می خورد. و تو آن را دو تا دو تا بخورد. که این مستحب است. آن گاه او به حضرت باقر علیه السّلام عرض کرد: چرا برای ابا عبد اللّه زن نمی گیری؟ که به سنّ ازدواج رسیده است. فرمودند-درحالی که همیانی سربسته پیش رویش بود-هان به زودی برده فروشی بربر می آید و در دار میمون منزل می کند. با این همیان برایش از او دختری می خریم. او گوید: فاتی لذالک ما أتی.

آن گاه روزی نزد حضرت باقر علیه السّلام رفتیم، فرمودند: آیا به شما خبر ندهم از برده فروشی که برایتان گفتم، او آمد. بروید و با این همیان دختری از او بخرید. او گوید ما به نزد برده فروش رفتیم. او گفت: هرچه داشتم فروخته ام. دو دختر بیمار مانده اند که یکی شان بهتر از دیگری است. ما گفتیم: آن ها را بیرون بیار تا ببینیم. او آن ها را بیرون آورد. ما گفتیم: این بهتر را به چند می فروشی؟ گفت: هفتاد دینار. گفتیم: خوبی کن. گفت: از هفتاد تا کم نمی کنم. گفتیم: ما آن را به این همیان می خریم، هرچه داشته باشد و نمی دانیم در آن چه قدر است؟ نزد او مردی سروریش سفید بود، او گفت: باز کنید و بشمارید. برده فروش گفت: باز نکنید اگر آن، دو جو کم تر از هفتاد دینار باشد به شما نمی فروشم. آن پیرمرد گفت: نزدیک بیایید. نزدیک رفتیم و مهر همیان را گشوده، دینارها را شمردیم. هفتاد دینار بود بی کم و افزون. آن دختر را گرفته، به نزد حضرت باقر علیه السّلام که حضرت صادق علیه السّلام نزدش ایستاده بود، بردیم. حضرت از آنچه روی داده بود، به ما خبر داد. آن گاه سپاس و ستایش خدا گفته، به آن دختر فرمود: نامت چیست؟ گفت: حمیده. فرمود: حمیده در دنیا و محمودهٔ در آخرت.

عنک أبکر أنت أم ثیّب؟ قالت: بکر، قال: و کیف و لا یقع فی أیدی النّخّاسین شیء إلاّ أفسدوه، فقالت: قد کان یجیئنی فیقعد منّی مقعد الرّجل من المرأه فیسلّط اللّه علیه رجلا أبیض الرّأس و اللّحیه فلا یزال یلطمه حتّی یقوم عنّی؛ ففعل بی مرارا و فعل الشّیخ به مرارا فقال: یا جعفر خذها إلیک فولدت خیر أهل الأرض موسی بن جعفر علیهما السّلام.

[۱۲۸۳]۲-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن أحمد، عن عبد اللّه بن أحمد، عن علیّ بن الحسین، عن ابن سنان، عن سابق بن الولید، عن المعلّی بن خنیس أنّ أبا عبد اللّه علیه السّلام قال:

حمیده مصفّاه من الأدناس کسبیکه الذّهب، ما زالت الأملاک تحرسها حتّی أدّیت إلیّ کرامه من اللّه لی و الحجّه من بعدی.

[۱۲۸۴]۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد و علیّ بن إبراهیم، عن أبیه جمیعا، عن أبی قتاده القمّیّ، عن أبی خالد الزّبالیّ قال:

لمّا أقدم بأبی الحسن موسی علیه السّلام علی المهدیّ القدمه الأولی نزل زباله فکنت أحدّثه، فرآنی مغموما فقال لی: یا أبا خالد ما لی أراک مغموما؟ فقلت: ویف لا أغتمّ و أنت تحمل إلی هذه الطّاغیه و لا أدری ما یحدث فیک، فقال: لیس علیّ بأس إذا کان شهر کذا و کذا و یوم کذا فوافنی فی أوّل المیل، فما کان لی همّ إلاّ إحصاء الشّهور و الأیّام حتّی کان ذلک الیوم، فوافیت المیل فما زلت عنده حتّی کادت الشّمس أن تغیب و وسوس الشّیطان فی صدری و تخوّفت أن أشکّ فیما قال، فبینا أنا کذلک إذا نظرت إلی سواد قد أقبل من ناحیه العراق، فاستقبلتهم فإذا أبو الحسن علیه السّلام أمام القطار علی بغله، فقال: إیه یا أبا خالد، قلت: لبّیک یا ابن رسول اللّه، فقال: لا تشکّنّ، ودّ الشّیطان أنّک شککت،

از خودت به من بگو که دوشیزه ای یا بیوه؟ گفت: دوشیزه. فرمود: چگونه ممکن است درحالی که چیزی به دست برده فروشان نمی افتد جز این که خرابش می کنند؟ گفت: او نزد من می آمد و همچون شوهری که نزد زن خود می نشیند می نشست، آن گاه خداوند مردی سروریش سفید را بر او چیره می کرد و پیوسته به او سیلی می زد تا از نزد من می رفت. او چند بار با من چنین کرد و آن پیرمرد با او چنان. آن گاه حضرت فرمود: ای جعفر او را نزد خودت ببر. او بهترین اهل زمین موسای جعفر علیهما السّلام را به دنیا می آورد.

[۱۲۸۳]۲-از معلاّی خنیس روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: حمیده پاکیزه از پلیدی ها همچون شمش طلا است. فرشتگان پوسته از او نگاهبانی می کردند تا به سبب بخشایش خداوند به من و به حجّت پس از من، به من رسید.

[۱۲۸4]۳-ابو خالد زبالی گفت: وقتی حضرت ابو الحسن موسی علیه السّلام را بار اوّل به نزد مهدی [عبّاسی]بردند، در زباله فرود آمد. و من با ایشان سخن می گفتم. آن گاه که مرا غمگین دید، به من فرمود: ای ابو خالد چه شده، تو را غمگین می بینم؟ من گفتم: چگونه غمگین نباشم وقتی تو را به سوی این طغیانگر می برند و نمی دانم چه بر شما خواهد آمد؟ فرمود: بر من باکی نداشته باش. وقتی فلان ماه و فلان روز رسید، در سر نخستین میل به نزدم بیا. پس از آن برای من اندیشه ای جز شمردن ماه ها و روزها نبود. تا آن روز رسید. خودم را به آن جا رساندم. و پیوسته آن جا بودم تا غروب خورشید نزدیک شد. شیطان در دلم وسوسه انداخت و من ترسیدم که در آنچه فرمود به تردید بیفتم. در چنین احوالی بودم که دیدم سیاهی ای از جانب عراق پیش می آید به پیشوازشان رفتم و حضرت ابو الحسن علیه السّلام را بر استری پیشاپیش کاروان دیدم. فرمودند: بگو ابو خالد. من گفتم: جانم ای پسر رسول خدا ! فرمود: اصلا تردید نکن. شیطان دوست دارد تو به تردید افتی.

فقلت: الحمد للّه الّذى خلّصک منهم فقال: إنّ لى إليهم عوده لا أتخلّص منهم.

[١٢٨٥]4-أحمد بن مهران و علىّ بن إبراهيم جميعا، عن محمّد بن علىّ، عن الحسن بن راشد، عن يعقوب بن جعفر بن إبراهيم قال:

كنت عند أبى الحسن موسى عليه السّلام إذ أتاه رجل نصرانىّ و نحن معه بالعريض فقال له النّصرانىّ: أتيتک من بلد بعيد و سفر شاقّ و سألت ربّى منذ ثلاثين سنه أن يرشدنى إلى خير الأديان و إلى خير العباد و أعلمهم و أتانى آت فى النّوم فوصف لى رجلا بعليا دمشق، فانطلقت حتّى أتيته فكلّمته، فقال: أنا أعلم أهل دينى و غيرى أعلم منّى، فقلت: أرشدنى إلى من هو أعلم منک فإنّى لا أستعظم السّفر و لا تبعد علىّ الشّقّه و لقد قرأت الإنجيل كلّها و مزامير داود و قرأت أربعه أسفار من التّوراه و قرأت ظاهر القرآن حتّى استوعبته كلّه، فقال لى العالم، إن كنت تريد علم النّصرانيّه فأنا أعلم العرب و العجم بها و إن كنت تريد علم اليهود فباطى بن شرحبيل السّامرىّ أعلم النّاس بها اليوم و إن كنت تريد علم الإسلام و علم التّوراه و علم الإنجيل و علم الزّبور و كتاب هود و كلّ ما أنزل على نبىّ من الأنبياء فى دهرک و دهر غيرک و ما أنزل من السّماء من خبر -فعلمه أحد أو لم يعلم به أحد-فيه تبيان كلّ شىء و شفاء للعالمين و روح لمن استروح إليه و بصيره لمن أراد اللّه به خيرا و أنس إلى الحقّ فأرشدک إليه، فأته و لو مشيا على رجليک، فإن لم تقدر فحبوا على ركبتيک، فإن لم تقدر فزحفا على استک فإن لم تقدر فعلى وجهک، فقلت: لا بل أنا أقدر على المسير فى البدن و المال، قال: فانطلق من فورک حتّى تأتى يثرب، فقلت: لا أعرف يثرب، قال فانطلق حتّى تأتى مدينه النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم الّذى بعث فى العرب و هو النّبىّ العربىّ الهاشمىّ فإذا دخلتها فسل عن بنى غنم بن مالک بن النّجّار و هو عند

من گفتم: سپاس خدایی را که شما را از دست آنان رها کرد. فرمودند: مرا به سویشان بازگشتی است که از دستشان رهایی نخواهم داشت.

[۱۲۸۵]4-یعقوب بن جعفر ابراهیم گفت: نزد حضرت ابو الحسن موسی علیه السّلام بودم که مردی نصرانی به نزد ایشان آمد و ما در عریض (درّه ای در مدینه) بودیم. آن گاه نصرانی به ایشان گفت: من از سرزمین دور و سفری دشوار به نزدت آمده ام و سی سال پیش از پروردگارم خواسته ام که مرا به بهترین دین و بهترین و داناترین بندگان هدایت کند. شخصی به خوابم آمد و مردی در علیاء دمشق را برایم وصف کرد. من رفتم و به او رسیده، با او سخن گفتم. او گفت: من داناترین هم کیشان خودم هستم، ولی دیگری از من داناتر است. من گفتم: من را به سوی کسی که داناتر از تو است راهنمایی کن. من سفر را سخت نمی شمارم و سختی من را هلاک نمی کند. من همهٔ انجیل و مزامیر داود و چهار سفر تورات را خوانده ام و ظاهر همهٔ قرآن را خوانده ام. آن دانشمند به من گفت: اگر علم نصرانیت را می خواهی من داناترین مرد از عرب و عجم به آنم. و اگر علم یهود می خواهی باطی شرحبیل سامری امروز داناترین مردم به آن است. و اگر علم اسلام و علم تورات و علم انجیل و علم زبور و کتاب هود و آنچه بر پیامبری از پیامبران نازل شده، در این زمان و در جز آن و هر خبری که از آسمان فرورسیده-کسی آن را دانسته باشد یا نه-که شرح هرچیزی در آن است و شفای جهانیان است. و آرامشی برای کسانی که به آن آرامش می جویند و بصیرتی برای کسی که خداوند برایش خیر خواسته است و با حقّ شاد می شود تو را به سوی او راهنمایی می کنم. به نزدش برو اگرچه با پای پیاده. و اگر نتوانستی بر زانوهایت و اگر نتوانستی با به زمین کشیدن نشیمنگاه و اگر نتوانستی بر صورتت. من گفتم: نه، من از نظر مال و جسم به مسافرت توانایی دارم. او گفت: پس به شتاب برو تا به یثرب برسی. من گفتم: یثرب را نمی شناسم. گفت: برو تا به شهر پیامبری که در میان عرب برانگیخته شده، برسی. او همان پیامبر عرب هاشمی است. چون به شهر رسیدی دربارهٔ فرزند غنم بن مالک نجّار که نزد در مسجد شهر است، بپرس و شکل و زیور نصرانیت را نشان بده؛

باب مسجدها و أظهر بزّه النّصرانيّه و حليتها فإنّ واليها يتشدّد عليهم و الخليفه أشدّ، ثمّ تسأل عن بنى عمرو بن مبذول و هو ببقيع الزّبير، ثمّ تسأل عن موسى بن جعفر و أين منزله و أين هو؟ مسافر أم حاضر فإن كان مسافرا فالحقه فإنّ سفره أقرب ممّا ضربت إليه.

ثمّ أعلمه أنّ مطران عليا الغوطه غوطه دمشق هو الّذى أرشدنى إليک و هو يقرئک السّلام كثيرا و يقول لک: إنّى لأكثر مناجاه ربّى أن يجعل إسلامى على يديک، فقصّ هذه القصّه و هو قائم معتمد على عصاه، ثمّ قال: إن أذنت لى يا سيّدى كفّرت لک و جلست فقال: آذن لک أن تجلس و لا آذن لک أن تكفّر، فجلس ثمّ ألقى عنه برنسه ثمّ قال: جعلت فداک تأذن لى فى الكلام؟ قال: نعم ما جئت إلاّ له، فقال له النّصرانىّ: اردد على صاحبى السّلام أو ما تردّ السّلام، فقال أبو الحسن عليه السّلام: على صاحبک أن هداه اللّه فأمّا التّسليم فذاک إذا صار فى ديننا، فقال النّصرانىّ: إنّى أسألک؟ -أصلحک اللّه-قال: سل، قال: أخبرنى عن كتاب اللّه تعالى الّذى أنزل على محمّد و نطق به، ثمّ وصفه بما وصفه به، فقال: حم. وَ اَلْكِتابِ اَلْمُبِينِ. إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِى لَيْلَهٍ مُبٰارَكَهٍ إِنّٰا كُنّٰا مُنْذِرِينَ. فِيهٰا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ما تفسيرها فى الباطن؟ فقال: أمّا حم فهو محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و هو فى كتاب هود الّذى أنزل عليه و هو منقوص الحروف و أمّا اَلْكِتابِ اَلْمُبِينِ فهو أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام و أمّا اللّيله ففاطمه عليها السّلام و أمّا قوله: فِيهٰا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ يقول: يخرج منها خير كثير فرجل حكيم و رجل حكيم، و رجل حكيم فقال الرّجل: صف لى الأوّل و الآخر من هؤلاء الرّجال، فقال: إنّ الصّفات تشتبه و لكنّ الثّالث من القوم أصف لک ما يخرج من نسله و إنّه عندكم

چون والی شهر بر آنان سخت می گیرد و خلیفه سخت گیرتر است. سپس از فرزند عمرو مبذول می پرسی که در بقیع زبیر است. سپس دربارۀ موسای جعفر [علیهما السّلام] می پرسی. از این که منزلش و خودش کجا است. در شهر است یا به مسافرت رفته. اگر به مسافرت رفته بود، خودت را به او برسان؛ زیرا سفر او نزدیک تر از راهی است که به سویش پیموده ای. سپس به ایشان بگو که مطران علیا غوطه-غوطۀ دمشق [جایی سبز و پرآب]-همان که مرا به سوی شما راهنمایی کرد، به شما بسیار سلام رسانده، گفت: من با پروردگارم بسیار مناجات می کنم تا اسلامم را به دست شما قرار دهد. و او این قصّه را درحالی که ایستاده و به عصایش تکیه زده بود، گفت. سپس عرض کرد: اگر به من اجازه بفرمایی ای سرور من به شما تعظیم کنم و بنشینم. حضرت فرمودند: به تو اجازه می دهم که بنشینی ولی اجازه نمی دهم تعظیم کنی. او نشست، سپس برنس اش را از سر برداشت و گفت: جانم فدایت! اجازۀ سخن می فرمایی؟ فرمودند: بله جز برای آن نیامده ای. نصرانی به ایشان گفت: پاسخ سلام دوستم را بدهید یا شما به سلام پاسخ نمی دهید. حضرت ابو الحسن فرمود: جواب دوستت آن است که خدا او را هدایت کند امّا سلام وقتی است که به دین ما درآمد. نصرانی گفت: من از شما بپرسم؟ -خدا کارت را بسامان کند- فرمود: بپرس. گفت: به من از کتاب خداوند والا بگویید که بر محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]فروفرستاده و بدان سخن گفته است. آن گاه آن را این گونه وصف کرده و فرموده است: حم. سوگند به کتاب روشن گر. ما آن را در شبی پربرکت فروفرستادیم، ما پیوسته بیم دهنده بودیم. در آن شب هر امر محکمی تدبیر می شود. [دخان (44) : ۱ تا 4]آیا تفسیر باطنی این آیه چیست؟ فرمودند: حم همان محمّد -درود خدا بر او و بر خاندانش- است. این در کتابی است که بر هود نازل شده است. و از حروفش کاسته شده است. «کتاب روشنگر» همان امیر مؤمنان علی علیه السّلام است و آن شب فاطمه علیها السّلام. و این آیه در آن شب هر امر محکمی تدبیر می شود. یعنی از آن، خیری فراوان صادر شود. مردی حکیم و مردی حکیم و مردی حکیم. آن مرد گفت: نخستین و واپسین این مردان را برای من وصف کنید. فرمودند: صفات همانند است. ولی سومی این گروه را برایت وصف می کنم. که چه کسی فرزند او است. او در نزد شما در کتاب های نازل شدۀ بر شما هست.

لفى الكتب الّتى نزلت عليكم، إن لم تغيّروا و تحرّفوا و تكفّروا و قديما ما فعلتم، قال له النّصرانىّ: إنّى لا أستر عنک ما علمت و لا أكذّبک و أنت تعلم ما أقول فى صدق ما أقول و كذبه، و اللّه لقد أعطاک اللّه من فضله و قسم عليک من نعمه ما لا يخطره الخاطرون و لا يستره السّاترون و لا يكذّب فيه من كذّب، فقولى لک فى ذلک الحقّ كما ذكرت فهو كما ذكرت، فقال له أبو إبراهيم عليه السّلام أعجّلک أيضا خبرا لا يعرفه إلاّ قليل ممّن قرأ الكتب، أخبرنى ما اسم أمّ مريم و أىّ يوم نفخت فيه مريم و لكم من ساعه من النّهار، و أىّ يوم وضعت مريم فيه عيسى عليه السّلام و لكم من ساعه من النّهار؟ فقال النّصرانىّ: لا أدرى، فقال أبو إبراهيم عليه السّلام: أمّا أمّ مريم فاسمها مرثا و هى وهيبه بالعربيّه و أمّا.

اليوم الّذى حملت فيه مريم فهو يوم الجمعه للزّوال و هو اليوم الّذى هبط فيه الرّوح الأمين و ليس للمسلمين عيد كان أولى منه، عظّمه اللّه تبارک و تعالى و عظّمه محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فأمر أن يجعله عيدا فهو يوم الجمعه و أمّا اليوم الّذى ولدت فيه مريم فهو يوم الثّلاثاء، لأربع ساعات و نصف من النّهار، و النّهر الّذى ولدت عليه مريم عيسى عليه السّلام هل تعرفه؟ قال: لا، قال: هو الفرات و عليه شجر النّخل و الكرم و ليس يساوى بالفرات شىء للكروم و النّخيل، فأمّا اليوم الّذى حجبت فيه لسانها و نادى قيدوس ولده و أشياعه فأعانوه و أخرجوا آل عمران لينظروا إلى مريم، فقالوا لها ما قصّ اللّه عليک فى كتابه، و علينا فى كتابه فهل فهمته؟ قال: نعم و قرأته اليوم الأحدث، قال: إذن لا تقوم من مجلسک حتّى يهديک اللّه، قال النّصرانىّ: ما كان اسم أمّى بالسّريانيّه و بالعربيّه؟ فقال: كان اسم أمّک بالسّريانيّه عنقاليه، و عنقوره كان اسم جدّتک

اگر دگرگون نکرده و تحریف نکرده و نپوشانده باشید و آنچه در قدیم کرده اید. نصرانی گفت: من آنچه را دانسته ام از شما نهان نمی کنم. و من شما را تکذیب نمی کنم. شما راست و دروغ آنچه را می گویم می دانی. به خدا سوگند خداوند چنان فضیلتی به شما داده چنان نعمتی بر شما قسمت کرده که به ذهن کسی نمی آید و کسی نتواند آن را بپوشاند و تکذیب کند. سخن من به شما در این باره حقّ است، چنان که گفتم. و سخن چنان است که گفتم. آن گاه ابو ابراهیم علیه السّلام به ایشان فرمود: اکنون نیز خبری پیش رویت می گذارم که جز اندکی از کسانی که کتاب ها را خوانده اند، آن را نمی دانند. به من بگو نام مادر مریم چیست؟ و چه روز و چه ساعتی از روز در مریم دمیده شد و در چه روزی مریم عیسی را به دنیا آورد؟ و در چه ساعتی از روز؟ نصرانی گفت: نمی دانم. ابو ابراهیم علیه السّلام فرمود: نام مادر مریم مرثا است و آن در عربی، وهیبه [از وهب به معنی بخشش بی عوض] است. و روزی که مریم حامله شد، روز جمعه وقت ظهر است. و آن روزی است که روح الامین فرود آمده و برای مسلمانان روزی والاتر از آن نیست. خداوند پاک و والا و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-آن را بزرگ داشته اند. و او فرمان داده تا آن روز را عید بگیرند. و آن روز جمعه است. امّا روزی که مریم او را به دنیا آورده، روز سه شنبه، چهار و نیم ساعت گذشته از روز است. و آیا نهری را که مریم بر سر آن عیسی را به دنیا آورد، می شناسی؟ گفت: نه. فرمود: آن فرات است و بر آن درخت خرما و انگور است. و چیزی در درختان خرما و انگور با فرات برابری نمی کند. و امّا آن روز را می شناسی که در آن زبان مریم از سخن گفتن بازداشته شد و قیدوس فرزندان و پیروانش را صدا زد تا او [قیدوس]را یاری کنند و خاندان عمران را بیرون آورد تا به مریم بنگرند و به او گفتند آن چه را خداوند در کتابش بر شما و کتابش برای ما حکایت کرده است؟ او گفت: بله، آن را همین امروز خواندم. حضرت فرمودند: پس از جایت برنمی خیزی تا خداوند تو را هدایت کند. نصرانی گفت: نام مادر من به سریانی و عربی چیست؟ فرمود: نام مادرت به سریانی عنقالیه است. و عنقوره نام مادربزرگ پدری تو است.

لأبیک و أمّا اسم أمّک بالعربیّه فهو میّه و أمّا اسم أبیک فعبد المسیح و هو عبد اللّه بالعربیّه و لیس للمسیح عبد، قال: صدقت و بررت، فما کان اسم جدّی؟ قال: کان اسم جدّک جبرئیل و هو عبد الرّحمن سمّیته فی مجلسی هذا قال: أما إنّه کان مسلما؟ قال أبو إبراهیم علیه السّلام: نعم و قتل شهیدا دخلت علیه أجناد فقتلوه فی منزله غیله و الأجناد من أهل الشّام، قال: فما کان اسمی قبل کنیتی؟ قال: کان اسمک عبد الصّلیب، قال: فما تسمّینی؟ قال: أسمّیک عبد اللّه، قال: فإنّی آمنت باللّه العظیم و شهدت أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له، فردا صمدا، لیس کما تصفه النّصاری و لیس کما تصفه الیهود و لا جنس من أجناس الشّرک و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله، أرسله بالحقّ فأبان به لأهله و عمی المبطلون و أنّه کان رسول اللّه إلی النّاس کافّه إلی الأحمر و الأسود کلّ فیه مشترک فأبصر من أبصر و اهتدی من اهتدی و عمی المبطلون و ضلّ عنهم ما کانوا یدعون، و أشهد أنّ ولیّه نطق بحکمته و أنّ من کان قبله من الأنبیاء نطقوا بالحکمه البالغه و توازروا علی الطّاعه للّه و فارقوا الباطل و أهله و الرّجس و أهله و هجروا سبیل الضّلاله و نصرهم اللّه بالطّاعه له و عصمهم من المعصیه، فهم للّه أولیاء و للدّین أنصار، یحثّون علی الخیر و یأمرون به، آمنت بالصّغیر منهم و الکبیر و من ذکرت منهم و من لم أذکر و آمنت باللّه تبارک و تعالی ربّ العالمین، ثمّ قطع زنّاره و قطع صلیبا کان فی عنقه من ذهب، ثمّ قال: مرنی حتّی أضع صدقتی حیث تأمرنی فقال: هاهنا أخ لک کان علی مثل دینک و هو رجل من قومک من قیس بن ثعلبه و هو فی نعمه کنعمتک فتواسیا و تجاورا و لست أدع أن أورد علیکما حقّکما فی الإسلام فقال: و اللّه-أصلحک اللّه-إنّی لغنیّ

امّا نام مادرت به عربی همان میّه است. و نام پدرت عبد المسیح است که به عربی عبد اللّه است. و مسیح بنده ای ندارد. او گفت: درست و نیکو گفتی. و نام نیایم چه بود؟ [فرمود: نام نیایت جبرئیل است و من او را در همین جا عبد الرحمان نامیدم.]او گفت: مگر او مسلمان بود؟ ابو ابراهیم علیه السّلام فرمود: بله، و شهید شد. سربازانی، ناگهانی بر او وارد شده، او را کشتند. و آن سربازان، شامی بودند. او گفت: و نام من پیش از کنیه ام چه بود؟ فرمودند: نامت عبد الصّلیب بود. گفت: مرا چه نام می دهید؟ فرمود: تو را عبد اللّه می نامم. گفت: پس من به خداوند بزرگ ایمان می آورم و شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نیست، یکتا و بی انباز، یگانه و بی نیاز است. چنان نیست که نصارا وصفش می کنند و نیز چنان نیست که یهود وصفش می کنند و نه هیچ گونه ای از گونه های شرک. و شهادت می دهم که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]بنده و فرستادۀ او است که به حقّ او را فرستاده، آن را برای اهلش آشکار ساخت و یاوه گرایان کور شدند. او فرستادۀ خداوند به سوی همۀ مردم، به سوی سرخ و سیاه است. همه در او شریکند. آن که بصیر بود بینا شد و آن که راه یافته بود، هدایت گشت و یاوه گرایان کور شدند و آنچه می خواندند فراموششان شد. و شهادت می دهم که ولیّ او به حکمت او سخن گفت. و پیامبران پیش از او به حکمتی رسا سخن گفتند و همدیگر را بر فرمانبری از خداوند یاری کرده، از باطل و اهل آن و پلیدی و اهلش دوری گزیده، راه گمراهی را واگذاردند. و خداوند به سبب اطاعت خودش ایشان را یاری کرده، از گناه نگاهشان داشت. و آنان برای خداوند دوست اند. و برای دین، یاور. به نیکی تشویق کرده، به آن فرمان می دهند. من به کوچک و بزرگ ایشان ایمان آوردم. به آنان که از ایشان یاد کردم و آنان که یادشان نکردم. و به خداوند پاک و والا، پروردگار دو جهان ایمان آوردم. سپس زنّار و صلیب گردنش را برید و آن گاه گفت: بفرمایید تا صدقه ام را هرجا که فرمان می دهید، بگذارم. فرمودند: این جا برادری داری که بر دین تو است. او مردی از قوم تو، از [قبیلۀ]قیس ثعلبه است. او هم در نعمتی مانند نعمت تو [ایمان]است. با همدیگر مواسات و همسایگی کنید. و من هم به نزدتان می آیم و حقّتان در اسلام را ترک نمی کنم. او گفت: به خدا سوگند-خدا کارت را بسامان کند-من مردی توانگرم

و لقد تركت ثلاثمائه طروق بين فرس و فرسه و تركت ألف بعير، فحقّک فيها أوفر من حقّی، فقال له: أنت مولی اللّه و رسوله و أنت فی حدّ نسبک علی حالک، فحسن إسلامه و تزوّج امرأه من بنی فهر و أصدقها أبو إبراهيم عليه السّلام خمسين دينارا من صدقه علیّ بن أبی طالب عليه السّلام و أخدمه و بوّأه و أقام حتّی أخرج أبو إبراهيم عليه السّلام، فمات بعد مخرجه بثمان و عشرين ليله.

[۱۲۸۶]5-علیّ بن إبراهيم و أحمد بن مهران جميعا، عن محمّد بن علیّ، عن الحسن بن راشد، عن يعقوب بن جعفر قال:

كنت عند أبی إبراهيم عليه السّلام و أتاه رجل من أهل نجران اليمن من الرّهبان و معه راهبه، فاستأذن لهما الفضل بن سوّار، فقال له: إذا كان غدا فأت بهما عند بئر أمّ خير، قال: فوافينا من الغد فوجدنا القوم قد وافوا فأمر بخصفه بواریّ، ثمّ جلس و جلسوا فبدأت الرّاهبه بالمسائل فسألت عن مسائل كثيره، كلّ ذلک يجيبها و سألها أبو إبراهيم عليه السّلام عن أشياء، لم يكن عندها فيه شیء، ثمّ أسلمت ثمّ أقبل الرّاهب يسأله فكان يجيبه فی كلّ ما يسأله، فقال الرّاهب: قد كنت قويّا علی دينی و ما خلّفت أحدا من النّصاری فی الأرض يبلغ مبلغی فی العلم و لقد سمعت برجل فی الهند، إذا شاء حجّ إلی بيت المقدس فی يوم و ليله، ثمّ يرجع إلی منزله بأرض الهند، فسألت عنه بأیّ أرض هو؟ فقيل لی: إنّه بسبذان و سألت الّذی أخبرنی فقال: هو علم الاسم الّذی ظفر به آصف صاحب سليمان لمّا أتی بعرش سبا و هو الّذی ذكره اللّه لكم فی كتابكم و لنا معشر الأديان فی كتبنا، فقال له أبو إبراهيم عليه السّلام: فكم للّه من اسم لا يردّ؟ فقال الرّاهب: الأسماء كثيره فأمّا المحتوم منها الّذی لا يردّ سائله فسبعه، فقال له أبو الحسن عليه السّلام: فأخبرنی عمّا تحفظ منها، قال الرّاهب: لا و اللّه الّذی أنزل التّوراه علی موسی

و میان اسب ها سیصد نرینه و هزار شتر به جا گذارده ام. و حقّ شما در آن ها بیشتر از حقّ من است. حضرت به او فرمودند: تو آزادگشتهٔ خداوند و رسولش بوده ولی در روند نسب بر حال خودت هستی. و اسلام او نیکو شد و با زنی از بنی فهر ازدواج کرد، حضرت ابو ابراهیم علیه السّلام، پنجاه دینار از موقوفات علی ابو طالب علیه السّلام کابین او کرد. و برای او خدمتگزاری گرفت و منزلش داد و بود تا حضرت ابو ابراهیم علیه السّلام را بردند. و او بیست و هشت شب پس از خروج حضرت، درگذشت.

[۱۲۸6]5-یعقوب جعفر گفت: من نزد حضرت ابو ابراهیم علیه السّلام بودم که مردی راهب از اهل نجران یمن که زنی راهب همراهش بود، به نزدشان آمد. و برای آنان، فضل سوّار اجازه گرفت. حضرت به او فرمود: فردا آنان را به کنار چاه امّ خیر بیاور. او گوید: ما فردا خودمان را رساندیم و آن مردم را آن جا یافتیم. حضرت فرمود: چند بوریا انداختند، سپس نشست و آنان هم نشستند. زن راهب آغاز کرد و پرسش های بسیاری در انداخت که ایشان پاسخ همه را به او فرمود. و حضرت کاظم علیه السّلام پرسش هایی از او کرد که پاسخی برایشان نداشت، پس اسلام آورد. سپس مرد راهب به پرسش آغاز کرد و حضرت به همه آنچه پرسید پاسخ فرمود. آن گاه راهب گفت: من بر دین خودم توانا بودم و در زمین بر کسی از نصارا نگذشته ام که در علم به درجهٔ من برسد. و شنیدم در هند مردی است که وقتی بخواهد، در یک شب و روز به بیت المقدس می آید و سپس به منزلش در سرزمین هند بازمی گردد. من پرسیدم که او در کدام سرزمین است. گفتند: در سبذان است. و کسی که خبر او را به من داده بود، گفت: او آن اسمی را می داند که آصف، مصاحب سلیمان با آن به آوردن تخت سبا پیروز شد. و همان است که خداوند در کتابتان به شما و به ما صاحب دین های دیگر در کتابمان فرموده است. حضرت کاظم علیه السّلام به او فرمود: چند نام برای خداوند است که برگشتی ندارد؟ راهب گفت: نام ها بسیارند ولی یقینی شان آنچه به خواهنده اش بر نمی گردد، هفت تا است. حضرت ابو الحسن علیه السّلام به او فرمود: به من بگو از آنچه در حفظ داری. راهب گفت: نه، به خدایی که تورات را بر موسی نازل کرد

و جعل عیسی عبره للعالمین و فتنه لشکر أولی الألباب و جعل محمّدا برکه و رحمه و جعل علیّا علیه السّلام عبره و بصیره و جعل الأوصیاء من نسله و نسل محمّد، ما أدری و لو دریت ما احتجت فیه إلی کلامک و لا جئتک و لا سألتک، فقال له أبو إبراهیم علیه السّلام: عد إلی حدیث الهندیّ، فقال له الرّاهب: سمعت بهذه الأسماء و لا أدری ما بطانتها و لا شرائحها و لا أدری ما هی و لا کیف هی و لا بدعائها، فانطلقت حتّی قدمت سبذان الهند. فسألت عن الرّجل، فقیل لی: إنّه بنی دیرا فی جبل فصار لا یخرج و لا یری إلاّ فی کلّ سنه مرّتین و زعمت الهند أنّ اللّه فجّر له عینا فی دیره و زعمت الهند أنّه یزرع له من غیر زرع یلقیه و یحرث له من غیر حرث یعمله، فانتهیت إلی بابه فأقمت ثلاثا، لا أدقّ الباب و لا أعالج الباب، فلمّا کان الیوم الرّابع فتح اللّه الباب و جاءت بقره علیها حطب تجرّ ضرعها، یکاد یخرج ما فی ضرعها من اللّبن، فدفعت الباب فانفتح فتبعتها و دخلت، فوجدت الرّجل قائما ینظر إلی السّماء فیبکی و ینظر إلی الأرض فیبکی و ینظر إلی الجبال فیبکی، فقلت: سبحان اللّه ما أقلّ ضربک فی دهرنا هذا، فقال لی: و اللّه ما أنا إلاّ حسنه من حسنات رجل خلّفته وراء ظهرک، فقلت له: أخبرت أنّ عندک اسما من أسماء اللّه تبلغ به فی کلّ یوم و لیله بیت المقدس و ترجع إلی بیتک، فقال لی: و هل تعرف بیت المقدس؟ قلت: لا أعرف إلاّ بیت المقدس الّذی بالشّام، قال: لیس بیت المقدس و لکنّه البیت المقدس و هو بیت آل محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم، فقلت له: أمّا ما سمعت به إلی یومی هذا فهو بیت المقدس، فقال لی: تلک محاریب الأنبیاء، و إنّما کان یقال لها: حظیره المحاریب حتّی جاءت الفتره الّتی کانت بین محمّد و عیسی صلّی اللّه علیهما

و عیسی را موعظه ای برای جهانیان و آزمایشی برای سپاس خردمندان قرار داد و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]را برکت و رحمت و علی علیه السّلام را موعظه و بصیرت قرار داد. و اوصیا را از فرزندان او و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]قرار داد، نمی دانم و اگر می دانستم به سخن شما نیازمند نبوده، به نزد شما نیامده، از شما نمی پرسیدم. حضرت به او فرمود: به داستان آن هندی بازگرد. راهب گفت: من این نام ها را شنیدم ولی تفسیر و شرحش را نمی دانم. و چه و چگونگی و دعایش را نیز نمی دانم. آن گاه من رفتم تا به سبذان هند رسیدم. دربارۀ آن مرد پرسیدم. گفتند: او دیری در کوهی ساخته، از آن بیرون نمی آید و دیده نمی شود جز دو بار در سال. و هندیان می پندارند که خداوند برای او در دیرش چشمه ای شکافته است. و گمان می کنند بی آن که دانه ای بیندازد برایش کشت می شود و بی آن که شخم زند، برایش شخم زده می شود. تا به درش رسیدم. سه روز ماندم. نه در زدم و نه به آن نزدیک شدم. چون روز چهارم شد، خداوند آن در را گشود. گاوی که هیزمی بر پشت داشت و پستان اش را می کشید و نزدیک بود شیری که در پستان دارد بیرون بریزد. آمد، در را فشار داده، باز شد و من به دنبالش داخل شدم. و آن مرد را دیدم که ایستاده است و به آسمان نگریسته، می گرید و به زمین می نگرد و می گرید و به کوه می نگرد و می گرید. من گفتم: سبحان اللّه ! چه اندک است همچون تویی در این روزگار ما. او به من گفت: به خدا سوگند ! من جز یک حسنه از حسنات مردی که او را پشت سر گذاشتی، نیستم. به او گفتم: باخبر شدم که نزدت نامی از نام های خداوند است که با آن در هر شب و روز به بیت المقدس می روی و باز به خانه ات برمی گردی. به من گفت: و آیا تو بیت المقدس را می شناسی؟ من گفتم: جز بیت المقدس شام را نمی شناسم. گفت: آن بیت المقدس نیست. بلکه بیت المقدس همان خانۀ خاندان محمّد [علیهم السّلام] است. من گفتم: ولی من تا به امروز شنیده ام که آن جا بیت المقدس است. گفت: آن جا، جای محراب پیامبران است. که به آن حظیره المحاریب می گفتند. تا آن فترت و فاصلۀ میان محمّد و عیسی-درود خدا بر ایشان-رسید

و قرب البلاء من أهل الشّرک و حلّت النّقمات فی دور الشّیاطین فحوّلوا و بدّلوا و نقلوا تلک الأسماء و هو قول اللّه تبارک و تعالی-البطن لآل محمّد و الظّهر مثل-: إِنْ هِیَ إِلاّٰ أَسْمٰاءٌ سَمَّیْتُمُوهٰا أَنْتُمْ وَ آبٰاؤُکُمْ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ فقلت له: إنّی قد ضربت إلیک من بلد بعید، تعرّضت إلیک بحارا و غموما و هموما و خوفا و أصبحت و أمسیت مؤیسا ألاّ أکون ظفرت بحاجتی، فقال لی: ما أری أمّک حملت بک إلاّ و قد حضرها ملک کریم و لا أعلم أنّ أباک حین أراد الوقوع بأمّک إلاّ و قد اغتسل و جاءها علی طهر و لا أزعم إلاّ أنّه قد کان درس السّفر الرّابع من سهره ذلک، فختم له بخیر، ارجع من حیث جئت، فانطلق حتّی تنزل مدینه محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم الّتی یقال لها طیبه و قد کان اسمها فی الجاهلیّه یثرب، ثمّ اعمد إلی موضع منها یقال له البقیع، ثمّ سل عن دار یقال لها دار مروان، فانزلها و أقم ثلاثا، ثمّ سل [عن]الشّیخ الأسود الّذی یکون علی بابها یعمل البواریّ و هی فی بلادهم اسمها الخصف، فالطف بالشّیخ و قل له: بعثنی إلیک نزیلک الّذی کان ینزل فی الزّاویه فی البیت الّذی فیه الخشیبات الأربع، ثمّ سله عن فلان بن فلان الفلانیّ و سله أین ناديه و سله أیّ ساعه یمرّ فیها فلیریکاه أو یصفه لک، فتعرفه بالصّفه و سأصفه لک، قلت: فإذا لقیته فأصنع ما ذا؟ قال: سله عمّا کان و عمّا هو کائن و سله عن معالم دین من مضی و من بقی، فقال له أبو إبراهیم علیه السّلام: قد نصحک صاحبک الّذی لقیت، فقال الرّاهب: ما اسمه جعلت فداک؟ قال: هو متمّم بن فیروز و هو من أبناء الفرس و هو ممّن آمن باللّه وحده لا شریک له و عبده بالإخلاص و الإیقان و فرّ من قومه لمّا خافهم، فوهب له ربّه حکما و هداه لسبیل الرّشاد و جعله من المتّقین و عرّف

و بلا به اهل شرک نزدیک شده، عذاب ها به خانه های شیاطین روا شد، پس آن نام ها را دگرگون کرده، جابه جا نمودند. و این سخن خداوند پاک و فرازمند است که-تفسیرش برای خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]است و ظاهرش مثل-آن ها جز نام هایی که شما و پدرانتان داده اید، نیستند. خداوند برای آن ها هیچ برهانی فرونفرستاده است. [نجم (۵۳) :۲۳]من به او گفتم: من از سرزمینی دور به نزدت آمده ام. از دریاها و اندیشه ها و اندوه و هراسی گذشته ام. و از این که به حاجتم نرسم، بی امید صاحب و شام می کردم. او به من گفت: گمان می کنم وقتی مادرت تو را حامله شده، فرشته ای بزرگ او را همراهی کرده و می دانم که پدرت وقتی خواسته به نزد مادرت رود، غسل کرده و پاکیزه به نزدش رفته است. و گمان می کنم که او در آن شب زنده داری اش سفر چهارم را درس گرفته، نیکوسرانجام گشته است. از جایی که آمده ای، بازگرد. و برو تا در شهر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-که به آن طیبه می گویند و نامش در جاهلیت یثرب بوده، فرود آیی. سپس آهنگ جایی به نام بقیع کن. سپس از خانه ای به نام دار مروان بپرس. آن گاه در آن جا منزل کن و سه روز بمان سپس از پیرمرد سیاهی که بر در خانه بوریا درست می کند و در سرزمین آنان نامش خصف است سراغ بگیر. آن گاه به او مهربانی کرده، بگو: مرا آن همنشین زاویهٔ خانهٔ دارای چهارچوب کوچک به سوی تو فرستاده است. سپس از او دربارهٔ فلان بن فلان فلانی بپرس. بپرس که محلّ رفت وآمدش کجا است و چه ساعتی به آن جا می رود. تا او را به تو نشان دهد یا برایت وصفش کند تا او را به صفت بشناسی و من هم او را برایت وصف خواهم کرد. من گفتم: وقتی دیدارش کردم چه کار بکنم؟ گفت: از آنچه بوده و خواهد شد بپرس. و از نشانه های دین گذشتگان و باقی ماندگان بپرس. حضرت کاظم علیه السّلام به او فرمودند: دوستی که او را دیدار کرده ای برایت خیرخواهی کرده است. راهب گفت: نام او چیست جان به فدایت؟ فرمود: او متمّم بن فیروز و از اهل پارس است. او از کسانی است که با اخلاص و یقین به خداوند یکتای بی انباز ایمان آورده و او را بندگی کرده اند. و از قوم خود هراسیده و گریخته است. پس پروردگارش به او حکمتی بخشیده، به راه رشد هدایتش کرده، از پرهیزگاران قرارش داده است.

بينه و بين عباده المخلصين و ما من سنه إلاّ و هو يزور فيها مكّه حاجّا و يعتمر فى رأس كلّ شهر مرّه و يجىء من موضعه من الهند إلى مكّه، فضلا من اللّه و عونا و كذلک يجزى اللّه الشّاكرين، ثمّ سأله الرّاهب عن مسائل كثيره، كلّ ذلک يجيبه فيها و سأل الرّاهب عن أشياء، لم يكن عند الرّاهب فيها شىء، فأخبره بها، ثمّ إنّ الرّاهب قال أخبرنى عن ثمانيه أحرف نزلت فتبيّن فى الأرض منها أربعه؟ و بقى فى الهواء منها أربعه على من نزلت تلک الأربعه الّتى فى الهواء و من يفسّرها؟ قال: ذاک قائمنا، ينزله اللّه عليه فيفسّره و ينزّل عليه ما لم ينزّل على الصّدّيقين و الرّسل و المهتدين، ثمّ قال الرّاهب: فأخبرنى عن الاثنين من تلک الأربعه الأحرف الّتى فى الأرض ما هى؟ قال: أخبرک بالأربعه كلّها، أمّا أوّلهنّ فلا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له باقيا، و الثّانيه محمّد رسول اللّه مخلصا و الثّالثه نحن أهل البيت و الرّابعه شيعتنا منّا و نحن من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و رسول اللّه من اللّه بسبب، فقال له الرّاهب: أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و أنّ ما جاء به من عند اللّه حقّ و أنّكم صفوه اللّه من خلقه و أنّ شيعتكم المطهّرون المستبدلون و لهم عاقبه اللّه و الحمد للّه ربّ العالمين، فدعا أبو إبراهيم عليه السّلام بجبّه خزّ و قميص قوهىّ و طيلسان و خفّ و قلنسوه، فأعطاه إيّاها و صلّى الظّهر و قال له: اختتن، فقال: قد اختتنت فى سابعى.

[۱۲۸۷]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن عبد اللّه بن المغيره قال:

مرّ العبد الصّالح بامرأه بمنى و هى تبكى و صبيانها حولها يبكون، و قد ماتت لها بقره، فدنا منها ثمّ قال لها: ما يبكيک يا أمه اللّه؟ قالت: يا عبد اللّه!

و او را با بندگان خالص شده اش آشنا ساخته است. و سالی نیست که او مکّه را در مراسم حجّ زیارت نکند. و سر هر ماه یک بار عمره نکند. و از مکانش در هند به مکّه نیاید. که فضیلت و یاری ای از سوی خداوند است. و خداوند این گونه سپاسگزاران را پاداش می دهد. سپس راهب از مسایل بسیاری پرسید که حضرت دربارۀ همۀ آنها پاسخ فرمود. و حضرت از راهب از چیزهایی پرسید که راهب خبری از آن ها نداشت. پس او را به آن ها هم آگاه کرد. سپس راهب گفت: به من از هشت حرف نازل شده ای بفرمایید که چهار حرف از آن در زمین آشکار شد و چهارتای دیگر در هوا ماند؟ آن چهارتای مانده در هوا به چه کسی نازل می شود و چه کسی آن ها را تفسیر می کند؟ فرمودند: او قائم ما است. خداوند بر او نازل می کند و او آن ها را تفسیر می کند. و به او نازل می کند آنچه را بر صدّیقان و فرستادگان و هدایت یافتگان نازل نکرد. سپس راهب گفت: به من بفرمایید دو حرف از آن چهار حرف که در زمین است، چیست؟ فرمود: به تو از همۀ آن چهار حرف می گویم. نخستین شان: معبودی جز خداوند یکتای بی انباز، باقی نیست. دوم: محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- فرستادۀ مخلص خداوند است. سوم ما خاندان هستیم و چهارم: شیعیان ما از ما هستند و ما از رسول خداییم و رسول خدا با سببی از خداوند است. آن گاه راهب به ایشان عرض کرد: شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] رسول خدا است و آنچه از سوی خداوند آورده، حقّ است و شما برگزیدگان خداوند از میان بندگانش هستید و شیعیانتان آن پاکیزگان و جایگزینان اند و سرانجام خداوند، برای آنان است. و سپاس پروردگار جهانیان را. آن گاه حضرت ابو ابراهیم علیه السّلام جبّه ای از خز و پیراهنی کوهی [کوهستان قائن خراسان]و شال و کفش و کلاهی خواسته، آن ها را به او داده، نماز ظهر گزارد و به او فرمود: ختنه کن. و او گفت: در هفت روزگی ام ختنه شده ام.

[۱۲۸۷]6-عبد اللّه مغیره گفته است: بندۀ صالح [حضرت کاظم علیه السّلام]در منی بر زنی گذشت که خود و کودکان گردش می گریستند. که گاوش مرده بود. حضرت به او نزدیک شده، سپس فرمود: چرا می گریی ای کنیز خدا؟ گفت: ای بندۀ خدا!

إنّ لنا صبيانا يتامى و كانت لى بقره، معيشتى و معيشه صبيانى كان منها و قد ماتت و بقيت منقطعا بى و بولدى لا حيله لنا، فقال: يا أمه اللّه! هل لک، أن أحييها لک فألهمت أن قالت: نعم يا عبد اللّه، فتنحّى و صلّى ركعتين، ثمّ رفع يده هنيئه و حرّک شفتيه، ثمّ قام فصوّت بالبقره فنخسها نخسه أو ضربها برجله، فاستوت على الأرض قائمه، فلمّا نظرت المرأه إلى البقره صاحت و قالت: عيسى ابن مريم و ربّ الكعبه، فخالط النّاس و صار بينهم و مضى عليه السّلام.

[١٢٨٨]٧-أحمد بن مهران رحمه اللّه، عن محمّد بن علىّ، عن سيف بن عميره، عن إسحاق بن عمّار قال:

سمعت العبد الصّالح ينعى إلى رجل نفسه، فقلت فى نفسى: و إنّه ليعلم متى يموت الرّجل من شيعته! ؟ فالتفت إلىّ شبه المغضب، فقال: يا إسحاق! قد كان رشيد الهجرىّ يعلم علم المنايا و البلايا و الإمام أولى بعلم ذلک، ثمّ قال: يا إسحاق! اصنع ما أنت صانع، فإنّ عمرک قد فنى و إنّک تموت إلى سنتين و إخوتک و أهل بيتک لا يلبثون بعدک إلاّ يسيرا حتّى تتفرّق كلمتهم و يخون بعضهم بعضا حتّى يشمت بهم عدوّهم، فكان هذا فى نفسک؟ فقلت: فإنّي أستغفر اللّه بما عرض فى صدرى، فلم يلبث إسحاق بعد هذا المجلس إلاّ يسيرا حتّى مات، فما أتى عليهم إلاّ قليل حتّى قام بنو عمّار بأموال النّاس فأفلسوا.

[١٢٨٩]٨-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن موسى بن القاسم البجلىّ، عن علىّ بن جعفر قال:

جاءنى محمّد بن إسماعيل و قد اعتمرنا عمره رجب و نحن يومئذ بمكّه، فقال: يا عمّ إنّى أريد بغداد و قد أحببت أن أودّع عمّى أبا الحسن-يعنى موسى بن جعفر عليه السّلام-و أحببت أن تذهب معى إليه، فخرجت معه نحو أخى و هو فى داره

من فرزندانی یتیم دارم و گاوی داشتم که زندگی من و فرزندانم از آن بود و اینک او مرده و من و فرزندانم دستمان کوتاه شده و بیچاره شده ایم. حضرت فرمود: ای کنیز خدا! آیا به سود تو است که آن را برایت زنده کنم؟ به او الهام شد که بگوید: بله، ای بندۀ خدا. حضرت دور شد و دو رکعت نماز گزارده، سپس دستانش را اندکی بالا برده، لبانش تکان خورد و آن گاه برخاست. پس گاو را صدا کرد و با چوب یا پایش به پشت او زد. پس راست بر زمین ایستاد. چون آن زن به گاو نگریست، فریادی کشیده، گفت: به پروردگار کعبه عیسای مریم است. آن گاه حضرت با مردم درآمیخت و رفت.

[۱۲۸۸]۷-اسحاق عمّار گفت: از بندۀ صالح شنیدم که به مردی خبر مردنش را می دهد. من با خودم گفتم: او می داند که هر مردی از شیعیانش چه وقت می میرند؟ حضرت خشمگینانه به من رو کرده، فرمودند: ای اسحاق! رشید هجری علم منایا (مرگ) و بلایا را می فهمد و امام به دانستن آن ها سزاوارتر است. سپس فرمود: ای اسحاق! آنچه می کنی بکن که عمرت تمام شده و تو تا دو سال می میری و برادران و خاندانت پس از تو جز اندکی نمی مانند. سخنانشان پراکنده گردیده، به همدیگر خیانت می کنند. آنسان که دشمنانشان ایشان را شماتت کنند. این را با خودت می گفتی؟ من عرض کردم: من از آنچه به دلم گذشت، از خداوند آمرزش می خواهم. و اسحاق پس از این نشست جز اندکی نماند و مرد. و بر ایشان اندکی نگذشت که فرزندان عمّار با اموال مردم سرپا بودند و مفلس شدند.

[۱۲۸۹]۸-علی جعفر گفت: ما عمرۀ رجب را به جا آورده، هنوز در مکّه بودیم که محمّد اسماعیل نزد من آمده، گفت: عمو جان می خواهم به بغداد بروم. و دوست داشتم با عمویم ابو الحسن-یعنی حضرت موسای جعفر علیهما السّلام-خداحافظی کنم و دوست دارم شما هم همراه من بیایید. من با او به سوی برادرم که در خانه اش در

الّتی بالحوبه و ذلک بعد المغرب بقلیل، فضربت الباب فأجابنی أخی فقال: من هذا فقلت علیّ فقال هو ذا أخرج و کان بطیء الوضوء، فقلت: العجل قال: و أعجل، فخرج و علیه إزار ممشّق قد عقده فی عنقه حتّی قعد تحت عتبه الباب، فقال علیّ بن جعفر: فانکببت علیه فقبّلت رأسه و قلت: قد جئتک فی أمر إن تره صوابا فاللّه وفّق له، و إن یکن غیر ذلک فما أکثر ما نخطئ قال: و ما هو؟ قلت: هذا ابن أخیک یرید أن یودّعک و یخرج إلی بغداد، فقال لی ادعه فدعوته و کان متنحّیا، فدنا منه فقبّل رأسه و قال: جعلت فداک أوصنی فقال: أوصیک أن تتّقی اللّه فی دمی فقال مجیبا له من أرادک بسوء فعل اللّه به و جعل یدعو علی من یریده بسوء، ثمّ عاد فقبّل رأسه، فقال: یا عمّ أوصنی فقال: أوصیک أن تتّقی اللّه فی دمی فقال: من أرادک بسوء فعل اللّه به و فعل، ثمّ عاد فقبّل رأسه، ثمّ قال: یا عمّ أوصنی، فقال: أوصیک أن تتّقی اللّه فی دمی فدعا علی من أراده بسوء، ثمّ تنحّی عنه و مضیت معه فقال لی أخی: یا علیّ مکانک، فقمت مکانی فدخل منزله ثمّ دعانی فدخلت إلیه فتناول صرّه فیها مائه دینار فأعطانیها و قال: قل لابن أخیک یستعین بها علی سفره قال علیّ: فأخذتها فأدرجتها فی حاشیه ردائی، ثمّ ناولنی مائه أخری و قال: أعطه أیضا، ثمّ ناولنی صرّه أخری و قال: أعطه أیضا، فقلت: جعلت فداک إذا کنت تخاف منه مثل الّذی ذکرت، فلم تعینه علی نفسک؟ فقال: إذا وصلته و قطعنی قطع اللّه أجله، ثمّ تناول مخدّه أدم، فیها ثلاثه آلاف درهم وضح و قال: أعطه هذه أیضا قال: فخرجت إلیه فأعطیته المائه الأولی ففرح بها فرحا شدیدا و دعا لعمّه، ثمّ أعطیته الثّانیه و الثّالثه ففرح بها حتّی ظننت أنّه سیرجع و لا یخرج، ثمّ أعطیته الثّلاثه آلاف درهم

حوبه بود، بیرون آمدم. و این اندکی پس از نماز شام بود. در را زدم و برادرم پاسخ داده، فرمود: کیست؟ گفتم: علی. فرمود: اینک بیرون می آیم. و او به کندی وضو می گرفت. من گفتم: شتاب کنید. فرمودند: زود می آیم. آن گاه درحالی که لنگ سرخ رنگی را به گردن بسته بود، بیرون آمد و زیر سردر خانه نشست. علی جعفر گوید: من به سویش خم شده، سرش را بوسیدم و گفتم: برای کاری آمده ام اگر آن را درست بدانی، خدا به آن توفیق دهد و اگر جز آن باشد، چه بسیار که خطا می کنیم. فرمود: او کیست؟ گفتم: او پسر برادر شما است که می خواهد با شما خداحافظی کرده، به بغداد برود. به من فرمود، او را بخوان. او را که دور ایستاده بود، خواندم. پس به ایشان نزدیک شده، سرش را بوسید و گفت: جانم فدایت به من سفارشی بکن. فرمود: به تو سفارش می کنم که در خون من از خداوند پروا کنی. او در پاسخ گفت: هرکه به شما بدی بخواهد خداوند با خود او می کند. و به نفرین بر بدخواهان آغاز کرد. سپس بازگشته، سرش را بوسید و گفت: عمو جان مرا سفارشی بکن. فرمود: به تو سفارش می کنم که در خون من از خداوند پروا کنی. او گفت: هرکس به شما بدی خواهد، خداوند با خود او کند، با خود او کند. سپس بازگشته، سر حضرت را بوسیده، گفت: عمو جان مرا سفارشی بکن. و ایشان فرمود: به تو سفارش می کنم که در خونم از خدا پروا کنی. پس او به کسی که به ایشان بدی خواهد، نفرین کرده، سپس از ایشان دور شد. و من با او به راه افتادم که برادرم فرمود: ای علی! بمان. من در جایم ایستادم. ایشان به منزلش رفته، سپس مرا خواند. به نزدش رفتم. همیانی برداشت که در آن صد دینار بود. آن را به من داد و فرمود: به پسر برادرت بگو آن را هزینهٔ سفرش کند. علی گوید: من آن را گرفته به گوشه عبایم آویختم. سپس صدتای دیگر داد و فرمود: این را هم به او بده. سپس همیانی دیگر به من داد و فرمود: این را هم به او بده. من گفتم: جانم به فدایت! اگر از او در هراسی چنان که گفتی، چرا به زیان خود، او را یاری می کنی؟ فرمود: وقتی من به او بپیوندم و او از من ببرد، مدّتش [عمرش]به پایان می رسد. سپس بالشی چرمین که در آن سه هزار درهم سالم بود، به من داد و فرمود: این را هم به او بده. او گوید: من به نزد او رفتم و صدتای نخست را دادم. بسیار شاد شد و عمویش را دعا کرد. سپس دومی و سومی را دادم و او شاد شد چنان که گمان کردم بازمی گردد و نمی رود. سپس سه هزار درهم را به او دادم

فمضى على وجهه حتّى دخل على هارون فسلّم عليه بالخلافه و قال: ما ظننت أنّ فى الأرض خليفتين حتّى رأيت عمّى موسى بن جعفر يسلّم عليه بالخلافه، فأرسل هارون إليه بمائه ألف درهم فرماه اللّه بالذّبحه فما نظر منها إلى درهم و لا مسّه.

[١٢٩٠]٩-سعد بن عبد اللّه و عبد اللّه بن جعفر جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علىّ بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبى بصير قال:

قبض موسى بن جعفر عليهما السّلام و هو ابن أربع و خمسين سنه فى عام ثلاث و ثمانين و مائه. و عاش بعد جعفر عليه السّلام خمسا و ثلاثين سنه.

باب مولد أبى الحسن الرّضا عليه السّلام ولد أبو الحسن الرّضا عليه السّلام سنه ثمان و أربعين و مائه و قبض عليه السّلام فى صفر من سنه ثلاث و مائتين و هو ابن خمس و خمسين سنه و قد اختلف فى تاريخه إلاّ أنّ هذا التّاريخ هو أقصد إن شاء اللّه و توفّى عليه السّلام بطوس فى قريه يقال لها: سناباد من نوقان على دعوه. و دفن بها و كان المأمون أشخصه من المدينه إلى مرو على طريق البصره و فارس، فلمّا خرج المأمون و شخص إلى بغداد أشخصه معه، فتوفّى فى هذه القريه. و أمّه أمّ ولد يقال لها: أمّ البنين.

[١٢٩١]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب، عن هشام بن أحمر قال:

قال لى أبو الحسن الأوّل: هل علمت أحدا من أهل المغرب قدم؟ قلت: لا، قال: بلى قد قدم رجل فانطلق بنا، فركب و ركبت معه حتّى انتهينا إلى الرّجل

آن گاه او به دنبال کارش رفته، به نزد هارون رفت و به عنوان خلافت به او سلام داده، گفت: گمان نمی بردم در این زمین دو خلیفه باشد تا عمویم موسای جعفر [علیهما السّلام]را دیدم که به عنوان خلافت به او سلام می دهند. هارون صد هزار درهم برای او فرستاد. آن گاه خداوند او را به دردی در گلو [خناق]دچار کرد که نه به درهمی از آن ها نگریست و نه دست زد!

[۱۲۹۰]۹-ابو بصیر گفت: حضرت موسای جعفر علیهما السّلام در پنجاه و چهار سالگی در سال صد و هشتاد و سه وفات یافت. او پس از حضرت صادق علیه السّلام سی و پنج سال زیست.

ولادت حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام

حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام در سال صد و چهل و هشت به دنیا آمد. و در صفر سال دویست و سه، پنجاه و پنج ساله بود که وفات یافت. و در تاریخ آن اختلاف است ولی ان شاء اللّه این تاریخ درست تر است. ایشان در طوس در قریه ای به نام سناباد که به اندازهٔ یک فریاد تا نوقان راه دارد وفات یافت و آن جا دفن شد. مأمون ایشان را از مدینه از راه بصره و پارس به سوی مرو برد. وقتی مأمون خارج شد و به سوی بغداد می رفت ایشان را به همراه برد تا در این قریه وفات یافت. و مادرش کنیزی به نام امّ البنین است.

[۱۲۹۱]۱-هشام احمر گفته است: حضرت ابو الحسن اوّل [کاظم علیه السّلام]به من فرمودند: آیا می دانی کسی از اهل مغرب آمده است؟ عرض کردم: نه. فرمود: چرا، مردی آمده است. با ما بیا. ایشان سوار شد و من همراهشان سوار شدم تا به آن مرد رسیدیم. مردی از اهل مدینه را دیدیم که بردگانی همراهش بود.

فإذا رجل من أهل المدينه معه رقيق، فقلت له: اعرض علينا، فعرض علينا سبع جوار، كلّ ذلک يقول أبو الحسن عليه السّلام: لا حاجه لى فيها، ثمّ قال اعرض علينا، فقال: ما عندى إلاّ جاريه مريضه، فقال له: ما عليک أن تعرضها، فأبى عليه فانصرف، ثمّ أرسلنى من الغد، فقال: قل له: كم كان غايتک فيها فإذا قال كذا و كذا، فقل: قد أخذتها، فأتيته فقال: ما كنت أريد أن أنقصها من كذا و كذا، فقلت: قد أخذتها، فقال: هى لک و لكن أخبرنى من الرّجل الّذى كان معک بالأمس؟ فقلت: رجل من بنى هاشم، قال: من أىّ بنى هاشم؟ فقلت: ما عندى أكثر من هذا فقال: أخبرک عن هذه الوصيفه إنّى اشتريتها من أقصى المغرب فلقيتنى امرأه من أهل الكتاب فقالت: ما هذه الوصيفه معک؟ قلت: اشتريتها لنفسى، فقالت: ما يكون ينبغى أن تكون هذه عند مثلک إنّ هذه الجاريه ينبغى أن تكون عند خير أهل الأرض، فلا تلبث عنده إلاّ قليلا حتّى تلد منه غلاما ما يولد بشرق الأرض و لا غربها مثله، قال: فأتيته بها فلم تلبث عنده إلاّ قليلا حتّى ولدت الرّضا عليه السّلام.

[١٢٩٢]٢-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عمّن ذكره، عن صفوان بن يحيى قال:

لمّا مضى أبو إبراهيم عليه السّلام و تكلّم أبو الحسن عليه السّلام خفنا عليه من ذلک، فقيل له: إنّک قد أظهرت أمرا عظيما و إنّا نخاف عليک هذه الطّاغيه، قال: فقال عليه السّلام، ليجهد جهده، فلا سبيل له علىّ.

[١٢٩٣]٣-أحمد بن مهران رحمه اللّه، عن محمّد بن علىّ، عن الحسن بن منصور، عن أخيه قال:

دخلت على الرّضا عليه السّلام فى بيت داخل فى جوف بيت ليلا، فرفع يده، فكانت

من به او گفتم: [آن ها را]به ما نشان بده. او برایمان هفت دختر نشان داد. که ابو الحسن دربارۀ همۀ آن ها فرمود: من به این ها نیازی ندارم. سپس فرمود: [باز هم]نشانمان بده. او گفت: چیزی جز یک دختر بیمار نمانده است. حضرت به او فرمود: چه زیانی دارد که او را نشان بدهی. او نخواست نشان دهد و حضرت بازگشت. سپس فردا مرا فرستاده، فرمود: به او بگو: آن دختر، آخرش به چند؟ اگر گفت این قدر، بگو: آن را خریدم. من به نزد او آمدم و او گفت: نمی خواهم آن را از این مقدار کمتر بدهم. من گفتم: من آن را می خرم. او گفت: آن مال تو. ولی از مردی که دیروز با تو بود، بگو. گفتم: مردی از بنی هاشم است. گفت: کدام بنی هاشم؟ گفتم: بیش از این نمی دانم. او گفت: من به تو از این کنیز خبر می دهم. من او را از دورترین جای مغرب خریدم. زنی از اهل کتاب مرا دیده، گفت: این کنیز چرا به همراه تو است؟ گفتم: آن را برای خودم خریده ام. او گفت: سزاوار نیست که او نزد چون تویی باشد. این دختر سزاوار بهترین اهل زمین است. و اندکی نزد او نماند که از او پسری به دنیا آورد که در شرق و غرب زمین مانند او به دنیا نیامده است. راوی گوید: من او را آوردم و اندکی نزدش نبود که حضرت رضا علیه السّلام را به دنیا آورد.

[۱۲۹۲]۲-صفوان یحیی گفت: چون حضرت کاظم علیه السّلام وفات کرد و حضرت رضا علیه السّلام به سخن گفتن پرداخت ما برایشان ترسیدیم. به ایشان گفتند: شما امری بزرگ را آشکار کردی و ما برایتان از این طغیانگر می ترسیم. او گوید: حضرت فرمود: او کوشش اش را بکند. برای او راهی به سوی من نیست.

[۱۲۹۳]۳-حسن منصور از برادرش روایت کرده که گفت: شبی در اتاقی

كأنّ فی البیت عشره مصابیح و استأذن علیه رجل فخلّی یده، ثمّ أذن له.

[۱۲۹۴]4-علیّ بن محمّد، عن ابن جمهور، عن إبراهیم بن عبد اللّه، عن أحمد بن عبد اللّه، عن الغفاریّ قال:

کان لرجل من آل أبی رافع مولی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم-یقال له طیس-علیّ حقّ، فتقاضانی و ألحّ علیّ و أعانه النّاس، فلمّا رأیت ذلک صلّیت الصّبح فی مسجد الرّسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم، ثمّ توجّهت نحو الرّضا علیه السّلام و هو یومئذ بالعریض، فلمّا قربت من بابه إذا هو قد طلع علی حمار و علیه قمیص و رداء، فلمّا نظرت إلیه استحییت منه، فلمّا لحقنی وقف و نظر إلیّ فسلّمت علیه-و کان شهر رمضان-فقلت: جعلنی اللّه فداک إنّ لمولاک طیس علیّ حقّا و قد و اللّه شهرنی و أنا أظنّ فی نفسی أنّه یأمره بالکفّ عنّی و و اللّه ما قلت له کم له علیّ و لا سمّیت له شیئا، فأمرنی بالجلوس إلی رجوعه، فلم أزل حتّی صلّیت المغرب و أنا صائم، فضاق صدری و أردت أن أنصرف فإذا هو قد طلع علیّ و حوله النّاس و قد قعد له السّؤّال و هو یتصدّق علیهم، فمضی و دخل بیته، ثمّ خرج و دعانی فقمت إلیه و دخلت معه، فجلس و جلست، فجعلت أحدّثه عن ابن المسیّب و کان أمیر المدینه و کان کثیرا ما أحدّثه عنه، فلمّا فرغت قال: لا أظنّک أفطرت بعد؟ فقلت: لا، فدعا لی بطعام، فوضع بین یدیّ و أمر الغلام أن یأکل معی فأصبت و الغلام من الطّعام، فلمّا فرغنا قال لی: ارفع الوساده و خذ ما تحتها فرفعتها و إذا دنانیر فأخذتها و وضعتها فی کمّی و أمر أربعه من عبیده أن یکونوا معی حتّی یبلغونی منزلی، فقلت: جعلت فداک إنّ طائف بن المسیّب یدور و أکره أن یلقانی و معی عبیدک، فقال لی: أصبت أصاب اللّه بک الرّشاد و أمرهم أن ینصرفوا إذا رددتهم فلمّا قربت من منزلی و آنست رددتهم فصرت

درون اتاق دیگر خدمت حضرت رضا علیه السّلام رسیدم. دستش را بالا برد و گویا در اتاق ده چراغ روشن شد. مردی اجازۀ شرفیابی خواست. حضرت دستش را پایین آورد [و اتاق به وضع عادی برگشت]و سپس به او اجازۀ ورود داد.

[۱۲۹۴]4-غفّاری گفته است: مردی از خاندان ابو رافع غلام پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-که به او طیس می گفتند حقّی به گردنم داشت که از من می خواست و پافشاری می کرد و مردم او را یاری می کردند. چون چنین دیدم. نماز صبح را در مسجد رسول-درود خدا بر او و بر خاندانش-گزارده، سپس به سوی حضرت رضا علیه السّلام رو کردم. و ایشان آن روز در عریض بود. چون به در خانه نزدیک شدم ایشان پیراهن و عبایی در بر، سوار بر الاغی آشکار شدند. چون به ایشان نگریستم، شرم کردم. وقتی به من رسیدند، ایستاده، به من نگریستند. به ایشان سلام کردم-و ماه رمضان هم بود-و گفتم: خداوند مرا فدای شما کند. غلامتان طیس حقّی به گردنم دارد و به خدا سوگند مرا رسوا کرده است. درحالی که با خودم گمان می کردم او را به دست کشیدن از من فرمان می دهد و به خدا سوگند به ایشان نگفتم که چقدر از من طلب دارد. و از چیزی نام نبردم، به من فرمان نشستن تا بازگشت شان داد. من ماندم تا نماز شام را هم خواندم درحالی که روزه بودم. دلم گرفت و خواستم برگردم که ایشان درحالی که مردمی گردش بودند آشکار شدند. به گدایانی که بر سر راهش نشسته بودند، صدقه دادند سپس [از من]گذشت و به خانه رفت. سپس بیرون آمد و مرا خواند. به سویش رفتم و با ایشان داخل شدم. ایشان نشست و من نشستم. به سخن گفتن از ابن مسیّب که امیر مدینه بود آغاز کردم. و دربارۀ او با حضرت بسیار سخن می گفتم. چون سخنم به پایان رسید، فرمود: گمان نمی کنم که هنوز روزه ات را گشوده باشی؟ عرض کردم: نه. پس برایم غذایی خواست. غذا در برابرم گذاشته شد و به غلامش فرمود تا با من بخورد. من و غلام غذا را خوردیم. چون تمام شد، به من فرمودند: تشک را بلند کن و هرچه در زیر آن است بردار. آن را بلند کردم و دینارهایی دیدم. آن ها را برداشته، در آستینم گذاشتم. و ایشان دستور داد تا چهار تن از غلامانش با من باشند و مرا به منزلم برسانند. من گفتم: جانم فدایت، شبگرد ابن مسّیب می گردد و دوست ندارم که مرا با غلامان شما ببیند. به من فرمود: درست می گویی خدا تو را به راه هدایت برساند. و به آن ها فرمان داد که هروقت من گفتم آنان بازگردند. چون به نزدیک منزل رسیدم و آرامش یافتم آنان را بازگردانده، به منزل رفتم

ص :۴۹۳

إلى منزلى و دعوت بالسّراج و نظرت إلى الدّنانير و إذا هى ثمانيه و أربعون دينارا و كان حقّ الرّجل علىّ ثمانيه و عشرين دينارا و كان فيها دينار يلوح فأعجبنى حسنه فأخذته و قرّبته من السّراج فإذا عليه نقش واضح: حقّ الرّجل ثمانيه و عشرون دينارا و ما بقى فهو لک، و لا و اللّه ما عرفت ما له علىّ و الحمد للّه ربّ العالمين الّذى أعزّ وليّه.

[١٢٩٥]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام أنّه خرج من المدينه فى السّنه الّتى حجّ فيها هارون يريد الحجّ فانتهى إلى جبل-عن يسار الطّريق و أنت ذاهب إلى مكّه-يقال له فارع، فنظر إليه أبو الحسن عليه السّلام ثمّ قال:

بانى فارع و هادمه يقطّع إربا إربا، فلم ندر ما معنى ذلک فلمّا ولّى وافى هارون و نزل بذلک الموضع صعد جعفر بن يحيى ذلک الجبل و أمر أن يبنى له ثمّ مجلس فلمّا رجع من مكّه صعد إليه فأمر بهدمه، فلمّا انصرف إلى العراق قطّع إربا إربا.

[١٢٩٦]6-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن حمزه بن القاسم، عن إبراهيم بن موسى قال:

ألححت على أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فى شىء أطلبه منه، فكان يعدنى، فخرج ذات يوم ليستقبل والى المدينه و كنت معه فجاء إلى قرب قصر فلان، فنزل تحت شجرات و نزلت معه أنا و ليس معنا ثالث، فقلت: جعلت فداک هذا العيد قد أظلّنا و لا و اللّه ما أملک درهما فما سواه فحكّ بسوطه الأرض حكّا شديدا، ثمّ ضرب بيده فتناول منه سبيكه ذهب، ثمّ قال: انتفع بها و اكتم ما رأيت.

و چراغ خواستم و به دینارها نظر انداختم. چهل دینار بودند. و حقّ آن مرد به گردن من بیست و هشت دینار بود. از میان آن ها یکی می درخشید. زیبایی اش مرا برانگیخت. آن را برداشته، به چراغ نزدیک کردم. بر آن نقشی آشکار بود: حقّ آن مرد بیست و هشت دینار است و آنچه بماند برای تو است. نه به خدا سوگند من نمی دانستم که او چقدر از من طلب دارد. و سپاس پروردگار جهانیان را که ولیّ اش را عزّت داد.

[۱۲۹۵]5-یکی از اصحاب از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که ایشان از مدینه در سالی که هارون حجّ کرد، به قصد حجّ بیرون آمد و به کوهی رسید-وقتی به سوی مکّه می روی آن کوه در سمت چپ راه است- که به آن فارع می گفتند. حضرت ابو الحسن علیه السّلام به آن نگریست و سپس فرمود: سازندۀ[بنای]فارع و خراب کنندۀ آن تکّه تکّه بریده می شود. ما معنای آن را نفهمیدیم. چون حضرت از آن جا گذشت، هارون رسید و در آن جا منزل کرد. جعفر یحیی به بالای آن کوه رفته، دستور داد در آن جا جایگاهی برایش ساخته شود. و چون از مکّه بازگشت به بالای آن رفته، به خراب کردنش دستور داد. و چون به عراق رفت، تکّه تکّه بریده شد.

[۱۲۹۶]6-ابراهیم موسی گفته است: درخواست چیزی از حضرت رضا به ایشان اصرار کردم. و ایشان به من وعده اش را می داد. روزی به پیشواز والی مدینه بیرون آمد. و من هم با ایشان بودم. به نزدیک قصر فلانی رسید و زیر درختانی فرود آمد و من هم فرود آمدم. و شخص سومی با ما نبود. من گفتم: جانم فدایت عید نزدیک است و من هیچ درهم و غیر آن ندارم. ایشان با تازیانه اش به سختی زمین را خراشید و سپس دست برده، شمشی طلا از آن برداشت. سپس فرمود: از آن بهره مند شو و آنچه را دیدی پنهان کن.

[۱۲۹۷]۷-علىّ بن إبراهيم، عن ياسر الخادم و الرّيّان بن الصّلت جميعا قال:

لمّا انقضى أمر المخلوع و استوى الأمر للمأمون كتب إلى الرّضا عليه السّلام يستقدمه إلى خراسان، فاعتلّ عليه أبو الحسن عليه السّلام بعلل، فلم يزل المأمون يكاتبه فى ذلک حتّى علم أنّه لا محيص له و أنّه لا يكفّ عنه، فخرج عليه السّلام و لأبى جعفر عليه السّلام سبع سنين، فكتب إليه المأمون: لا تأخذ على طريق الجبل و قم، و خذ على طريق البصره و الأهواز و فارس، حتّى وافى مرو، فعرض عليه المأمون أن يتقلّد الأمر و الخلافه، فأبى أبو الحسن عليه السّلام، قال: فولايه العهد؟ فقال: على شروط أسألكها قال المأمون له: سل ما شئت، فكتب الرّضا عليه السّلام: إنّى داخل فى ولايه العهد، على أن لا آمر و لا أنهى و لا أفتى و لا أقضى و لا أولّى و لا أعزل و لا أغيّر شيئا ممّا هو قائم و تعفينى من ذلک كلّه؟ فأجابه المأمون إلى ذلک كلّه، قال: فحدّثنى ياسر قال: فلمّا حضر العيد بعث المأمون إلى الرّضا عليه السّلام يسأله أن يركب و يحضر العيد و يصلّى و يخطب فبعث إليه الرّضا عليه السّلام قد علمت ما كان بينى و بينک من الشّروط فى دخول هذا الأمر، فبعث إليه المأمون إنّما أريد بذلک أن تطمئنّ قلوب النّاس و يعرفوا فضلک، فلم يزل عليه السّلام يرادّه الكلام فى ذلک فألحّ عليه، فقال: يا أمير المؤمنين إن أعفيتنى من ذلک فهو أحبّ إلىّ و إن لم تعفنى خرجت كما خرج رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و أمير المؤمنين عليه السّلام، فقال المأمون: اخرج كيف شئت و أمر المأمون القوّاد و النّاس أن يبكّروا إلى باب أبى الحسن قال: فحدّثنى ياسر الخادم أنّه قعد النّاس لأبى الحسن عليه السّلام فى الطّرقات و السّطوح، الرّجال و النّساء و الصّبيان و اجتمع القوّاد و الجند على باب أبى الحسن عليه السّلام فلمّا طلعت الشّمس قام عليه السّلام فاغتسل و تعمّم بعمامه بيضاء من قطن، ألقى طرفا منها على صدره و طرفا بين كتفيه و تشمّر، ثمّ قال لجميع

[۱۲۹۷]۷-یاسر خادم و ریّان صلت گفته اند: چون کار مخلوع [امین]به پایان رسید و کار مأمون سامان گرفت، به حضرت رضا علیه السّلام نامه ای نوشته، ایشان را به خراسان طلبید. حضرت رضا علیه السّلام به عللی عذر خواست. ولی مأمون پیوسته در این باره با ایشان مکاتبه می کرد تا ایشان دانست که چاره ای ندارد و او دست برنمی دارد. پس خارج شد درحالی که حضرت جواد علیه السّلام هفت سال داشت. و مأمون به ایشان نوشت که: از راه کوهستان و قم نیا، از راه بصره و اهواز و پارس بیا. حضرت به مرو رسید. مأمون امر خلافت را به ایشان عرضه کرده، حضرت رضا علیه السّلام امتناع کرد. او گفت: پس ولایت عهدی را بپذیر. ایشان فرمودند: بنابر شرطهایی که از تو می خواهم. مأمون گفت: هرچه می خواهی بگو. و حضرت رضا علیه السّلام نوشت: من ولایت عهدی را می پذیرم مبنی بر این که امر و نهی نکنم، فتوا ندهم و داوری ننمایم. عزل و نصب نکنم. و هیچ چیز برپا شده را دگرگون نسازم و تو از این همه مرا معاف کنی. مأمون همه را پذیرفت. او گوید: یاسر به من گفت: چون عید شد، مأمون به سراغ حضرت رضا علیه السّلام فرستاد و از ایشان خواست که سوار شده، در عید حاضر شود و نماز گزارده و خطبه بخواند. حضرت رضا علیه السّلام پیغام فرستاد که شروط میان من و خودت در این امر را می دانی. مأمون پیغام فرستاد که من به این وسیله می خواهم دل های مردم آرامش یابد و فضیلت تو را بشناسند. آن حضرت پیوسته سخن را بازمی گرداند و او پافشاری می کرد. آن گاه حضرت فرمود: ای امیر مؤمنین، اگر مرا از آن معاف کنی، برای من خوش تر است و اگر معافم نکنی، من همچون رسول خدا و امیر مؤمنان علیهما السّلام بیرون آمده، مراسم را انجام می دهم. مأمون گفت: هرگونه خواهی بیرون بیا. و مأمون به سرداران و مردم دستور داد که صبح بر در خانۀ ابو الحسن علیه السّلام بیایند. او گوید: یاسر خادم به من گفت: مردم از مرد و زن و کودک برای حضرت رضا علیه السّلام در راه ها و بام ها نشستند و سرداران و سربازان بر در خانۀ ایشان گرد آمدند. و چون خورشید طلوع کرد، آن حضرت برخاسته، غسل کرد، عمامۀ سفیدی از پنبه بر سر گذاشته، یک طرفش را به سینه انداخته و طرف دیگر را به میان دو شانه انداخت و کمر

مواليه: افعلوا مثل ما فعلت، ثمّ أخذ بيده عكّازا ثمّ خرج و نحن بين يديه و هو حاف قد شمّر سراويله إلى نصف السّاق و عليه ثياب مشمّره، فلمّا مشى و مشينا بين يديه رفع رأسه إلى السّماء و كبّر أربع تكبيرات، فخيّل إلينا أنّ السّماء و الحيطان تجاوبه و القوّاد و النّاس على الباب قد تهيّئوا و لبسوا السّلاح و تزيّنوا بأحسن الزّينه، فلمّا طلعنا عليهم بهذه الصّوره و طلع الرّضا عليه السّلام وقف على الباب وقفه، ثمّ قال: اللّه أكبر، اللّه أكبر اللّه (أكبر اللّه) أكبر على ما هدانا، اللّه أكبر على ما رزقنا من بهيمه الأنعام و الحمد للّه على ما أبلانا، نرفع بها أصواتنا، قال ياسر: فتزعزعت مرو بالبكاء و الضّجيج و الصّياح لمّا نظروا إلى أبى الحسن عليه السّلام و سقط القوّاد عن دوابّهم و رموا بخفافهم لمّا رأوا أبا الحسن عليه السّلام حافيا و كان يمشي و يقف فى كلّ عشر خطوات و يكبّر ثلاث مرّات، قال ياسر: فتخيّل إلينا أنّ السّماء و الأرض و الجبال تجاوبه و صارت مرو ضجّه واحده من البكاء و بلغ المأمون ذلک فقال له الفضل بن سهل ذو الرّئاستين: يا أمير المؤمنين إن بلغ الرّضا المصلّى على هذا السّبيل افتتن به النّاس و الرّأى أن تسأله أن يرجع، فبعث إليه المأمون فسأله الرّجوع فدعا أبو الحسن عليه السّلام بخفّه فلبسه و ركب و رجع

[١٢٩٨]٨-علىّ بن إبراهيم، عن ياسر قال:

لمّا خرج المأمون من خراسان يريد بغداد، و خرج الفضل ذو الرّئاستين و خرجنا مع أبى الحسن عليه السّلام ورد على الفضل بن سهل ذى الرّئاستين كتاب من أخيه الحسن بن سهل و نحن فى بعض المنازل، إنّى نظرت فى تحويل السّنه فى حساب النّجوم فوجدت فيه أنّک تذوق فى شهر كذا و كذا يوم الأربعاء حرّ الحديد و حرّ النّار و أرى أن تدخل أنت و أمير المؤمنين و الرّضا الحمّام فى

را محکم بست و به طور کامل آماده گشت، سپس به همهٔ غلامانش فرمود: چنان کنید که من کردم. سپس عصای پیکان داری به دست گرفت و درحالی که ما در جلویشان بودیم با پای پیاده و شلوار تا زانو بالازده و لباس به کمر زده بیرون آمد. و چون به راه افتاد و ما پیشاپیش اش رفتیم، سرش را رو به آسمان بلند کرده، چهار تکبیر گفت که ما پنداشتیم آسمان و دیوارها پاسخش دادند. سرداران و مردم جلوی در آماده بودند و به سلاح و بهترین زینت ها خود را آراسته بودند. و چون ما به این صورت بر آنان آشکار شدیم و حضرت رضا علیه السّلام آشکار شده، بر در ایستاد و سپس گفت: اللّه اکبر، اللّه اکبر، [اللّه اکبر]علی ما هدانا اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد للّه علی ما ابلانا؛ خدا بزرگ است، خدا بزرگ است [خدا بزرگ است]بر آنچه ما را هدایت کرد، خدا بزرگ است بر آنچه از چارپایان روزی مان کرد. و سپاس خداوند را بر آنچه امتحانمان کرد.» و صداهامان را با این ذکرها بلند کردیم. یاسر گفت: شهر مرو از دیدن امام رضا علیه السّلام از گریه و شیون و فریاد تکان خورد و سرداران از چارپایانشان فروافتاده، کفش ها را کنده، به کناری انداختند چون حضرت رضا علیه السّلام را پابرهنه دیده بودند. و حضرت راه می رفت و در هر ده قدم ایستاده، سه بار تکبیر می گفت. یاسر گفت: و ما می پنداشتیم که آسمان و زمین و کوه ها پاسخش می دهند. مرو از گریه یک پارچه فریاد شده بود. این احوال به مأمون رسید. پس فضل بن سهل ذو ریاستین گفت: ای امیر مؤمنین، اگر رضا به این شیوه به مصلّی برسد مردم فریفته اش می شوند. صلاح این است از او بخواهی بازگردد. پس مأمون به سراغ حضرت فرستاده، خواست که بازگردد. آن گاه حضرت رضا پای افزارش را خواسته، آن را پوشیده، سوار شد و بازگشت.

[۱۲۹۸]۸-یاسر گفته است: چون مأمون به آهنگ بغداد از خراسان بیرون آمد. و فضل ذوریاستین بیرون آمد و ما هم به همراه حضرت رضا علیه السّلام بیرون آمدیم. ما در یکی از منزل ها بودیم که به فضل بن سهل نامه ای از برادرش حسن سهل رسید که: من به گردش سال در حساب نجوم نگریستم و در آن دیدم که تو در ماه فلان، روز چهارشنبه گرمای آهن و گرمای آتش را می چشی. و نظر من این است که در این روز تو و امیر مؤمنین و [حضرت]رضا به حمّام روید

هذا اليوم و تحتجم فيه و تصبّ على يديک الدّم ليزول عنک نحسه، فكتب ذو الرّئاستين إلى المأمون بذلک و سأله أن يسأل أبا الحسن ذلک، فكتب المأمون إلى أبى الحسن يسأله ذلک، فكتب إليه أبو الحسن: لست بداخل الحمّام غدا و لا أرى لک و لا للفضل أن تدخلا الحمّام غدا فأعاد عليه الرّقعه مرّتين، فكتب إليه أبو الحسن: يا أمير المؤمنين لست بداخل غدا الحمّام فإنّى رأيت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فى هذه اللّيله فى النّوم فقال لى: يا علىّ لا تدخل الحمّام غدا، و لا أرى لک و لا للفضل أن تدخلا الحمّام غدا فكتب إليه المأمون: صدقت يا سيّدى و صدق رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لست بداخل الحمّام غدا و الفضل أعلم، قال: فقال ياسر: فلمّا أمسينا و غابت الشّمس قال لنا الرّضا عليه السّلام: قولوا: «نعوذ باللّه من شرّ ما ينزل فى هذه اللّيله» فلم نزل نقول ذلک، فلمّا صلّى الرّضا عليه السّلام الصّبح قال لى: اصعد [على]السّطح فاستمع هل تسمع شيئا، فلمّا صعدت سمعت الضّجّه و التحمت و كثرت فإذا نحن بالمأمون قد دخل من الباب الّذى كان إلى داره من دار أبى الحسن و هو يقول: يا سيّدى يا أبا الحسن! آجرک اللّه فى الفضل فإنّه قد أبى و كان دخل الحمّام فدخل عليه قوم بالسّيوف فقتلوه و أخذ ممّن دخل عليه ثلاث نفر كان أحدهم ابن خاله الفضل ابن ذى القلمين قال: فاجتمع الجند و القوّاد و من كان من رجال الفضل على باب المأمون فقالوا: هذا اغتاله و قتله-يعنون المأمون-و لنطلبنّ بدمه و جاءوا بالنّيران ليحرقوا الباب، فقال المأمون لأبى الحسن عليه السّلام: يا سيّدى ترى أن تخرج إليهم و تفرّقهم؟ قال: فقال ياسر: فركب أبو الحسن و قال لى: اركب فركبت فلمّا خرجنا من باب الدّار نظر إلى النّاس و قد تزاحموا، فقال لهم بيده تفرّقوا

و تو حجامت کرده، آن خون به روی دستت بریزی تا شومی روز از تو دور شود. پس ذو ریاستین این را به مأمون نوشت و از او خواست که از حضرت رضا هم بخواهد. آن گاه مأمون به حضرت رضا علیه السّلام پیغام فرستاده، چنین درخواستی کرد. حضرت به او نوشت: من فردا به حمّام نمی روم. و نظرم دربارهٔ شما و فضل هم این است که فردا به حمّام نروید. او آن پیغام را دوباره به حضرت فرستاد و حضرت رضا علیه السّلام به او نوشت: ای امیر مؤمنین، من فردا به حمّام نمی روم؛ زیرا امشب رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را در خواب دیدم که به من فرمودند: علی جان فردا به حمّام نرو. و نظر من دربارهٔ شما و فضل هم این است که فردا به حمّام نروید. آن گاه مأمون به ایشان نوشت: سرورم راست گفتی. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-راست فرمود. من فردا به حمّام نمی روم. و فضل خود بهتر داند. او گوید: یاسر گفت: چون شام شد و خورشید نهان، حضرت رضا علیه السّلام به ما فرمود: بگویید: «از شرّ آنچه در این شب نازل شود به خداوند پناه می بریم.» و ما پیوسته آن را می گفتیم. وقتی حضرت رضا علیه السّلام نماز صبح را گزارد به من فرمود: به بالای بام برو و گوش بسپار که آیا چیزی می شنوی. چون به بام رفتم صدای شیون شنیدم. آن گاه فریاد و شیون بسیار شد. ناگاه مأمون را دیدم که از در میان خانه اش و خانهٔ حضرت رضا علیه السّلام درآمد درحالی که می گفت: سرور من ای ابو الحسن! خداوند به شما دربارهٔ فضل بن سهل پاداش بدهد. او از فرمایش شما امتناع کرده و به حمّام رفته است و مردمی با شمشیرها به او حمله برده، او را کشته اند. از مهاجمان سه نفر دستگیر شده اند که یکی شان پسر خالهٔ فضل، پسر ذو قلمین است. او گوید: آن گاه سربازان و سرداران و کسانی از مردان فضل بر در مأمون گرد آمده، گفتند: او فضل را غافلگیر کرده، کشته است- و مقصودشان مأمون بود. -و ما خونخواه اوییم. و آتش آوردند تا در را بسوزانند. آن گاه مأمون به حضرت رضا علیه السّلام عرض کرد: سرورم! صلاح می بینید که به نزد آنان رفته، پراکندهٔ شان کنید؟ او گوید: یاسر گفت: حضرت رضا علیه السّلام سوار شد و به من فرمود: سوار شو. من سوار شدم. وقتی از در خانه بیرون آمدیم، به مردمی که ازدحام کرده بودند، نگریست و آن گاه با اشارهٔ دست به آنان فرمود: پراکنده شوید، پراکنده شوید.

تفرّقوا، قال یاسر: فأقبل النّاس-و اللّه-یقع بعضهم علی بعض و ما أشار إلی أحد إلاّ رکض و مرّ.

[۱۲۹۹]۹-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن مسافر و عن الوشّاء، عن مسافر قال:

لمّا أراد هارون بن المسیّب أن یواقع محمّد بن جعفر قال لی أبو الحسن الرّضا علیه السّلام: اذهب إلیه و قل له: لا تخرج غدا فإنّک إن خرجت غدا هزمت و قتل أصحابک فإن سألک من أین علمت هذا، فقل: رأیت فی المنام، قال: فأتیته فقلت له: جعلت فداک لا تخرج غدا فإنّک إن خرجت هزمت و قتل أصحابک فقال لی: من أین علمت هذا؟ فقلت: رأیت فی المنام، فقال: نام العبد و لم یغسل استه، ثمّ خرج فانهزم و قتل أصحابه، قال: و حدّثنی مسافر قال: کنت مع أبی الحسن الرّضا علیه السّلام بمنی فمرّ یحیی بن خالد فغطّی رأسه من الغبار فقال: مساکین لا یدرون ما یحلّ بهم فی هذه السّنه، ثمّ قال: و أعجب من هذا هارون و أنا کهاتین-و ضمّ إصبعیه-قال مسافر: فو اللّه ما عرفت معنی حدیثه حتّی دفنّاه معه.

[۱۳۰۰]۱۰-علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن علیّ بن محمّد القاسانیّ قال:

أخبرنی بعض أصحابنا أنّه حمل إلی أبی الحسن الرّضا علیه السّلام مالا له خطر، فلم أره سرّ به قال: فاغتممت لذلک و قلت فی نفسی: قد حملت هذا المال و لم یسرّ به، فقال: یا غلام الطّست و الماء، قال: فقعد علی کرسیّ و قال بیده [و قال] للغلام: صبّ علیّ الماء قال: فجعل یسیل من بین أصابعه فی الطّست ذهب، ثمّ التفت إلیّ فقال لی: من کان هکذا [لا]یبالی بالّذی حملته إلیه.

یاسر گفت: به خدا سوگند! مردم چنان بازگشتند که به روی هم افتادند و به کسی اشاره نکرد جز این که دوید و رفت.

[۱۲۹۹]۹-مسافر گفته است: وقتی هارون مسیّب خواست با محمّد جعفر رویارو شود. حضرت رضا علیه السّلام به من فرمود: به سوی او برو و به او بگو: فردا نرو. اگر فردا بروی شکست خورده، یارانت کشته می شوند. و اگر از تو پرسید این را از کجا می دانی، بگو: در خواب دیدم. او گوید: من به نزد او رفته، به او گفتم: جانم فدایت، فردا بیرون نرو. اگر فردا بروی، شکست خورده، یارانت کشته می شوند. او به من گفت: این را از کجا می دانی؟ من گفتم: در خواب دیدم. او گفت: این بنده درحالی که نشیمنگاهش را نشسته به خواب رفته است. سپس بیرون رفته، شکست خورد و یارانش کشته شدند. راوی گوید: و مسافر به من گفت: در منا با حضرت رضا علیه السّلام بودم که یحیای خالد که سرش را به جهت گردوخاک پوشیده بود، گذشت. و حضرت فرمود: این بی چاره ها که نمی دانند امسال چه بر سرشان می آید. سپس فرمود: و شگفت تر از آن، هارون و من هستم که این چنین ایم-و دو انگشتش را به هم چسباند- مسافر گفت: به خدا سوگند! من معنای سخنش را درنیافتم تا او را نزد هارون دفن کردیم.

[۱۳۰۰] ۱۰-علی بن محمّد کاشانی گفت: یکی از اصحابمان به من گفت که مال بسیاری به نزد حضرت رضا علیه السّلام برده، ولی ایشان شاد نشده است. او گفت: من برای همین غمگین شده، با خودم گفتم: من چنین مالی آوردم و ایشان به آن شاد نشد. آن گاه حضرت فرمود: ای غلام تشت و آب بیاور. او گوید: آن گاه حضرت بر تختی نشست و به دستش اشاره کرده، به غلام فرمود: آب را بر دستم بریز. او گوید: پس از میان انگشتان شان طلا به تشت روان شد. سپس به من رو کرده، فرمودند: کسی که چنین باشد، به آنچه برایش آوردی، اهمّیت می دهد؟

[۱۳۰۱]۱۱-سعد بن عبد اللّه و عبد اللّه بن جعفر جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علىّ بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن سنان قال:

قبض علىّ بن موسى عليهما السّلام و هو ابن تسع و أربعين سنه و أشهر، فى عام اثنين و مائتين. عاش بعد موسى بن جعفر عشرين سنه إلاّ شهرين أو ثلاثه.

باب مولد أبى جعفر محمّد بن علىّ الثّانى عليه السّلام ولد عليه السّلام فى شهر رمضان من سنه خمس و تسعين و مائه و قبض عليه السّلام سنه عشرين و مائتين فى آخر ذى القعده و هو ابن خمس و عشرين سنه و شهرين و ثمانيه عشر يوما و دفن ببغداد فى مقابر قريش عند قبر جدّه موسى عليه السّلام و قد كان المعتصم أشخصه إلى بغداد فى أوّل هذه السّنه الّتى توفّى فيها عليه السّلام. و أمّه أمّ ولد يقال لها: سبيكه نوبيّه و قيل أيضا: إنّ اسمها كان خيزران. و روى أنّها كانت من أهل بيت ماريه أمّ إبراهيم بن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

[۱۳۰۲]۱-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن حسّان، عن علىّ بن خالد-قال محمّد: و كان زيديّا-قال:

كنت بالعسكر فبلغنى أنّ هناک رجلا محبوسا أتى به من ناحيه الشّام مكبولا و قالوا: إنّه تنبّأ، قال علىّ بن خالد: فأتيت الباب و داريت البوّابين و الحجبه حتّى وصلت إليه فإذا رجل له فهم، فقلت:

يا هذا ما قصّتک و ما أمرک؟ قال: إنّى كنت رجلا بالشّام أعبد اللّه فى الموضع الّذى يقال له: موضع رأس الحسين فبينا أنا فى عبادتى إذ أتانى شخص فقال لى: قم بنا، فقمت معه فبينا أنا معه إذا أنا فى مسجد الكوفه، فقال لى: تعرف هذا المسجد؟ فقلت: نعم هذا مسجد الكوفه، قال: فصلّى و صلّيت

[۱۳۰۱]۱۱-محمّد سنان گفته است: حضرت علی موسی علیهما السّلام در سال دویست و دو، چهل و نه سال و چند ماه داشت که وفات یافت. ایشان پس از موسای جعفر [علیهما السّلام]دو یا سه ماه کمتر از بیست سال زیست.

ولادت ابو جعفر دوم حضرت جواد علیه السّلام

آن حضرت در ماه رمضان سال صد و نود و پنج به دنیا آمد. و در سال دویست و بیست در پایان ماه ذی قعده، بیست و پنج سال و دو ماه و هجده روز داشتند که وفات یافته، در گورستان قریش در بغداد نزد مرقد نیایش حضرت موسی دفن شد. معتصم در آغاز همان سالی که وفات یافت، ایشان را به بغداد آورده بود. مادرش کنیزی بود نامش سبیکه، اهل نوبه. و نیز گفته اند: نام او خیزران بود. و روایت شده که او از خاندان ماریه همسر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و مادر ابراهیم است.

[۱۳۰۲]۱-از علی خالد روایت شده: محمّد که زیدی بود، گفت: در سامره بودم که شنیدم مردی در آن جا زندانی است که او را کت بسته از شام آورده اند. و گفتند: او ادّعای پیامبری کرده است. علی خالد گوید: من پشت در زندان رفته، با دربانان و نگاهبانان مهربانی کرده، به او رسیدم. او را مردی فهمیده یافتم و گفتم: ای مرد داستانت چیست و موضوع چه؟ او گفت: من مردی شامی بودم و در جایی که به آن جایگاه سر حسین (رأس الحسین) می گفتند، خداوند را عبادت می کردم. وقتی در عبادت بودم شخصی به نزدم آمد و به من گفت: با ما بیا. من با او رفتم و با او بودم که ناگاه خود را در مسجد کوفه یافتم. او به من گفت: این مسجد را می شناسی؟ گفتم: بله، این مسجد کوفه است. او گوید: آن گاه او نماز خواند و من هم با او نماز گزاردم.

معه فبينا أنا معه إذا أنا فى مسجد الرّسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بالمدينه، فسلّم على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و سلّمت و صلّى و صلّيت معه و صلّى على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فبينا أنا معه إذا أنا بمكّه، فلم أزل معه حتّى قضى مناسكه و قضيت مناسكى معه فبينا أنا معه، إذا أنا فى الموضع الّذى كنت أعبد اللّه فيه بالشّام و مضى الرّجل، فلمّا كان العام القابل إذا أنا به فعل مثل فعلته الأولى، فلمّا فرغنا من مناسكنا و ردّنى إلى الشّام و همّ بمفارقتى قلت له: سألتک بالحقّ الّذى أقدرک على ما رأيت إلاّ أخبرتنى من أنت؟ فقال: أنا محمّد بن علىّ بن موسى قال فتراقى الخبر حتّى انتهى إلى محمّد بن عبد الملک الزّيّات، فبعث إلىّ و أخذنى و كبّلنى فى الحديد و حملنى إلى العراق، قال فقلت له فارفع القصّه إلى محمّد بن عبد الملک ففعل و ذكر فى قصّته ما كان فوقّع فى قصّته قل للّذى أخرجک من الشّام فى ليله إلى الكوفه و من الكوفه إلى المدينه و من المدينه إلى مكّه و ردّک من مكّه إلى الشّام أن يخرجک من حبسک هذا، قال علىّ بن خالد فغمّنى ذلک من أمره و رققت له و أمرته بالعزاء و الصّبر قال: ثمّ بكّرت عليه فإذا الجند و صاحب الحرس و صاحب السّجن و خلق اللّه، فقلت: ما هذا؟ فقالوا: المحمول من الشّام الّذى تنبّأ افتقد البارحه فلا يدرى أخسفت به الأرض أو اختطفه الطّير.

[٣ ١٣٠]٢-الحسين بن محمّد الأشعرىّ قال: حدّثنى شيخ من أصحابنا يقال له عبد اللّه بن رزين قال:

كنت مجاورا بالمدينه-مدينه الرّسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم-و كان أبو جعفر عليه السّلام يجىء فى كلّ يوم مع الزّوال إلى المسجد فينزل فى الصّحن و يصير إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و يسلّم عليه و يرجع إلى بيت فاطمه عليها السّلام، فيخلع نعليه و يقوم فيصلّى فوسوس

در این احوال که با او بودم خود را در مسجد رسول-درود خدا بر او و بر خاندانش-در مدینه یافتم. آن گاه او به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش -سلام داد و من هم سلام دادم و او نماز گزارد و من با او نماز گزاردم و به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-درود فرستاد. در این احوال که با او بودم خود را در مکّه یافتم. و پیوسته با او بودم تا او مناسکش را انجام داد و من هم با او مناسکم را انجام دادم. و در این احوال بودم که خود را در جایی از شام یافتم که داشتم خداوند را عبادت می کردم. و آن مرد رفت. آن گاه چون سال آینده آمد باز او را دیدم و همچون بار نخستین با من رفتار کرد. وقتی مناسکمان را به پایان بردیم و او مرا به شام بازگرداند و خواست از من جدا شود به او گفتم: از تو به حقّ آن که به آنچه دیدم توانایت کرده، درخواست می کنم به من بگویی که کیستی؟ فرمود: من محمّد بن علی بن موسی هستم. او گفت: این خبر بالا گرفت تا به محمّد عبد الملک زیّات رسید. دنبال من فرستاد و مرا گرفته، در زنجیر کرد و به عراق آورد. او گوید: من به او گفتم: داستانت را به محمّد بن عبد الملک برسان. او چنین کرد و آنچه را در قصّه اش روی داده بود، گفت. و او در پایین قصّه اش نوشت: به کسی که تو را در یک شب از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکّه برد و از مکّه به شام بازگرداند، بگو که تو را از زندانت خارج کند. علی خالد گفت: این موضوع مرا غمگین کرد و دلم برایش سوخت و از او خواستم تحمّل کرده، شکیبایی کند. سپس صبح زود به سویش رفتم ناگاه سربازان و رئیس نگاهبانان و زندانبان و مردم را در آن جا دیدم. گفتم: چه شده؟ گفتند: آن که از شام آورده شده و ادّعای پیامبری داشت، از شب پیش گم شده است. و دانسته نیست به زمین فرورفته یا پرنده ای او را ربوده است!

[۳ ۱۳۰]۲-عبد اللّه رزین گفته است: من در مدینه-مدینه الرّسول مجاور بودم و حضرت جواد علیه السّلام هرروز وقت ظهر به مسجد آمده، در صحن پیاده شده، به سوی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-می رفت و به ایشان سلام کرده، به خانۀ فاطمه علیها السّلام بازمی گشت، آن گاه کفش هایش را درآورده، به نماز می ایستاد. شیطان مرا

إلىّ الشّيطان، فقال: إذا نزل فاذهب حتّى تأخذ من التّراب الّذى يطأ عليه، فجلست فى ذلک اليوم أنتظره لأفعل هذا، فلمّا أن كان وقت الزّوال أقبل عليه السّلام على حمار له، فلم ينزل فى الموضع الّذى كان ينزل فيه و جاء حتّى نزل على الصّخره الّتى على باب المسجد ثمّ دخل فسلّم على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، قال: ثمّ رجع إلى المكان الّذى كان يصلّى فيه ففعل هذا أيّاما، فقلت: إذا خلع نعليه جئت فأخذت الحصى الّذى يطأ عليه بقدميه، فلمّا أن كان من الغد جاء عند الزّوال فنزل على الصّخره ثمّ دخل فسلّم على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ثمّ جاء إلى الموضع الّذى كان يصلّى فيه فصلّى فى نعليه و لم يخلعهما حتّى فعل ذلک أيّاما، فقلت فى نفسى: لم يتهيّأ لى هاهنا و لكن أذهب إلى باب الحمّام فإذا دخل إلى الحمّام أخذت من التّراب الّذى يطأ عليه، فسألت عن الحمّام الّذى يدخله، فقيل لى: إنّه يدخل حمّاما بالبقيع لرجل من ولد طلحه فتعرّفت اليوم الّذى يدخل فيه الحمّام و صرت إلى باب الحمّام و جلست إلى الطّلحىّ أحدّثه و أنا أنتظر مجيئه عليه السّلام فقال الطّلحىّ: إن أردت دخول الحمّام، فقم فادخل فإنّه لا يتهيّأ لک ذلک بعد ساعه، قلت: و لم؟ قال: لأنّ ابن الرّضا يريد دخول الحمّام، قال: قلت: و من ابن الرّضا؟ قال: رجل من آل محمّد له صلاح و ورع، قلت له: و لا يجوز أن يدخل معه الحمّام غيره؟ قال: نخلى له الحمّام إذا جاء قال: فبينا أنا كذلک إذ أقبل عليه السّلام و معه غلمان له، و بين يديه غلام معه حصير حتّى أدخله المسلخ فبسطه و وافى فسلّم و دخل الحجره على حماره و دخل المسلخ و نزل على الحصير، فقلت للطّلحىّ: هذا الّذى وصفته بما وصفت من الصّلاح و الورع؟ فقال: يا هذا لا و اللّه ما فعل هذا قطّ إلاّ فى هذا اليوم، فقلت فى نفسى: !

وسوسه کرد و گفت: وقتی پیاده شد برو و از خاکی که بر آن پا می گذارد، بردار. در آن روز به انتظارش نشستم تا چنین کنم. چون وقت ظهر شد، آن حضرت علیه السّلام بر الاغی پیش آمد ولی در جایی که [پیش از آن]پیاده می شد، فرود نیامد. آمد و بر صخرهٔ کنار در مسجد فرود آمد. سپس داخل شد و به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-سلام داد. او گوید: سپس به مکانی بازگشت که در آن نماز می گزارد. و چند روزی چنین کرد. من گفتم: وقتی کفش هایش را از پا کند می روم و شنی را که بر آن گام می گذارد، برمی دارم. چون فردا شد، هنگام ظهر آمده، بر صخره پیاده شد. سپس داخل شده، به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-سلام داد. آن گاه به جای نمازش بازگشت و با کفش نماز گزارد. و آن ها را از پا نکند. و چند روزی چنین کرد. من با خودم گفتم: این جا هم برایم امکان پذیر نشد. ولی من به در حمّام می روم و چون ایشان داخل حمّام شود من از خاکی که بر آن گام می گذارد برمی دارم. از حمّامی که ایشان به آن می رفت، پرسیدم، گفتند: او به حمّامی در بقیع که برای مردی از فرزندان طلحه است، می رود. از روزی که به حمّام می رفت، جستجو کرده، [آن روز]به در حمّام رفتم و به صحبت با آن فرزند طلحه نشستم درحالی که منتظر آمدن آن حضرت علیه السّلام بودم. که طلحی گفت: اگر می خواهی به حمّام روی برخیز و برو که آن پس از یک ساعت برایت دست نمی دهد. گفتم: برای چه؟ گفت: برای این که فرزند رضا [علیهما السّلام]می خواهد به حمّام رود. او گوید: من گفتم: فرزند رضا کیست؟ گفت: مردی از خاندان محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش-که صالح و پرهیزگار است. به او گفتم: و جایز نیست که با او کسی جز او به حمّام رود؟ گفت: وقتی بیاید حمّام را برای او خالی می کنیم. او گوید: در این احوال بودم که ایشان علیه السّلام به همراه غلامانش آمد و پیشاپیش ایشان غلامی بود که حصیری با خود داشت. او آن را به رختکن برده، آن جا پهن کرد و ایشان رسید، آن گاه سلام داده، با الاغش وارد اتاق شده، به رختکن رفت و بر حصیر فرود آمد. من به طلحی گفتم: این است آن که به صلاح و پرهیزگاری وصفش کردی؟ ! او گفت: ای مرد! به خدا سوگند هرگز جز امروز این کار نکرده است. من با خودم گفتم: این به خاطر کار من است. من به ایشان ستم کردم. سپس گفتم: منتظرش می شوم تا بیرون آید شاید به آنچه می خواستم هنگام بیرون آمدنش دست بیابم. وقتی بیرون آمد و لباس پوشید، درازگوش را خواست. پس به رختکن آوردند و ایشان از روی حصیر سوار شد و بیرون رفت.

هذا من عملى أنا جنيته، ثمّ قلت: أنتظره حتّى يخرج فلعلّى أنال ما أردت إذا خرج فلمّا خرج و تلبّس دعا بالحمار فأدخل المسلخ و ركب من فوق الحصير و خرج عليه السّلام فقلت فى نفسى: قد و اللّه آذيته و لا أعود و لا أروم ما رمت منه أبدا و صحّ عزمى على ذلک فلمّا كان وقت الزّوال من ذلک اليوم أقبل على حماره حتّى نزل فى الموضع الّذى كان ينزل فيه فى الصّحن فدخل و سلّم على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و جاء إلى الموضع الّذى كان يصلّى فيه فى بيت فاطمه عليها السّلام و خلع نعليه و قام يصلّى.

[4 ١٣٠]٣-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن علىّ بن أسباط قال:

خرج عليه السّلام علىّ فنظرت إلى رأسه و رجليه لأصف قامته لأصحابنا بمصر فبينا أنا كذلک حتّى قعد و قال: يا علىّ! إنّ اللّه احتجّ فى الإمامه بمثل ما احتجّ فى النّبوّه، فقال: وَ آتَيْناهُ اَلْحُكْمَ صَبِيًّا قال: وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فقد يجوز أن يؤتى الحكم صبيّا و يجوز أن يعطاها و هو ابن أربعين سنه.

[5 ١٣٠]4-علىّ بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن محمّد بن الرّيّان قال:

احتال المأمون على أبى جعفر عليه السّلام بكلّ حيله، فلم يمكنه فيه شىء فلمّا اعتلّ و أراد أن يبنى عليه ابنته دفع إلى مائتى وصيفه من أجمل ما يكون، إلى كلّ واحده منهنّ جاما فيه جوهر يستقبلن أبا جعفر عليه السّلام إذا قعد فى موضع الأخيار، فلم يلتفت إليهنّ و كان رجل يقال له مخارق صاحب صوت و عود و ضرب، طويل اللّحيه، فدعاه المأمون فقال: يا أمير المؤمنين إن كان فى شىء من أمر الدّنيا فأنا أكفيک أمره، فقعد بين يدى أبى جعفر عليه السّلام فشهق مخارق شهقه اجتمع عليه أهل الدّار و جعل يضرب بعوده و يغنّى، فلمّا فعل ساعه و إذا أبو جعفر لا يلتفت إليه لا يمينا و لا شمالا: ثمّ رفع إليه رأسه و قال: اتّق اللّه يا ذا العثنون،

من با خودم گفتم: به خدا سوگند! من او را اذیّت کردم و دیگر به آنچه با او کردم بازنمی گردم. و در این خصوص تصمیم جدّی گرفتم. پس چون ظهر آن روز شد بر الاغش پیش آمده، در جایی از صحن که فرود می آمد، پایین آمده، داخل شد و به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-سلام داد و به جایی در خانۀ فاطمه علیها السّلام که در آن جا نماز می گزارد، آمده، کفش ها را از پا کند و به نماز ایستاد.

[4 ۱۳۰]۳-علی اسباط گفت: آن حضرت به نزد من آمد و من به سر و پاهایش نیک نگریستم تا قامتش را برای اصحابمان در مصر وصف کنم. در این احوال بودم که ایشان نشست و فرمود: ای علی! همانا خداوند برای امامت همانند برهانی که برای نبوّت آورده، برهان آورده و فرموده است: و به او که کودکی بود، حکمت دادیم. [مریم (۱۹) :۱۲]و فرمود: وقتی به رشدش رسید. [یوسف (۱۲) :۲۲]و به چهل سالگی رسید. [احقاف (46) :15]پس هم جایز است که حکمت به کودکی داده شود و جایز است به کسی که چهل سال دارد، ارزانی شود.

[5 ۱۳۰]4-محمّد ریّان گفت: مأمون انواع حیله ها را به زیان حضرت جواد علیه السّلام [برای نشان دادن عدم شایستگی شان]به کار بست و از آن ها چیزی به دست نیاورد. چون درماند و خواست دخترش را به ازدواج ایشان درآورد به دویست دختر از زیباترین هاشان، به هرکدام جامی که گوهری در آن بود، داد تا به پیشواز حضرت جواد علیه السّلام به هنگام نشستن در جایگاه اخیار بروند. حضرت به آنان توجّهی نکرد. و مردی بود که به او مخارق می گفتند. آوازه خوان و تار و ضرب نواز. و دارای ریشی دراز. مأمون او را دعوت کرد. او گفت: ای امیر مؤمنین اگر در چیزی از کار دنیا باشد، موضوع را درست می کنم. آن گاه در برابر حضرت جواد علیه السّلام نشست. سپس از گلویش صدایی درآورد که اهل خانه گرد آمدند. و به تار زدن و آوازخوانی آغاز کرد. ساعتی چنین کرد و حضرت جواد [علیه السّلام]توجهی به او نداشت. و نه به چپ و نه به راست. سپس حضرت به سوی او سر بلند کرده، فرمود: ای ریش دراز، از خدا پروا کن!

قال: فسقط المضراب من يده و العود فلم ينتفع بيديه إلى أن مات قال: فسأله المأمون عن حاله قال: لمّا صاح بى أبو جعفر فزعت فزعه لا أفيق منها أبدا.

[6 ١٣٠]5-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن داود بن القاسم الجعفرىّ قال:

دخلت على أبى جعفر عليه السّلام و معى ثلاث رقاع غير معنونه و اشتبهت علىّ فاغتممت فتناول إحداهما و قال: هذه رقعه زياد بن شبيب، ثمّ تناول الثّانيه، فقال: هذه رقعه فلان، فبهتّ أنا فنظر إلىّ فتبسّم قال: و أعطانى ثلاثمائه دينار و أمرنى أن أحملها إلى بعض بنى عمّه و قال أما إنّه سيقول لک: دلّنى على حريف يشترى لى بها متاعا، فدلّه عليه، قال: فأتيته بالدّنانير فقال لى: يا أبا هاشم دلّنى على حرّيف يشترى لى بها متاعا، فقلت: نعم. قال: و كلّمنى جمّال أن أكلّمه عليه السّلام له يدخله فى بعض أموره، فدخلت عليه لأكلّمه له فوجدته يأكل و معه جماعه و لم يمكنّى كلامه، فقال عليه السّلام: يا أبا هاشم كل و وضع بين يدىّ ثمّ قال-ابتداء منه من غير مسأله-: يا غلام انظر إلى الجمّال الّذى أتانا به أبو هاشم فضمّه إليک قال: و دخلت معه ذات يوم بستانا فقلت له: جعلت فداک إنّى لمولع بأكل الطّين، فادع اللّه لى، فسكت ثمّ قال [لى]بعد [ثلاثه]أيّام ابتداء منه: يا أبا هاشم قد أذهب اللّه عنک أكل الطّين. قال أبو هاشم: فما شىء أبغض إلىّ منه اليوم.

[٧ ١٣٠]6-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن علىّ، عن محمّد بن حمزه الهاشمىّ، عن علىّ بن محمّد أو محمّد بن علىّ الهاشمىّ قال:

دخلت على أبى جعفر عليه السّلام صبيحه عرسه حيث بنى بابنه المأمون و كنت تناولت من اللّيل دواء فأوّل من دخل عليه فى صبيحته أنا و قد أصابنى العطش

او گوید: پس ضرب و تار از دست او افتاد و تا زمانی که مرد دیگر دستش به کار نرفت. او گوید: مأمون از حالش پرسید. او گفت: وقتی ابو جعفر بر من فریاد کشید چنان هراسیدم که هرگز از آن بهبود نمی یابم.

[6 ۱۳۰]5-داود بن قاسم جعفری گفت: من به نزد حضرت جواد علیه السّلام رفتم و همراهم سه نامۀ بی نشانی بود که برایم درآمیخته و من غمگین شده بودم. حضرت یکی از آن را برداشته و فرمود: این نامۀ زیاد شبیب است. سپس دومی را برداشته، فرمود: این نامۀ فلانی است. من بهت زده شدم. پس به من نگریسته لبخند زد. او گوید: و سیصد دینار به من داد و فرمان داد که آن را برای یکی از پسرعموهایش ببرم. و فرمود: هان او به تو خواهد گفت که مرا به کاسبی راهنمایی کن که با این ها از او کالایی بخرم. تو او را راهنمایی کن. او گوید: من به نزد او رفته، دینارها را به او دادم. به من گفت: ای ابو هاشم مرا به کاسبی راهنمایی کن که با این ها از او کالایی بخرم. گفتم: باشد. او گوید: و ساربانی با من سخن گفت که برای او با حضرت صحبت کنم تا او را به کاری از کارهایش بگمارد. من به نزد حضرت رفتم تا دربارۀ او با ایشان صحبت کنم. دیدم ایشان و جماعتی با ایشان غذا می خورند و نتوانستم سخنی بگویم. حضرت فرمودند: ای ابو هاشم بخور و غذا جلویم گذاشتند. سپس فرمود: بدون این که من سخنی بگویم-ای غلام به ساربانی که ابو هاشم نزد ما آورده است، بنگر و نزد خودت نگاه دار. او گوید: و روزی به همراه ایشان به بستانی رفتم و آن گاه عرض کردم: جانم فدایت! من به خوردن گل بسیار علاقه مندم. برایم در پیشگاه خداوند دعا کنید [تا از این بیماری رهایی یابم]. حضرت خاموش شد. سپس پس از چند روزی بدون پرسشی [به من]فرمود: ای ابو هاشم خداوند گل خوردن را از تو دور کرد. ابو هاشم گفت: از آن روز از چیزی به اندازۀ گل بدم نمی آید.

[۷ ۱۳۰]6-محمّد بن علی هاشمی گفت: من صبح عروسی حضرت جواد علیه السّلام وقتی با دختر مأمون ازدواج کرد، به نزدشان رفتم-و نخستین کسی که صبح به نزدشان آمده، من بودم-و شب دوایی خورده بودم که مرا دچار تشنگی کرد.

و كرهت أن أدعو بالماء فنظر أبو جعفر عليه السّلام فى وجهى و قال: أظنّک عطشانا فقلت: أجل، فقال: يا غلام أو جاريه اسقنا ماء فقلت فى نفسى: السّاعه يأتونه بماء يسمّونه به فاغتممت لذلک فأقبل الغلام و معه الماء فتبسّم فى وجهى ثمّ قال: يا غلام ناولنى الماء، فتناول الماء فشرب ثمّ ناولنى فشربت، ثمّ عطشت أيضا و كرهت أن أدعو بالماء ففعل ما فعل فى الأولى، فلمّا جاء الغلام و معه القدح قلت فى نفسى مثل ما قلت فى الأولى، فتناول القدح ثمّ شرب فناولنى و تبسّم، قال محمّد بن حمزه: فقال لى هذا الهاشمىّ: و أنا أظنّه كما يقولون.

[۱۳۰۸]۷-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه قال:

استأذن على أبى جعفر عليه السّلام قوم من أهل النّواحى من الشّيعه فأذن لهم، فدخلوا فسألوه فى مجلس واحد عن ثلاثين ألف مسأله فأجاب عليه السّلام و له عشر سنين.

[۱۳۰۹]۸-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن علىّ بن الحكم، عن دعبل بن علىّ أنّه دخل على أبى الحسن الرّضا عليه السّلام و أمر له بشىء فأخذه و لم يحمد اللّه، قال:

فقال له: لم لم تحمد اللّه؟ قال: ثمّ دخلت بعد على أبى جعفر عليه السّلام و أمر لى بشىء فقلت: الحمد للّه فقال لى: تأدّبت.

[۱۳۱۰]۹-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه، عن محمّد بن سنان قال:

دخلت على أبى الحسن عليه السّلام فقال: يا محمّد حدث؟ بآل فرج حدث فقلت: مات عمر فقال: الحمد للّه، حتّى أحصيت له أربعا و عشرين مرّه، فقلت: يا سيّدى لو علمت أنّ هذا يسرّک لجئت حافيا أعدو إليک، قال: يا محمّد أو لا تدرى ما قال-لعنه اللّه-لمحمّد بن علىّ أبى؟ قال: قلت: لا، قال: خاطبه فى شىء

و دوست نداشتم آب بخواهم. که حضرت جواد علیه السّلام به چهره ام نگریسته فرمودند: گمان می کنم تشنه ای؟ گفتم: بله. پس فرمود: ای غلام (یا فرمود: ای کنیز!) ما را به آبی سیراب کن. من با خودم گفتم: اینک آبی می آورند تا با آن مسمومش کنند. پس غمگین شدم. غلام با ظرف آبی در دست پیش آمد. حضرت در چهرهٔ من لبخند زد و سپس فرمود: ای غلام آب را به من بده. آن گاه آب را گرفت و نوشید. سپس به من داد و من نوشیدم. آن گاه باز تشنه شدم و دوست نداشتم که آب بخواهم و حضرت همچون بار نخست رفتار کرد. وقتی غلام به همراه قدح آمد من با خودم همان سخن را گفتم. پس حضرت قدح را برداشته، سپس نوشید و آن گاه به من داده، لبخند زد. محمّد بن حمزه گفته است: این هاشمی به من گفت: من گمان می کنم او چنان است که (شیعیان درباره اش) می گویند.

[۱۳۰۸]۷-علی ابراهیم از پدرش روایت کرده که گفت: گروهی از اهل ناحیه های شیعه از حضرت جواد علیه السّلام اجازه گرفته، حضرت به ایشان اجازه داد. آن گاه وارد شده، در یک نشست از سی هزار مسأله پرسیدند و آن حضرت که ده سال داشتند، پاسخ گفت.

[۱۳۰۹]۸-از دعبل علی روایت شده که او به نزد حضرت رضا علیه السّلام رفته، ایشان فرمود به او چیزی بدهند و او گرفته ولی سپاس خدا نگفته است. او گوید: و حضرت به او فرموده: چرا خدا را سپاس نگفتی؟ او گوید: بعدها به نزد حضرت جواد علیه السّلام رفتم و فرمود تا چیزی به من بدهند. آن گاه گفتم: خدا را سپاس. حضرت فرمود: یاد گرفته ای.

[۱۳۱۰]۹-محمّد سنان گفت: به نزد حضرت ابو الحسن علیه السّلام رفتم. حضرت فرمودند: ای محمّد حادثه ای برای خاندان فرج افتاده است؟ عرض کردم: عمر بن فرج مرده است. فرمودند: خدا را سپاس. تا بیست و چهار بار شمردم سپاس گفت. و عرض کردم: سرورم اگر می دانستم این خبر شما را شاد می کند، پیاده به سویتان می دویدم. فرمود: ای محمّد مگر نمی دانی او-خدا لعنتش کند-به پدرم محمّد بن علی [علیهما السّلام]چه گفت؟ او گوید من عرض کردم: نه.

فقال: أظنّک سکران فقال أبی: اللّهمّ إن کنت تعلم أنّی أمسیت لک صائما فأذقه طعم الحرب و ذلّ الأسر، فو اللّه إن ذهبت الأیّام حتّی حرب ماله و ما کان له ثمّ أخذ أسیرا و هو ذا قد مات لا رحمه اللّه و قد أدال اللّه عزّ و جلّ منه و ما زال یدیل أولیاءه من أعدائه.

[۱۳۱۱] ۱۰-أحمد بن إدریس، عن محمّد بن حسّان، عن أبی هاشم الجعفریّ قال:

صلّیت مع أبی جعفر علیه السّلام فی مسجد المسیّب و صلّی بنا فی موضع القبله سواء و ذکر أنّ السّدره الّتی فی المسجد کانت یابسه، لیس علیها ورق، فدعا بماء و تهیّأ تحت السّدره فعاشت السّدره و أورقت و حملت من عامها.

[۱۳۱۲] ۱۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحجّال. و عمرو بن عثمان، عن رجل من أهل المدینه، عن المطرّفیّ قال:

مضی أبو الحسن الرّضا علیه السّلام ولی علیه أربعه آلاف درهم، فقلت فی نفسی: ذهب مالی، فأرسل إلیّ أبو جعفر علیه السّلام إذا کان غدا فأتنی و لیکن معک میزان و أوزان، فدخلت علی أبی جعفر علیه السّلام فقال لی: مضی أبو الحسن و لک علیه أربعه آلاف درهم؟ فقلت: نعم فرفع المصلّی الّذی کان تحته فإذا تحته دنانیر فدفعها إلیّ.

[۱۳۱۳] ۱۲-سعد بن عبد اللّه و الحمیریّ جمیعا، عن إبراهیم بن مهزیار، عن أخیه علیّ، عن الحسین بن سعید، عن محمّد بن سنان قال:

قبض محمّد بن علیّ و هو ابن خمس و عشرین سنه و ثلاثه أشهر و اثنی عشر یوما، توفّی یوم الثّلاثاء لستّ خلون من ذی الحجّه سنه عشرین و مائتین، عاش بعد أبیه تسعه عشر سنه إلاّ خمسا و عشرین یوما.

فرمود: پدرم دربارۀ چیزی با او سخن گفت. و او گفت: به گمانم مستی. پدرم فرمود: خدایا اگر می دانی که من امروز را روزه، شب کرده ام، به او مزۀ چپاول شدن مال و خواری اسارت را بچشان. به خدا سوگند! چند روزی نگذشت که مالش و آنچه داشت چپاول شده، سپس اسیر گرفته شد. و در این احوال بود که مرد. خدا او را نیامرزد. و دولت را خداوند عزّتمند از او گرفت و او پیوسته اولیایش را برای نابودی دشمنانشان، یاری می دهد.

[۱۳۱۱] ۱۰-ابو هاشم جعفری گفته است: با حضرت جواد علیه السّلام در مسجد مسیّب نماز گزاردم. و ایشان برای ما در جایگاه برابری از نظر جهت نماز گزارد. و گفتند درخت سدری که در مسجد است خشک شده و برگی ندارد. ایشان آبی خواست و زیر آن سدر وضویی گرفت پس درخت زنده شد و برگ داد و همان سال بار آورد.

[۱۳۱۲] ۱۱-مطرّفی گفته است: حضرت رضا علیه السّلام وفات کرد و من از ایشان چهار هزار درهم می خواستم. پس با خودم گفتم: مالم رفت. حضرت جواد به دنبالم فرستاد که فردا به نزد من بیا و به همراهت تراز و سنگی بیاور. من به نزد حضرت رفتم. به من فرمودند: ابو الحسن [علیه السّلام]وفات کرد و تو از او چهار هزار درهم طلب داری؟ عرض کردم: آری. پس جانمازی را که زیر پایش بود، بلند کرد. دینارهایی زیر آن بود که به من داد.

[۱۳۱۳] ۱۲-محمّد سنان گفت: حضرت محمّد علی [علیهما السّلام]بیست و پنج سال و سه ماه و دوازده روز داشت که درگذشت. روز سه شنبه ششم ذی حجّۀ سال دویست و بیست وفات یافت. ایشان پس از پدر بیست و پنج روز کمتر از نوزده سال زیست.

باب مولد أبى الحسن علىّ بن محمّد عليهما السّلام و الرّضوان ولد عليه السّلام للنّصف من ذى الحجّه سنه اثنتى عشره و مائتين.

و روى أنّه ولد عليه السّلام فى رجب سنه أربع عشره و مائتين و مضى لأربع بقين من جمادى الآخره سنه أربع و خمسين و مائتين.

و روى أنّه قبض عليه السّلام فى رجب سنه أربع و خمسين و مائتين و له أحد و أربعون سنه و ستّه أشهر.

و أربعون سنه على المولد الآخر الّذى روى، و كان المتوكّل أشخصه مع يحيى بن هرثمه بن أعين من المدينه إلى سرّ من رأى، فتوفّى بها عليه السّلام و دفن فى داره. و أمّه أمّ ولد يقال لها سمانه.

[4 ١٣١] ١-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن خيران الأسباطىّ قال:

قدمت على أبى الحسن عليه السّلام المدينه فقال لى: ما خبر الواثق عندك؟ قلت: جعلت فداک خلّفته فى عافيه، أنا من أقرب النّاس عهدا به، عهدى به منذ عشره أيّام، قال: فقال لى: إنّ أهل المدينه يقولون: إنّه مات، فلمّا أن قال لى: النّاس، علمت أنّه هو، ثمّ قال لى: ما فعل جعفر؟ قلت: تركته أسوأ النّاس حالا فى السّجن، قال: فقال: أما إنّه صاحب الأمر، ما فعل ابن الزّيّات؟ قلت: جعلت فداک النّاس معه و الأمر أمره، قال: فقال: أما إنّه شؤم عليه، قال: ثمّ سكت و قال لى: لا بدّ أن تجرى مقادير اللّه تعالى و أحكامه، يا خيران؟ مات الواثق و قد قعد المتوكّل جعفر و قد قتل ابن الزّيّات، فقلت: متى جعلت فداک؟ قال: بعد خروجک بستّه أيّام.

[5 ١٣١]٢-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن

ولادت حضرت ابو الحسن علی محمّد علیهما السّلام و الرضوان

حضرت هادی علیه السّلام در نیمهٔ ذی حجّهٔ سال دویست و دوازده به دنیا آمد. و روایت شده که در رجب سال دویست و چهارده متولد شده اند. و چهار روز مانده از جمادی الثانی سال دویست و پنجاه و چهار درگذشت. و روایت شده که در رجب سال دویست و پنجاه و چهار، چهل و یک سال و شش ماه داشت که درگذشت. و چهل سال بنابر ولادتی که [در روایت دوم]ذکر شد. و متوکّل او را با یحیی بن هرثمهٔ اعین از مدینه به سامره آورد. و آن جا وفات یافته، در خانه دفن شد. و مادرش کنیزی است که به او سمانه می گفتند.

[4 ۱۳۱]۱-خیران اسباطی گفت: در مدینه به خدمت حضرت ابو الحسن [امام هادی]علیه السّلام رسیدم. به من فرمودند: از واثق چه خبری داری؟ عرض کردم: جانم به فدایت! او را به حال تندرستی پشت سر گذاشتم. و دیدارم با او نزدیک تر از مردم دیگر است. ده روز پیش او را دیدم. او گوید حضرت به من فرمود: اهل مدینه می گویند او مرده است. چون به من فرمود که مردم [می گویند]دانستم که خود او است. سپس به من فرمود: جعفر چه کرده است؟ عرض کردم: او را بدحال ترین مردم در زندان دیدم. او گفت: حضرت فرمود: بدان که او خلیفه است. [و]پسر زیّات چه می کند؟ عرض کردم: جانم فدایت! مردم با اویند و فرمان، فرمان او است. او گوید حضرت فرمود: هان این برایش شوم است. سپس ساکت شد و آنگاه فرمود: تقدیرهای خداوند والا و فرمان هایش ناچار باید تحقّق یابد. ای خیران! واثق مرده، متوکّل جعفر به جایش نشسته و پسر زیّات کشته شده است. من عرض کردم: کی جانم به فدایت؟ فرمود: شش روز پس از خروج تو.

[5 ۱۳۱]۲-صالح سعید گفت: به نزد حضرت هادی علیه السّلام رفته، به ایشان عرض

عبد اللّه، عن محمّد بن يحيى، عن صالح بن سعيد قال:

دخلت على أبى الحسن عليه السّلام فقلت له: جعلت فداک فى كلّ الأمور، أرادوا إطفاء نورک و التّقصير بک، حتّى أنزلوک هذا الخان الأشنع، خان الصّعاليک! ! فقال: هاهنا أنت يا ابن سعيد ثمّ أومأ بيده و قال: انظر فنظرت، فإذا أنا بروضات آنقات و روضات باسرات، فيهنّ خيرات عطرات و ولدان كأنّهنّ اللّؤلؤ المكنون و أطيار و ظباء و أنهار تفور، فحار بصرى و حسرت عينى، فقال: حيث كنّا فهذا لنا عتيد، لسنا فى خان الصّعاليک.

[6 ١٣١]٣-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه، عن علىّ بن محمّد، عن إسحاق الجلاّب قال:

اشتريت لأبى الحسن عليه السّلام غنما كثيره، فدعانى فأدخلنى من إصطبل داره إلى موضع واسع لا أعرفه، فجعلت أفرّق تلک الغنم فيمن أمرنى به، فبعث إلى أبى جعفر و إلى والدته و غيرهما ممّن أمرنى، ثمّ استأذنته فى الانصراف إلى بغداد إلى والدى و كان ذلک يوم التّرويه، فكتب إلىّ تقيم غدا عندنا ثمّ تنصرف قال: فأقمت فلمّا كان يوم عرفه أقمت عنده و بتّ ليله الأضحى فى رواق له، فلمّا كان فى السّحر أتانى فقال: يا إسحاق؟ قم، قال: فقمت ففتحت عينى فإذا أنا على بابى ببغداد قال: فدخلت على والدى و أنا فى أصحابى، فقلت لهم: عرّفت بالعسكر و خرجت ببغداد إلى العيد.

[٧ ١٣١]4-علىّ بن محمّد، عن إبراهيم بن محمّد الطّاهرىّ قال:

مرض المتوكّل من خراج خرج به و أشرف منه على الهلاک، فلم يجسر أحد أن يمسّه بحديده، فنذرت أمّه-إن عوفى-أن تحمل إلى أبى الحسن علىّ بن محمّد مالا جليلا من مالها و قال له الفتح بن خاقان: لو بعثت إلى هذا الرّجل

کردم: جانم فدایت! در همهٔ امور قصدشان خاموش کردن نور تو و خوار کردنتان است چنان که شما را در این منزل زشت، جای بیچارگان جای داده اند! فرمودند: پسر سعید! تو چنین فکر می کنی. سپس با دستش اشاره کرد، فرمود: بنگر، نگاه کردم، ناگاه خودم را در باغی دلگشا که به تازگی بار داده یافتم که در آن دختراني زیبا و عطرزده همانند مرواریدی پنهان در صدف، کودکان و پرندگان و آهوان و نهرهایی جوشان بود. چنان که دیدگانم حیران شد و چشمانم افسوسمندانه از دیدن بازایستاد. آن گاه حضرت فرمود: هرکجا باشیم این ها برای ما مهیّا است. ما در منزل بیچارگان نیستیم.

[6 ۱۳۱]۳-اسحاق جلاّب گفته است: من برای حضرت هادی علیه السّلام گوسفندان بسیاری خریدم. آن گاه مرا خواند و از اصطبل خانه اش به جایی وسیع برد که من آن جا را نمی شناختم. و به فرمان ایشان آن گوسفندان را برای کسانی تقسیم کردم. آن گاه برای ابو جعفر [حضرت عسکری علیه السّلام]و مادرش و کسانی دیگر فرستاد که به من فرمانشان را داده بود. سپس از ایشان برای بازگشت به بغداد و به سوی پدرم اجازه خواستم. و این در روز ترویه بود. به من نوشتند: فردا نزدمان می مانی و سپس می روی. او گوید: من ماندم و چون روز عرفه بود نزدشان بودم. و شب عید قربان را در ایوانشان خوابیدم. صبح به نزد من آمده، فرمودند: اسحاق، برخیز. او گوید: من برخاسته، چشمانم را گشودم و خود را بر در خانه ام در بغداد یافتم. او گوید: پس با یارانم به نزد پدرم رفته، به آنان گفتم: در سامره عرفه کردم و برای عید به بغداد آمدم.

[۱۳۱۷]4-ابراهیم بن محمّد طاهری گفت: متوکّل از دملی که بر تنش درآمده بود بیمار شده، به مرگ نزدیک شد. و کسی جرأت نمی کرد آهنی به بدنش نزدیک کند. مادرش نذر کرد که-اگر تندرست شود-مالی بسیار از اموال خودش برای حضرت هادی [علیه السّلام]ببرد. و فتح خاقان [وزیر ترک او]گفت: اگر به سراغ این مرد بفرستی تا

فسألته فإنّه لا يخلو أن يكون عنده صفه يفرّج بها عنک، فبعث إليه و وصف له علّته، فردّ إليه الرّسول بأن يؤخذ كسب الشّاه فيداف بماء ورد فيوضع عليه، فلمّا رجع الرّسول و أخبرهم أقبلوا يهزءون من قوله، فقال له الفتح: هو و اللّه أعلم بما قال و أحضر الكسب و عمل كما قال و وضع عليه فغلبه النّوم و سكن، ثمّ انفتح و خرج منه ما كان فيه و بشّرت أمّه بعافيته، فحملت إليه عشره آلاف دينار تحت خاتمها، ثمّ استقلّ من علّته فسعى إليه البطحائىّ العلوىّ بأنّ أموالا تحمل إليه و سلاحا، فقال لسعيد الحاجب: اهجم عليه باللّيل و خذ ما تجد عنده من الأموال و السّلاح و احمله إلىّ، قال إبراهيم بن محمّد: فقال لى سعيد الحاجب: صرت إلى داره باللّيل و معى سلّم فصعدت السّطح، فلمّا نزلت على بعض الدّرج فى الظّلمه لم أدر كيف أصل إلى الدّار، فنادانى يا سعيد! مكانک حتّى يأتوک بشمعه، فلم ألبث أن أتونى بشمعه، فنزلت فوجدته عليه جبّه صوف و قلنسوه منها و سجّاده على حصير بين يديه، فلم أشكّ أنّه كان يصلّى، فقال لى: دونک البيوت فدخلتها و فتّشتها فلم أجد فيها شيئا و وجدت البدره فى بيته مختومه بخاتم أمّ المتوكّل و كيسا مختوما و قال لى: دونک المصلّى، فرفعته فوجدت سيفا فى جفن غير ملبّس، فأخذت ذلک و صرت إليه، فلمّا نظر إلى خاتم أمّه على البدره بعث إليها فخرجت إليه، فأخبرنى بعض خدم الخاصّه أنّها قالت له: كنت قد نذرت فى علّتک لمّا أيست منک إن عوفيت حملت إليه من مالى عشره آلاف دينار فحملتها إليه و هذا خاتمى على الكيس و فتح الكيس الآخر فإذا فيه أربعمائه دينار فضمّ إلى البدره بدره أخرى و أمرنى بحمل ذلک إليه فحملته و رددت السّيف و الكيسين و قلت له: يا سيّدى عزّ علىّ، فقال لى: سَيَعْلَمُ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

از او بپرسند، بعید نیست نزدش چیزی باشد که با آن کارت را بگشاید. پس به سراغ ایشان فرستاد و بیماری اش را برایشان وصف کرد. فرستاده چنین پاسخ آورد که عصارۀ روغن را گرفته، با گلاب بیامیزند و بر آن جا بگذارند. فرستاده که بازگشت و این خبر را داد، به مسخره کردن این سخن آغاز کردند. و فتح گفت: به خدا سوگند! او به آنچه گفته داناتر است. عصارۀ روغن را آورده، چنان که فرموده بود بر آن جا گذاشتند. خواب بر او چیره گشته، آرام شد. سپس آن دمل سرباز کرده، آنچه داشت از آن بیرون آمد. به مادرش تندرستی او را مژده دادند، پس ده هزار دینار به مهر خودش را برایشان برد. وقتی متوکّل، دردش کم شد، بطحایی علوی برایش سخن چینی کرد که [شیعیان]اموال و سلاح به نزد او می برند. پس او به سعید دربان گفت: شبانه به او یورش برده، آنچه از اموال و سلاح نزدش می یابی، بردار و به نزد من بیاور. ابراهیم محمّد گفته است: سعید دربان به من گفت: من شبانه به خانه اش رفتم. همراهم نردبانی بود. با آن بر بام برآمدم. چون در تاریکی چند پلّه پایین آمدم ندانستم چگونه به خانه بروم. که ناگاه او مرا صدا زد: ای سعید! بایست تا برایت شمعی بیاورند. چیزی نگذشت که شمعی برایم آوردند. پایین آمدم و او را دیدم که جبّه و کلاهی پشمین در بر و سجّاده ای بر حصیر پیشاپیش او است. در این که نماز می گزارده است، تردید نکردم. به من فرمود: اتاق ها را بگرد. من داخل شده، آن ها را جستجو کرده، چیزی در آن ها نیافتم. و در خانه اش همیانی مهرشده به مهر مادر متوکّل و کیسۀ سربه مهر دیگری یافتم. به من فرمود: جانماز را بگرد. آن را بالا زده، شمشیری در غلافی ساده یافتم. آن ها را برداشته، به سوی متوکّل رفتم. چون بر همیان، مهر مادرش را دید، به سراغ او فرستاد. و او به نزدش آمد. یکی از خادمان مخصوص به من گفت: که او به متوکّل گفت: چون در بیماری ات ناامید شدم نذر کردم که اگر تندرست شوی از مال خودم ده هزار دینار برای ایشان ببرم. و برایش بردم. و این مهر من بر این کیسه است. او کیسۀ دیگر را گشود. چهارصد دینار هم در آن بود. آن گاه همیانی دیگر به آن ها ضمیمه کرد و به من فرمان داد تا آن ها را برای او ببرم. من آن را برده، شمشیر و دو همیان را بازگرداندم و گفتم: سرورم این بر من ناگوار بود. به من فرمود: کسانی که ستم کردند به زودی خواهند دانست که بازگشت شان به کجا است. [شعراء (۲۶) :۲۲۷].

[۱۳۱۸]5-الحسين بن محمّد، عن المعلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه، عن علىّ بن محمّد النّوفلىّ قال:

قال لى محمّد بن الفرج: إنّ أبا الحسن عليه السّلام كتب إليه يا محمّد! أجمع أمرک و خذ حذرک، قال: فأنا فى جمع أمرى [و]ليس أدرى ما كتب إلىّ حتّى ورد علىّ رسول حملنى من مصر مقيّدا و ضرب على كلّ ما أملک و كنت فى السّجن ثمان سنين، ثمّ ورد علىّ منه فى السّجن كتاب فيه: يا محمّد لا تنزل فى ناحيه الجانب الغربىّ، فقرأت الكتاب فقلت: يكتب إلىّ بهذا و أنا فى السّجن، إنّ هذا لعجب، فما مكثت أن خلّى عنّى و الحمد للّه. قال: و كتب إليه محمّد بن الفرج يسأله عن ضياعه، فكتب إليه سوف تردّ عليک و ما يضرّک أن لا تردّ عليک، فلمّا شخص محمّد بن الفرج إلى العسكر كتب إليه بردّ ضياعه و مات قبل ذلک، قال: و كتب أحمد بن الخضيب إلى محمّد بن الفرج يسأله الخروج إلى العسكر، فكتب إلى أبى الحسن عليه السّلام يشاوره، فكتب إليه: اخرج فإنّ فيه فرجک إن شاء اللّه تعالى، فخرج: فلم يلبث إلاّ يسيرا حتّى مات.

[۱۳۱۹]6-الحسين بن محمّد، عن رجل، عن أحمد بن محمّد قال: أخبرنى أبو يعقوب قال:

رأيته-يعنى محمّدا-قبل موته بالعسكر فى عشيّه و قد استقبل أبا الحسن عليه السّلام فنظر إليه و اعتلّ من غد، فدخلت إليه عائدا بعد أيّام من علّته و قد ثقل، فأخبرنى أنّه بعث إليه بثوب فأخذه و أدرجه و وضعه تحت رأسه، قال: فكفّن فيه. قال أحمد. قال أبو يعقوب: رأيت أبا الحسن عليه السّلام مع ابن الخضيب: فقال له: ابن الخضيب سر جعلت فداک فقال له أنت المقدّم فما لبث إلاّ أربعه أيّام حتّى وضع الدّهق على ساق ابن الخضيب ثمّ نعى قال: روى عنه حين ألحّ

[۱۳۱۸]5-علی بن محمّد نوفلی گفته است: محمّد فرج به من گفت که حضرت هادی علیه السّلام به او نوشته است: ای محمّد! امورت را جمع کن و مواظب خودت باش. او گوید: من به جمع کردن امورم پرداختم ولی نمی دانستم که مقصودشان چیست. تا فرستاده ای آمد و مرا دست بسته از شهر بیرون برده، دارایی هایم را توقیف کرد. و هشت سال در زندان ماندم. سپس در زندان نامه ای از ایشان به من رسید که: ای محمّد! در ناحیهٔ سمت غربی فرود نیا. من نامه را خوانده، با خودم گفتم: درحالی که من در زندانم این نامه را برای من می نویسد. این شگفت آور است. خدا را سپاس چیزی نگذشت که مرا رها کردند. و او گوید: و محمّد فرج به ایشان نامه نوشت و دربارهٔ دارایی هایش پرسید. حضرت به ایشان نوشت: آن ها را به تو باز خواهند گرداند. و بازنگرداندنشان به تو زیانی نمی رساند. چون محمّد فرج به سوی سامره رفت، بازگرداندن دارایی هایش را برای او نوشتند ولی او پیش از دریافت آن درگذشته بود. او گوید: و احمد خضیب به محمّد فرج نامه نوشته، از او خواست به سامره برود. او به حضرت هادی علیه السّلام نامه نوشته، از ایشان مشورت خواست. و حضرت به او نوشت: برو ان شاء اللّه گشایش تو در آن است. او رفت و اندکی نگذشت که مرد.

[۱۳۱۹]6-ابو یعقوب گفته است: او را-مقصودش محمّد فرج است-پیش از مرگش، شامگاهی در سامره دیدم که به دیدار حضرت هادی علیه السّلام رفته بود. حضرت به او نگریست و او فردا بیمار شد. پس از چند روز از بیماری اش به نزدش بازگشتم. بدتر شده بود. به من گفت: حضرت پارچه ای برایش فرستاده و او آن را پیچیده و زیر سرش گذاشته است. او گوید: و در همان پارچه کفن شد. احمد گفته است: ابو یعقوب گفت: حضرت هادی علیه السّلام را همراه پسر خضیب دیدم که پسر خضیب به ایشان گفت: برو جانم فدایت. و حضرت به او فرمود: تو مقدّم هستی. و چهار روز نگذشت که زنجیر و ابزار شکنجه بر پای پسر خضیب بستند و سپس خبر مرگش رسید. او گفت: و از او روایت شده که وقتی پسر خضیب دربارهٔ خانه ای که از ایشان می خواسته، پافشاری کرده است،

علیه ابن الخضیب فی الدّار الّتی یطلبها منه، بعث إلیه لأقعدنّ بک من اللّه عزّ و جلّ مقعدا لا یبقی لک باقیه، فأخذه اللّه عزّ و جلّ فی تلک الأیّام.

[۱۳۲۰]۷-محمّد بن یحیی، عن بعض أصحابنا قال:

أخذت نسخه کتاب المتوکّل إلی أبی الحسن الثّالث علیه السّلام من یحیی بن هرثمه فی سنه ثلاث و أربعین و مائتین و هذه نسخته: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم أمّا بعد فإنّ أمیر المؤمنین عارف بقدرک، راع لقرابتک، موجب لحقّک، یقدّر من الأمور فیک و فی أهل بیتک ما أصلح اللّه به حالک و حالهم و ثبّت به عزّک و عزّهم و أدخل الیمن و الأمن علیک و علیهم، یبتغی بذلک رضاء ربّه و أداء ما افترض علیه فیک و فیهم و قد رأی أمیر المؤمنین صرف عبد اللّه بن محمّد عمّا کان یتولاّه من الحرب و الصّلاه بمدینه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم إذ کان علی ما ذکرت من جهالته بحقّک و استخفافه بقدرک و عند [نا]ما قرفک به و نسبک إلیه من الأمر الّذی قد علم أمیر المؤمنین براءتک منه و صدق نیّتک فی ترک محاولته و أنّک لم تؤهّل نفسک له و قد ولّی أمیر المؤمنین ما کان یلی من ذلک محمّد بن الفضل و أمره بإکرامک و تبجیلک و الانتهاء إلی أمرک و رأیک و التّقرّب إلی اللّه و إلی أمیر المؤمنین بذلک، و أمیر المؤمنین مشتاق إلیک یحبّ إحداث العهد بک و النّظر إلیک، فإن نشطت لزیارته و المقام قبله ما رأیت شخصت و من أحببت من أهل بیتک و موالیک و حشمک علی مهله و طمأنینه، ترحل إذا شئت و تنزل إذا شئت و تسیر کیف شئت و إن أحببت أن یکون یحیی بن هرثمه مولی أمیر المؤمنین و من معه من الجند مشیّعین لک، یرحلون برحیلک و یسیرون بسیرک و الأمر فی ذلک إلیک حتّی توافی أمیر المؤمنین فما أحد من إخوته و ولده و أهل بیته و خاصّته ألطف منه منزله و لا أحمد له أثره و لا هو

حضرت به او پیغام فرستاده که تو را از سوی خداوند عزّتمند به قرارگاهی بنشانم که برایت چیزی باقی نماند. و خداوند شکوهمند او را در همان روزها گرفتار ساخت.

[۱۳۲۰]۷-یکی از اصحابمان گفته است: من نسخه ای از نامۀ متوکّل به حضرت ابو الحسن سوم (هادی) علیه السّلام را در سال دویست و چهل و سه از یحیای هرثمه گرفتم. و این همان نسخه است: به نام خداوند بخشایندۀ مهربان. و سپس، همانا امیر مؤمنین قدرت را می شناسد و خویشاوندی ات را رعایت کرده، حقّت را لازم می داند. دربارۀ تو و خاندانت، آنچه را خداوند به وسیلۀ آن حال تو و آنان را نیکو می کند. و عزّت تو و آنان را استوار کرده، برکت و ایمنی برای تو و آنان می آورد، فراهم می کند. و با آن خشنودی پروردگارش و ادای آنچه را او دربارۀ تو و آنان بر او واجب کرده، می خواهد. نظر امیر مؤمنین عزل عبد اللّه محمّد از ولایت جنگ و نماز مدینۀ رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است؛ زیرا چنان که گفته بودی حقّتان را نمی شناسد و قدرتان را خوار می شمرد و نزد ما تو را به چیزی متّهم کرده است که امیر مؤمنین دوری تو از آن و نیّت درستت در ترک وعدۀ با او را می داند. و این که خودت را سزاوارش نمی دانستی. و اینک امیر مؤمنین به دنبال او به محمّد فضل ولایت داده است و او را به گرامیداشت و بزرگداشت تو و رسیدن به کار و نظرتان و به وسیلۀ آن تقرّب به خدا و به امیر مؤمنین فرمان داده است. و امیر مؤمنین مشتاق دیدار تو است و دوست دارد تو را ببیند. تو هم اگر دیدی برای دیدار او و ماندن نزدش کوشیدی، در فرصت و آرامش، خودت و کسانی از خاندان و غلامان و اطرافیانت بیرون بیایید [که هرگاه خواستی، سوار شوی و هرگاه خواستی، فرود آیی و هرطور خواستی راه بپیمایی.]و اگر دوست داشتی یحیای هرثمه غلام امیر مؤمنین و سربازانش تو را همراهی کنند. با سوار شدن تو سوار شوند و با راه افتادن شما به راه افتند. این موضوع به اختیار تو است تا به امیر مؤمنین برسی. که کسی از برادران و فرزندان و خاندان و برجستگانش منزلتی مهربان تر از او و فضیلتی ستوده تر نزد او ندارند

لهم أنظر و عليهم أشفق و بهم أبرّ و إليهم أسكن منه إليک إن شاء اللّه تعالى و السّلام عليک و رحمه اللّه و برکاته؛ و کتب إبراهيم بن العبّاس و صلّى اللّه على محمّد و آله و سلّم.

[۱۳۲۱]۸-الحسين بن الحسن الحسنىّ قال:

حدّثنى أبو الطّيّب المثنّى يعقوب بن ياسر قال: کان المتوکّل يقول: و يحکم قد أعيانى أمر ابن الرّضا، أبى أن يشرب معى أو ينادمنى أو أجد منه فرصه فى هذا، فقالوا له: فإن لم تجد منه فهذا أخوه موسى قصّاف عزّاف يأکل و يشرب و يتعشّق، قال: ابعثوا إليه فجيئوا به حتّى نموّه به على النّاس و نقول ابن الرّضا، فکتب إليه و أشخص مکرّما و تلقّاه جميع بنى هاشم و القوّاد و النّاس على أنّه إذا وافى أقطعه قطيعه و بنى له فيها و حوّل الخمّارين و القيان إليه و وصله و برّه و جعل له منزلا سريّا حتّى يزوره هو فيه، فلمّا وافى موسى تلقّاه أبو الحسن فى قنطره و صيف و هو موضع تتلقّى فيه القادمون، فسلّم عليه و وفّاه حقّه، ثمّ قال له: إنّ هذا الرّجل قد أحضرک ليهتکک و يضع منک فلا تقرّ له أنّک شربت نبيذا قطّ، فقال له موسى: فإذا کان دعانى لهذا فما حيلتى؟ قال: فلا تضع من قدرک و لا تفعل فإنّما أراد هتکک فأبى عليه فکرّر عليه فلمّا رأى أنّه لا يجيب قال أما إنّ هذا مجلس لا تجمع أنت و هو عليه أبدا، فأقام ثلاث سنين، يبکّر کلّ يوم فيقال له: قد تشاغل اليوم فرح، فيروح فيقال: قد سکر فبکّر، فيبکّر فيقال: شرب دواء، فما زال على هذا ثلاث سنين حتّى قتل المتوکّل و لم يجتمع معه عليه.

[۱۳۲۲]۹-بعض أصحابنا، عن محمّد بن علىّ قال: أخبرنى زيد بن علىّ بن الحسين بن زيد قال:

و او در برابر تو به آنان یاورتر و دلسوزتر و نیک تر و مطمئن تر نیست. اگر خداوند فرازمند خواهد. و سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو. نوشت آن را ابراهیم عبّاس. و درود و سلام خداوند بر محمّد و خاندانش.

[۱۳۲۱]۸-ابو طیّب مثنّی یعقوب یاسر گفته است: متوکّل می گفت: وای بر شما کار پسر رضا [حضرت هادی علیه السّلام]مرا خسته کرد. از نوشیدن با من یا همنشینی با من سرباز زد تا در این باره از او فرصتی بیابم. به او گفتند: اگر از او فرصتی نیافتی برادرش موسی [مبرقع]هست که اهل بازی و ساز و آواز است. می خورد و می نوشد و عشق بازی می کند. گفت: دنبالش بفرستید و او را بیاورید تا او را در نظرم مردم به جای ابن الرضا جلوه داده، بگوییم پسر رضا همین است. پس به او نامه نوشت و محترمانه حرکتش داده، همهٔ بنی هاشم و سرداران و مردم به دیدارش رفتند بنابراین وقتی که به سامره رسید زمینی به او داده، ساختمانش کند و می فروشان و دختران آوازه خوان برایش بیاورد، او را حسابی تحویل بگیرد و کند و برایش منزلی بزرگ و دلگشا قرار دهد تا او را در آن جا دیدار کند. چون موسی رسید، حضرت هادی [علیه السّلام]در پل وصیف، جایی که پیشوازان به دیدار او می آمدند، او را دیده، سلام داد و حقّش را ادا کرده، فرمود: این مرد تو را خواسته تا رسوا و خوارت کند. هرگز به او اقرار نکن که شراب نوشیده ای. موسی گفت: اگر مرا به آن دعوت کرد چاره ام چیست؟ فرمود: قدر خود را خوار نکن و نخور. که او رسوایی ات را می خواهد. او سرباز زد. حضرت تکرار کرد. و چون دید او نمی پذیرد، فرمود: بدان این مجلسی است که تو و او هرگز گرد هم نمی آیید. او سه سال ماند. هرروز صبح زود می رفت. به او می گفتند: امروز کار دارد، برو شب بیا او شب می آمد، می گفتند: او مست کرده است. صبح زود بیا. صبح می آمد، می گفتند: [شب]دوا خورده است. و سه سال پیوسته بر این شیوه بود تا متوکّل کشته شد و در یک مجلس گرد هم نیامدند.

[۱۳۲۲]۹-محمّد علی گفته است: زید علی به من گفت: من بیمار شدم و طبیب

مرضت فدخل الطّبيب علىّ ليلا فوصف لى دواء بليل آخذه كذا و كذا يوما فلم يمكّنّى، فلم يخرج الطّبيب من الباب حتّى ورد علىّ نصر بقاروره فيها ذلک الدّواء بعينه فقال لى: أبو الحسن يقرئک السّلام و يقول لک خذ هذا الدّواء كذا و كذا يوما فأخذته فشربته فبرأت، قال محمّد بن علىّ: قال لى زيد بن علىّ: يأبى الطّاعن أين الغلاه عن هذا الحديث.

باب مولد أبى محمّد الحسن بن علىّ عليهما السّلام ولد عليه السّلام فى شهر رمضان [و فى نسخه أخرى فى شهر ربيع الآخر]سنه اثنتين و ثلاثين و مائتين. و قبض عليه السّلام يوم الجمعه لثمان ليال خلون من شهر ربيع الأوّل سنه ستّين و مائتين و هو ابن ثمان و عشرين سنه و دفن فى داره فى البيت الّذى دفن فيه أبوه بسرّ من رأى و أمّه أمّ ولد يقال لها: حديث [و قيل سوسن].

[١٣٢٣] ١-الحسين بن محمّد الأشعرىّ و محمّد بن يحيى و غيرهما قالوا:

كان أحمد بن عبيد اللّه بن خاقان على الضّياع و الخراج بقمّ فجرى فى مجلسه يوما ذكر العلويّه و مذاهبهم و كان شديد النّصب فقال: ما رأيت و لا عرفت بسرّ من رأى رجلا من العلويّه مثل الحسن بن علىّ بن محمّد بن الرّضا فى هديه و سكونه و عفافه و نبله و كرمه عند أهل بيته و بنى هاشم و تقديمهم إيّاه على ذوى السّنّ منهم و الخطر و كذلک القوّاد و الوزراء و عامّه النّاس، فإنّى كنت يوما قائما على رأس أبى و هو يوم مجلسه للنّاس إذ دخل عليه حجّابه فقالوا: أبو محمّد ابن الرّضا بالباب، فقال بصوت عال: ائذنوا له، فتعجّبت ممّا سمعت منهم أنّهم جسروا يكنّون رجلا على أبى بحضرته و لم يكنّ

عنده إلاّ خليفه أو ولىّ عهد أو من أمر السّلطان أن يكنّى، فدخل رجل

شبانه به نزدم آمد و برایم دوایی را وصف کرد که همان شب بگیرم و چند روزی داشته باشم. این برایم دشوار آمد. هنوز طبیب از در بیرون نرفته بود که نصر با شیشه ای که همان دوا در آن بود به نزدم آمد و به من گفت: ابو الحسن [علیه السّلام]به تو سلام رساند و فرمود: این دوا را بگیر و همان چند روز داشته باش. من آن را گرفته، نوشیدم و از آن بهبود یافتم. محمّد علی گفته است: زید علی به من گفت: عیب گیران [این ها]را نمی پذیرند. کجا هستند غالیان که این حدیث را بشنوند.

ولادت ابو محمّد حسن بن علی علیهما السّلام

حضرت حسن عسکری علیه السّلام در ماه رمضان [و در نسخهٔ دیگر در ماه ربیع الآخر]سال دویست و سی و دو به دنیا آمد و روز جمعه، هشت شب گذشته از ربیع الاول سال دویست و شصت، بیست و هشت ساله بود که وفات یافته، در اتاقش دفن شد، در خانه ای در سامره که پدرش در آن دفن شده بود. و مادرش کنیزی است که به او حدیث می گفتند. [و سوسن نیز گفته شده است.]

[۱۳۲۳] ۱-حسین احمد اشعری و محمّد یحیی و جز آن دو گفته اند: احمد بن عبید اللّه خاقان گماشتهٔ بر املاک و مالیات قم بود. روزی در مجلس او از علویان و مذهبشان سخن به میان آمد و او سخت ناصبی بود. پس گفت: من در سامره در روش و وقار و پاکی و بزرگی و بزرگواری از علویان مردی مانند حسن بن علی بن محمّد بن رضا در نزد خاندانش و بنی هاشم و همچنین سرداران و وزیران و عموم مردم ندیدم و نشناختم که او را بر سالخوردگان و صاحبان منزلتشان مقدّم بدارند. من روزی پشت سر پدرم ایستاده بودم و آن روزی بود که برای کارهای مردم می نشست که ناگاه دربانان به نزدش آمده، گفتند: ابو محمّد، ابن الرّضا بر در است. پدرم به صدای بلندی گفت: به او اجازه دهید. و من در شگفت شدم از این که شنیدم آنان جسارت کرده، نزد پدرم مردی را با کنیه نام بردند. درحالی که نزد او از کسی جز خلیفه یا ولی عهد یا کسی که خلیفه فرمان داده بود، با کنیه نام برده نمی شد.

أسمر، حسن القامه، جميل الوجه، جيّد البدن، حدث السّنّ، له جلاله و هيبه، فلمّا نظر إليه أبى قام يمشى إليه خطى و لا أعلمه فعل هذا بأحد من بنى هاشم و القوّاد، فلمّا دنا منه عانقه و قبّل وجهه و صدره و أخذ بيده و أجلسه على مصلاّه الّذى كان عليه و جلس إلى جنبه مقبلا عليه بوجهه و جعل يكلّمه و يفديه بنفسه و أنا متعجّب ممّا أرى منه إذ دخل [عليه]الحاجب فقال: الموفّق قد جاء و كان الموفّق إذا دخل على أبى تقدّم حجّابه و خاصّه قوّاده، فقاموا بين مجلس أبى و بين باب الدّار سماطين إلى أن يدخل و يخرج فلم يزل أبى مقبلا على أبى محمّد يحدّثه حتّى نظر إلى غلمان الخاصّه فقال حينئذ إذا شئت جعلنى اللّه فداک، ثمّ قال لحجّابه: خذوا به خلف السّماطين حتّى لا يراه هذا- يعنى الموفّق-فقام و قام أبى و عانقه و مضى، فقلت لحجّاب أبى و غلمانه: ويلكم من هذا الّذى كنّيتموه على أبى و فعل، به أبى هذا الفعل فقالوا: هذا علوىّ يقال له الحسن بن علىّ يعرف بابن الرّضا فازددت تعجّبا و لم أزل يومى ذلک قلقا متفكّرا فى أمره و أمر أبى و ما رأيت فيه حتّى كان اللّيل و كانت عادته أن يصلّى العتمه ثمّ يجلس فينظر فيما يحتاج إليه من المؤامرات و ما يرفعه إلى السّلطان، فلمّا صلّى و جلس، جئت فجلست بين يديه و ليس عنده أحد فقال لى: يا أحمد لک حاجه؟ قلت: نعم يا أبه فإن أذنت لى سألتک عنها؟ فقال: قد أذنت لک يا بنىّ فقل ما أحببت، قلت: يا أبه من الرّجل الّذى رأيتک بالغداه فعلت به ما فعلت من الإجلال و الكرامه و التّبجيل و فديته بنفسک و أبويک؟ فقال: يا بنىّ ذاک إمام الرّافضه، ذاک الحسن بن علىّ المعروف بابن الرّضا، فسكت ساعه، ثمّ قال: يا بنىّ لو زالت الإمامه عن خلفاء بنى العبّاس

آن گاه مردی گندمگون، نیکوقامت، زیبارو، خوش اندام، تازه جوان آمد که جلالت و هیبتی داشت. پدرم وقتی نگاهش به او افتاد، برخاسته، چند قدمی به سویش رفت. درحالی که فکر نمی کنم با کسی از بنی هاشم و سرداران چنین کند. و چون به نزدیک او رسید، معانقه کرده، چهره و سینه اش را بوسیده، دستش را گرفته، او را بر نمازگاه مخصوص خویش نشاند و خودش در کنار او با همهٔ صورت به او رو کرده، نشست و به سخن گفتن با او و فدا کردن جانش برای او آغاز کرد. من از آنچه از او می دیدم شگفت زده بودم که ناگاه دربان آمده، گفت: موفّق [برادر خلیفه]آمده است. و وقتی موفّق به نزد پدرم می آمد، دربانان و سرداران ویژه اش آمده، میان جایگاه پدرم و در خانه به صف می ایستادند تا او داخل شده، سپس خارج شود. ولی هنوز پدرم رو به ابو محمّد [علیه السّلام]داشت و سخن می گفت تا نگاهش به غلامان ویژه افتاد. در این هنگام گفت: خداوند مرا فدای شما کند اگر خواستید [می توانید تشریف ببرید]سپس به دربانانش گفت: ایشان را از پشت صف ببرید تا این-و مقصودش موفّق بود-ایشان را نبیند. پس او برخاست و پدرم برخاسته، با او معانقه کرد و رفت. آن گاه من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: وای بر شما این که بود که نزد پدرم از او با کنیه یاد کردید و پدرم با او چنین کرد؟ ! آنان گفتند: او از علویان است که حسن بن علی نام دارد و به ابن الرضا معروف است. و بر شگفتی ام افزوده شد. آن روز پیوسته نگران بودم و دربارهٔ او و کار پدرم و آنچه دیدم اندیشناک بودم تا شب شد. و عادت او این بود که نماز عشا را بگزارد و بنشیند تا ببیند در چه چیزهایی به مشورت نیاز دارد و چه چیزهایی را باید نزد سلطان مطرح کند. چون نماز خواند و نشست من رفتم و جلویش نشستم و کسی نزدش نبود. به من گفت: احمد کاری داری؟ گفتم: بله، پدر جان اگر اجازه دهی از آن بپرسم؟ گفت: پسرم به تو اجازه دادم که آنچه دوست داری بگویی. گفتم: پدر جان این مرد که بود که امروز صبح او را دیدم و شما چنان بزرگداشت و نیکی با او کرده، خود و پدر و مادرت را فدایش کردی؟ گفت: پسرم او امام رافضیان است. او حسن بن علی معروف به ابن رضا است. آن گاه ساعتی خاموش شد و سپس گفت: پسرم اگر پیشوایی از خلفای بنی عبّاس جدا شود

ما استحقّها أحد من بنى هاشم غير هذا و إنّ هذا ليستحقّها فى فضله و عفافه و هديه و صيانته و زهده و عبادته و جميل أخلاقه و صلاحه و لو رأيت أباه رأيت رجلا جزلا، نبيلا، فاضلا، فازددت قلقا و تفكّرا و غيظا على أبى و ما سمعت منه و استزدته فى فعله و قوله فيه ما قال، فلم يكن لى همّه بعد ذلک إلاّ السّؤال عن خبره و البحث عن أمره فما سألت أحدا من بنى هاشم و القوّاد و الكتّاب و القضاه و الفقهاء و سائر النّاس إلاّ وجدته عنده فى غايه الإجلال و الإعظام و المحلّ الرّفيع و القول الجميل و التّقديم له على جميع أهل بيته و مشايخه فعظم قدره عندى إذ لم أر له وليّا و لا عدوّا إلاّ و هو يحسن القول فيه و الثّناء عليه، فقال له بعض من حضر مجلسه من الأشعريّين: يا أبا بكر فما خبر أخيه جعفر؟ فقال: و من جعفر فتسأل عن خبره أو يقرن بالحسن جعفر معلن الفسق فاجر ماجن شرّيب للخمور أقلّ من رأيته من الرّجال و أهتكهم لنفسه، خفيف، قليل فى نفسه و لقد ورد على السّلطان و أصحابه فى وقت وفاه الحسن بن علىّ ما تعجّبت منه و ما ظننت أنّه يكون و ذلک أنّه لمّا اعتلّ بعث إلى أبى أنّ ابن الرّضا قد اعتلّ فركب من ساعته فبادر إلى دار الخلافه ثمّ رجع مستعجلا و معه خمسه من خدم أمير المؤمنين كلّهم من ثقاته و خاصّته فيهم نحرير، فأمرهم بلزوم دار الحسن و تعرّف خبره و حاله و بعث إلى نفر من المتطبّبين فأمرهم بالاختلاف إليه و تعاهده صباحا و مساء، فلمّا كان بعد ذلک بيومين أو ثلاثه أخبر أنّه قد ضعف، فأمر المتطبّبين بلزوم داره و بعث إلى قاضى القضاه فأحضره مجلسه و أمره أن يختار من أصحابه عشره ممّن يوثق به فى دينه و أمانته و ورعه فأحضرهم، فبعث بهم إلى دار الحسن و أمرهم

از میان بنی هاشم کسی جز او سزاوار آن نیست. و این مرد به جهت فضیلت و پاکی و هدایتگری و پرهیزگاری و پارسایی و عبادت و اخلاق نیکو و شایستگی اش سزوار آن است. و اگر پدرش را می دیدی او را مردی اصیل و نجیب و بافضیلت می یافتی. نگرانی و اندیشه و خشمم بر پدر و آنچه از او شنیدم افزون تر شد. و آنچه را دربارۀ شیوه و گفتار او گفته بود زیاده دانستم. پس از آن من قصدی جز پرسش دربارۀ او و جستجو از کارش نداشتم. درباره اش از بنی هاشم و سرداران و کاتبان و قاضیان و فقیهان و مردم دیگر نپرسیدم جز این که او را در نزدشان در نهایت جلالت و بزرگی و جایگاه بلند با گفتن سخنان زیبا و جلو انداختن او بر همۀ خاندانش و بزرگانش یافتم. پس قدرش نزد من بزرگ گشت زیرا برایش دوست و دشمنی ندیدم جز این که درباره اش سخنان نیکو گفته، ستایش اش کرد. یکی از اشعریان حاضر در جلسه به او گفت: ای ابو بکر و از برادرش جعفر چه خبر داری؟ گفت: جعفر کیست که درباره اش پرسشی شود یا با حسن همسان گردد. جعفری که آشکارا فسق می کند و فاجر و بی آبرو و دایم الخمر است. پست ترین مردی که دیده ام. رسواگر خویشتن و سبک و کم مایه. و در هنگام وفات حسن بن علی [علیهما السّلام]بر سلطان و یارانش چیزی روی داد که من در شگفت شدم و گمان نمی کردم چنین شود و آن، این است که وقتی او بیمار شد، سراغ پدرم فرستاد که ابن الرضا بیمار شده است. پدرم همان ساعت سوار شده، به دار الخلافه رفت، سپس به شتاب، با پنج تن از خادمان مورد اعتماد امیر مؤمنین و از جمله نحریر بازگشت. سپس به آنان دستور داد در کنار حسن باشند و از حال و روزش باخبر شوند و سراغ چند طبیب فرستاد و به آنان دستور داد به نزد او رفت وآمد کنند و صبح و شام با او باشند. چون دو سه روز گذشت خبر رسید که او ناتوان شده است. پس به طبیبان دستور داد در خانۀ او بمانند و به سراغ قاضی القضاه فرستاده، او را به مجلس اش احضار کرد و دستور داد تا ده تن از کسانی را که در دین و امانتداری و پرهیزگاری مورد اعتمادند برگزیده، به خانۀ حسن بروند. و شب و روز آن جا باشند.

بلزومه ليلا و نهارا فلم يزالوا هناک حتّى توفّى عليه السّلام فصارت سرّ من رأى ضجّه واحده و بعث السّلطان إلى داره من فتّشها و فتّش حجرها و ختم على جميع ما فيها و طلبوا أثر ولده و جاءوا بنساء يعرفن الحمل، فدخلن إلى جواريه ينظرن إليهنّ فذكر بعضهنّ أنّ هناک جاريه بها حمل فجعلت فى حجره و وكلّ بها نحرير الخادم و أصحابه و نسوه معهم، ثمّ أخذوا بعد ذلک فى تهيئته و عطّلت الأسواق و ركبت بنو هاشم و القوّاد و أبى و سائر النّاس إلى جنازته، فكانت سرّ من رأى يومئذ شبيها بالقيامه فلمّا فرغوا من تهيئته بعث السّلطان إلى أبى عيسى بن المتوكّل فأمره بالصّلاه عليه، فلمّا وضعت الجنازه للصّلاه عليه دنا أبو عيسى منه فكشف عن وجهه فعرضه على بنى هاشم من العلويّه و العبّاسيّه و القوّاد و الكتّاب و القضاه و المعدّلين و قال: هذا الحسن بن علىّ بن محمّد بن الرّضا مات حتف أنفه على فراشه حضره من حضره من خدم أمير المؤمنين و ثقاته فلان و فلان و من القضاه فلان و فلان و من المتطبّبين فلان و فلان، ثمّ غطّى وجهه و أمر بحمله فحمل من وسط داره و دفن فى البيت الّذى دفن فيه أبوه فلمّا دفن أخذ السّلطان و النّاس فى طلب ولده و كثر التّفتيش فى المنازل و الدّور و توقّفوا عن قسمه ميراثه و لم يزل الّذين وكّلوا بحفظ الجاريه الّتى توهّم عليها الحمل لازمين حتّى تبيّن بطلان الحمل فلمّا بطل الحمل عنهنّ قسم ميراثه بين أمّه و أخيه جعفر و ادّعت أمّه وصيّته و ثبت ذلک عند القاضى، و السّلطان على ذلک يطلب أثر ولده. فجاء جعفر بعد ذلک إلى أبى فقال: اجعل لى مرتبه أخى و أوصل إليک فى كلّ سنه عشرين ألف دينار، فزبره أبى و أسمعه و قال له: يا أحمق السّلطان جرّد سيفه فى الّذين زعموا

و آنان پیوسته آن جا بودند تا او علیه السّلام وفات یافت. پس سامره یکپارچه ناله شد. سلطان کسانی را به خانه اش فرستاد تا آن جا و اتاق هایش را جستجو کرده، و بر همهٔ آنچه در آن جا است مهر بزنند. و اثری از فرزندش بیابند. و زنانی را آوردند تا حامله را بشناسند. آنان به نزد کنیزانش رفتند تا آنان را بازرسی کنند. یکی از آنان گفت که این جا یک کنیز حامله است. او را در اتاقی قرار داده، نحریر خادم و یارانش و زنانی را بر او گماشتند. و پس از آن به تجهیز آن حضرت آغاز کردند. بازارها بسته شد و بنی هاشم و سرداران و پدرم و دیگر مردم پیکرش را تشییع کردند. آن روز سامره همچون قیامت شده بود. پس چون تجهیزش را به پایان بردند سلطان به نزد ابو عیسی پسر متوکّل فرستاد و او را به نماز بر او دستور داد. چون پیکرش برای نماز بر زمین گذاشته شد، ابو عیسی به او نزدیک شده، رویش را گشود و به بنی هاشم از علوی و عبّاسی و سرداران و کاتبان و قاضیان و معتمدان نشان داده، گفت: این حسن بن علی بن محمّد بن رضا است که به اجل خود بر بسترش درگذشته و از خادمان امیر مؤمنین و کسان مورد اعتمادش فلان و فلان و از قاضیان فلان و فلان و از پزشکان فلان و فلان در نزدش حاضر بوده اند. سپس رویش را پوشاند و دستور داد او را بردارند. آن گاه او را از میان اتاق برداشته، در خانه ای که پدرش در آن دفن شده بود، دفن کردند. و چون دفن شد سلطان و مردم به جستجوی فرزندش آغاز کردند. و بسیار جستجو کرده، از تقسیم میراثش بازایستادند. و کسانی که بر کنیز مظنون به حاملگی گماشته شده بودند، همراه او بودند تا روشن شد که او حامله نیست. پس از روشن شدن این موضوع میراثش میان مادر و برادرش جعفر تقسیم شد. مادرش ادّعا کرد که به او وصیّت شده و نزد قاضی هم ثابت شد ولی سلطان با این حال در جستجوی اثری از فرزندش بود. سپس جعفر به نزد پدرم آمد و گفت: مقام برادرم را به من واگذار تا من هر سال بیست هزار دینار برایت برسانم. پدرم سخت بر او تاخت و تندی کرد و گفت: ای احمق! سلطان به روی کسانی که گمان می کردند پدر و برادرت امام هستند، شمشیر کشید تا آنان را از آن باور بازگرداند، نتوانست.

أنّ أباک و أخاک أئمّه لیردّهم عن ذلک، فلم یتهیّأ له ذلک، فإن کنت عند شیعه أبیک أو أخیک إماما فلا حاجه بک إلی السّلطان [أن]یرتّبک مراتبهما و لا غیر السّلطان و إن لم تکن عندهم بهذه المنزله لم تنلها بنا و استقلّه أبی عند ذلک و استضعفه و أمر أن یحجب عنه، فلم یأذن له فی الدّخول علیه حتّی مات أبی و خرجنا و هو علی تلک الحال و السّلطان یطلب أثر ولد الحسن بن علیّ علیهما السّلام.

[۱۳۲۴]۲-علیّ بن محمّد، عن محمّد بن إسماعیل بن إبراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السّلام قال:

کتب أبو محمّد علیه السّلام إلی أبی القاسم إسحاق بن جعفر الزّبیریّ قبل موت المعتزّ بنحو عشرین یوما: الزم بیتک حتّی یحدث الحادث، فلمّا قتل بریحه کتب إلیه قد حدث الحادث فما تأمرنی؟ فکتب لیس هذا الحادث هو الحادث الآخر فکان من أمر المعتزّ ما کان و عنه قال: کتب إلی رجل آخر یقتل ابن محمّد بن داود عبد اللّه-قبل قتله بعشره أیّام-فلمّا کان فی الیوم العاشر قتل.

[۱۳۲۵]۳-علیّ بن محمّد، عن محمّد بن إبراهیم المعروف بابن الکردیّ، عن محمّد بن علیّ بن إبراهیم بن موسی بن جعفر قال:

ضاق بنا الأمر فقال لی أبی: امض بنا حتّی نصیر إلی هذا الرّجل-یعنی أبا محمّد-فإنّه قد وصف عنه سماحه، فقلت: تعرفه؟ فقال: ما أعرفه و لا رأیته قطّ، قال: فقصدناه فقال لی [أبی]و هو فی طریقه: ما أحوجنا إلی أن یأمر لنا بخمسمائه درهم مائتا درهم للکسوه و مائتا درهم للدّین و مائه للنّفقه، فقلت فی نفسی: لیته أمر لی بثلاثمائه درهم مائه أشتری بها حمارا و مائه للنّفقه و مائه للکسوه و أخرج إلی الجبل، قال: فلمّا وافینا الباب خرج إلینا غلامه فقال: یدخل علیّ بن إبراهیم و محمّد ابنه، فلمّا دخلنا علیه و سلّمنا قال لأبی: یا علیّ!

پس تو اگر نزد شیعیان پدر و برادرت، امام باشی که نه به سلطان و نه به غیر آن نیازی نداری تا تو را در مقام آنان قرار دهد. و اگر نزدشان این منزلت و جایگاه را نداری با ما به آن نمی رسی. پدرم او را کم مایه و خوار شمرد و فرمان داد تا از او دور شود و تا مرد به او اجازه آمدن به نزدش را نداد. او بر این حال بود که ما از سامره بیرون آمدیم و سلطان هنوز در جستجوی اثری از فرزند حسن بن علی علیهما السّلام بود.

[۱۳۲۴]۲-محمّد اسماعیل گفته است: ابو محمّد [علیه السّلام]تقریبا بیست روز پیش از مرگ معتزّ به اسحاق بن جعفر زبیری نوشت: در خانه ات بمان تا حادثه روی دهد. چون بریحه کشته شد، او به حضرت نوشت: آن حادثه روی داد، اینک چه فرمان می دهی؟ ایشان نوشت: این حادثه نیست. حادثهٔ دیگری است. و کار معتز چنان شد که شد.

و از او است که گفته است: ایشان به مردی دیگر-ده روز پیش از کشته شدن شخصی-نوشت عبد اللّه پسر محمّد داود کشته می شود. چون روز دهم رسید او کشته شد.

[۱۳۲۵]۳-محمّد علی گفته است: ما در تنگنا بودیم. پس پدرم به من گفت: با ما بیا به سوی این مرد-یعنی ابو محمّد [علیه السّلام]-برویم؛ که به بزرگواری وصفش می کنند. من گفتم: او را می شناسی؟ گفت: او را نمی شناسم و هرگز هم او را ندیده ام. او گوید: آن گاه آهنگ او کردیم. پدرم در راه به من گفت: چه خوب می شد اگر به ما پانصد درهم می داد: دویست درهم برای لباس، دویست تا برای بدهی و صد تا هم برای خرجی مان. و من با خودم گفتم: کاش سیصد درهم نیز به من می داد. تا با صد درهمش الاغی بخرم و صد تا برای خرجی و صدتایش برای لباس تا به سوی کوهستان بروم. او گوید: وقتی به در رسیدیم غلامش درآمده، گفت: علی ابراهیم و پسرش محمّد داخل شوند. چون به نزد حضرت رفته، سلام گفتیم، ایشان به پدرم فرمود: ای علی!

ما خلّفک عنّا إلی هذا الوقت؟ فقال: یا سیّدی استحییت أن ألقاک علی هذه الحال، فلمّا خرجنا من عنده جاءنا غلامه فناول أبی صرّه فقال: هذه خمسمائه درهم مائتان للکسوه و مائتان للدّین و مائه للنّفقه و أعطانی صرّه فقال: هذه ثلاثمائه درهم اجعل مائه فی ثمن حمار و مائه للکسوه و مائه للنّفقه و لا تخرج إلی الجبل و صر إلی سوراء فصار إلی سوراء و تزوّج بامرأه، فدخله الیوم ألف دینار و مع هذا یقول بالوقف، فقال محمّد بن إبراهیم: فقلت له: ویحک أ تراید أمرا أبین من هذا؟ قال: فقال هذا أمر قد جرینا علیه.

[۱۳۲۶]4-علیّ بن محمّد، عن أبی علیّ محمّد بن علیّ بن إبراهیم قال:

حدّثنی أحمد بن الحارث القزوینیّ قال: کنت مع أبی بسرّ من رأی و کان أبی یتعاطی البیطره فی مربط أبی محمّد علیه السّلام قال: و کان عند المستعین بغل لم یر مثله حسنا و کبرا و کان یمنع ظهره و اللّجام و السّرج، و قد کان جمع علیه الرّاضه، فلم یمکّن لهم حیله فی رکوبه، قال: فقال له بعض ندمائه: یا أمیر المؤمنین ألا تبعث إلی الحسن ابن الرّضا حتّی یجیء فإمّا أن یرکبه و إمّا أن یقتله فتستریح منه، قال: فبعث إلی أبی محمّد و مضی معه أبی فقال أبی: لمّا دخل أبو محمّد الدّار کنت معه فنظر أبو محمّد إلی البغل واقفا فی صحن الدّار فعدل إلیه فوضع بیده علی کفله، قال: فنظرت إلی البغل و قد عرق حتّی سال العرق منه، ثمّ صار إلی المستعین فسلّم علیه فرحّب به و قرّب، فقال: یا أبا محمّد ألجم هذا البغل فقال أبو محمّد لأبی: ألجمه یا غلام، فقال المستعین: ألجمه أنت، فوضع طیلسانه ثمّ قام فألجمه ثمّ رجع إلی مجلسه و قعد، فقال له: یا أبا محمّد أسرجه، فقال لأبی: یا غلام أسرجه فقال: أسرجه أنت فقام ثانیه فأسرجه و رجع فقال له تری أن ترکبه؟ فقال: نعم فرکبه من غیر أن یمتنع علیه

چه چیزی تو را تا این موقع از ما بازداشته است؟ او گفت: سرورم! من شرم داشتم با این حال شما را دیدار کنم. وقتی از نزدش بیرون آمدیم، غلامش به نزدمان آمده، همیانی به پدرم داده، گفت: این پانصد درهم است. دویست درهم برای لباس، دویست تا برای بدهی و صد تا برای خرجی. و همیانی به من داد و گفت: این سیصد درهم است. صد درهم را برای خرید الاغی بگذار، صد تا را برای لباس و صد تا را برای خرجی و به سوی کوهستان نرو. به سورا [در بغداد]سفر کن. او به سورا رفت و با زنی ازدواج کرد. و امروز درآمدش هزار دینار است. با این حال مذهب واقفی است. محمّد ابراهیم گفته است: من به او گفتم: وای بر تو! آیا چیزی از این روشن تر می خواهی؟ گفت: این چیزی است که به آن عادت کرده ایم.

[۱۳۲۶]4-احمد بن عارف قزوینی گفت: با پدرم در سامره بودم. و پدرم دامپزشکی اصطبل ابو محمّد [علیه السّلام]را به عهده داشت. و مستعین عباسی استری داشت که در زیبایی و بزرگی بی مانند بود و نمی گذاشت کسی سوارش شده، لگام و زین اش کند. رام کنندگان اسب را گرد آورده بود و آنان چاره ای برای سوار شدنش نیافته بودند. برخی ندیمانش به او گفتند: ای امیر مؤمنین آیا دنبال حسن بن رضا [علیهما السّلام]نمی فرستی تا بیاید. یا او سوار آن شود یا آن او را بکشد و تو آسوده شوی؟ پس او به دنبال ابو محمّد [علیه السّلام]فرستاد و پدرم هم با او رفت. پدرم می گفت: وقتی ایشان وارد خانه شد من با او بودم ابو محمّد [علیه السّلام]به استر ایستاده در حیاط خانه نگریسته، راه را به سوی آن کج کرده، دست بر کفلش گذاشت. او گوید: به استر که نگریستم عرق کرده بود چنان که از بدنش جاری بود. سپس حضرت به سوی مستعین رفته، سلام داد و او حضرت را بزرگ داشته، نزد خود نشاند، و گفت: ای ابو محمّد این استر را لگام بزن. حضرت به پدرم فرمود: ای غلام او را لگام بزن. مستعین گفت: خودت او را لگام بزن. پس حضرت شال را از شانه اش برداشته، برخاست و او را لگام زد. سپس به جایش بازگشته، نشست. مستعین به او گفت: ای ابو محمّد او را زین کن. و ایشان به پدرم فرمود: ای غلام او را زین کن. او باز گفت: خودت آن را زین کن. پس حضرت دوباره برخاسته، آن را زین کرد و بازگشت. مستعین به حضرت گفت: نمی خواهی سوارش شوی؟ حضرت فرمودند: چرا. و سوارش شدند بی آن که آن اسب سرکشی کند.

ثمّ ركضه فى الدّار، ثمّ حمله على الهملجه فمشى أحسن مشى يكون، ثمّ رجع و نزل فقال له المستعين: يا أبا محمّد كيف رأيته قال: يا أمير المؤمنين ما رأيت مثله حسنا و فراهه و ما يصلح أن يكون مثله إلاّ لأمير المؤمنين قال: فقال: يا أبا محمّد فإنّ أمير المؤمنين قد حملک عليه، فقال أبو محمّد لأبى: يا غلام خذه فأخذه أبى فقاده.

[١٣٢٧]5-علىّ، عن أبى أحمد بن راشد، عن أبى هاشم الجعفرىّ قال:

شكوت إلى أبى محمّد عليه السّلام الحاجه، فحكّ بسوطه الأرض، قال: و أحسبه غطّاه بمنديل و أخرج خمسمائه دينار، فقال: يا أبا هاشم خذ و أعذرنا.

[١٣٢٨]6-علىّ بن محمّد، عن أبى عبد اللّه بن صالح، عن أبيه، عن أبى علىّ المطهّر أنّه كتب إليه سنه القادسيّه يعلمه انصراف النّاس و أنّه يخاف العطش، فكتب عليه السّلام:

امضوا فلا خوف عليكم إن شاء اللّه فمضوا سالمين و الحمد للّه ربّ العالمين.

[١٣٢٩]٧-علىّ بن محمّد، عن علىّ بن الحسن بن الفضل اليمانىّ قال:

نزل بالجعفرىّ من آل جعفر خلق لا قبل له بهم فكتب إلى أبى محمّد يشكو ذلک، فكتب إليه: تكفون ذلک إن شاء اللّه تعالى فخرج إليهم فى نفر يسير و القوم يزيدون على عشرين ألفا و هو فى أقلّ من ألف فاستباحهم

[١٣٣٠]٨-علىّ بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل العلوىّ قال:

حبس أبو محمّد عند علىّ بن نارمش و هو أنصب النّاس و أشدّهم على آل أبى طالب و قيل له: افعل به و افعل فما أقام عنده إلاّ يوما حتّى وضع خدّيه له و كان لا يرفع بصره إليه إجلالا و إعظاما، فخرج من عنده و هو أحسن النّاس بصيره و أحسنهم فيه قولا.

آن را در خانه دواند. آن گاه او را به راندنی آرام و بلند (یورتمه) راند. و به بهترین صورتی که می شد راه رفت. سپس بازگشته، فرود آمد. سپس مستعین به حضرت گفت: ای ابو محمّد آن را چگونه دیدی؟ فرمود: ای امیر مؤمنین در زیبایی و تیزپایی مانندش را ندیده ام و چنین چیزی جز برای امیر مؤمنین سزاوار نیست. او گفت: ای ابو محمّد! امیر مؤمنین هم تو را بر آن نشانید. پس ابو محمّد [علیه السّلام]به پدرم فرمود: ای غلام او را ببر. و پدرم او را گرفت و با خودش برد.

[۱۳۲۷]5-ابو هاشم جعفری گفته است: از نیازمندی ام به ابو محمّد [علیه السّلام] شکایت بردم. با تازیانه اش زمین را اندکی کند. او گفته است: و به گمانم با دستمالی آن را پوشاند و پانصد دینار برداشته، فرمود: ای ابو هاشم بگیر و عذر ما را بپذیر.

[۱۳۲۸]6-ابو علی مطهّر در سال قادسیه (سال بی آبی در راه مکّه) به ایشان نوشت تا از بازگشت مردم خبر داده و بگوید که خودش هم از تشنگی می ترسد. ایشان نوشتند: بروید، بیمی بر شما نیست ان شاء اللّه. و آنان به سلامت رفتند و سپاس بر پروردگار جهانیان.

[۱۳۲۹]۷-علی بن حسن. . . یمانی گفته است: مردمی به جعفری از خاندان جعفر حمله بردند و او در برابرشان تاب مقاومت نداشت. به حضرت عسکری [علیه السّلام]نامه نوشته، از آن به ایشان شکایت برد. حضرت به او نوشت: در این باره ان شاء اللّه کفایت می شوید. پس او با نفراتی اندک به سوی آنان رفت درحالی که آن مردم از بیست هزار افزون بودند و او کمتر از هزار نفر. و آنان را ریشه کن کرد.

[۱۳۳۰]۸-محمّد بن اسماعیل علوی گفت: حضرت عسکری [علیه السّلام]نزد علی بن نارمش که ناصبی ترین مردم و دشمن ترین شان با خاندان ابو طالب بود زندانی شد. و به او گفته شد: بر او سخت و سخت تر بگیر. و ایشان یک روز نزدش نماند که سرش را پایین انداخت و از احترام و بزرگداشتی که به ایشان یافت، سر بالا نیاورد. آن گاه حضرت درحالی که او بهترین مردم در بصیرت، و بهترین شان در ستایش حضرت شده بود، از نزدش بیرون آمد.

[۱۳۳۱]۹-علیّ بن محمّد و محمّد بن أبی عبد اللّه، عن إسحاق بن محمّد النّخعیّ قال:

حدّثنی سفیان بن محمّد الضّبعیّ قال: کتبت إلی أبی محمّد أسأله عن الولیجه و هو قول اللّه تعالی: وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لاَ اَلْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَةً قلت فی نفسی لا فی الکتاب: من تری المؤمنین هاهنا فرجع الجواب: الولیجه الّذی یقام دون ولیّ الأمر و حدّثتک نفسک عن المؤمنین من هم فی هذا الموضع؟ فهم الأئمّه الّذین یؤمنون علی اللّه فیجیز أمانهم.

[۱۳۳۲] ۱۰-إسحاق قال: حدّثنی أبو هاشم الجعفریّ قال:

شکوت إلی أبی محمّد علیه السّلام ضیق الحبس و کتل القید فکتب إلیّ أنت تصلّی الیوم الظّهر فی منزلک فأخرجت فی وقت الظّهر فصلّیت فی منزلی کما قال علیه السّلام و کنت مضیّقا فأردت أن أطلب منه دنانیر فی الکتاب فاستحییت، فلمّا صرت إلی منزلی وجّه إلیّ بمائه دینار و کتب إلیّ إذا کانت لک حاجه فلا تستحی و لا تحتشم و اطلبها فإنّک تری ما تحبّ إن شاء اللّه.

[۱۳۳۳]۱۱-إسحاق، عن أحمد بن محمّد بن الأقرع قال: حدّثنی أبو حمزه نصیر الخادم قال:

سمعت أبا محمّد غیر مرّه یکلّم غلمانه بلغاتهم، ترک و روم و صقالبه، فتعجّبت من ذلک و قلت: هذا ولد بالمدینه و لم یظهر لأحد حتّی مضی أبو الحسن علیه السّلام و لا رآه أحد فکیف هذا، -أحدّث نفسی بذلک-فأقبل علیّ فقال: إنّ اللّه تبارک و تعالی بیّن حجّته من سائر خلقه بکلّ شیء و یعطیه اللّغات و معرفه الأنساب و الآجال و الحوادث و لو لا ذلک لم یکن بین الحجّه و المحجوج فرق.

[۱۳۳4]۱۲-إسحاق، عن الأقرع قال:

[۱۳۳۱]۹-سفیان بن محمّد ضبعی گفته است: به حضرت عسکری [علیه السّلام]نامه نوشتم و دربارۀ محرم راز پرسیدم که در این سخن خداوند والا است: و جز خدا و رسولش و مؤمنان محرم رازی نگرفتند. [توبه (۹) :16]و با خودم-نه در نامه- گفتم: این جا مقصود از مؤمنان چه کسانی اند؟ جواب آمد: این محرم راز کسی است غیر از ولی امر. و با خودت دربارۀ امیر مؤمنین پرسیدی که این جا آنان چه کسانی هستند. آنان امامانی هستند که از خداوند امان می گیرند و خدا امانشان را امضا می کند.

[۱۳۳۲]۱۰-ابو هاشم جعفری گفته است: به حضرت عسکری علیه السّلام از تنگی زندان و فشار کند و زنجیر شکایت کردم. به من نوشتند: تو امروز نماز ظهر را در خانه ات می گزاری. من هنگام ظهر از زندان رها شدم و چنان که ایشان فرموده بود، نماز ظهر را در خانه ام گزاردم. و در تنگنا بودم و خواسته بودم در آن نامه چند دیناری از ایشان بخواهم و شرم کرده بودم. چون به خانه ام رسیدم، صد دینار برایم فرستاده، به من نوشت: وقتی نیازی داشتی، شرم نکن و بخواه. که ان شاء اللّه آن چه را دوست داری می بینی.

[۱۳۳۳]۱۱-ابو حمزه نصیر خادم گفت: چندین بار شنیدم که حضرت عسکری علیه السّلام با غلامانش به زبان خودشان سخن می گوید: ترکی و رومی و صقالبی [اسلاوی]. و از آن شگفت زده شدم و گفتم: ایشان در مدینه به دنیا آمده و تا وفات حضرت هادی علیه السّلام نه او بر کسی آشکار شده و نه کسی او را دیده است. پس این چگونه است؟ -و در این باره با خودم سخن می گفتم-که به نزد من آمده، فرمودند: همانا خداوند پاک و والا حجّت خود را از مردمان دیگر با هرچیزی ممتاز ساخته است و به او زبان ها و شناخت نسب ها و زمان مرگ و حوادث را عطا کرده است. و اگر چنین نبود میان حجّت و مردم فرقی نبود.

[۱۳۳4]۱۲-اقرع گفت: به حضرت عسکری علیه السّلام نامه نوشته، از ایشان پرسیدم:

كتبت إلى أبى محمّد أسأله عن الإمام هل يحتلم؟ و قلت فى نفسى بعد ما فصل الكتاب: الاحتلام شيطنه و قد أعاذ اللّه تبارک و تعالى أولياءه من ذلک، فورد الجواب: حال الأئمّه فى المنام حالهم فى اليقظه لا يغيّر النّوم منهم شيئا و قد أعاذ اللّه أولياءه من لمّه الشّيطان كما حدّثتک نفسک.

[١٣٣٥]١٣-إسحاق قال:

حدّثنى الحسن بن ظريف قال: اختلج فى صدرى مسألتان أردت الكتاب فيهما إلى أبى محمّد عليه السّلام فكتبت أسأله عن القائم عليه السّلام إذا قام بما يقضى و أين مجلسه الّذى يقضى فيه بين النّاس و أردت أن أسأله عن شىء لحمّى الرّبع فأغفلت خبر الحمّى فجاء الجواب سألت عن القائم فإذا قام قضى بين النّاس بعلمه كقضاء داود عليه السّلام لا يسأل البيّنه و كنت أردت أن تسأل لحمّى الرّبع فأنسيت، فاكتب فى ورقه و علّقه على المحموم فإنّه يبرأ بإذن اللّه إن شاء اللّه يا نارُ كُونِى بَرْداً وَ سَلاٰماً عَلىٰ إِبْرٰاهِيمَ فعلّقنا عليه ما ذكر أبو محمّد عليه السّلام فأفاق.

[١٣٣٦]14-إسحاق قال: حدّثنى إسماعيل بن محمّد بن علىّ بن إسماعيل بن علىّ بن عبد اللّه بن عبّاس بن عبد المطّلب قال:

قعدت لأبى محمّد عليه السّلام على ظهر الطّريق فلمّا مرّ بى شكوت إليه الحاجه و حلفت له أنّه ليس عندى درهم فما فوقها و لا غداء و لا عشاء قال: فقال: تحلف باللّه كاذبا و قد دفنت مائتى دينار، و ليس قولى هذا دفعا لک عن العطيّه، أعطه يا غلام ما معک، فأعطانى غلامه مائه دينار، ثمّ أقبل علىّ فقال لى: إنّک تحرمها أحوج ما تكون إليها يعنى الدّنانير الّتى دفنت و صدق عليه السّلام و كان كما قال دفنت مائتى دينار و قلت: يكون ظهرا و كهفا لنا فاضطررت ضروره شديده إلى شىء أنفقه و انغلقت علىّ أبواب الرّزق فنبّشت عنها فإذا ابن لى

آیا امام، محتلم می شود؟ و پس از پایان نامه با خودم گفتم: محتلم شدن، شیطنت است که خداوند اولیایش را از آن نگاه داشته است. آن گاه جواب آمد: حال امامان در خواب، همان حال بیداری است. خواب در آنان چیزی را دگرگون نمی کند. و خداوند اولیایش را از دستبرد شیطان نگاه داشته است چنان که خودت گفتی.

[۱۳۳۵]۱۳-حسن ظریف گفت: دو مسأله به دلم خطور کرد که خواستم دربارۀ آن ها به حضرت عسکری [علیه السّلام]نامه بنویسم. آن گاه نوشتم و دربارۀ قائم علیه السّلام پرسیدم که وقتی قیام کند با چه چیزی حکم می کند و محلّ جلوس و داوری اش میان مردم کجا است و می خواستم از درمانی برای تب ربع [تبی که یک روز می گیرد و دو روز رها می کند.]بپرسم ولی فراموش کردم. آن گاه جواب آمد: «از قائم [علیه السّلام]پرسیدی پس او وقتی قیام کند، با علم علم خودش میان مردم داوری می کند مانند داوری داود علیه السّلام.» و گواه نمی خواهد. و خواسته بودی از چیزی برای تب ربع بپرسی و فراموش کردی. در برگی بنویس «یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم.» و بر آن که تب کرده، بیاویز. ان شاء اللّه به اذن خداوند بهبود می یابد. ما آنچه را حضرت فرموده بود، انجام داده، بر او آویختیم و خوب شد.

[۱۳۳۶]۱4-اسماعیل محمّد گفت: سر راه حضرت عسکری علیه السّلام نشستم و چون به من رسید از نیازمندی ام به او شکایت برده و سوگند خوردم که نه درهم و دیناری دارم، نه ناشتا و شامی. او گوید: حضرت فرمود: به دروغ خدا را سوگند می دهی درحالی که تو دویست دینار زیر خاک دفن کرده ای. و این را برای این نمی گویم که چیزی به تو ندهم. ای غلام آنچه داری به او بده. غلامش صد دینار به من داد. سپس ایشان به من رو کرده، فرمود: تو در نیازمندترین احوالت به آن ها -یعنی دینارهایی که دفن کرده بودم-از آن محروم می شوی. و راست فرمود: و چنان شد که فرمود. دویست دینار دفن کردم و گفتم: پشتوانه و برطرف کننده نیازم باشد. و آن گاه درهای روزی به رویم بسته شد. و برای چیزی به شدّت نیاز پیدا کردم که آن را خرج کنم. پس آن جا را کندم و دریافتم که پسرم جایش را یاد گرفته، آن ها را برداشته و گریخته است. و من به چیزی از آن دست نیافتم.

قد عرف موضعها فأخذها و هرب فما قدرت منها على شىء.

[١٣٣٧]5 ١-إسحاق قال: حدّثنى علىّ بن زيد بن علىّ بن الحسين بن علىّ قال:

كان لى فرس و كنت به معجبا أكثر ذكره فى المحالّ فدخلت على أبى محمّد عليه السّلام يوما فقال لى: ما فعل فرسک؟ فقلت: هو عندى و هو ذا هو على بابک و عنه نزلت فقال لى: استبدل به قبل المساء إن قدرت على مشترى و لا تؤخّر ذلک و دخل علينا داخل و انقطع الكلام فقمت متفكّرا و مضيت إلى منزلى فأخبرت أخى الخبر، فقال: ما أدرى ما أقول فى هذا؟ و شححت به و نفست على النّاس ببيعه و أمسينا فأتانا السّائس و قد صلّينا العتمه فقال: يا مولاى نفق فرسک فاغتممت و علمت أنّه عنى هذا بذلک القول، قال: ثمّ دخلت على أبى محمّد بعد أيّام و أنا أقول، فى نفسى: ليته أخلف علىّ دابّه إذ كنت اغتممت بقوله، فلمّا جلست قال: نعم نخلف دابّه عليک، يا غلام أعطه برذونى الكميت هذا خير من فرسک و أوطأ و أطول عمرا.

[١٣٣٨]6 ١-إسحاق قال: حدّثنى محمّد بن الحسن بن شمّون قال: حدّثنى أحمد بن محمّد قال:

كتبت إلى أبى محمّد عليه السّلام حين أخذ المهتدى فى قتل الموالى يا سيّدى الحمد للّه الّذى شغله عنّا، فقد بلغنى أنّه يتهدّدک و يقول: و اللّه لأجلينّهم عن جديد الأرض فوقّع أبو محمّد عليه السّلام بخطّه: ذاک أقصر لعمره، عدّ من يومک هذا خمسه أيّام و يقتل فى اليوم السّادس بعد هوان و استخفاف يمرّ به فكان كما قال عليه السّلام.

[١٣٣٩]7 ١-إسحاق قال: حدّثنى محمّد بن الحسن بن شمّون قال:

كتبت إلى أبى محمّد عليه السّلام أسأله أن يدعو اللّه لى من وجع عينى و كانت

[۱۳۳۷]5 ۱-علی بن زید گفت: من اسبی داشتم و از داشتن اش شاد بوده، در مجالس از آن بسیار سخن می گفتم. روزی به نزد حضرت عسکری علیه السّلام رفتم و ایشان به من فرمود: اسبت چه می کند؟ گفتم: آن را دارم و با آن آمدم و اینک بر در شما است. به من فرمود: اگر مشتری ای یافتی پیش از شب آن را عوض کن. و این کار را عقب نینداز. آن گاه کسی به نزدمان آمد و سخن قطع شد. اندیشناک برخاسته، به خانه ام رفتم و برادرم را از آن آگاه ساختم. گفت: نمی دانم در این باره چه بگویم. و من به فروختن آن دریغم آمد و مردم را سزاوار آن ندانستم. شب شد. و ما نماز شام را گزارده بودیم که تیمارگر به نزدمان آمده، گفت: سرورم اسبت مرد. من غمگین شدم و دانستم که مقصود حضرت از آن سخن، این بوده است. او گوید: پس از چند روزی به نزد حضرت عسکری علیه السّلام رفتم و با خودم می گفتم: کاش به جای آن چارپایی به من بدهد که من به سبب گفتهٔ ایشان غمگین شده ام. چون نشستم، حضرت فرمود: بله، ما به عوض آن چارپایی به تو می دهیم. ای غلام ! آن اسب سرخ تاتاری مرا به او بده. این از اسب تو بهتر است. رهوارتر و عمرش درازتر.

[۱۳۳۸]6 ۱-احمد محمّد گفت: وقتی مهتدی به جنگ با موالی [ترک ها] پرداخت، به حضرت عسکری علیه السّلام نوشتم: سپاس خداوندی را که او را از ما بازداشت. که شنیدم او شما را تهدید کرده و گفته است: به خدا سوگند آنان را از روی زمین محو می کنم. حضرت عسکری علیه السّلام به خطّشان بر پای نامه نوشت: همین عمرش را کوتاه کرد. از امروز، پنج روز بشمار. او در روز ششم پس از خواری و ذلّتی که بر او می رود، کشته خواهد شد. و چنان شد که حضرت فرمود.

[۱۳۳۹]۷ ۱-محمّد بن حسن شمّون گفته است: به حضرت عسکری علیه السّلام نامه نوشتم و از ایشان خواستم برای درد چشمم به پیشگاه خداوند دعا کند.

إحدى عينىّ ذاهبه و الأخرى على شرف ذهاب، فكتب إلىّ: حبس اللّه عليک عينک فأفاقت الصّحيحه و وقّع فى آخر الكتاب آجرک اللّه و أحسن ثوابک، فاغتممت لذلک و لم أعرف فى أهلى أحدا مات، فلمّا كان بعد أيّام جاءتنى وفاه ابنى طيّب فعلمت أنّ التّعزيه له.

[١٣٤٠]١١٨-إسحاق قال: حدّثنى عمر بن أبى مسلم قال:

قدم علينا بسرّ من رأى رجل من أهل مصر يقال له: سيف بن اللّيث، يتظلّم إلى المهتدى فى ضيعه له قد غصبها إيّاه شفيع الخادم و أخرجه منها فأشرنا عليه أن يكتب إلى أبى محمّد عليه السّلام: يسأله تسهيل أمرها فكتب إليه أبو محمّد عليه السّلام لا بأس عليک ضيعتک تردّ عليک فلا تتقدّم إلى السّلطان و الق الوكيل الّذى فى يده الضّيعه و خوّفه بالسّلطان الأعظم اللّه ربّ العالمين فلقيه! فقال له الوكيل الّذى فى يده الضّيعه قد كتب إلىّ عند خروجک من مصر، أن أطلبک و أردّ الضّيعه عليک فردّها عليه بحكم القاضى ابن أبى الشّوارب و شهاده الشّهود و لم يحتج إلى أن يتقدّم إلى المهتدى فصارت الضّيعه له و فى يده و لم يكن لها خبر بعد ذلک قال: و حدّثنى سيف بن اللّيث هذا قال: خلّفت ابنا لى عليلا بمصر عند خروجى عنها و ابنا لى آخر أسنّ منه كان وصيّى و قيّمى على عيالى و فى ضياعى فكتبت إلى أبى محمّد عليه السّلام أسأله الدّعاء لابنى العليل، فكتب إلىّ قد عوفى ابنک المعتلّ و مات الكبير وصيّک و قيّمک فاحمد اللّه و لا تجزع فيحبط أجرک فورد علىّ الخبر أنّ ابنى قد عوفى من علّته و مات الكبير يوم ورد علىّ جواب أبى محمّد عليه السّلام.

[١٣٤١]١١٩-إسحاق قال: حدّثنى يحيى بن القشيرىّ من قريه تسمّى قير، قال: كان لأبى محمّد عليه السّلام وكيل قد اتّخذ معه فى الدّار حجره يكون فيها معه

درحالی که سوی یک چشمم رفته بود و سوی دیگری هم در حال رفتن بود. حضرت به من نوشت: خداوند چشمت را برایت نگاه داشت. آن گاه چشم سالمم بهبود یافت. و حضرت در پایان نامه نوشته بودند: خداوند تو را اجر دهد و پاداشت را نیکو گرداند [امام علیه السّلام تسلیت می دهد.]برای همین غمگین شدم و نمی دانستم که چه کسی از خانواده ام درگذشته است. پس از چند روز خبر درگذشت پسرم طیّب به من رسید. و دانستم که آن تسلیت برای او بوده است.

[۱۳۴۰]۱۸-عمر ابو مسلم گفته است: مردی از اهل مصر که به او سیف لیث می گفتند به نزد ما آمد تا دربارۀ زمینش که «شفیع خادم» از او غصب کرده، او را از آن بیرون کرده بود، از مهتدی دادخواهی کند. ما به او اشاره کردیم که نامه ای به حضرت عسکری علیه السّلام نوشته، از ایشان بخواهد که او را در کارش پیش ببرد. حضرت عسکری علیه السّلام به او نوشت: بیم نداشته باش. زمینت به تو بازگردانده می شود. به نزد سلطان نرو. با آن گماشته ای که زمینت در دست او است دیدار کرده، او را از سلطان اعظم، خداوند پروردگار جهانیان بترسان. او به دیدارش رفت و آن گماشته که زمین او در دستش بود، به او گفت: هنگام خروج تو از مصر به من نوشتند که تو را بخواهم و زمینت را بازگردانم. آن گاه به حکم قاضی ابن ابو الشّوارب و گواهی گواهان زمین را به او بازگرداند و به رفتن نزد مهتدی نیازی نیافت. زمین به خودش رسید و در دستش بود و پس از آن از او خبری نشد. راوی گوید: و همین سیف لیث به من گفت: هنگام خروجم از مصر پسری بیمار داشتم و پسر دیگری بزرگ تر از او که وصی و قیّم من بر خانواده و زمینم بود. پس به حضرت عسکری علیه السّلام نامه نوشته، برای پسر بیمارم درخواست دعا کردم. به من نوشتند: پسر بیمارت تندرست شد و پسر بزرگ که وصیّ و کارگزارت بود، درگذشت. خدا را سپاس گفته، بی تابی نکن که پاداشت از بین می رود. و همان روزی که جواب حضرت عسکری علیه السّلام به من رسید خبر آمد که پسر بیمارم بهبود یافته و پسر بزرگ مرده است.

[۱۳۴۱]۱۹-یحیای قشیری از روستایی به نام قیر گفت: حضرت عسکری وکیلی داشت که در اتاقی از خانۀ حضرت بود و خادمی سفید به همراه او بود.

خادم أبيض فأراد الوكيل الخادم على نفسه فأبى إلاّ أن يأتيه بنبيذ فاحتال له بنبيذ، ثمّ أدخله عليه و بينه و بين أبى محمّد عليه السّلام ثلاثه أبواب مغلقه، قال: فحدّثنى الوكيل قال: إنّى لمنتبه إذ أنا بالأبواب تفتح حتّى جاء بنفسه فوقف على باب الحجره ثمّ قال: يا هؤلاء اتّقوا اللّه خافوا اللّه فلمّا أصبحنا أمر ببيع الخادم و إخراجى من الدّار.

[١٣٤٢] ٢٠-إسحاق قال: أخبرنى محمّد بن الرّبيع الشّائىّ قال:

ناظرت رجلا من الثّنويّه بالأهواز، ثمّ قدمت سرّ من رأى و قد علق بقلبى شىء من مقالته فإنّى لجالس على باب أحمد بن الخضيب إذ أقبل أبو محمّد عليه السّلام من دار العامّه يؤمّ الموكب: فنظر إلىّ و أشار بسبّاحته أحد أحد فرد فسقطت مغشيّا علىّ.

[١٣٤٣] ٢١-إسحاق، عن أبى هاشم الجعفرىّ قال:

دخلت على أبى محمّد عليه السّلام يوما و أنا أريد أن أسأله ما أصوغ به خاتما أتبرّک به، فجلست و أنسيت ما جئت له، فلمّا ودّعت و نهضت رمى إلىّ بالخاتم فقال: أردت فضّه فأعطيناک خاتما ربحت الفصّ و الكرا، هنأک اللّه يا أبا هاشم! فقلت: يا سيّدى أشهد أنّک ولىّ اللّه و إمامى الّذى أدين اللّه بطاعته، فقال: غفر اللّه لک يا أبا هاشم.

[١٣44]٢٢-إسحاق قال: حدّثنى محمّد بن القاسم أبو العيناء الهاشمىّ مولى عبد الصّمد بن علىّ عتاقه قال:

كنت أدخل على أبى محمّد عليه السّلام فأعطش و أنا عنده فأجلّه أن أدعو بالماء فيقول: يا غلام! اسقه و ربّما حدّثت نفسى بالنّهوض فأفكّر فى ذلک فيقول: يا غلام! دابّته.

آن گاه وکیل از خادم خواست که او را بر خودش بپذیرد. او نپذیرفت مگر این که برایش شرابی بیاورد. او به حیله شرابی به دست آورده، به نزد او آورد. و میان او و حضرت عسکری علیه السّلام سه در بسته، فاصله بود. او گوید: آن وکیل به من گفت: من هشیار بودم که ناگاه دیدم آن درها باز می شود تا خود حضرت آمده، بر در اتاق ایستاده سپس فرمود: آهای، از خدا پروا کنید، از خدا بهراسید. و چون صبح شد فرمان داد آن خادم را بفروشند و مرا از خانه بیرون کنند.

[۱۳۴۲] ۲۰-محمّد بن ربیع سائی گفت: در اهواز با مردی از دوگانه پرستان مناظره کردم. سپس به سامره رفتم درحالی که چیزی از سخنانش به دلم نشسته بود. من بر در احمد خضیب نشسته بودم که ناگاه حضرت عسکری علیه السّلام درحالی که آهنگ موکب [گروه اسب سواران]داشت، از دار الخلافه پیش آمد و آن گاه به من نگریسته، با اشارهٔ انگشتش فرمود: «یکتا است یکتا. یگانه است.» من بی هوش بر زمین افتادم.

[۱۳۴۳] ۲۱-ابو هاشم جعفری گفت: روزی به نزد حضرت عسکری رفتم و می خواستم برای تبرّک چیزی از ایشان خواسته با آن انگشتری بسازم. نشستم و فراموش کردم که برای چه کاری آمده ام. چون از ایشان خداحافظی کرده، برخاستم یک انگشتری برایم انداخته، فرمودند: نقره می خواستی و ما به تو انگشتری دادیم. و [قیمت]نگین و دستمزد را سود کردی. ای ابو هاشم! خداوند آن را برایت گوارا گرداند. من عرض کردم: ای آقای من، گواهی می دهم که تو ولی خدایی و امامی که من با اطاعت از او به خدا نزدیک می شوم. فرمودند: ای ابو هاشم! خدا تو را بیامرزد.

[۱۳۴۴]۲۲-محمّد بن قاسم گفت: من به نزد حضرت عسکری علیه السّلام می رفتم و تشنه ام می شد ولی از عظمت ایشان شرم می کردم که آب بخواهم. آن گاه ایشان می فرمود: غلام! او را سیراب کن. و چه بسا با خودم می گفتم که برخیزم و در این باره فکر می کردم که ایشان می فرمود: غلام! چارپایش را آماده کن.

[۱۳45]۲۳-علیّ بن محمّد، عن محمّد بن إسماعیل بن إبراهیم بن موسی بن جعفر بن محمّد، عن علیّ بن عبد الغفّار قال:

دخل العبّاسیّون علی صالح بن وصیف و دخل صالح بن علیّ و غیره من المنحرفین عن هذه النّاحیه علی صالح بن وصیف عند ما حبس أبا محمّد علیه السّلام، فقال لهم صالح: و ما أصنع؟ قد وکّلت به رجلین من أشرّ من قدرت علیه، فقد صارا من العباده و الصّلاه و الصّیام إلی أمر عظیم، فقلت لهما: ما فیه؟ فقالا: ما تقول فی رجل یصوم النّهار و یقوم اللّیل کلّه، لا یتکلّم و لا یتشاغل و إذا نظرنا إلیه ارتعدت فرائصنا و یداخلنا ما لا نملکه من أنفسنا، فلمّا سمعوا ذلک انصرفوا خائبین.

[۱۳46]۲۴-علیّ بن محمّد، عن الحسن بن الحسین قال:

حدّثنی محمّد بن الحسن المکفوف قال: حدّثنی بعض أصحابنا، عن بعض فصّادی العسکر من النّصاری أنّ أبا محمّد علیه السّلام بعث إلیّ یوما فی وقت صلاه الظّهر، فقال لی: افصد هذا العرق قال: و ناولنی عرقا لم أفهمه من العروق الّتی تفصد، فقلت فی نفسی: ما رأیت أمرا أعجب من هذا یأمرنی أن أفصد فی وقت الظّهر و لیس بوقت فصد و الثّانیه عرق لا أفهمه، ثمّ قال لی: انتظر و کن فی الدّار، فلمّا أمسی دعانی و قال لی: سرّح الدّم فسرّحت ثمّ قال لی: أمسک فأمسکت، ثمّ قال لی: کن فی الدّار، فلمّا کان نصف اللّیل أرسل إلیّ و قال لی: سرّح الدّم قال: فتعجّبت أکثر من عجبی الأوّل و کرهت أن أسأله قال: فسرّحت فخرج دم أبیض کأنّه الملح، قال: ثمّ قال لی: احبس قال: فحبست قال: ثمّ قال: کن فی الدّار، فلمّا أصبحت أمر قهرمانه أن یعطینی ثلاثه دنانیر فأخذتها و خرجت حتّی أتیت ابن بختیشوع النّصرانیّ فقصصت علیه القصّه قال: فقال لی:

[۱۳45]۲۳-علی عبد الغفّار گفت: عبّاسیان و صالح علی و دیگر منحرفان از ناحیهٔ خاندان، هنگامی که صالح وصیف، حضرت عسکری علیه السّلام را به زندان انداخت، به نزدش آمدند. و صالح به آنان گفت: چه کار کنم؟ دو مرد از بدترین کسانی که می توانستم بیابم بر او گماردم و آن دو در عبادت و نماز و روزه خود را به جایی بزرگ رساندند. به آنان گفتم: در او چه دیدید؟ گفتند: چه می گویی دربارهٔ مردی که روز را روزه می گیرد و همهٔ شب در عبادت است. سخن نمی گوید و به چیزی سرگرم نمی شود و چون به او می نگریم پشتمان می لرزد و حالی به ما دست می دهد که از خود بیخود می شویم. آنان چون چنین شنیدند ناامید بازگشتند.

[۱۳46]۲4-یکی از رگزنان نصرانی سامره روایت کرده که روزی حضرت عسکری علیه السّلام هنگام نماز ظهر دنبال من فرستاده [آن گاه که به نزدش رفتم]، به من فرمود: این رگ را بزن. و رگی نشانم داد که گمان نمی کردم از رگ هایی باشد که زده می شود. و با خودم گفتم: چیزی شگفت تر از این ندیده ام مرا در هنگام ظهر که هنگام رگ زدن نیست، به رگ زدن فرمان می دهد، آن هم رگی که من آن را نمی شناسم. سپس ایشان به من فرمود: منتظر باش و در خانه بمان. چون شب شد مرا خواسته، فرمود: راه خون را باز کن! باز کردم. سپس فرمود: ببند! و من بستم. سپس فرمود: در خانه باش! چون نیمه شب شد به راغم فرستاده، فرمود: راه خون را باز کن! او گوید: من بسیار بیش از بار نخست شگفت زده شدم ولی نپسندیدم که از ایشان چیزی بپرسم. پس راه خون را باز کردم. خونی سفید همچون نمک بیرون آمد. او گوید: سپس به من فرمود: ببند! و من بستم. سپس فرمود: در خانه باش! چون صبح شد به پیشکارش فرمود تا سه دینار به من بدهد. من آن ها را گرفته، بیرون آمدم و به نزد ابن بختیشوع نصرانی رفته، قصّه را برایش گفتم.

و اللّه ما أفهم ما تقول و لا أعرفه فی شیء من الطّبّ و لا قرأته فی کتاب و لا أعلم فی دهرنا أعلم بکتب النّصرانیّه من فلان الفارسیّ فاخرج إلیه قال: فاکتریت زورقا إلی البصره و أتیت الأهواز ثمّ صرت إلی فارس إلی صاحبی فأخبرته الخبر قال: و فقال لی: أنظرنی أیّاما فأنظرته ثمّ أتیته متقاضیا قال: فقال لی: إنّ هذا الّذی تحکیه عن هذا الرّجل فعله المسیح فی دهره مرّه.

[۱۳۴۷]۲۵-علیّ بن محمّد، عن بعض أصحابنا قال:

کتب محمّد بن حجر إلی أبی محمّد علیه السّلام یشکو عبد العزیز بن دلف و یزید بن عبد اللّه، فکتب إلیه: أمّا عبد العزیز فقد کفیته و أمّا یزید فإنّ لک و له مقاما بین یدی اللّه، فمات عبد العزیز و قتل یزید محمّد بن حجر.

[۱۳۴۸]۲۶-علیّ بن محمّد، عن بعض أصحابنا قال:

سلّم أبو محمّد علیه السّلام إلی نحریر فکان یضیّق علیه و یؤذیه، قال: فقالت له امرأته: ویلک اتّق اللّه، لا تدری من فی منزلک؟ و عرّفته صلاحه و قالت: إنّی أخاف علیک منه، فقال لأرمینّه بین السّباع، ثمّ فعل ذلک به فرئی علیه السّلام قائما یصلّی و هی حوله.

[۱۳۴۹]۲۷-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن إسحاق قال:

دخلت علی أبی محمّد علیه السّلام فسألته أن یکتب لأنظر إلی خطّه فأعرفه إذا ورد، فقال: نعم، ثمّ قال: یا أحمد إنّ الخطّ سیختلف علیک من بین القلم الغلیظ إلی القلم الدّقیق فلا تشکّنّ، ثمّ دعا بالدّواه فکتب و جعل یستمدّ إلی مجری الدّواه فقلت فی نفسی و هو یکتب: أستوهبه القلم الّذی کتب به. فلمّا فرغ من الکتابه أقبل یحدّثنی و هو یمسح القلم بمندیل الدّواه ساعه، ثمّ قال: هاک یا أحمد! فناولنیه، فقلت: جعلت فداک إنّی مغتمّ لشیء یصیبنی فی نفسی و قد أردت أن

او به من گفت: به خدا سوگند نمی فهمم چه می گویی. چنین چیزی در طب ندیده، در کتابی نخوانده ام. و در روزگارمان از فلان مرد پارسی داناتر به کتاب های نصرانیت نمی شناسم. به نزد او برو. او گوید: قایقی برای بصره کرایه کرده، به اهواز آمدم. سپس به پارس به سوی آن مرد رفته، قصّه را بازگفتم. او به من گفت: چند روزی مهلتم بده. به او مهلت دادم. سپس تقاضامندانه به نزدش رفتم. به من گفت: این چیزی که تو دربارۀ این مرد تعریف می کنی، مسیح یک بار در عمرش آن را انجام داده است.

[۱۳۴۷]۲۵-یکی از اصحابمان گفته است: محمّد حجر نامه ای به حضرت ابو محمّد [علیه السّلام]نوشت که از عبد العزیز دلف و یزید عبد اللّه شکایت می کرد. حضرت به او نوشت: از شرّ عبد العزیز نگاه داشته، می شوی ولی برای تو و یزید در پیشگاه خداوند، دادگاهی خواهد بود. پس عبد العزیز مرد و یزید، محمّد حجر را کشت.

[۱۳۴۸]۲۶-یکی از اصحابمان گفته است: حضرت عسکری علیه السّلام را به نحریر سپردند. و او بر ایشان سخت می گرفت و آزارشان می داد. او گوید: زنش به او گفت: وای بر تو! از خدا پروا کن، نمی دانی چه کسی در خانۀ تو است؟ و شایستگی حضرت را به او بازشناسانده، گفت: من دربارۀ او بر تو می هراسم. او گفت: او را میان درندگان خواهم انداخت. و چنین کرد. حضرت را دیدند که به نماز ایستاده و درندگاذن گردش درآمده اند.

[۱۳۴۹]۲۷-احمد اسحاق گفته است: به نزد حضرت ابو محمّد [علیه السّلام]رفتم و از ایشان خواستم بنویسند تا من خطّشان را ببینم و هروقت نامه ای رسید، بشناسم. فرمودند: باشد. سپس فرمود: ای احمد، این خطّ از میان قلم درشت تا ریز بر تو متفاوت نشان خواهد داد، پس در این باره به تردید نیفتی. سپس دوات خواست و نوشت و قلم را تا ته دوات می برد و درحالی که ایشان می نوشت من با خودم گفتم: این قلمی را که با آن می نویسد از ایشان هدیه خواهم خواست. و چون نوشتن را به پایان برد، درحالی که ساعتی قلم را با دستمال دوات پاک می کرد، با من به سخن پرداخت. سپس فرمود: احمد، بگیر. و آن را به من داد. من عرض کردم: جانم فدایت! چیزی در سینه ام هست که مرا غمگین می کند خواستم از پدرتان بپرسم، فرصتش پیش نیامد.

أسأل أباک فلم یقض لی ذلک، فقال: و ما هو یا أحمد؟ فقلت: یا سیّدی روی لنا عن آبائک أنّ نوم الأنبیاء علی أقفیتهم و نوم المؤمنین علی أیمانهم و نوم المنافقین علی شمائلهم و نوم الشّیاطین علی وجوههم، فقال علیه السّلام: کذلک هو، فقلت: یا سیّدی فإنّی أجهد أن أنام علی یمینی فما یمکننی و لا یأخذنی النّوم علیها، فسکت ساعه ثمّ قال: یا أحمد ادن منّی فدنوت منه فقال: أدخل یدک تحت ثیابک فأدخلتها فأخرج یده من تحت ثیابه و أدخلها تحت ثیابی، فمسح بیده الیمنی علی جانبی الأیسر و بیده الیسری علی جانبی الأیمن ثلاث مرّات، فقال أحمد: فما أقدر أن أنام علی یساری منذ فعل ذلک بی علیه السّلام و ما یأخذنی نوم علیها أصلا.

باب مولد الصّاحب علیه السّلام ولد علیه السّلام للنّصف من شعبان سنه خمس و خمسین و مائتین.

[۱۳۵۰] ۱-الحسین بن محمّد الأشعریّ، عن معلّی بن محمّد، عن أحمد بن محمّد قال:

خرج عن أبی محمّد علیه السّلام حین قتل الزّبیریّ: هذا جزاء من افتری علی اللّه فی أولیائه، زعم أنّه یقتلنی و لیس لی عقب فکیف رأی قدره اللّه. و ولد له ولد سمّاه «م ح م د» سنه ستّ و خمسین و مائتین.

[۱۳۵۱] ۲-علیّ بن محمّد قال:

حدّثنی محمّد و الحسن ابنا علیّ بن إبراهیم فی سنه تسع و سبعین و مائتین قالا: حدّثنا محمّد بن علیّ بن عبد الرّحمن العبدیّ-من عبد قیس-عن ضوء بن علیّ العجلیّ، عن رجل من أهل فارس سمّاه، قال: أتیت سرّ من رأی

فرمودند: احمد، آن چیست؟ عرض کردم: سرورم از پدرانتان برای ما روایت کرده اند که خواب پیامبران بر پشت، خواب مؤمنان بر جانب راستشان و خواب منافقان بر جانب چپ است. و خواب شیاطین بر رویشان. حضرت فرمودند: چنین است. من عرض کردم: سرورم من می کوشم بر جانب راستم بخوابم ولی برایم ممکن نمی شود و بر آن جانب خوابم نمی گیرد. حضرت ساعتی خاموش شده، سپس فرمود: احمد نزدیکم بیا. من به ایشان نزدیک شدم. آن گاه فرمود: دستت را زیر لباست ببر. من چنین کردم. آن گاه دستش را از زیر لباسش بیرون آورده، به زیر لباس من برده، سه بار دست راستش را بر جانب راستم و دست چپش را بر جانب راستم کشید. احمد گفته است: از وقتی آن حضرت علیه السّلام با من چنان کرده، من نمی توانم بر جانب چپم بخوابم و اصلا بر آن جانب خوابم نمی گیرد.

ولادت حضرت صاحب زمان علیه السّلام

آن حضرت علیه السّلام در نیمهٔ شعبان سال دویست و پنجاه و پنج به دنیا آمد.

[۱۳۵۰]۱-احمد محمّد گفته است: وقتی زبیری کشته شد از سوی حضرت ابو محمّد [علیه السّلام]چنین صادر شد: این است سرانجام کسی که دربارهٔ اولیای خداوند بر او دروغ بست. او پنداشت درحالی که فرزندی ندارم مرا می کشد. و قدرت خداوند را دید. و برای او در سال دویست و پنجاه و شش فرزندی به دنیا آمد که او را «م ح م د» نامید.

[۱۳۵۱]۲-مردی از اهل پارس گفت: من به سامره آمده، بر در حضرت

و لزمت باب أبی محمّد علیه السّلام فدعانی من غیر أن أستأذن، فلمّا دخلت و سلّمت قال لی: یا أبا فلان کیف حالک؟ ثمّ قال لی: اقعد یا فلان، ثمّ سألنی عن جماعه من رجال و نساء من أهلی، ثمّ قال لی: ما الّذی أقدمک؟ قلت: رغبه فی خدمتک، قال: فقال: فالزم الدّار قال: فکنت فی الدّار مع الخدم ثمّ صرت أشتری لهم الحوائج من السّوق و کنت أدخل علیه من غیر إذن إذا کان فی دار الرّجال، فدخلت علیه یوما و هو فی دار الرّجال، فسمعت حرکه فی البیت فنادانی مکانک لا تبرح فلم أجسر أن أخرج و لا أدخل، فخرجت علیّ جاریه معها شیء مغطّی ثمّ نادانی ادخل فدخلت و نادی الجاریه فرجعت فقال لها: اکشفی عمّا معک فکشفت عن غلام أبیض حسن الوجه و کشفت عن بطنه فإذا شعر نابت من لبّته إلی سرّته أخضر لیس بأسود، فقال: هذا صاحبکم، ثمّ أمرها فحملته فما رأیته بعد ذلک حتّی مضی أبو محمّد علیه السّلام فقال ضوء بن علیّ: فقلت للفارسیّ: کم کنت تقدّر له من السّنین؟ قال: سنتین، قال العبدیّ: فقلت لضوء: کم تقدّر له أنت؟ قال: أربع عشره سنه، قال أبو علیّ و أبو عبد اللّه و نحن نقدّر له إحدی و عشرین سنه.

[۱۳۵۲]۳-علیّ بن محمّد و عن غیر واحد من أصحابنا القمّیّین، عن محمّد بن محمّد العامریّ، عن أبی سعید غانم الهندیّ قال:

کنت بمدینه الهند المعروفه بقشمیر الدّاخله و أصحاب لی یقعدون علی کراسیّ عن یمین الملک، أربعون رجلا کلّهم یقرأ الکتب الأربعه: التّوراه و الإنجیل و الزّبور و صحف إبراهیم، نقضی بین النّاس و نفقّههم فی دینهم و نفتیهم فی حلالهم و حرامهم، یفزع النّاس إلینا الملک فمن دونه، فتجارینا ذکر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فقلنا: هذا النّبیّ المذکور فی الکتب قد خفی علینا أمره و یجب

ابو محمّد [علیه السّلام]بودم که ایشان بی آن که من اجازۀ ورود بخواهم مرا خواند. داخل شده، سلام کردم، به من فرمود: ابو فلانی حالت چطور است؟ سپس فرمود: فلانی بنشین. سپس از من دربارۀ گروهی از مردان و زنان خاندانم پرسید. سپس فرمود: چه چیز تو را به این جا آورد؟ عرض کردم: میل خدمت به شما. او گوید: حضرت فرمود: پس در خانه باش. او گوید: من در خانه با خادمان بودم. سپس رفتم تا از بازار نیازمندی هاشان را بخرم. و چون ایشان در اتاق مردان بودند من بی اجازه به نزدشان می رفتم. روزی ایشان در اتاق مردان بودند که، به نزدشان رفتم، آن گاه تکانی در خانه شنیدم. حضرت مرا صدا زدند و فرمودند: در جایت بایست و حرکت نکن. من نه جرأت کردم بیرون بروم و نه به داخل بیایم. آن گاه کنیزی که چیزی پوشیده همراهش بود بر من آشکار شد. سپس حضرت صدا زد: داخل شو. من داخل شدم و ایشان کنیز را صدا زد و او بازگشت. آن گاه به او فرمود: آنچه را با خود داری آشکار کن. او پوشش را از پسری سپید و زیبارو برداشت و شکمش را آشکار کرد. مویی بود سبز نه سیاه، روییده از زیر گلو تا نافش. آن گاه حضرت فرمود: این مولای شما است. سپس به او فرمان داد تا او را ببرد. و من پس از آن او را ندیدم تا ابو محمّد [علیه السّلام]درگذشت. ضوء بن علی گفته است: من به آن مرد پارسی گفتم: او را چند ساله یافتی؟ گفت: دوساله. عبدی گفته است: من به ضوء گفتم: تو او را چند ساله یافتی: گفت: چهارده ساله. ابو علی و ابو عبد اللّه گفتند: و ما او را بیست و یک ساله یافتیم.

[۱۳۵۲]۳-ابو سعید غانم هندی گفته است: من در شهری از هند معروف به کشمیر داخله بودم. و یارانی داشتم که بر تخت های جانب راست پادشاه می نشستند. چهل مرد که همگی کتاب های چهارگانه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را می خواندند. ما میان مردم داوری کرده، به دینشان آگاهی شان داده، دربارۀ حلال و حرامشان فتوا می دادیم. مردم، پادشاه و دیگران به ما پناه می آوردند. تا سخن از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-در میان ما انداخته شد. و گفتیم: موضوع این پیامبر گفته شده در کتاب ها بر ما پنهان مانده است.

علينا الفحص عنه و طلب أثره و اتّفق رأينا و توافقنا على أن أخرج فأرتاد لهم، فخرجت و معى مال جليل، فسرت اثنى عشر شهرا حتّى قربت من كابل، فعرض لى قوم من التّرک فقطعوا علىّ و أخذوا مالى و جرحت جراحات شديده و دفعت إلى مدينه كابل، فأنفذنى ملكها لمّا وقف على خبرى إلى مدينه بلخ و عليها إذ ذاک داود بن العبّاس بن أبى الأسود، فبلغه خبرى و أنّى خرجت مرتادا من الهند و تعلّمت الفارسيّه و ناظرت الفقهاء و أصحاب الكلام، فأرسل إلىّ داود بن العبّاس فأحضرنى مجلسه و جمع علىّ الفقهاء فناظرونى فأعلمتهم أنّى خرجت من بلدى أطلب هذا النّبىّ الّذى وجدته فى الكتب، فقال لى: من هو و ما اسمه؟ فقلت: محمّد، فقالوا: هو نبيّنا الّذى تطلب، فسألتهم عن شرائعه، فأعلمونى، فقلت لهم: أنا أعلم أنّ محمّدا نبىّ و لا أعلمه هذا الّذى تصفون أم لا فأعلمونى موضعه لأقصده فأسائله عن علامات عندى و دلالات، فإن كان صاحبى الّذى طلبت آمنت به، فقالوا: قد مضى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فقلت: فمن وصيّه و خليفته فقالوا: أبو بكر، قلت: فسمّوه لى فإنّ هذه كنيته؟ قالوا: عبد اللّه بن عثمان و نسبوه إلى قريش، قلت فانسبوا لى محمّدا نبيّكم فنسبوه لى، فقلت: ليس هذا صاحبى الّذى طلبت، صاحبى الّذى أطلبه خليفته، أخوه فى الدّين و ابن عمّه فى النّسب و زوج ابنته و أبو ولده، ليس لهذا النّبىّ ذرّيّه على الأرض غير ولد هذا الرّجل الّذى هو خليفته، قال: فوثبوا بى و قالوا أيّها الأمير إنّ هذا قد خرج من الشّرک إلى الكفر هذا حلال الدّم، فقلت لهم: يا قوم أنا رجل معى دين متمسّک به لا أفارقه حتّى أرى ما هو أقوى منه، إنّى وجدت صفه هذا الرّجل فى الكتب الّتى أنزلها اللّه على أنبيائه و إنّما خرجت من بلاد

و جستجو دربارۀ او و یافتن نشانه ای از ایشان بر ما واجب است. آرای ما یکی شده، همه به بیرون آمدن و جستجو برای آنان موافقت کردند. من درحالی که مال بسیاری به همراه داشتم، بیرون آمده، دوازده شهر پیمودم تا به نزدیک کابل رسیدم. گروهی ترک بر من آشکار شده راه بر من بسته، مالم را گرفتند و خود به سختی زخم برداشتم. مرا به شهر کابل بردند. شهریار آن جا چون به احوال من آگاه شد مرا به شهر بلخ فرستاد که در آن هنگام داود بن عبّاس ابو الاسود بر آن حکم می راند. خبر من به او رسید که برای جستجو از هند بیرون آمده، فارسی آموخته، با فقیهان و کلام دانان مناظره کرده ام. پس داود عبّاس به دنبالم فرستاده، مرا به حضورش خواسته، فقیهان را بر من گرد آورد تا با من مناظره کنند. به آنان گفتم که من از سرزمینم بیرون آمدم تا از پیامبری بجویم که در کتاب ها یافته ام. به من گفتند: او چه کسی است و نامش چه؟ گفتم: محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]گفتند: آن که می جویی همان پیامبر ما است. پس دربارۀ شرایع او پرسیدم. مرا به آن آگاه ساختند. من به آنان گفتم: من می دانم که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]پیامبر است ولی نمی دانم همین کسی است که شما وصفش می کنید یا نه. جایش را به من بگویید تا آهنگ او کنم و دربارۀ نشانه ها و دلیل هایی که نزد من است از خودش بپرسم. تا اگر همان بود که من می جویم به او ایمان آورم. گفتند: ایشان درگذشته است. گفتم: وصیّ و جانشین اش کیست؟ گفتند: ابو بکر. گفتم: نامش را بگویید، این کنیۀ او است؟ گفتند: عبد اللّه عثمان. و به قریش نسبتش دادند. گفتم: و نسب محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]پیامبرتان را برایم بگویید. و گفتند. من گفتم: این، همان نیست که من می جستم. کسی که من به دنبالش هستم جانشین اش، برادری در دین، پسرعمویش در نسب، همسر دخترش و پدر فرزندان او است. و برای این پیامبر بر روی زمین فرزندانی جز فرزندان این مرد که جانشین او است نیست. او گوید: آنان به من حمله کرده، گفتند: ای امیر! این مرد از شرک به کفر در آمده، خونش هدر است. من به آنان گفتم: ای مردم! من دینی دارم که به آن چنگ می زنم و تا قوی تر از آن نبینم از آن جدا نمی شوم. من اوصاف این مرد را در کتاب هایی یافته ام که خداوند بر پیامبرانش نازل فرموده است.

الهند و من العزّ الّذى كنت فيه طلبا له، فلمّا فحصت عن أمر صاحبكم الّذى ذكرتم لم يكن النّبىّ الموصوف فى الكتب فكفّوا عنّى و بعث العامل إلى رجل يقال له: الحسين بن إشكيب فدعاه، فقال له: ناظر هذا الرّجل الهندىّ، فقال له الحسين: أصلحک اللّه عندک الفقهاء و العلماء و هم أعلم و أبصر بمناظرته، فقال له: ناظره كما أقول لک و اخل به و الطف له، فقال لى الحسين بن إشكيب بعد ما فاوضته: إنّ صاحبک الّذى تطلبه هو النّبىّ الّذى وصفه هؤلاء و ليس الأمر فى خليفته كما قالوا، هذا النّبىّ محمّد بن عبد اللّه بن عبد المطّلب و وصيّه علىّ بن أبى طالب بن عبد المطّلب و هو زوج فاطمه بنت محمّد و أبو الحسن و الحسين سبطى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، قال غانم أبو سعيد: فقلت: اللّه أكبر هذا الّذى طلبت، فانصرفت إلى داود بن العبّاس فقلت له: أيّها الأمير! وجدت ما طلبت و أنا أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه، قال: فبرّنى و وصلنى، و قال للحسين تفقّده، قال: فمضيت إليه حتّى آنست به و فقّهنى فيما احتجت إليه من الصّلاه و الصّيام و الفرائض، قال: فقلت له: إنّا نقرأ فى كتبنا أنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم خاتم النّبيّين لا نبىّ بعده و أنّ الأمر من بعده إلى وصيّه و وارثه و خليفته من بعده، ثمّ إلى الوصىّ بعد الوصىّ، لا يزال أمر اللّه جاريا فى أعقابهم حتّى تنقضى الدّنيا، فمن وصىّ وصىّ محمّد؟ قال: الحسن ثمّ الحسين ابنا محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، ثمّ ساق الأمر فى الوصيّه حتّى انتهى إلى صاحب الزّمان عليه السّلام ثمّ أعلمنى ما حدث، فلم يكن لى همّه إلاّ طلب النّاحيه فوافى قمّ و قعد مع أصحابنا فى سنه أربع و ستّين و مائتين و خرج معهم حتّى وافى بغداد و معه رفيق له من أهل السّند كان صحبه على المذهب، قال: فحدّثنى غانم قال:

و از هند و از عزّتی که در آن بودم فقط به جستجوی او بیرون آمده ام. و چون دربارۀ کسی که شما گفتید، بررسی کردم، آن پیامبری نبود که در کتاب ها وصف شده است. پس از من دست بدارید. حکمران دنبال مردی به نام حسین اشکیب فرستاده، او را خواند. آن گاه به او گفت: با این مرد هندی مناظره کن. حسین به او گفت: خدا کارت را بسامان کند. فقیهان و عالمان نزد تواند و آنان به مناظرۀ با او داناتر و بیناترند. او گفت: من می گویم تو با او مناظره کن. با او خلوت کن و مهربانی نما. حسین اشکیب پس از این که من با او سخن گفتم، به من گفت: این کسی که تو دنبالش هستی پیامبری است که اینان برایت وصفش کردند ولی دربارۀ جانشین اش چنان نیست که آنان گفتند. این پیامبر محمّد بن عبد اللّه عبد المطّلب است و وصیّ اش علی بن ابی طالب عبد المطّلب و همو همسر فاطمه دختر محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]و پدر حسن و حسین دو نوه محمّد است. غانم ابو سعید گوید: من گفتم: اللّه اکبر! این است آنچه می جستم. پس به نزد داود عبّاس رفته، به او گفتم: ای امیر! آنچه را در جستجویش بودم، یافتم و من گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]فرستادۀ او است. او به من نیکی کرده، صله داد و به حسین گفت: او را دریاب. او گوید: من به نزد او رفتم و با او انس گرفتم و او در آنچه از نماز و روزه و واجبات نیاز داشتم مرا آگاه کرد. من به او گفتم: ما در کتاب هایمان می خوانیم که محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش -خاتم پیامبران است که پیامبری پس از او نیست. و این امر پس از او به وصی و وارث و جانشین پس از خودش می رسد. سپس وصی ای پس از وصیّ دیگر. که پیوسته امر خداوند در فرزندانشان جریان دارد تا دنیا به پایان رسد. پس وصی وصیّ محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]چه کسی است؟ گفت: حسن و سپس حسین [علیهما السّلام]دو فرزند محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-سپس امر وصیّت را دنبال کرده به صاحب زمان علیه السّلام پایان برد. سپس به من گفت که چه روی داده است. [و از آن هنگام]من اندیشه ای جز جستن ناحیۀ حضرت نداشتم. [محمّد بن محمّد عامری گفته است:]آن گاه او به قم آمد و در سال دویست و شصت و چهار با اصحاب ما نشست و با آنان بیرون آمد و به بغداد رسید و رفیقی از اهل سند داشت که در مذهب با او همراه بود.

و أنكرت من رفيقى بعض أخلاقه فهجرته، و خرجت حتّى سرت إلى العبّاسيّه أتهيّأ للصّلاه و أصلّى و إنّى لواقف متفكّر فيما قصدت لطلبه إذا أنا بآت قد أتانى فقال: أنت فلان؟ -اسمه بالهند-فقلت: نعم فقال: أجب مولاک فمضيت معه فلم يزل يتخلّل بى الطّرق حتّى أتى دارا و بستانا فإذا أنا به عليه السّلام جالس فقال مرحبا يا فلان-بكلام الهند-كيف حالک؟ و كيف خلّفت فلانا و فلانا؟ حتّى عدّ الأربعين كلّهم فسألنى عنهم واحدا واحدا، ثمّ أخبرنى بما تجارينا كلّ ذلک بكلام الهند، ثمّ قال: أردت أن تحجّ مع أهل قم قلت: نعم يا سيّدى، فقال: لا تحجّ معهم و انصرف سنتک هذه و حجّ فى قابل، ثمّ ألقى إلىّ صرّه كانت بين يديه، فقال لى: اجعلها نفقتک و لا تدخل إلى بغداد إلى فلان سمّاه و لا تطلعه على شىء و انصرف إلينا إلى البلد ثمّ وافانا بعض الفتوح فأعلمونا أنّ أصحابنا انصرفوا من العقبه و مضى نحو خراسان فلمّا كان فى قابل حجّ و أرسل إلينا بهديّه من طرف خراسان فأقام بها مدّه، ثمّ مات رحمه اللّه.

[۱۳۵۳]4-علىّ بن محمّد، عن سعد بن عبد اللّه قال:

إنّ الحسن بن النّضر و أبا صدام و جماعه تكلّموا بعد مضىّ أبى محمّد عليه السّلام فيما فى أيدى الوكلاء و أرادوا الفحص فجاء الحسن بن النّضر إلى أبى الصّدام فقال: إنّى أريد الحجّ فقال له أبو صدام: أخّره هذه السّنه، فقال له الحسن [بن النّضر]: إنّى أفزع فى المنام و لا بدّ من الخروج و أوصى إلى أحمد بن يعلى بن حمّاد و أوصى للنّاحيه بمال و أمره أن لا يخرج شيئا إلاّ من يده إلى يده بعد ظهوره قال: فقال الحسن: لمّا وافيت بغداد اكتريت دارا فنزلتها فجاءنى بعض الوكلاء بثياب و دنانير و خلّفها عندى فقلت له ما هذا؟ قال: هو ما ترى، ثمّ جاءنى آخر بمثلها و آخر حتّى كبسوا الدّار، ثمّ جاءنى أحمد بن إسحاق بجميع

او گفته است: غانم به من گفت: من برخی اخلاق رفیقم را نپسندیدم و از او جدا شدم. و رفتم تا به عبّاسیّه رسیدم که برای نماز آماده شده، نماز بگزارم. درحالی که دربارۀ آنچه آهنگ آن کرده بودم اندیشناک بودم شخصی به نزدم آمده، گفت: تو فلانی هستی-اسم هندی اش-من گفتم: بله. گفت: مولایت را دریاب. آن گاه با او رفتم و او پیوسته مرا از راهی به راهی دیگر برد تا به خانه و باغی رسید و من با آن حضرت که نشسته بود روبرو شدم. و حضرت فرمود: -به زبان هندی-خوش آمدی فلانی حالت چگونه است؟ و فلانی و فلانی را چگونه پشت سر نهادی؟ و همۀ آن چهل نفر را شمرد و دربارۀ یکایک ایشان از من خبر گرفت. سپس از سخنانی که میان خودمان رفته بود، خبر داد. و همه را به زبان هندی. سپس فرمود: می خواهی با قمی ها به حجّ بروی؟ عرض کردم: بله آقای من. فرمود: با آنان به حجّ نرو. امسال بازگرد و سال آینده حجّ کن. سپس همیانی را که در برابرش بود به من داد و فرمود: این را خرج خودت قرار بده و در بغداد به نزد فلانی، که نامش را برد، نرو و از چیزی آگاهش نکن. و سپس او در شهر (قم) به نزد ما بازگشت. سپس یکی از پیک ها به ما رسیده، گفت که اصحابمان از عقبه بازگشته اند. و او به سوی خراسان رفت. و سال بعد به حجّ رفت و هدیه ای از تحفه های خراسان برایمان فرستاد. و مدّتی آن جا ماند و سپس درگذشت. خدایش بیامرزد.

[۱۳۵۳]4-سعد عبد اللّه گفته است: پس از وفات حضرت عسکری حسن نضر و ابو صدام و گروهی دربارۀ آنچه در دست وکیلان است، سخن گفته، خواستند [دربارۀ وصیّ ایشان]جستجو کنند. آن گاه حسن نضر به نزد ابو صدام آمده، گفت: می خواهم به حجّ روم. ابو صدام به او گفت: امسال آن را عقب بینداز. حسن [نضر]گفت: من در خواب هراسانم و باید بروم. و به احمد بن یعلی حمّاد وصیّت کرد و مالی را برای ناحیه [حضرت صاحب علیه السّلام]وصیّت کرده، دستور داد که جز از دست او و به دست او پس از معلوم شدنش چیزی بیرون ندهد. او گوید: حسن گفت: چون به بغداد رسیدم اتاقی کرایه کرده، در آن جا منزل کردم. آن گاه یکی از وکیلان لباس و دینارهایی آورده، نزد من گذاشت. به او گفتم: این ها چیستند؟ گفت: برای این است که نگاهشان داری. سپس دیگری و دیگری آمدند و آوردند تا اتاق پر شد. سپس احمد اسحاق همۀ آنچه را نزدش بود، آورد.

ما كان معه فتعجّبت و بقيت متفكّرا فوردت علىّ رقعه الرّجل عليه السّلام إذا مضى من النّهار كذا و كذا فاحمل ما معک، فرحلت و حملت ما معى و فى الطّريق صعلوک يقطع الطّريق فى ستّين رجلا فاجتزت عليه و سلّمنى اللّه منه فوافيت العسكر و نزلت، فوردت علىّ رقعه أن احمل ما معک فعبّيته فى صنان الحمّالين، فلمّا بلغت الدّهليز إذا فيه أسود قائم فقال: أنت الحسن بن النّضر؟ قلت: نعم، قال: ادخل، فدخلت الدّار و دخلت بيتا و فرّغت صنان الحمّالين و إذا فى زاويه البيت خبز كثير فأعطى كلّ واحد من الحمّالين رغيفين و أخرجوا و إذا بيت عليه ستر فنوديت منه: يا حسن بن النّضر! احمد اللّه على ما منّ به عليک و لا تشكّنّ، فودّ الشّيطان أنّک شككت و أخرج إلىّ ثوبين و قال: خذها فستحتاج إليهما فأخذتهما و خرجت، قال سعد: فانصرف الحسن بن النّضر و مات فى شهر رمضان و كفّن فى الثّوبين.

[1354]5-علىّ بن محمّد عن محمّد بن حمّويه السّويداوىّ، عن محمّد بن إبراهيم بن مهزيار قال:

شككت عند مضىّ أبى محمّد عليه السّلام و اجتمع عند أبى مال جليل، فحمله و ركب السّفينه و خرجت معه مشيّعا، فوعک وعكا شديدا، فقال: يا بنىّ! ردّنى، فهو الموت و قال لى: اتّق اللّه فى هذا المال و أوصى إلىّ فمات، فقلت فى نفسى: لم يكن أبى ليوصى بشىء غير صحيح، أحمل هذا المال إلى العراق و أكترى دارا على الشّطّ و لا أخبر أحدا بشىء و إن وضح لى شىء كوضوحه [فى] أيّام أبى محمّد عليه السّلام أنفذته و إلاّ قصفت به، فقدمت العراق و اكتريت دارا على الشّطّ و بقيت أيّاما، فإذا أنا برقعه مع رسول فيها: يا محمّد! معک كذا و كذا فى جوف كذا و كذا، حتّى قصّ علىّ جميع ما معى ممّا لم أحط به علما فسلّمته

شگفت زده شده، اندیشناک ماندم. آن گاه نامۀ آن مرد [صاحب زمان]علیه السّلام به من رسید که فلان وقت روز آنچه داری، بردار [و بیا.]و من برداشتم. و در آن راه آدم شریری بود که با شصت مرد دیگر راهزنی می کرد. من بر آنان گذشتم و خداوند مرا از او حفظ کرد. آن گاه به سامره رسیدیم و منزل گرفتم. نامه ای برایم آمد که آنچه با خود داری بردار [و بیا]پس آن ها در سبد دردار باربرها نهادم و چون به دهلیز رسیدم با سیاهی ایستاده روبه رو شدم که گفت: تو حسن نضر هستی؟ گفتم: بله. گفت: داخل شو. داخل خانه شده، به اتاقی رفتم و سبد باربران را خالی کردم. و در گوشۀ اتاق نان فراوانی دیدم. او به هرکدام از باربران دو گرده نان داده، بیرونشان برد. و اتاق پرده داری بود که مرا از آن صدا زدند: ای حسن نضر! خداوند را بر آنچه به تو ارزانی کرده، سپاس بگو و تردید نکن که شیطان دوست دارد تو به تردید بیفتی. و دو جامه به من داده، فرمودند: این ها را بگیر. به آن ها نیاز خواهی داشت. من آن ها را گرفته، بیرون آمدم. سعد گفته است: حسن نضر بازگشت و در ماه رمضان درگذشته، در آن دو لباس کفن شد.

[۱۳54]5-محمّد بن ابراهیم مهزیار گفته است: هنگام وفات حضرت ابو محمّد [علیهما السّلام]به تردید افتادم. و نزد پدرم مال فراوانی گرد آمده بود. او آن ها را برداشته، به کشتی سوار شد. من برای بدرقه اش با او رفتم. آن گاه سخت تب کرد و گفت: پسرم! مرا بازگردان که این مرگ است. آن گاه به من گفت: در این مال از خدا پروا کن. و به من وصیّت کرد و درگذشت. من با خودم گفتم: پدرم به چیزی نادرست وصیّت نمی کرد. این مال را به عراق می برم. اتاقی کنار شط کرایه کرده، به کسی چیزی نمی گویم. و اگر چیزی برایم روشن شد، چنان که در روزگار حضرت عسکری علیه السّلام روشن بود، برایش می فرستم وگرنه با آن ها خوش می گذرانم. به عراق آمدم و خانه ای کنار شط کرایه کرده، چند روزی ماندم. آن گاه نامه ای با فرستاده ای رسید که: ای محمّد! تو به همراهت چنین و چنان در میان چنین و چنان چیز داری و از همۀ آنچه به همراهم بود و خودم هم به خوبی می دانستم، خبر داد. من آن ها را به فرستاده سپردم و چند روزی ماندم. کسی برایم سر بلند نکرد و غمگین شدم.

إلى الرّسول و بقيت أيّاما لا يرفع لى رأس و اغتممت، فخرج إلىّ قد أقمناک مكان أبيک فاحمد اللّه.

[۱۳۵۵]6-محمّد بن أبى عبد اللّه، عن أبى عبد اللّه النّسائىّ قال:

أوصلت أشياء للمرزبانىّ الحارثىّ فيها سوار ذهب، فقبلت و ردّ علىّ السّوار، فأمرت بكسره، فكسرته فإذا فى وسطه مثاقيل حديد و نحاس أو صفر فأخرجته و أنفذت الذّهب فقبل.

[۱۳۵۶]۷-علىّ بن محمّد، عن الفضل الخزّاز المدائنىّ مولى خديجه بنت محمّد أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ قوما من أهل المدينه من الطّالبيّين كانوا يقولون بالحقّ و كانت الوظائف ترد عليهم فى وقت معلوم، فلمّا مضى أبو محمّد عليه السّلام رجع قوم منهم عن القول بالولد فوردت الوظائف على من ثبت منهم على القول بالولد و قطع عن الباقين، فلا يذكرون فى الذّاكرين و الحمد للّه ربّ العالمين.

[۱۳۵۷]۸-علىّ بن محمّد قال:

أوصل رجل من أهل السّواد مالا فردّ عليه و قيل له: أخرج حقّ ولد عمّک منه و هو أربعمائه درهم و كان الرّجل فى يده ضيعه لولد عمّه، فيها شركه قد حبسها عليهم، فنظر فإذا الّذى لولد عمّه من ذلک المال أربعمائه درهم فأخرجها و أنفذ الباقى فقبل

[۱۳۵۸]۹-القاسم بن العلاء قال:

ولد لى عدّه بنين فكنت أكتب و أسأل الدّعاء فلا يكتب إلىّ لهم بشىء، فماتوا كلّهم، فلمّا ولد لى الحسن ابنى كتبت أسأل الدّعاء فأجبت يبقى و الحمد للّه.

[۱۳۵۹] ۱۰-علىّ بن محمّد، عن أبى عبد اللّه بن صالح قال:

آن گاه از ناحیهٔ حضرت به من صادر شد که تو را بر جای پدرت قرار دادیم پس خداوند را سپاس بگو.

[۱۳۵۵]6-ابو عبد اللّه نسائی گفت: چیزهایی را که در میانشان دستبندی زرّین بود توسّط مرزبانی حارثی برای حضرت فرستادم. همه پذیرفته شد و دستبند را به من بازگرداند. و به شکستن اش مأمورم کرد. من آن را شکستم و در میانش چند مثقال آهن و مس یا قلع یافتم. آن ها را درآورده، طلا را فرستادم و پذیرفته شد.

[۱۳۵۶]۷-فضل خزّاز مدائنی گفت: گروهی از طالبیان (فرزندان ابو طالب) مدینه که به حقّ معتقد بودند و در وقتی معیّن مقرّری شان می رسید، چون حضرت عسکری علیه السّلام وفات کرد، برخی از آنان از اعتقاد به فرزند او برگشتند. آن گاه مقرّری به کسانی از آنان که بر اعتقاد به فرزندشان استوار بودند، رسید و از دیگران قطع شد. و دیگر نامشان به میان نرفت. و سپاس بر پروردگار جهانیان.

[۱۳۵۷]۸-علی بن محمّد گفت: مردی از اهل سواد مالی [خدمت امام زمان علیه السّلام]فرستاد و آن گاه به خودش بازگشت داده، گفته شد: حقّ فرزندان عمویت را که چهارصد درهم است از آن درآور. و زمینی از فرزندان عمو در دست آن مرد بود که شراکتی در آن داشت و از آنان دریغ کرده بود. پس بررسی کرد و دید از آن مال چهارصد درهم برای فرزندان عمو است. آن را خارج کرده، بقیه را فرستاد و پذیرفته شد.

[۱۳۵۸]۹-قاسم علاء گفت: برایم چند پسر به دنیا آمد و من نامه نوشته، درخواست دعا می کردم ولی چیزی به من نوشته نمی شد. و همه مردند. وقتی پسرم حسن به دنیا آمد نامه نوشتم و درخواست دعا کردم برایم جواب آمد و او ماند. و سپاس بر خدا.

[۱۳۵۹] ۱۰-ابو عبد اللّه صالح گفت: سالی از سال ها به بغداد رفته، اجازهٔ

[كنت]خرجت سنه من السّنين ببغداد فاستأذنت فى الخروج، فلم يؤذن لى، فأقمت اثنين و عشرين يوما و قد خرجت القافله إلى النّهروان، فأذن فى الخروج لى يوم الأربعاء و قيل لى: اخرج فيه، فخرجت و أنا آيس من القافله أن ألحقها، فوافيت النّهروان و القافله مقيمه، فما كان إلاّ أن أعلفت جمالى شيئا حتّى رحلت القافله، فرحلت و قد دعا لى بالسّلامه فلم ألق سوءا و الحمد للّه.

[١٣6٠]١١-علىّ عن النّضر بن صبّاح البجلىّ، عن محمّد بن يوسف الشّاشىّ قال:

خرج بى ناصور على مقعدتى فأريته الأطبّاء و أنفقت عليه مالا فقالوا: لا نعرف له دواء، فكتبت رقعه أسأل الدّعاء فوقّع عليه السّلام إلىّ، ألبسک اللّه العافيه و جعلک معنا فى الدّنيا و الآخره، قال فما أتت علىّ جمعه حتّى عوفيت و صار مثل راحتى، فدعوت طبيبا من أصحابنا و أريته إيّاه، فقال: ما عرفنا لهذا دواء.

[١٣6١]١٢-علىّ، عن علىّ بن الحسين اليمانىّ قال:

كنت ببغداد فتهيّأت قافله لليمانيّين فأردت الخروج معها، فكتبت ألتمس الإذن فى ذلک، فخرج: لا تخرج معهم فليس لک فى الخروج معهم خيره و أقم بالكوفه، قال: و أقمت و خرجت القافله فخرجت عليهم حنظله فاجتاحتهم و كتبت أستأذن فى ركوب الماء، فلم يؤذن لى فسألت عن المراكب الّتى خرجت فى تلک السّنه فى البحر فما سلم منها مركب خرج عليها قوم من الهند يقال لهم البوارج فقطعوا عليها قال و زرت العسكر فأتيت الدّرب مع المغيب و لم أكلّم أحدا و لم أتعرّف إلى أحد و أنا أصلّى فى المسجد بعد فراغى من الزّياره إذا بخادم قد جاءنى فقال لى قم: فقلت له: إذن إلى أين؟ فقال لى: إلى المنزل قلت: و من أنا لعلّک أرسلت إلى غيرى، فقال: لا ما أرسلت إلاّ إليک أنت علىّ

خروج خواستم. اجازه ندادند. بیست و دو روز ماندم و کاروان به سوی نهروان رفت. آن گاه روز چهارشنبه اجازۀ خروج به من داده شده، گفته شد: امروز خارج شو. من خارج شدم ولی از پیوستن به کاروان ناامید بودم که به نهروان رسیدم و کاروان را آن جا یافتم. و تا من به شترانم علفی دادم کاروان به راه افتاد و من هم رفتم. و حضرت برای سلامتی دعا کرده بود پس من بدی ندیدم. و سپاس بر خداوند.

[۱۳۶۰]۱۱-محمّد بن یوسف گفت: بر نشیمنگاه من دملی درآمد و من آن را به طبیبان نشان داده، مالی خرج کردم. گفتند: دوایی برایش نمی شناسیم. پس نامه ای [به حضرت]نوشته، درخواست دعا کردم. حضرت برایم نوشتند: خداوند جامۀ تندرستی به تو بپوشاند و تو را در دنیا و آخرت همراه ما قرار دهد. او گفته است: یک جمعه بر من نگذشت که تندرست گشتم و آن جا همچون کف دستم شد. طبیبی از اصحابمان خواسته، نشانش دادم. گفت: ما برایش دوایی نشناختیم.

[۱۳۶۱]۱۲-علی بن حسین یمانی گفت: در بغداد بودم و آن گاه کاروانی از یمانی ها آمادۀ سفر شد. خواستم با آن ها بروم. نامه نوشتم و در این باره از حضرت اجازه خواستم. جواب رسید: با آنان نرو. که برایت در سفر با آنان خیری نیست و در کوفه بمان. او گوید: من ماندم و کاروان رفت. آن گاه قبیلۀ حنظله بر آنان حمله برده، تارومارشان کرد. و من نامه نوشته، اجازه خواستم که از راه آب بروم. اجازه ندادند. آن گاه دربارۀ کشتی هایی که در آن سال به دریا رفتند، پرسیدم. هیچ کشتی ای سالم نرسیده بود. مردمی از هند که بوارج نامیده می شدند بر آن ها تاخته، راهشان را بسته بودند. به زیارت سامره رفتم. هنگام غروب به حرم رسیده، با کسی سخن نگفته، به کسی آشنایی ندادم و پس از زیارت در مسجد نماز می گزاردم که خادمی به نزدم آمده، گفت: برخیز. گفتم: به کجا؟ گفت: به سوی منزل. گفتم: و من کیستم، شاید به سوی دیگری فرستاده شده باشی. گفت: نه، جز به سوی تو فرستاده

بن الحسين رسول جعفر بن إبراهيم فمرّ بى حتّى أنزلنى فى بيت الحسين بن أحمد ثمّ سارّه فلم أدر ما قال له حتّى آتانى جميع ما أحتاج إليه و جلست عنده ثلاثه أيّام و استأذنته فى الزّياره من داخل فأذن لى فزرت ليلا.

[١٣٦٢]١٣-الحسن بن الفضل بن زيد اليمانىّ قال:

كتب أبى بخطّه كتابا فورد جوابه ثمّ كتبت بخطّى فورد جوابه، ثمّ كتب بخطّه رجل من فقهاء أصحابنا فلم يرد جوابه فنظرنا فكانت العلّه أنّ الرّجل تحوّل قرمطيّا قال الحسن بن الفضل: فزرت العراق و وردت طوس و عزمت أن لا أخرج إلاّ عن بيّنه من أمرى و نجاح من حوائجى و لو احتجت أن أقيم بها حتّى أتصدّق قال: و فى خلال ذلک يضيق صدرى بالمقام و أخاف أن يفوتنى الحجّ قال: فجئت يوما إلى محمّد بن أحمد أتقاضاه فقال لى: صر إلى مسجد كذا و كذا و إنّه يلقاک رجل قال: فصرت إليه فدخل علىّ رجل فلمّا نظر إلىّ ضحک و قال: لا تغتمّ فإنّک ستحجّ فى هذه السّنه و تنصرف إلى أهلک و ولدک سالما قال: فاطمأننت و سكن قلبى و أقول ذا مصداق ذلک و الحمد للّه قال: ثمّ وردت العسكر فخرجت إلىّ صرّه فيها دنانير و ثوب فاغتممت و قلت فى نفسى: جزائى عند القوم هذا و استعملت الجهل فرددتها و كتبت رقعه و لم يشر الّذى قبضها منّى علىّ بشىء و لم يتكلّم فيها بحرف ثمّ ندمت بعد ذلک ندامه شديده و قلت فى نفسى: كفرت بردّى على مولاى و كتبت رقعه أعتذر من فعلى و أبوء بالإثم و أستغفر من ذلک و أنفذتها و قمت أتمسّح فأنا فى ذلک أفكّر فى نفسى و أقول إن ردّت علىّ الدّنانير لم أحلل صرارها و لم أحدث فيها حتّى أحملها إلى أبى فإنّه أعلم منّى ليعمل فيها بما شاء فخرج إلى الرّسول الّذى حمل إلىّ الصّرّه: أسأت إذ لم تعلم الرّجل إنّا ربّما فعلنا ذلک بموالينا

نشده ام. تو علی بن حسین فرستادۀ جعفر ابراهیم هستی. آن گاه مرا برد و در خانۀ حسین احمد منزلم داد. سپس با او به نجوا سخن گفت که چیزی نفهمیدم. تا آنچه نیاز داشتم برایم آورد و سه روز نزدش بودم. آن گاه اجازۀ زیارت داخل مرقد را خواستم که اجازه دادند و من شب زیارت کردم.

[۱۳۶۲]۱۳-حسن بن فضل یزید یمانی گفت: پدرم به خط خود نامه ای نوشت و جوابش آمد. سپس من به خط خودم نامه ای نوشتم و جوابش آمد. سپس مردی از فقیهان اصحابمان نامه نوشت ولی جوابش نیامد. ما بررسی کردیم علّتش این بود که آن مرد قرمطی شده بود. حسن فضل گفته است: آن گاه به طوس وارد شدم و سپس به زیارت عراق رفتم و تصمیم گرفتم جز پس از روشن شدن کارم و روا شدن حاجت هایم خارج نشوم. اگرچه نیاز باشد که در آن جا مقیم شوم و صدقه بگیرم. او گفته است: در این میان دلم از ماندن تنگ شد و ترسیدم که حجّ آن سال از دستم برود. پس روزی به سوی محمّد احمد رفتم تا از او کمک بخواهم. او به من گفت: به فلان مسجد برو مردی به دیدارت می آید. به آن جا رفتم. مردی به نزدم آمد. چون به من نگریست خندیده، گفت: غمگین نباش. تو امسال حجّ کرده، به سلامت نزد خانواده و فرزندانت بازمی گردی. پس خاطرجمع شده، دلم آرام شد درحالی که می گفتم این دلیل صدق آن است و سپاس بر خداوند. او گوید: سپس به سامره رفتم، برایم همیانی که جامه و چند دینار در آن بود، رسید. غمگین شده، با خودم گفتم: پاداشم نزد این مردم این است و نادانی کرده، آن ها را بازگرداندم و نامه ای نوشتم و کسی که آن ها را از من گرفت به چیزی اشاره نکرد و در این باره کلمه ای سخن نگفت. سپس به سختی پشیمان شده، با خودم گفتم: من با این کارم به سرورم ناسپاسی کردم و نامه نوشته، از کارم عذر خواسته، به گناهم اعتراف کردم و آمرزش خواستم و نامه را فرستاده، پریشان منتظر ماندم. در این باره با خودم می اندیشیدم و می گفتم: اگر دینارها را به من برگردانند همیان را باز نکرده، در آن دست نمی بردم تا به پدرم برسانم. او بهتر از من می داند که با آن ها چه کند. آن گاه به فرستاده ای که همیان را برایم آورده بود، صادر شد که: بد کردی به آن مرد نگفتی که ما این کار را با دوستانمان می کنیم

و ربّما سألونا ذلک یتبرّکون به و خرج إلیّ أخطأت فی ردّک برّنا فإذا استغفرت اللّه فاللّه یغفر لک فأمّا إذا کانت عزیمتک و عقد نیّتک ألاّ تحدث فیها حدثا و لا تنفقها فی طریقک فقد صرفناها عنک فأمّا الثّوب فلا بدّ منه لتحرم فیه قال: و کتبت فی معنیین و أردت أن أکتب فی الثّالث و امتنعت منه مخافه أن یکره ذلک: فورد جواب المعنیین و الثّالث الّذی طویت مفسّرا و الحمد للّه، قال: و کنت وافقت جعفر بن إبراهیم النّیسابوریّ بنیسابور علی أن أرکب معه و أزامله فلمّا وافیت بغداد بدا لی فاستقلته و ذهبت أطلب عدیلا فلقینی ابن الوجناء بعد أن کنت صرت إلیه و سألته أن یکتری لی فوجدته کارها فقال لی: أنا فی طلبک و قد قیل لی: إنّه یصحبک فأحسن معاشرته و اطلب له عدیلا و اکتر له.

[۱۳۶۳]4 ۱-علیّ بن محمّد عن الحسن بن عبد الحمید قال:

شککت فی أمر حاجز فجمعت شیئا ثمّ صرت إلی العسکر فخرج إلیّ: لیس فینا شکّ و لا فیمن یقوم مقامنا بأمرنا ردّ ما معک إلی حاجز بن یزید.

[۱۳64]5 ۱-علیّ بن محمّد عن محمّد بن صالح قال:

لمّا مات أبی و صار الأمر لی کان لأبی علی النّاس سفاتج من مال الغریم فکتبت إلیه أعلمه فکتب: طالبهم و استقض علیهم فقضّانی النّاس إلاّ رجل واحد کانت علیه سفتجه بأربعمائه دینار فجئت إلیه أطالبه فماطلنی و استخفّ بی ابنه و سفه علیّ فشکوت إلی أبیه فقال: و کان ما ذا؟ فقبضت علی لحیته و أخذت برجله و سحبته إلی وسط الدّار و رکلته رکلا کثیرا فخرج ابنه یستغیث بأهل بغداد و یقول: قمّیّ رافضیّ قد قتل والدی فاجتمع علیّ منهم الخلق فرکبت دابّتی و قلت: أحسنتم یا أهل بغداد تمیلون مع الظّالم علی الغریب

و بسا چیزی به جهت تبرّک از ما می خواهند. و به من صادر شد که: خطا کردی که احسانمان را به ما بازگرداندی و چون از خداوند آمرزش خواستی، خدا تو را می آمرزد. و چون قصد و آهنگت این است که در همیان دست نبری و در راهت خرج نکنی ما آن را از تو بازداشتیم. امّا به آن جامه نیاز داری تا با آن محرم شوی. او گفته است: و دربارۀ دو موضوع نامه نوشتم و خواستم دربارۀ موضوع سومی هم بنویسم که ننوشتم. ترسیدم آن را نپسندند. آن گاه جواب آن دو موضوع و موضوع سومی که ننوشته بودم، با تفسیر رسید و سپاس بر خداوند. و گفته است: در نیشابور با جعفر بن ابراهیم نیشابوری توافق کردم که با او به سفر رفته، همراهش باشم. چون به بغداد رسیدم، نظرم عوض شد، پس با او فسخ کرده، رفتم تا جایگزینی بجویم. آن گاه پسر وجناء مرا دید-پس از آن که من به سویش رفتم و از او خواستم که به من کرایه بدهد ولی او را ناخرسند یافتم-و گفت: دنبالت بودم. به من گفتند که او [یعنی من]با تو همراه می شود. با او خوش رفتاری کرده، رفیقی برایش بجو و به او کرایه بده.

[۱۳۶۳]4 ۱-حسن عبد الحمید گفت: دربارۀ وکالت حاجز تردید کردم. پس چیزی گرد آورده، به سامره رفتم. نامه ای به من رسید که: نه دربارۀ ما تردیدی هست و نه دربارۀ کسی که به فرمان ما جانشین مان می شود. آنچه را با خود آورده ای به حاجز یزید بازگردان.

[۱۳64]5 ۱-محمّد صالح گفت: چون پدرم مرد و کار او به من رسید. پدرم از مردم سفته هایی دربارۀ مال امام علیه السّلام داشت. پس به ایشان نامه نوشتم تا به استحضارشان برسانم. جواب آمد که: از آنان بخواه و بگیر. مردم همه پرداختند جز یک مرد که سفته ای چهارصد دیناری داشت. من به نزدش رفتم و از او مطالبه کردم. او با من امروز و فردا کرده، پسرش هم بی احترامی کرده، نادانی نشان داد. به پدرش شکایت کردم. گفت: مگر چه شده؟ من ریش و پایش را گرفته، به میان اتاق کشیدم و بسیار بر او لگد زدم. پسرش بیرون رفته، اهل بغداد را به کمک خواسته، می گفت: قمی رافضی پدرم را کشت. از آنان مردمی بر من گرد آمدند. من بر چارپایم سوار شده، گفتم: آفرین بر شما اهل بغداد که با این ستمکار بر غریبی ستمدیده همراهی می کنید.

المظلوم أنا رجل من أهل همذان من أهل السّنّه و هذا ينسبنى إلى أهل قمّ و الرّفض ليذهب بحقّى و مالى قال: فمالوا عليه و أرادوا أن يدخلوا على حانوته حتّى سكّنتهم و طلب إلىّ صاحب السّفتجه و حلف بالطّلاق أن يوفّينى مالى حتّى أخرجتهم عنه.

[١٣65]6 ١-علىّ عن عدّه من أصحابنا عن أحمد بن الحسن و العلاء بن رزق اللّه عن بدر غلام أحمد بن الحسن قال:

وردت الجبل و أنا لا أقول بالإمامه أحبّهم جمله إلى أن مات يزيد بن عبد اللّه فأوصى فى علّته أن يدفع الشّهرىّ السّمند و سيفه و منطقته إلى مولاه فخفت إن أنا لم أدفع الشّهرىّ إلى إذكوتكين نالنى منه استخفاف فقوّمت الدّابّه و السّيف و المنطقه بسبعمائه دينار فى نفسى و لم أطلع عليه أحدا فإذا الكتاب قد ورد علىّ من العراق: وجّه السّبع مائه دينار الّتى لنا قبلک من ثمن الشّهرىّ و السّيف و المنطقه.

[١٣66]٧ ١-علىّ عمّن حدّثه قال:

ولد لى ولد فكتبت أستأذن فى طهره يوم السّابع فورد لا تفعل فمات يوم السّابع أو الثّامن ثمّ كتبت بموته فورد ستخلف غيره و غيره تسمّيه أحمد و من بعد أحمد جعفرا فجاء كما قال. قال: و تهيّأت للحجّ و ودّعت النّاس و كنت على الخروج فورد: نحن لذلک كارهون و الأمر إليک قال: فضاق صدرى و اغتممت و كتبت أنا مقيم على السّمع و الطّاعه غير أنّى مغتمّ بتخلّفى عن الحجّ فوقّع لا يضيقنّ صدرک فإنّک ستحجّ من قابل إن شاء اللّه قال: و لمّا كان من قابل كتبت أستأذن فورد الإذن فكتبت أنّى عادلت محمّد بن العبّاس و أنا واثق بديانته و صيانته فورد: الأسدىّ نعم العديل فإن قدم فلا تختر عليه فقدم الأسدىّ و عادلته.

من مردی همدانی و از اهل سنّتم. و این مرا به قم و رافضیگری نسبت می دهد تا حقّ و مالم را از من برباید. او گوید: آنان راه را به سوی او کج کرده، خواستند به مغازه اش داخل شوند. که من آرامشان کردم. آن گاه صاحب سفته مرا خوانده، به طلاق زنش سوگند خورد که مالم را می پردازد. و من هم آن ها را از او دور کردم.

[۱۳65]6 ۱-بدر غلام احمد حسن گفت: به جبل رفتم درحالی که به امامت معتقد نبودم ولی همگی شان را دوست می داشتم. تا یزید عبد اللّه مرد و در بیماری اش وصیّت کرد که اسب زردرنگ و شمشیر و کمربندش را به سرورش (امام زمان علیه السّلام) بدهند. من ترسیدم که اگر آن اسب را به اذکوتکین (امیر ترک) ندهم از او آزاری به من برسد. پس با خودم آن چارپا و شمشیر و کمربند را هفتصد دینار قیمت گذاشتم ولی کسی را بر آن آگاه نکردم. آن گاه از عراق نامه ای به من رسید که: هفتصد دیناری که از قیمت اسب زرد و شمشیر و کمربند به ما بدهکاری، برایمان بفرست.

[۱۳66]۱۷-مردی گفت: فرزندی برایم به دنیا آمد. نامه نوشتم و دربارۀ ختنه کردنش در روز هفتم اجازه خواستم. جواب آمد که این کار را نکن. آن گاه نوزاد روز هفتم یا هشتم مرد. سپس دربارۀ مردن آن نامه نوشتم. جواب آمد که جز او و دیگری هم به دنبال خواهد آمد که نخستین را احمد و پسین را جعفر می نامی. و آمد چنان که فرموده بود. و او گفت: برای حجّ آماده شدم و با مردم خداحافظی کردم و می خواستم بیرون آیم که نامه رسید: ما آن را نمی پسندیم ولی خود دانی. او گوید: من دلتنگ و غمگین شده، نوشتم: من به شنیدن و فرمانبری پابرجایم جز این که به جهت بازماندنم از حجّ غمگینم. نوشتند: دلتنگ نباش. ان شاء اللّه سال آینده حجّ خواهی کرد. و چون سال بعد رسید، نامه نوشته، اجازه خواستم. اجازه رسید. آن گاه نوشتم: من محمّد عبّاس را برای همراهی برگزیده ام و به دیانت و نگاهداری اش اطمینان دارم. جواب رسید: اسدی خوب همراهی است. اگر او می آید دیگری را برنگزین. آن گاه اسدی آمد و با او همراه شدم.

[۱۳۶۷]۱۸-الحسن بن علیّ العلویّ قال:

أودع المجروح مرداس بن علیّ مالا للنّاحیه و کان عند مرداس مال لتمیم بن حنظله فورد علی مرداس: أنفذ مال تمیم مع ما أودعک الشّیرازیّ.

[۱۳۶۸]۱۹-علیّ بن محمّد، عن الحسن بن عیسی العریضیّ أبی محمّد قال:

لمّا مضی أبو محمّد علیه السّلام ورد رجل من أهل مصر بمال إلی مکّه للنّاحیه فاختلف علیه فقال بعض: النّاس إنّ أبا محمّد علیه السّلام مضی من غیر خلف و الخلف جعفر و قال بعضهم: مضی أبو محمّد عن خلف فبعث رجلا یکنّی بأبی طالب فورد العسکر و معه کتاب فصار إلی جعفر و سأله عن برهان فقال: لا یتهیّأ فی هذا الوقت فصار إلی الباب و أنفذ الکتاب إلی أصحابنا فخرج إلیه: آجرک اللّه فی صاحبک فقد مات و أوصی بالمال الّذی کان معه إلی ثقه لیعمل فیه بما یجب و أجیب عن کتابه.

[۱۳۶۹] ۲۰-علیّ بن محمّد قال:

حمل رجل من أهل آبه شیئا یوصله و نسی سیفا بآبه. فأنفذ ما کان معه فکتب إلیه: ما خبر السّیف الّذی نسیته؟ .

[۱۳۷۰]۲۱-الحسن بن خفیف عن أبیه قال:

بعث بخدم إلی مدینه الرّسول و معهم خادمان و کتب إلی خفیف أن یخرج معهم فخرج معهم فلمّا وصلوا إلی الکوفه شرب أحد الخادمین مسکرا فما خرجوا من الکوفه حتّی ورد کتاب من العسکر بردّ الخادم الّذی شرب المسکر و عزل عن الخدمه.

[۱۳۷۱]۲۲-علیّ بن محمّد، عن [أحمد بن]أبی علیّ بن غیاث عن أحمد بن الحسن قال:

[۱۳۶۷]۱۸-حسن بن علی علوی گفت: مجروح [شیرازی]مالی از برای ناحیه را به مرداس بن علی سپرد و نزد او مالی از تمیم حنظله نیز بود. به مرداس نامه رسید که: مال تمیم را با آنچه شیرازی به تو سپرده بفرست.

[۱۳۶۸]۱۹-حسن عیسی گفت: چون حضرت ابو محمّد [علیه السّلام]وفات کرد. مردی از اهل مصر با مالی از برای ناحیه به مکّه آمد. بر سرش اختلاف شد. یکی از مردم گفت: حضرت عسکری علیه السّلام بی فرزند درگذشت و جانشین او جعفر است. و یکی گفت: حضرت عسکری علیه السّلام فرزند داشت و درگذشت. آن گاه او مردی، کنیه اش ابو طالب، را به همراه نامه ای به سامره فرستاد. او به سوی جعفر رفته، از او برهانی برای جانشینی خواست. گفت: اینک آماده نیست. پس به در خانه رفته، نامه را به اصحابمان رساند و این جواب برایش صادر شد: خدا به خاطر رفیقت به تو اجر دهد. که او مرد و مالی را که با خود داشت به مردی مورد اطمینان وصیّت کرد تا در آن به آنچه واجب است، عمل کند. و از نامه اش جواب داده شد.

[۱۳۶۹] ۲۰-علی بن محمّد گفت: مردی از اهل آوه مالی آورد تا به ایشان برساند و شمشیری را فراموش کرد. آن گاه آنچه را به همراه داشت، فرستاد. و ایشان به او نوشت: از شمشیری که فراموش اش کردی، چه خبر؟

[۱۳۷۰]۲۱-حسن خفیف از پدرش روایت کرده که گفت: حضرت خادمانی و به همراهشان دو خدمتگزار به مدینه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- فرستاد و به خفیف نوشت که با آنان برود. او با آن خارج شد. چون به کوفه رسیدند یکی از دو خدمتگزار مست کننده ای خورد. و از کوفه بیرون نرفته بودند که از سامره نامه ای مبنی بر بازگرداندن خدمتگزاری که مست کننده نوشیده بود، رسید و از خدمت عزل شد.

[۱۳۷۱]۲۲-احمد حسن گفت: یزید عبد اللّه چارپا و شمشیر و مالی را وصیّت

أوصى يزيد بن عبد اللّه بدابّه و سيف و مال و أنفذ ثمن الدّابّه و غير ذلک و لم يبعث السّيف فورد: كان مع ما بعثتم سيف فلم يصل أو كما قال.

[۱۳۷۲]۲۳-علىّ بن محمّد عن محمّد بن علىّ بن شاذان النّيسابورىّ قال:

اجتمع عندى خمسمائه درهم تنقص عشرين درهما فأنفت أن أبعث بخمسمائه تنقص عشرين درهما فوزنت من عندى عشرين درهما و بعثتها إلى الأسدىّ و لم أكتب ما لى فيها؟ فورد: وصلت خمسمائه درهم لک منها عشرون درهما.

[۱۳۷۳]۲۴-الحسين بن محمّد الأشعرىّ قال:

كان يرد كتاب أبى محمّد عليه السّلام فى الإجراء على الجنيد قاتل فارس و أبى الحسن و آخر فلمّا مضى أبو محمّد عليه السّلام ورد استئناف من الصّاحب لإجراء أبى الحسن و صاحبه و لم يرد فى أمر الجنيد بشىء قال: فاغتممت لذلک فورد نعى الجنيد بعد ذلک.

[۱۳۷۴]۲۵-علىّ بن محمّد عن محمّد بن صالح قال:

كانت لى جاريه كنت معجبا بها فكتبت أستأمر فى استيلادها فورد: استولدها و يفعل اللّه ما يشاء فوطئتها فحبلت ثمّ أسقطت فماتت.

[۱۳۷۵]۲۶-علىّ بن محمّد قال:

كان ابن العجمىّ جعل ثلثه للنّاحيه و كتب بذلک و قد كان قبل إخراجه الثّلث دفع مالا لابنه أبى المقدام لم يطّلع عليه أحد فكتب إليه: فأين المال الّذى عزلته لأبى المقدام.

[۱۳۷۶]۲۷-علىّ بن محمّد عن أبى عقيل عيسى بن نصر قال:

كتب علىّ بن زياد الصّيمرىّ يسأل كفنا فكتب إليه: إنّک تحتاج إليه فى سنه

کرد. قیمت چارپا و جز آن فرستاده شد و شمشیر نه. نامه رسید که: با آنچه فرستادید شمشیری بوده که نرسیده است. -یا چنین عبارتی-.

[۱۳۷۲]۲۳-محمّد بن علی شاذان نیشابوری گفت: نزد من پانصد درهم [از مال امام]که بیست درهمش کم بود، گرد آمد. نپسندیدم پانصد درهمی که بیست تا کم دارد، بفرستم پس بیست درهم از نزد خودم شمرده، همه را برای اسدی فرستادم و ننوشتم که چه مقدارش از آن من است. نامه رسید که: پانصد درهم رسید که بیست درهم از آن مال تو است.

[۱۳۷۳]۲۴-حسین بن محمّد اشعری گفت: نامه های حضرت ابو محمّد [علیهما السّلام] در اجرای امور به جنید کشندۀ فارس [غالی ملعون]و ابو الحسن و دیگری می آمد. و چون حضرت عسکری علیه السّلام وفات کرد از جانب حضرت صاحب [علیه السّلام]برای ابو الحسن و رفیقش تجدید شد ولی دربارۀ جنید چیزی نیامد. راوی گوید: من برای همین غمگین شدم تا خبر مرگ جنید رسید.

[۱۳۷4]25-محمّد صالح گفت: من کنیزی داشتم و از او خوشم می آمد. پس نامه نوشتم و دربارۀ بچّه دار شدن از او مشورت خواستم. جواب آمد که چنین کن ولی خدا آنچه خواهد، می کند. من نزدیکی کردم و او آبستن شد. سپس بچّه را انداخت و خودش مرد.

[۱۳۷5]26-علی بن محمّد گفت: ابن عجمی یک سوم مالش را برای ناحیه قرار داده، آن را نوشت و پیش از خارج کردن آن یک سوم، مالی به پسرش ابو مقدام داد که کسی از آن آگاه نشد. آن گاه حضرت به او نوشت: پس مالی که برای ابو مقدام جدا کردی، چه؟

[۱۳۷6]۲۷-ابو عقیل عیسای نصر گفت: علی بن زیاد صیمری نامه نوشته، کفنی خواست. حضرت به او نوشت: تو در سال هشتاد به آن نیازمند می شوی.

ثمانين فمات فى سنه ثمانين و بعث إليه بالكفن قبل موته بأيّام.

[۱۳۷۷]۲۸-علىّ بن محمّد عن محمّد بن هارون بن عمران الهمذانىّ قال:

كان للنّاحيه علىّ خمسمائه دينار فضقت بها ذرعا ثمّ قلت فى نفسى: لى حوانيت اشتريتها بخمسمائه و ثلاثين دينارا قد جعلتها للنّاحيه بخمسمائه دينار و لم أنطق بها فكتب إلى محمّد بن جعفر: اقبض الحوانيت من محمّد بن هارون بالخمسمائه دينار الّتى لنا عليه.

[۱۳۷۸]۲۹-علىّ بن محمّد قال:

باع جعفر فيمن باع صبيّه جعفريّه كانت فى الدّار يربّونها فبعث بعض العلويّين و أعلم المشترى خبرها فقال المشترى: قد طابت نفسى بردّها و أن لا أرزأ من ثمنها شيئا فخذها فذهب العلوىّ فأعلم أهل النّاحيه الخبر فبعثوا إلى المشترى بأحد و أربعين دينارا و أمروه بدفعها إلى صاحبها.

[۱۳۷۹] ۳۰-الحسين بن الحسن العلوىّ قال:

كان رجل من ندماء روز حسنى و آخر معه فقال له: هو ذا يجبى الأموال و له وكلاء و سمّوا جميع الوكلاء فى النّواحى و أنهى ذلک إلى عبيد اللّه بن سليمان الوزير فهمّ الوزير بالقبض عليهم فقال السّلطان: اطلبوا أين هذا الرّجل فإنّ هذا أمر غليظ فقال عبيد اللّه بن سليمان نقبض على الوكلاء فقال السّلطان لا و لكن دسّوا لهم قوما لا يعرفون بالأموال فمن قبض منهم شيئا قبض عليه قال فخرج بأن يتقدّم إلى جميع الوكلاء أن لا يأخذوا من أحد شيئا و أن يمتنعوا من ذلک و يتجاهلوا الأمر فاندسّ لمحمّد بن أحمد رجل لا يعرفه و خلا به فقال: معى مال أريد أن أوصله فقال له محمّد: غلطت أنا لا أعرف من هذا شيئا فلم يزل يتلطّفه و محمّد يتجاهل عليه و بثّوا الجواسيس و امتنع

او در سال هشتاد مرد و حضرت چند روز پیش از مرگش برایش کفن فرستاد.

[۱۳۷۷]۲۸-محمّد هارون گفت: پانصد دینار از برای ناحیه به گردن داشتم. و دستم تنگ بود. پس با خودم گفتم: من دکان هایی دارم که به پانصد و سی دینار خریده ام. پس پانصد دینار آن را برای ناحیه قرار می دهم ولی درباره اش سخنی نگفتم. آن گاه حضرت به محمّد جعفر نوشت: آن دکان ها را از محمّد هارون تحویل بگیر. به جای پانصد دیناری که به گردن دارد.

[۱۳۷۸]۲۹-علی بن محمّد گفت: جعفر [کذّاب]در میان کسانی که فروخت دختری جعفری [از نوادۀ جعفر ابو طالب]را هم که در آن خانه تربیت می شد، فروخت. حضرت یکی از علویان را فرستاد تا مشتری را از آن آگاه کند. آن مشتری گفت: من به بازگرداندنش راضی ام ولی از قیمتش چیزی نمی کاهم. او را ببر. علوی رفته، خبر را به اهل ناحیه رساند. آنان چهل و یک دینار برای مشتری فرستاده، به او فرمان دادند که او را به صاحبش بسپارد.

[۱۳۷۹] ۳۰-حسین بن حسن علوی گفت: مردی از ندیمان به نام «و روز حسنا» و همراهش به او گفتند: هم اکنون او [حضرت صاحب علیه السّلام]اموال را جمع می کند و وکیلانی هم دارد. و همۀ وکیلان نواحی را نام برد. این به گوش عبید اللّه سلیمان وزیر رسید. وزیر آهنگ دستگیری شان را کرد. سلطان گفت: خود این مرد را بجویید. اگرچه کار دشواری است. عبید اللّه سلیمان گفت: وکلا را می گیریم. سلطان گفت: نه، ولی گروهی را که آنان نشناسند، پنهانی با اموالی به سراغشان بفرستید، هرکدام از آنان چیزی گرفت، او را دستگیر کنید. راوی گفته است: آن گاه از سوی حضرت حکمی صادر شد که به همۀ وکیلان فرمان داده شود از کسی، مالی نگیرند. امتناع کرده، خود را به بی خبری بزنند. آن گاه مردی ناشناس پنهانی به نزد محمّد بن احمد آمده، با او خلوت کرده، گفت: همراهم مالی آورده ام که می خواهم به ایشان برسانم. محمّد به او گفت: غلط کردی، من از این مسأله چیزی نمی دانم. او پیوسته حیله می کرد و محمّد خود را به بی خبری می زد. و جاسوس ها پراکنده شدند و همۀ وکیلان امتناع کردند. چنان که فرمان داده شده بودند.

الوكلاء كلّهم لما كان تقدّم إليهم.

[١٣٨٠] ٣١-علىّ بن محمّد قال:

خرج نهى عن زياره مقابر قريش و الحير [ه]فلمّا كان بعد أشهر دعا الوزير الباقطائىّ فقال له: الق بنى الفرات و البرسيّين و قل لهم: لا يزوروا مقابر قريش فقد أمر الخليفه أن يتفقّد كلّ من زار فيقبض [عليه].

باب ما جاء فى الاثنى عشر و النّصّ عليهم عليه السّلام [١٣٨١] ١-عدّه من أصحابنا عن أحمد بن محمّد البرقىّ عن أبى هاشم داود بن القاسم الجعفرىّ عن أبى جعفر الثّانى عليه السّلام قال:

أقبل أمير المؤمنين عليه السّلام و معه الحسن بن علىّ عليه السّلام و هو متّكئ على يد سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس إذ أقبل رجل حسن الهيئه و اللّباس فسلّم على أمير المؤمنين فردّ عليه السّلام فجلس ثمّ قال: يا أمير المؤمنين أسألک عن ثلاث مسائل إن أخبرتنى بهنّ علمت أنّ القوم ركبوا من أمرک ما قضى عليهم و أن ليسوا بمأمونين فى دنياهم و آخرتهم و إن تكن الأخرى علمت أنّک و هم شرع سواء فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام: سلنى عمّا بدا لک قال: أخبرنى عن الرّجل إذا نام أين تذهب روحه؟ و عن الرّجل كيف يذكر و ينسى؟ و عن الرّجل كيف يشبه ولده الأعمام و الأخوال؟ فالتفت أمير المؤمنين عليه السّلام إلى الحسن فقال: يا أبا محمّد أجبه قال: فأجابه الحسن عليه السّلام فقال الرّجل: أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و لم أزل أشهد بها و أشهد أنّ محمّدا رسول اللّه و لم أزل أشهد بذلک و أشهد أنّک وصىّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و القائم بحجّته و أشار إلى أمير المؤمنين و لم أزل أشهد بها و أشهد أنّک وصيّه و القائم بحجّته و أشار إلى الحسن عليه السّلام

[۱۳۸۰] ۳۱-علی بن محمّد گفت: از سوی حضرت نهی ای از زیارت مقابر قریش [کاظمین علیهما السّلام]و کربلا صادر شد. چون چند ماه گذشت، وزیر [ابو الفتح فضل بن جعفر فرات]باقطایی [کاتب]را خواسته، به او گفت: بنی فرات و برسی ها [شهری میان کوفه و حله]را ببین و بگو که مقبره های قریش را زیارت نکند که خلیفه دستور داده کسانی را که زیارت می کنند، جسته و دستگیر کنند.

سخنان و تصریحاتی که دربارۀ دوازده امام علیهم السّلام آمده است

[۱۳۸۱] ۱-ابو هاشم داود بن قاسم جعفری از حضرت جواد علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان و به همراهش حسن علیهما السّلام می آمدند درحالی که به دست سلمان تکیه کرده بود. آن گاه به مسجد الحرام داخل شده، نشست. ناگاه مردی خوش سیما و خوش لباس پیش آمد و به امیر مؤمنان سلام داد. حضرت سلامش را پاسخ داد. آن گاه او نشسته، گفت: ای امیر مؤمنان من به سه چیز از شما می پرسم اگر مرا به آن ها آگاه کنی می فهمم [حق با توست و]این مردم دربارۀ تو کاری پانجام داده اند که به زیان خودشان است. و در دنیا و آخرتشان ایمن نیستند. و اگر نتوانستی پاسخ دهی معلوم می شود که تو با آنان برابر و مساوی هستی [و امتیازی نداری]. امیر مؤمنان علیه السّلام به او فرمود: بپرس از آنچه در نظر داری. گفت: به من بگویید انسان وقتی می خوابد، روحش به کجا می رود؟ و چگونه به یاد می آورد یا فراموش می کند؟ و چگونه فرزندش به عموها و دایی ها شبیه می شود؟ امیر مؤمنان به حسن [علیه السّلام]رو کرد و فرمود: ابو محمّد به او پاسخ ده. راوی گوید: حضرت حسن علیه السّلام پاسخش داد. آن گاه آن مرد گفت: گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست و پیوسته به آن گواهی می دهم. و گواهی می دهم که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]رسول خدا است و پیوسته به آن گواهی می دهم. و گواهی می دهم که تو وصیّ رسول خدایی و قیام کننده به حجّت او-و به امیر مؤمنان اشاره کرد-و پیوسته به آن گواهی می دهم. و گواهی می دهم که تو وصیّ او و قیام کننده به حجّت اویی-و به حضرت حسن علیه السّلام اشاره کرد.

و أشهد أنّ الحسين بن علىّ وصىّ أخيه و القائم بحجّته بعده و أشهد على علىّ بن الحسين أنّه القائم بأمر الحسين بعده و أشهد على محمّد بن علىّ أنّه القائم بأمر علىّ بن الحسين و أشهد على جعفر بن محمّد بأنّه القائم بأمر محمّد و أشهد على موسى أنّه القائم بأمر جعفر بن محمّد و أشهد على علىّ بن موسى أنّه القائم بأمر موسى بن جعفر و أشهد على محمّد بن علىّ أنّه القائم بأمر علىّ بن موسى و أشهد على علىّ بن محمّد بأنّه القائم بأمر محمّد بن علىّ و أشهد على الحسن بن علىّ بأنّه القائم بأمر علىّ بن محمّد و أشهد على رجل من ولد الحسن لا يكنّى و لا يسمّى حتّى يظهر أمره فيملأها عدلا كما ملئت جورا و السّلام عليک يا أمير المؤمنين و رحمه اللّه و بركاته ثمّ قام فمضى فقال أمير المؤمنين: يا أبا محمّد اتبعه فانظر أين يقصد؟ فخرج الحسن بن علىّ عليهما السّلام فقال: ما كان إلاّ أن وضع رجله خارجا من المسجد فما دريت أين أخذ من أرض اللّه فرجعت إلى أمير المؤمنين عليه السّلام فأعلمته فقال: يا أبا محمّد أ تعرفه؟ قلت: اللّه و رسوله و أمير المؤمنين أعلم قال هو الخضر عليه السّلام.

[١٣٨٢]٢-و حدّثنى محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن أبى عبد اللّه عن أبى هاشم مثله سواء. قال محمّد بن يحيى:

فقلت لمحمّد بن الحسن يا أبا جعفر وددت أنّ هذا الخبر جاء من غير جهه أحمد بن أبى عبد اللّه قال: فقال: لقد حدّثنى قبل الحيره بعشر سنين.

[١٣٨٣]٣-محمّد بن يحيى و محمّد بن عبد اللّه عن عبد اللّه بن جعفر عن الحسن بن ظريف و علىّ بن محمّد عن صالح بن أبى حمّاد عن بكر بن صالح عن عبد الرّحمن بن سالم عن أبى بصير عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أبى لجابر بن عبد اللّه الأنصارىّ: إنّ لى إليک حاجه فمتى يخفّ عليک

و گواهی می دهم که حسین علی وصی برادرش و پس از او قیام کننده به حجّت او است. و گواهی می دهم که علی حسین به امر حسین قیام کنندهٔ پس از او است و به محمّد علی گواهی می دهم که او قیام کنندهٔ به فرمان علی حسین است. و به جعفر محمّد گواهی می دهم که قیام کنندهٔ به فرمان محمّد است. و به موسی گواهی می دهم که قیام کنندهٔ به فرمان جعفر محمّد است. به علی موسی گواهی می دهم که قیام کنندهٔ به فرمان موسای جعفر است و به محمّد علی گواهی می دهم که قیام کنندهٔ به فرمان علی موسی است. و به علی محمّد گواهی می دهم که قیام کنندهٔ به فرمان محمّد علی است. و به حسن علی گواهی می دهم که قیام کننده به فرمان علی محمّد است. و به مردی از فرزندان حسن گواهی می دهم که کنیه و نامش برده نمی شود تا امامتش آشکار شود و زمین را از عدل پر کند چنان که از ستم پر بود. و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای امیر مؤمنان. سپس برخاست و رفت. امیر مؤمنان فرمود: ابو محمّد او را دنبال کن ببین به کجا می رود؟ حسن علی علیهما السّلام بیرون رفت. او فرموده است: آن مرد پایش را از مسجد بیرون ننهاده بود که نفهمیدم به کجای زمین خدا رفت. پس به سوی امیر مؤمنان علیه السّلام بازگشته، از آن آگاهش کردم. فرمود: ابو محمّد او را می شناسی؟ گفتم: خدا و رسولش و امیر مؤمنان داناترند. فرمود: او خضر است.

[۱۳۸۲]۲-عین همین حدیث از طریق دیگری هم روایت شده است. محمّد یحیی گفته است: به محمّد حسن گفتم: ای ابو جعفر دوست داشتم این خبر از طریقی غیر از احمد ابو عبد اللّه [که همان احمد برقی است]می رسید. او گفت: او ده سال پیش از حیرت [اخراج از قم یا دوران پیری]آن را برایم روایت کرد.

[۱۳۸۳]۳-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: پدرم به جابر عبد اللّه انصاری فرمود: مرا با تو کاری هست. چه وقت برای تو راحت است که با تو

أن أخلو بک فأسألک عنها؟ فقال له جابر: أیّ الأوقات أحببته فخلا به فی بعض الأیّام فقال له: یا جابر أخبرنی عن اللّوح الّذی رأیته فی ید أمّی فاطمه علیها السّلام بنت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و ما أخبرتک به أمّی أنّه فی ذلک اللّوح مکتوب فقال جابر أشهد باللّه أنّی دخلت علی أمّک فاطمه علیه السّلام فی حیاه رسول اللّه فهنّیتها بولاده الحسین و رأیت فی یدیها لوحا أخضر ظننت أنّه من زمرّد و رأیت فیه کتابا أبیض، شبه لون الشّمس، فقلت لها: بأبی و أمّی یا بنت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ما هذا اللّوح؟ فقالت: هذا لوح أهداه اللّه إلی رسوله صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فیه اسم أبی و اسم بعلی و اسم ابنیّ و اسم الأوصیاء من ولدی و أعطانیه أبی لیبشّرنی بذلک، قال جابر: فأعطتنیه أمّک فاطمه علیه السّلام فقرأته و استنسخته، فقال له أبی: فهل لک یا جابر أن تعرضه علیّ قال: نعم، فمشی معه أبی إلی منزل جابر فأخرج صحیفه من رقّ، فقال: یا جابر! انظر فی کتابک لأقرأ [أنا]علیک، فنظر جابر فی نسخه فقرأه أبی فما خالف حرف حرفا، فقال جابر: فأشهد باللّه أنّی هکذا رأیته فی اللّوح مکتوبا. بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ هذا کتاب من اللّه العزیز الحکیم لمحمّد نبیّه و نوره و سفیره و حجابه و دلیله نزل به الرّوح الأمین من عند ربّ العالمین، عظّم یا محمّد أسمائی و اشکر نعمائی و لا تجحد آلائی، إنّی أنا اللّه لا إله إلاّ أنا قاصم الجبّارین و مدیل المظلومین و دیّان الدّین إنّی أنا اللّه لا إله إلاّ أنا، فمن رجا غیر فضلی أو خاف غیر عدلی عذّبته عذابا لا أعذّبه أحدا من العالمین فإیّای فاعبد و علیّ فتوکّل، إنّی لم أبعث نبیّا فأکملت أیّامه و انقضت مدّته إلاّ جعلت له وصیّا و إنّی فضّلتک علی الأنبیاء و فضّلت وصیّک علی الأوصیاء و أکرمتک بشبلیک و سبطیک حسن و حسین، فجعلت حسنا معدن علمی، بعد انقضاء مدّه أبیه و جعلت حسینا خازن وحیی و أکرمته بالشّهاده

تنها باشم و از آن بپرسم؟ جابر عرض کرد: هروقتی که دوست داشتی. پس روزی با او خلوت کرده، فرمود: ای جابر برایم از لوحی بگو که در دست مادرم، فاطمه علیها السّلام دخت رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دیدی و دربارۀ آنچه مادرم از نوشتۀ آن لوح به تو گفت. جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من در زندگانی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به نزد مادرت فاطمه علیها السّلام، برای تبریک ولادت حسین رفته بودم که در دستانش لوحی سبز دیدم. گمان کردم از زمرّد است و در آن نوشته ای سفید همچون رنگ خورشید دیدم. پس به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! ای دخت رسول خدا، این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خدا به رسولش هدیه کرده است. در آن نام پدرم، نام همسرم، نام دو پسرانم و نام اوصیایی از فرزندان من است. و پدرم آن را برای مژدگانی به من داده است. جابر گفت: آن گاه مادرت، فاطمه آن را به من داد. من آن را خوانده و از رویش نسخه برداشتم. پدرم به او فرمود: ای جابر آیا می توانی آن را به من نشانی دهی؟ عرض کرد: بله. آن گاه پدرم با او به منزلش رفت. او ورقی از پوست بیرون آورد. پدرم فرمود: ای جابر تو به نوشته ات بنگر تا من برایت بخوانم. پس جابر به نسخۀ خودش نگریست و پدرم آن را خواند که یک حرف هم با آن تفاوت نداشت. آن گاه جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من نوشتۀ لوح را همین گونه دیدم:

به نام خداوند رحمتگر مهربان

این نامه ای است از خداوند شکست ناپذیر و حکیم به محمّد پیامبرش و نور و سفیر و دربان و راهنمایش. که آن را روح امین از نزد پروردگار دو جهان فروفرستاده است. ای محمّد نام هایم را بزرگ دار و نعمت هایم را سپاس گوی و موهبت هایش را انکار نکن. که منم خداوندی که جز من خدایی نیست. درهم کوبندۀ بزرگی فروشان، چیره کنندۀ ستمدیدگان و جزادهندۀ روز رستاخیز. منم خداوندی که جز من معبودی نیست. که هرکس جز به احسان من امیدوار باشد یا جز از عدالت من بترسد به او کیفری می دهم که کسی از جهانیان را چنان کیفری ندهم. پس مرا بندگی کن و به من توکّل نما. من پیامبری برنینگیختم که روزگارش کامل شده، مدّتش پایان یافته باشد مگر این که برایش وصی ای قرار داده ام. من تو را بر پیامبران برتری دادم و وصی ات را بر اوصیا. و تو را با دو شیرزاده و دو نوه ات حسن و حسین گرامی داشتم. حسن را پس از به پایان رسیدن

مدّت پدرش کان دانشم قرار دادم و حسین را گنجور و حیم نهادم. او را به شهادت گرامی داشتم و به سعادت پایان دادم.

ص : ۵۹۱

و ختمت له بالسّعاده، فهو أفضل من استشهد و أرفع الشّهداء درجه، جعلت كلمتى التّامّه معه و حجّتى البالغه عنده، بعترته أثيب و أعاقب أوّلهم علىّ سيّد العابدين و زين أوليائى الماضين و ابنه شبه جدّه المحمود محمّد الباقر علمى و المعدن لحكمتى سيهلک المرتابون فى جعفر، الرّادّ عليه كالرّادّ علىّ، حقّ القول منّى لأكرمنّ مثوى جعفر و لأسرّنّه فى أشياعه و أنصاره و أوليائه، أتيحت بعده موسى فتنه عمياء حندس لأنّ خيط فرضى لا ينقطع و حجّتى لا تخفى و أنّ أوليائى يسقون بالكأس الأوفى، من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتى و من غيّر آيه من كتابى فقد افترى علىّ، ويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء مدّه موسى عبدى و حبيبى و خيرتى فى علىّ وليّى و ناصرى و من أضع عليه أعباء النّبوّه و أمتحنه بالاضطلاع بها، يقتله عفريت مستكبر يدفن فى المدينه الّتى بناها العبد الصّالح إلى جنب شرّ خلقى، حقّ القول منّى لأسرّنّه بمحمّد ابنه و خليفته من بعده و وارث علمه، فهو معدن علمى و موضع سرّى و حجّتى على خلقى لا يؤمن عبد به إلاّ جعلت الجنّه مثواه و شفّعته فى سبعين من أهل بيته كلّهم قد استوجبوا النّار و أختم بالسّعاده لابنه علىّ وليّى و ناصرى و الشّاهد فى خلقى و أمينى على وحيى، أخرج منه الدّاعى إلى سبيلى و الخازن لعلمى الحسن و أكمل ذلک بابنه «م ح م د» رحمه لعالمين، عليه كمال موسى و بهاء عيسى و صبر أيّوب فيذلّ أوليائى فى زمانه و تتهادى رءوسهم كما تتهادى رءوس التّرک و الدّيلم فيقتلون و يحرقون و يكونون خائفين مرعوبين وجلين تصبغ الأرض بدمائهم و يفشو الويل و الرّنّه فى نسائهم أولئک أوليائى حقّا بهم أدفع كلّ فتنه عمياء حندس و بهم أكشف الزّلازل و أدفع الآصار و الأغلال أولئک عليهم صلوات من ربّهم و رحمه و أولئک هم

او برترین شهید است و از جهت منزلت والاترین شان. کلمهٔ کاملم را با او نهادم و حجّت رسایم را نزد او. با خاندان او پاداش و کیفر می دهم که نخستین شان علی، سرور عبادتگران و آرایهٔ اولیای گذشتهٔ من است. و پسرش محمّد که شبیه نیای ستوده اش است، شکافندهٔ دانش من است و کان حکمتم. [و]جعفر که شکّ کنندگان در او هلاک خواهند شد و نپذیرنده اش همچون کسی است که مرا نپذیرد. سخن من پایدار است که جایگاه جعفر را گرامی می دارم و او را دربارهٔ پیروان و یاران و دوستانش شادمان می کنم. پس از او موسی است که فتنه ای کور و بس تاریک [برایش]نوشته شده است؛ زیرا رشته واجباتم گسسته نشود و حجّتم پنهان نماند. و اولیای من با جامی لبالب سیراب می شوند. کسی که یکی از ایشان را انکار کند نعمتم را انکار کرده است. و کسی که آیه ای از کتابم را دیگر کند، به من دروغ بسته است. وای بر دروغزنان و انکارگران علی-هنگام سپری شدن زمان موسی بنده و محبوب و برگزیده ام-ولیّ و یاور من و کسی که بارهای نبوّت را بر دوشش می گذارم و به پایداری بر آن امتحانش می کنم. او را پلیدی گردنکش می کشد. در شهری که آن بندهٔ صالح آن را ساخته است در کنار بدترین آفریدگانم دفن می شود. سخن من پایدار است که او را با محمّد، پسر و جانشین پس از خودش و وارث دانش اش شاد می کنم. او کان دانش ام جایگاه رازم و حجّتم بر آفریدگان است. بنده ای به او ایمان نمی آورد مگر این که بهشت را منزلش ساخته شفاعتگر هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار آتشند، قرار می دهم و شفاعت او را می پذیرم. و پسر او علی، ولیّ و یاورم و گواه در میان آفریدگانم و امانتدار وحیم را به سعادت پایان می دهم. از او دعوتگر به راهم و گنجور دانشم، حسن را به وجود آورده، او را با پسرش «م ح م د» کامل می کنم. که رحمت جهانیان است. کمال موسی و شکوه عیسی و شکیبایی ایوب دارد. که در زمان [غیبت]او دوستانم خوار می شوند و سرهاشان هدیه داده می شود چنان که سرهای ترکان و دیلمیان [کافران]هدیه داده می شود و کشته شده، سوزانده می شوند. هراسان و نالان و لرزان اند. زمین به خون آنان رنگ می شود و واویلا و شیون در میان زنانشان رواج یابد. آنان به راستی اولیای منند. با آنان هر فتنهٔ کور بس تاریک را از بین می برم و به وسیلهٔ آنان از شبهات پرده برداشته، رنج و زنجیرها را برطرف می کنم. درودها و رحمت پروردگار بر آنان است و آنان همان ره یافتگانند.

المهتدون قال عبد الرّحمن بن سالم قال أبو بصير لو لم تسمع فی دهرک إلاّ هذا الحديث لكفاک فصنه إلاّ عن أهله

[۱۳۸۴]4-علیّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليمانیّ، عن أبان بن أبی عيّاش، عن سليم بن قيس و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبی عمير، عن عمر بن أذينه و علیّ بن محمّد، عن أحمد بن هلال، عن ابن أبی عمير، عن عمر بن أذينه، عن أبان بن أبی عيّاش، عن سليم بن قيس قال:

سمعت عبد اللّه بن جعفر الطّيّار يقول: كنّا عند معاويه: أنا و الحسن و الحسين و عبد اللّه بن عبّاس و عمر ابن أمّ سلمه و أسامه بن زيد، فجری بينی و بين معاويه كلام فقلت لمعاويه: سمعت رسول اللّه صلّی اللّه عليه و اله و سلّم يقول: أنا أولی بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ أخی علیّ بن أبی طالب أولی بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا استشهد عليه السّلام علیّ فالحسن بن علیّ أولی بالمؤمنين من أنفسهم ثمّ ابنی الحسين من بعده أولی بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد عليه السّلام فابنه علیّ بن الحسين أولی بالمؤمنين من أنفسهم و ستدركه يا علیّ، ثمّ ابنه محمّد بن علیّ أولی بالمؤمنين من أنفسهم و ستدركه يا حسين ثمّ يكمّله اثنی عشر إماما تسعه من ولد الحسين، قال عبد اللّه بن جعفر: و استشهدت الحسن و الحسين و عبد اللّه بن عبّاس و عمر ابن أمّ سلمه و أسامه بن زيد، فشهدوا لی عند معاويه، قال سليم: و قد سمعت ذلک من سلمان و أبی ذرّ و المقداد و ذكروا أنّهم سمعوا ذلک من رسول اللّه 6.

[۱۳۸۵]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن عبد اللّه بن القاسم، عن حنان بن السّرّاج، عن داود بن سليمان الكسائیّ، عن أبی الطّفيل قال:

عبد الرّحمان سالم گفته است: ابو بصیر گفت: اگر در عمرت جز این حدیث را نشنیده باشی تو را بس باشد. پس آن را جز از اهلش نگاه دار.

[۱۳۸4]4-سلیم قیس گفته است: از عبد اللّه جعفر طیّار شنیدم که می گفت: ما نزد معاویه بودیم. من و حسن و حسین [علیهما السّلام]و عبد اللّه عبّاس و عمر امّ سلمه و اسامۀ زید. آن گاه میان من و معاویه سخنی درگرفت. پس به معاویه گفتم: از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-شنیدم می فرماید: من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم. سپس برادرم علی بن ابی طالب به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و چون علی علیه السّلام شهید شود، حسن علی به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. پس از او پسرم حسین به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و چون شهید شود، پسرش علی حسین به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و علی جان تو او را می بینی. سپس پسر او محمّد علی به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و حسین جان تو او را می بینی. سپس دوازده امام را کامل کرد که نه تایشان از فرزندان حسین بودند. عبد اللّه جعفر گفت: و حسن و حسین و عبد اللّه عبّاس و عمر امّ سلمه و اسامۀ زید را به گواهی طلبیدم و آنان نزد معاویه به سخنانم گواهی دادند. سلیم گفته است: و من آن حدیث را از سلمان و ابو ذر و مقداد [خدا از آنان خشنود باد]هم شنیده ام. آنان گفتند که آن را از رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-شنیده اند.

[۱۳۸5]5-ابو طفیل گفته است: بر جنازۀ ابو بکر هنگام مرگش حاضر بودم.

شهدت جنازه أبی بکر یوم مات و شهدت عمر حین بویع و علیّ علیه السّلام جالس ناحیه فأقبل غلام یهودیّ جمیل [الوجه]بهیّ، علیه ثیاب حسان و هو من ولد هارون حتّی قام علی رأس عمر فقال: یا أمیر المؤمنین أنت أعلم هذه الأمّه بکتابهم و أمر نبیّهم؟ قال: فطأطأ عمر رأسه، فقال: إیّاک أعنی و أعاد علیه القول، فقال له عمر: لم ذاک؟ قال: إنّی جئتک مرتادا لنفسی، شاکّا فی دینی، فقال: دونک هذا الشّابّ، قال: و من هذا الشّابّ؟ قال: هذا علیّ بن أبی طالب ابن عمّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و هذا أبو الحسن و الحسین ابنی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و هذا زوج فاطمه بنت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فأقبل الیهودیّ علی علیّ علیه السّلام فقال: أکذاک أنت؟ قال: نعم، قال: إنّی أرید أن أسألک عن ثلاث و ثلاث و واحده، قال: فتبسّم أمیر المؤمنین علیه السّلام من غیر تبسّم و قال: یا هارونیّ! ما منعک أن تقول سبعا؟ قال: أسألک عن ثلاث فإن أجبتنی سألت عمّا بعدهنّ و إن لم تعلمهنّ علمت أنّه لیس فیکم عالم، قال علیّ علیه السّلام: فإنّی أسألک بالإله الّذی تعبده لئن أنا أجبتک فی کلّ ما ترید لتدعنّ دینک و لتدخلنّ فی دینی؟ قال: ما جئت إلاّ لذاک، قال: فسل، قال: أخبرنی عن أوّل قطره دم قطرت علی وجه الأرض أیّ قطره هی؟ و أوّل عین فاضت علی وجه الأرض، أیّ عین هی؟ و أوّل شیء اهتزّ علی وجه الأرض أیّ شیء هو؟ فأجابه أمیر المؤمنین علیه السّلام، فقال له: أخبرنی عن الثّلاث الأخر، أخبرنی عن محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم کم له من إمام عدل و فی أیّ جنّه یکون و من ساکنه معه فی جنّته؟ فقال: یا هارونیّ! إنّ لمحمّد اثنی عشر إماما عدلا لا یضرّهم خذلان من خذلهم و لا یستوحشون بخلاف من خالفهم و إنّهم فی الدّین أرسب من الجبال الرّواسی فی الأرض، و مسکن محمّد فی جنّته معه

و هنگامی که با عمر بیعت شده، حاضر بودم. و علی در گوشه ای نشسته بود. جوانی یهودی زیبا [روی]و خوش اندام و خوش لباس که از فرزندان هارون بود، پیش آمد آن گاه بر سر عمر ایستاده، گفت: ای امیر مؤمنین تو داناترین این امّت به کتابشان و امر پیامبرشان هستی؟ راوی گوید: عمر سرش را پایین انداخت. او گفت: با تو هستم. و سخن خود را بازگفت. آن گاه عمر به او گفت: برای چه می پرسی؟ گفت: من در دینم به تردید افتاده، برای جستن آیینی برای خودم به نزدت آمده ام. گفت: دامن این جوان را بگیر. او گفت: و این جوان کیست؟ گفت: او علی ابو طالب پسر عموی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. او پدر حسن و حسین [علیهما السّلام]دو فرزند رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. و او همسر فاطمه، دخت رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. پس یهودی به علی علیه السّلام رو آورده، گفت: آیا تو چنینی؟ فرمود: بله. گفت: می خواهم دربارۀ سه مسأله، سه تای دیگر و یکی دیگر بپرسم. او گوید: امیر مؤمنان علیه السّلام لبخند ظاهری بر لب آورد و فرمود: ای هارونی! چرا نمی گویی هفت تا؟ گفت: از سه تا می پرسم اگر پاسخم دادی، از مسائل دیگر هم خواهم پرسید و اگر آن ها را ندانستی می فهمم که در میانتان عالمی نیست. علی علیه السّلام فرمود: و من به خدایی که او را می پرستی از تو می خواهم که اگر به همۀ آنچه می خواهی، پاسخت دادم، دینت را رها کنی و به دین من درآیی. او گفت: من جز برای آن نیامده ام. حضرت فرمود: پس بپرس. گفت: به من بگویید نخستین قطره خونی که بر روی زمین ریخت، چه خونی بود؟ و نخستین چشمه ای که بر روی زمین جوشید، کدام چشمه بود؟ و نخستین چیزی که بر روی زمین به جنبش درآمد، چه چیزی بود؟ امیر مؤمنان علیه السّلام پاسخش داد. او گفت: از سه تای دیگر آگاهم کنید. به من بگویید: محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]چند امام عادل دارد. در کدام بهشت است و در بهشتش چه کسی به همراه او است؟ فرمود: ای هارونی! همانا محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]دوازده امام عادل دارد که جدایی جداشوندگان به آنان زیانی نمی رساند و از مخالفت مخالفت کنندگان نمی هراسند. آنان در دین از کوه های استوار زمین پابرجاترند. و جای محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]در بهشت خود او است و همراهش آن دوازده امام عادلند.

أولئک الاثنی عشر الإمام العدل، فقال: صدقت و اللّه الّذی لا إله إلاّ هو إنّی لأجدها فی کتب أبی هارون، کتبه بیده و أملاه موسی عمّی علیه السّلام، قال: فأخبرنی عن الواحده، أخبرنی عن وصیّ محمّد کم یعیش من بعده؟ و هل یموت أو یقتل؟ قال: یا هارونیّ! یعیش بعده ثلاثین سنه، لا یزید یوما و لا ینقص یوما، ثمّ یضرب ضربه هاهنا-یعنی علی قرنه-فتخضب هذه من هذا قال: فصاح الهارونیّ و قطع کستیجه و هو یقول: أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله و أنّک وصیّه، ینبغی أن تفوق و لا تفاق و أن تعظّم و لا تستضعف، قال: ثمّ مضی به علیّ علیه السّلام إلی منزله فعلّمه معالم الدّین.

[۱۳۸۶]6-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن الحسین، عن أبی سعید العصفوریّ، عن عمرو بن ثابت، عن أبی حمزه قال:

سمعت علیّ بن الحسین علیهما السّلام یقول: إنّ اللّه خلق محمّدا و علیّا و أحد عشر من ولده من نور عظمته، فأقامهم أشباحا فی ضیاء نوره یعبدونه قبل خلق الخلق، یسبّحون اللّه و یقدّسونه و هم الأئمّه علیهم السّلام من ولد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم.

[۱۳۸۷]۷-محمّد بن یحیی، عن عبد اللّه بن محمّد الخشّاب، عن ابن سماعه، عن علیّ بن الحسن بن رباط، عن ابن أذینه، عن زراره قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: الاثنا عشر الإمام من آل محمّد علیهم السّلام کلّهم محدّث من ولد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و من ولد علیّ، و رسول اللّه و علیّ علیه السّلام هما الوالدان علیهما السّلام فقال علیّ بن راشد-کان أخا علیّ بن الحسین لأمّه-و أنکر ذلک فصرّر أبو جعفر علیه السّلام و قال: أما إنّ ابن أمّک کان أحدهم.

[۱۳۸۸]۸-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن مسعده بن زیاد، عن أبی عبد اللّه و محمّد بن الحسین، عن إبراهیم، عن أبی یحیی المدائنیّ، عن

او گفت: راست گفتی سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست. من آن را در کتاب های پدرم هارون که به خط خودش و املای عمویم موسی نوشته است، دیده ام. آن گاه گفت: از آن یک مسأله برایم بگویید. به من بگویید وصیّ محمّد پس از او چقدر می زید. آیا می میرد یا کشته می شود؟ فرمود: ای هارونی! پس از او سی سال [عرفی]می زید، نه یک روز بیشتر نه یک روز کمتر. سپس ضربه ای به این جا-یعنی پیشانی اش-می زنند و این [ریش]از آن رنگین می شود. او گوید: آن گاه هارونی فریادی کشیده، کستی اش [زنّار یهود]را برید، درحالی که می گفت: گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست، یکتا و بی انباز است. و گواهی می دهم که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]بنده و فرستاده او است و تو وصیّ اویی. سزاوار آن است که تو بالا روی و از تو بالاتر نروند و گرامی داشته شده، خوار نشوی. او گوید: سپس علی علیه السّلام او را به خانه اش برد و گرانیگاه های دین را به او آموخت.

[۱۳۸۶]6-ابو حمزه گفته است: از حضرت سجّاد علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند، محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]و علی و یازده تن از فرزندان او را از نور عظمتش آفریده، آنان را به صورت سایه هایی در پرتو نورش نگاه داشت. آنان او را پیش از آفرینش آفریدگان بندگی می کردند. آنان خداوند را تسبیح گفته، تقدیس می کردند. آنان همان امامان علیهم السّلام از فرزندان رسول خدایند.

[۱۳۸۷]۷-زراره گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: دوازده امام از خاندان محمّد علیهم السّلام که همگی سخن گفته شده اند (محدّث اند) ، از فرزندان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و از فرزندان علی اند. و رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-همان دو پدرند. آن گاه علی راشد برادر مادری حضرت سجّاد علیه السّلام چیزی گفته، آن را انکار کرد. پس حضرت باقر علیه السّلام فریاد کشیده، فرمود: هان که پسر مادرت یکی از ایشان است.

[۱۳۸۸]۸-ابو سعید خدری گفته است: وقتی ابو بکر مرد و عمر جانشین اش

أبى هارون العبدىّ، عن أبى سعيد الخدرىّ قال:

كنت حاضرا لمّا هلک أبو بکر و استخلف عمر أقبل يهودىّ من عظماء يهود يثرب و تزعم يهود المدينه أنّه أعلم أهل زمانه حتّى رفع إلى عمر فقال له: يا عمر! إنّى جئتک أريد الإسلام، فإن أخبرتنى عمّا أسألک عنه فأنت أعلم أصحاب محمّد بالكتاب و السّنّه و جميع ما أريد أن أسأل عنه، قال: فقال له عمر: إنّى لست هناک لكنّى أرشدک إلى من هو أعلم أمّتنا بالكتاب و السّنّه و جميع ما قد تسأل عنه و هو ذاک-فأومأ إلى علىّ عليه السّلام-فقال له اليهودىّ: يا عمر! إن كان هذا كما تقول فما لک و لبيعه النّاس! و إنّما ذاک أعلمكم؟ ! فزبره عمر. ثمّ إنّ اليهودىّ قام إلى علىّ عليه السّلام فقال له: أنت كما ذكر عمر؟ فقال: و ما قال عمر؟ فأخبره، قال: فإن كنت كما قال سألتک عن أشياء أريد أن أعلم هل يعلمه أحد منكم فأعلم أنّكم فى دعواكم خير الأمم و أعلمها صادقين و مع ذلک أدخل فى دينكم الإسلام، فقال أمير المؤمنين عليه السّلام: نعم أنا كما ذكر لک عمر، سل عمّا بدا لک أخبرک به إن شاء اللّه، قال: أخبرنى عن ثلاث و ثلاث و واحده، فقال له علىّ عليه السّلام: يا يهودىّ و لم لم تقل: أخبرنى عن سبع؟ فقال له اليهودىّ: إنّک إن أخبرتنى بالثّلاث، سألتک عن البقيّه و إلاّ كففت، فإن أنت أجبتنى فى هذه السّبع فأنت أعلم أهل الأرض و أفضلهم و أولى النّاس بالنّاس، فقال له: سل عمّا بدا لک يا يهودىّ! قال: أخبرنى عن أوّل حجر وضع على وجه الأرض؟ و أوّل شجره غرست على وجه الأرض؟ و أوّل عين نبعت على وجه الأرض؟ فأخبره أمير المؤمنين عليه السّلام ثمّ قال له اليهودىّ: أخبرنى عن هذه الأمّه كم لها من إمام هدى؟ و أخبرنى عن نبيّكم محمّد أين منزله فى الجنّه؟ و أخبرنى من معه فى الجنّه فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام: إنّ لهذه الأمّه اثنى عشر إماما هدى من ذرّيّه

شد، من حاضر بودم که یهودی ای از بزرگان یهود یثرب پیش آمد و یهودیان مدینه او را عالم ترین اهل روزگار خود می دانستند. تا به نزدیک عمر رسیده، به او گفت: ای عمر من به نزدت آمده ام و می خواهم اسلام بیاورم. اگر از آنچه می پرسم به من خبر دهی، تو داناترین اصحاب محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]به کتاب و سنّت و همهٔ آنچه می خواهم بپرسم، هستی. راوی گوید: عمر به او گفت: من در چنین جایگاهی نیستم. ولی تو را به کسی که داناترین امّت به کتاب و سنّت است و به همهٔ آنچه می پرسی، راهنمایی می کنم. و آن، او است. -و به علی علیه السّلام اشاره کرد. -یهودی گفت: ای عمر اگر چنین است که می گویی تو را با بیعت مردم چه کار بود؟ درحالی که او داناترین شما است؟ عمر او را با خشونت از خود راند. سپس آن یهودی به سوی علی علیه السّلام رفته، به ایشان گفت: تو چنانی که عمر گفت؟ فرمود: و عمر چه گفت؟ و او آن را بازگفت. [آن گاه]گفت: اگر چنان هستی، که او گفت، مسائلی از تو می پرسم و می خواهم بدانم کسی از شما به آن ها آگاه است؟ و بدانم که شما در ادّعایتان که بهترین امّت هستید، راستگویید؟ و پس از آن در دینتان اسلام درآیم. امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: بله، من چنانم که عمر برایت گفت. از آنچه در نظر داری بپرس تا ان شاء اللّه از آن آگاهت کنم. گفت: برایم از سه مسأله، سه تای دیگر و یکی دیگر بگو. علی علیه السّلام به او فرمود: ای یهودی چرا نگفتی هفت مسأله؟ یهودی گفت: تو اگر از سه تا پاسخ دادی، بقیّه را هم می پرسم وگرنه دست می کشم. و اگر از این هفت تا پاسخم دهی، تو داناترین و برترین اهل زمین هستی و از مردم به خودشان سزاوارتر. حضرت به او فرمود: ای یهودی! از آنچه به نظرت می رسد، بپرس. او گفت: برایم از نخستین سنگی که بر روی زمین نهاده شد، بگو؟ و نخستین درختی که بر روی زمین کاشته شد؟ و نخستین چشمه ای که بر روی زمین جوشید؟ و امیر مؤمنان علیه السّلام پاسخ داد. سپس یهودی به ایشان گفت: دربارهٔ این امّت بگو که چند امام هدایتگر دارند؟ و از پیامبرشان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]بگو که منزلش در بهشت در کجا است؟ و به من بگو چه کسانی در آن بهشت با اویند؟ و امیر مؤمنان علیه السّلام به او فرمود: برای این امّت دوازده امام هدایتگر از فرزندان پیامبرشان است و آنان از منند.

نبيّها و هم منّى و أمّا منزل نبيّنا فى الجنّه ففى أفضلها و أشرفها جنّه عدن و أمّا من معه فى منزله فيها فهؤلاء الاثنا عشر من ذرّيّته و أمّهم و جدّتهم و أمّ أمّهم و ذراريهم، لا يشركهم فيها أحد.

[١٣٨٩]٩-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السّلام، عن جابر بن عبد اللّه الأنصارىّ قال:

دخلت على فاطمه عليها السّلام و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها، فعددت اثنى عشر آخرهم القائم عليه السّلام، ثلاثه منهم محمّد و ثلاثه منهم علىّ.

[١٣٩٠]١٠-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى حمزه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه أرسل محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إلى الجنّ و الإنس و جعل من بعده اثنى عشر وصيّا، منهم من سبق و منهم من بقى و كلّ وصىّ جرت به سنّه و الأوصياء الّذين من بعد محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم على سنّه أوصياء عيسى و كانوا اثنى عشر و كان أمير المؤمنين عليه السّلام على سنّه المسيح.

[١٣٩١]١١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى و محمّد بن أبى عبد اللّه و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد جميعا، عن الحسن بن العبّاس بن الحريش، عن أبى جعفر الثّانى عليه السّلام أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام قال لابن عبّاس:

إنّ ليله القدر فى كلّ سنه و إنّه ينزل فى تلك اللّيله أمر السّنه و لذلك الأمر ولاه بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فقال ابن عبّاس: من هم؟ قال: أنا و أحد عشر من صلبى أئمّه محدّثون.

[١٣٩٢]١٢-و بهذا الإسناد قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لأصحابه:

آمنوا بليله القدر إنّها تكون لعلىّ بن أبى طالب و لولده الأحد عشر من بعدى.

امّا منزل پیامبرمان در بهشت، در برترین و والاترین شان، در بهشت عدن است. و کسانی که در منزلش در آن بهشت با اویند، همین دوازده تن از فرزندانش و مادرشان و مادربزرگشان و مادر مادرشان و فرزندانشان است که هیچ کس در آن با ایشان انباز نیست.

[۱۳۸۹]۹-ابو جارود از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که جابر عبد اللّه انصاری گفت: خدمت حضرت فاطمه علیها السّلام رفتم. لوحی در برابرشان دیدم که نام های اوصیای از فرزندانش در آن بود. دوازده نفر شمردم و آخرین شان قائم علیه السّلام بود. سه نفر از آن ها محمّد بودند و سه نفر علی.

[۱۳۹۰] ۱۰-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند، محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را به سوی جنّ و انس فرستاد و پس از او دوازده وصیّ نهاد. از ایشان کسانی گذشته اند و کسانی مانده. و برای هر وصی ای سنّتی جاری است. و اوصیایی که پس از محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند بر سنّت اوصیای عیسایند. که دوازده تن بودند. و امیر مؤمنان علیه السّلام بر سنّت مسیح بود.

[۱۳۹۱]۱۱-حسن بن عبّاس حریش از حضرت جواد علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام به ابن عبّاس فرمود: شب قدر در هر سالی هست. و در آن شب، امور سال نازل می شود و برای آن پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-عهده دارانی است. ابن عبّاس عرض کرد: آنان چه کسانی اند؟ فرمود: من و یازده تن از پشت من که امامانی محدّث اند (سخن گفته شده اند) .

[۱۳۹۲]۱۲-همو روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-

[۱۳۹۳]۱۳-و بهذا الإسناد أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام قال لأبى بكر يوما:

لا تحسبنّ الّذين قتلوا فى سبيل اللّه أمواتا بل أحياء عند ربّهم يرزقون، و أشهد أنّ [محمّدا]رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم مات شهيدا، و اللّه ليأتينّک، فأيقن إذا جاءک، فإنّ الشّيطان غير متخيّل به فأخذ علىّ بيد أبى بكر فأراه النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال له: يا أبا بكر آمن بعلىّ و بأحد عشر من ولده، إنّهم مثلى إلاّ النّبوّه و تب إلى اللّه ممّا فى يدک، فإنّه لا حقّ لک فيه، قال ثمّ ذهب فلم ير.

[۱۳۹۴]۱4-أبو علىّ الأشعرىّ، عن الحسن بن عبيد اللّه، عن الحسن بن موسى الخشّاب، عن علىّ بن سماعه، عن علىّ بن الحسن بن رباط، عن ابن أذينه، عن زراره قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: الاثنا عشر الإمام من آل محمّد كلّهم محدّث من ولد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و ولد علىّ بن أبى طالب عليه السّلام فرسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و علىّ عليه السّلام هما الوالدان.

[۱۳۹۵]۱5-علىّ بن إبراهيم، عن ابن أبى عمير، عن سعيد بن غزوان، عن أبى بصير، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

يكون تسعه أئمّه بعد الحسين بن علىّ عليهما السّلام تاسعهم قائمهم.

[۱۳۹۶]۱6-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أبان، عن زراره قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: نحن اثنا عشر إماما منهم حسن و حسين ثمّ الأئمّه من ولد الحسين عليه السّلام.

[۱۳۹۷]۱۷-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن الحسين، عن أبى سعيد العصفورىّ، عن عمرو بن ثابت، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

به اصحابش فرمود: به شب قدر ایمان آورید که آن پس از من برای علی بن ابی طالب و یازده تن از فرزندان او است.

[۱۳۹۳]۱۳-و همو روایت کرده که روزی امیر مؤمنان علیه السّلام [خطاب]به ابو بکر فرمود: کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده نپندار. آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. [آل عمران (۳) :۱۶۹]و من گواهی می دهم که [محمّد]رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-شهید درگذشته است. و به خدا سوگند نزدت خواهد آمد. پس وقتی به نزدت آمد، یقین کن؛ زیرا شیطان به صورت ایشان درنیاید. آن گاه علی [علیه السّلام]دست ابو بکر را گرفته، پیامبر را نشانش داد که به او فرمود: ای ابو بکر به علی و یازده تن از فرزندان او که جز در نبوّت همچون منند ایمان بیاور و از آنچه در دست داری، به خدا توبه کن. که تو را در آن حقّی نیست. سپس رفت و دیده نشد.

[۱۳۹۴]۱۴-زراره گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرمود: دوازده امام از خاندان محمّد علیهم السّلام که همگی محدّث اند (سخن گفته شده اند) ، از فرزندان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و از فرزندان علی ابو طالب هستند. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و علی علیه السّلام دو پدرند.

[۱۳۹۵]۱۵-ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: پس از حسین علی علیهما السّلام نه امام است که نهمین شان قائم آنان است.

[۱۳۹۶]۱۶-زراره گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرمود: ما دوازده امامیم. از ایشان، حسن و حسین [علیهما السّلام]اند. سپس از فرزندان حسین علیه السّلام.

[۱۳۹۷]۱۷-ابو جارود از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: إنّى و اثنى عشر من ولدى و أنت يا علىّ زرّ الأرض- يعنى أوتادها [و]جبالها-بنا أوتد اللّه الأرض أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الاثنا عشر من ولدى ساخت الأرض بأهلها و لم ينظروا.

[١٣٩٨]١٨-و بهذا الإسناد، عن أبى سعيد رفعه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من ولدى اثنا عشر نقيبا، نجباء، محدّثون، مفهّمون، آخرهم القائم بالحقّ يملأها عدلا كما ملئت جورا.

[١٣٩٩]١٩-علىّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الحسن بن شمّون، عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن الأصمّ، عن كرّام قال:

حلفت فيما بينى و بين نفسى ألاّ آكل طعاما بنهار أبدا حتّى يقوم قائم آل محمّد، فدخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: فقلت له: رجل من شيعتكم جعل للّه عليه ألاّ يأكل طعاما بنهار أبدا حتّى يقوم قائم آل محمّد؟ قال: فصم إذا يا كرّام! و لا تصم العيدين و لا ثلاثه التّشريق و لا إذا كنت مسافرا و لا مريضا فإنّ الحسين عليه السّلام لمّا قتل عجّت السّماوات و الأرض و من عليهما و الملائكه، فقالوا: يا ربّنا ائذن لنا فى هلاک الخلق حتّى نجدّهم عن جديد الأرض بما استحلّوا حرمتک، و قتلوا صفوتک، فأوحى اللّه إليهم يا ملائكتى و يا سماواتى و يا أرضى اسكنوا، ثمّ كشف حجابا من الحجب فإذا خلفه محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و اثنا عشر وصيّا له عليهم السّلام و أخذ بيد فلان القائم من بينهم، فقال: يا ملائكتى و يا سماواتى و يا أرضى بهذا أنتصر [لهذا]-قالها ثلاث مرّات-.

[١٤٠٠]٢٠-محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسين، عن أبى طالب، عن عثمان بن عيسى، عن سماعه بن مهران قال:

كنت أنا و أبو بصير و محمّد بن عمران مولى أبى جعفر عليه السّلام فى منزله بمكّه

خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: من و دوازده تن از فرزندانم و تو علی جان! بند و بست زمین هستیم-یعنی میخ ها و کوه هایش. -خداوند با ما زمین را استوار ساخت تا اهلش را فرونبرد. و چون دوازده فرزندم بروند زمین اهلش را فرو می برد درحالی که مهلت داده نمی شوند.

[۱۳۹۸]۱۸-ابو سعید حدیثی که سندش را به حضرت باقر علیه السّلام رسانده، روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: از فرزندانم دوازده تن سرور، برتر، سخن گفته شده، (محدّث) تفهیم شده اند آخرین شان قائم به حقّ است که زمین را از عدل پر می کند چنان که از ستم پر شده بود.

[۱۳۹۹]۱۹-کرّام گفته است: پیش خودم سوگند خوردم که هرگز در روز غذا نخورم تا قائم خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]قیام کند. آن گاه به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفته، به ایشان عرض کردم: مردی از شیعیان شما به خدا سوگند خورده که هرگز در روز غذایی نخورد تا قائم خاندان محمّد علیهم السّلام قیام کند؟ فرمودند: پس ای کرّام قصد روزه کن! و دو روز عید و سه روز حجّ را روزه نگیر و نیز هنگامی که مسافر و بیماری. که حسین علیه السّلام وقتی کشته شد، آسمان ها و زمین و هرآنچه در آن دو بود با فرشتگان شیون کردند و گفتند: پروردگارا به ما در نابود کردن این مردم اجازه بده تا آنان را به سبب حلال شمردن حرامت و کشتن برگزیده ات، از روی زمین براندازیم. خداوند به آنان وحی کرد: ای فرشتگان و ای آسمان ها و ای زمینم آرام گیرید. سپس حجابی از حجاب ها را برداشت که محمّد و دوازده وصی او علیهم السّلام در پشت آن بودند، و دست فلان قائم از میان ایشان را گرفت و-سه بار-فرمود: ای فرشتگان و ای آسمان ها و ای زمینم من با این انتقام می گیرم.

[۱۴۰۰] ۲۰-سماعۀ مهران گفته است: من و ابو بصیر و محمّد عمران-غلام

فقال محمّد بن عمران: سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: نحن اثنا عشر محدّثا فقال له أبو بصير: سمعت من أبى عبد اللّه عليه السّلام؟ فحلّفه مرّه أو مرّتين أنّه سمعه فقال أبو بصير: لكنّى سمعته من أبى جعفر عليه السّلام.

باب فى أنّه إذا قيل فى الرّجل شىء فلم يكن فيه و كان فى ولده أو ولد ولده فإنّه هو الّذى قيل فيه [١ ٤٠ ١]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد و علىّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه تعالى أوحى إلى عمران أنّى واهب لک ذكرا، سويّا، مباركا، يبرئ الأكمه و الأبرص و يحيى الموتى بإذن اللّه؛ و جاعله رسولا إلى بنى إسرائيل، فحدّث عمران امرأته حنّه بذلک و هى أمّ مريم، فلمّا حملت كان حملها بها عند نفسها غلاما، فَلَمّٰا وَضَعَتْهٰا قٰالَتْ: رَبِّ إِنِّى وَضَعْتُهٰا أُنْثىٰ . . . وَ لَيْسَ اَلذَّكَرُ كَالْأُنْثىٰ، أى لا يكون البنت رسولا يقول اللّه عزّ و جلّ و: اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا وَضَعَتْ، فلمّا وهب اللّه تعالى لمريم عيسى كان هو الّذى بشّر به عمران و وعده إيّاه، فإذا قلنا فى الرّجل منّا شيئا و كان فى ولده أو ولد ولده فلا تنكروا ذلک.

[٢ ٤٠ ١]٢-محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا قلنا فى رجل قولا فلم يكن فيه، و كان فى ولده أو ولد ولده فلا تنكروا ذلک، فإنّ اللّه تعالى يفعل ما يشاء.

[٣ ٤٠ ١]٣-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبى خديجه قال:

حضرت باقر علیه السّلام-در مکّه در منزل او بودیم که محمّد عمران گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرمود: ما دوازده سخن گفته شده ایم. ابو بصیر به او گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدی؟ و او را یک یا دو بار سوگند داد که آن را شنیده است. آن گاه گفت: ولی من آن را از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم.

در این که وقتی دربارۀ مردی چیزی می گویند که در او نیست و در فرزندش یا فرزند فرزندش است او همان است که درباره اش گفته می شود

[۱۴۰۱]۱-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند فرازمند به عمران وحی کرد که من به تو پسری تندرست و مبارک می بخشم که شخص کور و پیس را درمان کرده، به اذن خدا مرده را زنده می کند. و او را پیامبری به سوی بنی اسرائیل قرار می دهم. عمران آن را به همسرش حنّه که مادر مریم بود، بازگفت. او چون حامله شد، آن را پسر پنداشت و چون آن را زایید، گفت: پروردگارا من دختر زاییدم و پسر همچون دختر نیست. یعنی دختر، پیامبر نمی شود. خداوند عزّتمند فرمود: خداوند به آنچه زاییدی آگاه است. و چون خدای والا عیسی را به مریم بخشید، او همان بود که به عمران مژده داده وعده کرده بود. پس وقتی ما دربارۀ مردی از میان خود چیزی گفتیم و آن در فرزند او یا فرزند فرزندش بود، آن را انکار نکنید.

[۱۴۰۲]۲-ابراهیم عمر یمانی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی ما دربارۀ مردی سخنی گفتیم که در او نبود و در فرزندش یا فرزند فرزندش بود، آن را انکار نکنید. که خدای والا آنچه بخواهد، می کند.

[۱۴۰۳]۳-ابو خدیجه گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرمود:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: قد يقوم الرّجل بعدل أو بجور و ينسب إليه و لم يكن قام به، فيكون ذلک ابنه أو ابن ابنه من بعده، فهو هو.

باب أنّ الأئمّه عليهم السّلام كلّهم قائمون بأمر اللّه تعالى، هادون إليه عليهم السّلام [4 ۱۴۰]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم، عن زيد أبى الحسن، عن الحكم بن أبى نعيم قال:

أتيت أبا جعفر عليه السّلام و هو بالمدينه، فقلت له: علىّ نذر بين الرّكن و المقام إن أنا لقيتک أن لا أخرج من المدينه حتّى أعلم أنّک قائم آل محمّد أم لا، فلم يجبنى بشىء، فأقمت ثلاثين يوما، ثمّ استقبلنى فى طريق فقال: يا حكم! و إنّک لها هنا بعد، فقلت: نعم، إنّى أخبرتک بما جعلت للّه علىّ، فلم تأمرنى و لم تنهنى عن شىء و لم تجبنى بشىء؟ فقال: بكّر علىّ غدوه المنزل، فغدوت عليه فقال عليه السّلام: سل عن حاجتک، فقلت: إنّى جعلت للّه علىّ نذرا و صياما و صدقه بين الرّكن و المقام إن أنا لقيتک أن لا أخرج من المدينه حتّى أعلم أنّک قائم آل محمّد أم لا، فإن كنت أنت رابطتک و إن لم تكن أنت سرت فى الأرض فطلبت المعاش، فقال يا حكم: كلّنا قائم بأمر اللّه، قلت: فأنت المهدىّ؟ قال كلّنا نهدى إلى اللّه، قلت: فأنت صاحب السّيف؟ قال: كلّنا صاحب السّيف و وارث السّيف، قلت: فأنت الّذى تقتل أعداء اللّه و يعزّ بک أولياء اللّه و يظهر بک دين اللّه؟ فقال: يا حكم! كيف أكون أنا و قد بلغت خمسا و أربعين [سنه]! ؟ و إنّ صاحب هذا الأمر أقرب عهدا باللّبن منّى و أخفّ على ظهر الدّابّه.

[5 ۱۴۰]۲-الحسين بن محمّد الأشعرىّ، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبى خديجه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه سئل عن القائم فقال:

گاهی، مرد را به عدل یا ستمی نسبت می دهند درحالی که خودش چنان نیست. و آن در پسرش یا پسر پسرش پس از او است. پس او همان است.

همانا امامان علیهم السّلام همگی قائم به امر خداوند والا و هدایتگر به سوی اویند

[4 ۱4۰] ۱-حکم ابو نعیم گفت: به نزد حضرت باقر علیه السّلام که در مدینه بود، آمدم. و به ایشان عرض کردم: من میان رکن و مقام (مکّه) نذر کردم که اگر شما را دیدار کردم از مدینه بیرون نروم تا بدانم که شما قائم خاندان محمّدی یا نه. حضرت چیزی نفرمود. سی روز ماندم. سپس در راهی به من برخورده، فرمودند: ای حکم تو هنوز این جایی؟ عرض کردم: بله من به شما گفتم که چه به گردن دارم. ولی شما امر و نهی ای نکرده و پاسخی نفرمودید. حضرت فرمود: فردا صبح زود به منزلم بیا. فردا به نزدش رفتم. فرمودند: خواسته ات را بگو. عرض کردم: من میان رکن و مقام روزه و صدقه ای نذر کردم که اگر شما را دیدار کردم، از مدینه بیرون نروم تا بدانم که شما قائم خاندان محمّدی یا نه. پس اگر شما بودی همراهتان شوم و اگر نبودی در زمین بگردم و دنبال زندگی ام بروم. حضرت فرمودند: ای حکم! همهٔ ما قائم به امر خداوندیم. گفتم: پس شما مهدی هستید؟ فرمود: همهٔ مان به سوی خدا هدایت می کنیم. گفتم: پس شما صاحب شمشیری؟ فرمود: همهٔ ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم. گفتم: پس شما هستی آن که دشمنان دین را می کشد و اولیای خدا با شما گرامی می گردند و دین خدا با شما آشکار می شود؟ فرمود: ای حکم! چگونه من باشم درحالی که به چهل و پنج [سال]رسیده ام!؟ همانا صاحب الامر از من به شیرخوارگی نزدیک تر و بر پشت چارپا چابک تر است.

[5 ۱4۰]۲-ابو خدیجه گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ قائم پرسیدند ایشان

كلّنا قائم بأمر اللّه، واحد بعد واحد حتّى يجىء صاحب السّيف فإذا جاء صاحب السّيف، جاء بأمر غير الّذى كان.

[6 ١4٠]٣-علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الحسن بن شمّون، عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن، عن عبد اللّه بن القاسم البطل، عن عبد اللّه بن سنان قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمٰامِهِمْ قال: إمامهم الّذى بين أظهرهم و هو قائم أهل زمانه.

باب صله الإمام عليه السّلام [٧ ١4٠]١-الحسين بن محمّد بن عامر بإسناده رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: من زعم أنّ الإمام يحتاج إلى ما فى أيدى النّاس فهو كافر، إنّما النّاس يحتاجون أن يقبل منهم الإمام، قال اللّه عزّ و جلّ: خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا.

[٨ ١4٠]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء، عن عيسى بن سليمان النّحّاس، عن المفضّل بن عمر، عن الخيبرىّ و يونس بن ظبيان قالا:

سمعنا أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: ما من شىء أحبّ إلى اللّه من إخراج الدّراهم إلى الإمام و إنّ اللّه ليجعل له الدّرهم فى الجنّه مثل جبل أحد، ثمّ قال: إنّ اللّه تعالى يقول فى كتابه مَنْ ذَا اَلَّذِى يُقْرِضُ اَللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضٰاعِفَهُ لَهُ أَضْعٰافاً كَثِيرَةً قال: هو و اللّه فى صله الإمام خاصّه.

[٩ ١4٠]٣-و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن حمّاد بن أبى طلحه، عن معاذ صاحب الأكسيه قال:

فرمود: همهٔ ما قائم به فرمان خداییم یکی پس از دیگری، تا صاحب شمشیر بیاید. و چون صاحب شمشیر آید با فرمانی جز آنچه بود، می آید.

[6 ۱۴۰]۳-عبد اللّه سنان گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: روزی که هر گروهی را با امامشان بخوانیم. [اسراء (۱۷) : ۷۱]چیست؟ فرمود: امامی که در کنارشان است و قائم اهل روزگارش.

رساندن [مال]به امام علیه السّلام

[۷ ۱۴۰]۱-حسین بن محمّد عامر حدیثی که سندش را به حضرت صادق رسانده، روایت کرده که فرمودند: هرکه گمان کند امام به آنچه در دست مردم است نیاز دارد، کافر است. که همانا مردم نیازمندند که امام از آنان بپذیرد. خداوند عزّتمند فرمود: از اموالشان صدقه ای بگیر تا با آن، ایشان را پاک و پاکیزه سازی. [توبه (۹) :۱۰۳]

[۸ ۱۴۰]۲-خیبری و یونس ظبیان گفته اند: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدیم که می فرمود: چیزی در نزد خدا محبوب تر از رساندن درهم ها به امام نیست. و خداوند در بهشت آن درهم را برای او مانند کوه احد می سازد. سپس فرمود: همانا خدای والا در کتابش می فرماید: چه کسی به خداوند وامی نیکو می دهد تا او چندین و چند برابرش را به او دهد. [بقره (۲) :۲45]به خدا سوگند آن به ویژه دربارهٔ رساندن [مال]به امام است.

[۹ ۱۴۰]۳-معاذ صاحب کیسه ها گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ اللّه لم يسأل خلقه ما فى أيديهم قرضا من حاجه به إلى ذلک؛ و ما كان للّه من حقّ فإنّما هو لوليّه.

[١٤١٠]4-أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن أبى المغراء، عن إسحاق بن عمّار، عن أبى إبراهيم عليه السّلام قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: مَنْ ذَا اَلَّذِى يُقْرِضُ اَللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضٰاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ قال: نزلت فى صله الإمام.

[١٤١١]5-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن ميّاح، عن أبيه قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام يا ميّاح! درهم يوصل به الإمام أعظم وزنا من أحد.

[١٤١٢]6-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن بعض رجاله، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

درهم يوصل به الإمام أفضل من ألفى ألف درهم فيما سواه من وجوه البرّ.

[١٤١٣]7-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن ابن بكير قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّى لآخذ من أحدكم الدّرهم و إنّى لمن أكثر أهل المدينه مالا ما أريد بذلک إلاّ أن تطهّروا.

باب الفىء و الأنفال و تفسير الخمس و حدوده و ما يجب فيه إنّ اللّه تبارک و تعالى جعل الدّنيا كلّها بأسرها لخليفته حيث يقول للملائكه: إِنِّى جٰاعِلٌ فِى اَلْأَرْضِ خَلِيفَهً فكانت الدّنيا بأسرها لآدم و صارت بعده لأبرار ولده و خلفائه، فما غلب عليه أعداؤهم ثمّ رجع إليهم بحرب أو غلبه

می فرماید: همانا خداوند از آنچه در دست مردم است به جهت نیاز به آن، وام نخواسته است. و برای خداوند حقّی نیست جز این که برای ولیّ او است.

[۱۴۱۰]4-اسحاق عمّار گفت. از حضرت کاظم علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند فرازمند پرسیدم: چه کسی به خداوند وامی نیکو می دهد تا او چند برابرش را به او دهد. و برایش پاداشی ارجمند باشد. [حدید (57) : ۱۱]فرمودند: دربارۀ رساندن [مال] به امام است.

[۱۴۱۱]5-حسن میّاح از پدرش روایت کرده که گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: ای میّاح! درهمی که به امام رسانده می شود، از کوه احد سنگین تر است.

[۱۴۱۲]6-بعضی از مردان یونس از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: درهمی که به امام رسانده می شود، برتر از دو هزار هزار [دو میلیون] درهم از کارهای خیر دیگر است.

[۱۴۱۳]۷-ابن بکیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرمود: من از یکی تان یک درهم می گیرم درحالی که داراترین اهل مدینه ام. [پس]از آن، چیزی جز پاکی تان را نمی خواهم.

غنیمت و انفال و تفسیر خمس و حدود آن. و آنچه خمسش واجب است

همانا خدای پاک و والا همۀ دنیا را برای جانشین اش نهاد، آن جا که به فرشتگانش فرمود: همانا من جانشینی در زمین می گذارم. [بقره (۲) : ۳۰]پس همۀ دنیا برای آدم بود و پس از او به نیکان از فرزندانش و جانشینان اش رسید. پس آنچه

سمّى فيئا و هو أن يفىء إليهم بغلبه و حرب و كان حكمه فيه ما قال اللّه تعالى: وَ اِعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَىْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِيلِ فهو للّه و للرّسول و لقرابه الرّسول فهذا هو الفىء الرّاجع و إنّما يكون الرّاجع ما كان فى يد غيرهم فأخذ منهم بالسّيف، و أمّا ما رجع إليهم من غير أن يوجف عليه بخيل و لا ركاب فهو الأنفال، هو للّه و للرّسول خاصّه، ليس لأحد فيه الشّركه و إنّما جعل الشّركه فى شىء قوتل عليه، فجعل لمن قاتل من الغنائم أربعه أسهم و للرّسول سهم و الّذى للرّسول صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يقسمه على ستّه أسهم ثلاثه له و ثلاثه لليتامى و المساكين و ابن السّبيل و أمّا الأنفال فليس هذه سبيلها كان للرّسول عليه السّلام خاصّه و كان فدک لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم خاصّه؛ لأنّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فتحها و أمير المؤمنين عليه السّلام، لم يكن معهما أحد فزال عنها اسم الفىء و لزمها اسم الأنفال و كذلک الآجام و المعادن و البحار و المفاوز هى للإمام خاصّه، فإن عمل فيها قوم بإذن الإمام فلهم أربعه أخماس و للإمام خمس و الّذى للإمام يجرى مجرى الخمس و من عمل فيها بغير إذن الإمام فالإمام يأخذه كلّه، ليس لأحد فيه شىء و كذلک من عمر شيئا أو أجرى قناه أو عمل فى أرض خراب بغير إذن صاحب الأرض فليس له ذلک فإن شاء أخذها منه كلّها و إن شاء تركها فى يده.

[4 ١4 ١] ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ، عن أبان بن أبى عيّاش، عن سليم بن قيس قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: نحن و اللّه الّذين عنى اللّه بذى القربى، الّذين قرنهم اللّه بنفسه و نبيّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فقال: مٰا أَفٰاءَ اَللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ اَلْقُرىٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينِ منّا خاصّه

دشمنانشان بر آن چیره شده، سپس به آنان به سبب جنگ یا چیرگی بازگشته، غنیمت نامیده می شود. و آن، این است که به سبب چیرگی و جنگی به ایشان بازگردد. و حکمش آن است که خداوند والا فرمود: و بدانید که هرچه غنیمت گرفتید خمسش از آن خدا و رسولش و خویشان و یتیمان و بیچارگان و درراه ماندگان است. [انفال (۸) : ۴۱]پس آن برای خدا و رسول او و نزدیکان رسول است. و این است غنیمت بازگشته. بازگشته است از آن رو که در دست دیگران بوده و با شمشیر از آنان گرفته شده است. و امّا آنچه به ایشان بازگردد بی آن که اسب یا شتری دوانده شود، همان انفال است که مخصوص خداوند و رسول است و کسی در آن شریک نیست. او شراکت را در چیزی قرار داده که برایش جنگ شده است. پس برای کسی که جنگیده چهار بهرۀ غنیمت را گذاشته و برای رسول یک بهره. و آنچه برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است به شش بهره، بخش می شود، سه بهره برای خودش و سه بهره برای یتیمان و بیچارگان و درماندگان. ولی چارۀ انفال این نیست. آن مخصوص رسول است. و فدک مخصوص رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود؛ زیرا آن را ایشان و امیر مؤمنان علیه السّلام فتح کردند و کسی با آن دو نبود. پس نام غنیمت از آن برداشته شده، نام انفال همراه شد. و همین طور است نیزارها و کان ها و دریاها و بیابان ها که مخصوص امام اند. پس اگر گروهی با اذن امام در آن ها کار کند، چهار پنجم برای امام است. و آنچه برای امام است حکم خمس را دارد. و کسی که بی اذن امام در آن کار کند، امام همه اش را می گیرد و در آن چیزی برای هیچ کس دیگر نیست. چنان که وقتی کسی جایی را آباد کند یا قناتی جاری کند یا در زمین خرابی بی اذن صاحب زمین کاری کند، چیزی برای او نیست. اگر بخواهد همه را از او می گیرد و اگر بخواهد آن را در دست او باقی می گذارد.

[۱۴۱۴] ۱-سلیم قیس گفت: از امیر مؤمنان علیه السّلام شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند، خداوند از ذی القربی (خویشان) ما را قصد کرد. کسانی که خداوند ایشان را با خودش و پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-جمع کرد و فرمود: آنچه خداوند از اموال مردم دهکده ها به رسولش بازگردانده، از آن خدا و رسولش و خویشان و یتیمان و بیچارگان است. [حشر (۵۹) :۷]آن مخصوص ما است.

و لم يجعل لنا سهما فى الصّدقه، أكرم اللّه نبيّه و أكرمنا أن يطعمنا أوساخ ما فى أيدى النّاس.

[5 ١4١]٢-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أبان، عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام فى قول اللّه تعالى: وَ اِعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَىْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى اَلْقُرْبىٰ قال:

هم قرابه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و الخمس للّه و للرّسول و لنا.

[6 ١4١]٣-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن حفص بن البخترىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

الأنفال ما لم يوجف عليه بخيل و لا ركاب، أو قوم صالحوا، أو قوم أعطوا بأيديهم، و كلّ أرض خربه و بطون الأوديه فهو لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و هو للإمام من بعده يضعه حيث يشاء.

[٧ ١4١]4-علىّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن بعض أصحابنا، عن العبد الصّالح عليه السّلام قال:

الخمس من خمسه أشياء: من الغنائم و الغوص و من الكنوز و من المعادن و الملاّحه يؤخذ من كلّ هذه الصّنوف الخمس، فيجعل لمن جعله اللّه تعالى له و يقسم الأربعه الأخماس بين من قاتل عليه و ولى ذلک و يقسم بينهم الخمس على ستّه أسهم: سهم للّه و سهم لرسول اللّه و سهم لذى القربى و سهم لليتامى و سهم للمساكين و سهم لأبناء السّبيل، فسهم اللّه و سهم رسول اللّه لأولى الأمر من بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم وراثه فله ثلاثه أسهم: سهمان وراثه و سهم مقسوم له من اللّه و له نصف الخمس كملا و نصف الخمس الباقى بين أهل بيته، فسهم ليتاماهم و سهم لمساكينهم و سهم لأبناء سبيلهم يقسم بينهم على

و برای ما از صدقه، بهره ای نگذاشت. خداوند پیامبرش را گرامی داشت و ما را گرامی داشت از این که باقی ماندۀ در دست های مردم را به ما بخوراند.

[۱۴۱۵]۲-محمّد مسلم از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند والاو بدانید که آنچه غنیمت می گیرید همانا خمسش برای خدا و رسولش و خویشان است. روایت کرده که فرمودند: آنان خویشان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند. و خمس آن برای خدا و رسولش و برای ما است.

[۱۴۱۶]۳-حفص بختری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: انفال آن است که برایش اسب و شتر ندوانده باشند. یا مردمی که صلح کرده باشند با مردمی که خودشان تسلیم کرده اند. و هر زمین خراب و درون دره ها. که برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و پس از او برای امام است هرکجا بخواهد، می گذارد.

[۱۴۱۷]4-یکی از اصحابمان از عبد صالح [حضرت کاظم]علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خمس از پنج چیز است: غنیمت، غوّاصی در دریا، گنج ها، معدن و نمکزار. از هرکدام این دسته ها خمس گرفته می شود و برای کسانی قرار داده می شود که خدا برایشان نهاده است. و چهار پنجم آن میان کسانی که جنگ کرده اند و عهده دارش بودند، بخش می شود. و خمس در میان ایشان به شش بهره، بخش می شود: یک سهم برای خدا، یک سهم برای رسول خدا، یک سهم برای خویشان، یک سهم برای یتیمان، یک سهم برای بیچارگان و سهمی هم برای درراه ماندگان. و سهم خدا و سهم رسول خدا، پس از ایشان به صاحبان امر [امامت]به ارث می رسد. پس او سه بهره دارد: دو سهم ارثی و یک سهم که از سوی خدا برایش بخش شده است. و برای او نیم کامل خمس است و نیم دیگر خمس میان خاندان او است. بهره ای برای یتیمانشان، بهره ای برای بیچارگانشان و بهره ای برای درراه ماندگانشان. که براساس کتاب و سنت میان شان بخش می شود تا با آن تا یک سال بی نیاز شوند.

الكتاب و السّنّه ما يستغنون به فى سنتهم، فإن فضل عنهم شىء فهو للوالى و إن عجز أو نقص عن استغنائهم كان على الوالى أن ينفق من عنده بقدر ما يستغنون به و إنّما صار عليه أن يمونهم لأنّ له ما فضل عنهم و إنّما جعل اللّه هذا الخمس خاصّه لهم دون مساكين النّاس و أبناء سبيلهم، عوضا لهم من صدقات النّاس تنزيها من اللّه لهم لقرابتهم برسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و كرامه من اللّه لهم عن أوساخ النّاس، فجعل لهم خاصّه من عنده ما يغنيهم به عن أن يصيّرهم فى موضع الذّلّ و المسكنه و لا بأس بصدقات بعضهم على بعض. و هؤلاء الّذين جعل اللّه لهم الخمس هم قرابه النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم الّذين ذكرهم اللّه فقال: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ اَلْأَقْرَبِينَ و هم بنو عبد المطّلب أنفسهم، الذّكر منهم و الأنثى، ليس فيهم من أهل بيوتات قريش و لا من العرب أحد و لا فيهم و لا منهم فى هذا الخمس من مواليهم و قد تحلّ صدقات النّاس لمواليهم و هم و النّاس سواء و من كانت أمّه من بنى هاشم و أبوه من سائر قريش فإنّ الصّدقات تحلّ له و ليس له من الخمس شىء لأنّ اللّه تعالى يقول: اُدْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ و للإمام صفو المال أن يأخذ من هذه الأموال صفوها: الجاريه الفارهه و الدّابّه الفارهه و الثّوب و المتاع بما يحبّ أو يشتهى فذلک له قبل القسمه و قبل إخراج الخمس و له أن يسدّ بذلک المال جميع ما ينوبه، من مثل إعطاء المؤلّفه قلوبهم و غير ذلک ممّا ينوبه فإن بقى بعد ذلک شىء، أخرج الخمس منه فقسمه فى أهله و قسم الباقى على من ولى ذلک و إن لم يبق بعد سدّ النّوائب شىء فلا شىء لهم، و ليس لمن قاتل شىء من الأرضين و لا ما غلبوا عليه إلاّ ما احتوى عليه العسكر و ليس للأعراب من القسمه شىء و إن قاتلوا مع الوالى لأنّ

و اگر از آن چیزی افزون بماند برای والی است. و اگر از بی نیاز کردنشان ناتوان شد یا کم آمد، بر والی است که از نزد خودش به اندازه ای که بی نیاز شوند، بپردازد. و این که مخارج آنان به گردن او است برای آن است که آنچه از آنان افزون آید، برای او است. و همانا خداوند این خمس را مخصوص آنان قرار داد و نه برای بیچارگان و درراه ماندگان مردم. تا جایگزینی برای صدقه های مردم باشد. و تنزیهی است که از سوی خداوند به جهت نزدیکی شان به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-برای آنان قرار داده شده است. و بزرگداشت آنان از باقی ماندۀ مردم است. از نزد خودش آنچه را با آن بی نیاز شوند مخصوصشان قرار داد تا آنان را از جایگاه خواری و بیچارگی بازدارد. ولی صدقۀ برخی از ایشان به برخی دیگر اشکال ندارد. و این کسانی که خداوند خمس را برای آنان قرار داد همان خویشان پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند. کسانی که خداوند از آنان یاد کرده و فرموده است: و خویشان نزدیکت را بیم ده. [شعرا (۲۶) :4 ۲۱۴]و ایشان خود فرزندان عبد المطّلب اند. مرد و زنشان. نه خاندان قریش و نه هیچ عربی در میان آنان نیست. و موالی (غلامان) ایشان (فرزندان عبد المطّلب) در مورد این خمس نه در میان آنانند و نه از آنان. و صدقات مردم برای غلامانشان حلال است. آنان و مردم دیگر برابرند. و آن که مادرش از بنی هاشم است و پدرش از قریشی های دیگر، صدقه برایش حلال است و چیزی از خمس برایش نیست؛ زیرا خداوند والا می فرماید: آنان را با پدرانشان بخوانید. [احزاب (۳۳) :5]و برگزیدۀ اموال برای امام است. ایشان از این اموال برگزیده اش را می گیرد: کنیز زیبا و چارپای خوب و لباس و کالایی که دوست دارد و می خواهد، پیش از تقسیم و پیش از درآوردن خمس برای ایشان است. و او می تواند با آن اموال در هرچیزی که پیش می آید از داد و دهش دلجویی شدگان و جز آن، چاره سازی کند. و اگر پس از آن چیزی ماند، خمسش را درآورده، در میان اهلش بخش می کند و باقی را میان عهده داران جنگ بخش می کند. و اگر پس از چاره سازی برای پیشامدها چیزی نماند، چیزی به آنان نمی رسد. و برای جنگاوران نه از زمین و نه از چیزی که بر آن چیره شده اند به جز آنچه لشکر بر آن دست یافته است، چیزی نمی رسد. و برای اعراب بیابان نشین هم چیزی از تقسیم نمی رسد، اگرچه به همراه والی جنگیده باشند؛

رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم صالح الأعراب أن يدعهم فى ديارهم و لا يهاجروا، على أنّه إن دهم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من عدوّه دهم أن يستنفرهم فيقاتل بهم و ليس لهم فى الغنيمه نصيب، و سنّته جاريه فيهم و فى غيرهم و الأرضون الّتى أخذت عنوه بخيل و رجال فهى موقوفه متروكه فى يد من يعمرها و يحييها و يقوم عليها على ما يصالحهم الوالى على قدر طاقتهم من الحقّ: النّصف [أ]و الثّلث [أ]و الثّلثين و على قدر ما يكون لهم صلاحا و لا يضرّهم، فإذا أخرج منها ما أخرج، بدأ فأخرج منه العشر من الجميع ممّا سقت السّماء أو سقى سيحا و نصف العشر ممّا سقى بالدّوالى و النّواضح فأخذه الوالى، فوجّهه فى الجهه الّتى وجّهها اللّه على ثمانيه أسهم للفقراء و المساكين و العاملين عليها و المؤلّفه قلوبهم و فى الرّقاب و الغارمين و فى سبيل اللّه و ابن السّبيل، ثمانيه أسهم، يقسم بينهم فى مواضعهم بقدر ما يستغنون به فى سنتهم بلا ضيق و لا تقتير، فإن فضل من ذلک شىء ردّ إلى الوالى و إن نقص من ذلک شىء و لم يكتفوا به كان على الوالى أن يمونهم من عنده بقدر سعتهم حتّى يستغنوا، و يؤخذ بعد ما بقى من العشر، فيقسم بين الوالى و بين شركائه الّذين هم عمّال الأرض و أكرتها، فيدفع إليهم أنصباؤهم على ما صالحهم عليه و يؤخذ الباقى فيكون بعد ذلک أرزاق أعوانه على دين اللّه و فى مصلحه ما ينوبه من تقويه الإسلام و تقويه الدّين فى وجوه الجهاد و غير ذلک ممّا فيه مصلحه العامّه، ليس لنفسه من ذلک قليل و لا كثير و له بعد الخمس الأنفال و الأنفال كلّ أرض خربه قد باد أهلها و كلّ أرض لم يوجف عليها بخيل و لا ركاب و لكن صالحوا صلحا و أعطوا بأيديهم على غير قتال و له رءوس الجبال و بطون الأوديه و الآجام

زیرا رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش با این اعراب بر این اساس صلح کرد که در سرزمین هاشان بمانند و هجرت نکنند به شرط آن که اگر دشمن توانمندی به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هجوم آورد از آنان نفر بگیرد و با ایشان بجنگند ولی در غنیمت بهره ای نداشته باشند. و سنّت ایشان در میان آنان و جز آنان جاری است. اما زمین هایی که به نیروی اسب و مردان گرفته شده است، موقوفات رهاشده در دست کسانی است که آن ها را آباد و زنده می کنند و بنابر مصالحهٔ شان با والی و پرداخت حقّی به اندازه توانایی شان در آن ها اقامت می کنند: نیم یا یک سوم یا دو سوم و به اندازه ای که به صلاحشان باشد و زیانشان نرساند. و چون از آن، آن اندازهٔ معلوم درآورده شد، از همهٔ آنچه با باران یا آب جاری آبیاری می شود، یک دهم و از آنچه با دولاب ها و چارپاهای آبکش آبیاری می شود، نیم یک دهم [یک بیستم]خارج می شود و والی آن ها را گرفته، در راهی که خداوند معیّن کرده، به مصرف می رساند. به هشت سهم برای نیازمندان و بیچارگان و کارمندان و دلجویی شدگان و بردگان و بدهکاران و در راه خدا و درراه ماندگان. هشت سهمی که در جای خود، به اندازهٔ نیازمندی یک سالشان و بدون تنگ دستی و بخل میان آنان بخش می کند. آن گاه اگر از آن چیزی افزون ماند، به والی بازگردانده می شود و اگر کم آمد و ایشان را بسنده نبود، باید والی از نزد خودش به اندازهٔ آن ها و نیازمندی شان بپردازد. و پس از درآوردن یک دهم [یا نیم آن]، بقیّه حساب شده، میان والی و شریکان او که کارگران زمین و کشاورزان آن هستند، تقسیم می شود و بهرهٔ آنان بنابر قراردادشان پرداخت می شود. سپس ماندهٔ آن، روزی یاوران والی در دین خدا، در مصلحتی که برای تقویت اسلام و دین از جهاد و جز آن از مصلحت عمومی پیش می آید، مصرف می شود. برای خود او نه اندکی از آن و نه بسیارش، [چیزی] نیست. و پس از خمس، انفال هم برای او است. و انفال، هر زمین خرابی است که اهلش از بین رفته است. و هر زمینی که برایش اسب و شتری دوانده نشده است. بلکه صلح کرده اند و به دست خودشان بدون جنگ تسلیم کرده اند. و سر کوه ها و ته دره ها و نیزار و هر زمین بایر بی صاحب نیز برای او است.

و كلّ أرض ميته لا ربّ لها، و له صوافى الملوک ما كان فى أيديهم من غير وجه الغصب، لأنّ الغصب كلّه مردود و هو وارث من لا وارث له يعول من لا حيله له، و قال: إنّ اللّه لم يترک شيئا من صنوف الأموال إلاّ و قد قسمه و أعطى كلّ ذى حقّ حقّه الخاصّه و العامّه و الفقراء و المساكين و كلّ صنف من صنوف النّاس، فقال: لو عدل فى النّاس لاستغنوا، ثمّ قال: إنّ العدل أحلى من العسل و لا يعدل إلاّ من يحسن العدل، قال: و كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يقسم صدقات البوادى فى البوادى و صدقات أهل الحضر فى أهل الحضر و لا يقسم بينهم بالسّويّه على ثمانيه حتّى يعطى أهل كلّ سهم ثمنا و لكن يقسمها على قدر من يحضره من أصناف الثّمانيه على قدر ما يقيم كلّ صنف منهم يقدّر، لسنته ليس فى ذلک شىء موقوت و لا مسمّى و لا مؤلّف، إنّما يضع ذلک على قدر ما يرى و ما يحضره حتّى يسدّ فاقه كلّ قوم منهم و إن فضل من ذلک فضل عرضوا المال جمله إلى غيرهم و الأنفال إلى الوالى و كلّ أرض فتحت فى أيّام النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إلى آخر الأبد و ما كان افتتاحا بدعوه أهل الجور و أهل العدل لأنّ ذمّه رسول اللّه فى الأوّلين و الآخرين ذمّه واحده؛ لأنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال: المسلمون إخوه تتكافى دماؤهم و يسعى بذمّتهم أدناهم و ليس فى مال الخمس زكاه؛ لأنّ فقراء النّاس جعل أرزاقهم فى أموال النّاس على ثمانيه أسهم، فلم يبق منهم أحد و جعل للفقراء قرابه الرّسول صلّى اللّه عليه و اله و سلّم نصف الخمس فأغناهم به عن صدقات النّاس و صدقات النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و ولىّ الأمر، فلم يبق فقير من فقراء النّاس و لم يبق فقير من فقراء قرابه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إلاّ و قد استغنى فلا فقير و لذلک لم يكن على مال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و الوالى زكاه لأنّه لم يبق فقير محتاج

و تیول پادشاهان نیز اگر غصبی نباشد از آن او است؛ زیرا هر غصبی بازگردانده می شود. و او وارث بی وارثان است. او هزینهٔ بیچارگان را به عهده دارد. و فرمود: همانا هیچ مالی نیست که خداوند آن را بخش نکرده، به هر حقّداری، حقّش را نداده باشد. چه ویژگان و همهٔ مردم و چه نیازمندان و بیچارگان و هر گروهی از گروه های مردم. آن گاه فرمود: اگر در میان مردم به عدالت حکم شود، بی نیاز می گردند. سپس فرمود: همانا عدل شیرین تر از عسل است. و عدالت نمی ورزد مگر کسی که آن را به خوبی بشناسد. فرمود: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-زکات بادیه ها را در بادیه ها و زکات شهریان را در میان شهریان بخش می کرد. و میان شان در هشت گروه، به طور برابر بخش نمی کرد تا به هر کدام از صاحبان سهم یک هشتم بدهد. بلکه از دسته های هشتگانه، آن اندازه که در شهر بودند و بنابر اقامت هرکدام از ایشان تقسیم می کردند. به اندازهٔ هزینهٔ یک سالشان. در این باره زمان مشخّص و اندازهٔ معلوم یا ترکیبی از آن ها نیست. او بنابر آنچه صلاح می بیند و در نزد او حاضر است، عمل می کند تا نیاز هر گروهی از ایشان را برطرف کند. و اگر از آن چیزی افزون بماند به غیر آن دسته می دهد. و انفال و هر زمینی که در روزگار رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فتح شده تا همیشه برای والی (پیامبر یا امام) است و نیز هر آنچه به دعوت اهل ستم و اهل عدالت فتح شده است؛ زیرا پیمان رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-در میان پیشینیان و پسینیان یک پیمان است؛ چون رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: مسلمانان برادرند. خون هاشان برابر است. و پست ترین شان به پیمانشان می کوشند. و در مال خمس، زکاتی نیست؛ زیرا روزی فقیران مردم از اموال مردم بر هشت سهم گذاشته شده و از آنان کسی نمانده است. و برای فقیران خویشاوند رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-نیم خمس قرار داده شده تا با آن از صدقهٔ مردم و صدقهٔ پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-و ولیّ امر بی نیاز گردند. پس فقیری از فقیران مردم و نیز فقیری از فقیران خویشاوند رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نمانده مگر این که بی نیاز شده است. پس فقیری نیست. و برای همین بر مال پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-و والی او زکاتی نیست؛

و لكن عليهم أشياء تنوبهم من وجوه، و لهم من تلك الوجوه كما عليهم.

[۱۸۱4]5-علىّ بن محمّد بن عبد اللّه، عن بعض أصحابنا أظنّه السّيّارىّ، عن علىّ بن أسباط قال:

لمّا ورد أبو الحسن موسى عليه السّلام على المهدىّ رآه يردّ المظالم فقال: يا أمير المؤمنين ما بال مظلمتنا لا تردّ؟ فقال له: و ما ذاک يا أبا الحسن؟ قال: إنّ اللّه تبارک و تعالى لمّا فتح على نبيّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فدكا و ما والاها لم يوجف عليه بخيل و لا ركاب فأنزل اللّه على نبيّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم وَ آتِ ذَا اَلْقُرْبىٰ حَقَّهُ فلم يدر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من هم؟ فراجع فى ذلک جبرئيل و راجع جبرئيل عليه السّلام ربّه فأوحى اللّه إليه أن: ادفع فدک إلى فاطمه عليها السّلام، فدعاها رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال لها: يا فاطمه! إنّ اللّه أمرنى أن أدفع إليک فدک فقالت: قد قبلت يا رسول اللّه من اللّه و منک، فلم يزل وكلاؤها فيها حياه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فلمّا ولّى أبو بكر أخرج عنها وكلاءها، فأتته فسألته أن يردّها عليها، فقال لها: ائتينى بأسود أو أحمر يشهد لک بذلک، فجاءت بأمير المؤمنين عليه السّلام و أمّ أيمن فشهدا لها، فكتب لها بترک التّعرّض، فخرجت و الكتاب معها فلقيها عمر فقال: ما هذا معک يا بنت محمّد؟ قالت: كتاب كتبه لى ابن أبى قحافه، قال: أرينيه، فأبت، فانتزعه من يدها و نظر فيه، ثمّ تفل فيه و محاه و خرقه، فقال لها: هذا لم يوجف عليه أبوک بخيل و لا ركاب فضعى الحبال فى رقابنا، فقال له المهدىّ: يا أبا الحسن حدّها لى، فقال: حدّ منها جبل أحد، و حدّ منها عريش مصر، و حدّ منها سيف البحر، و حدّ منها دومه الجندل، فقال له: كلّ هذا؟ قال: نعم يا أمير المؤمنين هذا كلّه إنّ هذا كلّه ممّا لم يوجف على أهله رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بخيل و لا ركاب، فقال: كثير، و أنظر فيه.

زیرا فقیر نیازمندی نمانده است. اما صورت هایی پیش می آید که به گردن ایشان است. و اضافۀ این صورت ها از آن او است چنان که کاستی هم به گردنشان است.

[۱۴۱۸]5-علی اسباط گفت: وقتی حضرت ابو الحسن [کاظم]علیه السّلام به نزد مهدی [عبّاسی]رفته، او را دید که ردّ مظالم می کند. فرمود: ای امیر مؤمنین چرا آنچه به ستم از ما گرفته شده، بازگردانده نمی شود؟ او به حضرت گفت: ای ابو الحسن آن چیست؟ فرمود: خداوند پاک و والا وقتی فدک و اطرافش را برای پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش- گشود، برایش اسب و شتر دوانده نشد. پس خداوند به پیامبرش چنین نازل کرد: و حقّ خویشان را بپرداز. [اسراء (۱۷) :۲۶]رسول خدا ندانست که آنان چه کسانی اند؟ پس در این باره به سوی جبرئیل بازگشت و جبرئیل به پروردگارش. آن گاه خداوند به ایشان وحی کرد که: فدک را به فاطمه علیها السّلام بده. پس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- ایشان را خوانده، به او فرمود: فاطمه جان! خداوند به من فرمان داده که فدک را به تو دهم. ایشان عرض کرد: ای رسول خدا آن را از خداوند و از شما پذیرفتم. و در زمان حیات رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- پیوسته وکلای ایشان آن جا بودند. آن گاه چون ابو بکر عهده دار حکومت شد، وکلای ایشان را از آن جا بیرون کرد. ایشان به نزد او آمده، از او خواست تا آن ها را بازگرداند. او گفت: سیاه یا سرخی بیاور که دربارۀ آن برایت گواهی دهد. ایشان امیر مؤمنان علیه السّلام و امّ ایمن را آورده، برایش گواهی دادند. پس او نامه ای مبنی بر ترک تعرّض نوشت. ایشان به همراه نامه بیرون آمد، عمر ایشان را دیده، گفت: ای دخت محمّد این چیست به همراه شما؟ فرمود: نامه ای است که پسر ابو قحافه برایم نوشته است. گفت: آن را نشانم بده. فاطمه علیها السّلام امتناع کرد. عمر آن را از دستش ربوده، در آن نگریست، سپس در آن آب دهان انداخته، نوشته هایش را پاک کرده و پاره کرد. و به ایشان گفت: این [فدک]را پدرت برایش اسب و شتر ندواند که شما طناب به گردنمان بگذارید. آن گاه مهدی [عبّاسی]به ایشان گفت: ای ابو الحسن حدودش را برایم بگو. فرمودند: یک مرز آن احد است و یک مرزش مصر، مرز دیگرش ساحل دریا و دیگر دومه الجندل. او گفت: همۀ این ها؟ فرمود: بله همۀ این ها؛ زیرا این ها سرزمین هایی است که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بر اهل آن ها اسب و شتر ندوانده است. او گفت: بسیار است. درباره اش فکر می کنم.

ص: ۶۲۷

[۱۴۱۹]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن علىّ بن أبى حمزه، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: الأنفال هو النّفل و فى سوره الأنفال جدع الأنف.

[۱۴۲۰]۷-أحمد، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن الرّضا عليه السّلام قال:

سئل عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ اِعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَىْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى اَلْقُرْبىٰ فقيل له: فما كان للّه فلمن هو؟ فقال: لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و ما كان لرسول اللّه فهو للإمام، فقيل له: أفرأيت إن كان صنف من الأصناف أكثر و صنف أقلّ، ما يصنع به؟ قال: ذاک إلى الإمام أرأيت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كيف يصنع؟ أ ليس إنّما كان يعطى على ما يرى؟ كذلک الإمام.

[۱۴۲۱]۸-علىّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن جميل بن درّاج، عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام أنّه سئل عن معادن الذّهب و الفضّه و الحديد و الرّصاص و الصّفر، فقال: عليها الخمس.

[۱۴۲۲]۹-علىّ، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن جميل، عن زراره قال:

الإمام يجرى و ينفّل و يعطى ما شاء قبل أن تقع السّهام و قد قاتل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بقوم لم يجعل لهم فى الفىء نصيبا و إن شاء قسم ذلک بينهم.

[۱۴۲۳] ۱۰-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن عبد الصّمد بن بشير، عن حكيم مؤذّن ابن عيسى قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه تعالى: وَ اِعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَىْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى اَلْقُرْبىٰ فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: بمرفقيه على ركبتيه ثمّ أشار بيده، ثمّ قال: هى و اللّه الإفاده يوما بيوم إلّا أنّ أبى جعل شيعته فى حلّ ليزكوا.

[۱۴۱۹]6-محمّد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرمود: انفال همان نفل است و در سورهٔ انفال، بریدن بینی [مخالفان]است [بطلان حکومت آنان].

[۱۴۲۰]۷-احمد بن محمّد ابو نصر گفت: از حضرت رضا علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند عزّتمندو بدانید که آنچه غنیمت می گیرید خمسش از آن خدا و رسولش و خویشان است. پرسیده، گفتند: آنچه برای خدا است به چه کسی می رسد؟ فرمود: به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- می رسد. و آنچه برای رسول خدا است، به امام می رسد. گفتند: بفرمایید اگر گروهی از این گروه ها بسیار و گروهی اندک باشد، چه کار می کنند؟ فرمود: اختیار آن با امام است. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- چگونه عمل می کرد؟ آیا چنین نیست که هرگونه صلاح می دید، عطا می کرد؟ امام هم چنین است.

[۱۴۲۱]۸-محمّد مسلم روایت کرده که از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ کان های طلا و نقره و آهن و سرب و مس پرسیدند و ایشان فرمود: خمس دارند.

[۱۴۲۲]۹-زراره گفته است: امام پیش از تقسیم سهم آنچه خواهد، می کند. دستمزدها را می دهد، برای خود برمی دارد و [به کسانی که سهمی ندارند]عطا می کند. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به همراه مردمی جنگید و برایشان در غنیمت بهره ای قرار نداد. و اگر خواست، آن را میانشان بخش می کند.

[۱۴۲۳] ۱۰-حکیم، مؤذّن پسر عیسی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند والا پرسیدم: و بدانید که آنچه غنیمت می گیرید خمسش برای خدا و رسولش و برای خویشان است. حضرت صادق علیه السّلام دو آرنجش را بر زانوانش گذاشته، سپس با دست اشاره کرده، فرمود: به خدا سوگند آن در سود روزانه است جز این که پدرم [آن را]برای شیعیانش حلال کرد تا پاک شوند.

[۱۴۲۴] ۱۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن الحسین بن عثمان، عن سماعه قال:

سألت أبا الحسن علیه السّلام عن الخمس، فقال: فی کلّ ما أفاد النّاس من قلیل أو کثیر.

[۱۴۲۵] ۱۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عیسی بن یزید قال:

کتبت: جعلت لک الفداء تعلّمنی ما الفائده و ما حدّها رأیک-أبقاک اللّه تعالی-أن تمنّ علیّ ببیان ذلک لکیلا أکون مقیما علی حرام لا صلاه لی و لا صوم، فکتب: الفائده ممّا یفید إلیک فی تجاره من ربحها و حرث بعد الغرام أو جائزه.

[۱۴۲۶] ۱۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبی نصر قال:

کتبت إلی أبی جعفر علیه السّلام الخمس أخرجه قبل المئونه أو بعد المئونه؟ فکتب: بعد المئونه.

[۱۴۲۷] ۱۴-أحمد بن محمّد، عن علیّ بن الحکم، عن علیّ بن أبی حمزه، عن أبی بصیر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

کلّ شیء قوتل علیه علی شهاده أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه فإنّ لنا خمسه و لا یحلّ لأحد أن یشتری من الخمس شیئا حتّی یصل إلینا حقّنا.

[۱۴۲۸] ۱۵-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن یونس بن یعقوب، عن عبد العزیز بن نافع قال:

طلبنا الإذن علی أبی عبد اللّه علیه السّلام و أرسلنا إلیه، فأرسل إلینا: ادخلوا اثنین اثنین، فدخلت أنا و رجل معی، فقلت للرّجل: أحبّ أن تستأذن بالمسأله فقال: نعم، فقال له: جعلت فداک إنّ أبی کان ممّن سباه بنو أمیّه قد علمت أنّ بنی أمیّه لم یکن لهم أن یحرّموا و لا یحلّلوا و لم یکن لهم ممّا فی أیدیهم قلیل و لا کثیر

[۱۴۲۴] ۱۱-سماعه گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام دربارۀ خمس پرسیدم. فرمودند: در همۀ آنچه مردم سود می کنند. اندک یا بسیار.

[۱۴۲۵] ۱۲-احمد بن محمّد گفت: من نوشتم: جانم به فدایت! به من بیاموزید «فایده» چیست. و نظرتان دربارۀ اندازه اش چه؟ -خدای والا تو را نگاه دارد-به من با بیان آن منّت بگذارید تا بر حرامی که نماز و روزه ای باقی نمی گذارد، نمانم. نوشتند: فایده، سود تجارت و کشاورزی پس از درآوردن هزینه یا جایزه است.

[۱۴۲۶] ۱۳-پسر ابو نصر گفت: به حضرت باقر علیه السّلام نوشتم: خمس را پیش از مخارج درآورم یا پس از مخارج. نوشتند: پس از مخارج.

[۱۴۲۷] ۱4-ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرچیزی که جهت شهادت لا اله الاّ اللّه و محمّد رسول اللّه برایش جنگ شود، خمسش برای ما است. و برای هیچ کس روا نیست که از این خمس چیزی بخرد تا حقّ ما به ما برسد.

[۱۴۲۸] ۱5-عبد العزیز نافع گفته است: گروهی از ما به حضرت صادق پیغام فرستاده، اجازه خواستیم. ایشان پیغام فرستاد که دونفر دونفر بیایید. آن گاه من و مردی باهم رفتیم. و من به آن مرد گفتم: دوست دارم از آن مسأله اجازه بگیری. گفت: باشد. پس به ایشان عرض کرد: جانم فدایت! پدر من از کسانی بود که بنی امیّه اسیرشان کرده بودند. و می دانم که بنی امیّه حقّ حلال و حرام کردن نداشتند

و إنّما ذلک لکم، فإذا ذکرت [ردّ]الّذی کنت فیه دخلنی من ذلک ما یکاد یفسد علیّ عقلی ما أنا فیه فقال له: أنت فی حلّ ممّا کان من ذلک و کلّ من کان فی مثل حالک من ورائی فهو فی حلّ من ذلک، قال: فقمنا و خرجنا فسبقنا معتّب إلی النّفر القعود الّذین ینتظرون إذن أبی عبد اللّه علیه السّلام فقال لهم: قد ظفر عبد العزیز بن نافع بشیء ما ظفر بمثله أحد قطّ قد قیل له: و ما ذاک ففسّره لهم، فقام اثنان فدخلا علی أبی عبد اللّه علیه السّلام، فقال أحدهما: جعلت فداک إنّ أبی کان من سبایا بنی أمیّه و قد علمت أنّ بنی أمیّه لم یکن لهم من ذلک قلیل و لا کثیر و أنا أحبّ أن تجعلنی من ذلک فی حلّ، فقال: و ذاک إلینا؟ ما ذاک إلینا، ما لنا أن نحلّ و لا أن نحرّم، فخرج الرّجلان و غضب أبو عبد اللّه علیه السّلام فلم یدخل علیه أحد فی تلک اللّیله إلاّ بدأه أبو عبد اللّه علیه السّلام فقال: ألا تعجبون من فلان؟ یجیئنی فیستحلّنی ممّا صنعت بنو أمیّه، کأنّه یری أنّ ذلک لنا؟ و لم ینتفع أحد فی تلک اللّیله بقلیل و لا کثیر إلاّ الأوّلین فإنّهما غنیا بحاجتهما.

[۱۴۲۹]۱6-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن محبوب، عن ضریس الکناسیّ قال

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: من أین دخل علی النّاس الزّنا قلت لا أدری جعلت فداک قال من قبل خمسنا أهل البیت إلاّ شیعتنا الأطیبین فإنّه محلّل لهم لمیلادهم.

[۱۴۳۰]۱۷-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن شعیب، عن أبی الصّبّاح قال:

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام نحن قوم فرض اللّه طاعتنا لنا الأنفال و لنا صفو المال.

[۱۴۳۱]۱۸-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن القاسم بن محمّد، عن رفاعه، عن أبان بن تغلب، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام:

و کم و زیاد آنچه در دست داشتند برای آنان نبود. و آن برای شما است. و چون [خلاف سنّت]آنچه در آن بودم، به یادم می آید، نزدیک است عقلم خراب شود. حضرت به او فرمود: تو از آنچه در آنی، در حلالی و هرکس پس از من چون تو باشد، برایش حلال است. او گوید: پس ما برخاسته، بیرون رفتیم. آن گاه معتّب پیش از ما به سوی چند تن نشسته به انتظار اجازۀ حضرت صادق علیه السّلام رفته، به آنان گفت: عبد العزیز نافع به چیزی دست یافت که هرگز کسی به مانندش دست نیافته است. گفتند: و آن چیست؟ و او برایشان توضیح داد. آن گاه دو نفر برخاسته، به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفته، یکی از آن دو گفت: جانم فدایت! پدرم از اسیران بنی امیّه بود و دانستم که بنی امیّه را در این کار-نه اندک و نه بسیار- حقّی نبود. و من دوست دارم که مرا در این باره در حلال قرار دهی. فرمود: مگر با ما است؟ این با ما نیست. ما حقّ نداریم که حلال و حرام کنیم. پس آن دو مرد بیرون آمده، حضرت صادق علیه السّلام خشمگین شد. و آن شب کسی به نزدشان نرفت جز این که سخن آغاز کرده، فرمود: آیا از فلانی تعجّب نمی کنید؟ به نزد من می آید و از من دربارۀ آنچه بنی امیّه ساخته اند، حلال و روایی می خواهد. گویا می پندارد که این کار با ما است؟ ! و در آن شب هیچ کسی جز آن دو مرد نخست سودی نبردند نه اندک و نه بسیار. و آن دو به حاجتشان رسیدند.

[۱۴۲۹]۱6-ضریس کناسی گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: زنا از کجا به میان مردم رفته است؟ عرض کردم: جانم به فدایت، نمی دانم. فرمودند: از ناحیۀ(نپرداختن) خمس ما اهل بیت. مگر در میان شیعیان پاک ما که برای آنان به جهت پاک به دنیا آمدنشان حلال است.

[۱۴۳۰]۱۷-ابو الصبّاح گفت: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: ما مردمی هستیم که خداوند فرمانبری از ما را واجب کرد. که انفال و برگزیدۀ مال از آن ما است.

[۱۴۳۱]۱۸-ابان تغلب دربارۀ مردی که می میرد و وارث و مولایی ندارد، از

فى الرّجل يموت لا وارث له و لا مولى قال هو من أهل هذه الآيه يسئلونک عن الأنفال.

[۱۴۳۲]۱۹-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن حمّاد، عن الحلبىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام، عن الكنز كم فيه، قال:

الخمس و عن المعادن كم فيها قال الخمس و كذلک الرّصاص و الصّفر و الحديد و كلّ ما كان من المعادن يؤخذ منها ما يؤخذ من الذّهب و الفضّه.

[۱۴۳۳] ۲۰-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن صبّاح الأزرق، عن محمّد بن مسلم، عن أحدهما عليه السّلام قال:

إنّ أشدّ ما فيه النّاس يوم القيامه أن يقوم صاحب الخمس فيقول يا ربّ خمسى و قد طيّبنا ذلک لشيعتنا لتطيب ولادتهم و لتزكو ولادتهم.

[۱۴۳۴] ۲۱-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن محمّد بن علىّ، عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

سألته عمّا يخرج من البحر من اللّؤلؤ و الياقوت و الزّبرجد و عن معادن الذّهب و الفضّه ما فيه قال إذا بلغ ثمنه دينارا ففيه الخمس.

[۱۴۳۵]۲۲-محمّد بن الحسين و علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن علىّ بن مهزيار قال:

كتبت إليه يا سيّدى رجل دفع إليه مال يحجّ به هل عليه فى ذلک المال حين يصير إليه الخمس أو على ما فضل فى يده بعد الحجّ فكتب عليه السّلام ليس عليه الخمس.

[۱۴۳۶]۲۳-سهل بن زياد، عن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحسين بن عبد ربّه قال:

سرّح الرّضا عليه السّلام بصله إلى أبى، فكتب إليه أبى: هل علىّ فيما سرّحت إلىّ

حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: او سزاوار این آیه است: از تو دربارۀ انفال می پرسند. [یعنی اموال وارث چنین کسی متعلّق به امام است].

[۱۴۳۲]۱۹-حلبی از حضرت صادق علیه السّلام از حقّ [امام]دربارۀ گنج پرسید: فرمودند: خمس است. و از حقّ [امام]دربارۀ کان ها پرسید: فرمودند: خمس. و همچنین از سرب و مس و آهن و هرکان دیگری همان گرفته می شود که از طلا و نقره.

[۱۴۳۳]۲۰-محمّد مسلم از یکی از دو امام-باقر صادق علیهما السّلام- روایت کرده که فرمود: در قیامت سخت ترین چیزی که مردم دچارند، این است که صاحب خمس برخاسته، عرض کند: پروردگارا خمس من. و ما آن را برای شیعیانمان حلال کردیم تا ولادتشان حلال باشد. تا ولادتشان پاک باشد.

[۱۴۳۴]۲۱-محمّد بن علی گفته است: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام دربارۀ مروارید و یاقوت و زبرجدی که از دریا گرفته می شود و دربارۀ کان طلا و نقره پرسیدم که حقّ [امام]چه اندازه است؟ فرمودند: اگر مبلغش به یک دینار برسد، خمس دارد.

[۱۴۳۵]۲۲-علی مهزیار گفت: به حضرت نوشتم: سرورم، به مردی، مالی داده اند تا با آن حجّ کند. آیا در آن مال که به دستش می رسد، خمس است یا در آنچه پس از حجّ برایش می ماند؟ حضرت نوشتند: خمس به گردن او نیست.

[۱۴۳۶]۲۳-علی بن حسین عبد ربّه گفت: حضرت رضا علیه السّلام برای پدرم صله ای فرستاد. پدرم به ایشان نوشت: آیا در آنچه برایم فرستاده اید، خمسی به گردنم است؟

خمس؟ فكتب إليه: لا خمس عليک فيما سرّح به صاحب الخمس.

[۱۴۳۷]۲۴-سهل، عن إبراهيم بن محمّد الهمذانىّ قال:

كتبت إلى أبى الحسن أقرأنى علىّ بن مهزيار كتاب أبيک عليه السّلام فيما أوجبه على أصحاب الضّياع نصف السّدس بعد المئونه و أنّه ليس على من لم تقم ضيعته بمئونته نصف السّدس و لا غير ذلک فاختلف من قبلنا فى ذلک فقالوا: يجب على الضّياع الخمس بعد المئونه، مئونه الضّيعه و خراجها لا مئونه الرّجل و عياله فكتب عليه السّلام: بعد مئونته و مئونه عياله و [بعد]خراج السّلطان.

[۱۴۳۸]۲۵-سهل، عن أحمد بن المثنّى قال:

حدّثنى محمّد بن زيد الطّبرىّ قال: كتب رجل من تجّار فارس من بعض موالى أبى الحسن الرّضا عليه السّلام يسأله الإذن فى الخمس فكتب إليه: بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ إنّ اللّه واسع كريم ضمن على العمل الثّواب و على الضّيق الهمّ، لا يحلّ مال إلاّ من وجه أحلّه اللّه و إنّ الخمس عوننا على ديننا و على عيالاتنا و على مواليناو ما نبذله و نشترى من أعراضنا ممّن نخاف سطوته، فلا تزووه عنّا و لا تحرموا أنفسكم دعاءنا ما قدرتم عليه، فإنّ إخراجه مفتاح رزقكم و تمحيص ذنوبكم و ما تمهّدون لأنفسكم ليوم فاقتكم و المسلم من يفى للّه بما عهد إليه و ليس المسلم من أجاب باللّسان و خالف بالقلب و السّلام.

[۱۴۳۹]۲۶-و بهذا الإسناد، عن محمّد بن زيد قال:

قدم قوم من خراسان على أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فسألوه أن يجعلهم فى حلّ من الخمس، فقال: ما أمحل هذا، تمحضونا بالمودّه بألسنتكم و تزوون عنّا حقّا جعله اللّه لنا و جعلنا له و هو الخمس، لا نجعل، لا نجعل، لا نجعل لأحد منكم فى حلّ.

حضرت به او نوشتند: در آنچه صاحب خمس برایت فرستاده، خمسی به گردنت نیست.

[۱۴۳۷]۲۴-ابراهیم بن محمّد همدانی گفته است: به حضرت ابو الحسن نوشتم: علی مهزیار نامۀ پدرتان علیه السّلام را [به من نشان داد]که بر زمینداران، پس از مخارجشان نیم یک ششم [یک دوازدهم]را واجب کرده اند و اینکه بر کسانی که درآمدشان، به مخارجشان بسنده نیست، نه نیم یک ششم و نه جز آن واجب نیست. اینک نزد ما در این باره اختلاف است و می گویند: بر زمین ها پس از مخارج زمین و مالیات آن و نه مخارج مرد و خانواده اش خمس تعلّق می گیرد. حضرت نوشتند: مقصود پس از مخارج خانواده و مالیات سلطان است.

[۱۴۳۸]۲۵-محمّد بن زید طبری گفت: مردی از بازرگانان پارس از [طریق] یکی از غلامان حضرت رضا علیه السّلام به ایشان نامه نوشته، دربارۀ خمس اجازه خواست. پس حضرت به او نوشتند: به نام خدای بخشایندۀ مهربان. همانا خداوند گسترنده و کریم است که بر عمل پاداش و بر دلتنگی [بر اطاعت]کیفر را همراه ساخته است. هیچ مالی حلال نمی شود جز از جهتی که خداوند حلالش کرده باشد. و خمس کمک ما بر دینمان و بر خانواده هامان و بر پیروانمان است. ما آن را بذل نمی کنیم و از کسانی که از زورشان می هراسیم، آبرویمان را می خریم. پس آن را از ما بازنگردانید و تا می توانید خودتان را از دعای ما محروم نکنید. که دادن آن، کلید روزی تان و پاک گشتن گناهانتان است. و چیزی است که برای خودتان در روز نیازمندی تان فراهم می کنید. و مسلمان کسی است که به پیمان خود با خداوند وفا کند. و کسی که به زبان پاسخ داده، با دل مخالفت کند، مسلمان نیست. و السلام.

[۱۴۳۹]۲۶-محمّد زید گفته است: گروهی از خراسان به نزد حضرت رضا علیه السّلام آمده، از او خواستند که خمس را برای ایشان حلال کند. فرمودند: این چه نیرنگی است. به زبانتان دوستی تان را خالص ما می کنید و حقّی را که خداوند برای ما قرار داده و ما را برای آن، که همان خمس است از ما برمی گردانید. نمی کنیم، نمی کنیم، نمی کنیم. برای هیچ یک از شما حلال نمی کنیم.

[١٤٤٠]٢٧-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه قال:

كنت عند أبى جعفر الثّانى عليه السّلام إذ دخل عليه صالح بن محمّد بن سهل و كان يتولّى له الوقف بقم، فقال: يا سيّدى! اجعلنى من عشره آلاف فى حلّ، فإنّى أنفقتها، فقال له: أنت فى حلّ، فلمّا خرج صالح، قال أبو جعفر عليه السّلام: أحدهم يثب على أموال حقّ آل محمّد و أيتامهم و مساكينهم و فقرائهم و أبناء سبيلهم فيأخذه ثمّ يجيء فيقول: اجعلنى فى حلّ، أتراه ظنّ أنّى أقول: لا أفعل، و اللّه ليسألنّهم اللّه يوم القيامه عن ذلک سؤالا حثيثا.

[١٤٤١]٢٨-علىّ، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن حمّاد، عن الحلبىّ قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن العنبر و غوص اللّؤلؤ، فقال عليه السّلام: عليه الخمس.

كمل الجزء الثّانى من كتاب الحجّه [من كتاب الكافى]و يتلوه كتاب الإيمان و الكفر. وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ و السّلام على محمّد و آله الطّيّبين الطّاهرين.

[۱۴۴۰]۲۷-علی ابراهیم از پدرش روایت کرده که گفت: نزد حضرت جواد بودم که صالح بن محمّد سهل که عهده دار موقوفات قم بود، به نزدشان آمد و گفت: سرورم! ده هزار را بر من حلال کن. که من آن ها را خرج کرده ام. حضرت به او فرمود: حلال کردم. چون صالح رفت، حضرت جواد علیه السّلام فرمود: یکی شان بر اموال حقّ خاندان محمّد [علیهم السّلام]و یتیمان و بیچارگان و نیازمندانشان و در راه ماندگانشان تاخته، آن را می گیرد. سپس آمده، می گوید: مرا حلال کن. آیا گمان می کند به او می گویم: نمی کنم. به خدا که خداوند در روز قیامت در این باره از آنان به سختی پرسش خواهد کرد.

[۱۴۴۱]۲۸-حلبی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ عنبر و صید مروارید پرسیدم، فرمودند: خمس دارند.

پایان کتاب حجّت از کافی کلینی رحمه الله. سپاس بر پروردگار عالمیان و درود بر محمّد و خاندانش.

[۱۴۴۰]۲۷-علی ابراهیم از پدرش روایت کرده که گفت: نزد حضرت جواد بودم که صالح بن محمّد سهل که عهده دار موقوفات قم بود، به نزدشان آمد و گفت: سرورم! ده هزار را بر من حلال کن. که من آن ها را خرج کرده ام. حضرت به او فرمود: حلال کردم. چون صالح رفت، حضرت جواد علیه السّلام فرمود: یکی شان بر اموال حقّ خاندان محمّد [علیهم السّلام]و یتیمان و بیچارگان و نیازمندانشان و در راه ماندگانشان تاخته، آن را می گیرد. سپس آمده، می گوید: مرا حلال کن. آیا گمان می کند به او می گویم: نمی کنم. به خدا که خداوند در روز قیامت در این باره از آنان به سختی پرسش خواهد کرد.

[۱۴۴۱]۲۸-حلبی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ عنبر و صید مروارید پرسیدم، فرمودند: خمس دارند.

پایان کتاب حجّت از کافی کلینی رحمه الله. سپاس بر پروردگار عالمیان و درود بر محمّد و خاندانش.

نمایهٔ آیات

ائت بقرآن غیر هذا أو بدّله ،۳۲4

ائتونی بکتاب من قبل هذا أو أثاره من علم ،۳۴۲

ادعوهم لآبائهم ، ۶۲۰

إذا جاءک المنافقون (بولایه وصیّک) قالوا نشهد إنّک لرسول اللّه ،۳۵۸

أطیعوا اللّه و أطیعوا الرّسول فإن تولّیتم فإنّما علی رسولنا البلاغ المبین ،۳۴۲

أطیعوا اللّه و أطیعوا الرّسول و أولی الأمر منکم ،۱6

أ فکلّما جاءکم (محمّد) بما لا تهوی أنفسکم (بموالاه علیّ) فاستکبرتم ،۳۲۲

ا فمن اتّبع رضوان اللّه کمن باء بسخط من اللّه و مأواه جهنّم و بئس المصیر ، ۳۵۰

ا فمن یمشی مکبّا علی وجهه أهدی أمّن یمشی سویّا علی صراط مستقیم ،۳۵۸

إلاّ أصحاب الیمین ،۳۶۲

الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات و أخبتوا إلی ربّهم ،۲56

الّذین فآمنوا باللّه و رسوله و النّور الّذی أنزلنا ،۳56

الّذین قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا ،۳۲6

الّذین یستمعون القول فیتّبعون أحسنه ،۲۵۸

الکتاب المبین ، ۴۷۰

اللّه لطيف بعباده يرزق من يشاء، ٣64
اللّه ولىّ الّذين آمنوا يخرجهم من الظّلمات إلى النّور، ٢١٨
الم أ حسب النّاس أن يتركوا أن يقولوا آمنّا و هم لا يفتنون، 4 ٢٠
ألم نهلک الأوّلين*ثمّ نتبعهم الآخرين، ٣6٢
النّبىّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم و أزواجه أمّهاتهم و أولوا الأرحام، ٢٢6
أم أبرموا أمرا فإنّا مبرمون أم يحسبون أنّا لا نسمع سرّهم و نجواهم، ٣٢٨
أم حسبتم أن تتركوا و لمّا يعلم اللّه الّذين جاهدوا منكم و لم يتّخذوا، 4 ٣١
أن اشكر لى و لوالديک إلىّ المصير، ٣46
إنّا عرضنا الأمانه على السّماوات و الأرض و الجبال فأبين أن يحملنها، ٣١٠
إنّا قد أوحى إلينا أنّ العذاب على من كذّب و تولّى، ١٩6
إنّ الأرض للّه يورثها من يشاء من عباده و العاقبه للمتّقين، ٢٩6
إنّ الّذين آمنوا ثمّ كفروا ثمّ آمنوا ثمّ كفروا ثمّ ازدادوا كفرا لن تقبل توبتهم، ٣٢٨
إنّ الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات سيجعل لهم الرّحمن ودّا، ٣54
إنّ الّذين ارتدّوا على أدبارهم من بعد ما تبيّن لهم الهدى، ٣٢٨
إنّ الّذين. . . ظلموا (آل محمّد حقّهم) لم يكن اللّه ليغفر لهم و لا ليهديهم، ٣٣6
إنّ الّذين يغضّون أصواتهم عند رسول اللّه أولئک الّذين امتحن اللّه قلوبهم، ٣6
إنّ اللّه و ملائكته يصلّون على النّبىّ يا أيّها الّذين آمنوا صلّوا عليه، ٢ ٤٠
إنّ اللّه و ملائكته يصلّون على النّبىّ يا أيّها الّذين آمنوا صلّوا عليه، 4 ٤٠

إنّ اللّه يأمركم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها، 66
إنّا نحن نزّلنا عليک القرآن تنزيلا، ٣62
إنّ أولى النّاس بإبراهيم للّذين اتّبعوه و هذا النّبىّ و الّذين آمنوا، ٣١٨
إنّما الصّدقات للفقراء و المساكين، ٢٩4
ص :642

إنّما تنذر من اتّبع الذّكر،356
إنّما وليّكم اللّه و رسوله و الّذين آمنوا الّذين يقيمون الصّلاه،344
إنّما يبلوكم اللّه به، ١٠
إنّما يريد اللّه ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت و يطهّركم تطهيرا،16
إنّ هذا لفى الصّحف الأولى صحف إبراهيم و موسى،١٢
إنّ هذا لفى الصّحف الأولى*صحف إبراهيم و موسى،٣٢٢
إنّ هذه تذكره،٣62
إنّى جاعل فى الأرض خليفه،4 61
أولئک أصحاب النّار هم فيها خالدون،٢١٨
بئسما اشتروا به أنفسهم أن يكفروا بما أنزل اللّه (فى علىّ) بغيا، ٣٢٠
بقيّت اللّه خير لكم إن كنتم مؤمنين و ما أنا عليكم بحفيظ،٨،452 ٣٠
بل اللّه فاعبد و كن من الشّاكرين،344
بل تؤثرون الحياه الدّنيا،٣٢٢
بلى من كسب سيّئه و أحاطت به خطيئته،٣48
تتنزّل عليهم الملائكه ألاّ تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنّه،٣26
تذوقوا السّوء بما صددتم عن سبيل اللّه، ١٠
ثمّ لا يجدوا فى أنفسهم حرجا ممّا قضيت،٢58
ثمّ يقال هذا الّذى كنتم به تكذّبون،364
حتّى إذا رأوا ما يوعدون إمّا العذاب و إمّا السّاعه فسيعلمون من هو،354

حتّى إذا رأوا ما يوعدون فسيعلمون من أضعف ناصرا و أقلّ عددا، ٣6٠
حم. و الكتاب المبين. إنّا أنزلناه فى ليله مباركه إنّا كنّا منذرين، ٤٧٠
خذ من أموالهم صدقه تطهّرهم و تزكّيهم بها،٦١٢
ص :643

ذلک بأنّهم آمنوا ثمّ کفروا، ۳۵۸
ذلک بأنّهم قالوا للّذین کرهوا ما نزّل اللّه سنطیعکم فی بعض الأمر، ۳۲۸
ذلکم بأنّه إذا دعی اللّه وحده (و أهل الولایه) کفرتم، ۳۳۰
سأل سائل بعذاب واقع. للکافرین (بولایه علیّ) لیس له دافع، ۳۳۰
شهد اللّه أنّه لا إله إلاّ هو و الملائکه و أولوا العلم قائما بالقسط، ۲۴۴
عمّ یتساءلون عن النّبإ العظیم، ۳۲۴
فأبی أکثر النّاس (بولایه علیّ) إلاّ کفورا، ۳۳۸
فاجعل أفئده من النّاس تهوی إلیهم، ۲۶۰
فأخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا فیها غیر بیت، ۳۳۸
فإذا انسلخ الأشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم، ۱۷۴
فإذا فرغت فانصب و إلی ربّک فارغب، ۱۴
فإذا نقر فی النّاقور، ۱۳۶
فسئلوا أهل الذّکر إن کنتم لا تعلمون، ۱۶
فأقم وجهک للدّین حنیفا، ۳۲۴
فأمّا الّذین فی قلوبهم زیغ، ۳۱۴
فإنّ اللّه کان بما تعملون خبیرا، ۳۳۰
فإنّما یسّرناه بلسانک لتبشّر به المتّقین و تنذر به قوما لدّا، ۳۵۴
فأولئک أصحاب النّار هم فیها خالدون، ۳۴۸
فبدّل الّذین ظلموا (آل محمّد حقّهم) قولا غیر الّذی قیل لهم، ۳۳۶

فحملته أمّه كرها و وضعته كرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا، ۴۳۴

فسأكتبها للّذين يتّقون، ۳۴۸

فستعلمون من هو فى ضلال مبين، ۳۳۰

ص :644

فسیحوا فی الأرض أربعه أشهر و اعلموا أنّکم غیر معجزی اللّه،۱۷4
فعرفهم و هم له منکرون،۲۲4
فلا أقسم بالخنّس الجوار الکنّس،۱۳۲
فلا و ربّک لا یؤمنون حتّی یحکّموک فیما شجر بینهم ثمّ لا یجدوا،256
فلمّا رأوه زلفه سیئت وجوه الّذین کفروا و قیل هذا الّذی کنتم به تدّعون، ۳4۰
فلمّا وضعتها قالت: ربّ إنّی وضعتها أنثی. . . و لیس الذّکر کالأنثی،۸ ۶۰
فلم یک ینفع نفسا إیمانها لم تکن آمنت من قبل أو کسبت فی إیمانها،4 ۱۰
فلنذیقنّ الّذین کفروا (بترکهم ولایه أمیر المؤمنین ۷) عذابا شدیدا، ۳۳۰
فلولا نفر من کلّ فرقه منهم طائفه لیتفقّهوا فی الدّین و لینذروا قومهم،۲۲4
فما لهم عن التّذکره معرضین،۳۶۲
فمن اتّبع هدای فلا یضلّ و لا یشقی،۳۱۲
فمنکم کافر و منکم مؤمن،۳4۲، ۳۱۰
فنسیتها و کذلک الیوم تنسی،۳64
فنظر نظره فی النّجوم فقال إنّی سقیم،4۳6
فیتّبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله،4 ۳۱
فیها یفرق کلّ أمر حکیم، ۴۷۰
قال: أ و لم تؤمن قال: بلی و لکن لیطمئنّ قلبی،4 ۱۰
قد أفلح المؤمنون،۲۵۸

قل أرأيتم إن أصبح ماؤكم غورا فمن يأتيكم بماء معين،١٢٨
قل اعملوا فسيرى اللّه عملكم و رسوله و المؤمنون،٣٣6
قل إنّما أعظكم بواحده،٣٢6
قل إنّما حرّم ربّى الفواحش ما ظهر منها و ما بطن،4 ٢١
ص :645

قل إنّی لا أملک لکم ضرّا و لا رشدا*قل إنّی لن یجیرنی من اللّه، ۳6۰
قل إی و ربّی إنّه لحقّ و ما أنتم بمعجزین، ۳5۲
قل لا أسئلکم علیه أجرا إلاّ المودّه فی القربی، ۱6،۱۸،۳۱۲
قل هذه سبیلی أدعوا إلی اللّه علی بصیره أنا و من اتّبعنی، ۳۳۸، ۲4۰
قل هی للّذین آمنوا فی الحیاه الدّنیا، ۳۰۰
قوله من کان فی الضّلاله فلیمدد له الرّحمن مدّا، 354
کالّذین آذوا موسی فبرّأه اللّه ممّا قالوا، ۳۱۲
کبر علی المشرکین (بولایه علیّ) ما تدعوهم إلیه، ۳۲۲
کذلک نفعل بالمجرمین، ۳6۲
کشجره طیّبه أصلها ثابت و فرعها فی السّماء، 346
کلاّ إنّ کتاب الأبرار لفی علّیّین. و ما أدراک ما علّیّون. کتاب مرقوم، 254
کلاّ إنّ کتاب الفجّار لفی سجّین، 364
کلاّ إنّ کتاب الفجّار لفی سجّین. و ما أدراک ما سجّین. کتاب مرقوم، 254
کلاّ إنّها تذکره، ۳6۲
کلّ نفس ذائقه الموت و إنّما توفّون أجورکم یوم القیامه فمن زحزح، ۳۹۰
لا أقسم بهذا البلد. و أنت حلّ بهذا البلد. و والد و ما ولد، ۳۱۲
لا أملک لکم ضرّا و لا رشدا، ۳6۰
لا تحسبنّ الّذین قتلوا فی سبیل اللّه أمواتا بل أحیاء عند ربّهم یرزقون، 4 6۰
لا تحلّوا شعائر اللّه و لا الشّهر الحرام، ۱۷4

لا تقتلوا الصّيد و أنتم حرم، ١٧٢

لا تكونوا كالّتى نقضت غزلها من بعد قوّه أنكاثا، تتّخذون أيمانكم، ١٠

لا يضلّ قوما بعد إذ هداهم حتّى يبيّن لهم ما يتّقون، ٩٨

ص :646

لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل،۳۴۸
لتنذر قوما ما أنذر آباؤهم فهم غافلون،۳56
لم حشرتنى أعمى و قد كنت بصيرا قال كذلک أتتک آياتنا فنسيتها،۳64
لمن شاء منكم أن يتقدّم أو يتأخّر،۳6۲
لم نک من المصلّين،۳6۲
ليستيقن الّذين أوتوا الكتاب، ۳6۰
ليظهره على الدّين كلّه،۳56
ما أفاء اللّه على رسوله من أهل القرى فللّه و للرّسول و لذى القربى،6۱
ما سلككم فى سقر. قالوا لم نک من المصلّين،۳۲4
ما ننسخ من آيه أو ننسها نأت بخير منها أو مثلها،۹۸
مرج البحرين يلتقيان. بينهما برزخ لا يبغيان،4 ۳۰
من ذا الّذى يقرض اللّه قرضا حسنا فيضاعفه له أضعافا كثيره،6۱۲
من ذا الّذى يقرض اللّه قرضا حسنا فيضاعفه له و له أجر كريم،4 6۱
من كان يريد حرث الآخره،۳64
من هو شرّ مكانا (يعنى عند القائم) و أضعف جندا،۳54
نزد له فى حرثه،۳66
نزل به الرّوح الأمين،۸ ۳۰
و آت ذا القربى حقّه،۱6،6۲6
و آتيناه الحكم صبيّا، ۲۳۸،5۱۰

و أخر متشابهات،4 ٣١

و إذا الموؤده سئلت بأىّ ذنب قتلت،16

و إذا تتلى عليهم آياتنا بيّنات قال الّذين كفروا للّذين آمنوا،354

ص :647

و إذا حللتم فاصطادوا، ۱۷۲

و إذ أخذ ربّک من بنی آدم من ظهورهم ذرّیّتهم و أشهدهم علی أنفسهم، ۳۰۸

و إذا فعلوا فاحشه قالوا وجدنا علیها آباءنا و اللّه أمرنا بها، ۲۱۲

و إذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول اللّه، ۳۵۸

و إذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا إلاّ إبلیس أبی، ۳۴۲

و اعلموا أنّما غنمتم من شیء فأنّ للّه خمسه و للرّسول و لذی القربی، ۱۶،۳۱ ۴،۶۱ ۶،۶۱ ۸،۶۲۸

و الآخره خیر و أبقی، ۳۲۲

و الأرض وضعها للأنام. فیها فاکهه و النّخل ذات الأکمام، ۳۰ 4

و الّذین آمنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظلم، ۳۱۰

و الّذین کفروا أولیاؤهم الطّاغوت یخرجونهم من النّور إلی الظّلمات، ۲۱۸

و السّابقون السّابقون، أولئک المقرّبون، ۳۲۶

و الظّالمین أعدّ لهم عذابا ألیما، ۳۶۲

و العاقبه للمتّقین، ۴۵۰

و اللّه متمّ نوره، ۳۵۸

و أمّا بنعمه ربّک فحدّث، ۳۰ 6

و أنّ المساجد للّه فلا تدعوا مع اللّه أحدا، ۳۳۸

و إن جنحوا للسّلم فاجنح لها، ۳۱ 6

و أنذر عشیرتک الأقربین، ۶۲۰

و أنزلنا إليک الذّکر لتبيّن للنّاس ما نزّل إليهم و لعلّهم يتفکّرون، ١6

و أن لو استقاموا على الطّريقه لأسقيناهم ماء غدقا، ٣٢6

و إنّه لذکر لک و لقومک و سوف تسألون، ١6

و إنّى لغفّار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثمّ اهتدى، ٢6٠

ص :64٨

و أوحى إلىّ هذا القرآن لأنذركم به و من بلغ،۳۱۸

و بلغ أربعين سنه، ۵۱۰، ۲۴۰

و تعيها أذن واعيه،۳۳۴

و تمّت كلمه ربّک صدقا و عدلا لا مبدّل لكلماته،۲۴۸

و تمّت كلمه ربّک صدقا و عدلا لا مبدّل لكلماته و هو السّميع العليم، ۲۴۴،۲۴۶،۲۵۰

و جعلنا من بين أيديهم سدّا و من خلفهم سدّا فأغشيناهم فهم لا يبصرون،۳۵۶

و رحمتى وسعت كلّ شىء،۳۴۸

و سواء عليهم أ أنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون،۳۵۶

و صاحبهما فى الدّنيا معروفا،۳۴۶

و قل الحقّ من ربّكم (فى ولايه علىّ) فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر،۳۳۸

و كذلک نجزى من أسرف و لم يؤمن بآيات ربّه و لعذاب الآخره أشدّ و أبقى،۳۶۴

و كم أهلكنا قبلهم من قرن (من الأمم السّالفه) هم أحسن أثاثا و رءيا،۳۵۴

و لا تعزموا عقده النّكاح حتّى يبلغ الكتاب أجله،۱۷۴

و لا تنقضوا الأيمان بعد توكيدها و قد جعلتم اللّه عليكم كفيلا، ۱۰

و لا يرتاب الّذين أوتوا الكتاب و المؤمنون،۳۶۲

و لا يزالون مختلفين إلاّ من رحم ربّک و لذلک خلقهم،۳۴۸

و لقد أرسلنا رسلا من قبلک و أنزلنا معهم الكتاب و الميزان،۱۲

و لقد أوحى إليک و إلى الّذين من قبلک لئن أشركت ليحبطنّ عملک،٣44

و لقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسى و لم نجد له عزما،٣١٨

و لقد نعلم أنّک يضيق صدرک بما يقولون فإنّهم لا يكذّبونک،١4

و لقد وصّلنا لهم القول لعلّهم يتذكّرون،٣١6

و لكم عذاب عظيم، ١٠

ص :649

و لمّا بلغ أشدّه، ٥١٠، ٢40
و لم يتّخذوا من دون اللّه و لا رسوله و لا المؤمنين وليجه، 544
و لو أنّهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا اللّه و استغفر لهم، ٢58
و لو أنّهم أقاموا التّوراه و الإنجيل و ما أنزل إليهم من ربّهم، ٣١٠
و لو أنّهم فعلوا ما يوعظون به (فى علىّ) لكان خيرا لهم، ٣٣6
و لو كره الكافرون، ٣58
و لو يرى الّذين ظلموا إذ يرون العذاب أنّ القوّه للّه جميعا و أنّ اللّه، 4 ٢١
و ليبيّننّ لكم يوم القيامه ما كنتم فيه تختلفون. و لو شاء اللّه لجعلكم أمّه، ١٠
و ما ظلمناهم و لكن كانوا أنفسهم يظلمون، ٣6٢
و ما كان المؤمنون لينفروا كافّه فلو لا نفر من كلّ فرقه منهم، ٢٢٨
و ما كان لكم أن تؤذوا رسول اللّه، ٢ ٣١
و ما هى إلاّ ذكرى للبشر، ٣6٢
و ممّن خلقنا أمّه يهدون بالحقّ و به يعدلون، 4 ٣١
و من آياته خلق السّماوات و الأرض و اختلاف ألسنتكم و ألوانكم، ٣٧٢
و من أضلّ ممّن اتّبع هواه بغير هدى من اللّه، 6 ٢١
و من أظلم ممّن كتم شهاده عنده من اللّه، 66
و من أعرض عن ذكرى فإنّ له معيشه ضنكا، ٣64
و من النّاس من يتّخذ من دون اللّه أندادا يحبّونهم كحبّ اللّه، 4 ٢١
و من النّاس من يقول آمنّا باللّه و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين، ٢٧٨

و من كان يريد حرث الدّنيا نؤته منها و ما له فى الآخره من نصيب، ۳66

و من يخرج من بيته مهاجرا إلى اللّه و رسوله ثمّ يدركه الموت فقد وقع أجره، ۲۲6

و من يرد فيه بإلحاد بظلم، ۳۲۸

و من يطع اللّه و الرّسول فأولئک مع الّذين أنعم اللّه عليهم من النّبيّين،٢ ٤٠
و من يطع اللّه و رسوله،٣١٢
و من يقترف حسنه نزد له فيها حسنا،256
و نحشره يوم القيامه أعمى،364
و نريد أن نمنّ على الّذين استضعفوا فى الأرض و نجعلهم أئمّه،٤٢
و نضع الموازين القسط ليوم القيامه،٣٢٤
و نمير أهلنا،٨ ٣٠
و وصّينا الإنسان بوالديه حسنا حملته أمّه كرها و وضعته كرها و حمله،٤٣٤
و هدوا إلى الطّيّب من القول و هدوا إلى صراط الحميد، ٣٤٠
و يجعل لكم نورا تمشون به،٣٥٢
و يحرّم عليهم الخبائث، ٣٥٠
و يزداد الّذين آمنوا إيمانا، ٣٦٠
و يزيد اللّه الّذين اهتدوا هدى،٣54
و يستنبئونک أحقّ هو،٣٥٢
و يسلّموا تسليما،٢٥٨
ويل يومئذ للمكذّبين،٣٦٢
و يوم القيامه ترى الّذين كذبوا على اللّه، ٢١٠
و يوم القيامه ترى الّذين كذبوا على اللّه وجوههم مسودّه، ٢١٠
هنالک الولايه للّه الحقّ،٣٢٤

هو الّذى أرسل رسوله بالهدى و دين الحقّ،356
هو الّذى أنزل عليک الكتاب منه آيات محكمات هنّ أمّ الكتاب،4 ٣١
يا أيّها الّذين آمنوا ادخلوا فى السّلم كافّه و لا تتّبعوا، ٣٢٠

يا أيّها الّذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النّبىّ إلاّ أن يؤذن لكم، ٣4
يا أيّها الّذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النّبىّ، ٣4
يا أيّها النّاس قد جاءكم الرّسول بالحقّ من ربّكم، ٣٣6
يا بنىّ إنّ اللّه اصطفى لكم الدّين فلا تموتنّ إلاّ و أنتم مسلمون، ٢٢6
يأمرهم بالمعروف (إذا قام) و ينهاهم عن المنكر، ٣5٠
يا نار كونى بردا و سلاما على إبراهيم، 546
يجدونه مكتوبا عندهم فى التّوراه و الإنجيل، ٣5٠
يدخل من يشاء فى رحمته، ٣6٢
يريدون ليطفؤا نور اللّه بأفواههم، ٣56
يعرفون نعمت اللّه ثمّ ينكرونها، ٣44
يؤتكم كفلين من رحمته، ٣5٢
يوفون بالنّذر، ٣١٠
يوم ندعوا كلّ أناس بإمامهم، ٢ ٨،6١٢ ٢٠ 6،٢٠ ٢٠
يوم يقوم الرّوح و الملائكه صفّا لا يتكلّمون، ٣64

نمایهٔ روایات

آمنوا بليله القدر إنّها تكون لعلىّ بن أبى طالب و لولده الأحد عشر،٢ ·6

أبو إبراهيم عليه السّلام-حين أخرج به-أبا الحسن عليه السّلام أن ينام على بابه،٢٣٢

أبى نصر ظريف الخادم أنّه رآه،١٠٨

أتدرون أيّها النّاس ما فى كفّى؟ قالوا: اللّه و رسوله أعلم، فقال: فيها أسماء،٣٨6

أتدرى ما كان سبب دخولنا فى هذا الأمر و معرفتنا به و ما كان عندنا، ·46

أتيت أبا جعفر عليه السّلام أريد الإذن عليه، فإذا رحال إبل على الباب مصفوفه،٢66

أتيت أبا جعفر عليه السّلام فى بعض ما أتيته فجعل يقول: لا تعجل،٢64

أتيت أبا جعفر عليه السّلام و هو بالمدينه، فقلت له: علىّ نذر بين الرّكن و المقام، ٦١٠

أتيت أمير المؤمنين عليه السّلام فوجدته متفكّرا ينكت فى الأرض،١٢4

أتيت خراسان-و أنا واقف-فحملت معى متاعا و كان معى ثوب،١66

أتيت سامرّاء و لزمت باب أبى محمّد عليه السّلام فدعانى،١٠٢

أتيت سرّ من رأى و لزمت باب أبى محمّد عليه السّلام فدعانى من غير أن أستأذن،558

أتينا خديجه بنت عمر بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليه السّلام نعزّيها،١٧4

اجتمع عندى خمسمائه درهم تنقص عشرين درهما فأنفت أن أبعث،٥٨٢

احتال المأمون على أبى جعفر عليه السّلام بكلّ حيله، ٥١٠

أحلت يا أبا محمّد! أما علمت أنّ الدّنيا و الآخره للإمام يضعها حيث يشاء، ٣٠٠

ص :653

أخبرنى أبو يعقوب قال: رأيته-يعنى محمّدا-قبل موته بالعسكر فى عشيّه،524

أخبرنى عمّن عاندک و لم يعرف حقّک من ولد فاطمه هو و سائر النّاس،۲۲۲

أخبرنى عن الإمام متى يعلم أنّه إمام؟ حين يبلغه أنّ صاحبه،۲۳۲

أخبرنى من كان عند أبى الحسن الرّضا عليه السّلام جالسا، فلمّا نهضوا قال لهم: القوا، ۸۰

اختلج فى صدرى مسألتان أردت الكتاب فيهما إلى أبى محمّد عليه السّلام،546

إذا أصبحت و أمسيت لا أرى إماما أئتمّ به ما أصنع،۱۳6

إذا جحد إمامه أمير المؤمنين عليه السّلام (فأولئک أصحاب النّار هم فيها خالدون) ، ۳۴۸

إذا حدث على الإمام حدث، كيف يصنع النّاس،۲۲۴

إذا رأيتمونى قد وبّخت محمّد بن علىّ ثمّ رأيتمونى قد سكتّ فليقبل، ۴5۰

إذا رفع علمكم من بين أظهركم فتوقّعوا الفرج من تحت أقدامكم،۱۳۴

إذا غاب عنكم إمامكم فمن يأتيكم بإمام جديد،۱۲۸

إذا غضب اللّه تبارک و تعالى على خلقه نحّانا عن جوارهم،۱۳۸

إذا قلنا فى رجل قولا فلم يكن فيه، و كان فى ولده أو ولد ولده،۸ ۶۰

إذا كان يوم القيامه دعى بالنّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و بأمير المؤمنين و بالأئمّه،۳۲۲

أذكّر اللّه الوالى من بعدى على أمّتى ألاّ يرحم على جماعه المسلمين،۲۹۲

أرانى أبو محمّد ابنه و قال: هذا صاحبكم من بعدى، ۱۰۰

أرانيه أبو محمّد عليه السّلام و قال: هذا صاحبكم،۸ ۱۰

أسأل اللّه الّذى رزق أباک منک هذه المنزله أن يرزقک من عقبک قبل الممات،۴۸

أسلم أبو طالب بحساب الجمّل و عقد بيده ثلاثا و ستّين، ۴۰۰

اشتريت لأبى الحسن عليه السّلام غنما كثيره، فدعانى فأدخلنى من إصطبل داره، ۵۲۰

أشهده أنّه أوصى إلى علىّ ابنه بنفسه و أخواته و جعل أمر موسى،۹۲

أصلحک اللّه بلغنا شكواک و أشفقنا، فلو أعلمتنا أو علّمتنا من،۲۲۸

اعرف العلامه، فإذا عرفته لم يضرّک تقدّم هذا الأمر أو تأخّر؛ إنّ اللّه،۸ ۲۰

اعرف إمامک، فإنّک إذا عرفت لم یضرّک، تقدّم هذا الأمر أو تأخّر،6 ۲۰

أقبل أمیر المؤمنین علیه السّلام و معه الحسن بن علیّ علیه السّلام و هو متّکئ علی ید سلمان،۵۸6

أقرأنی علیّ بن مهزیار کتاب أبیک علیه السّلام فیما أوجبه علی أصحاب الضّیاع،۶۳6

أکان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم محجوجا بأبی طالب؟ فقال: لا و لکنّه کان مستودعا،۳۸۸

الاثنا عشر الإمام من آل محمّد: کلّهم محدّث من ولد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم،۵۹۸

الاثنا عشر الإمام من آل محمّد کلّهم محدّث من ولد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم،4 ۶۰

الإمام یجری و ینفّل و یعطی ما شاء قبل أن تقع السّهام و قد قاتل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم،۶۲۸

الأنفال ما لم یوجف علیه بخیل و لا رکاب، أو قوم صالحوا،۶۱۸

الأنفال هو النّفل و فی سوره الأنفال جدع الأنف،۶۲۸

البئر المعطّله الإمام الصّامت و القصر المشید الإمام النّاطق،۳44

التفت علیّ بن الحسین علیهما السّلام إلی ولده و هو فی الموت و هم مجتمعون عنده، ۴۰

الحمد للّه حقّ قدره متّبعین أمره و أحمده کما أحبّ،۲6

الخلف من بعدی الحسن، فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف، ۱۱۰

الخمس أخرجه قبل المئونه أو بعد المئونه؟ فکتب: بعد المئونه، ۶۳۰

الخمس من خمسه أشیاء: من الغنائم و الغوص و من الکنوز و من المعادن،۶۱۸

الدّنيا و ما فيها للّه تبارک و تعالى و لرسوله و لنا، فمن غلب على شىء منها،۲۹۸

الّذين اتّبعوا رضوان اللّه هم الأئمّه و هم و اللّه يا عمّار درجات للمؤمنين، ۳۵۰

الزم بيتک حتّى يحدث الحادث، فلمّا قتل بريحه كتب إليه،۵۳۸

الشّيعه تربّى بالأمانىّ منذ مائتى سنه، ۲۰۰

الكنز كم فيه، قال: الخمس و عن المعادن كم فيها قال الخمس،۶۳۴

اللّهمّ إنّه لا بدّ لک من حجج فى أرضک، حجّه بعد حجّه على خلقک،۱۲۸

اللّه ما هلک من كان قبلكم و ما هلک من هلک حتّى يقوم قائمنا عليه السّلام إلاّ فى ترک ولايتنا،۳۴۲

اللّهمّ عرّفنى نفسک، فإنّک إن لم تعرّفنى نفسک لم أعرف نبيّک،۱۲۲

اللّهمّ و إنّی لأعلم أنّ العلم لا یأرز کلّه و لا ینقطع موادّه،۱۱6
المنکر لهذا الأمر من بنی هاشم و غیرهم سواء؟ فقال لی: لا تقل،۲۲۲
النّاس کلّهم عبید النّار غیرک و أصحابک فإنّ اللّه فکّ رقابکم،۳52
النّبأ العظیم الولایه،۳۲4
أما استحییت من أهلک؟ أما رحمت ولدک؟ أتری اللّه أحلّ لک الطّیّبات،4 ۳۰
أمّا بعد فإنّی أوصی نفسی بتقوی اللّه و بها أوصیک فإنّها وصیّه اللّه،۱۹4
أمّا عبد العزیز فقد کفیته و أمّا یزید فإنّ لک و له مقاما،556
إمامهم الّذی بین أظهرهم و هو قائم أهل زمانه،6۱۲
إمام یخنس سنه ستّین و مئتین، ثمّ یظهر کالشّهاب یتوقّد فی اللّیله الظّلماء،۱۳۲
أما و اللّه لیغیبنّ عنکم صاحب هذا الأمر و لیخملنّ هذا حتّی یقال: مات،۱۲6
أما و اللّه یا أخا أهل الکوفه لو لقیتک بالمدینه لأریتک أثر جبرئیل علیه السّلام،۲۷6
امضوا فلا خوف علیکم إن شاء اللّه فمضوا سالمین،54۲
إنّا أوّل أهل بیت نوّه اللّه بأسمائنا إنّه لمّا خلق السّماوات و الأرض، ۳۸۰
أنا أولی بالمؤمنین من أنفسهم، ثمّ أخی علیّ بن أبی طالب،59۴
أنا أولی بکلّ مؤمن من نفسه و علیّ أولی به من بعدی،۲۹4
إنّ أبا الحسن علیه السّلام کتب إلیه یا محمّد! أجمع أمرک و خذ حذرک،52۴
إنّ ابنی علیّا أکبر ولدی و أبرّهم عندی و أحبّهم إلیّ و هو ینظر،58
إنّ ابنی فی لسانه ثقل، فأنا أبعث به إلیک غدا تمسح علی رأسه،۸4

إنّ أبی علیه السّلام استودعنی ما هناک، فلمّا حضرته الوفاه قال: ادع لی شهودا،46

إنّ أشدّ ما فیه النّاس یوم القیامه أن یقوم صاحب الخمس،634

أنا کفّنت أبی فی ثوبین شطویّین، کان یحرم فیهما و فی قمیص،462

إنّ الإمام لیسمع فی بطن أمّه فإذا ولد خطّ بین کتفیه: و تمّت کلمه،248

إنّ الحسین بن علیّ علیهما السّلام لمّا حضره الّذی حضره دعا ابنته الکبری،36

ص :656

إنّ الحسين صلوات اللّه عليه لمّا صار إلى العراق استودع أمّ سلمه،٣٨

إنّ القرآن له ظهر و بطن؛ فجميع ما حرّم اللّه فى القرآن هو الظّاهر،4 ٢١

إنّ اللّه أخذ ميثاق شيعتنا بالولايه لنا و هم ذرّ، ٣٧٠

إنّ اللّه أخذ ميثاق شيعتنا بالولايه و هم ذرّ،٣66

إنّ اللّه أرسل محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم إلى الجنّ و الإنس و جعل من بعده اثنى عشر وصيّا،٢ 6٠

إنّ اللّه تبارک و تعالى إذا أحبّ أن يخلق الإمام أمر ملكا فأخذ شربه،٢46

إنّ اللّه تبارک و تعالى جعل الدّنيا كلّها بأسرها لخليفته حيث يقول للملائكه،4 6١

إنّ اللّه تبارک و تعالى قد جعل فيک خلفا منه فاحمد اللّه،٩6

إنّ اللّه تعالى أوحى إلى عمران أنّى واهب لک ذكرا، سويّا، مباركا،٨ 6٠

إنّ اللّه جعلنى إماما لخلقه، ففرض علىّ التّقدير فى نفسى و مطعمى،4 ٣٠

إنّ اللّه خلق الخلق فخلق، ما أحبّ ممّا أحبّ،٣66

إنّ اللّه خلق محمّدا و عليّا و أحد عشر من ولده من نور،٥٩٨

إنّ اللّه خلقنا من أعلى علّيّين و خلق قلوب شيعتنا ممّا خلقنا و خلق أبدانهم،٢54

إنّ اللّه خلقنا من علّيّين و خلق أرواحنا من فوق ذلک و خلق أرواح شيعتنا،٢5٢

إنّ اللّه خلقنا من نور عظمته، ثمّ صوّر خلقنا من طينه مخزونه، مكنونه،٢5٢

إنّ اللّه سيجمع لنا و لشيعتنا الدّنيا و الآخره و يدخلهم جنّات النّعيم،458

إنّ اللّه ضرب مثل من حاد عن ولايه علىّ كمن يمشى على وجهه،٣58

إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا أراد أن يخلق الإمام من الإمام بعث ملكا فأخذ شربه،٢46

إنّ اللّه عزّ و جلّ نصب عليّا عليه السّلام علما بينه و بين خلقه، فمن عرفه كان مؤمنا،٣6٨

إنّ اللّه كان إذ لا كان، فخلق الكان و المكان و خلق نور الأنوار، ٣٨٠

إنّ اللّه لا يستحيى أن يعذّب أمّه دانت بإمام ليس من اللّه، ٢٢٠

إنّ اللّه لم يسأل خلقه ما فى أيديهم قرضا من حاجه به إلى ذلک،4 ٦١

أنّ النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كان يؤتى به الحسين فيلقمه لسانه فيمصّه،4٣6

ص :65٧

إنّا لنعرف الرّجل إذا رأيناه بحقيقه الإيمان و حقيقه النّفاق،٣٧٢

إنّ أمير المؤمنين صلوات للّه عليه لمّا حضره الّذى حضره قال لابنه الحسن،٢4

أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام قال لأبى بكر يوما: لا تحسبنّ الّذين قتلوا فى سبيل اللّه،4 ٦٠

أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام لمّا بويع بعد مقتل عثمان صعد المنبر و خطب بخطبه،٢ ٢٠

إنّ أمير المؤمنين عليه السّلام له خئوله فى بنى مخزوم و إنّ شابّا منهم أتاه،٦ ٤١

أنا و اللّه أحبّک و أتولاّک، فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام، كذبت، ٣٧٠

أنا و أهل بيتى الّذين أورثنا اللّه الأرض و نحن المتّقون و الأرض كلّها لنا،٢٩٦

إن بلغكم عن صاحبكم غيبه فلا تنكروها،١٢٨

إن بلغكم عن صاحب هذا الأمر غيبه فلا تنكروها،١٢٦

إنّ جابر بن عبد اللّه الأنصارىّ كان آخر من بقى من أصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،446

إنّ جبرئيل عليه السّلام كرى برجله خمسه أنهار و لسان الماء يتبعه: الفرات،٢ ٣٠

إنّ حديث آل محمّد صعب مستصعب لا يؤمن به إلاّ ملک مقرّب أو نبىّ، ٢٨٠

إنّ حديثكم هذا لتشمئزّ منه قلوب الرّجال، فمن أقرّ به فزيدوه،4 ٢٠

إنّ حديثنا صعب مستصعب، لا يحتمله إلاّ صدور منيره، أو قلوب سليمه،٢٨٢

إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أخبرنى أنّى سأدرک رجلا من أهل بيته،٣٨

إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم دعا النّاس إلى ولايه علىّ فاجتمعت إليه قريش، ٣6٠

إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قال: إنّ اللّه مثّل لى أمّتى فى الطّين و علّمنى أسماءهم،٣٨4

إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قال لعلىّ عليه السّلام: إذا أنا متّ فاستق ستّ قرب من ماء بئر، ٢٠

انزلوا هذا قبر أمير المؤمنين عليه السّلام، فقلنا من أين علمت،4١6

إنّ شيعتک بالعراق كثيره و اللّه ما فى أهل بيتک مثلک؛ فكيف لا تخرج،١٣4

إنّ صاحب هذا الأمر لا يلهو و لا يلعب و أقبل أبو الحسن،56

إنّ عبد المطّلب أوّل من قال بالبداء، يبعث يوم القيامه أمّه وحده،٣٩٢

إنّ عليّا عليه السّلام باب فتحه اللّه، فمن دخله كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا، ٣٧٠

أنّ عليّا عليه السّلام حين سار إلى الكوفه استودع أمّ سلمه كتبه و الوصيّه،٢٤

أنّ عليّا صلوات اللّه عليه حين سار إلى الكوفه، استودع أمّ سلمه كتبه و الوصيّه،٢٤

إنّ علىّ بن الحسين عليهما السّلام لمّا حضرته الوفاه أغمى عليه ثمّ فتح عينيه،444

إنّ عمر بن عبد العزيز كتب إلى ابن حزم أن يرسل إليه بصدقه علىّ،٤٢

إنّ عمر بن عبد العزيز كتب إلى ابن حزم ثمّ ذكر مثله، إلاّ أنّه قال بعث،٤٢

إنّ عندنا رجلا يقال له: كليب، فلا يجىء عنكم شىء إلاّ قال: أنا أسلّم،٢٥٦

إنّ فاطمه عليها السّلام صدّيقه شهيده و إنّ بنات الأنبياء لا يطمثن، ٤٢٠

إنّ فاطمه عليها السّلام لمّا أن كان من أمرهم ما كان أخذت بتلابيب عمر،٤٢٤

إنّ فاطمه عليها السّلام مكثت بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم خمسه و سبعين يوما، ٤٢٠

إنّ فى صاحب هذا الأمر شبها من يوسف عليه السّلام، قال: قلت له: كأنّک تذكر حياته، ١٢٠

إنّ قوما من أهل المدينه من الطّالبيّين كانوا يقولون بالحقّ، ٥٧٠

إن كان كون و أعوذ باللّه فإلى من؟ قال: عهدى إلى الأكبر من ولدىّ،٩٤

إن كان كون و لا أرانى اللّه ذلک فبمن أئتمّ، ٥٠

إنّک ستدرک رجلا منّى اسمه اسمى و شمائله شمائلى، يبقر العلم بقرا،446

إنّک على ولايه علىّ و علىّ هو الصّراط المستقيم، ٣٢٠

إنّ للغلام غيبه قبل أن يقوم، قال: قلت: و لم؟ قال: يخاف-و أومأ بيده،١٢٢
إنّ للقائم غيبه قبل أن يقوم إنّه يخاف-و أومأ بيده إلى بطنه، ١٣٠
إنّ للقائم عليه السّلام غيبه قبل أن يقوم، قلت: و لم؟ قال: إنّه يخاف،١٢6
إنّ للّه مدينتين إحداهما بالمشرق و الأخرى بالمغرب، عليهما سور، 4٣٠
إنّ للّه نهرا دون عرشه و دون النّهر الّذى دون عرشه نور نوّره،٢5٢
إنّ لى إليک حاجه فمتى يخفّ عليک أن أخلو بک فأسألک عنها،5٨٨
إنّ ليله القدر فى كلّ سنه و إنّه ينزل فى تلک اللّيله أمر السّنه،٢ 6٠
إنّما نحن كنجوم السّماء، كلّما غاب نجم، طلع نجم،١٢4

إنّما هلک النّاس من استعجالهم لهذا الأمر، إنّ اللّه لا یعجل لعجله العباد،۲۰۲

إنّ مثل أبی طالب مثل أصحاب الکهف، أسرّوا الإیمان و أظهروا الشّرک،۳۹۸

إنّ منّا إماما مظفّرا مستترا؛ فإذا أراد اللّه عزّ ذکره إظهار أمره نکت،۱۳6

إنّ من سعاده الرّجل أن یکون له الولد یعرف فیه شبه خلقه،44

أنّه أخبرنی، عمّن رآه: أنّه خرج من الدّار قبل الحادث بعشره أیّام،۱۰۸

أنّه خرج من المدینه فی السّنه الّتی حجّ فیها هارون یرید الحجّ فانتهی إلی جبل،۴۹4

أنّه دخل علی أبی الحسن الرّضا علیه السّلام و أمر له بشیء فأخذه و لم یحمد اللّه،۵۱4

إنّ هذا الأمر لا یدّعیه غیر صاحبه إلاّ تبر اللّه عمره، ۲۱۰

أنّه رآه عند الحجر الأسود و النّاس یتجاذبون علیه و هو یقول،۱۰6

أنّه سئل عن القائم فقال: کلّنا قائم بأمر اللّه، واحد بعد واحد، 6۱۰

أنّه سئل عن معادن الذّهب و الفضّه و الحدید و الرّصاص و الصّفر،6۲۸

إنّهم رووا عنک فی موت أبی الحسن علیه السّلام أنّ رجلا قال لک: علمت ذلک، ۲۳۰

إنّهم یحاجّونّا یقولون: إنّ الإمام لا یغسّله إلاّ الإمام، ۲4۰

إنّهم یزعمون أنّ أبا طالب کان کافرا؟ فقال: کذبوا کیف یکون کافرا،۳۹۸

إنّی أخاف أن یحدث حدث و لا ألقاک، فأخبرنی من الإمام بعدک،6۲

إنّی أخالط النّاس فیکثر عجبی من أقوام لا یتولّونکم و یتولّون فلانا و فلانا،۲۱۸

إنّى أرجو أن تكون صاحب هذا الأمر و أن يسوقه اللّه إليک بغير سيف،١٣4

إنّى أريد الحجّ فقال له أبو صدام: أخّره هذه السّنه، فقال له الحسن،566

إنّى إمام و ليس بإمام، قال: قلت: و إن كان علويّا، ٢١٠

إنّى تركت مواليک مختلفين، يتبرّأ بعضهم من بعض قال: فقال: و ما أنت،٢54

إنّى سألت أباک عليه السّلام من الّذى يكون من بعدک؟ فأخبرنى أنّک أنت هو،6٢

إنّى عرضت لأبى الحسن عليه السّلام أن أسأله عن ذلک فوافقنى فى طريق ضيّق،١6٨

إنّى كنت أوّل من آمن بربّى و أوّل من أجاب حين أخذ اللّه ميثاق النّبيّين،٣٧٨

إنّى لآخذ من أحدكم الدّرهم و إنّى لمن أكثر أهل المدينه مالا ما أريد،4 ١6

إنّى لعند أبى عبد اللّه عليه السّلام إذ أقبل أبو الحسن موسى عليه السّلام و هو غلام،56

إنّى و اثنى عشر من ولدى و أنت يا علىّ زرّ الأرض،6 ٠6

أوحى اللّه تعالى إلى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: أنّى خلقتک و لم تک شيئا،٣٧٨

أودع المجروح مرداس بن علىّ مالا للنّاحيه و كان عند مرداس، ٥٨٠

أوصانى أبو جعفر عليه السّلام بحوائج له بالمدينه فخرجت، فبينا أنا بين فجّ الرّوحاء،٢66

أوصل رجل من أهل السّواد مالا فردّ عليه و قيل له: أخرج، ٥٧٠

أوصى أبو الحسن عليه السّلام إلى ابنه الحسن قبل مضيّه بأربعه أشهر و أشهدنى،٩٢

أوصى يزيد بن عبد اللّه بدابّه و سيف و مال و أنفذ ثمن الدّابّه،٥٨٢

أهوى بيده إلى صدره-فمن لم يتولّنا لم يرفع اللّه له عملا،٣٥٢

إيّاكم و التّنويه أما و اللّه ليغيبنّ إمامكم سنينا من دهركم، ١٢٠

أيّما أفضل: العباده فى السّرّ مع الإمام منكم المستتر فى دوله الباطل،4 ١١

أيّما مؤمن أو مسلم مات و ترک دينا لم يكن فى فساد و لا إسراف فعلى الإمام،٢٩4

إى و اللّه جعلت فداک لقد بغى عليه إخوته، فقال علىّ بن جعفر،٨6

أيّها النّاس إنّه قد قبض فى هذه اللّيله رجل ما سبقه الأوّلون،4 ١٨

باع جعفر فيمن باع صبيّه جعفريّه كانت فى الدّار يربّونها،٥٨4

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم أمّا بعد فإنّ أمير المؤمنين عارف بقدرک،526

بعث إلىّ أبو جعفر المنصور فى جوف اللّيل فأتيته فدخلت عليه و هو جالس،54

بعث إلينا أبو الحسن موسى عليه السّلام فجمعنا ثمّ قال لنا: أ تدرون لم دعوتكم، ٦٠

بعث بخدم إلى مدينه الرّسول و معهم خادمان و كتب إلى خفيف، ٥٨٠

بعث طلحه و الزّبير رجلا من عبد القيس يقال له: خداش إلى أمير المؤمنين عليه السّلام،١٣٨

بما تحكمون إذا حكمتم؟ قال: بحكم اللّه و حكم داود فإذا ورد،٢٧4

بينا أمير المؤمنين عليه السّلام على المنبر إذ أقبل ثعبان من ناحيه باب من أبواب،٢٦٨

بينا أنا جالس عند أبى عبد اللّه عليه السّلام إذ دخل عليه عبّاد بن كثير عابد أهل البصره، ٢٨٠

بينا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم جالس إذ دخل عليه ملک له أربعه و عشرون وجها،426

تحلف باللّه كاذبا و قد دفنت مائتى دينار،546

تكفون ذلک إن شاء اللّه تعالى فخرج إليهم فى نفر يسير،542

ثلاثه لا يكلّمهم اللّه يوم القيامه و لا يزكّيهم و لهم عذاب أليم، ٢١٠

ثلاثه لا ينظر اللّه إليهم يوم القيامه و لا يزكّيهم و لهم عذاب أليم،4 ٢١

جئت إلى أبى إبراهيم عليه السّلام بمال، فأخذ بعضه و ترک بعضه؛ فقلت: أصلحک اللّه،62

جاء إلى أمير المؤمنين عليه السّلام عسل و تين من همدان و حلوان فأمر العرفاء،٢٩4

جاءت أمّ أسلم يوما إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و هو فى منزل أمّ سلمه،١68

جرى حديث جعفر بن علىّ فذمّه، فقلت له: فليس غيره فهل رأيته،٨ ١٠

جعلت فداک أخبرنى عن هذا الأمر الّذى ننتظر متى هو؟ فقال: يا مهرم،١٩٨

جعلت فداک إنّ النّاس يزعمون أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام دفن بالرّحبه؟ قال: لا،6 4١

جعلت فداک إنّى قد كبر سنّى، فخذ بيدى من النّار،58

جعلت فداک ذكرت آل فلان و ما هم فيه من النّعيم،4 ٣٠

جعلت فداک روى لنا أن ليس لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم من الدّنيا إلاّ الخمس،٢ ٣٠

جعلت فداک فی کلّ الأمور، أرادوا إطفاء نورک و التّقصیر بک، ۵۲۰

جعلت فداک قد أکثر النّاس فی العمود، قال: فقال لی: یا یونس! ما تراه، ۲۵۰

جعلت فداک قد عرفت انقطاعی إلی أبیک ثمّ إلیک، ثمّ حلفت له، ۲۳۰

جعلت فداک کم عرج برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم؟ فقال: مرّتین فأوقفه جبرئیل موقفا،۳۸۲

جعلت فداک ما یقال للإمام إذا عطس؟ قال: یقولون: صلّی اللّه علیک،6 ۳۰

جعلت لک الفداء تعلّمنی ما الفائده و ما حدّها رأیک-أبقاک اللّه تعالی- ۶۳۰

حال الأئمّه فی المنام حالهم فی الیقظه لا یغیّر النّوم منهم شیئا،546

حبس أبو محمّد عند علیّ بن نارمش و هو أنصب النّاس،۵۴۲

ص :662

حبّه حبّه يأكله الشّيخ الكبير و الصّبىّ الصّغير و ثلاثه و أربعه يأكله،464

حججنا مع أبى عبد اللّه عليه السّلام فى السّنه الّتى ولد فيها ابنه موسى عليه السّلام،٢٤٢

حدّثتنى حكيمه ابنه محمّد بن علىّ عليهما السّلام و هى عمّه أبيه أنّها رأته ليله مولده،6 ١٠

حدّثنى بعض أصحابنا، عن بعض فصّادى العسكر من النّصارى،554

حديثنا لا يحتمله ملک مقرّب و لا نبىّ مرسل و لا مؤمن امتحن اللّه،٢٨٢

حسب فرأى ما يحلّ بالحسين عليه السّلام فقال: إنّى سقيم لما يحلّ بالحسين عليه السّلام،٤٣6

حلفت فيما بينى و بين نفسى ألاّ آكل طعاما بنهار أبدا حتّى يقوم قائم،6 ٦٠

حمل رجل من أهل آبه شيئا يوصله و نسى سيفا بآبه. فأنفذ ما كان، ٥٨٠

حميده مصفّاه من الأدناس كسبيكه الذّهب، ما زالت الأملاک تحرسها،466

خذ بيدى من النّار، من لنا بعدک؟ فدخل عليه أبو إبراهيم عليه السّلام و هو يومئذ،46

خرج الحسن بن علىّ عليهما السّلام إلى مكّه سنه ماشيا، فورمت قدماه، ٤٣٠

خرج الحسن بن علىّ عليهما السّلام فى بعض عمره و معه رجل من ولد الزّبير، ٤٣٠

خرج إلىّ من أبى محمّد قبل مضيّه بسنتين يخبرنى بالخلف من بعده، ١٠٠

خرج إلينا من أبى الحسن عليه السّلام بالبصره ألواح مكتوب فيها بالعرض، ٦٠

خرج بى ناصور على مقعدتى فأريته الأطبّاء و أنفقت عليه مالا،٥٧٢

خرجت إلينا ألواح من أبى الحسن عليه السّلام و هو فى الحبس: عهدى إلى أكبر، 60

خرج عليه السّلام علىّ فنظرت إلى رأسه و رجليه لأصف قامته لأصحابنا بمصر، 510

خرج عن أبى محمّد عليه السّلام حين قتل الزّبيرىّ لعنه اللّه: هذا جزاء من اجترأ،102

خرج عن أبى محمّد عليه السّلام حين قتل الزّبيرىّ: هذا جزاء من افترى على اللّه،558

خرج نهى عن زياره مقابر قريش و الحير [ه]فلمّا كان بعد أشهر دعا،586

خلت على أبى محمّد عليه السّلام يوما و أنا أريد أن أسأله ما أصوغ به خاتما،552

خلق اللّه آدم و أقطعه الدّنيا قطيعه، فما كان لآدم عليه السّلام فلرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،302

دخلت إليه و معى غلام يقودنى خماسىّ لم يبلغ، فقال لى: كيف أنتم،238

دخلت أنا و كامل التّمّار على أبى عبد اللّه عليه السّلام فقال له كامل،٢٢

دخلت على أبى الحسن موسى عليه السّلام من قبل أن يقدم العراق بسنه و علىّ ابنه،٧٨

دخلت على أبى جعفر الثّانى عليه السّلام فناظرنى فى أشياء، ثمّ قال لى: يا أبا علىّ، ٨٠

دخلت على أبى جعفر عليه السّلام صبيحه عرسه حيث بنى بابنه المأمون،٥١٢

دخلت على أبى جعفر عليه السّلام فقلت له: أنتم ورثه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم؟ قال: نعم،448

دخلت على أبى جعفر عليه السّلام و معى ثلاث رقاع غير معنونه،٥١٢

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فقلت له: أنت صاحب هذا الأمر؟ فقال: لا،١٣٢

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام و هو واقف على رأس أبى الحسن موسى،٥٢

دخلت على الرّضا عليه السّلام فى بيت داخل فى جوف بيت ليلا، فرفع يده، ٤٩٠

دخلت على الرّضا عليه السّلام و أنا يومئذ واقف و قد كان أبى سأل أباه عن سبع،164

دخلت على علىّ بن الحسين فاحتبست فى الدّار ساعه، ثمّ دخلت البيت،٢64

دخلت على علىّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام فقلت له: يكون إمامان؟ قال: لا،166

دخلت على علىّ بن موسى عليه السّلام فقلت له: أيكون إمامان؟ قال: لا إلاّ و أحدهما،٨٢

دخلت على فاطمه عليها السّلام و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها،۲ ۶۰

درهم يوصل به الإمام أفضل من ألفى ألف درهم فيما سواه من وجوه البرّ،۶۱۴

دعا أبو عبد اللّه عليه السّلام أبا الحسن عليه السّلام يوما و نحن عنده فقال لنا: عليكم بهذا،54

دعوا بني أميّه إلى ميثاقهم ألاّ يصيّروا الأمر فينا بعد النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و لا يعطونا،۳۲۸

رأيت أبا الحسن علىّ بن محمّد فى اليوم الّذى توفّى فيه أبو جعفر عليه السّلام،۲۳۲

رأيت أبا جعفر عليه السّلام و قد خرج علىّ فأخذت النّظر إليه و جعلت أنظر إلى رأسه،۲۳۸

رأيت الرّضا عليه السّلام واقفا على باب بيت الحطب و هو يناجى و لست أرى أحدا،۲۶۸

رأيت أمير المؤمنين عليه السّلام فى شرطه الخميس و معه درّه لها سبّابتان،۱۴۶

رأيت أمير المؤمنين عليه السّلام يوم افتتح البصره و ركب بغله رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، ۴۰۰

رأيته عليه السّلام بعد مضىّ أبى محمّد حين أيفع و قبّلت يديه و رأسه،۱۰۶

رجل أصلحک اللّه ذکرت أنّ علیّ بن أبی طالب علیه السّلام کان یلبس الخشن،6 ۳۰

رجل قال لی: اعرف الآخر من الأئمّه و لا یضرّک أن لا تعرف الأوّل،۲۱۲

رجل من أهل فارس سمّاه أنّ أبا محمّد أراه إیّاه، ۱۱۰

سئل عن القائم فضرب بیده علی أبی عبد اللّه فقال: هذا و اللّه قائم آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم،46

سئل عن القائم فقال: لا یری جسمه و لا یسمّی اسمه،۱۱۲

سأل أبو بصیر أبا عبد اللّه علیه السّلام و أنا أسمع، فقال: ترانی أدرک القائم علیه السّلام،6 ۲۰

سألت أبا الحسن علیه السّلام عن الخمس، فقال: فی کلّ ما أفاد النّاس، 6۳۰

سألت أبا جعفر علیه السّلام: أکان عیسی ابن مریم علیه السّلام حین تکلّم فی المهد حجّه اللّه،۲۳4

سألت أبا جعفر علیه السّلام عن شهاده ولد الزّنا تجوز؟ فقال: لا، فقلت: إنّ الحکم،۲۷۸

سألت أبا جعفر علیه السّلام عن قول اللّه تعالی: قل إنّما أعظکم بواحده،۳۲6

سألت أبا جعفر علیه السّلام ما حقّ الإمام علی النّاس، قال: حقّه علیهم أن یسمعوا له، ۲۹۰

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن العنبر و غوص اللّؤلؤ، فقال علیه السّلام: علیه الخمس،6۳۸

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن قول اللّه تعالی: ائت بقرآن غیر هذا. . . قالوا: أو بدّل،۳۲4

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه تعالى: و اعلموا أنّما غنمتم من شىء فأنّ،628

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: الّذين قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا،326

سألت الرّضا عليه السّلام عن الإمام يغسّله الإمام؟ قال: سنّه موسى بن عمران عليه السّلام، 240

سألت الرّضا عليه السّلام عن قبر فاطمه عليها السّلام فقال: دفنت فى بيتها فلمّا زادت بنو أميّه،426

سألت الرّضا عليه السّلام قلت له: الجاحد منكم و من غيركم سواء،224

سألت عبد الرّحمن فى السّنه الّتى أخذ فيها أبو الحسن الماضى عليه السّلام،48

سألته بأىّ حكم تحكمون؟ قال: حكم آل داود، فإن أعيانا شىء تلقّانا،274

سألته عن الإمام: فوّض اللّه إليه كما فوّض إلى سليمان بن داود؟ فقال: نعم،372

سألته عن القائم عليه السّلام فقال: كذب الوقّاتون، إنّا أهل بيت لا نوقّت، 200

سألته عن تفسير هذه الآيه: ما سلككم فى سقر. قالوا لم نک،324

سألنى أصحابنا بعد مضىّ أبى محمّد أن أسأل عن الاسم و المكان، فخرج الجواب، ١١٠

سأله رجل عن القائم يسلّم عليه بإمره المؤمنين؟ قال: لا،٨ ٣٠

سبحان اللّه يموت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و لا يموت موسى عليه السّلام ! ! قد و اللّه مضى، ٢٣٠

سلّم أبو محمّد عليه السّلام إلى نحرير فكان يضيّق عليه و يؤذيه،556

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول: الخلف من بعدى الحسن، فكيف لكم بالخلف، ١٠٠

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: نعيت إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نفسه و هو صحيح،٢٩٢

سمعت أبا علىّ بن مطهّر يذكر أنّه قد رآه و وصف له قدّه،6 ١٠

سمعت أبا محمّد غير مرّه يكلّم غلمانه بلغاتهم، ترک و روم،544

سمعت الرّضا عليه السّلام و ذكر شيئا فقال: ما حاجتكم إلى ذلک؟ هذا أبو جعفر، ٨٠

سمعت العبد الصّالح ينعى إلى رجل نفسه، فقلت فى نفسى: و إنّه ليعلم متى،4٨4

سمعت يحيى بن أكثم-قاضى سامرّاء بعد ما جهدت به و ناظرته و حاورته،١64

شاهدت سيماء آنفا بسرّ من رأى و قد كسر باب الدّار،٨ ١٠

شرّقا و غرّبا فلا تجدان علما صحيحا إلاّ شيئا خرج من عندنا أهل البيت،٢٧٨

شككت عند مضىّ أبى محمّد عليه السّلام و اجتمع عند أبى مال جليل،٥6٨

شككت فى أمر حاجز فجمعت شيئا ثمّ صرت إلى العسكر،5٧6

شكوت إلى أبى محمّد عليه السّلام الحاجه، فحكّ بسوطه الأرض، قال: و أحسبه،۵۴۲

شكوت إلى أبى محمّد عليه السّلام ضيق الحبس و كتل القيد فكتب إلىّ أنت تصلّى،۵۴۴

شهدت جنازه أبى بكر يوم مات و شهدت عمر حين بويع و علىّ عليه السّلام جالس،۵۹۶

شهدت وصيّه أمير المؤمنين عليه السّلام حين أوصى إلى ابنه الحسن عليه السّلام،۲۲

صاحب هذا الأمر لا يسمّيه باسمه إلاّ كافر،۱۱۲

صلّيت مع أبى جعفر عليه السّلام فى مسجد المسيّب و صلّى بنا،۵۱۶

ضاق بنا الأمر فقال لى أبى: امض بنا حتّى نصير إلى هذا الرّجل،۵۳۸

طلبنا الإذن على أبى عبد اللّه عليه السّلام و أرسلنا إليه، فأرسل إلينا، ۶۳۰

ص :666

عجبا للنّاس أنّهم أخذوا علمهم كلّه عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، فعملوا به،۲۷6

عرف اللّه إيمانهم بولايتنا و كفرهم بها، يوم أخذ عليهم الميثاق، ۳۱۰

علّم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم عليّا عليه السّلام ألف حرف كلّ حرف يفتح ألف حرف، ۲۰

عن قول اللّه تبارک و تعالى: نزل به الرّوح الأمين. . . هى الولايه لأمير المؤمنين،۸ ۳۰

عهدنا إليه فى محمّد و الأئمّه من بعده، فترک و لم يكن له عزم،۸ ۳۱

فألقى النّار فى دار أبى عبد اللّه عليه السّلام فأخذت النّار فى الباب و الدّهليز،454

فأمّا مولاته فقاءت السّمّ و أمّا الحسن فاستمسک فى بطنه ثمّ انتفط به فمات،۴۲۸

فدخلوا فسألوه فى مجلس واحد عن ثلاثين ألف مسأله فأجاب عليه السّلام،4 ۵۱

فعال كفعال الجاهليّه أما و اللّه ما أمروا بهذا و ما أمروا إلاّ أن يقضوا تفثهم، ۲6۰

فقلت لأبى إبراهيم عليه السّلام: فأخبرنى أنت بمثل ما أخبرنى به أبوک عليه السّلام،64

فليشرّق الحكم و ليغرّب، أما و اللّه لا يصيب العلم إلاّ من أهل بيت،۲۷۸

فى الرّجل يموت لا وارث له و لا مولى قال هو من أهل هذه الآيه،۶۳4

فى الوصيّه و تعدل عمّن أمرت بطاعته فلا تطعهما و لا تسمع قولهما،۳46

فى أىّ شىء أنتم؟ هيهات، هيهات! ! لا و اللّه لا يكون ما تمدّون إليه أعينكم،4 ۲۰

فی قوله تعالی: (فأقم وجهک للدّین حنیفا) قال: هی الولایه،۳۲۴

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فی مرضه الّذی توفّی فیه: ادعوا لی خلیلی، فأرسلتا إلی أبویهما،۱۸

قال لی ابن النّجاشیّ: من الإمام بعد صاحبک؟ فأشتهی أن تسأله حتّی أعلم،۸۲

قبض أبو عبد اللّه جعفر بن محمّد علیه السّلام و هو ابن خمس و ستّین سنه،462

قبض الحسن بن علیّ علیهما السّلام و هو ابن سبع و أربعین سنه فی عام خمسین،۴۲۸

قبض الحسین بن علیّ علیهما السّلام یوم عاشوراء و هو ابن سبع و خمسین سنه،۴۳۲

قبض علیّ بن الحسین علیهما السّلام و هو ابن سبع و خمسین سنه، فی عام خمس،444

قبض علیّ بن موسی علیهما السّلام و هو ابن تسع و أربعین سنه و أشهر،4 ۵۰

قبض محمّد بن علیّ الباقر و هو ابن سبع و خمسین سنه،452

قبض محمّد بن علىّ و هو ابن خمس و عشرين سنه و ثلاثه أشهر،6 ٥١

قبض موسى بن جعفر عليهما السّلام و هو ابن أربع و خمسين سنه،٤٨٨

قد أفلح المؤمنون المسلّمون، إنّ المسلّمين هم النّجباء، فالمؤمن غريب،٢٥٨

قد كنّا نسألک قبل أن يهب اللّه لک أبا جعفر عليه السّلام فكنت تقول،٨4

قد مضى أبو محمّد عليه السّلام؟ فقال قد مضى و لكن قد خلّف فيكم،6 ١٠

قد مضى أبو محمّد عليه السّلام؟ فقال لى: قد مضى و لكن قد خلّف فيكم من رقبته، ١٠٠

قدم قوم من خراسان على أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فسألوه أن يجعلهم فى حلّ،6٣6

قد يقوم الرّجل بعدل أو بجور و ينسب إليه و لم يكن قام به، 6١٠

قلت لأبى الحسن الأوّل عليه السّلام: ألا تدلّنى إلى من آخذ عنه دينى؟ فقال: هذا ابنى،5٨

قلت لأبى الحسن موسى عليه السّلام: إنّى قد كبرت سنّى و دقّ عظمى و إنّى سألت،5٨

قلت لأبى محمّد عليه السّلام: جلالتک تمنعنى من مسألتک، فتأذن لى، ١٠٠

قلت للرّضا عليه السّلام: إنّ الإمام لا يغسّله إلاّ الإمام؟ فقال: أما تدرون،٢4٢

قول اللّه عزّ و جلّ: إنّا عرضنا الأمانه على السّماوات. . . هى ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام، ٣١٠

قوله تعالى: (و نضع الموازين القسط ليوم القيامه) قال: الأنبياء و الأوصياء،٣٢4

كان أبو عبد اللّه عليه السّلام يلوم عبد اللّه و يعاتبه و يعظه و يقول: ما منعک،52

كان أحمد بن عبيد اللّه بن خاقان على الضّياع و الخراج بقمّ فجرى، 530

كان أسنّ شيخ من ولد رسول اللّه بالعراق فقال. رأيته،6 ۱۰

كان بين الحسن و الحسين عليهما السّلام طهر و كان بينهما فى الميلاد ستّه،432

كانت لى جاريه كنت معجبا بها فكتبت أستأمر فى استيلادها فورد،582

كان رجل من ندماء روزحسنى و آخر معه فقال له: هو ذا يجبى الأموال،584

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم إذا رئى فى اللّيله الظّلماء رئى له نور كأنّه شقّه قمر،392

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم دعا قريشا إلى ولايتنا فنفروا و أنكروا،354

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم سيّد ولد آدم؟ فقال: كان و اللّه سيّد من خلق اللّه،376

كان عبد المطّلب يفرش له بفناء الكعبه لا يفرش لأحد غيره،٣٩٦

كان فى ذؤابه سيف رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم صحيفه صغيره، ٢٠

كان فى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ثلاثه لم تكن فى أحد غيره: لم يكن له فىء،٣٨٢

كان لأبى محمّد عليه السّلام وكيل قد اتّخذ معه فى الدّار حجره يكون فيها معه، ٥٥٠

كان لرجل من آل أبى رافع مولى النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم يقال له طيس-علىّ حقّ،٤٩٢

كان لعلىّ بن الحسين عليه السّلام ناقه، حجّ عليها اثنتين و عشرين حجّه، ٤٤٠

كان لى ابن عمّ يقال له: الحسن بن عبد اللّه كان زاهدا و كان من أعبد،١٦٢

كان لى جار يتّبع السّلطان فأصاب مالا، فأعدّ قيانا،٤٥٨

كان لى فرس و كنت به معجبا أكثر ذكره فى المحالّ فدخلت على،٥٤٨

كان نبىّ اللّه عليه السّلام أبيض مشرب حمره، أدعج العينين، مقرون،٣٨٤

كان يرد كتاب أبى محمّد عليه السّلام فى الإجراء على الجنيد قاتل فارس،٥٨٢

كان يلزم باب أبى جعفر عليه السّلام للخدمه الّتى كان وكّل بها،٨٨

كتب ابن قياما إلى أبى الحسن الرّضا عليه السّلام كتابا يقول فيه: كيف تكون إماما، ٨٠

كتب أبى بخطّه كتابا فورد جوابه ثمّ كتبت بخطّى فورد جوابه،٥٧٤

كتب إلىّ أبو الحسن عليه السّلام: أبو محمّد ابنى أنصح آل محمّد غريزه،٩٨

كتب إلىّ أبو الحسن فى كتاب: أردت أن تسأل عن الخلف بعد أبى جعفر،٩٨

كتب إلىّ من الحبس أنّ فلانا ابنى، سيّد ولدى و قد نحلته كنيتى، 6٠

كتبت إلى أبى محمّد عليه السّلام أسأله أن يدعو اللّه لى من وجع عينى،548

كتبت إلى أبى محمّد أسأله عن الوليجه و هو قول اللّه تعالى،544

كتبت إلى أبى محمّد عليه السّلام حين أخذ المهتدى فى قتل الموالى يا سيّدى،548

كتب رجل من تجّار فارس من بعض موالى أبى الحسن الرّضا عليه السّلام،6٣6

كتب علىّ بن زياد الصّيمرىّ يسأل كفنا فكتب إليه: إنّک تحتاج إليه،5٨٢

كلّ شىء قوتل عليه على شهاده أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا، 6٣٠

كلّ من دان اللّه بعباده يجهد فيها نفسه و لا إمام له من اللّه،6 ٢١

كلّ من زعم أنّه إمام و ليس بإمام، قلت: و إن كان فاطميّا علويّا، ٢١٠

كنّا بالمدينه بعد وفاه أبى عبد اللّه عليه السّلام أنا و صاحب الطّاق و النّاس مجتمعون،١58

كنّا ببابه فخرج علينا قوم أشباه الزّطّ عليهم أزر و أكسيه،٢66

كنّا زمان أبى جعفر عليه السّلام حين قبض نتردّد كالغنم لا راعى لها، فلقينا سالم،٢٧٢

كنّا عند أبى عبد اللّه عليه السّلام جلوسا فقال لنا: إنّ لصاحب هذا الأمر غيبه، المتمسّک،١١٨

كنت أدخل على أبى محمّد عليه السّلام فأعطش و أنا عنده فأجلّه أن أدعو بالماء،55٢

كنت بالعسكر فبلغنى أنّ هناک رجلا محبوسا أتى به من ناحيه الشّام،4 ٥٠

كنت بالمدينه و سقف المسجد الّذى يشرف على القبر قد سقط،6 4٠

كنت ببغداد فتهيّأت قافله لليمانيّين فأردت الخروج معها، فكتبت،5٧٢

كنت بمدينه الهند المعروفه بقشمير الدّاخله و أصحاب لى يقعدون، ٥6٠

كنت حاجّا مع رفيق لى، فوافينا إلى الموقف فإذا شابّ قاعد عليه إزار، ١١٠

كنت حاضرا أبا الحسن عليه السّلام لمّا توفّى ابنه محمّد عليه السّلام: فقال للحسن يا بنىّ،٩4

كنت حاضرا عند [مضىّ]أبى جعفر محمّد بن علىّ عليه السّلام فجاء أبو الحسن عليه السّلام،٩4

كنت حاضرا لمّا هلک أبو بكر و استخلف عمر أقبل يهودىّ، ٠٠6

كنت عند أبی إبراهیم علیه السّلام و أتاه رجل من أهل نجران الیمن من الرّهبان،476

كنت عند أبی الحسن علیه السّلام بعد ما مضی ابنه أبو جعفر و إنّی لأفكّر،96

كنت عند أبی الحسن موسی علیه السّلام إذ أتاه رجل نصرانیّ و نحن معه،468

كنت عند أبی جعفر علیه السّلام فأقبل جعفر علیه السّلام فقال أبو جعفر علیه السّلام: هذا خیر البریّه،44

كنت عند أبی عبد اللّه علیه السّلام فدخل أبو إبراهیم علیه السّلام و هو غلام، فقال: استوص به،48

كنت عند أبی محمّد علیه السّلام فاستؤذن لرجل من أهل الیمن علیه،148

كنت عند أبی یوما، فسأله علیّ بن عمر بن علیّ فقال: جعلت فداک،48

كنت عند علیّ بن جعفر بن محمّد جالسا بالمدینه و كنت أقمت،84

كنت عنده يوما إذ وقع زوج ورشان على الحائط و هدلا هديلهما فردّ،448

كنت قاعدا عند أبى جعفر عليه السّلام فأقبل جعفر عليه السّلام فقال أبو جعفر عليه السّلام: هذا خير البريّه،44

كنت لا أزيد على أكله باللّيل و النّهار، فربّما استأذنت على أبى عبد اللّه عليه السّلام،٢62

كنت مزاملا لجابر بن يزيد الجعفىّ، فلمّا أن كنّا بالمدينه دخل على أبى جعفر عليه السّلام، ٢٧٠

كنت مع أبى الحسن عليه السّلام جالسا، فدعا بابنه و هو صغير فأجلسه فى حجرى،٨٢

كنت مع أبى الحسن عليه السّلام فى صحن داره، فمرّ بنا محمّد ابنه فقلت له،٩٢

كنت واقفا بين يدى أبى الحسن عليه السّلام بخراسان فقال له قائل: يا سيّدى،86

كنت واقفا بين يدى أبى الحسن عليه السّلام بخراسان، فقال له قائل: يا سيّدى،٢٣٨

كنت واقفا و حججت على تلك الحال، فلمّا صرت بمكّه خلج فى صدرى شىء،١68

كنت واقفه مع إبراهيم على الصّفا فجاء عليه السّلام حتّى وقف،6 ١٠

كيف أنت إذا وقعت البطشه بين المسجدين، فيأرز العلم كما تأرز الحيّه، ١٣٠

كيف كانت الصّلاه على النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم؟ قال: لمّا غسّله أمير المؤمنين عليه السّلام،٢ 4٠

كيف كنتم حيث كنتم فى الأظلّه؟ فقال: يا مفضّل! كنّا عند ربّنا، ٣٨٠

لا بأس عليک ضيعتک تردّ عليک فلا تتقدّم إلى السّلطان، 55٠

لا بدّ للغلام من غيبه، قلت: و لم؟ قال: يخاف-و أومأ بيده إلى بطنه-١٣6

لا تتكلّموا فى الإمام فإنّ الإمام يسمع الكلام و هو فى بطن أمّه، ٢5٠

لا تختانوا ولاتكم و لا تغشّوا هداتكم و لا تجهلوا أئمّتكم و لا تصدّعوا،٢٩٢

لا تذهب الدّنيا حتّى يخرج رجل منّى يحكم بحكومه آل داود و لا يسأل بيّنه،٢٧4

لا تصلح الإمامه إلاّ لرجل فيه ثلاث خصال: ورع يحجزه عن معاصى اللّه،٢٩6

لأشربنا قلوبهم الإيمان و الطّريقه هى ولايه علىّ بن أبى طالب و الأوصياء عليهما السّلام،٣٢6

لأعذّبنّ كلّ رعيّه فى الإسلام دانت بولايه كلّ إمام جائر ليس من اللّه،٢١٨

لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و ما كان لرسول اللّه فهو للإمام، فقيل له،6٢٨

لصاحب هذا الأمر غيبتان: إحداهما يرجع منها إلى أهله و الأخرى،١٣٢

لقد خاطب اللّه أمير المؤمنين عليه السّلام فى كتابه، قال: قلت: فى أىّ موضع،۲۵۸

لقيت أبا إبراهيم عليه السّلام و نحن نريد العمره فى بعض الطّريق،62

لقيت أبا جعفر محمّد بن علىّ عليهما السّلام فسألته، عن هذه الآيه: فلا أقسم بالخنّس،۱۳۲

للإمام عشر علامات: يولد مطهّرا، مختونا، و إذا وقع على الأرض، ۲5۰

للرّضا عليه السّلام: قد كنّا نسألک قبل أن يهب اللّه لک أبا جعفر فكنت تقول: يهب اللّه،۲۳6

للقائم غيبتان: إحداهما قصيره و الأخرى طويله، الغيبه الأولى لا يعلم، ۱۳۰

للقائم غيبتان، يشهد فى إحداهما المواسم، يرى النّاس و لا يرونه،۱۲6

لمّا احتضر الحسن بن علىّ عليهما السّلام قال للحسين: يا أخى إنّى أوصيک بوصيّه،۳4

لمّا أقدمت بنت يزدجرد على عمر أشرف لها عذارى المدينه، 44۰

لمّا أن قضى محمّد نبوّته و استكمل أيّامه أوحى اللّه تعالى إليه أن يا محمّد، ۱۰

لمّا أوصى أبو إبراهيم عليه السّلام أشهد إبراهيم بن محمّد الجعفرىّ، ۷۰

لمّا حضر الحسن بن علىّ عليهما السّلام الوفاه قال للحسين عليه السّلام يا أخى إنّى أوصيک،۲۸

لمّا حضر الحسين عليه السّلام ما حضره، دفع وصيّته إلى ابنته فاطمه ظاهره،۳۸

لمّا حضرت أبى عليه السّلام الوفاه قال: يا جعفر! أوصيک بأصحابى خيرا،44

لمّا حضرت الحسن علیه السّلام الوفاه بکی، فقیل له: یا ابن رسول اللّه تبکی و مکانک،۴۲۸

لمّا حضرت الحسن بن علیّ علیهما السّلام الوفاه، قال: یا قنبر! انظر هل تری من وراء بابک، ۳۰

لمّا حضر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم الموت دخل علیه علیّ علیه السّلام فأدخل رأسه، ۲۰

لمّا حضر علیّ بن الحسین علیهما السّلام الوفاه قبل ذلک أخرج سفطا أو صندوقا عنده، 4۰

لمّا حملت فاطمه علیها السّلام بالحسین جاء جبرئیل إلی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم،۴۳4

لمّا خرج أبو جعفر علیه السّلام من المدینه إلی بغداد فی الدّفعه الأولی من خرجتیه،۸۸

لمّا خرج المأمون من خراسان یرید بغداد، و خرج الفضل ذو الرّئاستین،۴۹۸

لمّا رأی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تیما و عدیّا و بنی أمیّه یرکبون منبره أفظعه،۳۴۲

لمّا ضرب أمیر المؤمنین علیه السّلام حفّ به العوّاد و قیل له: یا أمیر المؤمنین أوص،۲۶

لمّا عرج برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم انتهى به جبرئيل إلى مكان فخلّى عنه،٣٨٢

لمّا غسّل أمير المؤمنين عليه السّلام نودوا من جانب البيت إن أخذتم مقدّم السّرير،٤١٨

لمّا قبض النّبيّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم صلّت عليه الملائكه و المهاجرون و الأنصار فوجا،4 ٠4

لمّا قبض أمير المؤمنين عليه السّلام أخرجه الحسن و الحسين و رجلان آخران، ٤٢٠

لمّا قبضت فاطمه عليها السّلام دفنها أمير المؤمنين سرّا و عفا على موضع قبرها،٤٢٢

لمّا قتل الحسين عليه السّلام أقامت امرأته الكلبيّه عليه مأتما و بكت،٤٣٨

لمّا قتل الحسين عليه السّلام أراد القوم أن يوطّئوه الخيل، فقالت فضّه لزينب،٤٣٨

لمّا كان اليوم الّذى قبض فيه أمير المؤمنين عليه السّلام ارتجّ الموضع بالبكاء،٤١٢

لمّا كان فى اللّيله الّتى وعد فيها علىّ بن الحسين عليهما السّلام،٤٤٢

لمّا كان من أمر الحسين عليه السّلام ما كان ضجّت الملائكه إلى اللّه بالبكاء،٤٣6

لمّا مات أبى علىّ بن الحسين عليهما السّلام جاءت ناقه له من الرّعى،٤٤٢

لمّا مات أبى و صار الأمر لى كان لأبى على النّاس سفاتج،٥٧6

لمّا مضى أبو إبراهيم عليه السّلام و تكلّم أبو الحسن عليه السّلام خفنا عليه من ذلک، ٤٩٠

لمّا مضى أبو محمّد عليه السّلام ورد رجل من أهل مصر بمال إلى مكّه للنّاحيه، ٥٨٠

لمّا نزل النّصر على الحسين بن علىّ حتّى كان بين السّماء و الأرض،۴۳۶

لمّا نزلت (و تعيها أذن واعيه) قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: هى أذنک يا علىّ،۳۳۴

لمّا نزلت ولايه علىّ بن أبى طالب عليه السّلام و كان من قول رسول اللّه، ۱۰

لمّا ولدت فاطمه عليها السّلام أوحى اللّه إلى ملک فأنطق به لسان محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،۴۲۴

لمّا ولد رسول اللّه فتح لآمنه بياض فارس و قصور الشّام، فجاءت فاطمه، ۴۱۰

لم ردّ عليک أبو عبد اللّه المال الّذى حملته إليه،۲۹۸

لم سمّى أمير المؤمنين؟ قال: اللّه سمّاه، و هكذا أنزل فى كتابه،۸ ۳۰

لم يكن ابن أبى عمير يعدل بهشام بن الحكم شيئا و كان لا يغبّ إتيانه،۲ ۳۰

لهذا الأمر وقت؟ فقال: كذب الوقّاتون، كذب الوقّاتون، ۲۰۰

ليس إلى قتل هؤلاء سبيل،54

ما برأ اللّه نسمه خيرا من محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،٣٧6

ما تقول فى رجل يصوم النّهار و يقوم اللّيل كلّه،554

ما حاجتكم إلى ذلک؟ هذا أبو جعفر قد أجلسته مجلسى،٨٢

ما خبر الواثق عندک؟ قلت: جعلت فداک خلّفته فى عافيه، أنا من أقرب النّاس،٥١٨

ما ضرّ من مات منتظرا لأمرنا ألاّ يموت فى وسط فسطاط المهدىّ و عسكره،٨ ٢٠

ما لكم من هذه الأرض؟ فتبسّم ثمّ قال: إنّ اللّه تبارک و تعالى بعث جبرئيل عليه السّلام، ٣٠٠

ما منزله الأئمّه؟ قال: كمنزله ذى القرنين و كمنزله يوشع و كمنزله آصف،٢٧4

ما من شىء أحبّ إلى اللّه من إخراج الدّراهم إلى الإمام،٦١٢

ما من ملک يهبطه اللّه فى أمر ما يهبطه إلاّ بدأ بالإمام، فعرض ذلک عليه،٢64

ما من نبىّ جاء قطّ إلاّ بمعرفه حقّنا و تفضيلنا على من سوانا،٣٦٨

ما نظر اللّه عزّ و جلّ إلى ولىّ له يجهد نفسه بالطّاعه لإمامه و النّصيحه، ٢٩٠

مرّ العبد الصّالح بامرأه بمنى و هى تبكى و صبيانها حولها يبكون،4٨٢

مرض المتوكّل من خراج خرج به و أشرف منه على الهلاک، ٥٢٠

مرضت فدخل الطّبيب علىّ ليلا فوصف لى دواء بليل آخذه، ٥٣٠

مضى أبو الحسن الرّضا عليه السّلام ولى عليه أربعه آلاف درهم، فقلت فى نفسى،6 5١
من اتّخذ دينه رأيه، بغير إمام من أئمّه الهدى،6 ٢١
من ادّعى الإمامه و ليس من أهلها فهو كافر، ٢١٠
من أشرک مع إمام إمامته من عند اللّه من ليست إمامته من اللّه،٢١٢
من أفک عن الولايه أفک عن الجنّه،٣٣٢
من أكرمه اللّه بولايتنا فقد جاز العقبه و نحن تلک العقبه،٣5٢
من أنكر واحدا من الأحياء فقد أنكر الأموات،٢١٢
من أين دخل على النّاس الزّنا قلت لا أدرى جعلت فداک،6٣٢
ص :6٧4

من بلغ أن يكون إماما من آل محمّد ينذر بالقرآن كما ينذر به رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم،۳۳6

من دان اللّه بغير سماع عن صادق ألزمه اللّه البتّه إلى العناء،۲۲۲

من زعم أنّ الإمام يحتاج إلى ما فى أيدى النّاس فهو كافر،۶۱۲

من سرّه أن يستكمل الإيمان كلّه فليقل: القول منّى فى جميع الأشياء قول،۲۵۸

من عرف هذا الأمر من ولد علىّ و فاطمه عليه السّلام لم يكن كالنّاس،۲۲۲

من غسّل فاطمه؟ قال: ذاک أمير المؤمنين-و كأنّى استعظمت ذلک،۴۲4

من فارق جماعه المسلمين قيد شبر فقد خلع ربقه الإسلام من عنقه، ۲۹۰

من قال بالأئمّه و اتّبع أمرهم و لم يجز طاعتهم،۳۱۲

من مات لا يعرف إمامه، مات ميته جاهليّه؟ قال: نعم، قلت: جاهليّه جهلاء، ۲۲۰

من مات و ليس عليه إمام فميتته ميته جاهليّه، ۲۲۰

من مات و ليس له إمام، فميتته ميته جاهليّه، ۲۲۰

من مات و ليس له إمام فميتته ميته جاهليّه و من مات و هو عارف لإمامه،۸ ۲۰

من مات و ليس له إمام مات ميته جاهليّه،۲۲4

من ولدى اثنا عشر نقيبا، نجباء، محدّثون، مفهّمون، آخرهم القائم،6 ۶۰

ناظرت رجلا من الثّنويّه بالأهواز، ثمّ قدمت سرّ من رأى و قد علق بقلبى شىء،۵۵۲

نحن اثنا عشر إماما منهم حسن و حسين ثمّ الأئمّه من ولد الحسين عليه السّلام،4 ۶۰

نحن اثنا عشر محدّثا فقال له أبو بصير: سمعت من أبی عبد اللّه علیه السّلام؟ فحلّفه مرّه،۸ ۶۰

نحن قوم فرض اللّه طاعتنا لنا الأنفال و لنا صفو المال،۶۳۲

نحن و اللّه الّذی رحم اللّه و نحن و اللّه الّذی استثنی اللّه،۳۳۴

نحن و اللّه الّذین عنی اللّه بذی القربی، الّذین قرنهم اللّه بنفسه و نبیّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم،۶ ۱۶

نزلت فی فلان و فلان و فلان، آمنوا بالنّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فی أوّل الأمر،۳۲۸

نزلت فیهم حیث دخلوا الکعبه فتعاهدوا و تعاقدوا علی کفرهم و جحودهم، ۳۳۰

نزلت و اللّه فیهما و فی أتباعهما،۳۲۸

نضّر اللّه عبدا سمع مقالتى فوعاها و بلّغها من لم تبلغه يا أيّها النّاس ليبلّغ،٢٨٨

نضّر اللّه عبدا سمع مقالتى فوعاها و حفظها و بلّغها من لم يسمعها،٢٨٦

نظر أبو جعفر عليه السّلام إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام يمشى فقال: ترى هذا هذا؟ من الّذين قال،٤٢

نظر إلى النّاس يطوفون حول الكعبه، فقال: هكذا كانوا يطوفون فى الجاهليّه، ٢٦٠

و اللّه إنّ المؤمن ليولد فتورق ورقه فيها و إنّ المؤمن ليموت فتسقط ورقه،٣٤٨

و اللّه إنّ فى السّماء لسبعين صفّا من الملائكه،٣٦٨

و اللّه لو علم أبو ذرّ ما فى قلب سلمان لقتله و لقد آخا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بينهما،٢٨٢

و أنّ قوما عبدوا اللّه وحده لا شريک له و أقاموا الصّلاه و آتوا الزّكاه و حجّوا البيت،٢٥٦

وردت الجبل و أنا لا أقول بالإمامه أحبّهم جمله،٥٧٨

و كان عند المستعين بغل لم ير مثله حسنا و كبرا و كان يمنع، ٥٤٠

ولايتنا ولايه اللّه الّتى لم يبعث نبيّا قطّ إلاّ بها،٣٦٨

ولايه علىّ عليه السّلام مكتوبه فى جميع صحف الأنبياء و لن يبعث اللّه رسولا،٣٦٨

ولد أبو الحسن الرّضا عليه السّلام سنه ثمان و أربعين و مائه و قبض عليه السّلام فى صفر،٤٨٨

ولد أبو الحسن موسى عليه السّلام بالأبواء سنه ثمان و عشرين و مائه،٤٦٢

ولد أبو جعفر علیه السّلام سنه سبع و خمسین و قبض علیه السّلام سنه أربع عشره و مائه،444

ولد أبو عبد اللّه علیه السّلام سنه ثلاث و ثمانین و مضی علیه السّلام فی شوّال من سنه ثمان،45۲

ولد الحسن بن علیّ علیهما السّلام فی شهر رمضان فی سنه بدر، سنه اثنتین،4۲۸

ولد الحسین بن علیّ علیهما السّلام فی سنه ثلاث و قبض علیه السّلام فی شهر المحرّم،4۳۲

ولد النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم لاثنتی عشره لیله مضت من شهر ربیع الأوّل فی عام الفیل،۳۷4

ولد أمیر المؤمنین علیه السّلام بعد عام الفیل بثلاثین سنه و قتل علیه السّلام فی شهر رمضان،6 ۰4

ولدت فاطمه بنت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بعد مبعث رسول اللّه بخمس سنین،4۱۸

ولدت فاطمه علیها و علی بعلها السّلام بعد مبعث رسول اللّه بخمس سنین، ۰4۲

ولد علیّ بن الحسین علیهما السّلام فی سنه ثمان و ثلاثین و قبض فی سنه خمس و تسعین، ۰44

ولد علیه السّلام فی شهر رمضان من سنه خمس و تسعین و مائه و قبض علیه السّلام سنه،4 ۵۰

ولد علیه السّلام فی شهر رمضان [و فی نسخه أخری فی شهر ربیع الآخر]، ۵۳۰

ولد علیه السّلام للنّصف من ذی الحجّه سنه اثنتی عشره و مائتین،۵۱۸

ولد علیه السّلام للنّصف من شعبان سنه خمس و خمسین و مائتین،۵۵۸

ولد لی عدّه بنین فکنت أکتب و أسأل الدّعاء فلا یکتب إلیّ لهم، ۵۷۰

ولد لی ولد فکتبت أستأذن فی طهره یوم السّابع فورد لا تفعل،۵۷۸

قوله تعالی: «قل لا أسئلکم علیه أجرا إلاّ المودّه فی القربی» قال: هم الأئمّه علیهم السّلام،۳۱۲

و منّا إمام المتّقین محمّد و حمزه منّا و المهذّب جعفر و منّا علیّ صهره،۱۷۶

و وسع علمه الّذی هو من علمه کلّ شیء هم شیعتنا،۳۴۸

و یحکم قد أعیانی أمر ابن الرّضا، أبی أن یشرب معی أو ینادمنی،۵۲۸

ویل لطغاه العرب، من أمر قد اقترب،۲۰۲

هذا المولود الّذی لم یولد فینا مولود أعظم برکه علی شیعتنا منه، ۵۰

هذا المولود الّذی لم یولد مولود أعظم برکه علی شیعتنا منه،۸۲

هذه الکتب ابتداء منهم أو جواب ما کتبت به إلیهم و دعوتهم إلیه،۱۷۲

هل رأیت أحدا زعم أنّ اللّه أمر بالزّناء و شرب الخمر أو شیء من هذه المحارم،۲۱۲

هل علمت أحدا من أهل المغرب قدم؟ قلت: لا،۴۸۸

هم الأوصياء من مخافه عدوّهم،346

هم قرابه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و الخمس للّه و للرّسول و لنا،۱۸ 6

هم و اللّه أولياء فلان و فلان، اتّخذوهم أئمّه دون الإمام الّذى جعله اللّه للنّاس،4 ۲۱

هو صاحبک الّذى سألت عنه، فقم إليه فأقرّ له بحقّه،52

يا أبا بصير! و أنت ممّن يريد الدّنيا؟ ، من عرف هذا الأمر فقد فرّج،6 ۲۰

يا أبا جعفر وددت أنّ هذا الخبر جاء من غير جهه أحمد بن أبى عبد اللّه،588

يا أبا خالد ما لى أراک مغموما؟ فقلت: ويف لا أغتمّ و أنت تحمل،466

ص :677

يا أبا عبد اللّه فى كم ثوب كفّن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم؟ قال: فى ثلاثه أثواب، ٢٨٠

يا أبا عمرو! إنّى أريد أن أسألک عن شىء و ما أنا بشاکّ،4 ١٠

يا أبا محمّد! إنّ عندنا و اللّه سرّا من سرّ اللّه و علما من علم اللّه،٢٨4

يا أحمد إنّ الخطّ سيختلف عليک من بين القلم الغليظ،556

يا أمّ فروه إنّى لأدعو اللّه لمذنبى شيعتنا فى اليوم و اللّيله ألف مرّه،454

يا بنىّ أحدث للّه عزّ و جلّ شكرا، فقد أحدث فيک أمرا، فبكى الفتى،٩6

يا بنىّ إذا أنا متّ فاقتل ابن ملجم و احفر له فى الكناسه،٢٨

يا بنىّ! أمرنى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم أن أوصى إليک و أن أدفع إليک كتبى،٢٢

يا ثابت إنّ اللّه تبارک و تعالى قد كان وقّت هذا الأمر فى السّبعين،١٩٨

يا جابر! إنّ اللّه أوّل ما خلق خلق محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و عترته الهداه المهتدين، ٣٨٠

يا حسين-و ضرب بيده إلى مساور فى البيت-مساور طال ما اتّكت عليها،٢6٢

يا زياد! هذا ابنى فلان، كتابه كتابى و كلامه كلامى، 60

يا سدير! إنّ لنا خدما من الجنّ فإذا أردنا السّرعه بعثناهم،٢6٨

يا سدير إنّما أمر النّاس أن يأتوا هذه الأحجار فيطوفوا بها، ٢60

يا سيّدى! اجعلنى من عشره آلاف فى حلّ، فإنّى أنفقتها،63٨

يا سيّدى إنّ النّاس ينكرون عليک حداثه سنّک، ٢40

يا علىّ ادفنّى فى هذا المكان و ارفع قبرى من الأرض أربع أصابع،4 40

يا علىّ إنّ النّاس قد اجتمعوا أن يدفنوا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فى بقيع المصلّى،4 ۰4

يا علىّ بن يقطين ! هذا علىّ سيّد ولدى أما إنّى قد نحلته كنيتى،56

يا عمّ إنّى أريد بغداد و قد أحببت أن أودّع عمّى أبا الحسن،4۸4

يا فاطمه ! قومى فأخرجى تلک الصّحفه فقامت فأخرجت صحفه فيها ثريد و عراق،4۲4

يا فضيل ! اعرف إمامک، فإنّک إذا عرفت إمامک لم يضرّک،6 ۲۰

يا محمّد ! أما إنّه سيكون فى هذه السّنه حركه، فلا تجزع لذلک،۷۸

ص :6۷۸

يا محمّد إنّ اللّه تبارک و تعالى لم يزل متفرّدا بوحدانيّته ثمّ خلق محمّدا و عليّا،٣٧٨

يا محمّد! إنّ اللّه يبشّرک بمولود يولد من فاطمه، تقتله أمّتک من بعدک،434

يا محمّد! إنّ ربّک يقرئک السّلام و يقول: إنّى قد حرّمت النّار على صلب أنزلک،٣٩٢

يا محمّد إنّى خلقتک و عليّا نورا يعنى روحا بلا بدن قبل أن أخلق سماواتى،376

يا محمّد حدث؟ بآل فرج حدث فقلت: مات عمر فقال: الحمد للّه،4 ١5

يا معشر المكذّبين حيث أنبأتكم رساله ربّى فى ولايه علىّ عليه السّلام و الأئمّه عليهما السّلام، ٣٣٠

يا منصور! إنّ هذا الأمر لا يأتيكم إلاّ بعد إياس و لا و اللّه حتّى تميّزوا،4 ٢٠

يا ميّاح! درهم يوصل به الإمام أعظم وزنا من أحد،4 ١6

يبعث عبد المطّلب أمّه وحده، عليه بهاء الملوک و سيماء الأنبياء،٣٩4

يحشر عبد المطّلب يوم القيامه أمّه واحده، عليه سيماء الأنبياء،٣٩٢

يريدون ليطفئوا ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام بأفواههم،356

يسأله عن قول أمير المؤمنين عليه السّلام سلونى عمّا شئتم، فلا تسألونّى عن شىء،٢٧٨

يعرفون يعنى ولايه علىّ بن أبى طالب و أكثرهم الكافرون بالولايه،٣44

يعنى أعمى البصر فى الآخره أعمى القلب فى الدّنيا عن ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام،364

يعنى إن أشركت فى الولايه غيره،٣44

يفقد النّاس إمامهم، يشهد الموسم، فيراهم و لا يرونه،١٢٢

يقول المغرم إذا تديّن أو استدان فى-حقّ الوهم من معاويه-أجّل سنه،٢٩6

يقوم القائم و ليس لأحد فى عنقه عهد و لا عقد و لا بيعه،١٣4

يكون الإمام ابن أقلّ من سبع سنين؟ فقال: نعم و أقلّ من خمس سنين،٢٣٨

يكون تسعه أئمّه بعد الحسين بن علىّ عليهما السّلام تاسعهم قائمهم،4 6٠

[كنت]خرجت سنه من السّنين ببغداد فاستأذنت فى الخروج، فلم يؤذن لى،5٧٢

نمایهٔ اشعار

اعدد رسول اللّه و اعدد بعده

أسد الإله و ثالثا عبّاسا

۱۷۶،

ألم تعلموا أنّا وجدنا محمّدا

نبيّا كموسى خطّ فى أوّل الكتب

۳۹۸،

لقد علموا أنّ ابننا لا مكذّب

لدينا و لا يعبأ بقيل الأباطل

۳۹۸،

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه

ثمال اليتامى عصمه للأرامل

۳۹۸،

و اعدد علىّ الخير و اعدد جعفرا

و اعدد عقيلا بعده الرّوّاسا

۱۷۶،

و إنّ غلاما بين كسرى و هاشم

لأكرم من نيطت عليه التّمائم

44۰ ،

و منّا إمام المتّقين محمّد

و حمزه منّا و المهذّب جعفر

١٧6،

و منّا علىّ صهره و ابن عمّه

و فارسه ذاک الإمام المطهّر

١٧6،

يا ربّ أتهلک آلک

إن تفعل فأمر ما بدا لک

٣٩4،

ص : ٦٨٠

الفهرست

باب الإشاره و النّصّ على أمير المؤمنين عليه السّلام ١٠

باب الإشاره و النّصّ على الحسن بن علىّ عليهما السّلام ٢٢

باب الإشاره و النّصّ على الحسين بن علىّ عليهما السّلام ٢٨

باب الإشاره و النّصّ على علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليهما ٣6

باب الإشاره و النّصّ على أبى جعفر عليه السّلام 4٠

باب الإشاره و النّصّ على أبى عبد اللّه جعفر بن محمّد الصّادق عليهما السّلام ٤٢

باب الإشاره و النّصّ على أبى الحسن موسى عليه السّلام 46

باب الإشاره و النّصّ على أبى الحسن الرّضا عليه السّلام 56

باب الإشاره و النّصّ على أبى جعفر الثّانى عليه السّلام ٨٠

باب الإشاره و النّصّ على أبى الحسن الثّالث عليه السّلام ٨٨

باب الإشاره و النّصّ على أبى محمّد عليه السّلام ٩٢

باب الإشاره و النّصّ إلى صاحب الدّار عليه السّلام ١٠٠

باب فى تسميه من رآه عليه السّلام ١٠٢

باب فى النّهى عن الاسم ١١٠

باب نادر فى حال الغيبه ١١٢

باب فى الغيبه ١١٨
باب ما يفصل به بين دعوى المحقّ و المبطل فى أمر الإمامه ١٣٨
باب كراهيه التّوقيت ١٩٨
باب التّمحيص و الامتحان ٢٠٢
باب أنّه من عرف إمامه لم يضرّه تقدّم هذا الأمر أو تأخّر ٢٠6
باب من ادّعى الإمامه و ليس لها بأهل و من جحد الأئمّه ٢٠٨
باب فيمن دان اللّه عزّ و جلّ بغير إمام من اللّه جلّ جلاله ٢١6
باب من مات و ليس له إمام من أئمّه الهدى و هو من الباب الأوّل ٢٢٠
باب فيمن عرف الحقّ من أهل البيت و من أنكر ٢٢٢
باب ما يجب على النّاس عند مضىّ الإمام عليه السّلام ٢٢4
باب فى أنّ الإمام متى يعلم أنّ الأمر قد صار إليه ٢٢٨
باب حالات الأئمّه عليهم السّلام فى السّنّ ٢٣4
باب أنّ الإمام لا يغسله إلاّ إمام من الأئمّه عليهم السّلام ٢4٠
باب مواليد الأئمّه عليهم السّلام ٢4٢
باب خلق أبدان الأئمّه و أرواحهم و قلوبهم عليهم السّلام ٢5٢
باب التّسليم و فضل المسلّمين ٢54
باب أنّ الواجب على النّاس بعد ما يقضون مناسكهم أن يأتوا الإمام ٢6٠
باب أنّ الأئمّه تدخل الملائكه بيوتهم و تطأ بسطهم و تأتيهم بالأخبار ٢6٢
باب أنّ الجنّ يأتيهم فيسألونهم عن معالم دينهم و يتوجّهون فى أمورهم ٢64

باب فی الأئمّه: أنّهم إذا ظهر أمرهم حکموا بحکم داود و آل داود ۲۷۲
ص :۶۸۲

باب أنّ مستقى العلم من بيت آل محمّد:۲۷4
باب أنّه ليس شىء من الحقّ فى يد النّاس إلاّ ما خرج من ۲۷6
باب فيما جاء أنّ حديثهم صعب مستصعب ۲۸۰
باب ما أمر النّبىّ ص بالنّصيحه لأئمّه المسلمين و اللّزوم لجماعتهم ۲۸6
باب ما يجب من حقّ الإمام على الرّعيّه و حقّ الرّعيّه على الإمام ۲۹۰
باب أنّ الأرض كلّها للإمام عليه السّلام ۲۹6
باب سيره الإمام فى نفسه و فى المطعم و الملبس إذا ولى الأمر 4 ۳۰
باب نادر 6 ۳۰
باب فيه نكت و نتف من التّنزيل فى الولايه ۸ ۳۰
باب فيه نتف و جوامع من الرّوايه فى الولايه ۳66
باب فى معرفتهم أولياءهم و التّفويض إليهم ۳۷۰

أبواب التّاريخ

باب مولد النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و وفاته ۳۷4
باب النّهى عن الإشراف على قبر النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم 6 4۰
باب مولد أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه 6 4۰
باب مولد الزّهراء فاطمه عليها السّلام 4۲۰
باب مولد الحسن بن علىّ صلوات اللّه عليهما ۴۲۸
باب مولد الحسين بن علىّ عليهما السّلام ۴۳۲
باب مولد علىّ بن الحسين عليهما السّلام 44۰

باب مولد أبی جعفر محمّد بن علیّ علیهما السّلام 444

ص :۶۸۳

باب مولد أبى عبد اللّه جعفر بن محمّد عليهما السّلام ۴۵۲
باب مولد أبى الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام ۴۶۲
باب مولد أبى الحسن الرّضا عليه السّلام ۴۸۸
باب مولد أبى جعفر محمّد بن علىّ الثّانى عليه السّلام ۵۰۴
باب مولد أبى الحسن علىّ بن محمّد عليهما السّلام و الرّضوان ۵۱۸
باب مولد أبى محمّد الحسن بن علىّ عليهما السّلام ۵۳۰
باب مولد الصّاحب عليه السّلام ۵۵۸
باب ما جاء فى الاثنى عشر و النّصّ عليهم عليه السّلام ۵۸۶
باب فى أنّه إذا قيل فى الرّجل شىء فلم يكن فيه و كان فى ولده ۶۰۸
أو ولد ولده فإنّه هو الّذى قيل فيه ۶۰۸
باب أنّ الأئمّه: كلّهم قائمون بأمر اللّه تعالى، هادون إليه ۶۱۰
باب صله الإمام عليه السّلام ۶۱۲
باب الفىء و الأنفال و تفسير الخمس و حدوده و ما يجب فيه ۶۱۴

جلد سوم

اشاره

ص: 1

ص :2

ص :3

ص :4

فهرست مطالب

کتاب ایمان و کفر

سرشت مؤمن و کافر ۱۱

بابی دیگر از سرشت مؤمن و کافر (به اضافهٔ رویداد تکلیف نخستین)۱۷

باب دیگری در سرشت مؤمن و کافر ۲۱

رسول خدا نخستین کسی است که به خداوند پاسخ داده، به پروردگاری او اقرار کرد ۲۷

آنان چگونه پاسخ دادند در حالی که ذرّه بودند ۳۱

آفرینش آفریدگان بنابر توحید است ۳۱

قرار گرفتن مؤمن در صلب کافر ۳۳

وقتی خداوند عزّتمند بخواهد مؤمن بیافریند ۳5

صبغه (رنگ) همان اسلام است ۳5

سکینه و آرامش، همان ایمان است ۳۷

اخلاص ۳۹

باب شرایع 4۳

پایه های اسلام 45

با اسلام، خون حفظ می شود ولی پاداش براساس ایمان است 5۹

ایمان با اسلام شریک است ولی اسلام شریک ایمان نیست 6۳

باب دیگری از شراکت اسلام و ایمان و این که اسلام پیش از ایمان است 6۷

باب ۶۹

ایمان بین همهٔ اعضای بدن پخش شده است ۸۳

پیش افتادن در ایمان ۹۷

درجات ایمان ۱۰۱

بابی دیگر از درجات ایمان 5 ۱۰

ص :5

توضیح اسلام ۱۰۹
خصلت های مؤمن ۱۱۱
باب ۱۱۷
صفت ایمان ۱۱۹
برتری ایمان بر اسلام و برتری یقین بر ایمان ۱۲۱
حقیقت ایمان و یقین ۱۲۳
اندیشه ۱۲۷
مکارم ۱۲۹
برتری یقین ۱۳۳
خشنودی به قضا ۱۳۹
سپردن کارها به او و تکیه بر او ۱47
هراس و امید 155
خوش گمانی به خداوند عزّتمند ۱63
اعتراف به کوتاهی 165
فرمانبری و پرهیزگاری ۱67
پرهیزگاری ۱۷۳
عفّت و پاکدامنی ۱۷۹
دوری از حرام ۱۸۱
انجام واجبات ۱۸5

استواری عمل و مداومت بر آن ۱۸۷
عبادت ۱۸۹
نیّت ۱۹۳
باب 195 ۱۹۵
میانه روی در عبادت 195 ۱۹۵
آن کس که پاداش کرداری از سوی خدا، به او برسد ۱۹۹
شکیبایی ۱۹۹
سپاسداری ۲۱۳
خوش اخلاقی ۲۲۷
ص :6

خوش رویی ۲۳5

راستی و ادای امانت ۲۳۷

حیا ۲۴۳

گذشت ۲45

فروخوردن خشم ۲۴۹

بردباری ۲55

خاموشی و نگهداشتن زبان ۲۵۹

مدارا ۲۶۷

نرمی و مهربانی ۲۷۱

فروتنی ۲۷۷

دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا ۲۸۳

نکوهش دنیا و پارسایی در دنیا ۲۹۱

باب ۹ ۳۰

قناعت ۳۱۱

کفاف ۳۱۷

شتاب در کار نیک ۳۱۹

انصاف و عدالت ۳۲۳

بی نیازی از مردم ۳۳۳

صلهٔ رحم ۳۳۷

نیکی به پدر و مادر ۳۵۳

اهمیّت به امور مسلمین و پند و نصیحت برای سودشان 365

بزرگداشت پیران ۳۶۹

مؤمنان برادر همدیگرند ۳۷۱

در آنچه موجب حقّ برای کسی است که خود را به ایمان نسبت می دهد ۳۷۷

برادری کردن بر دین قرار نگرفته است، بلکه آن آشناشدن با ۳۷۷

یکدیگر است ۳۷۷

حقّ مؤمن بر برادر مؤمن و ادای حقّ او ۳۷۹

دلسوزی و مهرورزی به یکدیگر ۳۹۱

زیارت برادران ۳۹۳
دست دادن به همدیگر ۴۰۱
در آغوش گرفتن ۴۱۱
روبوسی ۴۱۳
گفت وگوی برادران ۴۱۷
شادکردن مؤمنان ۴۲۱
برآورده کردن نیاز مؤمن ۴۳۱
کوشش برای نیاز مؤمن ۴۳۹
چاره سازی برای گرفتاری مؤمن 445
غذادادن به مؤمن ۴۴۹
کسی که مؤمنی را بپوشاند ۴۵۷
در مهربانی به مؤمن و گرامی داشتن او ۴۵۹
خدمتگزاری به مؤمن 465
اندرزدادن به مؤمن 465
آشتی دادن میان مردم ۴۶۷
زنده گرداندن مؤمن ۴۶۹
فرا خواندن خانواده به ایمان ۴۷۱
فرانخواندن مردم ۴۷۳
خداوند به کسی که دوستش می دارد، دین می دهد ۴۷۷

سلامتی در دین ۴۷۹
تقیّه ۴۸۱
نهان کاری ۴۹۱
مؤمن و نشانه ها و صفاتش ۵۰۱
اندک شمار بودن مؤمنان ۵۲۹
«خرسندی به موهبت ایمان و شکیبایی بر هر چیزی پس از آن»۵۳۵
آرامش یافتن مؤمن در کنار مؤمن ۵۳۹
آنچه خداوند به وسیلهٔ مؤمن برطرف می کند ۵۳۹
مؤمنان دو گروه اند ۵۳۹
ص: ۸

پیمان گرفتن خداوند از مؤمن برای شکیبایی اش در گرفتاری ۵۴۳
دشواری گرفتاری مؤمن ۵۴۷
فضیلت نیازمندان مسلمان ۵۶۱
باب ۵۷۳
قلب دو گوش دارد که فرشته و شیطان در آن دو می دمند ۵۷۳
روحی که مؤمن با آن نیرومند شده است ۵۷۵
گناهان ۵۷۷
گناهان بزرگ ۵۹۱
«کوچک شمردن گناه» ۶۰۹
پافشاری بر گناه ۶۱۱
ریشه و پایه های کفر ۶۱۱
ریاکاری ۶۱۹
ریاست خواهی ۶۲۷
با دین در کمین دنیا بودن ۶۳۱
کسی که از عدل سخن بگوید و جز آن عمل کند ۶۳۱
مجادله و ستیزه و دشمنی ورزیدن با مردم ۶۳۳
خشم ۶۳۷
حسدورزیدن ۶۴۳
تعصّب ورزی ۶۴۷

کبرورزیدن ۶۵۱
خودبزرگ بینی ۶۵۹
دنیادوستی و آزمندی به آن ۶۶۳
طمع ۶۷۳
باب کم خردی (خرق)۶۷۳
بداخلاقی ۶۷۵
سفاهت ۶۷۷
ص :۹

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

كتاب الإيمان و الكفر باب طينه المؤمن و الكافر

[١٤٤٢] ١-علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن ربعىّ بن عبد اللّه عن رجل عن علىّ بن الحسين عليهما السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق النّبيّين من طينه علّيّين: قلوبهم و أبدانهم، و خلق قلوب المؤمنين من تلك الطّينه و [جعل]خلق أبدان المؤمنين من دون ذلک و خلق الكفّار من طينه سجّين: قلوبهم و أبدانهم، فخلط بين الطّينتين، فمن هذا يلد المؤمن الكافر و يلد الكافر المؤمن و من هاهنا يصيب المؤمن السّيّئه و من هاهنا يصيب الكافر الحسنه فقلوب المؤمنين تحنّ إلى ما خلقوا منه و قلوب الكافرين تحنّ إلى ما خلقوا منه

[١٤٤٣]٢-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسن، عن النّضر بن شعيب، عن عبد الغفّار الجازىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق المؤمن من طينه الجنّه و خلق الكافر من طينه النّار؛ و قال: إذا أراد اللّه عزّ و جلّ بعبد خيرا طيّب روحه و جسده فلا يسمع شيئا من الخير إلاّ عرفه و لا يسمع شيئا من المنكر إلاّ أنكره؛ قال: و سمعته يقول: الطّينات ثلاث: طينه الأنبياء و المؤمن من تلك الطّينه إلاّ أنّ الأنبياء هم من صفوتها،

به نام خداوند رحمتگر مهربان

کتاب ایمان و کفر

سرشت مؤمن و کافر

[۱۴۴۲]۱-مردی از حضرت سجاد علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند دل و پیکر پیامبران را از سرشت علّیون آفرید و دل مؤمنان را از آن سرشت آفرید ولی آفرینش بدن مؤمنان را پایین تر از آن نهاد. و دل و پیکر کافران را از سرشت سجّین آفرید. آن گاه دو سرشت را به هم آمیخت. به همین جهت از مؤمن، کافر به دنیا می آید و از کافر، مؤمن. از این جا است که مؤمن به گناه دچار می شود و کافر به نیکی. آن گاه دل مؤمنان به آنچه از آن آفریده شده اند، می گراید و دل کافران نیز به آنچه از آن آفریده شده اند.

[۱۴۴۳]۲-عبد الغفّار جازی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند عزّتمند، مؤمن را از سرشت بهشت آفرید و کافر را از سرشت دوزخ. و فرمودند: چون خدای شکوهمند برای بنده ای خیر بخواهد، جان و تنش را آرام می کند، تا او چیزی از خیر را نشنود مگر اینکه آن را نیکو ببیند و چیزی از زشت را نشنود مگر زشتش ببیند. راوی گوید: و شنیدم می فرماید: سرشت ها سه گونه است:

سرشت پیامبران و مؤمن از یک گونه است جز این که پیامبران برگزیدهٔ آن هستند.

هم الأصل و لهم فضلهم و المؤمنون الفرع من طين لازب، كذلک لا يفرّق اللّه عزّ و جلّ بينهم و بين شيعتهم. و قال: طينه النّاصب من حمإ مسنون و أمّا المستضعفون فمن تراب لا يتحوّل مؤمن عن إيمانه و لا ناصب عن نصبه و للّه المشيئه فيهم.

[1444]٣-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن صالح بن سهل قال: قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:

جعلت فداک من أىّ شىء خلق اللّه عزّ و جلّ طينه المؤمن؟ فقال: من طينه الأنبياء، فلم تنجس أبدا.

[1445]4-محمّد بن يحيى و غيره، عن أحمد بن محمّد و غيره، عن محمّد بن خلف، عن أبى نهشل قال: حدّثنى محمّد بن إسماعيل، عن أبى حمزه الثّمالىّ قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ اللّه جلّ و عزّ خلقنا من أعلى علّيّين، و خلق قلوب شيعتنا ممّا خلقنا منه و خلق أبدانهم من دون ذلک، و قلوبهم تهوى إلينا؛ لأنّها خلقت ممّا خلقنا منه، ثمّ تلا هذه الآيه: كَلآّ إِنَّ كِتٰبَ اَلْأَبْرٰارِ لَفِى عِلِّيِّينَ وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا عِلِّيُّونَ كِتٰابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ اَلْمُقَرَّبُونَ و خلق عدوّنا من سجّين و خلق قلوب شيعتهم ممّا خلقهم منه و أبدانهم من دون ذلک، فقلوبهم تهوى إليهم؛ لأنّها خلقت ممّا خلقوا منه، ثمّ تلا هذه الآيه: كَلآّ إِنَّ كِتٰابَ اَلْفُجّٰارِ لَفِى سِجِّينٍ وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا سِجِّينٌ كِتٰابٌ مَرْقُومٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.

[1446]5-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و غير واحد، عن الحسين بن الحسن جميعا، عن محمّد بن أورمه، عن محمّد بن علىّ، عن إسماعيل بن يسار، عن عثمان بن يوسف قال: أخبرنى عبد اللّه بن كيسان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

آنان اصلند و فضیلت برای آنان است. و مؤمنان شاخه ای از گل چسبنده اند. و بدین سان خدای عزّتمند میان ایشان و شیعیانشان جدایی نمی اندازد. و فرمودند:

سرشت ناصبی از گل سیاه بدبو است. اما ناتوانان از خاک هستند. نه مؤمن از ایمانش برمی گردد و نه ناصبی از دشمنی اش. و در میان آنان خواست خداوند جاری است.

[۱۴۴۴]۳-صالح سهل گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: جانم به فدایت! خداوند عزّتمند سرشت مؤمن را از چه آفرید؟ فرمودند: از سرشت پیامبران که هرگز آلوده نمی شود.

[۱۴۴۵]4-ابو حمزۀ ثمالی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرماید: همانا خداوند شکوهمند ما را از والا علّیون آفرید و دل شیعیانمان را هم. ولی پیکرشان را از پایین آن آفرید. و دل های آنان به سوی ما می گراید؛ زیرا دلشان از آنچه ما آفریده شده ایم، آفریده شده است. سپس این آیه را خواند: (چنان نیست.

نامۀ نیکان در علّیون است. و تو نمی دانی علّیون چیست. نامه ای است نوشته، که تقرّب یافتگان گواهش هستند.) [مطفّفین (۸۳) :۱۸ تا ۲۱]و دشمنانمان را از سجّین آفرید. و دل پیروانشان را هم. ولی پیکرهایشان را از پایین تر از آن آفرید. پس دل هایشان به سوی آنان می گراید؛ زیرا دلشان از چیزی آفریده شده است که آنان آفریده شده اند. سپس این آیه را خواند: (چنان نیست. نامۀ بدان در سجّین است. و تو نمی دانی سجّین چیست. نامه ای است نوشته. وای در این روز بر تکذیب گران) [سورۀ مطفّفین (۸۳) :۷ تا ۱۰]

[۱۴۴۶]5-عبد اللّه کیسان گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: جانم به فدایت!

قلت له: جعلت فداک أنا مولاک، عبد اللّه بن کیسان قال: أمّا النّسب فأعرفه و أمّا أنت، فلست أعرفک، قال: قلت له: إنّی ولدت بالجبل و نشأت فی أرض فارس و إنّنی أخالط النّاس فی التّجارات و غیر ذلک، فأخالط الرّجل فأری له حسن السّمت و حسن الخلق و [کثره]أمانه، ثمّ أفتّشه فأتبیّنه عن عداوتکم و أخالط الرّجل فأری منه سوء الخلق و قلّه أمانه و زعاره، ثمّ أفتّشه فأتبیّنه عن ولایتکم، فکیف یکون ذلک؟ فقال لی: أما علمت یا ابن کیسان أنّ اللّه عزّ و جلّ أخذ طینه من الجنّه و طینه من النّار فخلطهما جمیعا، ثمّ نزع هذه من هذه؛ و هذه من هذه، فما رأیت من أولئک من الأمانه و حسن الخلق و حسن السّمت فممّا مسّتهم من طینه الجنّه و هم یعودون إلی ما خلقوا منه، و ما رأیت من هؤلاء من قلّه الأمانه و سوء الخلق و الزّعاره، فممّا مسّتهم من طینه الکافی النّار و هم یعودون إلی ما خلقوا منه.

[۱۴۴۷]6-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد، عن صالح بن سهل قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: المؤمنون من طینه الأنبیاء؟ قال: نعم.

[۱۴۴۸]۷-علیّ بن محمّد، عن صالح بن أبی حمّاد، عن الحسین بن یزید، عن الحسن بن علیّ بن أبی حمزه، عن إبراهیم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ لمّا أراد أن یخلق آدم علیه السّلام بعث جبرئیل علیه السّلام فی أوّل ساعه من یوم الجمعه، فقبض بیمینه قبضه بلغت قبضته من السّماء السّابعه إلی السّماء الدّنیا، و أخذ من کلّ سماء تربه و قبض قبضه أخری من الأرض السّابعه العلیا إلی الأرض السّابعه القصوی، فأمر اللّه عزّ و جلّ کلمته فأمسک القبضه الأولی بیمینه و القبضه الأخری بشماله، ففلق الطّین فلقتین فذرا من الأرض ذروا

من غلام شما عبد اللّه کیسان ام. فرمود: نسبت را می شناسم امّا تو را نه. من عرض کردم: من در کوهستان به دنیا آمده، در پارس بزرگ شده ام و در تجارت ها و جز آن با مردم می آمیزم. گاهی با مردی آشنا می شوم و او را نیک منش و خوب رفتار و امانتدار می یابم، سپس جستجو می کنم و دشمنی اش با شما برایم روشن می شود. و گاهی با مردی می آمیزم و از او بدرفتاری و ناامانتداری و تندمزاجی می بینم، سپس جستجو می کنم و دوستی اش با شما برایم روشن می شود. چرا چنین است؟ حضرت به من فرمودند: ای پسر کیسان! آیا نمی دانی که خداوند شکوهمند، گلی از بهشت گرفت و گلی از دوزخ. آن گاه آن ها را درهم آمیخت.

سپس آن را از این و این را از آن جدا کرد. پس امانت داری و خوب رفتاری و نیک منشی ای که از آنان می بینی، به جهت چیزی است که از گل بهشت به آنان رسیده است. ولی آنان به آنچه از آن آفریده شده اند، باز می گردند. و آنچه از ناامانتداری و بدرفتاری و تندمزاجی از اینان می بینی به جهت چیزی است که از گل دوزخ به آنان رسیده است. ولی ایشان هم به چیزی باز می گردند که از آن آفریده شده اند.

[۱۴۴۷]6-صالح سهل گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا مؤمنان از سرشت پیامبرانند؟ فرمود: بله.

[۱۴۴۸]۷-ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند عزّتمند وقتی خواست آدم علیه السّلام را بیافریند، جبرئیل را در نخستین ساعت از روز آدینه فرستاد. آن گاه او دست راستش را مشت کرد که مشتش از آسمان هفتم به آسمان دنیا رسید و از هر آسمانی، خاکی برگرفت و مشت دیگری از زمین هفتم بالا تا زمین هفتم دور، برگرفت. آن گاه خداوند عزّتمند به کلمه اش (جبرئیل) فرمان داد تا مشت نخستین را در دست راستش و مشت دیگر را در دست چپش نگاه دارد، سپس آن گل را دو بخش کرده، بخشی را به زمین پاشید

و من السّماوات ذروا فقال للّذى بيمينه: منک الرّسل و الأنبياء و الأوصياء و الصّدّيقون و المؤمنون و السّعداء و من أريد كرامته، فوجب لهم ما قال كما قال، و قال للّذى بشماله: منک الجبّارون و المشركون و الكافرون و الطّواغيت و من أريد هوانه و شقوته، فوجب لهم ما قال كما قال، ثمّ إنّ الطّينتين خلطتا جميعا، و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ: إِنَّ اَللّٰهَ فٰالِقُ اَلْحَبِّ وَ اَلنَّوىٰ فالحبّ طينه المؤمنين الّتى ألقى اللّه عليها محبّته و النّوى طينه الكافرين الّذين نأوا عن كلّ خير و إنّما سمّى النّوى من أجل أنّه نأى عن كلّ خير و تباعد عنه و قال اللّه عزّ و جلّ: يُخْرِجُ اَلْحَىَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ اَلْمَيِّتِ مِنَ اَلْحَىِّ فالحىّ: المؤمن الّذى تخرج طينته من طينه الكافر و الميّت الّذى يخرج من الحىّ: هو الكافر الّذى يخرج من طينه المؤمن فالحىّ: المؤمن و الميّت:

الكافر و ذلک قوله عزّ و جلّ: أَ وَ مَنْ كٰانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنٰاهُ فكان موته اختلاط طينته مع طينه الكافر و كان حياته حين فرّق اللّه عزّ و جلّ بينهما بكلمته كذلک يخرج اللّه عزّ و جلّ المؤمن فى الميلاد من الظّلمه بعد دخوله فيها إلى النّور و يخرج الكافر من النّور إلى الظّلمه بعد دخوله إلى النّور و ذلک قوله عزّ و جلّ:

لِيُنْذِرَ مَنْ كٰانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ اَلْقَوْلُ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ.

باب آخر منه و فيه زياده وقوع التّكليف الأوّل

[١٤٤٩] ١-أبو علىّ الأشعرىّ و محمّد بن يحيى، عن محمّد بن إسماعيل، عن علىّ بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن زراره، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لو علم النّاس كيف ابتداء الخلق ما اختلف اثنان، إنّ اللّه عزّ و جلّ قبل أن يخلق الخلق قال: كن ماء عذبا أخلق منک جنّتى و أهل طاعتى و كن ملحا أجاجا

و بخشی را در آسمان. آن گاه به آنچه در دست راستش بود فرمود: فرستادگان و پیامبران و جانشینان و صدّیقان و مؤمنان و سعادتمندان و هر آن کس که من بزرگی اش را بخواهم، از تواند. پس آنچه فرمود بر آنان واجب شد، چنان که فرمود. و به آنچه در دست چپش بود، فرمود: ستمکاران و مشرکان و کافران و طاغوت ها و هر آن کس که من خواری و بدبختی اش را بخواهم از تواند و آنچه فرمود بر آنان واجب شد، چنان که فرمود. سپس آن دو گل درهم آمیخت. و این سخن خدای شکوهمند است: (همانا خداوند، شکافندهٔ دانه و هسته است) [انعام (6) :۹۵]و حبّ [دانه]، سرشت مؤمنانی است که خداوند محبّت خود را در آن انداخته است و نوی [هسته]، سرشت کافرانی است که از هر نیکی دورند.

و همانا سرشت کافران از آن روی، نوی [هسته]نامیده شده، که از هر خیری دور است و از آن دور مانده است. و خداوند عزّتمند فرمود: (زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده.) [سورهٔ انعام (6) : آیهٔ ۹۵]زنده، مؤمنی است که سرشتش از سرشت کافر بیرون می آید. و مرده ای که از زنده بیرون می آید، همان کافری است که از سرشت مؤمن بیرون می آید. پس زنده، مؤمن است و مرده کافر. و این سخن خداوند شکوهمند است: (آیا کسی که مرده بود و ما زنده اش کردیم.) [سورهٔ انعام (6) : آیهٔ ۱۲۲]که مرگش، آمیختگی سرشتش با سرشت کافر است. و زندگی او هنگامی است که خداوند عزّتمند، به سبب کلمه اش میان آن دو جدایی اندازد. بدین سان خداوند شکوهمند مؤمن را در تولّدش، پس از درآمدن به تاریکی، او را از تاریکی به سوی نور بیرون برده و کافر را پس از درآمدن به نور، از نور به تاریکی بیرون می برد. و این سخن خداوند عزّتمند است: (تا زندگان را بیم دهد و این سخن بر کافران ثابت شود.) [یاسین (۳۶) : ۷۰]

بابی دیگر از سرشت مؤمن و کافر (به اضافهٔ رویداد تکلیف نخستین)

[۱۴۴۹]۱-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: اگر مردم چگونگی آغاز آفرینش را می دانستند دو نفر با هم اختلاف پیدا نمی کردند. همانا خداوند شکوهمند، پیش از آفرینش آفریدگان فرمود: آب گوارا ! پدید آی تا بهشت و

أخلق منک نارى و أهل معصيتى ثمّ أمرهما فامتزجا، فمن ذلک صار يلد المؤمن الكافر و الكافر المؤمن ثمّ أخذ طينا من أديم الأرض فعركه عركا شديدا فإذا هم كالذّرّ يدبّون، فقال لأصحاب اليمين: إلى الجنّه بسلام، و قال لأصحاب الشّمال: إلى النّار و لا أبالى، ثمّ أمر نارا فأسعرت، فقال لأصحاب الشّمال: ادخلوها، فهابوها، فقال لأصحاب اليمين: ادخلوها فدخلوها، فقال:

كونى بردا و سلاما فكانت بردا و سلاما فقال أصحاب الشّمال: يا ربّ أقلنا فقال: قد أقلتكم فادخلوها، فذهبوا فهابوها، فثمّ ثبتت الطّاعه و المعصيه فلا يستطيع هؤلاء أن يكونوا من هؤلاء؛ و لا هؤلاء من هؤلاء.

[١45٠]٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن ابن أذينه، عن زراره أنّ رجلا سأل أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه جلّ و عزّ: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلىٰ إلى آخر الآيه، فقال و أبوه يسمع:

حدّثنى أبى أنّ اللّه عزّ و جلّ قبض قبضه من تراب التّربه الّتى خلق منها آدم عليه السّلام فصبّ عليها الماء العذب الفرات ثمّ تركها أربعين صباحا ثمّ صبّ عليها الماء المالح الأجاج فتركها أربعين صباحا فلمّا اختمرت الطّينه أخذها فعركها عركا شديدا فخرجوا كالذّرّ من يمينه و شماله و أمرهم جميعا أن يقعوا فى النّار، فدخل أصحاب اليمين، فصارت عليهم بردا و سلاما و أبى أصحاب الشّمال أن يدخلوها.

[١45١]٣-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن أبان بن عثمان، عن محمّد بن علىّ الحلبىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ لمّا أراد أن يخلق آدم عليه السّلام أرسل الماء على الطّين، ثمّ قبض

فرمانبرانم را از تو بیافرینم. نمک تلخ! پدید آی تا دوزخ و اهل نافرمانی ام را از تو بیافرینم. سپس به آن دو فرمان داد تا درهم آمیزند. و از این جهت است که از مؤمن، کافر به دنیا می آید و از کافر، مؤمن. سپس گلی از روی زمین برگرفته، آن را به سختی کوبید، پس آن گل ذرّه هایی گشت که می جنبیدند. آن گاه به اصحاب یمین (بهشتیان) فرمود: به سلامت به سوی بهشت [بروید.]و به اصحاب شمال (دوزخیان) فرمود: به سوی دوزخ [بروید.]و اهمیّتی [به شما]نمی دهم. سپس به آتشی فرمان داد تا افروخته شود و به اصحاب شمال فرمود: در آن درآیید و بهراسید. و به اصحاب یمین فرمود: در آن درآیید. و آنان داخل می شوند. آن گاه [به آتش]فرمود: سرد و سلامت باش. و آتش سرد و سلامت شد. اصحاب شمال گفتند: پروردگارا! از ما درگذر. فرمود: از شما درگذشتم در آتش داخل شوید.

آن ها می روند و می هراسند. و این جا فرمانبری و نافرمانی ثابت می شود. نه اینان می توانند از آنان باشند و نه آنان از اینان.

[۱45۰]۲-زراره گفت: مردی از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند شکوهمند پرسید: (و چون پروردگارت از پشت فرزندان آدم، نسل ها را گرفته، ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم، گفتند: چرا. . .) [اعراف (۷) :۱۷۲] حضرت-درحالی که پدرش می شنید-فرمود: پدرم به من فرموده خداوند عزّتمند، مشتی از خاکی که آدم علیه السّلام را از آن آفریده، برداشته، آن گاه آب گوارای فرات بر آن ریخته است. سپس چهل بامداد آن را رها کرده و آن گاه آب نمکینی تلخ بر آن پاشیده و چهل بامداد رهایش کرده است. و چون آن گل خمیر شده، آن را برگرفته و به سختی کوبیده تا ذرّه هایی از راست و چپش بیرون آمده اند. آن گاه به همگی فرمان داده تا در دوزخ فروافتند. و اصحاب یمین به آن درآمده اند و بر آنان سرد و سلامت گشته است ولی اصحاب شمال از داخل شدن در آن خودداری کرده اند.

[۱45۱]۳-محمّد بن علی حلبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

همانا خداوند شکوهمند چون خواست آدم را بیافریند، آبی را بر آن گل فرستاد،

قبضه فعركها ثمّ فرّقها فرقتين بيده ثمّ ذرأهم فإذا هم يدبّون ثمّ رفع لهم نارا فأمر أهل الشّمال أن يدخلوها فذهبوا إليها فهابوها فلم يدخلوها ثمّ أمر أهل اليمين أن يدخلوها فذهبوا فدخلوها فأمر اللّه جلّ و عزّ النّار فكانت عليهم بردا و سلاما، فلمّا رأى ذلک أهل الشّمال قالوا: ربّنا أقلنا، فأقالهم، ثمّ قال لهم:

ادخلوها فذهبوا فقاموا عليها و لم يدخلوها، فأعادهم طينا و خلق منها آدم عليه السّلام.

و قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: فلن يستطيع هؤلاء أن يكونوا من هؤلاء و لا هؤلاء أن يكونوا من هؤلاء قال: فيرون أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أوّل من دخل تلک النّار، فذلک قوله جلّ و عزّ: «قل إن كان للرّحمن ولد فأنا أوّل العابدين»

باب آخر منه

[١452] ١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن داود العجلىّ، عن زراره، عن حمران، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه تبارک و تعالى حيث خلق الخلق خلق ماء عذبا و ماء مالحا أجاجا، فامتزج الماءان، فأخذ طينا من أديم الأرض فعركه عركا شديدا، فقال لأصحاب اليمين و هم كالذّرّ يدبّون: إلى الجنّه بسلام و قال لأصحاب الشّمال:

إلى النّار و لا أبالى. ثمّ قال: أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قٰالُوا بَلىٰ شَهِدْنٰا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ اَلْقِيٰامَهِ إِنّٰا كُنّٰا عَنْ هٰذٰا غٰافِلِينَ ثمّ أخذ الميثاق على النّبيّين، فقال: ألست بربّكم و أنّ هذا محمّد رسولى، و أنّ هذا علىّ أمير المؤمنين؟ قالوا: بلى فثبتت لهم النّبوّه و أخذ الميثاق على أولى العزم أنّنى ربّكم و محمّد رسولى و علىّ أمير المؤمنين و أوصياؤه من بعده ولاه أمرى و خزّان علمى عليه السّلام و أنّ المهدىّ أنتصر به لدينى و أظهر به دولتى و أنتقم به من أعدائى و أعبد به طوعا و كرها

سپس مشتی گرفت و آن را کوبید و به دست خودش آن را دو بخش کرده، پراکنده شان کرد که ناگاه به جنبش درآمدند. سپس برایشان آتشی برپا کرده، به اهل شمال فرمان داد تا در آن داخل شوند. آن ها به سوی آتش رفتند و ترسیدند و در آن داخل نشدند. سپس اهل یمین را فرمان داد که در آتش داخل شوند. آنان رفتند و داخل شدند. پس خداوند عزّتمند به آتش فرمان داد تا بر آنان سرد و سلامت شود. و اهل شمال چون چنین دیدند، گفتند: پروردگارا از ما درگذر. و خداوند از آنان درگذشت. سپس به آنان فرمود: در آتش داخل شوید. آنان رفته، بر لبۀ دوزخ ایستادند و در آتش داخل نشدند. آن گاه همه را به گل بازگردانده، آدم علیه السّلام را از آن آفرید. و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: و هرگز ممکن نیست که اینان از آنان بشوند و آنان نیز از ایشان. فرمود: آنان معتقدند که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نخستین کسی است که در آن آتش داخل شد. و این سخن خداوند شکوهمند است که (بگو اگر برای آن مهربان، فرزندی بود، من نخستین پرستنده بودم.) [زخرف (۴۳) : ۸۱]

باب دیگری در سرشت مؤمن و کافر

[۱۴۵۲]۱-حمران از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند پاک و والا وقتی آفریدگان را آفرید، آبی گوارا و آبی نمکین و تلخ آفرید و هر دو را به هم آمیخت. آن گاه گلی از روی زمین برداشته، آن را به سختی کوبید.

سپس به اصحاب یمین که ذرّه هایی جنبنده شده بودند، فرمود: به سلامت به سوی بهشت بروید. و به اصحاب شمال فرمود: به دوزخ بروید. چه باک. آن گاه فرمود: (آیا من پروردگارتان نیستم. گفتند: چرا ما گواهیم. تا در روز قیامت نگویید ما از آن غافل بودیم.) [اعراف (۷) :۱۷۲]. سپس از پیامبران پیمان گرفته، فرمود:

آیا من پروردگارتان نیستم و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]فرستاده ام و این علی، امیر مؤمنان نیست؟ گفتند: چرا. پس پیامبری را برایشان ثابت کرد.

و از پیامبران اولی العزم پیمان گرفت که من پروردگارتان هستم و محمّد فرستاده ام و علی امیر مؤمنان و جانشینان پس از او صاحبان امر و گنجوران دانشم هستند. و با مهدی است که دینم را یاری می کنم و دولتم

را آشکار کرده، از دشمنانم انتقام می گیرم. و به سبب او است که خواه و ناخواه بندگی می شوم.

ص : ۲۱

قالوا: أقررنا یا ربّ و شهدنا، و لم یجحد آدم و لم یقرّ فثبتت العزیمه لهؤلاء الخمسه فی المهدیّ و لم یکن لآدم عزم علی الإقرار به و هو قوله عزّ و جلّ:

وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً قال: إنّما هو: فترک ثمّ أمر نارا فأجّجت فقال لأصحاب الشّمال: ادخلوها فهابوها، و قال لأصحاب الیمین: ادخلوها فدخلوها فکانت علیهم بردا و سلاما، فقال أصحاب الشّمال:

یا ربّ أقلنا، فقال: قد أقلتکم اذهبوا فادخلوها، فهابوها، فثمّ ثبتت الطّاعه و الولایه و المعصیه.

[۱۴۵۳]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد و علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن حبیب السّجستانیّ قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: إنّ اللّه عزّ و جلّ لمّا أخرج ذرّیّه آدم علیه السّلام من ظهره لیأخذ علیهم المیثاق بالرّبوبیّه له و بالنّبوّه لکلّ نبیّ فکان أوّل من أخذ له علیهم المیثاق بنبوّته محمّد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ثمّ قال اللّه عزّ و جلّ لآدم: انظر ما ذا تری؟ قال: فنظر آدم علیه السّلام إلی ذرّیّته و هم ذرّ قد ملئوا السّماء، قال آدم علیه السّلام: یا ربّ ما أکثر ذرّیّتی و لأمر ما خلقتهم، فما ترید منهم بأخذک المیثاق علیهم؟ قال اللّه عزّ و جلّ: یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و یؤمنون برسلی و یتّبعونهم، قال آدم علیه السّلام: یا ربّ فما لی أری بعض الذّرّ أعظم من بعض و بعضهم له نور کثیر و بعضهم له نور قلیل و بعضهم لیس له نور؟ فقال اللّه عزّ و جلّ: کذلک خلقتهم لأبلوهم فی کلّ حالاتهم، قال آدم علیه السّلام: یا ربّ فتأذن لی فی الکلام فأتکلّم؟ قال اللّه عزّ و جلّ: تکلّم فإنّ روحک من روحی و طبیعتک [من]خلاف کینونتی، قال آدم: یا ربّ فلو کنت خلقتهم علی مثال واحد و قدر واحد و طبیعه واحده و جبلّه واحده و ألوان واحده و أعمار واحده و أرزاق سواء

آنان گفتند: پروردگارا، ما اقرار کرده، به آن شهادت می دهیم. ولی آدم نه انکار کرد و نه اقرار. پس مقام اولی العزمی-دربارۀ مهدی-برای ایشان ثابت شد. و برای آدم در اقرار به مهدی، تصمیمی نبود. و این سخن خدای شکوهمند است: (پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی او فراموش کرد و ما برایش تصمیمی نیافتیم.) [طه (۲۰) :

۱۱5]فرمودند: فراموشی همان رها کردن است. سپس به آتش فرمان داد تا شعله ور گردد. و به اصحاب شمال فرمود: در آتش داخل شوید. آنان ترسیدند. به اصحاب یمین فرمود: در آتش داخل شوید. آنان داخل شدند و آتش برایشان سرد و سلامت شد. آن گاه اصحاب شمال گفتند: پروردگارا از ما درگذر. فرمود:

از شما درگذشتم. بروید و در آتش داخل شوید. آنان ترسیدند. و این جا اطاعت و ولایت و نافرمانی ثابت شد.

[۱45۳]۲-حبیب سجستانی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند عزّتمند وقتی نسل آدم علیه السّلام را از پشت او بیرون آورد تا از آنان بر پروردگاری خود و پیامبری همۀ پیامبران پیمان بگیرد، نخستین کسی که بر پیامبری اش از پیامبران پیمان گرفت، محمّد بن عبد اللّه-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود. سپس خداوند به آدم فرمود: بنگر که چه می بینی. آدم علیه السّلام به نسل خود نگریست که ذرّه بودند و آسمان را پر کرده بودند. و گفت: پروردگارا، نسل من چه بسیارند. برای چه آن ها را آفریده ای. و چرا از آنان پیمان می گیری؟ خداوند عزّتمند فرمود: آنان مرا بندگی کرده، چیزی را شریکم قرار نمی دهند. و به فرستادگانم ایمان آورده، از آنان پیروی می کنند. آدم علیه السّلام عرض کرد: پروردگارا، چرا برخی از ذرّه ها بزرگ تر از برخی دیگر است. برخی نور فراوانی دارند و برخی نوری اندک و برخی نیز هیچ نوری ندارند؟ خداوند شکوهمند فرمود: آنان را چنین آفریدم تا در هر احوالی آنان را بیازمایم. آدم علیه السّلام عرض کرد: پروردگارا اجازه می فرمایی با آنان سخن بگویم؟ خداوند عزّتمند فرمود: سخن بگو که تو روحت از روح من است ولی طبیعتت بر خلاف هستی من است. آدم عرض کرد:

پروردگارا، کاش آنان را یکسان و یک اندازه و یک طبیعت و یک سرشت و یک رنگ و یک عمر با روزی ای برابر می آفریدی تا کسی بر دیگری ستم نکند

ص :۲۳

لم يبغ بعضهم على بعض و لم يكن بينهم تحاسد و لا تباغض و لا اختلاف فى شىء من الأشياء، قال اللّه عزّ و جلّ: يا آدم بروحى نطقت و بضعف طبيعتک تكلّفت ما لا علم لک به و أنا الخالق العالم، بعلمى خالفت بين خلقهم و بمشيئتى يمضى فيهم أمرى و إلى تدبيرى و تقديرى صائرون، لا تبديل لخلقى، إنّما خلقت الجنّ و الإنس ليعبدون و خلقت الجنّه لمن أطاعنى و عبدنى منهم و اتّبع رسلى و لا أبالى و خلقت النّار لمن كفر بى و عصانى و لم يتّبع رسلى و لا أبالى؛ و خلقتک و خلقت ذرّيّتک من غير فاقه بى إليک و إليهم و إنّما خلقتک و خلقتهم لأبلوک و أبلوهم أيّكم أحسن عملا فى دار الدّنيا فى حياتكم و قبل مماتكم فلذلک خلقت الدّنيا و الآخره و الحياه و الموت و الطّاعه و المعصيه و الجنّه و النّار و كذلک أردت فى تقديرى و تدبيرى و بعلمى النّافذ فيهم خالفت بين صورهم و أجسامهم و ألوانهم و أعمارهم و أرزاقهم و طاعتهم و معصيتهم، فجعلت منهم الشّقىّ و السّعيد و البصير و الأعمى و القصير و الطّويل و الجميل و الدّميم و العالم و الجاهل و الغنىّ و الفقير و المطيع و العاصى و الصّحيح و السّقيم و من به الزّمانه و من لا عاهه به، فينظر الصّحيح إلى الّذى به العاهه فيحمدنى على عافيته، و ينظر الّذى به العاهه إلى الصّحيح فيدعونى و يسألنى أن أعافيه و يصبر على بلائى فأثيبه جزيل عطائى، و ينظر الغنىّ إلى الفقير فيحمدنى و يشكرنى، و ينظر الفقير إلى الغنىّ فيدعونى و يسألنى، و ينظر المؤمن إلى الكافر فيحمدنى على ما هديته فلذلک خلقتهم لأبلوهم فى السّرّاء و الضّرّاء و فيما أعافيهم و فيما أبتليهم و فيما أعطيهم و فيما أمنعهم و أنا اللّه الملک القادر، ولى أن أمضى

و میانشان حسد و دشمنی و اختلاف نباشد. خداوند شکوهمند فرمود: ای آدم ! با روح من سخن گفتی و با ناتوانی طبیعت ات خود را در آنچه دانشی نداشتی به زحمت انداختی. منم آفرینندۀ دانا که دانسته میان آفریدگانم فرق گذاشتم. به خواست من فرمانی در میان آنان می گذرد و آنان به سوی تدبیر و تقدیر من در حرکتند. آفریدگانم دگرگونی ای ندارند. همانا جنّیان و آدمیان را آفریدم تا مرا بندگی کنند و بهشت را برای کسانی آفریدم که مرا اطاعت و بندگی کرده، از فرستادگانم پیروی کنند. و چه باک، دوزخ را برای کسانی آفریدم که به من کفر ورزیده، از من فرمان نبردند و از فرستادگانم پیروی نکردند. و چه باک. تو و نسلت را آفریدم، بی آن که هیچ نیازی به تو و آنان داشته باشم. تو و آنان را برای آزمودن آفریدم. تا کدام کس از شما در زندگانی دنیا-پیش از مرگ-نیکوکارترین باشد. برای همین، دنیا و آخرت، زندگی و مرگ، اطاعت و نافرمانی، بهشت و دوزخ را آفریدم. و همین طور در تقدیر و تدبیرم و به سبب دانش جاری ام در میان ایشان، میان چهره ها و پیکرها، رنگ و عمر و روزی و فرمانبری و نافرمانی شان فرق گذاشتم. از میان شان شقاوتمند و سعادتمند، بینا و کور، کوتاه و بلند، زیبا و زشت، دانشمند و نادان، دولتمند و نیازمند، فرمانبر و نافرمان، تندرست و بیمار و ناقص الخلقه و کامل الخلقه قرار دادم تا تندرست به ناقص الخلقه بنگرد و مرا به جهت تندرستی اش سپاس گوید و ناقص الخلقه به تندرست بنگرد و از من تندرستی خواسته، به بلای من شکیبایی کند، تا داد و دهشی بزرگ به او کنم. و دولتمند به نیازمند نگریسته، مرا سپاس گوید. و نیازمند به دولتمند نگریسته، از من بخواهد.

مومن به کافر نگریسته، مرا به جهت هدایتش سپاس بگوید. برای همین آنان را آفریدم تا در خوشی و ناخوشی، در تندرستی و گرفتاری و در عطا و بازداری، بیازمایم. و منم خداوند شهریار توانا. و حقّ دارم همۀ آنچه را تقدیر کرده ام بر

جميع ما قدّرت على ما دبّرت ولى أن أغيّر من ذلک ما شئت إلى ما شئت و أقدّم من ذلک ما أخّرت و أؤخّر من ذلک ما قدّمت و أنا اللّه الفعّال لما أريد لا أسأل عمّا أفعل و أنا أسأل خلقى عمّا هم فاعلون.

[1454]٣-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل، عن صالح بن عقبه، عن عبد اللّه بن محمّد الجعفىّ و عقبه جميعا، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق الخلق فخلق من أحبّ ممّا أحبّ و كان ما أحبّ أن خلقه من طينه الجنّه و خلق من أبغض ممّا أبغض و كان ما أبغض أن خلقه من طينه النّار، ثمّ بعثهم فى الظّلال-فقلت و أىّ شىء الظّلال فقال: ألم تر إلى ظلّک فى الشّمس شيئا و ليس بشىء-ثمّ بعث منهم النّبيّين فدعوهم إلى الإقرار باللّه عزّ و جلّ: و هو قوله عزّ و جلّ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اَللّٰهُ ثمّ دعوهم إلى الإقرار بالنّبيّين فأقرّ بعضهم و أنكر بعض، ثمّ دعوهم إلى ولايتنا فأقرّ بها و اللّه من أحبّ و أنكرها من أبغض و هو قوله: «فما كانوا ليؤمنوا بما كذّبوا به من قبل» ثمّ قال أبو جعفر عليه السّلام: كان التّكذيب ثمّ.

باب أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أوّل من أجاب و أقرّ للّه عزّ و جلّ بالرّبوبيّه

[1455]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن صالح بن سهل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

أنّ بعض قريش قال لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: بأىّ شىء سبقت الأنبياء و أنت بعثت آخرهم و خاتمهم؟ فقال: إنّى كنت أوّل من آمن بربّى و أوّل من أجاب حيث أخذ اللّه ميثاق النّبيّين و أشهدهم على أنفسهم ألست بربّكم، فكنت أنا أوّل نبىّ

تدبیرهایم بگذرانم. و حقّ دارم که هرچه خواستم دیگرگون سازم، آنچه را عقب انداخته بودم، پیش اندازم و آنچه را پیش انداخته بودم، به عقب اندازم. و منم خداوندی که آنچه بخواهد، می کند. از آنچه می کنم، بازخواست نمی شوم و منم که از آفریدگانم دربارهٔ آنچه کرده اند، بازخواست می کنم.

[454 ۱]۳-عبد اللّه بن محمّد جعفی و عقبه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: همانا خداوند عزّتمند آفریدگان را آفرید. و کسانی را که دوست داشت از چیزی آفرید که دوست می داشت. و آن چیزی که دوست داشت ایشان را از آن بیافریند، گل بهشت بود. و کسانی را که دوست نداشت از چیزی آفرید که بدش می آمد. و آن گل دوزخ بود. سپس آنان را به صورت سایه برانگیخت. من عرض کردم: سایه چیست؟ فرمودند: آیا به سایه ات در آفتاب ننگریسته ای که هم چیزی هست و هم نیست. سپس از میان آنان پیامبران را برانگیخته، آنان را به اقرار به خداوند شکوهمند فراخواند و این سخن او است که (و اگر از آنان بپرسی چه کسی شما را آفرید می گویند: خداوند) [زخرف (۴۳) :۸۷]سپس آنان را به اقرار به پیامبران فراخواند که برخی اقرار کرده، برخی انکار کردند. سپس به ولایت ما دعوتشان کرد که به خدا سوگند کسی که او دوست داشت اقرار کرد و کسی که او دوستش نمی داشت، انکار کرد و این سخن او است که (و آنان به چیزی که پیش از این تکذیبش می کردند، ایمان نیاوردند.) [اعراف (۷) :۱۰۱]سپس حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: تکذیب از این جا بود.

رسول خدا نخستین کسی است که به خداوند پاسخ داده و به پروردگاری او اقرار کرد

[445 ۱]۱-صالح سهل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که یکی از قریشیان به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-گفت: به چه سبب بر پیامبران پیش افتادی درحالی که تو در پایان و انجام آن ها برانگیخته شده ای؟ فرمودند: من نخستین کسی بودم که به پروردگار ایمان آورد و وقتی خدا از پیامبران پیمان گرفته، آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم، نخستین کسی بودم که

قال بلى، فسبقتهم بالإقرار باللّه عزّ و جلّ.

[1456]2-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن عبد اللّه بن سنان قال: قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:

جعلت فداک إنّى لأرى بعض أصحابنا يعتريه النّزق و الحدّه و الطّيش فأغتمّ لذلک غمّا شديدا و أرى من خالفنا فأراه حسن السّمت-قال: لا تقل حسن السّمت، فإنّ السّمت سمت الطّريق و لكن قل حسن السّيماء، فإنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: سِيمٰاهُمْ فِى وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ اَلسُّجُودِ -قال: قلت: فأراه حسن السّيماء و له وقار فأغتمّ لذلک قال: لا تغتمّ لما رأيت من نزق أصحابک و لما رأيت من حسن سيماء من خالفک، إنّ اللّه تبارک و تعالى لمّا أراد أن يخلق آدم خلق تلک الطّينتين، ثمّ فرّقهما فرقتين، فقال لأصحاب اليمين: كونوا خلقا بإذنى، فكانوا خلقا بمنزله الذّرّ يسعى، و قال لأهل الشّمال: كونوا خلقا بإذنى، فكانوا خلقا بمنزله الذّرّ، يدرج، ثمّ رفع لهم نارا فقال: ادخلوها بإذنى، فكان أوّل من دخلها محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ثمّ اتّبعه أولو العزم من الرّسل و أوصياؤهم و أتباعهم، ثمّ قال لأصحاب الشّمال: ادخلوها بإذنى، فقالوا: ربّنا خلقتنا لتحرقنا؟ فعصوا، فقال لأصحاب اليمين: اخرجوا بإذنى من النّار، لم تكلم النّار منهم كلما، و لم تؤثّر فيهم أثرا، فلمّا رآهم أصحاب الشّمال، قالوا: ربّنا نرى أصحابنا قد سلموا فأقلنا و مرنا بالدّخول، قال: قد أقلتكم فادخلوها، فلمّا دنوا و أصابهم الوهج رجعوا فقالوا: يا ربّنا لا صبر لنا على الاحتراق فعصوا، فأمرهم بالدّخول-ثلاثا-كلّ ذلک يعصون و يرجعون و أمر أولئک-ثلاثا-كلّ ذلک يطيعون و يخرجون، فقال لهم: كونوا طينا بإذنى فخلق منه آدم، قال: فمن كان

پاسخ داد. من نخستین پیامبری بودم که گفت: آری. پس من به سبب اقرار به خدای عزّتمند از آنان پیشی گرفتم.

[456 ۱]۲-عبد اللّه سنان گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: جانم فدایت من برخی از اصحابمان را می بینم که سبکی و تندی و بی خردی بر آنان چیره است و به همین جهت بسیار غمگین می شوم. ولی مخالفانمان را می بینم که نیک منش هستند. فرمود: نگو نیک منش، نیک منشی همان نیک روش بودن است. بلکه بگو نیک سیما. خداوند شکوهمند می فرماید: (سیمایشان در رخسار، از اثر سجده است) [فتح (۴۸) :۲۹]من عرض کردم: بله نیک سیمایی و سنگینی می بینم و باز غمگین می شوم. فرمودند: از سبکی اصحاب و نیک سیمایی مخالفان غم مخور خداوند پاک و والا چون خواست آدم را بیافریند، آن دو گل را آفرید و سپس دو قسمت کرده، به اصحاب یمین فرمود: به اذن من آفریده شوید.

و آنان آفریدگانی همچون ذرّه شدند که می جنبیدند. و به اهل شمال فرمود: به اذن من آفریده شوید. و آنان آفریدگانی همچون ذرّه شدند که بالا می رفتند. سپس برایشان آتشی فراهم کرده، فرمود: به اذن من در آن داخل شوید. و نخستین کسی که در آن داخل شد، محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود، و سپس فرستادگان اولی العزم و جانشینان و پیروانشان به دنبال او داخل شدند. آن گاه به اصحاب شمال فرمود: به اذن من در آتش داخل شوید. آنان گفتند: پروردگارا ما را آفریدی که بسوزانی مان؟ و نافرمانی کردند. سپس به اصحاب یمین فرمود: به اذن من از آتش بیرون آیید. [و آنان بیرون آمدند]درحالی که آتش هیچ آسیبی به ایشان نزده بود و اثری نگذاشته بود. چون اصحاب شمال چنین دیدند، گفتند:

پروردگارا، یارانمان تندرست بیرون آمده اند. پس از ما درگذر و فرمان بده تا در آتش برویم. فرمود: از شما درگذشتم، در آتش داخل شوید. آنان چون نزدیک شدند و گرمای آتش به ایشان رسید، بازگشته، گفتند: پروردگارا، ما بر سوختن شکیبایی نداریم. و نافرمانی کردند. خداوند سه بار آنان را به ورود در آتش فرمان داد و آنان در هر سه بار نافرمانی کرده، بازگشتند ولی به اصحاب یمین سه بار فرمان داد و آنان در سه بار فرمان بردند و [تندرست]بیرون آمدند.

آن گاه خداوند به آنان فرمود: به اذن من گل شوید. سپس آدم را از آن آفرید.

ص :٢٩

من هؤلاء لا يكون من هؤلاء و من كان من هؤلاء لا يكون من هؤلاء و ما رأيت من نزق أصحابک و خلقهم فممّا أصابهم من لطخ أصحاب الشّمال و ما رأيت من حسن سيماء من خالفكم و وقارهم فممّا أصابهم من لطخ أصحاب اليمين.

[۱۴۵۷]۳-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن علىّ بن إسماعيل، عن محمّد بن إسماعيل، عن سعدان بن مسلم، عن صالح بن سهل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سئل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بأىّ شىء سبقت ولد آدم؟ قال: إنّى أوّل من أقرّ بربّى، إنّ اللّه أخذ ميثاق النّبيّين و أشهدهم على أنفسهم ألست بربّكم قالوا بلى، فكنت أوّل من أجاب.

باب كيف أجابوا و هم ذرّ. ؟

[۱۴۵۸]۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبى بصير قال: قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:

كيف أجابوا و هم ذرّ؟ قال: جعل فيهم ما إذا سألهم أجابوه، يعنى فى الميثاق.

باب فطره الخلق على التّوحيد

[۱۴۵۹]۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت: فِطْرَتَ اَللّٰهِ اَلَّتِى فَطَرَ اَلنّٰاسَ عَلَيْهٰا ؟ قال: التّوحيد.

[۱۴۶۰]۲-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: فِطْرَتَ اَللّٰهِ اَلَّتِى فَطَرَ اَلنّٰاسَ عَلَيْهٰا ما تلک

حضرت فرمود: و کسی که از اینان است از آنان نمی گردد و آن که از آنان است از اینان نمی شود و آنچه از سبکی و اخلاق اصحابت می بینی چیزی است که از اصحاب شمال به آنان رسیده است و نیک سیمایی و سنگینی مخالفانتان چیزی است که از اصحاب یمین به آنها رسیده است.

[۱۴۵۷]۳-صالح سهل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-پرسیدند: به سبب چه چیزی از فرزندان آدم پیش افتادی؟ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم اقرار کردم. خداوند که از پیامبران پیمان گرفته، آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم؟ من نخستین کسی بودم که پاسخ دادم.

آنان چگونه پاسخ دادند درحالی که ذرّه بودند

[۱۴۵۸]۱-ابو بصیر گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آنان (آدمیزادگان) چگونه [به خداوند]پاسخ دادند با آن که ذرّه بودند؟ فرمودند: [خداوند]چیزی در آنان نهاد تا وقتی از آنان می پرسد، پاسخش بدهند. و مقصودش میثاق بود.

آفرینش آفریدگان بنابر توحید است

[۱۴۵۹]۱-هشام سالم گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: (آفرینش خداوندی که مردم را بر آن آفرید) [روم (۳۰) : ۳۰]چیست؟ فرمود: توحید است.

[۱۴۶۰]۲-عبد اللّه سنان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند شکوهمند آفرینش خدایی که مردم رای بر آن آفرید. پرسیدم و گفتم: این آفرینش

الفطره؟ قال: هی الإسلام، فطرهم اللّه حین أخذ میثاقهم علی التّوحید، قال: أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ و فیه المؤمن و الکافر.

[۱46۱]۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن علیّ بن رئاب، عن زراره قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: فِطْرَتَ اَللّٰهِ اَلَّتِی فَطَرَ اَلنّٰاسَ عَلَیْهٰا قال: فطرهم جمیعا علی التّوحید

[۱46۲]4-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن ابن أذینه، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: حُنَفٰاءَ لِلّٰهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ قال: الحنیفیّه من الفطره الّتی فطر اللّه النّاس علیها، لا تبدیل لخلق اللّه، قال: فطرهم علی المعرفه به، قال زراره: و سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قٰالُوا بَلیٰ الآیه، قال:

أخرج من ظهر آدم ذرّیّته إلی یوم القیامه، فخرجوا کالذّرّ فعرّفهم و أراهم نفسه و لو لا ذلک لم یعرف أحد ربّه. و قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: کلّ مولود یولد علی الفطره، یعنی المعرفه بأنّ اللّه عزّ و جلّ خالقه، کذلک قوله: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اَللّٰهُ.

علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن فضّال، عن ابن أبی جمیله، عن محمّد الحلبیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: فِطْرَتَ اَللّٰهِ اَلَّتِی فَطَرَ اَلنّٰاسَ عَلَیْهٰا قال: فطرهم علی التّوحید.

باب کون المؤمن فی صلب الکافر

[۱46۳]۱-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الحسن بن علیّ الوشّاء،

چیست؟ فرمود: آن اسلام است. خداوند وقتی از آنان پیمان گرفت، بنابر توحید آفریدشان، فرمود: (آیا من پروردگارتان نیستم؟) و در آن میثاق، هم مؤمن بود و هم کافر.

[۱۴۶۱]۳-زراره گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (آفرینش خدایی که مردم را بر آن آفرید.) فرمودند: همۀ آنان را بنابر توحید آفرید.

[۱۴۶۲]4-زراره گفت: از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (خالصانه به خدا رو کنید و برایش شریک نگیرید.) [حجّ (۲۲) : ۳۱] فرمودند: آفرینش خالصی است که خداوند، مردم را بر آن آفرید که دگرگونی ای در آفریدگان خداوند نیست. فرمود: آنان را بر معرفت به خودش آفرید. زراره گفت: و از حضرت دربارۀ این سخن خدای شکوهمند پرسیدم: (و چون پروردگارت از پشت فرزندان آدم، نسل ها را گرفته، بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. . .) فرمودند: از پشت آدم، نسلش را تا روز رستاخیز بیرون آورد و آنان همچون ذرّه هایی بیرون آمدند. پس خداوند خود را به آنان شناسانده، نشان داد و اگر چنین نبود، کسی پروردگارش را نمی شناخت. و فرمود: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: هر نوزادی بر این آفرینش به دنیا می آید. یعنی معرفت به این که خداوند عزّتمند آفریدگار او است.

چنان که این سخن او است: (و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید؟ می گویند: خداوند.)

[۱۴۶۲]5-محمّد حلبی از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند آفرینش خداوندی که مردم را بر آن آفرید. روایت کرده که فرمودند:

ایشان را بنابر توحید آفرید.

قرار گرفتن مؤمن در صلب کافر

[۱۴۶۳]۱-علی میسره گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا نطفۀ مؤمن در

ص :۳۳

عن علىّ بن ميسره قال: قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:

إنّ نطفه المؤمن لتكون فى صلب المشرک، فلا يصيبه من الشّرّ شىء، حتّى إذا صار فى رحم المشركه لم يصبها من الشّرّ شىء، حتّى تضعه فإذا وضعته لم يصبه من الشّرّ شىء، حتّى يجرى عليه القلم.

[1464]٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن علىّ بن يقطين، عن أبى الحسن موسى عليه السّلام قال:

قلت له: إنّى قد أشفقت من دعوه أبى عبد اللّه عليه السّلام على يقطين و ما ولد، فقال: يا أبا الحسن ليس حيث تذهب، إنّما المؤمن فى صلب الكافر بمنزله الحصاه فى اللّبنه يجىء المطر فيغسل اللّبنه و لا يضرّ الحصاه شيئا.

باب إذا أراد اللّه عزّ و جلّ أن يخلق المؤمن

[1465]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن إبراهيم بن مسلم الحلوانىّ، عن أبى إسماعيل الصّيقل الرّازىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ فى الجنّه لشجره تسمّى المزن فإذا أراد اللّه أن يخلق مؤمنا أقطر منها قطره، فلا تصيب بقله و لا ثمره أكل منها مؤمن أو كافر إلاّ أخرج اللّه عزّ و جلّ من صلبه مؤمنا.

باب فى أنّ الصّبغه هى الإسلام

[1466]١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد جميعا، عن ابن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: صِبْغَهَ اَللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اَللّٰهِ صِبْغَهً قال:

الإسلام. و قال فى قوله عزّ و جلّ: فَقَدِ اِسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ اَلْوُثْقىٰ قال:

صلب مشرک قرار می گیرد ولی هیچ بدی ای به آن نمی رسد. و چون به رحم زن مشرک هم برسد، زیانی به او نمی رسد و چون او را بزاید هم هیچ زیانی به او نمی رسد تا قلم [تکلیف]بر او جاری گردد.

[۱464]۲-علی یقطین گفته است: به حضرت کاظم علیه السّلام عرض کردم: من از نفرین حضرت صادق علیه السّلام بر یقطین و فرزندانش نگرانم. فرمودند: ای ابو الحسن! چنان که گمان می کنی، نیست. همانا مؤمن در صلب کافر به منزلۀ شن در خشت است. باران می بارد و خشت را می شوید ولی به شن زیانی نمی رساند.

وقتی خداوند عزّتمند بخواهد مؤمن بیافریند

[۱465]۱-ابو اسماعیل صیقل رازی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا در بهشت، درختی است که مزن نامیده می شود. و چون خدا بخواهد مؤمنی بیافریند، قطره ای از آن فرو می چکاند و آن قطره به گیاه و میوه ای نمی رسد که مؤمن یا کافری از آن بخورد جز این که خداوند شکوهمند از صلب او مؤمنی بیرون می آورد.

صبغه (رنگ) همان اسلام است

[۱466]۱-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند (رنگ خدا است و چه رنگی بهتر از رنگ خدا.) [بقره (۲) :۱۳۸]روایت کرده که فرمود: آن، اسلام است. و دربارۀ این سخن خدای شکوهمند (که به آن دستگیرۀ محکم چنگ زده است.) [بقره (۲) :256]فرمودند: آن، ایمان به خدای یگانۀ بی شریک است

[۱46۷]۲-حمران از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خدای عزّتمند (رنگ

هی الإیمان باللّه وحده لا شریک له.

[۱۴۶۷]۲-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن داود بن سرحان، عن عبد اللّه بن فرقد، عن حمران، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: صِبْغَةَ اَللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اَللّٰهِ صِبْغَةً قال:

الصّبغه هی الإسلام.

[۱۴۶۸]۳-حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمّد بن سماعه، عن غیر واحد، عن أبان، عن محمّد بن مسلم، عن أحدهما علیهما السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: صِبْغَةَ اَللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اَللّٰهِ صِبْغَةً قال:

الصّبغه هی الإسلام. و قال فی قوله عزّ و جلّ: فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطّٰاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اِسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ اَلْوُثْقیٰ قال: هی الإیمان.

باب فی أنّ السّکینه هی الإیمان

[۱۴۶۹]۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علیّ بن الحکم، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: أَنْزَلَ اَلسَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ اَلْمُؤْمِنِینَ قال: هو الإیمان. قال: و سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ قال: هو الإیمان.

[۱۴۷۰]۲-عنه، عن أحمد، عن صفوان، عن أبان، عن فضیل قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: أُولٰئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ اَلْإِیمٰانَ هل لهم فیما کتب فی قلوبهم صنع؟ قال: لا.

[۱۴۷۱]۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن محبوب،

خدا است. و چه رنگی بهتر از رنگ خدا.) فرمود: رنگ، همان اسلام است.

[۱۴۶۸]۳-محمّد مسلم از یکی از صادقین علیهما السّلام دربارۀ این سخن خدای شکوهمند (رنگ خدا است و چه رنگی بهتر از رنگ خدا) روایت کرده که فرمودند:

آن رنگ، همان اسلام است. و دربارۀ این آیه (کسی که به طاغوت کفر ورزیده، به خداوند ایمان آورد، به دستگیرۀ محکمی چنگ زده است.) [بقره (۲) :256]فرمود: آن، ایمان است.

سکینه و آرامش، همان ایمان است

[۱۴۶۹]۱-ابو حمزه گفت: از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این آیه پرسیدم: (او بر دل های مؤمنان آرامش فرو می فرستد) [فتح (۴۸) :4]فرمودند: آن، ایمان است.

ابو حمزه دیگر بار گوید: و از این آیه پرسیدم: (و با روحی از خودش آنان را یاری کرد.) [مجادله (۵۸) :۲۲]فرمودند: ایمان است.

[۱۴۷۰]۲-فضیل گفت: برای حضرت صادق علیه السّلام این آیه را خواندم (آن ها هستند که [خدا]ایمان را بر صحیفۀ دلشان نوشته و [پایدار ساخته است].) [مجادله (۵۸) :۲۲] و عرض کردم: آیا آنان را با آنچه در دلشان نوشته شده، کاری هست؟ فرمودند: نه.

[۱۴۷۱]۳-محمّد مسلم از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: آرامش، ایمان است.

عن العلاء، عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

السّکینه الإیمان.

[۱۴۷۲]4-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حفص بن البختریّ و هشام بن سالم و غیرهما، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ:

هُوَ اَلَّذِی أَنْزَلَ اَلسَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ اَلْمُؤْمِنِینَ قال:

هو الإیمان.

[۱۴۷۳]5-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی بن عبید، عن یونس، عن جمیل قال: سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن قوله عزّ و جلّ: هُوَ اَلَّذِی أَنْزَلَ اَلسَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ اَلْمُؤْمِنِینَ قال:

هو الإیمان. قال: وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ قال: هو الإیمان. و عن قوله: وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَهَ اَلتَّقْویٰ قال: هو الإیمان.

باب الإخلاص

[۱۴۷۴]۱-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس عن عبد اللّه بن مسکان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: حَنِیفاً مُسْلِماً قال:

خالصا مخلصا لیس فیه شیء من عباده الأوثان.

[۱۴۷۵]۲-عدّه من أصحابنا: عن أحمد بن أبی عبد اللّه، عن أبیه رفعه إلی أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: یا أیّها النّاس إنّما هو اللّه و الشّیطان، و الحقّ و الباطل، و الهدی و الضّلاله، و الرّشد و الغیّ، و العاجله و الآجله و العاقبه، و الحسنات و السّیّئات، فما کان من حسنات فللّه و ما کان من سیّئات فللشّیطان لعنه اللّه.

[۱۴۷۲]4-هشام سالم و چند تن دیگر از راویان از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه (او کسی است که آرامش را بر دل های مؤمنان فروفرستاد.) [فتح (۴۸) :4] روایت کرده اند که فرمود: آن ایمان است.

[۱۴۷۳]5-جمیل گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه پرسیدم (او کسی است که آرامش را بر دل های مؤمنان فروفرستاد.) فرمودند: آن آرامش، ایمان است.

جمیل [دیگر بار]گفته است: من این آیه را خواندم: (و آنان را با روحی از جانب خودش یاری کرد.) [مجادله (۵۸) :۲۲]و امام علیه السّلام فرمودند: همان ایمان است. و دربارۀ این آیه پرسیدم: (و ایشان را با کلمۀ نگاهداری همراه ساخت.) [فتح (۴۸) :۲۶] فرمودند: ایمان است.

اخلاص

[۱۴۷۴]۱-عبد اللّه مکان از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند (خالصی فرمانبر) [آل عمران (۳) :67]روایت کرده که فرمودند: خالصی مخلص [ابراهیم علیه السّلام]که از بندگی بت ها چیزی در وجودش نبود.

[۱۴۷۵]۲-احمد از پدرش، حدیثی که سندش را به حضرت باقر علیه السّلام رسانده، نقل کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-فرمود: ای مردم همانا خدا است و شیطان. حقّ است و باطل. هدایت و گمراهی. نجات و نابودی. اکنون و آینده.

نیکی و زشتی. و نیکی از خداوند است و زشتی از شیطان-خدا او را لعنت کند-

[۱۴۷۶]۳-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عليّ بن أسباط، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام أنّ أمير المؤمنين صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كان يقول:

طوبى لمن أخلص للّه العباده و الدّعاء و لم يشغل قلبه بما ترى عيناه و لم ينس ذكر اللّه بما تسمع أذناه و لم يحزن صدره بما أعطى غيره.

[۱۴۷۷]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقرىّ، عن سفيان بن عيينه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً قال:

ليس يعنى أكثر عملا و لكن أصوبكم عملا و إنّما الإصابه خشيه اللّه و النّيّه الصّادقه و الحسنه ثمّ قال: الإبقاء على العمل حتّى يخلص أشدّ من العمل؛ و العمل الخالص: الّذى لا تريد أن يحمدک عليه أحد إلاّ اللّه عزّ و جلّ، و النّيّه أفضل من العمل، ألا و إنّ النّيّه هى العمل، ثمّ تلا قوله عزّ و جلّ، قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شٰاكِلَتِهِ يعنى على نيّته.

[۱۴۷۸]5-و بهذا الإسناد قال: سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: إِلاّٰ مَنْ أَتَى اَللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ قال:

القلب السّليم الّذى يلقى ربّه و ليس فيه أحد سواه، قال: و كلّ قلب فيه شرک أو شكّ فهو ساقط و إنّما أرادوا الزّهد فى الدّنيا لتفرغ قلوبهم لل آخره.

[۱۴۷۹]6-بهذا الإسناد، عن سفيان بن عيينه، عن السّندىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

ما أخلص العبد الإيمان باللّه عزّ و جلّ أربعين يوما-أو قال: ما أجمل عبد ذكر اللّه عزّ و جلّ أربعين يوما-إلاّ زهّده اللّه عزّ و جلّ فى الدّنيا و بصّره داءها و دواءها فأثبت الحكمه فى قلبه و أنطق بها لسانه، ثمّ تلا: إِنَّ اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا

[۱۴۷۶]۳-علی اسباط از حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان-درود خداوند بر او-می فرمود: خوشا بر آن کس که عبادت و دعا را برای خداوند خالص کند و دلش به آنچه چشمش می بیند، نپردازد و یاد خدا را به سبب آنچه گوش هایش می شنود، فراموش نکند و از آنچه به دیگران داده شده، دلتنگ نگردد.

[۱۴۷۷]4-سفیان عیینه از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه (تا بیازمایدتان که کدام تان نیکوکارترید.) [هود (۱۱) :۷]روایت کرده که فرمودند: مقصود، بسیارکارتر نیست بلکه درست کارترین است. و همانا درستی کار، پروای خدا و نیّت راست و نیکی است. سپس فرمود: پایداری بر کردار تا خالص شدنش، دشوارتر از خود کردار است. هان! که نیّت همان کردار است. سپس این آیه را خواند: (بگو هرکسی بر طبق نیازش عمل می کند.) [اسراء (۱۷) :۸4]یعنی طبق نیّتش.

[۱۴۷۸]5-همو گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه پرسیدم: (جز کسی که با دلی پاک و رسته [از کفر و شرک و گناه]به نزد خدا آید.) [شعرا (۲۶) :۸۹] فرمودند: دل سالمی که پروردگارش را دیدار می کند و کسی جز او را به خود راه نمی دهد. فرمود: و هر دلی که در آن شرکی یا تردیدی باشد، فروافتاده است. و همانا آنان [اولیای خدا]پارسایی در دنیا را برگزیدند تا دل هاشان فقط برای سرای واپسین باشد.

[۱۴۷۹]6-سدّی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: آن بنده که ایمان به خدای عزّتمند را چهل روز خالص گرداند-یا فرمود: بنده ای که چهل روز به خوبی خدای را یاد کند-خداوند او را در دنیا پارسا کرده، به درد و درمان بینایش می کند.

حکمت را در دلش پایدار کرده، بر زبانش روان می کند. سپس این آیه را خواند:

اَلْعِجْلَ سَيَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِى اَلْحَياٰهِ اَلدُّنْيا وَ كَذٰلِكَ نَجْزِى اَلْمُفْتَرِينَ فلا ترى صاحب بدعه إلاّ ذليلا، و مفتريا على اللّه عزّ و جلّ و على رسوله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و على أهل بيته صلوات اللّه عليهم إلاّ ذليلا.

باب الشّرائع

[١4٨٠] ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن إبراهيم بن محمّد الثّقفىّ، عن محمّد بن مروان جميعا، عن أبان بن عثمان عمّن ذكره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه تبارک و تعالى أعطى محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم شرائع نوح و إبراهيم و موسى و عيسى عليهم السّلام: التّوحيد و الإخلاص و خلع الأنداد؛ و الفطره الحنيفيّه السّمحه، و لا رهبانيّه و لا سياحه، أحلّ فيها الطّيّبات و حرّم فيها الخبائث و وضع عنهم إصرهم و الأغلال الّتى كانت عليهم، ثمّ افترض عليه فيها الصّلاه و الزّكاه و الصّيام و الحجّ و الأمر بالمعروف و النّهى عن المنكر و الحلال و الحرام و المواريث و الحدود و الفرائض و الجهاد فى سبيل اللّه، و زاده الوضوء و فضّله بفاتحه الكتاب و بخواتيم سوره البقره و المفصّل و أحلّ له المغنم و الفىء و نصره بالرّعب و جعل له الأرض مسجدا و طهورا و أرسله كافّه إلى الأبيض و الأسود و الجنّ و الإنس و أعطاه الجزيه و أسر المشركين و فداهم، ثمّ كلّف ما لم يكلّف أحد من الأنبياء و أنزل عليه سيف من السّماء فى غير غمد، و قيل له:

فَقٰاتِلْ فِى سَبِيلِ اَللّٰهِ لاٰ تُكَلَّفُ إِلاّٰ نَفْسَكَ.

[١4٨١]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعه بن مهران قال:

(کسانی که گوساله را برگزیدند، به زودی خشمی از سوی پروردگارشان و خواری زندگانی دنیا دامنگیرشان خواهد شد و ما بدین سان دروغزنان را کیفر می دهیم.) [اعراف (۷) :

۱52]برای همین بدعت گزار را نبینی جز آنکه خوار شده است و دروغ پرداز بر خداوند و رسولش و خاندان او-درود خدا بر آنان-را جز آنکه خوار شده است.

باب شرایع

[۱48۰]۱-کسی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند پاک و والا، شریعت های نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام را به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-داد: توحید، اخلاص، بیزاری از الهه ها و آفرینش خالص آسان-و نه گوشه گزینی و سر به بیابان گذاشتن-. خداوند در این شریعت ها پاکی ها را حلال و پلیدی ها را حرام کرده، بارهای سنگین و زنجیرهای گردنشان را گشود. سپس نماز و زکات و روزه و حجّ و امر به معروف و نهی از منکر و حلال و حرام و ارث و حدّها [ی]شرعی و واجبات و جهاد در راه خدا را واجب ساخت. و وضو را به [شریعت]حضرت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-افزود، با فاتحه الکتاب و آیه های پایانی سورۀ بقره و مفصّل [سورۀ محمّد تا پایان قرآن]به او فضیلت داد و غنیمت و انفال را برایش حلال نموده، به سبب [فروافکندن]رعب و سهمگینی [پیامبر در دل کافران و مشرکان] یاری اش کرد و زمین را برایش سجده گاه و پاک کننده قرار داد، او را به سوی همه از سفید و سیاه و جنّ و انسان برانگیخت. و جزیه و اسارت و فدیۀ مشرکان را به او داد. سپس تکلیفی بر عهدۀ پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-نهاده شد که هیچ پیامبری به آن تکلیف نشده بود. و از آسمان شمشیری بی غلاف بر او نازل شد و گفته شد: (در راه خدا پیکار کن که تو جز بر خودت تکلیف نداری.) [نساء (4) :۸4]

[۱48۱]۲-سماعۀ مهران گفت: برای حضرت صادق علیه السّلام این آیه را خواندم:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام قول اللّه عزّ و جلّ: فَاصْبِرْ كَمٰا صَبَرَ أُولُوا اَلْعَزْمِ مِنَ اَلرُّسُلِ فقال: نوح و إبراهیم و موسی و عیسی و محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و علیهم قلت:

کیف صاروا أولی العزم؟ قال: لأنّ نوحا بعث بکتاب و شریعه، و کلّ من جاء بعد نوح أخذ بکتاب نوح و شریعته و منهاجه، حتّی جاء إبراهیم علیه السّلام بالصّحف و بعزیمه ترک کتاب نوح لا کفرا به فکلّ نبیّ جاء بعد إبراهیم علیه السّلام أخذ بشریعه إبراهیم و منهاجه و بالصّحف، حتّی جاء موسی بالتّوراه و شریعته و منهاجه، و بعزیمه ترک الصّحف، و کلّ نبیّ جاء بعد موسی علیه السّلام أخذ بالتّوراه و شریعته و منهاجه حتّی جاء المسیح علیه السّلام بالإنجیل، و بعزیمه ترک شریعه موسی و منهاجه، فکلّ نبیّ جاء بعد المسیح أخذ بشریعته و منهاجه، حتّی جاء محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فجاء بالقرآن و بشریعته و منهاجه فحلاله حلال إلی یوم القیامه و حرامه حرام إلی یوم القیامه، فهؤلاء أولو العزم من الرّسل علیهم السّلام.

باب دعائم الإسلام

[۱۴۸۲] ۱-حدّثنی الحسین بن محمّد الأشعریّ، عن معلّی بن محمّد الزّیادیّ، عن الحسن بن علیّ الوشّاء قال: حدّثنا أبان بن عثمان، عن فضیل، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

بنی الإسلام علی خمس: علی الصّلاه و الزّکاه و الصّوم و الحجّ و الولایه، و لم یناد بشیء کما نودی بالولایه.

[۱۴۸۳]۲-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرّحمن، عن عجلان أبی صالح قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: أوقفنی علی حدود الإیمان، فقال: شهاده أن لا إله إلاّ اللّه

(شکیبایی کن چنان که فرستادگان اولی العزم شکیبایی کردند.) [احقاف (46) :۳۵] فرمودند: آنان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش و بر آنان-هستند. عرض کردم: ایشان چرا اولی العزم شدند؟ فرمود:

زیرا نوح با کتاب و شریعت برانگیخته شد. و هرکس پس از نوح آمد کتاب و شریعت و روش نوح را گرفت، تا ابراهیم علیه السّلام با صحف و به قصد کنار گذاردن کتاب نوح-نه از روی کفر به آن-آمد و هر پیامبری پس از ابراهیم علیه السّلام آمد، شریعت و روش و صحف او را برگرفت تا موسی علیه السّلام با تورات و شریعت و شیوه اش آمد و به قصد کنار گذاردن صحف. و هر پیامبری پس از موسی علیه السّلام آمد، تورات و شریعت و شیوهٔ او را برگرفت تا مسیح علیه السّلام با انجیل و به قصد کنارگذاردن شریعت و شیوهٔ موسی علیه السّلام آمد. و هر پیامبری که پس از مسیح علیه السّلام آمد شریعت و شیوهٔ او را برگرفت تا محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-با قرآن و شیوه و شریعتش آمد، که حلالش تا روز قیامت حلال است و حرامش، حرام. و اینان فرستادگان اولی العزمند علیهم السّلام.

پایه های اسلام

[۱۴۸۲] ۱-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: اسلام بر روی پنج چیز ساخته شد: نماز، زکات، روزه، حجّ و ولایت. و برای چیزی فریاد زده نشد آنسان که [در روز غدیر خم] برای ولایت فریاد زده شد.

[۱۴۸۳] ۲-عجلان گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مرا بر حدود ایمان آگاه

و أنّ محمّدا رسول اللّه و الإقرار بما جاء به من عند اللّه و صلوات الخمس و أداء الزّكاه و صوم شهر رمضان و حجّ البيت و ولايه وليّنا و عداوه عدوّنا و الدّخول مع الصّادقين.

[۱۴۸۴]۳-أبو علىّ الأشعرىّ، عن الحسن بن علىّ الكوفىّ، عن عبّاس بن عامر، عن أبان بن عثمان، عن فضيل بن يسار، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

بنى الإسلام على خمس: على الصّلاه و الزّكاه و الصّوم و الحجّ و الولايه، و لم يناد بشىء كما نودى بالولايه، فأخذ النّاس بأربع و تركوا هذه-يعنى الولايه. -

[۱۴۸۵]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن ابن العرزمىّ، عن أبيه، عن الصّادق عليه السّلام قال:

قال أثافىّ الإسلام ثلاثه: الصّلاه و الزّكاه و الولايه، لا تصحّ واحده منهنّ إلاّ بصاحبتيها.

[۱۴۸۶]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و عبد اللّه بن الصّلت جميعا، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز بن عبد اللّه، عن زراره، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

بنى الإسلام على خمسه أشياء: على الصّلاه و الزّكاه و الحجّ و الصّوم و الولايه، قال زراره: فقلت: و أىّ شىء من ذلک أفضل؟ فقال: الولايه أفضل؛ لأنّها مفتاحهنّ و الوالى هو الدّليل عليهنّ، قلت: ثمّ الّذى يلى ذلک فى الفضل؟ فقال: الصّلاه إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال: الصّلاه عمود دينكم. قال: قلت: ثمّ الّذى يليها فى الفضل؟ قال: الزّكاه؛ لأنّه قرنها بها و بدأ بالصّلاه قبلها و قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: الزّكاه تذهب الذّنوب. قلت: و الّذى يليها فى الفضل؟ قال:

الحجّ قال اللّه عزّ و جلّ: وَ لِلّٰهِ عَلَى اَلنّاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطاٰعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اَللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ اَلْعاٰلَمِينَ و قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: لحجّه مقبوله خير

کن. فرمودند: گواهی به این که معبودی جز خداوند نیست و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]رسول خدا است. و اقرار به آنچه او از سوی خدا آورده است. و نمازهای پنجگانه، دادن زکات و روزهٔ ماه رمضان، حجّ خانهٔ خدا، پیروی از ولیّ ما و دشمنی با دشمنانمان و همراهی با راست گفتاران.

[۱۴۸۴]۳-فضیل یسار از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شد: بر نماز و زکات و روزه و حجّ و ولایت. و برای چیزی فریاد زده نشد، آنسان که برای ولایت فریاد زده شد. ولی مردم آن چهار چیز را برگرفته، این-یعنی ولایت-را وارهاندند.

[۱۴۸۵]4-عزرمی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: سنگ های اجاق اسلام سه چیز است: نماز و زکات و ولایت. که هیچ کدام از آن ها جز با دوتای دیگر درست نمی شود.

[۱۴۸۶]5-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شد: بر نماز و زکات و حجّ و روزه و ولایت. زراره گفته است: من گفتم: و کدام یک از آن ها برتر است؟ فرمودند: ولایت برتر است؛ زیرا که کلید آن ها است. و والی، همان راهنمای به سوی آن چهارتا است. من عرض کردم: و پس از آن، کدام برتر است؟ فرمودند: نماز، که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند:

نماز، ستون دینتان است. من گفتم: و پس از آن کدام یک؟ فرمودند: زکات؛ زیرا خدا آن را همدوش نماز کرده و پس از نماز آورده است. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: زکات، گناهان را از میان می برد. من عرض کردم: و پس از آن، کدام یک برتر است؟ فرمودند: حجّ. خداوند عزّتمند فرمود: (و برای خدا به گردن مردم، حجّ این خانه است. کسی که بتواند راهی به سویش بیابد. و آن که کفر ورزد، خداوند از همهٔ جهانیان بی نیاز است.) [آل عمران (۳) :۹۷]و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: یک حجّ پذیرفته شده، بهتر از بیست نماز نافله است.

من عشرين صلاه نافله و من طاف بهذا البيت طوافا أحصى فيه أسبوعه و أحسن ركعتيه غفر اللّه له، و قال فى يوم عرفه و يوم المزدلفه ما قال، قلت: فما ذا يتبعه؟ قال: الصّوم قلت: و ما بال الصّوم صار آخر ذلک أجمع؟ قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: الصّوم جنّه من النّار. قال: ثمّ قال: إنّ أفضل الأشياء ما إذا فاتک لم تكن منه توبه دون أن ترجع إليه فتؤدّيه بعينه، إنّ الصّلاه و الزّكاه و الحجّ و الولايه ليس يقع شىء مكانها دون أدائها و إنّ الصّوم إذا فاتک أو قصّرت أو سافرت فيه أدّيت مكانه أيّاما غيرها و جزيت ذلک الذّنب بصدقه و لا قضاء عليک و ليس من تلک الأربعه شىء يجزيک مكانه غيره، قال: ثمّ قال:

ذروه الأمر و سنامه و مفتاحه و باب الأشياء و رضا الرّحمن الطّاعه للإمام بعد معرفته، إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ وَ مَنْ تَوَلّٰى فَمٰا أَرْسَلْنٰاکَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً. أما لو أنّ رجلا قام ليله و صام نهاره و تصدّق بجميع ماله و حجّ جميع دهره و لم يعرف ولايه ولىّ اللّه فيواليه و يكون جميع أعماله بدلالته إليه، ما كان له على اللّه جلّ و عزّ حقّ فى ثوابه و لا كان من أهل الإيمان، ثمّ قال: أولئک المحسن منهم يدخله اللّه الجنّه بفضل رحمته.

[١4٨٧]6-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن صفوان بن يحيى، عن عيسى بن السّرىّ أبى اليسع قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: أخبرنى بدعائم الإسلام الّتى لا يسع أحدا التّقصير عن معرفه شىء منها الّذى من قصّر عن معرفه شىء منها فسد دينه و لم يقبل [اللّه]منه عمله و من عرفها و عمل بها صلح له دينه و قبل منه عمله و لم يضق به ممّا هو فيه لجهل شىء من الأمور جهله؟ فقال: شهاده أن لا إله إلاّ اللّه و الإيمان بأنّ محمّدا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و الإقرار بما جاء به من عند اللّه و حقّ فى

و کسی که بر این خانه هفت طوافش را بشمارد و دو رکعت آن را به خوبی بگزارد، خداوند او را می آمرزد. و دربارۀ روز عرفه و روز مزدلفه نیز سخنانی فرمود. من عرض کردم: و به دنبال آن، کدام است؟ فرمودند: روزه. گفتم: چرا روزه در پایان همه قرار گرفته است؟ فرمودند: رسول خدا درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: روزه، سپر دوزخ است. زراره گوید: سپس حضرت فرمود:

همانا برترین چیزها آن است که چون از انجامش بازماندی توبه ای نداشته باشد، جز آن که بازگردی و همان را به انجام رسانی. دربارۀ نماز و زکات و حجّ و ولایت هیچ چیزی جز انجام آن ها جایشان را نمی گیرد ولی روزه وقتی از تو فوت شد یا کوتاهی کردی یا به مسافرت رفتی، به جایش روزه هایی جز آن روزه را به انجام رسانی و گناهش را با صدقه جبران می کنی و دیگر، قضایی به گردنت نیست. درحالی که دربارۀ آن چهار تا، چیزی جز خود آن ها، تو را کفایت نمی کند. سپس فرمودند: بالا و والاترین امر و کلید و در آن چیزها و نیز خشنودی خداوند مهربان، اطاعت از امام، پس از شناختن او است. خداوند عزّتمند می فرماید: (هرکس از رسول خدا اطاعت کند، از خداوند اطاعت کرده است و هر کس سر بپیچد، ما تو را برای نگاهبانی شان نفرستاده ایم.) [نساء (4) : ۸۰]هان ! اگر مردی شب به عبادت برخیزد و روز، روزه بدارد و همۀ اموالش را صدقه داده، همۀ عمرش را حجّ گزارد ولی، ولایت ولیّ خداوند را نشناسد تا از او پیروی کند و همۀ اعمالش به راهنمایی او باشد. او در پاداش خداوند شکوهمند حقّی ندارد و از اهل ایمان هم نیست. سپس فرمودند: خداوند از میان آنان نیکوکارشان را به احسان و آمرزش خویش، به بهشت می برد.

[۱۴۸۷]6-عیسای سریّ گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: برایم از پایه هایی از اسلام بفرمایید که هیچ کسی نمی تواند در شناختن چیزی از آن ها کوتاهی کند. پایه هایی که هرکس در شناختن چیزی از آن ها کوتاهی کند، دینش تباه شده، [خداوند]کرداری را از او نمی پذیرد. و کسی که آن ها را بشناسد و عمل کند، سزاوار دینش شده و عملش از او پذیرفته می شود و ندانستن چیزی از امور دیگر او را در تنگنا نمی گذارد؟ فرمودند: گواهی به این که معبودی جز خداوند نیست و ایمان به این که محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرستادۀ او است. و اقرار به آنچه او از سوی خداوند آورده است

الأموال الزّكاه، و الولايه الّتى أمر اللّه عزّ و جلّ بها، ولايه آل محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، قال:

فقلت له: هل فى الولايه شيء دون شيء فضل يعرف لمن أخذ به؟ قال: نعم قال اللّه عزّ و جلّ: يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اَللَّهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِى اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ و قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: من مات و لا يعرف إمامه مات ميته جاهليّه و كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و كان عليّا عليه السّلام و قال الآخرون: كان معاويه، ثمّ كان الحسن عليه السّلام ثمّ كان الحسين عليه السّلام و قال الآخرون: يزيد بن معاويه و حسين بن علىّ و لا سواء و لا سواء قال: ثمّ سكت ثمّ قال: أزيدک؟ فقال له: حكم الأعور: نعم جعلت فداک قال: ثمّ كان علىّ بن الحسين ثمّ كان محمّد بن علىّ أبا جعفر؛ و كانت الشّيعه قبل أن يكون أبو جعفر و هم لا يعرفون مناسک حجّهم و حلالهم و حرامهم حتّى كان أبو جعفر ففتح لهم و بيّن لهم مناسک حجّهم و حلالهم و حرامهم حتّى صار النّاس يحتاجون إليهم من بعد ما كانوا يحتاجون إلى النّاس و هكذا يكون الأمر و الأرض لا تكون إلاّ بإمام و من مات لا يعرف إمامه مات ميته جاهليّه و أحوج ما تكون إلى ما أنت عليه إذ بلغت نفسک هذه- و أهوى بيده إلى حلقه-و انقطعت عنک الدّنيا تقول: لقد كنت على أمر حسن.

أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان، عن عيسى بن السّرىّ أبى اليسع، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام مثله.

[١۴٨٨]٧-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن مثنّى الحنّاط، عن عبد اللّه بن عجلان، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

بنى الإسلام على خمس: الولايه و الصّلاه و الزّكاه و صوم شهر رمضان و الحجّ.

[١۴٨٩]٨-علىّ بن إبراهيم، عن صالح بن السّندىّ، عن جعفر بن بشير،

و حقّی در اموال که زکات است. و ولایتی که خداوند عزّتمند به آن فرمان داده است که ولایت خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. راوی گوید: من عرض کردم: آیا دربارۀ ولایت از کتاب یا سنّت فضیلتی هست که برای کسی که به آن چنگ زده، شناخته شده باشد؟ فرمودند: بله، خداوند عزّتمند می فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند فرمان برید و از رسول او و صاحبان امر از میان خودتان، اطاعت کنید.) [نساء (4) :۵۹]و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: کسی که امامش را نشناسد و بمیرد، به مرگ جاهلیّت مرده است. و امام، رسول خدا بود و امیر مؤمنان علیه السّلام. ولی دیگران گفتند:

معاویه، امام بود. سپس حسن علیه السّلام بود و سپس حسین علیه السّلام. ولی دیگران گفتند:

یزید معاویه. و [پس از حسین علیه السّلام]و حسین بن علی بود. ولی آن دو برابر نیست، برابر نیست. راوی گفته است: آن گاه حضرت خاموش شد و سپس فرمود: ادامه بدهم؟ حکم اعور به ایشان گفت: بله، جانم فدایت. فرمودند: سپس علی حسین بود و سپس ابو جعفر محمّد علی. و پیش از آن که ابو جعفر [علیه السلام]امام شود، شیعه مناسک حجّ و حلال و حرامش را نمی شناخت تا ایشان امام شده، در دانش را برایشان گشود و مناسک حجّ و حلال و حرامشان را روشن کرد؛ آنسان که مردم به آنان نیازمند شدند، پس از آن که آنان به مردم نیازمند بودند. و امر امامت این گونه است. و زمین جز با امام برقرار نیست. و کسی که امامش را نشناخته، بمیرد، به مرگ جاهلیّت مرده است. و بیشترین نیازت به آنچه عقیده داری، وقتی است که جانت به این جا برسد-و با دست به گردنش اشاره کرد- و دنیا از تو ببرد، که می گویی: من بر امر نیکویی بودم.

این حدیث از طریق سلسله سند دیگری نیز روایت شده است.

[۱۴۸۸]۷-عبد اللّه عجلان از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: اسلام بر پنج [پایه]بنا شد: ولایت و نماز و زکات و روزۀ ماه رمضان و حجّ.

[۱۴۸۹]۸-فضیل از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: اسلام بر پنج چیز

عن أبان، عن فضيل، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

بنى الإسلام على خمس: الصّلاه و الزّكاه و الصّوم و الحجّ و الولايه: و لم يناد بشىء ما نودى بالولايه يوم الغدير.

[١٤٩٠]٩-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن حمّاد بن عثمان، عن عيسى بن السّرىّ قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: حدّثنى عمّا بنيت عليه دعائم الإسلام إذا أنا أخذت بها زكى عملى و لم يضرّنى جهل ما جهلت بعده، فقال: شهاده أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و الإقرار بما جاء به من عند اللّه و حقّ فى الأموال من الزّكاه و الولايه الّتى أمر اللّه عزّ و جلّ بها ولايه آل محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فإنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال: من مات و لا يعرف إمامه مات ميته جاهليّه، قال اللّه عزّ و جلّ:

أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِى اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ فكان علىّ عليه السّلام، ثمّ صار من بعده الحسن ثمّ من بعده الحسين ثمّ من بعده علىّ بن الحسين ثمّ من بعده محمّد بن علىّ ثمّ هكذا يكون الأمر، إنّ الأرض لا تصلح إلاّ بإمام و من مات لا يعرف إمامه مات ميته جاهليّه و أحوج ما يكون أحدكم إلى معرفته إذا بلغت نفسه هاهنا-قال: و أهوى بيده إلى صدره، يقول حينئذ: لقد كنت على أمر حسن.

[١٤٩١] ١٠-عنه، عن أبى الجارود قال: قلت لأبى جعفر عليه السّلام:

يا ابن رسول اللّه هل تعرف مودّتى لكم و انقطاعى إليكم و موالاتى إيّاكم؟ قال: فقال: نعم قال: فقلت: فإنّى أسألك مسأله تجيبنى فيها فإنّى مكفوف البصر قليل المشى و لا أستطيع زيارتكم كلّ حين قال: هات حاجتك قلت:

أخبرنى بدينك الّذى تدين اللّه عزّ و جلّ به أنت و أهل بيتك لأدين اللّه عزّ و جلّ

بنا شد: نماز و زکات و روزه و حجّ و ولایت. و برای چیزی فریاد زده نشد، آنسان که در روز غدیر برای ولایت فریاد زده شد.

[۱۴۹۰]۹-عیسای سریّ گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: به من بفرمایید پایه های اسلام بر چه چیزی بنا شده است که وقتی آن ها را برگیرم، کردارم پاک شود و ندانستن چیزهای دیگر به من زیان نزند. فرمودند: گواهی به این که معبودی جز خداوند نیست و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- رسول خدا است و اقرار به آنچه او از نزد خداوند آورده است و حقّی در اموال برای زکات و ولایتی که خدای عزّتمند به آن فرمان داده است که ولایت خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. و رسول خدا فرمود: هرکس امام خود را نشناسد و بمیرد، به مرگ جاهلیّت مرده است. و خدای شکوهمند فرموده است: (از خدا اطاعت کنید و از فرستادۀ او و صاحبان امر از میان خودتان، اطاعت کنید.) [نساء (4) :59]که علی علیه السّلام بود. و پس از او به حسن علیه السّلام رسید و پس از او به حسین علیه السّلام و پس از او به علی حسین، سپس به محمّد علی. و امر امامت بدین سان است. که زمین جز با امام درست نمی شود. و کسی که امامش را نشناسد و بمیرد به مرگ جاهلیّت مرده است. و این بهترین چیزی است که هر یک از شما به شناختن آن نیاز دارد، وقتی جانش به این جا می رسد-و با دست به گردنش اشاره کرد-که در آن هنگام می گوید: من بر امر نیکویی بودم.

[۱۴۹۱] ۱۰-ابو جارود گفته است: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا، آیا از محبّتم به شما و همراهی و پیروی ام از شما آگاهید؟ فرمودند: بله. عرض کردم: من از شما پرسشی دارم تا درباره اش پاسخی به من بفرمایید. که من نابینایم و نمی توانم در هر هنگام به زیارتتان بیایم. فرمود: سخنت را بگو. عرض کردم: برایم از دینتان بگویید. دینی که شما و خاندانت با آن از خداوند شکوهمند فرمان می برید

به، قال: إن كنت أقصرت الخطبه فقد أعظمت المسأله و اللّه لأعطينّک دينى و دين آبائي الّذي ندين اللّه عزّ و جلّ به: شهاده أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و الإقرار بما جاء به من عند اللّه و الولايه لوليّنا و البراءه من عدوّنا و التّسليم لأمرنا و انتظار قائمنا و الاجتهاد و الورع

[۱۴۹۲] ۱۱-علىّ بن إبراهيم، عن صالح بن السّندىّ، عن جعفر بن بشير، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير قال:

سمعته يسأل أبا عبد اللّه عليه السّلام فقال له: جعلت فداک أخبرنى عن الدّين الّذى افترض اللّه عزّ و جلّ على العباد، ما لا يسعهم جهله و لا يقبل منهم غيره، ما هو؟ فقال: أعد علىّ فأعاد عليه، فقال: شهاده أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و إقام الصّلاه و إيتاء الزّكاه و حجّ البيت من استطاع إليه سبيلا و صوم شهر رمضان، ثمّ سكت قليلا، ثمّ قال: و الولايه-مرّتين-ثمّ قال: هذا الّذى فرض اللّه على العباد و لا يسأل الرّبّ العباد يوم القيامه فيقول: ألاّ زدتنى على ما افترضت عليک؟ و لكن من زاد زاده اللّه، إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم سنّ سننا حسنه جميله ينبغى للنّاس الأخذ بها.

[۱۴۹۳] ۱۲-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن فضاله بن أيّوب، عن أبى زيد الحلاّل، عن عبد الحميد بن أبى العلاء الأزدىّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض على خلقه خمسا فرخّص فى أربع و لم يرخّص فى واحده.

[۱۴۹۴] ۱۳-عنه، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أبان، عن إسماعيل الجعفىّ قال:

تا من نیز به وسیلهٔ آن از خداوند فرمان برم. فرمودند: اگرچه مقدّمه را کوتاه آوردی ولی پرسش بزرگی کردی. و به خدا سوگند دین خودم و پدرانم را که با آن از خداوند شکوهمند اطاعت می کنیم به تو می دهم: گواهی به این که معبودی جز خداوند نیست و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرستادهٔ او است و اقرار به آنچه او از جانب خداوند آورده است، دوستی با ولیّ ما و بیزاری از دشمنانمان، تسلیم در برابر فرمان ما و انتظار قائم مان و کوشش و پرهیزگاری.

[۱۴۹۲]۱۱-علی ابو حمزه گفت: شنیدم که ابو بصیر به حضرت صادق علیه السّلام عرض کرد: جانم فدایت! برایم از دینی بفرمایید که خداوند عزّتمند بر بندگانش واجب کرده که بر آنان روا نیست به آن جاهل باشند و از ایشان جز آن پذیرفته نیست. فرمودند: دوباره بگو. او باز گفت. پس فرمود: گواهی به این که معبودی جز خداوند نیست و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرستادهٔ او است، به پا داشتن نماز، پرداختن زکات، گزاردن حجّ خانهٔ خدا برای کسی که توانایی دارد و روزهٔ ماه رمضان. آن گاه لختی خاموش شد و دوبار فرمود: و ولایت. سپس فرمود: این چیزی است که خداوند بر بندگان واجب کرده است. و پروردگار در روز قیامت از بندگانش نخواهد پرسید که چرا بیش از آنچه بر تو واجب کردم، عملی انجام ندادی؟ ولی هرکس چیزی بیفزاید، خدا نیز بر او می افزاید. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-سنّت های نیکویی نهاده که سزاوار است مردم به آن ها عمل کنند.

[۱۴۹۳]۱۲-عبد الحمید ابو علاء ازدی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا خدای عزّتمند پنج چیز را بر آفریدگانش واجب کرد. در چهار تا از آن ها رخصت داد و در یکی نه.

[۱۴۹۴]۱۳-اسماعیل جعفی گفت: مردی با نامه ای به همراه، به نزد حضرت باقر علیه السّلام

دخل رجل على أبى جعفر عليه السّلام و معه صحيفه، فقال له أبو جعفر عليه السّلام: هذه صحيفه مخاصم يسأل عن الدّين الّذى يقبل فيه العمل فقال: رحمک اللّه هذا الّذى أريد، فقال أبو جعفر عليه السّلام: شهاده أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له و أنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عبده و رسوله و تقرّ بما جاء من عند اللّه و الولايه لنا أهل البيت و البراءه من عدوّنا و التّسليم لأمرنا و الورع و التّواضع و انتظار قائمنا فإنّ لنا دوله إذا شاء اللّه جاء بها.

[14951]4 ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار جميعا، عن صفوان، عن عمرو بن حريث قال:

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام و هو فى منزل أخيه عبد اللّه بن محمّد فقلت له:

جعلت فداک ما حوّلک إلى هذا المنزل؟ قال: طلب النّزهه فقلت: جعلت فداک أ لا أقصّ عليک دينى؟ فقال: بلى، قلت: أدين اللّه بشهاده أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له و أنّ محمّدا عبده و رسوله و أنّ السّاعه آتيه لا ريب فيها و أنّ اللّه يبعث من فى القبور و إقام الصّلاه و إيتاء الزّكاه و صوم شهر رمضان و حجّ البيت و الولايه لعلىّ أمير المؤمنين بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و الولايه للحسن و الحسين و الولايه لعلىّ بن الحسين و الولايه لمحمّد بن علىّ و لک من بعده صلوات اللّه عليهم أجمعين و أنّکم أئمّتى عليه أحيا و عليه أموت و أدين اللّه به، فقال: يا عمرو هذا و اللّه دين اللّه و دين آبائى الّذى أدين اللّه به فى السّرّ و العلانيه، فاتّق اللّه و كفّ لسانک إلاّ من خير و لا تقل إنّى هديت نفسى بل اللّه هداک فأدّ شكر ما أنعم اللّه عزّ و جلّ به عليک و لا تكن ممّن إذا أقبل طعن فى عينه و إذا أدبر طعن فى قفاه و لا تحمل النّاس على كاهلک فإنّک أو شک-إن حملت النّاس على كاهلک-أن يصدّعوا شعب كاهلک.

آمد. حضرت باقر علیه السّلام به او فرمود: این نامهٔ مخاصم (مناظره گر) است. در آن از دینی پرسیده که عمل، در آن پذیرفته می شود. او عرض کرد. خدا شما را رحمت کند! برای همین آمده بودم. حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: گواهی به این که معبودی جز خداوند یگانهٔ بی شریک نیست و محمّد-بر او و بر خاندانش سلام-بنده و فرستادهٔ او است و اقرار به آنچه او از جانب خداوند آورده است و دوستی با ما اهل بیت و بیزاری از دشمنانمان و گردن نهادن به فرمان ما و پرهیزگاری و فروتنی و انتظار برای قائم ما. که دولتی برای ما است که وقتی خدا بخواهد آن را می آورد.

[۱۴۹۵]4 ۱-عمرو حریث گفت: به نزد حضرت صادق علیه السّلام که در خانهٔ برادرش عبد اللّه محمّد بود رفتم و عرض کردم: جانم فدایت! چرا به این خانه آمده اید؟ فرمودند: برای تفریح. من عرض کردم: جانم فدایت! آیا دینم را برایتان باز نگویم؟ فرمود: چرا، بگو. من عرض کردم: من خدا را اطاعت می کنم با گواهی به این که معبودی جز خداوند یگانهٔ بی شریک نیست و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]بنده و فرستادهٔ او است و رستاخیز فراخواهد آمد و تردیدی در آن نیست و خداوند مردگان را برمی انگیزد، برپایی نماز و دادن زکات و روزهٔ ماه رمضان و حجّ خانهٔ خدا و ولایت علی امیر مؤمنان پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و ولایت حسن و حسین و ولایت علی بن حسین و ولایت محمّد بن علی و ولایت تو پس از او-درودهای خداوند برایشان-و این که شما امامان من هستید. که بر این دین زنده ام و بر این دین می میرم و با آن از خدا اطاعت می کنم. حضرت فرمودند: ای عمرو! به خدا سوگند این دین خدا و دین پدران من است که من در نهان و آشکار با آن، از خدا فرمان می برم. پس از خدا پروا دار و جز در میان خوبان جلوی زبانت را بگیر و نگو که من خودم هدایت یافتم. بلکه خداوند تو را هدایت می کند. پس سپاس نعمتی را که خدا به تو داده، به جای آر و از کسانی مباش که وقتی می آیی، جلوی رویت زخم زبان می زنند و چون می روی، در پشت سرت. ولی مردم را بر گردنت هم سوار نکن که اگر مردم را بر گردنت سوار کنی، نزدیک باشد که استخوان شانه ات را بشکنند.

[۱۴۹۶]5 ۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن علیّ بن النّعمان، عن ابن مسکان، عن سلیمان بن خالد، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

ألا أخبرک بالإسلام أصله و فرعه و ذروه سنامه؟ قلت: بلی جعلت فداک قال: أمّا أصله فالصّلاه و فرعه الزّکاه و ذروه سنامه الجهاد، ثمّ قال: إن شئت أخبرتک بأبواب الخیر؟ قلت: نعم جعلت فداک قال: الصّوم جنّه من النّار، و الصّدقه تذهب بالخطیئه، و قیام الرّجل فی جوف اللّیل بذکر اللّه، ثمّ قرأ علیه السّلام:

تَتَجٰافیٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ اَلْمَضٰاجِعِ .

باب أنّ الإسلام یحقن به الدّم و تؤدّی به الأمانه و أنّ الثّواب علی الإیمان

[۱۴۹۷] ۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن الحکم بن أیمن، عن القاسم الصّیرفیّ شریک المفضّل قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: الإسلام یحقن به الدّم و تؤدّی به الأمانه و تستحلّ به الفروج؛ و الثّواب علی الإیمان.

[۱۴۹۸]۲-علیّ، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن العلاء، عن محمّد بن مسلم، عن أحدهما علیهما السّلام قال:

الإیمان إقرار و عمل، و الإسلام إقرار بلا عمل.

[۱۴۹۹]۳-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن جمیل بن درّاج قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: قٰالَتِ اَلْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا یَدْخُلِ اَلْإِیمٰانُ فِی قُلُوبِکُمْ فقال لی:

[۱۴۹۶]۵-سلیمان خالد از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: آیا به تو از اصل و شاخه و والاترین عظمت اسلام خبر ندهم؟ من عرض کردم: چرا، جانم به فدایت! فرمودند: اصل آن، نماز است، شاخه اش زکات و والاترین عظمتش، جهاد است. سپس فرمود: می خواهی از درهای خیر به تو خبر دهم؟ من عرض کردم: بله، جانم فدایت! فرمودند: روزه که سپری نگاهدارنده از آتش است، صدقه که گناه را می برد و از خواب برخاستن مرد در میانهٔ شب برای یاد خدا. سپس این آیه را خواند: (پهلو از بستر خواب برمی دارند.) [سجده (۳۲) :۱۶]

با اسلام، خون حفظ می شود (و امانت بازگردانده می شود) ولی پاداش براساس ایمان است

[۱۴۹۷]۱-قاسم صیرفی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: با اسلام خون حفظ شده و امانت ادا می گردد و زنان حلال می شوند ولی پاداش براساس ایمان است.

[۱۴۹۸]۲-محمّد مسلم از یکی از دو صادقین علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند:

ایمان، اقرار است و کردار، ولی اسلام، اقرار بی کردار است.

[۱۴۹۹]۳-جمیل درّاج گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این آیه پرسیدم: (اعراب گفتند: ما ایمان آورده ایم. بگو ایمان نیاورده اید. بلکه بگویید: اسلام آوردیم که هنوز ایمان به دل هاتان داخل نشده است.) [حجرات (۴۹) :۱۴]فرمودند:

ألا ترى أنّ الإيمان غير الإسلام.

[١٥٠٠]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن سفيان بن السّمط قال:

سأل رجل أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الإسلام و الإيمان، ما الفرق بينهما؟ فلم يجبه، ثمّ سأله فلم يجبه، ثمّ التقيا فى الطّريق و قد أزف من الرّجل الرّحيل، فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: كأنّه قد أزف منک رحيل؟ فقال: نعم فقال: فالقنى فى البيت، فلقيه فسأله عن الإسلام و الإيمان، ما الفرق بينهما؟ فقال: الإسلام هو الظّاهر الّذى عليه النّاس: شهاده أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له و أنّ محمّدا عبده و رسوله و إقام الصّلاه و إيتاء الزّكاه و حجّ البيت و صيام شهر رمضان فهذا الإسلام. و قال: الإيمان معرفه هذا الأمر مع هذا فإن أقرّ بها و لم يعرف هذا الأمر كان مسلما و كان ضالاّ.

[١٥٠١]5-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد جميعا، عن الوشّاء، عن أبان، عن أبى بصير، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سمعته يقول: قٰالَتِ اَلْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا فمن زعم أنّهم آمنوا فقد كذب و من زعم أنّهم لم يسلموا فقد كذب.

[١٥٠٢]6-أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن حكم بن أيمن، عن قاسم شريک المفضّل قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: الإسلام يحقن به الدّم و تؤدّى به الأمانه و تستحلّ به الفروج؛ و الثّواب على الإيمان

مگر نمی دانی که ایمان غیر از اسلام است.

[۱۵۰۰]4-سفیان سمط گفت: مردی از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ اسلام و ایمان پرسید که چه فرقی میان آن ها است؟ حضرت پاسخش نداد. دوباره پرسید.

حضرت پاسخی نداد. سپس در راه به هم برخوردند، درحالی که کوچ آن مرد نزدیک بود. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: گویا کوچت نزدیک است؟ عرض کرد: بله. فرمود: در خانه به دیدارم بیا. او به خانۀ حضرت رفته، پرسید که فرق میان اسلام و ایمان چیست؟ فرمود: اسلام، همان ظاهری است که مردم دارند؛ گواهی به این که معبودی جز خداوند یگانۀ بی شریک نیست و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]بنده و فرستادۀ او است، برپایی نماز، دادن زکات، حجّ خانۀ خدا و روزۀ ماه رمضان. این اسلام است. و فرمود: ایمان به همراه آن امور، شناختن این امر [ولایت]است که اگر به آن امور اقرار کند و این امر را نشناسد، مسلمان، ولی گمراه است.

[۱۵۰۱]5-ابو بصیر گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که دربارۀ این آیه (اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم. بگو شما ایمان نیاورده اید. بلکه بگویید اسلام آوردیم.) می فرماید: پس هرکس گمان کند آنان ایمان آوردند، دروغ گفته است. و هرکس بپندارد که آنان اسلام نیاوردند نیز، دروغ گفته است.

[۱۵۰۲]6-قاسم شریک مفضّل گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

با اسلام خون حفظ شده، امانت ادا می شود و زنان حلال می گردند ولی پاداش براساس ایمان است.

باب أنّ الإيمان يشرک الإسلام و الإسلام لا يشرک الإيمان

[۳ ۱5۰ ۱]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن سماعه قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: أخبرنى عن الإسلام و الإيمان أهما مختلفان؟ فقال:

إنّ الإيمان يشارک الإسلام و الإسلام لا يشارک الإيمان، فقلت: فصفهما لى، فقال: الإسلام: شهاده أن لا إله إلاّ اللّه و التّصديق برسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، به حقنت الدّماء و عليه جرت المناكح و المواريث و على ظاهره جماعه النّاس، و الإيمان: الهدى و ما يثبت فى القلوب من صفه الإسلام و ما ظهر من العمل به، و الإيمان أرفع من الإسلام بدرجه، إنّ الإيمان يشارک الإسلام فى الظّاهر و الإسلام لا يشارک الإيمان فى الباطن و إن اجتمعا فى القول و الصّفه.

[4 ۱5۰ ۱]۲-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن موسى بن بكر، عن فضيل بن يسار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

الإيمان يشارک الإسلام و الإسلام لا يشارک الإيمان.

[5 ۱5۰ ۱]۳-علىّ، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن جميل بن درّاج، عن فضيل بن يسار قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ الإيمان يشارک الإسلام و لا يشاركه الإسلام، إنّ الإيمان ما وقر فى القلوب و الإسلام ما عليه المناكح و المواريث و حقن الدّماء، و الإيمان يشرک الإسلام و الإسلام لا يشرک الإيمان

[6 ۱5۰ ۱]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن الحسن بن محبوب، عن أبى الصّبّاح الكنانىّ قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: أيّهما أفضل: الإيمان أو الإسلام؟ فإنّ من قبلنا

ص :٦٢

ایمان با اسلام شریک است ولی اسلام شریک ایمان نیست

[۳ ۵۰ ۱۵] ۱-سماعه گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: به من از اسلام و ایمان بفرمایید که آیا دو چیز مختلفند؟ فرمودند: ایمان با اسلام شریک است ولی اسلام شریک ایمان نیست. من عرض کردم: پس هر دو را برایم به وصف آورید. فرمودند: اسلام گواهی به نبودن معبودی جز خداوند و باور به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. که با اسلام خون ها حفظ شده، ازدواج ها و ارث ها روا می گردد. و تودۀ مردم بر ظاهر آن هستند. ولی ایمان، هدایت است و آن چیزی از صفت اسلام که در دل ها پایدار شده است و نیز آنچه از عمل به اسلام ظاهر می شود. ایمان یک درجه از اسلام فرازتر است. همانا ایمان، در ظاهر با اسلام شریک است ولی اسلام در باطن، با ایمان شریک نیست.

اگرچه در گفتار و وصف با هم باشند.

[4 ۵۰ ۱۵] ۲-فضیل یسار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ایمان با اسلام شریک است ولی اسلام با ایمان شریک نیست.

[5 ۵۰ ۱۵] ۳-فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا ایمان با اسلام شریک است ولی اسلام با آن شریک نیست. ایمان آن است که در دل پایدار شود و اسلام چیزی است که بنابر آن ازدواج و ارث روا گشته، خون ها حفظ می شود. ایمان با اسلام شریک می شود ولی اسلام با ایمان شریک نمی شود.

[6 ۵۰ ۱۵] 4-ابو الصّباح کنانی گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: کدام یک از

يقولون: إنّ الإسلام أفضل من الإيمان، فقال: الإيمان أرفع من الإسلام، قلت:

فأوجدنى ذلک، قال: ما تقول فيمن أحدث فى المسجد الحرام متعمّدا؟ قال:

قلت: يضرب ضربا شديدا قال: أصبت، قال: فما تقول فيمن أحدث فى الكعبه متعمّدا؟ قلت: يقتل، قال: أصبت ألا ترى أنّ الكعبه أفضل من المسجد و أنّ الكعبه تشرک المسجد و المسجد لا يشرک الكعبه و كذلک الإيمان يشرک الإسلام و الإسلام لا يشرک الإيمان.

[٧ ٥٠ ١]5-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد جميعا، عن ابن محبوب، عن علىّ بن رئاب، عن حمران بن أعين، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سمعته يقول: الإيمان ما استقرّ فى القلب و أفضى به إلى اللّه عزّ و جلّ و صدّقه العمل بالطّاعه للّه و التّسليم لأمره و الإسلام ما ظهر من قول أو فعل و هو الّذى عليه جماعه النّاس من الفرق كلّها و به حقنت الدّماء و عليه جرت المواريث و جاز النّكاح و اجتمعوا على الصّلاه و الزّكاه و الصّوم و الحجّ، فخرجوا بذلک من الكفر و أضيفوا إلى الإيمان، و الإسلام لا يشرک الإيمان و الإيمان يشرک الإسلام و هما فى القول و الفعل يجتمعان، كما صارت الكعبه فى المسجد و المسجد ليس فى الكعبه و كذلک الإيمان يشرک الإسلام و الإسلام لا يشرک الإيمان و قد قال اللّه عزّ و جلّ: قٰالَتِ اَلْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا يَدْخُلِ اَلْإِيمٰانُ فِى قُلُوبِكُمْ فقول اللّه عزّ و جلّ أصدق القول، قلت: فهل للمؤمن فضل على المسلم فى شىء من الفضائل و الأحكام و الحدود و غير ذلک؟ فقال: لا، هما يجريان فى ذلک مجرى واحد و لكن للمؤمن فضل على المسلم فى أعمالهما و ما يتقرّبان به إلى اللّه عزّ و جلّ،

ایمان یا اسلام برتر است؟ همانا کسانی از ما می گویند که اسلام برتر از ایمان است. فرمودند: ایمان والاتر از اسلام است. من عرض کردم: این را برایم بیان کنید. فرمودند: چه نظری داری دربارۀ کسی که از روی عمد در مسجد الحرام حدثی خارج کند؟ من عرض کردم: باید به سختی زده شود. فرمود: درست است. دربارۀ کسی که در کعبه از روی عمد چنان کند، چه می گویی؟ من عرض کردم: او کشته می شود. فرمود: درست است. می گویی که کعبه برتر از مسجد است، کعبه شریک مسجد است و مسجد شریک کعبه نیست. ایمان نیز چنین است، که با اسلام شریک است ولی اسلام با ایمان شریک نیست.

[۱5۰۷]5-حمران اعین گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: ایمان آن است که در دل استوار شود و آن را به خداوند عزّتمند برساند و عمل به اطاعت خدا و سرسپاری به فرمانش آن را تصدیق کند. و اسلام آن است که از گفتار یا رفتار آشکار می شود. و همان است که گروه های مردم از هر فرقه ای بر آن هستند.

با آن، خون ها حفظ شده، ارث ها و ازدواج روا می شود. بر نماز و زکات و روزه و حجّ گرد آیند و از کفر بیرون آمده، به ایمان نزدیک شوند. اسلام با ایمان شریک نیست و ایمان با اسلام شریک است. و هر دو در گفتار و رفتار گرد می آیند. چنان که کعبه، مسجد است و مسجد، کعبه نیست. همین طور ایمان با اسلام شریک است ولی اسلام با ایمان شریک نیست. و خداوند شکوهمند فرموده است:

(اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم. بگو شما ایمان نیاورده اید ولی بگویید: ما اسلام آوردیم.

که هنوز ایمان در دل های شما درنیامده است.) [حجرات (۴۹) :4]و این سخن خدای عزّتمند درست ترین سخن است. من عرض کردم: آیا برای مؤمن در چیزی از فضایل و احکام و حدود و جز آن، نسبت به مسلمان، افزایشی هست؟ فرمودند: نه، هر دو در یک رویّه قرار دارند ولی برای مؤمن نسبت به مسلمان در عمل و آنچه با آن به خداوند عزّتمند تقرّب جسته می شود، فضیلتی هست.

قلت: أليس اللّه عزّ و جلّ يقول: مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا و زعمت أنّهم مجتمعون على الصّلاه و الزّكاه و الصّوم و الحجّ مع المؤمن؟ قال: أليس قد قال اللّه عزّ و جلّ: فَيُضٰاعِفَهُ لَهُ أَضْعٰافاً كَثِيرَهً فالمؤمنون هم الّذين يضاعف اللّه عزّ و جلّ لهم حسناتهم لكلّ حسنه سبعين ضعفا، فهذا فضل المؤمن و يزيده اللّه فى حسناته على قدر صحّه إيمانه أضعافا كثيره و يفعل اللّه بالمؤمنين ما يشاء من الخير، قلت: أرأيت من دخل فى الإسلام أليس هو داخلا فى الإيمان؟ فقال: لا و لكنّه قد أضيف إلى الإيمان و خرج من الكفر و سأضرب لک مثلا تعقل به فضل الإيمان على الإسلام، أرأيت لو بصرت رجلا فى المسجد أكنت تشهد أنّک رأيته فى الكعبه؟ قلت: لا يجوز لى ذلک، قال:

فلو بصرت رجلا فى الكعبه أكنت شاهدا أنّه قد دخل المسجد الحرام؟ قلت:

نعم قال: و كيف ذلک؟ قلت: إنّه لا يصل إلى دخول الكعبه حتّى يدخل المسجد، فقال: قد أصبت و أحسنت، ثمّ قال: كذلک الإيمان و الإسلام.

باب آخر منه و فيه أنّ الإسلام قبل الإيمان

[٨ ١5٠] ١-علىّ بن إبراهيم، عن العبّاس بن معروف، عن عبد الرّحمن بن أبى نجران، عن حمّاد بن عثمان، عن عبد الرّحيم القصير قال:

كتبت مع عبد الملک بن أعين إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام أسأله عن الإيمان ما هو؟ فكتب إلىّ مع عبد الملک بن أعين: سألت رحمک اللّه عن الإيمان، و الإيمان هو الإقرار باللّسان و عقد فى القلب و عمل بالأركان و الإيمان بعضه من بعض و هو دار و كذلک الإسلام دار و الكفر دار فقد يكون العبد مسلما قبل أن يكون مؤمنا و لا يكون مؤمنا حتّى يكون مسلما، فالإسلام قبل الإيمان و هو يشارک

من عرض کردم: آیا چنین نیست که خداوند می فرماید: (هرکس نیکی کند، ده برابرش را ببیند.) [انعام (6) : ۱6۰]

من پنداشتم که آنان بر انجام نماز و زکات و روزه و حجّ با مؤمن گردمی آیند؟ فرمودند: آیا چنین نیست که خداوند شکوهمند فرمود: (خداوند چندین برابر به او می دهد.) [بقره (۲) :245]پس مؤمنان کسانی هستند که خدای عزّتمند، نیکی هاشان را چندین برابر می کند. برای هر نیکی ای هفتاد برابر. این برتری مؤمن است. و خدا به اندازۀ درستی ایمانش، چندین برابر به نیکی هایش می افزاید و خداوند هر نیکی ای را که بخواهد برای مؤمنان انجام می دهد. من عرض کردم:

یعنی می فرمایید هرکس به اسلام درآمده، چنان نیست که به ایمان درآمده باشد؟ فرمودند: نه، بلکه او به ایمان نزدیک شده و از کفر بیرون آمده است. برایت مثالی می زنم تا برتری ایمان بر اسلام را بفهمی. به من بگو اگر مردی را در مسجد الحرام ببینی، می توانی شهادت بدهی که او را در کعبه دیده ای؟ من عرض کردم: نه، این گواهی روا نیست. فرمودند: و اگر مردی را در کعبه دیدی آیا می توانی گواهی دهی که او به مسجد الحرام درآمده است؟ عرض کردم: بله، فرمودند: چگونه؟ عرض کردم: او تا به مسجد الحرام داخل نشود، به کعبه نمی رسد. فرمودند:

درست است، آفرین. سپس فرمود: ایمان و اسلام هم چنین اند.

فصل دیگری از شراکت اسلام و ایمان و این که اسلام پیش از ایمان است

[۸ ۱5۰ ۱]۱-عبد الرحیم قصیر گفت: من توسّط عبد الملک اعین به حضرت صادق علیه السّلام نامه نوشته، از ایشان پرسیدم که ایمان چیست؟ حضرت توسّط عبد الملک اعین چنین به من نوشتند: خدایت بیامرزد. از ایمان پرسیدی. ایمان همان اقرار به زبان، سوگند دل و عمل به ارکان است. و بخشی از ایمان مبنی بر بخش دیگر است. ایمان خانه است. و همین طور، اسلام، خانه است و کفر، هم. و بنده، پیش از آن که مؤمن شود، مسلمان می شود و تا مسلمان نشود، مؤمن نمی شود. پس اسلام پیش از ایمان است و اسلام با ایمان، شریک است.

الإيمان، فإذا أتى العبد كبيره من كبائر المعاصى أو صغيره من صغائر المعاصى الّتى نهى اللّه عزّ و جلّ عنها كان خارجا من الإيمان، ساقطا عنه اسم الإيمان، و ثابتا عليه اسم الإسلام فإن تاب و استغفر عاد إلى دار الإيمان و لا يخرجه إلى الكفر إلاّ الجحود و الاستحلال: أن يقول للحلال هذا حرام و للحرام هذا حلال و دان بذلک، فعندها يكون خارجا من الإسلام و الإيمان، داخلا فى الكفر، و كان بمنزله من دخل الحرم ثمّ دخل الكعبه و أحدث فى الكعبه حدثا فأخرج عن الكعبه و عن الحرم فضربت عنقه و صار إلى النّار

[١٥٠٩]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعه بن مهران قال:

سألته عن الإيمان و الإسلام قلت له: أفرق بين الإسلام و الإيمان؟ قال:

فأضرب لک مثله؟ قال: قلت: أورد ذلک، قال: مثل الإيمان و الإسلام مثل الكعبه الحرام من الحرم قد يكون فى الحرم و لا يكون فى الكعبه و لا يكون فى الكعبه حتّى يكون فى الحرم و قد يكون مسلما و لا يكون مؤمنا و لا يكون مؤمنا حتّى يكون مسلما، قال: قلت: فيخرج من الإيمان شىء؟ قال: نعم قلت:

فيصيّره إلى ما ذا؟ قال: إلى الإسلام أو الكفر. و قال: لو أنّ رجلا دخل الكعبه فأفلت منه بوله أخرج من الكعبه و لم يخرج من الحرم، فغسل ثوبه و تطهّر، ثمّ لم يمنع أن يدخل الكعبه، و لو أنّ رجلا دخل الكعبه فبال فيها معاندا أخرج من الكعبه و من الحرم و ضربت عنقه.

باب

[١٥١٠]١-علىّ بن محمّد، عن بعض أصحابه، عن آدم بن إسحاق، عن

چون بنده گناه بزرگ یا کوچکی که خدای عزّتمند از آن ها بازداشته بود انجام دهد، از ایمان بیرون می رود. نام ایمان از او می افتد ولی نام اسلام می ماند. که اگر توبه کرده، آمرزش بخواهد، به خانۀ ایمان بازمی گردد. و جز انکار و حلال شمردن-این که به حلال بگوید، این حرام است و به حرام بگوید این حلال است و این سخن نادرست را باور دارد-او را به سوی کفر نمی برد. در چنان صورتی است که او از اسلام و ایمان بیرون رفته، به کفر درمی آید. او همچون کسی است که به حرم داخل شده، سپس به کعبه رفته و در آن جا حدثی خارج کرده است، که او را از کعبه و از حرم بیرون کرده، گردنش را می زنند و [از آن جا]به دوزخ می رود.

[۱۵۰۹]۲-سماعۀ مهران گفته است: از حضرت دربارۀ ایمان و اسلام پرسیدم که آیا میان آن ها فرقی هست؟ فرمودند: آیا برایت مثالی بزنم؟ من عرض کردم:

بفرمایید. فرمودند: حکایت ایمان و اسلام مانند کعبه و حرم است. گاهی شخصی در حرم است و در کعبه نیست و [گاهی]در کعبه نیست تا در حرم باشد. و گاهی شخص مسلمان است و مؤمن نیست و تا مسلمان نباشد مؤمن نمی شود. من عرض کردم: چیزی هست که شخص را از ایمان بیرون ببرد؟ فرمودند: بله. من عرض کردم: به کجا می برد؟ فرمودند: به اسلام یا کفر. و فرمودند: اگر مردی به کعبه رفته، ناگاه بولش بریزد، او را از کعبه بیرون می کنند ولی از حرم، نه. آن گاه او جامه اش را می شوید و پاک می شود. و پس آنگاه از ورودش به کعبه جلوگیری نمی کنند. ولی اگر مردی به کعبه رفته، از روی دشمنی در آن بول کند، او را از کعبه و از حرم بیرون کرده، گردنش را می زنند.

فصل

[۱۵۱۰]۱-محمّد سالم از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا مردمی

عبد الرّزّاق بن مهران، عن الحسين بن ميمون، عن محمّد بن سالم، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ [أ]ناسا تكلّموا فى هذا القرآن بغير علم و ذلک أنّ اللّه تبارک و تعالى يقول: هُوَ اَلَّذِى أَنْزَلَ عَلَيْکَ اَلْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ اَلْكِتابِ وَ أَخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا اَلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ اِبْتِغاءَ اَلْفِتْنَهِ وَ اِبْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اَللّهُ الآيه، فالمنسوخات من المتشابهات؛ و المحكمات من النّاسخات، إنّ اللّه عزّ و جلّ بعث نوحا إلى قومه: أَنِ اُعْبُدُوا اَللّهَ وَ اِتَّقُوهُ وَ أَطِيعُونِ ثمّ دعاهم إلى اللّه وحده و أن يعبدوه و لا يشركوا به شيئا، ثمّ بعث الأنبياء عليهم السّلام على ذلک إلى أن بلغوا محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فدعاهم إلى أن يعبدوا اللّه و لا يشركوا به شيئا و قال: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ اَلدِّينِ ما وَصّى بِهِ نُوحاً وَ اَلَّذِى أَوْحَيْنا إِلَيْکَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى أَنْ أَقِيمُوا اَلدِّينَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى اَلْمُشْرِكِينَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ، اَللّهُ يَجْتَبِى إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِى إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ فبعث الأنبياء إلى قومهم بشهاده أن لا إله إلاّ اللّه و الإقرار بما جاء [به]من عند اللّه فمن آمن مخلصا و مات على ذلک أدخله اللّه الجنّه بذلک و ذلک أنّ اللّه ليس بظلاّم للعبيد و ذلک أنّ اللّه لم يكن يعذّب عبدا حتّى يغلّظ عليه فى القتل و المعاصى الّتى أوجب اللّه عليه بها النّار لمن عمل بها، فلمّا استجاب لكلّ نبىّ من استجاب له من قومه من المؤمنين، جعل لكلّ نبىّ منهم شرعه و منهاجا و الشّرعه و المنهاج سبيل و سنّه و قال اللّه لمحمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إِنّا أَوْحَيْنا إِلَيْکَ كَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ اَلنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ و أمر كلّ نبىّ بالأخذ بالسّبيل و السّنّه و كان من السّنّه و السّبيل الّتى أمر اللّه عزّ و جلّ

دربارۀ قرآن، به نادانی سخن راندند. با آن که خداوند پاک و والا می فرماید: (او کسی است که این کتاب را بر تو فروفرستاد. بخشی از آن آیه هایی محکم است که اساس کتابند و دیگر آیه های متشابه. و کسانی که در دل هاشان میلی به کج روی است، برای تأویل آن ها و فتنه انگیختن، از آیه های متشابه پیروی می کنند، درحالی که تأویل آن را جز خدا نمی داند. . . .) [آل عمران (۳) :۷]و آیه های نسخ شده از متشابهاتند و آیه های نسخ کننده، از محکمات. خداوند نوح را به سوی مردمش برانگیخت که (خدا را بندگی کرده، از او پروا دارند و از من فرمان برند.) [نوح (۷۱) :۳]سپس او آنان را به سوی خداوند یگانه خواند تا او را بندگی کنند و چیزی را شریکش قرار ندهند. و پیامبران علیهم السّلام را بدین سان برانگیخت تا به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-رسید و او آنان را به بندگی خداوند و شریک قرار ندادن چیزی برای او دعوت کرد. و فرمود: (برای شما آیینی مقرّر کرد که نوح را به آن سفارش کرده بود. و آنچه ما به تو وحی کردیم و آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم که دین را برپا داشته، در آن تفرقه نکنید. بر مشرکان گران است آنچه که تو آنان را به آن فرامی خوانی. خداوند برای این کار، هرکه را بخواهد، برمی گزیند. و کسی را که به سوی او بازگردد، هدایت می کند.) [شورا (42) :۱۳]پس خداوند پیامبران را برای گواهی به این که معبودی جز خداوند نیست و اقرار به آنچه از نزد خداوند آمده است، به سوی مردمشان فرستاد تا هرکس پاکدلانه ایمان آورده، بر آن ایمان بمیرد، خداوند او را به سبب آن ایمان به بهشت ببرد؛ زیرا خداوند به بندگانش ستم نمی کند. و زیرا خداوند بنده ای را کیفر نمی دهد تا در قتل و گناهانی که بر آن ها دوزخ را واجب کرده است، برای انجام دهنده اش سخت بگیرد. و چون هر پیامبری را مؤمنان قرمش پاسخ دادند، برای هر پیامبری شریعت و روشی نهاد.

و شریعت و روش، همان راه و سنّت است. و خداوند به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: (همانا ما به تو وحی کردیم چنان که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم.) [نساء (4) :۱63]و هر پیامبری را به چنگ زدن به راه و سنّت خود فرمان داد و از سنّت و راهی که خداوند عزّتمند به موسی علیه السّلام فرمان داد قرار داد

بها موسى عليه السّلام أن جعل اللّه عليهم السّبت و كان من أعظم السّبت و لم يستحلّ أن يفعل ذلک من خشيه اللّه، أدخله اللّه الجنّه و من استخفّ بحقّه و استحلّ ما حرّم اللّه عليه من العمل الّذى نهاه اللّه عنه فيه أدخله اللّه عزّ و جلّ النّار و ذلک حيث استحلّوا الحيتان و احتبسوها و أكلوها يوم السّبت، غضب اللّه عليهم من غير أن يكونوا أشركوا بالرّحمن و لا شكّوا فى شىء ممّا جاء به موسى عليه السّلام قال اللّه عزّ و جلّ: وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ اَلَّذِينَ اِعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِى اَلسَّبْتِ فَقُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَهً خاسِئِينَ ثمّ بعث اللّه عيسى عليه السّلام بشهاده أن لا إله إلاّ اللّه و الإقرار بما جاء به من عند اللّه و جعل لهم شرعه و منهاجا فهدمت السّبت الّذى أمروا به أن يعظّموه قبل ذلک و عامّه ما كانوا عليه من السّبيل و السّنّه الّتى جاء بها موسى، فمن لم يتّبع سبيل عيسى أدخله اللّه النّار و إن كان الّذى جاء به النّبيّون جميعا أن لا يشركوا باللّه شيئا، ثمّ بعث اللّه محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و هو بمكّه عشر سنين فلم يمت بمكّه فى تلک العشر سنين أحد يشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم رسول اللّه إلاّ أدخله اللّه الجنّه بإقراره و هو إيمان التّصديق و لم يعذّب اللّه أحدا ممّن مات و هو متّبع لمحمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم على ذلک إلاّ من أشرک بالرّحمن و تصديق ذلک أنّ اللّه عزّ و جلّ أنزل عليه فى سوره بنى إسرائيل بمكّه وَ قَضىٰ رَبُّکَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً إلى قوله تعالى إِنَّهُ كانَ بِعِبٰادِهِ خَبِيراً بَصِيراً أدب و عظه و تعليم و نهى خفيف و لم يعد عليه و لم يتواعد على اجتراح شىء ممّا نهى عنه و أنزل نهيا عن أشياء حذّر عليها و لم يغلّظ فيها و لم يتواعد عليها و قال: وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلاٰدَكُمْ خَشْيَهَ إِمْلاٰقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كانَ خِطْأً كَبِيراً وَ لا تَقْرَبُوا اَلزِّنىٰ إِنَّهُ كانَ فاحِشَهً وَ سٰاءَ سَبِيلاً وَ لا تَقْتُلُوا

شنبه بود. کسی که شنبه را بزرگ می داشت و از پروای خدا آن را حلال نمی شمرد خداوند او را به بهشت می برد و کسی که حقّ آن روز را گرامی نداشته، آنچه را خداوند در آن روز حرام کرده بود، حلال می کرد، خداوند عزّتمند او را به دوزخ می برد. و آن هنگامی بود که ماهیان را حلال شمرده و روز شنبه آن ها را حبس کرده، خوردند. که خداوند بر آنان خشم گرفت. بی آن که آنان به خداوند شریک گرفته یا در چیزی از آنچه موسی علیه السّلام آورده بود، تردید کنند.

خداوند شکوهمند فرموده است: (و شما می شناسید کسانی از خودتان را که دربارۀ شنبه تعدّی کردند و ما به آنان گفتیم: بوزینه هایی رانده شده باشید.) [بقره (۲) :

65]سپس خداوند عیسی علیه السّلام را برای گواهی به نبودن معبودی جز خداوند و گرفتن اقرار به آنچه از نزد خدا آورده است فرستاد. و برایشان شریعت و روشی نهاد و شنبه ای را که پیش از آن به بزرگداشتش فرمان داده بود و نیز همۀ راه و سنّت هایی را که موسی علیه السّلام آورده بود، نقض کرد. پس کسی که از راه عیسی علیه السّلام پیروی نکند، خداوند او را به دوزخ می برد و اگرچه آنچه همۀ پیامبران آورده اند این است که برای خداوند چیزی را شریک قرار ندهید. سپس خداوند محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش-را برانگیخت. او ده سال در مکّه بود و در این ده سال کسی که گواهی داده معبودی جز خداوند نیست و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرستادۀ او است خداوند او را با آن اقرارش که همان ایمان باور است به بهشت برد و هیچ یک از به گوررفتگان پیرو محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- را کیفر نکرد، جز کسی را که برای خداوند شریک گرفت. و شاهدش آیه ای است که خداوند عزّتمند در مکّه و در سورۀ بنی اسرائیل بر او فروفرستاد: (و پروردگارت فرمان داد که جز او را بندگی نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید. . . که او به بندگانش آگاه و بینا است. . . .) [اسراء (۱۷) :۲۳ تا ۳۰]که موضوعش ادب و پند و آموزش و نهی ای سبک است. و تهدیدی ندارد و بر انجام چیزی از آنچه نهی کرده، و عدۀ کیفر نداده است. از برخی چیزها نهی کرده و پرهیز داده ولی سخت نگرفته و وعدۀ کیفر نداده و فرموده است: (و فرزندانتان را از ترس تهیدستی نکشید. ماییم که آنان و شما را روزی می دهیم. همانا کشتن آنان، گناهی بزرگ است. و گرد زنا نگردید که کاری بسیار زشت و شیوه ای ناپسند است. و جانی را که خدا محترم شمرده، جز به حقّ نکشید.

ص :۷۳

اَلنَّفْسَ اَلَّتِی حَرَّمَ اَللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاٰناً فَلا یُسْرِفْ فِی اَلْقَتْلِ إِنَّهُ کاٰنَ مَنْصُوراً وَ لا تَقْرَبُوا مٰالَ اَلْیَتِیمِ إِلاَّ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتّٰی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ اَلْعَهْدَ کاٰنَ مَسْؤُلاً وَ أَوْفُوا اَلْکَیْلَ إِذاٰ کِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاٰسِ اَلْمُسْتَقِیمِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً وَ لا تَقْفُ مٰا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ اَلسَّمْعَ وَ اَلْبَصَرَ وَ اَلْفُؤاٰدَ کُلُّ أُولٰئِکَ کاٰنَ عَنْهُ مَسْؤُلاً وَ لا تَمْشِ فِی اَلْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ اَلْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ اَلْجِبالَ طُولاً کُلُّ ذٰلِکَ کاٰنَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً ذٰلِکَ مِمّٰا أَوْحیٰ إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ اَلْحِکْمَهِ وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتُلْقیٰ فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً و أنزل فی وَ اَللَّیْلِ إِذاٰ یَغْشیٰ فَأَنْذَرْتُکُمْ ناٰراً تَلَظّٰی لا یَصْلاٰهاٰ إِلاَّ اَلْأَشْقَی اَلَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلّٰی فهذا مشرک و أنزل فی إِذَا اَلسَّمٰاءُ اِنْشَقَّتْ وَ أَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ وَرٰاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبُوراً وَ یَصْلیٰ سَعِیراً إِنَّهُ کاٰنَ فِی أَهْلِهِ مَسْرُوراً إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ یَحُورَ بَلیٰ فهذا مشرک و أنزل فی [سوره تبارک کُلَّمٰا أُلْقِیَ فِیهاٰ فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهاٰ أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَذِیرٌ قاٰلُوا بَلیٰ قَدْ جاٰءَنٰا نَذِیرٌ فَکَذَّبْنٰا وَ قُلْنٰا مٰا نَزَّلَ اَللّٰهُ مِنْ شَیْءٍ فهؤلاء مشرکون، و أنزل فی الواقعه وَ أَمّٰا إِنْ کاٰنَ مِنَ اَلْمُکَذِّبِینَ اَلضّٰالِّینَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ تَصْلِیَهُ جَحِیمٍ فهؤلاء مشرکون و أنزل فی الحاقّه وَ أَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِشِمٰالِهِ فَیَقُولُ یٰا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتٰابِیَهْ وَ لَمْ أَدْرِ مٰا حِسٰابِیَهْ یٰا لَیْتَهٰا کاٰنَتِ اَلْقٰاضِیَهَ مٰا أَغْنیٰ عَنِّی مٰالِیَهْ إلی قوله إِنَّهُ کاٰنَ لا یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ اَلْعَظِیمِ فهذا مشرک و أنزل فی طسم وَ بُرِّزَتِ اَلْجَحِیمُ لِلْغاٰوِینَ وَ قِیلَ لَهُمْ أَیْنَ مٰا کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ هَلْ یَنْصُرُونَکُمْ أَوْ یَنْتَصِرُونَ فَکُبْکِبُوا فِیهاٰ هُمْ وَ اَلْغاٰوُونَ وَ جُنُودُ إِبْلِیسَ أَجْمَعُونَ جنود إبلیس ذرّیّته من الشّیاطین و قوله وَ مٰا أَضَلَّنٰا إِلاَّ اَلْمُجْرِمُونَ یعنی

و برای ولیّ کسی که مظلوم کشته شود، سلطه ای قرار دادیم تا در کشتن زیاده روی نکند که او یاری شده است. و جز به بهترین شیوه، گرد مال یتیم نگردید تا به رشدش برسد. و به پیمان خویش وفا کنید که از پیمان بازخواست خواهید شد. و چون پیمانه می کنید، به درستی پیمانه کنید و ترازو را درست کنید که این بهتر و فرجامش نیکوتر است. و از آنچه دانشی درباره اش نداری، پیروی مکن، که از گوش و چشم و دل بازخواست خواهد شد. و در زمین با تکبّر راه نرو که هرگز نه زمین را می شکافی و نه در قامت به قد کوه ها می رسی. زشتی همهٔ این ها نزد پروردگارت ناشایست است. این ها حکمت هایی است که پروردگارت به تو نازل کرد. و به همراه خداوند، معبود دیگری قرار نده که نکوهیده و رانده به دوزخ افتی.

[اسراء (۱۷) : ۳۱ تا ۳۹]و در [سورهٔ] وَ اَللَّیْلِ إِذٰا یَغْشیٰ نازل کرد: (و شما را از آتش شعله ور بیم می دهم. که جز تیره بخت ترین کسان در آن نیفتند. کسانی که تکذیب کرده، روی بتافتند.) [لیل (۹۲) :14 تا 16]که همان مشرک است. و در سورهٔ «إِذَا اَلسَّمٰاءُ اِنْشَقَّتْ» نازل کرد: (ولی کسی که نامه اش از پشت سر داده شود، به زودی به فریاد واویلا افتاده، در آتش درافتد. همو که در میان خانواده اش شادمان بود و گمان می کرد که هرگز بازنمی گردد. آری.) [انشقاق (84) : ۱۰ تا 15] و این هم مشرک است. و در [سورهٔ] تبارک فرمود: (هرگاه گروهی در آن انداخته شوند، نگهبانان دوزخ از ایشان می پرسند:

مگر برایتان بیم دهنده ای نیامد. آن ها می گویند: چرا، بیم دهنده ای آمد ولی ما تکذیب کردیم و گفتیم خداوند چیزی نازل نکرده است.) [تبارک (67) :۸ و ۹]و اینان هم مشرکانند.

و در سورهٔ واقعه نازل کرد: (ولی اگر از تکذیب گران گمراه باشد، در آبی جوشان رفته، به دوزخ درمی افتند.) [واقعه (56) :۹۲ تا 94]و اینان هم مشرکانند. و در الحاقّه نازل کرد: (ولی کسی که نامه اش به دست چپش داده شود، می گوید: کاش نامهٔ من داده نمی شد و نمی دانستم که حسابم چیست! کاش مرگ فرجام کار بود. که اموالم مرا بی نیاز نکرد. که او به خدای بزرگ ایمان نمی آورد.) [حاقّه (69) :۲۵ تا ۳۳]که این هم مشرک است. و در سورهٔ طسم نازل کرد: (و دوزخ برای گمراهان آشکار شده، به آنان گفته می شود: کجایند آنچه شما بندگی شان می کردید. که غیر از خداوند بودند. آیا شما را یاری می کنند یا خودشان یاری می شوند. آن گاه

آنان و گمراهان به رو در آتش می افتند. و نیز همۀ سربازان ابلیس.) [شعرا (۲۶) : ۹۱ تا ۹۵]سربازان ابلیس که فرزندان شیطان اویند. و این سخنش که: (و ما را جز مجرمان گمراه نکردند.) [شعرا (۲۶) :۹۹]یعنی

المشركين الّذين اقتدوا بهم هؤلاء فاتّبعوهم على شركهم و هم قوم محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ليس فيهم من اليهود و النّصارى أحد و تصديق ذلک قول اللّه عزّ و جلّ: كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ كَذَّبَ أَصْحٰابُ اَلْأَيْكَهِ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ ليس فيهم اليهود الّذين قالوا: عزير ابن اللّه و لا النّصارى الّذين قالوا: المسيح ابن اللّه، سيدخل اللّه اليهود و النّصارى النّار و يدخل كلّ قوم بأعمالهم؛ و قولهم: وَ مٰا أَضَلَّنٰا إِلاَّ اَلْمُجْرِمُونَ إذ دعونا إلى سبيلهم ذلک قول اللّه عزّ و جلّ فيهم حين جمعهم إلى النّار: قٰالَتْ أُخْرٰاهُمْ لِأُولاٰهُمْ رَبَّنٰا هٰؤُلاٰءِ أَضَلُّونٰا فَآتِهِمْ عَذٰاباً ضِعْفاً مِنَ اَلنّٰارِ و قوله: كُلَّمٰا دَخَلَتْ أُمَّهٌ لَعَنَتْ أُخْتَهٰا حَتّٰى إِذَا اِدّٰارَكُوا فِيهٰا جَمِيعاً برئ بعضهم من بعض و لعن بعضهم بعضا، يريد بعضهم أن يحجّ بعضا رجاء الفلج فيفلتوا من عظيم ما نزل بهم و ليس بأوان بلوى و لا اختبار و لا قبول معذره و لات حين نجاه و الآيات و أشباههنّ ممّا نزل به بمكّه و لا يدخل اللّه النّار إلاّ مشركا، فلمّا أذن اللّه لمحمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فى الخروج من مكّه إلى المدينه بنى الإسلام على خمس: شهاده أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عبده و رسوله و إقام الصّلاه و إيتاء الزّكاه و حجّ البيت و صيام شهر رمضان و أنزل عليه الحدود و قسمه الفرائض و أخبره بالمعاصى الّتى أوجب اللّه عليها و بها النّار لمن عمل بها و أنزل فى بيان القاتل: وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِيهٰا وَ غَضِبَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِيماً و لا يلعن اللّه مؤمنا، قال اللّه عزّ و جلّ: إِنَّ اَللّٰهَ لَعَنَ اَلْكٰافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيراً خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً لاٰ يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لاٰ نَصِيراً و كيف يكون فى المشيئه و قد ألحق به-حين جزاه جهنّم-الغضب و اللّعنه و قد بيّن ذلک من الملعونون فى كتابه؟ و أنزل فى

مشرکانی که ایشان-در شرکشان-از آنان پیروی کردند، و آنان قوم محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند که کسی از یهود و نصارا در میان شان نیست. و شاهدش، این سخن خدای عزّتمند است: (پیش از آن ها قوم نوح تکذیب کردند.) [ص (۳۸) :۱۲](یاران أیکه تکذیب کردند.) [شعراء (26) :۱۷6]، (قوم لوط تکذیب کردند.) [شعراء (۲6) :۱۷6]که نه یهود در میانشان است، همان کسانی که گفتند:

عزیر پسر خدا است. و نه نصارا که می گفتند: مسیح پسر خدا است. خداوند یهود و نصارا را به دوزخ خواهد برد و او هر قومی را به سبب کردارهایشان به دوزخ می برد. و این که گفتند: (و ما را جز مجرمان گمراه نکردند.) یعنی ما را به راهشان فرا خواندند. این سخن خداوند شکوهمند است که دربارۀ آنان وقتی به سوی دوزخ گردشان آورده فرمود: (امّت پس آمده، دربارۀ امّت پیش آمده می گویند: پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند. به آنان-در دوزخ-کیفری دوچندان بده.) [اعراف (۷) :۳۸] و این آیه که (هرگاه امّتی داخل شود، امّت دیگر را نفرین می کند تا هنگامی که همگی در آن جا گردآیند.) [اعراف (۷) :۳۸]یکی از دیگری بیزاری می جوید، دیگری نفرین می کند. و یکی می خواهد به امید چیره شدن با دیگری جدل کند و از گرفتاری بزرگی که به آن دچار شده رها شود. درحالی که نه هنگام آزمایش و امتحان و پذیرش بهانه است و نه هنگام نجات. و این آیه ها و نظایر آن در مکّه نازل شد و خداوند جز مشرک را به دوزخ نمی برد. وقتی خداوند به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-اجازه داد که از مکّه به مدینه برود اسلام را بر پنج چیز بنا کرد: گواهی به نبودن معبودی جز خداوند و این که محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-بنده و فرستادۀ او است، بپا داشتن نماز، پرداخت زکات، حجّ خانۀ خدا و روزۀ ماه رمضان. و حدود و تقسیم ارث را هم نازل کرده، به گناهانی که خداوند بر آن ها و به سبب آن ها بر عمل کنندگانش آتش را واجب کرده، آگاهش ساخت. و دربارۀ قاتل فرمود: (و هرکس از روی عمد مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ جاودان و خشم خداوند است. خداوند او را لعنت کرده، برایش کیفری بزرگ فراهم می کند.) [نساء (4) :93]درحالی که خدا مؤمن را لعنت نمی کند.

خداوند شکوهمند فرموده است: (همانا خداوند کافران را لعنت کرده، آتشی سوزان برایشان فراهم کرده است. که جاودانه در آن می مانند و دوست و یاوری نمی یابند.) [احزاب (۳۳) :64 و 65]و چگونه موضوع کشتن به خواست خدا سپرده شود [که اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد

بیامرزد]درحالی که قاتل را-وقتی در دوزخ کیفر می دهد-به خشم و لعنت پیوسته داشته و در کتابش از لعنت شدگان شمرده است؟

ص :۷۷

مال اليتيم من أكله ظلما: إِنَّ اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوٰالَ اَلْيَتٰامىٰ ظُلْماً إِنَّمٰا يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً و ذلک أنّ آکل مال الیتیم یجیء یوم القیامه و النّار تلتهب فی بطنه حتّی یخرج لهب النّار من فیه حتّی یعرفه کلّ أهل الجمع أنّه آکل مال الیتیم و أنزل فی الکیل وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ و لم یجعل الویل لأحد حتّی یسمّیه کافرا، قال اللّه عزّ و جلّ: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ و أنزل فی العهد إِنَّ اَلَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اَللّٰهِ وَ أَيْمٰانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولٰئِکَ لاٰ خَلاٰقَ لَهُمْ فِى اَلْآخِرَهِ وَ لاٰ يُکَلِّمُهُمُ اَللّٰهُ وَ لاٰ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَهِ وَ لاٰ يُزَکِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ و الخلاق: النّصیب، فمن لم یکن له نصیب فی الآخره فبأیّ شیء یدخل الجنّه و أنزل بالمدینه اَلزّٰانِى لاٰ يَنْكِحُ إِلاّٰ زٰانِيَهً أَوْ مُشْرِكَهً وَ اَلزّٰانِيَهُ لاٰ يَنْكِحُهٰا إِلاّٰ زٰانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرِّمَ ذٰلِکَ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ فلم یسمّ اللّه الزّانی مؤمنا و لا الزّانیه مؤمنه و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم-لیس یمتری فیه أهل العلم أنّه قال: لا یزنی الزّانی حین یزنی و هو مؤمن و لا یسرق السّارق حین یسرق و هو مؤمن؛ فإنّه إذا فعل ذلک خلع عنه الإیمان کخلع القمیص، و نزل بالمدینه وَ اَلَّذِينَ يَرْمُونَ اَلْمُحْصَنٰاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدٰاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمٰانِينَ جَلْدَهً وَ لاٰ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهٰادَهً أَبَداً وَ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ إِلاَّ اَلَّذِينَ تٰابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ فبرّأه اللّه ما کان مقیما علی الفریه من أن یسمّی بالإیمان، قال اللّه عزّ و جلّ: أَ فَمَنْ كٰانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كٰانَ فٰاسِقاً لاٰ يَسْتَوُونَ و جعله اللّه منافقا، قال اللّه عزّ و جلّ: إِنَّ اَلْمُنٰافِقِينَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ و جعله عزّ و جلّ من أولیاء إبلیس، قال: إِلاّٰ إِبْلِيسَ كٰانَ مِنَ اَلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ و جعله ملعونا فقال: إِنَّ اَلَّذِينَ يَرْمُونَ اَلْمُحْصَنٰاتِ اَلْغٰافِلاٰتِ اَلْمُؤْمِنٰاتِ

و دربارۀ مال یتیم و کسی که آن را به ستم بخورد نازل کرده که (همانا کسانی که مال یتیمان را به ستم می خورند، در حقیقت آتشی می بلعند و به زودی به دوزخ می افتند.) [نساء (4) : ۱۰]و این بدین جهت است که مال یتیم خور درحالی که در شکمش آتشی شعله می کشد، به رستاخیز وارد می شود. آنسان که شعلۀ آتش از دهانش بیرون می آید و همۀ حاضران می فهمند که او مال یتیم خور است. و دربارۀ پیمانه کردن نازل کرد: (وای بر کم فروشان.) [مطفّفین (۸۳) : ۱]و وای [ویل]را جز بر کسانی که کافر نامید، ننهاد. خداوند عزّتمند فرموده است: (وای بر کافران از مشاهدۀ روز بزرگ.) [مریم (۱۹) :۳۷]و دربارۀ پیمان نازل کرد: (همانا کسانی که پیمان خداوند و سوگندهاشان را به بهایی اندک می فروشند، در آخرت بی آبرویند. و خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید. به آنان ننگریسته، پاکشان نمی گرداند و کیفری دردناک هم دارند.) [آل عمران (۳) :۷۷]و خلاق بهره و نصیب است. و کسی که در سرای واپسین بهره ای ندارد با چه چیزی به بهشت برود. و [خداوند] در مدینه نازل فرمود: (مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی کند و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به ازدواج خود درنمی آورد. و آن همسری بر مؤمنان حرام گشته است.) [نور (۲۴) :4]که نه زناکار مرد، مؤمن نامیده شده و نه زناکار زن، مؤمنه. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: -و دانشمندان درباره این سخن اختلاف ندارند- زناکار هنگامی که زنا می کند، مؤمن نیست و دزد وقتی دزدی می کند، مؤمن نیست؛ زیرا او وقتی آن را انجام می دهد، ایمان از او جدا می شود، همچون کنده شدن پیراهن از بدن. و در مدینه نازل شد: (و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می کنند، سپس چهار شاهد نمی آورند، هشتاد تازیانه به آن ها زده، هرگز گواهی شان را نپذیرید. و آنان همان فاسقانند. مگر کسانی که پس از آن توبه کرده، به صلاح آیند که همانا خداوند آمرزنده ای مهربان است.) [نور (۲۴) :4 و 5]که خداوند او را تا وقتی بر آن افترا است، مؤمن نمی نامد. خداوند عزّتمند فرموده است: (آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است؟ برابر نیستند.) [سجده (۳۲)]:۱۸]و او را منافق قرار داده است. خداوند عزّتمند فرمود: (منافقان همان فاسقانند.) [توبه (۹) :

6۷]و منافق را از یاران ابلیس قرار داد، فرمود: (جز ابلیس که از جنّیان بود و از فرمان پروردگارش به بیراهه رفت.) [کهف (۱۸) : 5۰]و او را لعنت شده قرار داد و فرمود:

(همانا کسانی که زنان پاکدامن ناآگاه مؤمن را متهم کنند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند

ص :۷۹

لُعِنُوا فِی اَلدُّنْیا وَ اَلْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ و لیست تشهد الجوارح علی مؤمن إنّما تشهد علی من حقّت علیه کلمه العذاب، فأمّا المؤمن فیعطی کتابه بیمینه قال اللّه عزّ و جلّ: فأمّا من أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتابَهُمْ وَ لا یُظْلَمُونَ فَتِیلاً و سوره. النّور أنزلت بعد سوره النّساء و تصدیق ذلک أنّ اللّه عزّ و جلّ أنزل علیه فی سوره النّساء وَ اَللّاتِی یَأْتِینَ اَلْفاحِشَهَ مِنْ نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَهً مِنْکُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی اَلْبُیُوتِ حَتّٰی یَتَوَفّاهُنَّ اَلْمَوْتُ أَوْ یَجْعَلَ اَللّٰهُ لَهُنَّ سَبِیلاً و السّبیل، الّذی قال اللّه عزّ و جلّ: سُورَهٌ أَنْزَلْناهٰا وَ فَرَضْناهٰا وَ أَنْزَلْنا فِیها آیاتٍ بَیِّناتٍ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ اَلزّانِیَهُ وَ اَلزّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُمٰا مِائَهَ جَلْدَهٍ وَ لا تَأْخُذْکُمْ بِهِمٰا رَأْفَهٌ فِی دِینِ اَللّٰهِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ لْیَشْهَدْ عَذابَهُمٰا طائِفَهٌ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ .

[۱۱5۱]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعیل، عن محمّد بن فضیل، عن أبی الصّبّاح الکنانیّ، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قیل لأمیر المؤمنین علیه السّلام: من شهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم کان مؤمنا؟ قال: فأین فرائض اللّه؛ قال: و سمعته یقول: کان علیّ علیه السّلام یقول: لو کان الإیمان کلاما لم ینزل فیه صوم و لا صلاه و لا حلال و لا حرام. قال: و قلت لأبی جعفر علیه السّلام: إنّ عندنا قوما یقولون: إذا شهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فهو مؤمن، قال: فلم یضربون الحدود و لم تقطع أیدیهم؟ و ما خلق اللّه عزّ و جلّ خلقا أکرم علی اللّه عزّ و جلّ من المؤمن، لأنّ الملائکه خدّام المؤمنین و أنّ جوار اللّه للمؤمنین و أنّ الجنّه للمؤمنین و أنّ الحور العین

و کیفری بزرگ دارند. در روزی که زبان و دست و پایشان به آنچه می کردند، گواهی دهند.) [نور (۲۴) :۲۳ و ۲۴]و اعضای بدن بر مؤمن گواهی نمی دهند. فقط بر کسی گواهی می دهند که فرمان کیفر برایش ثابت شده است. ولی نامۀ مؤمن، به دست راستش داده می شود. خداوند شکوهمند فرموده است: (و امّا کسانی که نامۀ عملشان به دست راستشان داده شود، نامۀ شان را می خوانند و ذرّه ای ستم نبینند.) [اسرا (۱۷) : ۷۱]و سورۀ نور پس از سورۀ نساء نازل شده است. و شاهدش آن که خداوند عزّتمند در سورۀ نساء چنین نازل کرد: (و زنانی از شما که آن کار بسیار زشت را انجام داده اند، برایشان چهار شاهد را به گواهی بخواهید. اگر گواهی دادند، آنان را در خانه هاشان نگاه دارید تا مرگشان فرارسد یا خدا راهی برایشان قرار دهد.) [نساء (4) :

۱5]و آن راه همان است که خدای عزّتمند فرموده است: (سوره ای را نازل کرده، واجبش ساختیم و در آن آیه هایی روشن نازل کردیم شاید به یاد آورید. زناکار مرد و زن را به هر کدام، صد تازیانه بزنید. و دربارۀ دین خدا به آنان دلسوزی نکنید، اگر به خدا و واپسین روز، ایمان دارید. و باید گروهی از مؤمنان کیفرشان را شاهد باشند.) [نور (۲۴) : ۱ و ۱۲]

[۱5۱۱]۲-ابو الصّباح کنانی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که به امیر مؤمنان علیه السّلام گفتند: آیا هر آن کس که گواهی دهد که معبودی جز خداوند نیست و محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش-رسول خدا است مؤمن است؟ فرمودند: پس واجبات خدا چه می شود؟ راوی گفته است: و از ایشان شنیدم که علی علیه السّلام می فرمود: اگر ایمان تنها گفتن [شهادتین]بود، روزه و نماز و حلال و حرام درباره اش نازل نمی شد. ابو الصباح کنانی گفته است: من به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: همانا نزد ما مردمی هستند که می گویند: وقتی کسی گواهی دهد که معبودی جز خداوند نیست و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-رسول خدا است، مؤمن است. فرمودند: پس [اگر چنین است]به چه سبب [اگر دزدی کنند] بر آنان حدّ زده شده، دستانشان بریده می شود؟ !

خداوند شکوهمند آفریده ای گرامی تر از مؤمن نیافریده است؛ زیرا فرشتگان هم خدمت گزاران مؤمنان اند. و همانا همسایگی خداوند، بهشت و حور العین برای

للمؤمنين، ثمّ قال: فما بال من جحد الفرائض كان كافرا؟

[۱۵۱۲]۳-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن سلاّم الجعفىّ قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الإيمان فقال: الإيمان أن يطاع اللّه فلا يعصى.

باب فى أنّ الإيمان مبثوث لجوارح البدن كلّها

[۱۵۱۳] ۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن بكر بن صالح، عن القاسم بن بريد قال: حدّثنا أبو عمرو الزّبيرىّ عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له: أيّها العالم أخبرنى أىّ الأعمال أفضل عند اللّه؟ قال: ما لا يقبل اللّه شيئا إلاّ به، قلت: و ما هو؟ قال: الإيمان باللّه الّذى لا إله إلاّ هو أعلى الأعمال درجه و أشرفها منزله و أسناها حظّا، قال: قلت: ألا تخبرنى عن الإيمان، أقول هو و عمل أم قول بلا عمل؟ فقال: الإيمان عمل كلّه و القول بعض ذلک العمل، بفرض من اللّه بيّن فى كتابه، واضح نوره، ثابته حجّته، يشهد له به الكتاب و يدعوه إليه، قال: قلت: صفه لى جعلت فداک حتّى أفهمه، قال: الإيمان حالات و درجات و طبقات و منازل، فمنه التّامّ المنتهى تمامه و منه النّاقص البيّن نقصانه و منه الرّاجح الزّائد رجحانه، قلت: إنّ الإيمان ليتمّ و ينقص و يزيد؟ قال: نعم قلت: كيف ذلک؟ قال: لأنّ اللّه تبارک و تعالى فرض الإيمان على جوارح ابن آدم و قسّمه عليها و فرّقه فيها فليس من جوارحه جارحه إلاّ و قد وكّلت من الإيمان بغير ما وكّلت به أختها، فمنها قلبه الّذى به يعقل و يفقه و يفهم و هو أمير بدنه الّذى لا ترد الجوارح و لا تصدر إلاّ عن رأيه و أمره و منها

عيناه اللّتان يبصر بهما و أذناه اللّتان يسمع بهما و يداه اللّتان يبطش بهما

مؤمنان است. سپس فرمودند: پس چرا کسی که واجبات را انکار کند، کافر است؟

[۱۵۱۲]۳-سلام جعفی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ ایمان پرسیدم، فرمودند: ایمان، آن است که از خداوند فرمان برند و نافرمانی نکنند.

ایمان بین همۀ اعضای بدن پخش شده است

[۱۵۱۳]۱-ابو عمرو زبیری گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: ای دانشمند، به من بگو چه کرداری نزد خداوند برتر است؟ فرمودند: کرداری که خداوند چیزی را جز به سبب آن نپذیرد. عرض کردم: آن چیست؟ فرمودند: ایمان به خدایی که معبودی جز او نیست. بلند درجه ترین کردار، والاترینشان از جهت جایگاه و بالاترینشان از جهت بهره است. راوی گوید: من عرض کردم: آیا از ایمان برایم نمی گویی؟ آیا ایمان، گفتار و کردار است یا گفتار بی کردار؟ فرمودند: ایمان، همگی کردار است. و گفتار برخی از آن است. واجبی از سوی خداوند است که در کتابش بیان شده و نورش، آشکار و حجّتش استوار است، که قرآن به آن گواهی داده، به سویش فرامی خواند. من عرض کردم: جانم فدایت! آن را برایم وصف کن تا دریابم. فرمودند: ایمان، حالات و درجات و طبقات و جایگاه هایی دارد. برخی از آنها کامل و به نهایت رسیده است، برخی ناقص و کاستی اش آشکار، و برخی دیگر پسندیده است و پسندیدگی اش، بسیاری از آن است. من عرض کردم: یعنی ایمان، کامل و ناقص و بسیار دارد؟ فرمودند: بله. من عرض کردم: چگونه؟ فرمودند: زیرا خداوند پاک و والا، ایمان را بر اعضای پسر آدم واجب و پخش کرده است. هر عضوی وظیفه اش در برابر ایمان غیر از وظیفۀ عضو دیگر است. یکی از آن ها دل است که انسان با آن می اندیشد و درمی یابد و می فهمد. او امیر بدن است که اعضا جز به رأی و فرمان او کاری نمی کنند. و دیگر چشم است که با آن می بیند و گوش که با آن می شنود و دستانش که با آن ها می زند

و رجلاه اللّتان يمشى بهما و فرجه الّذى الباه من قبله؛ و لسانه الّذى ينطق به و رأسه الّذى فيه وجهه، فليس من هذه جارحه إلاّ و قد وكّلت من الإيمان بغير ما وكّلت به أختها بفرض من اللّه تبارک اسمه، ينطق به الكتاب لها و يشهد به عليها. ففرض على القلب غير ما فرض على السّمع و فرض على السّمع غير ما فرض على العينين و فرض على العينين غير ما فرض على اللّسان و فرض على اللّسان غير ما فرض على اليدين و فرض على اليدين غير ما فرض على الرّجلين و فرض على الرّجلين غير ما فرض على الفرج و فرض على الفرج غير ما فرض على الوجه، فأمّا ما فرض على القلب من الإيمان فالإقرار و المعرفه و العقد و الرّضا و التّسليم بأن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له، إلها واحدا، لم يتّخذ صاحبه و لا ولدا و أنّ محمّدا عبده و رسوله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و الإقرار بما جاء من عند اللّه من نبىّ أو كتاب، فذلک ما فرض اللّه على القلب من الإقرار و المعرفه و هو عمله و هو قول اللّه. عزّ و جلّ: إِلاّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمٰانِ وَ لٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً و قال: أَلاٰ بِذِكْرِ اَللّٰهِ تَطْمَئِنُّ اَلْقُلُوبُ و قال: الّذين آمنوا بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و قال: إِنْ تُبْدُوا مٰا فِى أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحٰاسِبْكُمْ بِهِ اَللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ فذلک ما فرض اللّه عزّ و جلّ على القلب من الإقرار و المعرفه و هو عمله و هو رأس الإيمان و فرض اللّه على اللّسان القول و التّعبير عن القلب بما عقد عليه و أقرّ به قال اللّه تبارک و تعالى: وَ قُولُوا لِلنّٰاسِ حُسْناً و قال: وَ قُولُوا آمَنّٰا بِالَّذِى أُنْزِلَ إِلَيْنٰا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلٰهُنٰا وَ إِلٰهُكُمْ وٰاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ فهذا ما فرض اللّه على اللّسان و هو عمله و فرض على السّمع أن يتنزّه عن الاستماع

و پاهایش که با آن ها راه می رود و شرمگاهی که شهوتش از جانب او است و زبانش که با آن سخن می گوید و سرش که چهره اش در آن است. و از میان این ها عضوی نیست جز این که وظیفه ای در برابر ایمان دارد و آن غیر از وظیفه ای است که عضو دیگر دارد. واجبی از سوی خداوند پاک نام است که قرآن درباره اش سخن گفته و گواهی داده است. پس بر دل چیزی جز آنچه بر گوش واجب کرده بود، واجب کرد و بر گوش جز آنچه بر چشم واجب کرده بود و بر چشم ها جز آنچه بر زبان واجب کرده بود و بر زبان جز آنچه بر دست ها واجب کرده بود و بر دست ها جز آنچه بر پاها واجب کرده بود و بر پاها جز آنچه بر شرمگاه واجب کرده بود و بر شرمگاه جز آنچه بر صورت واجب کرده بود واجب نساخت. امّا آن ایمانی که بر دل واجب کرد، اقرار و معرفت و استواری است و سر سپردن به این که معبودی جز خداوند یگانهٔ بی انباز نیست، معبودی یکتا که یار و فرزندی نگرفته است و محمّد بنده و فرستادهٔ او است-درود خدا بر او و بر خاندانش-و نیز اقرار به پیامبر یا کتابی که از نزد خداوند آمده است. و این اقرار و شناختی که خداوند بر دل واجب کرده، همان کردار دل است. و این سخن خداوند عزّتمند است که: (جز کسی که ناگزیر شود ولی دلش به ایمان آرام باشد. امّا کسی که سینه را برای کفر گشاده باشد.) [نحل (۱6) :6 ۱۰] و فرمود: (هان که دل ها به یاد خدا آرام شود.) [رعد (13) :

۲۸]و فرمود: (کسانی که گفتند: ایمان آوردیم به زبان هاشان-و دل هاشان ایمان نیاورد.) [مائده (5) :۴1]و فرمود: (اگر آنچه را در دلتان است، آشکار یا پنهان کنید، خداوند آن را برایتان حساب می کند تا هرکه را بخواهد، بیامرزد و هرکه را بخواهد، کیفر دهد.) [بقره (۲) :۲۸4]و این اقرار و معرفت را خداوند شکوهمند بر دل واجب کرد که همان کردار دل و سرچشمهٔ ایمان است. و خداوند بر زبان، گفتار را واجب کرد و بیان نمودن آنچه که دل بر آن استواری یافته و به آن اقرار کرده است. خداوند پاک و والا فرمود: (و با مردم نیکو بگویید.) [بقره (۲) :۸۳]و فرمود: (بگویید ما به خداوند و به آنچه بر ما و شما نازل شده، ایمان آورده ایم. خدای ما و خدای شما یکی است و ما به او تسلیمیم.) [عنکبوت (۲۹) :46]و این چیزی است که خداوند بر زبان واجب کرده است و کردار زبان این است و بر گوش واجب کرد که از گوش سپردن به آنچه خداوند حرام کرده، دور بماند و از گوش سپردن آنچه برایش

إلى ما حرّم اللّه و أن يعرض عمّا لا يحلّ له ممّا نهى اللّه عزّ و جلّ عنه و الإصغاء إلى ما أسخط اللّه عزّ و جلّ فقال فى ذلک: وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِى اَلْكِتٰابِ أَنْ إِذٰا سَمِعْتُمْ آيٰاتِ اَللّٰهِ يُكْفَرُ بِهٰا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهٰا فَلاٰ تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّٰى يَخُوضُوا فِى حَدِيثٍ غَيْرِهِ ثمّ استثنى اللّه عزّ و جلّ موضع النّسيان فقال: وَ إِمّٰا يُنْسِيَنَّکَ اَلشَّيْطٰانُ فَلاٰ تَقْعُدْ بَعْدَ اَلذِّكْرىٰ مَعَ اَلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ و قال: فَبَشِّرْ عِبٰادِ اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ اَلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِکَ اَلَّذِينَ هَدٰاهُمُ اَللّٰهُ وَ أُولٰئِکَ هُمْ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ و قال عزّ و جلّ: قَدْ أَفْلَحَ اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِينَ هُمْ فِى صَلاٰتِهِمْ خٰاشِعُونَ وَ اَلَّذِينَ هُمْ عَنِ اَللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ اَلَّذِينَ هُمْ لِلزَّكٰاةِ فٰاعِلُونَ و قال: وَ إِذٰا سَمِعُوا اَللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قٰالُوا لَنٰا أَعْمٰالُنٰا وَ لَكُمْ أَعْمٰالُكُمْ و قال: وَ إِذٰا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرٰاماً فهذا ما فرض اللّه على السّمع من الإيمان أن لا يصغى إلى ما لا يحلّ له و هو عمله و هو من الإيمان و فرض على البصر أن لا ينظر إلى ما حرّم اللّه عليه و أن يعرض عمّا نهى اللّه عنه ممّا لا يحلّ له، و هو عمله و هو من الإيمان، فقال تبارک و تعالى: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصٰارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ فنهاهم أن ينظروا إلى عوراتهم و أن ينظر المرء إلى فرج أخيه و يحفظ فرجه أن ينظر إليه و قال: وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناٰتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصٰارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ من أن تنظر إحداهنّ إلى فرج أختها و تحفظ فرجها من أن ينظر إليها و قال: كلّ شىء فى القرآن من حفظ الفرج فهو من الزّنا إلاّ هذه الآيه فإنّها من النّظر ثمّ نظم ما فرض على القلب و اللّسان و السّمع و البصر فى آيه أخرى فقال: وَ مٰا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لاٰ أَبْصٰارُكُمْ وَ لاٰ جُلُودُكُمْ يعنى بالجلود: الفروج و الأفخاذ و قال: و لا تقف ما ليس لک به علم

حلال نشده و خداوند نهی کرده و از گوش دادن به آنچه خداوند عزّتمند را خشمگین می کند، روی گردان شود. و خدا در این باره فرمود: (و در این کتاب بر شما نازل کرد که وقتی شنیدید که آیات خدا را می شنوند و مسخره می کنند، با آن ها منشینید تا به سخن دیگری بپردازند.) [نساء (4) : ۱۴۰]سپس خداوند عزّتمند جایگاه فراموشی را استثنا کرد و فرمود: (و اگر شیطان تو را به فراموشی اندازد، پس از یادآوری، با گروه ستمگران منشین.) [انعام (6) :۶۸]و فرمود: (پس به بندگانم بشارت بده؛ کسانی را که سخن را می شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند. آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است. آنان، همان خردمندان اند.) [زمر (۳۹) :۱۷ و ۱۸] و فرمود: (به راستی، مؤمنان رستگار شدند. کسانی که در نمازشان فروتن اند. و کسانی که از بیهودگی روی گردان اند. و کسانی که زکات می پردازند.) [مؤمنون (۲۳) : ۱ تا 4] و فرمود: (و چون سخن بیهوده ای بشنوند، از آن روی می گردانند و می گویند: اعمال ما برای خودمان و اعمال شما برای خودتان.) [قصص (۲۸) :55]و فرمود: (و چون بر بیهودگی می گذرند بزرگوارانه می گذرند.) [فرقان (25) :۷۲]و این ایمانی است که بر گوش واجب کرده است که به آنچه برایش حلال نیست، گوش نسپارد که همین، کردار گوش است و از ایمان است. و بر چشم واجب گشت که بر آنچه خداوند بر او حرام نموده ننگرد و از آنچه که بر او حلال نیست و خداوند او را از آن پرهیز داده روی گرداند و این کردار چشم است و از ایمان است که خداوند پاک و والا فرمود: (بگو به مؤمنان که چشم بپوشند و شرمگاهشان را نگاه دارند.) [نور (۲۴) : ۳۰]که آنان را از نگریستن به شرمگاهشان و از این که مردی به شرمگاه برادرش بنگرد، پرهیز داده تا شخص، شرمگاهش را از نگاه دیگران نگاه دارد. و فرمود: (و به زنان مؤمن بگو که چشمشان را بپوشند و شرمگاهشان را نگاه دارند.) [نور (۲۴) : ۳۱]به شرمگاه خواهرشان ننگرند و شرمگاه خود را از دیده شدن نگاه دارند. و حضرت فرمود: هر آیه ای که در قرآن دربارۀ حفظ شرمگاه آمده، دربارۀ حفظ از زنا است جز این آیه، که دربارۀ حفظ از نگریستن [به شرمگاه]است. سپس آنچه را بر دل و زبان و گوش و چشم واجب کرده بود، در آیه ای دیگر به رشته درآورد و فرمود: (شما اگر (گناهانتان را) پنهان می کردید نه به خاطر این بود که گوش و چشم و پوستتان به زیانتان گواهی دهند.) [فصّلت (۴۱) :

۲۲]که مقصود از پوست، شرمگاه و ران ها است. و فرمود: (و بر آنچه دانشی)

ص :٨٧

إِنَّ اَلسَّمْعَ وَ اَلْبَصَرَ وَ اَلْفُؤٰادَ كُلُّ أُولٰئِکَ كٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً . فهذا ما فرض اللّه على العينين من غضّ البصر عمّا حرّم اللّه عزّ و جلّ و هو عملهما و هو من الإيمان و فرض اللّه على اليدين أن لا يبطش بهما إلى ما حرّم اللّه و أن يبطش بهما إلى ما أمر اللّه عزّ و جلّ و فرض عليهما من الصّدقه و صله الرّحم و الجهاد فى سبيل اللّه و الطّهور للصّلاه، فقال: يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا قُمْتُمْ إِلَى اَلصَّلاٰهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى اَلْمَرٰافِقِ وَ اِمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى اَلْكَعْبَيْنِ و قال: فَإِذٰا لَقِيتُمُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ اَلرِّقٰابِ حَتّٰى إِذٰا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا اَلْوَثٰاقَ فَإِمّٰا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمّٰا فِدٰاءً حَتّٰى تَضَعَ اَلْحَرْبُ أَوْزٰارَهٰا فهذا ما فرض اللّه على اليدين لأنّ الضّرب من علاجهما و فرض على الرّجلين أن لا يمشى بهما إلى شىء من معاصى اللّه و فرض عليهما المشى إلى ما يرضى اللّه عزّ و جلّ فقال: وَ لاٰ تَمْشِ فِى اَلْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ اَلْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ اَلْجِبٰالَ طُولاً و قال: وَ اِقْصِدْ فِى مَشْيِکَ وَ اُغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْكَرَ اَلْأَصْوٰاتِ لَصَوْتُ اَلْحَمِيرِ و قال فيما شهدت الأيدى و الأرجل على أنفسهما و على أربابهما من تضييعهما لما أمر اللّه عزّ و جلّ به و فرضه عليهما: اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْوٰاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنٰا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ فهذا أيضا ممّا فرض اللّه على اليدين و على الرّجلين و هو عملهما و هو من الإيمان و فرض على الوجه السّجود له باللّيل و النّهار فى مواقيت الصّلاه فقال: يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِرْكَعُوا وَ اُسْجُدُوا وَ اُعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ اِفْعَلُوا اَلْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ فهذه فريضه جامعه على الوجه و اليدين و الرّجلين و قال فى موضع آخر: وَ أَنَّ اَلْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ فَلاٰ تَدْعُوا مَعَ اَللّٰهِ أَحَداً و قال فيما فرض على الجوارح من

درباره اش نداری نایست و درنگ مکن که همانا از گوش و چشم و دل بازخواست خواهد شد.) [اسرا (۱۷) :۳6]و این چیزی است که خداوند بر چشم ها واجب کرده که عبارت از فروبستن آنها بر چیزی است که خداوند حرام کرده است. این کردار چشم است و از ایمان است. و خداوند بر دست ها واجب کرد که به آنچه خداوند حرام کرده، دراز نشود و به آنچه خداوند فرمان داده و بر آن ها واجب کرده، دراز شود؛ به صدقه دهی و برقراری پیوند خویشاوندی و جهاد در راه خدا و طهارت و پاکی برای نماز. و فرمود: (ای کسانی که ایمان آورده اید، وقتی به نماز برخاستید، صورت و دستتان را-تا آرنج-بشویید و سر و پایتان را تا برآمدگی اش مسح کنید.) [مائده (5) :6]و فرمود: (وقتی با کافران دیدار کردید، گردن شان را بزنید تا چون آنان را تارومار کردید، بندها [ی اسیران]را محکم کنید و سپس یا منّت بگذارید یا فدیه بگیرید و بارهای جنگ برجا نهاده شود.) [محمّد (47) :4]و این چیزی است که خداوند بر دست ها واجب کرده است؛ زیرا زدن درمان دست است و بر پاها واجب کرد که به سوی چیزی از گناهان خداوند نرود و واجب کرد که به سوی آنچه خداوند عزّتمند را خرسند می کند، برود. پس فرمود: (و در زمین با تکبّر راه نرو که تو نه زمین را می شکافی و نه در قامت به کوه ها می رسی.) و فرمود:

(و در راه رفتن خود، میانه روی کرده، صدایت را پایین بیاور که ناپسندترین صداها، صدای خران است.) [لقمان (۳۱) :۱۹]و دربارۀ گواهی دست و پا به زیان خود و صاحبانشان که برای تباه کردن آنچه خداوند عزّتمند فرمان داده و بر آن ها واجب کرده است فرمود: (امروز ما بر دهانشان مهر می زنیم و دست هاشان با ما سخن می گویند و پاهاشان گواهی می دهد که چه کرده اند.) [یاسین (۳۶) :65] و این ها چیزهایی است که خداوند بر دست ها و پاها واجب کرده است و کردار آن ها از ایمان است. و بر صورت، سجده کردن برای خدا در شبانه روز و اوقات نماز را واجب کرد و فرمود: (ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را بندگی کنید و کارهای نیکو کنید تا شاید رستگار شوید.) [حجّ (۲۲) :۷۷]و این واجبی فراگیر بر هریک از صورت و دست ها و پاها است. و در جایی دیگر فرمود: (و جایگاه های سجده برای خداوند است، پس کسی را به همراه خدا نخوانید.) [جنّ (۷۲) :۱۸]که دربارۀ طهارت و نمازی که بر اعضا واجب کرده، فرموده است.

الطّهور و الصّلاه بها و ذلک أنّ اللّه عزّ و جلّ لمّا صرف نبیّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم إلی الکعبه عن البیت المقدّس فأنزل اللّه عزّ و جلّ: وَ مٰا کٰانَ اَللّٰهُ لِیُضِیعَ إِیمٰانَکُمْ إِنَّ اَللّٰهَ بِالنّٰاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ فسمّی الصّلاه إیمانا فمن لقی اللّه عزّ و جلّ حافظا لجوارحه موفیا کلّ جارحه من جوارحه ما فرض اللّه عزّ و جلّ علیها لقی اللّه عزّ و جلّ مستکملا لإیمانه و هو من أهل الجنّه و من خان فی شیء منها أو تعدّی ما أمر اللّه عزّ و جلّ فیها لقی اللّه عزّ و جلّ ناقص الإیمان، قلت: قد فهمت نقصان الإیمان و تمامه، فمن أین جاءت زیادته؟ فقال: قول اللّه عزّ و جلّ: وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَهٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ أَیُّکُمْ زٰادَتْهُ هٰذِهِ إِیمٰاناً فَأَمَّا اَلَّذِینَ آمَنُوا فَزٰادَتْهُمْ إِیمٰاناً وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ و قال: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْیَهٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنٰاهُمْ هُدیً و لو کان کلّه واحدا لا زیاده فیه و لا نقصان لم یکن لأحد منهم فضل علی الآخر و لاستوت النّعم فیه و لاستوی النّاس و بطل التّفضیل و لکن بتمام الإیمان دخل المؤمنون الجنّه و بالزّیاده فی الإیمان تفاضل المؤمنون بالدّرجات عند اللّه و بالنّقصان دخل المفرّطون النّار.

[4 ١5١]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبیه و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی جمیعا، عن البرقیّ، عن النّضر بن سوید، عن یحیی بن عمران الحلبیّ، عن عبید اللّه بن [الحسن عن الحسن بن] هارون قال:

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام: إِنَّ اَلسَّمْعَ وَ اَلْبَصَرَ وَ اَلْفُؤٰادَ کُلُّ أُولٰئِکَ کٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً قال: یسأل السّمع عمّا سمع و البصر عمّا نظر إلیه و الفؤاد عمّا عقد علیه.

و این به جهت آن است که خداوند عزّتمند وقتی پیامبرش را از بیت المقدس به سوی کعبه برگرداند، چنین نازل کرد: (و خداوند ایمان شما را تباه نمی کند که او به بندگانش دلسوز و بخشنده است.) [بقره (۲) :۱۴۳]که نماز را ایمان نامیده است. پس کسی که خداوند شکوهمند را درحالی دیدار کند که اعضایش را نگاه داشته، به واجبات هر عضوی وفا کند، او را در حال کامل کردن ایمان خود دیدار کرده و از اهل بهشت است. ولی کسی که چیزی از آن ها را فروگذاشت یا از آنچه خداوند عزّتمند فرمان داده بود، درگذشت، او را در حال کاستی ایمان دیدار می کند. من عرض کردم: کاستی و کامل بودن ایمان را فهمیدم، ولی بسیارشدن آن چگونه است؟ فرمودند: این سخن خداوند عزّتمند است که: (و چون سوره ای نازل شود، یکی از ایشان می گوید: این سوره، ایمان چه کسی را افزایش داد؟ امّا کسانی که ایمان آورده اند، به ایمانشان افزوده می شود و بسیار شاد می شوند. و کسانی که بیماری ای در دلشان است، پلیدی ای بر پلیدیشان افزوده می شود.) [توبه (۹) :۱۲۴ و ۱۲۵]و فرمود:

(ما خبر آنان را به درستی بر تو حکایت می کنیم. آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم.) [کهف (۱۸) :۱۳]و اگر همهٔ ایمان ها یکی بود و کاستی و افزونی ای نبود، هیچ کس بر دیگری فضیلتی نداشت، نعمت ها برابر و مردم هم برابر بودند و فضیلت یاوه بود. ولی با ایمان کامل است که مؤمنان به بهشت درمی آیند و به افزونی ایمان است که مؤمنان در نزد خداوند پیش می افتند و به کاستی اش، کم کاران به دوزخ می روند.

[۱۵۱4]۲-پسر هارون گفت: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند: (همانا از گوش و چشم و دل بازخواست خواهید شد.) [اسراء (۱۷) :۳۶]از گوش دربارهٔ آنچه شنیده، از چشم دربارهٔ آنچه دیده و از دل دربارهٔ آنچه با آن محکم شده، بازخواست خواهند کرد.

[5 ١5 ١]٣-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان أو غيره، عن العلاء، عن محمّد بن مسلم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سألته عن الإيمان فقال: شهاده أن لا إله إلاّ اللّه [و أنّ محمّدا رسول اللّه]و الإقرار بما جاء من عند اللّه و ما استقرّ فى القلوب من التّصديق بذلک، قال:

قلت: الشّهاده أ ليست عملا؟ قال: بلى قلت: العمل من الإيمان؟ قال: نعم الإيمان لا يكون إلاّ بعمل و العمل منه و لا يثبت الإيمان إلاّ بعمل.

[6 ١5 ١]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن عبد اللّه بن مسكان، عن بعض أصحابه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له: ما الإسلام؟ فقال: دين اللّه اسمه الإسلام و هو دين اللّه قبل أن تكونوا حيث كنتم و بعد أن تكونوا فمن أقرّ بدين اللّه فهو مسلم و من عمل بما أمر اللّه عزّ و جلّ به فهو مؤمن.

[٧ ١5 ١]5-عنه، عن أبيه، عن النّضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبىّ، عن أيّوب بن الحرّ، عن أبى بصير قال:

كنت عند أبى جعفر عليه السّلام فقال له سلاّم: إنّ خيثمه ابن أبى خيثمه يحدّثنا عنک أنّه سألک عن الإسلام فقلت له: إنّ الإسلام من استقبل قبلتنا و شهد شهادتنا و نسک نسكنا و والى وليّنا و عادى عدوّنا فهو مسلم فقال: صدق خيثمه، قلت:

و سألک عن الإيمان فقلت: الإيمان باللّه و التّصديق بكتاب اللّه و أن لا يعصى اللّه، فقال: صدق خيثمه.

[٨ ١5 ١]6-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبى عمير، عن جميل بن درّاج قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الإيمان فقال: شهاده أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا

[5 ۱5 ۱]۳-محمّد مسلم گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ ایمان پرسیدم.

فرمودند: گواهی به این که معبودی جز خداوند نیست [و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرستادۀ او است]و اقرار و باور استوار به آنچه از نزد خداوند آمده است. من عرض کردم: آیا گواهی دادن عمل نیست؟ فرمودند: چرا. عرض کردم: و عمل، ایمان است؟ فرمود: بله، ایمان جز با عمل نمی شود. عمل از ایمان است و ایمان جز با عمل استوار نمی شود.

[6 ۱5 ۱]4-یکی از اصحاب گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: اسلام چیست؟ فرمودند: نام دین خدا اسلام است. اسلام دین خدا است. پیش از پدید آمدنتان و پس از آن کسی که به دین خدا اقرار کند، مسلمان است و آن که به فرمان خدا عمل کند، مؤمن.

[۷ ۱5 ۱]5-ابو بصیر گفته است: من نزد حضرت باقر علیه السّلام بودم که سلام به ایشان گفت: پسر ابو خیثمه به ما می گفت که از شما دربارۀ اسلام پرسیده و شما به او فرموده ای: کسی که به قبلۀ ما روکرده، گواهی ما را گفته، راه ما را بپیماید و ولیّ ما را دوست داشته، دشمنمان را دشمن بدارد مسلمان است. فرمودند: خیثمه درست گفته است. [راوی گوید که]عرض کردم: و او دربارۀ ایمان پرسیده است و شما فرموده ای که ایمان به خدا باور به کتاب خدا و نافرمانی نکردن از او است.

فرمودند: خیثمه درست گفته است.

[۸ ۱5 ۱]6-جمیل درّاج گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ ایمان پرسیدم.

رسول اللّه، قال: قلت: أليس هذا عمل؟ قال: بلى، قلت: فالعمل من الإيمان؟ قال: لا يثبت له الإيمان إلاّ بالعمل و العمل منه.

[۱۵۱۹]۷-بعض أصحابنا، عن علىّ بن العبّاس، عن علىّ بن ميسّر، عن حمّاد بن عمرو النّصيبىّ قال:

سأل رجل العالم عليه السّلام فقال: أيّها العالم أخبرنى أىّ الأعمال أفضل عند اللّه؟ قال: ما لا يقبل عملا إلاّ به، فقال: و ما ذلک؟ قال: الإيمان باللّه، الّذى هو أعلى الأعمال درجه و أسناها حظّا و أشرفها منزله، قلت: أخبرنى عن الإيمان أقول و عمل أم قول بلا عمل؟ قال: الإيمان عمل كلّه، و القول بعض ذلک العمل بفرض من اللّه بيّنه فى كتابه، واضح نوره، ثابته حجّته، يشهد به الكتاب و يدعو إليه، قلت، صف لى ذلک حتّى أفهمه، فقال: إنّ الإيمان حالات و درجات و طبقات و منازل فمنه التّامّ المنتهى تمامه و منه النّاقص المنتهى نقصانه و منه الزّائد الرّاجح زيادته قلت: و إنّ الإيمان ليتمّ و يزيد و ينقص؟ قال: نعم قلت: و كيف ذلک؟ قال: إنّ اللّه تبارک و تعالى فرض الإيمان على جوارح بنى آدم و قسّمه عليها و فرّقه عليها، فليس من جوارحهم جارحه إلاّ و هى موكّله من الإيمان بغير ما وكّلت به أختها فمنها قلبه الّذى به يعقل و يفقه و يفهم و هو أمير بدنه الّذى لا تورد الجوارح و لا تصدر إلاّ عن رأيه و أمره، و منها يداه اللّتان يبطش بهما و رجلاه اللّتان يمشى بهما و فرجه الّذى الباه من قبله و لسانه الّذى ينطق به الكتاب و يشهد به عليها و عيناه اللّتان يبصر بهما، و أذناه اللّتان يسمع بهما و فرض على القلب غير ما فرض على اللّسان و فرض على اللّسان غير ما فرض على العينين و فرض على العينين غير ما فرض على

فرمودند: گواهی به نبودن معبودی جز خداوند و فرستاده بودن محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. من عرض کردم: آیا این عمل نیست؟ فرمودند:

چرا. عرض کردم: پس عمل، از ایمان است؟ فرمودند: ایمان جز با عمل استوار نمی شود. و عمل از ایمان سرچشمه می گیرد.

[۱۵۱۹]۷-حمّاد بن عمرو نصیبی گفت: مردی از حضرت عالم علیه السّلام [گویا امام کاظم است]پرسید: ای دانشمند! به من بفرما که کدام عمل نزد خداوند برتر است؟ فرمود: آنچه هیچ عملی جز به سبب آن پذیرفته نیاید. عرض کرد: آن چیست؟ فرمودند: ایمان به خدا، که از جهت درجه بلندترین عمل، از جهت بهره والاترین و از جهت منزلت شریف ترین آن ها است. من عرض کردم برایم از ایمان بفرما. آیا ایمان، گفتار با عمل است یا گفتار بی عمل؟ فرمودند: ایمان، همگی عمل است. و گفتار برخی از آن عمل است. واجبی از سوی خدا است که در کتابش بیان کرده است. نورش آشکار و برهانش استوار است که قرآن به آن گواهی داده، به سویش فرامی خواند. من عرض کردم: آن را برایم وصف کن تا بفهمم. فرمودند: ایمان حالات و درجات و طبقات و جایگاه هایی دارد. برخی از آن ها کامل و به نهایت کمال رسیده است و برخی ناقص و به نهایت کاستی رسیده و ایمان دیگری نیز هست که بسیار پسندیده است. من عرض کردم: آیا ایمان، کامل و بسیار و ناقص دارد؟ فرمودند: بله. عرض کردم: چگونه؟ فرمودند: همانا خداوند پاک و والا، ایمان را به همهٔ اعضای فرزندان آدم واجب کرد. آن را بر هر عضوی جداگانه تقسیم کرد. پس برای هر عضوی از اعضا در برابر ایمان وظیفه ای است که غیر از وظیفهٔ عضو دیگر است. یکی از اعضاء دل است که انسان با آن می اندیشد و درمی یابد و می فهمد. او فرمانده بدن است که ورودی و خروجی اعضا جز با نظر و فرمان او انجام نمی شود. و دیگر دست ها هستند که برای گرفتن چیزی دراز می شوند و پاها، که انسان با آن راه می رود و شرمگاهش که شهوت از جانب او است و زبانش که قرآن با آن به سخن درآمده، به زبان او گواهی می دهد و چشمانش، که انسان با آن ها می بیند و گوش هایش که با آن ها می شنود. خداوند بر دل چیزی غیر از آنچه بر زبان واجب کرده بود، واجب کرد. و بر زبان جز آنچه بر چشم ها واجب کرده بود و بر چشم ها جز آنچه بر گوش واجب کرده بود

السّمع و فرض على السّمع غير ما فرض على اليدين و فرض على اليدين غير ما فرض على الرّجلين و فرض على الرّجلين غير ما فرض على الفرج و فرض على الفرج غير ما فرض على الوجه، فأمّا ما فرض على القلب من الإيمان فالإقرار و المعرفه و التّصديق و التّسليم و العقد و الرّضا بأن لا إله إلاّ اللّه وحده، لا شريک له، أحدا، صمدا، لم يتّخذ صاحبه و لا ولدا، و أنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عبده و رسوله.

[١٥٢٠]٨-محمّد بن الحسن، عن بعض أصحابنا، عن الأشعث بن محمّد، عن محمّد بن حفص بن خارجه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: -و سأله رجل عن قول المرجئه فى الكفر و الإيمان-و قال: إنّهم يحتجّون علينا و يقولون: كما أنّ الكافر عندنا هو الكافر عند اللّه فكذلک نجد المؤمن إذا أقرّ بإيمانه أنّه عند اللّه مؤمن، فقال: -سبحان اللّه-و كيف يستوى هذان؟ و الكفر إقرار من العبد فلا يكلّف بعد إقراره ببيّنه، و الإيمان دعوى لا تجوز إلاّ ببيّنه، و بيّنته عمله و نيّته، فإذا اتّفقا فالعبد عند اللّه مؤمن و الكفر موجود بكلّ جهه من هذه الجهات الثّلاث من نيّه أو قول أو عمل و الأحكام تجرى على القول و العمل، فما أكثر من يشهد له المؤمنون بالإيمان و يجرى عليه أحكام المؤمنين و هو عند اللّه كافر و قد أصاب من أجرى عليه أحكام المؤمنين بظاهر قوله و عمله.

باب السّبق إلى الإيمان

[١٥٢١]١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن بكر بن صالح، عن القاسم بن بريد قال: حدّثنا أبو عمرو الزّبيرىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

و بر گوش غیر از آنچه بر دست ها واجب کرده بود، و بر دست ها غیر از آنچه بر پاها واجب کرده بود، و بر پاها غیر از آنچه بر شرمگاه واجب کرده بود، و بر شرمگاه جز آنچه بر چهره واجب کرده بود واجب نمود. ایمانی که بر دل واجب کرد، اقرار و معرفت و باور و تسلیم و استواری است و خشنودی به این که معبودی، جز خداوند یگانهٔ بی انباز یکتای بی نیاز و بی یار و فرزند نیست.

و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-بنده و فرستادهٔ او است.

[۱۵۲۰]۸-محمّد بن حفص خارجه گفت: مردی از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ عقیدهٔ مرجئه در موضوع کفر و ایمان پرسید و گفت: آنان علیه ما برهان آورده، می گویند: همان طور که کافر در نزد ما، در نزد خداوند هم کافر است، همین طور کسی که به ایمانش اقرار می کند، نزد خداوند مؤمن خواهد بود. من شنیدم که حضرت می فرماید: سبحان اللّه! چگونه این دو برابرند؟ کفر اقراری است که به گواه نیازی ندارد ولی ایمان ادّعایی است که جز با گواه اثر نمی گذارد و آن گواه، عمل و نیّت شخص است. که اگر یکی شدند، بنده نزد خداوند مؤمن است. ولی کفر تنها با یکی از سه جهت نیّت و گفتار و عمل به وجود می آید. و احکام بر گفتار و عمل جاری می شود. چه بسیار کسانی که مؤمنان، به ایمانش گواهی می دهند و احکام مؤمنان درباره اش جاری می شود ولی در نزد خداوند کافر است. اگرچه کسی که احکام مؤمن را به جهت گفتار و عمل ظاهری بر او جاری می کند کار درستی انجام می دهد.

پیش افتادن در ایمان

[۱۵۲۱]۱-ابو عمرو زبیری گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا برای

قلت له: إنّ للإيمان درجات و منازل، يتفاضل المؤمنون فيها عند اللّه؟ قال:

نعم، قلت: صفه لى رحمک اللّه حتّى أفهمه، قال: إنّ اللّه سبّق بين المؤمنين كما يسبّق بين الخيل يوم الرّهان، ثمّ فضّلهم على درجاتهم فى السّبق إليه، فجعل كلّ امرئ منهم على درجه سبقه، لا ينقصه فيها من حقّه و لا يتقدّم مسبوق سابقا و لا مفضول فاضلا، تفاضل بذلک أوائل هذه الأمّه و أواخرها و لو لم يكن للسّابق إلى الإيمان فضل على المسبوق إذا للحق آخر هذه الأمّه أوّلها، نعم و لتقدّموهم إذا لم يكن لمن سبق إلى الإيمان الفضل على من أبطأ عنه و لكن بدرجات الإيمان قدّم اللّه السّابقين و بالإبطاء عن الإيمان أخّر اللّه المقصّرين لأنّا نجد من المؤمنين من الآخرين من هو أكثر عملا من الأوّلين و أكثرهم صلاه و صوما و حجّا و زكاه و جهادا و إنفاقا و لو لم يكن سوابق يفضل بها المؤمنون بعضهم بعضا عند اللّه لكان الآخرون بكثره العمل مقدّمين على الأوّلين و لكن أبى اللّه عزّ و جلّ أن يدرک آخر درجات الإيمان أوّلها، و يقدّم فيها من أخّر اللّه أو يؤخّر فيها من قدّم اللّه، قلت: أخبرنى عمّا ندب اللّه عزّ و جلّ المؤمنين إليه من الاستباق إلى الإيمان، فقال: قول اللّه عزّ و جلّ: سٰابِقُوا إِلىٰ مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهٰا كَعَرْضِ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ و قال: اَلسّٰابِقُونَ اَلسّٰابِقُونَ أُولٰئِکَ اَلْمُقَرَّبُونَ و قال: وَ اَلسّٰابِقُونَ اَلْأَوَّلُونَ مِنَ اَلْمُهٰاجِرِينَ وَ اَلْأَنْصٰارِ وَ اَلَّذِينَ اِتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسٰانٍ رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ فبدأ بالمهاجرين الأوّلين على درجه سبقهم، ثمّ ثنّى بالأنصار ثمّ ثلّث بالتّابعين لهم بإحسان، فوضع كلّ قوم على قدر درجاتهم و منازلهم عنده ثمّ ذكر ما فضّل اللّه عزّ و جلّ به أولياءه بعضهم على بعض، فقال

ایمان درجات و جایگاه هایی است که مؤمنان براساس آن در نزد خداوند از هم پیش افتند؟ فرمودند: بله. عرض کردم: خدا شما را رحمت کند! این را برایم توضیح بدهید تا بفهمم. فرمودند: همانا خداوند میان مؤمنان مسابقه گذاشت- چنان که در روز اسب دوانی میان اسبان مسابقه گذاشته می شود-سپس آنان را بر اساس درجهٔ پیش افتادن به سوی خودش، فضیلت داد. پس هر انسانی را بنابر پیشی اش درجه داد و حقّش را از آن درجه نکاست. تا نه هیچ پسینی بر پیشین جلو افتد و نه هیچ کم فضیلتی بر فضیلت مند. از این جهت پیشینیان و پسینیان این امّت بر یکدیگر برتری یافتند. و اگر پیشتاز به سوی ایمان، از عقب افتادهٔ در ایمان، برتر نبود، اوّل و آخر این امّت یکی می شد. بلکه اگر برای پیش افتادهٔ در ایمان، فضیلتی بر کوتاهی کرده نبود، آن کس که در آخر آمده، از اوّلی پیش می افتاد. ولی خداوند به سبب درجات ایمان، پیش افتادگان را مقدّم کرد و کوتاهی کنندگان را عقب انداخت؛ زیرا از میان پسینیان، مؤمنانی هستند که کردارشان بیشتر از پیشینیان است. نماز و روزه و حجّ و زکات و جهاد و انفاقشان بیشتر از ایشان است. و اگر پیشینه ای نبود که مؤمنان به سبب آن در نزد خداوند پیش افتند، پسینیان با بسیار شدن عملشان بر پیشینیان مقدّم می شدند ولی خدا دوست ندارد که کسی که در آخرین درجات ایمان است، با کسی که در نخستین درجهٔ آن است، برابر شود و کسی که خداوند او را عقب انداخته، مقدّم شود و کسی که خداوند او را مقدّم کرده، عقب انداخته شود. من عرض کردم: از آیه هایی که خداوند عزّتمند، مؤمنان به خودش را به پیشی گرفتن در ایمان خوانده است، برایم بفرمایید. فرمودند: این سخن خداوند شکوهمند که فرمود:

(برای آمرزش پروردگار و بهشتی که پهنه اش همچون پهنای آسمان و زمین است بر یکدیگر پیشی بگیرید که آن برای کسانی که به خداوند و فرستادگانش ایمان آورده اند، آماده است.) [حدید (57) : ۲۱] و فرمود: (پیشگامان پیشرو؛ آنان مقرّبان اند.) [واقعه (55) : ۱۰ و ۱۱]و فرمود: (و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکویی از آنان پیروی کردند؛ خداوند از آنان و آنان از خداوند خشنودند.) [توبه (۹) : ۱۰۰]که از مهاجرین نخستین به جهت پیشی شان، آغاز کرده و در جایگاه دوم، انصار و در جایگاه سوم کسانی را که به نیکویی از ایشان پیروی کرده اند، آورده است. هر گروهی را بنا بر درجه و منزلتش، در نزد خود قرار داده است.

عزّ و جلّ: تِلْکَ اَلرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اَللّٰهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ فوق بعض دَرَجٰاتٍ إلى آخر الآيه، و قال: وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ اَلنَّبِيِّينَ عَلىٰ بَعْضٍ و قال اُنْظُرْ کَيْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَهُ أَکْبَرُ دَرَجٰاتٍ وَ أَکْبَرُ تَفْضِيلاً و قال: هُمْ دَرَجٰاتٌ عِنْدَ اَللّٰهِ و قال: وَ يُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهُ و قال: اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا فِی سَبِيلِ اَللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَهً عِنْدَ اَللّٰهِ و قال: فَضَّلَ اَللّٰهُ اَلْمُجٰاهِدِينَ عَلَى اَلْقٰاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً دَرَجٰاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَهً وَ رَحْمَهً و قال: لا يَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ اَلْفَتْحِ وَ قٰاتَلَ أُولٰئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَهً مِنَ اَلَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قٰاتَلُوا و قال: يَرْفَعِ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ دَرَجٰاتٍ و قال: ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَهٌ فِی سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ اَلْکُفّٰارَ وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلاّٰ کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صٰالِحٌ و قال: وَ مٰا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اَللّٰهِ و قال: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ شَرًّا يَرَهُ فهذا ذكر درجات الإيمان و منازله عند اللّه عزّ و جلّ.

باب درجات الإيمان

[۱۵۲۲] ۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد اللّه، عن الحسن بن محبوب، عن عمّار بن أبی الأحوص، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ وضع الإيمان على سبعه أسهم: على البرّ و الصّدق و اليقين و الرّضا و الوفاء و العلم و الحلم، ثمّ قسم ذلک بين النّاس، فمن جعل فيه هذه السّبعه الأسهم فهو كامل، محتمل؛ و قسم لبعض النّاس السّهم و لبعض

سپس آنچه را که اولیایش را به سبب آن بر یکدیگر فضیلت داده، بیان کرده و فرموده است: (ما برخی از این فرستادگان را بر برخی دیگر برتری دادیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت. و برخی شان را درجاتی بالا برد.) [بقره (۲) :۲۵۳]و فرمود:

(و برخی از پیامبران را به برخی دیگر برتری دادیم.) [اسراء (۱۷) :55]و فرمود:

(بنگر که چگونه برخی را به برخی دیگر برتری دادیم و درجات آخرت و برتری هایش بزرگ تر است.) [اسراء (۱۷) : ۲۱]و فرمود: (آنان نزد خداوند درجاتی دارند.) [آل عمران (۳) :۱63]و فرمود: (و به هر صاحب فضیلتی به اندازۀ فضیلتش می دهد.) [هود (۱۱) :۳]و فرمود: (کسانی که ایمان آورده، هجرت کردند و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کردند، نزد خدا بزرگ ترین درجه را دارند.) [توبه (۹) : ۲۰]و فرمود: (خدا مجاهدان را بر خانه نشستگان، با پاداشی بزرگ برتری داده است؛ به درجات و آمرزش و رحمتی از خودش.) [نساء (4) :۹5 و 96]و فرمود: (کسانی از شما که پیش از فتح انفاق کرد و جنگید، برابر نیستند. آنان از کسانی که پس از فتح انفاق کرده، جنگیدند، درجه شان بزرگ تر است.) [حدید (57) : ۱۰]و فرمود: (خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که به ایشان علم داده شده، درجاتی بالا می برد.) [مجادله (58) :۱۱]و فرمود: (زیرا هیچ تشنگی و گرسنگی ای در راه خدا به ایشان نمی رسد و قدم در جایی که باعث خشم کافران شود، نمی گذارند و به دشمن زیانی نمی رسانند جز این که به سببش عمل صالحی برایشان نوشته می شود.) [توبه (۹) : ۱۲۰]و فرمود: (و هر خیری را که از پیش برای خودتان می فرستید، نزد خداوند می یابید.) [بقره (۲) : ۱۱۰] و فرمود: (و هرکس به اندازۀ ذرّه ای نیکویی کند آن را می بیند و هرکس هم به اندازۀ ذرّه ای بدی کند آن را می بیند.) [زلزال (۹۹) :۷ و ۸]و این است بیان درجات و منزلت ایمان در نزد خداوند شکوهمند.

درجات ایمان

[۱522] ۱-عمّار ابو الأحوص از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

همانا خدای شکوهمند ایمان را بر هفت بخش نیکی و راستی و یقین و خشنودی و

ص : ١٠١

السّهمين و لبعض الثّلاثه حتّى انتهوا إلى سّبعه، ثمّ قال: لا تحملوا على صاحب السّهم سهمين و لا على صاحب السّهمين ثلاثه فتبهضوهم، ثمّ قال كذلک حتّى ينتهى إلى سّبعه.

[۱۵۲۳]۲-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى جميعا، عن ابن فضّال، عن الحسن بن الجهم، عن أبى اليقظان، عن يعقوب بن الضّحّاک، عن رجل من أصحابنا سرّاج و كان خادما لأبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

بعثنى أبو عبد اللّه عليه السّلام فى حاجه و هو بالحيره أنا و جماعه من مواليه قال:

فانطلقنا فيها ثمّ رجعنا مغتمّين قال: و كان فراشى فى الحائر الّذى كنّا فيه نزولا، فجئت و أنا بحال فرميت بنفسى فبينا أنا كذلک إذا أنا بأبى عبد اللّه عليه السّلام قد أقبل قال: فقال: قد أتيناک أو قال: جئناک، فاستويت جالسا و جلس على صدر فراشى فسألنى عمّا بعثنى له فأخبرته، فحمد اللّه. ثمّ جرى ذكر قوم فقلت:

جعلت فداک إنّا نبرأ منهم، إنّهم لا يقولون ما نقول. قال: فقال: يتولّونا و لا يقولون ما تقولون تبرءون منهم؟ قال: قلت: نعم قال: و هو ذا عندنا ما ليس عندكم فينبغى لنا أن نبرأ منكم؟ قال: قلت: لا، -جعلت فداک-قال: و هو ذا عند اللّه ما ليس عندنا أفتراه أطرحنا؟ قال: قلت: لا و اللّه-جعلت فداک-ما نفعل؟ قال: فتولّوهم و لا تبرّءوا منهم، إنّ من المسلمين من له سهم و منهم من له سهمان و منهم من له ثلاثه أسهم، و منهم من له أربعه أسهم، و منهم من له خمسه أسهم، و منهم من له ستّه أسهم، و منهم من له سبعه أسهم، فليس ينبغى أن يحمل صاحب السّهم على ما عليه صاحب السّهمين و لا صاحب السّهمين على ما عليه صاحب الثّلاثه و لا صاحب الثّلاثه على ما عليه صاحب الأربعه

وفا و دانش و بردباری نهاد. سپس آن را میان مردم قسمت کرد. کسی که همهٔ این هفت بخش را در او نهاد، او کمال یافته و دربردارندهٔ ایمان است. برای برخی از مردم یک بخش داد و برای برخی دیگر دو بخش و سه بخش تا هفت بخش.

سپس فرمود: (به صاحب یک بخش، دو بخش و به صاحب دو بخش، سه بخش، بار نکنید تا گران بار شوند. و همین طور.)

[۱۵۲۳]۲-مردی زین ساز از اصحابمان که خادم حضرت صادق علیه السّلام بود، گفته است: حضرت صادق علیه السّلام در حیره، من و گروهی از غلامانش را برای کاری فرستاد. ما رفتیم و هنگام غروب بازگشتیم. من که بسترم در اطراف جایی بود که فرود آمده بودیم، رسیدم و بی حال خود را در بستر انداختم. در این حال بودم که ناگاه حضرت صادق علیه السّلام را دیدم که پیش می آید و می فرماید: ما به نزد تو می آییم.

من راست نشستم و حضرت بر بالای بسترم نشسته، از کاری که مرا به دنبالش فرستاده بود، پرسید. من گزارش دادم. ایشان خدا را سپاس گفت. سپس از مردمی سخن به میان آمد و من گفتم: جانم فدایت! ما از ایشان بیزاری می جوییم. آنان به آنچه ما معتقدیم، معتقد نیستند. حضرت فرمودند: با این که آن ها ما را دوست دارند چون به آنچه شما معتقدید، معتقد نیستند، از ایشان بیزاری می جویید؟ او گوید من عرض کردم: بله. فرمودند: پس چون ما به چیزی معتقدیم که شما معتقد نیستید باید از شما بیزاری بجوییم؟ عرض کردم: نه، جانم فدایت.

فرمودند: و نزد خدا هم چیزی است که نزد ما نیست آیا گمان می کنی او ما را دور می اندازد؟ عرض کردم: نه، به خدا سوگند. جانم به فدایت. پس بفرمایید که چه کنیم؟ فرمودند: آنان را دوست بدارید و بیزاری نجویید. همانا از میان مسلمانان یکی، یک سهم دارد، دیگری دو سهم، یکی دیگر سه سهم و دیگری چهار سهم و دیگری پنج سهم و دیگری شش سهم و دیگری هفت سهم. و سزاوار نیست که بر صاحب یک سهم، تکلیف صاحب دو سهم بار شود و بر صاحب دو سهم، تکلیف صاحب سه سهم و بر صاحب سه سهم تکلیف صاحب چهار سهم و بر

و لا صاحب الأربعه على ما عليه صاحب الخمسه و لا صاحب الخمسه على ما عليه صاحب السّتّه و لا صاحب السّتّه على ما عليه صاحب السّبعه و سأضرب لک مثلا إنّ رجلا كان له جار و كان نصرانيّا فدعاه إلى الإسلام و زيّنه له فأجابه فأتاه سحيرا فقرع عليه الباب فقال له: من هذا؟ قال: أنا فلان قال: و ما حاجتک؟ فقال: توضّأ و البس ثوبيک و مرّ بنا إلى الصّلاه، قال: فتوضّأ و لبس ثوبيه و خرج معه، قال: فصلّيا ما شاء اللّه ثمّ صلّيا الفجر ثمّ مكثا حتّى أصبحا، فقام الّذي كان نصرانيّا يريد منزله، فقال له الرّجل: أين تذهب؟ النّهار قصير و الّذى بينک و بين الظّهر قليل؟ قال: فجلس معه إلى أن صلّى الظّهر، ثمّ قال: و ما بين الظّهر و العصر قليل فاحتبسه حتّى صلّى العصر، قال: ثمّ قام و أراد أن ينصرف إلى منزله فقال له: إنّ هذا آخر النّهار و أقلّ من أوّله فاحتبسه حتّى صلّى المغرب ثمّ أراد أن ينصرف إلى منزله فقال له: إنّما بقيت صلاه واحده قال: فمكث حتّى صلّى العشاء الآخره ثمّ تفرّقا فلمّا كان سحيرا غدا عليه فضرب عليه الباب فقال: من هذا؟ قال: أنا فلان قال: و ما حاجتک؟ قال: توضّأ و البس ثوبيک و اخرج بنا فصلّ: قال: اطلب لهذا الدّين من هو أفرغ منّى و أنا إنسان مسكين و علىّ عيال، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: أدخله فى شىء أخرجه منه أو قال: أدخله من مثل ذه و أخرجه من مثل هذا.

باب آخر منه

[١٥٢٤] ١-أحمد بن محمّد، عن الحسن بن موسى، عن أحمد بن عمر، عن يحيى بن أبان، عن شهاب قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: لو علم النّاس كيف خلق اللّه تبارک و تعالى هذا

صاحب چهار سهم، تکلیف صاحب پنج سهم و بر صاحب پنج سهم، تکلیف صاحب شش سهم، و بر صاحب شش سهم، تکلیف صاحب هفت سهم بار شود.

برایت مثالی بزنم. مردی یک همسایۀ نصرانی داشت، او را به اسلام خواند و چنان آراسته خواند که او پذیرفت. آن گاه سحرگاه به خانه اش رفته، در را کوبید. آن مرد گفت: کیست؟ این گفت: منم. او گفت: چه می خواهی؟ گفت: وضو بگیر و لباست را بپوش و با من به نماز بیا. او وضو گرفته، لباسش را پوشید و با او بیرون آمد. آن گاه الی ما شاء اللّه [بسیار]نماز خوانده، سپس نماز صبح گزاردند و ماندند تا صبح طلوع کرد. مرد نصرانی برخاست تا به سوی خانه اش رود که مرد مسلمان به او گفت: کجا می روی؟ روز کوتاه است و عصر، اندک. پس او را تا نماز عصر نگاه داشت. سپس مرد نصرانی برخاست و آهنگ خانه کرد، مرد گفت: اینک پایان روز است و چیزی از آن باقی نمانده است. پس او را نگاه داشت تا نماز مغرب را هم بگزارد. سپس چون خواست به خانه اش برود به او گفت:

فقط یک نماز مانده است. و او نشست و نماز عشاء را هم خواند. سپس از هم جدا شدند. چون سحرگاه فردا رسید، مرد مسلمان به خانۀ او رفت و در زد.

نصرانی گفت: کیست؟ این گفت: منم. نصرانی گفت: چه کار داری؟ این گفت:

وضو گرفته، لباست را بپوش و با من برای نماز بیرون بیا. او گفت: برای دینت به دنبال کسی بی کارتر از من برو. من آدمی بیچاره و عیالوارم. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: او آن مرد را هم مسلمان کرد و هم از مسلمانی به در آورد.

فصلی دیگر از درجات ایمان

[۱۵۲۴]۱-شهاب گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: اگر مردم می دانستند که خدای پاک و والا این آفریدگان را چگونه آفریده است، هیچ کسی،

الخلق لم يلم أحد أحدا، فقلت: أصلحک اللّه فکيف ذاک؟ فقال: إنّ اللّه تبارک و تعالى خلق أجزاء بلغ بها تسعه و أربعين جزءا، ثمّ جعل الأجزاء أعشارا فجعل الجزء عشره أعشار، ثمّ قسمه بين الخلق فجعل فى رجل عشر جزء و فى آخر عشرى جزء حتّى بلغ به جزءا تامّا و فى آخر جزءا و عشر جزء و آخر جزءا و عشرى جزء و آخر جزءا و ثلاثه أعشار جزء حتّى بلغ به جزءين تامّين، ثمّ بحساب ذلک حتّى بلغ بأرفعهم تسعه و أربعين جزءا فمن لم يجعل فيه إلاّ عشر جزء لم يقدر على أن يكون مثل صاحب العشرين و كذلک صاحب العشرين لا يكون مثل صاحب الثّلاثه الأعشار و كذلک من تمّ له جزء لا يقدر على أن يكون مثل صاحب الجزءين و لو علم النّاس أنّ اللّه عزّ و جلّ خلق هذا الخلق على هذا لم يلم أحد أحدا.

[١٥٢٥]٢-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن بعض أصحابه، عن الحسن بن علىّ بن أبى عثمان، عن محمّد بن عثمان، عن محمّد بن حمّاد الخزّار، عن عبد العزيز القراطيسىّ قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا عبد العزيز إنّ الإيمان عشر درجات بمنزله السّلّم يصعد منه مرقاه بعد مرقاه فلا يقولنّ صاحب الاثنين لصاحب الواحد: لست على شىء، حتّى ينتهى إلى العاشر، فلا تسقط من هو دونک فيسقطک من هو فوقک، و إذا رأيت من هو أسفل منک بدرجه فارفعه إليک برفق و لا تحملنّ عليه ما لا يطيق فتكسّره فإنّ من كسّر مؤمنا فعليه جبره.

[١٥٢٦]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن سدير قال:

قال لى أبو جعفر عليه السّلام: إنّ المؤمنين على منازل: منهم على واحده و منهم

دیگری را سرزنش نمی کرد. من عرض کردم: خدا کارت را بسامان کند، آفرینش آفریدگان چگونه بوده است؟ فرمودند: خداوند پاک و والا اجزایی آفرید و به چهل و نه جزء رسید. سپس آن اجزاء را ده تایی کرده، هر جزئی را ده بخش کرده، میان مردم قسمت کرد. پس به مردی یک دهم جزء داد و به دیگری دو دهم تا یک جزء کامل. و به دیگری یک جزء و یک دهم جزء داد و به دیگری یک جزء و دو دهم جزء و به دیگری، یک جزء و سه دهم تا دو جزء کامل. و به همین حساب تا به والاترین شان برسد که چهل و نه جزء است. پس کسی که در او جز یکدهم جزء قرار نداده، مانند صاحب دو دهم جزء توانمند نخواهد بود و همین طور صاحب دو دهم جزء همانند صاحب سه دهم جزء نیست. و همین طور کسی که یک جزء کامل را دارد، همانند صاحب دو جزء کامل، توانمند نیست. و اگر مردم می دانستند که خداوند عزّتمند آفریدگان را چنین آفریده است، هیچ کس، دیگری را سرزنش نمی کرد.

[۱۵۲۵]۲-عبد العزیز قراطیسی گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند:

ای عبد العزیز، ایمان، به منزلهٔ نردبانی ده پلّه است، که از آن پلّه پلّه بالا می روند.

پس نباید صاحب دو پلّه به صاحب یک پلّه بگوید: تو چیزی نداری. و همین طور کسی که به پلّه دهم می رسد. پس فروتر از خودت را به پایین نیانداز تا فراتر از تو، تو را به پایین نیندازد. و چون کسی را یک درجه پایین تر از خودت دیدی با مهربانی به سوی خودت بکش و آنچه توانش را ندارد بر او تحمیل نکن که او را می شکنی. و همانا هرکس مؤمنی را بشکند، باید خودش او را التیام دهد.

[۱۵۲۶]۳-سدیر گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمودند: مؤمنان چند

على اثنتين و منهم على ثلاث و منهم على أربع و منهم على خمس و منهم على ستّ و منهم على سبع فلو ذهبت تحمل على صاحب الواحده ثنتين لم يقو، و على صاحب الثّنتين ثلاثا لم يقو، و على صاحب الثّلاث أربعا لم يقو، و على صاحب الأربع خمسا لم يقو، و على صاحب الخمس ستّا لم يقو، و على صاحب السّتّ سبعا لم يقو، و على هذه الدّرجات.

[١٥٢٧]4-عنه، عن علىّ بن الحكم، عن محمّد بن سنان، عن الصّبّاح بن سيابه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما أنتم و البراءه يبرأ بعضكم من بعض، إنّ المؤمنين بعضهم أفضل من بعض و بعضهم أكثر صلاه من بعض و بعضهم أنفذ بصرا من بعض و هى الدّرجات.

باب نسبه الإسلام

[١٥٢٨]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن بعض أصحابنا رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: لأنسبنّ الإسلام نسبه لا ينسبه أحد قبلى و لا ينسبه أحد بعدى إلاّ بمثل ذلک إنّ الإسلام هو التّسليم، و التّسليم هو اليقين، و اليقين هو التّصديق، و التّصديق هو الإقرار، و الإقرار هو العمل، و العمل هو الأداء، إنّ المؤمن لم يأخذ دينه عن رأيه و لكن أتاه من ربّه فأخذه إنّ المؤمن يرى يقينه فى عمله و الكافر يرى إنكاره فى عمله، فو الّذى نفسى بيده ما عرفوا أمرهم فاعتبروا إنكار الكافرين و المنافقين بأعمالهم الخبيثه.

[١٥٢٩]٢-عنه، عن أبيه، عن عبد اللّه بن القاسم، عن مدرک بن عبد الرّحمن، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

درجه اند: یکی، یک درجه ای است، دیگری دو درجه ای، سپس سه درجه ای و چهار درجه ای و پنج درجه ای و شش درجه ای و هفت درجه ای. پس اگر بخواهی بر صاحب یک درجه، تکلیف دو درجه ای تحمیل کنی، تاب نمی آورد و اگر بر دو درجه ای، سه درجه تحمیل کنی، تاب نمی آورد و اگر بر سه درجه ای، چهار درجه تحمیل کنی، نمی تواند و اگر بر چهار درجه ای، پنج درجه تحمیل کنی، نمی تواند و اگر بر پنج درجه ای، شش درجه تحمیل کنی، نمی تواند و اگر بر شش درجه ای، هفت درجه تحمیل کنی، نمی تواند. و بدین منوال.

[۱۵۲۷]4-صبّاح سیابه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: شما را با بیزاری جستن چه کار که برخی تان از برخی دیگر بیزاری می جویید. مؤمنان برخی برتر از برخی دیگرند، برخی شان بسیار نماز می گزارند و برخی بیناترند و این همان درجات مختلف است.

توضیح اسلام

[۱۵۲۸]۱-احمد بن محمّد خالد حدیثی از یکی از اصحابمان که سندش را بالا برده، روایت کرده که حضرت امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: همانا اسلام را چنان شرح می دهم که کسی پیش و پس از من جز مانند آن شرح ندهد. همانا اسلام، سرسپردن است و سرسپردن همان یقین و یقین همان تصدیق و تصدیق همان اقرار و اقرار همان کردار و کردار همان به جاآوردن است. مؤمن دینش را از رأی خودش نمی گیرد بلکه دین از سوی پروردگار به نزدش می آید و او برمی گیرد.

مؤمن یقین را در کردارش می بیند و کافر انکارش را در کردارش. سوگند به آن که جانم در دست او است، آنان کارشان را نشناختند. پس انکار کافران و منافقان را از اعمال پلیدشان بازشناسید.

[۱۵۲۹]۲-مدرک عبد الرّحمان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: الإسلام عريان فلباسه الحياء و زينته الوقار و مروءته العمل الصّالح و عماده الورع. و لكلّ شىء أساس؛ و أساس الإسلام حبّنا أهل البيت.

علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن علىّ بن معبد عن عبد اللّه بن القاسم، عن مدرک بن عبد الرّحمن، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام مثله.

[١٥٣٠]٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عبد العظيم بن عبد اللّه الحسنىّ، عن أبى جعفر الثّانى عليه السّلام، عن أبيه، عن جدّه صلوات اللّه عليهم قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: إنّ اللّه خلق الإسلام فجعل له عرصه و جعل له نورا و جعل له حصنا و جعل له ناصرا فأمّا عرصته فالقرآن، و أمّا نوره فالحكمه، و أمّا حصنه فالمعروف، و أمّا أنصاره فأنا و أهل بيتى و شيعتنا، فأحبّوا أهل بيتى و شيعتهم و أنصارهم فإنّه لمّا أسرى بى إلى السّماء الدّنيا فنسبنى جبرئيل عليه السّلام لأهل السّماء استودع اللّه حبّى و حبّ أهل بيتى و شيعتهم فى قلوب الملائكه، فهو عندهم وديعه إلى يوم القيامه ثمّ هبط بى إلى أهل الأرض فنسبنى إلى أهل الأرض فاستودع اللّه عزّ و جلّ حبّى و حبّ أهل بيتى و شيعتهم فى قلوب مؤمنى أمّتى فمؤمنو أمّتى يحفظون وديعتى فى أهل بيتى إلى يوم القيامه، ألا فلو أنّ الرّجل من أمّتى عبد اللّه عزّ و جلّ عمره أيّام الدّنيا ثمّ لقى اللّه عزّ و جلّ مبغضا لأهل بيتى و شيعتى ما فرّج اللّه صدره إلاّ عن النّفاق.

باب خصال المؤمن

[١٥٣١]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن عبد الملک بن غالب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: اسلام، برهنه است و لباسش شرم است. آراستگی اش وقار، مردانگی اش کردار نیک و تکیه گاهش، پرهیزگاری است. برای هرچیز، اساسی است و اساس اسلام، دوستی با ما اهل بیت است.

مانند این حدیث با سند دیگری هم روایت شده است.

[۱۵۳۰]۳-حضرت عبد العظیم حسنی از حضرت جواد علیه السّلام به نقل از پدر و نیایش از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: همانا خداوند اسلام را آفرید و برایش میدان و نور و دژ و یاوری قرار داد. میدانش قرآن، نورش حکمت، دژش نیکی و یاورانش من و خاندانم و پیروانمان هستیم. پس خاندانم و پیروان و یاورانشان را دوست بدارید؛ چون هنگامی که مرا شبانه به آسمان دنیا بردند و جبرئیل علیه السّلام مرا به آسمانیان شناساند، خداوند دوستی من و دوستی خاندانم و پیروانشان را در دل های فرشتگان به امانت نهاد. و آن تا روز رستاخیز نزدشان امانت می ماند.

سپس جبرئیل مرا به نزد زمینیان فرود آورد و مرا به آنان شناساند و خداوند عزّتمند دوستی من و خاندانم و پیروانشان را در دل مؤمنان امّتم به امانت نهاد.

و مؤمنان امّتم امانت من دربارۀ خاندانم را تا روز رستاخیز نگاه می دارند. بدانید اگر مردی از امّتم در تمام عمرش، خداوند شکوهمند را بندگی کند، ولی در حال دشمنی با خاندانم و پیروانم او را دیدار کند، خداوند دلش را جز برای نفاق نمی گشاید.

خصلت های مؤمن

[۱۵۳۱]۱-عبد الملک غالب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برای

ينبغى للمؤمن أن يكون فيه ثمانى خصال: وقورا عند الهزاهز، صبورا عند البلاء، شكورا عند الرّخاء، قانعا بما رزقه اللّه، لا يظلم الأعداء، و لا يتحامل للأصدقاء، بدنه منه فى تعب، و النّاس منه فى راحه، إنّ العلم خليل المؤمن و الحلم وزيره، و العقل أمير جنوده، و الرّفق أخوه، و البرّ والده.

[۱۵۳۲]۲-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه، عن أبيه عليهما السّلام قال:

قال أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه: الإيمان له أركان أربعه: التّوكّل على اللّه، و تفويض الأمر إلى اللّه، و الرّضا بقضاء اللّه، و التّسليم لأمر اللّه عزّ و جلّ.

[۱۵۳۳]۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عمّن ذكره، عن محمّد بن عبد الرّحمن بن أبى ليلى، عن أبيه عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّكم لا تكونون صالحين حتّى تعرفوا و لا تعرفون حتّى تصدّقوا و لا تصدّقون حتّى تسلّموا أبوابا أربعه لا يصلح أوّلها إلاّ ب آخرها، ضلّ أصحاب الثّلاثه و تاهوا تيها بعيدا، إنّ اللّه تبارک و تعالى لا يقبل إلاّ العمل الصّالح، و لا يتقبّل اللّه إلاّ بالوفاء بالشّروط و العهود، و من وفى اللّه بشروطه و استكمل ما وصف فى عهده نال ما عنده و استكمل وعده، إنّ اللّه عزّ و جلّ أخبر العباد بطريق الهدى، و شرع لهم فيها المنار، و أخبرهم كيف يسلكون، فقال: وَ إِنِّى لَغَفّٰارٌ لِمَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً ثُمَّ اِهْتَدىٰ و قال: إِنَّمٰا يَتَقَبَّلُ اَللّٰهُ مِنَ اَلْمُتَّقِينَ فمن اتّقى اللّه عزّ و جلّ فيما أمره لقى اللّه عزّ و جلّ مؤمنا بما جاء به محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم هيهات هيهات فات قوم و ماتوا قبل أن يهتدوا و ظنّوا أنّهم آمنوا، و أشركوا من حيث لا يعلمون إنّه من أتى البيوت من أبوابها اهتدى و من أخذ فى غيرها سلک طريق الرّدى وصل اللّه طاعه ولىّ أمره بطاعه رسوله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم

مؤمن شایسته است که هشت خصلت را داشته باشد: استواری به گاه سختی، شکیبایی در بلا، سپاسمندی در آسایش، قانع بودن به روزی خدا، ستم نکردن به دشمنان، به سبب دوستان دست به گناه نیالودن، آسودگی مردم از او و رنجش تنش از او. دانش دوست او و بردباری وزیرش و خرد فرمانده سربازانش و مدارا برادرش و نیکی، پدر مؤمن است.

[۱۵۳۲]۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام به نقل از پدرش علیهم السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان-درودهای خدا بر او-فرمودند: ایمان چهار پایه دارد: تکیه به خدا، سپردن کار به او، خرسندی به قضا و سرسپردگی به فرمانش.

[۱۵۳۳]۳-عبد الرّحمان ابو لیلی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: شما تا شناخت نیابید نیکوکار نمی گردید و تا تصدیق نکنید شناخت نمی یابید و تا به چهار موضوع سرنسپارید که نخستین آن جز به وسیلهٔ آخرین درست نمی شود و برگیرندگان سه موضوع آن به گمراهی افتاده، دور شدند، تصدیق نمی کنید. همانا خدای پاک و والا جز عمل صالح را نمی پذیرد. و آن را جز با وفاداری به شرط و پیمان ها نمی پذیرد. کسی که به شرطهای خداوند وفا کرده، آنچه را در پیمانش گفته شده به تمامی انجام دهد، به آنچه نزد خدا است رسیده، و پاداشش را به تمامی دریافت می کند. همانا خداوند شکوهمند بندگان را به راه های هدایت آگاه ساخته و برایشان در آن راه ها چراغ هایی نهاده و گفته است که چگونه راه را بپیمایند. که فرمود: (و من برای کسی که توبه کرده، ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، بسیار آمرزنده ام.) [طاها (۲۰) :۸۲] و فرمود: (همانا خداوند از پرهیزگاران می پذیرد.) [مائده (5) :۲۷]پس آن که در آنچه فرمان داده شده، از خداوند پرواکند، درحالی به دیدار خداوند عزّتمند می رود که به آنچه حضرت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-آورده، مؤمن است. دور باد، دور باد. مردمی در گذشته و پیش از آن که هدایت شوند، مردند ولی گمان کردند که ایمان آورده اند. آنان از جایی به شرک افتادند که نمی دانستند.

که هرکس از در به خانه درآید، راه یافته است و آن که راهی جز آن در پیش گیرد، شیوهٔ نابودی را پیموده است. خداوند فرمانبرداری از ولیّ امر را به فرمانبرداری از

و طاعه رسوله بطاعته فمن ترک طاعه ولاه الأمر لم یطع اللّه و لا رسوله و هو الإقرار بما نزل من عند اللّه، خذوا زینتکم عند کلّ مسجد و التمسوا البیوت الّتی أذن اللّه أن ترفع و یذکر فیها اسمه، فإنّه قد خبّرکم أنّهم رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِیهِمْ تِجٰارَهٌ وَ لاٰ بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اَللّٰهِ عزّ و جلّ وَ إِقٰامِ اَلصَّلاٰهِ وَ إِیتٰاءِ اَلزَّکٰاهِ یَخٰافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ اَلْقُلُوبُ وَ اَلْأَبْصٰارُ إنّ اللّه قد استخلص الرّسل لأمره، ثمّ استخلصهم مصدّقین لذلک فی نذره، فقال: وَ إِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلاّٰ خَلاٰ فِیهٰا نَذِیرٌ تاه من جهل، و اهتدی من أبصر و عقل، إنّ اللّه عزّ و جلّ یقول: فَإِنَّهٰا لاٰ تَعْمَی اَلْأَبْصٰارُ وَ لٰکِنْ تَعْمَی اَلْقُلُوبُ اَلَّتِی فِی اَلصُّدُورِ و کیف یهتدی من لم یبصر؟ و کیف یبصر من لم ینذر؟ اتّبعوا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و أقرّوا بما نزل من عند اللّه و اتّبعوا آثار الهدی، فإنّهم علامات الأمانه و التّقی و اعلموا أنّه لو أنکر رجل عیسی ابن مریم علیهما السّلام و أقرّ بمن سواه من الرّسل لم یؤمن، اقتصّوا الطّریق بالتماس المنار، و التمسوا من وراء الحجب الآثار، تستکملوا أمر دینکم و تؤمنوا باللّه ربّکم.

[۱۵۳4]4-عنه، عن أبیه، عن سلیمان الجعفریّ، عن أبی الحسن الرّضا، عن أبیه علیهما السّلام قال:

رفع إلی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم قوم فی بعض غزواته فقال: من القوم؟ فقالوا:

مؤمنون یا رسول اللّه، قال: و ما بلغ من إیمانکم؟ قالوا: الصّبر عند البلاء، و الشّکر عند الرّخاء، و الرّضا بالقضاء، فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: حلماء علماء کادوا من الفقه أن یکونوا أنبیاء، إن کنتم کما تصفون فلا تبنوا ما لا تسکنون و لا تجمعوا ما لا تأکلون و اتّقوا اللّه الّذی إلیه ترجعون.

رسولش پیوست و فرمانبرداری از رسول را به فرمانبرداری خودش. پس کسی که فرمانبرداری والیان امرش را وارهد، نه از خداوند و نه از رسولش اطاعت نکرده است. و این همان اقرار به چیزی است که از نزد خدا نازل شده است: (در مساجد خود را بیارایید.) [اعراف (۷) : ۳۱]و از خانه هایی بجویید که خداوند اجازه داده نامش در آن ها بالا رود و یاد شود. و خداوند به شما نمایاند که آنان: (مردانی هستند که تجارت و دادوستد، آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند. آنان از روزی می ترسند که دل ها و چشم ها در آن پریشان می شود.) [نور (۲۴) :

۳۷]همانا خداوند فرستادگان را برای فرمانش برگزید و سپس برای تصدیق آن فرمان دربارۀ بیم دهندگان هم ایشان را برگزید و فرمود: (هیچ امّتی نیست که بیم دهنده ای در میانشان نباشد.) [فاطر (۳۵) :۲۴]هرکس نادان بود، گمراه شد و هر کس چشم بازکرد و اندیشید، راه یافت. همانا خداوند عزّتمند می فرماید: (همانا چشم ها کور نمی شوند ولی دل هایی که در سینه اند کور می گردند.) [حج (۲۲) :46] و چگونه کسی که نمی بیند، راه بیابد؟ و چگونه ببیند کسی که بیم ندارد؟ از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-پیروی کنید و به آنچه از نزد خداوند نازل شده، اقرار نمایید و از نشانه های هدایت دنباله روی کنید که آنان نشانه های راستی و پرهیزگاری اند. و بدانید که اگر مردی عیسای مریم علیهما السّلام را انکار کند و به فرستادگان دیگر اقرار کند، ایمان نیاورده است. راه را به جست وجوی چراغ ها بپیمایید و نشانه ها را از پشت پرده ها بجویید تا دینتان را کامل کرده، به خداوند و پروردگارتان ایمان آرید.

[۱534]4-سلیمان جعفری از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در یکی از جنگ ها نزد پیامبر گرامی گروهی را تمجید کردند. ایشان فرمود: آنان چه کسانی هستند؟ گفتند: ای رسول خدا، مؤمنانی هستند. فرمودند: ایمانشان چگونه است؟ گفتند: در بلا شکیبا، در آسایش سپاسمند و در قضا خرسندند.

رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: بردبارانی دانشمندند که به جهت فهمشان نزدیک است از پیامبران شوند. اگر شما چنان که وصف می کنید، هستید، پس ساختمانی را که در آن نمی نشینید، نسازید و چیزی را که نمی خورید، گردنیاورید و از خداوندی که به سویش بازمی گردید، پرواکنید.

ص :5١١

باب

[۱۵۳۵] ۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد جمیعا، عن الحسن بن محبوب، عن یعقوب السّرّاج، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السّلام و بأسانید مختلفه، عن الأصبغ بن نباته قال:

خطبنا أمیر المؤمنین علیه السّلام فی داره-أو قال فی القصر-و نحن مجتمعون، ثمّ أمر صلوات اللّه علیه فکتب فی کتاب و قرئ علی النّاس، و روی غیره أنّ ابن الکوّاء سأل أمیر المؤمنین علیه السّلام عن صفه الإسلام و الإیمان و الکفر و النّفاق، فقال: أمّا بعد فإنّ اللّه تبارک و تعالی شرع الإسلام و سهّل شرائعه لمن ورده، و أعزّ أرکانه لمن حاربه و جعله عزّا لمن تولّاه و سلما لمن دخله و هدی لمن ائتمّ به و زینه لمن تجلّله و عذرا لمن انتحله و عروه لمن اعتصم به و حبلا لمن استمسک به و برهانا لمن تکلّم به و نورا لمن استضاء به و عونا لمن استغاث به و شاهدا لمن خاصم به و فلجا لمن حاجّ به و علما لمن وعاه و حدیثا لمن روی و حکما لمن قضی و حلما لمن جرّب و لباسا لمن تدبّر و فهما لمن تفطّن و یقینا لمن عقل و بصیره لمن عزم و آیه لمن توسّم و عبره لمن اتّعظ و نجاه لمن صدّق و تؤده لمن أصلح و زلفی لمن اقترب و ثقه لمن توکّل و رخاء لمن فوّض و سبقه لمن أحسن و خیرا لمن سارع و جنّه لمن صبر و لباسا لمن اتّقی و ظهیرا لمن رشد و کهفا لمن آمن و أمنه لمن أسلم و رجاء لمن صدق و غنی لمن قنع، فذلک الحقّ، سبیله الهدی و مأثرته المجد و صفته الحسنی فهو أبلج المنهاج مشرق المنار، ذاکی المصباح، رفیع الغایه، یسیر المضمار، جامع

باب

[۱۵۳۵]۱-أصبغ نباته گفت: امیر مؤمنان علیه السّلام در خانه اش-یا در قصر-برای ما که گرد آمده بودیم سخنرانی کرد و سپس فرمان داد تا در نامه ای نوشته شده، بر مردم خوانده شود. و کسی دیگر هم روایت کرده است که پسر گوّاء از امیر مؤمنان علیه السّلام دربارهٔ صفت اسلام و ایمان و کفر و نفاق پرسید و حضرت فرمود:

امّا بعد؛ همانا خداوند پاک و والا اسلام را قرار داده، قواعدش را برای کسانی که به آن درآمدند آسان ساخت و پایه هایش را به جهت کسانی که با آن به جنگ برخاستند استوار نمود. و آن برای کسانی که از آن پیروی کردند، عزّت و برای کسی که در آن درآمد سلامتی است، برای کسی که از آن پیروی کرد، هدایت و، برای کسی که آن را لباس خود قرار می دهد، آراستگی است، برای کسی که خود را به آن می آویزد، بهانه و برای کسی که به آن چنگ می زند، دستگیره است، برای کسی که آن را برمی گیرد، طناب و برای کسی که با آن سخن می گوید، برهان است، برای کسی که روشنایی می جوید، نور است و برای کسی که یاری می جوید، کمک، برای کسی که مناظره می کند، گواه است و برای کسی که استدلال می آورد پیروزی است، برای کسی که حفظ می کند، دانش است و برای کسی که روایت می کند، حدیث، برای کسی که داوری می کند، حکم است و برای کسی که تجربه می اندوزد، بردباری است، برای کسی که دوراندیشی می کند، لباس است و برای کسی که درک می کند، فهم، برای کسی که می اندیشد، یقین است و برای کسی که تصمیم می گیرد، بینایی، برای کسی که دقّت می کند، نشانه است و برای کسی که پند می پذیرد، عبرت، برای کسی که تصدیق می کند، نجات است و برای کسی که نیکی می کند، آرامش، برای کسی که تقرّب می جوید، نزدیکی است و برای کسی که توکّل می کند، اطمینان، برای کسی که تفویض می کند، آسودگی است و برای کسی که خوبی می کند، بهره، برای کسی که پیشی می جوید، خیر است و برای کسی که شکیبایی می کند، سپر، برای کسی که پرهیزگاری می کند، لباس است و برای کسی که هدایت می شود، پشتیبان، برای کسی که ایمان می آورد، پناهگاه است و برای کسی که اسلام می آورد، ایمنی، برای کسی که راست می گوید، امیدواری است و برای کسی که قناعت می کند، توانگری است اسلام حقّ است. راهش هدایت، فخرش بزرگی و صفتش نیکویی است. اسلام، شیوه ای روشن و چراغی پرنور است. چراغی تابنده و بلند

ص :١١٧

الحلبه، سريع السّبقه، أليم النّقمه، كامل العدّه، كريم الفرسان، فالإيمان منهاجه، و الصّالحات مناره و الفقه مصابيحه و الدّنيا مضماره و الموت غايته و القيامه حلبته و الجنّه سبقته و النّار نقمته و التّقوى عدّته و المحسنون فرسانه، فبالإيمان يستدلّ على الصّالحات و بالصّالحات يعمر الفقه و بالفقه يرهب الموت و بالموت تختم الدّنيا و بالدّنيا تجوز القيامه و بالقيامه تزلف الجنّه و الجنّه حسره أهل النّار و النّار موعظه المتّقين و التّقوى سنخ الإيمان.

باب صفه الإيمان

[١٥٣٦] ١-بالإسناد الأوّل، عن ابن محبوب، عن يعقوب السّرّاج، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سئل أمير المؤمنين عليه السّلام عن الإيمان، فقال: إنّ اللّه عزّ و جلّ جعل الإيمان على أربع دعائم: على الصّبر و اليقين و العدل و الجهاد، فالصّبر من ذلک على أربع شعب: على الشّوق و الإشفاق و الزّهد و التّرقّب، فمن اشتاق إلى الجنّه سلا عن الشّهوات و من أشفق من النّار رجع عن المحرّمات و من زهد فى الدّنيا هانت عليه المصيبات و من راقب الموت سارع إلى الخيرات، و اليقين على أربع شعب: تبصره الفطنه و تأوّل الحكمه و معرفه العبره و سنّه الأوّلين، فمن أبصر الفطنه عرف الحكمه و من تأوّل الحكمه عرف العبره و من عرف العبره عرف السّنّه و من عرف السّنّه فكأنّما كان مع الأوّلين و اهتدى إلى الّتى هى أقوم و نظر إلى من نجا بما نجا و من هلک بما هلک و إنّما أهلک اللّه من أهلک بمعصيته و أنجى من أنجى بطاعته، و العدل على أربع شعب: غامض الفهم و غمر العلم و زهره الحكم و روضه الحلم، فمن فهم فسّر جميع العلم و من علم

هدف است، میدانی هموار و گردآورندۀ مسابقه ها است، جایزه اش شتابنده و کیفرش دردناک است، سازوبرگش کامل و سوارانش بزرگ اند. ایمان، راه او است و اعمال نیک مناره اش. درک، چراغ های آن است و دنیا میدانش. مرگ پایان و رستاخیز، مسابقه اش. بهشت جایزه و دوزخ، کیفرش، تقوا، سازوبرگ و نیکوکاران، سوارانش. به وسیلۀ ایمان است که بر اعمال صالح استدلال می شود و با اعمال صالح است که درک و فهم رونق می گیرد و با درک و فهم است که هراس از مرگ می آید و با مرگ است که دنیا به انجام می رسد و با دنیا است که از رستاخیز گذر می کنند و به وسیلۀ قیامت است که به بهشت نزدیک می گردند و بهشت حسرت دوزخیان و دوزخ، اندرز پرهیزگاران و تقوا اساس ایمان است.

صفت ایمان

[۱536] ۱-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: کسی از امیر مؤمنان علیه السّلام دربارۀ ایمان پرسید. حضرت فرمود: خداوند عزّتمند ایمان را بر چهار پایه نهاد: شکیبایی و یقین و دادگری و جهادگری. شکیبایی خود چهار شاخه دارد؛ شکیبایی در اشتیاق و هراس و پارسایی و انتظار. کسی که به بهشت، شوق دارد، هوس ها را کنار می گذارد، کسی که از دوزخ می هراسد از حرام ها بازمی گردد، کسی که در دنیا پارسایی می کند، رنج ها بر او آسان می گردد و کسی که به انتظار مرگ است به سوی نیکی ها شتاب می کند. یقین هم چهار شاخه دارد:

بینایی به زیرکی، رسیدن به حکمت، شناختن عبرت و روش پیشینیان. کسی که به زیرکی بینا شود، حکمت را می شناسد، کسی که به حکمت برسد، عبرت را می شناسد، کسی که عبرت را بشناسد، سنّت و روش را می شناسد و کسی که روش را بشناسد گویا که با پیشینیان بوده است. به آنچه پایدارتر است هدایت می یابد و می بیند که نجات یافته به چه چیزی نجات یافته است و نابود شده به چه چیزی نابود شده است. و همانا خداوند هر که را نابود کرد به سبب نافرمانی اش بود و هر که را نجات داد به سبب فرمانبری اش. و دادگری هم چهار شاخه دارد: درک دشوار، دانش ژرف، روشنی حکم و خرّمی بردباری. کسی که می فهمد، تمام دانش ها

عرف شرائع الحكم و من حلم لم يفرّط فى أمره و عاش فى النّاس حميدا، و الجهاد على أربع شعب: على الأمر بالمعروف و النّهى عن المنكر و الصّدق فى المواطن و شنآن الفاسقين فمن أمر بالمعروف شدّ ظهر المؤمن و من نهى عن المنكر أرغم أنف المنافق و أمن كيده و من صدق فى المواطن قضى الّذى عليه و من شنى الفاسقين غضب للّه و من غضب للّه غضب اللّه له، فذلک الإيمان و دعائمه و شعبه.

باب فضل الإيمان على الإسلام و اليقين على الإيمان

[١٥٣٧] ١-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن سالم، عن أحمد بن النّضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا أخا جعف إنّ الإيمان أفضل من الإسلام و إنّ اليقين أفضل من الإيمان و ما من شىء أعزّ من اليقين.

[١٥٣٨] ٢-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد جميعا، عن الوشّاء، عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

سمعته يقول: الإيمان فوق الإسلام بدرجه، و التّقوى فوق الإيمان بدرجه، و اليقين فوق التّقوى بدرجه، و ما قسم فى النّاس شىء أقلّ من اليقين.

[١٥٣٩] ٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن علىّ بن رئاب، عن حمران بن أعين قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ اللّه فضّل الإيمان على الإسلام بدرجه كما فضّل الكعبه على المسجد الحرام.

[١٥٤٠] 4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن

را تفسیر می کند، کسی که دانش داشته باشد قاعده های داوری را می شناسد و کسی که بردباری کند در کارش کوتاهی نکرده، در میان مردم، ستوده می زیبد.

و جهاد نیز چهار شاخه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، راستی در همه جا و دشمنی با فاسقان. کسی که امر به معروف می کند پشت مؤمنان را استوار می کند، کسی که نهی از منکر می کند، بینی منافق را به خاک می مالد و از نیرنگش در امان می ماند، کسی که در همه جا راستگو است آنچه را بر او واجب بوده، ادا می کند و کسی که با فاسقان دشمنی می کند، برای خدا خشمگین می شود. و کسی که برای خدا خشمگین شود خداوند هم برای او خشمگین می شود. این است ایمان و ریشه و شاخه هایش.

برتری ایمان بر اسلام و برتری یقین بر ایمان

[۱۵۳۷] ۱-جابر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: ای برادر جعفی، همانا ایمان برتر از اسلام و یقین برتر از ایمان است و هیچ چیز گرامی تر از یقین نیست.

[۱۵۳۸] ۲-وشّاء گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که می فرماید: ایمان یک درجه فرازتر از اسلام است و پرهیزگاری یک درجه فرازتر از ایمان و یقین یک درجه فرازتر از پرهیزگاری. و هیچ چیزی اندک تر از یقین میان مردم تقسیم نشده است.

[۱۵۳۹] ۳-حمران أعین گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند ایمان را یک درجه بر اسلام برتری داده است آنسان که کعبه را بر مسجد الحرام برتری داد.

[۱۵۴۰] 4-ابو بصیر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: ای ابو محمّد،

هارون بن الجهم أو غيره، عن عمر بن أبان الكلبىّ، عن عبد الحميد الواسطىّ، عن أبى بصير قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا أبا محمّد الإسلام درجه، قال: قلت: نعم قال: و الإيمان على الإسلام درجه، قال: قلت: نعم قال: و التّقوى على الإيمان درجه، قال: قلت: نعم قال: و اليقين على التّقوى درجه، قال: قلت: نعم قال: فما أوتى النّاس أقلّ من اليقين، و إنّما تمسّكتم بأدنى الإسلام فإيّاكم أن ينفلت من أيديكم.

[١٥٤١]5-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس قال:

سألت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام عن الإيمان و الإسلام فقال: قال أبو جعفر عليه السّلام:

إنّما هو الإسلام؛ و الإيمان فوقه بدرجه و التّقوى فوق الإيمان بدرجه و اليقين فوق التّقوى بدرجه و لم يقسم بين النّاس شىء أقلّ من اليقين، قال: قلت: فأىّ شىء اليقين؟ قال: التّوكّل على اللّه و التّسليم للّه و الرّضا بقضاء اللّه و التّفويض إلى اللّه قلت: فما تفسير ذلک؟ قال: هكذا قال أبو جعفر عليه السّلام.

[١٥٤٢]6-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن الرّضا عليه السّلام قال:

الإيمان فوق الإسلام بدرجه، و التّقوى فوق الإيمان بدرجه، و اليقين فوق التّقوى بدرجه، و لم يقسم بين العباد شىء أقلّ من اليقين.

باب حقيقه الإيمان و اليقين

[١٥٤٣]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن محمّد بن عذافر، عن أبيه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

آیا اسلام یک درجه دارد؟ من عرض کردم: بله. فرمودند: و ایمان یک درجه فرازتر از اسلام است؟ من عرض کردم: بله. فرمودند: و پرهیزگاری یک درجه فرازتر از ایمان است؟ عرض کردم: بله. فرمودند: و یقین یک درجه فرازتر از پرهیزگاری است؟ من عرض کردم: بله. فرمودند: و هیچ چیزی اندک تر از یقین به مردم داده نشده است. همانا شما به فروترین اسلام چنگ زده اید، مبادا ناگهان از دستتان بپرد.

[۱۵۴۱]5-یونس گفته است: از حضرت رضا علیه السّلام دربارۀ ایمان و اسلام پرسیدم.

فرمودند: حضرت باقر علیه السّلام فرموده اند: همانا در آغاز، اسلام است. و ایمان یک درجه بالای آن است. و پرهیزگاری یک درجه فرای ایمان است و یقین یک درجه فرازتر از پرهیزگاری است. و هیچ چیزی اندک تر از یقین میان مردم تقسیم نشده است. من عرض کردم: یقین چه چیزی است؟ فرمودند: تکیه به خدا، گردن نهادن بر [فرمان]او، خرسندی به قضای او و سپردن کارها به او. من عرض کردم:

تفسیر آن این است؟ فرمودند: حضرت باقر علیه السّلام چنین فرموده است.

[۱۵۴۲]6-احمد بن محمّد ابو نصر از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ایمان یک درجه فرای اسلام است و پرهیزگاری یک درجه فرای ایمان و یقین یک درجه فرای پرهیزگاری است. و در میان مردم هیچ چیزی اندک تر از یقین تقسیم نشده است.

حقیقت ایمان و یقین

[۱۵۴۳]۱-عذافر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا-درود

بينا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم في بعض أسفاره إذ لقيه ركب فقالوا: السّلام عليک يا رسول اللّه، فقال: ما أنتم؟ فقالوا: نحن مؤمنون يا رسول اللّه، قال: فما حقيقه إيمانكم؟ قالوا: الرّضا بقضاء اللّه و التّفويض إلى اللّه و التّسليم لأمر اللّه، فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: علماء حكماء كادوا أن يكونوا من الحكمه أنبياء، فإن كنتم صادقين فلا تبنوا ما لا تسكنون و لا تجمعوا ما لا تأكلون و اتّقوا اللّه الّذى إليه ترجعون.

[1544]٢-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى و علىّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن ابن محبوب، عن أبى محمّد الوابشىّ و إبراهيم بن مهزم، عن إسحاق بن عمّار قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم صلّى بالنّاس الصّبح، فنظر إلى شابّ فى المسجد و هو يخفق و يهوى برأسه، مصفرّا لونه، قد نحف جسمه و غارت عيناه فى رأسه، فقال له رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: كيف أصبحت يا فلان؟ قال:

أصبحت يا رسول اللّه موقنا، فعجب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من قوله و قال: إنّ لكلّ يقين حقيقه فما حقيقه يقينک؟ فقال: إنّ يقينى يا رسول اللّه هو الّذى أحزننى و أسهر ليلى و أظمأ هواجرى فعزفت نفسى عن الدّنيا و ما فيها حتّى كأنّى أنظر إلى عرش ربّى و قد نصب للحساب و حشر الخلائق لذلک و أنا فيهم و كأنّى أنظر إلى أهل الجنّه، يتنعّمون فى الجنّه و يتعارفون و على الأرائک متّكئون و كأنّى أنظر إلى أهل النّار و هم فيها معذّبون مصطرخون و كأنّى الآن أسمع زفير النّار يدور فى مسامعى، فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لأصحابه: هذا عبد نوّر اللّه قلبه بالإيمان، ثمّ قال له: الزم ما أنت عليه، فقال الشّابّ: إدع اللّه لى يا رسول اللّه أن أرزق الشّهاده معک، فدعا له رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فلم يلبث أن خرج فى بعض

خدا بر او و بر خاندانش-در یکی از سفرهایش به کاروانی برخورد. آنان گفتند:

سلام بر تو ای رسول خدا. حضرت فرمود: شما کیستید؟ گفتند: ما ایمان آورندگانیم ای رسول خدا. فرمودند: حقیقت ایمان شما چیست؟ آنان گفتند:

خرسندی به قضای خدا، سپردن کارها به او و گردن نهادن بر فرمانش. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: دانشمندانی حکمت دان که به جهت حکمتشان نزدیک است پیامبر شوند. پس اگر راست می گویید، ساختمانی را که در آن نمی نشینید، نسازید و مالی را که از آن نمی خورید، گرد نیاورید و از خدایی که به سویش بازمی گردید، پرواکنید.

[544 ۱]۲-اسحاق عمّار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نماز صبح را با مردم گزارد و چشمش در مسجد به جوانی افتاد که چرت می زد و سرش به پایین می افتاد. روی زرد و لاغر و چشم ها گودافتاده. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به او فرمودند:

فلانی! حالت چطور است؟ او گفت: ای رسول خدا، در حال یقین هستم. رسول خدا از سخن او در شگفت شد و فرمود: برای هر یقینی حقیقتی است، حقیقت یقین تو چیست؟ او گفت: ای رسول خدا، یقین من همان است که مرا اندوهگین، شب زنده دار و تشنهٔ در روزهای داغ کرده است. جانم به دنیا و آنچه دارد بی رغبت شده چنان که گمان می کنم وقتی به عرش پروردگارم می نگرم برای حساب آماده شده و آفریدگان برای حساب رسی گردآورده شده اند و من نیز در میانشان هستم و گویا اکنون بهشتیان را می بینم که در بهشت بهره می برند و همدیگر را معرّفی می کنند. و بر پشتی ها تکیه می زنند و گویا دوزخیان را می بینم که در آتش، عذاب می شوند و فریادرس می خواهند. گویا هم اکنون صدای زبانه های آتش را می شنوم و در گوشم چرخ می زند. آن گاه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به اصحاب فرمودند: این بنده ای است که خداوند دلش را به ایمان روشن کرده است. سپس به آن جوان فرمود: هماره بر این حال باش. جوان عرض کرد: ای رسول خدا، برایم از خدا بخواه که شهادت با تو را روزی ام کند.

پس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-برایش دعا کرد. چیزی نگذشت که

ص :۱۲۵

غزوات النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فاستشهد بعد تسعه نفر و كان هو العاشر.

[١545]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن عبد اللّه بن مسكان، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

استقبل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم حارثه بن مالک بن النّعمان الأنصارىّ فقال له:

كيف أنت يا حارثه بن مالک؟ فقال: يا رسول اللّه مؤمن حقّا فقال له رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لكلّ شىء حقيقه فما حقيقه قولک فقال يا رسول اللّه عزفت نفسى عن الدّنيا فأسهرت ليلى و أظمأت هواجرى و كأنّى أنظر إلى عرش ربّى [و]قد وضع للحساب و كأنّى أنظر إلى أهل الجنّه يتزاورون فى الجنّه و كأنّى أسمع عواء أهل النّار فى النّار، فقال له رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: عبد نوّر اللّه قلبه، أبصرت فاثبت، فقال: يا رسول اللّه ادع اللّه لى أن يرزقنى الشّهاده معک، فقال: اللّهمّ ارزق حارثه الشّهاده، فلم يلبث إلاّ أيّاما حتّى بعث رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم سريّه فبعثه فيها، فقاتل فقتل تسعه-أو ثمانيه-ثمّ قتل.

و فى روايه القاسم بن بريد، عن أبى بصير قال: استشهد مع جعفر بن أبى طالب بعد تسعه نفر و كان هو العاشر.

[١546]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه: إنّ على كلّ حقّ حقيقه و على كلّ صواب نورا.

باب التّفكّر

[١547]١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

در یکی از جنگ های پیامبر گرامی به میدان رفت و پس از نه نفر به شهادت رسید که او نفر دهم بود.

[۱۵45]۳-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-به دیدن حارثه بن مالک بن نعمان انصاری رفت و به او فرمود: ای حارثه، چگونه ای؟ او گفت: ای رسول خدا، به راستی، ایمان آورده ام. رسول خدا به او فرمود: برای هرچیزی حقیقتی است، حقیقت سخن تو چیست؟ عرض کرد: ای رسول خدا، جانم به دنیا بی میل است چندان که شب زنده دار و روزه دار روزهای داغ گشته ام. و گویا به آسمان که می نگرم برای حساب آماده شده است. گویا بهشتیان را می بینم که به زیارت همدیگر می روند.

گویا زوزۀ دوزخیان در آتش را می شنوم. آن گاه رسول خدا به او فرمود: بنده ای که خداوند دلش را روشن کرده است. تو بینا گشته ای، بر آن پایدار باش. او عرض کرد: ای رسول خدا، از خدا بخواه که شهادت با تو را روزی ام کند.

حضرت فرمودند: خدایا شهادت را روزی حارثه کن. چند روزی نگذشت که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-مردمی را به جنگ فرستاد که او هم در میانشان بود. جنگید و نه تن را کشت-یا هشت تن را-و سپس خودش کشته شد. و در روایت دیگری از ابو بصیر است که: او همراه جعفر ابو طالب پس از نه نفر به شهادت رسید و نفر دهم بود.

[۱546]4-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان- درودهای خدا بر او-فرمود: همانا برای هر حقّی، حقیقتی است و بر هر درستی، یک روشنی.

اندیشه

[۱547]۱-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام

كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: نبّه بالتّفكّر قلبک، و جاف عن اللّيل جنبک، و اتّق اللّه ربّک.

[۱۵۴۸]۲-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن أبان، عن الحسن الصّيقل قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عمّا يروى النّاس أنّ تفكّر ساعه خير من قيام ليله، قلت: كيف يتفكّر؟ قال: يمرّ بالخربه أو بالدّار فيقول: أين ساكنوک، أين بانوک، ما [با]لک لا تتكلّمين

[۱۵۴۹]۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن بعض رجاله، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أفضل العباده إدمان التّفكّر فى اللّه و فى قدرته.

[۱۵۵۰]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن معمّر بن خلّاد قال:

سمعت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام يقول: ليس العباده كثره الصّلاه و الصّوم، إنّما العباده التّفكّر فى أمر اللّه عزّ و جلّ.

[۱۵۵۱]5-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن إسماعيل بن سهل، عن حمّاد، عن ربعىّ قال: قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:

قال أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه: إنّ التّفكّر يدعو إلى البرّ و العمل به.

باب المكارم

[۱۵۵۲]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الهيثم بن أبى مسروق، عن يزيد بن إسحاق شعر، عن الحسين بن عطيّه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

می فرمود: دلت را با اندیشیدن بیدار کن. پهلویت را از بستر خواب جدا کن و از خداوند و پروردگارت پروا دار.

[۱۵۴۸]۲-حسن صیقل گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ آنچه مردم روایت می کردند که اندیشیدن در یک ساعت بهتر از نماز و عبادت یک شب است، پرسیدم و گفتم: آدمی چگونه بنیدیشد؟ فرمودند: از خرابه یا خانه ای بگذرد و بگوید: کجایند ساکنانت، کجایند سازندگانت. چه شده که سخن نمی گویید.

[۱۵۴۹]۳-یکی از کسان احمد بن محمّد ابو نصر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برترین عبادت، پیوسته اندیشی دربارۀ خدا و قدرت او است.

[۱۵۵۰]4-معمّر خلاّد گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید: عبادت، نماز و روزۀ فراوان نیست.

همانا عبادت، اندیشیدن دربارۀ خداوند عزّتمند است.

[۱۵۵۱]5-از ربعی روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام به نقل از امیر مؤمنان- درود خدا بر او-فرمود: همانا اندیشیدن، به نیکی و انجام آن فرامی خواند.

مکارم

[۱۵۵۲]۱-حسین عطیّه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: مکارم

المكارم عشر فإن استطعت أن تكون فيک فلتكن فإنّها تكون فى الرّجل و لا تكون فى ولده و تكون فى الولد و لا تكون فى أبيه و تكون فى العبد و لا تكون فى الحرّ، قيل: و ما هنّ؟ قال: صدق البأس و صدق اللّسان و أداء الأمانه و صله الرّحم و إقراء الضّيف و إطعام السّائل و المكافأه على الصّنائع و التّذمّم للجار و التّذمّم للصّاحب و رأسهنّ الحياء.

[۱۵۵۳]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن عبد اللّه بن مسكان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ خصّ رسله بمكارم الأخلاق، فامتحنوا أنفسكم، فإن كانت فيكم فاحمدوا اللّه و اعلموا أنّ ذلک من خير و إن لا تكن فيكم فاسألوا اللّه و ارغبوا إليه فيها، قال: فذكر [ها]عشره: اليقين و القناعه و الصّبر و الشّكر و الحلم و حسن الخلق و السّخاء و الغيره و الشّجاعه و المروءه قال: و روى بعضهم بعد هذه الخصال العشره و زاد فيها الصّدق و أداء الأمانه.

[۱۵۵۴]۳-عنه، عن بكر بن صالح، عن جعفر بن محمّد الهاشمىّ، عن إسماعيل بن عبّاد قال: بكر و أظنّنى قد سمعته من إسماعيل، عن عبد اللّه بن بكير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّا لنحبّ من كان عاقلا، فهما، فقيها، حليما، مداريا، صبورا، صدوقا، وفيّا.

إنّ اللّه عزّ و جلّ خصّ الأنبياء بمكارم الأخلاق، فمن كانت فيه فليحمد اللّه على ذلک و من لم تكن فيه فليتضرّع إلى اللّه عزّ و جلّ و ليسأله إيّاها، قال: قلت:

جعلت فداک و ما هنّ؟ قال: هنّ الورع و القناعه و الصّبر و الشّكر و الحلم و الحياء و السّخاء و الشّجاعه و الغيره و البرّ و صدق الحديث و أداء الأمانه.

[۱۵۵۵]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن

ده چیز است. اگر خواستی آن ها را داشته باشی، به دست می آید. این ها گاهی در شخصی هست و در فرزندش نیست و گاهی در فرزند است و در پدرش نیست.

و گاهی در نوکر هست و در آقا نیست. پرسیدند: این ها چه چیزهایی است؟ فرمودند: هراس راستین، راستی گفتار، امانت پردازی، برقراری پیوند خویشاوندی، پذیرایی از میهمان، غذا دادن به گدا، هواداری از همسایه، هواداری از دوست و فراتر از همه، شرم و حیا.

[۱۵۵۳]۲-عبد اللّه مسکان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خدای شکوهمند، فرستادگانش را به بزرگواری های اخلاقی ویژه داشت. شما خودتان را بیازمایید، اگر از آن بزرگواری ها داشتید، خدا را سپاس گفته، بدانید که آن خیر شما است. و اگر چیزی در شما نبود، از خداوند درخواست کرده، در پی اش بروید. آن گاه ده چیز ذکر کرد: یقین، قناعت، شکیبایی، سپاسمندی، بردباری، نیک رفتاری، سخاوت، غیرت، شجاعت و مردانگی، راوی گفته است:

برخی راویان، راستگویی و امانت پردازی را هم به این ده مورد افزوده اند.

[۱۵۵۴]۳-عبد اللّه بکیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ما دوست می داریم کسی را که خردمند، فهمیده، بینا، بردبار، مداراگر، شکیبا، راستگو و وفادار باشد. همانا خدای عزّتمند پیامبران را به بزرگواری های اخلاقی ویژه داشته است. هرکس آن ها را داشته باشد باید خدا را به جهت آن سپاس بگوید و هرکس آن ها را نداشت باید به درگاه خداوند شکوهمند زاری کرده، آن ها را از او بخواهد. راوی گفته است: من عرض کردم: جانم فدایت! آن ها چه چیزهایی است؟ فرمودند: آن ها عبارتند از: پرهیزگاری، قناعت، شکیبایی، سپاسمندی، بردباری، حیا، سخاوت، شجاعت، غیرت، نیکی، راستگویی و امانت پردازی.

[۱۵۵۵]4-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا

محبوب، عن بعض أصحابه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ ارتضی لکم الإسلام دینا، فأحسنوا صحبته بالسّخاء و حسن الخلق.

[۱۵۵۶]5-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن النّوفلیّ، عن السّکونیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال أمیر المؤمنین صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: الإیمان أربعه أرکان: الرّضا بقضاء اللّه و التّوکّل علی اللّه و تفویض الأمر إلی اللّه و التّسلیم لأمر اللّه.

[۱۵۵۷]6-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الحسن بن علیّ، عن عبد اللّه بن سنان، عن رجل من بنی هاشم قال:

أربع من کنّ فیه کمل إسلامه و لو کان من قرنه إلی قدمه خطایا لم تنقصه:

الصّدق و الحیاء و حسن الخلق و الشّکر.

[۱۵۵۸]۷-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد و علیّ بن إبراهیم، عن أبیه جمیعا، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن أبی حمزه، عن جابر بن عبد اللّه قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: ألا أخبرکم بخیر رجالکم؟ قلنا: بلی یا رسول اللّه قال:

إنّ من خیر رجالکم التّقیّ، النّقیّ السّمح الکفّین، النّقیّ الطّرفین، البرّ بوالدیه و لا یلجی عیاله إلی غیره.

باب فضل الیقین

[۱۵۵۹]۱-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الحسن بن علیّ الوشّاء، عن المثنّی بن الولید، عن أبی بصیر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

خداوند عزّتمند برای شما اسلام را پسندید. پس با سخاوت و نیک رفتاری اسلام را به خوبی همراهی کنید.

[۱۵۵۶]5-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان-درود خدا بر او-فرمودند: ایمان بر چهار پایه است: خرسندی به قضای خداوند، تکیه به او، سپردن کارها به او و گردن نهادن بر فرمانش.

[۱۵۵۷]6-عبد اللّه سنان از مردی از بنی هاشم [شاید حضرت صادق علیه السّلام است که به جهت تقیّه نام مبارکش آورده نشده است.]روایت کرده که فرمودند: چهار چیز است که در هرکسی باشد اسلامش کامل است و اگر سر تا پایش نیز گناه باشد از اسلامش نمی کاهد: راستی، حیا، نیک رفتاری و سپاسمندی.

[۱۵۵۸]۷-جابر عبد اللّه گفته است: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: هان! آیا به شما از بهترین مردمان نگویم؟ ما گفتیم: چرا ای رسول خدا.

فرمودند: از بهترین مردمان در میان شما کسی است که پرهیزگار، پاک، گشاده دست، پاک زبان و پاک دامن، نیکی کننده به پدر و مادر و نسپارندهٔ خانواده به دیگران باشد.

برتری یقین

[۱۵۵۹]۱-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرچیزی

ليس شىء إلاّ و له حدّ، قال: قلت: جعلت فداک فما حدّ التّوكّل؟ قال: اليقين قلت: فما حدّ اليقين؟ قال: ألاّ تخاف مع اللّه شيئا.

[١٥60]٢-عنه، عن معلّى، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام، و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن أبى ولاّد الحنّاط و عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من صحّه يقين المرء المسلم أن لا يرضى النّاس بسخط اللّه و لا يلومهم على ما لم يؤته اللّه، فإنّ الرّزق لا يسوقه حرص حريص و لا يردّه كراهيه كاره، و لو أنّ أحدكم فرّ من رزقه كما يفرّ من الموت لأدركه رزقه كما يدركه الموت، ثمّ قال: إنّ اللّه بعدله و قسطه جعل الرّوح و الرّاحه فى اليقين و الرّضا و جعل الهمّ و الحزن فى الشّكّ و السّخط.

[١56١]٣-ابن محبوب، عن هشام بن سالم قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ العمل الدّائم القليل على اليقين أفضل عند اللّه من العمل الكثير على غير يقين.

[١56٢]4-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أبان، عن زراره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام على المنبر: لا يجد أحد [كم]طعم الإيمان حتّى يعلم أنّ ما أصابه لم يكن ليخطئه و ما أخطأه لم يكن ليصيبه.

[١56٣]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن زيد الشّحّام، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

أنّ أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه جلس إلى حائط مائل يقضى بين النّاس، فقال بعضهم: لا تقعد تحت هذا الحائط؛ فإنّه معور، فقال أمير المؤمنين

نهایتی دارد. من عرض کردم: نهایت توکّل چیست؟ فرمودند: یقین. عرض کردم:

و نهایت یقین چیست؟ فرمودند: این که با وجود خدا از چیزی نهراسی.

[۱۵۶۰]۲-ابو ولاّد حنّاط و عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: از درستی یقین مرد مسلمان این است که مردم را با خشمگین نمودن خدا، خشنود نکند و آنان را به جهت آنچه خداوند به ایشان نداده، سرزنش نکند؛ زیرا نه آزمند روزی را پیش می آورد و نه ناخرسندی کسی آن را به عقب می راند. و اگر یکی از شما از روزی اش چنان بگریزد که از مرگ بگریزد در نهایت به او خواهد رسید چنان که مرگ به او می رسد. سپس فرمودند: همانا خداوند به سبب عدل و داد خود، نشاط و آسایش را در یقین و خرسندی، و غم و اندوه را در شکّ و خشم نهاد.

[۱۵۶۱]۳-هشام سالم گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا کردار پیوستهٔ اندک همراه با یقین، نزد خداوند برتر از کردار بسیار بی یقین است.

[۱۵۶۲]4-زراره از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان-درود خدا بر او-بر منبر فرمودند: هیچ یک از شما طعم ایمان را نمی چشد تا بداند که آنچه به او می رسد چنان نبوده که از او بگذرد و آنچه از او درمی گذرد چنان نبوده که به او برسد.

[۱۵۶۳]5-زید شحّام از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان-درود خدا بر او-برای داوری میان مردم کنار دیوار خمیده ای نشست. یکی از آنان گفت: زیر این دیوار منشین که کج است. حضرت امیر مؤمنان-درود خدا بر او-فرمود: مرد را

صلوات اللّه عليه: حرس امرأ أجله فلمّا قام سقط الحائط، قال: و كان أمير المؤمنين عليه السّلام ممّا يفعل، هذا و أشباهه، و هذا اليقين.

[1564]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن صفوان الجمّال، قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ أَمَّا اَلْجِداٰرُ فَكاٰنَ لِغُلاٰمَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِى اَلْمَدِينَهِ وَ كاٰنَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُماٰ فقال: أما إنّه ما كان ذهبا و لا فضّه و إنّما كان أربع كلمات: لا إله إلاّ أنا، من أيقن بالموت لم يضحک سنّه، و من أيقن بالحساب لم يفرح قلبه، و من أيقن بالقدر لم يخش إلاّ اللّه.

[1565]7-عنه، عن علىّ بن الحكم، عن صفوان الجمّال، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: لا يجد عبد طعم الإيمان حتّى يعلم أنّ ما أصابه لم يكن ليخطئه و أنّ ما أخطأه لم يكن ليصيبه و أنّ الضّارّ النّافع هو اللّه عزّ و جلّ.

[1566]8-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الوشّاء، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى حمزه، عن سعيد بن قيس الهمدانىّ قال:

نظرت يوما فى الحرب إلى رجل عليه ثوبان فحرّكت فرسى فإذا هو أمير المؤمنين عليه السّلام فقلت: يا أمير المؤمنين فى مثل هذا الموضع؟ فقال: نعم يا سعيد بن قيس إنّه ليس من عبد إلاّ و له من اللّه حافظ و واقيه معه ملكان يحفظانه من أن يسقط من رأس جبل أو يقع فى بئر، فإذا نزل القضاء خلّيا بينه و بين كلّ شىء.

[1567]9-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن علىّ بن أسباط قال:

سمعت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام يقول: كان فى الكنز الّذى قال اللّه عزّ و جلّ:

اجلش نگاه می دارد. آن گاه چون برخاست دیوار فروریخت. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام از این کارها بسیار داشت. و یقین همین است.

[۱۵64]6-صفوان شتربان گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (و امّا دیوار برای دو پسر یتیم آن شهر بود که زیرش گنجی داشتند.) [کهف (۱۸) :۸۲]فرمودند: هان! که آن زر و سیم نبود و چهار کلمه بود:

هیچ خدایی جز من نیست، کسی که به مرگ یقین دارد در خنده، دندانش دیده نمی شود، کسی که به حساب رسی یقین دارد، به دل شاد نمی شود و کسی که به تقدیر یقین دارد جز از خدا نمی هراسد.

[۱۵65]۷-صفوان شتربان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود: بنده طعم ایمان را نمی چشد تا بداند که آنچه به او می رسد چنان نبوده که از او درگذرد و آنچه از او درمی گذرد چنان نبوده که به او برسد و همانا کسی که سود و زیان رسان است، خدا است.

[۱۵66]۸-سعید بن قیس همدانی گفته است: روزی در جنگ، مردی را دیدم که تنها دو جامه، به تن کرده بود. با اسب به سویش رفتم و دیدم که امیر مؤمنان علیه السّلام است. عرض کردم: ای امیر مؤمنان در چنین احوالی با این لباس؟ فرمودند: آری، ای سعید قیس! همانا برای هر بنده ای از سوی خداوند نگاهبان و نگهدارنده ای است. دو فرشته که او را از فروافتادن از سر کوه یا فروافتادن در چاه نگاه می دارند. ولی وقتی قضا نازل شود میان او و چیزهای دیگر را وامی گذارند.

[۱۵67]۹-علی أسباط گفته است: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید: در گنجی

وَ كاٰنَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمٰا كان فيه بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ عجبت لمن أيقن بالموت كيف يفرح و عجبت لمن أيقن بالقدر كيف يحزن و عجبت لمن رأى الدّنيا و تقلّبها بأهلها كيف يركن إليها؟ و ينبغى لمن عقل عن اللّه أن لا يتّهم اللّه فى قضائه و لا يستنبطئه فى رزقه، فقلت: جعلت فداک أريد أن أكتبه قال:

فضرب و اللّه يده إلى الدّواه ليضعها بين يدىّ، فتناولت يده، فقبّلتها و أخذت الدّواه فكتبته.

[١٥٦٨] ١٠-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن عبد الرّحمن العرزمىّ، عن أبيه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان قنبر غلام علىّ يحبّ عليّا عليه السّلام حبّا شديدا فإذا خرج علىّ صلوات اللّه عليه خرج على أثره بالسّيف، فرآه ذات ليله فقال: يا قنبر ما لک؟ فقال: جئت لأمشى خلفک يا أمير المؤمنين قال: ويحک أ من أهل السّماء تحرسنى أو من أهل الأرض؟ ! فقال: لا، بل من أهل الأرض، فقال: إنّ أهل الأرض لا يستطيعون لى شيئا إلاّ بإذن اللّه من السّماء فارجع، فرجع.

[١٥٦٩] ١١-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عمّن ذكره قال:

قيل للرّضا عليه السّلام: إنّک تتكلّم بهذا الكلام و السّيف يقطر دما؟ فقال: إنّ للّه واديا من ذهب، حماه بأضعف خلقه النّمل، فلو رامه البخاتىّ لم تصل إليه.

باب الرّضا بالقضاء

[١٥٧٠] ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن جميل بن صالح، عن بعض أشياخ بنى النّجاشىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

رأس طاعه اللّه الصّبر و الرّضا عن اللّه فيما أحبّ العبد أو كره و لا يرضى

که خداوند عزّتمند فرمود: «و زیر آن گنجی داشتند» . چنین نوشته بود: به نام خداوند رحمت گر مهربان. از کسی که به مرگ یقین دارد در شگفتم که چگونه شادی می کند. و از کسی که به تقدیر یقین دارد در شگفتم که چگونه غم می خورد و از کسی که دنیا و ناپایداری اش برای اهلش را دیده در شگفتم که چگونه به آن تکیه می کند؟ و برای کسی که عقلی از سوی خداوند دارد سزاوار است که خداوند را در قضایش متّهم نکند و در روزی دادن به کندی نسبتش ندهد. من عرض کردم: جانم فدایت می خواهم این را بنویسم. به خدا سوگند ایشان دستش را به سوی دوات برد تا به من بدهد که من دستشان را گرفته، بوسیدم و دوات را برداشته، آن را نوشتم.

[۱۵۶۸] ۱۰-عبد الرحمان عرزمی به نقل از پدرش از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: قنبر غلام علی علیه السّلام ایشان را بسیار دوست می داشت. و چون علی-درود خدا بر او-بیرون می رفت او با شمشیر به دنبالش می رفت. شبی حضرت او را دید و فرمود: قنبر چه شده است؟ او عرض کرد: آمدم تا پشت سر شما راه بروم. حضرت فرمودند: وای بر تو آیا تو مرا از اهل آسمان نگاه می داری یا از اهل زمین؟ او عرض کرد: از اهل آسمان نه بلکه از اهل زمین. حضرت فرمودند: اهل زمین جز به اذن خدای آسمان با من کاری نمی توانند کرد، بازگرد.

و او بازگشت.

[۱۵۶۹] ۱۱-یونس از کسی که نامش را برده، روایت کرده که به حضرت رضا علیه السّلام گفتند: درحالی که از شمشیرها خون می چکد شما چنین سخنی می گویید؟ حضرت فرمودند: خداوند دره ای از زر دارد که از آن با ناتوان ترین آفریدگانش، مورچه نگاهداری می کند و اگر شتر خراسانی هم به سویش بدود به آن نمی رسد.

خشنودی به قضا

[۱۵۷۰] ۱-یکی از بزرگان بنی نجاشی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در رأس فرمانبری از خداوند، شکیبایی و خشنودی از خداوند است.

عبد عن اللّه فيما أحبّ أو كره إلاّ كان خيرا له فيما أحبّ أو كره.

[١5٧١]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن عبد اللّه بن مسكان، عن ليث المرادىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ أعلم النّاس باللّه أرضاهم بقضاء اللّه عزّ و جلّ.

[١5٧٢]٣-عنه، عن يحيى بن إبراهيم بن أبى البلاد، عن عاصم بن حميد، عن أبى حمزه الثّمالىّ، عن علىّ بن الحسين عليه السّلام قال:

الصّبر و الرّضا عن اللّه رأس طاعه اللّه و من صبر و رضى عن اللّه فيما قضى عليه فيما أحبّ أو كره لم يقض اللّه عزّ و جلّ له فيما أحبّ أو كره إلاّ ما هو خير له.

[١5٧٣]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن داود الرّقّىّ، عن أبى عبيده الحذّاء، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: قال اللّه عزّ و جلّ: «إنّ من عبادى المؤمنين عبادا لا يصلح لهم أمر دينهم إلاّ بالغنى و السّعه و الصّحّه فى البدن فأبلوهم بالغنى و السّعه و صحّه البدن فيصلح عليهم أمر دينهم، و إنّ من عبادى المؤمنين لعبادا لا يصلح لهم أمر دينهم إلاّ بالفاقه و المسكنه و السّقم فى أبدانهم فأبلوهم بالفاقه و المسكنه و السّقم، فيصلح عليهم أمر دينهم و أنا أعلم بما يصلح عليه أمر دين عبادى المؤمنين، و إنّ من عبادى المؤمنين لمن يجتهد فى عبادتى فيقوم من رقاده و لذيذ و ساده فيتهجّد لى اللّيالى فيتعب نفسه فى عبادتى فأضربه بالنّعاس اللّيله و اللّيلتين نظرا منّى له و إبقاء عليه، فينام حتّى يصبح فيقوم و هو ماقت لنفسه زارئ عليها و لو أخلّى بينه و بين ما يريد من عبادتى لدخله العجب من ذلک فيصيّره العجب إلى الفتنه بأعماله فيأتيه من ذلک ما فيه هلاكه لعجبه بأعماله و رضاه عن نفسه حتّى يظنّ أنّه قد فاق العابدين و جاز

در هر کاری، چه بنده آن را دوست داشته باشد یا دوست نداشته باشد. و هیچ بنده ای در آنچه دوست می دارد یا دوست نمی دارد از خدا خرسند نمی شود مگر این که خیری برایش به همراه می آورد.

[۱5۷۱]۲-لیث مرادی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: داناترین مردم به خداوند خشنودترین شان به قضای آن عزّتمند است.

[۱5۷۲]۳-ابو حمزۀ ثمالی از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

شکیبایی و خرسندی از خداوند در رأس فرمانبری از خداوند است. و کسی که در آنچه خداوند بر او حکم کرده، شکیبایی کند و از او خرسند باشد، چه برایش خوش باشد و چه ناخوش، خداوند عزّتمند برای او جز آنچه خیر است حکم نمی کند.

[۱5۷۳]4-ابو عبیدۀ حذّاء از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: خدای شکوهمند فرموده است: همانا از میان بندگان مؤمن ام بنده ای است که کار دینش جز با توانگری و گشادگی روزی و تندرستی بدن درست نمی شود. پس من او را به توانگری و گشادگی روزی و تندرستی بدن دچار می کنم تا کار دینش درست شود. و دیگر از بندگان مؤمنم بنده ای است که کار دینش جز با نداری و بیچارگی و بیماری در بدنش درست نمی شود پس او را به نداری و بیچارگی و بیماری دچار می کنم تا کار دینش درست گردد. و من به آنچه کار دین بندگانم به سببش درست می شود داناترم. از بندگانم مؤمنم یکی در عبادتم می کوشد، از خواب و بالش لذّت بخش خود جدا شده، شب را به خاطر من زنده می کند و خودش را در عبادت من خسته می کند.

من یک شب و دو شب به جهت گوشۀ چشمی که به او دارم و برای ماندنش در این حال او را به چرت می اندازم. او می خوابد و صبحگاه برمی خیزد درحالی که از خودش ناراحت است و آن را سرزنش می کند. ولی اگر میان او و عبادتم را باز بگذارم، غروری به او دست می دهد که به فتنۀ در اعمالش کشیده می شود. و به جهت همین غرور در اعمال و خرسندی از خود-چنان که می پندارد او بالاتر از همۀ عبادتگران است و در عبادت کوتاهی نمی کند-به سوی هلاکت می رود.

فی عبادته حدّ التّقصیر، فیتباعد منّی عند ذلک و هو یظنّ أنّه یتقرّب إلیّ، فلا یتّکل العاملون علی أعمالهم الّتی یعملونها لثوابی فإنّهم لو اجتهدوا و أتعبوا أنفسهم و أفنوا أعمارهم فی عبادتی کانوا مقصّرین غیر بالغین فی عبادتهم کنه عبادتی فیما یطلبون عندی من کرامتی و النّعیم فی جنّاتی و رفیع درجاتی العلی فی جواری و لکن فبرحمتی فلیثقوا و بفضلی فلیفرحوا و إلی حسن الظّنّ بی فلیطمئنّوا، فإنّ رحمتی عند ذلک تدارکهم، و منّی یبلّغهم رضوانی، و مغفرتی تلبسهم عفوی، فإنّی أنا اللّه الرّحمن الرّحیم و بذلک تسمّیت.

[۱۵۷4]5-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن صفوان الجمّال، عن أبی الحسن الأوّل علیه السّلام قال:

ینبغی لمن عقل عن اللّه أن لا یستبطئه فی رزقه و لا یتّهمه فی قضائه.

[۱۵۷5]6-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن محمّد بن إسماعیل، عن علیّ بن النّعمان، عن عمرو بن نهیک بیّاع الهرویّ قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: قال اللّه عزّ و جلّ: عبدی المؤمن لا أصرفه فی شیء إلاّ جعلته خیرا له، فلیرض بقضائی و لیصبر علی بلائی و لیشکر نعمائی أکتبه یا محمّد من الصّدّیقین عندی.

[۱۵۷6]۷-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن مالک بن عطیّه، عن داود بن فرقد، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام:

أنّ فیما أوحی اللّه عزّ و جلّ إلی موسی بن عمران علیه السّلام: یا موسی بن عمران ما خلقت خلقا أحبّ إلیّ من عبدی المؤمن فإنّی إنّما أبتلیه لما هو خیر له و أعافیه لما هو خیر له و أزوی عنه ما هو شرّ له لما هو خیر له و أنا أعلم بما یصلح علیه عبدی فلیصبر علی بلائی و لیشکر نعمائی و لیرض بقضائی؛ أکتبه فی

از من دور می شود ولی می پندارد که نزدیک شده است. پس عمل کنندگان نباید به عمل هایی که به خاطر پاداشم انجام می دهند تکیه کنند؛ چون آنان هرچه بکوشند و خودشان را خسته کنند و عمرشان را در عبادت من بگذارند، باز کوتاهی کرده اند و در آنچه از من می خواهند، از بزرگواری و نعمت های بهشتم و درجات والا در کنارم به نهایت عبادتم نمی رسند. بلکه باید به رحمتم اطمینان کرده، به احسانم شاد شوند و با حسن ظنّ به من آرام گردند. تا رحمتم به دنبالشان برود و احسانم به بهشت رساند و آمرزشم جامۀ عفوم را به ایشان بپوشاند. که منم خداوند رحمتگر مهربان و به آن نامیده شده ام.

[۱۵۷4]5-صفوان شتربان از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برای کسی که عقلی از خدا دارد سزاوار است که او را در روزی دادن، به کندی نسبت نداده، در قضا متّهمش نکند.

[۱۵۷5]6-عمرو نهیک فروشندۀ هراتی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: خداوند شکوهمند فرموده است: بندۀ مؤمنم را دربارۀ کاری نمی گردانم جز این که آن را برایش خیر قرار دهم. پس باید به قضایم خرسند، به بلایم شکیبا و به نعمت هایم سپاسمند باشد تا ای محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]او را از صدّیقان درگاهم بنویسم.

[۱۵۷6]۷-داود فرقد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که در آنچه خداوند عزّتمند به موسای عمران وحی کرده چنین آمده است: ای موسای عمران من هیچ آفریده ای دوست داشتنی تر از بندۀ مؤمنم نیافریده ام. من او را به آنچه خیر او است دچار می کنم و به آنچه برایش خیر است عافیت اش می دهم و آنچه را برایش بد است به جهت خیرش از او دور می کنم و من به آنچه برای بنده ام شایسته است داناترم. پس او باید بر بلایم شکیبا، بر نعمت هایم سپاسمند و به قضایم خرسند باشد تا چون برای

الصّدّيقين عندى إذا عمل برضائى و أطاع أمرى.

[۱۵۷۷]۸-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن فضيل بن عثمان، عن ابن أبى يعفور، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

عجبت للمرء المسلم لا يقضى اللّه عزّ و جلّ له قضاء إلاّ كان خيرا له و إن قرّض بالمقاريض كان خيرا له و إن ملک مشارق الأرض و مغاربها كان خيرا له.

[۱۵۷۸]۹-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن سنان، عن صالح بن عقبه، عن عبد اللّه بن محمّد الجعفىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

أحقّ خلق اللّه أن يسلّم لما قضى اللّه عزّ و جلّ من عرف اللّه عزّ و جلّ و من رضى بالقضاء أتى عليه القضاء و عظّم اللّه أجره؛ و من سخط القضاء مضى عليه القضاء و أحبط اللّه أجره.

[۱۵۷۹] ۱۰-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقرىّ، عن علىّ بن هاشم بن البريد، عن أبيه قال:

قال [لى]علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليهما: الزّهد عشره أجزاء؛ أعلى درجه الزّهد أدنى درجه الورع؛ و أعلى درجه الورع أدنى درجه اليقين؛ و أعلى درجه اليقين أدنى درجه الرّضا.

[۱۵۸۰]۱۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن محمّد بن علىّ، عن علىّ بن أسباط، عمّن ذكره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لقى الحسن بن علىّ عليهما السّلام عبد اللّه بن جعفر فقال: يا عبد اللّه كيف يكون المؤمن مؤمنا و هو يسخط قسمه و يحقّر منزلته و الحاكم عليه اللّه و أنا الضّامن لمن لم يهجس فى قلبه إلاّ الرّضا أن يدعو اللّه فيستجاب له.

[۱۵۸۱]۱۲-عنه، عن أبيه، عن ابن سنان، عمّن ذكره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ص :44١

خرسندی من عمل کرد و از فرمانم اطاعت کرد او را از صدّیقان درگاهم بنویسم.

[۱۵۷۷]۸-ابن ابو یعفور از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: از مرد مسلمان درشگفتم که خداوند شکوهمند قضایی بر او حکم نمی کند مگر این که خیرش باشد. و اگر با قیچی ها او را پاره پاره کنند برای خیر او است و اگر صاحب مشرق و مغرب زمین هم شود برای خیر او است.

[۱۵۷۸]۹-عبد اللّه بن محمّد جعفی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: سزاوارترین آفریدهٔ خداوند برای تسلیم شدن به قضای آن عزّتمند کسی است که او را بشناسد و کسی که به قضا خرسند باشد، آن قضا بر او اجرا شده، خداوند پاداشش را بزرگ می سازد. و کسی که از قضا خشمگین باشد، آن قضا بر او می گذرد و خداوند پاداشش را تباه می سازد.

[۱۵۷۹]۱۰-هاشم برید گفته است: حضرت سجّاد علیه السّلام به من فرمود: زهد ده بخش است، که بالاترین درجه اش، پایین ترین درجهٔ پرهیزگاری است و والاترین درجهٔ پرهیزگاری، کم ترین درجهٔ یقین است و والاترین درجهٔ یقین، پست ترین درجهٔ رضا.

[۱۵۸۰]۱۱-علی اسباط به نقل از کسی که نامش را برده از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: حضرت حسن مجتبی علیه السّلام به دیدار عبد اللّه جعفر رفت و فرمود: ای عبد اللّه، مؤمن نیست کسی که به قسمت خود ناراضی است و جایگاه خودش را اندک می شمارد درحالی که خداوند بر او چنین حکم رانده است. و من برای کسی که در دلش جز رضا نباشد ضمانت می کنم که از خدا بخواهد و استجابت شود.

[۱۵۸۱]۱۲-مردی گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: با چه چیزی

قلت له: بأىّ شىء يعلم المؤمن بأنّه مؤمن؟ قال: بالتّسليم للّه و الرّضا فيما ورد عليه من سرور أو سخط.

[۱۵۸۲]۱۳-عنه، عن أبيه، عن ابن سنان، عن الحسين بن المختار، عن عبد اللّه بن أبى يعفور، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لم يكن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يقول لشىء قد مضى: لو كان غيره.

باب التّفويض إلى اللّه و التّوكّل عليه

[۱۵۸۳]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن مفضّل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أوحى اللّه عزّ و جلّ إلى داود عليه السّلام ما اعتصم بى عبد من عبادى دون أحد من خلقى، عرفت ذلک من نيّته، ثمّ تكيده السّماوات و الأرض و من فيهنّ إلاّ جعلت له المخرج من بينهنّ، و ما اعتصم عبد من عبادى بأحد من خلقى، عرفت ذلک من نيّته إلاّ قطعت أسباب السّماوات و الأرض من يديه و أسخت الأرض من تحته و لم أبال بأىّ واد هلک.

[۱۵۸۴]۲-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن ابن محبوب، عن أبى حفص الأعشى، عن عمر [و]بن خالد، عن أبى حمزه الثّمالىّ، عن علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليهما قال:

خرجت حتّى انتهيت إلى هذا الحائط فاتّكأت عليه فإذا رجل عليه ثوبان أبيضان، ينظر فى تجاه وجهى ثمّ قال: يا علىّ بن الحسين ما لى أراک كئيبا حزينا؟ أعلى الدّنيا؟ فرزق اللّه حاضر للبرّ و الفاجر، قلت: ما على هذا أحزن و إنّه لكما تقول قال: فعلى الآخره؟ فوعد صادق يحكم فيه ملک قاهر-أو قال:

دانسته می شود که کسی مؤمن است؟ فرمودند: با تسلیم شدن برای خدا و خرسندی به آنچه بر او می رسد، چه شادی و چه ناراحتی.

[۱۵۸۲]۱۳-عبد اللّه ابو یعفور از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دربارهٔ چیزی که گذشته بود، نمی فرمود: کاش جز این می شد.

سپردن کارها به او و تکیه بر او

[۱۵۸۳]۱-مفضّل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند عزّتمند به داود علیه السّلام چنین وحی کرد: چون یکی از بندگانم بی توجّه به کسی از آفریدگانم به من پناه آورد و من آن را از نیّتش دانستم اگر آسمان ها و زمین و ساکنان آن ها هم بخواهند او را گمراه کنند، من راه رهایی را برایش گشوده می گذارم. ولی وقتی یکی از بندگانم به کسی از آفریدگانم پناه آورد و من آن را از نیّتش بدانم، اسباب آسمان ها و زمین را از دستش بیرون می کشم و زمین را برایش تنگ می کنم و برایم مهم نیست که در کدام دره بمیرد.

[۱۵۸4]۲-ابو حمزهٔ ثمالی از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: روزی از خانه بیرون آمدم و به این دیوار رسیدم و بر آن تکیه کردم. ناگاه مردی با دو جامهٔ سپید در بر، به من نگریست و سپس گفت: ای علی حسین چه شده، تو را افسرده و غمگین می بینم؟ اگر بر دنیا غمگینی که روزی خدا برای نیکوکار و بدکار حاضر است. من گفتم: بر آن غمگین نیستم که چنان است که تو می گویی. او گفت: پس اگر بر آخرت غمگینی وعدهٔ او راست است و آن پادشاه چیره گر-یا توانا-حکم

قادر-قلت: ما على هذا أحزن و إنّه لكما تقول، فقال: ممّ حزنک؟ قلت: [ممّا] نتخوّف من فتنه ابن الزّبير و ما فيه النّاس قال: فضحک، ثمّ قال: يا علىّ بن الحسين هل رأيت أحدا دعا اللّه فلم يجبه؟ قلت: لا قال: فهل رأيت أحدا توكّل على اللّه فلم يكفه؟ قلت: لا قال: فهل رأيت أحدا سأل اللّه فلم يعطه؟ قلت: لا، ثمّ غاب عنّى.

علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب مثله.

[١٥٨٥]٣-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علىّ بن حسّان، عن عمّه عبد الرّحمن بن كثير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ الغنى و العزّ يجولان، فإذا ظفرا بموضع التّوكّل أوطنا.

عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن محمّد بن علىّ، عن علىّ بن حسّان مثله.

[١٥٨٦]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أيّما عبد أقبل قبل ما يحبّ اللّه عزّ و جلّ أقبل اللّه قبل ما يحبّ و من اعتصم باللّه عصمه اللّه و من أقبل اللّه قبله و عصمه لم يبال لو سقطت السّماء على الأرض أو كانت نازله نزلت على أهل الأرض فشملتهم بليّه، كان فى حزب اللّه بالتّقوى من كلّ بليّه، أليس اللّه عزّ و جلّ يقول: إِنَّ اَلْمُتَّقِينَ فِى مَقٰامٍ أَمِينٍ.

[١٥٨٧]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن غير واحد، عن علىّ بن أسباط، عن أحمد بن عمر الحلاّل، عن علىّ بن سويد، عن أبى الحسن الأوّل عليه السّلام قال:

خواهد داد. من گفتم: بر این نیز غمگین نیستم و آن چنان است که تو می گویی. او گفت: پس اندوهت برای چیست؟ من گفتم: از فتنهٔ پسر زبیر و اوضاع مردم می ترسم. او خندید و سپس گفت: ای علی حسین آیا کسی را دیده ای که خدا را بخواند و او پاسخش را ندهد؟ من گفتم: نه. او گفت: و آیا کسی را دیده ای که به خدا تکیه کند و او را کفایت نکند؟ من گفتم: نه. او گفت: و کسی را دیده ای که از خدا چیزی بخواهد و او ندهد؟ گفتم: نه. سپس از دیدگانم پنهان شد. ابن محبوب نیز مانند این را روایت کرده است.

[۱۵۸۵]۳-عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

همانا توانگری و عزّت در گردشند تا چون به توکّل رسند، جای گیرند.

[۱۵۸۶]4-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر بنده ای به آنچه خداوند عزّتمند دوست می دارد، روی آورد، خداوند به آنچه او دوست دارد رومی کند و هرکس به خدا پناه آورد، خدا او را نگاه می دارد. و کسی که خدا به او روآورده، او را نگاه می دارد. باکی ندارد که آسمان بر زمین فروافتد یا بلایی بر اهل زمین نازل شود. او در حزب خدا نگاه داشته شدهٔ از هر بلایی است. مگر خداوند شکوهمند نمی فرماید: (همانا پرهیزگاران در جایگاهی ایمنی بخش اند.) [دخان (44) : ۵۱]

[۱۵۸۷]5-علی سوید گفته است: از حضرت کاظم علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اَللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ فقال:

التّوكّل على اللّه درجات منها أن تتوكّل على اللّه فى أمورک كلّها، فما فعل بک كنت عنه راضيا، تعلم أنّه لا يألوک خيرا و فضلا و تعلم أنّ الحكم فى ذلک له، فتوكّل على اللّه بتفويض ذلک إليه وثق به فيها و فى غيرها.

[١٥٨٨]6-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و علىّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن يحيى بن المبارک، عن عبد اللّه بن جبله، عن معاويه بن وهب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أعطى ثلاثا لم يمنع ثلاثا: من أعطى الدّعاء أعطى الإجابه، و من أعطى الشّكر أعطى الزّياده، و من أعطى التّوكّل أعطى الكفايه، ثمّ قال: أتلوت كتاب اللّه عزّ و جلّ: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اَللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ! و قال: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ؟ و قال: اُدْعُونِى أَسْتَجِبْ لَكُمْ. ؟

[١٥٨٩]٧-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أبى علىّ، عن محمّد بن الحسن، عن الحسين بن راشد، عن الحسين بن علوان قال:

كنّا فى مجلس نطلب فيه العلم و قد نفدت نفقتى فى بعض الأسفار فقال لى بعض أصحابنا: من تؤمّل لما قد نزل بک فقلت: فلانا، فقال: إذا و اللّه لا تسعف حاجتک و لا يبلغک أملک و لا تنجح طلبتک، قلت: و ما علّمک رحمک اللّه؟ قال:

إنّ أبا عبد اللّه عليه السّلام حدّثنى أنّه قرأ فى بعض الكتب أنّ اللّه تبارک و تعالى يقول: و عزّتى و جلالى و مجدى و ارتفاعى على عرشى لأقطعنّ أمل كلّ مؤمّل [من النّاس]غيرى باليأس و لأكسونّه ثوب المذلّه عند النّاس و لأنحّينّه من قربى و لأبعّدنّه من فضلى أيؤمّل غيرى فى الشّدائد و الشّدائد؟ بيدى و يرجو غيرى و يقرع بالفكر باب غيرى؟ و بيدى مفاتيح الأبواب و هى مغلقه و بابى مفتوح

عزّتمند پرسیدم: (و هرکس به خدا تکیه کند، او را بس است.) [طلاق (65) :۳] فرمودند: تکیه به خدا درجاتی دارد، یکی از آن ها این است که در همهٔ کارهایت به او تکیه کنی و هرچه با تو بکند تو از خشنود باشی. بدانی که او از خوبی و احسان به تو کوتاهی نمی کند و بدانی که در این جهت، فرمان با او است. پس با سپردن امورت به او، بر خدا تکیه کن. و از همه جهت به او اعتماد داشته باش.

[۱۵۸۸]6-معاویهٔ وهب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: به هر کس سه چیز داده شد، از سه چیزش بازنداشتند: کسی که به او دعا داده شده، اجابت هم داده شده است. و کسی که به او سپاسداری داده شده، افزونی هم داده شده است. و کسی که به او توکّل داده شده، کفایت هم داده شده است. سپس فرمودند: آیا کتاب خدای عزّتمند را خوانده ای که: (و هرکس به خدا تکیه کند، او را بس است.) و (اگر سپاس بگویید، برایتان می افزایم.) [ابراهیم (۱4) :۷]و (مرا بخوانید تا پاسختان بدهم.) [مؤمن (4۰) : 6۰]

[۱۵۸۹]۷-حسین علوان گفت: ما در مجلسی دانش می آموختیم و خرجی ام در یکی از سفرها به پایان رسیده بود. یکی از دوستانم گفت: برای این گرفتاری به چه کسی امیدواری؟ من گفتم: به فلانی. او گفت: پس به خدا سوگند که نیازت برآورده نشود و به آرزویت نرسی و خواسته ات به دست نیاید. من گفتم: خدایت بیامرزد از کجا می گویی؟ او گفت: حضرت صادق علیه السّلام به من فرموده است که خودش در یکی از کتاب ها چنین خوانده: خداوند پاک و والا می فرماید: به عزّت و بزرگی و شرف و چیرگی ام بر عرش سوگند که آرزوی امیدواران به غیر خودم را با ناامیدی پاره می کنم، در نزد مردم لباس خواری بر او می پوشانم و از نزد خودم و از احسانم دورش می کنم. آیا در سختی ها به غیر من امید می بندد؟ ! درحالی که سختی ها به دست من است. آیا به غیر من امیدوار می شود و در فکرش در غیر مرا می کوبد؟ ! در حالی که کلید درها به دست من است و در من گشوده است برای کسی که مرا بخواند

لمن دعانی فمن ذا الّذی أمّلنی لنوائبه فقطعته دونها؟ و من ذا الّذی رجانی لعظیمه فقطعت رجاءه منّی؟ جعلت آمال عبادی عندی محفوظه فلم یرضوا بحفظی و ملأت سماواتی ممّن لا یملّ من تسبیحی و أمرتهم أن لا یغلقوا الأبواب بینی و بین عبادی، فلم یثقوا بقولی ألم یعلم [أنّ]من طرقته نائبه من نوائبی أنّه لا یملک کشفها أحد غیری إلاّ من بعد إذنی، فما لی أراه لاهیا عنّی، أعطیته بجودی ما لم یسألنی ثمّ انتزعته عنه فلم یسألنی ردّه و سأل غیری، أ فیرانی أبدأ بالعطاء قبل المسأله ثمّ أسأل فلا أجیب سائلی؟ ! أ بخیل أنا فیبخّلنی عبدی أو لیس الجود و الکرم لی؟ ! أو لیس العفو و الرّحمه بیدی؟ ! أ و لیس أنا محلّ الآمال؟ ! فمن یقطعها دونی؟ أفلا یخشی المؤمّلون أن یؤمّلوا غیری، فلو أنّ أهل سماواتی و أهل أرضی أمّلوا جمیعا ثمّ أعطیت کلّ واحد منهم مثل ما أمّل الجمیع ما انتقص من ملکی مثل عضو ذرّه و کیف ینقص ملک أنا قیّمه فیا بؤسا للقانطین من رحمتی و یا بؤسا لمن عصانی و لم یراقبنی.

[۱۵۹۰]۸-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسن، عن بعض أصحابنا، عن عبّاد بن یعقوب الرّواجنیّ، عن سعید بن عبد الرّحمن قال:

کنت مع موسی بن عبد اللّه بینبع و قد نفدت نفقتی فی بعض الأسفار، فقال لی بعض ولد الحسین علیه السّلام: من تؤمّل لما قد نزل بک؟ فقلت: موسی بن عبد اللّه، فقال: إذا لا تقضی حاجتک ثمّ لا تنجح طلبتک؛ قلت: و لم ذاک؟ قال: لأنّی قد وجدت فی بعض کتب آبائی أنّ اللّه عزّ و جلّ یقول- ثمّ ذکر مثله-فقلت: یا ابن رسول اللّه أمل علیّ: ، فأملاه علیّ، فقلت: لا و اللّه ما أسأله حاجه بعدها.

و آن درها بسته است. چه کسی در گرفتاری هایش به من امید بسته و من ناامیدش کرده ام؟ و چه کسی در کار بزرگ به من امیدوار شده و من امیدش را بریده ام؟ من آرزوهای بندگانم را نزد خودم نگاه می دارم ولی آنان به آن راضی نمی شوند. من آسمان هایم را از کسانی که از تسبیح گفتن به من خسته نمی شوند پرکرده، به آنان فرمان داده ام که درهای میان من و بندگانم را نبندند ولی اینان به سخن من اعتماد نمی کنند. آیا او نمی داند هر مصیبتی که در او را می کوبد کسی جز من یا پس از اجازۀ من نمی تواند آن را برطرف کند. پس چه شده که از من غافل است. چیزی را که نخواسته بود به احسانم به او دادم. سپس از او گرفتم ولی او سراغش را نه از من که از دیگری گرفت. آیا گمان می کند که من پیش از خواستن می دهم و چون بخواهند پاسخ نمی دهم. آیا من بخیلم که بنده ام مرا بخیل می شمارد؟ مگر بخشش و احسان از من نیست؟ مگر گذشت و رحمت به دست من نیست؟ مگر من جایگاه آرزوها نیستم؟ پس چه کسی جز من می تواند آرزوها را قطع کند؟ آیا آنان از این که به جز من امید می بندند، نمی هراسند؟ اگر اهل آسمان ها و اهل زمین، همگی آرزویی بکنند و من به هر کدامشان به اندازۀ امید همگی شان بدهم، از فرمانروایی ام به اندازۀ اندک ذرّه ای کاسته نمی شود. چگونه فرمانروایی ای که من سرپرست آن هستم کاسته شود. پس بدا بر ناامیدان از رحمتم و بدا بر کسانی که از من نافرمانی کردند و پروا نکردند.

[۱۵۹۰]۸-سعید عبد الرّحمان گفت: من به همراه موسای عبد اللّه در ینبع بودم و خرجی ام در یکی از سفرها به پایان رسیده بود. یکی از فرزندان حسین علیه السّلام به من گفت: در این گرفتاری به چه کسی امیدواری؟ من گفتم: به موسای عبد اللّه. او گفت: پس نیازت برآورده نشود و خواسته ات به دست نیاید. گفتم: برای چه؟ گفت: من در یکی از کتاب های پدرانم دیده ام که خداوند عزّتمند می فرماید: - سپس همانند حدیث پیشین را گفت-من گفتم: ای پسر رسول خدا آن را تکرار کن تا بنویسم پس آن را برایم تکرار کرد. من گفتم: نه به خدا سوگند از حالا هیچ حاجتی از او نمی خواهم.

باب الخوف و الرّجاء

[۱۵۹۱]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن حديد، عن منصور بن يونس، عن الحارث بن المغيره، أو عن أبيه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له: ما كان فى وصيّه لقمان؟ قال: كان فيها الأعاجيب و كان أعجب ما كان فيها أن قال لابنه: خف اللّه عزّ و جلّ خيفه لو جئته ببرّ الثّقلين لعذّبک و ارج اللّه رجاء لو جئته بذنوب الثّقلين لرحمک ثمّ قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: كان أبى يقول:

إنّه ليس من عبد مؤمن إلاّ [و]فى قلبه نوران: نور خيفه و نور رجاء لو وزن هذا لم يزد على هذا و لو وزن هذا لم يزد على هذا.

[۱۵۹۲]۲-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن يحيى بن المبارک، عن عبد اللّه بن جبله، عن إسحاق بن عمّار قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا إسحاق خف اللّه كأنّک تراه و إن كنت لا تراه فإنّه يراک، فإن كنت ترى أنّه لا يراک فقد كفرت، و إن كنت تعلم أنّه يراک ثمّ برزت له بالمعصيه فقد جعلته من أهون النّاظرين عليک.

[۱۵۹۳]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن الهيثم بن واقد قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: من خاف اللّه أخاف اللّه منه كلّ شىء، و من لم يخف اللّه أخافه اللّه من كلّ شىء.

[۱۵۹۴]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن أبيه، عن حمزه بن عبد اللّه الجعفرىّ، عن جميل بن درّاج، عن أبى حمزه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: من عرف اللّه خاف اللّه و من خاف اللّه سخت نفسه عن الدّنيا.

[۱۵۹۱]۱-مغیره گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: در وصیّت لقمان چه چیزهایی بود؟ فرمودند: در آن شگفتی هایی است و شگفت تر از همه این که به پسرش گفت: از خدای شکوهمند چنان بترس که گویا اگر نیکی جنّ و آدمی را به نزدش ببری باز کیفرت خواهد کرد. و به او امیدوار باش چنان که اگر گناه جنّ و آدمی را هم ببری تو را خواهد آمرزید. سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: پدرم می فرمود: در دل هر بندهٔ مؤمنی دو نور است: نور هراس و نور امید، نه این افزون بر آن است و نه آن افزون تر از این.

[۱۵۹۲]۲-از اسحاق عمّار روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرموده است: ای اسحاق از خدا چنان بترس که گویا او را می بینی، اگرچه نبینی. که او تو را می بیند.

و اگر بپنداری که او تو را نمی بیند، کافر شده ای. و اگر بدانی که او تو را می بیند، سپس نافرمانی اش کنی، او را از خوارترین ناظران بر خودت قرار داده ای.

[۱۵۹۳]۳-عیثم واقد گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هرکس از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او می ترساند. و هرکس از خدا نترسد، خداوند او را از هرچیزی می ترساند.

[۱۵۹4]4-ابو حمزه گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هرکس خدا را بشناسد از او می هراسد و هرکس از خدا بهراسد، جانش از دنیا کناره می گیرد.

[۱۵۹۵]5-عنه، عن ابن أبی نجران، عمّن ذکره، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قلت له: قوم یعملون بالمعاصی و یقولون نرجو، فلا یزالون کذلک حتّی یأتیهم الموت، فقال: هؤلاء قوم یترجّحون فی الأمانیّ، کذبوا، لیسوا براجین، إنّ من رجا شیئا طلبه و من خاف من شیء هرب منه.

[۱۵۹۶]6-و رواه علیّ بن محمّد رفعه قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: إنّ قوما من موالیک یلمّون بالمعاصی و یقولون نرجو، فقال: کذبوا لیسوا لنا بموال، أولئک قوم ترجّحت بهم الأمانیّ، من رجا شیئا عمل له و من خاف من شیء هرب منه.

[۱۵۹۷]۷-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن بعض أصحابه، عن صالح بن حمزه رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: إنّ من العباده شدّه الخوف من اللّه عزّ و جلّ یقول اللّه:

إِنَّمٰا یَخْشَی اَللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْعُلَمٰاءُ و قال جلّ ثناؤه: فَلاٰ تَخْشَوُا اَلنّٰاسَ وَ اِخْشَوْنِ و قال تبارک و تعالی وَ مَنْ یَتَّقِ اَللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً قال: و قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: إنّ حبّ الشّرف و الذّکر لا یکونان فی قلب الخائف الرّاهب.

[۱۵۹۸]۸-علیّ بن إبراهیم، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن الحسن بن الحسین، عن محمّد بن سنان، عن أبی سعید المکاری، عن أبی حمزه الثّمالیّ، عن علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما [قال:]

قال: إنّ رجلا، رکب البحر بأهله فکسر بهم، فلم ینج ممّن کان فی السّفینه إلاّ امرأه الرّجل، فإنّها نجت علی لوح من ألواح السّفینه حتّی ألجأت علی جزیره من جزائر البحر و کان فی تلک الجزیره رجل یقطع الطّریق و لم یدع للّه حرمه إلاّ انتهکها فلم یعلم إلاّ و المرأه قائمه علی رأسه، فرفع رأسه إلیها فقال:

[۱۵۹۵]5-مردی گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مردمی گناه می کنند و می گویند ما [به رحمت خدا]امیدواریم. و همواره چنین اند تا مرگشان دررسد. حضرت فرمود: اینان مردمانی هستند که در آرزوها می لولند. دروغ گفته اند، آنان امیدوار نیستند. کسی که به چیزی امیدوار باشد به دنبالش می رود و کسی که از چیزی بهراسد از آن می گریزد.

[۱۵۹۶]6-مردی گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مردمی از پیروان شما مرتکب گناه شده، می گویند: ما امیدواریم. حضرت فرمودند: دروغ گفته اند، آنان پیرو ما نیستند. آنان مردمی هستند که آرزو به این سو و آن سو می بردشان. که هرکس به چیزی امیدوار باشد به سراغش می رود و هرکس از چیزی بهراسد از آن می گریزد.

[۱۵۹۷]۷-صالح حمزه حدیثی که سندش را تا حضرت صادق علیه السّلام بالا برده روایت کرده که ایشان فرمودند: همانا بسیار ترسیدن از خدای عزّتمند، عبادت است. که خداوند می فرماید: (همانا از میان بندگان، دانشمندان از خداوند می هراسند.) [فاطر (۳۵) :۲۸]و باز فرمود: (و هرکس از خدا پرواکند، او برایش راه رهایی می گذارد.) [طلاق (65) :۲]و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: جاه و شهرت دوستی، در دل هراسان گریزان جایی ندارد.

[۱۵۹۸]۸-ابو حمزۀ ثمالی از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: مردی با خانواده اش به دریا رفت. کشتی شان شکست و از آنان که در کشتی بودند جز زن آن مرد نجات نیافت. او بر تخته ای از تخت های کشتی نجات یافت و به جزیره ای پناه برد. در آن جزیره مردی راهزن بود که همۀ حریم های خدا را دریده بود. به خود که آمد زنی را بر بالای سرش دید. سر به سویش بلند کرد و پرسید: انسانی یا جنّی؟

إنسيّه أم جنّيّه؟ فقالت: إنسيّه، فلم يكلّمها كلمه حتّى جلس منها مجلس الرّجل من أهله، فلمّا أن همّ بها اضطربت، فقال لها: ما لک تضطربين؟ فقالت: أفرق من هذا-و أو مأت بيدها إلى السّماء-قال: فصنعت من هذا شيئا؟ قالت: لا و عزّته، قال: فأنت تفرقين منه هذا الفرق و لم تصنعى من هذا شيئا و إنّما أستكرهک استكراها فأنا و اللّه أولى بهذا الفرق و الخوف و أحقّ منک، قال:

فقام و لم يحدث شيئا و رجع إلى أهله و ليست له همّه إلاّ التّوبه و المراجعه، فبينا هو يمشى إذ صادفه راهب يمشى فى الطّريق فحميت عليهما الشّمس فقال الرّاهب للشّابّ: ادع اللّه يظلّنا بغمامه، فقد حميت علينا الشّمس فقال الشّابّ: ما أعلم أنّ لى عند ربّى حسنه فأتجاسر على أن أسأله شيئا، قال:

فأدعو أنا و تؤمّن أنت؟ قال: نعم فأقبل الرّاهب يدعو و الشّابّ يؤمّن، فما كان بأسرع من أن أظلّتهما غمامه، فمشيا تحتها مليّا من النّهار ثمّ تفرّقت الجادّه جادّتين فأخذ الشّابّ فى واحده و أخذ الرّاهب فى واحده فإذا السّحابه مع الشّابّ، فقال الرّاهب: أنت خير منّى، لک استجيب و لم يستجب لى فأخبرنى ما قصّتک؟ فأخبره بخبر المرأه فقال: غفر لک ما مضى حيث دخلک الخوف فانظر كيف تكون فيما تستقبل.

[١٥٩٩]٩-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن النّعمان، عن حمزه بن حمران قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ ممّا حفظ من خطب النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أنّه قال: يا أيّها النّاس إنّ لكم معالم فانتهوا إلى معالمكم و إنّ لكم نهايه فانتهوا إلى نهايتكم ألا إنّ المؤمن يعمل بين مخافتين: بين أجل قد مضى لا يدرى ما اللّه صانع فيه و بين أجل قد بقى لا يدرى ما اللّه قاض فيه فليأخذ العبد المؤمن

او گفت: انسان. تا با او چنان که مرد با همسرش می نشیند ننشست، سخنی نگفت.

و چون چنان قصدی کرد، زن لرزید. مرد به او گفت: چه شده که پریشانی؟ گفت:

از او می ترسم-و با دستش به آسمان اشاره کرد-مرد گفت: پیش از این چنین کرده ای؟ گفت: نه، به عزّتش سوگند. مرد گفت: مرد گفت: تو که چنین کاری نکرده ای، چنین می ترسی به خدا سوگند من که تو را به آن مجبور می کنم از تو به چنین ترس و هراسی سزاوارترم. پس برخاست و هیچ نگفت و به سوی خانواده اش بازگشت درحالی که قصد و اندیشه ای جز توبه و بازگشت نداشت.

در همین احوال می رفت که در راه به راهبی برخورد. و آفتاب گرمی هم می تابید.

راهب به آن جوان گفت: از خدا بخواه ابری را سایبان ما کند که آفتاب بسیار گرم بر ما می تابد. جوان گفت: من برای خودم در نزد خداوند حسنه ای سراغ ندارم که به درخواست از او جرأت داشته باشم. راهب گفت: پس من دعا می کنم و تو آمین بگو؟ او گفت: آری. پس راهب دعا می کرد و جوان آمین می گفت تا به زودی ابری بر سرشان سایه انداخت. هر دو زمان بسیاری از روز را در زیر ابر راه سپردند تا جادّه دو قسمت شد، جوان به یکی از راه ها رفت و راهب به راه دیگر و آن ابر با جوان رفت. پس راهب گفت: تو از من بهتری، دعا به جهت تو پذیرفته شده نه به خاطر من. پس بگو که داستانت چیست. و جوان خبر آن زن را به او باز گفت. آن گاه راهب گفت: به سبب آن هراسی که به دلت افتاده گذشته ات آمرزیده شده است، ولی مراقب آینده ات باش.

[۱۵۹۹]۹-حمزۀ حمران گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

از خطبه هایی که از پیامبر حفظ شده یکی این است که فرمود: ای مردم همانا برای شما نشانه هایی هست، پس خود را به نشانه هاتان برسانید و همانا برای شما پایانی هست، پس خود را به پایانتان برسانید. بدانید که مؤمن میان دو هراس عمل می کند: میان زمانی که گذشته و او نمی داند

خداوند با آن چه می کند و میان زمان باقی مانده که نمی داند خداوند چه چیزی در آن حکم می کند.

ص :۱59

من نفسه لنفسه و من دنياه لآخرته و فى الشّبيبه قبل الكبر و فى الحياه قبل الممات فو الّذى نفس محمّد بيده ما بعد الدّنيا من مستعتب و ما بعدها من دار إلاّ الجنّه أو النّار.

[١٦٠٠] ١٠-عنه، عن أحمد، عن ابن محبوب، عن داود الرّقّىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ جَنَّتٰانِ قال:

من علم أنّ اللّه يراه و يسمع ما يقول و يعلم ما يعمله من خير أو شرّ فيحجزه ذلک عن القبيح من الأعمال فذلک الّذى خاف مقام ربّه و نهى النّفس عن الهوى.

[١٦٠١] ١١-عنه، عن أحمد بن محمّد، عن ابن سنان، عن ابن مكسان، عن الحسن بن أبى ساره قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: لا يكون المؤمن مؤمنا حتّى يكون خائفا راجيا:

و لا يكون خائفا راجيا حتّى يكون عاملا لما يخاف و يرجو.

[١٦٠٢] ١٢-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن فضيل بن عثمان، عن أبى عبيده الحذّاء، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

المؤمن بين مخافتين: ذنب قد مضى لا يدرى ما صنع اللّه فيه و عمر قد بقى لا يدرى ما يكتسب فيه من المهالک فهو لا يصبح إلاّ خائفا و لا يصلحه إلاّ الخوف.

[١٦٠٣] ١٣-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن بعض أصحابه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان أبى عليه السّلام يقول: إنّه ليس من عبد مؤمن إلاّ [و]فى قلبه نوران: نور خيفه و نور رجاء لو وزن هذا لم يزد على هذا و لو وزن هذا لم يزد على هذا.

و بندۀ مؤمن باید از خود برای خود، از دنیا برای آخرتش، در جوانی پیش از پیری و در زندگی پیش از مرگ توشه برگیرد. سوگند به کسی که جان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]در دست او است پس از دنیا هیچ بهانه ای نیست.

و پس از دنیا خانه ای جز بهشت و دوزخ نیست.

[۱۶۰۰] ۱۰-داود رقّی از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند (و برای کسی که از مقام پروردگارش می هراسد دو بهشت است.) [رحمان (55) :46] روایت کرده که فرمودند: هرکس بداند که آنچه را می گوید، خداوند می بیند و می شنود و هر خوبی و بدی که می کند، او می داند و این او را از کارهای زشت بازدارد همان است که از مقام پروردگارش می هراسد و نفس را از هوس ها بازمی دارد.

[۱۶۰۱] ۱۱-حسن ابو ساره گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: کسی مؤمن نمی شود مگر این که هراسان و امیدوار باشد و تا به آنچه می هراسد و امیدوار است، عمل نکند، هراسان و امیدوار نمی شود.

[۱۶۰۲] ۱۲-ابو عبیدۀ حذّاء از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

مؤمن میان دو هراس قرار دارد. گناه گذشته که نمی داند خدا با آن چه می کند و عمر مانده که نمی داند چه گناه هایی در آن می کند. او هماره هراسان صبح می کند و چیزی جز هراس او را درست نمی کند.

[۱۶۰۳] ۱۳-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

پدرم علیه السّلام می فرمود: هر بندۀ مؤمنی در دلش دو نور دارد: نور هراس و نور امید.

که نه این بر آن افزون است و نه آن افزون تر از این.

باب حسن الظّنّ باللّه عزّ و جلّ

[4 ۱6۰]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن داود بن كثير، عن أبى عبيده الحذّاء، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: قال اللّه تبارک و تعالى: لا يتّكل العاملون على أعمالهم الّتى يعملونها لثوابى، فإنّهم لو اجتهدوا و أتعبوا أنفسهم-أعمارهم- فى عبادتى كانوا مقصّرين غير بالغين فى عبادتهم كنه عبادتى فيما يطلبون عندى من كرامتى و النّعيم فى جنّاتى و رفيع الدّرجات العلى فى جوارى و لكن برحمتى فليثقوا و فضلى فليرجوا و إلى حسن الظّنّ بى فليطمئنّوا، فإنّ رحمتى عند ذلک تدركهم، و منّى يبلّغهم رضوانى، و مغفرتى تلبسهم عفوى فإنّى أنا اللّه الرّحمن الرّحيم و بذلک تسمّيت.

[5 ۱6۰]۲-ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن بريد بن معاويه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

وجدنا فى كتاب علىّ عليه السّلام أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال-و هو على منبره-و الّذى لا إله إلاّ هو ما أعطى مؤمن قطّ خير الدّنيا و الآخره إلاّ بحسن ظنّه باللّه و رجائه له و حسن خلقه و الكفّ عن اغتياب المؤمنين و الّذى لا إله إلاّ هو لا يعذّب اللّه مؤمنا بعد التّوبه و الاستغفار إلاّ بسوء ظنّه باللّه و تقصيره من رجائه و سوء خلقه و اغتيابه للمؤمنين و الّذى لا إله إلاّ هو لا يحسن ظنّ عبد مؤمن باللّه إلاّ كان اللّه عند ظنّ عبده المؤمن لأنّ اللّه كريم، بيده الخيرات، يستحيى أن يكون عبده المؤمن قد أحسن به الظّنّ ثمّ يخلف ظنّه و رجاءه، فأحسنوا باللّه الظّنّ و ارغبوا إليه.

[6 ۱6۰]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن

[4 ۱6۰]۱-ابو عبیدۀ حذّاء از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: خداوند پاک و والا فرمود: کسانی که برای پاداش من عملی انجام می دهند، به عملشان تکیه نکنند؛ زیرا آنان اگر بکوشند و خودشان را-در تمام عمر-در عبادت من خسته کنند، باز کوتاهی کرده اند و آنان در کرامت و نعمت بهشت و درجات بالایی که از من می خواهند به نهایت عبادت من نمی رسند. بلکه به رحمتم تکیه کرده، به احسانم امیدوار باشند و با خوش گمانی به من آرامش یابند؛ زیرا در این هنگام رحمتم آنان را فرا گرفته، احسانم به بهشتشان رسانده و آمرزشم جامۀ بخشودگی را بر ایشان می پوشاند. که منم خداوند رحمتگر مهربان و بدان نامیده شده ام.

[5 ۱6۰]۲-برید معاویه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در کتاب علی علیه السّلام دیدیم که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بر منبرش فرمود:

سوگند به کسی که خدایی جز او نیست هرگز به مؤمن جز به سبب خوش گمانی اش به خدا و امیدش به او و خوش رفتاری اش و خودنگهداری از غیبت مؤمنان، خیر دنیا و آخرت داده نمی شود. و سوگند به کسی که خدایی جز او نیست خداوند هیچ مؤمنی را پس از توبه و آمرزش خواهی اش جز به سبب بدگمانی اش به خدا و کوتاهی اش در امیدواری به او و بداخلاقی و غیبت کردن از مؤمنان عذاب نمی کند. و سوگند به کسی که خدایی جز او نیست، گمان بندۀ مؤمن جز در صورت حضور خداوند در گمان او، نیکو نمی شود؛ زیرا خدا بزرگوار است و نیکی ها به دست او است، شرم دارد که بندۀ مؤمنش به او خوش گمان باشد و سپس خلاف گمان و امیدش را ببیند، پس به خدا خوش گمان باشید و به سویش بروید.

[6 ۱6۰]۳-اسماعیل بزیع از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: به خدا

إسماعيل بن بزيع، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

أحسن الظّنّ باللّه فإنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: أنا عند ظنّ عبدى المؤمن بى، إن خيرا فخيرا و إن شرّا فشرّا.

[٧ ١6٠]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقرىّ، عن سفيان بن عيينه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: حسن الظّنّ باللّه أن لا ترجو إلاّ اللّه و لا تخاف إلاّ ذنبک.

باب الاعتراف بالتّقصير

[٨ ١6٠]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن سعد بن أبى خلف، عن أبى الحسن موسى عليه السّلام قال:

قال: لبعض ولده: يا بنىّ عليک بالجدّ لا تخرجنّ نفسک من حدّ التّقصير فى عباده اللّه عزّ و جلّ و طاعته، فإنّ اللّه لا يعبد حقّ عبادته.

[٩ ١6٠]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن بعض العراقيّين، عن محمّد بن المثنّى الحضرمىّ، عن أبيه، عن عثمان بن زيد، عن جابر قال:

قال لى أبو جعفر عليه السّلام: يا جابر لا أخرجک اللّه من النّقص و [لا]التّقصير.

[١٠ ١6]٣-عنه، عن ابن فضّال، عن الحسن بن الجهم قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول: إنّ رجلا فى بنى إسرائيل عبد اللّه أربعين سنه ثمّ قرّب قربانا فلم يقبل منه، فقال لنفسه: ما أتيت إلاّ منک و ما الذّنب إلاّ لک، قال:

فأوحى اللّه تبارک و تعالى إليه: ذمّک لنفسک أفضل من عبادتک أربعين سنه.

[١١ ١6]4-أبو علىّ الأشعرىّ، عن عيسى بن أيّوب، عن علىّ بن مهزيار،

خوش گمان باشید که آن عزّتمند می فرماید: من پیشاپیش گمان بندهٔ مؤمن به خودم هستم، اگر خوب باشد، خوبم و اگر بد باشد، بد.

[۱۶۰۷]4-سفیان عیینه گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

خوش گمانی به خدا این است که جز به خدا امیدوار نبوده، جز از گناهت نهراسی.

اعتراف به کوتاهی

[۱۶۰۸]۱-سعد ابو خلف از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که ایشان به یکی از فرزندانش فرمودند: پسرم بکوش که جانت را از کوتاهی در عبادت و فرمانبری از خداوند عزّتمند بیرون نبری؛ زیرا خداوند چنان که حقّ او است عبادت نمی شود.

[۱۶۰۹]۲-جابر گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمودند: ای جابر خدا تو را از [اندیشهٔ]کاستی و کوتاهی [خود]بیرون نبرد.

[۱۶۱۰]۳-حسن جهم گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

مردی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و سپس به تقدیم قربانی پرداخت ولی قبول نشد، پس به خودش گفت: این جز به خاطر تو نیست، گناه خود تو است. پس خداوند پاک و والا چنین به او وحی کرد: نکوهش تو از خود برتر از عبادت چهل ساله است.

[۱۶۱۱]4-فضل یونس از حضرت ابو الحسن علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: این

عن الفضل بن يونس، عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

قال: أكثر من أن تقول: اللّهمّ لا تجعلنى من المعارين و لا تخرجنى من التّقصير، قال: قلت: أمّا المعارون فقد عرفت أنّ الرّجل يعار الدّين ثمّ يخرج منه، فما معنى لا تخرجنى من التّقصير؟ فقال: كلّ عمل تريد به اللّه عزّ و جلّ فكن فيه مقصّرا عند نفسک فإنّ النّاس كلّهم فى أعمالهم فيما بينهم و بين اللّه مقصّرون إلاّ من عصمه اللّه عزّ و جلّ.

باب الطّاعه و التّقوى

[١٦١٢] ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن محمّد أخى عرام، عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لا تذهب بكم المذاهب، فو اللّه ما شيعتنا إلاّ من أطاع اللّه عزّ و جلّ.

[١٦١٣] ٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن عاصم بن حميد، عن أبى حمزه الثّمالىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

خطب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فى حجّه الوداع فقال: يا أيّها النّاس و اللّه و ما من شىء يقرّبكم من الجنّه و يباعدكم من النّار إلاّ و قد أمرتكم به و ما من شىء يقرّبكم من النّار و يباعدكم من الجنّه إلاّ و قد نهيتكم عنه، ألا و إنّ الرّوح الأمين نفث فى روعى أنّه لن تموت نفس حتّى تستكمل رزقها، فاتّقوا اللّه و أجملوا فى الطّلب و لا يحملنّ أحدكم استبطاء شىء من الرّزق أن يطلبه بغير حلّه، فإنّه لا يدرک ما عند اللّه إلاّ بطاعته.

[١٦١4] ٣-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن سالم و أحمد بن أبى عبد اللّه، عن أبيه جميعا، عن أحمد بن النّضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر قال:

دعا را بسیار بخوان: خدایا مرا از عاریه گیرندگان [دین]قرار نده و از کوتاهی بیرون نبر. من عرض کردم: عاریه گیرندگان را می دانم که کیانند، مردی که دین را عاریه گرفته، سپس از آن خارج می شود. اما معنی این که فرمودید: «مرا از کوتاهی بیرون نبر» چیست؟ فرمودند: هر عملی که برای خداوند شکوهمند انجام می دهی، خودت را مقصّر بدان. که همهٔ مردم در اعمالشان میان خود و خدا مقصّرد مگر این که خداوند عزّتمند کسی را از کوتاهی نگاه دارد.

فرمانبری و پرهیزگاری

[۱۶۱۲]۱-محمّد مسلم از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: این مذاهب شما را [از دین]بیرون نبرد که به خدا سوگند جز کسی که از خداوند فرمانبری می کند، شیعهٔ ما نیست.

[۱۶۱۳]۲-ابو حمزهٔ ثمالی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-در حجّه الوداع خطبه خوانده، فرمود: ای مردم به خدا سوگند چیزی نبوده که شما را به بهشت نزدیک کند و از دوزخ دورتان کند.

جز این که شما را به آن فرمان داده ام و چیزی نبوده که شما را به دوزخ نزدیک کند و از بهشت دورتان کند جز این که شما را از آن بازداشتم. هان بدانید که آن روح امین به من الهام کرد که هیچ جانی تا گرفتن کامل روزی اش نمی میرد. پس از خدا پروا کنید و در جست وجوی روزی میانه روی کرده، هنگام عقب افتادن چیزی از روزی، نخواهید که آن را جز از راه حلالش بجویید؛ زیرا آنچه نزد خدا است جز به فرمانبری اش دریافته نمی شود.

[۱۶۱4]۳-جابر گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمودند: ای جابر آیا کسی

قال لی: یا جابر أ یکتفی من انتحل التّشیّع أن یقول بحبّنا أهل البیت، فو اللّه ما شیعتنا إلاّ من اتّقی اللّه و أطاعه و ما کانوا یعرفون یا جابر إلاّ بالتّواضع و التّخشّع و الأمانه و کثره ذکر اللّه و الصّوم و الصّلاه و البرّ بالوالدین و التّعاهد للجیران من الفقراء و أهل المسکنه و الغارمین و الأیتام و صدق الحدیث و تلاوه القرآن و کفّ الألسن عن النّاس إلاّ من خیر، و کانوا أمناء عشائرهم فی الأشیاء قال جابر، فقلت: یا ابن رسول اللّه ما نعرف الیوم أحدا بهذه الصّفه، فقال: یا جابر لا تذهبنّ بک المذاهب حسب الرّجل أن یقول: أحبّ علیّا و أتولاّه ثمّ لا یکون مع ذلک فعّالا؟ فلو قال: إنّی أحبّ رسول اللّه-فرسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم خیر من علیّ علیه السّلام-ثمّ لا یتّبع سیرته و لا یعمل بسنّته ما نفعه حبّه إیّاه شیئا فاتّقوا اللّه و اعملوا لما عند اللّه، لیس بین اللّه و بین أحد قرابه-أحبّ العباد إلی اللّه عزّ و جلّ [و أکرمهم علیه]أتقاهم و أعملهم بطاعته، یا جابر و اللّه ما یتقرّب إلی اللّه تبارک و تعالی إلاّ بالطّاعه و ما معنا براءه من النّار و لا علی اللّه لأحد من حجّه، من کان للّه مطیعا فهو لنا ولیّ و من کان للّه عاصیا فهو لنا عدوّ، و ما تنال ولایتنا إلاّ بالعمل و الورع.

[5 ۱6۱]4-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه و محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان جمیعا، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن الحکم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إذا کان یوم القیامه یقوم عنق من النّاس فیأتون باب الجنّه فیضربونه، فیقال لهم: من أنتم؟ فیقولون: نحن أهل الصّبر فیقال لهم: علی ما صبرتم؟ فیقولون؟ کنّا نصبر علی طاعه اللّه؛ و نصبر عن معاصی اللّه فیقول اللّه عزّ و جلّ صدقوا؛ أدخلوهم الجنّه و هو قول اللّه عزّ و جلّ: إِنَّمٰا یُوَفَّی اَلصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسٰابٍ .

که ادعای تشیّع دارد، کافی است که فقط به دوستی ما معتقد باشد؟ به خدا سوگند جز کسی که از خدا پروا کرده، فرمانبری کند، شیعۀ ما نیستند. و ای جابر آنان این را جز به سبب فروتنی و هراس و امانت و ذکر بسیار خدا و نماز و نیکی به پدر و مادر و رسیدگی به نیازمندان و بیچارگان و بدهکاران و یتیمان همسایه و راستگویی و خواندن قرآن و جز به خیر زبان نگشودن در برابر مردم و امانتدار خویشان شدن در امور نمی فهمند. جابر گفته است: من عرض کردم: ای پسر رسول خدا ما امروز کسی را به این صفات نمی شناسیم. حضرت فرمودند: ای جابر این مذاهب تو را از راه بیرون نبرد. آیا بس است که مردی بگوید: من علی را دوست می دارم و از او پیروی می کنم، سپس برایش عمل نکند؟ او اگر بگوید:

من رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش که برتر از علی علیه السّلام است-را دوست دارم، سپس از شیوه اش پیروی نکرده، به سنّتش عمل نکند، دوستی اش به او سودی نمی رساند. پس از خدا پروا کرده برای آنچه نزد خدا است عمل کنید. میان خدا و هیچ کسی خویشاوندی ای نیست. محبوب ترین بندگان در نزد خداوند عزّتمند و [گرامی ترین شان در بارگاه او]پرهیزگارترین و فرمانبردارترین آنان هستند. ای جابر به خدا سوگند هیچ کس جز با اطاعت، به خداوند پاک و والا نزدیک نمی گردد. ما برات دوری از دوزخ به همراه نداریم و هیچ کس نزد خدا بهانه ای ندارد. هرکس مطیع خدا بود، دوست ما است و هر کس از او نافرمانی می کرد، دشمن ما. ولایت و دوستی ما جز با عمل و پرهیزگاری به دست نمی آید.

[5 ۱6۱]4-هشام حکم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون رستاخیز شود، گروهی از مردم برخاسته، کنار در بهشت می آیند و آن را می کوبند. به آنان گفته می شود: کیستید؟ می گویند: ما اهل شکیبایی ورزیدن ایم.

به آنان گفته می شود: بر چه چیزی شکیبایی کرده اید؟ آنان می گویند: ما به فرمانبری از خداوند و دوری از نافرمانی اش شکیبایی می کردیم. در این هنگام خدای عزّتمند می فرماید: آنان راست می گویند، به بهشتشان داخل کنید. و این سخن آن عزّتمند است که: (همانا پاداش شکیبایان را بی حساب می رساند.) [زمر (۳۹) : ۱۰]

[۱۶۱۶]5-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن فضيل بن عثمان، عن أبى عبيده، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

كان أمير المؤمنين صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يقول: لا يقلّ عمل مع تقوى و كيف يقلّ ما يتقبّل.

[۱۶۱۷]6-حميد بن زياد، عن الحسن بن محمّد بن سماعه، عن بعض أصحابه، عن أبان، عن عمرو بن خالد، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

يا معشر الشّيعه-شيعه آل محمّد-كونوا النّمرقه الوسطى يرجع إليكم الغالى و يلحق بكم التّالى؛ فقال له رجل من الأنصار يقال له سعد: جعلت فداک ما الغالى؟ قال: قوم يقولون فينا ما لا نقوله فى أنفسنا؛ فليس أولئک منّا و لسنا منهم؛ قال فما التّالى؟ قال: المرتاد يريد الخير؛ يبلّغه الخير يؤجر عليه ثمّ أقبل علينا فقال: و اللّه ما معنا من اللّه براءه و لا بيننا و بين اللّه قرابه و لا لنا على اللّه حجّه و لا نتقرّب إلى اللّه إلاّ بالطّاعه، فمن كان منكم مطيعا للّه تنفعه ولايتنا، و من كان منكم عاصيا للّه لم تنفعه ولايتنا، و يحكم لا تغترّوا، ويحكم لا تغترّوا.

[۱۶۱۸]۷-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن مفضّل بن عمر قال:

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام فذكرنا الأعمال فقلت أنا: ما أضعف عملى، فقال:

مه، استغفر اللّه ثمّ قال لى: إنّ قليل العمل مع التّقوى خير من كثير العمل بلا تقوى. قلت: كيف يكون كثير بلا تقوى؟ قال: نعم مثل الرّجل يطعم طعامه و يرفق جيرانه و يوطّى رحله فإذا ارتفع له الباب من الحرام دخل فيه، فهذا العمل بلا تقوى و يكون الآخر ليس عنده فإذا ارتفع له الباب من الحرام لم يدخل فيه.

[۱۶۱۹]۸-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أبى داود المسترقّ،

[۱۶۱۶]5-ابو عبیده از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان- درود خدا بر او-می فرمودند: عمل با تقوا کم نیست و چگونه آنچه پذیرفته می شود کم باشد.

[۱۶۱۷]6-عمرو خالد از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ای گروه شیعه-پیرو خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]-همچون متکّای میانه باشید تا زیاده رو به سوی شما بازگردد و عقب مانده به شما بپیوندد. مردی از انصار که نامش سعد بود، عرض کرد: جانم فدایت، زیاده رو کیست؟ فرمود:

مردمی که دربارهٔ ما چیزی می گویند که خود ما آن را نمی گوییم. پس نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان. او عرض کرد: و عقب مانده چه کسی است؟ فرمودند:

جست وجوگری که به دنبال خیر است. که خیر به او می رسد و به سبب آن پاداش داده می شود. سپس حضرت به ما رو کرد و فرمود: به خدا سوگند ما از جانب خدا براتی نداریم و میان ما و او نه خویشاوندی و نه عذر و بهانه ای است. ما جز با فرمانبری به خداوند نزدیک نمی شویم. پس هرکس از شما مطیع خداوند باشد، دوستی ما سودش می رساند و هرکس از او نافرمانی کرد، دوستی با ما سودش نمی رساند. وای بر شما، فریب نخورید. وای بر شما، فریب نخورید.

[۱۶۱۸]۷-مفضّل عمر گفته است: من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که از عمل، سخن به میان آمد. من گفتم: من اندک عملم. حضرت فرمودند: خاموش شو و از خدا آمرزش بخواه. سپس فرمود: همانا عمل اندک با پرهیزگاری بهتر از عمل بسیار بی پرهیزگاری است. من عرض کردم: چگونه عمل بسیار، بی پرهیزگاری می شود؟ فرمودند: مانند مردی که دیگران را اطعام کرده، به همسایگانش مهربانی می کند و در خانه اش باز است ولی چون دری از حرام برایش گشوده شود، داخل می گردد. این عمل بدون تقوا است. امّا آن دیگری این کارها را ندارد و چون دری از حرام برایش گشوده شود، داخل نمی شود.

[۱۶۱۹]۸-یعقوب شعیب گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

عن محسّن الميثمىّ، عن يعقوب بن شعيب قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: ما نقل اللّه عزّ و جلّ عبدا من ذلّ المعاصى إلى عزّ التّقوى إلاّ أغناه من غير مال و أعزّه من غير عشيره و آنسه من غير بشر.

باب الورع

[١6٢٠]١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن أبى المغراء، عن زيد الشّحّام، عن عمرو بن سعيد بن هلال الثّقفىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له: إنّى لا ألقاک إلاّ فى السّنين فأخبرنى بشىء آخذ به، فقال: أوصيک بتقوى اللّه و الورع و الاجتهاد و اعلم أنّه لا ينفع اجتهاد لا ورع فيه.

[١6٢١]٢-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن حديد بن حكيم قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: اتّقوا اللّه و صونوا دينكم بالورع.

[١6٢٢]٣-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن يزيد بن خليفه قال:

وعظنا أبو عبد اللّه عليه السّلام فأمر و زهّد، ثمّ قال: عليكم بالورع، فإنّه لا ينال ما عند اللّه إلاّ بالورع.

[١6٢٣]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن فضّال، عن أبى جميله، عن ابن أبى يعفور، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا ينفع اجتهاد لا ورع فيه.

[١6٢4]5-عنه، عن أبيه، عن فضاله بن أيّوب، عن الحسن بن زياد الصّيقل، عن فضيل بن يسار قال: قال أبو جعفر عليه السّلام:

خداوند عزّتمند هیچ بنده ای را از خواری گناه به عزّت پرهیزگاری نمی برد مگر این که بدون مال بی نیازش کرده، بدون خویشان گرامی اش داشته و بدون کسی از آدمیان، به او آرامش می دهد.

پرهیزگاری

[۱۶۲۰]۱-سعید بن هلال ثقفی گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:

من در چند سال بیش از یک بار نمی توانم به دیدارتان بیایم، چیزی بفرمایید تا به آن عمل کنم. فرمودند: تو را به پروای از خدا، پرهیزگاری و کوشش سفارش می کنم. و بدان که کوشش بدون پرهیزگاری سودی ندارد.

[۱۶۲۱]۲-حدید حکیم گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: از خدا پروا کنید و دینتان را با پرهیزگاری نگاه دارید.

[۱۶۲۲]۳-یزید خلیفه گفته است: حضرت صادق علیه السّلام ما را موعظه کرده، به پارسایی فرمان داد. سپس فرمود: پرهیزگاری پیشه کنید که آنچه نزد خداوند است جز با ورع به دست نمی آید.

[۱۶۲۳]4-ابن ابو یعفور از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هیچ کوششی بدون پرهیزگاری سودی ندارد.

[۱۶۲4]5-فضیل یسار گفته است که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: سخت ترین

إنّ أشدّ العباده الورع.

[۱۶۲۵]6-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن حنان بن سدير قال:

قال أبو الصّبّاح الكنانىّ لأبى عبد اللّه عليه السّلام: ما نلقى من النّاس فيک؟ فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: و ما الّذى تلقى من النّاس فىّ؟ فقال: لا يزال يكون بيننا و بين الرّجل الكلام فيقول جعفرىّ خبيث، فقال: يعيّركم النّاس بى؟ فقال له أبو الصّبّاح: نعم قال: فقال: ما أقلّ و اللّه من يتّبع جعفرا منكم، إنّما أصحابى من اشتدّ ورعه و عمل لخالقه، و رجا ثوابه، فهؤلاء أصحابى.

[۱۶۲۶]۷-حنان بن سدير، عن أبى ساره الغزّال، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال اللّه عزّ و جلّ: ابن آدم اجتنب ما حرّمت عليک، تكن من أورع النّاس.

[۱۶۲۷]۸-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و علىّ بن محمّد، عن القاسم بن محمّد، عن سليمان المنقرىّ، عن حفص بن غياث قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الورع من النّاس، فقال: الّذى يتورّع عن محارم اللّه عزّ و جلّ.

[۱۶۲۸]۹-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن النّعمان، عن أبى أسامه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: عليک بتقوى اللّه و الورع و الاجتهاد و صدق الحديث و أداء الأمانه و حسن الخلق و حسن الجوار و كونوا دعاه إلى أنفسكم بغير ألسنتكم و كونوا زينا و لا تكونوا شينا، و عليكم بطول الرّكوع و السّجود، فإنّ أحدكم إذا أطال الرّكوع و السّجود هتف إبليس من خلفه و قال: يا ويله أطاع و عصيت و سجد و أبيت.

عبادت، پرهیزگاری است.

[۱۶۲۵]6-حنان سدیر گفته است: ابو الصّباح کنانی به حضرت صادق علیه السّلام عرض کرد: دربارۀ شما چه چیزها که از مردم نمی بینیم؟ ! حضرت صادق علیه السّلام فرمود: دربارۀ من چه چیزهایی از مردم می بینی؟ ابو الصّباح عرض کرد: هماره وقتی میان من و مردی، سخنی درمی گیرد، می گوید: جعفری پلید. حضرت فرمود: مردم شما را به جهت من سرزنش می کنند؟ ابو الصّباح عرض کرد: بله.

حضرت فرمود: به خدا سوگند از میان شما کم است آن که از جعفر پیروی کند.

اصحاب من کسانی هستند که پرهیزگاری شان بسیار است و برای آفریدگارشان عمل کرده، به پاداش او امید دارند. اینان اصحاب من اند.

[۱۶۲۶]۷-ابو سارۀ غزّال از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که خداوند شکوهمند فرموده است: ای پسر آدم از آنچه بر تو حرام کردم، دوری کن تا پرهیزگارترین مردمان باشی.

[۱۶۲۷]۸-حفص غیاث گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ پرهیزگاران مردم پرسیدم. فرمودند: کسی است که از حرام های خداوند عزّتمند دوری گزیند.

[۱۶۲۸]۹-او اسامه گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: بر شما باد پروای از خدا و پرهیزگاری و کوشش و راستگویی و ادا کردن امانت و خوش اخلاقی و نیکی با همسایه. دیگران را با رفتارتان به سوی خود بخوانید. و زینت ما باشید نه ننگمان. و بر شما باد طول دادن رکوع و سجده ها؛ زیرا وقتی یکی از شما رکوع و سجده هایش را طول می دهد، ابلیس از پشت سرش به فریاد درآمده، می گوید: وای بر او. او اطاعت کرد و من نافرمانی کردم، او سجده کرد و من از آن سرتافتم.

[۱۶۲۹] ۱۰-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن أبى زيد، عن أبيه قال:

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام، فدخل عيسى بن عبد اللّه القمّىّ فرحّب به و قرّب من مجلسه، ثمّ قال: يا عيسى بن عبد اللّه ليس منّا-و لا كرامه-من كان فى مصر فيه مائه ألف أو يزيدون و كان فى ذلک المصر أحد أورع منه.

[۱۶۳۰] ۱۱-عنه، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن فضّال، عن علىّ بن عقبه، عن أبى كهمس، عن عمرو بن سعيد بن هلال قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: أوصنى، قال: أوصيک بتقوى اللّه و الورع و الاجتهاد و اعلم أنّه لا ينفع اجتهاد لا ورع فيه.

[۱۶۳۱] ۱۲-عنه، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن أبى الصّبّاح الكنانىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

أعينونا بالورع؛ فإنّه من لقى اللّه عزّ و جلّ منكم بالورع كان له عند اللّه فرجا، و إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: مَنْ يُطِعِ اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ فَأُولٰئِکَ مَعَ اَلَّذِينَ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ اَلنَّبِيِّينَ وَ اَلصِّدِّيقِينَ وَ اَلشُّهَدٰاءِ وَ اَلصّٰالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِيقاً فمنّا النّبىّ و منّا الصّدّيق و الشّهداء و الصّالحون.

[۱۶۳۲] ۱۳-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّا لا نعدّ الرّجل مؤمنا حتّى يكون لجميع أمرنا متّبعا مريدا؛ ألا و إنّ من اتّباع أمرنا و إرادته الورع؛ فتزيّنوا به، يرحمكم اللّه و كبّدوا أعداءنا [به] ينعشكم اللّه.

[۱۶۳۳] 14-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحجّال، عن العلاء،

[۱۶۲۹] ۱۰-ابو زید گفته است: من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که عیسی بن عبد اللّه قمی داخل شد. حضرت به او خوش آمد گفته، نزد خود جایش داد و سپس فرمود: ای عیسای عبد اللّه از ما نیست-و شرفی ندارد-کسی که در شهری صد هزار نفری یا بیشتر باشد و در آن شهر، دیگری پرهیزگارتر از او باشد.

[۱۶۳۰] ۱۱-عمرو بن سعید هلال گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:

به من سفارشی بکنید. فرمودند: تو را به پروای از خدا و پرهیزگاری و کوشش سفارش می کنم. و بدان که هیچ کوششی بدون پرهیزگاری، سودی نمی رساند.

[۱۶۳۱] ۱۲-ابو الصّباح کنانی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ما را با پرهیزگاری تان یاری کنید؛ زیرا از میان شما کسی که خداوند را به سبب پرهیزگاری دیدار می کند، نزدش گشایشی دارد. که آن عزّتمند می فرماید: (هر کس از خدا و رسولش فرمان ببرد با کسانی خواهد بود که خدا به ایشان نعمت داده است. با پیامبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان. و چه دوستان خوبی خواهند بود.) [نساء (4) :

۶۹]و پیامبر از ما است و صدّیق و شهید و صالحان نیز از مایند.

[۱۶۳۲] ۱۳-ابن رئاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: کسی را که از همهٔ فرامین مان پیروی نکند و خواهان آن ها نباشد مؤمن نمی شماریم و بدانید که پرهیزگاری از جمله پیروی فرمان ها و خواستن آن ها است. پس خودتان را با آن بیارایید تا خدا شما را بیامرزد و به سبب آن دشمنانمان را در تنگنا بگذارید تا خداوند شما را رفعت ببخشد.

[۱۶۳۳] 14-از ابن ابو یعفور روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: با جز

عن ابن أبى يعفور، قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: كونوا دعاه للنّاس بغير ألسنتكم؛ ليروا منكم الورع و الاجتهاد و الصّلاه و الخير؛ فإنّ ذلک داعيه.

[۱۶۳4]5 ۱-الحسين بن محمّد، عن علىّ بن محمّد بن سعيد، عن محمّد بن مسلم، عن محمّد بن حمزه العلوىّ قال: أخبرنى عبيد اللّه بن علىّ، عن أبى الحسن الأوّل عليه السّلام قال:

كثيرا ما كنت أسمع أبى يقول: ليس من شيعتنا من لا تتحدّث المخدّرات بورعه فى خدورهنّ و ليس من أوليائنا من هو فى قريه فيها عشره آلاف رجل فيهم [من]خلق [ا]للّه أورع منه.

باب العفّه

[۱۶۳5] ۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زراره، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

ما عبد اللّه بشىء أفضل من عفّه بطن و فرج.

[۱۶۳6] ۲-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل، عن حنان بن سدير، عن أبيه قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: إنّ أفضل العباده عفّه البطن و الفرج.

[۱۶۳۷] ۳-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ، عن عبد اللّه بن ميمون القدّاح، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه يقول: أفضل العباده العفاف.

[۱۶۳۸] 4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن أبيه، عن النّضر بن

زبان دعوتگر مردم باشید تا از شما پرهیزگاری و کوشش و نماز و نیکی ببینند و این است دعوتگری.

[۱۶۳۴]۱۵-عبید اللّه علی از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: از پدرم فراوان شنیدم که می فرمود: از شیعیان ما نیست کسی که زنان در سراپردهٔ شان از پرهیزگاری اش سخن نگویند. و از دوستان ما نیست کسی که در شهری ده هزار نفری باشد و کسی دیگر از او پرهیزگارتر باشد.

عفّت [پاکدامنی]

[۱۶۳۵]۱-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند با چیزی برتر از عفّت شکم و شرمگاه عبادت نشده است.

[۱۶۳۶]۲-از سدیر روایت شده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: همانا برترین عبادت، عفّت شکم و شرمگاه است.

[۱۶۳۷]۳-عبد اللّه بن میمون قدّاح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان-درود خدا بر او-می فرمود: برترین عبادت، عفّت است.

[۱۶۳۸]4-ابو بصیر گفته است: مردی به حضرت باقر علیه السّلام عرض کرد: من اندک

سوید، عن یحیی بن عمران الحلبیّ، عن معلّی أبی عثمان، عن أبی بصیر قال:

قال رجل لأبی جعفر علیه السّلام: إنّی ضعیف العمل قلیل الصّیام و لکنّی أرجو أن لا آکل إلاّ حلالا، قال: فقال له: أیّ الاجتهاد أفضل من عفّه بطن و فرج.

[۱۶۳۹]5-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن النّوفلیّ، عن السّکونیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: أکثر ما تلج به أمّتی النّار الأجوفان: البطن و الفرج.

[۱۶۴۰]6-و بإسناده قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: ثلاث أخافهنّ علی أمّتی من بعدی: الضّلاله بعد المعرفه و مضلّات الفتن، و شهوه البطن و الفرج.

[۱۶۴۱]۷-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن بعض أصحابه، عن میمون القدّاح قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: ما من عباده أفضل من عفّه بطن و فرج.

[۱۶۴۲]۸-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن علیّ بن الحکم، عن سیف بن عمیره، عن منصور بن حازم، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

ما من عباده أفضل عند اللّه من عفّه بطن و فرج.

باب اجتناب المحارم

[۱۶۴۳]۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن داود بن کثیر الرّقّیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: وَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ جَنَّتٰانِ قال:

من علم أنّ اللّه عزّ و جلّ یراه و یسمع ما یقوله و یفعله من خیر أو شرّ

ص : ١٨٠

عمل و اندک روزه ام ولی به این که جز حلال نمی خورم، امیدوارم. حضرت به او فرمودند: کدام کوششی برتر از عفّت شکم و شرمگاه است.

[۱۶۳۹]5-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: بیشترین چیزی که امّتم به سبب آن به دوزخ می افتند دو میان تهی است: شکم و شرمگاه.

[۱۶۴۰]6-با همان سند، رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند:

سه چیز است که از آن ها برای امّت پس از خودم می ترسم: گمراهی پس از معرفت، لغزشگاه های فتنه و هوس های شکم و شرمگاه.

[۱۶۴۱]۷-میمون قدّاح گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

هیچ عبادتی برتر از پاکی شکم و شرمگاه نیست.

[۱۶۴۲]۸-منصور حازم از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: نزد خدا هیچ عبادتی برتر از پاکی شکم و شرمگاه نیست.

دوری از حرام

[۱۶۴۳]۱-داود بن کثیر رقّی از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند

فيحجزه ذلک عن القبيح من الأعمال فذلک الّذی خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ وَ نَهَی اَلنَّفْسَ عَنِ اَلْهَویٰ.

[1644]۲-علیّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليمانیّ، عن أبی جعفر عليه السّلام قال:

كلّ عين باكيه يوم القيامه غير ثلاث: عين سهرت فی سبيل اللّه، و عين فاضت من خشيه اللّه، و عين غضّت عن محارم اللّه.

[1645]۳-علیّ، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عمّن ذكره، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

فيما ناجی اللّه عزّ و جلّ به موسى عليه السّلام: يا موسى ما تقرّب إلیّ المتقرّبون بمثل الورع عن محارمی فإنّی أبيحهم جنّات عدن لا أشرک معهم أحدا.

[1646]4-علیّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبی عمير، عن هشام بن سالم عن أبی عبيده، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أشدّ ما فرض اللّه على خلقه ذكر اللّه كثيرا ثمّ قال: لا أعنی سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلاّ اللّه و اللّه أكبر و إن كان منه و لكن ذكر اللّه عند ما أحلّ و حرّم، فإن كان طاعه عمل بها و إن كان معصيه تركها.

[1647]5-ابن أبی عمير، عن هشام بن سالم، عن سليمان بن خالد قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ قَدِمْنٰا إِلیٰ مٰا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنٰاهُ هَبٰاءً مَنْثُوراً قال: أما و اللّه إن كانت أعمالهم أشدّ بياضا من القباطیّ و لكن كانوا إذا عرض لهم الحرام لم يدعوه.

[1648]6-علیّ، عن أبيه، عن النّوفلیّ، عن السّكونیّ، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

عزّتمند (و برای کسی که از مقام پروردگارش می هراسد، دو بهشت است.) [رحمان (55) :46]روایت کرده که فرمودند: هرکس بداند که خداوند شکوهمند او را و آنچه را بگوید و انجام دهد می بیند می شنود، چه نیکی باشد و چه بدی، و این او را از اعمال زشت بازدارد همان است که (از مقام پروردگارش ترسیده، نفس را از هوس بازمی دارد.) [نازعات (۷۹) : ۴۰]

[۱644]۲-ابراهیم بن عمر یمانی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

هر چشمی در رستاخیز گریان است، جز سه چشم: چشمی که در راه خدا شب را بیدار مانده است، چشمی که از هراس خدا اشک ریخته و چشمی که از حرام های خداوند فروبسته شده است.

[۱645]۳-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که در مناجات خدای شکوهمند حضرت موسی علیه السّلام چنین آمده است: ای موسی! تقرّب جویان به چیزی مانند پرهیز از حرام هایم به من نزدیک نمی شوند. که من هم ورود به بهشت های جاودانه ام را به ایشان اجازه داده، کسی را با آنان شریک نمی کنم.

[۱646]4-ابو عبیده از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: از دشوارترین چیزهایی که خدا بر آفریدگانش واجب کرده، ذکر بسیار خدا است.

سپس فرمود: مقصودم سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الاّ اللّه و اللّه اکبر نیست. اگر چه آن هم ذکر است. بلکه مقصودم یاد خدا در حلال و حرام است. که اگر اطاعت باشد به آن عمل کند و اگر گناه باشد ترکش کند.

[۱647]5-سلیمان خالد گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (و چون به اعمالی که انجام داده اند، بپردازیم، آن را چون غباری پراکنده می کنیم.) [فرقان (۲۵) :۲۳]فرمودند: هان به خدا سوگند اگر اعمالشان سپیدتر از کتان مصری باشد ولی وقتی حرامی به آن ها رو کند، ترکش نکنند.

[۱648]6-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا

ص :۱۸۳

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: من ترک معصيه للّه مخافه اللّه تبارک و تعالى أرضاه اللّه يوم القيامه.

باب أداء الفرائض

[١649]١-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و علىّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن ابن محبوب، عن أبى حمزه الثّمالىّ قال:

قال علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليه: من عمل بما افترض اللّه عليه فهو من خير النّاس.

[١65٠]٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن عبد اللّه بن أبى يعفور، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ:

اِصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا قال:

اصبروا على الفرائض.

[١65١]٣-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عبد الرّحمن بن أبى نجران، عن حمّاد بن عيسى، عن أبى السّفاتج، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: اِصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا :

قال اصبروا على الفرائض و صابروا على المصائب و رابطوا على الأئمّه عليهم السّلام.

و فى روايه ابن محبوب، عن أبى السّفاتج [و زاد فيه]: فاتّقوا اللّه ربّكم فيما افترض عليكم.

[١652]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: اعمل بفرائض اللّه تكن أتقى النّاس.

بر او و بر خاندانش-فرمودند: هرکس گناهی را به خاطر خدا و از هراس آن پاک و والا ترک کند، خداوند او را در رستاخیز خرسند می کند.

انجام واجبات

[۱۶۴۹]۱-از ابو حمزۀ ثمالی روایت شده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند: هر کس به آنچه خدا بر او واجب کرده، عمل کند، از بهترین مردمان است.

[۱۶۵۰]۲-عبد اللّه ابو یعفور از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه (شکیبایی کرده، پایداری کنید و آماده باشید.) [آل عمران (۳) : ۲۰۰]روایت کرده که فرمودند:

یعنی بر واجبات شکیبایی کنید.

[۱۶۵۱]۳-ابو السّفاتج دربارۀ آیۀ(شکیبایی کرده، پایداری کنید و آماده باشید.) از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: بر واجبات شکیبایی کرده، در رنج ها پایداری کنید و به پیروی از ائمه علیهم السّلام آماده باشید.

[۱۶۵۲]4-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: به واجبات خداوند عمل کن تا از پرهیزگارترین مردمان باشی.

[۱۶۵۳]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن أبی جمیله، عن محمّد الحلبیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال اللّه تبارک و تعالی: ما تحبّب إلیّ عبدی بأحبّ ممّا افترضت علیه.

باب استواء العمل و المداومه علیه

[۱۶۵۴]۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حمّاد، عن الحلبیّ قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: إذا کان الرّجل علی عمل فلیدم علیه سنه ثمّ یتحوّل عنه إن شاء إلی غیره و ذلک أنّ لیله القدر یکون فیها فی عامه ذلک، ما شاء اللّه أن یکون.

[۱۶۵۵]۲-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن حریز، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال: أحبّ الأعمال إلی اللّه عزّ و جلّ ما دا [و]م علیه العبد و إن قلّ.

[۱۶۵۶]۳-أبو علیّ الأشعریّ، عن عیسی بن أیّوب، عن علیّ بن مهزیار، عن فضاله بن أیّوب، عن معاویه بن عمّار، عن نجبه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

ما من شیء أحبّ إلی اللّه عزّ و جلّ من عمل یداوم علیه و إن قلّ.

[۱۶۵۷]4-عنه، عن فضاله بن أیّوب، عن معاویه بن عمّار، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما یقول: إنّی لأحبّ أن أداوم علی العمل و إن قلّ.

[۱۶۵۸]5-عنه، عن فضاله بن أیّوب، عن العلاء، عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

[۱۶۵۳]5-محمّد حلبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که خداوند پاک و والا فرموده است: بنده ام با چیزی محبوب تر از آنچه من بر او واجب کرده ام، اظهار دوستی نتواند کرد.

استواری عمل و مداومت بر آن

[۱۶۵۴]۱-از حلبی روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: وقتی کسی عملی انجام می دهد باید یک سال بر آن مداومت کند، سپس اگر خواست به عمل دیگر بپردازد؛ زیرا شب قدری که آنچه خدا بخواهد، می شود در میان این یک سال است.

[۱۶۵۵]۲-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: دوست داشتنی ترین عمل ها در پیشگاه خداوند آن عملی است که بنده بر آن مداومت کند اگرچه عملی کوچک باشد.

[۱۶۵۶]۳-نجبه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در پیشگاه خداوند عزّتمند هیچ چیز از عملی که بر آن مداومت می شود، اگرچه اندک باشد، محبوب تر نیست.

[۱۶۵۷]4-معاویهٔ عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام می فرمودند: من دوست دارم که بر عمل اگرچه کوچک باشد، مداومت کنم.

[۱۶۵۸]5-محمّد مسلم از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام

كان علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليهما يقول: إنّى لأحبّ أن أقدم على ربّى و عملى مستو.

[١659]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل، عن جعفر بن بشير، عن عبد الكريم بن عمرو، عن سليمان بن خالد قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إيّاک أن تفرض على نفسک فريضه فتفارقها اثنى عشر هلالا.

باب العباده

[١660]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن عمر بن يزيد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

فى التّوراه مكتوب: يا ابن آدم تفرّغ لعبادتى أملأ قلبک غنى و لا أكلک إلى طلبک و علىّ أن أسدّ فاقتک، و أملأ قلبک خوفا منّى، و إن لا تفرّغ لعبادتى أملأ قلبک شغلا بالدّنيا ثمّ لا أسدّ فاقتک و أكلک إلى طلبک.

[١661]٢-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن أبى جميله قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: قال اللّه تبارک و تعالى: يا عبادى الصّدّيقين تنعّموا بعبادتى فى الدّنيا فإنّكم تتنعّمون بها فى الآخره.

[١662]٣-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن عمرو بن جميع، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: أفضل النّاس من عشق العباده، فعانقها و أحبّها بقلبه و باشرها بجسده و تفرّغ لها، فهو لا يبالى على ما أصبح من الدّنيا، على عسر أم على يسر.

می فرمود: من دوست دارم درحالی به نزد پروردگارم بروم که عملم مداوم باشد.

[۱۶۵۹]6-از سلیمان خالد روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: مبادا چیزی را بر خودت واجب کنی و آن گاه دوازده ماه آن را واگذاری.

عبادت

[۱۶۶۰]۱-عمر یزید از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: در تورات نوشته است: ای پسر آدم خودت را وقف بندگی من کن تا دلت را از بی نیازی پر کنم و تو را به خواسته هایت وانگذارم و برآوردن نیازت بر من واجب باشد و دلت را از هراس خودم پرکنم. و اگر خودت را وقف بندگی من نکنی دلت را از گرفتاری دنیا پرمی کنم و سپس نیازت را برنمی آورم و به خواسته هایت وامی گذارم.

[۱۶۶۱]۲-ابو جمیله از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که خداوند پاک و والا فرموده است: ای بندگان راستی پیشه ام از نعمت عبادت من در دنیا بهره مند شوید که شما در آخرت به سبب آن از نعمت ها بهره مند می شوید.

[۱۶۶۲]۳-عمرو جمیع از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: برترین مردم کسی است که به عبادت عشق بورزد. با آن هم آغوش گشته، به دل دوستی کند و به تن به آن بچسبد و خودش را وقف آن کند. چنین کسی باکی ندارد که چگونه دنیا را به صبح می رساند، به دشواری یا به آسانی.

[۱۶۶۳]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن شاذان بن الخليل-قال:

و كتبت من كتابه بإسناد، له يرفعه إلى عيسى بن عبد اللّه قال: -قال عيسى بن عبد اللّه لأبى عبد اللّه عليه السّلام: جعلت فداک ما العباده؟ قال: حسن النّيّه بالطّاعه من الوجوه الّتى يطاع اللّه منها، أما إنّک يا عيسى لا تكون مؤمنا حتّى تعرف النّاسخ من المنسوخ، قال: قلت: جعلت فداک و ما معرفه النّاسخ من المنسوخ؟ قال: فقال: أليس تكون مع الإمام موطّنا نفسک على حسن النّيّه فى طاعته، فيمضى ذلک الإمام و يأتى إمام آخر فتوطّن نفسک على حسن النّيّه فى طاعته؟ قال: قلت: نعم، قال: هذا معرفه النّاسخ من المنسوخ.

[۱۶۶۴]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن جميل، عن هارون بن خارجه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

[إنّ]العبّاد ثلاثه: قوم عبدوا اللّه عزّ و جلّ خوفا فتلک عباده العبيد و قوم عبدوا اللّه تبارک و تعالى طلب الثّواب، فتلک عباده الأجراء، و قوم عبدوا اللّه عزّ و جلّ حبّا له فتلک عباده الأحرار، و هى أفضل العباده.

[۱۶۶۵]6-علىّ، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: ما أقبح الفقر بعد الغنى و أقبح الخطيئه بعد المسكنه و أقبح من ذلک العابد للّه ثمّ يدع عبادته.

[۱۶۶۶]۷-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن عاصم بن حميد، عن أبى حمزه، عن علىّ بن الحسين عليهما السّلام قال:

من عمل بما افترض اللّه عليه فهو من أعبد النّاس.

[۱۶۶۳]4-شاذان خلیل با سندی که آن را تا عیسای عبد اللّه بالا برده روایت کرده که او به حضرت صادق علیه السّلام عرض کرد: جانم فدایت، عبادت چیست؟ فرمودند:

نیّت خوب داشتن به اطاعت از راه هایی که خداوند از آن راه ها عبادت می شود.

هان ای عیسی تو تا ناسخ را از منسوخ بازنشناسی مؤمن نمی شوی. او گفته است:

من عرض کردم: جانم فدایت بازشناختن ناسخ از منسوخ چیست؟ فرمودند: آیا چنین نیست که خودت را به حسن نیّت در اطاعت امامی که همراهش هستی، عادت می دهی و چون او درمی گذرد و امامی دیگر می آید خودت را به حسن نیّت در اطاعت کردن از او عادت می دهی؟ عرض کردم: بله. فرمودند: این بازشناختن ناسخ از منسوخ است.

[۱۶۶۴]5-هارون خارجه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

عبادتگران سه دسته اند: گروهی خداوند عزّتمند را به جهت هراس بندگی می کنند و این بندگی غلامانه است. گروهی آن پاک و والا را برای به دست آوردن پاداش بندگی می کنند و این بندگی مزدوران است و گروهی آن عزّتمند را برای دوستی اش بندگی می کنند که بندگی آزادگان و برترین عبادت ها است.

[۱۶۶۵]6-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: چه زشت است نیازمندی پس از بی نیازی و گناه پس از بیچارگی و زشت تر از این، عبادتگری است که عبادت را رها می کند.

[۱۶۶۶]۷-ابو حمزه از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکس به آنچه خداوند بر او واجب کرده، عمل کند از عابدترین مردمان است.

باب النّيّه

[١667]١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن مالک بن عطيّه، عن أبى حمزه، عن علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليهما قال:

لا عمل إلاّ بنيّه.

[١668]٢-علىّ، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: نيّه المؤمن خير من عمله، و نيّه الكافر شرّ من عمله و كلّ عامل يعمل على نيّته.

[١669]٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ العبد المؤمن الفقير ليقول: يا ربّ ارزقنى حتّى أفعل كذا و كذا من البرّ و وجوه الخير، فإذا علم اللّه عزّ و جلّ ذلک منه بصدق نيّه كتب اللّه له من الأجر مثل ما يكتب له لو عمله، إنّ اللّه واسع كريم.

[١670]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن علىّ بن أسباط، عن محمّد بن إسحاق بن الحسين، عن عمرو، عن حسن بن أبان، عن أبى بصير قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن حدّ العباده الّتى إذا فعلها فاعلها كان مؤدّيا؟ فقال:

حسن النّيّه بالطّاعه.

[١671]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقرىّ، عن أحمد بن يونس، عن أبى هاشم قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّما خلّد أهل النّار فى النّار؛ لأنّ نيّاتهم كانت فى الدّنيا أن لو خلّدوا فيها أن يعصوا اللّه أبدا؛ و إنّما خلّد أهل الجنّه فى الجنّه؛ لأنّ نيّاتهم

نیّت

[۱۶۶۷] ۱-ابو حمزه از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هیچ عملی جز به سبب نیّت به وجود نمی آید.

[۱۶۶۸] ۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: نیّت مؤمن بهتر از عمل او است و نیّت کافر بدتر از عملش. و هرکس بنابر نیّت اش عمل می کند.

[۱۶۶۹] ۳-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: بندهٔ مؤمن تهیدست می گوید: پروردگارا به من روزی کن تا چنین وچنان نیکویی کنم. و چون خداوند عزّتمند راستی نیّت او را بداند از پاداش همان اندازه می نویسد که اگر می توانست عمل کند، می نوشت. که خداوند گشاده دست و بزرگوار است.

[۱۶۷۰] 4-ابو بصیر گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ نهایت عبادت پرسیدم، چنان که وقتی کسی به آن برسد حقّش را ادا کرده باشد؟ فرمودند: نیّت نیکو نسبت به فرمانبری نهایت عبادت است.

[۱۶۷۱] 5-از ابو هاشم روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: همانا اهل دوزخ در آتش، جاودانه اند؛ زیرا نیّت هاشان در دنیا این بود که اگر جاودانه در دنیا باشند. همیشه از خداوند نافرمانی کنند. و همانا اهل بهشت در بهشت، جاودانه اند؛ زیرا نیّت هاشان در دنیا این بود که اگر در دنیا بمانند، همیشه از خداوند فرمان ببرند.

كانت فى الدّنيا أن لو بقوا فيها أن يطيعوا اللّه أبدا، فبالنّيّات خلّد هؤلاء و هؤلاء، ثمّ تلا قوله تعالى: قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شٰاكِلَتِهِ قال: على نيّته.

باب

[۱۶۷۲] ۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن الأحول، عن سلام بن المستنير، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: ألا إنّ لكلّ عباده شرّه ثمّ تصير إلى فتره فمن صارت شرّه عبادته إلى سنّتى فقد اهتدى و من خالف سنّتى فقد ضلّ و كان عمله فى تباب، أما إنّى أصلّى و أنام و أصوم و أفطر و أضحک و أبكى فمن رغب عن منهاجى و سنّتى فليس منّى. و قال: كفى بالموت موعظه و كفى باليقين غنى و كفى بالعباده شغلا.

[۱۶۷۳] ۲-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الحجّال، عن ثعلبه، قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: لكلّ أحد شرّه و لكلّ شرّه فتره؛ فطوبى لمن كانت فترته إلى خير.

باب الاقتصاد فى العباده

[۱۶۷4] ۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: إنّ هذا الدّين متين فأوغلوا فيه برفق و لا تكرّهوا عباده اللّه، إلى عباد اللّه فتكونوا كالرّاكب المنبتّ الّذى لا سفرا قطع و لا ظهرا أبقى.

محمّد بن سنان، عن مقرّن، عن محمّد بن سوقه، عن أبى جعفر عليه السّلام مثله.

[۱۶۷5] ۲-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان

پس به نیّت ها است که اینان و آنان جاودانه می شوند. سپس این آیه را خواند:

(بگو هرکس بنابر روش خود عمل می کند.) [اسراء (۱۷) :۸4]یعنی بنابر نیّت اش.

باب

[۱6۷۲]۱-سلام مستنیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: بدانید که برای هر عبادتی شور و جنبشی است که سپس به سستی می گراید. هرکس شور عبادتش به سنّت من گرایش داشت هدایت شده است و کسی که با سنّت من مخالفت کند، گمراه گشته و عملش تباه است. بدانید که من نماز می گزارم و می خوابم. و روزه می گیرم و می خورم. و می گریم و می خندم. پس هرکس از روش و سنّت من روی بگرداند از من نیست. و فرمودند: برای موعظه، مرگ کافی است و برای یقین، بی نیازی و برای مشغول بودن، عبادت.

[۱6۷۳]۲-از ثعلبه روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: برای هرکسی، شور و جنبشی است و برای هر جنبشی، سستی ای. خوشا کسی که سستی اش به سوی نیکی و خیر باشد.

میانه روی در عبادت

[۱6۷4]۱-ابو جارود از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: همانا این دین، محکم است. پس به نرمی داخلش شوید و عبادت خداوند را بر بندگان خدا اجبار نکنید تا همچون سوار درمانده ای نباشید که نه راهی رفته و نه مرکبی مانده است. محمّد سوقه مانند این حدیث را از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است.

[۱6۷5]۲-حفص بختری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: عبادت

جمیعا، عن ابن أبی عمیر، عن حفص بن البختریّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لا تکرّهوا إلی أنفسکم العباده.

[۱۶۷۶]۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن إسماعیل، عن حنان بن سدیر قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا أحبّ عبدا فعمل [عملا] قلیلا جزاه بالقلیل الکثیر و لم یتعاظمه أن یجزی بالقلیل الکثیر له.

[۱۶۷۷]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن الحسن بن الجهم، عن منصور، عن أبی بصیر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

مرّ بی أبی و أنا بالطّواف و أنا حدث و قد اجتهدت فی العباده فرآنی و أنا أتصابّ عرقا، فقال لی: یا جعفر یا بنیّ إنّ اللّه إذا أحبّ عبدا أدخله الجنّه و رضی عنه بالیسیر.

[۱۶۷۸]5-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حفص بن البختریّ و غیره، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

اجتهدت فی العباده و أنا شابّ، فقال لی أبی علیه السّلام: یا بنیّ دون ما أراک تصنع، فإنّ اللّه عزّ و جلّ إذا أحبّ عبدا رضی عنه بالیسیر.

[۱۶۷۹]6-حمید بن زیاد، عن الخشّاب، عن ابن بقّاح، عن معاذ بن ثابت، عن عمرو بن جمیع، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: یا علیّ إنّ هذا الدّین متین، فأوغل فیه برفق و لا تبغّض إلی نفسک عباده ربّک، فإنّ المنبتّ-یعنی المفرط-لا ظهرا أبقی و لا أرضا قطع فاعمل عمل من یرجو أن یموت هرما و احذر حذر من یتخوّف أن یموت غدا.

را به خودتان ناپسند نسازید. (تحمیل نکنید) .

[۱6۷6]۳-حنان سدیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند شکوهمند چون بنده ای را دوست داشته باشد و او اندکی عمل کند، در برابر آن اندک به فراوانی پاداش می دهد و برای او بزرگ نیست که در برابر اندک، بسیار پاداش بدهد.

[۱6۷۷]4-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: من داشتم طواف می کردم که پدرم بر من گذشت. جوان بودم و در عبادت بسیار می کوشیدم. پدرم مرا دید که عرق می ریزم. پس به من فرمود: جعفر پسرم وقتی خداوند بنده ای را دوست داشته باشد او را به بهشت می برد و به اندک او راضی می گردد.

[۱6۷۸]5-حفص بختری و کسی دیگر، از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: من جوان بودم و در عبادت بسیار می کوشیدم که پدرم علیه السّلام به من فرمود: پسرم کم تر از آنچه می بینم عبادت کن. که خداوند عزّتمند وقتی بنده ای را دوست دارد به اندک او راضی است.

[۱6۷۹]6-عمرو جمیع از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: ای علی همانا این دین محکم است. در آن به نرمی داخل شو و عبادت پروردگارت را بر خودت دشوار نساز. که سوار درمانده-یعنی زیاده رو-نه مرکب دارد و نه راهی را پیموده است. پس چنان عمل کن که گویا امیدواری در پیری بمیری و چنان بپرهیز که گویا می ترسی همین فردا بمیری.

کسی که می شنود فلان عمل از سوی خداوند پاداش دارد.

باب من بلغه ثواب من اللّه على عمل

[۱۶۸۰]۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من سمع شيئا من الثّواب على شىء فصنعه، كان له، و إن لم يكن على ما بلغه.

[۱۶۸۱]۲-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن سنان، عن عمران الزّعفرانىّ، عن محمّد بن مروان قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: من بلغه ثواب من اللّه على عمل فعمل ذلک العمل التماس ذلک الثّواب، أوتيه، و إن لم يكن الحديث كما بلغه.

باب الصّبر

[۱۶۸۲]۱-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن محبوب، عن علىّ بن رئاب، عن ابن أبى يعفور، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

الصّبر رأس الإيمان.

[۱۶۸۳]۲-أبو علىّ الأشعرىّ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن العلاء بن فضيل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

الصّبر من الإيمان بمنزله الرّأس من الجسد، فإذا ذهب الرّأس ذهب الجسد كذلک إذا ذهب الصّبر ذهب الإيمان.

[۱۶۸4]۳-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و علىّ بن محمّد القاسانىّ جميعا، عن القاسم بن محمّد الأصبهانىّ، عن سليمان بن داود المنقرىّ، عن حفص بن غياث قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا حفص إنّ من صبر صبر قليلا، و إنّ من جزع جزع

آن کس که پاداش کرداری از سوی خدا، به او برسد

[۱۶۸۰]۱-کسی که بشنود فلان کار پاداش دارد و آن را انجام دهد، پاداشش را می برد، اگرچه جز آن باشد که شنیده است.

[۱۶۸۱]۲-محمّد مروان گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: هر کسی بشنود که فلان عمل از سوی خدا پاداش دارد و آن را برای آن پاداش انجام دهد، آن پاداش به او داده می شود، اگرچه حدیث چنان نباشد که او شنیده است.

شکیبایی

[۱۶۸۲]۱-ابن ابو یعفور از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

شکیبایی سر ایمان است.

[۱۶۸۳]۲-علاء فضیل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

شکیبایی نسبت به ایمان همچون سر نسبت به تن است. که چون سر برود، تن نیز رفته است. همین طور چون شکیبایی برود، ایمان هم رفته است.

[۱۶۸4]۳-حفص غیاث گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ای حفص همانا هرکس شکیبایی کند، اندکی را شکیبایی کرده و هرکس بی تابی کند، اندکی را

قليلا، ثمّ قال: عليک بالصّبر فی جميع أمورک، فإنّ اللّه عزّ و جلّ بعث محمّدا صلّی اللّه عليه و اله و سلّم فأمره بالصّبر و الرّفق، فقال: وَ اِصْبِرْ عَلىٰ مٰا يَقُولُونَ وَ اُهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً وَ ذَرْنِی وَ اَلْمُكَذِّبِينَ أُولِی اَلنَّعْمَةِ و قال تبارک و تعالی: اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ [السّيّئه] فَإِذَا اَلَّذِی بَيْنَکَ وَ بَيْنَهُ عَدٰاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِيمٌ وَ مٰا يُلَقّٰاهٰا إِلاَّ اَلَّذِينَ صَبَرُوا وَ مٰا يُلَقّٰاهٰا إِلاّٰ ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ فصبر رسول اللّه صلّی اللّه عليه و اله و سلّم حتّی نالوه بالعظائم و رموه بها، فضاق صدره فأنزل اللّه عزّ و جلّ عليه وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ يَضِيقُ صَدْرُکَ بِمٰا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ كُنْ مِنَ اَلسّٰاجِدِينَ ثمّ كذّبوه و رموه، فحزن لذلک، فأنزل اللّه عزّ و جلّ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُکَ اَلَّذِی يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاٰ يُكَذِّبُونَکَ وَ لٰكِنَّ اَلظّٰالِمِينَ بِآيٰاتِ اَللّٰهِ يَجْحَدُونَ وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فَصَبَرُوا عَلىٰ مٰا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتّٰی أَتٰاهُمْ نَصْرُنٰا فألزم النّبیّ صلّی اللّه عليه و اله و سلّم نفسه الصّبر، فتعدّوا فذكر اللّه تبارک و تعالی و كذّبوه، فقال: قد صبرت فی نفسی و أهلی و عرضی و لا صبر لی علی ذكر إلهی، فأنزل اللّه عزّ و جلّ: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فِی سِتَّةِ أَيّٰامٍ وَ مٰا مَسَّنٰا مِنْ لُغُوبٍ فَاصْبِرْ عَلىٰ مٰا يَقُولُونَ فصبر النّبیّ صلّی اللّه عليه و اله و سلّم فی جميع أحواله ثمّ بشّر فی عترته بالأئمّه و وصفوا بالصّبر، فقال جلّ ثناؤه: وَ جَعَلْنٰا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنٰا لَمّٰا صَبَرُوا وَ كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا يُوقِنُونَ فعند ذلک قال صلّی اللّه عليه و اله و سلّم: الصّبر من الإيمان كالرّأس من الجسد، فشكر اللّه عزّ و جلّ ذلک له، فأنزل اللّه عزّ و جلّ:

وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّکَ اَلْحُسْنیٰ عَلیٰ بَنِی إِسْرٰائِيلَ بِمٰا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنٰا مٰا كٰانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مٰا كٰانُوا يَعْرِشُونَ فقال صلّی اللّه عليه و اله و سلّم: إنّه بشری و انتقام، فأباح اللّه عزّ و جلّ له قتال المشركين فأنزل [اللّه]: فَاقْتُلُوا اَلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ

بی تابی کرده است. سپس فرمود: تو را به شکیبایی در همهٔ کارهایت سفارش می کنم.

که خداوند عزّتمن محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را برانگیخته، او را به شکیبایی و نرمی فرمان داده، فرمود: (و به آنچه می گویند شکیبایی کرده، به شایستگی از آنان دوری گزین. و مرا با تکذیب گران صاحب نعمت واگذار.) [مزمّل (۷۳) : ۱۰ و ۱۱] و فرمود: (و بدی را با آنچه نیکوتر است پاسخ ده تا کسی که میان تو و او دشمنی است همچون دوستی صمیمی گردد. و کسی جز کسانی که شکیبایی می کنند این را به دست نمی آورد. و کسی جز صاحبان آن بهرهٔ بزرگ این را به دست نمی آورد.) [فصّلت (۴۱) :

۳۴ و ۳۵]و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-شکیبایی کرد تا او را به امور جانکاهی نسبت دادند [یعنی به دروغ گویی و جنون]پس دلتنگ شد و خدای عزّتمند چنین بر او نازل کرد: (و ما می دانیم که از آنچه می گویند دلتنگ می کردی. پس به سپاس از پروردگارت تسبیح بگو و از سجده کنندگان باش.) [حجر (۱۵) :۹۷ و ۹۸] سپس او را دروغ گو خوانده، متّهمش کردند. و او از این جهت غمگین شد. پس خداوند شکوهمند چنین نازل کرد: (ما می دانیم که آنچه می گویند تو را غمگین می کند. امّا آن ها تو را تکذیب نمی کنند بلکه ستمکارانی هستند که آیات خدا را انکار می کنند. پیامبران پیش از تو تکذیب شدند و در برابر تکذیب شکیبایی کردند و آزار دیدند تا یاری مان به ایشان رسید.) [انعام (6) :۳۳ و ۳۴]پس پیامبر گرامی شکیبایی را بر خود واجب کرد تا از حدّ گذشتند و خدا را نام برده، تکذیبش کردند. و او فرمود:

من دربارهٔ خودم و خانواده و آبرویم شکیبایی کردم ولی دربارهٔ نام پروردگارم شکیبایی نمی کنم. پس خداوند عزّتمند چنین نازل کرد: (و ما آسمان ها و زمین و آنچه را در آن ها است در شش روز آفریدیم و خسته نشدیم. پس به آنچه می گویند شکیبایی کن.) [ق (۵۰) :۳۸ و ۳۹]پس پیامبر گرامی در همهٔ اموال شکیبایی کرد و آن گاه به امامان خاندانش بشارت داده شد و آنان هم به شکیبایی وصف شدند و خداوند بزرگ ستایش فرمود: (و از آنان امامانی قرار دادیم که چون شکیبا بودند و به آیه های ما یقین داشتند، به فرمان ما هدایت می کردند.) [سجده (۳۲) :۲۴]و در این هنگام بود که آن حضرت فرمود: شکیبایی نسبت به ایمان همچون سر نسبت به تن است. و خداوند عزّتمند او را ستود و چنین نازل کرد: (و

سخن نیکوی پروردگارت دربارۀ بنی اسرائیل به سبب شکیبایی شان انجام گرفت و ما آنچه فرعون و مردمش ساختند و آنچه را برافراشتند، در هم کوبیدیم.) [اعراف (۷) :۱۳۷]و پیامبر فرمود: این مژده و انتقام است. و آن گاه خداوند شکوهمند جنگ با مشرکان را به او اجازه داده، چنین نازل

وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ اُحْصُرُوهُمْ وَ اُقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ

وَ اُقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ فقتلهم اللّه على يدى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و أحبّائه و جعل له ثواب صبره مع ما ادّخر له فى الآخره، فمن صبر و احتسب لم يخرج من الدّنيا حتّى يقرّ [اللّه]له عينه فى أعدائه، مع ما يدّخر له فى الآخره.

[١٦٨5]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم، عن أبى محمّد عبد اللّه السّرّاج رفعه إلى علىّ بن الحسين عليهما السّلام قال:

الصّبر من الإيمان بمنزله الرّأس من الجسد؛ و لا إيمان لمن لا صبر له.

[١٦٨6]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعىّ بن عبد اللّه، عن فضيل بن يسار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

الصّبر من الإيمان بمنزله الرّأس من الجسد، فإذا ذهب الرّأس ذهب الجسد كذلک إذا ذهب الصّبر ذهب الإيمان.

[١٦٨٧]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن علىّ بن النّعمان، عن عبد اللّه بن مسكان، عن أبى بصير قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ الحرّ حرّ على جميع أحواله، إن نابته نائبه صبر لها و إن تداكّت عليه المصائب لم تكسره و إن أسر و قهر و استبدل باليسر عسرا، كما كان يوسف الصّدّيق الأمين صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لم يضرر حرّيّته أن استعبد و قهر و أسر و لم تضرره ظلمه الجبّ و وحشته و ما ناله، أن منّ اللّه عليه فجعل الجبّار العاتى له عبدا بعد إذ كان [له]مالكا، فأرسله و رحم به أمّه و كذلک الصّبر يعقّب خيرا، فاصبروا و وطّنوا أنفسكم على الصّبر توجروا.

[١٦٨٨]٧-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم، عن عبد اللّه بن بكير، عن حمزه بن حمران، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

کرد: (هرکجا مشرکان را یافتید، بکشید و سر راهشان کمین کنید و دستگیرشان کنید.) [توبه (۹) :5](و آنان را بکشید هرکجا که یافتید.) [بقره (۲) : ۱۹۱]پس خداوند آنان را به دست رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و دوستدارانش کشت و پاداش شکیبایی اش را به همراه آنچه برای او در آخرت قرار داده، ذخیره کرد.

پس کسی که شکیبایی کرده، از خداوند پاداش خواهد، از دنیا نمی رود مگر این که [خداوند]چشمش را در مقابله با دشمنانش روشن می کند و این جز آن است که در آخرت برایش ذخیره کرده است.

[۱۶۸5]4-ابو محمّد عبد اللّه سرّاج حدیثی که سندش را تا حضرت سجّاد علیه السّلام بالا برده روایت کرده که ایشان فرموده است: شکیبایی نسبت به ایمان همچون سر نسبت به تن است و ایمان ندارد کسی که شکیبایی ندارد.

[۱۶۸6]5-فضیل یسار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

شکیبایی نسبت به ایمان همچون سر نسبت به تن است. چون سر برود، تن رفته است و همین طور چون شکیبایی برود، ایمان نیز رفته است.

[۱۶۸۷]6-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: آزاده در همه حال آزاده است، اگر به گرفتاری ای دچار شود شکیبایی می کند و اگر مصیبت ها به سرش فروریزد او را نمی شکند. و اگرچه اسیر شود و شکست بخورد و سختی جایگزین آسایش شود. چنان که یوسف راستی پیشهٔ امین- درود خدا بر او-بود. که برده شدن و اسیری و شکست خوردن به آزادگی اش زیان نرساند و تاریکی چاه و هراسناکی اش و آنچه به سرش آمد به او زیان نرساند. تا خدا بر او احسان کرده، چیره گر سرکشی را که مالک او بود، بندهٔ او ساخت. آن گاه او را به رسالت فرستاده، امّتی را به سببش مورد رحمت قرار داد.

شکیبایی چنین است که نیکی را به دنبال می آورد. پس شکیبایی کرده، خودتان را به شکیبایی عادت دهید تا پاداش ببرید.

[۱۶۸۸]۷-حمزهٔ حمران از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: بهشت در

ص :٣٠٢

الجنّه محفوفه بالمكاره و الصّبر، فمن صبر على المكاره فى الدّنيا دخل الجنّه و جهنّم محفوفه باللّذّات و الشّهوات، فمن أعطى نفسه لذّتها و شهوتها دخل النّار.

[۱۶۸۹]۸-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن عبد اللّه بن مرحوم، عن أبى سيّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا دخل المؤمن فى قبره، كانت الصّلاه عن يمينه و الزّكاه عن يساره و البرّ مطلّ عليه و يتنحّى الصّبر ناحيه، فإذا دخل عليه الملكان اللّذان يليان مساءلته قال الصّبر للصّلاه و الزّكاه و البرّ: دونكم صاحبكم، فإن عجزتم عنه فأنا دونه.

[۱۶۹۰]۹-علىّ، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ، عن عبد اللّه بن ميمون، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

دخل أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه المسجد؛ فإذا هو برجل على باب المسجد، كئيب حزين، فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام ما لک؟ قال: يا أمير المؤمنين أصبت بأبى [و أمّى]و أخى و أخشى أن أكون قد وجلت، فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام: عليک بتقوى اللّه و الصّبر تقدم عليه غدا و الصّبر فى الأمور بمنزله الرّأس من الجسد فإذا فارق الرّأس الجسد، فسد الجسد و إذا فارق الصّبر الأمور فسدت الأمور.

[۱۶۹۱]۱۰-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم، عن سماعه بن مهران عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

قال لى: ما حبسک عن الحجّ؟ قال: قلت: جعلت فداک وقع علىّ دين كثير و ذهب مالى، و دينى الّذى قد لزمنى هو أعظم من ذهاب مالى، فلو لا أنّ رجلا من أصحابنا أخرجنى ما قدرت أن أخرج، فقال لى: إن تصبر تغتبط و إلاّ تصبر

میان دشواری ها و شکیبایی پوشیده شده است و کسی که در دنیا به سختی ها شکیبا باشد به بهشت می رود و دوزخ در میان لذّت ها و هوس ها پوشیده شده است. و هرکس به جانش لذّت و هوس بدهد به دوزخ می رود.

[۱۶۸۹]۸-ابو سیّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی مؤمن در گور گذاشته می شود نماز در پهلوی راست، زکات در پهلوی چپ، نیکی بر بالای سرش و صبر در گوشه ای قرار می گیرند. و وقتی دو فرشتهٔ پرسش وارد می شوند صبر به نماز و زکات و نیکی می گوید: مواظب دوستتان باشید اگر درماندید من از او مواظبت می کنم.

[۱۶۹۰]۹-عبد اللّه میمون از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان-درود خدا بر او-به مسجد آمد و بر در مسجد مردی اندوهگین و ناراحت دید. به او فرمود: چه شده است؟ او گفت: ای امیر مؤمنان پدر و مادر و برادرم را از دست داده ام و می ترسم که از بی تابی کنندگان باشم. امیر مؤمنان علیه السّلام به او فرمود: بر تو باد به پروای از خدا و شکیبایی تا فردا دلیر گردی. که شکیبایی در کارها همچون سر برای بدن است. چون سر از تن جدا گردد، تن از بین می رود و چون شکیبایی از کارها جدا گردد، آن کارها از میان می رود.

[۱۶۹۱]۱۰-سماعهٔ مهران گفته است: حضرت ابو الحسن علیه السّلام به من فرمود: چه چیزی تو را از حجّ بازگذاشت؟ من عرض کردم: جانم فدایت. بدهی فراوانی بر گردنم افتاده و مالم نیز از بین رفته است. و بدهی ای که گرفتارم کرده دشوارتر از رفتن مال شده است. اگر یکی از اصحاب مرا از خانه بیرون نمی آورد خودم نمی توانستم بیایم. حضرت به من فرمودند: اگر شکیبایی کنی مورد غبطه قرار می گیری و اگر شکیبایی نکنی، چه خرسند باشی و چه ناخرسند، خداوند تقدیر را در موردت جاری خواهد کرد.

ينفذ اللّه مقاديره، راضيا كنت أم كارها.

[۱۶۹۲]۱۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن سنان، عن أبى الجارود، عن الأصبغ قال:

قال أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه: الصّبر صبران: صبر عند المصيبه، حسن جميل و أحسن من ذلک الصّبر عند ما حرّم اللّه عزّ و جلّ عليک؛ و الذّكر ذكران: ذكر اللّه عزّ و جلّ عند المصيبه و أفضل من ذلک ذكر اللّه عند ما حرّم عليک، فيكون حاجزا

[۱۶۹۳]۱۲-أبو علىّ الأشعرىّ، عن الحسن بن علىّ الكوفىّ، عن العبّاس بن عامر، عن العرزمىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: سيأتى على النّاس زمان لا ينال الملک فيه إلاّ بالقتل و التّجبّر، و لا الغنى إلاّ بالغصب و البخل، و لا المحبّه إلاّ باستخراج الدّين و اتّباع الهوى، فمن أدرک ذلک الزّمان فصبر على الفقر و هو يقدر على الغنى و صبر على البغضه و هو يقدر على المحبّه و صبر على الذّلّ و هو يقدر على العزّ آتاه اللّه ثواب خمسين صدّيقا ممّن صدّق بى.

[۱۶۹۴]۱۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن إسماعيل بن مهران، عن درست بن أبى منصور، عن عيسى بن بشير، عن أبى حمزه قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: لمّا حضرت أبى علىّ بن الحسين عليهما السّلام الوفاه ضمّنى إلى صدره و قال: يا بنىّ أوصيک بما أوصانى به أبى حين حضرته الوفاه و بما ذكر أنّ أباه أوصاه به: يا بنىّ اصبر على الحقّ و إن كان مرّا.

[۱۶۹۵]۱۴-عنه، عن أبيه، [عن يونس بن عبد الرّحمن]رفعه عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

[۱۶۹۲] ۱۱-اصبغ گفته است: امیر مؤمنان-درود خدا بر او-فرمودند: صبر دو گونه است: صبر در هنگام مصیبت که نیکو و زیباست و نیکوتر از آن صبر دربارۀ چیزی است که خداوند شکوهمند بر تو حرام کرده است. و ذکر هم دوگونه است: یاد خداوند عزّتمند در هنگام مصیبت و برتر از آن یاد خداوند دربارۀ آنچه او بر تو حرام کرده است که بازدارنده است.

[۱۶۹۳] ۱۲-عرزمی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: بر مردم دوره ای خواهد آمد که در آن، حکومت جز با کشتار و ستمگری و توانگری جز با غصب و بخل و محبّت جز با بیرون آمدن از دین و پیروی از هوس به دست نمی آید کسی که آن دوره را ببیند و درحالی که می تواند به توانگری برسد بر بی نیازی شکیبایی کند و درحالی که می تواند محبّت ها را به دست آورد بر دشمنی ها شکیبایی کند و درحالی که می تواند به عزّت و شکوه دست یابد بر خواری شکیبایی کند. خداوند پاداش پنجاه راستی پیشه ای را که مرا تصدیق کرده اند، به او می دهد.

[۱۶۹4] ۱۳-از ابو حمزه روایت شده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: چون هنگام وفات حضرت سجّاد علیه السّلام رسید، مرا به سینه چسبانیده، فرمودند: پسرم تو را سفارش می کنم به چیزی که پدرم هنگام وفاتش به من سفارش کرد و به آنچه پدر او به آن سفارش کرده است: پسرم به حقّ، اگرچه تلخ باشد، شکیبا باش.

[۱۶۹۵] 14-[یونس عبد الرحمان]از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که ایشان

الصّبر صبران: صبر على البلاء، حسن جميل، و أفضل الصّبرين الورع عن المحارم.

[۱۶۹۶]5 ۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى قال: أخبرنى يحيى بن سليم الطّائفىّ قال: أخبرنى عمرو بن شمر اليمانىّ، يرفع الحديث إلى علىّ عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: الصّبر ثلاثه: صبر عند المصيبه، و صبر على الطّاعه، و صبر عن المعصيه، فمن صبر على المصيبه حتّى يردّها بحسن عزائها كتب اللّه له ثلاثمائه درجه ما بين الدّرجه إلى الدّرجه كما بين السّماء إلى الأرض و من صبر على الطّاعه كتب اللّه له ستّمائه درجه ما بين الدّرجه إلى الدّرجه كما بين تخوم الأرض إلى العرش و من صبر عن المعصيه كتب اللّه له تسعمائه درجه ما بين الدّرجه إلى الدّرجه كما بين تخوم الأرض إلى منتهى العرش.

[۱۶۹۷]6 ۱-عنه، عن علىّ بن الحكم، عن يونس بن يعقوب قال:

أمرنى أبو عبد اللّه عليه السّلام أن آتى المفضّل و أعزّيه بإسماعيل و قال: أقرئ المفضّل السّلام و قل له: إنّا قد أصبنا بإسماعيل فصبرنا، فاصبر كما صبرنا، إنّا أردنا أمرا، و أراد اللّه عزّ و جلّ أمرا فسلّمنا لأمر اللّه عزّ و جلّ.

[۱۶۹۸]۷ ۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن سيف بن عميره، عن أبى حمزه الثّمالىّ قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: من ابتلى من المؤمنين ببلاء فصبر عليه، كان له مثل أجر ألف شهيد.

[۱۶۹۹]۸ ۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن سماعه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

فرمودند: صبر دوگونه است. صبر بر بلا که نیکو و زیباست و برترین صبرها که پرهیز از حرام است.

[۱۶۹۶]۱۵-عمرو بن شمر یمانی از علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: صبر سه گونه است: صبر در هنگام مصیبت، صبر بر فرمانبری و صبر در گناه و نافرمانی. کسی که بر مصیبت شکیبایی کند تا از آن به خوبی بگذرد خداوند برایش سیصد درجه می نویسد که میان هر درجه تا درجۀ دیگر فاصلۀ میان آسمان و زمین می باشد و هرکس بر فرمانبری شکیبایی کند خداوند برایش ششصد درجه می نویسد که میان هر درجه تا درجۀ دیگر فاصلۀ میان ژرفای زمین تا عرش می باشد و هرکس در برابر گناه شکیبایی کند خداوند برایش نهصد درجه می نویسد که میان هر درجه تا درجۀ دیگر فاصلۀ میان ژرفای زمین تا نهایت عرش می باشد.

[۱۶۹۷]۱۶-یونس یعقوب گفت: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمان داد که به نزد مفضّل رفته، به او دربارۀ مرگ اسماعیل تسلّی بدهم، و فرمود: سلام مرا به مفضّل برسان و بگو: ما به مصیبت اسماعیل دچار شده، صبر کردیم پس تو هم همچون ما صبر کن. ما چیزی می خواستیم و خدا چیز دیگری می خواست و ما در برابر فرمان خداوند عزّتمند تسلیم هستیم.

[۱۶۹۸]۱۷-از ابو حمزه روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هرکس از مؤمنان به بلایی دچار شود و بر آن شکیبایی کند، پاداش هزار شهید را می برد.

[۱۶۹۹]۱۸-سماعه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند

إنّ اللّه عزّ و جلّ أنعم على قوم، فلم يشكروا، فصارت عليهم وبالا، و ابتلى قوما بالمصائب فصبروا، فصارت عليهم نعمه.

[١٧٠٠]١٩-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان جميعا، عن ابن أبى عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبان بن أبى مسافر، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِصْبِرُوا وَ صابِرُوا قال:

اصبروا على المصائب.

و فى روايه ابن أبى يعفور، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: صابروا على المصائب.

[١٧٠١] ٢٠-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن محمّد بن أبى جميله، عن جدّه أبى جميله، عن بعض أصحابه قال:

لو لا أنّ الصّبر خلق قبل البلاء لتفطّر المؤمن كما تتفطّر البيضه على الصّفا.

[٢ ١٧٠] ٢١-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان، عن إسحاق بن عمّار و عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه: صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال اللّه عزّ و جلّ: إنّى جعلت الدّنيا بين عبادى قرضا، فمن أقرضنى منها قرضا أعطيته بكلّ واحده عشرا إلى سبعمائه ضعف و ما شئت من ذلک؛ و من لم يقرضنى منها قرضا فأخذت منه شيئا قسرا [فصبر] أعطيته ثلاث خصال لو أعطيت واحده منهنّ ملائكتى لرضوا بها منّى، قال: ثمّ تلا أبو عبد اللّه عليه السّلام قول اللّه عزّ و جلّ: اَلَّذِينَ إِذٰا أَصٰابَتْهُمْ مُصِيبَهٌ قٰالُوا إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ أُولٰئِکَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ فهذه واحده من ثلاث خصال

عزّتمند بر مردمی نعمت داد و چون آنان سپاسداری نکردند، آن نعمت وبالشان گشت. و مردمی به مصیبت ها دچار شدند و چون صبر کردند، آن مصیبت ها برایشان نعمت شد.

[۱۷۰۰]۱۹-ابان ابو مسافر از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه (ای کسانی که ایمان آورده اید شکیبایی کرده، استوار باشید.) [آل عمران (۳) : ۲۰۰]روایت کرده که فرمودند: یعنی بر مصیبت ها شکیبایی کنید.

و در روایت ابن ابو یعفور از حضرت صادق علیه السّلام چنین آمده است: در برابر مصیبت ها استوار باشید.

[۱۷۰۱] ۲۰-ابو جمیله از یکی از اصحاب روایت کرده که گفت: اگر صبر پیش از بلا آفریده نشده بود، مؤمن از هم می پاشید چنان که تخم مرغ بر سنگ خارا از هم می پاشد.

[۱۷۰۲]۲۱-اسحاق عمّار و عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: خداوند عزّتمند می فرماید: من دنیا را میان بندگانم به صورت قرض نهادم. هرکس از آن به من قرض بدهد، در برابر هریک، ده تا هفتصد برابر و آنچه بخواهم به او می دهم و هرکس از آن به من قرض ندهد، و من به قهر از او بگیرم [و او صبر کند]سه خصلت به او می دهم که اگر یکی از آن ها را به فرشتگانم بدهم از من راضی می شوند. سپس این آیه را خواند:

(کسانی که وقتی مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: ما برای خداییم و به سوی او هم بازمی گردیم. درود پروردگارشان بر آنان.) و این یکی از آن سه خصلت است-(و

وَ رَحْمَةٌ اثنتان وَ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُهْتَدُونَ -ثلاث-ثمّ قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: هذا لمن أخذ اللّه منه شیئا قسرا.

[۱۷۰۳]۲۲-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه و علیّ بن محمّد القاسانیّ، عن القاسم بن محمّد، عن سلیمان بن داود، عن یحیی بن آدم، عن شریک، عن جابر بن یزید، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

مروّه الصّبر فی حال الحاجه و الفاقه و التّعفّف و الغنی أکثر من مروّه الإعطاء.

[۱۷۰4]۲۳-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن أحمد بن النّضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال:

قلت لأبی جعفر علیه السّلام: یرحمک اللّه ما الصّبر الجمیل؟ قال: ذلک صبر لیس فیه شکوی إلی النّاس.

[۱۷۰5]۲4-حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمّد بن سماعه، عن بعض أصحابه، عن أبان، عن عبد الرّحمن بن سیابه، عن أبی النّعمان، عن أبی عبد اللّه أو أبی جعفر علیهما السّلام قال:

من لا یعدّ الصّبر لنوائب الدّهر یعجز.

[۱۷۰6]۲5-أبو علیّ الأشعریّ، عن معلّی بن محمّد، عن الوشّاء، عن بعض أصحابه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّا صبّر و شیعتنا أصبر منّا، قلت: جعلت فداک کیف صار شیعتکم أصبر منکم؟ قال: لأنّا نصبر علی ما نعلم و شیعتنا یصبرون علی ما لا یعلمون.

باب الشّکر

[۱۷۰۷]۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن النّوفلیّ، عن السّکونیّ، عن

رحمت) [بر آنان]-دومین خصلت-(و آنان هستند که هدایت یافته اند.) [بقره (۲) :

۱55 و 56۱]-سومین خصلت است-سپس فرمودند: این برای کسی است که خدا به قهر، از او چیزی می گیرد.

[۱۷۰ ۳]۲۲-جابر یزید از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: مردانگی شکیبایی در حال نیاز و نداری و آبروداری و بی نیازی از مردم بیشتر از مردانگی بخشش است.

[۱۷۰ 4]۲۳-جابر گفته است: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: خدا شما را رحمت کند، صبر زیبا چیست؟ فرمودند: آن صبری است که به همراهش شکایت پیش مردم نباشد.

[۱۷۰ 5]24-ابو نعمان از حضرت صادق یا حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکس سفرۀ شکیبایی برای حوادث روزگار نچیند، عاجز می شود.

[۱۷۰ 6]25-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ما صابریم و شیعیانمان از ما صبورترند. من عرض کردم: جانم فدایت چگونه شیعیانتان صبورتر از شمایند؟ فرمود: زیرا ما بر آنچه می دانیم صبر می کنیم و شیعیانمان بر آنچه نمی دانند صبر می کنند.

سپاسداری

[۱۷۰ ۷]۱-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر

أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: الطّاعم الشّاکر، له من الأجر کأجر الصّائم المحتسب؛ و المعافی الشّاکر له من الأجر کأجر المبتلی الصّابر؛ و المعطی الشّاکر له من الأجر کأجر المحروم القانع.

[۱۷۰۸]۲-و بهذا الإسناد قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: ما فتح اللّه علی عبد باب شکر فخزن عنه باب الزّیاده.

[۱۷۰۹]۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن جعفر بن محمّد البغدادیّ، عن عبد اللّه بن إسحاق الجعفریّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

مکتوب فی التّوراه: اشکر من أنعم علیک و أنعم علی من شکرک؛ فإنّه لا زوال للنّعماء إذا شکرت و لا بقاء لها إذا کفرت، الشّکر زیاده فی النّعم و أمان من الغیر.

[۱۷۱۰]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد اللّه، عن محمّد بن علیّ، عن علیّ بن أسباط، عن یعقوب بن سالم، عن رجل، عن [أبی جعفر أو]أبی عبد اللّه علیهما السّلام قال:

المعافی الشّاکر له من الأجر ما للمبتلی الصّابر؛ و المعطی الشّاکر له من الأجر کالمحروم القانع.

[۱۷۱۱]5-عنه، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن داود بن الحصین، عن فضل البقباق قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ أَمّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ قال:

الّذی أنعم علیک بما فضّلک و أعطاک و أحسن إلیک، ثمّ قال: فحدّث بدینه و ما أعطاه اللّه و ما أنعم به علیه.

او و بر خاندانش-فرمودند: پاداش خورندۀ سپاسمند همچون پاداش روزه دار خداجو است. و پاداش سپاسمند تندرست همچون پاداش گرفتار شکیبا است.

و پاداش بخششگر سپاسمند همچون پاداش محروم قناعت پیشه است.

[۱۷۰۸]۲-همو از حضرتش روایت کرده که رسول خدا فرمودند: خداوند در سپاسمندی را بر بنده نگشود تا در افزایش را ببندد.

[۱۷۰۹]۳-عبد اللّه بن اسحاق جعفری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در تورات نوشته است: به کسی که تو را نعمت داده، سپاس بگو و به کسی که تو را سپاس می گوید، نعمت بده؛ زیرا اگر سپاس بگویی نعمت تمام شدنی نیست و اگر ناسپاسی کنی ماندنی نه. سپاس افزونی نعمت ها و ایمنی از پیشامدها است.

[۱۷۱۰]4-مردی از [حضرت باقر یا]حضرت صادق علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند: پاداش تندرست سپاسمند همچون پاداش گرفتار شکیبا است و پاداش بخششگر سپاسمند همچون محروم قناعت پیشه.

[۱۷۱۱]5-فضل بقباق گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه پرسیدم:

(و نعمت پروردگارت را بازگو.) [ضحی (۹۳) : ۱۱]فرمودند: یعنی فضیلت، بخشش و نیکی ای را که به تو داده است بازگو. سپس فرمود: و از دینش سخن بگو و از آنچه خداوند به او بخشید و نعمت داد.

[۱۷۱۲]6-حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمّد بن سماعه، عن وهیب بن حفص، عن أبی بصیر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم عند عائشه لیلتها، فقالت: یا رسول اللّه لم تتعب نفسک و قد غفر اللّه لک ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر؟ فقال: یا عائشه ألا أکون عبدا شکورا؟ قال و کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یقوم علی أطراف أصابع رجلیه فأنزل اللّه سبحانه و تعالی: طه مٰا أَنْزَلْنٰا عَلَیْکَ اَلْقُرْآنَ لِتَشْقیٰ.

[۱۷۱۳]۷-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن حسن بن جهم، عن أبی الیقظان، عن عبید اللّه بن الولید قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: ثلاث لا یضرّ معهنّ شیء: الدّعاء عند الکرب و الاستغفار عند الذّنب و الشّکر عند النّعمه.

[۱۷۱4]۸-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن یحیی بن المبارک، عن عبد اللّه بن جبله، عن معاویه بن وهب، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من أعطی الشّکر أعطی الزّیاده، یقول اللّه عزّ و جلّ: لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ.

[۱۷۱5]۹-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان، عن إسحاق بن عمّار، عن رجلین من أصحابنا، سمعاه عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ما أنعم اللّه علی عبد من نعمه فعرفها بقلبه و حمد اللّه ظاهرا بلسانه فتمّ کلامه حتّی یؤمر له بالمزید.

[۱۷۱6]۱۰-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن محمّد بن هشام، عن میسّر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

شکر النّعمه اجتناب المحارم و تمام الشّکر قول الرّجل: الحمد للّه ربّ العالمین.

[۱۷۱۲]6-ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-نزد عایشه بود، در شبی که نوبتش بود. او عرض کرد: ای رسول خدا چرا خودت را خسته می کنی درحالی که خداوند خطای گذشته و آینده ات را آمرزیده است. فرمود: ای عایشه آیا نباید بنده ای سپاسدار باشم. حضرت باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هماره [برای عبادت]بر سر انگشتان پاهایش می ایستاد تا خداوند پاک و والا چنین نازل کرد: طه . ما قرآن را بر تو فرونفرستادیم که به سختی بیفتی.) [طه (۲۰) : ۱ و ۲]

[۱۷۱۳]۷-عبید اللّه ولید گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: سه چیز است که با وجود هرکدام چیزی زیان نمی رساند: دعا هنگام رنج، آمرزش هنگام گناه و سپاسمندی هنگام نعمت.

[۱۷۱4]۸-معاویۀ وهب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: به هر کس سپاسمندی داده شود، افزونی هم داده می شود. که خداوند شکوهمند می فرماید: (اگر سپاس بگذارید، برایتان می افزایم.) [ابراهیم (۱4) :۷]

[۱۷۱5]۹-دو نفر از اصحاب شنیده اند که حضرت صادق علیه السّلام می فرماید: وقتی خداوند به بنده نعمتی بدهد و او در دل آن را فهمیده، آشکارا به زبان سپاس بگوید، تا سخنش تمام نشده به افزایش داده فرمان می شود.

[۱۷۱6] ۱۰-میسّر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: سپاس داشت نعمت، دور شدن از حرام است و همۀ سپاس ها در این سخن است: سپاس بر خداوند، پروردگار جهانیان.

[۱۷۱۷] ۱۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن علیّ بن عیینه، عن عمر بن یزید قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: شکر کلّ نعمه-و إن عظمت-أن تحمد اللّه عزّ و جلّ علیها.

[۱۷۱۸] ۱۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن إسماعیل بن مهران، عن سیف بن عمیره، عن أبی بصیر، قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: هل للشّکر حدّ إذا فعله العبد کان شاکرا؟ قال: نعم، قلت: ما هو؟ قال: یحمد اللّه علی کلّ نعمه علیه فی أهل و مال، و إن کان فیما أنعم علیه فی ماله حقّ أدّاه و منه قوله جلّ و عزّ: سُبْحٰانَ اَلَّذِی سَخَّرَ لَنٰا هٰذٰا وَ مٰا کُنّٰا لَهُ مُقْرِنِینَ و منه قوله تعالی: رَبِّ أَنْزِلْنِی مُنْزَلاً مُبٰارَکاً وَ أَنْتَ خَیْرُ اَلْمُنْزِلِینَ و قوله: رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اِجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطٰاناً نَصِیراً.

[۱۷۱۹] ۱۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن معمّر بن خلاّد قال:

سمعت أبا الحسن صلوات اللّه علیه یقول: من حمد اللّه علی النّعمه فقد شکره و کان الحمد أفضل [من]تلک النّعمه.

[۱۷۲۰] 14-محمّد بن یحیی، عن أحمد، عن علیّ بن الحکم، عن صفوان الجمّال، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال لی: ما أنعم اللّه علی عبد بنعمه صغرت أو کبرت، فقال: الحمد للّه، إلاّ أدّی شکرها.

[۱۷۲۱] 15-أبو علیّ الأشعریّ، عن عیسی بن أیّوب، عن علیّ بن مهزیار، عن

[۱۷۱۷]۱۱-عمر یزید گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: سپاس هر نعمتی-هرچند بزرگ-این است که خداوند عزّتمند را برایش سپاس بگویی.

[۱۷۱۸]۱۲-ابو بصیر گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا شکر حدّی دارد که وقتی کسی به آن رسید، شاکر شمرده شود؟ فرمودند: بله. من عرض کردم: آن چیست؟ فرمودند: خدا را برای هر نعمتی که به خانواده و مالش داده سپاس بگوید و اگر در مالی که به او داده حقّی است، به جا بیاورد. و این سخن خداوند عزّتمند است که فرمود: (پاک است آن که این ها را برایمان رام کرد که ما به آن توانا نبودیم.) [زخرف (۴۳) :۱۳]و همین طور (پروردگارا ما را به منزلگاهی فرخنده فرودآور که تو بهترین فرودآورندگانی.) [مؤمنون (۲۳) :۲۹]و نیز:

(پروردگارا مرا از در راستی بیاور و از در راستی ببر و از جانب خودت چیرگی و یاوری برایم قرار بده.) [اسراء (۱۷) : ۸۰]

[۱۷۱۹]۱۳-معمّر خلاّد گفته است: از حضرت ابو الحسن-درود خدا بر او- شنیدم می فرماید: هرکس برای نعمتی خدا را بستاید، او را سپاس گفته است و این ستایش برتر از آن نعمت است.

[۱۷۲۰]۱4-صفوان شتربان گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: وقتی خداوند نعمتی-کوچک یا بزرگ-به بنده بدهد و او سپاس خدا را بگوید، شکر آن را به جا آورده است.

[۱۷۲۱]۱5-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: اگر کسی که

القاسم بن محمّد، عن إسماعيل بن أبى الحسن، عن رجل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أنعم اللّه عليه بنعمه فعرفها بقلبه فقد أدّى شكرها.

[۱۷۲۲]۱6-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن منصور بن يونس، عن أبى بصير قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّ الرّجل منكم ليشرب الشّربه من الماء فيوجب اللّه له بها الجنّه ثمّ قال: إنّه ليأخذ الإناء فيضعه على فيه فيسمّى ثمّ يشرب فينحّيه و هو يشتهيه فيحمد اللّه، ثمّ يعود فيشرب، ثمّ ينحّيه فيحمد اللّه، ثمّ يعود فيشرب، ثمّ ينحّيه فيحمد اللّه؛ فيوجب اللّه عزّ و جلّ بها له الجنّه.

[۱۷۲۳]۱۷-ابن أبى عمير، عن الحسن بن عطيّه، عن عمر بن يزيد قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: إنّى سألت اللّه عزّ و جلّ أن يرزقنى مالا فرزقنى و إنّى سألت اللّه أن يرزقنى ولدا فرزقنى ولدا و سألته أن يرزقنى دارا فرزقنى و قد خفت أن يكون ذلک استدراجا، فقال: أما-و اللّه-مع الحمد فلا.

[۱۷۲4]۱۸-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن حمّاد بن عثمان قال:

خرج أبو عبد اللّه عليه السّلام من المسجد، و قد ضاعت دابّته، فقال: لئن ردّها اللّه علىّ لأشكرنّ اللّه حقّ شكره قال: فما لبث أن أتى بها، فقال: الحمد للّه، فقال له قائل: جعلت فداک أليس قلت: لأشكرنّ اللّه حقّ شكره؟ فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: أ لم تسمعنى قلت: الحمد للّه. ؟

[۱۷۲5]۱۹-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن المثنّى الحنّاط، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إذا ورد عليه أمر يسرّه قال: الحمد للّه على هذه النّعمه،

ص : ٢٢٠

خداوند به او نعمتی داده در دلش آن را بفهمد، شکرش را به جا آورده است.

[۱۷۲۲]۱6-ابو بصیر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: کسی از شما آبی می خورد و خدا به سبب آن، بهشت را بر او واجب می کند. سپس فرمود: او ظرف را برداشته، بر دهان می گذارد و نام خدا را می برد، سپس می نوشد و با آن که میل دارد از دهان دور کرده، خدا را سپاس می گوید، سپس دوباره می نوشد و باز از دهان دور کرده و خدا را سپاس می گوید، سپس بازگشته، می نوشد و آن گاه خدا را سپاس می گوید و خداوند عزّتمند به سبب آن بهشت را بر او واجب می کند.

[۱۷۲۳]۱۷-عمر یزید گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: از خداوند شکوهمند خواستم مالی روزی ام کند، کرد، خواستم فرزندی به من بدهد، داد.

خواستم خانه ای روزی ام کند، کرد. ولی اکنون می ترسم که این، استدراج [به دام انداختن]باشد. حضرت فرمودند: به خدا سوگند اگر سپاسمندی باشد، استدراج نیست.

[۱۷۲4]۱۸-حمّاد عثمان گفت: حضرت صادق علیه السّلام درحالی که چهارپایش گم شده بود از مسجد بیرون آمد و فرمود: اگر خداوند آن را به من بازگرداند، حقّ شکرش را به جا خواهم آورد. چیزی نگذشت که آن را آوردند. پس فرمود:

سپاس بر خدا. کسی گفت: جانم فدایت مگر نفرمودی که می خواهی حقّ شکر را به جا آوری؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: مگر نشنیدی که گفتم: سپاس بر خدا؟

[۱۷۲5]۱۹-مثنّای حنّاط از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که وقتی برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-موضوع شادی بخشی پیش می آمد، می فرمود:

و إذا ورد عليه أمر يغتمّ به قال: الحمد للّه على كلّ حال.

[۱۷۲۶] ۲۰-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن أبى أيّوب الخزّار، عن أبى بصير، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

تقول ثلاث مرّات إذا نظرت إلى المبتلى من غير أن تسمعه: الحمد للّه الّذى عافانى ممّا ابتلاک به، و لو شاء فعل؛ قال: من قال ذلک لم يصبه ذلک البلاء أبدا.

[۱۷۲۷] ۲۱-حميد بن زياد، عن الحسن بن محمّد بن سماعه، عن غير واحد، عن أبان بن عثمان، عن حفص الكناسىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من عبد يرى مبتلى فيقول: الحمد للّه الّذى عدل عنّى ما ابتلاک به، و فضّلنى عليک بالعافيه، اللّهمّ عافنى ممّا ابتليته به، إلاّ لم يبتل بذلک البلاء.

[۱۷۲۸] ۲۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن عثمان بن عيسى، عن خالد بن نجيح، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا رأيت الرّجل و قد ابتلى و أنعم اللّه عليک فقل: اللّهمّ إنّى لا أسخر و لا أفخر و لكن أحمدک على عظيم نعمائک علىّ.

[۱۷۲۹] ۲۳-عنه، عن أبيه، عن هارون بن الجهم، عن حفص بن عمر، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: إذا رأيتم أهل البلاء فاحمدوا اللّه و لا تسمعوهم فإنّ ذلک يحزنهم

[۱۷۳۰] ۲۴-عنه، عن عثمان بن عيسى، عن عبد اللّه بن مسكان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كان فى سفر يسير على ناقه له، إذا نزل فسجد خمس سجدات فلمّا أن ركب قالوا: يا رسول اللّه إنّا رأيناک صنعت شيئا لم تصنعه؟

برای این نعمت خدا را سپاس می گویم. و چون موضوع غم انگیزی روی می داد، می فرمود: در هرحال خدا را سپاس.

[۱۷۲۶] ۲۰-ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی چشمت به گرفتار افتاد، بی آن که او بشنود سه بار بگو: «سپاس بر خدا که مرا از آنچه تو به آن گرفتار شده ای، نگاه داشت. که اگر می خواست گرفتارم می کرد» .

هرکس این را بگوید آن بلا هرگز به او نمی رسد.

[۱۷۲۷] ۲۱-حفص کناسی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

بنده ای که گرفتاری را ببیند و بگوید: «سپاس بر خدایی که آنچه تو را به آن گرفتار کرده، از من برگردانده است و به سبب عافیت مرا بر تو برتری داده است.

خداوندا مرا از آنچه او را گرفتار کرده ای، نگاه دار» . به آن بلا دچار نمی شود.

[۱۷۲۸]۲۲-خالد نجیح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی کسی را گرفتار دیدی و خودت بهره مند از نعمت بودی، بگو: خدایا من نه مسخره می کنم و نه به خودم می بالم بلکه تو را به جهت نعمت های بزرگی که به من داده ای سپاس می گویم.

[۱۷۲۹]۲۳-حفص عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: وقتی به بلادچارشدگان را دیدید، خدا را سپاس بگویید ولی به گوش آنان نرسانید؛ زیرا اندوهگین شان می کند.

[۱۷۳۰]24-عبد اللّه مسکان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-در سفر کوتاهی سوار شتر شد. سپس ناگاه فرودآمده، پنج سجده کرد. چون سوار شد، گفتند: ای رسول خدا چیزی دیدیم که

فقال: نعم، استقبلنى جبرئيل عليه السّلام فبشّرنى ببشارات من اللّه عزّ و جلّ؛ فسجدت للّه شكرا لكلّ بشرى سجده.

[۱۷۳۱]۲۵-عنه، عن عثمان بن عيسى، عن يونس بن عمّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا ذكر أحدكم نعمه اللّه عزّ و جلّ فليضع خدّه على التّراب شكرا للّه؛ فإن كان راكبا فلينزل فليضع خدّه على التّراب و إن لم يكن يقدر على النّزول للشّهره فليضع خدّه على قربوسه و إن لم يقدر فليضع خدّه على كفّه ثمّ ليحمد اللّه على ما أنعم عليه.

[۱۷۳۲]۲۶-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن علىّ بن عطيّه، عن هشام بن أحمر قال:

كنت أسير مع أبى الحسن عليه السّلام فى بعض أطراف المدينه إذ ثنى رجله عن دابّته، فخرّ ساجدا، فأطال و أطال، ثمّ رفع رأسه و ركب دابّته فقلت: جعلت فداک قد أطلت السّجود؟ فقال: إنّنى ذكرت نعمه أنعم اللّه بها علىّ فأحببت أن أشكر ربّى.

[۱۷۳۳]۲۷-علىّ، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن أبى عبد اللّه صاحب السّابرىّ فيما أعلم أو غيره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

فيما أوحى اللّه عزّ و جلّ إلى موسى عليه السّلام: يا موسى اشكرنى حقّ شكرى فقال: يا ربّ و كيف أشكرک حقّ شكرک و ليس من شكر أشكرک به إلاّ و أنت أنعمت به علىّ، قال: يا موسى الآن شكرتنى حين علمت أنّ ذلک منّى.

[۱۷۳4]۲۸-ابن أبى عمير، عن ابن رئاب، عن إسماعيل بن الفضل قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إذا أصبحت و أمسيت فقل عشر مرّات: اللّهمّ ما أصبحت بى

پیش از این از شما ندیده بودیم؟ فرمودند: بله جبرئیل علیه السّلام به نزدم آمده، مرا به مژده هایی از سوی خداوند عزّتمند بشارت داد. برای همین به جهت سپاس، برای هر مژده یک بار سجده کردم.

[۱۷۳۱]25-یونس عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرگاه یکی از شما نعمتی از خداوند عزّتمند را به یاد می آورد، برای سپاس خداوند صورتش را بر خاک بگذارد-و اگر سواره هم بود، فرودآید و صورتش را بر خاک بگذارد و اگر از بیم شهرت نمی تواند فرودآید، صورت بر زین بگذارد و اگر نتوانست، صورتش را بر دستانش بگذارد-و خداوند را بر نعمت هایش سپاس بگوید.

[۱۷۳۲]26-هشام احمر گفته است: من به همراه حضرت ابو الحسن علیه السّلام در اطراف مدینه می گشتم که ناگاه حضرت از چارپایش پا خم کرد و به سجده افتاد و طول داد و طول داد تا سر برداشت و بر چارپا سوار شد. من عرض کردم: جانم فدایت سجده را بسیار طول دادی؟ فرمودند: نعمتی از نعمت های خدا به خودم را به یاد آوردم و دوست داشتم که پروردگارم را سپاس بگویم.

[۱۷۳۳]27-ابو عبد اللّه صاحب سابری-چنان که من می دانم-یا جز او از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که در آنچه خداوند عزّتمند به موسی علیه السّلام وحی کرده چنین آمده است: ای موسی مرا چنان که سزاوار است سپاسگزاری کن.

موسی عرض کرد: پروردگارا چگونه چنان که سزاوار تو است از تو سپاسگزاری کنم درحالی که سپاسی هم که به تو می گویم، نعمتی است که خودت به من داده ای؟ خداوند فرمود: ای موسی اینک که دانستی سپاس هم از من است مرا سپاس گفتی.

[۱۷۳4]28-از اسماعیل فضل روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: در هر بامداد و شامگاه ده بار بگو: «خدایا در این بامداد نعمت یا عافیت دینی و دنیایی ام از

من نعمه أو عافيه من دين أو دنيا فمنک وحدک لا شريک لک، لک الحمد و لک الشّکر بها علیّ یا ربّ حتّی ترضی و بعد الرّضا، فإنّک إذا قلت ذلک کنت قد أدّیت شکر ما أنعم اللّه به علیک فی ذلک الیوم و فی تلک اللّیله

[۱۷۳۵]۲۹-ابن أبی عمیر، عن حفص بن البختریّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان نوح علیه السّلام یقول ذلک إذا أصبح فسمّی بذلک عبدا شکورا. و قال قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم من صدق اللّه نجا.

[۱۷۳۶] ۳۰-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقریّ، عن سفیان بن عیینه، عن عمّار الدّهنیّ قال:

سمعت علیّ بن الحسین علیهما السّلام یقول: إنّ اللّه یحبّ کلّ قلب حزین و یحبّ کلّ عبد شکور، یقول اللّه تبارک و تعالی لعبد من عبیده یوم القیامه: أ شکرت فلانا؟ فیقول: بل شکرتک یا ربّ، فیقول: لم تشکرنی إذ لم تشکره، ثمّ قال:

أشکرکم للّه أشکرکم للنّاس.

باب حسن الخلق

[۱۷۳۷]۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن جمیل بن صالح، عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ أکمل المؤمنین إیمانا أحسنهم خلقا.

[۱۷۳۸]۲-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الوشّاء، عن عبد اللّه بن سنان، عن رجل من أهل المدینه، عن علیّ بن الحسین علیهما السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ما یوضع فی میزان امرئ یوم القیامه أفضل من حسن الخلق.

تو است که یگانه ای بی انبازی. ستایش و سپاس بر تو به جهت این نعمت هایی که به من داده ای تا آن گاه که خشنود گردی و تا پس از خشنودی ات هم» . تو وقتی این را بگویی در آن شبانه روز سپاس نعمت خدا بر خودت را به جا می آوری.

[۱۷۳۵]۲۹-حفص بختری روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: نوح علیه السّلام این [دعا]را هنگام صبح می خواند. و به همین جهت بندۀ سپاسگزار نامیده شد.

و فرمود: رسول خدا فرموده است: هرکس خدا را باور کند نجات یافته است.

[۱۷۳6] ۳۰-عمّار دهنی گفته است: از حضرت سجّاد علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند قلب های غمین را دوست دارد و بندگان سپاسگزار را دوست می دارد.

خداوند پاک و والا در روز رستاخیز به بنده ای از بندگانش می گوید: آیا از فلانی سپاسگزاری کردی؟ او می گوید: پروردگارا من تو را سپاس گفتم. خداوند می فرماید: چون او را سپاس نگفته ای از من هم سپاسگزاری نکرده ای سپس حضرت فرمود: سپاسگزارترین شما به خدا سپاسگزارترین تان از مردم است.

خوش اخلاقی

[۱۷۳۷]۱-محمّد مسلم از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

کامل ترین مؤمنان از جهت ایمان خوش اخلاق ترین آنان هستند.

[۱۷۳۸]۲-مردی از اهل مدینه از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: در روز قیامت در ترازوی هیچ مردی چیزی برتر از خوش اخلاقی نهاده نمی شود.

[۱۷۳۹]۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن أبی ولاّد الحنّاط، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

أربع من کنّ فیه کمل إیمانه و إن کان من قرنه إلی قدمه ذنوبا لم ینقصه ذلک [قال]و هو الصّدق و أداء الأمانه و الحیاء و حسن الخلق.

[۱۷۴۰]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن محبوب، عن عنبسه العابد قال:

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام: ما یقدم المؤمن علی اللّه عزّ و جلّ بعمل بعد الفرائض أحبّ إلی اللّه تعالی من أن یسع النّاس بخلقه.

[۱۷۴۱]5-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان، عن ذریح، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: إنّ صاحب الخلق الحسن له مثل أجر الصّائم القائم.

[۱۷۴۲]6-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن النّوفلیّ، عن السّکونیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: أکثر ما تلج به أمّتی الجنّه تقوی اللّه و حسن الخلق.

[۱۷۴۳]۷-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حسین الأحمسیّ و عبد اللّه بن سنان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ الخلق الحسن یمیث الخطیئه کما تمیث الشّمس الجلید.

[۱۷۴۴]۸-عنه، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

البرّ و حسن الخلق یعمران الدّیار و یزیدان فی الأعمار.

[۱۷۴۵]۹-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن عبد الحمید

[۱۷۳۹]۳-ابو ولاّد حنّاط از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در هر کس چهار چیز باشد ایمانش کامل است و اگر از سر تا پا نیز گناه شود از آن کاسته نمی شود و آن ها عبارتند از: راستی، ادای امانت، حیا و خوش اخلاقی.

[۱۷۴۰]4-عنبسهٔ عابد گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند: مؤمن پس از انجام واجبات، چیزی محبوب تر از این که با مردم گشاده اخلاق باشد به نزد خدا نمی فرستد.

[۱۷۴۱]5-ذریح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

پاداش صاحب اخلاق نیکو مانند پاداش روزه دار شب زنده دار است.

[۱۷۴۲]6-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

بیشترین چیزی که امّتم به سبب آن به بهشت می روند پروای از خدا و خوش اخلاقی است.

[۱۷۴۳]۷-حسین احمسی و عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: اخلاق نیک گناهان را ذوب می کند چنان که خورشید یخ را ذوب می کند.

[۱۷۴۴]۸-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: نیکی و خوش اخلاقی، سرزمین ها را آباد کرده، عمر را افزایش می دهد.

[۱۷۴۵]۹-از عبد اللّه سنان روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: خداوند

قال: حدّثنى يحيى بن عمرو، عن عبد اللّه بن سنان قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: أوحى اللّه تبارک و تعالى إلى بعض أنبيائه عليهما السّلام: الخلق الحسن يميث الخطيئه، كما تميث الشّمس الجليد.

[۱۷46] ۱۰-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

هلک رجل على عهد النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فأتى الحفّارين فإذا [ب]هم لم يحفروا شيئا و شكوا ذلک إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقالوا: يا رسول اللّه ما يعمل حديدنا فى الأرض، فكأنّما نضرب به فى الصّفا، فقال: و لم؟ إن كان صاحبكم لحسن الخلق، ائتونى بقدح من ماء؛ فأتوه به فأدخل يده فيه، ثمّ رشّه على الأرض رشّا، ثمّ قال: احفروا، قال: فحفر الحفّارون؛ فكأنّما كان رملا يتهايل عليهم.

[۱۷۴۷] ۱۱-عنه، عن محمّد بن سنان، عن إسحاق بن عمّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ الخلق منيحه يمنحها اللّه عزّ و جلّ خلقه، فمنه سجيّه و منه نيّه، فقلت:

فأيّتهما أفضل؟ فقال: صاحب السّجيّه هو مجبول لا يستطيع غيره و صاحب النّيّه يصبر على الطّاعه تصبّرا، فهو أفضلهما.

[۱۷۴۸] ۱۲-و عنه، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن علىّ، عن عبد اللّه بن إبراهيم، عن علىّ بن أبى علىّ اللّهبىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه تبارک و تعالى ليعطى العبد من الثّواب على حسن الخلق كما يعطى المجاهد فى سبيل اللّه، يغدو عليه و يروح.

[۱۷۴۹] ۱۳-عنه، عن عبد اللّه الحجّال، عن أبى عثمان القابوسىّ، عمّن ذكره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

پاک و والا به یکی از پیامبرانش چنین وحی کرد: اخلاق نیک گناهان را ذوب می کند چنان که خورشید، یخ را.

[۱۷46] ۱۰-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در روزگار پیامبر گرامی، مردی مرد. قبرکن آوردند ولی آن ها نتوانستند زمین را بکنند. شکایت به نزد رسول خدا برده، گفتند: ای رسول خدا آهن ما در این زمین کارگر نیست گویا که بر سنگ خارا می زنیم. پیامبر گرامی فرمودند: چطور ممکن است؟ این رفیقتان خوش اخلاق بود. ظرف آبی به من بدهید. ظرف آب را آوردند. حضرت دست در آن کرده، سپس آب را بر زمین پاشید و آن گاه فرمود:

بکنید. قبرکن ها شروع کردند و گویا ریگی شد که به روی هم ریخته می شد.

[۱۷۴۷] ۱۱-اسحاق عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا اخلاق، عطیّه ای است که خداوند شکوهمند به آفریدگانش می بخشد. برخی از آن فطری است و بخشی دیگر کسب کردنی. من عرض کردم: کدام یک برتر است؟ فرمودند: دارندهٔ اخلاق فطری، بر آن سرشته شده و جز آن نمی تواند کاری بکند ولی آن که کسب می کند با زحمت، بر فرمانبری شکیبایی می کند و این برتر است.

[۱۷۴۸] ۱۲-علی ابو علی لهبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

همانا خداوند پاک و والا پاداشی که به خوش اخلاقی بنده می دهد همچون پاداش مجاهد راه خدا است که هر بامداد و شامگاه کارزار کند.

[۱۷۴۹] ۱۳-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند

إنّ اللّه تبارک و تعالى أعار أعداءه أخلاقا من أخلاق أوليائه ليعيش أولياؤه مع أعدائه فى دولاتهم.

و فى روايه أخرى: و لو لا ذلک لما تركوا وليّا للّه إلاّ قتلوه.

[١٧٥٠]4 ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن العلاء بن كامل قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إذا خالطت النّاس فإن استطعت أن لا تخالط أحدا من النّاس إلاّ كانت يدک العليا عليه فافعل، فإنّ العبد يكون فيه بعض التّقصير من العباده و يكون له حسن خلق فيبلّغه اللّه ب [حسن]خلقه درجه الصّائم القائم.

[١٧٥١]5 ١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز بن عبد اللّه، عن بحر السّقّاء قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا بحر حسن الخلق يسر، ثمّ قال: ألا أخبرک بحديث ما هو فى يدى أحد من أهل المدينه؟ قلت: بلى قال: بينا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ذات يوم جالس فى المسجد إذ جاءت جاريه لبعض الأنصار و هو قائم، فأخذت بطرف ثوبه، فقام لها النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فلم تقل شيئا و لم يقل لها النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم شيئا حتّى فعلت ذلک ثلاث مرّات، فقام لها النّبىّ فى الرّابعه و هى خلفه، فأخذت هدبه من ثوبه ثمّ رجعت فقال لها النّاس: فعل اللّه بک و فعل، حبست رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ثلاث مرّات، لا تقولين له شيئا، و لا هو يقول لک شيئا ما كانت حاجتک إليه؟ قالت: إنّ لنا مريضا فأرسلنى أهلى لآخذ هدبه من ثوبه يستشفى بها، فلمّا أردت أخذها رآنى فقام فاستحييت منه أن آخذها و هو يرانى و أكره أن أستأمره فى أخذها فأخذتها.

[١٧٥٢]6 ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن حبيب الخثعمىّ،

پاک و والا بخشی از اخلاق دوستانش را به دشمنانش عاریه می دهد تا دوستانش در دولت آنان زندگی کنند. و در روایت دیگری آمده: و اگر چنین نبود همهٔ دوستان خدا را می کشتند.

[۱۷۵۰]۱۴-از علاء کامل روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: وقتی با مردم آمیزش داری کاری کن که جز با دست بالاتر با کسی از آنان آمیزش نکنی؛ زیرا گاهی در عبادت بنده کوتاهی هایی هست ولی چون اخلاق نیکویی دارد خداوند به سبب آن، او را به درجهٔ روزه دار شب زنده دار می رساند.

[۱۷۵۱]۱۵-بحر سقّا گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند: ای بحر خوش اخلاقی مایهٔ آسانی است. آیا به تو حکایتی بگویم که کسی از اهل مدینه آن را نمی داند؟ عرض کردم: بله. فرمودند: یک روز هنگامی که رسول خدا در مسجد نشسته بود، کنیز یکی از انصار که آن جا بود، آمد و گوشهٔ لباس پیامبر را گرفت. پیامبر برایش ایستاد ولی او چیزی نگفت و پیامبر هم چیزی نفرمود تا آن زن سه بار این کار را تکرار کرد. بار چهارم که پیامبر ایستاد، زن پشت سرش بود و رشته ای از لباس پیامبر را گرفت و بازگشت. مردم به او گفتند:

فلان فلان شده، سه بار رسول خدا را بازداشتی و چیزی نگفتی و ایشان هم به تو چیزی نفرمود، کارت چه بود؟ او گفت: ما بیماری در خانه داریم، خانواده ام مرا فرستادند تا رشته ای از لباس پیامبر بیاورم و بیمار با آن شفا بیابد. چون خواستم رشته ای بکشم پیامبر مرا دید و برخاست و من شرم داشتم که وقتی مرا می بیند چنین کنم و دوست نداشتم که به ایشان بگویم چه می خواهم. تا در بار چهارم رشته ای گرفتم.

[۱۷۵۲]۱۶-حبیب خثعمی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا

عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: أفاضلكم أحسنكم أخلاقا الموطّئون أكنافا الّذين يألفون و يؤلفون و توطّأ رحالهم.

[١٧٥٣]١٧-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ، عن عبد اللّه بن ميمون القدّاح، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: المؤمن مألوف و لا خير فيمن لا يألف و لا يؤلف.

[١٧54]١٨-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ حسن الخلق يبلغ بصاحبه درجه الصّائم القائم.

باب حسن البشر

[١٧55]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن الحسن بن الحسين قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: يا بنى عبد المطّلب إنّكم لن تسعوا النّاس بأموالكم فالقوهم بطلاقه الوجه و حسن البشر.

و رواه، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام إلاّ أنّه قال: يا بنى هاشم.

[١٧56]٢-عنه، عن عثمان بن عيسى، عن سماعه بن مهران، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ثلاث من أتى اللّه بواحده منهنّ أوجب اللّه له الجنّه: الإنفاق من إقتار، و البشر لجميع العالم، و الإنصاف من نفسه.

فرمودند: برترین های شما خوش اخلاق ها و بزرگواران و مهمان نوازان شمایند، کسانی که با مردم انس می گیرند و مردم هم با آنان انس می گیرند و در خانه شان به روی همه باز است.

[۱۷۵۳]۱۷-عبد اللّه بن میمون قدّاح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: مؤمن همدم است. و در کسی که نه انس می گیرد و نه با او انس می گیرند خیری نیست.

[۱۷54]۱۸-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا اخلاق نیک، دارندهٔ آن را به درجهٔ روزه دار شب زنده دار می رساند.

خوش رویی

[۱۷55]۱-حسن حسین گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: رسول خدا فرمودند: ای پسران عبد المطلّب شما هرگز نمی توانید با مالتان برای مردم کاری بکنید پس با آنان با روی گشاده و خوش رویی برخورد کنید.

این حدیث را حسن راشد نیز روایت کرده، جز این که «ای بنی هاشم» آورده است.

[۱۷56]۲-سماعهٔ مهران از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: سه چیز است که هرکس با یکی از آن ها به نزد خدا برود، بهشت را بر او واجب می کند: انفاق در تنگدستی، خوش رویی با همهٔ جهان و خوش انصافی.

[۱۷۵۷]۳-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبی بصیر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

أتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم رجل، فقال: یا رسول اللّه أوصنی، فکان فیما أوصاه أن قال: الق أخاک بوجه منبسط.

[۱۷۵۸]4-عنه، عن ابن محبوب، عن بعض أصحابه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قلت له: ما حدّ حسن الخلق؟ قال: تلیّن جناحک، و تطیّب کلامک، و تلقی أخاک ببشر حسن.

[۱۷۵۹]5-عنه، عن أبیه، عن حمّاد، عن ربعیّ، عن فضیل قال:

صنائع المعروف و حسن البشر یکسبان المحبّه و یدخلان الجنّه و البخل و عبوس الوجه یبعّدان من اللّه و یدخلان النّار.

[۱۷۶۰]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عثمان بن عیسی، عن سماعه، عن أبی الحسن موسی علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: حسن البشر یذهب بالسّخیمه.

باب الصّدق و أداء الأمانه

[۱۷۶۱]۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علیّ بن الحکم، عن الحسین بن أبی العلاء، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ لم یبعث نبیّا إلاّ بصدق الحدیث و أداء الأمانه إلی البرّ و الفاجر.

[۱۷۶۲]۲-عنه، عن عثمان بن عیسی، عن إسحاق بن عمّار، و غیره، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

[۱۷۵۷]۳-ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: مردی به نزد رسول خدا آمده، عرض کرد: ای رسول خدا به من سفارشی بکن. و در میان آنچه حضرت سفارش فرمود، این بود: برادرت را با روی گشاده دیدار کن.

[۱۷۵۸]4-یکی از اصحاب گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: نهایت خوش اخلاقی چیست؟ فرمودند: فروتنی، خوش کلامی و دیدار برادران با خوش رویی.

[۱۷۵۹]5-از فضیل روایت شده که حضرت فرمودند: کارهای نیک و خوش رویی محبّت را کسب کرده، به بهشت می برند و بخل و ترش رویی، آدمی را از خدا دور کرده، به دوزخ می برند.

[۱۷۶۰]6-سماعه از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خوش رویی، کینه را از بین می برد.

راستی و ادای امانت

[۱۷۶۱]۱-حسین ابو علا از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند شکوهمند هیچ پیامبری را جز به سبب راستگویی و ادای امانت به نیک و بد نفرستاد.

[۱۷۶۲]۲-اسحاق عمّار و جز او از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که ایشان

لا تغترّوا بصلاتهم و لا بصيامهم، فإنّ الرّجل ربّما لهج بالصّلاه و الصّوم حتّى لو تركه استوحش و لكن اختبروهم عند صدق الحديث و أداء الأمانه.

[۱۷۶۳]۳-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن أبى نجران، عن مثنّى الحنّاط، عن محمّد بن مسلم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من صدق لسانه زكى عمله.

[۱۷64]4-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن عبد اللّه بن القاسم، عن عمرو بن أبى المقدام قال:

قال لى أبو جعفر عليه السّلام فى أوّل دخله دخلت عليه: تعلّموا الصّدق قبل الحديث.

[۱۷65]5-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن أبى كهمس قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: عبد اللّه بن أبى يعفور يقرئک السّلام، قال: عليک و عليه السّلام إذا أتيت عبد اللّه فأقرئه السّلام و قل له: إنّ جعفر بن محمّد يقول لک: انظر ما بلغ به علىّ عليه السّلام عند رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فالزمه، فإنّ عليّا عليه السّلام إنّما بلغ ما بلغ به عند رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بصدق الحديث و أداء الأمانه.

[۱۷66]6-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن أبى إسماعيل البصرىّ، عن فضيل بن يسار قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا فضيل إنّ الصّادق أوّل من يصدّقه اللّه عزّ و جلّ يعلم أنّه صادق و تصدّقه نفسه تعلم أنّه صادق.

[۱۷67]۷-ابن أبى عمير، عن منصور بن حازم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّما سمّى إسماعيل صادق الوعد؛ لأنّه وعد رجلا فى مكان فانتظره فى ذلک المكان سنه فسمّاه اللّه عزّ و جلّ صادق الوعد، ثمّ [قال]إنّ الرّجل أتاه

فرمود: فریب نماز و روزۀ شان را نخورید. چه بسا مردی به نماز و روزه شیفته می گردد چنان که اگر ترکش کند، به هراس افتد. بلکه آنان را به راستی در سخن و ادای امانت بیازمایید.

[۱۷۶۳]۳-محمّد مسلم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: زبان هرکس راستگو باشد عملش پاک است.

[۱۷64]4-عمرو ابو مقدام گفته است: حضرت باقر علیه السّلام در نخستین باری که به نزدشان رفتم به من فرمودند: پیش از حدیث، راستگویی را بیاموزید.

[۱۷65]5-ابو کهمس گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: عبد اللّه ابو یعفور به شما سلام رساندند. ایشان فرمود: سلام بر تو و بر او. وقتی به نزد عبد اللّه رفتی، سلامم را برسان و به او بگو: جعفر محمّد علیهما السّلام به تو می گوید: ببین علی نزد رسول خدا به کجا رسید و بر آن مواظبت کن. که علی علیه السّلام در نزد رسول خدا به هر کجا رسید به سبب راستگویی و ادای امانت بود.

[۱۷66]6-از فضیل یسار روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ای فضیل نخستین کسی که راستگو را تصدیق می کند خدای عزّتمند است که می داند او راستگو است و جان راستگو هم خودش را تصدیق می کند؛ زیرا درمی یابد که راستگو است.

[۱۷67]۷-منصور حازم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا اسماعیل را وعده درست نامیده اند از آن جهت که یک بار با مردی در جایی وعده داشت و یک سال در آن جا منتظر او ماند. پس خداوند عزّتمند او را وعده درست

بعد ذلک فقال له إسماعيل: ما زلت منتظرا لک.

[۱۷۶۸]۸-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن سالم، عن أحمد بن النّضر الخزّاز، عن جدّه الرّبیع بن سعد قال:

قال لی أبو جعفر علیه السّلام: یا ربیع إنّ الرّجل لیصدق حتّی یکتبه اللّه صدّیقا.

[۱۷۶۹]۹-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء، عن علیّ بن أبی حمزه، عن أبی بصیر قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: إنّ العبد لیصدق حتّی یکتب عند اللّه من الصّادقین و یکذب حتّی یکتب عند اللّه من الکاذبین فإذا صدق قال اللّه عزّ و جلّ: صدق و برّ، و إذا کذب قال اللّه عزّ و جلّ، کذب و فجر.

[۱۷۷۰] ۱۰-عنه، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزین، عن عبد اللّه بن أبی یعفور، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کونوا دعاه للنّاس بالخیر بغیر ألسنتکم، لیروا منکم الاجتهاد و الصّدق و الورع.

[۱۷۷۱] ۱۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علیّ بن الحکم قال:

قال أبو الولید حسن بن زیاد الصّیقل: قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: من صدق لسانه زکی عمله و من حسنت نیّته زید فی رزقه و من حسن برّه بأهل بیته مدّ له فی عمره.

[۱۷۷۲]۱۲-عنه، عن أبی طالب رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: لا تنظروا إلی طول رکوع الرّجل و سجوده، فإنّ ذلک شیء اعتاده؛ فلو ترکه استوحش لذلک و لکن انظروا إلی صدق حدیثه و أداء أمانته.

نامید. سپس حضرت فرمود: آن مرد پس از یک سال آمد و اسماعیل به او گفت:

من همواره منتظرت بودم.

[۱۷۶۸]۸-ربیع سعد گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمود: ای ربیع همانا انسانی که راستگو است، خداوند او را از راستی پیشگان می نویسد.

[۱۷۶۹]۹-ابو بصیر گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

همانا بنده راست می گوید و آن گاه نزد خداوند از راستان نوشته می شود و دروغ می گوید و نزد خداوند از دروغ گویان نوشته می شود. وقتی راست بگوید، خداوند عزّتمند می فرماید: راست گفت و خوب کرد. و وقتی دروغ بگوید:

خداوند شکوهمند می فرماید: دروغ گفت و بد کرد.

[۱۷۷۰] ۱۰-عبد اللّه ابو یعفور از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

مردم را با جز زبانتان به خیر بخوانید تا کوشش و راستی و پرهیزگاری را از شما ببینند.

[۱۷۷۱]۱۱-ابو ولید حسن بن زیاد صیقل گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هر کس زبانش راست بگوید عملش پاک است. و هرکس نیّتش نیکو باشد روزی اش افزون می شود و هرکس با خانواده اش خوش رفتار باشد، عمرش طولانی می گردد.

[۱۷۷۲]۱۲-ابو طالب حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده، روایت کرده که ایشان فرمودند: به طول رکوع و سجده های شخص نگاه نکنید؛ زیرا آن چیزی است که عادتش شده است، و اگر ترکش کند به هراس می افتد. بلکه به راستگویی و ادای امانت او بنگرید.

باب الحياء

[۱۷۷۳]۱-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن علىّ بن رئاب، عن أبى عبيده الحذّاء، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

الحياء من الإيمان و الإيمان فى الجنّه

[۱۷۷4]۲-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن الحسن الصّيقل قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: الحياء و العفاف و العىّ-أعنى عىّ اللّسان لا عىّ القلب -من الإيمان.

[۱۷۷5]۳-الحسين بن محمّد، عن محمّد بن أحمد النّهدىّ، عن مصعب بن يزيد، عن العوّام بن الزّبير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من رقّ وجهه رقّ علمه.

[۱۷۷6]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد اللّه بن المغيره، عن يحيى أخى دارم، عن معاذ بن كثير، عن أحدهما عليهما السّلام قال:

الحياء و الإيمان مقرونان فى قرن فإذا ذهب أحدهما تبعه صاحبه.

[۱۷۷۷]5-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن علىّ بن يقطين، عن الفضل بن كثير، عمّن ذكره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا إيمان لمن لا حياء له.

[۱۷۷۸]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن بعض أصحابنا رفعه قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: الحياء حياءان: حياء عقل و حياء حمق، فحياء العقل هو

حیا

[۱۷۷۳]۱-ابو عبیدۀ حذّاء از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: حیا از ایمان است و ایمان در بهشت می باشد.

[۱۷۷4]۲-از حسن صیقل روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: حیا و پاکی و سنگینی زبان-نه سنگینی دل-از ایمان است.

[۱۷۷5]۳-عوّام زبیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکه کم رو بود، کم دانش است.

[۱۷۷6]4-معاذ کثیر از یکی از صادقین علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند: حیا و ایمان دو رشتۀ درهم تنیده اند که چون یکی برود دیگری هم رفته است.

[۱۷۷۷]5-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: بی حیا، ایمان ندارد.

[۱۷۷۸]6-یکی از اصحاب حدیثی که سندش را به رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم رسانده روایت کرده که ایشان فرمودند: حیا دوگونه است: حیای خرد و حیای بی خردی. که

العلم و حياء الحمق هو الجهل.

[۱۷۷۹]۷-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن علىّ، عن عبد اللّه بن إبراهيم، عن علىّ بن أبى علىّ اللّهبىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: أربع من كنّ فيه و كان من قرنه إلى قدمه ذنوبا بدّلها اللّه حسنات: الصّدق و الحياء و حسن الخلق و الشّكر.

باب العفو

[۱۷۸۰]۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فى خطبته: ألا أخبركم بخير خلائق الدّنيا و الآخره؟ :

العفو عمّن ظلمک و تصل من قطعک و الإحسان إلى من أساء إليک و إعطاء من حرمک.

[۱۷۸۱]۲-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن عبد الحميد، عن يونس بن يعقوب، عن غرّه بن دينار الرّقّىّ، عن أبى إسحاق السّبيعىّ رفعه قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: ألا أدلّكم على خير أخلاق الدّنيا و الآخره؟ : تصل من قطعک و تعطى من حرمک و تعفو عمّن ظلمک.

[۱۷۸۲]۳-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن أبى عبد اللّه نشيب اللّفائفىّ، عن حمران بن أعين قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: ثلاث من مكارم الدّنيا و الآخره: تعفو عمّن ظلمک و

حیای خرد، دانش است و حیای بی خردی، نادانی.

[۱۷۷۹]۷-علی ابو علی لهبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: چهار چیز است که در هرکس باشد اگر از سر تا پا هم گناه باشد، خداوند آن ها را به حسنات دگرگونش می کند: راستی، حیا، خوش اخلاقی و سپاسمندی.

گذشت

[۱۷۸۰]۱-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا در خطبه اش فرمودند: آیا به شما از بهترین اخلاق دنیا و آخرت خبر ندهم؟ گذشت از کسی که به تو ستم کرده است. پیوند با کسی که از تو بریده، نیکی به کسی که به تو بدی کرده و بخشش به آن که تو را محروم ساخته است.

[۱۷۸۱]۲-از ابو اسحاق سبیعی حدیثی که سندش را به رسول خدا رسانده روایت شده که ایشان فرمودند: آیا شما را به بهترین اخلاق دنیا و آخرت راهنمایی نکنم؟ پیوند با کسی که از تو بریده، بخشش به کسی که تو را محروم کرده و گذشت از کسی که به تو ستم کرده است.

[۱۷۸۲]۳-از حمران اعین روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: سه چیز از خوبی های دنیا و آخرت است: گذشت از کسی که به تو ستم کرده، پیوند با کسی که از

تصل من قطعک و تحلم إذا جهل علیک.

[۱۷۸۳]4-علیّ، عن أبیه و محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان جمیعا، عن ابن أبی عمیر، عن إبراهیم بن عبد الحمید، عن أبی حمزه الثّمالیّ، عن علیّ بن الحسین علیهما السّلام قال:

سمعته یقول: إذا کان یوم القیامه جمع اللّه تبارک و تعالی الأوّلین و الآخرین فی صعید واحد، ثمّ ینادی مناد: أین أهل الفضل؟ قال: فیقوم عنق من النّاس فتلقّاهم الملائکه فیقولون: و ما کان فضلکم؟ فیقولون: کنّا نصل من قطعنا و نعطی من حرمنا و نعفو عمّن ظلمنا، قال: فیقال لهم: صدقتم ادخلوا الجنّه.

[۱۷۸4]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن جهم بن الحکم المدائنیّ، عن إسماعیل بن أبی زیاد السّکونیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: علیکم بالعفو، فإنّ العفو لا یزید العبد إلاّ عزّا، فتعافوا یعزّکم اللّه.

[۱۷۸5]6-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن سنان، عن أبی خالد القمّاط، عن حمران، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

النّدامه علی العفو أفضل و أیسر من النّدامه علی العقوبه.

[۱۷۸6]۷-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد اللّه، عن سعدان عن معتّب قال:

کان أبو الحسن موسی علیه السّلام فی حائط له یصرم فنظرت إلی غلام له قد أخذ کاره من تمر فرمی بها وراء الحائط فأتیته و أخذته و ذهبت به إلیه، فقلت:

جعلت فداک إنّی وجدت هذا و هذه الکاره، فقال للغلام: یا فلان، قال: لبیّک، قال: أتجوع؟ قال: لا یا سیّدی، قال: فتعری؟ قال: لا یا سیّدی قال فلأیّ شیء

تو گسسته و بردباری در برابر کسی که با تو نادانی کرده است.

[۱۷۸۳]4-ابو حمزۀ ثمالی گفت: از حضرت سجّاد علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

چون روز قیامت شود خداوند پاک و والا پیشینیان و پسینیان را در یک تپّه گرد آورده، سپس منادی فریاد می زند: فضیلت داران کجایند؟ گروهی از مردم برمی خیزند. فرشتگان آنان را پذیرفته، می گویند: فضیلت شما چه بوده است؟ آنان می گویند: ما با کسی که از ما گسسته بود، می پیوستیم و به کسی که محروممان کرده بود، می بخشیدیم و از کسی که به ما ستم کرده بود، می گذشتیم.

پس به آنان گفته می شود: راست گفته اید [شما اهل فضیلتید]به بهشت بروید.

[۱۷۸4]5-اسماعیل ابو زیاد سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: بر شما باد به گذشت؛ زیرا گذشت جز عزّت بنده را افزایش نمی دهد. پس همدیگر را گذشت کنید تا خدا شما را عزّت بدهد.

[۱۷۸5]6-حمران از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: پشیمانی بر گذشت برتر و آسان تر از پشیمانی بر کیفر است.

[۱۷۸6]۷-معتّب گفته است: حضرت کاظم علیه السّلام در باغ خودش درختان خرما را هرس می کرد. من، چشمم به غلام او افتاد که دسته ای از خرماها را برداشت و به پشت باغ انداخت. من به سراغش رفته، او را گرفتم و با خرماها به نزد حضرت رفته، عرض کردم: جانم فدایت من این غلام و این دسته را با هم یافتم. حضرت به غلامش فرمود: فلانی. او عرض کرد: بله آقای من. فرمود: آیا گرسنه ای؟ او عرض کرد: نه سرور من. فرمود: برهنه ای؟ عرض کرد: نه سرور من. فرمود: پس برای چه

أخذت هذه؟ قال: اشتهيت ذلک، قال: اذهب فهی لک و قال: خلّوا عنه.

[۱۷۸۷]۸-عنه، عن ابن فضّال قال:

سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول: ما التقت فئتان قطّ إلاّ نصر أعظمهما عفوا.

[۱۷۸۸]۹-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن فضّال، عن ابن بکیر، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم أتی بالیهودیّه الّتی سمّت الشّاه للنّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال لها: ما حملک علی ما صنعت؟ فقالت: قلت: إن کان نبیّا لم یضرّه و إن کان ملکا أرحت النّاس منه، قال: فعفا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم عنها.

[۱۷۸۹] ۱۰-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

ثلاث لا یزید اللّه بهنّ المرء المسلم إلاّ عزّا: الصّفح عمّن ظلمه و إعطاء من حرمه و الصّله لمن قطعه.

باب کظم الغیظ

[۱۷۹۰] ۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن الحکم عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان علیّ بن الحسین علیهما السّلام یقول: ما أحبّ أنّ لی بذلّ نفسی حمر النّعم و ما تجرّعت جرعه أحبّ إلیّ من جرعه غیظ لا أکافی بها صاحبها.

[۱۷۹۱]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن سنان و علیّ بن النّعمان، عن عمّار بن مروان، عن زید الشّحّام، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کاری این را برداشتی؟ عرض کرد: هوس بود. فرمود: برو. خرما هم مال خودت.

و فرمود: با او کاری نداشته باشید.

[۱۷۸۷]۸-ابن فضّال گفته است: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

هرگاه دو گروه با هم روبه رو شوند آن که گذشتش بیشتر است، یاری داده می شود.

[۱۷۸۸]۹-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: زنی یهودی را که گوسفندی زهرآگین شده برای پیامبر گرامی آورده بود، به نزد حضرتش آوردند.

پیامبر به او فرمودند: چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ او گفت: من با خودم گفتم. اگر پیامبر باشد به او زیان نمی رساند و اگر پادشاه باشد مردم را از او آسوده می کنم. پس رسول خدا از او درگذشت.

[۱۷۸۹] ۱۰-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: سه چیز است که خداوند به سبب آن ها عزّت مرد مسلمان را می افزاید. گذشت از کسی که ستم کرده است، بخشش به کسی که او را محروم کرده بود و پیوستن به کسی که از او گسسته بود.

فروخوردن خشم

[۱۷۹۰]۱-هشام حکم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام می فرمودند: دوست ندارم به جای نرم خویی ام شتران سرخ مو داشته باشم و هیچ جرعه ای محبوب تر از جرعۀ خشم ننوشیدم تا کسی را به سبب خشم کیفر ندهم.

[۱۷۹۱]۲-زید شحام از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چه نیکو

نعم الجرعه الغيظ لمن صبر عليها، فإنّ عظيم الأجر لمن عظيم البلاء و ما أحبّ اللّه قوما إلاّ ابتلاهم.

[۱۷۹۲]۳-عنه، عن علىّ بن النّعمان و محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن أبى الحسن الأوّل عليه السّلام قال:

اصبر على أعداء النّعم، فإنّک لن تكافى من عصى اللّه فيک بأفضل من أن تطيع اللّه فيه.

[۱۷۹۳]4-عنه، عن محمّد بن سنان، عن ثابت مولى آل حريز، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كظم الغيظ عن العدوّ فى دولاتهم تقيّه حزم لمن أخذ به و تحرّز من التّعرّض للبلاء فى الدّنيا و معانده الأعداء فى دولاتهم و مماظّتهم فى غير تقيّه ترک أمر اللّه فجاملوا النّاس يسمن ذلک لكم عندهم و لا تعادوهم فتحملوهم على رقابكم فتذلّوا.

[۱۷۹۴]5-علىّ بن إبراهيم، عن بعض أصحابه، عن مالک بن حصين السّكونىّ قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: ما من عبد كظم غيظا إلاّ زاده اللّه عزّ و جلّ عزّا فى الدّنيا و الآخره، و قد قال اللّه عزّ و جلّ: وَ اَلْكاٰظِمِينَ اَلْغَيْظَ وَ اَلْعاٰفِينَ عَنِ اَلنّاٰسِ وَ اَللّٰهُ يُحِبُّ اَلْمُحْسِنِينَ و أثابه اللّه مكان غيظه ذلک.

[۱۷۹۵]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن سيف بن عميره قال:

حدّثنى من سمع أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول من كظم غيظا و لو شاء أن يمضيه أمضاه، أملأ اللّه قلبه يوم القيامه رضاه.

جرعه ای است خشم، برای کسی که بر آن شکیبایی کند. که پاداش بزرگ در برابر بلای بزرگ است. و خداوند هر گروهی را دوست بدارد گرفتارشان می کند.

[۱۷۹۲]۳-عمّار مروان از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در برابر دشمنان نعمت شکیبایی کن؛ زیرا کسی را که دربارۀ تو از خدا نافرمانی کرده، با چیزی برتر از اطاعت خداوند دربارۀ او، نمی توانی مجازات کنی.

[۱۷۹۳]4-ثابت غلام آل حریز از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

فروخوردن خشم در برابر دشمن در حکومت آنان و به جهت تقیّه، برای کسی که آن را به کار گیرد دوراندیشی و ایمنی از دچارشدن به گرفتاری دنیا است.

و دشمنی و ستیز با آنان در حکومتشان بدون رعایت تقیّه، واگذاشتن فرمان خدا است. پس با مردم فروتنانه رفتار کنید تا این کار شما را نزدشان بزرگ گرداند. و با آنان دشمنی نکنید تا بر گردن خودتان سوار شوند و خوار گردید.

[۱۷۹4]5-از مالک بن حصین سکونی روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هیچ بنده ای خشمش را فرونمی خورد جز این که خداوند عزّتمند در دنیا و آخرت عزّتش را می افزاید. که خود فرموده است: (و کسانی که خشمشان را فرومی خورند و از مردم درمی گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.) [آل عمران (۳) :۱۳4]و خداوند در برابر فروخوردن خشم، این را به او پاداش می دهد.

[۱۷۹5]6-مردی از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: هرکس خشمی را فروخورد که اگر می خواست می توانست اعمالش کند خداوند در روز قیامت دلش را از خشنودی خود پر می کند.

[۱۷۹۶]۷-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن ابن فضّال، عن غالب بن عثمان، عن عبد اللّه بن منذر، عن الوصّافیّ، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

من کظم غیظا و هو یقدر علی إمضائه، حشا اللّه قلبه أمنا و إیمانا یوم القیامه.

[۱۷۹۷]۸-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الحسن بن علیّ الوشّاء، عن عبد الکریم بن عمرو، عن أبی أسامه زید الشّحّام، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال لی: یا زید اصبر علی أعداء النّعم، فإنّک لن تکافی من عصی اللّه فیک بأفضل من أن تطیع اللّه فیه. یا زید إنّ اللّه اصطفی الإسلام و اختاره، فأحسنوا صحبته بالسّخاء و حسن الخلق.

[۱۷۹۸]۹-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن حفص بیّاع السّابریّ، عن أبی حمزه، عن علیّ بن الحسین علیهما السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: من أحبّ السّبیل إلی اللّه عزّ و جلّ جرعتان: جرعه غیظ تردّها بحلم و جرعه مصیبه تردّها بصبر.

[۱۷۹۹]۱۰-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن حمّاد، عن ربعیّ، عمّن حدّثه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال لی أبی: یا بنیّ ما من شیء أقرّ لعین أبیک من جرعه غیظ عاقبتها صبر و ما من شیء یسرّنی أنّ لی بذلّ نفسی حمر النّعم.

[۱۸۰۰]۱۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن معاویه بن وهب، عن معاذ بن مسلم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

اصبروا علی أعداء النّعم، فإنّک لن تکافی من عصی اللّه فیک بأفضل من أن تطیع اللّه فیه.

[۱۸۰۱]۱۲-عنه، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن خلاّد، عن الثّمالیّ، عن

[۱۷۹۶]۷-وصّافی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکس خشمی را فروخورد که می توانست اعمالش کند خداوند در روز قیامت دلش را از ایمنی و ایمان انباشته می سازد.

[۱۷۹۷]۸-ابو اسامه زید شحّام گفت: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند: ای زید بر دشمنان نعمت شکیبایی کن؛ زیرا تو کسی را که دربارۀ تو از خدا نافرمانی کرده، با چیزی برتر از فرمانبری خداوند دربارۀ او نمی توانی کیفر دهی. ای زید خداوند اسلام را برگزید و انتخاب کرد. پس با سخاوت و خوش اخلاقی همراه خوبی برای اسلام باشید.

[۱۷۹۸]۹-ابو حمزه از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

از محبوب ترین راه ها به سوی خداوند عزّتمند، دو جرعه است: جرعۀ خشمی که با بردباری بازگردانده شود و جرعۀ مصیبتی که با شکیبایی بازگردانده می شود.

[۱۷۹۹]۱۰-مردی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: پدرم به من فرمود: پسرم! چیزی مانند جرعۀ خشمی که پایانش شکیبایی باشد دیدگان پدرت را روشن نمی کند. و من خوشحال نمی شوم که به جای نرم خویی ام، شتران سرخ مو داشته باشم.

[۱۸۰۰]۱۱-معاذ مسلم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: بر دشمنان نعمت شکیبایی کنید؛ زیرا تو کسی را که دربارۀ تو از خدا نافرمانی کرده، با چیزی برتر از فرمانبری خداوند دربارۀ او کیفر نمی دهی.

[۱۸۰۱]۱۲-از ثمالی روایت شده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند: من دوست ندارم

علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما قال:

قال: ما أحبّ أنّ لی بذلّ نفسی حمر النّعم و ما تجرّعت من جرعه أحبّ إلیّ من جرعه غیظ لا أکافی بها صاحبها.

[۱۸۰۲]۱۳-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء، عن مثنّی الحنّاط، عن أبی حمزه قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: ما من جرعه یتجرّعها العبد أحبّ إلی اللّه عزّ و جلّ من جرعه غیظ یتجرّعها عند تردّدها فی قلبه، إمّا بصبر و إمّا بحلم.

باب الحلم

[۱۸۰۳]۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن محمّد بن عبید اللّه قال:

سمعت الرّضا علیه السّلام یقول: لا یکون الرّجل عابدا حتّی یکون حلیما، و إنّ الرّجل کان إذا تعبّد فی بنی إسرائیل لم یعدّ عابدا حتّی یصمت قبل ذلک عشر سنین.

[۱۸۰4]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن علیّ بن النّعمان، عن ابن مسکان، عن أبی حمزه قال:

المؤمن خلط عمله بالحلم، یجلس لیعلم، و ینطق لیفهم، لا یحدّث أمانته الأصدقاء، و لا یکتم شهادته الأعداء و لا یفعل شیئا من الحقّ ریاء و لا یترکه حیاء، إن زکّی خاف ممّا یقولون و استغفر اللّه ممّا لا یعلمون، لا یغرّه قول من جهله و یخشی إحصاء ما قد عمله.

[۱۸۰5]۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن فضّال، عن ابن بکیر، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

که به جای نرم خویی ام شتران سرخ مو داشته باشم و من جرعه ای دوست داشتنی تر از جرعۀ خشم ننوشیده ام تا با خشم کسی را کیفر ندهم.

[۱۸۰۲]۱۳-از ابو حمزه روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: در نزد خداوند شکوهمند هیچ جرعه ای محبوب تر از جرعۀ خشمی نیست که بنده هنگام گردش آن در دلش، می خورد چه به شکیبایی بخورد و چه به بردباری.

بردباری

[۱۸۰۳]۱-محمّد عبید اللّه گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هیچ مردی تا بردبار نگردد عابد نمی شود. در بنی اسرائیل هیچ مردی با عبادت گری عابد شمرده نمی شد مگر این که پیش از آن ده سال سکوت کرده باشد.

[۱۸۰4]۲-از ابو حمزه روایت شده که گفت: مؤمن عملش را با بردباری آمیخته است. می نشیند تا بیاموزد و سخن می گوید تا بفهمد. دربارۀ امانت [و راز] دوستان سخن نمی گوید و گواهی اش را از دشمنان پنهان نمی کند. کار حقّ را نه برای نام آوری انجام می دهد و نه به جهت شرم ترکش می کند. اگر ستوده شود از آنچه می گویند هراسان می شود و از آنچه نمی دانند از خداوند آمرزش می خواهد. سخن کسی که او را نمی شناسد فریبش نمی دهد و شمارش کارهایی که کرده، او را می ترساند.

[۱۸۰5]۳-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام

كان علىّ بن الحسين عليهما السّلام يقول: إنّه ليعجبنى الرّجل أن يدركه حلمه عند غضبه.

[١٨٠6]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن علىّ بن الحكم، عن أبى جميله، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ يحبّ الحيىّ الحليم.

[١٨٠٧]5-عنه، عن علىّ بن حفص العوسىّ الكوفىّ رفعه إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: ما أعزّ اللّه بجهل قطّ و لا أذلّ بحلم قطّ.

[١٨٠٨]6-عنه، عن بعض أصحابه رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: كفى بالحلم ناصرا، و قال: إذا لم تكن حليما فتحلّم.

[١٨٠٩]٧-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عبد اللّه الحجّال، عن حفص بن أبى عائشه قال:

بعث أبو عبد اللّه عليه السّلام غلاما له فى حاجه فأبطأ، فخرج أبو عبد اللّه عليه السّلام على أثره لمّا أبطأ، فوجده نائما، فجلس عند رأسه يروّحه حتّى انتبه، فلمّا تنبّه قال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: يا فلان و اللّه ما ذلک لک، تنام اللّيل و النّهار، لک اللّيل و لنا منک النّهار.

[١٨١٠]٨-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن النّعمان، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: إنّ اللّه يحبّ الحيىّ الحليم العفيف المتعفّف.

[١٨١١]٩-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن علىّ بن محبوب، عن أيّوب بن نوح، عن عبّاس بن عامر، عن ربيع بن محمّد المسلىّ، عن أبى محمّد، عن عمران، عن سعيد بن يسار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ص :٢56

می فرمودند: من از مردی که هنگام خشمش، بردباری او را درمی یابد، خوشم می آید.

[۱۸۰6]4-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند عزّتمند با حیای بردبار را دوست می دارد.

[۱۸۰۷]5-از علی بن حفص عوسی کوفی حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده، روایت شده که رسول خدا فرمودند: خداوند هیچگاه کسی را به سبب نادانی گرامی نداشته و به سبب بردباری خوار نمی کند.

[۱۸۰۸]6-یکی از اصحاب حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده، روایت کرده که ایشان فرموده است: بردباری برای یاوری، بس است. و فرمود:

اگر بردبار نبودی، خودت را به بردباری بزن.

[۱۸۰۹]۷-حفص ابو عایشه گفت: حضرت صادق علیه السّلام غلامش را برای کاری فرستاد. او دیر کرد. چون دیر کرد حضرت به دنبالش رفت و او را در خواب یافت. بالای سرش نشست و بادش زد تا بیدار شد. چون بیدار شد، حضرت به او فرمود: فلانی به خدا سوگند این حقّ را نداری که شب و روز را بخوابی. شب برای تو و روزت برای ما است.

[۱۸۱۰]۸-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خداوند باحیای بردبار پاکدامن پاکدست را دوست دارد.

[۱۸۱۱]۹-سعید یسار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون میان

إذا وقع بين رجلين منازعه نزل ملكان فيقولان للسّفيه منهما: قلت و قلت و أنت أهل لما قلت، ستجزى بما قلت و يقولان للحليم منهما: صبرت و حلمت سيغفر اللّه لک إن أتممت ذلک، قال: فإن ردّ الحليم عليه ارتفع الملكان.

باب الصّمت و حفظ اللّسان

[۱۸۱۲]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر قال:

قال أبو الحسن الرّضا عليه السّلام: من علامات الفقه: الحلم و العلم و الصّمت، إن الصّمت باب من أبواب الحكمه، إنّ الصّمت يكسب المحبّه، إنّه دليل على كلّ خير.

[۱۸۱۳]۲-عنه، عن الحسن بن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى حمزه قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول إنّما شيعتنا الخرس.

[۱۸۱4]۳-عنه، عن الحسن بن محبوب، عن أبى علىّ الجوّانىّ قال:

شهدت أبا عبد اللّه عليه السّلام و هو يقول لمولى له يقال له سالم-و وضع يده على شفتيه و قال: -يا سالم احفظ لسانک تسلم و لا تحمل النّاس على رقابنا.

[۱۸۱5]4-عنه، عن عثمان بن عيسى قال:

حضرت أبا الحسن صلوات اللّه عليه و قال له رجل: أوصنى فقال له: احفظ لسانک تعزّ و لا تمكّن النّاس من قيادک فتذلّ رقبتک

[۱۸۱6]5-عنه، عن الهيثم بن أبى مسروق، عن هشام بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

دو مرد ستیزی درگیرد، دو فرشته فرود آمده، به آن که بی خرد است، می گویند:

هرچه خواستی گمفتی ولی خودت شایستهٔ آن هستی و به آنچه گفتی کیفر خواهی شد. و به آن که بردبار است می گویند: تو شکیبایی کردی و بردباری نشان دادی، اگر چنین به پایان برسانی خدا تو را خواهد آمرزید. حضرت فرمودند:

و اگر آن بردبار پاسخ بی خرد را بدهد، آن دو فرشته بازمی گردند.

خاموشی و نگهداشتن زبان

[۱۸۱۲]۱-از احمد بن محمّد ابو نصر روایت شده که حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: از نشانه های فقاهت، بردباری، دانش و خاموشی است. همانا خاموشی دری از درهای حکمت است. خاموشی، دوستی می آورد. راهنمای به سوی هر نیکی ای، خاموشی است.

[۱۸۱۳]۲-ابو حمزه گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرماید: همانا شیعیان ما، لب بسته اند.

[۱۸۱4]۳-ابو علی جوّانی گفته است: حضرت صادق علیه السّلام را دیدم که به غلامش سالم-درحالی که دستش را بر لبان او گذاشته بود-می فرمود: ای سالم زبانت را نگاه دار تا سالم بمانی و مردم را بر گردن ما سوار نکنی.

[۱۸۱5]4-عثمان عیسی گفت: در خدمت حضرت ابو الحسن-درود خدا بر او -بودم که مردی به ایشان عرض کرد: به من سفارشی بفرما. فرمودند: زبانت را نگاه دار تا گرامی شوی و افسارت را به دست مردم نده که خوار می شوی.

[۱۸۱6]5-هشام سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا به مردی

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لرجل أتاه: ألا أدلّک على أمر يدخلک اللّه به الجنّه؟ قال:

بلى يا رسول اللّه قال: أنل ممّا أنا لک اللّه، قال: فإن كنت أحوج ممّن أنيله؟ قال:

فانصر المظلوم، قال: و إن كنت أضعف ممّن أنصره؟ قال: فاصنع للأخرق- يعنى أشر عليه-قال: فإن كنت أخرق ممّن أصنع له؟ قال: فاصمت لسانک إلاّ من خير، أما يسرّک أن تكون فيک خصله من هذه الخصال تجرّک إلى الجنّه.

[١٨١٧]6-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ، عن ابن القدّاح، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال لقمان لابنه: يا بنىّ إن كنت زعمت أنّ الكلام من فضّه، فإنّ السّكوت من ذهب.

[١٨١٨]٧-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن الحلبىّ رفعه قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: أمسک لسانک، فإنّها صدقه تصدّق بها على نفسک، ثمّ قال: و لا يعرف عبد حقيقه الإيمان حتّى يخزن من لسانه.

[١٨١٩]٨-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان جميعا، عن ابن أبى عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن عبيد اللّه بن علىّ الحلبىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ قال:

يعنى كفّوا ألسنتكم.

[١٨٢٠]٩-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن الحلبىّ رفعه قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: نجاه المؤمن فى حفظ لسانه.

که به نزدش آمد، فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی نکنم که تو را به بهشت می برد؟ عرض کرد: چرا ای رسول خدا. فرمود: از آنچه خداوند به تو بخشیده، ببخش. او گفت: و اگر خودم نیازمندتر بودم؟ فرمود: ستمدیده را یاری کن.

گفت: و اگر خودم ناتوان تر بودم؟ فرمود: برای نادان ها کاری بکن-یعنی نادان را راهنمایی کن-او گفت: و اگر خودم نادان تر بودم؟ فرمود: زبانت را جز از گفتن خوبی ها فروببند. آیا شادمان نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به سوی بهشت بکشد.

[۱۸۱۷]6-ابن قدّاح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که لقمان به پسرش گفت: پسرم اگر پنداشتی که سخن، نقره است، [بدان که]خاموشی طلا است.

[۱۸۱۸]۷-از حلبی حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده، روایت شده که ایشان فرموده است: زبانت را نگاه دار؛ زیرا این کار صدقه ای است که به خودت می دهی. سپس فرمود: هیچ بنده ای تا بخشی از زبانش را نگاه دارد حقیقت ایمان را درنمی یابد.

[۱۸۱۹]۸-عبید اللّه بن علی حلبی از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند (آیا ندیدی کسانی را که به آن ها گفته شد: دستانتان را نگاه دارید.) [نساء (4) :۷۷]روایت کرده که فرمودند: یعنی زبان هاتان را نگاه دارید.

[۱۸۲۰]۹-حلبی حدیثی که سندش را به رسول خدا رسانده، روایت کرده که ایشان فرمودند: نجات مؤمن در نگاه داشتن زبانش است.

[۱۸۲۱] ۱۰-یونس، عن مثنّی، عن أبی بصیر قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: کان أبو ذرّ-رحمه اللّه-یقول: یا مبتغی العلم إنّ هذا اللّسان مفتاح خیر و مفتاح شرّ، فاختم علی لسانک کما تختم علی ذهبک و ورقک.

[۱۸۲۲]۱۱-حمید بن زیاد، عن الخشّاب، عن ابن بقّاح، عن معاذ بن ثابت، عن عمرو بن جمیع، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان المسیح علیه السّلام یقول: لا تکثروا الکلام فی غیر ذکر اللّه، فإنّ الّذین یکثرون الکلام فی غیر ذکر اللّه قاسیه قلوبهم و لکن لا یعلمون.

[۱۸۲۳]۱۲-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن ابن أبی نجران، عن أبی جمیله، عمّن ذکره، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ما من یوم إلاّ و کلّ عضو من أعضاء الجسد یکفّر اللّسان یقول: نشدتک اللّه أن نعذّب فیک.

[۱۸۲4]۱۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علیّ بن الحکم، عن إبراهیم بن مهزم الأسدیّ، عن أبی حمزه، عن علیّ بن الحسین علیهما السّلام قال:

إنّ لسان ابن آدم یشرف علی جمیع جوارحه کلّ صباح فیقول: کیف أصبحتم؟ فیقولون: بخیر إن ترکتنا، و یقولون: اللّه اللّه فینا و یناشدونه و یقولون: إنّما نثاب و نعاقب بک.

[۱۸۲۵]۱4-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه و محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان جمیعا، عن ابن أبی عمیر، عن إبراهیم بن عبد الحمید، عن قیس أبی إسماعیل-و ذکر أنّه لا بأس به من أصحابنا-رفعه قال:

[۱۸۲۱] ۱۰-ابو بصیر گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: ابو ذر- خدایش بیامرزد-می گفت: همانا این زبان، کلید نیکی و کلید بدی است. پس بر زبانت مهر بزن چنان که بر زر و سیم ات مهر می زنی.

[۱۸۲۲] ۱۱-عمرو جمیع از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت مسیح علیه السّلام می فرمود: در جز یاد خداوند زیاد سخن نگویید. که کسانی که در جز یاد خدا بسیار سخن می گویند، سخت دل اند، اگرچه خودشان ندانند.

[۱۸۲۳] ۱۲-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: روزی نیست که هر عضوی از اعضای بدن در برابر زبان سر خم نکند و بگوید: تو را به خدا سوگند می دهم مبادا ما به سبب تو کیفر شویم.

[۱۸۲4] ۱۳-ابو حمزه از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: زبان هر انسانی در هر بامداد، بر همهٔ اعضای بدن نگریسته، می گوید: چگونه اید؟ و آنان می گویند: اگر تو به حال خودمان واگذاری ما خوبیم. و می گویند: دربارهٔ ما از خدا پروا کن. و سوگندش داده، می گویند: ما به سبب تو پاداش داده شده، کیفر می شویم.

[۱۸۲5] ۱4-قیس ابو اسماعیل-که گفته شده اشکالی به او نیست-به سند خودش

جاء رجل إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال: يا رسول اللّه أوصنى فقال: احفظ لسانک، قال: يا رسول اللّه أوصنى، قال: احفظ لسانک، قال: يا رسول اللّه أوصنى، قال:

احفظ لسانک، ويحک و هل يکبّ النّاس على مناخرهم فى النّار إلاّ حصائد ألسنتهم.

[۱۸۲۶]۱5-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن ابن فضّال، عمّن رواه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: من لم يحسب کلامه من عمله کثرت خطاياه و حضر عذابه.

[۱۸۲۷]۱6-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّکونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: يعذّب اللّه اللّسان بعذاب لا يعذّب به شيئا من الجوارح فيقول: أى ربّ عذّبتنى بعذاب لم تعذّب به شيئا، فيقال: له خرجت منک کلمه فبلغت مشارق الأرض و مغاربها فسفک بها الدّم الحرام و انتهب بها المال الحرام و انتهک بها الفرج الحرام، و عزّتى [و جلالى]لأعذّبنّک بعذاب لا أعذّب به شيئا من جوارحک.

[۱۸۲۸]۱۷-و بهذا الإسناد قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: إن کان فى شىء شؤم ففى اللّسان.

[۱۸۲۹]۱۸-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد جميعا، عن الوشّاء قال:

سمعت الرّضا عليه السّلام يقول: کان الرّجل من بنى إسرائيل إذا أراد العباده صمت قبل ذلک عشر سنين.

روایت کرده که مردی به نزد رسول خدا آمده، عرض کرد: ای رسول خدا به من سفارشی بفرما. فرمود: زبانت را نگاه دار. او گفت: ای رسول خدا به من سفارشی بفرما. فرمود: زبانت را نگاه دار. او باز گفت: ای رسول خدا به من سفارشی بفرما.

فرمود: زبانت را نگاه دار. وای بر تو آیا مردم را جز محصول زبانشان، به رو در دوزخ می اندازد؟

[۱۸۲۶]۱5-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هرکس سخن گفتن را از اعمالش نشمارد، گناهانش بسیار شده، عذابش فرارسد.

[۱۸۲۷]۱6-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خداوند، زبان را به عذابی، کیفر می دهد که هیچ یک از اعضا را چنان کیفر نکند، پس زبان عرض می کند: پروردگارا مرا به عذابی کیفر می کنی که کسی را به آن عذاب نکرده ای. به او می گویند: از تو کلمه ای بیرون آمده، به خاور و باختر زمین رسید و آن گاه به سببش خون محترمی ریخته شده، مال محترمی چپاول گشت و زنی حرمتش دریده شد. سوگند به عزّت [و شکوهم]تو را به عذابی کیفر می کنم که هیچ کدام از اعضا را چنان کیفری نکنم.

[۱۸۲۸]۱۷-همو روایت کرده که رسول خدا فرمودند: اگر چیزی، شوم باشد، همان، زبان است.

[۱۸۲۹]۱۸-وشّاء گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید: هر مردی از بنی اسرائیل پیش از آن که عابد شود، ده سال خاموشی می گزید.

[۱۸۳۰]۱۹-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن بکر بن صالح، عن الغفاریّ، عن جعفر بن إبراهیم قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: من رأی موضع کلامه من عمله قلّ کلامه إلاّ فیما یعنیه.

[۱۸۳۱] ۲۰-أبو علیّ الأشعریّ، عن الحسن بن علیّ الکوفیّ، عن عثمان بن عیسی، عن سعید بن یسار، عن منصور بن یونس، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

فی حکمه آل داود: علی العاقل أن یکون عارفا بزمانه، مقبلا علی شأنه، حافظا للسانه.

[۱۸۳۲]۲۱-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن علیّ بن الحسن بن رباط، عن بعض رجاله، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لا یزال العبد المؤمن یکتب محسنا ما دام ساکتا، فإذا تکلّم کتب محسنا أو مسیئا.

باب المداراه

[۱۸۳۳]۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن النّوفلیّ، عن السّکونیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: ثلاث من لم یکنّ فیه لم یتمّ له عمل: ورع یحجزه عن معاصی اللّه و خلق یداری به النّاس و حلم یردّ به جهل الجاهل.

[۱۸۳4]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علیّ بن الحکم، عن الحسین بن الحسن قال:

سمعت جعفرا علیه السّلام یقول: جاء جبرئیل علیه السّلام إلی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال: یا محمّد

[۱۸۳۰]۱۹-جعفر ابراهیم گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که رسول خدا فرموده است: هرکس سخن گفتن اش را از اعمالش بداند، کم سخن می گردد مگر در آن جا که به او مربوط باشد.

[۱۸۳۱] ۲۰-منصور یونس از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در حکمت خاندان داود چنین آمده است: بر خردمند است که زمانش را شناخته، به کار خود بپردازد و زبانش را نگاه دارد.

[۱۸۳۲]۲۱-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: بندۀ مؤمن تا وقتی خاموش باشد، از نیکوکاران نوشته می شود و چون سخن بگوید یا از نیکوکاران نوشته می شود، یا از بدکاران.

مدارا

[۱۸۳۳]۱-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

سه چیز است که در هرکس نباشد، عملش کامل نیست: پروایی که او را از نافرمانی خداوند بازدارد، اخلاقی که با مردم مدارا کند و بردباری ای که نادانی نادان را با آن پاسخ دهد.

[۱۸۳4]۲-حسین حسن گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: جبرئیل علیه السّلام به نزد پیامبر گرامی آمده، عرض کرد: ای محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]

ربّک یقرئک السّلام و یقول لک: دار خلقی.

[۱۸۳۵]۳-عنه، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن حبیب السّجستانیّ، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

فی التّوراه مکتوب-فیما ناجی اللّه عزّ و جلّ به موسی بن عمران علیه السّلام-: یا موسی اکتم مکتوم سرّی فی سریرتک و أظهر فی علانیتک المداراه عنّی لعدوّی و عدوّک من خلقی و لا تستسبّ لی عندهم بإظهار مکتوم سرّی فتشرک عدوّک و عدوّی فی سبّی.

[۱۸۳۶]4-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن محمّد بن إسماعیل بن بزیع، عن حمزه بن بزیع، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: أمرنی ربّی بمداراه النّاس کما أمرنی بأداء الفرائض.

[۱۸۳۷]5-علیّ بن إبراهیم، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: مداراه النّاس نصف الإیمان و الرّفق بهم نصف العیش. ثمّ قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: خالطوا الأبرار سرّا و خالطوا الفجّار جهارا و لا تمیلوا علیهم فیظلموکم، فإنّه سیأتی علیکم زمان لا ینجو فیه من ذوی الدّین إلاّ من ظنّوا أنّه أبله و صبّر نفسه علی أن یقال [له]إنّه أبله لا عقل له.

[۱۸۳۸]6-علیّ بن إبراهیم، عن بعض أصحابه، ذکره، عن محمّد بن سنان، عن حذیفه بن منصور قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: إنّ قوما من النّاس قلّت مداراتهم للنّاس فأنفوا من قریش و ایم اللّه ما کان بأحسابهم بأس و إنّ قوما من غیر قریش حسنت

پروردگارت به تو سلام رسانده، می فرماید: با آفریدگانم مدارا کن.

[۱۸۳۵]۳-حبیب سجستانی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

در تورات-در آن جا که خدای شکوهمند با موسای عمران سخن گفته است- نوشته است: ای موسی راز پوشیدهٔ مرا در سینه ات پنهان کن و مدارایم را برای دشمن خودم و دشمن خودت آشکار کن. و با آشکار کردن راز پوشیده ام آنان را به دشنام دادن به من برنیانگیز تا در دشنام دادن به من با دشمن من و خودت شریک نشوی.

[۱۸۳۶]4-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: پروردگارم مرا چنان که به انجام واجبات فرمان داده به مدارای با مردم نیز فرمان داده است.

[۱۸۳۷]5-مسعدهٔ صدقه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: مدارای با مردم نیم ایمان است و مهربانی با ایشان نیم زندگانی. سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: با نیکان، پنهانی بیامیزید و با بدان در آشکار. و با آنان مخالفت نکنید که به شما ستم می کنند. همانا بر شما زمانی خواهد آمد که در آن از دین داران جز کسی که گمان می کنند ابله است و او از این که بگویند او ابله است و عقل ندارد، بیمی به خود راه نداده، تحمّل کند، نجات نمی یابد.

[۱۸۳۸]6-حذیفهٔ منصور گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

گروهی از مردم [قریش]کم مدارا بودند و قریش آنان را از خود راند. و به خدا سوگند در نسب خانوادگی شان عیبی نبود. و گروهی از غیر قریشیان هم نیکومدارا

مداراتهم فألحقوا بالبيت الرّفيع قال: ثمّ قال: من كفّ يده عن النّاس فإنّما يكفّ عنهم يدا واحده و يكفّون عنه أيدى كثيره.

باب الرّفق

[١٨٣٩]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عمّن ذكره، عن محمّد بن عبد الرّحمن بن أبى ليلى، عن أبيه عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ لكلّ شىء قفلا و قفل الإيمان الرّفق.

[١٨40]٢-و بإسناده قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: من قسم له الرّفق قسم له الإيمان.

[١٨41]٣-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى، عن يحيى الأزرق، عن حمّاد بن بشير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه تبارک و تعالى رفيق يحبّ الرّفق، فمن رفقه بعباده تسليله أضغانهم و مضادّتهم لهواهم و قلوبهم، و من رفقه بهم أنّه يدعهم على الأمر يريد إزالتهم عنه رفقا بهم لكيلا يلقى عليهم عرى الإيمان و مثاقلته جمله واحده فيضعفوا فإذا أراد ذلک نسخ الأمر بالآخر فصار منسوخا.

[١٨42]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن معاويه بن وهب، عن معاذ بن مسلم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: الرّفق يمن و الخرق شؤم

[١٨43]5-عنه، عن ابن محبوب، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ رفيق يحبّ الرّفق و يعطى على الرّفق ما لا يعطى على العنف.

شده، به آن خاندان والا پیوستند. سپس فرمودند: هرکس دست از مردم بشوید، از آنان یک دست کاسته است، ولی مردم از او بسیار دست می شویند.

نرمی و مهربانی

[۱۸۳۹]۱-عبد الرحمان ابو لیلا از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

برای هرچیزی قفلی است و قفل ایمان نرمی و مهربانی است.

[۱۸۴۰]۲-همو روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: هرکس بهره ای از نرمی برده، از ایمان بهره برده است.

[۱۸۴۱]۳-حمّاد بشیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند پاک و والا مهربان و نرمخو است و نرمی را دوست دارد و از جمله مهربانی او به بندگانش، بیرون راندن کینه ها و مخالفت دلشان با هوس ها است. و باز از مهربانی اش به آنان این است که موضوعی را که می خواهد آنان از آن برکنار بمانند، به خودشان واگذار می کند تا احکام ایمان و سنگینی آن یکباره بر آن ها نیفتاده، ناتوان نگردند و آن گاه که بخواهد مردم از آن موضوع برکنار بمانند، آن فرمان را با فرمان دیگری نسخ می کند.

[۱۸۴۲]4-معاذ مسلم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: نرمی، شگون است و سخت گیری، شوم.

[۱۸۴۳]5-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند عزّتمند ملایم است و نرمی و ملایمت را دوست دارد. و به نرمی چیزی می دهد که به سخت گیری نمی دهد.

[۱۸44]6-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن عمر بن أذینه، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: إنّ الرّفق لم یوضع علی شیء إلاّ زانه، و لا نزع من شیء إلاّ شانه.

[۱۸45]۷-علیّ، عن أبیه، عن عبد اللّه بن المغیره، عن عمرو بن أبی المقدام رفعه إلی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم قال:

إنّ فی الرّفق الزّیاده و البرکه و من یحرم الرّفق یحرم الخیر.

[۱۸46]۸-عنه، عن عبد اللّه بن المغیره، عمّن ذکره، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ما زوی الرّفق عن أهل بیت إلاّ زوی عنهم الخیر.

[۱۸47]۹-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد اللّه، عن إبراهیم بن محمّد الثّقفیّ، عن علیّ بن المعلّی، عن إسماعیل بن یسار، عن أحمد بن زیاد بن أرقم الکوفیّ، عن رجل، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

أیّما أهل بیت أعطوا حظّهم من الرّفق فقد وسّع اللّه علیهم فی الرّزق، و الرّفق فی تقدیر المعیشه خیر من السّعه فی المال، و الرّفق لا یعجز عنه شیء، و التّبذیر لا یبقی معه شیء إنّ اللّه عزّ و جلّ رفیق یحبّ الرّفق.

[۱۸48] ۱۰-علیّ بن إبراهیم رفعه، عن صالح بن عقبه، عن هشام بن أحمر، عن أبی الحسن علیه السّلام قال:

قال لی-و جری بینی و بین رجل من القوم کلام فقال لی-: ارفق بهم فإنّ کفر أحدهم فی غضبه و لا خیر فیمن کان کفره فی غضبه.

[۱۸49]۱۱-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علیّ بن حسّان، عن موسی بن بکر، عن أبی الحسن موسی علیه السّلام قال:

[۱۸44]6-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: نرمی بر چیزی نهاده نمی شود مگر این که آن را آراسته می کند و از چیزی برداشته نمی شود مگر این که زشتش می گرداند.

[۱۸45]۷-عمرو ابو مقدام حدیثی که سندش را به پیامبر گرامی رسانده، روایت کرده که ایشان فرمودند: در نرمی، فراوانی و برکت است و هرکس از نرمی محروم شود از خیر محروم شده است.

[۱۸46]۸-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرگاه نرمی از خاندانی کناره گرفت خیر از ایشان کناره می گیرد.

[۱۸47]۹-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر خاندانی که بهره ای از نرمی به ایشان داده شده، خداوند روزی را نیز بر آنان گسترده است.

و نرمی در اندازهٔ زندگی،

بهتر از گسترش در مال است. هیچ چیزی، نرمی را به زانو درنمی آورد و هیچ چیزی با ریخت وپاش نمی ماند. همانا خدای شکوهمند ملایم است و ملایمت را دوست دارد.

[۱۸48]۱۰-هشام احمد گفت: حضرت ابو الحسن علیه السّلام درحالی که میان من و مردی از آن مردم، سخن درگرفته بود-به من فرمودند: با آنان نرمی کن؛ زیرا کفر هریک از آنان در خشمشان است و در کسی که کفرش در خشمش باشد، خیری نیست.

[۱۸49]۱۱-موسای بکر از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: نرمی، نیم زندگانی است.

الرّفق نصف العيش.

[١٨٥٠]١٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: إنّ اللّه يحبّ الرّفق و يعين عليه، فإذا ركبتم الدّوابّ العجف فأنزلوها منازلها فإن كانت الأرض مجدبه فانجوا عنها و إن كانت مخصبه فأنزلوها منازلها.

[١٨٥١]١٣-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن عثمان بن عيسى، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: لو كان الرّفق خلقا يرى ما كان ممّا خلق اللّه شىء أحسن منه.

[١٨٥٢]14-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن ابن فضّال، عن ثعلبه بن ميمون، عمّن حدّثه، عن أحدهما عليهما السّلام قال:

إنّ اللّه رفيق يحبّ الرّفق و من رفقه بكم تسليل أضغانكم و مضادّه قلوبكم و إنّه ليريد تحويل العبد عن الأمر فيتركه عليه حتّى يحوّله بالنّاسخ، كراهيه تثاقل الحقّ عليه.

[١٨٥٣]15-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: ما اصطحب اثنان إلاّ كان أعظمهما أجرا و أحبّهما إلى اللّه عزّ و جلّ أرفقهما بصاحبه.

[١٨54]16-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن حسّان، عن الحسن بن الحسين، عن فضيل بن عثمان قال:

[۱۸۵۰]۱۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خداوند نرمی را دوست دارد و به آن کمک می کند. پس وقتی بر چارپایان لاغر سوار شدید، در منزلگاه هاشان فرودآورید، اگر زمین بی آب و علف بود از آن باشتاب بگذرید و اگر پربرکت بود در منزلگاه هاشان فرودآورید.

[۱۸۵۱]۱۳-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: اگر نرمی، آفریده ای دیدنی بود، از آنچه خداوند آفریده بود، زیباتر می بود.

[۱۸۵۲]14-مردی از یکی از صادقین علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند ملایم است و ملایمت را دوست دارد و از ملایمتش به شما، بیرون راندن کینه ها و مخالفت دل هاتان است. او می خواهد بنده را از کاری بازگرداند ولی او را بر آن کار رها می کند تا ناسخی بیاید و او را بازگرداند. از آن جهت که نمی پسندد حقّ بر او سنگینی کند.

[۱۸۵۳]15-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

بزرگ پاداش ترین و محبوب ترین شخص در نزد خداوند از میان هر دو نفری که با هم رفیق می شوند، مهربان ترین شان به دیگری است.

[۱۸۵4]16-فضیل عثمان گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هر

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: من كان رفيقا فى أمره نال ما يريد من النّاس.

باب التّواضع

[١٨55]١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أرسل النّجاشىّ إلى جعفر بن أبى طالب و أصحابه فدخلوا عليه و هو فى بيت له جالس على التّراب و عليه خلقان الثّياب قال: فقال جعفر عليه السّلام: فأشفقنا منه حين رأيناه على تلك الحال، فلمّا رأى ما بنا و تغيّر وجوهنا قال: الحمد للّه الّذى نصر محمّدا و أقرّ عينه، ألا أبشّركم؟ فقلت: بلى أيّها الملک، فقال: إنّه جاءنى السّاعه من نحو أرضكم عين من عيونى هناک فأخبرنى أنّ اللّه عزّ و جلّ قد نصر نبيّه محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و أهلک عدوّه و أسر فلان و فلان، و فلان التقوا بواد يقال له بدر كثير الأراک لكأنّى أنظر إليه حيث كنت أرعى لسيّدى هناک و هو رجل من بنى ضمره فقال له جعفر: أيّها الملک فما لى أراک جالسا على التّراب و عليک هذه الخلقان؟ فقال له: يا جعفر إنّا نجد فيما أنزل اللّه على عيسى عليه السّلام أنّ من حقّ اللّه على عباده أن يحدثوا له تواضعا عند ما يحدث لهم من نعمه فلمّا أحدث اللّه عزّ و جلّ لى نعمه بمحمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أحدثت للّه هذا التّواضع فلمّا بلغ النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال لأصحابه: إنّ الصّدقه تزيد صاحبها كثره فتصدّقوا يرحمكم اللّه، و إنّ التّواضع يزيد صاحبه رفعه، فتواضعوا يرفعكم اللّه، و إنّ العفو يزيد صاحبه عزّا، فاعفوا يعزّكم اللّه.

[١٨56]٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن معاويه بن عمّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

کس در کارش نرم و ملایم باشد به آنچه از مردم می خواهد، می رسد.

فروتنی

[۱۸۵۵]۱-مسعدۀ صدقه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

نجاشی به سراغ جعفر ابو طالب و یارانش فرستاد. آنان به نزدش آمدند، در اتاقی که او بر خاک نشسته بود و جامه های مندرس دربرداشت. جعفر علیه السّلام گفته است:

ما وقتی او را بر آن حال دیدیم، ترسیدیم. چون او ما و دگرگونی چهره هامان را دید، گفت: سپاس خدایی را که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]را یاری کرده، دیدگانش را روشن ساخت. آیا به شما مژده ای ندهم؟ من گفتم: چرا شهریارا! او گفت: هم اینک جاسوسی از جاسوسان من از جانب سرزمین شما به نزدم آمد و به من خبر داد که خدای شکوهمند پیامبرش، محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را یاری داده، دشمنش را نابود کرده است. و فلانی و فلانی و فلانی اسیر گشته اند و در سرزمینی به نام بدر که درختان اراک بسیاری دارد، با هم جنگیده اند. گویا که دارم آن جا را می بینم. چون زمانی در آن جا برای سرورم، که مردی از بنی ضمره بود، چوپانی می کردم. آن گاه جعفر به او گفت: ای شهریار چه شده که شما با جامه های مندرس در بر، بر خاک نشسته اید؟ او گفت: ای جعفر در آنچه خداوند بر عیسی علیه السّلام نازل کرده، دیده ایم که از جمله حقّ خداوند بر بنده این است که وقتی نعمتی به آنان می رسد، برای او فروتنی کنند. و چون خداوند عزّتمند به سبب محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]نعمتی به من داده، من این فروتنی را برای خداوند انجام دادم. چون این موضوع به پیامبر گرامی رسید، به اصحابش فرمود: صدقه، به صاحبش افزونی می بخشد. پس صدقه بدهید تا خداوند شما را بیامرزد. و فروتنی، والایی صاحبش را می افزاید پس فروتنی کنید تا خداوند شما را بلند گرداند. و گذشت، عزّت صاحبش را می افزاید، پس گذشت کنید تا خداوند شما را گرامی گرداند.

[۱۸۵۶]۲-معاویۀ عمّار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا دو

سمعته يقول: إنّ فى السّماء ملكين موكّلين بالعباد، فمن تواضع للّه رفعاه و من تكبّر وضعاه

[١٨٥٧]٣-ابن أبى عمير، عن عبد الرّحمن بن الحجّاج، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أفطر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عشيّه خميس فى مسجد قبا، فقال: هل من شراب؟ فأتاه أوس بن خولىّ الأنصارىّ بعسّ مخيض بعسل فلمّا وضعه على فيه نحّاه، ثمّ قال: شرابان يكتفى بأحدهما من صاحبه لا أشربه و لا أحرّمه و لكن أتواضع للّه، فإنّ من تواضع للّه رفعه اللّه، و من تكبّر خفضه اللّه، و من اقتصد فى معيشته رزقه اللّه، و من بذّر حرمه اللّه، و من أكثر ذكر الموت أحبّه اللّه.

[١٨٥٨]4-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن داود الحمّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام مثله و قال:

من أكثر ذكر اللّه أظلّه اللّه فى جنّته.

[١٨٥٩]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن فضّال، عن العلاء بن رزين، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يذكر أنّه أتى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ملک فقال: إنّ اللّه عزّ و جلّ يخيّرک أن تكون عبدا رسولا متواضعا أو ملكا رسولا، قال: فنظر إلى جبرئيل و أومأ بيده أن تواضع، فقال: عبدا، متواضعا، رسولا، فقال الرّسول: مع أنّه لا ينقصک ممّا عند ربّک شيئا، قال: و معه مفاتيح خزائن الأرض.

[١٨٦٠]6-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من التّواضع أن ترضى بالمجلس دون المجلس و أن تسلّم على من تلقى و أن تترک المراء و إن كنت محقّا و أن لا تحبّ أن تحمد على التّقوى.

فرشته در آسمان، کارگزاران بندگان اند که هرکس برای خدا فروتنی کند، بلندش می گردانند و هرکس بزرگی کند، به زمینش می زنند.

[۱۸۵۷]۳-عبد الرّحمان حجّاج از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

رسول خدا شب پنجشنبه ای را در مسجد قبا افطار کرد. آن گاه فرمود: آیا آشامیدنی ای هست؟ اوس بن خولی انصاری کاسه ای شیر آمیخته به عسل آورد.

حضرت چون آن را بر لب گذاشت، به کناری نهاده، سپس فرمود: دو آشامیدنی که هرکدام شان به تنهایی بس است. من نمی نوشم ولی حرام هم نمی کنم بلکه برای خدا فروتنی می کنم. که هرکس برای خدا فروتنی کند، خدا او را بلند می گرداند و هرکس بزرگی کند، خدا او را پایین می کشد. هرکس در زندگی اش میانه روی کند، خدا روزی اش می دهد و هرکس ریخت وپاش کند، خدا او را محروم می کند. و هرکس بسیار یاد مرگ کند خدا او را دوست می دارد.

[۱۸۵۸]4-داود حمّار از حضرت صادق علیه السّلام مانند حدیث بالا را روایت کرده و چنین گفته است: هرکس بسیار یاد خدا کند، خدا او را در بهشت زیر سایه اش می گیرد.

[۱۸۵۹]5-محمّد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: فرشته ای به نزد رسول خدا آمده، عرض کرد: خداوند عزّتمند به تو اختیار داده که یا بنده ای فرستاده و فروتن یا پادشاهی فرستاده باشی. ایشان به جبرئیل نگریست و او با دستش اشاره کرد که فروتن باش. پس فرمود: بنده ای فروتن و فرستاده خواهم بود. و فرشته عرض کرد: با این حال از آنچه نزد پروردگارت داری چیزی کاسته نخواهد شد. و حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: و کلید گنجینه های زمین به همراه این انتخاب بود.

[۱۸۶۰]6-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: از فروتنی است که به نشستن در جایگاه پایین تر از خودت راضی باشی و سلام بکنی به کسی که دیدارش می کنی و مجادله را رها کنی اگرچه حقّ با تو باشد و دوست نداشته باشی که تو را به پرهیزگاری بستایند.

[۱۸۶۱]۷-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن علیّ بن یقطین، عمّن رواه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

أوحی اللّه عزّ و جلّ إلی موسی علیه السّلام أن: یا موسی أ تدری لم اصطفیتک بکلامی دون خلقی؟ قال: یا ربّ و لم ذاک؟ قال: فأوحی اللّه تبارک و تعالی إلیه أن یا موسی إنّی قلّبت عبادی ظهرا لبطن، فلم أجد فیهم أحدا أذلّ لی نفسا منک، یا موسی إنّک إذا صلّیت وضعت خدّک علی التّراب-أو قال: -علی الأرض.

[۱۸۶۲]۸-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن سالم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

مرّ علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما علی المجذّمین و هو راکب حماره و هم یتغدّون فدعوه إلی الغداء، فقال: أما إنّی لو لا أنّی صائم لفعلت فلمّا صار إلی منزله أمر بطعام، فصنع و أمر أن یتنوّقوا فیه، ثمّ دعاهم فتغدّوا عنده و تغدّی معهم.

[۱۸۶۳]۹-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد اللّه، عن عثمان بن عیسی، عن هارون بن خارجه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ من التّواضع أن یجلس الرّجل دون شرفه.

[۱۸۶۴]۱۰-عنه، عن ابن فضّال و محسّن بن أحمد، عن یونس بن یعقوب قال:

نظر أبو عبد اللّه علیه السّلام إلی رجل من أهل المدینه قد اشتری لعیاله شیئا و هو یحمله، فلمّا رآه الرّجل استحیا منه، فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام: اشتریته لعیالک و حملته إلیهم، أما و اللّه لو لا أهل المدینه لأحببت أن أشتری لعیالی الشّیء ثمّ أحمله إلیهم.

[۱۸۶۵]۱۱-عنه، عن أبیه، عن عبد اللّه بن القاسم، عن عمرو بن أبی المقدام، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

[۱۸۶۱]۷-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند شکوهمند به موسی علیه السّلام وحی کرد: ای موسی آیا می دانی چرا از میان آفریدگانم تو را برای سخن گفتنم، برگزیده ام؟ او عرض کرد: پروردگارا برای چه بود؟ خداوند پاک و والا به او وحی کرد که: ای موسی من بندگانم را زیروزبر کردم و در میانشان کسی خوارتر از تو برای خودم نیافتم. ای موسی تو وقتی نماز می گزاری، رویت را بر خاک-یا فرمود: بر زمین می گذاری.

[۱۸۶۲]۸-هشام سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: حضرت سجّاد علیه السّلام سوار بر درازگوش، از کنار چند جذامی می گذشت. آنان در حال خوردن ناهار بودند و ایشان را به ناهار خواندند. حضرت فرمود: اگر روزه دار نبودم، با شما می خوردم. و چون به منزل رسید، دستور داد غذایی لذیذ درست کنند. سپس آنان را دعوت کرد. پس آنان آمده با حضرت ناهار خوردند.

[۱۸۶۳]۹-هارون خارجه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: از فروتنی است که شخص در جایی پایین تر از مقامش بنشیند.

[۱۸۶۴]۱۰-یونس یعقوب گفته است: حضرت صادق علیه السّلام مردی از اهل مدینه را دید که برای خانواده اش چیزی خریده و دارد با خودش می برد. چون آن مرد، حضرت را دید، از ایشان شرم کرد. پس حضرت صادق علیه السّلام فرمود: برای خانواده ات چیزی خریده ای و برایشان می بری. به خدا سوگند اگر اهل مدینه نبودند، من هم دوست داشتم برای خانواده ام چیزی خریده، برایشان ببرم.

[۱۸۶۵]۱۱-عمر ابو مقدام از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که در آنچه خداوند

فيما أوحى اللّه عزّ و جلّ إلى داود عليه السّلام: يا داود كما أنّ أقرب النّاس من اللّه المتواضعون كذلک أبعد النّاس من اللّه المتكبّرون.

[۱۸۶۶]۱۲-عنه، عن أبيه، عن علىّ بن الحكم رفعه إلى أبى بصير قال:

دخلت على أبى الحسن موسى عليه السّلام فى السّنه الّتى قبض فيها أبو عبد اللّه عليه السّلام فقلت: جعلت فداک ما لک ذبحت كبشا و نحر فلان بدنه؟ فقال: يا أبا محمّد إنّ نوحا عليه السّلام كان فى السّفينه و كان فيها ما شاء اللّه و كانت السّفينه مأموره فطافت بالبيت و هو طواف النّساء و خلّى سبيلها نوح عليه السّلام، فأوحى اللّه عزّ و جلّ إلى الجبال أنّى واضع سفينه نوح عبدى على جبل منكرّ، فتطاولت و شمخت و تواضع الجودىّ و هو جبل عندكم فضربت السّفينه بجؤجؤها الجبل، قال: فقال نوح عليه السّلام عند ذلک: يا مارى أتقن، و هو بالسّريانيّه [يا]ربّ أصلح، قال: فظننت أنّ أبا الحسن عليه السّلام عرّض بنفسه.

[۱۸۶۷]۱۳-عنه، عن عدّه من أصحابه، عن علىّ بن أسباط، عن الحسن بن الجهم، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

قال: التّواضع أن تعطى النّاس ما تحبّ أن تعطاه.

و فى حديث آخر قال: قلت: ما حدّ التّواضع الّذى إذا فعله العبد كان متواضعا؟ فقال: التّواضع درجات منها أن يعرف المرء قدر نفسه فينزلها منزلتها بقلب سليم، لا يحبّ أن يأتى إلى أحد إلاّ مثل ما يؤتى إليه، إن رأى سيّئه درأها بالحسنه، كاظم الغيظ، عاف عن النّاس، و اللّه يحبّ المحسنين.

باب الحبّ فى اللّه و البغض فى اللّه

[۱۸۶۸]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى و أحمد بن

شکوهمند به داود علیه السّلام وحی کرده، آمده است: ای داود همان طور که نزدیک ترین مردم به خدا فروتنان اند، همین طور دورترین مردم از خدا، متکبّران هستند.

[۱۸۶۶]۱۲-از ابو بصیر روایت شده که: من در سالی که حضرت صادق علیه السّلام دستگیر شد، به نزد حضرت کاظم علیه السّلام رفتم و عرض کردم: جانم فدایت چرا شما گوسفند ذبح کردید و فلانی، شتر قربانی کرد؟ فرمودند: ابو محمّد، نوح علیه السّلام در کشتی بود و در آن کشتی هرآنچه خدا می خواست، بود و کشتی فرمان داشت تا خانهٔ خدا را طواف کند که همان طواف نساء بود و نوح علیه السّلام کشتی را به حال خود گذاشته بود. آن گاه خداوند عزّتمند به کوه ها وحی فرستاد که من کشتی بنده ام نوح را بر یکی از شما قرار خواهم داد. آن ها گردن کشیده، خود را بالا بردند ولی جودی که کوهی است در نزد شما فروتنی کرد و سینهٔ کشتی بر آن کوه خورد. در این هنگام نوح علیه السّلام عرض کرد: یا ماری اتقن. که به زبان سریانی است یعنی پروردگارا اصلاح کن. ابو بصیر گفته است: من حدس زدم که حضرت کاظم علیه السّلام این کنایه را برای خودش بیان فرمود.

[۱۸۶۷]۱۳-حسن جهم از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: فروتنی این است که به مردم آن بدهی که دوست داری به تو بدهند. و در حدیث دیگری راوی گفته است: من عرض کردم: اندازهٔ فروتنی چیست که وقتی بنده ای به آن برسد، فروتن باشد؟ فرمودند: فروتنی درجاتی دارد. یکی این است که شخص قدر خودش را بشناسد و با قلب سلیم آن را در جایگاه شایسته اش قرار دهد.

دوست نداشته باشد به سوی کسی برود جز به اندازه ای که به سوی خودش می آیند. اگر بدی دید، آن را با نیکی بپوشاند خشم خود را فروخورد و از مردم درگذرد. که خدا نیکوکاران را دوست می دارد.

دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا

[۱۸۶۸]۱-ابو عبیدهٔ حذّاء از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکه

محمّد بن خالد و علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و سهل بن زياد جميعا، عن ابن محبوب، عن علىّ بن رئاب، عن أبى عبيده الحذّاء، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أحبّ للّه و أبغض للّه و أعطى للّه فهو ممّن كمل إيمانه.

[١٨٦٩]٢-ابن محبوب، عن مالک بن عطيّه، عن سعيد الأعرج، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أوثق عرى الإيمان أن تحبّ فى اللّه و تبغض فى اللّه و تعطى فى اللّه و تمنع فى اللّه.

[١٨٧٠]٣-ابن محبوب، عن أبى جعفر محمّد بن النّعمان الأحول صاحب الطّاق، عن سلام بن المستنير، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: ودّ المؤمن للمؤمن فى اللّه من أعظم شعب الإيمان ألا و من أحبّ فى اللّه و أبغض فى اللّه و أعطى فى اللّه و منع فى اللّه فهو من أصفياء اللّه.

[١٨٧١]4-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: إنّ المتحابّين فى اللّه يوم القيامه على منابر من نور، قد أضاء نور وجوههم و نور أجسادهم و نور منابرهم كلّ شىء حتّى يعرفوا به، فيقال:

هؤلاء المتحابّون فى اللّه.

[١٨٧٢]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد، عن حريز، عن فضيل بن يسار قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الحبّ و البغض، أ من الإيمان هو؟ فقال: و هل الإيمان إلاّ الحبّ و البغض؟ ثمّ تلا هذه الآيه: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ اَلْإِيمٰانَ وَ زَيَّنَهُ

برای خدا دوست بدارد و برای خدا دشمن بدارد و برای خدا عطا کند، از کسانی است که ایمانشان کامل است.

[۱۸۶۹]۲-سعید اعرج از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: از محکم ترین دستگیره های ایمان دوست داشتن در راه خدا، دشمن داشتن در راه خدا، عطا در راه خدا و دریغ کردن در راه خدا است.

[۱۸۷۰]۳-سلام مستنیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: دوستی مؤمنی با مؤمن دیگر در راه خدا از بزرگ ترین شعبه های ایمان است. بدانید که هرکس در راه خدا دوست بدارد. در راه خدا دشمنی کند، در راه خدا عطا کرده، در راه خدا دریغ کند، از برگزیدگان خداوند است.

[۱۸۷۱]4-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: کسانی که در راه خدا یکدیگر را دوست می دارند، در قیامت بر منبرهایی از نورند که نور چهره و نور بدن و نور منبرهاشان هرچیزی را روشن می کند چنان که با آن شناخته می شوند و گفته می شود: ایشان کسانی اند که در راه خدا یکدیگر را دوست می دارند.

[۱۸۷۲]5-فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا دوستی و دشمنی از ایمان است؟ فرمودند: مگر ایمان جز دوستی و دشمنی است؟ سپس این آیه را خواند: (ایمان را محبوب شما کرده، آن را در دلتان آراست و کفر و فسق و گناه را مورد

فِی قُلُوبِکُمْ وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ اَلْکُفْرَ وَ اَلْفُسُوقَ وَ اَلْعِصْیانَ أُولٰئِکَ هُمُ اَلرّاشِدُونَ.

[۱۸۷۳]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد اللّه، عن محمّد بن عیسی، عن أبی الحسن علیّ بن یحیی-فیما أعلم-عن عمرو بن مدرک الطّائیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم لأصحابه: أیّ عری الإیمان أوثق؟ فقالوا: اللّه و رسوله أعلم، و قال بعضهم: الصّلاه، و قال بعضهم: الزّکاه، و قال بعضهم: الصّیام، و قال بعضهم: الحجّ و العمره، و قال بعضهم: الجهاد، فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: لکلّ ما قلتم فضل و لیس به و لکن أوثق عری الإیمان: الحبّ فی اللّه و البغض فی اللّه و توالی أولیاء اللّه و التّبرّی من أعداء اللّه.

[۱۸۷4]۷-عنه، عن محمّد بن علیّ، عن عمر بن جبله الأحمسیّ، عن أبی الجارود، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: المتحابّون فی اللّه یوم القیامه علی أرض زبرجده خضراء فی ظلّ عرشه عن یمینه-و کلتا یدیه یمین-وجوههم أشدّ بیاضا و أضوأ من الشّمس الطّالعه، یغبطهم بمنزلتهم کلّ ملک مقرّب و کلّ نبیّ مرسل، یقول النّاس: من هؤلاء؟ فیقال: هؤلاء المتحابّون فی اللّه.

[۱۸۷5]۸-عنه، عن أبیه، عن النّضر بن سوید، عن هشام بن سالم، عن أبی حمزه الثّمالیّ، عن علیّ بن الحسین علیهما السّلام قال:

إذا جمع اللّه عزّ و جلّ الأوّلین و الآخرین قام مناد فنادی یسمع النّاس فیقول: أین المتحابّون فی اللّه، قال: فیقوم عنق من النّاس فیقال لهم: اذهبوا إلی الجنّه بغیر حساب، قال: فتلقّاهم الملائکه فیقولون: إلی أین؟ فیقولون: إلی الجنّه بغیر حساب، قال: فیقولون: فأیّ ضرب أنتم من النّاس؟ فیقولون: نحن

نفرت شما قرار داده، آنان همان هدایت یافتگان اند.) [حجرات (۴۹) :۷]

[۱۸۷۳]6-عمرو بن مدرک طایی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا به اصحابش فرمودند: کدام یک از دستگیره های ایمان محکم تر است؟ عرض کردند: خدا و رسولش داناترند. یکی گفت: نماز. یکی دیگر گفت: زکات.

دیگری گفت: روزه. و دیگری گفت: حجّ و عمره است. و برخی گفتند: جهاد. آن گاه رسول خدا فرمودند: هرکدام از آنچه شما گفتید فضیلتی دارند. اشکالی به آن نیست ولی محکم ترین دستگیرهٔ ایمان دوستی در راه خدا، دشمنی در راه خدا، پیروی از دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا است.

[۱۸۷4]۷-ابو جارود از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

کسانی که یکدیگر را در راه خدا دوست می دارند در روز قیامت در سایهٔ عرش خدا در جانب راستش-اگرچه هر دو دست او راست و مبارک است- بر زمینی از زبرجد سبزند که صورت هاشان بسیار سپید و روشن تر از خورشید تابان است که هر فرشتهٔ مقرّب و پیامبر فرستاده به حالشان حسرت می خورد. مردم می گویند: اینان کیستند؟ گفته می شود: اینان کسانی اند که در راه خدا یکدیگر را دوست می دارند.

[۱۸۷5]۸-ابو حمزهٔ ثمالی از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی خداوند عزّتمند پیشینیان و پسینیان را گردآورد، منادی ای برخاسته، به صدایی که مردم بشنوند فریاد می زند: کجایند کسانی که یکدیگر را در راه خدا دوست می دارند؟ گروهی از مردم برمی خیزند. به آنان گفته می شود: بدون حساب رسی به بهشت بروید. آن گاه فرشتگان به آنان برخورد کرده، می پرسند: به کجا؟ آنان می گویند: بدون حساب رسی به بهشت می رویم. فرشتگان می گویند: مگر شما کدام گروه از مردم هستید؟ آنان می گویند: ما کسانی هستیم که یکدیگر را در راه خدا

المتحابّون فی اللّه، قال: فیقولون؟ : و أیّ شیء کانت أعمالکم؟ قالوا: کنّا نحبّ فی اللّه و نبغض فی اللّه، قال: فیقولون: نعم أجر العاملین

[۱۸۷۶]۹-عنه، عن علیّ بن حسّان، عمّن ذکره، عن داود بن فرقد، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ثلاث من علامات المؤمن: علمه باللّه و من یحبّ و من یبغض.

[۱۸۷۷]۱۰-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن سالم و حفص بن البختریّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ الرّجل لیحبّکم و ما یعرف ما أنتم علیه فیدخله اللّه الجنّه بحبّکم و إنّ الرّجل لیبغضکم و ما یعرف ما أنتم علیه فیدخله اللّه ببغضکم النّار.

[۱۸۷۸]۱۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن العرزمیّ، عن أبیه، عن جابر الجعفیّ، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إذا أردت أن تعلم أنّ فیک خیرا فانظر إلی قلبک، فإن کان یحبّ أهل طاعه اللّه و یبغض أهل معصیته ففیک خیر و اللّه یحبّک و إن کان یبغض أهل طاعه اللّه و یحبّ أهل معصیته فلیس فیک خیر و اللّه یبغضک، و المرء مع من أحبّ.

[۱۸۷۹]۱۲-عنه، عن أبی علیّ الواسطیّ، عن الحسین بن أبان، عمّن ذکره، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

لو أنّ رجلا أحبّ رجلا للّه لأثابه اللّه علی حبّه إیّاه و إن کان المحبوب فی علم اللّه من أهل النّار و لو أنّ رجلا أبغض رجلا للّه لأثابه اللّه علی بغضه إیّاه و إن کان المبغض فی علم اللّه من أهل الجنّه

[۱۸۸۰]۱۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسین بن سعید، عن النّضر بن سوید، عن یحیی الحلبیّ، عن بشیر الکناسیّ، عن

دوست می داریم. فرشتگان می گویند: عملتان چه بود؟ آنان می گویند: ما برای خدا دوست می داشتیم و برای خدا دشمنی می کردیم. پس فرشتگان می گویند: چه خوب است پاداش عمل کنندگان.

[۱۸۷۶]۹-داود فرقد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: سه چیز از نشانه های مؤمن است: شناختن خدا، شناختن کسی که او را دوست دارد و شناختن کسی که با او دشمن است.

[۱۸۷۷] ۱۰-هشام حکم و حفص بختری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: مردی از آنان شما را دوست می دارد و نمی داند شما چه اعتقادی دارید. و خداوند او را به سبب این دوستی اش به بهشت می برد. و شخصی با شما دشمنی می کند و نمی داند شما بر چه عقیده ای هستید و خداوند او را به سبب همین دشمنی به دوزخ می فرستد.

[۱۸۷۸]۱۱-جابر جعفی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی خواستی بدانی که آیا در تو خیری هست به دلت نگاه کن، اگر اهل اطاعت خدا را دوست دارد و با اهل نافرمانی اش دشمن است، در تو خیری هست ولی اگر با اهل اطاعت خدا دشمن بود و اهل نافرمانی اش را دوست می داشت، در تو خیری نیست و خدا هم با تو دشمن است. و انسان با کسی همراه است که دوستش می دارد.

[۱۸۷۹]۱۲-مردی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: اگر کسی، دیگری را به خاطر خدا دوست داشته باشد، خداوند او را به سبب آن دوستی پاداشش می دهد، اگرچه کسی که او دوستش دارد در علم الهی اهل دوزخ باشد. و اگر کسی با دیگری برای خدا دشمنی کند خداوند به او به سبب دشمنی اش پاداش می دهد، اگرچه آن کسی که با او دشمن است در علم خدایی اهل بهشت باشد.

[۱۸۸۰]۱۳-بشیر کناسی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: گاهی

أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قد یکون حبّ فی اللّه و رسوله و حبّ فی الدّنیا فما کان فی اللّه و رسوله فثوابه علی اللّه و ما کان فی الدّنیا فلیس بشیء.

[۱۸۸۱]4 ۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن سماعه بن مهران، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ المسلمین یلتقیان، فأفضلهما أشدّهما حبّا لصاحبه.

[۱۸۸۲]5 ۱-عنه، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر و ابن فضّال، عن صفوان الجمّال، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ما التقی مؤمنان قطّ إلاّ کان أفضلهما أشدّهما حبّا لأخیه.

[۱۸۸۳]6 ۱-الحسین بن محمّد، عن محمّد بن عمران السّبیعیّ، عن عبد اللّه بن جبله، عن إسحاق بن عمّار، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کلّ من لم یحبّ علی الدّین و لم یبغض علی الدّین فلا دین له.

باب ذمّ الدّنیا و الزّهد فیها

[۱۸۸4] ۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن الهیثم بن واقد الحریریّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من زهد فی الدّنیا أثبت اللّه الحکمه فی قلبه و أنطق بها لسانه و بصّره عیوب الدّنیا داءها و دواءها و أخرجه من الدّنیا سالما إلی دار السّلام.

[۱۸۸5]۲-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه و علیّ بن محمّد القاسانیّ جمیعا، عن القاسم بن محمّد، عن سلیمان بن داود المنقریّ، عن حفص بن غیاث، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

دوستی، در راه خدا و فرستادۀ او است و گاهی برای دنیا است. آنچه در راه خدا و فرستادۀ او است، پاداشش به عهدۀ خدا است ولی آنچه برای دنیا بوده، ارزشی ندارد.

[۱۸۸۱]4 ۱-سماعۀ مهران از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: از میان دو مسلمانی که با هم دیدار می کنند، برترین شان کسی است که دیگری را بیشتر دوست می دارد.

[۱۸۸۲]5 ۱-صفوان شتربان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

همواره از دو مؤمنی که یکدیگر را ملاقات می کنند، برترین شان آن است که دیگری را بیشتر دوست دارد.

[۱۸۸۳]6 ۱-اسحاق عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر کس که نه براساس دین دوست می دارد و نه براساس دین دشمنی می کند، دین ندارد.

نکوهش دنیا و پارسایی در دنیا

[۱۸۸4] ۱-هیثم بن واقد جزری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکس در دنیا پارسایی کند، خداوند حکمت را در دلش استوار کرده، زبانش را به آن گویا می کند. به عیب های دنیا و درد و درمانش بینا کرده و سالم از دنیا به بهشت می برد.

[۱۸۸5]۲-حفص غیاث گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همۀ

سمعته يقول: جعل الخير كلّه فى بيت و جعل مفتاحه الزّهد فى الدّنيا، ثمّ قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: لا يجد الرّجل حلاوه الإيمان فى قلبه حتّى لا يبالى من أكل الدّنيا. ثمّ قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: حرام على قلوبكم أن تعرف حلاوه الإيمان حتّى تزهد فى الدّنيا.

[١٨٨٦]٣-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن أبى أيّوب الخزّاز، عن أبى حمزه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: إنّ من أعون الأخلاق على الدّين الزّهد فى الدّنيا.

[١٨٨٧]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و علىّ بن محمّد، عن القاسم بن محمّد، عن سليمان بن داود المنقرىّ، عن علىّ بن هاشم بن البريد، عن أبيه أنّ رجلا سأل علىّ بن الحسين عليهما السّلام عن الزّهد فقال:

عشره أشياء، فأعلى درجه الزّهد أدنى درجه الورع و أعلى درجه الورع أدنى درجه اليقين و أعلى درجه اليقين أدنى درجه الرّضا، ألا و إنّ الزّهد فى آيه من كتاب اللّه عزّ و جلّ: لِكَيْلا تَأسَوْا عَلىٰ ما فٰاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاكُمْ.

[١٨٨٨]5-و بهذا الإسناد، عن المنقرىّ، عن سفيان بن عيينه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام و هو يقول: كلّ قلب فيه شكّ أو شرک فهو ساقط و إنّما أرادوا بالزّهد فى الدّنيا لتفرغ قلوبهم لل آخره.

[١٨٨٩]6-علىّ، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن محمّد بن مسلم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: إنّ علامه الرّاغب فى ثواب الآخره زهده فى عاجل زهره الدّنيا، أما إنّ زهد الزّاهد فى هذه الدّنيا لا ينقصه ممّا قسم اللّه عزّ و جلّ له فيها و إن زهد، و إنّ حرص الحريص على عاجل زهره [الحياه]الدّنيا لا يزيده

خوبی ها را در خانه ای نهاده کلیدش را پارسایی در دنیا قرار دادند. رسول خدا فرمود: هیچ انسانی تا به خوردن در دنیا اهمیّت ندهد، شیرینی ایمان را نمی چشد. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: شناختن شیرینی ایمان بر دل های شما حرام است آن گاه که در دنیا پارسایی کند.

[۱۸۸۶]۳-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند: همانا یاورترین اخلاق بر دین، پارسایی در دنیا است.

[۱۸۸۷]4-هاشم برید روایت کرده که مردی از حضرت سجّاد علیه السّلام دربارۀ پارسایی پرسید و حضرت فرمود: ده چیز است. و بالاترین درجۀ پارسایی، پایین ترین درجۀ پرهیزگاری است و بالاترین درجۀ پرهیزگاری، پایین ترین درجۀ یقین است و بالاترین درجۀ یقین، پایین ترین درجۀ رضا و خشنودی است. همانا پارسایی در آیه ای از کتاب خدای شکوهمند است: (تا بر آنچه از دست داده اید، اندوهگین نشده، به آنچه به شما داده است، شادمان نگردید.) [حدید (57) :۲۳]

[۱۸۸۸]5-سفیان عیینه گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: هر دلی که در آن، شکّ یا شرکی باشد، پست است. و همانا آنان پارسایی در دنیا را به جهت خالی شدن دل هاشان برای آخرت می خواستند.

[۱۸۸۹]6-محمّد مسلم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند: نشانۀ مشتاقان به پاداش آخرت، پارسایی در شکوفۀ رسیدۀ دنیا است. هان که پارسایی پارسا در این دنیا از قسمت خداوند عزّتمند برای او نمی کاهد، اگرچه خودش چشم بپوشد. و طمع آزمند به شکوفۀ رسیدۀ[زندگی]دنیا، چیزی به او

فيها و إن حرص، فالمغبون من حرم حظّه من الآخره.

[١٨٩٠]٧-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن يحيى الخثعميّ، عن طلحه بن زيد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما أعجب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم شىء من الدّنيا إلاّ أن يكون فيها جائعا خائفا.

[١٨٩١]٨-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

خرج النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و هو محزون فأتاه ملک و معه مفاتيح خزائن الأرض، فقال: يا محمّد هذه مفاتيح خزائن الأرض يقول لک ربّک: افتح و خذ منها ما شئت من غير أن تنقص شيئا عندى، فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: الدّنيا دار من لا دار له و لها يجمع من لا عقل له، فقال الملک: و الّذى بعثک بالحقّ نبيّا لقد سمعت هذا الكلام من ملک يقوله فى السّماء الرّابعه، حين أعطيت المفاتيح.

[١٨٩٢]٩-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن جميل بن درّاج، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

مرّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بجدى أسكّ ملقى على مزبله ميتا، فقال لأصحابه: كم يساوى هذا؟ فقالوا: لعلّه لو كان حيّا لم يساو درهما، فقال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: و الّذى نفسى بيده للدّنيا أهون على اللّه من هذا الجدى على أهله.

[١٨٩٣] ١٠-علىّ بن إبراهيم، عن علىّ بن محمّد القاسانىّ، عمّن ذكره، عن عبد اللّه بن القاسم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا أراد اللّه بعبد خيرا زهّده فى الدّنيا و فقّهه فى الدّين و بصّره عيوبها و من أوتيهنّ فقد أوتى خير الدّنيا و الآخره، و قال: لم يطلب أحد الحقّ بباب أفضل من الزّهد فى الدّنيا و هو ضدّ لما طلب أعداء الحقّ، قلت: جعلت فداک ممّا ذا؟

نمی افزاید اگرچه خیلی حرص بزند. و زیان دیده کسی است که از بهرهٔ آخرت محروم می شود.

[۱۸۹۰]۷-طلحهٔ زید از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هیچ چیز دنیا رسول خدا را خوشحال نمی ساخت جز این که در آن گرسنه و هراسان باشد.

[۱۸۹۱]۸-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: پیامبر گرامی درحالی که غمگین بود بیرون آمد. فرشته ای که کلید گنجینه های زمین را به همراه داشت، به نزدش آمده، عرض کرد: ای محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]این کلید گنجینه های زمین است. پروردگارت می فرماید: آن ها را بگشا و آنچه می خواهی بردار، بی آن که چیزی در نزد من کاسته شود. رسول خدا فرمود: دنیا خانهٔ کسی است که خانه ندارد و برای این خانه کسی گرد می آورد که خرد ندارد. فرشته عرض کرد: به خدایی که تو را به حقّ به پیامبری فرستاد سوگند که این سخن را وقتی کلیدها را می گرفتم از فرشته ای در آسمان چهارم شنیدم.

[۱۸۹۲]۹-جمیل درّاج از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا چشمش به بزغالهٔ گوش بریدهٔ مرده ای در زباله دان افتاد، پس به اصحابش فرمود: این چقدر می ارزد؟ گفتند: شاید اگر زنده بود، دو درهم می ارزید. پیامبر گرامی فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست او است دنیا در نزد خدا از این بزغاله در نزد اهلش خوارتر است.

[۱۸۹۳]۱۰-عبد اللّه قاسم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی خداوند خوبی بنده ای را بخواهد او را در دنیا پارسا، در دین فقیه و به عیب های خود بینا می کند. و به هرکس که این ها را داده اند خیر دنیا و آخرت را داده اند. و فرمودند:

هیچ کس حقّ را از دری برتر از پارسایی در دنیا نجسته است. و این برخلاف چیزی است که دشمنان حقّ می جویند. من عرض کردم: جانم فدایت از چه چیز می جویند؟

قال: من الرّغبه فيها. و قال: ألا من صبّار كريم، فإنّما هى أيّام قلائل، ألا إنّه حرام عليكم أن تجدوا طعم الإيمان حتّى تزهّدوا فى الدّنيا.

قال: و سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إذا تخلّى المؤمن من الدّنيا سما و وجد حلاوه حبّ اللّه و كان عند أهل الدّنيا كأنّه قد خولط و إنّما خالط القوم حلاوه حبّ اللّه فلم يشتغلوا بغيره.

قال: و سمعته يقول: إنّ القلب إذا صفا ضاقت به الأرض حتّى يسمو.

[١٨٩٤]١١-علىّ، عن أبيه، عن علىّ بن محمّد القاسانىّ، عن القاسم بن محمّد، عن سليمان بن داود المنقرىّ، عن عبد الرّزّاق بن همّام، عن معمر بن راشد، عن الزّهرىّ محمّد بن مسلم بن شهاب قال:

سئل علىّ بن الحسين عليهما السّلام أىّ الأعمال أفضل عند اللّه عزّ و جلّ؟ فقال: ما من عمل بعد معرفه اللّه جلّ و عزّ و معرفه رسوله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أفضل من بغض الدّنيا، و إنّ لذلک لشعبا كثيره و للمعاصى شعبا فأوّل ما عصى اللّه به الكبر و هى معصيه إبليس حين أبى و استكبر و كان من الكافرين، و الحرص و هى معصيه آدم و حوّاء حين قال اللّه عزّ و جلّ لهما: فَكُلا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمٰا وَ لا تَقْرَبٰا هٰذِهِ اَلشَّجَرَهَ فَتَكُونٰا مِنَ اَلظّٰالِمِينَ فأخذا ما لا حاجه بهما إليه فدخل ذلک على ذرّيّتهما إلى يوم القيامه و ذلک أنّ أكثر ما يطلب ابن آدم ما لا حاجه به إليه، ثمّ الحسد و هى معصيه ابن آدم حيث حسد أخاه فقتله، فتشعّب من ذلک حبّ النّساء و حبّ الدّنيا و حبّ الرّئاسه و حبّ الرّاحه و حبّ الكلام و حبّ العلوّ و الثّروه، فصرن سبع خصال، فاجتمعن كلّهنّ فى حبّ الدّنيا، فقال الأنبياء و العلماء بعد معرفه ذلک: حبّ الدّنيا رأس كلّ خطيئه، و الدّنيا دنياءان: دنيا بلاغ و دنيا ملعونه.

[١٨٩٥]١٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن ابن بكير عن

فرمود: از رغبت به دنیا. و فرمود: آیا پر صبر بزرگواری هست، که این روزها اندک است. هان تا در دنیا پارسایی نکنید، چشیدن طعم ایمان بر شما حرام است.

راوی گفته است: و شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می فرماید: هرگاه مؤمن از دنیا کناره گیرد، اوج می گیرد و شیرینی دوستی خداوند را درمی یابد و او در نزد اهل دنیا چنان می نماید که گویا قاطی کرده است درحالی که این ها با شیرینی دوستی خداوند آمیخته شده، به غیر او نمی پردازند. او گفته است: و شنیدم می فرماید:

همانا دل وقتی پاک شود زمین برایش تنگ می شود تا آن که بالا می رود.

[۱۸۹۴]۱۱-زهری گفته است: از حضرت سجّاد علیه السّلام پرسیدند: کدام عمل در نزد خداوند شکوهمند برتر است؟ فرمودند: پس از معرفت به خدای شکوهمند و معرفت به فرستادهٔ او هیچ عملی برتر از دشمنی با دنیا نیست. و آن شاخه های فراوانی دارد و گناه هم شاخه های بسیاری دارد. نخستین چیزی که خدا به سببش نافرمانی شد، کبر بود. که گناه ابلیس است، وقتی سرپیچید و بزرگی فروخت و از کافران شد و حرص بود. که گناه آدم و حوّا است. وقتی خداوند عزّتمند به آن دو فرمود: (از هرچه خواستید بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران می گردید.) [اعراف (۷) :۱۹]ولی آنان به آنچه نیازی نداشتند، دست یازیدند و این به نسل آن دو تا روز قیامت رسید. و از این جهت است که بیشتر چیزهایی که انسان به دنبالش می رود، چیزی است که به آن نیاز ندارد. سپس حسد است و آن گناه پسر آدم است. آن گاه که به برادرش حسد ورزیده، او را کشت. و از این نافرمانی ها دوستی زنان و دوستی دنیا و ریاست دوستی و راحت طلبی و سخن دوستی و برتری طلبی و مال دوستی ناشی شده است. و هفت خصلت شده اند که همه در دنیادوستی گرد آمده اند. و پیامبران و عالمان پس از دانستن این گفته اند:

دنیادوستی در رأس هر گناهی است. و دنیا دوگونه است: دنیای رساننده و دنیای نفرین شده.

[۱۸۹۵]۱۲-ابن بکیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: إنّ فی طلب الدّنیا إضرارا بالآخره و فی طلب الآخره إضرارا بالدّنیا، فأضرّوا بالدّنیا فإنّها أولی بالإضرار.

[۱۸۹۶]۱۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علیّ بن الحکم، عن أبی أیّوب الخزّاز عن أبی عبیده الحذّاء قال:

قلت لأبی جعفر علیه السّلام: حدّثنی بما أنتفع به فقال: یا أبا عبیده أکثر ذکر الموت، فإنّه لم یکثر إنسان ذکر الموت إلاّ زهد فی الدّنیا.

[۱۸۹۷]۱4-عنه، عن علیّ بن الحکم، عن الحکم بن أیمن، عن داود الأبزاریّ قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام: ملک ینادی کلّ یوم: ابن آدم لد للموت و اجمع للفناء و ابن للخراب.

[۱۸۹۸]۱5-عنه، عن علیّ بن الحکم، عن عمر بن أبان، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما: إنّ الدّنیا قد ارتحلت مدبره، و إنّ الآخره قد ارتحلت مقبله، و لکلّ واحده منهما بنون، فکونوا من أبناء الآخره، و لا تکونوا من أبناء الدّنیا [ألا]و کونوا من الزّاهدین فی الدّنیا الرّاغبین فی الآخره. ألا إنّ الزّاهدین فی الدّنیا اتّخذوا الأرض بساطا، و التّراب فراشا، و الماء طیبا، و قرّضوا من الدّنیا تقریضا. ألا و من اشتاق إلی الجنّه سلا عن الشّهوات، و من أشفق من النّار رجع عن المحرّمات و من زهد فی الدّنیا هانت علیه المصائب. ألا إنّ للّه عبادا کمن رأی أهل الجنّه فی الجنّه مخلّدین، و کمن رأی أهل النّار فی النّار معذّبین، شرورهم مأمونه، و قلوبهم محزونه، أنفسهم

دنیاجویی زیان زدن به آخرت است و آخرت جویی زیان زدن به دنیا است. پس به دنیا زیان بزنید که به آن شایسته تر است.

[۱۸۹۶]۱۳-ابو عبیدۀ حذّاء گفته است: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: حدیثی بفرمایید تا سودمند گردم. فرمودند: ای ابو عبیده بسیار یاد مرگ کن؛ زیرا هیچ انسانی بسیار یاد مرگ نمی کند جز این که در دنیا پارسا می شود.

[۱۸۹۷]۱4-از داود ابزاری روایت شده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: هر روز فرشته ای فریاد می زند: پسر آدم برای مردن بزای و برای نابودی جمع کن و برای خراب شدن بساز.

[۱۸۹۸]۱5-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند: دنیا پشت کرده کوچ می کند و آخرت روی آورده. و هرکدام فرزندانی دارند. پس، از فرزندان آخرت باشید و نه از فرزندان دنیا. [هان]از پارسایان در دنیا و مشتاقان به آخرت باشید. هان که پارسایان دنیا زمین را بستر، خاک را فرش، آب را عطر خود قرار داده اند و از دنیا به کلّی بریده اند. هان که هرکس به بهشت مشتاق باشد هوس ها را فراموش می کند و هرکس از دوزخ بترسد از حرام ها باز می گردد و هرکس در دنیا پارسا باشد سختی ها برایش آسان می شود.

هان برای خدا بندگانی است، مانند کسانی که اهل بهشت جاودانه در بهشت را دیده اند. و مانند کسانی که اهل دوزخ عذاب شده در آتش را دیده اند. بدی هاشان ایمن شده است و دل هاشان غمگین. جان هاشان پاک است و نیازهاشان سبک.

عفیفه، و حوائجهم خفیفه، صبروا أیّاما قلیله، فصاروا بعقبی راحه طویله، أمّا اللّیل فصافّون أقدامهم تجری دموعهم علی خدودهم و هم یجأرون إلی ربّهم، یسعون فی فکاک رقابهم، و أمّا النّهار فحلماء، علماء، بررہ، أتقیاء، کأنّهم القداح قد براهم الخوف من العباده، ینظر إلیهم النّاظر فیقول: مرضی-و ما بالقوم من مرض-أم خولطوا فقد خالط القوم أمر عظیم، من ذکر النّار و ما فیها.

[۱۸۹۹]6 ۱-عنه، عن علیّ بن الحکم، عن أبی عبد اللّه المؤمن، عن جابر قال:

دخلت علی أبی جعفر علیه السّلام فقال:

یا جابر و اللّه إنّی لمحزون، و إنّی لمشغول القلب، قلت: جعلت فداک و ما شغلک و ما حزن قلبک؟ فقال: یا جابر إنّه من دخل قلبه صافی خالص دین اللّه شغل قلبه عمّا سواه، یا جابر ما الدّنیا و ما عسی أن تکون الدّنیا؟ هل هی إلاّ طعام أکلته أو ثوب لبسته أو امرأه أصبتها، یا جابر إنّ المؤمنین لم یطمئنّوا إلی الدّنیا ببقائهم فیها و لم یأمنوا قدومهم الآخره، یا جابر الآخره دار قرار، و الدّنیا دار فناء و زوال، و لکن أهل الدّنیا أهل غفله و کأنّ المؤمنین هم الفقهاء أهل فکره و عبره، لم یصمّهم عن ذکر اللّه جلّ اسمه ما سمعوا ب آذانهم، و لم یعمههم عن ذکر اللّه ما رأوا من الزّینه بأعینهم ففازوا بثواب الآخره، کما فازوا بذلک العلم. و اعلم یا جابر أنّ أهل التّقوی أیسر أهل الدّنیا مئونه و أکثرهم لک معونه، تذکر فیعینونک و إن نسیت ذکّروک، قوّالون بأمر اللّه، قوّامون علی أمر اللّه قطعوا محبّتهم بمحبّه ربّهم و وحشوا الدّنیا لطاعه ملیکهم و نظروا إلی اللّه عزّ و جلّ و إلی محبّته بقلوبهم و علموا أنّ ذلک هو المنظور إلیه، لعظیم شأنه، فأنزل الدّنیا کمنزل نزلته ثمّ ارتحلت عنه، أو کمال وجدته فی منامک فاستیقظت

روزهایی اندک شکیبایی می کنند و در آخرت به راحتی ای دراز می رسند. در شب، پاهاشان به صف شده، اشک هاشان بر گونه جاری گشته به پروردگارشان پناه برده، برای آزادی گردن هاشان کوشش می کنند و در روز بردبارانی عالم، نیک و پرهیزگارند. گویا تیرهایی هستند که هراس از عبادت آنان را تراش داده است.

کسی که آنان را می بیند، می گوید: بیمارند-درحالی که آنان بیماری ای ندارند-یا قاطی کرده اند ولی مسأله ای بزرگ که یاد دوزخ و چیزهای درون آن است با این مردم آمیخته است.

[۱۸۹۹]6 ۱-جابر گفته است: به نزد حضرت باقر علیه السّلام رفتم و ایشان فرمود: ای جابر به خدا سوگند من غمگین و دل گرفته ام. من عرض کردم: جانم فدایت گرفتاری و اندوه دلتان چیست؟ فرمودند: ای جابر هرکس که دین زلال و ناب خدا در دلش باشد او را از جز او بازمی دارد. ای جابر دنیا چیست و چه می تواند باشد؟ آیا آن جز خوراکی است که می خوری یا لباسی که می پوشی یا زنی که به او می رسی؟ ای جابر همانا مؤمنان، به دنیا و ماندنشان در آن آرامش نیافته به رسیدن به آخرت ایمن نشدند. ای جابر آخرت خانۀ ماندن است و دنیا خانۀ نابودی و رفتن. ولی اهل دنیا اهل غفلت اند و گویی مؤمنان، فقیهان اهل اندیشه و عبرت اند که آنچه با گوش هاشان می شنوند، آنان را از یاد خدای بزرگ نام کر نکرده، و آراستگی ای که چشمانشان می بیند آنان را از یاد خدا کور نمی کند.

و ایشان به پاداش آخرت می رسند چنان که به این دانش رسیده اند.

و بدان ای جابر که اهل پرهیزگاری اندک خرج ترین اهل دنیا و یاورترین ایشان به تو هستند. نیازت را که بگویی یاری ات می کنند و اگر فراموش کنی به یادت می آورند. از فرمان خدا سخن گفته، بر آن ایستادگی می کنند. به جهت دوستی با پروردگارشان از دوستی اهل دنیا بریده اند و برای فرمانبری از اربابشان از دنیا می هراسند. به خداوند شکوهمند و به دوستی اش با دل نگریسته به جهت مقام بزرگش می فهمند که مقصود همان است. پس دنیا را همچون منزلگاهی بدان که در آن فرودآمده، سپس کوچ می کنی یا آن را چون مالی ببین که در خواب یافته ای که

و ليس معک منه شیء إنّی [إنّما]ضربت لک هذا مثلا، لأنّها عند أهل اللّبّ و العلم باللّه کفیء الظّلال، یا جابر فاحفظ ما استرعاک اللّه جلّ و عزّ من دینه و حکمته و لا تسألنّ عمّا لک عنده إلاّ ما له عند نفسک، فإن تکن الدّنیا علی غیر ما وصفت لک فتحوّل إلی دار المستعتب، فلعمری لربّ حریص علی أمر قد شقی به حین أتاه، و لربّ کاره لأمر قد سعد به حین أتاه و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ: وَ لِيُمَحِّصَ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ اَلْكافِرِينَ

[۱۹۰۰]۱۷-عنه، عن علیّ بن الحکم، عن موسی بن بکر، عن أبی إبراهیم علیه السّلام قال:

قال أبو ذرّ-رحمه اللّه-: جزی اللّه الدّنیا عنّی مذمّه بعد رغیفین من الشّعیر أتغدّی بأحدهما و أتعشّی بالآخر و بعد شملتی الصّوف أتّزر بإحداهما و أتردّی بالأخری.

[۱۹۰۱]۱۸-و عنه، عن علیّ بن الحکم، عن المثنّی، عن أبی بصیر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان أبو ذرّ-رضی اللّه عنه-یقول فی خطبته: یا مبتغی العلم کأنّ شیئا من الدّنیا لم یکن شیئا إلاّ ما ینفع خیره و یضرّ شرّه إلاّ من رحم اللّه، یا مبتغی العلم لا یشغلک أهل و لا مال عن نفسک، أنت یوم تفارقهم کضیف بتّ فیهم ثمّ غدوت عنهم إلی غیرهم، و الدّنیا و الآخره کمنزل تحوّلت منه إلی غیره و ما بین الموت و البعث إلاّ کنومه نمتها ثمّ استیقظت منها، یا مبتغی العلم قدّم لمقامک بین یدی اللّه عزّ و جلّ، فإنّک مثاب بعملک کما تدین تدان یا مبتغی العلم.

[۱۹۰۲]۱۹-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن القاسم بن یحیی، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

چون بیدار شوی چیزی از آن را به همراه نخواهی داشت. من برای این، مثال زدم که دنیا نزد اهل خرد و معرفت به خدا همچون سایهٔ ظهرگاه است. پس ای جابر آنچه خداوند از دین و حکمتش به تو سپرده، نگاه دار و هیچگاه از آنچه نزد او داری-مگر چیزی که از سوی او در نزد تو است-نپرس. و اگر دنیا در نظرت جز آن باشد که من برایت گفتم، سری به خانهٔ توبه بزن. به جانم سوگند بسا کسی که به چیزی طمع دارد و وقتی به او داده می شود به سببش بدبخت می گردد و بسا کسی که از چیزی بدش می آید و چون به او داده شود به سببش سعادتمند می گرد و این سخن خداوند عزّتمند است که فرمود: (تا مؤمنان را پاکیزه کرده، کافران را نابود سازد.) [آل عمران (۳) : ۱41]

[۱۹۰۰]۱۷-موسای بکر از ابو ابراهیم علیه السّلام روایت کرده که ابو ذر-خدایش بیامرزد-گفته است: خدا به جای من دنیا را نکوهش کند اگر پس از دو گرده نان جوین برای صبحانه و شامم و دو روپوش پشمین برای شلوار و عبایم چیزی بخواهم.

[۱۹۰۱]۱۸-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که ابو ذر-خدا از او خشنود باد-در سخنرانی اش می گفت: ای دانش جو هیچ چیز دنیا ارزشی ندارد جز آنچه خیرش سود برساند و شرّش زیان برساند-مگر به کسی که خدا رحم کند-ای دانش جو خانواده و مال تو را از خودت بازندارد؛ زیرا روزی که از آنان جدا می گردی همچون میهمانی خواهی بود که شب را در میانشان خوابیده ای و سپس روز به سوی دیگران می روی. دنیا و آخرت مانند منزلگاهی است که از یکی به دیگری می روی و میان مرگ و برانگیخته شدن جز یک خواب و آن گاه بیداری، فاصله ای نیست. ای دانش جو برای جایگاهت در پیشگاه خدای شکوهمند چیزی بفرست؛ زیرا تو برای عملت پاداش داده می شوی. به همان اندازه که اطاعت کنی، جزا داده می شوی. ای دانش جو.

[۱۹۰۲]۱۹-حسن راشد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: ما لى و للدّنيا إنّما مثلى و مثلها كمثل الرّاكب رفعت له شجره فى يوم صائف فقال تحتها ثمّ راح و تركها.

[۳ ۱۹۰] ۲۰-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يحيى بن عقبه الأزدىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: مثل الحريص على الدّنيا كمثل دوده القزّ، كلّما ازدادت على نفسها لفّا كان أبعد لها من الخروج حتّى تموت غمّا، قال: و قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: كان فيما وعظ به لقمان ابنه: يا بنىّ إنّ النّاس قد جمعوا قبلك لأولادهم فلم يبق ما جمعوا و لم يبق من جمعوا له، و إنّما أنت عبد مستأجر قد أمرت بعمل و وعدت عليه أجرا فأوف عملك و استوف أجرك و لا تكن فى هذه الدّنيا بمنزله شاه وقعت فى زرع أخضر فأكلت حتّى سمنت فكان حتفها عند سمنها و لكن اجعل الدّنيا بمنزله قنطره على نهر جزت عليها و تركتها و لم ترجع إليها آخر الدّهر. أخربها و لا تعمرها، فإنّك لم تؤمر بعمارتها. و اعلم أنّك ستسأل غدا إذا وقفت بين يدى اللّه عزّ و جلّ عن أربع: شبابك فيما أبليته؟ و عمرك فيما أفنيته؟ و مالك ممّا اكتسبته؟ و فيما أنفقته؟ فتأهّب لذلك و أعدّ له جوابا: و لا تأس على ما فاتك من الدّنيا، فإنّ قليل الدّنيا لا يدوم بقاؤه و كثيرها لا يؤمن بلاؤه، فخذ حذرك وجد فى أمرك و اكشف الغطاء عن وجهك و تعرّض لمعروف ربّك و جدّد التّوبه فى قلبك و اكمش فى فراغك قبل أن يقصد قصدك و يقضى قضاؤك و يحال بينك و بين ما تريد.

[4 ۱۹۰] ۲۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن بعض أصحابه، عن ابن أبى يعفور قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول-فيما ناجى اللّه عزّ و جلّ به موسى عليه السّلام-: يا

مرا با دنیا چه کار. حکایت من و دنیا همچون حکایت سواری است که در روزی گرم درختی یافته، زیر آن قیلوله کرده سپس رفته و آن درخت را واگذاشته است.

[۳ ۱۹۰] ۲۰-یحیی بن عقبه ازدی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: حکایت حریص به دنیا همچون حکایت کرم ابریشم است که هرچه بیشتر دور خودش بتند، از رهایی دورتر می شود تا از غصّه می میرد.

راوی گفته است: و حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: در اندرزهای لقمان به پسرش چنین آمده است: پسرم مردم پیش از تو برای فرزندانشان گرد آوردند ولی نه آنچه گردآوردند، ماند و نه کسی که برای او گرد آورده بودند. و تو بنده ای مزد بگیری که به کار دستورت داده، به پاداش وعده داده شده ای. پس عملت را به انجام رسان و پاداشت را دریاب و در این دنیا همچون گوسفندی در مزرعۀ سبز نباش که می خورد تا چاق شود و مرگش همان چاقی شدنش می باشد. بلکه دنیا را همچون پلی بر رودخانه بدان که از آن می گذری و تا ابد به آن بازنمی گردی خراب کن و آبادش نکن؛ زیرا تو به آباد کردن دستور ندادی. و بدان که فردا وقتی در پیشگاه خداوند شکوهمند می ایستی از چهار چیز بازخواست می شوی:

جوانی ات را در چه چیزی آزمودی؟ عمرت را در چه چیزی سپری کردی؟ مالت را از چه چیزی به دست آوردی؟ و در چه چیزی خرج کردی؟ پس برای آن جایگاه آماده شو و پاسخی فراهم کن. و بر آنچه از دنیا از دست داده ای افسوس نخور؛ زیرا اندک دنیا بقایش هماره نیست و بسیارش از بلا ایمن نه. پس پروا کن و در کارت بکوش و پرده از چهره ات بردار و به نیکی پروردگارت دست دراز کن و توبه را در دلت تازه کن و در فراغتت شتاب کن پیش از آن که به قصد تو آیند و مرگت امضاء شده، میان تو و آنچه می خواهی فاصله افتد.

[4 ۱۹۰] ۲۱-ابن ابی یعفور گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: در

موسى لا تركن إلى الدّنيا ركون الظّالمين و ركون من اتّخذها أبا و أمّا يا موسى لو وكلتک إلى نفسک لتنظر لها إذا لغلب عليک حبّ الدّنيا و زهرتها، يا موسى نافس فى الخير أهله و استبقهم إليه، فإنّ الخير كاسمه و اترک من الدّنيا ما بک الغنى عنه و لا تنظر عينک إلى كلّ مفتون بها و موكل إلى نفسه، و اعلم أنّ كلّ فتنه بدؤها حبّ الدّنيا و لا تغبط أحدا بكثره المال فإنّ مع كثره المال تكثر الذّنوب لواجب الحقوق، و لا تغبطنّ أحدا برضى النّاس عنه، حتّى تعلم أنّ اللّه راض عنه، و لا تغبطنّ مخلوقا بطاعه النّاس له، فإنّ طاعه النّاس له و اتّباعهم إيّاه على غير الحقّ هلاک له و لمن اتّبعه.

[5 ١٩٠]٢٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد اللّه بن المغيره، عن غياث بن إبراهيم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ فى كتاب علىّ صلوات اللّه عليه: إنّما مثل الدّنيا كمثل الحيّه ما ألين مسّها و فى جوفها السّمّ النّاقع، يحذرها الرّجل العاقل، و يهوى إليها الصّبىّ الجاهل.

[6 ١٩٠]٢٣-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن أبى جميله قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: كتب أمير المؤمنين عليه السّلام إلى بعض أصحابه يعظه:

أوصيک و نفسى بتقوى من لا تحلّ معصيته و لا يرجى غيره، و لا الغنى إلاّ به، فإنّ من اتّقى اللّه جلّ و عزّ و قوى و شبع و روى، و رفع عقله عن أهل الدّنيا، فبدنه مع أهل الدّنيا و قلبه و عقله معاين الآخره، فأطفأ بضوء قلبه ما أبصرت عيناه من حبّ الدّنيا فقذّر حرامها و جانب شبهاتها و أضرّ و اللّه بالحلال الصّافى إلاّ ما لا بدّ له من كسره [منه]يشدّ بها صلبه و ثوب يوارى به عورته، من أغلظ ما يجد و أخشنه، و لم يكن له فيما لا بدّ له منه ثقه و لا رجاء، فوقعت

مناجات خداوند شکوهمند با موسی علیه السّلام آمده است: ای موسی به دنیا تکیه نکن.

چنان که ستمکاران و کسانی که آن را پدر و مادر خود می دانند، تکیه می کنند. ای موسی اگر تو را به خودت می سپردم تا از آن مواظبت کنی، دوستی دنیا و شکوه آن بر تو چیره می شد. ای موسی در نیکی ها با اهلش بکوش و به سویش با ایشان مسابقه بگذار که نیکی مانند نامش نیک است. از دنیا آنچه را از آن بی نیازی رها کن و با چشمت به فریفتگان دنیا و به خودواگذشتگان منگر. و بدان که هر فتنه ای آغازش دوستی دنیا است. به حال هیچ کس به جهت مال بسیارش حسرت نخور؛ زیرا با مال فراوان و به جهت حقوق واجب است که گناه بسیار می شود. و به حال هیچ کسی به سبب خشنودی مردم از او حسرت نخور تا وقتی که بدانی خدا از او راضی است. و به حال هیچ آفریده ای به سبب فرمانبری مردم از او حسرت نخور. که فرمانبری مردم و پیروی شان از او-به ناحقّ-نابودی او و پیروان او است.

[5 ۱۹۰]۲۲-غیاث ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که در کتاب علی- درود خدا بر او-چنین آمده است: همانا حکایت دنیا حکایت مار است که چون لمسش کنی لطیف است ولی درونش زهری کشنده دارد. که خردمند از آن می پرهیزد ولی کودک نادان دل می بازد.

[6 ۱۹۰]۲۳-از ابو جمیله روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: امیر مؤمنان علیه السّلام به یکی از یارانش نامه نوشته، چنین پندش داد: تو و خودم را به پروای کسی که نافرمانی اش روا نیست و جز به او و با او امید بی نیازی نیست، سفارش می کنم. که هرکس از خداوند پروا کند گرامی و توانمند و سیر و سیراب می شود.

و عقلش از اهل دنیا فراتر می رود. بدنش همراه اهل دنیا است ولی دل و عقلش آخرت را می بیند. به روشنای دلش دوستی دنیا را که چشمانش دیده، خاموش می کند حرامش را پلید دانسته، از شبهاتش دوری می گزیند. به خدا سوگند به حلال ناب نیز جز آنچه به اندکی از آن ناچار است، وادار می شود تا به پیکرش نیرو داده، شرمگاهش را بپوشاند. که آن هم از ناگوارترین و زبرترین آن ها می باشد. و به آنچه ناچار است امید و تکیه ای هم ندارد. تکیه و امید او به آفرینندهٔ چیزها است.

ثقته و رجاؤه على خالق الأشياء، فجدّ و اجتهد و أتعب بدنه حتّى بدت الأضلاع و غارت العينان فأبدل اللّه له من ذلک قوّه فی بدنه و شدّه فی عقله و ما ذخر له فی الآخره أکثر، فارفض الدّنیا فإنّ حبّ الدّنیا یعمی و یصمّ و یبکم و یذلّ الرّقاب، فتدارک ما بقی من عمرک و لا تقل غدا [أ]و بعد غد، فإنّما هلک من کان قبلک بإقامتهم علی الأمانیّ و التّسویف حتّی أتاهم أمر اللّه بغته و هم غافلون، فنقلوا علی أعوادهم إلی قبورهم المظلمه الضّیّقه و قد أسلمهم الأولاد و الأهلون، فانقطع إلی اللّه بقلب منیب، من رفض الدّنیا، و عزم لیس فیه انکسار و لا انخزال، أعاننا اللّه و إیّاک علی طاعته و وفّقنا اللّه و إیّاک لمرضاته.

[۱۹۰۷]۲۴-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن عبد اللّه بن المغیره و غیره، عن طلحه بن زید، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

مثل الدّنیا کمثل ماء البحر کلّما شرب منه العطشان ازداد عطشا حتّی یقتله.

[۱۹۰۸]۲۵-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الوشّاء قال:

سمعت الرّضا علیه السّلام یقول: قال عیسی ابن مریم صلوات اللّه علیهما للحواریّین: یا بنی إسرائیل لا تأسوا علی ما فاتکم من الدّنیا کما لا یأسی أهل الدّنیا علی ما فاتهم من دینهم إذا أصابوا دنیاهم.

باب

[۱۹۰۹]۱-الحسین بن محمّد الأشعریّ، عن معلّی بن محمّد، عن الحسن بن علیّ الوشّاء، عن عاصم بن حمید، عن أبی عبیده، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ یقول: و عزّتی و جلالی و عظمتی و علوّی و ارتفاع مکانی، لا یؤثر عبد هوای علی هوی نفسه إلاّ کففت علیه ضیعته و ضمّنت

پس می کوشد و تنش را خسته می کند تا استخوان هایش نمایان شده، دیدگانش به گودی می رود و خداوند به جایش نیرویی در تن و توانی در عقل جایگزین می کند و آنچه در آخرت برایش ذخیره می کند، بیشتر است. پس دنیا را رها کن؛ زیرا دنیادوستی کور و کر و گنگ و زبون می کند عمر مانده را جبران کن و نگو فردا یا پس فردا، که پیشینیان تو به سبب تکیه شان بر آرزوها و امروز و فردا نابود شدند. فرمان درحالی که آنان غافل بودند، ناگهان آمد و بر روی تابوت به سوی گروهای تاریک و تنگشان رفته، فرزندان و خاندانشان تنهایشان گذاشتند. پس با دلی توبه کار و ترک دنیا کرده و تصمیمی بی شکست به خدا رو کن. خدا ما و تو را بر فرمانبری اش یاری کند و ما و تو را به موجبات خشنودی اش پیروز گرداند.

[۱۹۰۷]۲۴-طلحۀ زید از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند حکایت دنیا همچون حکایت آب دریا است که تشنه هرقدر از آن بخورد تشنه تر می شود تا او را بکشد.

[۱۹۰۸]۲۵-وشّاء گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید: عیسای مریم- درود خدا بر او-به حواریان فرمود: ای بنی اسرائیل بر آنچه از دنیا از دستتان رفته افسوس نخورید. همان طور که اهل دنیا وقتی به دنیایشان می رسند بر آنچه از دینشان از دست داده اند افسوس نمی خورند.

باب

[۱۹۰۹]۱-ابو عبیده از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که خداوند عزّتمند می فرماید: سوگند به عزّت و شکوهم و به عظمت و والایی ام و بلندی مقامم که هیچ بنده ای خواست مرا بر خواست خودش برنمی گزیند جز این که زندگی اش را کفایت

السّماوات و الأرض رزقه و كنت له من وراء تجاره كلّ تاجر.

[۱۹۱۰]۲-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن ابن سنان، عن أبى حمزه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال اللّه عزّ و جلّ: و عزّتى و جلالى و عظمتى و بهائى و علوّ ارتفاعى لا يؤثر عبد مؤمن هواى على هواه فى شىء من أمر الدّنيا إلاّ جعلت غناه فى نفسه و همّته فى آخرته و ضمّنت السّماوات و الأرض رزقه و كنت له من وراء تجاره كلّ تاجر.

باب القناعه

[۱۹۱۱]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن زيد الشّحّام، عن عمرو بن هلال قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: إيّاك أن تطمح بصرك إلى من فوقك، فكفى بما قال اللّه عزّ و جلّ لنبيّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: فَلا تُعْجِبْكَ أَمْوٰالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ و قال: وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلىٰ مٰا مَتَّعْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْهُمْ زَهْرَهَ اَلْحَيٰاهِ اَلدُّنْيٰا فإن دخلك من ذلك شىء فاذكر عيش رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فإنّما كان قوته الشّعير و حلواه التّمر و وقوده السّعف إذا وجده.

[۱۹۱۲]۲-الحسين بن محمّد بن عامر، عن معلّى بن محمّد، و علىّ بن محمّد عن صالح بن أبى حمّاد جميعا، عن الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبى خديجه سالم بن مكرم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: من سألنا أعطيناه و من استغنى أغناه اللّه.

[۱۹۱۳]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن

کرده، آسمان ها و زمین را ضامن روزی اش می کنم. و در پشت تجارت هر بازرگانی، خودم به سود او قرار می گیرم.

[۱۹۱۰]۲-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که خداوند عزّتمند فرمود: سوگند به عزّت و شکوه و عظمتم و تابناکی و بلندی مرتبه ام، هر بندۀ مؤمنی در چیزی از کار دنیا خواست مرا بر خواست خودش برگزیند، توانگری را در جانش قرار داده، اراده اش را به آخرت متوجّه می کنم. آسمان ها و زمین را ضامن روزی اش قرار داده، در پشت تجارت هر بازرگانی خودم به سودش قرار می گیرم.

قناعت

[۱۹۱۱]۱-از عمرو هلال روایت شده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: مبادا که به بالادست خودت چشم بدوزی. که در این باره آنچه خداوند شکوهمند به پیامبرش فرموده، بس است: (مال و فرزندانشان تو را شگفت زده نکند.) [توبه (۹) :

55]و فرمود: (و به آنچه از شکوه زندگی دنیا به آنان داده ایم خیره نشو.) [طاها (۲۰) :

۱۳۱]و اگر در این باره اشکالی داشتی، زندگانی رسول خدا را به یاد آور که خوراکش، نان جو، حلوایش خرما و هیزمش شاخه خشک خرما بود اگر می یافت.

[۱۹۱۲]۲-ابو خدیجه سالم مکرم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هرکس از ما چیزی بخواهد، به او می دهیم و هرکس بی نیازی جوید، خدا او را بی نیاز می کند.

[۱۹۱۳]۳-هیثم واقد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکس

محبوب، عن الهيثم بن واقد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من رضى من اللّه باليسير من المعاش رضى اللّه منه باليسير من العمل.

[4 ۱۹۱۴]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن أبيه، عن عبد اللّه بن القاسم، عن عمرو بن أبى المقدام، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

مكتوب فى التّوراه: ابن آدم كن كيف شئت كما تدين تدان من رضى من اللّه بالقليل من الرّزق قبل اللّه منه اليسير من العمل و من رضى باليسير من الحلال خفّت مئونته و زكت مكسبته و خرج من حدّ الفجور.

[5 ۱۹۱۵]5-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن عرفه، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

من لم يقنعه من الرّزق إلاّ الكثير لم يكفه من العمل إلاّ الكثير و من كفاه من الرّزق القليل فإنّه يكفيه من العمل القليل.

[6 ۱۹۱۶]6-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه يقول: ابن آدم إن كنت تريد من الدّنيا ما يكفيك فإنّ أيسر ما فيها يكفيك و إن كنت إنّما تريد ما لا يكفيك فإنّ كلّ ما فيها لا يكفيك

[۷ ۱۹۱۷]۷-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن عبد الرّحمن بن محمّد الأسدىّ، عن سالم بن مكرم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

اشتدّت حال رجل من أصحاب النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقالت له امرأته: لو أتيت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فسألته فجاء إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فلمّا رآه النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال: من سألنا أعطيناه و من استغنى أغناه اللّه، فقال الرّجل: ما يعنى غيرى فرجع إلى

در زندگی به اندک خدا خرسند باشد خدا از عمل اندک او راضی می شود.

[۱۹۱4]4-عمرو ابو مقدام از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در تورات نوشته است: پسر آدم آن گونه باش که می خواهی؛ زیرا همانگونه که اطاعت می کنی جزا داده می شوی. که هرکس به روزی اندک خدا خرسند باشد خدا عمل اندک را از او می پذیرد و هرکس به اندکی از حلال راضی باشد، هزینه اش سبک شده، درآمدش پاکیزه می شود و از مرز فساد بیرون می رود.

[۱۹۱5]5-محمّد عرفه از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکس که جز روزی فراوان قانعش نمی کند، جز عمل فراوان او را بسنده نیست. و هرکس به روزی اندک بسنده می کند، عمل اندک نیز او را بس است.

[۱۹۱6]6-هشام سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان-درود خدا بر او-می فرمودند: پسر آدم اگر از دنیا چیزی می خواهی که تو را کفایت کند اندک ترین چیز آن هم تو را بس است. و اگر چیزی می خواهی که تو را کفایت نکند همهٔ چیزهای دنیا هم تو را بس نیست.

[۱۹۱۷]۷-سالم مکرم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: زندگی مردی از اصحاب پیامبر گرامی سخت شد پس زنش به او گفت: کاش به نزد رسول خدا رفته، چیزی از ایشان می خواستی. او به نزد پیامبر آمد. حضرت وقتی ایشان را دید، فرمود: هرکس از ما چیزی بخواهد، می دهیم و هرکس بی نیازی جوید، خدا او را بی نیاز می کند. مرد با خودش گفت: منظورشان من هستم. پس به نزد زنش

امرأته فأعلمها، فقالت: إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بشر فأعلمه، فأتاه، فلمّا رآه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال: من سألنا أعطيناه و من استغنى أغناه اللّه حتّى فعل الرّجل ذلک ثلاثا ثمّ ذهب الرّجل فاستعار معولا ثمّ أتى الجبل، فصعده فقطع حطبا ثمّ جاء به فباعه بنصف مدّ من دقيق فرجع به فأكله، ثمّ ذهب من الغد، فجاء بأكثر من ذلک فباعه، فلم يزل يعمل و يجمع حتّى اشترى معولا ثمّ جمع حتّى اشترى بكرين و غلاما ثمّ أثرى حتّى أيسر فجاء إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فأعلمه كيف جاء يسأله و كيف سمع النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، فقال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: قلت لک: من سألنا أعطيناه و من استغنى أغناه اللّه.

[١٩١٨]٨-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن علىّ بن الحكم، عن الحسين بن الفرات، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: من أراد أن يكون أغنى النّاس فليكن بما فى يد اللّه أوثق منه بما فى يد غيره.

[١٩١٩]٩-عنه، عن ابن فضّال، عن عاصم بن حميد، عن أبى حمزه، عن أبى جعفر أو أبى عبد اللّه عليهما السّلام قال:

من قنع بما رزقه اللّه فهو من أغنى النّاس.

[١٩٢٠] ١٠-عنه، عن ابن فضّال، عن ابن بكير، عن حمزه بن حمران قال:

شكا رجل إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه يطلب فيصيب و لا يقنع، و تنازعه نفسه إلى ما هو أكثر منه و قال: علّمنى شيئا أنتفع به، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إن كان ما يكفيک يغنيک، فأدنى ما فيها يغنيک، و إن كان ما يكفيک لا يغنيک فكلّ ما فيها لا يغنيک.

[١٩٢١] ١١-عنه، عن عدّه من أصحابنا، عن حنان بن سدير رفعه قال:

بازگشته، سخن را باز گفت. زن گفت: رسول خدا نیز انسانی است. او را از حال خودت آگاه کن. پس به نزد حضرت آمد. رسول خدا چون او را دید، فرمود: هر کس از ما چیزی بخواهد می دهیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند او را بی نیاز می کند. آن مرد تا سه بار چنین کرد. سپس رفت و کلنگی عاریه کرده، به کوه رفت و هیزمی گرد آورده، به شهر آورد و به نیم چارک آرد فروخت. آن گاه آن را به خانه برد و خورد. سپس فردا رفت و هیزم بیشتری آورده، فروخت. و پیوسته کار کرد و مالی گرد آورد تا کلنگی خرید، سپس مالی گرد آورد و دو بچّه شتر و یک نوکر خرید. سپس ثروتمند و کامیاب شد. آن گاه به نزد پیامبر گرامی آمده، قصّه را گفت که چگونه آمد تا چیزی از ایشان بخواهد و از ایشان چه شنید. پیامبر گرامی فرمود: من که به تو گفتم: هرکس از ما چیزی بخواهد، می دهیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند او را بی نیاز می گرداند.

[۱۹۱۸]۸-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر کس می خواهد از بی نیازترین مردم باشد، به آنچه در دست خدا است مطمئن تر باشد تا به آنچه در دست جز او است.

[۱۹۱۹]۹-ابو حمزه از حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکس به آنچه خدا روزی کرده، قناعت کند از بی نیازترین مردمان است.

[۱۹۲۰]۱۰-حمزۀ حمران گفته است: مردی به نزد حضرت صادق علیه السّلام شکایت برد و گفت: من می جویم و به دست می آورم ولی قانع نشده، نفسم برای بیشتر از آن با من ستیز می کند. چیزی به من بیاموزید تا به آن سودمند گردم. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: اگر آنچه تو را بس است بی نیازت می کند، کم ترین چیزی که در دنیا است تو را بی نیاز می کند و اگر آنچه تو را بس است بی نیازت نمی کند، همۀ دنیا هم تو را بی نیاز نخواهد کرد.

[۱۹۲۱]۱۱-از حنان سدیر حدیثی که سندش را به امیر مؤمنان علیه السّلام رسانده، روایت

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: من رضى من الدّنيا بما يجزيه كان أيسر ما فيها يكفيه، و من لم يرض من الدّنيا بما يجزيه لم يكن فيها شىء يكفيه.

باب الكفاف

[١٩٢٢]١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن غير واحد، عن عاصم بن حميد، عن أبى عبيده الحذّاء قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: قال اللّه عزّ و جلّ: إنّ من أغبط أوليائى عندى رجلا خفيف الحال، ذا حظّ من صلاه، أحسن عباده ربّه بالغيب، و كان غامضا فى النّاس جعل رزقه كفافا، فصبر عليه، عجّلت منيّته فقلّ تراثه و قلّت بواكيه.

[١٩٢٣]٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: طوبى لمن أسلم و كان عيشه كفافا.

[١٩٢4]٣-النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: اللّهمّ ارزق محمّدا و آل محمّد و من أحبّ محمّدا و آل محمّد العفاف و الكفاف و ارزق من أبغض محمّدا و آل محمّد المال و الولد.

[١٩٢5]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن يعقوب بن يزيد، عن إبراهيم بن محمّد النّوفلىّ رفعه إلى علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليهما قال:

مرّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم براعى إبل فبعث يستسقيه، فقال: أمّا ما فى ضروعها فصبوح الحىّ و أمّا ما فى آنيتنا فغبوقهم، فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: اللّهمّ أكثر ماله

شده که ایشان فرمودند: هرکس از دنیا به آنچه او را بس است، خرسند باشد، کم ترین چیز دنیا او را بس است. و هرکس از دنیا به آنچه او را بس است، خرسند نباشد، چیزی در دنیا نیست که او را کفایت کند.

کفاف

[۱۹۲۲]۱-ابو عبیدۀ حذّاء گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید که رسول خدا فرمود: خداوند عزّتمند فرموده است: از رشک انگیزترین دوستانم در پیشگاه من مرد سبک حال صاحب بهرۀ از نماز است که در نهان به نیکی پروردگارش را عبادت می کند. در میان مردم گمنام است و روزی اش را به اندازۀ کفاف قرار داده، بر آن شکیبایی می کند. و مرگش که به شتاب برسد، ارث و گریه کنندگانی اندک دارد.

[۱۹۲۳]۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خوشا کسی که اسلام آورده و زندگی اش به اندازۀ کفاف است.

[۱۹۲4]۳-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خدایا به محمّد و خاندان محمّد علیهم السّلام و کسانی که محمّد و خاندان محمّد علیهم السّلام را دوست دارند پاکدامنی و کفاف را روزی کن. و به کسانی که دشمن محمّد و خاندان محمّد علیهم السّلام هستند مال و فرزند روزی کن.

[۱۹۲5]4-ابراهیم بن محمّد نوفلی حدیثی که سندش را به حضرت سجّاد علیه السّلام رسانده، روایت کرده که ایشان فرمودند: رسول خدا بر شترچرانی گذشت و کسی را فرستاد تا از او آشامیدنی بخواهد. او گفت: آنچه در سینه های شتران است برای صبحانۀ قبیله است و آنچه در ظرف هایمان است برای شامشان. پس رسول خدا فرمود: خدایا مال و فرزندش را فراوان کن. سپس به گوسفندچرانی گذشت و کسی

و ولده، ثمّ مرّ براعى غنم فبعث إليه يستسقيه فحلب له ما فى ضروعها و أكفأ ما فى إنائه فى إناء رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و بعث إليه بشاه و قال: هذا ما عندنا و إن أحببت أن نزيدک زدناک، قال: فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: اللّهمّ ارزقه الكفاف، فقال له بعض أصحابه، يا رسول اللّه دعوت للّذى ردّک بدعاء عامّتنا نحبّه و دعوت للّذى أسعفک بحاجتک بدعاء كلّنا نكرهه؟ فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: إنّ ما قلّ و كفى خير ممّا كثر و ألهى: اللّهمّ ارزق محمّدا و آل محمّد الكفاف.

[١٩٢٦]5-عنه، عن أبيه، عن أبى البخترىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: يحزن عبدى المؤمن إن قتّرت عليه و ذلک أقرب له منّى، و يفرح عبدى المؤمن إن وسّعت عليه و ذلک أبعد له منّى.

[١٩٢٧]6-الحسين بن محمّد، عن أحمد بن إسحاق، عن بكر بن محمّد الأزدىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: قال اللّه عزّ و جلّ: إنّ من أغبط أوليائى عندى عبدا مؤمنا، ذا حظّ من صلاح، أحسن عباده ربّه، و عبد اللّه فى السّريره، و كان غامضا فى النّاس فلم يشر إليه بالأصابع و كان رزقه كفافا، فصبر عليه فعجّلت به المنيّه، فقلّ تراثه و قلّت بواكيه.

باب تعجيل فعل الخير

[١٩٢٨]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن النّعمان قال: حدّثنى حمزه بن حمران قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إذا همّ أحدكم بخير فلا يؤخّره فإنّ العبد ربّما صلّى الصّلاه أو صام اليوم فيقال له: اعمل ما شئت بعدها فقد غفر [اللّه]لک.

را فرستاد تا از او شیر بخواهد. او آنچه در سینهٔ گوسفندان بود، دوشید و آنچه در ظرف هایش داشت در ظرف رسول خدا ریخته و گوسفندی نیز فرستاد و عرض کرد: این چیزی بود که داشتیم اگر دوست داشتید بیشتر هم می دهیم. و رسول خدا فرمودند: خدایا کفاف را روزی اش کن. پس یکی از اصحاب پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا برای کسی که به شما چیزی نداد، دعایی کردی که ما همه دوست داشتیم ولی برای کسی که نیازت را برآورد دعایی کردی که همهٔ ما آن را ناپسند می دانیم؟ ! رسول خدا فرمودند: همانا اندک به کفایت بهتر از بسیار مشغول کننده است. خدایا به محمّد و خاندان محمّد علیهم السّلام کفاف را روزی کن.

[۱۹۲۶]5-ابو البختری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که خداوند شکوهمند می فرماید: اگر بر بندهٔ مؤمنم تنگ بگیرم، غمگین می شود درحالی که آن، او را به من نزدیک تر می کند. و اگر وسعت بدهم، شادمان می شود درحالی که آن، او را از من دورتر می کند.

[۱۹۲۷]6-بکر بن محمّد ازدی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که [رسول خدا]فرمودند: خداوند شکوهمند فرموده است: از رشک انگیزترین دوستانم در پیشگاهم بندهٔ مؤمن صاحب بهرهٔ از نیکی است که به خوبی پروردگارش را عبادت می کند. خداوند را در دل عبادت می کند و در میان مردم گمنام است و با انگشت به سویش اشاره نمی شود. روزی اش به قدر کفاف است و بر آن شکیبایی می کند و مرگش که به شتاب برسد، ارزشش ناچیز و گریه کنندگانش اندک اند.

شتاب در کار نیک

[۱۹۲۸]۱-حمزهٔ حمران گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: وقتی یکی از شما قصد خیری کرد، آن را عقب نیندازد. که بسا بنده نمازی بگزارد یا روزه ای بگیرد و آن گاه به او بگویند: اینک هر کار که خواهی بکن که [خدا]تو را

[۱۹۲۹]۲-عنه، عن علیّ بن الحکم، عن أبی جمیله قال، قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:

افتتحوا نهارکم بخیر و أملوا علی حفظتکم فی أوّله خیرا و فی آخره خیرا، یغفر لکم ما بین ذلک إن شاء اللّه.

[۱۹۳۰]۳-عنه، عن ابن أبی عمیر، عن مرازم بن حکیم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان أبی یقول: إذا هممت بخیر فبادر، فإنّک لا تدری ما یحدث.

[۱۹۳۱]4-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن ابن أذینه، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: إنّ اللّه یحبّ من الخیر ما یعجّل.

[۱۹۳۲]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن علیّ بن الحکم، عن أبان بن عثمان، عن بشیر بن یسار، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إذا أردت شیئا من الخیر فلا تؤخّره، فإنّ العبد یصوم الیوم الحارّ یرید ما عند اللّه فیعتقه اللّه به من النّار، و لا تستقلّ ما یتقرّب به إلی اللّه عزّ و جلّ و لو شقّ تمره.

[۱۹۳۳]6-عنه، عن ابن فضّال، عن ابن بکیر، عن بعض أصحابنا، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من همّ بخیر فلیعجّله و لا یؤخّره، فإنّ العبد ربّما عمل العمل فیقول اللّه تبارک و تعالی: قد غفرت لک و لا أکتب علیک شیئا أبدا، و من همّ بسیّئه فلا یعملها، فإنّه ربّما عمل العبد السّیّئه فیراه اللّه سبحانه فیقول: لا و عزّتی و جلالی لا أغفر لک بعدها أبدا.

[۱۹۳4]۷-علیّ، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن سالم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

[۱۹۲۹]۲-از ابو جمیله روایت شده که رسول خدا فرمودند: روزتان را با نیکی بیاغازید و در آغاز و پایان آن بر فرشتگان نگاهبانتان نیکی بنویسانید تا ان شاء اللّه آنچه میان آن دو است برایتان آمرزیده شود.

[۱۹۳۰]۳-مرازم حکیم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پدرم می فرمود:

وقتی قصد خیری کردی به آن شتاب کن؛ زیرا تو نمی دانی که چه روی خواهد داد.

[۱۹۳۱]4-زراره از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خداوند خیری را که در آن شتاب می شود، دوست دارد.

[۱۹۳۲]5-بشیر یسار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی قصد کار خیری کردی آن را به عقب نینداز. که بنده روزی گرم را روزه می گیرد تا به آنچه نزد خدا است برسد و خدا به سبب آن او را از آتش رها می کند. و آنچه را باعث نزدیکی به خداوند عزّتمند می شود، اندک نشمار حتّی اگر به اندازۀ نصف خرما باشد.

[۱۹۳۳]6-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر کس قصد انجام خیری کرد، در آن شتاب کند و عقب نیندازد. که بسا بنده عملی انجام دهد که خداوند پاک و والا بفرماید: تو را آمرزیدم و دیگر به زیانت چیزی نمی نویسم. و هرکس به انجام گناهی قصد کرد، آن را انجام ندهد که بسا بنده گناهی انجام دهد و خداوند پاک او را دیده، بفرماید: به عزّت و شکوهم سوگند که پس از این هرگز تو را نمی آمرزم.

[۱۹۳4]۷-هشام سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی به

إذا هممت بشىء من الخير فلا تؤخّره، فإنّ اللّه عزّ و جلّ ربّما اطّلع على العبد و هو على شىء من الطّاعه فيقول: و عزّتى و جلالى لا أعذّبک بعدها أبدا، و إذا هممت بسيّئه فلا تعملها، فإنّه ربّما اطّلع اللّه على العبد و هو على شىء من المعصيه فيقول: و عزّتى و جلالى لا أغفر لک بعدها أبدا

[١٩٣٥]٨-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن ابن فضّال، عن أبى جميله، عن محمّد بن حمران، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا همّ أحدكم بخير أو صله فإنّ عن يمينه و شماله شيطانين فليبادر لا يكفّاه عن ذلک.

[١٩٣٦]٩-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن أبى الجارود قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: من همّ بشىء من الخير فليعجّله، فإنّ كلّ شىء فيه تأخير فإنّ للشّيطان فيه نظره.

[١٩٣٧] ١٠-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن علىّ بن أسباط عن العلاء، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ اللّه ثقّل الخير على أهل الدّنيا كثقله فى موازينهم يوم القيامه و إنّ اللّه عزّ و جلّ خفّف الشّرّ على أهل الدّنيا كخفّته فى موازينهم يوم القيامه.

باب الإنصاف و العدل

[١٩٣٨]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم، عن الحسن بن حمزه، عن جدّه، عن أبى حمزه الثّمالىّ، عن علىّ بن

انجام کار نیکی قصد کردی آن را عقب نینداز، که بسا خداوند شکوهمند بر بنده ای که در حال اطاعت است آگاه شود و بفرماید: به عزّت و شکوهم سوگند پس از این هرگز تو را عذاب نمی کنم. و چون به انجام گناهی قصد کردی، عمل نکن. که بسا خداوند بر بنده ای که در حال گناه است آگاه شود و بفرماید: به عزّت و شکوهم سوگند، پس از این دیگر تو را نمی آمرزم.

[۱۹۳۵]۸-محمّد حمران از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی یکی از شما به نیکی یا بخششی قصد می کند، دو شیطان در راست و چپش قرار می گیرند. پس باید شتاب کند تا آن دو او را از آن کار باز ندارند.

[۱۹۳۶]۹-ابو جارود گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: هرکس به انجام کاری نیک قصد کرد، در آن شتاب کند؛ زیرا هرچیزی که تأخیری داشته باشد، شیطان به آن نظر خواهد کرد.

[۱۹۳۷] ۱۰-محمّد مسلم گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند نیکی را بر اهل دنیا سنگین ساخت چنان که روز قیامت در ترازوهاشان سنگین است و بدی را برایشان سبک قرار داد چنان که در روز قیامت در ترازوهاشان سبک است.

انصاف و عدالت

[۱۹۳۸]۱-ابو حمزۀ ثمالی از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا در

الحسين صلوات اللّه عليهما قال:

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يقول فى آخر خطبته: طوبى لمن طاب خلقه و طهرت سجيّته و صلحت سريرته و حسنت علانيته و أنفق الفضل من ماله و أمسک الفضل من قوله و أنصف النّاس من نفسه.

[١٩٣٩]٢-عنه، عن محمّد بن سنان، عن معاويه بن وهب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من يضمن لى أربعه بأربعه أبيات فى الجنّه؟ أنفق و لا تخف فقرا، و أفش السّلام فى العالم، و اترک المراء و إن كنت محقّا، و أنصف النّاس من نفسک.

[١٩٤٠]٣-عنه، عن الحسن بن علىّ بن فضّال، عن علىّ بن عقبه، عن جارود أبى المنذر قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: سيّد الأعمال ثلاثه: إنصاف النّاس من نفسک حتّى لا ترضى بشىء إلاّ رضيت لهم مثله و مواساتک الأخ فى المال و ذكر اللّه على كلّ حال ليس سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلاّ اللّه و اللّه أكبر فقط و لكن إذا ورد عليک شىء أمر اللّه عزّ و جلّ به أخذت به أو إذا ورد عليک شىء نهى اللّه عزّ و جلّ عنه تركته.

[١٩٤١]4-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن إبراهيم بن محمّد الثّقفىّ، عن علىّ بن المعلّى، عن يحيى بن أحمد، عن أبى محمّد الميثمىّ، عن رومىّ بن زراره، عن أبيه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام فى كلام له: ألا إنّه من ينصف النّاس من نفسه لم يزده اللّه إلاّ عزّا.

[١٩٤٢]5-عنه، عن عثمان بن عيسى، عن عبد اللّه بن مسكان، عن محمّد بن

پایان خطبه اش می فرمود: خوشا کسی که اخلاقش خوش، طبعش پاک، نهانش نیک و آشکارش نیکو است. زیادی مالش را بخشیده، از زیادی سخن دریغ می کند و با مردم انصاف می ورزد.

[۱۹۳۹]۲-معاویۀ وهب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چه کسی در برابر چهار خانه در بهشت، چهار چیز را به عهده می گیرد؟ ببخش و از فقر نترس. سلام گفتن را در جهان بگستر. جدال را رها کن اگرچه حقّ با تو باشد و با مردم به انصاف رفتار کن.

[۱۹۴۰]۳-جارود ابو منذر گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

سرور اعمال سه چیز است: انصاف با مردم، چنان که به چیزی برای خودت خرسند نشوی مگر این که به مانند آن برای آنان هم خرسند شوی. و شریک کردن برادر در مال خود و یاد خدا در همه حال. که فقط سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الاّ اللّه و اللّه اکبر نیست. بلکه ذکر این است که وقتی فرمانی از خداوند شکوهمند آمد، انجامش دهی و چون نهی ای بیامد رها کنی.

[۱۹۴۱]4-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرموده است: همانا هرکس با مردم به انصاف رفتار کند، خداوند عزّتش را می افزاید.

[۱۹۴۲]5-محمّد مسلم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: سه کس

مسلم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ثلاثه هم أقرب الخلق إلی اللّه عزّ و جلّ یوم القیامه حتّی یفرغ من الحساب:

رجل لم تدعه قدره فی حال غضبه إلی أن یحیف علی من تحت یده، و رجل مشی بین اثنین فلم یمل مع أحدهما علی الآخر بشعیره، و رجل قال بالحقّ فیما له و علیه.

[۱۹۴۳]6-عنه، عن أبیه، عن النّضر بن سوید، عن هشام بن سالم، عن زراره، عن الحسن البزّاز، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال فی حدیث له:

ألا أخبرکم بأشدّ ما فرض اللّه علی خلقه، فذکر ثلاثه أشیاء أوّلها: إنصاف النّاس من نفسک.

[۱۹۴۴]۷-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن النّوفلیّ، عن السّکونیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: سیّد الأعمال إنصاف النّاس من نفسک و مواساه الأخ فی اللّه و ذکر اللّه عزّ و جلّ علی کلّ حال.

[۱۹۴۵]۸-علیّ، عن أبیه، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن زراره، عن الحسن البزّاز قال:

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام: ألا أخبرک بأشدّ ما فرض اللّه علی خلقه؟ [ثلاث] قلت: بلی قال: إنصاف النّاس من نفسک و مواساتک أخاک و ذکر اللّه فی کلّ موطن، أما إنّی لا أقول سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلاّ اللّه و اللّه أکبر و إن کان هذا من ذاک و لکن ذکر اللّه جلّ و عزّ فی کلّ موطن إذا هجمت علی طاعه أو علی معصیه.

[۱۹۴۶]۹-ابن محبوب، عن أبی أسامه قال:

در روز قیامت و تا پایان حساب رسی نزدیک ترین آفریدگان به خداوند عزّتمند هستند: مردی که قدرتش در حال خشم، او را به ستم بر زیردستانش وانمی دارد.

مردی که میان دو نفر راه می رود ولی به اندازه جوی به یکی از آن ها مایل نمی شود و مردی که حقّ را می گوید، چه به سودش باشد و چه به زیانش.

[۱۹۴۳]6-حسن بزّار گفت: در حدیثی حضرت صادق علیه السّلام فرموده است: آیا شما را به دشوارترین چیزی که خدا بر آفریدگانش واجب کرده، آگاه نکنم. و سه چیز فرموده که نخستین شان انصاف ورزی با مردم است.

[۱۹۴۴]۷-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

سرور اعمال، انصاف با مردم، یاری برادر در راه خدا و یاد خدای شکوهمند در هر حال است.

[۱۹۴۵]۸-حسن بزّاز گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند: آیا تو را از دشوارترین واجبات خداوند بر آفریدگانش [که سه چیز است]آگاه نکنم؟ من عرض کردم: چرا. فرمودند: انصاف با مردم، یاری برادرت و یاد خداوند در همه جا. بدان که من نگفتم سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الاّ اللّه و اللّه اکبر. اگرچه این هم یاد خدا است ولی یاد خدای عزّتمند در همه جا وقتی است که با اطاعت یا گناهی برخورد می کنی.

[۱۹۴۶]۹-از ابو اسامه روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: مؤمن به

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: ما ابتلى المؤمن بشىء أشدّ عليه من خصال ثلاث يحرمها، قيل: و ما هنّ؟ قال: المواساه فى ذات يده و الإنصاف من نفسه و ذكر اللّه كثيرا، أما إنّى لا أقول: سبحان اللّه و الحمد للّه [و لا إله إلاّ اللّه]و لكن ذكر اللّه عند ما أحلّ له و ذكر اللّه عند ما حرّم عليه.

[١٩٤٧] ١٠-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن يحيى بن إبراهيم بن أبى البلاد، عن أبيه، عن جدّه أبى البلاد رفعه قال:

جاء أعرابىّ إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و هو يريد بعض غزواته، فأخذ بغرز راحلته، فقال: يا رسول اللّه علّمنى عملا أدخل به الجنّه، فقال: ما أحببت أن يأتيه النّاس إليک فأته إليهم و ما كرهت أن يأتيه النّاس إليک فلا تأته إليهم، خلّ سبيل الرّاحله.

[١٩٤٨] ١١-أبو علىّ الأشعرىّ، عن الحسن بن علىّ الكوفىّ، عن عبيس بن هشام، عن عبد الكريم، عن الحلبىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

العدل أحلى من الماء يصيبه الظّم آن، ما أوسع العدل إذا عدل فيه و إن قلّ.

[١٩٤٩]١٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن بعض أصحابه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أنصف النّاس من نفسه رضى به حكما لغيره.

[١٩٥٠]١٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن يوسف بن عمران بن ميثم، عن يعقوب بن شعيب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أوحى اللّه عزّ و جلّ إلى آدم عليه السّلام أنّى سأجمع لک الكلام فى أربع كلمات، قال: يا ربّ و ما هنّ؟ قال: واحده لى و واحده لک و واحده فيما بينى و بينک و واحده فيما بينک و بين النّاس قال: يا ربّ بيّنهنّ لى حتّى أعلمهنّ، قال: أمّا الّتى

چیزی دشوارتر از محروم شدن از سه خصلت دچار نمی شود. گفتند: و آن سه چیستند؟ فرمودند: کمک با آنچه در دست دارد، انصاف ورزی و یاد بسیار خدا.

هان من نمی گویم: سبحان اللّه و الحمد للّه [و لا اله الاّ اللّه]بلکه یاد خدا در حلال و حرامی است که خدا بر او نوشته است.

[۱۹۴۷] ۱۰-ابو بلاد حدیثی روایت کرده، گفته است: اعرابی ای به نزد پیامبر گرامی که برای یکی از جنگ ها آماده می شد آمده، رکاب شترش را گرفت و گفت: ای رسول خدا عملی به من بیاموز که به بهشتم ببرد. حضرت فرمودند: با مردم چنان رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند و هرگونه که نمی پسندی با تو رفتار بکنند با آنان نکن. اینک راه شتر را باز کن.

[۱۹۴۸] ۱۱-حلبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: عدل شیرین تر از آبی است که به دست تشنه می رسد. چه توانگر است این عدل- وقتی عدالت برقرار شود-اگرچه اندک باشد.

[۱۹۴۹] ۱۲-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر که با مردم انصاف ورزد، به داوری اش برای دیگران راضی می گردند.

[۱۹۵۰] ۱۳-یعقوب شعیب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

خداوند عزّتمند به آدم علیه السّلام چنین وحی کرد: من همهٔ سخن را برای تو در چهار کلمه جمع خواهم کرد. او عرض کرد: پروردگارا آن چهار کلمه چیست؟ فرمود: یکی برای من است، یکی برای تو. یکی میان من و تو و یکی میان تو و مردم. او عرض

لی فتعبدنی لا تشرک بی شیئا، و أمّا الّتی لک فأجزیک بعملک أحوج ما تکون إلیه، و أمّا الّتی بینی و بینک فعلیک الدّعاء و علیّ الإجابه و، أمّا الّتی بینک و بین النّاس فترضی للنّاس ما ترضی لنفسک و تکره لهم ما تکره لنفسک.

[۱۹۵۱]4 ۱-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن ابن فضّال، عن غالب بن عثمان، عن روح ابن أخت المعلّی، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

اتّقوا اللّه و اعدلوا، فإنّکم تعیبون علی قوم لا یعدلون.

[۱۹۵۲]5 ۱-عنه، عن ابن محبوب، عن معاویه بن وهب، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

العدل أحلی من الشّهد، و ألین من الزّبد، و أطیب ریحا من المسک.

[۱۹۵۳]6 ۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن إسماعیل بن مهران، عن عثمان بن جبله، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: ثلاث خصال من کنّ فیه أو واحده منهنّ کان فی ظلّ عرش اللّه یوم لا ظلّ إلاّ ظلّه: رجل أعطی النّاس من نفسه ما هو سائلهم، و رجل لم یقدّم رجلا و لم یؤخّر رجلا حتّی یعلم أنّ ذلک للّه رضی، و رجل لم یعب أخاه المسلم بعیب حتّی ینفی ذلک العیب عن نفسه، فإنّه لا ینفی منها عیبا إلاّ بدا له عیب، و کفی بالمرء شغلا بنفسه عن النّاس.

[۱۹۵۴]۷ ۱-عنه، عن عبد الرّحمن بن حمّاد الکوفیّ، عن عبد اللّه بن إبراهیم الغفاریّ، عن جعفر بن إبراهیم الجعفریّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: من واسی الفقیر من ماله و أنصف النّاس من نفسه فذلک المؤمن حقّا.

[۱۹۵۵]۸ ۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن

کرد: پروردگارا آن ها را بیان کن تا من بدانم. فرمود: آنچه برای من است این که مرا بندگی کنی و چیزی را شریکم قرار ندهی. آنچه برای تو است این که من تو را برای عملت در زمانی که به آن نیازمندتری پاداش می دهم. و آنچه میان من و تو است این که خواستن از تو است و پذیرش از من. و آنچه میان تو و مردم است این که برای مردم به چیزی راضی شو که برای خودت راضی می شوی و برایشان نپسند آنچه برای خودت نمی پسندی.

[۱۹۵۱]۱4-روح اخت معلّی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: از خدا پروا کنید و عدالت بورزید که شما از مردمی که عدالت نمی ورزند عیب می گیرید.

[۱۹۵۲]۱5-معاویۀ وهب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

عدالت شیرین تر از عسل است و نرم تر از کره و خوشبوتر از مشک.

[۱۹۵۳]۱6-عثمان جبله از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: سه خصلت است که اگر همه یا یکی از آن ها در کسی باشد در روزی که سایه ای جز سایۀ خداوند نیست در سایۀ عرش او قرار می گیرد: مردی که به مردم چیزی می دهد که خودش از ایشان می خواست؛ مردی که دیگری را پیش و پس نمی اندازد مگر بداند که رضای خدا در آن است. و مردی که از برادر مسلمانش عیبی نمی گیرد مگر وقتی که آن عیب را از خودش دور کند؛ زیرا هر عیبی که از او برطرف شود، عیب دیگری آشکار می گردد و برای مرد همین بس که به جای مردم، به خودش بپردازد.

[۱۹54]۱۷-جعفر بن ابراهیم جعفری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هرکس فقیری را در مالش شریک کند و با مردم انصاف ورزد، به راستی مؤمن است.

[۱۹55]۱۸-یوسف بزّاز گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هرگاه دو

خالد بن نافع بيّاع السّابرىّ، عن يوسف البزّاز قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: ما تدارأ اثنان فى أمر قطّ، فأعطى أحدهما النّصف صاحبه فلم يقبل منه إلاّ أديل منه.

[١٩٥٦]١٩-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن أبى أيّوب، عن محمّد بن قيس، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ للّه جنّه لا يدخلها إلاّ ثلاثه أحدهم من حكم فى نفسه بالحقّ.

[١٩٥٧] ٢٠-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن حمّاد، عن الحلبىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

العدل أحلى من الماء يصيبه الظّم آن، ما أوسع العدل إذا عدل فيه و إن قلّ.

باب الاستغناء عن النّاس

[١٩٥٨]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

شرف المؤمن قيام اللّيل و عزّه استغناؤه عن النّاس.

[١٩٥٩]٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و علىّ بن محمّد القاسانىّ جميعا، عن القاسم بن محمّد، عن سليمان بن داود المنقرىّ، عن حفص بن غياث قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إذا أراد أحدكم أن لا يسأل ربّه شيئا إلاّ أعطاه فلييأس من النّاس كلّهم و لا يكون له رجاء إلاّ عند اللّه، فإذا علم اللّه عزّ و جلّ ذلک من قلبه لم يسأل اللّه شيئا إلاّ أعطاه.

[١٩٦٠]٣-و بهذا الإسناد، عن المنقرىّ، عن عبد الرّزّاق، عن معمر، عن الزّهرىّ، عن علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليهما قال:

تن در موضوعی ستیزه کنند آن که به دیگری انصاف دهد ولی او نپذیرد، چیره می شود.

[۱۹۵۶]۱۹-محمّد قیس از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند بهشتی دارد که جز سه گروه به آن نمی روند و یکی از آنان کسانی اند که دربارهٔ خودشان به راستی داوری می کنند.

[۱۹۵۷] ۲۰-حلبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: عدل شیرین تر از آبی است که تشنه به آن برسد. چه توانگر است این عدالت، وقتی عدل برقرار شود، اگرچه اندک باشد.

بی نیازی از مردم

[۱۹۵۸]۱-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

برخاستن در شب، شرافت مؤمن است و بی نیازی از مردم، عزّتش.

[۱۹۵۹]۲-از حفص غیاث روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

وقتی کسی از شما خواست چیزی از خدا نخواهد جز این که برآورده شود، باید از همهٔ مردم ناامید شود و هیچ امیدواری ای جز نزد خداوند نداشته باشد.

و چون خداوند عزّتمند این را در قلبش ببیند، بنده چیزی نمی خواهد، جز این که به او می دهد.

[۱۹۶۰]۳-زهری از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: من همهٔ خیر

رأيت الخير كلّه قد اجتمع فى قطع الطّمع عمّا فى أيدى النّاس و من لم يرج النّاس فى شىء و ردّ أمره إلى اللّه عزّ و جلّ فى جميع أموره استجاب اللّه عزّ و جلّ له فى كلّ شىء.

[١٩٦١]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن الحسين بن أبى العلاء، عن عبد الأعلى بن أعين قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: طلب الحوائج إلى النّاس استلاب للعزّ و مذهبه للحياء و اليأس ممّا فى أيدى النّاس عزّ للمؤمن فى دينه و الطّمع هو الفقر الحاضر.

[١٩٦٢]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر قال:

قلت لأبى الحسن الرّضا عليه السّلام: جعلت فداک اكتب لى إلى إسماعيل بن داود الكاتب لعلّى أصيب منه، قال: أنا أضنّ بک أن تطلب مثل هذا و شبهه و لكن عوّل على مالى.

[١٩٦٣]6-عنه، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن معاويه بن عمّار، عن نجم بن حطيم الغنوىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

اليأس ممّا فى أيدى النّاس عزّ المؤمن فى دينه أو ما سمعت قول حاتم.

إذا ما عزمت اليأس ألفيته الغنى إذا عرّفته النّفس، و الطّمع الفقر

[١٩64]٧-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن عمّار السّاباطىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه يقول: ليجتمع فى قلبک الافتقار إلى النّاس و الاستغناء عنهم، فيكون افتقارک إليهم فى لين كلامک و حسن بشرک، و يكون استغناؤک عنهم فى نزاهه عرضک و بقاء عزّک.

را دیدم که در بریدن طمع از آنچه در دست مردم است گرد آمده بودند و هرکس در چیزی به مردم امیدوار نشود و در تمام کارها امیدش به خداوند شکوهمند باشد، خداوند همه چیز او را مستجاب می کند.

[۱۹۶۱]4-عبد الاعلای اعین گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: نیازجستن از مردم موجب سلب عزّت و از بین رفتن شرم است.

و ناامیدی از آنچه در دست مردم است، عزّت مؤمن در دینداری است.

و آزمندی، نیازمندی آماده است.

[۱۹۶۲]5-احمد بن محمّد ابو نصر گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم:

جانم فدایت برایم نامه ای به اسماعیل بن داود کاتب بنویس تا شاید چیزی از او بگیرم. فرمودند: من دریغم می آید که تو چنین چیزی از او بخواهی تو بر مال من تکیه بزن.

[۱۹۶۳]6-نجم بن خطیم غنوی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

ناامیدی از آنچه در دست مردم است، عزّت مؤمن در دینداری او است. مگر سخن حاتم را نشنیده ای که گفت:

«وقتی به ناامیدشدن تصمیم گرفته، آن را به جان شناساندم، بی نیازی اش یافتم درحالی که آزمندی، فقر است» .

[1964]۷-عمّار ساباطی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان- درود خدا بر او-می فرمود: باید نیازمندی به مردم و بی نیازی از آنان در دلت گرد آیند، تا نیازمندی ات به آنان، سبب خوش سخنی و خوش رویی ات شود و بی نیازی ات، سبب آبروداری و عزّت، یحیای عمران نیز مانند این حدیث را روایت کرده است.

علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن علىّ بن معبد قال: حدّثنى علىّ بن عمر، عن يحيى بن عمران، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: كان أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه يقول: ثمّ ذكر مثله.

باب صله الرّحم

[۱۹۶۵]۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن جميل بن درّاج قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه جلّ ذكره: وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ اَلَّذِى تَسٰائَلُونَ بِهِ وَ اَلْأَرْحٰامَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً قال: فقال: هى أرحام النّاس، إنّ اللّه عزّ و جلّ أمر بصلتها و عظّمها، ألا ترى أنّه جعلها منه.

[۱۹۶۶]۲-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن النّعمان، عن إسحاق بن عمّار قال:

قال: بلغنى عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّ رجلا أتى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال: يا رسول اللّه أهل بيتى أبوا إلاّ توثّبا علىّ و قطيعه لى و شتيمه، فأرفضهم؟ قال: إذا يرفضكم اللّه جميعا، قال: فكيف أصنع؟ قال: تصل من قطعك و تعطى من حرمك و تعفو عمّن ظلمك، فإنّك إذا فعلت ذلك كان لك من اللّه عليهم ظهير.

[۱۹۶۷]۳-و عنه، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن محمّد بن عبيد اللّه قال:

قال أبو الحسن الرّضا عليه السّلام: يكون الرّجل يصل رحمه فيكون قد بقى من عمره ثلاث سنين فيصيّرها اللّه ثلاثين سنه و يفعل اللّه ما يشاء.

[۱۹۶۸]4-و عنه، عن علىّ بن الحكم، عن خطّاب الأعور، عن أبى حمزه قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: صله الأرحام تزكّى الأعمال و تنمى الأموال و تدفع

[۱۹۶۵]۱-جمیل درّاج گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه پرسیدم: (از خداوندی پروا کنید که به نام او از یکدیگر تقاضا می کنید و از خویشاوندان نیز پروا کنید که خداوند مراقب شما است.) [نساء (4) : ۱]فرمودند: مقصود خویشان مردم است.

که خداوند به پیوستن شان فرمان داده و بزرگش داشته است. مگر نمی بینی که آن را در ردیف خودش قرار داده است.

[۱۹۶۶]۲-اسحاق عمّار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام به من رسید که مردی به نزد پیامبر گرامی آمده، عرض کرد: ای رسول خدا خاندانم جز به حمله کردن به من و بریدن از من و دشنام دادنم راضی نمی شوند، آیا آنان را ترک بکنم؟ فرمود:

آن گاه خدا همۀ شما را ترک می کند. او عرض کرد: پس چه کنم؟ فرمود: با کسی که از تو بریده، بپیوند، به کسی که محرومت کرده، عطا کن و از کسی که به تو ستم کرده، بگذر. که تو وقتی چنین کنی خداوند پشتیبان تو در برابر آنان خواهد بود.

[۱۹۶۷]۳-از محمّد عبید اللّه روایت شده که حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: مردی که از عمرش سه سال مانده، صلۀ رحم می کند و خداوند آن را به سی سال تبدیل می کند. که خداوند هرچه خواهد، می کند.

[۱۹۶۸]4-از ابو حمزه روایت شده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: صلۀ رحم، اعمال را پاک، اموال را بسیار، بلاها را برطرف، حساب را آسان کرده، اجل را عقب می اندازد.

البلوى و تيسّر الحساب و تنسى فى الأجل.

[١٩٦٩]5-و عنه، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبى المقدام، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: أوصى الشّاهد من أمّتى و الغائب منهم و من فى أصلاب الرّجال و أرحام النّساء إلى يوم القيامه أن يصل الرّحم و إن كانت منه على مسيره سنه، فإنّ ذلک من الدّين.

[١٩٧٠]6-و عنه، عن علىّ بن الحكم، عن حفص، عن أبى حمزه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

صله الأرحام تحسّن الخلق و تسمّح الكفّ و تطيّب النّفس و تزيد فى الرّزق و تنسى فى الأجل.

[١٩٧١]7-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: إنّ الرّحم معلّقه بالعرش تقول: اللّهمّ صل من وصلنى و اقطع من قطعنى و هى رحم آل محمّد و هو قول اللّه عزّ و جلّ: اَلَّذِينَ يَصِلُونَ مٰا أَمَرَ اَللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ و رحم كلّ ذى رحم.

[١٩٧٢]8-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن مالک بن عطيّه، عن يونس بن عمّار قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: أوّل ناطق من الجوارح يوم القيامه الرّحم تقول: يا ربّ من وصلنى فى الدّنيا فصل اليوم ما بينک و بينه، و من قطعنى فى الدّنيا فاقطع اليوم ما بينک و بينه.

[١٩٧٣]9-عنه، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

[۱۹۶۹]5-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: به حاضر و غایب امّتم و به کسانی که در پشت مردان و رحم زنان هستند تا روز قیامت سفارش می کنم که صلهٔ رحم کنند، اگرچه راهشان به سوی همدیگر یک سال فاصله داشته باشد؛ زیرا صلهٔ رحم از دین است.

[۱۹۷۰]6-ابو حمزه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: صلهٔ رحم، اخلاق را نیکو، دست را بخششگر، جان را پاکیزه، روزی را افزون کرده، اجل را عقب می اندازد.

[۱۹۷۱]۷-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا خویشاوندی به عرش آویخته است و می گوید: خدایا با کسی که به من پیوسته، بپیوند و با کسی که از من بریده، ببر. و آن خویشاوندی خاندان محمّد علیهم السّلام است، و این سخن خداوند عزّتمند که فرمود: (و کسانی که پیوند می دهند به آنچه خدا فرموده پیوست داده شود.) [رعد (۱۳) ، ۲۱]و خویشاوند، همهٔ خویشان هستند.

[۱۹۷۲]۸-از یونس عمّار روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: از میان اعضای بدن، نخستین عضوی که در قیامت سخن می گوید، رحم است که می گوید: پروردگارا هرکس در دنیا به من پیوسته، امروز میان خودت و او را پیوند ده و هرکس در دنیا از من بریده، امروز میان خودت و او را ببر.

[۱۹۷۳]۹-احمد بن محمّد ابو نصر از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که حضرت

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: صل رحمک و لو بشربه من ماء، و أفضل ما توصل به الرّحم كفّ الأذى عنها، و صله الرّحم منسأه فى الأجل محببه فى الأهل.

[١٩٧4] ١٠-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز بن عبد اللّه، عن فضيل بن يسار قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: إنّ الرّحم معلّقه يوم القيامه بالعرش تقول: اللّهمّ صل من وصلنى و اقطع من قطعنى.

[١٩٧5] ١١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن حنان بن سدير، عن أبيه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال أبو ذرّ-رضى اللّه عنه-: سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يقول: حافّتا الصّراط يوم القيامه الرّحم و الأمانه، فإذا مرّ الوصول للرّحم، المؤدّى للأمانه نفذ إلى الجنّه و إذا مرّ الخائن للأمانه القطوع للرّحم لم ينفعه معهما عمل و تكفّأ به الصّراط فى النّار.

[١٩٧6] ١٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن حفص بن قرط، عن أبى حمزه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

صله الأرحام تحسّن الخلق، و تسمّح الكفّ، و تطيّب النّفس، و تزيد فى الرّزق، و تنسى فى الأجل.

[١٩٧٧] ١٣-عنه، عن عثمان بن عيسى، عن خطّاب الأعور، عن أبى حمزه قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: صله الأرحام تزكّى الأعمال، و تدفع البلوى، و تنمى الأموال، و تنسى له فى عمره، و توسّع فى رزقه، و تحبّب فى أهل بيته، فليتّق اللّه و ليصل رحمه.

[١٩٧٨] 14-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه و محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن

صادق علیه السّلام فرمودند: با خویشاوندانت بپیوند، اگرچه با شربت آبی باشد.

و برترین چیزی که با آن صلهٔ رحم می شود، خودداری از آزار خویشان است.

صلهٔ رحم اجل را عقب انداخته، محبّت خاندان را جلب می کند.

[۱۹۷۴] ۱۰-از فضیل یسار روایت شده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: در روز قیامت رحم به عرش آویخته، می گوید: خدایا با کسی که به من پیوسته، بپیوند و از کسی که با من بریده، ببر.

[۱۹۷۵] ۱۱-سدیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که ابو ذر-خدا از او خشنود باد-گفته است: از رسول خدا شنیدم می فرماید: دو حاشیهٔ صراط در روز قیامت، خویشاوندی و امانت هستند. که چون صلهٔ رحم کننده و امانتدار از آن بگذرند، به بهشت می رسند و وقتی خیانتکار به امانت و قطع رحم کننده از آن بگذرند، هیچ عملی سودشان نبخشیده، ایشان را در دوزخ می اندازد.

[۱۹۷۶] ۱۲-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: صلهٔ رحم، اخلاق را نیکو، دست را بخشنده، جان را پاکیزه، روزی را افزون کرده، اجل را عقب می اندازد.

[۱۹۷۷] ۱۳-صلهٔ رحم، اعمال را پاک، بلاها را برطرف، اموال را فراوان، عمر را طولانی، روزی را گسترده کرده و او را در میان خاندانش محبوب می کند. پس باید از خدا پروا کرده، صلهٔ رحم کرد.

[۱۹۷۸] 14-از حکم حنّاط روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: صلهٔ رحم

شاذان جميعا، عن ابن أبى عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن الحكم الحنّاط قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: صله الرّحم و حسن الجوار يعمران الدّيار و يزيدان فى الأعمار.

[١٩٧٩]5 ١-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ، عن عبد اللّه بن ميمون القدّاح، عن أبى عبيده الحذّاء، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: إنّ أعجل الخير ثوابا صله الرّحم.

[١٩٨٠]6 ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: من سرّه النّسأ فى الأجل و الزّياده فى الرّزق فليصل رحمه.

[١٩٨١]٧ ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى، عن إسحاق بن عمّار قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: ما نعلم شيئا يزيد فى العمر إلاّ صله الرّحم، حتّى إنّ الرّجل يكون أجله ثلاث سنين فيكون وصولا للرّحم فيزيد اللّه فى عمره ثلاثين سنه فيجعلها ثلاثا و ثلاثين سنه، و يكون أجله ثلاثا و ثلاثين سنه فيكون قاطعا للرّحم فينقصه اللّه ثلاثين سنه و يجعل أجله إلى ثلاث سنين.

الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشّاء، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام مثله.

[١٩٨٢]٨ ١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن عمرو بن

و نیک همسایگی سرزمین ها را آباد کرده، بر عمرها می افزاید.

[۱۹۷۹]۱5-ابو عبیدۀ حذّاء از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: پرشتاب ترین نیکی به سوی پاداش، صلۀ رحم است.

[۱۹۸۰]۱6-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هرکس که طول عمر و فراوانی روزی، شادمانش می کند، صلۀ رحم کند.

[۱۹۸۱]۱۷-از اسحاق عمّار روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ما چیزی جز صلۀ رحم را افزایندۀ عمر نمی دانیم. حتی مردی که سه سال از عمرش مانده، چون بسیار صلۀ رحم کند خداوند سی سال به عمرش می افزاید و آن را سی و سه سال می کند. و مردی که سی و سه سال عمر دارد و قطع رحم می کند، خداوند سی سالش را کاسته، آن را سه سال می کند. وشّاء مانند این حدیث را از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده است.

[۱۹۸۲]۱۸-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که چون امیر مؤمنان علیه السّلام به آهنگ

شمر، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

لمّا خرج أمیر المؤمنین علیه السّلام یرید البصره، نزل بالرّبذه فأتاه رجل من محارب، فقال: یا أمیر المؤمنین إنّی تحمّلت فی قومی حماله و إنّی سألت فی طوائف منهم المواساه و المعونه فسبقت إلیّ ألسنتهم بالنّکد فمرهم یا أمیر المؤمنین بمعونتی و حثّهم علی مواساتی، فقال: أین هم؟ فقال: هؤلاء فریق منهم حیث تری، قال: فنصّ راحلته فادّلفت کأنّها ظلیم فادّلف بعض أصحابه فی طلبها فلأیا بلأی ما لحقت، فانتهی إلی القوم فسلّم علیهم و سألهم ما یمنعهم من مواساه صاحبهم، فشکوه و شکاهم، فقال أمیر المؤمنین علیه السّلام: وصل امرؤ عشیرته، فإنّهم أولی ببرّه و ذات یده و وصلت العشیره أخاها إن عثر به دهر و أدبرت عنه دنیا، فإنّ المتواصلین المتباذلین مأجورون، و إنّ المتقاطعین المتدابرین موزورون، قال: ثمّ بعث راحلته و قال: خلّ.

[۱۹۸۳]۱۹-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن عثمان بن عیسی، عن یحیی، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام: لن یرغب المرء عن عشیرته و إن کان ذا مال و ولد و عن مودّتهم و کرامتهم و دفاعهم بأیدیهم و ألسنتهم، هم أشدّ النّاس حیطه من ورائه و أعطفهم علیه و ألمّهم لشعثه إن أصابته مصیبه أو نزل به بعض مکاره الأمور، و من یقبض یده عن عشیرته فإنّما یقبض عنهم یدا واحده و تقبض عنه منهم أیدی کثیره و من یلن حاشیته یعرف صدیقه منه المودّه، و من بسط یده بالمعروف إذا وجده یخلف اللّه له ما أنفق فی دنیاه و یضاعف له فی آخرته و لسان الصّدق للمرء یجعله اللّه فی النّاس خیرا من المال یأکله و یورّثه، لا یزدادنّ أحدکم کبرا و عظما فی نفسه و نأیا عن عشیرته، إن کان

بصره بیرون آمد، در ربذه فرودآمد و آن گاه مردی از قبیلهٔ محارب به نزدش آمده، عرض کرد: ای امیر مؤمنان! من در میان قبیله، غرامتی را به عهده گرفتم و از برخی گروه هاشان یاری و کمک خواستم ولی آنان از تهیدستی دم زدند. ای امیر مؤمنان آنان را به کمک بر من فرمان ده. آنان را به یاری من تشویق کن. حضرت فرمودند: آن ها کجایند؟ عرض کرد: گروهی از ایشان آن جا هستند که می بینی.

حضرت شترش را به آن سو حرکت داد و آن را همچون شترمرغ دواند و برخی از اصحاب به دنبال شتر به سختی به ایشان رسیدند. حضرت به آن گروه رسید و سلامشان کرده، پرسید که چه چیزی ایشان را از یاری رفیقشان بازداشته است؟ آن گاه آنان از آن مرد شکایت کردند و او از آنان. امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: مرد باید به قبیله اش پیوسته باشد و هم ایشان به نیکی به او و دستگیری از او سزاوارترند و قبیله باید به برادرش پیوسته باشد وقتی روزگار به او پشت پا زده و دنیا از او رو گردانده است؛ زیرا کسانی که به هم می پیوندند و به هم می بخشند، پاداش گیرندگان اند و کسانی که از هم بریده، به هم پشت می کنند باری سنگین بر دوش می کشند. سپس شترش را حرکت داده، فرمود: برو.

[۱۹۸۳]۱۹-یحیی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:

مرد هرگز نباید از خویشاوندانش و از دوستی و بزرگواری و هواداری شان با دست و زبان، روگردان شود، اگرچه مال و فرزنددار باشد. که آنان محکم ترین پشتیبان و مهربان ترین مردم به اویند. اگر رنجی به او رسد یا ناملایمی نازل شود، آنان زودتر به اصلاح آشفتگی اش برمی خیزند. و هرکس دست از خویشانش بردارد، از آنان تنها یک دست کم می شود ولی از او دست های یاری گر فراوانی بازگرفته می شود.

و هرکس نرم خو باشد، دوستش از او دوستی می شناسد. و هرکس چون فرصت یابد دست به نیکی بگشاید، خداوند آنچه را او بخشیده، در دنیا جایگزین کرده، در آخرت چند برابرش را می دهد. و نام نیکی که خداوند به کسانی از مردم می دهد، از مالی که می خورند و به ارث می گذارند، بهتر است. هیچ یک از شما نباید وقتی توانگر می شود، کبر و خودبزرگ بینی و دوری از خویشاوندانش افزوده گردد.

موسرا فی المال، و لا یزدادنّ أحدکم فی أخیه زهدا و لا منه بعدا إذا لم یر منه مروّه و کان معوزا فی المال، و لا یغفل أحدکم عن القرابه بها الخصاصه أن یسدّها بما لا ینفعه إن أمسکه و لا یضرّه إن استهلکه.

[۱۹۸۴] ۲۰-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد اللّه، عن عثمان بن عیسی، عن سلیمان بن هلال قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: إنّ آل فلان یبرّ بعضهم بعضا و یتواصلون، فقال: إذا تنمی أموالهم و ینمون فلا یزالون فی ذلک حتّی یتقاطعوا فإذا فعلوا ذلک انقشع عنهم.

[۱۹۸۵] ۲۱-عنه، عن غیر واحد، عن زیاد القندیّ، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: إنّ القوم لیکونون فجره و لا یکونون بررہ، فیصلون أرحامهم فتنمی أموالهم و تطول أعمارهم، فکیف إذا کانوا أبرارا بررہ.

[۱۹۸۶] ۲۲-و عنه، عن القاسم بن یحیی، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبی بصیر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام: صلوا أرحامکم و لو بالتّسلیم، یقول اللّه تبارک و تعالی: وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ اَلَّذِی تَسٰائَلُونَ بِهِ وَ اَلْأَرْحٰامَ إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً.

[۱۹۸۷] ۲۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علیّ بن الحکم، عن صفوان الجمّال قال:

وقع بین أبی عبد اللّه علیه السّلام و بین عبد اللّه بن الحسن کلام حتّی وقعت الضّوضاء بینهم و اجتمع النّاس فافترقا عشیّتهما بذلک و غدوت فی حاجه، فإذا أنا بأبی عبد اللّه علیه السّلام علی باب عبد اللّه بن الحسن و هو یقول: یا جاریه قولی

و هیچ کدام شما نباید وقتی نیازمند است، و از برادرش، بخشش نمی بیند او را ترک کند و دوری اش را افزون تر کند. هیچ کدام از شما نباید از برطرف کردن مشکل خویشان با چیزی که اگر نگاه دارد، سودی نمی رساند و اگر عطا کند، زیان نمی کند، غافل شود.

[۱۹۸۴] ۲۰-سلیمان هلال گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: فلان خاندان به همدیگر نیکی و صلهٔ رحم می کنند. فرمودند: پس اموال و خودشان فزون تر می گردند. و پیوسته چنین خواهد بود مگر این که از هم ببرند. وقتی چنین بکنند، این فزونی از آنان رخت برمی بندد.

[۱۹۸۵] ۲۱-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: گاهی مردم گناهکارند و نیکوکار نیستند ولی صلهٔ رحم می کنند. پس مالشان افزون شده، عمرهاشان طولانی می گردد. چه می شد، اگر نیکوکارانی نیک کردار بودند.

[۱۹۸۶]۲۲-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند: صلهٔ رحم کنید اگرچه با یک سلام کردن باشد، که خداوند پاک و والا می فرماید: (و از خدایی پروا کنید که به نام او از همدیگر تقاضا می کنید و از خویشان هم.

که خداوند مراقب شما است.) [نساء (4) : ۱]

[۱۹۸۷]۲۳-صفوان شتربان گفته است: میان حضرت صادق علیه السّلام و عبد اللّه حسن سخن درگرفت و غوغایی شد و مردم گرد آمدند. و شب با این احوال از هم جدا شدند. من فردا برای کاری بیرون رفتم و ناگاه حضرت صادق علیه السّلام را بر در عبد اللّه

لأبی محمّد [یخرج]قال: فخرج فقال: یا أبا عبد اللّه ما بکّر بک؟ فقال: إنّی تلوت آیه من کتاب اللّه عزّ و جلّ البارحه فأقلقتنی، قال: و ما هی؟ قال: قول اللّه جلّ و عزّ ذکره: اَلَّذِینَ یَصِلُونَ مٰا أَمَرَ اَللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخٰافُونَ سُوءَ اَلْحِسٰابِ فقال: صدقت لکأنّی لم أقرأ هذه الآیه من کتاب اللّه جلّ و عزّ قطّ فاعتنقا و بکیا.

[۱۹۸۸]۲۴-و عنه، عن علیّ بن الحکم، عن عبد اللّه بن سنان قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: إنّ لی ابن عمّ أصله فیقطعنی و أصله فیقطعنی حتّی لقد هممت لقطیعته إیّای أن أقطعه أ تأذن لی قطعه؟ قال: إنّک إذا وصلته و قطعک وصلکما اللّه عزّ و جلّ جمیعا و إن قطعته و قطعک قطعکما اللّه.

[۱۹۸۹]۲۵-عنه، عن علیّ بن الحکم، عن داود بن فرقد قال:

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام: إنّی أحبّ أن یعلم اللّه أنّی قد أذللت رقبتی فی رحمی و أنّی لأبادر أهل بیتی أصلهم قبل أن یستغنوا عنّی.

[۱۹۹۰]۲۶-عنه، عن الوشّاء، عن محمّد بن فضیل الصّیرفیّ، عن الرّضا علیه السّلام قال:

إنّ رحم آل محمّد [الأئمّه علیهما السّلام]المعلّقه بالعرش تقول: اللّهمّ صل من وصلنی و اقطع من قطعنی. ثمّ هی جاریه بعدها فی أرحام المؤمنین، ثمّ تلا هذه الآیه وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ اَلَّذِی تَسٰائَلُونَ بِهِ وَ اَلْأَرْحٰامَ.

[۱۹۹۱]۲۷-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد اللّه، عن ابن فضّال، عن ابن بکیر، عن عمر بن یزید قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: اَلَّذِینَ یَصِلُونَ مٰا أَمَرَ اَللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ فقال: قرابتک.

حسن دیدم که می فرمود: کنیزک به ابو محمّد بگو [بیرون بیاید]او بیرون آمده، گفت: ای ابا عبد اللّه چه چیزی شما را به این شتاب آورده است؟ فرمود: دیشب آیه ای از کتاب خدای شکوهمند را خواندم و پریشانم کرد. او گفت: کدام آیه؟ فرمود: این آیه که فرموده است: (کسانی که پیوند می دهند به آنچه خدا فرمان داده تا پیوند داده شود و از پروردگارشان می هراسند و از سختی حساب در بیم اند.) [رعد (۳) :

۲۱]او گفت: راست می گویی گویا که هرگز این آیه از کتاب خدا را نخوانده بودم.

آن گاه دست به گردن شده، گریستند.

[۱۹۸۸]۲۴-عبد اللّه سنان گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: من پسر عمویی دارم که هرچه با او می پیوندم، از من می برد چنان که تصمیم گرفته ام که اگر بار دیگر از من ببرد من هم از او ببرم، آیا شما اجازه می فرمایید؟ فرمودند: اگر تو با او بپیوندی و او از تو ببرد، خداوند عزّتمند با هر دوی شما خواهد پیوست ولی اگر تو از او ببری و او از تو ببرد، خداوند از هر دوی شما خواهد برید.

[۱۹۸۹]۲۵-داود فرقد گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند: من دوست دارم خداوند بداند که من برای خویشاوندانم، گردنم را کج می کنم. من پیش از آن که خاندانم از من بی نیاز شوند، به پیوستن به آن ها شتاب می کنم.

[۱۹۹۰]۲۶-محمّد بن فضیل صیرفی از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا رحم خاندان محمّد-امامان علیهم السّلام-به عرش آویخته، می گوید:

خدایا با کسی که به من پیوسته، بپیوند، و با کسی که از من بریده، ببر. و این پس از خاندان ایشان در رحم مؤمنان نیز جاری است. سپس این آیه را خواند: (و از خدایی پروا کنید که به نامش از همدیگر تقاضا می کنید و از خویشان نیز.) [نساء (4) : ۱]

[۱۹۹۱]۲۷-عمر یزید گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این آیه پرسیدم:

(کسانی که پیوند می دهند به آنچه خدا فرمان داده پیوند داده شود.) [رعد (۱۳) : ۲۱] فرمودند: یعنی به خویشانت.

ص :۳۴۹

[۱۹۹۲]۲۸-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حمّاد بن عثمان و هشام بن الحکم و درست بن أبی منصور، عن عمر بن یزید قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: اَلَّذِینَ یَصِلُونَ مٰا أَمَرَ اَللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ قال: نزلت فی رحم آل محمّد علیه و آله السّلام و قد تکون فی قرابتک، ثمّ قال: فلا تکوننّ ممّن یقول للشّیء: إنّه فی شیء واحد.

[۱۹۹۳]۲۹-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد اللّه، عن محمّد بن علیّ، عن أبی جمیله، عن الوصّافیّ، عن علیّ بن الحسین علیهما السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: من سرّه أن یمدّ اللّه فی عمره و أن یبسط له فی رزقه فلیصل رحمه، فإنّ الرّحم لها لسان یوم القیامه ذلق تقول: یا ربّ صل من وصلنی و اقطع من قطعنی، فالرّجل لیری بسبیل خیر إذا أتته الرّحم الّتی قطعها فتهوی به إلی أسفل قعر فی النّار.

[۱۹۹۴] ۳۰-علیّ بن محمّد، عن صالح بن أبی حمّاد، عن الحسن بن علیّ، عن صفوان، عن الجهم بن حمید قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: تکون لی القرابه علی غیر أمری، أ لهم علیّ حقّ؟

قال: نعم حقّ الرّحم لا یقطعه شیء و إذا کانوا علی أمرک کان لهم حقّان حقّ الرّحم و حقّ الإسلام

[۱۹۹۵]۳۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن إسحاق بن عمّار قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: إنّ صله الرّحم و البرّ لیهوّنان الحساب و یعصمان من الذّنوب، فصلوا أرحامکم و برّوا بإخوانکم و لو بحسن السّلام و ردّ الجواب.

[۱۹۹۲]۲۸-عمر یزید گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه پرسیدم:

(کسانی که پیوند می دهند به آنچه خدا فرمان داده، پیوند داده شود.) [رعد (۱۳) : ۲۱] فرمودند: دربارۀ خویشان خاندان محمّد علیه و آله السلام نازل شده است و دربارۀ خویشان تو هم هست. سپس فرمود: از کسانی نباش که دربارۀ موضوعی می گویند: این تنها دربارۀ یک مورد است.

[۱۹۹۳]۲۹-وصّافی از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هرکس دوست دارد خدا عمرش را دراز و روزی اش را گسترده کند، صلۀ رحم کند. زیرا رحم در روز قیامت زبان سخنور رسایی دارد که می گوید: پروردگارا بپیوند با کسانی که به من پیوسته اند و ببر از کسانی که از من بریده اند. که گاه شخصی که به ظاهر در راه خیر است، خویشاوندی که از او بریده، به نزدش می آید و او را به ژرفای دوزخ می اندازد.

[۱۹۹۴]۳۰-جهم حمید گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:

خویشاوندان من بر اعتقادات من هستند، آیا برایشان حقّی بر گردن من هست؟ فرمودند: بله، حقّ خویشاوندی است که هیچ چیزی آن را پاره نمی کند و اگر آنان بر عقیدۀ تو بودند، دو حقّ می داشتند: حقّ خویشاوندی و حقّ اسلام.

[۱۹۹۵]۳۱-اسحاق عمّار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا صلۀ رحم و نیکی، حساب را آسان ساخته، از گناه نگاه می دارند. پس صلۀ رحم کرده، به برادرانتان نیکی کنید، اگرچه به سلامی نیکو و جواب سلام دادن باشد.

[۱۹۹۶]۳۲-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن عبد الصّمد بن بشیر قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: صله الرّحم تهوّن الحساب یوم القیامه و هی منسأه فی العمر و تقی مصارع السّوء، و صدقه اللّیل تطفی غضب الرّبّ.

[۱۹۹۷]۳۳-علیّ، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حسین بن عثمان، عمّن ذکره، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ صله الرّحم تزکّی الأعمال و تنمی الأموال و تیسّر الحساب و تدفع البلوی و تزید فی الرّزق.

باب البرّ بالوالدین

[۱۹۹۸]۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، و علیّ بن إبراهیم، عن أبیه جمیعا، عن الحسن بن محبوب، عن أبی ولاّد الحنّاط قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ بِالْوٰالِدَیْنِ إِحْسٰاناً ما هذا الإحسان؟ فقال: الإحسان أن تحسن صحبتهما و أن لا تکلّفهما أن یسألاک شیئا ممّا یحتاجان إلیه و إن کانا مستغنیین أ لیس یقول اللّه عزّ و جلّ: لَنْ تَنٰالُوا اَلْبِرَّ حَتّٰی تُنْفِقُوا مِمّٰا تُحِبُّونَ قال: ثمّ قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: و أمّا قول اللّه عزّ و جلّ: إِمّٰا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ اَلْکِبَرَ أَحَدُهُمٰا أَوْ کِلاٰهُمٰا فَلاٰ تَقُلْ لَهُمٰا أُفٍّ وَ لاٰ تَنْهَرْهُمٰا قال: إن أضجراک فلا تقل لهما أفّ و لا تنهرهما إن ضرباک، قال: وَ قُلْ لَهُمٰا قَوْلاً کَرِیماً قال: إن ضرباک فقل لهما غفر اللّه لکما، فذلک منک قول کریم، قال: وَ اِخْفِضْ لَهُمٰا جَنٰاحَ اَلذُّلِّ مِنَ اَلرَّحْمَهِ قال: لا تملأ عینیک من النّظر إلیهما إلاّ برحمه و رقّه و لا ترفع صوتک فوق أصواتهما و لا یدک فوق أیدیهما و لا تقدّم قدّامهما.

[۱۹۹۶]۳۲-از عبد الصّمد بشیر روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

صلهٔ رحم، حساب روز قیامت را آسان می کند. صلهٔ رحم، طول عمر است و شخص را از کمین بدی ها نگاه می دارد. و صدقه در شب، خشم پروردگار را خاموش می کند.

[۱۹۹۷]۳۳-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا صلهٔ رحم، اعمال را پاک، اموال را فراوان، حساب را آسان و بلا را برطرف کرده، روزی را می افزاید.

نیکی به پدر و مادر

[۱۹۹۸]۱-ابو ولاّد حنّاط گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این آیه پرسیدم: (و به پدر و مادر نیکی کنید.) [اسراء (۱۷) :۲۳]و گفتم: این نیکی چیست؟ فرمودند: نیکی این است که با آنان خوش رفتاری کنی و ایشان را وا نداری که آنچه را به آن نیازمندند از تو درخواست کنند، اگرچه بی نیاز هم باشند.

مگر خداوند عزّتمند نمی فرماید: (هرگز به نیکی نمی رسید مگر از آنچه دوست می دارید، ببخشید.) [آل عمران (۳) :۹۲]سپس فرمودند: امّا این آیه که فرمود:

(چنان که یکی یا هر دوی ایشان در نزد تو به پیری رسیدند، کلمه ای رنجش آور با آنان نگو و تندی نکن.) [اسراء (۱۷) :۲۳]یعنی اگر تو را آزردند، به آنان کلمهٔ افّ هم نگو و اگر زدند تندی نکن. (و با بزرگواری با ایشان سخن بگو.) [اسراء (۱۷) :۲۳]یعنی اگر تو را زدند، بگو: خدا شما را بیامرزد. که این سخنی بزرگوارانه از سوی تو است. (و به آن ها با افتادگی مهربانی کن.) [اسراء (۱۷) :۲۳]یعنی نگاهت را جز به مهر و دلسوزی، به آنان ندوز. صدایت را بالا نبر، دستت را بالاتر از دستشان نبر و از آنان پیش نیفت.

[۱۹۹۹]۲-ابن محبوب، عن خالد بن نافع البجلیّ، عن محمّد بن مروان قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: إنّ رجلا أتی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال: یا رسول اللّه أوصنی فقال: لا تشرک باللّه شیئا و إن حرّقت بالنّار و عذّبت إلاّ و قلبک مطمئنّ بالإیمان، و والدیک فأطعهما و برّهما حیّین کانا أو میّتین و إن أمراک أن تخرج من أهلک و مالک فافعل، فإنّ ذلک من الإیمان.

[۲۰۰۰]۳-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن سیف، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

یأتی یوم القیامه شیء مثل الکبّه فیدفع فی ظهر المؤمن فیدخله الجنّه، فیقال: هذا البرّ.

[۲۰۰۱]4-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الوشّاء، عن منصور بن حازم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قلت: أیّ الأعمال أفضل؟ قال: الصّلاه لوقتها و برّ الوالدین و الجهاد فی سبیل اللّه عزّ و جلّ.

[۲۰۰۲]5-علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی بن عبید، عن یونس بن عبد الرّحمن، عن درست بن أبی منصور، عن أبی الحسن موسی علیه السّلام قال:

سأل رجل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ما حقّ الوالد علی ولده؟ قال: لا یسمّیه باسمه، و لا یمشی بین یدیه، و لا یجلس قبله، و لا یستسبّ له.

[۲۰۰۳]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبیه، عن عبد اللّه بن بحر، عن عبد اللّه بن مسکان، عمّن رواه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال-و أنا عنده، لعبد الواحد الأنصاریّ فی برّ الوالدین فی قول اللّه عزّ و جلّ:

وَ بِالْوٰالِدَیْنِ إِحْسٰاناً فظننّا أنّها الآیه الّتی فی بنی إسرائیل وَ قَضیٰ رَبُّکَ

ص :354

[۱۹۹۹]۲-محمّد مروان گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

مردی به نزد رسول خدا آمده، عرض کرد: ای رسول خدا مرا سفارشی بفرما.

فرمودند: چیزی را شریک خدا قرار نده، اگرچه تو را در آتش بسوزانند و شکنجه گردی. مگر درحالی که دلت به ایمان مطمئن باشد. و از پدر و مادرت اطاعت کرده، به آنان نیکی کن، چه زنده باشند و چه درگذشته. و اگر به تو فرمان دادند که خانواده و مالت را رها کنی، چنان کن که آن از ایمان است.

[۲۰۰۰]۳-سیف از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در روز قیامت چیزی همانند توپ می آید و به پشت مؤمن زده، او را به بهشت می برد. و گفته می شود: این نیکی [دنیا]است.

[۲۰۰۱]4-منصور حازم گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: کدام اعمال برترین اند؟ فرمودند: نماز در وقت خود، نیکی به پدر و مادر و جهاد در راه خداوند شکوهمند.

[۲۰۰۲]5-درست ابو منصور از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که مردی از رسول خدا پرسید: حقّ پدر بر فرزندش چیست؟ فرمودند: او را به نام نخواند، پیشاپیش او راه نرود، پیش از نشستن او ننشیند و برایش دشنام نخرد.

[۲۰۰۳]6-مردی گفته است: من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که ایشان با عبد الواحد انصاری دربارۀ آیۀ(و به پدر و مادر نیکی کنید.) صحبت فرمودند: ما پنداشتیم این آیه ای در [سورۀ]بنی اسرائیل است در آن جا که فرموده است: (و

أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً فلمّا كان بعد سألته فقال: هى الّتى فى لقمان وَ وَصَّيْنَا اَلْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَيْهِ (حُسْناً) وَ إِنْ جٰاهَدٰاکَ عَلىٰ أَنْ تُشْرِکَ بِى مٰا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا فقال: إنّ ذلک أعظم [من]أن يأمر بصلتهما و حقّهما على كلّ حال وَ إِنْ جٰاهَدٰاکَ عَلىٰ أَنْ تُشْرِکَ بِى مٰا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فقال: لا بل يأمر بصلتهما و إن جاهداه على الشّرک ما زاد حقّهما إلاّ عظما.

[٢٠٠4]٧-عنه، عن محمّد بن علىّ، عن الحكم بن مسكين، عن محمّد بن مروان قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: ما يمنع الرّجل منكم أن يبرّ والديه حيّين و ميّتين، يصلّى عنهما و يتصدّق عنهما و يحجّ عنهما و يصوم عنهما، فيكون الّذى صنع لهما، و له مثل ذلک فيزيده اللّه عزّ و جلّ ببرّه و صلته خيرا كثيرا.

[٢٠٠ 5]٨-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن معمّر بن خلاّد قال:

قلت لأبى الحسن الرّضا عليه السّلام: أدعو لوالدىّ إذا كانا لا يعرفان الحقّ؟ قال:

ادع لهما و تصدّق عنهما، و إن كانا حيّين لا يعرفان الحقّ فدارهما، فإنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال: إنّ اللّه بعثنى بالرّحمه لا بالعقوق.

[٢٠٠ 6]٩-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

جاء رجل إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال: يا رسول اللّه من أبرّ؟ قال: أمّک، قال: ثمّ من؟ قال: أمّک، قال: ثمّ من؟ قال: أمّک، قال: ثمّ من؟ قال: أباک.

[٢٠٠٧] ١٠-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن سالم، عن أحمد بن النّضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

پروردگارت حکم کرده که جز او را بندگی نکنی. [و به پدر و مادر نیکی کنی.]) [اسراء (بنی اسرائیل) ، (۱۷) :۲۳]چون اندکی گذشت، در این باره پرسیدم. فرمودند: این آیه در [سورۀ]لقمان است: (و به انسان نسبت به پدر و مادرش [نیکی را]سفارش کردیم [. . .]و اگر آن دو بکوشند که تو ندانسته چیزی را شریک من قرار دهی اطاعتشان نکن.) [لقمان (۳۱) :14 و ۱5]و این از فرمان دادن به پیوند و رعایت حقّشان در هرحال بزرگ تر است. (و اگر بکوشند که تو ندانسته چیزی را شریک من قرار دهی آنان را فرمان مبر.) نه، بلکه خداوند به پیوند با آنان فرمان داده است و اگرچه پدر و مادر، فرزند را به روآوردن به شرک وادارند. و این آیه جز بر بزرگی حقّ پدر و مادر نمی افزاید.

[۲۰۰ 4]۷-از محمّد مروان روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: چه چیزی شما را بازمی دارد که به پدر و مادرتان چه زنده و چه درگذشته، نیکی کنید. برایشان نماز بگذارید و صدقه بدهید و حجّ کرده، روزه بگیرید تا پاداشش برای آن ها باشد و به همان اندازه برای خودتان هم. تا خداوند عزّتمند به سبب نیکی و پیوندتان، به شما خیر فراوانی بیفزاید.

[۲۰۰ 5]۸-معمّر خلاّد گفته است: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: من برای پدر و مادرم که حقّ را نمی شناسند دعا بکنم؟ فرمودند: دعایشان کن و برایشان صدقه بده. و اگر زنده بودند و حقّ را نمی شناختند با آن ها مدارا کن. که رسول خدا فرموده اند: خداوند مرا برای مهر برانگیخته است نه برای بی مهری.

[۲۰۰ 6]۹-هشام سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که مردی به نزد

أتى رجل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال: يا رسول اللّه إنّى راغب فى الجهاد نشيط قال: فقال له النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: فجاهد فى سبيل اللّه، فإنّک إن تقتل تكن حيّا عند اللّه ترزق و إن تمت فقد وقع أجرک على اللّه و إن رجعت رجعت من الذّنوب كما ولدت، قال: يا رسول اللّه إنّ لى والدين كبيرين يزعمان أنّهما يأنسان بى و يكرهان خروجى، فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: فقرّ مع والديک فو الّذى نفسى بيده لأنسهما بک يوما و ليله خير من جهاد سنه.

[٢٠٠٨]١١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن علىّ بن الحكم، عن معاويه بن وهب، عن زكريّا بن إبراهيم قال:

كنت نصرانيّا فأسلمت و حججت فدخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فقلت: إنّى كنت على النّصرانيّه و إنّى أسلمت، فقال: و أىّ شىء رأيت فى الإسلام؟ قلت:

قول اللّه عزّ و جلّ: مٰا كُنْتَ تَدْرِى مَا اَلْكِتٰابُ وَ لاَ اَلْإِيمٰانُ وَ لٰكِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِى بِهِ مَنْ نَشٰاءُ فقال: لقد هداک اللّه، ثمّ قال: اَللّٰهمّ اهده-ثلاثا-سل عمّا شئت يا بنىّ، فقلت: إنّ أبى و أمّى على النّصرانيّه و أهل بيتى، و أمّى مكفوفه البصر فأكون معهم و آكل فى آنيتهم؟ فقال: يأكلون لحم الخنزير؟ فقلت: لا و لا يمسّونه، فقال: لا بأس فانظر أمّک فبرّها، فإذا ماتت فلا تكلها إلى غيرک، كن أنت الّذى تقوم بشأنها و لا تخبرنّ أحدا أنّک أتيتنى حتّى تأتينى بمنى إن شاء اللّه. قال: فأتيته بمنى و النّاس حوله كأنّه معلّم صبيان، هذا يسأله و هذا يسأله، فلمّا قدمت الكوفه ألطفت لأمّى و كنت أطعمها و أفلى ثوبها و رأسها و أخدمها فقالت لى: يا بنىّ ما كنت تصنع بى هذا و أنت على دينى فما الّذى أرى منک منذ هاجرت فدخلت فى الحنيفيّه؟ فقلت: رجل من ولد نبيّنا أمرنى بهذا،

رسول خدا آمده، عرض کرد: ای رسول خدا به چه کسی نیکی کنم؟ فرمودند: به مادرت. عرض کرد: سپس به چه کسی؟ فرمودند: به مادرت. او عرض کرد: سپس به که؟ فرمودند: به مادرت. او باز عرض کرد: سپس به که؟ فرمودند: به پدرت.

[۲۰۰۷] ۱۰-جابر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که مردی به نزد رسول خدا آمده، عرض کرد: ای رسول خدا من برای جهاد راغب و بی تابم. پیامبر گرامی به او فرمود: پس در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی، نزد خدا زنده ای و روزی می خوری و اگر بمیری پاداشت به عهدهٔ خداوند است و اگر بازگردی از گناهان بازگشته ای و گویا که تازه به دنیا آمده ای. او عرض کرد: ای رسول خدا، پدر و مادر پیری دارم که می پندارند به من انس گرفته اند و دوست ندارند به جهاد بروم. رسول خدا فرمودند: پس با پدر و مادرت بمان. سوگند به آن که جانم در دست او است، انس یک شب و روز آنان با تو بهتر از یک سال جهاد است.

[۲۰۰۸] ۱۱-زکریای ابراهیم گفته است: من نصرانی بودم. وقتی مسلمان شدم، حجّ به جا آورده، به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفتم و عرض کردم: من بر دین نصرانیت بودم و اینک اسلام آورده ام. فرمودند: چه چیزی در اسلام دیدی؟ گفتم: این سخن خداوند شکوهمند را که فرمود: (تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیستند ولی ما آن را نوری قرار دادیم تا هرکس را می خواهیم هدایتش کنیم.) [شورا (۴۲) :۵۲]فرمودند: پس، خدا تو را هدایت کرده است. سپس سه بار فرمودند:

خدایا او را هدایت کن. و فرمودند: هرچه می خواهی بپرس. من عرض کردم:

پدر و مادر من و خانواده ام نصرانی اند. مادرم نابینا است و من با ایشان هستم و در ظرفشان غذا می خورم؟ فرمودند: گوشت خوک هم می خورند؟ عرض کردم: نه، دست هم نمی زنند. فرمودند: پس اشکالی ندارد، از مادرت مراقبت کرده، به او نیکی کن. و چون درگذشت کارش را به دیگری نسپار و خودت انجامشان بده و به کسی نگو که نزد من آمده ای تا تو را در منا ببینم، ان شاء اللّه. او گفته است: من به منا آمدم. مردم گردش بودند و گویا او آموزگار کودکان است. این می پرسید و سپس آن می پرسید. وقتی به کوفه رسیدم به مادرم مهربانی کردم. غذایش می

دادم و جامه و موهایش را تمیز می کردم و در خدمتش بودم. مادرم به من گفت:

پسرم وقتی به دین من بودی برایم چنین کاری نمی کردی، چه شده که از وقتی به دین حنیفیّه درآمده ای چنین کارهایی از تو می بینم؟ من گفتم: مردی از فرزندان

فقالت: هذا الرّجل هو نبىّ؟ فقلت: لا ولكنّه ابن نبىّ، فقالت: يا بنىّ إنّ هذا نبىّ إنّ هذه وصايا الأنبياء، فقلت: يا أمّه إنّه ليس يكون بعد نبيّنا نبىّ و لكنّه ابنه، فقالت: يا بنىّ دينک خير دين، اعرضه علىّ، فعرضته عليها فدخلت فى الإسلام و علّمتها، فصلّت الظّهر و العصر و المغرب و العشاء الآخره، ثمّ عرض لها عارض فى اللّيل، فقالت: يا بنىّ أعد علىّ ما علّمتنى فأعدته عليها، فأقرّت به و ماتت، فلمّا أصبحت كان المسلمون الّذين غسّلوها و كنت أنا الّذى صلّيت عليها و نزلت فى قبرها.

[٢٠٠٩]١٢-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد اللّه، عن إسماعيل بن مهران جميعا، عن سيف بن عميره، عن عبد اللّه بن مسكان، عن عمّار بن حيّان قال:

خبّرت أبا عبد اللّه عليه السّلام ببرّ إسماعيل ابنى بى، فقال: لقد كنت أحبّه و قد ازددت له حبّا، إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أتته أخت له من الرّضاعه فلمّا نظر إليها سرّ بها و بسط ملحفته لها فأجلسها عليها ثمّ أقبل يحدّثها و يضحک فى وجهها، ثمّ قامت و ذهبت و جاء أخوها فلم يصنع به ما صنع بها، فقيل له: يا رسول اللّه صنعت بأخته ما لم تصنع به و هو رجل؟ ! فقال: لأنّها كانت أبرّ بوالديها منه.

[٢٠١٠]١٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن عبد اللّه بن مسكان، عن إبراهيم بن شعيب قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: إنّ أبى قد كبر جدّا و ضعف فنحن نحمله إذا أراد الحاجه، فقال: إن استطعت أن تلى ذلک منه فافعل و لقّمه بيدک فإنّه جنّه لک غدا.

پیامبرمان مرا به این کارها فرمان داده است. او گفت: این مرد، خودش پیامبر است؟ گفتم: نه بلکه پسر پیامبر است. او گفت: پسرم، این مرد پیامبر است. زیرا این فرمان ها، سفارش پیامبران است. من گفتم: مادر جان پس از پیامبرمان، هیچ پیامبر دیگری نیست، بلکه او پسر پیامبر است. او گفت: پسرم دینت بهترین دین است. آن را به من عرضه کن. من آن را به او معرّفی کردم و او اسلام آورد و سپس به او آموختم تا نماز ظهر و عصر و شام و خفتن پایانی را بگذارد. سپس شبانه بیمار شد و گفت: پسرم آنچه را به من آموختی. بازگو. من آنها را برایش بازگفتم.

او به آن ها اقرار کرد و درگذشت. چون بامداد شد، مسلمانان غسلش دادند و خودم برایش نماز خوانده، در گورش نهادم.

[۲۰۰۹]۱۲-عمّار حیّان گفت: به حضرت صادق علیه السّلام از نیکی پسرم با خودم سخن گفتم. فرمودند: من او را دوست می داشتم و اینک محبّتم به او بیشتر شد. روزی خواهر رضاعی رسول خدا به نزد ایشان آمد. چون حضرت او را دید، شادمان شده، رواندازش را برایش پهن کرده، او را بر آن نشاند. سپس به سخن گفتن با او آغاز کرد، درحالی که به رویش لبخند می زد. آن گاه که او برخاسته، رفت و برادر او آمد، حضرت با او چنان نکرد. گفتند: ای رسول خدا با خواهرش خدمتی کردی که با خودش که مرد بود، نکردی؟ فرمودند: زیرا او به پدر و مادرش نیک رفتارتر از برادرش بود.

[۲۰۱۰]۱۳-ابراهیم شعیب گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: پدر من بسیار پیر و ناتوان شده، و وقتی کاری دارد ما او را بر دوش می بریم. فرمودند:

اگر توانستی خودت این کار را بکن و به دست خودت برایش لقمه بگیر که این، فردا برایت سپری خواهد بود.

[۲۰۱۱]4 ۱-عنه، عن علیّ بن الحکم، عن سیف بن عمیره، عن أبی الصّبّاح، عن جابر قال:

سمعت رجلا یقول لأبی عبد اللّه علیه السّلام: إنّ لی أبوین مخالفین، فقال: برّهما کما تبرّ المسلمین ممّن یتولاّنا.

[۲۰۱۲]5 ۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد جمیعا، عن ابن محبوب، عن مالک بن عطیّه، عن عنبسه بن مصعب، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

ثلاث لم یجعل اللّه عزّ و جلّ لأحد فیهنّ رخصه: أداء الأمانه إلی البرّ و الفاجر و الوفاء بالعهد للبرّ و الفاجر و برّ الوالدین برّین کانا أو فاجرین.

[۲۰۱۳]6 ۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن النّوفلیّ، عن السّکونیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من السّنّه و البرّ أن یکنّی الرّجل باسم أبیه.

[۲۰۱4]۷ ۱-الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد و علیّ بن محمّد، عن صالح بن أبی حمّاد جمیعا، عن الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبی خدیجه سالم بن مکرم، عن معلّی بن خنیس، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

جاء رجل و سأل النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم عن برّ الوالدین، فقال: ابرر أمّک ابرر أمّک ابرر أمّک، ابرر أباک ابرر أباک ابرر أباک و بدأ بالأمّ قبل الأب

[۲۰۱5]۸ ۱-الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبی خدیجه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

جاء رجل إلی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال: إنّی قد ولدت بنتا و ربّیتها حتّی إذا بلغت فألبستها و حلّیتها ثمّ جئت بها إلی قلیب فدفعتها فی جوفه و کان آخر ما

[۲۰۱۱]۱۴-جابر گفت: شنیدم مردی به حضرت صادق علیه السّلام می گفت: پدر و مادر من از مخالفان ما هستند؟ فرمودند: به آنان نیکی کن، چنان که به مسلمانان پیرو ما نیکی می کنی.

[۲۰۱۲]۱۵-عنبسۀ مصعب از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: سه چیز است که خداوند عزّتمند دربارۀ آن ها به کسی اجازۀ مخالفت نداده است.

رساندن امانت به نیکوکار و بدکار، وفای به عهد با نیکوکار و بدکار و نیکی به پدر و مادر، چه نیکوکار باشند و چه بدکار.

[۲۰۱۳]۱۶-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: از سنّت و نیکو است که مرد به نام پدرش خوانده شود.

[۲۰۱۴]۱۷-معلاّی خنیس از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که مردی به نزد پیامبر آمده، از ایشان دربارۀ نیکی به پدر و مادر پرسید. حضرت فرمودند: به مادرت نیکی کن، به مادرت نیکی کن، به مادرت نیکی کن. به پدرت نیکی کن، به پدرت نیکی کن، به پدرت نیکی کن. و مادر را پیش از پدر فرمود.

[۲۰۱۵]۱۸-ابو خدیجه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که مردی به نزد پیامبر گرامی آمده، عرض کرد: من دختری داشتم. او را بزرگ کردم و چون به بلوغ رسید، لباس هایش را پوشانده، او آراستم، سپس به سر چاهی آورده، در آن انداختم

سمعت منها و هى تقول: يا أبتاه! فما كفّاره ذلک؟ قال: ألک أمّ حيّه؟ قال: لا قال:

فلک خاله حيّه؟ قال: نعم قال: فابررها فإنّها بمنزله الأمّ يكفّر عنک ما صنعت، قال أبو خديجه: فقلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: متى كان هذا؟ فقال: كان فى الجاهليّه و كانوا يقتلون البنات مخافه أن يسبين فيلدن فى قوم آخرين.

[٢٠١6]١٩-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن حنان بن سدير، عن أبيه قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام: هل يجزى الولد والده؟ فقال: ليس له جزاء إلاّ فى خصلتين يكون الوالد مملوكا فيشتريه ابنه فيعتقه أو يكون عليه دين فيقضيه عنه.

[٢٠١٧]٢٠-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال:

أتى رجل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال: إنّى رجل شابّ نشيط و أحبّ الجهاد و لى والده تكره ذلک؟ فقال له النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: ارجع فكن مع والدتک فو الّذى بعثنى بالحقّ [نبيّا]لأنسها بک ليله خير من جهادک فى سبيل اللّه سنه.

[٢٠١٨]٢١-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ، عن عبد اللّه بن سنان، عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ العبد ليكون بارّا بوالديه فى حياتهما ثمّ يموتان فلا يقضى عنهما ديونهما و لا يستغفر لهما فيكتبه اللّه عاقّا، و إنّه ليكون عاقّا لهما فى حياتهما غير بارّ بهما فإذا ماتا قضى دينهما و استغفر لهما فيكتبه اللّه عزّ و جلّ بارّا.

باب الاهتمام بأمور المسلمين و النّصيحه لهم و نفعهم

[٢٠١٩]١-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ص :364

و آخرین سخنی که از او شنیدم این بود که گفت: پدر جان، کفّارۀ این کار چیست؟ حضرت به او فرمودند: آیا مادر زنده ای داری؟ او عرض کرد: نه.

فرمودند: خالۀ زنده داری؟ عرض کرد: بله. فرمودند: پس به او نیکی کن که به جای مادر است و کفّارۀ آنچه کرده ای، می شود. ابو خدیجه گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: این کار چه هنگامی بوده است؟ فرمودند: در جاهلیّت. آنان از ترس اسیر شدن دختران و بچّه دار شدن شان در گروه دیگر، دختران را می کشتند.

[۲۰۱6]۱۹-سدیر گفته است: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: آیا فرزند می تواند پدرش را پاداش دهد؟ فرمودند: جز در دو صورت نمی تواند: وقتی پدر برده باشد و پسرش او را خریده، آزادش کند، یا بدهی ای داشته باشد و پسرش آن را بپردازد.

[۲۰۱۷] ۲۰-جابر گفته است: مردی به نزد رسول خدا آمده، عرض کرد: من مردی جوان و خستگی ناپذیرم که جهاد را دوست می دارم ولی مادری دارم که نمی پسندد به جهاد بروم؟ پیامبر گرامی به او فرمودند: بازگرد و با مادرت بمان.

سوگند به آن که مرا به حقّ برای پیامبری برانگیخت. انس یک شب او با تو، بهتر از یک سال جهادت در راه خدا است.

[۲۰۱۸]۲۱-محمّد مسلم از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: گاهی بنده در زنده بودن پدر و مادرش به آنان نیکی می کند، سپس آن گاه که می میرند، نه بدهی شان را می دهد و نه برایشان آمرزش خواهی می کند، پس خداوند او را از نافرمانان می نویسد. و گاهی بنده ای در هنگام زنده بودن پدر و مادر از آن ها نافرمانی کرده، نیکی شان نمی کند و چون درمی گذرند، او بدهی شان را پرداخته، برایشان آمرزش می خواهد و خداوند عزّتمند او را از حرمت گذاران می نویسد.

اهمیّت به امور مسلمین و پند و نصیحت برای سودشان

[۲۰۱۹]۱-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: من أصبح لا يهتمّ بأمور المسلمين فليس بمسلم.

[٢٠ ٢٠]٢-و بهذا الإسناد قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: أنسک النّاس نسکا أنصحهم جيبا و أسلمهم قلبا لجميع المسلمين.

[٢١ ٢٠]٣-علىّ بن إبراهيم، عن علىّ بن محمّد القاسانىّ، عن القاسم بن محمّد، عن سليمان بن داود المنقرىّ، عن سفيان بن عيينه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: عليک بالنّصح للّه فى خلقه، فلن تلقاه بعمل أفضل منه.

[٢٢ ٢٠]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن محمّد بن القاسم الهاشمىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من لم يهتمّ بأمور المسلمين فليس بمسلم.

[٢٣ ٢٠]5-عنه، عن سلمه بن الخطّاب، عن سليمان بن سماعه، عن عمّه عاصم الكوزىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّ النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال:

من أصبح لا يهتمّ بأمور المسلمين فليس منهم و من سمع رجلا ينادى يا للمسلمين فلم يجبه فليس بمسلم.

[24 ٢٠]6-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: الخلق عيال اللّه فأحبّ الخلق إلى اللّه من نفع عيال اللّه و أدخل على أهل بيت سرورا.

[25 ٢٠]٧-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن علىّ بن الحكم، عن سيف بن عميره قال: حدّثنى من سمع أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:

هرکس بامداد برخیزد و نسبت به امور مسلمانان باکی نداشته باشد، مسلمان نیست.

[۲۰ ۲۰]۲-به همان سند، رسول خدا فرموده اند: پارساترین مردم کسی است که برای همۀ مسلمانان خیرخواه تر و پاکدل تر باشد.

[۲۰ ۲۱]۳-سفیان عیینه گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرمود: بر تو باد اندرز مردم برای خدا. که عملی برتر از آن را نخواهی دید.

[۲۰ ۲۲]4-محمّد بن قاسم هاشمی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکس به امور مسلمانان اهمیّت ندهد، مسلمان نیست.

[۲۰ ۲۳]5-عاصم کوزی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: هرکس بامداد برخیزد و به امور مسلمانان اهمیّت ندهد، از آنان نیست.

و هرکس صدای انسانی را بشنود که فریاد می زند: «ای مسلمانان به دادم برسید، و پاسخش نگوید، مسلمان نیست» .

[۲۰ 24]6-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

آفریدگان، خانوادۀ خداوندند. و محبوب ترین این آفریدگان در نزد او کسی است که به خانوادۀ او سود رسانده، خاندانی را شادمان کند.

[۲۰ 25]۷-مردی از حضرت صادق علیه السّلام شنید که می فرماید: از رسول خدا

سئل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من أحبّ النّاس إلى اللّه؟ قال: أنفع النّاس للنّاس.

[۲۰ ۲۶]۸-عنه، عن علىّ بن الحكم، عن مثنّى بن الوليد الحنّاط، عن فطر بن خليفه، عن عمر بن علىّ بن الحسين، عن أبيه صلوات اللّه عليهما قال:

قال رسول اللّه صلوات اللّه عليهما: من ردّ عن قوم من المسلمين عاديه [ماء]أو نار أوجبت له الجنّه.

[۲۰ ۲۷]۹-عنه، عن ابن فضّال، عن ثعلبه بن ميمون، عن معاويه بن عمّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً قال:

قولوا للنّاس حسنا و لا تقولوا إلاّ خيرا حتّى تعلموا ما هو.

[۲۰ ۲۸] ۱۰-عنه، عن ابن أبى نجران، عن أبى جميله المفضّل بن صالح، عن جابر بن يزيد، عن أبى جعفر عليه السّلام قال فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً قال:

قولوا للنّاس أحسن ما تحبّون أن يقال فيكم.

[۲۰ ۲۹]۱۱-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن يحيى بن المبارک، عن عبد اللّه بن جبله، عن رجل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ جَعَلَنِى مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ قال: نفّاعا.

باب إجلال الكبير

[۲۰ ۳۰]۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن بعض أصحابه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من إجلال اللّه إجلال ذى الشّيبه المسلم.

[۲۰ ۳۱]۲-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد رفعه قال:

پرسیدند: محبوب ترین مردم نزد خداوند چه کسی است؟ فرمودند:

سودرسان ترین آنان به مردم.

[۲۰ ۲۶]۸-عمر علی بن حسین از پدرش حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هرکس، سیل یا آتشی را از گروهی از مسلمانان بازگرداند، بهشت برایش واجب می گردد.

[۲۰ ۲۷]۹-معاویهٔ عمّار دربارهٔ این آیه (و با مردم به نیکی سخن بگویید.) [بقره (۲) :۸۳]از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: با مردم به نیکی سخن بگویید و جز خیر نگویید تا بدانید که آن چیست؟

[۲۰ ۲۸] ۱۰-جابر یزید از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این آیه (و با مردم به نیکی سخن بگویید.) روایت کرده که فرمودند: با مردم بهتر از آنچه دوست دارید با شما بگویند، بگویید.

[۲۰ ۲۹]۱۱-مردی از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ آیهٔ(و او مرا در هرجا که باشم فرخنده قرار داده است.) [مریم (۱۹) :۳۱]روایت کرده که فرمودند: یعنی بسیار سودرسان.

بزرگداشت پیران

[۲۰ ۳۰]۱-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: بزرگداشت مسلمان ریش سپید، بزرگداشت خدا است.

[۲۰ ۳۱]۲-احمد محمّد حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده،

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: ليس منّا من لم يوقّر كبيرنا و يرحم صغيرنا.

[٢٠ ٣٢]٣-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عبد اللّه بن أبان، عن الوصّافىّ قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: عظّموا كباركم و صلوا أرحامكم، و ليس تصلونهم بشىء أفضل من كفّ الأذى عنهم.

باب أخوّه المؤمنين بعضهم لبعض

[٢٠ ٣٣]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن المفضّل بن عمر قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّما المؤمنون إخوه بنو أب و أمّ و إذا ضرب على رجل منهم عرق سهر له الآخرون

[٢٠ 34]٢-عنه، عن أبيه، عن فضاله بن أيّوب، عن عمر بن أبان، عن جابر الجعفىّ قال:

تقبّضت بين يدى أبى جعفر عليه السّلام فقلت: جعلت فداک ربّما حزنت من غير مصيبه تصيبنى أو أمر ينزل بى حتّى يعرف ذلک أهلى فى وجهى، و صديقى، فقال: نعم يا جابر، إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق المؤمنين من طينه الجنان و أجرى فيهم من ريح روحه، فلذلک المؤمن أخو المؤمن لأبيه و أمّه، فإذا أصاب روحا من تلک الأرواح فى بلد من البلدان حزن حزنت هذه لأنّها منها.

[٢٠ 35]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن فضّال، عن علىّ بن عقبه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

المؤمن أخو المؤمن، عينه و دليله، لا يخونه و لا يظلمه و لا يغشّه و لا يعده عده فيخلفه.

روایت کرده که فرمودند: از ما نیست کسی که به سالخوردگان مان احترام نمی گذارد و به خردسالانمان مهربانی نمی کند.

[۲۰ ۳۲]۳-وصّافی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: پیرانتان را بزرگ داشته، صلهٔ رحم کنید و شما با چیزی برتر از آزار نرساندن به ایشان، نمی توانید صلهٔ رحم کنید.

مؤمنان برادر همدیگرند

[۲۰ ۳۳]۱-از مفضّل عمر روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: مؤمنان برادرند، فرزندان یک پدر و مادر. و چون یکی از آنان دردمند گردد، بقیّه، شب را به بیداری می گذرانند.

[۲۰ 34]۲-جابر جعفی گفته است: در خدمت حضرت باقر علیه السّلام اظهار دلتنگی کرده، گفتم: جانم فدایت زمانی پیش می آید که بدون رسیدن مصیبتی یا فرود آمدن بلایی اندوهگین می شوم، چنان که خانواده و دوستانم آن را در رخسارم درمی یابند. حضرت فرمودند: آری ای جابر، خداوند عزّتمند مؤمنان را از سرشت بهشت آفرید و از نسیم روحش در آن جاری کرد. برای همین است که مؤمن، برادر پدر و مادری مؤمن دیگر است. که چون به روحی از آن روح ها در سرزمینی از سرزمین ها اندوهی رسد، روح دیگر هم اندوهگین می شود؛ زیرا که هر دو از یک چیزند.

[۲۰ 35]۳-علی عقبه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: مؤمن برادر مؤمن است، چشم و راهنمای او است. که به او خیانت و ستم نکرده، فریبش نمی دهد. و به او وعده ای نمی دهد که به آن عمل نکند.

[۲۰۳۶]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، و عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد جميعا، عن ابن محبوب، عن علىّ بن رئاب، عن أبى بصير قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: المؤمن أخو المؤمن كالجسد الواحد، إن اشتكى شيئا منه وجد ألم ذلک فى سائر جسده، و أرواحهما من روح واحده، و إنّ روح المؤمن لأشدّ اتّصالا بروح اللّه من اتّصال شعاع الشّمس بها.

[۲۰۳۷]5-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عبد الرّحمن بن أبى نجران، عن مثنّى الحنّاط، عن الحارث بن المغيره قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: المسلم أخو المسلم هو عينه و مرآته و دليله، لا يخونه و لا يخدعه و لا يظلمه و لا يكذبه و لا يغتابه.

[۲۰۳۸]6-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن حفص بن البخترىّ قال:

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام و دخل عليه رجل فقال لى: تحبّه؟ فقلت: نعم فقال لى: و لم لا تحبّه و هو أخوک و شريکک فى دينک و عونک على عدوّک و رزقه على غيرک.

[۲۰۳۹]۷-أبو علىّ الأشعرىّ، عن الحسين بن الحسن، عن محمّد بن أورمه، عن بعض أصحابه، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن فضيل، عن أبى حمزه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سمعته يقول: المؤمن أخو المؤمن لأبيه و أمّه لأنّ اللّه عزّ و جلّ خلق المؤمنين من طينه الجنان و أجرى فى صورهم من ريح الجنّه، فلذلک هم إخوه لأب و أمّ.

[۲۰ ۳۶]4-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: مؤمن برادر مؤمن است. همچون تنی واحد. که اگر عضوی از آن، دردمند شود، دردش در عضوهای دیگر هم یافت می شود. و ارواح آن دو نیز از یک روح اند. و پیوند روح مؤمن با روح خدا از پیوستگی پرتو خورشید به خورشید بیشتر است.

[۲۰ ۳۷]5-از حارث مغیره روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

مسلمان برادر مسلمان است. چشم و آیینه و راهنمای او، که به او خیانت نکرده، فریبش نداده، ستم نکرده، دروغ نگفته و غیبتش را نمی کند.

[۲۰ ۳۸]6-حفص بختری گفته است: نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که مردی به خدمت ایشان آمد حضرت به من فرمودند: او را دوست می داری؟ من گفتم: بله.

فرمودند: و چرا دوستش نداشته باشی، وقتی که برادر و شریک ات در دین و یاورت بر دشمن تو است و روزی اش به گردن غیر تو.

[۲۰ ۳۹]۷-ابو حمزه گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است؛ زیرا خداوند شکوهمند، مؤمنان را از سرشت بهشت ها آفریده، از نسیم بهشت در آن روان ساخته است. برای همین است که آنان برادران پدر و مادری اند.

[۲۰ 40]۸-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحجّال، عن علیّ بن عقبه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ المؤمن، أخو المؤمن عینه و دلیله، لا یخونه و لا یظلمه و لا یغشّه و لا یعده عده فیخلفه.

[۲۰ 41]۹-أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أحمد بن أبی عبد اللّه، عن رجل، عن جمیل، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سمعته یقول: المؤمنون خدم بعضهم لبعض، قلت: و کیف یکونون خدما بعضهم لبعض؟ قال: یفید بعضهم بعضا الحدیث.

[۲۰ 42] ۱۰-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی جمیعا، عن ابن أبی عمیر، عن إسماعیل البصریّ، عن فضیل بن یسار قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: إنّ نفرا من المسلمین خرجوا إلی سفر لهم فضلّوا الطّریق فأصابهم عطش شدید فتکفّنوا و لزموا أصول الشّجر فجاءهم شیخ و علیه ثیاب بیض فقال: قوموا فلا بأس علیکم فهذا الماء، فقاموا و شربوا و ارتووا، فقالوا: من أنت یرحمک اللّه؟ فقال: أنا من الجنّ الّذین بایعوا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم، إنّی سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یقول: المؤمن أخو المؤمن، عینه و دلیله، فلم تکونوا تضیّعوا بحضرتی.

[۲۰ 43] ۱۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه و محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان جمیعا، عن حمّاد بن عیسی، عن ربعیّ، عن فضیل بن یسار قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: المسلم أخو المسلم لا یظلمه و لا یخذله [و لا یغتابه و لا یخونه و لا یحرمه]قال ربعیّ: فسألنی رجل من أصحابنا

[۲۰ 40]۸-علی عقبه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: مؤمن برادر مؤمن است و چشم و راهنمایش، که به او خیانت و ستم نکرده، فریبش نمی دهد. و وعده ای نمی دهد که به جایش نیاورد.

[۲۰ 41]۹-جمیل گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: مؤمنان خدمتگزاران یکدیگرند. من عرض کردم: چگونه خدمتگزار هم می شوند؟ فرمودند: به همدیگر سود می رسانند. . . .

[۲۰ 42]۱۰-فضیل یسار گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: گروهی از مسلمانان به سفری رفتند و آن گاه راه را گم کردند و بسیار تشنه شدند. پس کفن پوشیده، خود را به تنۀ درختان چسباندند. آن گاه پیری سپیدپوش به نزدشان آمد و گفت: برخیزید و آب بنوشید و دیگر باکتان نباشد. آنان برخاسته، نوشیدند و چون سیراب شدند، گفتند: خدایت بیامرزد، تو کیستی؟ او گفت:

من از جنّیانی هستم که با رسول خدا بیعت کرده اند. من از رسول خدا شنیدم که می فرماید: مؤمن برادر مؤمن است و چشم و راهنمایش پس شما نباید در برابر من تباه می شدید.

[۲۰ 43]۱۱-فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: مسلمان برادر مسلمان است. به او ستم نکرده، رهایش نمی کند [غیبتش را نکرده، خیانت و محرومش نمی کند.]ربعی گفته است: مردی از اصحابمان در مدینه از من پرسید:

بالمدينه فقال: سمعت فضيلا يقول ذلک؟ قال: فقلت له: نعم فقال: فإنّی سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: المسلم، أخو المسلم لا یظلمه و لا یغشّه و لا یخذله و لا یغتابه و لا یخونه و لا یحرمه.

باب فیما یوجب الحقّ لمن انتحل الإیمان و ینقضه

[44 ۲۰]۱-علیّ بن إبراهیم، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول و سئل عن إیمان من یلزمنا حقّه و أخوّته کیف هو و بما یثبت و بما یبطل؟ فقال: إنّ الإیمان قد یتّخذ علی وجهین أمّا أحدهما فهو الّذی یظهر لک من صاحبک فإذا ظهر لک منه مثل الّذی تقول به أنت، حقّت ولایته و أخوّته إلاّ أن یجیء منه نقض للّذی وصف من نفسه و أظهره لک، فإن جاء منه ما تستدلّ به علی نقض الّذی أظهر لک، خرج عندک ممّا وصف لک و أظهر، و کان لما أظهر لک ناقضا إلاّ أن یدّعی أنّه إنّما عمل ذلک تقیّه و مع ذلک ینظر فیه فإن کان لیس ممّا یمکن أن تکون التّقیّه فی مثله لم یقبل منه ذلک؛ لأنّ للتّقیّه مواضع، من أزالها عن مواضعها لم تستقم له و تفسیر ما یتّقی مثل [أن یکون]قوم سوء. ظاهر حکمهم و فعلهم علی غیر حکم الحقّ و فعله فکلّ شیء یعمل المؤمن بینهم لمکان التّقیّه ممّا لا یؤدّی إلی الفساد فی الدّین فإنّه جائز.

باب فی أنّ التّواخی لم یقع علی الدّین و إنّما هو التّعارف

[45 ۲۰]۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن سنان، عن حمزه بن محمّد الطّیّار، عن أبیه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

لم تتواخوا علی هذا الأمر و إنّما تعارفتم علیه.

[46 ۲۰]۲-عنه، عن أحمد بن محمّد، عن عثمان بن عیسی، عن ابن مسکان

شنیده ام که این را فضیل روایت کرده است؟ من گفتم: آری. او گفت: و من نیز از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: مسلمان برادر مسلمان است. که به او ستم نمی کند، فریبش نمی دهد، رهایش نکرده، غیبتش را نمی کند، و به او خیانت نکرده، محرومش نمی سازد.

در آنچه موجب حقّ برای کسی است که خود را به ایمان نسبت می دهد و نیز آنچه باعث کاستی این حقّ می شود

[۲۰ 44]۱-مسعدۀ صدقه گفت: از حضرت صادق علیه السّلام-چون دربارۀ ایمان کسی که حقّش و برادری اش به گردن ما است، پرسیدند که آن چگونه است و با چه چیز ثابت شده، با چه چیز باطل می شود. شنیدم می فرماید: ایمان به دو صورت به کار می رود: یکی همان چیزی است که دربارۀ رفیقت برای تو آشکار می شود، که چون آنچه تو به آن عقیده داری، از او آشکار شود، ولایت و برادری اش ثابت می شود، مگر این که نقضی به آنچه دربارۀ خودش گفته و آشکار گشته، وارد شود. پس اگر او کاری انجام دهد که به نقضی که برایت آشکار شده، مطمئن شوی، در نزد تو از آنچه برایت اظهار کرده، بیرون می رود. و نقض کنندۀ سخن و عملی می شود که به تو نمایانده است. مگر ادّعا کند که آن را بنابر تقیّه انجام داده است. که در این صورت باید در کارش نگریسته شود. اگر از جمله کارهایی بود که تقیّه در آن ها ممکن نیست، از او پذیرفته نمی شود؛ زیرا تقیّه، در مواردی است. و هرکس از آن موارد بیرون رود، تقیّه اش درست نیست. و تفسیر مورد تقیّه این است که مثلا مردم بدکاری، حکم و فعل ظاهری شان برخلاف حکم و فعل حقّ باشد. در این جا اگر مؤمن برای تقیّه، کارهایی که به فساد در دین نمی کشد، انجام دهد، برایش جایز است.

برادری کردن بر دین قرار نگرفته است، بلکه آن آشنا شدن با یکدیگر است

[۲۰ 45]۱-محمّد طیّار از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: شما بر این امر برادری نمی کنید، بلکه براساس آن با یکدیگر آشنا می شوید.

[۲۰ 46]۲-ابن مسکان و سماعه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که ایشان

و سماعه جميعا، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لم تتواخوا على هذا الأمر [و]إنّما تعارفتم عليه.

باب حقّ المؤمن على أخيه و أداء حقّه

[۲۰ 47]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

من حقّ المؤمن على أخيه المؤمن أن يشبع جوعته و يوارى عورته و يفرّج عنه كربته و يقضى دينه، فإذا مات خلفه فى أهله و ولده.

[۲۰ 48]۲-عنه، عن علىّ بن الحكم، عن عبد اللّه بن بكير الهجرىّ، عن معلّى بن خنيس، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له: ما حقّ المسلم على المسلم؟ قال له: سبع حقوق واجبات ما منهنّ حقّ إلاّ و هو عليه واجب، إن ضيّع منها شيئا خرج من ولايه اللّه و طاعته و لم يكن للّه فيه من نصيب قلت له: جعلت فداک و ما هى؟ قال: يا معلّى إنّى عليک شفيق أخاف أن تضيّع و لا تحفظ و تعلم و لا تعمل، قال: قلت له: لا قوّه إلاّ باللّه، قال: أيسر حقّ منها أن تحبّ له ما تحبّ لنفسک و تكره له ما تكره لنفسک، و الحقّ الثّانى أن تجتنب سخطه و تتّبع مرضاته و تطيع أمره، و الحقّ الثّالث أن تعينه بنفسک و مالک و لسانک و يدک و رجلک، و الحقّ الرّابع أن تكون عينه و دليله و مرآته، و الحقّ الخامس أن لا تشبع و يجوع و لا تروى و يظمأ و لا تلبس و يعرى، و الحقّ السّادس أن يكون لک خادم و ليس لأخيک خادم فواجب أن تبعث خادمک فيغسل ثيابه و يصنع طعامه و يمهّد فراشه، و الحقّ السّابع أن تبرّ قسمه و تجيب دعوته و تعود مريضه و تشهد جنازته و إذا

فرمودند: شما بر این امر برادری نمی کنید، بلکه براساس آن با یکدیگر آشنا می گردید.

حقّ مؤمن بر برادر مؤمن و ادای حقّ او

[۲۰ 47]۱-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: از حقّ مؤمن بر برادر مؤمنش این است که گرسنگی اش را برطرف کند، شرمگاهش را بپوشاند، گره از کارهایش بگشاید، بدهی اش را بپردازد و چون درگذشت، جانشین او در میان خانواده و فرزندانش باشد.

[۲۰ 48]۲-معلاّی خنیس گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: حقّ مسلمان بر مسلمان دیگر چیست؟ فرمودند: هفت حقّ دارد. که همهٔ آن ها بر او واجب است. و اگر یکی از آن ها را تباه کند از ولایت و فرمانبری خداوند بیرون می آید.

و برای خدا در او بهره ای نیست. من عرض کردم: جانم فدایت آن حقوق کدام است؟ فرمودند: ای معلّی من دلم برایت می سوزد، می ترسم تباه کنی و رعایت نکنی و بدانی و عمل نکنی. من عرض کردم: هیچ توانی جز از جهت خداوند نیست. فرمودند: از میان آن حقوق، آسان ترین حقّ این است که آنچه برای خودت دوست داری، برای او نیز دوست داشته باشی و آنچه برای خودت نمی پسندی، برای او هم نپسندی. حقّ دوم این است که از به خشم آوردن او دوری کنی، به دنبال خرسندی اش باشی و فرمانش را اطاعت کنی. حقّ سوم این که او را با جان و مال و زبان و دست و پایت یاری کنی. حقّ چهارم این که چشم و راهنما و آیینه اش باشی. حقّ پنجم این که وقتی او گرسنه است، سیر نشوی. وقتی تشنه است، سیراب نگردی. وقتی برهنه است، نپوشی. حقّ ششم این که اگر تو خدمتگذار داری و او ندارد، خدمتگزارت را بفرستی تا لباسش را شسته، غذایش را پخته و بسترش را مرتّب کند. و حقّ هفتم این که سوگند او را محقّق ساخته، دعوتش را بپذیری. به عیادت بیماری اش رفته، در تشییعش حاضر شوی و چون

علمت أنّ له حاجه تبادره إلى قضائها و لا تلجئه أن يسألكها و لكن تبادره مبادره، فإذا فعلت ذلک وصلت ولايتک بولايته و ولايته بولايتک.

[۲۰ 49]۳-عنه، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن سيف، عن أبيه سيف، عن عبد الأعلى بن أعين قال:

كتب [بعض]أصحابنا يسألون أبا عبد اللّه عليه السّلام عن أشياء و أمرونى أن أسأله عن حقّ المسلم على أخيه فسألته فلم يجبنى، فلمّا جئت لأودّعه فقلت:

سألتک فلم تجبنى؟ فقال: إنّى أخاف أن تكفروا، إنّ من أشدّ ما افترض اللّه على خلقه ثلاثا: إنصاف المرء من نفسه حتّى لا يرضى لأخيه من نفسه إلاّ بما يرضى لنفسه منه، و مواساه الأخ فى المال، و ذكر اللّه على كلّ حال ليس سبحان اللّه و الحمد للّه و لكن عند ما حرّم اللّه عليه فيدعه.

[۲۰ 50]4-عنه، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن جميل، عن مرازم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما عبد اللّه بشىء أفضل من أداء حقّ المؤمن.

[۲۰ 51]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

حقّ المسلم على المسلم أن لا يشبع و يجوع أخوه و لا يروى و يعطش أخوه و لا يكتسى و يعرى أخوه، فما أعظم حقّ المسلم على أخيه المسلم! و قال: أحبّ لأخيک المسلم ما تحبّ لنفسک و إذا احتجت فسله و إن سألک فأعطه لا تملّه خيرا و لا يملّه لک، كن له ظهرا فإنّه لک ظهر، إذا غاب فاحفظه فى غيبته و إذا شهد فزره و أجلّه و أكرمه فإنّه منک و أنت منه فإن كان عليک عاتبا فلا تفارقه حتّى تسأل سميحته و إن أصابه خير فاحمد اللّه و إن ابتلى

دانستی که نیازی دارد، در انجام دادنش شتاب کنی و او را وانداری که آن را از تو درخواست کند. بلکه به شتاب در انجامش پیشدستی کنی. و چون چنین کنی ولایت خودت را به ولایت او و ولایت او را به ولایت خودت پیوسته ای.

[۲۰ 49]۳-عبد الاعلای اعین گفت: برخی از اصحاب نامه نوشته و از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ موضوعاتی پرسش کردند و از من خواستند که از ایشان دربارۀ حقّ مسلمان بر برادر مسلمانش بپرسم. من از ایشان پرسیدم و پاسخ نفرمودند.

چون آمدم خداحافظی کنم، گفتم: از شما چیزی پرسیدم ولی پاسخم نفرمودید؟ فرمودند: من ترسیدم که کافر شوید؛ زیرا از دشوارترین چیزهایی که خدا بر آفریدگانش واجب کرده، سه چیز است: انصاف ورزی، چنان که وقتی به کاری از جانب برادر برای خودش راضی نمی شود، خود به انجام آن برای برادر راضی نشود. شریک کردن برادر در مال و یاد خدا در همه حال. که آن هم سبحان اللّه و الحمد للّه نیست، بلکه ترک چیزی است که خدا بر او حرام کرده است.

[۲۰ 50]4-مرازم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند با چیزی برتر از ادای حقّ مؤمن عبادت نشده است.

[۲۰ 51]5-ابراهیم بن عمر یمانی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: حقّ مسلمان بر مسلمان این است که وقتی برادرش گرسنه است، او سیر نشود، وقتی تشنه است، او سیراب نگردد و وقتی برهنه است، او نپوشد.

و چه بزرگ است حقّ مسلمان بر برادر مسلمانش. و فرمودند: آنچه برای خودت دوست می داری برای برادر مسلمانت هم دوست بدار. وقتی نیازمند شدی، از او بخواه و اگر او چیزی خواست، بده. دربارۀ هیچ خیری نباید از او ملول شوی و او از تو ملول شود. تو پشتیبان او باش که او هم پشتیبان تو است. وقتی غایب بود، مراعاتش کن و چون آمد، به زیارتش برو و بزرگش بدار؛ زیرا او از تو و تو از اویی. اگر تو را سرزنش کرد، از او جدا نشو تا از سببش بپرسی. اگر خیری به او رسید، خدا را سپاس بگو. و اگر گرفتار شد یاری اش

فاعضده و إن تمحّل له فأعنه. و إذا قال الرّجل لأخيه: أفّ، انقطع ما بينهما من الولايه و إذا قال: أنت عدوّی كفر أحدهما، فإذا اتّهمه انماث الإيمان فی قلبه كما ينماث الملح فی الماء، و قال: بلغنی أنّه قال: إنّ المؤمن ليزهر نوره لأهل السّماء كما تزهر نجوم السّماء لأهل الأرض و قال: إنّ المؤمن ولیّ اللّه يعينه و يصنع له و لا يقول عليه إلاّ الحقّ و لا يخاف غيره.

[۲۰ 52]6-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن ابن فضّال، عن علیّ بن عقبه، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

للمسلم علی أخيه المسلم من الحقّ أن يسلّم عليه إذا لقيه و يعوده إذا مرض و ينصح له إذا غاب و يسمّته إذا عطس و يجيبه إذا دعاه و يتبعه إذا مات.

عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن فضّال، عن علیّ بن عقبه مثله.

[۲۰ 53]۷-علیّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبی عمير، عن منصور بن يونس، عن أبی المأمون الحارثیّ قال:

قلت لأبی عبد اللّه عليه السّلام: ما حقّ المؤمن علی المؤمن؟ قال: إنّ من حقّ المؤمن علی المؤمن المودّه له فی صدره و المواساه له فی ماله و الخلف له فی أهله و النّصره له علی من ظلمه و إن كان نافله فی المسلمين و كان غائبا أخذ له بنصيبه و إذا مات الزّياره إلی قبره و أن لا يظلمه و أن لا يغشّه و أن لا يخونه و أن لا يخذله و أن لا يكذّبه و أن لا يقول له أفّ و إذا قال له: أفّ، فليس بينهما ولايه و إذا قال له: أنت عدوّی فقد كفر أحدهما، و إذا اتّهمه انماث الإيمان فی قلبه كما ينماث الملح فی الماء.

[۲۰ 54]۸-محمّد بن يحيی، عن أحمد بن محمّد بن عيسی، عن ابن أبی عمير،

کن و اگر چاره ای برای رفع گرفتاری اندیشید، کمکش کن. و چون مردی به برادرش بگوید: اف، دوستی میان آن دو پاره می شود و وقتی بگوید: تو دشمن منی، یکی از آن دو کافر می شود. و چون به او تهمت بزند، ایمان در دلش ذوب می شود چنان که نمک در آب. و راوی گفته است: من شنیدم که ایشان فرموده اند:

نور مؤمن برای اهل آسمان می درخشد چنان که ستارگان آسمان برای اهل زمین می درخشند. و فرمودند: مؤمن دوست خدا است. که کمکش کرده، برایش کارسازی می کند و جز حقّ را دربارۀ او نگفته، از کسی جز او نمی هراسد.

[۲۰ 52]6-علی عقبه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: حقّ مسلمان بر برادر مسلمانش این است که وقتی او را می بیند، سلامش دهد، وقتی بیمار می شود، عیادتش کند، وقتی غایب است برایش خیر بخواهد، وقتی عطسه می کند، دعایش کند، وقتی او را می خواند، بپذیرد و چون بمیرد به تشییعش برود.

همین حدیث با سلسلۀ سند دیگری از علی عقبه روایت شده است

[۲۰ 53]۷-ابو مأمون حارثی گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: حقّ مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمودند: از حقّ مؤمن بر مؤمن است: دوستی اش در دل، انبازکردنش در مال، جانشینی در خانواده اش، یاری اش در برابر کسی که به او ستم کرده است، گرفتن بهرۀ او از غنیمت، وقتی که خودش غایب بود، زیارت قبرش پس از مردن و ستم نکردن و فریب ندادن و خیانت نکردن و رها نکردن و دروغ و افّ نگفتن. و چون به او افّ بگوید، ولایتی میانشان نیست. و چون بگوید: تو دشمن منی، یکی از آن دو کافر شده است. و چون به او تهمت زند، ایمان در دلش ذوب می شود، چنان که نمک در آب ذوب می گردد.

[۲۰ 54]۸-ابان تغلب گفت: داشتم به همراه حضرت صادق علیه السّلام طواف می کردم

عن أبی علیّ صاحب الکلل، عن أبان بن تغلب قال:

کنت أطوف مع أبی عبد اللّه علیه السّلام، فعرض لی رجل من أصحابنا کان سألنی الذّهاب معه فی حاجه فأشار إلیّ فکرهت أن أدع أبا عبد اللّه علیه السّلام و أذهب إلیه فبینا أنا أطوف إذ أشار إلیّ أیضا فرآه أبو عبد اللّه علیه السّلام فقال: یا أبان إیّاک یرید هذا؟ قلت: نعم قال: فمن هو؟ قلت: رجل من أصحابنا قال: هو علی مثل ما أنت علیه؟ قلت: نعم قال: فاذهب إلیه قلت: فأقطع الطّواف؟ قال: نعم قلت: و إن کان طواف الفریضه؟ قال: نعم قال: فذهبت معه، ثمّ دخلت علیه بعد فسألته:

فقلت: أخبرنی عن حقّ المؤمن علی المؤمن فقال: یا أبان دعه لا ترده، قلت:

بلی جعلت فداک فلم أزل أردّد علیه، فقال: یا أبان تقاسمه شطر مالک، ثمّ نظر إلیّ فرأی ما دخلنی فقال: یا أبان أ ما تعلم أنّ اللّه عزّ و جلّ قد ذکر المؤثرین علی أنفسهم؟ قلت: بلی جعلت فداک فقال: أمّا إذا أنت قاسمته فلم تؤثره بعد، إنّما أنت و هو سواء، إنّما تؤثره إذا أنت أعطیته من النّصف الآخر

[55 ۲۰]۹-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبیه، عن فضاله بن أیّوب، عن عمر بن أبان، عن عیسی بن أبی منصور قال:

کنت عند أبی عبد اللّه علیه السّلام أنا و ابن أبی یعفور و عبد اللّه بن طلحه فقال ابتداء منه: یا ابن أبی یعفور قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: ستّ خصال من کنّ فیه کان بین یدی اللّه عزّ و جلّ و عن یمین اللّه، فقال ابن أبی یعفور: و ما هنّ جعلت فداک؟ قال: یحبّ المرء المسلم لأخیه ما یحبّ لأعزّ أهله و یکره المرء المسلم لأخیه ما یکره لأعزّ أهله و یناصحه الولایه، فبکی ابن أبی یعفور و قال: کیف یناصحه الولایه؟ قال: یا ابن أبی یعفور إذا کان منه بتلک المنزله بثّه همّه ففرح

که مردی از اصحابمان مرا دید و خواست که برای کاری با او بروم. من دوست نداشتم که حضرت صادق علیه السّلام را واگذاشته به سوی او بروم. در همین احوال که طواف می کردم، آن مرد باز به من اشاره کرد. و حضرت صادق علیه السّلام او را دید و فرمود: ای ابان، او تو را می خواهد؟ من عرض کردم: بله. فرمودند: کیست؟ من عرض کردم: مردی از اصحابمان است. فرمودند: او بر همان عقیده است که تو هستی؟ عرض کردم: بله. فرمودند: پس به نزدش برو. من عرض کردم: طواف را قطع کنم؟ فرمودند: بله. عرض کردم: حتّی اگر طواف واجب باشد؟ فرمودند:

بله. او گفته است: پس من با آن مرد رفتم. سپس وقتی به نزد حضرتش رفتم، از ایشان پرسیدم: برایم از حقّ مؤمن بر مؤمن بفرمایید. فرمودند: ای ابان رها کن و در آن وارد نشو. من عرض کردم: چرا جانم فدایت؟ و پیوسته آن پرسش را باز گفتم. فرمودند: ای ابان نیم مالت را با او تقسیم می کنی. سپس به من نگریست و دید که حالم چگونه شده است، پس فرمود: ای ابان آیا نمی دانی که خداوند شکوهمند ایثارکنندگان را یاد فرموده است؟ عرض کردم: چرا، جانم فدایت.

فرمودند: ولی وقتی تو مالت را با او تقسیم می کنی، هنوز ایثار نکرده ای، بلکه تو و او برابر شده اید. تو وقتی ایثار می کنی که از نیم دیگر هم به او بدهی.

[55 ۲۰]۹-عیسای ابو منصور گفت: من و ابن ابو یعفور و عبد اللّه طلحه نزد حضرت صادق علیه السّلام بودیم که حضرت، خود آغاز سخن کرده، فرمودند: ای پسر ابو یعفور، رسول خدا فرمود: شش خصلت است که در هرکس باشد، در پیشگاه خدا و جانب راست او قرار می گیرد. ابن ابو یعفور عرض کرد: جانم فدایت آن شش خصلت چیست؟ فرمودند: این که مسلمان برای برادرش چیزی را بخواهد که برای عزیزترین خاندانش می خواهد و آنچه را برای او نمی پسندد برای برادر مسلمانش نیز نپسندد. و در دوستی با او خالص باشد. ابن ابو یعفور گریست و گفت: چگونه دوستی اش را خالص کند؟ فرمودند: ای پسر ابو یعفور وقتی نسبت به او، در این

لفرحه إن هو فرح و حزن لحزنه إن هو حزن و إن كان عنده ما يفرّج عنه فرّج عنه و إلاّ دعا اللّه له، قال: ثمّ قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: ثلاث لكم و ثلاث لنا: أن تعرفوا فضلنا و أن تطئوا عقبنا و أن تنتظروا عاقبتنا، فمن كان هكذا كان بين يدى اللّه عزّ و جلّ فيستضىء بنورهم من هو أسفل منهم و أمّا الّذين عن يمين اللّه فلو أنّهم يراهم من دونهم لم يهنئهم العيش ممّا يرون من فضلهم، فقال ابن أبى يعفور: و ما لهم لا يرون و هم عن يمين اللّه؟ فقال: يا ابن أبى يعفور إنّهم محجوبون بنور اللّه، أما بلغک الحديث أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كان يقول: إنّ للّه خلقا عن يمين العرش بين يدى اللّه و عن يمين اللّه وجوههم أبيض من الثّلج و أضوأ من الشّمس الضّاحيه، يسأل السّائل ما هؤلاء؟ فيقال: هؤلاء الّذين تحابّوا فى جلال اللّه.

[56 ٢٠] ١٠-عنه، عن عثمان بن عيسى، عن محمّد بن عجلان قال:

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام فدخل رجل فسلّم، فسأله كيف من خلّفت من إخوانک؟ قال: فأحسن الثّناء و زكّى و أطرى، فقال له: كيف عياده أغنيائهم على فقرائهم؟ فقال: قليله، قال: و كيف مشاهده أغنيائهم لفقرائهم؟ قال:

قليله، قال: فكيف صله أغنيائهم لفقرائهم فى ذات أيديهم؟ فقال: إنّک لتذكر أخلاقا قلّ ما هى فيمن عندنا، قال: فقال: فكيف تزعم هؤلاء أنّهم شيعه

[57 ٢٠] ١١-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن سالم، عن أحمد بن النّضر، عن أبى إسماعيل قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام: جعلت فداک إنّ الشّيعه عندنا كثير فقال: فهل يعطف الغنىّ على الفقير؟ و هل يتجاوز المحسن عن المسىء؟ و يتواسون؟ فقلت: لا، فقال: ليس هؤلاء شيعه الشّيعه من يفعل هذا.

درجه از دوستی باشد، آنچه را در دل دارد برای او باز می کند. آن گاه برای شادی اش اگر شاد است، شادمان می شود و برای اندوهش، اگر اندوهگین است، غمگین می گردد. اگر می توانست گره از کارش بگشاید، می کند وگرنه، برایش دعا می کند. راوی گفته است: سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: سه چیز برای شما است و سه چیز برای ما: این که فضیلت ما را بشناسید، به دنبال ما گام بردارید و در انتظار سرانجام ما باشید. و هرکس چنین باشد، در پیشگاه خداوند عزّتمند خواهد بود تا به نورشان، کسانی که پایین ترند، روشنی بگیرند. و امّا کسانی که در جانب راست خداوند هستند، اگر آنان که پایین تر هستند، ایشان را ببینند، به جهت آنچه از برتری شان می بینند، زندگی برایشان ناگوار می گردد. ابن ابو یعفور عرض کرد: چگونه ایشان را نبینند، درحالی که در جانب راست خداوند هستند؟ فرمودند: ای پسر ابو یعفور، ایشان با نور خدا پوشیده می گردند، مگر این حدیث به تو نرسیده که رسول خدا فرمودند: برای خدا آفریدگانی است در جانب راست عرش، در پیشگاه و جانب راست خداوند که صورت هاشان سپیدتر از برف و روشن تر از آفتاب تابان است. کسی می پرسد: اینان کیستند؟ گفته می شود: اینان کسانی اند که برای عظمت خدا همدیگر را دوست می داشتند.

[56 ۲۰] ۱۰-محمّد عجلان گفت: نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که مردی وارد شده، سلام داد. آن گاه حضرتش از او پرسید: برادرانت را چگونه پشت سر گذاشتی؟ او آنان را به نیکی و پاکیزگی ستود. حضرت به او فرمودند: عیادت توانگران از نیازمندان شان چگونه است؟ عرض کرد: اندک. حضرت فرمودند:

رسیدگی شان چگونه است؟ عرض کرد: اندک. حضرت فرمودند: داد و دهش شان چه؟ او گفت: شما از اخلاقی سخن می گویید که در میان ما اندک اند.

فرمودند: پس چرا می پنداری که آنان، شیعه اند؟

[57 ۲۰] ۱۱-ابو اسماعیل گفت: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: جانم فدایت شیعیان نزد ما بسیارند. ایشان فرمودند: آیا توانگران به نیازمندان شان می رسند؟ آیا نیکوکار، از بدکار گذشت می کند؟ آیا به یکدیگر یاری می رسانند؟ من عرض کردم: نه. فرمودند: ایشان شیعه نیستند، شیعه کسی است که این کارها را بکند.

ص :۳۸۷

[۲۰ 58]۱۲-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن العلاء بن فضيل، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان أبو جعفر صلوات اللّه عليه يقول: عظّموا أصحابكم و وقّروهم و لا يتجهّم بعضكم بعضا و لا تضارّوا و لا تحاسدوا و إيّاكم و البخل، كونوا عباد اللّه المخلصين.

[۲۰ 59]۱۳-أبو علىّ الأشعرىّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن ابن فضّال، عن عمر بن أبان، عن سعيد بن الحسن قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: أ يجىء أحدكم إلى أخيه فيدخل يده فى كيسه فيأخذ حاجته فلا يدفعه؟ فقلت: ما أعرف ذلک فينا، فقال أبو جعفر عليه السّلام: فلا شىء إذا، قلت: فالهلاک إذا، فقال: إنّ القوم لم يعطوا أحلامهم بعد.

[۲۰ 60]۱4-علىّ بن إبراهيم، عن الحسين بن الحسن، عن محمّد بن أورمه رفعه، عن معلّى بن خنيس قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن حقّ المؤمن، فقال: سبعون حقّا لا أخبرک إلاّ بسبعه فإنّى عليک مشفق أخشى ألاّ تحتمل، فقلت: بلى إن شاء اللّه فقال: لا تشبع و يجوع و لا تكتسى و يعرى، و تكون دليله و قميصه الّذى يلبسه و لسانه الّذى يتكلّم به و تحبّ له ما تحبّ لنفسک و إن كانت لک جاريه بعثتها لتمهّد فراشه و تسعى فى حوائجه باللّيل و النّهار، فإذا فعلت ذلک وصلت ولايتک بولايتنا و ولايتنا بولايه اللّه عزّ و جلّ.

[۲۰ 61]۱5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علىّ بن الحكم، عن أبى المغراء، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

المسلم أخو المسلم، لا يظلمه و لا يخذله و لا يخونه، و يحقّ على المسلمين

[۲۰ 58]۱۲-علاء فضیل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت باقر- درود خدا بر او-می فرمود: اصحاب خود را بزرگ داشته، احترامشان کنید.

و برای هم رو ترش نکنید. به هم زیان نزنید و حسد نورزید. و از بخل بپرهیزید.

تا بندگان خالص شدهٔ خدا باشید.

[۲۰ 59]۱۳-از سعید حسن روایت شده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: آیا از شما کسی به نزد برادرش می رود تا از جیبش به اندازهٔ نیازش بردارد و او هم باز ندارد. من عرض کردم: در میان خودمان کسی را نمی شناسم. حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: پس به جایی نرسیده اند. من عرض کردم: یعنی این هلاکت است.

فرمودند: هنوز به این مردم خرد داده نشده است.

[۲۰ 60]۱4-معلاّی خنیس گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ حقّ مؤمن پرسیدم. فرمودند: هفتاد حقّ است که از آن جز هفت حقّ را به تو نمی گویم. که دلم برایت می سوزد و می ترسم تاب نیاوری. من عرض کردم: چرا، اگر خدا خواهد. فرمودند: وقتی او گرسنه است، تو سیر نباشی، وقتی او برهنه است تو نپوشی. راهنمایش باشی. و پیراهنی که بپوشد و زبانی که با آن سخن بگوید.

و چیزی را برای او دوست بداری که برای خودت دوست می داری. اگر تو کنیزی داشتی، برایش بفرستی تا بسترش را مرتب کند و برای نیازهای شب و روزش بکوشد. تو اگر چنین کنی، ولایت خودت را به ولایت ما پیوسته ای و ولایت ما را به ولایت خداوند عزّتمند.

[۲۰ 61]۱5-ابو مغرا از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: مسلمان برادر

الاجتهاد فی التّواصل، و التّعاون علی التّعاطف، و المواساه لأهل الحاجه، و تعاطف بعضهم علی بعض حتّی تکونوا کما أمرکم اللّه عزّ و جلّ: رُحَمٰاءُ بَیْنَهُمْ متراحمین، مغتمّین لما غاب عنکم من أمرهم علی ما مضی علیه معشر الأنصار علی عهد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم.

[۲۰ 62]6 ۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن النّوفلیّ، عن السّکونیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: حقّ علی المسلم إذا أراد سفرا أن یعلم إخوانه، و حقّ علی إخوانه إذا قدم أن یأتوه.

باب التّراحم و التّعاطف

[۲۰ 63] ۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن الحسن بن محبوب، عن شعیب العقرقوفیّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول لأصحابه: اتّقوا اللّه و کونوا إخوه بررره، متحابّین فی اللّه، متواصلین، متراحمین، تزاوروا و تلاقوا و تذاکروا أمرنا و أحیوه.

[۲۰ 64]۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن سنان، عن کلیب الصّیداویّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

تواصلوا و تبارّوا و تراحموا و کونوا إخوه بررره کما أمرکم اللّه عزّ و جلّ.

[۲۰ 65]۳-عنه، عن محمّد بن سنان، عن عبد اللّه بن یحیی الکاهلیّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: تواصلوا و تبارّوا و تراحموا و تعاطفوا.

[۲۰ 66]4-عنه، عن علیّ بن الحکم، عن أبی المغراء، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

یحقّ علی المسلمین الاجتهاد فی التّواصل، و التّعاون علی التّعاطف، و

مسلمان است. به او ستم نکرده، تنهایش نگذارده، خیانتش نمی کند. و بر مسلمانان سزاوار است که در پیوستن به یکدیگر و همکاری در رسیدگی به همدیگر و یاری نیازمندان بکوشند تا چنان گردید که خداوند عزّتمند فرمانتان داده است. (میان خودشان مهربانان اند.) [فتح (۴۸) :۲۹]به همدیگر دل می سوزانند و به آنچه در رسیدگی به کار هم از دست داده اند، غمگین می شوند، چنان که گروه انصار در روزگار رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بر این روش بودند.

[۲۰ 62]۱6-سکونی از حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: بر مسلمان واجب است که وقتی می خواهد به سفر رود، برادرانش را آگاه کند. و بر برادرانش سزاوار است که وقتی او بازمی گردد، به دیدارش بروند.

دلسوزی و مهرورزی به یکدیگر

[۲۰ 63]۱-شعیب عقرقوفی گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم به اصحابش می فرماید: از خدا پروا کنید و برادرانی نیکوکار باشید، دوست دارندۀ هم در راه خدا و رسیدگی کننده و دلسوز. همدیگر را دیدار و زیارت کنید و دربارۀ امر ما سخن گفته، آن را زنده کنید.

[۲۰ 64]۲-کلیب صیداویّ از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: به هم رسیدگی و نیکی و دلسوزی کنید و برادرانی نیکوکار باشید چنان که خداوند عزّتمند فرمانتان داده است.

[۲۰ 65]۳-عبد اللّه بن یحیی کاهلی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: به هم رسیدگی کرده و نیکی و دلسوزی و محبّت کنید.

[۲۰ 66]4-ابو مغرا از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: بر مسلمانان

المواساه لأهل الحاجه، و تعاطف بعضهم على بعض حتّى تكونوا كما أمركم اللّه عزّ و جلّ: رُحَمٰاءُ بَيْنَهُمْ متراحمين، مغتمّين لما غاب عنكم من أمرهم على ما مضى عليه معشر الأنصار على عهد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

باب زياره الإخوان

[٢٠ 67]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن فضّال، عن علىّ بن عقبه، عن أبى حمزه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من زار أخاه للّه لا لغيره التماس موعد اللّه و تنجّز ما عند اللّه وكّل اللّه به سبعين ألف ملک ينادونه: ألا طبت و طابت لک الجنّه.

[٢٠ 68]٢-عنه، عن علىّ بن النّعمان، عن ابن مسكان، عن خيثمه قال:

دخلت على أبى جعفر عليه السّلام أودّعه فقال: يا خيثمه أبلغ من ترى من موالينا السّلام و أوصهم بتقوى اللّه العظيم و أن يعود غنيّهم على فقيرهم و قويّهم على ضعيفهم و أن يشهد حيّهم جنازه ميّتهم و أن يتلاقوا فى بيوتهم فإنّ لقيّا بعضهم بعضا حياه لأمرنا، رحم اللّه عبدا أحيا أمرنا، يا خيثمه أبلغ موالينا أنّا لا نغنى عنهم من اللّه شيئا إلاّ بعمل و أنّهم لن ينالوا ولايتنا إلاّ بالورع و أنّ أشدّ النّاس حسره يوم القيامه من وصف عدلا ثمّ خالفه إلى غيره.

[٢٠ 69]٣-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: حدّثنى جبرئيل عليه السّلام: أنّ اللّه عزّ و جلّ أهبط إلى الأرض ملكا، فأقبل ذلک الملک يمشى حتّى وقع إلى باب عليه رجل يستأذن على ربّ الدّار فقال له الملک: ما حاجتک إلى ربّ هذه الدّار؟ قال: أخ لى مسلم زرته

سزاوار است که در رسیدگی به همدیگر و همیاری در محبّت و کمک به نیازمندان و محبّت در میان خودشان بکوشند تا چنان گردید که خداوند شکوهمند فرمانتان داده است: (مهربانان در میان همدیگر.) و دلسوزان به هم، کسانی که برای آنچه کمک به مسلمانان از دست داده اند، اندوهگین می شوند.

چنان که گروه انصار در روزگار رسول خدا بر این روش بودند.

زیارت برادران

[۲۰ 67] ۱-ابو حمزه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکس برادرش را برای خدا و نه جز او در جهت رسیدن به وعدۀ خدا و قطعی شدن آنچه نزد او است، زیارت کند، خداوند هفتاد هزار فرشته به کار می گمارد تا فریاد بزنند: هان پاک شدی و بهشت برایت حلال شد.

[۲۰ 68]۲-خیثمه گفت: برای خداحافظی به نزد حضرت باقر علیه السّلام رفتم، فرمودند: ای خیثمه هرکس از دوستان ما را که دیدی سلام رسانده، به پروای از خدا سفارش شان کن. به این که توانگرشان به نیازمندان رسیدگی کند و توانایشان به ناتوانان. در تشییع جنازۀ مردۀ شان حاضر شوند و همدیگر را در خانه هاشان دیدار کنند. که دیدار آنان با یکدیگر زنده داشتن امر ولایت ما است. خداوند با بنده ای که امر ما را زنده کند، مهربان است. ای خیثمه به دوستان ما بگو که ما ایشان را از جانب خدا جز به سبب عملی که دارند، بی نیاز نمی گردانیم و آنان هرگز به ولایت ما جز با پرهیزگاری نخواهند رسید. و همانا حسرت ناک ترین مردم در روز قیامت کسی است که عدالتی را بستاید و آن گاه به جز آن عمل کند.

[۲۰ 69]۳-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

جبرئیل علیه السّلام به من گفت: خداوند عزّتمند فرشته ای را به زمین فروفرستاد. فرشته به راه افتاد تا به خانه ای رسید که بر درش مردی از صاحب خانه اجازۀ ورود می خواست. فرشته به او گفت: با صاحب این خانه چه کاری داری؟ او می گوید:

فی اللّه تبارک و تعالی، قال له الملک: ما جاء بک إلاّ ذاک؟ فقال: ما جاء بی إلاّ ذاک، فقال: إنّی رسول اللّه إلیک و هو یقرئک السّلام و یقول وجبت لک الجنّه و قال الملک: إنّ اللّه عزّ و جلّ یقول: أیّما مسلم زار مسلما فلیس إیّاه زار، إیّای زار و ثوابه علیّ الجنّه.

[۲۰ ۷۰]4-علیّ، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن علیّ النّهدیّ، عن الحصین، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من زار أخاه فی اللّه قال اللّه عزّ و جلّ، إیّای زرت و ثوابک علیّ، و لست أرضی لک ثوابا دون الجنّه.

[۲۰ ۷۱]5-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علیّ بن الحکم، عن سیف بن عمیره، عن یعقوب بن شعیب قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: من زار أخاه فی جانب المصر ابتغاء وجه اللّه فهو زوره، و حقّ علی اللّه أن یکرم زوره.

[۲۰ ۷۲]6-عنه، عن علیّ بن الحکم، عن سیف بن عمیره، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: من زار أخاه فی بیته قال اللّه عزّ و جلّ له: أنت ضیفی و زائری، علیّ قراک و قد أوجبت لک الجنّه بحبّک إیّاه.

[۲۰ ۷۳]۷-عنه، عن علیّ بن الحکم، عن إسحاق بن عمّار، عن أبی غرّه قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: من زار أخاه فی اللّه فی مرض أو صحّه، لا یأتیه خداعا و لا استبدالا، وکّل اللّه به سبعین ألف ملک ینادون فی قفاه أن: طبت و طابت لک الجنّه فأنتم زوّار اللّه و أنتم وفد الرّحمن حتّی یأتی منزله: فقال له یسیر: جعلت فداک و إن کان المکان بعیدا؟ قال: نعم یا یسیر و إن کان المکان

او برادر مسلمان من است که در راه خدای پاک و والا به دیدارش آمده ام. فرشته به او گفت: جز برای این نیامده ای؟ او می گوید: جز برای این نیامده ام. فرشته می گوید: من فرستادۀ خدا به سوی توام. خداوند به تو سلام رسانده، می فرماید:

بهشت را برایت واجب کردم. خداوند عزّتمند می فرماید: هر مسلمانی، مسلمانی دیگر را زیارت کند، او را زیارت نکرده، مرا زیارت کرده است و پاداشش بهشت است و بر عهدۀ من.

[۲۰ ۷۰]4-حصین از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکس برادرش را در راه خدا زیارت کند خداوند شکوهمند می فرماید: مرا زیارت کردی و پاداشت بر عهدۀ من است. و من برای تو به هیچ پاداشی جز بهشت راضی نمی شوم.

[۲۰ ۷۱]5-یعقوب شعیب گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هر کس برادرش در آن سوی شهر را برای خشنودی خداوند زیارت کند، زائر خداست و بر خدا سزاوار است که زائرش را گرامی بدارد.

[۲۰ ۷۲]6-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر کس برادرش را در خانه اش زیارت کند، خداوند عزّتمند به او می فرماید: تو میهمان و زائر من هستی و پذیرایی ات بر عهدۀ من است، و من به جهت این دوستی، بهشت را بر تو واجب کردم.

[۲۰ ۷۳]۷-ابو غرّه گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هرکس برادرش را در بیماری یا تندرستی برای خدا زیارت کند نه برای نیرنگ و عوض گرفتن، خداوند هفتاد هزار فرشته بر او می گمارد تا از پشت سرش فریاد بزنند: پاک گشتی و بهشت برایت حلال شد. شما زائران خدایید. شما میهمانان خدایید. و پیوسته می گویند تا او به منزلش برسد. یسیر به حضرت عرض کرد: جانم فدایت، اگرچه جای او دور باشد؟ فرمودند: آری ای یسیر، اگرچه جایش به فاصلۀ یک سال دور

مسیره سنه، فإنّ اللّه جواد و الملائکه کثیره، یشیّعونه حتّی یرجع إلی منزله.

[۲۰۷۴]۸-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن علیّ بن النّهدیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من زار أخاه فی اللّه و للّه جاء یوم القیامه یخطر بین قباطیّ من نور، و لا یمرّ بشیء إلاّ أضاء له حتّی یقف بین یدی اللّه عزّ و جلّ، فیقول اللّه عزّ و جلّ له:

مرحبا، و إذا قال مرحبا أجزل اللّه عزّ و جلّ له العطیّه

[۲۰۷۵]۹-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن خالد و الحسین بن سعید، عن النّضر بن سوید، عن یحیی بن عمران الحلبیّ، عن بشیر، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ العبد المسلم إذا خرج من بیته زائرا أخاه اللّه لا لغیره، التماس وجه اللّه، رغبه فیما عنده، وکّل اللّه عزّ و جلّ به سبعین ألف ملک ینادونه من خلفه إلی أن یرجع إلی منزله: ألا طبت و طابت لک الجنّه.

[۲۰۷۶]۱۰-الحسین بن محمّد، [عن أحمد بن محمّد]، عن أحمد بن إسحاق، عن بکر بن محمّد، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ما زار مسلم أخاه المسلم فی اللّه و للّه إلاّ ناداه اللّه عزّ و جلّ أیّها الزّائر طبت و طابت لک الجنّه.

[۲۰۷۷]۱۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد و عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد جمیعا، عن ابن محبوب، عن أبی أیّوب، عن محمّد بن قیس، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ للّه عزّ و جلّ جنّه لا یدخلها إلاّ ثلاثه: رجل حکم علی نفسه بالحقّ، و رجل زار أخاه المؤمن فی اللّه، و رجل آثر أخاه المؤمن فی اللّه.

باشد. که خداوند بخشنده است و فرشتگان بسیارند، او را همراهی می کنند تا به منزلش بازگردد.

[۲۰۷۴]۸-علی نهدی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکس برادرش را در راه خدا و برای او زیارت کند در روز قیامت میان دو جامه از نور شکوهمند وارد می شود و بر چیزی نمی گذرد جز این که آن را روشن می کند تا در پیشگاه خداوند عزّتمند می ایستد. آن گاه خداوند به او می فرماید: مرحبا.

و چون خداوند بگوید: مرحبا، دادودهش بسیار کند.

[۲۰۷۵]۹-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: بندۀ مسلمان وقتی برای خدا و قرب او و میل به آنچه نزد او است و نه جز او به سوی زیارت برادرش از خانه بیرون می آید، خداوند هفتاد هزار فرشته برایش می گمارد تا از پشت سرش فریاد بزنند: هان پاک گشتی و بهشت برایت حلال شد. و پیوسته می گویند تا او به خانۀ خودش بازگردد.

[۲۰۷۶]۱۰-بکر محمّد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هیچ مسلمانی برادر مسلمانش را در راه خدا و برای خدا زیارت نمی کند جز این که خداوند عزّتمند به او می فرماید: ای زائر پاک شدی و بهشت برایت حلال گشت.

[۲۰۷۷]۱۱-محمّد قیس از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند شکوهمند بهشتی دارد که جز سه گروه به آن نمی روند: مردی که بنابر حقّ با خودش داوری کرده است، مردی که در راه خدا برادر مؤمنش را زیارت کرده و مردی که در راه خدا برادر مؤمنش را بر خود مقدّم داشته است.

[۲۰۷۸]۱۲-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبه، عن عبد اللّه بن محمّد الجعفىّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ المؤمن ليخرج إلى أخيه يزوره فيوكّل اللّه عزّ و جلّ به ملكا فيضع جناحا فى الأرض و جناحا فى السّماء يظلّه، فإذا دخل إلى منزله نادى الجبّار تبارک و تعالى: أيّها العبد المعظّم لحقّى المتّبع لآثار نبيّى، حقّ علىّ إعظامک، سلنى أعطک، ادعنى أجبک، اسكت أبتدئک، فإذا انصرف شيّعه الملک يظلّه بجناحه حتّى يدخل إلى منزله، ثمّ يناديه تبارک و تعالى، أيّها العبد المعظّم لحقّى حقّ علىّ إكرامک قد أوجبت لک جنّتى و شفّعتک فى عبادى.

[۲۰۷۹]۱۳-صالح بن عقبه، عن عقبه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لزياره المؤمن فى اللّه خير من عتق عشر رقاب مؤمنات، و من أعتق رقبه مؤمنه وقى كلّ عضو عضوا من النّار حتّى أنّ الفرج يقى الفرج.

[۲۰۸۰]14-صالح بن عقبه، عن صفوان الجمّال، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أيّما ثلاثه مؤمنين اجتمعوا عند أخ لهم، يأمنون بوائقه و لا يخافون غوائله و يرجون ما عنده، إن دعوا اللّه أجابهم و إن سألوا أعطاهم و إن استزادوا زادهم و إن سكتوا ابتدأهم.

[۲۰۸۱]15-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن أبى أيّوب قال:

سمعت أبا حمزه يقول: سمعت العبد الصّالح عليه السّلام يقول: من زار أخاه المؤمن للّه لا لغيره، يطلب به ثواب اللّه و تنجّز ما وعده اللّه عزّ و جلّ وكّل اللّه عزّ و جلّ به سبعين ألف ملک، من حين يخرج من منزله حتّى يعود إليه ينادونه: ألا طبت و طابت لک الجنّه، تبوّأت من الجنّه منزلا.

[۲۰۷۸]۱۲-عبد اللّه بن محمّد جعفی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

مؤمن برای زیارت برادرش بیرون می رود و خداوند فرشته ای برایش می گمارد تا بالی در زمین و بالی در آسمان بنهد و او را در سایه اش بگیرد. و چون او به خانهٔ برادرش رود، آن چیره گر پاک و والا ندا می کند: ای بندهٔ بزرگ دارندهٔ حقّ من و پیرو پیامبرم، بزرگداشت تو بر من واجب است، بخواه تا بدهم. بخوان تا پاسخت گویم، خاموش شو تا من با تو سخن آغاز کنم. و چون بازگردد، آن فرشته درحالی که او را با آن بال ها زیر سایه اش گرفته، همراهی می کند تا به خانهٔ خودش برود، سپس خداوند پاک و والا ندا می کند: ای بندهٔ بزرگ دارندهٔ حقّ من، بر من گرامی داشت تو واجب است. بهشت خودم را بر تو واجب ساخته، تو را خواهش گر بندگانم قرار دادم.

[۲۰۷۹]۱۳-عقبه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: زیارت مؤمن در راه خدا، بهتر از آزاد ساختن ده بندهٔ مؤمن است. و هرکس بندهٔ مؤمنی را آزاد کند، هر عضو او، عضوی را از آتش نگاه می دارد، چنان که شرمگاه نیز شرمگاه را نگاه می دارد.

[۲۰۸۰]۱4-صفوان شتربان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر سه مؤمنی که نزد برادرشان گرد هم آیند تا از بدی اش در امان مانده، از نیرنگش نهراسند و به آنچه دارد امیدوار باشند، وقتی خدا را بخوانند، پاسخشان می دهد و چون درخواست کنند، عطایشان می کند و اگر بیشتر بخواهند برایشان می افزاید و اگر خاموش باشند، خود، آغاز سخن می کند.

[۲۰۸۱]۱5-ابو حمزه می گوید: از عبد صالح [حضرت کاظم]علیه السّلام شنیدم می فرماید: هرکس برادر مؤمنش را برای خدا و در جست وجوی پاداش او و قطعی شدن وعده و نه جز او زیارت کند خداوند عزّتمند، هفتاد هزار فرشته از هنگام بیرون شدن از خانه تا بازگشت به آن، می گمارد تا فریاد زنند: هان که پاک شدی و بهشت برایت حلال شد و خانه ای در بهشت گرفتی.

[۲۰ ۸۲]6 ۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن النّوفلیّ، عن السّکونیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام: لقاء الإخوان مغنم جسیم و إن قلّوا.

باب المصافحه

[۲۰ ۸۳] ۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن ثعلبه بن میمون، عن یحیی بن زکریّا، عن أبی عبیده قال:

کنت زمیل أبی جعفر علیه السّلام و کنت أبدأ بالرّکوب، ثمّ یرکب هو، فإذا استوینا سلّم و ساءل مساءله رجل لا عهد له بصاحبه و صافح، قال: و کان إذا نزل نزل قبلی فإذا استویت أنا و هو علی الأرض سلّم و ساءل مساءله من لا عهد له بصاحبه، فقلت: یا ابن رسول اللّه إنّک لتفعل شیئا ما یفعله أحد من قبلنا و إن فعل مرّه فکثیر، فقال: أما علمت ما فی المصافحه؟ إنّ المؤمنین یلتقیان، فیصافح أحدهما صاحبه، فلا تزال الذّنوب تتحاتّ عنهما کما یتحاتّ الورق عن الشّجر، و اللّه ینظر إلیها حتّی یفترقا.

[۲۰ ۸4]۲-عنه، عن ابن فضّال، عن علیّ بن عقبه، عن أبی خالد القمّاط، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ المؤمنین إذا التقیا و تصافحا أدخل اللّه یده بین أیدیهما، فصافح أشدّهما حبّا لصاحبه.

[۲۰ ۸5]۳-ابن فضّال، عن علیّ بن عقبه، عن أیّوب، عن السّمیدع، عن مالک بن أعین الجهنیّ، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ المؤمنین إذا التقیا فتصافحا أدخل اللّه عزّ و جلّ یده بین أیدیهما و أقبل

[۲۰۸۲]6۱-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند: دیدار برادران، غنیمت بزرگی است، اگرچه آنان اندک اند.

دست دادن به همدیگر

[۲۰۸۳]۱-ابو عبیده گفته است: من با حضرت باقر علیه السّلام بر یک شتر هم قطار بودیم. ابتدا من سوار می شدم، سپس ایشان سوار می شدند. چون هر دو می نشستیم، ایشان، همچون کسی که همراهش را دیرهنگام ندیده، سلام و احوال پرسی کرده، دست می داد. تا من عرض کردم: ای پسر رسول خدا شما کاری انجام می دهی که کسی از مردم ما چنین نمی کند و اگر یک بار بکند، بسیار است. حضرت فرمودند: مگر پاداش دست دادن را نمی دانی؟ همانا دو مؤمن وقتی همدیگر را دیدار می کنند و آن گاه یکی با دیگری دست می دهد، پیوسته گناهان شان فرومی ریزد، چنان که برگ ها از درخت فرومی ریزد. و خداوند به هر دوی آنها نظر می کند تا از هم جدا می شوند.

[۲۰۸4]۲-ابو خالد قمّاط از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی دو مؤمن با هم دیدار کرده، دست بدهند، خداوند دستش را میان دست آنان داخل کرده، با کسی که رفیقش را بیشتر دوست دارد، دست می دهد.

[۲۰۸5]۳-مالک بن اعین جهنی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

بوجهه على أشدّهما حبّا لصاحبه، فإذا أقبل اللّه عزّ و جلّ بوجهه عليهما تحاتّت عنهما الذّنوب كما يتحاتّ الورق من الشّجر.

[۲۰۸۶]4-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى عبيده الحذّاء، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ المؤمنين إذا التقيا فتصافحا أقبل اللّه عزّ و جلّ عليهما بوجهه و تساقطت عنهما الذّنوب كما يتساقط الورق من الشّجر.

[۲۰۸۷]5-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن صفوان الجمّال، عن أبى عبيده الحذّاء قال:

زاملت أبا جعفر عليه السّلام فى شقّ محمل من المدينه إلى مكّه، فنزل فى بعض الطّريق، فلمّا قضى حاجته و عاد قال: هات يدک يا أبا عبيده فناولته يدى فغمزها حتّى وجدت الأذى فى أصابعى، ثمّ قال: يا أبا عبيده ما من مسلم لقى أخاه المسلم فصافحه و شبّک أصابعه فى أصابعه إلاّ تناثرت عنهما ذنوبهما، كما يتناثر الورق من الشّجر فى اليوم الشّاتى.

[۲۰۸۸]6-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن يحيى الحلبىّ، عن مالک الجهنىّ قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: يا مالک أنتم شيعتنا [أ]لا ترى أنّک تفرط فى أمرنا، إنّه لا يقدر على صفه اللّه فكما لا يقدر على صفه اللّه كذلک لا يقدر على صفتنا و كما لا يقدر على صفتنا كذلک لا يقدر على صفه المؤمن، إنّ المؤمن ليلقى المؤمن فيصافحه، فلا يزال اللّه ينظر إليهما و الذّنوب تتحاتّ عن وجوههما كما يتحاتّ الورق من الشّجر، حتّى يفترقا، فكيف يقدر على صفه من هو كذلک.

[۲۰۸۹]۷-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عمر بن

وقتی دو مؤمن با هم دیدار کرده، دست می دهند، خداوند عزّتمند دست خود را میان دست آن دو داخل کرده، به کسی که با رفیقش دوست تر است، رو می کند.

و چون خداوند شکوهمند به آن دو روی بیاورد گناهانشان فرومی ریزد، چنان که برگ از درخت فرومی ریزد.

[۲۰ ۸۶]4-ابو عبیدۀ حذّاء از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی دو مؤمن با هم دیدار کرده، دست بدهند، خداوند عزّتمند به آن دو رو می آورد و گناهانشان فرومی ریزد، چنان که برگ از درختان فرومی ریزد.

[۲۰ ۸۷]5-ابو عبیدۀ حذّاء گفت: از مدینه تا مکّه در یک طرف از کجاوۀ شتر با حضرت باقر علیه السّلام هم قطار بودم، در یکی از راه ها فرودآمد و چون کارش را انجام داده، بازگشت، فرمود: ای ابو عبیده دستت را بده، من دست دادم و ایشان دستم را فشرد، چنان که انگشتانم به درد آمدند. سپس ایشان فرمودند: ای ابو عبیده هر مسلمانی که برادرش را دیدار کند و با او دست دهد و انگشتانش را میان انگشتان او قرار دهد، گناهانشان فرومی ریزد، چنان که برگ درختان در روزهای سرد طوفانی فرومی ریزد.

[۲۰ ۸۸]6-مالک جهنی گفت: حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: ای مالک شما شیعیان ما گمان نکنید که در امر ولایت ما زیاده می روید. که کسی به وصف کردن خداوند توانا نیست. و چنان که کسی به آن توانا نیست، کسی به وصف کردن ما نیز توانا نیست و همان گونه که به وصف ما توانا نیست، بر وصف مؤمن هم توانا نیست. همانا وقتی مؤمنی، مؤمن دیگر را دیدار کرده، با او دست می دهد، خداوند پیوسته به آنان نظر می کند تا وقتی که از هم جدا شوند. گناهانشان فرو می ریزد، چنان که برگ از درختان فرومی ریزد، پس چگونه به وصف چنین کسی توانا باشد.

[۲۰ ۸۹]۷-ابو حمزه گفت: با حضرت باقر علیه السّلام بر یک شتر هم قطار بودم، آن گاه

عبد العزيز، عن محمّد بن فضيل، عن أبى حمزه قال:

زاملت أبا جعفر عليه السّلام فحططنا الرّحل، ثمّ مشى قليلا، ثمّ جاء فأخذ بيدى فغمزها غمزه شديده، فقلت: جعلت فداک أو ما كنت معک فى المحمل؟ فقال: أ ما علمت أنّ المؤمن إذا جال جوله ثمّ أخذ بيد أخيه نظر اللّه إليهما بوجهه فلم يزل مقبلا عليهما بوجهه و يقول للذّنوب: تحاتّ عنهما، فتتحاتّ-يا أبا حمزه -كما يتحاتّ الورق عن الشّجر فيفترقان و ما عليهما من ذنب.

[٢٠٩٠]٨-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سألته عن حدّ المصافحه، فقال: دور نخله.

[٢٠٩١]٩-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن عمرو بن الأفرق، عن أبى عبيده، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

ينبغى للمؤمنين إذا توارى أحدهما عن صاحبه بشجره ثمّ التقيا أن يتصافحا.

[٢٠٩٢] ١٠-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن بعض أصحابه، عن محمّد بن المثنّى، عن أبيه، عن عثمان بن زيد، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: إذا لقى أحدكم أخاه فليسلّم عليه و ليصافحه، فإنّ اللّه عزّ و جلّ أكرم بذلک الملائكه فاصنعوا صنع الملائكه.

[٢٠٩٣] ١١-عنه، عن محمّد بن علىّ، عن ابن بقّاح، عن سيف بن عميره، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: إذا التقيتم فتلاقوا بالتّسليم و التّصافح و إذا تفرّقتم فتفرّقوا بالاستغفار.

که کجاوه را بر زمین گذاشتیم، ایشان اندکی قدم زد، سپس آمد و دستم را گرفته، به سختی فشار داد. من عرض کردم: جانم فدایت، مگر من در کجاوه با شما نبودم؟ فرمودند: مگر نمی دانی که وقتی مؤمن گشتی بزند و سپس دست برادرش را بگیرد، خداوند به آن ها نظر می کند. و پیوسته رویش به آن ها است و در آن حال به گناهان می فرماید: از این دو، فروریزید. و-ای ابو حمزه-آن ها فرومی ریزند، چنان که برگ از درختان فرومی ریزد، تا وقتی که از جدا شوند که هیچ گناهی ندارند.

[۲۰۹۰]۸-هشام سالم گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ فاصلۀ دست دادن ها پرسیدم، فرمودند: به فاصلۀ گردش به گرد یک نخل.

[۲۰۹۱]۹-ابو عبیده از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برای هر یک از دو مؤمن سزاوار است که وقتی یکی از آن دو به فاصلۀ درختی از دیگری دور شد، به هنگام دیدار دست بدهند.

[۲۰۹۲]۱۰-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: وقتی یکی از شما با برادرش دیدار می کند، باید به او سلام کرده، دست بدهد. که خداوند عزّتمند به این سبب فرشتگان را گرامی داشته است، پس شما هم کار فرشتگان را بکنید.

[۲۰۹۳]۱۱-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: وقتی همدیگر را دیدار کردید، با سلام و دست دادن دیدار کنید و چون پراکنده شدید با آمرزش خواهی پراکنده شوید.

[۲۰۹۴]۱۲-عنه، عن موسى بن القاسم، عن جدّه معاويه بن وهب أو غيره، عن رزين، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان المسلمون إذا غزوا مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و مرّوا بمكان كثير الشّجر ثمّ خرجوا إلى الفضاء نظر بعضهم إلى بعض فتصافحوا.

[۲۰۹۵]۱۳-عنه، عن أبيه، عمّن حدّثه، عن زيد بن الجهم الهلالىّ، عن مالک بن أعين، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إذا صافح الرّجل صاحبه فالّذى يلزم التّصافح أعظم أجرا من الّذى يدع، ألا و إنّ الذّنوب لتتحاتّ فيما بينهم حتّى لا يبقى ذنب.

[۲۰۹۶]۱4-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن يحيى بن المبارک، عن عبد اللّه بن جبله، عن إسحاق بن عمّار قال:

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام، فنظر إلىّ بوجه قاطب فقلت: ما الّذى غيّرک لى؟ قال: الّذى غيّرک لإخوانک، بلغنى يا إسحاق أنّک أقعدت ببابک بوّابا، يردّ عنک فقراء الشّيعه، فقلت: جعلت فداک إنّى خفت الشّهره، فقال: أفلا خفت البليّه؟ أو ما علمت أنّ المؤمنين إذا التقيا فتصافحا أنزل اللّه عزّ و جلّ الرّحمه عليهما فكانت تسعه و تسعون لأشدّهما حبّا لصاحبه، فإذا توافقا غمرتهما الرّحمه فإذا قعدا يتحدّثان قال الحفظه بعضها لبعض: اعتزلوا بنا فلعلّ لهما سرّا و قد ستر اللّه عليهما، فقلت: أليس اللّه عزّ و جلّ يقول: مٰا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ؟ فقال: يا إسحاق إن كانت الحفظه لا تسمع فإنّ عالم اَلسّرّ يسمع و يرى.

[۲۰۹۷]۱5-عنه، عن إسماعيل بن مهران، عن أيمن بن محرز، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

[۲۰۹۴]۱۲-رزین از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: مسلمانان وقتی با رسول خدا برای جنگ می رفتند و از جایی پردرخت می گذشتند، چون از آن بیرون می آمدند، به همدیگر نگریسته، دست می دادند.

[۲۰۹۵]۱۳-مالک اعین از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی شخصی با رفیقش دست می دهد، آن که دستش را پس نمی کشد بزرگ پاداش تر از کسی است که دستش را رها می کند و بدانید که در این میان گناهان فرو می ریزد، چنان که هیچ گناهی نمی ماند.

[۲۰۹۶]۱4-اسحاق عمّار گفته است: من به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفتم و ایشان با چهره ای عبوس به من نگریست. من عرض کردم: چه چیزی سبب دگرگونی شما با من شده است؟ فرمودند: آنچه تو را به برادرانت دگرگون کرده است؟ ای اسحاق به من خبر رسیده که تو دربانی بر خانه ات گذاشته ای که نیازمندان شیعه را از تو بازمی گرداند. من عرض کردم: جانم فدایت، من از شهره شدن ترسیدم.

فرمودند: آیا از بلا نترسیدی. مگر نمی دانی که وقتی دو مؤمن با یکدیگر دیدار کرده، دست می دهند، خداوند عزّتمند رحمتی بر آن ها فرومی فرستد که نود و نه قسمت آن برای کسی است که رفیقش را بیشتر دوست می دارد. و اگر در دوستی یکی بودند، رحمت آنان را در بر می گیرد. و چون بنشینند تا با هم سخن بگویند، برخی از فرشتگان نگاهبان به برخی دیگر می گویند: بیایید ما به کناری برویم، شاید رازی داشته باشند که خداوند برای آن ها پوشانده است. من عرض کردم:

مگر خداوند عزّتمند نمی فرماید: (هیچ سخنی به زبان نمی آورد جز این که مراقبی در کنارش حاضر است.) [قاف (۵۰) :۱۸]؟ فرمودند: ای اسحاق اگر نگاهبانان نمی شنوند، دانای راز می شنود و می بیند.

[۲۰۹۷]۱5-ایمن محرز از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا

ما صافح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم رجلا قطّ فنزع يده حتّى يكون هو الّذى ينزع يده منه.

[۲۰۹۸]6 ۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد، عن ربعىّ، عن زراره، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سمعته يقول: إنّ اللّه عزّ و جلّ لا يوصف و كيف يوصف و قال فى كتابه: وَ مٰا قَدَرُوا اَللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ فلا يوصف بقدر إلاّ كان أعظم من ذلک، و إنّ النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لا يوصف و كيف يوصف عبد احتجب اللّه عزّ و جلّ بسبع و جعل طاعته فى الأرض كطاعته [فى السّماء]فقال: وَ مٰا آتٰاكُمُ اَلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و من أطاع هذا فقد أطاعنى و من عصاه فقد عصانى، و فوّض إليه، و إنّا لا نوصف و كيف يوصف قوم رفع اللّه عنهم الرّجس و هو الشّكّ و المؤمن لا يوصف و إنّ المؤمن ليلقى أخاه فيصافحه فلا يزال اللّه ينظر إليهما و الذّنوب تتحاتّ عن وجوههما كما يتحاتّ الورق عن الشّجر.

[۲۰۹۹]۷ ۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن النّعمان، عن فضيل بن عثمان، عن أبى عبيده قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إذا التقى المؤمنان فتصافحا أقبل اللّه بوجهه عليهما و تتحاتّ الذّنوب عن وجوههما حتّى يفترقا.

[۲۱۰۰]۸ ۱-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفلىّ، عن السّكونىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

تصافحوا؛ فإنّها تذهب بالسّخيمه.

[۲۱۰۱]۹ ۱-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ، عن ابن القدّاح، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لقى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم حذيفه، فمدّ النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يده فكفّ حذيفه يده، فقال

هرگز با شخصی دست داد که دستش را واپس کشد تا او خود دستش را از دست ایشان بکشد.

[۲۰۹۸]16-زراره گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند عزّتمند به وصف درنمی آید و چگونه به وصف درآید که در کتابش فرمود: (خدا را چنان که سزاوار اندازهٔ او است اندازه نکردند.) [حجّ (۲۲) :74]پس او به هر اندازه وصف شود، بزرگ تر از آن اندازه است. و همانا پیامبر گرامی به وصف درنمی آید و چگونه وصف شود بنده ای که خداوند عزّتمند او را با هفت پرده پوشانده و فرمانبری اش در زمین را همچون فرمانبری اش در آسمان قرار داده و فرموده است: (و هرچه را پیامبر برایتان آورده، برگیرید و از آنچه نهی تان کرده، باز ایستید.) [حشر (59) :۷]و هرکه از او اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هر که او را نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده است. و نیز کارها را به او سپرده است.

و ما به وصف درنمی آییم. و چگونه وصف شوند مردمی که خداوند، پلیدی را که همان شکّ است، از آنان برداشته است. و مؤمن نیز به وصف درنمی آید. همانا وقتی مؤمن برادرش را دیدار کرده، با او دست می دهد، خداوند پیوسته به آن دو نظر می کند و گناهانشان فرومی ریزد، چنان که برگ از درخت فرومی ریزد.

[۲۰۹۹]17-ابو عبیده گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: وقتی دو مؤمن با یکدیگر دیدار کرده، دست می دهند، خداوند به آن ها رو می آورد و گناهانشان فرومی ریزد تا وقتی که از هم جدا شوند.

[۲۱۰۰]18-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: با همدیگر دست بدهید که آن، کینه را از بین می برد.

[۲۱۰۱]19-پسر قدّاح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: پیامبر گرامی با حذیفه دیدار کرد و آن گاه دستش را پیش برد ولی حذیفه دستش را پس کشید.

النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: يا حذيفه بسطت يدى إليک فكففت يدک عنّى؟ فقال حذيفه: يا رسول اللّه بيدک الرّغيه و لكنّى كنت جنبا فلم أحبّ أن تمسّ يدى يدک و أنا جنب، فقال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: أما تعلم أنّ المسلمين إذا التقيا فتصافحا تحاتّت ذنوبهما كما يتحاتّ ورق الشّجر.

[٢١٠٢] ٢-الحسين بن محمّد، عن أحمد بن إسحاق، عن بكر بن محمّد، عن إسحاق بن عمّار قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّ اللّه عزّ و جلّ لا يقدر أحد قدره و كذلک لا يقدر قدر نبيّه و كذلک لا يقدر قدر المؤمن، إنّه ليلقى أخاه فيصافحه فينظر اللّه إليهما و الذّنوب تتحاتّ عن وجوههما حتّى يفترقا، كما تتحاتّ الرّيح الشّديده الورق عن الشّجر.

[٢١٠٣] ٣-علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن رفاعه قال:

سمعته عليه السّلام يقول: مصافحه المؤمن أفضل من مصافحه الملائكه.

باب المعانقه

[٢١٠4] ١-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبه، عن عبد اللّه بن محمّد الجعفىّ، عن أبى جعفر و أبى عبد اللّه عليهما السّلام قالا:

أيّما مؤمن خرج إلى أخيه يزوره عارفا بحقّه كتب اللّه له بكلّ خطوه حسنه و محيت عنه سيّئه و رفعت له درجه و إذا طرق الباب فتحت له أبواب السّماء فإذا التقيا و تصافحا و تعانقا أقبل اللّه عليهما بوجهه، ثمّ باهى بهما الملائكه فيقول: انظروا إلى عبدىّ تزاورا و تحابّا فىّ، حقّ علىّ ألاّ أعذّبهما بالنّار بعد

پیامبر گرامی فرمود: ای حذیفه من دستم را به سویت دراز می کنم و تو دستت را از من باز می گیری؟ حذیفه عرض کرد: ای رسول خدا دوست دارم با شما دست بدهم ولی جنب بودم و نخواستم در این حال دستم به دست شما بخورد. پیامبر گرامی فرمودند: مگر نمی دانی که وقتی دو مسلمان یکدیگر را دیدار کرده، دست می دهند گناهانشان فرومی ریزد، چنان که برگ از درخت فرومی ریزد.

[۲۱۰۲] ۲۰-از اسحاق عمّار روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هیچ کسی قادر نیست اندازهٔ خداوند عزّتمند را دریابد و همین طور اندازهٔ پیامبرش را و نیز اندازهٔ مؤمن را. همانا وقتی مؤمن برادرش را دیدار کرده، دست می دهد، خداوند به آن دو نظر می کند و گناهان آن دو فرومی ریزد تا وقتی که از هم جدا می شوند. همان طور که باد سخت، برگ ها را از درختان فرومی اندازد.

[۲۱۰۳] ۲۱-رفاعه گفته است: از حضرتش شنیدم می فرماید: دست دادن مؤمنان، برتر از دست دادن فرشتگان است.

در آغوش گرفتن

[4 ۲۱۰] ۱-عبد اللّه بن محمّد جعفی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

هر مؤمنی که به قصد زیارت برادرش بیرون آید و حقّ او را بداند، خداوند برای هر گامش، حسنه ای برای او نوشته، گناهی را پاک می کند و یک درجه بالاتر می برد و چون در خانه را بزند، درهای آسمان برایش گشوده می گردد. و چون همدیگر را دیدار کرده، دست بدهند و در آغوش بگیرند، خداوند به آن دو روی می آورد و سپس نزد فرشتگان به آن دو بالیده، می فرماید: به این دو بنده ام بنگرید که همدیگر را دیدار کرده، برای من دوستی کردند. پس از این بر من سزا است که آنان را در آتش،

هذا الموقف فإذا انصرف شيّعه الملائكه عدد نفسه و خطاه و كلامه، يحفظونه من بلاء الدّنيا و بوائق الآخره إلى مثل تلک اللّيله من قابل فإن مات فيما بينهما أعفى من الحساب و إن كان المزور يعرف من حقّ الزّائر ما عرفه الزّائر من حقّ المزور كان له مثل أجره.

[5 ٢١٠]٢-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى، عن إسحاق بن عمّار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ المؤمنين إذا اعتنقا غمرتهما الرّحمه، فإذا التزما لا يريدان بذلک إلاّ وجه اللّه و لا يريدان غرضا من أغراض الدّنيا قيل لهما: مغفورا لكما فاستأنفا، فإذا أقبلا على المساءله قالت الملائكه بعضها لبعض: تنحّوا عنهما فإنّ لهما سرّا و قد ستر اللّه عليهما، قال إسحاق: فقلت: جعلت فداک فلا يكتب عليهما لفظهما و قد قال اللّه عزّ و جلّ: مٰا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ قال: فتنفّس أبو عبد اللّه عليه السّلام الصّعداء ثمّ بكى حتّى اخضلّت دموعه لحيته و قال: يا إسحاق إنّ اللّه تبارک و تعالى إنّما أمر الملائكه أن تعتزل عن المؤمنين إذا التقيا إجلالا لهما و إنّه و إن كانت الملائكه لا تكتب لفظهما و لا تعرف كلامهما فإنّه يعرفه و يحفظه عليهما عالم السّرّ و أخفى.

باب التّقبيل

[6 ٢١٠]١-أبو علىّ الأشعرىّ، عن الحسن بن علىّ الكوفىّ، عن عبيس بن هشام، عن الحسين بن أحمد المنقرىّ، عن يونس بن ظبيان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ لكم لنورا تعرفون به فى الدّنيا، حتّى إنّ أحدكم إذا لقى أخاه قبّله

کیفر نکنم. و چون بازگردد، فرشتگانی به شمار نفس و گام و سخنش او را همراهی کرده، از بلای دنیا و آسیب آخرت تا شب فردا نگاه می دارند. تا اگر در آن میان بمیرد، از حساب رسی معاف باشد. و اگر آن که زیارت می شود، حقّ زائر را بداند، چنان که زائر حقّ او را می دانست، پاداش او نیز همچون پاداش زائر خواهد بود.

[5 ۲۱۰]۲-اسحاق عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی دو مؤمن، همدیگر را در آغوش گیرند، رحمت خدا آنان را فرامی گیرد. و چون بر آن مداومت کنند و جز برای خدا و نه هدفی دنیایی انجام دهند، به آنان گفته می شود: شما آمرزیده شدید. از سر گیرید اعمالتان را. و چون بخواهند از هم، احوال بپرسند، فرشتگان به یکدیگر می گویند. از این دو دور شوید برای آنان رازی است که خداوند آن را برایشان پوشانده است. اسحاق گفته است: من عرض کردم: جانم فدایت، پس سخنان آن دو نوشته نمی شود و حال آن که خداوند عزّتمند فرموده است: (و هیچ سخنی به زبان نمی آورد، جز این که در کنارش مراقبی است.) [ق (5۰) :۱۸]او گفته است: حضرت صادق علیه السّلام از ته دل آه کشید، سپس گریست، چنان که اشک ها محاسنش را تر کرد و آن گاه فرمود: ای اسحاق خداوند پاک و والا به فرشتگان فرمان می دهد که به جهت بزرگداشت دو مؤمنی که با هم دیدار می کنند، از آنان کناره گیرند. و همانا اگرچه فرشتگان سخن آن دو را نمی نویسند و نمی شنوند، ولی او خود آن را می داند و نگاه می دارد که دانای راز و نهان او است.

روبوسی

[6 ۲۱۰]۱-یونس ظبیان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برای شما

فی موضع النّور من جبهته.

[۲۱۰۷]۲-علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن رفاعه بن موسی، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لا یقبّل رأس أحد و لا یده إلاّ [ید]رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم أو من أرید به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم.

[۲۱۰۸]۳-علیّ، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن زید النّرسیّ، عن علیّ بن مزید صاحب السّابریّ قال:

دخلت علی أبی عبد اللّه علیه السّلام فتناولت یده فقبّلتها، فقال: أما إنّها لا تصلح إلاّ لنبیّ أو وصیّ نبیّ.

[۲۱۰۹]4-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحجّال، عن یونس بن یعقوب قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: ناولنی یدک أقبّلها فأعطانیها، فقلت: جعلت فداک رأسک ففعل فقبّلته فقلت: جعلت فداک رجلاک، فقال: أقسمت، أقسمت، أقسمت-ثلاثا-و بقی شیء، و بقی شیء، و بقی شیء.

[۲۱۱۰]5-محمّد بن یحیی، عن العمرکیّ بن علیّ، عن علیّ بن جعفر، عن أبی الحسن علیه السّلام قال:

من قبّل للرّحم ذا قرابه فلیس علیه شیء، و قبله الأخ علی الخدّ و قبله الإمام بین عینیه.

[۲۱۱۱]6-و عنه، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن محمّد بن سنان، عن أبی الصّبّاح مولی آل سام، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لیس القبله علی الفم إلاّ للزّوجه [أ]و الولد الصّغیر.

نوری است که در دنیا با آن شناخته می شوید. چنان که وقتی یکی از شما برادرش را دیدار می کند، جایگاه نورانی پیشانی اش را می بوسد.

[۲۱۰۷]۲-رفاعۀ موسی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: نباید سر و دست کسی جز رسول خدا یا کسی که از او رسول خدا قصد می شود، بوسیده شود.

[۲۱۰۸]۳-علی مزید صاحب سابری گفت: به خدمت حضرت صادق علیه السّلام رفتم و دستش را گرفته، بوسیدم. فرمودند: بدان که این کار جز برای پیامبر و وصیّ پیامبر سزاوار نیست.

[۲۱۰۹]4-یونس یعقوب گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: دستتان را بدهید تا ببوسم. دستشان را دادند. آن گاه عرض کردم: جانم فدایت، اجازه بدهید سرتان را ببوسم. اجازه فرمودند و من سرشان را بوسیدم. آن گاه عرض کردم:

جانم فدایت، پایتان. سه بار فرمودند: تو را سوگند می دهم که آیا چیزی [برای بوسیدن]مانده.

[۲۱۱۰]5-علی جعفر از حضرت ابو الحسن علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر کس به جهت خویشی، خویشاوندی را ببوسد، عیبی ندارد و بوسیدن برادر بر گونۀ او است و بوسیدن امام بر میان دو چشمش.

[۲۱۱۱]6-ابو الصّبّاح هم پیمان آل سام از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: بوسیدن دهان جز همسر و کودک جایز نیست.

باب تذاكر الإخوان

[۲۱۱۲]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن فضاله بن أيّوب، عن علىّ بن أبى حمزه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: شيعتنا الرّحماء بينهم، الّذين إذا خلوا ذكروا اللّه [إنّ ذكرنا من ذكر اللّه]إنّا إذا ذكرنا ذكر اللّه و إذا ذكر عدوّنا ذكر الشّيطان.

[۲۱۱۳]۲-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبه، عن يزيد بن عبد الملک، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

تراوروا فإنّ فى زيارتكم إحياء لقلوبكم و ذكرا لأحاديثنا، و أحاديثنا تعطّف بعضكم على بعض فإن أخذتم بها رشدتم و نجوتم و إن تركتموها ضللتم و هلكتم، فخذوا بها و أنا بنجاتكم زعيم.

[۲۱۱4]۳-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الوشّاء، عن منصور بن يونس، عن عبّاد بن كثير قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: إنّى مررت بقاصّ يقصّ و هو يقول: هذا المجلس [الّذى]لا يشقى به جليس، قال: فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: هيهات هيهات، أخطأت أستاههم الحفره، إنّ للّه ملائكه سيّاحين سوى الكرام الكاتبين، فإذا مرّوا بقوم يذكرون محمّدا و آل محمّد قالوا: قفوا فقد أصبتم حاجتكم فيجلسون، فيتفقّهون معهم فإذا قاموا عادوا مرضاهم و شهدوا جنائزهم و تعاهدوا غائبهم فذلک المجلس الّذى لا يشقى به جليس.

[۲۱۱5]4-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن الحكم، عن المستورد النّخعىّ، عمّن رواه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ من الملائكه الّذين فى السّماء ليطّلعون إلى الواحد و الاثنين و الثّلاثه

[۲۱۱۲]۱-علی ابو حمزه گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

شیعیان ما مهربانان به همدیگرند کسانی که چون تنها باشند، خدا را یاد می کنند [که یاد ما، یاد خداوند است]که هرگاه از ما یاد شود خداوند یاد شده و هرگاه از دشمنانمان یاد شود، شیطان یاد شده است.

[۲۱۱۳]۲-یزید عبد الملک از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: به دیدار همدیگر روید که دیدارهای شما، زندگی دل و یادکرد احادیث ما است.

و احادیث ما شما را به یکدیگر مهربان می کند. که اگر آن ها را برگیرید، هدایت شده، نجات می یابید و اگر رهاشان کنید، گمراه شده، نابود می گردید. پس آن ها را برگیرید که من ضامن نجاتتان هستم.

[۲۱۱4]۳-عبّاد کثیر گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: داستان سرایی را دیدم که داستان می سرود و می گفت: این مجلسی است که کسی در آن شقی نمی شود. حضرت فرمودند: هیهات، هیهات، به خطا رفته و نامربوط گفته است.

همانا خداوند به غیر از نویسندگان بزرگوار، فرشتگان مسافری دارد که چون بر مردمی می گذرند که محمّد و آل محمد-درود خدا بر آنان-را یاد می کنند، می گویند: بازایستید که به حاجت تان رسیدید. آن گاه می نشینند و با آنان به دانش می پردازند و چون برخیزند، از بیمارانشان عیادت کرده، در تشییع مرده هاشان حاضر گشته، به غایبانشان سر می زنند. و این، آن مجلسی است که کسی در آن شقی نمی گردد.

[۲۱۱5]4-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: فرشتگانی که

و هم يذكرون فضل آل محمّد قال: فتقول: أ ما ترون إلى هؤلاء في قلّتهم و كثره عدوّهم يصفون فضل آل محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟ قال: فتقول الطّائفه الأخرى من الملائكه: ذٰلِکَ فَضْلُ اَللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ ذُو اَلْفَضْلِ اَلْعَظِيمِ.

[٢١١6]5-عنه، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن ابن مسكان، عن ميسّر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال لى: أ تخلون و تتحدّثون و تقولون ما شئتم؟ فقلت: إى و اللّه إنّا لنخلو و نتحدّث و نقول ما شئنا، فقال: أما و اللّه لوددت أنّى معكم فى بعض تلک المواطن، أما و اللّه إنّى لأحبّ ريحكم و أرواحكم، و إنّكم على دين اللّه و دين ملائكته فأعينوا بورع و اجتهاد.

[٢١١٧]6-الحسين بن محمّد و محمّد بن يحيى جميعا، عن علىّ بن محمّد بن سعد، عن محمّد بن مسلم، عن أحمد بن زكريّا، عن محمّد بن خالد بن ميمون، عن عبد اللّه بن سنان، عن غياث بن إبراهيم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما اجتمع ثلاثه من المؤمنين فصاعدا إلاّ حضر من الملائكه مثلهم، فإن دعوا بخير أمّنوا و إن استعاذوا من شرّ دعوا اللّه ليصرفه عنهم و إن سألوا حاجه تشفّعوا إلى اللّه و سألوه قضاءها و ما اجتمع ثلاثه من الجاحدين إلاّ حضرهم عشره أضعافهم من الشّياطين، فإن تكلّموا تكلّم الشّياطين بنحو كلامهم و إذا ضحكوا ضحكوا معهم و إذا نالوا من أولياء اللّه نالوا معهم فمن ابتلى من المؤمنين بهم فإذا خاضوا فى ذلک فليقم و لا يكن شرک شيطان و لا جليسه، فإنّ غضب اللّه عزّ و جلّ لا يقوم له شىء و لعنته لا يردّها شىء، ثمّ قال صلوات اللّه عليه: فإن لم يستطع فلينكر بقلبه و ليقم و لو حلب شاه أو فواق ناقه.

[٢١١٨]٧-و بهذا الإسناد، عن محمّد بن سليمان، عن محمّد بن محفوظ،

در آسمان هستند، به یک، دو و سه تنی که از فضیلت خاندان محمّد علیهم السّلام سخن می گویند: سرزده، می گویند: آیا اینان را می بینید که در عین اندک بودن خودشان و بسیاری دشمنانشان، فضیلت خاندان محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را یاد می کنند؟ آن گاه گروه دیگری از فرشتگان می گویند: این بخشش خداوند است که به هرکس بخواهد، می دهد. و خداوند است که صاحب بخشش عظیم است.

[۲۱۱6]5-میسر گفته است: حضرت باقر علیه السّلام، به من فرمودند: آیا می توانید با یکدیگر خلوت کرده، از آنچه خواستید، سخن بگویید؟ من عرض کردم: بله به خدا سوگند، ما خلوت می کنیم و از آنچه خواهیم گفت وگو می کنیم. فرمودند:

هان به خدا سوگند من هم دوست دارم در این مواقع با شما باشم. هان به خدا سوگند من رائحه و جان های شما را دوست می دارم. شما بر دین خدا و دین فرشتگان اویید. پس با پرهیزگاری و بسیارکوشی، یاری برسانید.

[۲۱۱۷]6-غیاث ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرگاه سه مؤمن یا بیشتر گرد هم آیند، فرشتگانی به شمار آنان حاضر می شوند، تا اگر دعای خیری می کنند، آمین بگویند و اگر از شرّی برکناری می خواهند، از خداوند بخواهند که آن را از ایشان بازدارد. اگر حاجتی بخواهند، پیش خدا خواهشگری کنند و انجامش را بخواهند. و هرگاه سه تن از منکرین گرد هم آیند، به اندازۀ ده برابرشان شیطان حاضر می شود تا اگر سخنی بگویند، شیاطین نیز همچون آنان بگویند و چون خندیدند، به همراهشان بخندند و چون از دوسان خدا بدگویی کنند، به همراهشان بدگویی کنند. پس هرگاه کسی از مؤمنان به آنان گرفتار شد، وقتی در این امور وارد شدند، او برخیزد و شریک و همنشین شیطان نگردد که هیچ چیزی نمی تواند در برابر خشم خداوند عزّتمند برابری کند و نیز هیچ چیزی نفرین او را بازنمی گرداند. سپس آن حضرت-درود خدا بر او-فرمودند: و اگر نتوانست برخیزد با دلش انکار کند و برخیزد، اگرچه به اندازۀ دوشیدن گوسفند یا شتری باشد.

[۲۱۱۸]۷-ابو مغرا گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید: برای ابلیس

عن أبى المغراء قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول: ليس شىء أنكى لإبليس و جنوده من زياره الإخوان فى اللّه بعضهم لبعض قال: و إنّ المؤمنين يلتقيان فيذكران اللّه ثمّ يذكران فضلنا أهل البيت فلا يبقى على وجه إبليس مضغه لحم إلاّ تخدّد حتّى إنّ روحه لتستغيث من شدّه ما يجد من الألم فتحسّ ملائكه السّماء و خزّان الجنان فيلعنونه حتّى لا يبقى ملک مقرّب إلاّ لعنه، فيقع خاسئا حسيرا مدحورا.

باب إدخال السّرور على المؤمنين

[٢١١٩]١-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى جميعا، عن الحسن بن محبوب، عن أبى حمزه الثّمالىّ قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: من سرّ مؤمنا فقد سرّنى و من سرّنى فقد سرّ اللّه.

[٢١٢٠]٢-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن رجل من أهل الكوفه يكنّى أبا محمّد، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

تبسّم الرّجل فى وجه أخيه حسنه و صرف القذى عنه حسنه، و ما عبد اللّه بشىء أحبّ إلى اللّه من إدخال السّرور على المؤمن.

[٢١٢١]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن عبد اللّه بن مسكان، عن عبيد اللّه بن الوليد الوصّافىّ قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ فيما ناجى اللّه عزّ و جلّ به عبده موسى عليه السّلام قال: إنّ لى عبادا أبيحهم جنّتى و أحكّمهم فيها قال: يا ربّ و من هؤلاء الّذين

و سربازانش هیچ چیزی کشنده تر از دیدار برادران در راه خدا نیست. فرمودند:

وقتی دو مؤمن با هم دیدار کرده، خداوند را یاد می کنند، سپس از فضایل ما خاندان سخن می گویند، بر روی ابلیس گوشتی نمی ماند که چنگ نخورده و فرونیفتاده باشد. چنان که روحش از شدّت درد به ناله می افتد. آن گاه فرشتگان آسمان و دربانان بهشت آن را می شنوند و نفرین اش می کنند، چنان که هیچ فرشتهٔ مقرّبی نمی ماند که او را نفرین نکرده باشد. پس او دور و خسته و رانده، می افتد.

شادکردن مؤمنان

[۲۱۱۹]۱-ابو حمزهٔ ثمالی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که رسول خدا فرمودند: هرکسی مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده و هرکس مرا شاد کند، خدا را شاد کرده است.

[۲۱۲۰]۲-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: لبخند شخص به روی برادرش، حسنه است، و برداشتن خاشاکی از رویش حسنه است.

و خداوند با چیزی برتر از شاد کردن مؤمن، عبادت نشده است.

[۲۱۲۱]۳-عبید اللّه بن ولید وصافی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید:

در میان مناجات های خداوند با بنده اش موسی علیه السّلام آمده است که فرمود: من بندگانی دارم که بهشتم را به آن ها ارزانی کرده، ایشان را فرمانروایان آن قرار داده ام. موسی عرض کرد: پروردگارا آنان چه کسانی هستند که تو بهشت خودت را ارزانی آنان

تبيحهم جنّتک و تحکّمهم فيها؟ قال: من أدخل على مؤمن سرورا، ثمّ قال: إنّ مؤمنا كان فى مملكه جبّار فولع به فهرب منه إلى دار الشّرک، فنزل برجل من أهل الشّرک فأظلّه و أرفقه و أضافه فلمّا حضره الموت أوحى اللّه عزّ و جلّ إليه و عزّتى و جلالى لو كان [لک]فى جنّتى مسكن لأسكنتک فيها و لكنّها محرّمه على من مات بى مشركا و لكن يا نار هيديه و لا تؤذيه و يؤتى برزقه طرفى النّهار، قلت: من الجنّه؟ قال: من حيث شاء اللّه.

[٢١٢٢]4-عنه، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن علىّ، عن عبد اللّه بن إبراهيم، عن علىّ بن أبى علىّ، عن أبى عبد اللّه، عن أبيه، عن علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليهما قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إنّ أحبّ الأعمال إلى اللّه عزّ و جلّ إدخال السّرور على المؤمنين.

[٢١٢٣]5-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال: أوحى اللّه عزّ و جلّ إلى داود عليه السّلام إنّ العبد من عبادى ليأتينى بالحسنه فأبيحه جنّتى، فقال داود يا: ربّ و ما تلک الحسنه؟ قال: يدخل على عبدى المؤمن سرورا و لو بتمره قال داود: يا ربّ حقّ لمن عرفک أن لا يقطع رجاءه منک.

[٢١٢4]6-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن خلف بن حمّاد، عن مفضّل بن عمر، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا يرى أحدكم إذا أدخل على مؤمن سرورا أنّه عليه أدخله فقط بل و اللّه علينا، بل و اللّه على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

[٢١٢5]٧-علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، و محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن

کرده، فرمانروایش قرارشان می دهی؟ فرمود: آنان کسانی اند که مؤمنی را شاد کنند. سپس فرمود: مؤمنی در سرزمین ستمکاری خوار شد و آن گاه از دست او به سرزمین مشرکان گریخت و میهمان مردی مشرک شد. آن مرد به او جای داده، مهربانی کرده، پذیرایی اش کرد. وقتی مرگ میزبان فرارسید، خداوند شکوهمند به او وحی کرد: به عزّت و شکوهم سوگند اگر [برای تو]در بهشتم جایی بود، تو را در آن ساکن می کردم، ولی بهشت من بر کسی که در حال شرک مرده، حرام است. امّا ای آتش او را بترسان و آزارش نرسان. و او در آغاز و پایان روز، روزی داده می شود. من عرض کردم: از بهشت؟ فرمودند: از هر جا که خدا خواهد.

[۲۱۲۲]4-علی ابو علی به نقل از حضرت صادق علیه السّلام و ایشان از پدرشان و آن حضرت از حضرت سجّاد علیهما السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

محبوب ترین اعمال در پیشگاه خداوند عزّتمند، شاد کردن مؤمنان است.

[۲۱۲۳]5-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

خداوند شکوهمند به داود علیه السّلام وحی کرد: بنده ای از بندگانم تنها یک حسنه می آورد و من بهشت خودم را به او ارزانی می کنم. داود عرض کرد: پروردگارا آن چه حسنه ای است؟ فرمود: شادکردن مؤمن، اگرچه با یک خرما. داود عرض کرد: پروردگارا بر کسی که تو را شناخته، سزا است که امیدش را از تو نبرد.

[۲۱۲4]6-مفضّل عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی یکی از شما مؤمنی را شاد می کند، نپندارد که تنها او را شاد کرده است، بلکه به خدا سوگند ما را نیز شاد کرده است، رسول خدا را هم شاد کرده است.

[۲۱۲5]۷-ابو جارود گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

شاذان جميعا، عن ابن أبى عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سمعته يقول: إنّ أحبّ الأعمال إلى اللّه عزّ و جلّ إدخال السّرور على المؤمن، شبعه مسلم أو قضاء دينه.

[٢١٢٦]٨-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن سدير الصّيرفىّ قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام فى حديث طويل: إذا بعث اللّه المؤمن من قبره خرج معه مثال يقدم أمامه، كلّما رأى المؤمن هولا من أهوال يوم القيامه قال له المثال: لا تفزع و لا تحزن و أبشر بالسّرور و الكرامه من اللّه عزّ و جلّ، حتّى يقف بين يدى اللّه عزّ و جلّ فيحاسبه حسابا يسيرا و يأمر به إلى الجنّه و المثال أمامه، فيقول له المؤمن: يرحمک اللّه نعم الخارج خرجت معى من قبرى و ما زلت تبشّرنى بالسّرور و الكرامه من اللّه حتّى رأيت ذلک، فيقول: من أنت؟ فيقول:

أنا السّرور الّذى كنت أدخلت على أخيک المؤمن فى الدّنيا خلقنى اللّه عزّ و جلّ منه لأبشّرک.

[٢١٢٧]٩-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن السّيّارىّ، عن محمّد بن جمهور قال:

كان النّجاشىّ-و هو رجل من الدّهاقين-عاملا على الأهواز و فارس فقال بعض أهل عمله لأبى عبد اللّه عليه السّلام: إنّ فى ديوان النّجاشىّ علىّ خراجا و هو مؤمن يدين بطاعتک فإن رأيت أن تكتب لى إليه كتابا، قال: فكتب إليه أبو عبد اللّه عليه السّلام: بسم اللّه الرّحمن الرّحيم سرّ أخاک يسرّک اللّه، قال: فلمّا ورد الكتاب عليه دخل عليه و هو فى مجلسه فلمّا خلا ناوله الكتاب و قال: هذا كتاب

محبوب ترین اعمال نزد خداوند عزّتمند، شادکردن مؤمن است، چه با سیر کردن مسلمان باشد یا با پرداختن بدهی اش.

[۲۱۲۶]۸-سدیر صیرفی گفته است: حضرت صادق علیه السّلام در حدیثی طولانی فرمودند: وقتی خداوند، مؤمن را از گورش برانگیزد، به همراهش موجودی همانند او بیرون می آید و پیشاپیش اش به راه می افتد. هرگاه مؤمن هراسی از هراس های روز قیامت را دیده آن شبیه به او بگوید: ناله نکن و غمگین مباش و شاد باش به سرور و کرامتی از سوی خداوند شکوهمند. تا آن گاه که در پیشگاه خداوند عزّتمند بایستد و به آسانی از او حساب رسی کند و به ورود به بهشت فرمان دهد. که مؤمن به شبیه اش می گوید: خدا تو را بیامرزد، چه خوب کسی با من از گورم بیرون آمد که پیوسته مرا به سرور و کرامت خداوند مژده داد و من آن را با چشمانم دیدم. آن گاه می پرسد: تو کیستی؟ او پاسخ می دهد: من همان سروری هستم که تو در دنیا بر دل مؤمن نشاندی. خداوند مرا از آن سرور آفریده تا تو را شادباش دهم.

[۲۱۲۷]۹-محمّد جمهور گفت: نجاشی مردی از دهگانان-کارگزار اهواز و فارس بود که یکی از کارمندانش به حضرت صادق علیه السّلام عرض کرد: در دیوان خانهٔ نجاشی مالیاتی به گردن دارم و او مؤمن است و به فرمانبری از شما اعتقاد دارد. اگر صلاح می دانید نامه ای در این باره برایش بنویسید. حضرت صادق علیه السّلام نوشت: به نام خداوند رحمتگر مهربان. برادرت را شاد کن تا خداوند تو را شاد کند. راوی گفته است: او به همراه نامه به نزد نجاشی رفت. چون تنها شدند، نامه را به او داد و گفت:

این نامهٔ حضرت صادق علیه السّلام است. او آن را بوسیده، بر چشمانش نهاد و گفت: کارت

أبی عبد اللّه علیه السّلام فقبّله و وضعه علی عینیه و قال له:ما حاجتک؟ قال:خراج علیّ فی دیوانک،فقال له:و کم هو؟قال:عشره آلاف درهم،فدعا کاتبه و أمره بأدائها عنه ثمّ أخرجه منها و أمر أن یثبتها له لقابل ثمّ قال له:سررتک؟فقال:

نعم جعلت فداک ثمّ أمر له بمرکب و جاریه و غلام و أمر له بتخت ثیاب فی کلّ ذلک یقول له:هل سررتک؟فیقول:نعم جعلت فداک فکلّما قال:نعم زاده حتّی فرغ ثمّ قال له:احمل فرش هذا البیت الّذی کنت جالسا فیه حین دفعت إلیّ کتاب مولای الّذی ناولتنی فیه و ارفع إلیّ حوائجک قال:ففعل و خرج الرّجل فصار إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام بعد ذلک فحدّثه الرّجل بالحدیث علی جهته فجعل یسرّ بما فعل،فقال الرّجل:یا ابن رسول اللّه کأنّه قد سرّک ما فعل بی؟فقال:إی و اللّه لقد سرّ اللّه و رسوله.

[۲۱۲۸] ۱۰-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن الحسن بن علیّ بن فضّال،عن منصور عن عمّار بن أبی الیقظان،عن أبان بن تغلب قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن حقّ المؤمن علی المؤمن،قال:فقال:حقّ المؤمن علی المؤمن أعظم من ذلک،لو حدّثتکم لکفرتم إنّ المؤمن إذا خرج من قبره، خرج معه مثال من قبره،یقول له:أبشر بالکرامه من اللّه و السّرور فیقول له:

بشّرک اللّه بخیر،قال:ثمّ یمضی معه یبشّره بمثل ما قال،و إذا مرّ بهول قال:

لیس هذا لک و إذا مرّ بخیر قال:هذا لک،فلا یزال معه یؤمنه ممّا یخاف و یبشّره بما یحبّ حتّی یقف معه بین یدی اللّه عزّ و جلّ فإذا أمر به إلی الجنّه قال له المثال:أبشر فإنّ اللّه عزّ و جلّ قد أمر بک إلی الجنّه،قال:فیقول:من أنت رحمک اللّه تبشّرنی من حین خرجت من قبری و آنستنی فی طریقی و خبّرتنی عن ربّی؟قال:فیقول:أنا السّرور الّذی کنت تدخله علی إخوانک فی الدّنیا

چیست؟او گفت:در دیوان مالیاتی به گردن دارم.گفت:چه اندازه است؟او گفت:ده هزار درهم.نجاشی کاتبش را فراخواند و دستور داد تا آن را از جانب خودش پرداخته،نام او را از دیوان بردارد و نیز فرمان داد که مالیات سال آینده را هم برای خودش بنویسد.سپس به مرد گفت:آیا شادت کردم؟ او گفت:آری، فدایت شوم.سپس نجاشی دستور داد کنیز و غلام و چارپا و صندوقی از لباس به او بدهند.و در هریک از آن ها که می داد،می پرسید:آیا تو را شاد کردم؟و او می گفت:آری،فدایت شوم.و هرگاه او گفت:آری.نجاشی به دادودهش افزود چنان که چیزی نماند.پس به او گفت:این فرش را هم که وقتی نامۀ سرورم را به من دادی،بر آن نشسته بودم،با خودت ببر و هرگاه نیازی داشتی باز به نزدم بیا.

آن مرد چنین کرد و پس از آن به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفته،ماجرا را چنان که رخ داده بود،با ایشان باز گفت.حضرت از آنچه او کرده بود:شاد شد.مرد گفت:

ای پسر رسول خدا گویا آنچه او به من داده،شما را هم شاد کرده است.حضرت فرمودند:آری به خدا سوگند که او خدا و رسولش را شاد کرده است.

[۲۱۲۸] ۱۰-ابان تغلب گفت:از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ حقّ مؤمن بر مؤمن پرسیدم،فرمودند:حقّ مؤمن بر مؤمن بزرگ تر از این ها است،که اگر با شما بگویم،کافر می شوید.مؤمن وقتی از گورش بیرون بیاید،به همراهش موجودی همانند خودش بیرون آمده،به او می گوید:شاد باش به کرامت و سروری از جانب خداند.و او پاسخ می دهد:خدا تو را به خیر نوید دهاد.سپس آن همانند به همراه مؤمن می رود و پیوسته به او شادباش می گوید.چون به هول و هراس بگذرد،می گوید:این برای تو نیست.و وقتی بر خیر بگذرد،می گوید:این، برای تو است.و همواره با او است تا از آنچه می هراسد،امانش داده،به آنچه دوست می دارد،مژده اش دهد.تا آن گاه که در پیشگاه خداوند عزّتمند بایستد که چون او را به ورود در بهشت فرمان بدهد،آن شبیه به او می گوید:شادباش که خداوند شکوهمند تو را به بهشت فرمان داده است.مؤمن می گوید:خدا تو را بیامرزد،تو کیستی که از هنگام بیرون آمدنم از گور مرا مژده دادی و در راه همدم من شده،از پروردگارم خبر دادی؟او پاسخ می دهد:من همان سروری هستم که تو در دنیا بر دل برادرانت می نشاندی.من از آن سرور

ص :۴۲۷

خلقت منه لأبشّرک و أونس وحشتک.

محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال مثله.

[۲۱۲۹] ۱۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن مالک بن عطیّه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:أحبّ الأعمال إلی اللّه سرور[الّذی]تدخله علی المؤمن:تطرد عنه جوعته،أو تکشف عنه کربته.

[۲۱۳۰] ۱۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن الحکم بن مسکین،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من أدخل علی مؤمن سرورا خلق اللّه عزّ و جلّ من ذلک السّرور خلقا فیلقاه عند موته فیقول له:أبشر یا ولیّ اللّه بکرامه من اللّه و رضوان،ثمّ لا یزال معه حتّی یدخله قبره[یلقاه]فیقول له مثل ذلک،فإذا بعث یلقاه فیقول له مثل ذلک، ثمّ لا یزال معه عند کلّ هول یبشّره و یقول له مثل ذلک،فیقول له:من أنت رحمک اللّه؟فیقول:أنا السّرور الّذی أدخلته علی فلان.

[۲۱۳۱] ۱۳-الحسین بن محمّد،عن أحمد بن إسحاق،عن سعدان بن مسلم، عن عبد اللّه بن سنان قال:

کان رجل عند أبی عبد اللّه علیه السّلام فقرأ هذه الآیه: وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً قال:فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:فما ثواب من أدخل علیه السّرور؟ فقلت:جعلت فداک عشر حسنات، فقال:إی و اللّه و ألف ألف حسنه.

[۲۱۳۲] 14-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن محمّد بن أورمه،عن علیّ بن یحیی،عن الولید بن العلاء،عن ابن سنان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

آفریده شده ام تا به تو شادباش گفته در هراسانی همدم ات باشم.

پسر فضّال نیز همانند این حدیث را روایت کرده است.

[۲۱۲۹]۱۱-مالک عطیّه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:محبوب ترین اعمال در نزد خداوند،شادکردن مؤمن است،چه گرسنگی را از او دور کنی یا گرفتاری اش را چاره کنی.

[۲۱۳۰]۱۲-حکم مسکین از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:هر کس مؤمنی را شاد کند خداوند عزّتمند از آن شادی موجودی می آفریند تا در هنگام مرگش به او بگوید:ای دوست خدا شاد باش به کرامت و بهشت خداوند.

سپس پیوسته با او است تا او را در گورش بگذارند[که او را دیدار می کند] و همان را می گوید.و وقتی برانگیخته شود باز او را دیدار کرده،همان را می گوید،سپس هماره در هر هول و هراسی با او است به او شادباش گفته،همان سخن را باز می گوید.پس مؤمن به او می گوید:خدایت بیامرزد،تو کیستی؟او پاسخ می دهد:من همان سروری هستم که تو بر دل فلانی نشاندی.

[۲۱۳۱]۱۳-عبد اللّه سنان گفت:مردی در خدمت حضرت صادق علیه السّلام،این آیه را خواند:(و کسانی که مردان و زنان مؤمن را،به آنچه نکرده اند،آزار می کنند،مرتکب بهتان و گناه آشکاری می گردند.) [احزاب(۳۳):58]حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

و پاداش کسی که مؤمنی را شاد می کند،چیست؟من عرض کردم:جانم فدایت، ده حسنه است.فرمودند:آری به خدا سوگند و هزار هزار حسنه.

[۲۱۳۲]14-پسر سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:هرکس

من أدخل السّرور على مؤمن فقد أدخله على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و من أدخله على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقد وصل ذلک إلى اللّه و کذلک من أدخل عليه کربا

[۲۱۳۳]5 ۱-عنه،عن إسماعيل بن منصور،عن المفضّل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أيّما مسلم لقى مسلما فسرّه سرّه اللّه عزّ و جلّ.

[۲۱۳4]6 ۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن هشام بن الحكم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أحبّ الأعمال إلى اللّه عزّ و جلّ إدخال السّرور على المؤمن:إشباع جوعته أو تنفيس کربته أو قضاء دينه.

باب قضاء حاجه المؤمن

[۲۱۳5] ۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسن بن علىّ،عن بكّار بن کردم،عن المفضّل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال لى:يا مفضّل اسمع ما أقول لک و اعلم أنّه الحقّ و افعله و أخبر به عليه إخوانک،قلت؛جعلت فداک و ما عليه إخوانى؟قال:الرّاغبون فى قضاء حوائج إخوانهم،قال:ثمّ قال:و من قضى لأخيه المؤمن حاجه قضى اللّه عزّ و جلّ له يوم القيامه مائه ألف حاجه من ذلک أوّلها الجنّه و من ذلک أن يدخل قرابته و معارفه و إخوانه الجنّه بعد أن لا يكونوا نصّابا،و کان المفضّل إذا سأل الحاجه أخا من إخوانه قال له:أما تشتهى أن تكون من عليه الإخوان.

[۲۱۳6]۲-عنه،عن محمّد بن زياد قال:حدّثنى خالد بن يزيد،عن المفضّل بن عمر،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

مؤمنی را شاد کند رسول خدا را شاد کرده است.و هرکس رسول خدا را شاد کند،آن را به خدا رسانده است.و همین گونه است کسی که مؤمنی را اندوهگین گرداند.

[۲۱۳۳]5 ۱-مفضّل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:هرگاه مسلمانی،مسلمان دیگر را دیدار کرده،او را شاد کند،خداوند عزّتمند را شاد کرده است.

[۲۱۳4]6 ۱-هشام حکم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:از محبوب ترین اعمال در پیشگاه خداوند عزّتمند،شاد کردن مؤمن است:چه با سیر کردن،چه با چارۀ گرفتاری یا پرداختن بدهی اش.

برآورده کردن نیاز مؤمن

[۲۱۳5] ۱-مفضّل گفته است:حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند:ای مفضّل، آنچه را می گویم بشنو و بدان که حقّ است.پس آن را انجام داده،به برادران والایت خبر بده.من عرض کردم:جانم فدایت،برادران والا چه کسانی اند؟ فرمود:کسانی که به برآوردن نیاز برادرانشان علاقه مند هستند.سپس فرمودند:

و هرکس نیاز برادر مؤمنش را برآورد،خداوند عزّتمند در روز قیامت صد هزار نیاز او را برمی آورد.که نخستین اش بهشت است و از آن جمله داخل کردن خویشان و آشنایان و برادران او در آن-اگر از ناصبیان نبودند-و مفضّل وقتی حاجتی از یکی از برادرانش داشت،به او می گفت:آیا دلت نمی خواهد از برادران والا و شریف باشی.

[۲۱۳6]۲-مفضّل عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:همانا

إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق خلقا من خلقه انتجبهم لقضاء حوائج فقراء شيعتنا ليثيبهم على ذلک الجنّه،فإن استطعت أن تكون منهم فكن،ثمّ قال:لنا و اللّه ربّ نعبده لا نشرک به شيئا

[٢١٣٧]٣-عنه،عن محمّد بن زياد،عن الحكم بن أيمن،عن صدقه الأحدب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قضاء حاجه المؤمن خير من عتق ألف رقبه و خير من حملان ألف فرس فى سبيل اللّه.

علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن محمّد بن زياد،مثل الحديثين.

[٢١٣٨]4-علىّ،عن أبيه،عن محمّد بن زياد،عن صندل،عن أبى الصّبّاح الكنانىّ قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:لقضاء حاجه امرئ مؤمن أحبّ إلى[اللّه]من عشرين حجّه كلّ حجّه ينفق فيها صاحبها مائه ألف.

[٢١٣٩]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن هارون بن الجهم،عن إسماعيل بن عمّار الصّيرفىّ قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:جعلت فداک المؤمن رحمه على المؤمن؟ قال:نعم قلت:و كيف ذاک؟قال:أيّما مؤمن أتى أخاه فى حاجه فإنّما ذلک رحمه من اللّه ساقها إليه و سبّبها له،فإن قضى حاجته،كان قد قبل الرّحمه بقبولها،و إن ردّه عن حاجته و هو يقدر على قضائها فإنّما ردّ عن نفسه رحمه من اللّه جلّ و عزّ ساقها إليه و سبّبها له،و ذخر اللّه عزّ و جلّ تلک الرّحمه إلى يوم القيامه حتّى يكون المردود عن حاجته هو الحاكم فيها،إن شاء صرفها إلى نفسه و إن شاء صرفها إلى غيره يا إسماعيل فإذا كان يوم القيامه و هو الحاكم فى رحمه من اللّه

خدای عزّتمند گروهی از آفریدگانش را برای برآوردن نیازهای فقیران شیعۀ ما آفریده است تا به جهت این کارشان،بهشت را پاداششان دهد.پس اگر توانستی، از آنان باش.سپس فرمودند:به خدا سوگند ما را پروردگاری است که او را بندگی می کنیم و چیزی را شریکش قرار نمی دهیم.

[۲۱۳۷]۳-صدقۀ احدب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

برآوردن نیاز مؤمن،برتر از آزاد کردن هزار بنده و برتر از هزار بار اسب در راه خدا است.

محمّد زیاد نیز همانند دو حدیث بالا را روایت کرده است.

[۲۱۳۸]4-از ابو الصّبّاح کنانی روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:در پیشگاه خداوند برآوردن نیاز مرد مؤمن،از بیست حجّی که حاجی اش در هربار صد هزار[دینار یا درهم]ببخشد،برتر است.

[۲۱۳۹]5-اسماعیل بن عمّار صیرفی گفت:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:جانم فدایت آیا مؤمن برای مؤمن دیگر رحمت است؟ فرمودند:بله.

عرض کردم:چگونه؟فرمودند:هرگاه مؤمنی برای نیازی به نزد برادرش بیاید،این رحمتی از جانب خدا است که آن را به سوی او سوق داده و برایش کارسازی کرده است.که اگر او نیازش را برآورد،رحمت را پذیرفته است و اگر نیاز او را با وجود توانایی بر آن،برنیاورد،رحمتی از جانب خداوند را که برای او پیش رانده و کارسازی اش کرده بود،نپذیرفته است.و خداوند شکوهمند آن رحمت را تا روز قیامت ذخیره می کند تا در آن روز،آن که نیازش برآورده نشده بود،درباره اش داوری کند،اگر خواست به خودش بازگرداند و اگر نخواست به دیگری برگرداند.ای اسماعیل چون او در روز قیامت داور رحمتی شود که خداوند برای او قرار داده،به نظرت او آن را به چه کسی

قد شرعت له فإلى من ترى يصرفها،قلت:لا أظنّ يصرفها عن نفسه،قال:لا تظنّ و لكن استيقن فإنّه لن يردّها عن نفسه،يا إسماعيل من أتاه أخوه فى حاجه يقدر على قضائها فلم يقضها له سلّط اللّه عليه شجاعا ينهش إبهامه فى قبره إلى يوم القيامه،مغفورا له أو معذّبا.

[٢١4٠]6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن الحكم بن أيمن، عن أبان بن تغلب قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:من طاف بالبيت أسبوعا كتب اللّه عزّ و جلّ له ستّه آلاف حسنه و محا عنه ستّه آلاف سيّئه و رفع له ستّه آلاف درجه-قال:و زاد فيه إسحاق بن عمّار-و قضى له ستّه آلاف حاجه،قال:ثمّ قال:و قضاء حاجه المؤمن أفضل من طواف و طواف حتّى عدّ عشرا.

[٢١4١]٧-الحسين بن محمّد،عن أحمد بن محمّد بن إسحاق،عن بكر بن محمّد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما قضى مسلم لمسلم حاجه إلاّ ناداه اللّه تبارک و تعالى:علىّ ثوابک و لا أرضى لک بدون الجنّه.

[٢١42]٨-عنه،عن سعدان بن مسلم،عن إسحاق بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال:من طاف بهذا البيت طوافا واحدا كتب اللّه عزّ و جلّ له ستّه آلاف حسنه و محا عنه ستّه آلاف سيّئه و رفع اللّه له ستّه آلاف درجه حتّى إذا كان عند الملتزم فتح اللّه له سبعه أبواب من أبواب الجنّه قلت له:جعلت فداک هذا الفضل كلّه فى الطّواف؟قال:نعم و أخبرک بأفضل من ذلک،قضاء حاجه المسلم أفضل من طواف و طواف و طواف حتّى بلغ عشرا.

برمی گرداند؟من عرض کردم:گمان نمی کنم که آن را از خودش بازگرداند.

فرمودند:گمان نکن بلکه یقین داشته باش که آن را از خودش بازنمی گرداند.ای اسماعیل هرگاه کسی به جهت حاجتی نزد برادرش رود و او با وجود توانایی، نیاز او را برنیاورد،خداوند تا روز قیامت ماری را بر او چیره می کند که در گور انگشت سبّابه اش را بگزد،چه آمرزیده شده باشد و چه در عذاب باشد.

[۲۱۴۰]6-ابان تغلب گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکس خانۀ خدا را هفت بار طواف کند،خدای عزّتمند شش هزار حسنه برایش می نویسد و شش هزار گناهش را پاک کرده،شش هزار درجه بالا می برد- و اسحاق عمّار چنین افزوده است-و شش هزار نیازش را برآورده می کند.سپس فرمودند:و برآوردن نیاز مؤمن برتر از طواف است.و تا ده طواف شمرد.

[۲۱۴۱]۷-بکر محمّد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:هر گاه مسلمانی،حاجت مسلمان دیگر را برآورد،خداوند پاک و والا او را چنین ندا می دهد:پاداش تو بر عهدۀ من است و من برای تو به کمتر از بهشت راضی نمی شوم.

[۲۱۴۲]۸-اسحاق عمّار گفته است:حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس این خانه را یک بار طواف کند،خداوند عزّتمند،شش هزار حسنه برایش می نویسد و شش هزار گناهش را پاک کرده،شش هزار درجه بالایش می برد و چون به ملتزم[بخشی از دیوار پشت کعبه]رسد،خداوند هفت در از درهای بهشت را برایش می گشاید.من به حضرت عرض کردم:جانم فدایت،همۀ این فضیلت برای طواف است؟ فرمودند:بله و تو را به بافضیلت تر از آن نیز آگاه می کنم.که برآوردن حاجت مسلمان،برتر از طواف و طواف و طواف است تا به ده طواف برسد.

[۲۱43]۹-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن ابن محبوب، عن إبراهیم الخارقیّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:من مشی فی حاجه أخیه المؤمن یطلب بذلک ما عند اللّه حتّی تقضی له کتب اللّه عزّ و جلّ له بذلک مثل أجر حجّه و عمره مبرورتین و صوم شهرین من أشهر الحرم و اعتکافهما فی المسجد الحرام،و من مشی فیها بنیّه و لم تقض کتب اللّه له بذلک مثل حجّه مبروره،فارغبوا فی الخیر.

[۲۱44]۱۰-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن محمّد بن أورمه،عن الحسن بن علیّ بن أبی حمزه،عن أبیه،عن أبی بصیر،قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:تنافسوا فی المعروف لإخوانکم و کونوا من أهله،فإنّ للجنّه بابا یقال له:المعروف لا یدخله إلاّ من اصطنع المعروف فی الحیاه الدّنیا،فإنّ العبد لیمشی فی حاجه أخیه المؤمن فیوکّل اللّه عزّ و جلّ به ملکین:

واحدا عن یمینه و آخر عن شماله،یستغفران له ربّه و یدعوان بقضاء حاجته، ثمّ قال:و اللّه لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم أسرّ بقضاء حاجه المؤمن إذا وصلت إلیه من صاحب الحاجه.

[۲۱45]۱۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبیه،عن خلف بن حمّاد،عن بعض أصحابه،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

و اللّه لأن أحجّ حجّه أحبّ إلیّ من أن أعتق رقبه[و رقبه]و رقبه و مثلها و مثلها حتّی بلغ عشرا و مثلها و مثلها حتّی بلغ السّبعین،و لأن أعول أهل بیت من المسلمین أسدّ جوعتهم و أکسو عورتهم فأکفّ وجوههم عن النّاس أحبّ إلیّ من أن أحجّ حجّه و حجّه[و حجّه]و مثلها و مثلها حتّی بلغ عشرا و مثلها و مثلها حتّی بلغ السّبعین.

[۲۱43]۹-ابراهیم خارقی گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

هرکس به جست وجوی آنچه نزد خداوند است برای برآوردن نیاز مؤمن قدم بردارد و آن را برآورد،خداوند عزّتمند برایش پاداش حجّ و عمرۀ پذیرفته،روزۀ دو ماه از ماه های حرام و اعتکاف آن دو ماه در مسجد الحرام را می نویسد.و هر کس به نیّت برآورده کردن آن قدم بردارد ولی برآورده نشود،خداوند پاداش یک حجّ پذیرفته را برایش می نویسد.پس به نیکی رغبت یابید.

[۲۱44]۱۰-از ابو بصیر روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:در نیکی به برادرانتان با یکدیگر مسابقه بگذارید و اهل نیکی باشید؛زیرا برای بهشت دری است که به آن نیکی می گویند و جز کسی که در زندگانی دنیا نیکی کرده،از آن وارد نمی شود.همانا هرگاه بنده در جهت برآورده کردن نیاز مؤمن گام بردارد، خداوند شکوهمند،دو فرشته را بر او می گمارد،یکی از راست و دیگری از چپ،تا از پروردگار برای او آمرزش خواسته،برآورده شدن حاجتش را بخواهند.سپس فرمودند:به خدا سوگند که وقتی مؤمن به حاجتش برسد، رسول خدا از خود نیازمند شادمان تر است.

[۲۱45]۱۱-یکی از اصحاب از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:به خدا سوگند اگر من یک بار حجّ بکنم برایم محبوب تر از آزاد کردن چندین بنده و ده بنده و هفتاد بنده است.و اگر خانواده ای مسلمان را سیر کرده،بپوشانمشان تا آبروشان را از مردم نگاه دارم برایم محبوب تر از این است که چندین حجّ و ده حجّ و هفتاد حجّ بکنم.

[46 ۲۱]۲ ۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن أبی علیّ صاحب الشّعیر،عن محمّد بن قیس،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

أوحی اللّه عزّ و جلّ إلی موسی علیه السّلام أنّ من عبادی من یتقرّب إلیّ بالحسنه فأحکّمه فی الجنّه،فقال موسی:یا ربّ و ما تلک الحسنه؟ قال:یمشی مع أخیه المؤمن فی قضاء حاجته،قضیت أو لم تقض.

[47 ۲۱]۳ ۱-الحسین بن محمّد،عن معلّی بن محمّد،عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه،عن علیّ بن جعفر قال:

سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول:من أتاه أخوه المؤمن فی حاجه فإنّما هی رحمه من اللّه تبارک و تعالی ساقها إلیه،فإن قبل ذلک فقد وصله بولایتنا و هو موصول بولایه اللّه و إن ردّه عن حاجته و هو یقدر علی قضائها سلّط اللّه علیه شجاعا من نار ینهشه فی قبره إلی یوم القیامه،مغفورا له أو معذّبا فإن عذره الطّالب کان أسوأ حالا.

[48 ۲۱]4 ۱-محمّد بن یحیی،عن محمّد بن الحسین،عن محمّد بن إسماعیل بن بزیع،عن صالح بن عقبه،عن عبد اللّه بن محمّد الجعفیّ،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ المؤمن لترد علیه الحاجه لأخیه فلا تکون عنده فیهتمّ بها قلبه،فیدخله اللّه تبارک و تعالی بهمّه الجنّه.

باب السّعی فی حاجه المؤمن

[49 ۲۱]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن علیّ بن الحکم،عن محمّد بن مروان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال:مشی الرّجل فی حاجه أخیه المؤمن یکتب له عشر حسنات و یمحی

[46 ۲۱]۲-محمّد قیس از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:خداوند عزّتمند به حضرت موسی علیه السّلام وحی کرد:همانا از میان بندگانم،بنده ای با یک حسنه به من تقرّب می جوید و من او را فرمانروای بهشت می کنم.موسی عرض کرد:پروردگارا،آن چه حسنه ای است؟فرمود:او کسی است که به همراه برادر مؤمن خود و برای برآوردن نیازش گام بردارد،چه برآورده شود و چه برآورده نشود.

[47 ۲۱]۳-علی جعفر گفته است:از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید:

هرکس،برادر مؤمنش برای حاجتی به نزدش آید،رحمتی از جانب پاک و والا است که به سویش پیش رانده شده است.که اگر آن را بپذیرد،او را به ولایت ما می رساند و ولایت ما به ولایت خدا پیوسته است.و اگر درحالی که توانایی اش را داشت نیاز او را برآورده نکند،خداوند در قبرش ماری آتشین بر او چیره می کند که تا روز قیامت او را می گزد،چه آمرزیده شده باشد و چه در عذاب باشد.و اگر آن نیازمند برای او عذری نگذاشته باشد،اوضاعش بدتر است.

[48 ۲۱]4-عبد اللّه بن محمّد جعفی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:گاهی نیاز برادر به مؤمن عرضه می شود و او نمی تواند آن را برآورده کند،پس در دل به آن اهتمام می کند و خداوند پاک و والا به سبب همان اهتمامش او را به بهشت می برد.

کوشش برای نیاز مؤمن

[49 ۲۱]۱-محمّد مروان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:برای کسی که برای حاجت برادر مؤمن خود گام بردارد،ده حسنه نوشته شده،ده گناه

عنه عشر سيّئات،و يرفع له عشر درجات،قال:و لا أعلمه إلاّ قال:و يعدل عشر رقاب و أفضل من اعتكاف شهر فى المسجد الحرام.

[٢١٥٠]٢-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن معمّر بن خلاّد قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول:إنّ للّه عبادا فى الأرض يسعون فى حوائج النّاس،هم الآمنون يوم القيامه،و من أدخل على مؤمن سرورا فرّح اللّه قلبه يوم القيامه.

[٢١٥١]٣-عنه،عن أحمد،عن عثمان بن عيسى،عن رجل،عن أبى عبيده الحذّاء قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام:من مشى فى حاجه أخيه المسلم أظلّه اللّه بخمسه و سبعين ألف ملک و لم يرفع قدما إلاّ كتب اللّه له حسنه و حطّ عنه بها سيّئه و يرفع له بها درجه،فإذا فرغ من حاجته كتب اللّه عزّ و جلّ له بها أجر حاجّ و معتمر.

[٢١٥٢]4-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن هارون بن خارجه،عن صدقه،عن رجل من أهل حلوان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لأن أمشى فى حاجه أخ لى مسلم أحبّ إلىّ من أن أعتق ألف نسمه و أحمل فى سبيل اللّه على ألف فرس مسرجه ملجمه.

[٢١٥٣]5-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد،عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من مؤمن يمشى لأخيه المؤمن فى حاجه إلاّ كتب اللّه عزّ و جلّ له بكلّ خطوه حسنه،و حطّ عنه بها سيّئه،و رفع له بها درجه،و زيد بعد ذلک عشر حسنات و شفّع فى عشر حاجات.

[٢١٥4]6-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن

پاک گردیده،ده درجه بالا برده می شود.و گویا فرمودند:این کار برابر با آزاد ساختن ده بنده است و از اعتکافی یک ماهه در مسجد الحرام برتر است.

[۲۱۵۰]۲-معمّر خلاّد گفت:از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید:همانا خداوند در زمین بندگانی دارد که برای نیازهای مردم می کوشند،آنان در روز قیامت در امان اند.و هرکس مؤمنی را شاد کند،خداوند دلش را در روز قیامت شادمان می کند.

[۲۱۵۱]۳-از ابو عبیده حذّاء روایت شده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:هرکس برای حاجت برادر مسلمانش گام بردارد،خداوند او را در سایهٔ هفتاد و پنج هزار فرشته قرار می دهد.و برای هر گامی که او بردارد،حسنه ای نوشته،گناهی را پاک کرده،درجه ای بالا می برد.و چون حاجت او را به انجام رساند،خداوند شکوهمند پاداش حجّ و عمره را برایش می نویسد.

[۲۱۵۲]4-مردی از اهل حلوان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

برای من قدم برداشتن برای حاجت برادر مسلمانم محبوب تر است از این که هزار بنده را آزاد کنم و در راه خدا هزار اسب سازوبرگ دار و زین و لگام شده بدهم.

[۲۱۵۳]5-ابراهیم بن عمر یمانی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:هر مؤمنی برای حاجت برادر مؤمنش گام بردارد،خداوند عزّتمند برای هر قدمی،حسنه ای نوشته،گناهی را پاک کرده،درجه ای بالا می برد و سپس ده حسنه افزوده،در ده حاجت خواهشگر قرار داده می شود.

[۲۱۵۴]6-ابو ایّوب خزّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:هر

عیسی،عن أبی أیّوب الخزّاز،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من سعی فی حاجه أخیه المسلم،طلب وجه اللّه کتب اللّه عزّ و جلّ له ألف ألف حسنه،یغفر فیها لأقاربه و جیرانه و إخوانه و معارفه،و من صنع إلیه معروفا فی الدّنیا فإذا کان یوم القیامه قیل له:ادخل النّار فمن وجدته فیها صنع إلیک معروفا فی الدّنیا فأخرجه بإذن اللّه عزّ و جلّ إلاّ أن یکون ناصبا.

[55 ۲۱]۷-عنه،عن أبیه،عن خلف بن حمّاد،عن إسحاق بن عمّار،عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من سعی فی حاجه أخیه المسلم فاجتهد فیها فأجری اللّه علی یدیه قضاءها کتب اللّه عزّ و جلّ له حجّه و عمره و اعتکاف شهرین فی المسجد الحرام و صیامهما و إن اجتهد فیها و لم یجر اللّه قضاءها علی یدیه کتب اللّه عزّ و جلّ له حجّه و عمره.

[56 ۲۱]۸-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن الحسن بن علیّ،عن جمیل بن درّاج،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کفی بالمرء اعتمادا علی أخیه أن ینزل به حاجته.

[57 ۲۱]۹-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن بعض أصحابنا،عن صفوان الجمّال قال:

کنت جالسا مع أبی عبد اللّه علیه السّلام إذ دخل علیه رجل من أهل مکّه یقال له:

میمون فشکا إلیه تعذّر الکراء علیه فقال لی:قم فأعن أخاک،فقمت معه فیسّر اللّه کراه،فرجعت إلی مجلسی،فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:ما صنعت فی حاجه أخیک؟ فقلت:قضاها اللّه-بأبی أنت و أمّی-فقال:أما إنّک أن تعین أخاک المسلم أحبّ إلیّ من طواف أسبوع بالبیت مبتدئا،ثمّ قال:إنّ رجلا أتی الحسن بن علیّ علیهما السّلام

کس برای حاجت برادر مسلمانش کوشیده،خرسندی خدا را بجوید،خداوند عزّتمند،هزار هزار حسنه برایش می نویسد و از این طریق نزدیکان و همسایگان و برادران و آشنایانش را می آمرزد.و هرکس که در این دنیا به او نیکی شده باشد، چون روز قیامت بیاید،به او می گویند:به دوزخ برو و به اذن خداوند عزّتمند جز ناصبیان هرکس را که در دنیا به تو نیکی کرده از آن بیرون آور.

[۲۱ 55]۷-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:هرکس برای حاجت برادر مسلمانش بسیار بکوشد و خداوند آن را به دست او برآورده کند،برایش یک حجّ و یک عمره و دو ماه اعتکاف در مسجد الحرام و روزۀ آن دو ماه نوشته می شود و اگر بکوشد ولی خداوند آن را به دست او برآورده نکند،یک حجّ و یک عمره برایش نوشته می شود.

[۲۱ 56]۸-جمیل درّاج از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:برای اعتماد مرد به برادرش همین بس که حاجت خود را به نزد او ببرد.

[۲۱ 57]۹-صفوان شتربان گفته است:من با حضرت صادق علیه السّلام نشسته بودم که مردی به نام میمون از اهل مکّه به نزد حضرت آمده،از نداشتن کرایه شکایت کرد.

حضرت به من فرمودند:برخیز و برادرت را یاری کن.من با او برخاستم و خداوند کرایه اش را رساند.آن گاه سر جایم برگشتم.حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:برای حاجت برادرت چه کردی؟من عرض کردم:پدر و مادرم به فدایت خداوند آن را برآورده فرمودند:بدان که در نزد من یاری رساندن تو به برادرت از یک هفته طواف خانۀ خدا در آغاز ایمان محبوب تر است.سپس فرمودند:مردی به نزد حضرت

فقال:بأبى أنت و أمّى أعنّى على قضاء حاجه،فانتعل و قام معه فمرّ على الحسين صلوات اللّه عليه و هو قائم يصلّى فقال له:أين كنت عن أبى عبد اللّه تستعينه على حاجتک؟قال:قد فعلت-بأبى أنت و أمّى-فذكر أنّه معتكف، فقال له:أما إنّه لو أعانک كان خيرا له من اعتكافه شهرا.

[۲۱۵۸] ۱۰-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن الحسن بن علىّ،عن أبى جميله، عن ابن سنان قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:قال اللّه عزّ و جلّ:الخلق عيالى،فأحبّهم إلىّ ألطفهم بهم و أسعاهم فى حوائجهم.

[۲۱۵۹] ۱۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن بعض أصحابه،عن أبى عماره قال:

كان حمّاد بن أبى حنيفه إذا لقينى قال:كرّر علىّ حديثک،فأحدّثه،قلت:

روّينا أنّ عابد بنى إسرائيل كان إذا بلغ الغايه فى العباده صار مشّاء فى حوائج النّاس عانيا بما يصلحهم.

باب تفريج كرب المؤمن

[۲۱۶۰] ۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن محبوب، عن زيد الشّحّام قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:من أغاث أخاه المؤمن اللّهفان اللّهثان عند جهده فنفّس كربته و أعانه على نجاح حاجته كتب اللّه عزّ و جلّ له بذلک ثنتين و سبعين رحمه من اللّه،يعجّل له منها واحده يصلح بها أمر معيشته و يدّخر له إحدى و سبعين رحمه لأفزاع يوم القيامه و أهواله.

مجتبی علیه السّلام آمده،عرض کرد:پدر و مادرم به فدایت مرا برای برآوردن نیازم یاری کن.حضرت کفش پوشیده،با او به پاخاست و بر حضرت حسین-درود خدا بر او-که نماز می خواند،گذشت.پس به آن مرد فرمود:چرا از ابا عبد اللّه کمک نگرفتی؟عرض کرد:-پدر و مادرم به فدایت-چنین کردم ولی گفتند که او در اعتکاف است.حضرت مجتبی علیه السّلام به او فرمود:هان که اگر تو را یاری می کرد، برایش از ماهی اعتکاف برتر بود.

[۲۱۵۸]۱۰-از پسر سنان روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:خداوند عزّتمند فرموده است:این آفریدگان،خانوادهٔ منند.و محبوب ترین شان در نزد من،مهربان ترین و کوشاترین شان برای برآوردن نیازمندی های آنان است.

[۲۱۵۹]۱۱-پسر عماره گفته است:حمّاد ابو حنیفه هرگاه مرا می دید،می گفت:

حدیث ات را برایم بازگو.و من تکرار کرده،می گفتم:برایمان روایت کرده اند که وقتی عبادتگر بنی اسرائیل به نهایت عبادت می رسید،به برآوردن نیازهای مردم اقدام کرده،خود را برای کار آنان به رنج می انداخت.

چاره سازی برای گرفتاری مؤمن

[۲۱۶۰]۱-زید شحّام گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکس برادر مومن گرفتار و تشنه کامش را در هنگام سختی یاری رسانده،بار اندوهش را بردارد و برای رسیدن به حاجتش یاری اش کند،خداوند عزّتمند هفتاد و دو رحمت برایش می نویسد که یکی را پیش انداخته،با آن امور زندگانی اش را سامان می دهد و هفتاد و یک رحمت دیگر را برای هراس های روز قیامت ذخیره می کند.

[۲۱۶۱]۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من أعان مؤمنا نفّس اللّه عزّ و جلّ عنه ثلاثا و سبعین کربه،واحده فی الدّنیا و ثنتین و سبعین کربه عند کربه العظمی،قال:حیث یتشاغل النّاس بأنفسهم.

[۲۱۶۲]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن حسین بن نعیم، عن مسمع أبی سیّار قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:من نفّس عن مؤمن کربه نفّس اللّه عنه کرب الآخره و خرج من قبره و هو ثلج الفؤاد و من أطعمه من جوع أطعمه اللّه من ثمار الجنّه و من سقاه شربه سقاه اللّه من الرّحیق المختوم.

[۲۱۶۳]4-الحسین بن محمّد،عن معلّی بن محمّد،عن الحسن بن علیّ الوشّاء،عن الرّضا علیه السّلام قال:

من فرّج عن مؤمن فرّج اللّه عن قلبه یوم القیامه.

[۲۱۶۴]5-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن الحسن بن محبوب، عن جمیل بن صالح،عن ذریح المحاربیّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:أیّما مؤمن نفّس عن مؤمن کربه و هو معسر یسّر اللّه له حوائجه فی الدّنیا و الآخره،قال:و من ستر علی مؤمن عوره یخافها ستر اللّه علیه سبعین عوره من عورات الدّنیا و الآخره،قال:و اللّه فی عون المؤمن ما کان المؤمن فی عون أخیه فانتفعوا بالعظه و ارغبوا فی الخیر.

[۲۱ 61]۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هرکس مؤمنی را یاری رساند،خداوند عزّتمند هفتاد و سه گرفتاری را از او برمی دارد.که از آن ها یکی در دنیا است و هفتاد و دو تای دیگر هنگام آن گرفتاری بزرگ،آن گاه که همهٔ مردم به خودشان مشغول می گردند.

[۲۱ 62]۳-مسمع ابو سیّار گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هر کس بار گرفتاری ای را از دوش مؤمنی بردارد،خداوند گرفتاری های آخرت را از او برمی دارد و از گورش،خنک دل بیرون می آورد.و هرکس گرسنگی مؤمنی را سیر کند،خداوند او را از میوه های بهشت سیر می کند و هرکس مؤمنی را به شربتی سیراب کند،خداوند او را از آن شربت گوارای بی تبدیل سیراب می کند.

[۲۱ 63]4-حسن بن علی وشّاء از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

هرکس نگرانی مؤمنی را برطرف کند،خداوند در روز قیامت نگرانی دلش را برطرف می کند.

[۲۱ 64]5-ذریح محاربی گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

هرگاه مؤمنی در حال سختی،گرفتاری مؤمن دیگری را برطرف کند،خداوند نیازهای دنیا و آخرت او را آسان می کند.و فرمودند:و هرکس عیب مؤمنی را که از آن می ترسد،بپوشاند،خداوند هفتاد عیب دنیا و آخرت او را می پوشاند.

و فرمودند:هرگاه مؤمنی یار برادر باشد،خداوند یار او است.پس،از این اندرز سودمند شوید و به نیکی کردن رغبت کنید.

باب إطعام المؤمن

[65 ۲۱]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن أبى يحيى الواسطىّ،عن بعض أصحابنا،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أشبع مؤمنا وجبت له الجنّه و من أشبع كافرا كان حقّا على اللّه أن يملأ جوفه من الزّقّوم،مؤمنا كان أو كافرا.

[66 ۲۱]۲-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن عثمان بن عيسى،عن بعض أصحابنا،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لأن أطعم رجلا من المسلمين أحبّ إلىّ من أن أطعم أفقا من النّاس،قلت:و ما الأفق؟قال:مائه ألف أو يزيدون.

[67 ۲۱]۳-عنه،عن أحمد،عن صفوان بن يحيى،عن أبى حمزه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من أطعم ثلاثه نفر من المسلمين أطعمه اللّه من ثلاث جنان فى ملكوت السّماوات:الفردوس و جنّه عدن و طوبى[و]شجره تخرج من جنّه عدن،غرسها ربّنا بيده.

[68 ۲۱]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من رجل يدخل بيته مؤمنين فيطعمهما شبعهما إلاّ كان ذلک أفضل من عتق نسمه.

[69 ۲۱]5-عنه،عن أبيه،عن حمّاد،عن إبراهيم،عن أبى حمزه،عن علىّ بن الحسين عليهما السّلام قال:

من أطعم مؤمنا من جوع أطعمه اللّه من ثمار الجنّه و من سقى مؤمنا من

غذا دادن به مؤمن

[۲۱ 65]۱-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:هر کس مؤمنی را سیر کند،بهشت بر او واجب می گردد و هرکس چه مؤمن و چه کافر،کافری را سیر کند،بر خداوند سزا است که شکم او را از زقّوم پر کند.

[۲۱ 66]۲-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:برای من غذا دادن به مردی از مسلمانان دوست داشتنی تر از این است که به ناحیه ای از مردم غذا بدهم.من عرض کردم:ناحیه چه اندازه است؟فرمودند:صد هزار یا بیشتر.

[۲۱ 67]۳-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هرکس سه تن از مسلمانان را غذا بدهد،خداوند از سه بهشت ملکوت آسمان ها او را غذا می دهد:از فردوس و بهشت عدن و طوبی،درختی که از بهشت عدن بیرون می آید و پروردگارمان به دست خود آن را کاشته است.

[۲۱ 68]4-ابراهیم بن عمر یمانی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:هر مردی که دو مؤمن به خانه اش بیایند و او آن ها را غذا داده،سیر کند کاری برتر از آزاد ساختن بنده کرده است.

[۲۱ 69]5-ابو حمزه از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:هرکس مؤمنی را از گرسنگی سیر کند،خداوند او را از میوه های بهشت می خوراند و هر

ظمإ سقاه اللّه من الرّحيق المختوم.

[٢١٧٠]6-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعريّ،عن عبد اللّه بن ميمون القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أطعم مؤمنا حتّى يشبعه لم يدر أحد من خلق اللّه ما له من الأجر فى الآخره،لا ملک مقرّب و لا نبىّ مرسل إلاّ اللّه ربّ العالمين،ثمّ قال:من موجبات المغفره إطعام المسلم السّغبان ثمّ تلا قول اللّه عزّ و جلّ: أَوْ إِطْعٰامٌ فِى يَوْمٍ ذِى مَسْغَبَهٍ يَتِيماً ذا مَقْرَبَهٍ أَوْ مِسْكِيناً ذا مَتْرَبَهٍ.

[٢١٧١]٧-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من سقى مؤمنا شربه من ماء من حيث يقدر على الماء أعطاه اللّه بكلّ شربه سبعين ألف حسنه و إن سقاه من حيث لا يقدر على الماء فكأنّما أعتق عشر رقاب من ولد إسماعيل.

[٢١٧٢]٨-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن حسين بن نعيم الصّحّاف قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:أ تحبّ إخوانک يا حسين؟قلت:نعم قال:تنفع فقراءهم قلت:نعم قال:أما إنّه يحقّ عليک أن تحبّ من يحبّ اللّه،أما و اللّه لا تنفع منهم أحدا حتّى تحبّه،أ تدعوهم إلى منزلک؟قلت:نعم ما آكل إلاّ و معى منهم الرّجلان و الثّلاثه و الأقلّ و الأكثر فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام:أما إنّ فضلهم عليک أعظم من فضلک عليهم،فقلت:جعلت فداک أطعمهم طعامى و أوطئهم رحلى و يكون فضلهم علىّ أعظم؟!قال:نعم إنّهم إذا دخلوا منزلک دخلوا بمغفرتک و مغفره عيالک و إذا خرجوا من منزلک خرجوا بذنوبک و ذنوب عيالک.

کس مؤمنی را در تشنگی اش سیراب گرداند خداوند او را از شربت گوارای بی تبدیل سیراب می کند.

[۲۱۷۰]6-عبد اللّه بن میمون قدّاح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:هرکس مؤمنی را غذا داده،سیرش کند،هیچ آفریده ای و نه هیچ فرشتهٔ مقرّب و هیچ پیامبر فرستاده ای،مگر خود خداوند،پروردگار جهانیان پاداش آخرتش را درنیابد.سپس فرمودند:غذا دادن به مسلمان گرسنه از موجبات آمرزش است.سپس این سخن خداوند عزّتمند را خواند: (یا غذا دادن در روز گرسنگی،به یتیمی از خویشان یا بی چاره ای خاک نشین.[بلد(۹۰):4 ۱-6 ۱]

[۲۱۷۱]۷-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هرکس در جایی که به آب دسترسی دارد،مؤمنی را به شربت آبی سیراب کند، خداوند در برابر هر شربتی او را هزار حسنه دهد و اگر در جایی که به آب دسترسی ندارد،او را سیراب کند،گویا ده بنده از فرزندان اسماعیل را آزاد ساخته است.

[۲۱۷۲]۸-حسین بن نعیم صحّاف گفته است:حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:ای حسین آیا برادرانت را دوست می داری؟من عرض کردم:بله.فرمودند:به نیازمندانشان سودمندی؟عرض کردم:بله.فرمودند:بدان که بر تو واجب است کسانی را دوست داشته باشی که خداوند را دوست می دارند.هان که به خدا سوگند تو جز به کسی که دوستش می داری،سود نمی رسانی،آیا تو آنان را به خانه ات دعوت می کنی؟عرض کردم:بله،غذا نمی خورم مگر این که دو یا سه و کمتر و بیشتر از آنان در خانه ام باشند.حضرت فرمودند:بدان که فضیلت آنان بر تو بزرگ تر از فضیلت تو بر آنان است.من عرض کردم:جانم فدایت من به آنان غذا داده،در خانه ام جایشان می دهم و با این حال فضیلت آنان بزرگ تر از فضیلت من است؟ !فرمودند:بله،چون آنان وقتی به خانه ات می آیند آمرزش تو و خانواده ات را با خود می آورند و چون از خانه ات بروند،گناهان تو و خانواده ات را با خود می برند.

[۲۱۷۳]۹-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن أبی محمّد الوابشیّ قال:

ذکر أصحابنا عند أبی عبد اللّه علیه السّلام فقلت:ما أتغدّی و لا أتعشّی إلاّ و معی منهم الاثنان و الثّلاثه و أقلّ و أکثر فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:فضلهم علیک أعظم من فضلک علیهم،فقلت:جعلت فداک کیف و أنا أطعمهم طعامی و أنفق علیهم من مالی و أخدمهم عیالی؟ !فقال:إنّهم إذا دخلوا علیک دخلوا برزق من اللّه عزّ و جلّ کثیر و إذا خرجوا خرجوا بالمغفره لک.

[۲۱۷4]۱۰-عنه،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن محمّد بن مقرّن،عن عبید اللّه الوصّافیّ،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

لأن أطعم رجلا مسلما أحبّ إلیّ من أن أعتق أفقا من النّاس،قلت:و کم الأفق؟فقال:عشره آلاف.

[۲۱۷5]۱۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن حمّاد بن عیسی،عن ربعیّ قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:من أطعم أخاه فی اللّه کان له من الأجر مثل من أطعم فئاما من النّاس،قلت:و ما الفئام من النّاس؟قال:مائه ألف من النّاس

[۲۱۷6]۱۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن هشام بن الحکم،عن سدیر الصّیرفیّ قال:

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام:ما منعک أن تعتق کلّ یوم نسمه؟قلت:لا یحتمل مالی ذلک،قال:تطعم کلّ یوم مسلما فقلت:موسرا أو معسرا؟ قال:فقال:إنّ الموسر قد یشتهی الطّعام.

[۲۱۷۷]۱۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر،عن صفوان الجمّال،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

[۲۱۷۳]۹-ابو محمّد وابشی گفت:در خدمت حضرت صادق علیه السّلام از اصحابمان سخن به میان آمد.من عرض کردم:من ناشتا و شام نمی خورم جز این که دو یا سه و کمتر و بیشتر از اصحابمان با من باشند.حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:فضیلت آنان بر تو بزرگ تر از فضیلت تو بر آنان است.من عرض کردم:جانم فدایت چگونه چنین است درحالی که من غذایم را به آنان داده،مالم را به آنان بخشیده، خانواده ام را خادمشان قرار می دهم؟فرمودند:زیرا آنان وقتی به نزد تو می آیند، روزی خداوند عزّتمند را می آورند و چون از نزد تو بروند،آمرزش تو را به همراه می برند.

[۲۱۷4]۱۰-عبید اللّه وصّافی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:برای من غذا دادن به مردی مسلمان محبوب تر از آزاد ساختن ناحیه ای از مردم است.

من عرض کردم:ناحیهٔ مردم،چه اندازه است؟فرمودند:ده هزار نفر.

[۲۱۷5]۱۱-ربعی گفت:حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس در راه خدا برادرش را غذا دهد،همچون کسی که جماعتی از مردم را غذا داده،پاداش می برد.من عرض کردم:این جماعت مردم چه اندازه می باشند؟فرمودند:صد هزار تن.

[۲۱۷6]۱۲-سدیر صیرفی گفت:حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند:چرا تو هر روز بنده ای را آزاد نمی کنی؟عرض کردم:من توانایی اش را ندارم.فرمودند:هر روز مسلمانی را غذا بده.عرض کردم:به مرفّه یا گرفتار؟فرمودند:گاهی مرفّه نیز به غذا میل دارد.

[۲۱۷۷]۱۳-صفوان شتربان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:برای

أكله يأكلها أخى المسلم عندى أحبّ إلىّ من أن أعتق رقبه.

[۲۱۷۸]4 ۱-عنه،عن إسماعيل بن مهران،عن صفوان الجمّال،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لأن أشبع رجلا من إخوانى أحبّ إلىّ من أن أدخل سوقكم هذا فأبتاع منها رأسا فأعتقه.

[۲۱۷۹]5 ۱-عنه،عن علىّ بن الحكم،عن أبان بن عثمان،عن عبد الرّحمن بن أبى عبد اللّه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لأن آخذ خمسه دراهم[و]أدخل إلى سوقكم هذا فأبتاع بها الطّعام و أجمع نفرا من المسلمين أحبّ إلىّ من أن أعتق نسمه.

[۲۱۸۰]6 ۱-عنه،عن الوشّاء،عن علىّ بن أبى حمزه،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سئل محمّد بن علىّ صلوات اللّه عليهما ما يعدل عتق رقبه؟قال:إطعام رجل مسلم.

[۲۱۸۱]۷ ۱-محمّد بن يحيى،عن محمّد بن الحسين بن أبى الخطّاب،عن محمّد بن إسماعيل،عن صالح بن عقبه،عن أبى شبل قال:قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:

ما أرى شيئا يعدل زياره المؤمن إلاّ إطعامه و حقّ على اللّه أن يطعم من أطعم مؤمنا من طعام الجنّه.

[۲۱۸۲]۸ ۱-محمّد،عن محمّد بن الحسين،عن محمّد بن إسماعيل،عن صالح بن عقبه،عن رفاعه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لأن أطعم مؤمنا محتاجا أحبّ إلىّ من أن أزوره و لأن أزوره،أحبّ إلىّ من أن أعتق عشر رقاب.

من لقمه ای که برادر مسلمانم در نزد من می خورد محبوب تر از آزاد ساختن بنده است.

[۲۱۷۸]4 ۱-صفوان شتربان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:برای من سیر کردن مردی از برادرانم محبوب تر از این است که به بازار شما رفته، بنده ای بخرم و آزاد کنم.

[۲۱۷۹]5 ۱-عبد الرحمان ابو عبد اللّه روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:برای من پنج درهمی که به بازارتان رفته،غذایی بخرم و گروهی از مسلمانان را گرد هم آورم،دوست داشتنی تر است از این که بنده ای را آزاد کنم.

[۲۱۸۰]6 ۱-از ابو بصیر روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدند:چه چیزی با آزاد ساختن بنده برابری می کند؟فرمودند:غذا دادن به مردی مسلمان.

[۲۱۸۱]۷ ۱-از ابو شبل روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:گمان نمی کنم چیزی جز غذا دادن به مؤمن با زیارت او برابری کند و بر خدا سزا است که از غذای بهشت به کسی بدهد که مؤمنی را غذا داده است.

[۲۱۸۲]۸ ۱-رفاعه روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:برای من غذا دادن به مؤمن نیازمند دوست داشتنی تر از زیارت او است.و زیارت مؤمن در نزد من محبوب تر از این است که ده بنده را آزاد کنم.

[۲۱۸۳]۱۹-صالح بن عقبه،عن عبد اللّه بن محمّد و يزيد بن عبد الملک،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أطعم مؤمنا موسرا كان له يعدل رقبه من ولد إسماعيل ينقذه من الذّبح، و من أطعم مؤمنا محتاجا كان له يعدل مائه رقبه من ولد إسماعيل ينقذها من الذّبح.

[۲۱۸4] ۲۰-صالح بن عقبه،عن نصر بن قابوس،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لإطعام مؤمن أحبّ إلىّ من عتق عشر رقاب و عشر حجج،قال:قلت:عشر رقاب و عشر حجج؟قال:فقال:يا نصر إن لم تطعموه مات أو تدلّونه فيجىء إلى ناصب فيسأله و الموت خير له من مسأله ناصب،يا نصر من أحيا مؤمنا فكأنّما أحيا النّاس جميعا فإن لم تطعموه فقد أمتّموه و إن أطعمتموه فقد أحييتموه.

باب من كسا مؤمنا

[۲۱۸5]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن عمر بن عبد العزيز،عن جميل بن درّاج،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من كسا أخاه كسوه شتاء أو صيف كان حقّا على اللّه أن يكسوه من ثياب الجنّه و أن يهوّن عليه سكرات الموت و أن يوسّع عليه فى قبره و أن يلقى الملائكه إذا خرج من قبره بالبشرى و هو قول اللّه عزّ و جلّ فى كتابه: وَ تَتَلَقّٰاهُمُ الْمَلائِكَهُ هٰذٰا يَوْمُكُمُ الَّذِى كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.

[۲۱۸6]۲-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن بكر بن صالح،عن الحسن بن علىّ، عن عبد اللّه بن جعفر بن إبراهيم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من كسا أحدا من فقراء المسلمين ثوبا من عرى أو أعانه بشىء ممّا

[۲۱۸۳]۱۹-عبد اللّه محمّد و یزید عبد الملک روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس مؤمن مرفّهی را غذا دهد،پاداشی برابر با آزاد ساختن بنده ای از فرزندان اسماعیل می برد گویا که او را از ذبح شدن نجات می دهد.و هرکس مؤمن نیازمندی را غذا دهد پاداشی برابر با آزاد ساختن صد بنده از فرزندان اسماعیل می برد،گویا که هرکدام را از ذبح شدن می رهاند.

[۲۱۸4]۲۰-نصر قابوس روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:غذا دادن به مؤمن در نزد من،از آزاد کردن ده بنده و ده حجّ محبوب تر است.راوی گفته است:من عرض کردم:ده بنده و ده حجّ؟ فرمودند:ای نصر اگر او غذا ندهید، می میرد یا وادارش می کنید که به سوی ناصبی رود و از او درخواست کند.و برای او مرگ بهتر از درخواست از ناصبی است.ای نصر هرکس مؤمنی را زنده کند، گویا همهٔ مردمان را زنده کرده است.پس اگر شما او را غذا ندهید،همگی تان او را میرانده اید و اگر غذایش بدهید،همگی تان زنده اش ساخته اید.

کسی که مؤمنی را بپوشاند

[۲۱۸5]۱-جمیل درّاج روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس به برادرش جامهٔ تابستانه یا زمستانه بپوشاند،بر خداوند سزا است که به او از جامه های بهشت بپوشاند و دشواری های مردن را بر او آسان کند.در گور به او گشایش دهد و چون از گور بیرون می آید،فرشتگان با شادباش او را پیشواز کنند.

و این سخن خداوند در کتاب خویش است که فرمود:(و فرشتگان به پیشوازشان می آیند:این روزی است که به شما وعده داده می شد.) [انبیاء(۲۱):۳ ۱۰۳]

[۲۱۸6]۲-عبد اللّه بن جعفر ابراهیم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

هرکس یک تن از نیازمندان مسلمان را از برهنگی بپوشاند یا او را به چیزی از قوت

يقوته من معيشته،وكّل اللّه عزّ و جلّ به سبعه آلاف ملک من الملائکه، يستغفرون لکلّ ذنب عمله إلى أن ينفخ فى الصّور

[٢١٨٧]٣-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن صفوان،عن أبى حمزه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من کسا أحدا من فقراء المسلمين ثوبا من عرى أو أعانه بشىء ممّا يقوته من معيشته،وکّل اللّه عزّ و جلّ به سبعين ألف ملک من الملائکه يستغفرون لکلّ ذنب عمله إلى أن ينفخ فى الصّور.

[٢١٨٨]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن إبراهيم بن عمر،عن أبى حمزه الثّمالىّ،عن علىّ بن الحسين عليهما السّلام[قال:]

من کسا مؤمنا کساه اللّه من الثّياب الخضر،و قال فى حديث آخر:لا يزال فى ضمان اللّه ما دام عليه سلک.

[٢١٨٩]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه کان يقول:

من کسا مؤمنا ثوبا من عرى کساه اللّه من إستبرق الجنّه و من کسا مؤمنا ثوبا من غنى لم يزل فى ستر من اللّه ما بقى من الثّوب خرقه.

باب فى إلطاف المؤمن و إکرامه

[٢١٩٠]١-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحکم،عن الحسين بن هاشم،عن سعدان بن مسلم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أخذ من وجه أخيه المؤمن قذاه کتب اللّه عزّ و جلّ له عشر حسنات،و من تبسّم فى وجه أخيه کانت له حسنه.

زندگی اش یاری دهد خداوند عزّتمند هفت هزار فرشته بر او می گمارد تا برای هر گناهی که کرده تا نفخ صور آمرزش بخواهند.

[۲۱۸۷]۳-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هرکس یک تن از نیازمندان مسلمان را در برهنگی اش جامه بپوشاند یا به چیزی از قوت زندگی اش یاری دهد خداوند عزّتمند هفتاد هزار فرشته بر او می گمارد تا برای هر گناهی که کرده تا دمیده شدن در صور آمرزش بخواهند.

[۲۱۸۸]4-ابو حمزه ثمالی روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند:هر کس مؤمنی را بپوشاند،خداوند به او از جامه های سبز می پوشاند.

و در حدیث دیگری فرموده است:تا وقتی نخی از آن مانده باشد،بیمۀ خداوند است.

[۲۱۸۹]5-عبد اللّه سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام می فرمودند:هر کس مؤمنی را در برهنگی اش بپوشاند،خداوند به او از جامه های زربفت بهشت می پوشاند و هرکس به مؤمنی در توانگری اش جامه بپوشاند،تا وقتی پاره ای از آن باشد،پیوسته در سراپردۀ خداوند خواهد بود.

در مهربانی به مؤمن و گرامی داشتن او

[۲۱۹۰]۱-سعدان مسلم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس خاشاکی را از روی برادر مؤمنش بردارد،خداوند عزّتمند ده حسنه برایش می نویسد و هرکس به روی برادرش لبخند بزند،همان،برایش حسنه می شود.

[۲۱۹۱]۲-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن عمر بن عبد العزيز،عن جميل بن درّاج،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

من قال لأخيه المؤمن:مرحبا،كتب اللّه تعالى له مرحبا إلى يوم القيامه.

[۲۱۹۲]۳-عنه،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أتاه أخوه المسلم فأكرمه فإنّما أكرم اللّه عزّ و جلّ.

[۲۱۹۳]4-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن نصر بن إسحاق، عن الحارث بن النّعمان،عن الهيثم بن حمّاد،عن أبی داود،عن زيد بن أرقم قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم:ما فی أمّتی عبد ألطف أخاه فی اللّه بشیء من لطف إلاّ أخدمه اللّه من خدم الجنّه.

[۲۱۹4]5-و عنه،عن أحمد بن محمّد،عن بكر بن صالح،عن الحسن بن علیّ،عن عبد اللّه بن جعفر بن إبراهيم،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم:من أكرم أخاه المسلم بكلمه يلطفه بها و فرّج عنه كربته لم يزل فی ظلّ اللّه الممدود عليه الرّحمه ما كان فی ذلک.

[۲۱۹5]6-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن عمر بن عبد العزيز،عن جميل،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول:إنّ ممّا خصّ اللّه عزّ و جلّ به المؤمن أن يعرّفه برّ إخوانه و إن قلّ، و ليس البرّ بالكثره و ذلک أنّ اللّه عزّ و جلّ يقول فی كتابه: وَ يُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ (ثمّ قال:) وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و من عرّفه اللّه عزّ و جلّ بذلک أحبّه اللّه و من أحبّه اللّه تبارک و تعالى وفّاه أجره

[۲۱۹۱]۲-جمیل درّاج روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس به برادر مؤمنش بگوید:مرحبا،خداوند والا تا روز قیامت برایش مرحبا می نویسد.

[۲۱۹۲]۳-عبد اللّه سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرگاه کسی برادر مسلمانش را گرامی بدارد،همانا خداوند عزّتمند را گرامی داشته است.

[۲۱۹۳]4-زید ارقم روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هرگاه بنده ای از امّت من در راه خدا به برادرش مهربانی کند،اگرچه اندک باشد،خداوند خادمان بهشت را خدمتگزار او می کند.

[۲۱۹4]5-عبد اللّه بن جعفر ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هرکس برادر مسلمانش را با کلمه ای مهرانگیز گرامی بدارد و گرفتاری او را چاره کند،تا به او می پردازد در سایهٔ گستردهٔ رحمت خداوند است.

[۲۱۹5]6-جمیل گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:از چیزهایی که خداوند،مؤمن را به آن اختصاص داده،این است که او را قدردان به نیکی برادرانش می کند،اگرچه اندک باشد و نیکی به زیاد بودن آن نیست.چنان که خداوند عزّتمند در کتابش می فرماید:(و دیگران را بر خودشان پیش می اندازند،اگر چه خود در تنگنا باشند.)[حشر(59):۹] (سپس فرموده است:)(و هرکس جلوی بخلش را بگیرد،هم آنان رستگارانند.)[همان]و خداوند هرکس را قدردان کند،او را دوستش می دارد.و خداوند پاک و والا هرکس را دوست داشته باشد،در روز

يوم القيامه بغير حساب،ثمّ قال:يا جميل ارو هذا الحديث لإخوانک،فإنّه ترغيب فی البرّ.

[۲۱۹۶]۷-محمّد بن يحيی،عن محمّد بن الحسين،عن محمّد بن إسماعيل، عن صالح بن عقبه،عن المفضّل،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ المؤمن ليتحف أخاه التّحفه،قلت:و أیّ شیء التّحفه؟قال:من مجلس و متّکإ و طعام و کسوه و سلام،فتطاول الجنّه مکافأه له و يوحی اللّه عزّ و جلّ إليها:أنّی قد حرّمت طعامک علی أهل الدّنيا إلاّ علی نبیّ،أو وصیّ نبیّ فإذا کان يوم القيامه أوحی اللّه عزّ و جلّ إليها:أن کافئی أوليائی بتحفهم فيخرج منها وصفاء و وصائف معهم أطباق مغطّاه بمناديل من لؤلؤ فإذا نظروا إلی جهنّم و هولها و إلی الجنّه و ما فيها طارت عقولهم و امتنعوا أن يأکلوا فينادی مناد من تحت العرش:أنّ اللّه عزّ و جلّ قد حرّم جهنّم علی من أکل من طعام جنّته فيمدّ القوم أيديهم فيأکلون.

[۲۱۹۷]۸-محمّد بن يحيی،عن أحمد بن محمّد بن عيسی،عن محمّد بن الفضيل،عن أبی حمزه،عن أبی جعفر عليه السّلام قال:

يجب للمؤمن علی المؤمن أن يستر عليه سبعين کبيره.

[۲۱۹۸]۹-الحسين بن محمّد و محمّد بن يحيی جميعا،عن علیّ بن محمّد بن سعد،عن محمّد بن أسلم،عن محمّد بن علیّ بن عدیّ قال:أملی علیّ محمّد بن سليمان،عن إسحاق بن عمّار قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:أحسن يا إسحاق إلی أوليائی ما استطعت،فما أحسن مؤمن إلی مؤمن و لا أعانه إلاّ خمش وجه إبليس و قرّح قلبه.

قیامت پاداشش را بی حساب دهد.سپس حضرت فرمودند:ای جمیل این حدیث را برای برادرانت روایت کن که ترغیب به نیکی است.

[۲۱۹۶]۷-مفضّل گفت:حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا مؤمن به برادرش تحفه می دهد.من عرض کردم:چه تحفه ای؟فرمودند:جا برای نشستن و تکیه دادن و غذا و جامه و سلام.و آن گاه بهشت برای پاداش او آماده می شود ولی خداوند عزّتمند به او وحی می کند:من غذای تو را بر اهل دنیا جز پیامبر و جانشین پیامبرش حرام کرده ام.پس چون روز قیامت شود خداوند عزّتمند به او وحی می کند:دوستان مرا برای تحفه هاشان پاداش بده.آن گاه غلامان و کنیزانی به همراه خوانچه های پوشیده از پارچه های گوهرین از بهشت بیرون می آیند.ولی وقتی آنان به دوزخ و هراسش و به بهشت و آنچه در آن است، مینگرند،عقلشان می پرد و از خوردن امتناع می کنند.پس منادی ای از زیر عرش خداوند فریاد می زند:خداوند عزّتمند بر کسانی که از غذای بهشتش بخورند، دوزخ را حرام کرده است.پس این مردم دست دراز کرده،به خوردن می پردازند.

[۲۱۹۷]۸-ابو حمزه روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:بر مؤمن واجب است که هفتاد کبیرۀ مؤمن را بپوشاند.

[۲۱۹۸]۹-از اسحاق عمّار روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:ای اسحاق هرچه می توانی به دوستان من نیکی کن.که هیچ مؤمنی به مؤمن دیگر نیکی و یاری نمی کند،جز این که روی ابلیس را خراش داده،دلش را زخمی می کند.

باب فی خدمته

[۲۱۹۹]۱-محمّد بن یحیی،عن سلمه بن الخطّاب،عن إبراهیم بن محمّد الثّقفیّ،عن إسماعیل بن أبان،عن صالح بن أبی الأسود،رفعه عن أبی المعتمر قال:

سمعت أمیر المؤمنین علیه السّلام یقول:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم:أیّما مسلم خدم قوما من المسلمین إلاّ أعطاه اللّه مثل عددهم خدّاما فی الجنّه.

باب نصیحه المؤمن

[۲۲۰۰]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن عمر بن أبان،عن عیسی بن أبی منصور،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

یجب للمؤمن علی المؤمن أن یناصحه.

[۲۲۰۱]۲-عنه،عن ابن محبوب،عن معاویه بن وهب،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

یجب للمؤمن علی المؤمن النّصیحه له فی المشهد و المغیب.

[۲۲۰۲]۳-ابن محبوب،عن ابن رئاب،عن أبی عبیده الحذّاء،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

یجب للمؤمن علی المؤمن النّصیحه.

[۲۲۰۳]4-ابن محبوب،عن عمرو بن شمر،عن جابر،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم:لینصح الرّجل منکم أخاه کنصیحته لنفسه.

[۲۲۰4]5-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

خدمتگزاری به مؤمن

[۲۱۹۹]۱-ابو معتمر گفته است:از امیر مؤمنان علیه السّلام شنیدم که رسول خدا فرموده است:هرگاه مسلمانی به گروهی از مسلمانان خدمت کند،خداوند در بهشت به شمار آنان،خدمتگزار به او می دهد.

اندرز دادن به مؤمن

[۲۲۰۰]۱-عیسای منصور روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:بر مؤمن واجب است که مؤمنان را اندرز دهد.

[۲۲۰۱]۲-معاویۀ وهب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:بر مؤمن واجب است که در آشکار و نهان خیرخواه مؤمن باشد.

[۲۲۰۲]۳-ابو عبیده حذّاء روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:بر مؤمن واجب است که مؤمنان را اندرز دهد.

[۲۲۰۳]4-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هر یک از شما باید خیرخواه برادرش باشد،چنان که خیرخواه خویش است.

[۲۲۰4]5-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إنّ أعظم النّاس منزله عند اللّه يوم القيامه أمشاهم فى أرضه بالنّصيحه لخلقه.

[5 ٢٢٠]6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن القاسم بن محمّد،عن المنقرىّ،عن سفيان بن عيينه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:عليكم بالنّصح للّه فى خلقه فلن تلقاه بعمل أفضل منه.

باب الإصلاح بين النّاس

[6 ٢٢٠]١-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن حمّاد بن أبى طلحه،عن حبيب الأحول قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:صدقه يحبّها اللّه إصلاح بين النّاس إذا تفاسدوا و تقارب بينهم إذا تباعدوا.

عنه،عن محمّد بن سنان،عن حذيفه بن منصور،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام،مثله

[٧ ٢٢٠]٢-عنه،عن ابن محبوب،عن هشام بن سالم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لأن أصلح بين اثنين أحبّ إلىّ من أن أتصدّق بدينارين.

[٨ ٢٢٠]٣-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن ابن سنان،عن مفضّل قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إذا رأيت بين اثنين من شيعتنا منازعه فافتدها من مالى.

[٩ ٢٢٠]4-ابن سنان،عن أبى حنيفه سابق الحاجّ قال:

مرّ بنا المفضّل و أنا و ختنى نتشاجر فى ميراث،فوقف علينا ساعه ثمّ قال لنا:تعالوا إلى المنزل فأتيناه فأصلح بيننا بأربعمائه درهم فدفعها إلينا من عنده حتّى إذا استوثق كلّ واحد منّا من صاحبه،قال:أما إنّها ليست من مالى و لكن

ص :466

در روز قیامت والامقام ترین مردم در پیشگاه خداوند کسی است که برای اندرز دادن به آفریدگان او بیشتر گام برداشته است.

[۲۲۰ 5]6-سفیان عیینه گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:بر شما باد که آفریدگان خداوند را در راه او اندرز بگویید که هرگز خدا را با عملی برتر از آن دیدار نخواهید کرد.

آشتی دادن میان مردم

[۲۲۰ 6]۱-حبیب احول گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:آشتی دادن میان مردم هنگام اختلافشان و هنگام دوری،به هم نزدیک کردنشان، صدقه ای است که خداوند آن را دوست می دارد.

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است.

[۲۲۰ ۷]۲-هشام سالم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:برای من آشتی دادن میان دو نفر،از دو دینار صدقه دادن محبوب تر است.

[۲۲۰ ۸]۳-از مفضّل روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرگاه میان دو تن از شیعیان ما ستیزی دیدی،از اموال من برایشان خرج کن.

[۲۲۰ ۹]4-ابو حنیفه ساربان حاجیان گفته است:درحالی که من و دامادم دربارۀ میراثی ستیز می کردیم،مفضّل به ما برخورده پس ساعتی ایستاد و آن گاه گفت:با من به خانه ام بیایید.ما با او رفتیم.آن گاه با چهارصد درهمی که از نزد خودش به ما پرداخت،میان ما آشتی داد.و چون هریک از ما نسبت به دیگری خاطر جمع شد،او گفت:این از اموال خودم نیست،بلکه حضرت صادق علیه السّلام به من دستور داده

أبو عبد اللّه عليه السّلام أمرنى إذا تنازع رجلان من أصحابنا فى شىء أن أصلح بينهما و أفتديها من ماله،فهذا من مال أبى عبد اللّه عليه السّلام.

[۲۲۱۰]5-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن عبد اللّه بن المغيره،عن معاويه بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

المصلح ليس بكاذب.

[۲۲۱۱]6-علىّ،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن علىّ بن إسماعيل،عن إسحاق بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ لا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِأَيْمٰانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصْلِحُوا بَيْنَ النّٰاسِ قال:

إذا دعيت لصلح بين اثنين فلا تقل علىّ يمين ألاّ أفعل.

[۲۲۱۲]۷-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن ابن محبوب، عن معاويه بن وهب أو معاويه بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال:أبلغ عنّى كذا و كذا-فى أشياء أمر بها-قلت:فأبلّغهم عنک و أقول عنّى ما قلت لى و غير الّذى قلت؟قال:نعم إنّ المصلح ليس بكذّاب[إنّما هو الصّلح ليس بكذب.]

باب فى إحياء المؤمن

[۲۲۱۳]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له:قول اللّه عزّ و جلّ:«من قتل نفسا بغير نفس فكأنّما قتل النّاس جميعا و من أحياها فكأنّما أحيا النّاس جميعا»قال:من أخرجها من ضلال إلى هدى فكأنّما أحياها و من أخرجها من هدى إلى ضلال فقد قتلها.

که هرگاه دو مرد از اصحابمان برای چیزی با هم ستیز می کردند،میانشان آشتی داده،از مال ایشان خرج کنم.و این از اموال حضرت صادق علیه السّلام بود.

[۲۲۱۰]5-معاویۀ عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:کسی که میان مردم آشتی می دهد دروغ گو نیست.

[۲۲۱۱]6-اسحاق عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ آیۀ(خدا را دستاویز سوگندهایتان قرار ندهید،تا نیکوکار و پرهیزگار و اصلاحگر میان مردم باشید.) [بقره(۲):۲۲4]فرمودند:یعنی وقتی تو را برای آشتی دادن میان دو نفر خواندند،نگو که من سوگند خورده ام این کار را نکنم.

[۲۲۱۲]۷-معاویۀ عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:از جانب من چنین و چنان بگو-دربارۀ اموری که دستور داده بودند- من عرض کردم:از جانب شما می گویم و خودم نیز آنچه را به من گفته اید و غیر از آن هم می گویم؟ فرمودند:آری؛زیرا اصلاحگر،دروغ گو نیست. [همانا این آشتی دادن است نه دروغ گفتن.]

زنده گرداندن مؤمن

[۲۲۱۳]۱-سماعه گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه پرسیدم:(هر کس انسانی را جز به قصاص[و...]بکشد،گویا همۀ مردمان را کشته است و هرکس انسانی را زنده کند،گویا همۀ مردمان را زنده کرده است.[مائده(5):۳۲]فرمودند:هرکس انسانی را از گمراهی به هدایت ببرد،گویا او را زنده کرده است و هرکس او را از هدایت به گمراهی ببرد،به راستی او را کشته است.

[4 ۲۲۱]۲-عنه،عن علیّ بن الحکم،عن أبان بن عثمان،عن فضیل بن یسار قال:

قلت لأبی جعفر علیه السّلام:قول اللّه عزّ و جلّ فی کتابه:«و من أحیاها فکأنّما أحیا النّاس جمیعا»قال:من حرق أو غرق،قلت:فمن أخرجها من ضلال إلی هدی؟ قال:ذاک تأویلها الأعظم.

محمّد بن یحیی،عن أحمد و عبد اللّه ابنی محمّد بن عیسی،عن علیّ بن الحکم،عن أبان مثله.

[5 ۲۲۱]۳-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن خالد،عن النّضر بن سوید،عن یحیی بن عمران الحلبیّ،عن أبی خالد القمّاط،عن حمران قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:أسألک؟-أصلحک اللّه-فقال:نعم،فقلت:کنت علی حال و أنا الیوم علی حال أخری کنت أدخل الأرض فأدعو الرّجل و الاثنین و المرأه فینقذ اللّه من شاء و أنا الیوم لا أدعو أحدا؟فقال:و ما علیک أن تخلّی بین النّاس و بین ربّهم فمن أراد اللّه أن یخرجه من ظلمه إلی نور أخرجه،ثمّ قال:و لا علیک إن آنست من أحد خیرا أن تنبذ إلیه الشّیء نبذا،قلت:أخبرنی عن قول اللّه عزّ و جلّ:«و من أحیاها فکأنّما أحیا النّاس جمیعا»قال:من حرق أو غرق، ثمّ سکت،ثمّ قال:تأویلها الأعظم أن دعاها فاستجابت له.

باب فی الدّعاء للأهل إلی الإیمان

[6 ۲۲۱]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن علیّ بن النّعمان،عن عبد اللّه بن مسکان عن سلیمان بن خالد قال:

[4 ۲۲۱]۲-فضیل یسار گفت:از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این آیه پرسیدم:(و هر کس جانی را زنده کند،گویا همۀ مردمان را زنده کرده است.)فرمودند:یعنی کسی را از سوختن یا غرق شدن برهاند.من عرض کردم:و کسی که جانی را از گمراهی به هدایت می برد؟فرمودند:این تأویل بزرگ تر آیه است.

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است.

[5 ۲۲۱]۳-حمران گفته است:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:خدا کارت را به سامان کند،پرسشی بکنم؟فرمودند:آری.عرض کردم:در گذشته بر حالی بودم و امروز بر حال دیگری هستم.در گذشته در زمین می گشتم و یکی دو مرد و زن را به حقّ دعوت می کردم و خداوند هرکس را می خواست نجات می داد.

ولی امروز کسی را دعوت نمی کنم؟فرمودند:چه می شود که مردم را با پروردگارشان رها کنی تا خداوند هرکس را می خواهد از تاریکی به روشنایی ببرد.سپس فرمودند:عیبی ندارد که وقتی خیری در کسی دیدی،چیزی به سویش بیندازی.من عرض کردم:مرا از این سخن خداوند عزّتمند آگاه کن که فرمود:(و هرکس جانی را زنده کند،گویا همۀ مردمان را زنده کرده است.)فرمودند:

یعنی از سوختن یا غرق شدن نجات دهد.سپس خاموشی گزید و آن گاه فرمود:

تأویل بزرگ تر آیه این است:کسی که او را دعوت کرده اند و او پذیرفته است.

فراخواندن خانواده به ایمان

[6 ۲۲۱]۱-سلیمان خالد گفت:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:من خاندانی

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:إنّ لی أهل بیت و هم یسمعون منّی أفأدعوهم إلی هذا الأمر؟فقال نعم إنّ اللّه عزّ و جلّ یقول فی کتابه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ ناراً وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَهُ.

باب فی ترک دعاء النّاس

[۲۲۱۷]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن کلیب بن معاویه الصّیداویّ قال:

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام:إیّاکم و النّاس،إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا أراد بعبد خیرا نکت فی قلبه نکته فترکه و هو یجول لذلک و یطلبه،ثمّ قال:لو أنّکم إذا کلّمتم النّاس قلتم:ذهبنا حیث ذهب اللّه و اخترنا من اختار اللّه،و اختار اللّه محمّدا و اخترنا آل محمّد صلّی اللّه علیه و علیهم.

[۲۲۱۸]۲-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن إسماعیل،عن أبی إسماعیل السّرّاج،عن ابن مسکان،عن ثابت أبی سعید قال:

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام:یا ثابت ما لکم و للنّاس،کفّوا عن النّاس و لا تدعوا أحدا إلی أمرکم،فو اللّه لو أنّ أهل السّماء و أهل الأرض اجتمعوا علی أن یضلّوا عبدا یرید اللّه هداه ما إستطاعوا،کفّوا عن النّاس و لا یقول أحدکم:أخی و ابن عمّی و جاری فإنّ اللّه عزّ و جلّ إذا أراد بعبد خیرا طیّب روحه فلا یسمع بمعروف إلاّ عرفه و لا بمنکر إلاّ أنکره ثمّ یقذف اللّه فی قلبه کلمه یجمع بها أمره.

[۲۲۱۹]۳-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان بن یحیی،عن محمّد بن مروان،عن الفضیل قال:

دارم که از من حرف شنوی دارند،آیا آنان را به ولایت فرابخوانم؟ فرمودند:بله، خداوند عزّتمند در کتابش می فرماید:(ای کسانی که ایمان آورده اید،خودتان و خانواده تان را از آتشی نگاه دارید که هیزمش مردمان و سنگ است.)[تحریم(66):6]

فرانخواندن مردم

[۲۲۱۷]۱-کلیب بن معاویه صیداوی گفته است:حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند:از مردم بپرهیزید که خداوند عزّتمند هرگاه برای بنده ای خیر بخواهد، در دلش نقطه ای می گذارد و رهایش می کند و او خود گردش می کند و آن را می جوید.سپس فرمودند:کاش وقتی با مردم سخن می گویید،بگویید:ما از جایی می رویم که خدا می رود و کسی را برمی گزینیم که خدا برگزیده است.

و خدا محمّد[درود خدا بر او و بر خاندانش]را برگزید و ما خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر آنان-را برگزیدیم.

[۲۲۱۸]۲-ثابت سعید گفت:حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند:ای ثابت شما را با مردم چه کار؟از مردم دست بردارید و کسی را به امر خودتان نخوانید.که به خدا سوگند اگر اهل آسمان و اهل زمین گرد هم آیند تا بنده ای را که خداوند می خواهد هدایتش کند،گمراه کنند،نمی توانند.از مردم دست بکشید و نگویید:

برادرم،پسر عمو و همسایه ام.که خداوند عزّتمند هرگاه برای بنده ای خیر بخواهد،روحش را پاکیزه می کند که هرگاه خوبی ای بشنود،آن را بشناسد و چون زشتی ای بشنود،انکارش کند.سپس خداوند کلمه ای در دلش می اندازد تا امرش را با آن کامل کند.

[۲۲۱۹]۳-فضیل گفته است:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:آیا مردم را به

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:ندعو النّاس إلى هذا الأمر؟فقال:يا فضيل إنّ اللّه إذا أراد بعبد خيرا أمر ملكا فأخذ بعنقه حتّى أدخله فى هذا الأمر طائعا أو كارها.

[٢٢٢٠]4-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن فضّال، عن علىّ بن عقبه،عن أبيه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:اجعلوا أمركم هذا للّه و لا تجعلوه للنّاس،فإنّه ما كان للّه فهو للّه و ما كان للنّاس فلا يصعد إلى السّماء و لا تخاصموا بدينكم النّاس فإنّ المخاصمه ممرضه للقلب إنّ اللّه عزّ و جلّ قال لنبيّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم: إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ و قال: أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النّاسَ حَتّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ ذروا النّاس،فإنّ النّاس أخذوا عن النّاس و إنّكم أخذتم عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و علىّ عليه السّلام و لا سواء،و إنّنى سمعت أبى يقول:إذا كتب اللّه على عبد أن يدخله فى هذا الأمر كان أسرع إليه من الطّير إلى و كره.

[٢٢٢١]5-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن عثمان بن عيسى،عن ابن أذينه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

قال إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق قوما للحقّ فإذا مرّ بهم الباب من الحقّ قبلته قلوبهم و إن كانوا لا يعرفونه و إذا مرّ بهم الباب من الباطل أنكرته قلوبهم و إن كانوا لا يعرفونه و خلق قوما لغير ذلک فإذا مرّ بهم الباب من الحقّ أنكرته قلوبهم و إن كانوا لا يعرفونه و إذا مرّ بهم الباب من الباطل قبلته قلوبهم و إن كانوا لا يعرفونه.

[٢٢٢٢]6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن عبد الحميد بن أبى العلاء،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا أراد بعبد خيرا نكت فى قلبه نكته من نور فأضاء لها

این امر بخوانیم؟فرمودند:ای فضیل هرگاه خداوند برای بنده ای خیر بخواهد، به فرشته ای فرمان می دهد گردن او را گرفته،خواه ناخواه در این امر داخلش کنند.

[۲۲۲۰]4-از عقبه روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:این امرتان را برای خدا قرار دهید و برای مردم قرار ندهید؛زیرا آنچه برای خدا است،برای خدا است و آنچه برای مردم است،به آسمان بالا نمی رود.و با دین خودتان با مردم ستیزه نکنید؛زیرا ستیز،دل را بیمار می کند.خداوند عزّتمند به پیامبرش فرمود:(همانا تو هر که را دوستش داری،هدایت نمی کنی بلکه خداوند هرکس را که خواهد،هدایت می کند.)[قصص(۲۸):56]و فرمود:(آیا تو مردم را مجبور می کنی که مؤمن گردند.) [یونس(۱۰):۹۹]مردم را رها کنید؛زیرا مردم دینشان را از مردم می گیرند و شما از رسول خدا و علی علیه السّلام گرفته اید و این دو،برابر نیستند.و من از پدرم شنیدم می فرمود:وقتی خداوند مقرّر کند که بنده ای را در این امر داخل گرداند،از پرنده ای که به لانه اش بازمی گردد،شتابنده تر می شود.

[۲۲۲۱]5-ابن اذینه روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا خداوند عزّتمند مردی را برای حقّ آفرید تا هرگاه دری از حقّ به آن ها بگذرد،دل شان آن را بپذیرد،اگرچه نشناسد.و هرگاه دری از باطل به آن ها بگذرد،دل شان اگر چه آن را نشناسد،انکارش کند.و مردمی را برای جز حقّ آفرید.تا هرگاه دری از حقّ بر آن ها بگذرد،دل شان انکارش کند،اگرچه آن را نشناسد و هرگاه دری از باطل بر آن ها بگذرد،اگرچه آن را نشناسد،دل شان بپذیرد.

[۲۲۲۲]6-عبد الحمید ابو علاء روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هر گاه خداوند عزّتمند برای بنده ای خیر بخواهد،در دلش نقطه ای نورانی گذارده،با

سمعه و قلبه حتّى يكون أحرص على ما فى أيديكم منكم و إذا أراد بعبد سوءا نكت فى قلبه نكته سوداء،فأظلم لها سمعه و قلبه،ثمّ تلا هذه الآيه: فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمٰا يَصَّعَّدُ فِى السَّمٰاءِ.

[۲۲۲۳]۷-عنه،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن محمّد بن حمران،عن محمّد بن مسلم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا أراد بعبد خيرا نكت فى قلبه نكته بيضاء و فتح مسامع قلبه و وكّل به ملكا يسدّده و إذا أراد بعبد سوءا نكت فى قلبه نكته سوداء و سدّ مسامع قلبه و وكّل به شيطانا يضلّه.

باب أنّ اللّه إنّما يعطى الدّين من يحبّه

[۲۲۲۴]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن فضّال، عن ابن بكير،عن حمزه بن حمران،عن عمر بن حنظله قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام:يا أبا الصّخر إنّ اللّه يعطى الدّنيا من يحبّ و يبغض،و لا يعطى هذا الأمر إلاّ صفوته من خلقه،أنتم و اللّه على دينى و دين آبائى إبراهيم و إسماعيل،لا أعنى علىّ بن الحسين و لا محمّد بن علىّ و إن كان هؤلاء على دين هؤلاء

[۲۲۲۵]۲-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الحسن بن علىّ الوشّاء،عن عاصم بن حميد،عن مالک بن أعين الجهنىّ قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:يا مالک إنّ اللّه يعطى الدّنيا من يحبّ و يبغض،و لا يعطى دينه إلاّ من يحبّ.

آن،گوش و دلش را روشن می کند،چنان که به آنچه در دستان شما است از خودتان حریص تر می گردند.ولی وقتی خداوند برای بنده ای بدی خواهد،در دلش نقطه ای تاریک گذاشته،با آن گوش و دلش را تاریک می کند.سپس این آیه را خواند:(و هرکس را که خدا بخواهد هدایتش کند،سینه اش را برای اسلام می گشاید و هرکس را که بخواهد گمراهش کند،سینه اش را تنگ و سخت می کند،گویا که به سوی آسمان بالا می رود.) [انعام(6):۱۲۵]

[۲۲۲۳]۷-محمّد مسلم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرگاه خداوند شکوهمند برای بنده ای خیر بخواهد،در دلش نقطهٔ سفیدی می گذارد و گوش های دلش را گشوده،فرشته ای بر او می گمارد تا استوارش گرداند و چون بدی بنده ای را بخواهد،در دلش نقطهٔ تاریکی گذاشته،گوش های دلش را می بندد و شیطان را بر او می گمارد تا گمراهش کند.

خداوند به کسی که دوستش می دارد،دین می دهد

[۲۲۲۴]۱-عمر حنظله گفته است:حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند:ای ابو صخر خداوند دنیا را به دوست و دشمنش می دهد ولی این امر را جز به برگزیدگان از آفریدگانش نمی دهد.شما به خدا سوگند،بر دین من و دین پدرانم ابراهیم و اسماعیل هستید.مقصودم علی حسین و محمّد علی علیهم السّلام نیستند،اگر چه ایشان نیز بر دین آنان اند.

[۲۲۲۵]۲-مالک بن اعین جهنی گفت:از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید:ای مالک،خداوند دنیا را به دوست و دشمنش می دهد ولی دینش را جز به دوستش نمی دهد.

[۲۲۲۶]۳-عنه،عن معلّی،عن الوشّاء،عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمیّ، عن عمر بن حنظله،و عن حمزه بن حمران،عن حمران،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ هذه الدّنیا یعطیها اللّه البرّ و الفاجر و لا یعطی الإیمان إلاّ صفوته من خلقه.

[۲۲۲۷]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن النّعمان،عن أبی سلیمان،عن میسّر قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إنّ الدّنیا یعطیها اللّه عزّ و جلّ من أحبّ و من أبغض و إنّ الإیمان لا یعطیه إلاّ من أحبّه.

باب سلامه الدّین

[۲۲۲۸]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن النّعمان،عن أیّوب بن الحرّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: فَوَقاهُ اللّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا فقال:

أما لقد بسطوا علیه و قتلوه و لکن أتدرون ما وقاه؟وقاه أن یفتنوه فی دینه.

[۲۲۲۹]۲-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی بن عبید،عن أبی جمیله قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام کان فی وصیّه أمیر المؤمنین علیه السّلام لأصحابه:اعلموا أنّ القرآن هدی اللّیل و النّهار و نور اللّیل المظلم علی ما کان من جهد و فاقه،فإذا حضرت بلیّه فاجعلوا أموالکم دون أنفسکم،و إذا نزلت نازله فاجعلوا أنفسکم دون دینکم،و اعلموا أنّ الهالک من هلک دینه و الحریب من حرب دینه،ألا و إنّه لا فقر بعد الجنّه،ألا و إنّه لا غنی بعد النّار،لا یفکّ أسیرها و لا یبرأ ضریرها.

[۲۲۲۶]۳-حمران روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:خداوند این دنیا را به نیک و بد می دهد ولی ایمان را جز به برگزیدگان از آفریدگانش نمی دهد.

[۲۲۲۷]4-از میسر روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:خداوند عزّتمند،دنیا را به دوست و دشمن می دهد ولی ایمان را جز به دوست نمی دهد.

سلامتی در دین

[۲۲۲۸]۱-از ایّوب حرّ روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه(و خداوند او را از آسیب نیرنگ های آن ها نگاه داشت.) [مؤمن(40):45]فرمودند:

درست است که بر او چیره شده،کشتند ولی آیا می دانید او را از چه چیز نگاه داشت؟نگذاشت که او را دربارۀ دینش فریب بدهند.

[۲۲۲۹]۲-از ابو جمیله روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:در وصیّت امیر مؤمنان علیه السّلام به اصحابش آمده است:بدانید که این قرآن راهنمای شب و روز است.و نور شب تاریک شده از سختی و نیاز است.پس چون بلایی فرارسد، اموالتان را سپر جانتان کنید و چون حادثه ای رخ داد،جانتان را سپر دینتان کنید.

و بدانید که مرده کسی است که دینش از بین رفته است.و غارت شده کسی است که دینش غارت شده است.هان که پس از بهشت،فقری نیست و پس از دوزخ، توانگری ای،گرفتارش آزاد نمی شود و بیمارش بهبود نمی یابد.

[۲۲۳۰]۳-علیّ،عن أبیه،عن حمّاد بن عیسی،عن ربعیّ بن عبد اللّه،عن فضیل بن یسار،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

سلامه الدّین و صحّه البدن خیر من المال،و المال زینه من زینه الدّنیا حسنه.

محمّد بن إسماعیل،عن الفضل بن شاذان،عن حمّاد،عن ربعیّ،عن الفضیل،عن أبی جعفر علیه السّلام،مثله.

[۲۲۳۱]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن ابن فضّال، عن یونس بن یعقوب،عن بعض أصحابه قال:

کان رجل یدخل علی أبی عبد اللّه علیه السّلام من أصحابه فغبر زمانا لا یحجّ فدخل علیه بعض معارفه،فقال:له فلان ما فعل؟قال:فجعل یضجّع الکلام یظنّ أنّه إنّما یعنی المیسره و الدّنیا،فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:کیف دینه؟فقال:کما تحبّ، فقال:هو و اللّه الغنی.

باب التّقیّه

[۲۲۳۲]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر عن هشام بن سالم و غیره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا (قال بما صبروا علی التّقیّه) وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ قال:

الحسنه التّقیّه و السّیّئه الإذاعه.

[۲۲۳۳]۲-ابن أبی عمیر،عن هشام،بن سالم عن أبی عمر الأعجمیّ قال:

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام:یا أبا عمر إنّ تسعه أعشار الدّین فی التّقیّه و لا دین لمن لا تقیّه له و التّقیّه فی کلّ شیء إلاّ فی النّبیذ و المسح علی الخفّین.

[۲۲۳4]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن

[۲۲۳۰]۳-فضیل یسار روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:سلامت دین و تندرستی،بهتر از مال است و مال،زینتی از زینت های دنیا است که خوب است.

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است.

[۲۲۳۱]4-یکی از اصحاب گفته است:مردی از اصحاب همواره به نزد حضرت صادق علیه السّلام می آمد زمانی گذشت و به حجّ نیامد.چون یکی از آشنایانش به نزد حضرت آمد،از او پرسیدند:فلانی چه می کند؟او سخن را پیچاند و گمان کرد که مقصود حضرت،مال و دنیا است.حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:دینش چگونه است؟او عرض کرد:چنان که دوست می دارید؟حضرت فرمودند:پس به خدا سوگند که او بی نیاز است.

تقیّه

[۲۲۳۲]۱-هشام سالم و جز او دربارۀ این آیه(آنان برای شکیبایی شان دو بار پاداش داده می شوند.)(فرمودند:به شکیبی که بر تقیّه کردند.)(و با نیکی،بدی را از بین می برند.)[قصص(۲۸):54]روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

نیکی،تقیّه و بدی،فاش کردن است.

[۲۲۳۳]۲-ابو عمیر اعجمی گفته است:حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند:ای ابو عمر همانا نه دهم دین در تقیّه است.و کسی که تقیّه ندارد،دین ندارد.و در هر چیزی تقیّه روا است،جز در نوشیدن شراب و مسح بر کفش.

[۲۲۳4]۳-ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:تقیّه،از دین

عیسی،عن سماعه،عن أبی بصیر قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:التّقیّه من دین اللّه،قلت:من دِین اللّه،قال:إی و اللّه من دین اللّه و لقد قال یوسف علیه السّلام: أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسٰارِقُونَ و اللّه ما کانوا سرقوا شیئا و لقد قال إبراهیم علیه السّلام: إِنِّی سَقِیمٌ و اللّه ما کان سقیما.

[۲۲۳۵]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن خالد و الحسین بن سعید جمیعا،عن النّضر بن سوید،عن یحیی بن عمران الحلبیّ،عن حسین بن أبی العلاء،عن حبیب بن بشر قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:سمعت أبی یقول لا و اللّه ما علی وجه الأرض شیء أحبّ إلیّ من التّقیّه،یا حبیب إنّه من کانت له تقیّه رفعه اللّه،یا حبیب من لم تکن له تقیّه وضعه اللّه،یا حبیب إنّ النّاس إنّما هم فی هدنه فلو قد کان ذلک کان هذا.

[۲۲۳۶]5-أبو علیّ الأشعریّ،عن الحسن بن علیّ الکوفیّ عن العبّاس بن عامر،عن جابر المکفوف،عن عبد اللّه بن أبی یعفور،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

اتّقوا علی دینکم فاحجبوه بالتّقیّه فإنّه لا إیمان لمن لا تقیّه له،إنّما أنتم فی النّاس کالنّحل فی الطّیر لو أنّ الطّیر تعلم ما فی أجواف النّحل ما بقی منها شیء إلاّ أکلته و لو أنّ النّاس علموا ما فی أجوافکم أنّکم تحبّونّا أهل البیت لأکلوکم بألسنتهم و لنحلوکم فی السّرّ و العلانیه،رحم اللّه عبدا منکم کان علی ولایتنا.

[۲۲۳۷]6-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن حمّاد،عن حریز،عمّن أخبره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: وَ لاٰ تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لاَ السَّیِّئَهُ قال:

الحسنه:التّقیّه،و السّیّئه:الإذاعه و قوله عزّ و جلّ: اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَهَ قال:الّتی هی أحسن التّقیّه، فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَدٰاوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ.

خدا است.من عرض کردم:از دین خدا؟فرمودند:آری به خدا سوگند که از دین خدا است.به راستی که یوسف علیه السّلام گفت:(ای کاروانیان شما دزدید.)[یوسف (۱۲): ۷۰]و به خدا سوگند آنان چیزی ندزدیده بودند.و به راستی که ابراهیم علیه السّلام فرمود:(من بیمارم.)[صافّات(۳۷):۸۹]

و به خدا سوگند که او بیمار نبود.

[۲۲۳۵]4-حبیب بشر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:از پدرم شنیدم می فرماید:نه،به خدا سوگند بر روی زمین در نزد من هیچ چیزی محبوب تر از تقیّه نیست.ای حبیب همانا هرکس تقیّه کند،خدایش بالا برد.ای حبیب هرکس تقیّه نکند،خدا به زمینش می زند.ای حبیب مردم اینک در آشتی اند و اگر این باشد،آن هم هست.

[۲۲۳۶]5-عبد اللّه ابو یعفور روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:بر دینتان پروا کنید و آن را با تقیّه بپوشانید که هرکس تقیّه ندارد،ایمان ندارد.همانا شما در میان مردم همچون زنبور در میان پرندگان اید.که اگر پرنده بداند در شکم زنبوران چیست،همهٔ آن ها را می خورد.و اگر مردم آنچه را در سینه های شما است،بدانند،که ما خاندان را دوست می دارید،با زبان هاشان شما را می خورند و در نهان و آشکار ناسزایتان گویند.خدا بیامرزد بنده ای از شما را که بر ولایت ما است.

[۲۲۳۷]6-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این آیه:(و نیکی و بدی برابر نیستند.)[فصّلت(۴۱):۳۴]فرمودند:نیکی،تقیّه است و بدی،فاش کردن.و دربارهٔ این آیه:(و بدی را با آنچه نیکوتر است،از بین ببر.)[همان] فرمودند:آنچه نیکوتر است،تقیّه است.(تا کسی که میان تو و او دشمنی است همچون دوست یکدل گردد.)[فصّلت(۴۱):۳۴]

[۲۲۳۸]۷-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن الحسن بن محبوب،عن هشام بن سالم،عن أبی عمرو الکنانیّ قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:یا أبا عمرو أرأیتک لو حدّثتک بحدیث أو أفتیتک بفتیا ثمّ جئتنی بعد ذلک فسألتنی عنه فأخبرتک بخلاف ما کنت أخبرتک،أو أفتیتک بخلاف ذلک بأیّهما کنت تأخذ؟قلت:بأحدثهما و أدع الآخر،فقال:قد أصبت یا أبا عمرو أبی اللّه إلاّ أن یعبد سرّا أما و اللّه لئن فعلتم ذلک إنّه[لخیر]لی و لکم،و أبی اللّه عزّ و جلّ لنا و لکم فی دینه إلاّ التّقیّه.

[۲۲۳۹]۸-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن الحسن بن علیّ،عن درست الواسطیّ قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:ما بلغت تقیّه أحد تقیّه أصحاب الکهف إن کانوا لیشهدون الأعیاد و یشدّون الزّنانیر فأعطاهم اللّه أجرهم مرّتین.

[۲۲۴۰]۹-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن الحسن بن علیّ بن فضّال،عن حمّاد بن واقد اللّحّام قال:

استقبلت أبا عبد اللّه علیه السّلام فی طریق فأعرضت عنه بوجهی و مضیت،فدخلت علیه بعد ذلک،فقلت:جعلت فداک إنّی لألقاک فأصرف وجهی کراهه أن أشقّ علیک،فقال لی:رحمک اللّه و لکنّ رجلا لقینی أمس فی موضع کذا و کذا فقال:

علیک السّلام یا أبا عبد اللّه،ما أحسن و لا أجمل.

[۲۲۴۱]۱۰-علیّ بن إبراهیم،عن هارون بن مسلم،عن مسعده بن صدقه قال:

قیل لأبی عبد اللّه علیه السّلام:إنّ النّاس یروون أنّ علیّا علیه السّلام قال علی منبر الکوفه:

أیّها النّاس إنّکم ستدعون إلی سبّی فسبّونی،ثمّ تدعون إلی البراءه منّی فلا تبرّءوا منّی،فقال:ما أکثر ما یکذب النّاس علی علیّ علیه السّلام،ثمّ قال:إنّما قال:

[۲۲۳۸]۷-ابو عمرو کنانی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:ای ابو عمرو به من بگو که اگر برایت حدیثی گفتم یا فتوایی دادم سپس در زمان دیگر که آمدی و از آن پرسیدی،غیر از آن گفتم یا فتوا دادم،به کدام یک عمل می کنی؟من عرض کردم:جدیدتر را برمی گیرم و دیگری را رها می کنم.فرمودند:ای ابو عمرو درست است.خداوند نخواست که جز در نهان بندگی شود.هان به خدا سوگند که اگر این را انجام دهید برای من و شما بهتر است.و خداوند عزّتمند در دینش جز تقیّه را برای ما و شما نخواسته است.

[۲۲۳۹]۸-درست واسطی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:تقیّهٔ هیچ کس به تقیّهٔ اصحاب کهف نرسیده است.که آنان در اعیاد آنان حاضر شده، زنّار می بستند.و برای همین خدا دو بار به آنان پاداش داد.

[۲۲۴۰]۹-حمّاد بن واقد لحّام گفته است:در راهی به حضرت صادق علیه السّلام برخورده آن گاه از او روگردانده،گذشتم.سپس به نزد حضرتش رفتم و عرض کردم:جانم فدایت من شما را می بینم و برای این که شما را به سختی نیندازم رو برمی گردانم.حضرت به من فرمودند:خدا تو را بیامرزد،ولی دیروز مردی مرا در فلان مکان دید و گفت:سلام بر تو ای ابا عبد اللّه.که کار خوب و شایسته ای نکرد.

[۲۲۴۱]۱۰-مسعدهٔ صدقه روایت کرده که به حضرت صادق علیه السّلام گفتند:مردم روایت می کنند که علی علیه السّلام بر منبر کوفه فرموده است:ای مردم شما را به دشنام دادن به من خواهند خواند،پس مرا دشنام دهید.سپس شما را به بیزاری جستن از من خواهند خواند،ولی از من بیزاری مجویید.حضرت فرمودند:مردم چه بسیار بر علی علیه السّلام دروغ می بندند.سپس فرمودند:همانا او فرمود:شما به دشنام دادن به من

إنّكم ستدعون إلى سبّى فسبّونى،ثمّ ستدعون إلى البراءه منّى و إنّى لعلى دين محمّد،و لم يقل:لا تبرّءوا منّى،فقال له السّائل:أرأيت إن اختار القتل دون البراءه فقال:و اللّه ما ذلک عليه و ما له إلاّ ما مضى عليه عمّار بن ياسر حيث أكرهه أهل مكّه و قلبه مطمئنّ بالإيمان،فأنزل اللّه عزّ و جلّ فيه إِلاّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمٰانِ فقال له النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عندها:يا عمّار إن عادوا فعد فقد أنزل اللّه عزّ و جلّ عذرک و أمرک أن تعود إن عادوا.

[۲۲۴۲]۱۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن هشام الكندىّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إيّاكم أن تعملوا عملا يعيّرونّا به،فإنّ ولد السّوء يعيّر والده بعمله كونوا لمن انقطعتم إليه زينا و لا تكونوا عليه شينا صلّوا فى عشائرهم و عودوا مرضاهم و اشهدوا جنائزهم و لا يسبقونكم إلى شىء من الخير فأنتم أولى به منهم و اللّه ما عبد اللّه بشىء أحبّ إليه من الخبء، قلت:و ما الخبء؟قال:التّقيّه.

[۲۲۴۳]۱۲-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن معمّر بن خلاّد قال:سألت أبا الحسن عليه السّلام عن القيام للولاه،فقال:

قال أبو جعفر عليه السّلام:التّقيّه من دينى و دين آبائى و لا إيمان لمن لا تقيّه له.

[۲۲۴۴]۱۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد،عن ربعىّ،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

التّقيّه فى كلّ ضروره و صاحبها أعلم بها حين تنزل به.

[۲۲۴۵]۱4-علىّ،عن أبيه،عن ابن محبوب،عن جميل بن صالح،عن محمّد بن مروان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

فراخوانده می شوید،پس به من دشنام گویید سپس به بیزاری جستن از من فرا خوانده می شوید درحالی که من بر دین محمّد[درود خدا بر او و بر خاندانش] هستم.و نفرمود:از من بیزاری مجویید.کسی از آن حضرت پرسید:دربارۀ کسی که کشته شدن را در برابر بیزاری جستن برمی گزیند،بفرمایید.فرمودند:به خدا سوگند،این تکلیف بر او نیست.بر او جز آنچه عمّار یاسر کرد،واجب نیست، آن جا که اهل مکّه او را مجبور کردند.که دلش به ایمان استوار بود.و خداوند عزّتمند دربارۀ او نازل کرد: (جز کسی که مجبور شده،ولی دلش به ایمان استوار است.) [نحل(16):۱۰6]و پیامبر گرامی در این باره به او فرمودند:ای عمّار اگر آزارت را دوباره کردند،تو هم دوباره از من بازگرد که خداوند شکوهمند دربارۀ عذر تو آیه فرستاده،تو را امر کرده است که چون به آزارت بازگشتند،تو نیز بازگردی.

[۲۲۴۲]۱۱-هشام کندی گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:مبادا کاری کنید که با آن ما را سرزنش کنند.که برای بدی عمل فرزند،پدر را سرزنش می کنند.برای کسی که به او پیوسته اید زینت باشید و ننگ نباشید.در میان قبیله هاشان نماز بخوانید و از بیمارانشان عیادت کرده،در تشییع مرده هاشان حاضر شوید.و نگذارید در نیکی از شما پیشی گیرند که شما از آنان به نیکی سزاوارترید و به خدا سوگند که خدا به چیزی محبوب تر از نهان کاری عبادت نشده است.من عرض کردم:نهان کاری چیست؟فرمودند:تقیّه.

[۲۲۴۳]۱۲-معمّر خلاّد گفته است:از حضرت ابو الحسن علیه السّلام دربارۀ کار برای حاکمان پرسیدم.فرمود:حضرت باقر علیه السّلام فرموده اند:تقیّه،دین من و پدران من است.و ایمان ندارد،هرکسی که تقیّه ندارد.

[۲۲۴4]۱۳-زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:تقیّه برای هنگام نیاز است و هرکس خود بهتر می داند که آن،چه هنگام است.

[۲۲۴5]۱4-محمّد مروان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:پدرم علیه السّلام

كان أبى عليه السّلام يقول:و أىّ شىء أقرّ لعينى من التّقيّه،إنّ التّقيّه جنّه المؤمن.

[۲۲46]5 ۱-علىّ،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن جميل،عن محمّد بن مروان قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام:ما منع ميثم رحمه اللّه من التّقيّه،فو اللّه لقد علم أنّ هذه الآيه نزلت فى عمّار و أصحابه إِلاّٰ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمٰانِ .

[۲۲47]6 ۱-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عن شعيب الحدّاد،عن محمّد بن مسلم،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّما جعلت التّقيّه ليحقن بها الدّم فإذا بلغ الدّم فليس تقيّه.

[۲۲48]۷ ۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن ابن بكير،عن محمّد بن مسلم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كلّما تقارب هذا الأمر كان أشدّ للتّقيّه.

[۲۲49]۸ ۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن ابن أذينه،عن إسماعيل الجعفىّ و معمّر بن يحيى بن سام و محمّد بن مسلم و زراره قالوا:

سمعنا أبا جعفر عليه السّلام يقول:التّقيّه فى كلّ شىء يضطرّ إليه ابن آدم فقد أحلّه اللّه له.

[۲۲5۰]۹ ۱-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن ابن مسكان،عن حريز،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال:التّقيّه ترس اللّه بينه و بين خلقه.

[۲۲5۱] ۲۰-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن محمّد بن جمهور، عن أحمد بن حمزه،عن الحسين بن المختار،عن أبى بصير قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام:خالطوهم بالبرّانيّه و خالفوهم بالجوّانيّه إذا كانت الإمره صبيانيّه.

ص :488

می فرمود:و چه چیزی برای من چشم روشنی بخش تر از تقیّه است،که تقیّه،سپر مؤمن است.

[۲۲46]5 ۱-محمّد مروان گفته است:حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند:چه چیزی میثم-خدایش بیامرزد-را از تقیّه بازداشت.به خدا سوگند او می دانست که این آیه دربارهٔ عمّار و اصحابش نازل شده است:(جز کسی که مجبور شده،ولی دلش به ایمان استوار است.)[نحل(6 ۱):6 ۱۰]

[۲۲47]6 ۱-محمّد مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:تقیّه برای حفظ خون گذارده شده است و چون کار به خونریزی برسد،تقیّه ای نیست.

[۲۲48]۷ ۱-محمّد مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:هرگاه این امر[ظهور]نزدیک شود تقیّه شدیدتر می گردد.

[۲۲49]۸ ۱-زراره و دیگران گفته اند:از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید:تقیّه در هرچیزی است که انسان به آن ناچار می شود.که خداوند آن را برایش روا می کند.

[۲۲5۰]۹ ۱-حریز روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:تقیّه،سپر خدا است میان او بندگانش.

[۲۲5۱] ۲۰-ابو بصیر روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:با آنان در آشکار بیامیزید و در نهان مخالفت کنید،وقتی که فرمانروایی،کودکانه بود.

[۲۲۵۲]۲۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن زکریّا المؤمن،عن عبد اللّه بن أسد،عن عبد اللّه بن عطاء قال علیه السّلام:

قلت لأبی جعفر:رجلان من أهل الکوفه أخذا فقیل لهما:ابرأا من أمیر المؤمنین فبرئ واحد منهما و أبی الآخر فخلّی سبیل الّذی برئ و قتل الآخر؟ فقال:أمّا الّذی برئ فرجل فقیه فی دینه و أمّا الّذی لم یبرأ فرجل تعجّل إلی الجنّه.

[۲۲۵۳]۲۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن جمیل بن صالح قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:احذروا عواقب العثرات.

[۲۲۵۴]۲۳-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن محمّد بن إسماعیل،عن علیّ بن النّعمان عن ابن مسکان،عن عبد اللّه بن أبی یعفور قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:التّقیّه ترس المؤمن و التّقیّه حرز المؤمن،و لا إیمان لمن لا تقیّه له،إنّ العبد لیقع إلیه الحدیث من حدیثنا فیدین اللّه عزّ و جلّ به فیما بینه و بینه،فیکون له عزّا فی الدّنیا و نورا فی الآخره و إنّ العبد لیقع إلیه الحدیث من حدیثنا فیذیعه فیکون له ذلاّ فی الدّنیا و ینزع اللّه عزّ و جلّ ذلک النّور منه.

باب الکتمان

[۲۲۵۵]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن مالک بن عطیّه،عن أبی حمزه،عن علیّ بن الحسین علیهما السّلام قال:

وددت و اللّه أنّی افتدیت خصلتین فی الشّیعه لنا ببعض لحم ساعدی:النّزق و قلّه الکتمان.

[۲۲۵۲]۲۱-عبد اللّه عطا گفت:به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم:دو مرد کوفی را گرفته،گفتند:از امیر مؤمنان علیه السّلام بیزاری بجویید.یکی از آنان بیزاری جست و دیگری سرپیچید.آن گاه آن را که بیزاری جسته بود،رها کردند و دیگری کشته شد؟حضرت فرمودند:آن که بیزاری جسته،مردی است که دینش را می فهمد و آن که بیزاری نجسته،برای بهشت شتاب داشته است.

[۲۲۵۳]۲۲-جمیل صالح روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:از سرانجام لغزش ها بپرهیزید.

[2254]۲۳-عبد اللّه ابو یعفور گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

تقیّه،سپر مؤمن است،تقیّه،دژ مؤمن است.ایمان ندارد آن که تقیّه ندارد.همانا گاهی حدیثی از احادیث ما به بنده ای می رسد و او میان خود و خدایش،بندگی می کند،پس آن حدیث،عزّتش در دنیا و نورش در آخرت می گردد.و گاهی حدیثی از ما به بنده ای می رسد و او آن را فاش می سازد،که سبب خواری اش در دنیا شده،خداوند عزّتمند نورش را از او می گیرد.

نهان کاری

[2255]۱-ابو حمزه روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند:به خدا سوگند دوست داشتم برای دو خصلت کم خردی و کم نهان کاری شیعیانمان، بخشی از گوشت بازویم را قربانی بدهم.

[۲۲۵۶]۲-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن عمّار بن مروان،عن أبی أسامه زید الشّحّام قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:أمر النّاس بخصلتین فضیّعوهما فصاروا منهما علی غیر شیء:الصّبر و الکتمان

[۲۲۵۷]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن یونس بن عمّار، عن سلیمان بن خالد قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:یا سلیمان إنّکم علی دین من کتمه أعزّه اللّه و من أذاعه أذلّه اللّه.

[۲۲۵۸]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن عبد اللّه بن بکیر،عن رجل،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

دخلنا علیه جماعه،فقلنا:یا ابن رسول اللّه إنّا نرید العراق فأوصنا،فقال أبو جعفر علیه السّلام:لیقوّ شدیدکم ضعیفکم و لیعد غنیّکم علی فقیرکم و لا تبثّوا سرّنا و لا تذیعوا أمرنا،و إذا جاءکم عنّا حدیث فوجدتم علیه شاهدا أو شاهدین من کتاب اللّه فخذوا به و إلاّ فقفوا عنده،ثمّ ردّوه إلینا حتّی یستبین لکم و اعلموا أنّ المنتظر لهذا الأمر له مثل أجر الصّائم القائم و من أدرک قائمنا فخرج معه فقتل عدوّنا کان له مثل أجر عشرین شهیدا و من قتل مع قائمنا کان له مثل أجر خمسه و عشرین شهیدا.

[۲۲۵۹]5-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن عبد الأعلی قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:إنّه لیس من احتمال أمرنا التّصدیق له و القبول فقط،من احتمال أمرنا ستره و صیانته من غیر أهله فأقرئهم السّلام و قل لهم:

رحم اللّه عبدا اجترّ مودّه النّاس إلی نفسه،حدّثوهم بما یعرفون و استروا عنهم

[۲۲۵۶]۲-ابو اسامه زید شحّام روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

مردم به دو خصلت فرمان داده شده اند ولی آن را تباه کرده،به چیزی دست نیافته اند:شکیبایی و نهان کاری.

[۲۲۵۷]۳-سلیمان خالد روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:ای سلیمان شما بر دینی هستید که هرکس آن را نهان کند،خداوند گرامی اش می دارد و هرکس فاشش کند،خداوند خوارش می گرداند.

[۲۲۵۸]4-مردی روایت کرده که ما به صورت گروهی،به خدمت حضرت باقر علیه السّلام رفته،عرض کردیم:ای پسر رسول خدا ما می خواهیم به عراق برویم،به ما سفارشی بفرما.حضرت فرمودند:توانایتان،ناتوان را یاری کند،توانگرتان، نیازمند را احوال بپرسد،راز ما را پراکنده نکرده،امر ولایت ما را فاش نکنید، و هرگاه حدیثی از ما به شما رسید و یک یا دو شاهد از کتاب خدا بر آن یافتید به آن عمل کنید وگرنه،باز ایستید و به ما بازگردانید تا برایتان روشن گردد و بدانید که منتظر این امر پاداشی برابر روزه دار شب زنده دار می برد.و هرکس قائم ما [عجّل اللّه فرجه]را دریابد و با او به پاخاسته،دشمنمان را بکشد،پاداش بیست شهید را می برد و هرکس در همراهی با قائم ما[عجّل اللّه فرجه]کشته شود، پاداش بیست و پنج شهید را می برد.

[۲۲۵۹]5-عبد الأعلی گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:به دوش داشتن امر ولایت ما،فقط باور به آن و پذیرش اش نیست.پوشاندن و نگاه داشتن آن از نااهل نیز،از شرایط به دوش گرفتن امر ما است.پس به شیعیانمان سلام برسان و بگو:خدا بنده ای را بیامرزد که دوستی مردم را به سوی خودش می کشد.با مردم دربارهٔ آنچه می دانند سخن بگویید و آنچه را نمی شناسند،از آنان بپوشانید.سپس

ما ينكرون،ثمّ قال:و اللّه ما النّاصب لنا حربا بأشدّ علينا مئونه من النّاطق علينا بما نكره،فإذا عرفتم من عبد إذاعه فامشوا إليه و ردّوه عنها،فإن قبل منكم و إلاّ فتحمّلوا عليه بمن يثقّل عليه و يسمع منه،فإنّ الرّجل منكم يطلب الحاجه فيلطف فيها حتّى تقضى له،فالطفوا فى حاجتى كما تلطفون فى حوائجكم فإن هو قبل منكم و إلاّ فادفنوا كلامه تحت أقدامكم و لا تقولوا إنّه يقول و يقول،فإنّ ذلک يحمل علىّ و عليكم أما و اللّه لو كنتم تقولون ما أقول لأقررت أنّكم أصحابى،هذا أبو حنيفه له أصحاب،و هذا الحسن البصرىّ له أصحاب،و أنا امرؤ من قريش قد ولدنى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و علمت كتاب اللّه و فيه تبيان كلّ شىء بدء الخلق و أمر السّماء و أمر الأرض و أمر الأوّلين و أمر الآخرين و أمر ما كان و أمر ما يكون،كأنّى أنظر إلى ذلک نصب عينى.

[٢٢٦٠]6-عنه،عن أحمد،بن محمّد عن علىّ بن الحكم،عن الرّبيع بن محمّد المسلىّ،عن عبد اللّه بن سليمان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال لى:ما زال سرّنا مكتوما حتّى صار فى يد[ى]ولد كيسان فتحدّثوا به فى الطّريق و قرى السّواد.

[٢٢٦١]٧-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن جميل بن صالح، عن أبى عبيده الحذّاء قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:و اللّه إنّ أحبّ أصحابى إلىّ أورعهم و أفقههم و أكتمهم لحديثنا و إنّ أسوأهم عندى حالا و أمقتهم للّذى إذا سمع الحديث ينسب إلينا و يروى عنّا فلم يقبله اشمأزّ منه و جحده و كفّر من دان به و هو لا يدرى لعلّ الحديث من عندنا خرج و إلينا أسند،فيكون بذلک خارجا عن ولايتنا.

فرمودند:به خدا سوگند زحمت کسی که به جنگ ما برخاسته،بیشتر از کسی نیست که دربارۀ آنچه آنان انکار می کنند سخن بگوید.پس هرگاه بنده ای را دیدید که فاش می گوید به سویش رفته،او را از کارش بازدارید.اگر پذیرفت که هیچ وگرنه کسی را که به او اعتماد دارد و از او می شنود،برایش بیاورید.گاهی یکی از شما کاری دارد و آن گاه نرمی می کند تا کارش به انجام رسد.پس در کار من نیز نرمی کنید چنان که در کار خودتان نرمی می کنید.اگر از شما پذیرفت که هیچ وگرنه سخنش را زیر پاهایتان دفن کنید و نگویید که او چنین و چنان می گوید؛زیرا این کار مردم را به زیان من و شما می شوراند.هان به خدا سوگند اگر آنچه را می گویم شما هم بگویید اقرار می کنم که اصحاب من هستید.ابو حنیفه اصحابی دارد.و حسن بصری هم اصحابی دارد.و من،مردی از قریشم،از فرزندان رسول خدا.و کتاب خدا را می دانم.که روشنگر هرچیزی است.از آغاز آفرینش و آسمان و زمین و پیشینیان و پسینیان و آنچه شده و خواهد شد.گویا که در برابر من است و من در آن می نگرم.

[۲۲۶۰]6-عبد اللّه سلیمان گفت:حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند:راز ما پیوسته نهان بود تا در دست فرزندان کیسان قرار گرفت که در میان راه ها و روستاهای اطراف از آن سخن گفتند.

[۲۲۶۱]۷-ابو عبیده حذّاء گفت:از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید:به خدا سوگند محبوب ترین اصحابم در نزد من پرهیزگارترین،فقیه ترین و حدیث نهان دارترین آنان است.و بدترین و ناپسندترین شان در نزد من کسی است که وقتی حدیثی می شنود که به ما نسبت داده شده و از ما روایت شده،نمی پذیرد و از آن بدش آمده،انکارش می کند و کسی را که به آن معتقد شده،تکفیر می کند.

درحالی که نمی داند شاید آن حدیث از ما صادر شده و به ما رسیده است.او بدین سبب از ولایت ما بیرون می رود.

[۲۲۶۲]۸-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه عن عبد اللّه بن يحيى،عن حريز،عن معلّى بن خنيس قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:يا معلّى اكتم أمرنا و لا تذعه،فإنّه من كتم أمرنا و لم يذعه أعزّه اللّه به فى الدّنيا و جعله نورا بين عينيه فى الآخره،يقوده إلى الجنّه، يا معلّى من أذاع أمرنا و لم يكتمه أذلّه اللّه به فى الدّنيا و نزع النّور من بين عينيه فى الآخره و جعله ظلمه تقوده إلى النّار،يا معلّى إنّ التّقيّه من دينى و دين آبائى و لا دين لمن لا تقيّه له،يا معلّى إنّ اللّه يحبّ أن يعبد فى السّرّ كما يحبّ أن يعبد فى العلانيه،يا معلّى إنّ المذيع لأمرنا كالجاحد له.

[۲۲۶۳]۹-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن الحسن بن علىّ،عن مروان بن مسلم،عن عمّار قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام:أخبرت بما أخبرتک به أحدا؟قلت:لا إلاّ سليمان بن خالد،قال:أحسنت أما سمعت قول الشّاعر.

فلا يعدون سرّى و سرّک ثالثا

ألا كلّ سرّ جاوز اثنين شائع

[۲۲۶۴]۱۰-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر قال:

سألت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام عن مسأله فأبى و أمسک،ثمّ قال:لو أعطيناكم كلّما تريدون كان شرّا لكم و أخذ برقبه صاحب هذا الأمر،قال أبو جعفر عليه السّلام:

ولايه اللّه أسرّها إلى جبرئيل عليه السّلام و أسرّها جبرئيل إلى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و أسرّها محمّد إلى علىّ عليه السّلام و أسرّها علىّ إلى من شاء اللّه،ثمّ أنتم تذيعون ذلک،من الّذى أمسک حرفا سمعه؟قال أبو جعفر عليه السّلام:فى حكمه آل داود:ينبغى للمسلم أن يكون مالكا لنفسه مقبلا على شأنه عارفا بأهل زمانه فاتّقوا اللّه و لا تذيعوا

[۲۲۶۲]۸-معلاّی خنیس روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:ای معلّی،ولایت ما را پنهان کرده،آشکارش نکن،که هرکس امر ما را نهان کند و فاشش نسازد،خداوند به سبب آن در دنیا گرامی اش داشته،در آخرت نوری میان دو چشمانش می گذارد تا او را به بهشت براند.ای معلّی هرکس امر ما را فاش سازد و آن را نهان نکند،خداوند به سبب آن در دنیا خوارش کرده،در آخرت نور را از میان چشمانش برداشته،تاریکش می کند تا او را به دوزخ براند.

ای معلّی،تقیّه دین من و دین پدران من است.و آن که تقیّه ندارد،دین ندارد.ای معلّی خدا دوست دارد که در نهان بندگی شود.همان گونه که دوست دارد در آشکار عبادت گردد.ای معلّی فاش کنندهٔ امر ما همانند انکارکنندهٔ آن است.

[۲۲۶۳]۹-عمّار گفته است:حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند:آنچه را به تو گفتم،به کسی گفته ای؟عرض کردم:نه،به جز به سلیمان خالد.فرمودند:آفرین، مگر نشنیده ای که شاعر گفته است:

راز میان من و تو به سومی نرسد

هر راز که از دو بگذرد فاش شود

[۲۲64] ۱۰-احمد بن محمّد ابو نصر گفته است:از حضرت رضا علیه السّلام دربارهٔ مسأله ای پرسیدم.امتناع کرده،پاسخ ندادند.سپس فرمودند:اگر به شما آنچه می خواهید بدهیم،هم برای شما بد است و هم گردن صاحب این امر را می گیرند.

حضرت باقر علیه السّلام فرموده است:راز ولایت را خداوند به جبرئیل علیه السّلام سپرد و جبرئیل به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-سپرد و محمّد[درود خدا بر او و بر خاندانش]آن را به علی علیه السّلام سپرد و علی علیه السّلام آن را به کسی سپرد که خدا می خواست.

ولی شما آن را فاش می کنید.چه کسی حرفی را که می شنود،نگاه می دارد؟حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:در حکمت داود آمده است:بر مسلمان سزاوار است که بر خودش چیره باشد،به کارش بپردازد و اهل زمانش را بشناسد.پس،از خدا پروا

حديثنا،فلو لا أنّ اللّه يدافع عن أوليائه و ينتقم لأوليائه من أعدائه،أما رأيت ما صنع اللّه بآل برمک و ما انتقم اللّه لأبى الحسن عليه السّلام و قد كان بنو الأشعث على خطر عظيم فدفع اللّه عنهم بولايتهم لأبى الحسن عليه السّلام و أنتم بالعراق ترون أعمال هؤلاء الفراعنه و ما أمهل اللّه لهم فعليكم بتقوى اللّه،و لا تغرّنّكم [الحياه]الدّنيا،و لا تغترّوا بمن قد أمهل له،فكأنّ الأمر قد وصل إليكم.

[٢٢65]١١-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الحسن بن علىّ الوشّاء،عن عمر بن أبان،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:طوبى لعبد نومه،عرفه اللّه و لم يعرفه النّاس،أولئک مصابيح الهدى،و ينابيع العلم ينجلى عنهم كلّ فتنه مظلمه، ليسوا بالمذاييع البذر و لا بالجفاه المراءين.

[٢٢66]١٢-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن أبى الحسن الأصبهانىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:طوبى لكلّ عبد نومه لا يؤبه له،يعرف النّاس و لا يعرفه النّاس،يعرفه اللّه منه برضوان،أولئک مصابيح الهدى ينجلى عنهم كلّ فتنه مظلمه و يفتح لهم باب كلّ رحمه،ليسوا بالبذر المذاييع و لا الجفاه المرائين و قال:قولوا الخير تعرفوا به و اعملوا الخير تكونوا من أهله و لا تكونوا عجلا مذاييع فإنّ خياركم الّذين إذا نظر إليهم ذكر اللّه و شراركم المشّاءون بالنّميمه،المفرّقون بين الأحبّه،المبتغون للبرآء المعايب.

[٢٢67]١٣-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن عثمان بن عيسى، عمّن أخبره قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:كفّوا ألسنتكم و الزموا بيوتكم،فإنّه لا يصيبكم أمر

کنید و حدیث ما را فاش نسازید.اگر نبود که خداوند از دوستانش دفاع می کند و برای آن ها از دشمنانش انتقام می گیرد.مگر ندیدی که خداوند با خاندان برمک چه کرد و انتقام حضرت ابو الحسن موسی علیه السّلام را گرفت.و از بنی اشعث که در خطر بزرگی بودند،به سبب پیروی شان از آن حضرت،دفاع کرد.شما در عراق هستید و اعمال این فرعون ها را و مهلتی را که خدا به آنان داده،می بینید.پس بر شما باد پروای از خدا. [زندگانی]دنیا شما را نفریبد و مهلتی که به آنان داده شده شما را نفریبد،گویا که این امر به شما می رسد.

[۲۲۶۵]۱۱-ابو بصیر گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:رسول خدا فرمودند:خوشا بندۀ گمنامی که خدا او را می شناسد و مردمش نمی شناسند.آنان، چراغ های هدایت و چشمه های دانش اند که هر فتنۀ تاریکی از آنان برطرف می شود.آنان نه فاش کننده و پراکنده کنندۀ رازند و نه خشن و ریاکار.

[۲۲۶۶]۱۲-ابو الحسن اصفهانی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:خوشا هر بندۀ گمنامی که اهمیّتی به او داده نمی شود.او مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسند و خدا خرسندی او را می داند.آنان چراغ های هدایت اند که هر فتنۀ تاریکی از آنان برطرف می شود و در هر رحمتی به رویشان باز می شود.آنان نه پراکنده کنندۀ فاش گرند و نه خشن های ریاکار.

و آن حضرت فرموده اند:از نیکی سخن بگویید تا به آن شناخته گردید و خیر انجام دهید تا از اهلش شوید و عجول فاش گر نباشید؛زیرا بهترین شما کسی است که چون به آنان نگریسته شود،خدا به یاد آید و بدترین شما،سخن چینان جدایی انداز میان دوستان اند.کسانی که از پاکان عیب جویی می کنند.

[۲۲۶۷]۱۳-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:زبانتان را نگاه

تخصّون به أبدا و لا تزال الزّيديّه لكم وقاء أبدا.

[۲۲۶۸]4 ۱-عنه،عن عثمان بن عيسى،عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

إن كان فى يدک هذه شىء،فإن استطعت أن لا تعلم هذه فافعل.قال:و كان عنده إنسان فتذاكروا الإذاعه،فقال:احفظ لسانک تعزّ،و لا تمكّن النّاس من قياد رقبتک فتذلّ.

[۲۲۶۹]5 ۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم،عن خالد بن نجيح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ أمرنا مستور مقنّع بالميثاق،فمن هتک علينا أذلّه اللّه.

[۲۲۷۰]6 ۱-الحسين بن محمّد،و محمّد بن يحيى،جميعا عن علىّ بن محمّد بن سعد،عن محمّد بن مسلم،عن محمّد بن سعيد بن غزوان،عن علىّ بن الحكم،عن عمر بن أبان،عن عيسى بن أبى منصور قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول نفس المهموم لنا المغتمّ لظلمنا تسبيح،و همّه لأمرنا عباده،و كتمانه لسرّنا جهاد فى سبيل اللّه.قال لى محمّد بن سعيد:اكتب هذا بالذّهب،فما كتبت شيئا أحسن منه.

باب المؤمن و علاماته و صفاته

[۲۲۷۱] ۱-محمّد بن جعفر،عن محمّد بن إسماعيل،عن عبد اللّه بن داهر،عن الحسن بن يحيى،عن قثم أبى قتاده الحرّانىّ،عن عبد اللّه بن يونس،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قام رجل يقال له همّام-و كان عابدا،ناسكا،مجتهدا-إلى أمير المؤمنين عليه السّلام و هو يخطب،فقال:يا أمير المؤمنين،صف لنا صفه المؤمن كأنّنا

دارید و در خانه هاتان بمانید،تا هرگز بلایی که به آن ویژه هستید به شما نرسد و هماره زیدیّه سپر شما باشند.

[۲۲۶۸]4 ۱-عثمان عیسی روایت کرده که حضرت ابو الحسن-درود خدا بر او- فرمودند:اگر در این دستت چیزی بود،اگر توانستی نگذار این یکی دستت بداند.راوی گفته است:و مردی نزد حضرت بود که از فاش گویی سخن افتاد.

حضرت فرمودند:زبانت را نگاه دار تا گرامی گردی و مردم را به افسار گردنت چیره مکن که خوار می شوی.

[۲۲۶۹]5 ۱-خالد نجیح روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا امر ما با میثاق پوشیده و مستور است.هرکس به زیان ما پرده از آن بردارد،خدا خوارش می کند.

[۲۲۷۰]6 ۱-عیسای ابو منصور گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

نفس مرد اندوهگین برای ما و غمگین به ستم بر ما،تسبیح گویی است،اهتمامش به امر ما،عبادت و نهان داری اش از راز ما جهاد در راه خدا است.محمّد سعید به من گفت:این را به زر بنویس که چیزی بهتر از این ننوشته ای.

مؤمن و نشانه ها و صفاتش

[۲۲۷۱]۱-عبد اللّه یونس روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:مردی به نام همّام که عبادتگر و رهرو و کوشا بود در میان خطبهٔ امیر مؤمنان علیه السّلام برخاسته، عرض کرد:ای امیر مؤمنان صفات مؤمن را بر ایمان چنان بگو که گویا او را می بینیم.

ننظر إليه،فقال:يا همّام المؤمن هو الكيّس الفطن،بشره فى وجهه و حزنه فى قلبه،أوسع شىء صدرا و أذلّ شىء نفسا،زاجر عن كلّ فان،حاضّ على كلّ حسن،لا حقود و لا حسود و لا وثّاب و لا سبّاب و لا عيّاب و لا مغتاب،يكره الرّفعه و يشنأ السّمعه،طويل الغمّ،بعيد الهمّ،كثير الصّمت،وقور ذكور، صبور شكور،مغموم بفكره،مسرور بفقره،سهل الخليقه،ليّن العريكه، رصين الوفاء،قليل الأذى؛لا متأفّك و لا متهتّك.إن ضحک لم يخرق،و إن غضب لم ينزق،ضحكه تبسّم،و استفهامه تعلّم و مراجعته تفهّم،كثير علمه، عظيم حلمه،كثير الرّحمه،لا يبخل و لا يعجل،و لا يضجر و لا يبطر،و لا يحيف فى حكمه و لا يجور فى علمه.نفسه أصلب من الصّلد،و مكادحته أحلى من الشّهد؛لا جشع و لا هلع،و لا عنف و لا صلف و لا متكلّف و لا متعمّق.جميل المنازعه،كريم المراجعه،عدل إن غضب،رفيق إن طلب،لا يتهوّر و لا يتهتّک و لا يتجبّر،خالص الودّ،وثيق العهد،وفىّ العقد،شفيق،وصول،حليم،خمول، قليل الفضول،راض عن اللّه عزّ و جلّ،مخالف لهواه،لا يغلظ على من دونه و لا يخوض فيما لا يعنيه،ناصر للدّين،محام عن المؤمنين،كهف للمسلمين،لا يخرق الثّناء سمعه و لا ينكى الطّمع قلبه،و لا يصرف اللّعب حكمه،و لا يطّلع الجاهل علمه،قوّال،عمّال،عالم،حازم،لا بفحّاش و لا بطيّاش،وصول فى غير عنف،بذول فى غير سرف،لا بختّال و لا بغدّار،و لا يقتفى أثرا و لا يحيف بشرا،رفيق بالخلق،ساع فى الأرض،عون للضّعيف،غوث للملهوف.لا يهتک سترا و لا يكشف سرّا،كثير البلوى،قليل الشّكوى.إن رأى خيرا ذكره،و إن عاين شرّا ستره؛يستر العيب و يحفظ الغيب،و يقيل العثره و يغفر الزّلّه.

فرمودند:ای همّام مؤمن زیرک و باهوش است،چهره اش شاد و دلش غمگین است،سینه اش گشاده ترین و نفسش خوارترین چیز است،از هر نابودشونده ای گریزان و به هر نیکی ای آزمند است،نه کینه جو و حسدورز است و نه پرخاشگر و ناسزاگو و عیب جو و غیبت گر.گردن افراشتن را نمی پسندد و ریاکاری و شناخته شدن را دشمن می دارد.اندوهش دراز و اندیشه اش دور و خاموشی اش بسیار است.باوقار و ذاکر و شکیبا و سپاسمند است.به سبب اندیشه اش غمگین و به جهت نیازمندی اش شادمان است،آسان گیر و نرمخو است،وفادار و کم آزار،نه دروغزن است و نه پرده در.اگر بخندد،از اندازه نمی گذرد و اگر خشمگین شود،سبک سری نمی کند،خنده اش لبخند، پرسش اش آموختن و سخن گفتن اش برای فهمیدن است.دانش اش بسیار، بردباری اش بزرگ و مهربانی اش فراوان است.بخل نمی ورزد،شتاب نمی کند، نگران نمی شود و نمی شورد.در داوری ستم نمی کند و در دانش بی راهه نمی رود.وجودش از صخره استوارتر و کارکردنش از عسل شیرین تر است.

نه آزمند و بی تابی کننده است و نه سخت گیر و لاف زن و خود به سختی انداز و مته به خشخاش گذار.نیک ستیز است و صحبتش بزرگوارانه است.اگر خشم گیرد عادل است و اگر چیزی طلب کند،نرمخو است.بی باک و پرده در و متکبّر نیست. دوستی اش ناب،پیمانش استوار و معامله اش وفادارانه است.

دلسوز،صلۀ رحم کننده،بردبار و گمنام است و چیزهای زیادی اش،اندک است.از خداوند شکوهمند خرسند است و با هوس های خودش مخالف.به زیردستش درشتی نمی کند و در آنچه به او مربوط نیست،فرونمی رود.یاور دین،حامی مؤمنین و پناه مسلمین است.ستایش گوشش را پاره نکرده،طمع، دلش را نمی کشد.بازی،داوری اش را برنمی گرداند و نادان به دانش اش پی نمی برد.سخندانی عامل است و عالمی دوراندیش،نه دشنام گو و نه سبک سر.

صلۀ رحم کننده است اما آزاررسان نیست،بخشنده است امّا اسراف گر نیست.

نه فریبکار است و نه عهدشکن.نه دنباله رو است و نه به بشری ستم می کند.

با مردمان مهربان است و در زمین کوشنده.یار ناتوان و فریادرس اندوهگین.

نه پرده ای می درد و نه رازی برملا می کند گرفتاری اش بسیار،ولی شکایتش اندک است.اگر نیکی ببیند،می گوید و اگر با بدی ای روبه رو شود،می پوشاند عیب را می پوشاند و غیب را نگاه می دارد.از خطا می گذرد و لغزش را می بخشاید.

ص :۳۰5

لا يطّلع على نصح فيذره،و لا يدع جنح حيف فيصلحه،أمين،رصين،تقىّ، نقىّ،زكىّ،رضىّ،يقبل العذر و يجمل الذّكر،و يحسن بالنّاس الظّنّ،و يتّهم على العيب نفسه،يحبّ فى اللّه بفقه و علم،و يقطع فى اللّه بحزم و عزم،لا يخرق به فرح،و لا يطيش به مرح،مذكّر للعالم،معلّم للجاهل،لا يتوقّع له بائقه،و لا يخاف له غائله،كلّ سعى أخلص عنده من سعيه،و كلّ نفس أصلح عنده من نفسه،عالم بعيبه،شاغل بغمّه،لا يثق بغير ربّه،غريب،وحيد،جريد [حزين].يحبّ فى اللّه،و يجاهد فى اللّه ليتّبع رضاه،و لا ينتقم لنفسه بنفسه،و لا يوالى فى سخط ربّه.مجالس لأهل الفقر،مصادق لأهل الصّدق،مؤازر لأهل الحقّ،عون للقريب،أب لليتيم،بعل للأرمله،حفىّ بأهل المسكنه.مرجوّ لكلّ كريهه،مأمول لكلّ شدّه،هشّاش،بشّاش،لا بعبّاس و لا بجسّاس؛صليب، كظّام،بسّام،دقيق النّظر،عظيم الحذر[لا يجهل و إن جهل عليه يحلم]،لا يبخل و إن بخل عليه صبر.عقل فاستحيا،و قنع فاستغنى،حياؤه يعلو شهوته، و ودّه يعلو حسده،و عفوه يعلو حقده؛لا ينطق بغير صواب،و لا يلبس إلاّ الاقتصاد،مشيه التّواضع،خاضع لربّه بطاعته،راض عنه فى كلّ حالاته.نيّته خالصه،أعماله ليس فيها غشّ و لا خديعه،نظره عبره،سكوته فكره،و كلامه حكمه.مناصحا متباذلا متواخيا،ناصح فى السّرّ و العلانيه.لا يهجر أخاه،و لا يغتابه،و لا يمكر به،و لا يأسف على ما فاته،و لا يحزن على ما أصابه،و لا يرجو ما لا يجوز له الرّجاء،و لا يفشل فى الشّدّه،و لا يبطر فى الرّخاء.يمزج الحلم بالعلم،و العقل بالصّبر،تراه بعيدا كسله،دائما نشاطه،قريبا أمله،قليلا زلله،متوقّعا لأجله،خاشعا قلبه،ذاكرا ربّه،قانعه نفسه،منفيّا جهله،سهلا

به اندرزی آگاه نمی شود که رهایش کند. و هیچ کجی ای را بی اصلاح نمی گذارد.

امانتدار،استوار،پرهیزگار،پاک،پاکیزه و خرسند است.عذر را می پذیرد و به نیکی از دیگران یاد می کند.به مردم خوش گمان است و خودش را به عیب داشتن متّهم می کند.با فهم و دانش در راه خدا دوست می دارد و با دوراندیشی و عزم در راه خدا طیّ طریق می کند.نه شادمانی،او را بی خرد می کند و نه سرمستی سبکسرش می گرداند.برای عالمان یادآور و برای نادانان آموزگار است.از او شرّی انتظار نمی رود و از بدی اش نمی ترسند.نزد او هر کوششی از کوشش خودش خالص تر است و هر جانی صالح تر از جان خودش.به عیب خودش دانا است و به غم خودش مشغول.به جز پروردگارش به کسی اعتماد نمی کند.

غریب و تنها و بی غلّ و غش[و غمگین]است.در راه خدا دوست داشته،در راه خدا می کوشد تا از رضای او پیروی کند.برای سود خویش انتقام نمی گیرد و با کسی در خشم خداوند دوستی نمی کند.هم نشین فقیران،هم سخن راستان و تقویت گر حقّ مداران است.یاور خویشاوند،پدر یتیم،شوهر بیوه و مهربان به بیچارگان،مردم در هر سختی و دشواری ای به او امید و آرزو دارند.نرمخو و خوشرو است.نه اخمو و عیب جو،استوار و خشم خور و خنده رو و تیزنگاه و بزرگ پروا است.[نادانی نمی کند و در نادانی دیگران بردباری می کند]،عیب نمی گیرد و اگر بر او عیب بگیرند،شکیبایی می کند.می اندیشد تا حیا کند و قناعت می کند تا بی نیاز شود.شرمش بر شهوت برتری دارد و دوستی اش بر حسد و گذشتش بر کینه.جز درست نمی گوید و جز میانه نمی پوشد،روشش فروتنی است و در فرمانبری پروردگارش خوار و در هر حالی از او راضی است.

نیّتش خالص است و در اعمالش نه آمیزشی هست و نه فریبی.نگاهش عبرت، خاموشی اش اندیشه و سخنش حکمت است.خیرخواه و بخشنده و برادری کننده است.در نهان و آشکار خیرخواه است.برادرش را تنها نمی گذارد، غیبت اش را نکرده،فریبش نمی دهد.بر آنچه از دست داده،افسوس نمی خورد و بر آنچه دچارش شده اندوهگین نمی شود.به چیزی که امیدواری به آن روا نیست،امید نمی بندد.در سختی خود را نمی بازد و در راحتی سبکسر نمی گردد، بردباری را با دانش می آمیزد و عقل را با شکیبایی.او را دور از تنبلی،پیوسته نشاط،آرزویش نزدیک،اندک لغزش،به

انتظار اجل،ترسان دل،به یاد پروردگار،قانع،جهلش رانده شده،کارش آسان،برای گناهش اندوهگین،هوس

ص :5 ·5

أمره،حزينا لذنبه،ميّته شهوته،كظوما غيظه،صافيا خلقه،آمنا منه جاره، ضعيفا كبره،قانعا بالّذى قدّر له،متينا صبره،محكما أمره،كثيرا ذكره،يخالط النّاس ليعلم،و يصمت ليسلم،و يسأل ليفهم،و يتّجر ليغنم،لا ينصت للخبر ليفجر به،و لا يتكلّم ليتجبّر به على من سواه؛نفسه منه فى عناء و النّاس منه فى راحه،أتعب نفسه لآخرته فأراح النّاس من نفسه،إن بغى عليه صبر حتّى يكون اللّه الّذى ينتصر له.بعده ممّن تباعد منه بغض و نزاهه،و دنوّه ممّن دنا منه لين و رحمه؛ليس تباعده تكبّرا و لا عظمه و لا دنوّه خديعه و لا خلابه،بل يقتدى بمن كان قبله من أهل الخير،فهو إمام لمن بعده من أهل البرّ.قال:فصاح همّام صيحه،ثمّ وقع مغشيّا عليه،فقال أمير المؤمنين عليه السّلام:أما و اللّه لقد كنت أخافها عليه؛و قال:هكذا تصنع الموعظه البالغه بأهلها.فقال له قائل:فما بالک يا أمير المؤمنين؟فقال:إنّ لكلّ أجلا لا يعدوه،و سببا لا يجاوزه،فمهلا لا تعد فإنّما نفث على لسانک شيطان.

[۲۲۷۲]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن محبوب،عن جميل بن صالح، عن عبد اللّه بن غالب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ينبغى للمؤمن أن يكون فيه ثمان خصال:وقور عند الهزاهز،صبور عند البلاء،شكور عند الرّخاء،قانع بما رزقه اللّه،لا يظلم الأعداء و لا يتحامل للأصدقاء،بدنه منه فى تعب و النّاس منه فى راحه.إنّ العلم خليل المؤمن،و الحلم وزيره،و الصّبر أمير جنوده،و الرّفق أخوه،و اللّين والده.

[۲۲۷۳]۳-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن فضّال،عن منصور بن يونس،عن أبى حمزه،عن علىّ بن الحسين عليهما السّلام قال:

مرده،خشم خورده،پاکیزه خو،همسایه از او در امان،کبرش اندک،به اندازه اش قانع،صبرش سنگین،کارش استوار،ذکرش بسیار می بینی با مردم می آمیزد تا دانش بگیرد و خاموشی می گزیند تا سالم بماند.می پرسد تا بفهمد و تجارت می کند تا غنیمت گیرد.به حدیث گوش نمی سپارد که با آن گناه کند و به سخن در نمی آید که بر دیگران چیرگی کند،جانش از او در زحمت است ولی مردم از او در آسایش اند.جانش را برای آخرتش خسته کرده و مردم از او آسوده گشته اند.

اگر بر او ستم شود شکیبایی می کند تا خداوند انتقامش را بگیرد.دوری اش از کسی که از او دوری می کند،دشمنی با پاکیزگی است و نزدیکی اش به کسی که به او نزدیک می شود نرمی و مهربانی است.نه دوری اش به جهت تکبّر و بزرگی است و نه نزدیکی اش به جهت فریب و زبان بازی.او از پیشینیان اهل خیر پیروی می کند و خودش پیشوای اهل نیکی پس از خود است.راوی گفته است:

در این هنگام همام فریادی کشید و بی هوش به زمین افتاد.و امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود،هان به خدا سوگند از این می ترسیدم،و فرمود:اندرز رسا،با اهلش چنین می کند.کسی به حضرت عرض کرد:ای امیر مؤمنان در مورد خودتان چه؟ فرمودند:برای هرکس وقتی و سببی است که از آن نمی گذرد پس تو شتاب نکن و سخنت را تکرار نکن که آن را شیطانی بر زبانت انداخته است.

[۲۲۷۲]۲-عبد اللّه غالب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند،برای مؤمن سزاوار است که هشت خصلت در او باشد:باوقار در فتنه ها،شکیبا در بلاها،سپاسمند در آسایش،قانع به روزی خدا،ستم نکردن به دشمنان و به زحمت نینداختن دوستان،خستگی در تن و آسایش مردم از او.همانا دانش دوست مؤمن،بردباری وزیر او،شکیبایی فرمانده سربازانش،مهربانی برادر و نرمی پدر او است.

[۲۲۷۳]۳-ابو حمزه روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند:مؤمن خاموشی

المؤمن يصمت ليسلم،و ينطق ليغنم،لا يحدّث أمانته الأصدقاء و لا يكتم شهادته من البعداء،و لا يعمل شيئا من الخير رياء و لا يتركه حياء،إن زكّى خاف ممّا يقولون و يستغفر اللّه لما لا يعلمون،لا يغرّه قول من جهله و يخاف إحصاء ما عمله.

[۲۲۷۴]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن بعض من رواه رفعه إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

المؤمن له قوّه فى دين،و حزم فى لين،و إيمان فى يقين،و حرص فى فقه، و نشاط فى هدى،و برّ فى استقامه،و علم فى حلم،و كيس فى رفق،و سخاء فى حقّ،و قصد فى غنى،و تجمّل فى فاقه،و عفو فى قدره،و طاعه للّه فى نصيحه،و انتهاء فى شهوه،و ورع فى رغبه،و حرص فى جهاد،و صلاه فى شغل،و صبر فى شدّه.و فى الهزاهز وقور،و فى المكاره صبور،و فى الرّخاء شكور.و لا يغتاب و لا يتكبّر،و لا يقطع الرّحم.و ليس بواهن و لا فظّ و لا غليظ.و لا يسبقه بصره،و لا يفضحه بطنه،و لا يغلبه فرجه،و لا يحسد النّاس.

يعيّر و لا يعيّر،و لا يسرف.ينصر المظلوم و يرحم المسكين.نفسه منه فى عناء و النّاس منه فى راحه.لا يرغب فى عزّ الدّنيا،و لا يجزع من ذلّها.

للنّاس همّ قد أقبلوا عليه و له همّ قد شغله.لا يرى فى حكمه نقص،و لا فى رأيه وهن،و لا فى دينه ضياع.يرشد من استشاره و يساعد من ساعده، و يكبع عن الخنا و الجهل.

[۲۲۷۵]5-عنه،عن بعض أصحابنا رفعه،عن أحدهما عليهما السّلام قال:

مرّ أمير المؤمنين عليه السّلام بمجلس من قريش،فإذا هو بقوم بيض ثيابهم،صافيه ألوانهم،كثير ضحكهم،يشيرون بأصابعهم إلى من يمرّ بهم.ثمّ مرّ بمجلس

می گزیند تا سلامت بماند و سخن می گوید تا غنیمت بگیرد.دربارۀ امانتش با دوستان سخن نمی گوید و شهادتش را از بیگانگان پنهان نمی کند.کار نیک را نه برای ریا انجام می دهد و نه به جهت حیا وامی گذارد.اگر در پاکی اش سخن بگویند،می هراسد و برای آنچه آنان نمی دانند از خدا آمرزش می خواهد.سخن کسی که او را نمی شناسند،فریبش نمی دهد و از شمارش اعمالش به هراس می افتد.

[۲۲۷۴]4-یکی از راویان حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده، روایت کرده که فرمودند:مؤمن در دین نیرومند در نرمی دوراندیش،در یقین با ایمان،در فهمیدن آزمند،در هدایت خستگی ناپذیر،در استواری نیکو،در بردباری دانا،در مهربانی زیرک،در حقّ سخاوتمند،در توانگری میانه رو،در نیازمندی آراسته،در قدرت باگذشت،در اندرز فرمانبر خداوند،در شهوت خوددار،در میل پرهیزگار،در جهاد آزمند،در گرفتاری با نماز،در سختی شکیبا، در فتنه ها باوقار،در دشواری ها شکیبا و در آسایش سپاسمند است.نه غیبت می کند و نه خود را بزرگ می پندارد،قطع رحم نمی کند.سست و خشن و درشت خو نیست.نه چشمش بر او پیشی می گیرد.نه شکمش رسوایش می کند،نه شرمگاهش بر او چیره می شود و نه به مردم حسد می ورزد.سرزنش می شنود ولی سرزنش نمی کند.و اسراف نمی کند.ستمدیده را یاری کرده،به بی نوا دل می سوزاند.جانش از خود در زحمت است ولی مردم از او در آسایش اند.نه به عزّت دنیا رغبت دارد و نه از خوارشدن در آن،نالان است.مردم اندیشه ای دارند و او هم اندیشه ای دارد که مشغولش کرده است.نه در داوری اش کاستی ای دیده می شود و نه در نظرش سبکی و در دینش تباهی ای.هرکس از او مشورت خواهد راهنمایی اش می کند،کمک کننده را کمک می کند و از دشنام و نادانی می گریزد.

[۲۲۷۵]5-یکی از اصحاب حدیثی که سندش را به یکی از صادقین علیهما السّلام رسانده، روایت کرده که فرمودند:امیر مؤمنان علیه السّلام بر جمعی از قریش گذشت و مردمی دید سپیدجامه و خوش آب ورنگ و بسیار خنده که به هرکس که بر آنان می گذشت اشاره کرده[،می خندیدند]سپس بر جمعی از اوس و خزرج گذشت و مردمی دید

للأوس و الخزرج فإذا قوم بليت منهم الأبدان،و دقّت منهم الرّقاب،و اصفرّت منهم الألوان،و قد تواضعوا بالكلام.فتعجّب علىّ عليه السّلام من ذلک و دخل على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:بأبى أنت و أمّى،إنّى مررت بمجلس لآل فلان-ثمّ وصفهم-و مررت بمجلس للأوس و الخزرج-فوصفهم-ثمّ قال:و جميع مؤمنون؟فأخبرنى يا رسول اللّه بصفه المؤمن؟فنكس رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ثمّ رفع رأسه فقال:عشرون خصله فى المؤمن،فإن لم تكن فيه لم يكمل إيمانه:إنّ من أخلاق المؤمنين يا علىّ:الحاضرون الصّلاه،و المسارعون إلى الزّكاه،و المطعمون المسكين،الماسحون رأس اليتيم،المطهّرون أطمارهم،المتّزرون على أوساطهم،الّذين إن حدّثوا لم يكذبوا،و إذا وعدوا لم يخلفوا،و إذا ائتمنوا لم يخونوا،و إذا تكلّموا صدقوا،رهبان باللّيل،أسد بالنّهار،صائمون النّهار،قائمون اللّيل،لا يؤذون جارا،و لا يتأذّى بهم جار الّذين مشيهم على الأرض هون،و خطاهم إلى بيوت الأرامل و على أثر الجنائز،جعلنا اللّه و إيّاكم من المتّقين.

[۲۲۷۶]6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن القاسم بن عروه،عن أبى العبّاس قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:من سرّته حسنته و ساءته سيّئته فهو مؤمن

[۲۲۷۷]۷-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن الحسن بن[ز]علان،عن أبى إسحاق الخراسانىّ،عن عمرو بن جميع العبدىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

شيعتنا هم الشّاحبون الذّابلون النّاحلون،الّذين إذا جنّهم اللّيل استقبلوه بحزن.

[۲۲۷۸]۸-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن إبراهيم بن

فرسوده تن،باریک گردن و روی زرد که در سخن فروتن بودند.پس به شگفت آمده،به نزد رسول خدا آمد و عرض کرد:پدر و مادرم به فدایت من امروز جمع خاندان فلانی را چنین-و وصفشان کرد-و جمع اوس و خزرج را چنین- و وصفشان کرد-دیدم.سپس گفت:و همگی مؤمن بودند؟ای رسول خدا برایم از صفات مؤمن بگو؟رسول خدا سر به زیر انداخت،سپس سر بلند کرد و فرمود:بیست خصلت در مؤمن است که اگر در او نباشد ایمانش کامل نمی شود.ای علی از اخلاق مؤمنان است که:در نماز حاضر شوند،به زکات دادن شتاب کنند،بی نوایان را غذا داده،یتیمان را نوازش کنند،جامه هاشان را پاکیزه کرده به کمرشان ببندند.کسانی که چون به سخن آیند دروغ نمی گویند و چون وعده دهند،انجامش می دهند،اگر به آنان اطمینان شود،خیانت نکرده،چون سخن بگویند راست می گویند،راهبان شب و شیران روزند.روزه دار و شب زنده دارند.نه همسایه ای را آزار می کنند و نه همسایه ای به جهت آنان آزار می شود.کسانی که روی زمین به نرمی راه می روند و گام هایشان به سوی خانهٔ بیوه زنان و در پی جنازه ها است.خداوند ما و شما را از پرهیزگاران قرار دهد.

[۲۲۷۶]6-ابو عبّاس روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس که نیکی اش او را شادمان و گناهش اندوهگین کند،مؤمن است.

[۲۲۷۷]۷-عمرو بن جمیع عبدی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

شیعیان ما همان رنگ پریدگان خشک لب لاغرند،کسانی که وقتی شب همه جا را می پوشاند با اندوه به پیشوازش می روند.

[۲۲۷۸]۸-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:شیعیان ما اهل

عمر اليمانىّ،عن رجل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

شيعتنا أهل الهدى و أهل التّقى و أهل الخير و أهل الإيمان و أهل الفتح و الظّفر.

[۲۲۷۹]۹-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن إسماعيل،عن منصور بزرج،عن مفضّل قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إيّاک و السّفله فإنّما شيعه علىّ من عفّ بطنه و فرجه،و اشتدّ جهاده،و عمل لخالقه،و رجا ثوابه،و خاف عقابه،فإذا رأيت أولئک فأولئک شيعه جعفر.

[۲۲۸۰] ۱۰-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن ابن محبوب،عن علىّ بن رئاب،عن ابن أبى يعفور،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ شيعه علىّ كانوا خمص البطون،ذبل الشّفاه،أهل رأفه و علم و حلم، يعرفون بالرّهبانيّه،فأعينوا على ما أنتم عليه بالورع و الاجتهاد.

[۲۲۸۱]۱۱-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن صفوان الجمّال قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إنّما المؤمن،الّذى إذا غضب لم يخرجه غضبه من حقّ، و إذا رضى لم يدخله رضاه فى باطل،و إذا قدر لم يأخذ أكثر ممّا له.

[۲۲۸۲]۱۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن النّعمان،عن ابن مسكان،عن سليمان بن خالد،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام:يا سليمان،أتدرى من المسلم؟قلت جعلت فداک أنت أعلم، قال:المسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده؛ثمّ قال:و تدرى من المؤمن؟ قال:قلت:أنت أعلم،قال:[إنّ]المؤمن من ائتمنه المسلمون على أموالهم و أنفسهم،و المسلم حرام على المسلم أن يظلمه أو يخذله أو يدفعه دفعه تعنّته.

هدایت و پرهیزگاری و نیکی و ایمان و فتح و پیروزی اند.

[۲۲۷۹]۹-مفضّل روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:از سفلگان بپرهیز که همانا شیعۀ علی[علیه السّلام]کسی است که شکم و شرمگاهش را نگاه می دارد و بسیار کوشا است.برای آفریدگارش عمل می کند،به پاداش او امیدوار است و از کیفرش می هراسد،اگر ایشان را دیدی شیعیان جعفر[علیه السّلام]را دیده ای.

[۲۲۸۰]۱۰-ابن ابی یعفور روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا شیعیان علی[علیه السّلام]شکم گرسنه و خشک لب اند.اهل مهربانی و دانش و بردباری که به رهبانیّت شناخته می شوند.پس[ما را]بر آنچه هستید با پرهیزگاری و کوشش یاری رسانید.

[۲۲۸۱]۱۱-صفوان شتربان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا مؤمن کسی است که وقتی خشم گیرد،خشمش او را از حقّ خارج نمی کند،چون خرسند شود،خرسندی اش او را به باطل نمی کشد و وقتی توانا شود بیشتر از آنچه مال او است برنگیرد.

[۲۲۸۲]۱۲-سلیمان خالد روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:ای سلیمان می دانی مسلمان چه کسی است؟من عرض کردم:جانم فدایت شما داناترید.

فرمودند:مسلمان کسی است که مسلمانان دیگر از دست و زبانش ایمن باشند.

سپس فرمودند:و آیا می دانی مؤمن کیست؟او گفته است که من عرض کردم:

شما داناترید.فرمودند:مؤمن کسی است که مسلمانان او را امانتدار اموال و جان خویش قرار دهند.بر مسلمان حرام است که به مسلمانی دیگر ستم کند یا او را تنها گذارد یا او را چنان براند که به زحمت اندازد.

[۲۲۸۳]۱۳-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن الحسن بن محبوب، عن أبى أيّوب،عن أبى عبيده،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّما المؤمن،الّذى إذا رضى لم يدخله رضاه فى إثم و لا باطل،و إذا سخط لم يخرجه سخطه من قول الحقّ،و الّذى إذا قدر لم تخرجه قدرته إلى التّعدّى إلى ما ليس له بحقّ.

[۲۲۸4]۱4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن أبى البخترىّ رفعه قال:

سمعته يقول:المؤمنون هيّنون ليّنون كالجمل الأنف إذا قيد انقاد،و إن أنيخ على صخره استناخ.

[۲۲۸5]۱5-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ثلاثه من علامات المؤمن:العلم باللّه،و من يحبّ،و من يكره.

[۲۲۸6]۱6-و بهذا الإسناد قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:المؤمن كمثل شجره لا يتحاتّ ورقها فى شتاء و لا صيف،قالوا:يا رسول اللّه،و ما هى؟قال:النّخله.

[۲۲۸۷]۱۷-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن محمّد بن أورمه،عن أبى إبراهيم الأعجمىّ،عن بعض أصحابنا،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

المؤمن حليم لا يجهل و إن جهل،عليه يحلم؛و لا يظلم،و إن ظلم غفر؛و لا يبخل،و إن بخل عليه صبر.

[۲۲۸۸]۱۸-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعيل بن مهران،عن منذر بن جيفر،عن آدم أبى الحسين اللّؤلؤىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

[۲۲۸۳]۱۳-ابو عبیده روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:همانا مؤمن کسی است که وقتی خرسند شود،خرسندی اش او را به گناه و باطلی نکشد و چون خشم گیرد خشمش او را از گفتن حقّ بیرون نبرد.و مؤمن کسی است که چون توانا شود،قدرتش او را به آنچه حقّش نیست وا ندارد.

[۲۲۸4]۱4-از ابو البختری حدیثی که سندش را به حضرت علی علیه السّلام رسانده، روایت شده که ایشان فرمودند:از رسول خدا شنیدم می فرماید:مؤمنان،آسان گیر و نرمخویند همچون شتر انس گرفته ای که چون رانده شود به راه می افتد و چون بر سنگی بخوابانند،می خوابد.

[۲۲۸5]۱5-سکونی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:سه چیز از نشانه های مؤمن است:شناخت خدا،شناختن کسی که خدا دوستش دارد و شناختن کسی که دوستش ندارد.

[۲۲۸6]۱6-همو از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

مؤمن همچون درختی است که برگ هایش نه در زمستان و نه در تابستان نمی ریزد.گفتند:ای رسول خدا آن کدام درخت است؟فرمودند:درخت خرما.

[۲۲۸۷]۱۷-یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:مؤمن بردباری است که نادانی نمی کند و اگر بر او نادانی کنند،بردباری می کند،و ستم نمی کند و اگر ستم شود،می بخشاید و بخل نمی ورزد و اگر به او بخل ورزند، شکیبایی می کند.

[۲۲۸۸]۱۸-آدم ابو حسین لؤلؤئی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

المؤمن من طاب مكسبه،و حسنت خليقته،و صحّت سريرته،و أنفق الفضل من ماله،و أمسک الفضل من كلامه،و كفى النّاس شرّه،و أنصف النّاس من نفسه.

[۲۲۸۹]۱۹-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن الحسن بن علىّ،عن أبى كهمس،عن سليمان بن خالد،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ألا أنبّئكم بالمؤمن؟من ائتمنه المؤمنون على أنفسهم و أموالهم،ألا أنبّئكم بالمسلم؟من سلم المسلمون من لسانه و يده؛و المهاجر من هجر السّيّئات و ترک ما حرّم اللّه،و المؤمن حرام على المؤمن أن يظلمه أو يخذله أو يغتابه أو يدفعه دفعه.

[۲۲۹۰]۲۰-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن مفضّل بن عمر،عن أبى أيّوب العطّار،عن جابر قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام:إنّما شيعه علىّ:الحلماء،العلماء،الذّبل الشّفاه،تعرف الرّهبانيّه على وجوههم.

[۲۲۹۱]۲۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن الحسن بن محبوب،عن عبد اللّه بن سنان،عن معروف بن خرّبوذ،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

صلّى أمير المؤمنين عليه السّلام بالنّاس الصّبح بالعراق،فلمّا انصرف وعظهم فبكى و أبكاهم من خوف اللّه،ثمّ قال:أما و اللّه لقد عهدت أقواما على عهد خليلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و إنّهم ليصبحون و يمسون شعثا غبرا خمصا،بين أعينهم كركب المعزى،يبيتون لربّهم سجّدا و قياما يراوحون بين أقدامهم و جباههم،يناجون ربّهم و يسألونه فكاک رقابهم من النّار،و اللّه لقد رأيتهم مع هذا و هم خائفون مشفقون.

مؤمن کسی است که درآمدش پاکیزه،اخلاقش نیکو و باطنش سالم است.زیادی مالش را می بخشد و از افزون گویی دریغ می کند مردم از بدی اش در امان اند و خود با مردم انصاف می ورزد.

[۲۲۸۹]۱۹-سلیمان خالد از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمودند:آیا به شما از مؤمن خبر ندهم؟ مؤمن کسی است که مؤمنان دیگر او را امانتدار جان و مالشان می کنند.آیا به شما بگویم مسلمان چه کسی است؟او کسی است که مسلمانان از زبان و دستش ایمن اند.و مهاجر کسی است که از گناهان دوری کرده،حرام خداوند را واگذارد و بر مؤمن حرام است که به مؤمنی دیگر ستم کند یا او را تنها گذارد یا غیبتش کند یا از خود براند.

[۲۲۹۰] ۲۰-جابر روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:همانا شیعۀ علی علیه السّلام بردبار،عالم و خشک لب است که ترک دنیا از صورت هاشان شناخته می شود.

[۲۲۹۱]۲۱-معروف خرّبوز روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:

امیر مؤمنان علیه السّلام در عراق نماز صبح خواند و چون نماز را تمام کرد،مردم را موعظه کرده،از هراس خدایشان گریاند و سپس فرمود:هان به خدا سوگند در روزگار عزیزم رسول خدا مردمی را دیدم که صبح و شام ژولیده و غبارآلود و گرسنه بودند و میان چشمهانشان همچون زانوی بز.شب را برای پروردگارشان به قیام و سجده سر می کردند و حرکت شان میان پاها و پیشانی بود.با پروردگارشان مناجات کرده،نجات از دوزخ را از او می خواستند.و با این حال به خدا سوگند ترسان و نگران بودند.

[۲۲۹۲]۲۲-عنه،عن السّندیّ بن محمّد،عن محمّد بن الصّلت،عن أبی حمزه،عن علیّ بن الحسین علیهما السّلام قال:

صلّی أمیر المؤمنین علیه السّلام الفجر ثمّ لم یزل فی موضعه حتّی صارت الشّمس علی قید رمح و أقبل علی النّاس بوجهه،فقال:و اللّه لقد أدرکت أقواما یبیتون لربّهم سجّدا و قیاما یخالفون بین جباههم و رکبهم،کان زفیر النّار فی آذانهم، إذا ذکر اللّه عندهم مادوا کما یمید الشّجر،کأنّما القوم باتوا غافلین.قال:ثمّ قام فما رئی ضاحکا حتّی قبض صلوات اللّه علیه.

[۲۲۹۳]۲۳-علیّ بن إبراهیم،عن صالح بن السّندیّ،عن جعفر بن بشیر،عن المفضّل بن عمر قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إذا أردت أن تعرف أصحابی فانظر إلی من اشتدّ ورعه و خاف خالقه و رجا ثوابه،و إذا رأیت هؤلاء فهؤلاء أصحابی.

[۲۲۹۴]۲۴-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن الحسن بن شمّون،عن عبد اللّه بن عمرو بن الأشعث،عن عبد اللّه بن حمّاد الأنصاریّ،عن عمرو بن أبی المقدام،عن أبیه،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام:شیعتنا المتباذلون فی ولایتنا،المتحابّون فی مودّتنا،المتزاورون فی إحیاء أمرنا،الّذین إن غضبوا لم یظلموا،و إن رضوا لم یسرفوا،برکه علی من جاوروا،سلم لمن خالطوا.

[۲۲۹۵]۲۵-عنه،عن محمّد بن علیّ،عن محمّد بن سنان،عن عیسی النّهریریّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من عرف اللّه و عظّمه منع فاه من الکلام و بطنه من الطّعام،و عفا نفسه بالصّیام و القیام؛قالوا:بآئنا و أمّهاتنا یا رسول اللّه،هؤلاء

[۲۲۹۲]۲۲-ابو حمزه روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند:امیر مؤمنان علیه السّلام چون نماز صبح را گذارد،در جایش ماند تا خورشید به اندازۀ یک نیزه برآمد.آن گاه به مردم روکرد و فرمود:به خدا سوگند مردمی را دیدم که صبح و شام در سجده و قیام بوده،میان پا و پیشانی هاشان حرکت می کردند،گویا که لهیب آتش در گوششان بود.وقتی در میان ایشان از خدا یاد می شد می لرزیدند چنان که درخت می لرزد،گویا که مردمی غافل بوده اند.سپس حضرت برخاست و دیگر خندان دیده نشد تا وفات کرد.درود خدا بر او.

[۲۲۹۳]۲۳-مفضّل عمر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرگاه خواستی اصحابم را بشناسی ببین که کدام یک،پرهیزگاری اش بیشتر است،از آفریدگارش می هراسد و به پاداشش امیدوار است.هرگاه ایشان را دیدی، اصحاب مرا دیده ای.

[۲۲۹۴]۲۴-ابو مقدام از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:شیعیان ما در راه ولایتمان به یکدیگر می بخشند،در راه دوستی مان یکدیگر را دوست می دارند و برای زنده کردن امرمان یکدیگر را دیدار می کنند، کسانی که اگر خشمگین شوند،ستم نمی کنند و اگر خرسند گردند،زیاده روی نمی کنند.بر همسایگانشان مبارک اند و با کسانی که درمی آمیزند،در سلامت به سر می برند.

[۲۲۹۵]۲۵-عیسی جریری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هرکس خداوند و عظمتش را بشناسد،دهانش از سخن و شکمش از خوراک باز می ماند و جانش با روزه و شب زنده داری پاک می شود.گفتند:پدر و مادرمان به فدایت ای رسول خدا آیا اینان دوستان خدایند؟فرمودند:دوستان خدا

أولياء اللّه؟قال:إنّ أولياء اللّه سكتوا فكان سكوتهم ذكرا،و نظروا فكان نظرهم عبره،و نطقوا فكان نطقهم حكمه،و مشوا فكان مشيهم بين النّاس بركه،لو لا الآجال الّتى قد كتبت عليهم،لم تقرّ أرواحهم فى أجسادهم خوفا من العذاب و شوقا إلى الثّواب.

[۲۲۹۶]۲۶-عنه،عن بعض أصحابه من العراقيّين،رفعه قال:

خطب النّاس الحسن بن علىّ صلوات اللّه عليه فقال:أيّها النّاس،أنا أخبركم عن أخ لى كان من أعظم النّاس فى عينى،و كان رأس ما عظم به فى عينى صغر الدّنيا فى عينه،كان خارجا من سلطان بطنه،فلا يشتهى ما لا يجد و لا يكثر إذا وجد؛كان خارجا من سلطان فرجه،فلا يستخفّ له عقله و لا رأيه؛ كان خارجا من سلطان الجهاله،فلا يمدّ يده إلاّ على ثقه لمنفعه؛كان لا يتشهّى و لا يتسخّط و لا يتبرّم،كان أكثر دهره صمّاتا فإذا قال بذّ القائلين؛ كان لا يدخل فى مراء،و لا يشارک فى دعوى و لا يدلى بحجّه حتّى يرى قاضيا،و كان لا يغفل عن إخوانه و لا يخصّ نفسه بشىء دونهم؛كان ضعيفا مستضعفا فإذا جاء الجدّ كان ليثا عاديا؛كان لا يلوم أحدا فيما يقع العذر فى مثله حتّى يرى اعتذارا،كان يفعل ما يقول؛و يفعل ما لا يقول كان إذا ابتزّه أمران لا يدرى أيّهما أفضل نظر إلى أقربهما إلى الهوى فخالفه؛كان لا يشكو وجعا إلاّ عند من يرجو عنده البرء،و لا يستشير إلاّ من يرجو عنده النّصيحه؛ كان لا يتبرّم و لا يتسخّط و لا يتشكّى و لا يتشهّى و لا ينتقم و لا يغفل عن العدوّ.فعليكم بمثل هذه الأخلاق الكريمه إن أطقتموها فإن لم تطيقوها،كلّها فأخذ القليل خير من ترک الكثير؛و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه.

چون خاموشی گزینند،خاموشی شان ذکر است.و چون بنگرند،نگریستن شان عبرت است و چون به سخن درآیند،سخنشان حکمت است و چون به راه بیفتند، در میان مردم برکت و فراوانی می پراکنند.اگر نبود اجل هایی که برایشان نوشته شده،به جهت هراس از کفر و اشتیاق به پاداش هرگز جانشان در تن نمی ماند.

[۲۲۹۶]26-یکی از اصحاب عراقی روایت کرده که حضرت مجتبی-درود خدا بر او-در خطبه ای به مردم فرمود:ای مردم برایتان از برادری که داشتم می گویم.

که در چشمم از بزرگ ترین مردمان بود.و بزرگ ترین چیزی که او را در چشم من بزرگ کرده بود،کوچکی دنیا در چشم او بود.بیرون از چیرگی شکم بود.به آنچه نداشت میل نمی یافت و چون آن را می یافت زیاده روی نمی کرد و بیرون از چیرگی شرمگاهش بود.تا خرد و اندیشه اش را برای آن خوار نکند و بیرون از چیرگی نادانی،تا دستش را جز به آنچه محکم است و جز برای منفعت دراز نکند.هوسرانی نمی کرد،خشمگین نمی شد و ملول نمی گشت.بیشتر روزگارش را خاموشی می گزید.ولی چون به سخن درمی آمد بر گویندگان چیره می شد.در جدال وارد نمی شد.نه در ادّعایی شرکت می جست و نه دلیلی می آورد مگر داوری ببیند.از برادرانش غافل نشده،خودش را به آنان برتری نمی داد.لاغر بود و ناتوان شمرده می شد ولی چون هنگام کوشیدن می شد، شیری آمادۀ حمله بود.هیچ کس را برای چیزی که عذرخواهی اش ممکن بود، سرزنش نمی کرد تا عذرخواهی اش را ببیند.هم آنچه را می گفت انجام می داد و هم آنچه را نمی گفت.وقتی دو کار جلوی رویش قرار می گرفت و او نمی دانست که کدام یک برتر است،با آنچه به هوس نزدیک تر بود مخالفت می کرد.از دردش جز نزد کسی که به او امیدی می رفت،شکایت نمی کرد و جز با کسی که به خیرخواهی اش امید داشت مشورت نمی کرد.ملول نمی شد،خشم نمی گرفت، گله نمی کرد،هوسبازی نمی کرد و به دنبال انتقام نبود و از دشمن غافل نمی شد بر شما باد به چنین اخلاق بزرگوارانه،اگر تاب آن را دارید.و اگر همه را تاب نمی آرید،برگرفتن اندکی از آن بهتر از واگذاشتن بسیارش می باشد.و لا حول و لا قوّه الاّ باللّه.

[۲۲۹۷]۲۷-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی،عن یونس،عن مهزم؛و بعض أصحابنا،عن محمّد بن علیّ،عن محمّد بن إسحاق الکاهلیّ؛و أبو علیّ الأشعریّ،عن الحسن بن علیّ الکوفیّ،عن العبّاس بن عامر،عن ربیع بن محمّد،جمیعا عن مهزم الأسدیّ قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:یا مهزم،شیعتنا من لا یعدو صوته سمعه،و لا شحناؤه بدنه،و لا یمتدح بنا معلنا و لا یجالس لنا عائبا و لا یخاصم لنا قالیا،إن لقی مؤمنا أکرمه و إن لقی جاهلا هجره.قلت:جعلت فداک،فکیف أصنع بهؤلاء المتشیّعه؟قال:فیهم التّمییز و فیهم التّبدیل و فیهم التّمحیص،تأتی علیهم سنون تفنیهم و طاعون یقتلهم و اختلاف یبدّدهم،شیعتنا من لا یهرّ هریر الکلب و لا یطمع طمع الغراب و لا یسأل عدوّنا و إن مات جوعا،قلت:جعلت فداک،فأین أطلب هؤلاء؟قال:فی أطراف الأرض،أولئک الخفیض عیشهم، المنتقله دیارهم،إن شهدوا لم یعرفوا و إن غابوا لم یفتقدوا،و من الموت لا یجزعون،و فی القبور یتزاورون،و إن لجأ إلیهم ذو حاجه منهم رحموه،لن تختلف قلوبهم و إن اختلف بهم الدّار.ثمّ قال:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:أنا المدینه و علیّ الباب،و کذب من زعم أنّه یدخل المدینه لا من قبل الباب،و کذب من زعم أنّه یحبّنی و یبغض علیّا صلوات اللّه علیه.

[۲۲۹۸]۲۸-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عیسی،عن سماعه بن مهران،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال:من عامل النّاس فلم یظلمهم،و حدّثهم فلم یکذبهم،و وعدهم فلم یخلفهم کان ممّن حرّمت غیبته و کملت مروءته و ظهر عدله و وجبت أخوّته.

[۲۲۹۹]۲۹-عنه،عن ابن فضّال،عن عاصم بن حمید،عن أبی حمزه الثّمالیّ،

[۲۲۹۷]۲۷-مهزم اسدی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:ای مهزم شیعۀ ما کسی است که صدایش از گوش و دشمنی اش از بدن فراتر نرود.ما را آشکارا نستاید و با عیب جوی ما هم نشین نشده،با دشمنانمان ستیزه نکند.اگر مؤمنی را دیدار کند گرامی اش بدارد و چون نادانی را دیدار کند،از او دوری گزیند.من عرض کردم:جانم فدایت پس من با این شیعه نمایان چه کنم؟ فرمودند:آنان با جدایی و دگرگون شدن خالص می شوند:قحطی هایی که نابودشان می کند،طاعونی که می کشد و اختلافی که پراکنده شان می کند.شیعۀ ما کسی است که چون سگ زوزه نکشد و چون کلاغ حرص نورزد و اگر از گرسنگی هم بمیرد از دشمنان ما چیزی نخواهد.من عرض کردم:جانم فدایت من از کجا ایشان را بجویم؟ فرمودند:در این سو و آن سوی زمین.آنان سبک زندگی و خانه به دوش اند.اگر حاضر باشند کسی نمی شناسدشان و اگر غایب شوند کسی سراغشان را نمی گیرد.از مرگ نمی هراسند و همدیگر را در گورها دیدار می کنند.و اگر نیازمندی به ایشان پناه آورد،به او رحم می کنند.هرگز دل هاشان از یکدیگر جدا نمی گردد اگرچه خانه هاشان جدا باشد.سپس فرمودند:رسول خدا فرموده است:من شهرم و علی در آن.و دروغ می گوید کسی که بپندارد به شهر،جز از درش می توان رفت و دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست دارد و با علی-درود خدا بر او-دشمن است.

[۲۲۹۸]۲۸-سماعۀ مهران روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس با مردم معامله کند و آن گاه ستمشان نکند و به آنان حدیث بگوید و دروغ نگوید و وعده شان بدهد و به انجامش برساند،از کسانی است که غیبتشان حرام است و مردانگی شان کامل،عدلشان آشکار و برادری شان واجب است.

[۲۲۹۹]۲۹-فاطمه دختر امام حسین علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمود:سه

عن عبد اللّه بن الحسن،عن أمّه فاطمه بنت الحسين بن علىّ عليهما السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ثلاث خصال من كنّ فيه استكمل خصال الإيمان:إذا رضى لم يدخله رضاه فى باطل،و إذا غضب لم يخرجه الغضب من الحقّ،و إذا قدر لم يتعاط ما ليس له.

[٢٣٠٠] ٣٠-عنه،عن أبيه،عن عبد اللّه بن القاسم،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:إنّ لأهل الدّين علامات يعرفون بها:صدق الحديث و أداء الأمانه و وفاء بالعهد و صله الأرحام و رحمه الضّعفاء و قلّه المراقبه للنّساء-أو قال قلّه المواتاه للنّساء-و بذل المعروف و حسن الخلق و سعه الخلق و اتّباع العلم و ما يقرّب إلى اللّه عزّ و جلّ زلفى: طُوبىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ و طوبى شجره فى الجنّه أصلها فى دار النّبىّ محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم،و ليس من مؤمن إلاّ و فى داره غصن منها،لا يخطر على قلبه شهوه شىء إلاّ أتاه به ذلک، و لو أنّ راكبا مجدّا سار فى ظلّها مائه عام ما خرج منه،و لو طار من أسفلها غراب ما بلغ أعلاها حتّى يسقط هرما،ألا ففى هذا فارغبوا،إنّ المؤمن من نفسه فى شغل،و النّاس منه فى راحه،إذا جنّ عليه اللّيل افترش وجهه و سجد للّه عزّ و جلّ بمكارم بدنه يناجى الّذى خلقه فى فكاک رقبته؛ألا فهكذا كونوا.

[٢٣٠١] ٣١-عنه،عن إسماعيل بن مهران،عن سيف بن عميره،عن سليمان بن عمرو النّخعىّ قال:و حدّثنى الحسين بن سيف،عن أخيه علىّ،عن سليمان، عمّن ذكره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سئل النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عن خيار العباد،فقال:الّذين إذا أحسنوا استبشروا،و إذا أساءوا استغفروا،و إذا أعطوا شكروا،و إذا ابتلوا صبروا،و إذا غضبوا غفروا.

خصلت است که در هرکسی باشد،خصلت ایمان را کامل کرده است:وقتی خرسند شد،خرسندی اش او را به باطل نکشد،وقتی خشمگین شد خشمش او را از حقّ بیرون نبرد و وقتی توانا گشت به آنچه مال او نیست دست نیندازد.

[۲۳۰۰] ۳۰-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:همانا برای اهل دین نشانه هایی است که با آن شناخته می شوند:

راست گویی،ادای امانت،پیمان داری،صلۀ رحم،مهربانی به ناتوانان،زیاد پیروی نکردن از زنان-یا شتاب نکردن در پیروی از زنان-بذل خیر،اخلاق خوش،گشاده خویی و پیروی از علم و آنچه به خداوند عزّتمند نزدیک می کند که طوبا و نیک انجامی برای آنان است.و طوبا درختی در بهشت است که ریشه اش در خانۀ پیامبر گرامی محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- می باشد و هیچ مؤمنی نیست که شاخه ای از آن در خانه اش نباشد و بر دل او میل به چیزی خطور نمی کند جز این که آن درخت برایش می آورد.اگر سوارۀ کوشایی صد سال در سایۀ آن سفر کند به پایانش نمی رسد.و اگر کلاغی از پایین آن به پرواز درآید نمی تواند به بالایش برسد و سپس پیر و فرتوت فرومی افتد.پس به این درخت رغبت نشان دهید.همانا مؤمن به کار خویش است و مردم از او در آسایش اند.وقتی شب فرارسد،مؤمن صورتش را بر زمین گذاشته،با گرامی ترین عضو بدنش برای خدا سجده کرده،با کسی که او را آفریده دربارۀ نجات از دوزخ مناجات می کند.پس شما هم چنین باشید.

[۲۳۰۱] ۳۱-مردی روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:از پیامبر گرامی دربارۀ بهترین بندگان پرسیدند،فرمود:آنان کسانی اند که چون نیکی کنند شاد می شوند،چون بد کنند،آمرزش می خواهند،وقتی چیزی به آنان داده شود، سپاس می گزارند،وقتی گرفتار گردند،شکیبایی می ورزند و چون خشمگین شوند،می بخشایند.

[۲ ۲۳۰]۳۲-و بإسناده،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إنّ خیارکم أولو النّهی؛قیل:یا رسول اللّه،و من أولو النّهی؟قال:هم أولو الأخلاق الحسنه و الأحلام الرّزینه و صله الأرحام،و البرره بالأمّهات و الآباء و المتعاهدین للفقراء و الجیران و الیتامی،و یطعمون الطّعام و یفشون السّلام فی العالم و یصلّون و النّاس نیام غافلون.

[۳ ۲۳۰]۳۳-عنه،عن الهیثم النّهدیّ،عن عبد العزیز بن عمر،عن بعض أصحابه،عن یحیی بن عمران الحلبیّ قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:أیّ الخصال بالمرء أجمل؟فقال:وقار بلا مهابه،و سماح بلا طلب مکافأه،و تشاغل بغیر متاع الدّنیا.

[4 ۲۳۰]۳4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن الحسن بن محبوب،عن أبی ولاّد الحنّاط عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان علیّ بن الحسین علیه السّلام یقول:إنّ المعرفه بکمال دین المسلم ترکه الکلام فیما لا یعنیه و قلّه مرائه،و حلمه و صبره و حسن خلقه.

[5 ۲۳۰]۳5-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی،عن یونس،عن محمّد بن عرفه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:ألا أخبرکم بأشبهکم بی؟قالوا:بلی یا رسول اللّه،قال:

أحسنکم خلقا،و ألینکم کنفا،و أبرّکم بقرابته،و أشدّکم حبّا لإخوانه فی دینه،و أصبرکم علی الحقّ،و أکظمکم للغیظ،و أحسنکم عفوا،و أشدّکم من نفسه إنصافا فی الرّضا و الغضب.

[6 ۲۳۰]۳6-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن مالک بن عطیّه،عن أبی حمزه،عن علیّ بن الحسین علیهما السّلام قال:

[۲ ۲۳۰]۳۲-همو از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند:

همانا بهترین های شما،خردمندان اند.گفتند:ای رسول خدا خردمندان کیانند؟ فرمودند:آنان صاحبان اخلاق نیک و بردباری متین و صلۀ رحم و نیکوکار به مادران و پدران و رسیدگی کنندگان به فقیران و همسایگان و یتیمان اند.و کسانی که اطعام کرده،سلام آشکاره گفته،در هنگامی که مردم غافل در خوابند نماز می گزارند.

[۳ ۲۳۰]۳۳-یحیی بن عمران حلبی گفته است:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:کدام خصلت ها برای مرد نیکوتر است؟فرمودند:وقار بدون بزرگی کردن،بخشش بدون عوض خواستن و پرداختن به غیر دنیا.

[4 ۲۳۰]۳4-ابو ولاّد حنّاط از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام می فرمودند:همانا نشانۀ کامل بودن دین مسلمان،سخن نگفتن در چیزی که به او مربوط نمی شود،اندکی مجادله،بردباری،شکیبایی و خوش اخلاقی او است.

[5 ۲۳۰]۳5-محمّد عرفه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند:آیا شما را به شبیه ترین کس به خودم آگاه نکنم؟ گفتند:چرا ای رسول خدا.فرمود:خوش اخلاق ترین و نرم جانب ترین و نیکوکارینتان به خویشاوندان، بسیار دوست ترین تان به برادران دینی،شکیباترین تان به حقّ،خشم خورترین و نیکوگذشت ترین و خوش انصاف ترین تان در خرسندی و خشم.

[6 ۲۳۰]۳6-ابو حمزه روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند:از اخلاق مؤمن

من أخلاق المؤمن:الإنفاق على قدر الإقتار،و التّوسّع،على قدر التّوسّع و إنصاف النّاس،و ابتداؤه إيّاهم بالسّلام عليهم.

[٢٣٠٧]٣٧-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن فضّال، عن ابن بكير،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

المؤمن أصلب من الجبل،الجبل يستقلّ منه و المؤمن لا يستقلّ من دينه شىء.

[٢٣٠٨]٣٨-علىّ بن إبراهيم،عن صالح بن السّندىّ.عن جعفر بن بشير،عن إسحاق بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

المؤمن حسن المعونه،خفيف المئونه،جيّد التّدبير لمعيشته،لا يلسع من جحر مرّتين.

[٢٣٠٩]٣٩-علىّ بن محمّد بن بندار،عن إبراهيم بن إسحاق،عن سهل بن الحارث،عن الدّلهاث مولى الرّضا عليه السّلام قال:

سمعت الرّضا عليه السّلام يقول:لا يكون المؤمن مؤمنا حتّى يكون فيه ثلاث خصال:سنّه من ربّه،و سنّه من نبيّه،و سنّه من وليّه؛فأمّا السّنّه من ربّه فكتمان سرّه،قال اللّه عزّ و جلّ: عٰالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً إِلاّٰ مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ و أمّا السّنّه من نبيّه فمداراه النّاس فإنّ اللّه عزّ و جلّ أمر نبيّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بمداراه النّاس فقال: خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ و أمّا السّنّه من وليّه فالصّبر فى البأساء و الضّرّاء.

باب فى قلّه عدد المؤمنين

[٢٣١٠]١-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن قتيبه الأعشى قال:

است هزینه کردن به قدر تنگدستی و گشاده دستی به قدر گشایش،انصاف با مردم و شتاب در سلام گفتن به آنان.

[۲۳۰۷]۳۷-زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:مؤمن از کوه استوارتر است.از کوه کاسته می شود ولی از دین مؤمن هیچ کاسته نمی شود.

[۲۳۰۸]۳۸-اسحاق عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:مؤمن، یاوری اش نیکو و هزینه اش سبک است.زندگی اش را به خوبی اداره کرده،از یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود.

[۲۳۰۹]۳۹-دلهاث غلام حضرت رضا علیه السّلام گفته است:از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید:

هیچ مؤمنی مؤمن نمی شود مگر سه خصلت در او باشد،یک سنّت از پروردگارش،یک سنّت از پیامبرش و سنّتی نیز از سرپرستش.امّا سنّت پروردگار،نهان کردن راز او است.که خدای عزّتمند فرمود:«او دانای نهان است و نهانش را بر کسی آشکار نمی کند مگر به رسولی که از او خرسند باشد.»[جنّ(۷۲):26 و ۲۷]و سنّت پیامبر مدارا با مردم است.که خداوند عزّتمند پیامبر گرامی اش را به مدارای با مردم فرمان داده و فرموده است:«گذشت را در پیش گیر و به نیکی فرمان ده.»[اعراف(۷):۱۹۹].و سنت ولی و سرپرست،شکیبایی در تنگدستی و گرفتاری است.

اندک شمار بودن مؤمنان

[۲۳۱۰]۱-قتیبهٔ اعشی گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:زن مؤمن

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:المؤمنه أعزّ من المؤمن،و المؤمن أعزّ من الكبريت الأحمر،فمن رأى منكم الكبريت الأحمر؟

[۲۳۱۱]۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن ابن أبى نجران،عن مثنّى الحنّاط،عن كامل التّمّار قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:النّاس كلّهم بهائم-ثلاثا-إلاّ قليلا من المؤمنين، و المؤمن غريب،ثلاث مرّات-

[۲۳۱۲]۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن محبوب،عن ابن رئاب قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول لأبى بصير:أما و اللّه لو أنّى أجد منكم ثلاثه مؤمنين يكتمون حديثى ما استحللت أن أكتمهم حديثا.

[۲۳۱۳]4-محمّد بن الحسن،و علىّ بن محمّد بن بندار،عن إبراهيم بن إسحاق،عن عبد اللّه بن حمّاد الأنصارىّ،عن سدير الصّيرفىّ قال:

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فقلت له:و اللّه ما يسعک القعود،فقال:و لم يا سدير؟قلت:لكثره مواليک و شيعتک و أنصارک،و اللّه لو كان لأمير المؤمنين عليه السّلام ما لک من الشّيعه و الأنصار و الموالى ما طمع فيه تيم و لا عدىّ، فقال:يا سدير،و كم عسى أن يكونوا؟قلت:مائه ألف،قال:مائه ألف؟قلت:

نعم؛و مائتى ألف؟قال:مائتى ألف؟قلت:نعم،و نصف الدّنيا.قال:فسكت عنّى ثمّ قال:يخفّ عليک أن تبلغ معنا إلى ينبع؟قلت:نعم فأمر بحمار و بغل أن يسرجا فبادرت فركبت الحمار فقال يا سدير أترى أن تؤثرنى بالحمار قلت البغل أزين و أنبل،قال:الحمار أرفق بى؛فنزلت فركب الحمار و ركبت البغل، فمضينا فحانت الصّلاه فقال:يا سدير،انزل بنا نصلّ،ثمّ قال:هذه أرض سبخه لا تجوز الصّلاه فيها،فسرنا حتّى صرنا إلى أرض حمراء،و نظر إلى غلام

از مرد مؤمن کمیاب تر است و مرد مؤمن از کبریت سرخ کمیاب تر.و چه کسی از میان شما کبریت سرخ دیده است؟

[۲۳۱۱]۲-کامل تمّار گفت:از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید:مردم همگی چارپایان اند-و سه بار باز فرمود-مگر اندکی از مؤمنان.و مؤمن،تنها است-و سه بار باز فرمود-.

[۲۳۱۲]۳-ابن رئاب گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که به ابو بصیر می فرماید:هان به خدا سوگند اگر من از میان شما سه مؤمن بیابم که حدیث ما را نهان کنند،روا نمی دانم که هیچ حدیثی از ایشان نهان بماند.

[۲۳۱۳]4-سدیر صیرفی گفته است:به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفتم و عرض کردم:به خدا سوگند در خانه نشستن شما روا نیست.حضرت فرمودند:چرا ای سدیر؟عرض کردم:به جهت دوستان و شیعیان و یاوران بسیاری که دارید.اگر شیعیان و یاران و دوستانی که شما دارید،امیر مؤمنان علیه السّلام داشت،نه تیم و نه عدی نسبت به او جرأت نمی یافتند.حضرت فرمود:ای سدیر به گمانت شیعیان من چه اندازه اند؟من عرض کردم:صد هزار،فرمودند:صد هزار؟من گفتم:بله و شاید دویست هزار.فرمودند:دویست هزار؟من گفتم بله و شاید هم نیم دنیا.او گفته است:در این هنگام حضرت سکوت کرد و آن گاه فرمود:آیا می توانی با ما به سوی ینبع-دژی میان مکّه و مدینه-بیایی؟من عرض کردم:بله.پس دستور داد تا الاغ و استری زین کردند.من شتاب کرده،بر الاغ سوار شدم.حضرت فرمودند:ای سدیر می توانی الاغ را به من بدهی؟من عرض کردم:استر آراسته تر و نجیب تر است.فرمودند:الاغ برای من بهتر است.پس من فرود آمدم و حضرت بر الاغ سوار شد.و من بر استر سوار شدم و به راه افتادیم.چون وقت نماز شد، فرمودند:سدیر فرود آ،تا نماز بخوانیم.سپس فرمودند:این زمین شوره زار است و نماز در آن جایز نیست.پس به راه افتادیم تا به زمینی سرخ رسیدیم.

يرعى جداء،فقال:و اللّه يا سدير،لو كان لى شيعه بعدد هذه الجداء ما وسعنى القعود،و نزلنا و صلّينا،فلمّا فرغنا من الصّلاه عطفت على الجداء فعددتها فإذا هى سبعه عشر.

[4 ۲۳۱]5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن عمّار بن مروان،عن سماعه بن مهران قال:

قال لى عبد صالح صلوات اللّه عليه:يا سماعه،أمنوا على فرشهم و أخافونى،أما و اللّه لقد كانت الدّنيا و ما فيها إلاّ واحد يعبد اللّه،و لو كان معه غيره لأضافه اللّه عزّ و جلّ إليه حيث يقول: إِنَّ إِبْرٰاهِيمَ كٰانَ أُمَّةً قٰانِتاً لِلّٰهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فغبر بذلک ما شاء اللّه،ثمّ إنّ اللّه آنسه بإسماعيل و إسحاق فصاروا ثلاثه،أما و اللّه إنّ المؤمن لقليل و إنّ أهل الكفر لكثير،أتدرى لم ذاک؟فقلت:لا أدرى جعلت فداک،فقال:صيّروا أنسا للمؤمنين،يبثّون إليهم ما فى صدورهم فيستريحون إلى ذلک و يسكنون إليه.

[5 ۲۳۱]6-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن محمّد بن أورمه،عن النّضر،عن يحيى بن أبى خالد القمّاط،عن حمران بن أعين قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام:جعلت فداک،ما أقلّنا،لو اجتمعنا على شاه ما أفنيناها.

فقال:ألا أحدّثک بأعجب من ذلک؟المهاجرون و الأنصار ذهبوا إلاّ-و أشار بيده-ثلاثه.قال:حمران:فقلت:جعلت فداک،ما حال عمّار؟قال:رحم اللّه عمّارا أبا اليقظان،بايع و قتل شهيدا،فقلت فى نفسى:ما شىء أفضل من الشّهاده؛فنظر إلىّ فقال:لعلّک ترى أنّه مثل الثّلاثه،أيهات أيهات.

[6 ۲۳۱]۷-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه،عن علىّ بن جعفر قال:

حضرت به جوانی که بزغاله می چراند نگریست و فرمود:ای سدیر به خدا سوگند اگر من شیعیانی به شمار این بزغاله ها داشتم روا نبود که بنشینم.آن گاه فرودآمده،نماز گزاردیم.و چون نماز را به پایان بردیم من به بزغاله ها نگریسته، آن ها را شمردم.هفده بزغاله بودند.

[4 ۲۳۱]5-سماعۀ مهران گفته است:بندۀ صالح[حضرت کاظم]-درود خدا بر او-به من فرمودند:ای سماعه بر بسترهاشان ایمن ماندند و مرا به هراس انداختند.هان به خدا سوگند زمانی در این دنیا جز یک تن که خداوند را عبادت می کرد نبود.و اگر جز او کسی بود،خداوند عزّتمند او را نیز یاد می کرد آن جا که فرمود:«همانا ابراهیم امّتی بود فرمانبر خدا و راست دین.و از مشرکان نبود.» [نحل(16): ۱۲۰]و تا آن جا که خدا خواست بدین ترتیب سپری شد.سپس خداوند او را با اسماعیل و اسحاق همدم کرد و سه تن شدند.هان به خدا سوگند مؤمن اندک است و کافران بسیارند.آیا می دانی چرا؟من گفتم:نمی دانم جانم به فدایت.فرمودند:آنان همدم مؤمنان قرار داده شدند تا مؤمنان آنچه در سینه دارند به آنان بازگویند و از نگاهداری راز آسوده گشته،آرامش یابند.

[5 ۲۳۱]6-حمران اعین گفت:به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم:جانم فدایت چه اندک هستیم ما،که اگر به خوردن گوسفندی گرد آییم،تمامش نمی کنیم؟ فرمودند:آیا شگفت تر از این را به تو نگویم؟

مهاجران و انصار جز سه تن شان-و با دست اشاره کردند-همگی[از دین] بیرون رفتند.من عرض کردم:جانم فدایت عمّار چگونه بود؟فرمودند:خدا عمّار ابو یقظان را بیامرزد،بیعت کرد و شهید شد.من با خودم گفتم:چه چیزی از شهادت برتر است.حضرت به من نگریست و فرمود:شاید گمان کنی که او نیز همچون آن سه تن بوده است.هیهات،هیهات که چنین نبود.

[6 ۲۳۱]۷-علی جعفر گفت:از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکس

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول:ليس كلّ من قال بولايتنا مؤمنا و لكن جعلوا أنسا للمؤمنين.

باب الرّضا بموهبه الإيمان و الصّبر على كلّ شىء بعده

[٢٣١٧]١-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن ابن بكير،عن فضيل بن يسار،عن عبد الواحد بن المختار الأنصارىّ قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام:يا عبد الواحد،ما يضرّ رجلا-إذا كان على ذا الرّأى-ما قال النّاس له و لو قالوا:مجنون؛و ما يضرّه و لو كان على رأس جبل يعبد اللّه حتّى يجيئه الموت.

[٢٣١٨]٢-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن ابن مسكان،عن معلّى بن خنيس،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال:اللّه تبارک و تعالى:لو لم يكن فى الأرض إلاّ مؤمن واحد لاستغنيت به عن جميع خلقى و لجعلت له من إيمانه أنسا لا يحتاج إلى أحد.

[٢٣١٩]٣-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر،عن الحسين بن موسى،عن فضيل بن يسار،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

ما يبالى من عرّفه اللّه هذا الأمر أن يكون على قلّه جبل يأكل من نبات الأرض حتّى يأتيه الموت.

[٢٣٢٠]4-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن كليب بن معاويه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

به ولایت ما معتقد شد،مؤمن نیست بلکه آنان همدم مؤمنان قرار داده شده اند.

«خرسندی به موهبت ایمان و شکیبایی بر هرچیزی پس از آن»

[۲۳۱۷]۱-عبد الواحد بن مختار انصاری روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:ای عبد الواحد هیچ مردی را-وقتی بر این اعتقاد[ولایت]باشد- سخنان مردم زیان نمی رساند،اگرچه به او بگویند:دیوانه.و به او زیانی نمی رساند اگرچه بر سر کوهی تنها باشد و خدا را عبادت کند تا مرگش فرارسد.

[۲۳۱۸]۲-معلاّی خنیس از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرموده اند:خداوند پاک و والا فرمود:اگر در زمین جز یک مؤمن نباشد من با او از همهٔ آفریدگانم بی نیازی می جویم و برای او از ایمانش انسی قرار می دهم که به هیچ کسی نیازمند نباشد.

[۲۳۱۹]۳-فضیل یسار روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:کسی که خدا او را با این امر آشنا ساخته،چه باک دارد که بر قلّهٔ کوهی گیاه خواری کند تا مرگش فرارسد.

[۲۳۲۰]4-کلیب معاویه گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:بر

سمعته يقول:ما ينبغى للمؤمن أن يستوحش إلى أخيه فمن دونه،المؤمن عزيز فى دينه.

[۲۳۲۱]5-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن خالد،عن فضاله بن أيّوب،عن عمر بن أبان و سيف بن عميره،عن فضيل بن يسار قال:

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فى مرضه مرضها لم يبق منه إلاّ رأسه فقال:يا فضيل،إنّنى كثيرا ما أقول:ما على رجل عرّفه اللّه هذا الأمر لو كان فى رأس جبل حتّى يأتيه الموت.يا فضيل بن يسار،إنّ النّاس أخذوا يمينا و شمالا و إنّا و شيعتنا هدينا الصّراط المستقيم.يا فضيل بن يسار،إنّ المؤمن لو أصبح له ما بين المشرق و المغرب كان ذلک خيرا له و لو أصبح مقطّعا أعضاؤه كان ذلک خيرا له.يا فضيل بن يسار،إنّ اللّه لا يفعل بالمؤمن إلاّ ما هو خير له.يا فضيل بن يسار،لو عدلت الدّنيا عند اللّه عزّ و جلّ جناح بعوضه ما سقى عدوّه منها شربه ماء.يا فضيل بن يسار،إنّه من كان همّه همّا واحدا كفاه اللّه همّه،و من كان همّه فى كلّ واد لم يبال اللّه بأىّ واد هلک.

[۲۳۲۲]6-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن ابن مسكان،عن منصور الصّيقل و المعلّى بن خنيس قالا:

سمعنا أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:قال اللّه عزّ و جلّ:ما تردّدت فى شىء أنا فاعله كتردّدى فى موت عبدى المؤمن،إنّنى لأحبّ لقاءه و يكره الموت فأصرفه عنه،و إنّه ليدعونى فأجيبه و إنّه ليسألنى فأعطيه،و لو لم يكن فى الدّنيا إلاّ واحد من عبيدى مؤمن لاستغنيت به عن جميع خلقى و لجعلت له من إيمانه أنسا لا يستوحش إلى أحد.

مؤمن سزاوار نیست که در هراس خود با برادر و جز او همدم شود که مؤمن در دین خود گرامی است.

[۲۳۲۱]5-فضیل یسار گفت:به نزد خداوند صادق علیه السّلام رفتم.در بیماری ای که جز سر،از او چیزی باقی نگذاشته بود.آن گاه ایشان فرمودند:ای فضیل من فراوان می گویم که وقتی خداوند مردی را با این امر آشنا کند،هیچ باکی بر او نیست که بر سر کوهی بماند تا مرگش فرارسد.ای فضیل یسار مردم به چپ و راست رفتند ولی ما و شیعیانمان به صراط مستقیم هدایت شدیم.ای فضیل یسار اگر آنچه میان خاور و باختر است برای مؤمن باشد،همان خیر او است و اگر اعضای تنش بریده گردد نیز خیر او است.ای فضیل یسار خداوند با مؤمن جز خیر نمی کند،ای فضیل یسار اگر این دنیا در نزد خداوند شکوهمند به اندازۀ بال مگسی می ارزید به دشمنانش از آن شربت آبی هم نمی نوشانید.ای فضیل یسار هرکس که هدفش یکی باشد،خداوند او را به هدفش می رساند ولی هرکس که هدفش در هر دره ای بگردد خدا اهمّیت نمی دهد که او در کدام دره بمیرد.

[۲۳۲۲]6-منصور صیقل و معلاّی خنیس گفته اند:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدیم که رسول خدا فرموده اند:خداوند عزّتمند فرمود:در هیچ کاری که من انجام دهنده اش بودم جز در مرگ بندۀ مؤمنم،برنگشتم.من دیدارش را دوست می دارم ولی او مرگ را نمی پسندد،پس مرگ را از او بازمی گردانم.او مرا می خواند و من پاسخش می دهم،او از من می خواهد و من می دهم.و اگر در دنیا جز یکی از بندگانم مؤمن نباشند من به سبب او،از همۀ آفریدگانم بی نیازی می جویم و از ایمانش انسی برایش قرار می دهم تا با هیچ کسی همدم نگردد.

باب فی سکون المؤمن إلی المؤمن

[۲۳۲۳]۱-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی بن عبید،عن یونس،عمّن ذکره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ المؤمن لیسکن إلی المؤمن کما یسکن الظّمآن إلی الماء البارد.

باب فیما یدفع اللّه بالمؤمن

[۲۳۲۴]۱-محمّد بن یحیی،عن علیّ بن الحسن التّیمیّ،عن محمّد بن عبد اللّه بن زراره،عن محمّد بن الفضیل،عن أبی حمزه،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ اللّه لیدفع بالمؤمن الواحد عن القریه الفناء.

[۲۳۲۵]۲-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبی حمزه،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

لا یصیب قریه عذاب و فیها سبعه من المؤمنین.

[۲۳۲۶]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن غیر واحد،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قیل له فی العذاب إذا نزل بقوم یصیب المؤمنین؟قال:نعم،و لکن یخلصون بعده.

باب فی أنّ المؤمن صنفان

[۲۳۲۷]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن نصیر أبی الحکم الخثعمیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

المؤمن مؤمنان:فمؤمن صدق بعهد اللّه و وفی بشرطه و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ: رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ فذلک الّذی لا تصیبه أهوال الدّنیا

آرامش یافتن مؤمن در کنار مؤمن

[۲۳۲۳]۱-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا مؤمن با مؤمن آرام می گیرد چنان که تشنه با آب سرد آرام می گیرد.

آنچه خداوند به وسیلهٔ مؤمن برطرف می کند

[۲۳۲۴]۱-ابو حمزه روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:همانا خداوند به سبب یک مؤمن نابودی را از شهری برطرف می کند.

[۲۳۲۵]۲-ابو حمزه روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:چون در شهری هفت مؤمن باشد هیچ عذابی به آن نمی رسد.

[۲۳۲۶]۳-چندین نفر روایت کرده اند که به حضرت صادق علیه السّلام عرض شد:آیا وقتی عذاب بر مردمی فرود می آید،به مؤمنان ایشان هم می رسد؟فرمودند:آری ولی پس از آن،نجات می یابند.

مؤمنان دو گروه اند

[۲۳۲۷]۱-نصیر ابو حکم خثعمی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

مؤمنان دو گونه اند:مؤمنی که پیمان خدا را پذیرفته و شرایطش را پاس داشته است و این همان است که خدای شکوهمند فرموده است:«مردانی که آنچه را با خدا پیمان بسته بودند،پذیرفتند.»[احزاب(۳۳):۲۳]و این مؤمنی است که نه هراس دنیا و نه

و لا أهوال الآخره و ذلک ممّن یشفع و لا یشفع له،و مؤمن کخامه الزّرع، تعوجّ أحیانا،و تقوم أحیانا فذلک ممّن تصیبه أهوال الدّنیا و أهوال الآخره،و ذلک ممّن یشفع له و لا یشفع.

[۲۳۲۸]۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن محمّد بن عبد اللّه،عن خالد العمّیّ،عن خضر بن عمرو،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سمعته یقول:المؤمن مؤمنان:مؤمن وفی للّه بشروطه الّتی شرطها علیه،فذلک مع النّبیّین و الصّدّیقین و الشّهداء و الصّالحین و حسن أولئک رفیقا،و ذلک من یشفع و لا یشفع له،و ذلک ممّن لا تصیبه أهوال الدّنیا و لا أهوال الآخره؛و مؤمن زلّت به قدم فذلک کخامه الزّرع کیفما کفأته الرّیح انکفأ،و ذلک ممّن تصیبه أهوال الدّنیا و الآخره؛و یشفع له و هو علی خیر

[۲۳۲۹]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعیل بن مهران،عن یونس بن یعقوب،عن أبی مریم الأنصاریّ،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قام رجل بالبصره إلی أمیر المؤمنین علیه السّلام فقال:یا أمیر المؤمنین،أخبرنا عن الإخوان،فقال:الإخوان صنفان:إخوان الثّقه و إخوان المکاشره؛فأمّا إخوان الثّقه فهم الکفّ و الجناح و الأهل و المال،فإذا کنت من أخیک علی حدّ الثّقه فابذل له مالک و بدنک،و صاف من صافاه و عاد من عاداه،و اکتم سرّه و عیبه و أظهر منه الحسن؛و اعلم أیّها السّائل أنّهم أقلّ من الکبریت الأحمر، و أمّا إخوان المکاشره فإنّک تصیب لذّتک منهم فلا تقطعنّ ذلک منهم،و لا تطلبنّ ما وراء ذلک من ضمیرهم،و ابذل لهم ما بذلوا لک من طلاقه الوجه و حلاوه اللّسان.

هراس آخرت به او نمی رسد.و او از کسانی است که شفاعت می کند نه این که شفاعت بشود.و مؤمن گروه دیگر همچون ساقۀ تازۀ گیاه است که گاه کج و گاه راست می شود.چنین مؤمنی از کسانی است که هراس دنیا و هراس آخرت به او می رسد و از کسانی است که برایش شفاعت می کنند و خود شفاعت نمی کند.

[۲۳۲۸]۲-خضر عمرو گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:مؤمنان دو گروه اند:مؤمنی که شروط خدا با خودش را پاس داشته است.که با پیامبران و راستان و شهیدان و نیکان است و ایشان خوب رفیقانی هستند.او از کسانی است که شفاعت می کند نه این که شفاعت شود.و او از کسانی است که نه هراس دنیا و نه هراس آخرت به او نمی رسد.و مؤمنی هم هست که گامی او را لغزانده است.

او همچون ساقۀ تازۀ گیاهی است که باد او را به هر سو کج کند،کج می شود.و او از کسانی است که هم هراس دنیا و هم هراس آخرت به او می رسد و او از کسانی است که برایش شفاعت می شود و نیک سرانجام است.

[۲۳۲۹]۳-ابو مریم انصاری روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:در بصره مردی برخاست و به امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کرد،ای امیر مؤمنان برای ما از برادران[مؤمن]بفرما.

حضرت فرمودند:برادران دو گروه اند:برادران اطمینان و برادران گشاده رو.

برادران اطمینان،دست و بازو و خاندان و مال اند.پس هرگاه به برادرت اطمینان یافتی،مال و بدنت را به او ببخش،با دوستان نابش خالص باشد و با دشمنانش دشمنی کن،راز و عیبش را بپوشان و نیکی اش را آشکار گردان.و ای پرسشگر بدان که آنان از کبریت سرخ نیز اندک ترند.امّا برادران گشاده رو،کسانی که از ایشان دل خوش می شوی.پس تو نیز این دل خوشی را از ایشان دریغ نکن و جز این هم از درونشان نخواه.و آنچه از گشاده رویی و شیرین زبانی به تو بخشیده اند تو نیز ببخش.

باب ما أخذه اللّه على المؤمن من الصّبر على ما يلحقه فيما ابتلى به

[٢٣٣٠]١-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن عيسى،عن علىّ بن النّعمان،عن داود بن فرقد.عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أخذ اللّه ميثاق المؤمن على أن لا تصدّق مقالته و لا ينتصف من عدوّه،و ما من مؤمن يشفى نفسه إلاّ بفضيحتها لأنّ كلّ مؤمن ملجم.

[٢٣٣١]٢-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد و محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،جميعا عن ابن محبوب،عن أبى حمزه الثّمالىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إنّ اللّه أخذ ميثاق المؤمن على بلايا أربع،أيسرها عليه مؤمن يقول بقوله يحسده،أو منافق يقفو أثره،أو شيطان يغويه،أو كافر يرى جهاده،فما بقاء المؤمن بعد هذا.

[٢٣٣٢]٣-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن ابن مسكان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما أفلت المؤمن من واحده من ثلاث و لربّما اجتمعت الثّلاث عليه:إمّا بغض من يكون معه فى الدّار،يغلق عليه بابه يؤذيه،أو جار يؤذيه،أو من فى طريقه إلى حوائجه يؤذيه.و لو أنّ مؤمنا على قلّه جبل لبعث اللّه عزّ و جلّ إليه شيطانا يؤذيه و يجعل اللّه له من إيمانه أنسا لا يستوحش معه إلى أحد.

[٢٣٣٣]4-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر،عن داود بن سرحان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:أربع لا يخلو منهنّ:المؤمن أو واحده منهنّ مؤمن يحسده و هو أشدّهنّ عليه،و منافق يقفو أثره،أو عدوّ يجاهده،أو شيطان يغويه.

پیمان گرفتن خداوند از مؤمن برای شکیبایی اش در گرفتاری

[۲۳۳۰]۱-داود فرقد روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:خداوند از مؤمن بر این که گفتارش پذیرفته نشود و از دشمنش انتقام گرفته نشود پیمان گرفته است و هیچ مؤمنی نیست که جانش جز با رسوایی غروب کند؛زیرا همهٔ مؤمنان لگام بر دهان اند.

[۲۳۳۱]۲-ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:همانا خداوند بر چهار بلا از مؤمن پیمان گرفته است که آسان ترین اش حسدورزیدن مؤمنی است به او که هم عقیدهٔ او است یا منافقی که دنبال ردّپای او است یا شیطانی که او را گمراه می کند یا کافری که قصد جنگ با او دارد.و پس از این همه،از مؤمن چه می ماند.

[۲۳۳۲]۳-ابن مسکان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:مؤمن نمی تواند خود را از یکی از سه چیز برهاند و چه بسا هر سه چیز بر او گرد آیند.یا دشمنی هم خانه که در را به رویش بسته،آزارش می رساند یا همسایه ای که آزار می کند یا کسی که در راه رسیدن او به نیازمندی هایش قرار دارد.و اگر مؤمنی بر قلّهٔ کوهی هم باشد خداوند عزّتمند شیطانی را به سویش می فرستد تا او را بیازارد درحالی که برای او هم از ایمانش انسی می گذارد تا با وجود آن با کسی همدم نشود.

[۲۳۳۳]4-داود سرحان گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

چهار چیز است که مؤمن از همه یا یکی از آنها برکنار نیست:مؤمنی که به او حسد بورزد و این سخت ترین آن چهار چیز است،منافقی که ردّ او را می پاید،دشمنی که با او می ستیزد،یا شیطانی که گمراهش می کند.

[۲۳۳4]5-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن ابن سنان، عن عمّار بن مروان،عن سماعه بن مهران،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ جعل ولیّه فی الدّنیا غرضا لعدوّه.

[۲۳۳5]6-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عیسی،عن محمّد بن عجلان قال:

کنت عند أبی عبد اللّه علیه السّلام فشکا إلیه رجل الحاجه،فقال له:اصبر فإنّ اللّه سیجعل لک فرجا.قال:ثمّ سکت ساعه ثمّ أقبل علی الرّجل فقال:أخبرنی عن سجن الکوفه،کیف هو؟فقال:-أصلحک اللّه-ضیّق منتن و أهله بأسوإ حال، قال:فإنّما أنت فی السّجن،فترید أن تکون فیه فی سعه؟ أما علمت أنّ الدّنیا سجن المؤمن.

[۲۳۳6]۷-عنه،عن محمّد بن علیّ،عن إبراهیم الحذّاء،عن محمّد بن صغیر،عن جدّه شعیب قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:الدّنیا سجن المؤمن فأیّ سجن جاء منه خیر؟

[۲۳۳۷]۸-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن الحجّال،عن داود بن أبی یزید،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

المؤمن مکفّر.

و فی روایه أخری:و ذلک أنّ معروفه یصعد إلی اللّه فلا ینشر فی النّاس و الکافر مشکور.

[۲۳۳۸]۹-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ما من مؤمن إلاّ و قد وکّل اللّه به أربعه:شیطانا یغویه یرید أن یضلّه،و کافرا

[۲۳۳۴]5-سماعۀ مهران روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا خداوند عزّتمند در این دنیا دوست خود را هدف تیر دشمنش قرار داده است.

[۲۳۳۵]6-محمّد عجلان گفته است:من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که مردی از نیازمندی شکایت کرد.حضرت به او فرمود:شکیبایی کن که خداوند برایت گشایشی خواهد گذاشت.سپس مدّتی خاموشی گزید و آن گاه به آن مرد رو کرده، فرمود:برایم از زندان کوفه بگو که چگونه جایی است؟او عرض کرد:-خدا کارت را بسامان کند-تنگ و بدبو است و گرفتارانش در بدترین حال اند.

حضرت فرمودند:تو هم در زندانی.آیا می خواهی در زندان آسوده باشی؟ مگر نمی دانی که دنیا زندان مؤمن است؟

[۲۳۳۶]۷-شعیب گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:دنیا زندان مؤمن است.و از کدام زندان خیر و خوشی می آید؟

[۲۳۳۷]۸-داود ابو یزید روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:مؤمن بسیار ناسپاسی می شود.

و در روایت دیگری آمده است:و این بدان جهت است که نیکی او به سوی خدا بالا می رود و در میان مردم پراکنده نمی شود.ولی کافر سپاسگزاری می شود.

[۲۳۳۸]۹-عبد اللّه سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هیچ مؤمنی نیست که خداوند چهار نفر را بر او نگمارده باشد:شیطانی که او را می فریبد تا

يغتاله و مؤمنا يحسده و هو أشدّهم عليه،و منافقا يتتبّع عثراته.

[۲۳۳۹] ۱۰-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن ابن محبوب،عن عمرو بن شمر،عن جابر،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سمعته يقول:إذا مات المؤمن خلّى على جيرانه من الشّياطين عدد ربيعه و مضر،كانوا مشتغلين به.

[۲۳۴۰] ۱۱-سهل بن زياد،عن يحيى بن المبارک،عن عبد اللّه بن جبله،عن إسحاق بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما كان و لا يكون و ليس بكائن مؤمن إلاّ و له جار يؤذيه؛و لو أنّ مؤمنا فى جزيره من جزائر البحر لابتعث اللّه له من يؤذيه.

[۲۳۴۱] ۱۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم،عن أبى أيّوب،عن إسحاق بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما كان فيما مضى و لا فيما بقى و لا فيما أنتم فيه مؤمن إلاّ و له جار يؤذيه

[۲۳۴۲] ۱۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن معاويه بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول:ما كان و لا يكون إلى أن تقوم السّاعه مؤمن إلاّ و له جار يؤذيه.

باب شدّه ابتلاء المؤمن

[۲۳۴۳] ۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه عن ابن أبى عمير،عن هشام،بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ أشدّ النّاس بلاء الأنبياء،ثمّ الّذين يلونهم،ثمّ الأمثل فالأمثل.

[۲۳۴۴] ۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسن بن

گمراهش گرداند،کافری که در کمین او است،مؤمنی که به او حسد می ورزد-و این سخت ترین این چهار تا است-و منافقی که لغزش هایش را دنبال می کند.

[۲۳۳۹] ۱۰-جابر گفت:از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید:وقتی مؤمن بمیرد همسایگانش را با شیاطینی به شمار[دو قبیلهٔ]ربیعه و مضر تنها می گذارد در حالی که پیش از آن به سبب او از ایشان بازداشته می شدند.

[۲۳۴۰] ۱۱-اسحاق عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:نبوده و نیست و نخواهد بود مؤمنی که همسایه اش او را نیازارد.اگر مؤمنی در جزیره ای از جزیره های دریا باشد،خداوند کسی را به سویش برمی انگیزد تا او را بیازارد.

[۲۳۴۱] ۱۲-اسحاق عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:در گذشته نبوده،در آینده هم نخواهد بود و اینک نیز نیست مؤمنی که همسایه اش او را نیازارد.

[۲۳۴۲] ۱۳-معاویهٔ عمّار گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:نبوده و تا قیامت هم نخواهد بود مؤمنی که همسایه اش او را نیازارد.

دشواری گرفتاری مؤمن

[۲۳۴۳] ۱-هشام سالم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:سخت دچارترین مردم،پیامبران اند و سپس کسانی که از ایشان پیروی می کنند و سپس بهترین و به نیکی نزدیک ترین آنان.

[۲۳۴۴] ۲-عبد الرحمان حجّاج گفت:نزد حضرت صادق علیه السّلام از بلا سخن رفت

محبوب،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال:

ذكر عند أبی عبد اللّه علیه السّلام البلاء و ما یخصّ اللّه عزّ و جلّ به المؤمن،فقال:

سئل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من أشدّ النّاس بلاء فی الدّنیا؟فقال:النّبیّون ثمّ الأمثل فالأمثل و یبتلی المؤمن بعد علی قدر إیمانه و حسن أعماله،فمن صحّ إیمانه و حسن عمله اشتدّ بلاؤه و من سخف إیمانه و ضعف عمله قلّ بلاؤه.

[۲۳45]۳-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن سنان،عن عمّار بن مروان،عن زید الشّحّام،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ عظیم الأجر لمع عظیم البلاء،و ما أحبّ اللّه قوما إلاّ ابتلاهم.

[۲۳46]4-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،و محمّد بن إسماعیل،عن الفضل بن شاذان،جمیعا عن حمّاد بن عیسی،عن ربعیّ بن عبد اللّه،عن فضیل بن یسار، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

أشدّ النّاس بلاء الأنبیاء ثمّ الأوصیاء ثمّ الأماثل فالأماثل.

[۲۳47]5-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن ابن محبوب،عن ابن رئاب،عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ للّه عزّ و جلّ عبادا فی الأرض من خالص عباده،ما ینزل من السّماء تحفه إلی الأرض إلاّ صرفها عنهم إلی غیرهم و لا بلیّه إلاّ صرفها إلیهم.

[۲۳48]6-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أحمد بن عبید،عن الحسین بن علوان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّه قال:

-و عنده سدیر-إنّ اللّه إذا أحبّ عبدا غتّه بالبلاء غتّا،و إنّا و إیّاکم یا سدیر لنصبح به و نمسی.

[۲۳49]۷-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن

و از آنچه خداوند عزّتمند مؤمن را به آن اختصاص داده است که حضرت فرمود:

از رسول خدا پرسیدند:در دنیا چه کسی سخت دچارترین مردمان است؟ فرمودند:پیامبران و سپس بهترین و به نیکی نزدیک ترین مردمان و پس از آن مؤمن است که به اندازۀ ایمانش و نیکی اعمالش دچار می شود.پس هرکس ایمانش درست بوده،عملش نیکو باشد،سخت تر دچار می گردد و آن که ایمانش بی مایه و عملش سست است،بلایش اندک است.

[۲۳45]۳-زید شحّام روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا پاداش بزرگ به همراه بلای بزرگ است.و چون خداوند مردمانی را دوست داشته باشد،دچارشان می کند.

[۲۳46]4-فضیل یسار روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:سخت دچارترین مردمان،پیامبران اند و سپس جانشینان ایشان و سپس بهترین و به نیکی نزدیک ترین آنان.

[۲۳47]5-ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا خداوند عزّتمند،در زمین،بندگان خالصی دارد که وقتی از آسمان تحفه ای به زمین فرو بفرستد،از ایشان بازگردانده،به سوی دیگران می فرستد و چون بلایی باشد به سوی آنان می فرستد.

[۲۳48]6-حسین علوان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام-درحالی که سدیر نزدشان بود-فرمودند:خداوند وقتی بنده ای را دوست داشته باشد او را با بلا،به سختی می فشارد و ای سدیر ما و شما با بلا صبح و شام می کنیم.

[۲۳49]۷-حمّاد از پدرش روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:وقتی

سنان،عن الوليد بن علاء،عن حمّاد،عن أبيه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه تبارک و تعالى إذا أحبّ عبدا غتّه بالبلاء غتّا و ثجّه بالبلاء ثجّا،فإذا دعاه قال:لبّيک عبدى،لئن عجّلت لک ما سألت إنّى على ذلک لقادر،و لئن ادّخرت لک فما ادّخرت لک فهو خير لک.

[٢٣٥٠]٨-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن زيد الزّرّاد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إنّ عظيم البلاء يكافأ به عظيم الجزاء،فإذا أحبّ اللّه عبدا ابتلاه بعظيم البلاء،فمن رضى فله عند اللّه الرّضا،و من سخط البلاء فله عند اللّه السّخط.

[٢٣٥١]٩-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن زكريّا بن الحرّ، عن جابر بن يزيد،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّما يبتلى المؤمن فى الدّنيا على قدر دينه؛أو قال:على حسب دينه.

[٢٣٥٢]١٠-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن بعض أصحابه، عن محمّد بن المثنّى الحضرمىّ،عن محمّد بن بهلول بن مسلم العبدىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّما المؤمن بمنزله كفّه الميزان،كلّما زيد فى إيمانه زيد فى بلائه.

[٢٣٥٣]١١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن أبى أيّوب،عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:المؤمن لا يمضى عليه أربعون ليله إلاّ عرض له أمر يحزنه،يذكّر به.

[٢٣54]١٢-محمّد بن يحيى،عن محمّد بن الحسين،عن صفوان،عن

خداوند پاک و والا بنده ای را دوست بدارد او را با بلا می فشارد و جگر خونش می کند،و چون او به درگاه خداوند دعا کند،می فرماید:جانم ای بندۀ من.من به شتاب در دادن آنچه از من می خواهی توانایم ولی آن را برایت ذخیره می کنم،که آنچه من برایت ذخیره کنم بهتر است.

[۲۳۵۰]۸-زید زرّاد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

همانا بلای بزرگ با پاداش بزرگ جزا داده می شود.و چون خداوند بنده ای را دوست بدارد او را به بلای بزرگ دچارش می کند تا هرکس خرسند شود خرسندی خدا برای او باشد و هرکس خشمگین گردد،خشم خدا برای او باشد.

[۲۳۵۱]۹-جابر یزید روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:همانا مؤمن در این دنیا به اندازۀ دینش دچار بلا می شود.

[۲۳۵۲]۱۰-محمّد بن بهلول بن مسلم عبدی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا مؤمن به منزلۀ کفّۀ ترازو است که هرگاه به ایمانش افزوده شود، بلایش می افزاید.

[۲۳۵۳]۱۱-محمّد مسلم گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:بر مؤمن چهار روز نمی گذرد که موضوعی پیش آمده،اندوهگین اش می کند تا با آن به یاد خدا افتد.

[۲۳54]۱۲-ناجیه گفته است:به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم:مغیره می گوید:

معاویه بن عمّار،عن ناجیه قال:

قلت لأبی جعفر علیه السّلام:إنّ المغیره یقول إنّ المؤمن لا یبتلی بالجذام و لا بالبرص و لا بکذا و لا بکذا؟فقال:إن کان لغافلا عن صاحب یاسین إنّه کان مکنّعا-ثمّ ردّ أصابعه-فقال:کأنّی أنظر إلی تکنیعه أتاهم فأنذرهم،ثمّ عاد إلیهم من الغد فقتلوه،ثمّ قال:إنّ المؤمن یبتلی بکلّ بلیّه و یموت بکلّ میته إلاّ أنّه لا یقتل نفسه.

[۲۳۵۵]۱۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبی عبد اللّه،عن أبیه،عن إبراهیم بن محمّد الأشعریّ،عن عبید بن زراره قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:إنّ المؤمن من اللّه عزّ و جلّ لبأفضل مکان- ثلاثا-إنّه لیبتلیه بالبلاء ثمّ ینزع نفسه عضوا عضوا من جسده و هو یحمد اللّه علی ذلک.

[۲۳۵۶]۱4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن علیّ بن الحکم،عن فضیل بن عثمان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ فی الجنّه منزله لا یبلغها عبد إلاّ بالابتلاء فی جسده.

[۲۳۵۷]۱5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبیه، عن إبراهیم بن محمّد الأشعریّ،عن أبی یحیی الحنّاط،عن عبد اللّه بن أبی یعفور قال:

شکوت إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام ما ألقی من الأوجاع-و کان مسقاما- فقال لی:یا عبد اللّه،لو یعلم المؤمن ما له من الأجر فی المصائب لتمنّی أنّه قرّض بالمقاریض.

[۲۳۵۸]۱6-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن یونس بن رباط قال:

مؤمن به جذام و پیسی و به فلان و فلان دچار نمی شود؟فرمودند:او صاحب یاسین[مؤمن آل فرعون]را که دستش شل بود فراموش کرده است.آن گاه فرمود:

گویا او را می بینم که با دست شل اش به نزد آنان رفت و بیمشان داد و چون فردا به نزدشان رفت او را کشتند.سپس فرمودند:همانا مؤمن به هر بلایی دچار می شود و با هر مرگی می میرد ولی خودکشی نمی کند.

[۲۳55]۱۳-عبید زراره گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:همانا مؤمن در نزد خدای عزّتمند در برترین جایگاه است-و سه بار باز فرمود-همانا خداوند او را به بلا دچار می کند،سپس عضو عضو بدنش را می برد ولی او خداوند را بر این کار سپاس می گوید.

[۲۳56]۱4-فضیل عثمان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا در بهشت جایگاهی است که هیچ بنده ای جز با دچار شدن به بلایی در بدن به آن نمی رسد.

[۲۳57]۱5-عبد اللّه ابو یعفور گفت:از دردهایی که به من می رسید به حضرت صادق علیه السّلام شکایت کردم-او همیشه بیمار بود-حضرت فرمودند:ای عبد اللّه اگر مؤمن بداند که چه پاداشی در مصیبت ها است آرزو می کند که با چندین قیچی تکّه تکّه شود.

[۲۳58]۱6-یونس رباط گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:همانا اهل

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ أهل الحقّ لم يزالوا منذ كانوا فى شدّه أما إنّ ذلک إلى مدّه قليله و عافيه طويله.

[۲۳۵۹]۱۷-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن بعض أصحابه،عن الحسين بن المختار،عن أبى أسامه،عن حمران،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ ليتعاهد المؤمن بالبلاء كما يتعاهد الرّجل أهله بالهديّه من الغيبه،و يحميه الدّنيا كما يحمى الطّبيب المريض.

[۲۳۶۰]۱۸-علىّ،عن أبيه،عن عبد اللّه بن المغيره،عن محمّد بن يحيى الخثعمىّ،عن محمّد بن بهلول العبدىّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:لم يؤمن اللّه المؤمن من هزاهز الدّنيا و لكنّه آمنه من العمى فيها و الشّقاء فى الآخره.

[۲۳۶۱]۱۹-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن حسين بن نعيم الصّحّاف،عن ذريح المحاربىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان علىّ بن الحسين عليهما السّلام يقول:إنّى لأكره للرّجل أن يعافى فى الدّنيا فلا يصيبه شىء من المصائب.

[۲۳۶۲]۲۰-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن نوح بن شعيب، عن أبى داود المسترقّ رفعه،قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:دعى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إلى طعام فلمّا دخل منزل الرّجل نظر إلى دجاجه فوق حائط قد باضت فتقع البيضه على وتد فى حائط فثبتت عليه و لم تسقط و لم تنكسر،فتعجّب النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم منها،فقال له الرّجل:أعجبت من هذه البيضه؟فو الّذى بعثک بالحقّ ما رزئت شيئا قطّ[قال]:فنهض رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و لم يأكل من طعامه شيئا و قال:من لم يرزأ فما للّه فيه من حاجه.

حقّ از آغاز هماره در سختی بوده اند.هان که این،مدّتش اندک است ولی عافیتش طولانی است.

[۲۳۵۹]۱۷-حمران روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:همانا خداوند شکوهمند مؤمن را با بلا نگهداری می کند همچنان که مرد خانواده اش را در غیبت خودش با هدیه نگاه می دارد.و او را از دنیا چنان پرهیز می دهد که پزشک، بیمار را پرهیز می دهد.

[۲۳۶۰]۱۸-محمّد بن بهلول عبدی گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:خداوند مؤمن را از بلاهای پریشان کنندهٔ دنیا ایمن نکرده،بلکه او را از نابینایی در دنیا و بدبختی در آخرت ایمن کرده است.

[۲۳۶۱]۱۹-ذریح محاربی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام می فرمودند:من دوست ندارم که مرد در دنیا در عافیت باشد و هیچ مصیبتی به او نرسد.

[۲۳۶۲] ۲۰-از ابو داود مسترقّ حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده،روایت شده که فرمودند:پیامبر گرامی به خانه ای دعوت شد.چون حضرت به آن خانه رفت مرغی را بر روی دیوار دید که تخم گذاشته و آن تخم بر روی میخی در آن دیوار ایستاده و نمی افتد و نمی شکند.پس به شگفت آمد.

صاحب خانه به ایشان عرض کرد:آیا برای آن تخم مرغ شگفت زده شده اید؟ سوگند به کسی که تو را به حقّ فرستاده،من هیچ گاه دچار کاستی نشده ام.ناگاه رسول خدا برخاسته،در خانهٔ او چیزی نخورد و فرمود:هرکس دچار رنج نمی شود،خدا را به او میلی نیست.

[۲۳۶۳]۲۱-عنه،عن علیّ بن الحکم،عن أبان بن عثمان،عن عبد الرّحمن، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام،و أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم لا حاجه للّه فیمن لیس له فی ماله و بدنه نصیب.

[۲۳64]۲۲-محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن سنان عن عثمان النّوّاء عمّن ذکره عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ یبتلی المؤمن بکلّ بلیّه و یمیته بکلّ میته و لا یبتلیه بذهاب عقله،أما تری أیّوب کیف سلّط إبلیس علی ماله و علی ولده و علی أهله و علی کلّ شیء منه و لم یسلّط علی عقله،ترک له لیوحّد اللّه به.

[۲۳65]۲۳-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن ابن فضّال، عن علیّ بن عقبه،عن سلیمان بن خالد،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّه لیکون للعبد منزله عند اللّه فما ینالها إلاّ بإحدی خصلتین:إمّا بذهاب ماله،أو ببلیّه فی جسده.

[۲۳66]24-عنه،عن ابن فضّال،عن مثنّی الحنّاط،عن أبی أسامه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال اللّه عزّ و جلّ:لو لا أن یجد عبدی المؤمن فی قلبه لعصبت رأس الکافر بعصابه حدید،لا یصدّع رأسه أبدا.

[۲۳67]25-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن حسین بن عثمان،عن عبد اللّه بن مسکان،عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:مثل المؤمن کمثل خامه الزّرع تکفئها الرّیاح کذا و کذا،و کذلک المؤمن تکفئه الأوجاع و الأمراض،و مثل المنافق کمثل الإرزیّه المستقیمه الّتی لا یصیبها شیء حتّی یأتیه الموت فیقصفه قصفا.

[۲۳۶۳]۲۱-عبد الرّحمان و ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که رسول خدا فرمود:خدا به کسی که در مال و تنش بهره ای برای او نیست، میلی ندارد.

[۲۳64]۲۲-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا خداوند عزّتمند مؤمن را به هر بلایی دچار کرده،به هر مرگی می میراند ولی عقلش را از بین نمی برد.نمی بینی که چگونه ابلیس بر مال و فرزندان و خانواده و بر همه چیز ایّوب چیره شد ولی نتوانست بر عقلش چیره شود.عقلش برای او باقی ماند تا با آن،خدا را به یکتایی بستاید.

[۲۳65]۲۳-سلیمان خالد روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:برای بنده نزد خدا جایگاهی است که جز با دو کیفیّت به آن نمی رسد:یا به از بین رفتن مالش یا به بلایی در تن.

[۲۳66]۲4-ابو اسامه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که خداوند شکوهمند فرموده است:اگر بندۀ مؤمنم غمی به دلش راه نمی داد،سر کافر را با دستاری آهنین می بستم تا هرگز سردرد نگیرد.

[۲۳67]25-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

حکایت مؤمن همچون حکایت ساقۀ گیاهی است که بادها آن را به این سو و آن سو تکان می دهند.که دردها و بیماری ها نیز مؤمن را به این سو و آن سو می برند.

و حکایت منافق همچون حکایت عصای آهنین بی خمی است که هیچ آسیبی به آن نمی رسد تا مرگ به سراغش بیاید و او را خرد کند.

[۲۳۶۸]۲۶-علیّ بن إبراهیم،عن هارون بن مسلم،عن مسعده بن صدقه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یوما لأصحابه:ملعون کلّ مال لا یزکّی،ملعون کلّ جسد لا یزکّی و لو فی کلّ أربعین یوما مرّه،فقیل:یا رسول اللّه،أمّا زکاه المال فقد عرفناها فما زکاه الأجساد؟فقال لهم:أن تصاب بآفه،قال:فتغیّرت وجوه الّذین سمعوا ذلک منه،فلمّا رآهم قد تغیّرت ألوانهم قال لهم:أتدرون ما عنیت بقولی؟قالوا:لا یا رسول اللّه،قال:بلی،الرّجل یخدش الخدشه و ینکب النّکبه و یعثر العثره و یمرض المرضه و یشاک الشّوکه و ما أشبه هذا،حتّی ذکر فی حدیثه اختلاج العین.

[۲۳۶۹]۲۷-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن فضّال، عن ابن بکیر قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام:أ یبتلی المؤمن بالجذام و البرص و أشباه هذا؟قال:

فقال:و هل کتب البلاء إلاّ علی المؤمن.

[۲۳۷۰]۲۸-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عمّن رواه،عن الحلبیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ المؤمن لیکرم علی اللّه حتّی لو سأله الجنّه بما فیها أعطاه ذلک من غیر أن ینتقص من ملکه شیئا و إنّ الکافر لیهون علی اللّه حتّی لو سأله الدّنیا بما فیها أعطاه ذلک من غیر أن ینتقص من ملکه شیئا.و إنّ اللّه لیتعاهد عبده المؤمن بالبلاء کما یتعاهد الغائب أهله بالطّرف،و إنّه لیحمیه الدّنیا کما یحمی الطّبیب المریض.

[۲۳۷۱]۲۹-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن محبوب،عن سماعه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

[۲۳۶۸]۲۶-مسعدۀ صدقه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که روزی رسول خدا به اصحابشان فرمودند:نفرین شده است هر مالی که پاک نشود،نفرین شده است هر بدنی که پاک نشود،اگرچه در هر چهل روز،یک بار باشد.گفتند:

ای رسول خدا ما می دانیم که پاک کنندۀ مال چیست ولی پاک کنندۀ بدن را نمی دانیم؟حضرت به آنان فرمود:[پاک کنندۀ بدن]آسیب خوردن است.در این هنگام چهره های آنان از شنیدن این سخن دگرگون شد.چون حضرت چنین دید،فرمود:آیا می فهمید که مقصودم چیست؟گفتند:خیر،ای رسول خدا.فرمودند:بله،این که انسان خراشی بردارد،حادثه ای ببیند،سر بخورد، بیمار بشود،خاری به او بخورد و مانند این ها.چنان که تکان تکان خوردن و لرزیدن چشم را هم فرمود.

[۲۳۶۹]۲۷-ابن بکیر گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم:آیا مؤمن به جذام و پیسی و مانند این ها دچار می شود؟فرمودند:آیا بلا جز بر مؤمن نوشته شده است؟

[۲۳۷۰]۲۸-حلبی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا مؤمن نزد خدا گرامی است چنان که اگر او بهشت را با آنچه در آن است از خدا بخواهد،آن را می دهد بی آن که از حکومتش چیزی کاسته شود،و همانا کافر نزد خدا خوار است،چنان که اگر او دنیا را با آنچه در آن است از خدا بخواهد،آن را به او می دهد بی آن که چیزی از شهریاری اش کاسته شود.همانا خداوند بندۀ مؤمنش را به سبب بلا نگاه می دارد چنان که مرد غایب،خانواده اش را با تحفه ها نگاه می دارد.

و همانا او را از دنیا پرهیز می دهد چنان که پزشک،بیمار را پرهیز می دهد.

[۲۳۷۱]۲۹-سماعه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که در کتاب علی علیه السّلام آمده

إنّ فی کتاب علیّ علیه السّلام:أنّ أشدّ النّاس بلاء النّبیّون،ثمّ الوصیّون،ثمّ الأمثل، فالأمثل و إنّما یبتلی المؤمن علی قدر أعماله الحسنه،فمن صحّ دینه و حسن عمله اشتدّ بلاؤه،و ذلک أنّ اللّه عزّ و جلّ لم یجعل الدّنیا ثوابا لمؤمن و لا عقوبه لکافر،و من سخف دینه و ضعف عمله قلّ بلاؤه،و أنّ البلاء أسرع إلی المؤمن التّقیّ من المطر إلی قرار الأرض.

[۲۳۷۲] ۳۰-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن علیّ بن الحکم،عن مالک بن عطیّه،عن یونس بن عمّار قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:إنّ هذا الّذی ظهر بوجهی یزعم النّاس أنّ اللّه لم یبتل به عبدا له فیه حاجه،قال:فقال لی:لقد کان مؤمن آل فرعون مکنّع الأصابع، فکان یقول هکذا-و یمدّ یدیه-و یقول: یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ .ثمّ قال لی:إذا کان الثّلث الأخیر من اللّیل فی أوّله،فتوضّ و قم إلی صلاتک الّتی تصلّیها فإذا کنت فی السّجده الأخیره من الرّکعتین الأولیین فقل و أنت ساجد:

«یا علیّ یا عظیم،یا رحمان یا رحیم،یا سامع الدّعوات،یا معطی الخیرات، صلّ علی محمّد و آل محمّد و أعطنی من خیر الدّنیا و الآخره ما أنت أهله و اصرف عنّی من شرّ الدّنیا و الآخره ما أنت أهله و اذهب عنّی بهذا الوجع-و تسمّیه-فإنّه قد غاظنی و أحزننی»و ألحّ فی الدّعاء قال فما وصلت إلی الکوفه حتّی أذهب اللّه به عنّی کلّه.

باب فضل فقراء المسلمین

[۲۳۷۳] ۱-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی،عن یونس،عن محمّد بن سنان،عن العلاء،عن ابن أبی یعفور،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

است:همانا سخت بلاترین مردمان پیامبران اند و سپس جانشینان ایشان و سپس به نیکی نزدیک ترین شان.و مؤمن به اندازۀ اعمال نیک خود بلا می بیند.پس هرکس درست دین و نیک و عمل باشد،بلایش سخت تر است؛ زیرا خداوند عزّتمند دنیا را پاداش مؤمن و کیفر کافر قرار نداده است و هرکس دینش بی مایه و عملش سست باشد،بلایش اندک است.همانا شتاب بلا به مؤمن پرهیزگار، بیشتر از شتاب باران به پستی های زمین است.

[۲۳۷۲] ۳۰-یونس عمّار گفته است:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:دربارۀ این چیزی که بر صورتم پیدا شده،مردم می پندارند که خداوند هیچ بنده ای را که به او میل دارد به این بلا دچار نمی کند.حضرت به من فرمودند:مؤمن خاندان فرعون انگشتانش شل بود و با این حال دستانش را دراز می کرد و می گفت:«ای مردم از این فرستادگان پیروی کنید». [یس(۳۶): ۲۰]سپس حضرت به من فرمودند:

وقتی ثلث پایانی شب فرارسید،در آغازش وضو بگیر و نمازت را بخوان و چون به سجده پایانی دو رکعت نخستین رفتی در حال سجده بگو:«یا علیّ یا عظیم یا رحمن یا رحیم یا سامع الدّعوات یا معطی الخیرات صلّ علی محمّد و آل محمّد و اعطنی من خیر الدّنیا و الآخره ما انت اهله و اصرف عنّی من شرّ الدّنیا و الآخره ما أنت اهله و اذهب عنّی بهذا الوجع-و نامش را می بری-فانّه قد غاظنی و احزننی».

و اصرار کن.او گفته است:من هنوز به کوفه نرسیده بودم که خداوند همۀ آن را از بین برد.

فضیلت نیازمندان مسلمان

[۲۳۷۳] ۱-ابن ابو یعفور روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا

إنّ فقراء المسلمين يتقلّبون فى رياض الجنّه قبل أغنيائهم بأربعين خريفا، ثمّ قال:سأضرب لک،مثل ذلک إنّما مثل ذلک مثل سفينتين مرّ بهما على عاشر فنظر فى إحداهما فلم ير فيها شيئا،فقال:أسربوها،و نظر فى ا[الأ]خرى فإذا هى موقوره فقال:احبسوها.

[۲۳۷4]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن سعدان قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:المصائب منح من اللّه و الفقر مخزون عند اللّه.

[۲۳۷5]۳-و عنه رفعه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:يا علىّ،إنّ اللّه جعل الفقر أمانه عند خلقه،فمن ستره أعطاه اللّه مثل أجر الصّائم،القائم و من أفشاه إلى من يقدر على قضاء حاجته فلم يفعل فقد قتله،أما إنّه ما قتله بسيف و لا رمح و لكنّه قتله بما نكى من قلبه.

[۲۳۷6]4-عنه،عن محمّد بن علىّ،عن داود الحذّاء،عن محمّد بن صغير، عن جدّه شعيب،عن مفضّل قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:كلّما ازداد العبد إيمانا ازداد ضيقا فى معيشته.

[۲۳۷۷]5-و بإسناده قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:لو لا إلحاح المؤمنين على اللّه فى طلب الرّزق لنقلهم من الحال الّتى هم فيها إلى حال أضيق منها.

[۲۳۷۸]6-عنه،عن بعض أصحابه،رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:ما أعطى عبد من الدّنيا إلاّ اعتبارا،و ما زوى عنه إلاّ اختبارا.

[۲۳۷۹]۷-عنه،عن نوح بن شعيب و أبى إسحاق الخفّاف،عن رجل،

نیازمندان مسلمان چهل پاییز پیش از توانگران شان در باغ های بهشت می گردند.

سپس فرمودند:برایت مثلی می آورم.حکایت این مسأله،حکایت دو کشتی تهی و پربار است که از پیش خراج گیری عبور کنند.که چون او به یکی از آن ها بنگرد و چیزی نبیند،می گوید:او را رها کنید و وقتی دیگری را پربار ببیند،می گوید:

این را متوقّف کنید.

[۲۳۷۴]۲-سعدان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:مصیبت ها داد و دهش خداوندند و فقر و نیازمندی گنجینه اش.

[۲۳۷۵]۳-همو حدیثی را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده که رسول خدا فرمودند:ای علی همانا خداوند فقر را امانتی نزد آفریدگانش نهاد،که هرکس آن را بپوشاند خداوند،پاداش روزه دار شب زنده دار را به او می دهد و هرکس آن را نزد کسی آشکار کند که می تواند نیازش را برآورد،ولی برنمی آورد او را کشته است.آری او را با شمشیر و نیزه نکشته است بلکه او را با زخمی در دلش کشته است.

[۲۳۷۶]4-مفضّل روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرگاه به ایمان بنده ای افزوده شود تنگنای زندگی اش نیز افزایش می یابد.

[۲۳۷۷]5-همو روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:اگر اصرار مؤمنان در طلب روزی نبود،خداوند ایشان را به حالی تنگناتر می انداخت.

[۲۳۷۸]6-یکی از اصحاب حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده، روایت کرده که فرمودند:از دنیا چیزی به بنده ای داده نشد مگر برای عبرت و چیزی از او گرفته نشد مگر برای امتحان.

[۲۳۷۹]۷-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:در دولت باطل

عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لیس لمصاص شیعتنا فی دوله الباطل إلاّ القوت،شرّقوا إن شئتم أو غرّبوا لن ترزقوا إلاّ القوت.

[۲۳۸۰]۸-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن الحسن الأشعریّ،عن بعض مشایخه،عن إدریس بن عبد اللّه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:یا علیّ،الحاجه أمانه اللّه عند خلقه فمن کتمها علی نفسه أعطاه اللّه ثواب من صلّی،و من کشفها إلی من یقدر أن یفرّج عنه و لم یفعل فقد قتله،أما إنّه لم یقتله بسیف و لا سنان و لا سهم و لکن قتله بما نکی من قلبه.

[۲۳۸۱]۹-و عنه،عن أحمد،عن علیّ بن الحکم،عن سعدان قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إنّ اللّه عزّ و جلّ یلتفت یوم القیامه إلی فقراء المؤمنین شبیها بالمعتذر إلیهم فیقول:و عزّتی و جلالی ما أفقرتکم فی الدّنیا من هوان بکم علیّ و لترونّ ما أصنع بکم الیوم،فمن زوّد أحدا منکم فی دار الدّنیا معروفا فخذوا بیده فأدخلوه الجنّه،قال:فیقول رجل منهم:یا ربّ،إنّ أهل الدّنیا تنافسوا فی دنیاهم فنکحوا النّساء و لبسوا الثّیاب اللّیّنه و أکلوا الطّعام و سکنوا الدّور و رکبوا المشهور من الدّوابّ فأعطنی مثل ما أعطیتهم فیقول تبارک و تعالی،لک و لکلّ عبد منکم مثل ما أعطیت أهل الدّنیا منذ کانت الدّنیا إلی أن انقضت الدّنیا سبعون ضعفا.

[۲۳۸۲] ۱۰-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن إبراهیم بن عقبه،عن إسماعیل بن سهل و إسماعیل بن عبّاد جمیعا،یرفعانه إلی أبی عبد اللّه قال:

ما کان من ولد آدم مؤمن إلاّ فقیرا و لا کافر إلاّ غنیّا حتّی جاء إبراهیم علیه السّلام

برای شیعیان خالص ما جز قوت بخور و نمیر نیست.اگر خواهید به مشرق و مغرب بروید،هرگز جز قوت،روزی داده نمی شوید.

[۲۳۸۰]۸-ادریس عبد اللّه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند:ای علی،نیاز،امانت خدا نزد آفریدگان است که هرکس آن را نزد خودش نهان کند،خداوند پاداش نمازگزار را به او می دهد و هرکس آن را نزد کسی آشکار کند که می تواند نیازش را برآورد و برنمی آورد،او را کشته است هان که او را به شمشیر و نیزه و تیر نکشته،بلکه او را به زخمی در دلش کشته است.

[۲۳۸۱]۹-سعدان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا خداوند عزّتمند در روز قیامت مانند عذرخواهان،به فقیران مؤمن روکرده،می فرماید:

سوگند به عزّت و شکوهم که شما را در دنیا برای خواری تان در نزد من فقیر نکردم و امروز می بینید که با شما چه می کنم.پس هرکس در خانۀ دنیا به یکی از شما نیکی کرده،دستش را بگیرید و او را به بهشت ببرید،مردی از میان ایشان می گوید:پروردگارا اهل دنیا در جهان خودشان با یکدیگر مسابقه گذاشته،با زنان ازدواج کردند و جامه های نرم پوشیدند،خوراک ها خوردند و در خانه ها نشستند و بر چارپایان نامدار سوار شدند.اینک به من نیز چنان بده که به آنان دادی.خداوند پاک و والا می فرماید:هفتاد برابر آنچه از آغاز تا پایان دنیا به اهل دنیا داده ام برای تو و هر بنده ای مانند تو باد.

[۲۳۸۲]۱۰-اسماعیل عبّاد حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده، روایت کرده که فرمودند:از فرزندان آدم هرکس مؤمن بود،فقیر بود و هرکس کافر

فقال: رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا فصيّر اللّه فى هؤلاء أموالا و حاجه و فى هؤلاء أموالا و حاجه.

[۲۳۸۳]۱۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

جاء رجل موسر إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم نقىّ الثّوب،فجلس إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم،فجاء رجل معسر درن الثّوب فجلس إلى جنب الموسر،فقبض الموسر ثيابه من تحت فخذيه،فقال له رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:أخفت أن يمسّک من فقره شىء؟قال:لا،قال:فخفت أن يصيبه من غناک شىء؟ قال:لا،قال:فخفت أن يوسّخ ثيابک؟قال:لا،قال:فما حملک على ما صنعت؟ فقال:يا رسول اللّه، إنّ لى قرينا يزيّن لى كلّ قبيح و يقبّح لى كلّ حسن،و قد جعلت له نصف مالى، فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم للمعسر:أ تقبل؟قال:لا،فقال له الرّجل:و لم؟قال:أخاف أن يدخلنى ما دخلک.

[۲۳۸4]۱۲-علىّ بن إبراهيم،عن علىّ بن محمّد القاسانىّ،عن القاسم بن محمّد،عن سليمان بن داود المنقرىّ،عن حفص بن غياث،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

فى مناجاه موسى عليه السّلام:يا موسى،إذا رأيت الفقر مقبلا فقل:مرحبا بشعار الصّالحين،و إذا رأيت الغنى مقبلا فقل:ذنب عجّلت عقوبته.

[۲۳۸5]۱۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:طوبى للمساكين بالصّبر و هم الّذين يرون ملكوت السّماوات و الأرض.

بود،توانگر.تا ابراهیم علیه السّلام آمد و عرض کرد:«پروردگارا ما را وسیلۀ آزمایش کافران قرار نده.»[ممتحنه(60):5]پس خداوند مال ها و نیازی را در اینان و مال ها و نیازی را در آنان نهاد.

[۲۳۸۳]۱۱-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:مرد توانگر پاکیزه جامه ای به نزد رسول خدا آمد و در کنارش نشست.آن گاه مرد تنگدست چرکین جامه ای آمد و در کنار آن توانگر نشست.مرد توانگر جامه اش را زیر پاهایش کشید تا به پاهای آن مرد نخورد.رسول خدا به او فرمودند:آیا ترسیدی که از فقر او چیزی به تو برسد؟او عرض کرد:نه.حضرت فرمودند:پس ترسیدی که از توانگری ات چیزی به او برسد؟عرض کرد:نه.حضرت فرمودند:

ترسیدی که جامه هایت آلوده شود؟عرض کرد:نه.فرمودند:پس چه چیزی تو را به این کار واداشت؟عرض کرد:ای رسول خدا من هم نشینی دارم که زشتی ها را زیبا و زیبایی ها را زشت می نماید.و اینک من نیم مالم را به این مرد می دهم.

رسول خدا به مرد تنگدست فرمود:آیا می پذیری؟او عرض کرد:نه.مرد توانگر به او گفت:چرا؟او گفت:می ترسم چنان کنم که تو کردی.

[۲۳۸4]۱۲-حفص غیاث از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که در مناجات موسی علیه السّلام آمده است:ای موسی وقتی دیدی فقر به تو رو آورده،بگو:خوش آمدی ای نشان نیکوکاران.و چون دیدی توانگری به تو رو می آورد،بگو:گناهی است که کیفرش شتاب کرده است.

[۲۳۸5]۱۳-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند:خوشا تهی دستانی که شکیبایی می ورزند.و آنان کسانی هستند که شهریاری آسمان ها و زمین را می بینند.

[۲۳۸۶]4 ۱-و بإسناده قال:قال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:

يا معشر المساكين،طيبوا نفسا و أعطوا اللّه الرّضا من قلوبكم يثبكم اللّه عزّ و جلّ على فقركم،فإن لم تفعلوا فلا ثواب لكم.

[۲۳۸۷]5 ۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر،عن عيسى الفرّاء،عن محمّد بن مسلم،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إذا كان يوم القيامه أمر اللّه تبارک و تعالى مناديا ينادى بين يديه:أين الفقراء؟فيقوم عنق من النّاس كثير،فيقول:عبادى،فيقولون:لبّيک ربّنا،فيقول:

إنّى لم أفقركم لهوان بكم علىّ و لكنّى إنّما اخترتكم لمثل هذا اليوم،تصفّحوا وجوه النّاس فمن صنع إليكم معروفا لم يصنعه إلاّ فىّ فكافوه عنّى بالجنّه.

[۲۳۸۸]6 ۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن إبراهيم الحذّاء،عن محمّد بن صغير،عن جدّه شعيب،عن مفضّل قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:لو لا إلحاح هذه الشّيعه على اللّه فى طلب الرّزق لنقلهم من الحال الّتى هم فيها إلى ما هو أضيق منها.

[۲۳۸۹]۷ ۱-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن فضّال، عن محمّد بن الحسين بن كثير الخزّاز،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال لى:أما تدخل السّوق؟أما ترى الفاكهه تباع؟و الشّىء ممّا تشتهيه؟ فقلت:بلى،فقال:أما إنّ لک بكلّ ما تراه فلا تقدر على شرائه،حسنه.

[۲۳۹۰]۸ ۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن علىّ بن عفّان،عن مفضّل بن عمر،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه جلّ ثناؤه ليعتذر إلى عبده المؤمن المحوج فى الدّنيا كما يعتذر الأخ إلى أخيه،فيقول:و عزّتى و جلالى ما أحوجتک فى الدّنيا من هوان كان بک

[۲۳۸۶]۱۴-همو روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند:ای مردمان تهی دست خوشدل باشید و رضایتی قلبی به خداوند بدهید تا او برای فقرتان به شما پاداش دهد.و اگر چنین نکنید،پاداشی ندارید.

[۲۳۸۷]۱۵-محمّد مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:چون روز قیامت شود خداوند پاک و والا به منادی ای فرمان می دهد تا در پیشگاهش فریاد کند:فقیران کجایند؟گروه بسیاری از مردمان برمی خیزند.پس خداوند می فرماید:بندگان من؟آنان می گویند:بله پروردگار ما.خداوند می فرماید:همانا شما را برای خواری تان در نزد خودم فقیر نکردم،بلکه همانا شما را برای چنین روزی برگزیدم.پس در چهره های مردمان جستجو کنید تا هرکس را که به شما نیکی ای کرده،که جز برای من نکرده از جانب من به بهشت ببرید.

[۲۳۸۸]۱۶-مفضّل روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:اگر اصرار این شیعیان در طلب روزی نبود،خداوند ایشان را به حالی تهی دستانه تر از آنچه هستند،می انداخت.

[۲۳۸۹]۱۷-محمّد بن حسین بن کثیر خزّاز گفته است:حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند:آیا به بازار می روی؟آیا میوه ها و چیزهایی که به فروش می رسد و تو دلت می خواهد،می بینی؟من عرض کردم:بله.فرمودند:بدان برای هر آنچه می بینی و نمی توانی بخری،حسنه ای است.

[۲۳۹۰]۱۸-مفضّل روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا خداوند بزرگ ستایش،از بندۀ مؤمن نیازمندش در دنیا چنان عذر می خواهد که برادر از برادرش عذرخواهی می کند.و آن گاه می فرماید:سوگند به عزّت و شکوهم که تو را برای خواری ات در نزد خودم نیازمند نکردم.اینک این پرده را بردار و بنگر که به

علىّ فارفع هذا السّجف فانظر إلى ما عوّضتک من الدّنيا،قال:فيرفع فيقول:ما ضرّنى ما منعتنى مع ما عوّضتنى.

[۲۳۹۱]۱۹-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن هشام بن الحكم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا كان يوم القيامه قام عنق من النّاس حتّى يأتوا باب الجنّه فيضربوا باب الجنّه،فيقال لهم:من أنتم؟فيقولون:نحن الفقراء،فيقال لهم:أقبل الحساب؟ فيقولون:ما أعطيتمونا شيئا تحاسبونّا عليه،فيقول اللّه عزّ و جلّ:صدقوا، ادخلوا الجنّه.

[۲۳۹۲]۲۰-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن مبارک غلام شعيب قال:

سمعت أبا الحسن موسى عليه السّلام يقول:إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول:إنّى لم أغن الغنىّ لكرامه به علىّ و لم أفقر الفقير لهوان به علىّ،و هو ممّا ابتليت به الأغنياء بالفقراء و لو لا الفقراء،لم يستوجب الأغنياء الجنّه.

[۲۳۹۳]۲۱-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن إسحاق بن عيسى،عن إسحاق بن عمّار و المفضّل بن عمر قالا:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:مياسير شيعتنا أمناؤنا على محاويجهم،فاحفظونا فيهم يحفظكم اللّه.

[۲۳۹۴]۲۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن هشام بن سالم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:الفقر أزين للمؤمن من العذار على خدّ الفرس.

[۲۳۹۵]۲۳-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن ابن محبوب عن

جای آن دنیا چه به تو داده ام.او پرده را برمی دارد و آن گاه می گوید:با این چیزی که به من دادی،از آنچه مرا بازداشتی زیان نکردم.

[۲۳۹۱]۱۹-هشام حکم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرموده اند:چون روز قیامت شود،گروهی از مردمان برخاسته،تا در بهشت می آیند و آن را به صدا درمی آورند،به آنان گفته می شود:شما کیستید؟آنان می گویند:ما نیازمندان هستیم.به آنان گفته می شود:آیا پیش از حساب رسی آمده اید؟آنان می گویند:به ما چیزی ندادید که برایش حساب بکشید.آن گاه خداوند عزّتمند می فرماید:

درست می گویند،به بهشت درآیید.

[۲۳۹۲]۲۰-مبارک غلام شعیب گفت:از حضرت موسی الکاظم علیه السّلام شنیدم می فرماید:همانا خداوند شکوهمند می فرماید:من توانگر را به سبب گرامی بودنش در نزد خودم توانگر نکردم و نیز فقیر را به سبب خوار بودنش در نزد خودم فقیر نکردم.این از چیزهایی است که توانگران را با آن آزمودم.و اگر نیازمندان نبودند،توانگران سزاوار بهشت نمی شدند.

[۲۳۹۳]۲۱-اسحاق عمّار و مفضّل عمر روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:توانگران شیعیان ما امانتداران ما بر نیازمندان شیعه اند.پس ما را در میان ایشان حفظ کنید تا خدا شما را نگاه دارد.

[۲۳۹۴]۲۲-هشام سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:فقر برای مؤمن آراسته تر از لگام بر عذار اسب است.

[۲۳۹۵]۲۳-سعید مسیّب گفته است:از حضرت سجّاد علیه السّلام دربارهٔ این آیه پرسیدم:

عبد اللّه بن غالب،عن أبيه،عن سعيد بن المسيّب قال:

سألت علىّ بن الحسين عليهما السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ لَوْ لا ٰ أَنْ يَكُونَ النّاسُ أُمَّةً وٰاحِدَةً قال:عنى بذلک أمّه محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أن يكونوا على دين واحد كفّارا كلّهم لَجَعَلْنا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ و لو فعل اللّه ذلک بأمّه محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لحزن المؤمنون و غمّهم ذلک و لم يناكحوهم و لم يوارثوهم.

باب

[۲۳۹۶]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن أبان بن عبد الملک قال:حدّثنى بكر الأرقط،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أو عن شعيب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه دخل عليه واحد فقال:

أصلحک،اللّه إنّى رجل منقطع إليكم بمودّتى و قد أصابتنى حاجه شديده و قد تقرّبت بذلک إلى أهل بيتى و قومى فلم يزدنى بذلک منهم إلاّ بعدا،قال:فما آتاک اللّه خير ممّا أخذ منک،قال:جعلت فداک ادع اللّه لى أن يغنينى عن خلقه قال إنّ اللّه قسّم رزق من شاء على يدى من شاء،و لكن سل اللّه أن يغنيک عن الحاجه الّتى تضطرّک إلى لئام خلقه.

[۲۳۹۷]۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

الفقر الموت الأحمر،فقلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:الفقر من الدّينار و الدّرهم؟ فقال:لا،و لكن من الدّين.

باب أنّ للقلب أذنين ينفث فيهما الملک و الشّيطان

[۲۳۹۸]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن حمّاد،عن

«اگر نبود که مردمان یک گروه می شدند.»[زخرف(۴۳):۳۳]فرمودند:مقصود امّت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند که[اگر نبود که]همگی بر یک دین کافر می شدند«سقف خانه های کافران به خداوند رحمتگر را نقره می کردیم.» [زخرف(۴۳):۳۳]و اگر خداوند با امّت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-چنین می کرد،مؤمنان اندوهگین می شدند،این کار،ایشان را غمگین می کرد و آن گاه ازدواج از میان آنان رخت بربسته،دیگر میان خودشان ارث نمی گذاشتند.

باب

[۲۳۹۶]۱-بکر ارقط یا شعیب گفته اند،شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السّلام آمده،عرض کرد:خدا کارت را بسامان کند من مردی ام که دوستی ام را متوجّه شما کرده ام و اینک سخت نیازمند شده ام.به نزد خاندان و خویشانم رفتم ولی این کارم جز دوری از آنان به من نیفزود.حضرت فرمود:آنچه خدا به تو داده بهتر از چیزی است که از تو گرفته شده است.او عرض کرد:جانم فدایت از خدا بخواه که مرا از بندگانش بی نیاز کند.حضرت فرمودند:خداوند روزی هرکسی را به دست کسی دیگر تقسیم کرده است.ولی تو از خدا درخواست کن که تو را از نیازمندی به آفریدگان پست نگاه دارد.

[۲۳۹۷]۲-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:فقر،مرگ سرخ است.من به ایشان عرض کردم:فقر در دینار و درهم؟فرمودند:نه،بلکه در دین.

قلب دو گوش دارد که فرشته و شیطان در آن دو می دمند

[۲۳۹۸]۱-حمّاد روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هیچ قلبی نیست

أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ما من قلب إلاّ و له أذنان،علی إحداهما ملک مرشد و علی الأخری شیطان مفتن،هذا یأمره و هذا یزجره،الشّیطان یأمره بالمعاصی و الملک یزجره عنها، و هو قول اللّه عزّ و جلّ: عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمٰالِ قَعِیدٌ مٰا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ.

[۲۳۹۹]۲-الحسین بن محمّد،عن أحمد بن إسحاق،عن سعدان،عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ للقلب أذنین،فإذا همّ العبد بذنب قال له روح الإیمان:لا تفعل،و قال له الشّیطان،افعل،و إذا کان علی بطنها نزع منه روح الإیمان.

[۲۴۰۰]۳-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن علیّ بن الحکم،عن سیف بن عمیره،عن أبان بن تغلب،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ما من مؤمن إلاّ و لقلبه أذنان فی جوفه،أذن ینفث فیها الوسواس الخنّاس، و أذن ینفث فیها الملک،فیؤیّد اللّه المؤمن بالملک،فذلک قوله: وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.

باب الرّوح الّذی أیّد به المؤمن

[۲۴۰۱]۱-الحسین بن محمّد؛و محمّد بن یحیی،جمیعا عن علیّ بن محمّد بن سعد،عن محمّد بن مسلم،عن أبی سلمه،عن محمّد بن سعید بن غزوان، عن ابن أبی نجران،عن محمّد بن سنان،عن أبی خدیجه قال:

دخلت علی أبی الحسن علیه السّلام فقال لی:إنّ اللّه تبارک و تعالی أیّد المؤمن بروح منه تحضره فی کلّ وقت یحسن فیه و یتّقی،و تغیب عنه فی کلّ وقت

که دو گوش نداشته باشد.که بر یکی از آن ها فرشته ای هدایتگر است و بر دیگری شیطانی گمراه گر.این فرمان می دهد و آن باز می دارد.شیطان به گناه فرمان دهد و فرشته از آن باز می دارد.چنان که خداوند فرموده است:«بر راست و چپ او نشسته ای است.سخنی نمی گوید مگر این که مراقبی در کنارش حاضر است.» [قاف(50):

۱۷ و ۱۸].

[۲۳۹۹]۲-ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:قلب دو گوش دارد که هرگاه بنده قصد گناه کند روح ایمان از آن گوش می گوید:نکن.و شیطان می گوید:بکن.و وقتی بنده بر شکم زنی بیفتد،روح ایمان از او جدا می شود.

[۲۴۰۰]۳-ابان تغلب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هیچ مؤمنی نیست که برای قلب درونش دو گوش نباشد:گوشی که شیطان وسوسه گر در آن می دمد و گوش دیگری که فرشته در آن می دمد.و خدا مؤمن را با فرشته،نیرومند می کند.چنان که فرموده است:«و ایشان را با روحی از سوی خودش نیرومند ساخت.» [مجادله(۵۸):۲۲]

روحی که مؤمن با آن نیرومند شده است.

[۲۴۰۱]۱-ابو خدیجه گفته است:به نزد حضرت ابو الحسن علیه السّلام رفتم و ایشان به من فرمودند:همانا خدای پاک و والا مؤمن را با روحی از سوی خودش نیرومند ساخته است که هرگاه او نیکی و پرهیزگاری می کند،با او است و هرگاه گناه می کند،

يذنب فيه و يعتدى،فهى معه تهتزّ سرورا عند إحسانه و تسيخ فى الثّرى عند إساءته،فتعاهدوا عباد اللّه نعمه بإصلاحكم أنفسكم تزدادوا يقينا و تربحوا نفيسا ثمينا،رحم اللّه امرأ همّ بخير فعمله أو همّ بشرّ فارتدع عنه،ثمّ قال:نحن نؤيّد الرّوح بالطّاعه للّه و العمل له.

باب الذّنوب

[٢٤٠ ٢]١-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن طلحه بن زيد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان أبى عليه السّلام يقول:ما من شىء أفسد للقلب من خطيئه،إنّ القلب ليواقع الخطيئه فما تزال به حتّى تغلب عليه فيصيّر أعلاه أسفله.

[٢٤٠ ٣]٢-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن عبد اللّه بن مسكان،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: فَمٰا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النّٰارِ فقال:

ما أصبرهم على فعل ما يعلمون أنّه يصيّرهم إلى النّار.

[٢٤٠ 4]٣-عنه،عن أبيه،عن النّضر بن سويد،عن هشام بن سالم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أما إنّه ليس من عرق يضرب و لا نكبه و لا صداع و لا مرض إلاّ بذنب،و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ فى كتابه: وَ مٰا أَصٰابَكُمْ مِنْ مُصِيبَهٍ فَبِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قال:ثمّ قال:و ما يعفو اللّه أكثر ممّا يؤاخذ به.

[٢٤٠ 5]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد،عن حريز،عن الفضيل بن يسار،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

از او دور است هنگام نیکی اش از شادی می لرزد و هنگام بدی اش در خاک فرومی رود.پس ای بندگان خدا،نعمت های او را با اصلاح نفستان نگاه دارید تا به یقین تان بیفزاید و سودی ارجمند و گران ببرید،خدا بنده ای را بیامرزد که آهنگ خیر کرده،انجامش می دهد یا آهنگ شرّ کرده،از آن دوری می جوید.

سپس فرمودند:و آن روح را ما به سبب اطاعت از خداوند و عمل برای او تقویت می کنیم.

گناهان

[۲۴۰۲]۱-طلحۀ زید روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:پدرم علیه السّلام می فرمودند:هیچ چیزی برای دل ویرانگرتر از گناه نیست.همانا دل به گناه می چسبد و پیوسته با آن می ماند تا گناه بر آن چیره می شود و آن را زیرورو می کند.

[۲۴۰۳]۲-مردی دربارۀ این آیه فَمٰا أَصْبَرَهُمْ عَلَی النّٰارِ :چقدر بر آتش شکیبایند.) [بقره(۲):۱۷۵]روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:چه شکیبایند در انجام چیزی که می دانند ایشان را به دوزخ می اندازد.

[۲۴۰4]۳-هشام سالم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هان که هر رگی بزند و هر رنجی برسد و هر سردرد و بیماری ای به سبب گناه است.و این سخن خداوند است که در کتابش می فرماید:«و هر رنجی که به شما می رسد به سبب چیزی است که به دست خودتان کرده اید،با این که خدا از گناهان بسیاری درمی گذرد.» [شورا(۴۲): ۳۰]سپس فرمودند:و آنچه خداوند درمی گذرد فراوان تر از چیزی است که کیفرش می دهد.

[۲۴۰5]4-فضیل یسار روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:هر مصیبتی

ما من نكبه تصيب العبد إلاّ بذنب،و ما يعفو اللّه عنه أكثر.

[24٠6]5-علىّ،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول:لا تبدينّ عن واضحه و قد عملت الأعمال الفاضحه،و لا يأمن البيات من عمل السّيّئات.

[24٠7]6-عنه،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن إبراهيم بن عبد الحميد،عن أبى أسامه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول:تعوّذوا باللّه من سطوات اللّه باللّيل و النّهار،قال:قلت له،و ما سطوات اللّه؟قال:الأخذ على المعاصى.

[24٠8]7-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن أبيه،عن سليمان الجعفرىّ،عن عبد اللّه بن بكير،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

الذّنوب كلّها شديده و أشدّها ما نبت عليه اللّحم و الدّم،لأنّه إمّا مرحوم و إمّا معذّب،و الجنّه لا يدخلها إلاّ طيّب.

[24٠9]8-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الوشّاء،عن أبان، عن الفضيل بن يسار،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ العبد ليذنب الذّنب فيزوى عنه الرّزق.

[24١٠]9-علىّ بن محمّد،عن صالح بن أبى حمّاد،عن محمّد بن إبراهيم النّوفلىّ،عن الحسين بن مختار،عن رجل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ملعون ملعون من عبد الدّينار و الدّرهم ملعون ملعون من كمّه أعمى،ملعون ملعون من نكح بهيمه.

[24١١] ١٠-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الوشّاء،عن علىّ بن

که به بنده می رسد به سبب گناه است.و آنچه خداوند عفو می کند فراوان تر است.

[۲۴۰۶]5-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود:وقتی اعمال رسواکننده کرده ای،دندان هایت را به خنده آشکار نکن.

و هر که گناه کرده نباید شب را ایمن بخوابد.

[۲۴۰۷]6-ابو اسامه گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:از یورش های خداوند در شبانه روز به خدا پناه ببرید.من عرض کردم:یورش خداوند چیست؟فرمودند:به گناه گرفتن بنده است.

[۲۴۰۸]۷-زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:همهٔ گناهان سخت اند ولی سخت ترین آن ها گناهی است که گوشت و خون بر آن روییده باشد؛زیرا یا مورد رحمت قرار می گیرد و یا کیفر می شود.درحالی که جز پاکیزگان[از گناه]به بهشت نمی روند.

[۲۴۰۹]۸-فضیل یسار روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:چون بنده ای گناه کند،روزی از او کناره می گیرد.

[۲۴۱۰]۹-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

نفرین شده است،نفرین شده است کسی که بندهٔ زر و سیم گردد،نفرین شده است،نفرین شده است کسی که کوری را کور کند،نفرین شده است،نفرین شده است کسی که با چارپایی نزدیکی کند.

[۲۴۱۱]۱۰-ابو بصیر گفته است:از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید:از گناهان

أبی حمزه،عن أبی بصیر،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

سمعته یقول:اتّقوا المحقّرات من الذّنوب فإنّ لها طالبا،یقول أحدکم:

أذنب و أستغفر؛إنّ اللّه عزّ و جلّ یقول: وَ نَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ و قال عزّ و جلّ: إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّماواتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ.

[۲۴۱۲]۱۱-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن فضّال،عن ثعلبه،عن سلیمان بن طریف،عن محمّد بن مسلم،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سمعته یقول:إنّ الذّنب یحرم العبد الرّزق.

[۲۴۱۳]۱۲-محمّد بن یحیی،عن عبد اللّه بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن أبان بن عثمان،عن الفضیل،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ الرّجل لیذنب الذّنب فیدرأ عنه الرّزق،و تلا هذه الآیه إِذْ أَقْسَمُوا لَیَصْرِمُنَّها مُصْبِحِینَ وَ لا یَسْتَثْنُونَ فَطافَ عَلَیْها طائِفٌ مِنْ رَبِّکَ وَ هُمْ نائِمُونَ.

[۲۴۱4]۱۳-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن ابن بکیر،عن أبی بصیر قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:إذا أذنب الرّجل خرج فی قلبه نکته سوداء،فإن تاب انمحت،و إن زاد زادت حتّی تغلب علی قلبه فلا یفلح بعدها أبدا.

[۲۴۱5]14-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن أبی أیّوب،عن محمّد بن مسلم،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ العبد یسأل اللّه الحاجه فیکون من شأنه قضاؤها إلی أجل قریب أو إلی وقت بطیء،فیذنب العبد ذنبا فیقول اللّه تبارک و تعالی للملک:لا تقض حاجته و احرمه إیّاها،فإنّه تعرّض لسخطی و استوجب الحرمان منّی.

ناچیز پروا کنید.که برای آن ها نیز بازجویی است.گاهی یکی از شما می گوید:

گناه می کنم و آمرزش می خواهم.همانا خدای عزّتمند می فرماید:«آنچه را پیش فرستاده اند و آثارشان را خواهیم نوشت و هرچیزی را در امامی روشنگر شماره کرده ایم.» [یاسین(۳۶):۱۲]و فرموده است:«همانا اگر عملی به اندازۀ دانۀ خردلی در درون صخره یا در آسمان ها یا در زمین باشد،خداوند آن را می آورد که خداوند باریک بین و آگاه است.»

[۲۴۱۲]۱۱-محمّد مسلم گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

همانا گناه،بنده را از روزی محروم می کند.

[۲۴۱۳]۱۲-فضیل روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:وقتی مرد گناه می کند،روزی از او دور می شود.و این آیه را خواندند:«وقتی سوگند خوردند که بامدادان میوه ها را بچینند و إن شاء اللّه نگفتند،از جانب خداوند درحالی که آنان در خواب بودند بلایی بر سرشان چرخید.»[قلم(۶۸):۱۷ تا ۱۹]

[۲۴۱4]۱۳-ابو بصیر گفت:شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرماید:چون انسان گناه کند،در دلش نقطه ای سیاه بیرون می آید.که اگر توبه کند،آن نقطه از بین می رود ولی اگر زیاد کند سیاهی زیاد می شود و بر دلش چیره می شود که دیگر هرگز رستگار نمی گردد.

[۲۴۱5]14-محمّد مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:گاهی بنده از خدا چیزی می خواهد و چنان است که دیر یا زود به آن می رسد ولی گناه می کند و آن گاه خداوند پاک و والا به فرشته می فرماید:حاجتش را برنیاور و از آن محرومش کن؛زیرا او خود را به خشم من دچار کرد و سزاوار محرومیّت شد.

[24165]١-ابن محبوب،عن مالک بن عطيّه،عن أبی حمزه،عن أبی جعفر عليه السّلام قال:

سمعته يقول:إنّه ما من سنه،أقلّ مطرا من سنه و لكنّ اللّه يضعه حيث يشاء، إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا عمل قوم بالمعاصی صرف عنهم ما كان قدّر لهم من المطر فی تلک السّنه إلی غيرهم و إلی الفيافی و البحار و الجبال،و إنّ اللّه ليعذّب الجعل فی جحرها بحبس المطر عن الأرض الّتی هی بمحلّها بخطايا من بحضرتها و قد جعل اللّه لها السّبيل فی مسلک سوی محلّه أهل المعاصی،قال ثمّ قال أبو جعفر عليه السّلام:فاعتبروا يا أولی الأبصار.

[24167]٦-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن فضّال، عن ابن بكير،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ الرّجل يذنب الذّنب فيحرم صلاه اللّيل،و إنّ العمل السّيّی أسرع فی صاحبه من السّكّين فی اللّحم

[24168]٧-عنه،عن ابن فضّال،عن ابن بكير،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

من همّ بسيّئه فلا يعملها،فإنّه ربّما عمل العبد السّيّئه فيراه الرّبّ تبارک و تعالی فيقول:و عزّتی و جلالی لا أغفر لک بعد ذلک أبدا.

[24169]٨-الحسين بن محمّد،عن محمّد بن أحمد النّهدیّ،عن عمرو بن عثمان،عن رجل،عن أبی الحسن عليه السّلام قال:

حقّ علی اللّه أن لا يعصی فی دار إلاّ أضحاها للشّمس حتّی تطهّرها.

[24170]٩-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن محمّد بن الحسن بن شمّون،عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن الأصمّ،عن مسمع بن عبد الملک،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

[۲۴۱6]5 ۱۵-ابو حمزه گفته است:از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید:همانا هیچ سالی کم باران تر از سال دیگر نیست.بلکه خداوند آن را هرجا که بخواهد فرو می ریزد.همانا وقتی مردمی گناه می کنند خداوند عزّتمند باران تعیین شدهٔ آن سال برای آنان را از ایشان به سوی مردمانی دیگر و به سوی بیابان ها و دریاها و کوه ها برمی گرداند.و همانا خدا،سرگین غلطان را به سبب نباراندن بر زمینی که او در آن است و مردمان در حضورش گناه کرده اند،کیفر می دهد،درحالی که برای او راهی دیگر به محلّی غیر از محل اهل گناه هم قرار داده است.راوی گفته است:سپس حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:پس ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید.

[۲۴۱۷]6 ۱۶-ابن بکیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:گاهی مرد گناه می کند و از نماز شب محروم می شود.که همانا عمل زشت در صاحبش،سریع تر از چاقو در گوشت اثر می کند.

[۲۴۱۸]۷ ۱۷-ابن بکیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس قصد گناه کرد،انجامش ندهد که چه بسا بنده گناه کند و پروردگار پاک و والا او را دیده، بفرماید:سوگند به عزّت و شکوهم پس از این هرگز تو را نمی آمرزم.

[۲۴۱۹]۸ ۱۸-مردی روایت کرده که حضرت ابو الحسن علیه السّلام فرمودند:بر خدا سزا است که چون در خانه ای نافرمانی اش کنند،آن را[با ویران کردن]برای آفتاب آشکار کند تا پاکیزه اش گرداند.

[۲۴۲۰]۹ ۱۹-مسمع عبد الملک از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إنّ العبد ليحبس على ذنب من ذنوبه مائه عام و إنّه لينظر إلى أزواجه فى الجنّه يتنعّمن.

[٢٤٢١] ٢٠-أبو علىّ الأشعرىّ،عن عيسى بن أيّوب،عن علىّ بن مهزيار، عن القاسم بن عروه،عن ابن بكير،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال: [قال:]

ما من عبد إلاّ و فى قلبه نكته بيضاء،فإذا أذنب ذنبا خرج فى النّكته نكته سوداء،فإن تاب ذهب ذلک السّواد،و إن تمادى فى الذّنوب زاد ذلک السّواد حتّى يغطّى البياض،فإذا غطّى البياض لم يرجع صاحبه إلى خير أبدا و هو قول اللّه عزّ و جلّ: كَلاّ بَلْ رٰانَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ.

[٢٤٢٢] ٢١-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:لا تبدينّ عن واضحه و قد عملت الأعمال الفاضحه،و لا تأمن البيات و قد عملت السّيّئات.

[٢٤٢٣]٢٢-محمّد بن يحيى،و أبو علىّ الأشعرىّ،عن الحسين بن إسحاق عن علىّ بن مهزيار،عن حمّاد بن عيسى،عن أبى عمرو المدائنىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول:كان أبى عليه السّلام يقول:إنّ اللّه قضى قضاء حتما ألاّ ينعم على العبد بنعمه فيسلبها إيّاه حتّى يحدث العبد ذنبا يستحقّ بذلک النّقمه.

[٢٤٢٤]٢٣-علىّ بن إبراهيم:عن أبيه،عن ابن محبوب،عن جميل بن صالح،عن سدير قال:

سأل رجل أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: فَقٰالُوا رَبَّنٰا بٰاعِدْ بَيْنَ أَسْفٰارِنٰا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ الآيه،فقال:هؤلاء قوم كانت لهم قرى متّصله ينظر

فرمودند:همانا بنده برای هریک از گناهانش صد سال حبس می شود و او در این حال به همسرانش می نگرد که در بهشت بهره مندند.

[۲۴۲۱] ۲۰-زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:در دل هر بنده، نقطهٔ سپیدی است که چون گناه کند،در آن نقطه،نقطه ای سیاه بیرون می آید.که اگر توبه کند آن سیاهی از بین می رود ولی اگر در گناهان پافشارد آن سیاهی افزوده می شود تا سپیدی را بپوشاند.و چون سپیدی پوشیده گردد،صاحب آن هرگز به نیکی برنمی گردد،و این سخن خداوند عزّتمند است که فرمود:«چنین نیست،بلکه آنچه می کردند بر دلشان زنگار بست.» [مطّففین(۸۳):۱۴]

[۲۴۲۲] ۲۱-علی اسباط از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:وقتی اعمال رسواکننده کرده ای،دندان هایت را به خنده نگشا.و در حالی که زشتی کرده ای.شب را ایمن نخواب.

[۲۴۲۳] ۲۲-ابو عمرو مدائنی گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

پدرم علیه السّلام می فرمود:همانا خداوند به حکمی قطعی فرموده است:او به بنده نعمتی نمی دهد که سپس آن را بازپس بگیرد مگر بنده گناهی بکند که به سبب آن سزاوار کیفر شود.

[۲۴۲۴] ۲۳-سدیر روایت کرده که مردی از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این آیه پرسید:«گفتند پروردگارا میان سفرهای ما فاصله بینداز،و آنان به خودشان ستم کردند...» [سبا(۳۴):۱۹]حضرت فرمودند:ایشان مردمی بودند دارای شهرهای به هم پیوسته

بعضهم إلى بعض،و أنهار جاريه و أموال ظاهره فكفروا نعم اللّه عزّ و جلّ و غيّروا ما بأنفسهم من عافيهِ اللّه فغيّر اللّه ما بهم من نعمه و إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ فأرسل اللّه عليهم سيل العرم فغرّق قراهم و خرّب ديارهم و أذهب أموالهم و أبدلهم مكان جنّاتهم جَنَّتَيْنِ ذَواتَىْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَىْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ثمّ قال: ذٰلِکَ جَزَيْنٰاهُمْ بِمٰا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجٰازِى إِلاَّ الْكَفُورَ.

[۲۴۲۵]۲۴-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن سماعه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:ما أنعم اللّه على عبد نعمه فسلبها إيّاه حتّى يذنب ذنبا يستحقّ بذلک السّلب.

[۲۴۲۶]۲۵-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،و علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،جميعا عن ابن محبوب،عن الهيثم بن واقد الجزرىّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ اللّه عزّ و جلّ بعث نبيّا من أنبيائه إلى قومه و أوحى إليه أن قل لقومک:إنّه ليس من أهل قريه و لا[أ]ناس كانوا على طاعتى فأصابهم فيها سرّاء فتحوّلوا عمّا أحبّ إلى ما أكره إلاّ تحوّلت لهم عمّا يحبّون إلى ما يكرهون،و ليس من أهل قريه و لا أهل بيت كانوا على معصيتى فأصابهم فيها ضرّاء فتحوّلوا عمّا أكره إلى ما أحبّ إلاّ تحوّلت لهم عمّا يكرهون إلى ما يحبّون،و قل لهم:إنّ رحمتى سبقت غضبى فلا تنقطوا من رحمتى فإنّه لا يتعاظم عندى ذنب أغفره،و قل لهم:لا يتعرّضوا معاندين لسخطى و لا يستخفّوا بأوليائى فإنّ لى سطوات عند غضبى لا يقوم لها شىء من خلقى.

[۲۴۲۷]۲۶-علىّ بن إبراهيم الهاشمىّ،عن جدّه محمّد بن الحسن بن محمّد

-چنان که یکدیگر را می دیدند-و جوی های روان و مال هایی آشکار تا آن که نعمت های خداوند عزّتمند را ناسپاسی کردند و آنچه از عافیت الهی داشتند، دگرگون کردند و خدا نیز نعمتش را بر آنان دگرگون کرد:«و همانا خداوند آنچه را مردمی دارند دگرگون نمی کند تا آنان خودشان دگرگون کنند».پس سیلی ویرانگر بر آنان فرستاد و شهرهاشان را غرق ساخته،سرزمین هایشان را خراب کرده، مال هاشان را از بین برد و به جای باغ هاشان دو باغ از میوه های شورگز و اندکی سدر قرار داد مضمون سبا(۳۴):16،سپس فرمود:«ناسپاسان را چنین جزا دادیم و آیا ما جز ناسپاسان را کیفر می کنیم؟» [سبا(۳۴):۱۷].

[۲۴۲۵]۲۴-سماعه گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:خداوند به بنده نعمتی نمی دهد که آن را از او باز بگیرد مگر گناهی بکند که به سبب آن سزاوار بازگرفتن شود.

[۲۴۲۶]۲۵-هیثم بن واقد جزری گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

خداوند شکوهمند پیامبری از پیامبرانش را به سوی قومش برانگیخت و به او وحی فرستاد که به مردمت بگو:هر اهل شهر و مردمی که در فرمانبری من بوده اند و چون شادمانی ای به ایشان رسیده است.از آنچه من دوست می دارم به سوی آنچه ناپسند می دارم رفته اند من نیز از آنچه ایشان دوست می دارند به سوی آنچه ناپسند دارند رفته ام.و هرگاه اهل شهر و خاندانی در نافرمانی من بوده اند و وقتی سختی ای به ایشان رسیده از آنچه نمی پسندم به سوی آنچه می پسندم رفته اند،من نیز از آنچه نمی پسندیدند به سوی آنچه می پسندند رفته ام.به آنان بگو:همانا رحمت من پیش از خشم من است.پس،از رحمتم ناامید نشوید؛زیرا من گناهی که می آمرزم نزدم بزرگ نمی نماید.به آنان بگو:از روی خیره سری به خشم من دچار نشوند و دوستانم را خوار نشمارند؛زیرا من هنگام خشمم یورش هایی دارم که هیچ یک از آفریدگانم نمی توانند در برابرش ایستادگی کنند.

[۲۴۲۷]۲۶-سلیمان جعفری از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که خداوند

بن عبيد اللّه،عن سليمان الجعفرىّ،عن الرّضا عليه السّلام قال:

أوحى اللّه عزّ و جلّ إلى نبىّ من الأنبياء:إذا أطعت رضيت،و إذا رضيت باركت و ليس لبركتى نهايه؛و إذا عصيت غضبت،و إذا غضبت لعنت و لعنتى تبلغ السّابع من الورى.

[۲۴۲۸]۲۷-محمّد بن يحيى،عن علىّ بن الحسن بن علىّ،عن محمّد بن الوليد،عن يونس بن يعقوب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام[أنّه]قال:

إنّ أحدكم ليكثر به الخوف من السّلطان،و ما ذلک إلاّ بالذّنوب فتوقّوها ما استطعتم و لا تمادوا فيها.

[۲۴۲۹]۲۸-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:لا وجع أوجع للقلوب من الذّنوب،و لا خوف أشدّ من الموت،و كفى بما سلف تفكّرا،و كفى بالموت واعظا.

[۲۴۳۰]۲۹-أحمد بن محمّد الكوفىّ،عن علىّ بن الحسن الميثمىّ،عن العبّاس بن هلال الشّامىّ مولى لأبى الحسن موسى عليه السّلام قال:

سمعت الرّضا عليه السّلام يقول:كلّما أحدث العباد من الذّنوب ما لم يكونوا يعملون،أحدث اللّه لهم من البلاء ما لم يكونوا يعرفون.

[۲۴۳۱]۳۰-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن محبوب،عن عبّاد بن صهيب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

يقول اللّه عزّ و جلّ:إذا عصانى من عرفنى،سلّطت عليه من لا يعرفنى.

[۲۴۳۲]۳۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،عن ابن عرفه،عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

إنّ للّه عزّ و جلّ فى كلّ يوم و ليله مناديا ينادى:مهلا مهلا عباد اللّه عن

شکوهمند به پیامبری از پیامبرانش چنین وحی کرد:وقتی از من اطاعت کنند خرسند می شوم و چون خرسند شوم برکت می دهم و برای برکت من پایانی نیست.و وقتی مرا نافرمانی کنند خشمگین می شوم و چون خشمگین شوم، نفرین می کنم و نفرین من تا هفت پشت می رسد.

[۲۴۲۸]۲۷-یونس یعقوب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا وقتی یکی از شما بسیار از سلطان می ترسد به سبب گناهان او است.پس تا می توانید خود را از گناه نگاه دارید و در آن پافشاری نکنید.

[۲۴۲۹]۲۸-یونس حدیثی که سندش را به امیر مؤمنان علیه السّلام رسانده روایت کرده که فرمودند:برای دل،هیچ دردی دردناک تر از گناه نیست و هیچ هراسی سخت تر از مرگ نیست.آنچه گذشته برای اندیشیدن بس است و مرگ برای پند دادن.

[۲۴۳۰]۲۹-عبّاس بن هلال شامی غلام حضرت کاظم علیه السّلام گفته است:از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرگاه مردمان گناهان جدیدی که پیش از آن انجام نمی داده اند ایجاد کنند خداوند برایشان بلاهای تازه ای که آنان نمی شناسند به وجود می آورد.

[۲۴۳۱]۳۰-عبّاد صهیب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که خداوند عزّتمند می فرماید:وقتی کسی که مرا می شناسد،نافرمانی ام کند،بر او کسی را چیره می کنم که مرا نمی شناسد.

[۲۴۳۲]۳۱-ابن عرفه روایت کرده که حضرت ابو الحسن علیه السّلام فرمودند:همانا در هر شبانه روز منادی ای از سوی خداوند شکوهمند فریاد می زند:ای بندگان خدا

معاصى اللّه فلو لا بهائم رتّع،و صبيه رضّع،و شيوخ ركّع،لصبّ عليكم العذاب صبّا،ترضّون به رضّا.

باب الكبائر

[۲۴۳۳]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن أبى جميله،عن الحلبىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً قال:

الكبائر:الّتى أوجب اللّه عزّ و جلّ عليها النّار.

[۲۴۳۴]۲-عنه،عن ابن محبوب قال:

كتب معى بعض أصحابنا إلى أبى الحسن عليه السّلام يسأله عن الكبائر،كم هى و ما هى؟فكتب:الكبائر:من اجتنب ما وعد اللّه عليه النّار كفّر عنه سيّئاته إذا كان مؤمنا،و السّبع الموجبات:قتل النّفس الحرام،و عقوق الوالدين،و أكل الرّبا،و التّعرّب بعد الهجره،و قذف المحصنات،و أكل مال اليتيم،و الفرار من الزّحف.

[۲۴۳۵]۳-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن عبد اللّه بن مسكان،عن محمّد بن مسلم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول:الكبائر سبع:قتل المؤمن متعمّدا،و قذف المحصنه،و الفرار من الزّحف،و التّعرّب بعد الهجره،و أكل مال اليتيم ظلما،و أكل الرّبا بعد البيّنه،و كلّ ما أوجب اللّه عليه النّار.

[۲۴۳۶]4-يونس،عن عبد اللّه بن سنان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ من الكبائر عقوق،الوالدين و اليأس من

در نافرمانی از خدا شتاب نکنید و شتاب نکنید که اگر چارپایان چرنده و کودکان شیرخوار و پیران رکوع کرده نبودند،از هر سو عذاب بر سرتان می ریخت تا در هم کوبیده شوید.

گناهان بزرگ

[۲۴۳۳] ۱-حلبی دربارۀ این آیه«اگر از گناهان بزرگی که بازداشته می شوید دوری کنید،زشتی هاتان را می پوشانیم و شما را به جایگاهی ارجمند در می آوریم.»[نساء(4):

۳۱]روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:گناهان بزرگ،گناهانی است که خداوند عزّتمند دوزخ را بر آن ها واجب کرده است.

[۲۴۳4]۲-ابن محبوب گفته است،من و یکی از اصحاب به حضرت ابو الحسن علیه السّلام نامه نوشته،دربارۀ گناهان بزرگ پرسیدیم که چه تعداد است و چیست؟حضرت نوشتند:هرکس که مؤمن باشد و از آنچه خداوند،دوزخ را بر آن وعده داده است دوری گزیند،خداوند زشتی هایش را می پوشاند.و آن ها هفت گناه است:کشتن جان محترم،نافرمانی پدر و مادر،رباخواری،بازگشتن از هجرت،تهمت زدن به زنان پاک،خوردن مال یتیم و گریختن از جهاد.

[۲۴۳5]۳-محمّد مسلم گفت،از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:گناهان بزرگ هفت تا است:کشتن عمدی مؤمن،تهمت به زن پاک،گریختن از جهاد، بازگشت از هجرت،به ستم خوردن مال یتیم،رباخواری پس از دانستن حرمت آن و هر آنچه خداوند دوزخ را بر آن واجب کرده است.

[۲۴۳6]4-عبد اللّه سنان گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:همانا از گناهان بزرگ است:نافرمانی پدر و مادر،ناامیدی از رحمت خداوند و ایمن شدن از

روح اللّه،و الأمن لمكر اللّه.و قد روى[أنّ]أكبر الكبائر الشّرک باللّه.

[۲۴۳۷]5-يونس،عن حمّاد،عن نعمان الرّازىّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:من زنى خرج من الإيمان،و من شرب الخمر خرج من الإيمان،و من أفطر يوما من شهر رمضان متعمّدا خرج من الإيمان.

[۲۴۳۸]6-عنه،عن محمّد بن عبده قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:لا يزنى الزّانى و هو مؤمن؟قال:لا،إذا كان على بطنها سلب الإيمان منه،فإذا قام ردّ إليه،فإذا عاد سلب،قلت:فإنّه يريد أن يعود؟فقال:ما أكثر من يريد أن يعود فلا يعود إليه أبدا.

[۲۴۳۹]۷-يونس،عن إسحاق بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبٰائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوٰاحِشَ إِلاَّ اللَّمَمَ قال:

الفواحش:الزّنى و السّرقه،و اللّمم:الرّجل يلمّ بالذّنب فيستغفر اللّه منه.

قلت:بين الضّلال و الكفر منزله؟فقال:ما أكثر عرى الإيمان.

[۲۴۴۰]۸-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج،عن عبيد بن زراره قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الكبائر،فقال:هنّ فى كتاب علىّ عليه السّلام سبع:الكفر باللّه، و قتل النّفس،و عقوق الوالدين،و أكل الرّبا بعد البيّنه،و أكل مال اليتيم ظلما، و الفرار من الزّحف،و التّعرّب بعد الهجره،قال:فقلت:فهذا أكبر المعاصى؟ قال:نعم،قلت:فأكل درهم من مال اليتيم ظلما،أكبر أم ترک الصّلاه؟قال:ترک الصّلاه،قلت:فما عددت ترک الصّلاه فى الكبائر؟فقال:أىّ شىء أوّل ما قلت لک؟ قال:قلت:الكفر،قال:فإنّ تارک الصّلاه كافر،يعنى من غير علّه.

[۲۴۴۱]۹-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن

مکر او،و روایت شده که بزرگ تر از هر گناه بزرگی،شرک به خداوند است.

[۲۴۳۷]5-نعمان رازی گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

هر که زنا کند،از ایمان بیرون رفته است و هرکس شراب بنوشد از ایمان بیرون رفته است و هرکس روزۀ یک روز ماه رمضان را به عمد بخورد از ایمان بیرون رفته است.

[۲۴۳۸]6-محمّد عبده گفته است:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:آیا زناکار در حال زنا مؤمن است؟فرمودند:نه،چون بر شکم زن قرار گیرد،ایمان از او جدا می شود و وقتی برخیزد،به او بازگردانده می شود و اگر به آن کار بازگردد، جدا می شود.من عرض کردم:وقتی که می خواهد به آن کار بازگردد چگونه است؟فرمودند:چه بسیار کسانی که می خواهند بازگردند و هرگز به آن کار برنمی گردند.

[۲۴۳۹]۷-اسحاق عمّار دربارۀ این آیه«کسانی که از گناهان بزرگ و زشتی های بیرون از اندازه به جز آلودگی ها دوری می کنند.»[نجم(۵۳):۳۲]روایت کرده که از حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:زشتی های بیرون از اندازه،زنا و دزدی است.و آلودگی وقتی است که مردی به گناه آلوده شود و سپس از خداوند آمرزش بخواهد.من عرض کردم:آیا میان گمراهی و کفر فاصله ای هست؟فرموده اند:

چه بسیارند دستگیره های ایمان.

[۲۴۴۰]۸-عبید زراره گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ گناهان بزرگ پرسیدم.فرمودند:در کتاب علی علیه السّلام هفت تا آمده است:کفر به خدا،کشتن، نافرمانی پدر و مادر،رباخواری پس از دانستن حرمت آن،به ستم خوردن مال یتیم،گریختن از جهاد و بازگشتن از هجرت.من عرض کردم:این ها بزرگ ترین گناهان اند؟فرمودند:آری.من عرض کردم:به ستم خوردن یک درهم از مال یتیم بزرگ تر است یا ترک نماز؟فرمودند:ترک نماز.من گفتم:ولی ترک نماز را از گناهان بزرگ نشمار؟فرمودند:نخستین چیزی که گفتم چه بود؟من عرض کردم:کفر.فرمودند:همانا ترک کنندۀ نماز،کافر است.مقصود امام ترک بدون علّت و عذر است.

[۲۴۴۱]۹-عبد اللّه مسکان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان

حبیب،عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن الأصمّ،عن عبد اللّه بن مسکان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه:ما من عبد إلاّ و علیه أربعون جنّه حتّی یعمل أربعین کبیره،فإذا عمل أربعین کبیره انکشفت عنه الجنن فیوحی اللّه إلیهم أن استروا عبدی بأجنحتکم،فتستره الملائکه بأجنحتها،قال:فما یدع شیئا من القبیح إلاّ قارفه حتّی یمتدح إلی النّاس بفعله القبیح،فیقول الملائکه:

یا ربّ،هذا عبدک ما یدع شیئا إلاّ رکبه و إنّا لنستحیی ممّا یصنع،فیوحی اللّه عزّ و جلّ إلیهم أن ارفعوا أجنحتکم عنه،فإذا فعل ذلک أخذ فی بغضنا أهل البیت فعند ذلک ینهتک ستره فی السّماء و ستره فی الأرض،فیقول الملائکه:یا ربّ، هذا عبدک قد بقی مهتوک السّتر،فیوحی اللّه عزّ و جلّ إلیهم:لو کانت للّه فیه حاجه ما أمرکم أن ترفعوا أجنحتکم عنه.

و رواه ابن فضّال،عن ابن مسکان.

[۲۴۴۲] ۱۰-علیّ بن إبراهیم،عن هارون بن مسلم،عن مسعده بن صدقه قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:الکبائر:القنوط من رحمه اللّه،و الیأس من روح اللّه،و الأمن من مکر اللّه،و قتل النّفس الّتی حرّم اللّه،و عقوق الوالدین،و أکل مال الیتیم ظلما،و أکل الرّبا بعد البیّنه،و التّعرّب بعد الهجره،و قذف المحصنه،و الفرار من الزّحف،فقیل له:أ رأیت المرتکب للکبیره یموت علیها،أتخرجه من الإیمان؟و إن عذّب بها فیکون عذابه کعذاب المشرکین أو له انقطاع قال یخرج من الإسلام إذا زعم أنّها حلال و لذلک یعذّب أشدّ العذاب،و إن کان معترفا بأنّها کبیره و هی علیه حرام و أنّه یعذّب علیها و أنّها غیر حلال فإنّه معذّب علیها و هو أهون عذابا من الأوّل و یخرجه من الإیمان

-درود خدا بر او-فرمودند:هیچ بنده ای نیست که چهل پرده او را نگاه ندارد، مگر چهل گناه بزرگ کرده باشد.که چون چهل گناه بزرگ کند،پرده ها از روی او کنار می روند.که در این هنگام خداوند به فرشتگان وحی می کند:بنده ام را با بال هاتان بپوشانید.و آن فرشتگان او را با بال هاشان می پوشانند،و آن گاه که او هر زشتی ای را انجام بدهد چنان که نزد مردم به زشت کاری هایش ببالد،فرشتگان می گویند:پروردگارا این بندهٔ تو هیچ زشتی ای را فرونگذاشت و ما از آنچه می کند شرمگین شده ایم.پس خداوند شکوهمند به آنان وحی می کند:بال هاتان را از روی او بردارید و وقتی آنان چنین کنند او به دشمنی با ما اهل بیت آغاز می کند که در این هنگام در آسمان و در زمین پردهٔ او از هم دریده می شود و فرشتگان می گویند:پروردگارا این بنده ات،پرده دریده مانده است.خداوند عزّتمند به آنان وحی می کند:اگر برای خدا میلی به او بود به شما فرمان نمی داد که بال هاتان را از روی او بردارید.

[۲۴۴۲] ۱۰-مسعدهٔ صدقه گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:از گناهان بزرگ است:ناامیدی از رحمت خدا و[باز]ناامیدی از رحمت خدا، ایمنی از مکر خدا،کشتن جانی که خدا محترم داشته است،نافرمانی پدر و مادر، به ستم خوردن مال یتیم،رباخواری پس از علم به حرمت آن،بازگشت از هجرت،تهمت زدن به زن پاک و گریختن از جهاد،به ایشان گفتند:آیا وقتی کسی در حال انجام گناه بزرگ بمیرد از ایمان بیرون است؟و اگر به سبب آن کیفر شود همچون مشرکان کیفر می شود یا برای کیفرش پایانی است؟فرمودند:اگر گمان کند که آن گناه،حلال است از اسلام بیرون می رود و برای همین به سخت ترین کیفر عذاب می شود و اگر به این که آن گناه،کبیره است و به سبب کیفر می شود و برایش حلال نیست،اعتراف داشته باشد،برای انجام آن کیفر می شود ولی عذابش سبک تر از عذاب نخستین است.و او از ایمان بیرون می رود نه از اسلام.

و لا يخرجه من الإسلام.

[۲۴۴۳]۱۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن ابن بكير قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام فى قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إذا زنى الرّجل فارقه روح الإيمان؟قال:هو قوله: وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ ذاک الّذى يفارقه.

[۲۴۴۴]۱۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد،عن ربعىّ،عن الفضيل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

يسلب منه روح الإيمان ما دام على بطنها،فإذا نزل عاد الإيمان،قال:قلت [له:]أرأيت إن همّ؟قال:لا،أرأيت إن همّ أن يسرق أتقطع يده.؟

[۲۴۴۵]۱۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن معاويه بن عمّار،عن صبّاح بن سيابه قال:

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام فقال له محمّد بن عبده:يزنى الزّانى و هو مؤمن؟ قال:لا،إذا كان على بطنها سلب الإيمان منه،فإذا قام ردّ عليه قلت،:فإنّه أراد أن يعود؟قال:ما أكثر ما يهمّ أن يعود ثمّ لا يعود.

[۲۴۴۶]14-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الوشّاء،عن أبان، عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول:الكبائر سبعه،منها قتل النّفس متعمّدا،و الشّرک باللّه العظيم، و قذف المحصنه،و أكل الرّبا بعد البيّنه،و الفرار من الزّحف،و التّعرّب بعد الهجره،و عقوق الوالدين،و أكل مال اليتيم ظلما؛قال:و التّعرّب و الشّرک واحد.

[۲۴۴۷]15-أبان،عن زياد الكناسىّ قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:و الّذى إذا دعاه أبوه لعن أباه،و الّذى إذا أجابه ابنه يضربه.

[۲۴۴۳]۱۱-ابن بکیر گفت:از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این سخن رسول خدا پرسیدم:وقتی مردی زنا کند،روح ایمان از او جدا می شود.فرمودند:دربارۀ همان روحی است که خداوند فرمود:«و ایشان را به روحی از جانب خودش تقویت کرد.»این همان روحی است که از او جدا می شود.

[۲۴۴۴]۱۲-فضیل روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:تا وقتی بر شکم زن باشد،روح ایمان از او گرفته می شود و چون فرود آید ایمان بازمی گردد.

راوی گفته است که من عرض کردم:اگر آهنگ آن گناه کند چه؟ فرمودند:نه،مگر وقتی آهنگ دزدی کند دستش بریده می شود؟

[۲۴۴۵]۱۳-صبّاح سیابه گفت:نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که محمّد عبده به ایشان عرض کرد:آیا زناکار وقتی زنا می کند،مؤمن است؟ فرمودند:نه،وقتی بر شکم زن است،ایمان از او گرفته می شود و چون برخیزد،ایمان به او بازمی گردد، من عرض کردم:اگر بخواهد دوباره به آن کار بازگردد؟فرمودند:چه بسیار آهنگ بازگشت می کنند و باز نمی گردند.

[۲۴۴۶]۱4-ابو بصیر گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:گناهان کبیره هفت تا است:کشتن[غیر شرعی]عمدی،شرک به خدای بزرگ،تهمت به زن پاک،رباخواری پس از علم به حرمت آن،گریختن از جهاد،بازگشت از هجرت، نافرمانی پدر و مادر،به ستم خوردن مال یتیم.امام فرمودند:و بازگشت از هجرت با شرک یکی است.

[۲۴۴۷]۱5-زیاد کناسی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:و پسری

[۲۴۴۸]6 ۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،رفعه، عن محمّد بن داود الغنويّ،عن الأصبغ بن نباته قال:

جاء رجل إلى أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه فقال:يا أمير المؤمنين،إنّ ناسا زعموا أنّ العبد لا يزنى و هو مؤمن و لا يسرق و هو مؤمن و لا يشرب الخمر و هو مؤمن و لا يأكل الرّبا و هو مؤمن و لا يسفک الدّم الحرام و هو مؤمن،فقد ثقل علىّ هذا و حرج منه صدرى حين أزعم أنّ هذا العبد يصلّى صلاتى و يدعو دعائى و يناكحنى و أناكحه و يوارثنى و أوارثه و قد خرج من الإيمان من أجل ذنب يسير أصابه فقال أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه:

صدقت سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يقول،و الدّليل عليه كتاب اللّه:خلق اللّه عزّ و جلّ النّاس على ثلاث طبقات و أنزلهم ثلاث منازل و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ فى الكتاب أَصْحٰابُ الْمَيْمَنَهِ و أَصْحٰابُ الْمَشْئَمَهِ و اَلسّٰابِقُونَ فأمّا ما ذكر من أمر السّابقين فإنّهم أنبياء مرسلون و غير مرسلين،جعل اللّه فيهم خمسه أرواح:روح القدس و روح الإيمان و روح القوّه و روح الشّهوه و روح البدن،فبروح القدس بعثوا أنبياء مرسلين و غير مرسلين و بها علموا الأشياء، و بروح الإيمان عبدوا اللّه و لم يشركوا به شيئا،و بروح القوّه جاهدوا عدوّهم و عالجوا معاشهم،و بروح الشّهوه أصابوا لذيذ الطّعام و نكحوا الحلال من شباب النّساء،و بروح البدن دبّوا و درجوا،فهؤلاء مغفور لهم مصفوح عن ذنوبهم،ثمّ قال:قال اللّه عزّ و جلّ: تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنٰا بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللّٰهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجٰاتٍ وَ آتَيْنٰا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنٰاتِ وَ أَيَّدْنٰاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ثمّ قال فى جماعتهم و: أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ يقول:أكرمهم بها

که چون پدرش او را بخواند پدرش را نفرین کند و پدری که چون پسرش کارش را انجام دهد او را بزند.

[۲۴۴۸]6 ۱-اصبغ نباته گفت:مردی به نزد امیر مؤمنان-درود خدا بر او- آمده، عرض کرد:ای امیر مؤمنان همانا مردمی می پندارند که بنده در حال ایمان زنا نمی کند،در حال ایمان دزدی نمی کند،شراب نمی خورد،رباخواری نمی کند و خون جان محترم نمی ریزد.این سخنان بر من سخت آمد و سینه ام تنگ گردید.

وقتی فکر می کنم که این بنده همچون من نماز می خوانده همچون من دعا می کرده، از من زن می گرفت،من از او زن می گرفتم،از من ارث می برد و من از او ارث می بردم ولی به جهت یک گناه از ایمان بیرون می رود.امیر مؤمنان-درود خدا بر او-فرمودند:درست است،من از رسول خدا شنیدم می فرماید-و کتاب خدا دلیل بر آن است-:خداوند شکوهمند مردم را در سه طبقه آفرید و در سه منزل فرودشان آورد.و این همان سخن خدای عزّتمند در کتاب خویش است:«گروه خوش بختان، گروه تیره بختان و پیشگامان».پیشگامان همان پیامبران مرسل و غیرمرسل هستند که خداوند پنج روح در آنان نهاده است:روح پاکی،روح ایمان،روح نیرو،روح شهوت و روح تن.با روح پاکی پیامبران مرسل و غیرمرسل برانگیخته شده، به چیزها آگاهی یافتند.با روح ایمان خدا را بندگی کردند و برایش چیزی را شریک نگرفتند.با روح نیرو با دشمنانشان جهاد کرده،زندگانی شان را چاره کردند.با روح شهوت لذّت غذا را دریافتند و با زنان جوان حلال ازدواج کردند و با روح تن جنبیدند و به راه افتادند.اینان آمرزش یافته و از گناه بخشیده شده اند.

سپس فرمودند:خداوند شکوهمند فرموده است:«ما برخی از این فرستادگان را بر برخی دیگر برتری دادیم.از میان آنان یکی با خدا سخن می گفت و برخی را به درجه های بالا برده و به عیسای مریم معجزات روشنی داده،او را با روح پاک تقویت کردیم.

[بقره(۲):۲۵۳]سپس دربارۀ گروه پیامبران فرمود:«و آنان را با روحی از جانب خودش نیرومند ساخت.»یعنی آنان را با برتری دادنشان بر دیگران،گرامی داشت.و

ففضّلهم على من سواهم،فهؤلاء مغفور لهم مصفوح عن ذنوبهم،ثمّ ذكر أصحاب الميمنه و هم المؤمنون حقّا بأعيانهم،جعل اللّه فيهم أربعه أرواح روح الإيمان و روح القوّه و روح الشّهوه و روح البدن،فلا يزال العبد يستكمل هذه الأرواح:الأربعه حتّى تأتى عليه حالات؟فقال:الرّجل يا أمير المؤمنين ما هذه الحالات فقال أمّا أولاهنّ فهو كما قال اللّه عزّ و جلّ: وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَىْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً فهذا ينتقص منه جميع الأرواح و ليس بالّذى يخرج من دين اللّه لأنّ الفاعل به ردّه إلى أرذل عمره ۷ فهو لا يعرف للصّلاه وقتا و لا يستطيع التّهجّد باللّيل و لا بالنّهار و لا القيام فى الصّفّ مع النّاس ۷ فهذا نقصان من روح الإيمان و ليس يضرّه شيئا؛و منهم من ينتقص منه روح القوّه،فلا يستطيع جهاد عدوّه و لا يستطيع طلب المعيشه؛و منهم من ينتقص منه روح الشّهوه،فلو مرّت به أصبح بنات آدم لم يحنّ إليها و لم يقم و تبقى روح البدن فيه،فهو يدبّ و يدرج حتّى يأتيه ملک الموت،فهذا الحال خير لأنّ اللّه عزّ و جلّ هو الفاعل به؛و قد تأتى عليه حالات فى قوّته و شبابه فيهمّ بالخطيئه فيشجّعه روح القوّه و يزيّن له روح الشّهوه و يقوده روح البدن حتّى توقعه فى الخطيئه،فإذا لامسها نقص من الإيمان و تفصّى منه فليس يعود فيه حتّى يتوب،فإذا تاب تاب اللّه عليه،و إن عاد أدخله اللّه نار جهنّم.فأمّا أصحاب المشأمه فهم اليهود و النّصارى،يقول اللّه عزّ و جلّ: اَلَّذِينَ آتَيْناٰهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَمٰا يَعْرِفُونَ أَبْناٰءَهُمْ يعرفون محمّدا و الولايه فى التّوراه و الإنجيل كما يعرفون أبناءهم فى منازلهم وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ (أنّک الرّسول إليهم) فَلاٰ تَكُونَنَّ

ایشان هستند که آمرزیده شده و گناهانشان بخشیده شده است.سپس از گروه خوش بختان سخن گفت و آنان کسانی هستند که به راستی و با تمام وجود مؤمن اند.که خدا چهار روح در میان شان نهاده است:روح ایمان،روح نیرو،روح شهوت و روح تن.و بنده هماره به دنبال رسیدن کامل به این روح های چهارگانه است تا حالاتی برایش پیش آید.آن مرد عرض کرد:ای امیر مؤمنان این حالات چیستند؟

فرمودند:نخستین حالت همان است که خداوند شکوهمند فرمود:«و از میان شما یکی به تباه ترین روزگار می رسد تا پس از دانشی که داشت چیزی نداند.» [نحل(16): ۷۰]و این کسی است که همهٔ روح ها از او کاسته می شود ولی از دین خدا بیرون نمی رود؛زیرا آن که با او چنان کرده بود به پست ترین روزگارش بازگردانده است که نه هنگام نماز می شناسد نه توان عبادت در شب و روز دارد و نه می تواند به همراه مردم در صف بایستد.و این کاستی او از روح ایمان است که زیانی به او نمی زند.و از برخی،روح نیرو کاسته می گردد که نمی تواند با دشمنش جهاد کند و نمی تواند به دنبال زندگی برود و از برخی نیز روح شهوت کاهش می یابد که اگر خوب روترین دختران آدم بر او بگذرد،به او میل نمی یابد و از جایش برنمی خیزد.درحالی که روح تن در او می ماند تا بجنبد و به راه افتد تا آن گاه که فرشتهٔ مرگ بیاید،و این حال،خوب است؛زیرا خدا با او چنین کرده است.و بر او در توانایی و جوانی اش حالاتی پیش می آید و آهنگ گناه می کند که روح نیرو او را دلیر می کند،روح شهوت گناه را برایش می آراید و روح تن او را به سویش می راند تا او را در آن اندازد.که چون با او تماس یابد کاهش ایمان است و دوری از آن،که تا توبه نکند ایمان به او باز نمی گردد.اگر توبه کند خداوند او را می پذیرد و اگر به گناه بازگردد خداوند او را به آتش دوزخ می اندازد.و امّا گروه تیره روزان، یهودیان و ترسایان هستند که خداوند عزّتمند می فرماید:«کسانی که کتابشان داده ایم او را می شناسند چنان که پسرانشان را می شناسند.»[بقره(۲):146]یعنی محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]و ولایت او در تورات و انجیل را می شناسند چنان که پسرانشان را در خانه هاشان می شناسند.«و همانا گروهی از ایشان حقّ را پنهان می کنند درحالی که می دانند.»[بقره(۲):146]«حقّ از جانب پروردگار تو است، پس از تردیدکنندگان نباشید.»و چون آنان،آنچه را می دانستند انکار کردند

مِنَ الْمُمْتَرِينَ فلمّا جحدوا ما عرفوا ابتلاهم[اللّه]بذلک فسلبهم روح الإيمان و أسکن أبدانهم ثلاثه أرواح:روح القوّه و روح الشّهوه و روح البدن،ثمّ أضافهم إلى الأنعام فقال: إِنْ هُمْ إِلاّٰ کَالْأَنْعٰامِ لأنّ الدّابّه إنّما تحمل بروح القوّه و تعتلف بروح الشّهوه و تسير بروح البدن.فقال[له]السّائل:أحييت قلبى بإذن اللّه يا أمير المؤمنين.

[۲۴۴۹]۱۷-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن داود قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إذا زنى الرّجل فارقه روح الإيمان؟قال:فقال:هو مثل قول اللّه عزّ و جلّ:[وَ لاٰ تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ ثمّ قال:غير هذا أبين منه،ذلک قول اللّه عزّ و جلّ:] وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ هو الّذى فارقه.

[۲۴۵۰]۱۸-يونس،عن ابن بكير،عن سليمان بن خالد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَکَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ يَشٰاءُ الكبائر فما سواها،قال:قلت:دخلت الكبائر فى الاستثناء؟قال:نعم.

[۲۴۵۱]۱۹-يونس،عن إسحاق بن عمّار قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام الكبائر فيها استثناء أن يغفر لمن يشاء قال:نعم.

[۲۴۵۲] ۲۰-يونس،عن ابن مسكان،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول: وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِىَ خَيْراً كَثِيراً قال:معرفه الإمام و اجتناب الكبائر الّتى أوجب اللّه عليها النّار.

[۲۴۵۳] ۲۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن محمّد بن حكيم قال:

[خداوند]دچارشان کرد و روح ایمان را از ایشان گرفت و در بدن هاشان سه روح را نشاند،روح نیرو،روح شهوت و روح تن.سپس آنان را به چارپایان پیوست و فرمود:«آنان چیزی جز چارپایان نیستند.»[فرقان(۲۵):44]زیرا چارپایان با روح نیرو بار برداشته،با روح شهوت چریده و با روح تن حرکت می کنند.آن گاه پرسنده،عرض کرد:ای امیر مؤمنان به اذن خدا دلم را زنده کردی.

[۲۴۴۹]۱۷-داود گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن رسول خدا پرسیدم:«چون مردی زنا کند روح ایمان از او جدا می گردد».فرمودند:این مثل سخن خداوند است که فرموده است:[«و پلید آن را که خودتان جز به اکراه نمی پذیرید،ببخشید.»[بقره(۲):۲۶۷]سپس فرمودند:آیۀ دیگر روشن تر از این است،آن جا که فرموده است]:«و ایشان را با روحی از جانب خودش نیرومند ساخت.» و این همان روحی است که از او جدا می گردد.

[۲۴۵۰]۱۸-سلیمان خالد روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:«همانا خداوند شریک گرفتن برای خودش را نمی آمرزد ولی جز آن را برای هرکه بخواهد، می آمرزد.»[سباء(4):48]گناهان بزرگ و جز آن را.من عرض کردم:گناهان بزرگ هم در این استثنا داخل است؟ فرمودند:آری.

[۲۴۵۱]۱۹-اسحاق عمّار گفته است:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:در گناهان بزرگ استثنایی هست که برای هرکس بخواهد بیامرزد؟ فرمودند:آری.

[۲۴۵۲]۲۰-ابو بصیر گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:«و به هرکس حکمت داده شود خیر فراوانی داده شده است.»[بقره(۲):۲۶۹]یعنی شناخت امام و دوری از گناهانی که خداوند،آتش را بر آن ها واجب کرده است،داده شود.

[۲۴۵۳]۲۱-محمّد حکیم گفت:به حضرت ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم:آیا گناهان

قلت لأبی الحسن علیه السّلام:الکبائر تخرج من الإیمان؟فقال:نعم و ما دون الکبائر،قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:لا یزنی الزّانی و هو مؤمن و لا یسرق السّارق و هو مؤمن.

[۲۴۵۴]۲۲-ابن أبی عمیر،عن علیّ[بن]الزّیّات،عن عبید بن زراره قال:

دخل ابن قیس الماصر و عمرو بن ذرّ-و أظنّ معهما أبو حنیفه-علی أبی جعفر علیه السّلام فتکلّم ابن قیس الماصر فقال:إنّا لا نخرج أهل دعوتنا و أهل ملّتنا من الإیمان فی المعاصی و الذّنوب،قال:فقال له أبو جعفر علیه السّلام:یا ابن قیس أمّا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقد قال:لا یزنی الزّانی و هو مؤمن و لا یسرق السّارق و هو مؤمن فاذهب أنت و أصحابک حیث شئت.

[۲۴۵۵]۲۳-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی،عن یونس،عن عبد اللّه بن سنان قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن الرّجل یرتکب الکبیره من الکبائر فیموت،هل یخرجه ذلک من الإسلام؟و إن عذّب کان عذابه کعذاب المشرکین أم له مدّه و انقطاع؟فقال:من ارتکب کبیره من الکبائر فزعم أنّها حلال أخرجه ذلک من الإسلام و عذّب أشدّ العذاب،و إن کان معترفا أنّه أذنب و مات علیه أخرجه من الإیمان و لم یخرجه من الإسلام و کان عذابه أهون من عذاب الأوّل

[۲۴۵۶]۲۴-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عبد العظیم بن عبد اللّه الحسنیّ قال:حدّثنی أبو جعفر صلوات اللّه علیه قال:

سمعت أبی یقول:سمعت أبی موسی بن جعفر علیهما السّلام یقول:دخل عمرو بن عبید علی أبی عبد اللّه علیه السّلام،فلمّا سلّم و جلس تلا هذه الآیه: اَلَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبٰائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوٰاحِشَ ثمّ أمسک فقال له أبو عبد اللّه علیه السّلام،ما أسکتک؟قال:

بزرگ،انسان را از ایمان بیرون می برد؟فرمودند:بله و کم تر از گناهان بزرگ هم چنین می کند.که رسول خدا فرموده است:کسی در حال ایمان زنا نمی کند و کسی در حال ایمان دزدی نمی کند.

[۲۴۵۴]۲۲-عبید زراره گفته است:پسر قیس ماصر و عمرو ذرّ-و به گمانم ابو حنیفه-به نزد حضرت باقر علیه السّلام آمدند و آن گاه پسر قیس ماصر به سخن درآمده،گفت:ما هم کیشان خود را به جهت نافرمانی و گناه از ایمان بیرون نمی بریم.حضرت باقر علیه السّلام به او فرمودند:ولی ای پسر قیس رسول خدا فرموده است:کسی در حال ایمان زنا نمی کند و در حال ایمان دزدی نمی کند.پس تو و یارانت هرکجا که خواستید،بروید.

[۲۴۵۵]۲۳-عبد اللّه سنان گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ مردی که گناه کبیره می کند و آن گاه می میرد،پرسیدم:آیا این گناه،او را از اسلام بیرون می برد؟و اگر کیفر شود آیا همچون کیفر مشرکان است یا برای کیفر او مدّت و پایانی است؟ فرمودند:هرکس یکی از گناهان کبیره را انجام دهد و آن را حلال بپندارد،از اسلام بیرون رفته و به سخت ترین عذاب،کیفر می شود ولی اگر معترف باشد که گناه کرده و در حال گناه مرده است،از ایمان بیرون رفته است نه از اسلام و کیفرش سبک تر از کیفر نخستین است.

[۲۴۵۶]۲۴-عبد العظیم حسنی از حضرت جواد علیه السّلام به نقل از پدرشان روایت کرده که حضرت کاظم علیه السّلام فرموده اند:عمرو عبید به خدمت حضرت صادق علیه السّلام آمد و چون نشست،این آیه را خواند:«کسانی که از گناهان بزرگ و زشتی بیرون از اندازه دوری می کنند.»سپس خاموش شد.حضرت به او فرمودند:چرا خاموش شدی؟

أحبّ أن أعرف الكبائر من كتاب اللّه عزّ و جلّ فقال:نعم يا عمرو،أكبر الكبائر الإشراک باللّه،يقول اللّه:و مَنْ يُشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ و بعده الإياس من روح اللّه؛لأنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكافِرُونَ ،ثمّ الأمن لمكر اللّه؛لأنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ ،و منها عقوق الوالدين؛لأنّ اللّه سبحانه جعل العاقّ جبّارا شقيّا.و قتل النّفس الّتي حرّم اللّه إلاّ بالحقّ؛لأنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها إلى آخر الآيه،و قذف المحصنه؛لأنّ اللّه عزّ و جلّ يقول:

لُعِنُوا فِى الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ و أكل مال اليتيم؛لأنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: إِنَّما يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً و الفرار من الزّحف؛لأنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاّ مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلىٰ فِئَهٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ،و أكل الرّبا؛لأنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلاّ كَما يَقُومُ الَّذِى يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِّ ،و السّحر؛لأنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِى الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ ،و الزّنا؛لأنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِکَ يَلْقَ أَثاماً يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً ،و اليمين الغموس الفاجره؛لأنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: اَلَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَ أَيْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِى الْآخِرَهِ ،و الغلول،لأنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَهِ ،و منع الزّكاه المفروضه؛لأنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: فَتُكْوىٰ بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ و شهاده؛الزّور و كتمان الشّهاده لأنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ ،و شرب

او عرض کرد:دوست دارم گناهان بزرگ را از کتاب خداوند عزّتمند بشناسم.

حضرت فرمودند:آری ای عمرو بزرگ ترین گناه کبیره،شریک گرفتن برای خدا است. که خدا می فرماید:[مضمون آیه]«و هرکس برای خدا شریک بگیرد،خداوند بهشت را بر او حرام می کند.»[مائده(5):۷۲]و پس از آن ناامیدی از رحمت خدا است:زیرا خداوند عزّتمند می فرماید:«همانا جز مردمان کافر،کسی از رحمت خدا ناامید نمی شود.»[یوسف(۲):۸۷]سپس ایمن شدن از مکر خدا است؛زیرا خدای شکوهمند می فرماید:«و جز مردمان زیان کار،کسی از مکر خدا ایمن نمی شود.» [اعراف(۷):۹۹]و دیگر نافرمانی از پدر و مادر است؛زیرا خداوند سبحان چنین نافرمانی را بدبخت بسیار ستمکار قرار داده است و کشتن جانی است که خدا محترم داشته است جز این که حقّ باشد؛زیرا خداوند شکوهمند می فرماید:«کیفرش دوزخی است که در آن جاودانه است...»[نساء(4):۹۳]و تهمت به زنی پاک؛زیرا خداوند عزّتمند می فرماید:«آنان در دنیا و آخرت نفرین شده اند و عذاب بزرگی برایشان است.» [نور(۲۴):۲۳]و مال یتیم خوردن؛زیرا خداوند شکوهمند می فرماید:«آنان در شکم هاشان آتش فرومی برند و به زودی به آتش سوزانی درمی آیند.»[نساء(4): ۱۰]و گریختن از جهاد؛زیرا خدای عزّتمند می فرماید:«و هرکس در آن روز به ایشان پشت کند مگر کسی که گناه می جوید تا برای جهاد آماده شود یا به سوی گروهی برود،به خشم خداوند بازگشته و جایگاهش دوزخ است که بد سرانجامی است.»[انفال(۸):16۱]و رباخواری؛زیرا خداوند شکوهمند می فرماید:«کسانی که رباخواری می کنند چونان کسی که شیطان او را آشفته کرده باشد برمی خیزند.»[بقره(۲):۲75]و سحر؛زیرا خدای شکوهمند می فرماید:«و به راستی دانستند که هرکس خریدار جادو شود بهره ای از آخرت نخواهد داشت.»[بقره(۲):۱۰۲]و زنا کردن؛زیرا خداوند شکوهمند می فرماید:«و هرکس چنین کند کیفرش را می بیند و در قیامت عذابش دو برابر می شود و با خواری در آن جاودانه خواهد بود.»[فرقان(۲۵):68 و 69]و سوگند دروغ تبهکارانه؛ زیرا خداوند عزّتمند می فرماید:«کسانی که پیمان خدا و سوگندهاشان را به بهایی اندک می فروشند،در آخرت برایشان هیچ بهره ای نیست.»[آل عمران(۳):۷۷]و خیانت در غنیمت؛زیرا خداوند عزّتمند می فرماید:«و هرکس در غنیمت خیانت کند در روز قیامت با همان می آید.»[آل عمران(۳): ۱61]و ندادن زکات واجب؛زیرا خداوند عزّتمند می فرماید:«و با آن زکات داده نشده،پیشانی و پهلو و پشت شان را داغ می زنند.» [توبه(۹):۳5]و شهادت

دروغ و کتمان شهادت؛زیرا خدای عزّتمند می فرماید:«و هرکس کتمان شهادت کند دلش گناهکار است.» [بقره(۲):۲۸۳]و شرابخواری؛زیرا

الخمر؛لأنّ اللّه عزّ و جلّ نهى عنها كما نهى عن عباده الأوثان،و ترک الصّلاه متعمّدا أو شيئا ممّا فرض اللّه؛لأنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال:من ترک الصّلاه متعمّدا فقد برئ من ذمّه اللّه و ذمّه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم،و نقض العهد و قطيعه الرّحم؛لأنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: أُولٰئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ قال:فخرج عمرو و له صراخ من بكائه و هو يقول:هلک من قال برأيه و نازعكم فى الفضل و العلم.

باب استصغار الذّنب

[۲۴۵۷]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه؛و محمّد بن إسماعيل،عن الفضل بن شاذان،جميعا عن ابن أبى عمير،عن إبراهيم بن عبد الحميد،عن أبى أسامه زيد الشّحّام قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:اتّقوا المحقّرات من الذّنوب فإنّها لا تغفر،قلت:و ما المحقّرات؟قال:الرّجل يذنب الذّنب فيقول:طوبى لى لو لم يكن لى غير ذلک

[۲۴۵۸]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول:لا تستكثروا كثير الخير و لا تستقلّوا قليل الذّنوب فإنّ قليل الذّنوب يجتمع حتّى يكون كثيرا،و خافوا اللّه فى السّرّ حتّى تعطوا من أنفسكم النّصف.

[۲۴۵۹]۳-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن فضّال؛و الحجّال،جميعا عن ثعلبه،عن زياد قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم نزل بأرض قرعاء فقال لأصحابه:

ائتوا بحطب،فقالوا:يا رسول اللّه،نحن بأرض قرعاء ما بها من حطب !قال:

خداوند عزّتمند از آن بازداشته است چنان که از عبادت بت ها بازداشته است و ترک کردن عمدی نماز یا چیزی که خدا واجب کرده است؛زیرا رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-فرموده است:هرکس به عمد نماز را ترک کند،به راستی از پیمان خدا و پیمان رسول خدا جدا شده است.و پیمان شکنی و قطع رحم؛زیرا خداوند شکوهمند می فرماید:«برای آنان است نفرین و برای آنان است آن خانۀ بد.»[رعد(۱۳):۲۵]حضرت فرموده است:آن گاه عمرو با فریادی از گریه بیرون آمد درحالی که می گفت:هرکس به رأی خودش حکم دهد و در فضیلت و علم با شما ستیز کند،نابود شده است.

«کوچک شمردن گناه»

[۲۴۵۷]۱-ابو اسامه زید شحّام روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:از گناهان کوچک شمرده شده پروا کنید که آن ها آمرزیده نمی شوند.من عرض کردم:گناهان کوچک شمرده شده کدامند؟فرمود:وقتی کسی گناه می کند و می گوید:خوشا اگر جز این گناهی نداشته باشم.

[۲۴۵۸]۲-سماعه گفت:از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید:نیکی بسیار را زیاد نشمارید و گناهان اندک را کم نشمارید.که گناهان اندک جمع می شوند و بسیار می گردند،و از خدا در نهان پروا کنید تا با خودتان باانصاف باشید.

[۲۴۵۹]۳-زیاد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا در زمینی خشک و بی علف فرود آمده،به اصحابش فرمودند:هیزم بیاورید.گفتند:ای رسول خدا ما در زمینی بی علف هستیم و در آن هیچ هیزمی نیست.فرمودند:هرکس هر آنچه یافت

فليأت كلّ إنسان بما قدر عليه،فجاءوا به حتّى رموا بين يديه،بعضه على بعض،فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:هكذا تجتمع الذّنوب،ثمّ قال:إيّاكم و المحقّرات من الذّنوب فإنّ لكلّ شىء طالبا،ألا و إنّ طالبها يكتب مٰا قَدَّمُوا وَ آثٰارَهُمْ وَ كُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنٰاهُ فِى إِمٰامٍ مُبِينٍ.

باب الإصرار على الذّنب

[٢460]١-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عبد اللّه بن محمّد النّهيكىّ،عن عمّار بن مروان القندىّ،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا صغيره مع الإصرار،و لا كبيره مع الاستغفار.

[٢461]٢-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن سالم،عن أحمد بن النّضر،عن عمرو بن شمر،عن جابر،عن أبى جعفر عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلىٰ مٰا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ قال:

الإصرار هو أن يذنب الذّنب فلا يستغفر اللّه و لا يحدّث نفسه بتوبه فذلک الإصرار.

[٢462]٣-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن منصور بن يونس،عن أبى بصير قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:لا و اللّه لا يقبل اللّه شيئا من طاعته على الإصرار على شىء من معاصيه.

باب فى أصول الكفر و أركانه

[٢463]١-الحسين بن محمّد،عن أحمد بن إسحاق،عن بكر بن محمّد،

بیاورد.آن گاه ایشان هیزم آورده،در برابر حضرت به روی هم انباشتند.پس رسول خدا فرمودند:گناهان این گونه جمع می شوند.سپس فرمودند:بپرهیزید از گناهانی که کوچک شمرده می شوند.که برای هر چیزی بازجویی است.و بدانید که بازجوی گناهان آنچه را پیش فرستاده اند و آثارشان را می نویسد و ما هر چیزی را در امامی روشنگر شماره کرده ایم.

پافشاری بر گناه

[۲۴۶۰]۱-عبد اللّه سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هیچ گناهی با اصرار کوچک نیست و با آمرزش خواستن بزرگ نیست.

[۲۴۶۱]۲-جابر دربارۀ این آیه«و بر آنچه کرده اند آگاهانه پافشاری نمی کنند.» [آل عمران(۳):۱۳۵]روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:پافشاری این است که کسی گناهی بکند و آمرزش نخواهد و در اندیشۀ توبه نباشد.این پافشاری است.

[۲۴۶۲]۳-ابو بصیر گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:نه به خدا سوگند،خداوند هیچ اطاعتی را با پافشاری بر اندکی از نافرمانی اش نمی پذیرد.

ریشه و پایه های کفر

[۲۴۶۳]۱-ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:ریشه های کفر

عن أبی بصیر قال:قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:

أصول الکفر ثلاثه:الحرص و الاستکبار و الحسد،فأمّا الحرص فإنّ آدم علیه السّلام حین نهی عن الشّجره حمله الحرص علی أن أکل منها،و أمّا الاستکبار فإبلیس حیث أمر بالسّجود لآدم فأبی،و أمّا الحسد فابنا آدم حیث قتل أحدهما صاحبه.

[۲۴۶۴]۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:أرکان الکفر أربعه:الرّغبه و الرّهبه و السّخط و الغضب.

[۲۴۶۵]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن نوح بن شعیب،عن عبد اللّه الدّهقان،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إنّ أوّل ما عصی اللّه عزّ و جلّ به ستّ:حبّ الدّنیا،و حبّ الرّئاسه،و حبّ الطّعام،و حبّ النّوم،و حبّ الرّاحه،و حبّ النّساء.

[۲۴۶۶]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن طلحه بن زید،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّ رجلا من خثعم جاء إلی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال:

أیّ الأعمال أبغض إلی اللّه عزّ و جلّ؟فقال:الشّرک باللّه،قال:ثمّ ماذا؟قال:

قطیعه الرّحم،قال:ثمّ ماذا؟قال:الأمر بالمنکر و النّهی عن المعروف.

[۲۴۶۷]5-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن حسن بن عطیّه، عن یزید الصّائغ قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:رجل علی هذا الأمر إن حدّث کذب،و إن وعد أخلف، و إن ائتمن خان،ما منزلته،قال:هی أدنی المنازل من الکفر و لیس بکافر.

[۲۴۶۸]6-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ص :۶۱۲

سه چیز است:زیاده خواهی،بزرگی فروختن و حسد.که آدم علیه السّلام وقتی از آن درخت بازداشته شد،زیاده خواهی او را به خوردن از آن واداشت.و آن گاه که به ابلیس فرمان داده شد تا سجده کند به جهت بزرگی فروختن سرپیچید و یکی از دو پسر آدم[علیه السّلام]به جهت حسد برادرش را کشت.

[۲464]۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند:پایه های کفر چهار چیز است:آرزو،ترس،ناخرسندی و خشم.

[۲465]۳-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند:همانا نخستین چیزهایی که خداوند به سبب آن ها نافرمانی شد،شش چیز است:دنیادوستی،ریاست خواهی،خوراک دوستی،خواب دوستی،راحت خواهی و زن خواهی.

[۲466]4-طلحۀ زید از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که مردی از خثعم به خدمت پیامبر گرامی آمده،عرض کرد:کدام اعمال نزد خداوند عزّتمند ناپسندتر است؟فرمودند:شریک گرفتن برای خدا.او عرض کرد:سپس چه؟ فرمودند:قطع رحم.او عرض کرد:سپس چه؟ فرمودند:فرمان دادن به زشتی و بازداشتن از نیکی.

[۲467]5-یزید صائغ گفته است:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:مردی بر این اعتقاد[ولایت]است ولی اگر سخن بگوید،دروغ می گوید،اگر وعده دهد، انجام نمی دهد و اگر امین شمرده شود،خیانت می کند.او در چه جایگاهی است؟ فرمودند:در نزدیک ترین جایگاه به کفر است ولی کافر نیست.

[۲468]6-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من علامات الشّقاء:جمود العين،و قسوه القلب،و شدّه الحرص فى طلب الدّنيا،و الإصرار على الذّنب.

[۲۴۶۹]۷-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن علىّ بن أسباط،عن داود بن النّعمان،عن أبى حمزه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

خطب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم النّاس فقال،ألا أخبركم بشراركم؟قالوا:بلى يا رسول اللّه،قال:الّذى يمنع رفده و يضرب عبده و يتزوّد وحده،فظنّوا أنّ اللّه لم يخلق خلقا هو شرّ من هذا.ثمّ قال:ألا أخبركم بمن هو شرّ من ذلک؟قالوا:

بلى يا رسول اللّه،قال:الّذى لا يرجى خيره و لا يؤمن شرّه،فظنّوا أنّ اللّه لم يخلق خلقا هو شرّ من هذا.ثمّ قال:ألا أخبركم بمن هو شرّ من ذلک؟قالوا:

بلى يا رسول اللّه،قال:المتفحّش اللّعّان الّذى إذا ذكر عنده المؤمنون لعنهم و إذا ذكروه لعنوه.

[۲۴۷۰]۸-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن بعض أصحابه عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ثلاث من كنّ فيه كان منافقا و إن صام و صلّى و زعم أنّه مسلم:من إذا ائتمن خان و إذا حدّث كذب و إذا وعد أخلف،إنّ اللّه عزّ و جلّ قال فى كتابه: إِنَّ اللّٰهَ لا يُحِبُّ الْخٰائِنِينَ و قال: أَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ إِنْ كٰانَ مِنَ الْكٰاذِبِينَ و فى قوله عزّ و جلّ: وَ اذْكُرْ فِى الْكِتٰابِ إِسْمٰاعِيلَ إِنَّهُ كٰانَ صٰادِقَ الْوَعْدِ وَ كٰانَ رَسُولاً نَبِيًّا .

[۲۴۷۱]۹-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن بعض أصحابه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:

ألا أخبركم بأبعدكم منّى شبها؟قالوا:بلى يا رسول اللّه،قال:الفاحش

از نشانه های شقاوت،خشکی چشم،سختی دل،شدّت زیاده خواهی در دنیا و پافشاری بر گناه است.

[۲۴۶۹]۷-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا در خطبه ای به مردم فرمودند:هان آیا شما را از بدترین شخص شما آگاه نکنم؟گفتند:چرا ای رسول خدا.فرمودند:او کسی است که از بخشش باز بدارد،غلامش را بزند و به تنهایی بخورد.آنان گمان کردند که خداوند آفریده ای بدتر از این نیافریده است.

سپس حضرت فرمودند:آیا شما را به بدتر از این شخص آگاه نکنم؟آنان گفتند:

چرا ای رسول خدا.فرمود:او کسی است که به خیرش امیدی نیست و از بدی اش ایمنی نیست.باز آنان گمان کردند که خداوند آفریده ای بدتر از این نیافریده است.ولی حضرت فرمودند:آیا شما را به بدتر از این شخص آگاه نکنم؟آنان گفتند:چرا ای رسول خدا.حضرت فرمودند:او ناسزاگوی بسیار نفرین کننده است.کسی که چون در نزد او از مؤمنان یاد شود نفرین شان می کند و چون آنان او را یاد کنند نفرین اش کنند.

[۲۴۷۰]۸-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:سه چیز در هرکس باشد،منافق است،اگرچه روزه بگیرد و نماز بخواند و بپندارد که مسلمان است:کسی که وقتی امین شمرده شود خیانت کند، چون به سخن درآید دروغ بگوید و وقتی وعده دهد،انجام ندهد.که خداوند عزّتمند در کتابش فرموده است:«همانا خدا خائنان را دوست نمی دارد.»[انفال(۸):

۵۸]و فرموده است:«که نفرین خدا بر او باد اگر از دروغ گویان باشد.»[نور(۲۴):۷]و سخن آن عزّتمند است که فرمود:«و در این کتاب اسماعیل را یاد کن که راست وعده بود و فرستاده ای پیامبر بود.»[مریم(۱۹):54]

[۲۴۷۱]۹-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:آیا شما را به دورترین شخص در شباهت به خودم آگاه نکنم؟گفتند:

المتفحّش البذىء البخيل المختال الحقود الحسود القاسى القلب،البعيد من كلّ خير يرجى،غير المأمون من كلّ شرّ يتّقى.

[۲۴۷۲]۱۰-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن منصور بن العبّاس، عن علىّ بن أسباط،رفعه إلى سلمان قال:

إذا أراد اللّه عزّ و جلّ هلاک عبد نزع منه الحياء فإذا نزع منه الحياء،لم تلقه إلاّ خائنا مخونا فإذا كان خائنا مخونا نزعت منه الأمانه،فإذا نزعت منه الأمانه لم تلقه إلاّ فظّا غليظا،فإذا كان فظّا غليظا نزعت منه ربقه الإيمان،فإذا نزعت منه ربقه الإيمان لم تلقه إلاّ شيطانا ملعونا.

[۲۴۷۳]۱۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن إبراهيم بن زياد الكرخىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ثلاث ملعونات ملعون من فعلهنّ:المتغوّط فى ظلّ النّزّال،و المانع الماء المنتاب،و السّادّ الطّريق المعربه.

[۲۴۷۴]۱۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن إبراهيم الكرخىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ثلاث ملعون من فعلهنّ،المتغوّط فى ظلّ النّزّال،و المانع الماء المنتاب،و السّادّ الطّريق المسلوک.

[۲۴۷۵]۱۳-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،و علىّ بن إبراهيم،عن أبيه، جميعا عن ابن محبوب،عن ابن رئاب،عن أبى حمزه،عن جابر بن عبد اللّه قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ألا أخبركم بشرار رجالكم؟ قلنا:بلى يا رسول اللّه، فقال:إنّ من شرار رجالكم البهّات الجرىء الفحّاش الآكل وحده،و المانع رفده،و الضّارب عبده،و الملجى عياله إلى غيره.

چرا ای رسول خدا.فرمودند:او زشت کار ناسزاگوی بد زبان بخیل بزرگی فروش کینه جوی حسدورز سخت دل است.کسی که از هر نیکی ای که امید برود دور است و از هر بدی ای که پرهیز شود از او ایمن نمی توان شد.

[۲۴۷۲]۱۰-علی اسباط حدیثی را به سلمان رسانده که گفته است:چون خدای عزّتمند نابودی بنده ای را بخواهد شرم را از او جدا می کند.و چون شرم را از او جدا کند او را جز خائن و خیانت دیده نمی بینی.و چون خائن و خیانت دیده شود،امانت از او جدا می شود و چون امانت از او جدا گردد،او را خشن و تند می بینی و چون خشم و تند شود،رشتهٔ ایمان از او جدا می گردد و چون رشتهٔ ایمان از او جدا شود او را جز شیطانی نفرین شده نمی بینی.

[۲۴۷۳]۱۱-ابراهیم بن زیاد کرخی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:سه عمل نفرین شده است و هرکس آن ها را انجام دهد نیز نفرین شده است:کسی که در سایه گاه کاروانیان غایط کند،کسی که از استفادهٔ آب همگانی جلوگیری کند و کسی که راه رفت وآمد را ببندد.

[۲۴۷۴]۱۲-ابراهیم کرخی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:سه چیز است که هرکس آن ها را انجام دهد نفرین شده است:کسی که در سایه گاه کاروانیان غایط کند،کسی که از آب همگانی جلوگیری کند و کسی که راه رفت وآمد را ببندد.

[۲۴۷۵]۱۳-جابر عبد اللّه روایت کرده که رسول خدا فرمودند:آیا شما را به بدترین مردان تان آگاه نکنم؟ما گفتیم:چرا ای رسول خدا.فرمودند:همانا از بدترین مردان شما بسیار بهتان گوی گستاخ ناسزاگویی است که به تنهایی بخورد،از بخشش باز بدارد،غلامش را بزند و خانواده اش را پناهندهٔ دیگران سازد.

[۲۴۷۶]۱4-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن میسّر،عن أبیه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:خمسه لعنتهم و کلّ نبیّ مجاب،الزّائد فی کتاب اللّه،و التّارک لسنّتی،و المکذّب بقدر اللّه،و المستحلّ من عترتی ما حرّم اللّه،و المستأثر بالفیء و المستحلّ له.

باب الرّیاء

[۲۴۷۷]۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن جعفر بن محمّد الأشعریّ،عن ابن القدّاح،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّه قال لعبّاد بن کثیر البصریّ فی المسجد:

ویلک یا عبّاد،إیّاک و الرّیاء فإنّه من عمل لغیر اللّه و کله اللّه إلی من عمل له.

[۲۴۷۸]۲-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن ابن فضّال، عن علیّ بن عقبه،عن أبیه قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:اجعلوا أمرکم هذا للّه و لا تجعلوه للنّاس فإنّه ما کان للّه فهو للّه و ما کان للنّاس فلا یصعد إلی اللّه.

[۲۴۷۹]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن أبی المغراء،عن یزید بن خلیفه قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:کلّ ریاء شرک،إنّه من عمل للنّاس کان ثوابه علی النّاس و من عمل للّه کان ثوابه علی اللّه.

[۲۴۸۰]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن الحسین بن سعید،عن النّضر بن سوید،عن القاسم بن سلیمان،عن جرّاح المدائنیّ،

[۲۴۷۶]۱4-میسر از پدرش به نقل از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:پنج گروه را من و همه پیامبران مستجاب الدّعوه نفرین کرده ایم:

کسی که در کتاب خدا چیزی بیفزاید،کسی که سنّت مرا رها کند،کسی که تقدیر خدایی را دروغ بخواند،کسی که آنچه خداوند دربارۀ عترت من حرام کرده،حلال بشمارد و کسی که غنیمت را به خودش اختصاص دهد و آن را حلال بداند.

ریاکاری

[۲۴۷۷]۱-ابن قدّاح روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام در مسجد به عبّاد بن کثیر بصری فرمودند:وای بر تو ای عبّاد از ریا بپرهیز که هرکس برای جز خدا عملی انجام دهد خدا او را به همان شخصی که برایش عمل را انجام داده، واگذار می کند.

[۲۴۷۸]۲-عقبه گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:این امر [ولایت]تان را برای خدا قرار دهید نه برای مردم.که هرچه برای خدا باشد از آن او است و آنچه برای مردم انجام شود به سوی خدا بالا نمی رود.

[۲۴۷۹]۳-یزید خلیفه روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هر ریایی شرک است.همانا هرکس به خاطر مردم عملی انجام دهد پاداش او به گردن مردم است و هرکس عملی برای خدا انجام دهد پاداشش به عهدۀ خدا است.

[۲۴۸۰]4-جرّاح مدائنی دربارۀ این سخن خدای عزّتمند«و هرکس به دیدار

عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً قال:

الرّجل یعمل شیئا من الثّواب لا یطلب به وجه اللّه إنّما یطلب تزکیه النّاس یشتهی أن یسمع به النّاس،فهذا الّذی أشرک بعباده ربّه؛ثمّ قال،ما من عبد أسرّ خیرا فذهبت الأیّام أبدا حتّی یظهر اللّه له خیرا،و ما من عبد یسرّ شرّا فذهبت الأیّام أبدا حتّی یظهر اللّه له شرّا.

[۲۴۸۱]5-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی بن عبید،عن محمّد بن عرفه قال:

قال لی الرّضا علیه السّلام:ویحک یا ابن عرفه،اعملوا لغیر ریاء و لا سمعه،فإنّه من عمل لغیر اللّه وکله اللّه إلی ما عمل،ویحک!ما عمل أحد عملا إلاّ ردّاه اللّه،إن خیرا فخیر و إن شرّا فشرّ.

[۲۴۸۲]6-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن عمر بن یزید قال:

إنّی لأتعشّی مع أبی عبد اللّه علیه السّلام إذ تلا هذه الآیه: بَلِ الْإِنْسانُ عَلیٰ نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ وَ لَوْ أَلْقیٰ مَعاذِیرَهُ یا أبا حفص،ما یصنع الإنسان أن یتقرّب إلی اللّه عزّ و جلّ بخلاف ما یعلم اللّه تعالی،إنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم کان یقول:من أسرّ سریره ردّاه اللّه رداءها إن خیرا فخیر و إن شرّا فشرّ.

[۲۴۸۳]۷-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إنّ الملک لیصعد بعمل العبد مبتهجا به،فإذا صعد بحسناته یقول اللّه عزّ و جلّ:اجعلوها فی سجّین إنّه لیس إیّای أراد بها.

پروردگارش امیدوار باشد باید عملی نیک انجام دهد و هیچ کس را در بندگی پروردگارش شریک نکند.»[کهف(۱۸): ۱۱۰]روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

گاهی شخص کار ثوابی می کند ولی مقصودش از آن،نزدیکی به خدا نیست.به دنبال ستایش مردم است.دوست دارد که کارش به گوش مردم برسد.

و این همان کسی است که در بندگی پروردگارش شریک می گیرد.سپس فرمودند:بنده ای نیست که در نهان نیکی ای بکند و روزگار بر آن بگذرد مگر خدا برایش نیکی ای آشکار کند و بنده ای نیست که در نهان بدی ای بکند و روزگار بر آن بگذرد مگر این که خدا شرّی برایش آشکار می کند.

[۲۴۸۱]5-محمّد عرفه روایت کرده که حضرت رضا علیه السّلام به من فرمودند:وای بر تو ای پسر عرفه کارهاتان را برای ریا و به گوش مردم رساندن انجام ندهید.که هرکس برای جز خدا عملی کند خدا او را به کسی که برایش آن عمل را کرده واگذار می کند.وای بر تو،هیچ کس عملی نمی کند مگر این که خدا جامه ای به او می پوشاند که اگر عملش نیک باشد،نیک است و اگر بد باشد بد است.

[۲۴۸۲]6-عمر یزید گفته است:من با حضرت صادق علیه السّلام شام می خوردم که حضرت این آیه را خواند:«بلکه انسان به خودش بینا است.اگرچه عذرها برای خود بتراشد.قیامت(۷۵):۱۴ و ۱۵»و فرمود:ای ابو حفص،انسان نمی تواند به خلاف آنچه خدای والا از درون او می داند به خدا نزدیک گردد،که رسول خدا می فرمود:هرکس نیّتی را پنهان کند خداوند جامه ای مناسب آن به او می پوشاند که اگر نیّتش نیک باشد،نیکو است و اگر بد باشد،بد است.

[۲۴۸۳]۷-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند:گاهی فرشته عمل بنده را شادمانه بالا می برد.و چون نیکی هایش به بالا می رسد خداوند عزّتمند می فرماید:آن ها را در سجّین(دفتر بدکاران)بنویسید که از این نیکی ها،مرا قصد نکرده است.

[۲۴۸۴]۸-و بإسناده قال:قال أمير المؤمنين عليه السّلام:

ثلاث علامات للمرائى:ينشط إذا رأى النّاس،و يكسل إذا كان وحده،و يحبّ أن يحمد فى جميع أموره.

[۲۴۸۵]۹-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن علىّ بن سالم قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:قال اللّه عزّ و جلّ:أنا خير شريک،من أشرک معى غيرى فى عمل عمله لم أقبله إلاّ ما كان لى خالصا.

[۲۴۸۶]۱۰-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن محبوب،عن داود،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أظهر للنّاس ما يحبّ اللّه و بارز اللّه بما كرهه لقى اللّه و هو ماقت له.

[۲۴۸۷]۱۱-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عن فضل أبى العبّاس،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما يصنع أحدكم أن يظهر حسنا و يسرّ سيّئا،أليس يرجع إلى نفسه فيعلم أنّ ذلک ليس كذلک و اللّه عزّ و جلّ يقول: بَلِ الْإِنْسٰانُ عَلىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ إنّ السّريره إذا صحّت قويت العلانيه.

الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن محمّد بن جمهور،عن فضاله، عن معاويه،عن الفضيل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام مثله

[۲۴۸۸]۱۲-علىّ بن إبراهيم،عن صالح بن السّندىّ،عن جعفر بن بشير،عن علىّ بن أبى حمزه،عن أبى بصير قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:ما من عبد يسرّ خيرا إلاّ لم تذهب الأيّام حتّى يظهر اللّه له خيرا،و ما من عبد يسرّ شرّا إلاّ لم تذهب الأيّام حتّى يظهر اللّه له شرّا.

[۲۴۸۴]۸-همو روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:برای ریاکار سه نشانه است:چون مردم را ببیند،نیرو می گیرد،چون تنها شود کاهلی می کند و دوست دارد که در همهٔ کارهایش ستایش شود.

[۲۴۸۵]۹-علی سالم گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:خداوند شکوهمند فرموده است:من بهترین شریکم.و هرکس در عملی که انجام می دهد جز مرا شریک کند از او نمی پذیرم مگر چیزی که فقط برای من باشد.

[۲۴۸۶]۱۰-داود روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس در برابر مردم آنچه خدا دوست می دارد بکند و در برابر خدا آنچه دوست نمی دارد آشکار کند،خدا را در حالی دیدار می کند که دشمن او است.

[۲۴۸۷]۱۱-فضل ابو عبّاس روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:چه می کند آن که نیکی اش را آشکار و بدی اش را نهان می کند.آیا به خودش باز نمی گردد که بفهمد موضوع چنان نیست.خداوند عزّتمند می فرماید:«بلکه انسان به خودش بینا است.»[قیامت(۷۵):14 و 15]که هرگاه باطن درست شود ظاهر نیز قوی می گردد.

فضیل نیز مانند این حدیث را از آن حضرت روایت کرده است.

[۲۴۸۸]۱۲-ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرگاه بنده نیکی ای را نهان کند روزگار بر آن می گذرد تا خدا نیکی ای را برایش آشکار کند.

و هرگاه بدی ای را نهان کند روزگار بر آن می گذرد تا خدا بدی ای را برایش آشکار کند.

[۲۴۸۹]۳ ۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،عن يحيى بن بشير،عن أبيه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أراد اللّه عزّ و جلّ بالقليل من عمله أظهر اللّه له أكثر ممّا أراد،و من أراد النّاس بالكثير من عمله فى تعب من بدنه و سهر من ليله أبى اللّه عزّ و جلّ إلاّ أن يقلّله فى عين من سمعه.

[۲۴۹۰]4 ۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:سيأتى على النّاس زمان تخبث فيه سرائرهم و تحسن فيه علانيتهم،طمعا فى الدّنيا،لا يريدون به ما عند ربّهم،يكون دينهم رياء لا يخالطهم خوف،يعمّهم اللّه بعقاب فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجيب لهم.

[۲۴۹۱]5 ۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن عمر بن يزيد قال:

إنّى لأتعشّى مع أبى عبد اللّه عليه السّلام إذ تلا هذه الآيه: بَلِ الْإِنْسٰانُ عَلىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقىٰ مَعٰاذِيرَهُ يا أبا حفص،ما يصنع الإنسان أن يعتذر إلى النّاس بخلاف ما يعلم اللّه منه،إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كان يقول:من أسرّ سريره ألبسه اللّه رداءها إن خيرا فخير و إن شرّا فشرّ.

[۲۴۹۲]6 ۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،عن بعض أصحابه،عن أبى جعفر عليه السّلام أنّه قال:

الإبقاء على العمل أشدّ من العمل قال و ما الإبقاء على العمل،قال:يصل الرّجل بصله و ينفق نفقه للّه وحده لا شريک له،فكتب له سرّا ثمّ يذكرها و تمحى فتكتب له علانيه،ثمّ يذكرها فتمحى و تكتب له رياء.

[۲۴۸۹]۱۳-بشیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس با عمل اندکش خداوند شکوهمند را قصد کند خداوند برای او بیشتر از آنچه قصد کرده،آشکار می کند و کسی که با عمل بسیار و خستگی تن و شب زنده داری، مردم را بخواهد خداوند عزّتمند اراده می کند که عمل او را در چشم کسی که آن را می شنود اندک نشان دهد.

[۲۴۹۰]۱4-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

روزگاری بر مردم خواهد آمد که به جهت آزمندی به دنیا درون ها پلید می شوند و ظواهر نیکو.و با ظاهر نیکو آنچه را نزد خدا است قصد نمی کنند،دینشان ریاکاری است.و هیچ ترسی به آن نیامیخته است.آن گاه خداوند عذابی فراگیر بر آنان می فرستد و وقتی آنان همچون غرق شدگان دعا کنند خداوند دعایشان را نمی پذیرد.

[۲۴۹۱]۱5-عمر یزید گفته است:من با حضرت صادق علیه السّلام شام می خوردم که حضرت این آیه را خواندند:«بلکه انسان به خودش بینا است.اگرچه عذرها بتراشد.» [قیامت(۷):۱4 و ۱5]و فرمودند:ای ابو حفص انسان چه می کند که غیر از آنچه خدا از او می داند برای مردم بهانه می آورد.همانا رسول خدا می فرمود:هرکس نیّتی را پنهان کند خدا جامهٔ آن را به او می پوشاند که اگر نیکو باشد،نیک است و اگر بد باشد،بد.

[۲۴۹۲]۱6-یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:نگاه داشتن عمل دشوارتر از خود عمل است.راوی گفت:نگاه داشتن عمل چیست؟ فرمودند:مردی برای خرسندی خدای یگانهٔ بی شریک بخشش می کند یا خرجی می دهد و برایش پاداش نهان نوشته می شود.سپس آن را به زبان می آورد و نوشته از بین رفته،برایش پاداش آشکار نوشته می شود،سپس دوباره از آن سخن می گوید و آن نوشته نیز از بین می رود و برایش ریا نوشته می شود.

[۲۴۹۳]۱۷-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعريّ،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه:اخشوا اللّه خشيه ليست بتعذير،و اعملوا للّه فى غير رياء و لا سمعه فإنّه من عمل لغير اللّه و كله اللّه إلى عمله.

[۲۴۹۴]۱۸-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن جميل بن درّاج،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سألته عن الرّجل يعمل الشّىء من الخير فيراه إنسان فيسرّه ذلک،فقال:لا بأس، ما من أحد إلاّ و هو يحبّ أن يظهر له فى النّاس الخير،إذا لم يكن صنع ذلک لذلک.

باب طلب الرّئاسه

[۲۴۹۵]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن معمّر بن خلاّد،عن أبى الحسن عليه السّلام أنّه ذكر رجلا فقال:

إنّه يحبّ الرّئاسه،فقال:ما ذئبان ضاريان فى غنم قد تفرّق رعاؤها بأضرّ فى دين المسلم من الرّئاسه.

[۲۴۹۶]۲-عنه،عن أحمد،عن سعيد بن جناح،عن أخيه أبى عامر،عن رجل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من طلب الرّئاسه هلک.

[۲۴۹۷]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن عبد اللّه بن المغيره،عن عبد اللّه بن مسكان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إيّاكم و هؤلاء الرّؤساء الّذين يترأّسون فو اللّه ما خفقت النّعال خلف رجل إلاّ هلک و أهلک.

[۲۴۹۳]۱۷-ابن قدّاح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان-درود خدا بر او-فرمودند:از خدا چنان بهراسید که در آن کوتاهی ای نباشد و بدون ریا و سمعه برای خدا عمل کنید؛زیرا هرکس برای جز خدا عمل کند خداوند او را به عملش وامی گذارد.

[۲۴۹۴]۱۸-زراره گفته است:از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ مردی پرسیدم که وقتی کار نیکی انجام می دهد و شخصی او را می بیند شادمان می شود.فرمودند:باکی نیست.کسی نیست که دوست نداشته باشد در میان مردم نیکی اش آشکار شود، اگرچه کار نیکش را برای آن انجام نداده باشد.

ریاست خواهی

[۲۴۹۵]۱-معمّر خلاّد روایت کرده که حضرت ابو الحسن علیه السّلام از مردی یاد کرد و فرمود:او ریاست کردن را دوست می دارد.آن گاه فرمود:دو گرگ گرسنه در گلّۀ بی چوپان زیان رسان تر از ریاست در دین مسلمان نیست.

[۲۴۹۶]۲-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس ریاست خواهی کند نابود می گردد.

[۲۴۹۷]۳-عبد اللّه مسکان گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

بپرهیزید از این سرکردگانی که ریاست خواهی می کنند.که به خدا سوگند وقتی کفش ها به دنبال مردی راه افتند هم او نابود می شود و هم دیگران.

[۲۴۹۸]4-عنه،عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع؛و غيره،رفعوه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:ملعون من ترأّس،ملعون من همّ بها،ملعون من حدّث بها نفسه.

[۲۴۹۹]5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسن بن أيّوب،عن أبى عقيله الصّيرفىّ قال:حدّثنا كرّام،عن أبى حمزه الثّمالىّ قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام:إيّاک و الرّئاسه،و إيّاک أن تطأ أعقاب الرّجال،قال:

قلت:جعلت فداک،أمّا الرّئاسه فقد عرفتها و أمّا أن أطأ أعقاب الرّجال فما ثلثا ما فى يدى إلاّ ممّا وطئت أعقاب الرّجال؟فقال لى:ليس حيث تذهب،إيّاک أن تنصب رجلا دون الحجّه،فتصدّقه فى كلّ ما قال.

[۲۵۰۰]6-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن أبى الرّبيع الشّامىّ،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال لى ويحک يا أبا الرّبيع،لا تطلبنّ الرّئاسه و لا تكن ذئبا و لا تأكل بنا النّاس فيفقرک اللّه،و لا تقل فينا ما لا نقول فى أنفسنا فإنّک موقوف و مسئول لا محاله،فإن كنت صادقا صدّقناک و إن كنت كاذبا كذّبناک.

[۲۵۰۱]۷-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن منصور بن العبّاس،عن ابن ميّاح،عن أبيه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:من أراد الرّئاسه هلک.

[۲۵۰۲]۸-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس عن العلاء،عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:أترى لا أعرف خياركم؟من شراركم بلى و اللّه، و إنّ شراركم من أحبّ أن يوطأ عقبه،إنّه لا بدّ من كذّاب أو عاجز الرّأى.

[۲۴۹۸]4-اسماعیل بزیع و دیگران حدیثی را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده اند که ایشان فرموده اند:نفرین شده است کسی که ریاست خواهی کند،نفرین شده است کسی که به آن همّت گمارد و نفرین شده است کسی که در این موضوع با خودش سخن بگوید.

[۲۴۹۹]5-ابو حمزۀ ثمالی گفت:حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند:از ریاست بپرهیز.و بپرهیز از این که به دنبال مردم راه افتی.من عرض کردم:جانم فدایت ریاست را می دانم که چیست امّا دنباله روی از مردم را نمی فهمم زیرا دو سوم آنچه در دست دارم جز به سبب دنباله روی از مردم نبوده است؟ !حضرت به من فرمودند:سخن من چنان نیست که تو فهمیده ای.یعنی بپرهیز از این که کسی را بدون برهان برگزینی و هر آنچه را گفت درست بدانی.

[۲۵۰۰]6-ابو ربیع شامی گفته است:حضرت باقر علیه السّلام به من فرمودند:وای بر تو ای ابو ربیع به دنبال ریاست نرو.گرگ نباش و به نام ما مردم را نخور که خدا نیازمندت می کند.و دربارۀ ما چیزی نگو که خودمان نمی گوییم:زیرا بی تردید روزی تو را می ایستانند و بازجویی می کنند.که اگر راستگو بودی ما نیز تو را راستگو خواهیم خواند و اگر دروغ گو بودی ما نیز تو را دروغ گو خواهیم خواند.

[۲۵۰۱]۷-میّاح گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکس ریاست خواهد نابود می شود.

[۲۵۰۲]۸-محمّد مسلم گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:آیا گمان می کنی که من خوبان و بدان شما را نمی شناسم؟چرا به خدا سوگند،بدان شما کسانی اند که دوست دارند مردم به دنبالشان راه افتند.و چنین شخصی به ناچار یا بسیار دروغ گو است یا کوتاه نظر است.

باب اختتال الدّنيا بالدّين

[۲۵۰۳] ۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن إسماعيل بن جابر،عن يونس بن ظبيان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول ويل للّذين يختلون الدّنيا بالدّين،و ويل للّذين يقتلون الّذين يأمرون بالقسط من النّاس،و ويل للّذين يسير المؤمن فيهم بالتّقيّه،أبى يغترّون أم علىّ يجترءون!!فبى حلفت لأتيحنّ لهم فتنه تترک الحليم منهم حيران.

باب من وصف عدلا و عمل بغيره

[۲۵۰4] ۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن يوسف البزّاز، عن معلّى بن خنيس،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه قال:

إنّ من أشدّ النّاس حسره يوم القيامه من وصف عدلا ثمّ عمل بغيره.

[۲۵۰5] ۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن قتيبه الأعشى،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام[أنّه]قال:

إنّ[من]أشدّ النّاس عذابا يوم القيامه من وصف عدلا و عمل بغيره.

[۲۵۰6] ۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن هشام بن سالم، عن ابن أبى يعفور،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ من أعظم النّاس حسره يوم القيامه من وصف عدلا ثمّ خالفه إلى غيره.

[۲۵۰۷] 4-محمّد بن يحيى،عن الحسين بن إسحاق،عن علىّ بن مهزيار، عن عبد اللّه بن يحيى،عن ابن مسكان،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

فى قول اللّه عزّ و جلّ: فَكُبْكِبُوا فِيهٰا هُمْ وَ الْغٰاوُونَ قال:يا أبا بصير،هم

با دین در کمین دنیا بودن

[۲۵۰۳]۱-یونس ظبیان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:همانا خداوند عزّتمند می فرماید:وای بر کسانی که با دین به کمین دنیا می نشینند.و وای بر آنان که کسانی را که به عدالت با مردم فرمان می دهند می کشند و وای بر کسانی که مؤمن در میان آن ها با تقیّه به سر می برد.آیا مرا می فریبند یا به من گستاخی می کنند؟من به خودم سوگند می خورم که چنان فتنه ای برایشان پیش آورم که خردمندشان حیران بماند.

کسی که از عدل سخن بگوید و جز آن عمل کند

[۲۵۰۴]۱-معلاّی خنیس روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا از پرحسرت ترین مردمان روز قیامت،کسی است که از عدل سخن بگوید و جز آن عمل کند.

[۲۵۰۵]۲-قتیبهٔ أعشی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا از سخت کیفرترین مردمان در روز قیامت،کسی است که از عدالت سخن بگوید و جز آن عمل کند.

[۲۵۰۶]۳-ابن ابو یعفور روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا از پرحسرت ترین مردمان روز قیامت،کسی است که از عدالت سخن بگوید و سپس در عمل،با آن مخالفت کند.

[۲۵۰۷]4-ابو بصیر دربارهٔ آیهٔ«و ایشان و گمراهان به رو در دوزخ می افتند.» [شعراء(۲۶):۹۴]روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:ای ابو بصیر آنان

قوم وصفوا عدلا بألسنتهم ثمّ خالفوه إلى غيره.

[۲۵۰۸]5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن أبى عمير،عن علىّ بن عطيّه،عن خيثمه قال:

قال لى أبو جعفر عليه السّلام:أبلغ شيعتنا أنّه لن ينال ما عند اللّه إلاّ بعمل،و أبلغ شيعتنا أنّ أعظم النّاس حسره يوم القيامه من وصف عدلا ثمّ يخالفه إلى غيره.

باب المراء و الخصومه و معاداه الرّجال

[۲۵۰۹]۱-علىّ بن إبراهيم،عن هارون بن مسلم،عن مسعده بن صدقه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:إيّاكم و المراء و الخصومه،فإنّهما يمرضان القلوب على الإخوان و ينبت عليهما النّفاق.

[۲۵۱۰]۲-و بإسناده قال:قال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:

ثلاث من لقى اللّه عزّ و جلّ بهنّ دخل الجنّه من أىّ باب شاء:من حسن خلقه،و خشى اللّه فى المغيب و المحضر،و ترک المراء و إن كان محقّا.

[۲۵۱۱]۳-و بإسناده قال:

من نصب اللّه غرضا للخصومات أو شک أن يكثر الانتقال.

[۲۵۱۲]4-علىّ بن إبراهيم،عن صالح بن السّندىّ،عن جعفر بن بشير،عن عمّار بن مروان قال:قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:

لا تمارينّ حليما و لا سفيها،فإنّ الحليم يقليک و السّفيه يؤذيک.

[۲۵۱۳]5-علىّ،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن الحسن بن عطيّه عن عمر بن يزيد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:

مردمی هستند که به زبان از عدالت سخن گفتند و در عمل با آن مخالفت کردند.

[۲۵۰۸]5-خیثمه گفت:حضرت باقر علیه السّلام به من فرمودند:به شیعیان ما برسان که به آنچه نزد خداوند است هرگز جز با عمل نمی رسند و به شیعیان ما برسان که بزرگ حسرت ترین مردمان در روز قیامت،کسی است که از عدل سخن بگوید و سپس در عمل با آن مخالفت کند.

مجادله و ستیزه و دشمنی ورزیدن با مردم

[۲۵۰۹]۱-مسعدۀ صدقه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:از جدال و ستیزه بپرهیزید؛زیرا آن دو،دل برادران را بیمار کرده،بر آن ها نفاق می رویاند.

[۲۵۱۰]۲-همو روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند:سه چیز است که خداوند عزّتمند هرکس را به سبب آن ها دیدار کند از هر در که خواهد به بهشت می رود:کسی که خوش اخلاق باشد و در نهان و آشکار از خدا بهراسد و جدال را ترک کند اگرچه حقّ با او باشد.

[۲۵۱۱]۳-همو روایت کرده که حضرت فرمودند:هرکس خدا را هدف مجادلاتش قرار دهد نزدیک است که بسیار از حقّ به باطل برود.

[۲۵۱۲]4-عمّار مروان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:نه با خردمند و نه با کم خرد جدال نکن.که خردمند دشمنت می گردد و کم خرد آزارت می رساند.

[۲۵۱۳]5-عمر یزید از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

ما كاد جبرئيل عليه السّلام يأتينى إلاّ قال:يا محمّد،اتّق شحناء الرّجال و عداوتهم.

[25١4]6-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن الحسن بن الحسين الكندىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال جبرئيل عليه السّلام للنّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إيّاک و ملاحاه الرّجال.

[25١5]٧-عنه،عن عثمان بن عيسى،عن عبد الرّحمن بن سيابه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إيّاكم و المشارّه،فإنّها تورث المعرّه و تظهر المعوره.

[25١6]٨-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن محبوب،عن عنبسه العابد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إيّاكم و الخصومه فإنّها تشغل القلب و تورث النّفاق و تكسب الضّغائن.

[25١٧]٩-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن الحسن بن عطيّه،عن عمر بن يزيد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ما كاد جبرئيل عليه السّلام يأتينى إلاّ قال:يا محمّد اتّق شحناء الرّجال و عداوتهم.

[25١٨]١٠-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن مهران،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ما أتانى جبرئيل عليه السّلام قطّ إلاّ وعظنى فآخر قوله لى:

إيّاک و مشارّه النّاس فإنّها تكشف العوره و تذهب بالعزّ.

[25١٩]١١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،و محمّد بن إسماعيل،عن الفضل بن شاذان،جميعا عن ابن أبى عمير،عن إبراهيم بن عبد الحميد،عن الوليد بن صبيح قال:

ص :634

هرگاه جبرئیل علیه السّلام به نزدم می آمد می گفت:ای محمّد از کینه و دشمنی با مردم بپرهیز.

[۲۵۱۴]6-حسن بن حسین کندی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که جبرئیل علیه السّلام به پیامبر گرامی فرمودند:از ستیزه کردن با مردمان بپرهیز.

[۲۵۱۵]۷-عبد الرحمان سیایه روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:از دشمنی کردن بپرهیزید که گناه و آزار و خسارت به جا می گذارد و عیب را آشکار می کند.

[۲۵۱۶]۸-عنبسهٔ عابد روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:از ستیزه کردن بپرهیزید که دل را مشغول می کند و نفاق به جا گذاشته،کینه ها پدید می آورد.

[۲۵۱۷]۹-عمر یزید از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هرگاه جبرئیل علیه السّلام به نزدم آمد،به من گفت:ای محمّد از کینه و دشمنی با مردمان بپرهیز.

[۲۵۱۸]۱۰-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هرگز جبرئیل علیه السّلام به نزدم نیامد جز این که پندم داد و در پایان گفت:

از دشمنی ورزیدن با مردمان بپرهیز که آن عیب را آشکار کرده،عزّتمندی را از بین می برد.

[۲۵۱۹]۱۱-ولید صبیح گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:رسول خدا

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ما عهد إلىّ جبرئيل عليه السّلام فى شىء ما عهد إلىّ فى معاداه الرّجال.

[٢٥٢٠]١٢-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن بعض أصحابه، رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:من زرع العداوه حصد ما بذر.

باب الغضب

[٢٥٢١]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:الغضب يفسد الإيمان كما يفسد الخلّ العسل.

[٢٥٢٢]٢-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن فضّال،عن علىّ بن عقبه،عن أبيه،عن ميسّر قال:

ذكر الغضب عند أبى جعفر عليه السّلام فقال:إنّ الرّجل ليغضب فما يرضى أبدا حتّى يدخل النّار،فأيّما رجل غضب على قوم و هو قائم فليجلس من فوره ذلک، فإنّه سيذهب عنه رجز الشّيطان،و أيّما رجل غضب على ذى رحم فليدن منه فليمسّه،فإنّ الرّحم إذا مسّت سكنت.

[٢٥٢٣]٣-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن داود بن فرقد قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:الغضب مفتاح كلّ شرّ.

[٢٥٢4]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن النّضر بن سويد،عن القاسم بن سليمان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

فرمودند:جبرئیل علیه السّلام چنان که دربارۀ دشمنی نکردن با مردم به من سفارش کرد دربارۀ هیچ چیز دیگری سفارش نکرد.

[۲۵۲۰]۱۲-یکی از اصحاب حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده روایت کرده که ایشان فرمودند:هرکس دشمنی بکارد،کاشته اش را می درود.

خشم

[۲۵۲۱]۱-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خشم،ایمان را خراب می کند چنان که سرکه،عسل را خراب می کند.

[۲۵۲۲]۲-میسر گفته است:نزد حضرت باقر علیه السّلام از خشم سخن به میان آمد و ایشان فرمود:همانا گاهی مرد خشمگین می شود و تا به دوزخ نیفتد راضی نمی شود.پس هرگاه مردی از شما بر گروهی خشمگین شد باید زود بنشیند؛ زیرا در این صورت پلیدی شیطان از او برطرف خواهد شد و هرگاه مردی از شما بر خویشاوندی خشمگین شد باید به او نزدیک شود و لمسش کند؛زیرا رحم وقتی لمس شود آرام می گردد.

[۲۵۲۳]۳-داود فرقد روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:خشم کلید همۀ بدی ها است.

[۲۵۲4]4-قاسم سلیمان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:از پدرم علیه السّلام

سمعت أبی علیه السّلام یقول:أتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:رجل بدویّ فقال:إنّی أسکن البادیه فعلّمنی جوامع الکلام،فقال:آمرک أن لا تغضب،فأعاد علیه الأعرابیّ المسأله ثلاث مرّات حتّی رجع الرّجل إلی نفسه،فقال:لا أسأل عن شیء بعد هذا،ما أمرنی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم إلاّ بالخیر.قال:و کان أبی یقول:أیّ شیء أشدّ من الغضب إنّ الرّجل لیغضب فیقتل النّفس الّتی حرّم اللّه و یقذف المحصنه.

[۲۵۲۵]5-عنه،عن ابن فضّال،عن إبراهیم بن محمّد الأشعریّ،عن عبد الأعلی قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:علّمنی عظه أتّعظ بها،فقال:إنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم أتاه رجل فقال له:یا رسول اللّه علّمنی عظه أتّعظ بها،فقال له:انطلق و لا تغضب، ثمّ أعاد إلیه،فقال له:انطلق و لا تغضب-ثلاث مرّات.-

[۲۵۲۶]6-عنه،عن إسماعیل بن مهران،عن سیف بن عمیره،عمّن سمع أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:

من کفّ غضبه ستر اللّه عورته.

[۲۵۲۷]۷-عنه،عن ابن محبوب،عن هشام بن سالم،عن حبیب السّجستانیّ،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

مکتوب فی التّوراه فیما ناجی اللّه عزّ و جلّ به موسی علیه السّلام:یا موسی،أمسک غضبک عمّن ملّکتک علیه أکفّ عنک غضبی.

[۲۵۲۸]۸-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن محمّد بن عبد الحمید، عن یحیی بن عمرو،عن عبد اللّه بن سنان قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:أوحی اللّه عزّ و جلّ إلی بعض أنبیائه:یا ابن آدم اذکرنی فی غضبک أذکرک فی غضبی،لا أمحقک فیمن أمحق،و ارض بی منتصرا،

شنیدم می فرماید:مردی بیابانگرد به خدمت رسول خدا آمده،عرض کرد:من در بیابان زندگی می کنم و می خواهم فراگیرترین سخن را به من بیاموزی.حضرت فرمودند:تو را فرمان می دهم که خشمگین نشوی.آن اعرابی همان پرسش را باز گفت.و سه بار چنین کرد تا به خودش بازگشت و گفت:پس از این دیگر چیزی نمی پرسم؛زیرا رسول خدا مرا جز به نیکی فرمان نداده است.امام فرمودند:و پدرم می فرمود:چه چیزی بدتر از خشم است.مردی خشمگین می شود و آن گاه جانی را که خدا محترم داشته،می کشد و به زنی پاک تهمت می زند.

[۲۵۲۵]5-عبد الأعلی گفته است:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:مرا پندی بیاموز تا با آن اندرز بگیرم.حضرت فرمودند:مردی به خدمت رسول خدا آمده، عرض کرد:ای رسول خدا مرا اندرزی بده تا با آن پند بگیرم.حضرت به او فرمودند:برو و خشمگین مشو.او تا سه بار پرسش اش را باز گفت و حضرت به او فرمود:برو و خشمگین مشو.

[۲۵۲۶]6-مردی از حضرت صادق علیه السّلام شنید که می فرماید:هرکس جلوی خشمش را بگیرد خداوند عیبش را می پوشاند.

[۲۵۲۷]۷-حبیب سجستانی روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:در تورات در مناجات خدا با حضرت موسی علیه السّلام آمده است:ای موسی جلوی خشمت را از کسی که بر او چیره هستی بگیر تا من جلوی خشمم را از تو بگیرم.

[۲۵۲۸]۸-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که خدای عزّتمند به یکی از پیامبرانش وحی کرد:ای پسر آدم مرا در حال خشمت یاد کن تا من نیز تو را در حال خشمم یاد کنم و در میان کسانی که نابود می کنم نابود نکنم.و به انتقام گرفتن من خرسند باش که انتقام گرفتن من برای تو،بهتر از انتقام گرفتن خود تو است.

فإنّ انتصارى لک خير من انتصارک لنفسک.

[۲۵۲۹]۹-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن فضّال،عن علىّ بن عقبه،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام مثله،

و زاد فيه و إذا ظلمت بمظلمه فارض بانتصارى لک،فإنّ انتصارى لک خير من انتصارک لنفسک.

[۲۵۳۰]۱۰-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن محبوب،عن إسحاق بن عمّار قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ فى التّوراه مكتوبا،يا ابن آدم اذكرنى حين تغضب أذكرک عند غضبى،فلا أمحقک فيمن أمحق،و إذا ظلمت بمظلمه فارض بانتصارى لک فإنّ انتصارى لک،خير من انتصارک لنفسک.

[۲۵۳۱]۱۱-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،و علىّ بن محمّد،عن صالح بن أبى حمّاد،جميعا عن الوشّاء،عن أحمد بن عائذ،عن أبى خديجه،عن معلّى بن خنيس،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رجل للنّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:يا رسول اللّه علّمنى،قال:اذهب و لا تغضب،فقال الرّجل:قد اكتفيت بذاک،فمضى إلى أهله فإذا بين قومه حرب قد قاموا صفوفا و لبسوا السّلاح،فلمّا رأى ذلک لبس سلاحه ثمّ قام معهم،ثمّ ذكر قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:لا تغضب،فرمى السّلاح،ثمّ جاء يمشى إلى القوم الّذين هم عدوّ قومه،فقال:يا هؤلاء ما كانت لكم من جراحه أو قتل أو ضرب ليس فيه أثر فعلىّ فى مالى أنا أوفيكموه فقال القوم:فما كان فهو لكم،نحن أولى بذلک منكم،قال:فاصطلح القوم و ذهب الغضب.

[۲۵۳۲]۱۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد؛و علىّ بن إبراهيم،

[۲۵۲۹]۹-عبد اللّه سنان در حدیثی دیگر از حضرت صادق علیه السّلام مانند آن را روایت کرده و افزوده است:و وقتی به تو ستم شد به انتقام گرفتن من برای خودت خرسند باش.که انتقام گرفتن من برای تو،بهتر از انتقام گرفتن خود تو است.

[۲۵۳۰]۱۰-اسحاق عمّار گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:در تورات نوشته است:ای پسر آدم وقتی خشمگین می شوی مرا به یاد آور تا من نیز به هنگام خشمم تو را به یاد آورم و در میان کسانی که نابود خواهم کرد نابود نکنم.و وقتی به تو ستم شد به انتقام گرفتن من خرسند باش که انتقام گرفتن من برای تو،بهتر از انتقام گرفتن خود تو است.

[۲۵۳۱]۱۱-معلاّی خنیس از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که مردی به پیامبر گرامی عرض کرد:ای رسول خدا مرا تعلیم کن.ایشان فرمود:برو و خشمگین مشو.آن مرد گفته است:من به این سخن بسنده کردم.آن گاه به نزد خانواده اش رفت و دید میان قومش جنگی در حال روی دادن است.مردم به صف شده و جامۀ رزم پوشیده اند.پس او نیز جامۀ رزم پوشید و با آنان به پاخاست.ناگاه سخن رسول خدا را که فرموده بود:خشمگین نشو،به یاد آورد.پس سلاحش را انداخت و به سوی مردمی که دشمن قومش بودند،رفت و گفت:ای مردم هر زخم و قتل و ضرب بی نشانه را من از مالم به گردن می گیرم و به شما می پردازم.

آن قوم گفتند:هرچه بوده برای خودتان باشد،ما به این کار از شما سزاوارتریم.و این گونه میان مردم صلح برقرار شد و خشم از میان رفت.

[۲۵۳۲]۱۲-ابو حمزۀ ثمالی روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:همانا این

عن أبيه،جميعا عن ابن محبوب،عن ابن رئاب،عن أبى حمزه الثّمالىّ،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ هذا الغضب جمره من الشّيطان توقد فى قلب ابن آدم و إنّ أحدكم إذا غضب احمرّت عيناه و انتفخت أوداجه و دخل الشّيطان فيه،فإذا خاف أحدكم ذلک من نفسه فليلزم الأرض،فإنّ رجز الشّيطان ليذهب عنه عند ذلک.

[۲۵۳۳]۱۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن بعض أصحابه، رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:الغضب ممحقه لقلب الحكيم،و قال:من لم يملک غضبه لم يملک عقله.

[۲۵۳4]۱4-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الحسن بن علىّ، عن عاصم بن حميد،عن أبى حمزه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من كفّ نفسه عن أعراض النّاس أقال اللّه نفسه يوم القيامه و من كفّ غضبه عن النّاس كفّ اللّه تبارک و تعالى عنه عذاب يوم القيامه.

[۲۵۳۵]۱5-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن ابن محبوب،عن أبى حمزه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

من كفّ غضبه عن النّاس كفّ اللّه عنه عذاب يوم القيامه.

باب الحسد

[۲۵۳6]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن العلاء بن رزين،عن محمّد بن مسلم قال:

خشم آتش پاره ای از شیطان است که در قلب فرزند آدم افروخته می شود.وقتی یکی از شما خشمگین شد،چشمانش سرخ می شود و رگ های گردنش برمی آید و شیطان در او داخل می شود.پس وقتی از این حالت بر خودتان ترسیدید به روی زمین بنشینید؛زیرا در این هنگام پلیدی شیطان از او رخت می بندد.

[۲۵۳۳]۳ ۱-یکی از اصحاب حدیثی را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده که ایشان فرموده اند:خشم،دل حکیم را نابود می کند.و نیز فرمودند:هرکس مالک خشمش نباشد،مالک خردش نیست.

[۲۵۳4]4 ۱-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هرکس جلوی خودش را دربارۀ آبروی مردم بگیرد خداوند در روز قیامت از او می گذرد و هرکس جلوی خشمش را دربارۀ مردم بگیرد خداوند پاک و والا عذاب روز قیامت را از او باز می گیرد.

[۲۵۳5]5 ۱-ابو حمزه روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:هرکس جلوی خشمش را دربارۀ مردم بگیرد خداوند عذاب روز قیامت را از او باز می گیرد.

حسدورزیدن

[۲۵۳6] ۱-محمّد مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:همانا شخص

قال أبو جعفر عليه السّلام:إنّ الرّجل ليأتى بأىّ بادره فيكفر و إنّ الحسد ليأكل الإيمان كما تأكل النّار الحطب

[٢٥٣٧]٢-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن خالد و الحسين بن سعيد،عن النّضر بن سويد،عن القاسم بن سليمان،عن جرّاح المدائنىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ الحسد يأكل الإيمان كما تأكل النّار الحطب.

[٢٥٣٨]٣-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن ابن محبوب، عن داود الرّقّىّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:اتّقوا اللّه و لا يحسد بعضكم بعضا،إنّ عيسى ابن مريم كان من شرائعه السّيح فى البلاد،فخرج فى بعض سيحه و معه رجل من أصحابه قصير و كان كثير اللّزوم لعيسى عليه السّلام،فلمّا انتهى عيسى إلى البحر قال:بسم اللّه،بصحّه يقين منه فمشى على ظهر الماء فقال الرّجل القصير حين نظر إلى عيسى عليه السّلام جازه:بسم اللّه،بصحّه يقين منه فمشى على الماء و لحق بعيسى عليه السّلام،فدخله العجب بنفسه،فقال:هذا عيسى روح اللّه يمشى على الماء و أنا أمشى على الماء فما فضله علىّ؟قال:فرمس فى الماء فاستغاث بعيسى فتناوله من الماء فأخرجه ثمّ قال له:ما قلت يا قصير،قال:قلت:هذا روح اللّه يمشى على الماء و أنا أمشى على الماء فدخلنى من ذلک عجب،فقال له عيسى:لقد وضعت نفسک فى غير الموضع الّذى وضعک اللّه فيه فمقتک اللّه على ما قلت فتب إلى اللّه عزّ و جلّ ممّا قلت،قال:فتاب الرّجل و عاد إلى مرتبته الّتى وضعه اللّه فيها،فاتّقوا اللّه و لا يحسدنّ بعضكم بعضا.

[٢٥٣٩]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن

به هر تندی ای دچار شود،کافر می شود و حسدورزی ایمان را می خورد چنان که آتش،هیزم را می خورد.

[۲۵۳۷]۲-جرّاح مدائنی روایت کرده حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا حسد،ایمان را می خورد چنان که آتش هیزم را می خورد.

[۲۵۳۸]۳-داود رقّی گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:از خدا پروا کنید و یکی تان به دیگری حسد نورزد.همانا از قوانین عیسای مریم،گشتن در سرزمین ها بود.یک بار با یکی از یارانش که مردی کوتاه بود و بسیار با عیسی علیه السّلام همراهی می کرد،بیرون آمد.آن گاه چون عیسی به دریا رسید،با یقینی درست از سوی خدا،بسم اللّه گفت و به روی آب راه افتاد.آن مرد نیز به عیسی علیه السّلام پیوست و آن گاه به خودش مغرور شد و گفت:این عیسی روح اللّه است که به روی آب راه می رود و این هم منم که به روی آب راه می روم پس برتری او به من چیست؟ آن گاه در آب فرورفت و از عیسی کمک خواست.عیسی او را از آب گرفته، بیرون آورد و به او فرمود:ای کوتاه چه گفتی؟او گفت:من گفتم:این روح اللّه است که بر آب راه می رود و این منم که بر آب راه می روم و از این سخن مغرور شدم.عیسی به او فرمود:خودت را در جایی جز آن جا که خدا قرار داده،نهادی و خداوند به جهت آنچه گفتی از تو بیزار شد.پس،در پیشگاه خدا توبه کن.آن مرد توبه کرد و به جایگاهی که خدا او را در آن قرار داده بود بازگشت.پس از خدا پروا کنید و یکی تان به دیگری حسد نورزد.

[۲۵۳۹]4-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:کاد الفقر أن یکون کفرا و کاد الحسد أن یغلب القدر.

[۲۵۴۰]5-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی،عن یونس،عن معاویه بن وهب قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:آفه الدّین الحسد و العجب و الفخر.

[۲۵۴۱]6-یونس،عن داود الرّقّیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:قال اللّه عزّ و جلّ لموسی بن عمران علیه السّلام:یا ابن عمران لا تحسدنّ النّاس علی ما آتیتهم من فضلی و لا تمدّنّ عینیک إلی ذلک و لا تتبعه نفسک،فإنّ الحسد ساخط لنعمی،صادّ لقسمی الّذی قسمت بین عبادی و من یک کذلک فلست منه و لیس منّی.

[۲۵۴۲]۷-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن القاسم بن محمّد،عن المنقریّ،عن الفضیل بن عیاض،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ المؤمن یغبط و لا یحسد و المنافق یحسد و لا یغبط.

باب العصبیّه

[۲۵۴۳]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن علیّ بن الحکم،عن داود بن النّعمان،عن منصور بن حازم،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من تعصّب أو تعصّب له فقد خلع ربقه الإیمان من عنقه.

[2544]۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن هشام بن سالم؛ و درست بن أبی منصور،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من تعصّب أو تعصّب له فقد خلع ربق الإیمان من عنقه.

ص :646

نزدیک است که فقر،کفر شود و نزدیک است که حسد بر تقدیر چیره شود.

[۲۵۴۰]5-معاویۀ وهب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:آفت دین،حسد و خودبینی و فخرفروشی است.

[۲۵۴۱]6-داود رقّی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:خدای عزّتمند به موسای عمران علیه السّلام فرمود:ای پسر عمران به مردم برای آنچه به آنان داده ام حسد نورز،چشم به آن ندوز و در فکرش نباش.

که حسدورزنده،از نعمت های من ناخرسند است و جلوی قسمت من میان بندگانم را می گیرد و هرکس چنین باشد،نه من از اویم و نه او از من.

[۲۵۴۲]۷-فضیل عیاض روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا مؤمن غبطه می خورد و حسد نمی ورزد ولی منافق حسد می ورزد و غبطه می خورد.

تعصّب ورزی

[۲۵۴۳]۱-منصور حازم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هر کس تعصّب ورزد یا برای او تعصّب ورزیده شود،رشتۀ ایمان از گردنش جدا می گردد.

[2544]۲-درست ابو منصور از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هرکس تعصّب بورزد یا برای او تعصّب ورزیده شود،رشتۀ ایمان از گردنش جدا می گردد.

[۲۵۴۵]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من کان فی قلبه حبّه من خردل من عصبیّه بعثه اللّه یوم القیامه مع أعراب الجاهلیّه.

[۲۵۴۶]4-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان بن یحیی،عن خضر،عن محمّد بن مسلم،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من تعصّب عصبه اللّه بعصابه من نار.

[۲۵۴۷]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر،عن صفوان بن مهران،عن عامر بن السّمط،عن حبیب بن أبی ثابت،عن علیّ بن الحسین علیهما السّلام قال:

لم یدخل الجنّه حمیّه غیر حمیّه حمزه بن عبد المطّلب-و ذلک حین أسلم- غضبا للنّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فی حدیث السّلی الّذی ألقی علی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم.

[۲۵۴۸]6-عنه،عن أبیه،عن فضاله،عن داود بن فرقد،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ الملائکه کانوا یحسبون أنّ إبلیس منهم و کان فی علم اللّه أنّه لیس منهم،فاستخرج ما فی نفسه بالحمیّه و الغضب فقال: خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ .

[۲۵۴۹]۷-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،و علیّ بن محمّد القاسانیّ،عن القاسم بن محمّد،عن المنقریّ،عن عبد الرّزّاق،عن معمر،عن الزّهریّ قال:

سئل علیّ بن الحسین علیهما السّلام عن العصبیّه،فقال:العصبیّه الّتی یأثم علیها صاحبها أن یری الرّجل شرار قومه خیرا من خیار قوم آخرین و لیس من

[۲۵۴۵]۳-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هرکس به اندازۀ دانۀ خردلی در دلش تعصّب ورزی باشد،خداوند او را در روز قیامت با عرب های جاهلیّت برمی انگیزد.

[۲۵۴۶]4-محمّد مسلم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس تعصّب بورزد،خداوند سرش را با دستاری از آتش می بندد.

[۲۵۴۷]5-حبیب ابو ثابت روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند:هیچ تعصّبی جز تعصّب حمزۀ عبد المطلّب به بهشت نمی رود.وقتی که برای حمایت از پیامبر گرامی در داستان شکمبه ای که به رویش انداختند،مسلمان شد.

[۲۵۴۸]6-داود فرقد روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:فرشتگان گمان می کردند که ابلیس از ایشان است ولی در علم خدا بود که او از آنان نیست.

آن گاه به سبب تعصّب و خشم آنچه را در باطنش بود بیرون ریخت و گفت:«مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای.»[اعراف(۷):۱۲]

[۲۵۴۹]۷-زهری گفت:از حضرت سجّاد علیه السّلام دربارۀ تعصّب ورزی پرسیدند و ایشان فرمود:تعصّبی که دارنده اش بنابر آن گناه می کند این است که شخصی بدترین مرد قبیلۀ خودش را بهتر از خوبان قبیلۀ دیگر ببیند.ولی این تعصّب نیست که مردی

العصبيّه أن يحبّ الرّجل قومه و لكن من العصبيّه أن يعين قومه على الظّلم.

باب الكبر

[٢٥٥٠]١-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن أبان،عن حكيم قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن أدنى الإلحاد،فقال:إنّ الكبر أدناه.

[٢٥٥١]٢-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم،عن الحسين بن أبى العلاء،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول:الكبر قد يكون فى شرار النّاس من كلّ جنس،و الكبر رداء اللّه،فمن نازع اللّه عزّ و جلّ رداءه لم يزده اللّه إلاّ سفالا،إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم مرّ فى بعض طرق المدينه و سوداء تلقط السّرقين فقيل لها:تنحّى عن طريق رسول اللّه فقالت:إنّ الطّريق لمعرض فهمّ بها بعض القوم أن يتناولها،فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:دعوها فإنّها جبّاره.

[٢٥٥٢]٣-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن عثمان بن عيسى،عن العلاء بن الفضيل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام العزّ رداء اللّه،و الكبر إزاره،فمن تناول شيئا منه أكبّه اللّه فى جهنّم.

[٢٥٥٣]4-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن فضّال عن ثعلبه،عن معمر بن عمر بن عطاء،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

الكبر رداء اللّه و المتكبّر ينازع اللّه رداءه.

قبیله اش را دوست داشته باشد بلکه تعصّب این است که او قبیله اش را در ستم کردن،یاری رساند.

کبرورزیدن

[۲۵۵۰]۱-حکیم گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ پایین ترین درجۀ الحاد پرسیدم.فرمودند:همانا کبرورزی پایین ترین درجۀ الحاد است.

[۲۵۵۱]۲-حسین ابو علا گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

کبرورزی در بدترین مردم و از هر جنسی است.کبر،جامۀ خدا است که هرکس با او در جامه اش ستیز کند،خداوند جز پستی اش را نمی افزاید.همانا روزی رسول خدا از یکی از کوچه های مدینه می گذشت و زن سیاهی در آن،سیرگین جمع می کرد.به او گفتند:از راه رسول خدا کنار رو.او گفت:راه گشاد است.

برخی خواستند به سراغش بروند و کنارش بزنند که رسول خدا فرمود:او را رها کنید که ستمکار است.

[۲۵۵۲]۳-علاء فضیل روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:عزّت،رو جامه و کبر زیر جامۀ خدا است.که هرکس چیزی از آن را برگیرد،خدا او را به رو در دوزخ اندازد.

[۲۵۵۳]4-معمر بن عمر عطار روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:کبر، رو جامۀ خدا است و کسی که دربارۀ رو جامۀ خدا با او بستیزد،متکبّر است.

[۲۵۵۴]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن علیّ،عن أبی جمیله،عن لیث المرادیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

الکبر رداء اللّه،فمن نازع اللّه شیئا من ذلک أکبّه اللّه فی النّار.

[۲۵۵۵]6-عنه،عن أبیه،عن القاسم بن عروه،عن عبد اللّه بن بکیر،عن زراره،عن أبی جعفر و أبی عبد اللّه علیهما السّلام قالا:

لا یدخل الجنّه من فی قلبه مثقال ذرّه من کبر.

[۲۵۵۶]۷-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی،عن یونس،عن أبی أیّوب،عن محمّد بن مسلم،عن أحدهما علیهما السّلام قال:

لا یدخل الجنّه من کان فی قلبه مثقال حبّه من خردل من الکبر،قال:

فاسترجعت،فقال:ما لک تسترجع؟قلت:لما سمعت منک،فقال:لیس حیث تذهب،إنّما أعنی الجحود،إنّما هو الجحود.

[۲۵۵۷]۸-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن فضّال،عن علیّ بن عقبه،عن أیّوب بن الحرّ،عن عبد الأعلی،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

الکبر أن تغمص النّاس و تسفه الحقّ.

[۲۵۵۸]۹-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن علیّ بن الحکم،عن سیف بن عمیره،عن عبد الأعلی بن أعین قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إنّ أعظم الکبر غمص الخلق،و سفه الحقّ،قال:قلت:و ما غمص الخلق و سفه الحقّ؟قال:یجهل الحقّ و یطعن علی أهله،فمن فعل ذلک فقد نازع اللّه عزّ و جلّ رداءه.

[۲۵۵۹]۱۰-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن ابن بکیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

[۲۵۵۴]5-لیث مرادی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:کبر،رو جامۀ خدا است و هرکس دربارۀ اندکی از آن با خدا ستیز کند خدا او را به رو در دوزخ اندازد.

[۲۵۵۵]6-زراره روایت کرده که حضرت باقر و صادق علیهما السّلام فرمودند:در دل هرکس به اندازۀ ذرّه ای کبر باشد به بهشت نمی رود.

[۲۵۵۶]۷-محمّد مسلم روایت کرده که یکی از صادقین علیهما السّلام فرمودند:در دل هرکس به اندازۀ خردلی،کبر باشد به بهشت نمی رود.راوی گفته است:من آیۀ رجوع را خواندم.[یعنی آیۀ إِنّا لِلّٰهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ رٰاجِعُونَ]حضرت فرمودند:چرا آیۀ رجوع خواندی؟من عرض کردم:برای آنچه از شما شنیدم.فرمودند:چنان که تو فهمیدی،نیست.مقصود من از کبر،انکار است.کبر همان انکار است.

[۲۵۵۷]۸-عبد الاعلی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:کبر این است که مردم را خرد و حقّ را خوار بشمری.

[۲۵۵۸]۹-عبد الأعلای اعین از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:همانا بزرگ ترین کبر،خردشمردن مردم و خواردانستن حقّ است.

راوی گفته است که من عرض کردم:خردشمردن مردم و خوارشمردن حقّ چیست؟فرمودند:این که به حق جاهل شود و به اهل حقّ نیش زبان بزند.و هرکس چنین کند به راستی که با خداوند عزّتمند دربارۀ رو جامه اش ستیز کرده است.

[۲۵۵۹]۱۰-ابن بکیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:در دوزخ برای

إنّ فی جهنّم لواديا للمتكبّرين يقال له:سقر؛شكا إلى اللّه عزّ و جلّ شدّه حرّه و سأله أن يأذن له أن يتنفّس فتنفّس فأحرق جهنّم.

[٢٥٦٠]١١-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن داود بن فرقد،عن أخيه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ المتكبّرين يجعلون فی صور الذّرّ؛ يتوطّأهم النّاس حتّى يفرغ اللّه من الحساب.

[٢٥٦١]١٢-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن غير واحد،عن علىّ بن أسباط،عن عمّه يعقوب بن سالم،عن عبد الأعلى،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له:ما الكبر؟فقال:أعظم الكبر أن تسفه الحقّ و تغمص النّاس،قلت:و ما سفه الحقّ قال:يجهل الحقّ و يطعن على أهله.

[٢٥٦٢]١٣-عنه،عن يعقوب بن يزيد،عن محمّد بن عمر بن يزيد،عن أبيه قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:إنّنى آكل الطّعام الطّيّب و أشمّ الرّيح الطّيّبه و أركب الدّابّه الفارهه و يتبعنى الغلام فترى فی هذا شيئا من التّجبّر فلا أفعله؟فأطرق أبو عبد اللّه عليه السّلام ثمّ قال:إنّما الجبّار الملعون من غمص النّاس و جهل الحقّ،قال عمر:فقلت:أمّا الحقّ فلا أجهله و الغمص لا أدرى ما هو؟قال:من حقّر النّاس و تجبّر عليهم فذلک الجبّار.

[٢٥٦٣]14-محمّد بن جعفر،عن محمّد بن عبد الحميد،عن عاصم بن حميد، عن أبى حمزه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ثلاثه لا يكلّمهم اللّه و لا ينظر إليهم يوم القيامه

متکبّران دره ای است که به آن سقر می گویند.سقر از شدّت گرمای خود به خداوند شکوهمند شکایت می کند و از او می خواهد که به او اجازه دهد تا نفسی بکشد.و آن گاه که نفس بکشد،دوزخ را به آتش می کشد.

[۲۵۶۰]۱۱-داود فرقد از برادرش روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:

همانا متکبّران به صورت ذرّه قرار داده می شوند و مردم لگدمالشان می کنند تا وقتی که حساب رسی خداوند پایان یابد.

[۲۵۶۱]۱۲-عبد الأعلی گفته است:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:کبر چیست؟فرمودند:بزرگ ترین کبر این است که حق را خوار و مردمان را خرد بشماری.من گفتم:خوارشمردن حقّ چیست؟فرمودند:این که به حق جاهل شوی و به اهلش نیش بزنی.

[۲۵۶۲]۱۳-عمر یزید گفته است:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:من غذای خوب می خورم و عطر خوب می زنم و چارپای چابک سوار شده،غلامی هم به دنبالم می آید،آیا فکر می کنید در این کارها اندکی از تکبّر هست تا من انجامش ندهم؟حضرت صادق علیه السّلام سر به زیر افکند و سپس فرمود:همانا متکبّر نفرین شده،کسی است که مردم را خرد بداند و به حقّ جهل بورزد.عمر گفته است که من عرض کردم:من به حق جهل نمی ورزم ولی خرد دانستن مردم چیست؟ فرمودند:یعنی کسی مردم را کوچک کند و به آنان بزرگی بفروشد.چنین کسی متکبّر است.

[۲۵۶۳]۱4-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

سه تن هستند که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نگفته،نگاهشان نکرده،پاکشان

و لا یزکّیهم و لهم عذاب ألیم:شیخ زان و ملک جبّار و مقلّ مختال.

[2564]5 ۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن مروک بن عبید، عمّن حدّثه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ یوسف علیه السّلام لمّا قدم علیه الشّیخ یعقوب علیه السّلام دخله عزّ الملک،فلم ینزل إلیه،فهبط جبرئیل علیه السّلام فقال:یا یوسف ابسط راحتک فخرج منها نور ساطع، فصار فی جوّ السّماء،فقال یوسف:یا جبرئیل ما هذا النّور الّذی خرج من راحتی؟فقال:نزعت النّبوّه من عقبک عقوبه لما لم تنزل إلی الشّیخ یعقوب فلا یکون من عقبک نبیّ.

[2565]6 ۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن بعض أصحابه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ما من عبد إلاّ و فی رأسه حکمه و ملک یمسکها،فإذا تکبّر قال له:اتّضع وضعک اللّه فلا یزال أعظم النّاس فی نفسه و أصغر النّاس فی أعین النّاس و إذا تواضع رفعه اللّه عزّ و جلّ،ثمّ قال له:انتعش نعشک اللّه فلا یزال أصغر النّاس فی نفسه و أرفع النّاس فی أعین النّاس.

[2566]۷ ۱-محمّد بن یحیی،عن محمّد بن أحمد،عن بعض أصحابه،عن النّهدیّ،عن یزید بن إسحاق شعر،عن عبد اللّه بن المنذر،عن عبد اللّه بن بکیر قال:قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:

ما من أحد یتیه إلاّ من ذلّه یجدها فی نفسه،و فی حدیث آخر عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:ما من رجل تکبّر أو تجبّر إلاّ لذلّه وجدها فی نفسه.

نمی کند و کیفری دردناک در انتظارشان است:پیر زناکار،پادشاه ستمکار و فقیر متکبّر.

[2564]5 ۱-کسی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا وقتی یعقوب سالخورده علیه السّلام به نزد یوسف علیه السّلام آمد عزّت شهریاری او را فراگرفت و برای پدرش[از تخت]فرونیامد،پس جبرئیل علیه السّلام فرود آمد.گفت:ای یوسف دستت را بگشا.وقتی دستش را گشود از آن نوری جهید به فضای آسمان رفت.یوسف گفت:ای جبرئیل این نور چه بود که از میان دست من بیرون آمد؟او گفت:آن نبوّت بود که برای کیفر فرونیامدنت برای یعقوب سالخورده،از فرزندانت جدا شد و هرگز از فرزندان تو پیامبری نخواهد بود.

[2565]6 ۱-یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:در سر هر بنده ای افساری است و فرشته ای که آن را نگاه می دارد.که چون بنده تکبّر کند آن فرشته به او می گوید:پست باش؛زیرا خدا تو را پست کرده است.و او هماره در چشم خودش بزرگ ترین مردمان است و در پیش مردم کوچک ترین آنان.

ولی چون فروتنی کند خدای عزّتمند او را بالا می برد و سپس فرشته به او می گوید:سربلند باش که خدا تو را بالا برده است.و او هماره در چشم خودش کوچک ترین مردمان است و در پیش مردم بزرگ ترین ایشان.

[2566]۱۷-عبد اللّه بکیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکسی که تکبّر می ورزد به جهت خواری ای است که در وجودش می یابد.و در حدیث دیگری از ایشان است که فرمودند:هر مردی که تکبّر یا گردنکشی کند به جهت خواری ای است که در وجود خودش می یابد.

باب العجب

[۲۵۶۷]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن أسباط،عن رجل من أصحابنا من أهل خراسان من ولد إبراهيم بن سيّار، يرفعه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه علم أنّ الذّنب خير للمؤمن من العجب و لو لا ذلک ما ابتلى مؤمن بذنب أبدا.

[۲۵۶۸]۲-عنه،عن سعيد بن جناح،عن أخيه أبى عامر،عن رجل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من دخله العجب هلک.

[۲۵۶۹]۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن علىّ بن أسباط،عن أحمد بن عمر الحلاّل،عن علىّ بن سويد،عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

سألته عن العجب الّذى يفسد العمل،فقال:العجب درجات:منها أن يزيّن للعبد سوء عمله فيراه حسنا فيعجبه و يحسب أنّه يحسن،صنعا و منها أن يؤمن العبد بربّه فيمنّ على اللّه عزّ و جلّ و للّه عليه فيه المنّ.

[۲۵۷۰]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ الرّجل ليذنب الذّنب فيندم عليه و يعمل العمل فيسرّه ذلک فيتراخى عن حاله تلک فلأن يكون على حاله تلک خير له ممّا دخل فيه.

[۲۵۷۱]5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن نضر بن قرواش،عن إسحاق بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أتى عالم عابدا فقال له:كيف صلاتک؟فقال:مثلى يسأل عن صلاته؟و أنا

[۲۵۶۷]۱-مردی از اصحاب ما که اهل خراسان و از فرزندان ابراهیم سیّار بود حدیثی را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده که ایشان فرمودند:همانا خدا می داند که گناه برای مؤمن،بهتر از خودبزرگ بینی است.و اگر چنین نبود هرگز هیچ مؤمنی دچار گناه نمی شد.

[۲۵۶۸]۲-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس خودبین شود نابود می گردد.

[۲۵۶۹]۳-علی سوید گفت:از حضرت ابو الحسن علیه السّلام دربارۀ خودبینی ای پرسیدم که عمل را خراب می کند.فرمودند:خودبزرگ بینی درجاتی دارد.

یکی این که عمل بد برای بنده زینت داده شود و او آن را نیکی دیده،خودپسند شود و بپندارد که او عمل نیک انجام داده است و دیگر آن که بنده به پروردگارش ایمان بیاورد ولی به او منّت بگذارد درحالی که در ایمان هم،خدا بر او منّت گذاشته است.

[۲۵۷۰]4-عبد الرحمان حجّاج روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

مردی گناه می کند و پشیمان می شود ولی چون عملی نیک انجام دهد شادمان شده از آن حال دور می شود.درحالی که بر آن حال بودن،برای او بهتر از این حال است.

[۲۵۷۱]5-اسحاق عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:عالمی به نزد عابدی آمد و به او گفت:نماز تو چگونه است؟او گفت:از همچون منی دربارۀ نمازش می پرسند؟من خدا را از فلان وقت عبادت می کنم.عالم گفت:گریه ات

أعبد اللّه منذ كذا و كذا،قال:فكيف بكاؤک؟قال:أبكى حتّى تجرى دموعى، فقال له العالم:فإنّ ضحکک و أنت خائف أفضل من بكائک و أنت مدلّ،إنّ المدلّ لا يصعد من عمله شىء.

[۲۵۷۲]6-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن أحمد بن أبى داود،عن بعض أصحابنا،عن أحدهما عليهما السّلام قال:

دخل رجلان المسجد أحدهما عابد و الآخر فاسق فخرجا من المسجد و الفاسق صدّيق و العابد فاسق و ذلک أنّه يدخل العابد المسجد مدلاّ بعبادته يدلّ بها فتكون فكرته فى ذلک و تكون فكره الفاسق فى التّندّم على فسقه و يستغفر اللّه عزّ و جلّ ممّا صنع من الذّنوب.

[۲۵۷۳]۷-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:الرّجل يعمل العمل و هو خائف مشفق ثمّ يعمل شيئا من البرّ فيدخله شبه العجب به؟فقال:هو فى حاله الأولى و هو خائف أحسن حالا منه فى حال عجبه.

[۲۵۷4]۸-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى بن عبيد،عن يونس،عن بعض أصحابه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:بينما موسى عليه السّلام جالسا إذ أقبل إبليس و عليه برنس ذو ألوان،فلمّا دنا من موسى عليه السّلام خلع البرنس و قام إلى موسى فسلّم عليه فقال له موسى:من أنت؟فقال:أنا إبليس،قال:أنت فلا قرّب اللّه دارک قال:إنّى إنّما جئت لأسلّم عليک لمكانک من اللّه،قال:فقال له موسى عليه السّلام:فما هذا البرنس؟ قال:به أختطف قلوب بنى آدم،فقال موسى:فأخبرنى بالذّنب الّذى إذا أذنبه

چگونه است؟او گفت:چنان می گریم که اشک هایم سرازیر می شوند.عالم به او گفت:اگر ترسان باشی و بخندی برتر است از این که به خود ببالی و گریه کنی.که از به خود بالنده هیچ عملی بالا نمی رود.

[۲۵۷۲]6-یکی از اصحاب روایت کرده که یکی از صادقین علیهما السّلام فرمودند:

دو مرد به مسجد درآمدند،که یکی شان عابد بود و دیگری گناهکار ولی چون از مسجد بیرون آمدند گناهکار،راست کردار بود و عابد،گناهکار؛زیرا عابد درحالی که از عبادتش خاطرجمع بود و به آن می بالید و در فکرش بود به مسجد آمد ولی فکر گناهکار در پشیمانی از گناه و آمرزش خواهی از خداوند عزّتمند بود.

[۲۵۷۳]۷-عبد الرّحمان حجّاج گفت:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:مردی عمل بدی می کند،ولی از آن ترسان و نگران است،سپس وقتی عمل نیکی انجام می دهد،چیزی مانند خودبینی برایش پیش می آید؟ حضرت فرمودند:او در حال نخستین که ترسان است نیک حال تر از حالت خودبینی است.

[۲۵۷۴]۸-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:موسی علیه السّلام نشسته بود که ناگاه ابلیس با کلاهی دراز و رنگارنگ به نزدش آمد.و چون به موسی علیه السّلام نزدیک شد،کلاه را برداشته،ایستاد و به او سلام داد.موسی به او گفت:تو کیستی؟ او گفت:من ابلیس ام.موسی فرمود:تویی،خدا تو را به خانۀ کسی نزدیک نگرداند.او گفت:من آمده ام تا به جهت جایگاهی که نزد خدا داری به تو سلام بدهم.موسی علیه السّلام به او فرمود:این کلاه چیست؟او گفت:با این،دل فرزندان آدم را می ربایم.موسی به او فرمود:برایم از گناهی بگو که چون فرزند آدم به آن

ابن آدم استحوذت علیه؟قال:إذا أعجبته نفسه و استکثر عمله و صغر فی عینه ذنبه.و قال:قال اللّه عزّ و جلّ لداود علیه السّلام:یا داود،بشّر المذنبین و أنذر الصّدّیقین قال:کیف أبشّر المذنبین و أنذر الصّدّیقین؟قال:یا،داود بشّر المذنبین أنّی أقبل التّوبه و أعفو عن الذّنب و أنذر الصّدّیقین ألاّ یعجبوا بأعمالهم فإنّه لیس عبد أنصبه للحساب إلاّ هلک.

باب حبّ الدّنیا و الحرص علیها

[۲۵۷۵]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن درست بن أبی منصور،عن رجل،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام،و هشام،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

رأس کلّ خطیئه حبّ الدّنیا.

[۲۵۷۶]۲-علیّ،عن أبیه،عن ابن فضّال،عن ابن بکیر،عن حمّاد بن بشیر قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:ما ذئبان ضاریان فی غنم قد فارقها رعاؤها، أحدهما فی أوّلها و الآخر فی آخرها بأفسد فیها من حبّ المال و الشّرف فی دین المسلم.

[۲۵۷۷]۳-عنه،عن أبیه،عن عثمان بن عیسی،عن أبی أیّوب،عن محمّد بن مسلم،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

ما ذئبان ضاریان فی غنم لیس لها راع،هذا فی أوّلها و هذا فی آخرها بأسرع فیها من حبّ المال و الشّرف فی دین المؤمن.

[۲۵۷۸]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن یحیی الخزّاز،عن غیاث بن إبراهیم،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ الشّیطان یدیر ابن آدم فی کلّ شیء فإذا أعیاه جثم له عند المال فأخذ برقبته.

دچار شود تو بر او چیره می شوی.او گفت:وقتی او خودبین شود و عملش را بسیار شماره،گناهش را کوچک ببیند.و نیز رسول خدا فرمودند:خدای عزّتمند به داود علیه السّلام فرمود:ای داود به گناهکاران مژده و به راست کرداران بیم ده.

او عرض کرد:چگونه گناهکاران را مژده و راست کرداران را بیم دهم؟ خداوند فرمود:ای داود به گناهکاران مژده بده که من توبه را می پذیرم و از گناه در می گذرم.و به راست کرداران بیم بده که به جهت عمل هاشان خودبین نشوند؛ زیرا وقتی من بنده ای را به حساب رسی بکشم او نابود می شود.

دنیادوستی و آزمندی به آن

[۲۵۷۵]۱-هشام و مردی دیگر روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

دنیادوستی در رأس هر گناهی است.

[۲۵۷۶]۲-حمّاد بشیر گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:دو گرگ گرسنه که یکی در آغاز گوسفندان بی چوپان باشد و دیگری در انتهای آن، خراب گرتر از مال و جاه دوستی در دین مسلمان نیست.

[۲۵۷۷]۳-محمّد مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:دو گرگ گرسنه در گلهٔ گوسفندان بی چوپان،که یکی در آغاز باشد و دیگری در انتها شتابان تر از مال و جاه دوستی در دین مؤمن نیست.

[۲۵۷۸]4-غیاث ابراهیم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا شیطان فرزند آدم را در هرچیزی می گرداند و چون او را خسته کند،نزد مال کمین می کند تا گردن او را بگیرد.

[۲۵۷۹]5-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن النّعمان،عن أبى أسامه زيد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من لم يتعزّ بعزاء اللّه تقطّعت نفسه حسرات على الدّنيا و من أتبع بصره ما فى أيدى النّاس كثر همّه و لم يشف غيظه و من لم ير للّه عزّ و جلّ عليه نعمه إلاّ فى مطعم أو مشرب أو ملبس فقد قصر عمله و دنا عذابه.

[۲۵۸۰]6-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن يعقوب بن زيد، عن زياد القندىّ،عن أبى وكيع،عن أبى إسحاق السّبيعىّ،عن الحارث الأعور،عن أمير المؤمنين عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إنّ الدّينار و الدّرهم أهلكا من كان قبلكم و هما مهلكاكم.

[۲۵۸۱]۷-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يحيى بن عقبه الأزدىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام:مثل الحريص على الدّنيا مثل دوده القزّ كلّما ازدادت من القزّ،على نفسها لفّا كان أبعد لها من الخروج حتّى تموت غمّا.و قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:أغنى الغنى من لم يكن للحرص أسيرا،و قال:لا تشعروا قلوبكم الاشتغال بما قد فات فتشغلوا أذهانكم عن الاستعداد لما لم يأت.

[۲۵۸۲]۸-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،و علىّ بن محمّد،جميعا عن القاسم بن محمّد،عن سليمان المنقرىّ،عن عبد الرّزّاق بن همّام،عن معمر بن راشد،عن الزّهرىّ محمّد بن مسلم بن عبيد اللّه قال:

سئل علىّ بن الحسين عليهما السّلام أىّ الأعمال أفضل عند اللّه؟قال:ما من عمل بعد معرفه اللّه عزّ و جلّ و معرفه رسوله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أفضل من بغض الدّنيا،فإنّ لذلک لشعبا كثيره و للمعاصى شعب فأوّل ما عصى اللّه به الكبر:معصيه إبليس حين

[۲۵۷۹]5-ابو اسامه زید از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هرکس به صبری که خدا فرموده،خود را تسلاّ ندهد،جانش از افسوس بر دنیا پاره پاره می شود و هرکس به آنچه در دست مردم است چشم بدواند،غصّه اش افزون شده،خشمش درمان نمی پذیرد و هرکس از خداوند عزّتمند،نعمتی جز خوراک و نوشاک یا جامه نبیند،عملش کوتاه گشته،کیفرش نزدیک می شود.

[۲۵۸۰]6-حارث اعور از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

همانا دینار و درهم پیشینیان شما را نابود کرده و شما را هم نابود خواهد کرد.

[۲۵۸۱]۷-یحیی بن عقبهٔ ازدی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:حکایت آزمند به دنیا حکایت کرم ابریشم است که هرگاه ابریشم بیشتری به خودش بپیچد از رهایی دورتر می شود و از غصّه می میرد.و حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:توانگر توانگران کسی است که اسیر آز نباشد.و فرمودند:دل هاتان را با پرداختن به آنچه از دستتان رفته،بیمناک نکنید تا ذهن هاتان از آمادگی برای آنچه نیامده،باز نماند.

[۲۵۸۲]۸-محمّد زهری گفت:از حضرت سجّاد علیه السّلام پرسیدند:کدام اعمال نزد خداوند برتر است؟فرمودند:پس از معرفت به خدای شکوهمند و معرفت به رسول خدا هیچ عملی برتر از دشمنی با دنیا نیست.که آن شاخه های فراوانی دارد و گناهان نیز شاخه هایی دارد.نخستین چیزی که خدا با آن نافرمانی شد،کبر است.همان گناه ابلیس،وقتی سرپیچیده،کبر ورزید و از جملهٔ کافران شد.

أبى و استكبر و كان من الكافرين،ثمّ الحرص و هى معصيه آدم و حوّاء عليهما السّلام حين قال اللّه عزّ و جلّ لهما: «فَكُلا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمٰا وَ لا تَقْرَبٰا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونٰا مِنَ الظّٰالِمِينَ» فأخذا ما لا حاجه بهما إليه،فدخل ذلک على ذرّيّتهما إلى يوم القيامه و ذلک أنّ أكثر ما يطلب ابن آدم ما لا حاجه به إليه،ثمّ الحسد و هى معصيه ابن آدم حيث حسد أخاه فقتله،فتشعّب من ذلک حبّ النّساء و حبّ الدّنيا و حبّ الرّئاسه و حبّ الرّاحه و حبّ الكلام و حبّ العلوّ و الثّروه،فصرن سبع خصال فاجتمعن كلّهنّ فى حبّ الدّنيا فقال الأنبياء و العلماء بعد معرفه ذلک:حبّ الدّنيا رأس كلّ خطيئه،و الدّنيا دنياءان:دنيا بلاغ و دنيا ملعونه.

[۲۵۸۳]۹-و بهذا الإسناد،عن المنقرىّ،عن حفص بن غياث،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

فى مناجاه موسى عليه السّلام:يا موسى إنّ الدّنيا دار عقوبه،عاقبت فيها آدم عند خطيئته و جعلتها ملعونه،ملعون ما فيها إلاّ ما كان فيها لى،يا موسى إنّ عبادى الصّالحين زهدوا فى الدّنيا بقدر علمهم و سائر الخلق رغبوا فيها بقدر جهلهم و ما من أحد عظّمها فقرّت عيناه فيها و لم يحقّرها أحد إلاّ انتفع بها.

[۲۵۸۴]۱۰-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن أبى جميله،عن محمّد الحلبىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما ذئبان ضاريان فى غنم قد فارقها رعاؤها،واحد فى أوّلها و هذا فى آخرها بأفسد فيها من حبّ المال و الشّرف فى دين المسلم.

[۲۵۸۵]۱۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن منصور بن العبّاس،عن سعيد بن جناح،عن عثمان بن سعيد،عن عبد الحميد بن علىّ الكوفىّ،عن مهاجر الأسدىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سپس آزمندی،که گناه آدم و حوّا علیهما السّلام است،وقتی که خدای عزّتمند به آن دو فرمود:«از هرچه خواستید بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران می شوید.»[اعراف(۷):۱۹]آن گاه آنان چیزی برگرفتند که به آن نیازی نداشتند و این به فرزندانشان تا روز قیامت منتقل شد به این جهت است که بیشترین چیزی که فرزند آدم به دنبالش می رود،همان است که به آن نیاز ندارد.سپس حسد است،گناه پسر آدم،آن گاه که به برادرش حسد ورزید و او را کشت.و حسد چند دسته است:زن دوستی،دنیادوستی،ریاست دوستی،رفاه جویی،سخن دوستی، برتری جویی و ثروت دوستی.و این هفت خصلت همگی در دنیادوستی گرد آمده اند.و پیامبران و دانشمندان پس از معرفت به آن گفته اند:دنیادوستی در رأس همهٔ گناهان است.و دنیا دوگونه است:دنیای رساننده و دنیای نفرین شده.

[۲۵۸۳]۹-حفص غیاث از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که در مناجات خدا با موسی علیه السّلام آمده است:ای موسی همانا این دنیا منزلگاه کیفر است،که آدم را هنگامی که گناه کرد در آن کیفر کردم.من آن را نفرین شده قرار دادم و هرچیزی که در دنیا است نفرین شده است مگر آنچه برای من باشد.ای موسی همانا بندگان نیکوکار من به اندازه دانش شان در دنیا پارسایی کردند.ولی مردمان دیگر به اندازه جهلشان به سوی دنیا رفتند.کسی نیست که آن را بزرگ شمارد و آن گاه دیدگانش روشن شود و کسی نیست که آن را کوچک بشمارد مگر این که از آن بهره مند می شود.

[۲۵۸4]۱۰-محمّد حلبی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:دو گرگ گرسنه در میان یک گلّه گوسفند بی چوپان یکی در آغاز و دیگری در انتها زیانبارتر از مال و جاه دوستی در دین مسلمان نیستند.

[۲۵۸5]۱۱-مهاجر اسدی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:عیسای

مرّ عیسی ابن مریم علیهم السّلام علی قریه قد مات أهلها و طیرها و دوابّها فقال:أما إنّهم لم یموتوا إلاّ بسخطه و لو ماتوا متفرّقین لتدافنوا،فقال الحواریّون:یا روح اللّه و کلمته،ادع اللّه أن یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت أعمالهم فنجتنبها، فدعا عیسی علیه السّلام ربّه فنودی من الجوّ أن،نادهم،فقام عیسی علیه السّلام باللّیل علی شرف من الأرض فقال:یا أهل هذه القریه،فأجابه منهم مجیب:لبّیک یا روح اللّه و کلمته،فقال:ویحکم ما کانت أعمالکم؟قال:عباده الطّاغوت و حبّ الدّنیا مع خوف قلیل و أمل بعید و غفله فی لهو و لعب،فقال:کیف کان حبّکم للدّنیا؟قال:کحبّ الصّبیّ لأمّه،إذا أقبلت علینا فرحنا و سررنا و إذا أدبرت عنّا بکینا و حزنّا،قال:کیف کانت عبادتکم للطّاغوت؟قال:الطّاعه لأهل المعاصی،قال:کیف کان عاقبه أمرکم؟قال:بتنا لیله فی عافیه و أصبحنا فی الهاویه فقال و ما الهاویه،فقال:سجّین،قال:و ما سجّین؟قال:جبال من جمر توقد علینا إلی یوم القیامه،قال:فما قلتم و ما قیل لکم؟قال:قلنا:ردّنا إلی الدّنیا فنزهد فیها،قیل لنا:کذبتم قال:ویحک کیف لم یکلّمنی غیرک من بینهم؟ قال:یا روح اللّه إنّهم ملجمون بلجام من نار بأیدی ملائکه غلاظ شداد و إنّی کنت فیهم و لم أکن منهم فلمّا نزل العذاب عمّنی معهم فأنا معلّق بشعره علی شفیر جهنّم لا أدری أکبکب فیها أم أنجو منها فالتفت عیسی علیه السّلام إلی الحواریّین فقال:یا أولیاء اللّه أکل الخبز الیابس بالملح الجریش و النّوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیه الدّنیا و الآخره.

[۲۵۸۶]۱۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن هشام بن سالم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ما فتح اللّه علی عبد بابا من أمر الدّنیا إلاّ فتح اللّه علیه من الحرص مثله.

مریم علیهما السّلام بر دهی گذشت که اهل آن و پرندگان و چارپایانش نیز مرده بودند.پس گفت:هان که ایشان جز به سبب خشم نابود نشده اند.که اگر جدا از هم مرده بودند،همدیگر را دفن می کردند.حواریان گفتند:از روح و کلمۀ خداوند !از خدا بخواه آنان را برای ما زنده کند تا به ما بگویند که اعمالشان چه بوده است و ما از آن اعمال دوری کنیم.پس عیسی علیه السّلام از پروردگارش چنین خواست و آن گاه از فضا فریاد آمد که:ایشان را صدا کن.عیسی علیه السّلام شبانه بر بلندای آن سرزمین رفته، گفت:ای اهل روستا !یکی از آنان پاسخ داد:بله ای روح و کلمۀ خدا.عیسی گفت:

وای بر شما اعمالتان چه بوده است؟او گفت:بندگی طاغوت و دنیادوستی به همراه هراس اندک،آرزوی دراز و غفلت به سبب سرگرمی و بازی.عیسی علیه السّلام گفت:دنیادوستی تان چگونه بود؟او عرض کرد:همچون کودکی که مادرش را دوست می دارد.چون به ما روی می آورد خوشحال و شادمان می شدیم و وقتی به ما پشت می کرد می گریستیم و اندوهگین می شدیم.عیسی علیه السّلام فرمود:

طاغوت پرستی تان چگونه بود؟او گفت:اطاعت از گناهکاران.فرمود:سرانجام کارتان چگونه شد؟او عرض کرد:شب،تندرست خوابیدیم و صبح در هاویه افتادیم،فرمود:هاویه چیست؟گفت:سجّین است.فرمود:سجّین چیست؟ عرض کرد:کوه هایی از آتش است که تا روز قیامت بر روی ما افروخته می شود.

فرمود:شما چه گفتید و به شما چه گفتند؟عرض کرد:ما گفتیم:ما را به دنیا بازگردانید تا در آن پارسایی کنیم.ولی به ما گفتند:شما دروغ می گویید.عیسی علیه السّلام فرمود:وای بر تو چرا از میان این مردم،کسی جز تو با من سخن نگفت؟او عرض کرد:ای روح خدا بر دهان آنان با دستان فرشتگانی خشن و سخت گیر لگامی از آتش زده اند.من در میان این مردم بودم ولی از آنان نبودم.آن گاه چون عذاب فرود آمد مرا هم با ایشان فراگرفت.اکنون من به مویی بر لب دوزخ آویزانم و نمی دانم که به رو در آن می افتم یا از آن نجات می یابم.آن گاه عیسی علیه السّلام به حواریان رو کرد و فرمود:ای دوستان خدا،نان خشک با نمک نسابیده خوردن و خوابیدن بر تودۀ تپاله به همراه عافیت دنیا و آخرت بسیار بهتر است.

[۲۵۸۶]۱۲-هشام سالم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:خداوند بر هیچ بنده ای دری از دنیا نگشود جز این که به مانند

آن،دری از آزمندی به رویش گشود.

ص :669

[۲۵۸۷]۱۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن القاسم بن محمّد،عن المنقریّ، عن حفص بن غیاث،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال عیسی ابن مریم صلوات اللّه علیه:تعملون للدّنیا و أنتم ترزقون فیها بغیر عمل و لا تعملون للآخره و أنتم لا ترزقون فیها إلاّ بالعمل،ویلکم علماء سوء،الأجر تأخذون،و العمل تضیّعون،یوشک ربّ العمل أن یقبل عمله و یوشک أن یخرجوا من ضیق الدّنیا إلی ظلمه القبر،کیف یکون من أهل العلم من هو فی مسیره إلی آخرته و هو مقبل علی دنیاه و ما یضرّه أحبّ إلیه ممّا ینفعه.

[۲۵۸۸]۱4-عنه،عن أبیه،عن محمّد بن عمرو فیما أعلم،عن أبی علیّ الحذّاء،عن حریز،عن زراره،و محمّد بن مسلم،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

أبعد ما یکون العبد من اللّه عزّ و جلّ إذا لم یهمّه إلاّ بطنه و فرجه.

[۲۵۸۹]۱5-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن عبد اللّه بن سنان؛و عبد العزیز العبدیّ،عن عبد اللّه بن أبی یعفور،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من أصبح و أمسی و الدّنیا أکبر همّه جعل اللّه تعالی الفقر بین عینیه و شتّت أمره و لم ینل من الدّنیا إلاّ ما قسم اللّه له،و من أصبح و أمسی و الآخره أکبر همّه جعل اللّه الغنی فی قلبه و جمع له أمره.

[۲۵۹۰]۱6-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی،عن یونس،عن ابن سنان،عن حفص بن قرط،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من کثر اشتباکه بالدّنیا کان أشدّ لحسرته عند فراقها.

[۲۵۹۱]۱۷-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن محبوب،عن عبد العزیز العبدیّ،عن ابن أبی یعفور قال:

[۲۵۸۷]۱۳-حفص غیاث از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که عیسای مریم -درود خدا بر او-فرمود:برای دنیا عمل می کنید درحالی که به آن بدون عمل روزی داده می شوید.و برای آخرت عمل نمی کنید درحالی که در آن جز به عمل روزی داده نمی شوید.وای بر شما ای بدعالمان !آیا وقتی عمل را تباه کرده اید فرد می گیرید؟نزدیک است که صاحب عمل،عملش پذیرفته گردد و نزدیک است که ایشان از تنگی دنیا به تاریکی گور بروند.چگونه اهل دانش است کسی که در مسیرش به سوی آخرت،به دنیا رو می کند و آنچه به او زیان می رساند پیش او محبوب تر از چیزی است که به او سود می رساند.

[۲۵۸۸]۱4-زراره و محمّد مسلم روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:بنده هنگامی از خدای عزّتمند دورتر می شود که جز به شکم و شرمگاهش اهمّیت ندهد.

[۲۵۸۹]۱5-عبد اللّه ابو یعفور روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

هرکس صبح و شام کند و بزرگ ترین فکرش دنیا باشد،خداوند والا فقر را میان دیدگانش نهاده،کارش را آشفته می کند و او از دنیا به چیزی جز آنچه خدا برایش قسمت کرده،نمی رسد و هرکس صبح و شام کند و بزرگ ترین اندیشه ای آخرت باشد،خداوند توانگری را در دلش قرار داده،کارش را سامان می دهد.

[۲۵۹۰]۱6-حفص قرط روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس بیشتر با دنیا درآمیزد هنگام جدایی از آن افسوس ناک تر خواهد شد.

[۲۵۹۱]۱۷-ابن ابو یعفور گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکس

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:من تعلّق قلبه بالدّنيا تعلّق قلبه بثلاث خصال:

همّ لا يفنى و أمل لا يدرک و رجاء لا ينال.

باب الطّمع

[۲۵۹۲]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن علىّ بن حسّان،عمّن حدّثه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما أقبح بالمؤمن أن تكون له رغبه تذلّه.

[۲۵۹۳]۲-عنه،عن أبيه،عمّن ذكره،بلغ به أبا جعفر عليه السّلام قال:

بئس العبد عبد له طمع يقوده و بئس العبد عبد له رغبه تذلّه.

[۲۵۹۴]۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن القاسم بن محمّد،عن المنقرىّ،عن عبد الرّزّاق،عن معمر،عن الزّهرىّ قال:

قال علىّ بن الحسين عليهما السّلام:رأيت الخير كلّه قد اجتمع فى قطع الطّمع عمّا فى أيدى النّاس.

[۲۵۹۵]4-محمّد بن يحيى،عن محمّد بن أحمد،عن بعض أصحابنا، عن علىّ بن سليمان بن رشيد،عن موسى بن سلاّم،عن سعدان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له:[ما]الّذى يثبت الإيمان فى العبد؟قال:الورع،و الّذى يخرجه منه؟ قال:الطّمع.

باب الخرق

[۲۵۹۶]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن أبيه،عمّن حدّثه، عن محمّد بن عبد الرّحمن بن أبى ليلى،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

دلش را به دنیا آویخته باشد،آن را به سه خصلت آویخته است:اندوهی که پایان نمی گیرد،آرزویی که پایان ندارد و امیدی که به آن دست نمی یابد.

طمع

[۲۵۹۲]۱-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:چه زشت است برای مؤمن،میلی که او را به خواری بکشد.

[۲۵۹۳]۲-مردی حدیثی را به حضرت باقر علیه السّلام رسانده که ایشان فرمودند:چه بد بنده ای است بنده ای که طمعش او را به پیش براند و چه بد بنده ای است بنده ای که میلش او را به خواری اندازد.

[۲۵۹۴]۳-زمری روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند:من همهٔ خیر را گردآمده در امید بریدن از آنچه در دستان مردم است،دیدم.

[۲۵۹۵]4-سعدان گفت:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:چه چیزی ایمان را در بنده استوار می گرداند؟فرمودند:پرهیزگاری.پرسیدم:و چه چیزی او را از ایمان بیرون می برد؟فرمودند:طمع.

باب کم خردی(خرق)

[۲۵۹۶]۱-محمّد بن عبد الرّحمان ابو لیلی روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام

من قسم له الخرق حجب عنه الإيمان.

[٢٥٩٧]٢-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن النّعمان،عن عمرو بن شمر،عن جابر،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:لو كان الخرق خلقا يرى ما كان شىء ممّا خلق اللّه أقبح منه.

باب سوء الخلق

[٢٥٩٨]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ سوء الخلق ليفسد العمل كما يفسد الخلّ العسل.

[٢٥٩٩]٢-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:أبى اللّه عزّ و جلّ لصاحب الخلق السّيّى بالتّوبه قيل،و كيف ذاک يا رسول اللّه؟قال:لأنّه إذا تاب من ذنب وقع فى ذنب أعظم منه.

[٢٦٠٠]٣-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعيل بن مهران،عن سيف بن عميره،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ سوء الخلق ليفسد الإيمان كما يفسد الخلّ العسل.

[٢٦٠١]4-عنه،عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع،عن عبد اللّه بن عثمان،عن الحسين بن مهران،عن إسحاق بن غالب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من ساء خلقه عذّب نفسه.

[٢٦٠٢]5-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن محمّد بن عبد الحميد،

فرمودند:هرکس که کم خردی قسمتش باشد از ایمان محروم می گردد.

[۲۵۹۷]۲-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:اگر کم خردی،آفریده ای بود که دیده می شد هیچ چیزی از آفریدگان خدا زشت تر از آن نبود.

بداخلاقی

[۲۵۹۸]۱-عبد اللّه سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا بداخلاقی،عمل را خراب می کند چنان که سرکه،عسل را.

[۲۵۹۹]۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند:خداوند شکوهمند توبهٔ بداخلاق را نمی پذیرد.گفتند:چرا ای رسول خدا؟فرمودند:زیرا وقتی از گناهی توبه کند به گناهی بزرگ تر از آن می افتد.

[۲۶۰۰]۳-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا بداخلاقی،ایمان را خراب می کند چنان که سرکه،عسل را خراب می کند.

[۲۶۰۱]4-اسحاق غالب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس اخلاقش بد باشد خودش را عذاب می دهد.

[۲۶۰۲]5-عبد اللّه سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:خداوند

عن يحيى بن عمرو،عن عبد اللّه بن سنان قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:أوحى اللّه عزّ و جلّ إلى بعض أنبيائه:الخلق السّيّى يفسد العمل كما يفسد الخلّ العسل.

باب السّفه

[٣ ٢٦٠]١-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن شريف بن سابق،عن الفضل بن أبى غرّه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ السّفه خلق لئيم،يستطيل على من[هو]دونه و يخضع لمن[هو]فوقه.

[4 ٢٦٠]٢-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن بعض أصحابه،عن أبى المغراء،عن الحلبىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا تسفهوا فإنّ أئمّتكم ليسوا بسفهاء.و قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:من كافأ السّفيه بالسّفه فقد رضى بما أتى إليه حيث احتذى مثاله.

[5 ٢٦٠]٣-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن محبوب،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج،عن أبى الحسن موسى عليه السّلام فى رجلين يتسابّان فقال:

البادى منهما أظلم،و وزره و وزر صاحبه عليه ما لم يتعدّ المظلوم.

[6 ٢٦٠]4-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن صفوان،عن عيص بن القاسم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ أبغض خلق اللّه عبد اتّقى النّاس لسانه.

عزّتمند به یکی از پیامبرانش وحی کرد:اخلاق بد،عمل را خراب می کند چنان که سرکه،عسل را خراب می کند.

سفاهت

[۲۶۰۳]۱-فضل ابو قرّه روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:سفاهت، خوی انسان پست است که به پایین دست گردن فرازی می کند و به بالا دست، فروتنی.

[۲۶۰4]۲-حلبی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:سفاهت نکنید؛ زیرا امامان شما از سفیهان نیستند.و ایشان فرمودند:هرکس سفیه را با سفاهت جزا بدهد،به آنچه بر سرش بیاید خرسند شده است؛زیرا به او اقتدا کرده است.

[۲۶۰5]۳-عبد الرّحمان حجّاج روایت کرده که حضرت کاظم علیه السّلام دربارۀ دو مردی که همدیگر را دشنام می دهند،فرمود:آغازکنندۀ این دو نفر،ستمکارتر است و گناه خود و رفیقش را به گردن دارد تا آن گاه که آن ستمدیده،خود ستمکاری نکند.

[۲۶۰6]4-عیص قاسم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا بدترین آفریدۀ خداوند بنده ای است که مردم از زبانش بترسند.

ص :٦٧٨

ادعونی أستجب لکم، ۱5۰
ادفع بالّتی هی أحسن السّیّئه، ۴۸۲
ادفع بالّتی هی أحسن [السّیّئه] فإذا الّذی بینک و بینه عداوه کأنّه ولیّ، ۲۰۰
إذا السّماء انشقّت و أمّا من أوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا، ۷۴
إذ أقسموا لیصر منّها مصبحین و لا یستثنون فطاف علیها طائف، ۵۸۰
اصبروا و صابروا و رابطوا، ۱۸۴
أطیعوا اللّه و أطیعوا الرّسول و أولی الأمر منکم، ۵۲
أفأنت تکره النّاس حتّی یکونوا مؤمنین، ۴۷۴
أفمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون، ۷۸
إلاّ إبلیس کان من الجنّ ففسق عن أمر ربّه، ۷۸
ألا بذکر اللّه تطمئنّ القلوب، ۸۴
إلاّ من أتی اللّه بقلب سلیم، ۴۰
إلاّ من أکره و قلبه مطمئنّ بالإیمان، ۴۸۶،۴۸۸
إلاّ من أکره و قلبه مطمئنّ بالإیمان و لکن من شرح بالکفر صدرا، ۸۴
الّذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون أبناءهم، ۶۰۰

الّذين آمنوا بأفواههم و لم تؤمن قلوبهم، ۸4

الّذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا فى سبيل اللّه بأموالهم و أنفسهم أعظم، ۱۰۰

الّذين إذا أصابتهم مصيبه قالوا إنّا للّه و إنّا إليه راجعون أولئک عليهم، ۲۱۰

الّذين يأكلون الرّبا لا يقومون إلاّ كما يقوم الّذى يتخبّطه الشّيطان من المسّ، 6۰ 6

الّذين يجتنبون كبائر الإثم و الفواحش، 6۰ 4

الّذين يجتنبون كبائر الإثم و الفواحش إلاّ اللّمم، ۵۹۲

الّذين يشترون بعهد اللّه و أيمانهم ثمنا قليلا أولئک لا خلاق لهم فى الآخره، 6۰ 6

الّذين يصلون ما أمر اللّه به أن يوصل، ۳۳۸،۳۴۸،۳۵۰

الّذين يصلون ما أمر اللّه به أن يوصل و يخشون ربّهم و يخافون سوء الحساب، ۳۴۸

الزّانى لا ينكح إلاّ زانيه أو مشركه و الزّانيه لا ينكحها إلاّ زان، ۷۸

السّابقون السّابقون أولئک المقرّبون، ۹۸

ألست بربّكم قالوا بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامه إنّا كنّا عن هذا غافلين، ۲۰

ألم تر إلى الّذين قيل لهم كفّوا أيديكم، ۲6۰

اليوم نختم على أفواههم و تكلّمنا أيديهم و تشهد أرجلهم بما كانوا يكسبون، ۸۸

إمّا يبلغنّ عندک الكبر أحدهما أو كلاهما فلا تقل لهما أفّ و لا تنهرهما، ۳۵۲

إنّا أوحينا إليک كما أوحينا إلى نوح و النّبيّين من بعده، ۷۰

إنّ إبراهيم كان أمّه قانتا للّه حنيفا و لم يک من المشركين، ۵۳۲
إنّ الّذين اتّخذوا العجل سينالهم غضب من ربّهم و ذلّه فى الحياه الدّنيا، ۴۰
إنّ الّذين يأكلون أموال اليتامى ظلما إنّما يأكلون فى بطونهم نارا، ۷۸
إنّ الّذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات، ۷۸

إنّ الّذين يشترون بعهد اللّه و أيمانهم ثمنا قليلا أولئک لا خلاق لهم فى الآخره، ۷۸

إنّ السّمع و البصر و الفؤاد کلّ أولئک کان عنه مسؤلا، ۹۰

إنّ اللّه فالق الحبّ و النّوى، ۱6

إنّ اللّه لا يحبّ الخائنين، 6۱4

إنّ اللّه لا يغفر أن يشرک به و يغفر ما دون ذلک لمن يشاء، ۲ 6۰

إنّ اللّه لا يغيّر ما بقوم حتّى يغيّروا ما بأنفسهم، 5۸6

إنّ اللّه لعن الکافرين و أعدّ لهم سعيرا خالدين فيها أبدا لا يجدون وليّا و لا نصيرا، ۷6

إنّ المنافقين هم الفاسقون، ۷۸

إن تبدوا ما فى أنفسکم أو تخفوه يحاسبکم به اللّه فيغفر لمن يشاء، ۸4

إن تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفّر عنکم سيّئاتکم و ندخلکم مدخلا کريما، ۵۹۰

أنزل السّکينه فى قلوب المؤمنين، ۳6

انظر کيف فضّلنا بعضهم على بعض و لل آخره أکبر درجات و أکبر تفضيلا، ۱۰۰

إنّ کتاب الأبرار لفى علّيّين و ما أدراک ما علّيّون کتاب مرقوم يشهده المقرّبون، ۱۲

إنّک لا تهدى من أحببت و لکنّ اللّه يهدى من يشاء، 4۷4

أنّ لعنت اللّه عليه إن کان من الکاذبين، 6۱4

إنّما يأکلون فى بطونهم نارا و سيصلون سعيرا، 6 6۰

إنّما يتقبّل اللّه من المتّقين، ١١٢

إنّما يخشى اللّه من عباده العلماء، 156

إنّما يوفّى الصّابرون أجرهم بغير حساب، ١68

إنّها إن تک مثقال حبّه من خردل فتکن فی صخره أو فی السّماوات أو فی الأرض، ٥٨٠

ص : 681

إنّه لا ييأس من روح اللّه إلاّ القوم الكافرون، 6 ،6

إنّى سقيم، ۴۸۲

أو إطعام فى يوم ذى مسغبه يتيما ذا مقربه أو مسكينا ذا متربه، ،45

أولئک كتب فى قلوبهم الإيمان، ۳6

أولئک لهم اللّعنه و لهم سوء الدّار، ۸ ،6

أولئک يؤتون أجرهم مرّتين بما صبروا(قال بما صبروا على التّقيّه)، ،۴۸

أو من كان ميتا فأحييناه، ۱6

أيّتها العير إنّكم لسارقون، ۴۸۲

بل الإنسان على نفسه بصيره، ۶۲۲

بل الإنسان على نفسه بصيره و لو ألقى معاذيره، ۶۲۴، ۶۲۰

تتجافى جنوبهم عن المضاجع، ۵۸

تلک الرّسل فضّلنا بعضهم على بعض منهم من كلّم اللّه و رفع بعضهم درجات، ۵۹۸

تلک الرّسل فضّلنا بعضهم على بعض منهم من كلّم اللّه و رفع بعضهم فوق بعض درجات، ۱۰۰

حبّب إليكم الإيمان و زيّنه فى قلوبكم و كرّه إليكم الكفر و الفسوق، ۲۸۴

حنفاء للّه غير مشركين به، ۳۲

خذ العفو و أمر بالعرف، ۵۲۸

خلقتنى من نار و خلقته من طين، ۶۴۸

ذلک بأنّهم لا يصيبهم ظمأ و لا نصب و لا مخمصه فى سبيل اللّه، ۱۰۰

ذلک فضل اللّه یؤتیه من یشاء و اللّه ذو الفضل العظیم، ۴۱۸

ربّ أدخلنی مدخل صدق و أخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا، ۲۱۸

ص: ۶۸۲

ربّ أنزلنى منزلا مباركا و أنت خير المنزلين، ٢١٨
ربّنا لا تجعلنا فتنه للّذين كفروا، 566
رجال صدقوا ما عاهدوا اللّه عليه، ٥٣٨
رجال لا تلهيهم تجاره و لا بيع عن ذكر اللّه-عزّ و جلّ-، ١١4
سابقوا إلى مغفره من ربّكم و جنّه عرضها كعرض السّماء و الأرض، ٩٨
سبحان الّذى سخّر لنا هذا و ما كنّا له مقرنين، ٢١٨
سوره أنزلناها و فرضناها و أنزلنا فيها آيات بيّنات لعلّكم تذكّرون الزّانيه، ٨٠
سيماهم فى وجوههم من أثر السّجود، ٢٨
شرع لكم من الدّين ما وصّى به نوحا و الّذى أوحينا إليک و ما وصّينا به إبراهيم، ٧٠
صبغه اللّه و من أحسن من اللّه صبغه، ٣4،٣6
طوبى لهم و حسن مآب، 5٢4
طه ما أنزلنا عليک القرآن لتشقى، ٢١6
عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا إلاّ من ارتضى من رسول، 5٢٨
عن اليمين و عن الشّمال قعيد ما يلفظ من قول إلاّ لديه رقيب عتيد، 5٧4
فإذا الّذى بينک و بينه عداوه كأنّه ولىّ حميم، 4٨٢
فإذا لقيم الّذين كفروا فضرب الرّقاب حتّى إذا أثخنتموهم فشدّوا الوثاق، ٨٨
فاصبر كما صبر أولوا العزم من الرّسل، 44
فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم و اقعدوا لهم كلّ مرصد، ٢٠٠

فأمّا من أوتى كتابه بيمينه فأولئک يقرؤن كتابهم و لا يظلمون فتيلا، ٨٠

فإنّها لا تعمى الأبصار و لكن تعمى القلوب الّتى فى الصّدور، 4 ١١

ص :6٨٣

فبشّر عباد الّذين يستمعون القول فيتّبعون أحسنه أولئک الّذين هداهم اللّه، ۸6

فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم، 6 ۰6

فجزاؤه جهنّم خالدا فيها، 6 ۰6

فضّل اللّه المجاهدين على القاعدين أجرا عظيما درجات منه و مغفره و رحمه، ۱۰۰

فطرت اللّه الّتى فطر النّاس عليها، ۳۰

فقاتل فى سبيل اللّه لا تکلّف إلاّ نفسک، 4۲

فقالوا ربّنا باعد بين أسفارنا و ظلموا أنفسهم، 5۸4

فقد استمسک بالعروه الوثقى، ۳4

فکبکبوا فيها هم و الغاوون، ۶۳۰

فلا تخشوا النّاس و اخشون، ۱56

فلا تعجبک أموالهم و لا أولادهم، ۳۱۰

فلا يأمن مکر اللّه إلاّ القوم الخاسرون، 6 ۰6

فما أصبرهم على النّار، 5۷6

فمن کان يرجوا لقاء ربّه فليعمل عملا صالحا و لا يشرک بعباده ربّه أحدا، ۶۲۰

فمن يرد اللّه أن يهديه يشرح صدره للإسلام و من يرد، 4۷6

فمن يعمل مثقال ذرّه خيرا يره و من يعمل مثقال ذرّه شرّا يره، ۱۰۰

فمن يکفر بالطّاغوت و يؤمن باللّه فقد استمسک بالعروه الوثقى، ۳6

فوقاه اللّه سيّئات ما مکروا، 4۷۸

فويل للّذين كفروا من مشهد يوم عظيم، ٧٨

قالت أخراهم لأولادهم ربّنا هؤلاء أضلّونا فآتهم عذابا ضعفا من النّار، ٧6

ص :6٨4

قالت الأعراب آمنّا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا، 58

قالت الأعراب آمنّا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا، 64، 60

قد أفلح المؤمنون الّذين هم فى صلاتهم خاشعون و الّذين هم عن اللّغو معرضون، 86

قد نعلم إنّه ليحزنک الّذى يقولون فإنّهم لا يكذّبونک، ٢٠٠

قل كلّ يعمل على شاكلته، ١٩٤، 40

قل للمؤمنين يغضّوا من أبصارهم و يحفظوا فروجهم، 86

كلاّ إنّ كتاب الفجّار لفى سجّين و ما أدراک ما سجّين كتاب، ١٢

كلاّ بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون، 584

كلّما ألقى فيها فوج سألهم خزنتها ألم يأتكم نذير قالوا بلى، 74

كلّما دخلت أمّه لعنت أختها حتّى إذا ادّاركوا فيها جميعا، 76

كلّهم لجعلنا لمن يكفر بالرّحمن لبيوتهم سقفا من فضّه، 572

لئن شكرتم لأزيدنّكم، 216، 150

لا يستوى منكم من أنفق من قبل الفتح و قاتل أولئک أعظم درجه، ١٠٠

لعنوا فى الدّنيا و الآخره و لهم عذاب عظيم، 60 6

لكيلا تأسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم، ٢٩٢

لن تنالوا البرّ حتّى تنفقوا ممّا تحبّون، ٣52

ليبلوكم أيّكم أحسن عملا، 40

لينذر من كان حيّا و يحقّ القول على الكافرين، 16

ما قدّموا و آثارهم و كلّ شىء أحصيناه فى إمام مبين، 610

ما كنت تدرى ما الكتاب و لا الإيمان و لكن جعلناه نورا نهدى به من نشاء، ٣5٨

ص :6٨5

ما یلفظ من قول إلاّ لدیه رقیب عتید، ۶،۴۱۲ ۴۰
من جاء بالحسنه فله عشر أمثالها، 66
من یشرک باللّه فقد حرّم اللّه علیه الجنّه، 6 ۶۰
من یطع الرّسول فقد أطاع اللّه و من تولّی فما أرسلناک علیهم حفیظا، ۴۸
من یطع اللّه و الرّسول فأولئک مع الّذین أنعم اللّه علیهم من النّبیّین و الصّدّیقین، ۱۷۶
نحن نقصّ علیک نبأهم بالحقّ إنّهم فتیه آمنوا بربّهم و زدناهم هدی، ۹۰
و اتّقوا اللّه الّذی تسائلون به و الأرحام إنّ اللّه کان علیکم رقیبا، ۳۳۶،۳۴۶
و اخفض لهما جناح الذّلّ من الرّحمه، ۳۵۲
و إذ أخذ ربّک من بنی آدم من ظهورهم ذرّیّتهم و أشهدهم علی أنفسهم، ۱۸،۳۲
و إذا سمعوا اللّغو أعرضوا عنه و قالوا لنا أعمالنا و لکم أعمالکم، ۸۶
و إذا ما أنزلت سوره فمنهم من یقول أیّکم زادته هذه إیمانا، ۹۰
و إذا مرّوا باللّغو مرّوا کراما، ۸۶
و اذکر فی الکتاب إسماعیل إنّه کان صادق الوعد و کان رسولا نبیّا، 6۱ 4
و اصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا و ذرنی و المکذّبین أولی النّعمه، ۲۰۰
و اقتلوهم حیث ثقفتموهم، ۲ ۲۰
و اقصد فی مشیک و اغضض من صوتک إنّ أنکر الأصوات لصوت الحمیر، ۸۸

و الّذين يرمون المحصنات ثمّ لم يأتوا بأربعه شهداء فاجلدوهم ثمانين جلده، ٧٨

و الّذين يؤذون المؤمنين و المؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتانا، ٤٢٨

و السّابقون الأوّلون من المهاجرين و الأنصار و الّذين اتّبعوهم بإحسان، ٩٨

و الكاظمين الغيظ و العافين عن النّاس و اللّه يحبّ المحسنين، ٢٥٠

ص :686

و اللاّتی یأتین الفاحشه من نسائکم فاستشهدوا علیهنّ أربعه منکم، ۸۰
و اللّیل إذا یغشی فأنذرتکم نارا تلظّی لا یصلاها إلاّ الأشقی الّذی کذّب و تولّی، ۷4
و أمّا الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینه و کان تحته کنز لهما، ۱۳6
و أمّا إن کان من المکذّبین الضّالّین فنزل من حمیم و تصلیه جحیم، ۷4
و أمّا بنعمه ربّک فحدّث، ۲۱4
و أمّا من أوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم أوت کتابیه، ۷4
و إمّا ینسینّک الشّیطان فلا تقعد بعد الذّکری مع القوم الظّالمین، ۸6
و أنّ المساجد للّه فلا تدعوا مع اللّه أحدا، ۸۸
و إن جاهداک علی أن تشرک بی ما لیس لک به علم، ۳56
و إن من أمّه إلاّ خلا فیها نذیر، ۱۱4
و إنّی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثمّ اهتدی، ۱۱۲
و أیّدهم بروح منه، 5۷4
و أیّدهم بروح منه، ۲ ۶۰
و بالوالدین إحسانا، ۳5۲
و برّزت الجحیم للغاوین و قیل لهم أین ما کنتم تعبدون من دون اللّه هل ینصرونکم، ۷4
و تتلقّاهم الملائکه هذا یومکم الّذی کنتم توعدون، 456
و تمّت کلمت ربّک الحسنی علی بنی إسرائیل بما صبروا، ۲۰۰
و جعلنا منهم أئمّه یهدون بأمرنا لمّا صبروا و کانوا ب آیاتنا یوقنون، ۲۰۰

و جعلنى مباركا أين ما كنت، ٣68

و قدمنا إلى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا، ١٨٢

ص :6٨٧

و قد نزّل علیکم فی الکتاب أن إذا سمعتم آیات اللّه یکفر بها و یستهزأ بها، ۸6

و قضی ربّک ألاّ تعبدوا إلاّ إیّاه و بالوالدین إحسانا، ۷۲

و قضی ربّک ألاّ تعبدوا إلاّ إیّاه و بالوالدین إحسانا، ۳54

و قل لهما قولا کریما، ۳5۲

و قولوا آمنّا باللّذی أنزل إلینا و أنزل إلیکم و إلهنا و إلهکم واحد، ۸4

و قولوا للنّاس حسنا، ۳6۸

و کان تحته کنز لهما، ۱۳۸

و لئن سألتهم من خلق السّماوات و الأرض لیقولنّ اللّه، ۳۲

و لئن سألتهم من خلقهم لیقولنّ اللّه، ۳۲

و لئن سألتهم من خلقهم لیقولنّ اللّه، ۲6

و لا تجعلوا اللّه عرضه لأیمانکم أن تبرّوا و تتّقوا و تصلحوا بین النّاس، 46۸

و لا تستوی الحسنه و لا السّیّئه، 4۸۲

و لا تقتلوا أولادکم خشیه إملاق نحن نرزقهم و إیّاکم إنّ قتلهم، ۷۲

و لا تقف ما لیس لک به علم إنّ السّمع و البصر و الفؤاد کلّ أولئک کان عنه مسؤلا، ۸6

و لا تمدّنّ عینیک إلی ما متّعنا به أزواجا منهم زهره الحیاه الدّنیا، ۳۱۰

و لا تمش فی الأرض مرحا إنّک لن تخرق الأرض و لن تبلغ الجبال طولا، ۸۸

و لا تیمّموا الخبیث منه تنفقون، ۲ ۰6

و لقد خلقنا السّماوات و الأرض و ما بینهما فی ستّه أیّام و ما مسّنا من لغوب، ۲۰۰

و لقد علمتم الّذين اعتدوا منكم فى السّبت فقلنا لهم كونوا قرده خاسئين، ٧٢

و لقد علموا لمن اشتراه ما له فى الآخره من خلاق، 6· 6

و لقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسى و لم نجد له عزما، ٢٢

ص :6٨٨

و لقد فضّلنا بعض النّبيّين على بعض، ١٠٠

و لقد نعلم أنّک يضيق صدرک بما يقولون فسبّح بحمد ربّک و کن من السّاجدين، ٢٠٠

و للّه على النّاس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلا و من کفر فإنّ اللّه غنىّ، 46

و لمن خاف مقام ربّه جنّتان، ١٨٠، ١60

و لو لا أن يکون النّاس أمّه واحده، 5٧٢

و ليمحّص اللّه الّذين آمنوا و يمحق الکافرين، ٢ ٣٠

و ما آتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا، ٨ 4٠

و ما أصابکم من مصيبه فبما کسبت أيديکم و يعفوا عن کثير، 5٧6

و ما أضلّنا إلاّ المجرمون، ٧4،٧6

و ما تقدّموا لأنفسکم من خير تجدوه عند اللّه، ١٠٠

و ما قدروا اللّه حقّ قدره، ٨ 4٠

و ما کان اللّه ليضيع إيمانکم إنّ اللّه بالنّاس لرؤف رحيم، ٩٠

و ما کنتم تستترون أن يشهد عليکم سمعکم و لا أبصارکم و لا جلودکم، ٨6

و من أحياها فکأنّما أحيا النّاس جميعا، ٤٧٠

و منکم من يردّ إلى أرذل العمر لکى لا يعلم بعد علم شيئا، 6٠٠

و من يتّق اللّه يجعل له مخرجا، ١56

و من يتوکّل على اللّه فهو حسبه، ١5٠

و من يغلل يأت بما غلّ يوم القيامه، 6 6٠

و من يفعل ذلک يلق أثاما يضاعف له العذاب يوم القيامه و يخلد فيه مهانا، 6٠ 6

و من يقتل مؤمنا متعمّدا فجزاؤه جهنّم خالدا فيها و غضب اللّه عليه و لعنه، ٧6

ص :6٨٩

و من يكتمها فإنّه آثم قلبه، 6 ·6

و من يؤت الحكمه فقد أوتى خيرا كثيرا، ٢ ·6

و من يولّهم يومئذ دبره إلاّ متحرّفا لقتال أو متحيّزا إلى فئه، 6 ·6

و نكتب ما قدّموا و آثارهم و كلّ شىء أحصيناه فى إمام مبين، ٥٨·

و وصّينا الإنسان بوالديه(حسنا)و إن جاهداک على أن تشرک بى ما، 356

و يؤت كلّ ذى فضل فضله، ١٠٠

و يؤثرون على أنفسهم و لو كان بهم خصاصه(ثمّ قال:)و من يوق شحّ نفسه، ·46

هم درجات عند اللّه، ١٠٠

هو الّذى أنزل عليک الكتاب منه آيات محكمات هنّ أمّ الكتاب و أخر متشابهات، ٧٠

يا أيّها الّذين آمنوا إذا قمتم إلى الصّلاه فاغسلوا وجوهكم، ٨٨

يا أيّها الّذين آمنوا اركعوا و اسجدوا و اعبدوا ربّكم و افعلوا الخير لعلّكم تفلحون، ٨٨

يا أيّها الّذين آمنوا اصبروا و صابروا، ٢١٠

يا أيّها الّذين آمنوا أطيعوا اللّه و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم، ·5

يخرج الحىّ من الميّت و مخرج الميّت من الحىّ، ١6

يرفع اللّه الّذين آمنوا منكم و الّذين أوتوا العلم درجات، ١٠٠

آفه الدّین الحسد و العجب و الفخر،646

أبعد ما یکون العبد من اللّه عزّ و جلّ إذا لم یهمّه إلاّ بطنه و فرجه، ۶۷۰

أبلغ شیعتنا أنّه لن ینال ما عند اللّه إلاّ بعمل،و أبلغ شیعتنا أنّ أعظم النّاس،۶۳۲

أبلغ عنّی کذا و کذا-فی أشیاء أمر بها-قلت:فأبلّغهم عنک،468

ابن آدم اجتنب ما حرّمت علیک،تکن من أورع النّاس،۱۷4

أبو ذرّ-رحمه اللّه-یقول:یا مبتغی العلم إنّ هذا اللّسان مفتاح خیر و مفتاح شرّ،۲۶۲

أبی اللّه عزّ و جلّ لصاحب الخلق السّیّی بالتّوبه قیل:و کیف ذاک،۶۷4

أتحبّ إخوانک یا حسین؟قلت:نعم قال:تنفع فقراءهم قلت:نعم قال:أما إنّه، 450

أتخلون و تتحدّثون و تقولون ما شئتم؟فقلت:إی و اللّه إنّا لنخلو و نتحدّث،۴۱۸

أتری لا أعرف خیارکم من شرارکم؟بلی و اللّه،و إنّ شرارکم،۶۲۸

اتّقوا اللّه و اعدلوا،فإنّکم تعیبون علی قوم لا یعدلون، ۳۳۰

اتّقوا اللّه و کونوا إخوه بررهٔ،متحابّین فی اللّه،متواصلین، ۳۹۰

اتّقوا اللّه و لا یحسد بعضکم بعضا،إنّ عیسی ابن مریم کان من شرائعه السّیح،644

اتّقوا المحقّرات من الذّنوب فإنّ لها طالبا،یقول أحدکم:أذنب و أستغفر، 580

اتّقوا المحقّرات من الذّنوب فإنّها لا تغفر،قلت:و ما المحقّرات،۸ 60

اتّقوا على دينكم فاحجبوه بالتّقيّه فإنّه لا إيمان لمن لا تقيّه له،۴۸۲

أتى رجل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:إنّى رجل شابّ نشيط و أحبّ الجهاد،364

أتى رجل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:يا رسول اللّه إنّى راغب فى الجهاد نشيط،۳۵۸

أتى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:رجل بدوىّ فقال:إنّى أسكن الباديه فعلّمنى جوامع الكلام،۶۳۸

أتى عالم عابدا فقال له:كيف صلاتک؟فقال:مثلى يسأل عن صلاته،658

أثافىّ الإسلام ثلاثه:الصّلاه و الزّكاه و الولايه،لا تصحّ واحده منهنّ،46

اجتهدت فى العباده و أنا شابّ،فقال لى أبى عليه السّلام:يا بنىّ دون ما أراک تصنع،۱۹۶

اجعلوا أمركم هذا للّه و لا تجعلوه للنّاس،فإنّه ما كان للّه فهو للّه،۴۷۴

اجعلوا أمركم هذا للّه و لا تجعلوه للنّاس فإنّه ما كان للّه فهو للّه،۶۱۸

أحبّ الأعمال إلى اللّه سرور[الّذى]تدخله على المؤمن،۴۲۸

أحبّ الأعمال إلى اللّه عزّ و جلّ ما دا[و]م عليه العبد و إن قلّ،۱۸۶

احذروا عواقب العثرات، ۴۹۰

أحسن الظّنّ باللّه فإنّ اللّه عزّ و جلّ يقول:أنا عند ظنّ عبدى المؤمن بى،۱64

أحسن يا إسحاق إلى أوليائى ما استطعت،فما أحسن مؤمن،462

أحقّ خلق اللّه أن يسلّم لما قضى اللّه عزّ و جلّ من عرف اللّه عزّ و جلّ و من،۱44

أخبرت بما أخبرتک به أحدا؟قلت:لا إلاّ سليمان بن خالد،۴۹۶

أخبرنى بدعائم الإسلام الّتى لا يسع أحدا التّقصير عن معرفه شىء،48
أخبرنى عن الإسلام و الإيمان أ هما مختلفان،62
أخذ اللّه ميثاق المؤمن على أن لا تصدّق مقالته و لا ينتصف،542
اخشوا اللّه خشيه ليست بتعذير،و اعملوا للّه فى غير رياء،626
أ خفت أن يمسّک من فقره شىء؟قال:لا،قال:فخفت أن يصيبه،566
ص :692

أدعو لوالدیّ إذا کانا لا یعرفان الحقّ؟قال:ادع لهما و تصدّق عنهما،356
إذا أذنب الرّجل خرج فی قلبه نکته سوداء،فإن تاب انمحت، 580
إذا أراد أحدکم أن لا یسأل ربّه شیئا إلاّ أعطاه،332
إذا أراد اللّه بعبد خیرا زهّده فی الدّنیا و فقّهه فی الدّین و بصّره عیوبها،294
إذا أراد اللّه عزّ و جلّ هلاک عبد نزع منه الحیاء فإذا نزع منه الحیاء،6 16
إذا أردت أن تعرف أصحابی فانظر إلی من اشتدّ ورعه و خاف خالقه،518
إذا أردت أن تعلم أنّ فیک خیرا فانظر إلی قلبک،فإن کان یحبّ أهل طاعه اللّه،288
إذا أردت شیئا من الخیر فلا تؤخّره،فإنّ العبد یصوم الیوم الحارّ، 320
إذا أصبحت و أمسیت فقل عشر مرّات:اللّهمّ ما أصبحت بی من نعمه،224
إذا التقی المؤمنان فتصافحا أقبل اللّه بوجهه علیهما و تتحاتّ الذّنوب عن وجوههما،8 40
إذا التقیتم فتلاقوا بالتّسلیم و التّصافح و إذا تفرّقتم فتفرّقوا بالاستغفار،4 40
إذا بعث اللّه المؤمن من قبره خرج معه مثال یقدم أمامه،کلّما رأی،424
إذا تخلّی المؤمن من الدّنیا سما و وجد حلاوه حبّ اللّه،296
إذا جمع اللّه عزّ و جلّ الأوّلین و الآخرین قام مناد فنادی یسمع النّاس،286
إذا خالطت النّاس فإن استطعت أن لا تخالط أحدا من النّاس،232
إذا ذکر أحدکم نعمه اللّه عزّ و جلّ فلیضع خدّه علی التّراب شکرا للّه،424
إذا رأیت الرّجل و قد ابتلی و أنعم اللّه علیک فقل:اللّهمّ إنّی لا أسخر،222
إذا رأیت بین اثنین من شیعتنا منازعه فافتدها من مالی،466

إذا رأيتم أهل البلاء فاحمدوا اللّه و لا تسمعوهم فإنّ ذلک يحزنهم،٢٢٢

إذا صافح الرّجل صاحبه فالّذى يلزم التّصافح أعظم أجرا من الّذى يدع،6 ٤٠

إذا عصانى من عرفنى،سلّطت عليه من لا يعرفنى،٥٨٨

ص :٦٩٣

إذا كان الرّجل على عمل فليدم عليه سنه ثمّ يتحوّل عنه،١٨6
إذا كان يوم القيامه أمر اللّه تبارک و تعالى مناديا ينادى بين يديه،568
إذا كان يوم القيامه جمع اللّه تبارک و تعالى الأوّلين و الآخرين،٢46
إذا كان يوم القيامه قام عنق من النّاس حتّى يأتوا باب الجنّه فيضربوا، ٥٧٠
إذا كان يوم القيامه يقوم عنق من النّاس فيأتون باب الجنّه فيضربونه،١68
إذا لقى أحدكم أخاه فليسلّم عليه و ليصافحه،4 ٤٠
إذا لم تكن حليما فتحلّم،٢56
إذا مات المؤمن خلّى على جيرانه من الشّياطين عدد ربيعه و مضر،546
إذا وقع بين رجلين منازعه نزل ملكان فيقولان للسّفيه منهما،٢58
إذا همّ أحدكم بخير أو صله فإنّ عن يمينه و شماله شيطانين فليبادر،٣٢٢
إذا همّ أحدكم بخير فلا يؤخّره فإنّ العبد ربّما صلّى الصّلاه أو صام،٣١٨
إذا هممت بخير فبادر،فإنّک لا تدرى ما يحدث، ٣٢٠
إذا هممت بشىء من الخير فلا تؤخّره،فإنّ اللّه عزّ و جلّ ربّما اطّلع،٣٢٢
أربع لا يخلو منهنّ:المؤمن أو واحده منهنّ مؤمن يحسده،542
أربع من كنّ فيه كمل إسلامه و لو كان من قرنه إلى قدمه خطايا،١٣٢
أربع من كنّ فيه كمل إيمانه و إن كان من قرنه إلى قدمه ذنوبا،٢٢٨
أربع من كنّ فيه و كان من قرنه إلى قدمه ذنوبا بدّلها اللّه حسنات،٢44
أرسل النّجاشىّ إلى جعفر بن أبى طالب و أصحابه فدخلوا عليه و هو فى بيت له،٢٧6

ارفق بهم فإنّ كفر أحدهم فى غضبه و لا خير فيمن كان كفره فى غضبه،٢٧٢

أركان الكفر أربعه:الرّغبه و الرّهبه و السّخط و الغضب،٦١٢

ازنى الرّجل فارقه روح الإيمان؟قال:فقال:هو مثل قول اللّه عزّ و جلّ:[و لا تيمّموا، ٢ ٠6

ص :٦٩4

استشهد مع جعفر بن أبی طالب بعد تسعه نفر و کان هو العاشر،۱۲6

استقبلت أبا عبد اللّه علیه السّلام فی طریق فأعرضت عنه بوجهی و مضیت،4۸4

اشتدّت حال رجل من أصحاب النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقالت له امرأته،۳۱۲

أشدّ النّاس بلاء الأنبیاء ثمّ الأوصیاء ثمّ الأماثل فالأماثل،54۸

اشکر من أنعم علیک و أنعم علی من شکرک،۲۱4

اصبر علی أعداء النّعم،فإنّک لن تکافی من عصی اللّه فیک، ۲5۰

اصبروا علی أعداء النّعم،فإنّک لن تکافی من عصی اللّه فیک،۲5۲

اصبروا علی الفرائض،۱۸4

اصبروا علی الفرائض و صابروا علی المصائب و رابطوا علی الأئمّه علیهم السّلام ۱۸4

اصبروا علی المصائب، ۲۱۰

أصلحک،اللّه إنّی رجل منقطع إلیکم بمودّتی و قد أصابتنی حاجه شدیده،57۲

أصول الکفر ثلاثه:الحرص و الاستکبار و الحسد،6۱۲

اعلموا أنّ القرآن هدی اللّیل و النّهار و نور اللّیل المظلم علی ما کان،47۸

اعمل بفرائض اللّه تکن أتقی النّاس،۱۸4

افتتحوا نهارکم بخیر و أملوا علی حفظتکم فی أوّله خیرا و فی آخره خیرا، ۳۲۰

أفضل العباده إدمان التّفکّر فی اللّه و فی قدرته،۱۲۸

أفضل النّاس من عشق العباده،فعانقها و أحبّها بقلبه و باشرها بجسده،١٨٨

أفطر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عشيّه خميس فى مسجد قبا،فقال:هل من شراب،٢٧٨

أقرئ المفضّل السّلام و قل له:إنّا قد أصبنا بإسماعيل فصبرنا،فاصبر كما صبرنا،٨ ٢٠

أكثر ما تلج به أمّتى الجنّه تقوى اللّه و حسن الخلق،٢٢٨

أكثر ما تلج به أمّتى النّار الأجوفان:البطن و الفرج، ١٨٠

أكثر من أن تقول:اللّهمّ لا تجعلنى من المعارين و لا تخرجنى من التّقصير،١66

أكله يأكلها أخى المسلم عندى أحبّ إلىّ من أن أعتق رقبه،454

ألا أخبرک بالإسلام أصله و فرعه و ذروه سنامه؟قلت:بلى جعلت فداک،58

ألا أخبركم بأبعدكم منّى شبها؟قالوا:بلى يا رسول اللّه،قال:الفاحش،4١6

ألا أخبركم بأشبهكم بى؟قالوا:بلى يا رسول اللّه،قال:أحسنكم خلقا،526

ألا أخبركم بأشدّ ما فرض اللّه على خلقه،فذكر ثلاثه أشياء،٣٢6

ألا أخبركم بخير خلائق الدّنيا و الآخره؟:العفو عمّن ظلمک،٢44

ألا أخبركم بخير رجالكم؟قلنا:بلى يا رسول اللّه قال:إنّ من خير رجالكم،١٣٢

ألا أخبركم بشرار رجالكم؟قلنا:بلى يا رسول اللّه،فقال:إنّ من شرار رجالكم،6١6

ألا أدلّک على أمر يدخلک اللّه به الجنّه، ٢6٠

ألا أدلّكم على خير أخلاق الدّنيا و الآخره؟:تصل من قطعک،٢44

ألا أنبّئكم بالمؤمن؟من ائتمنه المؤمنون على أنفسهم و أموالهم،5١6

ألا إنّ لكلّ عباده شرّه ثمّ تصير إلى فتره فمن صارت شرّه،١٩4

ألا إنّه من ينصف النّاس من نفسه لم يزده اللّه إلاّ عزّا،٣٢4

الإبقاء على العمل أشدّ من العمل قال و ما الإبقاء،624

الإسلام عريان فلباسه الحياء و زينته الوقار و مروءته العمل الصّالح، ١١٠

الإسلام يحقن به الدّم و تؤدّى به الأمانه و تستحلّ به الفروج، ٥٨،6٠

الإصرار هو أن يذنب الذّنب فلا يستغفر اللّه و لا يحدّث نفسه بتوبه فذلک الإصرار، ۶۱۰

الإيمان أربعه أركان:الرّضا بقضاء اللّه و التّوكّل على اللّه و تفويض الأمر إلى اللّه،۱۳۲

الإيمان فوق الإسلام بدرجه،و التّقوى فوق الإيمان بدرجه، ۱۲۰

الإيمان له أركان أربعه:التّوكّل على اللّه،و تفويض الأمر إلى اللّه،۱۱۲

الإيمان ما استقرّ فى القلب و أفضى به إلى اللّه عزّ و جلّ و صدّقه العمل،64

الإيمان هو الإقرار باللّسان و عقد فى القلب و عمل بالأركان،66

الإيمان يشارک الإسلام و الإسلام لا يشارک الإيمان،6٢

البادى منهما أظلم،و وزره و وزر صاحبه عليه ما لم يتعدّ المظلوم،6٧6

البرّ و حسن الخلق يعمران الدّيار و يزيدان فى الأعمار،٢٢٨

التّقيّه ترس اللّه بينه و بين خلقه،4٨٨

التّقيّه ترس المؤمن و التّقيّه حرز المؤمن،و لا إيمان لمن لا تقيّه له، ٤٩٠

التّقيّه فى كلّ شىء يضطرّ إليه ابن آدم فقد أحلّه اللّه له،4٨٨

التّقيّه فى كلّ ضروره و صاحبها أعلم بها حين تنزل به،4٨6

التّقيّه من دين اللّه،قلت:من دين اللّه،قال:إى و اللّه من دين اللّه،4٨٢

التّقيّه من دينى و دين آبائى و لا إيمان لمن لا تقيّه له،4٨6

التّواضع أن تعطى النّاس ما تحبّ أن تعطاه،٢٨٢

الجنّه محفوفه بالمكاره و الصّبر،فمن صبر على المكاره فى الدّنيا دخل الجنّه،4 ٢٠

الحسنه التّقيّه و السّيّئه الإذاعه، ٤٨٠

الحسنه:التّقيّه،و السّيّئه:الإذاعه و قوله عزّ و جلّ:ادفع بالّتى هى أحسن،4٨٢

الحمد للّه الّذى عافانى ممّا ابتلاک به،و لو شاء فعل،٢٢٢

الحنيفيّه من الفطره الّتى فطر اللّه النّاس عليها،لا تبديل لخلق اللّه،٣٢

الحياء حياءان:حياء عقل و حياء حمق،فحياء العقل هو العلم،٢4٢

الحياء من الإيمان و الإيمان فى الجنّه،٢٤٢

الحياء و الإيمان مقرونان فى قرن فإذا ذهب أحدهما تبعه صاحبه،٢٤٢

الحياء و العفاف و العىّ-أعنى عىّ اللّسان لا عىّ القلب-من الإيمان،٢٤٢

ص :٦٩٧

الخلق عيال اللّه فأحبّ الخلق إلى اللّه من نفع عيال اللّه و أدخل،۳66
الخلق عيالى،فأحبّهم إلىّ ألطفهم بهم و أسعاهم فى حوائجهم،444
الدّعاء عند الكرب و الاستغفار عند الذّنب و الشّكر عند النّعمه،6 ۲۱
الدّنيا سجن المؤمن فأىّ سجن جاء منه خير،544
الذّنوب كلّها شديده و أشدّها ما نبت عليه اللّحم و الدّم،۵۷۸
الّذى أنعم عليک بما فضّلک و أعطاک و أحسن إليک،4 ۲۱
الرّجل يعمل العمل و هو خائف مشفق ثمّ يعمل شيئا من البرّ، ۶۶۰
الرّجل يعمل شيئا من الثّواب لا يطلب به وجه اللّه إنّما يطلب تزكيه النّاس، ۶۲۰
الرّفق نصف العيش،۲۷4
الرّفق يمن و الخرق شؤم، ۲۷۰
الزّهد عشره أجزاء؛أعلى درجه الزّهد أدنى درجه الورع،۱44
الصّبر ثلاثه:صبر عند المصيبه،و صبر على الطّاعه،و صبر عن المعصيه،۸ ۲۰
الصّبر رأس الإيمان،۱۹۸
الصّبر صبران:صبر على البلاء،حسن جميل،و أفضل الصّبرين،۸ ۲۰
الصّبر صبران:صبر عند المصيبه،حسن جميل و أحسن من ذلک الصّبر،6 ۲۰
الصّبر من الإيمان بمنزله الرّأس من الجسد،فإذا ذهب الرّأس ذهب الجسد،۲ ۲۰،۱۹۸
الصّبر من الإيمان بمنزله الرّأس من الجسد؛و لا إيمان لمن لا صبر له،۲ ۲۰
الصّبر و الرّضا عن اللّه رأس طاعه اللّه و من صبر و رضى عن اللّه، ۱4۰

الطّاعم الشّاكر،له من الأجر كأجر الصّائم المحتسب؛و المعافى الشّاكر له،4 ٢١

العدل أحلى من الشّهد،و ألين من الزّبد،و أطيب ريحا من المسک، ٣٣٠

العدل أحلى من الماء يصيبه الظّم آن،ما أوسع العدل إذا عدل فيه،٣٣٢،٣٢٨

ص :698

العزّ رداء اللّه،و الكبر إزاره،فمن تناول شيئا منه أكبّه اللّه فى جهنّم، 650
العصبيّه الّتى يأثم عليها صاحبها أن يرى الرّجل شرار قومه،648
الغضب مفتاح كلّ شرّ،636
الغضب ممحقه لقلب الحكيم،و قال:من لم يملک غضبه لم يملک عقله،642
الغضب يفسد الإيمان كما يفسد الخلّ العسل،636
الفقر أزين للمؤمن من العذار على خدّ الفرس، 570
الفقر الموت الأحمر،فقلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:الفقر من الدّينار،572
الق أخاک بوجه منبسط،236
القلب السّليم الّذى يلقى ربّه و ليس فيه أحد سواه، 40
الكبائر:الّتى أوجب اللّه عزّ و جلّ عليها النّار، 590
الكبائر:القنوط من رحمه اللّه،و اليأس من روح اللّه،و الأمن من مكر اللّه،594
الكبائر تخرج من الإيمان؟فقال:نعم و ما دون الكبائر،4 60
الكبائر سبع:قتل المؤمن متعمّدا،و قذف المحصنه،و الفرار من الزّحف، 590
الكبائر سبعه،منها قتل النّفس متعمّدا،و الشّرک باللّه العظيم،596
الكبائر فما سواها،قال:قلت:دخلت الكبائر فى الاستثناء؟قال:نعم،2 60
الكبائر فيها استثناء أن يغفر لمن يشاء قال:نعم،2 60
الكبر أن تغمص النّاس و تسفه الحقّ،652
الكبر رداء اللّه،فمن نازع اللّه شيئا من ذلک أكبّه اللّه فى النّار،652
الكبر رداء اللّه و المتكبّر ينازع اللّه رداءه، 650

الکبر قد یکون فی شرار النّاس من کلّ جنس،و الکبر رداء اللّه، 650
اللّهمّ ارزق محمّدا و آل محمّد و من أحبّ محمّدا و آل محمّد العفاف،6 ۳۱
ص :۶۹۹

المتحابّون فی اللّه یوم القیامه علی أرض زبرجده خضراء فی ظلّ،۲۸۶

المسلم أخو المسلم،لا یظلمه و لا یخذله و لا یخونه،و یحقّ،۳۸۸

المسلم أخو المسلم لا یظلمه و لا یخذله[و لا یغتابه و لا یخونه و لا یحرمه]،۳۷۴

المسلم أخو المسلم هو عینه و مرآته و دلیله،لا یخونه و لا یخدعه،۳۷۲

المعافی الشّاکر له من الأجر ما للمبتلی الصّابر،۲۱۴

المکارم عشر فإن استطعت أن تکون فیک فلتکن فإنّها تکون فی الرّجل، ۱۳۰

المؤمن أخو المؤمن،عینه و دلیله،لا یخونه و لا یظلمه، ۳۷۰

المؤمن أخو المؤمن کالجسد الواحد،إن اشتکی شیئا منه وجد ألم ذلک،۳۷۲

المؤمن أخو المؤمن لأبیه و أمّه لأنّ اللّه عزّ و جلّ خلق المؤمنین،۳۷۲

المؤمن أصلب من الجبل،الجبل یستقلّ منه و المؤمن لا یستقلّ،۵۲۸

المؤمن بین مخافتین:ذنب قد مضی لا یدری ما صنع اللّه فیه و عمر قد، ۱۶۰

المؤمن حسن المعونه،خفیف المئونه،جیّد التّدبیر لمعیشته،۵۲۸

المؤمن خلط عمله بالحلم،یجلس لیعلم،و ینطق لیفهم،۲۵۴

المؤمن لا یمضی علیه أربعون لیله إلاّ عرض له أمر یحزنه، ۵۵۰

المؤمن له قوّه فی دین،و حزم فی لین،و إیمان فی یقین،۸ ۵۰

المؤمن مألوف و لا خیر فیمن لا یألف و لا یؤلف،۲۳۴

المؤمن مکفّر،۵۴۴

المؤمن من طاب مکسبه،و حسنت خلیقته،و صحّت سریرته،۵۱۶

المؤمن مؤمنان:فمؤمن صدق بعهد اللّه و وفى بشرطه،٥٣٨

المؤمن مؤمنان:مؤمن وفى للّه بشروطه الّتى شرطها عليه، ٥٤٠

المؤمنون خدم بعضهم لبعض،قلت:و كيف يكونون خدما بعضهم لبعض،٣٧٤

ص : ٧٠٠

المؤمنه أعزّ من المؤمن،و المؤمن أعزّ من الكبريت الأحمر، ۵۳۰

المؤمن يصمت ليسلم،و ينطق ليغنم،لا يحدّث أمانته الأصدقاء،۸ ۵۰

النّاس كلّهم بهائم-ثلاثا-إلاّ قليلا من المؤمنين،و المؤمن غريب،ثلاث مرّات-، ۵۳۰

النّدامه على العفو أفضل و أيسر من النّدامه على العقوبه،۲۴۶

اليأس ممّا فى أيدى النّاس عزّ المؤمن فى دينه أو ما سمعت قول حاتم،۳۳۴

أمّا بعد فإنّ اللّه تبارک و تعالى شرع الإسلام و سهّل شرائعه لمن ورده،۱۱۶

أما تدخل السّوق؟أما ترى الفاكهه تباع؟و الشّىء ممّا تشتهيه،۵۶۸

أما لقد بسطوا عليه و قتلوه و لكن أتدرون ما وقاه،۴۷۸

أما و اللّه إن كانت أعمالهم أشدّ بياضا من القباطىّ و لكن كانوا،۱۸۲

أما و اللّه لو أنّى أجد منكم ثلاثه مؤمنين يكتمون حديثى، ۵۳۰

أمر النّاس بخصلتين فضيّعوهما فصاروا منهما على غير شىء،۴۹۲

أمرنى ربّى بمداراه النّاس كما أمرنى بأداء الفرائض،۲۶۸

إنّ آل فلان يبرّ بعضهم بعضا و يتواصلون،فقال:إذا تنمى أموالهم،۳۴۶

أنا أضنّ بک أن تطلب مثل هذا و شبهه و لكن عوّل على مالى،۳۳۴

إنّ أبغض خلق اللّه عبد اتّقى النّاس لسانه،۶۷۶

إنّ أبى قد كبر جدّا و ضعف فنحن نحمله إذا أراد الحاجه، ۳۶۰

إنّ أحبّ الأعمال إلى اللّه عزّ و جلّ إدخال السّرور على المؤمن،شبعه مسلم،۴۲۴

إنّ أحدكم ليكثر به الخوف من السّلطان،و ما ذلک إلاّ بالذّنوب،588

أنا خير شريک،من أشرک معی غيری فی عمل عمله لم أقبله،622

إنّ أشدّ العباده الورع،174

إنّ أشدّ النّاس بلاء الأنبياء،ثمّ الّذين يلونهم،ثمّ الأمثل فالأمثل،546

ص : ۷۰۱

أنّ أشدّ النّاس بلاء النّبيّون،ثمّ الوصيّون،ثمّ الأمثل فالأمثل، 56·

إنّا صبّر و شيعتنا أصبر منّا،قلت:جعلت فداک كيف صار شيعتكم أصبر منكم،٢١٢

إنّ أعجل الخير ثوابا صله الرّحم،٣42

إنّ أعظم الكبر غمص الخلق،و سفه الحقّ،قال:قلت:و ما غمص الخلق و سفه الحقّ،652

إنّ أعظم النّاس منزله عند اللّه يوم القيامه أمشاهم فى أرضه،466

إنّ أعلم النّاس باللّه أرضاهم بقضاء اللّه عزّ و جلّ، ١4·

أنا عنده،لعبد الواحد فى برّ الوالدين فى قول اللّه:و بالوالدين إحسانا،354

إنّ أفضل العباده عفّه البطن و الفرج،١٧٨

إنّ أكمل المؤمنين إيمانا أحسنهم خلقا،٢٢6

إنّ الإسلام من استقبل قبلتنا و شهد شهادتنا و نسک نسكنا،٩٢

إنّا لا نخرج أهل دعوتنا و أهل ملّتنا من الإيمان فى المعاصى،4 6·

إنّا لا نعدّ الرّجل مؤمنا حتّى يكون لجميع أمرنا متّبعا مريدا،١٧6

إنّ الإيمان يشارک الإسلام و لا يشاركه الإسلام،إنّ الإيمان،62

إنّ التّفكّر يدعو إلى البرّ و العمل به،١٢٨

إنّ الحرّ حرّ على جميع أحواله،إن نابته نائبه صبر لها و إن تداكّت،٢ ٢·

إنّ الحسد يأكل الإيمان كما تأكل النّار الحطب،644

إنّ الخلق الحسن يميث الخطيئه كما تميث الشّمس الجليد،٢٢٨

إنّ الخلق منيحه يمنحها اللّه عزّ و جلّ خلقه،فمنه سجيّه و منه نيّه، ٢٣·

إنّ الدّنيا قد ارتحلت مدبره،و إنّ الآخره قد ارتحلت مقبله،۲۹۸

إنّ الدّنيا يعطيها اللّه عزّ و جلّ من أحبّ و من أبغض،۴۷۸

إنّ الدّينار و الدّرهم أهلكا من كان قبلكم و هما مهلكاكم،664

ص :۲ ۷۰

إنّ الذّنب يحرم العبد الرّزق، ٥٨٠

إنّ الرّجل ليأتى بأىّ بادره فيكفر و إنّ الحسد ليأكل الإيمان،644

إنّ الرّجل ليحبّكم و ما يعرف ما أنتم عليه فيدخله اللّه الجنّه بحبّكم،٢٨٨

إنّ الرّجل ليذنب الذّنب فيدرأ عنه الرّزق، ٥٨٠

إنّ الرّجل ليذنب الذّنب فيندم عليه و يعمل العمل فيسرّه ذلک فيتراخى،658

إنّ الرّجل ليغضب فما يرضى أبدا حتّى يدخل النّار،فأيّما رجل غضب،6٣6

إنّ الرّجل منكم ليشرب الشّربه من الماء فيوجب اللّه له بها الجنّه، ٢٢٠

إنّ الرّجل يذنب الذّنب فيحرم صلاه اللّيل،و إنّ العمل السّيّى أسرع،٥٨٢

إنّ الرّحم معلّقه بالعرش تقول:اللّهمّ صل من وصلنى و اقطع من قطعنى،٣٣٨

إنّ الرّحم معلّقه يوم القيامه بالعرش تقول:اللّهمّ صل من وصلنى، ٣٤٠

إنّ الرّفق لم يوضع على شىء إلاّ زانه،٢٧٢

إنّ السّفه خلق لئيم،يستطيل على من[هو]دونه و يخضع لمن[هو]فوقه،6٧6

إنّ الشّيطان يدير ابن آدم فى كلّ شىء فإذا أعياه جثم له عند المال،66٢

إنّ العبّاد ثلاثه:قوم عبدوا اللّه عزّ و جلّ خوفا فتلک عباده العبيد، ١٩٠

إنّ العبد المسلم إذا خرج من بيته زائرا أخاه للّه لا لغيره،التماس وجه اللّه،٣٩6

إنّ العبد المؤمن الفقير ليقول:يا ربّ ارزقنى حتّى أفعل كذا و كذا من البرّ،١٩٢

إنّ العبد ليحبس على ذنب من ذنوبه مائه عام و إنّه لينظر إلى أزواجه،٥٨4

إنّ العبد ليذنب الذّنب فيزوى عنه الرّزق،٥٧٨

إنّ العبد ليصدق حتّى يكتب عند اللّه من الصّادقين و يكذب حتّى، ٢٤٠

إنّ العبد ليكون بارّا بوالديه فى حياتهما ثمّ يموتان فلا يقضى،٣64

إنّ العبد يسأل اللّه الحاجه فيكون من شأنه قضاؤها إلى أجل قريب، ٥٨٠

ص :٣ ٧٠

إنّ العمل الدّائم القليل على اليقين أفضل عند اللّه من العمل الكثير على غير يقين،۱۳4

إنّ الغنى و العزّ يجولان،فإذا ظفرا بموضع التّوكّل أوطنا،۱48

إنّ القلب إذا صفا ضاقت به الأرض حتّى يسمو،۲۹6

إنّ القوم ليكونون فجره و لا يكونون بررہ،فيصلون أرحامهم،۳46

إنّ اللّه أخذ ميثاق المؤمن على بلايا أربع،542

إنّ اللّه إذا أحبّ عبدا غتّه بالبلاء غتّا،و إنّا و إيّاكم يا سدير لنصبح به،548

إنّ اللّه تبارک و تعالى إذا أحبّ عبدا غتّه بالبلاء غتّا و ثجّه بالبلاء ثجّا، 55۰

إنّ اللّه تبارک و تعالى أعار أعداءه أخلاقا من أخلاق أوليائه ليعيش أولياؤه،۲۳۲

إنّ اللّه تبارک و تعالى أعطى محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم شرائع نوح و إبراهيم و موسى،42

إنّ اللّه تبارک و تعالى أيّد المؤمن بروح منه تحضره فى كلّ وقت،574

إنّ اللّه تبارک و تعالى حيث خلق الخلق خلق ماء عذبا و ماء مالحا أجاجا، ۲۰

إنّ اللّه تبارک و تعالى رفيق يحبّ الرّفق،فمن رفقه بعباده، ۲۷۰

إنّ اللّه تبارک و تعالى ليعطى العبد من الثّواب على حسن الخلق، ۲۳۰

إنّ اللّه ثقّل الخير على أهل الدّنيا كثقله فى موازينهم يوم القيامه،۳۲۲

إنّ اللّه جلّ ثناؤه ليعتذر إلى عبده المؤمن المحوج فى الدّنيا كما،568

إنّ اللّه خلق الإسلام فجعل له عرصه و جعل له نورا و جعل له حصنا، ۱۱۰

إنّ اللّه رفيق يحبّ الرّفق و من رفقه بكم تسليل أضغانكم،۲۷4

إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا أحبّ عبدا فعمل[عملا]قليلا جزاه بالقليل الكثير،۱۹6

إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا أراد بعبد خيرا نكت فى قلبه نكته بيضاء،476

إنّ اللّه عزّ و جلّ ارتضى لكم الإسلام دينا،فأحسنوا صحبته بالسّخاء،١٣٢

إنّ اللّه عزّ و جلّ أنعم على قوم،فلم يشكروا،فصارت عليهم وبالا، ٢١٠

ص :4 ٧٠

إنّ اللّه عزّ و جلّ بعث نبيّا من أنبيائه إلى قومه و أوحى إليه أن قل لقومک،586

إنّ اللّه عزّ و جلّ جعل الإيمان على أربع دعائم:على الصّبر و اليقين،۱۱۸

إنّ اللّه عزّ و جلّ جعل وليّه فى الدّنيا غرضا لعدوّه،544

إنّ اللّه عزّ و جلّ خصّ رسله بمكارم الأخلاق،فامتحنوا أنفسكم، ۱۳۰

إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق الخلق فخلق من أحبّ ممّا أحبّ و كان ما أحبّ،26

إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق المؤمن من طينه الجنّه و خلق الكافر من طينه النّار، ۱۰

إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق النّبيّين من طينه علّيّين:قلوبهم و أبدانهم، ۱۰

إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق خلقا من خلقه انتجبهم لقضاء حوائج فقراء شيعتنا،432

إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق قوما للحقّ فإذا مرّ بهم الباب من الحقّ قبلته قلوبهم،474

إنّ اللّه عزّ و جلّ رفيق يحبّ الرّفق و يعطى على الرّفق، ۲۷۰

إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض على خلقه خمسا فرخّص فى أربع و لم يرخّص فى واحده،54

إنّ اللّه عزّ و جلّ لا يقدر أحد قدره و كذلک لا يقدر قدر نبيّه، 410

إنّ اللّه عزّ و جلّ لا يوصف و كيف يوصف و قال فى كتابه:و ما قدروا اللّه حقّ قدره،۸ 40

إنّ اللّه عزّ و جلّ لمّا أخرج ذرّيّه آدم عليه السّلام من ظهره ليأخذ عليهم الميثاق،۲۲

إنّ اللّه عزّ و جلّ لمّا أراد أن يخلق آدم عليه السّلام أرسل الماء على الطّين،۱۸

إنّ اللّه عزّ و جلّ لمّا أراد أن يخلق آدم بعث جبرئيل فى أوّل ساعه من يوم الجمعه،١4

إنّ اللّه عزّ و جلّ لم يبعث نبيّا إلاّ بصدق الحديث و أداء الأمانه إلى البرّ،٢٣6

إنّ اللّه عزّ و جلّ ليتعاهد المؤمن بالبلاء كما يتعاهد الرّجل أهله بالهديّه،554

إنّ اللّه عزّ و جلّ وضع الإيمان على سبعه أسهم:على البرّ و الصّدق و اليقين، ١٠٠

إنّ اللّه عزّ و جلّ يبتلى المؤمن بكلّ بليّه و يميته بكلّ ميته و لا يبتليه،556

إنّ اللّه عزّ و جلّ يحبّ الحيىّ الحليم،٢56

إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول:إنّى لم أغن الغنىّ لكرامه به علىّ و لم أفقر الفقير، ۵۷۰

إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول:و عزّتى و جلالى و عظمتى و علوّى و ارتفاع مكانى،۸ ۳۰

إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول ويل للّذين يختلون الدّنيا بالدّين، ۶۳۰

إنّ اللّه عزّ و جلّ يلتفت يوم القيامه إلى فقراء المؤمنين شبيها،564

إنّ اللّه علم أنّ الذّنب خير للمؤمن من العجب و لو لا ذلک،۶۵۸

إنّ اللّه فضّل الإيمان على الإسلام بدرجه كما فضّل الكعبه على المسجد الحرام، ۱۲۰

إنّ اللّه قضى قضاء حتما ألاّ ينعم على العبد بنعمه فيسلبها إيّاه،۵۸۴

إنّ اللّه ليدفع بالمؤمن الواحد عن القريه الفناء،۵۳۸

إنّ اللّه يحبّ الحيىّ الحليم العفيف المتعفّف،۲۵۶

إنّ اللّه يحبّ الرّفق و يعين عليه،فإذا ركبتم الدّوابّ العجف،۲۷۴

إنّ اللّه يحبّ كلّ قلب حزين و يحبّ كلّ عبد شكور،۲۲۶

إنّ اللّه يحبّ من الخير ما يعجّل، ۳۲۰

إنّ المتحابّين فى اللّه يوم القيامه على منابر من نور،قد أضاء نور،۲۸۴

إنّ المتكبّرين يجعلون فى صور الذّرّ؛يتوطّأهم النّاس حتّى يفرغ اللّه،654

إنّ المسلمين يلتقيان،فأفضلهما أشدّهما حبّا لصاحبه، ۲۹۰

إنّ المعرفه بكمال دين المسلم تركه الكلام فيما لا يعنيه،۵۲۶

إنّ المغيره يقول إنّ المؤمن لا يبتلى بالجذام و لا بالبرص،۵۵۲

إنّ الملائكه كانوا يحسبون أنّ إبليس منهم و كان فى علم اللّه،۶۴۸

إنّ الملک لیصعد بعمل العبد مبتهجا به،فإذا صعد بحسناته، ۶۲۰

إنّ المؤمن،أخو المؤمن عینه و دلیله،لا یخونه و لا یظلمه و لا یغشّه،۳۷۴

إنّ المؤمن لترد علیه الحاجه لأخیه فلا تکون عنده فیهتمّ بها قلبه،۴۳۸

ص :6 ۷۰

إنّ المؤمن ليتحف أخاه التّحفه،قلت:و أىّ شىء التّحفه،462

إنّ المؤمن ليخرج إلى أخيه يزوره فيوكّل اللّه عزّ و جلّ به ملكا،٣٩٨

إنّ المؤمن ليسكن إلى المؤمن كما يسكن الظّمآن إلى الماء البارد،538

إنّ المؤمن ليكرم على اللّه حتّى لو سأله الجنّه بما فيها أعطاه،558

إنّ المؤمن من اللّه عزّ و جلّ لبأفضل مكان-ثلاثا-إنّه ليبتليه،552

إنّ المؤمن يبتلى بكلّ بليّه و يموت بكلّ ميته إلاّ أنّه لا يقتل نفسه،552

إنّ المؤمن يغبط و لا يحسد و المنافق يحسد و لا يغبط،646

إنّ المؤمنين إذا التقيا فتصافحا أدخل اللّه عزّ و جلّ يده بين أيديهما، ٤٠٠

إنّ المؤمنين إذا التقيا فتصافحا أقبل اللّه عزّ و جلّ عليهما بوجهه،٢ ٤٠

إنّ المؤمنين إذا التقيا و تصافحا أدخل اللّه يده بين أيديهما،فصافح، ٤٠٠

إنّ المؤمنين على منازل:منهم على واحده و منهم على اثنتين و منهم،6 ١٠

إنّ النّاس يروون أنّ عليّا عليه السّلام قال على منبر الكوفه:أيّها النّاس،484

إنّا لنحبّ من كان عاقلا،فهما،فقيها،حليما،مداريا،صبورا،صدوقا، ١٣٠

إنّ أمرنا مستور مقنّع بالميثاق،فمن هتک علينا أذلّه اللّه، ٥٠٠

أنّ أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه جلس إلى حائط مائل يقضى بين النّاس،١٣4

إنّ أوّل ما عصى اللّه عزّ و جلّ به ستّ:حبّ الدّنيا،و حبّ الرّئاسه،و حبّ الطّعام،٦١٢

إنّ جعفر بن محمّد يقول لک:انظر ما بلغ به علىّ عليه السّلام عند رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فالزمه،٢٣٨

إنّ حسن الخلق يبلغ بصاحبه درجه الصّائم القائم،٢٣4

إنّ خياركم أولو النّهى؛قيل:يا رسول اللّه،و من أولو النّهى،526

أنّ رجلا أتى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:يا رسول اللّه أهل بيتى أبوا إلاّ توثّبا علىّ،336

إنّ رجلا،ركب البحر بأهله فكسر بهم،فلم ينج ممّن كان فى السّفينه إلاّ امرأه الرّجل،156

ص :۷۰۷

أنّ رجلا سأل علىّ بن الحسين عليهما السّلام عن الزّهد فقال:عشره أشياء،٢٩٢

إنّ رجلا فى بنى إسرائيل عبد اللّه أربعين سنه ثمّ قرّب قربانا فلم يقبل منه،١64

أنّ رجلا من خثعم جاء إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:أىّ الأعمال أبغض إلى اللّه،٦١٢

إنّ رحم آل محمّد[الأئمّه عليهم السّلام]المعلّقه بالعرش تقول:اللّهمّ صل من وصلنى،٣4٨

إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم صلّى بالنّاس الصّبح،فنظر إلى شابّ فى المسجد و هو يخفق،١٢4

إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كان فى سفر يسير على ناقه له،إذا نزل فسجد خمس،٢٢٢

إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم نزل بأرض قرعاء فقال لأصحابه:ائتوا بحطب،٨ ٦٠

أنسک النّاس نسكا أنصحهم جيبا و أسلمهم قلبا،٣66

إنّ سوء الخلق ليفسد الإيمان كما يفسد الخلّ العسل،٦٧4

إنّ سوء الخلق ليفسد العمل كما يفسد الخلّ العسل،٦٧4

إنّ شيعه علىّ كانوا خمص البطون،ذبل الشّفاه،أهل رأفه و علم،٥١٢

إنّ صاحب الخلق الحسن له مثل أجر الصّائم القائم،٢٢٨

إنّ صله الرّحم تزكّى الأعمال و تنمى الأموال و تيسّر الحساب،٣5٢

إنّ صله الرّحم و البرّ ليهوّنان الحساب و يعصمان من الذّنوب،فصلوا، ٣5٠

إنّ عظيم الأجر لمع عظيم البلاء،و ما أحبّ اللّه قوما إلاّ ابتلاهم،54٨

إنّ عظيم البلاء يكافأ به عظيم الجزاء،فإذا أحبّ اللّه عبدا ابتلاه بعظيم البلاء، ٥٥

إنّ علامه الرّاغب فى ثواب الآخره زهده فى عاجل زهره الدّنيا،٢٩٢

إنّ على كلّ حقّ حقيقه و على كلّ صواب نورا،١٢٦

إنّ فقراء المسلمين يتقلّبون فى رياض الجنّه قبل أغنيائهم بأربعين خريفا،٥٦٢

إنّ فى الجنّه لشجره تسمّى المزن فإذا أراد اللّه أن يخلق مؤمنا أقطر،٣٤

إنّ فى الجنّه منزله لا يبلغها عبد إلاّ بالابتلاء فى جسده،٥٥٢

إنّ فی الرّفق الزّیاده و البرکه و من یحرم الرّفق یحرم الخیر،۲۷۲

إنّ فی السّماء ملکین موکّلین بالعباد،فمن تواضع للّه رفعاه و من تکبّر وضعاه،۲۷۸

إنّ فی جهنّم لوادیا للمتکبّرین یقال له:سقر؛شکا إلی اللّه عزّ و جلّ شدّه حرّه،654

إنّ فی دیوان النّجاشیّ علیّ خراجا و هو مؤمن یدین بطاعتک،۴۲۴

إنّ فی طلب الدّنیا إضرارا بالآخره و فی طلب الآخره إضرارا بالدّنیا،۲۹۸

أنّ فیما أوحی اللّه إلی موسی بن عمران علیه السّلام:ما خلقت خلقا،۱۴۲

إنّ فیما ناجی اللّه عزّ و جلّ به عبده موسی علیه السّلام قال:إنّ لی عبادا أبیحهم، ۴۲۰

إنّ قوما من النّاس قلّت مداراتهم للنّاس فأنفوا من قریش و ایم اللّه،۲۶۸

إنّ قوما من موالیک یلمّون بالمعاصی و یقولون نرجو،فقال:کذبوا لیسوا لنا بموال،۱56

إن کان فی یدک هذه شیء،فإن استطعت أن لا تعلم هذه فافعل، ۵۰۰

إن کان ما یکفیک یغنیک،فأدنی ما فیها یغنیک،و إن کان ما یکفیک،۳۱4

إنّکم لا تکونون صالحین حتّی تعرفوا و لا تعرفون حتّی تصدّقوا،۱۱۲

إنّ لأهل الدّین علامات یعرفون بها:صدق الحدیث،۵۲۴

إنّ لسان ابن آدم یشرف علی جمیع جوارحه کلّ صباح،۲۶۲

إنّ لکلّ شیء قفلا و قفل الإیمان الرّفق، ۲۷۰

إنّ لکم لنورا تعرفون به فی الدّنیا،حتّی إنّ أحدکم إذا لقی أخاه قبّله،۴۱۲

إنّ للإیمان درجات و منازل،یتفاضل المؤمنون فیها عند اللّه،۹۸

إنّ للقلب أذنين،فإذا همّ العبد بذنب قال له روح الإيمان،574

إنّ للّه جنّه لا يدخلها إلاّ ثلاثه أحدهم من حكم فى نفسه بالحقّ،٣٣٢

إنّ للّه عبادا فى الأرض يسعون فى حوائج النّاس،هم الآمنون يوم القيامه، 44٠

إنّ للّه عزّ و جلّ جنّه لا يدخلها إلاّ ثلاثه:رجل حكم على نفسه بالحقّ،٣٩٦

ص :٩ ٧٠

إنّ للّه عزّ و جلّ عبادا فی الأرض من خالص عباده،ما ینزل من السّماء تحفه،548

إنّ للّه عزّ و جلّ فی کلّ یوم و لیله منادیا ینادی:مهلا مهلا،588

إنّ للّه وادیا من ذهب،حماه بأضعف خلقه النّمل،فلو رامه،۱۳۸

إنّ لی ابن عمّ أصله فیقطعنی و أصله فیقطعنی حتّی لقد هممت،348

إنّ لی أبوین مخالفین،فقال:برّهما کما تبرّ المسلمین ممّن یتولاّنا،362

إنّ لی أهل بیت و هم یسمعون منّی أفأدعوهم إلی هذا الأمر،472

إنّما المؤمن بمنزله کفّه المیزان،کلّما زید فی إیمانه زید فی بلائه، 550

إنّما المؤمنون إخوه بنو أب و أمّ و إذا ضرب علی رجل منهم، ۳۷۰

إنّما جعلت التّقیّه لیحقن بها الدّم فإذا بلغ الدّم فلیس تقیّه،488

إنّما خلّد أهل النّار فی النّار؛لأنّ نیّاتهم کانت فی الدّنیا أن لو خلّدوا فیها،۱۹۲

إنّما سمّی إسماعیل صادق الوعد؛لأنّه وعد رجلا فی مکان فانتظره،۲۳۸

إنّما شیعتنا الخرس،۲۵۸

إنّما شیعه علیّ:الحلماء،العلماء،الذّبل الشّفاه،تعرف الرّهبانیّه علی وجوههم،651

إنّما مثل الدّنیا کمثل الحیّه ما ألین مسّها و فی جوفها السّمّ النّاقع،6 ۳۰

إنّما هو الإسلام؛و الإیمان فوقه بدرجه و التّقوی فوق الإیمان،۱۲۲

إنّما یبتلی المؤمن فی الدّنیا علی قدر دینه؛أو قال:علی حسب دینه، 550

إنّ ممّا خصّ اللّه عزّ و جلّ به المؤمن أن یعرّفه برّ إخوانه و إن قلّ، 460

إنّ من أشدّ النّاس حسره یوم القیامه من وصف عدلا ثمّ عمل بغیره، 630

إنّ من أعظم النّاس حسره يوم القيامه من وصف عدلا ثمّ خالفه إلى غيره، ٦٣٠

إنّ من أعون الأخلاق على الدّين الزّهد فى الدّنيا،٢٩٢

إنّ من أغبط أوليائى عندى رجلا خفيف الحال،ذا حظّ من صلاه،6 ٣١

ص : ٧١٠

إنّ من أغبط أوليائى عندى عبدا مؤمنا،ذا حظّ من صلاح،٣١٨

إنّ من التّواضع أن يجلس الرّجل دون شرفه، ٢٨٠

إنّ من العباده شدّه الخوف من اللّه عزّ و جلّ يقول اللّه:إنّما يخشى اللّه من عباده،156١

إنّ من الملائكه الّذين فى السّماء ليطّلعون إلى الواحد و الاثنين و الثّلاثه،6 4١

إنّ من عبادى المؤمنين عبادا لا يصلح لهم أمر دينهم إلاّ بالغنى و السّعه، ١40

إنّ نطفه المؤمن لتكون فى صلب المشرک،فلا يصيبه من الشّرّ شىء،٣4

إنّ نفرا من المسلمين خرجوا إلى سفر لهم فضلّوا الطّريق فأصابهم عطش شديد،٣٧4

إنّنى آكل الطّعام الطّيّب و أشمّ الرّيح الطّيّبه و أركب الدّابّه،654

إنّ هذا الدّين متين فأوغلوا فيه برفق و لا تكرّهوا عباده اللّه،١٩4

إنّ هذا الّذى ظهر بوجهى يزعم النّاس أنّ اللّه لم يبتل به عبدا له فيه حاجه، 560

إنّ هذا الغضب جمره من الشّيطان توقد فى قلب ابن آدم،64٢

إنّ هذه الدّنيا يعطيها اللّه البرّ و الفاجر و لا يعطى الإيمان،4٧٨

إنّه ليس من احتمال أمرنا التّصديق له و القبول فقط،4٩٢

إنّه ليس من عبد مؤمن إلاّ[و]فى قلبه نوران:نور خيفه و نور رجاء، 160،154١

إنّه ليعجبنى الرّجل أن يدركه حلمه عند غضبه،256

إنّه ليكون للعبد منزله عند اللّه فما ينالها إلاّ بإحدى خصلتين،556

إنّه ما من سنه،أقلّ مطرا من سنه و لكنّ اللّه يضعه حيث يشاء،5٨٢

إنّه يحبّ الرّئاسه،فقال:ما ذئبان ضاريان فی غنم قد تفرّق،626

إنّی أحبّ أن یعلم اللّه أنّی قد أذللت رقبتی فی رحمی،348

إنّی جعلت الدّنیا بین عبادی قرضا،فمن أقرضنی منها قرضا أعطیته، ۲۱۰

إنّی سألت اللّه عزّ و جلّ أن یرزقنی مالا فرزقنی و إنّی سألت اللّه أن یرزقنی، ۲۲۰

ص : ۷۱۱

إنّی ضعیف العمل قلیل الصّیام و لکنّی أرجو أن لا آکل إلاّ حلالا، ۱۸۰

إنّی قد أشفقت من دعوه أبی عبد اللّه علیه السّلام علی یقطین و ما ولد،۳4

إنّی کنت أوّل من آمن بربّی و أوّل من أجاب حیث أخذ اللّه میثاق النّبیّین،۲6

إنّی لا ألقاک إلاّ فی السّنین فأخبرنی بشیء آخذ به،فقال:أوصیک بتقوی اللّه،۱۷۲

إنّی لأتعشّی مع أبی عبد اللّه علیه السّلام إذ تلا هذه الآیه:بل الإنسان،6۲4

إنّی لأحبّ أن أداوم علی العمل و إن قلّ،۱۸6

إنّی لأحبّ أن أقدم علی ربّی و عملی مستو،۱۸۸

إنّی مررت بقاصّ یقصّ و هو یقول:هذا المجلس[الّذی]لا یشقی،6۱4

إنّ یوسف علیه السّلام لمّا قدم علیه الشّیخ یعقوب علیه السّلام دخله عزّ الملک،656

إنّی ولدت بالجبل و نشأت فی أرض فارس و إنّنی أخالط النّاس فی التّجارات،۱4

إنّ[أ]ناسا تکلّموا فی هذا القرآن بغیر علم و ذلک أنّ اللّه تبارک و تعالی یقول، ۷۰

إنّ[من]أشدّ النّاس عذابا یوم القیامه من وصف عدلا و عمل بغیره، 6۳۰

أوحی اللّه إلی موسی علیه السّلام أنّ من عبادی من یتقرّب إلیّ بالحسنه فأحکّمه،۴۳۸

أوحی اللّه تبارک و تعالی إلی بعض أنبیائه ۸:الخلق الحسن یمیث الخطیئه، ۲۳۰

أوحى اللّه عزّ و جلّ إلى آدم عليه السّلام أنّى سأجمع لک الكلام فى أربع كلمات،٣٢٨

أوحى اللّه عزّ و جلّ إلى بعض أنبيائه:الخلق السّيّى يفسد العمل،6٧6

أوحى اللّه عزّ و جلّ إلى داود عليه السّلام إنّ العبد من عبادى ليأتينى بالحسنه،4٢٢

أوحى اللّه عزّ و جلّ إلى داود عليه السّلام ما اعتصم بى عبد من عبادى دون أحد،١46

أوحى اللّه عزّ و جلّ إلى نبىّ من الأنبياء:إذا أطعت رضيت،5٨٨

أوصنى فقال له:احفظ لسانک تعزّ و لا تمكّن النّاس من قيادک فتذلّ رقبتک،٢5٨

أوصنى،قال:أوصيک بتقوى اللّه و الورع و الاجتهاد و اعلم أنّه لا ينفع،١٧6

أوصى الشّاهد من أمّتى و الغائب منهم و من فى أصلاب الرّجال،۳۳۸
أوصيک و نفسى بتقوى من لا تحلّ معصيته و لا يرجى غيره،و لا الغنى إلاّ به،6 ۳۰
أوقفنى على حدود الإيمان،فقال:شهاده أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا،44
أوّل ناطق من الجوارح يوم القيامه الرّحم تقول:يا ربّ من وصلنى،۳۳۸
إيّاک أن تطمح بصرک إلى من فوقک،فكفى، ۳۱۰
إيّاک أن تفرض على نفسک فريضه فتفارقها اثنى عشر هلالا،۱۸۸
إيّاكم أن تعملوا عملا يعيّرونّا به،فإنّ ولد السّوء يعيّر والده،486
إيّاكم و الخصومه فإنّها تشغل القلب و تورث النّفاق و تكسب الضّغائن،634
إيّاكم و المراء و الخصومه،فإنّهما يمرضان القلوب على الإخوان،632
إيّاكم و المشارّه،فإنّها تورث المعرّه و تظهر المعوره،634
إيّاكم و النّاس،إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا أراد بعبد خيرا نكت فى قلبه نكته،۴۷۲
إيّاكم و هؤلاء الرّؤساء الّذين يترأّسون فو اللّه ما خفقت النّعال،626
إيّاک و الرّئاسه،و إيّاک أن تطأ أعقاب الرّجال،628
إيّاک و السّفله فإنّما شيعه علىّ من عفّ بطنه و فرجه،و اشتدّ جهاده،۵۱۲
إيّاک و ملاحاه الرّجال،634
أىّ الأعمال أفضل عند اللّه عزّ و جلّ؟فقال:ما من عمل بعد معرفه اللّه،۲۹۶
أىّ الأعمال أفضل عند اللّه؟قال:ما من عمل بعد معرفه اللّه عزّ و جلّ،664
أىّ الأعمال أفضل؟قال:الصّلاه لوقتها و برّ الوالدين و الجهاد،۳54

أىّ الخصال بالمرء أجمل؟فقال:وقار بلا مهابه،و سماح بلا طلب مكافأه،526

أيبتلى المؤمن بالجذام و البرص و أشباه هذا؟قال:فقال:و هل كتب،558

أيجىء أحدكم إلى أخيه فيدخل يده فى كيسه فيأخذ حاجته فلا يدفعه،۳۸۸

ص :۷۱۳

أىّ عرى الإيمان أوثق؟فقالوا:اللّه و رسوله أعلم،٢٨6
أيّما أهل بيت أعطوا حظّهم من الرّفق فقد وسّع اللّه عليهم فى الرّزق،٢٧٢
أيّما ثلاثه مؤمنين اجتمعوا عند أخ لهم،يأمنون بوائقه و لا يخافون غوائله،٣٩٨
أيّما عبد أقبل قبل ما يحبّ اللّه عزّ و جلّ أقبل اللّه قبل ما يحبّ،١48
أيّما مسلم خدم قوما من المسلمين إلاّ أعطاه اللّه مثل عددهم خدّاما،464
أيّما مسلم لقى مسلما فسرّه سرّه اللّه عزّ و جلّ، ٤٣٠
أيّما مؤمن خرج إلى أخيه يزوره عارفا بحقّه كتب اللّه له بكلّ خطوه حسنه، ٤١٠
أيّما مؤمن نفّس عن مؤمن كربه و هو معسر يسّر اللّه له حوائجه،446
أيّها العالم أخبرنى أىّ الأعمال أفضل عند اللّه؟قال:ما لا يقبل اللّه شيئا إلاّ به،٨٢
أيّها العالم أخبرنى أىّ الأعمال أفضل عند اللّه؟قال:ما لا يقبل عملا إلاّ به،٩4
أيّها النّاس،أنا أخبركم عن أخ لى كان من أعظم النّاس فى عينى، ٥٢٠
أيّهما أفضل:الإيمان أو الإسلام؟فإنّ من قبلنا يقولون:إنّ الإسلام أفضل،٦٢
بئس العبد عبد له طمع يقوده و بئس العبد عبد له رغبه تذلّه،٦٧٢
بأىّ شىء سبقت ولد آدم؟قال:إنّى أوّل من أقرّ بربّى،إنّ اللّه أخذ، ٣٠
بأىّ شىء يعلم المؤمن بأنّه مؤمن؟قال:بالتّسليم للّه،١46
بعث أبو عبد اللّه عليه السّلام غلاما له فى حاجه فأبطأ،فخرج،٢56
بعثنى أبو عبد اللّه عليه السّلام فى حاجه و هو بالحيره أنا و جماعه من مواليه،١٠٢

بنى الإسلام على خمس:الصّلاه و الزّكاه و الصّوم و الحجّ و الولايه:و لم يناد،52

بنى الإسلام على خمس:الولايه و الصّلاه و الزّكاه و صوم شهر رمضان و الحجّ، 50

بنى الإسلام على خمس:على الصّلاه و الزّكاه و الصّوم و الحجّ و الولايه،44،46

بنى الإسلام على خمسه أشياء:على الصّلاه و الزّكاه و الحجّ و الصّوم،46

ص :4 ٧١

بينا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فى بعض أسفاره إذ لقيه ركب فقالوا:السّلام عليک يا رسول اللّه،١٢4

بينما موسى عليه السّلام جالسا إذ أقبل إبليس و عليه برنس ذو ألوان،فلمّا دنا من، ٦٦٠

تبسّم الرّجل فى وجه أخيه حسنه و صرف القذى عنه حسنه، ٤٢٠

تزاوروا فإنّ فى زيارتكم إحياء لقلوبكم و ذكرا لأحاديثنا،6 ٤١

تصافحوا؛فإنّها تذهب بالسّخيمه،٨ ٤٠

تعالوا إلى المنزل فأتيناه فأصلح بيننا بأربعمائه درهم،466

تعملون للدّنيا و أنتم ترزقون فيها بغير عمل و لا تعملون، ٦٧٠

تعوّذوا باللّه من سطوات اللّه باللّيل و النّهار،قال:قلت له،و ما سطوات اللّه،٥٧٨

تقبّضت بين يدى أبى جعفر عليه السّلام فقلت:جعلت فداک ربّما حزنت من غير مصيبه، ٣٧٠

تكون لى القرابه على غير أمرى،ألهم علىّ حقّ؟قال:نعم حقّ الرّحم، ٣٥٠

تواصلوا و تبارّوا و تراحموا و تعاطفوا، ٣٩٠

تواصلوا و تبارّوا و تراحموا و كونوا إخوه بررره كما أمركم اللّه عزّ و جلّ، ٣٩٠

ثلاث أخافهنّ على أمّتى من بعدى:الضّلاله بعد المعرفه، ١٨٠

ثلاث خصال من كنّ فيه استكمل خصال الإيمان،5٢4

ثلاث خصال من كنّ فيه أو واحده منهنّ كان فى ظلّ عرش اللّه، ٣٣٠

ثلاث علامات للمرائى:ينشط إذا رأى النّاس،و يكسل إذا كان وحده،6٢٢

ثلاث لا يزيد اللّه بهنّ المرء المسلم إلاّ عزّا:الصّفح عمّن ظلمه،٢4٨

ثلاث لم يجعل اللّه لأحد فيهنّ رخصه:أداء الأمانه إلى البرّ و الفاجر،٣6٢
ثلاث ملعونات ملعون من فعلهنّ:المتغوّط فى ظلّ النّزّال،6١
ثلاث ملعون من فعلهنّ،المتغوّط فى ظلّ النّزّال،6١
ثلاث من أتى اللّه بواحده منهنّ أوجب اللّه له الجنّه،٢٣4
ص :5 ٧١

ثلاث من علامات المؤمن:علمه باللّه و من يحبّ و من يبغض،٢٨٨

ثلاث من كنّ فيه كان منافقا و إن صام و صلّى و زعم أنّه مسلم،4 ١6

ثلاث من لقى اللّه عزّ و جلّ بهنّ دخل الجنّه من أىّ باب شاء،٦٣٢

ثلاث من لم يكنّ فيه لم يتمّ له عمل:ورع يحجزه عن معاصى اللّه،٢66

ثلاث من مكارم الدّنيا و الآخره:تعفو عمّن ظلمک و تصل من قطعک،٢44

ثلاثه هم أقرب الخلق إلى اللّه عزّ و جلّ يوم القيامه حتّى يفرغ،٣٢6

جاء جبرئيل عليه السّلام إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:يا محمّد ربّک يقرئک السّلام،٢66

جاء رجل إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:إنّى قد ولدت بنتا و ربّيتها،٣6٢

جاء رجل إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:يا رسول اللّه أوصنى فقال:احفظ لسانک،٢64

جاء رجل إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:يا رسول اللّه من أبرّ؟قال:أمّک،٣56

جاء رجل موسر إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم نقىّ الثّوب،566

جاء رجل و سأل النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عن برّ الوالدين،فقال:ابرر أمّک ابرر أمّک ابرر أمّک،٣6٢

جزى اللّه الدّنيا عنّى مذمّه بعد رغيفين من الشّعير أتغدّى بأحدهما،٢ ٣٠

جعل الخير كلّه فى بيت و جعل مفتاحه الزّهد فى الدّنيا،٢٩٢

جعلت فداک أخبرنى عن الدّين الّذى افترض اللّه عزّ و جلّ على العباد،54

جعلت فداک المؤمن رحمه على المؤمن؟قال:نعم قلت:و كيف ذاک،٤٣٢

جعلت فداک إنّ الشّیعه عندنا کثیر فقال:فهل یعطف الغنیّ علی الفقیر،۳۸6

جعلت فداک إنّی لأری بعض أصحابنا یعتریه النّزق و الحدّه و الطّیش،۲۸

جعلت فداک فما حدّ التّوکّل؟قال:الیقین قلت:فما حدّ الیقین،۱۳4

جعلت فداک،ما أقلّنا،لو اجتمعنا علی شاه ما أفنیناها،5۳۲

جعلت فداک ما العباده؟قال:حسن النّیّه بالطّاعه من الوجوه الّتی یطاع اللّه منها، ۱۹۰

ص :6 ۷۱

جعلت فداک ما حوّلک إلی هذا المنزل؟قال:طلب النّزهه،56

جعلت فداک ما لک ذبحت کبشا و نحر فلان بدنه؟فقال:یا أبا محمّد إنّ نوحا علیه السّلام،۲۸۲

جعلت فداک من أیّ شیء خلق اللّه طینه المؤمن؟فقال:من طینه الأنبیاء،۱۲

حافّتا الصّراط یوم القیامه الرّحم و الأمانه،فإذا مرّ الوصول للرّحم، ۳4۰

حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئه،و الدّنیا دنیاءان:دنیا بلاغ و دنیا ملعونه،666

حدّثنی جبرئیل علیه السّلام:أنّ اللّه عزّ و جلّ أهبط إلی الأرض ملکا،فأقبل ذلک،۳۹۲

حدّثنی عمّا بنیت علیه دعائم الإسلام إذا أنا أخذت بها زکی عملی،5۲

حسن البشر یذهب بالسّخیمه،۲۳6

حسن الظّنّ باللّه أن لا ترجو إلاّ اللّه و لا تخاف إلاّ ذنبک،۱64

حقّ المسلم علی المسلم أن لا یشبع و یجوع أخوه و لا یروی، ۳۸۰

حقّ المؤمن علی المؤمن أعظم من ذلک،لو حدّثتکم لکفرتم،4۲6

حقّ علی اللّه أن لا یعصی فی دار إلاّ أضحاها للشّمس حتّی تطهّرها،5۸۲

حقّ علی المسلم إذا أراد سفرا أن یعلم إخوانه،و حقّ علی إخوانه، ۳۹۰

خالصا مخلصا لیس فیه شیء من عباده الأوثان،۳۸

خالطوا الأبرار سرّا و خالطوا الفجّار جهارا و لا تمیلوا علیهم فیظلموکم،۲۶۸

خالطوهم بالبرّانیّه و خالفوهم بالجوّانیّه إذا کانت الإمره صبیانیّه،4۸۸

خبّرت أبا عبد اللّه علیه السّلام ببرّ إسماعیل ابنی بی،فقال:لقد کنت أحبّه و قد ازددت، ۳6۰

خرج أبو عبد اللّه من المسجد،و قد ضاعت دابّته،فقال:لئن ردّها اللّه علىّ لأشكرنّ، ٢٢٠

خرج النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و هو محزون فأتاه ملک و معه مفاتيح خزائن الأرض،٢٩٤

خرجت حتّى انتهيت إلى هذا الحائط فاتّكأت عليه فإذا رجل عليه ثوبان أبيضان،146 ١

خطب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم النّاس فقال،ألا أخبركم بشراركم؟قالوا:بلى،4 61

ص :٧١٧

خمسه لعنتهم و كلّ نبىّ مجاب،الزّائد فى كتاب اللّه،٦١٨

دخل أمير المؤمنين المسجد؛فإذا هو برجل على باب المسجد،كئيب حزين،4 ٢٠

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فتناولت يده فقبّلتها،فقال:أما إنّها،4١4

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فقلت له:و اللّه ما يسعک القعود،فقال:و لم يا سدير، ٥٣٠

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فى مرضه مرضها لم يبق منه إلاّ رأسه فقال:يا فضيل،٥٣6

دخل رجلان المسجد أحدهما عابد و الآخر فاسق فخرجا من المسجد، 66٠

دخلنا عليه جماعه،فقلنا:يا ابن رسول اللّه إنّا نريد العراق فأوصنا،٤٩٢

دعى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إلى طعام فلمّا دخل منزل الرّجل نظر إلى دجاجه فوق حائط،554

ذروا النّاس،فإنّ النّاس أخذوا عن النّاس و إنّكم أخذتم،4٧4

رأس طاعه اللّه الصّبر و الرّضا عن اللّه فيما أحبّ العبد أو كره و لا يرضى،١٣٨

رأس كلّ خطيئه حبّ الدّنيا،66٢

رأيت الخير كلّه قد اجتمع فى قطع الطّمع عمّا فى أيدى النّاس،٣٣4

رأيت الخير كلّه قد اجتمع فى قطع الطّمع عمّا فى أيدى النّاس،6٧٢

رجلان من أهل الكوفه أخذا فقيل لهما:ابرأا من أمير المؤمنين فبرئ واحد، ٤٩٠

رجل على هذا الأمر إن حدّث كذب،و إن وعد أخلف،6١٢

زاملت أبا جعفر عليه السّلام فحططنا الرّحل،ثمّ مشى قليلا،ثمّ جاء فأخذ بيدى فغمزها،4 ۰

زاملت أبا جعفر عليه السّلام فى شقّ محمل من المدينه إلى مكّه،فنزل فى بعض الطّريق،۲ ۰4

سئل النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عن خيار العباد،فقال:الّذين إذا أحسنوا استبشروا،5۲4

سئل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من أحبّ النّاس إلى اللّه؟ قال:أنفع النّاس للنّاس،۳6۸

سئل عن إيمان من يلزمنا حقّه و أخوّته كيف هو و بما يثبت و بما يبطل،۳۷6

سئل محمّد بن علىّ صلوات اللّه عليهما ما يعدل عتق رقبه؟قال:إطعام رجل مسلم،454

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عمّا يروى النّاس أنّ تفكّر ساعه خير من قيام ليله،١٢٨

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن أدنى الإلحاد،فقال:إنّ الكبر أدناه، 65٠

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الحبّ و البغض،أمن الإيمان هو،٢٨4

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الرّجل يرتكب الكبيره من الكبائر فيموت،4 6٠

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الكبائر،فقال:هنّ فى كتاب علىّ عليه السّلام سبع:الكفر باللّه،٥٩٢

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الورع من النّاس،فقال:الّذى يتورّع عن محارم اللّه،١٧4

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن حدّ العباده الّتى إذا فعلها فاعلها كان مؤدّيا،١٩٢

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن حقّ المؤمن،فقال:سبعون حقّا لا أخبرک إلاّ بسبعه،٣٨٨

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه جلّ ذكره:و اتّقوا اللّه الّذى تسائلون به،٣٣6

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ:الّذين يصلون ما أمر اللّه،٣4٨

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ:قالت الأعراب آمنّا قل لم تؤمنوا،5٨

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ:و أمّا الجدار فكان لغلامين يتيمين،١٣6

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ:و بالوالدين إحسانا،٣5٢

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قوله عزّ و جلّ:هو الّذى أنزل السّكينه،٣٨

سألته عن الإيمان و الإسلام قلت له:أفرق بين الإسلام و الإيمان،68

سألته عن الرّجل يعمل الشّىء من الخير فيراه إنسان فيسرّه ذلک،626

سألته عن العجب الّذى يفسد العمل،فقال:العجب درجات:منها،658

سألته عن حدّ المصافحه،فقال:دور نخله،4 ٠4

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ:(أنزل السّكينه فى قلوب المؤمنين)قال:هو الإيمان،36

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ:(فطرت اللّه الّتى فطر النّاس عليها)ما تلک الفطره، ٣٠

سألته عن قول اللّه:(و من يتوكّل على اللّه فهو حسبه)فقال:التّوكّل على اللّه درجات، ١5٠

سأل رجل أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الإسلام و الإيمان،ما الفرق بينهما، 60

سأل رجل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ما حقّ الوالد على ولده؟ قال:لا يسمّيه باسمه،354

سأله رجل عن قول المرجئه فى الكفر و الإيمان-و قال:إنّهم يحتجّون علينا،96

ستّ خصال من كنّ فيه كان بين يدى اللّه عزّ و جلّ و عن يمين اللّه،384

سلامه الدّين و صحّه البدن خير من المال،و المال زينه من زينه الدّنيا حسنه، 480

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يذكر أنّه أتى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ملک فقال:إنّ اللّه يخيّرک،278

سيأتى على النّاس زمان تخبث فيه سرائرهم و تحسن فيه،624

سيأتى على النّاس زمان لا ينال الملک فيه إلاّ بالقتل و التّجبّر،6 20

سيّد الأعمال إنصاف النّاس من نفسک و مواساه الأخ فى اللّه،326

سيّد الأعمال ثلاثه:إنصاف النّاس من نفسک حتّى لا ترضى بشىء،324

شرف المؤمن قيام اللّيل و عزّه استغناؤه عن النّاس،332

شكر النّعمه اجتناب المحارم و تمام الشّكر قول الرّجل:الحمد للّه،6 21

شكر كلّ نعمه-و إن عظمت-أن تحمد اللّه عزّ و جلّ عليها،218

شكوت إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام ما ألقى من الأوجاع-و كان مسقاما،552

شيعتنا الرّحماء بينهم الّذين إذا خلوا ذكروا اللّه[إنّ ذكرنا من ذكر اللّه]،6 41

شيعتنا المتباذلون فى ولايتنا،المتحابّون فى مودّتنا،518

شيعتنا أهل الهدى و أهل التّقى و أهل الخير و أهل الإيمان،٥١٢

شيعتنا هم الشّاحبون الذّابلون النّاحلون،الّذين، ٥١٠

صابروا على المصائب، ٢١٠

صدقه يحبّها اللّه إصلاح بين النّاس إذا تفاسدوا و تقارب بينهم،466

صل رحمک و لو بشربه من ماء،و أفضل ما توصل به، ٣٤٠

ص : ٧٢٠

صلوا أرحامكم و لو بالتّسليم،يقول اللّه تبارک و تعالى:و اتّقوا اللّه الّذى،346

صله الأرحام تحسّن الخلق و تسمّح الكفّ و تطيّب النّفس،٣٣٨

صله الأرحام تحسّن الخلق،و تسمّح الكفّ،و تطيّب النّفس، ٣40

صله الأرحام تزكّى الأعمال،و تدفع البلوى،و تنمى الأموال، ٣40

صله الأرحام تزكّى الأعمال و تنمى الأموال،٣٣6

صله الرّحم تهوّن الحساب يوم القيامه و هى منسأه فى العمر،٣52

صله الرّحم و حسن الجوار يعمران الدّيار و يزيدان فى الأعمار،٣42

صلّى أمير المؤمنين عليه السّلام الفجر ثمّ لم يزل فى موضعه حتّى صارت الشّمس،٨١5

صلّى أمير المؤمنين عليه السّلام بالنّاس الصّبح بالعراق،فلمّا انصرف وعظهم فبكى،6١5

صنائع المعروف و حسن البشر يكسبان المحبّه و يدخلان الجنّه،٢٣6

طلب الحوائج إلى النّاس استلاب للعزّ و مذهبه للحياء،٣٣4

طوبى لعبد نومه،عرفه اللّه و لم يعرفه النّاس،أولئک مصابيح الهدى،49٨

طوبى لكلّ عبد نومه لا يؤبه له،يعرف النّاس و لا يعرفه النّاس،49٨

طوبى للمساكين بالصّبر و هم الّذين يرون ملكوت السّماوات و الأرض،566

طوبى لمن أخلص للّه العباده و الدّعاء و لم يشغل قلبه بما ترى، 40

طوبى لمن أسلم و كان عيشه كفافا،6١٣

طوبى لمن طاب خلقه و طهرت سجيّته و صلحت سريرته،٣٢4

عبدى المؤمن لا أصرفه فى شىء إلاّ جعلته خيرا له،4٢١

عجبت للمرء المسلم لا يقضى اللّه عزّ و جلّ له قضاء إلاّ كان خيرا له،١44

عظّموا أصحابكم و وقّروهم و لا يتجهّم بعضكم بعضا،٣٨٨

عظّموا كباركم و صلوا أرحامكم،و ليس تصلونهم بشىء أفضل، ٣٧٠

ص : ٧٢١

علّمنی عظه أتّعظ بها،فقال:إنّ رسول اللّه أتاه رجل فقال له:یا رسول اللّه،۶۳۸

علی العاقل أن یکون عارفا بزمانه،مقبلا علی شأنه،۲۶۶

علیک بالنّصح للّه فی خلقه،فلن تلقاه بعمل أفضل منه،۳۶۶

علیک بتقوی اللّه و الورع و الاجتهاد و صدق الحدیث و أداء الأمانه،۱۷۴

علیکم بالعفو،فإنّ العفو لا یزید العبد إلاّ عزّا،فتعافوا یعزّکم اللّه،۲۴۶

علیکم بالنّصح للّه فی خلقه فلن تلقاه بعمل أفضل منه،۴۶۶

عمرو بن عبید علی أبی عبد اللّه علیه السّلام،فلمّا سلّم و جلس تلا هذه الآیه:الّذین یجتنبون،۴ ۶۰

فاتّقوا اللّه ربّکم فیما افترض علیکم،۱۸۴

فإنّه ربّما عمل العبد السّیّئه فیراه الرّبّ تبارک و تعالی فیقول:و عزّتی،۵۸۲

فما ثواب من أدخل علیه السّرور؟فقلت:جعلت فداک عشر حسنات،۴۲۸

فمن زعم أنّهم آمنوا فقد کذب و من زعم أنّهم لم یسلموا فقد کذب، ۶۰

فنظر إلیّ بوجه قاطب فقلت:ما الّذی غیّرک لی؟قال:الّذی غیّرک لإخوانک،۶ ۴۰

فی أوّل دخله دخلت علیه:تعلّموا الصّدق قبل الحدیث،۲۳۸

فیما أوحی اللّه إلی موسی علیه السّلام:یا موسی اشکرنی حقّ شکری فقال:یا ربّ،۲۲۴

قال اللّه عزّ و جلّ:و عزّتی و جلالی و عظمتی و بهائی و علوّ ارتفاعی، ۳۱۰

قد یکون حبّ فی اللّه و رسوله و حبّ فی الدّنیا فما کان فی اللّه، ۲۹۰

قضاء حاجه المؤمن خیر من عتق ألف رقبه و خیر من حملان ألف،۴۳۲

قلت لأبی جعفر علیه السّلام فی قول رسول اللّه:إذا زنی الرّجل فارقه روح الإیمان،596

قولوا للنّاس أحسن ما تحبّون أن یقال فیکم،368

قولوا للنّاس حسنا و لا تقولوا إلاّ خیرا حتّی تعلموا ما هو،368

قوم یعملون بالمعاصی و یقولون نرجو،فلا یزالون کذلک حتّی یأتیهم الموت،156

قيل له فى العذاب إذا نزل بقوم يصيب المؤمنين؟قال:نعم،538

كاد الفقر أن يكون كفرا و كاد الحسد أن يغلب القدر،646

كان أبو الحسن موسى عليه السّلام فى حائط له يصرم فنظرت إلى غلام له قد أخذ كاره،246

كان أبى عليه السّلام يقول:و أىّ شىء أقرّ لعينى من التّقيّه،إنّ التّقيّه جنّه المؤمن،488

كان الرّجل من بنى إسرائيل إذا أراد العباده صمت قبل ذلک عشر سنين،264

كان المسلمون إذا غزوا مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و مرّوا بمكان كثير الشّجر،6 40

كان أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه يقول:ابن آدم إن كنت تريد من الدّنيا،312

كان أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه يقول:أفضل العباده العفاف،178

كان أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه يقول:ليجتمع فى قلبک الافتقار إلى النّاس،334

كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول:لا تبدينّ عن واضحه و قد عملت الأعمال الفاضحه،578

كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول:لا يقلّ عمل مع تقوى و كيف يقلّ ما يتقبّل، 170

كان حمّاد بن أبى حنيفه إذا لقينى قال:كرّر علىّ حديثک،فأحدّثه،444

كان رجل يدخل على أبى عبد اللّه عليه السّلام من أصحابه فغبر زمانا لا يحجّ، 480

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إذا ورد عليه أمر يسرّه قال:الحمد للّه على هذه النّعمه، 220

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عند عائشه ليلتها،فقالت:يا رسول اللّه لم تتعب نفسک،6 ٢١

كان علىّ بن الحسين عليهما السّلام يقول:إنّى لأكره للرّجل أن يعافى فى الدّنيا فلا يصيبه،554

كان فى قلبه حبّه من خردل من عصبيّه بعثه اللّه يوم القيامه مع أعراب الجاهليّه،648

كان قنبر غلام علىّ يحبّ عليّا عليه السّلام حبّا شديدا فإذا خرج علىّ صلوات اللّه عليه،١٣٨

كان نوح عليه السّلام يقول ذلک إذا أصبح فسمّى بذلک عبدا شكورا،٢٢6

كتب[بعض]أصحابنا يسألون أبا عبد اللّه عليه السّلام عن أشياء و أمرونى، ٣٨٠

كظم الغيظ عن العدوّ فى دولاتهم تقيّه حزم لمن أخذ، ٢5٠

كفّوا ألسنتكم و الزموا بيوتكم،فإنّه لا يصيبكم أمر تخصّون به،۴۹۸
كفى بالمرء اعتمادا على أخيه أن ينزل به حاجته،۴۴۲
كلّ رياء شرک،إنّه من عمل للنّاس كان ثوابه على النّاس،۶۱۸
كلّ عين باكيه يوم القيامه غير ثلاث:عين سهرت فى سبيل اللّه،۱۸۲
كلّ قلب فيه شكّ أو شرک فهو ساقط و إنّما أرادوا بالزّهد،۲۹۲
كلّما أحدث العباد من الذّنوب ما لم يكونوا يعملون،۵۸۸
كلّما ازداد العبد إيمانا ازداد ضيقا فى معيشته،۵۶۲
كلّما تقارب هذا الأمر كان أشدّ للتّقيّه،۴۸۸
كلّ من لم يحبّ على الدّين و لم يبغض على الدّين فلا دين له، ۲۹۰
كنّا فى مجلس نطلب فيه العلم و قد نفدت نفقتى فى بعض الأسفار، ۱۵۰
كنت أسير مع أبى الحسن عليه السّلام فى بعض أطراف المدينه إذ ثنى رجله،۲۲۴
كنت أطوف مع أبى عبد اللّه عليه السّلام،فعرض لى رجل من أصحابنا كان سألنى،۳۸۴
كنت جالسا مع أبى عبد اللّه عليه السّلام إذ دخل عليه رجل يقال له:ميمون فشكا،۴۴۲
كنت زميل أبى جعفر عليه السّلام و كنت أبدأ بالرّكوب،ثمّ يركب هو، ۴۰۰
كنت على حال و أنا اليوم على حال أخرى كنت أدخل الأرض، ۴۷۰
كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام فدخل رجل فسلّم،فسأله كيف من خلّفت من إخوانک،۳۸۶

كنت عند أبی عبد اللّه علیه السّلام فشکا إلیه رجل الحاجه،فقال له:اصبر فإنّ اللّه،544

كنت عند أبی عبد اللّه علیه السّلام و دخل علیه رجل فقال لی:تحبّه؟ فقلت:نعم،۳۷۲

كنت مع موسی بن عبد اللّه بینبع و قد نفدت نفقتی فی بعض الأسفار،فقال لی،۱52

كنت نصرانیّا فأسلمت و حججت فدخلت علی أبی عبد اللّه علیه السّلام،۳58

كونوا دعاه للنّاس بالخیر بغیر ألسنتكم،لیروا منكم الاجتهاد و الصّدق و الورع، ۲4۰

ص :۷۲4

كونوا دعاه للنّاس بغير ألسنتكم؛ليروا منكم الورع و الاجتهاد،١٧٨
كيف أجابوا و هم ذرّ؟قال:جعل فيهم ما إذا سألهم أجابوه، ٣٠
كيف أنت يا حارثه بن مالک؟فقال:يا رسول اللّه مؤمن حقّا،١٢٦
كيف صاروا أولى العزم؟قال:لأنّ نوحا بعث بكتاب و شريعه،و كلّ من،44
لا إيمان لمن لا حياء له،٢٤٢
لا تبديّن عن واضحه و قد عملت الأعمال الفاضحه،584
لا تذهب بكم المذاهب،فو اللّه ما شيعتنا إلاّ من أطاع اللّه عزّ و جلّ،166
لا تستكثروا كثير الخير و لا تستقلّوا قليل الذّنوب فإنّ قليل الذّنوب،٨ 6
لا تسفهوا فإنّ أئمّتكم ليسوا بسفهاء،676
لا تشعروا قلوبكم الاشتغال بما قد فات فتشغلوا أذهانكم،664
لا تغترّوا بصلاتهم و لا بصيامهم،فإنّ الرّجل ربّما لهج بالصّلاه،٢٣٨
لا تكثروا الكلام فى غير ذكر اللّه،فإنّ الّذين يكثرون الكلام،٢٦٢
لا تكرّهوا إلى أنفسكم العباده،١٩٦
لا تمارينّ حليما و لا سفيها،فإنّ الحليم يقليک و السّفيه يؤذيک،٦٣٢
لا تنظروا إلى طول ركوع الرّجل و سجوده،فإنّ ذلک شىء اعتاده، ٢٤٠
لا حاجه للّه فيمن ليس له فى ماله و بدنه نصيب،556
لا صغيره مع الإصرار،و لا كبيره مع الاستغفار، ٦١٠
لإطعام مؤمن أحبّ إلىّ من عتق عشر رقاب و عشر حجج،456
لا عمل إلاّ بنيّه،١٩٢

لأن آخذ خمسه دراهم[و]أدخل إلى سوقكم هذا فأبتاع،454

لأن أشبع رجلا من إخوانى أحبّ إلىّ من أن أدخل سوقكم،454

ص :٧٢٥

لأن أصلح بين اثنين أحبّ إلىّ من أن أتصدّق بدينارين،466

لأن أطعم رجلا مسلما أحبّ إلىّ من أن أعتق أفقا من النّاس،452

لأن أطعم رجلا من المسلمين أحبّ إلىّ من أن أطعم أفقا،448

لأن أطعم مؤمنا محتاجا أحبّ إلىّ من أن أزوره و لأن أزوره،454

لأن أمشى فى حاجه أخ لى مسلم أحبّ إلىّ من أن أعتق ألف نسمه، 440

لأنسبنّ الإسلام نسبه لا ينسبه أحد قبلى و لا ينسبه أحد بعدى،١٠٨

لا و اللّه لا يقبل اللّه شيئا من طاعته على الإصرار على شىء من معاصيه، 610

لا و اللّه ما على وجه الأرض شىء أحبّ إلىّ من التّقيّه،٤٨٢

لا وجع أوجع للقلوب من الذّنوب،و لا خوف أشدّ من الموت،٥٨٨

لا يتّكل العاملون على أعمالهم الّتى يعملونها لثوابى،فإنّهم لو اجتهدوا،١٦٢

لا يجد أحد[كم]طعم الإيمان حتّى يعلم أنّ ما أصابه لم يكن،١٣٤

لا يجد عبد طعم الإيمان حتّى يعلم أنّ ما أصابه لم يكن ليخطئه،١٣٦

لا يدخل الجنّه من فى قلبه مثقال ذرّه من كبر،652

لا يدخل الجنّه من كان فى قلبه مثقال حبّه من خردل من الكبر،652

لا يرى أحدكم إذا أدخل على مؤمن سرورا أنّه عليه أدخله فقط بل و اللّه علينا،٤٢٢

لا يزال العبد المؤمن يكتب محسنا ما دام ساكتا،٢٦٦

لا يزال يكون بيننا و بين الرّجل الكلام فيقول جعفرىّ،١٧٤

لا يزنى الزّانى و هو مؤمن و لا يسرق السّارق و هو مؤمن،4 60

لا يصيب قريه عذاب و فيها سبعه من المؤمنين،٥٣٨

لا يقبّل رأس أحد و لا يده إلاّ[يد]رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم،4١4

لا يكون الرّجل عابدا حتّى يكون حليما،و إنّ الرّجل كان إذا تعبّد،٢54

لا يكون المؤمن مؤمنا حتّى يكون خائفا راجيا:و لا يكون خائفا، ١6٠

لإيمان فوق الإسلام بدرجه،و التّقوى فوق الإيمان بدرجه،و اليقين فوق التّقوى،١٢٢

لا ينفع اجتهاد لا ورع فيه،١٧٢

لزياره المؤمن فى اللّه خير من عتق عشر رقاب مؤمنات،٣٩٨

لقاء الإخوان مغنم جسيم و إن قلّوا، ٤٠٠

لقضاء حاجه امرئ مؤمن أحبّ إلى[اللّه]من عشرين حجّه،4٣٢

لقى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم حذيفه،فمدّ النّبىّ 6 يده فكفّ حذيفه يده،٨ ٤٠

لكلّ أحد شرّه و لكلّ شرّه فتره؛فطوبى لمن كانت فترته إلى خير،١٩4

للمسلم على أخيه المسلم من الحقّ أن يسلّم عليه إذا لقيه و يعوده،٣٨٢

لمّا خرج أمير المؤمنين عليه السّلام يريد البصره،نزل بالرّبذه فأتاه رجل،٣44

لم تتواخوا على هذا الأمر و إنّما تعارفتم عليه،٣76

لم تتواخوا على هذا الأمر[و]إنّما تعارفتم عليه،٣٧٨

لم يدخل الجنّه حميّه غير حميّه حمزه بن عبد المطّلب،648

لم يؤمن اللّه المؤمن من هزاهز الدّنيا و لكنّه آمنه من العمى فيها،554

لن يرغب المرء عن عشيرته و إن كان ذا مال و ولد و عن مودّتهم،٣44

لو أعطيناكم كلّما تريدون كان شرّا لكم و أخذ برقبه،496

لو أنّ رجلا أحبّ رجلا للّه لأثابه اللّه على حبّه إيّاه،٢٨٨

لو علم النّاس كيف ابتداء الخلق ما اختلف اثنان،إنّ اللّه عزّ و جلّ قبل،١6

لو علم النّاس كيف خلق اللّه تبارک و تعالى هذا الخلق لم يلم أحدا أحدا،4 ١٠

لو فعل اللّه ذلک بأمّه محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لحزن المؤمنون و غمّهم ذلک،5٧٢

لو كان الخرق خلقا يرى ما كان شىء ممّا خلق اللّه أقبح منه،6٧4

ص :٧٢٧

لو كان الرّفق خلقا يرى ما كان ممّا خلق اللّه شىء أحسن منه،274

لو كان لأمير المؤمنين عليه السّلام ما لک من الشّيعه و الأنصار و الموالى ما طمع فيه تيم، 530

لو لا إلحاح المؤمنين على اللّه فى طلب الرّزق لنقلهم من الحال،562

لو لا إلحاح هذه الشّيعه على اللّه فى طلب الرّزق لنقلهم من الحال،568

لو لا أنّ الصّبر خلق قبل البلاء لتفطّر المؤمن كما تتفطّر البيضه على الصّفا، 210

لو لا أن يجد عبدى المؤمن فى قلبه لعصبت رأس الكافر بعصابه حديد،556

لو لم يكن فى الأرض إلاّ مؤمن واحد لاستغنيت به عن جميع خلقى،534

ليس العباده كثره الصّلاه و الصّوم،إنّما العباده التّفكّر فى أمر اللّه عزّ و جلّ،128

ليس القبله على الفم إلاّ للزّوجه[أ]و الولد الصّغير،41 4

ليس شىء أنكى لإبليس و جنوده من زياره الإخوان فى اللّه بعضهم، 420

ليس كلّ من قال بولايتنا مؤمنا و لكن جعلوا أنسا للمؤمنين،534

ليس لمصاص شيعتنا فى دوله الباطل إلاّ القوت،شرّقوا،564

ليس منّا من لم يوقّر كبيرنا، 370

ليس من شيعتنا من لا تتحدّث المخدّرات بورعه فى خدورهنّ،178

ليس يعنى أكثر عملا و لكن أصوبكم عملا و إنّما الإصابه خشيه اللّه، 40

لينصح الرّجل منكم أخاه كنصيحته لنفسه،464

ما ابتلى المؤمن بشىء أشدّ عليه من خصال ثلاث يحرمها،قيل:و ما هنّ،328

ما أتانى جبرئيل عليه السّلام قطّ إلاّ وعظنى فآخر قوله لى:إيّاک و مشارّه النّاس،634

ما أتغدّى و لا أتعشّى إلاّ و معى منهم الاثنان و الثّلاثه،452

ما اجتمع ثلاثه من المؤمنين فصاعدا إلاّ حضر من الملائكه مثلهم،418

ما أحبّ أنّ لى بذلّ نفسى حمر النّعم و ما تجرّعت جرعه أحبّ إلىّ،248

ص :728

ما أخلص العبد الإيمان باللّه عزّ و جلّ أربعين يوما-، ۴۰
ما أرى شيئا يعدل زياره المؤمن إلاّ إطعامه و حقّ على اللّه،454
ما أصبرهم على فعل ما يعلمون أنّه يصيّرهم إلى النّار،576
ما اصطحب اثنان إلاّ كان أعظمهما أجرا و أحبّهما إلى اللّه عزّ و جلّ،۲۷۴
ما أعجب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم شىء من الدّنيا إلاّ أن يكون فيها جائعا خائفا،۲۹۴
ما أعزّ اللّه بجهل قطّ و لا أذلّ بحلم قطّ،۲۵۶
ما أعطى عبد من الدّنيا إلاّ اعتبارا،و ما زوى عنه إلاّ اختبارا،۵۶۲
ما أفلت المؤمن من واحده من ثلاث و لربّما اجتمعت الثّلاث عليه،۵۴۲
ما أقبح الفقر بعد الغنى و أقبح الخطيئه بعد المسكنه، ۱۹۰
ما أقبح بالمؤمن أن تكون له رغبه تذلّه،۶۷۲
ما التقت فئتان قطّ إلاّ نصر أعظمهما عفوا،۲۴۸
ما التقى مؤمنان قطّ إلاّ كان أفضلهما أشدّهما حبّا لأخيه، ۲۹۰
ما الّذى يثبت الإيمان فى العبد؟قال:الورع،و الّذى يخرجه منه،۶۷۲
ما الكبر؟فقال:أعظم الكبر أن تسفه الحقّ و تغمص النّاس،654
ما أنتم و البراءه يبرأ بعضكم من بعض،إنّ المؤمنين بعضهم أفضل،۱۰۸
ما أنعم اللّه على عبد بنعمه صغرت أو كبرت،فقال:الحمد للّه،إلاّ أدّى شكرها،۲۱۸
ما أنعم اللّه على عبد من نعمه فعرفها بقلبه و حمد اللّه ظاهرا بلسانه،۲۱۶
ما بلغت تقيّه أحد تقيّه أصحاب الكهف إن كانوا ليشهدون الأعياد،۴۸۴

ما تحبّب إلىّ عبدى بأحبّ ممّا افترضت عليه،١٨٦
ما تدارأ اثنان فى أمر قطّ،فأعطى أحدهما النّصف صاحبه،٣٣٢
ما تردّدت فى شىء أنا فاعله كتردّدى فى موت عبدى المؤمن،536
ص :٧٢٩

ما حسبک عن الحجّ؟قال:قلت:جعلت فداک وقع علیّ دین کثیر،4 ۲۰

ما حدّ التّواضع الّذی إذا فعله العبد کان متواضعا؟فقال:التّواضع درجات،۲۸۲

ما حدّ حسن الخلق؟قال:تلیّن جناحک،و تطیّب کلامک،۲۳6

ما حقّ المسلم علی المسلم؟قال له:سبع حقوق واجبات ما منهنّ حقّ،۳۷۸

ما حقّ المؤمن علی المؤمن؟قال:إنّ من حقّ المؤمن علی المؤمن المودّه،۳۸۲

ما ذئبان ضاریان فی غنم قد فارقها رعاؤها،أحدهما فی أوّلها،66۲

ما ذئبان ضاریان فی غنم قد فارقها رعاؤها،واحد فی أوّلها،666

ما ذئبان ضاریان فی غنم لیس لها راع،هذا فی أوّلها و هذا فی آخرها بأسرع،66۲

ما زار مسلم أخاه المسلم فی اللّه و للّه إلاّ ناداه اللّه عزّ و جلّ أیّها الزّائر،۳۹6

ما زال سرّنا مکتوما حتّی صار فی ید[ی]ولد کیسان فتحدّثوا به،۴۹4

ما زوی الرّفق عن أهل بیت إلاّ زوی عنهم الخیر،۲۷۲

ما صافح رسول اللّه رجلا قطّ فنزع یده حتّی یکون هو الّذی ینزع یده منه،۸ ۴۰

ما عبد اللّه بشیء أفضل من أداء حقّ المؤمن، ۳۸۰

ما عبد اللّه بشیء أفضل من عفّه بطن و فرج،۱۷۸

ما عهد إلیّ جبرئیل علیه السّلام فی شیء ما عهد إلیّ فی معاداه الرّجال،6۳6

ما فتح اللّه علی عبد بابا من أمر الدّنیا إلاّ فتح اللّه علیه من الحرص مثله،66۸

ما فتح اللّه على عبد بابا من أمر الدّنيا إلاّ فتح اللّه عليه من الحرص مثله،668

ما فتح اللّه على عبد باب شكر فخزن عنه باب الزّياده،4 ٢١

ما فى أمّتى عبد ألطف أخاه فى اللّه بشىء من لطف، 46٠

ما قضى مسلم لمسلم حاجه إلاّ ناداه اللّه تبارک و تعالى:علىّ ثوابک،4٣4

ما كاد جبرئيل عليه السّلام يأتينى إلاّ قال:يا محمّد،اتّق شحناء الرّجال و عداوتهم،6٣4

ما كاد جبرئيل عليه السّلام يأتينى إلاّ قال:يا محمّد،اتّق شحناء الرّجال و عداوتهم،6٣4

ما كان فيما مضى و لا فيما بقى و لا فيما أنتم فيه مؤمن إلاّ و له،546

ما كان فى وصيّه لقمان؟قال:كان فيها الأعاجيب و كان أعجب ما كان فيها،154

ما كان من ولد آدم مؤمن إلاّ فقيرا و لا كافر إلاّ غنيّا حتّى جاء،564

ما كان و لا يكون إلى أن تقوم السّاعه مؤمن إلاّ و له جار يؤذيه،546

ما كان و لا يكون و ليس بكائن مؤمن إلاّ و له جار يؤذيه،546

مالک أنتم شيعتنا[أ]لا ترى أنّک تفرط فى أمرنا،إنّه لا يقدر على صفه اللّه،402

ما من أحد يتيه إلاّ من ذلّه يجدها فى نفسه،656

ما من جرعه يتجرّعها العبد أحبّ إلى اللّه عزّ و جلّ،254

ما من رجل تكبّر أو تجبّر إلاّ لذلّه وجدها فى نفسه،656

ما من رجل يدخل بيته مؤمنين فيطعمهما شبعهما إلاّ كان ذلک،448

ما من شىء أحبّ إلى اللّه عزّ و جلّ من عمل يداوم عليه و إن قلّ،186

ما من شىء أفسد للقلب من خطيئه،إنّ القلب ليواقع الخطيئه فما،576

ما من عباده أفضل عند اللّه من عفّه بطن و فرج، 180

ما من عباده أفضل من عفّه بطن و فرج، 180

ما من عبد إلاّ و عليه أربعون جنّه حتّى يعمل أربعين كبيره،594

ما من عبد إلاّ و فى رأسه حكمه و ملک يمسكها،فإذا تكبّر،656

ما من عبد إلاّ و فى قلبه نكته بيضاء،فإذا أذنب ذنبا خرج،584

ما من عبد كظم غيظا إلاّ زاده اللّه عزّ و جلّ عزّا فى الدّنيا و الآخره، 250

ما من عبد یری مبتلی فیقول:الحمد للّه الّذی عدل عنّی ما ابتلاک،۲۲۲

ما من عبد یسرّ خیرا إلاّ لم تذهب الأیّام حتّی یظهر اللّه له خیرا،622

ما منعک أن تعتق کلّ یوم نسمه؟قلت:لا یحتمل مالی ذلک،452

ما منع میثم رحمه اللّه من التّقیّه،فو اللّه لقد علم أنّ هذه الآیه نزلت،۴۸۸

ما من قلب إلاّ و له أذنان،على إحداهما ملک مرشد،۵۷۴

ما من مؤمن إلاّ و قد وکّل اللّه به أربعه:شیطانا یغویه،544

ما من مؤمن إلاّ و لقلبه أذنان فی جوفه،أذن ینفث فیها،۵۷۴

ما من مؤمن یمشی لأخیه المؤمن فی حاجه إلاّ کتب اللّه له بکلّ خطوه حسنه، 440

ما من نکبه تصیب العبد إلاّ بذنب،و ما یعفو اللّه عنه أکثر،۵۷۸

ما من یوم إلاّ و کلّ عضو من أعضاء الجسد یکفّر اللّسان،۲۶۲

ما نقل اللّه عزّ و جلّ عبدا من ذلّ المعاصی إلى عزّ التّقوى إلاّ أغناه،۱۷۲

ما یبالی من عرّفه اللّه هذا الأمر أن یکون على قلّه جبل یأکل،۵۳۴

ما یصنع أحدکم أن یظهر حسنا و یسرّ سیّئا،أ‌لیس یرجع إلى نفسه فیعلم،۶۲۲

ما یقدم المؤمن على اللّه عزّ و جلّ بعمل بعد الفرائض أحبّ إلى اللّه تعالى،۲۲۸

ما یمنع الرّجل منکم أن یبرّ والدیه حیّین و میّتین،یصلّی عنهما،۳۵۶

ما ینبغی للمؤمن أن یستوحش إلى أخیه فمن دونه،المؤمن عزیز فی دینه،۵۳۶

مثل الحریص على الدّنیا کمثل دوده القزّ،کلّما ازدادت على نفسها لفّا،۴ ۳۰

مثل الحریص على الدّنیا مثل دوده القزّ کلّما ازدادت من القزّ،664

مثل الدّنیا کمثل ماء البحر کلّما شرب منه العطشان ازداد،۸ ۳۰

مثل المؤمن کمثل خامه الزّرع تکفئها الرّیاح کذا و کذا،556

مداراه النّاس نصف الإيمان و الرّفق بهم نصف العيش،۲۶۸

مرّ أمير المؤمنين عليه السّلام بمجلس من قريش،فإذا هو بقوم بيض ثيابهم،۸ ۵۰

مرّ بى أبى و أنا بالطّواف و أنا حدث و قد اجتهدت فى العباده فرآنى،۱۹۶

مرّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بجدى أسكّ ملقى على مزبله ميتا،۲۹۴

مرّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم براعى إبل فعبث يستسقيه،فقال:أمّا ما فى ضروعها،6 ٣١

مرّ علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليهما على المجذّمين و هو راكب حماره، ٢٨٠

مرّ عيسى ابن مريم:على قريه قد مات أهلها و طيرها و دوابّها،668

مروّه الصّبر فى حال الحاجه و الفاقه و التّعفّف و الغنى أكثر من مروّه الإعطاء،٢١٢

مشى الرّجل فى حاجه أخيه المؤمن يكتب له عشر حسنات،٤٣٨

مصافحه المؤمن أفضل من مصافحه الملائكه، ٤١٠

معرفه الإمام و اجتناب الكبائر الّتى أوجب اللّه عليها النّار،٢ ٦٠

مكتوب فى التّوراه:ابن آدم كن كيف شئت كما تدين تدان،٣١٢

ملعون كلّ مال لا يزكّى،ملعون كلّ جسد لا يزكّى و لو فى كلّ أربعين يوما،558

ملعون ملعون من عبد الدّينار و الدّرهم ملعون ملعون من كمّه أعمى،٥٧٨

ملعون من ترأّس،ملعون من همّ بها،ملعون من حدّث بها نفسه،٦٢٨

ملك ينادى كلّ يوم:ابن آدم لد للموت و اجمع للفناء و ابن للخراب،٢٩٨

من ابتلى من المؤمنين ببلاء فصبر عليه،كان له مثل أجر ألف شهيد،٨ ٢٠

من أتاه أخوه المسلم فأكرمه فإنّما أكرم اللّه عزّ و جلّ، ٤٦٠

من أتاه أخوه المؤمن فى حاجه فإنّما هى رحمه من اللّه تبارک و تعالى،٤٣٨

من إجلال اللّه إجلال ذى الشّيبه المسلم،٣٦٨

من أحبّ الأعمال إلى اللّه عزّ و جلّ إدخال السّرور، ٤٣٠

من أحبّ السّبيل إلى اللّه عزّ و جلّ جرعتان:جرعه غيظ تردّها بحلم،٢٥٢

من أحبّ للّه و أبغض للّه و أعطى للّه فهو ممّن كمل إيمانه،٢٨4

من أخذ من وجه أخيه المؤمن قذاه كتب اللّه عزّ و جلّ له عشر حسنات،45٨

من أخرجها من ضلال إلى هدى فكأنّما أحياها و من أخرجها من هدى،46٨

من أخلاق المؤمن:الإنفاق على قدر الإقتار،و التّوسّع،528

من أدخل السّرور على مؤمن فقد أدخله على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم، 430

من أدخل على مؤمن سرورا خلق اللّه عزّ و جلّ من ذلک السّرور،428

من أراد الرّئاسه هلک،628

من أراد اللّه عزّ و جلّ بالقليل من عمله أظهر اللّه له أكثر ممّا أراد،624

من أراد أن يكون أغنى النّاس،4 31

من أشبع مؤمنا وجبت له الجنّه و من أشبع كافرا كان حقّا على اللّه،448

من أشدّ النّاس بلاء فى الدّنيا؟فقال:النّبيّون ثمّ الأمثل فالأمثل،548

من أشدّ ما فرض اللّه على خلقه ذكر اللّه كثيرا ثمّ قال:لا أعنى سبحان،182

من أصبح لا يهتمّ بأمور المسلمين فليس بمسلم،366

من أصبح لا يهتمّ بأمور المسلمين فليس منهم و من سمع رجلا،366

من أصبح و أمسى و الدّنيا أكبر همّه جعل اللّه تعالى الفقر بين عينيه، 670

من أطعم ثلاثه نفر من المسلمين أطعمه اللّه من ثلاث جنان فى،448

من أطعم مؤمنا حتّى يشبعه لم يدر أحد من خلق اللّه، 450

من أطعم مؤمنا من جوع أطعمه اللّه من ثمار الجنّه و من سقى،448

من أطعم مؤمنا موسرا كان له يعدل رقبه من ولد إسماعيل،456

من أظهر للنّاس ما يحبّ اللّه و بارز اللّه بما كرهه لقى اللّه و هو ماقت له،622

من أعان مؤمنا نفّس اللّه عزّ و جلّ عنه ثلاثا و سبعين كربه،446

من أعطى الشّكر أعطى الزّياده،يقول اللّه عزّ و جلّ:لئن شكرتم لأزيدنّكم،6 ٢١

من أعطى ثلاثا لم يمنع ثلاثا:من أعطى الدّعاء أعطى الإجابه، ١5٠

من أغاث أخاه المؤمن اللّهفان اللّهثان عند جهده فنفّس كربته،444

ص :٧٣4

من أكثر ذكر اللّه أظلّه اللّه فى جنّته،۲۷۸

من أكرم أخاه المسلم بكلمه يلطفه بها و فرّج عنه كربته، 46۰

من التّواضع أن ترضى بالمجلس دون المجلس و أن تسلّم على من تلقى،۲۷۸

من السّنّه و البرّ أن يكنّى الرّجل باسم أبيه،۳62

من أنصف النّاس من نفسه رضى به حكما لغيره،۳۲۸

من أنعم اللّه عليه بنعمه فعرفها بقلبه فقد أدّى شكرها، ۲۲۰

من أوثق عرى الإيمان أن تحبّ فى اللّه و تبغض فى اللّه و تعطى فى اللّه،۲۸4

من بلغه ثواب من اللّه على عمل فعمل ذلک العمل التماس ذلک،۱۹۸

من ترک معصيه للّه مخافه اللّه تبارک و تعالى أرضاه اللّه يوم القيامه،۱۸4

من تعصّب أو تعصّب له فقد خلع ربق الإيمان من عنقه،646

من تعصّب أو تعصّب له فقد خلع ربق الإيمان من عنقه،646

من تعصّب عصبه اللّه بعصابه من نار،648

من تعلّق قلبه بالدّنيا تعلّق قلبه بثلاث خصال:همّ لا يفنى و أمل،6۷۲

من حرق أو غرق،قلت:فمن أخرجها من ضلال إلى هدى، 4۷۰

من حقّ المؤمن على أخيه المؤمن أن يشبع جوعته و يوارى عورته،۳۷۸

من خاف اللّه أخاف اللّه منه كلّ شىء،و من لم يخف اللّه أخافه اللّه من كلّ شىء،۱54

من دخله العجب هلک،658

من رأى موضع كلامه من عمله قلّ كلامه إلاّ فيما يعنيه،۲66

من ردّ عن قوم من المسلمين عاديه[ماء]أو نار أوجبت له الجنّه،٣٦٨
من رقّ وجهه رقّ علمه،٢٤٢
من زار أخاه المؤمن للّه لا لغيره،يطلب به ثواب اللّه و تنجّز ما،٣٩٨

من زار أخاه فی اللّه فی مرض أو صحّه،لا یأتیه خداعا و لا استبدالا،۳۹۴

من زار أخاه فی اللّه قال اللّه عزّ و جلّ،إیّای زرت و ثوابک علیّ،۳۹۴

من زار أخاه فی اللّه و للّه جاء یوم القیامه یخطر بین قباطیّ من نور،۳۹۶

من زار أخاه فی بیته قال اللّه عزّ و جلّ له:أنت ضیفی و زائری،علیّ قراک،۳۹۴

من زار أخاه فی جانب المصر ابتغاء وجه اللّه فهو زوره،و حقّ،۳۹۴

من زار أخاه للّه لا لغیره التماس موعد اللّه و تنجّز ما عند اللّه وکّل اللّه به،۳۹۲

من زرع العداوه حصد ما بذر،۶۳۶

من زنی خرج من الإیمان،و من شرب الخمر خرج من الإیمان،۵۹۲

من زهد فی الدّنیا أثبت اللّه الحکمه فی قلبه و أنطق بها لسانه و بصّره، ۲۹۰

من سألنا أعطیناه و من استغنی أغناه اللّه، ۳۱۰

من ساء خلقه عذّب نفسه،۶۷۴

من سرّ مؤمنا فقد سرّنی و من سرّنی فقد سرّ اللّه، ۴۲۰

من سرّه النّسأ فی الأجل و الزّیاده فی الرّزق فلیصل رحمه،۳۴۲

من سرّه أن یمدّ اللّه فی عمره و أن یبسط له فی رزقه فلیصل رحمه، ۳۵۰

من سعی فی حاجه أخیه المسلم،طلب وجه اللّه کتب اللّه عزّ و جلّ له ألف ألف حسنه،۴۴۲

من سعی فی حاجه أخیه المسلم فاجتهد فیها فأجری اللّه علی یدیه قضاءها،۴۴۲

من سقى مؤمنا شربه من ماء من حيث يقدر على الماء أعطاه اللّه، 450

من سمع شيئا من الثّواب على شىء فصنعه،كان له،و إن لم يكن على ما بلغه،١٩٨

من شهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كان مؤمنا، ٨٠

من صحّه يقين المرء المسلم أن لا يرضى النّاس بسخط اللّه و لا يلومهم،١٣٤

من صدق لسانه زكى عمله،٢٣٨

من صدق لسانه زکی عمله و من حسنت نیّته زید فی رزقه، ۲۴۰

من طاف بالبیت أسبوعا کتب اللّه عزّ و جلّ له ستّه آلاف حسنه و محا عنه ستّه آلاف،۴۳۴

من طاف بهذا البیت طوافا واحدا کتب اللّه عزّ و جلّ له ستّه آلاف حسنه،۴۳۴

من طلب الرّئاسه هلک،۶۲۶

من عامل النّاس فلم یظلمهم،و حدّثهم فلم یکذبهم،۵۲۲

من عرف اللّه خاف اللّه و من خاف اللّه سخت نفسه عن الدّنیا،۱۵۴

من عرف اللّه و عظّمه منع فاه من الکلام و بطنه من الطّعام،۵۱۸

من علامات الشّقاء:جمود العین،و قسوه القلب،و شدّه الحرص فی طلب الدّنیا،۶۱۴

من علامات الفقه:الحلم و العلم و الصّمت،إن الصّمت باب،۲۵۸

من علم أنّ اللّه عزّ و جلّ یراه و یسمع ما یقوله و یفعله من خیر، ۱۸۰

من علم أنّ اللّه یراه و یسمع ما یقول و یعلم ما یعمله من خیر أو شرّ، ۱۶۰

من عمل بما افترض اللّه علیه فهو من أعبد النّاس، ۱۹۰

من قال لأخیه المؤمن:مرحبا،کتب اللّه تعالی له مرحبا إلی یوم القیامه، ۴۶۰

من قبّل للرّحم ذا قرابه فلیس علیه شیء،و قبله الأخ علی الخدّ،۴۱۴

من قسم له الخرق حجب عنه الإیمان،۶۷۴

من قسم له الرّفق قسم له الإیمان، ۲۷۰

من قنع بما رزقه اللّه فهو من أغنی النّاس،۳۱۴

من کافأ السّفیه بالسّفه فقد رضی بما أتی إلیه حیث احتذی مثاله،۶۷۶

من كان رفيقا فى أمره نال ما يريد من النّاس،٢٧6

من كثر اشتباكه بالدّنيا كان أشدّ لحسرته عند فراقها، ٦٧٠

من كسا أحدا من فقراء المسلمين ثوبا من عرى،456

ص :٧٣٧

من كسا أحدا من فقراء المسلمين ثوبا من عرى أو أعانه بشىء،458

من كسا أخاه كسوه شتاء أو صيف كان حقّا على اللّه أن يكسوه،456

من كسا مؤمنا ثوبا من عرى كساه اللّه من إستبرق الجنّه،458

من كظم غيظا و لو شاء أن يمضيه أمضاه،أملأ اللّه قلبه يوم القيامه رضاه، ٢50

من كظم غيظا و هو يقدر على إمضائه،حشا اللّه قلبه أمنا و إيمانا يوم القيامه،٢52

من كفّ غضبه ستر اللّه عورته،٦٣٨

من كفّ نفسه عن أعراض النّاس أقال اللّه نفسه يوم القيامه،642

من لا يعدّ الصّبر لنوائب الدّهر يعجز،٢١٢

من لم يتعزّ بعزاء اللّه تقطّعت نفسه حسرات على الدّنيا و من أتبع بصره،664

من لم يحسب كلامه من عمله كثرت خطاياه و حضر عذابه،٢64

من لم يقنعه من الرّزق إلاّ الكثير لم يكفه من العمل إلاّ الكثير،٣١٢

من لم يهتمّ بأمور المسلمين فليس بمسلم،٣66

من مشى فى حاجه أخيه المسلم أظلّه اللّه بخمسه و سبعين ألف ملک، 44٠

من مشى فى حاجه أخيه المؤمن يطلب بذلک ما عند اللّه حتّى تقضى،4٣6

من نصب اللّه غرضا للخصومات أو شک أن يكثر الانتقال،٦٣٢

من نفّس عن مؤمن كربه نفّس اللّه عنه كرب الآخره و خرج من قبره،446

من واسى الفقير من ماله و أنصف النّاس من نفسه فذلک، ٣٣٠

من همّ بخير فليعجّله و لا يؤخّره،فإنّ العبد، ٣٢٠

من همّ بشىء من الخير فليعجّله،فإنّ كلّ شىء فيه تأخير،٣٢٢

من يضمن لى أربعه بأربعه أبيات فى الجنّه؟أنفق و لا تخف فقرا،٣٢4

مياسير شيعتنا أمناؤنا على محاويجهم،فاحفظونا فيهم، 5٧٠

ص :٧٣٨

ناولنی یدک أقبّلها فأعطانیها،فقلت:جعلت فداک رأسک،4١4

نبّه بالتّفکّر قلبک،و جاف عن اللّیل جنبک،و اتّق اللّه ربّک،١٢٨

ندعو النّاس إلی هذا الأمر؟فقال:یا فضیل إنّ اللّه إذا أراد بعبد خیرا أمر،474

نظر أبو عبد اللّه علیه السّلام إلی رجل من أهل المدینه قد اشتری لعیاله شیئا و هو یحمله، ٢٨٠

نظرت یوما فی الحرب إلی رجل فحرّکت فرسی فإذا هو أمیر المؤمنین،١٣6

نعم الجرعه الغیظ لمن صبر علیها،فإنّ عظیم الأجر لمن عظیم البلاء، ٢5٠

نفس المهموم لنا المغتمّ لظلمنا تسبیح،و همّه لأمرنا عباده، 5٠٠

نیّه المؤمن خیر من عمله و نیّه الکافر شرّ من عمله،١٩٢

و الّذی إذا دعاه أبوه لعن أباه،و الّذی إذا أجابه ابنه یضربه،596

و الّذی لا إله إلاّ هو ما أعطی مؤمن قطّ خیر الدّنیا و الآخره إلاّ بحسن ظنّه باللّه،١6٢

و اللّه إنّ أحبّ أصحابی إلیّ أورعهم و أفقههم و أکتمهم لحدیثنا،494

ودّ المؤمن للمؤمن فی اللّه من أعظم شعب الإیمان ألا و من أحبّ فی اللّه و أبغض،٢٨4

وددت و اللّه أنّی افتدیت خصلتین فی الشّیعه لنا ببعض لحم ساعدی، 49٠

وعظنا أبو عبد اللّه علیه السّلام فأمر و زهّد،ثمّ قال:علیکم بالورع،فإنّه لا ینال،١٧٢

وقع بین أبی عبد اللّه علیه السّلام و بین عبد اللّه بن الحسن کلام حتّی وقعت الضّوضاء بینهم،٣46

و ما بلغ من إيمانكم؟قالوا:الصّبر عند البلاء،و الشّكر عند الرّخاء،4 ١١

ويحک يا أبا الرّبيع،لا تطلبنّ الرّئاسه و لا تكن ذئبا و لا تأكل،6٢٨

ويحک يا ابن عرفه،اعملوا لغير رياء و لا سمعه،فإنّه من عمل لغير اللّه، 6٢٠

ويلک يا عبّاد،إيّاک و الرّياء فإنّه من عمل لغير اللّه،6١٨

هذه صحيفه مخاصم يسأل عن الدّين الّذى يقبل فيه العمل فقال:رحمک اللّه،56

هل للشّكر حدّ إذا فعله العبد كان شاكرا؟قال:نعم،قلت:ما هو،٢١٨

هل يجزى الولد والده؟فقال:ليس له جزاء إلاّ فى خصلتين يكون الوالد،364

هؤلاء قوم كانت لهم قرى متّصله ينظر بعضهم إلى بعض،584

يا أبا الصّخر إنّ اللّه يعطى الدّنيا من يحبّ و يبغض،و لا يعطى هذا الأمر،476

يا أبا حفص،ما يصنع الإنسان أن يتقرّب إلى اللّه عزّ و جلّ بخلاف ما يعلم اللّه تعالى، 620

يا أبا عبيده أكثر ذكر الموت،فإنّه لم يكثر إنسان ذكر الموت،298

يا أبا عمر إنّ تسعه أعشار الدّين فى التّقيّه و لا دين لمن، 480

يا أبا عمرو أرأيتک لو حدّثتک بحديث أو أفتيتک بفتيا ثمّ جئتنى،484

يا أبا محمّد الإسلام درجه،قال:قلت:نعم قال:و الإيمان على الإسلام درجه،122

يا ابن آدم اذكرنى حين تغضب أذكرک عند غضبى،فلا أمحقک فيمن أمحق، 640

يا ابن آدم اذكرنى فى غضبک أذكرک فى غضبى،لا أمحقک فيمن أمحق،638

يا ابن آدم تفرّغ لعبادتى أملأ قلبک غنى و لا أكلک إلى طلبک،188

يا ابن رسول اللّه هل تعرف مودّتى لكم و انقطاعى إليكم و موالاتى إيّاكم،52

يا ابن عمران لا تحسدنّ النّاس على ما آتيتهم من فضلى و لا تمدّن عينيک،646

يا أخا جعف إنّ الإيمان أفضل من الإسلام و إنّ اليقين أفضل من الإيمان، 120

يا إسحاق خف اللّه كأنّک تراه و إن كنت لا تراه فإنّه يراک،154

يا أمير المؤمنين،أخبرنا عن الإخوان،فقال:الإخوان صنفان:إخوان الثّقه، 54٠

يا أمير المؤمنين،إنّ ناسا زعموا أنّ العبد لا يزنى و هو مؤمن و لا يسرق،٥٩٨

يا أمير المؤمنين،صف لنا صفه المؤمن كأنّنا ننظر إليه،فقال:يا همّام المؤمن هو، ٥٠٠

يا أولياء اللّه أكل الخبز اليابس بالملح الجريش و النّوم على المزابل خير كثير،٦٦٨

يا أهل هذه القريه،فأجابه منهم مجيب:لبّيک يا روح اللّه و كلمته،٦٦٨

يا أيّها النّاس إنّ لكم معالم فانتهوا إلى معالمكم و إنّ لكم نهايه،١٥٨

يا أيّها النّاس إنّما هو اللّه و الشّيطان،و الحقّ و الباطل،و الهدى و الضّلاله،٣٨

يا أيّها النّاس و اللّه ما من شىء يقرّبكم من الجنّه و يباعدكم من النّار،١66

يا بحر حسن الخلق يسر،ثمّ قال:ألا أخبرک بحديث ما هو فى يدى أحد،٢٣٢

يا بنى إسرائيل لا تأسوا على ما فاتكم من الدّنيا كما،٨ ٣٠

يا بنىّ إن كنت زعمت أنّ الكلام من فضّه،فإنّ السّكوت من ذهب، ٢6٠

يا بنىّ أوصيک بما أوصانى به أبى حين حضرته الوفاه و بما ذكر أنّ أباه،6 ٢٠

يا بنى عبد المطّلب إنّكم لن تسعوا النّاس بأموالكم فالقوهم بطلاقه الوجه،٢٣4

يا بنىّ عليک بالجدّ لا تخرجنّ نفسک من حدّ التّقصير فى عباده اللّه،١64

يا بنىّ ما من شىء أقرّ لعين أبيک من جرعه غيظ عاقبتها صبر،٢5٢

يأتى يوم القيامه شىء مثل الكبّه فيدفع فى ظهر المؤمن فيدخله الجنّه،٣54

يا ثابت ما لكم و للنّاس،كفّوا عن النّاس و لا تدعوا أحدا إلى أمركم،4٧٢

يا جابر أ يكتفى من انتحل التّشيّع أن يقول بحبّنا أهل البيت،١6٨

يا جابر لا أخرجک اللّه من النّقص و[لا]التّقصير،١64

يا جابر و اللّه إنّى لمحزون،و إنّى لمشغول القلب،قلت:جعلت فداک، ٣٠٠

يا حفص إنّ من صبر صبر قليلا،و إنّ من جزع جزع قليلا،١٩٨

يا خيثمه أبلغ من ترى من موالينا السّلام و أوصهم بتقوى اللّه العظيم،٣٩٢

يا داود كما أنّ أقرب النّاس من اللّه المتواضعون كذلک أبعد النّاس من اللّه،٢٨٢

يا ربيع إنّ الرّجل ليصدق حتّى يكتبه اللّه صدّيقا، ٢4٠

يا رسول اللّه أوصنى فقال:لا تشرک باللّه شيئا و إن حرّقت بالنّار و عذّبت،٣54

يا رسول اللّه علّمنى،قال:اذهب و لا تغضب،فقال الرّجل:قد اكتفيت بذاک، 64٠

يا زيد اصبر على أعداء النّعم،فإنّک لن تكافى من عصى اللّه فيک،٢52

يا سالم احفظ لسانک تسلم و لا تحمل النّاس على رقابنا،۲۵۸

يا سماعه،أمنوا على فرشهم و أخافونى،أما و اللّه لقد كانت الدّنيا و ما فيها،۵۳۲

يا عبادى الصّدّيقين تنعّموا بعبادتى فى الدّنيا فإنّكم تتنعّمون بها فى الآخره،۱۸۸

يا عبد العزيز إنّ الإيمان عشر درجات بمنزله السّلّم يصعد منه مرقاه بعد مرقاه،۱۰۶

يا عبد اللّه كيف يكون المؤمن مؤمنا و هو يسخط قسمه و يحقّر منزلته،۱۴۴

يا عبد الواحد،ما يضرّ رجلا-إذا كان على ذا الرّأى-ما قال النّاس له،۵۳۴

يا علىّ،الحاجه أمانه اللّه عند خلقه فمن كتمها على نفسه أعطاه اللّه ثواب،۵۶۴

يا علىّ إنّ هذا الدّين متين،فأوغل فيه برفق و لا تبغّض إلى نفسک عباده،۱۹۶

يا عيسى بن عبد اللّه ليس منّا-و لا كرامه-من كان فى مصر فيه مائه ألف،۱۷۶

يا فضيل إنّ الصّادق أوّل من يصدّقه اللّه عزّ و جلّ يعلم أنّه صادق،۲۳۸

يا مالک إنّ اللّه يعطى الدّنيا من يحبّ و يبغض،و لا يعطى دينه،۴۷۶

يا مبتغى العلم كأنّ شيئا من الدّنيا لم يكن شيئا إلاّ ما ينفع خيره،۳۰۲

يا معشر الشّيعه-شيعه آل محمّد-كونوا النّمرقه الوسطى يرجع إليكم الغالى، ۱۷۰

يا معشر المساكين،طيبوا نفسا و أعطوا اللّه الرّضا من قلوبكم يثبكم اللّه،۵۶۸

يا معلّى اكتم أمرنا و لا تذعه،فإنّه من كتم أمرنا و لم يذعه أعزّه اللّه،496
يا معلّى إنّ المذيع لأمرنا كالجاحد له،496
يا مفضّل اسمع ما أقول لک و اعلم أنّه الحقّ و افعله و أخبر به، 430
يا موسى أتدرى لم اصطفيتک بكلامى دون خلقى، 280
يا موسى،إذا رأيت الفقر مقبلا فقل:مرحبا بشعار الصّالحين،566
يا موسى اكتم مكتوم سرّى فى سريرتک و أظهر فى علانيتک المداراه،268
يا موسى،أمسک غضبک عمّن ملّكتک عليه أكفّ عنک غضبى،638

يا موسى إنّ الدّنيا دار عقوبه،عاقبت فيها آدم عند خطيئته و جعلتها ملعونه،666

يا موسى لا تركن إلى الدّنيا ركون الظّالمين و ركون من اتّخذها أبا و أمّا،6 ٣٠

يا موسى ما تقرّب إلىّ المتقرّبون بمثل الورع عن محارمى،١٨٢

يا مهزم،شيعتنا من لا يعدو صوته سمعه،و لا شحناؤه بدنه،522

يجب للمؤمن على المؤمن النّصيحه،464

يجب للمؤمن على المؤمن النّصيحه له فى المشهد و المغيب،464

يجب للمؤمن على المؤمن أن يستر عليه سبعين كبيره،462

يجب للمؤمن على المؤمن أن يناصحه،464

يحزن عبدى المؤمن إن قتّرت عليه و ذلک أقرب له منّى،٣١٨

يحقّ على المسلمين الاجتهاد فى التّواصل،و التّعاون على التّعاطف، ٣٩٠

يرحمک اللّه ما الصّبر الجميل؟قال:ذلک صبر ليس فيه شكوى إلى النّاس،٢١٢

يزنى الزّانى و هو مؤمن؟قال:لا،إذا كان على بطنها سلب،596

يسأله عن الكبائر،كم هى و ما هى؟فكتب:الكبائر:من اجتنب ما، ٥٩٠

يسلب منه روح الإيمان ما دام على بطنها،فإذا نزل عاد الإيمان،596

يعذّب اللّه اللّسان بعذاب لا يعذّب به شيئا من الجوارح،264

يقرئک السّلام،قال:عليک و عليه السّلام إذا أتيت عبد اللّه فأقرئه السّلام،٢٣٨

يكون الرّجل يصل رحمه فيكون قد بقى من عمره ثلاث سنين،٣٣6

ينبغى للمؤمن أن يكون فيه ثمان خصال:وقور عند الهزاهز،6 ·5

ينبغى للمؤمن أن يكون فيه ثمانى خصال:وقورا عند الهزاهز،صبورا عند البلاء،١١٢

ينبغى للمؤمنين إذا توارى أحدهما عن صاحبه بشجره ثمّ التقيا،4 ·4

ينبغى لمن عقل عن اللّه أن لا يستبطئه فى رزقه و لا يتّهمه فى قضائه،١42

ص :٧43

فلا يعدون سرّى و سرّک ثالثا

ألا كلّ سرّ جاوز اثنين شائع،٤٩٦

ص :٧44

الفهرست

كتاب الإيمان و الكفر ١٠

باب طينه المؤمن و الكافر ١٠

باب آخر منه و فيه زياده وقوع التّكليف الأوّل ١6

باب آخر منه ٢٠

باب أنّ رسول اللّه 6 أوّل من أجاب و أقرّ للّه عزّ و جلّ بالرّبوبيّه ٢6

باب كيف أجابوا و هم ذرّ؟ ٣٠

باب فطره الخلق على التّوحيد ٣٠

باب كون المؤمن فى صلب الكافر ٣٢

باب إذا أراد اللّه عزّ و جلّ أن يخلق المؤمن ٣4

باب فى أنّ الصّبغه هى الإسلام ٣4

باب فى أنّ السّكينه هى الإيمان ٣6

باب الإخلاص ٣٨

باب الشّرائع 4٢

باب دعائم الإسلام 44

باب أنّ الإسلام يحقن به الدّم و تؤدّى به الأمانه و أنّ الثّواب على الإيمان 5٨

باب أنّ الإيمان يشرک الإسلام و الإسلام لا يشرک الإيمان ٦٢
باب آخر منه و فيه أنّ الإسلام قبل الإيمان 66
باب ٦٨
باب فی أنّ الإيمان مبثوث لجوارح البدن كلّها ٨٢
باب السّبق إلى الإيمان ٩٦
باب درجات الإيمان ١٠٠
باب آخر منه 4 ١٠
باب نسبه الإسلام ١٠٨
باب خصال المؤمن ١١٠
باب 6 ١١
باب صفه الإيمان ١١٨
باب فضل الإيمان على الإسلام و اليقين على الإيمان ١٢٠
باب حقيقه الإيمان و اليقين ١٢٢
باب التّفكّر 6 ١٢
باب المكارم ١٢٨
باب فضل اليقين ١٣٢
باب الرّضا بالقضاء ١٣٨
باب التّفويض إلى اللّه و التّوكّل عليه 6 ١٤
باب الخوف و الرّجاء 4 ١٥

باب حسن الظّنّ باللّه عزّ و جلّ ١62

ص :٧46

باب الاعتراف بالتّقصير ١64
باب الطّاعه و التّقوى ١66
باب الورع ١٧٢
باب العفّه ١٧٨
باب اجتناب المحارم ١٨٠
باب أداء الفرائض ١٨4
باب استواء العمل و المداومه عليه ١٨6
باب العباده ١٨٨
باب النّيّه ١٩٢
باب ١٩4
باب الاقتصاد فى العباده ١٩4
باب من بلغه ثواب من اللّه على عمل ١٩٨
باب الصّبر ١٩٨
باب الشّكر ٢١٢
باب حسن الخلق ٢٢6
باب حسن البشر ٢٣4
باب الصّدق و أداء الأمانه ٢٣6
باب الحياء ٢4٢
باب العفو ٢44

باب كظم الغيظ ٢٤٨

ص :٧٤٧

باب الحلم ٢54
باب الصّمت و حفظ اللّسان ٢58
باب المداراه ٢66
باب الرّفق ٢٧٠
باب التّواضع ٢٧6
باب الحبّ فى اللّه و البغض فى اللّه ٢٨٢
باب ذمّ الدّنيا و الزّهد فيها ٢٩٠
باب ٨ ٣٠
باب القناعه ٣١٠
باب الكفاف 6 ٣١
باب تعجيل فعل الخير ٨ ٣١
باب الإنصاف و العدل ٣٢٢
باب الاستغناء عن النّاس ٣٣٢
باب صله الرّحم ٣٣6
باب البرّ بالوالدين ٣5٢
باب الاهتمام بأمور المسلمين و النّصيحه لهم و نفعهم ٣64
باب إجلال الكبير ٣6٨
باب أخوّه المؤمنين بعضهم لبعض ٣٧٠
باب فيما يوجب الحقّ لمن انتحل الإيمان و ينقضه ٣٧6

باب فی أنّ التّواخی لم یقع علی الدّین و إنّما هو التّعارف ۳۷۶

ص :۷۴۸

باب حقّ المؤمن على أخيه و أداء حقّه ٣٧٨
باب التّراحم و التّعاطف ٣٩٠
باب زياره الإخوان ٣٩٢
باب المصافحه ٤٠٠
باب المعانقه ٤١٠
باب التّقبيل ٤١٢
باب تذاكر الإخوان ٤١6
باب إدخال السّرور على المؤمنين ٤٢٠
باب قضاء حاجه المؤمن ٤٣٠
باب السّعى فى حاجه المؤمن ٤٣٨
باب تفريج كرب المؤمن 444
باب إطعام المؤمن ٤٤٨
باب من كسا مؤمنا 456
باب فى إلطاف المؤمن و إكرامه ٤5٨
باب فى خدمته 464
باب نصيحه المؤمن 464
باب الإصلاح بين النّاس 466
باب فى إحياء المؤمن ٤6٨
باب فى الدّعاء للأهل إلى الإيمان ٤٧٠

باب فی ترک دعاء النّاس ۴۷۲

ص :۷۴۹

باب أنّ اللّه إنّما يعطى الدّين من يحبّه 476
باب سلامه الدّين 478
باب التّقيّه 480
باب الكتمان 490
باب المؤمن و علاماته و صفاته 500
باب فى قلّه عدد المؤمنين 528
باب الرّضا بموهبه الإيمان و الصّبر على كلّ شىء بعده 534
باب فى سكون المؤمن إلى المؤمن 538
باب فيما يدفع اللّه بالمؤمن 538
باب فى أنّ المؤمن صنفان 538
باب ما أخذه اللّه على المؤمن من الصّبر على ما يلحقه فيما ابتلى به 542
باب شدّه ابتلاء المؤمن 546
باب فضل فقراء المسلمين 560
باب 572
باب أنّ للقلب أذنين ينفث فيهما الملک و الشّيطان 572
باب الرّوح الّذى أيّد به المؤمن 574
باب الذّنوب 576
باب الكبائر 590
باب استصغار الذّنب 608

باب الإصرار على الذّنب ٦١٠

ص : ٧٥٠

باب فی أصول الکفر و أرکانه ۶۱۰
باب الرّیاء ۶۱۸
باب طلب الرّئاسه ۶۲۶
باب اختتال الدّنیا بالدّین ۶۳۰
باب من وصف عدلا و عمل بغیره ۶۳۰
باب المراء و الخصومه و معاداه الرّجال ۶۳۲
باب الغضب ۶۳۶
باب الحسد ۶۴۲
باب العصبیّه ۶۴۶
باب الکبر ۶۵۰
باب العجب ۶۵۸
باب حبّ الدّنیا و الحرص علیها ۶۶۲
باب الطّمع ۶۷۲
باب الخرق ۶۷۲
باب سوء الخلق ۶۷۴
باب السّفه ۶۷۶

جلد چهارم

اشاره

ص :1

ص :2

فهرست مطالب

اشاره

بدزبانی ۱۱

کسی که از شرّش می ترسند ۱۷

ستمکاری ۱۹

فخر و کبر ۱۹

سخت دلی ۲۳

بیدادگری ۲۳

پیروی هوس ۳۳

فریفتن،خیانت و نیرنگ ۳5

دروغ ۳۷

دوزبانی 4۷

قهر و جدائی 4۹

گسستن پیوند خویشاوندی و قطع رحم 5۱

نافرمانی از پدر و مادر 5۷

بیزاری جستن از نسب 5۹

دربارۀ کسی که مسلمانان را آزار داده،خوارشان می کند 6۱

دربارۀ کسی که عیب و لغزش مؤمنان را می جوید 6۷

سرزنش کردن 6۹

غیبت کردن و بهتان گفتن ۷۱

سخن گفتن به زیان مؤمن ۷5

شماتت کردن(شادی بدخواهانه)۷5

دشنام گفتن ۷۷

تهمت زدن و بدگمانی ۷۹

دربارۀ کسی که خیرخواه برادر مؤمنش نیست ۸۱

انجام ندادن وعده ۸۳

دربارۀ کسی که از برادر مؤمنش پرده پوشی می کند ۸5
دربارۀ کسی که برادرش از او یاری می خواهد و او یاری اش نمی کند ۸۹
دربارۀ کسی که چیزهای خودش یا دیگران را از مؤمن بازمی دارد ۸۹
دربارۀ کسی که مؤمنی را می ترساند ۹۳
باب سخن چینی ۹۳
باب فاش کردن ۹5
باب آن کس که آفریده را فرمان برد به نافرمانی آفریدگار ۹۹
باب کیفرهای شتابناک گناهان ۱۰۱
باب همنشینی با گنه کاران ۱۰۳
باب اقسام مردم ۱۱۳
باب کفر ۱۱۷
باب اقسام کفر ۱۲۷
باب ستون های کفر و شعبه های آن ۱۳۱
باب صفت دورویی و دورو ۱۳5
باب شرک ۱۳۹
باب تردید ۱43
باب گمراهی ۱47
باب ناتوان در دین ۱53
باب کسانی که کارشان موقوف به فرمان خداست ۱59

باب اصحاب اعراف ۱61

باب در بیان اقسام مخالفان و قدریّه و خوارج و مرجئه و اهالی شهرها ۱63

باب دلجوئی شدگان 165 ۱

باب در بیان اشتراک دورویان و گمراهان و شیطان در دعوت الهی ۱69

باب در بیان گفتار خدای برتر«و بعضی از مردم خدا را بر یک حال می پرستند» ۱۷۱

باب کمتر چیزی که بنده به وسیله آن مؤمن یا کافر یا گمراه شود ۱۷۳

باب ۱۷5

باب پایداری ایمان و اینکه آیا رواست خدا ایمان را از کسی بگیرد؟۱۷5

باب صاحبان ایمان عاریتی ۱۷۷

ص :4

باب در نشانهٔ عاریت دار ۱۸۱

باب فراموشی دل ۱۸۱

باب در تیرگی دل آدم دورو،گرچه زبان آور باشد و روشنی دل مؤمن،گرچه ۱۸5

باب در دگرگونی حالات دل ۱۸۷

باب بداندیشی(وسوسه)و حدیث نفس ۱۸۹

باب اعتراف به گناهان و پشیمانی از آنها ۱۹۱

باب نهان داشتن گناهان ۱۹5

باب کسی که آهنگ کار نیک یا کار بد کند ۱۹۷

باب توبه ۱۹۹

باب آمرزش خواهی از گناه ۲۰۷

باب در بیان آنچه خدای عزّتمند هنگام توبه آدم ۷ به او بخشید ۲۱۱

باب گناهان کوچک ۲۱5

باب در اینکه گناهان سه قسم اند ۲۱۹

باب شتاب در کیفر گناه ۲۲۱

باب در تفسیر گناهان ۲۲۷

باب نادر ۲۲۹

باب نادر دیگر ۲۳۱

خداوند به وسیلهٔ عامل بلا را از غیرعامل رفع می کند ۲۳۳

ترک گناه آسان تر از جست وجوی توبه است ۲۳۳

استدراج ۲۳۳

حساب رسی عمل ۲۳5

دربارۀ کسی که از مردم عیب جویی می کند ۲۴۹

مسلمان برای آنچه در جاهلیت کرده،گرفتار نمی شود ۲5۱

همانا کفر با توبه،عمل را باطل نمی کند ۲5۳

معاف شدگان از بلا ۲5۳

آنچه از امّت برداشته شده است ۲55

باب«همانا هیچ گناهی با وجود ایمان زیان نمی رساند و هیچ نیکی ای...»۲57

ص :5

کتاب دعا

بابی دربارۀ فضیلت دعا و تشویق کردن و برانگیختن دیگران بر آن ۲۶۱

بابی دربارۀ اینکه دعا،سلاح مؤمن است ۲۶۵

بابی دربارۀ اینکه دعا،بلا و قضا را باز می گرداند ۲۶۷

بابی دربارۀ اینکه دعا،درمان هر دردی است ۲۷۱

بابی دربارۀ اینکه هرکه دعا کند برآورده گردد ۲۷۱

بابی دربارۀ الهام شدن دعا بر دل مؤمن ۲۷۱

پیش دستی کردن در دعا نمودن پیش از فرارسیدن بلا ۲۷۳

بابی دربارۀ باورداشتن برآورده شدن دعا ۲۷۵

بابی دربارۀ روی آوردن به دعا ۲۷۵

بابی دربارۀ پافشاری نمودن در دعا و انتظار کشیدن برای برآورده شدن دعا ۲۷۷

بابی دربارۀ نام بردن و برشمردن درخواست در دعا ۲۸۱

بابی دربارۀ نهان داشتن دعا ۲۸۱

بابی دربارۀ زمان ها و حالت هایی که امید برآورده شدن دعا در آنها می رود ۲۸۱

بابی دربارۀ آرزومندی،و بیمناکی،و ناله گری،و از همه گسستگی ۲۸۷

بابی دربارۀ گریه ۲۹۱

بابی دربارۀ ستایش نمودن پیش از دعا ۲۹۵

بابی دربارۀ گردهمایی برای دعا کردن ۳۰۱

بابی دربارۀ گسترده نمودن دعا بر همگان ۳ ۳۰

بابی دربارۀ آن کس که برآورده شدن دعایش واپس افتد ۳ ۳۰

بابی دربارۀ صلوات فرستادن بر محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و خاندانش علیهم السّلام ۹ ۳۰

بابی دربارۀ آنچه از ذکر و یاد خدای عزّتمند و شکوهمند در هر مجلسی ۳۱۹

بابی دربارۀ بسیار یاد نمودن خدای عزّتمند و شکوهمند ۳۲۳

بابی دربارۀ این که صاعقه ذکرگو را درنرسد ۳۲۷

بابی دربارۀ به ذکر خدای عزّتمند و شکوهمند پرداختن ۳۲۹

بابی دربارۀ یاد نمودن پنهانی خدای عزّتمند و شکوهمند ۳۳۱

بابی دربارۀ یاد نمودن خدای عزّتمند و شکوهمند در میان غفلت مندان ۳۳۳

بابی دربارۀ ستودن و به بزرگی یاد نمودن ۳۳۳
بابی دربارۀ آمرزش خواهی ۳۳۷
باب سبحان اللّه گفتن و لا إله إلاّ اللّه گفتن و أللّه أکبر گفتن ۳۳۹
بابی دربارۀ دعا نمودن برای برادران دینی در پشت سر آنان ۳41
بابی دربارۀ آن کس که دعایش پذیرفته آید 345
بابی دربارۀ آن کس که دعایش به اجابت نرسد و پذیرفته نیاید ۳49
بابی دربارۀ نفرین نمودن دشمن ۳51
بابی دربارۀ نفرین کردن یکدیگر 355
بابی دربارۀ آنچه که خدای فرازمند خویشتن را به آن به بزرگی یاد کند ۳59
بابی دربارۀ آن کس که«لا اله الاّ اللّه»گوید ۳61
بابی دربارۀ آن کس که بگوید:«لا إله إلاّ اللّه و اللّه أکبر»۳63
بابی دربارۀ آن کس که بگوید:«لا إله إلاّ اللّه وحده وحده وحده»۳63
بابی دربارۀ آن کس که ده بار بگوید:«لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له»۳63
بابی دربارۀ آن کس که بگوید:«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له...»365
بابی دربارۀ آن کس که هر روز ده بار بگوید:«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه...»365
بابی دربارۀ آن کس که ده بار بگوید:«یا اللّه یا اللّه...»۳67
بابی دربارۀ آن کس که بگوید:«لا إله إلاّ اللّه حقّا حقّا»۳67
بابی دربارۀ آن کس که«یا ربّ یا ربّ»گوید ۳67

بابی دربارۀ آن کس که پاکدلانه بگوید:«لا اله الاّ الله»۳۶۹

بابی دربارۀ آن کس که گوید:«ما شاء اللّه و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه»۳۶۹

بابی دربارۀ آن کس که بگوید:«أستغفر اللّه الّذی لا إله إلاّ هو الحیّ القیّوم...» ۳۷۱

باب سخن در صبحگاهان و شامگاهان ۳۷۱

دعا هنگام خواب و بیداری ۴۰۱

دعا هنگام بیرون رفتن از منزل ۴۱۱

دعا پیش از نماز ۴۱۹

دعای پس از نمازها ۴۲۱

دعا برای روزی ۴۳۳

دعا برای پرداخت بدهی ۴۴۳
دعا برای ناراحتی و نگرانی و اندوه و ترس 445
دعا برای دردها و بیماری ها ۴۶۳
حرز و تعویذ ۴۷۳
دعا هنگام خواندن قرآن ۴۸۳
دعا برای حفظ قرآن ۴۸۷
دعاهای کوتاه برای همهٔ خواسته های دنیا و آخرت ۴۹۱
کتاب فضیلت قرآن
فضیلت حامل قرآن 545
دربارهٔ کسی که با مشقّت قرآن می آموزد ۵۵۱
دربارهٔ کسی که قرآن را حفظ کرده،سپس آن را فراموش کرده است ۵۵۳
دربارهٔ خواندن قرآن ۵۵۷
دربارهٔ خانه هایی که در آنها قرآن خوانده می شود ۵۵۹
ثواب قرآن خواندن ۵۶۱
خواندن قرآن از روی مصحف 565
دربارهٔ ترتیل خوانی قرآن با صدای خوب ۵۶۷
دربارهٔ کسی که هنگام تلاوت قرآن خود را به غش می زند ۵۷۳
زمانی که قرآن در آن خوانده شود و به پایان برسد ۵۷۳
قرآن چنانچه نازل شده است،بالا می رود ۵۷۷

فضل قرآن ۵۷۹
باب نوادر 595
کتاب معاشرت[آداب اجتماعی]
باب معاشرت واجب ۶۰۹
نیکو معاشرت بودن ۶۱۳
دربارۀ کسی که دوستی و هم نشینی با او واجب است 615
دربارۀ کسی که هم نشینی و دوستی با او ناپسند است ۶۱۷
ص :۸

دوستی و مهرورزی با مردم 625
اظهار دوستی به برادر ۶۲۷
دربارۀ سلام کردن ۶۲۷
دربارۀ کسی که واجب است آغاز به سلام کند ۶۳۳
دربارۀ اینکه وقتی یک نفر از گروه سلام می کند،کفایت می کند 635
سلام کردن به زن ها ۶۳۷
دربارۀ سلام بر اهل سایر ادیان ۶۳۷
نامه نویسی به اهل ذمّه ۶۴۳
دربارۀ چشم پوشی ۶۴۳
باب نادر 645
عطسه و جواب آن ۶۴۷
واجب بودن بزرگداشت مسلمان سالخورده ۶۵۹
دربارۀ گرامی شمردن شخص کریم ۶۶۱
دربارۀ حقّ کسی که داخل خانه می شود ۶۶۳
هم نشینی به امانت داری است ۶۶۳
دربارۀ صحبت درگوشی 665
دربارۀ نشستن 665
دربارۀ تکیه زدن و بر دست تکیه دادن ۶۶۹
باب شوخی و خنده ۶۷۱

دربارۀ حقّ همسایگی ۶۷۷
دربارۀ مرز همسایگی ۶۸۵
دربارۀ نیکو همراهی و حقّ همسفر ۶۸۷
دربارۀ نامه نگاری به همدیگر ۶۸۹
باب نوادر ۶۸۹
باب ۶۹۳
دربارۀ نهی از سوزاندن کاغذهای نوشته شده ۶۹۷
ص: ۹

باب البذاء

[۲۶۰۷]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن فضّال، عن أبى المغراء،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

[إنّ]من علامات شرک الشّيطان الّذى لا يشكّ فيه أن يكون فحّاشا،لا يبالى ما قال و لا ما قيل فيه.

[۲۶۰۸]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إذا رأيتم الرّجل لا يبالى ما قال و لا ما قيل له فإنّه لغيّه أو شرک شيطان.

[۲۶۰۹]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن عمر بن أذينه،عن أبان بن أبى عيّاش،عن سليم بن قيس،عن أمير المؤمنين عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إنّ اللّه حرّم الجنّه على كلّ فحّاش بذىء،قليل الحياء، لا يبالى ما قال و لا ما قيل له.فإنّک إن فتّشته لم تجده إلّا لغيّه أو شرک شيطان فقيل:يا رسول اللّه و فى النّاس شرک شيطان؟فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:أما تقرأ قول اللّه عزّ و جلّ: وَ شٰارِكْهُمْ فِى الْأَمْوٰالِ وَ الْأَوْلادِ. قال:و سأل رجل فقيها:

هل فى النّاس من لا يبالى ما قيل له؟قال:من تعرّض للنّاس يشتمهم و هو يعلم أنّهم لا يتركونه،فذلک الّذى لا يبالى ما قال و لا ما قيل فيه.

[۲۶۱۰]4-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم،عن أبى جميله،يرفعه عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه يبغض الفاحش المتفحّش.

[۲۶۰۷]۱-ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:از نشانه های مشارکت شیطان در چیزی،که در آن تردید نمی شود این است که شخص بسیار دشنام گو باشد و به آنچه می گوید و به آنچه درباره اش می گویند، اهمیّت ندهد.

[۲۶۰۸]۲-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:وقتی مردی دیدید که به آنچه می گوید و به آنچه درباره اش می گویند اهمیّت نمی دهد بدانید که او یا از زن گمراه است یا نتیجهٔ مشارکت شیطان با پدرش.

[۲۶۰۹]۳-سلیم قیس از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

همانا خداوند بهشت را بر بسیار دشنام گوی بدزبان اندک شرم که به آنچه می گوید و به آنچه درباره اش می گویند اهمیّت نمی دهد حرام کرده است؛زیرا اگر او را بکاوی جز از زن گمراه یا از پدری که شریک شیطان است نخواهد بود.گفتند:ای رسول خدا مگر در میان مردم،شریکی برای شیطان است؟ رسول خدا فرمودند:آیا سخن خداوند عزّتمند را نخوانده اید که فرمود:«و با آنان در اموال و اولاد مشارکت کن.»[اسراء(۱۷):64]راوی گفته است:و مردی از فقیه پرسید:آیا در مردم کسی هست که به آنچه درباره اش می گویند،اهمیّت ندهد؟فرمود:هرکس به مردم روکرده،دشنام شان بگوید و بداند که آنان او را رها نمی کنند همان کسی است که به آنچه می گوید و به آنچه درباره اش می گویند، اهمیّت نمی دهد.

[۲۶۱۰]4-ابو جمیله حدیثی را به حضرت باقر علیه السّلام رسانده که ایشان فرموده اند:همانا خداوند دشنام گوی دشنام پیشه را دشمن می دارد.

[۲۶۱۱]5-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن سالم،عن أحمد بن نضر،عن عمرو بن نعمان الجعفیّ قال:

کان لأبی عبد اللّه علیه السّلام صدیق لا یکاد یفارقه إذا ذهب مکانا فبینما هو یمشی معه فی الحذّاءین و معه غلام له سندیّ یمشی خلفهما إذا التفت الرّجل یرید غلامه ثلاث مرّات فلم یره فلمّا نظر فی الرّابعه قال:یا ابن الفاعله أین کنت؟ قال:فرفع أبو عبد اللّه علیه السّلام یده فصکّ بها جبهه نفسه،ثمّ قال:سبحان اللّه تقذف أمّه؟قد کنت أری أنّ لک ورعا فإذا لیس لک ورع،فقال:جعلت فداک إنّ أمّه سندیّه مشرکه،فقال:أما علمت أنّ لکلّ أمّه نکاحا،تنحّ عنّی،قال:فما رأیته یمشی معه حتّی فرّق الموت بینهما.

و فی روایه أخری:إنّ لکلّ أمّه نکاحا یحتجزون به من الزّنا.

[۲۶۱۲]6-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن ابن أذینه،عن زراره،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إنّ الفحش لو کان مثالا لکان مثال سوء.

[۲۶۱۳]۷-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن ابن محبوب، عن عمر بن یزید،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان فی بنی إسرائیل رجل فدعا اللّه أن یرزقه غلاما ثلاث سنین فلمّا رأی أنّ اللّه لا یجیبه قال:یا ربّ أبعید أنا منک فلا تسمعنی أم قریب أنت منّی فلا تجیبنی قال:فأتاه آت فی منامه،فقال:إنّک تدعو اللّه عزّ و جلّ منذ ثلاث سنین بلسان بذیء و قلب عات غیر تقیّ و نیّه غیر صادقه،فاقلع عن بذائک و لیتّق اللّه قلبک و لتحسن نیّتک،قال:ففعل الرّجل ذلک ثمّ دعا اللّه فولد له غلام.

[۲۶۱4]۸-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن

[۲۶۱۱]5-عمرو بن نعمان جعفی گفته است:حضرت صادق علیه السّلام دوستی داشت که از ایشان جدا نمی شد،به هرکجا که می رفت.روزی با ایشان در میان بازار کفش دوزان راه می رفت و غلامش که سندی بود هم به دنبالش می آمد،که ناگاه به پشت سرش نگاه کرد تا غلامش را ببیند،سه بار چنین کرد و او را ندید.

چون بار چهارم برگشت و او را دید،گفت:ای پسر زن بدکار کجا بود؟راوی گفته است:در این هنگام حضرت صادق علیه السّلام دستش را بالا برده،بر پیشانی اش زد و سپس فرمود:سبحان اللّه به مادرش تهمت می زنی؟من گمان می کردم تو پرهیزگاری و اکنون می بینم که تو را هیچ پرهیزگاری ای نیست.او عرض کرد:

جانم فدایت مادر او از سندیان مشرک است.حضرت فرمودند:آیا نمی دانی که برای هر امّتی،ازدواجی است.از من دورشو.راوی گفته است:از آن پس ندیدم که او به همراه آن حضرت راه برود تا مرگ میان شان جدایی انداخت.و در روایت دیگری آمده است:همانا برای هر امّتی ازدواجی است که به سبب آن خود را از زنا نگاه می دارند.

[۲۶۱۲]6-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

همانا اگر برای دشنام چهره ای باشد چهرهٔ بدی خواهد بود.

[۲۶۱۳]۷-عمر یزید روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:در بنی اسرائیل مردی بود که سه سال از خدا خواست تا پسری به او بدهد و چون دید که خداوند دعایش را مستجاب نمی کند،عرض کرد:پروردگارا آیا من از تو دورم که صدایم را نمی شنوی یا به من نزدیک هستی و پاسخم نمی دهی.آن گاه کسی به خوابش آمد و به او گفت:تو از سه سال پیش با بدزبانی و دلی سرکش و ناپرهیزگار و نیّتی ناراست خدا را می خوانی.پس زبانت را پاک کرده،با دلت از خداوند پرواکن و نیّت ات را نیکو نما.حضرت فرموده است:آن مرد چنین کرد و سپس به دعا پرداخت و آن گاه پسری برایش به دنیا آمد.

[۲۶۱4]۸-سماعه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

ص :١٣

عیسی،عن سماعه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إنّ من شرّ عباد اللّه من تکره مجالسته لفحشه.

[26۱5]۹-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن ابن محبوب،عن ابن رئاب،عن أبی عبیده،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

البذاء من الجفاء و الجفاء فی النّار.

[26۱6] ۱۰-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن ابن مسکان،عن الحسن الصّیقل قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إنّ الفحش و البذاء و السّلاطه من النّفاق.

[26۱۷]۱۱-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن النّعمان،عن عمرو بن شمر،عن جابر،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إنّ اللّه یبغض الفاحش البذیء و السّائل الملحف.

[26۱۸]۱۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن ابن أذینه،عن زراره،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم لعائشه:یا عائشه إنّ الفحش لو کان ممثّلا لکان مثال سوء.

[26۱۹]۱۳-الحسین بن محمّد،عن معلّی بن محمّد،عن أحمد بن محمّد، عن بعض رجاله قال:

قال:من فحش علی أخیه المسلم نزع اللّه منه برکه رزقه و وکله إلی نفسه و أفسد علیه معیشته.

[26۲۰]۱4-عنه،عن معلّی،عن أحمد بن غسّان،عن سماعه قال:

دخلت علی أبی عبد اللّه علیه السّلام فقال لی مبتدئا:یا سماعه ما هذا الّذی کان بینک

ص :14

همانا از بدترین بندگان خداوند کسی است که مردم به جهت دشنام گویی اش از هم نشینی با او بپرهیزند.

[۲۶۱5]۹-ابو عبیده روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:بدزبانی ستم است و ستم در آتش.

[۲۶۱6]۱۰-حسن صیقل روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا دشنام گویی،بدزبانی و زبان درازی از نفاق است.

[۲۶۱۷]۱۱-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

همانا خداوند دشنام گوی بدزبان و گدای سمج را دشمن می دارد.

[۲۶۱۸]۱۲-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا به عایشه فرمودند:ای عایشه همانا دشنام گویی اگر چهره ای داشته باشد،بد چهره ای خواهد بود.

[۲۶۱۹]۱۳-مردی روایت کرده که حضرت فرمودند:هرکس به برادر مسلمانش دشنام بدهد،خداوند برکت روزی اش را از او گرفته،به خودش واگذار کرده،زندگی اش را تباه می کند.

[۲۶۲۰]14-سماعه گفته است:به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفتم و ایشان آغاز

و بين جمّالک؟ !إيّاک أن تکون فحّاشا أو صخّابا أو لعّانا،فقلت:و اللّه لقد کان ذلک،أنّه ظلمنی،فقال:إن کان ظلمک لقد أربيت عليه إنّ هذا ليس من فعالی و لا آمر به شيعتی،استغفر ربّک و لا تعد،قلت:أستغفر اللّه،و لا أعود.

باب من يتّقی شرّه

[۲۶۲۱]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسی،عن سماعه،عن أبی بصير،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ النّبیّ صلّی اللّه عليه و اله و سلّم:بينا هو ذات يوم عند عائشه إذا استأذن عليه رجل فقال رسول اللّه صلّی اللّه عليه و اله و سلّم:بئس أخو العشيره،فقامت عائشه فدخلت البيت و أذن رسول اللّه صلّی اللّه عليه و اله و سلّم للرّجل،فلمّا دخل أقبل عليه بوجهه و بشره[إليه]يحدّثه حتّی إذا فرغ و خرج من عنده قالت عائشه:يا رسول اللّه،بينا أنت تذکر هذا الرّجل بما ذکرته به إذا أقبلت عليه بوجهک و بشرک؟فقال رسول اللّه صلّی اللّه عليه و اله و سلّم عند ذلک:

إنّ من شرّ عباد اللّه من تکره مجالسته لفحشه.

[۲۶۲۲]۲-علیّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه عليه و اله و سلّم:شرّ النّاس عند اللّه يوم القيامه الّذين يکرمون اتّقاء شرّهم.

[۲۶۲۳]۳-عنه،عن محمّد بن عيسی بن عبيد،عن يونس،عن عبد اللّه بن سنان قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:من خاف النّاس لسانه فهو فی النّار.

[۲۶۲۴]4-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن ابن محبوب،عن ابن رئاب،عن أبی حمزه،عن جابر بن عبد اللّه قال:

سخن کرده،فرمودند:ای سماعه این چه بود میان تو و شتربانت رخ داد؟! مبادا که تو دشنام گو یا فریادزن یا نفرین گر باشی.من عرض کردم:به خدا سوگند که چنین بود ولی او به من ستم کرد.حضرت فرمودند:اگر او به تو ستم کرده است تو بالاتر از اویی،ولی این از کردار من نیست و من شیعیانم را به آن فرمان نمی دهم.از پروردگارت آمرزش بخواه و دیگر به آن بازنگرد.من عرض کردم:

از خدا آمرزش می جویم و دیگر باز نمی گردم.

کسی که از شرّش می ترسند

[۲۶۲۱]۱-ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا در روزی که پیامبر گرامی نزد عایشه بودند ناگاه مردی از ایشان اجازۀ ورود خواست.رسول خدا فرمودند:چه برادر بدی است این مرد.آن گاه عایشه برخاسته،به اندرون رفت و رسول خدا به مرد اجازۀ وارد شدن داد.چون آن مرد وارد شد،حضرت با خوشرویی با او رفتار کرد و با او به سخن پرداخت تا کار او پایان گرفته،از نزد حضرت بیرون رفت.عایشه گفت:ای رسول خدا شما ابتدا چنان از او یاد کردی و ناگاه با خوشی به او روآوردی؟رسول خدا در پاسخ فرمودند:همانا از بدترین بندگان خدا کسی است که به جهت دشنام گویی اش از هم نشینی با او بترسند.

[۲۶۲۲]۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:بدترین مردمان نزد خدا در روز قیامت،کسانی هستند که به جهت ترس از شرّشان بزرگ داشته شوند.

[۲۶۲۳]۳-عبد اللّه سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:کسی که مردم از زبانش بترسند،در آتش دوزخ است.

[۲۶۲۴]4-جابر عبد اللّه روایت کرده که رسول خدا فرمودند:بدترین مردمان

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:شرّ النّاس يوم القيامه الّذين يكرمون اتّقاء شرّهم.

باب البغى

[۲۶۲۵]۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،عن ابن قدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إنّ أعجل الشّرّ عقوبه البغى.

[۲۶۲۶]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

يقول إبليس لجنوده:ألقوا بينهم الحسد و البغى،فإنّهما يعدلان عند اللّه الشّرک.

[۲۶۲۷]۳-علىّ،عن أبيه،عن حمّاد،عن حريز،عن مسمع أبى سيّار أنّ أبا عبد اللّه عليه السّلام كتب إليه فى كتاب:

انظر أن لا تكلّمنّ بكلمه بغى أبدا و إن أعجبتک نفسک و عشيرتک.

[۲۶۲۸]4-علىّ،عن أبيه،عن ابن محبوب،عن ابن رئاب،و يعقوب السّرّاج،جميعا عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:أيّها النّاس إنّ البغى يقود أصحابه إلى النّار و إنّ أوّل من بغى على اللّه عناق بنت آدم،فأوّل قتيل قتله اللّه عناق و كان مجلسها جريبا فى جريب و كان لها عشرون إصبعا فى كلّ إصبع ظفران مثل المنجلين فسلّط اللّه عليها أسدا كالفيل و ذئبا كالبعير و نسرا مثل البغل،فقتلنها و قد قتل اللّه الجبابره على أفضل أحوالهم و آمن ما كانوا.

باب الفخر و الكبر

[۲۶۲۹]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسن بن

در روز قیامت،کسانی هستند که به جهت ترس از شرّشان بزرگ داشته می شوند.

ستمکاری

[۲۶۲۵]۱-ابن قدّاح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:همانا شرّی که کیفرش به شتاب می آید،ستمکاری است.

[۲۶۲۶]۲-سکونی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:ابلیس به سربازانش می گوید:میان آنان حسد و ستمکاری بیندازید؛زیرا این دو در نزد خداوند با شرک برابرند.

[۲۶۲۷]۳-مسمع ابو سیّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام به ایشان در نامه ای نوشتند:مراقب باش که هرگز سخنی ستمکارانه به زبان نیاوری اگرچه خودت و قبیله ات را خوش آید.

[۲۶۲۸]4-ابن رئاب و یعقوب سرّاج از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:ای مردم همانا ستمکاری،صاحبانش را به سوی آتش می راند و همانا نخستین کسی که به خدا ستم کرد،عناق دختر آدم بود و نخستین کشته ای که خدا او را کشت،همین عناق بود که جایگاهش یک جریب در یک جریب بود و بیست انگشت داشت که در هر انگشت دو ناخن همانند داس بود.ولی خداوند شیری به مانند فیل،گرگی همچون شتر و کرکسی مانند استر را بر او چیره کرد تا او را کشتند.که خداوند سرکشان را در برترین احوال و ایمن ترین زمانشان می کشد.

فخر و کبر

[۲۶۲۹]۱-ابو حمزۀ ثمالی روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند:شگفتا

محبوب،عن هشام بن سالم،عن أبی حمزه الثّمالیّ قال:

قال علیّ بن الحسین علیهما السّلام:عجبا للمتکبّر الفخور،الّذی کان بالأمس نطفه ثمّ هو غدا جیفه.

[۲۶۳۰]۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:آفه الحسب الافتخار و العجب.

[۲۶۳۱]۳-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن محمّد بن إسماعیل،عن حنان،عن عقبه بن بشیر الأسدیّ قال:

قلت لأبی جعفر علیه السّلام:أنا عقبه بن بشیر الأسدیّ و أنا فی الحسب الضّخم من قومی قال فقال:ما تمنّ علینا بحسبک؟إنّ اللّه رفع بالإیمان من کان النّاس یسمّونه وضیعا إذا کان مؤمنا و وضع بالکفر من کان النّاس یسمّونه شریفا إذا کان کافرا،فلیس لأحد فضل علی أحد إلاّ بالتّقوی.

[۲۶۳۲]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عیسی،عن عیسی بن الضّحّاک قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام:عجبا للمختال الفخور،و إنّما خلق من نطفه ثمّ یعود جیفه و هو فیما بین ذلک لا یدری ما یصنع به.

[۲۶۳۳]5-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

أتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم رجل فقال:یا رسول اللّه أنا فلان بن فلان حتّی عدّ تسعه،فقال له رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:أما إنّک عاشرهم فی النّار.

[۲۶۳4]6-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن

از متکبّر فخرفروش که دیروز نطفه بوده است و فردا مرداری خواهد شد.

[۲۶۳۰]۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:آفت اصالت خانوادگی،فخرفروشی و خود بزرگ بینی است.

[۲۶۳۱]۳-عقبه بن بشیر اسدی گفته است:به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم:

من عقبه پسر بشیر اسدی ام و در اصل و نسب بزرگ خاندان خودم هستم.او گفته است که حضرت به من فرمودند:آیا با اصل و نسبت ات بر ما منّت می گذاری؟ همانا خدا مردی را که پست نامیده می شوند،چون مؤمن شدند به سبب ایمان بالا برد و مردمی را که والا نامیده می شوند چون کافر گشتند به سبب کفر،پست کرد و هیچ کسی بر کس دیگر جز به سبب پرهیزگاری برتری ندارد.

[۲۶۳۲]4-عیسای ضحّاک روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:شگفتا از خودبین فخرفروش که از نطفه آفریده شده و سپس مردار می گردد و در میان آن دو حال نمی داند که با او چه می شود.

[۲۶۳۳]5-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که مردی به نزد رسول خدا آمده،به ایشان عرض کرد:من فلانی پسر فلانی ام.و تا هفت پشت شمرد.

رسول خدا به او فرمودند:هان که تو دهمین ایشان در آتش هستی.

[۲۶۳4]6-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:آفه الحسب الافتخار.

باب القسوه

[۲۶۳۵]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن عمرو بن عثمان،عن علیّ بن عیسی رفعه قال:

فیما ناجی اللّه عزّ و جلّ به موسی علیه السّلام:یا موسی لا تطوّل فی الدّنیا أملک فیقسو قلبک و القاسی القلب منّی بعید

[۲۶۳۶]۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن محمّد بن حفص،عن إسماعیل بن دبیس،عمّن ذکره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إذا خلق اللّه العبد فی أصل الخلقه کافرا لم یمت حتّی یحبّب اللّه إلیه الشّرّ فیقرب منه فابتلاه بالکبر و الجبریّه فقسا قلبه و ساء خلقه و غلظ وجهه و ظهر فحشه و قلّ حیاؤه و کشف اللّه ستره و رکب المحارم فلم ینزع عنها،ثمّ رکب معاصی اللّه و أبغض طاعته و وثب علی النّاس،لا یشبع من الخصومات، فاسألوا اللّه العافیه و اطلبوها منه.

[۲۶۳۷]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ ۷ عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام:لمّتان:لمّه من الشّیطان و لمّه من الملک،فلمّه الملک:الرّقّه و الفهم و لمّه الشّیطان السّهو و القسوه.

باب الظّلم

[۲۶۳۸]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبیه،عن هارون بن الجهم،عن المفضّل بن صالح،عن سعد بن طریف،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

آفت اصالت خانوادگی،فخرفروشی است.

سخت دلی

[۲۶۳۵]۱-علی عیسی حدیثی را به امام علیه السّلام رسانده که فرموده اند:در مناجات خداوند عزّتمند با موسی علیه السّلام آمده است:ای موسی در این دنیا آرزوی دراز نکن.

که دلت سخت می شود و سخت دل از من دور است.

[۲۶۳۶]۲-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:وقتی خدا بنده را در آفرینش سرشتش کافر بیافریند،او نمی میرد تا خداوند بدی را محبوب او کرده،به او نزدیک کند.آن گاه او را به کبر و سرکشی دچار می کند تا دلش سخت،اخلاقش بد،ترش رو،بدی اش آشکار،اندک حیا،پرده دریده از سوی خدا و افتاده در حرام ها شده،از آن ها جدا نگردد.آن گاه او در نافرمانی از خدا فرورفته،فرمانبری از او را دشمن می دارد و به مردمان هجوم می آورد و از ستیزه کردن سیر نمی شود.پس،از خدا عافیت بخواهید و آن را از او بجویید.

[۲۶۳۷]۳-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:دوگونه است در دل انداختن:انداختنی ای از سوی شیطان و انداختنی ای از جانب فرشته.انداختنی فرشته،نازک دلی و فهم است و انداختنی شیطان ناآگاهی و سخت دلی.

بیدادگری

[۲۶۳۸]۱-سعد طریف روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:بیداد کردن

الظّلم ثلاثه:ظلم يغفره اللّه و ظلم لا يغفره اللّه و ظلم لا يدعه اللّه،فأمّا الظّلم الّذى لا يغفره فالشّرک و أمّا الظّلم الّذى يغفره فظلم الرّجل نفسه فيما بينه و بين اللّه و أمّا الظّلم الّذى لا يدعه فالمداينه بين العباد.

[۲۶۳۹]۲-عنه،عن الحجّال،عن غالب بن محمّد،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه فى قول اللّه عزّ و جلّ: إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصٰادِ قال:

قنطره على الصّراط لا يجوزها عبد بمظلمه.

[۲۶۴۰]۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن وهب بن عبد ربّه،و عبيد اللّه الطّويل،عن شيخ من النّخع قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام:إنّى لم أزل واليا منذ زمن الحجّاج إلى يومى هذا فهل لى من توبه؟قال:فسكت ثمّ أعدت عليه،فقال:لا حتّى تؤدّى إلى كلّ ذى حقّ حقّه.

[۲۶۴۱]4-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسين بن سعيد،عن إبراهيم بن عبد الحميد،عن الوليد بن صبيح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من مظلمه أشدّ من مظلمه لا يجد صاحبها عليها عونا إلاّ اللّه عزّ و جلّ.

[۲۶۴۲]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن إسماعيل بن مهران،عن درست بن أبى منصور،عن عيسى بن بشير،عن أبى حمزه الثّمالىّ،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لمّا حضر علىّ بن الحسين عليهما السّلام الوفاه ضمّنى إلى صدره،ثمّ قال:يا بنىّ، أوصيک بما أوصانى به أبى عليه السّلام حين حضرته الوفاه و بما ذكر أنّ أباه أوصاه به، قال:يا بنىّ،إيّاک و ظلم من لا يجد عليک ناصرا إلاّ اللّه.

[۲۶۴۳]6-عنه،عن أبيه،عن هارون بن الجهم،عن حفص بن عمر،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سه گونه است:بیدادی که خدا آن را می آمرزد،بیدادی که خدا آن را نمی آمرزد و بیدادی که خدا آن را وانمی گذارد.بیدادی که آن را نمی آمرزد،شرک است، بیدادی که آن را می آمرزد بیداد شخص به خویش است در میان خود و خدایش و بیدادی که خدا آن را وا نمی گذارد،بدهکاری میان بندگان است.

[۲۶۳۹]۲-مردی دربارۀ آیۀ«همانا پروردگارت در کمین گاه است.»[فجر(۸۹):

۱4]روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:پلی است به روی صراط که هیچ بنده ای بدهکاری از آن نمی گذرد.

[۲64۰]۳-پیری نخعی گفت:به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم:من از روزگار حجّاج تا امروز پیوسته والی بوده ام،آیا برای من توبه ای مانده است؟او گفته است که حضرت خاموشی گزید.سخنم را بازگفتم.حضرت فرمودند:نه،مگر حقّ صاحبان حقّ را بازگردانی.

[۲64۱]4-ولید صبیح روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هیچ بیدادی سخت تر از بیدادی نیست که صاحبش در برابر آن،یاوری جز خدای عزّتمند نیابد.

[۲64۲]5-ابو حمزۀ ثمالی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

وقتی وفات حضرت سجّاد علیه السّلام رسید مرا به سینه اش چسباند و سپس فرمود:

پسر جانم تو را سفارش می کنم به چیزی که پدرم علیه السّلام وقتی وفاتش فرارسید به من سفارش کرد همان چیزی که پدر او به آن سفارش کرده بود،پسر جانم مبادا به کسی بیداد کنی که در برابر تو یاوری جز خدا نمی یابد.

[۲64۳]6-حفص عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان-درود

قال أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه:من خاف القصاص كفّ عن ظلم النّاس.

[2644]۷-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عن إسحاق بن عمّار قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:من أصبح لا ينوى ظلم أحد غفر اللّه له ما أذنب ذلک اليوم ما لم يسفک دما أو يأكل مال يتيم حراما.

[2645]۸-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من أصبح لا يهمّ بظلم أحد غفر اللّه ما اجترم.

[2646]۹-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن هشام بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من ظلم مظلمه أخذ بها فى نفسه أو فى ماله أو فى ولده.

[2647]۱۰-ابن أبى عمير،عن بعض أصحابه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:اتّقوا الظّلم،فإنّه ظلمات يوم القيامه.

[2648]۱۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن عيسى،عن منصور،عن هشام بن سالم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم اتّقوا الظّلم،فإنّه ظلمات يوم القيامه.

[2649]۱۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن عمر بن أذينه، عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

ما من أحد يظلم بمظلمه إلاّ أخذه اللّه بها فى نفسه و ماله و أمّا الظّلم الّذى بينه و بين اللّه فإذا تاب غفر اللّه له.

[٢٦٥٠]١٣-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن ابن أبى نجران،

خدا بر او-فرمودند:هرکس از قصاص بهراسد خود را از بیداد به مردم نگاه می دارد.

[۲۶۴۴]۷-اسحاق عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

هرکس صبح کند و بیداد کردن به کسی را قصد نکند،خداوند گناهان آن روزش را می آمرزد،تا وقتی که خونی نریخته و به حرام،مال یتیمی را نخورده باشد.

[۲۶۴۵]۸-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هرکس صبح کند و بیداد کردن به کسی را قصد نکند،خداوند گناهی را که می کند،می آمرزد.

[۲۶۴۶]۹-هشام سالم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس بیداد بکند،به سبب آن در جانش یا مال و فرزندانش گرفتار می شود.

[۲۶۴۷] ۱۰-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:از بیداد کردن بترسید؛زیرا که تاریکی روز قیامت است.

[۲۶۴۸]۱۱-هشام سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:از بیداد کردن بترسید که آن تاریکی روز قیامت است.

[۲۶۴۹]۱۲-زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:هیچ کسی بیداد نمی کند مگر این که خدا به سبب آن جان و مالش را گرفتار می کند.امّا بیدادی که میان خود و خدایش باشد،اگر توبه کند،خدایش می آمرزد.

[۲۶۵۰]۱۳-عبد الأعلی آزاد شدهٔ خاندان سام گفته است:حضرت صادق علیه السّلام

عن عمّار بن حكيم،عن عبد الأعلى مولى آل سام قال:

قال أبو عبد اللّه مبتدئا:من ظلم سلّط اللّه عليه من يظلمه[أو على عقبه]أو على عقب عقبه قلت:هو يظلم فيسلّط اللّه على عقبه أو على عقب عقبه؟ فقال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعٰافاً خٰافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللّٰهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً.

[۲۶۵۱]4 ۱-عنه،عن ابن محبوب،عن إسحاق بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ أوحى إلى نبىّ من أنبيائه فى مملكه جبّار من الجبّارين أن ائت هذا الجبّار فقل له:إنّنى لم أستعملک على سفک الدّماء و اتّخاذ الأموال و إنّما استعملتک لتكفّ عنّى أصوات المظلومين فإنّى لم أدع ظلامتهم و إن كانوا كفّارا.

[۲۶۵۲]5 ۱-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الحسن بن علىّ الوشّاء،عن علىّ بن أبى حمزه،عن أبى بصير قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:من أكل مال أخيه ظلما و لم يردّه إليه أكل جذوه من النّار يوم القيامه

[۲۶۵۳]6 ۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن طلحه بن زيد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

العامل بالظّلم و المعين له و الرّاضى به شركاء،ثلاثتهم.

[2654]۱۷-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن هشام بن سالم قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ العبد ليكون مظلوما فما يزال يدعو حتّى يكون ظالما.

آغاز سخن کرده،فرمودند:هرکس بیداد کند خداوند کسی را بر او چیره می کند که به او بیداد کند[یا بر فرزندش]یا بر فرزند فرزندش.او گفته که من عرض کردم:

او بیداد می کند و خدا بیدادگر را بر فرزندش یا بر فرزند فرزندش چیره می کند؟

حضرت فرمودند:خداوند عزّتمند می فرماید:«کسانی که وقتی پس از خودشان فرزندان ناتوان می گذارند،بر آنان می ترسند،باید بترسند و از خدا پروا کرده،سخن استواری بگویند.»[نساء(4):۹]

[۲۶۵۱]4 ۱-اسحاق عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که همانا خداوند شکوهمند به پیامبری از پیامبرانش در سرزمین ستمگری از ستمگران وحی کرد که به نزد آن ستمگر برو و به او بگو:من تو را برای خون ریختن و مال گرفتن به کار نگمارده ام.همانا تو را به کار گماردم تا فریاد ستمدیدگان را از من بازداری؛ زیرا من شکایت آنان را وانمی گذارم،اگرچه کافر باشند.

[۲۶۵۲]5 ۱-ابو بصیر گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکس مال برادرش را به بیداد بخورد و به او بازنگرداند،در روز قیامت پاره ای از آتش را می خورد.

[۲۶۵۳]6 ۱-طلحۀ زید روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:بیدادگر و یاری رسان و خرسند به آن شریکان همدیگرند.

[۲۶۵۴]۷ ۱-هشام سالم گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:همانا بنده گاهی ستمدیده است آن گاه پیوسته دعا می کند تا بیدادگر می شود.

[2655]۱۸-عدّه من أصحابنا:عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن أبى نهشل،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال:من عذر ظالما بظلمه سلّط اللّه عليه من يظلمه فإن دعا لم يستجب له و لم يأجره اللّه على ظلامته.

[2656]۱۹-عنه،عن محمّد بن عيسى،عن إبراهيم بن عبد الحميد،عن علىّ بن أبى حمزه،عن أبى بصير،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال:ما انتصر اللّه من ظالم إلاّ بظالم،و ذلک قوله عزّ و جلّ:و كَذٰلِکَ نُوَلِّى بَعْضَ الظّٰالِمِينَ بَعْضاً.

[2657] ۲۰-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من ظلم أحدا ففاته فليستغفر اللّه له فإنّه كفّاره له.

[2658] ۲۱-أحمد بن محمّد الكوفىّ،عن إبراهيم بن الحسين،عن محمّد بن خلف،عن موسى بن إبراهيم المروزىّ،عن أبى الحسن موسى عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من أصبح و هو لا يهمّ بظلم أحد غفر اللّه له ما اجترم.

[2659]۲۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسن بن محبوب،عن علىّ بن أبى حمزه،عن أبى بصير قال:

دخل رجلان على أبى عبد اللّه عليه السّلام فى مداراه بينهما و معامله،فلمّا أن سمع كلامهما قال:أما إنّه ما ظفر أحد بخير من ظفر بالظّلم أما إنّ المظلوم يأخذ من دين الظّالم أكثر ممّا يأخذ الظّالم من مال المظلوم،ثمّ قال:من يفعل الشّرّ بالنّاس فلا ينكر الشّرّ إذا فعل به أما إنّه إنّما يحصد ابن آدم ما يزرع و ليس يحصد أحد من المرّ حلوا و لا من الحلو مرّا فاصطلح الرّجلان قبل أن يقوما.

[2655]۱۸-عبد اللّه سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس برای بیدادگری عذر آورد خداوند کسی را بر او چیره می کند که به او بیداد کند.آن گاه اگر دعا کند مستجاب نشود و خداوند بر شکایتش او را پاداش ندهد.

[2656]۱۹-ابو بصیر روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:خداوند جز به سبب بیدادگر از بیدادگران انتقام نمی گیرد و این سخن خداوند است که فرمود:

«و چنین برخی بیدادگران را به برخی دیگر وا می گذاریم.»[انعام(6):۱۲۹]

[2657]۲۰-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هرکس به دیگری بیداد کرده و او را نیافت تا جبران کند،برایش از خدا آمرزش بخواهد تا کفّارۀ بیدادش باشد.

[2658]۲۱-موسی بن ابراهیم مروزی از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هرکس صبح کند و آهنگ بیداد به کسی نکند،آنچه گناه بکند خدایش می آمرزد.

[2659]۲۲-ابو بصیر روایت کرده که دو مرد دربارۀ دعوایی در معامله شان به خدمت حضرت صادق علیه السّلام آمدند و چون حضرت سخن هر دو را شنید فرمود:

هان که هیچ کسی به خیر نمی رسد چنان که کسی به سبب ستم به آن می رسد.هان که همانا ستمدیده بسیار بیش از مالی که ستمگر از او گرفته از دین ستمگر می گیرد.سپس فرمودند:هرکس با مردم بدی کند،چون با خود او شود آن بدی، زشت نیست.هان که همانا پسر آدم آنچه بکارد،می درود،و هیچ کسی نه از تلخی،شیرینی درویده و نه از شیرینی،تلخی می درود.در این هنگام آن دو مرد پیش از آن که برخیزند،باهم آشتی کردند.

[٢٦٦٠]٢٣-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من خاف القصاص كفّ عن ظلم النّاس.

باب اتّباع الهوى

[٢٦٦١]١-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن محبوب، عن أبى محمّد الوابشىّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:احذروا أهواءكم كما تحذرون أعداءكم،فليس شىء أعدى للرّجال من اتّباع أهوائهم و حصائد ألسنتهم.

[٢٦٦٢]٢-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن عبد اللّه بن القاسم،عن أبى حمزه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:يقول اللّه عزّ و جلّ:و عزّتى و جلالى و عظمتى و كبريائى و نورى و علوّى و ارتفاع مكانى لا يؤثر عبد هواه على هواى إلاّ شتّتّ عليه أمره و لبّست عليه دنياه و شغلت قلبه بها و لم أوته منها إلاّ ما قدّرت له،و عزّتى و جلالى و عظمتى و نورى و علوّى و ارتفاع مكانى لا يؤثر عبد هواى على هواه إلاّ استحفظته ملائكتى و كفّلت السّماوات و الأرضين رزقه و كنت له من وراء تجاره كلّ تاجر و أتته الدّنيا و هى راغمه.

[٢٦٦٣]٣-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الوشّاء،عن عاصم بن حميد،عن أبى حمزه،عن يحيى بن عقيل قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:إنّما أخاف عليكم اثنتين:اتّباع الهوى و طول الأمل، أمّا اتّباع الهوى،فإنّه يصدّ عن الحقّ و أمّا طول الأمل،فينسى الآخره.

[۲۶۶۰]۲۳-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هرکس از قصاص بهراسد از بیدادکردن به مردم دست می شوید.

پیروی هوس

[۲۶۶۱]۱-ابو محمّد وابشی گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:از هوس هاتان حذر کنید،چنان که از دشمنانتان حذر می کنید؛زیرا برای مردم هیچ چیزی دشمن تر از پیروی هوس هاشان و حاصل زبان هاشان نیست.

[۲۶۶۲]۲-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خداوند عزّتمند می فرماید:سوگند به عزّت و شکوه و عظمت و بزرگی و نور و بلندی و والایی ام،هیچ بنده ای هوسش را به هوس من پیش نمی اندازد جز این که کارش را آشفته،دنیایش را پریشان و دلش را مشغول می کنم و به او جز آنچه مقدّر کرده ام،نمی دهم،و سوگند به عزّت و شکوه و عظمت و نور و بلندی و والایی ام هیچ بنده ای هوس مرا به هوس خودش پیش نمی اندازد جز این که فرشتگانم را نگاهبانان او قرار داده،آسمان ها و زمین را برای روزی اش به کار می گمارم و در پشت دادوستدش با هر تاجری قرار می گیرم آن گاه دنیا در حالی که از او روگردان است به سویش می رود.

[۲۶۶۳]۳-یحیای عقیل روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:من بر شما از دو چیز می ترسم:پیروی هوس و آرزوی دراز؛زیرا پیروی هوس از حقّ باز می دارد و آرزوی دراز آخرت را می خراموشاند.

[۲۶۶۴]4-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن محمّد بن الحسن بن شمّون،عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن الأصمّ،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال:

قال لی أبو الحسن علیه السّلام:اتّق المرتقی السّهل إذا کان منحدره وعرا.قال:و کان أبو عبد اللّه علیه السّلام یقول:لا تدع النّفس و هواها فإنّ هواها[فی]ردها و ترک النّفس و ما تهوی أذاها،و کفّ النّفس عمّا تهوی دواها.

باب المکر و الغدر و الخدیعه

[۲۶۶۵]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن هشام بن سالم، رفعه قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام:لو لا أنّ المکر و الخدیعه فی النّار لکنت أمکر النّاس.

[۲۶۶۶]۲-علیّ،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:یجیء کلّ غادر-یوم القیامه- بإمام مائل شدقه حتّی یدخل النّار و یجیء کلّ ناکث بیعه إمام أجذم حتّی یدخل النّار.

[۲۶۶۷]۳-عنه،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:لیس منّا من ماکر مسلما.

[۲۶۶۸]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن یحیی،عن طلحه بن زید،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سألته عن قریتین من أهل الحرب لکلّ واحده منهما ملک علی حده،اقتتلوا ثمّ اصطلحوا،ثمّ إنّ أحد الملکین غدر بصاحبه فجاء إلی المسلمین فصالحهم علی أن یغزو معهم تلک المدینه؟فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:لا ینبغی

للمسلمين أن يغدروا و لا يأمروا بالغدر و لا يقاتلوا مع الّذين غدروا و لكنّهم يقاتلون

ص :۳4

[۲۶۶۴]4-عبد الرّحمان حجّاج گفت:حضرت ابو الحسن علیه السّلام به من فرمودند:

از بالا رفتن آسان پروا کن اگر فرو آمدنش دشوار است.راوی گفته است که حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:نفس را با هوسش را رها نکن؛ زیرا هوس نفس، نابودی آن است و رها کردن نفس با آنچه می خواهد،آزار آن.در حالی که بازداشتن نفس از آنچه هوس می کند،دوای آن است.

فریفتن،خیانت و نیرنگ

[۲۶۶۵]۱-هشام سالم حدیثی را به امیر مؤمنان علیه السّلام رسانده که فرموده اند:اگر فریب و نیرنگ در دوزخ نبودند من فریبکارترین مردم می شدم.

[۲۶۶۶]۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:در روز قیامت هر خیانت کاری با پیشوایی کج دهان می آید و به دوزخ می رود و هر پیمان شکنی با امامی دست بریده می آید و به دوزخ می رود.

[۲۶۶۷]۳-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:از ما نیست کسی که مسلمانی را بفریبد.

[۲۶۶۸]4-طلحۀ زید گفت:از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ دو شهر از کافران حربی پرسیدم:هرکدام از شهر یاران آن دو شهر باهم می جنگند و سپس صلح می کنند.آن گاه یکی از آن دو دیگری را فریب داده،به نزد مسلمانان می آید و با آنان پیمان می بندد که به همراه ایشان با آن شهر بجنگد؟حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

برای مسلمانان سزاوار نیست که خیانت کنند و به خیانت فرمان دهند و همراه با

المشركين حيث وجدوهم و لا يجوز عليهم ما عاهد عليه الكفّار.

[۲۶۶۹]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن الحسن بن شمّون،عن عبد اللّه بن عمرو بن الأشعث،عن عبد اللّه بن حمّاد الأنصاریّ،عن یحیی بن عبد اللّه بن الحسن،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:یجیء کلّ غادر بإمام یوم القیامه مائلا شدقه حتّی یدخل النّار.

[۲۶۷۰]6-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن علیّ بن أسباط،عن عمّه یعقوب بن سالم،عن أبی الحسن العبدیّ،عن سعد بن طریف،عن الأصبغ بن نباته قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام ذات یوم و هو یخطب علی المنبر بالکوفه:یا أیّها النّاس لو لا کراهیه الغدر کنت من أدهی النّاس،ألا إنّ لکلّ غدره فجره و لکلّ فجره کفره،ألا و إنّ الغدر و الفجور و الخیانه فی النّار.

باب الکذب

[۲۶۷۱]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن علیّ بن الحکم،عن إسحاق بن عمّار،عن أبی النّعمان قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام:یا أبا النّعمان لا تکذب علینا کذبه فتسلب الحنیفیّه،و لا تطلبنّ أن تکون رأسا فتکون ذنبا،و لا تستأکل النّاس بنا فتفتقر،فإنّک موقوف لا محاله و مسئول،فإن صدقت صدّقناک و إن کذبت کذّبناک.

[۲۶۷۲]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعیل بن مهران،عن سیف بن عمیره،عمّن حدّثه،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

کان علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما یقول لولده:اتّقوا الکذب،الصّغیر

کسانی که خیانت می کنند،بجنگند.آنان با مشرکان می جنگند هرکجا که ایشان را بیابند.و برای آنان اهمّیتی ندارد آنچه کافران بر آن پیمان بسته اند.

[۲۶۶۹]5-عبد اللّه حسن از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:در روز قیامت هر خیانت کاری با پیشوایی کج دهان می آید و به دوزخ می رود.

[۲۶۷۰]6-اصبغ نباته روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام روزی بر منبر کوفه خطبه ای خواند و فرمود ای مردم اگر خیانت زشت نبود من از زیرک ترین مردمان بودم.همانا برای هر خیانتی گناهی است و برای هر گناهی،کفری است.

هان که خیانت و گناه و فریب کاری در دوزخ اند.

دروغ

[۲۶۷۱]۱-ابو نعمان گفته است:حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:ای ابو نعمان بر ما یک دروغ هم نبند.که دین از تو گرفته می شود.و هیچ گاه نخواه سرباشی که دم می گردی.و به سب ما مردم را نخور که نیازمند می شوی؛زیرا روزی به ناچار تو را می ایستانند و بازخواست می شوی.که اگر راست بگویی ما تو را تصدیق کنیم و اگر دروغ بگویی تکذیب می کنیم.

[۲۶۷۲]۲-مردی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام به فرزندانش می فرمود:از دروغ پروا کنید.از کوچک و بزرگ آن و در هر جدّی

منه و الكبير فى كلّ جدّ و هزل،فإنّ الرّجل إذا كذب فى الصّغير اجترى على الكبير أما علمتم أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قال:ما يزال العبد يصدق حتّى يكتبه اللّه صدّيقا و ما يزال العبد يكذب حتّى يكتبه اللّه كذّابا.

[٢٦٧٣]٣-عنه،عن عثمان بن عيسى،عن ابن مسكان،عن محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ جعل للشّرّ أقفالا و جعل مفاتيح تلك الأقفال الشّراب،و الكذب شرّ من الشّراب.

[٢٦٧4]4-عنه،عن أبيه،عمّن ذكره،عن محمّد بن عبد الرّحمن بن أبى ليلى، عن أبيه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ الكذب هو خراب الإيمان.

[٢٦٧5]5-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،و علىّ بن محمّد،عن صالح بن أبى حمّاد،جميعا عن الوشّاء،عن أحمد بن عائذ،عن أبى خديجه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

الكذب على اللّه و على رسوله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من الكبائر.

[٢٦٧6]6-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم،عن أبان الأحمر،عن فضيل بن يسار،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ أوّل من يكذّب الكذّاب اللّه عزّ و جلّ،ثمّ الملكان اللّذان معه،ثمّ هو يعلم أنّه كاذب.

[٢٦٧٧]٧-علىّ بن الحكم،عن أبان،عن عمر بن يزيد قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ الكذّاب يهلك بالبيّنات و يهلك أتباعه بالشّبهات.

و شوخی ای؛زیرا شخص وقتی در موضوع کوچکی دروغ می گوید به دروغ گفتن در موضوع بزرگ گستاخ می شود.مگر نمی دانید که رسول خدا فرمودند:

وقتی بنده ای هماره راست گوید خدا او را از راست گویان می نویسد و هرگاه بنده ای هماره دروغ گوید خدا او را از دروغ گویان می نویسد.

[۲۶۷۳]۳-محمّد مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:همانا خداوند عزّتمند برای بدی،قفل هایی نهاده که کلید آن قفل ها شراب است.ولی دروغ بدتر از شراب است.

[۲۶۷4]4-عبد الرّحمان ابو لیلی روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:

همانا دروغ،خرابی ایمان است.

[۲۶۷5]5-ابو خدیجه روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:دروغ بستن به خدا و به رسولش از گناهان کبیره است.

[۲۶۷6]6-فضیل یسار روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:همانا نخستین کسی که دروغ گو را تکذیب می کند،خداوند شکوهمند است.سپس دو فرشته ای که با او بوده اند.و سپس خودش می فهمد که او دروغ گو است.

[۲۶۷۷]۷-عمر یزید گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:همانا دروغ گو با برهان هلاک می شود و پیروانش با شبهات.

[۲۶۷۸]۸-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن أبى نجران،عن معاويه بن وهب قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ آيه الكذّاب بأن يخبرک خبر السّماء و الأرض و المشرق و المغرب فإذا سألته عن حرام اللّه و حلاله لم يكن عنده شىء.

[۲۶۷۹]۹-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن منصور بن يونس،عن أبى بصير قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ الكذبه لتفطّر الصّائم،قلت:و أيّنا لا يكون ذلک منه؟ !قال:ليس حيث ذهبت إنّما ذلک الكذب على اللّه و على رسوله و على الأئمّه صلوات اللّه عليه و عليهم.

[۲۶۸۰]۱۰-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن بعض أصحابه،رفعه إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ذكر الحائک لأبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه ملعون فقال:إنّما ذاک الّذى يحوک الكذب على اللّه و على رسوله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

[۲۶۸۱]۱۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن أبيه،عن القاسم بن عروه،عن عبد الحميد الطّائىّ،عن الأصبغ بن نباته قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:لا يجد عبد طعم الإيمان حتّى يترک الكذب هزله و جدّه.

[۲۶۸۲]۱۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:الكذّاب هو الّذى يكذب فى الشّىء؟ قال:لا،ما من أحد إلاّ يكون ذلک منه و لكنّ المطبوع على الكذب.

[۲۶۷۸]۸-معاویۀ وهب گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:همانا نشانۀ دروغ گو این است که از اخبار آسمان و زمین و خاور و باختر سخن می گوید ولی دربارۀ حرام و حلال خدا از او بپرسی چیزی ندارد که بگوید.

[۲۶۷۹]۹-ابو بصیر گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:همانا یک دروغ روزۀ روزه دار را باطل می کند.من عرض کردم:ولی در کدام یک از ما دروغ نیست؟ !فرمودند:چنان نیست که تو فکر می کنی.مقصود من دروغ بستن به خدا و فرستاده اش و به امامان-درود خدا بر او و بر آنان-است.

[۲۶۸۰]۱۰-یکی از اصحاب حدیثی بریده سند روایت کرده که در نزد حضرت صادق علیه السّلام گفته شد:سخن بافت نفرین شده است.حضرت فرمودند:

همانا نفرین شده کسی است که به خدا و فرستاده اش سخن ببافد.

[۲۶۸۱]۱۱-اصبغ نباته روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:هیچ بنده ای تا دروغ را رها نکند چه به شوخی و چه به جدّ مزۀ ایمان را نمی چشد.

[۲۶۸۲]۱۲-عبد الرّحمان حجّاج گفت:از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم:

دروغ گو کسی است که دربارۀ چیزی دروغ می گوید؟فرمودند:نه،کسی نیست که چیزی از دروغ در او نباشد،بلکه دروغ گو کسی است که بر دروغ سرشته شده باشد.

[۲۶۸۳]۱۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبی عبد اللّه،عن الحسن بن ظریف،عن أبیه،عمّن ذکره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال عیسی ابن مریم علیهما السّلام:من کثر کذبه ذهب بهاؤه.

[۲۶۸4]۱4-عنه،عن عمرو بن عثمان،عن محمّد بن سالم،رفعه قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام:ینبغی للرّجل المسلم أن یجتنب مواخاه الکذّاب، فإنّه یکذب حتّی یجیء بالصّدق فلا یصدّق.

[۲۶۸5]۱5-عنه،عن ابن فضّال،عن إبراهیم بن محمّد الأشعریّ،عن عبید بن زراره قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:إنّ ممّا أعان اللّه[به]علی الکذّابین النّسیان.

[۲۶۸6]۱6-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن أبی یحیی الواسطیّ،عن بعض أصحابنا،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

الکلام ثلاثه:صدق و کذب و إصلاح بین النّاس قال:قیل له:جعلت فداک ما الإصلاح بین النّاس؟قال:تسمع من الرّجل کلاما یبلغه فتخبث نفسه فتلقاه فتقول:سمعت من فلان قال فیک من الخیر کذا و کذا،خلاف ما سمعت منه.

[۲۶۸۷]۱۷-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر،عن حمّاد بن عثمان،عن الحسن الصّیقل قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:إنّا قد روّینا عن أبی جعفر علیه السّلام فی قول یوسف علیه السّلام:

أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسٰارِقُونَ ؟فقال:و اللّه ما سرقوا و ما کذب،و قال إبراهیم علیه السّلام: بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هٰذٰا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ کٰانُوا یَنْطِقُونَ ؟فقال:و اللّه ما فعلوا و ما کذب،قال:فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:ما عندکم فیها یا صیقل؟قال:فقلت:

ما عندنا فیها إلاّ التّسلیم،قال:فقال:إنّ اللّه أحبّ اثنین و أبغض اثنین أحبّ

[۲۶۸۳]۱۳-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که عیسای مریم علیه السّلام فرمودند:هرکس دروغش بسیار شود،ارجش از میان می رود.

[۲۶۸4]۱4-محمّد سالم حدیثی را به امیر مؤمنان علیه السّلام رسانده که فرموده اند:

برای مرد مسلمان سزاوار است که از برادری با دروغ گو دوری کند؛زیرا او دروغ می گوید و چون راست بگوید پذیرفته نمی شود.

[۲۶۸5]۱5-عبید زراره گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:همانا از چیزهایی که خدا به سبب آن دروغ گو را یاری می کند،فراموشی است.

[۲۶۸6]۱6-یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

سخن سه گونه است:راست،دروغ و آشتی دادن میان مردم.کسی به ایشان عرض کرد:جانم فدایت آشتی دادن میان مردم چیست؟فرمودند:از شخصی سخنی می شنوی که اگر به گوش او برسد،بددل می شود ولی چون تو او را ببینی، می گویی:از فلانی شنیدم که دربارۀ تو نیکی ها می گفت خلاف چیزی که از آن شخص شنیده بودی.

[۲۶۸۷]۱۷-حسن صیقل گفته است:به صورت صادق علیه السّلام عرض کردم:به ما روایت کرده اند که حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ این گفتار یوسف علیه السّلام«ای کاروانیان همانا شما دزد هستید.»فرمودند:به خدا سوگند که آنان چیزی ندزدیدند و او هم دروغ نگفت.و دربارۀ گفتار ابراهیم علیه السّلام:«بلکه بزرگ ایشان آن کار کرده است.

خودتان از آنان بپرسید اگر به سخن درمی آیند.»[انبیا(۲۱):۶۳]فرمودند:به خدا سوگند که آنان نکردند و او نیز دروغ نگفت.حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:ای صیقل نظر شما چیست؟من عرض کردم:ما تسلیم هستیم.حضرت فرمودند:

همانا خدا دو چیز را دوست دارد و دو چیز را دشمن.خرامان رفتن در برابر

ص :٤٣

الخطر فيما بين الصّفّين و أحبّ الكذب فى الإصلاح و أبغض الخطر فى الطّرقات و أبغض الكذب فى غير الإصلاح،إنّ إبراهيم عليه السّلام إنّما قال: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هٰذٰا إراده الإصلاح و دلاله على أنّهم لا يفعلون،و قال يوسف عليه السّلام إراده الإصلاح.

[٢۶٨٨]١٨-عنه،عن أبيه،عن صفوان،عن أبى مخلد السّرّاج،عن عيسى بن حسّان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:كلّ كذب مسئول عنه صاحبه يوما إلاّ[كذبا] فى ثلاثه:رجل كائد فى حربه فهو موضوع عنه،أو رجل أصلح بين اثنين يلقى هذا،بغير ما يلقى به هذا يريد بذلک الإصلاح ما بينهما،أو رجل وعد أهله شيئا و هو لا يريد أن يتمّ لهم.

[٢۶٨٩]١٩-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن عبد اللّه بن المغيره،عن معاويه بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

المصلح ليس بكذّاب.

[٢۶٩٠] ٢٠-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن عبد اللّه بن يحيى الكاهلىّ،عن محمّد بن مالک،عن عبد الأعلى مولى آل سام قال:حدّثنى أبو عبد اللّه عليه السّلام بحديث،فقلت له:

جعلت فداک أليس زعمت لى السّاعه كذا و كذا؟فقال:لا،فعظم ذلک علىّ،فقلت:بلى و اللّه زعمت،فقال:لا و اللّه ما زعمته،قال:فعظم علىّ فقلت:جعلت فداک بلى و اللّه قد قلته،قال:نعم قد قلته أما علمت أنّ كلّ زعم فى القرآن كذب.

[٢۶٩١] ٢١-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،

صف دشمن و دروغ در اصلاح را دوست می دارد ولی خرامان رفتن در راه ها و دروغ در جز اصلاح را دشمن می دارد.همانا ابراهیم علیه السّلام به جهت اصلاح و نشان دادن عدم توانایی آن ها بر سخن گفتن بود که فرمود:«بلکه آن کار را این بزرگ شان انجام داد.»و یوسف علیه السّلام نیز به قصد اصلاح آن سخن را گفت.

[۲۶۸۸]۱۸-عیسای حسّان گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

روزی از صاحب هر دروغی بازخواست می شود مگر در سه مورد:مردی که در جنگ خود نیرنگ می زند که این دروغ از او برداشته شده است و مردی که میان دو نفر آشتی اندازد،با این چیزی بگوید و با دیگری چیز دیگر،و از این کار آشتی میان آن دو را قصد کند.و مردی که به خانواده اش وعده می دهد ولی نمی خواهد آن را به انجام برساند.

[۲۶۸۹]۱۹-معاویهٔ عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

اصلاح گر،دروغ گو نیست.

[۲۶۹۰] ۲۰-عبد الأعلی هم پیمان خاندان سام گفت:حضرت صادق علیه السّلام حدیثی به من فرمود و من عرض کردم:جانم فدایت آیا هم اکنون دربارهٔ من چنین و چنان گمان نکردی.فرمودند:نه.برای من گران آمد،پس عرض کردم:

چرا به خدا سوگند گمان کردید.فرمودند:نه به خدا سوگند من چنین گمانی نکردم.این بر من گران آمد و عرض کردم:جانم فدایت چرا به خدا سوگند چنین فرمودی.فرمودند:بله من این را گفتم مگر نمی دانی که هر گمانی در قرآن دروغ است.

[۲۶۹۱] ۲۱-ابو اسحاق خراسانی روایت کرده که امیر مؤمنان-درود خدا بر او-

عن أبی إسحاق الخراسانیّ قال:

کان أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه یقول:إیّاکم و الکذب،فإنّ کلّ راج طالب و کلّ خائف هارب.

[۲۶۹۲]۲۲-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن الحجّال،عن ثعلبه،عن معمر بن عمرو،عن عطاء،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:لا کذب علی مصلح،ثمّ تلا: أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسٰارِقُونَ ثمّ قال:و اللّه ما سرقوا و ما کذب،ثمّ تلا: بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هٰذٰا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ کٰانُوا یَنْطِقُونَ ثمّ قال:و اللّه ما فعلوه و ما کذب.

باب ذی اللّسانین

[۲۶۹۳]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن سنان،عن عون القلانسیّ،عن ابن أبی یعفور،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من لقی المسلمین بوجهین و لسانین جاء یوم القیامه و له لسانان من نار.

[۲۶۹۴]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عیسی،عن أبی شیبه،عن الزّهریّ،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

بئس العبد عبد یکون ذا وجهین و ذا لسانین،یطری أخاه شاهدا و یأکله غائبا،إن أعطی حسده و إن ابتلی خذله.

[۲۶۹۵]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن علیّ بن أسباط،عن عبد الرّحمن بن حمّاد،رفعه قال:

قال اللّه تبارک و تعالی لعیسی ابن مریم علیه السّلام:یا عیسی لیکن لسانک فی السّرّ و العلانیه لسانا واحدا و کذلک قلبک،إنّی أحذّرک نفسک و کفی بی

می فرمود:از دروغ بپرهیزید؛زیرا هر امیدواری،جوینده است و هر ترسانی، گریزان.

[۲۶۹۲]۲۲-عطا از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

بر اصلاح گر دروغی نیست.سپس این آیه را خواندند:«ای کاروانیان همانا شما دزدید.»و فرمودند:به خدا سوگند آنان چیزی ندزدیدند و او هم دروغ نگفت.

سپس این آیه را خواندند:«بلکه بزرگ ایشان این کار کرده است از آنان بپرسید اگر به سخن درمی آیند.»و فرمودند:به خدا سوگند او آن کار را نکرد و او نیز دروغ نگفت.

دوزبانی

[۲۶۹۳]۱-ابن ابو یعفور روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

هرکس مسلمانان را با دو چهره و دو زبان دیدار کند در روز قیامت در حالی وارد می شود که دو زبان آتشین دارد.

[۲۶۹۴]۲-زهری روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:چه بندهٔ بدی است بنده ای که دارای دو چهره و دو زبان باشد.برادر را در حضورش بستاید و در غیابش بخورد.اگر عطایی به او شود،حسد ورزد و اگر گرفتار شود، تنهایش بگذارد.

[۲۶۹۵]۳-عبد الرّحمان حمّاد حدیثی بریده سند روایت کرده که خداوند پاک و والا به عیسای مریم علیهم السّلام فرمود:ای عیسی زبانت در نهان و در آشکار یک زبان باشد و همین طور دلت.من تو را از نفس خودت برحذر می دارم و همین بس که من

خبيرا،لا يصلح لسانان فى فم واحد و لا سيفان فى غمد واحد و لا قلبان فى صدر واحد،و كذلک الأذهان.

باب الهجره

[۲۶۹۶]۱-الحسين بن محمّد،عن جعفر بن محمّد،عن القاسم بن الرّبيع،و عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،رفعه،قال فى وصيّه المفضّل:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:لا يفترق رجلان على الهجران إلاّ استوجب أحدهما البراءه و اللّعنه و ربّما استحقّ ذلک كلاهما،فقال له معتّب:جعلنى اللّه فداک هذا الظّالم فما بال المظلوم؟قال:لأنّه لا يدعو أخاه إلى صلته و لا يتغامس له عن كلامه،سمعت أبى يقول:إذا تنازع اثنان فعازّ أحدهما الآخر فليرجع المظلوم إلى صاحبه حتّى يقول لصاحبه:أى أخى أنا الظّالم،حتّى يقطع الهجران بينه و بين صاحبه،فإنّ اللّه تبارک و تعالى حكم عدل يأخذ للمظلوم من الظّالم.

[۲۶۹۷]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،و محمّد بن إسماعيل،عن الفضل بن شاذان،عن ابن أبى عمير،عن هشام بن الحكم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:لا هجره فوق ثلاث.

[۲۶۹۸]۳-حميد بن زياد،عن الحسن بن محمّد بن سماعه،عن وهيب بن حفص،عن أبى بصير قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الرّجل يصرم ذوى قرابته ممّن لا يعرف الحقّ؟ قال:لا ينبغى له أن يصرمه.

[۲۶۹۹]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن حديد، عن عمّه مرازم بن حكيم قال:

آگاه باشم.که نه دو زبان در یک دهان شایسته است،نه دو شمشیر در یک غلاف و نه دو قلب در یک سینه.و همین طور است چندین اندیشه که در یک سر نمی گنجد.

قهر و جدائی

[۲۶۹۶]۱-در وصیّت مفضّل آمده است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:دو شخص به قصد بریدن از هم جدا نمی شوند مگر این که یکی از آن دو سزاوار بیزاری و نفرین می شود و چه بسا هر دو سزاوار آن گردند.

معتّب به ایشان عرض کرد:خدا مرا فدای شما کند یکی که ستمکار است.

هیچ،ولی گناه ستمدیده چیست؟فرمودند:زیرا او برادرش را به پیوستن فرا نمی خواند و سخنش را فراموش نمی کند.من شنیدم که پدرم می فرمود:وقتی دو تن باهم بستیزند و یکی از آن دو بر دیگری چیره شود باید ستمدیده به سوی رفیقش بازگشته،به او بگوید:بله برادر،من ستمکارم.تا جدایی میان او و رفیقش پایان یابد؛زیرا خداوند پاک و والا داوری عادل است که حق ستمدیده را از ستمکار می گیرد.

[۲۶۹۷]۲-هشام حکم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هیچ قهر و جدایی ای نباید بیشتر از سه روز باشد.

[۲۶۹۸]۳-ابو بصیر گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ شخصی پرسیدم که از خویشانش به جهت این که حقّ را نمی شناسند می برد؟فرمودند:شایسته نیست که از آنان ببرد.

[۲۶۹۹]4-مرازم حکیم گفته است:نزد حضرت صادق علیه السّلام مردی از اصحابمان

كان عند أبى عبد اللّه عليه السّلام رجل من أصحابنا يلقّب شلقان و كان قد صيّره فى نفقته و كان سيّى الخلق فهجره،فقال لى يوما:يا مرازم[و]تكلّم عيسى؟ فقلت:نعم،فقال:أصبت لا خير فى المهاجره.

[٢٧٠٠]5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن أبى سعيد القمّاط،عن داود بن كثير قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:قال أبى عليه السّلام:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:أيّما مسلمين تهاجرا فمكثا ثلاثا لا يصطلحان إلاّ كانا خارجين من الإسلام و لم يكن بينهما ولايه فأيّهما سبق إلى كلام أخيه كان السّابق إلى الجنّه يوم الحساب.

[٢٧٠١]6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن ابن أذينه،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ الشّيطان يغرى بين المؤمنين ما لم يرجع أحدهم عن دينه،فإذا فعلوا ذلک استلقى على قفاه و تمدّد،ثمّ قال:فزت،فرحم اللّه امرأ ألّف بين وليّين لنا، يا معشر المؤمنين تألّفوا و تعاطفوا.

[٢٧٠٢]٧-الحسين بن محمّد،عن علىّ بن محمّد بن سعيد،عن محمّد بن مسلم،عن محمّد بن محفوظ،عن علىّ بن النّعمان،عن ابن مسكان،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا يزال إبليس فرحا ما اهتجر المسلمان،فإذا التقيا اصطكّت ركبتاه و تخلّعت أوصاله و نادى يا ويله،ما لقى من الثّبور.

باب قطيعه الرّحم

[٢٧٠٣]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن عمر بن أذينه،

سکونت داشت که لقبش شلقان بود و حضرت او را مأمور هزینه های خانه اش کرده بود ولی او بداخلاق بود و من از او قهر کرده بودم.روزی حضرت به من فرمودند:ای مرازم آیا با عیسی سخن می گویی؟من عرض کردم:بله.فرمودند:

کار درستی می کنی؛زیرا خیری در جدایی نیست.

[۲۷۰۰]5-داود کثیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پدرشان فرمودند:

رسول خدا فرمودند:هر دو مسلمانی که از یکدیگر جدا شوند و سه روز بر آن حال بمانند و آشتی نکنند-اگر از اسلام بیرون نروند و میان شان ولایتی نباشد- هرکدام از آن دو که به سخن گفتن با برادرش پیشی بگیرد در روز حساب به سوی بهشت پیشی می گیرد.

[۲۷۰۱]6-زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:همانا شیطان میان مؤمنان برای این که یکی از آنان از دین بیرون برود دشمنی می اندازد.و چون آنان با همدیگر دشمنی کنند به پشت می خوابد و خمیازه کشید،می گوید:موفّق شدم.پس خدا بیامرزد مردی را که میان دو دوست ما پیوند دهد.ای گروه مؤمنان با همدیگر بپیوندید و مهربان کنید.

[۲۷۰۲]۷-ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هماره ابلیس شادمان است وقتی که دو مسلمان از هم قهرند.ولی چون همدیگر را دیدار کنند زانوانش می لرزد و بندهای تنش از هم جدا شده،فریاد می زند:وای بر او که چه نابودی ای خواهد دید.

گسستن پیوند خویشاوندی و قطع رحم

[۲۷۰۳]۱-مسمع عبد الملک از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا

عن مسمع بن عبد الملک،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فی حدیث ألا إنّ فی التّباغض الحالقه،لا أعنی حالقه الشّعر و لکن حالقه الدّین

[4 ۲۷۰]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن علیّ،عن محمّد بن الفضیل،عن حذیفه بن منصور قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:اتّقوا الحالقه،فإنّها تمیت الرّجال،قلت:و ما الحالقه؟ قال:قطیعه الرّحم.

[5 ۲۷۰]۳-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن عثمان بن عیسی،عن بعض أصحابنا،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قلت له:إنّ إخوتی و بنی عمّی قد ضیّقوا علیّ الدّار و ألجئونی منها إلی بیت و لو تکلّمت أخذت ما فی أیدیهم،قال:فقال لی:اصبر،فإنّ اللّه سیجعل لک فرجا قال:فانصرفت و وقع الوباء فی سنه إحدی و ثلاثین و[مائه]فماتوا و اللّه کلّهم فما بقی منهم أحد،قال:فخرجت فلمّا دخلت علیه قال:ما حال أهل بیتک؟قال قلت له:قد ماتوا و اللّه کلّهم،فما بقی منهم أحد،فقال:هو بما صنعوا بک و بعقوقهم إیّاک و قطع رحمهم بتروا أتحبّ أنّهم بقوا و أنّهم ضیّقوا علیک؟ قال:قلت:إی و اللّه.

[6 ۲۷۰]4-عنه،عن أحمد،عن الحسن بن محبوب،عن مالک بن عطیّه،عن أبی عبیده،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

فی کتاب علیّ علیه السّلام ثلاث خصال لا یموت صاحبهنّ أبدا حتّی یری و بالهنّ:

البغی و قطیعه الرّحم و الیمین الکاذبه،یبارز اللّه بها و إنّ أعجل الطّاعه ثوابا لصله الرّحم،و إنّ القوم لیکونون فجّارا فیتواصلون فتنمی أموالهم و یثرون

در حدیثی فرمودند:همانا در دشمنی با یکدیگر تراشیدنی است.مقصودم تراشیدن مو نیست بلکه تراشیدن دین است.

[4 ۲۷۰]۲-حذیفۀ منصور روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:از آن تراشنده پروا کنید؛زیرا مردان را می میراند.من عرض کردم:آن تراشنده چیست؟فرمودند:قطع رحم.

[5 ۲۷۰]۳-یکی از اصحاب گفته است:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:

برادران و پسرعموهایم خانه را بر من تنگ کرده،از آن خانه مرا به یک اتاق انداخته اند ولی من اگر به سخن درآیم آنچه در دستشان است می گیرم،او گفته است که حضرت به من فرمودند:شکیبا باش که خداوند برایت گشایشی خواهد نهاد.او گفته است:من بازگشتم آن گاه در سال[صد و]سی و یک وبا افتاد و به خدا سوگند همۀ ایشان مردند و یکی شان هم نماند.پس بیرون آمدم و چون به خدمت حضرت رفتم،فرمودند:حال خاندانت چگونه است؟من عرض کردم:

به خدا سوگند همه شان مردند و یکی شان هم نمانده است.فرمودند:این به سبب کاری است که با تو کردند.آنان به سبب بی حرمتی شان به تو و قطع رحم شان نابود شدند،آیا دوست داری که آنان می ماندند و بر تو تنگ می گرفتند؟من عرض کردم:آری به خدا سوگند.

[6 ۲۷۰]4-ابو عبیده روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:در کتاب علی علیه السّلام سه خصلت آمده که تا صاحبشان پیامد تلخ آن را نبیند نمی میرد:ستم، قطع رحم و سوگند دروغی که به سبب آن به جنگ خدا برود.و همانا شتابان ترین اطاعت از جهت پاداش،صلۀ رحم است.همانا مردمی گناهکارند ولی باهم صلۀ رحم می کنند و آن گاه مالشان رشد کرده،ثروتشان بسیار می شود.

و إنّ اليمين الكاذبه و قطيعه الرّحم لتذران الدّيار بلاقع من أهلها و تنقل الرّحم و إنّ نقل الرّحم انقطاع النّسل.

[۲۷۰۷]5-علىّ بن إبراهيم،عن صالح بن السّندىّ،عن جعفر بن بشير،عن عنبسه العابد قال:

جاء رجل فشكا إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام أقاربه،فقال له:اكظم غيظك و افعل، فقال:إنّهم يفعلون و يفعلون،فقال:أتريد أن تكون مثلهم فلا ينظر اللّه إليكم.

[۲۷۰۸]6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:لا تقطع رحمک و إن قطعتک.

[۲۷۰۹]7-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن أبيه رفعه،عن أبى حمزه الثّمالىّ قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام فى خطبته:أعوذ باللّه من الذّنوب الّتى تعجّل الفناء، فقام إليه عبد اللّه بن الكوّاء اليشكرىّ فقال:يا أمير المؤمنين أو تكون ذنوب تعجّل الفناء؟فقال:نعم ويلک قطيعه الرّحم،إنّ أهل البيت ليجتمعون و يتواسون و هم فجره فيرزقهم اللّه و إنّ أهل البيت ليتفرّقون و يقطع بعضهم بعضا فيحرمهم اللّه و هم أتقياء.

[۲۷۱۰]8-عنه،عن ابن محبوب،عن مالک بن عطيّه،عن أبى حمزه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:إذا قطّعوا الأرحام جعلت الأموال فى أيدى الأشرار.

و سوگند دروغ و قطع رحم سرزمین ها را از اهل آن خالی می کند و خویشاوندی را از جا برمی کند و همانا از جای برکندن خویشاوندی،بریده شدن نسل است.

[۲۷۰۷]5-عنبسۀ عابد روایت کرده که مردی در خدمت حضرت صادق علیه السّلام از خویشانش شکایت کرد.حضرت به او فرمود:خشمت را فروخور و هر کاری خواهی بکن.او عرض کرد:آنان چنین و چنان می کنند.حضرت فرمودند:آیا می خواهی مانند آنان گردی و خداوند به شما ننگرد؟

[۲۷۰۸]6-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:از خویشانت نبر اگرچه آنان از تو ببرند.

[۲۷۰۹]۷-ابو حمزۀ ثمالی روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام در خطبه ای فرمودند:به خدا پناه می برم از گناهانی که نابودی را به شتاب درمی آورند.

عبد اللّه بن کوّاء یشکری برخاسته،عرض کرد:ای امیر مؤمنان مگر گناهی هست که نابودی را به شتاب درآورد؟فرمودند:بله وای بر تو!آن گناه،قطع رحم است.

همانا خاندانی گرد هم می آیند و به یکدیگر یاری می رسانند و با این که گناهکارند خداوند روزی شان می رساند.ولی خاندانی از هم جدا می شوند و از همدیگر می برند و با این که پرهیزگارند خداوند محرومشان می کند.

[۲۷۱۰]۸-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:چون خویشاوندی قطع گردید،اموال در دست اشرار قرار داده شد.

باب العقوق

[۲۷۱۱]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن حديد بن حكيم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أدنى العقوق أفّ،و لو علم اللّه عزّ و جلّ شيئا أهون منه لنهى عنه.

[۲۷۱۲]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن عبد اللّه بن المغيره،عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:كن بارّا و اقتصر على الجنّه و إن كنت عاقّا[فظّا] فاقتصر على النّار.

[۲۷۱۳]۳-أبو علىّ الأشعرىّ،عن الحسن بن علىّ الكوفىّ،عن عبيس بن هشام،عن صالح الحذّاء،عن يعقوب بن شعيب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا كان يوم القيامه كشف غطاء من أغطيه الجنّه فوجد ريحها من كانت له روح من مسيره خمسمائه عام إلاّ صنف واحد،قلت:من هم؟قال:العاقّ لوالديه.

[۲۷۱4]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:فوق كلّ ذى برّ برّ،حتّى يقتل الرّجل فى سبيل اللّه،فإذا قتل فى سبيل اللّه فليس فوقه برّ،و إنّ فوق كلّ عقوق عقوقا حتّى يقتل الرّجل أحد والديه فإذا فعل ذلک فليس فوقه عقوق.

[۲۷۱5]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعيل بن مهران،عن سيف بن عميره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من نظر إلى أبويه نظر ماقت و هما ظالمان له،لم يقبل اللّه له صلاه.

[۲۷۱6]6-عنه،عن محمّد بن علىّ،عن محمّد بن فرات،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

ص :56

نافرمانی از پدر و مادر

[۲۷۱۱]۱-حدید حکم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:کم ترین نافرمانی از پدر و مادر،گفتن أفّ است.و اگر خداوند عزّتمند چیزی کم تر از اف گفتن می دانست از آن بازمی داشت.

[۲۷۱۲]۲-عبد اللّه مغیره از حضرت ابو الحسن علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:حرمت گزار باش و به بهشت قناعت کن و اگر بی حرمت و خشن باشی،به آتش قناعت کن.

[۲۷۱۳]۳-یعقوب شعیب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

چون روز قیامت شود پرده ای از پرده های بهشت کنار می رود و هر جانداری بوی آن را از فاصله ای پانصد ساله درمی یابد جز یک دسته از جانداران.من عرض کردم:چه کسانی؟فرمودند:نافرمانان از پدر و مادر.

[۲۷۱4]4-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:فرای نیکی هر نیکوکاری،نیکی ای هست.مگر وقتی که شخص در راه خدا کشته شود که چون در راه خدا کشته شود فراتر از او نیکی ای نیست.و همانا فراتر از هر نافرمانی،نافرمانی ای است مگر وقتی که شخصی یکی از والدین اش را بکشد که چون چنین کند فراتر از آن،نافرمانی ای نیست.

[۲۷۱5]5-سیف عمیره روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس خشمگینانه به پدر و مادرش بنگرد-اگرچه آنان به او ستم کرده باشند-خداوند نمازش را نمی پذیرد.

[۲۷۱6]6-محمّد فرات از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا در

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فى كلام له:إيّاكم و عقوق الوالدين،فإنّ ريح الجنّه توجد من مسيره ألف عام و لا يجدها عاقّ و لا قاطع رحم و لا شيخ زان و لا جارّ إزاره خيلاء،إنّما الكبرياء للّه ربّ العالمين.

[٢٧١٧]٧-عنه،عن يحيى،بن إبراهيم بن أبى البلاد السّلمىّ،عن أبيه،عن جدّه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لو علم اللّه شيئا أدنى من أفّ لنهى عنه و هو من أدنى العقوق و من العقوق أن ينظر الرّجل إلى والديه فيحدّ النّظر إليهما.

[٢٧١٨]٨-علىّ،عن أبيه،عن هارون بن الجهم،عن عبد اللّه بن سليمان، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ أبى نظر إلى رجل و معه ابنه يمشى و الابن متّكى على ذراع الأب،قال:

فما كلّمه أبى عليه السّلام مقتاله حتّى فارق الدّنيا.

[٢٧١٩]٩-أبو علىّ الأشعرىّ،عن أحمد بن محمّد،عن محسّن بن أحمد،عن أبان بن عثمان،عن حديد بن حكيم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أدنى العقوق أفّ،و لو علم اللّه أيسر منه لنهى عنه.

باب الانتفاء

[٢٧٢٠]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كفر باللّه من تبرّأ من نسب و إن دقّ.

[٢٧٢١]٢-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن أبى المغراء،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سخنی فرمودند:از نافرمانی کردن از پدر و مادر بپرهیزید.همانا بوی بهشت از فاصله ای هزار ساله دریافت می شود ولی نه نافرمان پدر و مادر و نه قطع رحم کننده و نه پیر زناکار و نه کسی که لباسش را متکبّرانه به زمین می کشد آن را درنمی یابند.که همانا بزرگی فقط برای خداوند،پروردگار جهانیان است.

[۲۷۱۷]۷-ابو بلاد سلمی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:اگر خداوند چیزی پایین تر از اف گفتن می دانست،از آن بازمی داشت.افّ گفتن کم ترین نافرمانی پدر و مادر است.و از نافرمانی است که مردی به پدر و مادرش تیز بنگرد.

[۲۷۱۸]۸-عبد اللّه سلیمان روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:پدرم مردی را به همراه پسرش دید که باهم راه می رفتند در حالی که پسر به بازوی پدرش تکیه کرده بود.پس پدرم علیه السّلام تا از دنیا رفت با آن پسر سخن نگفت؛چون از او بدش آمد.

[۲۷۱۹]۹-حدید حکیم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

کم ترین نافرمانی اف گفتن است و اگر خداوند کم تر از آن را می دانست،از آن بازمی داشت.

بیزاری جستن از نسب

[۲۷۲۰]۱-ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس از نسبی بیزاری جوید اگرچه ناچیز باشد،به خداوند کفر ورزیده است.

[۲۷۲۱]۲-ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس از

كفر باللّه من تبرّأ من نسب و إن دقّ.

[۲۷۲۲]۳-علىّ بن محمّد،عن صالح بن أبى حمّاد،عن ابن أبى عمير و ابن فضّال،عن رجال شتّى،عن أبى جعفر و أبى عبد اللّه عليهما السّلام أنّهما قالا:

كفر باللّه العظيم الانتفاء من حسب و إن دقّ.

باب من آذى المسلمين و احتقرهم

[۲۷۲۳]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن هشام بن سالم قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:قال اللّه عزّ و جلّ:ليأذن بحرب منّى من آذى عبدى المؤمن و ليأمن غضبى من أكرم عبدى المؤمن،و لو لم يكن من خلقى فى الأرض فيما بين المشرق و المغرب إلاّ مؤمن واحد مع إمام عادل لاستغنيت بعبادتهما عن جميع ما خلقت فى أرضى و لقامت سبع سماوات و أرضين بهما و لجعلت لهما من إيمانهما أنسا لا يحتاجان إلى أنس سواهما.

[۲۷۲۴]۲-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن ابن سنان،عن منذر بن يزيد،عن المفضّل بن عمر قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إذا كان يوم القيامه نادى مناد:أين الصّدود لأوليائى فيقوم قوم ليس على وجوههم لحم،فيقال:هؤلاء الّذين آذوا المؤمنين و نصبوا لهم و عاندوهم و عنّفوهم فى دينهم ثمّ يؤمر بهم إلى جهنّم.

[۲۷۲۵]۳-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن فضّال،عن ثعلبه بن ميمون،عن حمّاد بن بشير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:قال اللّه تبارک و تعالى:من أهان لى وليّا فقد أرصد لمحاربتى.

نسبی بیزاری جوید اگرچه ناچیز باشد به خداوند کفر ورزیده است.

[۲۷۲۲]۳-چند تن روایت کرده اند که حضرت باقر و حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:بیزاری جستن از نسب اگرچه ناچیز باشد،کفر به خدای عظیم است.

دربارۀ کسی که مسلمانان را آزار داده،خوارشان می کند

[۲۷۲۳]۱-هشام سالم گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید که خداوند عزّتمند فرموده است:هرکس بندۀ مؤمن مرا آزار کند به من اعلان جنگ کرده است و هرکس بندۀ مؤمن مرا گرامی بدارد از خشم من در امان است.و اگر از آفریدگانم در زمین میان خاور و باختر آن جز یک مؤمن به همراهی امامی عادل نبود،به بندگی شان از همۀ آنچه در زمینم آفریده بودم بی نیاز می شدم و هفت آسمان و زمین به سبب ایشان برپا می شدند و من از ایمانشان برای آن دو انسی قرار می دادم که به هیچ انس دیگری نیازمند نشوید.

[۲۷۲4]۲-مفضّل عمر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:چون روز قیامت شود منادی ای فریاد می زند:کجا هستند جلوگیران از دوستانم.آن گاه گروهی که بر چهره هاشان گوشتی نیست برمی خیزند پس گفته می شود:ایشان اند کسانی که مؤمنان را آزار کرده،دشمنی نشان داده،خیره سری کردند و به خاطر دینشان آنان را سرزنش کردند،سپس فرمان می آید که آنان را به دوزخ ببرند.

[۲۷۲5]۳-حمّاد بشیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:خداوند پاک و والا فرموده است:هرکس دوستی از دوستان مرا خوار کند،در کمین جنگ با من نشسته است.

[۲۷۲6]4-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس مؤمنی

[۲۷۲۶]4-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن الحسین بن عثمان،عن محمّد بن أبی حمزه،عمّن ذکره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من حقّر مؤمنا مسکینا أو غیر مسکین لم یزل اللّه عزّ و جلّ حاقرا له ماقتا، حتّی یرجع عن محقرته إیّاه.

[۲۷۲۷]5-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن النّعمان،عن ابن مسکان،عن معلّی بن خنیس قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:إنّ اللّه تبارک و تعالی یقول:من أهان لی ولیّا فقد أرصد لمحاربتی،و أنا أسرع شیء إلی نصره أولیائی.

[۲۷۲۸]6-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن ابن محبوب،عن هشام بن سالم،عن معلّی بن خنیس،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم قال اللّه عزّ و جلّ:قد نابذنی من أذلّ عبدی المؤمن.

[۲۷۲۹]۷-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،و أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،جمیعا عن ابن فضّال،عن علیّ بن عقبه، عن حمّاد بن بشیر قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:قال اللّه عزّ و جلّ:من أهان لی ولیّا فقد أرصد لمحاربتی و ما تقرّب إلیّ عبد بشیء أحبّ إلیّ ممّا افترضت علیه و إنّه لیتقرّب إلیّ بالنّافله حتّی أحبّه فإذا أحببته کنت سمعه الّذی یسمع به و بصره الّذی یبصر به و لسانه الّذی ینطق به و یده الّتی یبطش بها،إن دعانی أجبته و إن سألنی أعطیته،و ما تردّدت عن شیء أنا فاعله کتردّدی عن موت المؤمن،یکره الموت و أکره مساءته.

[۲۷۳۰]۸-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعیل بن

تهیدست یا جز آن را خوار کند،خداوند عزّتمند هماره خوارگر و دشمن او می گردد تا وقتی که دیگر از خوارکردن او بازگردد.

[۲۷۲۷]5-معلاّی خنیس گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید که خداوند پاک و والا فرموده است:هرکس دوستی از دوستان مرا خوار کند،در کمین جنگ با من نشسته است.و من به یاری کردن دوستانم شتابان ترین کس هستم.

[۲۷۲۸]6-معلاّی خنیس از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:خدای عزّتمند فرموده است:هرکس بندۀ مؤمن مرا خوار کند به ستیز با من برخاسته است.

[۲۷۲۹]۷-حمّاد بشیر گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید که رسول خدا فرموده است:خداوند عزّتمند فرمود:هرکس دوستی از دوستان مرا خوار کند،در کمین جنگ با من نشسته است.هیچ بنده ای با چیز محبوب تر از آنچه من بر او واجب کرده ام به من نزدیک نمی شود.همانا او با نافله به من نزدیک می شود تا من او را دوست بدارم.و چون من او را دوست بدارم گوشش می شوم تا با من بشنود و چشمش می شوم تا با من ببیند و زبانش می شوم تا با من سخن بگوید و دستش می شوم تا با من بگیرد،اگر مرا بخواند،پاسخش می دهم و اگر چیزی بخواهد،عطایش می کنم.من در چیزی که خودم انجام دهنده اش باشم تردید نمی کنم ولی در میراندن مؤمن تردید می کنم.او مرگ را نمی پسندد و من ناراحتی او را نمی پسندم.

[۲۷۳۰]۸-ابان تغلب از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که وقتی پیامبر گرامی

مهران،عن أبی سعید القمّاط،عن أبان بن تغلب،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

لمّا أسری بالنّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم قال:یا ربّ ما حال المؤمن عندک؟قال:یا محمّد من أهان لی ولیّا فقد بارزنی بالمحاربه و أنا أسرع شیء إلی نصره أولیائی و ما تردّدت عن شیء أنا فاعله کتردّدی عن وفاه المؤمن،یکره الموت و أکره مساءته،و إنّ من عبادی المؤمنین من لا یصلحه إلاّ الغنی و لو صرفته إلی غیر ذلک لهلک،و إنّ من عبادی المؤمنین من لا یصلحه إلاّ الفقر و لو صرفته إلی غیر ذلک لهلک و ما یتقرّب إلیّ عبد من عبادی بشیء أحبّ إلیّ ممّا افترضت علیه و إنّه لیتقرّب إلیّ بالنّافله حتّی أحبّه فإذا أحببته کنت إذا سمعه الّذی یسمع به و بصره الّذی یبصره به و لسانه الّذی ینطق به و یده الّتی یبطش بها إن دعانی أجبته و إن سألنی أعطیته.

[۲۷۳۱]۹-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن بعض أصحابه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من استذلّ مؤمنا و استحقره لقلّه ذات یده و لفقره شهره اللّه یوم القیامه علی رءوس الخلائق.

[۲۷۳۲]۱۰-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی،عن یونس،عن معاویه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:لقد أسری ربّی بی فأوحی إلیّ من وراء الحجاب ما أوحی و شافهنی[إلی]أن قال لی:یا محمّد،من أذلّ لی ولیّا فقد أرصدنی بالمحاربه،و من حاربنی حاربته،قلت:یا ربّ و من ولیّک هذا؟فقد علمت أنّ من حاربک حاربته،قال لی:ذاک من أخذت میثاقه لک و لوصیّک و لذرّیّتکما بالولایه.

به معراج رفت عرض کرد:پروردگارا حال مؤمن در نزد تو چگونه است؟ خداوند فرمود:ای محمّد هرکس دوستی از دوستان مرا خوار کند به من اعلان جنگ کرده است.و من به یاری دوستانم شتابان ترین کس هستم.من در چیزی که خودم کننده اش باشم تردید نمی کنم ولی در میراندن مؤمن تردید می کنم.او مرگ را نمی پسندد و من ناراحتی اش را نمی پسندم.همانا از میان بندگان مؤمنم کسانی هستند که چیزی جز توانگری سزاوارشان نیست و اگر آنان را جز به توانگری برگردانم نابود می شوند.و از میان بندگان مؤمنم کسانی هستند که چیزی جز نیازمندی سزاوارشان نیست و اگر او را جز به نیازمندی برگردانم نابود می شوند و هیچ بنده ای از بندگانم با چیزی محبوب تر از آنچه من بر او واجب کرده ام به من نزدیک نمی گردد.و همانا او با نافله به من نزدیک می گردد تا او را دوست بدارم و چون من او را دوست بدارم آن گاه گوش او می شوم تا با من بشنود و چشمش می شوم تا با من ببیند و زبانش می شوم تا با من سخن بگوید و دستش می شوم تا با من بگیرد.اگر مرا بخواند جوابش می دهم و اگر چیزی بخواهد عطایش می کنم.

[۲۷۳۱]۹-یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

هرکس مؤمنی را به جهت تهیدستی و نیازمندی اش خوار و حقیر بشمارد، خداوند او را در روز قیامت در برابر آفریدگان رسوا می کند.

[۲۷۳۲] ۱۰-معاویه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:پروردگارم مرا به معراج برد و آن گاه از پشت پردهٔ حجاب چیزهایی را به من وحی کرده،با من صحبت کرد تا فرمود:ای محمّد هرکس دوستی از دوستان مرا خوار کند،در کمین جنگ با من نشسته است.و هرکس با من بجنگد من با او می جنگم.من عرض کردم:پروردگارا این دوستان تو چه کسانی اند؟من می دانم که هرکس با تو بجنگد تو با او می جنگی.به من فرمود:دوستان من کسانی اند که از آنان برای ولایت تو و جانشین ات و فرزندانتان پیمان گرفته ام.

[۲۷۳۳]۱۱-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی،عن یونس،عن ابن مسکان،عن معلّی بن خنیس،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:قال اللّه عزّ و جلّ:من استذلّ عبدی المؤمن فقد بارزنی بالمحاربه و ما تردّدت فی شیء أنا فاعله کتردّدی فی عبدی المؤمن، إنّی أحبّ لقاءه فیکره الموت فأصرفه عنه،و إنّه لیدعونی فی الأمر فأستجیب له بما هو خیر له.

باب من طلب عثرات المؤمنین و عوراتهم

[۲۷۳4]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن سنان،عن إبراهیم،و الفضل ابنی یزید الأشعریّ،عن عبد اللّه بن بکیر،عن زراره،عن أبی جعفر و أبی عبد اللّه علیهما السّلام قالا:

أقرب ما یکون العبد إلی الکفر أن یواخی الرّجل علی الدّین فیحصی علیه عثراته و زلّاته لیعنّفه بها یوما ما.

[۲۷۳5]۲-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن النّعمان،عن إسحاق بن عمّار قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:یا معشر من أسلم بلسانه و لم یخلص الإیمان إلی قلبه،لا تذمّوا المسلمین و لا تتبّعوا عوراتهم فإنّه من تتبّع عوراتهم تتبّع اللّه عورته،و من تتبّع اللّه تعالی عورته یفضحه و لو فی بیته.

عنه،عن علیّ بن النّعمان،عن أبی الجارود،عن أبی جعفر علیه السّلام مثله.

[۲۷۳6]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن علیّ بن الحکم،عن عبد اللّه بن بکیر،عن زراره،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

[۲۷۳۳]۱۱-معلاّی خنیس از حضرت صادق علیه السّلام به نقل از رسول خدا روایت کرده که خداوند عزّتمند فرمودند:هرکس بندۀ مؤمن مرا خوار کند به من اعلان جنگ کرده است.من در چیزی که خودم کنندۀ آن باشم تردید نمی کنم ولی دربارۀ بندۀ مؤمنم دودل می شوم،همانا من دوست دارم او را دیدار کنم ولی او مرگ را نمی پسندد.پس مرگ را از او بازمی دارم.و هرگاه او مرا برای کاری بخواند به آنچه خیر او باشد،پاسخش می دهم.

دربارۀ کسی که عیب و لغزش مؤمنان را می جوید

[۲۷۳4]۱-زراره روایت کرده که حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام فرمودند:نزدیک ترین زمان بنده به کفر هنگامی است که با مردی در دین اش برادری کند تا لغزش ها و گمراهی هایش را بشمارد و روزی او را با آن ها سرزنش کند.

[۲۷۳5]۲-اسحاق عمّار گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که رسول خدا فرموده است:ای گروهی که به زبان اسلام آورده اید و ایمان به دلتان اختصاص نیافته است،مسلمانان را نکوهش نکرده،به دنبال عیب هاشان نروید؛ زیرا هرکس به دنبال عیب آنان برود خداوند به دنبال عیب هاشان می رود،و هرکس که خدا عیب هایش را دنبال کند،او را رسوا می کند اگرچه در خانۀ خودش باشد.ابو جارود نیز مانند این حدیث را از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است.

[۲۷۳6]۳-زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:نزدیک ترین زمان

إنّ أقرب ما يكون العبد إلى الكفر أن يواخى الرّجل الرّجل على الدّين فيحصى عليه عثراته و زلاّته ليعنّفه بها يوما ما.

[۲۷۳۷]4-عنه،عن الحجّال،عن عاصم بن حميد،عن أبى بصير،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:يا معشر من أسلم بلسانه و لم يسلم بقلبه،لا تتبّعوا عثرات المسلمين،فإنّه من تتبّع عثرات المسلمين تتبّع اللّه عثرته و من تتبّع اللّه عثرته يفضحه.

[۲۷۳۸]5-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن علىّ بن إسماعيل، عن ابن مسكان،عن محمّد بن مسلم أو الحلبىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:لا تطلبوا عثرات المؤمنين،فإنّ من تتبّع عثرات أخيه تتبّع اللّه عثراته و من تتبّع اللّه عثراته يفضحه و لو فى جوف بيته.

[۲۷۳۹]6-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن ابن فضّال، عن ابن بكير،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

أقرب ما يكون العبد إلى الكفر أن يواخى الرّجل الرّجل على الدّين فيحصى عليه زلاّته ليعيّره بها يوما ما.

[۲۷۴۰]۷-عنه،عن ابن فضّال،عن ابن بكير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أبعد ما يكون العبد من اللّه أن يكون الرّجل يواخى الرّجل و هو يحفظ[عليه] زلاّته ليعيّره بها يوما ما.

باب التّعيير

[۲۷۴۱]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن الحسين بن

بنده به کفر هنگامی است که با مردی بر دینش برادری کند و آن گاه لغزش ها و گمراهی اش را بشمارد تا روزی با آن ها او را سرزنش کند.

[۲۷۳۷]4-ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

ای گروه کسانی که به زبان اسلام آورده،به دل مسلمان نشده اند لغزش های مسلمانان را نجویید؛زیرا هرکس لغزش های مسلمانان را جستجو کند خداوند لغزش های او را می جوید و هرکس که خداوند لغزش هایش را بجوید او را رسوا می کند.

[۲۷۳۸]5-محمّد مسلم یا حلبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که رسول خدا فرمودند:لغزش های مؤمنان را جستجو نکنید؛زیرا هرکس لغزش های برادرش را بجوید خداوند لغزش هایش را می جوید و هرکس که لغزش هایش را خداوند بجوید او را رسوا می کند،اگرچه در درون خانه اش باشد.

[۲۷۳۹]6-زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:نزدیک ترین زمان بنده به کفر این است که با مردی بر دینش برادری کند و آن گاه گمراهی هایش را بشمارد تا روزی او را با آن ها سرزنش کند.

[۲۷۴۰]۷-ابن بکیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:دورترین زمان بنده از خداوند هنگامی است که با مردی برادری کند و گمراهی هایش را بشمارد تا روزی او را با آن ها سرزنش کند.

سرزنش کردن

[۲۷۴۱]۱-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس مؤمنی را

عثمان،عن رجل،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من أتّب مؤمنا أتّبه اللّه فی الدّنیا و الآخره.

[۲۷۴۲]۲-عنه،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن إسماعیل بن عمّار،عن إسحاق بن عمّار،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من أذاع فاحشه کان کمبتدئها و من عیّر مؤمنا بشیء لم یمت حتّی یرکبه.

[۲۷۴۳]۳-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن ابن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من عیّر مؤمنا بذنب لم یمت حتّی یرکبه.

[۲۷۴4]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن ابن فضّال، عن حسین بن عمر بن سلیمان،عن معاویه بن عمّار،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من لقی أخاه بما یؤنّبه أتّبه اللّه فی الدّنیا و الآخره.

باب الغیبه و البهت

[۲۷۴5]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:الغیبه أسرع فی دین الرّجل المسلم من الأکله فی جوفه.قال:و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:الجلوس فی المسجد انتظار الصّلاه عباده ما لم یحدث،قیل:یا رسول اللّه و ما یحدث؟قال:الاغتیاب.

[۲۷۴6]۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن بعض أصحابه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سرزنش کند،خداوند او را در دنیا و آخرت سرزنش می کند.

[۲۷۴۲]۲-اسحاق عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هرکس زشتی ای را فاش سازد همچون آغازگر آن است و هرکس مؤمنی را به سبب کاری سرزنش کند،تا به آن دچار نشود،نمی میرد.

[۲۷۴۳]۳-عبد اللّه سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

هرکس مؤمنی را به جهت گناه سرزنش کند تا خودش مرتکب آن نشود نمی میرد.

[۲۷۴4]4-معاویۀ عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هر کس برادرش را برای سرزنش او دیدار کند،خداوند او را در دنیا و آخرت سرزنش می کند.

غیبت کردن و بهتان گفتن

[۲۷۴5]۱-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:غیبت در دین مرد مسلمان شتابنده تر از خوره در تن او است.و باز رسول خدا فرمودند:نشستن در مسجد به انتظار نماز عبادت است تا آن گاه که سخن نگوید،گفتند:ای رسول خدا چگونه سخن نگوید؟ فرمودند:غیبت نکند.

[۲۷۴6]۲-یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

من قال في مؤمن ما رأته عيناه و سمعته أذناه فهو من الّذين قال اللّه عزّ و جلّ: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفٰاحِشَةُ فِى الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ.

[۲۷۴۷]۳-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الحسن بن علىّ الوشّاء،عن داود بن سرحان قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الغيبه،قال:هو أن تقول لأخيک فى دينه ما لم يفعل و تبثّ عليه أمرا قد ستره اللّه عليه لم يقم عليه فيه حدّ.

[۲۷۴۸]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن أبيه،عن هارون بن الجهم،عن حفص بن عمر،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سئل النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ما كفّاره الاغتياب؟قال:تستغفر اللّه لمن اغتبته كلّما ذكرته.

[۲۷۴۹]5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسن بن محبوب،عن مالک بن عطيّه،عن ابن أبى يعفور،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من بهت مؤمنا أو مؤمنه بما ليس فيه بعثه اللّه فى طينه خبال حتّى يخرج ممّا قال،قلت:و ما طينه الخبال؟قال:صديد يخرج من فروج المومسات.

[۲۷۵۰]6-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن العبّاس بن عامر،عن أبان،عن رجل لا نعلمه إلاّ يحيى الأزرق قال:

قال لى أبو الحسن صلوات اللّه عليه:من ذكر رجلا من خلفه بما هو فيه ممّا عرفه النّاس لم يغتبه و من ذكره من خلفه بما هو فيه ممّا لا يعرفه النّاس اغتابه و من ذكره بما ليس فيه فقد بهته.

[۲۷۵۱]۷-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس بن عبد الرّحمن،عن عبد الرّحمن بن سيابه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:الغيبه أن تقول فى أخيک ما ستره اللّه عليه و أمّا

هرکس دربارۀ مؤمن آنچه را دیدگانش دیده و گوش هایش شنیده بگوید از کسانی است که خداوند عزّتمند درباره شان فرمود:«همانا برای کسانی که دوست دارند زشتی در میان مؤمنان آشکار شود،عذابی دردناک است.»[نور(۲۴):۱۹]

[۲۷۴۷]۳-داود سرحان گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ غیبت پرسیدم،فرمودند:غیبت این است که دربارۀ برادر دینی ات آنچه نکرده بگویی و کاری را که خداوند بر او پوشانده و حدّ شرعی ندارد.آشکار کنی.

[۲۷۴۸]4-حفص عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که از پیامبر گرامی پرسیدند:کفّارۀ غیبت کردن چیست؟فرمودند:این که هرگاه کسی را که غیبش را کرده ای به یادمی آوری برایش از خدا آمرزش بخواهی.

[۲۷۴۹]5-ابن ابو یعفور روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

هرکس به مرد یا زن مؤمنی بهتان بگوید خداوند او را در سرشت تباهی برمی انگیزد تا از عهدۀ آنچه گفته بیرون آید.من گفتم:سرشت تباهی چیست؟ فرمودند:چرکی است که از فرج زنان بدکاره بیرون می آید.

[۲۷۵۰]6-به احتمال بسیار یحیی ازرق گفته است:حضرت ابو الحسن-درود خدا بر او-به من فرمود:هرکس در پشت سر مردی دربارۀ آنچه در او است و مردم می دانند سخن بگوید غیبت نکرده است و هرکس در پشت سر مردی دربارۀ آنچه در او است ولی مردم آن را نمی دانند سخن بگوید،غیبت کرده است و هرکس از چیزی بگوید که در آن شخص نیست به او بهتان زده است.

[۲۷۵۱]۷-عبد الرّحمان سیابه گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:غیبت این است که دربارۀ آنچه خداوند برای برادرت پوشانده سخن

الأمر الظّاهر فيه مثل الحدّه و العجله فلا،و البهتان أن تقول فيه ما ليس فيه.

باب الرّوايه على المؤمن

[۲۷۵۲]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن مفضّل بن عمر قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام:من روى على مؤمن روايه يريد بها شينه و هدم مروءته ليسقط من أعين النّاس أخرجه اللّه من ولايته إلى ولايه الشّيطان فلا يقبله الشّيطان.

[۲۷۵۳]۲-عنه،عن أحمد،عن الحسن بن محبوب،عن عبد اللّه بن سنان قال:

قلت له:عوره المؤمن على المؤمن حرام؟قال:نعم قلت:تعنى سفليه قال:

ليس حيث تذهب،إنّما هى إذاعه سرّه.

[۲۷54]۳-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن الحسين بن مختار،عن زيد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فيما جاء فى الحديث:

عوره المؤمن على المؤمن حرام،قال:ما هو أن ينكشف فترى منه شيئا إنّما هو أن تروى عليه أو تعيبه.

باب الشّماته

[۲۷55]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن الحسن بن علىّ بن فضّال،عن إبراهيم بن محمّد الأشعرىّ،عن أبان بن عبد الملک،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه قال:

لا تبدى الشّماته لأخيک فيرحمه اللّه و يصيّرها بک،و قال:من شمت بمصيبه نزلت بأخيه لم يخرج من الدّنيا حتّى يفتتن.

بگویی.امّا سخن گفتن دربارۀ موضوع آشکار او همانند تندی و عجله کردن، غیبت نیست.و بهتان این است که دربارۀ آنچه در او نیست سخن بگویی.

سخن گفتن به زیان مؤمن

[۲۷۵۲]۱-مفضّل عمر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند:

هرکس به زیان مؤمنی سخن بگوید و از آن،رسوایی او و از بین بردن مردانگی اش را بخواهد تا از چشم مردمان بیفتد خداوند او را از ولایت خودش به ولایت شیطان می اندازد ولی شیطان هم او را نمی پذیرد.

[۲۷۵۳]۲-عبد اللّه سنان گفته است:به حضرت عرض کردم:آیا عورت مؤمن بر مؤمن دیگر حرام است؟فرمودند:بله.عرض کردم،مقصودتان پایین تنۀ او است؟فرمودند:نه،چنان که تو گمان می کنی،نیست.بلکه عورت،فاش ساختن راز مؤمن است.

[۲۷54]۳-زید روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ حدیث«عورت مؤمن بر مؤمن دیگر حرام است.»فرمودند:عورت آن نیست که چیزی از تن او آشکار شود و تو ببینی،بلکه عورت آن است که بر زیان او سخن بگویی یا عیبش را بنمایی.

شماتت کردن(شادی بدخواهانه)

[۲۷55]۱-أبان عبد الملک روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

دربارۀ گرفتاری برادرت شادی بدخواهانه نکن؛زیرا خدا به او رحم می کند و تو را به آن دچار می سازد،و فرمودند:هرکس برادرش را به سبب مصیبتی که به او رسیده،شماتت کند تا خودش گرفتار آن نشود از دنیا بیرون نمی رود.

باب السّباب

[۲۷۵۶]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:سباب المؤمن کالمشرف علی الهلکه.

[۲۷۵۷]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن الحسین بن سعید،عن فضاله بن أیّوب،عن عبد اللّه بن بکیر،عن أبی بصیر،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:سباب المؤمن فسوق،و قتاله کفر،و أکل لحمه معصیه،و حرمه ماله کحرمه دمه.

[۲۷۵۸]۳-عنه،عن الحسن بن محبوب،عن هشام بن سالم،عن أبی بصیر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ رجلا من بنی تمیم أتی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال:أوصنی،فکان فیما أوصاه أن قال:لا تسبّوا النّاس فتکتسبوا العداوه بینهم

[۲۷۵۹]4-ابن محبوب،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج،عن أبی الحسن موسی علیه السّلام فی رجلین یتسابّان قال:

البادی منهما أظلم،و وزره و وزر صاحبه علیه،ما لم یعتذر إلی المظلوم.

[۲۷۶۰]5-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن سالم،عن أحمد بن النّضر،عن عمرو بن شمر،عن جابر،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

ما شهد رجل علی رجل بکفر قطّ إلاّ باء به أحدهما،إن کان شهد[به]علی کافر صدق و إن کان مؤمنا رجع الکفر علیه،فإیّاکم و الطّعن علی المؤمنین.

[۲۷۶۱]6-الحسن بن محمّد،عن معلّی بن محمّد،عن الحسن بن علیّ

دشنام گفتن

[۲۷۵۶]۱-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:دشنام گفتن مؤمن مانند قرار گرفتن بر لبۀ نابودی است.

[۲۷۵۷]۲-ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

دشنام گفتن به مؤمن،سرکشی،جنگیدن با او کفر و خوردن گوشتش،نافرمانی است و حرمت مالش همچون حرمت خون او است.

[۲۷۵۸]۳-ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که مردی از بنی تمیم به نزد پیامبر گرامی آمده،عرض کرد:مرا سفارشی بکن.و در میان آنچه ایشان سفارش کرده،آمده است:به مردمان دشنام نگویید که دشمنی شان را به دست می آورید.

[۲۷۵۹]4-عبد الرّحمان حجّاج دربارۀ دو مردی که یکدیگر را دشنام می دادند از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:آغازگر آن دو نفر ستمگر است و گناه خود و رفیقش به گردن او است تا وقتی که از ستمدیده عذرخواهی نکند.

[۲۷۶۰]5-جابر روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:هیچ مردی به کفر مردی دیگر گواهی نداد جز این که آن کفر به یکی از آن دو بازگشت؛زیرا اگر به کفر کافری گواهی داده باشد درست گفته است ولی اگر او مؤمن باشد کفر به خودش بازمی گردد.پس از طعنه زدن به مؤمنان بپرهیزید.

[۲۷۶۱]6-علی ابو حمزه گفته است:از یکی از حضرات باقر و صادق علیهما السّلام

الوشّاء،عن علىّ بن أبى حمزه،عن أحدهما عليهما السّلام قال:

سمعته يقول:إنّ اللّعنه إذا خرجت من فى صاحبها تردّدت فإن وجدت مساغا و إلاّ رجعت على صاحبها.

[۲۷۶۲]۷-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسن بن علىّ،عن علىّ بن عقبه،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى حمزه الثّمالىّ قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:إنّ اللّعنه إذا خرجت من فى صاحبها تردّدت بينهما فإن وجدت مساغا و إلاّ رجعت على صاحبها.

[۲۷۶۳]۸-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن حسّان،عن محمّد بن علىّ،عن محمّد بن الفضيل،عن أبى حمزه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إذا قال الرّجل لأخيه المؤمن:أفّ خرج من ولايته و إذا قال:أنت عدوّى كفر أحدهما،و لا يقبل اللّه من مؤمن عملا و هو مضمر على أخيه المؤمن سوءا.

[۲۷64]۹-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن سنان،عن حمّاد بن عثمان،عن ربعىّ،عن الفضيل،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

ما من إنسان يطعن فى عين مؤمن إلاّ مات بشرّ ميته و كان قمنا أن لا يرجع إلى خير.

باب التّهمه و سوء الظّنّ

[۲۷65]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه عن حمّاد بن عيسى،عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا اتّهم المؤمن أخاه انماث الإيمان من قلبه كما ينماث الملح فى الماء.

شنیدم می فرماید:همانا وقتی نفرین از دهان گوینده اش بیرون آید،می گردد،اگر جایش را بیابد می رود وگرنه به سوی گوینده اش باز می گردد.

[۲۷۶۲]۷-ابو حمزه ثمالی گفته است:از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید:

همانا وقتی نفرین از دهان گوینده اش بیرون می آید میان آن دو می گردد اگر جایش را بیابد می رود وگرنه به گوینده اش بازمی گردد.

[۲۷۶۳]۸-ابو حمزه گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

وقتی مردی به برادر مؤمنش بگوید:أف.از ولایت او بیرون می رود و وقتی بگوید:تو دشمن منی یکی از آن دو کافر می شوند و خداوند از مؤمنی که نسبت به برادر مؤمنش نیّت بدی دارد هیچ عملی را نمی پذیرد.

[۲۷64]۹-فضیل روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:هر انسانی که مؤمنی را روبه رو طعنه بزند به بدترین مرگ می میرد و سزاوار است که به خیر بازنگردد.

تهمت زدن و بدگمانی

[۲۷65]۱-ابراهیم بن عمر یمانی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:وقتی مؤمن به برادر مؤمنش تهمت بزند ایمان در دلش ناپدید می شود چنان که نمک در آب ناپدید می شود.

[۲۷۶۶]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن بعض أصحابه،عن الحسين بن حازم،عن حسين بن عمر بن يزيد،عن أبيه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:من اتّهم أخاه فى دينه فلا حرمه بينهما و من عامل أخاه بمثل ما عامل به النّاس فهو برىء ممّا ينتحل.

[۲۷۶۷]۳-عنه،عن أبيه عمّن حدّثه،عن الحسين بن المختار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام فى كلام له:ضع أمر أخيک على أحسنه حتّى يأتيک ما يغلبک منه و لا تظنّنّ بكلمه خرجت من أخيک سوءا و أنت تجد لها فى الخير محملا.

باب من لم يناصح أخاه المؤمن

[۲۷۶۸]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن الحسن بن علىّ بن النّعمان،عن أبى حفص الأعشى،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من سعى فى حاجه لأخيه فلم ينصحه فقد خان اللّه و رسوله.

[۲۷۶۹]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:أيّما مؤمن مشى فى حاجه أخيه فلم يناصحه فقد خان اللّه و رسوله.

[۲۷۷۰]۳-عدّه من أصحابن،اعن أحمد بن محمّد بن خالد،و أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن حسّان،جميعا عن إدريس بن الحسن،عن مصبّح بن

[۲۷۶۶]۲-یزید گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکس به برادر دینی اش تهمت بزند حرمتی میان آن دو نمی ماند.و هرکس با برادرش چنان رفتار کند که با مردم رفتار می کند از آنچه به خود نسبت می دهد[یعنی ایمان]دور افتاده است.

[۲۷۶۷]۳-حسین مختار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام در سخنی فرمودند:کار برادرت را بهترین کار او بدان تا وقتی دلیلی بیاید که تو را بر او چیره می کند.و به کلمه ای که از دهان برادرت بیرون می آید گمان بد نبر وقتی می توانی برای آن جایگاه خوبی پیدا کنی.

دربارهٔ کسی که خیرخواه برادر مؤمنش نیست

[۲۷۶۸]۱-ابو حفص اعشی گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که رسول خدا فرموده اند:هرکس برای حاجت برادر مؤمنش بکوشد ولی خیرخواه او نباشد به خدا و فرستاده اش خیانت کرده است.

[۲۷۶۹]۲-سماعه گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هر مؤمنی که برای حاجت برادرش گام بردارد ولی خیر او را نخواهد به خدا و فرستاده اش خیانت کرده است.

[۲۷۷۰]۳-ابو بصیر گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرگاه

هلقام قال:أخبرنا أبو بصير قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:أيّما رجل من أصحابنا استعان به رجل من إخوانه فى حاجه فلم يبالغ فيها بكلّ جهد فقد خان اللّه و رسوله و المؤمنين، قال أبو بصير:قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:ما تعنى بقولک:و المؤمنين؟قال:من لدن أمير المؤمنين إلى آخرهم.

[۲۷۷۱]4-عنهما جميعا،عن محمّد بن علىّ،عن أبى جميله قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:من مشى فى حاجه أخيه ثمّ لم يناصحه فيها كان كمن خان اللّه و رسوله و كان اللّه خصمه.

[۲۷۷۲]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن بعض أصحابه،عن حسين بن حازم،عن حسين بن عمر بن يزيد،عن أبيه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من استشار أخاه فلم يمحضه محض الرّأى سلبه اللّه عزّ و جلّ رأيه.

[۲۷۷۳]6-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى بن عبيد،عن يونس،عن سماعه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:أيّما مؤمن مشى مع أخيه المؤمن فى حاجه فلم يناصحه فقد خان اللّه و رسوله.

باب خلف الوعد

[۲۷۷4]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن هشام بن سالم قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:عده المؤمن أخاه نذر لا كفّاره له فمن أخلف

مردی از اصحاب ما از یکی از برادرانش یاری بخواهد و او همهٔ کوشش خود را به انجام نرساند به خدا و فرستاده اش و مؤمنان خیانت کرده است.ابو بصیر گفته است:من به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:مقصودتان از مؤمنان چیست؟ فرمودند:از دوران امیر مؤمنان علیه السّلام تا پایان.

[۲۷۷۱]4-ابو جمیله گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکس برای حاجت برادر مؤمنش گام بردارد و سپس در آن کار خیرخواهش نباشد مانند کسی می گردد که به خدا و فرستاده اش خیانت کرده است و خدا دشمن او می شود.

[۲۷۷۲]5-یزید روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس از برادرش مشورت بخواهد و او تمام اندیشه اش را به او نگوید،خداوند اندیشه اش را از او می گیرد.

[۲۷۷۳]6-سماعه گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هر مؤمنی برای حاجت برادر مؤمنش به همراه او گام بردارد ولی خیرخواه او نباشد،به خدا و فرستاده اش خیانت کرده است.

انجام ندادن وعده

[۲۷۷4]۱-هشام سالم گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:وعده دادن مؤمن به برادرش نذری است که کفّاره ای ندارد.پس هرکس این وعده را انجام ندهد

فيخلف اللّه بدأ و لمقته تعرّض و ذلک قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ.

[۲۷۷۵]۲-علىّ،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن شعيب العقرقوفىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فليف إذا وعد

باب من حجب أخاه المؤمن

[۲۷۷۶]۱-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن حسّان،و عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد جميعا،عن محمّد بن علىّ،عن محمّد بن سنان،عن المفضّل بن عمر قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:أيّما مؤمن كان بينه و بين مؤمن حجاب ضرب اللّه عزّ و جلّ بينه و بين الجنّه سبعين ألف سور ما بين السّور إلى السّور مسيره ألف عام

[۲۷۷۷]۲-علىّ بن محمّد،عن محمّد بن جمهور،عن أحمد بن الحسين،عن أبيه،عن إسماعيل بن محمّد،عن محمّد بن سنان قال:

كنت عند الرّضا صلوات اللّه عليه فقال لى:يا محمّد إنّه كان فى زمن بنى إسرائيل أربعه نفر من المؤمنين فأتى واحد منهم الثّلاثه و هم مجتمعون فى منزل أحدهم فى مناظره بينهم فقرع الباب فخرج إليه الغلام فقال:أين مولاک؟ فقال:ليس هو فى البيت فرجع الرّجل و دخل الغلام إلى مولاه فقال له من كان الّذى قرع الباب؟قال:كان فلان فقلت له:لست فى المنزل،فسكت و لم يكترث و لم يلم غلامه و لا اغتمّ أحد منهم لرجوعه عن الباب و أقبلوا فى حديثهم فلمّا كان من الغد بكّر إليهم الرّجل فأصابهم و قد خرجوا يريدون ضيعه لبعضهم فسلّم عليهم و قال:أنا معكم؟فقالوا له:نعم،و لم يعتذروا

به مخالفت با خدا آغازیده،به خشم او دچار شده است.چنان که خداوند می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی می گویید که انجام نمی دهید نزد خداوند سخت ناخوشایند است که سخنی بگویید و به آن عمل نکنید.» [صف(۶۱):۲ و ۳]

[۲۷۷۵]۲-شعیب عقر قوفی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هرکس به خدا و روز واپسین ایمان دارد باید به آنچه وعده کرده، عمل کند.

دربارۀ کسی که از برادر مؤمنش پرده پوشی می کند

[۲۷۷۶]۱-مفضّل عمر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هر مؤمنی که میان او و مؤمن دیگر پرده ای باشد خداوند عزّتمند میان او و بهشت، هفتاد هزار دژ می زند که میان هر دژ فاصله ای هزار ساله است.

[۲۷۷۷]۲-محمّد سنان گفت:من نزد حضرت رضا علیه السّلام بودم که به من فرمودند:ای محمّد در زمان بنی اسرائیل چهار مؤمن بودند.روزی یکی از آن ها به نزد سه مؤمن دیگر رفت که برای مناظره ای در خانۀ یکی از ایشان گردآمده بودند.چون در زد و غلامی در را باز کرد به او گفت:سرورت کجا است؟غلام گفت:در خانه نیست.و آن مؤمن بازگشت و غلام به خانه و نزد سرورش رفت.

سرورش به او گفت:چه کسی بود که در زد؟او گفت:فلانی بود و من به او گفتم که شما در خانه نیستی.او خاموش شد و اعتنا نکرده،غلام را نکوهش نکرد و هیچ کدام آن سه نفر به خاطر بازگشتن آن مؤمن از در خانه اندوهگین نشدند و به سخن خودشان بازگشتند.چون فردا شد آن مرد صبح زود به سراغ ایشان رفت در حالی که آنان بیرون آمده،آهنگ رفتن به باغ خودشان را داشتند پس مرد به آنان سلام داد و گفت:من هم با شما بیایم؟ آنان به او گفتند:آری.ولی از او

إليه و كان الرّجل محتاجا ضعيف الحال،فلمّا كانوا فى بعض الطّريق إذا غمامه قد أظلّتهم فظنّوا أنّه مطر،فبادروا فلمّا استوت الغمامه على رءوسهم إذا مناد ينادى من جوف الغمامه أيّتها النّار خذيهم و أنا جبرئيل رسول اللّه،فإذا نار من جوف الغمامه قد اختطفت الثّلاثه النّفر و بقى الرّجل مرعوبا يعجب ممّا نزل بالقوم و لا يدرى ما السّبب؟فرجع إلى المدينه فلقى يوشع بن نون عليه السّلام فأخبره الخبر و ما رأى و ما سمع،فقال يوشع بن نون عليه السّلام:أما علمت أنّ اللّه سخط عليهم بعد أن كان عنهم راضيا و ذلک بفعلهم بک،فقال:و ما فعلهم بى؟فحدّثه يوشع فقال الرّجل:فأنا أجعلهم فى حلّ و أعفو عنهم،قال:لو كان هذا قبل لنفعهم فأمّا السّاعه فلا و عسى أن ينفعهم من بعد.

[٢٧٧٨]٣-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن بكر بن صالح،عن محمّد بن سنان،عن مفضّل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أيّما مؤمن كان بينه و بين مؤمن حجاب ضرب اللّه بينه و بين الجنّه سبعين ألف سور،غلظ كلّ سور مسيره ألف عام[ما بين السّور إلى السّور مسيره ألف عام].

[٢٧٧٩]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن يحيى بن المبارک،عن عبد اللّه بن جبله،عن عاصم بن حميد،عن أبى حمزه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قلت له:جعلت فداک ما تقول فى مسلم أتى مسلما زائرا[أو طالب حاجه]و هو فى منزله؟فاستأذن عليه فلم يأذن له و لم يخرج إليه؟قال:يا أبا حمزه،أيّما مسلم أتى مسلما زائرا أو طالب حاجه و هو فى منزله فاستأذن له و لم يخرج إليه لم يزل فى لعنه اللّه حتّى يلتقيا،فقلت:جعلت فداک فى لعنه اللّه حتّى يلتقيا؟ قال:نعم يا أبا حمزه.

عذرخواهی نکردند،و این مرد،نیازمند و بداحوال بود.چون به راه افتادند ناگاه ابری بر سرشان سایه انداخت.آنان پنداشتند که باران خواهد آمد،پس شتاب کردند ولی چون ابر به بالای سرشان رسید ناگاه منادی ای از درون ابر فریاد زد:

ای آتش آنان را بگیر،من جبرئیل فرستادۀ خداوندم.پس آتشی از درون آن ابر آن سه نفر را در خود فروبرد و مرد دیگر ترسان و شگفت از آنچه بر آن سه فرود آمده،باقی ماند و نمی دانست که سبب آن چیست.آن گاه به شهر بازگشته،یوشع نون علیه السّلام را دیدار کرده،از آن خبر و آنچه دیده و شنیده بود آگاهش ساخت.یوشع نون علیه السّلام گفت:مگر نمی دانی که خداوند بر آنان خشمگین شده است پس از آن که خرسند بوده است و این به جهت رفتارشان با تو بود.او عرض کرد:آنان با من چه رفتاری کرده بودند؟یوشع ماجرا را به او گفت.آن مرد گفت:من ایشان را حلال کرده،از آنان می گذرم.او فرمود:اکنون دیگر دیرشده و سودی به حال آنان ندارد.امیدوارم برای پس از این سودشان ببخشد.

[۲۷۷۸]۳-مفضّل روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هر مؤمنی که میان او و مؤمن دیگر پرده باشد خداوند میان او و بهشت هفتاد هزار دژ می زند که ضخامت هر دژی فاصله ای هزار ساله دارد[میان هر دژ تا دژ دیگر فاصله ای هزار ساله است.]

[۲۷۷۹]4-ابو حمزه گفته است:به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم:جانم فدایت نظرتان چیست دربارۀ مسلمانی که به دیدار مسلمانی می رود[یا به دنبال حاجتی]و او در خانۀ خود است.ولی چون از او اجازه می خواهد او اجازه نمی دهد و برای او بیرون نمی آید؟فرمودند:ای ابو حمزه هر مسلمانی به آهنگ دیدار یا به دنبال حاجتی به نزد مسلمانی دیگر در خانه اش برود و اجازۀ ورود بخواهد و او برایش بیرون نیاید،تا همدیگر را دیدار نکنند همواره در نفرین خدا خواهد بود.من عرض کردم:جانم فدایت تا همدیگر را دیدار نکنند در نفرین خدا خواهند بود؟فرمود:آری ای ابو حمزه.

باب من استعان به أخوه فلم يعنه

[۲۷۸۰]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،و أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن حسّان،عن محمّد بن علىّ،عن سعدان،عن حسين بن أمين،عن أبى جعفر عليه السّلام قال؛

من بخل بمعونه أخيه المسلم و القيام له فى حاجته[إلاّ]ابتلى بمعونه من يأثم عليه و لا يؤجر.

[۲۷۸۱]۲-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن ابن مسكان،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أيّما رجل من شيعتنا أتى رجلا من إخوانه فاستعان به فى حاجته فلم يعنه و هو يقدر إلاّ ابتلاه اللّه بأن يقضى حوائج غيره من أعدائنا يعذّبه اللّه عليها يوم القيامه.

[۲۷۸۲]۳-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن حسّان،عن محمّد بن أسلم،عن الخطّاب بن مصعب،عن سدير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لم يدع رجل معونه أخيه المسلم حتّى يسعى فيها و يواسيه إلاّ ابتلى بمعونه من يأثم و لا يؤجر

[۲۷۸۳]4-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه،عن علىّ بن جعفر،عن[أخيه]أبى الحسن عليه السّلام قال:

سمعته يقول:من قصد إليه رجل من إخوانه مستجيرا به فى بعض أحواله فلم يجره بعد أن يقدر عليه فقد قطع ولايه اللّه عزّ و جلّ.

باب من منع مؤمنا شيئا من عنده أو من عند غيره

[۲۷۸4]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،و أبو علىّ الأشعرىّ،

دربارۀ کسی که برادرش از او یاری می خواهد و او یاری اش نمی کند

[۲۷۸۰]۱-حسین امین روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:هرکس در یاری به برادر مسلمانش و قیام به حاجت او بخل ورزد به یاری کردن به کسی دچار می شود که به گناه افتد و پاداش نبرد.

[۲۷۸۱]۲-ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرگاه مردی از شیعیانمان به سوی مردی از برادرانش آمده،برای حاجتش از او کمک بخواهد ولی او در عین توانایی او را یاری نکند خداوند او را به انجام حاجت دشمنان ما دچار کرده،به سبب آن او را در روز قیامت عذاب می کند.

[۲۷۸۲]۳-سدیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرگاه مردی، یاری رساندن به برادر مسلمانش را واگذارد و در حاجت او نکوشیده،مال صرف او نکند به یاری رساندن به کسی دچار می شود که به خاطر او گناه می کند و پاداشی نمی برد.

[۲۷۸۳]4-علی جعفر گفته است:از برادرم حضرت کاظم علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکس که مردی از برادرانش در برخی احوال به او پناه ببرد و او در عین توانایی پناهش ندهد همانا ولایت خداوند عزّتمند را بریده است.

دربارۀ کسی که چیزهای خودش یا دیگران را از مؤمن بازمی دارد

[۲۷۸4]۱-فرات احنف روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هر

عن محمّد بن حسّان،جميعا عن محمّد بن علىّ،عن محمّد بن سنان،عن فرات بن أحنف،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أيّما مؤمن منع مؤمنا شيئا ممّا يحتاج إليه و هو يقدر عليه من عنده أو من عند غيره،أقامه اللّه يوم القيامه مسودّا وجهه مزرقّه عيناه مغلوله يداه إلى عنقه فيقال:هذا الخائن الّذى خان اللّه و رسوله ثمّ يؤمر به إلى النّار.

[٢٧٨5]٢-ابن سنان،عن يونس بن ظبيان قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:يا يونس،من حبس حقّ المؤمن أقامه اللّه عزّ و جلّ يوم القيامه خمسمائه عام على رجليه حتّى يسيل عرقه أو دمه و ينادى مناد من عند اللّه:هذا الظّالم الّذى حبس عن اللّه حقّه قال:فيوبّخ أربعين يوما ثمّ يؤمر به إلى النّار.

[٢٧٨6]٣-محمّد بن سنان،عن مفضّل بن عمر قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:من كانت له دار فاحتاج مؤمن إلى سكناها فمنعه إيّاها قال اللّه عزّ و جلّ:يا ملائكتى،أبخل عبدى على عبدى بسكنى الدّار الدّنيا؟و عزّتى و جلالى لا يسكن جنانى أبدا.

[٢٧٨٧]4-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن أحمد بن محمّد بن عبد اللّه،عن علىّ بن جعفر قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول:من أتاه أخوه المؤمن فى حاجه فإنّما هى رحمه من اللّه عزّ و جلّ ساقها إليه،فإن قبل ذلک فقد وصله بولايتنا و هو موصول بولايه اللّه عزّ و جلّ،و إن ردّه عن حاجته و هو يقدر على قضائها سلّط اللّه عليه شجاعا من نار ينهشه فى قبره إلى يوم القيامه مغفور له أو معذّب،فإن عذره الطّالب كان أسوأ حالا.قال:و سمعته يقول:من قصد إليه رجل من إخوانه

مؤمنی که مؤمن دیگر را از آنچه به آن نیازمند است بازدارد-چه از آنچه نزد خود دارد و چه از آنچه نزد دیگران است-خداوند در روز قیامت او را سیاه رو و تیره چشم و دست به گردن بسته برمی انگیزد.و آن گاه گفته می شود:این همان خائنی است که به خدا و فرستاده اش خیانت کرده است و سپس به سوی دوزخ فرمانش می دهند.

[۲۷۸5]۲-یونس ظبیان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:ای یونس هرکس حقّ مؤمن را بازدارد،خداوند عزّتمند در روز قیامت او را به مدّت پانصد سال به روی پاهایش می ایستاند تا عرق یا خونش سرازیر گردد و منادی ای از نزد خداوند فریاد بزند:این همان ستمکاری است که حقّ خدا را از او بازداشته است.حضرت فرمودند:آن گاه چهل روز سرزنش می شود و سپس به سوی دوزخ فرمان داده می شود.

[۲۷۸6]۳-مفضّل عمر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس خانه ای داشته باشد و مؤمنی به سکونت در آن نیازمند شود و او از سکونت آن مؤمن در آن خانه جلوگیری کند خداوند عزّتمند می فرماید:ای فرشتگان من بنده ام در سکونت بندۀ دیگرم در خانۀ دنیایی اش بخل ورزید؟سوگند به عزّت و شکوهم او هرگز در بهشت های من ساکن نخواهد شد.

[۲۷۸۷]4-علی جعفر گفت:از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید:

هرکس که برادر مؤمنش برای نیازی به سویش بیاید،رحمتی از سوی خداوند عزّتمند است که به سوی او پیش رانده است که اگر آن را بپذیرد او را به ولایت ما پیوند می دهد و ولایت ما با ولایت خداوند عزّتمند پیوند دارد.ولی اگر در عین توانایی نیاز او را برنیاورد خداوند ماری آتشین بر او چیره می کند تا او را در گورش تا روز قیامت بگزد،چه آمرزیده شده باشد و چه در عذاب باشد و اگر آن نیازجو عذر او را پذیرفته باشد بدحال تر خواهد بود.راوی گفته است:و از آن حضرت شنیدم می فرماید:هرکس که مردی از برادرانش در برخی احوال به او پناه ببرد و او پناهش ندهد در حالی که توانایی اش را دارد،

مستجيرا به فی بعض أحواله فلم يجره بعد أن يقدر عليه فقد قطع ولايه اللّه تبارک و تعالی.

باب من أخاف مؤمنا

[۲۷۸۸]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن عيسی،عن الأنصاریّ،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه عليه و اله و سلّم:من نظر إلی مؤمن نظره ليخيفه بها أخافه اللّه عزّ و جلّ يوم لا ظلّ إلاّ ظلّه.

[۲۷۸۹]۲-علیّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن أبی إسحاق الخفّاف،عن بعض الكوفيّين،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

من روّع مؤمنا بسلطان ليصيبه منه مكروه فلم يصبه فهو فی النّار و من روّع مؤمنا بسلطان ليصيبه منه مكروه فأصابه فهو مع فرعون و آل فرعون فی النّار.

[۲۷۹۰]۳-علیّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبی عمير،عن بعض أصحابه، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أعان علی مؤمن بشطر كلمه لقی اللّه عزّ و جلّ يوم القيامه مكتوب بين عينيه:آيس من رحمتی.

باب النّميمه

[۲۷۹۱]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن الحسن بن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه عليه و اله و سلّم:ألا أنبّئكم بشراركم؟قالوا:بلی يا رسول اللّه،قال:

ولایت خداوند فرخنده و فرازمند را بریده است.

دربارۀ کسی که مؤمنی را می ترساند

[۲۷۸۸]۱-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:هرکس به مؤمن به گونه ای بنگرد که او را بترساند خداوند عزّتمند او را می ترساند،در روزی که هیچ سایه ای جز سایۀ او نیست.

[۲۷۸۹]۲-یکی از کوفیان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

هرکس مؤمنی را از سلطانی بترساند تا آزاری از آن سلطان به او برسد ولی چنین نشود،در دوزخ است و هرکس مؤمنی را از سلطانی بترساند تا آزاری از آن سلطان به او برسد و چنین شود او با فرعون و خاندان فرعون در دوزخ است.

[۲۷۹۰]۳-یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

هرکس با نیم کلمه به زیان مؤمنی کار کند در روز قیامت خداوند را در حالی دیدار می کند که میان پیشانی اش نوشته است:او ناامید از رحمت من.

باب سخن چینی

[۲۷۹۱]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرماید که رسول خدا-درود بر خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:آیا شما را به بدترینتان آگاه نکنم؟گفتند:چرا؛ای رسول خدا!

المشّاءون بالنّميمه،المفرّقون بين الأحبّه،الباغون للبرآء المعايب.

[۲۷۹۲]۲-محمّد بن يحيى،عن محمّد بن أحمد،عن محمّد بن عيسى،عن يوسف بن عقيل،عن محمّد بن قيس،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

محرّمه الجنّه على القتّاتين المشّاءين بالنّميمه.

[۲۷۹۳]۳-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن أبى الحسن الأصبهانىّ،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:شراركم المشّاءون بالنّميمه،المفرّقون بين الأحبّه، المبتغون للبرآء المعايب.

باب الإذاعه

[۲۷۹4]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن محمّد بن عجلان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ اللّه عزّ و جلّ عيّر أقواما بالإذاعه فى قوله عزّ و جلّ: وَ إِذٰا جٰاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذٰاعُوا بِهِ فإيّاكم و الإذاعه.

[۲۷۹5]۲-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن محمّد الخزّاز،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أذاع علينا حديثنا فهو بمنزله من جحدنا حقّنا.قال:و قال لمعلّى بن خنيس:المذيع حديثنا كالجاحد له.

[۲۷۹6]۳-يونس،عن ابن مسكان،عن ابن أبى يعفور قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:من أذاع علينا حديثنا سلبه اللّه الإيمان.

[۲۷۹۷]4-يونس بن يعقوب،عن بعض أصحابه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

فرمود:آنان که به سخن چینی روند و میان دوستان جدایی افکنند و برای پاکان عیب جویند.

[۲۷۹۲]۲-حضرت باقر علیه السّلام فرمود:بهشت بر دروغ پردازانی که به سخن چینی روند،حرام است.

[۲۷۹۳]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود:امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:بدترین شما آنانند که به سخن چینی روند؛میان دوستان جدایی افکنند و برای پاک دامنان عیب جویند.

باب فاش کردن

[۲۷۹4]۱-محمد عجلان گوید:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

همانا خدای عزّتمند مردمانی را به سبب فاش کردن اسرار در گفتارش نکوهش کرده است:«و چون خبری از ایمنی یا وحشت به آنان برسد،انتشارش دهند»[نساء(4):

۸۳].پس،از انتشاردادن دوری کنید.

[۲۷۹5]۲-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکس حدیث ما را به زیان ما فاش سازد،مانند کسی است که حق ما را آگاهانه انکار کند.

حضرت به معلاّی خنیس فرمود:انتشاردهنده حدیث ما،بسان انکارکننده آن است.

[۲۷۹6]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود:هرکه حدیث ما را به زیان ما فاش سازد، خداوند ایمانش را از بین ببرد.

[۲۷۹۷]4-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکه حدیث ما را فاش کند،ما را به

ما قتلنا من أذاع حديثنا قتل خطإ و لكن قتلنا قتل عمد.

[۲۷۹۸]5-يونس،عن العلاء،عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:يحشر العبد يوم القيامه و ما ندى دما فيدفع إليه شبه المحجمه أو فوق ذلک فيقال له:هذا سهمک من دم فلان،فيقول:يا ربّ، إنّک لتعلم أنّک قبضتنى و ما سفكت دما،فيقول:بلى سمعت من فلان روايه كذا و كذا،فرويتها عليه فنقلت حتّى صارت إلى فلان الجبّار فقتله عليها و هذا سهمک من دمه.

[۲۷۹۹]6-يونس،عن ابن سنان،عن إسحاق بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام و تلا هذه الآيه: ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ كانُوا يَكْفُرُونَ بِآياتِ اللّٰهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذٰلِکَ بِمٰا عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ قال:

و اللّه ما قتلوهم بأيديهم و لا ضربوهم بأسيافهم و لكنّهم سمعوا أحاديثهم فأذاعوها فأخذوا عليها فقتلوا فصار قتلا و اعتداء و معصيه.

[۲۸۰۰]۷-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ:

وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ فقال:

أما و اللّه ما قتلوهم بأسيافهم و لكن أذاعوا سرّهم و أفشوا عليهم فقتلوا.

[۲۸۰۱]۸-عنه،عن عثمان بن عيسى،عن محمّد بن عجلان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال:إنّ اللّه عزّ و جلّ عيّر قوما بالإذاعه فقال: وَ إِذٰا جٰاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذٰاعُوا بِهِ فإيّاكم و الإذاعه.

[۲۸۰۲]۹-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه عن ابن أبى عمير،عن حسين بن عثمان،

خطا نکشته،بلکه به عمد کشته است.

[۲۷۹۸]5-محمد مسلم گوید:شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود:بندۀ خداوند روز واپسین برانگیخته شود و در حالی که خونی نریخته است به اندازه یک خون حجامت یا بیشتر به او داده شود و بگویند:این بهرۀ تو از خون فلان کس است.پس می گوید:پروردگارا،تو خود البته می دانی که جان مرا ستاندی و در آن حال،من خون کسی را نریخته بودم.خداوند فرماید:آری؛تو روایتی را چنین و چنان از فلانی شنیدی و به زیان او بازگفتی و نقل کردی تا به فلان ستمکار رسید و با آن روایت او را کشت و این سهم تو از خون اوست.

[۲۷۹۹]6-اسحاق بن عمّار گوید:حضرت صادق علیه السّلام این آیه را خواند:«چرا که آنان به نشانه های خدا کفر ورزیده بودند و پیامبران را به ناحق می کشتند؛این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حدّ درگذرانیده بودند» [بقره(۲): ۶۱].فرمود:به خدا سوگند،آنان را با دستانشان نکشتند و با شمشیرهایشان نزدند،بلکه احادیث آنها را شنیدند و فاش کردند و آنها به وسیله آن احادیث گرفتار و کشته شدند؛پس کشتن و تجاوز و نافرمانی انجام شد.

[۲۸۰۰]۷-ابو بصیر گوید:امام صادق علیه السّلام دربارۀ فرمایش خداوند بزرگ و گرامی که«و پیامبران را به ناحق می کشتند»[آل عمران(۳):۱۱۲]فرمود:به خدا سوگند،همانا آنها را با شمشیرهایشان نکشتند،بلکه رازشان را اشکار ساختند و انتشار دادند؛پس آنان کشته شدند.

[۲۸۰۱]۸-امام صادق علیه السّلام فرمود:همانا خداوند بزرگ و گرامی،مردمانی را به سبب فاش کردن نکوهش کرد و فرمود:«و چون خبری از ایمنی یا وحشت به آنان برسد،انتشارش دهند».

[۲۸۰۲]۹-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکه چیزی از راز ما را به زیان ما

عمّن أخبره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من أذاع علینا شیئا من أمرنا فهو کمن قتلنا عمدا و لم یقتلنا خطأ.

[۲۸۰ ۳] ۱۰-الحسین بن محمّد،عن معلّی بن محمّد،عن أحمد بن محمّد،عن نصر بن صاعد مولی أبی عبد اللّه علیه السّلام:عن أبیه قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:مذیع السّرّ شاکّ و قائله عند غیر أهله کافر،و من تمسّک بالعروه الوثقی فهو ناج،قلت:ما هو؟قال:التّسلیم.

[۲۸۰ 4] ۱۱-علیّ بن محمّد،عن صالح بن أبی حمّاد،عن رجل من الکوفیّین، عن أبی خالد الکابلیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّه قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ جعل الدّین دولتین:دوله آدم-و هی دوله اللّه-و دوله إبلیس؛فإذا أراد اللّه أن یعبد علانیه کانت دوله آدم،و إذا أراد اللّه أن یعبد فی السّرّ کانت دوله إبلیس،و المذیع لما أراد اللّه ستره مارق من الدّین.

[۲۸۰ 5] ۱۲-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من استفتح نهاره بإذاعه سرّنا سلّط اللّه علیه حرّ الحدید و ضیق المحابس.

باب من أطاع المخلوق فی معصیه الخالق

[۲۸۰ 6] ۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من طلب رضا النّاس بسخط اللّه جعل اللّه حامده من النّاس ذامّا

[۲۸۰ ۷] ۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعیل بن

فاش سازد،بسان کسی است که به عمد ما را کشته است نه به خطا.

[۲۸۰ ۳] ۱۰-نصر بن صاعد از پدرش روایت کند که گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:افشاگر راز،تردیدگر است و گوینده اش نزد نااهل،کافر و آنکه به ریسمان محکم چنگ زند،نجات یافته است.گفتم:آن چیست؟فرمود:سرسپردگی.

[۲۸۰ 4] ۱۱-امام صادق علیه السّلام فرمود:همانا خداوند بزرگ و گرامی،برای دین دو دولت قرار داد:دولت آدم-و آن دولت خدا باشد-و دولت شیطان.هرگاه خدا خواهد آشکارا پرستش شود،دولت آدم بر سرکار آید و آن گاه که خدا خواهد در نهان پرستش شود،دولت شیطان بر سرکار باشد و هرکس فاش سازد آنچه را خداوند پوشیدنش را خواسته است،از دین بیرون رفته است.

[۲۸۰ 5] ۱۲-امام صادق علیه السّلام فرمود:هرکس روز خود را با منتشر کردن راز ما آغاز کند،خداوند گرمای آهن و تنگنای زندان ها را بر او چیره گرداند.

باب آن کس که آفریده را فرمان برد به نافرمانی آفریدگار

[۲۸۰ 6] ۱-از امام صادق علیه السّلام روایت شده که رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:هرکس خشنودی مردم را با خشم خدا بخواهد،خداوند ستاینده اش را نکوهیده اش سازد.

[۲۸۰ ۷] ۲-از امام باقر علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمود:هرکس

مهران،عن سيف بن عميره،عن عمرو بن شمر،عن جابر،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من طلب مرضاه النّاس بما يسخط اللّه كان حامده من النّاس ذامّا و من آثر طاعه اللّه بغضب النّاس كفاه اللّه عداوه كلّ عدوّ و حسد كلّ حاسد و بغى كلّ باغ و كان اللّه عزّ و جلّ له ناصرا و ظهيرا.

[٢٨٠٨]٣-عنه،عن شريف بن سابق،عن الفضل بن أبى قرّه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كتب رجل إلى الحسين صلوات اللّه عليه:عظنى بحرفين،فكتب إليه:من حاول أمرا بمعصيه اللّه كان أفوت لما يرجو و أسرع لمجىء ما يحذر.

[٢٨٠٩]4-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عن العلاء،عن محمّد بن مسلم قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام:لا دين لمن دان بطاعه من عصى اللّه،و لا دين لمن دان بفريه باطل على اللّه،و لا دين لمن دان بجحود شىء من آيات اللّه.

[٢٨١٠]5-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام،عن أبيه عليه السّلام:

عن جابر بن عبد اللّه[الأنصارىّ]قال:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من أرضى سلطانا بسخط اللّه خرج من دين اللّه.

باب فى عقوبات المعاصى العاجله

[٢٨١١]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،و عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،جميعا عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر،عن أبان،عن رجل،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

خشنودی مردم را در چیزی جوید که خدا را به خشم آورد،ستاینده اش از مردم، نکوهنده اش باشد و هرکه فرمان بری خدا را به خشم مردم پیشی دارد،خداوند او را از دشمنی کردن هر دشمنی و رشک بردن هر حسودی و ستم هر ستمکاری نگه دارد و خداوند بزرگ و گرامی یار و پشتیبان او باشد.

[۲۸۰۸]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود:مردی به امام حسین علیه السّلام نوشت:مرا با دو حرف پند ده.حضرت به او نوشت:هرکس چیزی را با نافرمانی خداوند خواهد، به آنچه امیدوار است زودتر از بین رود و از آنچه می گریزد،زودتر بر سرش آید.

[۲۸۰۹]4-امام باقر علیه السّلام فرمود:دین ندارد آن کس که فرمان بری کسی را دین خود سازد که خداوند را نافرمانی می کند و بی دین است هرکس که افتراء ناحق بر خدا را دین خدا گیرد و بی دین است آنکه انکار یکی از آیه های خدا را دین خود کند.

[۲۸۱۰]5-رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:هرکس پادشاهی را با به خشم آوردن خدا خشنود کند،از دین خدا بیرون رود.

باب کیفرهای شتابناک گناهان

[۲۸۱۱]۱-امام باقر علیه السّلام فرمود که رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:خمس إن أدركتموهنّ فتعوّذوا باللّه منهنّ:لم تظهر الفاحشه فى قوم قطّ حتّى يعلنوها إلاّ ظهر فيهم الطّاعون و الأوجاع الّتى لم تكن فى أسلافهم الّذين مضوا؛و لم ينقصوا المكيال و الميزان إلاّ أخذوا بالسّنين و شدّه المئونه و جور السّلطان؛و لم يمنعوا الزّكاه إلاّ منعوا القطر من السّماء،و لو لا البهائم لم يمطروا؛و لم ينقضوا عهد اللّه و عهد رسوله إلاّ سلّط اللّه عليهم عدوّهم و أخذوا بعض ما فى أيديهم؛و لم يحكموا بغير ما أنزل اللّه [عزّ و جلّ]إلاّ جعل اللّه عزّ و جلّ بأسهم بينهم

[٢٨١٢]٢-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،و عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،جميعا عن ابن محبوب،عن مالک بن عطيّه،عن أبى حمزه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

وجدنا فى كتاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إذا ظهر الزّنا من بعدى كثر موت الفجأه، و إذا طفّف المكيال و الميزان أخذهم اللّه بالسّنين و النّقص،و إذا منعوا الزّكاه منعت الأرض بركتها من الزّرع و الثّمار و المعادن كلّها،و إذا جاروا فى الأحكام تعاونوا على الظّلم و العدوان،و إذا نقضوا العهد سلّط اللّه عليهم عدوّهم،و إذا قطّعوا الأرحام جعلت الأموال فى أيدى الأشرار،و إذا لم يأمروا بالمعروف و لم ينهوا عن المنكر و لم يتّبعوا الأخيار من أهل بيتى سلّط اللّه عليهم شرارهم فيدعوا خيارهم فلا يستجاب لهم.

باب مجالسه أهل المعاصى

[٢٨١٣]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن أبى زياد النّهدىّ،عن عبد اللّه بن صالح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

فرمود:پنج چیز است که اگر به آنها برخورد کردید،از آنها به خدا پناه برید:هرگز هرزگی در میان مردمی هویدا نشود تا آن را آشکارا به جا آرند جز اینکه میان آنان طاعون و دردهایی که در گذشتگانشان نبوده است،پدیدار گردد.و از پیمانه و ترازو نکاهند جز اینکه به نایابی[نعمت ها]و سختی مخارج زندگی و ستم پادشاه گرفتار آیند و از دادن زکات دریغ ندارند جز اینکه از باران آسمان دریغ شوند و اگر چهارپایان نباشد،بر آن مردم باران نبارد و خدا و فرستاده اش را پیمان شکنی نکنند جز اینکه خداوند دشمنانشان را بر آنان چیره سازد و برخی از دارایی هایی که در دست دارند،بگیرند.و به جز به آنچه خدای بزرگ و گرامی فروفرستاده،حکم نکنند مگر آنکه خداوند فرازمند،ستیزه و کشمکش را میانشان قراردهد.

[۲۸۱۲]۲-امام باقر علیه السّلام فرمود:در کتاب رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-یافتیم که:هرگاه پس از من،زنا شیوع یابد،مرگ ناگهانی بسیار شود و هرگاه از پیمانه و ترازو کاسته شود(کم فروشی شود)،خداوند آنان را به نایابی[در نعمت ها]و کمبودی گرفتار کند و آن گاه که از دادن زکات دریغ ورزند، زمین برکتش را از تمام کشاورزی و میوه ها و گنجینه ها دریغ نماید و وقتی در احکام به ناحق حکم رانند،در ستم و دشمنی همکاری کنند و هرگاه پیمان شکنند،خداوند دشمنانشان را بر آنان چیره سازد و آن گاه که پیوند خویشاوندی گسلند،دارایی ها در دست تبه کاران افتد و هرگاه به نیکی،امر نکنند و از زشتی بازندارند و از نیکان خاندان من پیروی ننمایند،خداوند بدکارانشان را بر آنان چیره سازد؛پس نیکانشان دعا کنند و اجابت نشود.

باب همنشینی با گنه کاران

[۲۸۱۳]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:مؤمن را شایسته نیست که در مجلسی

لا ينبغى للمؤمن أن يجلس مجلسا يعصى اللّه فيه و لا يقدر على تغييره.

[4 ٢٨١]٢-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن بكر بن محمّد عن الجعفرىّ قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول:ما لى رأيتک عند عبد الرّحمن بن يعقوب؟ فقال:إنّه خالى،فقال:إنّه يقول فى اللّه قولا عظيما،يصف اللّه و لا يوصف،فإمّا جلست معه و تركتنا و إمّا جلست معنا و تركته،فقلت:هو يقول ما شاء،أىّ شىء علىّ منه إذا لم أقل ما يقول:فقال أبو الحسن عليه السّلام:أما تخاف أن تنزل به نقمه فتصيبكم جميعا،أما علمت بالّذى كان من أصحاب موسى عليه السّلام و كان أبوه من أصحاب فرعون فلمّا لحقت خيل فرعون موسى تخلّف عنه ليعظ أباه فيلحقه بموسى،فمضى أبوه و هو يراغمه حتّى بلغا طرفا من البحر فغرقا جميعا،فأتى موسى عليه السّلام الخبر فقال:هو فى رحمه اللّه و لكنّ النّقمه إذا نزلت لم يكن لها عمّن قارب المذنب دفاع

[5 ٢٨١]٣-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن عبد الرّحمن بن أبى نجران،عن عمر بن يزيد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه قال:

لا تصحبوا أهل البدع و لا تجالسوهم فتصيروا عند النّاس كواحد منهم؛قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:المرء على دين خليله و قرينه.

[6 ٢٨١]4-محمّد بن يحيى،عن محمّد بن الحسين،عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر،عن داود بن سرحان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إذا رأيتم أهل الرّيب و البدع من بعدى فأظهروا البراءه منهم و أكثروا من سبّهم و القول فيهم و الوقيعه و باهتوهم كيلا يطمعوا فى الفساد فى الإسلام و يحذرهم النّاس و لا يتعلّموا من بدعهم يكتب اللّه لكم

نشنید که در آن،خداوند نافرمانی می شود در حالی که او بر دگرگونی آن نافرمانی ناتوان است.

[4 ۲۸۱]۲-جعفری گوید:شنیدم امام کاظم علیه السّلام می فرمود:چرا باید ببینم که نزد عبد الرحمن بن یعقوب هستی؟عرض کرد:او دایی من است.فرمود:او درباره خدا،درشت گویی می کند.خدا را(به صورت اجسام و صفات آن) توصیف می نماید در حالی که به وصف درنیاید.پس یا با او بنشین و ما را رها کن یا با ما بنشین و او را واگذار.عرض کردم:او هرچه می خواهد بگوید.برای من چه زیانی دارد وقتی آنچه را او می گوید،من نگویم؟حضرت فرمود:آیا نمی ترسی بر او عذابی فرود آید و هر دوی شما را فراگیرد؟آیا از آن کس آگاهی نداری که خود از یاران حضرت موسی و پدرش از یاران فرعون بود و زمانی که لشکر فرعون به موسی رسید،او از حضرت موسی جدا شد تا پدرش را پند دهد و او را به موسی برساند.پدرش به راه خود می رفت در حالی که او با پدرش (درباره مذهبش)ستیزه می کرد تا اینکه هر دو به کنار دریا رسیدند و باهم غرق شدند.خبر به حضرت موسی رسید،فرمود:او در رحمت خدا است؛ولی آن گاه که عذاب فرود آید،برای کسی که نزدیک گنه کار است،دفاعی نباشد.

[5 ۲۸۱]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود:با بدعت گذاران همراهی نکنید و همنشین نشوید که نزد مردم،از آنان به حساب آیید.رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:انسان بر کیش دوست و یار خود است.

[6 ۲۸۱]4-از امام صادق علیه السّلام حدیث شده که رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:هرگاه پس از من تردیدگران و بدعت گزاران را دیدید، بیزاری از آنان را آشکار کنید و بسیار دشنامشان دهید و درباره آنها بیشتر سخن رانید و بد گویید و(با برهان و منطق)محکوم کرده و متحیّر سازید تا به تباهی در اسلام آزمند نشوند و مردم از آنان دوری کنند و از بدعت هایشان نیاموزند که خداوند به سبب این کار،برای شما پاداش ها بنویسد و رتبه هایشان را در آخرت بالا برد.

بذلک الحسنات و یرفع لکم به الدّرجات فی الآخره.

[۲۸۱۷]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عیسی،عن محمّد بن یوسف،عن میسّر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لا ینبغی للمسلم أن یواخی الفاجر و لا الأحمق و لا الکذّاب

[۲۸۱۸]6-عنه،عن عمرو بن عثمان،عن محمّد بن سالم الکندیّ،عمّن حدّثه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه إذا صعد المنبر قال:ینبغی للمسلم أن یجتنب مواخاه ثلاثه:الماجن و الأحمق و الکذّاب.فأمّا الماجن فیزیّن لک فعله و یحبّ أن تکون مثله و لا یعینک علی أمر دینک و معادک،و مقارنته جفاء و قسوه،و مدخله و مخرجه علیک عار.و أمّا الأحمق فإنّه لا یشیر علیک بخیر و لا یرجی لصرف السّوء عنک و لو أجهد نفسه،و ربّما أراد منفعتک فضرّک، فموته خیر من حیاته و سکوته خیر من نطقه و بعده خیر من قربه:و أمّا الکذّاب فإنّه لا یهنئک معه عیش،ینقل حدیثک و ینقل إلیک الحدیث،کلّما أفنی أحدوثه مطّها بأخری حتّی إنّه یحدّث بالصّدق فما یصدّق،و یغری بین النّاس بالعداوه فینبت السّخائم فی الصّدور.فاتّقوا اللّه و انظروا لأنفسکم.

[۲۸۱۹]۷-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن عمرو بن عثمان،عن محمّد بن عذافر،عن بعض أصحابه،عن محمّد بن مسلم،أو أبی حمزه،عن أبی عبد اللّه،عن أبیه علیهما السّلام قال:

قال لی علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما:یا بنیّ انظر خمسه فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا ترافقهم فی طریق،فقلت:یا أبه من هم؟ قال:إیّاک و مصاحبه الکذّاب فإنّه بمنزله السّراب یقرّب لک البعید و یباعد لک القریب،و إیّاک

[۲۸۱۷]5-امام صادق علیه السّلام فرمود:برای مسلمان شایسته نیست که با تبه کار، نابخرد و دروغ گو دوستی کند.

[۲۸۱۸]6-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرگاه امیر مؤمنان-درود خدا بر او باد- بالای منبر می رفت،می فرمود:برای مسلمان شایسته است که از دوستی و برادری با سه کس کناره گیرد:بی پروا(در گفتار و کردار)،نابخرد و دروغ گو.امّا شخص بی پروا؛کار خود را برای تو بیاراید و دوست دارد بسان او باشی و در کار دین و آخرت،تو را یاری نکند و نزدیکی با او،بی مهری و سنگ دلی آرد و رفت و آمدش برای تو ننگ باشد.اما نابخرد به خیر و خوبی تو پند ندهد و برای بازگرداندن بدی از تو به او امید نباشد گرچه خود را به رنج و تلاش اندازد.چه بسا بخواهد به تو سودی رساند،ولی(به جهت نابخردی اش)زیانت دهد؛پس مرگش،بهتر از زنده بودنش و خاموشی اش،بهتر از سخن گفتنش و دوری اش، بهتر از نزدیکی اش باشد.اما دروغ گو؛هیچ گاه زندگی با او بر تو گوارا نباشد.گفتهٔ تو را نزد دیگران برد و سخن آنان را نزد تو آرد.هرگاه داستانی را به پایان برد، داستان دیگری در پی آن افزاید تا آنجا که بسا راست گوید،ولی باور نکنند و میان مردم دشمنی افکند و کینه ها را در سینه ها برویاند؛پس از خداوند پروا کنید و خود را بپایید.

[۲۸۱۹]۷-امام صادق علیه السّلام از پدرش حدیث کرده که فرمود:پدرم علی بن حسین-درود خدا بر آن دو باد-به من فرمود:پسرم!به پنج کس توجّه کن و با آنان همراه،هم سخن و رفیق راه نشو.عرض کردم:پدر جان،آنها کیستند؟ فرمود:از همراهی با دروغگو دوری کن؛زیرا او به مانند سرابی باشد که دور را به تو نزدیک و نزدیک را از تو دور سازد.از همراهی بدکار(فاسق)برکنار باش؛

و مصاحبه الفاسق فإنّه بائعک بأکله أو أقلّ من ذلک،و إيّاک و مصاحبه البخيل فإنّه يخذلک فی ماله أحوج ما تکون إليه،و إيّاک و مصاحبه الأحمق فإنّه يريد أن ينفعک فيضرّک،و إيّاک و مصاحبه القاطع لرحمه فإنّی وجدته ملعونا فی کتاب اللّه عزّ و جلّ فی ثلاثه مواضع:قال اللّه عزّ و جلّ: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحٰامَكُمْ أُول�ٰئِکَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمیٰ أَبْصٰارَهُمْ، و قال: اَلَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِيثٰاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولٰئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّٰارِ، و قال فی البقره: اَلَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِيثٰاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ.

[۲۸۲۰]۸-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن شعيب العقرقوفیّ قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِی الْكِتٰابِ أَنْ إِذٰا سَمِعْتُمْ آيٰاتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِهٰا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهٰا إلی آخر الآيه،فقال:إنّما عنی بهذا:[إذا سمعتم]الرّجل[الّذی]يجحد الحقّ و يکذّب به و يقع فی الأئمّه،فقم من عنده و لا تقاعده،کائنا من کان.

[۲۸۲۱]۹-علیّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن علیّ بن أسباط،عن سيف بن عميره،عن عبد الأعلی بن أعين،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

من کان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فلا يجلس مجلسا ينتقص فيه إمام أو يعاب فيه مؤمن.

[۲۸۲۲] ۱۰-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعریّ،عن ابن القدّاح،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

چون تو را به لقمه ای خوراکی یا کمتر از آن بفروشد.از همراهی با خسیس هم برحذر باش؛چراکه تو را از یاری با دارایی اش فروگذارد آن گاه که بدان سخت نیازمندی.از دوستی با نابخرد دوری کن؛زیرا می خواهد به تو سود برساند، زیانت می دهد.مبادا با کسی که قطع رحم می کند،دوستی نمایی که او را در کتاب خداوند بزرگ و گرامی،در سه جا یافتم که لعن شده است:خداوند عزّتمند فرمود:«پس[ای منافقان]آیا امید بستید که چون[از خدا]برگشتید[یا سرپرست مردم شدید]در[روی]زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟اینان همان کسانند که خدا آنان را لعنت نموده و[گوش دل]ایشان را ناشنوا و چشم هایشان را نابینان کرده است»[محمد(۴۷):۲۲-۲۳].

و فرمود:«و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند،برایشان لعنت است و بدفرجامی آن سرای ایشان راست»[رعد(۱۳):۲۵]و در سوره بقره فرمود:«همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را خداوند به پیوستنش امر فرموده می گسلند و در زمین به فساد می پردازند،آنانند که زیانکارانند.»[بقره(۲):۲۷]

[۲۸۲۰]۸-شعیب عقرقوفی گوید:از حضرت صادق علیه السّلام درباره فرمایش خدای فرازمند که:«و البته[خدا]در کتاب[قرآن]بر شما نازل کرده که:هرگاه شنیدند آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد،با آنان منشینید...»[نساء(4): ۱۴۰] پرسیدم.فرمود:مقصود از آیه این است که وقتی شنیدید مردی حق را انکار می کند و آن را دروغ می شمارد و درباره پیشوایان(معصوم)بد می گوید،از نزدش برخیز و با او ننشین که هرکه خواهد باشد.

[۲۸۲۱]۹-امام صادق علیه السّلام فرمود:هرکس به خداوند و روز رستاخیز ایمان دارد در انجمنی ننشیند که امام را کم ارزش دانند یا مؤمنی را عیب کنند.

[۲۸۲۲] ۱۰-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:هرکس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد،

قال أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه:من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فلا يقوم مكان ريبه.

[۲۸۲۳]۱۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن سيف بن عميره،عن عبد الأعلى قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فلا يقعدنّ فى مجلس يعاب فيه إمام أو ينتقص فيه مؤمن.

[۲۸۲4]۱۲-الحسين بن محمّد،عن علىّ بن محمّد بن سعد،عن محمّد بن مسلم،عن إسحاق بن موسى قال:حدّثنى أخى و عمّى،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ثلاثه مجالس يمقتها اللّه و يرسل نقمته على أهلها فلا تقاعدوهم و لا تجالسوهم:مجلسا فيه من يصف لسانه كذبا فى فتياه،و مجلسا ذكر أعدائنا فيه جديد و ذكرنا فيه رثّ،و مجلسا فيه من يصدّ عنّا و أنت تعلم.قال:ثمّ تلا أبو عبد اللّه عليه السّلام ثلاث آيات من كتاب اللّه كأنّما كنّ فى فيه-أو قال[فى]كفّه- وَ لا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَيَسُبُّوا اللّٰهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ إذا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِى آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّٰى يَخُوضُوا فِى حَدِيثٍ غَيْرِهِ، وَ لا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هٰذا حَلالٌ وَ هٰذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ.

[۲۸۲۵]۱۳-و بهذا الإسناد،عن محمّد بن مسلم،عن داود بن فرقد قال:حدّثنى محمّد بن سعيد الجمحىّ قال:حدّثنى هشام،بن سالم عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا ابتليت بأهل النّصب و مجالستهم،فكن كأنّك على الرّضف حتّى تقوم فإنّ اللّه يمقتهم و يلعنهم،فإذا رأيتهم يخوضون فى ذكر إمام من الأئمّه فقم فإنّ سخط اللّه ينزل هناك عليهم.

[۲۸۲۶]۱4-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،

در جایگاه تهمت و تردید نایستد.

[۲۸۲۳]۱۱-عبد الاعلی گوید:از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:هرکس به خداوند و روز رستاخیز ایمان دارد،نباید در انجمنی نشیند که امامی را در آن عیب گویند یا در آن مؤمنی را بی ارزش شمارند.

[۲۸۲۴]۱۲-امام صادق علیه السّلام فرمود:سه انجمن باشد که خداوند آنها را دشمن دارد و عذاب خود را بر آنها فروفرستد؛پس با آنان ننشینید و هم انجمن نشوید.

انجمنی که در آن،کسی در فتوای خود دروغ بافد و انجمنی که ذکر و یاد دشمنان ما در آن تازه و ذکر و یاد ما در آن کهنه باشد و انجمنی که در آن،کسی از پیروی ما بازمی دارد در حالی که تو می دانی.راوی گوید:سپس حضرت صادق علیه السّلام سه آیه از کتاب خدا خواند؛که گویا در دهانش بود-یا گفت:گویا در مشتش بود-:«و آنهایی که جز خدا می خوانند،دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی[و]به نادانی خدا را دشنام خواهند داد»[انعام(6):۱۰۸].«و چون بینی کسانی[به قصد تخطئه] در آیات ما فرومی روند از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند»[انعام(6):

۶۸].«و برای آنچه زبان شما به دروغ می پردازد،می گویید:این حلال است و آن حرام.

تا بر خدا دروغ بندید؛زیرا کسانی که بر خدا دروغ می بندند،رستگار نمی شوند» [نحل(۱۶):۱۱۶].

[۲۸۲۵]۱۳-امام صادق علیه السّلام فرمود:هرگاه به ناصبی ها و هم نشینی با آنها گرفتار شدی،پس آن گونه باش که بر روی سنگ سرخ شده نشسته ای تا به پاخیزی؛زیرا خداوند آنان را دشمن دارد و نفرین می کند.آن گاه که دیدی درباره امامی از امامان بد می گویند،برخیز؛چراکه خشم خدا همان جا بر آنان فرودآید.

[۲۸۲۶]۱۴-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکس که نزد دشنام گوی به اولیای

عن عبد الرّحمن بن الحجّاج،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من قعد عند سبّاب لأولیاء اللّه فقد عصی اللّه تعالی.

[۲۸۲۷]5 ۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبیه،عن القاسم بن عروه،عن عبید بن زراره،عن أبیه عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

من قعد فی مجلس یسبّ فیه إمام من الأئمّه،یقدر علی الانتصاب فلم یفعل ألبسه اللّه الذّلّ فی الدّنیا و عذّبه فی الآخره و سلبه صالح ما منّ به علیه من معرفتنا.

[۲۸۲۸]6 ۱-الحسین بن محمّد،و محمّد بن یحیی،عن علیّ بن محمّد بن سعد،عن محمّد بن مسلم،عن الحسن بن علیّ بن النّعمان قال:حدّثنی أبی علیّ بن النّعمان،عن ابن مسکان،عن الیمان بن عبید اللّه قال:

رأیت یحیی ابن أمّ الطّویل وقف بالکناسه ثمّ نادی بأعلی صوته فیقول:

معشر أولیاء اللّه إنّا برآء ممّا تسمعون من سبّ علیّا علیه السّلام فعلیه لعنه اللّه،و نحن برآء من آل مروان و ما یعبدون من دون اللّه؛ثمّ یخفض صوته فیقول:من سبّ أولیاء اللّه فلا تقاعدوه،و من شکّ فیما نحن علیه فلا تفاتحوه،و من احتاج إلی مسألتکم من إخوانکم فقد خنتموه؛ثمّ یقرأ: إِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلظّٰالِمِینَ نٰاراً أَحٰاطَ بِهِمْ سُرٰادِقُهٰا وَ إِنْ یَسْتَغِیثُوا یُغٰاثُوا بِمٰاءٍ کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرٰابُ وَ سٰاءَتْ مُرْتَفَقاً.

باب أصناف النّاس

[۲۸۲۹] ۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن علیّ بن أسباط،عن سلیم مولی طربال قال:حدّثنی هشام،عن حمزه بن الطّیّار قال:

خدا بنشیند،از خداوند فرازمند نافرمانی کرده است.

[۲۸۲۷]5 ۱-امام باقر علیه السّلام فرمود:هرکس در انجمنی نشیند که به امامی از ائمه در آن دشنام گویند و می تواند برخیزد(و برود)و این کار را نکند،خداوند لباس زبونی در دنیا بر او بپوشاند و در آخرت،کیفرش دهد و شناخت نیکوی ما را که به وسیله آن بر او منّت نهاده بود،از او بازگیرد.

[۲۸۲۸]6 ۱-یمان عبید اللّه گوید:یحیی پسر امّ طویل را دیدم که در کناسه (میدان بزرگ کوفه)ایستاده و با صدای بلند فریاد زد و گفت:ای اولیای خدا! همانا ما از آنچه می شنوید،بیزاریم.هرکس علی را دشنام گوید،نفرین خدا بر او باد و ما از خاندان مروان بیزاریم و از آنچه به جز خدا می پرستند؛سپس صدایش را کوتاه می کرد و می گفت:هرکس به اولیای خدا دشنام گوید با او ننشینید و هرکه در عقیدۀ ما تردید کند با او هماهنگی نکنید و هرکس از برادرانتان به خواستنی از شما نیازمند شد،به او خیانت کرده اید(و پیش از خواستن،بخشش نکردید)؛ سپس می خواند:

باب اقسام مردم

[۲۸۲۹] ۱-حمزۀ طیّار گوید:امام صادق علیه السّلام به من فرمود:مردم شش قسم

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام:النّاس علی ستّه أصناف،قال:قلت:أتأذن لی أن أکتبها؟قال:نعم،قلت:ما أکتب؟قال:اکتب:أهل الوعید من أهل الجنّه و أهل النّار؛و اکتب: وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً، قال:قلت:من هؤلاء؟قال:وحشیّ منهم؛قال:و اکتب: وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ قال:و اکتب إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً لا یستطیعون حیله إلی الکفر و لا یهتدون سبیلا إلی الإیمان فَأُولئِکَ عَسَى اللّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ؛ قال و اکتب:أصحاب الأعراف،قال:قلت:و ما أصحاب الأعراف؟قال:قوم استوت حسناتهم و سیّئاتهم،فإن أدخلهم النّار فبذنوبهم و إن أدخلهم الجنّه فبرحمته.

[۲۸۳۰]۲-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی بن عبید،عن یونس،عن حمّاد،عن حمزه بن الطّیّار قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:النّاس علی ستّ فرق،یئولون کلّهم إلی ثلاث فرق، الإیمان و الکفر و الضّلال،و هم أهل الوعدین الّذین وعدهم اللّه الجنّه و النّار،المؤمنون،و الکافرون،و المستضعفون،و المرجون لأمر اللّه إمّا یعذّبهم و إمّا یتوب علیهم،و المعترفون بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیّئا،و أهل الأعراف.

[۲۸۳۱]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن هشام بن سالم، عن زراره قال:

دخلت أنا و حمران-أو أنا و بکیر-علی أبی جعفر علیه السّلام قال:قلت له:إنّا نمدّ المطمار،قال:و ما المطمار؟قلت:التّرّ،فمن وافقنا من علویّ أو غیره تولّیناه

هستند.عرض کردم:اجازه می دهید آن را بنویسم؟فرمود:آری.گفتم:چه بنویسم؟فرمود:بنویس:مکلّفان از بهشتیان و دوزخیان و بنویس«و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با[کاری]دیگر که بد است در آمیخته اند»[توبه(۹):۱۰۹].

عرض کردم:اینها چه کسانی هستند؟فرمود:وحشی از اینها است.فرمود:و بنویس«وعده ای دیگر[کارشان]موقوف به فرمان خداست:یا آنان را عذاب می کند و یا توبۀ آنها را می پذیرد»[توبه(۹):۱۰6].فرمود:و بنویس«مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند»[نساء(4):آیه ۹۸]به طرف کفر چاره جویی نتوانند و به سوی ایمان راهی نیابند«پس آنان[که فی الجمله عذری دارند]باشد که خدا از ایشان درگذرد»[نساء(4):۹۹].

فرمود:و بنویس:اصحاب اعراف.عرض کردم:اصحاب اعراف چه کسانی اند؟فرمود:مردمی که کارهای نیک و کارهای بد آنها برابر است.اگر آنان را به دوزخ ببرد به سبب گناهانشان باشد و اگر به بهشت ببرد به جهت رحمت و مهربانی اش باشد.

[۲۸۳۰]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود:مردم شش دسته اند و هرکدام به سه دسته برمی گردند:ایمان،کفر و گمراهی.ایشان(گمراهان)اهل دو وعده هستند که خداوند به آنان بهشت و دوزخ را وعده داده است:مؤمنان،کافران،ناتوانان و امیدواران به خدا(آنان که کارشان با خداست)که یا آنها را کیفر دهد یا توبه شان بپذیرد و آنان که به گناهان خویش اقرار کنند،کردار خوب را با کردار بد آمیخته اند و دیگر از اهل اعراف هستند.

[۲۸۳۱]۳-زراره گوید:من و حمران-یا من و بکیر-خدمت امام باقر علیه السّلام- مشرّف شدیم.به وی عرض کردم:ما خود را تراز می گیریم.فرمود:تراز چیست؟ عرض کردم:ریسمان کار(بنّایان)است.هرکس چه علوی و چه غیرعلوی با ما

و من خالفنا من علويّ أو غيره برئنا منه.فقال لي:يا زراره،قول اللّه أصدق من قولک،فأين الّذين قال اللّه عزّ و جلّ: إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجٰالِ وَ النِّسٰاءِ وَ الْوِلْدٰانِ لاٰ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لاٰ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً أين المرجون لأمر اللّه؟أين الّذين خلطوا عملا صالحا و آخر سيّئا؟أين أصحاب الأعراف؟ أين المؤلّفه قلوبهم.؟!

و زاد حمّاد فى الحديث قال:فارتفع صوت أبى جعفر عليه السّلام و صوتى حتّى كان يسمعه من على باب الدّار.

و زاد فيه جميل،عن زراره:فلمّا كثر الكلام بينى و بينه قال لى:يا زراره، حقّا على اللّه أن[لا]يدخل الضّلاّل الجنّه.

باب الكفر

[٢٨٣٢]١-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن الحسن بن محبوب، عن داود بن كثير الرّقّىّ قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:سنن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كفرائض اللّه عزّ و جلّ؟فقال:إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض فرائض موجبات على العباد فمن ترک فريضه من الموجبات فلم يعمل بها و جحدها كان كافرا،و أمر[رسول اللّه]بأمور كلّها حسنه،فليس من ترک بعض ما أمر اللّه عزّ و جلّ به عباده من الطّاعه بكافر و لكنّه تارک للفضل،منقوص من الخير.

[٢٨٣٣]٢-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن حريز،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

و اللّه إنّ الكفر لأقدم من الشّرک و أخبث و أعظم،قال:ثمّ ذكر كفر إبليس

موافق باشد،او را دوست داریم و هرکس چه علوی و چه غیرعلوی با ما مخالف باشد،از او بیزاری می جوییم.فرمود:ای زراره!فرمایش خداوند از گفته تو درست تر است.پس کجایند آنانی که خدای عزّتمند(درباره شان)فرماید:«مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند»[نساء(4):

۹۸].کجایند آنان که امیدوار به کار خدایند؟کجایند آنهایی که کردار نیک را با کردار بد آمیختند؟اصحاب اعراف کجا هستند و دل به دست آوردگان کجایند؟ حمّاد در حدیث افزوده است:صدای من و امام باقر علیه السّلام بلند شد تا آنجا که هرکس بر در خانه بود،می شنید.جمیل هم از قول زراره در حدیث افزوده است:

آن گاه که سخن میان من و او بسیار شد،به من فرمود:ای زراره!بر خداوند لازم است که گمراهان را به بهشت نبرد.

باب کفر

[۲۸۳۲]۱-داود کثیر رقّیّ گوید:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:آیا سنت های رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-همانند واجب های خدای فرازمند است؟فرمود:همانا خدای بزرگ و گرامی فرائضی را واجب کرده که بر بندگان لازم شده است؛پس هرکس واجب لازم شده ای را واگذارد و به آن عمل نکند و انکار نماید،کافر باشد و رسول خدا به کارهایی دستور داده که همهٔ آنها خوب است؛پس هرکس برخی از آنچه را که خدای فرازمند به بندگانش از اطاعت خویش دستور داده است،واگذارد،کافر نیست،ولی فضیلت را وانهاده و از خیر کاسته است.

[۲۸۳۳]۲-امام باقر علیه السّلام فرمود:به خدا سوگند،همانا کفر پیش تر،پلیدتر و

حين قال اللّه له:اسجد لآدم،فأبى أن يسجد،فالكفر أعظم من الشّرک،فمن اختار على اللّه عزّ و جلّ و أبى الطّاعه و أقام على الكبائر فهو كافر،و من نصب دينا غير دين المؤمنين فهو مشرک.

[۲۸۳4]۳-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن عبد اللّه بن بكير،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

ذكر عنده سالم بن أبى حفصه و أصحابه فقال:إنّهم ينكرون أن يكون من حارب عليّا عليه السّلام مشركين؟فقال أبو جعفر عليه السّلام:فإنّهم يزعمون أنّهم كفّار،ثمّ قال لى:إنّ الكفر أقدم من الشّرک،ثمّ ذكر كفر إبليس حين قال له:اسجد،فأبى أن يسجد.و قال:الكفر أقدم من الشّرک،فمن اجترى على اللّه فأبى الطّاعه و أقام على الكبائر فهو كافر يعنى مستخفّ كافر.

[۲۸۳5]4-عنه،عن عبد اللّه بن بكير،عن زراره،عن حمران بن أعين قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قوله عزّ و جلّ: إِنّٰا هَدَيْنٰاهُ السَّبِيلَ إِمّٰا شٰاكِراً وَ إِمّٰا كَفُوراً قال:إمّا آخذ فهو شاكر و إمّا تارک فهو كافر.

[۲۸۳6]5-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الحسن بن علىّ،عن حمّاد بن عثمان،عن عبيد عن زراره قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمٰانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ قال:ترک العمل الّذى أقرّ به،من ذلک أن يترک الصّلاه من غير سقم و لا شغل.

[۲۸۳۷]6-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،عن موسى بن بكير قال:

سألت أبا الحسن عليه السّلام عن الكفر و الشّرک أيّهما أقدم؟قال:فقال لى:ما

بزرگ تر از شرک است.زراره گوید:سپس حضرت کفر شیطان را یادآور شد آن گاه که خدا به او فرمود:برای آدم سجده کن و او از سجده خودداری کرد؛پس کفر از شرک بزرگ تر باشد.بنابراین هرکس دیگری را بر خدای فرازمند برگزیند و از فرمانبری او سرباز زند و بر انجام گناهان کبیره پافشاری کند،او کافر باشد و هرکه آیینی غیر از آیین مؤمنان برپا دارد،او مشرک باشد.

[۲۸۳۴]۳-زراره گوید:نزد امام باقر علیه السّلام از سالم بن ابی حفصه و یارانش یاد شد،(زراره یا دیگری)گفت:آنان انکار می کنند که هرکس با علی جنگیده است، مشرک می باشد؟ابا جعفر علیه السّلام فرمود:پس معتقدند که آنها کافر هستند.سپس حضرت به من فرمود:کفر از شرک پیش تر است.آن گاه حضرت کفر شیطان را یادآور شد آنجا که خداوند به او فرمود:سجده کن و او از سجده خودداری کرد.

حضرت دوباره فرمود:کفر از شرک پیش تر است؛پس هرکس در برابر خدا بی باکی کند و از فرمانبری سرباز زند و بر انجام گناهان کبیره پافشارد،او کافر باشد؛یعنی او سبک شمرده و کافر است.

[۲۸۳۵]4-حمران اعین گوید:از حضرت صادق علیه السّلام درباره فرمایش خدای فرازمند که:«ما راه را بدو نمودیم؛یا سپاس گزار خواهد بود و یا ناسپاس گزار» [دهر(۷۶):۳]پرسیدم،فرمود:یا بگیرد(و عمل کند)او سپاس گذار باشد یا واگذارد،پس او ناسپاس و کافر باشد.

[۲۸۳۶]5-زراره گوید:از امام صادق علیه السّلام درباره فرمایش خدای بزرگ و گرامی که:«و هرکس در ایمان خود شک کند،قطعا عملش تباه شده» [مائده(5):5].

پرسیدم،فرمود:عملی را که بدان اعتراف کرده است،واگذارد و از آن جمله اینکه نمازش را بدون بیماری و اشتغال به کاری وانهد.

[۲۸۳۷]6-موسای بکیر گوید:از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام پرسیدم:کدام یک

عهدی بک تخاصم النّاس،قلت:أمرنی هشام بن سالم أن أسألک عن ذلک، فقال لی:الکفر أقدم و هو الجحود،قال اللّه عزّ و جلّ: إِلاّ إِبْلِیسَ أَبیٰ وَ اسْتَکْبَرَ وَ کاٰنَ مِنَ الْکاٰفِرِینَ.

[۲۸۳۸]۷-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج،عن زراره قال:

قلت لأبی جعفر علیه السّلام:یدخل النّار مؤمن؟قال:لا و اللّه،قلت:فما یدخلها إلاّ کافر؟قال:لا إلاّ من شاء اللّه.فلمّا رددت علیه مرارا قال لی:أی زراره إنّی أقول:لا،و أقول:إلاّ من شاء اللّه،و أنت تقول:لا،و لا تقول:إلاّ من شاء اللّه.

قال:فحدّثنی هشام بن الحکم و حمّاد،عن زراره قال:قلت فی نفسی:شیخ لا علم له بالخصومه،قال:فقال لی:یا زراره،ما تقول فیمن أقرّ لک بالحکم أ تقتله؟ما تقول فی خدمکم و أهلیکم أتقتلهم؟قال:فقلت:أنا-و اللّه-الّذی لا علم لی بالخصومه.

[۲۸۳۹]۸-علیّ بن إبراهیم،عن هارون بن مسلم،عن مسعده بن صدقه قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام-و سئل عن الکفر و الشّرک أیّهما أقدم؟-فقال:

الکفر أقدم و ذلک أنّ إبلیس أوّل من کفر و کان کفره غیر شرک لأنّه لم یدع إلی عباده غیر اللّه و إنّما دعا إلی ذلک بعد فأشرک.

[۲۸۴۰]۹-هارون،عن مسعده بن صدقه قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام-و سئل ما بال الزّانی لا تسمّیه کافرا و تارک الصّلاه قد سمّیته کافرا و ما الحجّه فی ذلک؟-فقال:لأنّ الزّانی و ما أشبهه إنّما یفعل ذلک لمکان الشّهوه لأنّها تغلبه،و تارک الصّلاه لا یترکها إلاّ استخفافا بها،و ذلک لأنّک لا تجد الزّانی یأتی المرأه إلاّ و هو مستلذّ لإتیانه إیّاها قاصدا إلیها،

از کفر و شرک جلوترند؟فرمود:من از تو سابقه نداشتم که با مردم ستیزه کنی.

عرض کردم:هشام بن سالم به من دستور داده که از شما این پرسش را بپرسم.

حضرت به من فرمود:کفر پیش تر است و آن به معنای انکار می باشد.خداوند بزرگ و گرامی فرمود:«مگر ابلیس،سرپیچی و گردنکشی نکرد و از کافران گشت» [بقره(۲):۳۴]

[۲۸۳۸]۷-زراره گوید:به امام باقر علیه السّلام عرض کردم:آیا مؤمن به دوزخ می رود؟فرمود:به خدا سوگند،نه.گفتم:پس جز کافر،کسی به دوزخ نرود؟ فرمود:نه؛آنکه را که خدا خواهد.وقتی این حرف را چند بار تکرار کردم، حضرت به من فرمود:ای زراره !من می گویم:نه و می گویم:آن کس را که خدا خواهد و تو می گویی:نه و نمی گویی:مگر آن کس را که خدا خواهد.

ابن ابی عمیر گوید:هشام بن حکم و حمّاد برایم روایت کردند که زراره گفت:

با خود گفتم:استادی است که دانش بحث و مناظره ندارد.گوید:(همین که این مطلب به خاطرم آمد)به من فرمود:ای زراره !دربارۀ کسی که برای تو به حکم اسلام اقرار کند(و بگوید هم مذهب تو هستم)چه می گویی؟آیا او را می کشی؟ درباره خدمتکاران و خانواده تان چه می گویی؟آیا آنها را می کشی؟گوید،گفتم:

به خدا سوگند،من هستم که دانش بحث و مناظره ندارم.

[۲۸۳۹]۸-مسعده بن صدقه گوید:شنیدم که امام صادق علیه السّلام در پاسخ پرسش «کدام یک از کفر و شرک پیش ترند؟»فرمود:کفر پیش تر است؛بدان جهت که ابلیس نخستین کسی بود که کفر ورزید و کفرش،جز شرک بود؛زیرا او به پرستش جز خدا دعوت نکرد و همانا پس از کفر به پرستش غیرخدا خواند و مشرک شد.

[۲۸۴۰]۹-مسعده بن صدقه گوید:شنیدم امام صادق علیه السّلام در پاسخ این پرسش که«چگونه است که شما زناکار را کافر نمی نامید،ولی بی

نماز را کافر نامیدید؟ دلیل آن چیست؟فرمود:زیرا زناکار و آنکه مانند اوست،همانا این کار را به سبب چیرگی شهوت انجام دهد؛ولی بی نماز،تنها برای سبک شمردن نماز آن را واگذارد؛ چراکه هیچ زناکاری را نمی بینی که نزد زنی رود جز اینکه می خواهد با انجام آن

و كلّ من ترک الصّلاه قاصدا إليها فليس يكون قصده لتركها اللّذّه،فإذا نفيت اللّذّه وقع الاستخفاف و إذا وقع الاستخفاف وقع الكفر.قال:و سئل أبو عبد اللّه عليه السّلام و قيل له:ما الفرق بين من نظر إلى امرأه فزنى بها أو خمر فشربها و بين من ترک الصّلاه حتّى لا يكون الزّانى و شارب الخمر مستخفّا كما يستخفّ تارک الصّلاه؟و ما الحجّه فى ذلک و ما العلّه الّتى تفرق بينهم؟ !قال:الحجّه أنّ كلّما أدخلت أنت نفسک فيه لم يدعک إليه داع و لم يغلبک غالب شهوه مثل الزّنى و شرب الخمر و أنت دعوت نفسک إلى ترک الصّلاه و ليس ثمّ شهوه فهو الاستخفاف بعينه،و هذا فرق ما بينهما.

[۲۸۴۱]۱۰-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن محبوب،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

قال من شکّ فى اللّه و فى رسوله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فهو كافر.

[۲۸۴۲]۱۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن صفوان،عن منصور بن حازم قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:من شکّ فى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟قال:كافر،قلت:فمن شکّ فى كفر الشّاکّ فهو كافر؟فأمسک عنّى فرددت عليه ثلاث مرّات فاستبنت فى وجهه الغضب.

[۲۸۴۳]۱۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن ابن بكير،عن عبيد بن زراره قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمٰانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ فقال:من ترک العمل الّذى أقرّ به،قلت:فما موضع ترک العمل؟حتّى يدعه أجمع؟قال:منه الّذى يدع الصّلاه متعمّدا لا من سكر و لا من علّه.

[۲۸۴۴]۱۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن محمّد بن

لذّت ببرد و هدفش کامیابی است،در حالی که هرکس نماز را واگذارد و هدفش آن باشد،قصدش از ترک نماز،لذّت نیست و چون لذتی نیست،پس سبک شمردن است و هرگاه سبک شمردن به میان آید،کفر واقع شود.

گوید:و نیز از آن حضرت پرسش شد و به وی عرض شد:چه فرق است میان کسی که به زنی بنگرد و با او زنا کند یا شرابی بنوشد و میان آنکه نماز را واگذارد که زناکار و شراب خوار سبک شمارنده نباشند آن گونه که بی نماز سبک می شمارد؟دلیل آن چیست و علتی که میان آن دو را جدا سازد،چیست؟فرمود:

دلیل این است که هر چیزی که تو خود را در آن وارد کنی،دعوت کننده ای تو را به آن نخوانده و چیرگی شهوت وادار نکرده است؛چنان که در زنا و شراب خواری (چیرگی شهوت سبب ارتکاب است)و تو خودت را به بی نمازی خواندی و در اینجا شهوتی نیست،بلکه عین سبک شماری و بی اعتنایی باشد و این است فرق میان آن دو.

[۲۸۴۱]۱۰-امام صادق علیه السّلام فرمود:هرکس در خدا و رسولش تردید کند، کافر است.

[۲۸۴۲]۱۱-منصور حازم گوید:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:کسی که در مورد رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-تردید کند(حکمش چیست؟)فرمود:کافر است.گفتم:پس آنکه در کفر تردیدگر شک دارد،او هم کافر است؟حضرت از پاسخ خودداری کرد و من سه بار تکرار کردم که اینکه آثار خشم را در چهره اش دریافتم.

[۲۸۴۳]۱۲-عبید زراره گوید:از حضرت صادق علیه السّلام از گفتار خدای فرازمند که:«و هرکس در ایمان خود شک کند،قطعا عملش تباه شده»[مائده(5):5]پرسیدم، فرمود:مقصود کسی است که عملی که به آن اعتراف کرده،واگذارد.عرض کردم:

جایگاه ترک عمل چیست؟آیا همهٔ آن را وانهد؟فرمود:از آن جمله است آنکه نماز را از روی عمد واگذارد بدون اینکه مست باشد یا علّتی داشته باشد.

[۲۸۴۴]۱۳-ابو مسروق گوید:امام صادق علیه السّلام از من درباره اهل بصره پرسید:

ص :۱۲۳

حکیم و حمّاد،عن أبی مسروق قال:

سألنی أبو عبد اللّه علیه السّلام عن أهل البصره فقال لی:ما هم؟ قلت:مرجئه و قدریّه و حروریّه،فقال:لعن اللّه تلک الملل الکافره المشرکه الّتی لا تعبد اللّه علی شیء.

[۲۸45]4 ۱-عنه،عن الخطّاب بن مسلمه و أبان،عن الفضیل قال:

دخلت علی أبی جعفر علیه السّلام و عنده رجل،فلمّا قعدت قام الرّجل فخرج،فقال لی:یا فضیل،ما هذا عندک؟قلت:و ما هو؟ قال:حروریّ،قلت:کافر؟قال:إی و اللّه مشرک.

[۲۸46]5 ۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن أبی أیّوب،عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول:کلّ شیء یجرّه الإقرار و التّسلیم فهو الإیمان،و کلّ شیء یجرّه الإنکار و الجحود فهو الکفر.

[۲۸47]6 ۱-الحسین بن محمّد،عن معلّی بن محمّد،عن الوشّاء،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبی حمزه قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول:إنّ علیّا صلوات اللّه علیه باب فتحه اللّه،من دخله کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا.

[۲۸48]۷ ۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن یحیی بن المبارک، عن عبد اللّه بن جبله،عن إسحاق بن عمّار و ابن سنان و سماعه،عن أبی بصیر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:طاعه علیّ علیه السّلام ذلّ و معصیته کفر باللّه،قیل:یا رسول اللّه، و کیف یکون طاعه علیّ علیه السّلام ذلاّ و معصیته کفرا باللّه؟قال:إنّ علیّا علیه السّلام یحملکم

آنها بر چه مذهبی هستند؟عرض کردم:مرجئه،قدریه و حروریّه هستند.فرمود:

خداوند این ملّت های کافر مشرک را نفرین کند که به هیچ وجه خدا را نمی پرستند.

[۲۸45]4 ۱-فضیل گوید:نزد امام باقر علیه السّلام رفتم و مردی خدمت ایشان بود.پس وقتی من نشستم او برخاست و بیرون رفت.حضرت به من فرمود:ای فضیل ! این چه کسی بود نزد تو؟عرض کردم:چه مذهبی داشت؟ فرمود:حروری بود.

گفتم:او کافر است.فرمود:آری؛به خدا سوگند،شرک ورز است.

[۲۸46]5 ۱-محمد مسلم گوید:شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود:هرچه را که اعتراف و سرسپردگی به بار آورد،ایمان است و هرچه را که انکار و دروغ دانستن به بار آورد،کفر است.

[۲۸47]6 ۱-ابو حمزه گوید:شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود:همانا علی-درود خدا بر او باد-دری است که خداوند آن را گشوده است.هرکه از آن وارد شود، مؤمن و هرکه از آن بیرون رود،کافر باشد.

[۲۸48]۷ ۱-رسول خدا-درود خداوند بر او و خاندانش باد-فرمود:فرمانبری از علی،خواری(در نظر مردم)و نافرمانی اش،کفر به خدا است.عرض شد:ای رسول خدا،چگونه فرمانبری علی،خواری و نافرمانی اش کفر به خدا باشد؟فرمود:

على الحقّ فإن أطعتموه ذللتم و إن عصيتموه كفرتم باللّه عزّ و جلّ.

[٢٨٤٩]١٨-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الوشّاء قال:حدّثنى إبراهيم بن أبى بكر قال:

سمعت أبا الحسن موسى عليه السّلام يقول:إنّ عليّا عليه السّلام باب من أبواب الهدى،فمن دخل من باب علىّ كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا،و من لم يدخل فيه و لم يخرج منه كان فى الطّبقه الّذين للّه فيهم المشيئه.

[٢٨٥٠]١٩-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن ابن بكير،عن زراره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لو أنّ العباد إذا جهلوا وقفوا و لم يجحدوا لم يكفروا.

[٢٨٥١]٢٠-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن فضيل بن يسار،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ نصب عليّا عليه السّلام علما بينه و بين خلقه،فمن عرفه كان مؤمنا و من أنكره كان كافرا،و من جهله كان ضالاّ،و من نصب معه شيئا كان مشركا،و من جاء بولايته دخل الجنّه،و من جاء بعداوته دخل النّار.

[٢٨٥٢]٢١-يونس،عن موسى بن بكر،عن أبى إبراهيم عليه السّلام قال:

إنّ عليّا عليه السّلام باب من أبواب الجنّه فمن دخل بابه كان مؤمنا و من خرج من بابه كان كافرا،و من لم يدخل فيه و لم يخرج منه كان فى الطّبقه الّتى للّه فيهم المشيئه.

باب وجوه الكفر

[٢٨٥٣]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن بكر بن صالح،عن القاسم بن يزيد، عن أبى عمرو الزّبيرىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

همانا علی شما را به حق وامی دارد؛پس اگر او را فرمان برید،خوار شدید(در نظر مردم)و اگر نافرمانی اش کنید به خدای بزرگ و گرامی کفر ورزیدید.

[۲۸۴۹]۱۸-ابراهیم بن ابی بکر گوید:شنیدم که امام موسی بن جعفر علیه السّلام می فرمود:همانا علی،دری از درهای ره یافتگی است.هرکه از در علی وارد شود، مؤمن باشد و هرکه از آن بیرون رود،کافر باشد و هرکس در آن وارد نشود و از آن بیرون نرود در مرتبه آنانی باشد که کار آنها با خدا است.

[۲۸۵۰]۱۹-امام صادق علیه السّلام فرمود:اگر بندگان آن گاه که نمی دانستند،درنگ می نمودند و انکار نمی کردند،کافر نمی شدند.

[۲۸۵۱]۲۰-امام باقر علیه السّلام فرمود:همانا خداوند فرازمند،علی را میان خود و آفریدگانش برای رهبری برپا داشت؛پس هرکس او را بشناسد،مؤمن است و هرکس او را انکار کند،کافر است و آنکه نسبت به او نادان باشد،گمراه است و آنکه با او دیگری را همراه کند،مشرک می باشد و هرکه با دوستی او آید به بهشت رود و آنکه با دشمنی اش آید به دوزخ رود.

[۲۸۵۲]۲۱-امام موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود:همانا علی دری از درهای بهشت می باشد؛هرکه از در او درآید،مؤمن است و هرکه از آن بیرون رود،کافر است و آنکه در آن وارد نشود و از آن بیرون نرود(بی طرف باشد)در مرتبه آنانی باشد که کار[و تصمیم دربارۀ]آنها با خدا است.

باب اقسام کفر

[۲۸۵۳]۱-ابو عمرو زبیری گوید:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:مرا از اقسام

قلت له:أخبرنى عن وجوه الكفر فى كتاب اللّه عزّ و جلّ؟قال:الكفر فى كتاب اللّه على خمسه أوجه:فمنها كفر الجحود،و الجحود على وجهين؛و الكفر بترک ما أمر اللّه؛و كفر البراءه؛و كفر النّعم فأمّا كفر الجحود فهو الجحود بالرّبوبيّه و هو قول من يقول:لا ربّ و لا جنّه و لا نار،و هو قول صنفين من الزّنادقه يقال لهم:الدّهريّه و هم الّذين يقولون: وَ مٰا يُهْلِكُنٰا إِلاَّ الدَّهْرُ و هو دين وضعوه لأنفسهم بالاستحسان على غير تثبّت منهم و لا تحقيق لشىء ممّا يقولون،قال اللّه عزّ و جلّ: إِنْ هُمْ إِلاّٰ يَظُنُّونَ أنّ ذلک كما يقولون،و قال: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ يعنى بتوحيد اللّه تعالى،فهذا أحد وجوه الكفر.و أمّا الوجه الآخر من الجحود على معرفه و هو أن يجحد الجاحد و هو يعلم أنّه حقّ قد استقرّ عنده و قد قال اللّه عزّ و جلّ: وَ جَحَدُوا بِهٰا وَ اسْتَيْقَنَتْهٰا أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا و قال اللّه عزّ و جلّ: وَ كٰانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ مٰا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللّٰهِ عَلَى الْكٰافِرِينَ فهذا تفسير وجهى الجحود.و الوجه الثّالث من الكفر كفر النّعم و ذلک قوله تعالى يحكى قول سليمان عليه السّلام: (هٰذٰا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمٰا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ، و قال: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذٰابِي لَشَدِيدٌ، و قال: فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لاٰ تَكْفُرُونِ و الوجه الرّابع من الكفر ترک ما أمر اللّه عزّ و جلّ:

به و هو قول اللّه عزّ و جلّ وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِيثٰاقَكُمْ لاٰ تَسْفِكُونَ دِمٰاءَكُمْ وَ لاٰ تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيٰارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقاً مِنْكُمْ مِنْ دِيٰارِهِمْ تَظٰاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ

کفر در کتاب خدای فرازمند آگاه فرمایید. فرمود:کفر در کتاب خداوند،پنج قسم دارد:کفر انکارکننده که بر دو قسم است و کفر به وسیله واگذاردن آنچه خدا دستور داده و کفر بیزاری جستن و کفر نعمت ها.اما کفر انکارکننده،همان کفر به پروردگاری خدا است و آن گفته کسی باشد که می گوید:نه پروردگاری است،نه بهشتی و نه دوزخی و اینها گفته دو دسته از زندیقان هستند که به آنها دهریّه گویند و آنان کسانی اند که می گویند:«و جز روزگار ما را نابود نکند»و آن دینی است که با سلیقه و پسند خویش برای خود ساخته اند،بدون اینکه درباره آنچه می گویند بررسی و کاوش کرده باشند.خداوند فرازمند فرماید:«و جز[طریق] گمان نمی سپرند»[جاثیه(45):۲۴]مطلب همان طور است که آنان گویند و فرماید:

«در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند؛چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی،برایشان یکسان است؛[آنها]نخواهند گروید»[بقره(۲):6]؛مقصود،کفر نسبت به توحید خدای برتر است؛پس این یکی از اقسام کفر است.قسم دیگر آن،انکار با شناخت است و آن اینکه منکر در حالی که مطلب حق می باشد و نزد او ثابت شده است.[آن را انکار کند].خداوند بزرگ و گرامی فرمود:«و با آنکه دل هایشان بدان یقین داشت،از روی ظلم و تکبّر آن را انکار کردند»[نمل(۲۷):۱4]و نیز خداوند فرازمند فرمود:

«و از دیربار[در انتظارش]بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند؛ولی همین که آنچه[که اوصافش]را می شناختند برایشان آمد،انکارش کردند.پس لعنت خدا بر کافران باد»[بقره(۲):۸۹].

این تفسیر و شرح دو قسم از انکار بود.

قسم سوم کفر،کفران نعمت است و این فرمایش خدای برتر است که گفته حضرت سلیمان را حکایت می کند:«این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس گزارم یا ناسپاسی کند.بی گمان پروردگارم بی نیاز و کریم است» [نمل(۲۷): 4۰]و فرمود:«اگر واقعا سپاس گزاری کنید، [نعمت]شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید،قطعا عذاب من سخت خواهد بود»[ابراهیم(۱4):۷]و فرمود:«پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکرانه ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید»[بقره(۲):۱52].

قسم چهارم کفر،ترک آن چیزی است که خدا دستور داده است و این است گفتار خدای عزّتمند:«و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که:خون همدیگر را مریزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید؛سپس[به این

پیمان]اقرار کردید و خود آگاهید ولی باز همین شما هستید که یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می رانید و به گناه و تجاوز بر ضد آنان به یکدیگر کمک می کنید و اگر به اسارت پیش شما

وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسارىٰ تُفادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْراجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ، فكفّرهم بترک ما أمر اللّه عزّ و جلّ به و نسبهم إلى الإيمان و لم يقبله منهم و لم ينفعهم عنده فقال:

فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ إِلاّٰ خِزْيٌ فِى الْحَياٰةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يُرَدُّونَ إِلىٰ أَشَدِّ الْعَذابِ وَ مَا اللّٰهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ و الوجه الخامس من الكفر كفر البراءه و ذلک قوله عزّ و جلّ يحكى قول إبراهيم عليه السّلام: كَفَرْنا بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتّٰى تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَحْدَهُ يعنى تبرّأنا منكم.و قال يذكر إبليس و تبرئته من أوليائه من الإنس يوم القيامه: إِنِّى كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ و قال: إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْثاناً مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِى الْحَياٰةِ الدُّنْيا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً يعنى يتبرّأ بعضكم من بعض.

باب دعائم الكفر و شعبه

[٢٨54]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ،عن عمر بن أذينه،عن أبان بن أبى عيّاش،عن سليم بن قيس الهلالىّ،عن أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه قال:

بنى الكفر على أربع دعائم:الفسق و الغلوّ و الشّكّ و الشّبهه.و الفسق على أربع شعب:على الجفاء و العمى و الغفله و العتوّ،فمن جفا احتقر الحقّ و مقت الفقهاء و أصرّ على الحنث العظيم؛و من عمى نسى الذّكر،و اتّبع الظّنّ،و بارز خالقه،و ألحّ عليه الشّيطان،و طلب المغفره بلا توبه و لا استكانه و لا غفله؛و من غفل جنى على نفسه،و انقلب على ظهره،و حسب غيّه رشدا،

آیند به[دادن]فدیه،آنان را آزاد می کنید با آنکه[نه تنها کشتن،بلکه]بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است.آیا شما به پاره ای از کتاب[تورات]ایمان می آورید و به پاره ای کفر می ورزید؟پس جزای هرکس از شما که چنین کند،جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود»[بقره(۲):۸۴-۸۵].

پس خداوند عزّتمند آنان را به سبب واگذاشتن آنچه دستور داده،کافر دانسته و به آنها ایمان را نسبت داده؛ولی از آنان نپذیرفته است و آن ایمان برای آنها نزد خداوند سودی نبخشد؛همان طور که خداوند فرمود:«پس جزای هرکس از شما که چنین کند،جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذاب ها بازبرند و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست»[بقره(۲):۸۵].

قسم پنجم از کفر،بیزاری جستن است و این فرمایش خدای بزرگ و گرامی است که گفته حضرت ابراهیم را حکایت می کند:«به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینۀ همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید»[ممتحنه (۶۰):۴]؛یعنی ما از شما بیزاریم و خداوند،شیطان و بیزاری جستن او را از دوستان انسانش در روز رستاخیز یاد می کند و می فرماید:«من به آنچه پیش از این مرا[در کار خدا]شریک می دانستید،کافرم»[ابراهیم(۱۴):۲۲].و[ابراهیم]گفت:

«جز خدا،فقط بتهایی را اختیار کرده اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست.آن گاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می کنند»[عنکبوت(۲۹):۲۵]؛یعنی اینکه برخی از شما از برخی دیگر بیزاری می جویند.

باب ستون های کفر و شعبه های آن

[۲۸۵۴]۱-امیر مؤمنان-درود خدا بر او باد-فرمود:کفر بر چهار ستون استوار شده است:فسق،زیاده روی،تردید و شبهه.فسق چهار شاخه دارد:جفا،کوردلی، غفلت و سرکشی.هرکه ستم کند،حق را کوچک شمرده و فقیهان را دشمن داشته و بر گناه بزرگ پافشاری کرده است و هرکس کوردل شود،ذکر را به فراموشی سپارد و پیرو گمان گردد و با آفریدگارش بستیزد و شیطان بر او چیره گردد و بدون توبه و زاری و غفلت آمرزش خواهد و آنکه غافل شود بر خود خیانت کرده و واژگون

ص : ١٣١

و غرّته الأمانىّ،و أخذته الحسره و النّدامه إذا قضى الأمر،و انكشف عنه الغطاء و بدا له ما لم يكن يحتسب؛و من عتا عن أمر اللّه شكّ و من شكّ، تعالى اللّه عليه فأذلّه بسلطانه و صغّره بجلاله كما اغترّ بربّه الكريم و فرّط فى أمره.و الغلوّ على أربع شعب:على التّعمّق بالرّأى،و التّنازع فيه،و الزّيغ،و الشّقاق،فمن تعمّق لم ينب إلى الحقّ و لم يزدد إلاّ غرقا فى الغمرات و لم تنحسر عنه فتنه إلاّ غشيته أخرى،و انخرق دينه فهو يهوى فى أمر مريج؛و من نازع فى الرّأى و خاصم شهر بالعثل من طول اللّجاج؛و من زاغ قبحت عنده الحسنه و حسنت عنده السّيّئه؛و من شاقّ اعورّت عليه طرقه و اعترض عليه أمره،فضاق عليه مخرجه إذا لم يتّبع سبيل المؤمنين.و الشّكّ على أربع شعب:على المريه،و الهوى،و التّردّد،و الاستسلام و هو قول اللّه عزّ و جلّ:

فَبِأَىِّ آلاٰءِ رَبِّکَ تَتَمٰارىٰ و فى روايه أخرى:على المريه،و الهول من الحقّ، و التّردّد،و الاستسلام للجهل و أهله.فمن هاله ما بين يديه نكص على عقبيه؛ و من امترى فى الدّين تردّد فى الرّيب،و سبقه الأوّلون من المؤمنين،و أدركه الآخرون،و وطئته سنابک الشّيطان؛و من استسلم لهلكه الدّنيا و الآخره هلک فيما بينهما،و من نجا من ذلک فمن فضل اليقين،و لم يخلق اللّه خلقا أقلّ من اليقين.و الشّبهه على أربع شعب:إعجاب بالزّينه،و تسويل النّفس،و تأوّل العوج،و لبس الحقّ بالباطل؛و ذلک بأنّ الزّينه تصدف عن البيّنه،و أنّ تسويل النّفس يقحّم على الشّهوه،و أنّ العوج يميل بصاحبه ميلا عظيما،و أنّ اللّبس ظلمات بعضها فوق بعض.فذلک الكفر و دعائمه و شعبه.

گشته و گمراهی اش را ره یافتگی داند. آرزوها او را بفریبد و آن گاه که کار از کار بگذرد و پرده برداشته شود،افسوس و پشیمانی او را فراگیرد و برایش آشکار گردد که آن طور که می پنداشت،نبوده است.هرکس از فرمان خدا سرپیچی کند، به تردید افتد و هرکس تردید کند،خداوند بر او برتری جوید و با سلطنت خویش او را خوارسازد و با شکوهمندی اش او را کوچک کند؛آنسان که به پروردگار کریم خود فریفته شود و در فرمان او کوتاهی کند.

زیاده روی نیز چهار شاخه دارد:موشکافی در رأی(و امور بیهوده)،کشمکش در آن،کژی از حق و دشمنی کردن.پس هرکس(در امور بیهوده)ژرف اندیشی و خرده بینی کند به حق نگراید و جز غرق شدن در امواج خروشان سودی نبرد و آشوب از او دور نشود جز اینکه آشوب دیگری او را فراگیرد و پردهٔ دینش بدرد و در کار آمیخته به باطل فروافتد.هرکس در رأی کشمکش و ستیزه کند،به سبب لجبازی زیاد به کم خردی معروف گردد و هرکس کژدل شود،نیکی در نزد او زشت و زشتی در پیش او زیبا گردد و آنکه با حق پرستان دشمنی کند،راه های زندگی بر او سخت و تیره و تار شود و کارش دشوار شده و به تنگنایی افتد و راه رهایی از آن بسته شود؛ زیرا در راه مؤمنان گام برنداشته است.

تردید هم دارای چهار شاخه است:مریه(بحث و جدل و تردید)،هوس،دو دلی و گردن نهادن؛و این است فرمایش خدای عزّتمند:«پس به کدام یک از نعمت های پروردگارت تردید روا می داری؟»[نجم(۵۳):55]در روایت دیگر آمده است:جدال،هراس از حق،دودلی و گردن نهادن در برابر نادانی و نادانان است؛ پس هرکس از آنچه در پیش دارد بهراسد،به پشت سر برگردد و آنکه در دین ستیزه جوید در شک بچرخد و مؤمنان نخستین بر او پیشی گیرند و دیگران (بازماندگان)او را دریابند و لگدمال سم های شیطان گردد.هرکه به نابودی دنیا و آخرت گردن نهد،میان آن دو نابود شود و آنکه از آن رهایی یابد،از فضیلت یقین است و خداوند چیزی کمتر از یقین نیافریده است.شبهه دارای چهار شاخه است:دل باختگی در برابر آرایش(دنیا)،و سویهٔ نفس،توجیه کجی و درآمیختن حق با باطل.این برای آن است که آرایش از برهان باز دارد و وسوسهٔ نفس مایه فروافتادن در شهوت است و کژی،صاحبش را به انحراف بزرگی کشاند و آمیختگی،تاریکی هایی است که روی هم انباشته شده اند.این است کفر و ستون ها و شاخه های آن.

ص :۱۳۳

باب صفه النّفاق و المنافق

[۲۸۵۵] ۱-قال:و النّفاق على أربع دعائم:على الهوى و الهوينا و الحفيظه و الطّمع.فالهوى على أربع شعب:على البغى،و العدوان،و الشّهوه،و الطّغيان،فمن بغى كثرت غوائله و تخلّى منه و قصر عليه،و من اعتدى لم يؤمن بوائقه و لم يسلم قلبه و لم يملک نفسه عن الشّهوات،و من لم يعذل نفسه فى الشّهوات خاض فى الخبيثات،و من طغى ضلّ على عمد بلا حجّه.و الهوينا على أربع شعب:على الغرّه و الأمل و الهيبه و المماطله،و ذلک بأنّ الهيبه تردّ عن الحقّ،و المماطله تفرّط فى العمل حتّى يقدم عليه الأجل؛و لو لا الأمل علم الإنسان حسب ما هو فيه،و لو علم حسب ما هو فيه مات خفاتا من الهول و الوجل.و الغرّه تقصر بالمرء عن العمل.و الحفيظه على أربع شعب:

على الكبر و الفخر و الحميّه و العصبيّه،فمن استكبر أدبر عن الحقّ،و من فخر فجر،و من حمى أصرّ على الذّنوب،و من أخذته العصبيّه جار،فبئس الأمر أمر بين إدبار و فجور و إصرار و جور على الصّراط.و الطّمع على أربع شعب:

الفرح و المرح و اللّجاجه و التّكاثر،فالفرح مكروه عند اللّه،و المرح خيلاء،و اللّجاجه بلاء لمن اضطرّته إلى حمل الآثام،و التّكاثر لهو و لعب و شغل و استبدال الّذى هو أدنى بالّذى هو خير.فذلک النّفاق و دعائمه و شعبه،و اللّه قاهر فوق عباده تعالى ذكره و جلّ وجهه و أحسن كلّ شىء خلقه و انبسطت يداه و وسعت كلّ شىء رحمته و ظهر أمره و أشرق نوره و فاضت بركته و استضاءت حكمته و هيمن كتابه و فلجت حجّته و خلص دينه و استظهر سلطانه و حقّت كلمته و أقسطت موازينه و بلّغت رسله فجعل السّيّئه ذنبا

باب صفت دورویی و دورو

[۲۸۵۵]۱-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:دورویی بر چهار ستون استوار است:

هوس،سهل انگاری،خشم و حرص و آز.هوس دارای چهار شاخه است:ستم، تجاوز،شهوت رانی و سرکشی.پس هرکس ستم کرد،گرفتاری هایش زیاد باشد و از او کناره گیرند و از یاریش خودداری شود؛و آنکه تجاوز کند از سختی ها و بدی ها ایمن نماند و دلش آرام نگیرد و از شهوت رانی ها نتواند خودداری نماید و هرکه نفس خود را در شهوت رانی ها سرزنش نکند در پلیدی ها فرورود و کسی که سرکشی کند،دانسته و بدون دلیل خود را به گمراهی افکند.

سهل انگاری چهار شاخه دارد:فریب،آرزو،ترس و بیم و تعلّل ورزیدن.

بدان جهت که ترس و بیم از جز خدا،از راه حق بازدارد و تعلّل ورزیدن،کوتاهی در کردار آورد تا اینکه مرگ فرارسد و اگر آرزو نباشد،انسان حساب کار و کردار خود را بداند و اگر انسان،حساب کردار و کار خود را بداند،از وحشت و ترس در جا،جان سپارد و فریب،دست انسان را از کردار کوتاه سازد.

خشم دارای چهار شاخه است:کبر،افتخار کردن،تندی و تعصّب.هرکس گردن کشی کند،به حق پشت کند و آنکه فخر فروشد،نابکار گردد و هرکه تندی نشان دهد،بر گناهان پافشارد و آن کس که تعصّب داشته باشد،ستم کند؛پس چه بدحالتی است پشت به حق کردن،بدکاری،پافشاری بر گناه و ستم در هنگامهٔ گذر از صراط.

حرص و آز بر چهار شاخه است:شادی،خوشگذرانی،لجبازی و فزون خواهی.

شادی نزد خداوند بد است و خوشگذرانی،خودپسندی باشد و لجبازی بلای کسی است که او را به کشیدن بار گناهان وادارد و فزون خواهی،بازی و سرگرمی و بازداشتن دل(از یاد خدا)است و پذیرفتن فرومایگی و پستی است به جای آنچه بهتر می باشد.پس این بود دورویی و ستون ها و شاخه های آن.و خداوند بر بندگانش چیره گر است.یادش والا و ذاتش بزرگ است و آفرینش هر چیزی را که نیکو ساخته و دو دست جودش گشاده

است.رحمتش همه چیز را فراگرفته و امرش آشکار و نورش تابان است.برکتش فراوان و حکمتش فروزان و کتابش پابرجا و برهانش پیروز و هویدا است.دینش پاک و سلطنتش محکم و تابناک و گفتارش

ص :۱۳۵

و الذّنب فتنه و الفتنه دنسا،و جعل الحسنى عتبى و العتبى توبه و التّوبه طهورا،فمن تاب اهتدى،و من افتتن غوى ما لم يتب إلى اللّه و يعترف بذنبه، و لا يهلک على اللّه إلاّ هالک،اللّه اللّه فما أوسع ما لديه من التّوبه و الرّحمه و البشرى و الحلم العظيم،و ما أنكل ما عنده من الأنكال و الجحيم و البطش الشّديد،فمن ظفر بطاعته اجتلب كرامته و من دخل فى معصيته ذاق و بال نقمته و عمّا قليل ليصبحنّ نادمين.

[٢٨56]٢-محمّد بن يحيى،عن الحسين بن إسحاق،عن علىّ بن مهزيار،عن محمّد بن عبد الحميد و الحسين بن سعيد،جميعا عن محمّد بن الفضيل قال:

كتبت إلى أبى الحسن عليه السّلام أسأله عن مسأله،فكتب إلىّ: إِنَّ الْمُنٰافِقِينَ يُخٰادِعُونَ اللّٰهَ وَ هُوَ خٰادِعُهُمْ وَ إِذٰا قٰامُوا إِلَى الصَّلاٰهِ قٰامُوا كُسٰالىٰ يُرٰاؤُنَ النّٰاسَ وَ لاٰ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلاّٰ قَلِيلاً مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِکَ لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ وَ لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً ليسوا من الكافرين و ليسوا من المؤمنين و ليسوا من المسلمين،يظهرون الإيمان و يصيرون إلى الكفر و التّكذيب، لعنهم اللّه.

[٢٨57]٣-الحسين بن محمّد،عن محمّد بن جمهور،عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن الأصمّ،عن الهيثم بن واقد،عن محمّد بن سليمان،عن ابن مسكان، عن أبى حمزه،عن علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليه قال:

قال:إنّ المنافق ينهى و لا ينتهى و يأمر بما لا يأتى؟و إذا قام إلى الصّلاه اعترض-قلت:يا ابن رسول اللّه و ما الاعتراض؟قال:الالتفات-و إذا ركع ربض،يمسى و همّه العشاء و هو مفطر و يصبح و همّه النّوم و لم يسهر،إن حدّثک كذبک و إن ائتمنته خانک و إن غبت اغتابک و إن وعدک أخلفک.

حق و موازینش دادگرانه و فرستادگانش رساننده بودند.بدکرداری را گناه شمرده و گناه را فتنه و فتنه را چرکین دانسته است و خوش کرداری را بازگشت و بازگشت را توبه و توبه را پاک کننده دانسته است؛پس هرکس توبه کند،ره یابد و آنکه فتنه انگیزد،تا هنگامی که به طرف خدا بازنگردد و به گناهش اعتراف نکند در گمراهی باشد و در برابر خدا جز نابود شونده،دلیری نکند.

از خدا بترسید؛از خدا بترسید!که چقدر در توبه و رحمت و بشارت و بردباری بزرگ در درگاهش گسترده است و چقدر سخت و جانکاه است آن شکنجه ها و دوزخ و سخت گیری او.پس هرکس به فرمانبری اش توفیق یابد، کرامتش را به سوی خویش کشاند و آنکه در نافرمانی اش درآید،سختی کیفرش را بچشد و چقدر زود پشیمان گردد!

[۲۸56]۲-محمد فضیل گوید:به موسی بن جعفر علیه السّلام نامه ای نوشتم و مسئله ای از او پرسش کردم که حضرت در پاسخ برایم نوشت:«منافقان با خدا نیرنگ می کنند و حال آنکه او با آنان نیرنگ خواهد کرد؛و چون به نماز ایستند با کسالت برخیزند.با مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند.میان آن[دو گروه]دودلند؛نه با اینانند نه با آنان.و هرکه را خدا گمراه کند،هرگز راهی برای[نجات]او نخواهی یافت»[نساء(4):

۱43-۱42].اینها از کافران و از مسلمانان نیستند.ایمان را ابراز می دارند و به طرف کفر و دروغ شمردن[خدا]می روند.خدا آنها را لعنت کند!

[۲۸57]۳-ابو حمزه از علی بن حسین علیهما السّلام روایت کند که حضرت فرمود:

دورو[دیگران]از کاری بازمی دارد؛ولی خودش دست نمی کشد و دستور می دهد به آنچه خود به جا نمی آورد و هرگاه به نماز ایستد،اعتراض کند.عرض کردم:ای پسر رسول خدا،اعتراض چیست؟فرمود:به راست و چپ روی برگرداندن است.هرگاه به رکوع رود،خود را به زمین افکند(یعنی بعد از رکوع نایستد).روز را به شب رساند در حالی که اندوهی جز خوردن شام ندارد و روزه دار هم نبوده است و چون سحر کند،اندوهی جز خواب ندارد با اینکه شب را بیدار نبوده است.اگر برای تو سخنی را بازگوید،دروغ گوید و اگر او را امانت دار بدانی،به تو خیانت کند و اگر از او پنهان باشی،از تو بدگویی نماید و اگر به تو وعده دهد،وفا نکند.

ص :۱۳۷

[۲۸۵۸]4-عنه،عن ابن جمهور،عن سليمان بن سماعه،عن عبد الملک بن بحر،رفعه مثل ذلک-و زاد فيه-إذا رکع ربض و إذا سجد نقر و إذا جلس شغر.

[۲۸۵۹]5-أبو علیّ الأشعریّ،عن الحسن بن علیّ الکوفیّ،عن عثمان بن عیسی عن سعید بن یسار،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:مثل المنافق مثل جذع النّخل أراد صاحبه أن ینتفع به فی بعض بنائه فلم یستقم له فی الموضع الّذی أراد،فحوّله فی موضع آخر فلم یستقم له فکان آخر ذلک أن أحرقه بالنّار.

[۲۸۶۰]6-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن محمّد بن الحسن بن شمّون،عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن،عن مس مع بن عبد الملک،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق.

باب الشّرک

[۲۸۶۱]۱-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی،عن یونس،عن برید العجلیّ،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

سألته عن أدنی ما یکون العبد به مشرکا قال:فقال:من قال للنّواه إنّها حصاه،و للحصاه إنّها نواه ثمّ دان به.

[۲۸۶۲]۲-عنه،عن عبد اللّه بن مسکان،عن أبی العبّاس قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن أدنی ما یکون به الإنسان مشرکا،قال:فقال:من ابتدع رأیا فأحبّ علیه أو أبغض علیه.

[۲۸۶۳]۳-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن یحیی بن المبارک،عن

[۲۸۵۸]4-عبد الملک بن بحر سند همین حدیث را تا امام رسانیده و در آن افزوده است:هرگاه به رکوع رود،بسان گوسفند به زمین افتد و هرگاه سجده کند، (همانند کلاغ)نوک به زمین زند و آن گاه که بنشیند،بسان سگ روی دم نشیند.

[۲۸۵۹]5-رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:آدم دورو، همانند تنۀ درخت خرمایی است که صاحبش بخواهد در قسمتی از ساختمانش از آن بهره گیرد؛ولی[آن درخت]در آنجا که[صاحبش]می خواهد(به سبب کجی)قرار نمی گیرد،پس به جای دیگر برده و آنجا هم قرار نگیرد و سرانجام آن درخت این است که آن را آتش بسوزاند.

[۲۸۶۰]6-رسول خدا فرمود:هرقدر فروتنی تن از آنچه در دل است، فزون تر باشد،[آن فزونی]در نزد ما دورویی است.

باب شرک

[۲۸۶۱]۱-برید عجلی گوید:از امام باقر علیه السّلام از کمترین چیزی که بنده با آن شرک ورزد،پرسیدم.فرمود:هرکس به هسته ای بگوید:سنگ ریزه و به سنگ ریزه بگوید:هسته؛سپس آن را دین خود قرار دهد.

[۲۸۶۲]۲-ابو العباس گوید:از حضرت صادق علیه السّلام از کمترین چیزی که انسان با آن شرک ورزد،پرسیدم،فرمود:هرکس رأیی را بدعت نهد،چه به واسطۀ آن بدعت،دوست داشته شود یا با او دشمنی گردد.

[۲۸۶۳]۳-امام صادق علیه السّلام درباره فرمایش خداوند فرازمند که«و بیشترشان

عبد اللّه بن جبله،عن سماعه عن أبی بصیر و إسحاق بن عمّار،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مٰا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ إِلاّٰ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ قال:یطیع الشّیطان من حیث لا یعلم فیشرک.

[۲۸64]4-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی،عن یونس،عن ابن بکیر، عن ضریس،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مٰا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ إِلاّٰ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ قال:

شرک طاعه و لیس شرک عباده.و عن قوله عزّ و جلّ و من النّاس من یعبد اللّه علی حرف قال إنّ الآیه تنزل فی الرّجل ثمّ تکون فی أتباعه ثمّ قلت:کلّ من نصب دونکم شیئا فهو ممّن یعبد اللّه علی حرف؟فقال:نعم و قد یکون محضا.

[۲۸65]5-یونس،عن داود بن فرقد،عن حسّان الجمّال،عن عمیره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:سمعته یقول:أمر النّاس بمعرفتنا و الرّدّ إلینا و التّسلیم لنا، ثمّ قال:و إن صاموا و صلّوا و شهدوا أن لا إله إلاّ اللّه و جعلوا فی أنفسهم أن لا یردّوا إلینا،کانوا بذلک مشرکین.

[۲۸66]6-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر،عن عبد اللّه بن یحیی الکاهلیّ قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:لو أنّ قوما عبدوا اللّه وحده لا شریک له و أقاموا الصّلاه و آتوا الزّکاه و حجّوا البیت و صاموا شهر رمضان ثمّ قالوا لشیء صنعه اللّه أو صنعه النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:ألاّ صنع خلاف الّذی صنع؟أو وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذلک مشرکین،ثمّ تلا هذه الآیه: فَلاٰ وَ رَبِّکَ لاٰ یُؤْمِنُونَ حَتّٰی یُحَکِّمُوکَ فِیمٰا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً ثمّ قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:فعلیکم بالتّسلیم.

به خدا ایمان نمی آورند جز اینکه[با او چیزی را]شریک می گیرند» [یوسف(۱۲):

6 ۱۰]فرمود:از شیطان ندانسته فرمانبری کند و شرک ورزد.

[۲۸64]4-ضریس روایت کند که حضرت امام صادق علیه السّلام درباره گفته خدای بزرگ و گرامی که«و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز اینکه[با او چیزی را] شریک می گیرند».فرمود:شرک ورزی در فرمانبری است نه شرک در عبادت؛و درباره گفتار خدای فرازمند که«و از میان مردم کسی است که خدا را تنها بر یک حال [و بدون کردار]می پرستد» [حج(۲۲): ۱۱].فرمود:آیه درباره مردی فرستاده شود و سپس درباره پیروان او هم باشد.پس عرض کردم:هرکس در برابر شما چیزی برپا دارد،او از کسانی است که خدا را بر یک حال می پرستد؟فرمود:آری و گاهی شرک محض باشد.

[۲۸65]5-عمیره گوید:از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:مردم به شناخت ما و بازگشت به ما و سرسپردگی در برابر ما دستور دارند.سپس فرمود:

اگرچه روزه بگیرند،نماز گذارند و گواهی دهند که شایسته پرستشی جز خداوند یگانه نیست؛ولی پیش خود بنا گذارند که به ما مراجعه نکنند،به همان سبب شرک ورزد.

[۲۸66]6-امام صادق علیه السّلام فرمود:اگر مردمی خدای یگانه و بی نیاز را بپرستند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و خانۀ خدا را حجّ کنند و ماه رمضان را روزه بگیرند،سپس نسبت به چیزی که خدا و پیامبرش ساخته و بگویند:چرا برخلاف آن را نساخته است؟یا در دل خود چنین اعتراضی بکنند، به سبب آن مشرک شوند؛سپس حضرت این آیه را خواند:«ولی چنین نیست.به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند،مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایۀ اختلاف است داور گردانند؛سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی[و تردید]نکنند و کاملا سرتسلیم فرود آورند» [نساء(4):65]؛سپس حضرت فرمود:

برای شما لازم است سرتسلیم فرودآورید.

[۲۸۶۷]۷-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن عبد اللّه بن يحيى عن عبد اللّه بن مسكان،عن أبى بصير قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ فقال:أما و اللّه ما دعوهم إلى عباده أنفسهم و لو دعوهم إلى عباده أنفسهم لما أجابوهم و لكن أحلّوا لهم حراما و حرّموا عليهم حلالا فعبدوهم من حيث لا يشعرون.

[۲۸۶۸]۸-علىّ بن محمّد،عن صالح بن أبى حمّاد و علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن رجل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من أطاع رجلا فى معصيه فقد عبده.

باب الشّكّ

[۲۸۶۹]۱-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن الحسين بن الحكم قال:

كتبت إلى العبد الصّالح عليه السّلام أخبره أنّى شاكّ و قد قال إبراهيم عليه السّلام: رَبِّ أَرِنِى كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتىٰ و أنّى أحبّ أن ترينى شيئا،فكتب عليه السّلام:إنّ إبراهيم كان مؤمنا و أحبّ أن يزداد إيمانا،و أنت شاكّ و الشّاكّ لا خير فيه،و كتب:إنّما الشّكّ ما لم يأت اليقين،فإذا جاء اليقين لم يجز الشّكّ.و كتب:إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: وَ مٰا وَجَدْنٰا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنٰا أَكْثَرَهُمْ لَفٰاسِقِينَ قال:

نزلت:فى الشّاكّ.

[۲۸۷۰]۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،عن أبى إسحاق الخراسانىّ قال:

[۲۸۶۷]۷-ابو بصیر گوید:از حضرت صادق علیه السّلام درباره فرمایش خدای عزّتمند که«اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند» [توبه(۱۹): ۳۱]پرسیدم،فرمود:همانا به خدا سوگند،آنها ایشان را به پرستش خودشان نخواندند که اگر به پرستش خود می خواندند،هر آینه آنها نمی پذیرفتند؛ولی حرامی را برای آنها حلال و حلالی را برای آنها حرام کردند و ندانسته آنها را از همین راه پرستیدند.

[۲۸۶۸]۸-امام صادق علیه السّلام فرمود:هرکس از مردی در نافرمانی خدا فرمان برد،او را پرستیده است.

باب تردید

[۲۸۶۹]۱-حسین حکم گوید:به بنده صالح امام کاظم علیه السّلام نوشتم که من تردیدگر شده ام و حضرت ابراهیم علیه السّلام به خدا عرض کرد:«پروردگارا،به من نشان ده،چگونه مردگان را زنده می کنی» [بقره(۲): ۲۶۰]و من دوست دارم چیزی به من نشان دهید.حضرت نوشت:همانا ابراهیم علیه السّلام مؤمن بود و دوست داشت که بر ایمانش بیفزاید،در حالی که تو تردیدگر هستی و در تردیدگر خیری نیست و نوشت:تردید تنها در جایی است که یقین نیامده و آن گاه که یقین آمد،تردید روا نباشد و نوشت:همانا خدای عزّتمند می فرماید:«و در بیشتر آنان عهدی[استوار] نیافتیم و بیشترشان را جدا نافرمان یافتیم» [اعراف(۷):۲ ۱۰۲].فرمود:این آیه درباره تردید فرودآمد.

[۲۸۷۰]۲-ابو اسحاق خراسانی گوید:امیر مؤمنان علیه السّلام در خطبه اش می فرمود:

كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول فى خطبته:لا ترتابوا فتشكّوا و لا تشكّوا فتكفروا.

[۲۸۷۱]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن خلف بن حمّاد،عن أبى أيّوب الخزّاز،عن محمّد بن مسلم قال:

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام جالسا عن يساره و زراره عن يمينه فدخل عليه أبو بصير فقال:يا أبا عبد اللّه،ما تقول فيمن شكّ فى اللّه؟ فقال:كافر يا أبا محمّد،قال:فشكّ فى رسول اللّه؟فقال:كافر،قال:ثمّ التفت إلى زراره فقال:

إنّما يكفر إذا جحد.

[۲۸۷۲]4-عنه،عن أبيه،عن النّضر بن سويد،عن يحيى بن عمران الحلبىّ، عن هارون بن خارجه،عن أبى بصير قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمٰانَهُمْ بِظُلْمٍ قال:بشكّ.

[۲۸۷۳]5-الحسين بن محمّد،عن أحمد بن إسحاق،عن بكر بن محمّد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ الشّكّ و المعصيه فى النّار ليسا منّا و لا إلينا.

[۲۸۷4]6-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن عثمان بن عيسى،عن رجل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من شكّ فى اللّه بعد مولده على الفطره لم يفى إلى خير أبدا.

[۲۸۷5]۷-عنه،عن أبيه،رفعه إلى أبى جعفر عليه السّلام قال:

لا ينفع مع الشّكّ و الجحود عمل.

[۲۸۷6]۸-و فى وصيّه المفضّل،قال:سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:من شكّ أو ظنّ و أقام على أحدهما أحبط اللّه عمله،إنّ حجّه اللّه هى الحجّه الواضحه.

ص :44١

دودلی به خود راه ندهید که به تردید افتید و تردید نکنید که کافر می شوید.

[۲۸۷۱]۳-محمد مسلم گوید:من در طرف چپ امام صادق علیه السّلام و زراره در طرف راست حضرت نشسته بودیم که ابو بصیر وارد شد و گفت:ای ابا عبد اللّه، درباره کسی که در خدا تردید کند،چه می فرمایید؟ حضرت فرمود:ای ابا محمد ! کافر است.عرض کرد:اگر در مورد رسول خدا تردید کند؟فرمود:کافر است.

محمد بن مسلم گوید:سپس حضرت به زراره روکرد و فرمود:همانا کافر شود آن گاه که انکار کند.

[۲۸۷۲]4-ابو بصیر گوید:از حضرت صادق علیه السّلام درباره فرمایش خداوند بزرگ و گرامی که«کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند» [انعام(6):۸۲]پرسیدم،فرمود:مقصود تردید است.

[۲۸۷۳]5-امام صادق علیه السّلام فرمود:تردید و نافرمانی در آتش اند.از ما نیستند و به سوی ما توجه ندارند.

[۲۸۷4]6-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکس پس از به دنیا آمدنش بر فطرت توحید در خدا تردید کند،هیچ گاه به خیر بازنگردد(و توبه اش پذیرفته نشود).

[۲۸۷5]۷-امام باقر علیه السّلام فرمود:هیچ عملی با تردید و انکار سودمند نیست.

[۲۸۷6]۸-در وصیّت مفضّل است که گوید:شنیدم امام صادق علیه السّلام می فرمود:

هرکس تردید کند یا گمان برد و بر یکی از آنها بپاید،خداوند عملش را تباه سازد.

همانا برهان خدا،برهان روشنی است.

[۲۸۷۷]۹-عنه،عن علیّ بن أسباط،عن العلاء بن رزین،عن محمّد بن مسلم،عن أحدهما علیهما السّلام قال:

قلت:إنّا لنری الرّجل له عباده و اجتهاد و خشوع و لا یقول بالحقّ فهل ینفعه ذلک شیئا؟فقال:یا أبا محمّد،إنّما مثل أهل البیت مثل أهل بیت کانوا فی بنی إسرائیل کان لا یجتهد أحد منهم أربعین لیله إلاّ دعا فأجیب و إنّ رجلا منهم اجتهد أربعین لیله ثمّ دعا فلم یستجب له فأتی عیسی ابن مریم علیه السّلام یشکوا إلیه ما هو فیه و یسأله الدّعاء،قال:فتطهّر عیسی و صلّی ثمّ دعا اللّه عزّ و جلّ،فأوحی اللّه عزّ و جلّ إلیه،یا عیسی:إنّ عبدی أتانی من غیر الباب الّذی أوتی منه،إنّه دعانی و فی قلبه شکّ منک فلو دعانی حتّی ینقطع عنقه و تنتثر أنامله ما استجبت له،قال:فالتفت إلیه عیسی علیه السّلام فقال:تدعو ربّک و أنت فی شکّ من نبیّه؟فقال:یا روح اللّه و کلمته،قد کان و اللّه ما قلت،فادع اللّه [لی]أن یذهب به عنّی،قال:فدعا له عیسی علیه السّلام فتاب اللّه علیه و قبل منه و صار فی حدّ أهل بیته.

باب الضّلال

[۲۸۷۸]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج،عن هاشم صاحب البرید قال:

کنت أنا و محمّد بن مسلم و أبو الخطّاب:مجتمعین فقال لنا أبو الخطّاب ما تقولون فیمن لم یعرف هذا الأمر؟فقلت:من لم یعرف هذا الأمر فهو کافر،فقال أبو الخطّاب:لیس بکافر حتّی تقوم علیه الحجّه فإذا قامت علیه الحجّه، فلم یعرف فهو کافر،فقال له محمّد بن مسلم:سبحان اللّه،ما له إذا لم یعرف

[۲۸۷۷]۹-محمد مسلم از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السّلام روایت کند که به وی عرض کردم:ما مردی را می بینیم که در دین،عبادت و تلاش و فروتنی دارد؛ ولی به حق(یعنی امامت)اعتقاد ندارد.آیا این اعمال برای او فایده ای دارد؟ فرمود:ای ابا محمد!به راستی که مثل ما اهل بیت،مثل آن اهل بیت در بنی اسرائیل باشد که هیچ یک از آنها نبود چهل شب بکوشد جز اینکه دعا می کرد و اجابت می شد.مردی از آنها چهل شب کوشید؛سپس دعا کرد و اجابت نشد.پس نزد عیسی بن مریم علیه السّلام آمد و از حال خود به او شکوه نمود و دعا درخواست کرد.

حضرت عیسی تطهیر کرده و نماز گزارد،سپس به درگاه خدای شکوهمند دعا کرد.خدای بزرگ و گرامی به او وحی نمود:ای عیسی!بندۀ من به غیر از آن دری که باید بیاید،نزد من آمد.او مرا خواند؛ولی نسبت به تو تردید داشت؛پس اگر مرا بخواند تا اینکه گردنش ببرد و انگشتانش بریزد،اجابتش نکنم.حضرت فرمود:عیسی علیه السّلام به آن مرد روکرد و گفت:پروردگارت را می خوانی،در حالی که نسبت به پیامبرش تردید داری؟

عرض کرد:ای روح اللّه،به خدا سوگند آنچه گفتی،درست باشد.پس از خدا بخواه که آن تردید را از دل من بزداید.حضرت عیسی برای او دعا کرد و خدا توبۀ او را پذیرفت و از او قبول کرد و در شمار خاندان او گردید.

باب گمراهی

[۲۸۷۸]۱-هاشم صاحب برید گوید:من و محمد بن مسلم و ابو خطّاب گرد آمده بودیم که ابو خطّاب به ما گفت:عقیده تان درباره کسی که امر امامت را نمی شناسد،چیست؟گفتم:هرکه امر امامت را نشناسد،کافر است.ابو خطّاب گفت:

کافر نیست،مگر اینکه برهان بر او آورده شود.پس آن گاه که برهان آورده شد و نپذیرفت،کافر است.محمد بن مسلم به او گفت:پاک و منزّه است خداوند.وقتی

و لم يجحد يكفر؟ !ليس بكافر إذا لم يجحد،قال:فلمّا حججت دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فأخبرته بذلک فقال:إنّک قد حضرت و غابا و لكن موعدكم اللّيله، الجمره الوسطى بمنى.فلمّا كانت اللّيله اجتمعنا عنده و أبو الخطّاب و محمّد بن مسلم فتناول وساده فوضعها فى صدره ثمّ قال لنا:ما تقولون فى خدمكم و نسائكم و أهليكم؟أليس يشهدون أن لا إله إلاّ اللّه؟ قلت:بلى قال:أليس يشهدون أنّ محمّدا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟قلت:بلى قال:أليس يصلّون و يصومون و يحجّون؟قلت:بلى قال:فيعرفون ما أنتم عليه؟قلت:لا قال:فماهم عندكم؟ قلت:من لم يعرف[هذا الأمر]فهو كافر،قال:سبحان اللّه أما رأيت أهل الطّريق و أهل المياه؟قلت:بلى،قال:أليس يصلّون و يصومون و يحجّون؟أليس يشهدون أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟ قلت:بلى،قال:فيعرفون ما أنتم عليه قلت لا قال فما هم عندكم؟قلت:من لم يعرف هذا الأمر فهو كافر، قال:سبحان اللّه،أما رأيت الكعبه و الطّواف و أهل اليمن و تعلّقهم بأستار الكعبه؟ قلت:بلى قال:أليس يشهدون أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و يصلّون و يصومون و يحجّون؟قلت:بلى قال:فيعرفون ما أنتم عليه؟قلت:

لا قال:فما تقولون فيهم؟قلت:من لم يعرف فهو كافر.قال:سبحان اللّه هذا قول الخوارج،ثمّ قال:إن شئتم أخبرتكم،فقلت أنا:لا،فقال:أما إنّه شرّ عليكم أن تقولوا بشىء ما لم تسمعوه منّا،قال:فظننت أنّه يديرنا على قول محمّد بن مسلم.

[٢٨٧٩]٢-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن رجل،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قلت له:فما تقول فى مناكحه النّاس فإنّى قد بلغت ما تراه و ما تزوّجت

نپذیرد و انکار نکند،چرا کافر باشد؟اگر انکار نکند،کافر نیست.گوید:وقتی حجّ کردم،خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم و جریان را به حضرت اطّلاع دادم.

فرمود:تو اکنون حضور داری و آن دو نیستند؛ولی وعدگاه شما امشب نزد جمرهٔ وسطی در منی باشد.

همین که شب شد،من و محمد بن مسلم و ابو خطّاب نزدش گردآمدیم؛ پس حضرت بالشی برداشت و به سینه اش نهاد،سپس به ما فرمود:درباره خدمت کاران و زنان و خاندان خود چه می گویید؟آیا این طور نیست که به یگانگی خداوند شایسته پرستش گواهی می دهند؟عرض کردم:فرمود:آیا این طور نیست که گواهی می دهند محمد،فرستاده خدا است؟گفتم:آری.

فرمود:آیا نماز نمی خوانند و روزه نمی گیرند و حجّ نمی روند؟عرض کردم:

چرا.فرمود:آیا آنچه شما به آن عقیده دارید،می شناسند؟ گفتم:نه.فرمود:آنان نزد شما چگونه اند؟گفتم:هرکس امر امامت را نداند،کافر است.فرمود:پاک و منزّه است خداوند.آیا آنانی که بر سر راه ها و کنار آب ها هستند،ندیده ای؟ عرض کردم:آری.فرمود:آیا این طور نیست که نماز می خوانند و روزه می گیرند و حجّ می روند؟آیا این طور نیست که به یگانگی خداوند شایستهٔ پرستش گواهی می دهند و اینکه محمد،فرستادهٔ خدا است؟گفتم:چرا.فرمود:آیا آنچه شما به آن عقیده دارید،می دانند؟گفتم:نه.فرمود:نظرتان درباره آنها چیست؟گفتم:

هرکس(امر امامت را)نشناسد،کافر است.فرمود:خداوند پاک و منزّه است.آیا تو خانه کعبه و طواف کنندگان و اهل یمن و آویختن آنان به پرده های کعبه را ندیده ای؟عرض کردم:آری.فرمود:آیا این طور نیست که گواهی می دهند شایستهٔ پرستشی جز خدای یگانه نیست و اینکه محمد،فرستاده خدا است و نماز می خوانند و روزه می گیرند و حجّ می روند؟گفتم:آری.فرمود:آیا آنچه شما به آن عقیده دارید،می دانند؟ گفتم:نه.فرمود:درباره آنان چه می گویید؟ گفتم:هرکه نشناسد،کافر است.فرمود:خداوند پاک و منزّه است؛این گفتار خوارج باشد.سپس فرمود:اگر بخواهید،آگاهتان کنم؟عرض کردم:نه.پس فرمود:همانا برای شما بد است چیزی را تا از ما نشنیده اید،بگویید.گفتم:من فهمیدم که حضرت ما را به گفتار محمد بن مسلم برگشت می دهد.

[۲۸۷۹]۲-زراره گوید:به امام باقر علیه السّلام عرض کردم:درباره زناشویی با این مردم (سنی ها)چه می فرمایید؟زیرا من به این سن که می بینید رسیده ام و هنوز زن

قطّ،فقال:و ما يمنعک من ذلک؟فقلت:ما يمنعني إلاّ أنّني أخشى أن لا تحلّ لى مناكحتهم فما تأمرنى؟فقال:فكيف تصنع و أنت شابّ،أتصبر؟قلت:أتّخذ الجوارى قال:فهات الآن فبما تستحلّ الجوارى أ؟قلت:إنّ الأمه ليست بمنزله الحرّه إن رابتنى بشىء بعتها و اعتزلتها،قال:فحدّثنى بما استحللتها قال فلم يكن عندى جواب.فقلت له:فما ترى أتزوّج؟فقال:ما أبالى أن تفعل، قلت:أرأيت قولک:ما أبالى أن تفعل،فإنّ ذلک على جهتين تقول:لست أبالى أن تأثم من غير أن آمرک،فما تأمرني أفعل ذلک بأمرک؟فقال لى:قد كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم تزوّج و قد كان،من أمر امرأه نوح و امرأه لوط ما قد كان إنّهما قد كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين،فقلت:إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ليس فى ذلک بمنزلتى إنّما هى تحت يده و هى مقرّه بحكمه،مقرّه بدينه قال:فقال لى:

ما ترى من الخيانه فى قول اللّه عزّ و جلّ: فَخٰانَتٰاهُمٰا ما يعنى بذلک إلاّ الفاحشه و قد زوّج رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:فلانا،قال:قلت:أصلحک اللّه ما تأمرنى أنطلق فأتزوّج بأمرک؟فقال لى:إن كنت فاعلا فعليک بالبلهاء من النّساء،قلت:

و ما البلهاء؟قال:ذوات الخدور العفائف،فقلت:من هى على دين سالم بن أبى حفصه؟قال:لا،فقلت:من هى على دين ربيعه الرّأى؟فقال:لا و لكنّ العواتق اللّواتي لا ينصبن كفرا و لا يعرفن ما تعرفون،قلت:و هل تعدو أن تكون مؤمنه أو كافره؟فقال:تصوم و تصلّى و تتّقى اللّه و لا تدرى ما أمركم؟ فقلت:قد قال اللّه عزّ و جلّ: هُوَ الَّذِى خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كٰافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ لا و اللّه لا يكون أحد من النّاس ليس بمؤمن و لا كافر.قال:فقال أبو جعفر عليه السّلام:قول اللّه أصدق من قولک يا زراره أرأيت قول اللّه عزّ و جلّ: خَلَطُوا عَمَلاً صٰالِحاً وَ

نگرفته ام. فرمود:چه چیز مانع از ازدواجت شده است؟عرض کردم:چیزی جلوگیریم نشده مگر اینکه می ترسم ازدواجشان بر من حلال نباشد؛پس چه دستور می دهید؟فرمود:پس چه می کنی با اینکه جوان هستی؟آیا بردباری می کنی؟گفتم:کنیزان را می گیرم.فرمود:اکنون(آنچه داری)بیاور.به چه دلیل کنیزان را حلال می دانی؟گفتم:کنیز که بسان زن آزاد نیست.اگر چیزی از او دیدم (که مرا به تردید اندازد)می فروشم و از او کناره می گیرم.فرمود:برایم بازگو که به چه دلیل او را حلال دانستی؟ گوید:من پاسخی نداشتم(که به حضرت بگویم).

به حضرت عرض کردم:چه می فرمایید.آیا ازدواج کنم؟فرمود:باکی ندارم که ازدواج کنی.گفتم:اینکه فرمودی:من باکی ندارم که ازدواج کنی،دو معنا دارد:

یکی اینکه باک ندارم تو گناهی انجام دهی بی آنکه به تو دستور دهم.چه دستور دهی؟آیا به فرمان شما این کار را بکنم؟حضرت فرمود:رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-زن گرفت و داستان زن نوح و زن لوط می دانی که چه بوده است.آن دو زیر سرپرستی دو بنده از بندگان خوب ما بودند.عرض کردم:همانا رسول خدا همانند من نبوده است.زن زیردست او بوده و به حکمش اقرار داشته و به دینش اعتراف می کرده است.فرمود:درباره آن خیانت در فرمایش خداوند عزّتمند که«و به آنها خیانت کردند»[تحریم(66): ۱۰]چه نظری داری؟منظور از آن جز هرزگی نیست؟و رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-به فلانی زن داد.

گفتم:خداوند کار شما را به نیک گرداند.چه دستور می دهی؟آیا بروم و به دستور شما زن بگیرم؟حضرت فرمود:اگر این کار را می کنی،بر تو لازم است که زن نابخرد و ساده بگیری.گفتم:زنان نابخرد و ساده کیانند؟ فرمود:پرده نشینان پاکدامن.

عرض کردم:آن زنی که کیش سالم بن ابی حفصه را دارد؟فرمود:نه.گفتم:

آن کس که بر دین کیش ربیعه الرأی است؟سپس فرمود:نه؛ولی با دختران جوانی ازدواج کن که در سرپرستی پدرانشان هستند،اظهار کفر نمی کنند و آنچه شما می دانید(از امر امامت)،بدان آگاه نیستند.گفتم:آیا آن دختر،هم مؤمن و هم کافر به شمار می رود؟فرمود:او روزه می گیرد و نماز می خواند و از خدا می ترسد؛ ولی عقیده شما را نمی داند؟عرض کردم:به تحقیق خدای عزّتمند فرموده است:

«اوست آن کس که شما را آفرید؛برخی از شما کافرند و برخی مؤمن» [تغابن(64):۲].نه؛ به خدا سوگند،کسی از مردم نیست که نه مؤمن باشد و نه کافر.

گوید:امام باقر علیه السّلام فرمود:ای زراره!فرمایش خداوند از گفته تو راست تر است.

آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ فلمّا قال عسى؟ففلت:ما هم إلاّ مؤمنين أو كافرين،قال:فقال:ما تقول فى قوله عزّ و جلّ: إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجٰالِ وَ النِّسٰاءِ وَ الْوِلْدٰانِ لاٰ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لاٰ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً إلى الإيمان،فقلت:

ما هم إلاّ مؤمنين أو كافرين،فقال:و اللّه ما هم بمؤمنين و لا كافرين،ثمّ أقبل علىّ فقال:ما تقول فى أصحاب الأعراف؟فقلت:ما هم إلاّ مؤمنين أو كافرين، إن دخلوا الجنّه فهم مؤمنون و إن دخلوا النّار فهم كافرون،فقال:و اللّه ما هم بمؤمنين و لا كافرين؛و لو كانوا مؤمنين لدخلوا الجنّه كما دخلها المؤمنون و لو كانوا كافرين لدخلوا النّار كما دخلها الكافرون و لكنّهم قوم قد استوت حسناتهم و سيّئاتهم فقصرت بهم الأعمال و أنّهم لكما قال اللّه عزّ و جلّ.فقلت:

أمن أهل الجنّه هم أم من أهل النّار؟فقال:اتركهم حيث تركهم اللّه،قلت:أ فترجئهم؟قال:نعم أرجئهم كما أرجأهم اللّه،إن شاء أدخلهم الجنّه برحمته و إن شاء ساقهم إلى النّار بذنوبهم و لم يظلمهم،فقلت:هل يدخل الجنّه كافر؟ قال:

لا،قلت:[ف]هل يدخل النّار إلاّ كافر؟قال:فقال:لا إلاّ أن يشاء اللّه،يا زراره إنّنى أقول ما شاء اللّه،و أنت لا تقول ما شاء اللّه أما إنّک إن كبرت رجعت و تحلّلت عنک عقدک.

باب المستضعف

[٢٨٨٠]١-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن بعض أصحابه،عن زراره قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن المستضعف فقال:هو الّذى لا يهتدى حيله إلى الكفر فيكفر و لا يهتدى سبيلا إلى الإيمان،لا يستطيع أن يؤمن و لا يستطيع

آیا گفتار خدای بزرگ و گرامی را دیده ای که فرماید:«و کار شایسته را با[کاری] دیگر که بد است درآمیخته اند.امید است خدا توبۀ آنان را بپذیرد»[توبه(۹):۱۰۲].

همین که فرمود:«عسی؛امید است».عرض کردم:جز این است که یا مؤمن یا کافر هستند.پس فرمود:«مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند»[نساء(4):۹۸]یعنی راهی به ایمان نیابند.گفتم:آنها نیستند جز مؤمن یا کافر.فرمود:به خدا سوگند،آنها نه مؤمن باشند و نه کافر.سپس به من روکرد و فرمود:درباره اصحاب اعراف نظرت چیست؟عرض کردم:آنها هم مؤمن باشند یا کافر؟اگر به بهشت وارد شوند،مؤمن باشند و اگر به دوزخ روند،کافر باشند.

فرمود:به خدا سوگند،نه مؤمن اند و نه کافر.اگر مؤمن بودند،هر آینه به بهشت وارد می شدند آنسان که مؤمنان به بهشت روند و اگر کافر بودند،همانا به دوزخ روند آنسان که کافران به آن روند؛ولی آنان مردمی هستند که نیکی ها و بدی هایشان برابر است و کردارشان دست آنان را کوتاه کند و حال آنان چنان است که خداوند فرازمند فرموده است.عرض کردم:آیا ایشان از بهشتیانند یا از دوزخیان؟فرمود:آنان را همان جا واگذار که خداوند واگذارده است.گفتم:آیا کارشان را به تأخیر می اندازی(یعنی کارشان با خداست)؟فرمود:آری؛من هم به تأخیر می اندازم آنسان که خداوند به تأخیر انداخته است.اگر بخواهد به سبب رحمتش به بهشت ببرد و اگر بخواهد به سبب گناهانشان آنها را به دوزخ کشد و ستم هم نکرده است.گفتم:آیا کافر به بهشت می رود؟فرمود:نه.گفتم:آیا به جز کافر،کسی به دوزخ می رود؟فرمود:نه جز اینکه خدا خواهد.ای زراره!من می گویم:آنچه خدا خواهد و تو نمی گویی:آنچه خدا خواهد.همانا اگر بزرگ شوی(از این سخن)برگردی و گره های دلت باز شود(و نسبت به مخالفان خشمت فرونشیند).

باب ناتوان در دین

[۲۸۸۰]۱-زراره گوید:از امام باقر علیه السّلام درباره ناتوان در دین پرسیدم،فرمود:

او کسی است که با فریب به کفر ره نیابد که کافر شود و راهی به ایمان نیابد و نتواند

ص: ۱۵۳

أن يكفر،فهم الصّبيان،و من كان من الرّجال و النّساء على مثل عقول الصّبيان مرفوع عنهم القلم.

[۲۸۸۱]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن جميل،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

المستضعفون الّذين لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً قال:لا يستطيعون حيله إلى الإيمان و لا يكفرون الصّبيان و أشباه عقول الصّبيان من الرّجال و النّساء.

[۲۸۸۲]۳-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن ابن محبوب،عن ابن رئاب،عن زراره قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن المستضعف،فقال:هو الّذى لا يستطيع حيله يدفع بها عنه الكفر و لا يهتدى بها إلى سبيل الإيمان،لا يستطيع أن يؤمن و لا يكفر قال:و الصّبيان و من كان من الرّجال و النّساء على مثل عقول الصّبيان.

[۲۸۸۳]4-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم،عن عبد اللّه بن جندب،عن سفيان بن السّمط البجلىّ قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:ما تقول فى المستضعفين؟فقال لى شبيها بالفزع، فتركتم أحدا يكون مستضعفا و أين المستضعفون؟فواللّه لقد مشى بأمركم هذا العواتق إلى العواتق فى خدورهنّ و تحدّث به السّقّايات فى طريق المدينه.

[۲۸۸4]5-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن الحسين بن سعيد،عن فضاله بن أيّوب،عن عمر بن أبان قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن المستضعفين فقال:هم أهل الولايه،فقلت:أىّ ولايه؟فقال:أما إنّها ليست بالولايه فى الدّين و لكنّها الولايه فى المناكحه

مؤمن شود و نتواند کافر گردد.آنان کودکانند و هرکس از مردان و زنان که خردشان بسان خرد کودکان باشد،تکلیف از آنان برداشته شده است.

[۲۸۸۱]۲-حضرت امام باقر علیه السّلام فرمود:ناتوانان«آنانی اند که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند».

فرمود:نتوانند با فریب به ایمان راه یابند و کافر هم نشوند.اینها کودکان اند و خردهایشان همانند کودکان است از مردان و زنان.

[۲۸۸۲]۳-زراره گوید:از حضرت باقر علیه السّلام معنای ناتوان در دین را پرسیدم، فرمود:او کسی است که نتواند با فریب،کفر را از خود دور کند و به وسیله آن به راه ایمان هدایت نشود.نتواند که مؤمن باشد و نه کافر گردد.فرمود:کودکان اند و هرکس از مردان و زنان که خردشان بسان خرد کودکان است.

[۲۸۸۳]4-سفیان سمط بجلی گوید:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:دربارۀ ناتوانان در دین چه می فرمایید؟حضرت بسان شخص هراسناکی به من فرمود:

مگر ناتوانی در دین گذاردید؟ناتوانان در دین کجایند؟به خدا سوگند،این دوشیزگان پشت پرده،عقیده شما را به هم رسانند و زنان سقّا در راه مدینه گفت وگو کنند.

[۲۸۸4]5-عمر ابان گوید:از امام صادق علیه السّلام دربارۀ ناتوانان در دین پرسیدم؛ پس فرمود:آنان اهل ولایت اند.عرض کردم:کدام ولایت؟ فرمود:همانا ولایت در دین نیست؛ولی ولایت در زناشویی و ارث و معاشرت است و آنان مؤمن

و الموارثه و المخالطه،و هم ليسوا بالمؤمنين و لا بالكفّار و منهم المرجون لأمر اللّه عزّ و جلّ.

[۲۸۸۵]6-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد عن الوشّاء،عن مثنّى، عن إسماعيل الجعفىّ قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن الدّين الّذى لا يسع العباد جهله فقال:الدّين واسع و لكنّ الخوارج ضيّقوا على أنفسهم من جهلهم،قلت:جعلت فداک فأحدّثک بدينى الّذى أنا عليه؟فقال:بلى،فقلت:أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله و الإقرار بما جاء من عند اللّه و أتولاّكم و أبرأ من عدوّكم و من ركب رقابكم و تأمّر عليكم و ظلمكم حقّكم،فقال:ما جهلت شيئا!هو و اللّه الّذى نحن عليه؛قلت:فهل سلّم أحد لا يعرف هذا الأمر؟فقال:لا إلاّ المستضعفين،قلت:من هم؟قال:نساؤكم و أولادكم،ثمّ قال:أرأيت أمّ أيمن فإنّى أشهد أنّها من أهل الجنّه و ما كانت تعرف ما أنتم عليه.

[۲۸۸۶]۷-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن ابن مسكان،عن أبى بصير قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:من عرف اختلاف النّاس فليس بمستضعف.

[۲۸۸۷]۸-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن محبوب،عن جميل بن درّاج قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:إنّى ربّما ذكرت هؤلاء المستضعفين فأقول:نحن و هم فى منازل الجنّه؟فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام:لا يفعل اللّه ذلک بكم أبدا.

[۲۸۸۸]۹-عنه،عن علىّ بن الحسن التّيمىّ،عن أخويه محمّد و أحمد ابنى الحسن،عن علىّ بن يعقوب،عن مروان بن مسلم عن أيّوب بن الحرّ قال:

و کافر نیستند و از آنها هستند کسانی که به خدای فرازمند امیدوارند(یعنی کارشان با خدا است).

[۲۸۸5]6-اسماعیل جعفی گوید:از امام باقر علیه السّلام از دینی پرسیدم که برای بندگان روانیست به آن نادان باشند.پس فرمود:دین گسترده است؛ولی خوارج از روی نادانی خویش بر خود تنگ گرفتند.عرض کردم:قربانت گردم؛آیا به دینی که معتقد هستم،برایتان بازگویم؟ فرمود:آری.گفتم:گواهی می دهم که شایستهٔ پرستشی جز خدای یگانه نیست و اینکه محمد،بنده و فرستاده اوست و آنچه از نزد خدا آمده است،می پذیرم و شما را دوست دارم و بیزارم از دشمنانتان و کسی که بر شما چیره گردد و خود را فرمانروای شما داند و در حق شما ستم کند.فرمود:تو به چیزی نادان نیستی.آن همان است که به خدا سوگند،ما به آن اعتقاد داریم.عرض کردم:آیا کسی که این مطلب را نداند،سالم می ماند؟فرمود:

نه،مگر ناتوانان در دین.گفتم:آنان چه کسانی اند؟فرمود:زنان و فرزندانتان.

سپس فرمود:آیا امّ ایمن را دیده ای؟پس همانا من گواهی می دهم که او از بهشتیان است در حالی که عقیده شما را نمی دانست.

[۲۸۸6]۷-حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود:هرکس اختلاف مردم را بفهمد، ناتوان در دین نباشد.

[۲۸۸۷]۸-جمیل درّاج گوید:به امام ششم علیه السّلام عرض کردم:همانا چه بسیار که من به یاد این ناتوانان در دین می افتم و می گویم:آیا ما و آنان در منازل بهشت همراهیم؟امام صادق علیه السّلام فرمود:هرگز خداوند با شما چنین نکند.

[۲۸۸۸]۹-ایّوب حرّ گوید:ما در خدمت حضرت امام صادق علیه السّلام بودیم که

قال رجل لأبی عبد اللّه علیه السّلام و نحن عنده جعلت فداک،إنّا نخاف أن ننزل بذنوبنا منازل المستضعفین،قال:فقال:لا و اللّه لا یفعل اللّه ذلک بکم أبدا.

علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن رجل،عن أبی عبد اللّه مثله.

[۲۸۸۹] ۱۰-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن أبی المغراء، عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من عرف اختلاف النّاس فلیس بمستضعف.

[۲۸۹۰] ۱۱-عدّه من أصحابن،اعن سهل بن زیاد،عن إسماعیل بن مهران، عن محمّد بن منصور الخزاعیّ،عن علیّ بن سوید،عن أبی الحسن موسی قال:

سألته عن الضّعفاء،فکتب إلیّ:الضّعیف من لم ترفع إلیه حجّه و لم یعرف الاختلاف،فإذا عرف الاختلاف فلیس بمستضعف.

[۲۸۹۱] ۱۲-بعض أصحابنا،عن علیّ بن الحسن،عن علیّ بن حبیب الخثعمیّ،عن أبی ساره إمام مسجد بنی هلال،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لیس الیوم مستضعف،أبلغ الرّجال الرّجال و النّساء النّساء.

باب المرجون لأمر اللّه

[۲۸۹۲] ۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن موسی بن بکر،عن زراره،عن أبی جعفر علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّٰهِ قال:

قوم کانوا مشرکین فقتلوا مثل حمزه و جعفر و أشباههما من المؤمنین،ثمّ إنّهم دخلوا فی الإسلام فوحّدوا اللّه و ترکوا الشّرک و لم یعرفوا الإیمان بقلوبهم فیکونوا من المؤمنین فتجب لهم الجنّه،و لم یکونوا علی جحودهم فیکفروا

مردی به حضرت گفت:قربانت گردم؛ما می ترسیم به سبب گناهانمان به رتبه های ناتوانان در دین تنزّل کنیم.فرمود:نه،به خدا سوگند،هرگز خداوند با شما چنین نکند.

[۲۸۸۹]۱۰-امام صادق علیه السّلام فرمود:هرکس اختلاف مردم را بفهمد،ناتوان در دین نباشد.

[۲۸۹۰]۱۱-علی بن سوید گوید:از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام از ناتوانان در دین پرسیدم؛پس حضرت به من نوشت:ناتوان کسی است که حجّت به او نرسیده و اختلاف را نفهمیده است.آن گاه که اختلاف را فهمید،پس ناتوان در دین نیست.

[۲۸۹۱]۱۲-امام صادق علیه السّلام فرمود:امروز دیگر ناتوان در دین وجود ندارد.

مردان به مردان و زنان به زنان(دین حق را)رسانده اند.

باب کسانی که کارشان موقوف به فرمان خداست

[۲۸۹۲]۱-امام باقر علیه السّلام دربارۀ فرمایش خدای عزّتمند که«فرمود:مردمی مشرک بودند که همانند حمزه و جعفر و بسان آنها را از مؤمنان کشتند،سپس همانان به اسلام گرویدند و خدا را به یگانگی شناختند و شرک را واگذاردند؛ولی با دل هایشان ایمان را نپذیرفتند تا از مؤمنان باشند و بهشت بر آنان واجب گردد و بر حال انکار خود هم نماندند تا کافر باشند و آتش دوزخ بر آنان واجب شود،

فتجب لهم النّار فهم على تلک الحال إمّا يعذّبهم و إمّا يتوب عليهم.

[۲۸۹۳]۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن حسّان،عن موسى بن بكر الواسطىّ،عن رجل قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام:المرجون قوم كانوا مشركين فقتلوا مثل حمزه و جعفر و أشباههما من المؤمنين ثمّ إنّهم بعد ذلک دخلوا فى الإسلام فوحّدوا اللّه و تركوا الشّرک،و لم يكونوا يؤمنون فيكونوا من المؤمنين،و لم يؤمنوا فتجب لهم الجنّه و لم يكفروا فتجب لهم النّار فهم على تلک الحال مرجون لأمر اللّه.

باب أصحاب الأعراف

[۲۸۹۴]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن ابن بكير؛و علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن رجل،جميعا عن زراره قال:

قال لى أبو جعفر عليه السّلام:ما تقول فى أصحاب الأعراف؟فقلت:ما هم إلاّ مؤمنون أو كافرون،إن دخلوا الجنّه فهم مؤمنون و إن دخلوا النّار فهم كافرون، فقال:و اللّه ما هم بمؤمنين و لا كافرين،و لو كانوا مؤمنين دخلوا الجنّه كما دخلها المؤمنون و لو كانوا كافرين لدخلوا النّار كما دخلها الكافرون و لكنّهم قوم استوت حسناتهم و سيّئاتهم فقصرت بهم الأعمال و إنّهم لكما قال اللّه عزّ و جلّ،فقلت:أ من أهل الجنّه هم أو من أهل النّار؟ فقال:اتركهم حيث تركهم اللّه،قلت:أفترجئهم،قال:نعم أرجئهم كما أرجأهم اللّه،إن شاء أدخلهم الجنّه برحمته و إن شاء ساقهم إلى النّار بذنوبهم و لم يظلمهم،فقلت:هل يدخل الجنّه كافر؟قال:لا،قلت:هل يدخل النّار إلاّ كافر؟ قال:فقال:لا إلاّ أن يشاء اللّه،

پس آنان هم چنان آن حالت را دارند یا خداوند کیفرشان دهد یا از آنان درگذرد.

[۲۸۹۳]۲-امام باقر علیه السّلام فرمود:موقوف شدگان به امر خدا،مردمی مشرک بودند،پس حمزه و جعفر و بسان آنها را از مؤمنان کشتند،سپس پس از این کار به اسلام گرویدند و خدا را به یگانگی شناختند و شرک را واگذاردند؛ولی(به طور کامل)ایمان نیاوردند تا از مؤمنان باشند و(بادل)ایمان نیاوردند تا بهشت بر آنها لازم گردد و کافر هم نشدند تا آتش دوزخ بر آنها واجب شود،پس بر همان حالت به امید فرمان خدا هستند.

باب اصحاب اعراف

[۲۸۹۴]۱-زراره گوید:امام باقر علیه السّلام به من فرمود:نظرت درباره اصحاب اعراف چیست؟گفتم:یا مؤمن باشند یا کافر.اگر به بهشت روند،مؤمن اند و اگر به آتش دوزخ وارد شوند،کافرند.فرمود:به خدا سوگند،نه مؤمن اند و نه کافر.

اگر مؤمن بودند به بهشت می روند آنسان که مؤمنان روند و اگر کافر بودند به دوزخ روند،آنسان که کافران وارد شوند؛ولی آنان مردمی باشند که کارهای نیک و کارهای بدشان یکسان است و کردارشان دست آنان را کوتاه کند و حال آنها چنان است که خداوند فرازمند فرموده است.عرض کردم:آیا آنان از بهشتیانند یا از دوزخیان؟فرمود:آنان را همان جا واگذار که خداوند واگذارده است.گفتم:آیا کارشان را به تأخیر می اندازی؟ فرمود:آری.من به تأخیر می اندازم آنسان که خداوند به تأخیر انداخته است.اگر بخواهد به سبب رحمتش به بهشت ببرد و اگر بخواهد به سبب گناهانشان آنها را به دوزخ کشد و ستم هم نکرده است.

عرض کردم:آیا کافر به بهشت می رود؟فرمود:نه.گفتم:آیا به جز کافر،کسی به دوزخ می رود؟نه،جز اینکه خدا خواهد.ای زراره!من می گویم:آنچه خدا خواهد و تو نمی گویی:آنچه خدا خواهد.همانا اگر بزرگ شوی(از این سخن)

يا زراره إنّني أقول:ما شاء اللّه،و أنت لا تقول:ما شاء اللّه،أما إنّک إن کبرت رجعت و تحلّلت[عنک]عقدک.

[۲۸۹۵]۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن علیّ بن حسّان،عن موسی بن بکر،عن رجل قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام:الّذین خَلَطُوا عَمَلاً صٰالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً فأولئک قوم مؤمنون یحدثون فی إیمانهم من الذّنوب الّتی یعیبها المؤمنون و یکرهونها فأولئک عسی اللّه أن یتوب علیهم.

باب فی صنوف أهل الخلاف و ذکر القدریّه و الخوارج و المرجئه و أهل البلدان

[۲۸۹۶]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن مروک بن عبید،عن رجل،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لعن اللّه القدریّه،لعن اللّه الخوارج،لعن اللّه المرجئه لعن اللّه المرجئه.

قال:قلت:لعنت هؤلاء مرّه مرّه و لعنت هؤلاء مرّتین؟!قال:إنّ هؤلاء یقولون:إنّ قتلتنا مؤمنون فدماؤنا متلطّخه بثیابهم إلی یوم القیامه،إنّ اللّه حکی عن قوم فی کتابه؛ أَلاّٰ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتّٰی یَأْتِیَنٰا بِقُرْبٰانٍ تَأْکُلُهُ النّٰارُ قُلْ قَدْ جٰاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَیِّنٰاتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ قال:کان بین القاتلین و القائلین خمسمائه عام فألزمهم اللّه القتل برضاهم ما فعلوا.

[۲۸۹۷]۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن محمّد بن حکیم، و حمّاد بن عثمان،عن أبی مسروق قال:

برگردی و گره های دلت باز شود(و نسبت به مخالفان خشمت فرونشیند).

[۲۸۹۵]۲-امام باقر علیه السّلام(در تفسیر این آیه):«آنانی که کار شایسته را با[کاری] دیگر که بد است درآمیخته اند».فرمود:آنان مردمی با ایمان بودند که در حال ایمان گناهانی پدیدآوردند که مؤمنان آنها را نقص می دانستند و ناخوش داشتند،پس آنان اند که امید است خداوند درگذرد.

باب در بیان اقسام مخالفان و قدریّه و خوارج و مرجئه و اهالی شهرها

[۲۸۹۶]۱-مردی از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که حضرت فرمود:

خداوند قدریه را لعنت کند.خداوند خوارج را لعنت کند.خدا مرجئه را لعنت کند.خدا مرجئه را لعنت کند.من عرض کردم:هرکدام از قدریه و خوارج را یک بار لعنت کردی و آنان را دوبار؟فرمود:همانا آنها می گویند:کشندگان ما مؤمنان اند،پس دامنشان تا روز رستاخیز به خون های ما آلوده است.همانا خداوند در کتابش از مردمی حکایت می کند که:«همانان که گفتند:خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانیی بیاورد که آتش[آسمانی]آن را [به نشانه قبول]بسوزاند.بگو:قطعا پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آنچه گفتید برای شما آوردند.اگر راست می گویید،پس چرا آنان را کشتید» [آل عمران(۳):۱۸۳].

فرمود:میان کشندگان و گویندگان(این سخن)پانصد سال فاصله بود،پس خداوند کشتن را به عهده آنان دانست؛چراکه بدانچه کردند،خرسند بودند.

[۲۸۹۷]۲-عثمان بن ابی مسروق گوید:حضرت صادق علیه السّلام از من پرسید:اهل

سألنى أبو عبد اللّه عليه السّلام عن أهل البصره،ما هم؟فقلت:مرجئه و قدريّه و حروريّه،فقال:لعن اللّه تلک الملل الكافره المشركه الّتى لا تعبد اللّه على شىء.

[۲۸۹۸]۳-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن منصور بن يونس،عن سليمان بن خالد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أهل الشّام شرّ من أهل الرّوم،و أهل المدينه شرّ من أهل مكّه،و أهل مكّه يكفرون باللّه جهره.

[۲۸۹۹]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه،عن أبى بصير،عن أحدهما عليهما السّلام قال:

إنّ أهل مكّه،ليكفرون باللّه جهره و إنّ أهل المدينه أخبث من أهل مكّه أخبث منهم سبعين ضعفا.

[۲۹۰۰]5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسين بن سعيد،عن فضاله بن أيّوب،عن سيف بن عميره،عن أبى بكر الحضرمىّ قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام أهل:الشّام شرّ أم[أهل]الرّوم؟فقال:إنّ الرّوم كفروا و لم يعادونا و إنّ أهل الشّام كفروا و عادونا.

[۲۹۰۱]6-عنه،عن محمّد بن الحسين،عن النّضر بن شعيب،عن أبان بن عثمان،عن الفضيل بن يسار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا تجالسوهم-يعنى المرجئه-لعنهم اللّه و لعن[اللّه]مللهم المشركه الّذين لا يعبدون اللّه على شىء من الأشياء.

باب المؤلّفه قلوبهم

[۲۹۰۲]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن

بصره چه عقیده ای دارند؟عرض کردم:مرجئه،قدریه و حروریّه هستند.فرمود:

خداوند ملت های کافر مشرک را لعنت کند که به هیچ وجه خدا را نمی پرستند.

[۲۸۹۸]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود:شامیان از رومیان بدترند و مردم مدینه از مردم مکّه بدترند و مکّیان آشکارا به خدا کفر می ورزند.

[۲۸۹۹]4-ابو بصیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام روایت کند که فرمود:همانا مکّیان آشکارا به خدا کفر می ورزند و مردم مدینه از مکّیان پلیدترند.از آنان هفتاد برابر پلیدترند.

[۲۹۰۰]5-ابو بکر خضر می گوید:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:آیا شامیان بدترند یا رومیان؟فرمودند:همانا رومیان کفر ورزند؛ولی با ما دشمنی نکنند و به راستی که شامیان کفر ورزند و با ما دشمنی کنند.

[۲۹۰۱]6-امام صادق علیه السّلام فرمود:با آنها-یعنی مرجئه-هم نشین نشوید.

خداوند آنان و ملت های مشرک را لعنت کند که در هیچ چیز خدا را نمی پرستند.

باب دلجوئی شدگان

[۲۹۰۲]۱-امام باقر علیه السّلام فرمود:دلجوئی شدگان مردمی بودند که خدا را یگانه

موسى بن بكر؛و علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس عن رجل، جميعا عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

المؤلّفه قلوبهم قوم وحّدوا اللّه و خلعوا عباده من يعبد من دون اللّه و لم تدخل المعرفه قلوبهم أنّ محمّدا رسول،اللّه و كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يتألّفهم و يعرّفهم لكيما يعرفوا و يعلّمهم.

[٣ ٢٩٠]٢-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن عمر بن أذينه، عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ قال:هم قوم وحّدوا اللّه عزّ و جلّ و خلعوا عباده من يعبد من دون اللّه و شهدوا أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و هم فى ذلک شكّاک فى بعض ما جاء به محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فأمر اللّه عزّ و جلّ نبيّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أن يتألّفهم بالمال و العطاء لكى يحسن إسلامهم و يثبتوا على دينهم الّذى دخلوا فيه و أقرّوا به.و إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يوم حنين تألّف رؤساء العرب من قريش و سائر مضر،منهم أبو سفيان بن حرب و عيينه بن حصين الفزارىّ و أشباههم من النّاس فغضبت الأنصار و اجتمعت إلى سعد بن عباده فانطلق بهم إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بالجعرانه فقال:يا رسول اللّه،أتأذن لى فى الكلام؟فقال:نعم فقال:إن كان هذا الأمر من هذه الأموال الّتى قسمت بين قومک شيئا أنزله اللّه رضينا،و إن كان غير ذلک لم نرض؛قال زراره:و سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:يا معشر الأنصار،أكلّكم على قول سيّدكم سعد؟ فقالوا:سيّدنا اللّه و رسوله،ثمّ قالوا فى الثّالثه:نحن على مثل قوله و رأيه؛ قال زراره:فسمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:فحطّ اللّه نورهم.

و فرض اللّه للمؤلّفه قلوبهم سهما فى القرآن.

دانستند و از پرستش جز خدا دست برداشته بودند؛ولی شناختن اینکه محمد -درود خدا بر او و خاندانش باد-فرستاده خداست در دلشان وارد نشده بود و رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-همواره دل آنها را به دست می آورد (و به خود نزدیک می کرد)و به آنها می فهماند تا بفهمند و به آنها[آنچه لازم بود] می آموخت.

[۳ ۲۹۰]۲-زراره گوید:از امام باقر علیه السّلام درباره فرمایش خدای بزرگ و گرامی که«و کسانی که دلشان به دست آورده می شود» [توبه(۹): 6۰].پرسیدم،فرمود:آنها مردمی بودند که خدای عزّتمند را یگانه دانستند و از پرستش هرکه جز خدا دست برداشتند و گواهی دادند که شایستهٔ پرستشی جز خداوند نیست و محمد-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرستاده خدا است؛ولی در برخی از آنچه محمد-درود خدا بر او و خاندانش باد-آورده بود،تردید داشتند،پس خدای شکوهمند به پیامبرش دستور داد که با دارایی و بخشش،آنها را به اسلام نزدیک کند تا اسلامشان نیکو گردد و بر دینی پابرجا باشند که بدان درآمده و اعتراف کرده اند.

رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-در جنگ حنین از رؤسای عرب از قریش و دیگر قبیله های مضرّ دل جویی کرد که ابو سفیان بن حرب و عیینه بن حصین فزاری و مردم مانندشان از آنها بودند؛پس انصار(از این کار)خشمگین شدند و در نزد سعد بن عباده گردآمدند و سعد آنها را در جعرانه(محلی میان مکه و مدینه)خدمت پیامبر آورد و گفت:ای رسول خدا،آیا اجازه می دهید سخن گویم؟فرمود:آری.گفت:اگر این اموال را که میان مردم خود تقسیم کردی،کاری بود که خدا دستور داده بود،ما خرسندیم و اگر جز این است،ما خرسند نیستیم.زراره گوید:شنیدم که امام باقر علیه السّلام فرمود:پس رسول خدا فرمود:ای گروه انصار!آیا همه شما با گفته بزرگتان سعد هم آهنگ هستید؟ گفتند:خدا و رسولش،آقا و بزرگ ما است. (تا سه مرتبه این پرسش و پاسخ تکرار شد)و در مرتبه سوم گفتند:ما هم گفته و نظر او را داریم.زراره گوید:

شنیدم که امام باقر علیه السّلام فرمود:پس خداوند هم روشنایی ایمانشان را پایین آورد و برای دل به دست آورده شدگان در قرآن سهمی مقرّر کرد.

[4 ۲۹۰]۳-علیّ،عن محمّد بن عیسی،عن یونس عن رجل،عن زراره،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

المؤلّفه قلوبهم لم یکونوا قطّ أکثر منهم الیوم.

[5 ۲۹۰]4-علیّ،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن إبراهیم بن عبد الحمید،عن إسحاق بن غالب قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:یا إسحاق،کم تری أهل هذه الآیه: فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهٰا رَضُوا وَ إِنْ لَمْ یُعْطَوْا مِنْهٰا إِذٰا هُمْ یَسْخَطُونَ ؟قال:ثمّ قال:هم أکثر من ثلثی النّاس.

[6 ۲۹۰]5-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن علیّ بن حسّان،عن موسی بن بکر،عن رجل قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام:ما کانت المؤلّفه قلوبهم قطّ أکثر منهم الیوم،و هم قوم وحّدوا اللّه و خرجوا من الشّرک و لم تدخل معرفه محمّد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم قلوبهم، و ما جاء به فتألّفهم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و تألّفهم المؤمنون بعد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم لکیما یعرفوا.

باب فی ذکر المنافقین و الضّلاّل و إبلیس فی الدّعوه

[۷ ۲۹۰]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن جمیل قال:

کان الطّیّار یقول لی:إبلیس لیس من الملائکه و إنّما أمرت الملائکه بالسّجود لآدم علیه السّلام فقال إبلیس:لا أسجد،فما لإبلیس یعصی حین لم یسجد و لیس هو من الملائکه؟قال:فدخلت أنا و هو علی أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:فأحسن و اللّه فی المسأله؛فقال:جعلت فداک،أرأیت ما ندب اللّه عزّ و جلّ إلیه

[4 ۲۹۰]۳-امام باقر علیه السّلام فرمود:هرگز دل به دست آورده شدگان بیشتر از امروز نبوده اند.

[5 ۲۹۰]4-اسحاق بن غالب گوید:حضرت امام صادق علیه السّلام به من فرمود:ای اسحاق!به نظر تو اهل این آیه چقدر هستند:«پس اگر از آن[اموال]به ایشان داده شود،خشنود می گردند و اگر از آن به ایشان داده نشود به ناگاه به خشم می آیند».

[توبه(۹):58]گوید:سپس حضرت فرمود:آنان بیشتر از دو سوم مردم هستند.

[6 ۲۹۰]5-امام باقر علیه السّلام فرمود:هرگز دل به دست آورده شدگان از امروز بیشتر نبودند و آنان مردمی بودند که خدا را به یگانگی شناختند و از شرک بیرون آمدند و شناخت اینکه محمد-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرستاده خداست و آنچه از طرف خدا آورده است در دل هاشان جای نگرفت،پس رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد-از آنان دل جویی کرد و نیز مؤمنان پس از رسول خدا دل آنان را به دست آوردند تا شناخت بیابند.

باب در بیان اشتراک دورویان و گمراهان و شیطان در دعوت الهی

[۷ ۲۹۰]۱-جمیل گوید:طیّار به من می گفت:شیطان از فرشتگان نبود و جز این نیست که فرشتگان برای سجده به آدم دستور یافتند و شیطان گفت:سجده نمی کنم.پس چرا شیطان گنه کار شود آن گاه که سجده نکرد با اینکه او از فرشتگان نبود؟گوید:من و او به خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدیم و به خدا سوگند،پرسش خود را به نیکی طرح کرد و گفت:قربانت گردم؛بفرمایید آنچه خداوند فرازمند،مؤمنان را در فرمایش خود بدان خوانده است که:«ای کسانی

المؤمنين من قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أدخل فى ذلک المنافقون معهم؟ قال:نعم و الضّلاّل و كلّ من أقرّ بالدّعوه الظّاهره،و كان إبليس ممّن أقرّ بالدّعوه الظّاهره معهم.

باب فى قوله تعالى و من النّاس من يعبد اللّه على حرف

[٨ ٢٩٠]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن عمر بن أذينه، عن الفضيل و زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ عَلىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصٰابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصٰابَتْهُ فِتْنَهٌ انْقَلَبَ عَلىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَهَ قال زراره:

سألت عنها أبا جعفر عليه السّلام فقال:هؤلاء قوم عبدوا اللّه و خلعوا عباده من يعبد من دون اللّه و شكّوا فى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و ما جاء به فتكلّموا بالإسلام و شهدوا أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه و أقرّوا بالقرآن و هم فى ذلک شاكّون فى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و ما جاء به و ليسوا شكّاكا فى اللّه،قال اللّه عزّ و جلّ: وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ عَلىٰ حَرْفٍ يعنى على شكّ فى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و ما جاء به، فَإِنْ أَصٰابَهُ خَيْرٌ يعنى عافيه فى نفسه و ماله و ولده، اِطْمَأَنَّ بِهِ و رضى به، وَ إِنْ أَصٰابَتْهُ فِتْنَهٌ يعنى بلاء فى جسده أو ماله تطيّر و كره المقام على الإقرار بالنّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فرجع إلى الوقوف و،الشّكّ فنصب العداوه للّه و لرسوله و الجحود بالنّبىّ و ما جاء به.

[٩ ٢٩٠]٢-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن موسى بن بكر،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ عَلىٰ حَرْفٍ قال:هم

که ایمان آورده اید»،آیا دورویان هم با مؤمنان مورد خطاب آیه هستند؟ فرمود:

آری و نیز گمراهان و هرکسی که به دعوت آشکار(اسلام)اعتراف نموده است و شیطان هم از کسانی بود که به دعوت آشکارا با فرشتگان اعتراف کرده بود.

باب در بیان گفتار خدای برتر «و بعضی از مردم خدا را بر یک حال می پرستند»

[۲۹۰۸]۱-زراره گوید:از امام باقر علیه السّلام درباره فرمایش خداوند بزرگ و گرامی که«و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال[و بدون عمل] می پرستد.پس اگر خیری به او رسد بدان اطمینان یابد و چون بلایی بدو رسد روی برتابد.

در دنیا و آخرت زیان دیده است».[حج(۲۲):۱۱]پرسیدم؛پس فرمود:آنان مردمی بودند که خدا را پرستیدند و از پرستش هرکس جز خدا کناره گرفتند؛ولی درباره محمّد-درود خدا بر او و خاندانش باد-و آنچه آورده بود،تردید کردند؛پس اسلام را با زبان پذیرفتند و گواهی دادند که شایستهٔ پرستشی جز خداوند نیست و محمد-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرستاده خدا است و به قرآن نیز اعتراف کردند؛ولی با این حال درباره محمد و آنچه آورده بود،به تردید افتادند و در مورد خداوند تردید نداشتند.خدای فرازمند فرماید:«و از میان مردم،کسی است که خدا را فقط بر یک حال[و بدون عمل]می پرستد»یعنی تردید در مورد محمّد و آنچه آورده است.«پس اگر خیری به او رسد»یعنی عافیت در خود و دارایی و فرزندش.«بدان اطمینان یابد»بدان خرسند شود.«و چون بلایی بدو رسد»یعنی گرفتاری در تن یا دارایی اش که آن را به فال بد گیرد و از استواری بر اعتراف به پیامبر-درود خدا بر او و خاندانش باد-بدش آید و به درنگ کردن و تردید برگشت کند و با خدا و رسولش دشمنی ورزد و پیامبر و آنچه را آورده است، انکار کند.

[۲۹۰۹]۲-زراره گوید:از امام باقر علیه السّلام،تفسیر گفتار خدای فرازمند را که«و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال می پرستد»پرسیدم،فرمود،آنان

قوم وحّدوا اللّه و خلعوا عباده من يعبد من دون اللّه فخرجوا من الشّرک و لم يعرفوا أنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم رسول اللّه،فهم يعبدون اللّه على شکّ فى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و ما جاء به،فأتوا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و قالوا:ننظر فإن كثرت أموالنا و عوفينا فى أنفسنا و أولادنا علمنا أنّه صادق و أنّه رسول اللّه و إن كان غير ذلک نظرنا قال اللّه عزّ و جلّ: فَإِنْ أَصٰابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ يعنى عافيه فى الدّنيا، وَ إِنْ أَصٰابَتْهُ فِتْنَةٌ يعنى بلاَء فى نفسه[و ماله]، اِنْقَلَبَ عَلىٰ وَجْهِهِ انقلب على شكّه إلى الشّرک، خَسِرَ الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرٰانُ الْمُبِينُ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰا لاٰ يَضُرُّهُ وَ مٰا لاٰ يَنْفَعُهُ قال:ينقلب مشركا يدعو غير اللّه و يعبد غيره،فمنهم من يعرف و يدخل الإيمان قلبه فيؤمن و يصدّق و يزول عن منزلته من الشّکّ إلى الإيمان و منهم من يثبت على شکّه و منهم من ينقلب إلى الشّرک.

علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن رجل،عن زراره مثله.

باب أدنى ما يكون به العبد مؤمنا أو كافرا أو ضالاّ

[٢٩١٠]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ،عن ابن أذينه،عن أبان بن عيّاش،عن سليم بن قيس قال:

سمعت عليّا صلوات اللّه عليه يقول و أتاه رجل فقال له:ما أدنى ما يكون به العبد مؤمنا و أدنى ما يكون به العبد كافرا و أدنى ما يكون به العبد ضالاّ؟ فقال له:قد سألت فافهم الجواب:أمّا أدنى ما يكون به العبد مؤمنا أن يعرّفه اللّه تبارک و تعالى نفسه فيقرّ له بالطّاعه و يعرّفه نبيّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فيقرّ له بالطّاعه و يعرّفه إمامه و حجّته فى أرضه و شاهده على خلقه فيقرّ له بالطّاعه،قلت له:يا أمير المؤمنين،و إن جهل جميع الأشياء إلاّ ما وصفت؟قال:نعم إذا أمر أطاع

مردمی بودند که خدا را به یگانگی شناختند و از پرستش هرکس جز خدا کناره گرفتند،پس از شرک درآمدند؛ولی نفهمیدند که محمد،فرستادۀ خدا است، بنابراین با تردید درباره محمد و آنچه آورده بود،خدا را می پرستیدند.اینان نزد رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-آمدند و گفتند:ما می نگریم که اگر دارایی هایمان زیاد شد و در تنمان و فرزندانمان تندرستی یافتیم،خواهیم دانست که او راست گو و فرستاده خدا است و اگر جز این بود،درنگ می کنیم.

خداوند فرازمند فرمود:«پس اگر خیری به او رسد بدان اطمینان یابد»یعنی تندرستی در دنیا.«و چون بلایی بدو رسد»یعنی گرفتاری در تن و دارایی.«روی برتابد»یعنی با تردیدش به شرک بازگردد.«در دنیا و آخرت زیان دیده است.این است همان زیان آشکار به جای خدا چیزی را می خواند که نه زیانی به او می رساند و نه سودش می دهد»[حج(۲۲):۱۱-۱۲]فرمود:به شرک بازگشت کند،جز خدا را بخواند و جز او را بپرستد؛پس برخی از آنان می فهمند و ایمان در دلشان وارد شود،آن گاه ایمان آورند و باور کنند و از سرمنزل تردید به ایمان درآیند و بعضی از آنان در تردیدشان پابرجا باشند و برخی به شرک برگردند.

علی بن ابراهیم نیز همانند این حدیث را از زراره روایت کند.

باب کمتر چیزی که بنده به وسیله آن مؤمن یا کافر یا گمراه شود

[۲۹۱۰]۱-سلیم بن قیس گوید:شنیدم مردی به علی علیه السّلام که نزد آن حضرت آمده بود،عرض کرد:کمتر چیزی که بنده به وسیله آن مؤمن می شود،چیست و کمتر چیزی که بنده به سبب آن کافر می گردد،چیست و کمتر چیزی که بنده به واسطۀ آن گمراه می شود،چیست؟حضرت به او فرمود:پرسشی کردی،پس پاسخش را درک کن.امّا کمتر چیزی که بنده به وسیله آن مؤمن می شود،این است که خداوند پرخیر و برتر خودش را به او بشناساند،پس(بنده)به فرمانبرداری او اعتراف کند و پیامبرش را به او بشناساند،پس به فرمانبرداری او نیز معترف باشد و نیز امام و حجّت خود را در زمین و گواهش را بر آفریده اش بشناساند و او هم به فرمانبرداریش اقرار کند.من(سلیم)عرض کردم:ای امیر مؤمنان،اگرچه همه چیز را به جز آنچه بیان کردی،نداند؟فرمود:آری.هرگاه دستور یابد،فرمان برد و هرگاه بازداشته شود،بازایستد.

و إذا نهى انتهى.و أدنى ما يكون به العبد كافرا من زعم أنّ شيئا نهى اللّه عنه أنّ اللّه أمر به و نصبه دينا يتولّى عليه و يزعم أنّه يعبد الّذى أمره به و إنّما يعبد الشّيطان.و أدنى ما يكون به العبد ضالاّ أن لا يعرف حجّه اللّه تبارک و تعالى و شاهده على عباده الّذى أمر اللّه عزّ و جلّ بطاعته و فرض ولايته؛قلت:يا أمير المؤمنين،صفهم لى فقال:الّذين قرنهم اللّه عزّ و جلّ بنفسه و نبيّه فقال: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قلت:يا أمير المؤمنين،جعلنى اللّه فداک أوضح لى؟فقال:الّذين قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فى آخر خطبته يوم قبضه اللّه عزّ و جلّ إليه:إنّى قد تركت فيكم أمرين لن تضلّوا بعدى ما إن تمسّكتم بهما:كتاب اللّه و عترتى أهل بيتى،فإنّ اللّطيف الخبير قد عهد إلىّ أنّهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض كهاتين و جمع بين مسبّحتيه و لا أقول كهاتين و جمع بين المسبّحه و الوسطى فتسبق إحداهما الأخرى، فتمسّكوا بهما لا تزلّوا و لا تضلّوا و لا تقدّموهم فتضلّوا.

باب

[٢٩١١]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن القاسم بن محمّد،عن المنقرىّ،عن سفيان بن عيينه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ بنى أميّه أطلقوا للنّاس تعليم الإيمان و لم يطلقوا تعليم الشّرک لكى إذا حملوهم عليه لم يعرفوه.

باب ثبوت الإيمان و هل يجوز أن ينقله اللّه

[٢٩١٢]١-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسن بن محبوب،عن حسين بن نعيم الصّحّاف قال:

کمتر چیزی که بنده به سبب آن کافر می گردد،کسی است که پندارد چیزی که خدا از آن بازداشته،به آن دستور داده است و همان را دین خود سازد و در پی آن رود و گمان کند خدایی را که به آن کار دستور داده می پرستد درحالی که تنها شیطان را می پرستد.

کمتر چیزی که بنده به واسطه آن گمراه می شود،این است که حجت خداوند پرخیر و برتر و گواهش بر بندگان را نشناسد،آنکه خداوند فرازمند به فرمان بردنش دستور داده و ولایتش را واجب کرده است.عرض کردم:ای امیر مؤمنان، آنان را برایم توصیف نما.فرمود:آنان که خدای بزرگ و گرامی به خود و پیامبرش نزدیک کرده و فرموده است:«ای کسانی که ایمان آورده اید!خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را[نیز]اطاعت کنید»[نساء(4):۵۹].

عرض کردم:ای امیر مؤمنان،خدا مرا قربانت کند؛برایم شرح بده.فرمود:

آنان که رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-در آخرین خطبه اش،روزی که خدای بزرگ و گرامی جانش را گرفت،فرمود:همانا من دو چیز در میان شما به جا می گذارم که هرگز پس از من گمراه نشوید تا آن گاه که بدان ها چنگ زده اید:

کتاب خدا و ذرّیه ام که خاندان منند؛پس همانا خدای لطیف و آگاه به من سفارش کرده که آن دو از هم جدا نگردند تا در کنار حوض بر من آیند،مانند این دو-و دو انگشت سبّابه اش را به هم چسباند-و این دو را نمی گویم-و انگشت سبّابه و میانی را به هم چسباند-که یکی از آن دو بر دیگری پیشی گیرد.پس به هر دو چنگ زنید تا بلغزید و گمراه نگردید و خود را به جلو نیندازید که گمراه می شوید.

باب

[۲۹۱۱]۱-امام صادق علیه السّلام فرمود:همانا بنی امیه،مردم را در آموختن ایمان رها کردند و آموختن شرک را آزاد نگذاردند؛برای این که هرگاه بر آن وامی داشتند،آن را نمی شناختند(و نمی پذیرفتند).

باب پایداری ایمان و اینکه آیا رواست خدا ایمان را از کسی بگیرد؟

[۲۹۱۲]۱-حسین نعیم صحّاف گوید:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:چرا مردی

ص :١٧5

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:لم یکون الرّجل عند اللّه مؤمنا قد ثبت له الإیمان عنده ثمّ ینقله اللّه بعد من الإیمان إلی الکفر؟قال:فقال:إنّ اللّه عزّ و جلّ هو العدل إنّما دعا العباد إلی الإیمان به لا إلی الکفر و لا یدعو أحدا إلی الکفر به، فمن آمن باللّه ثمّ ثبت له الإیمان عند اللّه لم ینقله اللّه عزّ و جلّ[بعد ذلک]من الإیمان إلی الکفر،قلت له:فیکون الرّجل کافرا قد ثبت له الکفر عند اللّه ثمّ ینقله بعد ذلک من الکفر إلی الإیمان؟قال:فقال:إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق النّاس کلّهم علی الفطره الّتی فطرهم علیها لا یعرفون إیمانا بشریعه و لا کفرا بجحود، ثمّ بعث اللّه الرّسل تدعوا العباد إلی الإیمان به،فمنهم من هدی اللّه و منهم من لم یهده اللّه.

باب المعارین

[۲۹۱۳]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن علیّ بن الحکم،عن أبی أیّوب،عن محمّد بن مسلم،عن أحدهما علیهما السّلام قال:

سمعته یقول:إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق خلقا للإیمان لا زوال له و خلق خلقا للکفر لا زوال له و خلق خلقا بین ذلک و استودع بعضهم الإیمان،فإن یشأ أن یتمّه لهم أتمّه و إن یشأ أن یسلبهم إیّاه سلبهم و کان فلان منهم معارا.

[۲۹۱4]۲-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن الحسین بن سعید،عن فضاله بن أیّوب و القاسم بن محمّد الجوهریّ،عن کلیب بن معاویه الأسدیّ، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ العبد یصبح مؤمنا و یمسی کافرا و یصبح کافرا و یمسی مؤمنا و قوم یعارون الإیمان ثمّ یسلبونه و یسمّون المعارین،ثمّ قال:فلان منهم.

نزد خدا مؤمن باشد و ایمانش نزد خدا پایدار گردد،سپس خداوند پس از آن او را از ایمان به کفر ببرد؟گوید:حضرت فرمود:همانا خداوند فرازمند دادگر است و جز این نیست که بندگان را به ایمان به خود خوانده است نه به کفر و کسی را به کفر نمی خواند؛پس هرکس به خداوند ایمان آورد،سپس ایمانش نزد خداوند پایدار گردد،خداوند بزرگ و گرامی پس از آن او را از ایمان به کفر وارد نکند.

عرض کردم:گاهی مردی کافر می باشد که کفرش نزد خداوند پایدار است،سپس خداوند پس از آن او را از کفر به ایمان برد؟گوید:حضرت فرمود:به راستی خدای بزرگ و گرامی همهٔ مردم را بر فطرتی ساده آفرید که ایمان به آیینی را و کفر با انکار را نمی دانند،سپس خداوند رسولانی برانگیخت که بندگانش را به طرف ایمان به او بخوانند.پس برخی از آنان را خداوند هدایت و بعضی را راهنمایی نفرمود.

باب صاحبان ایمان عاریتی

[۲۹۱۳]۱-محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر و امام صادق علیهما السّلام روایت کند و گوید:شنیدم که می فرمود:همانا خداوند بزرگ و گرامی آفریدگانی برای ایمان آفرید که همیشگی است و آفریدگانی برای کفر آفرید که دایمی است و آفریدگانی هم میان این دو پدید آورد و ایمان را به برخی ودیعه داد که اگر بخواهد برای آنها به پایان رساند،می رساند و اگر بخواهد آن را از آنها بگیرد، می گیرد و فلان کس(ظاهرا ابو الخطاب محمد بن مقلاص)از آنان بود که ایمانش عاریتی بود.

[۲۹۱4]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود:همانا بنده ای در حال مؤمن بودن بامداد و در حال کفر شام کند و بامداد کند در حالی که کافر است و به شام رسد در حالی که مؤمن است و مردمی ایمانشان عاریتی است و سپس از آنها گرفته شود و به آنها عاریت داده شدگان گویند.سپس فرمود:فلانی از آنان است.

[5 ۲۹۱]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن حفص بن البختریّ و غیره،عن عیسی شلقان قال:

کنت قاعدا فمرّ أبو الحسن موسی علیه السّلام و معه بهمه قال:قلت:یا غلام،ما تری ما یصنع أبوک؟یأمرنا بالشّیء ثمّ ینهانا عنه،أمرنا أن نتولّی أبا الخطّاب ثمّ أمرنا أن نلعنه و نتبرّأ منه؛فقال أبو الحسن علیه السّلام و هو غلام:إنّ اللّه خلق خلقا للإیمان لا زوال له و خلق خلقا للکفر لا زوال له و خلق خلقا بین ذلک أعاره الإیمان یسمّون المعارین،إذا شاء سلبهم و کان أبو الخطّاب ممّن أعیر الإیمان،قال:فدخلت علی أبی عبد اللّه علیه السّلام فأخبرته ما قلت لأبی الحسن علیه السّلام و ما قال لی:فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إنّه نبعه نبوّه.

[6 ۲۹۱]4-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن إسماعیل بن مرّار،عن یونس،عن بعض أصحابنا،عن أبی الحسن صلوات اللّه علیه قال:

إنّ اللّه خلق النّبیّین علی النّبوّه فلا یکونون إلاّ أنبیاء و خلق المؤمنین علی الإیمان فلا یکونون إلاّ مؤمنین و أعار قوما إیمانا،فإن شاء تمّمه لهم و إن شاء سلبهم إیّاه،قال:و فیهم جرت: فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ؛ و قال لی:إنّ فلانا کان مستودعا إیمانه،فلمّا کذب علینا سلب إیمانه ذلک.

[۷ ۲۹۱]5-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن الحسین بن سعید،عن القاسم بن حبیب،عن إسحاق بن عمّار،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ اللّه جبل النّبیّین علی نبوّتهم فلا یرتدّون أبدا و جبل الأوصیاء علی وصایاهم فلا یرتدّون أبدا و جبل بعض المؤمنین علی الإیمان فلا یرتدّون أبدا؛و منهم من أعیر الإیمان عاریّه فإذا هو دعا و ألحّ فی الدّعاء مات علی الإیمان.

[5 ۲۹۱]۳-عیسی شلقان گوید:نشسته بودم که حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام با برّه ای گذر کرد.گوید:عرض کردم:ای پسر،می بینی پدرت چه می کند؟به چیزی دستور می دهد و سپس از آن بازمی دارد.به ما دستور داد که ابو الخطاب را دوست بداریم،سپس فرمان داد که او را نفرین کنیم و از او بیزاری جوییم.امام کاظم علیه السّلام در حالی که پسر بچّه ای بود،فرمود:همانا خداوند آفریدگانی برای ایمان آفرید که همیشگی است و آفریدگانی برای کفر آفرید که دایمی است و آفریدگانی میان آن دو پدید آورد که ایمان را به آنان عاریت داد و آنان عاریت داده شدگان نامیده شوند.هرگاه خواهد از ایشان بگیرد و ابو الخطاب از کسانی است که ایمانش عاریتی باشد.گوید:پس از آن خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدم و آنچه به ابو الحسن امام کاظم علیه السّلام گفته بودم و پاسخی که برایم داده بود،خبر دادم، حضرت فرمود:این کلام از جوشش نبوّت باشد.

[6 ۲۹۱]4-ابو الحسن موسی بن جعفر-درود خدا بر او باد-فرمود:همانا خداوند پیامبران را به پیامبری آفرید که جز پیامبر نباشند و مؤمنان را بر ایمان آفرید که جز مؤمن نباشند و به مردمی ایمان را عاریت داد،پس اگر خواهد برای آنان تمام کند و اگر خواهد از آنان بازستاند.فرمود:و(این آیه)ایشان را شامل است:«پس[برای شما]قرارگاه و محل امانتی[مقرر کرد]»[انعام(6):۹۸]و به من فرمود:فلانی ایمانش به عاریت داده شده بود و چون بر ما دروغ بست،آن ایمان از او ستانده شد.

[۷ ۲۹۱]5-امام صادق علیه السّلام فرمود:خداوند پیامبران را بر سرشت نبوّت آفرید، پس هیچ گاه مرتد نشوند و جانشینان را بر سرشت وصیت هاشان آفرید که هرگز برنمی گردند و بعضی از مؤمنان را بر نهاد ایمان پدید آورد که آنان هم هرگز بر نمی گردند و برخی از ایشان،ایمانش عاریتی باشد؛پس هرگاه دعا کند و در دعا پافشارد با ایمان بمیرد.

باب فی علامه المعار

[۲۹۱۸]۱-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن المفضّل الجعفیّ قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إنّ الحسره و النّدامه و الویل کلّه لمن لم ینتفع بما أبصره و لم یدر ما الأمر الّذی هو علیه مقیم،أنفع له أم ضرّ؛قلت له:فبم یعرف النّاجی من هؤلاء جعلت فداک؟قال:من کان فعله لقوله موافقا فأثبت له الشّهاده بالنّجاه و من لم یکن فعله لقوله موافقا فإنّما ذلک مستودع.

باب سهو القلب

[۲۹۱۹]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن جعفر بن عثمان، عن سماعه،عن أبی بصیر و غیره قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إنّ القلب لیکون السّاعه من اللّیل و النّهار ما فیه کفر و لا إیمان کالثّوب الخلق،قال:ثمّ قال لی:أما تجد ذلک من نفسک؟ قال:ثمّ تکون النّکته من اللّه فی القلب بما شاء من کفر و إیمان.

عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن محمّد بن الحسین،عن محمّد بن أبی عمیر مثله.

[۲۹۲۰]۲-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن العبّاس بن معروف،عن حمّاد بن عیسی،عن الحسین بن المختار،عن أبی بصیر قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول:یکون القلب ما فیه إیمان و لا کفر،شبه المضغه،أ ما یجد أحدکم ذلک؟

[۲۹۲۱]۳-محمّد بن یحیی،عن العمرکیّ بن علیّ،عن علیّ بن جعفر،

باب در نشانهٔ عاریت دار

[۲۹۱۸]۱-مفضّل جعفی گوید:امام صادق علیه السّلام فرمود:حسرت،پشیمانی و وای،همه اینها برای کسانی است که بدانچه بیند،سود نبرد و نداند برچه چیزی(روش و عقیده ای)پابرجاست.آیا برایش سودمند است یا زیان مند؟ عرض کردم:قربانت گردم؛پس از میان مردم رستگارشان با چه چیزی شناخته می شود؟فرمود:هرکس که کردارش با گفتارش هماهنگ باشد،گواهی به رهایی برای او استوار شده است و هرکس کردارش با گفتارش هماهنگ نباشد،ایمانش عاریتی باشد.

باب فراموشی دل

[۲۹۱۹]۱-ابو بصیر و دیگران گویند:امام صادق علیه السّلام فرمود:همانا ساعتی از شب و روز بر دل بگذرد که بسان لباس کهنه نه کفر در آن است و نه ایمان.گوید:سپس حضرت به من فرمود:آیا تو چنین چیزی را در خودت درک نکرده ای؟فرمود:سپس از طرف خدا است که هرطور بخواهد نقطه ای به دل زند کفر باشد یا ایمان.

همانند این روایت از محمد بن ابی عمیر حدیث شده است.

[۲۹۲۰]۲-ابو بصیر گوید:شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود:گاهی در دل ایمان و کفر نباشد؛مانند قطعهٔ گوشت.آیا یکی از شما این را در نیافته است؟

[۲۹۲۱]۳-امام موسی بن جعفر علیهما السّلام فرمود:به راستی خداوند دل های مؤمنان

عن أبى الحسن موسى عليه السّلام قال:

إنّ اللّه خلق قلوب المؤمنين مطويّه مبهمه على الإيمان،فإذا أراد استناره ما فيها نضحها بالحكمه و زرعها بالعلم و زارعها و القيّم عليها ربّ العالمين.

[۲۹۲۲]4-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن الحسين بن المختار،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ القلب ليترجّج فيما بين الصّدر و الحنجره حتّى يعقد على الإيمان،فإذا عقد على الإيمان قرّ و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ:«و من يؤمن باللّه يهد قلبه.»

[۲۹۲۳]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن ابن فضّال، عن أبى جميله،عن محمّد الحلبىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ القلب ليتجلجل فى الجوف يطلب الحقّ،فإذا أصابه اطمأنّ و قرّ،ثمّ تلا أبو عبد اللّه عليه السّلام هذه الآيه: فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ إلى قوله كَأَنَّمٰا يَصَّعَّدُ فِى السَّمٰاءِ.

[۲۹۲4]6-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن أبى المغراء،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول:إنّ القلب يكون فى السّاعه من اللّيل و النّهار ليس فيه إيمان و لا كفر،أما تجد ذلک؟ثمّ تكون بعد ذلک نكته من اللّه فى قلب عبده بما شاء إن شاء بإيمان و إن شاء بكفر.

[۲۹۲5]۷-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن محمّد بن الحسن بن شمّون،عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن،عن عبد اللّه بن القاسم،عن يونس بن ظبيان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه خلق قلوب المؤمنين مبهمه على الإيمان،فإذا أراد استناره ما فيها

را پیچیده و دربسته به ایمان آفرید،پس هرگاه بخواهد آنچه در آن است بدرخشد،با حکمت آبیارش کند و تخم دانش در آن بیفشاند و پروردگار جهانیان،کشت کار و سرپرست آن است.

[۲۹۲۲]4-امام صادق علیه السّلام فرمود:همانا دل میان سینه و گلوگاه در نوسان است تا اینکه به ایمان بسته شود،پس هرگاه به ایمان گره خورد،قرار گیرد و این است فرمایش خداوند بزرگ و گرامی:«و کسی که به خدا بگرود،دلش را به راه آورد» [تغابن(64):۱۱].

[۲۹۲۳]5-امام صادق علیه السّلام فرمود:به راستی دل در درون انسان پریشان و لرزان است و حقّ را می جوید،پس هرگاه بدان رسد،آرامش یابد و قرار گیرد؛ سپس حضرت این آیه را خواند:«پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید،دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هرکه را بخواهد گمراه کند،دلش را سخت تنگ می گرداند؛ چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود»[انعام(6):۱۲۵].

[۲۹۲4]6-ابو بصیر گوید:شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:همانا ساعتی از شب و روز بر دل بگذرد که نه کفر در آن است و نه ایمان.آیا چنین درنیافته ای؟سپس پس از آن از طرف خدا به آنچه خواهد نقطه ای در دل بنده اش بیفتد.اگر خواهد ایمان و اگر بخواهد کفر(بیفتد).

[۲۹۲5]۷-امام صادق علیه السّلام فرمود:خداوند دل های مؤمنان را دربسته به ایمان آفرید،پس هرگاه بخواهد آنچه درون آن است بدرخشد با حکمت آنها را بگشاید و

فتحها بالحكمه و زرعها بالعلم و زارعها و القيّم عليها ربّ العالمين

باب فى ظلمه قلب المنافق و إن أعطى اللّسان و نور قلب المؤمن و إن قصر به لسانه

[۲۹۲۶]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن فضّال،عن علىّ بن عقبه،عن عمر،و عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال لنا ذات يوم:تجد الرّجل لا يخطى بلام و لا واو خطيبا مصقعا و لقلبه أشدّ ظلمه من اللّيل المظلم و تجد الرّجل لا يستطيع يعبّر عمّا فى قلبه بلسانه و قلبه يزهر كما يزهر المصباح.

[۲۹۲۷]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن هارون بن الجهم،عن المفضّل،عن سعد،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ القلوب أربعه:قلب فيه نفاق و إيمان و قلب منكوس و قلب مطبوع و قلب أزهر أجرد فقلت:ما الأزهر؟قال:فيه كهيئه السّراج فأمّا المطبوع فقلب المنافق و أمّا الأزهر فقلب المؤمن إن أعطاه شكر و إن ابتلاه صبر و أمّا المنكوس فقلب المشرك،ثمّ قرأ هذه الآيه: أَ فَمَنْ يَمْشِى مُكِبًّا عَلىٰ وَجْهِهِ أَهْدىٰ أَمَّنْ يَمْشِى سَوِيًّا عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ فأمّا القلب الّذى فيه إيمان و نفاق فهم قوم كانوا بالطّائف،فإن أدرک أحدهم أجله على نفاقه هلک و إن أدركه على إيمانه نجا.

[۲۹۲۸]۳-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن ابن محبوب،عن أبى حمزه الثّمالىّ،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

القلوب ثلاثه:قلب منكوس لا يعى شيئا من الخير و هو قلب الكافر و قلب

تخم دانش در آن بکارد و پروردگار جهانیان کشت کار و سرپرست آنها است.

باب در تیرگی دل آدم دورو،گرچه زبان آور باشد و روشنی دل مؤمن،گرچه کوتاه زبان باشد

[۲۹۲۶]۱-عمرو گوید:روزی امام صادق علیه السّلام به ما فرمود: (گاهی)مردی را بینی که در سخنوری در یک لام یا واو اشتباه نکند.سخنوری زبردست و شیوا است؛ولی دلش از شب تاریک،تیره تر است و(گاهی)مردی را بینی که نتواند آنچه در دل دارد به زبان آورد و دلش هم چون چراغ فروزان است.

[۲۹۲۷]۲-سعد گوید که امام باقر علیه السّلام فرمود:دل ها چهارگونه اند:دلی که در آن دورویی و ایمان است و دلی که وارونه است و دلی که چرکین می باشد و دلی که فروزان و پاکیزه است.عرض کردم:فروزان کدام است؟فرمود:بسان چراغی در آن باشد.امّا دل چرکین،همان دل دورو باشد و اما دل فروزان،دل مؤمن است که اگر خدا به او بدهد.سپاس گوید و اگر گرفتارش سازد،شکیبایی کند و امّا دل وارونه،دل شرک ورز باشد؛ سپس حضرت این آیه را خواند:«پس آیا آنکس که نگون سار راه می پیماید،هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود» [ملک(۶۷):۲۲]؛اما دلی که در آن ایمان و دورویی است،دل مردمی باشد که در شهر طائف بودند،پس اگر یکی را در حال دورویی مرگش فرامی رسید،در هلاکت بود و اگر در حال ایمان مرگش فرامی رسید،رستگار بود.

[۲۹۲۸]۳-امام باقر علیه السّلام فرمود:دل ها سه گونه اند:دل وارونه که هیچ خوبی در آن جا نکند و آن دل کافر است و دلی که در آن نقطهٔ سیاهی باشد و خوبی و بدی

فیه نکته سوداء فالخیر و الشّرّ فیه یعتلجان فأیّهما کانت منه غلب علیه و قلب مفتوح فیه مصابیح تزهر و لا یطفأ نوره إلی یوم القیامه و هو قلب المؤمن

باب فی تنقّل أحوال القلب

[۲۹۲۹]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،و عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد و محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد جمیعا،عن ابن محبوب،عن محمّد بن النّعمان الأحول،عن سلاّم بن المستنیر قال:

کنت عند أبی جعفر علیه السّلام فدخل علیه حمران بن أعین و سأله عن أشیاء،فلمّا همّ حمران بالقیام قال لأبی جعفر علیه السّلام:أخبرک أطال اللّه بقاءک لنا و أمتعنا بک أنّا نأتیک فما نخرج من عندک حتّی ترقّ قلوبنا و تسلو أنفسنا عن الدّنیا و یهون علینا ما فی أیدی النّاس من هذه الأموال،ثمّ نخرج من عندک فإذا صرنا مع النّاس و التّجّار أحببنا الدّنیا،قال:فقال أبو جعفر علیه السّلام:إنّما هی القلوب مرّه تصعب و مرّه تسهل.ثمّ قال أبو جعفر علیه السّلام أما إنّ أصحاب محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم قالوا:یا رسول اللّه،نخاف علینا النّفاق،قال:فقال:و لم تخافون ذلک؟قالوا:إذا کنّا عندک فذکّرتنا و رغّبتنا و جلنا و نسینا الدّنیا و زهدنا حتّی کأنّا نعاین الآخره و الجنّه و النّار و نحن عندک،فإذا خرجنا من عندک و دخلنا هذه البیوت و شممنا الأولاد و رأینا العیال و الأهل یکاد أن نحوّل عن الحال الّتی کنّا علیها عندک و حتّی کأنّا لم نکن علی شیء،أفتخاف علینا أن یکون ذلک نفاقا؟ فقال لهم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:کلاّ إنّ هذه خطوات الشّیطان فیرغّبکم فی الدّنیا و اللّه لو تدومون علی الحاله الّتی وصفتم أنفسکم بها لصافحتکم الملائکه و مشیتم علی الماء و لو لا أنّکم تذنبون فتستغفرون اللّه لخلق اللّه خلقا حتّی یذنبوا ثمّ

در آن در کشمکش اند و هرکدام از آن دل باشد بر دیگری چیره گردد و دلی گشاده که چراغ هایی در آن فروزان است و روشنی اش تا روز رستاخیز خاموش نشود و آن دل مؤمن می باشد.

باب در دگرگونی حالات دل

[۲۹۲۹] ۱-سلام بن مستنیر گوید:من در خدمت امام باقر علیه السّلام بودم که حمران بن اعین وارد شد و چیزهایی از حضرت پرسید و وقتی خواست برخیزد به امام باقر علیه السّلام گفت:به شما خبر می دهم-خداوند عمر شما را دراز کند و ما را از وجودتان بهره مند سازد-که ما نزد شما می آییم و از پیش شما بیرون نمی رویم تا اینکه دل های ما نرم می شود و جان هایمان از این دنیا آرامش می یابد و آنچه از دارایی در دست مردم است بر ما پست و آسان می شود؛سپس از نزد شما بیرون می رویم و همین که پیش مردم و بازرگانان رویم،دنیا را دوست می داریم؟ گوید:حضرت فرمود:جز این نیست که دل ها گاهی سخت و گاهی نرم می شود.

سپس امام باقر علیه السّلام فرمود:همانا یاران محمد-درود خدا بر او و خاندانش باد- گفتند:ای رسول خدا،از دورویی بر خود ترسناکیم.فرمود:چرا از آن ترسناکید؟ گفتند:هرگاه نزد شماییم،شما به ما یادآوری و به آخرت تشویقمان می کنید و از خدا هراسانیم و دنیا را فراموش می کنیم و نسبت به آن بی میل می شویم تا آنجا که گویا آخرت و بهشت و دوزخ را می بینیم و(این همه هنگامی است که)نزد شماییم و آن گاه که از پیش شما بیرون رویم و به خانه ها درآییم و بوی فرزندان را بشنویم و زنان و خاندان را بنگریم،نزدیک است از حالتی که در نزد شما داشتیم برگردیم تا آنجا که گویا هیچ عقیده ای نداشتیم.آیا بر ما ترسانید که آن حالت،دورویی باشد؟ رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-به آنان فرمود:هرگز.اینها وسوسه های شیطان است که شما را به دنیا تشویق می کند.

به خدا سوگند،اگر به همان حالتی که برای خودتان تعریف کردید،پیوسته می ماندید،هرآینه فرشتگان با شما دست می دادند و روی آب رونده بودید و اگر نبود که گناه می کنید و از خداوند آمرزش می خواهید،همانا خداوند آفریدگانی می آفرید که گناه مرتکب شوند و سپس از خداوند آمرزش خواهند و

يستغفروا اللّه فيغفر[اللّه]لهم،إنّ المؤمن مفتّن توّاب أما سمعت قول اللّه عزّ و جلّ: إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوّٰابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و قال: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ» ؟

باب الوسوسه و حديث النّفس

[٢٩٣٠]١-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الوشّاء،عن محمّد بن حمران قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الوسوسه و إن كثرت،فقال:لا شىء فيها،تقول:لا إله إلاّ اللّه.

[٢٩٣١]٢-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن جميل بن درّاج، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له:إنّه يقع فى قلبى أمر عظيم،فقال:قل:لا إله إلاّ اللّه.قال جميل:

فكلّما وقع فى قلبى شىء قلت:لا إله إلاّ اللّه فيذهب عنّى.

[٢٩٣٢]٣-ابن أبى عمير،عن محمّد بن مسلم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

جاء رجل إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:يا رسول اللّه هلكت،فقال له صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:أتاک الخبيث فقال لک:من خلقک؟فقلت:اللّه،فقال لک:اللّه من خلقه؟فقال:إى و الّذى بعثک بالحقّ لكان كذا،فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ذاک و اللّه محض الإيمان.

قال ابن أبى عمير،فحدّثت بذلک عبد الرّحمن بن الحجّاج فقال:حدّثنى أبى،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إنّما عنى بقوله:«هذا و اللّه محض الإيمان»خوفه أن يكون قد هلک حيث عرض له ذلک فى قلبه.

[٢٩٣٣]4-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد و محمّد بن يحيى،عن أحمد

خدا آنها را ببخشد.به راستی مؤمن(باگناه)گرفتار شود و بسیار توبه کند.آیا فرمایش خدای عزّتمند را نشنیده ای:«خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد»[بقره(۲):۲۲۲]و فرمود:«و اینکه از پروردگارتان آمرزش بخواهید،سپس به درگاه او توبه کنید»[هود(۱۱):۳].

باب بداندیشی(وسوسه)و حدیث نفس

[۲۹۳۰]۱-محمد بن حمران گوید:از امام صادق علیه السّلام درباره بداندیشی گرچه بسیار باشد،پرسیدم.حضرت فرمود:چیزی در آن نیست.می گویی:لا اله الاّ اللّه (شایسته پرستشی جز خداوند نیست).

[۲۹۳۱]۲-جمیل بن درّاج گوید:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:در دلم چیز بزرگی خطور کرده است.فرمود:بگو:لا اله الاّ اللّه.جمیل گوید:هرگاه در دلم چیزی خطور می کرد،می گفتم:لا اله الاّ اللّه،پس از دلم بیرون می رفت.

[۲۹۳۲]۳-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:مردی خدمت پیامبر آمده و عرض کرد:ای رسول خدا،نابود شدم.حضرت به او فرمود:آن پلید نزد تو آمد و به تو گفت:چه کسی تو را آفرید؟تو گفتی:خدا؛پس به تو گفت:چه کسی خدا را آفریده است؟آن مرد عرض کرد:آری.سوگند به آنکه تو را به راستی برانگیخته است.چنین بوده است.رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:به خدا سوگند،این ایمان خالص باشد.ابن ابی عمیر گوید:این حدیث را به عبد الرحمن بن حجّاج روایت کردم،پس او گفت:پدرم از امام صادق علیه السّلام برایم حدیث کرد که فرمود:همانا مقصود رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد- از گفتارش که«به خدا سوگند،این ایمان خالص باشد»،همین ترس از نابودن شدن است،هنگامی که آن خاطره در دلش خطور کرده است.

[۲۹۳۳]4-علی بن مهزیار گوید:مردی به امام باقر علیه السّلام نامه ای نوشت و از گناهی

بن محمّد جميعا،عن علىّ بن مهزيار قال:

كتب رجل إلى أبى جعفر عليه السّلام يشكو إليه لمما يخطر على باله،فأجابه فى بعض كلامه:إنّ اللّه عزّ و جلّ إن شاء ثبّتک فلا يجعل لإبليس عليک طريقا،قد شكا قوم إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لمما يعرض لهم لأن تهوى بهم الرّيح أو يقطّعوا أحبّ إليهم من أن يتكلّموا به،فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:أتجدون ذلک؟قالوا نعم،فقال:

و الّذى نفسى بيده إنّ ذلک لصريح الإيمان،فإذا وجدتموه فقولوا:آمنّا باللّه و رسوله و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه

[٢٩٣4]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعيل بن محمّد،عن محمّد بن بكر بن جناح،عن زكريّا بن محمّد،عن أبى اليسع داود الأبزارىّ،عن حمران،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ رجلا أتى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:يا رسول اللّه إنّنى نافقت،فقال:و اللّه ما نافقت و لو نافقت ما أتيتنى تعلمنى،ما الّذى رابک؟أظنّ العدوّ الحاضر أتاک فقال لک:من خلقک،فقلت:اللّه خلقنى،فقال لک:من خلق اللّه؟قال:إى و الّذى بعثک بالحقّ لكان كذا،فقال:إنّ الشّيطان أتاكم من قبل الأعمال فلم يقو عليكم فأتاكم من هذا الوجه لكى يستزلّكم،فإذا كان كذلک فليذكر أحدكم اللّه وحده.

باب الاعتراف بالذّنوب و النّدم عليها

[٢٩٣5]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن علىّ الأحمسىّ عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

و اللّه ما ينجو من الذّنب إلاّ من أقرّ به.

قال:و قال أبو جعفر عليه السّلام:كفى بالنّدم توبه.

که به ذهنش خطور می کند شکوه کرد.حضرت در ضمن نامه اش چنین پاسخ داد:همانا خدای بزرگ و گرامی اگر بخواهد تو را پایدار دارد و برای شیطان بر تو راهی قرار ندهد.مردمی از خاطره هایی که در دل آنان گذرد به پیامبر شکایت کردند که اگر باد آنها را به دوردست ها ببرد یا تکّه تکّه شوند برایشان دوست داشتنی تر است از آن سخن گویند.رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود:این را دریافتید؟گفتند:آری.

حضرت فرمود:سوگند به آنکه جانم در دست اوست،این همان ایمان خالص باشد؛پس هرگاه آن خاطره ها را احساس کردید،بگویید:آمنا باللّه و رسوله و لا حول و لا قوّه الاّ باللّه(به خدا و رسولش ایمان آوردیم و جز خداوند، نیرویی نباشد).

[۲۹۳4]5-امام باقر علیه السّلام فرمود:مردی نزد رسول خدا آمد و عرض کرد:ای رسول خدا،من آدم دورویی شدم.فرمود:به خدا سوگند که تو دورو نشدی.اگر دورو شده بودی،نزد من نمی آمدی که مرا آگاه کنی.

چه چیزی تو را به تردید انداخته است؟می پندارم آن دشمن حاضر به خاطرات آمده و به تو گفته است:چه کسی تو را آفرید؟پس تو هم گفتی:خدا مرا آفریده است.پس به تو گفته:چه کسی خدا را آفریده است؟ عرض کرد:آری.

سوگند به آنکه تو را به راستی برانگیخت.هرآینه چنین شد.فرمود:همانا شیطان از طرف کردارهای شما نزدتان آید،پس بر شما چیره نگردد،پس از این جهت سراغتان آید تا شما را بلغزاند و هرگاه چنین افتاد،هر کدامتان خداوند را به یگانگی یاد کند.

باب اعتراف به گناهان و پشیمانی از آنها

[۲۹۳5]۱-علی احمسی گوید:امام باقر علیه السّلام فرمود:به خدا سوگند از گناه رها نشود جز آنکه به آن اعتراف کند.گوید:امام باقر علیه السّلام فرمود:پشیمانی برای توبه بس است.

[۲۹۳۶]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عمّن ذكره، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

لا و اللّه ما أراد اللّه تعالی من النّاس إلاّ خصلتین:أن یقرّوا له بالنّعم فیزیدهم و بالذّنوب فیغفرها لهم.

[۲۹۳۷]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن عمرو بن عثمان،عن بعض أصحابه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سمعته یقول:إنّ الرّجل لیذنب الذّنب فیدخله اللّه به الجنّه،قلت:یدخله اللّه بالذّنب الجنّه،قال:نعم إنّه لیذنب فلا یزال منه خائفا ماقتا لنفسه فیرحمه اللّه فیدخله الجنّه.

[۲۹۳۸]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن معاویه بن عمّار قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:إنّه و اللّه ما خرج عبد من ذنب بإصرار و ما خرج عبد من ذنب إلاّ بإقرار.

[۲۹۳۹]5-الحسین بن محمّد،عن محمّد بن عمران بن الحجّاج[،السّبیعیّ]،عن محمّد بن ولید عن یونس بن یعقوب،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سمعته یقول:من أذنب ذنبا فعلم أنّ اللّه مطّلع علیه إن شاء عذّبه و إن شاء غفر له،غفر له و إن لم یستغفر.

[۲۹۴۰]6-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن علیّ،عن عبد الرّحمن بن محمّد بن أبی هاشم،عن عنبسه العابد،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

[۲۹۳۶]۲-امام باقر علیه السّلام فرمود:نه به خدا سوگند،خداوند فرازمند جز دو ویژگی از مردم نخواسته است:اینکه به نعمت های او اعتراف کنند تا نعمت ها را برایشان بیفزاید و به گناهان اقرار کنند تا آنها را ببخشد.

[۲۹۳۷]۳-برخی از یاران عمرو بن عثمان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کند که شنیدم حضرت می فرمود:همانا مردی گناهی مرتکب شود و خداوند به وسیله آن او را به بهشت وارد کند.عرض کردم:خدا او را به وسیله گناه به بهشت برد؟فرمود:آری.همانا او گناه کند و پیوسته از آن ترسان و برای خود خشمناک باشد،پس خداوند او را رحمت کند و به بهشت برد.

[۲۹۳۸]4-معاویه بن عمّار گوید:شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:

هرآینه به خدا سوگند،بنده ای از گناه با پافشاری(بر آن)بیرون نرود و هیچ بنده ای جز با اعتراف از گناه رها نشود.

[۲۹۳۹]5-یونس بن یعقوب گوید:شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود:هرکس گناهی کند و بداند که خداوند بر آن آگاه است که اگر بخواهد او را کیفر دهد و اگر بخواهد او را ببخشد،خدا او را بیامرزد اگرچه آمرزش نخواسته باشد.

[۲۹۴۰]6-امام صادق علیه السّلام فرمود:همانا خداوند بنده ای را دوست دارد که در

إنّ اللّه يحبّ العبد أن يطلب إليه فى الجرم العظيم و يبغض العبد أن يستخفّ بالجرم اليسير.

[۲۹۴۱]۷-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن إسماعيل بن سهل،عن حمّاد،عن ربعىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه:إنّ النّدم على الشّرّ يدعو إلى تركه.

[۲۹۴۲]۸-محمّد بن يحيى،عن علىّ بن الحسين الدّقّاق،عن عبد اللّه بن محمّد،عن أحمد بن عمر،عن زيد القتّات،عن أبان بن تغلب قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:ما من عبد أذنب ذنبا فندم عليه إلاّ غفر اللّه له قبل أن يستغفر و ما من عبد أنعم اللّه عليه نعمه فعرف أنّها من عند اللّه إلاّ غفر اللّه له قبل أن يحمده.

باب ستر الذّنوب

[۲۹۴۳]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن علىّ،عن العبّاس مولى الرّضا عليه السّلام قال:

سمعته عليه السّلام يقول:المستتر بالحسنه يعدل سبعين حسنه و المذيع بالسّيّئه مخذول و المستتر بالسّيّئه مغفور له.

[۲۹۴۴]۲-محمّد بن يحيى،عن محمّد بن صندل،عن ياسر،عن اليسع بن حمزه،عن الرّضا عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:المستتر بالحسنه يعدل سبعين حسنه و المذيع بالسّيّئه مخذول و المستتر بها مغفور له.

گناه بزرگ به او رو کند و بنده ای را دشمن دارد که گناه اندک را پست و سبک شمارد.

[۲۹۴۱]۷-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:همانا پشیمانی بر بدی به رها کردن آن وامی دارد.

[۲۹۴۲]۸-ابان بن تغلب گوید:شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:هیچ بنده ای نیست که گناهی انجام دهد و از آن پشیمان شود جز اینکه پیش از آمرزش خواستنش،خدا گناه او را ببخشاید و هیچ بنده ای نیست که خداوند به او نعمتی دهد و بداند آن نعمت از طرف خدا است جز اینکه پیش از سپاس گزاریش خدا او را ببخشاید.

باب نهان داشتن گناهان

[۲۹۴۳]۱-عباس،غلام حضرت امام رضا علیه السّلام گوید:شنیدم که حضرت می فرمود:پنهان کننده کار نیک،برابر با هفتاد کار نیک است و فاش کننده کار بد، از یاری فروگذاری شود و پنهان کننده کار بد،آمرزیده باشد.

[۲۹۴۴]۲-امام رضا علیه السّلام فرماید که رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:پنهان کننده کار نیک،برابر با هفتاد کار نیک است و پراکننده کار بد،از یاری فروگذاری شود و پنهان کننده کار بد،آمرزیده باشد.

باب من يهمّ بالحسنه أو السّيّئه

[۲۹۴۵]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن حديد،عن جميل بن درّاج،عن زراره،عن أحدهما عليهما السّلام قال:

إنّ اللّه تبارک و تعالى جعل لآدم فى ذرّيّته من همّ بحسنه و لم يعملها كتبت له حسنه و من همّ بحسنه و عملها كتبت له بها عشرا و من همّ بسيّئه و لم يعملها لم تكتب عليه[سيّئه]و من همّ بها و عملها كتبت عليه سيّئه.

[۲۹۴۶]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه بن مهران،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ المؤمن ليهمّ بالحسنه و لا يعمل بها فتكتب له حسنه و إن هو عملها كتبت له عشر حسنات؛و إنّ المؤمن ليهمّ بالسّيّئه أن يعملها فلا يعملها فلا تكتب عليه.

[۲۹۴۷]۳-عنه،عن علىّ بن حفص العوسىّ،عن علىّ بن السّائح،عن عبد اللّه بن موسى بن جعفر،عن أبيه قال:

سألته عن الملكين هل يعلمان بالذّنب إذا أراد العبد أن يفعله أو الحسنه؟ فقال:ريح الكنيف و ريح الطّيب سواء،قلت:لا،قال:إنّ العبد إذا همّ بالحسنه خرج نفسه طيّب الرّيح فقال صاحب اليمين لصاحب الشّمال:قم فإنّه قد همّ بالحسنه،فإذا فعلها كان لسانه قلمه و ريقه مداده فأثبتها له؛و إذا همّ بالسّيّئه خرج نفسه منتن الرّيح فيقول صاحب الشّمال لصاحب اليمين:قف فإنّه قد همّ بالسّيّئه،فإذا هو فعلها كان لسانه قلمه و ريقه مداده و أثبتها عليه.

[۲۹۴۸]4-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم،عن فضل بن عثمان المرادىّ قال:

باب کسی که آهنگ کار نیک یا کار بد کند

[۲۹۴۵]۱-زراره از یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام روایت کند که فرمود:همانا خدای بزرگ و گرامی برای آدم در فرزندانش قرار داده که هرکس آهنگ کارنیک کند،ولی انجامش ندهد،برای او یک نیکی نوشته شود و هرکه آهنگ کارنیک کند و انجامش دهد،به سبب آن کردار برای او ده نیکی نوشته شود و آنکه آهنگ کاربد نماید و نکند،برای او بدی نوشته نشود و کسی که آهنگ کاربد بکند و انجامش دهد یک بدی برای او نوشته شود.

[۲۹۴۶]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود:همانا مؤمن قصد کارنیک می کند و انجامش نمی دهد،پس برای او یک نیکی نوشته شود و اگر انجام دهد،ده نیکی برایش نوشته شود و همانا مؤمن آهنگ کاربد می کند که آن را انجام دهد،پس انجام نمی دهد،چیزی برایش نوشته نمی شود.

[۲۹۴۷]۳-عبد اللّه بن موسی بن جعفر علیهما السّلام گوید:از پدرم(موسی بن جعفر علیهما السّلام)پرسیدم:آیا دو فرشته گمارده شده بر انسان می دانند که بنده قصد گناه یا قصد کارنیک کرده است؟فرمود:بوی مستراح و بوی عطر یکسان است.

عرض کردم:نه.فرمود:همانا بنده ای هرگاه آهنگ کارنیک کند،نفسش خوش بو بیرون آید؛پس فرشته دست راست به فرشته دست چپ گوید:برخیز که بنده آهنگ کارنیک کرده است.پس هرگاه انجامش دهد،زبانش قلم و آب دهانش مداد او باشد و آن(کارنیک)را برای او بنویسد و هرگاه آهنگ کاربد کند،نفسش بدبو بیرون آید؛پس فرشته دست چپ به فرشته دست راست گوید:درنگ کن که او قصد کاربد کرده است.پس هرگاه انجامش دهد،زبانش قلم و آب دهانش مرکّب او باشد و آن را برای او بنویسد.

[۲۹۴۸]4-رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:چهار ویژگی

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أربع من كنّ فيه لم يهلک على اللّه بعدهنّ إلاّ هالک:يهمّ العبد بالحسنه فيعملها،فإن هو لم يعملها كتب اللّه له حسنه بحسن نيّته و إن هو عملها كتب اللّه له عشرا؛و يهمّ بالسّيّئه أن يعملها، فإن لم يعملها لم يكتب عليه شىء و إن هو عملها أجّل سبع ساعات و قال صاحب الحسنات لصاحب السّيّئات و هو صاحب الشّمال:لا تعجل عسى أن يتبعها بحسنه تمحوها فإنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: إِنَّ الْحَسَناٰتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئٰاتِ أو الاستغفار فإن هو قال:«أستغفر اللّه الّذى لاَ إله إلاّ هو،عالم الغيب و الشّهاده؛العزيز الحكيم،الغفور الرّحيم،ذا الجلال و الإكرام و أتوب إليه»لم يكتب عليه شىء و إن مضت سبع ساعات و لم يتبعها بحسنه و استغفار قال صاحب الحسنات لصاحب السّيّئات،اكتب على الشّقىّ المحروم.

باب التّوبه

[۲۹۴۹]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسن بن محبوب،عن معاويه بن وهب قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إذا تاب العبد توبه نصوحا أحبّه اللّه فستر عليه فى الدّنيا و الآخره،فقلت:و كيف يستر عليه؟قال:ينسى ملكيه ما كتبا عليه من الذّنوب و يوحى إلى جوارحه:اكتمى عليه ذنوبه و يوحى إلى بقاع الأرض:اكتمى ما كان يعمل عليک من الذّنوب،فيلقى اللّه حين يلقاه و ليس شىء يشهد عليه بشىء من الذّنوب.

[۲۹۵۰]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن أبى أيّوب الخزّاز،عن محمّد بن مسلم،عن أحدهما عليهما السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: فَمَنْ جٰاءَهُ

است که در هرکس باشد هنگام ورود به پیشگاه خدا،پس از آنها نابود نشود جز آنکه شایستهٔ هلاکت باشد:بنده آهنگ کارخوب کند و انجامش دهد که اگر انجامش نمی داد،خداوند برای او به سبب نیکی قصدش،یک نیکی می نوشت و اگر آن را به جا آورد،خداوند برای او ده نیکی بنویسد و بنده قصد کاربد کند که اگر انجامش ندهد،چیزی برایش نوشته نشود و اگر انجام دهد تا هفت ساعت فرصت دهند و فرشته کارهای نیک به فرشته کارهای بد که در دست چپ است، بگوید:شتاب نکن،امید است در پی آن،کار خوب کند که آن را از بین ببرد.همانا خداوند فرازمند می فرماید:زیرا خوبی ها بدی ها را از بین می برد[هود(۱۱):

۱۱4]یا آنکه آمرزش خواهد.پس اگر بنده گوید:«استغفر اللّه الذی لا اله الاّ هو عالم الغیب و الشهاده،العزیز الحکیم،الغفور الرحیم،ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه»؛ (آمرزش می خواهم از خداوندی که شایسته پرستشی جز او نیست.دانای نهان و عیان است.گرامی و حکیم است.آمرزنده و رحمت گر است.باشکوه و با کرامت است و به سوی او برمی گردم)چیزی برای او نوشته نشود و اگر هفت ساعت بگذرد و کار نیکی در پی آن نکند و آمرزش هم نخواهد،فرشته نیکی ها به فرشته بدی ها بگوید:بنویس برای این بدبخت درمانده از خوبی.

باب توبه

[۲۹۴۹]۱-معاویه بن وهب گوید:شنیدم امام صادق علیه السّلام می فرمود:هرگاه بنده ای توبهٔ خالص کند،خدا او را دوست بدارد و در دنیا و واپسین روز برای او پرده پوشی کند.عرض کردم:چگونه برای او پرده پوشی کند؟فرمود:دو فرشته گمارده شده هرچه از گناهان برایش نوشته اند از یادشان ببرد و به اعضای بدنش وحی کند:گناهان او را پنهان دارید و به تکه های زمین وحی کند که آنچه از گناهان روی شما انجام داده است،پنهان دارید.پس خداوند را هنگام ملاقات دیدار کند در حالی که چیزی نیست به ضرر او بر گناهانش گواهی دهد.

[۲۹۵۰]۲-محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام روایت کند که درباره فرمایش خداوند بزرگ و گرامی«پس هرکس اندرزی از جانب پروردگارش

مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهىٰ فَلَهُ مٰا سَلَفَ قال:الموعظه التّوبه.

[۲۹۵۱]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن علىّ،عن محمّد بن الفضيل،عن أبى الصّبّاح الكنانىّ قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: «يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحاً» قال:يتوب العبد من الذّنب ثمّ لا يعود فيه.

قال محمّد بن الفضيل:سألت عنها أبا الحسن عليه السّلام فقال:يتوب من الذّنب ثمّ لا يعود فيه و أحبّ العباد إلى اللّه تعالى المفتّنون التّوّابون.

[۲۹۵۲]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن أبى أيّوب،عن أبى بصير،قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحاً قال:هو الذّنب الّذى لا يعود فيه أبدا،قلت:و أيّنا لم يعد؟فقال:يا أبا محمّد،إنّ اللّه يحبّ من عباده المفتّن التّوّاب.

[۲۹۵۳]5-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن بعض أصحابنا رفعه قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ أعطى التّائبين ثلاث خصال لو أعطى خصله منها جميع أهل السّماوات و الأرض لنجوا بها قوله عزّ و جلّ: إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوّٰابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فمن أحبّه اللّه لم يعذّبه و قوله: اَلَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنٰا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تٰابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذٰابَ الْجَحِيمِ* رَبَّنٰا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنّٰاتِ عَدْنِ الَّتِى وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبٰائِهِمْ وَ أَزْوٰاجِهِمْ وَ ذُرِّيّٰاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ* وَ قِهِمُ السَّيِّئٰاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئٰاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ

بدو رسید و از[رباخواری]بازایستاد،آنچه گذشته از آن اوست»[بقره(۲):۲۷۵] فرمود:مقصود از اندرز،توبه باشد.

[۲۹۵۱]۳-ابو الصباح کنانی گوید:از امام صادق علیه السّلام درباره فرمایش خدای فرازمند که:«ای کسانی که ایمان آورده اید!به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.»[تحریم (66):۸]،پرسیدم،فرمود:بنده از گناه توبه کند و سپس به آن بازگشت نکند.

[۲۹۵۲]4-ابو بصیر گوید:به حضرت صادق علیه السّلام آیه«ای کسانی که ایمان آورده اید!به درگاه خدا توبه ای راستین کنید»را عرض کردم،فرمود:گناهی است که هیچ گاه به آن بازنگردد.عرض کردم:کدام یک از ما است که بازگشت نمی کند؟ فرمود:ای ابا محمد،همانا خداوند بندگان گرفتار(در گناه)بسیار توبه کننده را دوست دارد.

[۲۹۵۳]5-ابن ابی عمیر از برخی از یاران در حدیث مرفوعی(که سند آن به معصوم می رسد)روایت کند که(معصوم علیه السّلام)فرمود:به راستی خداوند فرازمند به توبه کنندگان سه ویژگی بخشیده است که اگر یکی از آنها را به همه آسمانیان و زمینیان می بخشید،به سبب آن رهایی می یافتند.گفتار خدای بزرگ و گرامی است که:«همانا خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد».پس هرکس را خدا دوست بدارد،کیفرش ندهد و دیگر فرمایش اوست که:«کسانی که عرش[خدا]را حمل می کنند و آنها که پیرامون آنند،به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده اند طلب آمرزش می کنند:پروردگارا،رحمت و دانش تو بر هرچیز احاطه دارد؛کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده اند،ببخش و آنها را از عذاب آتش نگاه دار.پروردگارا،آنان را در باغ های جاوید که وعده شان داده ای با هرکه از پدران و همسران و فرزندانشان که به صلاح آمده اند،داخل کن؛زیرا تو خود ارجمند و حکیمی و آنان را از بدی ها نگاه دار و هرکه را که در آن روز از بدی ها حفظ کنی،البته رحمتش کرده ای؛و این همان کامیابی بزرگ است».[مؤمن(40):۷-۹].

وَ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ، و قوله عزّ و جلّ: وَ الَّذِینَ لاٰ یَدْعُونَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ وَ لاٰ یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ لاٰ یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ یَلْقَ أَثٰاماً* یُضٰاعَفْ لَهُ الْعَذٰابُ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهٰاناً* إِلاّٰ مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صٰالِحاً فَأُولٰئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّئٰاتِهِمْ حَسَنٰاتٍ وَ کٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً.

[۲۹۵۴]6-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن العلاء،عن محمّد بن مسلم،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

یا محمّد بن مسلم،ذنوب المؤمن إذا تاب منها مغفوره له فلیعمل المؤمن لما یستأنف بعد التّوبه و المغفره،أما و اللّه إنّها لیست إلاّ لأهل الإیمان،قلت:

فإن عاد بعد التّوبه و الاستغفار من الذّنوب و عاد فی التّوبه؟ !فقال:یا محمّد بن مسلم،أترى العبد المؤمن یندم على ذنبه و یستغفر منه و یتوب ثمّ لا یقبل اللّه توبته؟قلت؟فإنّه فعل ذلک مرارا یذنب ثمّ یتوب و یستغفر[اللّه]،فقال:

کلّما عاد المؤمن بالاستغفار و التّوبه عاد اللّه علیه بالمغفره و إنّ اللّه غفور رحیم،یقبل التّوبه و یعفو عن السّیّئات،فإیّاک أن تقنّط المؤمنین من رحمه اللّه.

[۲۹۵۵]۷-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن فضّال،عن ثعلبه بن میمون،عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: إِذٰا مَسَّهُمْ طٰائِفٌ مِنَ الشَّیْطٰانِ تَذَکَّرُوا فَإِذٰا هُمْ مُبْصِرُونَ قال:هو العبد یهمّ بالذّنب ثمّ یتذکّر فیمسک فذلک قوله:«تذکّروا فإذا هم مبصرون.»

[۲۹۵۶]۸-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن عمر بن أذینه، عن أبی عبیده الحذّاء قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول:إنّ اللّه تعالى أشدّ فرحا بتوبه عبده من رجل أضلّ

و فرمایش خداوند عزّتمند که(و کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند و کسی را که خدا[خونش را]حرام کرده است جز به حق نمی کشند و زنا نمی کنند و هرکس اینها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد*برای او در روز قیامت،عذاب دوچندان می شود و پیوسته در آن خوار می ماند*مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند.پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند و خدا همواره آمرزندۀ مهربان است)[فرقان(قدس سرّهم ۲):۶۸- ۷۰].

[۲۹۵۴]6-محمد بن مسلم گوید:امام باقر علیه السّلام فرمود:ای محمد بن مسلم !هر گاه مؤمن از گناهانش توبه کند،آمرزیده است و باید آنچه پس از توبه و آمرزش دوباره شروع می کند،کار نیک انجام دهد.هرآینه به خدا سوگند،این فضیلت نیست مگر برای اهل ایمان.عرض کردم:اگر پس از توبه و طلب آمرزش از گناهان،دوباره گناه کند و به توبه برگردد؟فرمود:ای محمد بن مسلم !آیا باور داری که بنده مؤمن از گناهش پشیمان گردد و از آن آمرزش خواهد و توبه کند، سپس خداوند توبه اش را نپذیرد؟ گفتم:راستش چند بار این کار را کرده است.

گناه انجام می دهد،سپس توبه می کند و از خدا آمرزش می خواهد.فرمود:هر وقت مؤمن به طلب آمرزش و توبه برگردد،خداوند نیز به آمرزش او بازگردد و همانا خداوند آمرزنده رحمت گر است.توبه پذیر و درگذرنده از بدی ها است.

پس مبادا مؤمنان را از رحمت خدا ناامید سازی.

[۲۹۵۵]۷-ابو بصیر گوید:از امام صادق علیه السّلام درباره فرمایش خدای فرازمند که:

(چون وسوسه ای از جانب شیطان به دینشان رسد[خدا را]به یادآورند و به ناگاه بینا شوند)[اعراف(۷): ۲۰۱]پرسیدم،فرمود:او بنده ای است که آهنگ گناه می کند، سپس خدا را یادآور می شود و خودداری می کند و این است.گفتارش:(به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند).

[۲۹۵۶]۸-ابو عبیده حذّاء گوید:شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود:همانا خداوند

راحلته و زاده فی لیله ظلماء فوجدها،فاللّه أشدّ فرحا بتوبه عبده من ذلک الرّجل براحلته حین وجدها.

[۲۹۵۷]۹-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن إسماعیل،عن عبد اللّه بن عثمان،عن أبی جمیله قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إنّ اللّه یحبّ العبد المفتّن التّوّاب و من لم یکن ذلک منه کان أفضل.

[۲۹۵۸]۱۰-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن النّعمان،عن محمّد بن سنان،عن یوسف[بن]أبی یعقوب بیّاع الأرزّ عن جابر،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

سمعته یقول:التّائب من الذّنب کمن لا ذنب له و المقیم علی الذّنب و هو مستغفر منه کالمستهزئ.

[۲۹۵۹]۱۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه و عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد جمیعا،عن ابن محبوب،عن أبی حمزه،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ أوحی إلی داود علیه السّلام أن ائت عبدی دانیال فقل له:إنّک عصیتنی فغفرت لک و عصیتنی فغفرت لک و عصیتنی فغفرت لک،فإن أنت عصیتنی الرّابعه لم أغفر لک.فأتاه داود علیه السّلام فقال:یا دانیال،إنّنی رسول اللّه إلیک و هو یقول لک:إنّک عصیتنی فغفرت لک و عصیتنی فغفرت لک و عصیتنی فغفرت لک:فإن أنت عصیتنی الرّابعه لم أغفر لک،فقال له دانیال:قد أبلغت یا نبیّ اللّه.فلمّا کان فی السّحر قام دانیال فناجی ربّه فقال:یا ربّ،إنّ داود نبیّک أخبرنی عنک أنّنی قد عصیتک فغفرت لی و عصیتک فغفرت لی و عصیتک فغفرت لی و أخبرنی عنک أنّنی إن عصیتک الرّابعه لم تغفر لی،فو عزّتک لئن لم تعصمنی لأعصینّک ثمّ لأعصینّک ثمّ لأعصینّک.

فرازمند به توبه بنده اش شادتر است از مردی که در شب تار،شتر و توشهٔ خود را گم و سپس آنها را پیدا کرده است،پس خداوند به توبه بنده اش از حالت مردی که شتر گم شده اش را پیدا کرده،شادتر باشد.

[۲۹۵۷]۹-امام صادق علیه السّلام فرمود:همانا خداوند بندهٔ گرفتار(گناه)و بسیار توبه کننده را دوست دارد و آنکه گناه نکرده،بهتر است(از کسی که گناه کند و سپس توبه نماید).

[۲۹۵۸]۱۰-جابر گوید:شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود:توبه کار از گناه بسان کسی باشد که گناه ندارد و آنکه در گناه پایدار ماند با اینکه آمرزش خواهد،مانند مسخره چی است.

[۲۹۵۹]۱۱-امام باقر علیه السّلام فرمود:خدای بزرگ و گرامی به حضرت داود علیه السّلام وحی کرد که نزد بنده ام دانیال علیه السّلام برو و به او بگو:تو مرا نافرمانی کردی و من تو را آمرزیدم و نافرمانی کردی و آمرزیدم و(دوباره)نافرمانی کردی و من آمرزیدم، پس اگر مرتبه چهارم مرا نافرمانی کنی،نیامرزمت.حضرت داود نزد دانیال آمد و فرمود:ای دانیال !من فرستادهٔ خدا به سوی تو هستم و او به تو می فرماید:تو مرا نافرمانی کردی و من تو را آمرزیدم و تو مرا نافرمانی کردی و من تو را آمرزیدم و تو مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم و اگر بار چهارم سرکشی کنی، تو را نمی بخشم.دانیال به او گفت:ای پیامبر خدا،پیام را رساندی.چون هنگامهٔ سحر شد،دانیال برخاست و با پروردگارش نیایش کرد و گفت:پروردگارا،همانا پیامبرت داود از طرف تو مرا آگاهاند که من از تو نافرمانی کردم و تو مرا آمرزیدی و دوباره سرکشی کردم و تو بخشیدی و باز نافرمانی نمودم و تو از من گذشتی و از سوی تو به من خبر داد که اگر بار چهارم نافرمانیت کنم،مرا نخواهی بخشید؛پس سوگند به عزّتت که اگر مرا نگه نداری،هر آینه نافرمانیت کنم، دوباره نافرمانیت کنم و باز نافرمانی کنم.

[۲۹۶۰]۱۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن موسى بن القاسم، عن جدّه الحسن بن راشد،عن معاويه بن وهب قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إذا تاب العبد توبه نصوحا أحبّه اللّه فستر عليه، فقلت:و كيف يستر عليه؟قال:ينسى ملكيه ما كانا يكتبان عليه و يوحى[اللّه] إلى جوارحه و إلى بقاع الأرض أن اكتمى عليه ذنوبه،فيلقى اللّه عزّ و جلّ حين يلقاه و ليس شىء يشهد عليه بشىء من الذّنوب.

[۲۹۶۱]۱۳-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ يفرح بتوبه عبده المؤمن إذا تاب كما يفرح أحدكم بضالّته إذا وجدها.

باب الاستغفار من الذّنب

[۲۹۶۲]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن محمّد بن حمران،عن زراره قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ العبد إذا أذنب ذنبا أجّل من غدوه إلى اللّيل، فإن استغفر اللّه لم يكتب عليه.

[۲۹۶۳]۲-عنه،عن أبيه،عن ابن أبى عمير و أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عن أبى أيّوب،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من عمل سيّئه أجّل فيها سبع ساعات من النّهار،فإن قال:«أستغفر اللّه الّذى لا إله إلاّ هو الحىّ القيّوم»ثلاث مرّات لم تكتب عليه.

[2964]۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،و أبو علىّ الأشعرىّ و محمّد بن يحيى

[۲۹۶۰]۱۲-معاویه بن وهب گوید:شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود:هرگاه بنده ای توبه خالص کند،خداوند او را دوست بدارد و بر او پرده پوشی کند.

عرض کردم:چگونه برای او پرده پوشی کند؟فرمود:دو فرشته گمارده شده هر چه برایش نوشته اند از یاد ببرید و خداوند به اعضای بدنش و به تکّه های زمین وحی می کند که گناهانش را پنهان دارید.پس خداوند فرازمند را هنگام ملاقات دیدار کند در حالی که چیزی نیست به ضرر او بر گناهانش گواهی دهد.

[۲۹۶۱]۱۳-امام صادق علیه السّلام فرمود:همانا خداوند به توبه بنده مؤمنش آن گاه که توبه کند،شاد می شود؛هم چنان که یکی از شما شاد می گردد وقتی گم شده اش را بیابد.

باب آمرزش خواهی از گناه

[۲۹۶۲]۱-زراره گوید:شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود:بنده هرگاه گناهی کند،از بامداد تا شب فرصت دارد؛پس اگر از خدا آمرزش خواست،آن گناه بر او نوشته نشود.

[۲۹۶۳]۲-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکس کار بدی انجام دهد،هفت ساعت از روز درباره آنها فرصت داده شود،پس اگر سه بار بگوید:استغفر اللّه الذی لا اله الاّ هو الحیّ القیّوم(آمرزش خواهم از خدایی که شایسته پرستشی جز او نیست و زنده و پاینده است)[آن بدی]بر او نوشته نشود.

[۲۹۶۴]۳-نیز حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود:هرگاه بندۀ مؤمن گناه کند،خداوند

جميعا،عن الحسين بن إسحاق،عن علىّ بن مهزيار،عن فضاله بن أيّوب،عن عبد الصّمد بن بشير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

العبد المؤمن إذا أذنب ذنبا أجلّه اللّه سبع ساعات،فإن استغفر اللّه لم يكتب عليه شىء و إن مضت السّاعات و لم يستغفر كتبت عليه سيّئه؛و إنّ المؤمن ليذكّر ذنبه بعد عشرين سنه حتّى يستغفر ربّه فيغفر له و إنّ الكافر لينساه من ساعته.

[۲۹۶۵]4-حميد بن زياد،عن الحسن بن محمّد،عن غير واحد،عن أبان، عن زيد الشّحّام،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يتوب إلى اللّه عزّ و جلّ فى كلّ يوم سبعين مرّه،فقلت:

أكان يقول:أستغفر اللّه و أتوب إليه؟قال:لا و لكن كان يقول:أتوب إلى اللّه،قلت:

إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كان يتوب و لا يعود و نحن نتوب و نعود،فقال:اللّه المستعان.

[۲۹۶۶]5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم،عن أبى أيّوب،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من عمل سيّئه أجّل فيها سبع ساعات من النّهار،فإن قال:أستغفر اللّه الّذى لا إله إلاّ هو الحىّ القيّوم و أتوب إليه»ثلاث مرّات لم تكتب عليه.

[۲۹۶۷]6-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن علىّ بن عقبه بيّاع الأكسيه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ المؤمن ليذنب الذّنب فيذكّر بعد عشرين سنه فيستغفر اللّه منه فيغفر له و إنّما يذكّره ليغفر له؛و إنّ الكافر ليذنب الذّنب فينساه من ساعته

[۲۹۶۸]۷-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من مؤمن يقارف فى يومه و ليلته أربعين كبيره فيقول و هو نادم:

ص :٢٠٨

به او هفت ساعت فرصت دهد،پس اگر از خدا آمرزش خواست،چیزی برایش نوشته نشود و اگر این ساعت ها گذشت و آمرزش نخواست برای او یک بدی بنویسند و همانا مؤمن پس از بیست سال گناهش را به یاد آورد تا از پروردگارش آمرزش خواهد،خدا او را ببخشد و کافر همان ساعت آن را به فراموشی سپارد.

[۲۹۶۵]4-زید شحام از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود:رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-هر روز هفتاد مرتبه به درگاه خدای بزرگ و گرامی توبه می کرد.عرض کردم:آیا«استغفر اللّه و اتوب الیه»؛می فرمود؟فرمود:

نه؛ولی می فرمود:اتوب الی اللّه(به خدا بازمی گردم و توبه می کنم).گفتم:همانا رسول خدا توبه می کرد و(به گناه)باز نمی گشت؛ولی ما توبه می کنیم و باز می گردیم.فرمود:خدا یاری کننده است.

[۲۹۶۶]5-امام صادق علیه السّلام فرمود:هرکس کار بدی انجام دهد،هفت ساعت از روز فرصت داده شود،پس اگر سه بار بگوید:استغفر اللّه الّذی لا اله الاّ هو الحیّ القیّوم و اتوب الیه؛(آمرزش می خواهم از خدایی که شایسته پرستشی جز او نیست و زنده و پاینده است و به او توبه می کنم)برایش گناهی نوشته نشود.

[۲۹۶۷]6-امام ششم حضرت صادق فرمود:همانا مؤمن گناهی مرتکب شود و پس از بیست سال یادآور شود و از خدا آمرزش خواهد،خداوند او را ببخشد و جز این نیست که خدا به یادش آورد تا او را ببخشد و کافر گناهی انجام دهد و از همان ساعت آن را به فراموشی سپارد.

[۲۹۶۸]۷-امام صادق علیه السّلام فرمود:هیچ مؤمنی نباشد که در شبانه روز،چهل گناه

«أستغفر اللّه الّذى لا إله إلاّ هو الحىّ القيّوم بديع السّماوات و الأرض ذو الجلال و الإكرام و أسأله أن يصلّى على محمّد و آل محمّد و أن يتوب علىّ» إلاّ غفرها اللّه عزّ و جلّ له و لا خير فيمن يقارف فى يوم أكثر من أربعين كبيره.

[۲۹۶۹]۸-عنه،عن عدّه من أصحابنا،رفعوه قالوا:

قال:لكلّ شىء دواء و دواء الذّنوب الاستغفار.

[۲۹۷۰]۹-أبو علىّ الأشعرىّ و محمّد بن يحيى جميعا،عن الحسين بن إسحاق و علىّ بن إبراهيم،عن أبيه جميعا،عن علىّ بن مهزيار،عن النّضر بن سويد،عن عبد اللّه بن سنان،عن حفص قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:ما من مؤمن يذنب ذنبا إلاّ أجّله اللّه عزّ و جلّ سبع ساعات من النّهار،فإن هو تاب لم يكتب عليه شىء و إن هو لم يفعل كتب [اللّه]عليه سيّئه،فأتاه عبّاد البصرىّ فقال له:بلغنا أنّك قلت:ما من عبد يذنب ذنبا إلاّ أجّله اللّه عزّ و جلّ سبع ساعات من النّهار؟فقال:ليس هكذا قلت و لكنّى قلت:ما من مؤمن و كذلک كان قولى.

[۲۹۷۱]۱۰-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن عمّار بن مروان قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:من قال:«أستغفر اللّه»مائه مرّه فى[كلّ]يوم غفر اللّه عزّ و جلّ له سبعمائه ذنب و لا خير فى عبد يذنب فى[كلّ]يوم سبعمائه ذنب.

باب فيما أعطى اللّه عزّ و جلّ آدم عليه السّلام وقت التّوبه

[۲۹۷۲]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن جميل بن درّاج، عن ابن بكير،عن أبى عبد اللّه أو عن أبى جعفر عليهما السّلام قال:

بزرگ انجام دهد و در حالت پشیمانی بگوید:استغفر اللّه الّذی لا اله الاّ هو الحیّ القیّوم بدیع السّماوات و الارض ذا الجلال و الاکرام و أسأله أن یصلّی علی محمد و آل محمد و ان یتوب علیّ؛(آمرزش می خواهم از خدایی که شایسته پرستشی جز او نیست و زنده و پاینده است.پدیدآورنده آسمان ها و زمین و باشکوه و باکرامت است و از او می خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستد و توبه مرا بپذیرد)جز اینکه خدای فرازمند او را بیامرزد و کسی که روزی بیشتر از چهل گناه بزرگ انجام دهد در او چیزی نیست.

[۲۹۶۹]۸-عده ای از اصحاب در حدیث مرفوعی از معصوم علیه السّلام روایت کنند که فرمود:برای هر چیزی دارویی است و داروی گناهان،آمرزش خواهی باشد.

[۲۹۷۰]۹-حفص گوید:شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود:هیچ مؤمنی نیست که گناهی انجام دهد،مگر اینکه خدا بزرگ و گرامی هفت ساعت از روز به او فرصت دهد؛پس اگر توبه کرد،چیزی بر او نوشته نشود و اگر انجامش نداد، خداوند برای او یک بدی بنویسد.عبّاد بصری نزد حضرت آمد و گفت:به ما رسیده است که شما فرموده اید:هیچ بنده ای نیست که گناهی انجام دهد مگر اینکه خدای بزرگ و گرامی هفت ساعت از روز به او فرصت دهد؟فرمود:من چنین نگفتم،بلکه گفتم:هیچ مؤمنی نیست و گفته من چنین بوده است.

[۲۹۷۱]۱۰-حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود:هرکس روزی صد بار«استغفر اللّه»بگوید،خداوند فرازمند هفتصد گناهش را بیامرزد و در بنده ای که روزی هفتصد گناه انجام می دهد،خیری نیست.

باب در بیان آنچه خدای عزّتمند هنگام توبه آدم علیه السّلام به او بخشید

[۲۹۷۲]۱-ابن بکیر از حضرت صادق یا حضرت باقر علیهما السّلام روایت کند که فرمود:

إنّ آدم علیه السّلام قال:یا ربّ،سلّطت علیّ الشّیطان و أجریته منّی مجری الدّم فاجعل لی شیئا،فقال:یا آدم،جعلت لک أنّ من همّ من ذرّیّتک بسیّئه لم تکتب علیه،فإن عملها کتبت علیه سیّئه؛و من همّ منهم بحسنه فإن لم یعملها کتبت له حسنه،فإن هو عملها کتبت له عشرا،قال:یا ربّ زدنی،قال:جعلت لک أنّ من عمل منهم سیّئه ثمّ استغفر غفرت له،قال:یا ربّ زدنی،قال:جعلت لهم التّوبه أو قال:بسطت لهم التّوبه حتّی تبلغ النّفس هذه،قال:یا ربّ حسبی.

[۲۹۷۳]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عمّن ذکره، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من تاب قبل موته بسنه قبل اللّه توبته؛ثمّ قال:إنّ السّنه لکثیره،من تاب قبل موته بشهر قبل اللّه توبته؛ ثمّ قال إنّ الشّهر لکثیر، من تاب قبل موته بجمعه قبل اللّه توبته؛ثمّ قال:إنّ الجمعه لکثیر،من تاب قبل موته بیوم قبل اللّه توبته،ثمّ قال:إنّ یوما لکثیر،من تاب قبل أن یعاین قبل اللّه توبته.

[۲۹۷4]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن جمیل،عن زراره،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إذا بلغت النّفس هذه و أهوی بیده إلی حلقه لم یکن للعالم توبه و کانت للجاهل توبه.

[۲۹۷5]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن سنان،عن معاویه بن وهب قال:

خرجنا إلی مکّه و معنا شیخ متألّه متعبّد لا یعرف هذا الأمر یتمّ الصّلاه فی الطّریق و معه ابن أخ له مسلم.فمرض الشّیخ فقلت لابن أخیه:لو عرضت هذا

همانا آدم عرض کرد:پروردگارا،شیطان را بر من چیره ساختی و بسان خون در (رگ های)من روان کردی،پس برای من چیزی قرار بده.فرمود:ای آدم! برایت مقرّر کردم که هرکس از فرزندانت آهنگ کاربد کند برای نوشته نشود و اگر انجامش دهد،یک بدی برای او نوشته شود و آنکه از آنان آهنگ کارنیکی کرد، اگرچه انجامش هم نداد،برایش یک نیکی نوشته شود و اگر عمل کند،ده نیکی برایش نوشته شود.عرض کرد:پروردگارا،برایم بیفزا.فرمود:برایت مقرّر ساختم که هرکه از آنان کار بدی کند و سپس آمرزش خواهد،او را ببخشایم.

گفت:پروردگارا،برایم بیفزا.فرمود:توبه را برای آنان قرار دادم؛یا فرمود:توبه را برای ایشان گستراندم تا اینکه نفس به اینجا(گلوگاه)رسد.گفت:پروردگارا، برایم بس است.

[۲۹۷۳]۲-رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:هرکس یک سال پیش از مرگش توبه کند،خداوند توبه اش را بپذیرد؛سپس فرمود:البته یک سال زیاد باشد.هرکه یک ماه پیش از مرگش توبه کند،خدا توبه اش را پذیرا باشد؛سپس فرمود:که همانا یک ماه بیشتر است،هرکس یک هفته پیش از مرگش توبه نماید،خداوند توبه اش را بپذیرد؛سپس فرمود:البته یک هفته هم زیاد باشد.هرکه یک روز پیش از مرگش توبه کند،خدا توبه اش را پذیرا باشد، سپس فرمود:هرآینه یک روز هم زیاد است،آنکه پیش از دیدار مرگ(فرشته مرگ)توبه کند،خداوند پذیرای توبه اش است.

[۲۹۷4]۳-امام باقر علیه السّلام فرمود:هرگاه نفس به اینجا رسید-و با دستش به گلوی خود اشاره کرد-برای دانشمند توبه نباشد و برای نادان توبه است.

[۲۹۷5]4-معاویه بن وهب گوید:(سالی)به طرف مکّه حرکت کردیم و همراه ما پیری خداپرست و عبادت پیشه بود که این امر(امامت)را نمی دانست(و شیعه نبود)و در راه نماز را تمام می خواند.برادرزاده مسلمانش(شیعی)هم همراه او بود،آن پیر بیمار شد و من به برادرزاده اش عرض کردم:اگر این امر(مذهب شیعه)

الأمر على عمّک لعلّ اللّه أن يخلّصه،فقال كلّهم:دعوا الشّيخ حتّى يموت على حاله فإنّه حسن الهيئه.فلم يصبر ابن أخيه حتّى قال له:يا عمّ،إنّ النّاس ارتدّوا بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إلاّ نفرا يسيرا و كان لعلىّ بن أبى طالب عليه السّلام من الطّاعه ما كان لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و كان بعد رسول اللّه الحقّ و الطّاعه له،قال:فتنفّس الشّيخ و شهق و قال:أنا على هذا و خرجت نفسه.فدخلنا على أبى عبد اللّه عليه السّلام فعرض علىّ بن السّرىّ هذا الكلام على أبى عبد اللّه عليه السّلام،فقال:هو رجل من أهل الجنّه،قال له علىّ بن السّرىّ:إنّه لم يعرف شيئا من هذا غير ساعته تلک !قال:

فتريدون منه ماذا؟قد دخل و اللّه الجنّه.

باب اللّمم

[۲۹۷۶]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن أبى أيّوب،عن محمّد بن مسلم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له:أرأيت قول اللّه عزّ و جلّ:« اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبٰائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوٰاحِشَ إِلاَّ اللَّمَمَ »؟قال:هو الذّنب يلمّ به الرّجل فيمكث ما شاء اللّه ثمّ يلمّ به بعد.

[۲۹۷۷]۲-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عن العلاء،عن محمّد بن مسلم،عن أحدهما عليهما السّلام قال:

قلت له: اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبٰائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوٰاحِشَ إِلاَّ اللَّمَمَ قال:الهنه بعد الهنه،أى الذّنب بعد الذّنب يلمّ به العبد.

[۲۹۷۸]۳-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن إسحاق بن عمّار قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:ما من مؤمن إلاّ و له ذنب يهجره زمانا ثمّ يلمّ به و ذلک

را به عمویت پیشنهاد می کردی،شاید خداوند رهایی اش دهد.همه همراهان گفتند:پیرمرد را واگذارید تا به حال خود بمیرد؛زیرا حال خوبی دارد؛ولی برادرزاده اش تاب نیاورد تا اینکه گفت:ای عمو!مردم پس از رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-(از دین)برگشتند مگر عده اندکی و حقّ علی بن ابی طالب علیه السّلام بسان رسول خدا بود که فرمانبری گردد و پس از رسول خدا،حق و پیروی از آن او بود.گوید:آن پیرمرد دمی برآورد و ناله ای زد و گفت:من هم بر این عقیده ام و جانش از تن بیرون آمد.ما به خدمت امام صادق علیه السّلام وارد شدیم و علی بن سرّی،سخن پیرمرد را به حضرت عرض کرد.حضرت فرمود:او مردی از بهشتیان است.علی بن سری گفت:آن پیرمرد جز همان ساعت،چیزی از مذهب شیعه نمی دانست؟فرمود:از او چه چیز دیگر می خواهید؟به خدا سوگند که به بهشت وارد شد.

باب گناهان کوچک

[۲۹۷۶]۱-محمد مسلم گوید:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:نظر شما فرمایش خدای فرازمند که(آنان که از گناهان کبیره و اعمال زشت به جز صغیره دوری می کنند) [نجم(۵۳):۳۲]چیست؟فرمود:لمم،گناهی است که شخص به آن دست آلاید و سپس تا مدتی که خدا خواهد دست بردارد و دوباره پس از آن اقدام کند.

[۲۹۷۷]۲-محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام روایت کند که از آن حضرت(تفسیر)«کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت به جز صغیره دوری می کنند».را پرسیدم،فرمود:مقصود از لمم،چیرگی پس چیرگی گناه است؛یعنی گناه پس از گناه که بنده به آن نزدیک شود.

[۲۹۷۸]۳-اسحاق عمّار گوید:امام صادق علیه السّلام فرمود:هیچ مؤمنی نیست جز اینکه گناهی دارد و برای مدتی از آن کناره می گیرد،سپس به آن دست می آلاید

قول اللّه عزّ و جلّ:«إلاّ اللّمم»و سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبٰائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوٰاحِشَ إِلاَّ اللَّمَمَ قال:الفواحش:الزّنى و السّرقه؛و اللّمم:

الرّجل يلمّ بالذّنب فيستغفر اللّه منه.

[۲۹۷۹]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن الحارث بن بهرام،عن عمرو بن جميع قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:من جاءنا يلتمس الفقه و القرآن و تفسيره فدعوه و من جاءنا يبدى عوره قد سترها اللّه فنحّوه؛فقال له رجل من القوم:جعلت فداک و اللّه إنّنى لمقيم على ذنب منذ دهر أريد أن أتحوّل عنه إلى غيره فما أقدر عليه،فقال:له إن كنت صادقا فإنّ اللّه يحبّک و ما يمنعه أن ينقلک منه إلى غيره إلاّ لكى تخافه.

[۲۹۸۰]5-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن حريز،عن إسحاق بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من ذنب إلاّ و قد طبع عليه عبد مؤمن يهجره الزّمان ثمّ يلمّ به و هو قول اللّه عزّ و جلّ:« اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبٰائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوٰاحِشَ إِلاَّ اللَّمَمَ »قال:اللّمّام:

العبد الّذى يلمّ الذّنب بعد الذّنب ليس من سليقته،أى من طبيعته.

[۲۹۸۱]6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه و عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد جميعا،عن ابن محبوب،عن ابن رئاب قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ المؤمن لا يكون سجيّته الكذب و البخل و الفجور و ربّما ألمّ من ذلک شيئا لا يدوم عليه،قيل:فيزنى؟قال:نعم و لكن لا يولد له من تلک النّطفه.

و این است گفتار خدای بزرگ و گرامی:«جز گناهان کوچک».از آن حضرت درباره فرمایش خداوند فرازمند پرسیدم که«کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت به جز صغیره دوری می کنند».فرمود:فاحشه ها(کارهای بسیار زشت)، زنا و دزدی است و لمم،کسی است که به گناه دست زند و سپس از آن از درگاه خداوند آمرزش خواهد.

[۲۹۷۹]4-عمرو بن جمیع گوید:امام صادق علیه السّلام فرمود:هرکس نزد ما آید و فقه و قرآن و تفسیر آن را جویا شود،از او دست بردارید(تا فرابگیرد)و آنکه نزد ما آید تا فاش سازد عیبی را که خدا پوشانده است،پس او را دور کنید.یکی از آن مردم عرض کرد:قربانت گردم؛به خدا سوگند،همانا من دیرزمانی است که بر گناه مداومت دارم و می خواهم از آن گناه به کار دیگری روی گردانم؛ولی بر آن ناتوانم.حضرت فرمود:اگر تو راست گو هستی،پس خداوند دوستت دارد و چیزی جلوگیرش نشده که تو را از آن کار به کار دیگری ببرد جز اینکه (بخواهد)از او بترسی.

[۲۹۸۰]5-امام صادق علیه السّلام فرمود:هیچ گناهی نیست مگر اینکه بنده مؤمنی بدان مایل شده که مدتی از آن کناره گیرد و سپس به آن دست زند و این است فرمایش خداوند فرازمند:

«کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت به جز صغیره دوری می کنند».فرمود:

منظور از لمّام،بنده ای است که به گناهی پس از گناهی مرتکب شود که هماهنگ با سرشت او یعنی طبیعت او نیست.

[۲۹۸۱]6-علی بن رئاب گوید:شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:همانا خوی و سرشت مؤمن؛دروغ و خسّت و هرزگی نباشد و چه بسا به چیزی از آنها دست آلاید؛ولی بر آنها نپاید.عرض شد:پس زنا می کند؟فرمود:آری؛ولی از آن نطفه فرزندی زاده نشود.

باب فی أنّ الذّنوب ثلاثه

[۲۹۸۲]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن عبد الرّحمن بن حمّاد،عن بعض أصحابه،رفعه قال:

صعد أمیر المؤمنین علیه السّلام بالکوفه المنبر فحمد اللّه و أثنی علیه ثمّ قال:أیّها النّاس،إنّ الذّنوب ثلاثه،ثمّ أمسک فقال له حبّه العرنیّ،یا أمیر المؤمنین قلت:

الذّنوب ثلاثه ثمّ أمسکت؟!فقال:ما ذکرتها إلاّ و أنا أرید أن أفسّرها و لکن عرض لی بهر حال بینی و بین الکلام،نعم الذّنوب ثلاثه:فذنب مغفور و ذنب غیر مغفور و ذنب نرجو لصاحبه و نخاف علیه،قال:یا أمیر المؤمنین،فبیّنها لنا.قال:نعم أمّا الذّنب المغفور فعبد عاقبه اللّه علی ذنبه فی الدّنیا فاللّه أحلم و أکرم من أن یعاقب عبده مرّتین.و أمّا الذّنب الّذی لا یغفر فمظالم العباد بعضهم لبعض،إنّ اللّه تبارک و تعالی إذا برز لخلقه أقسم قسما علی نفسه فقال:و عزّتی و جلالی لا یجوزنی ظلم ظالم و لو کفّ بکفّ و لو مسحه بکفّ و لو نطحه ما بین القرناء إلی الجمّاء،فیقتصّ للعباد بعضهم من بعض حتّی لا تبقی لأحد علی أحد مظلمه ثمّ یبعثهم للحساب.و أمّا الذّنب الثّالث فذنب ستره اللّه علی خلقه و رزقه التّوبه منه،فأصبح خائفا من ذنبه راجیا لربّه،فنحن له کما هو لنفسه،نرجو له الرّحمه و نخاف علیه العذاب.

[۲۹۸۳]۲-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی،عن یونس،عن ابن بکیر، عن زراره،عن حمران قال:

سألت أبا جعفر علیه السّلام عن رجل أقیم علیه الحدّ فی الرّجم أیعاقب[علیه]فی الآخره؟قال:إنّ اللّه أکرم من ذلک.

باب در اینکه گناهان سه قسم اند

[۲۹۸۲]۱-عبد الرحمن بن حمّاد در حدیثی مرفوع از برخی از یارانش گوید:

امیر مؤمنان علیه السّلام در کوفه بالای منبر رفت و خداوند را سپاس گفت و ستایش کرد، سپس فرمود:ای مردم !هرآینه گناهان سه قسم اند.سپس حضرت دم فروبست.

حبّه عرنّی گفت:ای امیر مؤمنان،گفتی که گناهان سه قسم اند و سپس دم فروبستی؟ فرمود:آنها را یاد نکردم جز اینکه می خواستم شرحشان دهم؛ ولی تنگی نفسی برایم رخ داد که میان من و سخنم فاصله انداخت.آری،گناهان سه قسم اند:گناهی که آمرزیده شود،گناهی که آمرزیده نشود و گناهی که بر مرتکب آن امیدوار و بیمناکم.

عرض کرد:ای امیر مؤمنان،آنها را برای ما بیان کنید.فرمود:آری؛امّا گناه آمرزیده،از آن بنده ای باشد که خداوند او را به سبب گناهش در دنیا کیفر دهد و خدا بردبارتر و کریم تر از آن است که بنده خود را دو بار کیفر دهد و امّا گناه آمرزیده نشده، ستم های بعضی از بندگان نسبت به برخی دیگر است.همانا خداوند پرخیر و برتر آن گاه که(به وسیله پیامبران)بر آفریدگانش آشکار شد،به خودش سوگند یاد کرده و فرمود:به عزّت و شوکتم سوگند که ستم هیچ ستم کاری از من نگذرد(بر من پوشیده نماند)گرچه زدن مشتی به مشتی دیگر یا مالیدن دستی به دستی باشد و گرچه شاخ زدن شاخ داری به بی شاخی باشد،پس برای بندگان از یکدیگر قصاص گیرد تا آنجا که ستم کسی بر کسی(بدون کیفر)باقی نماند،سپس آنها را برای حساب رسی برانگیزد و امّا گناه سوم،گناهی است که خداوند آن را بر بندگانش نهان داشته است و توبهٔ از آن را بر گناهکار روزی کرد به طوری که از گناهش ترسان و به پروردگارش امیدوار شد،پس ما برای او آن چنان هستیم که او برای خودش است.برای او امید رحمت داریم و از کیفرش ترسناکیم.

[۲۹۸۳]۲-حمران گوید:از امام باقر علیه السّلام از مردی پرسیدم که(زنای با زن شوهردار کرده است)و حدّ بر اجرا و سنگسار شده است.آیا در روز واپسین کیفر می شود؟فرمود:همانا خداوند کریم تر از آن است.

باب تعجيل عقوبه الذّنب

[۲۹۸۴]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسن بن محبوب،عن عبد اللّه بن سنان،عن حمزه بن حمران،عن أبيه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا كان من أمره أن يكرم عبدا و له ذنب ابتلاه بالسّقم،فإن لم يفعل ذلک له ابتلاه بالحاجه،فإن لم يفعل به ذلک شدّد عليه الموت ليكافيه بذلک الذّنب،قال:و إذا كان من أمره أن يهين عبدا و له عنده حسنه صحّح بدنه،فإن لم يفعل به ذلک وسّع عليه فى رزقه،فإن هو لم يفعل ذلک به هوّن عليه الموت ليكافيه بتلک الحسنه.

[۲۹۸۵]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن إسماعيل بن إبراهيم،عن الحكم بن عتيبه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إنّ العبد إذا كثرت ذنوبه و لم يكن عنده من العمل ما يكفّرها ابتلاه بالحزن ليكفّرها.

[۲۹۸۶]۳-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:قال اللّه عزّ و جلّ:و عزّتى و جلالى لا أخرج عبدا من الدّنيا و أنا أريد أن أرحمه حتّى أستوفى منه كلّ خطيئه عملها،إمّا بسقم فى جسده و إمّا بضيق فى رزقه و إمّا بخوف فى دنياه،فإن بقيت عليه بقيّه شدّدت عليه عند الموت و عزّتى و جلالى لا أخرج عبدا من الدّنيا و أنا أريد أن أعذّبه حتّى أوفّيه كلّ حسنه عملها إمّا بسعه فى رزقه و إمّا بصحّه فى جسمه و إمّا بأمن فى دنياه،فإن بقيت عليه بقيّه هوّنت عليه بها الموت.

باب شتاب در کیفر گناه

[۲۹۸۴] ۱-امام باقر علیه السّلام فرمود:همانا خداوند عزّتمند هرگاه بخواهد بنده ای را که دارای گناهی است گرامی بدارد،به بیماری گرفتارش کند و اگر این کار را نکند،نیازمندش سازد و باز اگر این کار را نکند،مرگ را بر او سخت گیرد تا بدان سبب،گناهش را تلافی کند.فرمود:و هرگاه بخواهد بنده ای را که کار نیکی در نزدش دارد،خوار سازد،تنش را تندرست گرداند و اگر این کار را برای او نکند، روزیش را فراوان گرداند و باز اگر این کار را نکند،مرگش را آسان گیرد تا به سبب آن کار نیک پاداشش دهد.

[۲۹۸۵]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود:هرگاه گناه بنده ای بسیار شود و هیچ کردار (نیک)نداشته باشد که آنها را تلافی کند،خداوند او را به اندوه گرفتار سازد تا بر آنها کفّاره باشد.

[۲۹۸۶]۳-رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:خداوند فرازمند فرمود:به عزت و شوکتم سوگند که بنده ای را از دنیا بیرون نبرم در حالی که می خواهم رحمتش کنم تا هر گناه و کار اشتباهی که انجام داده،یا با بیماری تنش یا تنگی روزی اش یا ترس در دنیایش جبران کنم و اگر چیزی هم بماند، هنگامه مرگ بر او سخت گیرم؛و به عزت و شوکتم سوگند که بنده ای را از دنیا بیرون نبرم در حالی که می خواهم کیفرش دهم تا هر کار نیکی که انجام داده،یا با فراوانی روزی اش یا با تندرستی تنش یا با آسودگی خاطر در دنیایش جبران کنم و اگر چیزی باقی بماند،مرگ را برای او آسان گیرم.

[۲۹۸۷]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم،عن أبان بن تغلب قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إنّ المؤمن ليهوّل عليه فى نومه فيغفر له ذنوبه و إنّه ليمتهن فى بدنه فيغفر له ذنوبه.

[۲۹۸۸]5-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن السّرىّ بن خالد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا أراد اللّه عزّ و جلّ بعبد خيرا عجّل له عقوبته فى الدّنيا و إذا أراد بعبد سوءا أمسک عليه ذنوبه حتّى يوافى بها يوم القيامه.

[۲۹۸۹]6-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن محمّد بن الحسن بن شمّون،عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن،عن مسمع بن عبد الملک،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مٰا أَصٰابَكُمْ مِنْ مُصِيبَهٍ فَبِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ :ليس من التواء عرق و لا نكبه حجر و لا عثره قدم و لا خدش عود إلاّ بذنب و لما يعفو اللّه أكثر،فمن عجّل اللّه عقوبه ذنبه فى الدّنيا فإنّ اللّه عزّ و جلّ أجلّ و أكرم و أعظم من أن يعود فى عقوبته فى الآخره.

[۲۹۹۰]7-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن العبّاس بن موسى الورّاق،عن علىّ الأحمسىّ،عن رجل،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ما يزال الهمّ و الغمّ بالمؤمن حتّى ما يدع له ذنبا.

[۲۹۹۱]8-عنه،عن أحمد بن محمّد و علىّ بن إبراهيم،عن أبيه جميعا،عن ابن أبى عمير،عن الحارث بن بهرام،عن عمرو بن جميع قال:

[۲۹۸۷]4-حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود:همانا مؤمن در خوابش(به سبب دیدن خواب هولناک)ترسانیده شود،پس گناهانش(به واسطه همان ترس) آمرزیده گردد و به راستی که تنش(با کار)به رنج و زحمت افتد،پس گناهانش بخشیده شود.

[۲۹۸۸]5-امام ششم علیه السّلام فرمود:هرگاه خداوند فرازمند خوبی بنده ای را خواهد،برای کیفر دادنش در دنیا شتاب کند و هرگاه بدی بنده ای را بخواهد، گناهانش را برای او نگه دارد تا در روز رستاخیز به او بدهد.

[۲۹۸۹]6-امام صادق علیه السّلام فرمود که حضرت امیر مؤمنان علیه السّلام درباره فرمایش خدای بزرگ و گرامی که(و آنچه از رنج به شما می رسد به سبب چیزی که خودتان به دست آورده اید در حالی که از بسیاری هم می گذرد.)[شورا(۴۲): ۳۰]فرمود:هیچ پیچش رگی و برخورد به سنگی و لغزش گامی و خراش چوبی نیست مگر به سبب گناه و البته آنچه خداوند می بخشد،بیشتر باشد؛پس آنکه را خداوند برای کیفر دادن گناهش در دنیا شتابید،آن خداوند فرازمند،والاتر و گرامی تر و بزرگوارتر از آن است که دوباره او را در روز واپسین کیفر دهد.

[۲۹۹۰]۷-رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:پیوسته غم و اندوه گریبان گیر مؤمن باشد تا برای او گناهی به جا نگذارند.

[۲۹۹۱]۸-عمر جمیع گوید:از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:همانا بندهٔ

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ العبد المؤمن ليهتمّ فى الدّنيا حتّى يخرج منها و لا ذنب عليه.

[۲۹۹۲]۹-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن علىّ الأحمسىّ، عن رجل،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لا يزال الهمّ و الغمّ بالمؤمن حتّى ما يدع له من ذنب.

[۲۹۹۳]۱۰-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن معاويه بن وهب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:قال اللّه عزّ و جلّ:ما من عبد أريد أن أدخله الجنّه إلاّ ابتليته فى جسده،فإن كان ذلک كفّاره لذنوبه و إلاّ شدّدت عليه عند موته حتّى يأتينى و لا ذنب له ثمّ أدخله الجنّه.و ما من عبد أريد أن أدخله النّار إلاّ صحّحت له جسمه،فإن كان ذلک تماما لطلبته عندى و إلاّ آمنت خوفه من سلطانه،فإن كان ذلک تماما لطلبته عندى و إلاّ وسّعت عليه فى رزقه،فإن كان ذلک تماما لطلبته عندى و إلاّ هوّنت عليه موته حتّى يأتينى و لا حسنه له عندى ثمّ أدخله النّار.

[۲۹۹۴]۱۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن محمّد بن أورمه،عن النّضر بن سويد،عن درست بن أبى منصور،عن ابن مسكان،عن بعض أصحابنا،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

مرّ نبىّ من أنبياء بنى إسرائيل برجل بعضه تحت حائط و بعضه خارج منه قد شعّثته الطّير و مزّقته الكلاب،ثمّ مضى فرفعت له مدينه فدخلها فإذا هو بعظيم من عظمائها ميّت على سرير مسجّى بالدّيباج حوله المجمر فقال:

يا ربّ،أشهد أنّک حكم عدل لا تجور،هذا عبدک لم يشرک بک طرفه عين أمتّه

مؤمن در دنیا اندوهگین گردد تا اینکه از دنیا رخت بربندد و گناهی برایش نباشد.

[۲۹۹۲]۹-امام باقر علیه السّلام فرمود:پیوسته غم و اندوه گریبان گیر مؤمن باشد تا گناهی برای او به جا نگذارند.

[۲۹۹۳]۱۰-رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:خداوند فرازمند فرمود:هر بنده ای را که بخواهم به بهشت وارد کنم،در تنش گرفتارش نمایم،پس اگر همان پوشاننده(کفّاره)گناهانش شود(او را بس است)وگرنه هنگام مرگش بر او سخت گیرم تا اینکه بدون گناه نزدم آید،سپس او را به بهشت ببرم و هر بنده ای را که بخواهم به دوزخ ببرم،تنش را تندرست سازم،پس اگر همان پایان طلبش از من باشد(او را بس است)وگرنه او را از ترس سلطانش ایمن سازم،پس اگر همان پایان طلبش از من باشد(که او را بس باشد)وگرنه روزیش فراوان کنم،پس اگر آن پایان طلبش از من باشد(بس است)وگرنه هنگام مرگ بر او آسان گیرم تا اینکه بدون داشتن نیکی در نزدم،پیش من آید و سپس او را به دوزخ ببرم.

[۲۹۹4]۱۱-امام باقر علیه السّلام فرمود:یکی از پیامبران بنی اسرائیل به مردی گذر کرد که قسمتی از بدنش زیر دیوار و قسمتی دیگر بیرون از آن بود که پرندگان او را از هم پراکنده و سگان(تنش را)دریده بودند؛سپس از آنجا گذشت و شهری پدیدار گشت و وارد شهر شد و دید که یکی از بزرگان آن شهر مرده و روی تختی نهاده شده و با پارچه ابریشمین کفن شده است و دور آن منقل های عود است،پس گفت:پروردگارا،گواهی می دهم که تو حاکم دادگری هستی و ستم نکنی.آن بنده تو است که چشم به هم زدنی به تو شرک نورزیده بود و آن گونه میراندی

بتلک المیته و هذا عبدک لم یؤمن بک طرفه عین أمتّه بهذه المیته؟ !فقال:

عبدی أنا کما قلت حکم عدل لا أجور،ذلک عبدی کانت له عندی سیّئه أو ذنب أمتّه بتلک المیته لکی یلقانی و لم یبق علیه شیء و هذا عبدی کانت له [عندی]حسنه فأمتّه بهذه المیته لکی یلقانی و لیس له عندی حسنه.

[۲۹۹۵]۱۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن أبی الصّبّاح الکنانیّ قال:

کنت عند أبی عبد اللّه علیه السّلام فدخل علیه شیخ فقال:یا أبا عبد اللّه،أشکو إلیک ولدی و عقوقهم و إخوانی و جفاهم عند کبر سنّی،فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:یا هذا، إنّ للحقّ دوله و للباطل دوله و کلّ واحد منهما فی دوله صاحبه ذلیل و إنّ أدنی ما یصیب المؤمن فی دوله الباطل العقوق من ولده و الجفاء من إخوانه و ما من مؤمن یصیبه شیء من الرّفاهیه فی دوله الباطل إلاّ ابتلی قبل موته إمّا فی بدنه و إمّا فی ولده و إمّا فی ماله حتّی یخلّصه اللّه ممّا اکتسب فی دوله الباطل و یوفّر له حظّه فی دوله الحقّ،فاصبر و أبشر.

باب فی تفسیر الذّنوب

[۲۹۹۶]۱-الحسین بن محمّد،عن معلّی بن محمّد،عن أحمد بن محمّد،عن العبّاس بن العلاء،عن مجاهد،عن أبیه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

الذّنوب الّتی تغیّر النّعم البغی و الذّنوب الّتی تورث النّدم القتل و الّتی تنزل النّقم الظّلم و الّتی تهتک السّتر شرب الخمر و الّتی تحبس الرّزق الزّنا و الّتی تعجّل الفناء قطیعه الرّحم و الّتی تردّ الدّعاء و تظلم الهواء عقوق الوالدین.

[۲۹۹۷]۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن محبوب،عن إسحاق بن عمّار قال:

و این هم بندۀ تو است که چشم به هم زدنی به تو ایمان نیاورده بود و این گونه میراندی؟خداوند فرمود:بنده ام!آن سان که تو گفتی،من حاکمی دادگر هستم و ستم نکنم.آن بنده ام کردار بد یا گناهی نزد من داشت.به آن صورت میراندمش تا در حالی که مرا دیدار می کند،چیزی برای او به جای نماند و این بنده ام کردار نیکی نزد من داشت.به این صورت میراندمش تا در حالی که دیدارم می کند پیش من نیکی نداشته باشد.

[۲۹۹۵]۱۲-ابو الصبّاح کنانی گوید:نزد امام صادق علیه السّلام بودم که پیرمردی بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد:ای ابا عبد اللّه،از فرزندانم و سرپیچی آنها و از برادرانم و ستمکاری آنها در این سالخوردگی ام به شما شکایت آورده ام.

حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود:ای پیرمرد!همانا حق دولتی دارد و برای باطل هم دولتی است و هرکدام در دولت رفیقش خوار است و همانا کمتر چیزی که مؤمن در دولت باطل گرفتار آن می شود،سرپیچی فرزندان و ستمکاری برادران است و هیچ مؤمنی در دولت باطل آسایش نبیند جزاینکه پیش از مرگش یا درباره فرزندان یا درباره دارایی اش گرفتار شود تا خداوند او را از آنچه در دولت باطل به دست آورده،رها سازد و بهره اش را در دولت حق فراوان کند؛پس بردباری کن و مژده گیر.

باب در تفسیر گناهان

[۲۹۹۶]۱-امام صادق علیه السّلام فرمود:گناهانی که نعمت ها را دگرگون سازند،تجاوز و ستم(به دیگران)است و گناهانی که موجب پشیمانی اند،کشتن است و آنهایی که بلاها فرود آورد،ستم است و آنهایی که پرده دری کنند،شراب خواری است و آن گناهانی که روزی را بند آورند،زنا می باشد و آنهایی که نابودی را زود رسانند،قطع رحم است و آنهایی که دعا را برگردانند و فضا را تیره وتار سازند، سرپیچی از پدر و مادر است.

[۲۹۹۷]۲-اسحاق عمار گوید:شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود:همواره پدرم

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:کان أبی علیه السّلام یقول نعوذ باللّه من الذّنوب الّتی تعجّل الفناء و تقرّب الآجال و تخلی الدّیار و هی قطیعه الرّحم و العقوق و ترک البرّ.

[۲۹۹۸]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أیّوب بن نوح أو بعض أصحابه عن أیّوب، عن صفوان بن یحیی قال:حدّثنی بعض أصحابنا،قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إذا فشا أربعه:ظهرت أربعه إذا فشا الزّنا ظهرت الزّلزله و إذا فشا الجور فی الحکم احتبس القطر و إذا خفرت الذّمّه أدیل لأهل الشّرک من أهل الإسلام و إذا منعت الزّکاه ظهرت الحاجه.

باب نادر

[۲۹۹۹]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن الحسن بن محبوب،عن عبد العزیز العبدیّ،عن ابن أبی یعفور قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:قال اللّه عزّ و جلّ:إنّ العبد من عبیدی المؤمنین لیذنب الذّنب العظیم ممّا یستوجب به عقوبتی فی الدّنیا و الآخره،فأنظر له فیما فیه صلاحه فی آخرته فأعجّل له العقوبه علیه فی الدّنیا لأجازیه بذلک الذّنب و أقدّر عقوبه ذلک الذّنب و أقضیه و أترکه علیه موقوفا غیر ممضی و لی فی إمضائه المشیئه و ما یعلم عبدی به،فأتردّد فی ذلک مرارا علی إمضائه ثمّ أمسک عنه فلا أمضیه کراهه لمساءته وحیدا عن إدخال المکروه علیه،فأتطوّل علیه بالعفو عنه و الصّفح محبّه لمکافاته لکثیر نوافله الّتی یتقرّب بها إلیّ فی لیله و نهاره،فأصرف ذلک البلاء عنه و قد قدّرته و قضیته و ترکته موقوفا و لی فی إمضائه المشیئه،ثمّ أکتب له عظیم أجر نزول ذلک البلاء و أدّخره و أوفّر

می فرمود:از گناهانی به خداوند پناه می بریم که نابودی را زود رسانند و مرگ ها را نزدیک سازند و خانه ها را ویران کنند و آن قطع رحم و سرپیچی فرزندان و وا گذاردن نیکی است.

[۲۹۹۸]۳-حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود:آن گاه که چهار چیز انتشار یابد، چهار چیز دیگر پدیدار گردد:هرگاه زنا شایع شد،زلزله پیدا شود و هرگاه حکم به ناحق انتشار یابد،باران بند آید و وقتی پیمان با ذمّی ها(کفاری که در ذمّه اسلام اند)شکسته شود،مشرکان بر مسلمانان حکومت کنند و آن گاه که زکات پرداخت نشود،نیازمندی پدید آید.

باب نادر

[۲۹۹۹]۱-ابن ابو یعفور گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که خداوند عزّتمند فرموده است:همانا بنده ای از بندگان مؤمنم گناهی بزرگ می کند،از آن گناهانی که سزاوار کیفر من در دنیا و آخرت است و من به صلاحش در آخرت می نگرم و کیفرش را در دنیا پیش می اندازم و برای آن گناه مجازاتش می کنم،یا کیفرش را اندازه گرفته،حکمش را می دهم و رهایش کرده،اجرایش نمی کنم و آن را به خواست خودم وامی گذارم در حالی که بنده ام آن را نمی داند.آن گاه چندین بار در اجرایش دودل می شوم و سپس از آن دست می کشم و اجرایش نمی کنم؛زیرا ناخرسندی او را دوست نمی دارم.پس از ناخرسند کردن او رو می گردانم.و با عفو بخشایش از او می گذرم؛زیرا او را به جهت نافله های بسیارش که در شبانه روز برای من انجام می داد دوست می دارم.پس آن بلا را از او برمی گردانم.

با آن که برایش مقدّر کرده،حکمش را داده ام،اجرایش را رها کرده،آن را به خواست خودم واگذار می کنم.سپس پاداش بزرگ فرودآمدن آن بلا بر او را برایش می نویسم و ذخیره می کنم و پاداش اش را افزون می کنم تا او بلا را نفهمد

له أجره و لم يشعر به و لم يصل إليه أذاه و أنا اللّه الكريم الرّءوف الرّحيم.

باب نادر أيضا

[۳۰۰۰]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن ابن بكير قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مٰا أَصٰابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، فقال هو: وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قال:قلت:ليس هذا أردت أرأيت ما أصاب عليّا و أشباهه من أهل بيته عليهما السّلام من ذلک؟ فقال إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كان يتوب إلى اللّه فى كلّ يوم سبعين مرّه من غير ذنب.

[۳۰۰۱]۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد و علىّ بن إبراهيم،عن أبيه جميعا،عن ابن محبوب،عن علىّ بن رئاب قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مٰا أَصٰابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ أرأيت ما أصاب عليّا و أهل بيته من بعده هو بما كسبت أيديهم و هم أهل بيت طهاره معصومون؟فقال:إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كان يتوب إلى اللّه و يستغفره فى كلّ يوم و ليله مائه مرّه من غير ذنب،إنّ اللّه يخصّ أولياءه بالمصائب ليأجرهم عليها من غير ذنب.

[۳۰۰۲]۳-علىّ بن إبراهيم،رفعه قال:

لمّا حمل علىّ بن الحسين صلى اللّه عليهما إلى يزيد بن معاويه فأوقف بين يديه،قال يزيد لعنه اللّه: وَ مٰا أَصٰابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ فقال علىّ بن الحسين عليهما السّلام:ليست هذه الآيه فينا إنّ فينا قول اللّه عزّ و جلّ:

مٰا أَصٰابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِى الْأَرْضِ وَ لاٰ فِى أَنْفُسِكُمْ إِلاّٰ فِى كِتٰابٍ مِنْ قَبْلِ

و آزاری به او نرسد.که منم خداوند بخششگر و دلسوز مهربان.

باب نادر دیگر

[۳۰۰۰]۱-ابن بکیر گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه پرسیدم:

(و آنچه از رنج به شما می رسد به سبب چیزی است که خودتان به دست آورده اید).

[شورا(۴۲): ۳۰]

حضرت ادامه دادند:(در حالی که از بسیاری درمی گذرد).[شورا(۴۲): ۳۰]من عرض کردم:مقصودم این نبود.بفرمایید آیا آنچه به علی و همانندان او از خاندانش علیهم السّلام رسیده،از این مورد است؟ فرمودند:همانا رسول خدا در هر روز هفتاد بار به پیشگاه خداوند توبه می کرد بی آن که گناهی کرده باشد.

[۳۰۰۱]۲-علی رئاب گفت:از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه(و آنچه از رنج به شما می رسد به سبب چیزی است که خودتان به دست آورده اید.)پرسیدم:بفرمایید آیا آنچه به علی و پس از او به خاندانش علیهم السّلام رسیده به سبب چیزی است که خودشان کرده اند در حالی که آنان خاندان طهارت اند و معصوم اند؟حضرت فرمودند:همانا رسول خدا در هر شبانه روز صدبار به پیشگاه خداوند توبه کرده، از او آمرزش می خواست بی آن که گناهی کرده باشد:همانا خداوند دوستانش را به مصائب،مخصوص کرده است تا بدون گناه پاداششان بدهد.

[۳۰۰۲]۳-علی ابراهیم در حدیثی بی سند گفته است:هنگامی که حضرت سجّاد علیه السّلام را به نزد یزید معاویه برده،در برابر او نگاه داشتند،یزید-خدایش لعنت کند-گفت:(و آنچه از مصیبت به شما می رسد به سبب چیزی است که خودتان به دست آورده اید.)حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند:این آیه دربارۀ ما نیست.بلکه این سخن خداوند عزّتمند دربارۀ ما است:(آنچه از مصیبت به زمین و به جان هاتان می رسد در کتابی است پیش از این که آن ها را به وجود آوریم.که این برای خدا آسان است.)[حدید(۵۷):۲۲]

ص : ٢٣١

أَنْ نَبْرَأَهٰا إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ.

باب أنّ اللّه یدفع بالعامل عن غیر العامل

[۳۰۰۳]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن علیّ بن معبد،عن عبد اللّه بن القاسم،عن یونس بن ظبیان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ اللّه لیدفع بمن یصلّی من شیعتنا عمّن لا یصلّی من شیعتنا و لو أجمعوا علی ترک الصّلاه لهلکوا؛و إنّ اللّه لیدفع بمن یزکّی من شیعتنا عمّن لا یزکّی و لو أجمعوا علی ترک الزّکاه لهلکوا و إنّ اللّه لیدفع بمن یحجّ من شیعتنا عمّن لا یحجّ و لو أجمعوا علی ترک الحجّ لهلکوا و هو قول اللّه عزّ و جلّ: وَ لَوْ لا دَفْعُ اللّٰهِ النّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لٰکِنَّ اللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْعٰالَمِینَ فو اللّه ما نزلت إلاّ فیکم و لا عنی بها غیرکم.

باب أنّ ترک الخطیئه أیسر من طلب التّوبه

[۳۰۰4]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن علیّ بن الحکم،عن بعض أصحابه،عن أبی العبّاس البقباق[قال:]

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:قال أمیر المؤمنین علیه السّلام:ترک الخطیئه أیسر من طلب التّوبه و کم من شهوه ساعه أورثت حزنا طویلا و الموت فضح الدّنیا فلم یترک لذی لبّ فرحا.

باب الاستدراج

[۳۰۰5]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن عبد اللّه بن جندب،عن سفیان بن السّمط قال:

خداوند به وسیلۀ عامل بلا را از غیرعامل رفع می کند

[۳۰۰۳]۱-یونس ظبیان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا خداوند به وسیلۀ کسی از شیعیان ما که نماز می گزارد از شیعه ای که نماز نمی گذارد رفع بلا می کند.ولی اگر همگی نماز را ترک کنند نابود می شوند.

و همانا خداوند به سبب شیعه ای که زکات می دهد از شیعه ای که زکات نمی دهد رفع بلا می کند ولی اگر همگی ترک زکات کنند،نابود می شوند.و همانا خداوند به سبب شیعه ای که حجّ می گزارد از شیعه ای که حجّ نمی گذارد رفع بلا می کند ولی اگر همگی حجّ را ترک کنند،نابود می شوند و این سخن خداوند عزّتمند است که فرمود:(و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر پس نمی راند، زمین تباه می گشت ولی خداوند صاحب احسان بر جهانیان است.)[بقره(۲): ۲۵۱]و به خدا سوگند که این جز دربارۀ شما نازل نشده و جز شما را قصد نکرده است.

ترک گناه آسان تر از جست وجوی توبه است

[۳۰۰4]۱-ابو عبّاس بقباق از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:ترک گناه آسان تر از به دنبال توبه رفتن است.و بسا ساعتی هوس که اندوهی دراز به جا می گذارد که مرگ،دنیا را رسوا کرده،برای هیچ خردمندی،شادی نگذاشته است.

استدراج

[۳۰۰5]۱-سفیان سمط روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إنّ اللّه إذا أراد بعبد خيرا فأذنب ذنبا أتبعه بنقمه و يذكّره الاستغفار و إذا أراد بعبد شرّا فأذنب ذنبا أتبعه بنعمه لينسيه الاستغفار و يتمادى بها و هو قول اللّه عزّ و جلّ: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ بالنّعم عند المعاصى.

[٣٠٠6]٢-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد و علىّ بن إبراهيم،عن أبيه جميعا،عن ابن محبوب،عن ابن رئاب،عن بعض أصحابه قال:

سئل أبو عبد اللّه عليه السّلام عن الاستدراج فقال:هو العبد يذنب الذّنب فيملى له و تجدّد له عندها النّعم فتلهيه عن الاستغفار من الذّنوب فهو مستدرج من حيث لا يعلم.

[٣٠٠٧]٣-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن عمّار بن مروان،عن سماعه بن مهران قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ قال:هو العبد يذنب الذّنب فتجدّد له النّعمه معه،تلهيه تلك النّعمه عن الاستغفار من ذلك الذّنب.

[٣٠٠٨]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن القاسم بن محمّد،عن سليمان بن داود المنقرىّ،عن حفص بن غياث،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كم من مغرور بما قد أنعم اللّه عليه و كم من مستدرج بستر اللّه عليه و كم من مفتون بثناء النّاس عليه.

باب محاسبه العمل

[٣٠٠٩]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه و عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد

وقتی خدا برای بنده ای خیر بخواهد،چون گناه کند،او را با کیفری دنبال کرده، آمرزش خواهی را به خاطرش می اندازد و چون بدی بنده ای را بخواهد و او گناه بکند،او را با نعمت دنبال می کند تا آمرزش خواهی را از خاطرش بردارد و او آن را ادامه دهد.و این سخن خداوند عزّتمند است که فرمود:(و به تدریج از راهی که نمی دانند گرفتارشان خواهیم کرد.) [اعراف(۷):۱۸۲]یعنی به وسیلهٔ نعمت در هنگام گناه.

[۳۰۰6]۲-یکی از اصحاب گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ استدراج پرسیدند.حضرت فرمود:استدراج این است که بنده ای گناه کند و آن گاه به او مهلت داده شود و نعمت ها برایش تازه شود تا او را از آمرزش خواهی برای گناهان غافل کند.و او از جایی که نمی داند،گرفتار شود.

[۳۰۰۷]۳-سماعهٔ مهران گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ این آیه پرسیدم:(و از جایی که نمی دانند گرفتارشان خواهیم کرد.)حضرت فرمودند:او بنده ای است که وقتی گناه می کند،نعمت ها برایش تازه می شود تا او را از آمرزش خواهی برای گناهان غافل کند.

[۳۰۰۸]4-حفص غیاث روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:بسا کسی که به نعمتی که خداوند به او داده مغرور می شود و بسا کسی که به پرده پوشی خدا گرفتار می شود و بساکسی که با ستایش های مردم فریب می خورد.

حسابرسی عمل

[۳۰۰۹]۱-ابو حمزه از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام

جميعا،عن الحسن بن محبوب،عن علىّ بن رئاب،عن أبى حمزه،عن علىّ بن الحسين عليهما السّلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول:إنّما الدّهر ثلاثه أيّام أنت فيما بينهنّ:مضى أمس بما فيه فلا يرجع أبدا،فإن كنت عملت فيه خيرا لم تحزن لذهابه و فرحت بما استقبلته منه و إن كنت قد فرّطت فيه فحسرتک شديده لذهابه و تفريطک فيه و أنت فى يومک الّذى أصبحت فيه من غد فى غرّه و لا تدرى لعلّک لا تبلغه و إن بلغته لعلّ حظّک فيه فى التّفريط مثل حظّک فى الأمس الماضى عنک، فيوم من الثّلاثه قد مضى أنت فيه مفرّط؛و يوم تنتظره لست أنت منه على يقين من ترک التّفريط و إنّما هو يومک الّذى أصبحت فيه و قد ينبغى لک أن عقلت و فكّرت فيما فرّطت فى الأمس الماضى ممّا فاتک فيه من حسنات ألاّ تكون اكتسبتها و من سيّئات ألاّ تكون أقصرت عنها و أنت مع هذا مع استقبال غد على غير ثقه من أن تبلغه و على غير يقين من اكتساب حسنه أو مرتدع عن سيّئه محبطه،فأنت من يومک الّذى تستقبل على مثل يومک الّذى استدبرت، فاعمل عمل رجل ليس يأمل من الأيّام إلاّ يومه الّذى أصبح فيه و ليلته،فاعمل أودع و اللّه المعين على ذلک.

[٣٠١٠]٢-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ،عن أبى الحسن الماضى صلوات اللّه عليه قال:

ليس منّا من لم يحاسب نفسه فى كلّ يوم،فإن عمل حسنا استزاد اللّه و إن عمل سيّئا استغفر اللّه منه و تاب إليه.

[٣٠١١]٣-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن النّعمان،عن إسحاق بن عمّار،عن أبى النّعمان العجلىّ،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

می فرمود:همانا روزگار سه روز است که تو در میان آن سه روز هستی:دیروز که با آنچه در آن بوده،گذشته است و هرگز بازنمی گردد،که اگر در آن نیکویی کرده باشی برای رفتن اش اندوه نخورده،بلکه برای آنچه از او می رسد،شاد می شوی و اگر در آن کوتاهی کرده ای،برای از دست رفتن آن و کوتاهی ات سخت افسوس می خوری.و تو در همین روزی که به صبحش رسانده ای از فردایت آگاه نیستی و نمی دانی که به فردا می رسی و اگر هم برسی شاید بهره ات از کوتاهی در آن همانند بهره ات در روزی باشد که از تو سپری شده است.پس روزی از آن سه روز سپری شده و تو در آن کوتاهی کرده ای و روزی هم هست که تو منتظرش هستی و یقین نداری که کوتاهی ات را در آن کنار بگذاری.و روز تو روزی است که آن را به صبح رسانده ای و برای تو سزاوار است در چیزی که در دیروز سپری شده بیندیشی،از نیکی هایی که انجامش نداده ای و از زشتی هایی که از آن ها دست نکشیده ای و در این که رو به فردایی داری که اطمینان نداری به آن می رسی و نیز یقین نداری که نیکی ای انجام می دهی یا از زشتی تباه کننده ای دست می کشی.پس تو در روزی هستی که دیروز به انتظارش نشسته بودی،پس چنان مردی عمل کن که گویا از روزگار جز به همین روز و شبی که در آن است امید ندارد.پس یا عمل کن یا ترک کن که خدا بر آن یاری کننده است.

[۳۰۱۰]۲-ابراهیم بن عمر یمانی روایت کرده که حضرت کاظم علیه السّلام فرمودند:از ما نیست کسی که هر روز خودش را به حساب نکشد.تا اگر نیکی کرده، افزونی اش را از خداوند بخواهد و اگر گناهی کرده،از خدا آمرزش بخواهد و به پیشگاهش توبه کند.

[۳۰۱۱]۳-ابو نعمان عجلی روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:ای ابو

يا أبا النّعمان،لا يغرّنّک النّاس من نفسک فإنّ الأمر يصل إليک دونهم و لا تقطع نهارک بکذا و کذا فإنّ معک من يحفظ عليک عملک و أحسن فإنّی لم أر شيئا أحسن درکا و لا أسرع طلبا من حسنه محدثه لذنب قديم.

عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسی،عن بعض أصحابنا،عن أبی النّعمان مثله.

[۳۰۱۲]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسی،عن بعض أصحابنا،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال:اصبروا علی الدّنيا فإنّما هی ساعه،فما مضی منه فلا تجد له ألما و لا سرورا و ما لم يجی فلا تدری ما هو و إنّما هی ساعتک الّتی أنت فيها فاصبر فيها علی طاعه اللّه و اصبر فيها عن معصيه اللّه.

[۳۰۱۳]5-عنه،عن بعض أصحابنا،رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:احمل نفسک لنفسک فإن لم تفعل لم يحملک غيرک.

[۳۰۱4]6-عنه،رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام لرجل:إنّک قد جعلت طبيب نفسک و بيّن لک الدّاء و عرّفت آيه الصّحّه و دللت علی الدّواء،فانظر کيف قيامک علی نفسک.

[۳۰۱5]۷-عنه،رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام لرجل،اجعل قلبک قرينا برّا أو ولدا واصلا و اجعل عملک والدا تتّبعه و اجعل نفسک عدوّا تجاهدها و اجعل مالک عاريّه تردّها.

[۳۰۱6]۸-[و]عنه،رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:اقصر نفسک عمّا يضرّها من قبل أن تفارقک،واسع فی فکاکها کما تسعی فی طلب معيشتک،فإنّ نفسک رهينه بعملک.

ص :۲۳۸

نعمان مردم تو را دربارۀ خودت مغرور نکنند؛زیرا جزا به تو می رسد نه به آنان.

و روزت را با چنین و چنان پایان نده؛زیرا به همراهت کسی است که عملت را به زیان تو نگاه می دارد.و نیکی کن؛زیرا من چیزی جبران کننده تر و شتابان تر از نیکی برای گناهی کهنه ندیده ام.

این حدیث با سلسله راویان دیگری نیز روایت شده است.

[۳۰۱۲]4-یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:در خوشی های دنیا شکیبایی کنید؛زیرا دنیا ساعتی بیش نیست که آنچه از آن گذشته است نه دردی دارد و نه شادی ای.و آنچه هنوز نیامده،تو نمی دانی چیست.

چیزی که هست همین ساعتی است که تو در آن هستی،پس در این ساعت به فرمانبری از خدا و دوری از نافرمانی خدا شکیبایی کن.

[۳۰۱۳]5-یکی از اصحاب حدیثی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:خودت را خودت بردار که اگر چنین نکنی،دیگران تو را نخواهند برداشت.

[۳۰۱4]6-همو حدیثی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام به مردی فرمودند:

همانا تو را طبیب جان خودت قرارداده اند.بیماری برایت آشکار شده و نشانۀ تندرستی شناسانده شده است و تو به درمان،راهنمایی شده ای.پس بنگر که چگونه برای خودت قیام می کنی.

[۳۰۱5]۷-همو حدیثی روایت کرده که آن حضرت به مردی فرمودند:دلت را همدمی نیک یا فرزندی پیونددار کن.عملت را پدری قراربده که او را دنبال می کنی.نفست را دشمنی بدان که با او به جنگ می پردازی و مالت را امانتی بدان که آن را بازخواهی گرداند.

[۳۰۱6]۸-و همو حدیثی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

خودت را از آنچه به تو زیان می رساند،بازبدار.پیش از آن که از تو جدا شود.

و در نجات جانت بکوش چنان که در جست وجوی روزی می کوشی؛زیرا جانب در گرو عمل تو است.

ص :۲۳۹

[۳۰۱۷]۹-عنه،عن بعض أصحابه،رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:کم من طالب للدّنیا لم یدرکها و مدرک لها قد فارقها، فلا یشغلنّک طلبها عن عملک و التمسها من معطیها و مالکها فکم من حریص علی الدّنیا قد صرعته و اشتغل بما أدرک منها عن طلب آخرته حتّی فنی عمره و أدرکه أجله.

و قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:المسجون من سجنته دنیاه عن آخرته.

[۳۰۱۸] ۱۰-و عنه،رفعه عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال إذا أتت علی الرّجل أربعون سنه قیل له:خذ حذرک فإنّک غیر معذور و لیس ابن الأربعین بأحقّ بالحذر من ابن العشرین فإنّ الّذی یطلبهما واحد و لیس براقد،فاعمل لما أمامک من الهول و دع عنک فضول القول.

[۳۰۱۹]۱۱-عنه،عن علیّ بن الحکم،عن حسّان عن زید الشّحّام قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:خذ لنفسک من نفسک،خذ منها فی الصّحّه قبل السّقم و فی القوّه قبل الضّعف و فی الحیاه قبل الممات.

[۳۰۲۰]۱۲-عنه،عن علیّ بن الحکم،عن هشام بن سالم،عن بعض أصحابه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ النّهار إذا جاء قال:یا ابن آدم،اعمل فی یومک هذا خیرا أشهد لک به عند ربّک یوم القیامه،فإنّی لم آتک فیما مضی و لا آتیک فیما بقی؛و إذا جاء اللّیل قال مثل ذلک.

[۳۰۲۱]۱۳-الحسین بن محمّد،عن معلّی بن محمّد،عن أحمد بن محمّد، عن شعیب بن عبد اللّه،عن بعض أصحابه،رفعه قال:

جاء رجل إلی أمیر المؤمنین علیه السّلام فقال:یا أمیر المؤمنین،أوصنی بوجه من

[۳۰۱۷]۹-یکی از اصحاب حدیثی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

بسا دنبال کنندۀ دنیا که به آن نرسیده است و به دنیا رسیده ای که از آن جدا شده است.پس جست وجوی دنیا تو را از عملت بازندارد.و دنیا را از عطاکننده و دارندۀ آن بخواه.چه بسا آزمند دنیا که دنیا او را به خاک افکنده و با آنچه به آن رسیده،از جست وجوی آخرت بازمانده است تا عمرش تمام شود و أجلش برسد.

و حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:زندانی کسی است که دنیایش،او را از جست و جوی آخرت بازداشته است.

[۳۰۱۸]۱۰-همو در حدیثی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:وقتی مردی چهل ساله شود به او می گویند:تو باید مراقب خودت باشی؛زیرا دیگر بهانه ای نداری.ولی مردی چهل ساله به مراقبت کردن سزاوارتر از مردی بیست ساله نیست؛زیرا آنچه به دنبال ایشان است یک چیز است که در خواب هم نیست.پس برای آنچه در پیش داری که هراس است،عمل کرده،زیادی سخن را رها کن.

[۳۰۱۹]۱۱-زید شحّام روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:خودت را از خودت نگاه دار:در تندرستی پیش از بیماری،در توانایی پیش از ناتوانی و در زندگی پیش از مرگ.

[۳۰۲۰]۱۲-یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا وقتی روز می آید،می گوید:ای پسر آدم در این روزت نیکی انجام بده تا در روز قیامت در پیشگاه پروردگارت به سود تو گواهی بدهم؛ زیرا من نه در آنچه سپری شده و نه در آنچه به آمدنش مانده است به نزدت نمی آیم.و چون شب هم بیاید مانند آن را می گوید.

[۳۰۲۱]۱۳-یکی از اصحاب گفته است:مردی به نزد امیر مؤمنان علیه السّلام آمده، عرض کرد:ای امیر مؤمنان مرا به صورتی از نیکی سفارش کن تا به سبب آن

وجوه البرّ أنجو به،قال أمير المؤمنين عليه السّلام:أيّها السّائل،استمع ثمّ استفهم ثمّ استيقن ثمّ استعمل و اعلم أنّ النّاس ثلاثه:زاهد و صابر و راغب؛فأمّا الزّاهد فقد خرجت الأحزان و الأفراح من قلبه فلا يفرح بشىء من الدّنيا و لا يأسى على شىء منها فاته،فهو مستريح و أمّا الصّابر فإنّه يتمنّاها بقلبه فإذا نال منها ألجم نفسه عنها لسوء عاقبتها و شنانها،لو اطّلعت على قلبه عجبت من عفّته و تواضعه و حزمه و أمّا الرّاغب فلا يبالى من أين جاءته الدّنيا من حلّها أو[من] حرامها و لا يبالى ما دنّس فيها عرضه و أهلک نفسه و أذهب مروءته،فهم فى غمره يضطربون.

[٢٢ ٣٠]4 ١-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن محمّد بن حكيم،عمّن حدّثه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه:لا يصغر ما ينفع يوم القيامه،و لا يصغر ما يضرّ يوم القيامه فكونوا فيما أخبركم اللّه عزّ و جلّ كمن عاين.

[٢٣ ٣٠]5 ١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه و علىّ بن محمّد القاسانىّ جميعا،عن القاسم بن محمّد،عن سليمان المنقرىّ،عن حفص بن غياث قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إن قدرت أن لا تعرف فافعل و ما عليک ألاّ يثنى عليک النّاس و ما عليک أن تكون مذموما عند النّاس إذا كنت محمودا عند اللّه.

ثمّ قال:قال أبى علىّ بن أبى طالب عليه السّلام:لا خير فى العيش إلاّ لرجلين:رجل يزداد كلّ يوم خيرا و رجل يتدارک منيّته بالتّوبه و أنّى له بالتّوبه و اللّه لو سجد حتّى ينقطع عنقه ما قبل اللّه تبارک و تعالى منه إلاّ بولايتنا أهل البيت،ألا و من عرف حقّنا و رجا الثّواب فينا[و]رضى بقوته نصف مدّ فى كلّ يوم و ما ستر عورته و ما أكنّ رأسه و هم و اللّه فى ذلک خائفون وجلون ودّوا أنّه حظّهم من

نجات یابم.امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:ای پرسشگر گوش بسپار،سپس بفهم و سپس یقین کرده،آن گاه به کار ببند و بدان که مردم سه گروه اند:پارسا و شکیبا و آزمند.پارسا که اندوه ها و شادمانی ها از دلش بیرون رفته،نه به چیزی از دنیا شاد می شود و نه به چیزی از دنیا که از دست داده،اندوه می خورد،او آسوده است.و شکیبا که در دل آرزوی دنیا می کند و چون به آن دست یابد،به جهت سرانجام بد و زشتی آن بر نفسش لگام می زند.اگر به دل او آگاه شوی از پاکی اش و فروتنی و دوراندیشی اش شگفت زده می شوی.امّا آزمند که اهمیّت نمی دهد دنیا از کجا به سویش آمده است از حلال یا از حرام.و اهمیّت نمی دهد که آبرویش در آن آلوده شود،جانش را نابود کند و جوانمردی اش از میان برود،که آنان در گردابی سرگردان اند.

[۳۰ ۲۲]4 ۱-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان-درود خدا بر او-فرمودند:آنچه در روز قیامت سودمند یا زیانمند باشد،کوچک نیست.

پس در آنچه خداوند به شما خبر داده همانند کسی باشید که به چشم دیده است.

[۳۰ ۲۳]5 ۱-حفص غیاث گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:اگر توانستی که شناخته نشوی چنان کن.چه باکی بر تو است که مردم تو را نستایند و چه باکی است که نزد مردم نکوهیده باشی وقتی نزد خداوند ستوده هستی.سپس فرمودند:پدرم علی ابو طالب علیه السّلام فرموده است:در زندگی خیری نیست مگر برای دو کس.کسی که در هر روز نیکی ای می افزاید و مردی که مرگش را با توبه جبران کند،و کجا توبه تواند کند.به خدا سوگند اگر چنان سجده کند که گردنش بیفتد خداوند پاک و والا جز به سبب ولایت ما خاندان از او نمی پذیرد.آگاه باشید که هرکس حقّ ما را بشناسد و در راه ما امید پاداش داشته باشد به خوراک نیم مدّ در هر روز و پوشانندهٔ شرمگاهش و آنچه سرش را می پوشاند خرسند است.و آنان به خدا سوگند در این اندک نیز هراسان و لرزان اند و دوست دارند که بهرهٔ شان از دنیا همان باشد و خداوند عزّتمند نیز چنین آنان را وصف کرده و فرموده است:

الدّنيا و كذلک وصفهم اللّه عزّ و جلّ فقال: وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مٰا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلىٰ رَبِّهِمْ رٰاجِعُونَ، ثمّ قال:ما الّذى آتوا آتوا؟و اللّه مع الطّاعه المحبّه و الولايه و هم فى ذلک خائفون،ليس خوفهم خوف شکّ و لکنّهم خافوا أن يکونوا مقصّرين فى محبّتنا و طاعتنا.

[۳۰۲۴]۱6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن محبوب،عن إبراهيم بن مهزم،عن الحکم بن سالم قال:

دخل قوم فوعظهم ثمّ قال:ما منکم من أحد إلاّ و قد عاين الجنّه و ما فيها و عاين النّار و ما فيها إن کنتم تصدّقون بالکتاب.

[۳۰۲۵]۱۷-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول:لا تستکثروا کثير الخير و تستقلّوا قليل الذّنوب فإنّ قليل الذّنوب يجتمع حتّى يصير کثيرا و خافوا اللّه فى السّرّ حتّى تعطوا من أنفسکم النّصف و سارعوا إلى طاعه اللّه و اصدقوا الحديث و أدّوا الأمانه فإنّما ذلک لکم و لا تدخلوا فيما لا يحلّ لکم فإنّما ذلک عليکم.

[۳۰۲۶]۱۸-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن محبوب،عن أبى أيّوب،عن محمّد بن مسلم،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سمعته يقول:ما أحسن الحسنات بعد السّيّئات و ما أقبح السّيّئات بعد الحسنات.

[۳۰۲۷]۱۹-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن ابن فضّال، عمّن ذکره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّکم فى آجال مقبوضه و أيّام معدوده و الموت يأتى بغته،من يزرع خيرا

(و از آنچه به ایشان داده شده،می دهند در حالی که دل هاشان بیمناک است که به سوی پروردگارشان بازخواهند گشت.) [مؤمنون(۲۳): 60]سپس حضرت فرمود:چه چیزی به آنان داده شده است؟به خدا سوگند به آنان همراه فرمانبری،این محبّت و ولایت داده شده است و در آن هراسان اند نه که هراسشان،از تردید باشد بلکه می ترسند که در محبّت و فرمانبری از ما کوتاهی بکنند.

[۳۰ ,24]۱6-حکم سالم گفته است:مردمی به نزد آن حضرت آمدند و حضرت موعظه شان کرده،فرمودند:کسی از شما نیست که بهشت و آنچه را در آن است و دوزخ و آنچه را در آن است به چشم ندیده باشد اگر این کتاب[قرآن]را راست می دانید.

[۳۰ ,25]۱۷-سماعه گفته است:از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید:نیکی زیاد را بسیار نشمارید و گناه اندک را کم نشمارید؛زیرا گناهان اندک جمع شده، بسیار می گردند.و از خدا در نهان بهراسید تا با خودتان انصاف بورزید.به اطاعت خدا شتاب کنید،راستگو باشید و امانت را ادا کنید که همانا آن به سود شما است و در آنچه برای شما حلال نیست،داخل نشوید که به زیان شما است.

[۳۰ ,26]۱۸-محمّد مسلم گفته است:از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید:چه زیبا است نیکی پس از گناه و چه زشت است گناه پس از نیکی.

[۳۰ ,27]۱۹-مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:شما در مدّت هایی

يحصد غبطه و من يزرع شرّا يحصد ندامه و لكلّ زارع ما زرع و لا يسبق البطىء منكم حظّه و لا يدرک حريص ما لم يقدّر له،من أعطى خيرا فاللّه أعطاه و من وقى شرّا فاللّه وقاه.

[٣٠٢٨] ٢٠-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن بعض أصحابه،عن الحسن بن علىّ بن أبى عثمان،عن واصل،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

جاء رجل إلى أبى ذرّ فقال:يا أبا ذرّ،ما لنا نكره الموت؟فقال:لأنّكم عمرتم الدّنيا و أخربتم الآخره فتكرهون أن تنقلوا من عمران إلى خراب؛فقال له:فكيف ترى قدومنا على اللّه؟فقال:أمّا المحسن منكم فكالغائب يقدم على أهله و أمّا المسىء منكم فكالآبق يردّ على مولاه،قال:فكيف ترى حالنا عند اللّه؟قال:اعرضوا أعمالكم على الكتاب،إنّ اللّه يقول: إِنَّ الْأَبْرٰارَ لَفِى نَعِيمٍ* وَ إِنَّ الْفُجّٰارَ لَفِى جَحِيمٍ؛ قال:فقال الرّجل:فأين رحمه اللّه؟قال:رحمه اللّه قريب من المحسنين.قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:و كتب رجل إلى أبى ذرّ رضى اللّه عنه:يا أبا ذرّ،أطرفنى بشىء من العلم،فكتب إليه أنّ العلم كثير و لكن إن قدرت أن لا تسىء إلى من تحبّه فافعل،قال:فقال له الرّجل:و هل رأيت أحدا يسىء إلى من يحبّه؟فقال له:نعم،نفسک أحبّ الأنفس إليک فإذا أنت عصيت اللّه فقد أسأت إليها.

[٣٠٢٩] ٢١-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول:اصبروا على طاعه اللّه و تصبّروا عن معصيه اللّه فإنّما الدّنيا ساعه،فما مضى فليس تجد له سرورا و لا حزنا و ما لم يأت فليس تعرفه،

معلوم و روزگاری اندک شمار هستید در حالی که مرگ ناگهانی می آید.هرکس نیکی بکارد،غبطه می درود و هرکس بدی بکارد،پشیمانی می درود.و برای هر کشتکاری همان چیزی است که کاشته است.آن که کندرو است بهره اش از او پیش نمی افتد و آزمند به آنچه برایش مقدّر نیست دست نمی یابد.هرکس که به او نیکی ای داده شده،خدا به او داده است و هرکس که از بدی نگاه داشته می شود خدا او را نگاه می دارد.

[۳۰۲۸] ۲۰-عبد اللّه سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:مردی به نزد ابو ذر آمده،گفت:ای ابو ذر چرا ما مرگ را نمی پسندیم؟او گفت:زیرا شما دنیا را آباد ساخته،آخرت تان را خراب کرده اید بنابراین نمی پسندید که از آبادی به خرابی کوچ کنید.آن مرد گفت:ورودمان به پیشگاه خدا را چگونه می بینی؟ ابو ذر گفت:نیکوکارتان همچون سفرکرده ای است که به سوی خانواده اش باز می گردد و بدکارتان همچون بنده ای فراری است که به نزد سرورش بازگردانده می شود.او گفت:احوالمان را در نزد خداوند چگونه می بینی؟گفت:اعمالتان را بر این کتاب عرضه کنید که خداوند می فرماید:(همانا نیکان در نعمت ها هستند.

و همانا گنهکاران در دوزخ اند.)[انفطار(۸۲):۱۳ و 14]آن مرد گفت:پس رحمت خداوند کجا قرار می گیرد؟ابو ذر گفت:رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است.حضرت صادق علیه السّلام فرمود:و مردی به ابو ذر-خدایش از او خرسند باد- نوشت:ای ابو ذر چیز تازه ای از علم به من عرضه کن.ابو ذر به او نوشت که همانا علم بسیار است ولی اگر توانستی به آن که دوستش داری بدی نکنی،چنان بکن.

آن مرد به او گفت:مگر تو کسی را دیده ای که به آن که دوستش دارد بدی کند؟ ابو ذر گفت:بله،جان تو محبوب ترین جان ها در نزد تو است و وقتی تو خدا را نافرمانی کنی،به او بدی کرده ای.

[۳۰۲۹] ۲۱-سماعه گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:به فرمانبری از خدا شکیبایی کنید و به نافرمانی نکردن از خدا تاب بیاورید که دنیا ساعتی بیش نیست.آنچه سپری شده،نه شادمانی و نه اندوه دارد و آنچه نیامده آن را نمی شناسید.

فاصبر على تلک السّاعه الّتی أنت فیها فکأنّک قد اغتبطت.

[۳۰ ۳۰]۲۲-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی،عن یونس،عن رجل، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال الخضر لموسی علیهما السّلام:یا موسی،إنّ أصلح یومیک الّذی هو أمامک فانظر أیّ یوم هو و أعدّ له الجواب فإنّک موقوف و مسئول و خذ موعظتک من الدّهر فإنّ الدّهر طویل قصیر،فاعمل کأنّک تری ثواب عملک لیکون أطمع لک فی الآخره فإنّ ما هو آت من الدّنیا کما هو قد ولّی منها.

[۳۰ ۳۱]۲۳-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن یعقوب بن یزید،عمّن ذکره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قیل لأمیر المؤمنین علیه السّلام:عظنا و أوجز،فقال:الدّنیا حلالها حساب و حرامها عقاب و أنّی لکم بالرّوح و لمّا تأسّوا بسنّه نبیّکم تطلبون ما یطغیکم و لا ترضون ما یکفیکم.

باب من یعیب النّاس

[۳۰ ۳۲]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه و عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد جمیعا،عن ابن أبی نجران،عن عاصم بن حمید،عن أبی حمزه الثّمالیّ،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ أسرع الخیر ثوابا البرّ و إنّ أسرع الشّرّ عقوبه البغی و کفی بالمرء عیبا أن یبصر من النّاس ما یعمی عنه من نفسه أو یعیّر النّاس بما لا یستطیع ترکه أو یؤذی جلیسه بما لا یعنیه.

[۳۰ ۳۳]۲-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن علیّ بن

پس بر این یک ساعتی که در آن هستید،شکیبایی کنید تا خرسند گردید.

[۳۰ ۳۰]۲۲-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت خضر به موسی علیهما السّلام گفت:ای موسی بهترین روز تو همان است که در پیش روی تو است پس ببین که آن کدام روز است و پاسخ آن روز را آماده کن؛زیرا تو را می ایستانند و می پرسند.و پند روزگار را دریاب که روزگار هم دراز و هم کوتاه است.و چنان عمل کن که گویا پاداش عملت را می بینی تا تو را به آخرت آزمندتر کند؛زیرا دنیایی که روی می آورد همان است که پشت کرده بود.

[۳۰ ۳۱]۲۳-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که به امیر مؤمنان علیه السّلام گفتند:ما را اندرز ده ولی کوتاه بگو.فرمود:حلال دنیا حساب دارد و حرامش، کیفر.شما کجا آسوده گردید وقتی به سنّت پیامبرتان اقتدا نکرده اید.به دنبال چیزی می روید که سرکش تان می کند و به آنچه شما را بس است،خرسند نیستید.

دربارۀ کسی که از مردم عیب جویی می کند

[۳۰ ۳۲]۱-ابو حمزۀ ثمالی روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:همانا شتابان ترین خیر به سوی پاداش،نیکی است و شتابان ترین بدی به سوی کیفر، ستم است.و برای مرد همین عیب بس که در مردم چیزی ببیند که در خودش آن را نمی بیند یا مردم را برای آنچه خودش نمی تواند ترک کند نکوهش کند یا هم نشین خود را به سبب چیزی که به او مربوط نیست،آزار کند.

[۳۰ ۳۳]۲-ابو حمزه از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود

النّعمان،عن ابن مسكان،عن أبی حمزه قال:

سمعت علیّ بن الحسین علیهما السّلام یقول:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:کفی بالمرء عیبا أن یبصر من النّاس ما یعمی علیه من نفسه و أن یؤذی جلیسه بما لا یعنیه.

[۳۰ ۳۴]۳-محمّد بن یحیی،عن الحسین بن إسحاق،عن علیّ بن مهزیار،عن حمّاد بن عیسی،عن الحسین بن مختار،عن بعض أصحابه،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

کفی بالمرء عیبا أن یتعرّف من عیوب النّاس ما یعمی علیه من أمر نفسه،أو یعیب علی النّاس أمرا هو فیه لا یستطیع التّحوّل عنه إلی غیره،أو یؤذی جلیسه بما لا یعنیه.

[۳۰ ۳۵]4-علیّ بن إبراهیم،عن محمّد بن عیسی،عن یونس،عن أبی عبد الرّحمن الأعرج و عمر بن أبان،عن أبی حمزه،عن أبی جعفر و علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیه قالا:

إنّ أسرع الخیر ثوابا البرّ و أسرع الشّرّ عقوبه البغی و کفی بالمرء عیبا أن ینظر فی عیوب غیره ما یعمی علیه من عیب نفسه أو یؤذی جلیسه بما لا یعنیه أو ینهی النّاس عمّا لا یستطیع ترکه

باب أنّه لا یؤاخذ المسلم بما عمل فی الجاهلیّه

[۳۰ ۳۶]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن ابن محبوب، عن جمیل بن صالح،عن أبی عبیده،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ ناسا أتوا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بعد ما أسلموا فقالوا:یا رسول اللّه،أیؤخذ الرّجل منّا بما کان عمل فی الجاهلیّه بعد إسلامه؟فقال لهم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:

من حسن إسلامه و صحّ یقین إیمانه لم یؤاخذه اللّه تبارک و تعالی بما عمل

خدا بر او و خاندانش باد-فرمودند:برای مرد همین عیب بس که در مردم چیزی ببیند که همان را در خودش نمی بیند و با چیزی که به او مربوط نیست هم نشین اش را آزار کند.

[۳۰ 34]۳-یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:برای مرد همین عیب بس که عیب های مردم را جست وجو کند و همان را در خودش نبیند یا بر مردم چیزی را عیب بگیرد که در خود او هست و نمی تواند از آن بازگردد،یا هم نشین اش را با چیزی که به او مربوط نیست آزار کند.

[۳۰ 35]4-ابو حمزه روایت کرده که حضرت باقر و سجّاد علیهما السّلام فرمودند:همانا شتابان ترین خیر به سوی پاداش نیکی است و شتابان ترین بدی به کیفر،ستم است.و برای مرد همین عیب بس که عیب های دیگران را ببیند و عیب خودش را نبیند یا هم نشین اش را با آنچه به او مربوط نیست آزار کند یا مردم را از چیزی بازدارد که خودش نمی تواند آن را ترک کند.

مسلمان برای آنچه در جاهلیت کرده،گرفتار نمی شود

[۳۰ 36]۱-ابو عبیده از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که مردمی پس از این که اسلام آوردند به نزد رسول خدا آمده،عرض کردند:ای رسول خدا آیا کسی از ما پس از اسلام آوردنش برای آنچه در جاهلیّت انجام داده گرفتار می شود؟رسول خدا به آنان فرمود:هرکس که اسلامش نیکو باشد و یقین ایمانش درست،خداوند

فی الجاهلیّه و من سخف إسلامه و لم یصحّ یقین إیمانه أخذه اللّه تبارک و تعالی بالأوّل و الآخر.

[۳۰ ۳۷]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن القاسم بن محمّد الجوهریّ،عن المنقریّ،عن فضیل بن عیاض قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن الرّجل یحسن فی الإسلام أ یؤاخذ بما عمل فی الجاهلیّه؟فقال:قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من أحسن فی الإسلام لم یؤاخذ بما عمل فی الجاهلیّه و من أساء فی الإسلام أخذ بالأوّل و الآخر.

باب أنّ الکفر مع التّوبه لا یبطل العمل

[۳۰ ۳۸]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن محبوب و غیره،عن العلاء بن رزین،عن محمّد بن مسلم،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

من کان مؤمنا فعمل خیرا فی إیمانه ثمّ أصابته فتنه فکفر ثمّ تاب بعد کفره کتب له و حوسب بکلّ شیء کان عمله فی إیمانه و لا یبطله الکفر إذا تاب بعد کفره.

باب[المعافین من البلاء]

[۳۰ ۳۹]۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد و علیّ بن إبراهیم،عن أبیه جمیعا،عن ابن محبوب[و غیره،]عن أبی حمزه،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ ضنائن یضنّ بهم عن البلاء فیحییهم فی عافیه و یرزقهم فی عافیه و یمیتهم فی عافیه و یبعثهم فی عافیه و یسکنهم الجنّه فی عافیه.

[۳۰ 4۰]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عیسی،عن إسحاق بن عمّار،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

پاک و والا به سبب آنچه در جاهلیت انجام داده،او را گرفتار نمی کند.ولی هر کس که اسلامش سست و یقین ایمانش نادرست باشد،خداوند پاک و والا آغاز و پایانش را می گیرد.

[۳۰ ۳۷]۲-فضیل عیاض گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ مردی که در اسلامش نیکو است پرسیدم:آیا او برای آنچه در جاهلیّت کرده،گرفتار می شود؟ حضرت به نقل از پیامبر گرامی فرمودند:هرکس اسلامش نیکو باشد برای آنچه در جاهلیت انجام داده،گرفتار نمی شود ولی هرکس که بد اسلام باشد به آغاز و پایانش گرفتار می شود.

همانا کفر با توبه،عمل را باطل نمی کند

[۳۰ ۳۸]۱-محمّد مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:هرکس مؤمن باشد و در حال ایمان عمل خیری بکند،سپس دچار فتنه ای گردد و کافر شده،آن گاه پس از کفرش،توبه کند،برایش نوشته می شود و هرچیزی که در حال ایمانش کرده،حساب می شود یعنی کفر آن را باطل نمی کند،اگر پس از کفرش توبه کند.

معاف شدگان از بلا

[۳۰ ۳۹]۱-ابو حمزه روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:همانا برای خداوند عزّتمند خاصّگانی است که به سبب آنان بلا را بازمی دارد تا در سلامت زندگانی شان دهد،در سلامت بمیراند در سلامت روزی شان دهد در سلامت برانگیزد و در سلامت در بهشت سکنایشان دهد.

[۳۰ 4۰]۲-اسحاق عمّار گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

سمعته يقول:إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق خلقا ضنّ بهم عن البلاء.خلقهم فى عافيه و أحياهم فى عافيه و أماتهم فى عافيه و أدخلهم الجنّه فى عافيه.

[۳۰ 41]۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه و عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد جميعا،عن جعفر بن محمّد،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ للّه عزّ و جلّ ضنائن من خلقه يغذوهم بنعمته و يحبوهم بعافيته و يدخلهم الجنّه برحمته،تمرّ بهم البلايا و الفتن لا تضرّهم شيئا.

باب ما رفع عن الأمّه

[۳۰ 42]۱-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن أبى داود المسترقّ قال:حدّثنى عمرو بن مروان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:رفع عن أمّتى أربع خصال:خطأها و نسيانها و ما أكرهوا عليه و ما لم يطيقوا و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ:«ربّنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا ربّنا و لا تحمل علينا إصرا كما حملته على الّذين من قبلنا ربّنا و لا تحمّلنا ما لا طاقه لنا به»و قوله:«إلاّ من أكره و قلبه مطمئنّ بالإيمان.»

[۳۰ 43]۲-الحسين بن محمّد،عن محمّد بن أحمد النّهدىّ،رفعه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:وضع عن أمّتى تسع خصال:الخطأ و النّسيان و ما لا يعلمون و ما لا يطيقون و ما اضطرّوا إليه و ما استكرهوا عليه و الطّيره و الوسوسه فى التّفكّر فى الخلق و الحسد ما لم يظهر بلسان أو يد.

همانا خداوند عزّتمند آفریدگانی آفریده است که به سبب آنان بلا را برطرف می کند که خداوند آنان را در سلامتی آفریده،در سلامتی زندگانی شان داده،در سلامتی میرانده و در سلامتی به بهشت داخلشان کرد.

[۳۰ 41]۳-ابن قدّاح روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:همانا خداوند در میان بندگانش خاصّگانی دارد که آنان را با نعمتش غذا می دهد،با عافیت اش به آنان می بخشد،با رحمتش آنان را به بهشت می برد و بلاها و فتنه ها بر آنان می گذرد و زیان شان نمی رساند.

آنچه از امّت برداشته شده است

[۳۰ 42]۱-عمرو مروان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا -درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمودند:از امّت من چهار چیز برداشته شده است:اشتباه،فراموشی،آنچه بر آن وادار شده اند و آنچه توانایی ندارند.

چنان که خداوند عزّتمند فرمود:(ای پروردگار ما اگر فراموش کرده،یا اشتباه کردیم ما را سرزنش نکن،ای پروردگار ما تکلیف سنگین بر ما قرار نده چنان که بر پیشینیان قرار دادی.پروردگارا آنچه ما تاب آن را نداریم بر ما مقرّر نکن.) [بقره(۲):

۲۸۶]و آن جا که فرمود:(مگر کسی که وادار شده است ولی دلش به ایمان آرام است.) [نحل(16):۱۰۶].

[۳۰ 43]۲-محمّد بن احمد نهدی در حدیثی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرموده است:از امّت من نه چیز برداشته شد:اشتباه،فراموشی،آنچه نمی دانند،آنچه تاب نمی آورند،آنچه ناچار شده اند،آنچه وادار شده اند،فال بد،وسوسهٔ اندیشه در آفرینش و حسد،تا وقتی که به زبان یا دست آشکار نکرده باشند.

باب أنّ الإيمان لا يضرّ معه سيّئه و الكفر لا ينفع معه حسنه

[44 ٣٠]١-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن يعقوب بن شعيب قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:هل لأحد على ما عمل ثواب على اللّه موجب إلاّ المؤمنين؟قال:لا.

[45 ٣٠]٢-عنه،عن يونس،عن بعض أصحابه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال موسى للخضر عليهما السّلام:قد تحرّمت بصحبتک فأوصنى،قال[له]:الزم ما لا يضرّک معه شىء كما لا ينفعک مع غيره شىء.

[46 ٣٠]٣-عنه،عن يونس،عن ابن بكير،عن أبى أميّه يوسف بن ثابت قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:لا يضرّ مع الإيمان عمل و لا ينفع مع الكفر عمل،ألا ترى أنّه قال:«و ما منعهم أن تقبل منهم نفقاتهم إلاّ أنّهم كفروا باللّه و برسوله...و ماتوا و هم كافرون.»

[47 ٣٠]4-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن فضّال، عن ثعلبه،عن أبى أميّه يوسف بن ثابت بن أبى سعده،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام[قال]:

قال:الإيمان لا يضرّ معه عمل و كذلک الكفر لا ينفع معه عمل.

[48 ٣٠]5-أحمد بن محمّد،عن الحسين بن سعيد،عمّن ذكره،عن عبيد بن زراره،عن محمّد بن مارد قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:حديث روى لنا أنّک قلت:إذا عرفت فاعمل ما شئت؟فقال:قد قلت ذلک،قال:قلت:و إن زنوا أو سرقوا أو شربوا الخمر؟ فقال لى:إنّا للّه و إنّا إليه راجعون و اللّه ما أنصفونا أن نكون أخذنا بالعمل

باب«همانا هیچ گناهی با وجود ایمان زیان نمی رساند و هیچ نیکی ای با وجود کفر سود ندارد»

[44 ۳۰]۱-یعقوب شعیب گفت:من به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:آیا جز دربارۀ مؤمنان برای کسی که عملی می کند،پاداشی به عهدۀ خداوند است؟ فرمودند:نه.

[45 ۳۰]۲-یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

موسی به خضر علیهما السّلام گفت:اکنون که از همراهی با تو منع شدم به من سفارشی کن.

خضر به او گفت:همیشه با چیزی که با وجود آن هیچ چیز به تو زیان نمی رساند، همراه باش،چنان که با جز آن هیچ چیزی به تو سود نمی رساند.

[46 ۳۰]۳-ابو امیّه یوسف ثابت گفته است:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هیچ عملی با وجود ایمان زیان نمی رساند و هیچ عملی هم با وجود کفر سودمند نیست.آیا نمی بینی که خداوند فرموده است:(و چه چیزی آنان را باز داشت که بخشش هاشان پذیرفته نشود جز این که به خدا و فرستاده اش کفر ورزیدند...

و مردند در حالی که کافر بودند.)

[47 ۳۰]4-ابو امیّه یوسف ثابت روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

هیچ عملی با وجود ایمان زیان نمی رساند چنان که هیچ عملی با وجود کفر سودمند نیست.

[48 ۳۰]5-محمّد مارد گفته است:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:برای ما حدیثی روایت شده که شما فرموده اید:چون معرفت یافتی،هرچه خواستی بکن؟حضرت فرمودند:آن را گفته ام.من عرض کردم:فرموده ای:و اگرچه زنا کنند یا دزدی کنند یا شراب بنوشند؟به من فرمودند:انّا للّه و انّا الیه راجعون.

به خدا سوگند انصاف نکردند،در این که ما به عملمان گرفتار شویم و از آنان

ص :٢5٧

و وضع عنهم؛إنّما قلت:إذا عرفت فاعمل ما شئت من قليل الخير و كثيره فإنّه يقبل منک.

[۴۹ ۳۰]6-علیّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن محمّد بن الرّيّان بن الصّلت،رفعه، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السّلام كثيرا ما يقول فی خطبته:يا أيّها النّاس،دينكم دينكم فإنّ السّيّئه فيه خير من الحسنه فی غيره و السّيّئه فيه تغفر و الحسنه فی غيره لا تقبل.

هذا آخر كتاب الإيمان و الكفر و الطّاعات و المعاصی من كتاب الكافی و الحمد للّه وحده و صلّی اللّه علی محمّد و آله.

ص :۲۵۸

برطرف شود.من گفته ام:چون معرفت یافتی هرآنچه خواستی از نیکی اندک و بسیار بکن.که از تو پذیرفته می شود.

[۴۹ ۳۰]6-محمّد بن ریّان صلت در حدیثی بی سند از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام بسیار در خطبه هایش می فرمود:ای مردم دین تان،دین تان.که گناه در آن بهتر از نیکی در جز آن است.گناه در دین آمرزیده می شود ولی نیکی در غیر دین پذیرفته نمی شود.

این پایان کتاب ایمان و کفر و فرمانبری و نافرمانی از کتاب کافی است.

و سپاس برای خداوند یگانه است.و درود خدا بر محمّد و خاندانش.

ص :۲۵۹

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم كتاب الدّعاء باب فضل الدّعاء و الحثّ عليه

[٣٠ 5٠]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن حريز،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِى سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ، قال:هو الدّعاء و أفضل العباده الدّعاء،قلت: «إِنَّ إِبْراهِيمَ لَأَوّاهٌ حَلِيمٌ» ؟قال:الأوّاه هو الدّعّاء.

[٣٠ 5١]٢-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن إسماعيل و ابن محبوب جميعا،عن حنان بن سدير،عن أبيه قال:

قلت لأبى جعفر عليه السّلام:أىّ العباده أفضل؟فقال:ما من شىء أفضل عند اللّه عزّ و جلّ من أن يسئل و يطلب ممّا عنده و ما أحد أبغض إلى اللّه عزّ و جلّ ممّن يستكبر عن عبادته و لا يسأل ما عنده.

[٣٠ 5٢]٣-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عن ميسّر بن عبد العزيز،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال لى:يا ميسّر،ادع و لا تقل:إنّ الأمر قد فرغ منه،إنّ عند اللّه عزّ و جلّ منزله لا تنال إلاّ بمسأله و لو أنّ عبدا سدّ فاه و لم يسأل لم يعط شيئا فسل تعط، يا ميسّر إنّه ليس من باب يقرع إلاّ يوشک أن يفتح لصاحبه.

به نام خداوند رحمتگر مهربان

کتاب دعا بابی دربارۀ فضیلت دعا و تشویق کردن و برانگیختن دیگران بر آن

اشاره

[۳۰ 5۰]۱-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده که فرموده:خدای عزتمند و شکوهمند فرماید:«همانا آنان که از عبادت و پرستش من سر،فراز دارند و سرکشی کنند زودا که خوار و سرافکنده به دوزخ در آیند»[غافر(4۰):آیۀ 6۰]حضرت فرمود:

مقصود از عبادت دعاست.و برترین عبادت دعا است.عرض کردم:مقصود از «آه کننده»در این آیه چیست که خداوند می فرماید:«همانا ابراهیم بسیار آه کنندۀ[از ترس خدا]و بردبار بود»[توبه(۹):آیۀ ۱۱4]؟فرمود:آه کننده یعنی بسیار دعاکننده به درگاه پروردگار.

[۳۰ 5۱]۲-سدیر گوید:به امام باقر علیه السّلام عرض کردم:کدام عبادت برتر و فضیلت مندتر است؟فرمود:چیزی نزد خداوند عزتمند و شکوهمند بهتر و برتر از این نباشد که[بندگان]از او درخواست کنند و از آنچه نزد او است بخواهند،و کسی نزد خدای عزّتمند و شکوهمند دشمن روی تر از آن کسی نباشد که از عبادت او سرباز زند و روی برتابد و آنچه نزد او است درخواست نکند.

[۳۰ 5۲]۳-میسر بن عبد العزیز گوید:حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود:ای میسر!دعا کن و مگو که کار از کار گذشته است[برآورده شدنش از کف رفته است و دعا اثری ندارد].همانا نزد خدای عزّتمند و شکوهمند جایگاهی است که بندگان به آن نرسند جز به درخواست و خواهش[از خداوند].و اگر بنده ای دهان خود را ببندد و درخواست نکند چیزی به او داده نشود.پس درخواست کن تا به تو داده شود،ای میسر،هیچ دری نباشد که کوبیده شود جز آنکه امید آن رود که آن در بر روی کوبنده گشوده گردد.

[۳۰ 53]4-حمید بن زیاد،عن الخشّاب،عن ابن بقّاح،عن معاذ،عن عمرو بن جمیع،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من لم یسأل اللّه عزّ و جلّ من فضله[فقد]افتقر.

[۳۰ 54]5-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن حمّاد بن عیسی،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سمعته یقول:ادع و لا تقل:قد فرغ من الأمر،فإنّ الدّعاء هو العباده إنّ اللّه عزّ و جلّ یقول: إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ و قال:«ادعونی أستجب لکم.»

[۳۰ 55]6-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن أبی نجران، عن سیف التّمّار قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:علیکم بالدّعاء فإنّکم لا تقرّبون بمثله و لا تترکوا صغیره لصغرها أن تدعوا بها،إنّ صاحب الصّغار هو صاحب الکبار.

[۳۰ 56]۷-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن الحسین بن سعید،عن النّضر بن سوید،عن القاسم بن سلیمان،عن عبید بن زراره،عن أبیه،عن رجل قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:الدّعاء هو العباده الّتی قال اللّه عزّ و جلّ: إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی الآیه،ادع اللّه عزّ و جلّ و لا تقل:إنّ الأمر قد فرغ منه.قال زراره:إنّما یعنی لا یمنعک إیمانک بالقضاء و القدر أن تبالغ بالدّعاء و تجتهد فیه أو کما قال.

[۳۰ 57]۸-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن جعفر بن محمّد الأشعریّ،عن ابن القدّاح،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

[۳۰ 53]4-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکه از فضل خدای عزّتمند و شکوهمند درخواست نکند به فقر و تنگدستی درافتد.

[۳۰ 54]5-حمّاد بن عیسی گوید:شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام که می فرمود:

دعا کن و مگو کار از کار گذشته است؛زیرا دعا همان عبادت است و خدای عزتمند و شکوهمند فرماید:«همانا آنان که از عبادت و پرستش من سرکشند زودا که خوار و سرافکنده به دوزخ درآیند»[غافر(40):آیۀ 60]و نیز فرموده است:«مرا بخوانید تا پاسخ گویم»[غافر(40):آیۀ 60]

[۳۰ 55]6-سیف تمّار گوید:شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود:بر شما باد به دعانمودن؛زیرا با چیزی مانند آن به خدا نزدیک نشوید.و درخواست هیچ خواستۀ خردی را به خاطر خردی اش وانرهید؛زیرا آن کس که[برآورده کرده] خواسته های کوچک به دست او است همان کس است که[برآورده کردن] خواسته های بزرگ دست او است.

[۳۰ 56]۷-و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود:دعا همان عبادتی است که خدای عزتمند و شکوهمند فرموده است:«و همانا آنان که از عبادت و پرستش من سرکشند...تا پایان آیه».خدای را بخوان[و دعا کن]و مگو که کار از کار گذشته است.زراره گوید:مقصود آن حضرت این است که عقیدۀ تو به قضاوقدر تو را از پافشاری در دعا و تلاش در[دستیابی به]آن بازندارد-و یا اینکه زراره سخنی مانند این گفت.

[۳۰ 57]۸-و نیز امام صادق علیه السّلام فرمود:امیر مؤمنان علیه السّلام فرماید:محبوبترین

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:أحبّ الأعمال إلى اللّه عزّ و جلّ فى الأرض الدّعاء و أفضل العباده العفاف،قال:و كان أمير المؤمنين عليه السّلام رجلا دعّاء

باب أنّ الدّعاء سلاح المؤمن

[۳۰ 58]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن فضاله بن أيّوب،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:الدّعاء سلاح المؤمن و عمود الدّين و نور السّماوات و الأرض.

[۳۰ 59]۲-و بهذا الإسناد قال:قال أمير المؤمنين عليه السّلام:

الدّعاء مفاتيح النّجاح و مقاليد الفلاح و خير الدّعاء ما صدر عن صدر نقىّ و قلب تقىّ؛و فى المناجاه سبب النّجاه و بالإخلاص يكون الخلاص،فإذا اشتدّ الفزع فإلى اللّه المفزع.

[۳۰ 60]۳-و بإسناده قال:قال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:

ألا أدلّكم على سلاح ينجيكم من أعدائكم و يدرّ أرزاقكم؟قالوا:بلى، قال:تدعون ربّكم باللّيل و النّهار فإنّ سلاح المؤمن الدّعاء.

[۳۰ 61]4-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:قال أمير المؤمنين عليه السّلام:

الدّعاء ترس المؤمن و متى تكثر قرع الباب يفتح لک.

[۳۰ 62]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن بعض أصحابنا،عن الرّضا عليه السّلام أنّه كان يقول لأصحابه:

عليكم بسلاح الأنبياء،فقيل:و ما سلاح الأنبياء؟قال:الدّعاء.

کارها در روی زمین برای خدای عزتمند و شکوهمند دعا است،و برترین عبادت،پرهیزکاری و پارسایی است و امیر مؤمنان علیه السّلام مردی بسیار دعاکننده بود.

بابی دربارۀ اینکه دعا،سلاح مؤمن است

[۳۰ 58]۱-امام صادق علیه السّلام فرمود که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده است:دعا سلاح مؤمن و ستون دین و پرتوی آسمان ها و زمین است.

[۳۰ 59]۲-و نیز فرمود:امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:دعا کلیدهای نجات و گنجینه های رستگاری است.و برترین و فضیلت مندترین دعا،دعایی است که از سینۀ پاک و دلی پرهیزکار برآید.و راه نجات در زمزمه و مناجات با خدا است.و رهایی با پاکدلی و اخلاص به دست آید و چون بی تابی و بی قراری[فزونی گیرد و]سخت شود پناهگاه،خدا است.

[۳۰ 60]۳-و نیز فرمود:پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:آیا شما را به سلاحی راهنمایی نکنم که شما را از دشمنان رهایی دهد و روزی شما را بسیار سازد؟عرض کردند:

چرا.فرمود:پروردگارتان را در شب و روز بخوانید؛زیرا سلاح مؤمن،دعا است.

[۳۰ 61]4-و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود:امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:دعا سپر مؤمن است و هرگاه دری را بسیار کوبیدی آن در به روی تو گشوده شود.

[۳۰ 62]5-حضرت رضا علیه السّلام همیشه به اصحاب خود می فرمود:بر شما باد به اسلحۀ پیامبران.به ایشان عرض کردند:اسلحۀ پیامبران چیست؟فرمود:دعا.

[۳۰ 63]6-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن عبد اللّه بن المغیره،عن أبی سعید البجلیّ قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إنّ الدّعاء أنفذ من السّنان.

[۳۰ 64]۷-عنه،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

الدّعاء أنفذ من السّنان الحدید.

باب أنّ الدّعاء یردّ البلاء و القضاء

[۳۰ 65]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن حمّاد بن عثمان قال:

سمعته یقول:إنّ الدّعاء یردّ القضاء ینقضه کما ینقض السّلک و قد أبرم إبراما.

[۳۰ 66]۲-عنه،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن هشام بن سالم،عن عمر بن یزید قال:

سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول:إنّ الدّعاء یردّ ما قد قدّر و ما لم یقدّر،قلت:و ما قد قدّر عرفته فما لم یقدّر؟قال:حتّی لا یکون.

[۳۰ 67]۳-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عن بسطام الزّیّات،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ الدّعاء یردّ القضاء و قد نزل من السّماء و قد أبرم إبراما.

[۳۰ 68]4-محمّد بن یحیی،عن محمّد بن عیسی،عن أبی همّام إسماعیل بن همّام،عن الرّضا علیه السّلام قال:

[۳۰ 63]6-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:دعا از سر نیزه،فرورونده تر و نافذتر است.

[۳۰ 64]۷-و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود:دعا از سر نیزۀ آهنین نیز،فرو رونده تر و نافذتر است.

بابی دربارۀ اینکه دعا،بلا و قضا را باز می گرداند

[۳۰ 65]۱-حمّاد بن عثمان گوید که معصوم علیه السّلام می فرمود:همانا دعا قضا را بازگرداند و آن را از هم واتابد و باز کند همان طور که رشتۀ نخ از هم باز شود اگر چه به سختی تابیده شده باشد.

[۳۰ 66]۲-عمر بن یزید گوید:از حضرت کاظم علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

همانا دعا آن چه را مقدّر شده و آن چه را مقدّر نشده بازمی گرداند.عرض کردم:

مقّدر شده را دریافتم.مقدّر نشده چیست؟فرمود:[مقدّر نشده آن است]که تقدیری دربارۀ آن نشود.

[۳۰ 67]۳-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:دعا قضایی را که از آسمان فرو فرستاده شده و استوار و پایدار گردیده بازگرداند.

[۳۰ 68]4-حضرت رضا علیه السّلام فرمود که امام سجاد علیه السّلام فرموده است:همانا دعا

قال علىّ بن الحسين عليهما السّلام:إنّ الدّعاء و البلاء ليترافقان إلى يوم القيامه،إنّ الدّعاء ليردّ البلاء و قد أبرم إبراما.

[۳۰ 69]5-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن الحسن بن علىّ الوشّاء،عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

كان علىّ بن الحسين عليهما السّلام يقول:الدّعاء يدفع البلاء النّازل و ما لم ينزل.

[۳۰ ۷۰]6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن حريز،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال لى:ألا أدلّک على شىء لم يستثن فيه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟قلت:بلى،قال:

الدّعاء يردّ القضاء و قد أبرم إبراما و ضمّ أصابعه.

[۳۰ ۷۱]۷-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الوشّاء،عن عبد اللّه بن سنان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:الدّعاء يردّ القضاء بعد ما أبرم إبراما،فأكثر من الدّعاء فإنّه مفتاح كلّ رحمه و نجاح كلّ حاجه و لا ينال ما عند اللّه عزّ و جلّ إلاّ بالدّعاء و إنّه ليس باب يكثر قرعه إلاّ يوشک أن يفتح لصاحبه.

[۳۰ ۷۲]۸-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن محبوب،عن أبى ولاّد قال:

قال أبو الحسن موسى عليه السّلام:عليكم بالدّعاء فإنّ الدّعاء للّه و الطّلب إلى اللّه يردّ البلاء و قد قدّر و قضى و لم يبق إلاّ إمضاؤه،فإذا دعى اللّه عزّ و جلّ و سئل صرف البلاء صرفه.

[۳۰ ۷۳]۹-الحسين بن محمّد،رفعه،عن إسحاق بن عمّار قال:قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:

و بلا تا روز رستاخیز با یکدیگر همراه باشند و همانا دعا بلایی را که استوار و پایدار گردیده بازگرداند.

[۳۰ 69]5-و نیز از حضرت رضا علیه السّلام روایت شده که فرمود:امام سجّاد علیه السّلام می فرمود:دعا،بلایی را که فروفرستاده شده و آنچه را که فروفرستاده نشده بازگرداند.

[۳۰ ۷۰]6-زراره گوید:حضرت باقر علیه السّلام به من فرمود:آیا تو را به چیزی راهنمایی نکنم که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در آن استثنایی ننموده است؟عرض کردم:

چرا؟فرمود:دعا است که قضایی را که استوار و پایدار گردیده بازگرداند[و برای نمایاندن و بیان نمودن سخن خویش]انگشتانش را به هم چسبانید-(یعنی شدّت استواری قضا مانند این انگشتان به هم چسبیده باشد).

[۳۰ ۷۱]۷-عبد اللّه بن سنان گوید:شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:دعا، قضای استوار شده را بازگرداند،پس بسیار دعا کن که دعا کلید هر رحمت و پیروزی در هر خواسته ای است،و به آن چه نزد خدای عزّتمند و شکوهمند است جز به وسیله دعا دست نیابند و هیچ دری بسیار کوبیده نشود جز آنکه امید گشوده شدنش نزدیک شود.

[۳۰ ۷۲]۸-ابو ولاّد گوید:امام کاظم علیه السّلام فرمود:بر شما باد به دعانمودن؛ زیرا دعا به درگاه خداوند و خواستن از او،بلایی را که مقدّرشده و[بر انجام آن]حکم شده،و جز اجرای آن چیزی نمانده،بازگرداند؛پس چون خدای عزتمند و شکوهمند را خوانند و از او درخواست دارند،خداوند به یکباره بلا را بازگرداند.

[۳۰ ۷۳]۹-اسحاق عمّار گوید:حضرت صادق علیه السّلام فرموده:همانا خدای

إنّ اللّه عزّ و جلّ ليدفع بالدّعاء الأمر الّذى علمه أن يدعى له فيستجيب و لو لا ما وفّق العبد من ذلک الدّعاء لأصابه منه ما يجثّه من جديد الأرض.

باب أنّ الدّعاء شفاء من كلّ داء

[٣٠٧٤]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن أسباط بن سالم، عن علاء بن كامل قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام:عليک بالدّعاء فإنّه شفاء من كلّ داء.

باب أنّ من دعا استجيب له

[٣٠٧٥]١-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسن بن علىّ،عن عبد اللّه بن ميمون القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

الدّعاء كهف الإجابه كما أنّ السّحاب كهف المطر.

[٣٠٧٦]٢-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما أبرز عبد يده إلى اللّه العزيز الجبّار إلاّ استحيا اللّه عزّ و جلّ أن يردّها صفرا حتّى يجعل فيها من فضل رحمته ما يشاء،فإذا دعا أحدكم فلا يردّ يده حتّى يمسح على وجهه و رأسه.

باب إلهام الدّعاء

[٣٠٧٧]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن هشام بن سالم قال:قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:

هل تعرفون طول البلاء من قصره؟قلنا:لا،قال:إذا ألهم أحد[كم]الدّعاء

عزّتمند و شکوهمند آن چه[بلا]را که می داند اگر برای آن دعا کنند اجابت خواهد کرد،به وسیلۀ دعا[آن بلا را]از روی زمین برمی داشت.

بابی دربارۀ اینکه دعا،درمان هر دردی است

[۳۰ 74]۱-علاء بن کامل گوید:حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود:بر تو باد به دعا نمودن؛زیرا دعا نمودن درمان هر دردی است.

دربارۀ اینکه هرکه دعا کند برآورده گردد

[۳۰ 75]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:دعا مخزن و گنجینۀ برآورده شدن و اجابت است آنسان که ابر،مخزن باران است.

[۳۰ 76]۲-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هیچ بنده ای دست به درگاه خدای عزّتمند توانا نگشاید جز این که خدای عزتمند و شکوهمند شرم کند که آن را تهی بازگرداند تا اینکه از فزونی رحمت و بخشش خود،در آن بنهد،پس هرگاه یکی از شما دعا کرد دستش را برنگرداند تا آنگاه که آن را به سر و روی خود بکشد.

بابی دربارۀ الهام شدن دعا بر دل مؤمن

اشاره

[۳۰ 77]۱-هشام بن سالم گوید:حضرت صادق علیه السّلام فرمود:آیا بلای درازناک را از بلای کوتاه[تشخیص می دهید و]می شناسید؟عرض کردیم:نه.فرمود:چون

عند البلاء فاعلموا أنّ البلاء قصير.

[۳۰ ۷۸]۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن محبوب، عن أبى ولاّد قال:

قال أبو الحسن موسى عليه السّلام:ما من بلاء ينزل على عبد مؤمن فيلهمه اللّه عزّ و جلّ الدّعاء إلاّ كان كشف ذلک البلاء و شيكا و ما من بلاء ينزل على عبد مؤمن فيمسک عن الدّعاء إلاّ كان ذلک البلاء طويلا،فإذا نزل البلاء فعليكم بالدّعاء و التّضرّع إلى اللّه عزّ و جلّ.

باب التّقدّم فى الدّعاء

[۳۰ ۷۹]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم،عن هشام بن سالم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من تقدّم فى الدّعاء استجيب له إذا نزل به البلاء و قالت الملائكه:صوت معروف و لم يحجب عن السّماء؛و من لم يتقدّم فى الدّعاء لم يستجب له إذا نزل به البلاء و قالت الملائكه:إنّ ذا الصّوت لا نعرفه.

[۳۰ ۸۰]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن ابن سنان،عن عنبسه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من تخوّف[من]بلاء يصيبه فتقدّم فيه بالدّعاء،لم يره اللّه عزّ و جلّ ذلک البلاء أبدا.

[۳۰ ۸۱]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعيل بن مهران،عن منصور بن يونس،عن هارون بن خارجه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ الدّعاء فى الرّخاء يستخرج الحوائج فى البلاء.

به گاه بلا به کسی(از شما)الهام شد که دعا کند بدانید که بی گمان بلا کوتاه است[و زودا که به سر آید].

[۳۰ ۷۸]۲-ابو ولاّد گوید:حضرت امام کاظم علیه السّلام فرمود:هیچ بلایی بر بندۀ مؤمن فرود نیاید که خدای عزّتمند و شکوهمند بدو الهام کند که دعا نماید،جز اینکه سرآمدن آن بلا نزدیک باشد و هیچ بلایی بر بندۀ مؤمن فرود نیاید که آن مؤمن از دعا کردن خودداری کند جز اینکه آن بلا درازناک باشد،پس هرگاه بلا فرودآمد بر شما باد که به درگاه خدای عزّتمند و شکوهمند دعا و زاری کنید.

پیش دستی کردن در دعا نمودن پیش از فرارسیدن بلا

[۳۰ ۷۹]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکه در دعا نمودن پیش دستی کند[و پیوسته دعا کند و تنها به گاه بلا دعا نکند]چون بلایی بر او فرود آید دعایش [دربارۀ برطرف شدن بلا]برآورده شود،و فرشتگان گویند:صدای آشنایی است و بالا رفتن صدای دعاگر را به آسمان بازندارند،و کسی که در دعا نمودن پیشدستی نکند،چون بلایی بر او فرودآید دعایش[دربارۀ برطرف شدن بلا] برآورده نشود،و فرشتگان گویند:ما صاحب صدا را نمی شناسیم.

[۳۰ ۸۰]۲-و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود:هرکه بیم دارد که بلایی بدو رسد و پیش از در رسیدن آن بلا دربارۀ[رفع]آن بلا دعا کند خدای عزّتمند و شکوهمند هرگز آن بلا را بر او پدیدار نسازد.

[۳۰ ۸۱]۳-و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود:دعا نمودن به گاه آسایش نیازها و خواسته های آدمی را در حال بلا و سختی برآورده می سازد.

[۸۲ ۳۰]4-عنه،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:من سرّه أن يستجاب له فى الشّدّه فليكثر الدّعاء فى الرّخاء.

[۸۳ ۳۰]5-عنه،عن أبيه،عن عبيد اللّه بن يحيى،عن رجل،عن عبد الحميد بن غوّاص الطّائىّ،عن محمّد بن مسلم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان جدّى يقول:تقدّموا فى الدّعاء فإنّ العبد إذا كان دعّاء فنزل به البلاء فدعا،قيل صوت معروف؛و إذا لم يكن دعّاء فنزل به بلاء فدعا،قيل:أين كنت قبل اليوم.

[۸۴ ۳۰]6-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الوشّاء،عمّن حدّثه، عن أبى الحسن الأوّل عليه السّلام قال:

كان علىّ بن الحسين عليهما السّلام يقول:الدّعاء بعد ما ينزل البلاء لا ينتفع[به.]

باب اليقين فى الدّعاء

[۸۵ ۳۰]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن سليم الفرّاء، عمّن حدّثه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا دعوت فظنّ أنّ حاجتک بالباب.

باب الإقبال على الدّعاء

[۸۶ ۳۰]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن سيف بن عميره، عن سليمان بن عمرو قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ اللّه عزّ و جلّ لا يستجيب دعاء بظهر قلب ساه،فإذا دعوت فأقبل بقلبک ثمّ استيقن بالإجابه

[۸۷ ۳۰]۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،

[۳۰ ۸۲]4-و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود:هرکه از برآورده شدن دعایش به گاه سختی شادمان می شود باید در حال راحتی و آسایش بسیار دعا کند.

[۳۰ ۸۳]5-محمد مسلم گوید:حضرت صادق علیه السّلام فرمود:جدّم می فرمود:در دعانمودن پیش دستی کنید(و پیش از آنکه به بلایی گرفتار آیید دعا کنید)؛زیرا چون بنده ای بسیار دعا کند و بلایی بر او فرودآید و بنده در پی بلا دعا کند،گفته شود:آواز آشنایی است،و چون بسیار دعا نکند و انسانی پیوسته دعا،نباشد و بلایی بر او فرودآید و در پی اش دعا کند به او گفته شود:تا به امروز کجا بودی؟

[۳۰ ۸۴]6-امام کاظم علیه السّلام فرمود:پیوسته امام سجّاد علیه السّلام می فرمودند:دعا نمودن پس از فرودآمدن بلا سودی ندهد.

بابی دربارهٔ باورداشتن برآورده شدن دعا

[۳۰ ۸۵]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرگاه دعانمودی گمان دار که خواسته ات بر در خانه است[و برآورده شده است].

بابی دربارهٔ روی آوردن به دعا

[۳۰ ۸۶]۱-سلیمان بن عمرو گوید:شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:

خدای عزتمند و شکوهمند دعایی را که از دل فراموشی زده و غفلت مند برآید برآورده نسازد؛پس هرگاه دعا کردی با دل خویش به دعا روی آر و به آن بپرداز و یقین داشته باش که[خواسته ات]برآورده می شود.

[۳۰ ۸۷]۲-حضرت صادق علیه السّلام فرمود که امیر مؤمنان علیه السّلام فرموده است:خدای

عن ابن القدّاح،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه:لا یقبل اللّه عزّ و جلّ دعاء قلب لاه؛و کان علیّ علیه السّلام یقول:إذا دعا أحدکم للمیّت فلا یدعو له و قلبه لاه عنه و لکن لیجتهد له فی الدّعاء.

[۳۰۸۸]۳-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن بعض أصحابه، عن سیف بن عمیره،عن سلیم الفرّاء،عمّن ذکره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إذا دعوت فأقبل بقلبک و ظنّ حاجتک بالباب.

[۳۰۸۹]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعیل بن مهران،عن سیف بن عمیره،عمّن ذکره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ لا یستجیب دعاء بظهر قلب قاس.

[۳۰۹۰]5-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن هشام بن الحکم،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لمّا استسقی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و سقی النّاس حتّی قالوا:إنّه الغرق و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بیده و ردّها:اللّهمّ حوالینا و لا علینا،قال:فتفرّق السّحاب فقالوا:یا رسول اللّه،استسقیت لنا فلم نسق ثمّ استسقیت لنا فسقینا؟قال:إنّی دعوت و لیس لی فی ذلک نیّه ثمّ دعوت و لی فی ذلک نیّه.

باب الإلحاح فی الدّعاء و التّلبّث

[۳۰۹۱]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن حسین بن عطیّه، عن عبد العزیز الطّویل قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إنّ العبد إذا دعا لم یزل اللّه تبارک و تعالی فی حاجته ما لم یستعجل.

عزتمند و شکوهمند دعای دل فراموشی زده و غفلت مند را نپذیرد و علی علیه السّلام پیوسته می فرمود:چون یکی از شما برای مرده ای دعا کند در حالی که دلش از او غافل است دعا نکند،بلکه در دعانمودن بر او[پاکدلانه و آگاهانه]تلاش کند.

[۳۰ ۸۸]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود:هرگاه دعا کردی به دل توجّه نما و گمان دار که خواسته ات بر در خانه است[و برآورده شده است].

[۳۰ ۸۹]4-حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود:به راستی،خدای عزّتمند و شکوهمند دعایی را که از دل سخت برآید برآورده نسازد.

[۳۰ ۹۰]5-حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود:هنگامی که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم باران طلبید و باران بر مردم باریدن گرفت آنسان که گفتند:غرق می شویم و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم با دست مبارک خویش[به ابرها]اشاره فرمود و آنها را بازگرداند،و فرمود:خدایا،بر پیرامون ما باران را فرودآر و باران را بر ما فرود نیاور.پس ابرها پراکنده شدند[و گرد شهر مدینه را حلقه وار گرفتند و بر پیرامون مدینه باریدند].

مسلمانان عرض کردند:ای پیامبر!یک بار دیگر نیز برای ما باران طلبیدی ولی باران بر ما باریدن نگرفت و دیگر بار که برای ما باران طلبیدی باران بر ما بارید؟(چگونه چنین است؟)فرمود:من[نخستین بار]دعا کردم ولی تصمیم نداشتم[که طلب باران کنم]،پس آنگاه که دعا کردم تصمیم داشتم که باران بطلبم.

بابی دربارۀ پافشاری نمودن در دعا و انتظار کشیدن برای برآورده شدن دعا

[۳۰ ۹۱]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:همانا چون بنده دعا کند خدای فرازمند پیوسته در پی برآوردن خواستۀ او است مادامی که آن بنده شتاب نکند.

محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن أبى عمير،عن حسين بن عطيّه،عن عبد العزيز الطّويل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام مثله.

[۳۰۹۲]۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى و علىّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعا،عن ابن أبى عمير،عن هشام بن سالم و حفص بن البخترىّ و غيرهما،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ العبد إذا عجّل فقام لحاجته يقول اللّه تبارک و تعالى:أما يعلم عبدى أنّى أنا اللّه الّذى أقضى الحوائج؟

[۳۰۹۳]۳-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن أبى عمير،عن سيف بن عميره،عن محمّد بن مروان،عن الوليد بن عقبه الهجرىّ قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:و اللّه لا يلحّ عبد مؤمن على اللّه عزّ و جلّ فى حاجته إلاّ قضاها له.

[۳۰۹۴]4-عنه،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحجّال،عن حسّان،عن أبى الصّبّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ كره إلحاح النّاس بعضهم على بعض فى المسأله و أحبّ ذلک لنفسه،إنّ اللّه عزّ و جلّ يحبّ أن يسأل و يطلب ما عنده.

[۳۰۹۵]5-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن حسين الأحمسىّ،عن رجل،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لا و اللّه لا يلحّ عبد على اللّه عزّ و جلّ إلاّ استجاب اللّه له.

[۳۰۹۶]6-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:رحم اللّه عبدا طلب من اللّه عزّ و جلّ حاجه فألحّ فى

[۳۰۹۲]۲-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:همانا چون بنده شتاب کند و در پی برآوردن خواستهٔ خویش برخیزد خدای فرازمند فرماید:آیا بندهٔ من نمی داند که به راستی منم آن خدایی که حاجت ها و خواسته ها را برآورده می سازم؟

[۳۰۹۳]۳-ولید بن عقبهٔ هجری گوید:شنیدم حضرت باقر علیه السّلام فرمود:به خدا سوگند هیچ بنده ای در دعا نمودن به درگاه خدای عزتمند و شکوهمند پافشاری نورزد جز اینکه خداوند خواسته اش را برآورد.

[۳۰۹۴]4-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:همانا خدای عزّتمند و شکوهمند خویش ندارد که مردم در خواهش نمودن از یکدیگر پافشاری ورزند ولی آن را برای خویش دوست دارد،خدای عزّتمند و شکوهمند دوست دارد که از او درخواست کنند و از آنچه نزد او است بخواهند.

[۳۰۹۵]5-حضرت باقر علیه السّلام فرمود:نه،به خدا سوگند که هیچ بنده ای به درگاه خدای عزتمند و شکوهمند پافشاری نورزد جز اینکه خداوند خواسته اش را برآورده سازد.

[۳۰۹۶]6-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:خدا بر بنده ای رحمت آرد که از خدای عزتمند و شکوهمند درخواستی کند در دعا نمودن دربارهٔ

الدّعاء استجيب له أو لم يستجب[له]و تلا هذه الآيه: «وَ أَدْعُوا رَبِّی عَسیٰ أَلاّٰ أَکُونَ بِدُعٰاءِ رَبِّی شَقِیًّا.»

باب تسميه الحاجه فی الدّعاء

[۳۰۹۷]۱-علیّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبی عمير،عن أبی عبد اللّه الفرّاء،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه تبارک و تعالی يعلم ما يريد العبد إذا دعاه و لكنّه يحبّ أن تبثّ إليه الحوائج فإذا دعوت فسمّ حاجتک.

و فی حديث آخر قال:قال:إنّ اللّه عزّ و جلّ يعلم حاجتک و ما تريد و لكن يحبّ أن تبثّ إليه الحوائج.

باب إخفاء الدّعاء

[۳۰۹۸]۱-محمّد بن يحيی،عن أحمد بن محمّد بن عيسی،عن أبی همّام، إسماعيل بن همّام عن أبی الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

دعوه العبد سرّا دعوه واحده تعدل سبعين دعوه علانيه.

و فی روايه أخری:دعوه تخفيها أفضل عند اللّه من سبعين دعوه تظهرها.

باب الأوقات و الحالات الّتی ترجی فيها الإجابه

[۳۰۹۹]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن يحيی بن إبراهيم بن أبی البلاد،عن أبيه،عن زيد الشّحّام قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:اطلبوا الدّعاء فی أربع ساعات:عند هبوب الرّياح و زوال الأفياء و نزول القطر و أوّل قطره من دم القتيل المؤمن فإنّ أبواب

آن پافشاری ورزد،خواه برآورده شود خواه برآورده نشود.و این آیه را تلاوت فرمود:

«و پروردگارم را می خوانم،باشد که در خواندن پروردگارم سخت دل نباشم»[مریم (۱۹):48]

بابی دربارۀ نام بردن و برشمردن درخواست در دعا

[۳۰۹۷]۱-ابو عبد اللّه فرّاء گوید:حضرت صادق علیه السّلام فرمود:چون بنده به درگاه خدا دعا کند خدای فرازمند می داند که بنده اش چه می خواهد.ولی دوست دارد که خواسته ها را آشکار و گسترده به درگاهش بیان دارند؛پس هرگاه دعا کردی خواسته ات را نام ببر برشمار.و در حدیث دیگری گوید:که فرمود:خدای عزّتمند و شکوهمند از خواستۀ تو آگاه است و می داند که تو چه می خواهی ولی دوست دارد که خواسته های(خود را)به درگاه او بیان نمایی.

بابی دربارۀ نهان داشتن دعا

[۳۰۹۸]۱-حضرت رضا علیه السّلام فرمود:یک دعای نهانی بنده برابر با هفتاد دعای آشکار است.و روایتی دیگر است که:یک دعای نهانی بهتر است در نزد خداوند از هفتاد دعای آشکار.

بابی[دربارۀ]زمان ها و حالت هایی که امید برآورده شدن دعا در آنها می رود

[۳۰۹۹]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:دعا را چهار هنگام[بخوانید و از خدا] بخواهید هنگام وزیدن بادها،هنگام از میان رفتن سایه ها(یعنی هنگام ظهر)،هنگام

السّماء تفتّح عند هذه الأشياء.

[۳۱۰۰]۲-عنه،عن أبيه و غيره،عن القاسم بن عروه،عن أبى العبّاس فضل البقباق قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:يستجاب الدّعاء فى أربعه مواطن فى الوتر و بعد الفجر و بعد الظّهر و بعد المغرب.

[۳۱۰۱]۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:اغتنموا الدّعاء عند أربع:عند قراءه القرآن و عند الأذان و عند نزول الغيث و عند التقاء الصّفّين للشّهاده.

[۳۱۰۲]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن جميل بن درّاج، عن عبد اللّه بن عطاء،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

كان أبى إذا كانت له إلى اللّه حاجه طلبها فى هذه السّاعه،يعنى زوال الشّمس.

[۳۱۰۳]5-عنه،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن حسين بن المختار،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا رقّ أحدكم فليدع،فإنّ القلب لا يرقّ حتّى يخلص.

[۳۱۰4]6-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن شريف بن سابق،عن الفضل بن أبى قرّه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:خير وقت دعوتم اللّه عزّ و جلّ فيه الأسحار و تلا هذه الآيه فى قول يعقوب عليه السّلام: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّى [و]قال:أخّرهم إلى السّحر.

فرودآمدن باران،و هنگام فروریختن نخستین قطرهٔ خون مؤمن[در راه خدا]؛ زیرا به هنگام پیش آمدن این چیزها درهای آسمان گشوده شود.

[۳۱۰۰]۲-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:دعا در چهار هنگام برآورده شود:

در نماز و پس از سپیده دم و پس از ظهر و پس از مغرب.

[۳۱۰۱]۳-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:امیر مؤمنان علیه السّلام فرموده است:دعا را به هنگام چهار چیز غنیمت شمارید:هنگام تلاوت قرآن،و هنگام سردادن اذان، هنگام فروباریدن باران،و هنگام رویارویی دو صف[از مؤمنان و کافران برای نبرد و شهادت].

[۳۱۰۲]4-حضرت باقر علیه السّلام فرمود:هرگاه پدرم به درگاه خداوند خواسته ای داشت در این ساعت آن را می خواست-یعنی به گاه زوال خورشید-

[۳۱۰۳]5-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرگاه یکی از شما نرم دل شد در آن حال دعا کند،زیرا دل تا پاک نشود نرم نگردد.

[۳۱۰4]6-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده است:

نیکوترین هنگامی که در آن هنگام می توانید خدای عزّتمند و شکوهمند را بخوانید سحرگاهان است،و این آیه را که دربارهٔ سخن حضرت یعقوب علیه السّلام است تلاوت فرمود«به زودی برای شما از پروردگار خویش آمرزش خواهم خواست» [یوسف(۱۲):۹۸].[و]فرمود:[دعا نمودن بر آنها را]تا سحر به تأخیر انداخت.

[۳۱۰5]۷-الحسين بن محمّد،عن أحمد بن إسحاق،عن سعدان بن مسلم، عن معاويه بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان أبى إذا طلب الحاجه طلبها عند زوال الشّمس،فإذا أراد ذلک قدّم شيئا فتصدّق به و شمّ شيئا من طيب و راح إلى المسجد و دعا فى حاجته بما شاء اللّه.

[۳۱۰6]۸-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن علىّ بن حديد،رفعه إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا اقشعرّ جلدک و دمعت عيناک.فدونک،دونک فقد قصد قصدک

قال:و رواه محمّد بن إسماعيل،عن أبى إسماعيل السّرّاج،عن محمّد بن أبى حمزه،عن سعيد مثله.

[۳۱۰۷]۹-عنه،عن الجامورانىّ،عن الحسن بن علىّ بن أبى حمزه،عن صندل،عن أبى الصّبّاح الكنانىّ،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ يحبّ من عباده المؤمنين كلّ[عبد]دعّاء،فعليكم بالدّعاء فى السّحر إلى طلوع الشّمس فإنّها ساعه تفتّح فيها أبواب السّماء و تقسّم فيها الأرزاق و تقضى فيها الحوائج العظام.

[۳۱۰۸]۱۰-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن عمر بن أذينه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ فى اللّيل لساعه ما يوافقها عبد مسلم ثمّ يصلّى و يدعو اللّه عزّ و جلّ فيها إلاّ استجاب له،فى كلّ ليله،قلت:أصلحک اللّه و أىّ ساعه هى من اللّيل؟قال:إذا مضى نصف اللّيل و هى السّدس الأوّل من أوّل النّصف.

[5 ۳۱۰]۷-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرگاه پدرم درخواستی از خدا می طلبید آن را هنگام ظهر طلب می کرد،و چون آهنگ دعا می نمود چیزی می آورد و صدقه می داد.و اندکی عطر می زد و روانهٔ مسجد می شد و برای [برآورده شدن]خواستهٔ خویش به آنچه خدا می خواست دعا می کرد.

[6 ۳۱۰]۸-و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود:هرگاه پیکرت به لرزه افتاد و دیدگانت گریان شد پس در این هنگام به خود بپرداز؛[و خواستهٔ خویش را از خدا بگیر]که به خواستهٔ تو توجّهی شده است.

[۳۱۰۷]۹-حضرت باقر علیه السّلام فرمود:خدای عزّتمند و شکوهمند از میان بندگان مؤمنش بنده ای را دوست دارد که بسیار دعا کند،پس بر شما باد که از هنگام سحر تا دمیدن آفتاب دعا کنید؛زیرا آن هنگامی است که درهای آسمان در آن هنگام گشوده می گردد و روزی ها در آن هنگام تقسیم می شود،و خواسته های بزرگ برآورده می شود.

[۳۱۰۸] ۱۰-عمر بن اذینه گوید:شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام که می فرمود:

همانا شب هنگام را ساعتی باشد که بندهٔ مسلمانی آن را درنیابد که در آن ساعت نماز گزارد و خدای عزّتمند و شکوهمند را در آن ساعت بخواند جز اینکه برآورده شود.

و این ساعت در هر شب هست.عرض کردم:خدایت خیر و نیکی دهد!آن ساعت چه هنگام از شب است؟فرمود:هنگامی که نیمی از شب بگذرد،که یک ششم نخست از آغاز نیمه شب است.

باب الرّغبه و الرّهبه و التّضرّع و التّبتّل و الابتهال و الاستعاذه و المسأله

[۳۱۰۹]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعيل بن مهران،عن سيف بن عميره،عن أبى إسحاق،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

الرّغبه أن تستقبل ببطن كفّيک إلى السّماء و الرّهبه أن تجعل ظهر كفّيک إلى السّماء.و قوله: وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً قال:الدّعاء بإصبع واحده تشير بها و التّضرّع تشير بإصبعيک و تحرّكهما و الابتهال رفع اليدين و تمدّهما و ذلک عند الدّمعه،ثمّ ادع.

[۳۱۱۰]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن أبى أيّوب،عن محمّد بن مسلم قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما يَتَضَرَّعُونَ فقال:الاستكانه هو الخضوع و التّضرّع هو رفع اليدين و التّضرّع بهما.

[۳۱۱۱]۳-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن خالد و الحسين بن سعيد جميعا،عن النّضر بن سويد،عن يحيى الحلبىّ،عن أبى خالد،عن مروک بيّاع اللّؤلؤ،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ذكر الرّغبه و أبرز باطن راحتيه إلى السّماء و هكذا الرّهبه و جعل ظهر كفّيه إلى السّماء و هكذا التّضرّع و حرّک أصابعه يمينا و شمالا و هكذا التّبتّل و يرفع أصابعه مرّه و يضعها مرّه و هكذا الابتهال و مدّ يده تلقاء وجهه إلى القبله و لا يبتهل حتّى تجرى الدّمعه.

[۳۱۱۲]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن فضاله،عن العلاء،عن محمّد بن مسلم قال:

بابی دربارۀ آرزومندی،و بیمناکی،و ناله گری،و از همه گسستگی و به خدا پیوستگی،و زاری نمودن و پناهندگی به خدا و خواهش نمودن از خدا

[۳۱۰۹]۱-ابو اسحاق می گوید:حضرت صادق علیه السّلام فرمود:رغبت و آرزومندی آن است که کف دو دست خویش را به سوی آسمان بداری و رهبت و بیمناکی آن است که پشت دستهایت را به سوی آسمان بداری.

و[بنابر]سخن خداوند که«از همه گسسته و به او پیوسته شو»[مزمّل(۷۳):۸]

فرمود:...و از همه گسستگی و به خدا پیوستگی،دعا کردن به یک انگشت است که بدان اشاره کنی و تضرّع و ناله گری این است که با دو انگشت اشاره کنی و آن دو را حرکت دهی،و ابتهال و زاری نمودن[به درگاه خدا]بر فرازبردن هر دو دست و کشیدن آنها است،و این،به هنگام اشک ریختن است و پس آنگاه دعا کن.

[۳۱۱۰]۲-محمد مسلم گوید:از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ سخن خدای عزّتمند و شکوهمند پرسیدم که[فرموده است]:«در برابر پروردگارشان خاکساری و زاری نکردند»[مؤمنون(۲۳):۷۶]فرمود:استکانت همان خاکساری است و تضرّع و زاری نمودن،بر فراز بردن هر دو دست و زاری کردن با آنها است.

[۳۱۱۱]۳-حضرت صادق علیه السّلام رغبت را بیان نمود و درون دو کف دست هایش خویش را به سوی آسمان گشود.

و رهبت و بیمناکی نیز بدینسان است.و پشت دو دست را به سوی آسمان نهاد.و تضرّع و ناله گری نیز این گونه است:و انگشتانش را به راست و چپ گردانید.و تبتّل و از همه گسستگی و به خدا پیوستگی چنین است:

و انگشتانش را یک بار بالا می برد و یک بار پایین می آورد،و ابتهال و زاری نمودن بدینسان است:و دست خود را تا پیش رویش به سوی قبله کشید(و فرمود:)و ابتهال نباشد تا آن گاه اشک روان شود.

[۳۱۱۲]4-محمد مسلم گوید:شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:مردی بر

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:مرّ بى رجل و أنا أدعو فى صلاتى بيسارى فقال:يا أبا عبد اللّه بيمينک،فقلت:يا عبد اللّه إنّ للّه تبارک و تعالى حقّا على هذه كحقّه على هذه.و قال:الرّغبه تبسط يديک و تظهر باطنهما و الرّهبه تبسط يديک و تظهر ظهرهما و التّضرّع تحرّک السّبّابه اليمنى يمينا و شمالا و التّبتّل تحرّک السّبّابه اليسرى ترفعها فى السّماء رسلا و تضعها و الابتهال تبسط يديک و ذراعيک إلى السّماء و الابتهال حين ترى أسباب البكاء.

[۳۱۱۳]5-عنه،عن أبيه أو غيره،عن هارون بن خارجه،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سألته عن الدّعاء و رفع اليدين فقال:على أربعه أوجه:أمّا التّعوّذ فتستقبل القبله بباطن كفّيک و أمّا الدّعاء فى الرّزق فتبسط كفّيک و تفضى بباطنهما إلى السّماء و أمّا التّبتّل فإيماء بإصبعک السّبّابه و أمّا الابتهال فرفع يديک تجاوز بهما رأسک.و دعاء التّضرّع أن تحرک إصبعک السّبّابه ممّا يلى وجهک و هو دعاء الخيفه.

[۳۱۱4]6-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن أبى أيّوب،عن محمّد بن مسلم قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ قال:الاستكانه هى الخضوع و التّضرّع رفع اليدين و التّضرّع بهما.

[۳۱۱5]۷-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد،عن حريز،عن محمّد بن مسلم و زراره قالا:

قلنا لأبى عبد اللّه عليه السّلام:كيف المسأله إلى اللّه تبارک و تعالى؟ قال:تبسط كفّيک،قلنا:كيف الاستعاذه؟قال:تفضى بكفّيک و التّبتّل الإيماء بالإصبع

من گذرنمود و من با دست چپ در نماز دعا می کردم،پس گفت:ای ابو عبد اللّه !با دست راست خویش[دعا کن].

من گفتم:ای بندۀ خدا،همانا خدای فرازمند را بر این[دست چپ]نیز حقّی است آن سان که حقّی بر این[دست راست]دارد.

و فرمود:رغبت و آرزومندی[به خدا]این است که هر دو دست را گشوده داری و درون آن ها را بنمایانی،و رهبت و بیمناکی[از خدا]این است که دو دست را گشوده داری و پشت آن دو را نمایان سازی و تضرّع و ناله گری[به درگاه خدا]،آن است که انگشت سبّابۀ راست را به سمت راست و چپ حرکت دهی و تبتّل از همه گسستگی و به خدا پیوستگی،حرکت دادن انگشت(سبّابۀ) چپ است که آن را به آرامی به سوی آسمان بالا بری و پایین آوری،و ابتهال و زاری نمودن آن است که هم دستها و هم دو آرنج را به سوی آسمان گشوده داری، و ابتهال هنگامی است که ببینی اسباب گریه فراهم آمده است.

[۳۱۱۳]5-ابو بصیر گوید:از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ دعا کردن و بر فراز بردن دست ها پرسیدم.فرمود:بر چهارگونه است:امّا برای پناه بردن به خدا درون دست های خویش را به سوی قبله آوری،و امّا در دعا نمودن برای روزی دست های خود را بگشایی و درون آن دو را به سوی آسمان بداری،و اما تبتّل و از همه گسستگی و به خدا پیوستگی،اشاره نمودن با انگشت سبّابه است،و امّا ابتهال و زاری نمودن،بر فراز داشتن دست ها است آنسان که از سرت بگذرد،و دعای با تضرّع و ناله این است که انگشت سبّابه را پیش رویت حرکت دهی و آن دعای[از روی]هراس است.

[۳۱۱4]6-محمّد بن مسلم گوید:از حضرت باقر علیه السّلام دربارۀ سخن خدای عزّتمند و شکوهمند پرسیدم که[فرموده است]:«در برابر پروردگارشان خاکساری و زاری نکردند»[مؤمنون(۲۳):۷۶].فرمود:استکانت همان خاکساری،و تضرّع و زاری نمودن،بر فراز بردن هر دو دست و زاری کردن با آنها است.

[۳۱۱5]۷-محمد بن مسلم و زراره گویند:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردیم:خواهش و درخواست از درگاه خداوند چگونه است؟فرمود:دو دست خود را می گشایی.عرض کردیم:پناه بردن چگونه است؟فرمود:هر

دو کف دست خویش را بنمایانی و آشکار داری.و تبتّل اشاره نمودن با انگشت است،

ص :۲۸۹

و التّضرّع:تحريک الإصبع و الابتهال:أن تمدّ يديک جميعا.

باب البکاء

[۳۱۱6]۱-علیّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبی عمير،عن منصور بن يونس،عن محمّد بن مروان،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من شیء إلاّ و له کيل و وزن إلاّ الدّموع فإنّ القطره تطفی بحارا من نار، فإذا اغرورقت العين بمائها لم يرهق وجها قتر و لا ذلّه،فإذا فاضت حرّمه اللّه علی النّار و لو أنّ باکيا بکی فی أمّه لرحموا.

[۳۱۱۷]۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن ابن فضّال،عن أبی جميله و منصور بن يونس،عن محمّد بن مروان،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من عين إلاّ و هی باکيه يوم القيامه إلاّ عينا بکت من خوف اللّه و ما اغرورقت عين بمائها من خشيه اللّه عزّ و جلّ إلاّ حرّم اللّه عزّ و جلّ سائر جسده علی النّار و لا فاضت علی خدّه فرهق ذلک الوجه قتر و لا ذلّه و ما من شیء إلاّ و له کيل و وزن إلاّ الدّمعه فإنّ اللّه عزّ و جلّ يطفی باليسير منها البحار من النّار،فلو أنّ عبدا بکی فی أمّه لرحم اللّه عزّ و جلّ تلک الأمّه ببکاء ذلک العبد.

[۳۱۱۸]۳-عنه،عن عبد الرّحمن بن أبی نجران،عن مثنّی الحنّاط،عن أبی حمزه،عن أبی جعفر عليه السّلام قال:

ما من قطره أحبّ إلی اللّه عزّ و جلّ من قطره دموع فی سواد اللّيل مخافه من اللّه لا يراد بها غيره.

[۳۱۱۹]4-علیّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبی عمير،عن منصور بن يونس، عن صالح بن رزين و محمّد بن مروان و غيرهما،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

و تضرّع حرکت دادن انگشت است،و ابتهال این است که هر دو دست را با هم بکشی.

بابی دربارۀ گریه

[۳۱۱6]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هیچ چیزی نباشد جز این که پیمانه و وزنی دارد جز گریه که یک قطره اش آتش دریاهای آتشین را فرومی نشاند و چون دیده از اشک لبریز شود آن چهره گرفتگی و خواری نبیند.و چون اشک از دیده فروریزد خدا آن را بر آتش دوزخ حرام کند.و به راستی،اگر در میان امّتی یک نفر گریان باشد همۀ آن امّت مورد رحمت و بخشش خدا قرار گیرد.

[۳۱۱۷]۲-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هیچ دیده نباشد جز این که در روز رستاخیز گریان است به جز دیده ای که از ترس خدا گریسته باشد،و هیچ دیده ای نباشد که از ترس خدای عزّتمند و شکوهمند از اشک لبریز شود جز اینکه خدای عزّتمند پیکر آن شخص گریان را به آتش دوزخ حرام سازد و آن اشک بر گونه ای روان نگردد جز آنکه آن رخسار گردگرفتگی و خواری نبیند،و هیچ چیزی نباشد جزاینکه پیمانه و وزنی دارد مگر اشک که همانا خدای عزّتمند و شکوهمند بااندکی اشک،آتش دریاهای آتشناک را فرومی نشاند.پس اگر بنده ای در میان امّتی بگرید خدای عزّتمند و شکوهمند به سبب گریۀ آن بنده، برای همۀ آن امّت رحم آورد.

[۳۱۱۸]۳-حضرت باقر علیه السّلام فرمود:هیچ قطره ای نزد خدا دوست داشتنی تر از قطرۀ اشکی نباشد که در تاریکی شب از ترس خدای،فروریزد و از گریستن چیزی جز خدا قصد نشود.

[۳۱۱۹]4-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هر دیده ای در روز رستاخیز گریان

كلّ عين باكيه يوم القيامه إلاّ ثلاثه:عين غضّت عن محارم اللّه و عين سهرت فی طاعه اللّه و عين بكت فی جوف اللّيل من خشيه اللّه.

[۳۱۲۰]5-ابن أبی عمير،عن جميل بن درّاج و درست،عن محمّد بن مروان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:ما من شیء إلاّ و له كيل و وزن إلاّ الدّموع فإنّ القطره منها تطفی بحارا من النّار،فإذا اغرورقت العين بمائها لم يرهق وجهه قتر و لا ذلّه،فإذا فاضت حرّمه اللّه علی النّار و لو أنّ باكيا بكی فی أمّه لرحموا.

[۳۱۲۱]6-ابن أبی عمير،عن رجل من أصحابه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:أوحی اللّه عزّ و جلّ إلی موسی عليه السّلام:أنّ عبادی لم يتقرّبوا إلیّ بشیء أحبّ إلیّ من ثلاث خصال،قال موسی:يا ربّ و ما هنّ؟قال:يا موسی الزّهد فی الدّنيا و الورع عن المعاصی و البكاء من خشيتی،قال موسی:يا ربّ فما لمن صنع ذا؟فأوحی اللّه عزّ و جلّ إليه:يا موسی:أمّا الزّاهدون فی الدّنيا ففی الجنّه و أمّا البكّاءون من خشيتی ففی الرّفيع الأعلی لا يشاركهم أحد و أمّا الورعون عن معاصیّ فإنّی أفتّش النّاس و لا أفتّشهم.

[۳۱۲۲]۷-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن عثمان بن عيسی،عن إسحاق بن عمّار قال:

قلت لأبی عبد اللّه عليه السّلام:أكون أدعو فأشتهی البكاء و لا يجيئنی و ربّما ذكرت بعض من مات من أهلی فأرقّ و أبكی فهل يجوز ذلک؟ فقال:نعم فتذكّرهم فإذا رققت فابک و ادع ربّک تبارک و تعالی.

[۳۱۲۳]۸-محمّد بن يحيی،عن أحمد بن محمّد بن عيسی،عن الحسن بن محبوب،عن عنبسه العابد قال:

است جز سه دیده:دیده ای که از[نگریستن]به آنچه خداوند حرام کرده فرو هشته داشته شده،و دیده ای که در راه فرمانبری از خداوند بیدار مانده،و دیده ای که در دل شب از ترس خدا گریسته است.

[۳۱۲۰]5-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هیچ چیزی نباشد جز این که پیمانه و وزنی دارد جز گریه که یک قطره اش آتش دریاهای آتشناک را فرومی نشاند و چون دیده از اشک لبریز شود آن چهره،گرفتگی و خواری نبیند.و چون از دیده اشک فروریزد خدا آن را بر آتش دوزخ حرام سازد.و به راستی،اگر در میان امّتی یک نفر گریان باشد همه آن امّت مورد رحمت و بخشش خدا قرار گیرند.

[۳۱۲۱]6-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:خدای عزّتمند و شکوهمند به موسی علیه السّلام وحی فرمود که همانا بندگان من با چیزی به من نزدیکی و تقرّب نجستند که در نزد من دوست داشتنی تر از سه خصلت باشد.موسی علیه السّلام عرض کرد:پروردگارا،آن خصلت ها کدامند؟ فرمود:چشم پوشی از دنیا و زهدورزی، پرهیزکاری از گناهان،و گریستن از ترس من.موسی علیه السّلام عرض کرد:پروردگارا، هرکه این خصلت ها را فراهم آورد چه پاداشی از آن اوست؟خدای عزّتمند و شکوهمند به موسی علیه السّلام وحی کرد:ای موسی !امّا زهدورزان و چشم پوشندگان از دنیا در بهشت باشند و امّا بسیار گریندگان از ترس در فرازترین جایگاه ها باشند و هیچ کس در آن جایگاه ها با آنان شریک نباشد و امّا پرهیزکاران از گناهان و نافرمانی های من[به مقامی رسند]که من همهٔ مردم را[در روز رستاخیز] بازرسی کنم و آنان را بازرسی نکنم.

[۳۱۲۲]۷-اسحاق عمّار گوید:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:من دعا می کنم و مشتاق گریستنم ولی گریان نمی شوم.گاهی به یاد برخی از مردگان خانوادهٔ خویش می افتم و دلم نرم می شود و می گریم.آیا این کار درست است؟ فرمود:آری،آنها را یاد کن و چون دلت نرم شد گریه کن و پروردگار فرازمند را بخوان.

[۳۱۲۳]۸-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:اگر اشکی نداری که بگریی خویشتن

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إن لم تكن بک بكاء فتباک.

[۳۱۲۴]۹-عنه،عن ابن فضّال،عن يونس بن يعقوب،عن سعيد بن يسار بيّاع السّابرىّ قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:إنّى أتباکى فى الدّعاء و ليس لى بكاء؟ قال:نعم و لو مثل رأس الذّباب.

[۳۱۲۵]۱۰-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن علىّ بن أبى حمزه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:لأبى بصير:إن خفت أمرا يكون أو حاجه تريدها فابدأ باللّه و مجّده و أثن عليه كما هو أهله و صلّ على النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و سل حاجتک و تباک و لو مثل رأس الذّباب،إنّ أبى عليه السّلام كان يقول:إنّ أقرب ما يكون العبد من الرّبّ عزّ و جلّ و هو ساجد باک.

[۳۱۲۶]۱۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن عبد اللّه بن المغيره،عن إسماعيل البجلىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إن لم يجئک البكاء فتباک،فإن خرج منک مثل رأس الذّباب فبخّ بخّ.

باب الثّناء قبل الدّعاء

[۳۱۲۷]۱-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان بن يحيى،عن الحارث بن المغيره قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إيّاكم إذا أراد أحدكم أن يسأل من ربّه شيئا من حوائج الدّنيا و الآخره حتّى يبدأ بالثّناء على اللّه عزّ و جلّ و المدح له و الصّلاه على النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ثمّ يسأل اللّه حوائجه.

را[به حالت]گریان بنما.

[۳۱۲۴]۹-سعید یسار گوید:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:آیا من در حال دعا،خود را[به حالت]گریان بنمایانم هرچند اشکی ندارم؟ فرمود:آری، هرچند به قدر سرمگسی باشد.

[۳۱۲۵]۱۰-علی بن ابی حمزه گوید:حضرت صادق علیه السّلام به ابو بصیر فرمود:

اگر از پدیدار شدن چیزی بیم داشتی یا حاجتی خواستی[دعا را]به نام خدای آغاز نما،و خدا را بزرگ دار و ستایش نما آنسان که او را سزد،و بر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم درود بفرست و حاجت خود را بخواه و خود را به گریه وادار هرچند به قدر سر مگسی باشد،همانا پدرم همواره می فرمود:نزدیکترین حالتی که بنده به پروردگار عزّتمند و شکوهمند دارد هنگامی است که با چشمی گریان سر بر سجده نهاده باشد.

[۳۱۲۶]۱۱-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:اگر گریه ات نیاید خود را به گریه وادار[و گریان نمایان]،پس اگر از دیده ات به قدر سر مگسی اشک درآید پس به به[و خوشا بر تو]!

بابی دربارهٔ ستایش نمودن پیش از دعا

[۳۱۲۷]۱-حارث مغیره گوید:شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:

چون یکی از شما بخواهد که از پروردگار خویش خواسته ای از خواسته های دنیا و آخرت را درخواست نماید مبادا آن را آغاز نماید تا به ستایش او و درود بر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم سخن خود را آغاز کند،و سپس حاجت های خود را درخواست نماید.

[۳۱۲۸]۲-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن ابن فضّال، عن ابن بکیر،عن محمّد بن مسلم قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إنّ فی کتاب أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه:إنّ المدحه قبل المسأله،فإذا دعوت اللّه عزّ و جلّ فمجّده،قلت:کیف أمجّده؟قال:تقول:

یا من هو أقرب إلیّ من حبل الورید یا فعّالا لما یرید،یا من یحول بین المرء و قلبه،یا من هو بالمنظر الأعلی،یا من هو لیس کمثله شیء.

[۳۱۲۹]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبیه،عن ابن سنان،عن معاویه بن عمّار،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّما هی المدحه،ثمّ الثّناء،ثمّ الإقرار بالذّنب،ثمّ المسأله،إنّه و اللّه ما خرج عبد من ذنب إلاّ بالإقرار.

[۳۱۳۰]4-و عنه،عن ابن فضّال،عن ثعلبه،عن معاویه بن عمّار،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام مثله إلاّ أنّه قال:

ثمّ الثّناء،ثمّ الاعتراف بالذّنب.

[۳۱۳۱]5-الحسین بن محمّد،عن معلّی بن محمّد،عن الحسن بن علیّ،عن حمّاد بن عثمان،عن الحارث بن المغیره قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إذا أردت أن تدعو فمجّد اللّه عزّ و جلّ و احمده و سبّحه و هلّله و أثن علیه و صلّ علی محمّد النّبیّ و آله،ثمّ سل تعط.

[۳۱۳۲]6-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عن عیص بن القاسم قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إذا طلب أحدکم الحاجه فلیثن علی ربّه و لیمدحه فإنّ الرّجل إذا طلب الحاجه من السّلطان هیّأ له من الکلام أحسن ما یقدر علیه،فإذا

[۳۱۲۸]۲-محمد مسلم گوید:حضرت صادق علیه السّلام فرمود:همانا در کتاب امیر مؤمنان علیه السّلام است که ستایش[خدا]پیش از حاجت خواهی و درخواست است، پس هرگاه خدای عزّتمند و شکوهمند را خواندی او را ستایش نما.عرض کردم:چگونه او را بستایم؟فرمود:می گویی:ای آنکه از رگ گردن به من نزدیکتری،ای آنکه هرچه را خواهی انجام دهندهٔ آنی؛و ای آنکه میان انسان و دلش حائل می شوی؛و ای آنکه در فرازترین چشم اندازها هستی،و ای آنکه چیزی همانندش نیست.

[۳۱۲۹]۳-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:تنها[شیوهٔ دعا نمودن،در آغاز]همان مدح است،و سپس ستایش،و پس آنگاه اقرار به گناه و پس از آن درخواست است.به راستی،به خدا سوگند که هیچ بنده ای از گناه درنیامده جز با اقرار بر گناه.

[۳۱۳۰]4-از امام صادق علیه السّلام همانند روایت پیشین روایت شده است جز آنکه در این روایت فرموده است:پس آنگاه ستایش کند و پس از آن به گناه خویش اعتراف کند.

[۳۱۳۱]5-حارث مغیره گوید که حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرگاه خواستی دعا کنی خدای عزّتمند و شکوهمند را بزرگ دار و سپاس گزار و او را به پاکی و یگانگی یاد کن و ستایش نما و بر محمد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و خاندانش درود فرست،پس آنگاه درخواست کن تا خواسته ات به تو داده شود.

[۳۱۳۲]6-و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود:هرگاه یکی از شما خواسته ای داشته باشد پروردگارش را ثنا گوید و بستاید،زیرا آنگاه که کسی از زمامداری حاجتی خواهد نیکوترین گفتاری را که توانایی آن را دارد برای او آماده می دارد

طلبتم الحاجه فمجّدوا اللّه العزيز الجبّار و امدحوه و أثنوا عليه تقول:«يا أجود من أعطى و يا خير من سئل،يا أرحم من استرحم،يا أحد يا صمد،يا من لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد،يا من لم يتّخذ صاحبه و لا ولدا،يا من يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و يقضى ما أحبّ،يا من يحول بين المرء و قلبه،يا من هو بالمنظر الأعلى،يا من ليس كمثله شىء،يا سميع يا بصير»و أكثر من أسماء اللّه عزّ و جلّ فإنّ أسماء اللّه كثيره و صلّ على محمّد و آله و قل:«اللّهمّ أوسع علىّ من رزقک الحلال ما أكفّ به وجهى و أؤدّى به عن أمانتى و أصل به رحمى و يكون عونا لى فى الحجّ و العمره»و قال:إنّ رجلا دخل المسجد فصلّى ركعتين ثمّ سأل اللّه عزّ و جلّ،فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:عجّل العبد ربّه؛و جاء آخر فصلّى ركعتين ثمّ أثنى على اللّه عزّ و جلّ و صلّى على النّبىّ و[آله] فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم سل تعط.

[۳۱۳۳]۷-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم،عن أبى كهمس قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:دخل رجل المسجد فابتدأ قبل الثّناء على اللّه و الصّلاه على النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم،فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:عاجل العبد ربّه؛ثمّ دخل آخر فصلّى و أثنى على اللّه عزّ و جلّ و صلّى على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:سل تعطه:ثمّ قال:إنّ فى كتاب علىّ إنّ الثّناء على اللّه و الصّلاه على رسوله قبل المسأله و إنّ أحدكم ليأتى الرّجل يطلب الحاجه فيحبّ أن يقول له خيرا قبل أن يسأله حاجته.

[۳۱۳4]۸-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن عثمان بن عيسى،عمّن حدّثه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

پس آن هنگام که جویای حاجتی بودید خدای بزرگ و توانا را[با این سخنان] بزرگ دارید و بستایید و ثنا گویید[و]بگویید«یا اجود من اعطی،و یا خیر من سئل،یا ارحم من استرحم،یا احد یا صمد،یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد،یا من لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا یا من یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و یقضی ما أحب،یا من یحول بین المرء و قلبه،یا من هو باالمنظر الاعلی،یا من لیس کمثله شئ،یا سمیع یا بصیر»و از نام های خدای عزّتمند و شکوهمند بسیار بگو؛زیرا نام های خدا بسیار است بر محمّد و خاندانش صلوات اللّه علیهم درود بفرست و بگو:«اللّهم اوسع علی من رزقک الحلال ما أکف به وجهی و اؤدی به عن امانتی و أصل به رحمی و یکون عونا فی الحج و العمره»

و فرمود:مردی به مسجد درآمد و دو رکعت نماز گزارد و از خدای عزّتمند و شکوهمند درخواست نمود.پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:این بنده[در درخواست نمودن از]پروردگارش شتاب کرد.مرد دیگری آمد و دو رکعت نماز گزارد و پس آنگاه بر خدای عزّتمند و شکوهمند را ستود و بر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و خاندانش، درود فرستاد،پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:(اکنون)درخواست کن که خواسته ات به تو داده شود.

[۳۱۳۳]۷-ابو کهمس گوید:شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:مردی وارد مسجد شد و پیش از ستایش خدا و درود بر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم دعا کردن را آغاز نمود، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:این بنده در[خواهش از]پروردگارش شتاب کرد.

سپس مرد دیگری به مسجد درآمد و نمازگزارد خدای عزّتمند و شکوهمند را ستود و بر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم درود فرستاد.پس پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به او فرمود:بخواه تا خواسته ات به تو داده شود.

سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمود:به راستی که در کتاب علی علیه السّلام است که:

ستودن خدا و درود فرستادن بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم پیش از درخواست نمودن است،و[چون]یکی از شما نزد مردی آید و درخواستی کند آن مرد دوست دارد که پیش از خواستن حاجتش،سخنی نیکو گوید.

[۳۱۳4]۸-عثمان بن عیسی از کسی که برای او حدیث را بازگو نموده روایت

ص :۲۹۹

قلت:آیتان فی کتاب اللّه عزّ و جلّ أطلبهما فلا أجدهما،قال:و ما هما؟ قلت:قول اللّه عزّ و جلّ: اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ فندعوه و لا نری إجابه،قال:أ فتری اللّه عزّ و جلّ أخلف وعده؟قلت:لا،قال:فممّ ذلک؟قلت:لا أدری،قال:

لکنّی أخبرک،من أطاع اللّه عزّ و جلّ فیما أمره ثمّ دعاه من جهه الدّعاء أجابه، قلت:و ما جهه الدّعاء؟قال:تبدأ فتحمد اللّه و تذکر نعمه عندک ثمّ تشکره ثمّ تصلّی علی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ثمّ تذکر ذنوبک فتقرّ بها ثمّ تستعیذ منها،فهذا جهه الدّعاء؛ثمّ قال:و ما الآیه الأخری؟ قلت:قول اللّه عزّ و جلّ: وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ الرّٰازِقِینَ و إنّی أنفق و لا أری خلفا،قال:أفتری اللّه عزّ و جلّ أخلف وعده؟ قلت:لا،قال:فممّ ذلک؟قلت لا أدری،قال:لو أنّ أحدکم اکتسب المال من حلّه و أنفقه فی حلّه لم ینفق درهما إلاّ أخلف علیه.

[۳۱۳۵]۹-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن علیّ بن أسباط،عمّن ذکره عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من سرّه أن یستجاب له دعوته فلیطب مکسبه.

باب الاجتماع فی الدّعاء

[۳۱۳6]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن علیّ بن معبد،عن عبید اللّه بن عبد اللّه الواسطیّ،عن درست بن أبی منصور،عن أبی خالد قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:ما من رهط أربعین رجلا اجتمعوا فدعوا اللّه عزّ و جلّ فی أمر إلاّ استجاب اللّه لهم،فإن لم یکونوا أربعین فأربعه یدعون اللّه عزّ و جلّ عشر مرّات إلاّ استجاب اللّه لهم،فإن لم یکونوا أربعه فواحد یدعو اللّه أربعین مرّه فیستجیب اللّه العزیز الجبّار له.

کرده است که به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:دو آیه در کتاب خدا است که آن دو را می جویم و نمی یابم.فرمود:آن دو آیه کدامند؟ عرض کردم:سخن خدای عزّتمند و شکوهمند:«مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم»[غافر(40): 60]و ما او را می خوانیم و پاسخ و اجابتی نمی بینیم؟ فرمود:آیا گمان می کنی که خداوند از وعدهٔ خویش سرباز زده است؟ عرض کردم:نه.فرمود:پس این[برآورده نشدن خواسته ها]از چه روست؟ عرض کردم:نمی دانم.فرمود:ولی من تو را[از دلیل آن]آگاه می کنم.هرکه خدای عزّتمند و شکوهمند را در آنچه به او فرمان داده گردن نهد و پس آنگاه او را از جهت دعا بخواند خداوند پاسخش دهد.عرض کردم:جهت دعا چیست؟فرمود:[دعانمودن خویش را چنین]می آغازی که خدا را می ستایی و نعمت هایی را که به تو ارزانی داشته بر زبان می آری،و سپس او را سپاس می گزاری،سپس بر محمد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم درود می فرستی،و سپس گناهان خویش را یادآور می شوی و[به دست آلودن]بر آنها اعتراف می کنی و از آنها به خدا پناه می بری.این است جهت دعا.

سپس فرمود:آیهٔ دیگر کدام است؟عرض کردم:سخن خدای عزّتمند و شکوهمند[که می فرماید:]«هرچه انفاق کردید عوضش را او می دهد و او بهترین روزی دهندگان است»[سبأ(۳۴):۳۹]و من انفاق می کنم ولی عوضی[از سوی خدا] برای آن نمی بینم.فرمود:آیا گمان می کنی که خدای عزّتمند و شکوهمند از وعدهٔ خویش سرباز زده است؟عرض کردم:نمی دانم.فرمود:به راستی،اگر یکی از شما مالی را از راه حلال به دست آرد،و آن را در راه حلال انفاق کند هیچ درهمی از آن را انفاق نکرده است جز این که بر آن عوض داده می شود.

[۳۱۳۵]۹-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکه از برآورده شدن خواسته اش شادمان می شود باید درآمد خود را پاک و حلال گرداند.

بابی دربارهٔ گردهمایی برای دعا کردن

[۳۱۳۶]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هیچ چهل مردی برای دعا نمودن گردهم نیایند و خدای عزّتمند و شکوهمند را برای[برآورده شدن]کاری نخوانند جز اینکه خداوند دعای آنان را برآورده سازد.پس اگر چهل نفر نباشد و چهار نفر [گرد هم آیند و]ده بار خدای عزّتمند و شکوهمند را بخوانند بی گمان خداوند خواستهٔ آنان را برآورده سازد و اگر چهار نفر نباشد و یک نفر باشد که چهل بار خدا را بخواند خدای بزرگ توانا،خواستهٔ او را برآورده سازد.

ص : ٣٠١

[۳۱۳۷]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن علیّ،عن یونس بن یعقوب،عن عبد الأعلی،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ما اجتمع أربعه رهط قطّ علی أمر واحد فدعوا[اللّه]إلاّ تفرّقوا عن إجابه

[۳۱۳۸]۳-عنه،عن الحجّال،عن ثعلبه،عن علیّ بن عقبه،عن رجل،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان أبی علیه السّلام إذا حزنه أمر جمع النّساء و الصّبیان ثمّ دعا و أمّنوا.

[۳۱۳۹]4-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

الدّاعی و المؤمّن فی الأجر شریکان.

باب العموم فی الدّعاء

[۳۱۴۰]۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن جعفر بن محمّد الأشعریّ،عن ابن القدّاح،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إذا دعا أحدکم فلیعمّ،فإنّه أوجب للدّعاء.

باب من أبطأت علیه الإجابه

[۳۱۴۱]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر قال:

قلت لأبی الحسن علیه السّلام:جعلت فداک،إنّی قد سألت اللّه حاجه منذ کذا و کذا سنه و قد دخل قلبی من إبطائها شیء،فقال:یا أحمد،إیّاک و الشّیطان أن یکون له علیک سبیل حتّی یقنّطک،إنّ أبا جعفر صلوات اللّه علیه کان یقول:إنّ المؤمن یسأل اللّه عزّ و جلّ حاجه فیؤخّر عنه تعجیل إجابته حبّا لصوته و استماع نحیبه.

[۳۱۳۷]۲-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرگز چهار نفر گرد هم نیامده اند که برای کاری به درگاه خدا دعا کنند جز اینکه با پذیرفتگی و برآورده شدن آن دعا،از یکدیگر جدا شده اند و پراکنده گشته اند.

[۳۱۳۸]۳-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:چون پیشامدی پدرم را اندوهناک می کرد زنان و کودکان را گرد هم می آورد و سپس دعا می نمود و آنها آمین می گفتند.

[۳۱۳۹]4-و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود:دعاگو و آمین گو در پاداش شریکند.

بابی دربارۀ گسترده نمودن دعا بر همگان

[۳۱۴۰]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:هرگاه یکی از شما دعا کند دعایش را بر همگان گسترده دارد[و همه را دعا کند]؛چراکه چنین دعایی به برآورده شدن نزدیک تر است.

بابی دربارۀ آن کس که برآورده شدن دعایش واپس افتد

[۳۱۴۱]۱-احمد بن محمّد بن ابی نصیر گوید:به امام رضا علیه السّلام عرض کردم:

فدایت شوم !من چند سال است که حاجتی را از خدا درخواست کرده ام و از کندی و واپس افتادن برآورده شدن آن دعا،در دلم شبهه و نگرانی پدید آمده است،فرمود:ای احمد !مبادا شیطان[برای راهیابی]دل تو را به راهی گشاید تا تو را ناامید سازد،به راستی،امام باقر علیه السّلام می فرمود:همانا مؤمن حاجتی از خدا می خواهد و خداوند برآوردن خواسته اش را به خاطر دوست داشتن صدایش و شنیدن زاری اش[در درگاه خدا]به تأخیر می اندازد.سپس

ثمّ قال:و اللّه ما أخّر اللّه عزّ و جلّ عن المؤمنين ما يطلبون من هذه الدّنيا خير لهم ممّا عجّل لهم فيها و أىّ شىء الدّنيا،إنّ أبا جعفر عليه السّلام كان يقول:ينبغى للمؤمن أن يكون دعاؤه فى الرّخاء نحوا من دعائه فى الشّدّه ليس إذا أعطى فتر فلا تملّ الدّعاء فإنّه من اللّه عزّ و جلّ بمكان و عليک بالصّبر و طلب الحلال و صله الرّحم و إيّاک و مكاشفه النّاس فإنّا أهل البيت نصل من قطعنا و نحسن إلى من أساء إلينا،فنرى و اللّه فى ذلک العاقبه الحسنه،إنّ صاحب النّعمه فى الدّنيا إذا سأل فأعطى،طلب غير الّذى سأل و صغرت النّعمه فى عينه فلا يشبع من شىء و إذا كثرت النّعم كان المسلم من ذلک على خطر للحقوق الّتى تجب عليه و ما يخاف من الفتنه فيها أخبرنى عنک لو أنّى قلت لک قولا أكنت تثق به منّى فقلت له جعلت فداک إذا لم أثق بقولک فبمن أثق و أنت حجّه اللّه على خلقه؟قال:فكن باللّه أوثق فإنّک على موعد من اللّه،أليس اللّه عزّ و جلّ:«يقول و إذا سألک عبادى عنّى فإنّى قريب أجيب دعوه الدّاع إذا دعان»و قال:«لا تقنطوا من رحمه اللّه»و قال:«و اللّه يعدكم مغفره منه و فضلا»فكن باللّه عزّ و جلّ أوثق منک بغيره و لا تجعلوا فى أنفسكم إلاّ خيرا فإنّه مغفور لكم.

[۴۲ ۳۱]۲-عنه،عن أحمد،عن علىّ بن الحكم،عن منصور الصّيقل قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:ربّما دعا الرّجل بالدّعاء فاستجيب له ثمّ أخّر ذلک إلى حين؟قال:فقال:نعم،قلت:و لم ذاک،ليزداد من الدّعاء؟قال:نعم.

[۴۳ ۳۱]۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن إسحاق بن أبى هلال المدائنىّ،عن حديد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ العبد ليدعو فيقول اللّه عزّ و جلّ للملكين:قد استجبت له و لكن احبسوه بحاجته فإنّى أحبّ أن أسمع صوته و إنّ العبد ليدعو فيقول اللّه تبارک و تعالى:

فرمود:به خدا سوگند،آنچه خدای عزّتمند و شکوهمند از خواسته های دنیوی مؤمنان واپس می اندازد برای ایشان بهتر است از آنچه که زود به آنها عطا فرماید، و دنیا چیست؟ !امام باقر علیه السّلام می فرمود:مؤمن را سزد که دعایش به گاه آسایش، همانند دعا نمودن او در حال سختی باشد و چون[آنچه را که خواسته بود]به او دادند[پس از برآورده شدن دعایش]سستی نورزد.پس تو از دعا نمودن خسته مشو؛چراکه دعا در پیشگاه خدای عزّتمند و شکوهمند جایگاهی[فراز]دارد و بر تو باد به شکیبایی،جوییدن درآمد حلال و پیوند داشتن با خویشان و مبادا با مردم دشمنی ورزی؛زیرا که ما خاندانی هستیم که با هرکه از ما پیوند گسلد پیوند برقرار سازیم و هرکه به ما بدی کند نیکی کنیم،پس به خدا سوگند که در این کار فرجام نیکویی می بینم.همانا آن کس که در این دنیا دارای نعمت است چون چیزی[از خدا]خواهد به او ارزانی شود[زیاده خواهد]و جز آن را نیز بخواهد، و نعمت خدا در چشم او خرد آید و از هیچ چیز سیر نشود.و چون نعمت بسیار گردد سلمان به سبب حقوقی که[از فزونی نعمت]بر او واجب گشته و[به سبب فزونی نعمت]بیم آن می رود که آزموده شود به ورطهٔ خط افتد.بگو بدانم که اگر من به تو چیزی گفتم به آن اطمینان داری؟عرض کردم:قربانت گردم !اگر من به سخن شما اعتماد نکنم پس به سخن چه کسی اعتماد کنم در حالی که شما حجّت خداوند بر بندگان او هستی؟فرمود:پس به خدا بیش از این،اعتماد کن،زیرا خداوند به تو وعدهٔ برآوردن[خواسته ها را]داده است آیا خدای عزّتمند و شکوهمند نمی فرماید:«و هرگاه بندگان من از تو دربارهٔ من بپرسند[بگو]من نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند اجابت می کنم»[بقره(۲):۱۸۶].و فرموده است:«از رحمت خدا نومید مشوید»[زمر(۳۹):۵۳]و نیز فرموده است:«و خداوند از جانب خویش به شما وعدهٔ آمرزش و بخشش می دهد»[بقره(۲):۲۶۸].پس اعتماد بر خدای عزّتمند و شکوهمند بیش از دیگران باشد و در جان خویش جز نیکی را جای ندهید که به راستی خدا شما را بیامرزد.

[۴۲ ۳۱]۲-منصور صیقل گوید:حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:گاهی مردی دعا می کند و دعایش برآورده می گردد،ولی تا مدّتی[اثر و نشانهٔ برآورده شدنش پدیدار نمی گردد و]پس می افتد.فرمود:آری(چنین است).عرض کردم:این از چه روست؟آیا از آن روست که بر دعا نمودن خویش بیفزاید؟فرمود:آری.

[۴۳ ۳۱]۳-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:همانا بنده ای دعا می کند.پس خدای عزّتمند و شکوهمند به دو فرشته می فرماید:من دعا او را برآوردم ولی او را از[دستیابی به]خواسته اش نگاه دارید؛چراکه من دوست دارم صدای او را بشنوم،و به راستی بنده ای نیز باشد که دعا کند خدای فرازمند فرماید:

عجّلوا له حاجته فإنّى أبغض صوته.

[44 ۳۱]4-ابن أبى عمير،عن سليمان صاحب السّابرىّ،عن إسحاق بن عمّار قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:قال يستجاب للرّجل الدّعاء ثمّ يؤخّر؟ قال:نعم عشرين سنه.

[45 ۳۱]5-ابن أبى عمير،عن هشام بن سالم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان بين قول اللّه عزّ و جلّ:«قد أجيبت دعوتكما»و بين أخذ فرعون أربعين عاما.

[46 ۳۱]6-ابن أبى عمير،عن إبراهيم بن عبد الحميد،عن أبى بصير قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ المؤمن ليدعو فيؤخّر إجابته إلى يوم الجمعه.

[47 ۳۱]۷-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن عبد اللّه بن المغيره،عن غير واحد من أصحابنا قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إنّ العبد الولىّ للّه يدعو اللّه عزّ و جلّ فى الأمر ينوبه.

فيقول للملک الموكّل به:اقض لعبدى حاجته و لا تعجّلها فإنّى أشتهى أن أسمع نداءه و صوته و إنّ العبد العدوّ للّه ليدعو اللّه عزّ و جلّ فى الأمر ينوبه فيقال للملک الموكّل به:اقض[لعبدى]حاجته و عجّلها فإنّى أكره أن أسمع نداءه و صوته.قال:فيقول النّاس:ما أعطى هذا إلاّ لكرامته و لا منع هذا إلاّ لهوانه.

[48 ۳۱]۸-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن محبوب،عن هشام بن سالم،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا يزال المؤمن بخير و رجاء،رحمه من اللّه عزّ و جلّ ما لم يستعجل فيقنط

ص :6 ٣٠

خواسته اش را زود برآورده سازید که من صدایش را دوست ندارم.

[44 ۳۱]4-اسحاق بن عمار گوید:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:آیا[می شود که]دعای کسی پذیرفته شده باشد ولی[اثر پذیرفته شدن و برآورده شدن دعا پدیدار نگردد و]به تأخیر افتد؟فرمود:آری،تا بیست سال[ممکن است که به تأخیر افتد].

[45 ۳۱]5-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:میان فرمودۀ خدای عزّتمند و شکوهمند[که دربارۀ نابودی فرعون و همراهانش به موسی و هارون علیه السّلام فرمود:]«بی گمان دعای شما دو تن اجابت شده است»[یونس(۱۰):۸۹]میان نابود نمودن فرعون چهل سال به درازا کشید.

[46 ۳۱]6-ابو بصیر گوید:شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام که می فرمود:همانا مؤمن دعا می کند و پذیرفته شدن و برآورده شدن دعایش تا روز جمعه به تأخیر می افتد.

[47 ۳۱]۷-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:به راستی،بنده ای که دوست خدا است در پیشامدی که برای او روی داده دعا می کند،و خدا به فرشته ای که بر او گمارده شده فرماید:درخواست بندۀ مرا برآورده نما ولی در(دادن)آن شتاب مکن که من خواهان آنم که ندا و صدای او را بشنوم.و همانا بنده ای که دشمن خدا است دربارۀ پیشامدی که برای او روی داده[دعا می کند و]خدای عزّتمند و شکوهمند را می خواند،پس[خدا]به فرشتۀ گمارده شده بر او می فرماید:

خواسته اش را برآورده نما در(دادن)آن شتاب گیر؛زیرا من خوش ندارم که ندا و صدایش را بشنوم.

فرمود:پس مردم گویند:به این[شخص که خواسته اش زود برآورده شد]....جز به سبب ارجمند بودن و بزرگ بودنش[در پیشگاه خدا]و[دربارۀ آن کس که اجابتش به تأخیر افتاده گویند:خواسته اش]از او بازداشته نشد جز به سبب خواری و فرومایگی اش.

[48 ۳۱]۸-ابو بصیر گوید:حضرت صادق علیه السّلام فرمود:مؤمن همواره در حال خیر و امیدواری است[که این خیر و امیدواری از]رحمت خدای عزّتمند و شکوهمند است تا که شتاب نکند[که اگر شتاب کند]ناامید گردد و دعا را وارهاند.

ص: ۳۰۷

و یترک الدّعاء،قلت له:کیف یستعجل؟قال:یقول:قد دعوت منذ کذا و کذا و ما أری الإجابه.

[۳۱۴۹]۹-الحسین بن محمّد،عن أحمد بن إسحاق،عن سعدان بن مسلم، عن إسحاق بن عمّار،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ المؤمن لیدعو اللّه عزّ و جلّ فی حاجته فیقول اللّه عزّ و جلّ:أخّروا إجابته، شوقا إلی صوته و دعائه؛فإذا کان یوم القیامه قال اللّه عزّ و جلّ:عبدی، دعوتنی فأخّرت إجابتک و ثوابک کذا و کذا و دعوتنی فی کذا و کذا فأخّرت إجابتک و ثوابک کذا و کذا؛قال:فیتمنّی المؤمن أنّه لم یستجب له دعوه فی الدّنیا ممّا یری من حسن الثّواب.

باب الصّلاه علی النّبیّ محمّد و أهل بیته علیهم السّلام

[۳۱۵۰]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن هشام بن سالم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لا یزال الدّعاء محجوبا حتّی یصلّی علی محمّد و آل محمّد.

[۳۱۵۱]۲-عنه،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من دعا و لم یذکر النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم رفرف الدّعاء علی رأسه،فإذا ذکر النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم رفع الدّعاء.

[۳۱۵۲]۳-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عن أبی أسامه زید الشّحّام،عن محمّد بن مسلم،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّ رجلا أتی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال:

یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم،إنّی أجعل لک ثلث صلواتی،لا بل أجعل لک نصف صلواتی،

عرض کردم:چگونه شتاب می کند؟فرمود که می گوید:از فلان هنگام و فلان هنگام دعا کرده ام و پذیرفته شدن دعا و برآورده شدنش را نمی بینم؟

[۳۱۴۹]۹-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:به راستی که مؤمن خدای عزّتمند و شکوهمند را برای[برآورده شدن]خواستهٔ خویش بخواند و خدای عزّتمند و شکوهمند فرماید:برآورده شدن خواستهٔ او را به خاطر اشتیاقی که به صدا و دعایش دارم واپس اندازید و به تأخیر افکنید.پس چون روز رستاخیز فرارسد خدای عزّتمند و شکوهمند فرماید:ای بندهٔ من! تو مرا خواندی و من اجابت و برآورده شدن[خواستهٔ]تو را واپس انداختم،اکنون پاداش تو چنین و چنان است.و دیگر بار دربارهٔ فلان چیز مرا خواندی و من اجابت و برآوردن [خواستهٔ]تو را واپس انداختم و پاداش تو چنین و چنان است.امام صادق علیه السّلام فرمود:پس مؤمن آرزو کند که کاش هیچ دعا و خواسته اش در دنیا اجابت نمی شد به سبب پاداش نیکی که[از برآورده نشدن خواسته اش در دنیا]می بیند.

بابی دربارهٔ صلوات فرستادن بر محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و خاندانش علیهم السّلام

[۳۱۵۰]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیوسته دعا در حجاب باشد[و میان دعا و برآورده شدنش،مانع باشد]تا آنکه بر محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و خاندانش علیهم السّلام صلوات و درود فرستاده شود[که در آن هنگام حجاب میان دعا و برآورده شدنش برداشته می شود].

[۳۱۵۱]۲-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکه دعایی کند و نام پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را نبرد آن دعا بر فراز سرش[بسان پرنده ای]بال وپر زند و چون نام پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را ببرد دعا[به سوی آسمان]بالا برده شود.

[۳۱۵۲]۳-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:مردی نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آمد و عرض کرد:ای پیامبر خدا،من یک سوم صلوات و درودم را برای شما قرار می دهم،نه

لا بل أجعلها كلّها لک،فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إذا تكفى مئونه الدّنيا و الآخره.

[۳۱۵۳]4-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن سيف،عن أبى أسامه،عن أبى بصير قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام:ما معنى أجعل صلواتى كلّها لک؟ فقال:يقدّمه بين يدى كلّ حاجه فلا يسأل اللّه عزّ و جلّ شيئا حتّى يبدأ بالنّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فيصلّى عليه ثمّ يسأل اللّه حوائجه.

[۳۱۵۴]5-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:لا تجعلونى كقدح الرّاكب فإنّ الرّاكب يملأ قدحه فيشربه إذا شاء،اجعلونى فى أوّل الدّعاء و فى آخره و فى وسطه.

[۳۱۵۵]6-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعيل بن مهران،عن الحسن بن علىّ بن أبى حمزه،عن أبيه و حسين بن أبى العلاء،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال:إذا ذكر النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فأكثروا الصّلاه عليه فإنّه من صلّى على النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم صلاه واحده صلّى اللّه عليه ألف صلاه فى ألف صفّ من الملائكه و لم يبق شىء ممّا خلقه اللّه إلاّ صلّى على العبد لصلاه اللّه عليه و صلاه ملائكته،فمن لم يرغب فى هذا فهو جاهل مغرور قد برئ اللّه منه و رسوله و أهل بيته.

[۳۱۵۶]۷-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من صلّى علىّ صلّى اللّه عليه و ملائكته و من شاء فليقلّ و من شاء فليكثر.

بلکه نیمی از صلواتم را ویژۀ شما می دارم.نه بلکه همۀ آن را از آن شما می گردانم؟پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود،در این صورت هزینه ها و بار دنیا و آخرت تو کفایت می شود.

[۳۱ 53]4-ابو بصیر گوید:از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم:معنای اینکه همۀ درود و صلواتم را برای شما قرار دهم چیست؟

فرمود:یعنی[نام]پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را پیش از هر حاجتی قرار دهد و از خدای عزّتمند و شکوهمند درخواستی نکند آنگاه که[درخواست خویش را]با نام پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بیآغازد و بر او صلوات و درود فرستد و پس آنگاه خواسته های خود را از خدا بخواهد.

[۳۱ 54]5-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:مرا چون ظرف آب سوارکار قرار ندهید که همانا سوارکار ظرف آبش را پرکند و هرگاه که خواهد بنوشد.مرا در آغاز دعا و پایان دعا و میانۀ آن قرار دهید[و یاد کنید].

[۳۱ 55]6-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:چون نام پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم برده شد بر او بسیار صلوات فرستید؛زیرا هرکس که یک صلوات بر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرستد، خداوند هزار بار در هزار صف از فرشته ها بر او صلوات فرستد و به سبب درود فرستادن خدا و درود فرستادن فرشتگان هیچ یک از آفریدگان خدا نماند جز اینکه بر این بنده درود فرستد و هرکس آرزومند این فضیلت نباشد نادان و مغرور است و خدا و پیامبر و خاندانش از او بیزار باشند.

[۳۱ 56]۷-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:هرکه بر من صلوات فرستد،خدا و فرشتگان بر او درود فرستند و هرکه خواهد صلوات اندکی فرستد و هرکه خواهد صلوات بسیاری فرستد.

[۳۱57]۸-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:الصّلاه علیّ و علی أهل بیتی تذهب بالنّفاق

[۳۱58]۹-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن حسّان،عن أبی عمران الأزدیّ، عن عبد اللّه بن الحکم،عن معاویه بن عمّار،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من قال:یا ربّ صلّ علی محمّد و آل محمّد مائه مرّه قضیت له مائه حاجه ثلاثون للدّنیا[و الباقی للآخره].

[۳۱59]۱۰-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم و عبد الرّحمن بن أبی نجران جمیعا،عن صفوان الجمّال،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کلّ دعاء یدعی اللّه عزّ و جلّ به محجوب عن السّماء حتّی یصلّی علی محمّد و آل محمّد.

[۳۱6۰]۱۱-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن سیف بن عمیره،عن أبی بکر الحضرمیّ قال:

حدّثنی من سمع أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:جاء رجل إلی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال:

أجعل نصف صلواتی لک؟قال:نعم،ثمّ قال:أجعل صلواتی کلّها لک؟قال:نعم، فلمّا مضی قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:کفی همّ الدّنیا و الآخره.

[۳۱6۱]۱۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن مرازم قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إنّ رجلا أتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال:یا رسول اللّه،إنّی جعلت ثلث صلواتی لک؟فقال له خیرا.فقال:یا رسول اللّه،إنّی جعلت نصف صلواتی لک؟فقال له:ذاک

أفضل،فقال:إنّی جعلت کلّ صلواتی لک،فقال:إذا یکفیک اللّه عزّ و جلّ ما أهمّک من أمر دنیاک و آخرتک،فقال له رجل:أصلحک

[۳۱57]۸-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:صلوات بر من و بر خانواده ام نفاق و دورویی را از میان ببرد.

[۳۱58]۹-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکه صد بار بگوید:«یا ربّ،صلّ علی محمّد و آل محمّد»صد خواسته اش برآورده شود که سی خواسته آنها،از خواسته های دنیا باشد[و بقیّهٔ آن دربارهٔ سرای واپسین باشد].

[۳۱59]۱۰-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هر دعایی که با آن خدای عزّتمند و شکوهمند را بخوانند از رفتن به آسمان[بازداشته شود و]در پرده ماند تا آن هنگام که بر محمّد و آل محمّد صلوات و درود فرستند

[۳۱60]۱۱-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:مردی نزد پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آمد و عرض کرد:آیا[می توانم]نیمی از صلوات(دعاهایم)را برای شما قرار دهم؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:آری.سپس عرض کرد:آیا همهٔ صلوات ها[و دعاهایم]را ویژهٔ شما بدارم؟فرمود آری.پس چون آن مرد رفت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:

نگرانی و اندوه دنیا و آخرتش[برطرف شد و]کفایت گردید.

[۳۱61]۱۲-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود مردی نزد پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آمد و عرض کرد:ای پیامبر خدا،یک سوم دعاهایم را ویژهٔ شما قرار دهم؟فرمود:نیکو است،عرض کرد:ای پیامبر خدا،نیمی از دعاهای خود را ویژهٔ شما قرار دهم؟ فرمود:این[کار]نیکوتر است.عرض کرد:همهٔ دعاهایم را از آن شما قرار دهم؟ فرمود:در این صورت،خدای عزّتمند و شکوهمند کارهای دنیا و آخرتت را که تو را دل نگران و غمناک کند کفایت می فرماید.پس مردی به حضرت صادق علیه السّلام

اللّه كيف يجعل صلاته له؟فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام:لا يسأل اللّه عزّ و جلّ شيئا إلاّ بدأ بالصّلاه على محمّد و آله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم.

[۳۱۶۲]۱-ابن أبى عمير،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ارفعوا أصواتكم بالصّلاه علىّ فإنّها تذهب بالنّفاق.

[۳۱۶۳]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن يعقوب بن عبد اللّه،عن إسحاق بن فرّوخ مولى آل طلحه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:يا إسحاق بن فرّوخ،من صلّى على محمّد و آل محمّد عشرا صلّى اللّه عليه و ملائكته مائه مرّه و من صلّى على محمّد و آل محمّد مائه[مرّه]صلّى اللّه عليه و ملائكته ألفا،أما تسمع قول اللّه عزّ و جلّ: هُوَ الَّذِى يُصَلِّى عَلَيْكُمْ وَ مَلاٰئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَى النُّورِ وَ كاٰنَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً.

[۳۱۶۴]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن أبى أيّوب،عن محمّد بن مسلم،عن أحدهما عليهما السّلام قال:

ما فى الميزان شىء أثقل من الصّلاه على محمّد و آل محمّد و إنّ الرّجل لتوضع أعماله فى الميزان فتميل به فيخرج صلّى اللّه عليه و اله و سلّم الصّلاه عليه فيضعها فى ميزانه فيرجح[به].

[۳۱۶۵]۱-علىّ بن محمّد،عن ابن جمهور،عن أبيه،عن رجاله قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:من كانت له إلى اللّه عزّ و جلّ حاجه فليبدأ بالصّلاه على محمّد و آله،ثمّ يسأل حاجته،ثمّ يختم بالصّلاه على محمّد و آل محمّد فإنّ اللّه عزّ و جلّ أكرم من أن يقبل الطّرفين و يدع الوسط[إذا]كانت الصّلاه على

عرض کرد:خدایت نیکی دهد!چگونه دعایش را از آن پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم قرار دهد؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود:چیزی از خدای عزّتمند و شکوهمند درخواست نکند جز این که با صلوات و درود بر محمد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آغاز نماید.

[۶۲ ۳۱]۳ ۱-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:صداهای خویش را با صلوات بر من بلند دارید؛ زیراکه این کار نفاق و دورویی را از میان برد.

[۶۳ ۳۱]4 ۱-اسحاق بن فرّوخ گوید:حضرت صادق علیه السّلام فرمود:ای اسحاق بن فرّوخ!هرکه ده بار بر محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و خاندان محمد علیهم السّلام صلوات بفرستد خداوند و فرشتگان خدا صد بار بر او صلوات فرستند،و هرکه صد بار بر محمد و آل محمد علیهم السّلام صلوات فرستد خداوند و فرشتگان هزار بار بر او صلوات فرستد.

آیا سخن خدای عزّتمند و شکوهمند را نشنیده ای[که می فرماید]:«او کسی است که خود و فرشتگانش به شما درود می فرستند تا سرانجام شما را از تاریکی ها به سوی روشنایی برآورد و او در حقّ مؤمنان مهربان است»[احزاب(۳۳):۴۳]

[64 ۳۱]5 ۱-محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السّلام روایت نموده که فرمود:در ترازوی کردار[در روز رستاخیز]چیزی سنگین تر از صلوات بر محمّد و خاندان محمّد نباشد،و همانا[در روز رستاخیز]مردی باشد که کردارهایش را در ترازوی کردار نهند و سبک باشد پس آنگاه پاداش صلوات او [حساب شود و]درآید و آن را در ترازوی کردار نهد،پس به سبب صلوات، کردارش سنگین گردد.

[65 ۳۱]6 ۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکه از خدای عزّتمند و شکوهمند درخواستی دارد باید[حاجت خواهی خویش را]با صلوات بر محمّد و خاندانش آغاز کند،و سپس حاجت خود را بخواهد،و در پایان نیز دعا با صلوات بر محمّد و خاندانش پایان دهد،زیراکه خدای عزّتمند و شکوهمند،بخشنده تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد،و میانهٔ دعا را وارهد[و برآورده نسازد]؛

محمّد و آل محمّد لا تحجب عنه.

[66 ۳۱]۱۷-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن محسّن بن أحمد، عن أبان الأحمر،عن عبد السّلام بن نعيم قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:إنّی دخلت البیت و لم یحضرنی شیء من الدّعاء إلاّ الصّلاه علی محمّد و آل محمّد فقال:أما إنّه لم یخرج أحد بأفضل ممّا خرجت به.

[67 ۳۱]۱۸-علیّ بن محمّد،عن أحمد بن الحسین،عن علیّ بن الرّیّان،عن عبید اللّه بن عبد اللّه الدّهقان قال:

دخلت علی أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فقال لی:ما معنی قوله: وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّٰی ؟قلت:کلّما ذکر اسم ربّه قام فصلّی،فقال لی:لقد کلّف اللّه عزّ و جلّ هذا شططا،فقلت:جعلت فداک فکیف هو؟فقال:کلّما ذکر اسم ربّه صلّی علی محمّد و آله.

[68 ۳۱]۱۹-عنه،عن محمّد بن علیّ،عن مفضّل بن صالح الأسدیّ،عن محمّد بن هارون،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إذا صلّی أحدکم و لم یذکر النّبیّ[و آله]صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فی صلاته یسلک بصلاته غیر سبیل الجنّه.و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من ذکرت عنده فلم یصلّ علیّ دخل النّار فأبعده اللّه و قال صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:و من ذکرت عنده فنسی الصّلاه علیّ خطی به طریق الجنّه.

[69 ۳۱] ۲۰-أبو علیّ الأشعریّ،عن الحسین بن علیّ،عن عبیس بن هشام، عن ثابت،عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من ذکرت عنده فنسی أن یصلّی علیّ خطأ اللّه به طریق الجنّه.

در پرده و حجاب نیست[و فرشتگان از بالا رفتن دعا به سوی آسمان باز نمی دارند].

[66 ۳۱]۱۷-عبد السلام نعیم گوید:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:من به درون خانه کعبه درآمدم و هیچ دعایی به یاد نداشتم جز صلوات بر محمد و خاندان محمّد.فرمود:آگاه باش که هیچ کس بسان تو(فضیلت مندانه)از خانه کعبه بیرون نیامده است.

[67 ۳۱]۱۸-عبید اللّه بن عبد اللّه دهقان گوید:نزد حضرت رضا علیه السّلام رفتم.پس آن حضرت به من فرمود:معنای این سخن خداوند چیست(که فرماید:)«نام پروردگارش را یاد کرد،پس نماز گزارد»[اعلی(۸۷):15]عرض کردم:یعنی هرگاه نام پروردگارش را به یاد آورد برخاست و نماز گزارد.فرمود:[پس اگر«صلّی»به معنای نمازگزاردن است]پس بی گمان خدای عزّتمند و شکوهمند تکلیفی زیاده از توان بر دوش ما نهاده است.

عرض کردم:فدایت شوم!پس معنای آن چگونه است؟فرمود:هرگاه نام پروردگارش را یاد کند بر محمّد و خاندانش صلوات فرستد.

[68 ۳۱]۱۹-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:چون یکی از شما نماز گزارد و در نمازش نام پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم[و خاندانش علیهم السّلام]را نبرد،با این نماز،راهی جز راه بهشت را می پوید.و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:هرکه نامم را در نزدش ببرند و بر من صلوات نفرستد به دوزخ درآید و خدایش از رحمت خویش دور دارد.و فرمود:هرکه نامم را در نزدش ببرند و صلوات فرستادن بر من را از یاد ببرد راه بهشت را به اشتباه پیموده است.

[69 ۳۱]۲۰-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده است:

هرکه نام من را در نزدش ببرند و صلوات فرستادن بر من را از یاد ببرد خداوند او را در[یافتن]راه بهشت به اشتباه افکند.

[۳۱۷۰]۲۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد،عن ابن القدّاح،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سمع أبی رجلا متعلّقا بالبیت و هو یقول:اللّهمّ صلّ علی محمّد،فقال له أبی:یا عبد اللّه،لا تبترها لا تظلمنا حقّنا قل:اللّهمّ صلّ علی محمّد و أهل بیته.

باب ما یجب من ذکر اللّه عزّ و جلّ فی کلّ مجلس

[۳۱۷۱]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبیه،عن خلف بن حمّاد،عن ربعیّ بن عبد اللّه بن الجارود الهذلیّ،عن الفضیل بن یسار قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:ما من مجلس یجتمع فیه أبرار و فجّار فیقومون علی غیر ذکر اللّه عزّ و جلّ إلاّ کان حسره علیهم یوم القیامه.

[۳۱۷۲]۲-حمید بن زیاد،عن الحسن بن محمّد بن سماعه،عن وهیب بن حفص،عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ما اجتمع فی مجلس قوم لم یذکروا اللّه عزّ و جلّ و لم یذکرونا إلاّ کان ذلک المجلس حسره علیهم یوم القیامه،ثمّ قال[قال.]أبو جعفر علیه السّلام:إنّ ذکرنا من ذکر اللّه و ذکر عدوّنا من ذکر الشّیطان.

[۳۱۷۳]۳-و بإسناده قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام:من أراد أن یکتال بالمکیال الأوفی فلیقل إذا أراد أن یقوم من مجلسه:«سبحان ربّک ربّ العزّه عمّا یصفون*و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین.»

[۳۱۷4]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن ابن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان،عن أبی حمزه الثّمالیّ،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

[۳۱۷۰]۲۱-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پدرم شنید که مردی[دست]بر پردهٔ کعبه درآویخته و می گوید:«اللهم صلّ علی محمّد».پدرم به او فرمود:ای بندهٔ خدا،صلوات را بریده و گسسته مدار؛ دربارهٔ حق ما بر ما ستم روا مدار و بگو«اللهمّ صلّ علی محمّد و اهل بیته».

بابی دربارهٔ آنچه از ذکر و یاد خدای عزّتمند و شکوهمند در هر مجلسی واجب است

[۳۱۷۱]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هیچ مجلسی نباشد که نیکان و بدان در آن گرد هم آیند و بی یاد خدای عزّتمند و شکوهمند از آن مجلس برخیزند جز این که در روز رستاخیز مایهٔ حسرت و افسوس آنان باشد.

[۳۱۷۲]۲-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هیچ گروهی در مجلسی گرد هم نیایند که در آن یاد خدای عزّتمند و شکوهمند و یاد ما نباشد،جز این که آن مجلس در روز رستاخیز مایهٔ حسرت و افسوس آنان باشد،سپس فرمود:امام باقر علیه السّلام فرمود:همانا یاد نمودن از ما یاد نمودن خداست و یاد نمودن از دشمن ما یادنمودن از شیطان است.

[۳۱۷۳]۳-حضرت باقر علیه السّلام فرمود:هرکه خواهد پیمانه ای پر و لبریز[از پاداش الهی]را گرد آورد باید آن هنگام که می خواهد از جای خویش برخیزد و بگوید:«سبحان ربّک ربّ العزّه عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین.»

[۳۱۷4]4-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:در آن توراتی که دگرگونی نیافته

مکتوب فی التّوراه الّتی لم تغیّر أنّ موسی علیه السّلام سأل ربّه فقال:یا ربّ،أ قریب أنت منّی فأناجیک أم بعید فأنادیک؟فأوحی اللّه عزّ و جلّ إلیه:یا موسی، أنا جلیس من ذکرنی،فقال موسی:فمن فی سترک یوم لا ستر إلاّ سترک؟فقال:

الّذین یذکروننی فأذکرهم و یتحابّون فیّ فأحبّهم فأولئک الّذین إذا أردت أن أصیب أهل الأرض بسوء ذکرتهم فدفعت عنهم بهم.

[۳۱۷5]5-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان بن یحیی،عن حسین بن زید،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:«ما من قوم اجتمعوا فی مجلس فلم یذکروا اسم اللّه عزّ و جلّ و لم یصلّوا علی نبیّهم إلاّ کان ذلک المجلس حسره و وبالا علیهم.

[۳۱۷6]6-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن ابن محبوب،عن ابن رئاب،عن الحلبیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لا بأس بذکر اللّه و أنت تبول فإنّ ذکر اللّه عزّ و جلّ حسن علی کلّ حال فلا تسأم من ذکر اللّه.

[۳۱۷۷]۷-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

أوحی اللّه عزّ و جلّ إلی موسی علیه السّلام:یا موسی علیه السّلام،لا تفرح بکثره المال و لا تدع ذکری علی کلّ حال،فإنّ کثره المال تنسی الذّنوب و إنّ ترک ذکری یقسی القلوب.

[۳۱۷۸]۸-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن ابن محبوب،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبی حمزه،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

مکتوب فی التّوراه الّتی لم تغیّر أنّ موسی سأل ربّه فقال:إلهی،إنّه

[و تحریف نشده]نوشته شده است که موسی علیه السّلام از خداوند پرسشی کرد و عرض کرد:پروردگارا،آیا تو به من نزدیکی تا آن که با تو به آرامی رازونیاز کنم یا از من دوری تا بانگ برآرم؟خدای عزّتمند و شکوهمند به او وحی فرمود:ای موسی!من هم نشین کسی هستم که مرا یاد کند،موسی عرض کرد:کیست که در پناه تو است روزی که پناهی جز پناه تو نیست؟فرمود:آنان که مرا یاد کنند و من نیز آنان را یاد کنم،و در راه من به یکدیگر مهر ورزند و من نیز آنان را دوست دارم،اینانند که چون خواهم به زمینیان بدی[و ناگواری]برسانم یادشان کنم و به خاطر آنان،آن بدی را از زمینیان بازدارم.

[۳۱۷5]5-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده است:هیچ گروهی نباشد که در مجلسی گرد هم آیند و نام خدای عزّتمند و شکوهمند را نبرند و بر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم صلوات نفرستند جز این که آن مجلس مایهٔ افسوس و رنج آنان گردد.

[۳۱۷6]6-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:یاد خدا به هنگام ادرار کردن اشکال ندارد؛زیرا یاد خدا در هر حالی نیکو است،پس،از یاد خدا خسته مشو.

[۳۱۷۷]۷-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:خدای عزّتمند و شکوهمند به موسی علیه السّلام وحی کرد:ای موسی!به فزونی دارایی شادمان مشو و یاد مرا در هر حالی وانرهان؛زیرا فزونی دارایی،گناهان را از یاد برد.و وانهادن یاد من دل ها را سخت کند.

[۳۱۷۸]۸-امام باقر علیه السّلام فرمود:در آن توراتی که دگرگونی و تحریف نیافته نوشته شده است که همانا موسی علیه السّلام از پروردگار پرسید و عرض نمود که پروردگارا،به راستی که گاهی مجلس هایی برای من پیش می آید که من

يأتى علىّ مجالس أعزّک و أجلّک أن أذکرک فيها،فقال:يا موسى،إنّ ذکرى حسن على کلّ حال.

[۳۱۷۹]۹-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن ابن فضّال، عن بعض أصحابه،عمّن ذکره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال اللّه عزّ و جلّ لموسى،أکثر ذکرى باللّيل و النّهار و کن عند ذکرى خاشعا و عند بلائى صابرا و اطمئنّ عند ذکرى و اعبدنى و لا تشرک بى شيئا، إلىّ المصير،يا موسى اجعلنى ذخرک وضع عندى کنزک من الباقيات الصّالحات.

[۳۱۸۰] ۱۰-و بإسناده،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال اللّه عزّ و جلّ لموسى،اجعل لسانک من وراء قلبک تسلم و أکثر ذکرى باللّيل و النّهار و لا تتّبع الخطيئه فى معدنها فتندم فإنّ الخطيئه موعد أهل النّار.

[۳۱۸۱] ۱۱-و بإسناده قال:

فيما ناجى اللّه به موسى عليه السّلام قال:يا موسى،لا تنسنى على کلّ حال فإنّ نسيانى يميت القلب.

[۳۱۸۲]۱۲-عنه،عن ابن فضّال،عن غالب بن عثمان،عن بشير الدّهّان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال اللّه عزّ و جلّ:يا ابن آدم:اذکرنى فى ملإ أذکرک فى ملإ خير من ملئک.

[۳۱۸۳]۱۳-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن محبوب،عمّن ذکره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال اللّه عزّ و جلّ:من ذکرنى فى ملإ من النّاس ذکرته فى ملإ من الملائکه.

باب ذکر اللّه عزّ و جلّ کثيرا

[۳۱۸4]۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،

تو را بزرگ تر و شکوهمندتر از آن می دانم که در آن مجلس ها از تو یاد کنم.

خداوند فرمود:ای موسی !یاد نمودن من در هر حالی نیکو است.

[۳۱۷۹]۹-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:خدای عزّتمند و شکوهمند به موسی علیه السّلام فرمود:در شب و روز مرا بسیار یاد کن و هنگام یاد نمودن من فروتن باش و به گاه بلا شکیبا باش و به هنگام یاد نمودن من دلت آرام باشد.و مرا بپرست و چیزی را شریک و انباز من قرار مده که بازگشت به سوی من است.ای موسی !مرا ذخیرهٔ خویش قرار ده[تا هنگام سختی یاریت کنم]و گنجینهٔ کردارهای نیک پایدار خویش را به من بسپار.

[۳۱۸۰]۱۰-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:خدای عزّتمند و شکوهمند به موسی علیه السّلام فرمود:زبانت را در پس دلت بنه[و دلت را مقدّم دار]تا به سلامت مانی و در شب و روز مرا بسیار بخوان و گناه را از بن و ریشهٔ آن پی مگیر که شیطان شوی؛زیرا گناه وعده گاه دوزخیان است.

[۳۱۸۱]۱۱-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:از جمله سخنانی که خدا با موسی رازگونه نجوی نمود[این بود که]فرمود:ای موسی !مرا در هیچ حالی از یاد مبر؛ زیراکه از یاد بردن من دل را بمیراند.

[۳۱۸۲]۱۲-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:خداوند عزّتمند و شکوهمند می فرماید:ای فرزند آدم !مرا آشکارا در میان مردم یاد کن تا من تو را در میان کسانی نیکوتر از مردمان تو یاد کنم.

[۳۱۸۳]۱۳-و نیز فرمود:خدای عزّتمند و شکوهمند فرموده است:هرکه مرا در میان گروهی از مردم یاد کند،من او را در میان گروهی از فرشتگان یاد می کنم.

بابی دربارهٔ بسیار یاد نمودن خدای عزّتمند و شکوهمند

[۳۱۸4]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:چیزی نباشد جز آن که برای آن اندازه ای

عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من شىء إلاّ و له حدّ ينتهى إليه إلاّ الذّكر فليس له حدّ ينتهى إليه،فرض اللّه عزّ و جلّ الفرائض فمن أدّاهنّ فهو حدّهنّ و شهر رمضان فمن صامه فهو حدّه و الحجّ فمن حجّ فهو حدّه إلاّ الذّكر فإنّ اللّه عزّ و جلّ لم يرض منه بالقليل و لم يجعل له حدّا ينتهى إليه،ثمّ تلا هذه الآيه: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً* وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً فقال:لم يجعل اللّه عزّ و جلّ له حدّا ينتهى إليه.قال:و كان أبى عليه السّلام كثير الذّكر،لقد كنت أمشى معه و إنّه ليذكر اللّه و آكل معه الطّعام و إنّه ليذكر اللّه و لقد كان يحدّث القوم[و]ما يشغله ذلک عن ذكر اللّه و كنت أرى لسانه لازقا بحنكه يقول:لا إله إلاّ اللّه و كان يجمعنا فيأمرنا بالذّكر حتّى تطلع الشّمس و يأمر بالقراءه من كان يقرأ منّا و من كان لا يقرأ منّا أمره بالذّكر.و البيت الّذى يقرأ فيه القرآن و يذكر اللّه عزّ و جلّ فيه تكثر بركته و تحضره الملائكه و تهجره الشّياطين و يضىء لأهل السّماء كما يضىء الكوكب الدّرّىّ لأهل الأرض و البيت الّذى لا يقرأ فيه القرآن و لا يذكر اللّه فيه تقلّ بركته و تهجره الملائكه و تحضره الشّياطين.و قد قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:أ لا أخبركم بخير أعمالكم لكم أرفعها فى درجاتكم و أزكاها عند مليككم و خير لكم من الدّينار و الدّرهم و خير لكم من أن تلقوا عدوّكم فتقتلوهم و يقتلوكم؟ فقالوا:بلى،فقال:ذكر اللّه عزّ و جلّ كثيرا،ثمّ قال:جاء رجل إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:من خير أهل المسجد؟ فقال:أكثرهم للّه ذكرا.و قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من أعطى لسانا ذاكرا فقد أعطى خير الدّنيا و الآخره.و قال فى قوله تعالى: وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ قال:لا تستكثر ما عملت من خير للّه

است که به آن پایان می یابد مگر یاد[خدا]که اندازه ای ندارد تا پایان یابد.

خدای عزّتمند و شکوهمند فرامین شرعی را واجب ساخت و هرکه آن ها را به جای آورد آن به جای آوردن،همان حدّ و اندازۀ آنها است،و هرکه روزۀ ماه رمضان را روزه بدارد آن روزه داری همان حدّ و اندازۀ آن است،و هرکه حجّ گزارد آن حجّ گزاری همان حدّ و اندازۀ حجّ است مگر یاد[خدا]که به راستی، خدای عزّتمند و شکوهمند با اندک آن خشنود نباشد و حدّ و اندازه ای برای آن ننهاده که به آن پایان یابد.سپس این آیه را تلاوت فرمود:«ای آنان که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید و او را بامدادان و شبانگاهان تسبیح گویید»[احزاب (۳۳): 41 و 43]،سپس فرمود:خدای عزّتمند و شکوهمند برای ذکر و یاد خدا، حدّ و اندازه ای قرار نداده که به آن پایان یابد.

فرمود:و پدرم بسیار خدا را یاد می کرد.به همراهش می رفتم و او خدا را یاد می کرد،با او غذا می خوردم و او خدا را یاد می کرد،و با مردم به گفتگو می پرداخت ولی این کار او را از یاد و ذکر خدا بازنمی داشت و من زبانش را می دیدم که به کامش چسبیده بود و می گفت:«لا اله الاّ اللّه»و همواره ما را گرد هم می آورد و تا برآمدن خورشید ما را به ذکر خدا امر می فرمود و به هرکدام از ما که می توانست قرآن تلاوت کند امر می فرمود که قرآن بخواند و به آن کس از ما که نمی توانست قرآن بخواند امر می فرمود که ذکر بگوید.

و در هر خانه ای که قرآن تلاوت کنند و خدای عزّتمند و شکوهمند را بسیار یاد نمایند برکت آن خانه فزونی یابد و بسیار گردد و فرشتگان در آن خانه حضور یابند و شیاطین از آن خانه دوری گزینند و آن خانه برای آسمانیان بدرخشد آنسان که ستارۀ فروزان برای زمینیان می درخشد،ولی خانه ای که در آن قرآن تلاوت نکنند و خدا را در آن خانه یاد نکنند برکتش اندک باشد و فرشتگان از آن خانه کناره گیرند و شیاطین در آن خانه حضور یابند و به راستی،پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده است:آیا شما را از نیکوترین کارهایتان آگاه نسازم که فرازترین درجات شماست و نزد خداوند از همۀ کردارها پاک تر است و برای شما از دینار و درهم نیکوتر و بهتر است و از رویارویی با دشمنتان که شما آنان را بکشید و آنان شما را بکشند بهتر است.

عرض کردند:آری.فرمود:آن کار،بسیار یاد نمودن خدا است.سپس فرمود:

مردی نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آمد و عرض نمود:نیک ترین اهل مسجد چه کسی است؟ فرمود:آن کسی که فزون تر از دیگران خدا را یاد کند.و پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:هر آن کس که زبانی ذکرگو به او دهند بی گمان خیر دنیا و آخرت را به او داده اند.

و پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم دربارۀ این سخن خداوند[که می فرماید:]«منّت منه که کارت را بزرگ شماری»[مدّثر(۷۴):6]فرمود:کار نیکی که برای خدا انجام دادی بزرگ و فزون مشمار.

[۳۱۸5]۲-حمید بن زیاد،عن ابن سماعه،عن وهیب بن حفص،عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

شیعتنا الّذین إذا خلوا ذکروا اللّه کثیرا.

[۳۱۸6]۳-الحسین بن محمّد،عن معلّی بن محمّد و عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد جمیعا،عن الحسن بن علیّ الوشّاء،عن داود بن سرحان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من أکثر ذکر اللّه عزّ و جلّ أحبّه اللّه و من ذکر اللّه کثیرا کتبت له براءتان:براءه من النّار و براءه من النّفاق.

[۳۱۸۷]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن علیّ بن الحکم،عن سیف بن عمیره،عن بکر بن أبی بکر،عن زراره بن أعین،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

تسبیح فاطمه الزّهراء علیها السّلام من الذّکر الکثیر الّذی قال اللّه عزّ و جلّ: اُذْکُرُوا اللّهَ ذِکْراً کَثِیراً.

عنه،عن علیّ بن الحکم،عن سیف بن عمیره،عن أبی أسامه زید الشّحّام و منصور بن حازم و سعید الأعرج،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام مثله.

[۳۱۸۸]5-الحسین بن محمّد،عن معلّی بن محمّد،عن الوشّاء،عن داود الحمّار،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من أکثر ذکر اللّه عزّ و جلّ أظلّه اللّه فی جنّته.

باب أنّ الصّاعقه لا تصیب ذاکرا

[۳۱۸۹]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن

[۳۱۸5]۲-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:شیعیان کسانی هستند که چون تنها باشند خدا را بسیار یادکنند و بسیار ذکر گویند.

[۳۱۸6]۳-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده است:

هرکه خدای عزّتمند و شکوهمند را بسیار یاد کند خداوند او را دوست می دارد، و هرکه خدا را فراوان یاد کند برای او دو برات[آزادی]نگاشته شود،یک برات [رهایی و آزادی]از دوزخ،و دیگری برات[رهایی و آزادی]از نفاق و دورویی.

[۳۱۸۷]4-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلام در زمرهٔ«ذکر بسیار»است که خدای عزّتمند و شکوهمند فرموده است:«خدای را بسیار یاد کنید»(احزاب(۳۳): 4۱).و نیز مانند این حدیث را سعید أعرج از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده است.

[۳۱۸۸]5-و نیز امام صادق علیه السّلام فرمود:هرکه خدای عزّتمند و شکوهمند را بسیار یاد کند خداوند او را در سایه سار رحمتش در بهشت خویش جای دهد.

بابی دربارهٔ این که صاعقه ذکرگو را در نرسد

[۳۱۸۹]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:مؤمن به هر مرگی جان سپارد جز مرگ

إسماعيل،عن محمّد بن الفضيل،عن أبى الصّبّاح الكنانىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

يموت المؤمن بكلّ ميته إلاّ الصّاعقه لا تأخذه و هو يذكر اللّه عزّ و جلّ.

[٣١٩٠]٢-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن ابن أذينه،عن بريد بن معاويه العجلىّ قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إنّ الصّواعق لا تصيب ذاكرا،قال:قلت:و ما الذّاكر؟ قال:من قرأ مائه آيه.

[٣١٩١]٣-حميد بن زياد،عن الحسن بن محمّد بن سماعه،عن وهيب بن حفص،عن أبى بصير قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن ميته المؤمن،قال:يموت المؤمن بكلّ ميته:

يموت غرقا و يموت بالهدم و يبتلى بالسّبع و يموت بالصّاعقه و لا تصيب ذاكر اللّه عزّ و جلّ.

باب الاشتغال بذكر اللّه عزّ و جلّ

[٣١٩٢]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن هشام بن سالم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول:من شغل بذكرى عن مسألتى أعطيته أفضل ما أعطى من سألنى.

[٣١٩٣]٢-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس،عن هارون بن خارجه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ العبد ليكون له الحاجه إلى اللّه عزّ و جلّ فيبدأ بالثّناء على اللّه و الصّلاه على

با صاعقه؛زیرا در حالی که او خدای عزّتمند و شکوهمند را یاد می کند صاعقه او را در نرسد و به او برخورد نکند.

[۳۱۹۰]۲-برید بن معاویه عجلی گوید:حضرت صادق علیه السّلام فرمود:صاعقه ها به ذکرگو برخورد نکند و او را در نرسد،گوید:من عرض کردم:ذکرگو کیست؟ فرمود:آن که صد آیه را تلاوت کند.

[۳۱۹۱]۳-ابو بصیر گوید:از حضرت صادق علیه السّلام دربارۀ مرگ مؤمن پرسیدم.

فرمود:مؤمن به هر مرگی جان سپارد:از قبیل غرق شدن و در زیر آوار ماندن و در[چنگال]درندگان گرفتار آمدن و ولی ذکرگوی خدای عزّتمند و شکوهمند را صاعقه در نرسد و به او برخورد نکند.

بابی دربارۀ به ذکر خدای عزّتمند و شکوهمند پرداختن

[۳۱۹۲]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:همانا خدای عزّتمند و شکوهمند فرماید:هرکه به جای درخواست از من به ذکر من پردازد به او چیزی بهتر از آنچه که به درخواست کننده می دهم ارزانی دارم.

[۳۱۹۳]۲-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:همانا بنده ای از خدای عزّتمند و شکوهمند درخواستی دارد،و[دعایش را]با ستودن خدا و صلوات بر محمد و خاندان محمد می آغازد آنسان که درخواست خویش را فراموش

محمّد و آل محمّد حتّى ينسى حاجته فيقضيها اللّه له من غير أن يسأله إيّاها.

باب ذكر اللّه عزّ و جلّ فى السّرّ

[۳۱۹۴]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن محبوب، عن إبراهيم بن أبى البلاد،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال اللّه عزّ و جلّ:من ذكرنى سرّا ذكرته علانيه.

[۳۱۹۵]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعيل بن مهران،عن سيف بن عميره،عن سليمان بن عمرو،عن أبى المغراء الخصّاف، رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:من ذكر اللّه عزّ و جلّ فى السّرّ فقد ذكر اللّه كثيرا،إنّ المنافقين كانوا يذكرون اللّه علانيه و لا يذكرونه فى السّرّ،فقال اللّه عزّ و جلّ:

يُرٰاؤُنَ النّٰاسَ وَ لاٰ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلاّٰ قَلِيلاً.

[۳۱۹۶]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن ابن فضّال، رفعه قال:

قال اللّه عزّ و جلّ لعيسى عليه السّلام:يا عيسى اذكرنى فى نفسک أذكرک فى نفسى و اذكرنى فى ملئک أذكرک فى ملإ خير من ملإ الآدميّين يا عيسى ألن لى قلبک و أكثر ذكرى فى الخلوات و اعلم أنّ سرورى أن تبصبص إلىّ و كن فى ذلک حيّا و لا تكن ميّتا.

[۳۱۹۷]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد،عن حريز،عن زراره،عن أحدهما عليهما السّلام قال:

لا يكتب الملک إلاّ ما سمع و قال اللّه عزّ و جلّ:« وَ اذْكُرْ رَبَّکَ فِى نَفْسِکَ تَضَرُّعاً

می کند،پس خداوند درخواست او را برآورده سازد بی آنکه او از خداوند درخواستی کرده باشد.

بابی دربارۀ یاد نمودن پنهانی خدای عزّتمند و شکوهمند

[۳۱۹4]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:خدای عزّتمند و شکوهمند فرموده است:هرکه مرا در نهان یاد کند من او را آشکارا یاد می کنم.

[۳۱۹5]۲-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:هرکه خدای شکوهمند را در نهان یاد کند بی گمان[در شمار کسانی است که]خدا را بسیار یاد نموده است،زیرا منافقان همواره خدا را آشکارا یاد می کردند ولی در نهان خدا را یاد نمی کردند،پس خدای عزّتمند و شکوهمند فرمود:«خود را به مردم می نمایند[و ریا می کنند]خدا را یاد نمی کنند جز اندکی»(نساء(4):۱42)

[۳۱۹6]۳-خدای عزّتمند به عیسی علیه السّلام فرمود:ای عیسی!مرا در درون خویش یاد کن تا من نیز تو را در ذات خویش یاد کنم و مرا در میان مردمان یاد کن تا من نیز تو را در میان گروهی برتر از آدمیان(فرشتگان)یاد کنم.ای عیسی! دلت را برای من نرم کن و در تنهایی ها مرا بسیار یادکن و آگاه باش که شادی من با فروتنی تو در برابر من[فراهم]آید،و در این باره زنده[دل]باش و مرده [دل]مباش.

[۳۱۹۷]4-زراره از یکی از دو امام باقر و یا امام صادق علیهما السّلام روایت نموده که فرمود:فرشته جز آنچه را بشنود ننگارد و خدای شکوهمند فرموده است:

«و پروردگارت را در درون خویش به زاری و بیم یاد کن»(اعراف(۷):5 ۲۰)

وَ خِيفَةً »فلا يعلم ثواب ذلک الذّکر فی نفس الرّجل غير اللّه عزّ و جلّ لعظمته.

باب ذکر اللّه عزّ و جلّ فی الغافلين

[۳۱۹۸]۱-علیّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبی عمير،عن الحسين بن المختار،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:الذّاکر للّه عزّ و جلّ فی الغافلين کالمقاتل فی المحاربين.

[۳۱۹۹]۲-علیّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه عليه و اله و سلّم:ذاکر اللّه عزّ و جلّ فی الغافلين کالمقاتل عن الفارّين و المقاتل عن الفارّين له الجنّه.

باب التّحميد و التّمجيد

[۳۲۰۰]۱-محمّد بن يحيی،عن أحمد بن محمّد،عن أبی سعيد القمّاط،عن المفضّل قال:

قلت لأبی عبد اللّه عليه السّلام:جعلت فداک علّمنی دعاء جامعا،فقال لی:احمد اللّه فإنّه لا يبقی أحد يصلّی إلاّ دعا لک،يقول:سمع اللّه لمن حمده.

[۳۲۰۱]۲-عنه،عن علیّ بن الحسين،عن سيف بن عميره،عن محمّد بن مروان قال:

قلت لأبی عبد اللّه عليه السّلام:أیّ الأعمال أحبّ إلی اللّه عزّ و جلّ؟ فقال:أن تحمده.

[۳۲۰۲]۳-علیّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبی عمير،عن أبی الحسن الأنباریّ،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

پس به سبب بزرگی و عظمت ذکر،کسی به جز خدای عزّتمند و شکوهمند پاداش این ذکر را که درون مرد است ندانند.

بابی دربارهٔ یادنمودن خدای عزّتمند و شکوهمند در میان غفلت مندان

[۳۱۹۸]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:آن کس که در میان غفلت مندان خدای عزّتمند را یاد کند بسان نبردکننده ای دشمن ستیز باشد که در میان نبردکنندگان [غفلت زده]است.

[۳۱۹۹]۲-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده است:

یادکنندهٔ خدای شکوهمند در میان غفلت مندان بسان نبردکنندهٔ دشمن ستیزی باشد که به جای گریزندگان[از میدان نبرد]می ستیزد و نبردکننده ای که به جای گریزندگان[از میدان نبرد]بستیزد بهشت از آن اوست.

بابی دربارهٔ ستودن و به بزرگی یاد نمودن

[۳۲۰۰]۱-مفضّل گوید به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:فدایت شوم! دعای جامعی به من بیاموز.فرمود:خدا را ستایش کن؛زیرا نمازگزاری نباشد جز این که[به سبب ستودن تو]تو را دعا کند؛[زیرا هر نمازگزاری در نماز]می گوید:

«خدایا،[سخن]آن کس که تو را می ستاید بشنو».

[۳۲۰۱]۲-محمد مروان گوید:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:چه کرداری،دوست داشتنی ترین کردارها در درگاه خدای عزّتمند و شکوهمند است؟فرمود:ستودن و حمد گفتن او.

[۳۲۰۲]۳-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چنان بود که

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يحمد اللّه فى كلّ يوم ثلاثمائه مرّه،و ستّين مرّه عدد عروق الجسد،يقول:«الحمد للّه ربّ العالمين كثيرا على كلّ حال.»

[۳۲۰ ۳]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه و حميد بن زياد،عن الحسن بن محمّد جميعا،عن أحمد بن الحسن الميثمىّ،عن يعقوب بن شعيب قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إنّ فى ابن آدم ثلاثمائه و ستّين عرقا،منها مائه و ثمانون متحرّكه و منها مائه و ثمانون ساكنه،فلو سكن المتحرّک لم ينم و لو تحرّک السّاكن لم ينم و كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إذا أصبح قال:الحمد للّه ربّ العالمين كثيرا على كلّ حال ثلاثمائه و ستّين مرّه و إذا أمسى قال مثل ذلک.

[۳۲۰ 4]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن منصور بن العبّاس،عن سعيد بن جناح قال:حدّثنى أبو مسعود،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من قال أربع مرّات إذا أصبح:«الحمد للّه ربّ العالمين»فقد أدّى شكر يومه و من قالها إذا أمسى فقد أدّى شكر ليلته.

[۳۲۰ 5]6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن علىّ بن حسّان،عن بعض أصحابه، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كلّ دعاء لا يكون قبله تحميد فهو أبتر،إنّما التّحميد ثمّ الثّناء قلت:ما أدرى ما يجزى من التّحميد و التّمجيد،قال:يقول:«اللّهمّ أنت الأوّل فليس قبلک شىء و أنت الآخر فليس بعدک شىء و أنت الظّاهر فليس فوقک شىء و أنت الباطن فليس دونک شىء و أنت العزيز الحكيم.»

[۳۲۰ 6]۷-و بهذا الإسناد قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام ما أدنى ما يجزى من التّحميد قال تقول الحمد للّه الّذى

روزانه،به شمارۀ رگ های بدن،سیصد و شصت بار خدا را می ستود و این گونه می فرمود:سپاس و ستایش بسیار در هرحالی ویژۀ پروردگار جهانیان است.

[۳۲۰ ۳]4-یعقوب شعیب گوید:شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده است:به راستی که در پیکر آدمیزاده سیصد و شصت رگ است،که یکصد و هشتاد رگ از آنها می جنبد و یکصد و هشتاد رگ دیگر بی حرکت است.پس اگر یکی از رگ های جنبنده بی حرکت شود آدمیزاده به خواب نرود و اگر یکی از رگ های بی حرکت،به حرکت درآید آدمیزاده به خواب نرود، و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چنان بود که چون سحر را می آغازید سیصد و شصت بار می فرمود:سپاس و ستایش بسیار در هر حالی ویژۀ جهانیان است»و چون شام می کرد سیصد و شصت بار مانند آن جمله را می فرمود.

[۳۲۰ 4]5-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکه چون سحر را آغاز کند«ألحمد للّه ربّ العالمین»گوید بی گمان سپاس آن روزش را چهار بار را به جای آورده و هرکه آن را به هنگام آغاز شامگاه بگوید،بی گمان سپاس آن شبش را به جای آورده است.

[۳۲۰ 5]6-یکی از یاران علی بن حسّان از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود:هر دعایی که پیش از آن سپاس و ستایش(خداوند)نباشد آن دعا گسسته و دم بریده است.به راستی که سپاس گویی و پس آنگاه ستایش و ثنا گویی باشد.عرض کردم:من نمی دانم که چه قدر سپاس گویی و بزرگ داری [خداوند]بسنده و کافی است؟ فرمود:دعاکننده می گوید:«پروردگارا!،تو آغازی،پس چیزی پیش از تو نیست و تو پایانی،پس چیزی پس از تو نیست،و تو ظاهر و آشکاری،پس چیزی فرای تو نیست،و تو باطنی،پس چیزی پایین تر و فروتر از تو نیست و تو ارجمند حکمت پیشه ای.

[۳۲۰ 6]۷-و نیز همان راوی گوید:از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم که چه قدر

علا فقهر و الحمد للّه الّذى ملک فقدر و الحمد للّه الّذى بطن فخبر و الحمد للّه الّذى يميت الأحياء و يحيى الموتى و هو على كلّ شىء قدير.

باب الاستغفار

[٣٢٠٧]١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:خير الدّعاء الاستغفار.

[٣٢٠٨]٢-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن حسين بن سيف،عن أبى جميله،عن عبيد بن زراره قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إذا أكثر العبد من الاستغفار رفعت صحيفته و هى تتلألأ.

[٣٢٠٩]٣-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ياسر،عن الرّضا عليه السّلام قال:

مثل الاستغفار مثل ورق على شجره تحرّک فيتناثر و المستغفر من ذنب و يفعله كالمستهزئ بربّه.

[٣٢١٠]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن محمّد بن سنان،عن طلحه بن زيد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كان لا يقوم من مجلس و إن خفّ حتّى يستغفر اللّه عزّ و جلّ خمسا و عشرين مرّه.

[٣٢١١]5-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن معاويه بن عمّار،عن الحارث بن المغيره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان رسول اللّه يستغفر اللّه عزّ و جلّ فى كلّ يوم سبعين مرّه و يتوب إلى اللّه عزّ و جلّ سبعين مرّه،قال:قلت:كان يقول:أستغفر اللّه و أتوب إليه؟ قال:كان

سپاس گویی خداوند بس است؟فرمود:می گویی:«سپاس خدایی را بر فراز گشت پس غالب آمد و سپاس خدایی را که مالک گشت پس اندازه نگه داشت و سپاس خدایی را که نهان گشت پس از همه چیز آگاه است و سپاس خدایی را که زندگان را می میراند و مردگان را زنده می گرداند و او بر همه چیز تواناست».

بابی دربارۀ آمرزش خواهی

[۳۲۰۷]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:بهترین دعا آمرزش خواهی است.

[۳۲۰۸]۲-عبید بن زراره گوید:امام صادق علیه السّلام فرمود:هرگاه بنده بسیار آمرزش خواهد نامۀ کردارش بالا رود در حالی که می درخشد.

[۳۲۰۹]۳-حضرت رضا علیه السّلام فرمود:مثل آمرزش خواهی[برای گناهان] بسان برگی بر درختی است که بجنبد و آن برگ فروریزد،و آن کس که از گناهی آمرزش خواهد و دیگر بار بر آن گناه دست یازد بسان کسی است که پروردگار خویش را مسخره نموده است.

[۳۲۱۰]4-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:همواره پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چنان بود که از هیچ مجلس برنمی خاست،هرچند زمانی اندک[را در آن مجلس]بود،تا آن گاه که بیست و پنج بار از خدای عزّتمند و شکوهمند آمرزش جوید.

[۳۲۱۱]5-حارث بن مغیره از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که امام علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم همواره در هر روز هفتاد بار از خدای عزّتمند و شکوهمند آمرزش می جست،و هفتاد بار توبه می کرد.راوی گوید:عرض کردم:

(یعنی)پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم می فرمود:«أستغفر اللّه و أتوب إلیه»؟فرمود:هفتاد بار

يقول:«أستغفر اللّه أستغفر اللّه»سبعين مرّه و يقول:«و أتوب إلى اللّه و أتوب إلى اللّه»سبعين مرّه.

[۳۲۱۲]6-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان بن يحيى،عن حسين بن زيد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:الاستغفار و قول:لا إله إلاّ اللّه،خير العباده،قال اللّه العزيز الجبّار: فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ.

باب التّسبيح و التّهليل و التّكبير

[۳۲۱۳]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير عن هشام بن سالم و أبى أيّوب الخزّاز جميعا،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

جاء الفقراء إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقالوا:يا رسول اللّه،إنّ الأغنياء لهم ما يعتقون و ليس لنا و لهم ما يحجّون و ليس لنا و لهم ما يتصدّقون و ليس لنا و لهم ما يجاهدون و ليس لنا،فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من كبّر اللّه عزّ و جلّ مائه مرّه كان أفضل من عتق مائه رقبه و من سبّح اللّه مائه مرّه كان أفضل من سياق مائه بدنه و من حمد اللّه مائه مرّه كان أفضل من حملان مائه فرس فى سبيل اللّه بسرجها و لجمها و ركبها و من قال:لا إله إلاّ اللّه مائه مرّه كان أفضل النّاس عملا ذلک اليوم،إلاّ من زاد،قال:فبلغ ذلک الأغنياء فصنعوه،قال:فعاد الفقراء إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقالوا:يا رسول اللّه،قد بلغ الأغنياء ما قلت فصنعوه،فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ذلک فضل اللّه يؤتيه من يشاء.

[۳۲۱4]۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن حمّاد،عن ربعىّ،عن فضيل،عن أحدهما عليهما السّلام قال:

می فرمود:«أستغفر اللّه،أستغفر اللّه»و هفتاد بار[نیز]می فرمود:«أتوب إلی اللّه،أتوب إلی اللّه».

[۳۲۱۲]6-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:آمرزش خواهی و گفتن«لا إله إلاّ اللّه»نیکوترین عبادت ها است.خدای ارجمند توانا فرموده است:«پس بدان که نیست معبودی جز خدا،و[تو]آمرزش خواه برای گناه خویش»[محمّد(۴۷):۱۹]

باب سبحان اللّه گفتن و لا إله إلاّ اللّه گفتن و اللّه أکبر گفتن

[۳۲۱۳]۱-هشام بن سالم و أبو ایّوب خزّار هر دو از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده اند که فرمود:تهیدستان نزد پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آمدند و عرض کردند:

ای پیامبر خدا،توانگران[ثروتی]دارند که بنده آزاد کنند و ما نداریم،و[ثروتی] دارند که حجّ گزارند و ما نداریم،و[ثروتی]دارند که صدقه دهند و ما نداریم و [ثروتی]دارند که[ابزار جهادگری را فراهم آرند و]جهاد کنند و ما نداریم[و نمی توانیم که این کردارهای نیک را انجام دهیم].

پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:هرکه صد بار اللّه اکبر گوید از آزاد کردن صد بنده بهتر است و هرکه صد بار سبحان اللّه گوید از راندن صد شتر[برای قربانی کردن در حجّ]بهتر است و هرکه خدا را صد بار سپاس گوید از فرستادن صد اسب زین شده و لگام زده همراه با سوار[برای جهادگری]در راه خدا بهتر است و هرکه صد بار بگوید:«لا اله الاّ اللّه»در آن روز نیک کردارترین مردمان است مگر[از]کسی که فزون تر گفته باشد.حضرت صادق علیه السّلام فرمود:این سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به گوش توانگران رسید.آنها فرموده های پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را به کار بستند.امام صادق علیه السّلام[در ادامه]فرمود:پس تهیدستان دیگر بار نزد پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بازگشتند و عرض کردند:ای پیامبر خدا،آنچه فرمودید به گوش توانگران رسید و آنان آن فرموده ها را به کار بستند[و اینک از هر دو پاداش برخوردار گشته اند].

فرمود:این فضل خدا است،به هرکه خواهد می دهد.

[4 ۳۲۱]۲-فضیل از یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السّلام روایت نموده،آن

سمعته يقول:أكثروا من التّهليل و التّكبير فإنّه ليس شىء أحبّ إلى اللّه عزّ و جلّ من التّهليل و التّكبير.

[5 ۳۲۱]۳-علىّ،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:التّسبيح نصف الميزان و الحمد للّه يملأ الميزان و اللّه أكبر يملأ ما بين السّماء و الأرض.

[6 ۳۲۱]4-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن محبوب، عن مالک بن عطيّه،عن ضريس الكناسىّ،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

مرّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم برجل يغرس غرسا فى حائط له فوقف له و قال:ألا أدلّک على غرس أثبت أصلا و أسرع إيناعا و أطيب ثمرا و أبقى؟قال:بلى فدلّنى يا رسول اللّه.فقال:إذا أصبحت و أمسيت فقل:«سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلاّ اللّه و اللّه أكبر»فإنّ لک إن قلته بكلّ تسبيحه عشر شجرات فى الجنّه من أنواع الفاكهه و هنّ من الباقيات الصّالحات:قال فقال الرّجل:فإنّى أشهدک يا رسول اللّه أنّ حائطى هذا صدقه مقبوضه على فقراء المسلمين أهل الصّدقه،فأنزل اللّه عزّ و جلّ آيات من القرآن: «فَأَمّا مَنْ أَعْطىٰ وَ اتَّقىٰ* وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنىٰ* فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرىٰ.»

[7 ۳۲۱]5-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:خير العباده قول لا إله إلاّ اللّه.

باب الدّعاء للإخوان بظهر الغيب

[8 ۳۲۱]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن أبى المغراء،

حضرت علیه السّلام می فرمود:«لا إله الاّ اللّه»و«أللّه أکبر»بسیار گویید؛ زیرا چیزی نزد خدای عزّتمند و شکوهمند دوست داشتنی تر از گفتن«لا اله الاّ اللّه»و«أللّه أکبر»نیست.

[5 ۳۲۱]۳-حضرت صادق علیه السّلام فرمود که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:«سبحان اللّه» [سنگینی]نیمی از ترازوی کردار است و«ألحمد للّه»همهٔ ترازوی کردار را پر کند و«أللّه أکبر»میان آسمان و زمین را پرنماید.

[6 ۳۲۱]4-حضرت باقر علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بر مردی گذر نمود که در باغش درخت می کاشت.پس آن حضرت علیه السّلام نزدش ایستاد و فرمود:آیا تو را بر کاشتن درختی راهنمایی نکنم که ریشه اش استوارتر و میوه هایش زودرس تر و عطرناک تر و خوشمزه تر و پایدارتر باشد؟عرض کرد:چرا،مرا راهنمایی فرما،ای پیامبر خدا.آن حضرت فرمود:چون سحر را آغاز نمودی و[نیز]به شبانگاه درآمدی بگو:«سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إله إلاّ اللّه و اللّه أکبر»؛زیرا اگر آن را بگویی به شمارهٔ هریک بار خواندن آن ذکر ده درخت که دارای میوه های گوناگون است در بهشت از آن تو شود و آنها از کردارهای پایدار شایسته است.

امام باقر علیه السّلام فرمود:پس آن مرد گفت:پس من شما را گواه گرفتم که این باغ من صدقه ای قبض شده و وقف شده بر تهیدستان مسلمانی است که سزاوار صدقه اند.

پس خدای عزّتمند و شکوهمند آیه هایی از قرآن را فروفرستاد:«پس هرکه [مال خویش را]بخشید و پرهیزکاری کرد،و آن وعدهٔ نیکو(پاداش اخروی)را باور داشت و راست انگاشت،پس زودا که او را برای راهی آسان آماده سازم»[لیل(۹۲)تا 5۷]

[۷ ۳۲۱]5-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:نیکوترین عبادت،گفتن«لا اله الاّ اللّه»است.

بابی دربارهٔ دعانمودن برای برادران دینی در پشت سر آنان

[۸ ۳۲۱]۱-حضرت باقر علیه السّلام فرمود:دعایی که[به برآورده شدن]نزدیک تر

عن الفضيل بن يسار،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

أو شک دعوه و أسرع إجابه دعاء المرء لأخيه بظهر الغيب.

[۳۲۱۹]۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسن بن محبوب،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

دعاء المرء لأخيه بظهر الغيب يدرّ الرّزق و يدفع المكروه.

[۳۲۲۰]۳-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن سيف بن عميره،عن عمرو بن شمر،عن جابر،عن أبى جعفر عليه السّلام فى قوله تبارک و تعالى:

وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ قال:

هو المؤمن يدعو لأخيه بظهر الغيب فيقول له الملک:آمين و يقول اللّه العزيز الجبّار:و لک مثلا ما سألت و قد أعطيت ما سألت بحبّک إيّاه.

[۳۲۲۱]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن علىّ بن معبد،عن عبيد اللّه بن عبد اللّه الواسطىّ،عن درست بن أبى منصور،عن أبى خالد القمّاط قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام:أسرع الدّعاء نجحا للإجابه دعاء الأخ لأخيه بظهر الغيب يبدأ بالدّعاء لأخيه فيقول له ملک موكّل به:آمين و لک مثلاه.

[۳۲۲۲]5-علىّ بن محمّد،عن محمّد بن سليمان،عن إسماعيل بن إبراهيم، عن جعفر بن محمّد التّميمىّ،عن حسين بن علوان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ما من مؤمن دعا للمؤمنين و المؤمنات إلاّ ردّ اللّه عزّ و جلّ عليه مثل الّذى دعا لهم به من كلّ مؤمن و مؤمنه مضى من أوّل الدّهر أو هو آت إلى يوم القيامه،إنّ العبد ليؤمر به إلى النّار يوم القيامه فيسحب فيقول المؤمنون و المؤمنات:يا ربّ،هذا الّذى كان يدعو لنا فشفّعنا فيه،فيشفّعهم اللّه عزّ و جلّ فيه فينجو.

است و زودتر اجابت می شود دعا برای برادر دینی در پشت سر اوست.

[۳۲۱۹]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود:دعای انسان برای برادر[دینی اش]در پشت سر او روزی را بسیار کند و از ناخوشایندی باز دارد.

[۳۲۲۰]۳-حضرت باقر علیه السّلام در تفسیر سخن خداوند فرازمند[می فرماید]:

«و آنان را که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند پاسخ می دهد و از فزون بخشی خویش می افزایدشان»[شوری(۴۲):۲۶]

فرمود:مقصود مؤمنی است که برای برادر(دینی)خود در پشت سر او دعا کند.پس فرشته دعای او را آمین گوید،و خدای ارجمند توانا فرماید:دوبرابر آنچه که[برای برادر خویش]خواستی از آن تو باشد و به سبب این که برادرت را دوست داری آنچه را که[برای او]درخواست نمودی به تو داده شد[و دعایت دربارۀ او برآورده گردید].

[۳۲۲۱]4-و نیز حضرت باقر علیه السّلام فرمود:زودترین دعایی که[از سوی خدا] پاسخ داده می شود[و برآورده می گردد]دعا برای برادر(دینی)دربارۀ برادرش در پشت سر اوست.

نخست دعا برای برادرش را آغاز کند پس فرشته ای که بر او گمارده شده گوید:آمین،و دوبرابر(آنچه که برای برادر دینی ات درخواست نمودی)از آن تو شد.

[۳۲۲۲]5-امام صادق علیه السّلام فرمود که پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده است:هیچ مؤمنی نباشد که برای مردان و زنان مؤمن و باورمند دعا کند جز این که خدای عزّتمند و شکوهمند مانند آنچه را که برای آنان درخواست نموده به شمارۀ هر مرد و زن مؤمنی که از آغاز روزگار تاکنون درگذشته و یا تا روز رستاخیز به دنیا خواهد آمد را به او بازگرداند.به راستی،بنده ای باشد که در روز رستاخیز فرمان دهد که او را به دوزخ برند و او را بر زمین کشند و ببرند.

[۳۲۲۳]6-علیّ،عن أبیه قال:

رأیت عبد اللّه بن جندب فی الموقف فلم أر موقفا کان أحسن من موقفه،ما زال مادّا یدیه إلی السّماء و دموعه تسیل علی خدّیه حتّی تبلغ الأرض،فلمّا صدر النّاس قلت له:یا أبا محمّد،ما رأیت موقفا قطّ أحسن من موقفک،قال:و اللّه ما دعوت إلاّ لإخوانی و ذلک أنّ أبا الحسن موسی علیه السّلام أخبرنی أنّ من دعا لأخیه بظهر الغیب نودی من العرش:و لک مائه ألف ضعف فکرهت أن أدع مائه ألف مضمونه لواحده لا أدری تستجاب أم لا.

[۳۲۲4]۷-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد و علیّ بن إبراهیم،عن أبیه جمیعا،عن ابن محبوب،عن ابن رئاب،عن أبی عبیده،عن ثویر قال:

سمعت علیّ بن الحسین علیه السّلام یقول:إنّ الملائکه إذا سمعوا المؤمن یدعو لأخیه المؤمن بظهر الغیب أو یذکره بخیر قالوا:نعم الأخ أنت لأخیک تدعو له بالخیر و هو غائب عنک و تذکره بخیر،قد أعطاک اللّه عزّ و جلّ مثلی ما سألت له و أثنی علیک مثلی ما أثنیت علیه و لک الفضل علیه؛و إذا سمعوه یذکر أخاه بسوء و یدعو علیه قالوا له:بئس الأخ أنت لأخیک کفّ أیّها المستّر علی ذنوبه و عورته و اربع علی نفسک و احمد اللّه الّذی ستر علیک و اعلم أنّ اللّه عزّ و جلّ أعلم بعبده منک.

باب من تستجاب دعوته

[۳۲۲5]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عیسی بن عبد اللّه القمّیّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:ثلاثه دعوتهم مستجابه:الحاجّ فانظروا کیف

پس مردان و زنان مؤمن گویند:پروردگارا،این همان کسی است که برای ما دعا می کرد.پس شفاعت ما را دربارۀ او بپذیر[و او را به دوزخ میفکن]خدای عزّتمند و شکوهمند شفاعت مؤمنان را دربارۀ او بپذیرد و آن بنده،نجات یابد.

[۳۲۲۳]6-علی بن ابراهیم از پدرش روایت نموده که عبد للّه بن جندب را در موقف[عرفات]دیدم و وقوفی بهتر از وقوف او ندیدم.پیوسته دست هایش به سوی آسمان بلند بود،و اشک هایش از گونه اش سرازیر بود آن سان که اشک هایش به زمین فرومی ریخت.پس چون مردم[از عرفات]بازگشتند به او گفتم:ای ابو محمد!من وقوفی بهتر از وقوف تو ندیدم؟گفت:به خدا سوگند که من جز برای برادران(دینی)خود دعایی نکردم،و این کار،از آن روی بود که امام کاظم علیه السّلام مرا آگاه نمود که هرکه برای برادر دینی خود در پشت سرش دعا کند از عرش او را ندا دهند که صد هزار برابر[آنچه که برای برادر دینی ات خواستی]از آن تو شد.

پس من دوست نداشتم که صد هزار دعایی را که[برآورده شدنش]ضمانت شده به خاطر دعا[برای خویش]واگذارم که نمی دانم آیا آن یک دعا نیز برآورده می شود یا نه؟

[۳۲۲۴]۷-ثویر گوید:شنیدم حضرت سجاد علیه السّلام می فرمود:همانا چون فرشتگان بشنوند که مؤمن برای برادر مؤمنش پشت سر او دعا می کند یا به نیکی او را یاد می کند،گویند:تو برای برادری چه نیکو برادری هستی که دربارۀ او دعای خیر می کنی و در حالی که او از دید تو نهان است و او را به نیکی یاد می کنی.به راستی خدای عزّتمند دوبرابر آنچه که برای او درخواست نمودی به تو ارزانی داشت.

و فرشتگان به اندازۀ دوبرابر آن ستایشی که از او نمودی تو را بستایند.و تو بر او فضل و برتری داری.ولی چون بشنوند که کسی برادر(دینی)خویش را به بدی یاد می کند و او را نفرین می کند گویند:تو برای برادر دینی ات چه بد برادری هستی!

ای آنکه گناهانت در پرده مانده خویش را از بدگویی برادرت نگاه دار و به خودت بنگر و خدایی را که[گناهان]تو را در پرده نهان داشته و بدان که خدای شکوهمند نسبت به بنده اش از تو داناتر است.

بابی دربارهٔ آن کس که دعایش پذیرفته آید

[۳۲۲۵]۱-عیسی بن عبد اللّه قمی گوید:شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام که می فرمود:آنان که دعایشان پذیرفته آید سه دسته اند:حجّ گزار،پس بنگرید که

تخلفونه و الغازی فی سبیل اللّه فانظروا کیف تخلفونه و المریض فلا تغیظوه و لا تضجروه.

[۳۲۲۶]۲-الحسین بن محمّد الأشعریّ،عن معلّی بن محمّد،عن الحسن بن علیّ الوشّاء،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان أبی علیه السّلام یقول:خمس دعوات لا یحجبن عن الرّبّ تبارک و تعالی:دعوه الإمام المقسط و دعوه المظلوم یقول اللّه عزّ و جلّ:لأنتقمنّ لک و لو بعد حین و دعوه الولد الصّالح لوالدیه و دعوه الوالد الصّالح لولده و دعوه المؤمن لأخیه بظهر الغیب،فیقول:و لک مثله.

[۳۲۲۷]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إیّاکم و دعوه المظلوم فإنّها ترفع فوق السّحاب حتّی ینظر اللّه عزّ و جلّ إلیها فیقول:ارفعوها حتّی أستجیب له و إیّاکم و دعوه الوالد فإنّها أحدّ من السّیف.

[۳۲۲۸]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن الحسین بن سعید،عن أخیه الحسن،عن زرعه،عن سماعه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان أبی یقول:اتّقوا الظّلم فإنّ دعوه المظلوم تصعد إلی السّماء.

[۳۲۲۹]5-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن هشام بن سالم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من قدّم أربعین من المؤمنین ثمّ دعا استجیب له.

[۳۲۳۰]6-محمّد بن یحیی،عن محمّد بن الحسین،عن علیّ بن النّعمان،عن عبد اللّه بن طلحه النّهدیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:قال رسول اللّه علیه السّلام:

چه سان دنباله روی راه او می شوید.و[دیگری]جهادگر در راه خدا،پس بنگرید که چه سان دنباله روی راه او می شوید.

و بیمار،پس او را به خشم نیاورید و آزرده خاطر ننمایید[مبادا که بر شما لعنت فرستد،نفرینتان کند]

[۳۲۲۶]۲-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پدرم می فرمود:پنج دعا باشد که از[راهیابی به]درگاه پروردگار فرازمند بازداشته نگردد و در پرده نماند:دعای پیشوای دادگر.دعای ستمدیده که خدای شکوهمند درباره اش می فرماید:بی گمان از ستمگر بر تو انتقام خواهم کشید هرچند پس از زمانی باشد.دعای فرزند شایسته و نیکوکار برای پدر و مادر.دعای پدر شایسته و نیکوکار برای فرزندش.دعای مؤمن برای برادرش در پشت سر او که خداوند دربارۀ چنین کسی فرماید:بسان همان دعا از آن توست.

[۳۲۲۷]۳-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:از دعای ستمدیده پروادارید!زیرا دعای او از ابرها[و موانع دعا]فراتر رود تا خدای عزّتمند و شکوهمند در آن بنگرد و فرماید:آن را بر فراز برید تا دعایش را پاسخ گویم و از نفرین پدر پروادارید که از شمشیر برنده تر است.

[۳۲۲۸]4-حضرت صادق علیه السّلام فرمود که پدرم می فرمود:از ستم نمودن پرهیز نمایید و کناره بگیرید؛زیرا دعای ستمدیده به سوی آسمان بالا نمی رود.

[۳۲۲۹]5-و نیز امام صادق علیه السّلام فرمود:هرکه چهل مؤمن را[در دعا نمودن]پیش اندازد و پس آنگاه(برای خویش)دعا کند دعایش پذیرفته آید.

[۳۲۳۰]6-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:چهارکس باشند که دعایشان[از

أربعه لا تردّ لهم دعوه حتّى تفتّح لهم أبواب السّماء و تصير إلى العرش:الوالد لولده و المظلوم على من ظلمه و المعتمر حتّى يرجع و الصّائم حتّى يفطر.

[۳۲۳۱]۷-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ليس شىء أسرع إجابه من دعوه غائب لغائب.

[۳۲۳۲]۸-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:دعا موسى عليه السّلام و أمّن هارون عليه السّلام و أمّنت الملائكه عليه السّلام فقال اللّه تبارک و تعالى: قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمٰا فَاسْتَقِيمٰا و من غزا فى سبيل اللّه استجيب له كما استجيب لكما يوم القيامه.

باب من لا تستجاب دعوته

[۳۲۳۳]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن حسين بن مختار،عن الوليد بن صبيح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

صحبته بين مكّه و المدينه فجاء سائل فأمر أن يعطى،ثمّ جاء آخر فأمر أن يعطى،ثمّ جاء آخر فأمر أن يعطى،ثمّ جاء الرّابع فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام:يشبعک اللّه،ثمّ التفت إلينا فقال:أما إنّ عندنا ما نعطيه و لكن أخشى أن نكون كأحد الثّلاثه الّذين لا يستجاب لهم دعوه رجل أعطاه اللّه ما لا فأنفقه فى غير حقّه ثمّ قال:«اللّهمّ ارزقنى»فلا يستجاب له؛و رجل يدعو على امرأته أن يريحه منها و قد جعل اللّه عزّ و جلّ أمرها إليه؛و رجل يدعو على جاره و قد جعل اللّه عزّ و جلّ له السّبيل إلى أن يتحوّل عن جواره و يبيع داره

آسمان]بازنگردد تا آن گاه که درهای آسمان برای آنها گشوده گردد و دعایشان به عرش رسد:دعای پدر برای فرزندش،دعا[و نفرین]ستمدیده بر آن کس که بر او ستم رانده،دعای عمره کننده تا آن هنگام که[به وطن خویش]بازگردد،و دعای روزه دار تا آنگاه که افطار کند.

[۳۲۳۱]۷-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده است:

هیچ دعایی شتابناک تر از دعای شخصی که در غیاب دیگری او را دعا کند نیست.

[۳۲۳۲]۸-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده است:

حضرت موسی علیه السّلام دعایی کرد و هارون علیه السّلام آمین گفت و فرشتگان نیز آمین گفتند.پس خدای فرازمند فرمود:«بی گمان دعای شما دو تن مستجاب شد و پذیرفته آمد،پس استوار باشید»[یونس(۱۰):۸۹]و تا[فرارسیدن]روز رستاخیز هرکه در راه خدا جهاد کند دعایش مستجاب گردد و پذیرفته آید آنسان که دعای شما دو تن پذیرفته شد.

بابی دربارۀ آن کس که دعایش به اجابت نرسد و پذیرفته نیاید

[۳۲۳۳]۱-ولید صبیح گوید:میان راه مکّه و مدینه حضرت صادق علیه السّلام را همراهی می کردم.پس گدایی آمد[و چیزی خواست.]

حضرت امر فرمود که به او چیزی بدهند.گدای دیگری آمد و آن حضرت امر فرمود که به او[نیز]چیزی بدهند.پس آنگاه[گدای]دیگری آمد و آن حضرت امر فرمود که به او نیز چیزی بدهند،تا این که گدای چهارمی آمد.حضرت صادق علیه السّلام فرمود:خدا سیرت کند![و امر نفرمود که چیزی به او بدهند].

سپس رو به ما کرد و فرمود:آگاه باشید که به راستی،ما چیزی داشتیم که به او بدهیم.ولی ترسیدم که همانند یکی از آن سه کس شویم که دعایشان مستجاب نمی شود:کسی که خداوند مالی به او دهد و او آن مال را در جایی که شایستۀ آن مال نیست خرج کند و پس آنگاه بگوید:خدایا،مرا روزی ده[که چنین کسی] دعایش پذیرفته نیاید،و مردی که دربارۀ زن

خویش دعا کند که خدا او را از دست آن زن رهایی بخشد با این که خدای عزّتمند و شکوهمند کار[طلاق]آن زن را به او واگذار نموده است،و[دیگری]کسی است که بر همسایهٔ خویش[در درگاه خدا]نفرین کند با این که خدای عزّتمند برای او راهی نهاده و آن اینکه خانهٔ خود را بفروشد و از همسایگی او به جای دیگری نقل مکان کند.

ص :۳۴۹

[۳۲۳4]۲-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن فضّال،عن عبد اللّه بن إبراهیم،عن جعفر بن إبراهیم،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

أربعه لا تستجاب لهم دعوه:رجل جالس فی بیته یقول:اللّهمّ ارزقنی، فیقال له:ألم آمرک بالطّلب؟و رجل کانت له امرأه فدعا علیها،فیقال له:ألم أجعل أمرها إلیک؟و رجل کان له مال فأفسده فیقول:اللّهمّ ارزقنی،فیقال له:أ لم آمرک بالاقتصاد؟ألم آمرک بالإصلاح؟ثمّ قال: وَ الَّذِینَ إِذٰا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کٰانَ بَیْنَ ذٰلِکَ قَوٰاماً؛ و رجل کان له مال فَأدانه بغیر بیّنه فیقال له:ألم آمرک بالشّهاده؟

محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن عمران بن أبی عاصم،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام مثله.

[۳۲۳5]۳-الحسین بن محمّد الأشعریّ،عن معلّی بن محمّد،عن الوشّاء، عن عبد اللّه بن سنان،عن الولید بن صبیح قال:

سمعته یقول:ثلاثه تردّ علیهم دعوتهم:رجل رزقه اللّه مالا فأنفقه فی غیر وجهه ثمّ قال:یا ربّ ارزقنی،فیقال له:ألم أرزقک؟و رجل دعا علی امرأته و هو لها ظالم،فیقال له:ألم أجعل أمرها بیدک؟و رجل جلس فی بیته و قال:یا ربّ ارزقنی،فیقال له:ألم أجعل لک السّبیل إلی طلب الرّزق؟

باب الدّعاء علی العدوّ

[۳۲۳6]۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن یحیی بن المبارک،عن عبد اللّه بن جبله،عن إسحاق بن عمّار قال:

شکوت إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام جارا لی و ما ألقی منه،قال:فقال لی:ادع علیه،

[۳۲۳۴]۲-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:چهار کس باشند که دعایشان پذیرفته نیاید:مردی که در خانۀ خود بنشیند و گوید:خدایا،مرا روزی ده،پس به او گفته آید:آیا تو را فرمان ندادم که در پی روزی برو؟و مردی که زنی دارد و آن زن را نفرین می کند،پس به آن مرد گفته آید:آیا کار[طلاق]او را به تو واگذار ننمودم؟ و مردی که مالی دارد و آن را تباه ساخته و می گوید:خدایا،مرا روزی ده،پس به وی گفته آید:آیا تو را به میانه روی در مصرف مال فرمان ندادم؟آیا تو را فرمان ندادم که مالت را بهسازی کنی[و از تباهی برکنار داری]؟

سپس فرمود:«و آنان که چون هزینه کنند نه اسراف کنند و نه تنگ گیرند و میان این دو به راه میانه باشند»[فرقان(۲۵):۶۷].

و مردی که مالی را بدون گواه به دیگری وام دهد[و سپس بدهکار،وام را انکار کند].

که به او گفته آید:آیا تو را فرمان ندادم[که هنگام وام دادن به دیگری]گواه بگیری؟

و مانند این حدیث به سند دیگر نیز از آن حضرت روایت شده است.

[۳۲۳۵]۳-ولید صبیح گوید:از آن حضرت علیه السّلام شنیدم که می فرمود:سه کس باشند که دعای آنها به خودشان بازگردانده شود و پذیرفته نیاید:مردی که خداوند به او مالی ارزانی داشته و او آن مال را به گونه ای نادرست هزینه نماید و سپس بگوید:خدایا،مرا روزی ده،که به او گفته آید:آیا به تو روزی ندادم؟و مردی که بر همسر خویش نفرین کند در حالی که بر آن مرد که بر همسرش ستم می راند گفته آید:آیا کار[طلاق]او را به تو واگذار ننمودم؟و مردی که در خانه اش بنشیند و بگوید:پروردگارا،مرا روزی ده که به او گفته آید:آیا راه دستیابی به روزی را برای تو قرار ندادم؟

بابی دربارۀ نفرین نمودن دشمن

[۳۲۳۶]۱-اسحاق عمار گوید:از دست همسایه ای که داشتم و آزاری که از او

قال:ففعلت فلم أر شيئا فعدت إليه فشكوت إليه فقال لی:ادع علیه،قال:

فقلت:جعلت فداک قد فعلت فلم أر شيئا،فقال:کيف دعوت عليه؟فقلت؟ إذا لقيته دعوت عليه،قال:فقال:ادع عليه إذا أدبر و[إذا]استدبر،ففعلت فلم ألبث حتّی أراح اللّه منه.

[۳۲۳۷]۲-و روی،عن أبی الحسن عليه السّلام قال:

إذا دعا أحدکم علی أحد قال:«اللّهمّ اطرقه ببليّه لا أخت لها و أبح حريمه.»

[۳۲۳۸]۳-محمّد بن يحيی،عن أحمد بن محمّد بن عيسی،عن علیّ بن الحکم،عن مالک بن عطيّه،عن يونس بن عمّار قال:

قلت لأبی عبد اللّه عليه السّلام:إنّ لی جارا من قريش من آل محرز قد نوّه باسمی و شهرنی،کلّما مررت به قال:هذا الرّافضیّ يحمل الأموال إلی جعفر بن محمّد؛ قال:فقال لی:فادع اللّه عليه إذا کنت فی صلاه اللّيل و أنت ساجد فی السّجده الأخيره من الرّکعتين الأوليين فاحمد اللّه عزّ و جلّ و مجّده و قل:«اللّهمّ إنّ فلان بن فلان قد شهرنی و نوّه بی و غاظنی و عرضنی للمکاره،اللّهمّ اضربه بسهم عاجل تشغله به عنّی،اللّهمّ و قرّب أجله و اقطع أثره و عجّل ذلک يا ربّ السّاعه السّاعه»؛قال:فلمّا قدمنا الکوفه قدمنا ليلا فسألت أهلنا عنه قلت:ما فعل فلان؟فقالوا:هو مريض،فما انقضی آخر کلامی حتّی سمعت الصّياح من منزله و قالوا:قد مات.

[۳۲۳۹]4-أحمد بن محمّد الکوفیّ،عن علیّ بن الحسن التّيمیّ،عن علیّ بن أسباط،عن يعقوب بن سالم قال:

کنت عند أبی عبد اللّه عليه السّلام فقال له العلاء بن کامل:إنّ فلانا يفعل بی و يفعل فإن رأيت أن تدعو اللّه عزّ و جلّ،فقال:هذا ضعف بک قل:«اللّهمّ إنّک تکفی من

می دیدم به امام صادق علیه السّلام شکایت کردم،گوید:امام علیه السّلام فرمود:او را نفرین کن، پس من همسایه ام را نفرین کردم ولی هیچ نتیجه ای از نفرین ندیدم،پس دیگر بار نزد آن حضرت علیه السّلام رفتم و از همسایه ام شکایت کردم،فرمود:او را نفرین کن.

راوی گوید:عرض کردم:فدایت شوم!من او را نفرین کردم ولی نتیجه ای ندیدم.

فرمود:چگونه نفرین کردی؟عرض کردم:هرگاه او را دیدار نمودم نفرینش کردم.

راوی گوید:امام علیه السّلام فرمود:چون به تو پشت کند و روی گرداند نفرینش کن.

پس من[نیز]چنین کردم و اندکی نگذشت که خدا مرا از دست او رهایی بخشید.

[۳۲۳۷]۲-از حضرت کاظم علیه السّلام روایت شده که فرمود:هرگاه یکی از شمایان کسی را[که دشمن شماست]نفرین کند این چنین بگوید:«پروردگارا،او را به بلای شبانه که همسانی ندارد گرفتار کن،و دشمن را بر او چیره ساز».

[۳۲۳۸]۳-یونس عمّار گوید:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:من گرفتار همسایه ای از آل محرز قریش شده ام که نام مرا برملا ساخته و[شیعه بودن]مرا شهرۀ مردم نموده است.هرگاه به او بگذرم گوید:این رافضی است و[خمس و زکات]خویش را نزد جعفر بن محمّد می برد،راوی گوید:حضرت به من فرمود:

در نماز شب آن هنگام که در دو رکعت نخست نماز شد به سجدۀ آخر می روی او را نفرین کن.پس[پیش از نفرین نمودن]خدای عزّتمند و شکوهمند را سپاس گزار و ارجمند شمار و بگو:«خدایا،فلانی پسر فلانی مرا[در شیعه بودن]شهرۀ مردم ساخته،و نام مرا برملا و فراگیر نموده است و مرا به خشم آورده و در پیش روی سختی ها و ناخوشایندی ها نهاده است.

خدایا،او را با تیر شتابانی بزن که او را از من بازداری.خدایا،مرگش را نزدیک کن و اثر و نشانش بگسل،و پروردگارا در[برآوردن]این[خواستۀ

من]هم اکنون،هم اکنون شتاب بگیر.

گوید:همین که به کوفه آمدیم شبانه وارد شدیم،و از خانوادهٔ خود حال آن مرد را جویا شدم و گفتم:فلانی چه کرد؟گفتند:بیمار است،و هنوز سخنم را به پایان نرسانده بودم که صدای شیون از خانه اش شنیدم و گفتند:مرد.

[۳۲۳۹]4-یعقوب بن سالم گوید:خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم.علاء بن کامل به آن حضرت عرض کرد:به راستی،فلانی با من چنین و چنان می کند[و مرا می آزارد].

اگر صلاح می دانید او را[در درگاه]خدای عزّتمند و شکوهمند نفرین کنید!

كلّ شیء و لا یکفی منک شیء فاکفنی أمر فلان بم شئت و کیف شئت و[من] حیث شئت و أنّی شئت.»

[۳۲۴۰]5-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن ابن أبی نجران،عن حمّاد بن عثمان،عن المسمعیّ قال:

لمّا قتل داود بن علیّ المعلّی بن خنیس قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:لأدعونّ اللّه علی من قتل مولای و أخذ مالی،فقال له داود بن علیّ:إنّک لتهدّدنی بدعائک،قال حمّاد:قال المسمعیّ:فحدّثنی معتّب أنّ أبا عبد اللّه علیه السّلام لم یزل لیلته راکعا و ساجدا فلمّا کان فی السّحر سمعته یقول و هو ساجد:«اللّهمّ إنّی أسألک بقوّتک القویّه و بجلالک الشّدید الّذی کلّ خلقک له ذلیل أن تصلّی علی محمّد و أهل بیته و أن تأخذه السّاعه السّاعه»فما رفع رأسه حتّی سمعنا الصّیحه فی دار داود بن علیّ،فرفع أبو عبد اللّه علیه السّلام رأسه و قال:إنّی دعوت اللّه بدعوه بعث اللّه عزّ و جلّ علیه ملکا فضرب رأسه بمرزبه من حدید انشقّت منها مثانته فمات.

باب المباهله

[۳۲۴۱]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن محمّد بن حکیم، عن أبی مسروق،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قلت:إنّا نکلّم النّاس فنحتجّ علیهم بقول اللّه عزّ و جلّ: أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فیقولون:نزلت فی أمراء السّرایا،فنحتجّ علیهم بقوله عزّ و جلّ: «إِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ» إلی آخر الآیه فیقولون:نزلت فی المؤمنین و نحتجّ علیهم بقول اللّه عزّ و جلّ: «قُلْ لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبیٰ» فیقولون:نزلت فی قربی المسلمین،قال:فلم أدع شیئا ممّا حضرنی

فرمود:این از ناتوانی توست.بگو:«خدایا،تو از هر چیز کفایت کنی و چیزی از تو کفایت نکند.کار فلانی را دربارۀ من کفایت فرما با آنچه خواهی و آنسان که خواهی و از هر راهی که خواهی و هرگونه که خواهی».

[۳۲۴۰]5-مسمعی گوید:چون داود بن علی[که از جانب خلفای عبّاسی حاکم مدینه بود]معلّی بن خنیس را[که آزاد کردۀ امام صادق علیه السّلام و از نزدیکان آن حضرت بود]کشت،آن حضرت علیه السّلام فرمود:به راستی،آن کس را که آزاد شدۀ من را کشته و مال مرا ستانده نفرین کنم.داود بن علی گفت:آیا مرا با نفرین خویش تهدید می کنی؟حمّاد[که یکی از راویان حدیث است]گوید که مسمعی گفت:

معتّب(خادم امام صادق علیه السّلام)برای من بازگو نمود که امام صادق علیه السّلام آن شب پیوسته در رکوع و سجود بود،پس چون سحر شد شنیدم که در سجده می فرمود:

«خدایا،از نیروی نیرومندیت و از شکوه استوارت که همۀ آفریدگانت در برابر آن خوارند خواهانم که بر محمّد و خاندانش رحمت فرستی و[جان]او را هم اکنون بستانی».[معتّب گوید:]آن حضرت سر از سجده برنداشته بود که فریاد شیون از خانۀ داود بن علی شنیدیم.پس حضرت صادق علیه السّلام سر[از سجده] برداشت و فرمود:من خدا را با دعایی خواندم و خدای عزّتمند و شکوهمند فرشته ای فرستاد که با میله ای آهنین چنان بر سر او زد که مثانه اش از آن ضربت شکافت و مرد.

بابی دربارۀ نفرین کردن یکدیگر

[۳۲۴۱]۱-ابو مسروق گوید:به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:ما با مردم [دربارۀ آیین و پیشوایی شما]گفتگو می کنیم و برای آنان سخن خدای عزّتمند و شکوهمند را دلیل می آوریم که می فرماید:«خدای را فرمان برید و پیامبر و صاحبان امر را فرمان برید»[نساء(4):۵۹].مردم می گویند:این آیه دربارۀ فرماندهان هنگ ها فروفرستاده شده است.پس برای آنان سخن[دیگر]خدای عزّتمند و شکوهمند را دلیل می آوریم[که می فرماید]:«همانا سرپرست شما خداست و پیامبرش...تا پایان آیه»[مائده(5):55].

پس مردم می گویند:این آیه دربارۀ مؤمنان فروفرستاده شده است.و دلیل دیگری از سخن خدای عزّتمند و شکوهمند برای آنها می آوریم

که:«بگو:برای [رساندن پیام]هیچ مزدی از شما نمی خواهم جز دوستی دربارۀ خویشاوندان[نزدیکم] [شوری(۴۲):۲۳].

نزدیکان و خویشان اسلامی فروفرستاده شده است.راوی گوید:من آنچه را

ذکره من هذه و شبهه إلاّ ذکرته،فقال لی:إذا کان ذلک فادعهم إلی المباهله، قلت:و کیف أصنع؟قال:أصلح نفسک ثلاثا و أظنّه قال:و صم و اغتسل و ابرز أنت و هو إلی الجبّان فشبّک أصابعک من یدک الیمنی فی أصابعه،ثمّ أنصفه و ابدأ بنفسک و قل:«اللّهمّ ربّ السّماوات السّبع و ربّ الأرضین السّبع،عالم الغیب و الشّهاده الرّحمن الرّحیم،إن کان أبو مسروق جحد حقّا و ادّعی باطلا فأنزل علیه حسبانا من السّماء أو عذابا ألیما»ثمّ ردّ الدّعوه علیه فقل:«و إن کان فلان جحد حقّا و ادّعی باطلا فأنزل علیه حسبانا من السّماء أو عذابا ألیما» ثمّ قال لی:فإنّک لا تلبث أن تری ذلک فیه،فو اللّه ما وجدت خلقا یجیبنی إلیه.

[۳۲۴۲]۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن إسماعیل بن مهران، عن مخلد أبی الشّکر،عن أبی حمزه الثّمالیّ،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

السّاعه الّتی تباهل فیها ما بین طلوع الفجر إلی طلوع الشّمس.

عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن إسماعیل،عن مخلد أبی الشّکر،عن أبی حمزه،عن أبی جعفر علیه السّلام مثله.

[۳۲۴۳]۳-أحمد،عن بعض أصحابنا فی المباهله قال:

تشبّک أصابعک فی أصابعه ثمّ تقول:«اللّهمّ إن کان فلان جحد حقّا و أقرّ بباطل فأصبه بحسبان من السّماء أو بعذاب من عندک»و تلاعنه سبعین مرّه.

[۳۲۴۴]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن ابن محبوب، عن أبی العبّاس،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی المباهله قال:

تشبّک أصابعک فی أصابعه ثمّ تقول:«اللّهمّ إن کان فلان جحد حقّا و أقرّ بباطل فأصبه بحسبان من السّماء أو بعذاب من عندک»و تلاعنه سبعین مرّه.

[۳۲۴۵]5-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن عبد الحمید،

که از این آیات و مانند آن[و پاسخ های مردم]به یاد داشتم وانگذاردم و بازگو نمودم.

به من فرمود:اگر اینگونه است آنان را به نفرین نمودن بر یکدیگر فراخوان.

عرض کردم:چگونه این نفرین را انجام دهم؟فرمود:سه روز خود را اصلاح نما و به گمانم فرمود:روزه بدار.و غسل کن و تو و آن کس[که می خواهید همدیگر را نفرین کنید]به بیابان درآیید و انگشتان دست راست خویش را به انگشتان او درآویز و با او انصاف ورز[و در نفرین نمودن]نخست از خویشتن آغاز نما و بگو:«خدایا،ای پروردگار آسمان های هفت گانه و زمین های هفت گانه؛دانای نهان و نمایان؛و ای بخشایندهٔ مهربان !اگر ابو مسروق حقیقتی را دروغ انگاشته و سخن نادرستی را ادّعا کرده پس عذابی از آسمان یا عذابی دردناک بر او فرودآر».

سپس نفرین را به او بازگردان و بگو:«و اگر فلانی حقیقتی را دروغ انگاشته و سخن نادرستی را ادّعا کرده پس عذابی از آسمان یا عذابی دردناک را بر او فرودآر».

سپس فرمود:پس از آن نفرین،زمانی را درنگ نکنی[جز]اینکه اثر آن نفرین را در آن شخص به چشم خویش ببینی.[ابو مسروق گوید:]پس به خدا سوگند که هیچ کس را ندیدم که پیشنهاد مرا در این[هم نفرینی]بپذیرد.

[۳۲۴۲]۲-حضرت باقر علیه السّلام فرمود:ساعتی که در آن همدیگر را نفرین کنند میان زدن سپیده تا برآمدن آفتاب است.و به سند دیگر نیز این حدیث را از آن حضرت علیه السّلام روایت نموده است.

[۳۲۴۳]۳-یکی از یاران ما دربارهٔ چگونگی نفرین نمودن بر یکدیگر گفته است:با آن کس[که می خواهید همدیگر را نفرین کنید]انگشتانت را در انگشتان وی در می آویزی و پس آنگاه می گویی:خداوندا،اگر فلانی حقیقتی را دروغ انگاشته و سخن نادرستی را بر زبان رانده و پذیرفته پس عذابی از آسمان یا عذابی دردناک از سوی خویش بر او در رسان»و تا هفتاد بار اینگونه[و با این دعا]او را لعنت می کنی.

عن أبی جمیله،عن بعض أصحابه قال:

إذا جحد الرّجل الحقّ فإن أراد أن تلاعنه قل:«اللّهمّ ربّ السّماوات السّبع و ربّ الأرضین السّبع و ربّ العرش العظیم إن کان فلان جحد الحقّ و کفر به فأنزل علیه حسبانا من السّماء أو عذابا ألیما.»

باب ما یمجّد به الرّبّ تبارک و تعالی نفسه

[۳۲46]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن صفوان بن یحیی،عن إسحاق بن عمّار،عن بعض أصحابه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ للّه عزّ و جلّ ثلاث ساعات فی اللّیل و ثلاث ساعات فی النّهار یمجّد فیهنّ نفسه؛فأوّل ساعات النّهار حین تکون الشّمس هذا الجانب یعنی من المشرق مقدارها من العصر یعنی من المغرب إلی الصّلاه الأولی؛و أوّل ساعات اللّیل فی الثّلث الباقی من اللّیل إلی أن ینفجر الصّبح یقول:إنّی أنا اللّه ربّ العالمین، إنّی أنا اللّه العلیّ العظیم،إنّی أنا اللّه العزیز الحکیم،إنّی أنا اللّه الغفور الرّحیم، إنّی أنا اللّه الرّحمن الرّحیم،إنّی أنا اللّه مالک یوم الدّین،إنّی أنا اللّه لم أزل و لا أزال،إنّی أنا اللّه خالق الخیر و الشّرّ،إنّی أنا اللّه خالق الجنّه و النّار،إنّی أنا اللّه بدیء کلّ شیء و إلیّ یعود،إنّی أنا اللّه الواحد الصّمد،إنّی أنا اللّه عالم الغیب و الشّهاده،إنّی أنا اللّه الملک القدّوس السّلام المؤمن المهیمن العزیز الجبّار المتکبّر،إنّی أنا اللّه الخالق البارئ المصوّر،لی الأسماء الحسنی،إنّی أنا اللّه الکبیر المتعال.قال:ثمّ قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:من عنده و الکبریاء رداؤه فمن نازعه شیئا من ذلک أکبّه اللّه فی النّار،ثمّ قال:ما من عبد مؤمن یدعو بهنّ مقبلا قلبه إلی اللّه عزّ و جلّ إلاّ قضی حاجته و لو کان شقیّا رجوت أن یحوّل سعیدا.

[۳۲44]4-ابو عباس روایت نموده امام صادق علیه السّلام دربارۀ مباهله و نفرین نمودن همدیگر فرمود:انگشتانت را در انگشتان آن کس[که می خواهید یکدیگر را نفرین کنید]درمی آویزی و پس آنگاه می گویی:«خداوندا،اگر فلانی حقیقتی را دروغ انگاشته و سخنی نادرست بر زبان رانده و پذیرفته پس عذابی از آسمان یا عذابی از سوی خویش به او در رسان»و او را اینگونه هفتاد بار لعنت می کنی.

[۳۲45]5-ابو جمیله از یکی از یارانش بازگو نموده که او گفته است:اگر مردی حقیقتی را دروغ انگارد و درخواست کند که همدیگر را لعنت کنید بگو:

«خداوندا؛ای پروردگار آسمان های هفتگانه و ای پروردگار زمین های هفت گانه و ای پروردگار عرش عظیم !اگر فلانی حقیقتی را دروغ انگاشته و از آن حقیقت روی برتافته بر او عذابی از آسمان یا عذابی دردناک فرودآر».

بابی دربارۀ آنچه که خدای فرازمند خویشتن را به آن به بزرگی یاد کند

[۳۲46]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:همانا خدای عزّتمند و شکوهمند را در شب هنگام سه ساعت باشد و در روز سه ساعت که خود را در آن ساعت ها به بزرگی یاد کند؛پس نخستین آن سه ساعت در روز هنگامی است که خورشید در سمت مشرق باشد به اندازه ای که تا هنگام عصر[به قدر خواندن نماز ظهر]به غروب مانده باشد و تا هنگام نماز ظهر ادامه یابد،و نخستین ساعت های شب یک سوم پایانی شب تا هنگام سرزدن سپیده است[که در این ساعت ها خداوند خود را به بزرگی یاد کند]فرماید:

«به راستی که منم خدای پروردگار جهانیان.به راستی که منم خدای بلندمرتبه بزرگ.به راستی که منم خدای عزّتمند سنجیده کار.به راستی که منم خدای بخششگر مهربان.به راستی که منم خدای بخشایندۀ مهربان.به راستی که منم خدای فرمانروای روز پاداش.به راستی که منم خدای پیوسته بوده و پیوسته خواهد بود.به راستی که منم خدای آفریدگار نیکی و بدی.به راستی که منم خدای آفرینندۀ بهشت و دوزخ.به راستی که منم خدای آغازگر هر چیزی و[همه چیز دیگر بار]به سوی من بازگردد.به راستی که منم خدای یگانۀ بی نیاز.به راستی که منم خدای دانای نهان و نمایان.به راستی که منم خدای پادشاه پاک ایمنی بخش نگاهبان،توانای بی همتا،عزّتمند و درخور کبریا و بزرگی.به راستی که منم خدای آفریدگار

هستی بخش نگارندۀ صورت ها،نام های بهین از آن من است.به راستی که منم خدای بزرگ فرازمند».پس آن گاه امام صادق علیه السّلام فرمود:کیست که در نزد او[چنین صفاتی]باشد.و کبریاء و بزرگی درخور اوست.

پس هرکه در آن صفات با او ستیزه کند خداوند او را به رو در آتش دوزخ افکند،سپس فرمود:هیچ بندۀ مؤمنی نباشد که این نام ها را بخواند و در دلش به خداوند عزّتمند و شکوهمند روی آورد جز این که خواسته اش برآورده شود،و اگر بدبخت باشد امید دارم که نیک بخت گردد.

ص :۳۵۹

[۳۲۴۷]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن عبد اللّه بن بكير،عن عبد اللّه بن أعين،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه تبارک و تعالى يمجّد نفسه فى كلّ يوم و ليله ثلاث مرّات،فمن مجّد اللّه بما مجّد به نفسه ثمّ كان فى حال شقوه حوّله اللّه عزّ و جلّ إلى سعاده،يقول:

«أنت اللّه لا إله إلاّ أنت ربّ العالمين،أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الرّحمن الرّحيم،أنت اللّه لا إله إلاّ أنت العزيز[العلىّ]الكبير،أنت اللّه لا إله إلاّ أنت مالک يوم الدّين، أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الغفور الرّحيم،أنت اللّه لا إله إلاّ أنت العزيز الحكيم،أنت اللّه لا إله إلاّ أنت منک بدأ الخلق و إليک يعود،أنت اللّه[الّذى]لا إله إلاّ أنت لم تزل و لا تزال،أنت اللّه الّذى لا إله إلاّ أنت خالق الخير و الشّرّ،أنت اللّه لا إله إلاّ أنت خالق الجنّه و النّار،أنت اللّه لا إله إلاّ أنت أحد صمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد،أنت اللّه لا إله إلاّ أنت اَلْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللّهِ عَمّا يُشْرِكُونَ* هُوَ اللّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنىٰ يُسَبِّحُ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ إلى آخر السّوره أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الكبير و الكبرياء رداؤک.

باب من قال:لا إله إلاّ اللّه

[۳۲۴۸]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن علىّ،عن محمّد بن الفضيل،عن أبى حمزه قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:ما من شىء أعظم ثوابا من شهاده أن لا إله إلاّ اللّه، إنّ اللّه عزّ و جلّ لا يعدله شىء و لا يشركه فى الأمور أحد.

[۳۲۴۹]۲-عنه،عن الفضيل بن عبد الوهّاب،عن إسحاق بن عبيد اللّه،

[۳۲۴۷]۲-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:خدای فرازمند در هر روز و شبی سه بار خود را به بزرگی یاد کند،پس هرکه خدا را به بزرگی یاد کند آن سان که خدا، خویشتن را به بزرگی یاد نموده اگر در حالت نگون بختی به سر برد خدای عزّتمند و شکوهمند او را به حال نیک بختی درآرد.[آن بنده باید]بگوید:«تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست،پروردگار جهانیانی.تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست،بخشندهٔ مهربانی.تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست،عزّتمند [فرازمند]بزرگی.تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست،فرمانروای روز پاداشی.تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست،بخشایشگر مهربانی.تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست،عزّتمند حکمتمندی.تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست،آفرینش از تو آغازید و به تو انجامد.تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست،پیوسته بودی و پیوسته خواهی بود.تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست.آفریدگار نیکی و بدی هستی.تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست، آفریدگار بهشت و دوزخی.تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست،یکتای بی نیازی،نزاییده و زاییده نشده ای،هیچ کس تو را همتا و همانند نبوده[و نباشد].

تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست،پادشاه پاک ایمنی بخش نگاهبان و توانای بی همتای عزّتمندی و در خور کبریا و بزرگی.پاک و منزّه است خدا از آنچه با او انباز می گیرند.اوست خدای آفریدگار،هستی بخش نگارندهٔ صورت ها.

نام های بهین از آن توست.آنچه در آسمان ها و زمین است او را به پاکی می ستایند.

اوست توانای بی همتا و دانای حکمت مند-تا پایان سورهٔ حشر-تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست.بزرگ کبریا و بزرگی در خور توست.

بابی دربارهٔ آن کس که«لا اله الاّ اللّه»گوید

[۳۲۴۸]۱-ابو حمزه گوید:شنیدم حضرت باقر علیه السّلام می فرمود:هیچ چیز بزرگ پاداش تر از گواهی به یگانگی خداوند[و گفتن لا اله الاّ اللّه]نیست.همانا هیچ چیز خداوند عزّتمند و شکوهمند را برابری نکند،و هیچ کس به او در کارها شریک نباشد.

[۳۲۴۹]۲-پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:هرکه«لا اله الاّ اللّه»گوید،درختی برای او

عن عبید اللّه بن الولید الوصّافیّ،رفعه قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من قال:لا إله إلاّ اللّه غرست له شجره فی الجنّه من یاقوته حمراء منبتها فی مسک أبیض،أحلی من العسل و أشدّ بیاضا من الثّلج و أطیب ریحا من المسک،فیها أمثال ثدیّ الأبکار؛تعلو عن سبعین حلّه.و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:خیر العباده قول لا إله إلاّ اللّه.و قال:خیر العباده الاستغفار و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ فی کتابه: فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ.

باب من قال:لا إله إلاّ اللّه و اللّه أکبر

[۳۲۵۰]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،رفعه،عن حریز، عن یعقوب القمّیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ثمن الجنّه لا إله إلاّ اللّه و اللّه أکبر.

باب من قال:لا إله إلاّ اللّه وحده وحده وحده

[۳۲۵۱]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن النّعمان،عمّن ذکره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال جبرئیل علیه السّلام لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:طوبی لمن قال من أمّتک:«لا إله إلاّ اللّه وحده وحده وحده.»

باب من قال:لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له،عشرا

[۳۲۵۲]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن عمرو بن عثمان و علیّ بن إبراهیم،عن أبیه جمیعا،عن عبد اللّه بن المغیره،عن ابن مسکان،عن أبی بصیر لیث المرادیّ،عن عبد الکریم بن عتبه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

در بهشت بکارند که از یاقوت سرخ باشد،و ریشهٔ آن درخت در مشک سپید باشد،و[میوه اش]شیرین تر از عسل و سپیدتر از برف و خوشبوی تر از بوی مشک باشد.و در آن درخت ها بسان پستان های دوشیزه گانی که از زیر هفتاد پیراهن برآمده[و نمایان]باشد.و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:نیکوترین عبادت گفتن«لا اله الاّ اللّه»است.و آن حضرت فرمود:آمرزش خواهی بهترین و نیکوترین عبادت است.

و این،همان سخن خدای عزّتمند و شکوهمند در قرآن است[که می فرماید]:

«پس بدان که همانا هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست و برای گناه خویش آمرزش خواه» [محمّد(۴۷):۱۹].

بابی دربارهٔ آن کس که بگوید:«لا إله إلاّ اللّه و اللّه أکبر»

[۳۲۵۰]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:بهای بهشت،(گفتن):«لا إله إلاّ اللّه و اللّه أکبر»است.

بابی دربارهٔ آن کس که بگوید:«لا إله إلاّ اللّه وحده وحده وحده»

[۳۲۵۱]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:جبرئیل به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم گفت:

خوشا بر آن کس از امّت تو که بگوید:«لا إله إلاّ اللّه وحده وحده وحده».

بابی دربارهٔ آن کس که ده بار بگوید:«لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له»

[۳۲۵۲]۱-عبد الکریم عتبه گوید:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

سمعته يقول:من قال عشر مرّات قبل أن تطلع الشّمس و قبل غروبها:«لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له،له الملک و له الحمد،يحيى و يميت و يميت و يحيى و هو حىّ لا يموت،بيده الخير و هو على كلّ شىء قدير»كانت كفّاره لذنوبه ذلک اليوم.

[۳۲۵۳]۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عمّن ذكره،عن عمر بن محمّد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من صلّى الغداه فقال قبل أن ينفض ركبتيه عشر مرّات:

«لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له،له الملک و له الحمد،يحيى و يميت و يحيى[و هو حىّ لا يموت]بيده الخير و هو على كلّ شىء قدير»و فى المغرب مثلها،لم يلق اللّه عزّ و جلّ عبد بعمل أفضل من عمله إلاّ من جاء بمثل عمله.

باب من قال:أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله

[۳۲۵۴]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن سعيد،عن أبى عبيده الحذّاء،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

من قال:أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله»كتب اللّه له ألف ألف حسنه.

باب من قال عشر مرّات فى كلّ يوم:أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له إلها واحدا أحدا صمدا لم يتّخذ صاحبه و لا ولدا

[۳۲۵۵]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد و علىّ بن إبراهيم،عن أبيه، عن عبد الرّحمن بن أبى نجران،عن عبد العزيز العبدىّ،عن عمر بن يزيد،

هرکه پیش از سرزدن آفتاب و پیش از غروب آفتاب ده بار بگوید:«لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له،له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر»کفّارۀ گناهان آن روزش باشد.

[۳۲۵۳]۲-امام صادق علیه السّلام فرمود:پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:هرکه نماز صبح را به جای آرد و پیش از آن که زانوانش را تکان دهد ده بار بگوید:«لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له،له الملک و له الحمد،یحیی و یمیت و یمیت و یحیی[و هو حیّ لا یموت]بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر»و در نماز مغرب نیز چنین کند هیچ بنده ای خدای عزّتمند و شکوهمند را با کرداری برتر از کردار او دیدار نکند مگر آن کسی که کرداری بسان کردار او را پیش رو آورده باشد.

بابی دربارۀ آن کس که بگوید:

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله»

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله»

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله»

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله»

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله»

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله»

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله»

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله»

[۳۲54]۱-حضرت باقر علیه السّلام فرمود:هرکه بگوید:أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله»خداوند برای او هزار هزار(یک میلیون) حسنه بنویسد.

بابی دربارۀ آن کس که هر روز ده بار بگوید:

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له إلها واحدا أحدا صمدا لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا»

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له إلها واحدا أحدا صمدا لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا»

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له إلها واحدا أحدا صمدا لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا»

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له إلها واحدا أحدا صمدا لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا»

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له إلها واحدا أحدا صمدا لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا»

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له إلها واحدا أحدا صمدا لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا»

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له إلها واحدا أحدا صمدا لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا»

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له إلها واحدا أحدا صمدا لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا»

[۳۲55]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکه هر روز ده بار بگوید:«أشهد أن لا

عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من قال فی کلّ یوم عشر مرّات:«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له، إلها واحدا،أحدا صمدا،لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا،کتب اللّه له خمسه و أربعین ألف حسنه و محا عنه خمسه و أربعین ألف سیّئه و رفع له خمسه و أربعین ألف درجه.و فی روایه أخری:و کنّ له حرزا فی یومه من السّلطان و الشّیطان و لم تحط به کبیره من الذّنوب.

باب من قال:یا اللّه یا اللّه،عشر مرّات

[۳۲۵۶]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن أبیه،عن أیّوب بن الحرّ أخی أدیم،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

«من قال:یا اللّه یا اللّه»عشر مرّات،قیل له:لبّیک ما حاجتک؟

باب من قال:لا إله إلاّ اللّه حقّا حقّا

[۳۲۵۷]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن عیسی الأرمینیّ،عن أبی عمران الخرّاط،عن الأوزاعیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من قال فی کلّ یوم:«لا إله إلاّ اللّه حقّا حقّا،لا إله إلاّ اللّه عبودیّه و رقّا، لا إله إلاّ اللّه إیمانا و صدقا»أقبل اللّه علیه بوجهه و لم یصرف وجهه عنه حتّی یدخل الجنّه.

باب من قال:یا ربّ یا ربّ

[۳۲۵۸]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن عیسی،عن أیّوب بن الحرّ أخی أدیم،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له إلها واحدا أحدا صمدا لم يتّخذ صاحبه و لا ولدا»خداوند برای او چهل و پنج هزار حسنه بنویسد،و چهل و پنج هزار گناه از او بزداید و [جایگاه]او را چهل و پنج هزار درجه فراتر برد.

و در روایت دیگری است که:اگر این ذکر را[ده بار بگوید]آن ذکر در آن روز برای او پناهگاهی استوار در برابر[شرّ]زمامدار و شیطان باشد،و هیچ گناه کبیره ای او را در برنگیرد.

بابی دربارهٔ آن کس که ده بار بگوید:«یا اللّه یا اللّه...»

[۳۲۵۶]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکه ده بار بگوید:«یا اللّه یا اللّه...»به او گفته آید:تو را پذیرفتم.خواسته ات چیست؟!

بابی دربارهٔ آن کس که بگوید:«لا إله إلاّ اللّه حقّا حقّا»

[۳۲۵۷]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکه هر روز بگوید:«لا إله إلاّ اللّه حقّا حقّا،لا إله إلاّ اللّه عبوديّه ورقّا،لا إله إلاّ اللّه ايمانا و صدقا»خداوند به او روی کند و از او روی برنگرداند تا به بهشت رود.

بابی دربارهٔ آن کس که«یا ربّ یا ربّ»گوید

[۳۲۵۸]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکه ده بار«یا ربّ یا ربّ»گوید:بدو گفته آید:تو را پذیرفتم.خواسته ات چیست؟!

من قال عشر مرّات:«يا ربّ يا ربّ»قيل له:لبّيک ما حاجتک؟

[۳۲۵۹]۲-أحمد بن محمّد و علیّ بن إبراهيم،عن أبيه جميعا،عن ابن أبی عمير،عن محمّد بن حمران قال:

مرض إسماعيل بن أبی عبد اللّه عليه السّلام فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام:قل:«يا ربّ يا ربّ»عشر مرّات،فإنّ من قال ذلک نودی:لبّيک ما حاجتک؟

[۳۲۶۰]۳-محمّد بن يحيی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن عيسی،عن معاويه،عن أبی بصير،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

من قال:«يا ربّ يا اللّه يا ربّ يا اللّه»حتّی ينقطع نفسه قيل له:لبّيک ما حاجتک؟

باب من قال:لا إله إلاّ اللّه،مخلصا

[۳۲۶۱]۱-الحسين بن محمّد،عن معلّی بن محمّد و عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد جميعا،عن الوشّاء،عن أحمد بن عائذ،عن أبی الحسن السّوّاق،عن أبان بن تغلب،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

يا أبان،إذا قدمت الكوفه فارو هذا الحديث:من شهد أن لا إله إلاّ اللّه مخلصا وجبت له الجنّه،قال:قلت له:إنّه يأتينی من كلّ صنف من الأصناف أ فأروی لهم هذا الحديث؟قال:نعم يا أبان إنّه إذا كان يوم القيامه و جمع اللّه الأوّلين و الآخرين فتسلب لا إله إلاّ اللّه منهم إلاّ من كان علی هذا الأمر

باب من قال:ما شاء اللّه لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه

[۳۲۶۲]۱-محمّد بن يحيی،عن أحمد بن محمّد بن عيسی،عن علیّ بن الحكم،عن هشام بن سالم،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا دعا الرّجل فقال بعد ما دعا:«ما شاء اللّه لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه»قال اللّه

[۳۲۵۹]۲-محمّد حمران گوید:اسماعیل فرزند امام صادق علیه السّلام بیمار شد.

پس حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود:بگو:«یا ربّ یا ربّ»؛زیرا هرکه آن ذکر را بگوید او را ندا دهند:تو را پذیرفتم.خواسته ات چیست؟!

[۳۲۶۰]۳-ابو بصیر گوید:حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرکه[آن قدر]بگوید:

«یا ربّ یا اللّه یا ربّ یا اللّه»تا اینکه نفسش قطع شود،به او گفته آید:تو را پذیرفتم.

خواسته ات چیست؟

بابی دربارۀ آن کس که پاکدلانه بگوید:«لا اله الاّ اللّه»

[۳۲۶۱]۱-ابان تغلب گوید:حضرت صادق علیه السّلام فرمود:ای ابان!چون به کوفه رفتی این حدیث را[برای مردم]بازگو کن:هرکه پاکدلانه شهادت دهد که معبودی جز خدای یکتا نیست بهشت بر او واجب گردد.راوی گوید:عرض کردم:آیا از هر دسته و گروهی نزد من می آیند برای همۀ آنان این حدیث را بازگو کنم؟فرمود:آری،ای ابان!چون روز رستاخیز فرارسد و خداوند همۀ [آفریدگان]نخستین و پایانی را گرد آورد«لا اله الاّ اللّه»از همۀ آنان ستانده شود جز آن کس که بر این مذهب باشد[شیعه باشد].

بابی دربارۀ آن کس که گوید:«ما شاء اللّه و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه»

[۳۲۶۲]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هرگاه مردی دعا کند و پس از دعا بگوید:

«ما شاء اللّه لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه»خدای عزّتمند و شکوهمند فرماید:بندۀ

عزّ و جلّ:استبسل عبدی و استسلم لأمری اقضوا حاجته.

[۳۲۶۳]۲-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن بعض أصحابه،عن جمیل،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سمعته یقول:من قال:«ما شاء اللّه لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه»سبعین مرّه، صرف عنه سبعین نوعا من أنواع البلاء أیسر ذلک الخنق؛قلت:جعلت فداک و ما الخنق؟قال:لا یعتلّ بالجنون فیخنق.

باب من قال:أستغفر اللّه الّذی لا إله إلاّ هو الحیّ القیّوم ذو الجلال و الإکرام و أتوب إلیه

[۳۲۶۴]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن عبد الصّمد، عن الحسین بن حمّاد،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

من قال فی دبر صلاه الفریضه قبل أن یثنی رجلیه:«أستغفر اللّه الّذی لا إله إلاّ هو الحیّ القیّوم ذو الجلال و الإکرام و أتوب إلیه»ثلاث مرّات،غفر اللّه عزّ و جلّ له ذنوبه و لو کانت مثل زبد البحر.

باب القول عند الإصباح و الإمساء

[۳۲۶۵]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن علیّ بن أسباط،عن غالب بن عبد اللّه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه تبارک و تعالی: وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ قال:

هو الدّعاء قبل طلوع الشّمس و قبل غروبها و هی ساعه إجابه.

[۳۲۶۶]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن أبی جمیله،عن جابر،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

من،بر[فرمان]من گردن نهاد و در برابر آن سر تسلیم فرود آورد.خواسته اش را برآورید.

[۳۲۶۳]۲-جمیل گوید:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:هرکه هفتاد بار بگوید:«ما شاء اللّه و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه»هفتادگونه بلاهای گوناگون از او بازگردانده شود که آسان ترین آنها،حناق است.عرض کردم:فدایت شوم! حنّاق چیست؟فرمود:به دیوانگی گرفتار نیاید بلکه خفه گردد.

بابی دربارهٔ آن کس که بگوید:«أستغفر اللّه الّذی لا إله إلاّ هو الحیّ القیّوم ذو الجلال و الإکرام و أتوب إلیه»

[۳۲۶۴]۱-حضرت باقر علیه السّلام فرمود:هرکه پس از گزاردن نماز واجب و پیش از آن که پاهای خود را تا کند[تا از حالت نماز خارج شود]سه بار بگوید:«أستغفر اللّه الّذی لا إله إلاّ هو الحیّ القیّوم ذو الجلال و الإکرام و أتوب إلیه»خدای عزتمند و شکوهمند گناهانش را بیامرزد هرچند[در فزونی]بسان کف دریا باشد.

باب سخن در صبحگاهان و شامگاهان

[۳۲۶۵]۱-غالب عبد اللّه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام دربارهٔ سخن این خداوند([آنچه در آسمان ها و زمین است،خواه و ناخواه]و سایه هایشان در بامداد و شبانگاهان[برای خدا سجده می کنند]). [رعد(۱۳):۱5]فرمود:مقصود دعای پیش از طلوع و پیش از غروب خورشید است که ساعت برآورده شدن خواسته ها است.

[۳۲۶۶]۲-جابر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:همانا ابلیس-که نفرین های

إنّ إبليس عليه لعائن اللّه يبثّ جنود اللّيل من حيث تغيب الشّمس و تطلع فأكثروا ذكر اللّه عزّ و جلّ فى هاتين السّاعتين و تعوّذوا باللّه من شرّ إبليس و جنوده و عوّذوا صغاركم فى تلک السّاعتين فإنّهما ساعتا غفله.

[۳۲۶۷]۳-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى و علىّ بن إبراهيم،عن أبيه جميعا،عن ابن أبى عمير،عن الحسن بن عطيّه،عن رزين صاحب الأنماط،عن أحدهما عليهما السّلام قال:

من قال:«اللّهمّ إنّى أشهدک و أشهد ملائكتک المقرّبين و حمله عرشک المصطفين أنّک أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الرّحمن الرّحيم و أنّ محمّدا عبدک و رسولک و أنّ فلان بن فلان إمامى و وليّى و أنّ أباه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و عليّا و الحسن و الحسين و فلانا و فلانا حتّى ينتهى إليه أئمّتى و أوليائى،على ذلک أحيا و عليه أموت و عليه أبعث يوم القيامه و أبرأ من فلان و فلان و فلان»فإن مات فى ليلته دخل الجنّه.

[۳۲۶۸]4-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن الحجّال و بكر بن محمّد،عن أبى إسحاق الشّعيرىّ،عن يزيد بن كلثمه،عن أبى عبد اللّه أو عن أبى جعفر عليهما السّلام قال:

تقول إذا أصبحت:«أصبحت باللّه مؤمنا على دين محمّد و سنّته و دين علىّ و سنّته و دين الأوصياء و سنّتهم،آمنت بسرّهم و علانيتهم و شاهدهم و غائبهم و أعوذ باللّه ممّا استعاذ منه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و علىّ عليه السّلام و الأوصياء و أرغب إلى اللّه فيما رغبوا إليه و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه.»

[۳۲۶۹]5-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن أبى أيّوب إبراهيم بن عثمان الخزّاز،عن محمّد بن مسلم قال:

خدا بر او باد-سپاهیان شبانهٔ خود را در زمان غروب و طلوع خورشید در همه جا می پراکند پس در این دو زمان فراوان به یاد خدا باشید و از شرّ ابلیس و سپاهیانش به خدا پناه برید و از کودکان خود در این دو زمان محافظت نمایید.

زیرا این دو زمان،زمان غفلت و بی خبری است.

[۳۲۶۷]۳-رزین صاحب الأنماط روایت کرده که امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام فرمودند:هرکس بگوید:(پروردگارا،من تو را و فرشتگان بارگاه تو را و حمل کنندگان برگزیدهٔ عرشت را گواه می گیرم که تو خدای منی و هیچ معبودی جز تو نیست و تو رحمتگر و مهربانی و محمد بنده و فرستادهٔ تو است و فلانی فرزند فلانی(مهدی فرزند امام حسن عسگری علیهما السّلام)امام و سرپرست من است و پدرش فرستادهٔ خدا است و علی و حسن و حسین و فلان و فلان-تا به حضرت مهدی علیهم السّلام برسد-امامان و سرپرستان من هستند.

براساس این عقیده زندگی می کنم و بنا بر آن از دنیا می روم و در روز قیامت برانگیخته می گردم و از فلانی و فلانی و فلانی(ابو بکر و عمر و عثمان)بی زاری می جویم پس اگر همان شب بمیرد،وارد بهشت می گردد.

[۳۲۶۸]4-یزید کلثمه روایت کرده که امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام فرمودند:

هنگامی که صبح از خواب برخاستی بگو:به یاری خدا شب را به صبح رساندم در حالی که به آیین محمد و روش او و آیین علی و روش اش و آیین جانشینان او و روش شان مؤمن هستم.

من به پنهان و آشکارشان و به حاضر و غایب شان ایمان دارم و به خدا پناه می برم.از هرچه پیامبر و علی و جانشینانش به او پناه برده اند و از خدا می خواهم آنچه را آنان از او می خواستند.که هیچ توانایی و قدرتی جز به سبب او نیست.

[۳۲۶۹]5-محمّد مسلم روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:امام سجاد علیه السّلام

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إنّ علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليهما كان إذا أصبح قال:«أبتدئ يومى هذا بين يدى نسيانى و عجلتى بسم اللّه و ما شاء اللّه»،فإذا فعل ذلک العبد أجزأه ممّا نسى فى يومه.

[٣٢٧٠]6-عنه،عن أحمد بن محمّد و علىّ بن إبراهيم،عن أبيه جميعا،عن ابن أبى عمير،عن عمر بن شهاب و سليم الفرّاء،عن رجل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من قال هذا حين يمسى حفّ بجناح من أجنحه جبرئيل عليه السّلام حتّى يصبح:

«أستودع اللّه العلىّ الأعلى الجليل العظيم نفسى و من يعنينى أمره،أستودع اللّه نفسى المرهوب المخوف المتضعضع لعظمته كلّ شىء»ثلاث مرّات.

[٣٢٧١]٧-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد و أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن الحجّال،عن علىّ بن عقبه و غالب بن عثمان،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا أمسيت قل:«اللّهمّ إنّى أسألک عند إقبال ليلک و إدبار نهارک و حضور صلواتک و أصوات دعائک أن تصلّى على محمّد و آل محمّد»و ادع بما أحببت.

[٣٢٧٢]٨-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من يوم يأتى على ابن آدم إلاّ قال له ذلک اليوم:يا ابن آدم،أنا يوم جديد و أنا عليک شهيد،فقل فىّ خيرا و اعمل فىّ خيرا أشهد لک به يوم القيامه فإنّک لن ترانى بعدها أبدا؛قال:و كان علىّ عليه السّلام إذا أمسى يقول:مرحبا باللّيل الجديد و الكاتب الشّهيد اكتبا على اسم اللّه،ثمّ يذكر اللّه عزّ و جلّ.

[٣٢٧٣]٩-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن صالح بن السّندىّ،عن جعفر بن بشير،عن عبد اللّه بن بكير،عن شهاب بن عبد ربّه قال:

هنگامی که صبح از خواب برمی خاست می فرمود:«روزم را پیش از آنکه فراموش کنم و به شتاب افتم با نام خدا و آنچه او بخواهد آغاز می کنم».و چون بنده چنین بگوید،همین سخن فراموشی های آن روزش را جبران می کند.

[۳۲۷۰]6-مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس هنگامی که شب فرامی رسد سه بار بگوید:«خودم و کسانی را که به من مربوط هستند به خداوند والا و بلندمرتبه و باعظمت و شکوه مند می سپارم.خود را به خدایی می سپارم که هرچیزی از او ترسان و گریزان است.و در برابر عظمتش خوار و کوچک».تا صبح در پناه بالی از بال های جبرئیل خواهد بود.

[۳۲۷۱]۷-مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هنگامی که شب فرا رسید بگو:«خداوندا !من هنگام روآوردن شبت و پشت کردن روزت و هنگام درودها و آواز دعایت از تو می خواهم که بر محمد و خاندان او درود بفرستی» آنگاه هرچه دوست داری بخواه.

[۳۲۷۲]۸-ابن قدّاح روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هیچ روزی بر انسان نمی گذرد مگر آنکه آن روز به او می گوید:ای فرزند آدم ! من روزی جدیدم که به زیان تو گواه خواهم بود پس در من سخن نیک بر زبان بران و کارهای نیک انجام بده تا در روز قیامت با آن ها به سودت گواهی دهم زیرا پس از این هرگز مرا نخواهی دید.و همچنین فرمودند:علی علیه السّلام هنگامی که شب فرامی رسید می فرمود:خوش آمدی ای شب تازه و نویسندهٔ گواه.هر دو با نام خدا بنویسید.

سپس نام خدا را بر زبان جاری می ساخت.

[۳۲۷۳]۹-شهاب بن عبد ربّه گفته است:شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إذا تغيّرت الشّمس فاذكر اللّه عزّ و جلّ و إن كنت مع قوم يشغلونک فقم و ادع.

[۳۲۷۴]۱۰-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن شريف بن سابق،عن الفضل بن أبى قرّه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ثلاث تناسخها الأنبياء من آدم عليه السّلام حتّى وصلن إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:كان إذا أصبح يقول:«اللّهمّ إنّى أسألک إيمانا تباشر به قلبى و يقينا حتّى أعلم أنّه لا يصيبنى إلاّ ما كتبت لى و رضّنى بما قسمت لى.»

و رواه بعض أصحابنا و زاد فيه:«حتّى لا أحبّ تعجيل ما أخّرت و لا تأخير ما عجّلت،يا حىّ يا قيّوم برحمتک أستغيث،أصلح لى شأنى كلّه و لا تكلنى إلى نفسى طرفه عين أبدا و صلّى اللّه على محمّد و آله.»

[۳۲۷۵]۱۱-و[روى]عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

«الحمد للّه الّذى أصبحنا و الملک له و أصبحت عبدک و ابن عبدک و ابن أمتک فى قبضتک،اللّهمّ ارزقنى من فضلک رزقا من حيث أحتسب و من حيث لا أحتسب و احفظنى من حيث أحتفظ و من حيث لا أحتفظ،اللّهمّ ارزقنى من فضلک و لا تجعل لى حاجه إلى أحد من خلقک،اللّهمّ ألبسنى العافيه و ارزقنى عليها الشّكر،يا واحد يا أحد يا صمد يا اللّه الّذى لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد،يا اللّه يا رحمان يا رحيم يا مالک الملک و ربّ الأرباب و سيّد السّادات و يا اللّه[يا]لا إله إلاّ أنت اشفنى بشفائک من كلّ داء و سقم فإنّى عبدک و ابن عبدک أتقلّب فى قبضتک».

[۳۲۷۶]۱۲-عنه،عن محمّد بن علىّ،رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السّلام أنّه كان يقول:

«اللّهمّ إنّى و هذا النّهار خلقان من خلقک،اللّهمّ لا تبتلنى به و لا تبتله بى،

هنگامی که غروب آفتاب فرارسید خدا را یاد کن و اگر با گروهی هستی که تو را از یاد خدا بازمی دارند برخیز و خدا را بخوان.

[۳۲۷۴]۱۰-فضل ابو قرّه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:پیامبران سه چیز را از حضرت آدم علیه السّلام گرفتند تا هر سه به رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-رسیدند.آن حضرت هنگام صبح فرمود:خداوندا !از تو ایمانی می خواهم که به سبب آن همراه قلبم باشی و یقینی که بدانم آنچه به من می رسد چیزی جز آنکه برایم نوشته ای نیست و مرا به قسمت خودم خشنود گردان،یکی از اصحاب این حدیث را روایت کرده و افزوده است:تا سریع انجام یافتن آنچه را تو به عقب انداخته ای و عقب افتادن آنچه تو آن را پیش انداخته ای از تو نخواهم.ای زندهٔ پاینده به رحمت تو پناه می برم تمام امور را اصلاح بگردان و مرا چشم برهم زدنی به خودم وامگذار و درود خدا بر محمد و خاندان او باد.

[۳۲۷۵]۱۱-و روایت شده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:ستایش مخصوص خدایی است که ما را به صبح رساند و پادشاهی از آن اوست تو بنده ات و پسر بنده و کنیزت را در چیرگی ات به صبح رساندی.خداوندا !از احسانت به من روزی بده از جایی که گمان می برم و گمان نمی برم.و مرا نگاه دار از جایی که مراقبت می کنم و نمی کنم.خداوندا !از احسانت به من روزی بده و مرا نیازمند هیچ یک از بندگانت نگردان.خدایا !جامهٔ تندرستی به من بپوشان و شکرش را روزی ام کن.ای یگانه،ای یکتا،ای بی نیاز.ای خدایی که نه می زاید و نه زاده می شود و هیچ همتایی ندارد.ای خدا،ای رحمتگر،ای مهربان.ای فرمانروای جهان و پروردگار پروردگاران و آقای آقایان،ای خدا،ای آن که معبودی جز تو نیست مرا با درمان خودت از هر بیماری و ناخوشی در امان بدار.که من بنده و فرزند بندهٔ توام و در تحت فرمان و ارادهٔ تو بهره مندم.

[۳۲۷۶]۱۲-محمّد علی در حدیثی بی سند روایت کرده که امیر مؤمنان علی علیه السّلام می فرمود:خداوندا !من و این روز هر دو آفریدهٔ تو هستیم خدایا مرا با او و او را

اللّهمّ و لا تره منّی جرأه علی معاصیک و لا رکوبا لمحارمک،اللّهمّ اصرف عنّی الأزل و اللإواء و البلوی و سوء القضاء و شماته الأعداء و منظر السّوء فی نفسی و مالی».قال:و ما من عبد یقول حین یمسی و یصبح:«رضیت باللّه ربّا و بالإسلام دینا و بمحمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نبیّا و بالقرآن بلاغا و بعلیّ إماما»ثلاثا إلاّ کان حقّا علی اللّه العزیز الجبّار أن یرضیه یوم القیامه.قال:و کان یقول علیه السّلام إذا أمسی:«أصبحنا للّه شاکرین و أمسینا للّه حامدین فلک الحمد کما أمسینا لک مسلمین سالمین».قال:و إذا أصبح قال:«أمسینا للّه شاکرین و أصبحنا للّه حامدین و الحمد للّه کما أصبحنا لک مسلمین سالمین».

[۳۲۷۷]۳ ۱-عنه،عن عثمان بن عیسی،عن سماعه،عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان أبی علیه السّلام یقول إذا أصبح:«بسم اللّه و باللّه و إلی اللّه و فی سبیل اللّه و علی ملّه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم،اللّهمّ إلیک أسلمت نفسی و إلیک فوّضت أمری و علیک توکّلت یا ربّ العالمین،اللّهمّ احفظنی بحفظ الإیمان من بین یدیّ و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و من تحتی و من قبلی،لا إله إلاّ أنت،لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه،نسألک العفو و العافیه من کلّ سوء و شرّ فی الدّنیا و الآخره،اللّهمّ إنّی أعوذ بک من عذاب القبر و من ضغطه القبر و من ضیق القبر و أعوذ بک من سطوات اللّیل و النّهار،اللّهمّ ربّ المشعر الحرام و ربّ البلد الحرام و ربّ الحلّ و الحرام أبلغ محمّدا و آل محمّد عنّی السّلام،اللّهمّ إنّی أعوذ بدرعک الحصینه و أعوذ بجمعک أن تمیتنی غرقا أو حرقا أو شرقا أو قودا أو صبرا أو مسمّا أو تردّیا فی بئر أو أکیل السّبع أو موت الفجاه أو بشیء من

با من نیازما.خدایا گستاخی ام در نافرمانی ات و انجام گناه از سوی مرا به او نشان نده.خداوندا سختی و ناگواری و مشقّت و بدعاقبتی و شماتت دشمنان و چشم بد در جان و مالم را از من دور کن.آن حضرت فرمودند:هر بنده ای که هنگام صبح و شب سه بار بگوید:خشنودم که خداوند پروردگارم،اسلام دینم و محمد -درود خدا بر او و خاندانش باد- پیامبرم،قرآن رساننده ام و علی علیه السّلام امام من است.بر خداوند شکست ناپذیر قدرتمند سزا است که او را در روز قیامت خشنود سازد.

و آن حضرت در هنگام شب می فرمود:صبحدم شکرگذار تو از خواب برخاستیم و شب هنگام سپاس تو را به جای می آوریم پس سپاس برای تو باد، همانگونه که تندرست و مسلمان روز را به شب آوردیم.و هنگام صبح می فرمود:شب هنگام شکرگذار تو هستیم و صبحدم سپاس تو را به جای می آوریم و سپاس،مخصوص توست.همان گونه که تندرست و مسلمان شب را به روز آوردیم.

[۳۲۷۷]۱۳-ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام می فرمود:پدرم امام باقر علیه السّلام در هنگام صبح می گفت:به نام خدا و به یاری او،در راه خدا و به سوی او آغاز می کنم و بر آیین رسول خدایم.خدایا خود را تسلیم تو ساخته،کارهایم را به تو سپرده و ای پروردگار جهانیان بر تو توکل کردم.خداوندا با حفظ ایمان مرا از هر جهت پیش رو و پشت سر،راست و چپ،بالا سر و پایین پا حفظ فرما.هیچ معبودی جز تو نیست و هیچ نیرو و توانایی جز به سبب تو نیست.ما از تو گذشت و سلامت از هر بدی در دنیا و آخرت را می خواهیم.خدایا من از عذاب قبر و فشار و تنگی آن به تو پناه می برم و از بلاهای شب و روز به بارگاه تو پناه می آورم.خدایا !ای پروردگار مشعر الحرام،ای پروردگار شهر حرام(مکّه) ای خدای حلّ و حرم(مکه و شهرهای اطراف آن)از جانب من بر محمد و خاندان او درود فرست.خدایا من به ذرۀ نگهدارندۀ تو و به همۀ صفات جلال و جمالت پناه می برم از اینکه مرا به وسیلۀ غرق شدن یا آتش گرفتن یا گیرکردن چیزی در گلو یا قصاص شدن یا کشته شدن در دست دشمن یا زهر خوردن یا افتادن در چاه یا خورده شدن توسط درندگان یا مرگ های ناگهانی یا مرگ های بد

میتات السّوء و لکن أمتنی علی فراشی فی طاعتک و طاعه رسولک صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مصیبا للحقّ غیر مخطی،أو فی الصّفّ الّذی نعتّهم فی کتابک: کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ أعیذ نفسی و ولدی و ما رزقنی ربّی بقل أعوذ بربّ الفلق»حتّی یختم السّوره و یقول:«و أعیذ نفسی و ولدی و ما رزقنی ربّی بقل أعوذ بربّ النّاس»حتّی یختم السّوره و یقول:«الحمد للّه عدد ما خلق[اللّه]و الحمد للّه مثل ما خلق اللّه و الحمد للّه ملء ما خلق اللّه و الحمد للّه مداد کلماته و الحمد للّه زنه عرشه و الحمد للّه رضا نفسه و لا إله إلاّ اللّه الحلیم الکریم و لا إله إلاّ اللّه العلیّ العظیم،سبحان اللّه ربّ السّماوات و الأرضین و ما بینهما و ربّ العرش العظیم،اللّهمّ إنّی أعوذ بک من درک الشّقاء و من شماته الأعداء و أعوذ بک من الفقر و الوقر و أعوذ بک من سوء المنظر فی الأهل و المال و الولد»و یصلّی علی محمّد و آل محمّد عشر مرّات.

[۳۲۷۸]4 ۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد و أحمد بن محمّد و علیّ بن إبراهیم،عن أبیه جمیعا،عن الحسن بن محبوب،عن مالک بن عطیّه،عن أبی حمزه الثّمالیّ،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

ما من عبد یقول إذا أصبح قبل طلوع الشّمس:«اللّه أکبر اللّه أکبر کبیرا و سبحان اللّه بکره و أصیلا و الحمد للّه ربّ العالمین کثیرا،لا شریک له و صلّی اللّه علی محمّد و آله»إلاّ ابتدرهنّ ملک و جعلهنّ فی جوف جناحه و صعدبهنّ إلی السّماء الدّنیا،فتقول الملائکه:ما معک؟فیقول:معی کلمات قالهنّ رجل من المؤمنین و هی کذا و کذا،فیقولون:رحم اللّه من قال هؤلاء الکلمات و غفر له؛قال:و کلّما مرّ بسماء قال لأهلها مثل ذلک،فیقولون:رحم اللّه من قال هؤلاء

بمیرانی بلکه از تو می خواهم که مرا در بسترم در فرمانبری خودت و فرستاده ات و بر راه درست رسیده و دور از خطا و انحراف یا در صف کسانی که در کتابت وصفشان کرده ای:«گویی آنان ستون هایی آهنین هستند»بمیرانی و من خودم و فرزندانم و آنچه را خدا روزیم ساخته است به وسیلهٔ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ... پناه می دهم.من خودم و فرزندانم و آنچه را خدا روزیم ساخته است به وسیلهٔ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ... پناه می دهم.و می فرمود:و سپاس مخصوص خداست به شمار آنچه آفریده است.و سپاس مخصوص خدا است به اندازهٔ آنچه آفریده است و سپاس مخصوص خدا است به وسعت آنچه آفریده است و سپاس مخصوص خدا است به امتداد کلماتش.و سپاس مخصوص خدا است به وزن عرش اش،و سپاس مخصوص خداست تا زمانی که خشنود گردد هیچ معبودی جز او نیست و او بردبار بخشنده است.و هیچ معبودی جز او نیست و او بلند مرتبه و بزرگ است.منزّه است خداوند پروردگار آسمان ها و زمین و هرچه میان آن ها است و پروردگار عرش بزرگ.خدایا من از دچار شدن به بدبختی و از شماتت دشمنان به تو پناه می برم.خدایا من از فقر و گودال دوزخ به تو پناه می برم.خدایا من از نظر بد دربارهٔ خانواده و اموال و فرزندانم به تو پناه می برم و ده بار بر محمّد و خاندان او درود می فرستاد.

[۳۲۷۸]4 ۱-ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هر بنده ای که صبح قبل از طلوع آفتاب بگوید:«خدا بزرگ تر از آن است که به وصف درآید،خدا بزرگ تر از آن است که وصف شود او بزرگ است.و پاک و منزّه است در بامداد و شبانگاه و سپاس فراوان مخصوص خدا است که شریکی ندارد و خداوند بر محمد و خاندان او درود می فرستد»فرشته ای آن ها را به شتاب می گیرد و درون بال خود قرار داده،با خود به آسمان دنیا بالا می برد.

آنگاه فرشتگان می گویند:چه چیزی به همراه داری؟او می گوید:به همراه من کلماتی است که یکی از مؤمنان به زبان آورده است و چنین و چنان است.

آن ها می گویند:خداوند گویندهٔ این کلمات را بیامرزد و او را رحمت کند.

حضرت فرمود:و آن فرشته از هر آسمانی که می گذرد به ساکنان آنجا مانند آن سخنان را می گوید و ایشان پاسخ می دهند که خداوند گویندهٔ این کلمات را

ص : ۳۸۱

الكلمات و غفر له،حتّى ينتهى بهنّ إلى حمله العرش فيقول لهم:إنّ معى كلمات تكلّم بهنّ رجل من المؤمنين و هى كذا و كذا،فيقولون:رحم اللّه هذا العبد و غفر له انطلق بهنّ إلى حفظه كنوز مقاله المؤمنين فإنّ هؤلاء كلمات الكنوز حتّى تكتبهنّ فى ديوان الكنوز.

[٣٢٧٩]5 ١-حميد بن زياد،عن الحسن بن محمّد بن سماعه،عن غير واحد من أصحابه،عن أبان بن عثمان،عن عيسى بن عبد اللّه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا أصبحت فقل:«اللّهمّ إنّى أعوذ بک من شرّ ما خلقت و ذرأت و برأت فى بلادک و عبادک،اللّهمّ إنّى أسألک بجلالک و جمالک و حلمک و كرمک كذا و كذا».

[٣٢٨٠]6 ١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن عبد اللّه بن ميمون،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

أنّ عليّا صلوات اللّه عليه و آله كان يقول إذا أصبح:«سبحان اللّه الملک القدّوس ثلاثا اللّهمّ إنّى أعوذ بک من زوال نعمتک و من تحويل عافيتک و من فجاه نقمتک و من درک الشّقاء و من شرّ ما سبق فى اللّيل،اللّهمّ إنّى أسألک بعزّه ملکک و شدّه قوّتک و بعظيم سلطانک و بقدرتک على خلقک»ثمّ سل حاجتک.

[٣٢٨١]٧ ١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد،عن الحسين بن المختار، عن العلاء بن كامل قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: وَ اذْكُرْ رَبَّکَ فِى نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ عند المساء:لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له،له الملک و له الحمد،يحيى و يميت و يميت و يحيى و هو على كلّ شىء قدير.قال:قلت:

بيده الخير؟قال:إنّ بيده الخير و لكن قل كما أقول[لک]عشر مرّات و أعوذ باللّه السّميع العليم حين تطلع الشّمس و حين تغرب عشر مرّات.

رحمت کند و او را ببخشاید تا او آنها را به حمل کنندگان عرش خدا می رساند و به آب ها می گوید:همراه من کلماتی است که شخصی از مؤمنان آن ها را به زبان آورده است و چنین وچنان است.آن ها می گویند خداوند این بنده را رحمت کند و گناهانش را بیامرزد.این کلمات را نزد نگهبان گنجینه های سخنان مؤمنان ببر؛ زیرا این کلمات گنج اند تا او آنها را در دفتر گنجینه ها بنویسد.

[۳۲۷۹]5 ۱-عیسای عبد اللّه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:در هنگام صبح بگو خدایا من از شر هرآنچه در میان سرزمین ها و بندگان ات آفریدی و برآوردی و جان بخشیدی به تو پناه می برم.خداوندا به حقّ والایی و زیبایی و بردباری و بزرگواریت از تو چنین و چنان می خواهم[و خواسته های خود را ذکر کند].

[۳۲۸۰]6 ۱-عبد اللّه میمون از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت علی-درود خدا بر او و بر خاندانش-هنگام هر صبح سه بار می فرمود:منزّه است خداوند، فرمانروای پاک.خداوندا،من از دگرگونی سلامت و از دست رفتن نعمت ها و ناگهان رسیدن بلاهای تو و دچارشدن به بدبختی و از بدی هرآنچه در شب گذشته است به تو پناه می برم.خدایا من به حقّ شکست ناپذیری فرمانروایی ات و استواری نیرویت و بزرگی چیرگی ات و توانایی بر آفریدگانت از تو می خواهم.سپس حاجتت را بخواه.

[۳۲۸۱]۷ ۱-علاء بن کامل می گوید:شنیدم امام صادق علیه السّلام دربارهٔ آیه(پروردگارت را در وجودت با زاری و هراس و نه بلند یاد کن.) [اعراف(۷):5 ۲۰]فرمودند:یعنی شب هنگام بگو:هیچ معبودی جز خدا نیست او یگانه است و هیچ شریکی ندارد.فرمانروایی از آن اوست و سپاس مخصوص او است که زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند و او بر هر کاری توانا است.راوی می گوید:من عرض کردم:و بگویم(و نیکی در دست او است)؟امام فرمودند:به درستی که نیکی در دست او است ولی تو همان گونه که من گفتم ده بار آن را بگو و در هنگام طلوع و غروب آفتاب ده بار بگو به خداوند شنوا و دانا پناه می برم.

[۳۲۸۲]۱۸-علیّ،عن أبیه،عن حمّاد،عن حریز،عن زراره،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

یقول بعد الصّبح:«الحمد للّه ربّ الصّباح،الحمد للّه فالق الإصباح(ثلاث مرّات)اللّهمّ افتح لی باب الأمر الّذی فیه الیسر و العافیه،اللّهمّ هیّی لی سبیله و بصّرنی مخرجه،اللّهمّ إن کنت قضیت لأحد من خلقک علیّ مقدره بالشّرّ فخذه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من تحت قدمیه و من فوق رأسه و اکفنیه بما شئت و من حیث شئت و کیف شئت».

[۳۲۸۳]۱۹-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن محمّد بن إسماعیل،عن أبی إسماعیل السّرّاج،عن الحسین بن المختار،عن رجل،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

من قال إذا أصبح:«اللّهمّ إنّی أصبحت فی ذمّتک و جوارک،اللّهمّ إنّی أستودعک دینی و نفسی و دنیای و آخرتی و أهلی و مالی و أعوذ بک یا عظیم من شرّ خلقک جمیعا و أعوذ بک من شرّ ما یبلس به إبلیس و جنوده».إذا قال هذا الکلام لم یضرّه یومه ذلک شیء و إذا أمسی فقاله لم یضرّه تلک اللّیله شیء إن شاء اللّه تعالی.

[۳۲۸۴]۲۰-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن الحسین بن سعید،عن عثمان بن عیسی،عن علیّ بن أبی حمزه،عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إذا صلّیت المغرب و الغداه فقل:«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلیّ العظیم»سبع مرّات فإنّه من قالها لم یصبه جذام و لا برص و لا جنون و لا سبعون نوعا من أنواع البلاء،قال:و تقول إذا أصبحت و أمسیت:

[۳۲۸۲]۱۸-زراره روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:پس از برآمدن آفتاب سه بار می گویی:و سپاس مخصوص خدایی است که پروردگار صبحدم است، سپاس مخصوص خدایی است که شکافندهٔ صبح است[و آن را از دل شب خارج می سازد].خدایا در امری را بر من بگشا که در آن آسایش و سلامتی است.بار خدایا راهش را برایم فراهم ساز و مرا به خروج از آن آگاه گردان.خدایا اگر به یکی از آفریدگانت توانایی بدی به من داده ای راه او را از پیش و پس و راست و چپ و زیرپا و بالای سر بگیر و به هروسیله که خواهی و از هر راهی که خواهی و هرگونه که خواهی او را از من دور کن.

[۳۲۸۳]۱۹-مردی روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هرکس در هنگام صبح بگوید:«خدایا من در پناه و کنار تو به صبح رسیدم خداوندا من دین و جان و دنیا و آخرت و خانواده و اموالم را به تو می سپارم.ای بزرگ از بدی همهٔ آفریدگانت به تو پناه می برم و از بدی ای که ابلیس و سپاهیانش آن را وارونه می کنند به تو پناه می برم».وقتی این کلمات را بگوید در آن روز چیزی به او زیان نرساند و اگر هنگام شب بگوید در آن شب چیزی به او زیان نخواهد رساند-اگر خداوند والا اراده نماید-.

[۳۲۸4]۲۰-ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هنگامی که نماز مغرب و نماز صبح را خواندی هفت بار بگو:«به نام خداوند رحمتگر مهربان هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خداوند بلندمرتبه و بزرگ نیست»زیرا هرکس آن را بگوید جذام و برص و دیوانگی و هفتاد گونه بلای دیگر به او نمی رسد.حضرت

«الحمد لربّ الصّباح»الحمد لفالق الإصباح مرّتين الحمد للّه الّذى أذهب اللّيل بقدرته و جاء بالنّهار برحمته و نحن فى عافيه».و يقرأ آيه الكرسىّ و آخر الحشر و عشر آيات من الصّافّات و سُبْحٰانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّ�ا يَصِفُونَ * وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ* وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ فَسُبْحٰانَ اللّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ* وَ لَهُ الْحَمْدُ فِى السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ* يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَىِّ وَ يُحْىِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا وَ كَذٰلِکَ تُخْرَجُونَ «سبّوح قدّوس ربّ الملائکه و الرّوح،سبقت رحمتک غضبک لا إله إلاّ أنت سبحانک إنّى عملت سوءا و ظلمت نفسى فاغفر لى و ارحمنى و تب علىّ إنّک أنت التّوّاب الرّحيم».

[۳۲۸۵]۲۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن معاويه بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

«اللّهمّ لک الحمد أحمدک و أستعينک و أنت ربّى و أنا عبدک،أصبحت على عهدک و وعدک و أومن بوعدک و أوفى بعهدک ما استطعت و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه وحده لا شريک له و أشهد أن محمّدا عبده و رسوله،أصبحت على فطره الإسلام و كلمه الإخلاص و ملّه إبراهيم و دين محمّد،على ذلک أحيا و أموت إن شاء اللّه،اللّهمّ أحيينى ما أحييتنى به و أمتنى إذا أمتّنى على ذلک و ابعثنى إذا بعثتنى على ذلک،أبتغى بذلک رضوانک و اتّباع سبيلک،إليک ألجأت ظهرى و إليک فوّضت أمرى،آل محمّد أئمّتى ليس لى أئمّه غيرهم،بهم أئتمّ و إيّاهم أتولّى و بهم أقتدى،اللّهمّ اجعلهم أوليائى فى الدّنيا و الآخره و اجعلنى أوالى أولياءهم و أعادى أعداءهم فى الدّنيا و الآخره و ألحقنى بالصّالحين و آبائى معهم».

فرمودند:و هنگام صبح و شب دو بار بگو:سپاس مخصوص پروردگار صبحدم است.سپاس مخصوص شکافندهٔ صبحدم است.سپاس مخصوص خداوندی است که با قدرتش شب را برد و با رحمتش روز را آورد در حالی که ما در سلامت هستیم.و آیه الکرسی و آخر سورهٔ حشر و ده آیه از سورهٔ مبارکهٔ صافّات را بخوان و نیز این آیات را:(منزّه است پروردگار تو پروردگار شکست ناپذیر که در وصف نمی گنجد و درود بر آن فرستادگان و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است و خدا منزه است هنگامی که وارد شب می شوید و هنگامی که شب را به روز می رسانید و سپاس در آسمان ها و زمین و شب و روز مخصوص اوست.او زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می سازد و زمین را پس از مرگش زنده می کند و شما نیز چنین از قبرها بیرون می آیید.پاک و بزرگ است پروردگار روح و فرشتگان که رحمت او بر خشمش پیشی گرفته است،هیچ معبودی جز تو نیست و تو منزّهی.من بد کردم و به خودم ستم کردم پس مرا بیامرز و به من رحم کن و توبهٔ مرا بپذیر که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی).

[۳۲۸۵]۲۱-معاویهٔ عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:خداوندا سپاس مخصوص تو است.من تو را سپاس می گویم و از تو یاری می جویم.تو پروردگار منی و من بندهٔ توام.شب را بر پیمان و وعدهٔ تو به صبح رساندم و به وعدهٔ تو ایمان دارم و تا جایی که بتوانم به عهدت وفا دارم.هیچ نیرو و توانایی جز به سبب تو نیست تو یگانه ای و بی شریکی.و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستادهٔ او است.من شب را با فطرت اسلام و کلمهٔ اخلاص و دین ابراهیم و محمّد به صبح رساندم و اگر خدا بخواهد بر این اساس زندگی می کنم و خواهم مرد.خداوندا تا زنده هستم مرا بر آن زنده بدار،چون میراندی بر آن بمیران و چون برانگیختی بر آن برانگیز.من به این سبب رضای تو و پیروی از راه تو را می جویم.من تو را پشتیبان خود قرار داده،کارم را به تو واگذار کردم.خاندان محمّد[درود خدا بر او و بر خاندانش]پیشوایان من اند و من امامی غیر از ایشان ندارم.از آنان پیروی می کنم و آنان را دوست گرفته،به آنان اقتدا می کنم.خدایا در دنیا و آخرت آنان را دوستان من قرار بده و مرا چنان قرار ده که در دنیا و آخرت با دوستان آنان دوستی و با دشمنانشان دشمنی کنم.مرا با نیکوکاران پیوند ده و پدرانم را در گروه آنان قرار ده.

[۳۲۸۶]۲۲-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عمّن ذکره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قلت له علّمنی شیئا أقوله إذا أصبحت و إذا أمسیت فقال:قل:«الحمد للّه الّذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره،الحمد للّه کما یحبّ اللّه أن یحمد، الحمد للّه کما هو أهله،اللّهمّ أدخلنی فی کلّ خیر أدخلت فیه محمّدا و آل محمّد و أخرجنی من کلّ سوء أخرجت منه محمّدا و آل محمّد و صلّی اللّه علی محمّد و آل محمّد».

[۳۲۸۷]۲۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عبد الرّحمن بن حمّاد الکوفیّ،عن عمرو بن مصعب،عن فرات بن الأحنف،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

مهما ترکت من شیء فلا تترک أن تقول فی کلّ صباح و مساء:«اللّهمّ إنّی أصبحت أستغفرک فی هذا الصّباح و فی هذا الیوم لأهل رحمتک و أبرأ إلیک من أهل لعنتک،اللّهمّ إنّی أصبحت أبرأ إلیک فی هذا الیوم و فی هذا الصّباح ممّن نحن بین ظهرانیهم من المشرکین و ممّا کانوا یعبدون،إنّهم کانوا قوم سوء فاسقین،اللّهمّ اجعل ما أنزلت من السّماء إلی الأرض فی هذا الصّباح و فی هذا الیوم برکه علی أولیائک و عقابا علی أعدائک،اللّهمّ وال من والاک و عاد من عاداک،اللّهمّ اختم لی بالأمن و الإیمان کلّما طلعت شمس أو غربت،اللّهمّ اغفر لی و لوالدیّ و ارحمهما کما ربّیانی صغیرا،اللّهمّ اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الأحیاء منهم و الأموات،اللّهمّ إنّک تعلم منقلبهم و مثواهم،اللّهمّ احفظ إمام المسلمین بحفظ الإیمان و انصره نصرا عزیزا و افتح له فتحا یسیرا و اجعل له و لنا من لدنک سلطانا نصیرا،اللّهمّ العن

[۳۲۸۶]۲۲-مردی گفت:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:چیزی به من بیاموز تا هنگام صبح و شب آن را بخوانم.

حضرت فرمودند:بگو:سپاس مخصوص خدایی است که آنچه بخواهد انجام می دهد و غیر از او کسی این توانایی را ندارد سپاس مخصوص او است.

همان گونه که خود دوست دارد ستوده شود.سپاس مخصوص خدا است همان گونه که او سزاوار آن است.خدایا مرا در هر خیری که محمد و خاندان او را در آن داخل ساختی داخل کن و از هر بدی ای که محمّد و خاندان او را خارج کرده ای، خارج کن و بر محمّد و خاندان او درود فرست.

[۳۲۸۷]۲۳-فرات احنف روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرچه را ترک می کنی بکن ولی این سخن را در هنگام صبح و شب ترک مکن:«خدایا شب را به صبح رساندم تا در این صبح و در این روز برای هرکس که سزاوار رحمت تو است آمرزش بخواهم و از هرکس که سزاوار لعنت تو است دوری بجویم.

خدایا من شب را به صبح رساندم،تا در این روز و در این صبح از مشرکین که در میان آنان زندگی می کنم بیزاری بجویم؛زیرا آنان بد مردمانی نابکارند.خدایا هر آنچه در این روز و در این صبح از آسمان به زمین فرومی فرستی برای دوستانت برکت و برای دشمنانت عذاب قرار ده.خدایا با دوستانت دوستی و با دشمنانت دشمنی کن.خدایا در هر طلوع یا غروب خورشید سرانجامم را ایمنی و ایمان قرار بده.خداوندا مرا و پدر و مادرم را بیامرز و به آنان رحم کن همان گونه که آنان مرا در کودکی پروردند.خدایا مردان و زنان مؤمن و مسلمان،زنده و مردهٔ شان را بیامرز.

خدایا تو جایگاه و بازگشت گاه آنان را می دانی.خدایا امام و پیشوای مسلمانان را با نگاهداری ایمان حفظ کن و به او پیروزی ای بدون شکست و فتحی آسان عطاق فرما و برای او و ما از نزد خود سلطنتی یاری شده قرار ده.خداوندا فلانی و فلانی

فلانا و فلانا و الفرق المختلفه على رسولک و ولاه الأمر بعد رسولک و الأئمّه من بعده و شیعتهم و أسألک الزّیاده من فضلک و الإقرار بما جاء من عندک و التّسلیم لأمرک و المحافظه علی ما أمرت به لا أبتغی به بدلا و لا أشتری به ثمنا قلیلا،اللّهمّ اهدنی فیمن هدیت و قنی شرّ ما قضیت،إنّک تقضی و لا یقضی علیک و لا یذلّ من والیت،تبارکت و تعالیت،سبحانک ربّ البیت تقبّل منّی دعائی و ما تقرّبت به إلیک من خیر فضاعفه لی أضعافا[مضاعفه]کثیره و آتنا من لدنک[رحمه و]أجرا عظیما،ربّ ما أحسن ما ابتلیتنی و أعظم ما أعطیتنی و أطول ما عافیتنی و أکثر ما سترت علیّ،فلک الحمد یا إلهی کثیرا طیّبا مبارکا علیه،ملء السّماوات و ملء الأرض و ملء ما شاء ربّی کما یحبّ و یرضی و کما ینبغی لوجه ربّی ذی الجلال و الإکرام».

[۳۲۸۸]۲۴-عنه،عن إسماعیل بن مهران،عن حمّاد بن عثمان قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:من قال:«ما شاء اللّه کان،لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلیّ العظیم»مائه مرّه حین یصلّی الفجر لم یر یومه ذلک شیئا یکرهه.

[۳۲۸۹]۲۵-عنه،عن إسماعیل بن مهران،عن علیّ بن أبی حمزه،عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من قال فی دبر صلاه الفجر و دبر صلاه المغرب سبع مرّات:«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلیّ العظیم»دفع اللّه عزّ و جلّ عنه سبعین نوعا من أنواع البلاء أهونها الرّیح و البرص و الجنون و إن کان شقیّا محی من الشّقاء و کتب فی السّعداء.

[۳۲۹۰]۲۶-و فی روایه سعدان،عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام مثله إلاّ أنّه قال:

(عمر و ابو بکر)و گروه های مختلفی را که با فرستادۀ تو و صاحبان امر و امامان پس از فرستاده ات و شیعیانشان مخالفت کردند،لعنت کن.من از تو،فزونی، پذیرفتن آنچه از جانب تو آمده،گردن نهادن به فرمانت و مواظبت بر آنچه به آن امر کرده ای می خواهم تا جایگزینی برای آن نجویم و آن را به بهای اندک نفروشم.خدایا مرا در میان کسانی که هدایت کرده ای هدایت فرما و از بدی آنچه حکم کرده ای حفظ کن؛زیرا تویی که حکم می کنی و بر تو حکمی نمی شود و هر کس تو را دوست بدارد خوار نمی شود.تویی پاک و والا.تو پاکی ای پروردگار خانۀ کعبه.دعایم را از من بپذیر و هر نیکی ای را که به وسیلۀ آن به تو نزدیکی جستم دوچندان کن و از نزد خود به ما رحمت و پاداشی بزرگ عطا فرما.

پروردگارا !چه زیبا مرا دچار کردی و چه بزرگ بخشیدی،چه طولانی سلامتی دادی و چه فراوان بر من پوشاندی.پس ای معبود من سپاس فراوان و نیکو و مبارک برای تو است.به اندازۀ آسمان ها و زمین و به مقدار آنچه پروردگارم بخواهد.همان گونه که دوست دارد و راضی می شود و همان گونه که شایستۀ ذات پروردگار صاحب عظمت و کرامت است.

[۳۲۸۸]۲۴-حمّاد عثمان گوید:امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس وقتی نماز صبح می گذارد صد مرتبه بگوید:«هرآنچه خدا بخواهد همان می شود و هیچ نیرویی جز به سبب خداوند بلند مرتبۀ بزرگ نیست»در آن روز،چیزی که موجب آزار او شود نمی بیند.

[۳۲۸۹]۲۵-ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس پس از نماز صبح و نماز مغرب هفت بار بگوید:«به نام خداوند رحمتگر مهربان،هیچ نیرو و توانایی جز سبب خداوند بلندمرتبۀ بزرگ نیست»خداوند عزّتمند هفتاد نوع بلا را از او دور می سازد که آسان ترین آنها باد[یعنی بادهای متعفن در اثر بیماری و یا طوفان های هلاک کننده است]،پیسی و دیوانگی است و اگر کسی شقی باشد شقاوتش محو شده،در گروه سعادتمندان نوشته می شود.

[۳۲۹۰]۲۶-در روایت سعدان از ابی بصیر همین حدیث آمده است جز این که گفته

أهونه الجنون و الجذام و البرص و إن كان شقيّا رجوت أن يحوّله اللّه عزّ و جلّ إلى السّعاده.

[۳۲۹۱]۲۷-عنه،عن ابن فضّال،عن الحسن بن الجهم،عن أبى الحسن عليه السّلام مثله إلاّ أنّه قال:

يقولها ثلاث مرّات حين يصبح و ثلاث مرّات حين يمسى لم يخف شيطانا و لا سلطانا و لا برصا و لا جذاما و لم يقل سبع مرّات.قال أبو الحسن عليه السّلام:و أنا أقولها مائه مرّه

[۳۲۹۲]۲۸-عنه،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا صلّيت الغداه و المغرب فقل:«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلىّ العظيم»سبع مرّات،فإنّه من قالها لم يصبه جنون و لا جذام و لا برص و لا سبعون نوعا من أنواع البلاء.

[۳۲۹۳]۲۹-عنه،عن محمّد بن عبد الحميد،عن سعد بن زيد قال:

قال أبو الحسن عليه السّلام:إذا صلّيت المغرب فلا تبسط رجلک و لا تكلّم أحدا حتّى تقول مائه مرّه:«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلىّ العظيم» و مائه مرّه فى الغداه،فمن قالها دفع اللّه عنه مائه نوع من أنواع البلاء أدنى نوع منها البرص و الجذام و الشّيطان و السّلطان

[۳۲۹۴] ۳۰-عنه،عن عبد الرّحمن بن حمّاد،عن عبد اللّه بن إبراهيم الجعفرىّ قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول:إذا أمسيت فنظرت إلى الشّمس فى غروب و إدبار فقل:«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم الحمد للّه الّذى لم يتّخذ ولدا و لم يكن له شريک فى الملک،الحمد للّه الّذى يصف و لا يوصف و يعلم و لا يعلم،يعلم

است:آسان ترین آن بلاها دیوانگی و جذام و پیسی است و اگر کسی شقی باشد امید است که خدا او را به گروه سعادتمندان منتقل کند.

[۳۲۹۱]۲۷-حسن جهم از حضرت ابو الحسن علیه السّلام نیز مانند این حدیث را روایت کرده جز این که آورده است:این ذکر را سه بار در صبحدم و سه بار در شبانگاه بگوید تا نه از هیچ شیطان و پادشاهی و نه از پیسی و جذام نهراسد.در این جا هفت بار ذکر نشده است.و امام علیه السّلام فرموده اند:من آن ذکر را صد بار می گویم.

[۳۲۹۲]۲۸-سماعه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرگاه نماز صبح و مغرب را به جا آوردی هفت بار بگو:«به نام خداوند رحمتگر مهربان،هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خداوند بلند مرتبهٔ بزرگ نیست»که هرکس این ذکر را بگوید به دیوانگی و جذام و پیسی و هفتاد نوع گرفتاری دیگر دچار نمی شود.

[۳۲۹۳]۲۹-سعد زید روایت کرده که حضرت ابو الحسن علیه السّلام فرمودند:هنگامی که نماز مغرب را گذاردی پایت را دراز نکن و با کسی سخن نگو تا صد بار بگویی:«به نام خداوند رحمتگر مهربان،هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خداوند بلندمرتبهٔ بزرگ نیست»و صد بار هم پس از نماز صبح بگو که هرکس چنین بگوید خداوند صد نوع بلا و گرفتاری را از او دور می سازد که پایین ترین آن ها پیسی و جذام و شیطان و پادشاه[ستم گر]است.

[۳۲۹۴] ۳۰-عبد اللّه بن ابراهیم جعفری گفته است:از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم فرمودند:شب هنگام زمانی که به غروب و ناپدید شدن خورشید می نگری بگو:«بنام خداوند رحمتگر مهربان،سپاس مخصوص خدایی است که فرزندی ندارد و در پادشاهی و فرمانروایی اش بی انباز است.سپاس مخصوص خدایی است که وصف می کند و خود به وصف نمی آید.می داند و دانسته نمی شود.

خائنه الأعين و ما تخفى الصّدور؛أعوذ بوجه اللّه الكريم و باسم اللّه العظيم من شرّ ما ذرأ و ما برأ و من شرّ ما تحت الثّرى و من شرّ ما ظهر و ما بطن و من شرّ ما كان فى اللّيل و النّهار و من شرّ أبى مرّه و ما ولد و من شرّ الرّسيس و من شرّ ما وصفت و ما لم أصف،فالحمد للّه ربّ العالمين»ذكر أنّها أمان من السّبع و من الشّيطان الرّجيم و من ذرّيّته.قال:و كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول إذا أصبح:

«سبحان اللّه الملک القدّوس ثلاثا اللّهمّ إنّى أعوذ بک من زوال نعمتک و من تحويل عافيتک و من فجأه نقمتک و من درک الشّقاء و من شرّ ما سبق فى الكتاب،اللّهمّ إنّى أسألک بعزّه ملکک و شدّه قوّتک و بعظيم سلطانک و بقدرتک على خلقک».

[۳۲۹۵]۳۱-عنه،عن محمّد بن علىّ،عن عبد الرّحمن بن أبى هاشم،عن أبى خديجه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ الدّعاء قبل طلوع الشّمس و قبل غروبها سنّه واجبه مع طلوع الفجر و المغرب تقول:«لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له،له الملک و له الحمد،يحيى و يميت و يميت و يحيى و هو حىّ لا يموت،بيده الخير و هو على كلّ شىء قدير،عشر مرّات.و تقول:«أعوذ باللّه السّميع العليم من همزات الشّياطين و أعوذ بک ربّ أن يحضرون،إنّ اللّه هو السّميع العليم»عشر مرّات قبل طلوع الشّمس و قبل الغروب،فإن نسيت قضيت كما تقضى الصّلاه إذا نسيتها.

[۳۲۹۶]۳۲-عنه،عن محمّد بن علىّ،عن أبى جميله،عن محمّد بن مروان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قل:«أستعيذ باللّه من الشّيطان الرّجيم و أعوذ باللّه أن يحضرون،إنّ اللّه هو السّميع العليم»و قل:«لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له،يحيى و يميت و هو

چشم های خائن و هرآنچه را سینه ها در خود پنهان دارد می شناسد.من از بدی هرآنچه که آفریده است و از بدی آنچه در زیر آسمان است و از بدی آنچه آشکار و نهان است و از بدی آنچه در شب و روز است و از بدی شیطان و فرزندانش و از بدی تباهی و هوس رانی و از بدی آنچه گفتم و نگفتم به ذات باکرامت و نام بزرگ خداوند پناه می برم.پس سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.» حضرت فرمودند که این دعا موجب ایمنی از درندگان و شیطان رانده شده و فرزندان او است و آن حضرت فرمود که امیر مؤمنان علی علیه السّلام در هنگام صبح سه بار می فرمود:پاک است خداوند فرمانروای جهان و پاک است.خداوندا من از نابودی نعمت های تو و تغییر یافتن سلامت و راحتی تو و ناگهان رسیدن بدبختی ها و سختی ها و از دچار شدن به شقاوت و از بدی هرآنچه در کتابت آمده است به تو پناه می برم.خداوندا من به شکست ناپذیری فرمانروائیت و استواری قدرتت و بزرگی سلطنت ات و توانایی ات بر بندگانت از تو می خواهم.

[۳۲۹۵]۳۱-ابو خدیجه روایت کرده که امام صادق ۷ فرمودند:دعا کردن پیش از دمیدن خورشید و پیش از غروب آن سنّتی واجب است چون هنگام طلوع و غروب آفتاب ده بار بگو:هیچ معبودی جز خدا نیست یگانه است و هیچ شریکی ندارد فرمانروایی از آن اوست و سپاس مخصوص او است او زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند.او است زنده ای که نمی میرد.همهٔ نیکی ها در دست او است و او است که بر هر کاری توانا است.و پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن ده بار بگو:«از وسوسه های شیاطین به خداوند شنوا و دانا پناه می برم،پروردگارا از این که وسوسه های شیطان مرا فراگیرند به تو پناه می برم که همانا خداوند شنوا و دانا است»و اگر فراموش کردی قضای آن را به جا آور همان گونه که وقتی نماز را فراموش می کنی قضایش را به جا می آوری.

[۳۲۹۶]۳۲-محمّد مروان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:بگو:«از شیطان رانده شده به خدا پناه می برم و از این که او به نزد من آید به خدا پناه می برم.که همانا خداوند شنوا و دانا است»و بگو:«هیچ معبودی جز خدا نیست.او یگانه ای است که هیچ شریکی ندارد.زنده می کند و می میراند

على كلّ شىء قدير»قال:فقال له رجل:مفروض هو؟قال:نعم مفروض محدود تقوله قبل طلوع الشّمس و قبل الغروب عشر مرّات،فإن فاتک شىء فاقضه من اللّيل و النّهار.

[۳۲۹۷]۳۳-عنه،عن إسماعيل بن مهران،عن رجل،عن إسحاق بن عمّار، عن العلاء بن كامل قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إنّ من الدّعاء ما ينبغى لصاحبه إذا نسيه أن يقضيه يقول بعد الغداه:«لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له،له الملک و له الحمد،يحيى و يميت و يميت و يحيى و هو حىّ لا يموت،بيده الخير[كلّه]و هو على كلّ شىء قدير»عشر مرّات و يقول:«أعوذ باللّه السّميع العليم»عشر مرّات:فإذا نسى من ذلک شيئا كان عليه قضاؤه.

[۳۲۹۸]۳4-عنه،عن ابن محبوب،عن العلاء بن رزين،عن محمّد بن مسلم قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن التّسبيح،فقال:ما علمت شيئا موظّفا غير تسبيح فاطمه عليه السّلام و عشر مرّات بعد الفجر تقول:«لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له، له الملک و له الحمد[يحيى و يميت]و هو على كلّ شىء قدير»و يسبّح ما شاء تطوّعا.

[۳۲۹۹]۳5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن إسماعيل بن جابر،عن أبى عبيده الحذّاء قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام:من قال حين يطلع الفجر:«لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له، له الملک و له الحمد،يحيى و يميت[و يميت و يحيى]و هو حىّ لا يموت،بيده الخير و هو على كلّ شىء قدير،عشر مرّات«و صلّى على محمّد و آل محمّد»

و بر هر کاری توانا است».مردی به ایشان عرض کرد:آیا این ذکر واجب است؟ امام علیه السّلام فرمود:بله.واجبی محدود است که ده بار قبل از برآمدن آفتاب و ده بار پیش از غروب آن می گویی که اگر از دستت رفت در شب یا روز قضای آن را به جا می آوری.

[۳۲۹۷]۳۳-علاء کامل روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:برخی دعاها هست که سزاوار است پس از فراموشی،قضای آن به جا آورده شود و از جملهٔ آن ها این است که پس از بامداد ده بار بگویی:«هیچ معبودی جز خدا نیست که یگانه و بی شریک است.فرمانروایی مخصوص او است و سپاس مخصوص او است.او زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند و او زنده ای است که نمی میرد.همهٔ نیکی ها به دست او است و بر هر کاری توانا است.و ده بار بگویی:

به خداوند شنوا و دانا پناه می برم.و هرگاه چیزی از آن را فراموش کردی باید قضای آن را به جا آوری.

[۳۲۹۸]۳۴-محمد مسلم می گوید از امام باقر علیه السّلام دربارهٔ تسبیح پرسیدم.امام علیه السّلام فرمودند:من جز تسبیح فاطمه علیها السّلام تسبیح واجب دیگری نمی شناسم و تو پس از طلوع آفتاب ده بار بگو:«هیچ معبودی جز خدا نیست،او یگانه است و بی شریک، فرمانروایی جهان و سپاس از آن او است،[او زنده می کند و می میراند]و بر هر کاری توانا است»و هرچه می خواهی تسبیح مستحبّ خدا را بگو.

[۳۲۹۹]۳۵-ابو عبیدهٔ حذّاء روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هرکس در هنگام طلوع خورشید ده بار بگوید:«هیچ معبودی جز خدا نیست او یگانه است و شریکی ندارد.فرمانروایی جهان و سپاس از آن او است.او زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند و زنده ای است که نمی میرد.همهٔ نیکی ها به دست او است و بر هر کاری توانا است و ده بار بر محمّد و خاندان او درود بفرستد

عشر مرّات و سبّح خمسا و ثلاثين مرّه و هلّل خمسا و ثلاثين مرّه و حمد اللّه خمسا و ثلاثين مرّه لم يكتب فى ذلک الصّباح من الغافلين و إذا قالها فى المساء لم يكتب فى تلک اللّيله من الغافلين.

[۳۳۰۰]36-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسين بن سعيد،عن محمّد بن الفضيل قال:

كتبت إلى أبى جعفر الثّانى عليه السّلام أسأله أن يعلّمنى دعاء،فكتب إلىّ:تقول إذا أصبحت و أمسيت:«اللّه اللّه اللّه ربّى الرّحمن الرّحيم لا أشرک به شيئا»و إن زدت على ذلک فهو خير،ثمّ تدعو بما بدا لک فى حاجتک فهو لكلّ شىء بإذن اللّه تعالى يفعل اللّه ما يشاء.

[۳۳۰۱]۳۷-الحسين بن محمّد،عن أحمد بن إسحاق،عن سعدان،عن داود الرّقّىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا تدع أن تدعو بهذا الدّعاء ثلاث مرّات إذا أصبحت و ثلاث مرّات إذا أمسيت:«اللّهمّ اجعلنى فى درعک الحصينه الّتى تجعل فيها من تريد»فإنّ أبى عليه السّلام كان يقول:هذا من الدّعاء المخزون.

[۳۳۰۲]۳۸-علىّ بن محمّد،عن بعض أصحابه،عن محمّد بن سنان،عن أبى سعيد المكارى،عن أبى حمزه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قلت له:ما عنى بقوله: وَ إِبْرٰاهِيمَ الَّذِى وَفّٰى ؟قال:كلمات بالغ فيهنّ، قلت:و ما هنّ؟قال:كان إذا أصبح قال:أصبحت و ربّى محمود،أصبحت لا أشرک باللّه شيئا و لا أدعو معه إلها و لا أتّخذ من دونه وليّا ثلاثا و إذا أمسى قالها ثلاثا،قال:فأنزل اللّه عزّ و جلّ فى كتابه: وَ إِبْرٰاهِيمَ الَّذِى وَفّٰى. قلت:

فما عنى بقوله فى نوح: إِنَّهُ كٰانَ عَبْداً شَكُوراً؟ قال:كلمات بالغ فيهنّ

و سی و پنج بار سبحان اللّه،و سی و پنج بار لا إله إلاّ اللّه و سی و پنج بار الحمد للّه بگوید،در آن صبح از غافلان نوشته نخواهد شد و اگر در هنگام شب بگوید در آن شب از غافلان نوشته نخواهد شد.

[۳۳۰۰]۳۶-محمد فضیل می گوید:به امام جواد علیه السّلام نامه نوشتم و از ایشان خواستم که دعایی به من بیاموزد.امام علیه السّلام به من نوشتند:هنگام صبح و شام بگو:

(اللّه،اللّه،اللّه،پروردگار رحمتگر و مهربان من که کسی را شریک او قرار نمی دهم)و اگر چیزی بر آن بیافزایی بهتر است سپس برای هر حاجتی که برایت پیش می آید دعا کن که این دعا برای هر چیزی به اذن خدا مفید است و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد.

[۳۳۰۱]۳۷-داود رقّی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:فراموش نکن که بامداد و شامگاه سه بار بگویی:خداوندا مرا در زرۀ نفوذناپذیر خود قرارده که تو هرکه را بخواهی در آن قرار می دهی؛ زیرا پدرم می فرمود،این از دعاهای گنجینه است.

[۳۳۰۲]۳۸-ابو حمزه می گوید:به امام باقر علیه السّلام عرض کردم:معنای این سخن خداوند چیست که فرمود:(و ابراهیم که وفاداری کرد) [نجم(۵۳):۳۷]؟امام علیه السّلام فرمودند:کلماتی است که ابراهیم فراوان آن ها را به زبان می آورد.من عرض کردم:

آن ها چه کلماتی بودند؟امام علیه السّلام فرمودند:هنگام صبح سه بار می گفت:«شب را به صبح رساندم و پروردگارم ستوده است،شب را به صبح رساندم و به خدا شرک نمی ورزم و همراه او معبود دیگری را نمی خوانم و جز او سرپرستی برای خود نمی گیرم.و شب هنگام نیز سه بار آن را باز می گفت.پس خداوند در کتابش چنین نازل کرد:(و ابراهیم که وفاداری کرد.)ابو حمزه می گوید:من عرض کردم:و مقصودش از آنچه دربارۀ حضرت نوح فرمود چیست؟(او بنده ای بسیار شکرگزار

قلت:و ما هنّ؟ !قال:كان إذا أصبح قال:أصبحت أشهدک ما أصبحت بی من نعمه أو عافيه فی دين أو دنيا فإنّها منک وحدک لا شريک لک،فلک الحمد علی ذلک و لک الشّکر کثيرا؛کان يقولها إذا أصبح ثلاثا و إذا أمسی ثلاثا.قلت:فما عنی بقوله فی يحيی: وَ حَناناً مِنْ لَدُنّا وَ زَکاهً ؟قال:

تحنّن اللّه،قال:قلت:فما بلغ من تحنّن اللّه عليه؟قال:کان إذا قال:يا ربّ،قال اللّه عزّ و جلّ:لبّيک يا يحيی.

باب الدّعاء عند النّوم و الانتباه

[۳۳۰ ۳]۱-علیّ بن إبراهيم،عن أبيه و الحسين بن محمّد،عن أحمد بن إسحاق جميعا،عن بکر بن محمّد،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

من قال حين يأخذ مضجعه ثلاث مرّات:«الحمد للّه الّذی علا فقهر و الحمد للّه الّذی بطن فخبر و الحمد للّه الّذی ملک فقدر و الحمد للّه الّذی يحيی الموتی و يميت الأحياء و هو علی کلّ شیء قدير»خرج من الذّنوب کهيئه يوم ولدته أمّه.

[4 ۳۳۰]۲-محمّد بن يحيی،عن أحمد بن محمّد،رفعه إلی أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا أوی أحدکم إلی فراشه فليقل:اللّهمّ إنّی احتبست نفسی عندک فاحتبسها فی محلّ رضوانک و مغفرتک و إن رددتها[إلی بدنی]فارددها مؤمنه عارفه بحقّ أوليائک حتّی تتوفّاها علی ذلک.

[5 ۳۳۰]۳-حميد بن زياد،عن الحسين بن محمّد،عن غير واحد،عن أبان بن عثمان،عن يحيی بن أبی العلاء،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام أنّه کان يقول عند منامه:

بود)امام علیه السّلام فرمودند:کلماتی بود که نوح آن ها را بسیار به زبان می آورد.من عرض کردم:آن ها چه کلماتی هستند؟امام علیه السّلام فرمودند:صبحدم می گفت:«شب را به صبح رساندم و تو را گواه می گیرم بر نعمت ها و سلامتی در دین و دنیا که در این صبح به من داده ای که همهٔ آن ها از جانب تو است و تو یگانه ای هستی که هیچ شریکی نداری،پس سپاس مخصوص تو است و شکر فراوان از آن تو است»و این ذکر را صبحدم و شامگاه سه بار بر زبان می آورد.او می گوید:من عرض کردم:و مقصود خدا از سخنی که دربارهٔ حضرت یحیی فرمود چیست؟:

(شفقت و پاکیزگی به او عطا کردیم)[مریم(۱۹):۱۳]امام علیه السّلام فرمودند:مهر و لطفی از جانب خدا بود.من عرض کردم:چه چیزی از مهربانی خدا به او رسید؟ امام علیه السّلام فرمودند:وقتی او می گفت:پروردگارا خداوند عزّتمند می فرمود:لبیک ای یحیی.

دعا هنگام خواب و بیداری

[۳۳۰۳]۱-بکر محمّد روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس هنگامی که به بستر خواب می رود سه بار بگوید:«سپاس مخصوص خدایی است که فرازمند و مسلّط است و سپاس مخصوص خدایی است که نهان و آگاه است و سپاس مخصوص خدایی است که مالک و توان مند است و سپاس مخصوص خدایی است که مردگان را زنده می کند و زندگان را می میراند و او بر هر کاری توانا است»مانند روزی که از مادر زاده شده است از گناهان بیرون می آید.

[۳۳۰4]۲-احمد محمّد در حدیثی بی سند روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس از شما که به بسترش پناه می برد باید بگوید:«خدایا من جان خودم را نزد تو بازداشتم پس آن را در جایگاه رضایت و آمرزش خود بازدار و اگر آن را به بدنم بازگرداندی مؤمن و آشنا به حق دوستانت بازگردان تا آن را به این اساس بمیرانی».

[۳۳۰5]۳-یحیای ابو علاء روایت کرده که امام صادق علیه السّلام در هنگام خواب

آمنت باللّه و کفرت بالطّاغوت،اللّهمّ احفظنی فی منامی و فی یقظتی.

[۳۳۰ 6]4-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن جمیل بن درّاج، عن محمّد بن مروان قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:ألا أخبرکم بما کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یقول إذا أوی إلی فراشه؟قلت:بلی،قال:کان یقرأ آیه الکرسیّ و یقول:«بسم اللّه آمنت باللّه و کفرت بالطّاغوت اللّهمّ احفظنی فی منامی و فی یقظتی».

[۳۳۰ ۷]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن أبیه،عن عبد اللّه بن میمون،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه یقول:اللّهمّ إنّی أعوذ بک من الاحتلام و من سوء الأحلام و أن یلعب بی الشّیطان فی الیقظه و المنام.

[۳۳۰ ۸]6-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن خالد و الحسین بن سعید،جمیعا عن القاسم بن عروه،عن هشام بن سالم،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

تسبیح فاطمه الزّهراء علیهما السّلام إذا أخذت مضجعک فکبّر اللّه أربعا و ثلاثین و احمده ثلاثا و ثلاثین و سبّحه ثلاثا و ثلاثین و تقرأ آیه الکرسیّ و المعوّذتین و عشر آیات من أوّل الصّافّات و عشرا من آخرها.

[۳۳۰ ۹]۷-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن الحسین بن سعید،عن فضاله بن أیّوب،عن داود بن فرقد،عن أخیه أنّ شهاب بن عبد ربّه سأله أن یسأل أبا عبد اللّه علیه السّلام و قال:

قل له:إنّ امرأه تفزعنی فی المنام باللّیل؛فقال:قل له:اجعل مسباحا و کبّر اللّه أربعا و ثلاثین تکبیره و سبّح اللّه ثلاثا و ثلاثین تسبیحه و احمد اللّه ثلاثا و

می فرمود:به خدا ایمان آوردم،به طاغوت کفر ورزیدم.خدایا مرا در خواب و بیداریم نگاه دار.

[۳۳۰ 6]4-محمّد مروان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:آیا به شما بگویم پیامبر خدا هنگامی که به بستر می رفت چه می گفت؟من عرض کردم:بله.

امام علیه السّلام فرمودند:ایشان آیه الکرسی می خواند و می فرمودند:به نام خدا به خدا ایمان آورده،به طاغوت کفر ورزیدم.پروردگارا مرا در خواب و بیداریم نگاه بدار.

[۳۳۰ ۷]5-عبد اللّه میمون روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:امیر مؤمنان- درود خدا بر او-می فرمود:خدایا من از احتلام و خواب های بد و از این که شیطان در بیداری و خواب با من بازی کند به تو پناه می برم.

[۳۳۰ ۸]6-هشام سالم روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:تسبیح حضرت زهرا علیها السّلام این است که وقتی به بستر رفتی سی و چهار بار اللّه اکبر، سی و سه بار الحمد للّه و ۳۳ بار سبحان اللّه بگویی و آیه الکرسی و دو سورهٔ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ) و (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) و ده آیهٔ آغاز و ده آیهٔ پایانی سورهٔ صافات را بخوانی.

[۳۳۰ ۹]۷-برادر داود مزقد روایت کرده که شهاب عبد ربّه از او خواسته تا از امام صادق علیه السّلام بپرسد:زنی است که در خواب شبانه مرا به وحشت می اندازد.امام علیه السّلام فرمودند:تسبیحی درست کند و سی و چهار بار اللّه اکبر،سی و سه بار سبحان اللّه

ثلاثين و قل:لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له،له الملک و له الحمد،يحيى و يميت و يميت و يحيى،بيده الخير و له اختلاف اللّيل و النّهار و هو على كلّ شىء قدير عشر مرّات.

[٣٣١٠]٨-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن معاويه بن وهب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه أتاه ابن له ليله فقال له:

يا أبه أريد أن أنام،فقال:يا بنىّ قل:«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عبده و رسوله،أعوذ بعظمه اللّه و أعوذ بعزّه اللّه و أعوذ بقدره اللّه و أعوذ بجلال اللّه و أعوذ بسلطان اللّه،إنّ اللّه على كلّ شىء قدير و أعوذ بعفو اللّه و أعوذ بغفران اللّه و أعوذ برحمه اللّه من شرّ السّامّه و الهامّه و من شرّ كلّ دابّه صغيره أو كبيره بليل أو نهار و من شرّ فسقه الجنّ و الإنس و من شرّ فسقه العرب و العجم و من شرّ الصّواعق و البرد،اللّهمّ صلّ على محمّد عبدک و رسولک».

قال معاويه:فيقول الصّبىّ:الطّيّب،عند ذكر النّبىّ،المبارک،قال:نعم يا بنىّ الطّيّب المبارک.

[٣٣١١]٩-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن بعض أصحابه،عن مفضّل بن عمر قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام:إن استطعت أن لا تبيت ليله حتّى تعوّذ بأحد عشر حرفا؟قلت:أخبرنى بها؟قال:قل:«أعوذ بعزّه اللّه و أعوذ بقدره اللّه و أعوذ بجلال اللّه و أعوذ بسلطان اللّه و أعوذ بجمال اللّه و أعوذ بدفع اللّه و أعوذ بمنع اللّه و أعوذ بجمع اللّه و أعوذ بملک اللّه و أعوذ بوجه اللّه و أعوذ برسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من شرّ ما خلق و برأ و ذرأ»و تعوّذ به كلّما شئت.

[٣٣١٢]١٠-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن عثمان بن عيسى،

و سی و سه بار الحمد للّه بگوید.و ده بار بگوید:هیچ معبودی جز خدا نیست.او یگانه است و همتایی ندارد.فرمانروایی جهان و ستایش از آن اوست او زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند.همهٔ نیکی ها و رفت وآمد شب و روز به دست او است و بر هر کاری توانا است.

[۳۳۱۰]۸-معاویهٔ وهب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که شبی یکی از پسران شان به نزد ایشان آمد و عرض کرد:پدر جان می خواهم بخوابم.امام علیه السّلام فرمود:فرزندم بگو:«گواهی می دهم که هیچ معبودی جز خدا نیست و محمّد [درود خدا بر او و خاندانش]فرستاده و بندهٔ اوست،به عظمت خدا پناه می برم به شکست ناپذیری او پناه می برم.به قدرتش پناه می برم به شکوهش پناه می برم به چیرگی اش پناه می برم.که خداوند بر هر کاری توانا است و از بدی هر گزنده و خزنده و از بدی هر جانور کوچک و بزرگ در شب یا روز و از بدی بدکاران جنّ و انس و بدکاران عرب و عجم و از شرّ آذرخش و سرما به گذشت و آمرزش و رحمت او پناه می برم.خدایا بر محمّد بنده و فرستاده ات درود فرست».معاویه می گوید:آن کودک هنگامی که نام پیامبر آورده شد گفت:الطیّب المبارک(نیکوی مبارک)امام علیه السّلام فرمود:بله فرزندم نیکوی مبارک.

[۳۳۱۱]۹-مفضّل عمر گفت:امام صادق علیه السّلام به من فرمود:اگر توانستی هیچ شبی به خواب نرو تا با یازده جمله خود را در پناه خدا قرار دهی مفضّل می گوید:

به امام علیه السّلام عرض کردم:مرا به آن ها آگاه کنید.امام علیه السّلام فرمود:«به شکست ناپذیری خدا پناه می برم.به قدرت خدا پناه می برم.به بزرگی خدا پناه می برم.به چیرگی خدا پناه می برم.به زیبائیش پناه می برم.به پس راندن او پناه می برم.به بازداری اش پناه می برم.به گردآوردنش پناه می برم.به فرمانروائیش،به ذات مقدّسش و به فرستاده اش پناه می برم از بدی هرآنچه آفریده است»و هر زمان که خواستی به این کلمات پناه ببر.

[۳۳۱۲]۱۰-خالد نجیح روایت کرده که امام صادق علیه السّلام می فرمود:هرگاه به بستر

عن خالد بن نجيح قال:

كان أبو عبد اللّه عليه السّلام يقول:إذا أويت إلى فراشک فقل:«بسم اللّه وضعت جنبى الأيمن[للّه]على ملّه إبراهيم حنيفا للّه مسلما و ما أنا من المشركين».

[۳۳۱۳]۱۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن حسين بن سعيد،عن النّضر بن سويد،عن القاسم بن سليمان،عن جرّاح المدائنىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

«إذا قام أحدكم من اللّيل فليقل:سبحان ربّ النّبيّين و إله المرسلين و ربّ المستضعفين و الحمد للّه الّذى يحيى الموتى و هو على كلّ شىء قدير»يقول اللّه عزّ و جلّ:صدق عبدى و شكر.

[۳۳۱4]۱۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن حريز،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إذا قمت باللّيل من منامک فقل:«الحمد للّه الّذى ردّ علىّ روحى لأحمده و أعبده»فإذا سمعت صوت الدّيک فقل:«سبّوح قدّوس ربّ الملائكه و الرّوح، سبقت رحمتک غضبک،لا إله إلاّ أنت وحدک،عملت سوءا و ظلمت نفسى فاغفرلى فإنّه لا يغفر الذّنوب إلاّ أنت»،فإذا قمت فانظر فى آفاق السّماء و قل:

«اللّهمّ لا يوارى منک ليل داج و لا سماء ذات أبراج و لا أرض ذات مهاد و لا ظلمات بعضها فوق بعض و لا بحر لجّىّ تدلج بين يدى المدلج من خلقک،تعلم خائنه الأعين و ما تخفى الصّدور،غارت النّجوم و نامت العيون و أنت الحىّ القيّوم لا تأخذک سنه و لا نوم،سبحان ربّى ربّ العالمين و إله المرسلين و الحمد للّه ربّ العالمين».

[۳۳۱5]۱۳-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار و محمّد بن

رفتی بگو:«به نام خدا پهلوی راستم را برای خدا و بر آیین ابراهیم با اخلاص و در حالی که مسلمان هستم و از گروه مشرکان نیستم بر بستر نهادم».

[۳۳۱۳]۱۱-جرّاح مدایینی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس از شما هنگام شب از خواب برخاست و گفت:«پاک است پروردگار پیامبران و معبود فرستادگان و پروردگار بیچارگان»و ستایش مخصوص خدایی است که مردگان را زنده می کند و بر هر کاری توانا است.خداوند عزّتمند می فرماید:بندهٔ من راست گفت و سپاس گزاری کرد.

[۳۳۱4]۱۲-زراره روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هنگامی که شب از خواب برخاستی بگو:«ستایش مخصوص خدایی است که روح را به بدنم بازگرداند تا سپاس او را گویم و بندگی اش کنم.»و هنگامی که صدای خروس را شنیدی بگو:«پاک و منزّه است پروردگار فرشتگان و روح.خدایا رحمت تو بر خشمت پیشی گرفت.هیچ معبودی جز تو نیست و تو یگانه ای.من بد کردم و به خودم ستم کردم.پس مرا بیامرز؛زیرا هیچ کس جز تو،گناهان را نمی آمرزد.

و چون برخاستی به کرانه های آسمان بنگر و بگو:خدایا نه شب تار و نه آسمان دارای باروها و نه زمین دارای بستر و نه تاریکی هایی که بعضی بالای دیگری است و نه دریاهای ژرف چیزی را از تو مخفی نمی سازد.در نزد مخلوقان شب روت،شب روی می کنی.چشمان خیانت کار و آنچه را سینه ها مخفی می سازد می شناسی.ستارگان غروب کرده،چشم ها می خوابند ولی تو زندهٔ پاینده ای هستی که هیچ خواب و چرتی تو را فرانمی گیرد.پاک است پروردگار من که پروردگار جهانیان و معبود فرستادگان است و ستایش مخصوص او است که پروردگار جهانیان است.

[۳۳۱5]۱۳-عبد الرحمن حجّاج گفته است:هنگامی که امام صادق علیه السّلام در آخر شب

إسماعيل،عن الفضل بن شاذان،جميعا عن صفوان بن يحيى،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال:

كان أبو عبد اللّه عليه السّلام إذا قام آخر اللّيل يرفع صوته حتّى يسمع أهل الدّار و يقول:«اللّهمّ أعنّى على هول المطّلع و وسّع علىّ ضيق المضجع و ارزقنى خير ما قبل الموت و ارزقنى خير ما بعد الموت».

[6 ٣٣١]4 ١-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن بعض أصحابه، رفعه قال:

تقول إذا أردت النّوم:«اللّهمّ إن أمسكت نفسى فارحمها و إن أرسلتها فاحفظها».

[٧ ٣٣١]5 ١-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن خالد و الحسين بن سعيد،جميعا عن النّضر بن سويد،عن يحيى الحلبىّ،عن أبى أسامه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:من قرأ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ مائه مرّه حين يأخذ مضجعه غفر له ما عمل قبل ذلک خمسين عاما و قال يحيى:فسألت سماعه عن ذلک فقال:حدّثنى أبو بصير قال:سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول ذلک و قال:يا أبا محمّد أما إنّک إن جرّبته وجدته سديدا

[٨ ٣٣١]6 ١-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد و أحمد بن محمّد،جميعا عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إذا أوى إلى فراشه قال:«اللّهمّ باسمک أحيا و باسمک أموت»فإذا قام من نومه قال:«الحمد للّه الّذى أحيانى بعد ما أماتنى و إليه النّشور.»و قال:قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:من قرأ عند منامه آيه الكرسىّ ثلاث

برمی خاست صدای خود را بلند می کرد تا همه اهل خانه بشنوند و می فرمود:

«خداوندا !مرا در وحشت قیامت یاری کن،به من در تنگی قبرم گشایشی ببخش و خیر پیش از مرگ و پس از آن را به من روزی کن».

[۳۳۱6]4 ۱-یکی از اصحاب در حدیثی بی سند از ایشان روایت کرده که فرمودند:وقتی خواستی بخوابی،می گویی:خدایا !اگر جانم را گرفتی،آن را بیامرز و اگر رهایش کردی،حفظش کن.

[۳۳۱۷]5 ۱-ابو اسامه گفت:از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکس هنگام رفتن به بستر صد بار سورۀ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ را بخواند گناهان پنجاه سالۀ پیش از آن آمرزیده می شود.یحیی گفته است:من دربارۀ این سخن از سماعه پرسیدم.گفت:

ابو بصیر به من گفت:از امام صادق علیه السّلام شنیدم این کلام را فرمود و گفت:ای ابا محمّد،اگر آن را بیازمایی خواهی دید که درست است.

[۳۳۱۸]6 ۱-ابن قدّاح از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-وقتی به بستر می رفت می فرمود:«خدایا !با نام تو زنده ام و با نام تو می میرم.»و چون از خواب برمی خاست می فرمود:«ستایش مخصوص خدایی است که پس از آنکه مرا میراند زنده ساخت و رستاخیز جان ها به سوی او است» و امام صادق علیه السّلام فرمود:هرکس هنگام خواب سه بار آیه الکرسی و این آیۀ سورۀ

مرّات و الآیه الّتی فی آل عمران: شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لا ٰإِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ و آیه السّخره و آیه السّجده و کلّ به شیطانان یحفظانه من مرده الشّیاطین،شاءوا أو أبوا و معهما من اللّه ثلاثون ملکا یحمدون اللّه عزّ و جلّ و یسبّحونه و یهلّلونه و یکبّرونه و یستغفرون له إلی أن ینتبه ذلک العبد من نومه و ثواب ذلک له.

[۳۳۱۹]۱۷-أحمد بن محمّد الکوفیّ،عن حمدان القلانسیّ،عن محمّد بن الولید،عن أبان،عن عامر بن عبد اللّه بن جذاعه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ما من أحد یقرأ آخر الکهف عند النّوم إلاّ تیقّظ فی السّاعه الّتی یرید.

[۳۳۲۰]۱۸-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من أراد شیئا من قیام اللّیل و أخذ مضجعه فلیقل:[«بسم اللّه]اللّهمّ لا تؤمنّی مکرک و لا تنسنی ذکرک و لا تجعلنی من الغافلین،أقوم ساعه کذا و کذا»إلاّ وکّل اللّه عزّ و جلّ به ملکا ینبّهه تلک السّاعه.

باب الدّعاء إذا خرج الإنسان من منزله

[۳۳۲۱]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن أبی أیّوب الخزّاز،عن أبی حمزه قال:

رأیت أبا عبد اللّه علیه السّلام یحرّک شفتیه حین أراد أن یخرج و هو قائم علی الباب، فقلت:[إنّی]رأیتک تحرّک شفتیک حین خرجت فهل قلت شیئا؟ قال:نعم إنّ الإنسان إذا خرج من منزله قال حین یرید أن یخرج:«اللّه أکبر اللّه أکبر»ثلاثا، «باللّه أخرج و باللّه أدخل و علی اللّه أتوکّل»ثلاث مرّات،«اللّهمّ افتح لی فی وجهی هذا بخیر و اختم لی بخیر و قنی شرّ کلّ دابّه أنت آخذ بناصیتها إنّ ربّی

آل عمران: «شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لا ٰإِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ» و آیهٔ سخره و آیهٔ سجده را بخواند [آیهٔ سخره آیهٔ 54 سوره اعراف: إِنَّ رَبَّکُمُ اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ تا رَبُّ الْعٰالَمِینَ و آیهٔ سجده دو آیهٔ آخر سورهٔ حم سجده است.]دو شیطان بر او گمارده می شود تا او را از شیاطین گردنکش نگاه دارند چه بخواهند و چه نخواهند و همراه آن دو سی فرشته هستند که خدا را سپاس گفته،تسبیح و تهلیل و تکبیر کرده،برای او آمرزش خواهی می کنند تا آن بنده از خواب بیدار شود.در حالی که ثواب همهٔ آن ها برای او است.

[۳۳۱۹]۱۷-عامر بن عبد اللّه جذاعه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هر کس آیهٔ آخر سورهٔ کهف را در هنگام خواب بخواند در هر ساعتی بخواهد از خواب بیدار می شود.

[۳۳۲۰]۱۸-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند:«هرکس بخواهد شب به عبادت برخیزد هنگامی که به بستر می رود بگوید:[به نام خدا]خداوندا مرا از مکر خودت ایمن نکن،یادت را از خاطرم نبر و از غافلان قرارم نده تا در فلان ساعت از خواب برخیزم»تا خداوند عزّتمند فرشته ای را بر او بگمارد که در همان ساعت بیدارش کند.

دعا هنگام بیرون رفتن از منزل

[۳۳۲۱]۱-ابو حمزه گفته است:امام صادق علیه السّلام را دیدم که وقتی می خواست از خانه بیرون رود در آستانهٔ در لبانش تکان می خورد.عرض کردم:من شما را دیدم که وقتی بیرون می آمدید لبانتان تکان می خورد.آیا چیزی می فرمودید؟

امام علیه السّلام فرمود:بله.انسان هنگامی که از خانه اش بیرون می آید،وقتی می خواهد از در بیرون آید سه بار بگوید:«اللّه اکبر به یاری خدا بیرون می روم و به یاری او بازمی گردم و بر او توکّل می کنم».

«خدایا!به روی من دری از خیر بگشا و سرانجامم را خیر بگردان و از بدی هر جنبنده ای که اختیارش در دست توست نگاه دار.که پروردگار من بر راه راست

على صراط مستقيم»لم يزل فى ضمان اللّه عزّ و جلّ حتّى يردّه اللّه إلى المكان الّذى كان فيه.

محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم،عن أبى أيّوب،عن أبى حمزه مثله.

[۳۳۲۲]۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم،عن مالک بن عطيّه،عن أبى حمزه الثّمالىّ قال:

أتيت باب علىّ بن الحسين عليه السّلام فوافقته حين خرج من الباب فقال:بسم اللّه آمنت باللّه و توكّلت على اللّه.ثمّ قال:يا أبا حمزه،إنّ العبد إذا خرج من منزله عرض له الشّيطان،فإذا قال:بسم اللّه،قال الملكان:كفيت؛فإذا قال:آمنت باللّه، قالا:هديت؛فإذا قال:توكّلت على اللّه،قالا:وقيت،فيتنحّى الشّيطان فيقول بعضهم لبعض:كيف لنا بمن هدى و كفى و وقى؟قال:ثمّ قال:اللّهمّ إنّ عرضى لک اليوم.ثمّ قال:يا أبا حمزه،إن تركت النّاس لم يتركوک و إن رفضتهم لم يرفضوک،قلت:فما أصنع؟ قال:أعطهم[من]عرضک ليوم فقرک و فاقتک.

[۳۳۲۳]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن عثمان بن عيسى،عن أبى حمزه قال:

استأذنت على أبى جعفر عليه السّلام،فخرج إلىّ و شفتاه تتحرّكان،فقلت له:فقال:أ فطنت لذلک يا ثمالىّ؟قلت:نعم جعلت فداک،قال:إنّى و اللّه تكلّمت بكلام ما تكلّم به أحد قطّ إلاّ كفاه اللّه ما أهمّه من أمر دنياه و آخرته.قال:قلت له:أخبرنى به،قال:نعم من قال حين يخرج من منزله:«بسم اللّه حسبى اللّه توكّلت على اللّه،اللّهمّ إنّى أسألک خير أمورى كلّها و أعوذ بک من خزى الدّنيا و عذاب الآخره»كفاه اللّه ما أهمّه من أمر دنياه و آخرته.

قرار دارد.تا پیوسته در ضمانت و حفاظت خداوند باشد و خدا او را به جایی که در آن بود،بازگرداند.

این حدیث با سلسله راویان دیگری نیز روایت شده است.

[۳۳۲۲]۲-ابو حمزۀ ثمالی گفته است،به در خانۀ امام سجاد علیه السّلام آمدم و هنگامی که آن حضرت از خانه بیرون آمد با ایشان روبه رو شدم.حضرت فرمود:به نام خدا،به خدا ایمان آوردم و بر خدا توکل کردم.سپس فرمود:ای ابو حمزه.بنده هنگامی که از خانه بیرون می آید شیطان بر او آشکار می شود که چون بگوید به نام خدا.دو فرشتۀ مأمور او می گویند:کفایت شدی و هنگامی که بگوید:به خدا ایمان آوردم.می گویند:هدایت شدی و هنگامی که بگوید:بر خدا توکل کردم.آن دو می گویند:تو حفظ شدی.آن گاه شیطان از او دور می شود.و یکی به دیگری می گوید:ما به کسی که کفایت شده و هدایت گردیده و در امان است چه راهی داریم؟راوی گوید:سپس امام علیه السّلام فرمود:خدایا !امروز آبروی من برای تو است.

سپس فرمودند:ای ابا حمزه اگر مردم را رها کنی تو را رها نخواهند کرد و اگر دست از آنان برداری آنان دست از تو برنخواهند داشت.گفتم پس من چه کار کنم؟امام علیه السّلام فرمود:از آبروی خود به آنها بده و آن را ذخیرۀ روز فقر و نیازمندی خود ساز.

[۳۳۲۳]۳-ابو حمزه گفته است:از امام باقر علیه السّلام اجازه ورود خواستم امام علیه السّلام دم در آمد در حالی که دو لبش حرکت می کرد در این باره از ایشان پرسیدم، فرمودند:آیا آن را فهمیدی ثمالی؟من عرض کردم:بله فدایت شوم.امام علیه السّلام فرمودند:به خدا سوگند من کلماتی را به زبان آوردم که هیچ کس هرگز آن ها را نگفته جز آنکه خداوند امور مهم دنیا و آخرت او را کفایت کرده است.من عرض کردم:آن کلمات را به من بگویید.امام علیه السّلام فرمود:بله.هرکس در هنگام بیرون آمدن از خانه بگوید:«به نام خدا !خدا مرا بس است من بر او توکّل کردم.خداوندا من برای همه کارهایم خیر را از تو می خواهم و از خواری دنیا و کیفر آخرت به تو پناه می برم»خداوند امور مهم دنیا و آخرت او را کفایت می کند.

[۳۳۲۴]4-عنه،عن علیّ بن الحکم،عن عاصم بن حمید،عن أبی بصیر،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

من قال حین یخرج من باب داره:«أعوذ بما عاذت به ملائکه اللّه من شرّ هذا الیوم الجدید الّذی إذا غابت شمسه لم تعد من شرّ نفسی و من شرّ غیری و من شرّ الشّیاطین و من شرّ من نصب لأولیاء اللّه و من شرّ الجنّ و الإنس و من شرّ السّباع و الهوامّ و من شرّ رکوب المحارم کلّها،أجیر نفسی باللّه من کلّ شرّ»غفر اللّه له و تاب علیه و کفاه الهمّ و حجزه عن السّوء و عصمه من الشّرّ.

[۳۳۲۵]5-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن محبوب،عن معاویه بن عمّار، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إذا خرجت من منزلک فقل:«بسم اللّه توکّلت علی اللّه،لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه،اللّهمّ إنّی أسألک خیر ما خرجت له،و أعوذ بک من شرّ ما خرجت له اللّهمّ أوسع علیّ من فضلک و أتمم علیّ نعمتک و استعملنی فی طاعتک و اجعل رغبتی فیما عندک و توفّنی علی ملّتک و ملّه رسولک صلّی اللّه علیه و اله و سلّم.

[۳۳۲۶]6-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن علیّ،عن عبد الرّحمن بن أبی هاشم،عن أبی خدیجه قال:

کان أبو عبد اللّه علیه السّلام إذا خرج یقول:«اللّهمّ بک خرجت و لک أسلمت و بک آمنت و علیک توکّلت،اللّهمّ بارک لی فی یومی هذا و ارزقنی فوزه و فتحه و نصره و طهوره و هداه و برکته و اصرف عنّی شرّه و شرّ ما فیه،بسم اللّه و باللّه و اللّه أکبر و الحمد للّه ربّ العالمین،اللّهمّ إنّی قد خرجت فبارک لی فی خروجی و انفعنی به»قال:و إذا دخل فی منزله قال ذلک.

[۳۳۲۴]4-ابو بصیر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هرکس هنگامی که از خانه اش بیرون می آید بگوید:«از شرّ این روز جدید که هرگاه خورشیدش پنهان شود بازنگردد و از شرّ و بدی خودم و غیر خودم و شیاطین و هرکس که به جنگ دوستان خدا برخاسته است و از شرّ جنّ و انس و درنده و خزنده و از شرّ انجام هر حرامی پناه می برم به آن چه فرشتگان خدا به آن پناه برده اند و جانم را از هر بدی در پناه خدا قرار می دهم».خداوند او را می بخشد و توبه اش را می پذیرد و امور مهم او را کفایت کرده،از بدی بازمی دارد و از شرّ نگاه می دارد.

[۳۳۲۵]5-معاویۀ عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هنگامی که از خانه ات بیرون می آیی بگو:«به نام خدا،بر خدا توکل کردم که هیچ نیرو و توانایی جز به سبب او نیست.خدایا !من از تو می خواهم که آنچه را برای آن خانه بیرون آمده ام نیک گردانی و از بدی آن چه برای آن از خانه بیرون آمده ام به تو پناه می برم.خداوندا از فضل خود بر من گشایش عطا فرما و نعمت خود را بر من کامل بگردان و مرا در راه بندگی خود بگمار و خواسته ام را چیزی قراربده که در نزد تو است و مرا بر آیین خودت و آیین فرستاده ات بمیران.

[۳۳۲۶]6-ابو خدیجه گفته است:امام صادق علیه السّلام هنگامی که از خانه بیرون می آمد می فرمود:خدایا به یاری تو بیرون آمدم و برای تو اسلام آورده،به یاری تو ایمان آورده بر تو توکّل کردم،خدایا !امروزم را برای من پربرکت قرارده و پیروزی و گشایش و یاری و پاکی و هدایت و برکت آن را روزی ام کن و بدی این روز و هر آن چه را در آن است از من برگردان.به نام خدا و به یاری او.خدا بزرگ تر از آن است که وصف شود و ستایش مخصوص او است که پروردگار جهانیان است.خدایا من از خانه بیرون آمدم پس بیرون آمدنم را پربرکت قرارده و مرا از آن بهره مندساز راوی گفته است:و هنگامی که به منزل می رفت نیز همین کلمات را بر زبان جاری می کرد.

[۳۳۲۴]4-ابو بصیر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هرکس هنگامی که از خانه اش بیرون می آید بگوید:«از شرّ این روز جدید که هرگاه خورشیدش پنهان شود بازنگردد و از شرّ و بدی خودم و غیر خودم و شیاطین و هرکس که به جنگ دوستان خدا برخاسته است و از شرّ جنّ و انس و درنده و خزنده و از شرّ انجام هر حرامی پناه می برم به آن چه فرشتگان خدا به آن پناه برده اند و جانم را از هر بدی در پناه خدا قرار می دهم».خداوند او را می بخشد و توبه اش را می پذیرد و امور مهم او را کفایت کرده،از بدی بازمی دارد و از شرّ نگاه می دارد.

[۳۳۲۵]5-معاویۀ عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هنگامی که از خانه ات بیرون می آیی بگو:«به نام خدا،بر خدا توکل کردم که هیچ نیرو و توانایی جز به سبب او نیست.خدایا !من از تو می خواهم که آنچه را برای آن خانه بیرون آمده ام نیک گردانی و از بدی آن چه برای آن از خانه بیرون آمده ام به تو پناه می برم.خداوندا از فضل خود بر من گشایش عطا فرما و نعمت خود را بر من کامل بگردان و مرا در راه بندگی خود بگمار و خواسته ام را چیزی قراربده که در نزد تو است و مرا بر آیین خودت و آیین فرستاده ات بمیران.

[۳۳۲۶]6-ابو خدیجه گفته است:امام صادق علیه السّلام هنگامی که از خانه بیرون می آمد می فرمود:خدایا به یاری تو بیرون آمدم و برای تو اسلام آورده،به یاری تو ایمان آورده بر تو توکّل کردم،خدایا !امروزم را برای من پربرکت قرارده و پیروزی و گشایش و یاری و پاکی و هدایت و برکت آن را روزی ام کن و بدی این روز و هر آن چه را در آن است از من برگردان.به نام خدا و به یاری او.خدا بزرگ تر از آن است که وصف شود و ستایش مخصوص او است که پروردگار جهانیان است.خدایا من از خانه بیرون آمدم پس بیرون آمدنم را پربرکت قرارده و مرا از آن بهره مندساز راوی گفته است:و هنگامی که به منزل می رفت نیز همین کلمات را بر زبان جاری می کرد.

[۳۳۲۴]4-ابو بصیر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هرکس هنگامی که از خانه اش بیرون می آید بگوید:«از شرّ این روز جدید که هرگاه خورشیدش پنهان شود بازنگردد و از شرّ و بدی خودم و غیر خودم و شیاطین و هرکس که به جنگ دوستان خدا برخاسته است و از شرّ جنّ و انس و درنده و خزنده و از شرّ انجام هر حرامی پناه می برم به آن چه فرشتگان خدا به آن پناه برده اند و جانم را از هر بدی در پناه خدا قرار می دهم».خداوند او را می بخشد و توبه اش را می پذیرد و امور مهم او را کفایت کرده،از بدی بازمی دارد و از شرّ نگاه می دارد.

[۳۳۲۵]5-معاویۀ عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هنگامی که از خانه ات بیرون می آیی بگو:«به نام خدا،بر خدا توکل کردم که هیچ نیرو و توانایی جز به سبب او نیست.خدایا !من از تو می خواهم که آنچه را برای آن خانه بیرون آمده ام نیک گردانی و از بدی آن چه برای آن از خانه بیرون آمده ام به تو پناه می برم.خداوندا از فضل خود بر من گشایش عطا فرما و نعمت خود را بر من کامل بگردان و مرا در راه بندگی خود بگمار و خواسته ام را چیزی قراربده که در نزد تو است و مرا بر آیین خودت و آیین فرستاده ات بمیران.

[۳۳۲۶]6-ابو خدیجه گفته است:امام صادق علیه السّلام هنگامی که از خانه بیرون می آمد می فرمود:خدایا به یاری تو بیرون آمدم و برای تو اسلام آورده،به یاری تو ایمان آورده بر تو توکّل کردم،خدایا !امروزم را برای من پربرکت قرارده و پیروزی و گشایش و یاری و پاکی و هدایت و برکت آن را روزی ام کن و بدی این روز و هر آن چه را در آن است از من برگردان.به نام خدا و به یاری او.خدا بزرگ تر از آن است که وصف شود و ستایش مخصوص او است که پروردگار جهانیان است.خدایا من از خانه بیرون آمدم پس بیرون آمدنم را پربرکت قرارده و مرا از آن بهره مندساز راوی گفته است:و هنگامی که به منزل می رفت نیز همین کلمات را بر زبان جاری می کرد.

[۳۳۲۴]4-ابو بصیر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هرکس هنگامی که از خانه اش بیرون می آید بگوید:«از شرّ این روز جدید که هرگاه خورشیدش پنهان شود بازنگردد و از شرّ و بدی خودم و غیر خودم و شیاطین و هرکس که به جنگ دوستان خدا برخاسته است و از شرّ جنّ و انس و درنده و خزنده و از شرّ انجام هر حرامی پناه می برم به آن چه فرشتگان خدا به آن پناه برده اند و جانم را از هر بدی در پناه خدا قرار می دهم».خداوند او را می بخشد و توبه اش را می پذیرد و امور مهم او را کفایت کرده،از بدی بازمی دارد و از شرّ نگاه می دارد.

[۳۳۲۵]5-معاویۀ عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هنگامی که از خانه ات بیرون می آیی بگو:«به نام خدا،بر خدا توکل کردم که هیچ نیرو و توانایی جز به سبب او نیست.خدایا !من از تو می خواهم که آنچه را برای آن خانه بیرون آمده ام نیک گردانی و از بدی آن چه برای آن از خانه بیرون آمده ام به تو پناه می برم.خداوندا از فضل خود بر من گشایش عطا فرما و نعمت خود را بر من کامل بگردان و مرا در راه بندگی خود بگمار و خواسته ام را چیزی قراربده که در نزد تو است و مرا بر آیین خودت و آیین فرستاده ات بمیران.

[۳۳۲۶]6-ابو خدیجه گفته است:امام صادق علیه السّلام هنگامی که از خانه بیرون می آمد می فرمود:خدایا به یاری تو بیرون آمدم و برای تو اسلام آورده،به یاری تو ایمان آورده بر تو توکّل کردم،خدایا !امروزم را برای من پربرکت قرارده و پیروزی و گشایش و یاری و پاکی و هدایت و برکت آن را روزی ام کن و بدی این روز و هر آن چه را در آن است از من برگردان.به نام خدا و به یاری او.خدا بزرگ تر از آن است که وصف شود و ستایش مخصوص او است که پروردگار جهانیان است.خدایا من از خانه بیرون آمدم پس بیرون آمدنم را پربرکت قرارده و مرا از آن بهره مندساز راوی گفته است:و هنگامی که به منزل می رفت نیز همین کلمات را بر زبان جاری می کرد.

صبّاح الحذّاء،عن أبی الحسن علیه السّلام قال:

یا صبّاح،لو کان الرّجل منکم إذا أراد سفرا قام علی باب داره تلقاء وجهه الّذی یتوجّه له فقرأ الحمد أمامه و عن یمینه و عن شماله و المعوّذتین أمامه و عن یمینه و عن شماله و قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ أمامه و عن یمینه و عن شماله و آیه الکرسیّ أمامه و عن یمینه و عن شماله ثمّ قال:«اللّهمّ احفظنی و احفظ ما معی و سلّمنی و سلّم ما معی و بلّغنی و بلّغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل»لحفظه اللّه و حفظ ما معه و سلّمه و سلّم ما معه و بلّغه و بلّغ ما معه،أما رأیت الرّجل یحفظ و لا یحفظ ما معه و یبلغ و لا یبلغ ما معه و یسلم و لا یسلم ما معه.

[۳۳۳۲]۱۲-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن الحسن بن الجهم،عن أبی الحسن علیه السّلام قال:

إذا خرجت من منزلک فی سفر أو حضر فقل:«بسم اللّه آمنت باللّه،توکّلت علی اللّه ما شاء اللّه لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه»فتلقّاه الشّیاطین فتنصرف و تضرب الملائکه وجوهها و تقول:ما سبیلکم علیه و قد سمّی اللّه و آمن به و توکّل علیه و قال:ما شاء اللّه لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه.

باب الدّعاء قبل الصّلاه

[۳۳۳۳]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن علیّ بن النّعمان،عن بعض أصحابه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان أمیر المؤمنین علیه السّلام یقول:من قال هذا القول کان مع محمّد و آل محمّد إذا قام قبل أن یستفتح الصّلاه:«اللّهمّ إنّی أتوجّه إلیک بمحمّد و آل محمّد و أقدّمهم بین یدی صلاتی و أتقرّب بهم إلیک فاجعلنی بهم وجیها فی الدّنیا

و الآخره و من المقرّبين؛منننت علىّ بمعرفتهم فاختم لى بطاعتهم و معرفتهم و ولايتهم فإنّها السّعاده و اختم لى بها فإنّک على کلّ شىء قدير»ثمّ تصلّى،فإذا انصرفت قلت:«اللّهمّ اجعلنى مع محمّد و آل محمّد فى کلّ عافيه و بلاء و اجعلنى مع محمّد و آل محمّد فى کلّ مثوى و منقلب،اللّهمّ اجعل محياى محياهم و مماتى مماتهم و اجعلنى معهم فى المواطن کلّها و لا تفرّق بينى و بينهم إنّک على کلّ شىء قدير».

[۳۳۳۴]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن بعض أصحابنا،رفعه قال:

تقول قبل دخولک فى الصّلاه:«اللّهمّ إنّى أقدّم محمّدا نبيّک صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بين يدى حاجتى و أتوجّه به[إليک]فى طلبتى فاجعلنى بهم وجيها فى الدّنيا و الآخره و من المقرّبين،اللّهمّ اجعل صلاتى بهم متقبّله و ذنبى بهم مغفورا و دعائى بهم مستجابا يا أرحم الرّاحمين».

[۳۳۳۵]۳-عنه،عن أبيه،عن عبد اللّه بن القاسم،عن صفوان الجمّال قال:

شهدت أبا عبد اللّه عليه السّلام و استقبل القبله قبل التّکبير و قال:اللّهمّ لا تؤيسنى من روحک و لا تقنّطنى من رحمتک و لا تؤمنّى مکرک فإنّه لا يأمن مکر اللّه إلاّ القوم الخاسرون.قلت:جعلت فداک ما سمعت بهذا من أحد قبلک،فقال:إنّ من أکبر الکبائر عند اللّه اليأس من روح اللّه و القنوط من رحمه اللّه و الأمن من مکر اللّه.

باب الدّعاء فى أدبار الصّلوات

[۳۳۳۶]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن أبى عبد اللّه البرقىّ،عن عيسى بن عبد اللّه القمّىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

و از نزدیکان بارگاهت قرارده.که تو با دادن شناخت آنان،بر من منّت نهادی پس سرانجامم را بندگی و شناخت و ولایتشان قرارده که سعادت حقیقی آن است و مرا این گونه به سرانجام برسان؛زیرا تو بر هرکاری توانایی.

سپس نماز می خوانی و هنگامی که نمازت به پایان رسید می گویی:«خداوندا ! در هر سلامت و گرفتاری و در هر اقامت و دگرگونی ای مرا با محمّد و خاندان او قرار بده.خدایا زندگی مرا زندگی ایشان و مرگ مرا مرگ آنان قرارده.مرا در همه جا با آنان قرار بده و میان من و ایشان جدایی نیافکن.که تو بر هر کاری توانایی.

[۳۳۳۴]۲-یکی از اصحاب حدیثی روایت کرده که امام معصوم علیه السّلام فرمودند:

پیش از وارد شدن به نماز بگو:خداوندا !من محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-پیامبرت را پیشاپیش حاجتم قرار داده،برای خواسته ام به وسیلۀ او به تو رو آوردم پس مرا به وسیلۀ آنان در دنیا و آخرت آبرومند ساخته،از نزدیکان درگاهت قرارده.خداوندا نمازم را به خاطر آنان بپذیر و گناهم را بیامرز و خواسته ام را برآور ای مهربان ترین مهربانان.

[۳۳۳۵]۳-صفوان جمّال گفته است:در محضر امام صادق علیه السّلام بودم و ایشان پیش از تکبیره الاحرام رو به قبله ایستاد و گفت:«خدایا مرا از رحمت خودت ناامید نکن و از مکرت آسوده خاطر مکن؛زیرا هیچ کس جز گروه زیان کاران از مکر خدا آسوده خاطر نمی گردند.من عرض کردم:فدایت شوم.چنین سخنانی را پیش از شما از کسی نشنیده بودم.امام علیه السّلام فرمودند:یکی از بزرگ ترین گناهان کبیره در نزد خدا ناامیدی از رحمت و بخشایش خدا و آسوده خاطر بودن از مکر او است.

دعای پس از نمازها

[۳۳۳۶]۱-عیسی بن عبد اللّه قمی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان

كان أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه يقول إذا فرغ من الزّوال:«اللّهمّ إنّى أتقرّب إليک بجودک و کرمک و أتقرّب إليک بمحمّد عبدک و رسولک و أتقرّب إليک بملائکتک المقرّبين و أنبيائک المرسلين و بک،اللّهمّ أنت الغنىّ عنّى و بى الفاقه إليک،أنت الغنىّ و أنا الفقير إليک،أقلتنى عثرتى و سترت علىّ ذنوبى فاقض لى اليوم حاجتى و لا تعذّبنى بقبيح ما تعلم منّى،بل عفوک و جودک يسعنى»قال:ثمّ يخرّ ساجدا و يقول:«يا أهل التّقوى و يا أهل المغفره يا برّ يا رحيم،أنت أبرّ بى من أبى و أمّى و من جميع الخلائق اقبلنى بقضاء حاجتى مجابا دعائى مرحوما صوتى قد کشفت أنواع البلايا عنّى».

[۳۳۳۷]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه و محمّد بن إسماعيل،عن الفضل بن شاذان،جميعا عن ابن أبى عمير،عن إبراهيم بن عبد الحميد،عن الصّبّاح بن سيابه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من قال إذا صلّى المغرب ثلاث مرّات:«الحمد للّه الّذى يفعل ما يشاء و لا يفعل ما يشاء غيره»أعطى خيرا کثيرا.

[۳۳۳۸]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،رفعه قال:

يقول بعد العشاءين:«اللّهمّ بيدک مقادير اللّيل و النّهار و مقادير الدّنيا و الآخره و مقادير الموت و الحياه و مقادير الشّمس و القمر و مقادير النّصر و الخذلان و مقادير الغنى و الفقر،اللّهمّ بارک لى فى دينى و دنياى و فى جسدى و أهلى و ولدى،اللّهمّ ادرأ عنّى شرّ فسقه العرب و العجم و الجنّ و الإنس و اجعل منقلبى إلى خير دائم و نعيم لا يزول».

[۳۳۳۹]4-عنه،عن بعض أصحابه،رفعه قال:

من قال بعد کلّ صلاه و هو آخذ بلحيته بيده اليمنى:«يا ذا الجلال و الإکرام

-درود خدا بر او-هنگامی که از نماز ظهر فارغ می شد می فرمود:«خداوندا من به وسیلۀ بخشش و بزرگواری ات به تو نزدیکی می جویم و به واسطۀ محمّد،بنده و فرستاده ات[درود خدا بر او و بر خاندانش]و به وسیلۀ فرشتگان مخصوص درگاه و پیامبران فرستاده ات و به واسطۀ خودت به تو نزدیکی می جویم.

خداوندا تو به من نیازی نداری و من به تو نیازمندم.تو بی نیازی و من به تو نیازمندم.خدایا تو از لغزش های من درگذشتی و گناهانم را پوشاندی پس امروز خواستۀ مرا برآور و برای زشتی هایی که از من می دانی مرا کیفر نده بلکه با گذشت و بخشش ات مرا فراگیر»و سپس به سجده می افتاد و می فرمود:ای اهل تقوا و ای اهل آمرزش.ای نیکو و ای مهربان.تو از پدر و مادر و همۀ افراد به من نیک تری.با برآورده ساختن خواسته ام و اجابت دعایم و مورد پذیرش قرار گرفتن ندایم به من روکن.که تو انواع بلاها را از من برطرف ساخته ای.

[۳۳۳۷]۲-صبّاح سیابه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس وقتی نماز مغرب را گذارد،سه بار بگوید:«سپاس مخصوص خدایی است که هرچه بخواهد انجام می دهد و غیر او هرچه بخواهد نمی تواند انجام دهد».خیر فراوانی به او عطا می شود.

[۳۳۳۸]۳-محمّد خالد در حدیثی بی سند روایت کرده که معصوم علیه السّلام فرمودند:

پس از نماز مغرب و عشاء بگویید:«خداوندا اندازۀ شب و روز و اندازۀ دنیا و آخرت و اندازۀ مرگ و زندگی و اندازۀ خورشید و ماه و اندازۀ پیروزی و شکست و اندازۀ توانگری و فقر به دست تو است.خداوندا به دین و دنیایم و به تن و خانواده و فرزندانم برکت ده.خدایا بدی بدکاران عرب و عجم و جنّ و انس را از من دور گردان و بازگشت مرا به خیری همیشگی و نعمت هایی فناناپذیر قرارده.

[۳۳۳۹]4-یکی از اصحاب حدیثی روایت کرده که معصوم علیه السّلام فرمودند:هر

ارحمنی من النّار»ثلاث مرّات و یده الیسری مرفوعه و بطنها إلی ما یلی السّماء ثمّ یقول:«أجرنی من العذاب الألیم»[ثلاث مرّات]ثمّ یؤخّر یده عن لحیته ثمّ یرفع یده و یجعل بطنها ممّا یلی السّماء ثمّ یقول:«یا عزیز یا کریم یا رحمان یا رحیم»و یقلب یدیه و یجعل بطونهما ممّا یلی السّماء ثمّ یقول «أجرنی من العذاب[الألیم]ثلاث مرّات صلّ علی محمّد و آل محمّد و الملائکه و الرّوح»غفر له و رضی عنه و وصل بالاستغفار له حتّی یموت جمیع الخلائق إلاّ الثّقلین الجنّ و الإنس.و قال:إذا فرغت من تشهّدک فارفع یدیک و قل:«اللّهمّ اغفر لی مغفره عزما جزما لا تغادر ذنبا و لا أرتکب بعدها محرّما أبدا و عافنی معافاه لا بلوی بعدها أبدا و اهدنی هدی لا أضلّ بعده أبدا و انفعنی یا ربّ بما علّمتنی و اجعله لی و لا تجعله علیّ و ارزقنی کفافا و رضّنی به یا ربّاه و تب علیّ یا اللّه یا اللّه یا اللّه یا رحمان یا رحمان یا رحمان یا رحیم یا رحیم یا رحیم،ارحمنی من النّار ذات السّعیر و ابسط علیّ من سعه رزقک و اهدنی لما اختلف فیه من الحقّ بإذنک و اعصمنی من الشّیطان الرّجیم و أبلغ محمّدا صلّی اللّه علیه و آله عنّی تحیّه کثیره و سلاما و اهدنی بهداک و أغننی بغناک و اجعلنی من أولیائک المخلصین و صلّی اللّه علی محمّد و آل محمّد آمین»،قال:من قال هذا بعد کلّ صلاه ردّ اللّه علیه روحه فی قبره و کان حیّا مرزوقا ناعما مسرورا إلی یوم القیامه.

[۳۳۴۰]5-عنه عن بعض أصحابه،رفعه قال:

تقول بعد الفجر«اللّهمّ لک الحمد حمدا خالدا مع خلودک و لک الحمد حمدا لا منتهی له دون رضاک و لک الحمد حمدا لا أمد له دون مشیّتک و لک الحمد حمدا لا جزاء لقائله إلاّ رضاک،اللّهمّ لک الحمد و إلیک المشتکی و أنت

کس پس از هرنمازی در حالی که دست چپ خود را بلند کرده و کف دستش را به سوی آسمان گرفته است ریش خود را در دست راست گیرد و سه بار بگوید:

«ای صاحب شکوه و کرامت گری مرا از آتش نجات بده»و سه بار بگوید:«مرا از عذاب دردناک پناه ده».سپس دستش را از ریشش بردارد و به سوی آسمان بلند کند و کف آن را به سوی آسمان قرار داده،بگوید:«ای شکست ناپذیر،ای بخشنده،ای رحمتگر،ای مهربان»و هر دو دست را برگرداند و آن گاه کف آنها را به سوی آسمان بلند کرده،سه بار بگوید:«مرا از عذاب دردناک پناه بده،و بر محمّد و خاندان او و فرشتگان و روح درود فرست»آمرزیده می شود و مورد رضایت قرار می گیرد.و تا زمانی که همهٔ آفریدگان از جن و انس بمیرند برای او آمرزش خواهی می شود و فرمودند:هنگامی که تشهّدت به پایان رسید دو دست خود را بلند کن و بگو:«خداوندا!مرا به طور حتم بیامرز تا گناهی نماند و من پس از آن هرگز به حرام نیفتم و سلامت و عافیتی به من عطا فرما که هرگز پس از آن بلاء و مصیبتی نباشد و هدایتی را شامل حال من کن که پس از آن هرگز گمراه نگردم.پروردگارا مرا به سبب آنچه آموختی سود بخش و آن را به نفع من و نه به زیانم قرارده و به اندازهٔ کفاف روزی ام کن و به آن خرسندم گردان ای پروردگار من و توبه مرا بپذیر ای خدا ای خدا ای خدا ای رحمتگر،ای رحمتگر،ای رحمتگر،ای مهربان،ای مهربان،ای مهربان مرا از آتش شعله ور نجات ده و از گستردگی روزی ات به من ارزانی کن.و دربارهٔ آنچه به اذن تو مورد اختلاف است مرا هدایت کن و از شیطان رانده شده نگاه دار و از من به محمد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم درود و سلام فراوان بفرست.مرا به هدایت ات،هدایت کن،با بی نیازی ات بی نیاز ساز و از دوستان خالص شده ات قرارده و بر محمد و خاندان او درود فرست آمین».

امام علیه السّلام فرمودند:هرکس پس از هر نمازی چنین بگوید خداوند روحش را در قبر به وی برگرداند و تا روز قیامت زنده و روزی خور و در نعمت و شادی باشد.

[۳۳۴۰]5-یکی از اصحاب حدیثی روایت کرده که معصوم علیه السّلام فرمودند:پس از سپیدهٔ صبح بگو:«خداوندا!سپاس برای تو است،سپاسی جاودان با جاودانگی تو و سپاس برای تو است سپاسی که بی رضای تو پایانی ندارد و سپاس برای تو است،سپاس که بی خواست تو تمامی نمی

پذیرد و سپاس برای تو است سپاسی که گوینده اش پاداشی جز رضای تو ندارد خداوندا سپاس مخصوص

ص :425

المستعان؛اللّهمّ لک الحمد کما أنت أهله،الحمد للّه بمحامده کلّها علی نعمائه کلّها حتّی ینتهی الحمد إلی حیث ما یحبّ ربّی و یرضی».و تقول بعد الفجر قبل أن تتکلّم:«الحمد للّه ملء المیزان و منتهی الرّضا و زنه العرش»و سبحان اللّه ملء المیزان و منتهی الرّضا و زنه العرش و اللّه أکبر ملء المیزان و منتهی الرّضا و زنه العرش و لا إله إلاّ اللّه ملء المیزان و منتهی الرّضا و زنه العرش تعید ذلک أربع مرّات ثمّ تقول:«[اللّهمّ]أسألک مسأله العبد الذّلیل أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تغفر لنا ذنوبنا و تقضی لنا حوائجنا فی الدّنیا و الآخره فی یسر منک و عافیه».

[۳۳۴۱]6-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن بعض أصحابه،عن محمّد بن الفرج قال:

کتب إلیّ أبو جعفر ابن الرّضا علیه السّلام بهذا الدّعاء و علّمنیه و قال:من قال فی دبر صلاه الفجر لم یلتمس حاجه إلاّ تیسّرت له و کفاه اللّه ما أهمّه:«بسم اللّه و باللّه و صلّی اللّه علی محمّد و آله وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ* فَوَقٰاهُ اللّٰهُ سَیِّئٰاتِ مٰا مَکَرُوا لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنْتَ سُبْحٰانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِینَ* فَاسْتَجَبْنٰا لَهُ وَ نَجَّیْنٰاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذٰلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ* فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَهٍ مِنَ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ ما شاء اللّه لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه[العلیّ العظیم]ما شاء اللّه لا ما شاء النّاس،ما شاء اللّه و إن کره النّاس،حسبی الرّبّ من المربوبین،حسبی الخالق من المخلوقین،حسبی الرّازق من المرزوقین،حسبی الّذی لم یزل حسبی منذ قطّ حسبی اللّه الّذی لا إله إلاّ هو علیه توکّلت و هو ربّ العرش العظیم.و قال:إذا انصرفت من صلاه مکتوبه فقل:«رضیت باللّه ربّا و بمحمّد نبیّا و بالإسلام دینا و بالقرآن کتابا

تو است،شکایت به بارگاه تو آورده می شود و تویی یاور ما.خدایا سپاس مخصوص تو است چنان که تو سزاوار آن هستی.

سپاس با همهٔ گونه های سپاسش در برابر همهٔ نعمت هایش از آن خداست تا بدان جا که پروردگارم دوست می دارد و راضی می شود»و پس از سپیدهٔ صبح پیش از آن که سخن بگویی بگو:«سپاس مخصوص خداست به مقدار میزان و پایان رضایت و سنگینی عرش و خدا پاک است به اندازهٔ میزان و پایان رضایت و سنگینی عرش و خدا بزرگ تر از آن است که وصف شود به اندازهٔ میزان و پایان رضایت و سنگینی عرش و هیچ معبودی جز خدا نیست به اندازهٔ میزان و پایان رضایت و سنگینی عرش»و چهار بار باز گفته،سپس می گویی:[خداوندا]از تو چون بنده ای خوار،می خواهم که بر محمد و خاندان او درود فرستی و گناهان ما را بیامرزی و خواسته های ما در دنیا و آخرت را در آسانی و سلامتی برآورده سازی».

[۳۳۴۱]6-محمّد فرج گفته است:امام جواد علیه السّلام این دعا را برای من نوشت و آن را به من آموخته،فرمود:هرکس به دنبال نماز صبح این دعا را بخواند چیزی از خدا نمی طلبد جز آنکه برایش میسّر می گردد و خداوند امور مهم او را کفایت می کند:«به نام خدا و به یاری او و درود خداوند بر محمد و خاندان او.و من امورم را به خدا واگذار می کنم که خداوند بر بندگانش بینا است.و خداوند او را از بدکرداری های نیرنگ بازان حفظ کرد که هیچ معبودی جز تو نیست ای خدای پاک و من از ستم کاران بودم.

پس ما او را پاسخ گفتیم و از اندوه نجات بخشیدیم و ما این گونهٔ مؤمنان را رهایی می بخشیم.خداوند برای ما کافی است و او بهترین کارگزار است.

پس با نعمت و احسان خدا بازگشتند و هیچ بدی به آنها نرسید که هرچه، خدا بخواهد.و هیچ نیرو و توانایی ای جز به سبب خداوند[بلند مرتبه و بزرگ]نیست.هرچه خدا بخواهد نه آن چه مردم می خواهند.هرچه خدا بخواهد اگرچه مردم دوست نداشته باشند.پروردگار،مرا از پرورش یافتگان کفایت می کند.آفریننده مرا از آفریدگان کفایت می کند.روزی دهنده مرا از روزی خواران کفایت می کند.مرا بس است آن که پیوسته مرا بس خواهد بود.

مرا بس است.خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست.بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است».و فرمودند:هنگامی که نماز واجبت را به پایان بردی بگو:«خشنود گشتم که خدا پروردگارم باشد و محمد پیامبرم و اسلام دینم

و بفلان و فلان أئمّه،اللّهمّ وليّک فلان فاحفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و من فوقه و من تحته و امدد له فی عمره و اجعله القائم بأمرک و المنتصر لدينک و أره ما يحبّ و ما تقرّ به عينه فی نفسه و ذرّيّته و فی أهله و ماله و فی شيعته و فی عدوّه و أرهم منه ما يحذرون و أره فيهم ما يحبّ و تقرّ به عينه و اشف صدرونا و صدور قوم مؤمنين».

قال:و كان النّبیّ صلّی اللّه عليه و اله و سلّم يقول إذا فرغ من صلاته:«اللّهمّ اغفر لی ما قدّمت و ما أخّرت و ما أسررت و ما أعلنت و إسرافی علی نفسی و ما أنت أعلم به منّی.اللّهمّ أنت المقدّم و أنت المؤخّر لا إله إلاّ أنت بعلمک الغيب و بقدرتک علی الخلق أجمعين ما علمت الحياه خيرا لی فأحينی و توفّنی إذا علمت الوفاه خيرا لی،اللّهمّ إنّی أسألک خشيتک فی السّرّ و العلانيه و كلمه الحقّ فی الغضب و الرّضا و القصد فی الفقر و الغنی و أسألک نعيما لا ينفد و قرّه عين لا ينقطع و أسألک الرّضا بالقضاء و بركه الموت بعد العيش و برد العيش بعد الموت و لذّه المنظر إلی وجهک و شوقا إلی رؤيتک و لقائک من غير ضرّاء مضرّه و لا فتنه مضلّه.اللّهمّ زيّنّا بزينه الإيمان و اجعلنا هداه مهديّين،اللّهمّ اهدنا فيمن هديت،اللّهمّ إنّی أسألک عزيمه الرّشاد و الثّبات فی الأمر و الرّشد و أسألک شكر نعمتک و حسن عافيتک و أداء حقّک و أسألک يا ربّ قلبا سليما و لسانا صادقا و أستغفرک لما تعلم و أسألک خير ما تعلم و أعوذ بک من شرّ ما تعلم فإنّک تعلم و لا نعلم و أنت علاّم الغيوب».

[۳۳۴۲]۷-علیّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبی عمير،عن حمّاد بن عثمان، عن سيف بن عميره قال:

و قرآن کتابم و فلان و فلان و...امامانم.خداوندا فلانی دوست تو است[و نام امام زمان را ببر]پس او را از مقابل و پشت سر و راست و چپ و از بالای سر و زیر پایش نگاه دار و عمرش را طولانی کرده،او را قیام کننده به فرمان خود و یاری کنندهٔ دینت قرارده.و آن چه را که دوست دارد و روشنی چشم او است درباره خودش و فرزندانش و خانواده اش و اموالش و شیعیانش و دشمنانش به او بنما.و از او به دشمنانش چیزی بنما که بترسند و دربارهٔ آنان به او چیزی را بنما که دوست دارد و روشنی چشم او است و سینه های ما و مردم با ایمان را شفا بده».

امام علیه السّلام فرمود:پیامبر هرگاه نمازش به پایان می رسید می فرمود:«خداوندا !آنچه کرده ام و آنچه را عقب انداخته ام و آنچه نهان یا آشکار کرده ام و زیاده روی بر نفسم و آنچه را تو بر آن از من آگاه تری بیامرز.خداوندا پیشین تویی و پسین هم، هیچ معبودی جز تو نیست،به حقّ علم پنهان و توانایی ات بر همهٔ آفریدگان تا هر گاه که زندگی را برای من خیر دانستی مرا زنده بدار و چون دانستی مرگ برای من بهتر است مرا از دنیا ببر.خدایا از تو ترس تو در پنهان و آشکار،سخن حقّ در خشم و خشنودی و میانه روی در نیازمندی و بی نیازی می خواهم.از تو نعمتی می خواهم که پایان نپذیرد،روشنی چشمی که قطع نشود.از تو خرسندی به حکمت،برکت مرگ پس از زندگی،آرامش زندگی پس از مرگ و لذّت نگاه به رویت و شیفتگی دیدن و دیدارت بدون زیان و فتنه ای گمراه کننده می خواهم.

خدایا ما را به زینت ایمان آراسته کن،ما را هدایت گرانی هدایت شده قرارده.

خدایا ما را در گروه کسانی که هدایت کرده ای هدایت کن.خدایا نیک منشی قطعی در کارها و پایداری قطعی در هدایت را از تو می خواهم.شکرگذاری نعمت ها و سلامتی نیکو و ادای حقّت را از تو می خواهم.پروردگارا از تو قلبی سالم و زبانی راستگو می خواهم و برای چیزهایی که می دانی آمرزش می خواهم.از تو بهترین چیزی را که می دانی می خواهم و از بدی آنچه می دانی به تو پناه می برم که تو می دانی و ما نمی دانیم و تو به راستی دانندهٔ پنهان ها هستی.

[۳۳۴۲]۷-سیف عمیره از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که جبرئیل علیه السّلام نزد

ص :۴۲۹

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:جاء جبرئیل علیه السّلام إلی یوسف و هو فی السّجن فقال له:یا یوسف،قل فی دبر کلّ صلاه:«اللّهمّ اجعل لی فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث أحتسب و من حیث لا أحتسب».

[۳۳۴۳]۸-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن عبد العزیز،عن بکر بن محمّد،عمّن رواه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من قال هذه الکلمات عند کلّ صلاه مکتوبه حفظ فی نفسه و داره و ماله و ولده:أجیر نفسی و مالی و ولدی و أهلی و داری و کلّ ما هو منّی باللّه الواحد الأحد الصّمد الّذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد و أجیر نفسی و مالی و ولدی و کلّ ما هو منّی بربّ الفلق من شرّ ما خلق إلی آخرها و بربّ النّاس إلی آخرها و آیه الکرسیّ إلی آخرها.

[۳۳۴۴]۹-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن معاویه بن عمّار قال:

من قال فی دبر الفریضه:«یا من یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء أحد غیره» ثلاثا،ثمّ سأل أعطی ما سأل.

[۳۳۴۵]۱۰-الحسین بن محمّد،عن أحمد بن إسحاق،عن سعدان،عن سعید بن یسار قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إذا صلّیت المغرب فأمرّ یدک علی جبهتک و قل:«بسم اللّه الّذی لا إله إلاّ هو عالم الغیب و الشّهاده الرّحمن الرّحیم،اللّهمّ أذهب عنّی الهمّ و[الغمّ]و الحزن»ثلاث مرّات.

[۳۳۴۶]۱۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن محمّد الجعفیّ، عن أبیه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

یوسف علیه السّلام که در زندان بود آمد و به او گفت:ای یوسف پس از هر نمازی بگو:

خداوندا !برای من گشایش و تدبیری قرار بده و از آن جا که گمان می برم و گمان نمی برم به من روزی بخش.

[۳۳۴۳]۸-مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس این کلمات را هنگام هر نماز واجبی بخواند جان و خانه اش و مال و فرزندانش محفوظ می ماند:«جان و مالم و فرزندان و خانواده و خانه ام و هرآنچه را از آن من است به خداوند یگانهٔ یکتای بی نیازی که نه می زاید و نه زاییده می شود و هیچ همتایی ندارد می سپارم و جان و مالم و فرزندان و هرچه را از آن من است از شرّ آنچه آفریده است به پروردگار سپیده دم و(تا آخر سوره فلق)پناه می دهم و به پروردگارم مردم...(تا آخر سورهٔ ناس)و به آیه الکرسی(تا آخر آیات).

[۳۳44]۹-از معاویهٔ عمار روایت شده که هرکس پس از نماز واجب سه بار بگوید:«ای کسی که هرچه بخواهد انجام می دهد و غیر او هرچه بخواهد نمی تواند انجام دهد»و سپس بخواهد به او عطا می شود.

[۳۳45]۱۰-سعید یسار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هنگامی که نماز مغرب را گذاردی دست بر پیشانی ات بکش و سه بار بگو:«به نام خدایی که هیچ معبودی جز او نیست،دانای پنهان و آشکار است و رحمتگر و مهربان است.

خدایا غم و اندوه را از من دور گردان.

[۳۳46]۱۱-پدر محمد جعفی گفته است:من بسیار از چشم درد رنج می بردم پس

كنت كثيرا ما أشتكى عينى،فشكوت ذلک إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام فقال:ألا أعلّمک دعاء لدنياک و آخرتک و بلاغا لوجع عينيک؟ قلت:بلى،قال:تقول فى دبر الفجر و دبر المغرب:«اللّهمّ إنّى أسألک بحقّ محمّد و آل محمّد عليک،صلّ على محمّد و آل محمّد و اجعل النّور فى بصرى و البصيره فى دينى و اليقين فى قلبى و الإخلاص فى عملى و السّلامه فى نفسى و السّعه فى رزقى و الشّكر لک أبدا ما أبقيتنى».

[۳۳۴۷]۱۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير قال:حدّثنى أبو جعفر الشّامىّ قال حدّثنى رجل بالشّام يقال له هلقام بن أبى هلقام قال:

أتيت أبا إبراهيم عليه السّلام فقلت له:جعلت فداک علّمنى دعاء جامعا للدّنيا و الآخره و أوجز،فقال:قل فى دبر الفجر إلى أن تطلع الشّمس:«سبحان اللّه العظيم و بحمده أستغفر اللّه و أسأله من فضله».قال هلقام:لقد كنت من أسوإ أهل بيتى حالا فما علمت حتّى أتانى ميراث من قبل رجل ما ظننت أنّ بينى و بينه قرابه و إنّى اليوم لمن أيسر أهل بيتى و ما ذلک إلاّ بما علّمنى مولاى العبد الصّالح عليه السّلام.

باب الدّعاء للرّزق

[۳۳۴۸]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن خالد و الحسين بن سعيد،جميعا عن القاسم بن عروه،عن أبى جميله،عن معاويه بن عمّار قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام أن يعلّمنى دعاء للرّزق،فعلّمنى دعاء ما رأيت أجلب منه للرّزق قال:قل:«اللّهمّ ارزقنى من فضلک الواسع الحلال الطّيّب،رزقا

شکایتش را نزد امام صادق علیه السّلام بردم.امام علیه السّلام فرمودند:آیا دعایی به تو نیاموزم که به درد دنیا و آخرتت بخورد و برای درد چشمت سودمند باشد؟من عرض کردم:چرا البتّه امام علیه السّلام فرمودند:پس از نماز صبح و نماز مغرب بگو:خداوندا! به حقّی که محمّد و خاندان او[علیهم السلام]بر تو دارند از تو می خواهم که به ایشان درود فرستی و در دیدگانم نور،در دینم فهم و بینایی،در قلبم یقین،در کارهایم اخلاص،در جانم سلامت،در روزی ام گشایش قرار دهی و سپاسی جاودانه برای تو وقتی مرا نگاه می داری.

[۳۳47]۱۲-مردی شامی که هلقام ابو هلقام نام داشت گفت:نزد امام کاظم علیه السّلام رفتم و به او عرض کردم:فدایت شوم!دعایی به من بیاموز که جامع خواسته های دنیا و آخرت باشد و کوتاه باشد.امام علیه السّلام فرمودند:پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب بگو:پاک است خداوند بزرگ و سپاس بر او.از او آمرزش می خواهیم و از احسانش حاجات خود را می طلبم.هلقام گفت:من بد حال ترین مرد خاندانم بودم.آن گاه چیزی نگذشت که از مردی که گمان نمی کردم میان من و او خویشاوندی ای باشد ارثی به من رسید و امروز در میان خاندانم از همه توانگرترم و این جز به سبب دعایی که آقای من عبد صالح به من آموخت،نبود.

دعا برای روزی

[۳۳48]۱-معاویۀ عمّار گفته است:از امام صادق علیه السّلام خواستم دعایی برای روزی به من بیاموزد.پس دعایی به من آموخت که دعایی روزی رسان تر از آن ندیده بودم.فرمود بگو:«خداوندا از احسان گسترده و حلال و پاکت روزی ای گسترده

واسعا حلالا طيّبا بلاغا للدّنيا و الآخره،صبّا صبّا،هنيئا مريئا،من غير كدّ و لا منّ من أحد خلقک إلاّ سعه من فضلک الواسع فإنّک قلت: وَ سْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ فمن فضلک أسأل و من عطيّتک أسأل و من يدک الملأى أسأل».

[۳۳۴۹]۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن يونس، عن أبى بصير قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:لقد استبطأت الرّزق،فغضب ثمّ قال لى:قل:«اللّهمّ إنّک تكفّلت برزقى و رزق كلّ دابّه،يا خير مدعوّ و يا خير من أعطى و يا خير من سئل و يا أفضل مرتجى افعل بى كذا و كذا».

[۳۳۵۰]۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن إسماعيل بن عبد الخالق قال:

أبطأ رجل من أصحاب النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عنه ثمّ أتاه فقال له رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ما أبطأ بک عنّا؟فقال:السّقم و الفقر،فقال له:أفلا أعلّمک دعاء يذهب اللّه عنک بالسّقم و الفقر؟قال:بلى يا رسول اللّه،فقال:قل:«لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه [العلىّ العظيم]توكّلت على الحىّ الّذى لا يموت و الحمد للّه الّذى لم يتّخذ [صاحبه و لا]ولدا و لم يكن له شريک فى الملک و لم يكن له ولىّ من الذّلّ و كبّره تكبيرا،قال:فما لبث أن عاد إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:يا رسول اللّه قد أذهب اللّه عنّى السّقم و الفقر.

[۳۳۵۱]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ،عن زيد الشّحّام عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

ادع فى طلب الرّزق فى المكتوبه و أنت ساجد:«يا خير المسئولين و يا خير المعطين ارزقنى و ارزق عيالى من فضلک الواسع فإنّک ذو الفضل العظيم».

و حلال و پاک به من روزی کن که در دنیا و آخرت مرا کفایت کند،برای من روزی بریز،برای من روزی بریز.گوارا و دلپذیر بدون عرق و بدون منّت هیچ یک از آفریدگانت.نعمتی از احسان گسترده ات؛زیرا تو گفتی:«و از احسان خدا درخواست کنید».پس من از احسان تو درخواست می کنم و از هدایای تو می خواهم و از دست لبریز تو می خواهم.

[۳۳۴۹]۲-ابو بصیر گفته است:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:روزی ام به کندی و دیر می رسد.امام علیه السّلام برآشفت و فرمود:بگو:«خداوندا تو روزی من و روزی هر جنبنده ای را برعهده گرفته ای،ای بهترین خوانده شده،ای بهترین بخشنده، ای بهترین کسی که از او درخواست می شود و ای برترین کسی که به او امید می رود با من چنین و چنان کن[و خواسته هایت را بگو].

[۳۳۵۰]۳-اسماعیل عبد الخالق گفته است:مردی از یاران پیامبر گرامی مدّتی دیر به نزد ایشان آمد و آنگاه که به نزد حضرت رفت.رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله به او فرمود:

چه چیز سبب شده که دیر به نزد ما بیایی؟آن مرد عرض کرد:بیماری و نیازمندی !رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-به او فرمود:آیا دعایی به تو نیاموزم که خدا بیماری و فقر را از تو دور سازد؟مرد گفت:چرا،ای رسول خدا.حضرت فرمود:بگو:«هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خداوند بلندمرتبهٔ بزرگ نیست،من بر زنده ای که نمی میرد،توکّل کردم و سپاس بر خدایی که نه همسر و نه فرزندی گرفته است و نه در فرمان روایی جهان شریکی دارد و خوار نمی شود تا سرپرستی داشته باشد.پس او را بزرگ دار».راوی گوید:آن مرد پس از اندکی به نزد پیامبر گرامی بازگشت و عرض کرد:ای رسول خدا،خداوند بیماری و فقر را از من دور ساخت.

[۳۳۵۱]4-زید شحّام روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:در طلب روزی در سجدهٔ نماز واجب بگو:«ای بهترین خوانده شده،ای بهترین بخشنده به من و خانوادهٔ من از احسان خود روزی بده که تویی صاحب احسان بزرگ».

[۳۳۵۲]5-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن الحسین بن سعید،عن محمّد بن خالد،عن القاسم بن عروه،عن أبی جمیله،عن أبی بصیر قال:

شکوت إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام الحاجه و سألته أن یعلّمنی دعاء فی طلب الرّزق، فعلّمنی دعاء ما احتجت منذ دعوت به،قال:قل فی[دبر]صلاه اللّیل و أنت ساجد:

«یا خیر مدعوّ و یا خیر مسئول و یا أوسع من أعطی و یا خیر مرتجی ارزقنی و أوسع علیّ من رزقک و سبّب لی رزقا من قبلک إنّک علی کلّ شیء قدیر».

[۳۳۵۳]6-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن أحمد بن محمّد بن أبی داود،عن أبی حمزه،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

جاء رجل إلی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال:یا رسول اللّه،إنّی ذو عیال و علیّ دین و قد اشتدّت حالی فعلّمنی دعاء أدعو اللّه عزّ و جلّ به لیرزقنی ما أقضی به دینی و أستعین به علی عیالی،فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:یا عبد اللّه،توضّأ و أسبغ وضوءک ثمّ صلّ رکعتین تتمّ الرّکوع و السّجود ثمّ قل:«یا ماجد یا واحد یا کریم یا [دائم]أتوجّه إلیک بمحمّد نبیّک نبیّ الرّحمه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یا محمّد یا رسول اللّه إنّی أتوجّه بک إلی اللّه ربّک و ربّی و ربّ کلّ شیء أن تصلّی علی محمّد و أهل بیته و أسألک نفحه کریمه من نفحاتک و فتحا یسیرا و رزقا واسعا ألمّ به شعثی و أقضی به دینی و أستعین به علی عیالی».

[۳۳54]۷-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن ابن أبی عمیر،عن أبان، عن أبی سعید المکاری و غیره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

علّم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم هذا الدّعاء:یا رازق المقلّین،یا راحم المساکین، یا ولیّ المؤمنین،یا ذا القوّه المتین صلّی علی محمّد و أهل بیته و ارزقنی و عافنی و اکفنی ما أهمّنی».

[۳۳۵۲]5-ابو بصیر گفته است:به امام صادق علیه السّلام از نیازمندی ام شکایت کردم و از او خواستم دعایی در طلب روزی به من بیاموزد.دعایی به من آموخت که از وقتی آن را خواندم نیازمند نگشتم.حضرت فرمود:پس از نماز شب در حال سجده بگو:«ای بهترین خوانده شده،ای بهترین درخواست شده،ای بزرگ ترین عطاکننده و ای بهترین کسی که به او امید می رود.مرا روزی ده و روزی ات را بر من گسترده کن و از جانب خودت برای روزی ام سبب سازی کن که تو بر هر کاری توانایی».

[۳۳۵۳]6-ابو حمزه از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که مردی به نزد پیامبر گرامی آمده،گفت:ای رسول خدا من عیال مند و بدهکار و بسیار بدحالم دعایی به من بیاموز تا خدا را با آن بخوانم و روزی ام دهد چنان که قرضم را بپردازم و خانواده ام را یاری کنم.رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:ای بندۀ خدا،وضویی بگیر و آن را کامل کن سپس دو رکعت نماز با رکوع و سجود کامل بگذار و آن گاه بگو:«ای ارجمند،ای یگانه،ای بخشنده،[ای جاودان]به محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-پیامبرت که پیامبر رحمت است به تو رو می آورم-ای محمد ای رسول خدا من به وسیلۀ تو به خدا پروردگارت و پروردگارم و پروردگار همه چیز رو می آورم-تا بر محمد و خاندانش درود فرستی و از تو گران بها نفسی از نفس هایت و گشایشی آسان و روزی ای گسترده می خواهم تا آشفتگی ام را درست کنم و بدهکاریم را بپردازم و به وسیلۀ آن به خانواده ام یاری برسانم».

[۳۳54]۷-ابو سعید مکاری و جز او از امام صادق علیه السّلام روایت کرده اند که رسول خدا این دعا را آموخته اند:«ای روزی دهندۀ بی نوایان،ای دلسوز بیچارگان،ای دوستدار مؤمنان،ای صاحب توانایی پایدار،بر محمد و خاندان او درود فرست و مرا روزی ده و سلامت بدار و امور مهم زندگی ام را کفایت کن».

[۳۳۵۵]۸-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن معمّر بن خلاّد،عن أبی الحسن علیه السّلام قال:

سمعته یقول:نظر أبو جعفر علیه السّلام إلی رجل و هو یقول:«اللّهمّ إنّی أسألک من رزقک الحلال»فقال أبو جعفر علیه السّلام:سألت قوت النّبیّین قل:«اللّهمّ إنّی أسألک رزقا[حلالا]واسعا طیّبا من رزقک».

[۳۳۵۶]۹-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر قال:

قلت للرّضا علیه السّلام:جعلت فداک ادع اللّه عزّ و جلّ أن یرزقنی الحلال،فقال:أ تدری ما الحلال؟قلت:الّذی عندنا الکسب الطّیّب،فقال:کان علیّ بن الحسین علیه السّلام یقول:الحلال هو قوت المصطفین،ثمّ قال:قل:«أسألک من رزقک الواسع».

[۳۳۵۷]۱۰-عنه،عن بعض أصحابه،عن مفضّل بن مزید،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قل:«اللّهمّ أوسع علیّ فی رزقی و امدد لی فی عمری و اجعل لی ممّن ینتصر به لدینک و لا تستبدل بی غیری».

[۳۳۵۸]۱۱-عنه،عن أبی إبراهیم علیه السّلام دعاء فی الرّزق:

یا اللّه یا اللّه یا اللّه أسألک بحقّ من حقّه علیک عظیم أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن ترزقنی العمل بما علّمتنی من معرفه حقّک و أن تبسط علیّ ما حظرت من رزقک».

[۳۳۵۹]۱۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن محمّد بن عبد الحمید العطّار،عن یونس بن یعقوب،عن أبی بصیر قال:

[۳۳۵۵]۸-مغمّر خلاّد گفته است:از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید:

امام باقر علیه السّلام مردی را دید که می گفت:خداوندا من روزی حلال تو را خواستارم.

امام باقر علیه السّلام به او فرمودند:تو غذای پیامبران را خواستی تو باید بگویی:

«خداوندا !من از تو روزی [حلال]گسترده و پاک می خواهم».

[۳۳۵۶]۹-احمد بن محمد ابو نصر گفته است به امام رضا علیه السّلام عرض کردم:

جانم فدایت از خداوند عزّتمند بخواه که روزی حلال به من بدهد.امام علیه السّلام فرمودند:آیا می دانی حلال چیست؟عرض کردم:آنچه نزد ما است کسب پاک است.امام علیه السّلام فرمودند:امام سجاد علیه السّلام می فرمود:حلال غذای برگذیدگان است.

سپس فرمود:بگو از روزی گستردۀ تو می خواهم.

[۳۳۵۷]۱۰-مفضّل مزید روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:بگو:«خداوندا روزی ام را گسترده و عمرم را طولانی کن و مرا از کسانی قرار بده که به سبب آنان دینت را یاری می کنی و دیگری را جایگزین من نکن».

[۳۳۵۸]۱۱-از امام کاظم علیه السّلام دعایی در خصوص روزی روایت شده که:«ای خدا، ای خدا،ای خدا به حقّ کسی که حقّ بزرگی بر تو دارد از تو می خواهم که بر محمّد و خاندان او درود فرستی و عمل به آنچه را به من آموخته ای که همان شناخت حق تو است روزی ام کنی و آنچه از روزی خود از من دریغ کرده ای بر من گسترده کنی».

[۳۳۵۹]۱۲-ابو بصیر گفته است:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:روزی ما دیر و

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:إنّا قد استبطأنا الرّزق،فغضب ثمّ قال:قل:«اللّهمّ إنّک تکفّلت برزقی و رزق کلّ دابّه،فیا خیر من دعی و یا خیر من سئل و یا خیر من أعطی و یا أفضل مرتجی افعل بی کذا و کذا».

[۳۳۶۰]۱۳-أبو بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان علیّ بن الحسین علیهما السّلام یدعو بهذا الدّعاء:«اللّهمّ إنّی أسألک حسن المعیشه معیشه أتقوّی بها علی جمیع حوائجی و أتوصّل بها فی الحیاه إلی آخرتی من غیر أن تترفنی فیها فأطغی أو تقتر بها علیّ فأشقی،أوسع علیّ من حلال رزقک و أفض علیّ من سیب فضلک نعمه منک سابغه و عطاء غیر ممنون ثمّ لا تشغلنی عن شکر نعمتک بإکثار منها تلهینی بهجته و تفتنّی زهرات زهوته و لا بإقلال علیّ منها یقصر بعملی کدّه و یملأ صدری همّه،أعطنی من ذلک یا إلهی غنی عن شرار خلقک و بلاغا أنال به رضوانک و أعوذ بک یا إلهی من شرّ الدّنیا و شرّ ما فیها،لا تجعل الدّنیا علیّ سجنا و لا فراقها علیّ حزنا، أخرجنی من فتنتها مرضیّا عنّی مقبولا فیها عملی إلی دار الحیوان و مساکن الأخیار و أبدلنی بالدّنیا الفانیه نعیم الدّار الباقیه.اللّهمّ إنّی أعوذ بک من أزلها و زلزالها و سطوات شیاطینها و سلاطینها و نکالها و من بغی من بغی علیّ فیها،اللّهمّ من کادنی فکده و من أرادنی فأرده و فلّ عنّی حدّ من نصب لی حدّه و أطف عنّی نار من شبّ لی و قوده و اکفنی مکر المکره وافقأ عنّی عیون الکفره و اکفنی همّ من أدخل علیّ همّه و ادفع عنّی شرّ الحسده و اعصمنی من ذلک بالسّکینه و ألبسنی درعک الحصینه و اخبأنی فی سترک الواقی و أصلح لی حالی و صدّق قولی بفعالی و بارک لی فی أهلی و مالی».

کند به دستمان می رسد.امام علیه السّلام خشمگین شد و فرمود:بگو:«خدایا همانا تو روزی من و روزی هر جنبنده ای را به عهده گرفته ای پس ای بهترین خوانده شده و ای بهترین کسی که از او چیزی خواسته می شود و ای بهترین بخشنده و ای برترین کسی که به او امید می رود برای من چنین و چنان کن[و خواستهٔ خود را بگو].

[۳۳۶۰]۳ ۱-ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که امام سجاد علیه السّلام این دعا را می خواند:«خدایا من از تو زندگی نیکو می خواهم زندگی ای که به وسیلهٔ آن از عهدهٔ همهٔ خواسته هایم برآیم و با آن در زندگی ام به آخرت برسم بی آن که مرا رفاه زده کنی تا سرکشی نمایم یا آن قدر بر من سخت بگیری که بیچاره شوم از روزی حلال خود بر من بگستر و از جاری احسانت بر من نعمتی فراوان و بخششی بی منت سرازیر کن و سپس مرا با فراوان کردن آن و سرگرمی به شادمانی اش و فریب خوردن به شکوفه هایش و یا کاستن از آن که رنج به دست آوردنش عملم را کم کند و اندیشه اش سینه ام را پر کند،از شکرش بازندار.ای معبود من از نعمت هایت به اندازه ای به من بده که از بدان آفریدگانت بی نیاز شوم،به اندازه ای که خرسندی ات را به دست آورم.ای معبود من از بدی دنیا و از بدی آنچه در آن است به تو پناه می برم.دنیا را زندانی من و دوری از آن را اندوهم قرار نده.مرا از امتحان های آن مورد خرسندی قرار گرفته و عمل پذیرفته به منزل زندگی و جایگاه نیکان بیرون ببر.و به جای دنیای ناپایدار نعمت های منزل پایدار را به من عطا فرما.خداوندا من از تنگدستی و پریشانی دنیا و از هجوم شیاطین و فرمانروایان آن و عبرت آن و از ستم هرکه به من ستم روامی دارد به تو پناه می برم.خداوندا هرکس با من نیرنگ می کند تو با او نیرنگ کن و هرکس قصد آسیب من می کند تو قصد آسیب او کن.و شمشیر هرکس را که بر من شمشیر کشیده است کند کن و آتش هرکس را که بر من آتش افروخته،خاموش گردان.مرا از نیرنگ نیرنگ بازان نگاه دار و چشمان کافران را از جا درآور مرا از اندیشهٔ هرکس که اندوهی بر من وارد کرده،نگاه دار و شرّ حاسدان را از من دور کرده،و مرا از آن پناه ده.زره نفوذناپذیر خود را بر من بپوشان و مرا در حفاظ نگهدارندهٔ خود پنهان کن.احوالم را درست کرده،سخنم را با کردارم تصدیق کن و به خانواده و اموالم برکت ببخش.

کند به دستمان می رسد.امام علیه السّلام خشمگین شد و فرمود:بگو:«خدایا همانا تو روزی من و روزی هر جنبنده ای را به عهده گرفته ای پس ای بهترین خوانده شده و ای بهترین کسی که از او چیزی خواسته می شود و ای بهترین بخشنده و ای برترین کسی که به او امید می رود برای من چنین و چنان کن[و خواستهٔ خود را بگو].

[۳۳۶۰]۳ ۱-ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که امام سجاد علیه السّلام این دعا را می خواند:«خدایا من از تو زندگی نیکو می خواهم زندگی ای که به وسیلهٔ آن از عهدهٔ همهٔ خواسته هایم برآیم و با آن در زندگی ام به آخرت برسم بی آن که مرا رفاه زده کنی تا سرکشی نمایم یا آن قدر بر من سخت بگیری که بیچاره شوم از روزی حلال خود بر من بگستر و از جاری احسانت بر من نعمتی فراوان و بخششی بی منت سرازیر کن و سپس مرا با فراوان کردن آن و سرگرمی به شادمانی اش و فریب خوردن به شکوفه هایش و یا کاستن از آن که رنج به دست آوردنش عملم را کم کند و اندیشه اش سینه ام را پر کند،از شکرش بازندار.ای معبود من از نعمت هایت به اندازه ای به من بده که از بدان آفریدگانت بی نیاز شوم،به اندازه ای که خرسندی ات را به دست آورم.ای معبود من از بدی دنیا و از بدی آنچه در آن است به تو پناه می برم.دنیا را زندانی من و دوری از آن را اندوهم قرار نده.مرا از امتحان های آن مورد خرسندی قرار گرفته و عمل پذیرفته به منزل زندگی و جایگاه نیکان بیرون ببر.و به جای دنیای ناپایدار نعمت های منزل پایدار را به من عطا فرما.خداوندا من از تنگدستی و پریشانی دنیا و از هجوم شیاطین و فرمانروایان آن و عبرت آن و از ستم هرکه به من ستم روامی دارد به تو پناه می برم.خداوندا هرکس با من نیرنگ می کند تو با او نیرنگ کن و هرکس قصد آسیب من می کند تو قصد آسیب او کن.و شمشیر هرکس را که بر من شمشیر کشیده است کند کن و آتش هرکس را که بر من آتش افروخته،خاموش گردان.مرا از نیرنگ نیرنگ بازان نگاه دار و چشمان کافران را از جا درآور مرا از اندیشهٔ هرکس که اندوهی بر من وارد کرده،نگاه دار و شرّ حاسدان را از من دور کرده،و مرا از آن پناه ده.زره نفوذناپذیر خود را بر من بپوشان و مرا در حفاظ نگهدارندهٔ خود پنهان کن.احوالم را درست کرده،سخنم را با کردارم تصدیق کن و به خانواده و اموالم برکت ببخش.

کند به دستمان می رسد.امام علیه السّلام خشمگین شد و فرمود:بگو:«خدایا همانا تو روزی من و روزی هر جنبنده ای را به عهده گرفته ای پس ای بهترین خوانده شده و ای بهترین کسی که از او چیزی خواسته می شود و ای بهترین بخشنده و ای برترین کسی که به او امید می رود برای من چنین و چنان کن[و خواستهٔ خود را بگو].

[۳۳۶۰]۳ ۱-ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که امام سجاد علیه السّلام این دعا را می خواند:«خدایا من از تو زندگی نیکو می خواهم زندگی ای که به وسیلهٔ آن از عهدهٔ همهٔ خواسته هایم برآیم و با آن در زندگی ام به آخرت برسم بی آن که مرا رفاه زده کنی تا سرکشی نمایم یا آن قدر بر من سخت بگیری که بیچاره شوم از روزی حلال خود بر من بگستر و از جاری احسانت بر من نعمتی فراوان و بخششی بی منت سرازیر کن و سپس مرا با فراوان کردن آن و سرگرمی به شادمانی اش و فریب خوردن به شکوفه هایش و یا کاستن از آن که رنج به دست آوردنش عملم را کم کند و اندیشه اش سینه ام را پر کند،از شکرش بازندار.ای معبود من از نعمت هایت به اندازه ای به من بده که از بدان آفریدگانت بی نیاز شوم،به اندازه ای که خرسندی ات را به دست آورم.ای معبود من از بدی دنیا و از بدی آنچه در آن است به تو پناه می برم.دنیا را زندانی من و دوری از آن را اندوهم قرار نده.مرا از امتحان های آن مورد خرسندی قرار گرفته و عمل پذیرفته به منزل زندگی و جایگاه نیکان بیرون ببر.و به جای دنیای ناپایدار نعمت های منزل پایدار را به من عطا فرما.خداوندا من از تنگدستی و پریشانی دنیا و از هجوم شیاطین و فرمانروایان آن و عبرت آن و از ستم هرکه به من ستم روامی دارد به تو پناه می برم.خداوندا هرکس با من نیرنگ می کند تو با او نیرنگ کن و هرکس قصد آسیب من می کند تو قصد آسیب او کن.و شمشیر هرکس را که بر من شمشیر کشیده است کند کن و آتش هرکس را که بر من آتش افروخته،خاموش گردان.مرا از نیرنگ نیرنگ بازان نگاه دار و چشمان کافران را از جا درآور مرا از اندیشهٔ هرکس که اندوهی بر من وارد کرده،نگاه دار و شرّ حاسدان را از من دور کرده،و مرا از آن پناه ده.زره نفوذناپذیر خود را بر من بپوشان و مرا در حفاظ نگهدارندهٔ خود پنهان کن.احوالم را درست کرده،سخنم را با کردارم تصدیق کن و به خانواده و اموالم برکت ببخش.

[۳۳64]4-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن عبد اللّه بن المغیره،عن موسی بن بکر،عن أبی إبراهیم علیه السّلام کان کتبه لی فی قرطاس:

«اللّهمّ اردد إلی جمیع خلقک مظالمهم الّتی قبلی،صغیرها و کبیرها فی یسر منک و عافیه و ما لم تبلغه قوّتی و لم تسعه ذات یدی و لم یقو علیه بدنی و یقینی و نفسی فأدّه عنّی من جزیل ما عندک من فضلک ثمّ لا تخلف علیّ منه شیئا تقضیه من حسناتی،یا أرحم الرّاحمین أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله و أنّ الدّین کما شرع و أنّ الإسلام کما وصف و أنّ الکتاب کما أنزل و أنّ القول کما حدّث و أنّ اللّه هو الحقّ المبین ذکر اللّه محمّدا و أهل بیته بخیر و حیّا محمّدا و أهل بیته بالسّلام».

باب الدّعاء للکرب و الهمّ و الحزن و الخوف

[۳۳65]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن إسماعیل بن بزیع،عن أبی إسماعیل السّرّاج،عن ابن مسکان،عن أبی حمزه قال:

قال محمّد بن علیّ علیه السّلام:یا أبا حمزه،ما لک إذا أتی بک أمر تخافه أن لا تتوجّه إلی بعض زوایا بیتک یعنی القبله فتصلّی رکعتین ثمّ تقول:«یا أبصر النّاظرین و یا أسمع السّامعین و یا أسرع الحاسبین و یا أرحم الرّاحمین»سبعین مرّه؛ کلّما دعوت بهذه الکلمات[مرّه]سألت حاجه.

[۳۳66]۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن عبد الرّحمن بن أبی نجران،عن عاصم بن حمید،عن ثابت عن أسماء قالت:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من أصابه همّ أو غمّ أو کرب أو بلاء أو لاواء فلیقل:

«اللّه ربّی و لا أشرک به شیئا،توکّلت علی الحیّ الّذی لا یموت».

[۳۳64]4-موسی بن بکر گفته است:امام کاظم علیه السّلام در کاغذی،چنین برایم نوشت:خداوندا !هر حقی که از آفریدگانت بر عهدۀ من است چه کوچک باشد چه بزرگ در آسانی و آسایشی از جانب خودت به آنان بازگردان.و آنچه را توانایی ام به آن نرسیده و دستم به آن گشاده نبود و بدن و جان و یقینم بر آن قدرت نداشته است از جانب من و از احسان خودت پرداخت کن و سپس چیزی از آن را به جا مگذار که بخواهی از کارهای نیک من ادا کنی.ای مهربان ترین مهربانان،گواهی می دهم که هیچ معبودی جز خداوند یگانۀ بی شریک نیست.و گواهی می دهم که محمّد[درود خدا بر او و بر خاندانش] بنده و فرستادۀ او است و دین همانی است که مقرّر شده و اسلام همان است که وصف شده و قرآن چنان است که نازل شده و این سخن چنان است که بیان شده و خدا همان حق آشکار است که محمّد و خانواده اش را به نیکی یاد کرد و ایشان را با درود،تهنیت گفت.

دعا برای ناراحتی و نگرانی و اندوه و ترس

[۳۳65]۱-ابو حمزه روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:ای ابو حمزه.چرا هنگامی که پیش آمدی ناگوار برای تو رخ می دهد و تو را می ترساند به گوشه ای از خانه ات رونمی کنی-و مقصودش قبله بود-تا دو رکعت نماز بگزاری و سپس هفتاد بار بگویی:«ای بیناترین بینندگان و ای شنواترین شنوندگان و ای سریع ترین حسابگران و ای مهربان ترین مهربانان»و هرگاه[یک بار]این کلمات را گفتی حاجتی بخواهی.

[۳۳66]۲-اسماء روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:هرکس به نگرانی یا غم یا ناراحتی یا بلاء یا سختی طاقت فرسایی دچار شد باید بگوید:

خدا پروردگار من است و من به او شرک نمی ورزم من بر زنده ای توکل کرده ام که نمی میرد.

[۳۳۶۷]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن هشام بن سالم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إذا نزلت برجل نازله أو شدیده أو کربه أمر فلیکشف عن رکبتیه و ذراعیه و لیلصقهما بالأرض و لیلزق جؤجؤه بالأرض ثمّ لیدع بحاجته و هو ساجد.

[۳۳۶۸]4-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن محبوب،عن الحسن بن عمّار الدّهّان،عن مسمع،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لمّا طرح إخوه یوسف فی الجبّ أتاه جبرئیل علیه السّلام فدخل علیه فقال:

یا غلام ما تصنع هاهنا؟فقال:إنّ إخوتی ألقونی فی الجبّ،قال:فتحبّ أن تخرج منه؟قال:ذاک إلی اللّه عزّ و جلّ إن شاء أخرجنی،قال:فقال له،إنّ اللّه تعالی یقول لک:ادعنی بهذا الدّعاء حتّی أخرجک من الجبّ،فقال له:و ما الدّعاء؟فقال:قل:«اللّهمّ إنّی أسألک بأنّ لک الحمد،لا إله إلاّ أنت المنّان بدیع السّماوات و الأرض ذو الجلال و الإکرام أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تجعل لی ممّا أنا فیه فرجا و مخرجا»قال:ثمّ کان من قصّته ما ذکر اللّه فی کتابه.

[۳۳۶۹]5-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن إسماعیل، عن أبی إسماعیل السّرّاج،عن معاویه بن عمّار،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّ الّذی دعا به أبو عبد اللّه علیه السّلام علی داود بن علیّ حین قتل المعلّی بن خنیس و أخذ مال أبی عبد اللّه علیه السّلام:

«اللّهمّ إنّی أسألک بنورک الّذی لا یطفی و بعزائمک الّتی لا تخفی و بعزّک الّذی لا ینقضی و بنعمتک الّتی لا تحصی و بسلطانک الّذی کففت به فرعون عن موسی علیه السّلام».

[۳۳۶۷]۳-هشام سالم روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هنگامی که به کسی سختی یا بلایی رسید یا مسأله ای سبب ناراحتی او شد،زانوها و آرنج هایش را برهنه کرده،با سینه اش به زمین بچسباند و سپس در حال سجده حاجتش را بخواهد.

[۳۳۶۸]4-مسمع روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هنگامی که برادران یوسف علیه السّلام او را در چاه انداختند جبرئیل به نزد او آمد و گفت:ای پسرک.این جا چه می کنی؟او پاسخ داد:برادرانم مرا در چاه انداخته اند.جبرئیل علیه السّلام گفت:

دوست داری از این جا بیرون آیی؟یوسف علیه السّلام پاسخ داد:این با خداوند عزتمند است که اگر خواست مرا بیرون می آورد.جبرئیل علیه السّلام گفت:همانا خدای والا به تو می فرماید:مرا با این دعا بخوان تا تو را از این چاه بیرون آورم.یوسف علیه السّلام پرسید:چه دعایی؟جبرئیل علیه السّلام گفت:بگو:«خدایا!من از تو می خواهم؛چون سپاس مخصوص تو است و هیچ معبودی جز تو که بخشنده و پدیدآورندۀ آسمان ها و زمین و صاحب شکوه و بزرگواری هستی نیست.که بر محمّد و خاندان او درود فرستی و برای من از مشکلی که در آن قرار گرفته ام گریزگاه و گشایشی قراردهی.»سپس داستانش همان شد که خداوند در کتابش بیان فرموده است.

[۳۳۶۹]5-معاویۀ عمّار روایت کرده است:آن نفرینی که امام صادق علیه السّلام بر داود علی پس از کشتن معلیّ بن خنیس و گرفتن اموال امام نمود این بود:«خداوندا! من به حق آن نورت که خاموش نمی گردد و به حقّ اراده های بزرگت که نهان نیست و شکست ناپذیری ات که پایان نمی پذیرد و نعمت هایت که به شماره در نیاید و به چیرگی ات که با آن فرعون را از موسی علیه السّلام بازداشتی[از تو می خواهم...]

[۳۳۷۰]6-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن بعض أصحابه،عن إسماعیل بن جابر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی الهمّ قال:

تغتسل و تصلّی رکعتین و تقول:«یا فارج الهمّ و یا کاشف الغمّ یا رحمان الدّنیا و الآخره و رحیمهما فرّج همّی و اکشف غمّی یا اللّه الواحد الأحد الصّمد الّذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد،اعصمنی و طهّرنی و اذهب ببلیّتی»و اقرأ آیه الکرسیّ و المعوّذتین.

[۳۳۷۱]۷-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن عثمان بن عیسی،عن سماعه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إذا خفت أمرا فقل:«اللّهمّ إنّک لا یکفی منک أحد و أنت تکفی من کلّ أحد من خلقک فاکفنی کذا و کذا».و فی حدیث آخر قال:تقول:«یا کافیا من کلّ شیء و لا یکفی منک شیء فی السّماوات و الأرض،اکفنی ما أهمّنی من أمر الدّنیا و الآخره و صلّی اللّه علی محمّد و آله»و قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:من دخل علی سلطان یهابه فلیقل:«باللّه أستفتح و باللّه أستنجح و بمحمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم أتوجّه، اللّهمّ ذلّل لی صعوبته و سهّل لی حزونته فإنّک تمحو ما تشاء و تثبت و عندک أمّ الکتاب»و تقول أیضا«حسبی اللّه لا إله إلاّ هو علیه توکّلت و هو ربّ العرش العظیم و أمتنع بحول اللّه و قوّته من حولهم و قوّتهم و أمتنع بربّ الفلق من شرّ ما خلق و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه».

[۳۳۷۲]۸-عنه،عن عدّه من أصحابنا،رفعوه إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان من دعاء أبی علیه السّلام فی الأمر یحدث:«اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و اغفر لی و ارحمنی و زکّ عملی و یسّر منقلبی و اهد قلبی و آمن خوفی و عافنی فی عمری کلّه و ثبّت حجّتی و اغفر خطایای و بیّض وجهی و اعصمنی

[۳۳۷۰]6-اسماعیل جابر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام برای برطرف شدن اندوه فرمودند:غسل کرده،دو رکعت نماز می خوانی و می گویی:«ای برطرف کنندهٔ نگرانی و ای از بین برندهٔ اندوه،ای رحمتگر دنیا و آخرت و مهربان هر دو جهان،نگرانی ام را برطرف کن و اندوهم را از بین ببر ای خداوند یگانهٔ یکتا و بی نیاز که نه می زاید و نه زاده می شود و هیچ همتایی ندارد مرا نگاه دار و پاک کن و مصیبتم را برطرف کن»و سپس آیه الکرسی و(قل اعوذ بربّ الفلق)و(قل اعوذ بربّ الناس)را می خوانی.

[۳۳۷۱]۷-سماعه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرگاه از موضوعی ترسیدی بگو:«خداوندا!به درستی که هیچ کس تو را بسنده نیست ولی تو هر کسی از آفریدگانت را بسنده ای پس مرا چنین و چنان کفایت کن»و در حدیث دیگری آمده است که حضرت فرمودند:بگو:«ای کفایت کننده از هرچیز،که چیزی در آسمان ها و زمین از تو کفایت نمی کند و جانشین تو نمی گردد.کارهای مهم دنیا و آخرت مرا کفایت کن و بر محمّد و خاندان او درود فرست.»و امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس به نزد فرمانروایی که از او می ترسد رفت،باید بگوید:«از خدا یاری می خواهم و از خدا کامیابی می جویم و به محمّد-درود خدا بر او و خاندانش باد-رو می آورم.خدایا مرا بر سختی این دیدار چیره کن و ناهمواری هایش را برایم هموار کن؛زیرا تو هرآنچه را که بخواهی نابود می کنی یا استوار می کنی و آن کتاب بزرگ در نزد تو است»و هم چنین بگوید:

«خدا برای من کافی است که هیچ معبودی جز او نیست.بر او توکّل کردم که او پروردگار عرش بزرگ است و من از نیرو و توانایی دیگران به نیرو و توانایی خداوند پناه می برم.از بدی هرآنچه آفریده است به پروردگار سپیده دم پناه می برم که هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خدا نیست.

[۳۳۷۲]۸-گروهی از اصحاب در حدیثی بی سند روایت کرده اند که امام صادق علیه السّلام فرمودند:یکی از دعاهای پدرم هنگامی که موضوعی رخ می داد این بود:«خدایا! بر محمّد و خاندان او درود فرست و مرا بیامرز.بر من رحم کرده،و عملم را پاکیزه کن،بازگشتم را آسان و دلم را آرام گردان.مرا از ترس ایمن کرده،همهٔ عمرم را همراه سلامتی قرارده و برهانم را استوار کن.اشتباهاتم را ببخش و روسپیدم کن.در

فی دینی و سهّل مطلبی و وسّع علیّ فی رزقی فإنّی ضعیف و تجاوز عن سیّی ما عندی بحسن ما عندک و لا تفجعنی بنفسی و لا تفجع لی حمیما وهب لی یا إلهی لحظه من لحظاتک تکشف بها عنّی جمیع ما به ابتلیتنی و تردّ بها علیّ ما هو أحسن عاداتک عندی،فقد ضعفت قوّتی و قلّت حیلتی و انقطع من خلقک رجائی و لم یبق إلاّ رجاؤک و توکّلی علیک و قدرتک علیّ یا ربّ أن ترحمنی و تعافینی کقدرتک علیّ أن تعذّبنی و تبتلینی،إلهی ذکر عوائدک یؤنسنی و الرّجاء لإنعامک یقوّینی و لم أخل من نعمک منذ خلقتنی و أنت ربّی و سیّدی و مفزعی و ملجئی و الحافظ لی و الذّابّ عنّی و الرّحیم بی و المتکفّل برزقی و فی قضائک و قدرتک کلّ ما أنا فیه،فلیکن یا سیّدی و مولای فیما قضیت و قدّرت و حتمت تعجیل خلاصی ممّا أنا فیه جمیعه و العافیه لی فإنّی لا أجد لدفع ذلک أحدا غیرک و لا أعتمد فیه إلاّ علیک،فکن یا ذا الجلال[و الإکرام]عند أحسن ظنّی بک و رجائی لک و ارحم تضرّعی و استکانتی و ضعف رکنی و امنن بذلک علیّ و علی کلّ داع دعاک یا أرحم الرّاحمین و صلّی اللّه علی محمّد و آله».

[۳۳۷۳]۹-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن علیّ بن أسباط،عن إسماعیل بن یسار،عن بعض من رواه قال:

قال:إذا أحزنک أمر فقل فی آخر سجودک:«یا جبرئیل یا محمّد،یا جبرئیل یا محمّد تکرّر ذلک اکفیانی ما أنا فیه فإنّکما کافیان و احفظانی بإذن اللّه فإنّکما حافظان».

[۳۳۷۴]۱۰-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن محمّد بن أعین، عن بشر بن مسلمه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

دینم[ثابت قدم]نگاه دار و خواسته ام را آسان گردان و روزی ام را گسترده کن که من ناتوان هستم.و از بدی های من به خوبی های خودت درگذر.مرا داغدار خودم نساز و خانواده ام را نیز داغدار من نکن.ای معبود من یک نظر از نظرهای خودت را به من ببخش تا به وسیلهٔ آن همهٔ گرفتاری هایم را برطرف کنی و بهترین عادت هایت در نزد خودم را به من بازگردانی که همانا توانایی من کاهش یافته و چاره ای برایم نمانده است.امیدم از آفریدگانت بریده و جز امید به تو و توکّلم بر تو چیزی نمانده است.پروردگارا!توانایی تو بر بخشش من و گذشت ات از من همچون توانایی ات بر کیفر و گرفتار ساختن من است.معبود من یاد بخشش های تو آرامش بخش من است و امید به نیکی کردنت نیرومندم می سازد.از وقتی مرا آفریدی بدون نعمتم نگذاشته ای.تو پروردگار و آقا و پناه و دادرس و نگاهبان و دفاع کنندهٔ از من و مهربان بر من و روزی بخش من هستی و هرآنچه برای من پیش می آید از حکم و قدرت تو است.پس ای آقا و سرور من در آنچه برای من حکم کرده،مقرّر ساختی شتاب در رهایی ام از تمام گرفتاری ها و آسایش قرارده؛زیرا من برای برطرف ساختن آن کسی جز تو را نمی یابم.و به کسی جز تو اعتماد ندارم.پس ای صاحب شکوه و بزرگواری با خوش بینی و امید من یار باش و بر زاری و بیچارگی و ناتوانی بدنم رحم کن و با این کار بر من و هرکس که تو را می خواند منت گذار.ای مهربان ترین مهربانان و بر محمّد و خاندان او درود فرست.

[۳۳۷۳]۹-مردی روایت کرده که حضرت فرمود:هرگاه مسأله ای تو را اندوهگین ساخت در پایان سجده هایت بگو:«ای جبرئیل ای محمد ای جبرئیل ای محمد-و آن را تکرار کن-مرا از آنچه هستم رهایی دهید که همانا شما مرا کافی هستید و مرا به اذن خدا حفظ کنید که همانا شما حفظکنندهٔ من هستید.

[۳۳۷4]۱۰-بشر مسلمه از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که امام سجاد علیه السّلام

كان علىّ بن الحسين عليهما السّلام يقول:ما أبالى إذا قلت هذه الكلمات لو اجتمع علىّ الإنس و الجنّ:«بسم اللّه و باللّه و من اللّه و إلى اللّه و فى سبيل اللّه و على ملّه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:اللّهمّ إليک أسلمت نفسى و إليک وجّهت وجهى و إليک ألجأت ظهرى و إليک فوّضت أمرى،اللّهمّ احفظنى بحفظ الإيمان من بين يدىّ و من خلفى و عن يمينى و عن شمالى و من فوقى و من تحتى و من قبلى و ادفع عنّى بحولک و قوّتک فإنّه لا حول و لا قوّه إلاّ بک».

محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن أبى عمير مثله.

[۳۳۷۵]۱۱-عنه،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن بعض أصحابنا قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:قال لى رجل:أىّ شىء قلت حين دخلت على أبى جعفر بالرّبذه؟قال:قلت:«اللّهمّ إنّک تكفى من كلّ شىء و لا يكفى منک شىء فاكفنى بما شئت و كيف شئت و من حيث شئت و أنّى شئت».

[۳۳۷۶]۱۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن الحسن بن علىّ،عن علىّ بن ميسّر قال:

لمّا قدم أبو عبد اللّه عليه السّلام على أبى جعفر أقام أبو جعفر مولى له على رأسه و قال له:إذا دخل علىّ فاضرب عنقه،فلمّا دخل أبو عبد اللّه عليه السّلام نظر إلى أبى جعفر و أسرّ شيئا فيما بينه و بين نفسه لا يدرى ما هو ثمّ أظهر:«يا من يكفى خلقه كلّهم و لا يكفيه أحد اكفنى شرّ عبد اللّه بن علىّ،قال:فصار أبو جعفر لا يبصر مولاه و صار مولاه لا يبصره،فقال أبو جعفر:يا جعفر بن محمّد،لقد عيّيتک فى هذا الحرّ فانصرف،فخرج أبو عبد اللّه عليه السّلام من عنده،فقال أبو جعفر لمولاه:ما منعک أن تفعل ما أمرتک به؟فقال:لا و اللّه ما أبصرته و لقد جاء شىء فحال بينى و بينه،فقال له أبو جعفر:و اللّه لئن حدّثت بهذا الحديث أحدا لأقتلنّک.

می فرمودند:هنگامی که این کلمات را می گویم اگر جن و انس بر ضد من گرد آیند هیچ باکی نخواهم داشت:«به نام خدا،به یاری او از جانب او،به سوی او،در راه او و بر آیین رسول خدا آغاز می کنم.خدایا جانم را به تو سپردم و به تو رو کردم،تو را پشتیبان خود کرده،و کارهایم را به تو واگذاردم.خدایا !مرا با حفظ ایمانم از پیش رو و پشت سر و راست و چپم و از بالای سر و پایین پا و از هر سو که هستم حفظ کن و با قدرت و توانایی خود از من دفاع کن که هیچ نیرو و توانایی جز به سبب تو نیست.

[۳۳۷۵]۱۱-یکی از اصحاب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:مردی به من گفت:هنگامی که در ربذه به نزد منصور عباسی رفتی چه ذکری به زبان آوردی؟حضرت فرموده است که من گفتم:خدایا ! همانا تو از هر چیز کفایت می کنی و چیزی تو را کفایت نمی کند پس مرا به وسیلهٔ هرچه می خواهی و هرگونه که می خواهی و از هرسو و هرجا که خواهی کفایت کن.

[۳۳۷۶]۱۲-علی میسر گفته است:هنگامی که امام صادق علیه السّلام نزد منصور عباسی رفت،منصور غلام ویژه اش را مأمور کرده،به او گفت:هنگامی که امام وارد شد گردنش را بزن.و چون امام صادق علیه السّلام داخل شد به منصور نگاهی کرد و زیرلب سخنی برزبان آورد که کسی ندانست چه فرمود.سپس آشکارا فرمود:ای کسی که همهٔ آفریدگانت را کفایت می کنی و کسی تو را کفایت نمی کند مرا از بدی عبد اللّه علی[منصور]حفظ کن.و آن گاه چنان شد که نه منصور غلامش را دید و نه غلام منصور را.پس منصور گفت:ای جعفر محمّد در این گرما شما را به زحمت انداختم،برگردید و امام صادق علیه السّلام از نزدش بیرون آمد.آن گاه منصور به غلامش گفت:چه شد که فرمان مرا به جا نیاوردی؟ غلامش گفت:به خدا سوگند او را ندیدم.چیزی آمد و بین من و او قرار گرفت.منصور گفت:به خدا سوگند اگر این داستان را برای کسی بیان کنی تو را خواهم کشت.

[۳۳۷۷]۱۳-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن عمر بن عبد العزیز،عن أحمد بن أبی داود،عن عبد اللّه بن عبد الرّحمن،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال لی:ألا أعلّمک دعاء تدعو به،إنّا أهل البیت إذا کربنا أمر و تخوّفنا من السّلطان أمرا لا قبل لنا به ندعو به،قلت:بلی بأبی أنت و أمّی یا ابن رسول،اللّه قال:قل:یا کائنا قبل کلّ شیء و یا مکوّن کلّ شیء و یا باقی بعد کلّ شیء صلّ علی محمّد و آل محمّد و افعل بی کذا و کذا».

[۳۳۷۸]۱4-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،و محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،جمیعا عن علیّ بن مهزیار قال:

کتب محمّد بن حمزه الغنویّ إلیّ یسألنی أن أکتب إلی أبی جعفر علیه السّلام فی دعاء یعلّمه یرجو به الفرج،فکتب إلیّ:أمّا ما سأل محمّد بن حمزه من تعلیمه دعاء یرجو به الفرج فقل له:یلزم«یا من یکفی من کلّ شیء و لا یکفی منه شیء اکفنی ما أهمّنی ممّا أنا فیه»فإنّی أرجو أن یکفی ما هو فیه من الغمّ إن شاء اللّه تعالی،فأعلمته ذلک فما أتی علیه إلاّ قلیل حتّی خرج من الحبس.

[۳۳۷۹]۱5-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن بعض أصحابه،عن ابن أبی حمزه قال:

سمعت علیّ بن الحسین علیهما السّلام یقول لابنه:یا بنیّ،من أصابه منکم مصیبه أو نزلت به نازله فلیتوضّأ و لیسبغ الوضوء ثمّ یصلّی رکعتین أو أربع رکعات ثمّ یقول فی آخرهنّ:«یا موضع کلّ شکوی و یا سامع کلّ نجوی و شاهد کلّ ملإ و عالم کلّ خفیّه و یا دافع ما یشاء من بلیّه و یا خلیل إبراهیم و یا نجیّ موسی و یا مصطفی محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم أدعوک دعاء من اشتدّت فاقته و قلّت حیلته و ضعفت قوّته،دعاء الغریق الغریب المضطرّ الّذی لا یجد لکشف ما هو فیه إلاّ أنت

[۳۳۷۷]۳ ۱-عبد اللّه عبد الرحمن گفته است:امام باقر علیه السّلام به من فرمودند:آیا دعایی به تو نیاموزم که وقتی موضوعی ما اهل بیت را ناراحت می کند یا از سلطان دربارهٔ موضوعی که ما را توانی بر آن نیست می هراسیم با آن خدا را می خوانیم؟من عرض کردم:چرا پدر و مادرم فدایت.ای فرزند رسول خدا.

امام علیه السّلام فرمودند:بگو:«ای آن که پیش از هرچیزی بوده ای،ای پدیدآورندهٔ هر چیز،ای پایندهٔ پس از هرچیز،بر محمّد و خاندان او درود فرست و برای من چنین و چنان کن.»

[۳۳۷۸]4 ۱-علی مهزیار گفته است:محمّد بن حمزهٔ غنوی بر من نامه ای نوشت و از من خواست به امام جواد علیه السّلام بنویسم تا دعایی به او بیاموزد که به گشایش کارش امیدوار باشد.امام علیه السّلام برای من نوشت:امّا آنچه محمد حمزه دربارهٔ دعای امیدواری به گشایش خواسته است به او بگو:همواره این دعا را بخواند:«ای کسی که از هر چیزی بی نیازی و چیزی تو را کفایت نمی کند مسائل مهم مرا کفایت کن».که امیدوارم از اندوهی که در آن است رهایی یابد اگر خدا بخواهد.[راوی گفته است:]من این دعا را به او آموختم و اندکی نگذشت که از زندان بیرون آمد.

[۳۳۷۹]5 ۱-ابو حمزه گفته است:از امام سجاد علیه السّلام شنیدم به فرزندش می فرماید:

فرزندم!هرکس از شما که گرفتار مصیبتی شد و یا بلایی بر او فرود آمد وضو بگیرد و آن را کامل سازد و سپس دو یا چهار رکعت نماز گزارده،در پایان نماز بگوید:

«ای محلّ عرضهٔ هر شکایتی و ای شنوندهٔ هر نجوایی ای بینندهٔ هر آشکار،ای دانای هر پنهانی،ای دفع کنندهٔ هر بلایی که بخواهی،ای دوست ابراهیم و همراز موسی و برگزینندهٔ محمّد صلّی اللّه علیه و اله.تو را می خوانم همچون کسی که سختی هایش شدّت یافته و چاره ای ندارد و توانایی اش رو به ضعف رفته است.تو را همچون غریقی غریب و آشفته می خوانم که برای برطرف ساختن مشکلش کسی را جز تو نمی یابد،ای مهربان ترین مهربانان».به درستی که کسی خدا را این گونه نمی خواند مگر این که

ص :455

یا أرحم الرّاحمین»فإنّه لا یدعو به أحد إلاّ کشف اللّه عنه إن شاء اللّه.

[۳۳۸۰]6 ۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن ابن أخی سعید، عن سعید بن یسار قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:یدخلنی الغمّ،فقال:أکثر من[أن]تقول:«اللّه اللّه ربّی لا أشرک به شیئا»فإذا خفت وسوسه أو حدیث نفس فقل:«اللّهمّ إنّی عبدک و ابن عبدک و ابن أمتک،ناصیتی بیدک،عدل فیّ حکمک،ماض فیّ قضاؤک، اللّهمّ إنّی أسألک بکلّ اسم هو لک أنزلته فی کتابک أو علّمته أحدا من خلقک أو استأثرت به فی علم الغیب عندک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تجعل القرآن نور بصری و ربیع قلبی و جلاء حزنی و ذهاب همّی،اللّه اللّه ربّی لا أشرک به شیئا».

[۳۳۸۱]۷ ۱-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عن العلاء بن رزین،عن محمّد بن مسلم،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

کان دعاء النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم لیله الأحزاب:یا صریخ المکروبین و یا مجیب دعوه المضطرّین و یا کاشف غمّی اکشف عنّی غمّی و همّی و کربی فإنّک تعلم حالی و حال أصحابی و اکفنی هول عدوّی.

[۳۳۸۲]۸ ۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن علیّ بن أسباط،عن إبراهیم بن أبی إسرائیل،عن الرّضا علیه السّلام قال:

خرج بجاریه لنا خنازیر فی عنقها فأتانی آت فقال:یا علیّ قل لها:فلتقل:

«یا رءوف یا رحیم یا ربّ یا سیّدی»تکرّره قال:فقالته فأذهب اللّه عزّ و جلّ عنها،قال:و قال:هذا الدّعاء الّذی دعا به جعفر بن سلیمان.

[۳۳۸۳]۹ ۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن الحسین قال:

خداوند مشکلاتش را برطرف می سازد.ان شاء اللّه.

[۳۳۸۰]۱6-سعید یسار گفته است:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:من همواره اندوهگین می شوم.امام علیه السّلام فرمودند:فراوان بگو:«خدا،خدا پروردگار من است و من به او شرک نمی ورزم»و هنگامی که از دل نگرانی و اندیشه های بیهوده ترسیدی،بگو:«خداوندا من بندۀ تو و فرزند بنده و کنیز توام.اختیارم به دست تو است حکم تو دربارۀ من عادلانه و فرمان تو دربارۀ من جاری است.خدایا من به حق هر نامت که در کتابت فروفرستاده ای یا به یکی از بندگانت آموخته ای یا در علم غیب نزدت به خود اختصاص داده ای از تو می خواهم که بر محمّد و خاندان او درود فرستی و قرآن را نور دیدگانم و بهار قلبم و برطرف کنندۀ اندوهم و از بین برندۀ ناراحتی ام قراردهی.خدا،خدا پروردگار من است و من به او شرک نمی ورزم».

[۳۳۸۱]۱۷-امام باقر علیه السّلام فرمود:دعای پیامبر در شب جنگ احزاب این بود:«ای فریادرس بیچارگان،و ای پاسخگوی دعای درماندگان و ای برطرف کنندۀ ناراحتی ام.ناراحتی و اندوه و گرفتاری مرا برطرف کن.به درستی که تو حال من و یارانم را می دانی و مرا از ترس دشمنانم کفایت کن».

[۳۳۸۲]۱۸-ابراهیم ابو اسرائیل روایت کرده که امام رضا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:یکی از کنیزان ما به بیماری خنازیر گردن دچار شد.رهگذری نزد من آمد و گفت:ای علی به او بگو که بگوید:«ای مهربان،ای دلسوز،ای پروردگار و ای آقای من» و آن را تکرار کند.حضرت فرمود:او این ذکر را گفت و خدا بیماری اش را از میان برد.و فرمود:این دعا همان است که جعفر سلیمان آن را خوانده است.

[۳۳۸۳]۱۹-حسین گفته است:از حضرت ابا الحسن علیه السّلام دعایی خواستم در حالی

سألت أبا الحسن عليه السّلام دعاء و أنا خلفه فقال:«اللّهمّ إنّى أسألک بوجهک الكريم و اسمک العظيم و بعزّتک الّتى لا ترام و بقدرتک الّتى لا يمتنع منها شىء أن تفعل بى كذا و كذا»،قال:و كتب إلىّ رقعه بخطّه:قل:«يا من علا فقهر و بطن فخبر،يا من ملک فقدر و يا من يحيى الموتى و هو على كلّ شىء قدير صلّ على محمّد و آل محمّد و افعل بى كذا و كذا»ثمّ قل:«يا لا إله إلاّ اللّه ارحمنى».بحقّ لا إله إلاّ اللّه ارحمنى و كتب إلىّ فى رقعه أخرى يأمرنى أن أقول:«اللّهمّ ادفع عنّى بحولک و قوّتک،اللّهمّ إنّى أسألک فى يومى هذا و شهرى هذا و عامى هذا بركاتک فيها و ما ينزل فيها من عقوبه أو مكروه أو بلاء فاصرفه عنّى و عن ولدى بحولک و قوّتک إنّک على كلّ شىء قدير،اللّهمّ إنّى أعوذ بک من زوال نعمتک و تحويل عافيتک و من فجأه نقمتک و من شرّ كتاب قد سبق،اللّهمّ إنّى أعوذ بک من شرّ نفسى و من شرّ كلّ دابّه أنت آخذ بناصيتها إنّک على كلّ شىء قدير و إنّ اللّه قد أحاط بكلّ شىء علما و أحصى كلّ شىء عددا».

[۳۳۸۴] ۲۰-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عمر بن يزيد:

«يا حىّ يا قيّوم،يا لا إله إلاّ أنت،برحمتک أستغيث فاكفنى ما أهمّنى و لا تكلنى إلى نفسى»تقوله مائه مرّه و أنت ساجد.

[۳۳۸۵] ۲۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن بعض أصحابه،عن إبراهيم بن حنان،عن علىّ بن سوره،عن سماعه قال:

قال لى أبو الحسن عليه السّلام إذا كان لک يا سماعه إلى اللّه عزّ و جلّ حاجه فقل:

«اللّهمّ إنّى أسألک بحقّ محمّد و علىّ فإنّ لهما عندک شأنا من الشّأن و قدرا من القدر،فبحقّ ذلک الشّأن و بحقّ ذلک القدر أن تصلّى على محمّد و آل محمّد

که پشت سرشان بودم.حضرت فرمودند:«خداوندا!من به حق وجود بخشنده ات و نام بزرگت و شکست ناپذیری ات که هماره است و قدرتت که بازدارنده ای ندارد از تو می خواهم که برایم چنین و چنان کنی»همو گفته است:

و حضرت در نامه ای به خط خودشان برایم نوشتند:بگو:«ای کسی که برتری یافت و پیروز شد و ای کسی که نهان ولی آگاه است و ای کسی که مالک و توانا است و ای کسی که مردگان را زنده می کند و بر هر کاری توانا است.بر محمّد و خاندان او درود فرست و برایم چنین و چنان کن»سپس بگو:«ای کسی که معبودی جز او نیست به من رحم کن به حق لا إله إلاّ اللّه به من رحم کن».و نامۀ دیگری به من نوشته دستور دادند که بگویم:خداوندا!با نیرو و توانایی خود از من حمایت کن.خداوندا من در این روز و این ماه و این سال از تو می خواهم که برکت هایت را بر من نازل کنی و عقوبت و بدی و بلایی که در آن فرود می آید به نیرو و توانایی خودت از من و فرزندانم دور کنی.که تو بر هر کاری توانایی.

خدایا!من از نابودی نعمت هایت و دگرگونی عافیت ات و از بلاهای ناگهانی ات و سرنوشت بد به تو پناه می برم.خدایا من از بدی خودم و از بدی هر جنبنده ای که اختیارش به دست تو است به تو پناه می برم.که تو بر هر کاری توانایی و علم خداوند همه چیز را فراگرفته و هرچیزی را به شماره می داند.»

[۳۳۸۴] ۲۰-از عمر یزید روایت شده که:صد بار در سجده بگو:«ای زندۀ پاینده ای کسی که معبودی جز تو نیست،به رحمت تو پناه می آورم کارهای مهم مرا کفایت کن و مرا به خودم وانگذار».

[۳۳۸۵] ۲۱-سماعه گفته است:ابو الحسن علیه السّلام به من فرمودند:ای سماعه.هرگاه خواسته ای از درگاه خدا داشتی بگو:خدایا!به حق محمّد و علی که در نزد تو مقام و منزلتی دارند و به حق آن مقام و منزلت از تو می خواهم که بر محمّد و خاندان او

و أن تفعل بی کذا و کذا»فإنّه إذا کان یوم القیامه لم یبق ملک مقرّب و لا نبیّ مرسل و لا مؤمن ممتحن إلاّ و هو یحتاج إلیهما فی ذلک الیوم.

[۳۳۸۶]۲۲-علیّ بن محمّد،عن إبراهیم بن إسحاق الأحمر،عن أبی القاسم الکوفیّ،عن محمّد بن إسماعیل،عن معاویه بن عمّار و العلاء بن سیابه و ظریف بن ناصح قال:

لمّا بعث أبو الدّوانیق إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام رفع یده إلی السّماء ثمّ قال:

«اللّهمّ إنّک حفظت الغلامین بصلاح أبویهما فاحفظنی بصلاح آبائی محمّد و علیّ و الحسن و الحسین و علیّ بن الحسین و محمّد بن علیّ؛اللّهمّ إنّی أدرأ بک فی نحره و أعوذ بک من شرّه»ثمّ قال للجمّال:سر،فلمّا استقبله الرّبیع بباب أبی الدّوانیق قال له:یا أبا عبد اللّه،ما أشدّ باطنه علیک لقد سمعته یقول:و اللّه لا ترکت لهم نخلا إلاّ عقرته و لا مالا إلاّ نهبته و لا ذرّیّه إلاّ سبیتها،قال:فهمس بشیء خفیّ و حرّک شفتیه،فلمّا دخل سلّم و قعد فردّ علیه السّلام ثمّ قال:أما و اللّه لقد هممت أن لا أترک لک نخلا إلاّ عقرته و لا مالا إلاّ أخذته،فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:یا أمیر المؤمنین،إنّ اللّه ابتلی أیّوب فصبر و أعطی داود فشکر و قدّر یوسف فغفر و أنت من ذلک النّسل و لا یأتی ذلک النّسل إلاّ بما یشبهه،فقال:صدقت قد عفوت عنکم،فقال له:یا أمیر المؤمنین،إنّه لم ینل منّا أهل البیت أحد دما إلاّ سلبه اللّه ملکه:فغضب لذلک و استشاط فقال:علی رسلک یا أمیر المؤمنین إنّ هذا الملک کان فی آل أبی سفیان فلمّا قتل یزید حسینا سلبه اللّه ملکه فورّثه آل مروان،فلمّا قتل هشام زیدا سلبه اللّه ملکه فورّثه مروان بن محمّد،فلمّا قتل مروان إبراهیم سلبه اللّه ملکه فأعطاکموه،فقال:صدقت هات أرفع حوائجک،فقال:الإذن،فقال:هو فی یدک متی شئت،فخرج فقال له الرّبیع:

درود فرستی و برای من چنین و چنان کنی»؛زیرا هنگامی که قیامت برپا شود هیچ فرشتهٔ مقرّبی و پیامبر فرستاده شده ای و مؤمن آزموده ای نمی ماند که در آن روز به این دو نیازمند نباشد.

[۳۳۸۶]۲۲-ظریف ناصح گفته است:هنگامی که منصور عباسی به دنبال امام صادق علیه السّلام فرستاد امام علیه السّلام دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:خداوندا ! همانا تو آن دو پسر را برای نیکی پدر و مادرشان حفظ کردی پس مرا نیز برای نیکی پدرانم محمد و علی و حسن و حسین و علی حسین و محمد علی علیهم السّلام حفظ فرما.خدایا من به سبب تو از کشتار او دور می شوم و از بدی اش به تو پناه می برم»پس به ساربان فرمود:حرکت کن.هنگامی که ربیع[حاجب]بر در قصر منصور به پیشواز امام علیه السّلام رفت،به ایشان عرض کرد:ای ابو عبد اللّه چقدر او بر شما سخت دل است،شنیدم که می گوید:به خدا سوگند همهٔ نخل هایش را بی ثمر می کنم و همهٔ اموالش را چپاول می کنم و تمام فرزندانش را به اسیری می گیرم.راوی گفته است:پس امام زیرلب چیزی فرموده،لبانشان را تکان دادند و چون داخل شدند سلام کرده،نشستند.منصور سلام ایشان را پاسخ داده، سپس گفت:هان به خدا سوگند تصمیم گرفته ام که همهٔ نخل هایت را بی ثمر کرده،همهٔ دارایی ات را بگیرم.امام صادق علیه السّلام فرمودند:ای امیر مؤمنان !خداوند ایوب علیه السّلام را گرفتار ساخت و او شکیبایی کرد به داود علیه السّلام نعمت داد و او سپاس گذارد.و به یوسف علیه السّلام قدرت بخشید و او بخشید و تو از این نژادی و این نژادکاری جز آنچه به کار او شبیه باشد انجام نمی دهند.منصور گفت:راست گفتی و من از تو گذشتم.امام علیه السّلام فرمودند:ای امیر مؤمنان !هیچ کس به خون یکی از خاندان ما دست نیالود جز آنکه خداوند حکومت را از او گرفت.منصور از این سخن برآشفته گشته،برافروخت.امام علیه السّلام فرمود:آرام باش ای امیر مؤمنان ! همانا این فرمانروایی در خاندان ابو سفیان بود پس هنگامی که یزید،حسین علیه السّلام را کشت خداوند حکومت را از او گرفت و آن را به خاندان مروان داد.و چون هشام زید را کشت خداوند حکومت را از او گرفت و به مروان محمد داد.و چون مروان ابراهیم را کشت خداوند حکومت را از او گرفت و به شما داد.

منصور گفت:راست گفتی.بزرگ ترین حاجت خود را بخواه.امام علیه السّلام فرمود:

اجازۀ بازگشت می خواهم.منصور گفت:اختیار با شما است،هرزمان که بخواهی.

امام علیه السّلام بیرون آمد و ربیع به ایشان عرض کرد:منصور دستور داده است که

قد أمر لک بعشره آلاف درهم،قال:لا حاجه لی فیها:قال:إذن تغضبه فخذها ثمّ تصدّق بها.

[۳۳۸۷]۲۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن محمّد بن أعین،عن قیس بن سلمه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما یقول:ما أبالی إذا قلت هذه الکلمات لو اجتمع علیّ الجنّ و الإنس:«بسم اللّه و باللّه و من اللّه و إلی اللّه و فی سبیل اللّه و علی ملّه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله،اللّهمّ إلیک أسلمت نفسی و إلیک وجّهت وجهی و إلیک ألجأت ظهری و إلیک فوّضت أمری،اللّهمّ احفظنی بحفظ الإیمان من بین یدیّ و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و من تحتی و من قبلی؛و ادفع عنّی بحولک و قوّتک فإنّه لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه».

باب الدّعاء للعلل و الأمراض

[۳۳۸۸]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن عبد الرّحمن بن أبی نجران و ابن فضّال،عن بعض أصحابنا،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان یقول عند العلّه:«اللّهمّ إنّک عیّرت أقواما فقلت: قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلا یَمْلِکُونَ کَشْفَ الضُّرِّ عَنْکُمْ وَ لا تَحْوِیلاً فیا من لا یملک کشف ضرّی و لا تحویله عنّی أحد غیره صلّ علی محمّد و آل محمّد و اکشف ضرّی و حوّله إلی من یدعو معک إلها آخر لا إله غیرک».

[۳۳۸۹]۲-أحمد بن محمّد،عن عبد العزیز بن المهتدی،عن یونس بن عبد الرّحمن،عن داود بن زربیّ قال:

مرضت بالمدینه مرضا شدیدا فبلغ ذلک أبا عبد اللّه علیه السّلام فکتب إلیّ:قد بلغنی

ده هزار درهم به شما بدهیم.امام علیه السّلام فرمود:به آن نیازی ندارم.ربیع گفت:در این صورت او را خشمگین می سازید.آن ها را بگیر و صدقه بده.

[۳۳۸۷]۲۳-قیس سلمه از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که امام سجاد علیه السّلام فرمودند:

هنگامی که این کلمات را بر زبان می آورم اگر جن و انس علیه من هم دست شوند از چیزی هراس ندارم...[که ترجمهٔ آن عینا در حدیث شمارهٔ ۱۰ گذشت.]

دعا برای دردها و بیماری ها

[۳۳۸۸]۱-یکی از اصحاب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام در هنگام بیماری فرمودند:خدایا!تو مردمی را سرزنش کرده فرمودی:«بگو غیر از خدا هرکه را معتقدید بخوانید که آن ها نمی توانند زیانی را از شما برطرف سازند یا برگردانند.»پس ای کسی که جز او نمی تواند زیان را از من برطرف کند و آن را برگرداند.بر محمّد و خاندان او درود فرست و زیان را از من برطرف کن، و آن را به سوی کسی برگردان که با تو معبود دیگری را می خواند که هیچ معبودی جز تو نیست.

[۳۳۸۹]۲-داود زربی گفته است:در مدینه سخت بیمار شدم.این خبر به امام صادق علیه السّلام رسید پس به من نوشتند:خبر بیماری ات را شنیدم.یک صاع(حدود

علّتک فاشتر صاعا من برّ ثمّ استلق علی قفاک و انثره علی صدرک کیفما انتثر و قل:«اللّهمّ إنّی أسألک باسمک الّذی إذا سألک به المضطرّ کشفت ما به من ضرّ و مکّنت له فی الأرض و جعلته خلیفتک علی خلقک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تعافینی من علّتی»ثمّ استو جالسا و اجمع البرّ من حولک و قل مثل ذلک و اقسمه مدّا مدّا لکلّ مسکین و قل مثل ذلک،قال داود:ففعلت ذلک فکأنّما نشطت من عقال و قد فعله غیر واحد فانتفع به.

[۳۳۹۰]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن الحسین بن نعیم،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

اشتکی بعض ولده،فقال:یا بنیّ قل:«اللّهمّ اشفنی بشفائک و داونی بدوائک و عافنی من بلائک فإنّی عبدک و ابن عبدک».

[۳۳۹۱]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن مالک بن عطیّه،عن یونس بن عمّار قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:جعلت فداک هذا الّذی قد ظهر بوجهی یزعم النّاس أنّ اللّه عزّ و جلّ لم یبتل به عبدا له فیه حاجه،فقال لی:لا،لقد کان مؤمن آل فرعون مکنّع الأصابع فکان یقول هکذا و یمدّ یده و یقول: یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ قال:ثمّ قال:إذا کان الثّلث الأخیر من اللّیل فی أوّله فتوضّأ و قم إلی صلاتک الّتی تصلّیها،فإذا کنت فی السّجده الأخیره من الرّکعتین الأولیین فقل و أنت ساجد:«یا علیّ یا عظیم یا رحمان یا رحیم یا سامع الدّعوات و یا معطی الخیرات صلّ علی محمّد و آل محمّد و أعطنی من خیر الدّنیا و الآخره ما أنت أهله و اصرف عنّی من شرّ الدّنیا و الآخره ما أنت أهله و أذهب عنّی هذا الوجع(و سمّه)فإنّه قد غاظنی و أحزننی»و ألحّ فی الدّعاء.قال:فما وصلت

چهل سیر)گندم بخر،سپس به پشت بخواب و آن را روی سینه ات پخش کن هر گونه که پخش شود.و بگو:خداوندا به حق آن نامت که وقتی درمانده تو را به آن نام می خواند درماندگی اش را برطرف می سازی و او را از نعمت های زمین بهره مند کرده،جانشین خود در میان آفریدگانت می کنی(مراد امام زمان علیه السّلام است)از تو می خواهم که بر محمّد و خاندان او درود فرستی و بیماری مرا درمان کنی.»سپس راست بنشین و گندم ها را از اطرافت جمع کن و آن کلمات را بگو و گندم ها را به چند مد(حدود ده سیر)برای بینوایان بخشش کن و همان دعا را بخوان.داود گفته است:من آن را انجام دادم و آن گاه گویا از بند رها شدم.

و چندین نفر این را انجام دادند و بهره مند شدند.

[۳۳۹۰]۳-حسین نعیم گفته است:یکی از فرزندان امام علیه السّلام بیمار شد.امام علیه السّلام به او فرمود:فرزندم بگو:خداوندا،مرا با شفای خود بهبودی ده،با داروی خود درمان کن و از بلای خود سلامتی بخش.که من بندۀ تو و فرزند بندۀ توام.

[۳۳۹۱]4-یونس عمّار گفته است:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:جانم فدایت این چیزی که در چهره ام پدیدآمده به گونه ای است که مردم گمان می کنند کسی که خدا به او میلی دارد به آن دچار نمی گردد.امام علیه السّلام به من فرمود:نه،چنین نیست که انگشتان مؤمن خاندان فرعون فلج بود،و در این حال دستش را دراز می کرد و می گفت:«ای مردم از این فرستادگان پیروی کنید.»سپس فرمودند:

وقتی یک سوم آخر آغاز شب فرارسید وضو بگیر و برای نمازی که می گزاری، قیام کن و در سجدۀ آخر دو رکعت نخست بگو:«ای بلندمرتبه و ای بزرگ،ای رحمتگر و ای مهربان ای شنوندۀ دعاها و ای عطاگر خوبی ها،بر محمّد و خاندان او درود فرست و از خیر دنیا و آخرت آنچه تو سزاوار آن هستی به من ده و شرّ دنیا و آخرت را چنان که تو سزاوار آن هستی از من دور کن و این درد را از من دورساز-و نامش را بیاور-که مرا به خشم آورده و اندوهناکم کرده است.»و در دعا پافشاری کن.راوی گفته است:هنوز به کوفه نرسیده بودم که خداوند همۀ آن را از من دور کرد.

إلى الكوفه حتّى أذهب اللّه به عنّى كلّه.

[۳۳۹۲]5-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه و عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن إسماعيل،جميعا عن حنان بن سدير،عن أبيه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إذا رأيت الرّجل مرّ به البلاء فقل:«الحمد للّه الّذى عافانى ممّا ابتلاک به و فضّلنى عليک و على كثير ممّن خلق»و لا تسمعه.

[۳۳۹۳]6-محمّد بن يحيى،عن بعض أصحابه،عن محمّد بن عيسى،عن داود بن زربىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

تضع يدک على الموضع الّذى فيه الوجع و تقول ثلاث مرّات:«اللّه اللّه ربّى حقّا لا أشرک به شيئا؛اللّهمّ أنت لها و لكلّ عظيمه ففرّجها عنّى».

[۳۳۹4]۷-عنه،عن محمّد بن عيسى،عن داود،عن مفضّل،عن أبى عبد اللّه للأوجاع تقول:

«بسم اللّه و باللّه كم من نعمه للّه فى عرق ساكن و غيرساكن على عبد شاكر و غير شاكر»و تأخذ لحيتک بيدک اليمنى بعد صلاه مفروضه و تقول:«اللّهمّ فرّج عنّى كربتى و عجّل عافيتى و اكشف ضرّى»ثلاث مرّات و احرص أن يكون ذلک مع دموع و بكاء.

[۳۳۹5]۸-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن إبراهيم بن عبد الحميد،عن رجل قال:

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فشكوت إليه وجعا بى،فقال:قل:«بسم اللّه ثمّ امسح يدک عليه و قل أعوذ بعزّه اللّه و أعوذ بقدره اللّه و أعوذ بجلال اللّه و أعوذ بعظمه اللّه و أعوذ بجمع اللّه و أعوذ برسول اللّه و أعوذ بأسماء اللّه من شرّ

[۳۳۹۲]5-سدیر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هنگامی که انسان بلا زده ای را دیدی بگو:«سپاس مخصوص خدایی است که مرا از آنچه تو را به آن دچار کرده،سلامت داشته و بر تو و بسیاری از آفریدگانش برتری ام داده است.»و چنان بگو که او نشنود.

[۳۳۹۳]6-داود زربی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:دست خود را بر جایی که درد دارد بگذار و سه بار بگو:«خدا،به راستی خدا پروردگار من است و من به او شرک نمی ورزم.خداوندا تویی نجات بخش از این درد و هر حادثه ای پس مرا از آن رها کن».

[۳۳۹۴]۷-مفضّل روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هنگام هردردی بگو:«به نام خدا و به یاری او.چه بسیار نعمت هایی خداوند در رگ هایی آرام و ناآرام که برای بندۀ سپاس گذار و ناسپاس است.»و ریش خود را پس از نماز واجب به دست راست بگیر و سه بار بگو:«خداوندا مرا از نگرانی ام برهان در سلامتی ام شتاب کن و زیان را از من دور ساز.»و تقلاّ کن که این دعا با اشک و گریه همراه باشد.

[۳۳۹۵]۸-مردی گفته است:نزد امام صادق علیه السّلام رفتم و از دردی که داشتم به ایشان شکایت کردم.امام علیه السّلام فرمودند:بگو:«به نام خدا،-سپس دستت را بر جای درد بکش و هفت بار بگو:-به شکست ناپذیری خدا پناه می برم و به قدرت خدا پناه می برم و به شکوه و بزرگی خدا پناه می برم و به حزب و فرستادۀ خدا پناه می برم

ما أحذر و من شرّ ما أخاف على نفسى»تقولها سبع مرّات،قال:ففعلت فأذهب اللّه عزّ و جلّ [بها]الوجع عنّى.

[۳۳۹۶]۹-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الوشّاء،عن عبد اللّه بن سنان،عن عون قال:

أمرّ يدک على موضع الوجع ثمّ قل:«بسم اللّه و باللّه و محمّد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلىّ العظيم؛اللّهمّ امسح عنّى ما أجد»ثمّ تمرّ يدک اليمنى و تمسح موضع الوجع ثلاث مرّات.

[۳۳۹۷]۱۰-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر،عن محمّد بن أخى غرام،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

تضع يدک على موضع الوجع ثمّ تقول:«بسم اللّه و باللّه[و]محمّد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه،اللّهمّ امسح عنّى ما أجد»و تمسح الوجع ثلاث مرّات.

[۳۳۹۸]۱۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن عمرو بن عثمان،عن علىّ بن عيسى،عن عمّه قال:

قلت له:علّمنى دعاء أدعو به لوجع أصابنى،قال:قل و أنت ساجد:«يا اللّه يا رحمان[يا رحيم]يا ربّ الأرباب و إله الآلهه و يا ملک الملوک و يا سيّد السّاده اشفنى بشفائک من كلّ داء و سقم فإنّى عبدک أتقلّب فى قبضتک».

[۳۳۹۹]۱۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن أبى نجران،عن حمّاد بن عيسى،عن حريز،عن زراره،عن أحدهما عليه السّلام قال:

إذا دخلت على مريض فقل:«أعيذک باللّه العظيم ربّ العرش العظيم من شرّ كلّ عرق نفّار و من شرّ حرّ النّار»سبع مرّات.

و به نام های خداوند پناه می برم از بدی هرآنچه بر خودم می ترسم و بیمناکم.»او گفته است:من چنین کردم و خداوند عزّتمند آن درد را از بدن من دور ساخت.

[۳۳۹۶]۹-عون روایت کرده که حضرت فرمودند:دستت را بر جای درد بکش و سپس بگو:«به نام خدا و به یاری او و محمّد که فرستادهٔ او است و هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خداوند بلندمرتبهٔ بزرگ نیست.خدایا !آنچه را از آن درد می کشم از من محو کن،سپس سه بار دست راست خود را بر جای درد بکش».

[۳۳۹۷]۱۰-عبد اللّه سنان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:دستت را بر جای درد می گذاری و سپس می گویی:«به نام خدا و به یاری او،محمّد[درود خدا بر او و خاندانش]فرستادهٔ خدا است و هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خداوند نیست.خدایا،آنچه را موجب ناراحتی من شده است از جان من محو کن.»و سه بار بر جای درد دست می کشی.

[۳۳۹۸]۱۱-علی عیسی از عمویش روایت کرده که به امام علیه السّلام گفته است:دعایی به من بیاموز که در هنگام درد بخوانم.امام علیه السّلام فرمودند:در حال سجده بگو:«ای خدا !ای رحمتگر[ای مهربان]،ای پروردگار پروردگاران و معبود عبادت شدگان و ای فرمانروای فرمانروایان و ای آقای بزرگان با شفای خود مرا از هر بیماری و مرض بهبودی بخش که من بندهٔ تو هستم و در تحت قدرت تو به این سو و آن سو می روم».

[۳۳۹۹]۱۲-زراره روایت کرده که امام صادق یا امام باقر علیهما السّلام فرمودند:هنگامی که به عیادت مریضی رفتی،هفت بار بگو:«تو را از شرّ هر رگ گریزان و بیمار و از شرّ گرمای دوزخ به خداوند بزرگ که پروردگار عرش بزرگ است پناه می دهم».

[۳۴۰۰]۱۳-عنه،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر،عن أبان بن عثمان،عن الثّمالیّ،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إذا اشتکی الإنسان فلیقل،«بسم اللّه و باللّه و محمّد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم أعوذ بعزّه اللّه و أعوذ بقدره اللّه علی ما یشاء من شرّ ما أجد».

[۳۴۰۱]۱4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن الحسن بن علیّ،عن هشام الجوالیقیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام:

«یا منزل الشّفاء و مذهب الدّاء أنزل علی ما بی من داء شفاء».

[۳۴۰۲]۱5-محمّد بن یحیی،عن موسی بن الحسن،عن محمّد بن عیسی، عن أبی إسحاق صاحب الشّعیر،عن حسین الخراسانیّ و کان خبّازا قال:

شکوت إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام وجعا بی،فقال:إذا صلّیت فضع یدک موضع سجودک ثمّ قل:«بسم اللّه محمّد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اشفنی یا شافی لا شفاء إلاّ شفاؤک،شفاء لا یغادر سقما،شفاء من کلّ داء و سقم».

[۳۴۰۳]۱6-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن بعض أصحابه،عن أبی حمزه،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

مرض علیّ صلوات اللّه علیه فأتاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال له:قل:«اللّهمّ إنّی أسألک تعجیل عافیتک و صبرا علی بلیّتک و خروجا إلی رحمتک».

[۳۴۰4]۱۷-علیّ بن إبراهیم،عن هارون بن مسلم،عن مسعده بن صدقه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّ النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم کان ینشّر بهذا الدّعاء:

تضع یدک علی موضع الوجع و تقول:«أیّها الوجع اسکن بسکینه اللّه و قر بوقار اللّه و انحجز بحاجز اللّه و اهدأ بهدء اللّه،أعیذک أیّها الإنسان بما أعاذ اللّه عزّ و جلّ به عرشه و ملائکته یوم الرّجفه و الزّلازل»تقول ذلک

[۳۴۰۰]۱۳-ثمالی روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هنگامی که انسان بیمار شد باید بگوید:«به نام خدا و به یاری او و محمّد که فرستادۀ او است،من از شرّ آنچه احساس می کنم به شکست ناپذیری خدا پناه می برم و به قدرت او بر هر چیزی که می خواهد پناه می برم.»

[۳۴۰۱]۱۴-هشام جوالیقی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:«ای فرو فرستندۀ شفاء و از بین برندۀ بیماری،بر بیماری من شفایی فروفرست.»

[۳۴۰۲]۱۵-حسین خراسانی که نانوا بود گفته است:از بیماری ای که داشتم به امام صادق علیه السّلام شکایت کردم.فرمودند:هنگامی که نمازگزاردی دستت را بر جای سجده ات بگذار و بگو:«به نام خدا،محمّد فرستادۀ خداوند است،ای شفا دهنده مرا شفا ده که هیچ شفایی جز شفای تو نیست.شفایی که هیچ بیماری ای فرونگذارد.شفایی از هر درد و بیماری».

[۳۴۰۳]۱۶-ابو حمزه روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:علی-درود خدا بر او-بیمار شد.رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-به نزد او آمد و فرمود:بگو:«خداوندا!من شتاب در عافیت،شکیبایی بر سختی و خارج شدن به سوی رحمتت را از تو می خواهم».

[۳۴۰۴]۱۷-مسعدۀ صدقه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:پیامبر گرامی این دعا را منتشر می کرد:دستت را بر جای درد می گذاری و می گویی:ای درد به آرامشی از سوی خدا،آرام شو و به وقاری از سوی خداوند باوقار شو و با مانع از سوی خداوند،عقب رو و با آسایشی از سوی خدا فروبنشین.ای انسان تو را به آنچه خداوند بلندمرتبه،عرش و فرشتگانش را در روز زلزله ها و لرزش به آن

سبع مرّات و لا أقلّ من الثّلاث.

[۳۴۰ 5]۱۸-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن عمّار بن المبارک،عن عون بن سعد مولى الجعفریّ،عن معاويه بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

تضع يدک على موضع الوجع و تقول:«اللّهمّ إنّى أسألک بحقّ القرآن العظيم الّذى نزل به الرّوح الأمين و هو عندک فى أمّ الكتاب علىّ حكيم أن تشفينى بشفائک و تداوينى بدوائک و تعافينى من بلائک»ثلاث مرّات و تصلّى على محمّد و آله.

[۳۴۰ 6]۱۹-أحمد بن محمّد،عن العوفىّ،عن علىّ بن الحسين،عن محمّد بن عبد اللّه بن زراره،عن محمّد بن الفضيل،عن أبى حمزه قال:

عرض بى وجع فى ركبتى،فشكوت ذلک إلى أبى جعفر عليه السّلام فقال:إذا أنت صلّيت فقل:«يا أجود من أعطى و يا خير من سئل و يا أرحم من استرحم،ارحم ضعفى و قلّه حيلتى و عافنى من وجعى»قال:ففعلته فعوفيت.

باب الحرز و العوذه

[۳۴۰ ۷]۱-حميد بن زياد،عن الحسن بن محمّد،عن غير واحد،عن أبان، عن ابن المنذر قال:

ذكرت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام الوحشه فقال:ألا أخبركم بشىء إذا قلتموه لم تستوحشوا بليل و لا نهار:«بسم اللّه و باللّه و توكّلت على اللّه و أنّه من يتوكّل على اللّه فهو حسبه إنّ اللّه بالغ أمره قد جعل اللّه لكلّ شىء قدرا،اللّهمّ اجعلنى فى كنفک و فى جوارک و اجعلنى فى أمانک و فى منعک»فقال:بلغنا أنّ رجلا

پناه داد پناه می دهم و این ذکر را هفت بار و دست کم سه بار می گویی.

[5 ۳۴۰]۱۸-معاویهٔ عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:دستت را بر جای درد می گذاری و سه بار می گویی:«خداوندا! من به حقّ قرآن بزرگ که روح امین آن را فرود آورد و آن در نزد تو در امّ الکتاب،بلندمرتبه و دارای حکمت است از تو می خواهم که با شفای خود مرا شفا دهی و با داروی خود مداوایم کنی و از بلای خود سلامتم گردانی»و بر محمّد و خاندان او درود می فرستی.

[6 ۳۴۰]۱۹-ابو حمزه گفته است:دردی در زانوهایم پیدا شد،از آن به امام باقر علیه السّلام شکایت کردم.امام علیه السّلام فرمودند:هنگامی که نمازگزاردی بگو:«ای بهترین عطا کننده و ای بهترین کسی که از او درخواست می شود و ای مهربان ترین کسی که از او طلب مهرورزی می شود بر ناتوانی و بیچارگی من رحم کن و مرا از بیماری ام سلامتی ده».

حرز و تعویذ

[۳۴۰ ۷]۱-ابن منذر گفته است:نزد امام صادق علیه السّلام از وحشت سخن به میان آمد.

امام علیه السّلام فرمودند:آیا شما را به چیزی آگاه نکنم که وقتی آن را بگویید در شب و روز از چیزی نهراسید؟«به نام خدا و به یاری او بر خدا توکّل کردم؛زیرا هر کس بر خدا توکل کند او کفایتش می کند.و به کارش رسیدگی می کند.و خدا برای هرچیز اندازه ای نهاده است.خداوندا مرا در پناه و در همسایگی و در امان و حفظ خود قرار بده»سپس فرمودند:به ما خبر رسیده که مردی سی سال این دعا را می خواند و یک شب که آن را ترک کرد عقربی او را گزید.

[۸ ۳۴۰]۲-ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:بگو:«از هر ستمگر

قالها ثلاثين سنه و تركها ليله فلسعته عقرب.

[۳۴۰۸]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن محسّن بن أحمد،عن يونس بن يعقوب،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قل:«أعوذ بعزّه اللّه و أعوذ بقدره اللّه و أعوذ بجلال اللّه و أعوذ بعظمه اللّه و أعوذ بعفو اللّه و أعوذ بمغفره اللّه و أعوذ برحمه اللّه و أعوذ بسلطان اللّه الّذى هو على كلّ شىء قدير و أعوذ بكرم اللّه و أعوذ بجمع اللّه من شرّ كلّ جبّار عنيد و كلّ شيطان مريد و شرّ كلّ قريب أو بعيد أو ضعيف أو شديد و من شرّ السّامّه و الهامّه و العامّه و من شرّ كلّ دابّه صغيره أو كبيره بليل أو نهار و من شرّ فسّاق العرب و العجم و من شرّ فسقه الجنّ و الإنس».

[۳۴۰۹]۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن بعض أصحابه،عن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:رقى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم حسنا و حسينا فقال:«أعيذكما بكلمات اللّه التّامّات و أسمائه الحسنى كلّها عامّه من شرّ السّامّه و الهامّه و من شرّ كلّ عين لامّه و من شرّ حاسد إذا حسد»ثمّ التفت النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إلينا فقال عليهم السّلام هكذا كان يعوّذ إبراهيم إسماعيل و إسحاق عليه السّلام.

[۳۴۱۰]4-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن بكير،عن سليمان الجعفرىّ قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول:إذا أمسيت فنظرت إلى الشّمس فى غروب و إدبار فقل:«بسم اللّه و باللّه و الحمد للّه الّذى لم يتّخذ صاحبه و لا ولدا و لم يكن له شريک فى الملک و لم يكن له ولىّ من الذّلّ و كبّره تكبيرا و الحمد للّه الّذى يصف و لا يوصف و يعلم و لا يعلم،يعلم خائنه الأعين و ما تخفى الصّدور و

خیره سر و هر شیطان فریبکاری و از شرّ هر نزدیک یا دور و ناتوان یا توانا و از شرّ گزنده و درنده و العامّه و از شرّ هر جنبدهٔ کوچک یا بزرگ در شب یا روز و از شرّ بدکاران عرب و عجم و از شرّ بدکاران انس و جن به شکست ناپذیری خدا پناه می برم و به قدرت و عظمت و شکوه خدا پناه می برم و به آمرزش و گذشت و رحمت خدا پناه می برم و به غلبهٔ خدایی که بر هرکاری توانا است پناه می برم و به بخشش و حزب خدا پناه می برم».

[۳۴۰۹]۳-قدّاح از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:

پیامبر گرامی برای حسن و حسین علیهما السّلام دعا خواند و فرمود:«شما را از شر گزنده و درنده و از شرّ هر چشم بد و هر حسودی هنگامی که به کلمات کامل خداوند و همه نام های نیکوی او حسد می ورزد پناه می دهم.»سپس به ما روکرد و فرمود:ابراهیم،اسحاق و اسماعیل را چنین تعویذ می کرد.

[۳۴۱۰]4-سلیمان جعفری گفته است:از ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرمود:شب هنگام زمانی که دیدی خورشید در حال غروب و ناپدید شدن است بگو:«به نام خدا و به یاری او و سپاس مخصوص خدایی است که هیچ همسر و فرزندی نگرفته و در فرمانروایی اش شریکی ندارد و خوار نمی گردد تا سرپرستی داشته باشد و او را بسیار بزرگ شمار و سپاس مخصوص خدایی است که وصف می کند و خود در وصف نمی گنجد و می داند و دانسته نمی شود و چشم های خیانت کار و آنچه را

أعوذ بوجه اللّه الكريم و باسم اللّه العظيم من شرّ ما برأ و ذرأ و من شرّ ما تحت الثّرى و من شرّ ما بطن و ظهر و من شرّ ما وصفت و ما لم أصف و الحمد للّه ربّ العالمين»ذكر أنّها أمان من كلّ سبع و من الشّيطان الرّجيم و ذرّيّته و كلّ ما عضّ أو لسع و لا يخاف صاحبها إذا تكلّم بها لصّا و لا غولا.قال:قلت له:

إنّى صاحب صيد السّبع و أنا أبيت فى اللّيل فى الخرابات و أتوحّش،فقال لى:

قل إذا دخلت:«بسم اللّه أدخل»و أدخل رجلک اليمنى و إذا خرجت فأخرج رجلک اليسرى و سمّ اللّه فإنّک لا ترى مكروها.

[۳۴۱۱]5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم،عن قتيبه الأعشى قال:

علّمنى أبو عبد اللّه عليه السّلام قال:قل:«بسم اللّه الجليل أعيذ فلانا باللّه العظيم من الهامّه و السّامّه و اللاّمّه و العامّه و من الجنّ و الإنس و من العرب و العجم و من نفثهم و بغيهم و نفخهم و بآيه الكرسىّ»ثمّ تقرؤها ثمّ تقول فى الثّانيه:

«بسم اللّه أعيذ فلانا باللّه الجليل...»حتّى تأتى عليه

[۳۴۱۲]6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن إسحاق بن عمّار قال،قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:

جعلت فداک إنّى أخاف العقارب،فقال:انظر إلى بنات نعش الكواكب الثّلاثه الوسطى منها بجنبه كوكب صغير قريب منه تسمّيه العرب«السّها»و نحن نسمّيه«أسلم»أحدّ النّظر إليه كلّ ليله و قل ثلاث مرّات:«اللّهمّ ربّ أسلم صلّ على محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم و سلّمنا»قال إسحاق:فما تركته منذ دهرى إلاّ مرّه واحده فضربتنى العقرب.

[۳۴۱۳]۷-أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحسن،عن العبّاس بن عامر،عن

سینه ها مخفی می کند می شناسد.و از شرّ هرآنچه آفریده است و هرآنچه در زیر زمین و در آشکار و نهان است و هرآنچه گفتم و نگفتم به ذات بخشندۀ خداوند و به نام بزرگ او پناه می برم و ستایش مخصوص خداوند،پروردگار جهانیان است.»حضرت فرمود:این دعا ایمنی از هر درنده از شیطان رانده شده و فرزندان او است و از هرآنچه گاز می گیرد یا می گزد و گویندۀ این ذکر از هیچ دزد و جنّی نترسد.من به ایشان عرض کردم:من به شکار درندگان می روم و شب ها که در خرابه ها می خوابم وحشت می کنم.امام علیه السّلام فرمودند:هنگامی که داخل خرابه می شوی بگو:«به نام خدا داخل می شوم.»و نخست پای راستت را بگذار و در هنگام بیرون آمدن پای چپت را پیش بگذار و نام خدا را ببر که هیچ ناپسندی نخواهی دید.

[۳۴۱۱]5-قتیبۀ اعشی گفته است:امام صادق علیه السّلام به من آموخت که بگو:«به نام خداوند بزرگ فلانی را از درنده و گزنده و چشم زخم و سال قحطی و جن و انس و عرب و عجم و از نفس هایشان و از ستمشان و از بادشان به خداوند بزرگ و آیه الکرسی پناه می دهم.و سپس آیه الکرسی را بخوان و برای بار دوّم بگو:به نام خداوند،فلانی را از...به خداوند باشکوه و تا آخر دعا را بخوان.

[۳۴۱۲]6-اسحاق عمّار گفته است:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:فدایت شوم من از عقرب ها می ترسم.امام علیه السّلام فرمودند:به ستارگان بنات النعش میانه بنگر که در نزدیک آن ها ستارهای کوچک است و عرب آن را سها می نامد و ما آن را اسلم می نامیم.هرشب به دقت به آن نگاه کن و سه بار بگو:خداوندا ای پروردگار اسلم،بر محمد و خاندان او درود فرست و گشایش کار آنان را نزدیک ساز و ما را سلامت بدار.اسحاق گفته است:از آن روزگار جز یک بار آن را ترک نکردم و همان یک بار عقرب مرا گزید.

[۳۴۱۳]۷-سعد اسکاف گفته است:از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکسی

أبی جمیله،عن سعد الإسکاف قال:

سمعته یقول:من قال هذه الکلمات فأنا ضامن له ألاّ یصیبه عقرب و لا هامّه حتّی یصبح:«أعوذ بکلمات اللّه التّامّات الّتی لا یجاوزهنّ برّ و لا فاجر من شرّ ما ذرأ و من شرّ ما برأ و من شرّ کلّ دابّه هو آخذ بناصیتها إنّ ربّی علی صراط مستقیم».

[۳۴۱4]۸-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن علیّ بن أبی حمزه،عن أبی الحسن علیه السّلام قال:

کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فی بعض مغازیه إذا شکوا إلیه البراغیث أنّها تؤذیهم، فقال:إذا أخذ أحدکم مضجعه فلیقل:أیّها الأسود الوثّاب الّذی لا یبالی غلقا و لا بابا عزمت علیک بأمّ الکتاب ألاّ تؤذینی و أصحابی إلی أن یذهب اللّیل و یجیء الصّبح بما جاء»و الّذی نعرفه«إلی أن یئوب الصّبح متی ما آب».

[۳۴۱5]۹-علیّ بن محمّد،عن ابن جمهور،عن أبیه،عن محمّد بن سنان، عن عبد اللّه بن سنان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام:إذا لقیت السّبع فقل:«أعوذ بربّ دانیال و الجبّ من شرّ کلّ أسد مستأسد».

[۳۴۱6]۱۰-محمّد بن جعفر أبو العبّاس،عن محمّد بن عیسی،عن صالح بن سعید،عن إبراهیم بن محمّد بن هارون أنّه کتب إلی أبی جعفر یسأله عوذه للرّیاح الّتی تعرض للصّبیان،فکتب إلیه بخطّه بهاتین العوذتین و زعم صالح أنّه أنفذهما إلیّ إبراهیم بخطّه:

«اللّه أکبر اللّه أکبر اللّه أکبر أشهد أن لا إله إلاّ اللّه أشهد أنّ محمّدا رسول اللّه، اللّه أکبر اللّه أکبر لا إله إلاّ اللّه و لا ربّ لی إلاّ اللّه،له الملک و له الحمد لا شریک

این کلمات را بگوید من ضمانت می کنم که تا صبح هیچ عقرب و گزنده ای او را نزند:«از شر هرآنچه خدا آفریده و پراکنده است و از شرّ هر جنبنده ای که اختیارش در دست او است به کلمات کامل خداوند که هیچ نیکوکار و گنهکاری از آن ها پیشی نمی گیرد پناه می برم.که پروردگارم بر راه راست قرار دارد».

[4 ۳۴۱]۸-علی ابو حمزه روایت کرده که حضرت ابو الحسن علیه السّلام فرمودند:

رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-در یکی از جهادهای خود بود که از کک و آزارشان به ایشان شکایت کردند.پیامبر-درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمودند:هرکس به بستر معرود،بگوید:ای سیاه جهنده که از هیچ قفل و دری باکی نداری تو را به امّ الکتاب(سوره حمد)فرامی خوانم تا مرا و یارانم را آزار ندهی تا شب برود و بامداد باز آید-و جمله ای که ما می دانیم این است:-تا صبح بازگردد هرگاه که باز می گردد.

[5 ۳۴۱]۹-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:هنگامی که با درنده ای روبرو شدی بگو:«از شرّ هر شیر درنده به پروردگار دانیال و چاه پناه می برم».

[6 ۳۴۱] ۱۰-ابراهیم بن محمّد هارون روایت کرده که او به امام باقر علیه السّلام نامه نگاشته،از ایشان تعویذی برای بادهایی که کودکان به آن دچار می شوند خواسته است و امام علیه السّلام به خط خود دو تعویذ برایش نگاشته است و صالح[یکی از راویان این حدیث]بر آن است که آن ها را خودش برای ابراهیم فرستاده است:

«خدا بزرگ است،خدا بزرگ است،خدا بزرگ است و من گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست و گواهی می دهم که محمّد فرستادهٔ او است،خدا بزرگ است و خدا بزرگ است و هیچ معبودی جز خدا نیست و من پروردگاری جز خدا ندارم.فرمانروایی و سپاس از آن او است.و شریکی ندارد.و او پاک است.

له سبحان اللّه،ما شاء اللّه كان و ما لم يشأ لم يكن؛اللّهمّ ذا الجلال و الإكرام، ربّ موسى و عيسى و إبراهيم الّذى وفّى،إله إبراهيم و إسماعيل و إسحاق و يعقوب و الأسباط،لا إله إلاّ أنت سبحانک مع ما عدّدت من آياتک و بعظمتک و بما سألک به النّبيّون و بأنّک ربّ النّاس كنت قبل كلّ شىء و أنت بعد كلّ شىء، أسألک باسمک الّذى تمسک به السّماوات أن تقع على الأرض إلاّ بإذنک و بكلماتک التّامّات الّتى تحيى به الموتى أن تجير عبدک فلانا من شرّ ما ينزل من السّماء و ما يعرج إليها و ما يخرج من الأرض و ما يلج فيها و سلام على المرسلين و الحمد للّه ربّ العالمين».و كتب إليه أيضا بخطّه:«بسم اللّه و باللّه و إلى اللّه و كما شاء اللّه و أعيذه بعزّه اللّه و جبروت اللّه و قدره اللّه و ملكوت اللّه، هذا الكتاب من اللّه شفاء لفلان بن فلان[ابن]عبدک و ابن أمتک عبدى اللّه صلّى اللّه على محمّد و آله».

[٣٤١٧]١١-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن علىّ،عن علىّ بن محمّد،عن عبد اللّه بن يحيى الكاهلىّ قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إذا لقيت السّبع فاقرأ فى وجهه آيه الكرسىّ و قل له:

«عزمت عليک بعزيمه اللّه و عزيمه محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و عزيمه سليمان بن داود عليهما السّلام و عزيمه أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السّلام و الأئمّه الطّاهرين من بعده» فإنّه ينصرف عنک إن شاء اللّه.قال:فخرجت فإذا السّبع قد اعترض،فعزمت عليه و قلت له:إلاّ تنحّيت عن طريقنا و لم تؤذنا،قال:فنظرت إليه قد طأطأ برأسه و أدخل ذنبه بين رجليه و انصرف.

[٣٤١٨]١٢-عنه،عن جعفر بن محمّد،عن يونس،عن بعض أصحابنا،عن أبى الجارود،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

هرچه خدا بخواهد همان می شود و هرچه نخواهد نمی شود.خداوندا !ای صاحب شکوه و بزرگواری.ای پروردگار موسی و عیسی و ابراهیم علیهم السّلام.

ابراهیمی که حقّ مطلب را اداکرد.ای معبود ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و أسباط علیهم السّلام.معبودی جز تو نیست تو به همراه آنچه از نشانه هایت برشمرده ای پاکی،و به حقّ بزرگیت و به حقّ آنچه پیامبران از تو خواسته اند و اینکه تو پروردگار مردم هستی،پیش از هرچیز بوده ای و پس از هرچیزی هستی و به حقّ آن نامت که با آن آسمان ها را از افتادن بر زمین جز با اجازۀ خودت نگاه می داری و به حقّ کلمات کاملت که مردگان را با آن زنده می کنی از تو می خواهم که بندۀ خودت فلانی را از شرّ هرآنچه از آسمان فرومی آید یا به سوی آن بالا می رود و آنچه از زمین بیرون می آید و در آن داخل می شود حفظ کنی.و درود بر فرستادگان و سپاس،مخصوص پروردگار جهانیان است».و باز با خط خود برای او نگاشت:«به نام خدا و به یاری او و به سوی او و همان گونه که او بخواهد.و او را به شکست ناپذیری خدا و جبروتش[قدرت مطلق]و قدرت و ملکوتش پناه می دهم.این نوشته از جانب خدا برای فلانی فرزند بنده و کنیزت که دو بندۀ خدایند می باشد.خدایا بر محمّد و خاندان او درود فرست».

[۳۴۱۷]۱۱-عبد اللّه بن یحیی کاملی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

هنگامی که با درنده ای روبرو شدی در روی او آیت الکرسی بخوان و به او بگو:

«تو را به تصمیم خدا و تصمیم محمّد[درود خدا بر او و بر خاندانش]و تصمیم سلیمان داود علیهما السّلام و تصمیم امیر المؤمنین علی ابو طالب علیه السّلام و ائمه طاهرین[علیهم السّلام] پس از آن حضرت فرامی خوانم که اگر خدا بخواهد از تو دست می کشد.راوی گفته است:من بیرون آمدم و ناگهان با درنده ای روبه رو شدم پس او را به آن سخنان فرا خواندم و گفتم،از راه ما کنار رو و آزارمان نکن،پس او را دیدم که سرش را به زیر انداخت و دمش را میان دو پایش نهاده،بازگشت.

[۳۴۱۸]۱۲-ابو جارود روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس پس از نماز

ص : ۴۸۱

من قال فی دبر الفریضه:«أستودع اللّه العظیم الجلیل نفسی و أهلی و ولدی و من یعنینی أمره»و أستودع اللّه المرهوب المخوف المتضعضع لعظمته کلّ شیء نفسی و أهلی و مالی و ولدی و من یعنینی أمره حفّ بجناح من أجنحه جبرئیل علیه السّلام و حفظ فی نفسه و أهله و ماله.

[۳۴۱۹]۱۳-عنه،رفعه قال:

من بات فی دار و بیت وحده فلیقرأ آیه الکرسیّ و لیقل:«اللّهمّ آنس وحشتی و آمن روعتی و أعنّی علی وحدتی».

[۳۴۲۰]۱4-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن سالم،عن أحمد بن النّضر،عن عمرو بن شمر،عن یزید بن مرّه،عن بکیر قال:

سمعت أمیر المؤمنین علیه السّلام یقول:قال لی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:یا علیّ ألا أعلّمک کلمات؟إذا وقعت فی ورطه أو بلیّه فقل:«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلیّ العظیم»فإنّ اللّه عزّ و جلّ یصرف بها عنک ما یشاء من أنواع البلاء.

باب الدّعاء عند قراءه القرآن

[۳۴۲۱]۱-قال:کان أبو عبد اللّه علیه السّلام یدعو عند قراءه کتاب اللّه عزّ و جلّ:

«اللّهمّ ربّنا لک الحمد أنت المتوحّد بالقدره و السّلطان المتین و لک الحمد أنت المتعالی بالعزّ و الکبریاء و فوق السّماوات و العرش العظیم ربّنا و لک الحمد أنت المکتفی بعلمک و المحتاج إلیک کلّ ذی علم ربّنا و لک الحمد یا منزل الآیات و الذّکر العظیم ربّنا فلک الحمد بما علّمتنا من الحکمه و القرآن العظیم المبین.اللّهمّ أنت علّمتناه قبل رغبتنا فی تعلّمه و اختصصتنا به قبل

واجبش بگوید:«خودم و خانواده ام و فرزندانم و هرکس را که به من مربوط است به خداوند بزرگ می سپارم و خودم و خانواده ام و فرزندانم و هرکس را که به من مربوط است به خداوندی که هرچیزی در برابرش می هراسد و می ترسد و فرومی پاشد می سپارم.»با یکی از بالهای جبرئیل علیه السّلام پیچیده شده،خود و خانواده اش و اموالش حفظ می شود.

[۳۴۱۹]۱۳-همو حدیثی روایت کرده که معصوم علیه السّلام فرمودند:هرکس شب در اتاق و خانه ای تنها بخوابد باید آیت الکرسی بخواند و بگوید:خداوندا!در وحشتم همدم من باش و ترسم را ایمن کن و در تنهاییم یاری ام کن.

[۳۴۲۰]14-بکیر گفته است:از امیر مؤمنان علیه السّلام شنیدم می فرماید:رسول خدا -درود خدا بر او و خاندانش باد-به من فرمودند:ای علی آیا کلماتی به تو نیاموزم؟هنگامی که در گرفتاری و امتحانی قرار گرفتی بگو:«به نام خداوند رحمتگر مهربان و هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خداوند بلندمرتبه بزرگ نیست»که خداوند عزّتمند با این کلمات انواع بلا و سختی را از تو دور می سازد.

دعا هنگام خواندن قرآن

[۳۴۲۱]۱-امام صادق علیه السّلام هنگام تلاوت کتاب خدای عزّتمند چنین دعا می کرد:

«خداوندا!سپاس از آن تو است،تو در توانایی و سلطنت استوار و یگانه ای و سپاس از آن تو است.تو با شکست ناپذیری و بزرگی ات برتری و بالاتر از آسمان ها و عرش بزرگ،ای پروردگار ما.و سپاس از آن تو است.تو با علمت از همه بی نیازی و هر صاحب دانشی به تو نیازمند است،ای پروردگار ما،و سپاس برای تو است ای فرودآورندهٔ آیه ها و آن ذکر بزرگ،ای پروردگار ما و سپاس برای تو است به سبب آنچه از حکمت و قرآن بزرگ روشن پیش از میل و رغبت ما در آموختن اش به ما آموختی و پیش از شوق به فوایدش آن را به ما اختصاص دادی.خداوندا!پس

رغبتنا بنفعه،اللّهمّ فإذا كان ذلک منّا منک و فضلا و جودا و لطفا بنا و رحمه لنا و امتنانا علينا من غير حولنا و لا حيلتنا و لا قوّتنا اللّهمّ فحبّب إلينا حسن تلاوته و حفظ آياته و إيمانا بمتشابهه و عملا بمحكمه و سببا فی تأويله و هدی فی تدبيره و بصيره بنوره.اللّهمّ و كما أنزلته شفاء لأوليائک و شقاء علی أعدائک و عمی علی أهل معصيتک و نورا لأهل طاعتک،اللّهمّ فاجعله لنا حصنا من عذابک و حرزا من غضبک و حاجزا عن معصيتک و عصمه من سخطک و دليلا علی طاعتک و نورا يوم نلقاک نستضیء به فی خلقک و نجوز به[علی]صراطک و نهتدی به إلی جنّتک.اللّهمّ إنّا نعوذ بک من الشّقوه فی حمله و العمی عن عمله و الجور عن حكمه و العلوّ عن قصده و التّقصير دون حقّه،اللّهمّ احمل عنّا ثقله و أوجب لنا أجره و أوزعنا شكره و اجعلنا نراعيه و نحفظه،اللّهمّ اجعلنا نتّبع حلاله و نجتنب حرامه و نقيم حدوده و نؤدّی فرائضه،اللّهمّ ارزقنا حلاوه في تلاوته و نشاطا فی قيامه و وجلا فی ترتيله و قوّه فی استعماله فی آناء اللّيل و[أطراف]النّهار،اللّهمّ و اشفنا من النّوم باليسير و أيقظنا فی ساعه اللّيل من رقاد الرّاقدين و نبّهنا عند الأحايين الّتی يستجاب فيها الدّعاء من سنه الوسنانين،اللّهمّ اجعل لقلوبنا ذكاء عند عجائبه الّتی لا تنقضی و لذاذه عند ترديده و عبره عند ترجيعه و نفعا بيّنا عند استفهامه،اللّهمّ إنّا نعوذ بک من تخلّفه فی قلوبنا و توسّده عند رقادنا و نبذه وراء ظهورنا و نعوذ بک من قساوه قلوبنا لما به وعظتنا،اللّهمّ انفعنا بما صرفت فيه من الآيات و ذكّرنا بما ضربت فيه من المثلات و كفّر عنّا بتأويله السّيّئات و ضاعف لنا به جزاء فی الحسنات و ارفعنا به ثوابا فی الدّرجات

چون این، منّت و احسان و بخشش و مهربانی و امتنان و رحمتی از جانب تو بر ما است و چاره و توانایی ما در آن نقشی ندارد خدایا تلاوت نیکوی آن و حفظ کردن آیاتش و ایمان به آیات متشابه و عمل به محکمات و زمینهٔ تفسیر آن و راهنمایی به ترتیب آن و بصیرت در سایهٔ نور آن را بر ایمان دوست بدار.خداوندا !همان گونه که آن را شفای دوستانت،بدبختی دشمنانت،کوری اهل نافرمانی و روشنایی برای اهل فرمانبری ات قراردادی خدایا آن را بر ایمان دژی استوار در برابر عذاب، پناهگاهی از خشمت،مانعی از نافرمانی کردن تو،نگهدارندهٔ از نارضایتی ات و نشانه ای بر فرمانبری ات قرارده و نوری که در روز دیدار تو در میان آفریدگانت از آن روشنی بجوییم و بر صراط بگذریم و به سوی بهشتت راهنمایی گردیم.

خدایا ما را از سیه روزی در حمل آن و کوری از عمل به آن و گذشتن از فرامین آن و برتری جویی در توجه به آن و کوتاهی در حق آن به تو پناه می بریم.

خداوندا سنگینی آن را از دوش ما بردار و مزدش را بر ما سزاوار کن و توفیق شکر آن را بر ما قسمت کن و ما را همراه و نگهبان آن قرارده.خداوندا ما را پیروی کنندهٔ از حلالش،دوری کنندهٔ از حرامش،برپا دارندهٔ حدودش و به جا آورندهٔ واجباتش قرارده.خداوندا شیرینی تلاوتش،نشاط در برپا داشتن اش، و ترس در ترتیل آن و توانایی به کار بستن آن در لحظات شب و قسمت های روز را روزی مان کن.خداوندا ما را با خوابی اندک التیام بخش و در هنگام شب از خواب خفتگان بیدار کن و در اوقاتی که دعا در آن مستجاب می شود در چرت خواب آلودگان به ما بیدارباش ده.خدایا برای دل های ما فهم در نزد عجائب آن که پایان نمی پذیرد،لذت در باز خواندن،عبرت هنگام خواندن و بهره ای آشکار در هنگام پرسش از آن قرارده.خداوندا ما از غیبت آن در دل هایمان و قرار دادنش در کنار بسترهامان و عمل نکردن به آن به تو پناه می بریم و از سخت شدن دل هامان در برابر آنچه پندمان داده ای به تو پناه می بریم.خداوندا از آیاتی که به قرآن اختصاص دادی ما را بهره مند گردان،از مثل هایی که در آن زدی ما را آگاه کن،با تفسیر آن بدی های ما را بپوشان،پاداش کردار نیک ما را چندین برابر کن، به وسیلهٔ آن درجات ما را بالا ببر و پس از مرگ ما را با بشارت روبه رو کن.

و لقّنا به البشری بعد الممات،اللّهمّ اجعله لنا زادا تقوّینا به فی الموقف بین یدیک و طریقا واضحا نسلک به إلیک و علما نافعا نشکر به نعماءک و تخشّعا صادقا نسبّح به أسماءک فإنّک اتّخذت به علینا حجّه قطعت به عذرنا و اصطنعت به عندنا نعمه قصر عنها شکرنا،اللّهمّ اجعله لنا ولیّا یثبّتنا من الزّلل و دلیلا یهدینا لصالح العمل و عونا هادیا یقوّمنا من المیل و عونا یقوّینا من الملل حتّی یبلغ بنا أفضل الأمل،اللّهمّ اجعله لنا شافعا یوم اللّقاء و سلاحا یوم الارتقاء و حجیجا یوم القضاء و نورا یوم الظّلماء یوم لا أرض و لا سماء یوم یجزی کلّ ساع بما سعی،اللّهمّ اجعله لنا ربّا یوم الظّمإ و فوزا یوم الجزاء من نار حامیه،قلیله البقیا علی من بها اصطلی و بحرّها تلظّی،اللّهمّ اجعله لنا برهانا علی رءوس الملإ یوم یجمع فیه أهل الأرض و أهل السّماء،اللّهمّ ارزقنا منازل الشّهداء و عیش السّعداء و مرافقه الأنبیاء إنّک سمیع الدّعاء».

باب الدّعاء فی حفظ القرآن

[۳۴۲۲] ۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عمّن ذکره،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبان بن تغلب،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

تقول:«اللّهمّ إنّی أسألک و لم یسأل العباد مثلک،أسألک بحقّ محمّد نبیّک و رسولک و إبراهیم خلیلک و صفیّک و موسی کلیمک و نجیّک و عیسی کلمتک و روحک و أسألک بصحف إبراهیم و توراه موسی و زبور داود و إنجیل عیسی و قرآن محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و بکلّ وحی أوحیته و قضاء أمضیته و حقّ قضیته و غنیّ أغنیته و ضالّ هدیته و سائل أعطیته و أسألک باسمک الّذی وضعته علی اللّیل فأظلم و باسمک الّذی وضعته علی النّهار فاستنار و باسمک الّذی وضعته

خدایا آن را برای ما توشه ای قرار ده که در موقف و ایستادن در بارگاه تو از آن نیرو بگیریم،آن را برای ما راهی روشن قرارده تا با آن به سوی تو حرکت کنیم، آن را برای ما علمی سودمند قرارده تا به وسیلۀ آن نعمت های تو را سپاس بگوییم و آن را برای ما مایۀ خشوعی راستین قرارده تا نام هایت را بزرگ شماریم؛زیرا تو به وسیلۀ قرآن بر ما حجّت آورده،راه عذر و بهانه بر ما بستی و به وسیلۀ آن نعمتی بر ما قرار دادی که سپاس ما در مقابل آن ناچیز است.خدایا آن را برای ما دوستی قرارده که ما را در برابر لغزش ها استوار می کند،راهنمایی که ما را به اعمال نیک رهبری کند و یا دیگر هدایتگری که ما را از انحراف، اصلاح کند،یاریگری که ما را در خستگی دلگرم کند تا ما را به بهترین آرزوها برساند.خداوندا !قرآن را برای ما خواهشگر و شفاعتگر روز دیدار قرارده،ساز و برگی برای روز بالا رفتن،دستاویزی برای روز قضاوت و نوری برای روز تاریکی.روزی که نه زمین و نه آسمانی هست.روزی که هرکس برای آنچه تلاش کرده مزد می گیرد.خدایا آن را برای ما سیرابی روز تشنگی و نجات از آتش سوزان در روز جزا که برکسی که به آن دچار شود و شعله ور شود بی رحم است قرارده.خداوندا !قرآن را برای ما دلیل و برهانی در برابر مردمان در روزی که اهل زمین و آسمان گرد هم می آیند قرارده.خدایا !جایگاه شهدا و زندگی سعادتمندان و همراهی پیامبران را روزی ما کن.که تو شنوندۀ دعاها هستی.

دعا برای حفظ قرآن

[۳۴۲۲] ۱-ابان تغلب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:می گویی:

«خداوندا،من از تو می خواهم،در حالی که بندگان از مانند تو چیزی نمی طلبند، از تو به حق محمد پیامبر و فرستاده ات و ابراهیم دوست و برگزیده ات و موسی هم سخن و هم رازت و عیسی کلمه و روحت می خواهم و از تو به حقّ صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-و هر وحیی که فرستادی و هر حکمی که اجرا کردی و هر حقّی که برپا داشتی و هر توان گری که بی نیازش ساختی و هر گمراهی که هدایتش کردی و هر گدایی که عطایش کردی می خواهم،و به حق آن نامت که بر شب گذاردی و تیره شد و به آن نامت که بر روز نهادی و روشن گردید و آن نامت که بر زمین نهادی

ص :٤٨٧

على الأرض فاستقرّت و دعمت به السّماوات فاستقلّت و وضعته على الجبال فرست و باسمک الّذی بثثت به الأرزاق و أسألک باسمک الّذی تحیی به الموتی و أسألک بمعاقد العزّ من عرشک و منتهی الرّحمه من کتابک أسألک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن ترزقنی حفظ القرآن و أصناف العلم و أن تثبّتها فی قلبی و سمعی و بصری و أن تخالط بها لحمی و دمی و عظامی و مخّی و تستعمل بها لیلی و نهاری برحمتک و قدرتک فإنّه لا حول و لا قوّه إلاّ بک یا حیّ یا قیّوم».قال:و فی حدیث آخر زیاده:«و أسألک باسمک الّذی دعاک به عبادک الّذین استجبت لهم و أنبیاؤک فغفرت لهم و رحمتهم و أسألک بکلّ اسم أنزلته فی کتبک و باسمک الّذی استقرّ به عرشک و باسمک الواحد الأحد الفرد الوتر المتعال الّذی یملأ الأرکان کلّها،الطّاهر الطّهر المبارک المقدّس الحیّ القیّوم نور السّماوات و الأرض الرّحمن الرّحیم الکبیر المتعال و کتابک المنزل بالحقّ و کلماتک التّامّات و نورک التّامّ و بعظمتک و أرکانک».

و قال فی حدیث آخر:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من أراد أن یوعیه اللّه عزّ و جلّ القرآن و العلم فلیکتب هذا الدّعاء فی إناء نظیف بعسل ماذیّ ثمّ یغسله بماء المطر قبل أن یمسّ الأرض و یشربه ثلاثه أیّام علی الرّیق فإنّه یحفظ ذلک إن شاء اللّه.

[۳۴۲۳]۲-عنه،عن أبیه،عن حمّاد بن عیسی،رفعه إلی أمیر المؤمنین علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:أعلّمک دعاء لا تنسی القرآن:«اللّهمّ ارحمنی بترک معاصیک أبدا ما أبقیتنی و ارحمنی من تکلّف ما لا یعنینی و ارزقنی حسن المنظر فیما یرضیک عنّی و ألزم قلبی حفظ کتابک کما علّمتنی و ارزقنی أن أتلوه علی النّحو الّذی یرضیک عنّی،اللّهمّ نوّر بکتابک بصری و اشرح به صدری و فرّح به قلبی و أطلق به لسانی و استعمل به بدنی و قوّنی علی ذلک

و آرام گرفت و به آن نامت آسمان ها را نگاه داشتی و استقلال یافت و بر کوه ها نهادی و محکم گردید و به حق آن نامت که با آن روزی را پراکندی.از تو به حقّ آن نامی درخواست می کنم که مردگان را با آن زنده می گردانی و به حقّ ارکان شکست ناپذیر عرشت و نهایت رحمت کتابت از تو می خواهم که بر محمّد و خاندان او درود فرستی و حفظ کردن قرآن و دسته های دانش را روزی ام کنی و آن را در قلب و گوش و چشمم استوارسازی و با گوشت و خون و استخوان و مغزم بیامیزی و شب و روزم را بوسیلۀ آن و به رحمت و توانایی خودت به کار بندی.به درستی که هیچ نیرو و توانایی جز به سبب تو نیست ای زندۀ پاینده».

و در حدیث دیگر افزایشی است:«به حقّ آن نامت که بندگانت،کسانی که دعایشان را مستجاب کردی و پیامبرانت تو را به آن خواندند و تو آنان را آمرزیدی و به آنان رحم کردی و به حقّ هرنامی که در کتاب هایت نازل کردی و به حقّ آن نامت که به وسیلۀ آن عرشت قرار یافت و به حقّ آن نام یگانۀ یکتای تک و تنها و برترت که همۀ ارکان زمین را پرکرده است و به حقّ نام پاک و پاکیزه و پربرکت و مقدّس و زنده و پاینده و نور آسمان ها و زمین،رحمتگر مهربان و بزرگ برتر و به حقّ کتابت که به حقّ نازل شده است و کلمات و نور کاملت و به بزرگی و ارکانت از تو می خواهم»و در حدیث دیگر فرموده است:رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمودند:هرکس می خواهد که خداوند او را جایگاه قرآن و علم گرداند این دعا را با عسل سفید در ظرفی پاکیزه بنویسد و آن را با آب بارانی که به زمین نخورده است بشوید و سه روز ناشتا بیاشامد که اگر خدا بخواهد آن را حفظ می کند.

[۳۴۲۳]۲-حمّاد عیسی حدیثی از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمودند:دعایی به تو می آموزم که قرآن را فراموش نکنی:«خداوندا! به من رحم کن با ترک همیشگی گناهانت تا زنده هستم و به من از به عهده گرفتن اموری که به کارم نیاید رحم کن و دیدگاهی نیکو روزی ام کن در چیزهایی که تو را از من خوشنود می سازد.و قلب مرا همانگونه که کتابت را به من آموخته ای با آن همراه کن.و تلاوت آن را روزی ام کن به گونه ای که تو را از من خشنود سازد.خداوندا !با کتابت دیده ام را نورانی کن:سینه ام را بگشا،دلم را شاد کن و زبانم را رسا کن و بدنم را با آن به کار بند و مرا بر آن نیرومند کرده،یاری ام

ص :۴۸۹

و أعنّی علیه إنّه لا معین علیه إلاّ أنت،لا إله إلاّ أنت».

قال:و رواه بعض أصحابنا،عن ولید بن صبیح،عن حفص الأعور،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام.

باب دعوات موجزات لجمیع الحوائج للدّنیا و الآخره

[۳۴۲۴]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن إسماعیل بن سهل،عن عبد اللّه بن جندب،عن أبیه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قل:«اللّهمّ اجعلنی أخشاک کأنّی أراک و أسعدنی بتقواک و لا تشقنی بنشطی لمعاصیک و خر لی فی قضائک و بارک[لی]فی قدرک حتّی لا أحبّ تأخیر ما عجّلت و لا تعجیل ما أخّرت و اجعل غنای فی نفسی و متّعنی بسمعی و بصری و اجعلهما الوارثین منّی و انصرنی علی من ظلمنی و أرنی فیه قدرتک یا ربّ و أقرّ بذلک عینی».

[۳۴۲۵]۲-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان بن یحیی،عن أبی سلیمان الجصّاص،عن إبراهیم بن میمون قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:«اللّهمّ أعنّی علی هول یوم القیامه و أخرجنی من الدّنیا سالما و زوّجنی من الحور العین و اکفنی مئونتی و مئونه عیالی و مئونه النّاس و أدخلنی برحمتک فی عبادک الصّالحین».

[۳۴۲۶]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن حمّاد بن عیسی،عن حریز،عن زراره،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قل:«اللّهمّ إنّی أسألک من کلّ خیر أحاط به علمک و أعوذ بک من کلّ سوء أحاط به علمک،اللّهمّ إنّی أسألک عافیتک فی أموری کلّها و أعوذ بک من

کن؛زیرا هیچ کمک کننده ای بر او جز تو نیست که هیچ معبودی جز تو نیست.راوی گفته است:این حدیث را حفص اعور از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است.

دعاهای کوتاه برای همهٔ خواسته های دنیا و آخرت

[۳۴۲۴]۱-جندب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:بگو:«خداوندا !مرا چنان کن که از تو بترسم گویا که تو را می بینم و مرا با پروای از خودت سعادتمند کن.و به خاطر نشاطم در نافرمانی ات مرا بدبخت نکن و در حکم خود خیر مرا در نظر بگیر و مقدّرات خود را بر من مبارک گردان تا عقب افتادن آن چه جلو انداخته ای و جلو افتادن آنچه را به عقب انداخته ای دوست ندارم.

و بی نیازی مرا در جانم قرارده مرا از گوش و چشمم بهره مند ساز و آن دو را وارث من قرارده و مرا در برابر کسانی که به من ستم می کنند یاری کن و قدرتت را به من بنمایان ای پروردگار من و چشم مرا بدان روشن کن.

[۳۴۲۵]۲-ابراهیم میمون گفت:از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:«خداوندا ! مرا در هراس روز رستاخیز یاری کن و از دنیا به سلامت بیرون ببر.حور العین را همسر من کن و خرج خود و خانواده ام و این مردم را کفایت کن و مرا با رحمت خودت در گروه بندگان نیکوکار خود درآور».

[۳۴۲۶]۳-زراره روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمود:بگو«خداوندا من از تو هر خیری را که دانشت آن را فراگرفته می خواهم و از هر بدی ای که دانشت آن را فرا

خزی الدّنیا و عذاب الآخره».

[۳۴۲۷]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی و عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،جمیعا عن علیّ بن زیاد قال:

کتب علیّ بن بصیر یسأله أن یکتب له فی أسفل کتابه دعاء یعلّمه إیّاه یدعو به فیعصم به من الذّنوب جامعا للدّنیا و الآخره،فکتب علیه السّلام بخطّه:«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم،یا من أظهر الجمیل و ستر القبیح و لم یهتک السّتر عنّی،یا کریم العفو یا حسن التّجاوز یا واسع المغفره،یا باسط الیدین بالرّحمه یا صاحب کلّ نجوی و یا منتهی کلّ شکوی،یا کریم الصّفح یا عظیم المنّ یا مبتدئ کلّ نعمه قبل استحقاقها،یا ربّاه یا سیّداه یا مولاه یا غیاثاه صلّ علی محمّد و آل محمّد و أسألک أن لا تجعلنی فی النّار»ثمّ تسأل ما بدا لک.

[۳۴۲۸]5-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن أبی عبد اللّه البرقیّ و أبی طالب،عن بکر بن محمّد،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

«اللّهمّ أنت ثقتی فی کلّ کربه و أنت رجائی فی کلّ شدّه و أنت لی فی کلّ أمر نزل بی ثقه و عدّه،کم من کرب یضعف عنه الفؤاد و تقلّ فیه الحیله و یخذل عنه القریب و البعید و یشمت به العدوّ و تعنینی فیه الأمور أنزلته بک و شکوته إلیک،راغبا فیه عمّن سواک ففرّجته و کشفته و کفیتنیه فأنت ولیّ کلّ نعمه و صاحب کلّ حاجه و منتهی کلّ رغبه،فلک الحمد کثیرا و لک المنّ فاضلا».

[۳۴۲۹]6-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن أبان،عن عیسی بن عبد اللّه القمّیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قل:«اللّهمّ إنّی أسألک بجلالک و جمالک و کرمک أن تفعل بی کذا و کذا».

[۳۴۳۰]۷-عنه،عن ابن محبوب،عن الفضل بن یونس،عن أبی الحسن علیه السّلام قال:

گرفته به تو پناه می برم.خدایا سلامت در همهٔ کارهایم را از تو خواسته،از خواری دنیا و کیفر آخرت به تو پناه می برم».

[۳۴۲۷]4-علی زیاد گفت:علی بصیر به امام علیه السّلام نامه ای نوشت و از ایشان خواست که در پایین نامه اش دعایی نوشته،به او بیاموزد تا آن دعا او را از گناهان بازدارد و جمع کنندهٔ خواسته های دنیا و آخرت باشد.

امام علیه السّلام با خط خودش نوشت:«به نام خداوند رحمتگر مهربان.ای کسی که زیبایی را آشکار کرد و زشتی را پوشاند و پردهٔ[آبرو]یم را ندرید.ای بزرگانه گذشت و نیکوگذر،ای گستردهٔ آمرزش و ای دست گشوده به رحمت،ای همدم هر نجوا و ای نهایت هر شکایت و ای چشم پوش با کرامت و ای بزرگوار در بخشش،ای آغازکنندهٔ هر نعمت پیش از سزاواری ما ای پروردگار و ای آقا و ای مولا،ای فریادرس،بر محمّد و خاندان او درود فرست و مرا به دوزخ نبری» سپس هرچه به نظرت رسید از خدا بخواه.

[۳۴۲۸]5-بکر محمّد روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:«خداوندا!تو تکیه گاه من در هر نگرانی،امیدم در هر سختی هستی و پشتیبان و تکیه گاهم در هر موضوعی که بر من فرود می آید.چه بسا گرفتاری هایی که قلب در برابر آن ناتوان است و چاره ای برایش نیست آشنایان و بیگانگان تنهایم می گذارند، دشمن شماتت می کند و کارها پریشانم می کند تا آن را به تو عرضه نموده به تو شکایت می کنم و از غیر تو روی می گردانم و در کارم گشایش حاصل کرده، مشکلم را برطرف ساخته،مرا کفایت می کنی که تو صاحب هر نعمت و همراه هر خواسته و نهایت هر طلبی،و سپاس فراوان و بخشش افزون از آن تو است.»

[۳۴۲۹]6-عیسی بن عبد اللّه قمی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:بگو:

«خداوندا!من به حقّ شکوه و زیبایی و بزرگواری ات از تو می خواهم که با من چنین و چنان کنی».

[۳۴۳۰]۷-فضل یونس گفته است:حضرت ابو الحسن علیه السّلام به من فرمود:فراوان

ص :۴۹۳

قال لی:أكثر من أن تقول:«[اللّهمّ]لا تجعلنی من المعارین و لا تخرجنی من التّقصیر»،قال:قلت؟:أمّا المعارین فقد عرفت فما معنی لا تخرجنی من التّقصیر؟قال:كلّ عمل تعمله ترید به وجه اللّه عزّ و جلّ فكن فیه مقصّرا عند نفسک،فإنّ النّاس كلّهم فی أعمالهم فی ما بینهم و بین اللّه عزّ و جلّ مقصّرون.

[۳۴۳۱]۸-عنه،عن ابن محبوب،عن أبان،عن عبد الرّحمن بن أعین قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام:لقد غفر اللّه عزّ و جلّ لرجل من أهل البادیه بكلمتین دعا بهما قال:«اللّهمّ إن تعذّبنی فأهل لذلک أنا و إن تغفرلی فأهل لذلک أنت»فغفر اللّه له.

[۳۴۳۲]۹-عنه،عن یحیی بن المبارک،عن إبراهیم بن أبی البلاد،عن عمّه، عن الرّضا علیه السّلام قال:

«یا من دلّنی علی نفسه و ذلّل قلبی بتصدیقه،أسألک الأمن و الإیمان فی الدّنیا و الآخره».

[۳۴۳۳]۱۰-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن محمّد بن أبی حمزه،عن أبیه قال:

رأیت علیّ بن الحسین علیه السّلام فی فناء الكعبه فی اللّیل و هو یصلّی،فأطال القیام حتّی جعل مرّه یتوكّأ علی رجله الیمنی و مرّه علی رجله الیسری ثمّ سمعته یقول بصوت كأنّه باک:«یا سیّدی تعذّبنی و حبّک فی قلبی؟أما و عزّتک لئن فعلت لتجمعنّ بینی و بین قوم طال ما عادیتهم فیک».

[۳۴۳۴]۱۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن عمر بن عبد العزیز، عن بعض أصحابنا،عن داود الرّقّیّ قال:

إنّی كنت أسمع أبا عبد اللّه علیه السّلام أكثر ما یلحّ به فی الدّعاء علی اللّه بحقّ

بگو:«[خداوندا]مرا از عاریه گیرندگان[ایمان]قرار نده و از ناتوان بودن بیرون نبر».راوی گفته است که من عرض کردم:معنای عاریه گیرندگان را می فهمم ولی معنای«مرا از ناتوان بودن بیرون نبر»چیست؟امام علیه السّلام فرمودند:در هر عملی که برای ذات خداوند عزّتمند انجام می دهی،در نزد نفست خود را ناتوان بدان؛ زیرا همهٔ مردم در اعمالی که میان خود و خدا انجام می دهند،ناتوان اند.

[۳۴۳۱]۸-عبد الرّحمان اعین روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:خداوند عزّتمند مردی بیابان گرد را به سبب دو جمله دعا آمرزید،او گفت:«خداوندا !اگر مرا عذاب کنی سزاوار آن هستم ولی اگر مرا بیامرزی تو سزاوار آن هستی»و خدا او را آمرزید.

[۳۴۳۲]۹-ابراهیم ابو بلاد از عمویش روایت کرده که امام رضا علیه السّلام فرمودند:

«ای کسی که مرا به سوی خویش راهنمایی کرد و قلبم را برای پذیرفتنش رام ساخت از تو ایمنی و ایمان دنیا و آخرت را می خواهم».

[۳۴۳۳]۱۰-ابو حمزه گفت:امام سجاد علیه السّلام را شب هنگام در کنار کعبه دیدم که نماز می گزارد و قیام خود را طول می داد چنان که گاهی به پای راست و گاهی به پای چپش تکیه می کرد.سپس شنیدم که با صدای بغض آلودی می فرماید:«ای آقای من !آیا مرا عذاب می کنی در حالی که من دوستی تو را در دل دارم.هان به شکست ناپذیری ات سوگند اگر چنین کنی مرا با گروهی جمع کرده ای که سالها به خاطر تو با آنان به دشمنی پرداخته ام».

[۳۴۳۴]۱۱-داود رقّی گفت:من می شنیدم که بیشتر چیزی که امام صادق علیه السّلام با آن ها

الخمسه یعنی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و أمیر المؤمنین و فاطمه و الحسن و الحسین صلوات اللّه علیهم.

[۳۴۳۵]۱۲-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن أبی أیّوب، عن إبراهیم الکرخیّ قال:

علّمنا أبو عبد اللّه علیه السّلام دعاء و أمرنا أن ندعو به یوم الجمعه:«اللّهمّ إنّی تعمّدت إلیک بحاجتی و أنزلت بک الیوم فقری و مسکنتی،فأنا[الیوم] لمغفرتک أرجی منّی لعملی و لمغفرتک و رحمتک أوسع من ذنوبی فتولّ قضاء کلّ حاجه هی لی بقدرتک علیها و تیسیر ذلک علیک و لفقری إلیک فإنّی لم أصب خیرا قطّ إلاّ منک و لم یصرف عنّی أحد شرّا قطّ غیرک و لیس أرجو لآخرتی و دنیای سواک و لا لیوم فقری[و]یوم یفردنی النّاس فی حفرتی و أفضی إلیک یا ربّ بفقری.

[۳۴۳۶]۱۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن الحسین بن عطیّه،عن زید الصّائغ قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:ادع اللّه لنا،فقال:«اللّهمّ ارزقهم صدق الحدیث و أداء الأمانه و المحافظه علی الصّلوات،اللّهمّ إنّهم أحقّ خلقک أن تفعله بهم اللّهمّ و افعله بهم».

[۳۴۳۷]14-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد و علیّ بن إبراهیم،عن أبیه، عن ابن محبوب،عن أبی حمزه،عن علیّ بن الحسین علیه السّلام قال:

کان أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه یقول:«اللّهمّ منّ علیّ بالتّوکّل علیک و التّفویض إلیک و الرّضا بقدرک و التّسلیم لأمرک،حتّی لا أحبّ تعجیل ما أخّرت و لا تأخیر ما عجّلت یا ربّ العالمین».

در دعا به پیشگاه خداوند پافشاری می کرد حقّ پنج تن یعنی رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین-درود خدا بر آنان-بود.

[۳۴۳۵]۱۲-ابراهیم کرخی گفته است:امام صادق علیه السّلام دعایی به ما آموخت و به ما دستور داد که روز جمعه آن را بخوانیم:و آن چنین است:«خداوندا من حاجت خود را به درگاه تو آوردم و در این روز،بی چارگی و ناتوانی خود را به تو عرضه داشتم.در این روز من به آمرزش بیش از عملم امیدوارم و بخشایش و رحمت تو گسترده تر از گناهان من است.پس به توانایی خود و آسانی آن به تو و نیاز من به تو انجام همهٔ خواسته هایم را برعهده گیر؛زیرا من جز از جانب تو هرگز به خیری دست نمی یابم و هیچ کس جز تو هرگز شرّی را از من دور نخواهد کرد، من برای دنیا و آخرتم و برای روز نیازمندیم و روزی که مردم مرا در قبرم تنها رها می کنند و ای پروردگارم با نیازمندی ام به سوی تو رانده می شوم و به غیر تو امید ندارم».

[۳۴۳۶]۱۳-زید صائغ گفت:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:برای ما دعا کنید.

امام علیه السّلام فرمودند:«خداوندا!راست گفتاری و امانت داری و مراقبت بر نمازها را به ایشان روزی کن.خداوندا،اینان سزاوارترین آفریدگان تواند که با آنان چنین کنی خداوندا با آنان چنین کن.»

[۳۴۳۷]14-ابو حمزه از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمود:«خداوندا!به من احسان کن تا بر تو توکّل کرده،امورم را به تو واگذارم،به تقدیرت خرسند و به فرمانت تسلیم باشم تا جلو افتادن هرآنچه عقب انداخته ای و عقب افتادن آنچه را جلو انداخته ای نخواهم.ای پروردگار جهانیان».

[۳۴۳۸]5 ۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن سحیم،عن ابن أبی یعفور قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول و هو رافع یده إلی السّماء:«ربّ لا تکلنی إلی نفسی طرفه عین أبدا،لا أقلّ من ذلک و لا أکثر»،قال:فما کان بأسرع من أن تحدّر الدّموع من جوانب لحیته ثمّ أقبل علیّ فقال:یا ابن أبی یعفور،إنّ یونس بن متّی و کله اللّه عزّ و جلّ إلی نفسه أقلّ من طرفه عین فأحدث ذلک الذّنب؛ قلت:فبلغ به کفرا أصلحک اللّه؟قال:لا و لکنّ الموت علی تلک الحال هلاک.

[۳۴۳۹]6 ۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،رفعه قال:

أتی جبرئیل علیه السّلام إلی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال له:إنّ ربّک یقول لک:إذا أردت أن تعبدنی یوما و لیله حقّ عبادتی فارفع یدیک إلیّ و قل:«اللّهمّ لک الحمد حمدا خالدا مع خلودک و لک الحمد حمدا لا منتهی له دون علمک و لک الحمد حمدا لا أمد له دون مشیئتک و لک الحمد حمدا لا جزاء لقائله إلاّ رضاک،اللّهمّ لک الحمد کلّه و لک المنّ کلّه و لک الفخر کلّه و لک البهاء کلّه و لک النّور کلّه و لک العزّه کلّها و لک الجبروت کلّها و لک العظمه کلّها و لک الدّنیا کلّها و لک الآخره کلّها و لک اللّیل و النّهار کلّه و لک الخلق کلّه و بیدک الخیر کلّه و إلیک یرجع الأمر کلّه علانیته و سرّه،اللّهمّ لک الحمد حمدا أبدا،أنت حسن البلاء،جلیل الثّناء،سابغ النّعماء،عدل القضاء،جزیل العطاء،حسن الآلاء،إله[من]فی الأرض و إله[من]فی السّماء،اللّهمّ لک الحمد فی السّبع الشّداد و لک الحمد فی الأرض المهاد و لک الحمد طاقه العباد و لک الحمد سعه البلاد و لک الحمد فی الجبال الأوتاد و لک الحمد فی اللّیل إذا یغشی و لک الحمد فی النّهار إذا تجلّی و لک الحمد فی الآخره و الأولی و لک الحمد فی المثانی و القرآن

[۳۴۳۸]5 ۱-ابن ابو یعفور گفت:از امام صادق علیه السّلام در حالی که دست هایش را رو به آسمان بالا برده بود شنیدم که فرمود:پروردگارا !مرا چشم برهم زدنی نه کمتر و نه بیشتر از آن به خودم وامگذار.»راوی گفته است:و چه به شتاب دانه های اشک از اطراف ریشش سرازیر شد.سپس به من رو کرد و فرمود:ای پسر ابو یعفور !همانا خداوند عزّتمند یونس متی را کم تر از چشم برهم زدنی به خود واگذاشت و او به آن کوتاهی دچار شد.من گفتم:خدا،کارتان را بسامان کند او کافر شد؟.امام علیه السّلام فرمود:نه ولی مرگ بر این حال موجب هلاکت است.

[۳۴۳۹]6 ۱-احمد بن محمّد خالد در حدیثی بی سند روایت کرده که معصوم علیه السّلام فرمودند:جبرئیل علیه السّلام به سوی پیامبر گرامی آمد و به ایشان عرض کرد:پروردگارت به تو می فرماید:هرگاه روزی و شبی خواستی که مرا چنانچه شایسته است بپرستی دو دستت را بالا بیاور و بگو:«خداوندا سپاس جاودانه،جاودانگی ات مخصوص تو است،و سپاس بی پایان تا آنجا که دانشت رسد از آن تو است و سپاس بی نهایت به اندازه خواسته ات از آن تو است و سپاس که گویندهٔ آن پاداش جز خشنودی تو ندارد از آن تو است.خداوندا همهٔ سپاس برای تو است و همهٔ نعمت ها برای تو است و همهٔ فخر و شکوه و نور و شکست ناپذیری و قدرت و بزرگی و دنیا و آخرت و شب و روز و آفریدگان از آن تو است.

و همهٔ خوبی ها به دست تو است و همهٔ آشکار و نهان امور به سوی تو باز می گردد.خداوندا سپاس دائمی از آن تو است.تو نیکو آزمایش می کنی،ستایش تو بزرگ است.نعمتت کامل و فراوان،داوری ات عادلانه،بخششت فراوان و نعمت هایت نیکو است و معبود هرآنچه در زمین است و معبود هرآنچه در آسمان.خداوندا !سپاس در هفت آسمان سخت و زمین گسترده به اندازهٔ توانایی بندگان و وسعت سرزمین ها برای تو است و سپاس در کوههای استوار و در شب وقتی همه جا را بپوشاند و در روز هنگامی که روشن شود و در دنیا و آخرت برای تو است و سپاس در سورهٔ حمد و قرآن عظیم از آن تو است.

العظیم و سبحان اللّه و بحمده و الأرض جمیعا قبضته یوم القیامه و السّماوات مطویّات بیمینه،سبحانه و تعالی عمّا یشرکون،سبحان اللّه و بحمده کلّ شیء هالک إلاّ وجهه،سبحانک ربّنا و تعالیت و تبارکت و تقدّست،خلقت کلّ شیء بقدرتک و قهرت کلّ شیء بعزّتک و علوت فوق کلّ شیء بارتفاعک و غلبت کلّ شیء بقوّتک و ابتدعت کلّ شیء بحکمتک و علمک و بعثت الرّسل بکتبک و هدیت الصّالحین بإذنک و أیّدت المؤمنین بنصرک و قهرت الخلق بسلطانک، لا إله إلاّ أنت وحدک لا شریک لک،لا نعبد غیرک و لا نسأل إلاّ إیّاک و لا نرغب إلاّ إلیک،أنت موضع شکوانا و منتهی رغبتنا و إلهنا و ملیکنا».

[۳۴۴۰]۱۷-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن معاویه بن عمّار قال:

قال[لی]أبو عبد اللّه علیه السّلام ابتداء منه:یا معاویه،أما علمت أنّ رجلا أتی أمیر المؤمنین صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فشکا الإبطاء علیه فی الجواب فی دعائه،فقال له:أین أنت عن الدّعاء السّریع الإجابه؟فقال له الرّجل:ما هو؟قال:قل:«اللّهمّ إنّی أسألک باسمک العظیم الأعظم الأجلّ الأکرم المخزون المکنون النّور الحقّ البرهان المبین الّذی هو نور مع نور و نور من نور و نور فی نور و نور علی نور و نور فوق کلّ نور و نور یضیء به کلّ ظلمه و یکسر به کلّ شدّه و کلّ شیطان مرید و کلّ جبّار عنید،لا تقرّ به أرض و لا تقوم به سماء و یأمن به کلّ خائف و یبطل به سحر کلّ ساحر و بغی کلّ باغ و حسد کلّ حاسد و یتصدّع لعظمته البرّ و البحر و یستقلّ به الفلک حین یتکلّم به الملک فلا یکون للموج علیه سبیل و هو اسمک الأعظم الأعظم الأجلّ الأجلّ النّور الأکبر الّذی سمّیت به نفسک و استویت به علی عرشک و أتوجّه إلیک بمحمّد و أهل بیته أسألک بک و بهم

خداوند پاک است و سپاس برای او است.و همهٔ زمین در روز قیامت در دست قدرت او است و آسمان ها به دست راست او است.او پاک است و بالاتر از آنچه به او شریک می گیرند.خداوند پاک است و سپاس بر او که هرچیزی جز ذات او نابود است.ای پروردگار ما تو منزّه و بلندمرتبه و مبارک و پاکی.همه چیز را با توانایی خود آفریدی،همه چیز را با شکست ناپذیری ات شکست دادی و با بلند مرتبگی ات بالاتر از هرچیز برآمدی و با توانایی ات بر هر چیزی چیره گشتی.با حکمت و علمت هر چیزی را پدید آوردی و پیامبران را با کتاب هایت فرو فرستادی،نیکوکاران را به اذن خودت هدایت کردی و مؤمنان را با یاری خود پیروزی دادی و با سلطنت خود بر آفریدگانت ظفر یافتی.هیچ معبودی جز تو نیست تو یگانه ای بی شریکی و ما جز تو را نمی پرستیم و جز به تو امید نداریم و جز از تو نمی خواهیم تو جایگاه عرضهٔ شکایت ما و نهایت طلب ما و معبود و مالک ما هستی».

[۳۴۵۰]۱۷-معاویهٔ عمّار گفت:امام صادق علیه السّلام با من سخن آغاز کرد و فرمود:ای معاویه!آیا می دانی که مردی نزد علی علیه السّلام آمد و از اینکه پاسخ دعای او دیر شده است شکایت کرد و امام علیه السّلام در پاسخ او فرمود:آیا دعای سریع الاجابت را می دانی؟آن مرد عرض کرد:آن دعا چیست؟امام علیه السّلام فرمود:«خداوندا من به نام بزرگ و بزرگ تر و باشکوه تر و ارجمندتر تو می خواهم آن نام که نهان است و در پرده است و نور و حقّ و برهانی آشکار است،آن نامی که نوری همراه نور و از نور و در نور و نوری روی نور و بالاتر از هر نوری است و نوری که هر تاریکی را روشن می کند و هر سختی و هر شیطان پلید و ستم گر ستیزه گر را درهم می شکند،نامی که هیچ زمینی با آن آرام نگیرد و هیچ آسمانی برافراشته نماند.هر هراسانی با آن ایمن شود و جادوی هر جادوگر و ستم هر ستمگر و حسادت هر حسودی بدان باطل گردد.و خشکی و دریا به خاطر عظمتش فروپاشند و چون فرشتگان آن را به زبان آورند کشتی ها برجا ایستند و هیچ موجی به آن راه نیابد و آن اسم اعظم و بزرگ و باشکوه تر و شکوهمندتر است که نور بزرگ تری که تو خود را به آن نام نهادی و با آن بر عرشت قرارگرفتی و من به محمّد و خاندانش به تو رو می کنم و به یاری تو و ایشان می خواهم که بر محمّد و خاندان او درود

أن تصلّى على محمّد و آل محمّد و أن تفعل بى كذا و كذا».

[۳۴۱]۸ ۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن خلف بن حمّاد،عن عمرو بن أبى المقدام قال:

أملى علىّ هذا الدّعاء أبو عبد اللّه عليه السّلام و هو جامع للدّنيا و الآخره تقول بعد حمد اللّه و الثّناء عليه اللّهمّ أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الحليم الكريم و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت العزيز الحكيم و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الواحد القهّار و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الملک الجبّار و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الرّحيم الغفّار و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت شديد المحال و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الكبير المتعال و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت السّميع البصير و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت المنيع القدير و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الغفور الشّكور و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الحميد المجيد و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الغفور الودود و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الحنّان المنّان و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الحليم الدّيّان و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الجواد الماجد و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الواحد الأحد و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الغائب الشّاهد و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت الظّاهر الباطن و أنت اللّه لا إله إلاّ أنت بكلّ شىء عليم،تمّ نورک فهديت و بسطت يدک فأعطيت،ربّنا وجهک أكرم الوجوه وجهتک خير الجهات و عطيّتک أفضل العطايا و أهنؤها،تطاع ربّنا فتشكر و تعصى ربّنا فتغفر لمن شئت،تجيب المضطرّ[ين]و تكشف السّوء و تقبل التّوبه و تعفو عن الذّنوب، لا تجازى أياديک و لا تحصى نعمک و لا يبلغ مدحتک قول قائل،اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم و روحهم و راحتهم و سرورهم و أذقنى طعم فرجهم و أهلک أعداءهم من الجنّ و الإنس و آتنا فى الدّنيا حسنه

فرستی و برایم چنین و چنان کنی».

[۳۴۱]۱۸-عمرو ابو المقدام گفت:امام صادق علیه السّلام این دعا را به من دیکته کرد و آن جامع دنیا و آخرت است که پس از ستایش و سپاس خدا می گویی:خداوندا! تویی خدایی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو بردبار و بزرگواری و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو شکست ناپذیر و حکیمی و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو یگانه و چیره گری و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو فرمانروا و توانایی و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو مهربان و بسیار آمرزنده ای و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست که سخت دسیسه گری.و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو بزرگ و برتری و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو شنوای بینایی و تویی خدایی که جز تو معبودی نیست و تو دست نایافتنی و توانایی و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و بسیار آمرزنده و بسیار سپاس گذاری و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو ستوده و سزاوار ستایشی.و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو بسیار آمرزشگر و دوستداری و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو مهربان و احسان گری و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو بردبار و داوری و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو بخشنده و باشکوهی.

و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو یگانه و یکتایی و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو غایب و حاضری.و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو آشکار و نهانی و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و به هرچیز دانایی.نورت کامل گشت و هدایت کردی و دست گشادی و عطا کردی.پروردگارا وجودت کریم ترین وجودها است.جانب تو بهترین جهات است و بخشش تو برترین و گواراترین بخشش ها است.ای پروردگار ما!اطاعت می شوی و سپاس می گذاری و نافرمانی می شوی و هرکسی را بخواهی می آمرزی.

بیچارگان را پاسخ می گویی و گرفتاری ها را برطرف می کنی و توبه را می پذیری و از گناهان درمی گذری.بخشش هایت را نتوان پاسخ گفت و نعمت هایت به شمار در نیاید و سخن کسی به ستایش تو نمی رسد خداوندا بر محمّد و خاندان او درود فرست و در فرجشان و آرامش و

آسایش و شادی شان شتاب کن و طعم گشایش کار ایشان را به من بچشان و دشمنان ایشان از جن و انس را نابود کن و در دنیا و آخرت

ص: ۳۰۵

و فی الآخره حسنه و قنا عذاب النّار و اجعلنا من الّذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و اجعلنی من الّذین صبروا و علی ربّهم یتوکّلون و ثبّتنی بالقول الثّابت فی الحیاه الدّنیا و فی الآخره و بارک لی فی المحیا و الممات و الموقف و النّشور و الحساب و المیزان و أهوال یوم القیامه و سلّمنی علی الصّراط و أجزنی علیه و ارزقنی علما نافعا و یقینا صادقا و تقی و برّا و ورعا و خوفا منک و فرقا یبلغنی منک زلفی و لا یباعدنی عنک و أحببنی و لا تبغضنی و تولّنی و لا تخذلنی و أعطنی من جمیع خیر الدّنیا و الآخره ما علمت منه و ما لم أعلم و أجرنی من السّوء کلّه بحذافیره ما علمت منه و ما لم أعلم».

[۳۴۴۲]۱۹-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبیه،عن فضاله بن أیّوب،عن معاویه بن عمّار قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:ألا تخصّنی بدعاء؟قال:بلی،قال:قل:«یا واحد یا ماجد یا أحد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد،یا عزیز یا کریم یا حنّان یا منّان یا سامع الدّعوات یا أجود من سئل و یا خیر من أعطی یا اللّه یا اللّه یا اللّه»،قلت: وَ لَقَدْ نادانا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِیبُونَ ثمّ قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:

کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یقول:«[نعم]النعم المجیب أنت و نعم المدعوّ و نعم المسئول أسألک بنور وجهک و أسألک بعزّتک و قدرتک و جبروتک و أسألک بملکوتک و درعک الحصینه و بجمعک و أرکانک کلّها و بحقّ محمّد و بحقّ الأوصیاء بعد محمّد أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تفعل بی کذا و کذا».

[۳۴۴۳] ۲۰-عنه،عن بعض أصحابه،عن حسین بن عماره،عن حسین بن أبی سعید المکاری و جهم بن أبی جهمه،عن أبی جعفر رجل من أهل الکوفه کان یعرف بکنیته قال:

به ما نیکی عطا کن و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار و ما را از کسانی قرارده که نه می هراسند و نه اندوهگین می شوند و مرا از کسانی قرارده که شکیبایی کرده،به پروردگارشان توکل کردند و مرا در زندگی دنیا و در آخرت به عقیدهٔ استوار پایدار کن و زندگی و مرگ مرا مبارک گردان و موقف و حشر و حساب و میزان و هراس های روز قیامت را بر من مبارک کن.و مرا بر پل صراط سالم دار و از آن بگذران و علمی سودبخش و یقینی راستین و تقوا و نیکی و پرهیزکاری و ترس از خودت و هراسی که مرا به تو نزدیک سازد و از تو دور نگرداند روزی ام کن و مرا دوست بدار و دشمن مدار و مرا سرپرستی کن و خوار نگردان و از همهٔ نیکی دنیا و آخرت آنچه را می دانم و نمی دانم به من عطا کن و از همه بدی ها هر آنچه می دانم و نمی دانم پناهم ده.

[۳۴۴۲]۱۹-معاویهٔ عمّار گفته است:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:آیا مرا به دعایی اختصاص نمی دهی؟امام علیه السّلام فرمودند:چرا بگو.«ای یگانه ای با عظمت ای یکتا ای بی نیاز ای کسی که نمی زاید و زاده نمی شود و هیچ همتایی ندارد ای شکست ناپذیر ای بخشنده ای مهربان ای احسان گر ای شنوندهٔ دعاها ای بهترین کسی که از او خواسته می شود و ای بهترین عطاکننده،ای خدا،ای خدا،ای خدا».

من عرض کردم:«و همانا نوح ما را خواند و ما بهترین پاسخ دهندگان هستیم» سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند:رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم می فرمود:[بله]تو بهترین پاسخ دهندگان و خوانده شدگان و سؤال شدگان هستی من به حقّ نور وجودت و شکست ناپذیری ات و قدرت و غلبه ات از تو می خواهم و به حقّ ملکوت و زرهٔ نگهدارنده ات و به حزب و همهٔ رکن هایت و به حقّ محمّد[درود خدا بر او و بر خاندانش]و به حقّ جانشینان پس از او از تو می خواهم که بر محمّد و خاندان او درود فرستی و برایم چنین و چنان کنی».

[۳۴۴۳] ۲۰-ابو جعفر که مردی از اهل کوفه بود و به کنیه اش شناخته می شد گفته

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:علّمنی دعاء أدعو به،فقال:نعم قل:«یا من أرجوه لکلّ خیر و یا من آمن سخطه عند کلّ عثره و یا من یعطی بالقلیل الکثیر،یا من أعطی من سأله تحنّنا منه و رحمه،یا من أعطی من لم یسأله و لم یعرفه صلّ علی محمّد و آل محمّد و أعطنی بمسألتی من جمیع خیر الدّنیا و جمیع خیر الآخره فإنّه غیر منقوص ما أعطیتنی و زدنی من سعه فضلک یا کریم».

[۳۴۴۴]۲۱-و عنه،رفعه إلی أبی جعفر علیه السّلام أنّه علّم أخاه عبد اللّه بن علیّ هذا الدّعاء:

«اللّهمّ ارفع ظنّی صاعدا و لا تطمع فیّ عدوّا و لا حاسدا و احفظنی قائما و قاعدا و یقظانا[یقظان]و راقدا،اللّهمّ اغفرلی و ارحمنی و اهدنی سبیلک الأقوم و قنی حرّ جهنّم و احطط عنّی المغرم و المأثم و اجعلنی من خیر خیار العالم».

[۳۴۴۵]۲۲-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن الحسین بن سعید،عن عثمان بن عیسی و هارون بن خارجه قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:«ارحمنی ممّا لا طاقه لی به و لا صبر لی علیه».

[۳۴۴۶]۲۳-عنه،عن أحمد بن محمّد،عن الحسین بن سعید،عن النّضر بن سوید،عن ابن سنان،عن حفص،عن محمّد بن مسلم قال:

قلت له:علّمنی دعاء،فقال:فأین أنت عن دعاء الإلحاح؟قال:قلت:و ما دعاء الإلحاح؟فقال:«اللّهمّ ربّ السّماوات السّبع و ما بینهنّ و ربّ العرش العظیم و ربّ جبرئیل و میکائیل و إسرافیل و ربّ القرآن العظیم و ربّ محمّد خاتم النّبیّین،إنّی أسألک بالّذی تقوم به السّماء و به تقوم الأرض و به تفرّق بین الجمع و به تجمع بین المتفرّق و به ترزق الأحیاء و به أحصیت عدد الرّمال

است:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:دعایی به من بیاموز تا با آن دعا کنم.

فرمودند:بگو:«ای کسی که برای هر خیری به او امید دارم و ای کسی که از غضب او در هنگام هر لغزش به خودش پناه می برم.و ای کسی که در برابر اعمال اندک پاداش فراوان می دهی و ای کسی که به هرکه طلب کند از روی مهربانی و رحمت عطا می کنی و ای کسی که به هرکس طلب نکند و او را نشناسد عطا می کند،بر محمّد و خاندان او درود فرست و برای این درخواست من از همهٔ خیر دنیا و آخرت به من ببخش.زیراکه آن به سبب عطای بهمن کاهش نمی یابد و از احسان گسترده ات بر من بیافزای،ای کریم».

[۳۴۴۴]۲۱-همو حدیثی روایت کرده که امام باقر علیه السّلام به برادر خود عبد اللّه علی این دعا را آموخت:«خداوندا!گمان مرا بالابر و دشمن و حسود را در من به طمع میانداز و مرا در حال ایستاده و نشسته و بیدار و خواب نگاه دار.خدایا مرا بیامرز و بر من رحم کن و مرا به درست ترین راهت هدایت نما از آتش دوزخ نگاهم دار و بار بدهکاری و گناه را از دوشم بردار و مرا از بهترین نیکان جهان قرار بده».

[۳۴۴۵]۲۲-عثمان عیسی و هارون خارجه گفته اند:از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:در آنچه مرا توانایی و شکیبایی نیست به من رحم کن.

[۳۴۴۶]۲۳-محمد مسلم گفت:به حضرت عرض کردم:دعایی به من بیاموز.

امام علیه السّلام فرمود:چرا دعای الحاح را نمی خوانی او گفته است که من عرض کردم:

دعای الحاح چیست؟امام علیه السّلام فرمود:«خداوند،پروردگار هفت آسمان و میان آن ها است و پروردگار عرش بزرگ و پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و پروردگار قرآن بزرگ و پروردگار محمّد[درود خدا بر او و بر خاندانش]آخرین پیامبر است، من به حق آنچه آسمان ها و زمین به آن پایدارند و به حق آنچه با آن گروهها را می پراکنی و پراکندگان را جمع می کنی و زندگان را روزی می دهی و شمار شن ها

و وزن الجبال و كيل البحور»ثمّ تصلّى على محمّد و آل محمّد،ثمّ تسأله حاجتک و ألحّ فى الطّلب.

[۳۴۴۷]۲۴-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن الحسن بن علىّ،عن كرّام،عن ابن أبى يعفور،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه كان يقول:

«اللّهمّ املأ قلبى حبّا لک و خشيه منک و تصديقا و إيمانا بک و فرقا منک و شوقا إليک يا ذا الجلال و الإكرام،اللّهمّ حبّب إلىّ لقاءک و اجعل لى فى لقائک خير الرّحمه و البركه و ألحقنى بالصّالحين و لا تؤخّرنى مع الأشرار و ألحقنى بصالح من مضى و اجعلنى مع صالح من بقى و خذ بى سبيل الصّالحين و أعنّى على نفسى بما تعين به الصّالحين على أنفسهم و لا تردّنى فى سوء استنقذتنى منه يا ربّ العالمين،أسألک إيمانا لا أجل له دون لقائک،تحيينى و تميتنى عليه و تبعثنى عليه إذا بعثتنى و ابرأ قلبى من الرّياء و السّمعه و الشّکّ فى دينک.اللّهمّ أعطنى نصرا فى دينک و قوّه فى عبادتک و فهما فى خلقک و كفلين من رحمتک و بيّض وجهى بنورک و اجعل رغبتى فيما عندک و توفّنى فى سبيلک على ملّتک و ملّه رسولک.اللّهمّ إنّى أعوذ بک من الكسل و الهرم و الجبن و البخل و الغفله و القسوه و الفتره و المسكنه و أعوذ بک يا ربّ من نفس لا تشبع و من قلب لا يخشع و من دعاء لا يسمع و من صلاه لا تنفع و أعيذ بک نفسى و أهلى و ذرّيّتى من الشّيطان الرّجيم.اللّهمّ إنّه لا يجيرنى منک أحد و لا أجد من دونک ملتحدا فلا تخذلنى و لا تردنى فى هلكه و لا تردنى بعذاب،أسألک الثّبات على دينک و التّصديق بكتابک و اتّباع رسولک.اللّهمّ اذكرنى برحمتک و لا تذكرنى بخطيئتى و تقبّل منّى و زدنى من فضلک إنّى

و وزن کوه ها و اندازۀ دریاها را حساب می کنی»سپس بر محمّد و خاندان او درود می فرستی و خواستۀ خود را می طلبی و در طلب پافشاری می کنی.

[۳۴۴۷]۲۴-ابن ابو یعفور روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:خداوندا قلبم را از دوستی خودت و ترس از تو و تصدیق و ایمان به تو و بیم از تو و اشتیاق به بارگاهت پرکن،ای صاحب شکوه و بزرگواری.خداوندا دیدارت را برای من دوست بدار و برای من در دیدارت بهترین رحمت و برکت را قرارده به نیکوکاران پیوندم ده.و با بدکاران رهایم نکن.مرا به نیکان گذشته پیوند ده و با نیکان باقی مانده همراه کن و در مبارزه با نفسم یاری کن با هرآنچه نیکوکاران را برای مبارزه با نفسشان یاری می کنی.و به بدی ای که از آن نجاتم دادی باز نگردان !ای پروردگار جهانیان از تو ایمانی می خواهم که پایانی جز دیدارت نداشته باشد تا مرا بر آن زنده بداری و با آن بمیرانی و بر آن برانگیزی،و قلبم را از ریا و شمعه و شک در دینت پاک کن.خداوندا !یاری به دینت و توانایی در بندگی ات و فهم در آفرینشت و دو بهره از رحمتت را به من ببخش و مرا با نور خودت روسپید گردان.

و میل مرا به آنچه نزد تو است قرارده و در راه خود و بر آیین خود و پیامبرت بمیران.خداوندا من از تنبلی و پیری و ترس و بخل و غفلت و سنگدلی و سستی و بیچارگی به تو پناه می برم.پروردگارا من از نفسی که سیری ندارد و از دلی که نمی ترسد و دعایی که شنیده نشود و نمازی که سودمند نباشد به تو پناه می برم و خود و خانواده ام و فرزندانم را از شر شیطان رانده شده در پناه تو قرار می دهم؛زیرا ای خدا هیچ کس نمی تواند مرا در برابر تو پناه دهد و من جز تو پناهگاهی نیابم پس مرا رها نکن و به دست هلاکت و عذاب نسپار.از تو پایداری بر دین و ایمان به کتاب و پیروی از فرستاده ات را می خواهم.خدایا مرا با رحمت خود یاد کن و به خطا و اشتباهم یاد نکن و از من بپذیر و از احسان خود بر آن بیافزای که من به تو رو کرده ام.

إلیک راغب.اللّهمّ اجعل ثواب منطقی و ثواب مجلسی رضاک عنّی و اجعل عملی و دعائی خالصا لک و اجعل ثوابی الجنّه برحمتک و اجمع لی جمیع ما سألتک و زدنی من فضلک إنّی إلیک راغب.اللّهمّ غارت النّجوم،و نامت العیون و أنت الحیّ القیّوم لا یواری منک لیل ساج و لا سماء ذات أبراج و لا أرض ذات مهاد و لا بحر لجّیّ و لا ظلمات بعضها فوق بعض،تدلج الرّحمه علی من تشاء من خلقک،تعلم خائنه الأعین و ما تخفی الصّدور،أشهد بما شهدت به علی نفسک و شهدت ملائکتک و أولو العلم لا إله إلاّ أنت العزیز الحکیم و من لم یشهد بما شهدت به علی نفسک و شهدت ملائکتک و أولو العلم فاکتب شهادتی مکان شهادتهم،اللّهمّ أنت السّلام و منک السّلام،أسألک یا ذا الجلال و الإکرام أن تفکّ رقبتی من النّار».

[۳۴۴۸]۲۵-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن محبوب،عن محمّد بن یحیی الخثعمیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ أبا ذرّ أتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و معه جبرئیل علیه السّلام فی صوره دحیه الکلبیّ و قد استخلاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فلمّا رآهما انصرف عنهما و لم یقطع کلامهما، فقال جبرئیل علیه السّلام:یا محمّد هذا أبو ذرّ قد مرّ بنا و لم یسلّم علینا أما لو سلّم لرددنا علیه؛یا محمّد إنّ له دعاء یدعو به معروفا عند أهل السّماء فسله عنه إذا عرجت إلی السّماء؛فلمّا ارتفع جبرئیل جاء أبو ذرّ إلی النّبیّ فقال له رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:

ما منعک یا أبا ذرّ أن تکون سلّمت علینا حین مررت بنا؟فقال:ظننت یا رسول اللّه أنّ الّذی[کان]معک دحیه الکلبیّ قد استخلیته لبعض شأنک،فقال:ذاک جبرئیل علیه السّلام یا أبا ذرّ و قد قال:أما لو سلّم علینا لرددنا علیه،فلمّا علم أبو ذرّ أنّه کان جبرئیل علیه السّلام دخله من النّدامه حیث لم یسلّم علیه ما شاء اللّه،فقال له

خداوندا پاداش گفتار و نشستن ام را خرسندی خودت قرارده و عمل و دعایم را برای خودت خالص کن و با رحمت خود پاداش مرا بهشت قرارده و برای من هرآنچه از تو خواستم جمع کن و از احسانت بر آن بیافزای.که من به تو رو کردم.خداوندا ستارگان در افق ناپدید شدند و چشم ها خوابیدند ولی تو زندهٔ پاینده ای نه شب تیره و آسمان پر از ستون و زمین گسترده و دریای ژرف چیزی را از تو نهان می کند و نه تاریکی های به هم پیچیده.

رحمتت را به هرکه از آفریدگانت بخواهی شبانه می دهی.چشمان خیانت بار و آنچه را سینه ها مخفی می سازد می دانی.من به هرآنچه خود دربارهٔ خودت گواهی داده ای و فرشتگان و صاحبان علم بر آن گواهند گواهی می دهم که معبودی جز تو نیست و تویی شکست ناپذیر حکیم،و هرکس به آنچه تو دربارهٔ خودت شهادت داده ای و فرشتگان و صاحبان علم بر آن شهادت داده اند.

شهادت نداد،شهادت مرا به جای شهادتشان بنویس.خدایا سلامتی تویی و از تو است سلامتی.ای صاحب شکوه و بزرگواری از تو می خواهم که مرا از آتش دوزخ نجات دهی».

[۳۴۴۸]۲۵-محمّد بن یحیی خثعمی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

ابو ذر به نزد پیامبر آمد در حالی که جبرئیل در چهرهٔ دحیهٔ کلبی در نزد ایشان بود و رسول خدا با او خلوت کرده بود.هنگامی که ابو ذر آن دو را دید بازگشت و سخن آنها را قطع نکرد.جبرئیل علیه السّلام گفت:ای محمّد[درود خدا بر او و بر خاندانش]این ابو ذر بود که از کنار ما گذشت و به ما سلام نکرد و اگر سلام می کرد پاسخش را می گفتیم.ای محمد!او دعایی دارد که با آن خدا را می خواند و در نزد اهل آسمان معروف است،هنگامی که من به سوی آسمان بالا رفتم تو آن دعا را از او بپرس.

پس هنگامی که جبرئیل به سوی آسمان بالا رفت ابو ذر نزد پیامبر گرامی آمد و آن گاه رسول خدا به او فرمود:ای ابو ذر!چه چیز تو را بازداشت که وقتی از کنار ما گذشتی به ما سلام کنی.ابو ذر عرض کرد:ای رسول خدا گمان کردم کسی که نزد تو است دحیهٔ کلبی است که برای کاری با او خلوت کرده اید.پیامبر فرمود:ای ابو ذر او جبرئیل علیه السّلام بود و گفت

اگر ابو ذر به ما سلام می کرد پاسخش می گفتیم.و چون ابو ذر فهمید که آن شخص جبرئیل بوده است از اینکه بر او سلام نکرده بود تا جایی

رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ما هذا الدّعاء الّذى تدعو به فقد أخبرنى جبرئيل عليه السّلام أنّ لک دعاء تدعو به،معروفا فى السّماء؟ فقال:نعم يا رسول اللّه أقول:«اللّهمّ إنّى أسألک الأمن و الإيمان[بک]و التّصديق بنبيّک و العافيه من جميع البلاء و الشّکر على العافيه و الغنى عن شرار النّاس».

[۳۴۴۹]۲۶-علىّ،عن أبيه،عن ابن محبوب،عن هشام بن سالم،عن أبى حمزه قال:

أخذت هذا الدّعاء عن أبى جعفر[محمّد بن علىّ]عليه السّلام قال:و كان أبو جعفر يسمّيه الجامع:«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله،آمنت باللّه و بجميع رسله و بجميع ما أنزل به على جميع الرّسل و أنّ وعد اللّه حقّ و لقاءه حقّ و صدق اللّه و بلّغ المرسلون و الحمد للّه ربّ العالمين و سبحان اللّه كلّما سبّح اللّه شىء و كما يحبّ اللّه أن يسبّح و الحمد للّه كلّما حمد اللّه شىء و كما يحبّ اللّه أن يحمد و لا إله إلاّ اللّه كلّما هلّل اللّه شىء و كما يحبّ اللّه أن يهلّل و اللّه أكبر كلّما كبّر اللّه شىء و كما يحبّ اللّه أن يكبّر،اللّهمّ إنّى أسألک مفاتيح الخير و خواتيمه و سوابغه و فوائده و بركاته و ما بلغ علمه علمى و ما قصر عن إحصائه حفظى،اللّهمّ انهج إلىّ أسباب معرفته و افتح لى أبوابه و غشّنى ببركات رحمتک و منّ علىّ بعصمه عن الإزاله عن دينک و طهّر قلبى من الشّکّ و لا تشغل قلبى بدنياى و عاجل معاشى عن آجل ثواب آخرتى و اشغل قلبى بحفظ ما لا تقبل منّى جهله و ذلّل لكلّ خير لساني و طهّر قلبى من الرّياء و لا تجره فى مفاصلى و اجعل عملى خالصا لک.اللّهمّ إنّى أعوذ بک من الشّرّ و أنواع الفواحش كلّها ظاهرها و باطنها و غفلاتها و جميع ما يريدنى به الشّيطان الرّجيم و ما يريدنى به

که خدا بخواهد پشیمان شد.پس رسول خدا به او فرمود:این دعایی که با آن خدا را می خوانی چیست؟جبرئیل به من خبر داد که تو دعایی می خوانی که در آسمان معروف است.گفت:بله ای رسول خدا.من می گویم:«خداوندا من از تو ایمنی و ایمان به تو و تصدیق پیامبرت و سلامتی از همۀ بلایا و سپاس بر سلامتی و بی نیازی از مردم بد را می خواهم».

[۳۴۴۹]۲۶-ابو حمزه گفت:این دعا را از امام باقر[محمّد علی]علیهما السّلام آموختم و ایشان این دعا را جامع می نامید:«بنام خداوند رحمتگر مهربان،گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست که یگانه ای بی شریک است و گواهی می دهم که محمّد بنده و فرستادۀ او است.

من به خدا و به تمامی فرستادگانش و به تمامی آنچه بر همه فرستادگانش نازل کرده است ایمان آوردم و به این که وعدۀ خدا و دیدار او حق است و خدا راست گفت و پیامبران سخن را رساندند و سپاس مخصوص خدا،پروردگار جهانیان است.پاک است خدا هر زمانی که چیزی تسبیح او گوید و چنان که خودش دوست دارد تسبیح شود و سپاس مخصوص خدا است هر زمانی که چیزی سپاس او بگوید و چنان که خود دوست دارد سپاس گزاری شود.و هیچ معبودی جز خدا نیست و هر زمانی که چیزی او را یگانه شناسد و چنان که خود دوست دارد یگانه شمرده شود.و خدا بزرگتر از آن است که در وصف گنجد هر زمانی که چیزی او را بزرگ شمرد و همانگونه که خود دوست دارد بزرگ شمرده شود خداوندا من کلیدهای نیکی را و نتیجه های نیک و کامل کننده های نیکی را و فوائد و برکات و آنچه دانشم بدان رسد و آنچه را خاطرم از شمارش آن ناتوان است از تو می خواهم.خداوندا اسباب شناختش را برایم روشن ساز و درهایش را برایم بگشا و مرا با برکت های رحمتت بپوشان و با جلوگیری از کناره گرفتن از دینت بر من احسان کن و قلبم را از شک پاک کن و دلم را با دنیایم و زندگی زودگذرم از پاداش آیندۀ آخرت بازمدار.دلم را به نگاهداری چیزی مشغول کن که ندانستن آن را از من نمی پذیری و برای هر نیکی زبانم را رام و آماده کن و قلبم را از ریا پاک ساز و آن را در اعضای بدنم جاری نکن و عملم را برای خودت خالص کن.خداوندا من از بدی و همۀ اقسام زشتی ها چه آشکار و چه نهان و غفلت های آن و هرآنچه شیطان رانده شده و فرمانروای ستم گر به وسیلۀ آن آهنگ

السّلطان العنید ممّا أحطت بعلمه و أنت القادر علی صرفه عنّی.اللّهمّ إنّی أعوذ بک من طوارق الجنّ و الإنس و زوابعهم و بوائقهم و مکایدهم و مشاهد الفسقه من الجنّ و الإنس و أن أستزلّ عن دینی فتفسد علیّ آخرتی و أن یکون ذلک منهم ضررا علیّ فی معاشی أو یعرض بلاء یصیبنی منهم لا قوّه لی به و لا صبر لی علی احتماله،فلا تبتلنی یا إلهی بمقاساته فیمنعنی ذلک عن ذکرک و یشغلنی عن عبادتک؛أنت العاصم المانع الدّافع الواقی من ذلک کلّه،أسألک اللّهمّ الرّفاهیه فی معیشتی ما أبقیتنی معیشه أقوی بها علی طاعتک و أبلغ بها رضوانک و أصیر بها إلی دار الحیوان غدا و لا ترزقنی رزقا یطغینی و لا تبتلنی بفقر أشقی به مضیّقا علیّ،أعطنی حظّا وافرا فی آخرتی و معاشا واسعا هنیئا مریئا فی دنیای و لا تجعل الدّنیا علیّ سجنا و لا تجعل فراقها علیّ حزنا، أجرنی من فتنتها و اجعل عملی فیها مقبولا و سعیی فیها مشکورا.اللّهمّ و من أرادنی بسوء فأرده بمثله و من کادنی فیها فکده و اصرف عنّی همّ من أدخل علیّ همّه و امکر بمن مکر بی فإنّک خیر الماکرین،و افقأ عنّی عیون الکفره الظّلمه و الطّغاه و الحسده.اللّهمّ و أنزل علیّ منک السّکینه و ألبسنی درعک الحصینه و احفظنی بسترک الواقی و جلّلنی عافیتک النّافعه و صدّق قولی و فعالی و بارک لی فی ولدی و أهلی و مالی.اللّهمّ ما قدّمت و ما أخّرت و ما أغفلت و ما تعمّدت و ما توانیت و ما أعلنت و ما أسررت فاغفره لی یا أرحم الرّاحمین».

[۳۴۵۰]۲۷-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان بن یحیی،عن العلاء بن رزین،عن محمّد بن مسلم،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قل:«اللّهمّ أوسع علیّ فی رزقی و امدد لی فی عمری و اغفر لی ذنبی و اجعلنی ممّن تنتصر به لدینک و لا تستبدل بی غیری».

من می کنند از آنچه دانشت به آن احاطه دارد و تو بر دور کردن آن توانایی،به تو پناه می برم.

خدایا من از بلایای جن و انس و تندبادهاشان و از مهلکه ها و نیرنگ هایشان و محل گردهمایی بدکاران جن و انس به توپناه می برم و از اینکه در دینم بلغزم و آخرتم تباه گردد و از این که آنان زیانی به زندگیم رسانند یا بلایی از جانب ایشان به من برسد که توانایی و تحملش را ندارم به تو پناه می برم.پس ای خداوندگار من مرا به تحمّل آن ها دچار نکن تا مرا از یاد تو و بندگی تو بازدارد.که تویی نگاه دارنده و جلوگیرنده و دفع کننده و نگاهبان از همهٔ آنها.خداوندا از تو آسایش در زندگیم را می خواهم تا زمانی که مرا زنده می داری.زندگی ای که به وسیلهٔ آن بر فرمانبری تو توانا باشم و به رضایت تو برسم و فردای قیامت با آن به بهشت منتقل شوم ولی روزی ای نده که سرکشم کند و به فقری گرفتارم نکن که در تنگنای بدبختی افتم.به من بهره ای فراوان در آخرت و زندگی وسیع و شیرین و گوارا در دنیا عطا کن و دنیا را زندان من قرار نده و دوری اش را مایه ی اندوهم نگردان.

مرا از فتنهٔ دنیا پناه ده و عملم را مورد قبول و کوششم را مورد سپاس و تقدیر قرارده.

خداوندا هرکس به من آهنگ بدی کرد تو آهنگ او کن و هرکس با من نیرنگ کرد تو نیز با او نیرنگ کن و اندوه هرکس که اندوهش را بر من وارد می کند از من دور کن و با هرکس که به من مکر می کند مکر کن که همانا تو بهترین مکر کننده هایی،و چشم کافران و ستم پیشگان و سرکشان و حسودان را دربارهٔ من کورکن.

خدایا از جانب خود آرامش را بر من فروفرست و زرهٔ نگاه دارنده ات را بر من بپوشان و مرا با پوشش نگهدارنده ات حفظ کن و لباس عافیت سودمندت را بر تنم بپوشان و مرا راست گفتار و درست کردار قرارده و فرزندان و خانواده و اموالم را مبارک گردان.خداوندا هرآنچه پیش از این کردم و آنچه پس از این می کنم و آنچه از آن غافل شدم و هرآنچه به عمد کردم و آنچه سستی کردم و هر آنچه را آشکار یا پنهان کردم بر من بیامرز ای مهربان ترین مهربانان».

[۳45۰]۲۷-محمّد مسلم روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:بگو«خدایا! روزی مرا گسترده و عمرم را دراز کن و گناهم را

بیامرز و مرا از کسانی قرارده که به وسیلهٔ آنها دین خود را یاری می کنی و دیگری را جای گزین من نکن».

ص :5 ۱5

[۳۴۵۱]۲۸-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن یعقوب بن شعیب،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّه کان یقول:

«یا من یشکر الیسیر و یعفو عن الکثیر و هو الغفور الرّحیم اغفرلی الذّنوب الّتی ذهبت لذّتها و بقیت تبعتها».

[۳۴۵۲]۲۹-و بهذا الإسناد،عن یعقوب بن شعیب،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان من دعائه یقول:«یا نور یا قدّوس یا أوّل الأوّلین و یا آخر الآخرین یا رحمان یا رحیم اغفر لی الذّنوب الّتی تغیّر النّعم و اغفر لی الذّنوب الّتی تحلّ النّقم و اغفرلی الذّنوب الّتی تهتک العصم و اغفرلی الذّنوب الّتی تنزل البلاء و اغفرلی الذّنوب الّتی تدیل الأعداء و اغفرلی الذّنوب الّتی تعجّل الفناء و اغفرلی الذّنوب الّتی تقطع الرّجاء و اغفرلی الذّنوب الّتی تظلم الهواء و اغفر لی الذّنوب الّتی تکشف الغطاء و اغفرلی الذّنوب الّتی تردّ الدّعاء و اغفرلی الذّنوب الّتی تردّ غیث السّماء».

[۳۴۵۳] ۳۰-عنه،عن محمّد بن سنان،عن یعقوب بن شعیب،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام:

«یا عدّتی فی کربتی و یا صاحبی فی شدّتی و یا ولیّی فی نعمتی و یا غیاثی فی رغبتی،قال:و کان من دعاء أمیر المؤمنین علیه السّلام:اللّهمّ کتبت الآثار و علمت الأخبار و اطّلعت علی الأسرار فحلت بیننا و بین القلوب فالسّرّ عندک علانیه و القلوب إلیک مفضاه و إنّما أمرک لشیء إذا أردته أن تقول له کن فیکون،فقل برحمتک لطاعتک أن تدخل فی کلّ عضو من أعضائی و لا تفارقنی حتّی ألقاک و قل برحمتک لمعصیتک أن تخرج من کلّ عضو من أعضائی فلا تقربنی حتّی ألقاک و ارزقنی من الدّنیا و زهّدنی فیها و لا تزوها عنّی و رغبتی فیها یا رحمان».

[۳45۱]۲۸-یعقوب شعیب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام می فرمود:ای کسی که اندک را سپاس گزاری و از گناهان فراوان می گذری و آمرزنده و مهربانی.گناهان مرا که لذتش سپری گشته و اثراتش باقی مانده بیامرز.

[۳45۲]۲۹-یعقوب شعیب روایت کرده که از دعاهای امام صادق علیه السّلام این بود که می فرمود:«ای نور و ای پاک ای آغاز همهٔ آغازها ای پایان همهٔ پایان ها.

ای رحمتگر ای مهربان.برای من بیامرز گناهانی را که نعمت های تو را دگرگون می کند و برای من بیامرز گناهانی را که کیفر را حلال می کند.برایم بیامرز گناهانی را که پردهٔ حیا را می درند.و گناهانی را که موجب نزول بلا می شود و گناهانی را که دشمنان را پیروز می کند و گناهانی را که نابودی را نزدیک می سازد و گناهانی که امید را قطع می کند و گناهانی که هوا را تیره می سازد و گناهانی که پرده ها را برمی دارد و گناهانی را که دعا را بازمی گرداند و گناهانی که مانع بارش باران می شود».

[۳45۳] ۳۰-یعقوب شعیب چنین از امام صادق علیه السّلام روایت کرد:«ای پشتیبان من در اندوهم و ای همراه من در سختی ام و ای ولیّ نعمتم و ای فریادرسم در خواسته ها»و راوی گفته است:از دعاهای امیر مؤمنان علیه السّلام این است:خداوندا! اعمال را نگاشتی و خبرها را دانستی و بر اسرار آگاهی یافتی و میان ما و قلب هایمان قرارگرفتی.پس هر نهانی نزد تو آشکار است و دل ها به سوی تو روان و همانا فرمان تو به چیزی چنان است که هنگامی که بخواهی به او بگویی باش،وجود می یابد.پس به رحمت خود به فرمانبری ات بگو که در همهٔ اعضایم درآید و تا تو را ملاقات کنم از من جدا نشود و با رحمت خود به نافرمانیت بگو که از همهٔ اعضایم بیرون آید و تا تو را ملاقات کنم به من نزدیک نشود و از دنیا به من روزی ده ولی نسبت به آن پارسایم کن و ای رحمتگر در حالی که مرا نسبت به آن مشتاق ساخته ای آن را از من دریغ نکن.

[3454] ۳۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن محبوب،عن العلاء بن رزین،عن عبد الرّحمن بن سیابه قال:

أعطانی أبو عبد اللّه علیه السّلام هذا الدّعاء:«الحمد للّه ولیّ الحمد و أهله و منتهاه و محلّه،أخلص من وحّده و اهتدی من عبده و فاز من أطاعه و أمن المعتصم به، اللّهمّ یا ذا الجود و المجد و الثّناء الجمیل و الحمد أسألک مسأله من خضع لک برقبته و رغم لک أنفه و عفّر لک وجهه و ذلّل لک نفسه و فاضت من خوفک دموعه و تردّدت عبرته و اعترف لک بذنوبه و فضحته عندک خطیئته و شانته عندک جریرته و ضعفت عند ذلک قوّته و قلّت حیلته و انقطعت عنه أسباب خدائعه و اضمحلّ عنه کلّ باطل و ألجأته ذنوبه إلی ذلّ مقامه بین یدیک و خضوعه لدیک و ابتهاله إلیک.أسألک اللّهمّ سؤال من هو بمنزلته،أرغب إلیک کرغبته و أتضرّع إلیک کتضرّعه و أبتهل إلیک کأشدّ ابتهاله،اللّهمّ فارحم استکانه منطقی و ذلّ مقامی و مجلسی و خضوعی إلیک برقبتی،أسألک اللّهمّ الهدی من الضّلاله و البصیره من العمی و الرّشد من الغوایه و أسألک اللّهمّ أکثر الحمد عند الرّخاء و أجمل الصّبر عند المصیبه و أفضل الشّکر عند موضع الشّکر و التّسلیم عند الشّبهات و أسألک القوّه فی طاعتک و الضّعف عن معصیتک و الهرب إلیک منک و التّقرّب إلیک ربّ لترضی و التّحرّی لکلّ ما یرضیک عنّی فی إسخاط خلقک التماسا لرضاک.ربّ من أرجوه إن لم ترحمنی أو من یعود علیّ إن أقصیتنی أو من ینفعنی عفوه إن عاقبتنی أو من آمل عطایاه إن حرمتنی أو من یملک کرامتی إن أهنتنی أو من یضرّنی هوانه إن أکرمتنی، ربّ ما أسوأ فعلی و أقبح عملی و أقسی قلبی و أطول أملی و أقصر أجلی

[3454] ۳۱-عبد الرحمن سیابه گفت:امام صادق علیه السّلام این دعا را به من بخشید:

«سپاس مخصوص خدایی است که صاحب سپاس و سزاوار آن و نهایت و جایگاه آن است.صادق است آنکه او را یگانه شمرد و هدایت یافت آنکه او را پرستید و رستگار شد هرکه او را فرمان برد و ایمن گردید هرکه به او تمسّک کرد.خداوندا ای صاحب بخشش و بزرگی و ستایش نیکو و سپاس.

از تو چونان کسی درخواست می کنم که به درگاهت گردن نهاده است و بینی برخاک درگهت سوده و چهره بر خاک درت نهاده و خود را برایت خوار کرده است و از ترست اشک هایش روان است و اشک دیدگانش در گردش است و[در برابرت]به گناهانش اعتراف کرده است و خطاهایش او را در پیشگاهت رسوا ساخته است و جرمش او را در نزد تو زشت کرده است و در این هنگام نیرویش اندک شده و بی چاره گشته و اسباب نیرنگ هایش از او بریده شده است و هر باطلی از نزد او نابود گردیده و گناهانش او را به خواری در پیشگاهت و فروتنی در برابرت و زاری به آستانت کشانده است.خداوندا از تو هم چون کسی که در این جایگاه است می طلبم مانند چنین کسی به تو رومی آورم و مانند او به درگاهت زاری می کنم و به سخت ترین حالت او دست نیاز به درگاهت دراز می کنم خداوندا به زبونی گفتارم و خواری و جایگاهم و گردن ساییدنم به درگاهت به من رحم کن.خداوندا از تو هدایت از گمراهی،و بینایی از کوری و هوشیاری از فریب را می طلبم و از تو خداوندا سپاس فراوان به هنگام آسایش و زیباترین صبر و بردباری به هنگام مصیبت و برترین شکرگذاری در جایگاه شکر و تسلیم به هنگام شبهه را درخواست می کنم.از تو پروردگارا توانایی در فرمانبری ات و ناتوانی در نافرمانیت و فرار از تو به سوی تو و نزدیکی به سوی تو می خواهم تا راضی شوی و جستجوی هرآنچه تو را در به خشم انداختن آفریدگانت از من خشنود می کند،می خواهم.

پروردگارا اگر بر من ببخشایی به که امید داشته باشم و اگر مرا دورسازی چه کسی به سوی من می آید اگر مرا مجازات کنی بخشش چه کسی برایم سودمند است و اگر مرا محروم سازی امید به بخشش های چه کسی داشته باشم.اگر تو مرا خوار سازی چه کسی می تواند مرا ارجمند دارد یا اگر مرا گرامی بداری خوارشمردن دیگران چه زیانی به من می رساند.پروردگارا چه بدکردارم و زشت عمل و سنگ دل

ص :٥١٩

و أجرأنى على عصيان من خلقنى،ربّ و ما أحسن بلاءک عندى و أظهر نعماءک علىّ كثرت علىّ منک النّعم فما أحصيها و قلّ منّى الشّكر فيما أو ليتنيه فبطرت بالنّعم و تعرّضت للنّقم و سهوت عن الذّكر و ركبت الجهل بعد العلم و جزت من العدل إلى الظّلم و جاوزت البرّ إلى الإثم و صرت إلى الهرب من الخوف و الحزن فما أصغر حسناتى و أقلّها فى كثره ذنوبى و ما أكثر ذنوبى و أعظمها على قدر صغر خلقى و ضعف ركنى،ربّ و ما أطول أملى فى قصر أجلى و أقصر أجلى فى بعد أملى و ما أقبح سريرتى و علانيتى،ربّ لا حجّه لى إن احتججت و لا عذر لى إن اعتذرت و لا شكر عندى إن ابتليت و أوليت إن لم تعنّى على شكر ما أوليت،ربّ ما أخفّ ميزانى غدا إن لم ترجّحه و أزلّ لسانى إن لم تثبّته و أسود وجهى إن لم تبيّضه،ربّ كيف لى بذنوبى الّتى سلفت منّى قد هدّت لها أركانى ربّ كيف أطلب شهوات الدّنيا و أبكى على خيبتى فيها و لا أبكى و تشتدّ حسراتى على عصيانى و تفريطى،ربّ دعتنى دواعى الدّنيا فأجبتها سريعا و ركنت إليها طائعا و دعتنى دواعى الآخره فتثبّطت عنها و أبطأت فى الإجابه و المسارعه إليها كما سارعت إلى دواعى الدّنيا و حطامها الهامد و هشيمها البائد و سرابها الذّاهب،ربّ خوّفتنى و شوّقتنى و احتججت علىّ برقّى و كفلت لى برزقى فأمنت[من]خوفک و تثبّطت عن تشويقک و لم أتّكل على ضمانک و تهاونت باحتجاجک،اللّهمّ فاجعل أمنى منک فى هذه الدّنيا خوفا و حوّل تثبّطى شوقا و تهاونى بحجّتک فرقا منک ثمّ رضّنى بما قسمت لى من رزقک يا كريم[يا كريم]أسألک باسمک العظيم رضاک عند السّخطه و الفرجه عند الكربه و النّور عند الظّلمه و البصيره عند تشبّه الفتنه،

و دراز آرزو و کوتاه عمر.و چه دلیرم بر نافرمانی آفریدگارم. پروردگارا و چه نیکو است اندازه آزمایشت در نزد من و آشکاری نعمت هایت بر من.نعمت هایت بر من فراوان گردید و من نتوانستم آنها را شماره کنم و شکرگزاری من در آنچه به من واگذاردی کم شد.من به نعمت ها سرمست شدم و خود را به بدبختی دچار کردم و یادت را فراموش کردم و دانسته نادانی کردم و از عدالت به سوی ستم گام برداشتم و از نیکوکاری به گناه گراییدم و از ترس و غم گریختم،و چه خرد و اندک اند نیکی هایم در مقابل فراوانی گناهانم.و چه فراوان و بزرگ است گناهانم در برابر کوچکی آفرینشم و ناتوانی بنیانم.پروردگارا در عمر کوتاهم چه درازند آرزوهایم و برای آرزوهای دورم چه کوتاه است عمرم و چه زشت است نهان آشکار شده ام.پروردگارا عذری ندارم که برای آن برهان آورم و بهانه ای ندارم تا با آن عذرخواهی کنم و اگر دچار شدم و نعمتم دادی سپاسی نزد من نیست اگر بر سپاس آنچه به من داده ای یاری ام نکنی.پروردگار میزان اعمال نیکم در فردای قیامت چه سبک است اگر تو به آن بها ندهی و چه پرلغزش است زبانم.اگر تو آن را محکم نکنی و چه روسیاهم من اگر تو روسپیدم نکنی.پروردگارا با گناهانی که از من سرزده است و ارکان مرا درهم شکسته است چه کنم؟

پروردگارا چگونه به دنبال شهوت های دنیا می روم و بر ناکامی ام از آنها می گریم ولی با وجود افسوس فراوان از نافرمانی و کوتاهی خود هیچ نمی گیرم.

پروردگارا جاذبه های دنیا مرا به سوی خود خواند و من به شتاب اجابت کردم و با رغبت به آنها تکیه کردم و جاذبه های آخرت مرا به سوی خود خواندند و من سست شدم و در پاسخ و سرعت گرفتن به سوی آن کندی کردم چنان که به سوی جاذبه های دنیا و کالاهای پوسیده و ته مانده های از بین رفته و سراب از میان رونده شتاب کرده بودم.

پروردگارا مرا ترساندی و تشویق کردی و به بنده بودنم دلیل آوردی و روزی ام را به عهده گرفتی و من از بیم تو آسودم و از تشویق تو سست شدم و بر ضمانت تو اعتماد نکرده،به دلیل آوردن تو اعتنا نکردم.خدایا آسودگی ام از خودت را در این دنیا ترس کن و سستی ام را به شوق و بی اعتنایی ام به دلیل آوردنت را به ترس از خودت تبدیل کن پس به هرآنچه از رزق خود قسمت من می کنی راضیم کن ای کریم[ای کریم]به حق نام

بزرگت از تو خشنودی به هنگام خشم و گشایش هنگام نگرانی و نور به هنگام تاریکی و بینایی به هنگام مشتبه شدن فتنه ها را می طلبم.

ص : 521

ربّ اجعل جنّتی من خطایای حصینه و درجاتی فی الجنان رفیعه و أعمالی کلّها متقبّله و حسناتی مضاعفه زاکیه و أعوذ بک من الفتن کلّها ما ظهر منها و ما بطن و من رفیع المطعم و المشرب و من شرّ ما أعلم و من شرّ ما لا أعلم و أعوذ بک من أن أشتری الجهل بالعلم و الجفاء بالحلم و الجور بالعدل و القطیعه بالبرّ و الجزع بالصّبر و الهدی بالضّلاله و الکفر بالإیمان».

ابن محبوب،عن جمیل بن صالح أنّه ذکر أیضا مثله و ذکر أنّه دعاء علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما و زاد فی آخره«آمین ربّ العالمین».

[3455]۳۲-ابن محبوب قال:حدّثنا نوح أبو الیقظان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

ادع بهذا الدّعاء:«اللّهمّ إنّی أسألک برحمتک الّتی لا تنال منک إلاّ برضاک و الخروج من جمیع معاصیک[إلاّ برضاک]و الدّخول فی کلّ ما یرضیک و النّجاه من کلّ ورطه و المخرج من کلّ کبیره أتی بها منّی عمد أو زلّ بها منّی خطأ أو خطر بها علیّ خطرات الشّیطان،أسألک خوفا توقفنی به علی حدود رضاک و تشعب به عنّی کلّ شهوه خطر بها هوای و استزلّ بها رأیی لیجاوز حدّ حلالک،أسألک اللّهمّ الأخذ بأحسن ما تعلم و ترک سیّی کلّ ما تعلم أو أخطأ من حیث لا أعلم،أو من حیث أعلم أسألک السّعه فی الرّزق و الزّهد فی الکفاف و المخرج بالبیان من کلّ شبهه و الصّواب فی کلّ حجّه و الصّدق فی جمیع المواطن و إنصاف النّاس من نفسی فیما علیّ ولی و التّذلّل فی إعطاء النّصف من جمیع مواطن السّخط و الرّضا و ترک قلیل البغی و کثیره فی القول منّی و الفعل و تمام نعمتک فی جمیع الأشیاء و الشّکر لک علیها لکی ترضی و بعد الرّضا و أسألک الخیره فی کلّ ما یکون فیه الخیره بمیسور الأمور کلّها

پروردگارا سپر مرا در برابر اشتباهاتم محکم و درجاتم را در بهشت بالا، و همهٔ اعمالم را مورد قبول و کارهای نیکم را چندین برابر و پاک قرارده.و من از همهٔ فتنه های آشکار و نهان و از خوراک و نوشاک عالی رتبه و از شرّ آنچه می دانم و نمی دانم به تو پناه می برم و من از اینکه با علم نادانی و با بردباری،ستم و با عدالت انحراف و با نیکی،قطع رحم و با شکیبایی بی تابی و با هدایت،گمراهی و با ایمان کفر به دست آورم به تو پناه می برم»جمیل صالح هم مثل این دعا را روایت کرده و گفته است که این دعای حضرت سجّاد علیه السّلام است و در پایان افزوده است:«آمین ای پروردگار جهانیان».

[3455]۳۲-نوح ابو یقظان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمود:با این دعا خدا را بخوان:«خداوندا من به حق رحمتت که جز با خرسندی تو به دست نیاید بیرون آمدن از همهٔ گناهانت[جز به خرسندی ات]را می طلبم و در آمدن در آنچه تو را خشنود می سازد و نجات از هر پرتگاه و رهایی از هر گناه کبیره ای را که عمدا از من سرزده است یا در آنچه به اشتباه دچار لغزش شده ام یا خطوراتی شیطانی که بر من گذشته است از تو ترس می خواهم که مرا بر مرزهای خرسندی ات نگاه دارد و از من هر شهوتی را که در خاطرم آید و رأی و نظر مرا دچار لغزش کند تا از مرزهای حلال تو بگذرد،پراکنده سازد.خداوندا از تو برگرفتن بهترین چیزی که تو می دانی و ترک بدترین چیزی را که تو می دانی یا از جایی که نمی دانم یا از جایی که می دانم خطا می کنم،می خواهم از تو گشایش در رندی و پارسایی در کفاف زندگی و خروج روشن از هر شبهه و درستی در هر برهان و راستی در هر جایگاه و انصاف با مردم در هرآنچه به سود یا به زیانم باشد و فروتنی در انصاف ورزی در همهٔ جایگاه های خشم و خرسندی و رها کردن ستم،کم یا زیاد در گفتار و رفتارم و نعمت کاملت در همه چیز و سپاس برای تو بر آن نعمت ها تا خرسندی ات و پس از خرسندی را می خواهم و از تو خیر در هر کار آسانی را که خیر دارد

لا بمعسورها يا كريم يا كريم و افتح لى باب الأمر الّذى فيه العافيه و الفرج و افتح لى بابه و يسّر لى مخرجه و من قدّرت له علىّ مقدره من خلقک فخذ عنّى بسمعه و بصره و لسانه و يده و خذه عن يمينه و عن يساره و من خلفه و من قدّامه و امنعه أن يصل إلىّ بسوء،عزّ جارک و جلّ ثناء وجهک و لا إله غيرک،أنت ربّى و أنا عبدک،اللّهمّ أنت رجائى فى كلّ كربه و أنت ثقتى فى كلّ شدّه و أنت لى فى كلّ أمر نزل بى ثقه و عدّه،فكم من كرب يضعف عنه الفؤاد و تقلّ فيه الحيله و يشمت فيه العدوّ و تعيا فيه الأمور أنزلته بک و شكوته إليک راغبا إليک فيه عمّن سواک قد فرّجته و كفيته،فأنت ولىّ كلّ نعمه و صاحب كلّ حاجه و منتهى كلّ رغبه فلک الحمد كثيرا و لک المنّ فاضلا.

[3456]۳۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن منصور بن يونس،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فقال:

قل:«اللّهمّ إنّى أسألک قول التّوّابين و عملهم و نور الأنبياء و صدقهم و نجاه المجاهدين و ثوابهم و شكر المصطفين و نصيحتهم و عمل الذّاكرين و يقينهم و إيمان العلماء و فقههم و تعبّد الخاشعين و تواضعهم و حكم الفقهاء و سيرتهم و خشيه المتّقين و رغبتهم و تصديق المؤمنين و توكّلهم و رجاء المحسنين و برّهم،اللّهمّ إنّى أسألک ثواب الشّاكرين و منزله المقرّبين و مرافقه النّبيّين،اللّهمّ إنّى أسألک خوف العاملين لک و عمل الخائفين منک و خشوع العابدين لک و يقين المتوكّلين عليک و توكّل المؤمنين بک،اللّهمّ إنّک بحاجتى عالم غير معلّم و أنت لها واسع غير متكلّف و أنت الّذى لا يحفيک سائل و لا ينقصک نائل و لا يبلغ مدحتک قول قائل،أنت كما تقول و فوق

و نه کارهای دشوار را می خواهم.ای بخشنده ای بخشنده ای بخشنده دری را که در آن سلامت و گشایش است بر من بگشا درش را بر من بگشا و خروجش را بر من آسان کن.و در هرکس از آفریدگانت که توانایی آزارم داده است گوش و چشم و زبان و دستش را بازگیر و او را از چپ و راست و پشت سر و برابرش بگیر و از این که بدی ای از او به من برسد جلوگیری کن.پناهنده به تو عزیز است و ستایشت والا است و هیچ معبودی جز تو نیست.تو پروردگار منی و من بندهٔ تو هستم.خداوندا تو امید من در هر اندوه و تکیه گاهم در هر سختی هستی و تو در هر مشکلی که بر من روی آورد تکیه گاه و پناه منی.چه بسیار اندوه هایی که قلب توانایی آن را نداشت و چاره ای برایش نبود و دشمن در آن شماتت کرد و در کارها فروماند و من آن را به تو عرضه داشتم و به تو شکایت کردم و از غیر تو به تو روکردم و تو در آن گشایشی به وجود آوردی و آن را کفایت کردی پس تو صاحب هر نعمت و هر خواسته و نهایت هر رغبتی هستی.پس سپاس فراوان و بخشش افزون از آن تو است.

[3456]۳۳-ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:بگو:خداوندا من سخن و عمل توبه کنندگان و نور راستی پیامبران و رهایی و پاداش مجاهدان و سپاس و خیرخواهی برگزیدگان و عمل و یقین اهل ذکر و ایمان و درک علما و بندگی و فروتنی خاشعان و حکمت و روش فقیهان و خداترسی و اشتیاق اهل تقوا و باور و توکّل مؤمنان و امید و نیکی نیکوکاران را از تو می خواهم.خداوندا من پاداش شکرگزاران و جایگاه نزدیکان درگاهت و همراهی پیامبران را از تو می خواهم.خداوندا من ترس عالمان به تو و عمل ترسندگان از تو و خشوع عبادت کنندگانت و یقین کسانی که بر تو توکّل می کنند و توکّل مؤمنان را از تو می خواهم.

خداوندا تو خواستهٔ مرا می دانی و کسی آن را به تو نیاموخته است و تو برای برآورده ساختنش توانایی و به زحمت نمی افتی و تویی آن که هیچ درخواست کننده ای عطایت را به پایان نرساند و هیچ بخششی از تو نکاهد و سخن هیچ گوینده ای نتواند سپاس تو را به جا آورد.تو چنان هستی که خود می گویی و بالاتر از

ما نقول.اللّهمّ اجعل لی فرجا قریبا و أجرا عظیما و سترا جمیلا،اللّهمّ إنّک تعلم أنّی علی ظلمی لنفسی و إسرافی علیها لم أتّخذ لک ضدّا و لا ندّا و لا صاحبه و لا ولدا.یا من لا تغلّطه المسائل،یا من لا یشغله شیء عن شیء و لا سمع عن سمع و لا بصر عن بصر و لا یبرمه إلحاح الملحّین أسألک أن تفرّج عنّی فی ساعتی هذه من حیث أحتسب و من حیث لا أحتسب إنّک تحیی العظام و هی رمیم و إنّک علی کلّ شیء قدیر.یا من قلّ شکری له فلم یحرمنی و عظمت خطیئتی فلم یفضحنی و رآنی علی المعاصی فلم یجبهنی و خلقنی للّذی خلقنی له فصنعت غیر الّذی خلقنی له،فنعم المولی أنت یا سیّدی و بئس العبد أنا وجدتنی و نعم الطّالب أنت ربّی و بئس المطلوب[أنا]ألفیتنی،عبدک و ابن عبدک و ابن أمتک بین یدیک ما شئت صنعت بی،اللّهمّ هدأت الأصوات و سکنت الحرکات و خلا کلّ حبیب بحبیبه و خلوت بک أنت المحبوب إلیّ فاجعل خلوتی منک اللّیله العتق من النّار.یا من لیست لعالم فوقه صفه،یا من لیس لمخلوق دونه منعه،یا أوّل قبل کلّ شیء،و یا آخر بعد کلّ شیء یا من لیس له عنصر و یا من لیس لآخره فناء و یا أکمل منعوت و یا أسمح المعطین و یا من یفقه بکلّ لغه یدعی بها و یا من عفوه قدیم و بطشه شدید و ملکه مستقیم أسألک باسمک الّذی شافهت به موسی یا اللّه یا رحمان یا رحیم،یا لا إله إلاّ أنت،اللّهمّ أنت الصّمد أسألک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تدخلنی الجنّه برحمتک».

[۳45۷]۳4-محمّد بن یحیی،عن محمّد بن أحمد،عن محمّد بن الولید،عن یونس قال:

آن که ما می گوییم.خداوندا برای من گشایشی نزدیک و پاداشی بزرگ و پوششی زیبا قرارده.خداوندا تو می دانی که من با وجود ستم بر خودم و زیاده روی به زیان خودم کسی را مقابل تو و همتا و همسر و فرزند تو قرار ندادم.ای کسی که فراوانی خواسته ها او را به اشتباه نمی اندازد ای کسی که چیزی او را از چیز دیگر بازنمی دارد و هیچ شنیدنی و دیدنی او را از شنیدنی و دیدنی دیگر نگاه نمی دارد و پافشاری اصرارکنندگان او را به تنگ نمی آورد از تو می خواهم که در این ساعت از هرجا که گمان می کنم و گمان نمی کنم در کار من گشایش به وجود آوری.که تو استخوانهای پوسیده و خاکستر شده را زنده می سازی و تو بر هر کاری توانایی.ای کسی که شکرگذاریم برای او اندک شد ولی مرا محروم نساخت و گناهانم بزرگ شد ولی مرا رسوا نکرد و مرا بر نافرمانی دید و به رویم نیاورد و مرا برای آنچه خود می خواست آفرید و من به غیر آنچه برایش آفریده شدم عمل کردم و چه خوب سروری هستی ای آقای من و چه بد بنده ای هستم من.مرا یافتی و چه خوب جوینده ای هستی ای پروردگارم و من چه بد طلب شده ای هستم از آنان که دیدارشان کرده ای.بنده و فرزند بنده و کنیزت در پیشگاه تو است که آنچه بخواهی با او توانی کرد.پروردگارا صداها آرام گرفت و حرکت ها خاموش گشت و هر دوستی با دوست خود خلوت کرد و من با تو خلوت کردم که تو محبوب منی پس این خلوت با تو در این شب را آزادی از دوزخ قرارده.ای کسی که برای هیچ دانشمندی بالاتر از او وصفی نیست[و علم او از همهٔ دانشمندان بیشتر است]و ای کسی که هیچ آفریده ای نمی تواند در برابرش ایستادگی کند ای آغاز هرچیز و ای انجام هر چیز ای کسی که عنصری ندارد.ای کسی که سرانجامش نابودی نیست ای کامل ترین وصف شده و ای بخشنده ترین عطاکننده ای کسی که به هرزبانی که خوانده شود علم دارد ای کسی که گذشتش دیرین و توانش سخت و پادشاهی اش استوار است به حق نامی که به وسیلهٔ آن با موسی سخن گفتی از تو می خواهم.ای خدای رحمتگر ای مهربان ای کسی که معبودی جز تو نیست.خداوندا تو بی نیازی از تو می خواهم که بر محمّد و خاندان او درود فرستی و با رحمت خود مرا به بهشت درآوری.»

[۳45۷]۳4-یونس گفت:به امام رضا علیه السّلام عرض کردم:دعایی کوتاه به من بیاموزید.امام فرمودند:بگو:«ای کسی که مرا به سوی خود راهنمایی کرد

قلت للرّضا علیه السّلام:علّمنی دعاء و أوجز،فقال:قل:«یا من دلّنی علی نفسه و ذلّل قلبی بتصدیقه أسألک الأمن و الإیمان».

[۳۴۵۸]۳۵-علیّ بن أبی حمزه،عن بعض أصحابه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّ رجلا أتی أمیر المؤمنین علیه السّلام فقال:

یا أمیر المؤمنین،کان لی مال ورثته و لم أنفق منه درهما فی طاعه اللّه عزّ و جلّ،ثمّ اکتسبت منه مالا فلم أنفق منه درهما فی طاعه اللّه فعلّمنی دعاء یخلف علیّ ما مضی و یغفر لی ما عملت أو عملا أعمله،قال:قل،قال:و أیّ شیء أقول یا أمیر المؤمنین؟قال:قل کما أقول:«یا نوری فی کلّ ظلمه و یا أنسی فی کلّ وحشه و یا رجائی فی کلّ کربه و یا ثقتی فی کلّ شدّه و یا دلیلی فی الضّلاله،أنت دلیلی إذا انقطعت دلاله الأدلاّء فإنّ دلالتک لا تنقطع و لا یضلّ من هدیت،أنعمت علیّ فأسبغت و رزقتنی فوفّرت و غذّیتنی فأحسنت غذائی و أعطیتنی فأجزلت بلا استحقاق لذلک بفعل منّی و لکن ابتداء منک لکرمک و جودک،فتقوّیت بکرمک علی معاصیک و تقوّیت برزقک علی سخطک و أفنیت عمری فیما لا تحبّ،فلم یمنعک جرأتی علیک و رکوبی لما نهیتنی عنه و دخولی فیما حرّمت علیّ أن عدت علیّ بفضلک و لم یمنعنی حلمک عنّی و عودک علیّ بفضلک أن عدت فی معاصیک،فأنت العوّاد بالفضل و أنا العوّاد بالمعاصی،فیا أکرم من أقرّ له بذنب و أعزّ من خضع له بذلّ،لکرمک أقررت بذنبی و لعزّک خضعت بذلّی فما أنت صانع بی فی کرمک و إقراری بذنبی و عزّک و خضوعی بذلّی افعل بی ما أنت أهله و لا تفعل بی ما أنا أهله».

تمّ کتاب الدّعاء و تیلوه کتاب فضل القرآن.

و قلبم را برای باورش رام و فرمانبر ساخت،از تو ایمنی و ایمان می خواهم.»

[۳۴۵۸]۳۵-یکی از اصحاب از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که مردی نزد علی علیه السّلام آمد و عرض کرد ای امیر مؤمنان !مالی داشتم که ارث برده بودم و درهمی از آن را در فرمانبری از خدا صرف نکردم.سپس با آن مالی به دست آوردم و از آن نیز درهمی را در فرمانبری از خدا صرف نکردم.پس دعایی به من بیاموز که جانشین گذشته شود و آنچه را کردم یا می کنم آمرزیده شود.امام فرمودند:بگو مرد گفت:

چه بگویم ای امیر مؤمنان؟امام فرمودند:چنان که می گویم بگو:«ای نور من در هر تاریکی و ای همدم من در هر وحشت و ای امید من در هر اندوه و ای تکیه گاهم در هر سختی و ای راهنمای من در گمراهی تو راهنمای من هستی هنگامی که راهنمایی راهنمایان به انجام برسد؛زیرا راهنمایی تو پایان نمی گیرد و هر آن کس را که هدایت کردی گمراه نمی شود.به من نعمت دادی و نعمتت را بر من کامل ساختی و به من روزی دادی و فراوانش کردی و مرا خوراندی خوراکم را نیکو کردی و به من عطا کردی و آن را کامل نمودی بی آنکه برای یکی از کارهایم سزاوار آن باشم بلکه همه را از کرم و لطف خودت آغاز کردی که من با کرم تو بر نافرمانی ات نیرو گرفتم و با روزی تو بر خشمگین کردن تو توانا شدم و عمرم را در آنچه دوست نداری به باد دادم و گستاخی من بر تو و انجام کارهایی که مرا از آنها بازداشته ای و داخل شدنم در آنچه بر من حرام ساخته ای مانع نشد که با احسانت به سوی من بازگردی،اگرچه بردباری تو نسبت به من و بازگشت با احسانت به سوی من مرا از بازگشت به سوی گناهان بازنداشت.که تو بسیار بازگشت کننده به احسانی و من بسیار بازگشت کننده به نافرمانی.پس ای بخشنده ترین کسی که در نزدش به گناه اعتراف می کنم و شکست ناپذیرترین کسی که با خواری در برابرش فروتنی کرده ام من به خاطر بخشش تو به گناهانم اعتراف کردم و به خاطر قدرتت با خواری در برابرت فروتنی کردم پس تو در بخششت با وجود اعتراف من به گناهانم و در قدرتت با وجود فروتنی با خواری ام با من چه خواهی کرد؟با من چنان کن که تو سزاوار آن هستی نه چنان که من سزاوار آن هستم.

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

كتاب فضل القرآن

[۳۴۵۹] ۱-علىّ بن محمّد،عن علىّ بن العبّاس،عن الحسين بن عبد الرّحمن، عن سفيان الحريرىّ،عن أبيه،عن سعد الخفّاف،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

يا سعد،تعلّموا القرآن فإنّ القرآن يأتى يوم القيامه فى أحسن صوره نظر إليها الخلق و النّاس صفوف عشرون و مائه ألف صفّ،ثمانون ألف صفّ أمّه محمّد و أربعون ألف صفّ من سائر الأمم،فيأتى على صفّ المسلمين فى صوره رجل فيسلّم فينظرون إليه ثمّ يقولون:لا إله إلاّ اللّه الحليم الكريم إنّ هذا الرّجل من المسلمين نعرفه بنعته و صفته غير أنّه كان أشدّ اجتهادا منّا فى القرآن فمن هناک أعطى من البهاء و الجمال و النّور ما لم نعطه،ثمّ يجاوز حتّى يأتى على صفّ الشّهداء فينظرون إليه[الشّهداء]ثمّ يقولون:لا إله إلاّ اللّه الرّبّ الرّحيم إنّ هذا الرّجل من الشّهداء نعرفه بسمته و صفته غير أنّه من شهداء البحر فمن هناک أعطى من البهاء و الفضل ما لم نعطه،قال:فيتجاوز حتّى يأتى[على]صفّ شهداء البحر فى صوره شهيد فينظر إليه شهداء البحر فيكثر تعجّبهم و يقولون:إنّ هذا من شهداء البحر نعرفه بسمته و صفته غير أنّ الجزيره الّتى أصيب فيها كانت أعظم هولا من الجزيره الّتى أصبنا فيها فمن هناک أعطى من البهاء و الجمال و النّور ما لم نعطه،ثمّ يجاوز حتّى يأتى صفّ

به نام خداوند رحمتگر مهربان

کتاب فضیلت قرآن

اشاره

[۳۴۵۹]۱-سعد خفّاف روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:ای سعد!قرآن را بیاموزید؛زیرا قرآن در روز قیامت با زیباترین چهره ای که مردم مشاهده کرده اند می آید.و مردم در صد و بیست هزار دسته اند که هشتاد هزار دسته،امّت محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]هستند و چهل هزار دسته از دیگر امّت هایند،آن گاه قرآن بر دستهٔ مسلمانان به صورت مردی می آید و سلام می کند و آنان به او نگاه می کنند و می گویند:هیچ معبودی جز خدایی نیست که بردبار و بخشنده است همانا این مردی از مسلمانان است که صفت و خصوصیت او را می شناسیم جز اینکه او بیشتر از ما دربارهٔ قرآن کوشش کرده است و از این جهت این خرّمی و زیبایی و نور به او داده شد و به ما عطا نگردید.سپس او می گذرد تا به دستهٔ شهیدان می رسد.پس[شهیدان]به او نگاه می کنند و می گویند هیچ معبودی جز خداوندی نیست که پروردگار و مهربان است.همانا این مرد از شهیدان است که او را با نشانه و صفاتش می شناسیم جز آنکه از شهیدان در دریا است و از این رو این خرّمی و برتری به او داده شد و به ما عطا نگردید.و او از آنجا می گذرد تا در صورت یک شهید به صف شهیدان دریا می رسد.آنان به او نگاه می کنند و شگفتی شان افزوده شده،می گویند:این از شهدای دریا است و ما او را با نشان و صفتش می شناسیم جز آنکه جزیره ای که در آن کشته شد هولناک تر از جزیره ای بود که ما در آن کشته شدیم و از این رو این خرّمی و زیبایی و نور به او داده شد و به ما عطا نگردید.

النّبيّين و المرسلين فى صوره نبىّ مرسل فينظر النّبيّون و المرسلون إليه فيشتدّ لذلک تعجّبهم و يقولون:لا إله إلاّ اللّه الحليم الكريم إنّ هذا النّبىّ مرسل نعرفه بسمته و صفته غير أنّه أعطى فضلا كثيرا،قال:فيجتمعون فيأتون رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فيسألونه و يقولون:يا محمّد من هذا؟فيقول لهم:أو ما تعرفونه فيقولون ما نعرفه هذا ممّن لم يغضب اللّه عليه،فيقول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:

هذا حجّه اللّه على خلقه،فيسلّم ثمّ يجاوز حتّى يأتى على صفّ الملائكه فى سوره ملک مقرّب فتنظر إليه الملائكه فيشتدّ تعجّبهم و يكبر ذلک عليهم لما رأوا من فضله و يقولون:تعالى ربّنا و تقدّس إنّ هذا العبد من الملائكه نعرفه بسمته و صفته غير أنّه كان أقرب الملائكه إلى اللّه عزّ و جلّ مقاما فمن هناک ألبس من النّور و الجمال ما لم نلبس،ثمّ يجاوز حتّى ينتهى إلى ربّ العزّه تبارک و تعالى فيخرّ تحت العرش فيناديه تبارک و تعالى:يا حجّتى فى الأرض و كلامى الصّادق النّاطق ارفع رأسک و سل تعط و اشفع تشفّع،فيرفع رأسه فيقول اللّه تبارک و تعالى:كيف رأيت عبادى؟فيقول:يا ربّ منهم من صاننى و حافظ علىّ و لم يضيّع شيئا و منهم من ضيّعنى و استخفّ بحقّى و كذّب بى و أنا حجّتک على جميع خلقک،فيقول اللّه تبارک و تعالى:و عزّتى و جلالى و ارتفاع مكانى لأثيبنّ عليک اليوم أحسن الثّواب و لأعاقبنّ عليک اليوم أليم العقاب،قال:فيرجع القرآن رأسه فى صوره أخرى،قال:فقلت له:يا أبا جعفر فى أىّ صوره يرجع؟قال:فى صوره رجل شاحب متغيّر يبصره أهل الجمع فيأتى الرّجل من شيعتنا الّذى كان يعرفه و يجادل به أهل الخلاف فيقوم بين يديه فيقول:ما تعرفنى؟فينظر إليه الرّجل فيقول:ما أعرفک يا عبد اللّه،

سپس می گذرد تا در ظاهر یک پیامبر فرستاده شده به صف پیامبران و فرستادگان خدا می رسد. و پیامبران و فرستادگان به او نگاه می کنند و شگفتی شان افزایش می یابد و می گویند:هیچ معبودی جز خدای بردبار و بخشنده نیست.همانا این پیامبری فرستاده است که ما او را با نشان و صفتش می شناسیم جز این که به او برتری فراوانی داده شد.پس همه گردهم می آیند و به نزد رسول خدا[درود خدا بر او و بر خاندانش]می روند و می گویند:ای محمّد این کیست؟آن حضرت می فرماید:مگر او را نمی شناسید؛پاسخ می دهند آنچه ما می دانیم این است که او از کسانی است که خدا بر او خشمگین نشده است.پس رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-می فرماید:این حجّت خدا بر آفریدگانش است.آن گاه او سلام می کند و می گذرد تا به صورت فرشته ای مقرّب به دسته فرشتگان می رسد و فرشتگان به او نگاه می کنند و سخت شگفت زده می شوند و برتری او برایشان گران می آید و می گویند:پروردگار ما والا و پاک است همانا این بنده از فرشتگان است که ما او را با نشان و صفتش می شناسیم جز آنکه در منزلت نزدیک ترین فرشتگان به خداوند عزّتمند بود و از این رو این نور و زیبایی بر او پوشانده شد آنچه به ما پوشانده نشد.سپس می گذرد تا به بارگاه پروردگار شکوه پاک و والا می رسد و در پایین عرش به سجده می افتد و خداوند پاک و والا به او ندا می دهد:

ای حجّت من در زمین و ای سخن راست و گویایم.سرت را بلند کن و هرچه می خواهی بگو تا به تو عطا کنم و از هرکس که خواهی خواهشگری کن تا خواهشت را بپذیرم.و او سرش را بلند می کند و خداوند پاک و والا می فرماید:

بندگانم را چگونه دیدی؟او عرض می کند:پروردگارا از آنها کسانی مرا پاس داشتند و از من حفاظت کردند و چیزی از مرا تباه نساختند و گروهی از آنان مرا تباه ساختند و حقم را خوار شمرده و مرا دروغ انگاشتند در حالی که من حجّت تو بر تمام آفریدگانت هستم پس خداوند پاک و والا می فرماید:به شکست ناپذیری و شکوه و بلندمرتبگی ام سوگند امروز به خاطر تو بهترین پاداش ها را خواهم داد و به خاطر تو دردناک ترین کیفرها را خواهم داد.آن گاه قرآن سرش را به صورتی دیگر برمی گرداند.راوی گفته که من به امام علیه السّلام عرض کردم:ای ابا جعفر به چه صورتی برمی گردد؟امام علیه السّلام فرمودند:به صورت مردی رنگ پریده و دگرگون که همگان او را می بینند آن گاه به نزد مردی از شیعیان ما که او را می شناخت و به وسیلهٔ او با مخالفان بحث می کرد می آید و در

برابرش ایستاده،می گوید:مرا نمی شناسی؟مرد به او می نگرد و می گوید ای بندۀ خدا تو را نمی شناسم.

ص :۵۳۳

قال:فیرجع فی صورته الّتی کانت فی الخلق الأوّل و یقول:ما تعرفنی؟

فیقول:نعم،فیقول القرآن:أنا الّذی أسهرت لیلک و أنصبت عیشک سمعت الأذی و رجمت بالقول فیّ،ألا و إنّ کلّ تاجر قد استوفی تجارته.

و أنا وراءک الیوم،قال:فینطلق به إلی ربّ العزّه تبارک و تعالی فیقول:

یا ربّ یا ربّ عبدک و أنت أعلم به قد کان نصبا فیّ،مواظبا علیّ،یعادی بسببی و یحبّ فیّ و یبغض؛فیقول اللّه عزّ و جلّ:أدخلوا عبدی جنّتی و اکسوه حلّه من حلل الجنّه و توّجوه بتاج،فإذا فعل به ذلک عرض علی القرآن فیقال له:هل رضیت بما صنع بولیّک؟فیقول:یا ربّ إنّی أستقلّ هذا له فزده مزید الخیر کلّه،فیقول:و عزّتی و جلالی و علوّی و ارتفاع مکانی لأنحلنّ له الیوم خمسه أشیاء مع المزید له و لمن کان بمنزلته،ألا إنّهم شباب لا یهرمون و أصحّاء لا یسقمون و أغنیاء لا یفتقرون و فرحون لا یحزنون و أحیاء لا یموتون.ثمّ تلا هذه الآیه: لا یَذُوقُونَ فِیهَا الْمَوْتَ إِلاَّ الْمَوْتَهَ الْأُولیٰ قال:قلت جعلت فداک یا أبا جعفر و هل یتکلّم القرآن؟فتبسّم ثمّ قال:رحم اللّه الضّعفاء من شیعتنا إنّهم أهل تسلیم ثمّ قال:نعم یا سعد و الصّلاه تتکلّم و لها صوره و خلق تأمر و تنهی،قال سعد:فتغیّر لذلک لونی و قلت:هذا شیء لا أستطیع[أنا]أتکلّم به فی النّاس،فقال أبو جعفر:و هل النّاس إلاّ شیعتنا فمن لم یعرف الصّلاه فقد أنکر حقّنا ثمّ قال:یا سعد أسمعک کلام القرآن؟قال سعد:فقلت:بلی صلّی اللّه علیک،فقال: إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللّهِ أَکْبَرُ فالنّهی کلام و الفحشاء و المنکر رجال و نحن ذکر اللّه و نحن أکبر.

پس قرآن به آفرینش اولیهٔ خود بازمی گردد و می گوید:مرا نمی شناسی؟ مرد می گوید آری.پس قرآن می گوید من کسی هستم که شب تو را بی خواب کردم و تو را زندگی به رنج انداختم.به خاطر من مورد اذیت قرار گرفتی و رانده شدی.به درستی که هر تاجری تجارتش را به سرانجام می رساند و من امروز پشتیبان توام.حضرت فرمودند:سپس او را به بارگاه پروردگار شکوه پاک و والا می برد و می گوید:پروردگارا !پروردگارا !این بندهٔ تو است و تو به او آگاه تری.او به خاطر من رنج می کشید و مراقب من بود به خاطر من با او دشمنی می شد و به سبب من با دیگران دوستی یا دشمنی کرد.خداوند عزّتمند می فرماید:

بنده ام را به بهشت درآرید و از جامه های بهشتی بر او بپوشانید و بر سرش تاج بنهید.و چون با او چنین کنند او را به قرآن نشان می دهند و می گویند:آیا از آنچه با دوستت انجام شده راضی هستی.او می گوید:پروردگارا !من این را برای او کم می دانم.پس همهٔ خوبی ها را بر او بیافزا.و خداوند می فرماید:به شکست ناپذیری و شکوه و بلندمرتبگی و والامقامی ام سوگند امروز به او و هر کس که در جایگاهش باشد پنج چیز و افزون بر آن عطا می کنم.هان آنان جوانانی باشند که پیر نشوند.و تندرستانی که بیمار نگردند و ثروتمندانی که فقیر نشوند و شادکامانی که اندوهگین نگردند و زندگانی که نمیرند.

سپس این آیه را خواند:(در آن جز همان مرگ نخستین را نمی چشند)راوی گفته است که من عرض کردم:جانم فدایت ای ابا جعفر مگر قرآن سخن می گوید؟ امام علیه السّلام لبخندی زد و فرمود:خداوند شیعیان ناتوان ما را بیامرزد که اهل تسلیم هستند سپس فرمود:بله ای سعد و نماز هم سخن می گوید و صورت و آفرینشی دارد که امر و نهی می کند،سعد گفت:از این سخن رنگم دگرگون شد و گفتم:این چیزی است که من نمی توانم دربارهٔ آن با مردم سخن بگویم.امام باقر علیه السّلام فرمودند:مگر مردم جز شیعیان ما هستند پس هرکس نماز را نشناسد حقّ ما را انکار کرده است.سپس فرمودند:ای سعد سخن قرآن را به تو گوشزد بکنم.سعد گفت:بله.خداوند بر تو درود فرستد امام علیه السّلام فرمودند:«همانا نماز از فحشاء و کارهای زشت بازمی دارد و همانا یاد خدا بزرگتر و برتر است»و نهی سخنی است و فحشاء و منکر مردمانی هستند و ما یاد خداییم و ما بزرگ تر هستیم.

[۳۴۶۰]۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه،عن آبائه علیهم السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:أیّها النّاس،إنّکم فی دار هدنه و أنتم علی ظهر سفر و السّیر بکم سریع و قد رأیتم اللّیل و النّهار و الشّمس و القمر یبلیان کلّ جدید و یقرّبان کلّ بعید و یأتیان بکلّ موعود فأعدّوا الجهاز لبعد المجاز،قال:فقام المقداد بن الأسود فقال:یا رسول اللّه و ما دار الهدنه؟قال:دار بلاغ و انقطاع، فإذا التبست علیکم الفتن کقطع اللّیل المظلم فعلیکم بالقرآن فإنّه شافع مشفّع و ماحل مصدّق و من جعله أمامه قاده إلی الجنّه و من جعله خلفه ساقه إلی النّار و هو الدّلیل یدلّ علی خیر سبیل و هو کتاب فیه تفصیل و بیان و تحصیل و هو الفصل لیس بالهزل و له ظهر و بطن فظاهره حکم و باطنه علم،ظاهره أنیق و باطنه عمیق،له نجوم و علی نجومه نجوم لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبه،فیه مصابیح الهدی و منار الحکمه و دلیل علی المعرفه لمن عرف الصّفه فلیجل جال بصره و لیبلغ الصّفه نظره،ینج من عطب و یتخلّص من نشب فإنّ التّفکّر حیاه قلب البصیر کما یمشی المستنیر فی الظّلمات بالنّور، فعلیکم بحسن التّخلّص و قلّه التّربّص.

[۳۴۶۱]۳-علیّ،عن أبیه،عن عبد اللّه بن المغیره،عن سماعه بن مهران قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إنّ العزیز الجبّار أنزل علیکم کتابه و هو الصّادق البارّ، فیه خبرکم و خبر من قبلکم و خبر من بعدکم و خبر السّماء و الأرض و لو أتاکم من یخبرکم عن ذلک لتعجّبتم.

[۳۴۶۲]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن سنان،عن أبی الجارود قال:

[۳۴۶۰]۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:ای مردم شما در منزلگاه صلح و آرامش هستید شما اکنون در سفرید و به سرعت شما را حرکت می دهند و شما می بینید که شب و روز و خورشید و ماه هر تازه ای را کهنه می کنند و هر دوری را نزدیک می گردانند و هر وعده ای را به سر می آورند پس برای گذرگاه دور وسیله آماده کنید.حضرت فرموده است:در این هنگام مقداد اسود برخاسته،عرض کرد:ای رسول خدا.منزلگاه صلح و آرامش چیست؟ فرمودند:منزلگاه فرود آمدن و جدا شدن است.(و چون کوتاه مدت است سزاوار جنگ و نزاع بر سر آن نیست)پس هنگامی که آشوب ها مانند پاره های شب تار شما را فراگرفت به قرآن رو آورید.که آن شفاعت کننده ای شفاعت شده است و سعایت کننده ای که کلامش تصدیق می شود و هرکس قرآن را پیشوای خود قرار دهد او را به سوی بهشت راه می نماید و هرکس آن را پشت سر اندازد او را به سوی دوزخ می راند.او راهنمایی است که به بهترین راه راهنمایی می کند و کتابی است که تفصیل و توضیح و بیان در آن است.او جداکنندهٔ حق از باطل است و شوخی نیست و ظاهر و باطنی دارد.ظاهرش فرمان است و باطنش دانش ظاهرش زیبا و باطنش ژرف است.ستارگانی دارد و هریک از آنها نیز ستارگانی دارند.شگفتی هایش به شماره نمی آید و کهنه نمی گردند.چراغ های هدایت و مناره های حکمت در آن است و راهنمایی برای شناخت است برای هرکس که صفات را شناخته باشد پس هر گردش گری باید دیدگانش را جولان بدهد و نظر را تا به آن صفت پیش برد که از تباهی نجات می دهد و از گرفتاری رهایی بخشد؛زیرا اندیشه،زندگی قلب های بینا است چنان که نورانی شده به وسیلهٔ نور در تاریکی ها راه می رود.

پس بر شما باد که به نیکویی رهایی یابید و کم در کمین باشید.

[۳۴۶۱]۳-سماعهٔ مهران روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:همانا خداوند شکست ناپذیر چیره گر کتابش را بر شما فرود آورد که راستگو و نیکوکار است.

اخبار شما و پیشینیان و آیندگان و اخبار آسمان و زمین در آن است و اگر کسی نزد شما می آمد که در آن ها به شما خبر دهد در شگفت می شدید.

[۳۴۶۲]4-ابو جارود از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:

ص: ۵۳۷

قال أبو جعفر عليه السّلام:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:أنا أوّل وافد على العزيز الجبّار يوم القيامه و كتابه و أهل بيتى ثمّ أمّتى،ثمّ أسألهم ما فعلتم بكتاب اللّه و بأهل بيتى.

[۳463]5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن أحمد بن يحيى،عن طلحه بن زيد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ هذا القرآن فيه منار الهدى و مصابيح الدّجى فليجل جال بصره و يفتح للضّياء نظره فإنّ التّفكّر حياه قلب البصير كما يمشى المستنير فى الظّلمات بالنّور.

[3464]6-علىّ بن إبراهيم،عن محمّد بن عيسى،عن يونس،عن أبى جميله قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:كان فى وصيّه أمير المؤمنين عليه السّلام أصحابه:اعلموا أنّ القرآن هدى النّهار و نور اللّيل المظلم على ما كان من جهد وفاقه.

[3465]۷-علىّ،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه،عن آبائه عليهم السّلام قال:

شكا رجل إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم وجعا فى صدره،فقال صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:استشف بالقرآن فإنّ اللّه عزّ و جلّ يقول: وَ شِفٰاءٌ لِمٰا فِى الصُّدُورِ.

[3466]۸-أبو علىّ الأشعرىّ،عن بعض أصحابه،عن الخشّاب،رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:

لا و اللّه لا يرجع الأمر و الخلافه إلى آل أبى بكر و عمر أبدا و لا إلى بنى أميّه أبدا و لا فى ولد طلحه و الزّبير أبدا و ذلک أنّهم نبذوا القرآن و أبطلوا السّنن و عطّلوا الأحكام و قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:القرآن هدى من الضّلال و تبيان من العمى و استقاله من العثره و نور من الظّلمه و ضياء من الأحداث و عصمه من الهلكه و رشد من الغوايه و بيان من الفتن و بلاغ من الدّنيا إلى

ص :٥٣٨

من و قرآن و اهل بیتم در روز قیامت نخستین وارد شوندگان بر خداوند شکست ناپذیر چیره گر هستیم و سپس امّتم هستند و سپس من از آنان می پرسم که با کتاب خدا و خاندان من چه کردید.

[۳463]5-طلحۀ زید روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:همانا مناره های هدایت و چراغ های شب تار در این قرآن است پس هر گردشگری باید دیدگانش را جولان بدهد و نگاهش را برای نور آن بگشاید؛زیرا که تفکر، زندگی دل بینا است چنان که نورانی گشته،در تاریکی ها به وسیلۀ نور راه می رود.

[۳464]6-ابو جمیله از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که در سفارش های امیر مؤمنان علیه السّلام به یارانش چنین آمده است:بدانید که قرآن راهنمای روز و روشنی شب تار در هر سختی و فقر است.

[۳465]۷-سکونی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که پدرانشان علیهم السّلام فرموده اند:

مردی از درد سینه اش به پیامبر-درود خدا بر او و خاندانش باد-شکایت کرد.

حضرت فرمود:از قرآن شفا بخواه؛زیرا خداوند عزّتمند می فرماید(و برای هر آنچه در سینه ها است مایۀ شفا است).

[۳466]۸-خشّاب در حدیثی بی سند روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

نه،به خدا سوگند فرمان و خلافت هرگز حقّ خاندان ابو بکر و عمر و بنی امیه و فرزندان طلحه و زبیر نیست؛زیرا آنها قرآن را پشت سر انداختند و سنت ها را باطل کردند و احکام خدا را تعطیل کردند با اینکه رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش باد-فرمود:قرآن هدایت از گمراهی و تفسیر از ابهام و وسیلۀ عبور از لغزش و نوری در تاریکی و پرتوی در پیشامدها و نگاهبانی از نابودی و هوشیاری از نیرنگ و روشنگر فتنه ها و رساننده از دنیا به آخرت است.

الآخره و فيه كمال دينكم و ما عدل أحد عن القرآن إلاّ إلى النّار.

[۳۴۶۷]۹-حميد بن زياد،عن الحسن بن محمّد،عن وهيب بن حفص،عن أبى بصير قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ القرآن زاجر و آمر:يأمر بالجنّه و يزجر عن النّار.

[۳۴۶۸]۱۰-علىّ بن إبراهيم،عن صالح بن السّندىّ،عن جعفر بن بشير،عن سعد الإسكاف قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:أعطيت السّور الطّوال مكان التّوراه و أعطيت المئين مكان الإنجيل و أعطيت المثانى مكان الزّبور و فضّلت بالمفصّل ثمان و ستّون سوره و هو مهيمن على سائر الكتب و التّوراه لموسى و الإنجيل لعيسى و الزّبور لداود.

[۳۴۶۹]۱۱-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن سالم،عن أحمد بن النّضر،عن عمرو بن شمر،عن جابر،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

يجىء القرآن يوم القيامه فى أحسن منظور إليه صوره فيمرّ بالمسلمين فيقولون:هذا الرّجل منّا،فيجاوزهم إلى النّبيّين فيقولون:هو منّا،فيجاوزهم إلى الملائكه المقرّبين فيقولون:هو منّا،حتّى ينتهى إلى ربّ العزّه عزّ و جلّ فيقول:يا ربّ فلان بن فلان أظمأت هواجره و أسهرت ليله فى دار الدّنيا و فلان بن فلان لم أظمى هواجره و لم أسهر ليله،فيقول تبارک و تعالى:أدخلهم الجنّه على منازلهم،فيقوم فيتّبعونه فيقول للمؤمن:اقرأ و ارقه،قال:فيقرأ و يرقى حتّى يبلغ كلّ رجل منهم منزلته الّتى هى له فينزلها.

[۳۴۷۰]۱۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه و عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن

کامل شدن دینتان در آن است و هیچ کس از قرآن منحرف نشد جز آنکه به دوزخ راه برد.

[۳۴۶۷]۹-ابو بصیر گفت:از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:همانا قرآن بازدارنده و فرمان دهنده است،به بهشت فرمان می دهد و از دوزخ بازمی دارد.

[۳۴۶۸]۱۰-سعد اسکاف روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:به جای تورات سوره های طولانی قرآن،به جای انجیل سوره های صد آیه ای و به جای زبور سوره های مثانی[که سوره هایی پس از سوره های طولانی از سورهٔ یونس تا نحل هستند]به من داده شد.و با سوره های مفصّل که شصت و هشت سوره اند [و آیه های کوتاه دارند]برتری داده شدم و این بر کتاب های دیگر چیره است و تورات از آن حضرت موسی علیه السّلام،انجیل از آن حضرت عیسی علیه السّلام و زبور از آن داود علیه السّلام است.

[۳۴۶۹]۱۱-جابر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:قرآن در روز قیامت در بهترین صورتی که دیده شده است می آید و از کنار مسلمانان می گذرد و آن ها می گویند:این مرد از ما است.آن گاه بر پیامبران می گذرد و آن ها نیز می گویند:او از ما است.آن گاه به سوی فرشتگان مقرب می رود و آنها نیز می گویند:او از ما است تا به پروردگار شکست ناپذیر عزّتمند می رسد و عرض می کند:پروردگارا فلانی فرزند فلانی است که در دنیا نیمروزش را به تشنگی کشاندم و شب ها او را بی خواب کردم و فلانی فرزند فلانی است که نه نیمروزش را به تشنگی کشاندم و نه شبش را بی خواب کردم.

پس خداوند پاک و والا می فرماید:آن ها را به بهشت و جایگاهشان درآور.

آن گاه قرآن برمی خیزد و آنان به دنبال او می روند.و به مؤمن می گوید:قرآن بخوان و بالا برو.و او قرآن می خواند و بالا می رود تا هرکس به جایگاهی که برای او است می رسد و در آن منزل می گیرد.

[۳۴۷۰]۱۲-یونس عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:در روز قیامت

محمّد و سهل بن زياد،جميعا عن ابن محبوب،عن مالک بن عطيّه،عن يونس بن عمّار قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إنّ الدّواوين يوم القيامه ثلاثه:ديوان فيه النّعم و ديوان فيه الحسنات و ديوان فيه السّيّئات فيقابل بين ديوان النّعم و ديوان الحسنات فتستغرق النّعم عامّه الحسنات و يبقى ديوان السّيّئات فيدعى بابن آدم المؤمن للحساب فيتقدّم القرآن أمامه فى أحسن صوره فيقول:يا ربّ،أنا القرآن و هذا عبدک المؤمن قد كان يتعب نفسه بتلاوتى و يطيل ليله بترتيلى و تفيض عيناه إذا تهجّد فأرضه كما أرضانى،قال:فيقول العزيز الجبّار:عبدى ابسط يمينک فيملؤها من رضوان اللّه العزيز الجبّار و يملأ شماله من رحمه اللّه، ثمّ يقال:هذه الجنّه مباحه لک فاقرأ و اصعد،فإذا قرأ آيه صعد درجه.

[۳۴۷۱]۱۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه و علىّ بن محمّد القاسانىّ،جميعا عن القاسم بن محمّد،عن سليمان بن داود،عن سفيان بن عيينه،عن الزّهرىّ قال:

قال علىّ بن الحسين عليهما السّلام:لو مات من بين المشرق و المغرب لما استوحشت بعد أن يكون القرآن معى.و كان عليه السّلام إذا قرأ مٰالِکِ يَوْمِ الدِّينِ يكرّرها حتّى كاد أن يموت.

[۳۴۷۲]14-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن إبراهيم بن عبد الحميد،عن إسحاق بن غالب قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إذا جمع اللّه عزّ و جلّ الأوّلين و الآخرين إذا هم بشخص قد أقبل لم يرقطّ أحسن صوره منه،فإذا نظر إليه المؤمنون و هو القرآن قالوا:

هذا منّا،هذا أحسن شىء رأينا،فإذا انتهى إليهم جازهم،ثمّ ينظر إليه الشّهداء حتّى إذا انتهى إلى آخرهم جازهم فيقولون:هذا القرآن،فيجوزهم كلّهم حتّى

سه دیوان است:دیوان نعمت ها و دیوان نیکی ها و دیوان بدی ها.دیوان نعمت ها و دیوان نیکی ها برابر هم گذارده می شوند.و نعمت ها همۀ نیکی ها را در بر می گیرد و دیوان بدی ها باقی می ماند.و چون انسان مؤمن برای حساب فرا خوانده می شود.قرآن در زیباترین چهره پیشاپیش او می آید و می گوید:

پروردگارا !منم قرآن و این بندۀ مؤمن تو است که خودش را با تلاوت من به زحمت می انداخت و شبش را با به ترتیل خواندن من طولانی می کرد و هنگامی که شب زنده داری می کرد اشک از چشمانش سرازیر می شد.پس او را خشنود ساز چنان که او مرا خشنود کرده است.و خداوند شکست ناپذیر چیره گر می فرماید:بندۀ من دست راستت را باز کن و آن را از خشنودی خداوند شکست ناپذیر چیره گر پرمی کند و دست چپش را نیز از رحمت خود پرمی کند.

سپس گفته می شود:این بهشت برایت حلال است قرآن بخوان و بالا برو.

و هنگامی که آیه ای بخواند درجه ای بالا می رود.

[۳۴۷۱]۱۳-زهری روایت کرده که امام سجاد علیه السّلام فرمودند:اگر همۀ کسانی که در میان مشرق و مغرب هستند،بمیرند وقتی قرآن با من باشد هراس نخواهم کرد.

و آن حضرت علیه السّلام هنگامی که آیۀ مٰالِکِ یَوْمِ الدِّینِ را می خواند چندان آن را باز می گفت که نزدیک بود بمیرد.

[۳۴۷۲]۱4-اسحاق غالب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:وقتی خداوند اولین و آخرین آفریدگانش را گرد می آورد شخصی پیش می آید که نیکوروتر از او ندیده اند و آن قرآن است.چون مؤمنان به او نگاه می کنند می گویند این از ما است.

این بهترین چیزی است که ما دیده ایم.و چون به آن ها رسد و از ایشان بگذرد شهیدان به او می نگرند می گویند:این قرآن است و او از نزد همۀ آنان می گذرد تا

إذا انتهى إلى المرسلين فيقولون:هذا القرآن،فيجوزهم حتّى ينتهى إلى الملائكه فيقولون:هذا القرآن،فيجوزهم[ثمّ ينتهى]حتّى يقف عن يمين العرش فيقول الجبّار:و عزّتى و جلالى و ارتفاع مكانى لأكرمنّ اليوم من أكرمک و لأهيننّ من أهانک.

باب فضل حامل القرآن

[۳۴۷۳]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن الحسن بن أبى الحسين الفارسىّ،عن سليمان بن جعفر الجعفرىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إنّ أهل القرآن فى أعلى درجه من الآدميّين ما خلا النّبيّين و المرسلين،فلا تستضعفوا أهل القرآن حقوقهم فإنّ لهم من اللّه العزيز الجبّار لمكانا عليّا.

[۳۴۷۴]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد و سهل بن زياد،جميعا عن ابن محبوب،عن جميل بن صالح،عن الفضيل بن يسار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

الحافظ للقرآن العامل به مع السّفره الكرام البرره.

[۳۴۷۵]۳-و بإسناده،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:تعلّموا القرآن فإنّه يأتى يوم القيامه صاحبه فى صوره شابّ جميل شاحب اللّون فيقول له القرآن:أنا الّذى كنت أسهرت ليلک و أظمأت هواجرک و أجففت ريقک و أسلت دمعتک أؤول معک حيثما ألت و كلّ تاجر من وراء تجارته و أنا اليوم لک من وراء تجاره كلّ تاجر و سيأتيک كرامه [من]اللّه عزّ و جلّ فأبشر،فيؤتى بتاج فيوضع على رأسه و يعطى الأمان بيمينه و الخلد فى الجنان بيساره و يكسى حلّتين ثمّ يقال له:اقرأ و ارقه،فكلّما قرأ

به فرستادگان می رسد و ایشان هم می گویند این قرآن است.پس از نزد آنان نیز می گذرد تا به فرشتگان می رسد و آنان نیز می گویند این قرآن است و از نزد آنان نیز می گذرد تا در سمت راست عرش بایستد.آن گاه خداوند چیره گر می فرماید به شکست ناپذیری و شکوه و بلندمرتبگی ام سوگند امروز هرکس را که تو را گرامی داشته گرامی خواهم داشت و هرکس را که تو را خوار ساخته خوار خواهم ساخت.

فضیلت حامل قرآن

[۳۴۷۳]۱-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:همانا اهل قرآن پس از پیامبران و فرستادگان در بالاترین درجهٔ انسان ها هستند پس حقوق آنان را اندک نشمارید؛زیرا از سوی خداوند شکست ناپذیر جبار جایگاه والایی دارند.

[۳۴۷۴]۲-فضیل یسار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:حافظ قرآنی که به آن عمل کند همراه کاتبان گرامی و نیکورفتار است.

[۳۴۷۵]۳-همو از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:

قرآن بیاموزید؛زیرا قرآن در روز قیامت به صورت جوانی زیبا و رنگ پریده به نزد خواننده اش می آید و به او می گوید:من کسی هستم که شب هایت را به بیداری کشاندم و نیم روزهای گرمت را تشنه ات گرداندم و آب دهانت را خشک کرده، اشک هایت را روان ساختم.هرجا بروی با تو می آیم و هر تاجری به دنبال تجارت خود است و من امروز به نفع تو در پی تجارت هر تاجری هستم و بشارت باد که به زودی کرامتی از جانب خدا به تو می رسد.آن گاه تاجی آورده می شود و بر سرش نهاده می شود و ایمنی به دست راستش و جاودانگی در بهشت به دست چپش داده می شود و دو جامه بر تنش می کنند و سپس به او می گویند:بخوان و بالا برو و هرگاه

آیه صعد درجه و یکسی أبواه حلّتین إن کانا مؤمنین ثمّ یقال لهما هذا لما علّمتماه القرآن.

[۳۴۷۶]4-ابن محبوب،عن مالک بن عطیّه،عن منهال القصّاب،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من قرأ القرآن و هو شابّ مؤمن اختلط القرآن بلحمه و دمه و جعله اللّه عزّ و جلّ مع السّفره الکرام البرره و کان القرآن حجیزا عنه یوم القیامه یقول:یا ربّ إنّ کلّ عامل قد أصاب أجر عمله غیر عاملی فبلّغ به أکرم عطایاک،قال:

فیکسوه اللّه العزیز الجبّار حلّتین من حلل الجنّه و یوضع علی رأسه تاج الکرامه ثمّ یقال له:هل أرضیناک فیه؟فیقول القرآن:یا ربّ قد کنت أرغب له فیما هو أفضل من هذا،فیعطی الأمن بیمینه و الخلد بیساره ثمّ یدخل الجنّه فیقال له:اقرأ و اصعد درجه؛ثمّ یقال له:هل بلغنا به و أرضیناک؟ فیقول:نعم.

قال:و من قرأه کثیرا و تعاهده بمشقّه من شدّه حفظه أعطاه اللّه عزّ و جلّ أجر هذا مرّتین.

[۳۴۷۷]5-أبو علیّ الأشعریّ،عن الحسن بن علیّ بن عبد اللّه و حمید بن زیاد،عن الخشّاب،جمیعا عن الحسن بن علیّ بن یوسف،عن معاذ بن ثابت، عن عمرو بن جمیع،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إنّ أحقّ النّاس بالتّخشّع فی السّرّ و العلانیه لحامل القرآن و إنّ أحقّ النّاس فی السّرّ و العلانیه بالصّلاه و الصّوم لحامل القرآن،ثمّ نادی بأعلی صوته:یا حامل القرآن تواضع به یرفعک اللّه و لا تعزّز به فیذلّک اللّه،یا حامل القرآن تزیّن[به]للّه یزیّنک اللّه به و لا تزیّن به للنّاس فیشینک اللّه به،من ختم القرآن فکأنّما أدرجت النّبوّه بین جنبیه و لکنّه لا یوحی إلیه و من

آیه ای می خواند درجه ای بالا می رود و پدر و مادرش نیز اگر مؤمن باشند دو جامه می پوشند و به آنها گفته می شود:این به خاطر آن است که به او قرآن آموختید.

[۳۴۷۶]4-منهال قصّاب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هر جوان مؤمنی که قرآن بخواند،قرآن با گوشت و خونش درآمیخته،خداوند عزّتمند او را با کاتبان گرامی و نیکوکار قرار می دهد و قرآن در روز قیامت نگاهدارندهٔ او می شود و می گوید:پروردگارا !هر عمل کننده ای پاداش عمل خود را گرفت جز عمل کنندهٔ به من.پس بهترین نعمت هایت را به او برسان.حضرت فرمود:پس خداوند شکست ناپذیر چیره گر دو جامه از جامه های بهشتی را به او می پوشاند و بر سرش تاج کرامت می نهد.سپس به قرآن گفته می شود:آیا تو را دربارهٔ این شخص راضی کردیم؟و قرآن می گوید:پروردگارا !من دربارهٔ او به پاداش برتری میل داشتم و آن گاه ایمنی به دست راستش و جاودانگی در بهشت به دست چپش نهاده می شود و سپس به بهشت درمی آید و به او گفته می شود قرآن بخوان و درجه ای بالا برو.سپس به قرآن گفته می شود آیا او را به حقّش رساندیم و تو را خشنود کردیم؟و او می گوید:بله.امام علیه السّلام فرمودند:هرکه قرآن را فراوان بخواند و آن را با سختی و برای اهتمام به آن عهده دار شود خداوند عزّتمند این پاداش را دو بار به او می دهد.

[۳۴۷۷]5-عمرو و جمیع از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:سزاوارترین مردم به ترس از خدا در نهان و آشکار حامل قرآن است و سزاوارترین مردم در آشکار و نهان برای نماز و روزه حامل قرآن است سپس با بالاترین صدایش فرمود:ای حامل قرآن در برابر آن فروتنی پیشه ساز تا خداوند تو را بالا برد و آن را به حساب خود نگذار که خداوند تو را خوار می سازد.ای حامل قرآن به وسیلهٔ قرآن خود را برای خدا بیارای تا خداوند تو را به آن بیاراید و با آن خود را برای مردم آراسته مکن که خدا چهره ات را زشت جلوه می دهد.هرکس قرآن را ختم کند گویی نبوت را میان دو پهلویش جای داده است با این فرق که به

جمع القرآن فنوله:لا يجهل مع من يجهل عليه و لا يغضب فيمن يغضب عليه و لا يحدّ فيمن يحدّ و لكنّه يعفو و يصفح و يغفر و يحلم لتعظيم القرآن و من أوتى القرآن فظنّ أنّ أحدا من النّاس أوتى أفضل ممّا أوتى فقد عظّم ما حقّر اللّه و حقّر ما عظّم اللّه.

[۳۴۷۸]6-أبو علىّ الأشعرىّ،عن الحسن بن علىّ بن عبد اللّه،عن عيسى بن هشام قال:حدّثنا صالح القمّاط،عن أبان بن تغلب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

النّاس أربعه،فقلت:جعلت فداک و ما هم؟فقال:رجل أوتى الإيمان و لم يؤت القرآن و رجل أوتى القرآن و لم يؤت الإيمان و رجل أوتى القرآن و أوتى الإيمان و رجل لم يؤت القرآن و لا الإيمان.قال:قلت:جعلت فداک فسّر لى حالهم،فقال:أمّا الّذى أوتى الإيمان و لم يؤت القرآن فمثله كمثل التّمره طعمها حلو و لا ريح لها و أمّا الّذى أوتى القرآن و لم يؤت الإيمان فمثله كمثل الآس ريحها طيّب و طعمها مرّ و أمّا من أوتى القرآن و الإيمان فمثله كمثل الأترجّه ريحها طيّب و طعمها طيّب و أمّا الّذى لم يؤت الإيمان و لا القرآن فمثله كمثل الحنظله طعمها مرّ و لا ريح لها.

[۳۴۷۹]۷-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه و علىّ بن محمّد القاسانىّ،جميعا عن القاسم بن محمّد،عن سليمان بن داود،عن سفيان بن عيينه،عن الزّهرىّ قال:

قلت لعلىّ بن الحسين عليهما السّلام:أىّ الأعمال أفضل؟قال:الحالّ المرتحل،قلت:

و ما الحالّ المرتحل؟قال:فتح القرآن و ختمه،كلّما جاء بأوّله ارتحل فى آخره.و قال:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من أعطاه اللّه القرآن فرأى أنّ رجلا أعطى أفضل ممّا أعطى فقد صغّر عظيما و عظّم صغيرا.

[۳۴۸۰]۸-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن عيسى،

او وحی نمی شود و هرکس قرآن را جمع کند هدیه اش این است:با کسی که با او نادانی کرده نادانی نمی کند و بر کسی که به او خشمگین شده،خشم نمی کند و با کسی که با او تندی کرده تندی نمی کند بلکه برای بزرگداشت قرآن می بخشد و درمی گذرد و می آمرزد و بردباری می کند.و هرکس قرآن به او داده شود و گمان کند به کسی از مردم چیزی بهتر از آن داده شده است آنچه را خدا کوچک شمرده بزرگ داشته است و آن چه را خدا بزرگ داشته کوچک شمرده است.

[۳۴۷۸]6-ابان تغلب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:مردم چهار دسته اند.من عرض کردم:فدایت شوم آن ها چه کسانی هستند؟فرمودند:کسی که ایمان به او داده شده و قرآن به او داده نشده است و کسی که قرآن به او داده شده و ایمان به او داده نشده است و کسی که قرآن و ایمان هردو به او داده شده و کسی که هیچ یک از قرآن و ایمان به او داده نشده است.

او گفته که من عرض کردم:فدایت شوم احوال آنان را برایم تفسیر کن.

امام علیه السّلام فرمودند:آن کسی که به او ایمان داده شده و قرآن داده نشده مانند خرمایی است که طعمش شیرین است ولی بویی ندارد و کسی که قرآن به او داده شده و ایمان داده نشده همچون مورد[گیاهی است]است که خوش بو ولی تلخ مزّه است و کسی که قرآن و ایمان به او داده شده مانند ترنج است که خوش بو و خوش مزّه است و کسی که نه ایمان و نه قرآن به او داده نشده مانند حنظل [هندوانۀ ابو جهل]است که بی بو و تلخ مزّه است.

[۳۴۷۹]۷-زهری گفت:به امام سجاد علیه السّلام عرض کردم:کدام عمل بافضیلت تر است؟امام علیه السّلام فرمودند:آن چه فرود آید و کوچ کند.من گفتم:آن چیست؟ امام علیه السّلام فرمود:آغاز کردن و ختم کردن قرآن و هر زمان که از اول قرآن شروع کرد به پایانش کوچ کند،که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:هرکس که خدا قرآن را به او بدهد و او گمان کند که به کس دیگری نعمتی برتر از او داده شده است بزرگ را کوچک شمرده و کوچک را بزرگ شمرده است.

[۳۴۸۰]۸-معاویۀ عمّار گفت:امام صادق علیه السّلام به من فرمودند:هرکس قرآن

عن سليمان بن رشيد،عن أبيه،عن معاويه بن عمّار قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام:من قرأ القرآن فهو غنىّ و لا فقر بعده و إلاّ ما به غنى.

[۳۴۸۱]۹-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن أبى نجران، عن أبى جميله،عن جابر،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:يا معاشر قرّاء القرآن:اتّقوا اللّه عزّ و جلّ فيما حمّلكم من كتابه فإنّى مسئول و إنّكم مسئولون،إنّى مسئول عن تبليغ الرّساله و أمّا أنتم فتسألون عمّا حمّلتم من كتاب اللّه و سنّتى.

[۳۴۸۲]۱۰-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن القاسم بن محمّد،عن سليمان بن داود المنقرىّ،عن حفص قال:

سمعت موسى بن جعفر عليهما السّلام يقول لرجل:أتحبّ البقاء فى الدّنيا؟ فقال:نعم، فقال:و لم؟قال:لقراءه قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ، فسكت عنه،فقال له بعد ساعه،يا حفص،من مات من أوليائنا و شيعتنا و لم يحسن القرآن علّم فى قبره ليرفع اللّه به من درجته فإنّ درجات الجنّه على قدر آيات القرآن يقال له:اقرأ و ارق،فيقرأ ثمّ يرقى.قال حفص:فما رأيت أحدا أشدّ خوفا على نفسه من موسى بن جعفر عليهما السّلام و لا أرجى النّاس منه و كانت قراءته حزنا،فإذا قرأ فكأنّه يخاطب إنسانا.

[۳۴۸۳]۱۱-علىّ،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:حمله القرآن عرفاء أهل الجنّه و المجتهدون قوّاد أهل الجنّه و الرّسل ساده أهل الجنّه.

باب من يتعلّم القرآن بمشقّه

[۳۴۸۴]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد و سهل بن زياد،جميعا عن

بخواند توانگر است و پس از آن نیازی نیست وگرنه آن،توانگری نیست.

[۳۴۸۱]۹-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:

ای گروه قاریان قرآن،در آنچه خداوند از کتابش به دوش شما نهاده است از خداوند پرواکنید؛زیرا از من و از شما خواهند پرسید.از من دربارۀ رساندن رسالتم و از شما دربارۀ آنچه از کتاب خدا و روش من بر دوش گرفته اید.

[۳۴۸۲]۱۰-حفص گفت:از امام کاظم علیه السّلام شنیدم به مردی می فرمود:آیا ماندن در دنیا را دوست داری او گفت:بله امام علیه السّلام پرسید:برای چه؟مرد پاسخ داد:برای خواندن«قل هو اللّه احد».امام علیه السّلام خاموشی گزید و پس از ساعتی به من فرمود:

ای حفص!هرکس از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن را خوب نداند در قبرش به او آموخته می شود تا خداوند به وسیلۀ آن درجاتش را بالا برد.که درجات بهشت به مقدار آیات قرآن است،به او گفته می شود:بخوان و بالا برو.پس او می خواند و بالا می رود.حفص گفت:من هیچ کس را بر نفس خود بیمناک تر و امیدوارتر از موسی بن جعفر علیهما السّلام ندیدم.و قرائت قرآنش اندوهناک بود و چون می خواند گویی با انسانی سخن می گوید.

[۳۴۸۳]۱۱-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:حاملان قرآن عارفان اهل بهشتند و مجتهدان رهبران اهل بهشتند و فرستادگان سروران اهل بهشت.

دربارۀ کسی که با مشقّت قرآن می آموزد

[۳۴۸۴]۱-فضیل یسار گفت:از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:همانا کسی که

ابن محبوب،عن جميل بن صالح،عن الفضيل بن يسار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول:إنّ الّذى يعالج القرآن و يحفظه بمشقّه منه و قلّه حفظ له أجران.

[۳۴۸۵]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن منصور بن يونس،عن لصّبّاح بن سيابه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:من شدّد عليه فى القرآن كان له أجران و من يسّر عليه كان مع الأوّلين.

[۳۴۸۶]۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن أحمد بن محمّد،عن سليم الفرّاء، عن رجل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ينبغى للمؤمن أن لا يموت حتّى يتعلّم القرآن أو يكون فى تعليمه.

باب من حفظ القرآن ثمّ نسيه

[۳۴۸۷]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد و أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،جميعا عن ابن فضّال،عن أبى إسحاق ثعلبه بن ميمون، عن يعقوب الأحمر قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:جعلت فداک إنّى كنت قرأت القرآن ففلت منّى فادع اللّه عزّ و جلّ أن يعلّمنيه،قال:فكأنّه فزع لذلک فقال:علّمک اللّه هو و إيّانا جميعا قال:و نحن نحو من عشره ثمّ قال:السّوره تكون مع الرّجل قد قرأها ثمّ تركها فتأتيه يوم القيامه فى أحسن صوره و تسلّم عليه فيقول:من أنت؟فتقول:أنا سوره كذا و كذا فلو أنّک تمسّكت بى و أخذت بى لأنزلتک هذه الدّرجه فعليكم بالقرآن،ثمّ قال:إنّ من النّاس من يقرأ القرآن ليقال:فلان قارئ و منهم من يقرأ

همدم قرآن است و در حالی که حافظهٔ اندکی دارد آن را با سختی می آموزد دو پاداش دارد.

[۳۴۸۵]۲-صبّاح سیابه گفت:از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکس دربارهٔ آموختن قرآن به زحمت افتد دو پاداش دارد.و هرکس به آسانی فراگیرد به همراه دو نخستین است.(مقصد پیشی گیرندگان در ایمان به خدا و رسولند).

[۳۴۸۶]۳-فردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:برای مؤمن سزاوار است که پیش از مرگ قرآن را فراگیرد یا در مسیر آموختن آن باشد.

دربارهٔ کسی که قرآن را حفظ کرده،سپس آن را فراموش کرده است

[۳۴۸۷]۱-یعقوب احمر گفت:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:فدایت شوم من پیش از این قرآن را می خواندم ولی اکنون از ذهنم رفته است.از خداوند عزّتمند بخواه که آن را به من بیاموزد.او گفته است:گویا امام علیه السّلام از این سخن هراسان شد و فرمود:خداوند آن را به تو و به همهٔ ما بیاموزد-راوی گفته است:و ما نزدیک به ده نفر بودیم سپس امام علیه السّلام فرمودند:

شخصی که سوره ای را خوانده است و سپس آن را ترک کرده است.آن سوره در روز قیامت در زیباترین چهره به نزد او آمده،به او سلام می کند.آن شخص می گوید:تو که هستی؟او می گوید:من فلان سوره هستم که اگر به من درآویخته، مرا نگاه داشته بودی تو را به این درجه می رساندم.پس بر شما باد به قرآن.

سپس فرمود:برخی از مردم قرآن می خوانند تا گفته شود فلانی قاری است

القرآن ليطلب به الدّنيا و لا خير فى ذلک و منهم من يقرأ القرآن لينتفع به فى صلاته و ليله و نهاره.

[۳۴۸۸]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن أبى المغراء،عن أبى بصير قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:من نسى سوره من القرآن مثّلت له فى صوره حسنه و درجه رفيعه فى الجنّه،فإذا رآها قال:ما أنت ما أحسنک،ليتک لى؟فيقول:أما تعرفنى؟أنا سوره كذا و كذا و لو لم تنسنى رفعتک إلى هذا.

[۳۴۸۹]۳-ابن أبى عمير،عن إبراهيم بن عبد الحميد،عن يعقوب الأحمر قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:إنّ علىّ دينا كثيرا و قد دخلنى ما كان القرآن يتفلّت منّى،فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام القرآن القرآن،إنّ الآيه من القرآن و السّوره لتجىء يوم القيامه حتّى تصعد ألف درجه يعنى فى الجنّه فتقول:لو حفظتنى لبلغت بک هاهنا.

[۳۴۹۰]4-حميد بن زياد،عن الحسن بن محمّد بن سماعه و عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،جميعا عن محسّن بن أحمد،عن أبان بن عثمان، عن ابن أبى يعفور قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ الرّجل إذا كان يعلم السّوره ثمّ نسيها أو تركها و دخل الجنّه أشرفت عليه من فوق فى أحسن صوره فتقول:تعرفنى؟ فيقول:لا؛فتقول:أنا سوره كذا و كذا لم تعمل بى و تركتنى أما و اللّه لو عملت بى لبلغت بک هذه الدّرجه و أشارت بيدها إلى فوقها.

[۳۴۹۱]5-أبو علىّ الأشعرىّ،عن الحسن بن علىّ بن عبد اللّه،عن العبّاس بن عامر،عن الحجّاج الخشّاب،عن أبى كهمس الهيثم بن عبيد قال:

و برخی قرآن می خوانند تا دینار به دست آورند که در آن هیچ خیری نیست و برخی قرآن می خوانند تا در نماز شب و روزشان از آن بهره برند.

[۳۴۸۸]۲-ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس سوره ای از قرآن را فراموش کند در بهشت در چهره ای نیکو و درجه ای والا بر او پدیدار می شود.که وقتی آن را می بیند،می گوید:تو کیستی که چنین زیبایی.کاش از آن من بودی!و او پاسخ می دهد:مرا نمی شناسی؟من فلان سوره هستم و اگر مرا فراموش نمی کردی تو را به این درجه بالا می آوردم.

[۳۴۸۹]۳-یعقوب احمر گفت:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:بسیار بدهکارم و این،چنان مرا اندوهناک کرده است که قرآن را از خاطرم می رباید.امام صادق علیه السّلام فرمودند:قرآن،قرآن،همانا آیه ای از قرآن و سوره ای از آن روز قیامت می آید و تا هزار درجه در بهشت بالا می رود آن گاه می گوید.اگر مرا نگاه داشته بودی تورا به این جا می رساندم.

[۳۴۹۰]4-ابن ابو یعفور گفت:از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:مردی که سوره ای را می داند و سپس آن را فراموش می کند یا رهایش کند و چون به بهشت رود،آن سوره در زیباترین چهره از بالا،سر می کشد و می گوید:مرا می شناسی؟ مرد می گوید:نه.او می گوید:من فلان سوره هستم که به من عمل نکرده،رهایم کردی به خدا سوگند اگر به من عمل می کردی تو را به این درجه می رساندم و با دستش به بالاتر از خودش اشاره می کند.

[۳۴۹۱]5-ابو کهمس هیثم عبید گفت:از امام صادق علیه السّلام دربارۀ کسی که قرآن را

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن رجل قرأ القرآن ثمّ نسيه،فرددت عليه ثلاثا:أ عليه فيه حرج؟قال:لا.

[۳۴۹۲]6-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن خالد و الحسين بن سعيد،جميعا عن النّضر بن سويد،عن يحيى الحلبىّ،عن عبد اللّه بن مسكان،عن يعقوب الأحمر قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:جعلت فداک إنّه أصابتنى هموم و أشياء لم يبق شىء من الخير إلاّ و قد تفلّت منّى منه طائفه حتّى القرآن لقد تفلّت منّى طائفه منه، قال:ففزع عند ذلک حين ذكرت القرآن ثمّ قال:إنّ الرّجل لينسى السّوره من القرآن فتأتيه يوم القيامه حتّى تشرف عليه من درجه من بعض الدّرجات فتقول:السّلام عليک،فيقول:و عليک السّلام من أنت؟ فتقول:أنا سوره كذا و كذا ضيّعتنى و تركتنى أما لو تمسّكت بى بلغت بک هذه الدّرجه،ثمّ أشار بإصبعه ثمّ قال:عليكم بالقرآن فتعلّموه فإنّ من النّاس من يتعلّم القرآن ليقال فلان قارئ و منهم من يتعلّمه فيطلب به الصّوت فيقال فلان حسن الصّوت و ليس فى ذلک خير و منهم من يتعلّمه فيقوم به فى ليله و نهاره لا يبالى من علم ذلک و من لم يعلمه.

باب فى قراءته

[۳۴۹۳]۱-علىّ عن أبيه،عن حمّاد،عن حريز،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

القرآن عهد اللّه إلى خلقه،فقد ينبغى للمرء المسلم أن ينظر فى عهده و أن يقرأ منه فى كلّ يوم خمسين آيه.

[۳۴۹۴]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه و علىّ بن محمّد،جميعا عن القاسم بن

می خواند و سپس فراموش می کند پرسیدم و سه بار تکرار کردم که آیا بر او اندوهی هست؟امام علیه السّلام فرمودند:نه.

[۳۴۹۲]6-یعقوب احمر گفت:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:فدایت شوم ناراحتی ها و گرفتاری هایی به من رسیده است که هر خیر و نیکی ای را از دست من ربوده است تا جایی که قسمتی از قرآن نیز از یادم رفته است.راوی گفته است هنگامی که از قرآن نام بردم امام علیه السّلام هراسان شد و سپس فرمود:کسی سوره ای از قرآن را فراموش می کند و آن سوره در روز قیامت آهنگ او می کند و از یکی از درجات بالای بهشت به سوی او رفته،می گوید:سلام بر تو.آن شخص می گوید:

و سلام بر تو،کیستی؟او می گوید:من فلان سوره هستم که تباهم ساخته،رهایم کردی اگر به من درمی آویختی تو را به این درجه می رساندم.سپس با انگشتش اشاره کرد و فرمود:بر شما باد به قرآن آن را یاد بگیرد.که همانا بعضی از مردم قرآن می آموزند تا گفته شود فلانی قاری است و برخی آن را برای خوش صدایی می آموزند تا گفته شود فلانی صدای خوبی دارد و در این ها خیری نیست و برخی آن را می آموزند و شب و روز آن را به پا می دارند و اهمیّت نمی دهند که کسی آن را بداند یا نداند.

دربارۀ خواندن قرآن

[۳۴۹۳]۱-حریز روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:قرآن پیمان خدا با آفریدگان است پس سزاوار است هر انسان مؤمنی به پیمانش بنگرد و هر روز پنجاه آیه از آن را بخواند.

[۳۴۹۴]۲-زهری گفت:از امام سجاد علیه السّلام شنیدم می فرماید:آیه های قرآن گنج هایی

محمّد،عن سليمان بن داود،عن حفص بن غياث،عن الزّهرىّ قال:

سمعت علىّ بن الحسين عليهما السّلام يقول:آيات القرآن خزائن فكلّما فتحت خزانه ينبغى لک أن تنظر ما فيها.

باب البيوت الّتى يقرأ فيها القرآن

[۳۴۹۵]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن الفضيل بن عثمان،عن ليث بن أبى سليم،رفعه قال:

قال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:نوّروا بيوتكم بتلاوه القرآن و لا تتّخذوها قبورا كما فعلت اليهود و النّصارى،صلّوا فى الكنائس و البيع و عطّلوا بيوتهم،فإنّ البيت إذا كثر فيه تلاوه القرآن كثر خيره و اتّسع أهله و أضاء لأهل السّماء كما تضىء نجوم السّماء لأهل الدّنيا.

[۳۴۹۶]۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن خالد و الحسين بن سعيد،جميعا عن النّضر بن سويد،عن يحيى بن عمران الحلبىّ،عن عبد الأعلى مولى آل سام،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ البيت إذا كان فيه المرء المسلم يتلو القرآن يتراءاه أهل السّماء كما يتراءى أهل الدّنيا الكوكب الدّرّىّ فى السّماء

[۳۴۹۷]۳-محمّد،عن أحمد و عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،جميعا عن جعفر بن محمّد بن عبيد اللّه،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:البيت الّذى يقرأ فيه القرآن و يذكر اللّه عزّ و جلّ فيه تكثر بركته و تحضره الملائكه و تهجره الشّياطين و يضىء لأهل السّماء كما تضىء الكواكب لأهل الأرض و إنّ البيت الّذى لا يقرأ فيه القرآن و لا يذكر اللّه

هستند پس هرزمان در گنجینه ای گشوده شود سزاوار است که در آن نظر کنی.

دربارۀ خانه هایی که در آنها قرآن خوانده می شود

[۳۴۹۵]۱-لیث ابو سلیم در حدیثی بی سند روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند:خانه های خود را با تلاوت قرآن روشن کنید و آن را همچون قبرستان قرار ندهید.همان گونه که یهود و نصارا کردند آن ها در کلیساها و معابد خود نماز خواندند و خانه هایشان را تعطیل کردند.همانا وقتی در خانه ای بسیار قرآن خوانده شود خیرش فراوان می گردد و اهل آن توانگر می شود و آن خانه برای اهل آسمان می درخشد چنان که ستارگان آسمان برای اهل زمین می درخشند.

[۳۴۹۶]۲-عبد الاعلی هم پیمان خاندان سام روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:اگر در خانه ای مرد مسلمانی باشد که قرآن بخواند اهل آسمان آن را به یکدیگر نشان می دهند چنان که اهل زمین ستارگان درخشان در آسمان را به یکدیگر نشان می دهند.

[۳۴۹۷]۳-ابن قدّاح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:خانه ای که قرآن در آن خوانده شود و خدا در آن یاد گردد برکتش فراوان می گردد و فرشتگان در آن حاضر شده،شیطان ها از آن دوری می گزینند و برای اهل آسمان می درخشد چنان که ستارگان برای اهل زمین می درخشند و خانه ای که قرآن

عزّ و جلّ فيه تقلّ بركته و تهجره الملائكه و تحضره الشّياطين.

باب ثواب قراءه القرآن

[۳۴۹۸]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد و سهل بن زياد و علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،جميعا عن ابن محبوب،عن عبد اللّه بن سنان،عن معاذ بن مسلم،عن عبد اللّه ابن سليمان،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

من قرأ القرآن قائما فى صلاته كتب اللّه له بكلّ حرف مائه حسنه و من قرأه فى صلاته جالسا كتب اللّه له بكلّ حرف خمسين حسنه و من قرأه فى غير صلاته كتب اللّه له بكلّ حرف عشر حسنات.

قال ابن محبوب:و قد سمعته عن معاذ على نحو ممّا رواه ابن سنان.

[۳۴۹۹]۲-ابن محبوب،عن جميل بن صالح،عن الفضيل بن يسار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما يمنع التّاجر منكم المشغول فى سوقه إذا رجع إلى منزله أن لا ينام حتّى يقرأ سوره من القرآن فتكتب له مكان كلّ آيه يقرؤها عشر حسنات و يمحى عنه عشر سيّئات.

[۳۵۰۰]۳-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم أو غيره،عن سيف بن عميره،عن رجل،عن جابر،عن مسافر،عن بشر بن غالب الأسدىّ،عن الحسين بن علىّ عليهما السّلام قال:

من قرأ آيه من كتاب اللّه عزّ و جلّ فى صلاته قائما يكتب له بكلّ حرف مائه حسنه فإذا قرأها فى غير صلاه كتب اللّه له بكلّ حرف عشر حسنات و إن استمع القرآن كتب اللّه له بكلّ حرف حسنه و إن ختم القرآن ليلا صلّت عليه

در آن خوانده نمی شود و خداوند در آن یاد نمی گردد برکتش اندک می شود و فرشتگان از آنجا می روند و شیاطین حاضر می شوند.

ثواب قرآن خواندن

[۳۴۹۸]۱-عبد اللّه سلیمان روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هرکس در نمازش ایستاده قرآن بخواند خداوند برایش برابر هر حرفی صد حسنه می نویسد و هرکس در نمازش نشسته قرآن بخواند خداوند برایش برابر هر حرفی پنجاه حسنه می نویسد و هرکس در جز نماز قرآن بخواند خداوند برابر هرحرفی برایش ده حسنه می نویسد.معاذ نیز مانند آن را روایت کرده است.

[۳۴۹۹]۲-فضیل یسار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:چه چیزی مانع می شود که بازرگانان شما هنگامی که از کار بازار به خانه بازمی گردند پیش از خواب یک سوره از قرآن را بخوانند.تا به جای هرآیه ای که می خوانند ده حسنه برایشان نوشته شود و ده گناه از ایشان محو گردد.

[۳۵۰۰]۳-بشر بن غالب اسدی روایت کرده که امام سجاد علیه السّلام فرمودند:هرکس در نمازش به حالت ایستاده آیه ای از قرآن بخواند برابر هر حرفی برایش صد حسنه نوشته می شود که چون آن را در غیر نماز بخواند خداوند برابر هر حرفی ده حسنه می نویسد و اگر به قرآن گوش فرادهد خداوند برابر هر حرفی یک حسنه برایش می نویسد و اگر شبانه قرآن را ختم کند فرشتگان تا صبح بر او درود می فرستند

الملائکه حتّی یصبح و إن ختمه نهارا صلّت علیه الحفظه حتّی یمسی و کانت له دعوه مجابه و کان خیرا له ممّا بین السّماء إلی الأرض.قلت:هذا لمن قرأ القرآن فمن لم یقرأ؟قال:یا أخا بنی أسد،إنّ اللّه جواد ماجد کریم،إذا قرأ ما معه أعطاه اللّه ذلک.

[۳۵۰۱]4-محمّد بن یحیی،عن محمّد بن الحسین،عن النّضر بن سوید،عن خالد بن مادّ القلانسیّ،عن أبی حمزه الثّمالیّ،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

من ختم القرآن بمکّه من جمعه إلی جمعه أو أقلّ من ذلک أو أکثر و ختمه فی یوم جمعه،کتب له من الأجر و الحسنات من أوّل جمعه کانت فی الدّنیا إلی آخر جمعه تکون فیها و إن ختمه فی سائر الأیّام فکذلک.

[۳۵۰۲]5-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن محمّد بن خالد الحسین بن سعید،جمیعا عن النّضر بن سوید،عن یحیی الحلبیّ،عن محمّد بن مروان،عن سعد بن طریف،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من قرأ عشر آیات فی لیله لم یکتب من الغافلین و من قرأ خمسین آیه کتب من الذّاکرین و من قرأ مائه آیه کتب من القانتین و من قرأ مائتی آیه کتب من الخاشعین و من قرأ ثلاث مائه آیه کتب من الفائزین و من قرأ خمسمائه آیه کتب من المجتهدین و من قرأ ألف آیه کتب له قنطار من تبر القنطار خمسه عشر ألف مثقال من ذهب و المثقال أربعه و عشرون قیراطا أصغرها مثل جبل أحد و أکبرها ما بین السّماء إلی الأرض.

[۳۵۰۳]6-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد،جمیعا عن علیّ بن حدید،عن منصور،عن محمّد بن بشیر، عن علیّ بن الحسین علیه السّلام قال:و قد روی هذا الحدیث عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

و اگر در روز آن را ختم نماید فرشتگان نگهبان تا شب بر او درود می فرستند و خواسته هایش اجابت می گردند و این برای او از آنچه میان آسمان و زمین است بهتر است.راوی گفته که من عرض کردم:این برای کسی است که همۀ قرآن را می خواند پس کسی که همۀ آن را نمی داند چه کند؟امام علیه السّلام فرمود:ای برادر بنی اسدی همانا خداوند،بخشنده و بزرگوار و کریم است اگر آنچه را از قرآن می داند بخواند خدا این پاداش را به او می دهد.

[۳۵۰۱]4-ابو حمزۀ ثمالی روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هرکس در مکّه قرآن را از جمعه ای تا جمعۀ دیگر ختم کند یا در کمتر یا بیشتر از آن وقت بخواند و در روز جمعه ختم کند برای او اجر و حسنات از نخستین جمعه ای که در دنیا بوده تا آخرین جمعه ای که از آن است نوشته می شود و اگر در روزهای دیگر ختم کند همین گونه است.

[۳۵۰۲]5-سعد طریف از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:هرکس هر شب ده آیه بخواند نامش در گروه غافلان نوشته نمی شود و اگر پنجاه آیه بخواند از اهل ذکر نوشته می شود و هرکس صد آیه بخواند از گروه خداترسان نوشته می شود و هرکس دویست آیه بخواند از اهل خشوع نوشته می شود و هرکس سیصد آیه بخواند از گروه رستگاران نوشته می شود و هرکس پانصد آیه بخواند از مجتهدان نوشته می شود و هرکس هزار آیه بخواند برایش یک قنطار طلا نوشته می شود-قنطار پانزده هزار مثقال طلاست و مثقال بیست و چهار قراط است-که کوچک ترین آن مانند کوه احد است و بزرگ ترین آن فاصله میان آسمان و زمین.

[۳۵۰۳]6-محمّد بشیر روایت کرده که امام سجاد علیه السّلام فرمودند:-راوی گفته است

من استمع حرفا من كتاب اللّه عزّ و جلّ من غير قراءه كتب اللّه له حسنه و محا عنه سيّئه و رفع له درجه و من قرأ نظرا من غير صوت كتب اللّه له بكلّ حرف حسنه و محا عنه سيّئه و رفع له درجه و من تعلّم منه حرفا ظاهرا كتب اللّه له عشر حسنات و محا عنه عشر سيّئات و رفع له عشر درجات،قال:لا أقول بكلّ آيه و لكن بكلّ حرف:باء أو تاء أو شبههما،قال:و من قرأ حرفا [ظاهرا]و هو جالس فى صلاته كتب اللّه له به خمسين حسنه و محا عنه خمسين سيّئه و رفع له خمسين درجه و من قرأ حرفا و هو قائم فى صلاته كتب اللّه له بكلّ حرف مائه حسنه و محا عنه مائه سيّئه و رفع له مائه درجه و من ختمه كانت له دعوه مستجابه مؤخّره أو معجّله،قال:قلت:جعلت فداک ختمه كلّه؟قال:ختمه كلّه.

[4 ٣٥٠]٧-منصور،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعت أبى عليه السّلام يقول:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ختم القرآن إلى حيث تعلم.

باب قراءه القرآن فى المصحف

[5 ٣٥٠]١-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن يعقوب بن يزيد،رفعه إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من قرأ القرآن فى المصحف متّع ببصره و خفّف عن والديه و إن كانا كافرين.

[6 ٣٥٠]٢-عنه،عن علىّ بن الحسين بن الحسن الصّرير،عن حمّاد بن عيسى،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّه ليعجبنى أن يكون فى البيت مصحف يطرد اللّه عزّ و جلّ:به الشّياطين.

که این حدیث گاهی از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده است- هرکس به حرفی از کتاب خدا گوش فرادهد بی آن که آن را بخواند خدا برایش یک حسنه می نویسد و یک گناهش را پاک می کند و یک درجه مقامش را بالا می برد و هر کس قرآن را با نگاه بر آن و بدون صدا بخواند خدا برابر هر حرف حسنه ای برایش می نویسد و گناهی را برایش پاک می کند و یک درجه مقامش را بالا می برد.و هرکس از ظاهر آن،یک حرف بیاموزد خداوند برایش ده حسنه می نویسد و ده گناه را پاک می کند و ده درجه مقامش را بالا می برد.

امام علیه السّلام فرمود:نمی گویم برابر هر آیه بلکه برابر هر حرف:باء،تاء یا مانند آن.

و فرمود:و هرکس یک حرف از ظاهر قرآن را نشسته در نمازش بخواند خداوند برابر آن،پنجاه حسنه برایش می نویسد و پنجاه گناه را پاک می کند و مقامش را پنجاه درجه بالا می برد و هرکس یک حرف را ایستاده در نمازش بخواند خداوند برابر هرحرفی صد حسنه برایش می نویسد،صد گناه او را پاک می کند و صد درجه مقامش را بالا می برد و هرکه قرآن را ختم کند مستجاب الدعوه می گردد چه در آینده و چه هم اکنون،راوی گفته که من عرض کردم:

فدایت شوم همهٔ آن را ختم کند؟امام علیه السّلام فرمود:همهٔ آن را ختم کند.

[4 ۳۵۰]۷-منصور از خدمت صادق علیه السّلام به نقل از پدرشان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:ختم کردن قرآن تا جایی است که تو بلدی.

خواندن قرآن از روی مصحف

[5 ۳۵۰]۱-یعقوب یزید در حدیثی بی سند روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس قرآن را از روی نوشتهٔ آن بخواند از بینایی خود بهره مند می شود و موجب کاهش عذاب پدر و مادرش می شود هرچند کافر باشند.

[6 ۳۵۰]۲-حمّاد عیسی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:دوست دارم در خانه قرآنی باشد که خداوند عزّتمند به وسیلهٔ آن

شیاطین را براند.

ص :565

[۳۵۰۷]۳-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن ابن فضّال،عمّن ذكره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ثلاثه يشكون إلى اللّه عزّ و جلّ:مسجد خراب لا يصلّى فيه أهله و عالم بين جهّال و مصحف معلّق قد وقع عليه الغبار لا يقرأ فيه.

[۳۵۰۸]4-علىّ بن محمّد،عن ابن جمهور،عن محمّد بن عمر بن مسعده، عن الحسن بن راشد،عن جدّه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قراءه القرآن فى المصحف تخفّف العذاب عن الوالدين و لو كانا كافرين.

[۳۵۰۹]5-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن يحيى بن المبارک، عن عبد اللّه بن جبله،عن معاويه بن وهب،عن إسحاق بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قلت له:جعلت فداک إنّى أحفظ القرآن على ظهر قلبى،فأقرؤه على ظهر قلبى أفضل أو أنظر فى المصحف؟قال:فقال لى:بل اقرأه و انظر فى المصحف فهو أفضل،أما علمت أنّ النّظر فى المصحف عباده؟

باب ترتيل القرآن بالصّوت الحسن

[۳۵۱۰]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن علىّ بن معبد،عن واصل بن سليمان،عن عبد اللّه بن سليمان قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ:«و رتّل القرآن ترتيلا»قال:قال أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه:بيّنه تبيانا و لا تهذّه هذّ الشّعر و لا تنثره نثر الرّمل و لكن أفزعوا قلوبكم القاسيه و لا يكن همّ أحدكم آخر السّوره.

[۳۵۱۱]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

[۳۵۰۷]۳-مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:سه چیز به خداوند عزّتمند شکایت می کنند:مسجد ویرانی که اهلش در آن نماز نمی خوانند و دانشمندی میان نادان ها و قرآنی که[به دیوار]آویخته شده است و غبار بر آن نشسته و خوانده نمی شود.

[۳۵۰۸]4-حسن راشد از نیایش روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

خواندن قرآن از روی مصحف عذاب پدر و مادر را کاهش می دهد هرچند که کافر باشند.

[۳۵۰۹]5-اسحاق عمّار گفت:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:فدایت شوم من قرآن را ازبر دارم آن را ازبر بخوانم بهتر است یا در مصحف بنگرم؟امام علیه السّلام فرمود:از روی قرآن بخوان که آن بافضیلت تر است مگر نمی دانی که نگاه کردن به قرآن عبادت است.

دربارۀ ترتیل خوانی قرآن با صدای خوب

[۳۵۱۰]۱-عبد اللّه سلیمان گفته است:از امام صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم:«و قرآن را با ترتیل بخوان»فرمودند:امیر المؤمنین- درود خدا بر او-فرموده است:یعنی آن را به روشنی آشکار کن و مانند شعر پشت سرهم و به شتاب نخوان و مانند ریگ پراکنده اش مساز بلکه دل های سخت خود را با آن به هراس افکنید و اندیشۀ تان به پایان رسیدن سوره نباشد.

[۳۵۱۱]۲-مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:همانا قرآن با اندوه

إنّ القرآن نزل بالحزن فاقرءوه بالحزن

[۳۵۱۲]۳-علىّ بن محمّد،عن إبراهيم الأحمر،عن عبد اللّه بن حمّاد،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:اقرءوا القرآن بألحان العرب و أصواتها و إيّاكم و لحون أهل الفسق و أهل الكبائر فإنّه سيجىء من بعدى أقوام يرجّعون القرآن ترجيع الغناء و النّوح و الرّهبانيّه،لا يجوز تراقيهم،قلوبهم مقلوبه و قلوب من يعجبه شأنهم.

[۳۵۱۳]4-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن محمّد بن حسن بن شمّون قال:حدّثنى علىّ بن محمّد النّوفلىّ،عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

ذكرت الصّوت عنده فقال:إنّ علىّ بن الحسين عليه السّلام كان يقرأ فربّما مرّ به المارّ فصعق من حسن صوته و إنّ الإمام لو أظهر من ذلک شيئا لما احتمله النّاس من حسنه،قلت:و لم يكن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يصلّى بالنّاس و يرفع صوته بالقرآن؟فقال:إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كان يحمّل النّاس من خلفه ما يطيقون.

[۳۵۱4]5-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن سليم الفرّاء، عمّن أخبره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أعرب القرآن فإنّه عربىّ.

[۳۵۱5]6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن علىّ بن معبد،عن عبد اللّه بن القاسم،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ أوحى إلى موسى بن عمران عليه السّلام:إذا وقفت بين يدىّ فقف موقف الذّليل الفقير و إذا قرأت التّوراه فأسمعنيها بصوت حزين.

[۳۵۱6]۷-عنه،عن علىّ بن معبد،عن عبد اللّه بن القاسم،عن عبد اللّه بن

نازل شده است پس آن را با اندوه بخوانید.

[۳۵۱۲]۳-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:قرآن را با الحان و آواهای عرب بخوانید و از لحن های بدکاران و اهل گناهان کبیره دوری کنید همانا پس از من مردمانی می آیند و قرآن را مانند آواز و نوحه و رهبانیت در حنجره می چرخانند.که از گلوهایشان فراتر نمی رود و دلشان و دل هرکس که از آنها خوشش بیاید وارونه است.

[۳۵۱۳]4-علی بن محمد نوفلی گفت:در نزد حضرت ابو الحسن علیه السّلام از صوت سخن گفتم.امام علیه السّلام فرمودند:امام سجاد علیه السّلام قرآن را چنان می خواند که چه بسا کسی که از آنجا می گذشت از زیبایی صدایش بی هوش می شد.همانا امام علیه السّلام اگر از چیزی از آن را نمایان کند مردم تحمّل خوبی آن را ندارند.راوی گفته که من عرض کردم:و رسول خدا-درود خدا بر او بر خاندانش باد-که با مردم نماز می خواند صدای خود را به قرآن بلند می کرد؟امام علیه السّلام فرمودند:رسول خدا- درود خدا بر او بر خاندانش باد-به اندازه پذیرش و تحمل کسانی که پشت سرش بودند صدای خود را بلند می کرد.

[۳۵۱4]5-مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:قرآن را با اعراب بخوانید چون آن عربی است.

[۳۵۱5]6-عبد اللّه سنان از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که خداوند عزّتمند به موسی بن عمران علیهما السّلام وحی کرد:هرگاه در برابر من ایستادی همچون انسانی خوار و نیازمند بایست و هرگاه تورات خواندی آن را با صدایی اندوهناک بخوان.

[۳۵۱6]۷-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله

سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:لم يعط أمّتى أقلّ من ثلاث:الجمال و الصّوت الحسن و الحفظ.

[۳۵۱۷]۸-عنه،عن أبيه،عن علىّ بن معبد،عن يونس،عن عبد اللّه بن مسكان،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:إنّ من أجمل الجمال الشّعر الحسن و نعمه الصّوت الحسن.

[۳۵۱۸]۹-عنه،عن علىّ بن معبد،عن عبد اللّه بن القاسم،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:لكلّ شىء حليه و حليه القرآن الصّوت الحسن.

[۳۵۱۹]۱۰-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن موسى بن عمر الصّيقل،عن محمّد بن عيسى،عن السّكونىّ،عن علىّ بن إسماعيل الميثمىّ، عن رجل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما بعث اللّه عزّ و جلّ نبيّا إلاّ حسن الصّوت.

[۳۵۲۰]۱۱-سهل[بن زياد]عن الحجّال،عن علىّ بن عقبه،عن رجل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليه أحسن النّاس صوتا بالقرآن و كان السّقّاءون يمرّون فيقفون ببابه يسمعون قراءته و كان أبو جعفر عليه السّلام أحسن النّاس صوتا.

[۳۵۲۱]۱۲-حميد بن زياد،عن الحسن بن محمّد الأسدىّ،عن أحمد بن الحسن الميثمىّ،عن أبان بن عثمان،عن محمّد بن الفضيل قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:يكره أن يقرأ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ بنفس واحد.

فرمودند:به امّت من از سه چیز کم داده نشده است.زیبایی و خوش آوازی و قوۀ حافظه.

[۳۵۱۷]۸-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر صلّی اللّه علیه و اله گرامی فرمودند:همانا از زیباترین زیبایی ها موی زیبا و نغمۀ آوازخوش است.

[۳۵۱۸]۹-عبد اللّه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند:هرچیز زینتی دارد و زینت قرآن آوازخوش است.

[۳۵۱۹] ۱۰-مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:خداوند هیچ پیامبری را برنیانگیخت جز اینکه خوش صدا بود.

[۳۵۲۰]۱۱-مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:امام سجاد علیه السّلام از همۀ مردم خوش آوازتر قرآن می خواند و چون سقّایان می گذشتند بر در خانه اش می ایستادند و به تلاوتش گوش فرامی دادند و امام باقر علیه السّلام نیز خوش آوازترین مردم بود.

[۳۵۲۱]۱۲-محمّد فضیل روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:مکروه است که قل هو اللّه احد با یک نفس خوانده شود.

[۳۵۲۲]۱۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن محبوب،عن علیّ بن أبی حمزه،عن أبی بصیر قال:

قلت لأبی جعفر علیه السّلام:إذا قرأت القرآن فرفعت به صوتی جاءنی الشّیطان فقال:إنّما ترائی بهذا أهلک و النّاس قال:یا أبا محمّد اقرأ قراءه ما بین القراءتین تسمع أهلک و رجّع بالقرآن صوتک فإنّ اللّه عزّ و جلّ یحبّ الصّوت الحسن یرجّع فیه ترجیعا.

باب فیمن یظهر الغشیه عند قراءه القرآن

[۳۵۲۳]۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن یعقوب بن إسحاق الضّبّیّ،عن أبی عمران الأرمنیّ،عن عبد اللّه بن الحکم،عن جابر،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قلت:إنّ قوما إذا ذکروا شیئا من القرآن أو حدّثوا به صعق أحدهم حتّی یری أنّ أحدهم لو قطعت یداه أو رجلاه لم یشعر بذلک؟فقال:سبحان اللّه ذاک من الشّیطان،ما بهذا نعتوا،إنّما هو اللّین و الرّقّه و الدّمعه و الوجل.

أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن حسّان،عن أبی عمران الأرمنیّ،عن عبد اللّه بن الحکم،عن جابر،عن أبی جعفر علیه السّلام مثله.

باب فی کم یقرأ القرآن و یختم

[۳۵۲۴]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن حمّاد،عن الحسین بن المختار،عن محمّد بن عبد اللّه قال:

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:أقرأ القرآن فی لیله؟قال:لا یعجبنی أن تقرأه فی أقلّ من شهر.

[۳۵۲۲]۱۳-ابو بصیر گفت:به امام باقر علیه السّلام عرض کردم:هنگامی که قرآن می خوانم و صدایم را بلند می کنم شیطان به نزدم آمده،می گوید:تو با این کار در برابر خانواده ات و مردم دیگر ریا می کنی.حضرت فرمودند:ای ابو محمد با آوازی میانه قرآن بخوان تا خانواده ات بشنوند و صدایت را در هنگام قرائت در گلو بچرخان؛زیرا خداوند عزّتمند صدای نیکویی را که در گلو چرخانده شود دوست دارد.

دربارهٔ کسی که هنگام تلاوت قرآن خود را به غش می زند

[۳۵۲۳]۱-جابر گفت:به امام باقر علیه السّلام عرض کردم:مردمی هستند که وقتی چیزی از قرآن می خوانند یا از آن سخن گفته می شود بی هوش می شوند به گونه ای که گمان می شود اگر دست یا پایش را ببرند چیزی نمی فهمد.امام علیه السّلام فرمودند:سبحان اللّه،این از شیطان است آن ها به این کار ستوده نمی شوند.همانا قرآن خواندن نرمش و نازک دلی و اشک و هراس است.

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است.

زمانی که قرآن در آن خوانده شود و به پایان برسد

[۳۵۲۴]۱-محمد عبد اللّه گفت:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:آیا همهٔ قرآن را در یک شب بخوانم؟امام علیه السّلام فرمودند:من دوست ندارم که در کم تر از یک ماه آن را بخوانی.

[۳۵۲۵]۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن بعض أصحابه،عن علیّ بن أبی حمزه قال:

دخلت علی أبی عبد اللّه علیه السّلام فقال له أبو بصیر:جعلت فداک أقرأ القرآن فی شهر رمضان فی لیله؟فقال:لا؛قال:ففی لیلتین؟قال:لا قال:ففی ثلاث؟قال:

ها و أشار بیده ثمّ قال:یا أبا محمّد،إنّ لرمضان حقّا و حرمه لا یشبهه شیء من الشّهور و کان أصحاب محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یقرأ أحدهم القرآن فی شهر أو أقلّ،إنّ القرآن لا یقرأ هذرمه و لکن یرتّل ترتیلا،فإذا مررت بآیه فیها ذکر الجنّه فقف عندها و سل اللّه عزّ و جلّ الجنّه و إذا مررت بآیه فیها ذکر النّار فقف عندها و تعوّذ باللّه من النّار.

[۳۵۲۶]۳-محمّد بن یحیی،عن محمّد بن الحسین،عن علیّ بن النّعمان،عن یعقوب بن شعیب،عن حسین بن خالد،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قلت له:فی کم أقرأ القرآن؟فقال:اقرأه أخماسا،اقرأه أسباعا،أما إنّ عندی مصحفا منجزّی أربعه عشر جزءا.

[۳۵۲۷]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن یحیی بن إبراهیم بن أبی البلاد،عن أبیه،عن علیّ بن المغیره،عن أبی الحسن علیه السّلام قال:

قلت له:إنّ أبی سأل جدّک عن ختم القرآن فی کلّ لیله،فقال له جدّک:کلّ لیله،فقال له:فی شهر رمضان:فقال له جدّک:فی شهر رمضان،فقال له أبی:

نعم ما استطعت،فکان أبی یختمه أربعین ختمه فی شهر رمضان،ثمّ ختمته بعد أبی فربّما زدت و ربّما نقصت علی قدر فراغی و شغلی و نشاطی و کسلی، فإذا کان فی یوم الفطر جعلت لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ختمه و لعلیّ علیه السّلام أخری و لفاطمه علیه السّلام أخری،ثمّ للأئمّه علیه السّلام حتّی انتهیت إلیک فصیّرت لک واحده منذ

[۳۵۲۵]۲-علی حمزه گفته است:به خدمت امام صادق علیه السّلام رفتم و ابو بصیر به ایشان عرض کرد:فدایت شوم آیا همهٔ قرآن را در شبی از ماه رمضان بخوانم؟ امام علیه السّلام فرمودند:نه.او گفت:در دو شب چطور؟ امام علیه السّلام فرمودند:نه.گفت:در سه شب چطور؟امام علیه السّلام فرمودند:ها-و با دست خود اشاره نمود(یعنی بخوان،- سپس فرمود:ای ابو محمد ماه رمضان حقّ و حرمتی دارد که هیچ ماهی مانند آن نیست و یاران محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-همهٔ قرآن را در یک ماه یا کمتر می خواندند.همانا قرآن با شتاب خوانده نمی شود بلکه به ترتیل خوانده می شود.پس هنگامی که به آیه ای رسیدی که در آن سخن از بهشت رفته است وقف کن و از خدا بهشت بخواه.و هنگامی که به آیه ای رسیدی که در آن سخن از دوزخ رفته است وقف کن و از دوزخ به خدا پناه ببر.

[۳۵۲۶]۳-حسن خالد گفت:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:در چند روز قرآن را بخوانم؟امام علیه السّلام فرمود:آن را در پنج بخش یا هفت بخش بخوان.هان من قرآنی دارم که چهارده بخش دارد.

[۳۵۲۷]4-علی مغیره گفت:به حضرت ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم:پدرم از جدّ شما دربارهٔ ختم قرآن در هر شب پرسید و ایشان فرمود:در هر شب[ختم کن] و از ختم قرآن در ماه رمضان پرسید و ایشان فرمود:در ماه رمضان[ختم کن]و پدرم گفت:آری هرچه بتوانم.و پدرم در ماه رمضان چهل ختم قرآن انجام می داد و من هم پس از پدرم چنان ختم می کردم.و گاهی به اندازهٔ آسایش و یا مشغولیّتم و نشاط یا کسالتم به آن می افزودم یا از آن می کاستم و چون روز عید فطر می شد یک ختم را به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله یک ختم را به علی علیه السّلام و دیگری را به فاطمه علیها السّلام هدیه می کردم سپس به امامان دیگر تا به شما برسم و برای شما هم یک ختم هدیه می کردم.

صرت فی هذا الحال فأیّ شیء لی بذلک؟قال:لک بذلک أن تکون معهم یوم القیامه،قلت:اللّه أکبر فلی بذلک؟ !قال:نعم،ثلاث مرّات.

[۳۵۲۸]5-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن علیّ بن أبی حمزه قال:

سأل أبو بصیر أبا عبد اللّه علیه السّلام و أنا حاضر فقال له:جعلت فداک أقرأ القرآن فی لیله؟فقال:لا،فقال:فی لیلتین؟فقال:لا،حتّی بلغ ستّ لیال فأشار بیده فقال:ها،ثمّ قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:یا أبا محمّد،إنّ من کان قبلکم من أصحاب محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم کان یقرأ القرآن فی شهر و أقلّ،إنّ القرآن لا یقرأ هذرمه و لکن یرتّل ترتیلا،إذا مررت بآیه فیها ذکر النّار وقفت عندها و تعوّذت باللّه من النّار،فقال أبو بصیر:أقرأ القرآن فی رمضان فی لیله؟فقال:لا،فقال:فی لیلتین؟فقال:لا،فقال:فی ثلاث؟فقال:ها و أومأ بیده نعم شهر رمضان لا یشبهه شیء من الشّهور،له حقّ و حرمه،أکثر من الصّلاه ما استطعت.

باب أنّ القرآن یرفع کما أنزل

[۳۵۲۹]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إنّ الرّجل الأعجمیّ من أمّتی لیقرأ القرآن بعجمیّه فترفعه الملائکه علی عربیّه.

[۳۵۳۰]۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن محمّد بن سلیمان،عن بعض أصحابه،عن أبی الحسن علیه السّلام قال:

قلت له:جعلت فداک إنّا نسمع الآیات فی القرآن لیس هی عندنا کما

تا به این حال رسیدم.برای من برابر این عمل چه خواهد بود؟امام علیه السّلام فرمودند:

پاداش تو این است که روز قیامت با آنان باشی من عرض کردم اللّه اکبر چنین پاداشی دارم؟امام علیه السّلام سه بار فرمودند:بله.

[۳۵۲۸]5-علی ابو حمزه گفت:من حاضر بودم که ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام پرسید:فدایت شوم !من قرآن را در یک شب بخوانم؟امام علیه السّلام فرمودند:نه.او گفت:در دو شب بخوانم؟فرمود:نه.راوی گفته است:تا به شش شب رسید که امام علیه السّلام با دستش اشاره کرد و فرمود:بله.سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند:ای ابو محمد پیش از شما برخی یاران محمّد قرآن را در یک ماه و کم تر می خواندند؛ زیرا قرآن با شتاب خوانده نمی شود بلکه به ترتیل خوانده می شود.و چون به آیه ای رسیدی که در آن یاد دوزخ است وقف کن و از دوزخ به خدا پناه ببر.آن گاه ابو بصیر گفت:در ماه رمضان،قرآن را در یک شب بخوانم؟امام علیه السّلام فرمودند:نه.

او گفت:در دو شب چطور؟امام علیه السّلام فرمودند:نه.پس گفت:در سه شب چطور؟ امام علیه السّلام فرمود:ها-و با دستش اشاره کرد-بله هیچ چیز ماه رمضان به ماه های دیگر شبیه نیست،حق و احترامی دارد.تا می توانی در این ماه نماز بخوان.

قرآن چنانچه نازل شده است،بالا می رود

[۳۵۲۹]۱-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند:وقتی مردی عجم از امّتم،قرآن را عجمی می خواند،فرشتگان آن را به صورت عربی صحیح بالا می برند.

[۳۵۳۰]۲-یکی از اصحاب گفته است:به حضرت ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم:

فدایت شوم ما آیاتی از قرآن می شنویم که در نزد ما چنان نیستند که می شنویم و ما

نسمعها و لا نحسن أن نقرأها كما بلغنا عنكم،فهل نأثم؟فقال:لا،اقرءوا كما تعلّمتم فسيجيئكم من يعلّمكم.

باب فضل القرآن

[۳۵۳۱]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن بدر،عن محمّد بن مروان،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

من قرأ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ مرّه بورک عليه و من قرأها مرّتين بورک عليه و على أهله و من قرأها ثلاث مرّات بورک عليه و على أهله و على جيرانه و من قرأها اثنى عشر مرّه بنى اللّه له اثنى عشر قصرا فى الجنّه فيقول الحفظه:

اذهبوا بنا إلى قصور أخينا فلان فننظر إليها و من قرأها مائه مرّه غفرت له ذنوب خمسه و عشرين سنه ما خلا الدّماء و الأموال و من قرأها أربعمائه مرّه كان له أجر أربعمائه شهيد كلّهم قد عقر جواده و أريق دمه و من قرأها ألف مرّه فى يوم و ليله لم يمت حتّى يرى مقعده فى الجنّه أو يرى له.

[۳۵۳۲]۲-حميد بن زياد،عن الحسين بن محمّد،عن أحمد بن الحسن الميثمىّ،عن يعقوب بن شعيب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لمّا أمر اللّه عزّ و جلّ هذه الآيات أن يهبطن إلى الأرض تعلّقن بالعرش و قلن:أى ربّ إلى أين تهبطنا؟إلى أهل الخطايا و الذّنوب؟فأوحى اللّه عزّ و جلّ إليهنّ:أن اهبطن فو عزّتى و جلالى لا يتلوكنّ أحد من آل محمّد و شيعتهم فى دبر ما افترضت عليه من المكتوبه فى كلّ يوم إلاّ نظرت إليه بعينى المكنونه فى كلّ يوم سبعين نظره،أقضى له فى كلّ نظره سبعين حاجه و قبلته على ما فيه من المعاصى و هى أمّ الكتاب و شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ الْمَلاٰئِكَهُ

نمی توانیم آن ها را چنانچه از شما به ما رسیده است بخوانیم.آیا گناهکاریم؟ امام علیه السّلام فرمودند:نه،همانگونه که آموختید بخوانید به زودی کسی به نزد شما آید تا آن را به شما بیاموزد.

فضل قرآن

[۳۵۳۱]۱-محمّد مروان روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هرکس یک بار سورهٔ «قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ» را بخواند برکت داده می شود و هرکس آن را دو بار بخواند به او و خانواده اش برکت داده می شود و هرکس آن را سه بار بخواند به او و خانواده و همسایگانش برکت داده می شود و هرکس آن را دوازده مرتبه بخواند خداوند دوازده کاخ در بهشت برای او می سازد،و آن گاه فرشتگان نگهبان می گویند:ما را به کاخ های برادرمان فلانی ببرید تا آنها را ببینیم و هرکس آن را صدبار بخواند گناهان بیست و پنج ساله اش جز خون[به ناحق ریخته] و اموال[حرام]آمرزیده می شود و هرکس آن را چهارصد بار بخواند پاداش چهارصد شهید که همگی اسب خود را در راه خدا پی کرده اند و خونشان ریخته شده است،نصیبش خواهد شد و هرکس آن را هزار مرتبه در یک شبانه روز بخواند نمیرد تا جایگاه خود در بهشت را ببیند یا به او نموده شود.

[۳۵۳۲]۲-یعقوب شعیب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:چون خداوند عزّتمند فرمان داد که این آیه ها به زمین فرودآیند به عرش درآویختند.و گفتند:

پروردگارا.ما را به کجا فرومی فرستی.به سوی خطاکاران و گنه کاران؟و خداوند عزّتمند به ایشان وحی کرد،فرود آئید.به شکست ناپذیری و شکوهم سوگند هیچ یک از خاندان محمد و شیعیانشان به دنبال آنچه هرروز بر آنان واجب کرده ام شما را نمی خوانند.جز اینکه روزی هفتاد بار با چشم نهانم به او نگاه می کنم و در هر نگاه هفتاد حاجت او را برآورده می سازم و با هر گناهی که دارد او را می پذیرم و آن

وَ أُولُوا الْعِلْمِ و آیه الکرسیّ و آیه الملک.

[۳۵۳۳]۳-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن حسّان،عن إسماعیل بن مهران، عن الحسن بن علیّ بن أبی حمزه،عن محمّد بن سکین،عن عمرو بن شمر،عن جابر قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول:من قرأ المسبّحات کلّها قبل أن ینام لم یمت حتّی یدرک القائم و إن مات کان فی جوار محمّد النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم.

[۳۵۳۴]4-محمّد بن یحیی،عن محمّد بن الحسین،عن علیّ بن النّعمان،عن عبد اللّه بن طلحه،عن جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من قرأ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ مائه مرّه حین یأخذ مضجعه غفر اللّه له ذنوب خمسین سنه.

[۳۵۳۵]5-حمید بن زیاد،عن الخشّاب،عن ابن بقّاح،عن معاذ،عن عمرو بن جمیع،رفعه إلی علیّ بن الحسین علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من قرأ أربع آیات من أوّل البقره و آیه الکرسیّ و آیتین بعدها و ثلاث آیات من آخرها لم یر فی نفسه و ماله شیئا یکرهه و لا یقربه شیطان و لا ینسی القرآن

[۳۵۳۶]6-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن سیف بن عمیره،عن رجل،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

من قرأ إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ یجهر بها صوته کان کالشّاهر سیفه فی سبیل اللّه و من قرأها سرّا کانَ کالمتشحّط بدمه فی سبیل اللّه و من قرأها عشر مرّات غفرت له علی نحو ألف ذنب من ذنوبه.

[۳۵۳۷]۷-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان بن

آیات عبارتند از:امّ الکتاب[سورۀ حمد]و«خداوند و فرشتگان و صاحبان علم گواهند که هیچ معبودی جز او نیست».[آل عمران(۳):۱۸]و آیه الکرسی و آیۀ ملک.

[۳۵۳۳]۳-جابر گفت:از امام باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکس پیش از آن که بخوابد مسبّحات[سوره هایی که با کلمه سبّح یا یسبّح آغاز می شود و آنها عبارتند از سورۀ اسراء-حدید-حشر-صف-جمعه-تغابن و اعلی]را بخواند نمی میرد تا امام قائم(عج)را درک کند و اگر بمیرد در جوار محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-است.

[۳۵۳4]4-عبد اللّه طلحه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:هرکس هنگامی که به بستر می رود صدبار سورۀ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند خداوند گناهان پنجاه سال او را می آمرزد.

[۳۵۳5]5-عمرو جمیع در حدیثی بی سند از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:هرکس چهار آیۀ اول سورۀ بقره و آیهالکرسی و دو آیۀ پس از آن[تا هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ] و سه آیۀ پایان سورۀ بقره را بخواند در جان و مالش چیزی را که دوست ندارد مشاهده نمی کند و شیطان به او نزدیک نمی گردد.و قرآن را فراموش نمی کند.

[۳۵۳6]6-مردی روایت کرده امام باقر علیه السّلام فرمودند:هرکس سورۀ إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ را با صدای بلند بخواند مانند کسی است که در راه خدا شمشیر کشیده است و هرکس آن را نهانی بخواند مانند کسی است که در راه خدا در خون خود غلطیده است.و هرکس آن را ده بار بخواند به مقدار هزار گناه از گناهانش آمرزیده می شود.

[۳۵۳۷]۷-یعقوب شعیب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:پدرم علیه السّلام

يحيى،عن يعقوب بن شعيب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان أبى صلوات اللّه عليه يقول: قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ ثلث القرآن و قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ ربع القرآن.

[۳۵۳۸]۸-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن الحسن بن علىّ،عن الحسن بن الجهم،عن إبراهيم بن مهزم،عن رجل سمع أبا الحسن عليه السّلام يقول:

من قرأ آيه الكرسىّ عند منامه لم يخف الفالج إن شاء اللّه و من قرأها فى دبر كلّ فريضه لم يضرّه ذو حمه.و قال:من قدّم قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ بينه و بين جبّار،منعه اللّه عزّ و جلّ منه،يقرأها من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله،فإذا فعل ذلک رزقه اللّه عزّ و جلّ خيره و منعه من شرّه.و قال:إذا خفت أمرا فاقرأ مائه آيه من القرآن من حيث شئت ثمّ قل:اللّهمّ اكشف عنّى البلاء، ثلاث مرّات.

[۳۵۳۹]۹-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن الحسن بن علىّ،عن إسحاق بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من قرأ مائه آيه يصلّى بها فى ليله كتب اللّه عزّ و جلّ له بها قنوت ليله و من قرأ مائتى آيه فى غير صلاه لم يحاجّه القرآن يوم القيامه و من قرأ خمسمائه آيه فى يوم و ليله فى صلاه النّهار و اللّيل كتب اللّه عزّ و جلّ له فى اللّوح المحفوظ قنطارا من الحسنات.و القنطار ألف و مائتا أوقيّه و الأوقيّه أعظم من جبل أحد.

[۳۵۴۰]۱۰-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن حسّان،عن إسماعيل بن مهران،عن الحسن بن علىّ بن أبى حمزه،عن منصور بن حازم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من مضى به يوم واحد فصلّى فيه بخمس صلوات و لم يقرأ فيها بقل هو اللّه

می فرمود: قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ یک سوم قرآن است و قُلْ یا أَیُّهَا الْکاٰفِرُونَ یک چهارم قرآن است.

[۳۵۳۸]۸-مردی از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنید که می فرماید:هرکس آیه الکرسی را در هنگام خواب بخواند اگر خدا بخواهد از بیماری فلج نترسد، و هرکس آن را پس از هر نماز واجبی بخواند هیچ صاحب نیشی به او زیان نرساند.و فرمودند:هرکس میان ستمگر و خودش آن را پیش اندازد خداوند عزتمند آن ستمگر را از او بازدارد تا آن را از پیش رو و پشت سر و راست و چپ بخواند و چون چنین کند خداوند خیرش را به او روزی می کند.و شرش را از او بازمی دارد.و فرمودند:چون از مسأله ای ترسیدی از هرجانب که خواهی صد آیه از قرآن بخوان و سه بار بگو:خداوندا !بلا را از من دور کن.

[۳۵۳۹]۹-اسحاق عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس صد آیه در نماز شب بخواند خداوند پارسایی یک شب را برایش می نویسد و هر کس دویست آیه در غیرنماز بخواند،قرآن در روز قیامت با او ستیزه نمی کند و هرکس در یک شبانه روز در نماز روز و شب پانصد آیه بخواند خداوند عزّتمند برایش در لوح محفوظ یک قنطار حسنه می نویسد و هر قنطاری هزار و دویست اوقیه است و هر اوقیه بزرگ تر از کوه احد است.

[۳۵۴۰]۱۰-منصور حازم روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس یک

أحد قيل له:يا عبد اللّه لست من المصلّين.

[۳۵۴۱]۱۱-و بهذا الإسناد،عن الحسن بن سيف بن عميره،عن أبى بكر الحضرمىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فلا يدع أن يقرأ فى دبر الفريضه ب قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ، فإنّه من قرأها جمع اللّه له خير الدّنيا و الآخره و غفر له و لوالديه و ما ولدا.

[۳۵۴۲]۱۲-عنه،عن الحسن بن علىّ بن أبى حمزه،رفعه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إنّ سوره الأنعام نزلت جمله،شيّعها سبعون ألف ملک حتّى أنزلت على محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فعظّموها و بجّلوها فإنّ اسم اللّه عزّ و جلّ فيها فى سبعين موضعا و لو يعلم النّاس ما فى قراءتها ما تركوها.

[۳۵۴۳]۱۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام:

أنّ النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم صلّى على سعد بن معاذ فقال:لقد وافى من الملائكه سبعون ألفا و فيهم جبرئيل عليه السّلام يصلّون عليه،فقلت له:يا جبرئيل،بما يستحقّ صلاتكم عليه؟فقال:بقراءته قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ قائما و قاعدا و راكبا و ماشيا و ذاهبا و جائيا.

[۳۵۴۴]۱4-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد بن بشير،عن عبيد اللّه بن الدّهقان،عن درست،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من قرأ أَلْهٰاكُمُ التَّكاٰثُرُ عند النّوم وقى فتنه القبر.

[۳۵۴۵]۱5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع،عن عبد اللّه بن الفضل النّوفلىّ،رفعه قال:

ما قرئت الحمد على وجع سبعين مرّه إلاّ سكن.

روز تمام بگذرد و در نمازهای پنج گانه قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ نخواند به او گفته می شود:

ای بندۀ خدا تو از نمازگذاران نیستی.

[۳۵۴۱]۱۱-ابو بکر حضرمی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس به خدا و روز جزا ایمان دارد خواندن سورۀ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ پس از نماز واجب را رها نکند؛زیرا هرکس آن را بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را برایش جمع می کند و او و پدر و مادر و فرزندانش آمرزیده می شوند.

[۳۵۴۲]۱۲-ابو حمزه در حدیثی بی سند روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

همانا سورۀ انعام یک باره نازل شد و هفتاد هزار فرشته آن را همراهی کردند تا بر محمد صلّی اللّه علیه و اله نازل گردید.پس آن را بزرگ شمارید و گرامی بدارید زیرا در هفتاد جای آن نام خداوند عزّتمند آمده است و اگر مردم می دانستند چه چیزی در خواندن آن است آن را رها نمی کردند.

[۳۵۴۳]۱۳-سکونی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر بر جنازه سعد معاذ نماز خواند و سپس فرمود:هفتاد هزار فرشته که جبرئیل در میان آنان بود حاضر شده،بر او نماز خواندند.من گفتم ای جبرئیل چه چیزی او را سزاوار نماز شما کرده است؟او گفت:خواندن قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ در حال ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در حال رفت وآمد.

[۳۵۴۴]۱4-درست از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:هرکس در هنگام خواب أَلْهٰاكُمُ التَّكاثُرُ را بخواند از امتحان گور در امان خواهد بود.

[۳۵۴۵]۱5-عبد اللّه بن فضل نوفلی روایت کرده که معصوم علیه السّلام فرمودند:سورۀ حمد را هفتاد بار بر دردی نخواندم جز این که آرام گشت.

[۳۵۴۶]۱۶-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن معاویه بن عمّار،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

لو قرئت الحمد علی میّت سبعین مرّه ثمّ ردّت فیه الرّوح ما کان ذلک عجبا.

[۳۵۴۷]۱۷-عنه،عن أحمد بن بکر،عن صالح،عن سلیمان الجعفریّ،عن أبی الحسن علیه السّلام قال:

سمعته یقول:ما من أحد فی حدّ الصّبا یتعهّد فی کلّ لیله قراءه قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ کلّ واحده ثلاث مرّات و قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ مائه مرّه فإن لم یقدر فخمسین إلاّ صرف اللّه عزّ و جلّ عنه کلّ لمم أو عرض من أعراض الصّبیان و العطاش و فساد المعده و بدور الدّم أبدا ما تعوهد بهذا حتّی یبلغه الشّیب،فإن تعهّد نفسه بذلک أو تعوهد کان محفوظا إلی یوم یقبض اللّه عزّ و جلّ نفسه.

[۳۵۴۸]۱۸-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن الحسین بن أحمد المنقریّ قال:

سمعت أبا إبراهیم علیه السّلام یقول:من استکفی بآیه من القرآن من الشّرق إلی الغرب کفی[إذا کان بیقین].

[۳۵۴۹]۱۹-الحسین بن محمّد،عن أحمد بن إسحاق و علیّ بن إبراهیم، عن أبیه،جمیعا عن بکر بن محمّد الأزدیّ،عن رجل،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی العوذه قال:

تأخذ قلّه جدیده فتجعل فیها ماء ثمّ تقرأ علیها «إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» ثلاثین مرّه ثمّ تعلّق و تشرب منها و تتوضّأ و یزداد فیها ماء إن شاء اللّه.

[۳۵۵۰] ۲۰-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن إدریس الحارثیّ،

[۳۵۴۶]۱6-معاویهٔ عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:اگر بر مرده ای هفتاد بار حمد خوانده شود و روح به بدنش بازگردد چیز شگفتی نیست.

[۳۵۴۷]۱۷-سلیمان جعفری گفت:از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید:

هرکس در دوران کودکی با خود عهد کند که هر شب سه بار قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ و صد بار قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ بخواند اگر نتوانست پنجاه بار بخواند خداوند هرگونه جنون و بیماری کودکان و مرض تشنگی و خرابی معده و جوشش خون را برای همیشه از او دور می کند-تا زمانی که بر عهدش باقی بماند-تا پیر شود.آن گاه اگر خود آن را به عهده گیرد یا دیگری آن را به عهده اش بگذارد تا روزی که خداوند عزّتمند جانش را بگیرد محفوظ می ماند.

[۳۵۴۸]۱۸-حسین بن احمد منقری گفته است:از امام کاظم علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکس یک آیه از آیات قرآن را برای خود از شرق تا غرب کافی شمارد او را کفایت می کند،[وقتی با یقین باشد].

[۳۵۴۹]۱۹-مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام دربارهٔ تعویذ فرمودند:

کوزه ای تازه بگیر و آن را آب کن.سپس سی بار سورهٔ إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ را بر آن بخوان و آن را آویزان کن و از آن بنوش و سپس وضو بگیر،اگر خدا بخواهد آب آن افزوده می شود.

[۳۵۵۰]۲۰-مفضّل عمر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:ای مفضّل همهٔ

عن محمّد بن سنان،عن مفضّل بن عمر قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:يا مفضّل،احتجز من النّاس كلّهم ب بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ و ب قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ اقرأها عن يمينک و عن شمالک و من بين يديک و من خلفک و من فوقک و من تحتک،فإذا دخلت على سلطان جائر فاقرأها حين تنظر إليه ثلاث مرّات و اعقد بيدک اليسرى ثمّ لا تفارقها حتّى تخرج من عنده.

[۳۵۱]۲۱-محمّد بن يحيى،عن عبد اللّه بن جعفر،عن السّيّاريّ،عن محمّد بن بكر،عن أبى الجارود،عن الأصبغ بن نباته،عن أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه أنّه قال:

و الّذى بعث محمّدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بالحقّ و أكرم أهل بيته ما من شىء تطلبونه من حرز:من حرق أو غرق أو سرق أو إفلات دابّه من صاحبها أو ضالّه أو آبق إلاّ و هو فى القرآن،فمن أراد ذلک فليسألنى عنه،قال:فقام إليه رجل فقال:يا أمير المؤمنين،أخبرنى عمّا يؤمّن من الحرق و الغرق؟فقال:اقرأ هذه الآيات: اَللّٰهُ الَّذِى نَزَّلَ الْكِتٰابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصّٰالِحِينَ وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إلى قوله سبحانه و تعالى عَمّٰا يُشْرِكُونَ فمن قرأها فقد أمن الحرق و الغرق قال:فقرأها رجل و اضطرمت النّار فى بيوت جيرانه و بيته و سطها فلم يصبه شىء،ثمّ قام إليه رجل آخر فقال:يا أمير المؤمنين،إنّ دابّتى استصعبت علىّ و أنا منها على وجل،فقال:اقرأ فى أذنها اليمنى وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِى السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ فقرأها فذلّت له دابّته و قام إليه رجل آخر فقَال:

يا أمير المؤمنين،إنّ أرضى أرض مسبعه و إنّ السّباع تغشى منزلى و لا تجوز حتّى تأخذ فريستها،فقال:اقرأ لَقَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مٰا

مردم را با بسم اللّه الرحمن الرّحیم و قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ بازدار.آن را از راست و چپ و روبه رو و پشت سر و بالای سر و پایین پایت بخوان.و چون نزد فرمانروای ستمگری می روی هنگامی که چشم به او می افتد سه بار آن را بخوان و دست چپت را گره کن و از هم باز مکن تا از نزد او بیرون آیی.

[۳۵۵۱]۲۱-اصبغ نباته روایت کرده که امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمودند:سوگند به کسی که محمّد[درود خدا بر او و بر خاندانش]را به حق برانگیخت و خاندانش را گرامی داشت هیچ دعای ایمنی از سوختن یا غرق شدن یا دزدی یا گریختن چهارپا از صاحبش یا گمشده یا بندهٔ فراری نیست جز آنکه در قرآن است و هر که آن را خواهد از من بپرسد.پس مردی برخاست و گفت:ای امیر مؤمنان مرا از آنچه از سوختن و غرق شدن در امان می دارد آگاه کن.امام علیه السّلام فرمودند:این آیات را بخوان: اَللّٰهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتٰابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصّٰالِحِینَ. [اعراف(۷):۱۹۶]و مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ تا آن جا که فرمود: سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یُشْرِکُونَ [زمر(۳۹):

۶۷]که هرکس آن ها را بخواند از سوختن و غرق شدن در امان است.راوی گفته است:مردی آن ها را خواند و وقتی آتش در خانهٔ همسایگانش افتاد،به خانهٔ او که در میان آن ها بود هیچ آسیبی نرسید.سپس مرد دیگری برخاست عرض کرد:ای امیر مؤمنان!چهارپای من چموشی می کند و من از آن در هراسم.حضرت فرمود:در گوش راستش این آیه را بخوان: وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ. [آل عمران(۳):۸۳]و او آن آیه را خواند و چهارپایش رام گردید-و مرد دیگری برخاست و گفت:ای امیر مؤمنان سرزمینی که در آن زندگی می کنم پر از درنده است و درندگان داخل خانهٔ من می شوند و تا شکار خود را برنگیرند بیرون نمی روند.امام علیه السّلام فرمودند:بخوان: لَقَدْ جٰاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مٰا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا

عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ* فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِىَ اللّٰهُ لا ٰإِلٰهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ فقرأهما الرّجل فاجتنبته السّباع، ثمّ قام إليه آخر فقال:يا أمير المؤمنين،إنّ فى بطنى ماء أصفر فهل من شفاء؟ فقال:نعم بلا درهم و لا دينار و لكن اكتب على بطنک آيه الكرسىّ و تغسلها و تشربها و تجعلها ذخيره فى بطنک فتبرأ بإذن اللّه عزّ و جلّ ففعل الرّجل فبرأ بإذن اللّه،ثمّ قام إليه آخر فقال:يا أمير المؤمنين،أخبرنى عن الضّالّه؟فقال:

اقرأ يس فى ركعتين و قل:يا هادى الضّالّه ردّ علىّ ضالّتى ففعل فردّ اللّه عزّ و جلّ عليه ضالّته،ثمّ قام إليه آخر فقال:يا أمير المؤمنين،أخبرنى عن الآبق، فقال:اقرأ أَوْ كَظُلُمٰاتٍ فِى بَحْرٍ لُجِّىٍّ يَغْشٰاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ إلى قوله وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَمٰا لَهُ مِنْ نُورٍ، فقالها الرّجل فرجع إليه الآبق،ثمّ قام إليه آخر فقال:يا أمير المؤمنين،أخبرنى عن السّرق فإنّه لا يزال قد يسرق لى الشّىء بعد الشّىء ليلا؟فقال له:اقرأ إذا أويت إلى فراشک: قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ أَيًّا مٰا تَدْعُوا إلى قوله وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً ثمّ قال أمير المؤمنين عليه السّلام:

من بات بأرض قفر فقرأ هذه الآيه: إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِى خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فِى سِتَّهِ أَيّٰامٍ ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ إلى قوله تبارک اللّه رَبُّ الْعٰالَمِينَ حرسته الملائكه و تباعدت عنه الشّياطين.قال:فمضى الرّجل فإذا هو بقريه خراب فبات فيها و لم يقرأ هذه الآيه فتغشّاه الشّيطان و إذا هو آخذ بخطمه، فقال له صاحبه:أنظره و استيقظ الرّجل فقرأ الآيه فقال الشّيطان لصاحبه:أرغم اللّه أنفک احرسه الآن حتّى يصبح،فلمّا أصبح رجع إلى أمير المؤمنين عليه السّلام فأخبره و قال له:رأيت فى كلامک الشّفاء و الصّدق و مضى بعد طلوع الشّمس

فَقُلْ حَسْبِیَ اللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ [توبه(۹):۱۲۸ و ۱۲۹] و آن مرد آن آیه ها را خواند و درنده ها از او دور شدند.سپس مرد دیگری برخاست و گفت:ای امیر مؤمنان در شکم من آب زردی است آیا شفایی دارد؟امام علیه السّلام فرمود:بله بی آن که درهم و دیناری خرج کنی.روی شکمت آیه الکرسی بنویس و آن را بشوی و بنوش و آن را در شکمت نگهدار.که به اذن خدا بهبود می یابی -و آن مرد چنین کرد و با اذن خدا بهبود یافت-سپس مرد دیگری برخاست و گفت ای امیر مؤمنان،مرا از دعای گمشده آگاه کن.امام علیه السّلام فرمودند:سورهٔ یاسین را در دو رکعت بخوان و بگو:ای هدایتگر گمشدگان،گمشده ام را به من بازگردان-و آن مرد چنین کرد و خداوند گمشده اش را به او بازگرداند-سپس مرد دیگری برخاست و گفت:ای امیر مؤمنان مرا از دعای بندهٔ فراری خبر ده.امام علیه السّلام فرمودند:

این آیه را بخوان: أَوْ کَظُلُمٰاتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشٰاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ -تا اینجا که فرمود- وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَمٰا لَهُ مِنْ نُورٍ [نور(۲۴): 40]و مرد آن را خواند و بندهٔ فراری به سویش بازگشت-سپس مرد دیگری برخاست و گفت:ای امیر مؤمنان درباره تعویذ دزدی به من خبر ده که پیوسته هرشب چیزی از من دزدیده می شود.امام علیه السّلام فرمودند:هنگامی که به بستر رفتی بگو: قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ أَیًّا مٰا تَدْعُوا... کَبِّرْهُ تَکْبِیراً [اسراء(۱۷): ۱۱۰ و ۱۱۱]سپس حضرت فرمودند:هرکس شب را در بیابانی بی سکنه بگذراند و این آیه را بخواند: إِنَّ رَبَّکُمُ اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیّٰامٍ ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَی الْعَرْشِ... تَبٰارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِینَ [اعراف(۷):54]فرشتگان از او نگهبانی می کنند و شیاطین از او دور می گردند.راوی گفته:و مردی به سفر رفت و به دهی ویرانه رسید و شب را در آنجا به سر برد ولی این آیه را نخواند پس شیطان در او پیچید و بینی اش را گرفت آن گاه همراهش به او گفت:مهلتش بده و آن مرد بیدار شد و آن آیه را خواند،پس شیطان به همراهش گفت:خدا بینی تو را به خاک بمالد.اکنون تا صبح برایش نگهبانی کن و هنگامی که مرد صبح از خواب برخاست به سوی امیر مؤمنان علیه السّلام بازگشت و به او خبر داد و گفت در سخنت شفاء و راستی دیدم و پس از برآمدن آفتاب

فإذا هو بأثر شعر الشّيطان مجتمعا فى الأرض.

[۳۵۵۲]۲۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن سلمه بن محرز قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:من لم يبرئه الحمد لم يبرئه شىء.

[۳۵۵۳]۲۳-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن إسماعيل بن مهران، عن صفوان بن يحيى،عن عبد اللّه بن سنان:عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه قال:

من قرأ إذا أوى إلى فراشه قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ و قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ كتب اللّه عزّ و جلّ له براءه من الشّرک.

[۳۵۵۴]۲۴-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن علىّ بن معبد،عن أبيه،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه قال:

لا تملّوا من قراءه إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها، فإنّه من كانت قراءته بها فى نوافله لم يصبه اللّه عزّ و جلّ بزلزله أبدا و لم يمت بها و لا بصاعقه و لا بآفه من آفات الدّنيا حتّى يموت و إذا مات نزل عليه ملک كريم من عند ربّه فيقعد عند رأسه فيقول:يا ملک الموت،ارفق بولىّ اللّه فإنّه كان كثيرا ما يذكرنى و يذكر تلاوه هذه السّوره و تقول له السّوره مثل ذلک و يقول ملک الموت:قد أمرنى ربّى أن أسمع له و أطيع و لا أخرج روحه حتّى يأمرنى بذلک فإذا أمرنى أخرجت روحه و لا يزال ملک الموت عنده حتّى يأمره بقبض روحه و إذا كشف له الغطاء فيرى منازله فى الجنّه فيخرج روحه من ألين ما يكون من العلاج ثمّ يشيّع روحه إلى الجنّه سبعون ألف ملک يبتدرون بها إلى الجنّه.

که به آنجا رفت ردّی از موی گرد آمدۀ شیطان را در زمین دید.

[۳۵۵۲]۲۲-سلمۀ محرز گفت:از امام باقر علیه السّلام شنیدم فرمودند:هرکس که سورۀ حمد او را بهبود نبخشد هیچ چیز او را بهبود نمی بخشد.

[۳۵۵۳]۲۳-عبد اللّه سنان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس هنگامی که به بستر می رود قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ و قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ را بخواند خداوند عزّتمند برایش بیزاری از شرک را می نویسد.

[۳۵۵۴]۲۴-مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:از خواندن إِذٰا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزٰالَهٰا خسته نشوید؛زیرا هرکس در نافله هایش آن را بخواند خداوند هرگز او را به زلزله دچار نکند و با زلزله و آذرخش و آفتی از آفتاب دنیا نمیرد تا از دنیا برود و هنگامی که بمیرد فرشته ای بزرگوار از نزد پروردگارش فرودآمده، کنار سرش می نشیند و می گوید:ای فرشتۀ مرگ با دوست خدا مدارا کن؛زیراکه او بسیار مرا یاد می کرد و این سوره را می خواند.و آن سورۀ نیز مانند همان را می گوید.و فرشتۀ مرگ می گوید پروردگارم به من دستور داده است که سخن این شخص را بشنوم و از او اطاعت کنم و روحش را از بدنش بیرون نبرم تا مرا به آن فرمان دهد و چون به من فرمان داد روحش را خارج می کنم.و پیوسته در نزد او است تا او را به گرفتن روحش فرمان دهد و او چون پرده از مقابل دیدگانش کنار رود و جایگاهش را در بهشت ببیند جانش به لطیف ترین صورت خارج می شود و سپس هفتاد هزار فرشته جان او را تا بهشت همراهی می کنند تا او را شتابان به بهشت رسانند.

باب النّوادر

[۳۵۵۵]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعيل بن مهران،عن عبيس بن هشام،عمّن ذكره،عن أبی جعفر عليه السّلام قال:

قرّاء القرآن ثلاثه:رجل قرأ القرآن فاتّخذه بضاعه و استدرّ به الملوک و استطال به علی النّاس و رجل قرأ القرآن فحفظ حروفه و ضيّع حدوده و أقامه إقامه القدح فلا كثّر اللّه هؤلاء من حمله القرآن و رجل قرأ القرآن فوضع دواء القرآن علی داء قلبه فأسهر به ليله و أظمأ به نهاره و قام به فی مساجده و تجافی به عن فراشه،فبأولئک يدفع اللّه العزيز الجبّار البلاء و بأولئک يديل اللّه عزّ و جلّ من الأعداء و بأولئک ينزّل اللّه عزّ و جلّ الغيث من السّماء،فو اللّه لهؤلاء فی قرّاء القرآن أعزّ من الكبريت الأحمر.

[۳۵۵۶]۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد و علیّ بن إبراهيم،عن أبيه،جميعا عن ابن محبوب،عن أبی حمزه،عن أبی يحيی،عن الأصبغ بن نباته قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السّلام يقول:نزل القرآن أثلاثا،ثلث فينا و فی عدوّنا و ثلث سنن و أمثال و ثلث فرائض و أحكام.

[۳۵۵۷]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن الحجّال،عن علیّ بن عقبه،عن داود بن فرقد،عمّن ذكره،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ القرآن نزل أربعه أرباع:ربع حلال و ربع حرام و ربع سنن و أحكام و ربع خبر ما كان قبلكم و نبأ ما يكون بعدكم و فصل ما بينكم.

[۳۵۵۸]4-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عن إسحاق بن عمّار،عن أبی بصير،عن أبی جعفر عليه السّلام قال:

[۳۵۵۵]۱-مردی روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:قاریان قرآن سه دسته اند:

کسی که قرآن بخواند و آن را کالا بداند و به وسیلۀ آن پادشاهان را بدوشد و بر مردم گردن فرازی کند.

و کسی که قرآن بخواند و حروفش را حفظ کرده،احکامش را تباه سازد و آن را چون جام آبی بردارد که خداوند حاملان قرآن این چنین را زیاد نگرداند.

و کسی که قرآن بخواند و داروی آن را بر درد دلش بگذارد،پس شبش را با آن بیدار باشد و روزها به سبب آن تشنگی بکشد و در عبادت هایش آن را به پا دارد.

و پهلو از بستر بردارد.با اینان است که خداوند شکست ناپذیر چیره گر بلاء را دور می سازد و به سبب آنان است که خداوند بر دشمنان پیروز می گرداند و به خاطر ایشان است که خداوند باران از آسمان نازل می کند و به خدا سوگند اینان در میان قاریان قرآن از کبریت احمر کمیاب ترند.

[۳۵۵۶]۲-اصبغ نباته گفت:از امیر مؤمنان علیه السّلام شنیدم می فرماید:قرآن در سه بخش نازل گردید:یک سوم دربارۀ ما و دربارۀ دشمن ما یک سوم دربارۀ سنّت ها و امثال و یک سوم دربارۀ واجبات و احکام.

[۳۵۵۷]۳-مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:قرآن در چهار بخش نازل شده است:یک چهارم حلال،یک چهارم حرام،یک چهارم سنّت ها و احکام و یک چهارم حکایت گذشته و آگاهی از آینده و داوری در میان شما.

[۳۵۵۸]4-ابو بصیر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:قرآن بر چهار بخش

نزل القرآن أربعه أرباع:ربع فينا و ربع فى عدوّنا و ربع سنن و أمثال و ربع فرائض و أحكام.

[۳۵۵۹]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد و سهل بن زياد،عن منصور بن العبّاس،عن محمّد بن الحسن السّرىّ،عن عمّه علىّ بن السّرىّ عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أوّل ما نزل على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:بسم اللّه الرّحمن الرّحيم اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ و آخره إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اللّٰهِ.

[۳۵۶۰]6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه و محمّد بن القاسم،عن محمّد بن سليمان،عن داود،عن حفص بن غياث،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: شَهْرُ رَمَضٰانَ الَّذِى أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ و إنّما أنزل فى عشرين سنه بين أوّله و آخره؟فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام:نزل القرآن جمله واحده فى شهر رمضان إلى البيت المعمور ثمّ نزل فى طول عشرين سنه،ثمّ قال:قال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:نزلت صحف إبراهيم فى أوّل ليله من شهر رمضان و أنزلت التّوراه لستّ مضين من شهر رمضان و أنزل الإنجيل لثلاث عشره ليله خلت من شهر رمضان و أنزل الزّبور لثمان عشر خلون من شهر رمضان و أنزل القرآن فى ثلاث و عشرين من شهر رمضان.

[۳۵۶۱]۷-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن محمّد بن عيسى،عن بعض رجاله،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا تتفأّل بالقرآن.

[۳۵۶۲]۸-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن صفوان،عن ابن مسكان،عن محمّد بن الورّاق قال:

نازل شده است یک چهارم دربارۀ ما،یک چهارم دربارۀ دشمنان ما،یک چهارم در سنّت ها و امثال و یک چهارم در واجبات و احکام.

[۳۵۵۹]5-علی سرّی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:اولین چیزی که بر رسولﷺ خدا-درود خدا بر او و خاندانش-نازل شده: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ و آخریش إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اللّٰهِ بود.

[۳۵۶۰]6-حفص غیاث گفت:از امام صادق علیه السّلام دربارۀ این آیه:«ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شد».پرسیدم و گفتم:مگر قرآن از اول تا آخرش در بیست سال نازل نشده است؟امام صادق علیه السّلام فرمودند:قرآن به تمامی در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شد و سپس در طول بیست سال فرود آمد.سپس فرمودند:پیامبر گرامی فرموده است:صحف حضرت ابراهیم در اولین شب از ماه رمضان،تورات در شب ششم ماه رمضان،انجیل در شب سیزدهم،زبور در شب هجدهم ماه رمضان و قرآن در شب بیست و سوم ماه رمضان نازل شد.

[۳۵۶۱]۷-مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:با قرآن فال نزن.

[۳۵۶۲]۸-محمد ورّاق گفت:کتابی را که در آن قرآنی مهرشده و اعراب گذاری

عرضت على أبى عبد اللّه عليه السّلام كتابا فيه قرآن مختّم معشّر بالذّهب و كتب فى آخره سوره بالذّهب فأريته إيّاه فلم يعب فيه شيئا إلاّ كتابه القرآن بالذّهب و قال:لا يعجبنى أن يكتب القرآن إلاّ بالسّواد كما كتب أوّل مرّه.

[۳۵۶۳]۹-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن عيسى،عن ياسين الضّرير،عن حريز،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال:تأخذ المصحف فى الثّلث الثّانى من شهر رمضان فتنشره و تضعه بين يديک و تقول:«اللّهمّ إنّى أسألک بكتابک المنزل و ما فيه و فيه اسمک الأعظم الأكبر و أسماؤک الحسنى و ما يخاف و يرجى أن تجعلنى من عتقائک من النّار»و تدعو بما بدا لک من حاجه.

[۳۵۶۴]۱۰-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن سالم،عن أحمد بن النّضر،عن عمرو بن شمر،عن جابر،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

لكلّ شىء ربيع و ربيع القرآن شهر رمضان.

[۳۵۶۵]۱۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن سنان أو عن غيره،عمّن ذكره قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن القرآن و الفرقان أهما شيئان أو شىء واحد؟ فقال عليه السّلام:القرآن جمله الكتاب و الفرقان المحكم الواجب العمل به.

[۳۵۶۶]۱۲-الحسين بن محمّد،عن علىّ بن محمّد،عن الوشّاء،عن جميل بن درّاج،عن محمّد بن مسلم،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ القرآن واحد نزل من عند واحد و لكنّ الاختلاف يجىء من قبل الرّواه.

[۳۵۶۷]۱۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن عمر بن أذينه، عن الفضيل بن يسار قال:

شده با طلا بود و در آخرش سوره ای با طلا نوشته شده بود به امام صادق علیه السّلام نشان دادم.امام علیه السّلام هیچ ایرادی جز نوشته شدن اش با طلا بر آن نگرفتند و فرمودند:

دوست ندارم قرآن با چیزی جز مرکب سیاه نگاشته شود چنان که نخستین بار با آن نوشته شد.

[۳۵۶۳]۹-زراره روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:در دهۀ دوم ماه رمضان قرآن را بردار و باز کن و در برابرت قرار داده بگو:«خداوندا من به حقّ کتاب نازل شده ات و آنچه در آن است که اسم اعظم بزرگ تر تو و اسمای نیکوی تو است و آنچه به آن بیم و امید رود از تو می خواهم که مرا از آزادشدگان از دوزخ قرار دهی»و آن گاه هر حاجتی که به نظرت می رسد بخواه.

[۳۵۶۴]۱۰-جابر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هرچیز بهاری دارد و بهار قرآن ماه رمضان است.

[۳۵۶۵]۱۱-مردی گفته است از امام صادق علیه السّلام پرسیدم آیا قرآن و فرقان دو چیزند یا یک چیز؟امام علیه السّلام فرمودند:قرآن همۀ کتاب است و فرقان محکمات است که عمل به آن واجب است.

[۳۵۶۶]۱۲-زراره روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:همانا قرآن یکی است و از نزد یگانه نازل شده است و اختلاف از جانب راویان آن می آید.

[۳۵۶۷]۱۳-فضیل یسار گفت:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:این مردم می گویند

قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام:إنّ النّاس یقولون:إنّ القرآن نزل علی سبعه أحرف، فقال:کذبوا أعداء اللّه و لکنّه نزل علی حرف واحد من عند الواحد.

[۳۵۶۸]4 ۱-محمّد بن یحیی،عن عبد اللّه بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن عبد اللّه بن بکیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

نزل القرآن بإیّاک أعنی و اسمعی یا جاره.

و فی روایه أخری،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:معناه ما عاتب اللّه عزّ و جلّ به علی نبیّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فهو یعنی به ما قد مضی فی القرآن مثل قوله وَ لَوْ لا ٰ أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً عنی بذلک غیره.

[۳۵۶۹]5 ۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن علیّ بن الحکم،عن عبد اللّه بن جندب،عن سفیان بن السّمط قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن تنزیل القرآن،قال:اقرءوا کما علّمتم.

[۳۵۷۰]6 ۱-علیّ بن محمّد،عن بعض أصحابه،عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر قال:

دفع إلیّ أبو الحسن علیه السّلام مصحفا و قال:لا تنظر فیه،ففتحته و قرأت فیه: لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا فوجدت فیها اسم سبعین رجلا من قریش باسمائهم و أسماء آبائهم،قال:فبعث إلیّ:ابعث إلیّ بالمصحف.

[۳۵۷۱]۷ ۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن حسین بن سعید،عن النّضر بن سوید،عن القاسم بن سلیمان،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال أبی علیه السّلام:ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض إلاّ کفر.

[۳۵۷۲]۸ ۱-عنه،عن الحسین بن النّضر،عن القاسم بن سلیمان،عن أبی مریم الأنصاریّ،عن جابر،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قرآن بر هفت حرف نازل شده است،امام علیه السّلام فرمود:دروغ می گویند:قرآن بر یک حرف و از نزد یگانه نازل شد.

[۳۵۶۸]۱۴-عبد اللّه بکیر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:قرآن به شیوهٔ «به در می گویند که دیوار بشنود»نازل شد و در روایت دیگر است که امام صادق علیه السّلام فرمودند:معنی اش این است که وقتی خداوند عزّتمند پیامبرش را سرزنش کرده،مقصودش چیزی است که در قرآن گذشته است.

مانند آن جا که فرمود:(اگر نبود که ما تو را پابرجا نگه داشتیم نزدیک بود که اندکی به آنان تکیه کنی)[اسراء(۱۷):۷۴]که با آن جز او را قصد کرده است.

[۳۵۶۹]۱۵-سفیان سمط گفت:از امام صادق علیه السّلام دربارهٔ نازل شدن قرآن پرسیدم.

امام علیه السّلام فرمودند:همان گونه که آموختید بخوانید.

[۳۵۷۰]۱۶-احمد بن محمد ابو نصر گفت:حضرت ابو الحسن علیه السّلام مصحفی به من داد و فرمود:در آن نگاه مکن.من آن را گشودم و آیهٔ لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا را خواندم و در آن نام هفتاد مرد از قریش را با نام خودشان و پدرانشان یافتم.آن گاه امام علیه السّلام به دنبالم فرستاد که مصحف را به نزد من بفرست.

[۳۵۷۱]۱۷-قاسم سلیمان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمود:پدرم علیه السّلام فرمودند:کسی قرآن را برهم نزد جز اینکه کافر شد.

[۳۵۷۲]۱۸-جابر گفت از امام باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید:قرآنی در دریا افتاد و چون

سمعته يقول:وقع مصحف فى البحر فوجدوه و قد ذهب ما فيه إلاّ هذه الآيه: أَلا إِلَى اللّٰهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.

[۳۵۷۳]۱۹-الحسين بن محمّد،عن معلّى بن محمّد،عن الوشّاء،عن أبان، عن ميمون القدّاح قال:

قال لى أبو جعفر عليه السّلام:اقرأ،قلت:من أىّ شىء أقرأ؟قال:من السّوره التّاسعه،قال:فجعلت ألتمسها فقال:اقرأ من سوره يونس،قال:فقرأت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنىٰ وَ زِيادَهٌ وَ لا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّهٌ قال:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم:إنّى لأعجب كيف لا أشيب إذا قرأت القرآن.

[۳۵۷۴]۲۰-علىّ بن محمّد،عن صالح بن أبى حمّاد،عن الحجّال،عمّن ذكره،عن أحدهما عليه السّلام قال:

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ قال:يبين الألسن و لا تبينه الألسن.

[۳۵۷۵]۲۱-أحمد بن محمّد بن أحمد،عن محمّد بن أحمد النّهدىّ،عن محمّد بن الوليد،عن أبان،عن عامر بن عبد اللّه بن جذاعه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من عبد يقرأ آخر الكهف إلاّ تيقّظ فى السّاعه الّتى يريد.

[۳۵۷۶]۲۲-أبو علىّ الأشعرىّ و غيره،عن الحسن بن علىّ الكوفىّ،عن عثمان بن عيسى،عن سعيد بن يسار قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:سليم مولاک ذكر أنّه ليس معه من القرآن إلاّ سوره يس،فيقوم من اللّيل فينفد ما معه من القرآن أيعيد ما قرأ؟ قال:نعم لا بأس.

[۳۵۷۷]۲۳-محمّد بن يحيى،عن محمّد بن الحسين،عن عبد الرّحمن بن أبى هاشم،عن سالم بن سلمه قال:

آن را یافتند.هرچه در آن بود رفته بود جز این آیه(هان که همهٔ کارها به سوی خدا بازمی گردد).[شوری(۴۲):۵۳]

[۳۵۷۳]۱۹-میمون قدّاح گفت:امام باقر علیه السّلام به من فرمود:بخوان.من عرض کردم:از کجا بخوانم؟امام علیه السّلام فرمود:از سورهٔ نهم.من شروع به جست وجوی آن کردم.امام علیه السّلام فرمودند:از سورهٔ یونس بخوان.من این آیه را خواندم:

(برای کسانی که نیکی کردند نیکی و فزونی است و تیرگی و خواری چهرهٔ آنها را نپوشاند).[یونس(۱۰):۲۶]حضرت فرمود:تو را بس است که رسول خدا [درود خدا بر او و خاندانش]فرمود:من در شگفتم که چگونه وقتی قرآن می خوانم پیر نمی شوم.

[۳۵۷۴]۲۰-مردی گفته است:از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام دربارهٔ این سخن خداوند پرسیدم:«به زبان عربی آشکار».فرمودند:یعنی زبان ها را آشکار می کند و هیچ زبان دیگری آن را آشکار نمی کند.

[۳۵۷۵]۲۱-عامر بن عبد اللّه جذاعه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

هربنده ای آخر سورهٔ کهف را بخواند در هر ساعتی بخواهد از خواب بیدار می شود.

[۳۵۷۶]۲۲-سعید یسار گفت:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:غلام تو سلیم گفته که از قرآن جز سورهٔ یاسین را در حفظ ندارد.آن گاه شب برمی خیزد و آنچه از قرآن به یاد دارد تا به پایان می خواند.آیا آنچه را خوانده تکرار کند؟امام علیه السّلام فرمود:بله.عیبی ندارد.

[۳۵۷۷]۲۳-سالم سلمه گفت:مردی برای امام صادق علیه السّلام چند کلمه از قرآن خواند

قرأ رجل على أبى عبد اللّه عليه السّلام و أنا أستمع حروفا من القرآن ليس على ما يقرأها النّاس،فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام:كفّ عن هذه القراءه،اقرأ كما يقرأ النّاس حتّى يقوم القائم عليه السّلام،فإذا قام القائم عليه السّلام قرأ كتاب اللّه عزّ و جلّ على حدّه و أخرج المصحف الّذى كتبه علىّ عليه السّلام و قال:أخرجه علىّ عليه السّلام إلى النّاس حين فرغ منه و كتبه فقال لهم:هذا كتاب اللّه عزّ و جلّ كما أنزله[اللّه]على محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و قد جمعته من اللّوحين،فقالوا:هو ذا عندنا مصحف جامع فيه القرآن لا حاجه لنا فيه،فقال:أما و اللّه ما ترونه بعد يومكم هذا أبدا،إنّما كان علىّ أن أخبركم حين جمعته لتقرءوه.

[٣٥٧٨]٢٤-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن صفوان،عن سعيد بن عبد اللّه الأعرج قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الرّجل يقرأ القرآن ثمّ ينساه ثمّ يقرأه ثمّ ينساه أ عليه فيه حرج؟فقال:لا.

[٣٥٧٩]٢٥-علىّ،عن أبيه،عن النّضر بن سويد،عن القاسم بن سليمان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أبى عليه السّلام:ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض إلاّ كفر.

[٣٥٨٠]٢٦-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد و محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،جميعا عن ابن محبوب،عن جميل،عن سدير،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

سوره الملک هى المانعه تمنع من عذاب القبر و هى مكتوبه فى التّوراه سوره الملک و من قرأها فى ليلته فقد أكثر و أطاب و لم يكتب بها من الغافلين و إنّى لأركع بها بعد عشاء الآخره و أنا جالس و إنّ والدى عليه السّلام كان يقرأها فى

و من شنیدم و چنان نبود که این مردم می خوانند.آن گاه امام صادق علیه السّلام فرمودند:

از این قرائت خودداری کن.تا قائم ما قیام کند.چنان بخوان که مردم می خوانند که چون امام قائم علیه السّلام ظهور کند کتاب خدای عزّتمند را بر جدّش می خواند.

و مصحفی را که علی علیه السّلام نوشته بود بیرون آورد و فرمود:علی علیه السّلام این را هنگامی که از آن فراغت یافت و نوشت به نزد مردم برد و به ایشان فرمود:این کتاب خداوند عزّتمند است چنان که بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرو فرستاده است.و من آن را از دو لوح فراهم آوردم.آنان گفتند:اکنون هم در نزد ما مصحفی است که همه قرآن در آن است و ما نیازی به قرآن تو نداریم.و حضرت فرمود:هان به خدا سوگند پس از این هرگز آن را نخواهید دید.بر من واجب بود هنگامی که آن را فراهم ساختم شما را آگاهم کنم تا آن را بخوانید.

[۳۵۷۸]۲۴-سعید بن عبد اللّه اعرج گفت:از امام صادق علیه السّلام دربارهٔ مردی که قرآن می آموزد و سپس فراموش می کند و سپس می آموزد و باز فراموش می کند پرسیدم:آیا بر او عیبی است؟امام علیه السّلام فرمودند:نه.

[۳۵۷۹]۲۵-قاسم سلیمان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:پدرم علیه السّلام فرمودند:هیچ کسی قرآن را برهم نزد جز این که کافر شد.

[۳۵۸۰]۲۶-سدیر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:سورهٔ ملک بازدارنده است،از عذاب قبر بازمی دارد و در تورات نیز به نام سورهٔ ملک نوشته شده است.و هرکس آن را در شب بخواند پر و نیکو کرده است و در آن شب از گروه غافلان نوشته نمی شود و من آن را پس از نماز عشاء هنگامی که[برای نماز و تیره]نشسته ام در رکوع می خوانم و پدرم آن را هرروز و شب می خواند

یومه و لیلته و من قرأها إذا دخل علیه فی قبره ناکر و نکیر من قبل رجلیه قالت رجلاه لهما:لیس لکما إلی ما قبلی سبیل،قد کان هذا العبد یقوم علیّ فیقرأ سوره الملک فی کلّ یوم و لیلته؛و إذا أتیاه من قبل جوفه قال لهما:لیس لکما إلی ما قبلی سبیل،قد کان هذا العبد أوعانی سوره الملک؛و إذا أتیاه من قبل لسانه قال لهما:لیس لکما إلی ما قبلی سبیل،قد کان هذا العبد یقرأ بی فی کلّ یوم و لیله سوره الملک.

[۳۵۸۱]۲۷-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن عبد اللّه بن فرقد و المعلّی بن خنیس قالا:

کنّا عند أبی عبد اللّه علیه السّلام و معنا ربیعه الرّأی فذکرنا فضل القرآن،فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إن کان ابن مسعود لا یقرأ علی قراءتنا فهو ضالّ،فقال ربیعه:

ضالّ؟فقال:نعم ضالّ،ثمّ قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:أمّا نحن فنقرأ علی قراءه أبیّ.

[۳۵۸۲]۲۸-علیّ بن الحکم،عن هشام بن سالم،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

إنّ القرآن الّذی جاء به جبرئیل علیه السّلام إلی محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم سبعه عشر ألف آیه.

تمّ کتاب فضل القرآن بمنّه و جوده و یتلوه کتاب العشره.

و هرکس آن را بخواند هنگامی که ناکر و نکیر از سوی دو پایش داخل قبر او شوند،پاهایش به آنها می گویند:از سوی ما راهی ندارید زیرا این بنده بر ما می ایستاد و هر روز و شب سورۀ ملک را می خواند و هرگاه از جانب سینه اش داخل شوند او به آنها می گوید:از جانب من راهی برای شما نیست.این بنده سورۀ ملک را در من جای داد.و هرگاه از جانب زبانش به سوی او آیند به آن دو می گوید:از سوی من راهی ندارید که این بنده به وسیلۀ من هر روز و شب سورۀ ملک را تلاوت می کرد.

[۳۵۸۱]۲۷-عبد اللّه فرقد و معلّی بن خنیس گفته اند:نزد امام صادق علیه السّلام بودیم و ربیعه الرای با ما بود که از فضل قرآن سخن به میان آورد و امام علیه السّلام فرمود:

اگر ابن مسعود بر قرائت ما قرآن نمی خواند گمراه است.ربیعه گفت:گمراه است؟امام علیه السّلام فرمود:بله گمراه است.سپس امام صادق علیه السّلام فرمود:ما به قرائت ابّی قرآن می خوانیم.

[۳۵۸۲]۲۸-هشام سالم روایت کرده امام صادق علیه السّلام فرمودند:قرآنی که جبرئیل علیه السّلام برای محمد-درود خدا بر او و خاندانش-آورده هفده هزار آیه داشت.

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

كتاب العشره باب ما يجب من المعاشره

[۳۵۸۳]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن حديد،عن مرازم قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:عليكم بالصّلاه فى المساجد و حسن الجوار للنّاس و إقامه الشّهاده و حضور الجنائز إنّه لا بدّ لكم من النّاس،إنّ أحدا لا يستغنى عن النّاس حياته و النّاس لا بدّ لبعضهم من بعض.

[۳۵۸۴]۲-محمّد بن إسماعيل،عن الفضل بن شاذان و أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،جميعا عن صفوان بن يحيى،عن معاويه بن وهب قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:كيف ينبغى لنا أن نصنع فيما بيننا و بين قومنا و فيما بيننا و بين خلطائنا من النّاس،قال:فقال:تؤدّون الأمانه إليهم و تقيمون الشّهاده لهم و عليهم و تعودون مرضاهم و تشهدون جنائزهم.

[۳۵۸۵]۳-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن الحسين بن سعيد و محمّد بن خالد،جميعا عن القاسم بن محمّد،عن حبيب الخثعمىّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:عليكم بالورع و الاجتهاد و اشهدوا الجنائز و عودوا المرضى و احضروا مع قومكم مساجدكم و أحبّوا للنّاس ما تحبّون لأنفسكم،أما يستحيى الرّجل منكم أن يعرف جاره حقّه و لا يعرف حقّ جاره.

به نام خداوند رحمتگر مهربان

کتاب معاشرت[آداب اجتماعی] باب معاشرت واجب

اشاره

[۳۵۸۳] ۱-مرازم روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمود:بر شما باد نماز در مساجد و نیک همسایگی با مردم و ادای شهادت.و حضور در تشییع جنازه ها؛ زیرا شما از مردم ناچارید و هیچ کس در زندگی اش از مردم بی نیاز نیست و وجود مردم برای یکدیگر ضروری است.

[۳۵۸4]۲-معاویهٔ وهب گفت:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:چگونه سزاوار است ما در میان خود و اقوام‌مان و کسانی که با آنان می آمیزیم رفتار کنیم؟امام علیه السّلام فرمود:امانت آنها را بپردازید،به سود و زیان شان گواهی دهید،از بیمارانشان عیادت کنید و در تشییع جنازه هایشان حاضر شوید.

[۳۵۸5]۳-حبیب خثعمی گفت از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:بر شما باد به پرهیزگاری و کوشش[در دین]جنازه ها را تشییع کنید.از بیماران عیادت کنید با خویشانتان در مساجدتان حاضر شوید و هرآنچه برای خود می پسندید برای مردم نیز دوست بدارید.آیا هیچ یک از شما شرم نمی کند که به همسایه حقّش را بشناساند ولی خود حقّ همسایه اش را نشناسد؟

[۳۵۸۶]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن معاویه بن وهب قال:

قلت له:کیف ینبغی لنا أن نصنع فیما بیننا و بین قومنا و بین خلطائنا من النّاس ممّن لیسوا علی أمرنا؟قال:تنظرون إلی أئمّتکم الّذین تقتدون بهم فتصنعون ما یصنعون فو اللّه إنّهم لیعودون مرضاهم و یشهدون جنائزهم و یقیمون الشّهاده لهم و علیهم و یؤدّون الأمانه إلیهم.

[۳۵۸۷]5-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن عبد الجبّار و محمّد بن إسماعیل،عن الفضل بن شاذان،جمیعا عن صفوان بن یحیی،عن أبی أسامه زید الشّحّام قال:

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام:اقرأ علی من تری أنّه یطیعنی منهم و یأخذ بقولی السّلام و أوصیکم بتقوی اللّه عزّ و جلّ و الورع فی دینکم و الاجتهاد للّه و صدق الحدیث و أداء الأمانه و طول السّجود و حسن الجوار فبهذا جاء محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم،أدّوا الأمانه إلی من ائتمنکم علیها برّا أو فاجرا فإنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم کان یأمر بأداء الخیط و المخیط،صلوا عشائرکم و اشهدوا جنائزهم و عودوا مرضاهم و أدّوا حقوقهم فإنّ الرّجل منکم إذا ورع فی دینه و صدق الحدیث و أدّی الأمانه و حسن خلقه مع النّاس قیل:هذا جعفریّ،فیسرّنی ذلک و یدخل علیّ منه السّرور و قیل:هذا أدب جعفر و إذا کان علی غیر ذلک دخل علیّ بلاؤه و عاره و قیل:هذا أدب جعفر؛فو اللّه لحدّثنی أبی علیه السّلام أنّ الرّجل کان یکون فی القبیله من شیعه علیّ علیه السّلام فیکون زینها:آداهم للأمانه و أقضاهم للحقوق و أصدقهم للحدیث،إلیه وصایاهم و ودائعهم،تسأل العشیره عنه فتقول:من مثل فلان؟إنّه لآدانا للأمانه و أصدقنا للحدیث.

[۳۵۸۶]4-معاویۀ وهب گفت:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:چگونه سزاوار است ما در میان خود و اقوامان و کسانی که با آنان می آمیزیم و بر مذهب ما نیستند رفتار کنیم؟امام علیه السّلام فرمود:به امامانتان که از آن پیروی می کنید نگاه کنید و هرچه آنان انجام می دهند شما نیز انجام دهید.به خدا سوگند آنان از بیمارانشان عیادت می کنند و در تشییع جنازه هایشان حاضر می شوند.به سود و زیانشان گواهی داده،امانتشان را به آنها می پردازند.

[۳۵۸۷]5-ابو اسامه زید شحّام گفته است:امام صادق علیه السّلام به من فرمودند:به هر کس که می بینی از من اطاعت می کند و به گفته ام عمل می کند سلام مرا برسان و بگو:من شما را به پروای از خدا و پرهیزگاری در دینتان و کوشش برای خدا و راستگویی و ادای امانت و سجده های طولانی و نیکوهمسایگی سفارش می کنم که محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-این ها را آورده است.امانت را بازگردانید به هرکس که شما را امین شمرده است چه نیکوکار باشد یا بدکار؛که رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-می فرمود:نخ و سوزنی را هم به صاحبش بازگردانید.با خانواده و بستگان خود پیوند داشته باشید و مردگانشان را تشییع کنید و از بیمارانشان عیادت کنید.و حقوق آنان را رعایت کنید؛هنگامی که کسی از شما در دینش پرهیزگار شد و راست گفت و امانت را بازگرداند و با مردم خوش اخلاق شد گفته می شود این جعفری است[بر مذهب شیعۀ جعفری است]و این مرا شاد می کند و از سوی شادی بر من داخل می گردد و گفته می شود این ادب جعفر علیه السّلام است و وقتی جز این باشد مصیبت و ننگ او بر من وارد می شود و گفته می شود:این ادب جعفر علیه السّلام است.به خدا سوگند پدرم علیه السّلام به من فرمود که وقتی مردی در میان قبیله از شیعیان علی علیه السّلام بود زینت آن قبیله می شد از همه بهتر امانت را بازمی گرداند و از همه بهتر حقوق را رعایت می کرد و راستگوتر بود،همه وصیّت و امانت خود را به او می سپردند.که چون دربارۀ او از قبیله می پرسیدی،می گفتند:چه کسی مانند فلانی است؟به درستی که او از همۀ ما امانتدارتر و راستگوتر است.

باب حسن المعاشره

[۳۵۸۸]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن حمّاد،عن حریز،عن محمّد بن مسلم قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام:من خالطت فإن استطعت أن تکون یدک العلیا علیهم فافعل.

[۳۵۸۹]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعیل بن مهران،عن محمّد بن حفص،عن أبی الرّبیع الشّامیّ قال:

دخلت علی أبی عبد اللّه علیه السّلام و البیت غاصّ بأهله فیه الخراسانیّ و الشّامیّ و من أهل الآفاق فلم أجد موضعا أقعد فیه،فجلس أبو عبد اللّه علیه السّلام و کان متّکئا ثمّ قال یا شیعه آل محمّد اعلموا أنّه لیس منّا من لم یملک نفسه عند غضبه و من لم یحسن صحبه من صحبه و مخالقه من خالقه و مرافقه من رافقه و مجاوره من جاوره و ممالحه من مالحه،یا شیعه آل محمّد اتّقوا اللّه ما استطعتم و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه.

[۳۵۹۰]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عمّن ذکره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: إِنّٰا نَرٰاکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ قال:

کان یوسّع المجلس و یستقرض للمحتاج و یعین الضّعیف.

[۳۵۹۱]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن علاء بن الفضیل،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان أبو جعفر علیه السّلام یقول:عظّموا أصحابکم و وقّروهم و لا یتهجّم بعضکم علی بعض و لا تضارّوا و لا تحاسدوا و إیّاکم و البخل،کونوا عباد اللّه المخلصین[الصّالحین].

نیکو معاشرت بودن

[۳۵۸۸]۱-محمّد مسلم روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:با هرکس آمیختی اگر توانستی دستی بر بالای سر آن ها،داشته باش چنان بکن[یعنی به آنان احسان و خدمت کن].

[۳۵۸۹]۲-ابو ربیع شامی گفت:به خدمت امام صادق علیه السّلام رفتم و اتاق از مردم پر بود،از خراسانی و شامی و سرزمین های دور.چنان که جایی برای نشستن نیافتم.امام صادق علیه السّلام که تکیه داده بود نشست و فرمود:ای شیعۀ خاندان محمّد بدانید کسی که در هنگام خشم خویشتن دار نباشد و کسی که با همراه خود خوش رفتار نباشد و کسی که باهم خوی خود خوش خلقی نکند و کسی که با دوست خود همراهی نکند و کسی که با همسایه خود همسایگی نکند و کسی که نان و نمک خور خویش،نان و نمک نخورد از ما نیست.ای شیعۀ خاندان محمد تا می توانید از خدا پروا کنید،و هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خدا نیست.

[۳۵۹۰]۳-مردی از امام صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن پروردگار«همانا ما تو را از نیکوکاران می بینیم»[یوسف(۱۲):۳۶]روایت کرده که فرمودند:او برای واردشوندگان به مجلس جا باز می کرد و به نیازمندان قرض می داد و ناتوان را کمک می کرد.

[۳۵۹۱]4-علاء فضیل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امام باقر علیه السّلام می فرمود:یاران خود را بزرگ شمارید و به آنان احترام کنید و به یکدیگر حمله ور نشوید و آسیب نرسانید و به هم حسد نورزید و از بخل دوری کنید تا از بنده های خالص گشتۀ[نیکوکار]خدا باشید.

[۳۵۹۲]5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحجّال، عن داود بن أبى يزيد و ثعلبه و علىّ بن عقبه،عن بعض من رواه،عن أحدهما عليهما السّلام قال:

الانقباض من النّاس مكسبه للعداوه.

باب من يجب مصادقته و مصاحبته

[۳۵۹۳]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن حسين بن الحسن،عن محمّد بن سنان،عن عمّار بن موسى،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:لا عليک أن تصحب ذا العقل و إن لم تحمد كرمه و لكن انتفع بعقله و احترس من سيّى أخلاقه و لا تدعنّ صحبه الكريم و إن لم تنتفع بعقله و لكن انتفع بكرمه بعقلک و افرر كلّ الفرار من اللّئيم الأحمق.

[۳۵۹۴]۲-عنه،عن عبد الرّحمن بن أبى نجران،عن محمّد بن الصّلت،عن أبان،عن أبى العديس قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام:يا صالح،اتّبع من يبكيک و هو لک ناصح و لا تتّبع من يضحکک و هو لک غاشّ و ستردون على اللّه جميعا فتعلمون.

[۳۵۹۵]۳-عنه،عن محمّد بن علىّ،عن موسى بن يسار القطّان،عن المسعودىّ،عن أبى داود،عن ثابت بن أبى صخره،عن أبى الزّعلى قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:انظروا من تحادثون فإنّه ليس من أحد ينزل به الموت إلاّ مثّل له أصحابه إلى اللّه إن كانوا خيارا فخيارا و إن كانوا شرارا فشرارا و ليس أحد يموت إلاّ تمثّلت له عند موته.

[۳۵۹۶]4-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن بعض الحلبيّين،

[۳۵۹۲]5-یکی از راویان روایت کرده که امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام فرمودند:

چهره فشردن در برابر مردم موجب دشمنی است.

دربارۀ کسی که دوستی و هم نشینی با او واجب است

[۳۵۹۳]۱-عمّار موسی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:عیبی ندارد که با انسان خردمند هم نشین گردی اگرچه کرم او را نپسندی.از عقلش بهره ببر و از اخلاق بدش دوری کن.و هم نشینی با انسان کریم را از دست نده هرچند از عقلش استفاده ای نکنی.

تو با عقل خودت از کرمش بهره ببر و تا می توانی از انسان پست بی خرد بگریز.

[۳۵۹۴]۲-ابو عدیس روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:ای صالح !پیرو کسی باش که تو را بگریاند و اندرز دهد و از کسی پیروی مکن که تو را می خنداند و فریبت می دهد.که به زودی همگی به درگاه خدا بازمی گردید و[حقیقت را]آنگاه می فهمید.

[۳۵۹۵]۳-ابو زعلی از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:بنگرید که با چه کسی هم سخن می شوید؛ مرگ بر کسی فرونمی آید جز آنکه یارانش در درگاه خدا برایش مجسّم می شوند که اگر از نیکان باشند نیک است و اگر از بدان باشند بد.و کسی نمی میرد مگر آنکه هنگام مرگش من برایش مجسّم می شوم.

[۳۵۹۶]4-مردی از اهل جبل که نامش نیامده روایت کرده که امام صادق علیه السّلام

عن عبد اللّه بن مسكان،عن رجل من أهل الجبل لم يسمّه قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:عليک بالتّلاد و إيّاک و كلّ محدث لا عهد له و لا أمان و لا ذمّه و لا ميثاق و كن على حذر من أوثق النّاس عندک.

[۳۵۹۷]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،رفعه إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

أحبّ إخوانى إلىّ من أهدى إلىّ عيوبى.

[۳۵۹۸]6-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن الحسن، عن عبيد اللّه الدّهقان،عن أحمد بن عائذ،عن عبيد اللّه الحلبىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا تكون الصّداقه إلاّ بحدودها،فمن كانت فيه هذه الحدود أو شىء منها فانسبه إلى الصّداقه و من لم يكن فيه شىء منها فلا تنسبه إلى شىء من الصّداقه،فأوّلها أن تكون سريرته و علانيته لک واحده و الثّانى أن يرى زينک زينه و شينک شينه و الثّالثه أن لا تغيّره عليک ولايه و لا مال و الرّابعه أن لا يمنعک شيئا تناله مقدرته و الخامسه و هى تجمع هذه الخصال أن لا يسلمک عند النّكبات.

باب من تكره مجالسته و مرافقته

[۳۵۹۹]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عمرو بن عثمان،عن محمّد بن سالم الكندىّ،عمّن حدّثه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السّلام إذا صعد المنبر قال:ينبغى للمسلم أن يتجنّب مواخاه ثلاثه:الماجن الفاجر و الأحمق و الكذّاب،فأمّا الماجن الفاجر فيزيّن لک فعله

فرمودند:بر تو باد یاران قدیمی و از تازه به دوران رسیده که پیمان و امان و تعهد و میثاقی نمی شناسد بپرهیز و از مطمئن ترین کس در نزد خودت برحذر باش [که ممکن است روزی دشمنت شود].

[۳۵۹۷]5-احمد محمّد حدیثی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

محبوب ترین برادرانم در نزد من کسی است که عیب هایم را به من هدیه کند.

[۳۵۹۸]6-عبید اللّه حلبی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:دوستی جز با حدودش ممکن نیست.پس هرکس این حدود یا برخی از آن ها را داشت او را به دوستی برگزین و هرکس چیزی از آن را نداشت او را به دوستی نگزین.

و نخستین آن حدود این است که نهان و آشکارش برای تو یکی باشد و دوم اینکه که آراستگی تو را آراستگی خود و ننگ تو را ننگ خود بداند.و سوم اینکه مقام و ثروت او را نسبت به تو دگرگون نکند و چهارم اینکه آنچه توانایی دارد نسبت به تو دریغ نکند و پنجم که همهٔ این صفات را جمع می کند این است که تو را در هنگام بدبختی ها رها نکند.

دربارهٔ کسی که هم نشینی و دوستی با او ناپسند است

[۳۵۹۹]۱-مردی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام هرگاه به بالای منبر می رفت،می فرمود:سزاوار است که مسلمان از برادری با سه گروه دوری کند:

هرزه گوی بدکار،احمق و دروغگو.هرزه گوی بدکار کردارش را برایت می آراید

و يحبّ أنّک مثله و لا يعينک على أمر دينک و معادک و مقاربته جفاء و قسوه و مدخله و مخرجه عار عليک؛و أمّا الأحمق فإنّه لا يشير عليک بخير و لا يرجى لصرف السّوء عنک و لو أجهد نفسه و ربّما أراد منفعتک فضرّک،فموته خير من حياته و سكوته خير من نطقه و بعده خير من قربه؛و أمّا الكذّاب فإنّه لا يهنئک معه عيش،ينقل حديثک،و ينقل إليک الحديث كلّما أفنى أحدوثه مطرها بأخرى مثلها حتّى إنّه يحدّث بالصّدق فما يصدّق و يفرّق بين النّاس بالعداوه فينبت السّخائم فى الصّدور،فاتّقوا اللّه عزّ و جلّ و انظروا لأنفسكم.

[۳۶۰۰]۲-و فى روايه عبد الأعلى،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:الا ينبغى للمرء المسلم أن يواخى الفاجر فإنّه يزيّن له فعله و يحبّ أن يكون مثله و لا يعينه على أمر دنياه و لا أمر معاده و مدخله إليه و مخرجه من عنده شين عليه.

[۳۶۰۱]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن عثمان بن عيسى،عن محمّد بن يوسف،عن ميسّر،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا ينبغى للمرء المسلم أن يواخى الفاجر و لا الأحمق و لا الكذّاب.

[۳۶۰۲]4-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،عن بعض أصحابه،عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

قال عيسى ابن مريم عليه السّلام:إنّ صاحب الشّرّ يعدى و قرين السّوء يردى فانظر من تقارن.

[۳۶۰۳]5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد و محمّد بن الحسين،عن محمّد بن سنان،عن عمّار بن موسى قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:يا عمّار،إن كنت تحبّ أن تستتبّ لک النّعمه و تكمل

و دوست دارد که تو هم مانند او باشی.او تو را در امر دینت و آخرتت یاری نمی کند.نزدیکی به او ستم و سنگدلی است.رفت وآمدش با تو برای تو ننگ است.و احمق تو را به نیکی سفارش نمی کند و برای دفع بدی از تو امیدی به او نیست هرچند خود را به زحمت اندازد.و چه بسا بخواهد سودی به تو رساند و زیانت بخشد.پس مرگ او از زندگیش بهتر است و خاموش ماندش بهتر از سخن گفتن و دوری اش بهتر از نزدیکی با او و دروغگو که زندگی با او برایت سودمند نیست هرچه گویی به دیگران بازگوید و سخن دیگران را نزد تو آورد.هرگاه افسانه ای را به پایان رساند افسانهٔ دیگری مانند آن را به دنبال می آورد.تا جایی که اگر راست هم بگوید باور نمی شود.میان مردم با دشمنی پراکندگی می افکند و آن گاه در سینه ها کینه می رویاند.پس از خدا پروا کنید و مراقب خود باشید.

[۳۶۰۰]۲-در روایت عبد الاعلی از حضرت صادق علیه السّلام آمده که امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمودند:برای انسان مسلمان سزاوار نیست که با گنه کار برادری کند زیرا او کارش را برای او می آراید و دوست دارد که او را مانند خود کند.در کار دنیا و معادش یاری نمی دهد و رفت وآمد با او ننگ است.

[۳۶۰۱]۳-میسّر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:سزاوار نیست که مسلمان با بدکار و احمق و دروغگو برادری کند.

[۳۶۰۲]4-یکی از اصحاب از حضرت ابو الحسن علیه السّلام روایت کرده که عیسی بن مریم علیه السّلام فرمود:دوست بد،دشمنی می کند و هم نشین بد نابود می کند.پس بنگر که به چه کسی نزدیک می گردی.

[۳۶۰۳]5-عمّار موسی گفت:امام صادق علیه السّلام فرمود:ای عمّار.اگر می خواهی که نعمت برایت استوار گردد و مردانگی ات کامل شود و زندگیت شایسته گردد پس

لک المروءه و تصلح لک المعیشه فلا تشارک العبید و السّفله فی أمرک،فإنّک إن ائتمنتهم خانوک و إن حدّثوک کذبوک و إن نکبت خذلوک و إن وعدوک أخلفوک.

[4 ۳۶۰]6-قال:و سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:حبّ الأبرار للأبرار ثواب للأبرار و حبّ الفجّار للأبرار فضیله للأبرار و بغض الفجّار للأبرار زین للأبرار و بغض الأبرار للفجّار خزی علی الفجّار.

[5 ۳۶۰]۷-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد و علیّ بن إبراهیم،عن أبیه، جمیعا عن عمرو بن عثمان،عن محمّد بن عذافر،عن بعض أصحابهما،عن محمّد بن مسلم و أبی حمزه،عن أبی عبد اللّه،عن أبیه علیهم السّلام قال:

قال لی أبی علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما:یا بنیّ،انظر خمسه فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا ترافقهم فی طریق؛فقلت:یا أبت من هم؟ عرّفنیهم،قال:إیّاک و مصاحبه الکذّاب فإنّه بمنزله السّراب یقرّب لک البعید و یبعّد لک القریب و إیّاک و مصاحبه الفاسق فإنّه بائعک بأکله أو أقلّ من ذلک و إیّاک و مصاحبه البخیل فإنّه یخذلک فی ماله أحوج ما تکون إلیه و إیّاک و مصاحبه الأحمق فإنّه یرید أن ینفعک فیضرّک و إیّاک و مصاحبه القاطع لرحمه فإنّی وجدته ملعونا فی کتاب اللّه عزّ و جلّ فی ثلاثه مواضع:قال اللّه عزّ و جلّ:

فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحٰامَکُمْ* أُول�ٰئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمیٰ أَبْصٰارَهُمْ و قال عزّ و جلّ: اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِیثٰاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولٰئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّٰارِ و قال فی البقره: اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِیثٰاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ.

نوکران و فرومایگان را در کارت شریک مکن؛زیرا اگر آنان را امین خود قرار دهی به تو خیانت می کنند،اگر با تو سخن بگویند دروغ می گویند،اگر گرفتار شدی تنهایت می گذارند و اگر وعده ای به تو دهند به انجام نمی رسانند.

[4 ۳۶۰]6-همو گفت:از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:دوستی نیکان با نیکان پاداش نیکان است و دوستی بدکاران با نیکان فضیلت نیکان،و دشمنی بدکاران با نیکان زینت نیکان است و دشمنی نیکان با بدکاران رسوائی بدکاران.

[5 ۳۶۰]۷-محمّد مسلم و ابو حمزه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که امام باقر علیه السّلام فرمودند:پدرم علی بن حسین علیه السّلام به من فرمود:فرزندم به پنج گروه بنگر و هم نشین و هم سخن و همراهشان مباش.من گفتم:پدر جان آنها چه کسانی هستند؟آنها را به من بشناسان.فرمودند:از هم نشینی با دروغ گو بپرهیز؛ زیرا چون سراب است که دور را برای تو نزدیک و نزدیک را برایت دور می نمایاند.و از هم نشینی با گنهکار بپرهیز که تو را به لقمه کم تر از لقمه ای می فروشد و از هم نشینی با بخیل بپرهیز که او مالش را در هنگامی که سخت به او نیازمندی از تو دریغ می کند و از هم نشینی احمق بپرهیز که می خواهد به تو سود برساند ولی زیان می رساند.و از هم نشینی با قطع کنندهٔ رحم بپرهیز که من او را در سه جای کتاب خدا نفرین شده یافتم.خداوند عزّتمند فرمود: (آیا امید دارید که اگر حاکم شدید در زمین فساد انداخته و قطع رحم کنید).آنان کسانی هستند که خدا ایشان را لعنت کرده،کر و کورشان ساخته است و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- [محمّد(۴۷):۲۲]فرمود:«و کسانی که پیمان خدا را پس از محکم شدن آن می شکنند و آنچه خداوند به پیوند با آن فرمان داده قطع می کنند و در زمین فساد می کنند دچار لعنت و بدفرجامی می شوند.»[رعد(۱۳):۲۵]و در بقره فرمود:

(کسانی که پیمان خدا را پس از استوار کردنش می شکنند و آنچه خدا پیوند با آن را فرمان داده،قطع می کنند و در زمین فساد می اندازند،آنان زیانکاران اند.)[بقره(۲):۲۷]

[۳۶۰ 6]۸-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن موسى بن القاسم قال:

سمعت المحاربىّ يروى عن أبى عبد اللّه عليه السّلام عن آبائه عليهم السّلام قال:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ثلاثه مجالستهم تميت القلب:الجلوس مع الأنذال و الحديث مع النّساء و الجلوس مع الأغنياء.

[۳۶۰ ۷]۹-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن بعض أصحابه،عن إبراهيم بن أبى البلاد،عمّن ذكره قال:

قال لقمان عليه السّلام لابنه:يا بنىّ،لا تقترب فتكون أبعد لک و لا تبعد فتهان،كلّ دابّه تحبّ مثلها و إنّ ابن آدم يحبّ مثله و لا تنشر بزّک إلاّ عند باغيه كما ليس بين الذّئب و الكبش خلّه كذلک ليس بين البارّ و الفاجر خلّه،من يقترب من الزّفت يعلق به بعضه كذلک من يشارک الفاجر يتعلّم من طرقه،من يحبّ المراء يشتم و من يدخل مداخل السّوء يتّهم و من يقارن قرين السّوء لا يسلم و من لا يملک لسانه يندم.

[۳۶۰ ۸]۱۰-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن ابن أبى نجران،عن عمر بن يزيد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه قال:

لا تصحبوا أهل البدع و لا تجالسوهم فتصيروا عند النّاس كواحد منهم،قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:المرء على دين خليله و قرينه.

[۳۶۰ ۹]۱۱-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن الحجّال،عن علىّ بن يعقوب الهاشمىّ،عن هارون بن مسلم،عن عبيد بن زراره قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إيّاک و مصادقه الأحمق فإنّک أسرّ ما تكون من ناحيته أقرب ما يكون إلى مساءتک.

[۳۶۰ 6]۸-محاربی از حضرت صادق علیه السّلام به نقل از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:سه گروه هستند که هم نشینی با آنان دل را می میراند:

هم نشینی با فرومایه سخن گفتن با زنان و نشستن با توانگران.

[۳۶۰ ۷]۹-لقمان به پسرش گفت:فرزندم!نزدیک مشو که تو را دور می رانند و دوری مکن که خوار می شوی.هر جنبنده ای همانند خود را دوست دارد و فرزند آدم نیز همانند خود را دوست دارد کالای خود را جز برای خواهانش باز مکن،همان گونه که میان گرگ و گوسفند دوستی ای نیست،میان نیکوکار و بدکار نیز دوستی ای نیست.هرکس به قیر نزدیک شود اندکی از آن به او می چسبد همچنین هرکس با بدکار همکار شود از روش های او می آموزد.هرکس جدل را دوست داشته باشد،دشنام می خورد و هرکس در جایگاه های بد رود متهم می گردد هرکس به هم نشین بد نزدیک شود سالم نمی ماند و هرکس زبان خود را نگه ندارد پشیمان می شود.

[۳۶۰ ۸] ۱۰-عمر یزید روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:با اهل بدعت هم صحبت و هم نشین نگردید که نزد مردم مانند یکی از آنان خواهید شد که رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-فرمودند:انسان بر دین دوست و هم نشین خود است.

[۳۶۰ ۹]۱۱-عبید زراره روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:از دوستی با احمق بپرهیز که هرچه از جانب او خوشحال تر باشی او به بدی با تو نزدیک تر است.

باب التّحبّب إلى النّاس و التّودّد إليهم

[۳۶۱۰]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد و علىّ بن إبراهيم،عن أبيه، جميعا عن ابن محبوب،عن هشام بن سالم،عن أبى بصير،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ أعرابيّا من بنى تميم أتى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال له:أوصنى،فكان ممّا أوصاه:

تحبّب إلى النّاس يحبّوک.

[۳۶۱۱]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

مجامله النّاس ثلث العقل.

[۳۶۱۲]۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ثلاث يصفين ودّ المرء لأخيه المسلم:يلقاه بالبشر إذا لقيه و يوسّع له فى المجلس إذا جلس إليه و يدعوه بأحبّ الأسماء إليه.

[۳۶۱۳]4-و بهذا الإسناد قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:التّودّد إلى النّاس نصف العقل.

[۳۶۱4]5-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن حسّان،عن موسى بن بكر،عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

التّودّد إلى النّاس نصف العقل.

[۳۶۱5]6-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن حذيفه بن منصور قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:من كفّ يده عن النّاس فإنّما يكفّ عنهم يدا واحده و يكفّون عنه أيديا كثيره.

ص :624

دوستی و مهرورزی با مردم

[۳۶۱۰]۱-ابو بصیر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:یکی از اعراب بنی تمیم نزد پیامبر آمد و به آن حضرت عرض کرد:به من وصیّتی کن.و یکی از وصیّت های ایشان این بود:مردم را دوست بدار تا دوستت بدارند.

[۳۶۱۱]۲-سماعه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:رفتار دوستانه با مردم یک سوم خردمندی است.

[۳۶۱۲]۳-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-فرمودند:سه چیز است که دوستی انسان با برادر مسلمانش را خالص می سازد.همیشه با خوش رویی با او برخورد کند،هرگاه در مجلسی کنار او نشست برایش جا بازکند،و با هرنامی که دوست دارد او را صدا بزند.

[۳۶۱۳]4-با همان سند رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرموده است:مهرورزی با مردم نیمی از خرد است.

[۳۶۱4]5-موسای بکر روایت کرده که حضرت ابو الحسن علیه السّلام فرمودند:

مهرورزی با مردم نیمی از خرد است.

[۳۶۱5]6-حذیفۀ منصور گفت:از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:هرکس دست از مردم بازدارد همانا یک دست از آن ها بازگرفته ولی ایشان دست های فراوان از او بازگیرند.

[۳۶۱۶]۷-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن بعض أصحابه، عن صالح بن عقبه،عن سليمان بن زياد التّميمىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال الحسن بن علىّ عليهما السّلام:القريب من قرّبته المودّه و إن بعد نسبه و البعيد من بعّدته المودّه و إن قرب نسبه،لا شىء أقرب إلى شىء من يد إلى جسد و إنّ اليد تغلّ فتقطع و تقطع فتحسم.

باب إخبار الرّجل أخاه بحبّه

[۳۶۱۷]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن محمّد بن عمر[بن أذينه]عن أبيه،عن نصر بن قابوس قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام:إذا أحببت أحدا من إخوانک فأعلمه ذلک فإنّ إبراهيم عليه السّلام قال: رَبِّ أَرِنِى كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتىٰ قٰالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قٰالَ بَلىٰ وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِى.

[۳۶۱۸]۲-أحمد بن محمّد بن خالد و محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،جميعا عن علىّ بن الحكم،عن هشام بن سالم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا أحببت رجلا فأخبره بذلک فإنّه أثبت للمودّه بينكما.

باب التّسليم

[۳۶۱۹]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:السّلام تطوّع و الرّدّ فريضه.

[۳۶۲۰]۲-و بهذا الإسناد قال:من بدأ بالكلام قبل السّلام فلا تجيبوه.و قال:

ابدءوا بالسّلام قبل الكلام فمن بدأ بالكلام قبل السّلام فلا تجيبوه.

[۳۶۱۶]۷-سلیمان بن زیاد تمیمی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که امام حسن مجتبی علیه السّلام فرمودند:خویشاوند کسی است که مهرش او را نزدیک ساخته است هرچند نسبتش دور باشد و بیگانه کسی است که مهرش او را دور کرده است هر چند نسبتش نزدیک باشد.هیچ چیزی به چیز دیگر همانند دست به بدن نزدیک نیست و این دست خیانت می ورزد و بریده می شود و داغ گذارده می شود تا خونش بند آید.

اظهار دوستی به برادر

[۳۶۱۷]۱-نصر قابوس گفته است امام صادق علیه السّلام به من فرمودند:وقتی یکی از برادران خود را دوست داشتی او را آگاه کن.زیرا ابراهیم علیه السّلام گفت:«پروردگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟خدا فرمود:مگر ایمان نیاورده ای؟گفت:

چرا برای این که دلم آرام شود».

[۳۶۱۸]۲-هشام سالم روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:وقتی کسی را دوست داشتی او را از آن آگاه کن؛زیراکه مهر را در میان شما استوار می کند.

دربارۀ سلام کردن

[۳۶۱۹]۱-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:سلام کردن مستحب و جواب آن واجب است.

[۳۶۲۰]۲-به همان سند رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمود:هرکس پیش از سلام کردن شروع به سخن کرد پاسخش را ندهید.و فرمودند:پیش از سخن گفتن،به سلام آغاز کنید و هرکس پیش از سلام کردن شروع به سخن کرد پاسخش ندهید.

[۳۶۲۱]۳-و بهذا الإسناد قال:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:أولى النّاس باللّه و برسوله من بدأ بالسّلام.

[۳۶۲۲]4-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن عبد الرّحمن بن أبى نجران،عن عاصم بن حميد،عن محمّد بن مسلم،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

كان سلمان رحمه اللّه يقول:أفشوا سلام اللّه فإنّ سلام اللّه لا ينال الظّالمين.

[۳۶۲۳]5-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن ثعلبه بن ميمون،عن محمّد بن قيس،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ يحبّ إفشاء السّلام.

[۳۶۲۴]6-عنه،عن ابن فضّال،عن معاويه بن وهب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ قال:[إنّ]البخيل من يبخل بالسّلام.

[۳۶۲۵]۷-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا سلّم أحدكم فليجهر بسلامه لا يقول:سلّمت فلم يردّوا علىّ و لعلّه يكون قد سلّم و لم يسمعهم،فإذا ردّ أحدكم فليجهر بردّه و لا يقول المسلّم:سلّمت فلم يردّوا علىّ،ثمّ قال:كان علىّ عليه السّلام يقول:لا تغضبوا و لا تغضبوا أفشوا السّلام و أطيبوا الكلام و صلّوا باللّيل و النّاس نيام تدخلوا الجنّه بسلام ثمّ تلا عليه السّلام عليهم قول اللّه عزّ و جلّ: [السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ].

[۳۶۲۶]۸-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن محبوب،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

البادى بالسّلام أولى باللّه و برسوله.

[۳۶۲۷]۹-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن علىّ بن

ص :٦٢٨

[۳۶۲۱]۳-به همان سند رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمود:سزاوارترین مردم به خدا و رسولش کسی است که به سلام آغاز کند.

[۳۶۲۲]4-محمّد مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت کرده سلمان،خدایش بیامرزد، می گفت:سلام خدا را آشکار کنید زیرا سلام خدا به ستم کاران نمی رسد.

[۳۶۲۳]5-محمّد قیس روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:همانا خداوند عزّتمند آشکار کردن سلام را دوست دارد.

[۳۶۲4]6-معاویۀ وهب از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که خداوند عزّتمند فرموده است:بخیل کسی است که در سلام کردن بخل می ورزد.

[۳۶۲5]۷-ابن قدّاح روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرگاه یکی از شما سلام کرد سلامش را آشکار کند تا نگوید من سلام کردم و جوابم را ندادند.شاید که سلام کرده است و آنان نشنیده اند پس هنگامی که یکی از شما جواب سلام می دهد آشکارا جواب دهد.و انسان مسلمان نمی گوید:سلام کردم و جواب سلامم را ندادند.سپس فرمود:علی علیه السّلام می فرمود:خشم نکنید و کسی را به خشم درنیاورید سلام را آشکار کنید و سخن را گوارا کنید و شب هنگام که مردم در خوابند نماز بگذارید تا با سلامتی داخل بهشت گردید سپس سخن خداوند عزّتمند را خواند که فرمود:(اَلسَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ؛ ایمنی بخش،گواه پیروزمند).

[حشر(59):۲۳]

[۳۶۲6]۸-عبد اللّه سنان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:آغازکنندۀ به سلام به خدا و رسولش سزاوارتر است.

[۳۶۲۷]۹-حسن منذر گفت از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هرکس بگوید:

الحكم،عن أبان،عن الحسن بن المنذر قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:من قال:السّلام عليكم فهى عشر حسنات و من قال:السّلام عليكم و رحمه اللّه فهى عشرون حسنه و من قال السّلام عليكم و رحمه اللّه و بركاته فهى ثلاثون حسنه.

[۳۶۲۸]۱۰-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن صالح بن السّندىّ،عن جعفر بن بشير،عن منصور بن حازم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ثلاثه تردّ عليهم ردّ الجماعه و إن كان واحدا:عند العطاس يقال:يرحمكم اللّه و إن لم يكن معه غيره و الرّجل يسلّم على الرّجل فيقول:السّلام عليكم و الرّجل يدعو للرّجل فيقول:عافاكم اللّه و إن كان واحدا فإنّ معه غيره.

[۳۶۲۹]۱۱-محمّد بن يحيى،عن محمّد بن الحسين،رفعه قال:

كان أبو عبد اللّه عليه السّلام يقول:ثلاثه لا يسلّمون:الماشى مع الجنازه و الماشى إلى الجمعه و فى بيت الحمّام.

[۳۶۳۰]۱۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن عثمان بن عيسى، عن هارون بن خارجه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من التّواضع أن تسلّم على من لقيت.

[۳۶۳۱]۱۳-أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن جميل،عن أبى عبيده الحذّاء،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

مرّ أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام بقوم فسلّم عليهم فقالوا:عليک السّلام و رحمه اللّه و بركاته و مغفرته و رضوانه،فقال لهم أمير المؤمنين عليه السّلام:لا تجاوزوا بنا مثل ما قالت الملائكه لأبينا إبراهيم عليه السّلام إنّما قالوا:رحمه اللّه و بركاته عليكم أهل البيت.

السلام علیکم ده حسنه دارد و هرکس بگوید:السلام علیکم و رحمه اللّه بیست حسنه دارد و هرکس بگوید السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته سی حسنه دارد.

[۳۶۲۸]۱۰-منصور حازم روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:سه گروه است که با صیغهٔ جمع جواب گفته می شوند اگرچه یک نفر باشند.به کسی که عطسه کرده است می گویند:«یرحمکم اللّه»هرچند دیگری با او نباشد و به مردی که به دیگری سلام می کند و می گوید«السلام علیکم»و به کسی که برای کسی دعا می کند و می گوید«عافاکم اللّه»هرچند یک نفر باشد زیرا با او دیگری هم[داخل در دعا]هست.

[۳۶۲۹]۱۱-محمّد حسین حدیثی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:سه گروه سلام نمی کنند:آنکه همراه جنازه می رود،آن که به نماز جمعه می رود و کسی که در حمّام است.

[۳۶۳۰]۱۲-هارون خارجه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:از فروتنی است که به هرکس برخوردی سلام کنی.

[۳۶۳۱]۱۳-ابو عبیدهٔ حذّاء از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علی علیه السّلام از کنار گروهی گذشت و به آنها سلام کرد،آن ها گفتند:علیک السّلام و رحمه اللّه و برکاته و مغفرته و رضوانه.امیر مؤمنان به ایشان فرمودند:درباره ما از آن چه فرشتگان دربارهٔ پدرمان ابراهیم گفته اند فراتر نروید که گفتند رحمه اللّه و برکاته علیکم اهل البیت.

[۳۶۳۲]4 ۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن علىّ بن رئاب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ من تمام التّحيّه للمقيم المصافحه و تمام التّسليم على المسافر المعانقه.

[۳۶۳۳]5 ۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:يكره للرّجل أن يقول:حيّاک اللّه ثمّ يسكت حتّى يتبعها بالسّلام.

باب من يجب أن يبدأ بالسّلام

[۳۶۳4] ۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد،عن القاسم بن سليمان،عن جرّاح المدائنىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

يسلّم الصّغير على الكبير و المارّ على القاعد و القليل على الكثير.

[۳۶۳5]۲-علىّ بن إبراهيم،عن صالح بن السّندىّ،عن جعفر بن بشير،عن عنبسه بن مصعب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

القليل يبدءون الكثير بالسّلام و الرّاكب يبدأ الماشى و أصحاب البغال يبدءون أصحاب الحمير و أصحاب الخيل يبدءون أصحاب البغال.

[۳۶۳6]۳-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،عن ابن بكير،عن بعض أصحابه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سمعته يقول:يسلّم الرّاكب على الماشى و الماشى على القاعد و إذا لقيت جماعه جماعه سلّم الأقلّ على الأكثر و إذا لقى واحد جماعه سلّم الواحد على الجماعه.

[۳۶۳۲]۱۴-علی رئاب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:به درستی که کامل نمودن تحیّت بر غیرمسافر دست دادن،و بر مسافر در آغوش گرفتن است.

[۳۶۳۳]۱۵-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:برای مرد بد است که بگوید حیّاک اللّه:خدا تو را زنده بدارد سپس خاموش شود تا سلام را به دنبالش بگوید.

دربارهٔ کسی که واجب است آغاز به سلام کند

[۳۶۳۴]۱-جرّاح مداینی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:کوچک به بزرگ رهگذر به نشسته گروه اندک به گروه بسیار سلام کنند.

[۳۶۳۵]۲-ابن مصعب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:گروه اندک به گروه بیشتر آغاز سلام می کنند و سواره به پیاده و استرسواران به الاغ سواران و اسب سواران به استرسواران.

[۳۶۳۶]۳-یکی از اصحاب گفته است:از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

سواره بر پیاده و رهگذر به نشسته سلام کند و هرگاه گروهی به گروهی برخوردند گروه کمتر به گروه بیشتر سلام کند و هرگاه یک نفر به جمعی برخورد آن یک نفر به جمع سلام کند.

[۳۶۳۷]4-سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

يسلّم الرّاكب على الماشى و القائم على القاعد.

[۳۶۳۸]5-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن عمر بن عبد العزيز، عن جميل،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا كان قوم فى مجلس ثمّ سبق قوم فدخلوا فعلى الدّاخل أخيرا إذا دخل أن يسلّم عليهم.

باب إذا سلّم واحد من الجماعه أجزأهم و إذا ردّ واحد من الجماعه أجزأ عنهم

[۳۶۳۹]۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،عن ابن بكير،عن بعض أصحابه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا مرّت الجماعه بقوم أجزأهم أن يسلّم واحد منهم و إذا سلّم على القوم و هم جماعه أجزأهم أن يردّ واحد منهم.

[۳۶۴۰]۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال:

إذا سلّم الرّجل من الجماعه أجزأ عنهم.

[۳۶۴۱]۳-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن يحيى،عن غياث بن إبراهيم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا سلّم من القوم واحد أجزأ عنهم و إذا ردّ واحد أجزأ عنهم.

[۳۶۳۷]4-ابن قدّاح روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته سلام کند.

[۳۶۳۸]5-جمیل روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هنگامی که مردمی در مجلسی باشند و گروه دیگری وارد شوند،آن ها که تازه وارد شده اند به آنان سلام کنند.

دربارۀ اینکه وقتی یک نفر از گروه سلام می کند،کفایت می کند و وقتی یک نفر از جمع نیز جواب سلام داد،همان کفایت می کند

[۳۶۳۹]۱-یکی از اصحاب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هنگامی که گروهی به گروهی دیگر بگذرند کافی است که یکی از آنان سلام کند و هنگامی که به آن گروه سلام کردند کافی است که یکی از آنها جواب سلام بدهد.

[۳۶۴۰]۲-عبد الرّحمان حجّاج روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرگاه کسی از میان جمعی سلام کند از همۀ آنها کفایت می کند.

[۳۶۴۱]۳-غیاث ابراهیم روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرگاه از گروهی یک نفر سلام دهد از همۀ آنها کفایت می کند و هرگاه یکی جواب گوید به جای همه آنها کافی است.

باب التّسليم على النّساء

[۳۶۴۲]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد بن عيسى،عن ربعىّ بن عبد اللّه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يسلّم على النّساء و يرددن عليه السّلام و كان أمير المؤمنين عليه السّلام يسلّم على النّساء و كان يكره أن يسلّم على الشّابّه منهنّ و يقول:

أتخوّف أن يعجبنى صوتها فيدخل علىّ أكثر ممّا أطلب من الأجر.

باب التّسليم على أهل الملل

[۳۶۴۳]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن ابن أذينه،عن زراره،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

دخل يهودىّ على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و عائشه عنده فقال:السّام عليكم،فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:عليكم،ثمّ دخل آخر فقال مثل ذلک فردّ عليه كما ردّ على صاحبه،ثمّ دخل آخر فقال مثل ذلک فردّ رسول اللّه كما ردّ على صاحبيه، فغضبت عائشه فقالت:عليكم السّام و الغضب و اللّعنه يا معشر اليهود يا إخوه القرده و الخنازير،فقال لها رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:يا عائشه،إنّ الفحش لو كان ممثّلا لكان مثال سوء،إنّ الرّفق لم يوضع على شىء قطّ إلاّ زانه و لم يرفع عنه قطّ إلاّ شانه،قالت:يا رسول اللّه،أما سمعت إلى قولهم:السّام عليكم؟فقال:بلى،أما سمعت ما رددت عليهم؟ قلت:عليكم،فإذا سلّم عليكم مسلم فقولوا:سلام عليكم و إذا سلّم عليكم كافر فقولوا:عليک.

[۳۶۴۴]۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن يحيى،عن غياث بن إبراهيم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سلام کردن به زن ها

[۳۶۴۲]۱-ربعی عبد اللّه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:رسول خدا -درود خدا بر او و خاندانش-به زنان سلام می کرد و آنها پاسخ می گفتند و امیر مؤمنان علیه السّلام به زنان سلام می کرد و دوست نداشت که بر زن جوان سلام کند و می فرمود:می ترسم از صدایش خوشم بیاید و بیش از آن اجری که برای سلام می جویم زیان کنم.

دربارۀ سلام بر اهل سایر ادیان

[۳۶۴۳]۱-زراره روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:مردی یهودی به خدمت رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-رسید.و در حالی که عایشه نیز در نزد خدمت بود.گفت:السّام علیکم.پیامبر در پاسخش فرمود:علیکم.

سپس دیگری وارد شد و چنین گفت و پیامبر مانند آن جواب باز فرمود.و سپس دیگری آمد و همان را گفت و رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش- هم چنان پاسخ داد که به دوستانش فرموده بود.عایشه برآشفته،گفت:سام و خشم و لعنت بر شما ای گروه یهود.ای برادران میمون و خوک.پس رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-به او فرمود:ای عایشه دشنام اگر مجسم می شد بسیار بدمنظر می شد.که ملایمت هرگز بر چیزی نهاده نشد جز آنکه آن را آراست و هرگز از چیزی برداشته نشد جز آنکه آن را زشت ساخت.عایشه عرض کرد:ای رسول خدا.مگر سخنشان را نشنیدید که گفتند:السام علیکم فرمود:چرا مگر نشنیدی که من پاسخشان دادم و گفتم:(علیکم)پس هرگاه مسلمانی به شما سلام کرد در پاسخش بگویید(سلام علیکم)و وقتی کافری سلام کرد در پاسخش بگویید:علیک.

[۳۶۴۴]۲-غیاث ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:لا تبدءوا أهل الكتاب بالتّسليم و إذا سلّموا عليكم فقولوا:و عليكم.

[3645]٣-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن اليهودىّ و النّصرانىّ و المشرک إذا سلّموا على الرّجل و هو جالس كيف ينبغى أن يردّ عليهم؟ فقال:يقول:عليكم.

[3646]4-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن ابن بكير،عن بريد بن معاويه،عن محمّد بن مسلم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا سلّم عليک اليهودىّ و النّصرانىّ و المشرک فقل:عليک.

[3647]5-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن سالم،عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر،عن عمرو بن شمر،عن جابر،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

أقبل أبو جهل بن هشام و معه قوم من قريش فدخلوا على أبى طالب فقالوا:

إنّ ابن أخيک قد آذانا و آذى آلهتنا فادعه و مره فليكفّ عن آلهتنا و نكفّ عن إلهه.قال:فبعث أبو طالب إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فدعاه،فلمّا دخل النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم لم ير فى البيت إلاّ مشركا فقال:السّلام على من اتّبع الهدى ثمّ جلس فخبّره أبو طالب بما جاءوا له،فقال:أو هل لهم فى كلمه خير لهم من هذا يسودون بها العرب و يطئون أعناقهم؟فقال أبو جهل:نعم و ما هذه الكلمه؟فقال:تقولون:

لا إله إلاّ اللّه،قال:فوضعوا أصابعهم فى آذانهم و خرجوا هرّابا و هم يقولون:

مٰا سَمِعْنٰا بِهٰذٰا فِى الْمِلَّهِ الْآخِرَهِ إِنْ هٰذٰا إِلاَّ اخْتِلاٰقٌ، فأنزل اللّه تعالى فى قولهم: ص وَ الْقُرْآنِ ذِى الذِّكْرِ إلى قوله إِلاَّ اخْتِلاٰقٌ.

فرمودند:به اهل کتاب آغاز سلام نکنید و هنگامی که به شما سلام کردند در پاسخ بگوئید:و علیکم.

[۳645]۳-سماعه گفت:از امام صادق علیه السّلام پرسیدم:وقتی یهودی و نصرانی و مشرک بر مسلمانی که نشسته است سلام کنند چگونه شایسته است که جواب آن ها را بدهد؟فرمودند:بگوید و علیکم.

[۳646]4-محمّد مسلم روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هنگامی که یهود و نصرانی و مشرک بر تو سلام کردند در جوابشان بگو:علیک.

[۳647]5-جابر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:ابو حبل هشام همراه گروهی از قریش به نزد ابو طالب رفته،گفتند:برادرزادۀ تو ما و معبودهای ما را آزار می دهد،او را بخواه و به او فرمان بده که او از معبودهای ما دست بردارد و ما نیز از معبود او دست بازداریم.حضرت فرمودند:ابو طالب به دنبال رسول خدا -درود خدا بر او و خاندانش-فرستاد و او را خواند،و چون پیامبر گرامی وارد شد در خانه جز مشرکان کسی را ندید.پس گفت:سلام بر هرکس که از هدایت پیروی کند.سپس نشست آن گاه ابو طالب گفت که آنان برای چه به نزدش آمده اند.آن حضرت فرمود:آیا به آنان،کلمه ای بهتر از آن نگویم که به وسیلۀ آن بر همۀ عرب آقایی کنند و همه را زیر فرمان خود گیرند.ابو جهل گفت:آری آن کلمه چیست؟پیامبر فرمود:بگوئید:هیچ معبودی جز خدا نیست.حضرت فرمودند:آنان انگشتانشان را در گوش هایشان کردند و گریزان بیرون رفتند.در حالی که می گفتند:ما چنین چیزی را در آیین پایانی نشنیده ایم.این چیزی جز دروغ پردازی نیست.آن گاه خداوند والا دربارۀ گفتار آنان این آیات را نازل کرد:

« ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ تا آن جا که فرمود:الا اختلاق».[ص(۳۸):۷]

[۳۶۴۸]6-محمّد بن يحيى،عن عبد اللّه بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن أبان بن عثمان،عن زراره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

تقول فى الرّدّ على اليهودىّ و النّصرانىّ:سلام.

[۳۶۴۹]۷-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال:

قلت لأبى الحسن موسى عليه السّلام:أرأيت إن احتجت إلى متطبّب و هو نصرانىّ أسلّم عليه و أدعو له؟قال:نعم إنّه لا ينفعه دعاؤک.

[۳۶۵۰]۸-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن ابن محبوب،عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال:

قلت لأبى الحسن موسى عليه السّلام:أرأيت إن احتجت إلى الطّبيب و هو نصرانىّ [أن]أسلّم عليه و أدعو له؟قال:نعم إنّه لا ينفعه دعاؤک.

[۳۶۵۱]۹-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن عيسى بن عبيد،عن محمّد بن عرفه،عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

قيل لأبى عبد اللّه عليه السّلام:كيف أدعو لليهودىّ و النّصرانىّ؟قال:تقول له:بارک اللّه لک فى الدّنيا.

[۳۶۵۲]۱۰-حميد بن زياد،عن الحسن بن محمّد،عن وهيب بن حفص،عن أبى بصير،عن أحدهما عليهما السّلام فى مصافحه المسلم اليهودىّ و النّصرانىّ؟ قال:

من وراء الثّوب فإن صافحک بيده فاغسل يدک.

[۳۶۵۳]۱۱-أبو علىّ الأشعرىّ،عن الحسن بن علىّ الكوفىّ،عن عبّاس بن عامر،عن علىّ بن معمر،عن خالد القلانسىّ قال:

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:ألقى الذّمّىّ فيصافحنى،قال:امسحها بالتّراب

[۳۶۴۸]6-زراره روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:در جواب سلام یهود و مسیحی بگو:سلام.

[۳۶۴۹]۷-عبد الرحمن حجّاج گفت:به امام کاظم علیه السّلام عرض کردم:بفرمایید اگر من به یک پزشک نصرانی نیازمند شدم آیا به او سلام کنم و برایش دعا بکنم.

امام علیه السّلام فرمودند:بله؛زیرا او از دعای تو سودی نمی برد.

[۳۶۵۰]۸-معنای آن کاملا مانند حدیث هفت است با برخی راویان متفاوت.

[۳۶۵۱]۹-محمّد عرفه روایت کرده که امام رضا علیه السّلام فرمودند:به امام صادق علیه السّلام گفتند:برای یهودی و نصرانی چگونه دعا کنیم؟امام علیه السّلام فرمودند:به او بگویید:

خدا به دنیای تو برکت دهد.

[۳۶۵۳] ۱۰-ابو بصیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام دربارۀ دست دادن مسلمان با یهودی و نصرانی روایت کرده که فرمودند:از پشت لباس دست بدهید و اگر با تو بدون حایل شدن لباس دست داد دستت را بشوی.

[۳۶۵۳]۱۱-خالد قلانسی گفت:به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:به ذمّی(یهود و مسیحی و...)برمی خورم و او با من دست می دهد.امام علیه السّلام فرمودند:آن را به خاک

و بالحائط،قلت:فالنّاصب؟قال:اغسلها.

[3654]١٢-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن صفوان،عن العلاء بن رزين،عن محمّد بن مسلم،عن أبى جعفر عليه السّلام فى رجل صافح رجلا مجوسيّا،قال:

يغسل يده و لا يتوضّأ.

باب مكاتبه أهل الذّمّه

[3655]١-أحمد بن محمّد الكوفىّ،عن علىّ بن الحسن بن علىّ،عن علىّ بن أسباط،عن عمّه يعقوب بن سالم،عن أبى بصير قال:

سئل أبو عبد اللّه عليه السّلام عن الرّجل يكون له الحاجه إلى المجوسىّ أو إلى اليهودىّ أو إلى النّصرانىّ أو أن يكون عاملا أو دهقانا من عظماء أهل أرضه فيكتب إليه الرّجل فى الحاجه العظيمه أيبدأ بالعلج و يسلّم عليه فى كتابه و إنّما يصنع ذلک لكى تقضى حاجته؟قال:أمّا أن تبدأ به فلا و لكن تسلّم عليه فى كتابک فإنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قد كان يكتب إلى كسرى و قيصر.

[3656]٢-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن إسماعيل بن مرّار،عن يونس،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام عن الرّجل يكتب إلى رجل من عظماء عمّال المجوس فيبدأ باسمه قبل اسمه؟فقال:

لا بأس إذا فعل لاختيار المنفعه

باب الإغضاء

[3657]١-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن عبد اللّه بن محمّد الحجّال،عن ثعلبه بن ميمون،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

یا دیوار بکش.من گفتم:و اگر ناصبی(دشمن اهل بیت)باشد؟ فرمودند:دستت را بشوی.

[۳654]۱۲-محمّد مسلم روایت کرده که امام باقر علیه السّلام دربارۀ مردی که با یک مجوسی دست داده بود فرمودند:دستش را بشوید ولی وضو نگیرد.

نامه نویسی به اهل ذمّه

[۳655]۱-ابو بصیر گفت:از امام صادق علیه السّلام دربارۀ مردی پرسش شد که به مجوسی یا یهودی یا نصرانی نیازی دارد که کارمند یا دهداری از بزرگان سرزمینش هستند و این مرد برای نیاز مهمّی به او نامه می نویسد.آیا با کافر آغاز سلام کند و در آغاز نامه به او سلام کند با توجه به این که این کار را برای برآورده شدن خواسته اش انجام می دهد.امام علیه السّلام فرمودند:این که با او آغاز سلام کنی، نکن ولی در نامه ات بر او سلام کن؛زیرا رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-هم گاهی به کسری و قیصر نامه می نوشت.

[۳656]۲-عبد اللّه سنان از امام باقر علیه السّلام دربارۀ مردی که به یکی از بزرگان کارمند مجوس نامه می نویسد و نام او را پیش از نام خود می نویسد پرسید:امام علیه السّلام در پاسخ فرمودند:اگر برای سود خود این کار را انجام دهد اشکالی ندارد.

دربارۀ چشم پوشی

[۳657]۱-ثعلبۀ میمون از مردی روایت کرده که گروهی نزد امام صادق علیه السّلام بودند

كان عنده قوم يحدّثهم إذ ذكر رجل منهم رجلا فوقع فيه و شكاه،فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام:و أنّى لک بأخيک کلّه«و أىّ الرّجال المهذّب».

[۳۶۵۸]۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن علىّ بن الحكم و محمّد بن سنان،عن علىّ بن أبى حمزه،عن أبى بصير قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:لا تفتّش النّاس فتبقى بلا صديق.

باب نادر

[۳۶۵۹]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن سنان،عن العلاء بن الفضيل و حمّاد بن عثمان قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:انظر قلبک فإذا أنكر صاحبک فإنّ أحدكما قد أحدث.

[۳۶۶۰]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعيل بن مهران،عن الحسن بن يوسف،عن زكريّا بن محمّد،عن صالح بن الحكم قال:

سمعت رجلا يسأل أبا عبد اللّه عليه السّلام فقال:الرّجل يقول:أودّک،فكيف أعلم أنّه يودّنى؟فقال:امتحن قلبک فإن كنت تودّه فإنّه يودّک.

[۳۶۶۱]۳-أبو بكر الحبّال،عن محمّد بن عيسى القطّان المدائنىّ قال:

سمعت أبى يقول:حدّثنا مسعده بن اليسع قال:قلت لأبى عبد اللّه جعفر بن محمّد عليهما السّلام:إنّى و اللّه لأحبّک،فأطرق ثمّ رفع رأسه فقال:صدقت يا أبا بشر، سل قلبک عمّا لک فى قلبى من حبّک،فقد أعلمنى قلبى عمّا لى فى قلبک.

[۳۶۶۲]4-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،عن الحسن بن الجهم قال:

و امام علیه السّلام برایشان حدیث می فرمود:که ناگاه یکی از آنان از کسی یاد کرد و از او شکایت کرد.امام صادق علیه السّلام به او فرمودند:از کجا می خواهی برادری کامل و تمام عیار به دست آوری و مردان تربیت شده کجا هستند؟

[۳۶۵۸]۲-ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:مردم را نکاوید که بی دوست می مانید.

باب نادر

[۳۶۵۹]۱-حمّاد عثمان گفت:از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:به دلت بنگر.

اگر از دوستت بیزار بود یکی از شما کار زشتی کرده است.

[۳۶۶۰]۲-صالح حکم گفت:شنیدم مردی از امام صادق علیه السّلام می پرسید:مردی به من می گوید دوستت دارم.چگونه بفهمم که مرا دوست دارد؟حضرت در پاسخ فرمودند:دلت را بیازمای.اگر تو او را دوست داری او هم تو را دوست دارد.

[۳۶۶۱]۳-مسعدۀ الیسع گفت:به امام صادق جعفر محمّد علیهما السّلام عرض کردم:به خدا سوگند من دوستت دارم.امام علیه السّلام سرش را پایین انداخت و سپس سر بلند کرده، فرمود:ای ابا بشر راست گفتی.از دلت بپرس دربارۀ محبّتی که در دل من به تو هست که دل من از محبّتی که نسبت به تو دارم،آگاهم کرد.

[۳۶۶۲]4-حسن جهم گفت:به حضرت ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم:مرا در دعا

قلت لأبی الحسن علیه السّلام:لا تنسنی من الدّعاء،قال:أو تعلم أنّی أنساک؟قال:

فتفکّرت فی نفسی و قلت:هو یدعو لشیعته و أنا من شیعته،قلت:لا،لا تنسانی،قال:و کیف علمت ذلک؟قلت:إنّی من شیعتک و إنّک لتدعو لهم، فقال:هل علمت بشیء غیر هذا؟قال:قلت:لا،قال:إذا أردت أن تعلم ما لک عندی فانظر[إلی]ما لی عندک.

[۳۶۶۳]5-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّضر بن سوید،عن القاسم بن سلیمان،عن جرّاح المدائنیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

انظر قلبک فإن أنکر صاحبک فاعلم أنّ أحدکما قد أحدث.

باب العطاس و التّسمیت

[۳664]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن الحسین بن سعید،عن النّضر بن سوید،عن القاسم بن سلیمان،عن جرّاح المدائنیّ قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:للمسلم علی أخیه من الحقّ أن یسلّم علیه إذا لقیه و یعوده إذا مرض و ینصح له إذا غاب و یسمّته إذا عطس یقول:«الحمد للّه ربّ العالمین لا شریک له»و یقول له:«یرحمک اللّه»فیجیبه فیقول له:«یهدیکم اللّه و یصلح بالکم»و یجیبه إذا دعاه و یتبعه إذا مات.

[۳665]۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن هارون بن مسلم،عن مسعده بن صدقه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إذا عطس الرّجل فسمّتوه و لو کان من وراء جزیره و فی روایه أخری:و لو من وراء البحر.

[۳666]۳-الحسین بن محمّد،عن معلّی بن محمّد،عن الحسن بن علیّ،عن مثنّی،عن إسحاق بن یزید و معمّر بن أبی زیاد و ابن رئاب قالوا:

فراموش نکن.امام علیه السّلام فرمودند:تو می پنداری که من تو را فراموش می کنم؟ او گفته است:من فکر کردم و با خودم گفتم:او برای شیعیانش دعا می کند و من هم از شیعیان او هستم.پس عرض کردم:نه،مرا فراموش نمی کنید.امام علیه السّلام فرمودند:چگونه فهمیدی؟عرض کردم:من از شیعیان شما هستم و شما برای آنها دعا می کنی.امام علیه السّلام فرمودند:جز این چیز دیگری هم دانستی؟من عرض کردم:نه.امام علیه السّلام فرمودند:هرگاه خواستی بدانی نزد من چگونه ای بنگر که من در نزد تو چگونه ام؟

[۳۶۶۳]5-جرّاح مداینی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:به دلت بنگر اگر از دوستت بیزار بود یکی از شما دو نفر کاری زشت کرده است.

عطسه و جواب آن

[۳664]۱-جرّاح مداینی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حق دارد که وقتی او را دیدار می کند به او سلام کند و چون بیمار شد عیادتش کند و هنگامی که غایب بود خیرخواهش باشد و چون عطسه کند بگوید:الحمد للّه ربّ العالمین،لا شریک له.و در جواب بگوید:یرحمک اللّه و او در جواب بگوید:یهدیکم اللّه و یصلح بالکم و چون او را دعوت کرد بپذیرد و هنگامی که مرد او را تشییع کند.

[۳665]۲-مسعدهٔ صدقه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:هرگاه شخصی عطسه کرد پاسخ عطسهٔ او را بگویید هرچند از پشت جزیره ای باشد.و در روایت دیگر است:هرچند از پشت دریا باشد.

[۳666]۳-اسحاق یزید و معمّر ابو زیاد و ابن رئاب گفته اند:در خدمت امام

كنّا جلوسا عند أبی عبد اللّه علیه السّلام إذ عطس رجل فما ردّ علیه أحد من القوم شیئا حتّی ابتدأ هو فقال:سبحان اللّه ألا سمّتّم؟إنّ من حقّ المسلم علی المسلم أن یعوده إذا اشتکی و أن یجیبه إذا دعاه و أن یشهده إذا مات و أن یسمّته إذا عطس.

[۳۶۶۷]4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن صفوان بن یحیی قال:

کنت عند الرّضا علیه السّلام فعطس،فقلت له:صلّی اللّه علیک،ثمّ عطس،فقلت:

صلّی اللّه علیک،ثمّ عطس فقلت:صلّی اللّه علیک و قلت له:جعلت فداک إذا عطس مثلک نقول له کما یقول بعضنا لبعض:یرحمک اللّه؟أو کما نقول؟ قال:

نعم أ‌لیس تقول:صلّی اللّه علی محمّد و آل محمّد؟قلت:بلی،قال:ارحم محمّدا و آل محمّد؟قال:بلی و قد صلّی اللّه علیه و رحمه و إنّما صلواتنا علیه رحمه لنا و قربه.

[۳۶۶۸]5-عنه،عن أحمد بن محمّد بن عیسی،عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر قال:

سمعت الرّضا علیه السّلام یقول:التّثاؤب من الشّیطان و العطسه من اللّه عزّ و جلّ.

[۳۶۶۹]6-علیّ بن محمّد،عن صالح بن أبی حمّاد قال:

سألت العالم علیه السّلام عن العطسه و ما العلّه فی الحمد للّه علیها؟ فقال:إنّ للّه نعما علی عبده فی صحّه بدنه و سلامه جوارحه و إنّ العبد ینسی ذکر اللّه عزّ و جلّ علی ذلک و إذا نسی أمر اللّه الرّیح فتجاوز فی بدنه ثمّ یخرجها من أنفه فیحمد اللّه علی ذلک فیکون حمده عند ذلک شکرا لما نسی.

[۳۶۷۰]۷-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن ابن فضّال، عن جعفر بن یونس،عن داود بن الحصین قال:

ص :۶۴۸

صادق علیه السّلام نشسته بودیم که مردی عطسه کرد و هیچ کس پاسخی به او نداد تا آن حضرت آغاز به سخن کرد و فرمود:سبحان اللّه،چرا پاسخ عطسۀ او را نگفتید.

همانا از حق مسلمان است که در وقتی بیمار شد به عیادتش بروند و هنگامی که او را دعوت کرد بپذیرد و چون مرد بر جنازۀ او حاضر شوند و چون عطسه کرد پاسخ عطسه اش را بدهند.

[۳۶۶۷]4-صفوان یحیی گفت:در خدمت امام رضا علیه السّلام بودم که عطسه کردند.

به ایشان گفتم:صلّی اللّه علیک.سپس باز عطسه کردند.پس من عرض کردم:

صلی اللّه علیک.آن گاه بار دیگر عطسه کردند و من باز عرض کردم:صلی اللّه علیک و سپس عرض کردم:جانم فدایت وقتی مانند شمایی عطسه کرد همان را بگوییم که ما به یکدیگر می گوئیم:یرحمک اللّه یا آن گونه که من گفتم بگوییم.

امام علیه السّلام فرمودند:بله.مگر نمی گویی:صلی اللّه علی محمّد و آل محمد؟عرض کردم:چرا.فرمودند:یعنی بر محمّد و خاندان او رحم کن.آری.به درستی که خداوند بر محمّد و خاندانش درود فرستاد و به آنان رحم کرد و صلوات ما بر آن حضرت رحمت و قربت برای ما است.

[۳۶۶۸]5-احمد بن محمّد ابو نصر گفت:از امام رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید:

خمیازه از شیطان است و عطسه از خداوند عزّتمند.

[۳۶۶۹]6-صالح ابو حمّاد گفت:از آن دانشمند دربارۀ عطسه و علّت ذکر حمد برای آن پرسش کردم.فرمودند:خداوند برای بنده اش نعمت هایی در تندرستی و سلامت اندام او دارد و بنده یاد خداوند عزّتمند را بر این نعمت ها فراموش می کند و چون فراموش کرد خدا به باد فرمان می دهد که در تنش بگذرد و از بینی اش خارج شود تا برای آن خدا را سپاس بگوید و این سپاس او در این هنگام سپاس برای چیزی است که فراموش کرده است.

[۳۶۷۰]۷-داود حصین گفت:ما گروهی در نزد امام صادق علیه السّلام بودیم و من چهارده

ص :649

كنّا عند أبی عبد اللّه علیه السّلام فأحصیت فی البیت أربعه عشر رجلا،فعطس أبو عبد اللّه علیه السّلام فما تکلّم أحد من القوم،فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:ألا تسمّتون؟ألا تسمّتون من حقّ المؤمن علی المؤمن إذا مرض أن یعوده و إذا مات أن یشهد جنازته و إذا عطس أن یسمّته أو قال:یشمّته و إذا دعاه أن یجیبه.

[۳۶۷۱]۸-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن سالم،عن أحمد بن النّضر،عن عمرو بن شمر،عن جابر قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام:نعم الشّیء العطسه تنفع فی الجسد و تذکّر باللّه عزّ و جلّ، قلت:إنّ عندنا قوما یقولون:لیس لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فی العطسه نصیب،فقال:

إن کانوا کاذبین فلا نالهم شفاعه محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم.

[۳۶۷۲]۹-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن بعض أصحابه قال:

عطس رجل عند أبی جعفر علیه السّلام فقال:الحمد للّه،فلم یسمّته أبو جعفر علیه السّلام و قال:نقصنا حقّنا،ثمّ قال:إذا عطس أحدکم فلیقل:الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و أهل بیته.قال:فقال الرّجل فسمّته أبو جعفر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم.

[۳۶۷۳]۱۰-علیّ،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن إسماعیل البصریّ،عن الفضیل بن یسار قال:

قلت لأبی جعفر علیه السّلام:إنّ النّاس یکرهون الصّلاه علی محمّد و آله فی ثلاثه مواطن:عند العطسه و عند الذّبیحه و عند الجماع،فقال:أبو جعفر علیه السّلام:ما لهم ویلهم نافقوا لعنهم اللّه.

[۳۶۷۴]۱۱-عنه،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن سعد بن أبی خلف قال:

کان أبو جعفر علیه السّلام إذا عطس فقیل له:یرحمک اللّه،قال:یغفر اللّه لکم و یرحمکم و إذا عطس عنده إنسان قال:یرحمک اللّه عزّ و جلّ.

نفر را در اتاق شمردم.آن گاه امام صادق علیه السّلام عطسه کرد و کسی از حاضران سخنی گفت.پس امام صادق علیه السّلام فرمودند:آیا پاسخ عطسه را نمی گویید؟آیا پاسخ عطسه را نمی گویید؟از حق مؤمن بر مؤمن است که هرگاه بیمار شد او را عیادت کند و هرگاه مرد بر سر جنازه اش حاضر شود و هرگاه عطسه کرد پاسخ عطسه اش را بگوید و هرگاه از او دعوت کرد اجابت کند.

[۳۶۷۱]۸-جابر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:عطسه چیز خوبی است که برای بدن سودمند است و خداوند عزّتمند را به یاد می آورد.راوی گفته که من عرض کردم:گروهی از مردم در میان ما هستند که می گویند رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-بهره ای از عطسه نداشت.امام علیه السّلام فرمودند:اگر دروغ می گویند شفاعت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-به آنها نرسد.

[۳۶۷۲]۹-یکی از اصحاب گفت:مردی نزد امام باقر علیه السّلام عطسه کرد و گفت:

الحمّد للّه و امام باقر علیه السّلام به او پاسخ نداد و فرمود:حقّ ما را کاست.سپس فرمودند:هنگامی که یکی از شما عطسه کرد باید بگوید:الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و اهل بیته.راوی گفت:آن مرد این ذکر را گفت و امام باقر علیه السّلام به او پاسخ فرمود.

[۳۶۷۳]۱۰-فضیل یسار گفت:به امام باقر علیه السّلام عرض کردم:مردم صلوات بر محمد و خاندان او را در سه جا ناپسند می دانند:هنگام عطسه و هنگام ذبح گوسفند و هنگام نزدیکی.امام علیه السّلام فرمودند:چرا؟وای بر آنها که نفاق ورزیدند.

خدا لعنتشان کند.

[۳۶۷۴]۱۱-سعد ابو خلف گفت:هنگامی که امام باقر علیه السّلام عطسه می کرد و به ایشان می گفتند:یرحمک اللّه می فرمود:یغفر اللّه لکم و یرحمکم و هرگاه کسی نزد ایشان عطسه می کرد می فرمود:یرحمک اللّه عزّ و جلّ.

[۳۶۷۵]۱۲-عنه،عن أبیه،عن النّوفلیّ أو غیره،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

عطس غلام لم یبلغ الحلم عند النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال:الحمد للّه،فقال له النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بارک اللّه فیک.

[۳۶۷۶]۱۳-محمّد بن یحیی،عن عبد اللّه بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن أبان بن عثمان،عن محمّد بن مسلم،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إذا عطس الرّجل فلیقل:الحمد للّه[ربّ العالمین]لا شریک له،و إذا سمّت الرّجل فلیقل:یرحمک اللّه و إذا رد[دت]فلیقل:یغفر اللّه لک و لنا،فإنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم سئل عن آیه أو شیء فیه ذکر اللّه فقال:کلّما ذکر اللّه فیه فهو حسن.

[۳۶۷۷]۱4-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن الحسین بن نعیم،عن مسمع بن عبد الملک قال:

عطس أبو عبد اللّه علیه السّلام فقال:الحمد للّه ربّ العالمین،ثمّ جعل إصبعه علی أنفه فقال:رغم أنفی للّه رغما داخرا.

[۳۶۷۸]۱5-أبو علیّ الأشعریّ،عن محمّد بن سالم،عن أحمد بن النّضر،عن محمّد بن مروان،رفعه قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام:من قال إذا عطس:الحمد للّه ربّ العالمین علی کلّ حال،لم یجد وجع الأذنین و الأضراس.

[۳۶۷۹]۱6-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد أو غیره،عن ابن فضّال، عن بعض أصحابه،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

فی وجع الأضراس و وجع الآذان:إذا سمعتم من یعطس فابدءوه بالحمد.

[۳۶۷۵]۱۲-سکونی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:پسری نابالغ نزد رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-عطسه کرد و گفت:الحمد للّه.پیامبر گرامی به او فرمود:خداوند به تو برکت دهد.

[۳۶۷۶]۱۳-محمّد مسلم روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هرگاه عطسه کرد باید بگوید:الحمد للّه[رب العالمین] لا شریک له و هرگاه پاسخ عطسه داد باید بگوید:یرحمک اللّه و هرگاه بخواهد پاسخ گوید باید بگوید:یغفر اللّه لک و لنا زیرا از رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-از آیه یا چیزی که در آن یاد خدا باشد پرسیدند و ایشان فرمود:هر جمله ای که یاد خدا در آن باشد خوب است.

[۳۶۷۷]۱4-مسمع عبد الملک گفت:امام صادق علیه السّلام عطسه کرد و فرمود:الحمد للّه ربّ العالمین و سپس انگشتش را روی بینی خود نهاد و فرمود:بینی ام برای خدا به زبونی بر خاک است.

[۳۶۷۸]۱5-محمّد مروان در حدیثی بی سند روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:هرکس وقتی عطسه کرد بگوید:الحمد للّه ربّ العالمین علی کلّ حال به گوش درد و دندان درد دچار نمی شود.

[۳۶۷۹]۱6-یکی از اصحاب از امام صادق علیه السّلام درباره دندان درد و گوش درد روایت کرده که فرمودند:هرگاه شنیدند کسی عطسه می کند با گفتن حمد،با او آغاز سخن کنید.

[۳۶۸۰]۱۷-علیّ بن إبراهیم،[عن أبیه،]عن صالح بن السّندیّ،عن جعفر بن بشیر،عن عثمان،عن أبی أسامه قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:من سمع عطسه فحمد اللّه عزّ و جلّ و صلّی علی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و أهل بیته لم یشتک عینیه و لا ضرسه،ثمّ قال:إن سمعتها فقلها و إن کان بینک و بینه البحر.

[۳۶۸۱]۱۸-أبو علیّ الأشعریّ،عن بعض أصحابه،عن ابن أبی نجران،عن بعض أصحابنا،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال عطس رجل نصرانیّ عند أبی عبد اللّه علیه السّلام فقال له القوم:

هداک اللّه،فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:[فقولوا:]یرحمک اللّه،فقالوا له:إنّه نصرانیّ؟ !فقال:لا یهدیه اللّه حتّی یرحمه.

[۳۶۸۲]۱۹-علیّ بن إبراهیم،عن هارون بن مسلم،عن مسعده بن صدقه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إذا عطس المرء المسلم ثمّ سکت لعلّه تکون به قالت الملائکه عنه:الحمد للّه ربّ العالمین،فإن قال:الحمد للّه ربّ العالمین قالت الملائکه:یغفر اللّه لک.قال:و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:العطاس للمریض دلیل العافیه و راحه للبدن.

[۳۶۸۳] ۲۰-محمّد بن یحیی،عن محمّد بن موسی،عن یعقوب بن یزید،عن عثمان بن عیسی،عن عبد الصّمد بن بشیر،عن حذیفه بن منصور،[عن أبی عبد اللّه علیه السّلام]قال:

قال:العطاس ینفع فی البدن کلّه ما لم یزد علی الثّلاث فإذا زاد علی الثّلاث،فهو داء و سقم.

[۳۶۸۰]۱۷-ابو اسامه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس عطسه ای شنید و خداوند عزّتمند را سپاس گفته،بر پیامبر گرامی و خاندانش درود فرستاد از چشم و دندانش شکایت نمی کند.سپس فرمودند:اگر آن را شنیدی آن ذکر را بگو گرچه میان تو و او یک دریا فاصله باشد.

[۳۶۸۱]۱۸-یکی از اصحاب گفته است:مردی مسیحی نزد امام صادق علیه السّلام عطسه کرد.حاضران به او گفتند:هداک اللّه امام صادق علیه السّلام فرمود:بگویید:یرحمک اللّه آنان به ایشان گفتند:او نصرانی است.امام علیه السّلام فرمودند:خدا تا به او رحم نکند هدایتش نمی کند.

[۳۶۸۲]۱۹-مسعدۀ صدقه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا -درود خدا بر او و خاندانش-فرمودند:هرگاه مسلمانی عطسه کرد و به دلیل بیماری اش ساکت ماند فرشتگان از سوی او می گویند:الحمد للّه ربّ العالمین و اگر خود بگوید:الحمد للّه ربّ العالمین فرشته ها گویند:یغفر اللّه لک و نیز فرمودند:عطسه برای بیمار نشانۀ سلامتی و آسایش بدن است.

[۳۶۸۳]۲۰-حذیفۀ منصور روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:عطسه برای همۀ بدن سودمند است تا از سه عطسه فزونی نیابد و اگر از سه بار بیشتر شد نشانۀ درد و بیماری است.

[۳۶۸۴]۲۱-أحمد بن محمّد الكوفىّ،عن علىّ بن الحسن،عن علىّ بن أسباط،عن عمّه يعقوب بن سالم،عن أبى بكر الحضرمىّ قال:

سألت أبا عبد اللّه عن قول اللّه عزّ و جلّ: «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوٰاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» قال:العطسه القبيحه.

[۳۶۸۵]۲۲-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن القاسم بن يحيى،عن جدّه الحسن بن راشد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

من عطس ثمّ وضع يده على قصبه أنفه ثمّ قال:«الحمد للّه ربّ العالمين [الحمد للّه]حمدا كثيرا كما هو أهله و صلّى اللّه على محمّد النّبىّ و آله و سلّم» خرج من منخره الأيسر طائر أصغر من الجراد و أكبر من الذّباب حتّى يسير تحت العرش يستغفر اللّه له إلى يوم القيامه.

[۳۶۸۶]۲۳-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن بعض أصحابه رواه عن رجل من العامّه قال:

كنت أجالس أبا عبد اللّه عليه السّلام فلا و اللّه ما رأيت مجلسا أنبل من مجالسه،قال:

فقال لى ذات يوم:من أين تخرج العطسه؟فقلت:من الأنف،فقال لى:أصبت الخطأ،فقلت:جعلت فداک من أين تخرج؟فقال:من جميع البدن كما أنّ النّطفه تخرج من جميع البدن و مخرجها من الإحليل،ثمّ قال:أما رأيت الإنسان إذا عطس نفض أعضاؤه و صاحب العطسه يأمن الموت سبعه أيّام

[۳۶۸۷]۲۴-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:تصديق الحديث عند العطاس.

[۳۶۸۴]۲۱-ابو بکر حضرمی گفت:از امام صادق علیه السّلام دربارۀ این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم:(به درستی که زشت ترین آوازها بانگ خران است).[لقمان(۳۱):

۱۹]امام علیه السّلام فرمودند:عطسۀ زشت است.

[۳۶۸۵]۲۲-حسین راشد روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس عطسه کند و سپس دستش را بر استخوان بینی اش گذاشته،بگوید:«الحمد للّه رب العالمین،[الحمد للّه حمدا]کثیرا کما هو اهله و صلّی اللّه علی محمد النّبی و آله و سلّم»از سوراخ چپ بینی او پرنده ای کوچک تر از ملخ و بزرگ تر از مگس بیرون می آید و به زیر عرش می رود و تا روز قیامت برایش آمرزش می خواهد.

[۳۶۸۶]۲۳-مردی از اهل سنّت گفت:من هم نشین امام صادق علیه السّلام بودم و به خدا سوگند مجلسی ارجمندتر از مجالس او ندیدم.روزی امام علیه السّلام به من فرمود:

عطسه از کجا خارج می شود؟گفتم:از بینی.به من فرمود:به خطا رفتی.گفتم:

فدایت شوم از کجا خارج می شود؟فرمودند:از همۀ بدن،چنان که نطفه از همۀ بدن خارج می شود ولی مخرجش مجرای ادرار است.سپس فرمودند:آیا نمی بینی که انسان چون عطسه می کند همۀ اندامش تکان می خورد.و صاحب عطسه تا هفت روز از مرگ ایمن می شود.

[۳۶۸۷]24-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:نشانه راستی سخن،عطسه است.

[۳۶۸۸]۲۵-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إذا کان الرّجل یتحدّث بحدیث فعطس عاطس فهو شاهد حقّ.

[۳۶۸۹]۲۶-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن جعفر بن محمّد الأشعریّ،عن ابن القدّاح،عن ابن أبی عمیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم تصدیق الحدیث عند العطاس.

[۳۶۹۰]۲۷-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن محسّن بن أحمد، عن أبان بن عثمان،عن زراره،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إذا عطس الرّجل ثلاثا فسمّته ثمّ اترکه.

باب وجوب إجلال ذی الشّیبه المسلم

[۳۶۹۱]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد و علیّ بن إبراهیم،عن أبیه، جمیعا عن ابن محبوب،عن عبد اللّه بن سنان قال:

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام:إنّ من إجلال اللّه عزّ و جلّ إجلال الشّیخ الکبیر.

[۳۶۹۲]۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من عرف فضل کبیر لسنّه فوقّره آمنه اللّه من فزع یوم القیامه.

[۳۶۹۳]۳-و بهذا الإسناد قال:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:من وقّر ذا شیبه فی الإسلام آمنه اللّه عزّ و جلّ من فزع یوم القیامه.

[۳۶۸۸]۲۵-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:هرگاه کسی سخنی بگوید و دیگری عطسه کند گواه درستی سخن او است.

[۳۶۸۹]۲۶-ابن ابی عمیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:[مانند حدیث ۲۴ می باشد].

[۳۶۹۰]۲۷-زراره روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:هرگاه کسی عطسه کرد تا سه بار به او پاسخ گو و سپس او را رها کن.

واجب بودن بزرگداشت مسلمان سالخورده

[۳۶۹۱]۱-عبد اللّه سنان گفت:امام صادق علیه السّلام به من فرمودند:همانا بزرگداشت پیرمرد سالخورده بزرگ داشت خداوند عزّتمند است.

[۳۶۹۲]۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:هرکس فضیلت سالخورده ای را به خاطر سن او بداند و او را احترام کند خداوند او را از هراس روز قیامت ایمن می کند.

[۳۶۹۳]۳-و با همان سند رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-فرمودند:

هرکس شخصی را که در اسلام موی خود را سپید کرده است احترام کند خداوند عزّتمند او را از هراس روز قیامت در امان می دارد.

[۳۶۹۴]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن علیّ،عن محمّد بن الفضیل،عن إسحاق بن عمّار قال:

سمعت أبا الخطّاب یحدّث عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:ثلاثه لا یجهل حقّهم إلاّ منافق معروف بالنّفاق:ذو الشّیبه فی الإسلام،و حامل القرآن و الإمام العادل.

[۳۶۹۵]5-عنه،عن أبیه،عن أبی نهشل،عن عبد اللّه بن سنان قال:

قال لی أبو عبد اللّه علیه السّلام:من إجلال اللّه عزّ و جلّ إجلال المؤمن ذی الشّیبه و من أکرم مؤمنا فبکرامه اللّه بدأ و من استخفّ بمؤمن ذی شیبه أرسل اللّه إلیه من یستخفّ به قبل موته.

[۳۶۹۶]6-الحسین بن محمّد،عن أحمد بن إسحاق،عن سعدان بن مسلم، عن أبی بصیر و غیره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال:من إجلال اللّه عزّ و جلّ إجلال ذی الشّیبه المسلم.

باب إکرام الکریم

[۳۶۹۷]۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن جعفر بن محمّد الأشعریّ،عن عبد اللّه بن القدّاح،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

دخل رجلان علی أمیر المؤمنین علیه السّلام فألقی لکلّ واحد منهما و ساده فقعد علیها أحدهما و أبی الآخر،فقال أمیر المؤمنین علیه السّلام:اقعد علیها فإنّه لا یأبی الکرامه إلاّ حمار،ثمّ قال:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إذا أتاکم کریم قوم فأکرموه.

[۳۶۹۸]۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إذا أتاکم کریم قوم فأکرموه.

[۳۶۹۴]4-ابو خطّاب روایت کرده که:امام صادق علیه السّلام فرمودند:سه گروه اند که جز منافق معروف به نفاق کسی حق آنها را نادیده نمی گیرد:کسی که موی خود را در اسلام سپید کرده است،حامل قرآن و امام عادل.

[۳۶۹۵]5-عبد اللّه سنان گفت،امام صادق علیه السّلام به من فرمودند:بزرگ داشت مؤمن سپیدمو بزرگداشت خداوند عزّتمند است و هرکس مؤمنی را گرامی بدارد به گرامی داشت خدا آغاز کرده است و هرکس مؤمن سپیدمویی را خوار شمرد خدا کسی را می فرستد تا پیش از مرگش او را خوار کند.

[۳۶۹۶]6-ابو بصیر و جز او روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

بزرگ داشت سپیدموی مسلمان بزرگ داشت خدا است.

دربارۀ گرامی شمردن شخص کریم

[۳۶۹۷]۱-عبد اللّه قدّاح روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:دو مرد به خدمت امیر مؤمنان علیه السّلام رسیدند.امام علیه السّلام برای هرکدام زیراندازی انداخت.

یکی از آن دو بر آن نشست و دیگری خودداری کرد.امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

بر آن بنشین زیرا جز الاغ کسی گرامی شدن را ردّ نمی کند.سپس فرمودند:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمود:هرگاه شخص کریم و بزرگوار قومی به نزد شما آمد او را گرامی دارید.

[۳۶۹۸]۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:هرگاه بزرگوار قومی بر شما وارد شد او را گرامی دارید.

[۳۶۹۹]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبی عبد اللّه،عن محمّد بن عیسی،عن عبد اللّه العلویّ،عن أبیه عن جدّه قال:

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام:لمّا قدم عدیّ بن حاتم إلی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم أدخله النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بیته و لم یکن فی البیت غیر خصفه و ساده من أدم فطرحها رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم لعدیّ بن حاتم.

باب حقّ الدّاخل

[۳۷۰۰]۱-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إنّ من حقّ الدّاخل علی أهل البیت أن یمشوا معه هنیئه إذا دخل و إذا خرج و قال:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إذا دخل أحدکم علی أخیه المسلم فی بیته فهو أمیر علیه حتّی یخرج.

باب المجالس بالأمانه

[۳۷۰۱]۱-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زیاد و أحمد بن محمّد،جمیعا عن ابن محبوب،عن عبد اللّه بن سنان،عن ابن أبی عوف،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

سمعته یقول:المجالس بالأمانه.

[۳۷۰۲]۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن حمّاد بن عثمان، عن زراره،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:المجالس بالأمانه.

[۳۷۰۳]۳-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عیسی،عمّن ذکره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

[۳۶۹۹]۳-عبد اللّه علوی از نیایش روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:

هنگامی که عدیّ حاتم به نزد پیامبر آمد،پیامبر او را به خانۀ خود برد و در خانه جز تکه ای حصیر و زیراندازی از پوست نبود که پیامبر گرامی آن را برای عدی پهن کرد.

دربارۀ حقّ کسی که داخل خانه می شود

[۳۷۰۰]۱-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:حقّ کسی که داخل خانه شده این است که اهل خانه هنگام ورود و خروج او را خوشامدگویان همراهی کنند و نیز فرمودند:هرگاه یکی از شما به خانۀ برادر مسلمانش رود امیر و حاکم او است تا از خانه بیرون رود.

هم نشینی به امانت داری است

[۳۷۰۱]۱-ابن ابو عوف گفت:از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:هم نشینی به امانت داری است.

[۳۷۰۲]۲-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:

هم نشینی به امانت داری است.

[۳۷۰۳]۳-عثمان عیسی از مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

المجالس بالأمانه و ليس لأحد أن يحدّث بحديث يكتمه صاحبه إلاّ بإذنه إلاّ أن يكون ثقه أو ذكرا له بخير.

باب فى المناجاه

[4 ۳۷۰]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحسن بن محبوب،عن مالک بن عطيّه،عن أبى بصير،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إذا كان القوم ثلاثه فلا يتناجى منهم اثنان دون صاحبهما فإنّ[فى]ذلک ما يحزنه و يؤذيه.

[5 ۳۷۰]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد أبى عبد اللّه،عن محمّد بن علىّ،عن يونس بن يعقوب،عن أبى الحسن الأوّل عليه السّلام قال:

إذا كان ثلاثه فى بيت فلا يتناجى اثنان دون صاحبهما فإنّ ذلک ممّا يغمّه.

[6 ۳۷۰]۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:من عرض لأخيه المسلم[المتكلّم]فى حديثه فكأنّما خدش وجهه.

باب الجلوس

[۷ ۳۷۰]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن النّوفلىّ،عن عبد العظيم بن عبد اللّه بن الحسن العلوىّ،رفعه قال:

كان النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يجلس ثلاثا:القرفصا و هو أن يقيم ساقيه و يستقبلهما بيديه و يشدّ يده فى ذراعه و كان يجثو على ركبتيه و كان يثنى رجلا واحده و يبسط عليها الأخرى و لم ير صلّى اللّه عليه و اله و سلّم متربّعا قطّ.

هم نشینی به امانت داری است و کسی حق ندارد سخن محرمانهٔ دوست خود را که خود نهان می کند جز با اجازهٔ او بازگو کند مگر در موردی که به شنونده اطمینان دارد یا یاد خوبی های او می شود.

دربارهٔ صحبت درگوشی

[4 ۳۷۰]۱-ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرگاه سه نفر گرد آمدند دو نفر آنان در کنار آن دیگری درگوشی باهم صحبت نکنند که او را اندوهگین کرده،می آزارد.

[5 ۳۷۰]۲-یونس یعقوب روایت کرده که ابو الحسن اوّل امام کاظم علیه السّلام فرمودند:هنگامی که سه نفر در اتاقی جمع شدند دو نفر آنان در کنار آن دیگری درگوشی باهم صحبت نکنند که موجب اندوه او می گردد.

[6 ۳۷۰]۳-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:هرکس در میان سخن برادر مسلمانش بدود[صحبت کند]گویا روی او را خراشیده است.

دربارهٔ نشستن

[۷ ۳۷۰]۱-عبد اللّه بن حسن علوی حدیثی روایت کرده که معصوم علیه السّلام فرمودند:پیامبر گرامی صلّی اللّه علیه و اله سه گونه می نشست:چمباتمه و آن چنین است که بر دو ساق پای خود می ایستاد و آن ها را در میان دو دست خود می گرفت و دستانش را در بازوانش گره می زد و گاهی نیز دو زانو می نشست و گاهی نیز یک پا را خم می کرد و پای دیگر را روی آن می انداخت و هرگز دیده نشد که چهارزانو بنشیند.

[۳۷۰۸]۲-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عمّن ذکره،عن أبی حمزه الثّمالیّ قال:

رأیت علیّ بن الحسین علیه السّلام قاعدا واضعا إحدی رجلیه علی فخذه فقلت:إنّ النّاس یکرهون هذه الجلسه و یقولون:إنّها جلسه الرّبّ،فقال:إنّی إنّما جلست هذه الجلسه للملاله و الرّبّ لا یملّ و لا تأخذه سنه و لا نوم.

[۳۷۰۹]۳-علیّ،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن محمّد بن مرازم،عن أبی سلیمان الزّاهد،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

من رضی بدون التّشرّف من المجلس لم یزل اللّه عزّ و جلّ و ملائکته یصلّون علیه حتّی یقوم.

[۳۷۱۰]4-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن بعض أصحابه،عن طلحه بن زید، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم أکثر ما یجلس تجاه القبله.

[۳۷۱۱]5-أبو عبد اللّه الأشعریّ،عن معلّی بن محمّد،عن الوشّاء،عن حمّاد بن عثمان قال:

جلس أبو عبد اللّه علیه السّلام متورّکا رجله الیمنی علی فخذه الیسری،فقال له رجل:جعلت فداک هذه جلسه مکروهه،فقال:لا إنّما هو شیء قالته الیهود،لمّا أن فرغ اللّه عزّ و جلّ من خلق السّماوات و الأرض و استوی علی العرش جلس هذه الجلسه لیستریح فأنزل اللّه عزّ و جلّ اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْحَیُّ اَلْقَیُّومُ لاٰ تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَ لاٰ نَوْمٌ و بقی أبو عبد اللّه علیه السّلام متورّکا کما هو

[۳۷۱۲]6-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبیه،عن عبد اللّه بن المغیره،عمّن ذکره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

[۳۷۰۸]۲-ابو حمزۀ ثمالی گفت:امام سجاد علیه السّلام را نشسته دیدم در حالی که یکی از پاهایش را روی ران دیگر انداخته است.گفتم:مردم این گونه نشستن را نمی پسندند و می گویند آن مانند نشستن پروردگار است.امام علیه السّلام فرمودند:من از خستگی و دل تنگی این گونه نشسته ام و پروردگار دل تنگ نمی شود و چرت و خواب او را فرانمی گیرد.

[۳۷۰۹]۳-سلیمان زاهد روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هرکس به مکان های بی افتخار مجلس راضی شود[و نشستن در صدر مجلس برایش اهمیت نداشته باشد]خداوند فرشتگان پیوسته بر او درود می فرستند تا برخیزد.

[۳۷۱۰]4-طلحۀ زید روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله بیش تر به سوی قبله می نشست.

[۳۷۱۱]5-حمّاد عثمان گفت:امام صادق علیه السّلام روی ران چپ نشست و پای راست خود را بر آن نهاد.مردی عرض کرد فدایت شوم!این گونه نشستن ناپسند است.امام علیه السّلام فرمود:نه!این چیزی است که یهود گفته است.آنها می گویند:چون خداوند عزّتمند آفرینش آسمان ها و زمین را به پایان برد و بر عرش قرار گرفت چنین نشست تا استراحت کند.و خدا چنین نازل کرده است: اَللّٰهُ لا اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَ لا نَوْمٌ و امام صادق علیه السّلام به همان حالتی که نشسته بود باقی ماند.

[۳۷۱۲]6-عبد اللّه مغیره از مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إذا دخل منزلا قعد فى أدنى المجلس إليه حين يدخل.

[۳۷۱۳]۷-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن يحيى،عن طلحه بن زيد،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:سوق المسلمين كمسجدهم فمن سبق إلى مكان فهو أحقّ به إلى اللّيل؛قال:و كان لا يأخذ على بيوت السّوق كراء.

[۳۷۱4]۸-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ينبغى للجلساء فى الصّيف أن يكون بين كلّ اثنين مقدار عظم الذّراع لئلاّ يشقّ بعضهم على بعض فى الحرّ.

[۳۷۱5]۹-علىّ،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن حمّاد بن عثمان قال:

رأيت أبا عبد اللّه عليه السّلام يجلس فى بيته عند باب بيته قباله الكعبه

باب الاتّكاء و الاحتباء

[۳۷۱6]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:الاتّكاء فى المسجد رهبانيّه العرب إنّ المؤمن مجلسه مسجده و صومعته بيته.

[۳۷۱۷]۲-عنه،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:الاحتباء فى المسجد حيطان العرب.

[۳۷۱۸]۳-محمّد بن إسماعيل،عن الفضل بن شاذان و علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،جميعا عن ابن أبى عمير،عن إبراهيم بن عبد الحميد،عن أبى الحسن قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:الاحتباء حيطان العرب.

ص :668

رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-هنگامی که به منزلی وارد می شد در نزدیک ترین جا می نشست.

[۳۷۱۳]۷-طلحۀ زید از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرموده است:بازار مسلمانان هم چون مسجد آنان است و هرکس به مکانی پیشی گرفت تا شب به آن مکان سزاوارتر است.و فرمود:آن حضرت بر دکان های بازار کرایه نمی گرفت.

[۳۷۱4]۸-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:کسانی که در تابستان دور هم می نشینند سزاوار است که بین هر دو نفر به اندازه زراعی فاصله باشد تا از گرما سختی نکشند.

[۳۷۱5]۹-حمّاد عثمان گفت:امام صادق علیه السّلام را دیدم که در خانه اش کنار در و رو به قبله می نشست.

دربارۀ تکیه زدن و بر دست تکیه دادن

[۳۷۱6]۱-سکونی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-فرمودند:چمباتمه نشستن در مسجد،رهبانیت عرب است.

همانا محل نشستن مؤمن مسجد او است و خانه اش صومعۀ او.

[۳۷۱۷]۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:چمباتمه نشستن در مسجد،دیوار تکیه گاه عرب است.[یعنی اعراب به جای تکیه بر دیوار دست های خود را بر زانوهای خود حلقه می کنند و استراحت می نمایند].

[۳۷۱۸]۳-ابراهیم عبد الحمید از حضرت ابو الحسن علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:چمباتمه نشستن،دیوار تکیه گاه عرب است.

[۳۷۱۹]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الرّجل يحتبى بثوب واحد؟فقال:إن كان يغطّى عورته فلا بأس.

[۳۷۲۰]5-عنه،عن محمّد بن علىّ،عن علىّ بن أسباط،عن بعض أصحابنا، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا يجوز للرّجل أن يحتبى مقابل الكعبه.

باب الدّعابه و الضّحک

[۳۷۲۱]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن معمّر بن خلاّد قال:

سألت أبا الحسن عليه السّلام فقلت:جعلت فداک،الرّجل يكون مع القوم فيجرى بينهم كلام يمزحون و يضحكون؟فقال:لا بأس ما لم يكن؛فظننت أنّه عنى الفحش،ثمّ قال:إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كان يأتيه الأعرابىّ فيهدى له الهديّه ثمّ يقول مكانه:أعطنا ثمن هديّتنا،فيضحک رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؛و كان إذا اغتمّ يقول:

ما فعل الأعرابىّ،ليته أتانا.

[۳۷۲۲]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن شريف بن سابق،عن الفضل بن أبى قرّه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ما من مؤمن إلاّ و فيه دعابه،قلت:و ما الدّعابه؟قال:المزاح.

[۳۷۲۳]۳-عنه،عن محمّد بن علىّ،عن يحيى بن سلاّم،عن يوسف بن يعقوب،عن صالح بن عقبه،عن يونس الشّيبانىّ قال:

[۳۷۱۹]4-سماعه گفته است:از امام صادق علیه السّلام دربارۀ مردی پرسیدم که با یک جامه چمباتمه می نشیند.امام علیه السّلام فرمود:اگر عورتش را می پوشاند عیبی ندارد.

[۳۷۲۰]5-یکی از اصحاب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:سزاوار نیست که مرد در برابر کعبه چمباتمه بنشیند.

باب شوخی و خنده

[۳۷۲۱]۱-معمّر خلاّد گفت:از ابو الحسن علیه السّلام پرسیدم:فدایت شوم.شخصی با گروهی است آن گاه سخنی به میان آورده،شوخی کرده،می خندند.امام علیه السّلام فرمودند:تا آن نباشد اشکالی ندارد.من گمان کردم مقصودشان دشنام است.

سپس فرمودند:عربی بیابانگرد نزد رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش- می آمد هدیه ای به ایشان می داد و همان جا می گفت:بهای هدیه ام را بده.و رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-می خندید،و هنگامی که غمگین می شدند، می فرمودند:آن عرب بیابانگرد چه شد؟کاش نزد ما می آمد.

[۳۷۲۲]۲-فضل ابو قرّه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هیچ مؤمنی نیست که دعابه در او نباشد.من عرض کردم:دعابه چیست؟فرمود:شوخی است.

[۳۷۲۳]۳-یونس شیبانی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:چگونه با

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:كيف مداعبه بعضكم بعضا؟قلت:قليل،قال:فلا تفعلوا فإنّ المداعبه من حسن الخلق و إنّک لتدخل بها السّرور على أخيک و لقد كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يداعب الرّجل يريد أن يسرّه.

[۳۷۲۴]4-صالح بن عقبه،عن عبد اللّه بن محمّد الجعفىّ قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:إنّ اللّه عزّ و جلّ يحبّ المداعب فى الجماعه بلا رفث.

[۳۷۲۵]5-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،عن الحسن بن كليب،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ضحک المؤمن تبسّم.

[۳۷۲۶]6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن منصور،عن حريز،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كثره الضّحک تميت القلب؛و قال:كثره الضّحک تميث الدّين كما يميث الماء الملح.

[۳۷۲۷]۷-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إنّ من الجهل الضّحک من غير عجب؛قال:و كان يقول:لا تبدينّ عن واضحه و قد عملت الأعمال الفاضحه و لا يأمن البيات من عمل السّيّئات.

[۳۷۲۸]۸-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن حفص بن البخترىّ قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:إيّاكم و المزاح فإنّه يذهب بماء الوجه.

[۳۷۲۹]۹-عنه،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عمّن حدّثه،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

یکدیگر شوخی می کنید؟من عرض کردم:اندک.امام علیه السّلام فرمودند:اینگونه نباشید.شوخی از خوش خلقی است.همانا تو به وسیلۀ آن برادرت را شاد می گردانی و رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش- شوخی می کرد و می خواست که کسی را شاد کند.

[۳۷۲۴]4-عبد اللّه بن محمد جعفی گفت:از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید:

همانا خداوند عزّتمند کسی را که در میان جمع بی آنکه هرزه گویی نماید،شوخی کند دوست می دارد.

[۳۷۲۵]5-حسن کلیب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:خندۀ مؤمن لبخند است.

[۳۷۲۶]6-حریز روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:خندۀ فراوان دل را می میراند،و فرمودند:خندۀ فراوان دین را ذوب می کند.همان گونه که آب،نمک را ذوب می کند.

[۳۷۲۷]۷-سکونی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:همانا خندۀ بی مورد از نادانی است و می فرمود:در خنده دندان هایت آشکار نشوند.در حالی که کارهای رسواگر از تو سرزده است و هرکس که گناه کرده از بلای ناگهانی ایمن نیست.

[۳۷۲۸]۸-حفص بختری روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:شوخی نکنید که آبرو را می برد.

[۳۷۲۹]۹-ابن ابی عمیر از مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:هر

إذا أحببت رجلا فلا تمازحه و لا تماره.

[۳۷۳۰] ۱۰-عنه،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن حمّاد،عن الحلبىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

القهقهه من الشّيطان.

[۳۷۳۱] ۱۱-حميد بن زياد،عن الحسن بن محمّد الكندىّ،عن أحمد بن الحسن الميثمىّ،عن عنبسه العابد قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:كثره الضّحک تذهب بماء الوجه.

[۳۷۳۲] ۱۲-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن جعفر بن محمّد الأشعرىّ،عن ابن القدّاح،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:إيّاكم و المزاح فإنّه يجرّ السّخيمه و يورث الضّغينه و هو السّبّ الأصغر.

[۳۷۳۳] ۱۳-محمّد بن يحيى،عن عبد اللّه بن محمّد،عن علىّ بن الحكم،عن أبان بن عثمان،عن خالد بن طهمان،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

إذا قهقهت فقل حين تفرغ:«اللّهمّ لا تمقتنى».

[۳۷۳4] 14-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن الحجّال، عن داود بن فرقد و علىّ بن عقبه و ثعلبه،رفعوه إلى أبى عبد اللّه و أبى جعفر أو أحدهما عليهما السّلام قال:

كثره المزاح تذهب بماء الوجه و كثره الضّحک تمجّ الإيمان مجّا.

[۳۷۳5] 15-حميد بن زياد،عن الحسن بن محمّد،عن أحمد بن الحسن الميثمىّ،عن عنبسه العابد قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:المزاح السّباب الأصغر.

گاه کسی را دوست داشتی با او شوخی و جدال مکن.

[۳۷۳۰]۱۰-حلبی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:قهقهه زدن از شیطان است.

[۳۷۳۱]۱۱-عنبسۀ عابد روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:خنده بسیار آبرو را می برد.

[۳۷۳۲]۱۲-ابن قدّاح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:از شوخی بپرهیزید؛زیرا آن دل تنگی می آورد و کینه به جا می گذارد و شوخی دشنام کوچک است.

[۳۷۳۳]۱۳-خالد طهمان روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:چون قهقهه کردی بگو:پروردگارا مرا دشمن مدار.

[۳۷۳4]۱4-علی عقبه و ثعلبه حدیثی روایت کرده اند که امام باقر و امام صادق علیهما السّلام یا یکی از ایشان فرمودند:شوخی فراوان آبرو را می برد و خنده فراوان ایمان را به دور می ریزد.

[۳۷۳5]15-عنبسۀ عابد گفت:از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:شوخی، دشنام کوچک است.

[۳۷۳۶]۱۶-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن عثمان بن عيسى،عن ابن مسكان،عن محمّد بن مروان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

إيّاكم و المزاح فإنّه يذهب بماء الوجه و مهابه الرّجال.

[۳۷۳۷]۱۷-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن البرقىّ،عن أبى العبّاس،عن عمّار بن مروان قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:لا تمار فيذهب بهاؤک و لا تمازح فيجترأ عليک.

[۳۷۳۸]۱۸-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن صالح بن السّندىّ،عن جعفر بن بشير،عن عمّار بن مروان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا تمازح فيجترأ عليک.

[۳۷۳۹]۱۹-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن ابن محبوب،عن سعد بن أبى خلف،عن أبى الحسن عليه السّلام أنّه قال فى وصيّه له لبعض ولده أو قال:

قال أبى لبعض ولده:إيّاک و المزاح فإنّه يذهب بنور إيمانک و يستخفّ بمروءتک.

[۳۷۴۰]۲۰-عنه،عن ابن فضّال،عن الحسن بن الجهم،عن إبراهيم بن مهزم،عمّن ذكره،عن أبى الحسن الأوّل عليه السّلام قال:

كان يحيى بن زكريّا عليهما السّلام يبكى و لا يضحک و كان عيسى ابن مريم عليهما السّلام يضحک و يبكى و كان الّذى يصنع عيسى عليه السّلام أفضل من الّذى كان يصنع يحيى عليه السّلام.

باب حقّ الجوار

[۳۷۴۱]۱-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير و محمّد بن يحيى، عن الحسين بن إسحاق،عن علىّ بن مهزيار،عن علىّ بن فضّال،عن فضاله

[۳۷۳۶]۱6-محمّد مروان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:از شوخی بپرهیزید که آبرو و هیبت مردان را از بین می برد.

[۳۷۳۷]۱۷-عمّار مروان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:جدال مکن که ارجت از بین می رود و شوخی نکن که بر تو گستاخ می شوند.

[۳۷۳۸]۱۸-عمّار مروان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:شوخی مکن که بر تو گستاخ می شوند.

[۳۷۳۹]۱۹-سعد ابو خلف روایت کرده که حضرت ابو الحسن علیه السّلام به یکی از پسرانش وصیت کرد یا فرمود:پدرم به یکی از فرزندان فرمود:از شوخی بپرهیز که نور ایمانت را از بین می برد و مردانگی ات را سبک می سازد.

[۳74۰]۲۰-ابراهیم مهزم از مردی روایت کرده که امام کاظم علیه السّلام فرمودند:یحیی بن زکریّا گریه می کرد و نمی خندید و عیسی بن مریم علیهما السّلام می خندید و گریه می کرد و آن چه عیسی می کرد بهتر از کاری بود که یحیی می کرد.

دربارهٔ حقّ همسایگی

[۳74۱]۱-عمرو عکرمه گفت:نزد امام صادق علیه السّلام رفتم و به آن حضرت عرض

بن أيّوب،جميعا عن معاويه بن عمّار،عن عمرو بن عكرمه قال:

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فقلت له:لى جار يؤذينى،فقال:ارحمه،فقلت:

لا رحمه اللّه،فصرف وجهه عنّى؛قال:فكرهت أن أدعه،فقلت:يفعل بى كذا و كذا و يفعل بى و يؤذينى،فقال:أرأيت إن كاشفته انتصفت منه؟فقلت:بلى أربى عليه،فقال:إنّ ذا ممّن يحسد النّاس على ما آتاهم اللّه من فضله،فإذا رأى نعمه على أحد فكان له أهل جعل بلاءه عليهم و إن لم يكن له أهل جعله على خادمه،فإن لم يكن له خادم أسهر ليله و أغاظ نهاره،إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أتاه رجل من الأنصار فقال:إنّى اشتريت دارا فى بنى فلان و إنّ أقرب جيرانى منّى جوارا من لا أرجو خيره و لا آمن شرّه،قال:فأمر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عليّا عليه السّلام و سلمان و أبا ذرّ و نسيت آخر و أظنّه المقداد أن ينادوا فى المسجد بأعلى أصواتهم بأنّه لا إيمان لمن لم يأمن جاره بوائقه،فنادوا بها ثلاثا ثمّ أومأ بيده إلى كلّ أربعين دارا من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله.

[٣٧٤٢]٢-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد بن عيسى،عن محمّد بن يحيى،عن طلحه بن زيد،عن أبى عبد اللّه،عن أبيه عليه السّلام قال:

قرأت فى كتاب علىّ عليه السّلام أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كتب بين المهاجرين و الأنصار و من لحق بهم من أهل يثرب أنّ الجار كالنّفس غير مضارّ و لا آثم و حرمه الجار على الجار كحرمه أمّه.الحديث مختصر.

[٣٧٤٣]٣-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن إسماعيل بن مهران،عن إبراهيم بن أبى رجاء،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

حسن الجوار يزيد فى الرّزق.

کردم:همسایه ای دارم که آزارم می دهد؟حضرت فرمودند:به او رحم کن.من گفتم:خدا به او رحم نکند.آن حضرت روی از من گرداند.او گفته است که من نخواستم چنین از ایشان جدا شوم.پس گفتم:او با من چنین و چنان می کند و آزارم می دهد.امام علیه السّلام فرمود:اگر آشکارا با همسایه ات دشمنی کنی از او انتقام می گیری؟گفتم:بله.بر او برتری می یابم.امام علیه السّلام فرمود:این همسایۀ تو از کسانی است که به آنچه خداوند از احسانش به مردم داده است حسادت می ورزد و هرگاه نعمتی را در اختیار کسی می بینند اگر آن شخص خانواده ای داشته باشد خانواده اش را آزار می دهد.و اگر خانواده ای نداشته باشد خدمت کارش را آزار می دهد و اگر خادمی نداشته باشد شب ها را بیدار می ماند و روزها را در خشم می گذراند.همانا مردی از انصار نزد رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش- آمد و عرض کرد:خانه ای از بنی فلان خریده ام و نزدیک ترین همسایه ام کسی است که امیدی به نیکی از او ندارم و از بدی اش در امان نیستم.پس پیامبر به علی علیه السّلام و سلمان و ابا ذر و دیگری که او را فراموش کرده ام و گمان می کنم مقداد بود فرمود که با صدای بلند در مسجد ندا دهند:هرکس که همسایه اش از آزار او در امان نباشد ایمان ندارد.و آن ها سه بار این جمله را فریاد زدند.سپس آن حضرت با دست خود به چهل خانه در مقابل و پشت سر و سمت راست و چپش اشاره فرمودند(یعنی همۀ این ها همسایه به شمار می آیند).

[۳۷۴۲]۲-طلحۀ زید روایت کرده که امام صادق علیه السّلام از پدرش روایت کرد:در کتاب علی علیه السّلام خواندم که پیامبر خدا میان مهاجران و انصار و هرکس که با اهل یثرب پیوند داشت نوشت،همسایه مانند خود انسان است.ضرری به او زده نمی شود و جنایتی بر او وارد نمی کند و احترام همسایه مانند احترام مادر است.

و این خلاصه حدیث است.

[۳۷۴۳]۳-ابراهیم ابو رجاء روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:نیکو همسایگی روزی را افزون می کند.

[۳۷44]4-عدّه من أصحابنا،عن سهل بن زياد،عن علىّ بن أسباط،عن عمّه يعقوب بن سالم،عن إسحاق بن عمّار،عن الكاهلىّ قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:إنّ يعقوب عليه السّلام لمّا ذهب منه بنيامين نادى:يا ربّ أما ترحمنى؟أذهبت عينىّ و أذهبت ابنىّ.فأوحى اللّه تبارک و تعالى:لو أمتّهما لأحييتهما لک حتّى أجمع بينک و بينهما و لكن تذكر الشّاه الّتى ذبحتها و شويتها و أكلت و فلان و فلان إلى جانبک صائم لم تنله منها شيئا؟

[۳۷45]5-و فى روايه أخرى قال:

فكان بعد ذلک يعقوب عليه السّلام ينادى مناديه كلّ غداه من منزله على فرسخ:ألا من أراد الغداء فليأت إلى يعقوب و إذا أمسى نادى:ألا من أراد العشاء فليأت إلى يعقوب.

[۳۷46]6-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن إسحاق بن عبد العزيز،عن زراره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

جاءت فاطمه عليهما السّلام تشكو إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بعض أمرها،فأعطاها رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كريسه و قال:تعلّمى ما فيها،فإذا فيها:من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فلا يؤذى جاره و من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فليكرم ضيفه و من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فليقل خيرا أو ليسكت.

[۳۷47]۷-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن أبيه،عن سعدان،عن أبى مسعود قال:

قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام:حسن الجوار زياده فى الأعمار و عماره الدّيار.

[۳۷48]۸-عنه،عن النّهيكىّ،عن إبراهيم بن عبد الحميد،عن الحكم الخيّاط قال:

[۳۷44]4-کاهلی گفت:از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:یعقوب هنگامی که بنیامین از نزد او برفت فریاد زد:پروردگارا !آیا به من رحم نمی کنی؟دو فرزندم و چشمانم را از من گرفتی.خداوند پاک و والا به او وحی کرد:اگر من آن ها را میرانده باشم زنده می گردانم تا آنها را به تو برسانم ولی یادت می آید گوسفندی را سر بریدی و کباب کردی و خوردی و فلانی و فلانی در همسایگی تو روزه بودند و چیزی از آن غذا به آنها ندادی؟

[۳۷45]5-در روایت دیگر است که فرمود:پس از آن یعقوب هر روز از خانه اش تا یک فرسخ فریاد می زد که هرکس صبحانه خواهد به نزد یعقوب بیاید و شب هنگام نیز صدا می زد:هرکس شام می خواهد به نزد یعقوب بیاید.

[۳۷46]6-زراره روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:فاطمه علیها السّلام نزد رسول خدا آمد تا از برخی امور به آن حضرت شکایت کند.رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-جزوه ای(کتابچه ای)به فاطمه علیها السّلام داد و فرمود:آنچه را در آن است بیاموز.که در آن نوشته شده:هرکس به خدا و روز واپسین ایمان دارد همسایۀ خود را نمی آزارد.هرکس به خداوند و روز واپسین ایمان دارد میهمان خود را گرامی می دارد.هرکس به خدا و روز واپسین ایمان دارد یا نیکو بگوید یا خاموش شود.

[۳۷47]۷-ابن مسعود گفته است امام صادق علیه السّلام به من فرمودند:نیکو همسایگی افزایش عمر و آبادی سرزمین ها است.

[۳۷48]۸-حکم خیّاط روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:نیکو همسایگی

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:حسن الجوار يعمر الدّيار و يزيد فى الأعمار.

[۳۷۴۹]۹-عنه،عن بعض أصحابه،عن صالح بن حمزه،عن الحسن بن عبد اللّه،عن عبد صالح عليه السّلام قال:

قال:ليس حسن الجوار كفّ الأذى و لكنّ حسن الجوار صبرک على الأذى

[۳۷۵۰]۱۰-أبو علىّ الأشعرىّ،عن الحسن بن علىّ الكوفىّ،عن عبيس بن هشام،عن معاويه بن عمّار،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:حسن الجوار يعمر الدّيار و ينسى فى الأعمار.

[۳۷۵۱]۱۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد أبى عبد اللّه،عن إسماعيل بن مهران،عن محمّد بن حفص،عن أبى الرّبيع الشّامىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال و البيت غاصّ بأهله اعلموا أنّه ليس منّا من لم يحسن مجاوره من جاوره.

[۳۷۵۲]۱۲-عنه،عن محمّد بن علىّ،عن محمّد بن الفضيل،عن أبى حمزه قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول:المؤمن من آمن جاره بوائقه،قلت:و ما بوائقه؟قال:ظلمه و غشمه.

[۳۷۵۳]۱۳-أبو علىّ الأشعرىّ،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن محمّد بن إسماعيل،عن حنان بن سدير،عن أبيه،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

جاء رجل إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فشكا إليه أذى من جاره،فقال له رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:

اصبر،ثمّ أتاه ثانيه فقال له النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:اصبر،ثمّ عاد إليه فشكاه ثالثه فقال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم للرّجل الّذى شكا:إذا كان عند رواح النّاس إلى الجمعه فأخرج متاعک إلى الطّريق حتّى يراه من يروح إلى الجمعه فإذا سألوک فأخبرهم،قال:

ففعل،فأتاه جاره المؤذى له فقال له:ردّ متاعک فلک اللّه علیّ أن لا أعود.

ص :۶۸۲

سرزمین ها را آباد کرده،عمرها را افزایش می دهد.

[۳۷۴۹]۹-حسن صالح روایت کرده که آن بندۀ صالح علیه السّلام فرمودند:نیکو همسایگی خودداری از آزار رساندن نیست بلکه شکیبایی بر آزار است.

[۳۷۵۰]۱۰-معاویۀ عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:نیکو همسایگی سرزمین ها را آباد می کند و عمرها را دور می کند.

[۳۷۵۱]۱۱-ابو ربیع شامی گفت:خانه پر از جمعیت بود که امام صادق علیه السّلام فرمودند:بدانید هرکس با همسایۀ خود نیکی نکند از ما نیست.

[۳۷۵۲]۱۲-ابو حمزه گفت:از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:مؤمن کسی است که همسایه اش از رنج او آسوده باشد.من عرض کردم:رنج او چیست؟ فرمود:ستم و بدرفتاری با او.

[۳۷۵۳]۱۳-سدیر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:مردی نزد پیامبر گرامی آمد و از آزار همسایه اش به ایشان شکایت کرد.رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-به او فرمود:شکیبا باش.سپس او برای بار دوم به نزد پیامبر آمد و ایشان به او فرمود:شکیبا باش.سپس به سوی پیامبر بازگشت و برای بار سوم شکایت کرد.پس پیامبر به مرد شاکی فرمود:روز جمعه که مردم به نماز جمعه می روند،اثاث خانۀ خود را بر سرراه بریز تا هرکس به نماز جمعه می رود آن را ببیند.و هرکس از تو پرسید او را از وضع خود آگاه کن.او چنین کرد.آن گاه همسایۀ آزاردهنده آمد و به او گفت:اثاث خود را برگردان با خدا عهد می بندم که دیگر چنین نکنم.

[۳۷54]4 ۱-عنه،عن محمّد بن عبد الجبّار،عن محمّد بن إسماعيل،عن عبد اللّه بن عثمان،عن أبی الحسن البجلیّ،عن عبيد اللّه الوصّافیّ،عن أبی جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه عليه و اله و سلّم:ما آمن بی من بات شبعان و جاره جائع،قال:و ما من أهل قريه يبيت و فيهم جائع ينظر اللّه إليهم يوم القيامه.

[۳۷55]5 ۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد،عن ابن فضّال،عن أبی جميله،عن سعد بن طريف،عن أبی جعفر عليه السّلام قال:

من القواصم الفواقر الّتی تقصم الظّهر جار السّوء،إن رأی حسنه أخفاها و إن رأی سيّئه أفشاها.

[۳۷56]6 ۱-عنه،عن محمّد بن علیّ،عن محمّد بن الفضيل،عن إسحاق بن عمّار،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه عليه و اله و سلّم:أعوذ باللّه من جار السّوء فی دار إقامه،تراک عيناه و يرعاک قلبه،إن رآک بخير ساءه و إن رآک بشرّ سرّه.

باب حدّ الجوار

[۳۷57] ۱-علیّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبی عمير،عن معاويه بن عمّار،عن عمرو بن عكرمه،عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه عليه و اله و سلّم:كلّ أربعين دارا جيران،من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله.

[۳۷58]۲-و عنه،عن أبيه،عن ابن أبی عمير،عن جميل بن درّاج،عن أبی جعفر عليه السّلام قال:

[۳۷54]4 ۱-عبید اللّه وصّافی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:به من ایمان ندارد کسی که سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد.

و فرمودند:چون اهل روستایی را بخوابند و در میان آنان گرسنه ای باشد خداوند در روز قیامت به ایشان نمی نگرد.

[۳۷55]5 ۱-سعد طریف روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:از بلاهای خرد کننده که کمر را می شکند همسایهٔ بد است که اگر نیکی ببیند نهان می کند و اگر بدی ببیند آشکار می سازد.

[۳۷56]6 ۱-اسحاق عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:از همسایهٔ بد در محل زندگی به خدا پناه می برم.چشمانش تو را ببیند و با قلبش مراقب تو باشد اگر تو را در خوشی ببیند ناراحت شود و اگر در ناراحتی ببیند خوشحال گردد.

دربارهٔ مرز همسایگی

[۳۷57]۱-عمرو عکرمه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:از روبه رو و پشت سر و سمت راست و چپ از هر طرف تا چهل خانه همسایه اند.

[۳۷58]۲-جمیل درّاج روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:مرز همسایگی

حدّ الجوار أربعون دارا من كلّ جانب،من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله.

باب حسن الصّحابه و حقّ الصّاحب فى السّفر

[۳۷۵۹]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن محمّد بن سنان،عن عمّار بن مروان قال:

أوصانى أبو عبد اللّه عليه السّلام فقال:أوصيک بتقوى اللّه و أداء الأمانه و صدق الحديث و حسن الصّحابه لمن صحبت و لا قوّه إلاّ باللّه.

[۳۷۶۰]۲-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن حمّاد،عن حريز،عن محمّد بن مسلم،عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

من خالطت فإن استطعت أن تكون يدک العليا عليه فافعل

[۳۷۶۱]۳-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن النّوفلىّ،عن السّكونىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ما اصطحب اثنان إلاّ كان أعظمهما أجرا و أحبّهما إلى اللّه عزّ و جلّ أرفقهما بصاحبه.

[۳۷۶۲]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن أبى عبد اللّه،عن يعقوب بن يزيد، عن عدّه من أصحابنا عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:حقّ المسافر أن يقيم عليه أصحابه إذا مرض ثلاثا.

[۳۷۶۳]5-علىّ بن إبراهيم،عن هارون بن مسلم،عن مسعده بن صدقه، عن أبى عبد اللّه،عن آبائه عليهم السّلام

أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام صاحب رجلا ذمّيّا فقال له الذّمّىّ:أين تريد يا عبد اللّه؟

چهل خانه از روبه رو و پشت سر و سمت راست و چپ است.

دربارۀ نیکوهمراهی و حقّ همسفر

[۳۷۵۹]۱-عمّار مروان گفت:امام صادق علیه السّلام به من سفارش کرد فرمودند:تو را به پروای از خداوند،پرداخت امانت،راستگویی و نیکی با کسی که همراهی می کنی سفارش می کنم و هیچ توانایی جز به سبب خداوند نیست.

[۳۷۶۰]۲-محمد مسلم روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند:با هرکس می آمیزی اگر توانستی دستی برایش بالا ببری،چنان بکن.

[۳۷۶۱]۳-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:دوکس باهم همراه و هم سفر نمی شوند جز آنکه بزرگ پاداش ترین و محبوب ترین آنان در نزد خداوند عزّتمند،مهربان ترین آن دو است.

[۳۷۶۲]4-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمود:حق مسافر این است که چون بیمار شد هم سفرانش تا سه روز با او بمانند[و منتظر بهبودی او باشند].

[۳۷۶۳]5-مسعدۀ صدقه از امام صادق علیه السّلام از پدرانش روایت کرده که:امیر مؤمنان علیه السّلام با ذمّی ای همسفر شد.مرد ذمّی به او گفت:ای بندۀ خدا به کجا می روی؟

فقال:أريد الكوفه،فلمّا عدل الطّريق بالذّمّىّ عدل معه أمير المؤمنين عليه السّلام، فقال له الذّمّىّ:ألست زعمت أنّک تريد الكوفه؟فقال له:بلى،فقال له الذّمّىّ:

فقد تركت الطّريق،فقال له:قد علمت،قال:فلم عدلت معى و قد علمت ذلک؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام:هذا من تمام حسن الصّحبه أن يشيّع الرّجل صاحبه هنيئه إذا فارقه و كذلک أمرنا نبيّنا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم،فقال له الذّمّىّ:هكذا قال؟قال:نعم، قال الذّمّىّ:لا جرم أنّما تبعه من تبعه لأفعاله الكريمه فأنا أشهدک أنّى على دينک و رجع الذّمّىّ مع أمير المؤمنين عليه السّلام فلمّا عرفه أسلم.

باب التّكاتب

[۳۷64]۱-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد و سهل بن زياد،جميعا عن ابن محبوب،عمّن ذكره،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

التّواصل بين الإخوان فى الحضر التّزاور و فى السّفر التّكاتب.

[۳۷65]۲-ابن محبوب،عن عبد اللّه بن سنان،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

ردّ جواب الكتاب واجب كوجوب ردّ السّلام و البادى بالسّلام أولى باللّه و رسوله.

باب النّوادر

[۳۷66]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن الوشّاء،عن جميل بن درّاج،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يقسم لحظاته بين أصحابه فينظر إلى ذا و ينظر إلى ذا بالسّويّه،قال:و لم يبسط رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم رجليه بين أصحابه قطّ و إن كان ليصافحه الرّجل فما يترک رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يده من يده حتّى يكون هو التّارک

امام علیه السّلام فرمود:به کوفه می روم.و آن گاه که ذمّی راهش را به سوی دیگری کج کرد علی علیه السّلام نیز به آن سو رفت.ذمّی گفت:مگر نمی خواستی به کوفه بروی؟ امام علیه السّلام فرمود:چرا ذمّی گفت:ولی راهت را رها کردی.امام علیه السّلام فرمودند:

می دانم.ذمّی گفت:پس چرا با این که می دانی با من آمدی؟امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:این کمال نیکی به هم سفر است که انسان همراهش را در هنگام جدایی خوشامدگویان بدرقه کند.

و پیامبر ما به ما چنین فرمان داده است.ذمّی به او گفت:چنین گفته است؟ امام علیه السّلام فرمود:بله.ذمّی گفت:البته هرکس از آن حضرت پیروی کرده به خاطر کارهای بزرگوارانهٔ او بوده است.من تو را گواه می گیرم که بر دین توام و با امیر مؤمنان علیه السّلام بازگشت و چون او را شناخت اسلام آورد.

دربارهٔ نامه نگاری به همدیگر

[۳۷۶۴]۱-ابن محبوب از مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:پیوند برادران دینی در شهر دیدار از یکدیگر است و در سفر،نامه نگاری به هم.

[۳۷۶۵]۲-عبد اللّه سنان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:جواب دادن به نامه مانند جواب سلام واجب است و آنکه آغاز سلام کند به خدا و رسولش سزاوارتر است.

باب نوادر

[۳۷۶۶]۱-جمیل درّاج روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:پیامبر نگاه هایش را میان یارانش تقسیم می کرد.و به هرکس به طور برابر نگاه می کرد.و فرمودند:

پیامبر خدا-درود خدا بر او و خاندانش-هرگز پایش را در میان یارانش دراز نکرد و اگر کسی با ایشان دست می داد رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش- دستش را نمی کشید تا او دستش را رها کند و چون مردم این را دانستند هرکس با

فلمّا فطنوا لذلک کان الرّجل إذا صافحه قال بیده فنزعها من یده.

[۳۷۶۷]۲-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن معمّر بن خلاّد،عن أبی الحسن علیه السّلام قال:

إذا کان الرّجل حاضرا فکنّه و إذا کان غائبا فسمّه.

[۳۷۶۸]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إذا أحبّ أحدکم أخاه المسلم فلیسأله عن اسمه و اسم أبیه و اسم قبیلته و عشیرته فإنّ من حقّه الواجب و صدق الإخاء أن یسأله عن ذلک و إلاّ فإنّها معرفه حمق.

[۳۷۶۹]4-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن یعقوب بن یزید،عن علیّ بن جعفر،عن عبد الملک بن قدامه،عن أبیه،عن علیّ بن الحسین علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:یوما لجلسائه:تدرون ما العجز؟قالوا:اللّه و رسوله أعلم،فقال:العجز ثلاثه:أن یبدر أحدکم بطعام یصنعه لصاحبه فیخلفه و لا یأتیه و الثّانیه أن یصحب الرّجل منکم الرّجل أو یجالسه یحبّ أن یعلم من هو و من أین هو فیفارقه قبل أن یعلم ذلک و الثّالثه أمر النّساء یدنو أحدکم من أهله فیقضی حاجته و هی لم تقض حاجتها،فقال عبد اللّه بن عمرو بن العاص:فکیف ذلک یا رسول اللّه؟ قال:یتحوّش و یمکث حتّی یأتی ذلک منهما جمیعا.قال:و فی حدیث آخر:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:إنّ من أعجز العجز رجلا لقی رجلا فأعجبه نحوه فلم یسأله عن اسمه و نسبه و موضعه.

پیامبر دست می داد با دستش اشاره می کرد تا ایشان دستش را بکشد.

[۳۷۶۷]۲-معمّر خلاّد روایت کرده که حضرت ابو الحسن علیه السّلام فرمود:اگر مردی حاضر بود آن را با کنیه اش بخوان و اگر غایب بود به نامش بخوان.

[۳۷۶۸]۳-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-فرمودند:وقتی یکی از شما برادر مسلمانش را دوست می دارد از نامش و نام پدرش و نام قبیله و خاندانش بپرسد؛زیرا حقّ واجب و وظیفهٔ برادری راستین این است که خوب او را بشناسد وگرنه شناخت او احمقانه است.

[۳۷۶۹]4-قدامه از امام سجاد علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله روزی به هم نشینانش فرمودند:آیا می دانید ناتوانی چیست؟گفتند:خدا و رسولش داناترند.فرمودند:ناتوانی سه چیز است:یکی از شما غذایی برای دوست خود فراهم کند ولی او نیاید و خلف وعده کند.دوم اینکه شخصی از شما با دیگری همراه و هم نشین شود و دوست داشته باشد که بداند او کیست و از کجا است و پیش از اینکه این ها را بداند از او جدا شود.و سوم مسأله زن ها است که یکی از شما با همسرش نزدیکی کند و حاجتش برآید[و ارضاء گردد]ولی زن او هنوز حاجتش برآورده نشده باشد.عبد اللّه بن عمرو عاص عرض کرد:ای رسول خدا آن چگونه می شود؟حضرت فرمودند:خودداری کند و جلو خود را بگیرد تا هر دو انزال شوند و ارضاء گردند.و در حدیث دیگر است که رسول خدا-درود خدا بر او و خاندانش-فرمود:از بدترین ناتوانی هاست که کسی دیگری را ملاقات کند و از او خوشش بیاید ولی از اسم و نسب و جایگاهش نپرسد.

[۳۷۷۰]5-و عنه،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه قال:

سمعت أبا الحسن موسى عليه السّلام يقول:لا تذهب الحشمه بينک و بين أخيک، أبق منها فإنّ ذهابها ذهاب الحياء.

[۳۷۷۱]6-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن علىّ بن إسماعيل،عن عبد اللّه بن واصل،عن عبد اللّه بن سنان قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:لا تثق بأخيک كلّ الثّقه فإنّ صرعه الاسترسال لن تستقال.

[۳۷۷۲]۷-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن عمر بن عبد العزيز، عن معلّى بن خنيس و عثمان بن سليمان النّخّاس،عن مفضّل بن عمر و يونس بن ظبيان قالا:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:اختبروا إخوانكم بخصلتين فإن كانتا فيهم و إلاّ فاعزب ثمّ اعزب:ثمّ اعزب محافظه على الصّلوات فى مواقيتها و البرّ بالإخوان فى العسر و اليسر.

باب

[۳۷۷۳]۱-محمّد بن يحيى،عن أحمد بن محمّد،عن عمر بن عبد العزيز،عن جميل بن درّاج قال:

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:لا تدع«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم»و إن كان بعده شعر.

[۳۷۷4]۲-عدّه من أصحابنا،عن أحمد بن محمّد بن خالد،عن محمّد بن علىّ،عن الحسن بن علىّ،عن يوسف بن عبد السّلام،عن سيف بن هارون مولى آل جعده قال:

[۳۷۷۰]5-سماعه گفت از امام کاظم علیه السّلام شنیدم که می فرماید:آداب را از میان خود و برادرانت برندار و آن را نگاه دار؛زیراکه از بین رفتن آن،از بین رفتن حیا است.

[۳۷۷۱]6-عبد اللّه سنان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:به طور کامل به برادرت اطمینان مکن؛زیرا زمین خوردن به خاطر بی بندوباری هرگز جبران پذیر نیست.

[۳۷۷۲]۷-مفضّل عمرو یونس ظبیان روایت کرده اند که امام صادق علیه السّلام فرمود:

برادران خود را با دو خصلت بیازمایید اگر در آن ها باشد که نیکو است وگرنه تا می توانید از آن ها فاصله بگیرید:مواظبت بر نمازها در اوقاتشان و نیکی به برادران در تنگدستی و توانگری.

باب

[۳۷۷۳]۱-جمیل درّاج روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:بسم اللّه الرحمن الرّحیم را در آغاز سخن رها نکنید هرچند پس از آن شعری خوانده شود.

[۳۷۷4]۲-سیف هارون آزاد شدهٔ خاندان جعده روایت کرده که امام صادق علیه السّلام

قال أبو عبد اللّه عليه السّلام:اكتب«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم»من أجود كتابک و لا تمدّ الباء حتّى ترفع السّين.

[۳۷۷۵]۳-عنه،عن علىّ بن الحكم،عن الحسن بن السّرىّ،عن أبى عبد اللّه قال:

قال:لا تكتب«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم»لفلان و لا بأس أن تكتب على ظهر الكتاب لفلان.

[۳۷۷۶]4-عنه،عن محمّد بن علىّ،عن النّضر بن شعيب،عن أبان بن عثمان،عن الحسن بن السّرىّ،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا تكتب داخل الكتاب:«لأبى فلان»و اكتب إلى أبى فلان و اكتب على العنوان لأبى فلان.

[۳۷۷۷]5-عنه،عن عثمان بن عيسى،عن سماعه قال:سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الرّجل يبدأ بالرّجل فى الكتاب،قال:

لا بأس به،ذلک من الفضل،يبدأ الرّجل بأخيه يكرمه.

[۳۷۷۸]6-عنه،عن علىّ بن الحكم،عن أبان بن الأحمر،عن حديد بن حكيم،عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

لا بأس بأن يبدأ الرّجل باسم صاحبه فى الصّحيفه قبل اسمه.

[۳۷۷۹]۷-علىّ بن إبراهيم،عن أبيه،عن ابن أبى عمير،عن مرازم بن حكيم قال:

أمر أبو عبد اللّه عليه السّلام بكتاب فى حاجه،فكتب ثمّ عرض عليه و لم يكن فيه استثناء فقال:كيف رجوتم أن يتمّ هذا و ليس فيه استثناء؟انظروا كلّ موضع لا يكون فيه استثناء فاستثنوا فيه.

[۳۷۸۰]۸-عنه،عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر،عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام أنّه كان يترّب الكتاب و قال:لا بأس به.

فرمود:بسم اللّه الرحمن الرّحیم را با بهترین خط خود بنویس و باء آن را نکش تا سین را بلند کنی.

[۳۷۷۵]۳-حسن سرّی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمود:ننویس بسم اللّه الرحمن الرّحیم برای فلانی[چسبیده به هم و بدون فاصل]و اشکالی ندارد که پشت نامه(برای فلانی...)را بنویس.

[۳۷۷۶]4-حسن سریّ روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمود:در داخل نامه ننویس(برای ابو فلان...)بلکه بنویس(به ابو فلان)ولی در نشانی نامه بنویس:

(برای ابو فلان...)

[۳۷۷۷]5-سماعه گفته است:از امام صادق علیه السّلام دربارۀ کسی پرسیدم که با دیگری شروع به نامه نگاری کند.امام علیه السّلام فرمود:اشکالی ندارد.این از فرهیختگی است که مردی برادر خود را با نوشتن نامه ای گرامی دارد.

[۳۷۷۸]6-حدید حکیم روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:اشکالی ندارد کسی در نامه نام رفیق خود را پیش از نام خودش بنویسد.

[۳۷۷۹]۷-مرازم حکیم گفت:امام صادق علیه السّلام دستور داد برای انجام کاری نامه ای بنویسند.نامه را نوشتند و به آن حضرت نشان دادند.در نامه کلمه(إن شاء اللّه)نبود.امام فرمودند:چگونه امید دارید که این کار انجام شود با اینکه در آن(ان شاء اللّه)نیست.بنگرید در هرجا که(ان شاء اللّه)ندارد[و لازم است]در آن بنویسید.

[۳۷۸۰]۸-احمد بن محمّد ابو نصر روایت کرده که امام رضا علیه السّلام نامه را[برای خشک کردن مرکّب]خاکی می کرد و می فرمود:اشکالی ندارد.

[۳۷۸۱]۹-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن علیّ بن عطیّه:

أنّه رأی کتبا لأبی الحسن علیه السّلام مترّبه.

باب النّهی عن إحراق القراطیس المکتوبه

[۳۷۸۲]۱-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد،عن علیّ بن الحکم،عن عبد الملک بن عتبه،عن أبی الحسن علیه السّلام قال:

سألته عن القراطیس تجتمع هل تحرق بالنّار و فیها شیء من ذکر اللّه؟ قال:

لا،تغسل بالماء أوّلا قبل.

[۳۷۸۳]۲-عنه،عن الوشّاء،عن عبد اللّه بن سنان قال:

سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:لا تحرقوا القراطیس و لکن امحوها و حرّقوها.

[۳۷۸4]۳-علیّ بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن حمّاد بن عثمان، عن زراره قال:

سئل أبو عبد اللّه علیه السّلام عن الاسم من أسماء اللّه یمحوه الرّجل بالتّفل؟قال:

امحوه بأطهر ما تجدون.

[۳۷۸5]4-علیّ،عن أبیه،عن النّوفلیّ،عن السّکونیّ،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:امحوا کتاب اللّه[تعالی]و ذکره بأطهر ما تجدون.و نهی أن یحرق کتاب اللّه و نهی أن یمحی بالأقلام.

[۳۷۸6]5-علیّ،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عن محمّد بن إسحاق بن عمّار، عن أبی الحسن موسی علیه السّلام فی الظّهور الّتی فیها ذکر اللّه عزّ و جلّ قال:اغسلها.

تمّ كتاب العشره و للّه الحمد و المنّه و صلّى اللّه على محمّد و آله الطّيّبين الطّاهرين.

;amp

ص :696

[۳۷۸۱]۹-علی عطیّه نامه هایی از حضرت ابو الحسن علیه السّلام دیده بود که خاکی بودند.

دربارهٔ نهی از سوزاندن کاغذهای نوشته شده

[۳۷۸۲]۱-عبد الملک عتبه گفته است:از حضرت ابو الحسن علیه السّلام پرسیدم:آیا کاغذهایی که انباشته می گردد و در آن نام خدا است با آتش سوزانده شوند؟ امام علیه السّلام فرمود:نه.ابتدا آن ها را با آب بشویند.

[۳۷۸۳]۲-عبد اللّه سنان گفت از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:کاغذهای نوشته شده را نسوزانید بلکه نوشته اش را پاک کنید و سپس بسوزانید.

[۳۷۸4]۳-زراره گفته است:از امام صادق علیه السّلام دربارهٔ نامی از نام های خدا که شخصی آن را با آب دهان پاک می کند،پرسیدند:امام علیه السّلام فرمود:آن را با پاک ترین چیزی که می یابید پاک کنید.

[۳۷۸5]4-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:نوشته های خداوند والا را با پاک ترین چیزی که می یابید پاک کنید و نهی فرمود که قرآن سوزانده شود یا با قلم سیاه گردد.

[۳۷۸6]5-اسحاق عمّار از امام کاظم علیه السّلام دربارهٔ آنچه از نام خدا بر پشت چیزی نوشته باشد روایت کرده که فرمودند:آن را با آب بشوی.

کتاب معاشرت پایان یافت.و سپاس و منّت از آن خدا است و درود خدا بر محمّد و خاندان پاک و طاهرش.

این پایان کتاب معاشرت است که با آن کتاب اصول کافی نیز انجام یافت.

و الحمد للّه ربّ العالمین.

ص: ۶۹۸

نمایهٔ آیات

اتّخذوا أحبارهم و رهبانهم أربابا من دون اللّه، ۱۴۲

ادعونی أستجب لکم، ۳۰۰

إذا زلزلت الأرض زلزالها، ۵۹۲

إذا مسّهم طائف من الشّیطان تذکّروا فإذاهم مبصرون، ۲۰۲

اذکروا اللّه ذکرا کثیرا، ۳۲۶

أطیعوا اللّه و أطیعوا الرّسول و أولی الأمر منکم، ۳۵۴

أفمن یمشی مکبّا علی وجهه أهدی أمّن یمشی سویّا علی صراط مستقیم، ۱۸۴

إلاّ إبلیس أبی و استکبر و کان من الکافرین، ۱۲۰

إلاّ المستضعفین من الرّجال و النّساء و الولدان لا یستطیعون حیله، ۱۵۲،۱۱۶،۱۱۴

ألاّ نؤمن لرسول حتّی یأتینا بقربان تأکله النّار قل قد جاءکم رسل، ۱۶۲

الّذین آمنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظلم، ۱۴۴

الّذین خلطوا عملا صالحا و آخر سیّئا، ۱۶۲

الّذین لا یستطیعون حیله و لا یهتدون سبیلا، ۱۵۴

الّذین یجتنبون کبائر الإثم و الفواحش إلاّ اللّمم، ۲۱۶،۲۱۴

الّذین یحملون العرش و من حوله یسبّحون بحمد ربّهم...و یستغفرون، ۲۰۰

الّذين ينقضون عهد اللّه من بعد ميثاقه و يقطعون ما أمر اللّه به أن يوصل، ۱۰۸،۶۲۰

الّذين ينقضون عهد اللّه من بعد ميثاقه و يقطعون ما أمر اللّه به أن يوصل و يفسدون، ۱۰۸

السّلام المؤمن المهيمن، ۶۲۸

اللّه الّذى نزّل الكتاب و هو يتولّى الصّالحين، ۵۸۸

اللّه لا إله إلاّ هو الحىّ القيّوم لا تأخذه سنه و لا نوم، 666

الملک القدّوس السّلام المؤمن المهيمن العزيز الجبّار المتكبّر سبحان اللّه عمّا يشركون، ۳۶۰

إنّا أعتدنا للظّالمين نارا أحاط بهم سرادقها و إن يستغيثوا يغاثوا، ۱۱۲

إنّ الأبرار لفى نعيم*و إنّ الفجّار لفى جحيم، ۲۴۶

إنّ الحسنات يذهبن السّيّئات، ۱۹۸

إنّ الّذين كفروا سواء عليهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون، ۱۲۸

إنّ الّذين يحبّون أن تشيع الفاحشه فى الّذين آمنوا لهم عذاب أليم، ۷۲

إنّ الّذين يستكبرون عن عبادتى، ۲۶۲

إنّ الّذين يستكبرون عن عبادتى سيدخلون جهنّم داخرين، ۲۶۲، ۲۶۰

إنّ الصّلاه تنهى عن الفحشاء و المنكر و لذكر اللّه أكبر، ۵۳۴

إنّ اللّه يحبّ التّوّابين و يحبّ المتطهّرين، ۱۸۸،۲۰۰

إنّ المنافقين يخادعون اللّه و هو خادعهم و إذا قاموا إلى الصّلاه، ۱۳۶

إنّا نراک من المحسنين، ۶۱۲

إنّ أنكر الأصوات لصوت الحمير، 656

إنّا هديناه السّبيل إمّا شاكرا و إمّا كفورا، ١١٨

إنّ ربّک لبالمرصاد ،٢4

إنّ ربّكم اللّه الّذى خلق السّماوات و الأرض فى ستّه أيّام ثمّ استوى على العرش، 59٠

ص : ٧٠٠

إنّما اتّخذتم من دون اللّه أو ثانا مودّه بينكم فى الحياه الدّنيا ثمّ يوم القيامه، ١٣٠

إنّما وليّكم اللّه و رسوله، 354

إن هم إلاّ يظنّون، ١٢٨

إنّى كفرت بما أشركتمون من قبل، ١٣٠

أو كظلمات فى بحر لجّىّ يغشاه موج من فوقه موج إلى قوله، ٥٩٠

أيّتها العير إنّكم لسارقون، ٤٢،46

بلسان عربىّ مبين، ٢ ٦٠

بل فعله كبيرهم هذا، 44

بل فعله كبيرهم هذا فسئلوهم إن كانوا ينطقون، ٤٢،46

به و هو قول اللّه عزّ و جلّ و إذ أخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم، ١٢٨

حسبنا اللّه و نعم الوكيل*فانقلبوا بنعمه من اللّه و فضل لم يمسسهم سوء، 426

خلطوا عملا صالحا و آخر سيّئا عسى اللّه أن يتوب عليهم، ١٥٠

ذلک بأنّهم كانوا يكفرون بآيات اللّه و يقتلون النّبيّين بغير الحقّ ذلک بما عصوا، ٩٦

ربّ أرنى كيف تحى الموتى، ١٤٢

ربّ أرنى كيف تحى الموتى قال أولم تؤمن قال بلى و لكن ليطمئنّ قلبى، 626

ربّنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا ربّنا و لا تحمل علينا إصرا كما حملته، ٢٥٤

سبحان ربّک ربّ العزّه عمّا يصفون*و سلام على المرسلين، ٣٨٦

سنستدرجهم من حيث لا يعلمون، ۲۳4
سوف أستغفر لكم ربّى، ۲۸۲
شهد اللّه أنّه لا إله إلاّ هو و الملائكه و أولوا العلم، 5۷۸
شهر رمضان الّذى أنزل فيه القرآن، 59۶
ص : ۷۰۱

فاذکرونی أذکرکم و اشکروا لی و لا تکفرون، ۱۲۸

فأمّا من أعطی و اتّقی*و صدّق بالحسنی*فسنیسّره للیسری، ۳۴۰

فإن أعطوا منها رضوا و إن لم یعطوا منها إذا هم یسخطون، ۱۶۸

فأولئک عسی اللّه أن یعفو عنهم، ۱۱۴

فبأیّ آلاء ربّک تتماری، ۱۳۲

فسبحان اللّه حین تمسون و حین تصبحون*و له الحمد فی السّماوات و الأرض، ۳۸۶

فلا و ربّک لا یؤمنون حتّی یحکّموک فیما شجر بینهم ثمّ لا یجدوا فی أنفسهم حرجا، ۱۴۰

فما استکانوا لربّهم و ما یتضرّعون، ۲۸۶،۲۸۸

فما جزاء من یفعل ذلک منکم إلاّ خزی فی الحیاه الدّنیا و یوم القیامه، ۱۳۰

فمن جاءه موعظه من ربّه فانتهی فله ما سلف، ۱۹۸

فمن یرد اللّه أن یهدیه یشرح صدره للإسلام-إلی قوله-، ۱۸۲

فهل عسیتم إن تولّیتم أن تفسدوا فی الأرض و تقطّعوا أرحامکم، ۸،۶۲۰ ۱۰

قد أجیبت دعوتکما، ۳۰ 6

قد أجیبت دعوتکما فاستقیما، ۳۴۸

قل هو اللّه أحد، ۵۹۲

قل یا أیّها الکافرون، ۵۹۲

کأنّهم بنیان مرصوص، ۳۸۰

کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوه و البغضاء أبدا حتّی تؤمنوا باللّه وحده، ۱۳۰

لئن شكرتم لأزيدنّكم و لئن كفرتم إنّ عذابى لشديد، ١٢٨

لا إله إلاّ أنت سبحانک إنّى كنت من الظّالمين*فاستجبنا له و نجّيناه من الغمّ، 426

لا تقنطوا من رحمه اللّه، 4 ٣٠

ص :٢ ٧٠

لا يذوقون فيها الموت إلاّ الموته الأولى، 534

لدّنيا و الآخره ذلک هو الخسران المبين يدعوا من دون اللّه ما لا يضرّه و ما لا ينفعه، ۱۷۲

لقد جاءکم رسول من أنفسکم عزيز عليه ما عنتّم حريص عليکم بالمؤمنين، 588

للّذين أحسنوا الحسنى و زياده و لا يرهق وجوههم قتر و لا ذلّه، ۲ 60

لم يکن الّذين کفروا، 600

ما أصاب من مصيبه فى الأرض و لا فى أنفسکم إلاّ فى کتاب من قبل أن نبرأها، ۲۳۰

ما سمعنا بهذا فى الملّه الآخره إن هذا إلاّ اختلاق، 638

و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سيّئا، ۱۱4

و آخرون مرجون لأمر اللّه، ۱58

و آخرون مرجون لأمر اللّه إمّا يعذّبهم و إمّا يتوب عليهم، ۱۱4

و إبراهيم الّذى وفّى، ۳۹۸

و إذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به، ۹4،۹6

و إذا سألک عبادى عنّى فإنّى قريب أجيب دعوه الدّاع إذا دعان، 4 ۳۰

و اذکر ربّک فى نفسک تضرّعا و خيفه، ۳۳۰

و اذکر ربّک فى نفسک تضرّعا و خيفه و دون الجهر من القول، ۳۸۲

و الّذين لا يدعون مع اللّه إلها آخر و لا يقتلون النّفس الّتى حرّم اللّه إلاّ بالحقّ، ۲ ۲۰

و الّذين يؤتون ما آتوا و قلوبهم و جله أنّهم إلى ربّهم راجعون، 244

و اللّه يعدكم مغفره منه و فضلا، 4 ٣٠
و المؤلّفه قلوبهم، 166 ١
و تبتّل إليه تبتيلا، ٢٨6
و جحدوا بها و استيقنتها أنفسهم ظلما و علوّا، ١٢٨
ص :٣ ٧٠

و ذكر اسم ربّه فصلّى، 6 ٣١

و رتّل القرآن ترتيلا، 566

و سئلوا اللّه من فضله، 4٣4

و شاركهم فى الأموال و الأولاد، ١٠

و شفاء لما فى الصّدور، 5٣٨

و ظلالهم بالغدوّ و الآصال، ٣٧٠

و قد نزّل عليكم فى الكتاب أن إذا سمعتم آيات اللّه يكفر بها و يستهزأ بها، ١٠٨

و كانوا من قبل يستفتحون على الّذين كفروا فلمّا جاءهم ما عرفوا كفروا به، ١٢٨

و كذلک نولّى بعض الظّالمين بعضا، ٣٠

و لا تسبّوا الّذين يدعون من دون اللّه فيسبّوا اللّه عدوا بغير علم و إذا رأيت، ١١٠

و لا تقولوا لما تصف ألسنتكم الكذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا، ١١٠

و لا تمنن تستكثر، ٣٢4

و لو لا أن ثبّتناک لقد كدت تركن إليهم شيئا قليلا، 6٠٠

و له أسلم من فى السّماوات و الأرض طوعا و كرها و إليه يرجعون، 5٨٨

و ليخش الّذين لو تركوا من خلفهم ذرّيّه ضعافا خافوا عليهم فليتّقوا اللّه، ٢٨

و ما أصابكم من مصيبه فبما كسبت أيديكم، ٢٣٠

و ما أصابكم من مصيبه فبما كسبت أيديكم، ٢٣٠

و ما أصابكم من مصيبه فبما كسبت أيديكم و يعفوا عن كثير، ٢٢٢

و ما أنفقتم من شیء فهو یخلفه و هو خیر الرّازقین، ۳۰۰
و ما قدروا اللّه حقّ قدره إلی قوله سبحانه و تعالی عمّا یشرکون، 588
و ما وجدنا لأکثرهم من عهد و إن وجدنا أکثرهم لفاسقین، ۱42
ص :4 ۷۰

و ما يؤمن أكثرهم باللّه إلاّ و هم مشركون، ١4٠

و ما يهلكنا إلاّ الدّهر، ١٢٨

و من النّاس من يعبد اللّه على حرف، ١٧٠، ١4٠

و من النّاس من يعبد اللّه على حرف فإن أصابه خير اطمأنّ به، ١٧٠

و من يكفر بالإيمان فقد حبط عمله، ١١٨،١٢٢

و يستجيب الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات و يزيدهم من فضله، ٣4٢

و يقتلون الأنبياء بغير حقّ، ٩6

هذا من فضل ربّى ليبلونى أأشكر أم أكفر و من شكر فإنّما يشكر لنفسه، ١٢٨

هو الّذى خلقكم فمنكم كافر و منكم مؤمن، ١5٠

هو الّذى يصلّى عليكم و ملائكته ليخرجكم من الظّلمات إلى النّور، ٣١4

يا أيّها الّذين آمنوا اذكروا اللّه ذكرا كثيرا*و سبّحوه بكره و أصيلا، ٣٢4

يا أيّها الّذين آمنوا أطيعوا اللّه و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم، ١٧4

يا أيّها الّذين آمنوا توبوا إلى اللّه توبه نصوحا، ٢٠٠

يا أيّها الّذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند اللّه أن تقولوا ما لا تفعلون، ٨4

يا قوم اتّبعوا المرسلين، 464

يراؤن النّاس و لا يذكرون اللّه إلاّ قليلا، ٣٣٠

نمایهٔ روایات

آفه الحسب الافتخار،۲۲

آفه الحسب الافتخار و العجب، ۲۰

آیات القرآن خزائن فکلّما فتحت خزانه ینبغی لک أن تنظر ما فیها،558

ابدءوا بالسّلام قبل الکلام فمن بدأ بالکلام قبل السّلام فلا تجیبوه،626

أبطأ رجل من أصحاب النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم عنه ثمّ أتاه فقال له رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم،434

أبعد ما یکون العبد من اللّه أن یکون الرّجل یواخی الرّجل و هو یحفظ[علیه]،68

أتحبّ البقاء فی الدّنیا؟فقال:نعم،فقال:و لم؟قال:لقراءه(قل هو اللّه أحد)، 550

أتخوّف أن یعجبنی صوتها فیدخل علیّ أکثر ممّا أطلب من الأجر،636

اتّق المرتقی السّهل إذا کان منحدره وعرا،34

اتّقوا الحالقه،فإنّها تمیت الرّجال،قلت:و ما الحالقه؟قال:قطیعه الرّحم،52

اتّقوا الظّلم فإنّ دعوه المظلوم تصعد إلی السّماء،346

اتّقوا الظّلم،فإنّه ظلمات یوم القیامه،26

اتّقوا الکذب،الصّغیر منه و الکبیر فی کلّ جدّ و هزل،36

أتی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم رجل فقال:یا نبیّ اللّه،الغالب علیّ الدّین و وسوسه الصّدر،442

أتیت باب علیّ بن الحسین علیه السّلام فوافقته حین خرج من الباب فقال:بسم اللّه،412

أتى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم رجل فقال:يا رسول اللّه أنا فلان بن فلان حتّى عدّ تسعه، ٢٠

اجعل قلبک قرينا برّا أو ولدا واصلا و اجعل عملک والدا تتّبعه،٢٣٨

اجعل لسانک من وراء قلبک تسلم و أكثر ذكرى باللّيل و النّهار،٣٢٢

أجعل نصف صلواتى لک؟قال:نعم،ثمّ قال:أجعل صلواتى كلّها لک،٣١٢

أحبّ إخوانى إلىّ من أهدى إلىّ عيوبى،6١6

أحبّ الأعمال إلى اللّه عزّ و جلّ فى الأرض الدّعاء و أفضل العباده،264

احذروا أهواءكم كما تحذرون أعداءكم،فليس شىء أعدى للرّجال،٣٢

أحسن النّاس صوتا بالقرآن و كان السّقّاءون يمرّون فيقفون ببابه، ٥٧٠

احمل نفسک لنفسک فإن لم تفعل لم يحملک غيرک،٢٣٨

أخبرک أطال اللّه بقاءک لنا و أمتعنا بک أنّا نأتيک فما نخرج من عندک،١٨6

اختبروا إخوانكم بخصلتين فإن كانتا فيهم و إلاّ فاعزب،6٩٢

أخذت هذا الدّعاء عن أبى جعفر عليه السّلام قال:و كان أبو جعفر يسمّيه الجامع،5١٢

ادع اللّه لنا،فقال:اللّهمّ ارزقهم صدق الحديث و أداء الأمانه و المحافظه،496

ادع بهذا الدّعاء:«اللّهمّ إنّى أسألک برحمتک الّتى لا تنال منک إلاّ برضاک،5٢٢

ادع و لا تقل:قد فرغ من الأمر،فإنّ الدّعاء هو العباده،٢6٢

أدنى العقوق أفّ،و لو علم اللّه أيسر منه لنهى عنه،5٨

أدنى العقوق أفّ،و لو علم اللّه عزّ و جلّ شيئا أهون منه لنهى عنه،56

إذا ابتليت بأهل النّصب و مجالستهم،فكن كأنّک على الرّضف، ۱۱۰

إذا أتت على الرّجل أربعون سنه قيل له:خذ حذرک فإنّک غير معذور، ۲4۰

إذا اتّهم المؤمن أخاه انماث الإيمان من قلبه كما ينماث الملح فى الماء،۷۸

إذا أحبّ أحدكم أخاه المسلم فليسأله عن اسمه و اسم أبيه و اسم قبيلته، ۶۹۰

ص :۷ ۷۰

إذا أحببت أحدا من إخوانک فأعلمه ذلک فإنّ إبراهيم عليه السّلام،626

إذا أحببت رجلا فأخبره بذلک فإنّه أثبت للمودّه بينکما،626

إذا أحببت رجلا فلا تمازحه و لا تماره،674

إذا أحزنک أمر فقل فی آخر سجودک:«يا جبرئيل يا محمّد،يا جبرئيل، 450

إذا أراد اللّه عزّ و جلّ بعبد خيرا عجّل له عقوبته فی الدّنيا،222

إذا أردت السّفر فقف علی باب دارک و اقرأ فاتحه الکتاب أمامک،416

إذا أردت أن تدعو فمجّد اللّه عزّ و جلّ و احمده و سبّحه و هلّله و أثن عليه،296

إذا أردت أن تعبدنی يوما و ليله حقّ عبادتی فارفع يديک إلیّ و قل،498

إذا اشتکی الإنسان فليقل،بسم اللّه و باللّه و محمّد رسول اللّه صلّی اللّه عليه و اله و سلّم أعوذ بعزّه، 470

إذا أصبحت فقل:اللّهمّ إنّی أعوذ بک من شرّ ما خلقت و ذرأت،382

إذا أصبحت و أمسيت فقل:«سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلاّ اللّه و اللّه أکبر»، 340

إذا اقشعرّ جلدک و دمعت عيناک.فدونک،دونک فقد قصد قصدک،284

إذا أکثر العبد من الاستغفار رفعت صحيفته و هی تتلألأ،336

إذا أمسيت فنظرت إلی الشّمس فی غروب و إدبار فقل:بسم اللّه الرّحمن الرّحيم،392

إذا أمسيت قل:«اللّهمّ إنّی أسألک عند إقبال ليلک و إدبار نهارک،374

إذا أوی أحدکم إلی فراشه فليقل:اللّهمّ إنّی احتبست نفسی عندک، 400

إذا أويت إلى فراشک فقل:بسم اللّه وضعت جنبی الأيمن[للّه]على ملّه إبراهيم،6 ۴۰

إذا بلغت النّفس هذه و أهوى بيده إلى حلقه لم يكن للعالم توبه،۲۱۲

إذا تاب العبد توبه نصوحا أحبّه اللّه فستر عليه،فقلت:و كيف يستر عليه،6 ۲۰

إذا تغيّرت الشّمس فاذكر اللّه عزّ و جلّ و إن كنت مع قوم يشغلونک،۳۷6

إذا جحد الرّجل الحقّ فإن أراد أن تلاعنه قل:اللّهمّ ربّ السّماوات السّبع،۳58

ص :۸ ۷۰

إذا جمع اللّه عزّ و جلّ الأوّلين و الآخرين إذا هم بشخص قد أقبل لم يرقطّ أحسن،542

إذا خرجت من منزلک فقل:بسم اللّه توکّلت على اللّه،414

إذا خرجت من منزلک فی سفر أو حضر فقل:بسم اللّه آمنت باللّه،توکّلت،418

إذا خفت أمرا فقل:«اللّهمّ إنّک لا یکفی منک أحد و أنت تکفی من کلّ أحد،448

إذا خلق اللّه العبد فی أصل الخلقه کافرا لم یمت حتّی یحبّب اللّه إلیه،۲۲

إذا دخلت على مریض فقل:أعیذک باللّه العظیم ربّ العرش العظیم،468

إذا دعا أحدکم فلیعمّ،فإنّه أوجب للدّعاء،۲ ۳۰

إذا دعا الرّجل فقال بعد ما دعا:«ما شاء اللّه لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه»،۳68

إذا دعوت فأقبل بقلبک و ظنّ حاجتک بالباب،۲۷6

إذا دعوت فظنّ أنّ حاجتک بالباب،۲۷4

إذا ذکر النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فأکثروا الصّلاه علیه فإنّه من صلّی على النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم صلاه، ۳۱۰

إذا رأیت الرّجل مرّ به البلاء فقل:الحمد للّه الّذی عافانی ممّا ابتلاک،466

إذا رأیتم الرّجل لا یبالی ما قال و لا ما قیل له فإنّه لغیّه أو شرک شیطان، ۱۰

إذا رأیتم أهل الرّیب و البدع من بعدی فأظهروا البراءه منهم،4 ۱۰

إذا رقّ أحدکم فلیدع،فإنّ القلب لا یرقّ حتّی یخلص،۲۸۲

إذا رکع ربض و إذا سجد نقر و إذا جلس شغر،۱۳۸

إذا سلّم أحدکم فلیجهر بسلامه لا یقول:سلّمت فلم یردّوا علیّ،628

إذا سلّم الرّجل من الجماعه أجزأ عنهم،۶۳۴

إذا سلّم علیک الیهودیّ و النّصرانیّ و المشرک فقل:علیک،۶۳۸

إذا سلّم من القوم واحد أجزأ عنهم و إذا ردّ واحد أجزأ عنهم،۶۳۴

إذا صلّی أحدکم و لم یذکر النّبیّ[و آله]صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فی صلاته یسلک بصلاته،۶ ۳۱

ص :۹ ۷۰

إذا صلّيت الغداه و المغرب فقل:«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه،۳۹۲

إذا صلّيت المغرب فأمرّ يدک على جبهتک و قل:«بسم اللّه الّذى لا إله إلاّ هو، ۴۳۰

إذا صلّيت المغرب فلا تبسط رجلک و لا تكلّم أحدا،۳۹۲

إذا صلّيت المغرب و الغداه فقل:بسم اللّه الرّحمن الرّحيم لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه،۳۸۴

إذا طلب أحدكم الحاجه فليثن على ربّه و ليمدحه فإنّ الرّجل إذا طلب،۲۹۶

إذا ظهر الزّنا من بعدى كثر موت الفجأه،۲ ۱۰

إذا عرفت فاعمل ما شئت؟فقال:قد قلت ذلک،قال:قلت:و إن زنوا أو سرقوا،۲۵۶

إذا عطس الرّجل ثلاثا فسمّته ثمّ اتركه،۶۵۸

إذا عطس الرّجل فسمّتوه و لو كان من وراء جزيره و فى روايه أخرى،۶۴۶

إذا عطس الرّجل فليقل:الحمد للّه[ربّ العالمين]لا شريک له،و إذا سمّت الرّجل،۶۵۲

إذا عطس المرء المسلم ثمّ سكت لعلّه تكون به قالت الملائكه عنه،۶۵۴

إذا عطس فقيل له:يرحمک اللّه،قال:يغفر اللّه لكم و يرحمكم، ۶۵۰

إذا فشا أربعه:ظهرت أربعه إذا فشا الزّنا ظهرت الزّلزله،۲۲۸

إذا قال الرّجل لأخيه المؤمن:أفّ خرج من ولايته و إذا قال:أنت عدوّى،۷۸

إذا قام أحدكم من اللّيل فليقل:سبحان ربّ النّبيّين و إله المرسلين،۶ ۴۰

إذا قام القائم عليه السّلام قرأ كتاب اللّه على حدّه و أخرج المصحف الّذى كتبه علىّ عليه السّلام،۴ ۶۰

إذا قطّعوا الأرحام جعلت الأموال فى أيدى الأشرار،54

إذا قمت باللّيل من منامک فقل:الحمد للّه الّذى ردّ،6 ۴۰

إذا قهقهت فقل حين تفرغ:«اللّهمّ لا تمقتنى»،۶۷۴

إذا كان الرّجل حاضرا فكنّه و إذا كان غائبا فسمّه، ۶۹۰

إذا كان ثلاثه فى بيت فلا يتناجى اثنان دون صاحبهما فإنّ ذلک ممّا يغمّه،664

إذا كان قوم فی مجلس ثمّ سبق قوم فدخلوا فعلی الدّاخل أخیرا،634

إذا کان لک یا سماعه إلی اللّه حاجه فقل:اللّهمّ إنّی أسألک بحقّ محمّد و علیّ،458

إذا کان یوم القیامه کشف غطاء من أغطیه الجنّه فوجد ریحها،56

إذا کان یوم القیامه نادی مناد:أین الصّدود لأولیائی فیقوم قوم، 60

إذا لقیت السّبع فاقرأ فی وجهه آیه الکرسیّ و قل له:عزمت علیک بعزیمه اللّه، 480

إذا لقیت السّبع فقل:«أعوذ بربّ دانیال و الجبّ من شرّ کلّ أسد مستأسد»،478

إذا مرّت الجماعه بقوم أجزأهم أن یسلّم واحد منهم و إذا سلّم،634

إذا نزلت برجل نازله أو شدیده أو کربه أمر فلیکشف عن رکبتیه،446

إذا وقفت بین یدیّ فقف موقف الذّلیل الفقیر و إذا قرأت التّوراه،568

أرأیت أمّ أیمن فإنّی أشهد أنّها من أهل الجنّه،156 ١

أرأیت إن احتجت إلی الطّبیب و هو نصرانیّ[أن]أسلّم علیه و أدعو له، 640

أرأیت إن احتجت إلی متطبّب و هو نصرانیّ أسلّم علیه و أدعو له، 640

أرأیت قول اللّه عزّ و جلّ:الّذین یجتنبون کبائر الإثم و الفواحش،412 ٢١

أربع من کنّ فیه لم یهلک علی اللّه بعدهنّ إلاّ هالک:یهمّ العبد،١٩٨

أربعه لا تردّ لهم دعوه حتّی تفتّح لهم أبواب السّماء و تصیر إلی العرش،٣٤٨

أربعه لا تستجاب لهم دعوه:رجل جالس فی بیته یقول:اللّهمّ ارزقنی، ٣٥٠

ارحمنی ممّا لا طاقه لی به و لا صبرلی علیه،650 ٠

إرفعوا أصواتکم بالصّلاه علیّ فإنّها تذهب بالنّفاق،412 ٣١

أسأله عن مسأله،فكتب إلىّ:إنّ المنافقين يخادعون اللّه،١٣6

استأذنت على أبى جعفر عليه السّلام،فخرج إلىّ و شفتاه تتحرّكان،فقلت له:فقال:أفطنت،٤١٢

أسرع الدّعاء نجحا للإجابه دعاء الأخ لأخيه بظهر الغيب يبدأ بالدّعاء،٣٤٢

اشتکی بعض ولده،فقال:یا بنیّ قل:اللّهمّ اشفنی بشفائک و داونی بدوائک،464

اصبروا علی الدّنیا فإنّما هی ساعه،فما مضی منه فلا تجد له ألما،۲۳۸

اصبروا علی طاعه اللّه و تصبّروا عن معصیه اللّه فإنّما الدّنیا ساعه،246

اطلبوا الدّعاء فی أربع ساعات:عند هبوب الرّیاح و زوال الأفیاء، ۲۸۰

أعرب القرآن فإنّه عربیّ،568

أعطانی أبو عبد اللّه علیه السّلام هذا الدّعاء:الحمد للّه ولیّ الحمد و أهله و منتهاه و محلّه،۵۱۸

أعطیت السّور الطّوال مکان التّوراه و أعطیت المئین مکان الإنجیل، 540

اعلم أنّ النّاس ثلاثه:زاهد و صابر و راغب؛فأمّا الزّاهد فقد خرجت الأحزان،۲۴۲

أعلّمک دعاء لا تنسی القرآن:اللّهمّ ارحمنی بترک معاصیک أبدا ما أبقیتنی،۴۸۸

اعلموا أنّ القرآن هدی النّهار و نور اللّیل المظلم علی ما کان،۵۳۸

أعوذ باللّه من جار السّوء فی دار إقامه،تراک عیناه و یرعاک قلبه،684

أعوذ بعزّه اللّه و أعوذ بقدره اللّه و أعوذ بجلال اللّه و أعوذ بعظمه اللّه،474

اغتنموا الدّعاء عند أربع:عند قراءه القرآن و عند الأذان،۲۸۲

أقبل أبو جهل بن هشام و معه قوم من قریش فدخلوا علی أبی طالب،۶۳۸

أقرأ القرآن فی لیله؟قال:لا یعجبنی أن تقرأه فی أقلّ من شهر،۵۷۲

اقرأ علی من تری أنّه یطیعنی منهم و یأخذ بقولی السّلام، ۶۱۰

اقرأ،قلت:من أىّ شىء أقرأ؟قال:من السّوره التّاسعه،قال:فجعلت ألتمسها،٢ ٥٠

أقرب ما يكون العبد إلى الكفر أن يواخى الرّجل الرّجل على الدّين،٦٨

أقرب ما يكون العبد إلى الكفر أن يواخى الرّجل على الدّين،٦٦

اقرءوا القرآن بألحان العرب و أصواتها و إيّاكم و لحون أهل الفسق،٥٦٨

اقصر نفسک عمّا يضرّها من قبل أن تفارقک،واسع فى فكاكها كما،٢٣٨

اكتب«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم»من أجود كتابک و لا تمدّ الباء حتّى ترفع السّين،۶۹۴

أكثر ذكرى باللّيل و النّهار و كن عند ذكرى خاشعا و عند بلائى،۳۲۲

أكثر من أن تقول:[اللّهمّ]لا تجعلنى من المعارين و لا تخرجنى،۴۹۴

أكثروا من التّهليل و التّكبير فإنّه ليس شىء أحبّ إلى اللّه، ۳۴۰

أكون أدعو فأشتهى البكاء و لا يجيئنى و ربّما ذكرت بعض من مات،۲۹۲

ألا أخبركم بما كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يقول إذا أوى إلى فراشه،۲ ۴۰

ألا أدلّک على شىء لم يستثن فيه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟ قلت:بلى،قال:الدّعاء يردّ،۲۶۸

ألا أدلّكم على سلاح ينجيكم من أعدائكم و يدرّ أرزاقكم؟قالوا:بلى،۲۶۴

ألا أعلّمک دعاء تدعو به،إنّا أهل البيت إذا كربنا أمر و تخوّفنا من السّلطان،۴۵۴

ألا أنبّئكم بشراركم؟قالوا:بلى يا رسول اللّه،قال:المشّاءون بالنّميمه،۹۲

ألا إنّ فى التّباغض الحالقه،لا أعنى حالقه الشّعر و لكن،۵۲

ألا تخصّنى بدعاء؟قال:بلى،قال:قل:يا واحد يا ماجد يا أحد يا صمد يا من،۴ ۵۰

الاتّكاء فى المسجد رهبانيّه العرب إنّ المؤمن مجلسه مسجده و صومعته بيته،۶۶۸

الاحتباء حيطان العرب،۶۶۸

الاحتباء فى المسجد حيطان العرب،۶۶۸

الاستغفار و قول:لا إله إلاّ اللّه،خير العباده،قال اللّه العزيز الجبّار،۳۳۸

الاستكانه هو الخضوع و التّضرّع هو رفع اليدين و التّضرّع بهما،٢٨6

الاستكانه هى الخضوع و التّضرّع رفع اليدين و التّضرّع بهما،٢٨٨

الانقباض من النّاس مكسبه للعداوه،4 ١6

الإيمان لا يضرّ معه عمل و كذلک الكفر لا ينفع معه عمل،256

الا ينبغى للمرء المسلم أن يواخى الفاجر فإنّه يزيّن له فعله،٨ ١6

ص :٣ ٧١

البادی بالسّلام أولی باللّه و برسوله،۶۲۸
البادی منهما أظلم،و وزره و وزر صاحبه علیه،ما لم یعتذر إلی المظلوم،۷۶
البذاء من الجفاء و الجفاء فی النّار،۱۴
البیت الّذی یقرأ فیه القرآن و یذکر اللّه عزّ و جلّ فیه تکثر برکته،۵۵۸
البیت غاصّ بأهله اعلموا أنّه لیس منّا من لم یحسن مجاوره من جاوره،۶۸۲
التّائب من الذّنب کمن لا ذنب له و المقیم علی الذّنب،۲۰
التّثاؤب من الشّیطان و العطسه من اللّه عزّ و جلّ،۶۴۸
التّسبیح نصف المیزان و الحمد للّه یملأ المیزان و اللّه أکبر یملأ ما بین السّماء،۳۴۰
التّواصل بین الإخوان فی الحضر التّزاور و فی السّفر التّکاتب،۶۸۸
التّودّد إلی النّاس نصف العقل،۶۲۴
الجلوس فی المسجد انتظار الصّلاه عباده ما لم یحدث،۷۰
الحافظ للقرآن العامل به مع السّفره الکرام البرره،۵۴۴
الحمد للّه الّذی أصبحنا و الملک له و أصبحت عبدک و ابن عبدک،۳۷۶
الدّاعی و المؤمّن فی الأجر شریکان،۳۰۲
الدّعاء أنفذ من السّنان الحدید،۲۶۶
الدّعاء بعد ما ینزل البلاء لا ینتفع[به.]،۲۷۴
الدّعاء ترس المؤمن و متی تکثر قرع الباب یفتح لک،۲۶۴
الدّعاء سلاح المؤمن و عمود الدّین و نور السّماوات و الأرض،۲۶۴
الدّعاء کهف الإجابه کما أنّ السّحاب کهف المطر،۲۷۰

الدّعاء مفاتيح النّجاح و مقاليد الفلاح و خير الدّعاء ما صدر عن صدر نقىّ،264

الدّعاء هو العباده الّتى قال اللّه عزّ و جلّ:إنّ الّذين يستكبرون عن عبادتى،262

ص :4 ٧١

الدّعاء يدفع البلاء النّازل و ما لم ينزل،۲۶۸
الدّعاء يردّ القضاء بعد ما أبرم إبراما،فأكثر من الدّعاء،۲۶۸
الدّنيا حلالها حساب و حرامها عقاب و أنّى لكم بالرّوح،۲۴۸
الذّاكر للّه عزّ و جلّ فى الغافلين كالمقاتل فى المحاربين،۳۳۲
الذّنب بعد الذّنب يلمّ به العبد،۲۱۴
الذّنوب الّتى تغيّر النّعم البغى و الذّنوب الّتى تورث النّدم القتل،۲۲۶
الرّجل الأعجمىّ من أمّتى ليقرأ القرآن بعجميّه فترفعه الملائكه على عربيّه،۵۷۶
الرّغبه أن تستقبل ببطن كفّيک إلى السّماء و الرّهبه أن تجعل ظهر كفّيک،۲۸۶
السّاعه الّتى تباهل فيها ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشّمس،۳۵۶
السّلام تطوّع و الرّدّ فريضه،۶۲۶
الصّلاه علىّ و على أهل بيتى تذهب بالنّفاق،۳۱۲
الظّلم ثلاثه:ظلم يغفره اللّه و ظلم لا يغفره اللّه و ظلم لا يدعه اللّه،۲۴
العامل بالظّلم و المعين له و الرّاضى به شركاء،ثلاثتهم،۲۸
العبد المؤمن إذا أذنب ذنبا أجّله اللّه سبع ساعات،۲۰۸
العطاس ينفع فى البدن كلّه ما لم يزد على الثّلاث،۶۵۴
الغيبه أسرع فى دين الرّجل المسلم من الأكله فى جوفه، ۷۰
الغيبه أن تقول فى أخيک ما ستره اللّه عليه و أمّا الأمر الظّاهر،۷۲
القرآن عهد اللّه إلى خلقه،فقد ينبغى للمرء المسلم أن ينظر فى عهده،۵۵۶

القريب من قرّبته المودّه و إن بعد نسبه و البعيد من بعّدته المودّه،626
القلوب ثلاثه:قلب منكوس لا يعى شيئا من الخير و هو قلب الكافر،184
القليل يبدءون الكثير بالسّلام و الرّاكب يبدأ الماشى و أصحاب البغال،632
ص :5 71

القهقهه من الشّيطان،674

ألقى الذّمّىّ فيصافحنى،قال:امسحها بالتّراب و بالحائط، 640

الكذّاب هو الّذى يكذب فى الشّىء؟قال:لا،ما من أحد إلاّ يكون ذلک منه، 40

الكذب على اللّه و على رسوله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم من الكبائر،٣٨

الكفر فى كتاب اللّه على خمسه أوجه:فمنها كفر الجحود،١٢٨

الكلام ثلاثه:صدق و كذب و إصلاح بين النّاس،42

اللّهمّ اجعلنى أخشاک كأنّى أراک و أسعدنى بتقواک و لا تشقنى بنشطى، 490

اللّهمّ ارفع ظنّى صاعدا و لا تطمع فىّ عدوّا و لا حاسدا،65 0

اللّهمّ اطرقه ببليّه لا أخت لها و أبح حريمه،٣52

اللّهمّ أعنّى على هول يوم القيامه و أخرجنى من الدّنيا سالما، 490

اللّهمّ املأ قلبى حبّا لک و خشيه منک و تصديقا و إيمانا بک و فرقا منک،٨ 50

اللّهمّ أنت ثقتى فى كلّ كربه و أنت رجائى فى كلّ شدّه و أنت لى فى كلّ أمر،492

اللّهمّ إنّى أسألک باسمک العظيم الأعظم الأجلّ الأكرم المخزون المكنون، 50 0

«اللّهمّ إنّى أسألک بجلالک و جمالک و كرمک أن تفعل بى كذا و كذا»،492

اللّهمّ إنّى أسألک بنورک الّذى لا يطفى و بعزائمک الّتى لا تخفى و بعزّک،446

اللّهمّ إنّى أسألک قول التّوّابين و عملهم و نور الأنبياء و صدقهم،524

اللّهم إنّی أسألک من کلّ خیر أحاط به علمک و أعوذ بک من کلّ سوء أحاط به، ۴۹۰

اللّهمّ إنّی أسألک و لم یسأل العباد مثلک،أسألک بحقّ محمّد نبیّک،۴۸۶

اللّهمّ إنّی أعوذ بک من الاحتلام و من سوء الأحلام و أن یلعب بی،۲ ۴۰

اللّهمّ إنّی و هذا النّهار خلقان من خلقک،اللّهمّ لا تبتلنی به،۳۷۶

اللّهمّ أوسع علیّ فی رزقی و امدد لی فی عمری و اغفرلی،۴ ۵۱

ص: ۶ ۷۱

اللّهمّ كتبت الآثار و علمت الأخبار و اطّلعت على الأسرار،6 ١5
اللّهمّ لک الحمد أحمدک و أستعينک و أنت ربّی و أنا عبدک،٣٨6
اللّهمّ منّ علیّ بالتّوکّل علیک و التّفويض إليک و الرّضا بقدرک،496
المجالس بالأمانه،662
المجالس بالأمانه و ليس لأحد أن يحدّث بحديث يكتمه صاحبه،664
المرجون قوم كانوا مشركين فقتلوا مثل حمزه و جعفر و أشباههما، ١6٠
المزاح السّباب الأصغر،674
المستتر بالحسنه يعدل سبعين حسنه و المذيع بالسّيّئه مخذول،١٩4
المصلح ليس بكذّاب،44
الموعظه التّوبه، ٢٠٠
المؤلّفه قلوبهم قوم وحّدوا اللّه و خلعوا عباده من يعبد من دون اللّه،١66
المؤمن من آمن جاره بوائقه،قلت:و ما بوائقه؟قال:ظلمه و غشمه،6٨٢
النّاس على ستّ فرق،يئولون كلّهم إلى ثلاث فرق،الإيمان و الكفر و الضّلال،١١4
النّاس على ستّه أصناف،قال:قلت:أتأذن لی أن أكتبها؟قال:نعم،١١4
امحوا كتاب اللّه[تعالى]و ذكره بأطهر ما تجدون.و نهى أن يحرق كتاب اللّه،696
أمر أبو عبد اللّه عليه السّلام بكتاب فی حاجه،فكتب ثمّ عرض عليه و لم يكن فيه،694
أمر النّاس بمعرفتنا و الرّدّ إلينا و التّسليم لنا،ثمّ قال:و إن صاموا و صلّوا، ١4٠

أمرّ يدک على موضع الوجع ثمّ قل:بسم اللّه و باللّه و محمّد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم،468

أمسيت فنظرت إلى الشّمس فى غروب و إدبار فقل:«بسم اللّه و باللّه و الحمد للّه الّذى،474

أملى علىّ هذا الدّعاء أبو عبد اللّه عليه السّلام و هو جامع للدّنيا و الآخره تقول بعد حمد اللّه،۲ ۵۰

أمير المؤمنين عليه السّلام إذا صعد المنبر قال:ينبغى للمسلم أن يتجنّب مواخاه ثلاثه،6 ۱6

ص :۷ ۷۱

إنّ آدم علیه السّلام قال:یا ربّ،سلّطت علیّ الشّیطان و أجریته منّی مجری الدّم،۲۱۲

إنّ آیه الکذّاب بأن یخبرک خبر السّماء و الأرض و المشرق و المغرب، 40

أنا أوّل وافد علی العزیز الجبّار یوم القیامه و کتابه و أهل بیتی ثمّ أمّتی،538

أنّ أبا الحسن موسی علیه السّلام أخبرنی أنّ من دعا لأخیه بظهر الغیب نودی من العرش،344

إنّ أبا ذرّ أتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و معه جبرئیل علیه السّلام فی صوره دحیه الکلبیّ، 510

إنّ إبلیس علیه لعائن اللّه یبثّ جنود اللّیل من حیث تغیب الشّمس و تطلع فأکثروا،۳۷۲

إنّ أبی سأل جدّک عن ختم القرآن فی کلّ لیله،فقال له جدّک:کلّ لیله،574

إنّ أبی نظر إلی رجل و معه ابنه یمشی و الابن متّکی،58

إنّ أحقّ النّاس بالتّخشّع فی السّرّ و العلانیه لحامل القرآن و إنّ أحقّ النّاس،546

إنّ إخوتی و بنی عمّی قد ضیّقوا علیّ الدّار و ألجئونی منها إلی بیت،52

إن استطعت أن لا تبیت لیله حتّی تعوّذ بأحد عشر حرفا،40

إنّ أسرع الخیر ثوابا البرّ و أسرع الشّرّ عقوبه البغی، ۲50

إنّ أسرع الخیر ثوابا البرّ و إنّ أسرع الشّرّ عقوبه البغی،۲۴۸

إنّ أعجل الشّرّ عقوبه البغی،۱۸

إنّ أعرابیّا من بنی تمیم أتی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فقال له:أوصنی،فکان ممّا أوصاه،624

إنّا قد استبطأنا الرّزق،فغضب ثمّ قال:قل:اللّهمّ إنّک تکفّلت برزقی، ۴۴۰

إنّ أقرب ما یکون العبد إلی الکفر أن یواخی الرّجل الرّجل علی الدّین،۶۸

إنّ أقرب ما یکون العبد من الرّبّ عزّ و جلّ و هو ساجد باک،۲۹۴

إنّ البیت إذا کان فیه المرء المسلم یتلو القرآن یتراءاه أهل السّماء،۵۵۸

إنّ الحسره و النّدامه و الویل کلّه لمن لم ینتفع بما أبصره، ۱۸۰

إنّ الدّعاء أنفذ من السّنان،۲۶۶

إنّ الدّعاء فی الرّخاء یستخرج الحوائج فی البلاء،۲۷۲

إنّ الدّعاء قبل طلوع الشّمس و قبل غروبها سنّه واجبه مع طلوع الفجر،۳۹۴

إنّ الدّعاء لیردّ البلاء و قد أبرم إبراما،۲۶۸

إنّ الدّعاء یردّ القضاء و قد نزل من السّماء و قد أبرم إبراما،۲۶۶

إنّ الدّعاء یردّ القضاء ینقضه کما ینقض السّلک و قد أبرم إبراما،۲۶۶

إنّ الدّعاء یردّ ما قد قدّر و ما لم یقدّر،قلت:و ما قد قدّر،۲۶۶

إنّ الدّواوین یوم القیامه ثلاثه:دیوان فیه النّعم و دیوان فیه الحسنات،۵۴۲

إنّ الّذی یعالج القرآن و یحفظه بمشقّه منه و قلّه حفظ له أجران،۵۵۲

إنّ الرّجل إذا کان یعلم السّوره ثمّ نسیها أوترکها و دخل الجنّه،۵۵۴

إنّ الرّجل لیذنب الذّنب فیدخله اللّه به الجنّه،قلت:یدخله اللّه بالذّنب الجنّه،۱۹۲

إنّ الشّکّ و المعصیه فی النّار لیسا منّا و لا إلینا،۱۴۴

إنّ الشّیطان یغری بین المؤمنین ما لم یرجع أحدهم عن دینه، ۵۰

إنّ الصّواعق لا تصیب ذاکرا،قال:قلت:و ما الذّاکر؟قال:من قرأ مائه آیه،۳۲۸

إنّ العبد إذا أذنب ذنبا أجّل من غدوه إلی اللّیل،فإن استغفر اللّه،۶ ۲۰

إنّ العبد إذا دعا لم یزل اللّه تبارک و تعالی فی حاجته ما لم یستعجل،۲۷۶

إنّ العبد إذا عجّل فقام لحاجته یقول اللّه تبارک و تعالی:أما یعلم عبدی،۲۷۸

إنّ العبد المؤمن لیهتمّ فی الدّنیا حتّی یخرج منها و لا ذنب علیه،۲۲۴

إنّ العبد الولىّ للّه يدعو اللّه عزّ و جلّ فى الأمر ينوبه،فيقول للملک الموكّل،6 ٣٠

إنّ العبد ليدعو فيقول اللّه عزّ و جلّ للملكين:قد استجبت له،4 ٣٠

إنّ العبد ليكون له الحاجه إلى اللّه عزّ و جلّ فيبدأ بالثّناء على اللّه،٣٢٨

إنّ العبد ليكون مظلوما فما يزال يدعو حتّى يكون ظالما،٢٨

ص :٧١٩

إنّ العبد من عبيدى المؤمنين ليذنب الذّنب العظيم ممّا يستوجب به،٢٢٨

إنّ العبد يصبح مؤمنا و يمسى كافرا و يصبح كافرا و يمسى مؤمنا،١٧6

إنّ العزيز الجبّار أنزل عليكم كتابه و هو الصّادق البارّ،فيه خبركم،5٣6

إنّ الفحش لو كان مثالا لكان مثال سوء،١٢

إنّ الفحش و البذاء و السّلاطه من النّفاق،١4

إنّ القرآن الّذى جاء به جبرئيل عليه السّلام إلى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم سبعه عشر ألف آيه،6 ٠6

إنّ القرآن زاجر و آمر:يأمر بالجنّه و يزجر عن النّار، ٠54

إنّ القرآن نزل أربعه أرباع:ربع حلال و ربع حرام و ربع سنن و أحكام،594

إنّ القرآن نزل بالحزن فاقرءوه بالحزن،568

إنّ القرآن واحد نزل من عند واحد و لكنّ الاختلاف يجىء،598

إنّ القلب ليترجّج فيما بين الصّدر و الحنجره حتّى يعقد على الإيمان،١٨٢

إنّ القلب ليكون السّاعه من اللّيل و النّهار ما فيه كفر و لا إيمان كالثّوب، ١٨٠

إنّ القلب يكون فى السّاعه من اللّيل و النّهار ليس فيه إيمان و لا كفر،١٨٢

إنّ القلوب أربعه:قلب فيه نفاق و إيمان و قلب منكوس و قلب مطبوع،١٨4

إنّ الكذّاب يهلک بالبيّنات و يهلک أتباعه بالشّبهات،٣٨

إنّ الكذب هو خراب الإيمان،٣٨

إنّ الكذبه لتفطّر الصّائم،قلت:و أيّنا لا يكون ذلک منه، ٠4

إنّ اللّعنه إذا خرجت من فى صاحبها تردّدت بينهما فإن وجدت مساغا،٧٨

إنّ اللّعنه إذا خرجت من فى صاحبها تردّدت فإن وجدت مساغا،٧٨

إنّ اللّه أحبّ اثنين و أبغض اثنين أحبّ الخطر فيما بين الصّفّين،42

إنّ اللّه إذا أراد بعبد خيرا فأذنب ذنبا أتبعه بنقمه و يذكّره الاستغفار،٢٣4

ص : ٧٢٠

إنّ اللّه تبارک و تعالی جعل لآدم فی ذرّیّته من همّ بحسنه و لم یعملها کتبت له،۱۹۶

إنّ اللّه تبارک و تعالی یعلم ما یرید العبد إذا دعاه، ۲۸۰

إنّ اللّه تبارک و تعالی یقول:من أهان لی ولیّا فقد أرصد لمحاربتی،62

إنّ اللّه تبارک و تعالی یمجّد نفسه فی کلّ یوم و لیله ثلاث مرّات،فمن مجّد، ۳6۰

إنّ اللّه تعالی أشدّ فرحا بتوبه عبده من رجل أضلّ راحلته و زاده،۲ ۲۰

إنّ اللّه جبل النّبیّین علی نبوّتهم فلا یرتدّون أبدا و جبل الأوصیاء،۱۷۸

إنّ اللّه حرّم الجنّه علی کلّ فحّاش بذیء،قلیل الحیاء،لا یبالی، ۱۰

إنّ اللّه خلق النّبیّین علی النّبوّه فلا یکونون إلاّ أنبیاء و خلق المؤمنین،۱۷۸

إنّ اللّه خلق قلوب المؤمنین مبهمه علی الإیمان،فإذا أراد استناره،۱۸۲

إنّ اللّه خلق قلوب المؤمنین مطویّه مبهمه علی الإیمان،۱۸۲

إنّ اللّه عزّ و جلّ إذا کان من أمره أن یکرم عبدا و له ذنب ابتلاه بالسّقم، ۲۲۰

إنّ اللّه عزّ و جلّ أعطی التّائبین ثلاث خصال لو أعطی خصله منها، ۲۰۰

إنّ اللّه عزّ و جلّ إن شاء ثبّتک فلا یجعل لإبلیس علیک طریقا،قد شکا، ۱۹۰

إنّ اللّه عزّ و جلّ أوحی إلی داود علیه السّلام أن ائت عبدی دانیال فقل له:إنّک،4 ۲۰

إنّ اللّه عزّ و جلّ أوحی إلی نبیّ من أنبیائه فی مملکه جبّار من الجبّارین،۲۸

إنّ اللّه عزّ و جلّ جعل الدّین دولتین:دوله آدم-و هی دوله اللّه،۹۸

إنّ اللّه عزّ و جلّ جعل للشّرّ أقفالا و جعل مفاتیح تلک الأقفال الشّراب،۳۸

إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق خلقا ضنّ بهم عن البلاء.خلقهم فى عافيه،254

إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق خلقا للإيمان لا زوال له و خلق خلقا للكفر،176

إنّ اللّه عزّ و جلّ عيّر أقواما بالإذاعه فى قوله عزّ و جلّ:و إذا جاءهم أمر،94

إنّ اللّه عزّ و جلّ عيّر قوما بالإذاعه فقال:و إذا جاءهم أمر من الأمن،96

إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض فرائض موجبات على العباد فمن ترک،۱۱6

إنّ اللّه عزّ و جلّ قال: [إنّ]البخيل من يبخل بالسّلام،6۲۸

إنّ اللّه عزّ و جلّ كره إلحاح النّاس بعضهم على بعض فى المسأله،۲۷۸

إنّ اللّه عزّ و جلّ لا يستجيب دعاء بظهر قلب ساه،فإذا دعوت،۲۷4

إنّ اللّه عزّ و جلّ لا يستجيب دعاء بظهر قلب قاس،۲۷6

إنّ اللّه عزّ و جلّ ليدفع بالدّعاء الأمر الّذى علمه أن يدعى له فيستجيب، ۲۷۰

إنّ اللّه عزّ و جلّ نصب عليّا عليه السّلام علما بينه و بين خلقه،فمن عرفه كان مؤمنا،۱۲6

إنّ اللّه عزّ و جلّ يحبّ إفشاء السّلام،6۲۸

إنّ اللّه عزّ و جلّ يحبّ المداعب فى الجماعه بلا رفث،6۷۲

إنّ اللّه عزّ و جلّ يحبّ من عباده المؤمنين كلّ [عبد]دعّاء،۲۸4

إنّ اللّه عزّ و جلّ يعلم حاجتک و ما تريد و لكن يحبّ، ۲۸۰

إنّ اللّه ليدفع بمن يصلّى من شيعتنا عمّن لا يصلّى من شيعتنا،۲۳۲

إنّ اللّه يبغض الفاحش البذىء و السّائل الملحف،۱4

إنّ اللّه يبغض الفاحش المتفحّش، ۱۰

إنّ اللّه يحبّ العبد المفتّن التّوّاب و من لم يكن ذلک منه كان أفضل،4 ۲۰

إنّ اللّه يحبّ العبد أن يطلب إليه فى الجرم العظيم و يبغض العبد،۱۹4

إنّ المدحه قبل المسأله،فإذا دعوت اللّه عزّ و جلّ فمجّده،۲۹6

إنّ الملائكه إذا سمعوا المؤمن يدعو لأخيه المؤمن بظهر الغيب أو يذكره،۳44

إنّ المنافق ينهى و لا ينتهى و يأمر بما لا يأتى؟و إذا قام،١٣6

إنّ المؤمن لا يكون سجيّته الكذب و البخل و الفجور و ربّما،٢١6

إنّ المؤمن ليدعو اللّه عزّ و جلّ فى حاجته فيقول اللّه عزّ و جلّ:أخّروا،٨ ٣٠

ص :٧٢٢

إنّ المؤمن ليدعو فيؤخّر إجابته إلى يوم الجمعه،6 ٣٠

إنّ المؤمن ليذنب الذّنب فيذكّر بعد عشرين سنه فيستغفر اللّه منه فيغفر له،٨ ٢٠

إنّ المؤمن ليهمّ بالحسنه و لا يعمل بها فتكتب له حسنه و إن هو عملها،١٩٦

إنّ المؤمن ليهوّل عليه فى نومه فيغفر له ذنوبه و إنّه ليمتهن فى بدنه،٢٢٢

إنّ النّاس يقولون:إنّ القرآن نزل على سبعه أحرف،فقال:كذبوا أعداء اللّه، ٦٠٠

إنّ النّاس يكرهون الصّلاه على محمّد و آله فى ثلاثه مواطن، 650

إنّ النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:بينا هو ذات يوم عند عائشه إذا استأذن عليه رجل،١6

أنّ النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم صلّى على سعد بن معاذ فقال:لقد وافى من الملائكه سبعون ألفا،584

أنّ النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كان ينشّر بهذا الدّعاء:تضع يدک على موضع الوجع، 470

إنّ النّدم على الشّرّ يدعو إلى تركه،١٩٤

إنّا لنرى الرّجل له عباده و اجتهاد و خشوع،١46

إنّ النّهار إذا جاء قال:يا ابن آدم،اعمل فى يومک هذا خيرا أشهد لک به عند، ٢40

إنّ امرأه تفزعنى فى المنام باللّيل؛فقال:قل له:اجعل مسباحا و كبّر اللّه،٢ 40

أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام صاحب رجلا ذمّيّا فقال له الذّمّىّ،686

إنّا نكلّم النّاس فنحتجّ عليهم بقول اللّه عزّ و جلّ:أطيعوا اللّه و أطيعوا الرّسول،354

إنّ أوّل من يكذّب الكذّاب اللّه عزّ و جلّ،ثمّ الملكان اللّذان معه،۳۸
إنّ أهل القرآن فى أعلى درجه من الآدميّين ما خلا النّبيّين و المرسلين،544
إنّ أهل مكّه،ليكفرون باللّه جهره و إنّ أهل المدينه أخبث من أهل مكّه،۱64
إنّ بنى أميّه أطلقوا للنّاس تعليم الإيمان و لم يطلقوا تعليم الشّرک،۱۷4
إن خفت أمرا يكون أو حاجه تريدها فابدأ باللّه و مجّده و أثن عليه،۲۹4
إنّ ذكرنا من ذكر اللّه و ذكر عدوّنا من ذكر الشّيطان،۳۱۸

أنّ رجلا أتى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:يا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم،إنّى أجعل لک ثلث صلواتى،٨ ٣٠

إنّ رجلا أتى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:يا رسول اللّه،إنّى جعلت ثلث صلواتى لک،٣١٢

إنّ رجلا من بنى تميم أتى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:أوصنى،76

أنّ رسول اللّه إنّما عنى بقوله:«هذا و اللّه محض الإيمان»خوفه أن يكون قد هلک،١٨٨

أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كان لا يقوم من مجلس و إن خفّ حتّى يستغفر اللّه،٣٣6

إنّ سوره الأنعام نزلت جمله،شيّعها سبعون ألف ملک حتّى أنزلت على محمّد،584

إنّ صاحب الشّرّ يعدى و قرين السّوء يردى فانظر من تقارن،٦١٨

انظر أن لا تكلّمنّ بكلمه بغى أبدا و إن أعجبتک نفسک و عشيرتک،١٨

انظر قلبک فإذا أنكر صاحبک فإنّ أحدكما قد أحدث،644

انظر قلبک فإن أنكر صاحبک فاعلم أنّ أحدكما قد أحدث،646

انظروا من تحادثون فإنّه ليس من أحد ينزل به الموت إلاّ مثّل له أصحابه،٦١4

إنّ عليّا عليه السّلام باب من أبواب الجنّه فمن دخل بابه كان مؤمنا و من خرج من بابه،١٢6

إنّ عليّا عليه السّلام باب من أبواب الهدى،فمن دخل من باب علىّ كان مؤمنا،١٢6

إنّ عليّا صلوات اللّه عليه و آله كان يقول إذا أصبح:سبحان اللّه الملک القدّوس ثلاثا،٣٨٢

إنّ عليّا عليه السّلام يحملكم على الحقّ فإن أطعتموه ذللتم،۱۲۴
إنّ علىّ بن الحسين كان إذا أصبح قال:أبتدئ يومى هذا بين يدى،۳۷۴
إنّ علىّ دينا كثيرا و قد دخلنى ما كان القرآن يتفلّت منّى،554
إنّ فلانا يفعل بى و يفعل فإن رأيت أن تدعو اللّه عزّ و جلّ،فقال:هذا ضعف بک،۳۵۲
إنّ فى ابن آدم ثلاثمائه و ستّين عرقا،منها مائه و ثمانون،۳۳۴
إنّ فى اللّيل لساعه ما يوافقها عبد مسلم ثمّ يصلّى و يدعو اللّه،۲۸۴
إن قدرت أن لا تعرف فافعل و ما عليک ألاّ يثنى عليک النّاس،۲۴۲

إنّ قوما إذا ذكروا شيئا من القرآن أو حدّثوا به صعق،۵۷۲
إنّک قد جعلت طبیب نفسک و بیّن لک الدّاء و عرّفت،۲۳۸
إنّکم فی آجال مقبوضه و أیّام معدوده و الموت یأتی بغته،من یزرع خیرا،۲۴۴
إن کنت تحبّ أن تستتبّ لک النّعمه و تکمل لک المروءه و تصلح لک،۶۱۸
إنّ لکلّ أمّه نکاحا یحتجزون به من الزّنا،۱۲
إنّ للّه عزّ و جلّ ثلاث ساعات فی اللّیل و ثلاث ساعات فی النّهار،۳۵۸
إنّ للّه عزّ و جلّ ضنائن من خلقه یغذوهم بنعمته و یحبوهم بعافیته،۲۵۴
إنّ للّه عزّ و جلّ ضنائن یضنّ بهم عن البلاء فیحییهم فی عافیه،۲۵۲
إن لم تکن بک بکاء فتباک،۲۹۴
إن لم یجئک البکاء فتباک،فإن خرج منک مثل رأس الذّباب فبخّ بخّ،۲۹۴
إنّ لی جارا من قریش من آل محرز قد نوّه باسمی و شهرنی،کلّما مررت به،۳۵۲
إنّما أخاف علیکم اثنتین:اتّباع الهوی و طول الأمل،۳۲
إنّما الدّهر ثلاثه أیّام أنت فیما بینهنّ:مضی أمس بما فیه،۲۳۶
إنّما هی القلوب مرّه تصعب و مرّه تسهل،۱۸۶
إنّما هی المدحه،ثمّ الثّناء،ثمّ الإقرار بالذّنب،ثمّ المسأله،۲۹۶
إنّ ممّا أعان اللّه[به]علی الکذّابین النّسیان،۴۲
إنّ من إجلال اللّه عزّ و جلّ إجلال الشّیخ الکبیر،۶۵۸
إنّ من أجمل الجمال الشّعر الحسن و نغمه الصّوت الحسن، ۵۷۰

إنّ من أعجز العجز رجلا لقى رجلا فأعجبه نحوه فلم يسأله عن اسمه، ٦٩٠

إنّ من الجهل الضّحک من غير عجب،٦٧٢

إنّ من تمام التّحيّه للمقيم المصافحه و تمام التّسليم على المسافر المعانقه،٦٣٢

ص :٧٢٥

إنّ من حقّ الدّاخل على أهل البيت أن يمشوا معه هنيئه إذا دخل،662

إنّ من شرّ عباد اللّه من تكره مجالسته لفحشه،14

إنّ ناسا أتوا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بعد ما أسلموا فقالوا:يا رسول اللّه،أيؤخذ الرّجل، ٢50

أنّه أتاه ابن له ليله فقال له:يا أبه أريد أن أنام،4 40

إنّ هذا القرآن فيه منار الهدى و مصابيح الدّجى فليجل جال بصره،538

أنّه رأى كتبا لأبى الحسن عليه السّلام متربّه،696

أنّه كان إذا خرج من البيت قال:بسم اللّه خرجت و على اللّه توكّلت،6 41

أنّه كان يترّب الكتاب و قال:لا بأس به،694

أنّه كان يقول عند منامه:آمنت باللّه و كفرت بالطّاغوت،اللّهمّ احفظنى، ٠40

إنّه ليعجبنى أن يكون فى البيت مصحف يطرد اللّه عزّ و جلّ:به الشّياطين،564

إنّهم ينكرون أن يكون من حارب عليّا عليه السّلام مشركين،١١٨

إنّه و اللّه ما خرج عبد من ذنب بإصرار و ما خرج عبد من ذنب إلاّ بإقرار،١٩٢

إنّه يقع فى قلبى أمر عظيم،فقال:قل:لا إله إلاّ اللّه.قال جميل،١٨٨

إنّى أتباكى فى الدّعاء و ليس لى بكاء؟قال:نعم و لو مثل رأس الذّباب،294

إنّى دخلت البيت و لم يحضرنى شىء من الدّعاء إلاّ الصّلاه على محمّد و آل محمّد،6 31

إنّى ربّما ذكرت هؤلاء المستضعفين فأقول:نحن و هم فى منازل الجنّه،156

إنّ يعقوب عليه السّلام لمّا ذهب منه بنيامين نادى:يا ربّ أما ترحمنى، ٦80

إنّی قد سألت اللّه حاجه منذ کذا و کذا سنه و قد دخل قلبی من إبطائها شیء،۲ ۳۰

إنّی کنت أسمع أبا عبد اللّه علیه السّلام أکثر ما یلحّ به فی الدّعاء علی اللّه بحقّ،۴۹۴

إنّی لم أزل والیا منذ زمن الحجّاج إلی یومی هذا فهل لی من توبه،۲۴

إنّی و اللّه لأحبّک،فأطرق ثمّ رفع رأسه فقال:صدقت یا أبا بشر،سل قلبک،644

ص :۷۲۶

أوحى اللّه عزّ و جلّ إلى موسى:أنّ عبادى لم يتقرّبوا إلىّ بشىء أحبّ إلىّ،۲۹۲

أودّک،فکیف أعلم أنّه يودّنى؟فقال:امتحن قلبک فإن کنت تودّه فإنّه يودّک،644

أوشک دعوه و أسرع إجابه دعاء المرء لأخيه بظهر الغيب،۳۴۲

أوصيک بتقوى اللّه و أداء الأمانه و صدق الحديث و حسن الصّحابه،6۸6

أوّل ما نزل على رسول اللّه:بسم اللّه الرّحمن الرّحيم(اقرأ باسم ربّک)و آخره،59۶

أولى النّاس باللّه و برسوله من بدأ بالسّلام،6۲۸

أهل الشّام شرّ أم[أهل]الرّوم؟فقال:إنّ الرّوم کفروا و لم يعادونا،۱64

أهل الشّام شرّ من أهل الرّوم،و أهل المدينه شرّ من أهل مکّه،۱64

أهونه الجنون و الجذام و البرص و إن کان شقيّا رجوت،۳۹۲

إيّاکم إذا أراد أحدکم أن يسأل من ربّه شيئا من حوائج الدّنيا و الآخره،۲۹4

إيّاکم و الکذب،فإنّ کلّ راج طالب و کلّ خائف هارب،46

إيّاکم و المزاح فإنّه يجرّ السّخيمه و يورث الضّغينه و هو السّبّ الأصغر،6۷4

إيّاکم و المزاح فإنّه يذهب بماء الوجه،6۷۲

إيّاکم و المزاح فإنّه يذهب بماء الوجه و مهابه الرّجال،6۷6

إيّاکم و دعوه المظلوم فإنّها ترفع فوق السّحاب حتّى ينظر اللّه عزّ و جلّ إليها،۳46

إيّاکم و عقوق الوالدين،فإنّ ريح الجنّه توجد من مسيره ألف عام،5۸

إيّاک و المزاح فإنّه يذهب بنور إيمانک و يستخفّ بمروءتک،6۷6

إيّاک و مصادقه الأحمق فإنّک أسرّ ما تکون من ناحیته أقرب،۶۲۲

أیّ الأعمال أحبّ إلی اللّه عزّ و جلّ؟فقال:أن تحمده،۳۳۲

أیّ الأعمال أفضل؟قال:الحالّ المرتحل،قلت:و ما الحالّ المرتحل،۵۴۸

أیّ العباده أفضل؟فقال:ما من شیء أفضل عند اللّه عزّ و جلّ من أن یسئل، ۲۶۰

ص :۷۲۷

أىّ شىء قلت حين دخلت على أبى جعفر بالرّبذه؟قال:قلت:اللّهمّ إنّک،452
أيّما رجل من أصحابنا استعان به رجل من إخوانه فى حاجه فلم يبالغ فيها،٨٢
أيّما رجل من شيعتنا أتى رجلا من إخوانه فاستعان به فى حاجته،٨٨
أيّما مسلمين تهاجرا فمكثا ثلاثا لا يصطلحان إلاّ كانا خارجين من الإسلام، 5٠
أيّما مؤمن كان بينه و بين مؤمن حجاب ضرب اللّه بينه و بين الجنّه،٨6
أيّما مؤمن كان بينه و بين مؤمن حجاب ضرب اللّه عزّ و جلّ بينه و بين الجنّه،٨4
أيّما مؤمن مشى فى حاجه أخيه فلم يناصحه فقد خان اللّه و رسوله، ٨٠
أيّما مؤمن مشى مع أخيه المؤمن فى حاجه فلم يناصحه،٨٢
أيّما مؤمن منع مؤمنا شيئا ممّا يحتاج إليه و هو يقدر عليه من عنده، ٩٠
أين المرجون لأمر اللّه؟أين الّذين خلطوا عملا صالحا و آخر سيّئا،١١6
أيّها النّاس إنّ البغى يقود أصحابه إلى النّار و إنّ أوّل من بغى على اللّه،١٨
أيّها النّاس،إنّ الذّنوب ثلاثه،ثمّ أمسک فقال له حبّه العرنىّ،٢١٨
أيّها النّاس،إنّکم فى دار هدنه و أنتم على ظهر سفر و السّير بکم سريع،536
بئس العبد عبد يکون ذا وجهين و ذا لسانين،يطرى أخاه شاهدا و يأکله،46
باب فتحه اللّه،من دخله کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا،١٢4
بنى الکفر على أربع دعائم:الفسق و الغلوّ و الشّکّ و الشّبهه، ١٣٠
تأخذ المصحف فى الثّلث الثّانى من شهر رمضان فتنشره و تضعه،598

ترک الخطیئه أیسر من طلب التّوبه و کم من شهوه ساعه أورثت حزنا طویلا،۲۳۲

تسبیح فاطمه الزّهراء علیهما السّلام إذا أخذت مضجعک فکبّر اللّه أربعا و ثلاثین،۲ ۰4

تسبیح فاطمه الزّهراء علیها السّلام من الذّکر الکثیر الّذی قال اللّه،۳۲۶

تشبّک أصابعک فی أصابعه ثمّ تقول:اللّهمّ إن کان فلان جحد حقّا،۳56

ص :۷۲۸

تصديق الحديث عند العطاس،656

تضع يدک على الموضع الّذى فيه الوجع و تقول ثلاث مرّات:اللّه اللّه ربّى،466

تضع يدک على موضع الوجع ثمّ تقول:بسم اللّه و باللّه[و]محمّد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم،468

تضع يدک على موضع الوجع و تقول:اللّهمّ إنّى أسألک بحقّ القرآن العظيم،472

تعلّموا القرآن فإنّه يأتى يوم القيامه صاحبه فى صوره شابّ جميل،544

تقدّموا فى الدّعاء فإنّ العبد إذا كان دعّاء فنزل به البلاء،274

تقول إذا أردت النّوم:اللّهمّ إن أمسكت نفسى فارحمها،8 ٠4

تقول إذا أصبحت:أصبحت باللّه مؤمنا على دين محمّد و سنّته و دين علىّ و سنّته،372

تقول بعد الفجر«اللّهمّ لک الحمد حمدا خالدا مع خلودک و لک الحمد حمدا،424

تقول فى الرّدّ على اليهودىّ و النّصرانىّ:سلام، ٠64

تقول قبل دخولک فى الصّلاه:اللّهمّ إنّى أقدّم محمّدا نبيّک صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بين يدى، ٠42

ثلاث تناسخها الأنبياء من آدم عليه السّلام حتّى وصلن إلى رسول اللّه:كان إذا أصبح،376

ثلاث خصال لا يموت صاحبهنّ أبدا حتّى يرى و بالهنّ:البغى،52

ثلاثه تردّ عليهم دعوتهم:رجل رزقه اللّه مالا فأنفقه فى غير وجهه، ٠35

ثلاثه تردّ عليهم ردّ الجماعه و إن كان واحدا:عند العطاس، ٠63

ثلاثه دعوتهم مستجابه:الحاجّ فانظروا کیف تخلفونه و الغازی فی سبیل اللّه،۳44

ثلاثه لا یجهل حقّهم إلاّ منافق معروف بالنّفاق، ۶۶۰

ثلاثه لا یسلّمون:الماشی مع الجنازه و الماشی إلی الجمعه و فی بیت الحمّام، ۶۳۰

ثلاثه مجالستهم تمیت القلب:الجلوس مع الأنذال و الحدیث مع النّساء،۶۲۲

ثلاثه مجالس یمقتها اللّه و یرسل نقمته علی أهلها فلا تقاعدوهم، ۱۱۰

ثلاثه یشکون إلی اللّه عزّ و جلّ:مسجد خراب لا یصلّی فیه أهله و عالم بین جهّال،۵۶۶

ثلاث يصفين ودّ المرء لأخيه المسلم:يلقاه بالبشر إذا لقيه و يوسّع له،624

ثمن الجنّه لا إله إلاّ اللّه و اللّه أكبر،362

جاء الفقراء إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقالوا:يا رسول اللّه،إنّ الأغنياء لهم ما يعتقون،338

جاءت فاطمه عليها السّلام تشكو إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بعض أمرها،فأعطاها رسول اللّه، 680

جاء جبرئيل إلى يوسف و هو فى السّجن فقال له:يا يوسف،قل فى دبر كلّ صلاه، 430

جاء رجل إلى أبى ذرّ فقال:يا أبا ذرّ،ما لنا نكره الموت،246

جاء رجل إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فشكا إليه أذى من جاره،فقال له رسول اللّه:اصبر،682

جاء رجل إلى النّبىّ فقال:يا رسول اللّه،إنّى ذو عيال و علىّ دين و قد اشتدّت،436

جاء رجل إلى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:يا رسول اللّه،قد لقيت شدّه من وسوسه الصّدر،442

جاء رجل فشكا إلىّ أبى عبد اللّه عليه السّلام أقاربه،فقال له:اكظم غيظک،54

جعلت فداک ادع اللّه عزّ و جلّ أن يرزقنى الحلال،فقال:أتدرى ما الحلال،438

جعلت فداک أقرأ القرآن فى شهر رمضان فى ليله؟فقال:لا؛قال:ففى ليلتين،574

جعلت فداک أليس زعمت لى السّاعه كذا و كذا؟فقال:لا،44

جعلت فداک،إنّا نخاف أن ننزل بذنوبنا منازل المستضعفين،قال:فقال:لا و اللّه،158

جعلت فداک إنّا نسمع الآیات فی القرآن لیس هی عندنا کما نسمعها،5٧6

جعلت فداک إنّه أصابتنی هموم و أشیاء لم یبق شیء من الخیر إلاّ و قد تفلّت،556

جعلت فداک إنّی أحفظ القرآن علی ظهر قلبی،فأقرؤه علی ظهر،566

جعلت فداک إنّی أخاف العقارب،فقال:انظر إلی بنات نعش الکواکب الثّلاثه،4٧6

جعلت فداک إنّی کنت قرأت القرآن ففلت منّی فادع اللّه عزّ و جلّ أن یعلّمنیه،552

جعلت فداک علّمنی دعاء جامعا،فقال لی:احمد اللّه فإنّه لا یبقی أحد یصلّی،٣٣2

جعلت فداک ما تقول فی مسلم أتی مسلما زائرا[أو طالب حاجه]،٨6

جعلت فداک هذا الّذی قد ظهر بوجهی یزعم النّاس أنّ اللّه عزّ و جلّ،464

جلس أبو عبد اللّه علیه السّلام متورّکا رجله الیمنی علی فخذه الیسری،666

حبّ الأبرار للأبرار ثواب للأبرار و حبّ الفجّار للأبرار فضیله للأبرار، ۶۲۰

حدّ الجوار أربعون دارا من کلّ جانب،من بین یدیه و من خلفه،۶۸۶

حدّثنی رجل بالشّام یقال له هلقام بن أبی هلقام قال:أتیت أبا إبراهیم علیه السّلام،۴۳۲

حسن الجوار زیاده فی الأعمار و عماره الدّیار، ۶۸۰

حسن الجوار یزید فی الرّزق،۶۷۸

حسن الجوار یعمر الدّیار و یزید فی الأعمار،۶۸۲

حسن الجوار یعمر الدّیار و ینسی فی الأعمار،۶۸۲

حقّ المسافر أن یقیم علیه أصحابه إذا مرض ثلاثا،۶۸۶

حمله القرآن عرفاء أهل الجنّه و المجتهدون قوّاد أهل الجنّه، ۵۵۰

ختم القرآن إلی حیث تعلم،564

خذ لنفسک من نفسک،خذ منها فی الصّحّه قبل السّقم و فی القوّه قبل الضّعف، ۲۴۰

خرج بجاریه لنا خنازیر فی عنقها فأتانی آت فقال:یا علیّ قل لها:فلتقل،456

خرجنا إلی مکّه و معنا شیخ متألّه متعبّد لا یعرف هذا الأمر یتمّ الصّلاه،۲۱۲

خمس إن أدرکتموهنّ فتعوّذوا باللّه منهنّ:لم تظهر الفاحشه فی قوم،۱۰۲

خمس دعوات لا یحجبن عن الرّبّ تبارک و تعالی:دعوه الإمام المقسط،۳۴۶

خیر الدّعاء الاستغفار،۳۳6

خیر العباده قول لا إله إلاّ اللّه، ۳4۰

خیر العباده قول لا إله إلاّ اللّه.و قال:خیر العباده الاستغفار و ذلک قول اللّه،۳6۲

خیر وقت دعوتم اللّه عزّ و جلّ فیه الأسحار و تلا هذه الآیه،۲۸۲

دخلت أنا و حمران-أو أنا و بكير-على أبى جعفر عليه السّلام قال:قلت له:إنّا نمدّ،۱۱4

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فشكوت إليه وجعا بى،فقال:قل:بسم اللّه،466

دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام و البيت غاصّ بأهله فيه الخراسانىّ و الشّامىّ،۶۱۲

دخل رجل المسجد فابتدأ قبل الثّناء على اللّه و الصّلاه على النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم،۲۹۸

دخل رجلان على أبى عبد اللّه عليه السّلام فى مداراه بينهما و معامله، ۳۰

دخل رجلان على أمير المؤمنين عليه السّلام فألقى لكلّ واحد منهما و ساده فقعد، ۶۶۰

دخل قوم فوعظهم ثمّ قال:ما منكم من أحد إلاّ و قد عاين الجنّه و ما فيها،۲44

دخل يهودىّ على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و عائشه عنده فقال:السّام عليكم،۶۳۶

دعا موسى عليه السّلام و أمّن هارون عليه السّلام و أمّنت الملائكه عليه السّلام فقال اللّه تبارک و تعالى،۳۴۸

دعاء المرء لأخيه بظهر الغيب يدرّ الرّزق و يدفع المكروه،۳۴۲

دعاء فى الرّزق:يا اللّه يا اللّه يا اللّه أسألک بحقّ من حقّه عليک عظيم،۴۳۸

دعوه العبد سرّا دعوه واحده تعدل سبعين دعوه علانيه، ۲۸۰

دعوه تخفيها أفضل عند اللّه من سبعين دعوه تظهرها، ۲۸۰

دفع إلىّ أبو الحسن عليه السّلام مصحفا و قال:لا تنظر فيه،ففتحته و قرأت فيه، ۶۰۰

ذاكر اللّه عزّ و جلّ فى الغافلين كالمقاتل عن الفارّين و المقاتل عن الفارّين،٣٣٢

ذكر الحائک لأبى عبد اللّه عليه السّلام أنّه ملعون فقال:إنّما ذاک الّذى يحوک الكذب على اللّه، 4٠

ذكر الرّغبه و أبرز باطن راحتيه إلى السّماء و هكذا الرّهبه،٢٨6

ذكرت الصّوت عنده فقال:إنّ علىّ بن الحسين عليه السّلام كان يقرأ فربّما مرّ به،568

ذكرت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام الوحشه فقال:ألا أخبركم بشىء إذا قلتموه،٤٧٢

رأيت أبا عبد اللّه عليه السّلام يجلس فى بيته عند باب بيته قباله الكعبه،668

رأيت أبا عبد اللّه عليه السّلام يحرّک شفتيه حين أراد أن يخرج، ٤١٠

رأيت عبد اللّه بن جندب فى الموقف فلم أر موقفا كان أحسن من موقفه،٣44

رأيت علىّ بن الحسين عليه السّلام فى فناء الكعبه فى اللّيل و هو يصلّى،494

رأيت علىّ بن الحسين عليه السّلام قاعدا واضعا إحدى رجليه على فخذه،666

ربّما دعا الرّجل بالدّعاء فاستجيب له ثمّ أخّر ذلک إلى حين،4 ٣٠

رحم اللّه عبدا طلب من اللّه عزّ و جلّ حاجه فألحّ فى الدّعاء استجيب،٢٧٨

ردّ جواب الكتاب واجب كوجوب ردّ السّلام و البادى بالسّلام،688

رفع عن أمّتى أربع خصال:خطأها و نسيانها و ما أكرهوا عليه،254

رقى النّبىّ حسنا و حسينا فقال:أعيذكما بكلمات اللّه التّامّات و أسمائه الحسنى،474

سئل أبو عبد اللّه عليه السّلام عن الاستدراج فقال:هو العبد يذنب الذّنب فيملى،٢٣4

سئل أبو عبد اللّه عليه السّلام عن الاسم من أسماء اللّه يمحوه الرّجل بالتّفل،696

سئل أبو عبد اللّه عليه السّلام عن الرّجل يكون له الحاجه إلى المجوسىّ أو إلى اليهودىّ،642

سئل النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم:ما كفّاره الاغتياب؟قال:تستغفر اللّه لمن اغتبته،٧٢

سئل عن الكفر و الشّرک أيّهما أقدم؟-فقال:الكفر أقدم و ذلک أنّ إبليس، ١٢٠

سئل ما بال الزّانى لا تسمّيه كافرا و تارک الصّلاه قد سمّيته كافرا، ١٢٠

سأل أبو بصير أبا عبد اللّه عليه السّلام و أنا حاضر فقال له:جعلت فداک أقرأ القرآن فی لیله،576

سألت أبا الحسن علیه السّلام دعاء و أنا خلفه فقال:اللّهمّ إنّی أسألک بوجهک الکریم،458

سألت أبا الحسن علیه السّلام عن الکفر و الشّرک أیّهما أقدم،۱۱۸

سألت أبا الحسن علیه السّلام فقلت:جعلت فداک،الرّجل یکون مع القوم فیجری بینهم، ۶۷۰

سألت أبا جعفر علیه السّلام عن التّسبیح،فقال:ما علمت شیئا موظّفا غیر تسبیح فاطمه علیها السّلام،۳۹۶

سألت أبا جعفر علیه السّلام عن الدّین الّذی لا یسع العباد جهله فقال:الدّین واسع،۱56

سألت أبا جعفر علیه السّلام عن المستضعف،فقال:هو الّذی لا یستطیع حیله یدفع بها،۱54

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن رجل أقيم عليه الحدّ فى الرّجم أيعاقب [عليه]،٢١٨

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ:فما استكانوا لربّهم،٢٨٨

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام أن يعلّمنى دعاء للرّزق،فعلّمنى دعاء ما رأيت أجلب،٤٣٢

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن أدنى ما يكون به الإنسان مشركا،قال:فقال:من ابتدع،١٣٨

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الرّجل يبدأ بالرّجل فى الكتاب،قال:لا بأس به،٦٩٤

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الرّجل يحتبى بثوب واحد، ٦٧٠

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الرّجل يحسن فى الإسلام أيؤاخذ بما عمل،٢٥٢

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الرّجل يصرم ذوى قرابته ممّن لا يعرف الحقّ،٤٨

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الرّجل يقرأ القرآن ثمّ ينساه ثمّ يقرأ ثمّ ينساه،٤٠٦

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الغيبه،قال:هو أن تقول لأخيک فى دينه ما لم يفعل،٧٢

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن القرآن و الفرقان أهما شيئان أو شىء واحد،٥٩٨

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن المستضعفين فقال:هم أهل الولايه،١٥٤

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الوسوسه و إن كثرت،فقال:لا شىء فيها،١٨٨

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن اليهودىّ و النّصرانىّ و المشرک إذا سلّموا على الرّجل،۶۳۸

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن رجل قرأ القرآن ثمّ نسيه،فرددت عليه ثلاثا،556

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: الّذين آمنوا و لم يلبسوا، ۱44

سألت أبا عبد اللّه عن قول اللّه عزّ و جلّ: «إنّ أنكر الأصوات لصوت الحمير، 656

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ :سنستدرجهم من حيث، ۲۳4

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: و رتّل القرآن ترتيلا، 566

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: (و ما أصابكم من مصيبه فبما، ۲۳۰

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: (و من يكفر بالإيمان فقد حبط عمله، ۱۲۲

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ: يا أيّها الّذين آمنوا توبوا إلى اللّه، ٢٠٠

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن ميته المؤمن،قال:يموت المؤمن بكلّ ميته،٣٢٨

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: و ما أصابكم من مصيبه فبما ، ٢٣٠

سألت أبا عبد اللّه ما أدنى ما يجزى من التّحميد قال تقول الحمد للّه الّذى علا فقهر،٣٣4

سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام:ما معنى أجعل صلواتى كلّها لک؟ فقال:يقدّمه بين يدى، ٣١٠

سألت العالم عليه السّلام عن العطسه و ما العلّه فى الحمد للّه عليها،648

سألته عن أدنى ما يكون العبد به مشركا قال:فقال:من قال للنّواه إنّها حصاه،١٣٨

سألته عن الدّعاء و رفع اليدين فقال:على أربعه أوجه:أمّا التّعوّذ،٢٨٨

سألته عن الضّعفاء،فكتب إلىّ:الضّعيف من لم ترفع إليه حجّه،١58

سألته عن القراطيس تجتمع هل تحرق بالنّار و فيها شىء من ذكر اللّه،696

سألته عن الملكين هل يعلمان بالذّنب إذا أراد العبد أن يفعله أو الحسنه،١٩6

سألته عن قريتين من أهل الحرب لكلّ واحده منهما ملک على حده،٣4

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: (بلسان عربىّ مبين) قال:يبين الألسن،٢ 6٠

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: (شهر رمضان الّذى أنزل فيه القرآن)، 596

سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ: (و المؤلّفه قلوبهم) قال:هم قوم وحّدوا اللّه عزّ و جلّ،١66

سألنى أبو عبد اللّه عليه السّلام عن أهل البصره،ما هم؟فقلت:مرجئه و قدريّه و حروريّه،164

سباب المؤمن فسوق،و قتاله كفر،و أكل لحمه معصيه،76

سباب المؤمن كالمشرف على الهلكه،76

سليم مولاک ذكر أنّه ليس معه من القرآن إلاّ سوره يس،فيقوم من اللّيل،2 60

سمع أبى رجلا متعلّقا بالبيت و هو يقول:اللّهمّ صلّ على محمّد،فقال له أبى،318

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول و هو رافع يده إلى السّماء:ربّ لا تكلنى إلى نفسى،498

سوره الملک هی المانعه تمنع من عذاب القبر و هی مکتوبه فی التّوراه،4 ،6

سوق المسلمین کمسجدهم فمن سبق إلی مکان فهو أحقّ به،668

شراکم المشّاءون بالنّمیمه،المفرّقون بین الأحبّه،المبتغون،۹4

شرّ النّاس عند اللّه یوم القیامه الّذین یکرمون اتّقاء شرّهم،۱6

شرّ النّاس یوم القیامه الّذین یکرمون اتّقاء شرّهم،۱۸

شرک طاعه و لیس شرک عباده، ۱4،

شکا رجل إلی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم وجعا فی صدره،فقال صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:استشف بالقرآن،538

شکوت إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام الحاجه و سألته أن یعلّمنی دعاء فی طلب الرّزق،436

شکوت إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام جارا لی و ما ألقی منه،قال:فقال لی:ادع علیه، ۳5،

شکوت إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام دینا لی علی أناس،فقال:قل:اللّهمّ لحظه،442

شکوت إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام وجعا بی،فقال:إذا صلّیت فضع یدک موضع سجودک، 4۷،

شهدت أبا عبد اللّه علیه السّلام و استقبل القبله قبل التّکبیر و قال:اللّهمّ لا تؤیسنی، 4۲،

صحبته بین مکّه و المدینه فجاء سائل فأمر أن یعطی،ثمّ جاء آخر فأمر،۳48

ضحک المؤمن تبسّم،6۷۲

ضع أمر أخیک علی أحسنه حتّی یأتیک ما یغلبک، ۸،

طاعه علىّ عليه السّلام ذلّ و معصيته كفر باللّه،۱۲4

طوبى لمن قال من أمّتک:لا إله إلاّ اللّه وحده وحده وحده،۳6۲

عجبا للمتكبّر الفخور،الّذى كان بالأمس نطفه ثمّ هو غدا جيفه، ۲۰

عجبا للمختال الفخور،و إنّما خلق من نطفه ثمّ يعود جيفه، ۲۰

عدّه المؤمن أخاه نذر لا كفّاره له فمن أخلف فبخلف اللّه بدأ و لمقته تعرّض،۸۲

عرض بى وجع فى ركبتى،فشكوت ذلک إلى أبى جعفر عليه السّلام فقال:إذا أنت صلّيت،4۷۲

عرضت على أبى عبد اللّه عليه السّلام كتابا فيه قرآن مختّم معشّر بالذّهب،598

عطس أبو عبد اللّه عليه السّلام فقال:الحمد للّه ربّ العالمين،ثمّ جعل إصبعه،652

عطس رجل عند أبى جعفر عليه السّلام فقال:الحمد للّه،فلم يسمّته أبو جعفر عليه السّلام، 650

عطس رجل نصرانىّ عند أبى عبد اللّه عليه السّلام فقال له القوم:هداك اللّه،فقال،654

عطس غلام لم يبلغ الحلم عند النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فقال:الحمد للّه،652

عظّموا أصحابكم و وقّروهم و لا يتهجّم بعضكم على بعض،612

عظنى بحرفين،فكتب إليه:من حاول أمرا بمعصيه اللّه كان أفوت، ١٠٠

علّم رسول اللّه هذا الدّعاء:يا رازق المقلّين،يا راحم المساكين،يا ولىّ المؤمنين،436

علّمنا أبو عبد اللّه عليه السّلام دعاء و أمرنا أن ندعو به يوم الجمعه،496

علّمنى أبو عبد اللّه عليه السّلام قال:قل:بسم اللّه الجليل أعيذ فلانا باللّه العظيم من الهامّه،476

علّمنى دعاء أدعو به،فقال:نعم قل:يا من أرجوه لكلّ خير و يا من آمن سخطه،650

علّمنى دعاء أدعو به لوجع أصابنى،قال:قل و أنت ساجد:يا اللّه يا رحمان،468

علّمنى دعاء،فقال:فأين أنت عن دعاء الإلحاح؟قال:قلت:و ما دعاء الإلحاح،650

علّمنی دعاء و أوجز،فقال:قل:یا من دلّنی علی نفسه و ذلّل قلبی بتصدیقه أسألک،۵۲۸

علّمنی شیئا أقوله إذا أصبحت و إذا أمسیت فقال:قل:الحمد للّه الّذی یفعل،۳۸۸

علیک بالتّلاد و إیّاک و کلّ محدث لا عهد له و لا أمان،۶۱

علیک بالدّعاء فإنّه شفاء من کلّ داء، ۲۷۰

علیکم بالدّعاء فإنّ الدّعاء للّه و الطّلب إلی اللّه یردّ البلاء،۲۶۸

علیکم بالدّعاء فإنّکم لا تقرّبون بمثله و لا تترکوا صغیره،۲۶۲

علیکم بالصّلاه فی المساجد و حسن الجوار للنّاس و إقامه الشّهاده،۸۰

علیکم بالورع و الاجتهاد و اشهدوا الجنائز و عودوا المرضی،۸۰

عليكم بسلاح الأنبياء،فقيل:و ما سلاح الأنبياء؟قال:الدّعاء،264

عن الرّجل يكتب إلى رجل من عظماء عمّال المجوس فيبدأ باسمه،642

عند المساء:لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له،له الملک و له الحمد،يحيى،382

عوره المؤمن على المؤمن حرام،قال:ما هو أن ينكشف،74

عوره المؤمن على المؤمن حرام؟قال:نعم،74

فأولئک قوم مؤمنون يحدثون فى إيمانهم من الذّنوب الّتى يعيبها المؤمنون،162

فكان بعد ذلک يعقوب عليه السّلام ينادى مناديه كلّ غداه من منزله على فرسخ، 680

فما تقول فى مناكحه النّاس فإنّى قد بلغت ما تراه و ما تزوّجت قطّ،148

فوق كلّ ذى برّ برّ،حتّى يقتل الرّجل فى سبيل اللّه،56

فى الظّهور الّتى فيها ذكر اللّه عزّ و جلّ قال:اغسلها،696

فى العوذه قال:تأخذ قلّه جديده فتجعل فيها ماء ثمّ تقرأ عليها،586

فى الهمّ قال:تغتسل و تصلّى ركعتين و تقول:«يا فارج الهمّ و يا كاشف الغمّ،448

فى رجل صافح رجلا مجوسيّا،قال:يغسل يده و لا يتوضّأ،642

فى كم أقرأ القرآن؟فقال:اقرأه أخماسا،اقرأه أسباعا،أما إنّ عندى مصحفا،574

فى مصافحه المسلم اليهودىّ و النّصرانىّ؟قال:من وراء الثّوب فإن صافحک، 640

فى وجع الأضراس و وجع الآذان:إذا سمعتم من يعطس فابدءوه بالحمد،652

قال موسى للخضر:قد تحرّمت بصحبتک فأوصنی،قال[له]:الزم ما لا يضرّک،256

قد نابذنی من أذلّ عبدی المؤمن،62

قرأت فی کتاب علیّ علیه السّلام أنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم کتب بین المهاجرین و الأنصار،678

قرأ رجل علی أبی عبد اللّه علیه السّلام و أنا أستمع حروفا من القرآن لیس علی ما،4 ·6

قرّاء القرآن ثلاثه:رجل قرأ القرآن فاتّخذه بضاعه و استدرّ به الملوک،594

قراءه القرآن فى المصحف تخفّف العذاب عن الوالدين و لو كانا كافرين،566

قل:أستعيذ باللّه من الشّيطان الرّجيم و أعوذ باللّه،۳۹4

قل:«اللّهمّ إنّى أسألک تعجيل عافيتک و صبرا على بليّتک و خروجا إلى رحمتک»، ۴۷۰

قل:«اللّهمّ أوسع علىّ فى رزقى و امدد لى فى عمرى،۴۳۸

قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:يدخلنى الغمّ،فقال:أكثر من[أن]تقول:اللّه اللّه ربّى،456

قل:«لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه[العلىّ العظيم]توكّلت على الحىّ الّذى لا يموت،۴۳4

قنطره على الصّراط لا يجوزها عبد بمظلمه،۲4

قوم كانوا مشركين فقتلوا مثل حمزه و جعفر و أشباههما من المؤمنين،۱58

كان أبو عبد اللّه عليه السّلام إذا خرج يقول:اللّهمّ بک خرجت و لک أسلمت،۴۱4

كان أبو عبد اللّه عليه السّلام إذا قام آخر اللّيل يرفع صوته حتّى يسمع أهل الدّار،۴۰۸

كان أبو عبد اللّه عليه السّلام يدعو عند قراءه كتاب اللّه عزّ و جلّ:اللّهمّ ربّنا،۴۸۲

كان أبى عليه السّلام إذا خرج من منزله قال:بسم اللّه الرّحمن الرّحيم،۴۱6

كان أبى إذا طلب الحاجه طلبها عند زوال الشّمس،فإذا أراد ذلک،۲۸4

كان أبى إذا كانت له إلى اللّه حاجه طلبها فى هذه السّاعه،۲۸۲

كان أبى يقول إذا أصبح:«بسم اللّه و باللّه و إلى اللّه و فى سبيل اللّه،۳۷۸

كان أبى يقول: (قل هو اللّه أحد) ثلث القرآن و (قل يا أيّها الكافرون)، ۵۸۲

كان أبى يقول نعوذ باللّه من الذّنوب الّتى تعجّل الفناء و تقرّب،۲۲۸

كان الطّيّار يقول لى:إبليس ليس من الملائكه و إنّما أمرت الملائكه،۱۶۸

كان القوم ثلاثه فلا يتناجى منهم اثنان دون صاحبهما فإنّ[فى]ذلک ما يحزنه،664

كان النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يجلس ثلاثا:القرفصا و هو أن يقيم ساقيه و يستقبلهما بيديه،664

كان أمير المؤمنين عليه السّلام كثيرا ما يقول فى خطبته:يا أيّها النّاس دينكم دينكم،۲۵۸

كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول فى خطبته:لا ترتابوا فتشكّوا و لا تشكّوا فتكفروا،۱44

كان بين قول اللّه عزّ و جلّ: «قد أجيبت دعوتكما» و بين أخذ فرعون أربعين عاما،6 ۳۰

كان دعاء النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ليله الأحزاب:يا صريخ المكروبين و يا مجيب دعوه،456

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إذا أوى إلى فراشه قال:«اللّهمّ باسمک أحيا و باسمک أموت»،۸ 4۰

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم إذا دخل منزلا قعد فى أدنى المجلس إليه حين يدخل،668

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم أكثر ما يجلس تجاه القبله،666

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فى بعض مغازيه إذا شكوا إليه البراغيث أنّها تؤذيهم،۴۷۸

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يتوب إلى اللّه عزّ و جلّ فى كلّ يوم سبعين مرّه،فقلت،۸ ۲۰

كان رسول اللّه يستغفر اللّه عزّ و جلّ فى كلّ يوم سبعين مرّه و يتوب إلى اللّه،۳۳6

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يسلّم على النّساء و يرددن عليه السّلام،6۳6

كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم يقسم لحظاته بين أصحابه فينظر إلى ذا و ينظر إلى ذا بالسّويّه،6۸۸

كان سلمان رحمه اللّه يقول:أفشوا سلام اللّه فإنّ سلام اللّه لا ينال الظّالمين،6۲۸

كان علىّ بن الحسين يدعو بهذا الدّعاء:«اللّهمّ إنّى أسألک حسن المعيشه معيشه، ٤٤٠

كان علىّ بن الحسين يقول:ما أبالى إذا قلت هذه الكلمات لو اجتمع علىّ الإنس،٤٥٢

كان عند أبى عبد اللّه عليه السّلام رجل من أصحابنا يلقّب شلقان، ٥٠

كان عنده قوم يحدّثهم إذ ذكر رجل منهم رجلا فوقع فيه و شكاه،٦٤٤

كان فى بنى إسرائيل رجل فدعا اللّه أن يرزقه غلاما ثلاث سنين،١٢

كان كتبه لى فى قرطاس:اللّهمّ اردد إلى جميع خلقک مظالمهم،٤٤٤

كان لأبى عبد اللّه عليه السّلام صديق لا يكاد يفارقه إذا ذهب مكانا،١٢

كان من دعاء أبى فى الأمر يحدث:اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد و اغفر لى،٤٤٨

كان يأتيه الأعرابىّ فيهدى له الهديّه ثمّ يقول مكانه:أعطنا ثمن هديّتنا،فيضحک، ٦٧٠

كان يحيى بن زكريّا يبكى و لا يضحک و كان عيسى ابن مريم يضحک و يبكى،٦٧٦

كان يقول عند العلّه:اللّهمّ إنّک عيّرت أقواما فقلت:قل ادعوا،462

كان يوسّع المجلس و يستقرض للمحتاج و يعين الضّعيف،612

كتب إلى أبى جعفر يسأله عوذه للرّياح الّتى تعرض للصّبيان،فكتب إليه،478

كتبت إلى أبى جعفر الثّانى عليه السّلام أسأله أن يعلّمنى دعاء،398

كتبت إلى العبد الصّالح عليه السّلام أخبره أنّى شاكّ و قد قال إبراهيم عليه السّلام:ربّ أرنى كيف،142

كثره الضّحک تذهب بماء الوجه،674

كثره الضّحک تميت القلب؛و قال:كثره الضّحک تميث الدّين كما يميث الماء الملح،672

كثره المزاح تذهب بماء الوجه و كثره الضّحک تمجّ الإيمان مجّا،674

كفر باللّه العظيم الانتفاء من حسب و إن دقّ، 60

كفر باللّه من تبرّأ من نسب و إن دقّ، 58،60

كفى بالمرء عيبا أن يبصر من النّاس ما يعمى عليه من نفسه، 250

كفى بالمرء عيبا أن يتعرّف من عيوب النّاس ما يعمى عليه من أمر نفسه، 250

كفى بالنّدم توبه، 190

كلّ أربعين دارا جيران،من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله،684

كلّ دعاء لا يكون قبله تحميد فهو أبتر،إنّما التّحميد،334

كلّ دعاء يدعى اللّه عزّ و جلّ به محجوب عن السّماء حتّى يصلّى،312

كلّ شىء يجرّه الإقرار و التّسليم فهو الإيمان،و كلّ شىء يجرّه الإنكار،124

كلّ عين باكيه يوم القيامه إلاّ ثلاثه:عين غضّت عن محارم اللّه،٢٩٢

كلّ كذب مسئول عنه صاحبه يوما إلاّ[كذبا]فى ثلاثه:رجل كائد،44

كلّما ذكر اسم ربّه قام فصلّى،فقال لى:لقد كلّف اللّه عزّ و جلّ هذا شططا،6 ٣١

كلّ من نصب دونكم شيئا فهو ممّن يعبد اللّه على حرف؟فقال:نعم، ١4٠

كم من طالب للدّنيا لم يدركها و مدرک لها قد فارقها، ٢4٠

كم من مغرور بما قد أنعم اللّه عليه و كم من مستدرج بستر اللّه عليه،۲۳۴

كنّا جلوسا عند أبى عبد اللّه عليه السّلام إذ عطس رجل فما ردّ عليه أحد من القوم،648

كنّا عند أبى عبد اللّه عليه السّلام فأحصيت فى البيت أربعه عشر رجلا،فعطس، 650

كنّا عند أبى عبد اللّه عليه السّلام و معنا ربيعه الرّأى فذكرنا فضل القرآن،6 60

كن بارّا و اقتصر على الجنّه و إن كنت عاقّا[فظّا]فاقتصر على النّار،56

كنت أجالس أبا عبد اللّه عليه السّلام فلا و اللّه ما رأيت مجلسا أنبل من مجالسه،656

كنت أنا و محمّد بن مسلم و أبو الخطّاب مجتمعين فقال لنا أبو الخطّاب،۱46

كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام فدخل عليه شيخ فقال:يا أبا عبد اللّه،أشكو إليک،۲۲6

كنت عند الرّضا عليه السّلام فعطس،فقلت له:صلّى اللّه عليک،ثمّ عطس،648

كنت كثيرا ما أشتكى عينى،فشكوت ذلک إلى أبى عبد اللّه عليه السّلام فقال:ألا أعلّمک،۴۳۲

كيف أدعو لليهوديّ و النّصرانىّ؟قال:تقول له:بارک اللّه، 640

كيف المسأله إلى اللّه تبارک و تعالى؟قال:تبسط كفّيک،۲۸۸

كيف مداعبه بعضكم بعضا؟قلت:قليل،قال:فلا تفعلوا فإنّ المداعبه،6۷۲

كيف ينبغى لنا أن نصنع فيما بيننا و بين قومنا و بين خلطائنا من النّاس، 6۱۰

كيف ينبغى لنا أن نصنع فيما بيننا و بين قومنا و فيما بيننا و بين خلطائنا من النّاس،٨ 6٠

لا بأس بأن يبدأ الرّجل باسم صاحبه فى الصّحيفه قبل اسمه،694

لا بأس بذكر اللّه و أنت تبول فإنّ ذكر اللّه عزّ و جلّ حسن على كلّ حال، ٣٢٠

لا تبدى الشّماته لأخيک فيرحمه اللّه و يصيّرها بک،٧4

لا تبدءوا أهل الكتاب بالتّسليم و إذا سلّموا عليكم فقولوا:و عليكم،638

لا تتفأّل بالقرآن،596

لا تثق بأخيک كلّ الثّقه فإنّ صرعه الاسترسال لن تستقال،٦٩٢

لا تجالسوهم-يعنى المرجئه-لعنهم اللّه و لعن[اللّه]مللهم المشركه،164 ١

ص :٧42

لا تجعلونى كقدح الرّاكب فإنّ الرّاكب يملأ قدحه فيشربه إذا شاء، ۳۱۰
لا تحرقوا القراطيس و لكن امحوها و حرّقوها،696
لا تدع أن تدعو بهذا الدّعاء ثلاث مرّات إذا أصبحت و ثلاث مرّات،۳۹۸
لا تدع«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم»و إن كان بعده شعر،۶۹۲
لا تذهب الحشمه بينک و بين أخيک،أبق منها فإنّ ذهابها ذهاب الحياء،۶۹۲
لا تسبّوا النّاس فتكتسبوا العداوه بينهم،۷6
لا تستكثروا كثير الخير و تستقلّوا قليل الذّنوب فإنّ قليل الذّنوب،۲44
لا تصحبوا أهل البدع و لا تجالسوهم فتصيروا عند النّاس،4 ۱۰
لا تصحبوا أهل البدع و لا تجالسوهم فتصيروا عند النّاس كواحد منهم،۶۲۲
لا تطلبوا عثرات المؤمنين،فإنّ من تتبّع عثرات أخيه تتبّع اللّه عثراته،۶۸
لا تفتّش النّاس فتبقى بلا صديق،644
لا تقطع رحمک و إن قطعتک،54
لا تكتب«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم»لفلان و لا بأس أن تكتب على ظهر،۶۹۴
لا تكتب داخل الكتاب:«لأبى فلان»و اكتب إلى أبى فلان و اكتب على العنوان،۶۹۴
لا تكون الصّداقه إلاّ بحدودها،فمن كانت فيه هذه الحدود،6 ۱6
لا تمار فيذهب بهاؤک و لا تمازح فيجترأ عليک،۶۷6
لا تمازح فيجترأ عليک،۶۷6
لا تملّوا من قراءه (إذا زلزلت الأرض زلزالها)، فإنّه من كانت قراءته،۵۹۲
لا تنسنى من الدّعاء،قال:أو تعلم أنّى أنساک؟قال:فتفكّرت فى نفسى،646

لأدعونّ اللّه على من قتل مولاى و أخذ مالى،فقال له داود بن علىّ،354

لا دين لمن دان بطاعه من عصى اللّه،و لا دين لمن دان بفريه باطل على اللّه، ١٠٠

لا عليک أن تصحب ذا العقل و إن لم تحمد كرمه و لكن انتفع بعقله،4 ١6

ص :٧43

لا كذب على مصلح،ثمّ تلا:أيّتها العير إنّكم لسارقون،46

لا و اللّه لا يلحّ عبد على اللّه عزّ و جلّ إلاّ استجاب اللّه له،٢٧٨

لا و اللّه ما أراد اللّه تعالى من النّاس إلاّ خصلتين:أن يقرّوا له بالنّعم،١٩٢

لا هجره فوق ثلاث،48

لا يجد عبد طعم الإيمان حتّى يترک الكذب هزله وجدّه، 40

لا يجوز للرّجل أن يحتبى مقابل الكعبه، 670

لا يزال إبليس فرحا ما اهتجر المسلمان، 50

لا يزال الدّعاء محجوبا حتّى يصلّى على محمّد و آل محمّد،٨ ٣٠

لا يزال المؤمن بخير و رجاء،رحمه من اللّه عزّ و جلّ ما لم يستعجل فيقنط،6 ٣٠

لا يزال الهمّ و الغمّ بالمؤمن حتّى ما يدع له من ذنب،٢٢4

لا يسأل اللّه عزّ و جلّ شيئا إلاّ بدأ بالصّلاه على محمّد و آله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم،4 ٣١

لا يصغر ما ينفع يوم القيامه و لا يصغر ما يضرّ يوم القيامه،٢4٢

لا يضرّ مع الإيمان عمل و لا ينفع مع الكفر عمل،ألا ترى،256

لا يفترق رجلان على الهجران إلاّ استوجب أحدهما البراءه و اللّعنه،48

لا يقبل اللّه عزّ و جلّ دعاء قلب لاه؛و كان علىّ عليه السّلام يقول:إذا دعا،٢76

لا يكتب الملک إلاّ ما سمع و قال اللّه عزّ و جلّ:و اذكر ربّک فى نفسک، ٣٣٠

لا ينبغى للمرء المسلم أن يواخى الفاجر و لا الأحمق و لا الكذّاب،٨ ٦١

لا ينبغى للمسلم أن يواخى الفاجر و لا الأحمق و لا الكذّاب،6 ١٠

لا ينبغى للمسلمين أن يغدروا و لا يأمروا بالغدر و لا يقاتلوا،٣4

لا ينبغى للمؤمن أن يجلس مجلسا يعصى اللّه فيه و لا يقدر على تغييره،4 ١٠

لا ينفع مع الشّكّ و الجحود عمل،44 ١

لعن اللّه القدريّه،لعن اللّه الخوارج،لعن اللّه المرجئه لعن اللّه المرجئه،6٢ ١

ص :744

لقد استبطأت الرّزق،فغضب ثمّ قال لی:قل:اللّهمّ إنّک تکفّلت برزقی،۴۳4

لقد أسری ربّی بی فأوحی إلیّ من وراء الحجاب ما أوحی و شافهنی،64

لقد غفر اللّه عزّ و جلّ لرجل من أهل الباديه بکلمتین دعا بهما قال:اللّهمّ،۴۹4

لکلّ شیء حلیه و حلیه القرآن الصّوت الحسن، ۵۷۰

لکلّ شیء ربیع و ربیع القرآن شهر رمضان،۵۹۸

للأوجاع تقول:بسم اللّه و باللّه کم من نعمه للّه فی عرق ساکن و غیر ساکن،466

للمسلم علی أخیه من الحقّ أن یسلّم،646

لمّا استسقی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و سقی النّاس حتّی قالوا:إنّه الغرق،۲۷6

لمّا أمر اللّه عزّ و جلّ هذه الآیات أن یهبطن إلی الأرض تعلّقن بالعرش،۵۷۸

لمّا بعث أبو الدّوانیق إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام رفع یده إلی السّماء ثمّ قال:اللّهمّ إنّک، ۴6۰

لمّا حضر علیّ بن الحسین علیهما السّلام الوفاه ضمّنی إلی صدره،۲4

لمّا طرح إخوه یوسف یوسف فی الجبّ أتاه جبرئیل علیه السّلام فدخل علیه فقال:یا غلام،446

لمّا قدم أبو عبد اللّه علیه السّلام علی أبی جعفر أقام أبو جعفر مولی له علی رأسه،45۲

لمّا قدم عدیّ بن حاتم إلی النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم أدخله النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بیته و لم یکن،66۲

لمّتان:لمّه من الشّیطان و لمّه من الملک،فلمّه الملک:الرّقّه،۲۲

لم يدع رجل معونه أخيه المسلم حتّى يسعى فيها و يواسيه،٨٨
لم يعط أمّتى أقلّ من ثلاث:الجمال و الصّوت الحسن و الحفظ، ٥٧٠
لم يكون الرّجل عند اللّه مؤمنا قد ثبت له الإيمان عنده ثمّ ينقله اللّه،١٧6
لنا ذات يوم:تجد الرّجل لا يخطى بلام و لا واو خطيبا مصقعا،١٨4
لو أنّ العباد إذا جهلوا وقفوا و لم يجحدوا لم يكفروا،١٢6
لو أنّ قوما عبدوا اللّه وحده لا شريک له و أقاموا الصّلاه و آتوا الزّكاه، ١4٠
لو علم اللّه شيئا أدنى من أفّ لنهى عنه و هو من أدنى العقوق،٥٨

لو قرئت الحمد على ميّت سبعين مرّه ثمّ ردّت فيه الرّوح ما كان ذلک عجبا،586

لو لا أنّ المكر و الخديعه فى النّار لكنت أمكر النّاس،34

لو مات من بين المشرق و المغرب لما استوحشت بعد أن يكون القرآن معى،542

ليأذن بحرب منّى من آذى عبدى المؤمن و ليأمن غضبى من أكرم عبدى، 60

لى جار يؤذينى،فقال:ارحمه،فقلت:لا رحمه اللّه،فصرف وجهه عنّى،678

ليس اليوم مستضعف،أبلغ الرّجال الرّجال و النّساء النّساء،158

ليست هذه الآيه فينا إنّ فينا قول اللّه عزّ و جلّ: ما أصاب من مصيبه فى الأرض، 230

ليس حسن الجوار كفّ الأذى و لكنّ حسن الجوار صبرک على الأذى،682

ليس شىء أسرع إجابه من دعوه غائب لغائب،348

ليس من التواء عرق و لا نكبه حجر و لا عثره قدم،222

ليس منّا من لم يحاسب نفسه فى كلّ يوم،فإن عمل حسنا،236

ليس منّا من ماكر مسلما،34

ما آمن بى من بات شبعان و جاره جائع،قال:و ما من أهل قريه يبيت،684

ما أبالى إذا قلت هذه الكلمات لو اجتمع علىّ الجنّ و الإنس:بسم اللّه و باللّه،462

ما أبرز عبد يده إلى اللّه العزيز الجبّار إلاّ استحيا اللّه عزّ و جلّ أن يردّها، 270

ما اجتمع أربعه رهط قطّ على أمر واحد فدعوا[اللّه]إلاّ تفرّقوا عن إجابه،2 30

ما اجتمع فی مجلس قوم لم یذکروا اللّه عزّ و جلّ و لم یذکرونا إلاّ کان،۳۱۸
ما أحسن الحسنات بعد السّیّئات و ما أقبح السّیّئات بعد الحسنات،244
ما أدنی ما یکون به العبد مؤمنا و أدنی ما یکون به العبد کافرا،۱۷۲
ما اصطحب اثنان إلاّ کان أعظمهما أجرا و أحبّهما إلی اللّه عزّ و جلّ،6۸6
ما انتصر اللّه من ظالم إلاّ بظالم،و ذلک قوله عزّ و جلّ:و کذلک نولّی، ۳۰
ما بعث اللّه عزّ و جلّ نبیّا إلاّ حسن الصّوت، 5۷۰

ما تقول فی أصحاب الأعراف؟فقلت:ما هم إلاّ مؤمنون أو کافرون، ۱6۰

ما تقول فی المستضعفین؟فقال لی شبیها بالفزع،فترکتم أحدا یکون مستضعفا،۱54

ما تمنّ علینا بحسبک؟إنّ اللّه رفع بالإیمان من کان النّاس یسمّونه، ۲۰

ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق،۱۳۸

ما شهد رجل علی رجل بکفر قطّ إلاّ باء به أحدهما،إن کان شهد[به]،۷6

ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض إلاّ کفر،4 ۰6

ما عنی بقوله:(و إبراهیم الّذی وفّی)؟قال:کلمات بالغ فیهنّ،قلت:و ما هنّ،۳۹۸

ما فی المیزان شیء أثقل من الصّلاه علی محمّد و آل محمّد و إنّ الرّجل لتوضع،4 ۳۱

ما قتلنا من أذاع حدیثنا قتل خطإ و لکن قتلنا قتل عمد،۹6

ما قرئت الحمد علی وجع سبعین مرّه إلاّ سکن،۵۸4

ما کانت المؤلّفه قلوبهم قطّ أکثر منهم الیوم،و هم قوم وحّدوا اللّه،۱6۸

ما لی رأیت عند عبد الرّحمن بن یعقوب؟فقال:إنّه خالی،4 ۱۰

ما من أحد فی حدّ الصّبا یتعهّد فی کلّ لیله قراءه (قل أعوذ بربّ الفلق)، ۵۸6

ما من أحد یظلم بمظلمه إلاّ أخذه اللّه بها فی نفسه و ماله،۲6

ما من أحد یقرأ آخر الکهف عند النّوم إلاّ تیقّظ فی السّاعه الّتی یرید، 4۱۰

ما من إنسان یطعن فی عین مؤمن إلاّ مات بشرّ میته و کان قمنا،۷۸

ما من بلاء ینزل علی عبد مؤمن فیلهمه اللّه عزّ و جلّ الدّعاء،۲۷۲

ما من ذنب إلاّ و قد طبع عليه عبد مؤمن يهجره الزّمان ثمّ يلمّ به،6 ٢١

ما من رهط أربعين رجلا اجتمعوا فدعوا اللّه عزّ و جلّ فى أمر إلاّ استجاب اللّه لهم، ٣٠٠

ما من شىء أعظم ثوابا من شهاده أن لا إله إلاّ اللّه،إنّ اللّه عزّ و جلّ لا يعدله، ٣6٠

ما من شىء إلاّ و له حدّ ينتهى إليه إلاّ الذّكر فليس له حدّ ينتهى إليه،٣٢4

ما من شىء إلاّ و له كيل و وزن إلاّ الدّموع فإنّ القطره تطفى، ٢٩٠

ما من شیء إلاّ و له کیل و وزن إلاّ الدّموع فإنّ القطره منها تطفی،۲۹۲
ما من عبد أذنب ذنبا فندم علیه إلاّ غفر اللّه له قبل أن یستغفر،۱۹۴
ما من عبد أرید أن أدخله الجنّه إلاّ ابتلیته فی جسده،فإن کان ذلک کفّاره،۲۲۴
ما من عبد یقرأ آخر الکهف إلاّ تیقّظ فی السّاعه الّتی یرید،۲۰۶
ما من عبد یقول إذا أصبح قبل طلوع الشّمس:اللّه أکبر اللّه أکبر کبیرا، ۳۸۰
ما من عین إلاّ و هی باکیه یوم القیامه إلاّ عینا بکت من خوف اللّه، ۲۹۰
ما من قطره أحبّ إلی اللّه عزّ و جلّ من قطره دموع فی سواد اللّیل، ۲۹۰
ما من قوم اجتمعوا فی مجلس فلم یذکروا اسم اللّه عزّ و جلّ و لم یصلّوا، ۳۲۰
ما من مجلس یجتمع فیه أبرار و فجّار فیقومون علی غیر ذکر اللّه عزّ و جلّ إلاّ کان،۳۱۸
ما من مظلمه أشدّ من مظلمه لا یجد صاحبها علیها عونا،۲۴
ما من مؤمن إلاّ و فیه دعابه،قلت:و ما الدّعابه؟قال:المزاح، ۶۷۰
ما من مؤمن إلاّ و له ذنب یهجره زمانا ثمّ یلمّ به و ذلک،۲۱۴
ما من مؤمن دعا للمؤمنین و المؤمنات إلاّ ردّ اللّه عزّ و جلّ علیه،۳۴۲
ما من مؤمن یذنب ذنبا إلاّ أجّله اللّه عزّ و جلّ سبع ساعات من النّهار، ۲۱۰
ما من مؤمن یقارف فی یومه و لیلته أربعین کبیره فیقول و هو نادم،۲۰۸
ما من یوم یأتی علی ابن آدم إلاّ قال له ذلک الیوم:یا ابن آدم،۳۷۴
ما یزال الهمّ و الغمّ بالمؤمن حتّی ما یدع له ذنبا،۲۲۲
ما یمنع التّاجر منکم المشغول فی سوقه إذا رجع إلی منزله، ۵۶۰

مثل الاستغفار مثل ورق على شجره تحرّک فيتناثر و المستغفر من ذنب،٣٣6

مثل المنافق مثل جذع النّخل أراد صاحبه أن ينتفع به فى بعض بنائه،١٣٨

مجامله النّاس ثلث العقل،624

محرّمه الجنّه على القتّاتين المشّاءين بالنّميمه،٩4

ص :٧48

مذيع السّرّ شاكّ و قائله عند غير أهله كافر،و من تمسّک،۹۸

مرّ أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام بقوم فسلّم عليهم فقالوا:عليک السّلام، ۶۳۰

مرّ بى رجل و أنا أدعو فى صلاتى بيسارى فقال:يا أبا عبد اللّه بيمينک،۲۸۸

مرجئه و قدريّه و حروريّه،فقال:لعن اللّه تلک الملل الكافره،۱۲۴

مرّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم برجل يغرس غرسا فى حائط له فوقف له، ۳۴۰

مرض إسماعيل بن أبى عبد اللّه فقال له أبو عبد اللّه:قل:«يا ربّ يا ربّ»عشر مرّات،۳۶۸

مرضت بالمدينه مرضا شديدا فبلغ ذلک أبا عبد اللّه عليه السّلام فكتب إلىّ:قد بلغنى علّتک،۴۶۲

مرّ نبىّ من أنبياء بنى إسرائيل برجل بعضه تحت حائط و بعضه خارج منه،۲۲۴

معناه ما عاتب اللّه عزّ و جلّ به على نبيّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فهو يعنى به ما قد مضى فى القرآن، ۶۰۰

مكتوب فى التّوراه الّتى لم تغيّر أنّ موسى سأل ربّه فقال:إلهى،إنّه يأتى، ۳۲۰

مكتوب فى التّوراه الّتى لم تغيّر أنّ موسى عليه السّلام سأل ربّه فقال:يا ربّ، ۳۲۰

من أتاه أخوه المؤمن فى حاجه فإنّما هى رحمه من اللّه عزّ و جلّ ساقها إليه، ۹۰

من اتّهم أخاه فى دينه فلا حرمه بينهما و من عامل أخاه بمثل ما عامل به، ۸۰

من إجلال اللّه عزّ و جلّ إجلال المؤمن ذى الشّيبه و من أكرم مؤمنا، ۶۶۰

من إجلال اللّه عزّ و جلّ إجلال ذى الشّيبه المسلم، 66·
من أذاع علينا حديثنا سلبه اللّه الإيمان،٩4
من أذاع علينا حديثنا فهو بمنزله من جحدنا حقّنا،٩4
من أذاع علينا شيئا من أمرنا فهو كمن قتلنا عمدا و لم يقتلنا خطأ،٩٨
من أذاع فاحشه كان كمبتدئها و من عيّر مؤمنا بشىء لم يمت حتّى يركبه، ٧٠
من أذنب ذنبا فعلم أنّ اللّه مطّلع عليه إن شاء عذّبه و إن شاء غفر له،١٩٢
من أراد أن يكتال بالمكيال الأوفى فليقل إذا أراد أن يقوم من مجلسه،٣١٨
من أراد أن يوعيه اللّه عزّ و جلّ القرآن و العلم فليكتب هذا الدّعاء،4٨٨

من أراد شيئا من قيام اللّيل و أخذ مضجعه فليقل:[«بسم اللّه]اللّهمّ لا تؤمنّى، ۴۱۰

من أرضى سلطانا بسخط اللّه خرج من دين اللّه، ۱۰۰

من استذلّ عبدى المؤمن فقد بارزنى بالمحاربه و ما تردّدت فى شىء،66

من استذلّ مؤمنا و استحقره لقلّه ذات يده و لفقره شهره اللّه،64

من استشار أخاه فلم يمحضه محض الرّأى سلبه اللّه عزّ و جلّ رأيه،۸۲

من استفتح نهاره بإذاعه سرّنا سلّط اللّه عليه حرّ الحديد و ضيق المحابس،۹۸

من استكفى بآيه من القرآن من الشّرق إلى الغرب كفى[إذا كان بيقين]،۵۸۶

من استمع حرفا من كتاب اللّه عزّ و جلّ من غير قراءه كتب اللّه له حسنه،564

من أصابه همّ أو غمّ أو كرب أو بلاء أو لاواء فليقل:اللّه ربّى و لا أشرک به،444

من أصبح لا ينوى ظلم أحد غفر اللّه له ما أذنب ذلک اليوم ما لم يسفک دما،۲۶

من أصبح لا يهمّ بظلم أحد غفر اللّه ما اجترم،۲۶

من أصبح و هو لا يهمّ بظلم أحد غفر اللّه له ما اجترم، ۳۰

من أعان على مؤمن بشطر كلمه لقى اللّه عزّ و جلّ يوم القيامه،۹۲

من أكثر ذكر اللّه عزّ و جلّ أحبّه اللّه و من ذكر اللّه كثيرا كتبت له براءتان،۳۲۶

من أكثر ذكر اللّه عزّ و جلّ أظلّه اللّه فى جنّته،۳۲۶

من أكل مال أخيه ظلما و لم يردّه إليه أكل جذوه من النّار يوم القيامه،٢٨

من التّواضع أن تسلّم على من لقيت، ٦٣٠

من القواصم الفواقر الّتى تقصم الظّهر جار السّوء،إن رأى حسنه،٦٨٤

من أنّب مؤمنا أنّبه اللّه فى الدّنيا و الآخره، ٧٠

من أهان لى وليّا فقد أرصد لمحاربتى، ٦٠

من أهان لى وليّا فقد أرصد لمحاربتى و ما تقرّب إلىّ عبد بشىء،٦٢

من بات فى دار و بيت وحده فليقرأ آيه الكرسىّ و ليقل:اللّهمّ آنس وحشتى،٤٨٢

ص : ٧٥٠

من بخل بمعونه أخيه المسلم و القيام له فی حاجته [إلاّ]ابتلی بمعونه،۸۸
من بهت مؤمنا أو مؤمنه بما ليس فيه بعثه اللّه فی طينه خبال،۷۲
من تاب قبل موته بسنه قبل اللّه توبته؛ثمّ قال:إنّ السّنه لكثيره،۲۱۲
من تخوّف [من]بلاء يصيبه فتقدّم فيه بالدّعاء،لم يره اللّه عزّ و جلّ ذلک،۲۷۲
من تقدّم فی الدّعاء استجيب له إذا نزل به البلاء و قالت الملائكه،۲۷۲
من جاءنا يلتمس الفقه و القرآن و تفسيره فدعوه و من جاءنا يبدی عوره،۲۱6
من حقّر مؤمنا مسكينا أو غير مسكين لم يزل اللّه عزّ و جلّ حاقرا،۶۲
من خاف القصاص كفّ عن ظلم النّاس،۲۶،۳۲
من خاف النّاس لسانه فهو فی النّار،۱6
من خالطت فإن استطعت أن تكون يدک العليا عليه فافعل،۶۸6
من خالطت فإن استطعت أن تكون يدک العليا عليهم فافعل،۶۱۲
من ختم القرآن بمكّه من جمعه إلی جمعه أو أقلّ من ذلک أو أكثر،۵۶۲
من دعا و لم يذكر النّبیّ صلّی اللّه عليه و اله و سلّم رفرف الدّعاء علی رأسه،فإذا ذكر،۸ ۳۰
من ذكر اللّه عزّ و جلّ فی السّرّ فقد ذكر اللّه كثيرا،إنّ المنافقين كانوا يذكرون اللّه، ۳۳۰
من ذكرت عنده فلم يصلّ علیّ دخل النّار فأبعده اللّه،۳۱6
من ذكرت عنده فنسی أن يصلّی علیّ خطأ اللّه به طريق الجنّه،۳۱6
من ذكر رجلا من خلفه بما هو فيه ممّا عرفه النّاس لم يغتبه،۷۲
من ذكرنی سرّا ذكرته علانيه، ۳۳۰

من ذکرنی فی ملإ من النّاس ذکرته فی ملإ من الملائکه،۳۲۲

من رضی بدون التّشرّف من المجلس لم یزل اللّه عزّ و جلّ و ملائکته یصلّون،666

من روّع مؤمنا بسلطان لیصیبه منه مکروه فلم یصبه فهو فی النّار،۹۲

من روی علی مؤمن روایه یرید بها شینه و هدم مروءته،۷4

من سبّ عليّا عليه السّلام فعليه لعنه اللّه،و نحن برآء من آل مروان،١١٢

من سرّه أن يستجاب له دعوته فليطب مكسبه، ٣٠٠

من سرّه أن يستجاب له فى الشّدّه فليكثر الدّعاء فى الرّخاء،274

من سعى فى حاجه لأخيه فلم ينصحه فقد خان اللّه و رسوله، ٨٠

من سمع عطسه فحمد اللّه عزّ و جلّ و صلّى على النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و أهل بيته،654

من شدّد عليه فى القرآن كان له أجران و من يسّر عليه كان مع الأوّلين،552

من شغل بذكرى عن مسألتى أعطيته أفضل ما أعطى من سألنى،٣٢٨

من شكّ أو ظنّ و أقام على أحدهما أحبط اللّه عمله،١44

من شكّ فى اللّه بعد مولده على الفطره لم يفى إلى خير أبدا،١44

من شكّ فى اللّه و فى رسوله صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فهو كافر،١٢٢

من شكّ فى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم؟قال:كافر،قلت:فمن شكّ فى كفر الشّاكّ فهو كافر،١٢٢

من صلّى الغداه فقال قبل أن ينفض ركبتيه عشر مرّات:لا إله إلاّ اللّه وحده،364

من صلّى علىّ صلّى اللّه عليه و ملائكته و من شاء فليقلّ، ٣١٠

من طلب رضا النّاس بسخط اللّه جعل اللّه حامده من النّاس ذامّا،٩٨

من طلب مرضاه النّاس بما يسخط اللّه كان حامده من النّاس ذامّا، ١٠٠

من ظلم أحدا ففاته فليستغفر اللّه له فإنّه كفّاره له، ٣٠

من ظلم سلّط اللّه عليه من يظلمه[أو على عقبه]أو على عقب عقبه،٢٨

من ظلم مظلمه أخذ بها فی نفسه أو فی ماله أو فی ولده،۲۶
من عذر ظالما بظلمه سلّط اللّه علیه من یظلمه فإن دعا لم یستجب له، ۳۰
من عرض لأخیه المسلم [المتکلّم]فی حدیثه فکأنّما خدش وجهه،664
من عرف اختلاف النّاس فلیس بمستضعف،۱56،۱58
من عرض فضل کبیر لسنّه فوقّره آمنه اللّه من فزع یوم القیامه،658
ص :۷52

من عطس ثمّ وضع يده على قصبه أنفه ثمّ قال:«الحمد للّه ربّ العالمين،656

من علامات شرک الشّيطان الّذی لا يشکّ فيه أن يکون فحّاشا، ١٠

من عمل سيّئه أجّل فيها سبع ساعات من النّهار،فإن قال:أستغفر اللّه الّذی،٨ ٢٠،6 ٢٠

من عيّر مؤمنا بذنب لم يمت حتّی يرکبه، ٧٠

من فحش علی أخيه المسلم نزع اللّه منه برکه رزقه و وکله،14 ١

من قال إذا أصبح:اللّهمّ إنّی أصبحت فی ذمّتک و جوارک،٣٨4

من قال إذا صلّی المغرب ثلاث مرّات:الحمد للّه الّذی يفعل،4٢٢

من قال إذا عطس:الحمد للّه ربّ العالمين علی کلّ حال،لم يجد،65٢

من قال أربع مرّات إذا أصبح:«الحمد للّه ربّ العالمين»فقد أدّی شکر،٣٣4

من قال:«أستغفر اللّه»مائه مرّه فی[کلّ]يوم غفر اللّه عزّ و جلّ له سبعمائه ذنب، ٢١٠

من قال:أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له و أشهد أنّ محمّدا عبده،٣64

من قال:السّلام عليکم فهی عشر حسنات و من قال:السّلام عليکم، 6٣٠

من قال:اللّهمّ إنّی أشهدک و أشهد ملائکتک المقرّبين و حمله عرشک المصطفين،٣٧٢

من قال بعد کلّ صلاه و هو آخذ بلحيته بيده اليمنی:يا ذا الجلال و الإکرام،4٢٢

من قال حين يأخذ مضجعه ثلاث مرّات:الحمد للّه الّذی علا فقهر، ٤٠

من قال حين يخرج من باب داره:أعوذ بما عاذت به ملائکه اللّه،4 ١4

من قال عشر مرّات قبل أن تطلع الشّمس و قبل غروبها:لا إله إلاّ اللّه وحده،۳64

من قال عشر مرّات:«يا ربّ يا ربّ»قيل له:لبّيک ما حاجتک،۳۶۸

من قال فی دبر الفريضه:«أستودع اللّه العظيم الجليل نفسی و أهلی و ولدی،۴۸۲

من قال فی دبر الفريضه:يا من يفعل ما يشاء و لا يفعل ما يشاء، ۴۳۰

من قال فی دبر صلاه الفجر لم يلتمس حاجه إلاّ تيسّرت له و كفاه اللّه ما أهمّه،۴۲۶

من قال فی دبر صلاه الفجر و المغرب سبع مرّات:«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، ۳۹۰

من قال فی دبر صلاه الفریضه قبل أن یثنی رجلیه:أستغفر اللّه الّذی، ۳۷۰

من قال فی کلّ یوم عشر مرّات:«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له،۳66

من قال فی کلّ یوم:لا إله إلاّ اللّه حقّا حقّا،لا إله إلاّ اللّه عبودیّه و رقّا،۳66

من قال:لا إله إلاّ اللّه غرست له شجره فی الجنّه من یاقوته حمراء منبتها،۳6۲

من قال:«ما شاء اللّه کان،لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلیّ العظیم»، ۳۹۰

من قال:«ما شاء اللّه لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه»سبعین مرّه،صرف عنه سبعین، ۳۷۰

من قال هذا القول کان مع محمّد و آل محمّد إذا قام قبل أن یستفتح الصّلاه،۴۱۸

من قال هذا حین یمسی حفّ بجناح من أجنحه جبرئیل علیه السّلام،۳۷۴

من قال هذه الکلمات عند کلّ صلاه مکتوبه حفظ فی نفسه و داره و ماله و ولده، ۴۳۰

من قال هذه الکلمات فأنا ضامن له ألاّ یصیبه عقرب و لا هامّه حتّی یصبح،۴۷۸

«من قال:یا اللّه یا اللّه»عشر مرّات،قیل له:لبّیک ما حاجتک،۳66

من قال:«یا ربّ یا اللّه یا ربّ یا اللّه»حتّی ینقطع نفسه قیل له:لبّیک ما حاجتک،۳6۸

من قدّم أربعین من المؤمنین ثمّ دعا استجیب له،۳46

من قرأ آیه الکرسیّ عند منامه لم یخف الفالج إن شاء اللّه و من قرأها،۵۸۲

من قرأ آیه من کتاب اللّه عزّ و جلّ فی صلاته قائما یکتب له بکلّ حرف مائه، 560

من قرأ إذا أوی إلی فراشه (قل یا أیّها الکافرون) و (قل هو اللّه أحد)، ۵۹۲

من قرأ أربع آیات من أوّل البقره و آیه الکرسیّ و آیتین بعدها و ثلاث، ۵۸۰

من قرأ القرآن فهو غنیّ و لا فقر بعده و إلاّ ما به غنی، 550

من قرأ القرآن فی المصحف متّع ببصره و خفّف عن والدیه و إن کانا کافرین،564

من قرأ القرآن قائما فی صلاته کتب اللّه له بکلّ حرف مائه حسنه، 560

من قرأ القرآن و هو شابّ مؤمن اختلط القرآن بلحمه و دمه،546

من قرأ المسبّحات کلّها قبل أن ینام لم یمت حتّی یدرک القائم، ۵۸۰

من قرأ (ألهيكم التّكاثر) عند النّوم وقى فتنه القبر،584

من قرأ (إنّا أنزلناه فى ليله القدر) يجهر بها صوته كان كالشّاهر سيفه فى سبيل اللّه، 580

من قرأ عشر آيات فى ليله لم يكتب من الغافلين و من قرأ خمسين آيه كتب،562

من قرأ (قل هو اللّه أحد) مائه مرّه حين يأخذ مضجعه غفر اللّه له ذنوب، 580

من قرأ (قل هو اللّه أحد) مائه مرّه حين يأخذ مضجعه غفر له،٨ 40

من قرأ (قل هو اللّه أحد) مرّه بورک عليه و من قرأها مرّتين بورک عليه،578

من قرأ مائه آيه يصلّى بها فى ليله كتب اللّه عزّ و جلّ له بها قنوت ليله،582

من قصد إليه رجل من إخوانه مستجيرا به فى بعض أحواله فلم يجره بعد،٨٨

من قعد عند سبّاب لأولياء اللّه فقد عصى اللّه تعالى،١١٢

من كانت له إلى اللّه عزّ و جلّ حاجه فليبدأ بالصّلاه على محمّد و آله،4 ٣١

من كانت له دار فاحتاج مؤمن إلى سكناها فمنعه إيّاها، ٩٠

من كان مؤمنا فعمل خيرا فى إيمانه ثمّ أصابته فتنه فكفر،252

من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فلا يجلس مجلسا ينتقص فيه إمام،٨ ١٠

من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فلا يدع أن يقرأ فى دبر الفريضه (بقل هو اللّه أحد)، 584

من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فلا يقعدنّ فى مجلس يعاب فيه، ١١٠

من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فلا يقوم مكان ريبه، ١١٠

من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فليف إذا وعد،٨4

من كثر كذبه ذهب بهاؤه،4٢

من كفّ يده عن النّاس فإنّما يكفّ عنهم يدا واحده و يكفّون عنه،6٢4

من لقى المسلمين بوجهين و لسانين جاء يوم القيامه و له لسانان من نار،46

من لم يبرئه الحمد لم يبرئه شىء،59٢

من لم يسأل اللّه عزّ و جلّ من فضله [فقد] افتقر،٢6٢

ص :755

من مشى فى حاجه أخيه ثمّ لم يناصحه فيها كان كمن خان اللّه،٨٢

من مضى به يوم واحد فصلّى فيه بخمس صلوات و لم يقرأ فيها،582

من نسى سوره من القرآن مثّلت له فى صوره حسنه و درجه رفيعه فى الجنّه،554

من نظر إلى أبويه نظر ماقت و هما ظالمان له،لم يقبل اللّه له صلاه،56

من نظر إلى مؤمن نظره ليخيفه بها أخافه اللّه عزّ و جلّ يوم لا ظلّ إلاّ ظلّه،٩٢

من وقّر ذا شيبه فى الإسلام آمنه اللّه عزّ و جلّ من فزع يوم القيامه،658

مهما تركت من شىء فلا تترک أن تقول فى كلّ صباح و مساء:اللّهمّ إنّى،٣٨٨

نزل القرآن أثلاثا،ثلث فينا و فى عدوّنا و ثلث سنن و أمثال و ثلث،594

نزل القرآن أربعه أرباع:ربع فينا و ربع فى عدوّنا و ربع سنن و أمثال،596

نزل القرآن بإيّاک أعنى و اسمعى يا جاره، ٦٠٠

نزلت صحف إبراهيم فى أوّل ليله من شهر رمضان و أنزلت التّوراه لستّ،596

نظر أبو جعفر عليه السّلام إلى رجل و هو يقول:«اللّهمّ إنّى أسألک من رزقک الحلال»،438

نعم الشّىء العطسه تنفع فى الجسد و تذكّر باللّه عزّ و جلّ، 650

نوّروا بيوتكم بتلاوه القرآن و لا تتّخذوها قبورا كما فعلت اليهود و النّصارى،558

و اللّه إنّ الكفر لأقدم من الشّرک و أخبث و أعظم،116

و اللّه لا يلحّ عبد مؤمن على اللّه عزّ و جلّ فى حاجته إلاّ قضاها له،٢٧٨

و اللّه ما قتلوهم بأيديهم و لا ضربوهم بأسيافهم و لكنّهم سمعوا أحاديثهم،۹۶

و اللّه ما ينجو من الذّنب إلاّ من أقرّ به، ۱۹۰

و النّفاق على أربع دعائم:على الهوى و الهوينا و الحفيظه و الطّمع،۱۳۴

وضع عن أمّتى تسع خصال:الخطأ و النّسيان و ما لا يعلمون و ما لا يطيقون،۲۵۴

و عزّتى و جلالى لا أخرج عبدا من الدّنيا و أنا أريد أن أرحمه، ۲۲۰

و عزّتى و جلالى و عظمتى و كبريائى و نورى و علوّى و ارتفاع مكانى،۳۲

هل تعرفون طول البلاء من قصره؟قلنا:لا،قال:إذا ألهم أحد[كم]الدّعاء، ٢٧٠
هل لأحد على ما عمل ثواب على اللّه موجب إلاّ المؤمنين؟قال:لا،256
هم قوم وحّدوا اللّه و خلعوا عباده من يعبد من دون اللّه فخرجوا من الشّرک،١٧٢
هو الدّعاء قبل طلوع الشّمس و قبل غروبها و هى ساعه إجابه، ٣٧٠
هو الدّعاء و أفضل العباده الدّعاء،قلت:«إنّ إبراهيم لأوّاه حليم»، ٢60
هو الّذى لا يهتدى حيله إلى الكفر فيكفر و لا يهتدى سبيلا إلى الإيمان،١52
هو المؤمن يدعو لأخيه بظهر الغيب فيقول له الملک:آمين و يقول اللّه العزيز،٣42
هو بما صنعوا بک و بعقوقهم إيّاک و قطع رحمهم بتروا،52
هؤلاء قوم عبدوا اللّه و خلعوا عباده من يعبد من دون اللّه، ١٧٠
يا أبا النّعمان لا تكذب علينا كذبه فتسلب الحنيفيّه،٣6
يا أبا النّعمان،لا يغرّنّک النّاس من نفسک فإنّ الأمر يصل إليک دونهم،٢٣٨
يا أبا حمزه،ما لک إذا أتى بک أمر تخافه أن لا تتوجّه إلى بعض زوايا بيتک،444
يا أبا ذرّ،أطرفنى بشىء من العلم،فكتب إليه أنّ العلم كثير،٢46
يا أبا عبد اللّه،ما تقول فيمن شکّ فى اللّه؟فقال:كافر يا أبا محمّد،١44
يا أبا محمّد اقرأ قراءه ما بين القراءتين تسمع أهلک و رجّع بالقرآن،5٧٢
يا أبان،إذا قدمت الكوفه فارو هذا الحديث:من شهد،٣6٨
يا ابن آدم:اذكرنى فى ملإ أذكرک فى ملإ خير من ملئک،٣٢٢

يا إسحاق بن فرّوخ،من صلّى على محمّد و آل محمّد عشرا صلّى اللّه عليه،4 ٣١

يا أمير المؤمنين أو تكون ذنوب تعجّل الفناء؟فقال:نعم ويلک قطيعه الرّحم،54

يا أمير المؤمنين،أوصنى بوجه من وجوه البرّ أنجو به، ٢4٠

يا أمير المؤمنين،كان لى مال ورثته و لم أنفق منه درهما فى طاعه اللّه،5٢٨

يا أيّها النّاس لو لا كراهيه الغدر كنت من أدهى النّاس،٣6

ص :٧5٧

يا بنیّ انظر خمسه فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا ترافقهم فی طریق،6 ۱۰
يا بنیّ،انظر خمسه فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا ترافقهم فی طریق، 6۲۰
يا بنیّ،لا تقترب فتکون أبعد لک و لا تبعد فتهان،کلّ دابّه تحبّ مثلها،6۲۲
يا بنیّ،من أصابه منکم مصیبه أو نزلت به نازله فلیتوضّأ و لیسبغ الوضوء،454
يا حیّ یا قیّوم،یا لا إله إلاّ أنت،برحمتک أستغیث فاکفنی ما أهمّنی،458
يا ربّ صلّ علی محمّد و آل محمّد مائه مرّه قضیت له مائه حاجه،۳۱۲
يا ربّ ما حال المؤمن عندک؟قال:یا محمّد من أهان لی ولیّا،64
يا رسول اللّه إنّنی نافقت،فقال:و اللّه ما نافقت و لو نافقت، ۱۹۰
يا رسول اللّه،نخاف علینا النّفاق،قال:فقال:و لم تخافون ذلک،۱۸6
يا رسول اللّه هلکت،فقال له صلّی اللّه علیه و اله و سلّم:أتاک الخبیث فقال لک:من خلقک،۱۸۸
يا زراره،ما تقول فیمن أقرّ لک بالحکم أتقتله؟ما تقول فی خدمکم، ۱۲۰
يا سعد،تعلّموا القرآن فإنّ القرآن یأتی یوم القیامه فی أحسن صوره، 5۳۰
يا سماعه ما هذا الّذی کان بینک و بین جمّالک؟ !إیّاک أن تکون فحّاشا،۱4
يا شیعه آل محمّد اعلموا أنّه لیس منّا من لم یملک نفسه عند غضبه،6۱۲
يا صالح،اتّبع من یبکیک و هو لک ناصح و لا تتّبع من یضحکک،4 6۱
يا صبّاح،لو کان الرّجل منکم إذا أراد سفرا قام علی باب داره تلقاء وجهه،4۱۸
يا عائشه إنّ الفحش لو کان ممثّلا لکان مثال سوء،۱4

یا عدّتی فی کربتی و یا صاحبی فی شدّتی و یا ولیّی فی نعمتی و یا غیاثی،6 51

یا علیّ ألا أعلّمک کلمات؟إذا وقعت فی ورطه أو بلیّه فقل:بسم اللّه الرّحمن الرّحیم،۴۸۲

یا عمّ،إنّ النّاس ارتدّوا بعد رسول اللّه إلاّ نفرا یسیرا و کان لعلیّ بن أبی طالب،4 ۲۱

یا عیسی اذکرنی فی نفسک أذکرک فی نفسی و اذکرنی فی ملئک، ۳۳۰

یا عیسی لیکن لسانک فی السّرّ و العلانیه لسانا واحدا و کذلک قلبک،46

يا فضيل،ما هذا عندک؟قلت:و ما هو؟قال:حروریّ،قلت:کافر؟قال:إی،۱۲۴

يا محمّد إنّه کان فی زمن بنی إسرائيل أربعه نفر من المؤمنين،۸۴

يا محمّد بن مسلم،ذنوب المؤمن إذا تاب منها مغفوره له فليعمل،۲۰۲

يا معاشر قرّاء القرآن:اتّقوا اللّه عزّ و جلّ فيما حمّلکم من کتابه فإنّی مسئول، ۵۵۰

يا معاويه،أما علمت أنّ رجلا أتی أمير المؤمنين عليه السّلام فشکا الإبطاء عليه، ۵۰۰

يا معشر الأنصار،أکلّکم علی قول سيّدکم سعد؟فقالوا:سيّدنا اللّه و رسوله،۱۶۶

يا معشر من أسلم بلسانه و لم يخلص الإيمان إلی قلبه،لا تذمّوا،۶۶

يا معشر من أسلم بلسانه و لم يسلم بقلبه،لا تتبّعوا عثرات المسلمين،۶۸

يا من دلّنی علی نفسه و ذلّل قلبی بتصديقه،أسألک الأمن،۴۹۴

يا منزل الشّفاء و مذهب الدّاء أنزل علی ما بی من داء شفاء، ۴۷۰

يا من يشکر اليسير و يعفو عن الکثير و هو الغفور الرّحيم،۵۱۶

يا من يکفی خلقه کلّهم و لا يکفيه أحد اکفنی شرّ عبد اللّه بن علیّ،۴۵۲

يا من يکفی من کلّ شیء و لا يکفی منه شیء اکفنی ما أهمّنی،۴۵۴

يا موسی،إنّ أصلح يوميک الّذی هو أمامک فانظر أیّ يوم هو و أعدّ له،۲۴۸

يا موسی لا تطوّل فی الدّنيا أملک فيقسو قلبک و القاسی القلب منّی بعيد،۲۲

يا موسی،لا تنسنی علی کلّ حال فإنّ نسيانی يميت القلب،۳۲۲

يا نور يا قدّوس يا أوّل الأوّلين و يا آخر الآخرين يا رحمان يا رحيم،۵۱۶

يا يونس،من حبس حقّ المؤمن أقامه اللّه يوم القيامه خمسمائه عام على، ٩٠

يتوب من الذّنب ثمّ لا يعود فيه و أحبّ العباد إلى اللّه تعالى، ٢٠٠

يجىء القرآن يوم القيامه فى أحسن منظور إليه صوره فيمرّ بالمسلمين، 540

يجىء كلّ غادر بإمام يوم القيامه مائلا شدقه حتّى يدخل النّار،٣6

يجىء كلّ غادر-يوم القيامه-بإمام مائل شدقه،٣4

ص :٧59

يحشر العبد يوم القيامه و ما ندى دما فيدفع إليه شبه المحجمه،۹۶
يدخل النّار مؤمن؟قال:لا و اللّه،قلت:فما يدخلها إلاّ كافر، ۱۲۰
يستجاب الدّعاء فى أربعه مواطن فى الوتر و بعد الفجر،۲۸۲
يستجاب للرّجل الدّعاء ثمّ يؤخّر؟قال:نعم عشرين سنه،6 ۳۰
يسلّم الرّاكب على الماشى و القائم على القاعد،634
يسلّم الرّاكب على الماشى و الماشى على القاعد و إذا لقيت جماعه،۶۳۲
يسلّم الصّغير على الكبير و المارّ على القاعد و القليل على الكثير،۶۳۲
يطيع الشّيطان من حيث لا يعلم فيشرک، ۱4۰
يقول إبليس لجنوده:ألقوا بينهم الحسد و البغى،۱۸
يقول بعد الصّبح:الحمد للّه ربّ الصّباح،الحمد للّه فالق الإصباح،۳۸4
يقول بعد العشاءين:اللّهمّ بيدک مقادير اللّيل و النّهار،۴۲۲
يقولها ثلاث مرّات حين يصبح و ثلاث مرّات حين يمسى لم يخف شيطانا،۳۹۲
يكره أن يقرأ (قل هو اللّه أحد) بنفس واحد، 5۷۰
يكره للرّجل أن يقول:حيّاک اللّه ثمّ يسكت حتّى يتبعها بالسّلام،۶۳۲
يكون القلب ما فيه إيمان و لا كفر،شبه المضغه،أما يجد أحدكم ذلک، ۱۸۰
يموت المؤمن بكلّ ميته إلاّ الصّاعقه لا تأخذه و هو يذكر اللّه،۳۲۸
ينبغى للجلساء فى الصّيف أن يكون بين كلّ اثنين مقدار عظم الذّراع،66۸
ينبغى للرّجل المسلم أن يجتنب مواخاه الكذّاب،۴۲
ينبغى للمسلم أن يجتنب مواخاه ثلاثه:الماجن و الأحمق و الكذّاب،6 ۱۰

ینبغی للمؤمن أن لا یموت حتّی یتعلّم القرآن أو یکون فی تعلیمه،552

یوما لجلسائه:تدرون ما العجز؟قالوا:اللّه و رسوله أعلم،فقال:العجز ثلاثه، 690

ص : 760

الفهرست

باب البذاء ١٠

باب من يتّقى شرّه 16

باب البغى ١٨

باب الفخر و الكبر ١٨

باب القسوه ٢٢

باب الظّلم ٢٢

باب اتّباع الهوى ٣٢

باب المكر و الغدر و الخديعه 34

باب الكذب ٣6

باب ذى اللّسانين 46

باب الهجره 4٨

باب قطيعه الرّحم 5٠

باب العقوق 56

باب الانتفاء 5٨

باب من آذى المسلمين و احتقرهم 6٠

باب من طلب عثرات المؤمنين و عوراتهم 66

باب التّعبير 6٨

باب الغيبه و البهت ٧٠

باب الرّوايه على المؤمن ٧4

ص : ٧6١

باب الشّماته ٧4
باب السّباب ٧6
باب التّهمه و سوء الظّنّ ٧٨
باب من لم يناصح أخاه المؤمن ٨٠
باب خلف الوعد ٨٢
باب من حجب أخاه المؤمن ٨4
باب من استعان به أخوه فلم يعنه ٨٨
باب من منع مؤمنا شيئا من عنده أو من عند غيره ٨٨
باب من أخاف مؤمنا ٩٢
باب النّميمه ٩٢
باب الإذاعه ٩4
باب من أطاع المخلوق فى معصيه الخالق ٩٨
باب فى عقوبات المعاصى العاجله ١٠٠
باب مجالسه أهل المعاصى ١٠٢
باب أصناف النّاس ١١٢
باب الكفر ١١6
باب وجوه الكفر ١٢6
باب دعائم الكفر و شعبه ١٣٠
باب صفه النّفاق و المنافق ١٣4

باب الشّرک ۱۳۸
باب الشّکّ ۱42
باب الضّلال 146
باب المستضعف ۱52
باب المرجون لأمر اللّه ۱58
ص :۷62

باب أصحاب الأعراف ١60
باب فی صنوف أهل الخلاف و ذکر القدریّه و الخوارج و المرجئه ١62
باب المؤلّفه قلوبهم 164
باب فی ذکر المنافقین و الضّلاّل و إبلیس فی الدّعوه ١68
باب فی قوله تعالی و من النّاس من یعبد اللّه علی حرف ١٧٠
باب أدنی ما یکون به العبد مؤمنا أو کافرا أو ضالاّ ١٧٢
باب 174
باب ثبوت الإیمان و هل یجوز أن ینقله اللّه 174
باب المعارین 176
باب فی علامه المعار ١٨٠
باب سهو القلب ١٨٠
باب فی ظلمه قلب المنافق و إن أعطی اللّسان و نور قلب المؤمن 184
باب فی تنقّل أحوال القلب 186
باب الوسوسه و حدیث النّفس ١٨٨
باب الاعتراف بالذّنوب و النّدم علیها ١٩٠
باب ستر الذّنوب ١٩4
باب من یهمّ بالحسنه أو السّیّئه ١٩6
باب التّوبه ١٩٨
باب الاستغفار من الذّنب 6 ٢٠

باب فیما أعطی اللّه عزّ و جلّ آدم ۷ وقت التّوبه ۲۱۰
باب اللّمم 4 ۲۱
باب فی أنّ الذّنوب ثلاثه ۲۱ ۸
باب تعجیل عقوبه الذّنب ۲۲۰
باب فی تفسیر الذّنوب ۲۲6

باب نادر ٢٢٨

باب نادر أيضا ٢٣٠

باب أنّ اللّه يدفع بالعامل عن غير العامل ٢٣٢

باب أنّ ترک الخطيئه أيسر من طلب التّوبه ٢٣٢

باب الاستدراج ٢٣٢

باب محاسبه العمل ٢٣4

باب من يعيب النّاس ٢48

باب أنّه لا يؤاخذ المسلم بما عمل فى الجاهليّه ٢5٠

باب أنّ الكفر مع التّوبه لا يبطل العمل ٢52

باب[المعافين من البلاء]٢52

باب ما رفع عن الأمّه 254

باب أنّ الإيمان لا يضرّ معه سيّئه و الكفر لا ينفع معه حسنه 256

كتاب الدّعاء

باب فضل الدّعاء و الحثّ عليه ٢6٠

باب أنّ الدّعاء سلاح المؤمن 264

باب أنّ الدّعاء يردّ البلاء و القضاء 266

باب أنّ الدّعاء شفاء من كلّ داء ٢٧٠

باب أنّ من دعا استجيب له ٢٧٠

باب إلهام الدّعاء ٢٧٠

باب التّقدّم فى الدّعاء ٢٧٢
باب اليقين فى الدّعاء ٢٧4
باب الإقبال على الدّعاء ٢٧4
باب الإلحاح فى الدّعاء و التّلبّث ٢٧6
ص :764

باب تسميه الحاجه فى الدّعاء ٢٨٠
باب إخفاء الدّعاء ٢٨٠
باب الأوقات و الحالات الّتى ترجى فيها الإجابه ٢٨٠
باب الرّغبه و الرّهبه و التّضرّع و التّبتّل و الابتهال و الاستعاذه ٢٨6
باب البكاء ٢٩٠
باب الثّناء قبل الدّعاء ٢٩4
باب الاجتماع فى الدّعاء ٣٠٠
باب العموم فى الدّعاء ٣٠٢
باب من أبطأت عليه الإجابه ٣٠٢
باب الصّلاه على النّبىّ محمّد و أهل بيته عليهم السّلام ٣٠٨
باب ما يجب من ذكر اللّه عزّ و جلّ فى كلّ مجلس ٣١٨
باب ذكر اللّه عزّ و جلّ كثيرا ٣٢٢
باب أنّ الصّاعقه لا تصيب ذاكرا ٣٢6
باب الاشتغال بذكر اللّه عزّ و جلّ ٣٢٨
باب ذكر اللّه عزّ و جلّ فى السّرّ ٣٣٠
باب ذكر اللّه عزّ و جلّ فى الغافلين ٣٣٢
باب التّحميد و التّمجيد ٣٣٢
باب الاستغفار ٣٣6
باب التّسبيح و التّهليل و التّكبير ٣٣٨

باب الدّعاء للإخوان بظهر الغيب ٣٤٠
باب من تستجاب دعوته ٣٤٤
باب من لا تستجاب دعوته ٣٤٨
باب الدّعاء على العدوّ ٣٥٠
باب المباهله ٣٥٤
ص: ٧٦٥

باب ما يمجّد به الرّبّ تبارک و تعالی نفسه ۳۵۸
باب من قال:لا إله إلاّ اللّه ۳۶۰
باب من قال:لا إله إلاّ اللّه و اللّه أکبر ۳۶۲
باب من قال:لا إله إلاّ اللّه وحده وحده وحده ۳۶۲
باب من قال:أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا ۳۶۴
باب من قال عشر مرّات فی کلّ یوم:أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده ۳۶۴
باب من قال:یا اللّه یا اللّه،عشر مرّات ۳۶۶
باب من قال:لا إله إلاّ اللّه حقّا حقّا ۳۶۶
باب من قال:یا ربّ یا ربّ ۳۶۶
باب من قال:لا إله إلاّ اللّه،مخلصا ۳۶۸
باب من قال:ما شاء اللّه لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه ۳۶۸
باب من قال:أستغفر اللّه الّذی لا إله إلاّ هو الحیّ القیّوم ۳۷۰
باب القول عند الإصباح و الإمساء ۳۷۰
باب الدّعاء عند النّوم و الانتباه ۴۰۰
باب الدّعاء إذا خرج الإنسان من منزله ۴۱۰
باب الدّعاء قبل الصّلاه ۴۱۸
باب الدّعاء فی أدبار الصّلوات ۴۲۰
باب الدّعاء للرّزق ۴۳۲
باب الدّعاء للدّین ۴۴۲

باب الدّعاء للكرب و الهمّ و الحزن و الخوف 444
باب الدّعاء للعلل و الأمراض ۴۶۲
باب الحرز و العوذه ۴۷۲
باب الدّعاء عند قراءه القرآن ۴۸۲
ص :۷۶۶

باب الدّعاء فی حفظ القرآن 486

باب دعوات موجزات لجمیع الحوائج للدّنیا و الآخره ۴۹۰

کتاب فضل القرآن

باب فضل حامل القرآن 544

باب من یتعلّم القرآن بمشقّه ۵۵۰

باب من حفظ القرآن ثمّ نسیه ۵۵۲

باب فی قراءته 556

باب البیوت الّتی یقرأ فیها القرآن ۵۵۸

باب ثواب قراءه القرآن ۵۶۰

باب قراءه القرآن فی المصحف 564

باب ترتیل القرآن بالصّوت الحسن 566

باب فیمن یظهر الغشیه عند قراءه القرآن ۵۷۲

باب فی کم یقرأ القرآن و یختم ۵۷۲

باب أنّ القرآن یرفع کما أنزل ۵۷۶

باب فضل القرآن ۵۷۸

باب النّوادر ۵۹۴

کتاب العشره

باب ما یجب من المعاشره ۸ ۶۰

باب حسن المعاشره ۶۱۲

باب من يجب مصادقته و مصاحبته 4 ۶۱
باب من تكره مجالسته و مرافقته 6 ۶۱
باب التّحبّب إلى النّاس و التّودّد إليهم ۶۲4
باب إخبار الرّجل أخاه بحبّه ۶۲6
ص :۷۶۷

باب التّسليم 626
باب من يجب أن يبدأ بالسّلام ٦٣٢
باب إذا سلّم واحد من الجماعه أجزأهم و إذا ردّ واحد من الجماعه 634
باب التّسليم على النّساء ٦٣6
باب التّسليم على أهل الملل ٦٣6
باب مكاتبه أهل الذّمّه 642
باب الإغضاء 642
باب نادر 644
باب العطاس و التّسميت 646
باب وجوب إجلال ذى الشّيبه المسلم 658
باب إكرام الكريم ٦60
باب حقّ الدّاخل 662
باب المجالس بالأمانه 662
باب فى المناجاه 664
باب الجلوس 664
باب الاتّكاء و الاحتباء 668
باب الدّعابه و الضّحک ٦٧٠
باب حقّ الجوار 676
باب حدّ الجوار 684

باب حسن الصّحابه و حقّ الصّاحب فی السّفر 686
باب التّکاتب ۶۸۸
باب النّوادر ۶۸۸
باب ۶۹۲
باب النّهی عن إحراق القراطیس المکتوبه ۶۹۶
ص :۷۶۸

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 09132000109
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109